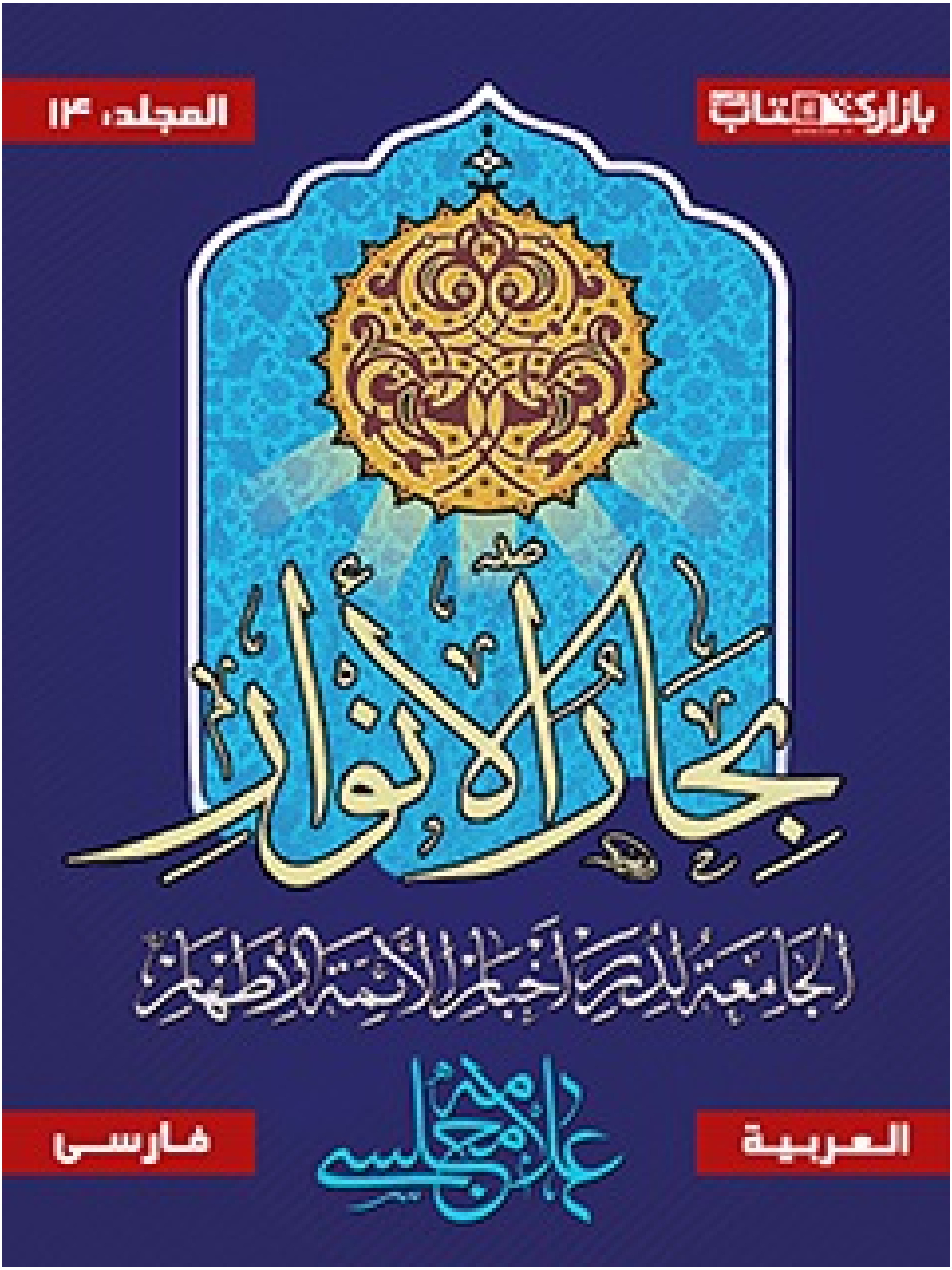
مرکز القائمیة اصفهان للبحوث والتحریات الکمبیوتریة

السلام علیک یا صاحب الزمان


بازار کتاب
المجلد، ۱۴
بحار الأنوار
الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار
علامه مجلسی
العربية
فارسی

بسم الله الرحمن الرحیم

بحارالانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار علیهم السلام با ترجمه فارسی

کاتب:

محمدباقر بن محمدتقی علامه مجلسی

نشرت فی الطباعهٔ:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

رقمی الناشر:

مرکز القائمیهٔ باصفهان للتحریات الکمبیوتریهٔ

الفهرس

بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الائمه الأطهار المجلد ۱۴ : تاريخ پيامبران – ۴

اشاره

سرشناسه: مجلسی محمد باقربن محمدتقی ۱۰۳۷ – ۱۱۱۱ق.

عنوان و نام پديدآور: بحارالانوار: الجامعه لدرر أخبار الائمه الأطهار تاليف محمدباقر المجلسی.

مشخصات نشر: بيروت داراحياء التراث العربی [۱۴۴۰].

مشخصات ظاهری: ج – نمونه.

يادداشت: عربی.

يادداشت: فهرست نويسی بر اساس جلد بيست و چهارم، ۱۴۰۳ق. [۱۳۶۰].

يادداشت: جلد۲۴،۵۲،۶۵،۶۶،۶۷،۸۷،۹۲،۹۱،۹۴،۱۰۳،۱۰۸(چاپ سوم: ۱۴۰۳ق.=۱۹۸۳م.=[۱۳۶۱]).

يادداشت: کتابنامه.

مندرجات: ج .۲۴. کتاب الامامه. ج.۵۲. تاريخ الحجه. ج۶۵،۶۶،۶۷. الايمان و الکفر. ج.۸۷. کتاب الصلاه . ج. ۹۱،۹۲ .الذکر و الدعا. ج. ۹۴. کتاب السوم. ج.۱۰۳.فهرست المصادر. ج.۱۰۸.الفهرست.–

موضوع: احاديث شيعه — قرن ۱۱ق

رده بندی کنگره: BP۱۳۵/م۳ب ۳۱۳۰۰ ی ح

رده بندی ديويی: ۲۹۷/۲۱۲

شماره کتابشناسی ملی: ۱۶۸۰۹۴۶

ص: ۱

**[ترجمه]

سرشناسه : مجلسی، محمد باقربن محمدتقی، ۱۰۳۷ – ۱۱۱۱ق.

عنوان قراردادی : بحار الانوار .فارسی .برگزيده

عنوان و نام پديدآور : ترجمه بحارالانوار/ مترجم گروه مترجمان؛ [برای] نهاد کتابخانه های عمومی کشور.

مشخصات نشر : تهران: نهاد کتابخانه های عمومی کشور، موسسه انتشارات کتاب نشر، ۱۳۹۲ -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : دوره : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۶۶-۵ ؛ ج.۱ : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۶۷-۲ ؛ ج.۲ : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۶۸-۹ ؛ ج.۳ : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۶۹-۶ ؛ ج.۴ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰۷۰-۲ : ؛ ج.۵ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۷۱-۹ : ؛ ج.۶ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۷۲-۶ : ؛ ج.۷ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۷۳-۳ : ؛ ج.۸ : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۷۴-۰ ؛ ج.۱۰ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۷۶-۴ : ؛ ج.۱۱ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۳-۲ : ؛ ج.۱۲ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۶۶-۵ : ؛ ج.۱۳ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۵-۶ : ؛ ج.۱۴ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۶-۳ : ؛ ج.۱۵ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۷-۰ : ؛ ج.۹۷۸:۱۶-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۸-۷ ؛ ج.۹۷۸:۱۷-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۹-۴ ؛ ج.۱۸ : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۰-۰ ؛ ج.۹۷۸:۱۹-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۱-۷ ؛ ج.۹۷۸:۲۰-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۲-۴ ؛ ج.۲۱: ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۳-۱ ؛ ج.۹۷۸:۲۲-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۴-۸ ؛ ج.۹۷۸:۲۳-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۵-۵

مندرجات : ج.۱. کتاب عقل و علم و جهل.- ج.۲. کتاب توحید.- ج.۳. کتاب عدل و معاد.- ج.۴. کتاب احتجاج و مناظره.- ج. ۵. تاریخ پیامبران.- ج.۶. تاریخ حضرت محمد صلی الله علیه وآله.- ج.۷. کتاب امامت.- ج.۸. تاریخ امیرالمومنین.- ج.۹. تاریخ حضرت زهرا و امامان والامقام حسن و حسین و سجاد و باقر علیهم السلام.- ج.۱۰. تاریخ امامان والامقام حضرات صادق، کاظم، رضا، جواد، هادی و عسکری علیهم السلام.- ج.۱۱. تاریخ امام مهدی علیه السلام.- ج.۱۲. کتاب آسمان و جهان - ۱.- ج.۱۳. آسمان و جهان - ۲.- ج.۱۴. کتاب ایمان و کفر.- ج.۱۵. کتاب معاشرت، آداب و سنت ها و معاصی و کبائر.- ج.۱۶. کتاب مواعظ و حکم.- ج.۱۷. کتاب قرآن، ذکر، دعا و زیارت.- ج.۱۸. کتاب ادعیه.- ج.۱۹. کتاب طهارت و نماز و روزه.- ج.۲۰. کتاب خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، عقود و معاملات و قضاوت

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

یادداشت : ج.۲ - ۸ و ۱۰ - ۱۶ (چاپ اول: ۱۳۹۲) (فیپا).

موضوع : احادیث شیعه -- قرن ۱۱ق.

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور، مجری پژوهش

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور. موسسه انتشارات کتاب نشر

رده بندی کنگره : BP۱۳۵/م۳ب۳۰۴۲۱۶۷ ۱۳۹۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۲۱۲

شماره کتابشناسی ملی : ۳۳۴۸۹۸۵

**[ترجمه]

أبواب قصص داود علیه السلام

باب ۱ عمره و وفاته و فضائله و ما أعطاه الله و منحه و علل تسمیته و کیفیه حکمه و قضائه

الآیات

النساء و الأسری: «وَ آتَیْنا داوُدَ زَبُوراً»(۱۶۳و۵۵)

المائده: «لُعِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ بَنِی إِسْرائِیلَ عَلی لِسانِ داوُدَ وَ عِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ ذلِکَ بِما عَصَوْا وَ کانُوا یَعْتَدُونَ* کانُوا لا یَتَناهَوْنَ عَنْ مُنکَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ ما کانُوا یَفْعَلُونَ»(۷۸-۷۹)

الأنعام: «وَ نُوحاً هَدَیْنا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَیْمانَ وَ أَیُّوبَ وَ یُوسُفَ وَ مُوسی وَ هارُونَ وَ کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ»(۸۴)

الأنبیاء: «وَ داوُدَ وَ سُلَیْمانَ إِذْ یَحْکُمانِ فِی الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِیهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَ کُنَّا لِحُکْمِهِمْ شاهِدِینَ* فَفَهَّمْناها سُلَیْمانَ وَ کُلًّا آتَیْنا حُکْماً وَ عِلْماً وَ سَخَّرْنا مَعَ داوُدَ الْجِبالَ یُسَبِّحْنَ وَ الطَّیْرَ وَ کُنَّا فاعِلِینَ* وَ عَلَّمْناهُ صَنْعَهَ لَبُوسٍ لَکُمْ لِتُحْصِنَکُمْ مِنْ بَأْسِکُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شاکِرُونَ»(۷۸-۸۰)

النمل: «وَ لَقَدْ آتَیْنا داوُدَ وَ سُلَیْمانَ عِلْماً وَ قالا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی فَضَّلَنا عَلی کَثِیرٍ مِنْ عِبادِهِ الْمُؤْمِنِینَ»(۱۵)

سبأ: «وَ لَقَدْ آتَیْنا داوُدَ مِنَّا فَضْلًا یا جِبالُ أَوِّبِی مَعَهُ وَ الطَّیْرَ وَ أَلَنَّا لَهُ الْحَدِیدَ* أَنِ اعْمَلْ سابِغاتٍ وَ قَدِّرْ فِی السَّرْدِ وَ اعْمَلُوا صالِحاً إِنِّی بِما تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ»(۱۰-۱۱)

ص: ۱

lt;meta info="- وآتینا داود زبوراً. - . نساء /۱۶۳ ، أسری / ۵۵ -

{و به داوود زبور بخشیدیم.}

- لُعن الـذین کفرو من بنی إسـرائیل علی لسـان داود و عیسـی ابن مریم ذلک بما عصوا و کانوا یعتـدون * کانوا لا یتناهون عن منکر فعلوه لبئس ما کانوا یفعلون. - . مائده / ۷۸ و ۷۹ -

{از میان قوم بنی اسـرائیل آنان که کفر ورزیدنـد به زبان داوود و عیسـی بن مریم مورد لعنت قرار گرفتنـد این [کیفر] به خاطر آن بود که عصـیان ورزیـده و [از فرمان خدا] تجاوز کردند. [و] از کار زشتی که آن را مرتکب می‌شدند یکدیگر را باز نمی... داشتند، راستی چه بد بود آنچه می کردند.}

- و نوحاً هـدینا من قبل و من ذریّته داود و سـلیمان و أیوب و یوسف و موسـی و هرون و کذلک تجزی المحسـنین. - . انعام / ۸۴ -

{و نوح را از پیش راه نمودیم و از نسل او داوود و سـلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون [را هدایت کردیم] و این گونه نیکوکـاران را پاداش می‌دهیم.} - و داود و سـلیمان إذ یحکمان فی الحرث إذ نفشت فیه غنم القوم و کنّا لحکمهم شاهـدین * ففهّمناها سـلیمان و کلاً آتیناه حکماً و علماً و سـخّرنا مع داود الجبال یسبّحن و الطیر و کنّا فاعلین * و علّمناه صـنعهٔ لبوس لکم لتحصنکم من بأسکم فهَل أنتم شاکرون. - . انبیاء / ۷۸-۸۰ -

{و داوود و سلیمان را یاد کن هنگامی که درباره آن کشتزار که گوسفندان مردم شب هنگام در آن چریده بودند داوری می... کردند و ما شاهد داوری آنان بودیم. پس آن داوری را به سلیمان فهماندیم و به هریک از آن دو حکمت و دانش عطا کردیم و کوهها را به فرمان داوود در آوردیم و پرنـدگان به نیایش وا داشتیم و ما کننـده [این کار بودیم]. و به داوود فن زره [سازی] آموختیم تا شما را از [خطرات] جنگتان حفظ کند، پس آیا شما سپاسگزارید.}

- و لقد آتینا داود و سلیمان علماً و قالا الحمدلله الذی فضّلنا علی کثیر من عباده المؤمنین. - . نمل / ۱۵ -

{و به راستی به داوود و سـلیمان دانشی عطا کردیم و آن دو گفتند: ستایش خدایی را که ما را بر بسیاری از بندگان با ایمانش برتری داده است.}

- و لقد آتینا داود منّا فضـلاً یا جبال أوّبی معه و الطیر و ألنّا له الحدید * أن اعمل سابغات و قدِّر فی السـرد و اعملوا صالحاً إنّی بما تعملون بصیر. - . سبأ / ۱۰ و ۱۱ -

{و به راسـتی داوود را از جـانب خویش مزیّتی عطـا کردیم [و گفـتیم] ای کوهها بـا او [درتسبیـح خـدا] همصـدا شویـد، و ای پرنـدگان [هماهنگی کنیـد] و آهن را برای او نرم گردانـدیم. [که] زره های فراخ بساز و حلقه‌ها را درست انـدازه گیری کن و کار شایسته کنید زیرا من به آنچه انجام می دهید بینایم.}

ص: ۱

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

كا، الكافى عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ (۱)عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَاتَ دَاوُدُ النَّبِيُّ علیه السلام يَوْمَ السَّبْتِ مَفْجُوءاً فَأَظَلَّتْهُ الطَّيْرُ بِأَجْنِحَتِهَا وَ مَاتَ مُوسَى كَلِيمُ اللَّهِ فِي التِّيهِ فَصَاحَ صَائِحٌ مِنَ السَّمَاءِ مَاتَ مُوسَى وَ أَيُّ نَفْسٍ لَا تَمُوتُ (۲).

ين، كتاب حسين بن سعيد و النوادر محمد بن الحسين مثله.

**[ترجمه]الكافى: على بن ابراهيم از امام صادق عليه السلام نقل مى كند كه: رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: داوود نبىّ عليه السلام روز شنبه و به صورت غافلگيرانه وفات نمود. پس پرندگان او را زير سايه بالهاى خويش گرفتند. موسى كليم الله در بيابان جان سپرد، پس ندا دهنده‌اى از آسمان ندا سر داد كه: موسى فوت كرد و كدامين نفس است كه مرگ به سراغ او نيايد؟ - . فروع الكافى ۱ : ۳۱ -

كتاب حسن بن سعيد و النوادر: محمد بن حسين مانند همين روايت را نقل كرده است.

**[ترجمه]

«۲»

ل، الخصال ابْنُ إِدْرِيسَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الرَّازِيِّ عَنِ ابْنِ أَبِي عُثْمَانَ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِنَّ اللَّهَ اخْتَارَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ أَرْبَعَةً لِلسَّيْفِ إِبْرَاهِيمَ وَ دَاوُدَ وَ مُوسَى وَ أَنَا الْخَبَرَ (۳).

**[ترجمه]الخصال: ابن ادريس از موسى بن جعفر عليه السلام روايت مى‌كند كه: رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: به راستى كه خداوند از ميان انبياء چهار نفر را براى شمشير زنى انتخاب نمود: ابراهيم، داوود، موسى و من؛ ادامه خبر. - . الخصال ۱ : ۱۰۷ -

**[ترجمه]

«۳»

ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام ع، علل الشرائع سَأَلَ الشَّامِيُّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَمَّنْ خَلَقَ اللَّهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مَخْتُوناً فَقَالَ خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ آدَمَ مَخْتُوناً وَ وُلِدَ شَيْثٌ مَخْتُوناً وَ إِدْرِيسُ وَ نُوحٌ وَ سَامُ بْنُ نُوحٍ وَ إِبْرَاهِيمُ وَ دَاوُدُ وَ سُلَيْمَانُ وَ لُوطٌ وَ إِسْمَاعِيلُ وَ مُوسَى وَ عِيسَى وَ مُحَمَّدٌ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ (۴).

**[ترجمه]عیون أخبار الرضا ، علل الشرائع: شخصی از اهل شام از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره پیامبرانی که خداوند آنها را ختنه شده آفریده پرسید، پس ایشان فرمود: خدای عزّ و جلّ آدم را ختنه شده آفرید، وشیث، ادریس، نوح، سام پسر نوح، ابراهیم، داوود، سلیمان، لوط، اسماعیل، موسی، عیسی و محمد، درود خدا بر ایشان باد، ختنه شده متولّد شده‌اند. - . عیون الأخبار : ۱۳۴ ، علل الشرائع : ۱۹۸ -

**[ترجمه]

«۴»

مع، معانی الأخبار مَعْنَى دَاوُدَ أَنَّهُ دَاوَى جُرْحَهُ بِوُدٍّ وَ قَدْ قِيلَ دَاوَى وُدَّهُ بِالطَّاعَهِ حَتَّى قِيلَ عَبْدٌ (۵).

أقول: سيأتی الخبر فی ذلک فی قصه النمله.

**[ترجمه]معانی الأخبار: داوود به این معناست که ایشان زخم خود را با دوستی ومحبت مداوا کرده است، وگفته شده: دوستی ومحبت خویش را با اطاعت و فرمانبرداری مداوا کرده تا جائیکه بنده خوانده شده است. - . معانی الأخبار : ۱۹ -

می گویم: حدیث وارد در این موضوع در داستان مور می آید

**[ترجمه]

«۵»

ل، الخصال ابْنُ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَبْعَثْ أَنْبِيَاءَ مُلُوكاً فِي الْأَرْضِ إِلَّا أَرْبَعَةً بَعْدَ نُوحٍ ذُو الْقَرْنَيْنِ وَ اسْمُهُ عَيَّاشٌ وَ دَاوُدُ وَ سُلَيْمَانُ وَ يُوسُفُ عليهم السلام فَأَمَّا عَيَّاشٌ فَمَلَكَ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ أَمَّا دَاوُدُ فَمَلَكَ مَا بَيْنَ الشَّامَاتِ إِلَى بِلَادِ إِصْطَخْرَ وَ كَذَلِكَ مَلَكَ سُلَيْمَانُ وَ أَمَّا يُوسُفُ فَمَلَكَ مِصْرَ وَ بَرَارِيَهَا لَمْ يُجَاوِزْهَا إِلَى غَيْرِهَا (۶).

ص: ۲

۱- هکذا فی النسخ و هو وهم، و الصحيح كما فی المصدر: محمّد بن الحصين بالصاد.

۲- فروع الكافی ۱: ۳۱.

۳- الخصال ۱: ۱۰۷.

۴- عيون الأخبار: ۱۳۴ علل الشرائع: ۱۹۸.

۵- معانى الأخبار: ۱۹.

۶- الخصال ۱: ۱۱۸.

**[ترجمه]الخصال: ابن ولیـد از امام باقر علیه السـلام نقل می کنـد که: خداوند متعال پیامبران را به عنوان پادشاه بر روی زمین تعیین نفرموده مگر چهـار نفر بعـد از نوح: ذوالقرنین که اسم او عیاش است، داوود، سـلیمان و یوسف علیهم السـلام. امّا عیاش فرمـانروای بین مشـرق و مغرب بوده، و داوود بر سـرزمینهای بین شامـات و اصـطخر پادشـاهی کرده است، سـلیمان نیز به مانند داوود بوده است، ولی گستره فرمانروایی یوسف به مصـر وصـحراهای اطراف آن محـدود بوده است و از آن تجاوز نکرده. - . الخصال ۱ : ۱۱۸ -

ص: ۲

**[ترجمه]

«۶»

فس، تفسـیر القمی وَ لَقَـدْ آتَیْنا داوُدَ إِلَی قَوْلِهِ الْمُؤْمِنِینَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَعْطَی دَاوُدَ وَ سُـلَیْمَانَ مَا لَمْ یُعْطَ أَحَداً مِنْ أَنْبِیَاءِ اللَّهِ مِنَ الْآیَاتِ عَلَّمَهُمَا مَنْطِقَ الطَّیْرِ وَ أَلَانَ لَهُمَا الْحَدِیدَ وَ الصُّفْرَ مِنْ غَیْرِ نَارٍ وَ جُعِلَتِ الْجِبَالُ یُسَبِّحْنَ (۱)مَعَ دَاوُدَ وَ أَنْزَلَ عَلَیْهِ الزَّبُورَ فِیهِ تَوْحِیـدٌ وَ تَمْجِیدٌ وَ دُعَاءٌ وَ أَخْبَارُ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ صَـلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِمَا وَ الْأَئِمَّهِ علیهم السـلام (۲)وَ أَخْبَارُ الرَّجْعَهِ وَ ذِكْرُ الْقَائِمِ علیه السلام لِقَوْلِهِ وَ لَقَدْ كَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصَّالِحُونَ (۳)

**[ترجمه]علی بن ابراهیم در تفسـیر «و لقد آتینا داود» تا «المؤمنین» می گوید: خداوند عزّ و جلّ به داوود و سلیمان نشانه‌هایی عطا فرموده که هیچ یک از پیامبران دیگر از آن برخوردار نبوده‌اند: به آن دو زبان پرندگان آموخته و آهن و فلز برنج را بدون اسـتفاده از آتش برای‌شان نرم گردانـده و کوهها در تسبیح خداوند با داوود همصدا گشـتند و زبور بر وی نازل شده که آیاتی در باره توحیـد و سـتایش و دعا و اخباری در مورد رسول خدا و امیر مؤمنان که درود خدا بر ایشان باد، و امامان علیهم السـلام در آن ذکر شـده است. همچنین بنا به این فرموده: «و لقـد کتبنا فی الزبور من بعـد الذّکر أنّ الأرض یرثها عبادی الصاحون» - . تفسیر القمی : ۴۷۶ - ،

اخباری درباره رجعت و ذکر قائم آل محمد علیهم السلام در زبور نقل شده است.

**[ترجمه]

«۷»

فس، تفسـیر القمی وَ لَقَـدْ آتَیْنا داوُدَ مِنَّا فَضْـلًا یا جِبالُ أَوِّبِی مَعَهُ أَیْ سَـبِّحِی لِلَّهِ وَ الطَّیْرَ وَ أَلَنَّا لَهُ الْحَدِیـدَ قَالَ كَانَ دَاوُدُ إِذَا مَرَّ فِی الْبَرَارِی یَقْرَأُ الزَّبُورَ تُسَـبِّحُ الْجِبَـالُ وَ الطَّیْرُ مَعَهُ وَ الْوُحُوشُ وَ أَلَانَ اللَّهُ لَهُ الْحَدِیـدَ مِثْلَ الشَّمْعِ حَتَّی كَانَ یَتَّخِـذُ مِنْهُ مَا أَحَبَّ وَ قَالَ الصَّادِقُ علیه السـلام اطْلُبُوا الْحَوَائِجَ یَوْمَ الثُّلَاثَاءِ فَإِنَّهُ الْیَوْمُ الَّذِی أَلَانَ اللَّهُ فِیهِ الْحَدِیـدَ لِدَاوُدَ علیه السـلام وَ قَوْلُهُ أَنِ اعْمَلْ سابِغاتٍ قَالَ الدُّرُوعَ وَ قَدِّرْ فِی السَّرْدِ قَالَ الْمَسَامِیرِ الَّتِی فِی الْحَلْقَهِ وَ اعْمَلُوا صالِحاً إِنِّی بِما تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ (۴)

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: «و لقد آتینا داود منّا فضلًا یا جبال أوّبی معه» {و به راستی داوود را از جانب خویش مزیّتی عطا فرمودیم [و گفتیم:] ای کوهها با او [در تسبیح] همصدا شوید.} یعنی: خداوند را تسبیح کنید. و در تفسیر « و الطیر و ألنّا له الحدید» {ای پرندگان [با او هماهنگی کنید] و آهن را برای او نرم گرداندیم.} گفته است: داوود هنگامی که از صحراها عبور می کرد زبور را می‌خواند و کوهها و پرندگان و وحوش با او تسبیح می گفتند، و خداوند آهن را مانند شمع برای او نرم کرد تا هر آنچه دوست دارد از آن بسازد.

و امام صادق علیه السلام فرمود: روزهای سه شنبه از خدا بخواهید نیازهایتان را برآورده سازد، چرا که خداوند در آن روز آهن را برای داوود علیه السلام نرم فرمود. علی بن ابراهیم همچنین گفته است: منظور از (سابغات) در «أن اعمل سابغات» {که زره های فراخ بساز}، زره‌های جنگی و منظور از «و قدّر فی السّرد» {و حلقه‌ها را درست اندازه گیری کن} میخ‌هایی است که در زنجیر وجود دارد. «و اعملو صالحاً إنّی بما تعملون بصیر» {و کار شایسته کنید زیرا من به آنچه انجام می‌دهید بینایم.} - . تفسیر القمی : ۵۳۶ -

**[ترجمه]

بیان

قال الطبرسی رحمه الله یا جِبالُ أَوِّبِی مَعَهُ أی قلنا للجبال یا جبال سبِّحی معه عن ابن عباس و الحسن و قتاده و مجاهد قالوا أمر الله الجبال أن تسبح معه إذا سبح فسبحت معه و تأویله عند أهل اللغه رجِّعی معه التسبیح من آب یئوب و یجوز أن یکون سبحانه فعل فی الجبال ما یأتی به منها التسبیح معجزا له و أما الطیر فیجوز أن یسبح و یحصل له من التمیز ما یتأتی منه ذلک بأن یزید الله فی فطنته فیفهم ذلک انتهی. (۵)

أقول: یمکن أن یکون تسبیح الجبال کنایه عن تسبیح الملائکه الساکنین بها أو بأن خلق الله الصوت فیها أو علی القول بأن للجمادات شعورا فلا حاجه إلی کثیر تکلف

ص: ۳

۱- فی نسخه: و جعلت الجبال تسبح مع داود.

۲- فی المصدر: و الأئمّه من ذریتهما.

۳- تفسیر القمّیّ: ۴۷۶.

۴- تفسیر القمّیّ: ۵۳۶.

۵- مجمع البیان ۸: ۳۸۱.

و أما الطيور فلا دليل على عدم تمييزها و قابليتها للتسبيح مع أن كثيرا من الأخبار دلت على أن لها تسبيحا و ما سيأتى من قصه النمل يؤيده.

ثم قال رحمه الله و قيل معناه سيرى معه فكانت الجبال و الطير تسير معه أينما سار و التأويب السير بالنهار و قيل معناه ارجعى إلى مراد داود فيما يريده من حفر بئر و استنباط عين و استخراج معدن (۱)أَنِ اعْمَلْ سابِغاتٍ أى قلنا له اعمل من الحديد دروعا تامات وَ قَدِّرْ فِي السَّرْدِ أى عدل فى نسج الدروع و منه قيل لصانعها سراد و زراد و المعنى لا تجعل المسامير دقاقا فتنفلق و لا غلاظا فتكسر الحلق (۲)و قيل السرد المسامير التى فى حلق الدروع (۳).

**[ترجمه]طبرسی رحمه الله گفته است: مقصود خداوند از «یا جبال أوّبی معه» {ای کوهها با او [در تسبیح] همصدا شوید.} این است که به کوهها گفتیم: ای کوهها، با او تسبیح بگویید؛ از ابن عباس و حسن و قتاده و مجاهد روایت شده است که: خداوند کوهها را امر فرمود که با داوود در تسبیح همصدا شوند، پس آنان نیز همراه او به تسبیح مشغول شدند، و اهل لغت این آیه را این گونه تأویل کرده اند: «رجّعی معه التّسبیح: ای کوهها، تسبیح را با او تکرار کنید.» و بر این اساس، فعل (أوبّی) از ریشه (آب، یَؤوبُ: بازگشت، باز می گردد) می‌باشد.

و جایز است که خداوند کوهها را با داوود در تسبیح همصدا کرده و این امر را معجزه ای برای او قرار داده باشد، همچنین جایز است که پرندگان تسبیح بگویند و قدرت تشخیصی پیدا کنند که توانایی تسبیح را برای آنان فراهم کند، و این امر با افزایش هوش و زیرکی آنان از سوی خداوند حاصل می شود پس قدرت فهمیدن پیدا می کنند. پایان سخن. - . مجمع البیان ۸: ۳۸۱ -

می گویم: ممکن است که منظور از تسبیح کوهها، تسبیح فرشتگان ساکن در آنها باشد و یا منظور این بوده که خداوند برای کوهها صدایی خلق کرده که با آن تسبیح بگویند، یا بنا بر اینکه بگوییم جمادات نیز دارای شعور واحساس هستند و نیازی به تکلّف بیش از این نیست،

ص: ۳

امّا دلیلی بر عدم تشخیص و قابلیت تسبیح پرندگان وجود ندارد و احادیث زیادی روایت شده که بر توانایی تسبیح پرندگان دلالت می کند، و داستان مورچه که بعداً ذکر خواهد شد مؤیّد این مطلب است.

سپس طبرسی رحمه الله گفته است: و گفته شده «أوّبی معه» به معنای (سیری معه: با او به راه افتید) می‌باشد، پس کوهها و پرندگان با داوود به راه افتادند و به هر جا که می‌رفت می‌رفتند. و «التأویب» به معنای (راه رفتن در روز) می‌باشد؛ وگفته شده «أوّبی معه» به این معناست که: برگردید به خواسته داوود که همانا حفر چاه، کندن چشمه و استخراج معدن می‌باشد. «أن اعمل سابغات» یعنی: به او گفتیم: از آهن زره‌های جنگی کامل بساز. «و قدِّر فی السرد» یعنی: زره‌های جنگی را در حدّ اعتدال بساز، و بر این اساس به سازنده زره‌های جنگی (سرّاد: زره باف) و (زرّاد: زره ساز) گفته می‌شود، و معنای آیه به این صورت است که: میخ‌ها را نازک مساز که مبادا از هم باز شوند و همچنین آنها را محکم مساز که ممکن است حلقه‌ها بشکنند. وگفته

شده: «السِّرد » يعنى ميخهايى كه در حلقه‌هاى زره جنگى قرار داده مى‌شود. - . مجمع البيان ۸ : ۳۸۱ و۳۸۲ -

**[ترجمه]

«۹»

فس، تفسير القمى وَ عَلَّمْناهُ صَنْعَهَ لَبُوسٍ لَكُمْ أَيِ الزَّرَدِ (۴)لِتُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شاكِرُونَ (۵)

**[ترجمه]تفسير على بن ابراهيم: «و علّمناه صنعه لبوس لكم» يعنى: فنّ زره سازى را به او آموختيم، «لتحصنكم من بأسكم فهل أنتم شاكرون » {تا شما را از [خطرات] جنگتان حفظ كند پس آيا شما سپاسگزاريد.} - . تفسير القمى : ۴۳۱ -

**[ترجمه]

بيان

قال الطبرسى رحمه الله فى قوله تعالى وَ سَخَّرْنا مَعَ داوُدَ الْجِبالَ يُسَبِّحْنَ وَ الطَّيْرَ قيل معناه سيرنا الجبال مع داود حيث سار فعبر عن ذلك بالتسبيح لما فيه من الآيه العظيمه التى تدعو إلى تسبيح الله تعالى و تعظيمه و تنزيهه عن كل ما لا يليق به و كذلك تسخير الطير له تسبيح يدل على أن مسخرها قادر لا يجوز عليه ما يجوز على العباد عن الجبائى و على بن عيسى و قيل إن الجبال كانت تجاوبه بالتسبيح و كذلك الطير تسبح معه بالغداه و العشى معجزه له عن وهب و فى قوله وَ عَلَّمْناهُ صَنْعَهَ لَبُوسٍ لَكُمْ أى علمناه كيف يصنع الدرع قال قتاده أول من صنع الدرع داود إنما كانت صفائح جعل الله سبحانه الحديد فى يده كالعجين فهو أول من سردها و حلقها فجمعت الخفه و التحصين و هو قوله لِتُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ أى ليحرزكم و يمنعكم من وقع السلاح فيكم

ص: ۴

۱- فى المصدر زياده و هى: و وضع طريق «وَ أَلَنّا لَهُ الْحَدِيدَ» فصار فى يده كالشمع يعمل به ما شاء من غير أن يدخله النار و لا أن يضربه بالمطرقه، عن قتاده.

۲- انفلق: انشق، و فى المصدر فتفلق أى فتشق. و فى نسخه: فتنكسر الحلق.

۳- مجمع البيان ۸: ۳۸۱ و ۳۸۲.

۴- فى المصدر: يعنى الدرع.

۵- تفسير القمّىّ: ۴۳۱.

عن السدی و قیل معناه من حربکم أی فی حاله الحرب و القتال و قیل إن سبب إلانه الحدید لداود علیه السلام أنه کان نبیا ملکا و کان یطوف فی ولایته متنکرا یتعرف أحوال عماله و متصرفیه فاستقبله جبرئیل ذات یوم علی صوره آدمی و سلم علیه فرد السلام و قال ما سیره داود فقال نعمت السیره لو لا خصله فیه قال و ما هی قال إنه یأکل من بیت مال المسلمین فشکره و أثنی علیه و قال لقد أقسم داود أنه لا یأکل من بیت مال المسلمین فعلم الله سبحانه صدقه فألان له الحدید کما قال وَ أَلَنَّا لَهُ الْحَدِیدَ (۱)

**[ترجمه]طبرسی در مورد آیه «و سخّرنا مع داود الجبال یسبحن و الطیر» {و کوهها را با داوود و پرندگان به نیایش واداشتیم} گفته است: گفته شده معنای آیه به این صورت است: کوهها را به سوی آن جایی که داوود حرکت می کند به راه انداختیم؛ و از آن به عنوان تسبیح یاد کرده چرا که به راه افتادن کوهها نشانه بزرگی است که همگان را به نیایش و تعظیم و تنزیه خداوند متعال از آنچه لایق او نیست فرا می‌خواند، همچنین مسخّر گرداندن پرندگان برای داوود، نیایش و تسبیحی است که بر توانایی و قدرت تسخیر کننده آنها دلالت می کند، توانمندی که آنچه برای بندگان جایز است برای او جایز نیست، این تفسیر به نقل از جبائی و علی بن عیسی روایت شده است. امّا از وهب روایت شده که در تفسیر آیه چنین گفته است: به راستی که کوهها پاسخ داوود را با تسبیح و نیایش می‌دادند و پرندگان نیز بامدادان و شامگاهان با او به نیایش می‌پرداختند و این امر معجزه‌ای برای او به شما می‌آمد؛ طبرسی همچنین گفته منظور از آیه «و علّمناه صنعه لبوس لکم» این است: به داوود آموختیم چگونه زره جنگی بسازد، قتاده گوید: اولین کسی که زره جنگی ساخته داوود بوده است، زره‌ها در اصل صفحه‌های آهنی بوده‌اند که خداوند سبحان آهن را به مانند خمیر در دستان داوود نرم گردانده است، پس او اولین کسی بوده که صفحه‌های آهن را حلقه حلقه کرده و به صورت زره به هم بافته و با این کار نرمی و سبکی را با سختی و محکمی در هم آمیخته است. و از سدّیّ روایت شده که منظور از آیه «لتحصنکم من بأسکم » این است: تا شما را از وقوع جنگ باز دارد و حفظ کند؛

ص: ۴

و گفته شده: تا شما را در حین جنگ و کشتار حفظ کند. و سبب نرم گرداندن آهن برای داوود علیه السلام به این صورت روایت شده است: داوود، پیامبر و فرمانروای سرزمین خویش بود و به صورت ناشناخته در قلمرو تحت فرمانش به گردش می... پرداخت تا از احوال زیر دستان خود آگاه گردد، روزی جبرئیل در شمایل آدمی‌زاد به استقبالش آمد و به او سلام کرد، پس جواب سلام جبرئیل را داد و گفت: سیرت و شیوه رفتار داوود را چگونه یافتی؟ جبرئیل پاسخ گفت: سیرت و شیوه نیکی است اگر یک خصلت در او نباشد، داوود گفت: آن خصلت چیست؟ جبرئیل گفت: او از بیت المال مسلمانان می‌خورد، پس داوود از او تشکر کرد و به مدح و ثنایش پرداخت و گفت: داوود سوگند یاد می کند که دیگر از بیت المال مسلمانان نخورد، خداوند سبحان دانست صحت سوگند او را و آهن را برایش نرم گرداند آن‌گونه که فرموده است: «و ألنّا له الحدید» {وآهن را برای او نرم گرداندیم.} - . مجمع البیان ۷ : ۵۸ -

**[ترجمه]

ص، قصص الأنبياء علیهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَی الصَّدُوقِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنِ الْبَزَنْطِیِّ عَنِ الرِّضَا علیه السلام فِی قَوْلِهِ تَعَالَی لِدَاوُدَ وَ أَلَنَّا لَهُ الْحَدِیدَ قَالَ هِیَ الدِّرْعُ وَ السَّرْدُ تَقْدِیرُ الْحَلْقَهِ بَعْدَ الْحَلْقَهِ (۲).

**[ترجمه]قصص الأنبياء: صدوق از امام رضا علیه السلام روایت می‌کند که ایشان در باره آیه «و ألنّا له الحدید» فرمود: منظور از آهن، زره جنگی است. و «السّرد» به معنای قرار دادن حلقه‌ای بعد از حلقه دیگراست. - . نسخه خطی قصص الأنبياء -

**[ترجمه]

بيان

كأنه تفسير لتقدير السرد.

**[ترجمه]مانند این است که این مطلب تفسیری برای تقدیر حلقه باشد.

**[ترجمه]

«۱۱»

ص، قصص الأنبياء علیهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَی الصَّدُوقِ عَنِ ابْنِ الْوَلِیدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ ابْنِ یَزِیدَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی قَوْلِهِ تَعَالَی وَ اذْکُرْ عَبْدَنا داوُدَ ذَا الْأَیْدِ قَالَ ذَا الْقُوَّهِ (۳).

**[ترجمه]قصص الأنبياء: ابن الولید با استناد به صدوق از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت در تفسیر آیه «و اذکر عبدنا داوود ذا الأید» { و داوود بنده ما را که دارای امکانات [متعدد] بود به یاد آور} فرمود: منظور از (ذا الأيد) توانمند و دارای قدرت است. - . نسخه خطی قصص الأنبياء -

**[ترجمه]

«۱۲»

فس، تفسیر القمی إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبالَ مَعَهُ یُسَبِّحْنَ بِالْعَشِیِّ وَ الْإِشْراقِ یَعْنِی إِذَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ (۴).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: «إنّا سخّرنا الجبال معه یسبّحن بالعشیّ والإشراق» {ما کوهها را با او مسخر ساختیم [که] شامگاهان و بامدادان خدا را نیایش می‌کردند.} و (الإشراق) یعنی: هنگامی که خورشید طلوع می‌کند. - . تفسير القمی : ۵۶۲ -

**[ترجمه]

ص، قصص الأنبياء عليهم السلام أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنْ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِیِّ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِی بَکْرٍ عَنْ زُرَارَهَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ دَاوُدَ علیه السلام کَانَ یَدْعُو أَنْ یُلْهِمَهُ اللَّهُ الْقَضَاءَ بَیْنَ النَّاسِ بِمَا هُوَ عِنْدَهُ تَعَالَی الْحَقُّ فَأَوْحَی إِلَیْهِ یَا دَاوُدُ إِنَّ النَّاسَ

ص: ۵

۱- مجمع البیان ۷: ۵۸.

۲- قصص الأنبیاء مخطوط.

۳- قصص الأنبیاء مخطوط. و قد أورد المصنّف هذه الآیه و ما بعدها فی الباب الآتی فی ضمن الآیات، و المناسبه تقتضی ایرادها فی هذا الباب.

۴- تفسیر القمّیّ: ۵۶۲.

لَا يَحْتَمِلُونَ ذَلِکَ وَ إِنِّی سَأَفْعَلُ وَ ارْتَفَعَ إِلَیْهِ رَجُلَانِ فَاسْتَعْدَاهُ (۱)أَحَدُهُمَا عَلَی الْآخَرِ فَأَمَرَ الْمُسْتَعْدَی عَلَیْهِ أَنْ یَقُومَ إِلَی الْمُسْتَعْدِی فَیَضْرِبَ عُنُقَهُ فَفَعَلَ فَاسْتَعْظَمَتْ بَنُو إِسْرَائِیلَ ذَلِکَ وَ قَالَتْ رَجُلٌ جَاءَ یَتَظَلَّمُ مِنْ رَجُلٍ فَأَمَرَ الظَّالِمَ أَنْ یَضْرِبَ عُنُقَهُ فَقَالَ رَبِّ أَنْقِذْنِی مِنْ هَذِهِ الْوَرْطَهِ (۲)قَالَ فَأَوْحَی اللَّهُ تَعَالَی إِلَیْهِ یَا دَاوُدُ سَأَلْتَنِی أَنْ أُلْهِمَکَ الْقَضَاءَ بَیْنَ عِبَادِی بِمَا هُوَ عِنْدِیَ الْحَقُّ وَ إِنَّ هَذَا الْمُسْتَعْدِیَ قَتَلَ أَبَا هَذَا الْمُسْتَعْدَی عَلَیْهِ فَأَمَرْتُ فَضَرَبْتَ (۳)عُنُقَهُ قَوَداً بِأَبِیهِ وَ هُوَ مَدْفُونٌ فِی حَائِطِ کَذَا وَ کَذَا تَحْتَ شَجَرَهِ کَذَا فَأْتِهِ فَنَادِهِ بِاسْمِهِ فَإِنَّهُ سَیُجِیبُکَ فَسَلْهُ قَالَ فَخَرَجَ دَاوُدُ علیه السلام وَ قَدْ فَرِحَ فَرَحاً شَدِیداً لَمْ یَفْرَحْ مِثْلَهُ فَقَالَ لِبَنِی إِسْرَائِیلَ قَدْ فَرَّجَ اللَّهُ فَمَشَی وَ مَشَوْا مَعَهُ فَانْتَهَی إِلَی الشَّجَرَهِ فَنَادَی یَا فُلَانُ فَقَالَ لَبَّیْکَ یَا نَبِیَّ اللَّهِ قَالَ مَنْ قَتَلَکَ قَالَ فُلَانٌ فَقَالَتْ بَنُو إِسْرَائِیلَ لَسَمِعْنَاهُ یَقُولُ یَا نَبِیَّ اللَّهِ فَنَحْنُ نَقُولُ کَمَا قَالَ فَأَوْحَی اللَّهُ تَعَالَی إِلَیْهِ یَا دَاوُدُ إِنَّ الْعِبَادَ لَا یُطِیقُونَ الْحُکْمَ بِمَا هُوَ عِنْدِیَ الْحُکْمُ فَسَلِ الْمُدَّعِیَ الْبَیِّنَهَ وَ أَضِفِ الْمُدَّعَی عَلَیْهِ إِلَی اسْمِی (۴).

**[ترجمه]قصص الأنبیاء: زراره از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: داوود علیه السلام در خواست می کرد که خداوند شیوه قضاوت بین مردم آن گونه که نزد حضرتش حق است را به او الهام فرمایید، پس وحی بر او نازل شد که: ای داوود، مردم

ص: ۵

چنین قضاوتی را برنمی‌تابند ولی این کار را انجام می‌دهم، و دو مرد نزد داوود آمدند که یکی از آنان علیه دیگری کمک می‌خواست، پس امر کرد که آن کسی که علیه او کمک خواسته شده برخیزد و گردن آن کس که کمک خواسته را بزند، و داوود چنین کرد. پس این کار بر بنی اسرائیل گران آمد و لب به اعتراض گشودند که: مردی از مرد دیگر شکایت کرده و داوود فرمان داده که ظالم، گردن مظلوم را بزند! داوود گفت: خداوندا، مرا از این گرفتاری و مصیبت نجات ده. پس خداوند متعال به او وحی فرمود: ای داوود، از من خواستی که قضاوت بین بندگانم را آن گونه که حق است به تو الهام کنم، آن کسی که از تو کمک خواسته پدر شخص مقابل را به قتل رسانده است، من نیز امر کردم که قصاص شود و به قتل برسد. امّا پدر آن شخص زیر فلان دیوار و فلان درخت دفن شده است، پس به آنجا برو و به اسم صدایش بزن، جواب تو را خواهد داد پس واقعیت را از او بپرس؛ داوود علیه السلام نزد بنی اسرائیل آمد در حالی که بسیار شادمان بود به گونه ای که تا به آن زمان این گونه شاد دیده نشده بود و به آنان گفت: خداوند مشکل را گشود، پس به راه افتاد و آنان نیز با او همراهی کردند تا به درخت مذکور رسیدند، داوود ندا سر داد: ای فلانی، او نیز پاسخ گفت: بله ای پیامبر خدا، داوود گفت: چه کسی تو را به قتل رسانده است؟ جواب داد : فلان شخص، بنی اسرائیل گفتند: ما شنیدیم که می گوید: ای پیامبر خدا، پس ما نیز هر آنچه او گفته است را تکرار می کنیم. آن گاه خداوند متعال بر داوود وحی فرستاد که: ای داوود ، بندگان تاب و تحمل قضاوت را آن گونه که نزد من است ندارند، بنابراین از مدّعی بینه و دو شاهد عادل بخواه و مدّعی علیه را به اسم من قسم بده. - . نسخه خطی قصص الأنبیاء -

**[ترجمه]

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَی الصَّدُوقِ عَنِ ابْنِ الْمُتَوَکِّلِ عَنِ الْحِمْیَرِیِّ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الثُّمَالِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: إِنَّ دَاوُدَ علیه السلام سَأَلَ رَبَّهُ أَنْ یُرِیَهُ قَضِیَّهً مِنْ قَضَایَا الْآخِرَهِ فَأَوْحَی اللَّهُ إِلَیْهِ یَا دَاوُدُ إِنَّ

الَّذِی سَأَلْتَنِی لَمْ أَطْلِعْ عَلَیْهِ (۵)أَحداً مِنْ خَلْقِی وَ لَا یَنْبَغِی لِأَحدٍ أَنْ یَقْضِیَ بِهِ غَیْرِی قَالَ فَلَمْ یَمْنَعْهُ ذَلِکَ أَنْ عَادَ فَسَأَلَ اللَّهَ أَنْ یُرِیَهُ قَضِیَّةً مِنْ قَضَایَا الْآخِرَهِ قَالَ فَأَتَاهُ جَبْرَائِیلُ فَقَالَ لَقَدْ سَأَلْتَ رَبَّکَ شَیْئاً مَا سَأَلَهُ قَبْلَکَ نَبِیٌّ مِنْ أَنْبِیَائِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ یَا دَاوُدُ إِنَّ الَّذِی سَأَلْتَ لَمْ یُطْلِعِ اللَّهُ عَلَیْهِ أَحَداً مِنْ خَلْقِهِ وَ لَا یَنْبَغِی لِأَحَدٍ أَنْ یَقْضِیَ بِهِ غَیْرُهُ فَقَدْ أَجَابَ اللَّهُ تَعَالَی دَعْوَتَکَ وَ أَعْطَاکَ مَا سَأَلْتَ إِنَّ أَوَّلَ خَصْمَیْنِ یَرِدَانِ عَلَیْکَ غَداً الْقَضِیَّهُ فِیهِمَا مِنْ قَضَایَا الْآخِرَهِ فَلَمَّا أَصْبَحَ

۱- أی استعان به و استنصره.

۲- الورطه: کل امر تعسر النجاه منه.

۳- هکذا فی النسخ، و لعله مصحف فضرب و ان کان العنق قد یؤنث، و یمکن ان یقرأ بالخطاب. و القود: القصاص و قتل القاتل بدل القتیل.

۴- قصص الأنبیاء مخطوط. اضاف الشی ء إلی الشی ء: اماله و اسنده و ضمه.

۵- أطلعه علیه: أظهره له.

دَاوُدُ وَ جَلَسَ فِی مَجْلِسِ الْقَضَاءِ أَتَی شَیْخٌ (۱)مُتَعَلِّقٌ بِشَابٍّ وَ مَعَ الشَّابِّ عُنْقُودٌ مِنْ عِنَبٍ فَقَالَ الشَّیْخُ یَا نَبِیَّ اللَّهِ إِنَّ هَذَا الشَّابَّ دَخَلَ بُسْتَانِی وَ خَرَّبَ کَرْمِی وَ أَکَلَ مِنْهُ بِغَیْرِ إِذْنِی (۲)قَالَ فَقَالَ دَاوُدُ لِلشَّابِّ مَا تَقُولُ فَأَقَرَّ الشَّابُّ بِأَنَّهُ قَدْ فَعَلَ ذَلِکَ فَأَوْحَی اللَّهُ تَعَالَی إِلَیْهِ یَا دَاوُدُ إِنْ کَشَفْتُ لَکَ مِنْ قَضَایَا الْآخِرَهِ فَقَضَیْتَ بِهَا بَیْنَ الشَّیْخِ وَ الْغُلَامِ لَمْ یَحْتَمِلْهَا قَلْبُکَ وَ لَا یَرْضَی بِهَا قَوْمُکَ (۳)یَا دَاوُدُ إِنَّ هَذَا الشَّیْخَ اقْتَحَمَ عَلَی وَالِدِ هَذَا الشَّابِّ فِی بُسْتَانِهِ فَقَتَلَهُ وَ غَصَبَهُ بُسْتَانَهُ (۴)وَ أَخَذَ مِنْهُ أَرْبَعِینَ أَلْفَ دِرْهَمٍ فَدَفَنَهَا فِی جَانِبِ بُسْتَانِهِ فَادْفَعْ إِلَی الشَّابِّ سَیْفاً وَ مُرْهُ أَنْ یَضْرِبَ عُنُقَ الشَّیْخِ وَ ادْفَعْ إِلَیْهِ الْبُسْتَانَ وَ مُرْهُ أَنْ یَحْفِرَ فِی مَوْضِعِ کَذَا مِنَ الْبُسْتَانِ وَ یَأْخُذَ مَالَهُ قَالَ فَفَزِعَ دَاوُدُ علیه السلام مِنْ ذَلِکَ وَ جَمَعَ عُلَمَاءَ أَصْحَابِهِ وَ أَخْبَرَهُمُ الْخَبَرَ وَ أَمْضَی الْقَضِیَّهَ عَلَی مَا أَوْحَی اللَّهُ إِلَیْهِ (۵).

کا، الکافی علی بن إبراهیم عن أبیه و عده من أصحابنا عن سهل بن زیاد عن ابن محبوب مثله (۶).

**[ترجمه]قصص الأنبیاء: امام باقر علیه السلام فرمود: همانا داوود علیه السلام از پروردگارش خواست تا مسأله‌ای از مسائل قیامت را به او نشان دهد، خداوند به او وحی کرد: ای داوود، چیزی که از من خواسته‌ای را هیچ یک از بندگانم بر آن مطلع نشده است و شایسته نیست کسی غیر از من چنین کاری را انجام دهد؛ ولی این امر باعث نشد که داوود دست از خواسته‌اش بردارد و دوباره از خداوند تقاضا کرد که مسأله‌ای از مسائل آخرت را به او بنمایاند، پس جبرئیل نزد داوود آمد و گفت: از خداوند چیزی تقاضا کرده‌ای که هیچ یک از پیامبران علیهم السلام چنین تقاضایی نکرده‌اند، ای داوود آنچه تو درخواست کرده‌ای بر هیچ یک از بندگان خدا آشکار نگردیده و کسی غیر از خدای متعال توان به انجام رساندنش را ندارد، پس خدای متعال درخواست تو را اجابت فرموده و آنچه را طلب نموده‌ای به تو بخشیده است؛ در امر دو متخاصمی که فردا برای قضاوت نزد تو می‌آیند مسأله ای از مسائل آخرت نهفته است؛ هنگامی که صبح شد

ص: ۶

و داوود در مجلس قضاوت نشست، پیر مردی وارد شد که جوانی را گرفته بود که شاخه انگوری در دست داشت و گفت: ای پیامبر خدا، این جوان وارد بوستان من شده و درختان انگورم را از بین برده و بدون اجازه من از آنها خورده است. داوود به جوان گفت: چه می‌گوید؟ جوان اقرار کرد که آنچه پیرمرد می‌گوید را انجام داده است، پس خداوند متعال به او وحی کرد: ای داوود، اگر مسأله‌ای از مسائل قیامت را بر تو آشکار گردانم و به داوری بین پیر مرد و جوان بپردازم، قلب تو تاب تحمل آن را ندارد و قوم تو به آن راضی نخواهند بود، ای داوود، این پیرمرد بر پدر این جوان در بوستانش دست درازی کرده و او را به قتل رسانده و بوستان پدرش را غصب کرده و چهل هزار درهم از او گرفته و در گوشه‌ای از بوستان آن را پنهان نموده است. پس شمشیری را به دست پسر جوان بده و به او فرمان بده که گردن پیرمرد را بزند، و بوستان را به او بده آن‌گاه او را به بوستان بفرست و به او امر کن که فلان قسمت از آنجا را حفر کند و اموالش را باز پس گیرد. پس داوود علیه السلام بعد از شنیدن این مسائل وحشت کرد و یاران دانشمند خویش را جمع کرد و آنان را با خبر کرد، و آن‌گونه که خداوند به او وحی کرده بود امور گذشت و خاتمه یافت. - . نسخه خطی قصص -

الکافی: نظیر همین روایت را نقل کرده است. - . فروع الکافی ۲ : ۳۶۱ و۳۶۲ -

**[ترجمه]

ص، قصص الأنبياء علیهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَى الصَّدُوقِ بِإِسْنَادِهِ إِلَى ابْنِ أُورَمَةَ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: اخْتَصَمَ رَجُلَانِ إِلَى دَاوُدَ النَّبِيِّ فِي بَقَرَةٍ فَجَاءَ هَذَا بِبَيِّنَةٍ (۷)(عَلَى أَنَّهَا لَهُ) وَ جَاءَ هَذَا بِبَيِّنَةٍ عَلَى أَنَّهَا لَهُ فَدَخَلَ دَاوُدُ الْمِحْرَابَ فَقَالَ يَا رَبِّ قَدْ أَعْيَانِي أَنْ أَحْكُمَ بَيْنَ هَذَيْنِ فَكُنْ أَنْتَ الَّذِي تَحْكُمُ (۸)فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى اخْرُجْ فَخُذِ الْبَقَرَةَ مِنَ الَّذِي هِيَ فِي يَدِهِ وَ ادْفَعْهَا إِلَى آخَرَ وَ اضْرِبْ عُنُقَهُ قَالَ فَضَجَّتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ (۹)وَ قَالُوا جَاءَ هَذَا بِبَيِّنَةٍ وَ جَاءَ هَذَا بِبَيِّنَةٍ مِثْلِ بَيِّنَتِهِ هَذَا وَ كَانَ أَحَقُّهُمْ بِإِعْطَائِهَا الَّذِي هِيَ فِي يَدِهِ فَأَخَذَهَا مِنْهُ

ص: ۷

۱- فی الکافی: قال فلما أصبح داود جلس فی مجلس القضاء أتاه شیخ.

۲- فی الکافی هنا زیاده و هی: و هذا العنقود أخذه بغیر اذنی.

۳- فی الکافی: إنی ان کشفت لک عن قضایا الآخره فقضیت بها بین الشیخ و الغلام لم یحتملها قلبک و لم یرض بها قومک.

۴- فی الکافی: و غصب بستانه.

۵- القصص مخطوط. أمضی القضیه: أجازها.

۶- فروع الکافی ۲: ۳۶۱ و ۳۶۲.

۷- فی الکافی: فجاء هذا ببینه علی أنّها له.

۸- فی المصدر: فکن انت الذی یحکم.

۹- فی المصدر: فضجت بنو إسرائیل من ذلک.

وَ ضَرَبَ عُنُقَهُ وَ أَعْطَاهَا لِلْآخَرِ فَدَخَلَ دَاوُدُ الْمِحْرَابَ فَقَالَ يَا رَبِّ قَدْ ضَجَّتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ بِمَا حَكَمْتَ (۱)فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ أَنَّ الَّذِي كَانَتِ الْبَقَرَةُ فِي يَدِهِ لَقِيَ أَبَا الْآخَرِ فَقَتَلَهُ وَ أَخَذَ الْبَقَرَةَ مِنْهُ فَإِذَا جَاءَكَ مِثْلُ هَذَا فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا تَرَى (۲)وَ لَا تَسْأَلْنِي أَنْ أَحْكُمَ بَيْنَهُمْ حَتَّى الْحِسَابِ (۳).

كا، الكافي محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن فضاله مثله (۴).

**[ترجمه]قصص الأنبياء: با استناد به صدوق از اسماعيل بن جعفر روايت شده كه گفت: دو مرد بر سر يک گاو به ستيزه و دشمنى پرداختند، پس براى داورى نزد داوود نبىّ آمدند، و هر يک بينه و دو شاهد مى آوردند كه گاو از آنِ اوست، پس داوود وارد محراب شد و گفت: پروردگارا، از قضاوت بين اين دو درمانده‌ام پس تو بين آنها به قضاوت بپرداز، و خداوند وحى كرد: خارج شو و گاو را از دست آنكه ادّعا مى‌كند صاحب آن است بگير

ص: ۷

و گردنش را بزن و گاو را به ديگرى ببخش. با ديدن اين واقعه، بنى اسرائيل فرياد زدند و گفتند: بينه هاى هر دو مثل هم است و آنكه گاو به دست اوست داراى حق بيشترى است، ولى داوود آن را از او گرفت و گردنش را زد و به شخص ديگرش بخشيد، پس داوود دوباره وارد محراب شد و گفت: پروردگارا، نسبت به حكم تو جنجال به پا كردند، خداوند به او وحى كرد: كسى كه گاو را به دست داشت پدر ديگرى را كشته و گاو را از او گرفته بود، از اين پس هرگاه چنين نمونه‌اى مشاهده كردى ميان آنان قضاوت كن به آن چه كه مى يابى از بينه و دلايل و تا روز قيامت از من درخواست قضاوت نكن. - . نسخه خطى قصص الأنبياء -

الكافى: نظير همين روايت را نقل كرده است. - . فروع الكافى ۲ : ۳۶۶ -

**[ترجمه]

«۱۶»

ص، قصص الأنبياء عليهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَى الصَّدُوقِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: كَانَ عَلَى عَهْدِ دَاوُدَ عليه السلام سِلْسِلَةٌ يَتَحَاكَمُ النَّاسُ إِلَيْهَا وَ إِنَّ رَجُلًا أَوْدَعَ رَجُلًا جَوْهَراً فَجَحَدَهُ إِيَّاهُ فَدَعَاهُ إِلَى سِلْسِلَةٍ فَذَهَبَ مَعَهُ إِلَيْهَا وَ قَدْ أَدْخَلَ الْجَوْهَرَ فِي قَنَاةٍ فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَتَنَاوَلَ السِّلْسِلَةَ قَالَ لَهُ أَمْسِكْ هَذِهِ الْقَنَاةَ حَتَّى آخُذَ السِّلْسِلَةَ فَأَمْسَكَهَا وَ دَنَا الرَّجُلُ مِنَ السِّلْسِلَةِ فَتَنَاوَلَهَا وَ أَخَذَهَا وَ صَارَتْ فِي يَدِهِ فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى دَاوُدَ عليه السلام أَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَ أَضِفْهُمْ إِلَى اسْمِي يَحْلِفُونَ بِهِ وَ رُفِعَتِ السِّلْسِلَةُ (۵).

**[ترجمه]قصص الأنبياء: با استناد به صدوق از امام صادق عليه السلام روايت كرده است كه فرمود: در عهد داوود عليه السلام زنجيرى بود كه مردم قضاوت را نزد آن مى‌بردند، و مردى يک تكه گوهر را به مردى ديگر امانت داده بود ولى مردِ امانت گيرنده، منكر بود و از باز پس دادن گوهر امتناع مى‌كرد. امانت دهنده او را فرا خواند تا نزد زنجير بروند پس با او

رفت، و گوهر را داخل عصایی - نیزه‌ای - گذاشته بود، آن‌گاه که خواست به زنجیر دست بزند به او گفت: این عصا را بگیر تا به زنجیر دست بزنم. پس عصا را گرفت و مرد به زنجیر نزدیک شد و آن را با دست گرفت، سپس خداوند متعال به داوود علیه السلام وحی فرو فرستاد که: با بینه و شاهد در بین مردم به قضاوت بپردازد و آنان را به اسم قسم بده، و به این ترتیب زنجیر از میان برداشته شد. - . نسخه خطی قصص الأنبیاء -

**[ترجمه]

«۱۷»

ك، إكمال الدين أَبِی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ وَ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ عَنِ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يُوسُفَ التَّمِيمِيِّ عَنِ الصَّادِقِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ علیهم السلام عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: عَاشَ دَاوُدُ مِائَةَ سَنَةٍ مِنْهَا أَرْبَعُونَ سَنَةً مُلْكُهُ (۶).

**[ترجمه]إكمال الدين: از پیامبر صلّی الله علیه وآله روایت شده که فرمود: داوود صد سال زندگی کرد، و چهل سال از این مدت را پادشاه بود. - . إكمال الدين : ۲۸۹ -

**[ترجمه]

«۱۸»

كا، الكافی أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ عِيسَى بْنِ أَيُّوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: لَمَّا عُرِضَ عَلَى آدَمَ وُلْدُهُ نَظَرَ إِلَى دَاوُدَ فَأَعْجَبَهُ فَزَادَهُ خَمْسِينَ سَنَةً مِنْ عُمُرِهِ قَالَ وَ نَزَلَ عَلَيْهِ جَبْرَئِيلُ وَ مِيكَائِيلُ فَكَتَبَ عَلَيْهِ مَلَكُ الْمَوْتِ صَكّاً

ص: ۸

۱- فی المصدر: قد ضجت بنو إسرائیل ممّا حکمت.

۲- أی بما تری من البینه و بالایمان.

۳- قصص الأنبیاء مخطوط.

۴- فروع الکافی ۲: ۳۶۶.

۵- قصص الأنبیاء مخطوط.

۶- کمال الدین: ۲۸۹. و فیه: منها أربعون سنه فی ملکه.

بِالْخَمْسِينَ سَنَةً (۱)فَلَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ نَزَلَ عَلَيْهِ مَلَکُ الْمَوْتِ فَقَالَ آدَمُ قَدْ بَقِیَ مِنْ عُمُرِی خَمْسُونَ سَنَةً فَقَالَ فَأَیْنَ الْخَمْسُونَ الَّتِی جَعَلْتَهَا لِابْنِکَ دَاوُدَ قَالَ فَإِمَّا أَنْ یَکُونَ نَسِیَهَا أَوْ أَنْکَرَهَا فَنَزَلَ عَلَیْهِ جَبْرَئِیلُ وَ مِیکَائِیلُ وَ شَهِدَا عَلَیْهِ فَقَبَضَهُ مَلَکُ الْمَوْتِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ کَانَ أَوَّلَ صَکٍّ کُتِبَ فِی الدُّنْیَا (۲).

شی، تفسیر العیاشی عَنْ أَبِی حَمْزَةَ الثُّمَالِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی أَهْبَطَ ظُلَلًا مِنَ الْمَلَائِکَهِ عَلَی آدَمَ وَ هُوَ بِوَادٍ یُقَالُ لَهُ الرَّوْحَاءُ (۳)وَ هُوَ وَادٍ بَیْنَ الطَّائِفِ وَ مَکَّهَ ثُمَّ صَرَخَ بِذُرِّیَّتِهِ وَ هُمْ ذَرٌّ (۴)قَالَ فَخَرَجُوا کَمَا یَخْرُجُ النَّحْلُ مِنْ کُورِهَا (۵)فَاجْتَمَعُوا عَلَی شَفِیرِ الْوَادِی فَقَالَ اللَّهُ لِآدَمَ انْظُرْ مَا ذَا تَرَی فَقَالَ آدَمُ ذَرّاً کَثِیراً (۶)عَلَی شَفِیرِ الْوَادِی فَقَالَ اللَّهُ یَا آدَمُ هَؤُلَاءِ ذُرِّیَّتُکَ أَخْرَجْتُهُمْ مِنْ ظَهْرِکَ لِآخُذَ عَلَیْهِمُ الْمِیثَاقَ لِی بِالرُّبُوبِیَّهِ وَ لِمُحَمَّدٍ بِالنُّبُوَّهِ کَمَا أَخَذْتُهُ عَلَیْهِمْ فِی السَّمَاءِ قَالَ آدَمُ یَا رَبِّ وَ کَیْفَ وَسِعَتْهُمْ ظَهْرِی قَالَ اللَّهُ یَا آدَمُ بِلُطْفِ صَنِیعِی وَ نَافِذِ قَدَرِی قَالَ آدَمُ یَا رَبِّ فَمَا تُرِیدُ مِنْهُمْ فِی الْمِیثَاقِ قَالَ اللَّهُ أَنْ لَا یُشْرِکُوا بِی شَیْئاً قَالَ آدَمُ فَمَنْ أَطَاعَکَ مِنْهُمْ یَا رَبِّ فَمَا جَزَاؤُهُ قَالَ اللَّهُ أُسْکِنُهُ جَنَّتِی قَالَ آدَمُ فَمَنْ عَصَاکَ فَمَا جَزَاؤُهُ قَالَ أُسْکِنُهُ

۱- قد نص فیما تقدم من الاخبار فی قصص آدم علیه السلام و فیما یاتی بعد ذلک أن کتابه الصک صارت سنه بعد ما نسی ذلک آدم علیه السلام فتامل. و یعارضها ذلک و خبر تقدم هناک، و علی ای لا یبعد القول بصدورها تقیه لأنّها تشتمل علی السهو الذی یخالف مذهب الإمامیّه و العامّه رووها بطرق مختلفه. و الصک: کتاب الإقرار بالمال أو غیره.

۲- فروع الکافی ۲: ۳۴۸- ۳۴۹.

۳- الروحاء: من عمل الفرع علی نحو من أربعین یوما، أو ست و ثلاثین یوما، أو ثلاثین علی اختلاف ذکره یاقوت، و الفرع: قریه من نواحی المدینه عن یسار السقیا بینها و بین المدینه ثمانیه برد علی طریق مکّه، و قیل أربع لیال. و تقدم فی الحدیث الثانی من الباب الثامن من قصص آدم علیه السلام وادی الدخیاء و غیره، و ذکرنا هناک ما یقتضی المقام، و بذلک یعرف ان ما تقدم هناک مصحف راجع ۱۱: ۲۵۹.

۴- فی نسخه: ثم خرج بذریته و هم ذر.

۵- الکور بالضم: موضع الزنابیر.

۶- فی نسخه: ذر کثیر.

نَارِی قَالَ آدَمُ یَا رَبِّ لَقَدْ عَدَلْتَ فِیهِمْ وَ لَیَعْصِیَنَّکَ أَکْثَرُهُمْ إِنْ لَمْ تَعْصِمْهُمْ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام ثُمَّ عَرَضَ اللَّهُ عَلَی آدَمَ أَسْمَاءَ الْأَنْبِیَاءِ وَ أَعْمَارَهُمْ قَالَ فَمَرَّ آدَمُ بِاسْمِ دَاوُدَ النَّبِیِّ علیه السلام فَإِذَا عُمُرُهُ أَرْبَعُونَ سَنَةً فَقَالَ یَا رَبِّ مَا أَقَلَّ عُمُرَ دَاوُدَ وَ أَکْثَرَ عُمُرِی یَا رَبِّ إِنْ أَنَا زِدْتُ دَاوُدَ مِنْ عُمُرِی ثَلَاثِینَ سَنَةً أَ یُنْفَذُ ذَلِکَ لَهُ قَالَ نَعَمْ یَا آدَمُ قَالَ فَإِنِّی قَدْ زِدْتُهُ مِنْ عُمُرِی ثَلَاثِینَ سَنَةً فَأَنْفِذْ ذَلِکَ لَهُ وَ أَثْبِتْهَا لَهُ عِنْدَکَ وَ اطْرَحْهَا مِنْ عُمُرِی قَالَ فَأَثْبَتَ اللَّهُ لِدَاوُدَ مِنْ عُمُرِهِ ثَلَاثِینَ سَنَةً وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ مُثْبَتاً وَ مَحَا مِنْ عُمُرِ آدَمَ ثَلَاثِینَ سَنَةً وَ کَانَتْ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ مُثْبَتاً فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام فَذَلِکَ قَوْلُ اللَّهِ یَمْحُوا اللَّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْکِتابِ قَالَ فَمَحَا اللَّهُ مَا کَانَ عِنْدَهُ مُثْبَتاً لِآدَمَ وَ أَثْبَتَ لِدَاوُدَ مَا لَمْ یَکُنْ عِنْدَهُ مُثْبَتاً قَالَ فَلَمَّا دَنَا عُمُرُ آدَمَ هَبَطَ عَلَیْهِ مَلَکُ الْمَوْتِ علیه السلام لِیَقْبِضَ رُوحَهُ فَقَالَ لَهُ آدَمُ علیه السلام یَا مَلَکَ الْمَوْتِ قَدْ بَقِیَ مِنْ عُمُرِی ثَلَاثِینَ سَنَةً فَقَالَ لَهُ مَلَکُ الْمَوْتِ أَ لَمْ تَجْعَلْهَا لِابْنِکَ دَاوُدَ النَّبِیِّ علیه السلام وَ طَرَحْتَهَا مِنْ عُمُرِکَ حَیْثُ عَرَضَ اللَّهُ عَلَیْکَ أَسْمَاءَ الْأَنْبِیَاءِ مِنْ ذُرِّیَّتِکَ وَ عَرَضَ عَلَیْکَ أَعْمَارَهُمْ وَ أَنْتَ بِوَادِی الرَّوْحَاءِ فَقَالَ آدَمُ یَا مَلَکَ الْمَوْتِ مَا أَذْکُرُ هَذَا فَقَالَ لَهُ مَلَکُ الْمَوْتِ یَا آدَمُ لَا تَجْهَلْ أَ لَمْ تَسْأَلِ اللَّهَ أَنْ یُثْبِتَهَا لِدَاوُدَ وَ یَمْحُوَهَا مِنْ عُمُرِکَ فَأَثْبَتَهَا لِدَاوُدَ فِی الزَّبُورِ وَ مَحَاهَا مِنْ عُمُرِکَ مِنَ الذِّکْرِ قَالَ فَقَالَ آدَمُ أَحْضِرِ الْکِتَابَ حَتَّی أَعْلَمَ ذَلِکَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام وَ کَانَ آدَمُ صَادِقاً لَمْ یَذْکُرْ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام فَمِنْ ذَلِکَ الْیَوْمِ أَمَرَ اللَّهُ الْعِبَادَ أَنْ یَکْتُبُوا بَیْنَهُمْ إِذَا تَدَایَنُوا وَ تَعَامَلُوا إِلَی أَجَلٍ مُسَمًّی لِنِسْیَانِ آدَمَ وَ جُحُودِ مَا جَعَلَ عَلَی نَفْسِهِ (۱).

أقول: قد مضت الأخبار فی ذلک فی أبواب قصص آدم علیه السلام و فی بعضها أنه زاد فی عمر داود علیه السلام ستین سنه تمام المائه و هو أوفق بسائر الأخبار و الله یعلم.

**[ترجمه]الکافی: ابوعلی الأشعری از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: هنگامی که فرزندان آدم بر او نمایانده شدند به داوود نگاه کرد و از دیدنش شگفت زده شد، پس پنجاه سال از عمر خویش را به عمر او افزود، جبرئیل و میکائیل بر او نازل شدند و فرشته مرگ رسیدی

را با پنجاه سال برایش نوشت. هنگامی که زمان وفات آدم فرا رسید فرشته مرگ بر او نازل شد، آدم گفت: پنجاه سال از عمرم باقی مانده است، فرشته گفت: پس پنجاه سالی که برای پسرت داوود قرار دادم چه می‌شود؟ آدم یا این مسأله را فراموش کرده بود و یا آن را انکار می کرد، پس جبرئیل و میکائیل بر او نازل شده و در این مورد شهادت و گواهی دادند، آن گاه ملک الموت جان او را گرفت، سپس امام صادق علیه السلام فرمود: و این اولین رسیدی بود که در دنیا نوشته شد. - . فروع الکافی ۲ : ۳۴۸ و ۳۴۹ -

تفسیر العیاشی: ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: خداوند متعال گروهی از فرشتگان را بر آدم که در وادی روحاء- مابین طائف و مکه- بود فرو فرستاد، سپس ذریّه خود که پراکنده و به صورت ذره بودند را فرا خواند، و آنان به مانند زنبورهایی که از کندو خارج می‌شوند خارج شدند و بر لبه وادی جمع شدند، آن گاه خداوند به آدم فرمود: نگاه کن چه می‌بینی؟ آدم گفت: ذره های بسیاری که بر لبه وادی قرار گرفته‌اند، خداوند فرمود: ای آدم، آنها ذریه تو هستند، از پشت تو خارجشان ساخته‌ام تا بر ربوبیت خویش و نبوت محمد از آنان پیمان بگیرم، آن گونه که در آسمان از آنها پیمان گرفته‌ام، آدم گفت: پروردگارا ، چگونه آنان را در پشت من جای داده‌ای؟ خداوند فرمود: ای آدم، با خلق کردن ظریف و

تقدیر ثمر بخش، آدم گفت: پروردگارا، در پیمان‌نامه از آنان چه می‌خواهی؟ خداوند فرمود: می‌خواهم چیزی را شریک من قرار ندهند، آدم گفت: پاداش آن کس که اطاعت تو را به جای آورد چیست؟ خداوند فرمود: او را در بهشتم ساکن می‌کنم، آدم گفت: عِقاب آن کس که از تو نافرمانی کند چیست؟ خداوند فرمود: او را در آتشم جای خواهم داد،

ص: ۹

آدم گفت: پروردگارا، تو با عدالت با آنان رفتار می‌کنی و اگر آنان را مصون نداری بیشترشان دست به نافرمانی تو می‌زنند. امام باقر علیه السلام فرمود: سپس خداوند اسم پیامبران و عمر ایشان را بر آدم عرضه کرد، آن‌گاه آدم بر اسم داوود علیه السلام گذر کرد و متوجه شد که عمر او چهل سال است، پس گفت: پروردگارا، عمر داوود چه اندک و عمر من چه بسیار است! اگر من سی سال از عمر خویش را به عمر او بیافزایم مورد تنفیذت واقع می‌شود؟ فرمود: بله ای آدم، آدم گفت: پس من سی سال از عمر خویش را به او بخشیدم، پروردگارا این امر را در مورد او به اجرا در آور و آن را نزد خود ثابت گردان و از عمر من کوتاه بفرما، پس خداوند سی سال از عمر آدم را برای داوود ثابت گرداند در حالی‌که نزد او تثبیت نشده بود و سی سال از عمر آدم کاست در حالی‌که نزد او ثابت شده بود. امام باقر علیه السلام فرمود: واین امر مصداق این آیه است: «یمحو الله مایشاء و یثبت و عنده أمّ الکتاب». پس خداوند آنچه را که نزد خویش برای آدم ثابت گردانده بود از بین برد و آنچه را که برای داوود ثابت نگردانده بود ثابت گرداند. وآن‌گاه که عمر آدم به سر رسید، فرشته مرگ بر او نازل شد تا روحش را بستاند، پس آدم به او گفت: ای فرشته مرگ، سی سال از عمر من باقی مانده است، فرشته گفت: آیا آن را برای پسرت داوود پیامبر قرار نداده‌ای و از عمر خود نکاسته‌ای هنگامی که در وادی روحاء بودی وخداوند اسم پیامبرانی که از ذریّه تو بر انگیخته می‌شوند و عمر آنان را بر تو آشکار کرد؟ آدم گفت: ای فرشته، من چنین چیزی را به یاد ندارم، فرشته به او گفت؟ ای آدم، فراموش مکن، آیا از خداوند نخواستی که سی سال از عمر تو را کم کند و بر عمر داوود بیافزاید؟ پس آن را در زبور برای داوود ثابت گرداند و از عمر تو کاست از ذکر، آدم گفت: نوشته‌ای بیاور تا من از این امر آگاهی یابم، امام باقر می‌فرماید: آدم راست می‌گفت و واقعاً چیزی را به یاد نمی‌آورد، و از آن روز به بعد خداوند بندگان خود را امر فرمود که به هنگام قرض دادن و معامله، نوشته‌ای را برای مدتی معلوم میان خود داشته باشند چون که آدم فراموش کرد و آنچه را که بر خود لازم گردانده بود انکار کرد. -. نسخه خطی تفسیر العیاشی -

می‌گویم: اخبار بیشتری در این باره در بابهای داستان آدم علیه السلام ذکر شد و در بعضی از آن احادیث نقل گردید که به عمر داوود علیه السلام شصت سال افزوده شده و در نهایت صد سال عمر کرده است. و این حدیث با سایر احادیث هم خوانی بیشتری دارد، و خداوند بهتر می‌داند.

**[ترجمه]

«۱۹»

کا، الکافی مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَیُّوبَ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَمَّنْ أَخْبَرَهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ فِی کِتَابِ عَلِیٍّ علیه السلام أَنَّ نَبِیّاً مِنَ الْأَنْبِیَاءِ شَکَا إِلَی رَبِّهِ الْقَضَاءَ فَقَالَ کَیْفَ أَقْضِی بِمَا لَمْ تَرَ عَیْنِی

وَ لَمْ تَسْمَعْ أَذُنِی فَقَالَ اقْضِ بَیْنَهُمْ بِالْبَیِّنَاتِ وَ أَضِفْهُمْ إِلَی اسْمِی یَحْلِفُونَ بِهِ وَ قَالَ إِنَّ دَاوُدَ علیه السلام قَالَ یَا رَبِّ أَرِنِی

۱- تفسیر العیّاشیّ مخطوط.

الْحَقَّ كَمَا هُوَ عِنْدَكَ حَتَّى أَقْضِيَ بِهِ فَقَالَ إِنَّكَ لَا تُطِيقُ ذَلِكَ فَأَلَحَّ عَلَى رَبِّهِ حَتَّى فَعَلَ فَجَاءَهُ رَجُلٌ يَسْتَعْدِي عَلَى رَجُلٍ فَقَالَ إِنَّ هَذَا أَخَذَ مَالِي فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى دَاوُدَ أَنَّ هَذَا الْمُسْتَعْدِيَ قَتَلَ أَبَا هَذَا وَ أَخَذَ مَالَهُ فَأَمَرَ دَاوُدُ بِالْمُسْتَعْدِي فَقُتِلَ فَأَخَذَ مَالَهُ فَدَفَعَهُ إِلَى الْمُسْتَعْدَى عَلَيْهِ قَالَ فَعَجِبَ النَّاسُ (۱)وَ تَحَدَّثُوا حَتَّى بَلَغَ دَاوُدَ علیه السلام وَ دَخَلَ عَلَيْهِ مِنْ ذَلِكَ مَا كَرِهَ فَدَعَا رَبَّهُ أَنْ يَرْفَعَ ذَلِكَ فَفَعَلَ ثُمَّ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ أَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَ أَضِفْهُمْ إِلَى اسْمِي يَحْلِفُونَ بِهِ (۲).

**[ترجمه]الکافی: محمد بن یحیی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: در کتاب علی علیه‌السلام آمده است: پیامبری از پیامبران از امر قضاوت به درگاه الهی شکایت برد و گفت: چگونه در مورد چیزی قضاوت کنم که به چشم آن را ندیده و به گوش نشنیده‌ام؟ خدا فرمود: با توجه به وسیله بینه و شاهد عادل به قضاوت در بین مردم بپرداز و آنان را به اسم من سوگند بده. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: داوود علیه‌السلام گفت: پروردگارا،

ص: ۱۰

حقیقت را آن‌گونه که نزد توست به من بنما تا به آن قضاوت کنم، خداوند پاسخ فرمود: تو تاب تحمل آن را نداری، ولی داوود بر خواسته خود اصرار ورزید تا خداوند آن را اجابت فرمود، پس مردی نزد او آمد که علیه مرد دیگری طلب کمک می‌کرد و گفت: این مرد اموال من را غصب کرده است، آن‌گاه خداوند به داوود الهام فرمود: این شخص که از تو طلب کمک می‌خواهد پدر آن یکی را به قتل رسانده و اموالش را غصب کرده است، پس داوود فرمان قتل کسی که کمک خواسته بود را صادر کرد و اموالش را از او گرفت و آن را به فرزند مقتول باز گرداند، مردم از این قضاوت به شگفت آمدند و به سخن درباره آن پرداختند تا جائی‌که سخنان به داوود علیه السلام رسید و آنچه را که خوش نداشت شنید، پس از پروردگارش خواست که این مشکل را برطرف سازد و خداوند چنان کرد، آن‌گاه خداوند عزّ و جلّ بر او وحی فرستاد: با بینه و شاهد عادل میان مردم قضاوت کن و آنان را به اسم من سوگند بده. - . فروع الکافی ۲ : ۳۵۹

-

**[ترجمه]

«۲۰»

یه، من لا یحضره الفقیه قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام دَخَلَ عَلِيٌّ علیه السلام الْمَسْجِدَ فَاسْتَقْبَلَهُ شَابٌّ وَ هُوَ يَبْكِي وَ حَوْلَهُ قَوْمٌ يُسْكِتُونَهُ فَقَالَ عَلِيٌّ علیه السلام مَا أَبْكَاكَ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ شُرَيْحاً قَضَى عَلَيَّ بِقَضِيَّةٍ مَا أَدْرِي مَا هِيَ إِنَّ هَؤُلَاءِ النَّفَرَ خَرَجُوا بِأَبِي مَعَهُمْ فِي سَفَرِهِمْ فَرَجَعُوا وَ لَمْ يَرْجِعْ أَبِي فَسَأَلْتُهُمْ عَنْهُ فَقَالُوا مَاتَ فَسَأَلْتُهُمْ عَنْ مَالِهِ فَقَالُوا مَا تَرَكَ مَالًا فَقَدَّمْتُهُمْ إِلَى شُرَيْحٍ فَاسْتَحْلَفَهُمْ وَ قَدْ عَلِمْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنَّ أَبِي خَرَجَ وَ مَعَهُ مَالٌ كَثِيرٌ فَقَالَ لَهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام ارْجِعُوا فَرَدَّهُمْ جَمِيعاً وَ الْفَتَى مَعَهُمْ إِلَى شُرَيْحٍ فَقَالَ لَهُ يَا شُرَيْحُ كَيْفَ قَضَيْتَ بَيْنَ هَؤُلَاءِ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ادَّعَى هَذَا الْفَتَى عَلَى هَؤُلَاءِ النَّفَرِ أَنَّهُمْ خَرَجُوا فِي سَفَرٍ وَ أَبُوهُ مَعَهُمْ فَرَجَعُوا وَ لَمْ يَرْجِعْ أَبُوهُ فَسَأَلْتُهُمْ عَنْهُ فَقَالُوا مَاتَ وَ سَأَلْتُهُمْ عَنْ مَالِهِ فَقَالُوا مَا خَلَّفَ شَيْئاً فَقُلْتُ لِلْفَتَى هَلْ لَكَ بَيِّنَةٌ عَلَى مَا تَدَّعِي قَالَ لَا فَاسْتَحْلَفْتُهُمْ فَقَالَ علیه السلام لِشُرَيْحٍ يَا شُرَيْحُ هَيْهَاتَ هَكَذَا تَحْكُمُ فِي مِثْلِ هَذَا فَقَالَ كَيْفَ هَذَا

يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (۳)فَقَالَ عَلِيٌّ علیه السلام يَا شُرَيْحُ وَ اللَّهِ لَأَحْكَمَنَّ فِيهِ بِحُكْمٍ مَا حَكَمَ بِهِ خَلْقٌ قَبْلِي إِلَّا دَاوُدُ النَّبِيُّ علیه السلام يَا قَنْبَرُ ادْعُ لِي شُرْطَةَ الْخَمِيسِ (۴)فَدَعَاهُمْ فَوَكَّلَ بِهِمْ (۵)

۱- فی نسخه. فتعجب الناس.

۲- فروع الكافی ۲: ۳۵۹.

۳- فی التهذیب: کیف کان هذا یا أمیر المؤمنین؟.

۴- الشرطه بالضم: هم اول کتیبه تشهد الحرب و تتهیأ للموت و طائفه من أعوان الولاه، سموا بذلک لانهم اعلموا أنفسهم بعلامات یعرفون بها، و المراد منه هنا لعله الأول. الخمیس: الجیش سمی به لانه مقسوم بخمسه أقسام: المقدّمه و الساقه و المیمنه و المیسره و القلب، و سئل الأصبغ ابن نباته: کیف سمیتم شرطه الخمیس؟ فقال: انا ضمنا له الذبح و ضمن لنا الفتح؛ یعنی أمیر المؤمنین علیه السلام.

۵- التهذیب خال عن کلمه «بهم».

بِكَلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ رَجُلًا مِنَ الشُّرْطَهِ ثُمَّ نَظَرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام إِلَى وُجُوهِهِمْ فَقَالَ مَا ذَا تَقُولُونَ أَ تَقُولُونَ إِنِّی لَا أَعْلَمُ مَا صَنَعْتُمْ بِأَبِ هَذَا الْفَتَى إِنِّی إِذاً لَجَاهِلٌ ثُمَّ قَالَ فَرِّقُوهُمْ وَ غَطُّوا رُءُوسَهُمْ فَفُرِّقَ بَيْنَهُمْ وَ أُقِيمَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ إِلَى أُسْطُوَانَهٍ مِنْ أَسَاطِينِ الْمَسْجِدِ وَ رُءُوسُهُمْ مُغَطَّاهٌ بِثِيَابِهِمْ ثُمَّ دَعَا بِعُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِی رَافِعٍ كَاتِبِهِ فَقَالَ هَاتِ صَحِيفَهً وَ دَوَاتاً وَ جَلَسَ عَلِيٌّ علیه السلام فِی مَجْلِسِ الْقَضَاءِ وَ اجْتَمَعَ النَّاسُ إِلَيْهِ فَقَالَ إِذَا أَنَا كَبَّرْتُ فَكَبِّرُوا ثُمَّ قَالَ لِلنَّاسِ أَفْرِجُوا ثُمَّ دَعَا بِوَاحِدٍ مِنْهُمْ فَأَجْلَسَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَكَشَفَ عَنْ وَجْهِهِ ثُمَّ قَالَ لِعُبَيْدِ اللَّهِ اكْتُبْ إِقْرَارَهُ وَ مَا يَقُولُ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِ بِالسُّؤَالِ ثُمَّ قَالَ لَهُ فِی أَيِّ يَوْمٍ خَرَجْتُمْ مِنْ مَنَازِلِكُمْ وَ أَبُو هَذَا الْفَتَى مَعَكُمْ فَقَالَ الرَّجُلُ فِی يَوْمِ كَذَا وَ كَذَا فَقَالَ وَ فِی أَيِّ شَهْرٍ قَالَ فِی شَهْرِ كَذَا وَ كَذَا (۱)قَالَ وَ إِلَى أَيْنَ بَلَغْتُمْ مِنْ سَفَرِكُمْ حِينَ مَاتَ أَبُو هَذَا الْفَتَى قَالَ إِلَى مَوْضِعِ كَذَا وَ كَذَا قَالَ وَ فِی أَيِّ مَنْزِلٍ مَاتَ قَالَ فِی مَنْزِلِ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ قَالَ وَ مَا كَانَ مِنْ مَرَضِهِ (۲)قَالَ كَذَا وَ كَذَا قَالَ كَمْ يَوْماً مَرِضَ قَالَ كَذَا وَ كَذَا يَوْماً قَالَ فَمَنْ كَانَ يُمَرِّضُهُ وَ فِی أَيِّ يَوْمٍ مَاتَ وَ مَنْ غَسَّلَهُ وَ أَيْنَ غَسَّلَهُ وَ مَنْ كَفَّنَهُ وَ بِمَا كَفَّنْتُمُوهُ وَ مَنْ صَلَّى عَلَيْهِ وَ مَنْ نَزَلَ قَبْرَهُ فَلَمَّا سَأَلَهُ عَنْ جَمِيعِ مَا يُرِيدُ كَبَّرَ عَلِيٌّ علیه السلام وَ كَبَّرَ النَّاسُ مَعَهُ فَارْتَابَ أُولَئِكَ الْبَاقُونَ وَ لَمْ يَشُكُّوا أَنَّ صَاحِبَهُمْ قَدْ أَقَرَّ عَلَيْهِمْ وَ عَلَى نَفْسِهِ فَأَمَرَ أَنْ يُغَطَّى رَأْسُهُ وَ أَنْ يَنْطَلِقُوا بِهِ إِلَى الْحَبْسِ ثُمَّ دَعَا بِآخَرَ فَأَجْلَسَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ كَشَفَ عَنْ وَجْهِهِ ثُمَّ قَالَ كَلَّا زَعَمْتَ أَنِّی لَا أَعْلَمُ مَا صَنَعْتُمْ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا أَنَا إِلَّا وَاحِدٌ مِنَ الْقَوْمِ وَ لَقَدْ كُنْتُ كَارِهاً لِقَتْلِهِ فَأَقَرَّ ثُمَّ دَعَا بِوَاحِدٍ بَعْدَ وَاحِدٍ وَ كُلُّهُمْ يُقِرُّ بِالْقَتْلِ وَ أَخْذِ الْمَالِ ثُمَّ رَدَّ الَّذِی كَانَ أَمَرَ بِهِ إِلَى السِّجْنِ فَأَقَرَّ أَيْضاً فَأَلْزَمَهُمُ الْمَالَ وَ الدَّمَ وَ قَالَ شُرَيْحٌ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ كَيْفَ كَانَ حُكْمُ دَاوُدَ علیه السلام فَقَالَ إِنَّ دَاوُدَ النَّبِيَّ علیه السلام مَرَّ بِغِلْمَهٍ يَلْعَبُونَ وَ يُنَادُونَ بَعْضَهُمْ مَاتَ الدِّينُ فَدَعَا مِنْهُمْ غُلَاماً فَقَالَ لَهُ يَا غُلَامُ مَا اسْمُكَ فَقَالَ اسْمِی مَاتَ الدِّينُ فَقَالَ لَهُ دَاوُدُ مَنْ سَمَّاكَ بِهَذَا الِاسْمِ قَالَ أُمِّی

۱- فی التهذیب زیاده و هی: فقال: فی ای سنه؟ قال: فی سنه كذا و كذا.

۲- فی التهذیب: و ما كان مرضه؟.

فَانْطَلَقَ إِلَى أُمِّهِ فَقَالَ يَا امْرَأَةُ مَا اسْمُ ابْنِكِ هَذَا قَالَتْ مَاتَ الدِّينُ فَقَالَ لَهَا وَ مَنْ سَمَّاهُ بِهَذَا الِاسْمِ قَالَتْ أَبُوهُ قَالَ وَ كَيْفَ كَانَ ذَلِكَ قَالَتْ إِنَّ أَبَاهُ خَرَجَ فِي سَفَرٍ لَهُ وَ مَعَهُ قَوْمٌ وَ هَذَا الصَّبِيُّ حَمْلٌ فِي بَطْنِي فَانْصَرَفَ الْقَوْمُ وَ لَمْ يَنْصَرِفْ زَوْجِي فَسَأَلْتُهُمْ عَنْهُ فَقَالُوا مَاتَ قُلْتُ أَيْنَ مَا تَرَكَ (۱)قَالُوا لَمْ يُخَلِّفْ مَالًا فَقُلْتُ أَ وَصَّاكُمْ بِوَصِيَّةٍ فَقَالُوا نَعَمْ زَعَمَ أَنَّكِ حُبْلَى فَمَا وَلَدْتِ مِنْ وَلَدٍ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى فَسَمِّيهِ مَاتَ الدِّينُ فَسَمَّيْتُهُ فَقَالَ أَ تَعْرِفِينَ الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا خَرَجُوا مَعَ زَوْجِكِ قَالَتْ نَعَمْ قَالَ فَأَحْيَاءٌ هُمْ أَمْ أَمْوَاتٌ قَالَتْ بَلْ أَحْيَاءٌ قَالَ فَانْطَلِقِي بِنَا إِلَيْهِمْ ثُمَّ مَضَى مَعَهَا فَاسْتَخْرَجَهُمْ مِنْ مَنَازِلِهِمْ فَحَكَمَ بَيْنَهُمْ بِهَذَا الْحُكْمِ فَثَبَّتَ عَلَيْهِمُ الْمَالَ وَ الدَّمَ ثُمَّ قَالَ لِلْمَرْأَةِ سَمِّي ابْنَكِ عَاشَ الدِّينُ (۲).

یب، تهذیب الأحکام علی بن إبراهیم عن أبیه عن ابن أبی عمیر عن علی بن أبی حمزه عن أبی بصیر عن أبی جعفر علیه السلام مثله (۳).

**[ترجمه]مَن لا یحضره الفقیه: امام باقر علیه السلام فرمود: علی علیه السلام وارد مسجد شد و جوانی گریان به استقبال او آمد در حالی که عده ای او را آرام می کردند، علی علیه السلام پرسید: چه چیزی تو را به گریه وا داشته است؟ گفت: ای امیر مؤمنان، قاضی شریح در مورد من حکمی صادر کرده که دلیل آن را نمی‌فهمم، این جماعت پدر من را با خود به سفر برده اند، اکنون خود باز گشته‌اند و پدرم همراه آنان نیست، از آنان در مورد پدرم پرسیدم پس گفتند: او مرده است، در مورد اموالش پرسیدم و گفتند: مالی به جای نگذاشته است، آنان را نزد قاضی شریح بردم و او سوگندشان داد؛ ای امیر مؤمنان، من آگاه گشته‌ام که پدرم به هنگام خارج شدن، اموال فراوانی با خود داشته است. پس علی علیه السلام به آنان گفت: باز گردید، و همه آنها را به همراه جوان نزد شریح برد و به او گفت: ای شریح، بین اینان چگونه قضاوت کرده‌ای؟ شریح گفت: ای امیرمؤمنان، این جوان مدّعی شده که پدر او با این جماعت به سفر رفته ولی با آنان باز نگشته است، من نیز در مورد پدرش از آنان پرسیدم و گفتند: فوت کرده است، از اموالش پرسیدم و گفتند: چیزی به جای نگذاشته است، آن‌گاه به جوان گفتم: آیا برای اثبات ادّعایت بینه و دو شاهد عادل داری؟ گفت: نه، پس آنان را سوگند دادم؛ علی علیه السلام به شریح فرمود: ای شریح، قضاوت تو دور از واقعیت بوده است! آیا در این گونه موارد چنین به قضاوت می‌پردازی؟ شریح پاسخ داد: ای امیرمؤمنان، قضاوت در این مورد چگونه است؟ علی علیه السلام فرمود: ای شریح، به خدا قسم به گونه‌ای در این مورد قضاوت می کنم که مردم پیش از من بدان قضاوت نکرده اند البته غیر از داوود نبیّ علیه السلام؛ ای قنبر، شرطه الخمیس (نام چند نفر که با امیرالمومنین هم پیمان بودند) را صدا بزن، و قنبر چنان کرد،

ص: ۱۱

آن گاه بر هر یک از آنان یک نفر از شرطه الخمیس را گمارد، سپس امیرمؤمنان علیه السلام به صورت‌هایشان نگاه کرد وفرمود: چه می گویید؟ آیا فکر می کنید من نمی دانم با پدر این جوان چه کرده‌اید؟ در این صورت من نادانم. سپس فرمود: آنان را از هم جدا کرده و سرهایشان را بپوشانید، پس از هم جدا شدند و هریک از آنان در حالی که سرش با لباسهایش پوشیده شده بود در کنار ستونی از ستونهای مسجد قرار داده شد، و امام علی علیه السلام کاتب خویش عبیدالله بن أبی رافع را فراخواند و به او فرمود: یک کاغذ و دوات حاضر کن و آن گاه در مجلس قضاوت نشست و مردم گرد او را گرفتند، پس فرمود: هرگاه من تکبیر گفتم شما نیز بگوئید، و به مردم فرمود: جمع شوید، سپس مردی از آن جماعت که به سفر رفته بود را

صدا زد و او را در مقابل خود نشاند و صورتش را آشکار کرد، و به عبیدالله گفت: آنچه به آن اقرار می‌کند و می گوید را بنویس، سپس شروع به سؤال پرسیدن از او کرد و فرمود: در چه روزی با پدر این جوان از خانه‌هایتان خارج شدید؟ مرد گفت: فلان روز، امام پرسید: در کدام ماه؟ گفت: درفلان ماه، امام پرسید: هنگام مرگ پدر این جوان به کجا رسیده بودید؟ گفت: به فلان مکان، امام پرسید: و در منزل چه کسی وفات نمود؟ گفت: در منزل فلانی پسر فلانی، امام پرسید: و بیماری او چه بود؟ گفت: فلان و فلان بیماری، امام پرسید: چند روز مریض بود؟ گفت: فلان مقدار، امام پرسید: چه کسی از او پرستاری کرد؟ در چه روزی فوت کرد؟ چه کسی او را غسل داد؟ کجا غسلش داد؟ چه کسی او را کفن کرد؟ با چه چیزی کفنش کردید؟ چه کسی بر او نماز خواند؟ و چه کسی او را در قبرش نهاد؟ هنگامی که امام علی تمام این سؤالها را از آن مرد پرسید، تکبیر گفت و مردم نیز با او تکبیر گفتند، پس دوستان آن مرد به تردید افتادند و شک نکردند که دوستشان علیه خود و آنان اقرار کرده است، سپس امام علیه السلام دستور داد که سرش را بپوشانند و او را به زندان ببرند، آن‌گاه یکی دیگر از آنان را صدا زد و او را در مقابل خود نشاند و صورتش را باز کرد و فرمود: هرگز، گمان می کنی نمی‌دانم با پدر آن جوان چه کرده‌اید؟ پس شروع به اقرار کرد و گفت: ای امیرمؤمنان، من فقط یکی از آنان بوده‌ام و از کشتن آن مرد نیز بیزار و ناراضی بودم، و به قتل اقرار کرد، سپس امام یکی یکی آنان را صدا زد و همه به قتل و غصب اموال پدر آن جوان اقرار کردند، سپس کسی که فرمان به زندانی کردنش داده بودند را نیز باز گرداند و او نیز اقرار کرد، آن‌گاه امام علیه السلام مسؤولیت مال وخون پدر آن جوان را بر عهده آنان نهاد.

شریح گفت: ای امیرمؤمنان، شیوه قضاوت داوود علیه السلام چگونه بود؟ امام فرمود: داوود نبی علیه‌السلام بر پسر بچه هایی گذر کرد که بازی می‌کردند و یکی از خودشان را به اسم (مات الدین) صدا می‌زدند، پس آن پسر بچه را صدا زد و به او گفت: ای پسر، اسم تو چیست؟ جواب داد: (مات الدین)، داوود به او گفت: چه کسی تو را به این اسم نامگذاری کرده است؟ گفت: مادرم،

ص: ۱۲

پس به سوی مادرش به راه افتادند، داوود گفت: ای زن، اسم پسرت چیست؟ گفت: (مات الدین)، داوود پرسید: چه کسی او را به این اسم نامیده است؟ گفت: پدرش، داوود پرسد: ماجرای این نامگذاری چگونه است؟ گفت: پدر این بچه همراه عده‌ای از مردم به سفر رفت در حالی‌که من بچه را در شکم داشتم، مردمی که با شوهرم بودند باز گشتند ولی او باز نگشت و هنگامی که از آنان درباره شوهرم پرسیدم گفتند: فوت کرده است. گفتم: اموالی که برجای گذاشته کجاست؟ گفتند : چیزی از او به جای نمانده است، گفتم: آیا به شما وصیتی نکرد؟ گفتند: چرا، می‌پنداشت که تو بار داری، پس اگر دختر یا پسری به دنیا آوردی او را (مات الدین) اسم بگذار، ومن نیز چنان کردم. داوود فرمود: آیا مردمی که با شوهرت به مسافرت رفته بودند را می‌شناسی؟ گفت: بله، فرمود: آنان زنده‌اند یا مرده؟ گفت: زنده‌اند، فرمود: ما را نزد آنان ببر، سپس داوود با آن زن به راه افتاد و همه همراهان شوهر او را از خانه هایشان خارج کرد و مانند من به قضاوت بین آنان پرداخت و مسؤولیت مال و خون شوهر آن زن را بر عهده همراهانش نهاد، سپس به زن گفت: اسم پسرت را (عاش الدین) بگذار. - . مَن لا یحضره الفقیه : ۳۲۲ -

تهذیب: ابو بصیر از امام باقر علیه السلام نظیر این روایت را نقل کرده است. - . التهذیب ۲ : ۹۶ و۹۷ -

**[ترجمه]

«۲۱»

یه، من لا یحضره الفقیه التَّفْلِیسِیُّ عَنِ السَّمَنْدِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: أَوْحَی اللَّهُ تَعَالَی إِلَی دَاوُدَ علیه السلام أَنَّکَ نِعْمَ الْعَبْدُ لَوْ لَا أَنَّکَ تَأْکُلُ مِنْ بَیْتِ الْمَالِ وَ لَا تَعْمَلُ بِیَدِکَ شَیْئاً قَالَ فَبَکَی دَاوُدُ علیه السلام فَأَوْحَی اللَّهُ تَعَالَی إِلَی الْحَدِیدِ أَنْ لِنْ لِعَبْدِی دَاوُدَ فَأَلَانَ اللَّهُ تَعَالَی لَهُ الْحَدِیدَ فَکَانَ یَعْمَلُ کُلَّ یَوْمٍ دِرْعاً فَیَبِیعُهَا بِأَلْفِ دِرْهَمٍ فَعَمِلَ علیه السلام ثَلَاثَ مِائَهٍ وَ سِتِّینَ دِرْعاً (۴)فَبَاعَهَا بِثَلَاثِ مِائَهٍ وَ سِتِّینَ أَلْفاً وَ اسْتَغْنَی عَنْ بَیْتِ الْمَالِ (۵).

**[ترجمه]مَن لاـ یحضره الفقیه: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: خداوند متعال به داوود علیه‌السلام وحی نمود: تو بنده خوبی هستی جز اینکه از بیت المال استفاده می‌کنی و با دست خود کاری انجام نمی‌دهی، پس داوود علیه السلام گریست و آن‌گاه خداوند متعال به آهن الهام کرد که برای بنده من داوود نرم بگرد، پس خداوند آهن را برای او نرم گرداند، پس هر روز از آن آهن زرهی جنگی می‌بافت و به هزار درهم می‌فروخت، داوود علیه السلام سیصد و شصت زره جنگی بافت و آنها را به سیصد و شصت هزار درهم فروخت و از بیت المال بی‌نیاز گشت. - . من لا یحضره الفقیه : ۳۵۵ -

**[ترجمه]

«۲۲»

کا، الکافی عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ وَ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِیعاً عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَنْ حَفْصِ بْنِ غِیَاثٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مَنْ تَعَذَّرَتْ عَلَیْهِ الْحَوَائِجُ فَلْیَلْتَمِسْ طَلَبَهَا یَوْمَ الثَّلَاثَاءِ فَإِنَّهُ الْیَوْمُ الَّذِی أَلَانَ اللَّهُ فِیهِ الْحَدِیدَ لِدَاوُدَ علیه السلام (۶).

۱- فی نسخه: این ماله؟.

۲- من لا یحضره الفقیه: ۳۲۲.

۳- التهذیب ۲: ۹۶- ۹۷.

۴- فی المصدر: فعمل علیه السلام بیده ثلاث مائه و ستین درعا.

۵- من لا یحضره الفقیه: ۳۵۵.

۶- روضه الکافی: ۱۴۳.

**[ترجمه]الکافی: علی ابن ابراهیم از امام صادق روایت می‌کنـد که فرمود: هر کسـی که حاجات و نیازها به او فشار آورده و رفع نمیشود، روز سه‌شـنبه به دنبال بر آورده شـدن حوائجش برود، چرا که خداوند در آن روز آهن را برای داوود علیه السـلام نرم گرداند. - . روضه الکافی : ۱۴۳ -

ص: ۱۳

**[ترجمه]

«۲۳»

شـا، الإرشـاد رَوَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَجْلَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السـلام قَالَ: إِذَا قَامَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَیْهِ وَ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ حَکَمَ بَیْنَ النَّاسِ بِحُکْمِ دَاوُدَ لَا یَحْتَاجُ إِلَی بَیِّنَهٍ یُلْهِمُهُ اللَّهُ تَعَالَی فَیَحْکُمُ بِعِلْمِهِ (۱).

أقول: قال صاحب الکامل کان داود بن إیشا (۲)من أولاد یهودا و کان قصیرا أزرق قلیل الشعر فلما قتل طالوت أتی بنو إسرائیل داود و أعطوه خزائن طـالوت و ملکوه علیهم (۳)و قیـل إن داود ملـک قبل أن یقتل جالوت (۴)فلمـا ملک جعله الله نبیا ملکا و أنزل علیه الزبور و علمه صـنعه الـدروع و ألان له الحدیـد و أمر الجبال و الطیر أن یسـبحن معه إذا سـبح و لم یعط الله أحـدا مثل صوته کان إذا قرأ الزبور تـدنو الوحش حتی یؤخذ بأعناقها و کان شدید الاجتهاد کثیر العباده و البکاء و کان یقوم اللیل و یصوم نصف الـدهر و کان یحرسه کل یوم و لیله أربعه آلاف و کان یأکل من کسب یده أربعه آلاف قیل أصاب الناس فی زمان داود علیه السلام طاعون جازف (۵)فخرج بهم إلی موضع بیت المقدس و کان یری الملائکه تعرج منه إلی السماء فلهذا قصده لیدعو فیه فلما وقف موضع الصخره دعا الله تعالی فی کشف الطاعون عنهم فاستجاب الله و رفع الطاعون فاتخذوا ذلک الموضع مسجدا و کان الشروع فی بنائه لإحدی عشره سنه مضت من ملکه و توفی قبل أن یستتم بناؤه و أوصی إلی سلیمان بإتمامه.

ثم إن داود علیه السـلام توفی و کانت له جاریه تغلق الأبواب کل لیله و تأتیه بالمفاتیح و یقوم إلی عبادته فأغلقتها لیله فرأت فی الـدار رجلا فقالت من أدخلک الـدار قال أنا الـذی أدخل علی الملوک بغیر إذن فسـمع داود علیه السـلام قوله فقال أنت ملک الموت فهلا أرسـلت إلی فأسـتعد للموت قال قد أرسـلنا إلیک کثیرا قال من کان رسولک قال أین أبوک و أخوک و جارک و معارفک قال ماتوا قال فهم کانوا رسلی إلیک بأنک تموت

ص: ۱۴

۱- الإرشاد: ۳۴۵.

۲- هو داود بن ایشا بن عوبذ بن باعز بن سـلمون بن نحشون بن عمی ناذب بن رام بن حصـرون ابن فارص بن یهوذا بن یعقوب بن إسحاق بن إبراهیم.

۳- أی صیروه ملکا.

۴- طالوت ظ.

۵- الصحیح کما فی المصدر: «طاعون جارف» و الجارف: الموت العام.

كما ماتوا ثم قبضه فلما مات ورث سليمان ملكه و علمه و نبوته و كان له تسعه عشر ولدا فورثه سليمان دونهم و كان عمر داود عليه السلام لما توفى مائه صح ذلك عن النبى صلى الله عليه و آله و كانت مده ملكه أربعين سنه (۱)

**[ترجمه]الإرشاد: عبدالله بن عجلان از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: آن گاه که قائم آل محمد، بر او و آنان درود باد، ظهور کند به مانند داوود در بین مردم قضاوت می کند، نیازی به حجّت قاطع ندارد، خداوند به او الهام می کند و او نیز با علم خود به قضاوت می‌پردازد. - . الإرشاد : ۳۴۵ -

می گویم: نویسنده الکامل گفته است: داوود پسر ایشا از فرزندان یهودا و مردی کوتاه قامت، نیلی رنگ و کم مو بوده است، هنگامی که طالوت کشته شد بنی اسرائیل داوود را انتخاب کرده و خزائن طالوت را به او بخشیده و به فرمانروایی قبولش کردند؛ و گفته شده: داوود قبل از آنکه جالوت کشته شود پادشاه بوده است، پس خداوند او را هم پیامبر و هم پادشاه قرار داد، زبور را بر او نازل فرمود، صنعت زره بافی را به او آموخت، آهن را برایش نرم گرداند، به کوهها و پرندگان امر فرمود که به هنگام تسبیح با او تسبیح بگویند، و به او صدایی آهنگین عطا فرمود که به کسی داده نشده است، هنگام قرائت زبور حیوانات وحشی به او نزدیک می‌شدند تا جائی که گردنشان را می گرفت، داوود بسیار به اجتهاد در امور می‌پرداخت، فراوان عبادت می کرد و فراوان می گریست و به شب زنده‌داری می‌پرداخت، نصف عمرش را روزه بود و هر شب و روز چهار هزار نفر او را نگهبانی می دادند و چهار هزار نفر از حاصل دست رنجش می‌خوردند.

گفته شده است: مردم در زمان داوود علیه السلام به بیماری طاعون مرگباری مبتلا شدند، وی مردم را به مکانی در بیت المقدس منتقل کرد که مشاهده می کرد فرشتگان از آنجا به آسمان عروج می کنند، بنابراین قصد آن مکان کرد تا به دعا بپردازد، هنگامی که در مکان صخره قرار گرفت از خداوند تقاضا کرد که مردم را از بیماری طاعون نجات دهد، خداوند دعای او را مستجاب کرد و طاعون از بین رفت، پس از این واقعه مردم آن مکان را به عنوان مسجد اختیار کردند، هنگامی که ساخت این مسجد آغاز شد یازده سال از پادشاهی داوود گذشته بود، او قبل از پایان یافتن مسجد فوت کرد و سلیمان را به اتمام آن توصیه کرد.

سپس داوود علیه السلام وفات نمود، [و داستان وفاتش این گونه بود که] او کنیزی داشت که هر شب تمام درها را می‌بست و کلیدها را نزد داوود که مشغول عبادت بود می‌آورد، شبی تمام درها را بست و ناگهان مردی را در خانه دید، به او گفت: چه کسی تو را به خانه راه داده است؟ آن مرد گفت: من کسی هستم که بدون اجازه بر پادشاهان وارد می‌شوم، داوود صدایش را شنید و گفت: تو فرشته مرگ هستی؟ آیا نشانه‌ای به سویم فرستادی تا آماده مرگ باشم؟ پاسخ داد: ما نشانه‌های بسیاری به سوی تو فرستادیم، داوود گفت: فرستاده تو چه کسی بود؟ پاسخ داد: پدر، برادر، همسایه و آشنایان تو کجا هستند؟ داوود گفت: وفات نموده‌اند، مرد گفت: پس آنان فرستادگان من به سوی تو بودند تا آگاه باشی که مانند آنان فوت خواهی کرد،

ص: ۱۴

سپس جان او را گرفت؛ هنگامی که داوود وفات نمود با وجود آنکه نوزده پسر داشت فقط سلیمان فرمانروایی و علم و نبوّتش را به ارث برد، و عمر داوود علیه السلام به هنگام مرگ صد سال بوده است و این مطلب با حدیث صحیح از پیامبر صلی الله

علیه وآله روایت شده است، و مدت فرمانروایی او نیز چهل سال بوده است. - . کامل ابن اثیر ۱ : ۷۶ و۷۷ و۷۸ -

**[ترجمه]

«۲۴»

کتاب البیان، لابن شهرآشوب یقال إن داود علیه السلام جزأ ساعات اللیل و النهار علی أهله فلم یکن ساعه إلا و إنسان من أولاده فی الصلاه فقال تعالی اعْمَلُوا آلَ داوُدَ شُکْراً (۲)

**[ترجمه]کتاب البیان ابن شهر آشوب: گفته می‌شود: داوود علیه السلام ساعتهای شب و روز را بر خانواده‌اش تقسیم کرده بود، پس هیچ ساعتی نمی‌گذشت مگر آنکه یکی از فرزندان او مشغول نماز بود، بنابراین خداوند متعال فرمود: «اعملو آل داود شکرا».

**[ترجمه]

«۲۵»

نهج، نهج البلاغه وَ إِنْ شِئْتَ ثَلَّثْتُ بِدَاوُدَ علیه السلام صَاحِبِ الْمَزَامِیرِ وَ قَارِئِ أَهْلِ الْجَنَّهِ فَلَقَدْ کَانَ یَعْمَلُ سَفَائِفَ الْخُوصِ بِیَدِهِ وَ یَقُولُ لِجُلَسَائِهِ أَیُّکُمْ یَکْفِینِی بَیْعَهَا وَ یَأْکُلُ قُرْصَ الشَّعِیرِ مِنْ ثَمَنِهَا (۳).

**[ترجمه]نهج البلاغه: و اگر می‌خواهی سوّمی داوود علیه السلام صاحب مزامیر (نی‌های نوازنده) و خواننده بهشتیان را الگوی خویش سازی، که با هنر دستان خود از لیف خرما زنبیل می‌بافت و از هم نشینان خود می‌پرسید: چه کسی از شما این زنبیل را می‌فروشد؟ و با بهای آن به خوردن نان جوینی قناعت می‌کرد. - . نهج البلاغه ۱ : ۲۹۳ -

**[ترجمه]

بیان

قال الفیروزآبادی مزامیر داود علیه السلام ما کان یتغنی به من الزبور و قال ابن أبی الحدید إن داود علیه السلام أعطی من طیب النغم و لذه ترجیع القراءه ما کانت الطیور لأجله تقع علیه و هو فی محرابه و الوحش تسمعه فتدخل بین الناس و لا تنفر منهم لما قد استغرقها من طیب صوته و سفائف الخوص جمع سفیفه و هی النسیجه منه و الخوص ورق النخل (۴)

أقول: لعل هذا کان قبل أن ألان الله له الحدید.

**[ترجمه]فیروزآبادی گفته است: مزامیر داوود علیه السلام آن چیزی بود که زبور را به صورت نوای خوش می‌خواند؛ و ابن أبی الحدید گفته است: داوود علیه السلام از آهنگی نیکو و صدایی پرطنین برخوردار بود به طوری که پرندگان برای شنیدن

آن در محراب بر او می افتادنـد و حیوانات وحشـی صدای او را گوش می‌کردند و به اندازه‌ای غرق در صدای آهنگینش می... شدند که میان مردم می‌آمدند و ترسی نداشتند. «سفائف الخوص» : (سفائف) جمع (سفیفه) به معنای بافته شده و (الخوص) به معنای برگ نخل می‌باشد. -. شرح نهج البلاغه ۲ : ۴۷۱ -

می‌گویم: شاید این امر قبل از زمانی بوده که خداوند آهن را برای او نرم گردانده است.

**[ترجمه]

«۲۶»

کا، الکافی عَلِیٌّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ أَبِی أَیُّوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: کَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَوَّلَ مَا بُعِثَ کَانَ یَصُومُ حَتَّی یُقَالَ مَا یُفْطِرُ وَ یُفْطِرُ حَتَّی یُقَالَ مَا یَصُومُ ثُمَّ تَرَکَ ذَلِکَ وَ صَامَ یَوْماً وَ أَفْطَرَ یَوْماً وَ هُوَ صَوْمُ دَاوُدَ علیه السلام الْخَبَرَ(۵).

ص: ۱۵

۱- کامل ابن الأثیر ۱: ۷۶ و ۷۷ و ۷۸.

۲- مخطوط.

۳- نهج البلاغه ۱: ۲۹۳.

۴- شرح النهج ۲: ۴۷۱.

۵- فروع الکافی ۱: ۱۸۷.

الحسين بن محمد عن المعلى عن الوشاء عن حماد بن عثمان عنه علیه السلام مثله (۱).

**[ترجمه]الکافی: امام صادق علیه السلام فرموده است: رسول خدا صلی الله علیه وآله در اوایل بعثت آنقدر روزه می گرفت تا جائی که گفته می‌شد افطار نمی‌کند و به حدی افطار می‌کرد که گفته می‌شد روزه نمی‌گیرد، سپس این شیوه را ترک گفت و یک روز در میان روزه می‌گرفت، و داوود علیه السلام به این شیوه روزه می‌گرفت. حدیث. - . فروع الکافی ۱ : ۱۸۷ -

ص: ۱۵

از امام صادق علیه السلام نظیر این روایت نقل شده است.

**[ترجمه]

«۲۷»

کا، الکافی أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَمَّنْ رَوَاهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ دَاوُدَ علیه السلام لَمَّا وَقَفَ الْمَوْقِفَ بِعَرَفَةَ نَظَرَ إِلَى النَّاسِ وَ كَثْرَتِهِمْ فَصَعِدَ الْجَبَلَ فَأَقْبَلَ يَدْعُو فَلَمَّا قَضَى نُسُكَهُ أَتَاهُ جَبْرَئِيلُ فَقَالَ لَهُ يَا دَاوُدُ يَقُولُ لَكَ رَبُّكَ لِمَ صَعِدْتَ الْجَبَلَ ظَنَنْتَ أَنَّهُ يَخْفَى عَلَيَّ صَوْتُ مَنْ صَوَّتَ ثُمَّ مَضَى بِهِ إِلَى الْبَحْرِ إِلَى جُدَّةَ فَرَسَبَ (۲)بِهِ فِي الْمَاءِ مَسِيرَةَ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً فِي الْبَرِّ فَإِذَا صَخْرَةٌ فَفَلَقَهَا فَإِذَا فِيهَا دُودَةٌ فَقَالَ يَا دَاوُدُ يَقُولُ لَكَ رَبُّكَ أَنَا أَسْمَعُ صَوْتَ هَذِهِ فِي بَطْنِ هَذِهِ الصَّخْرَةِ فِي قَعْرِ هَذَا الْبَحْرِ فَظَنَنْتَ أَنَّهُ يَخْفَى عَلَيَّ صَوْتُ مَنْ صَوَّتَ(۳).

**[ترجمه]الکافی: ابو علی اشعری از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: هنگامی که داوود علیه السلام در جایگاهی از عرفه ایستاد به مردم و فراوانیِ آنان نگاه کرد، سپس از کوه بالا رفت و دعا می کرد، و بعد از اینکه مناسک را به جای آورد جبرئیل نزد او آمد و گفت: ای داوود، پروردگارت به تو می گوید: چرا از کوه بالا رفتی؟ گمان کردی که صدایی از من پنهان می‌ماند؟ آن‌گاه جبرئیل داوود را به کنار دریا در جده برد و به اندازه مسافت چهل روز در خشکی او را زیر دریا پایین برد، در آنجا صخره‌ای بود، آن صخره را شکافت ودر آن کرمی وجود داشت، پس جبرئیل گفت: ای داوود، پروردگارت به تو می‌گوید: من صدای این کرم را در دل این صخره در قعر دریا می‌شنوم، با این حال تو گمان کردی صدایی از من پنهان می‌ماند؟! - . فروع الکافی ۱ : ۲۲۴ -

**[ترجمه]

بیان

لعله إنما ظن هذا غيره فنسب إليه ليعلم غيره ذلك أو أنه ظن أن من أدب الدعاء أن لا تكون الأصوات مختلطه فنبه بذلك على خلافه أو أن فعله لما كان مظنه ذلك عوتب بذلك و إن لم يكن غرضه ذلك و الله يعلم.

**[ترجمه]شاید شخص دیگری چنین گمان کرده باشد ولی به داوود نسبت داده شده تا غیر او نیز از این موضوع آگاه باشد،

یـا شایـد داوود گمـان کرده که ادب دعا کردن ایجاب می‌کنـد که صـداها مختلط نباشـند و به این ترتیب، او را از خلاف این گمان آگاه کرد، یا از آنجا که عمل او این گمان را ایجاب می‌کرد، سرزنش شد، هرچند هدف او این نبود. والله أعلم

**[ترجمه]

«۲۸»

ین، کتاب حسین بن سعید و النوادر النَّضْرُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قَالَ دَاوُدُ النَّبِيُّ علیه السلام لَأَعْبُدَنَّ اللَّهَ الْيَوْمَ عِبَادَةً وَ لَأَقْرَأَنَّ قِرَاءَةً لَمْ أَفْعَلْ مِثْلَهَا قَطُّ فَدَخَلَ مِحْرَابَهُ فَفَعَلَ فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ إِذَا هُوَ بِضِفْدِعٍ فِي الْمِحْرَابِ فَقَالَ لَهُ يَا دَاوُدُ أَعْجَبَكَ الْيَوْمَ مَا فَعَلْتَ مِنْ عِبَادَتِكَ وَ قِرَاءَتِكَ فَقَالَ نَعَمْ فَقَالَ لَا يُعْجِبَنَّكَ فَإِنِّي أُسَبِّحُ اللَّهَ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ أَلْفَ تَسْبِيحَةٍ يَتَشَعَّبُ لِي مَعَ كُلِّ تَسْبِيحَةٍ ثَلَاثَةَ آلَافِ تَحْمِيدَةٍ وَ إِنِّي لَأَكُونُ فِي قَعْرِ الْمَاءِ فَيُصَوِّتُ الطَّيْرُ فِي الْهَوَاءِ فَأَحْسَبُهُ جَائِعاً فَأَطْفُو لَهُ (۴)عَلَى الْمَاءِ لِيَأْكُلَنِي وَ مَا لِي ذَنْبٌ (۵).

۱- فروع الکافی ۱: ۱۸۷، و الفاظ الحدیث یخالف ما رواه محمّد بن مسلم بکثیر الا انه بمعناه.

۲- رسب الشی ء فی الماء: سقط الی أسفله.

۳- فروع الکافی ۱: ۲۲۴.

۴- طفا: علا فوق الماء و لم یرسب و منه السمک الطافی و هو الذی یموت فی الماء فیعلو و یظهر.

۵- مخطوط.

**[ترجمه]کتاب حسن بن سعید و النوادر: امام صادق علیه السلام فرمود: داوود نبی علیه السلام گفت: امروز به شیوه‌ای خدا را عبادت و زبور را قرائت می‌کنم که هرگز پیش از این چنین نکرده‌ام، پس وارد محرابش شد و چنان کرد، و آن‌گاه که از نماز خواندن فارغ گشت، قورباغه‌ای را در محراب مشاهده کرد، قورباغه به داوود گفت: ای داوود، آیا عبادت و قرائت امروز تو را به شگفتی وا داشته است؟ داوود گفت: آری، قورباغه گفت: شگفت زده نشو، چرا که من در هر شب هزار بار تسبیح خداوند به جای می‌آورم و در کنار هر تسبیحی سه هزار ستایش نهفته است، و من اگر در قعر دریا باشم و صدای پرنده‌ای را در هوا بشنوم، گمان می‌کنم گرسنه است پس به سطح آب می‌آیم تا مرا بخورد و هیچ گناهی ندارم. - . نسخه خطی -

ص: ۱۶

**[ترجمه]

«۲۹»

ین، کتاب حسین بن سعید و النوادر الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِی حَمْزَةَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ دَاوُدَ النَّبِیَّ علیه السلام كَانَ ذَاتَ يَوْمٍ فِی مِحْرَابِهِ إِذْ مَرَّتْ بِهِ دُودَةٌ حَمْرَاءُ صَغِيرَةٌ تَدُبُّ حَتَّى انْتَهَتْ إِلَى مَوْضِعِ سُجُودِهِ فَنَظَرَ إِلَيْهَا دَاوُدُ وَ حَدَّثَ فِی نَفْسِهِ لِمَ خُلِقَتْ هَذِهِ الدُّودَةُ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهَا تَكَلَّمِی فَقَالَتْ لَهُ يَا دَاوُدُ هَلْ سَمِعْتَ حِسِّی أَوِ اسْتَبَنْتَ (۱)عَلَى الصَّفَا أَثَرِی فَقَالَ لَهَا دَاوُدُ لَا قَالَتْ فَإِنَّ اللَّهَ يَسْمَعُ دَبِيبِی وَ نَفَسِی وَ حِسِّی وَ يَرَى أَثَرَ مَشْيِی فَاخْفِضْ مِنْ صَوْتِكَ (۲).

عَرَائِسُ الثَّعْلَبِیِّ، قَالَ وَهْبٌ إِنَّ دَاوُدَ علیه السلام لَمَّا تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ بَكَى عَلَى خَطِيئَتِهِ ثَلَاثِينَ سَنَةً لَا يَرْقَأُ لَهُ دَمْعَةٌ (۳)لَيْلًا وَ لَا نَهَاراً فَقَسَّمَ الدَّهْرَ عَلَى أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ يَوْمٌ لِلْقَضَاءِ بَيْنَ بَنِی إِسْرَائِيلَ وَ يَوْمٌ لِنِسَائِهِ وَ يَوْمٌ يُسَبِّحُ فِيهِ فِی الْفَيَافِی وَ الْجِبَالِ وَ السَّاحِلِ وَ يَوْمٌ يَخْلُو فِی دَارٍ لَهُ فِيهَا أَرْبَعَةُ آلَافِ مِحْرَابٍ فَيَجْتَمِعُ إِلَيْهِ الرُّهْبَانُ فَيَنُوحُ مَعَهُمْ عَلَى نَفْسِهِ وَ يُسَاعِدُونَهُ عَلَى ذَلِكَ فَإِذَا كَانَ يَوْمُ سِيَاحَتِهِ يَخْرُجُ إِلَى الْفَيَافِی فَيَرْفَعُ صَوْتَهُ بِالْمَزَامِيرِ فَيَبْكِی وَ يَبْكِی مَعَهُ الشَّجَرُ وَ الْمَدَرُ وَ الرِّمَالُ وَ الطَّيْرُ وَ الْوُحُوشُ وَ الْحِيتَانُ وَ دَوَابُّ الْبَحْرِ وَ طَيْرُ الْمَاءِ وَ السِّبَاعُ وَ يَبْكِی مَعَهُ الْجِبَالُ وَ الْحِجَارَةُ وَ الدَّوَابُّ وَ الطَّيْرُ حَتَّى يَسِيلَ مِنْ دُمُوعِهِمْ مِثْلَ الْأَنْهَارِ ثُمَّ يَجِی ءُ إِلَى الْبِحَارِ فَيَرْفَعُ صَوْتَهُ بِالْمَزَامِيرِ وَ يَبْكِی فَتَبْكِی مَعَهُ الْحِيتَانُ وَ دَوَابُّ الْبَحْرِ فَإِذَا أَمْسَى رَجَعَ وَ إِذَا كَانَ يَوْمُ نَوْحِهِ عَلَى نَفْسِهِ نَادَى مُنَادِيهِ أَنَّ الْيَوْمَ يَوْمُ نَوْحِ دَاوُدَ عَلَى نَفْسِهِ فَلْيَحْضُرْ مَنْ يُسَاعِدُهُ قَالَ فَيَدْخُلُ الدَّارَ الَّتِی فِيهَا الْمَحَارِيبُ فَيُبْسَطُ لَهُ ثَلَاثُ فُرُشٍ مِنْ مُسُوحٍ (۴)حَشْوُهَا اللِّيفُ فَيَجْلِسُ عَلَيْهَا وَ يَجِی ءُ الرُّهْبَانُ أَرْبَعَةَ آلَافِ رَاهِبٍ عَلَيْهِمُ الْبَرَانِسُ وَ فِی أَيْدِيهِمُ الْعِصِیُّ فَيَجْلِسُونَ فِی تِلْكَ الْمَحَارِيبِ ثُمَّ يَرْفَعُ دَاوُدُ صَوْتَهُ بِالْبُكَاءِ وَ النَّوْحِ عَلَى نَفْسِهِ وَ يَرْفَعُ الرُّهْبَانُ مَعَهُ أَصْوَاتَهُمْ فَلَا يَزَالُ يَبْكِی حَتَّى يَغْرَقَ الْفِرَاشُ مِنْ

ص: ۱۷

۱- أی استوضحته و عرفته بینا.

۲- مخطوط أورده المسعودیّ أیضا فی اثبات الوصیه، و فیه: فأوحی اللّه إلیه أن تکلمه، فقالت له: أنا علی صغری و تهاونک بی أکثر لذکر اللّه منک، یا داود هل سمعت حسی او تبینت اثری؟.

۳- أی لا یجف و لا ینقطع.

۴- جمع المسح: البلاس يقعد عليه.

دُمُوعِهِ وَ يَقَعَ دَاوُدُ فِيهَا مِثْلَ الْفَرْخِ يَضْطَرِبُ فَيَجِيءُ ابْنُهُ سُلَيْمَانُ علیه السلام فَيَحْمِلُهُ وَ يَأْخُذُ دَاوُدُ مِنْ تِلْكَ الدُّمُوعِ بِكَفَّيْهِ ثُمَّ يَمْسَحُ بِهَا وَجْهَهُ وَ يَقُولُ يَا رَبِّ اغْفِرْ مَا تَرَى فَلَوْ عُدِلَ بُكَاءُ دَاوُدَ وَ دُمُوعُهُ بِبُكَاءِ أَهْلِ الدُّنْيَا وَ دُمُوعِهِمْ لَعَدَلَهَا وَ قَالَ وَهْبٌ لَمَّا تَابَ اللَّهُ عَلَى دَاوُدَ علیه السلام كَانَ يَبْدَأُ بِالدُّعَاءِ وَ يَسْتَغْفِرُ لِلْخَاطِئِينَ قَبْلَ نَفْسِهِ فَيَقُولُ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْخَاطِئِينَ فَعَسَاكَ تَغْفِرُ لِدَاوُدَ مَعَهُمْ وَ رُوِيَ أَنَّهُ علیه السلام كَانَ بَعْدَ الْخَطِيئَةِ لَا يُجَالِسُ إِلَّا الْخَاطِئِينَ ثُمَّ يَقُولُ تَعَالَوْا إِلَى دَاوُدَ الْخَاطِئِ وَ لَا يَشْرَبُ شَرَاباً إِلَّا وَ هُوَ مَمْزُوجٌ بِدُمُوعِ عَيْنَيْهِ وَ كَانَ يَذُرُّ عَلَيْهِ الْمِلْحَ وَ الرَّمَادَ (۱)فَيَقُولُ وَ هُوَ يَأْكُلُ هَذَا أَكْلُ الْخَاطِئِينَ وَ كَانَ قَبْلَ الْخَطِيئَةِ يَقُومُ نِصْفَ اللَّيْلِ وَ يَصُومُ نِصْفَ الدَّهْرِ وَ بَعْدَهَا صَامَ الدَّهْرَ كُلَّهُ وَ قَامَ اللَّيْلَ كُلَّهُ (۲).

۱- فيه غرابه ظاهره و كذا فيما تقدم من قوله: حتى يغرق الفراش من دموعه، و هو بالاغراق و المبالغه أشبه.

۲- العرائس: ۱۵۹.

**[ترجمه]کتاب حسن بن سعید و النوادر: حسن بن محمد از ابو حمزه از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: روزی داوود نبی علیه السلام در محرابش بود که کرم قرمز کوچکی خزید تا به جایگاه سجده او رسید، پس داوود به آن نگاه کرد و با خود گفت: این کرم چرا خلق شده است؟ آن گاه خداوند به کرم الهام کرد: سخن بگوی، و کرم به داوود گفت: ای داوود، آیا احساس مرا شنیده یا جای پایم را بر کوه صفا به وضوح مشاهده کرده‌ای؟ داوود گفت: نه، کرم گفت: خداوند، خزیدن و نفس کشیدن و احساس مرا می‌شنود و جای پایم را می‌بیند، پس از صدایت بکاه. - . نسخه خطی -

عرائس الثعلبی: وهب گفته است: هنگامی که خداوند توبه داوود علیه السلام را پذیرفت، سی سال بر خطایش گریست به طوری که شب و روز اشکهایش خشک و قطع نمی شد: پس روزگار خویش را به چهار روز تقسیم کرد: روزی برای قضاوت در بین بنی اسرائیل، روزی برای زنانش، روزی برای تسبیح در بیابانها و کوهها و ساحل، و روزی برای خلوت کردن در خانه... ای که چهار هزار محراب داشت، و راهبان بر گرد او جمع می شدند و او نیز به نوحه سرایی بر خود می‌پرداخت و آنان به همراهی با او پرداخته و در این امر یاری‌اش می‌رساندند، و آن گاه که روز سیاحتش فرا می‌رسید، به بیابانها می‌رفت و صدایش را با همراهی مزامیر بالاـ می‌برد و گریه می کرد و درختها، سنگ ریزه‌ها،ماسه ها، پرندگان، وحوش، ماهی ها، حیوانات دریایی، پرندگان آبی و درندگان با او می گریستند، و کوهها و سنگ‌ها و چهار پایان و پرندگان گریه می کردند تا جائی که اشکها مثل رودهای پرآب از چشمشان جاری می‌شد، سپس داوود کنار دریاها می‌آمد و صدایش را به همراه مزامیر بالا می... برد و می گریست و ماهی ها و جانوران دریایی با او می گریستند، و شبانگاهان به خانه باز می گشت، و هنگامی که روز نوحه خوانی بر خود فرا می‌رسید، ندا دهنده اش فریاد بر می‌آورد: امروز روز نوحه خوانی داوود بر خودش است، پس هر که او را یاری می‌رساند خود را حاضر کند، پس گفت: آن گاه داوود وارد خانه‌ای می‌شد که دارای محرابهای فراوانی بود و سه فرش که از پارچه خشن بافته شده و کناره هایش از پوست خرما بود برایش پهن می‌شد، پس بر آن فرش می‌نشست و چهار هزار راهب که برنس بر تن و عصا به دست داشتند به سراغ او می‌آمدند و در آن محرابها می‌نشستند، سپس داوود با صدای بلند شروع به گریستن و نوحه خوانی بر خود می‌کرد و راهبان نیز صدایشان را با او بالا می‌بردند، و پیوسته می گریست تا فرش از اشکهایش خیس می‌شد

ص: ۱۷

و او به مانند جوجه گنجشک در اشکهایش نا آرام می گشت، آن گاه پسرش سلیمان علیه السلام او را بلند می‌کرد، و داوود با دو دستش از آن اشکها بر می گرفت و صورتش را با آنها مسح می کرد و می گفت: پروردگارا، آنچه را می‌بینی ببخشای، پس اگر گریستن داوود و اشکهایش با گریستن و اشکهای تمام دنیا مقایسه شود با آن برابری می کند؛ و وهب گفته است: هنگامی که خداوند توبه از داوود علیه السلام پذیرفت، اموراتش را با دعا شروع می کرد و قبل از خود برای خطا کاران طلب آمرزش می‌کرد، و می گفت: خداوندا، خطا کاران را ببخش، شاید داوود را نیز با آنان مورد مغفرت قرار دهی.

و روایت شده که داوود علیه السلام بعداز خطایی که مرتکب شد فقط با خطاکاران می‌نشست، آنگاه می گفت: بیایید به سوی داوودِ خطا کار، و هیچ نوشیدنی‌ای نمی‌نوشید مگر آنکه با اشکهایش در هم می‌آمیخت، وی بر نوشیدنی‌هایش نمک و خاکستر می‌پاشید و می گفت: این خوراکِ خطاکاران است. داوود علیه السلام قبل از ارتکاب خطا نصف شب را بیدار و

نصفی از تمام روزهای زندگیش را روزه بود، ولی بعد از آن تمام روزها را روزه گرفت وسراسر شب را بیدار بود و به عبادت می‌پرداخت. - . عرائس : ۱۵۹ -

**[ترجمه]

باب ۲ قصه داود علیه السلام و أوریا و ما صدر عنه من ترک الأولی و ما جری بینه و بین حزقیل علیهما السلام «۱»

اشاره

باب ۲ قصه داود علیه السلام و أوریا و ما صدر عنه من ترک الأولی و ما جری بینه و بین حزقیل علیهما السلام (۱)

**[ترجمه]داستان داوود علیه السلام و اوریا و آنچه از ترک اولی از او سر زده و آنچه بین او و حزقیل علیهم السلام روی داده است

**[ترجمه]

الآیات

ص: «وَ اذْکُرْ عَبْدَنا داوُدَ ذَا الْأَیْدِ إِنَّهُ أَوّابٌ* إِنّا سَخَّرْنَا الْجِبالَ مَعَهُ یُسَبِّحْنَ بِالْعَشِیِّ وَ الْإِشْراقِ* وَ الطَّیْرَ مَحْشُورَهً کُلٌّ لَهُ أَوّابٌ* وَ شَدَدْنا مُلْکَهُ وَ آتَیْناهُ الْحِکْمَهَ وَ فَصْلَ الْخِطابِ* وَ هَلْ أَتاکَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرابَ* إِذْ دَخَلُوا عَلی داوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قالُوا لا تَخَفْ خَصْمانِ بَغی بَعْضُنا عَلی بَعْضٍ فَاحْکُمْ بَیْنَنا بِالْحَقِّ وَ لا تُشْطِطْ وَ اهْدِنا إِلی سَواءِ الصِّراطِ* إِنَّ هذا أَخِی لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَهً وَ لِیَ نَعْجَهٌ واحِدَهٌ فَقالَ أَکْفِلْنِیها وَ عَزَّنِی فِی الْخِطابِ* قالَ لَقَدْ ظَلَمَکَ بِسُؤالِ نَعْجَتِکَ إِلی نِعاجِهِ وَ إِنَّ کَثِیراً مِنَ الْخُلَطاءِ لَیَبْغِی بَعْضُهُمْ عَلی بَعْضٍ إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ قَلِیلٌ ما هُمْ وَ ظَنَّ داوُدُ أَنَّما فَتَنّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ راکِعاً وَ أَنابَ* فَغَفَرْنا لَهُ ذلِکَ وَ إِنَّ لَهُ عِنْدَنا لَزُلْفی وَ حُسْنَ مَآبٍ* یا داوُدُ إِنّا جَعَلْناکَ خَلِیفَهً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النّاسِ بِالْحَقِّ وَ لا تَتَّبِعِ الْهَوی فَیُضِلَّکَ عَنْ سَبِیلِ اللّهِ إِنَّ الَّذِینَ یَضِلُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللّهِ لَهُمْ عَذابٌ شَدِیدٌ بِما نَسُوا یَوْمَ الْحِسابِ»(۱۷-۲۶)

**[ترجمه]ص: «وَ اذْکُرْ عَبْدَنا داوُدَ ذَا الْأَیْدِ إِنَّهُ أَوّابٌ* إِنّا سَخَّرْنَا الْجِبالَ مَعَهُ یُسَبِّحْنَ بِالْعَشِیِّ وَ الْإِشْراقِ* وَ الطَّیْرَ مَحْشُورَهً کُلٌّ لَهُ أَوّابٌ* وَ شَدَدْنا مُلْکَهُ وَ آتَیْناهُ الْحِکْمَهَ وَ فَصْلَ الْخِطابِ* وَ هَلْ أَتاکَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرابَ* إِذْ دَخَلُوا عَلی داوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قالُوا لا تَخَفْ خَصْمانِ بَغی بَعْضُنا عَلی بَعْضٍ فَاحْکُمْ بَیْنَنا بِالْحَقِّ وَ لا تُشْطِطْ وَ اهْدِنا إِلی سَواءِ الصِّراطِ* إِنَّ هذا أَخِی لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَهً وَ لِیَ نَعْجَهٌ واحِدَهٌ فَقالَ أَکْفِلْنِیها وَ عَزَّنِی فِی الْخِطابِ* قالَ لَقَدْ ظَلَمَکَ بِسُؤالِ نَعْجَتِکَ إِلی نِعاجِهِ وَ إِنَّ کَثِیراً مِنَ الْخُلَطاءِ لَیَبْغِی بَعْضُهُمْ عَلی بَعْضٍ إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ قَلِیلٌ ما هُمْ وَ ظَنَّ داوُدُ أَنَّما فَتَنّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ راکِعاً وَ أَنابَ* فَغَفَرْنا لَهُ ذلِکَ وَ إِنَّ لَهُ عِنْدَنا لَزُلْفی وَ حُسْنَ مَآبٍ* یا داوُدُ إِنّا جَعَلْناکَ خَلِیفَهً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النّاسِ بِالْحَقِّ وَ لا تَتَّبِعِ الْهَوی فَیُضِلَّکَ عَنْ سَبِیلِ اللّهِ إِنَّ الَّذِینَ یَضِلُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللّهِ لَهُمْ عَذابٌ شَدِیدٌ بِما نَسُوا یَوْمَ الْحِسابِ» - . ص / ۱۷- ۲۶ -

{و داوود بنده ما را که دارای امکانات [متعدد] بود به یاد آور، آری او بسیار بازگشت کننده [به سوی خدا] بود. ما کوهها را

بـا او مسـخّر سـاختیم [که] شامگاهـان و بامـدادان خداونـد را نیایش می کردنـد. و پرنـدگان را از هر سو [براو] گرد [آوردیم] همگی [بـه نـوای دلنـوازش] به سـوی او بـازگشت کننـده [و خـدا را ستایشگر] بودنـد. و پادشـاهیش را اسـتوار کردیم و او را حکمت و کلاـم فیصـله دهنـده عطـا کردیم. و آیـا خبر دادخواهـان چون از نمازخانه [او] بالا رفتنـد به تو رسـید. وقتی [به طور ناگهانی] بر داوود درآمدنـد و او از آنان به هراس افتاد، گفتنـد: مترس، [ما] دو مدّعی [هستیم] که یکی از ما بر دیگری تجاوز کرده پس میان ما به حق داوری کن و از حق دور مشو و ما را به راه راست راهبر باش. این [شخص] برادر من است او را نود و نه میش و مرا یک میش است و می گویـد: آن را به من بسپار و در سـخنوری بر من غالب آمـده است. [داوود] گفت: قطعاً او در مطالبه میش تو [اضافه] بر میشـهای خودش بر تو سـتم کرده و در حقیقت بسـیاری از شـریکان به هم سـتم روا می دارنـد به اسـتثنای کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسـته کرده‌انـد و اینها بس اندکند، و داوود دانست که ما او را آزمایش کرده‌ایم پس از پروردگارش آمرزش خواست و به رو درافتاد و توبه کرد. و بر او این [ماجرا] را بخشودیم و در حقیقت برای او پیش ما تقرب و فرجامی خوش خواهد بود. ای داوود، ما تو را در زمین خلیفه [و جانشـین] گرداندیم پس میان مردم به حق داوری کن و زنهار از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به در کند، در حقیقت کسانی که از راه خدا به در می روند به [سـزای] آنکه روز حساب را فراموش کرده‌اند عذابی سخت خواهند داشت.}

**[ترجمه]

تفسیر

«الْأَيْدِ»: القوه، «أَوَّابٌ»: أی رجاع إلی الله تعالی و مرضاته، «وَ الْإِشْـراقِ»: هو حین تشرق الشمس أی تضی ء و تصفو شعاعها و هو وقت الضـحی أو وقت شروق الشمس و طلوعها و الحاصل وقت الرواح و الصباح مَحْشُورَةً أی مجموعه إلیه تسبح الله معه كُلٌّ لَهُ من الجبال و الطیر لأجل تسبیحه رجاع إلی التسبیـح وَ شَدَدْنا مُلْكَهُ أی قویناه بالهیبه و النصـره و کثره الجنود وَ آتَیْناهُ الْحِكْمَهَ أی النبـوه أو کمـال العلم و إتقـان العمـل وَ فَصْـلَ الْخِطـابِ قیـل یعنی الشـهود و الأیمـان و قیـل هـو علم القضـاء و الفهم إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرابَ أی تصعدوا سور الغرفه تفعل من السور فَفَزِعَ مِنْهُمْ لأنهم

۱- فی أکثر النسخ «خرقیل» بالخاء، و کذلک فی الروایات الآتیه.

نزلوا علیه من فوق فی یوم الاحتجاب و الحرس علی الباب وَ لاـ تُشْطِطْ أی و لَما تَجُرْ علینا فی حکمک إِلی سَواءِ الصِّراطِ أی وسطه و هو العدل و النعجه الأنثی من الضأن أَکْفِلْنِیها أی ملکنیها و حقیقته اجعلنی أکفلها کما أکفل ما تحت یدی و قیل اجعلها کفلی أی نصیبی وَ عَزَّنِی فِی الْخِطابِ أی غلبنی فی مخاطبته إیای محاجه بأن جاء بحجاج و لم أقدر رده أو فی مغالبته إیای فی الخطبه وَ قَلِیلٌ ما هُمْ أی و هم قلیل و ما مزیده للإبهام و التعجب من قلتهم أَنَّما فَتَنّاهُ أی امتحناه و خَرَّ راکِعاً قال الأکثر أی ساجدا و قیل خر للسجود راکعا أی مصلیا.

lt;meta info="(الأید) به معنای نیرو و توانایی است، (أوّاب) یعنی: بسیار بازگشت کننده به سوی خدا و رضایت او، (الإشراق): زمانی است که خورشید طلوع می کند، یعنی شعاع آن می درخشد و صاف و زلال می شود و این حالت به هنگام چاشتگاه یا طلوع خورشید روی می دهد، خلاصه اینکه منظور از (العشیّ والإشراق) شب و صبح است، (محشوره) یعنی جمع شده بر گرد او و با او تسبیح خدا گفتن، (کلّ له) کوهها و پرندگان به خاطر تسبیح او بسیار بازگشت کننده به تسبیح هستند، (و شددنا مُلکه) یعنی فرمانروایی او را با هیبت و نصرت و فراوانی سربازان قوی گرداندیم، (وآتیناه الحکمه) یعنی نبوّت، یا کمال علم و استوار گرداندن عمل، (و فصل الخطاب) گفته شده: یعنی گواهی و شهادت دادن و قسم گرفتن؛ وگفته شده: منظور علم و قضاوت و فهم است، (إذ تسوّروا المحراب): از دیوارهای اتاق بالا رفتند، صیغه جمع باب تفعّل از ریشه (سور) است، (ففزع منهم):

ص: ۱۹

از آنان ترسید چرا که از بالاـ و در روزِ نگهبانی و پاسداری از دروازه ورودی بر او وارد شدند، (ولاتشطط): در قضاوت کردنت بر ما بی عدالتی روا مدار، (إلی سواء الصراط): به راه وسط که منظور عدالت است، (و النعجه): گوسفند مؤنث، (أکفلنیها): مرا مالک آن بگردان، و در حقیقت به این معناست که: سرپرستی آن را به من بسپار آن‌گونه که سرپرستی گوسفندان خود را بر عهده دارم؛ و گفته شده: آن را (کِفل) یعنی نصیب من قرار بده، (و عزّنی فی الخطاب): هنگامی که مرا مخاطب قرار می دهد بر من غلبه می کند و حجّت هایی می‌آورد که مرا توان پاسخ گفتن به او نیست، یا مرا توان غلبه کردن بر او در سخنرانی نیست، (و قلیل ما هم) یعنی (و هم قلیل: آنها اندکند)، و ذکر (ما) به خاطر زیادت در ابهام و تعجب از اندکی آنان است، (أنّما فتنّاه): او را آزمودیم، (و خرّ راکعاً) بیشتر مفسران گفته اند: یعنی (ساجداً: به سجده افتاد)؛ و گفته شده: برای پیشانی نهادن بر خاک به رو در افتاد، یعنی: به نماز مشغول شد.

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

فس، تفسیر القمی أَبِی عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ هِشَامٍ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ دَاوُدَ علیه السلام لَمَّا جَعَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَلِیفَهً فِی الْأَرْضِ وَ أَنْزَلَ عَلَیْهِ الزَّبُورَ أَوْحَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَی الْجِبَالِ وَ الطَّیْرِ أَنْ یُسَبِّحْنَ مَعَهُ وَ کَانَ سَبَبُهُ أَنَّهُ إِذَا صَلَّی یَقُومُ وَزِیرُهُ

(۱)بَعْدَ مَا يَفْرُغُ مِنَ الصَّلَاهِ فَيَحْمَدُ اللَّهَ وَ يُسَبِّحُهُ وَ يُكَبِّرُهُ وَ يُهَلِّلُهُ ثُمَّ يَمْدَحُ الْأَنْبِيَاءَ عليهم السلام نَبِيّاً نَبِيّاً وَ يَذْكُرُ مِنْ فَضْلِهِمْ وَ أَفْعَالِهِمْ وَ شُكْرِهِمْ وَ عِبَادَتِهِمْ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ وَ الصَّبْرِ عَلَى بَلَائِهِ وَ لَا يَذْكُرُ دَاوُدَ عليه السلام فَنَادَى دَاوُدُ رَبَّهُ فَقَالَ يَا رَبِّ قَدْ أَثْنَيْتَ (۲)عَلَى الْأَنْبِيَاءِ بِمَا قَدْ أَثْنَيْتَ عَلَيْهِمْ وَ لَمْ تُثْنِ عَلَيَّ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ هَؤُلَاءِ عِبَادٌ ابْتَلَيْتُهُمْ فَصَبَرُوا وَ أَنَا أُثْنِي عَلَيْهِمْ بِذَلِكَ فَقَالَ يَا رَبِّ فَابْتَلِنِي حَتَّى أَصْبِرَ فَقَالَ يَا دَاوُدُ تَخْتَارُ الْبَلَاءَ عَلَى الْعَافِيَهِ إِنِّي أَبْلَيْتُ هَؤُلَاءِ وَ لَمْ أُعْلِمْهُمْ وَ أَنَا أُبْلِيكَ وَ أُعْلِمُكَ أَنَّهُ يَأْتِيكَ بَلَائِي فِي سَنَهِ كَذَا وَ شَهْرِ كَذَا فِي يَوْمِ كَذَا وَ كَانَ دَاوُدُ يُفَرِّغُ نَفْسَهُ لِعِبَادَتِهِ يَوْماً وَ يَقْعُدُ فِي مِحْرَابِهِ وَ يَوْمٌ يَقْعُدُ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ فَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَلَمَّا كَانَ فِي الْيَوْمِ الَّذِي وَعَدَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ اشْتَدَّتْ عِبَادَتُهُ وَ خَلَا فِي مِحْرَابِهِ وَ حَجَبَ النَّاسَ عَنْ نَفْسِهِ وَ هُوَ فِي مِحْرَابِهِ يُصَلِّي فَإِذَا بِطَائِرٍ قَدْ وَقَعَ بَيْنَ يَدَيْهِ جَنَاحَاهُ مِنْ زَبَرْجَدٍ أَخْضَرَ وَ رِجْلَاهُ مِنْ يَاقُوتٍ أَحْمَرَ وَ رَأْسُهُ وَ مِنْقَارُهُ مِنَ اللُّؤْلُؤِ وَ الزَّبَرْجَدِ فَأَعْجَبَهُ جِدّاً وَ نَسِيَ مَا كَانَ فِيهِ فَقَامَ لِيَأْخُذَهُ فَطَارَ الطَّائِرُ فَوَقَعَ عَلَى حَائِطٍ بَيْنَ دَاوُدَ وَ بَيْنَ أُورِيَا بْنِ حَنَانٍ وَ كَانَ دَاوُدُ قَدْ بَعَثَ أُورِيَا فِي بَعْثٍ فَصَعِدَ دَاوُدُ الْحَائِطَ لِيَأْخُذَ

۱- في المصدر: يقوم ببني إسرائيل وزيره.

۲- لعل إسناد الثناء إليه تعالى كان بواسطه أمره الوزير بذلك، أو تشريعه ذلك في التوراه.

الطَّيْرَ وَ إِذَا امْرَأَةُ أُورِيَا جَالِسَةٌ تَغْتَسِلُ فَلَمَّا رَأَتْ ظِلَّ دَاوُدَ نَشَرَتْ شَعْرَهَا وَ غَطَّتْ بِهِ بَدَنَهَا فَنَظَرَ إِلَيْهَا دَاوُدُ وَ افْتَتَنَ بِهَا وَ رَجَعَ إِلَى مِحْرَابِهِ وَ نَسِيَ مَا كَانَ فِيهِ وَ كَتَبَ إِلَى صَاحِبِهِ فِي ذَلِكَ الْبَعْثِ أَنْ يَسِيرُوا إِلَى مَوْضِعِ كَيْتَ وَ كَيْتَ وَ يُوضَعَ التَّابُوتُ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ عَدُوِّهِمْ وَ كَانَ التَّابُوتُ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ بَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسى وَ آلُ هارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلائِكَةُ وَ قَدْ كَانَ رُفِعَ بَعْدَ مُوسَى عليه السلام إِلَى السَّمَاءِ لَمَّا عَمِلَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ بِالْمَعَاصِي فَلَمَّا غَلَبَهُمْ جَالُوتُ وَ سَأَلُوا النَّبِيَّ أَنْ يَبْعَثَ إِلَيْهِمْ مَلِكاً يُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ تَقَدَّسَ وَجْهُهُ بَعَثَ إِلَيْهِمْ طَالُوتَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِمُ التَّابُوتَ وَ كَانَ التَّابُوتُ إِذَا وُضِعَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ بَيْنَ أَعْدَائِهِمْ وَ رَجَعَ عَنِ التَّابُوتِ إِنْسَانٌ كُفِّرَ وَ قُتِلَ وَ لَا يَرْجِعُ أَحَدٌ عَنْهُ إِلَّا وَ يُقْتَلُ فَكَتَبَ دَاوُدُ إِلَى صَاحِبِهِ الَّذِي بَعَثَهُ أَنْ ضَعِ التَّابُوتَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ عَدُوِّكَ وَ قَدِّمْ أُورِيَا بْنَ حَنَانٍ بَيْنَ يَدَيِ التَّابُوتِ فَقَدَّمَهُ وَ قُتِلَ فَلَمَّا قُتِلَ أُورِيَا دَخَلَ عَلَيْهِ الْمَلَكَانِ وَ لَمْ يَكُنْ تَزَوَّجَ امْرَأَةَ أُورِيَا وَ كَانَتْ فِي عِدَّتِهَا وَ دَاوُدُ فِي مِحْرَابِهِ يَوْمَ عِبَادَتِهِ فَدَخَلَ عَلَيْهِ الْمَلَكَانِ مِنْ سَقْفِ الْبَيْتِ وَ قَعَدَا بَيْنَ يَدَيْهِ فَفَزِعَ دَاوُدُ مِنْهُمَا فَقَالا لا تَخَفْ خَصْمانِ بَغى بَعْضُنا عَلى بَعْضٍ فَاحْكُمْ بَيْنَنا بِالْحَقِّ وَ لا تُشْطِطْ وَ اهْدِنا إِلى سَواءِ الصِّراطِ وَ لِدَاوُدَ حِينَئِذٍ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ امْرَأَةً مَا بَيْنَ مَهِيرَةٍ (١)إِلَى جَارِيَةٍ فَقَالَ أَحَدُهُمَا لِدَاوُدَ إِنَّ هذا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَ لِيَ نَعْجَةٌ واحِدَةٌ فَقالَ أَكْفِلْنِيها وَ عَزَّنِي فِي الْخِطابِ أَيْ ظَلَمَنِي وَ قَهَرَنِي فَقَالَ دَاوُدُ كَمَا حَكَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤالِ نَعْجَتِكَ إِلى نِعاجِهِ إِلَى قَوْلِهِ وَ خَرَّ راكِعاً وَ أَنابَ قَالَ فَضَحِكَ الْمُسْتَعْدَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ قَالَ حَكَمَ الرَّجُلُ عَلَى نَفْسِهِ فَقَالَ دَاوُدُ أَ تَضْحَكُ وَ قَدْ عَصَيْتَ لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَهْشِمَ (٢)فَاكَ قَالَ فَعَرَجَا وَ قَالَ الْمَلَكُ الْمُسْتَعْدَى عَلَيْهِ لَوْ عَلِمَ دَاوُدُ أَنَّهُ أَحَقُّ بِهَشْمِ فِيهِ مِنِّي فَفَهِمَ دَاوُدُ الْأَمْرَ وَ ذَكَرَ الْقَضِيَّةَ (٣)فَبَقِيَ أَرْبَعِينَ يَوْماً سَاجِداً يَبْكِي لَيْلَهُ وَ نَهَارَهُ وَ لَا يَقُومُ إِلَّا وَقْتَ الصَّلَاةِ حَتَّى انْخَرَقَ جَبِينُهُ وَ سَالَ الدَّمُ مِنْ عَيْنَيْهِ

١- المهيره من النساء: الحره الغاليه المهر.

٢- هشم الشي ء: كسره.

٣- في نسخه: و ذكر الخطيئه.

فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ أَرْبَعِينَ يَوْماً نُودِيَ يَا دَاوُدُ مَا لَكَ أَ جَائِعٌ أَنْتَ فَنُشْبِعَكَ أَمْ ظَمْآنُ فَنُسْقِيَكَ أَمْ عُرْيَانٌ فَنَكْسُوَكَ أَمْ خَائِفٌ فَنُؤَمِّنَكَ فَقَالَ أَيْ رَبِّ وَ كَيْفَ لَا أَخَافُ وَ قَدْ عَمِلْتُ مَا عَلِمْتَ (۱)وَ أَنْتَ الْحَكَمُ الْعَدْلُ الَّذِي لَا يَجُوزُكَ ظُلْمُ ظَالِمٍ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ تُبْ يَا دَاوُدُ فَقَالَ أَيْ رَبِّ وَ أَنَّى لِي بِالتَّوْبَةِ قَالَ صِرْ إِلَى قَبْرِ أُورِيَا حَتَّى أَبْعَثَهُ إِلَيْكَ (۲)وَ اسْأَلْهُ أَنْ يَغْفِرَ لَكَ فَإِنْ غَفَرَ لَكَ غَفَرْتُ لَكَ قَالَ يَا رَبِّ فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ قَالَ أَسْتَوْهِبُكَ مِنْهُ فَخَرَجَ دَاوُدُ علیه السلام يَمْشِي عَلَى قَدَمَيْهِ وَ يَقْرَأُ الزَّبُورَ وَ كَانَ إِذَا قَرَأَ الزَّبُورَ لَا يَبْقَى حَجَرٌ وَ لَا شَجَرٌ وَ لَا جَبَلٌ وَ لَا طَائِرٌ وَ لَا سَبُعٌ إِلَّا يُجَاوِبُهُ حَتَّى انْتَهَى إِلَى جَبَلٍ وَ عَلَيْهِ نَبِيٌّ عَابِدٌ يُقَالُ لَهُ حِزْقِيلُ فَلَمَّا سَمِعَ دَوِيَّ الْجِبَالِ وَ صَوْتَ السِّبَاعِ عَلِمَ أَنَّهُ دَاوُدُ فَقَالَ هَذَا النَّبِيُّ الْخَاطِئُ فَقَالَ دَاوُدُ يَا حِزْقِيلُ أَ تَأْذَنُ لِي أَنْ أَصْعَدَ إِلَيْكَ قَالَ لَا فَإِنَّكَ مُذْنِبٌ فَبَكَى دَاوُدُ علیه السلام فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى حِزْقِيلَ يَا حِزْقِيلُ لَا تُعَيِّرْ دَاوُدَ بِخَطِيئَتِهِ وَ سَلْنِي الْعَافِيَةَ فَنَزَلَ حِزْقِيلُ وَ أَخَذَ بِيَدِ دَاوُدَ وَ أَصْعَدَهُ إِلَيْهِ فَقَالَ لَهُ دَاوُدُ يَا حِزْقِيلُ هَلْ هَمَمْتَ بِخَطِيئَةٍ قَطُّ قَالَ لَا قَالَ فَهَلْ دَخَلَكَ الْعُجْبُ مِمَّا أَنْتَ فِيهِ مِنْ عِبَادَهِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ لَا قَالَ فَهَلْ رَكَنْتَ إِلَى الدُّنْيَا فَأَحْبَبْتَ أَنْ تَأْخُذَ مِنْ شَهَوَاتِهَا وَ لَذَّاتِهَا قَالَ بَلَى رُبَّمَا عَرَضَ ذَلِكَ بِقَلْبِي قَالَ فَمَا تَصْنَعُ قَالَ أَدْخُلُ هَذَا الشِّعْبَ فَأَعْتَبِرُ بِمَا فِيهِ قَالَ فَدَخَلَ دَاوُدُ علیه السلام الشِّعْبَ فَإِذَا بِسَرِيرٍ مِنْ حَدِيدٍ عَلَيْهِ جُمْجُمَةٌ بَالِيَةٌ وَ عِظَامٌ نَخِرَةٌ (۳)وَ إِذَا لَوْحٌ مِنْ حَدِيدٍ وَ فِيهِ مَكْتُوبٌ فَقَرَأَهُ دَاوُدُ فَإِذَا فِيهِ أَنَا أَرْوَى بْنُ سَلَمٍ مَلَكْتُ أَلْفَ سَنَةٍ وَ بَنَيْتُ أَلْفَ مَدِينَةٍ وَ افْتَضَضْتُ أَلْفَ جَارِيَةٍ وَ كَانَ آخِرَ أَمْرِي أَنْ صَارَ التُّرَابُ فِرَاشِي وَ الْحِجَارَةُ وِسَادِي وَ الْحَيَّاتُ وَ الدِّيدَانُ جِيرَانِي فَمَنْ يَرَانِي فَلَا يَغْتَرَّ بِالدُّنْيَا وَ مَضَى دَاوُدُ حَتَّى أَتَى قَبْرَ أُورِيَا فَنَادَاهُ فَلَمْ يُجِبْهُ ثُمَّ نَادَاهُ ثَانِيَةً فَلَمْ يُجِبْهُ ثُمَّ نَادَاهُ ثَالِثَةً فَقَالَ أُورِيَا مَا لَكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ لَقَدْ شَغَلْتَنِي عَنْ سُرُورِي وَ قُرَّهِ عَيْنِي قَالَ يَا أُورِيَا اغْفِرْ لِي وَ هَبْ لِي خَطِيئَتِي فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَا دَاوُدُ بَيِّنْ لَهُ مَا كَانَ مِنْكَ فَنَادَاهُ دَاوُدُ فَأَجَابَهُ فِي الثَّالِثَهِ فَقَالَ يَا أُورِيَا فَعَلْتُ كَذَا

۱- فی نسخه و فی المصدر: و قد عملت ما عملت.

۲- فی المصدر: حتی أبعثه لک.

۳- نخر العظم: بلی و تفتت.

وَ کَذَا وَ کَیْتَ وَ کَیْتَ (۱)فَقَالَ أَورِیَا أَ یَفْعَلُ الْأَنْبِیَاءُ مِثْلَ هَذَا فَنَادَاهُ فَلَمْ یُجِبْهُ فَوَقَعَ دَاوُدُ علیه السلام عَلَی الْأَرْضِ بَاکِیاً فَأَوْحَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَی صَاحِبِ الْفِرْدَوْسِ لِیَکْشِفْ عَنْهُ فَکَشَفَ عَنْهُ فَقَالَ أُورِیَا لِمَنْ هَذَا فَقَالَ لِمَنْ غَفَرَ لِدَاوُدَ خَطِیئَتَهُ فَقَالَ یَا رَبِّ قَدْ وَهَبْتُ لَهُ خَطِیئَتَهُ فَرَجَعَ دَاوُدُ علیه السلام إِلَی بَنِی إِسْرَائِیلَ وَ کَانَ إِذَا صَلَّی قَامَ وَزِیرُهُ یَحْمَدُ اللَّهَ وَ یُثْنِی عَلَیْهِ (۲)وَ یُثْنِی عَلَی الْأَنْبِیَاءِ علیهم السلام ثُمَّ یَقُولُ کَانَ مِنْ فَضْلِ نَبِیِّ اللَّهِ دَاوُدَ قَبْلَ الْخَطِیئَهِ کَیْتَ وَ کَیْتَ فَاغْتَمَّ دَاوُدُ علیه السلام فَأَوْحَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَیْهِ یَا دَاوُدُ قَدْ وَهَبْتُ لَکَ خَطِیئَتَکَ وَ أَلْزَمْتُ عَارَ ذَنْبِکَ بَنِی إِسْرَائِیلَ قَالَ یَا رَبِّ کَیْفَ وَ أَنْتَ الْحَکَمُ الْعَدْلُ الَّذِی لَا تَجُورُ قَالَ لِأَنَّهُ لَمْ یُعَاجِلُوکَ النَّکِیرَ (۳)وَ تَزَوَّجَ دَاوُدُ علیه السلام بِامْرَأَهِ أُورِیَا بَعْدَ ذَلِکَ فَوُلِدَ لَهُ مِنْهَا سُلَیْمَانُ علیه السلام ثُمَّ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ فَغَفَرْنا لَهُ ذلِکَ وَ إِنَّ لَهُ عِنْدَنا لَزُلْفی وَ حُسْنَ مَآبٍ

وَ فِی رِوَایَهِ أَبِی الْجَارُودِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی قَوْلِهِ وَ ظَنَّ داوُدُ أَیْ عَلِمَ وَ أَنابَ أَیْ تَابَ وَ ذَکَرَ أَنَّ دَاوُدَ کَتَبَ إِلَی صَاحِبِهِ أَنْ لَا تُقَدِّمْ أُورِیَا بَیْنَ یَدَیِ التَّابُوتِ وَ رُدَّهُ فَقَدِمَ أُورِیَا إِلَی أَهْلِهِ وَ مَکَثَ ثَمَانِیَهَ أَیَّامٍ ثُمَّ مَاتَ (۴).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که خداوند متعال داوود علیه السلام را در زمین خلیفه قرار داد و زبور را بر او نازل کرد، به کوهها و پرندگان وحی کرد که با او به تسبیح بپردازند، و سبب این امر آن بود که آن‌گاه که نماز می گذارد، وزیرش بعد از پایان نماز بر می‌خاست و خداوند را ستایش و نیایش می کرد و او را به بزرگی و یکتایی می خواند، سپس به مدح و ستایش یکایک پیامبران علیهم السلام می پرداخت و بزرگواری، افعال، شکرگزاری و عبادت آنان برای خداوند سبحان را بر می شمرد و صبر هر یک بر مصیبتهایش را یاد آوری می کرد، و از داوود علیه السلام اسمی به میان نمی‌آورد. پس داوود پروردگارش را خواند و گفت: پروردگارا، پیامبران را به صفاتی که ذکر کرد ستوده‌ای ولی مرا مدح و ستایش نفرموده‌ای، پس خداوند متعال به او وحی کرد: اینان بندگانی هستند که در بوته آزمایش قرارشان دادم و آنان صبر پیشه کردند، و من نیز آنان را به همین سبب می‌ستایم، پس داوود گفت: پروردگارا، مرا نیز بیازما تا صبر پیشه کنم، خداوند فرمود: ای داوود، آیا آزموده شدن و مصیبت را بر عافیت ترجیح می‌دهی؟ من پیامبران را آزمودم و آنان را از زمان آزمایش آگاه نکردم، اکنون آیا تو را بیازمایم و آگاهت کنم که در فلان سال و ماه و روز در بوته آزمایش من قرار می گیری؟ پس داوود روزی آهنگ عبادت خداوند می کرد و در محرابش می نشست، و روز دیگر را در بین بنی اسرائیل سپری می کرد و به قضاوت میان آنان می پرداخت، و آن‌گاه که در روزی قرار گرفت که خداوند متعال به او وعده داده بود، عبادتش شدت گرفت و در محرابش خلوت گزید و مردم را از ورود به درگاهش منع کرد و خود به نماز ایستاد، ناگهان پرنده‌ای در مقابلش ایستاد که دو بالش از زبرجد، پاهایش از یاقوت قرمز و سر و منقارش از مروارید و زبرجد بود، پس پرنده داوود را شگفت زده کرد و حالتی که در آن قرار داشت را فراموش کرد، آن‌گاه برخاست تا پرنده را بگیرد، ولی پرنده پرواز کرد و روی دیواری که بین خانه داوود و اوریا بن حنّان قرار داشت نشست، و داوود اوریا را به همراه لشگر به جنگ فرستاده بود، پس داوود از دیوار بالا رفت تا پرنده را بگیرد،

ص: ۲۰

از قضا زن اوریا نشسته بود و غسل می کرد، هنگامی که سایه داوود را مشاهده کرد موهایش را گستراند و با آنها بدنش را پوشاند، پس داوود به او نگاه کرد و مفتونش شد، سپس به محرابش بازگشت و آنچه را بر او گذشت فراموش کرد، و به

دوستش در آن هیأت نامه ای نوشت که به فلان و فلان مکان بروند، و تابوت موسی علیه السلام را بین خود و دشمنشان قرار دهند، و تابوت در میان بنی اسرائیل بود آن‌گونه که خداوند متعال می فرماید: «فیه سکینه من ربّکم و بقیّه مما ترک آل موسی و آل هارون تحمله الملائکه»؛ امّا بعد از موسی علیه السلام و آن‌گاه که بنی اسرائیل مرتکب معاصی شدند، تابوت به آسمان عروج کرده بود، پس هنگامی که جالوت بر آنان غلبه کرد و از پیامبرشان خواستند فرمانروایی به سویشان بفرستد که در راه خدا به مبارزه بپردازد. طالوت را به سوی آنان فرستاد و تابوت را به همراه او فرو فرستاد، و هنگامی که تابوت بین بنی اسرائیل و دشمنشان قرار می‌گرفت، انسانی که از تابوت بازمی‌گشت کافر بود و کشته می‌شد و هیچ کس از آن بازنمی‌گشت مگر این که کشته می‌شد.

داوود به دوستش که در میان هیأت فرستاده شده بود نامه نوشت که تابوت را بین خود و دشمنت قرار بده، و اوریا بن حنّان را در جلو آن قرار بده. او نیز اوریا را جلو فرستاد و کشته شد، آن‌گاه که اوریا کشته شد دو فرشته بر داوود وارد شدند حال آنکه همسر اوریا ازدواج نکرده بود و دوره عدّه‌اش را می گذراند، و داوود روز عبادت در محرابش بود که دو فرشته از سقف خانه بر او وارد شدند و در مقابلش نشستند، پس از آنها ترسید، آن دو گفتند: «لا تخف خصمان بغی بعضنا علی بعض فاحکم بیننا بالحق و لا تشطط و اهدنا إلی سواء الصراط» {مترس، [ما] دو مدّعی [هستیم] که یکی از ما بر دیگری تجاوز کرده پس میان ما به حق داوری کن و از حق دور مشو و ما را به راه راست راهبر باش.} و داوود را در این زمان نود و نه زن بود، از زن آزاد با مهریه بالاـ گرفته تا کنیز، پس یکی از آن دو فرشته به او گفت: «إنّ هذا أخی له تسع و تسعون نعجه و لی نعجه واحده فقال أکفلنیها و عزّنی فی الخطاب» {این[شخص] برادر من است او را نود و نه میش و مرا یک میش است و می‌گوید: آن را به من بسپار و در سخنوری بر من غالب آمده است.} یعنی مرا مورد ظلم قرار داده و بر من چیره گشته است، پس داوود آن‌گونه که خداوند متعال نقل می کند گفت: «لقد ظلمک بسؤال نعجتک إلی نعاجه» {قطعاً او در مطالبه میش تو [اضافه] بر میش های خود بر تو ستم کرده است.} تا آنجا که می فرماید: «وخرّ راکعاً و أناب» {و به رو در افتاد و توبه کرد}، پس آن فرشته ای که بر علیه او شکایت شده بود خندید و گفت: مرد علیه خودش قضاوت کرد! داوود گفت: آیا می‌خندی در حالی‌که من مرتکب عصیان و نافرمانی شده‌ای به راستی که قصد کردم دهانت را بشکنم، پس آن دو فرشته به آسمان عروج کردند در حالی‌که فرشته ظالم می گفت: کاش داوود می دانست که بیشتر از من حقّ اوست که دهانش شکسته شود. آن‌گاه داوود به ماجرا پی برد و مسأله را به یاد آورد، پس چهل روز در سجده باقی ماند و شب و روز گریه می کرد، و فقط هنگام نماز بر می‌خاست تا جائی‌که پیشانیش شکاف برداشت و خون از چشمانش جاری شد.

ص: ۲۱

آن‌گاه بعد از چهل روز فرا خوانده شد: ای داوود، تو را چه شده؟ آیا گرسنه‌ای که سیرت گردانیم؟ آیا تشنه‌ای که سیرابت گردانیم؟ آیا برهنه‌ای تا تو را بپوشانیم؟ آیا می‌ترسی که پناهت دهیم؟ داوود گفت: پروردگارا، چگونه نمی ترسم در حالیکه مرتکب چنان عملی شده‌ام و تو دادور عادلی هستی که ظلم هیچ ظالمی را جایز نمی‌شماری؟ پس خداوند متعال به او وحی کرد: ای داوود توبه کن، گفت: پروردگارا، توبه چطور برای من ممکن است؟ خداوند فرمود: به سوی مزار اوریا برو تا او را برای تو زنده گردانم و از او درخواست بخشایش کن، اگر تو را بخشید من نیز می بخشایمت، داوود گفت: پروردگارا، اگر چنان نکرد؟ خداوند فرمود: از او برایت طلب بخشایش می کنم، پس داوود علیه السلام خارج شد و در حال خواندن زبور

پیاده به راه افتاد، و هنگامی که زبور می خواند، سنگ و درخت و کوه و پرنده و درّنده ای نماند که با او به هم خوانی نپردازد، تا اینکه به کوهی رسید که پیامبر عابدی به اسم حزقیل بر آن قرار داشت، وی هنگامی که بازتاب کوهها و صدای درّندگان را شنید پی برد که داوود آمده است، پس گفت: این، پیامبرِخطا کار است، داوود گفت: ای حزقیل، آیا اجازه می... دهی به سویت بالا- بیایم؟پاسخ داد: خیر، تو گناهکاری، آن‌گاه داوود علیه السلام گریست، خداوند متعال به حزقیل وحی کرد: ای حزقیل، داوود را به خاطر خطایش سرزنش نکن، و عافیت را از من درخواست کن، پس از کوه پایین آمد و دست داوود را گرفت و او را به سوی خود بالا برد، داوود به او گفت: ای حزقیل، آیا هرگز همت انجام گناه و خطا کرده‌ای؟ گفت: خیر، داوود پرسید: آیا عبادتت برای خداوند متعال تو را مغرور گردانده است؟ پاسخ داد: خیر، داوود پرسید: آیا به دنیا دل بسته‌ای و دوست داشته‌ای که از شهوت و لذتهای آن بهره بگیری؟ پاسخ داد: آری، چه بسا چنین چیزی به قلبم خطور کرده است، داوود پرسید: در چنین مواقعی چه کار می کنی؟ حزقیل گفت: وارد این درّه می‌شوم و از آنچه در آن است عبرت می... آموزم، پس داوود علیه السلام وارد آن درّه شد و ناگهان با تختی آهنی مواجه شد که جمجمه‌ای فرسوده و استخوانهایی پوسیده بر آن قرار داشت، صفحه‌ای آهنی را نیز مشاهده کرد که بر آن نوشته ای وجود داشت، داوود نوشته را که چنین بود خواند: من أروی بن سلم هستم، هزار سال پادشاهی کردم، و هزار شهر بنیان نهادم و از هزار کنیز لذت جستم و سرنوشتم این بود که در نهایت، خاک بسترم باشد وسنگ بالشم، و مارها و کرمها همسایگانم، پس هر کس مرا می بیند فریفته دنیا نشود؛ سپس داوود به راه خویش ادامه داد تا به مزار اوریا رسید پس او را صدا زد، ولی جوابش نگفت، پس بار دیگر او را صدا زد و دوباره جوابی نشنید، بار سوّم او را صدا زد، آن‌گاه اوریا گفت: تو را چه شده ای پیامبر خدا، مرا از شادی و شادکامیم باز داشتی؟ داوود گفت: ای اوریا، مرا ببخش و از خطایم چشم پوشی کن، در این لحظه خداوند متعال بر او وحی نمود: ای داوود، آنچه را که انجام داده‌ای برای او بیان کن، پس داوود اوریا را صدا زد و او در بار سوّم پاسخ داد، داوود گفت، ای اوریا، من فلان و

فلان و چنین و چنان کاری را انجام دادم، اوریا گفت: آیا پیامبران چنین کاری انجام می‌دهند؟ سپس داوود اوریا را صدا زد ولی پاسخ نداد، آن‌گاه گریه کنان بر زمین افتاد، و در این هنگام خداوند متعال به صاحب بهشت امر فرمود که پرده از آن بردارد و او نیز چنان کرد، اوریا گفت: این برای کیست؟ خداوند فرمود: برای آنکه خطای داوود را ببخشاید، اوریا گفت: پروردگارا، خطای او را بخشیدم، پس داوود علیه السلام به میان بنی اسرائیل بازگشت و آن‌گاه که به نماز ایستاد وزیرش برخاست و در حالی که خداوند را مدح می‌گفت و ستایش می‌کرد و پیامبران علیهم السلام را تمجید می کرد، سپس می گفت: فضایل داوود نّبی قبل از انجام خطا فلان و فلان بود، پس داوود علیه السلام غمگین شد، و خداوند متعال به او وحی کرد: ای داوود، من خطایت را بر تو بخشیدم و عار و ننگ گناهت را به پای بنی اسرائیل گذاشتم، داوود گفت: پروردگارا، چگونه چنین چیزی ممکن است در حالی که تو داور عادلی هستی که ظلم را روا نمی‌داری؟ خداوند فرمود: به خاطر اینکه تو را به هنگام انجام عمل زشت مجازات نکردند، سپس داوود علیه السلام با همسر اوریا ازدواج کرد و سلیمان علیه السلام را برای او به دنیا آورد، آن‌گاه خداوند متعال فرمود: «فغفرنا له ذلک و إنّ له عندنا لزلفی و حسن مآب» {و بر او [این ماجرا] را بخشودیم و در حقیقت برای او پیش ما تقرب و فرجامی خوش خواهد بود.}

و در روایت أبوالجارود از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: آیه «و ظنّ داود» به معنای (دانست) و آیه «وأناب» به معنای (توبه کرد) می باشد، و ذکر کرده که داوود به دوست خود نوشت که اوریا را در مقابل تابوت قرار مده و او را باز گردان، پس اوریا به سوی خانواده‌اش بازگشت و هشت روز در میان آنان بود سپس فوت کرد. - . تفسیر القمی : ۵۶۲-۵۶۵ -

**[ترجمه]

بیان

اعلم أن هذا الخبر محمول علی التقیه (۵)لموافقته لما روته العامه فی ذلک و سیأتی تحقیق القول فیه (۶).

**[ترجمه]آگاه باش که این حدیث به خاطر موافقتش با آنچه عامه در این مورد روایت کرده‌اند، حمل شده بر تقیّه است و تحقیق سخن در این باره بعداً خواهد آمد.

**[ترجمه]

«۲»

ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام الْهَمْدَانِیُّ وَ الْمُکَتِّبُ وَ الْوَرَّاقُ جَمِیعاً عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْمَکِیِّ عَنْ أَبِی الصَّلْتِ الْهَرَوِیِّ قَالَ: سَأَلَ الرِّضَا علیه السلام عَلِیَّ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ الْجَهْمِ فَقَالَ مَا یَقُولُ مَنْ قِبَلَکُمْ فِی دَاوُدَ علیه السلام فَقَالَ یَقُولُونَ إِنَّ دَاوُدَ علیه السلام کَانَ فِی مِحْرَابِهِ یُصَلِّی إِذْ تَصَوَّرَ لَهُ إِبْلِیسُ عَلَی صُورَهِ طَیْرٍ أَحْسَنَ مَا یَکُونُ مِنَ الطُّیُورِ فَقَطَعَ دَاوُدُ صَلَاتَهُ وَ

۱- کیت و کیت و قد یکسر آخره: یکنی بهما عن الحدیث و الخبر.

۲- المصدر خال عن قوله: و یثنی علیه.

۳- فی المصدر: لم یعاجلوک بالنکیر.

۴- تفسیر القمّیّ: ۵۶۲- ۵۶۵.

۵- مع معارضته لروایه ابی الجارود و أبی الصلت و غیرهما.

۶- فی الحدیث آلاتی و فی آخر الباب.

قَامَ لِيَأْخُذَ الطَّيْرَ فَخَرَجَ الطَّيْرُ إِلَى الدَّارِ فَخَرَجَ فِي أَثَرِهِ فَطَارَ الطَّيْرُ إِلَى السَّطْحِ فَصَعِدَ فِي طَلَبِهِ فَسَقَطَ الطَّيْرُ فِي دَارِ أَورِيَا بْنِ حَنَانٍ فَاطَّلَعَ دَاوُدُ عليه السلام فِي أَثَرِ الطَّيْرِ فَإِذَا بِامْرَأَهِ أُورِيَا تَغْتَسِلُ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهَا هَوَاهَا وَ كَانَ قَدْ أَخْرَجَ أُورِيَا فِي بَعْضِ غَزَوَاتِهِ فَكَتَبَ إِلَى صَاحِبِهِ أَنْ قَدِّمْ أُورِيَا أَمَامَ الْحَرْبِ (۱)فَقَدَّمَ فَظَفِرَ أُورِيَا بِالْمُشْرِكِينَ فَصَعُبَ ذَلِكَ عَلَى دَاوُدَ فَكَتَبَ إِلَيْهِ ثَانِيَةً أَنْ قَدِّمْهُ أَمَامَ التَّابُوتِ فَقُدِّمَ فَقُتِلَ أُورِيَا رَحِمَهُ اللَّهُ وَ تَزَوَّجَ دَاوُدُ بِامْرَأَتِهِ قَالَ فَضَرَبَ عليه السلام بِيَدِهِ عَلَى جَبْهَتِهِ وَ قَالَ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ لَقَدْ نَسَبْتُمْ نَبِيّاً مِنْ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ عليهم السلام إِلَى التَّهَاوُنِ بِصَلَاتِهِ حِينَ خَرَجَ فِي أَثَرِ الطَّيْرِ ثُمَّ بِالْفَاحِشَهِ ثُمَّ بِالْقَتْلِ فَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا كَانَتْ خَطِيئَتُهُ فَقَالَ عليه السلام وَيْحَكَ إِنَّ دَاوُدَ عليه السلام إِنَّمَا ظَنَّ أَنْ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَلْقاً هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ فَبَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ الْمَلَكَيْنِ فَتَسَوَّرَا الْمِحْرَابَ فَقَالا خَصْمانِ بَغى بَعْضُنا عَلى بَعْضٍ فَاحْكُمْ بَيْنَنا بِالْحَقِّ وَ لا تُشْطِطْ وَ اهْدِنا إِلى سَواءِ الصِّراطِ إِنَّ هذا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَ لِيَ نَعْجَةٌ واحِدَةٌ فَقالَ أَكْفِلْنِيها وَ عَزَّنِي فِي الْخِطابِ فَعَجَّلَ دَاوُدُ عليه السلام عَلَى الْمُدَّعَى عَلَيْهِ فَقَالَ لَقَدْ ظَلَمَکَ بِسُؤالِ نَعْجَتِکَ إِلى نِعاجِهِ وَ لَمْ يَسْأَلِ الْمُدَّعِيَ الْبَيِّنَهَ عَلَى ذَلِکَ وَ لَمْ يُقْبِلْ عَلَى الْمُدَّعَى عَلَيْهِ فَيَقُولَ لَهُ مَا تَقُولُ فَكَانَ هَذَا خَطِيئَهُ حُكْمِ (۲)لَا مَا ذَهَبْتُمْ إِلَيْهِ أَ لَا تَسْمَعُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ يا داوُدُ إِنَّا جَعَلْناکَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ إِلَى آخِرِ الْآيَهِ فَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا قِصَّتُهُ مَعَ أُورِيَا قَالَ الرِّضَا عليه السلام إِنَّ الْمَرْأَهَ فِي أَيَّامِ دَاوُدَ كَانَتْ إِذَا مَاتَ بَعْلُهَا أَوْ قُتِلَ لَا تَتَزَوَّجُ بَعْدَهُ أَبَداً وَ أَوَّلُ مَنْ أَبَاحَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَتَزَوَّجَ بِامْرَأَهٍ قُتِلَ بَعْلُهَا دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَتَزَوَّجَ بِامْرَأَهِ أُورِيَا لَمَّا قُتِلَ وَ انْقَضَتْ عِدَّتُهَا مِنْهُ فَذَلِکَ الَّذِي شُقَّ عَلَى أُورِيَا (۳)فَذَلِکَ الَّذِي شُقَّ عَلَى النَّاسِ مِنْ قِبَلِ أُورِيَا.

**[ترجمه]عيون أخبار الرضا: امام رضا عليه السلام از على بن محمد بن الجهم پرسيد: پيشينيان شما در باره داوود عليه السلام چه مى گويند؟ امام رضا فرمود: مى گويند: داوود عليه السلام در محرابش نماز مى خواند كه ابليس در صورت زيباترين پرنده ممكن بر او ظاهر گشت، پس داوود نمازش را قطع كرد

ص: ۲۳

و بر خاست تا آن را بگيرد، پرنده به سوى خانه خارج شد و داوود به دنبالش رفت، پرنده به طرف سقف رفت و او نيز در طلبش بالا رفت تا اينكه به خانه اوريا بن حنّان افتاد، پس داوود عليه السلام به دنبال پرنده به خانه نگاه انداخت و ناگهان با همسر اوريا مواجه شد كه غسل مى كرد، و هنگامى كه به او نگاه كرد عشقش را در سر پروراند، و اين در حالى بود كه داوود، اوريا را اجراى شركت در يكى از جنگهايش مأمور كرده بود، پس به يكى از دوستانش نامه اى نوشت كه اوريا را به خط مقدّم جنگ بفرستد، او نيزچنين كرد و اوريا بر مشركين پيروز شد، اين امر بر داوود گران آمد پس دوباره به دوستش نامه نوشت كه اوريا را به مقابل تابوت بفرستد، پس اوريا را پيش فرستاد و در نتيجه، خدا او را ببخشايد، كشته شد و داوود با همسر او ازدواج كرد؛ امام رضا عليه السلام با دست بر پيشانيش زد و گفت: ما همه از آنِ خداييم و به سوى او باز مى گرديم، آيا سبک شمردن نماز به سبب بيرون رفتن به دنبال يک پرنده، كار زشت و سپس قتل را به پيامبرى از پيامبران خدا عليهم السلام نسبت مى دهيد؟ على بن محمد گفت: اى فرزند رسول خدا، پس خطاى داوود چه بود؟ امام رضا گفت: واى بر تو، داوود عليه السلام گمان مى كرد كه خداوند متعال مخلوقى آگاه‌تر از او نيافريده است، پس خداوند دو فرشته را به سوى او فرستاد، آنها نيز از ديوار محراب بالا رفتند و گفتند: {[ما] دو مدّعى[هستيم] كه يكى از ما بر ديگرى تجاوز كرده پس ميان ما به حق داورى كن و از حق دور مشو و ما را به راه راست هدايت فرما، اين [شخص] برادر من است و او را نود و نه ميش و مرا يک ميش است و مى گويد: آن را به من بسپار و در سخنورى بر من غالب آمده است.}

پس داوود علیه السلام در قضاوت علیه آنکه از او شکایت شده بود عجله کرد و گفت: {قطعاً او در مطالبه میش تو[اضافه] بر میشهای خودش بر تو ستم کرده است.} و از مدّعی دلیل و برهان قاطعی در اثبات ادعایش نخواست، و به مدّعی‌علیه توجه نکرد و به او بگوید: تو چه می گویی؟ و این خطای در قضاوت بود نه آنچه شما در نظر دارید، آیا نمی‌شنوی که خداوند متعال می فرماید: {ای داوود، ما تو را در زمین خلیفه [و جانشین] گردانـدیم پس میان مردم به حق داوری کن.} تا آخر آیه؟ گفت: ای فرزند رسول خدا، پس داستان او با اوریا چه بوده است؟ امام رضا علیه السلام گفت: در دوران داوود، زن بعد از وفات یا کشته شدن همسرش هرگز ازدواج نمی‌کرد، و داوود علیه‌السلام اولین کسی بود که خداوند متعال به او اجازه داد که با زنی که شوهرش کشته شده ازدواج کند، پس بعد از کشته شدن اوریا با همسر او که عدّه اش به پایان رسیده بود ازدواج کرد، و آن بود که به اوریا گران آمد. -. عیون الأخبار : ۱۰۷ و۱۰۸ -

**[ترجمه]

بیان

قد مر الخبر بتمامه و بیانه مع أخبار أخر فی باب عصمتهم.

ص: ۲۴

۱- فی المصدر: أمام التابوت.

۲- أی کان خلاف آداب القضاء و الحکم.

۳- عیون الأخبار: ۱۰۷- ۱۰۸ و فیه: فذلک الذی شق علی الناس من قتل اوریا. قلت فلعل ما فی المتن أصوب.

**[ترجمه]روایت به صورت کامل و توضیح آن با روایات دیگر در باب عصمت پیامبران ذکر شد.

ص: ۲۴

**[ترجمه]

«۳»

ک، إکمال الدین لی، الأمالی للصدوق أَبِی عَنْ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السلام قَالَ: إِنَّ دَاوُدَ علیه السلام (۱)خَرَجَ ذَاتَ یَوْمٍ یَقْرَأُ الزَّبُورَ وَ کَانَ إِذَا قَرَأَ الزَّبُورَ لَا یَبْقَی جَبَلٌ وَ لَا حَجَرٌ وَ لَا طَائِرٌ وَ لَا سَبُعٌ إِلَّا جَاوَبَهُ فَمَا زَالَ یَمُرُّ حَتَّی انْتَهَی إِلَی جَبَلٍ فَإِذَا عَلَی ذَلِکَ الْجَبَلِ نَبِیٌّ عَابِدٌ یُقَالُ لَهُ حِزْقِیلُ فَلَمَّا سَمِعَ دَوِیَّ الْجِبَالِ وَ أَصْوَاتَ السِّبَاعِ وَ الطَّیْرِ عَلِمَ أَنَّهُ دَاوُدُ علیه السلام فَقَالَ دَاوُدُ یَا حِزْقِیلُ أَ تَأْذَنُ لِی فَأَصْعَدَ إِلَیْکَ قَالَ لَا فَبَکَی دَاوُدُ علیه السلام فَأَوْحَی اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ إِلَیْهِ یَا حِزْقِیلُ لَا تُعَیِّرْ دَاوُدَ وَ سَلْنِی الْعَافِیَةَ فَقَامَ حِزْقِیلُ فَأَخَذَ بِیَدِ دَاوُدَ فَرَفَعَهُ إِلَیْهِ فَقَالَ دَاوُدُ یَا حِزْقِیلُ هَلْ هَمَمْتَ بِخَطِیئَةٍ قَطُّ قَالَ لَا قَالَ فَهَلْ دَخَلَکَ الْعُجْبُ مِمَّا أَنْتَ فِیهِ مِنْ عِبَادَهِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ لَا قَالَ فَهَلْ رَکَنْتَ إِلَی الدُّنْیَا فَأَحْبَبْتَ أَنْ تَأْخُذَ مِنْ شَهْوَتِهَا وَ لَذَّتِهَا قَالَ بَلَی رُبَّمَا عَرَضَ بِقَلْبِی قَالَ فَمَا ذَا تَصْنَعُ إِذَا کَانَ ذَلِکَ (۲)قَالَ أَدْخُلُ هَذَا الشِّعْبَ فَأَعْتَبِرُ بِمَا فِیهِ قَالَ فَدَخَلَ دَاوُدُ النَّبِیُّ علیه السلام الشِّعْبَ فَإِذَا سَرِیرٌ مِنْ حَدِیدٍ عَلَیْهِ جُمْجُمَهٌ بَالِیَهٌ وَ عِظَامٌ فَانِیَهٌ وَ إِذَا لَوْحٌ مِنْ حَدِیدٍ فِیهِ کِتَابَهٌ فَقَرَأَهَا دَاوُدُ علیه السلام فَإِذَا هِیَ أَنَا أَرْوَی سَلَم (۳)مَلَکْتُ أَلْفَ سَنَهٍ وَ بَنَیْتُ أَلْفَ مَدِینَهٍ وَ افْتَضَضْتُ أَلْفَ بِکْرٍ فَکَانَ آخِرَ أَمْرِی أَنْ صَارَ التُّرَابُ فِرَاشِی وَ الْحِجَارَهُ وِسَادَتِی وَ الدِّیدَانُ وَ الْحَیَّاتُ جِیرَانِی فَمَنْ رَآنِی فَلَا یَغْتَرَّ بِالدُّنْیَا (۴).

**[ترجمه]الکافی، أمالی الصدوق: از امام جعفر بن محمد صادق علیهما السلام روایت است که فرمود: روزی داوود علیه السلام در حالی که زبور می‌خواند از خانه خارج شد، و هنگامی که داوود به قرائت زبور می‌پرداخت هیچ کوه و سنگ و پرنده و درّنده ای باقی نمی ماند مگر آنکه با او هم خوانی می کرد، پس پیوسته به راه رفتن ادامه داد تا به کوهی رسید، از قضا بر آن کوه پیامبر عابدی قرار داشت که حزقیل نامیده می‌شد، آن‌گاه که بازتاب کوهها و صدای درندگان و پرندگان را شنید متوجه شد که داوود علیه السلام آمده است، داوود گفت: ای حزقیل، آیا به من اجازه می‌دهی که به سوی تو بالا بیایم؟ حزقیل گفت: خیر، پس داوود علیه السلام گریست، آن‌گاه خداوند متعال به حزقیل وحی کرد: ای حزقیل، داوود را سرزنش نکن و از من درخواست عافیت داشته باش، بنابراین برخاست و دست داوود را گرفت و او را به سوی خود بالا برد، داوود گفت: ای حزقیل، آیا هرگز همت انجام گناه و خطا کرده‌ای؟ گفت: خیر، داوود پرسید: آیا عبادتت برای خداوند متعال تو را مغرور گردانده است؟ پاسخ داد: خیر، داوود پرسید: آیا به دنیا دل بسته‌ای و دوست داشته‌ای که از شهوت و لذتهای آن بهره بگیری؟ پاسخ داد: آری، چه بسا چنین چیزی به قلبم خطور کرده است، داوود پرسید: در چنین مواقعی چه کار می کنی؟ حزقیل گفت: وارد این درّه می‌شوم و از آنچه در آن است عبرت می‌آموزم، پس داوود علیه السلام وارد آن درّه شد و ناگهان با تختی آهنی مواجه شد که جمجمه‌ای فرسوده و استخوانهایی فرسوده بر آن قرار داشت، صفحه‌ای آهنی را نیز مشاهده کرد که بر آن نوشته‌ای بود، داوود علیه السلام نوشته را خواند که به این صورت بود: من أروی بن سلم هستم، هزار سال پادشاهی کردم، و هزار شهر بنیان نهادم و از هزار زن باکره لذت جستم و سرنوشتم این بود که در نهایت، خاک بسترم باشد وسنگ

بالش زیرسرم، و مارها و کرمها همسایگانم، پس کسی که مرا می‌بیند مفتون دنیا نشود. - . إکمال الدین : ۲۸۹ و ۲۹۰ ، أمالی الصدوق : ۶۱ -

**[ترجمه]

«۴»

نبه، تنبیه الخاطر دَخَلَ دَاوُدُ غَاراً مِنْ غِيرَانِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ فَوَجَدَ حِزْقِيلَ يَعْبُدُ رَبَّهُ وَ قَدْ يَبِسَ

ص: ۲۵

۱- فی المصدر: انه قال فی حدیث یذکر فیه قصه داود علیه السلام انه خرج إه. قلت: فالروایات الوارده فی قصه داود علیه السلام و رمیه بما یخالف مذهب الحق کلها واحده مرجعها إلی هشام بن سالم، و الظاهر أنّه لما کان کثیرا یناظر العامّه و یخالطهم ذکر الصادق علیه السلام قصه داود علیه السلام علی ما یزعمون لتبکیتهم و شناعه آرائهم و بیان مزعمتهم الباطله، و الا فالمعروف بین المسلمین قدیما و حدیثا أن الإمامیّه و ائمتهم علیهم السلام قائلون بعصمه الأنبیاء و تنزیههم عن السهو و الخطاء و عن کل ما یلطخ أذیالهم المقدّسه بوسمه الخطیئات و الزلات، و حسبک فی ذلک کتاب الشریف المرتضی المعروف بتنزیه الأنبیاء.

۲- فی کمال الدین: فما کنت تصنع إذا کان ذلک؟.

۳- فی نسخه و فی المصدر: أروی شلم.

۴- کمال الدین: ۲۸۹- ۲۹۰ أمالی الصدوق: ۶۱.

جِلْدُهُ عَلَى عَظْمِهِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ فَقَالَ أَسْمَعُ صَوْتَ شَبْعَانَ نَاعِمٍ (۱)فَمَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا دَاوُدُ قَالَ الَّذِی لَهُ کَذَا وَ کَذَا امْرَأَةً وَ کَذَا أَمَةً قَالَ نَعَمْ وَ أَنْتَ فِی هَذِهِ الشِّدَّهِ قَالَ مَا أَنَا فِی شِدَّهٍ وَ لَا أَنْتَ فِی نِعْمَهٍ حَتَّی تَدْخُلَ الْجَنَّهَ (۲).

**[ترجمه]تنبیه الخاطر: داوود وارد غاری از غارهای بیت المقدس شد، پس حزقیل را در حال عبادت پروردگارش یافت که پوست واستخوانش خشک شده

ص: ۲۵

بود، بر او سلام کرد، حزقیل گفت: صدای انسان سیر و ناز پرورده‌ای را می‌شنوم، تو کیستی؟ داوود گفت: من داوود هستم، حزقیل گفت: آنکه چندین و چند زن و کنیز دارد؟ داوود گفت: بله، و تو در این سختی به سر می‌بری؟! حزقیل گفت: من در سختی نیستم، و تو نیز در نعمت نیستی تا وارد بهشت بشوی. - . تنبیه الخواطر ۱ : ۶۷ و ۶۸ -

**[ترجمه]

«۵»

ص، قصص الأنبياء عليهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَی الصَّدُوقِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِیِّ عَنْ مُوسَی النَّخَعِیِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِی سَعِيدٍ (۳)عَنْ أَبِی بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مَا تَقُولُ فِيمَا يَقُولُ النَّاسُ فِی دَاوُدَ وَ امْرَأَهِ أُورِيَا فَقَالَ ذَلِکَ شَیْ ءٌ تَقُولُهُ الْعَامَّهُ (۴).

**[ترجمه]قصص الأنبیاء: با استناد به صدوق از ابو بصیر روایت است که گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: نظر تو درباره آنچه مردم پیرامون داوود و همسر اوریا می گویند چیست؟ ایشان فرمود: آن چیزی است که عامه و مخالفین می گویند. - . نسخه خطی قص الأنبیاء -

**[ترجمه]

«۶»

ص، قصص الأنبياء عليهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَی الصَّدُوقِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ يَزِيدَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَی عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ عَنِ الشَّحَّام عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: لَوْ أَخَذْتُ أَحَداً يَزْعُمُ أَنَّ دَاوُدَ عليه السلام وَضَعَ يَدَهُ عَلَيْهَا لَحَدَدْتُهُ حَدَّيْنِ حَدّاً لِلنُّبُوَّهِ وَ حَدّاً لِمَا رَمَاهُ بِهِ (۵).

أقول: روت العامه مثله عن أمير المؤمنين عليه السلام.

**[ترجمه]قصص الأنبیاء: با استناد به صدوق از امام صادق علیه السلام روایت است فرمود: اگر به کسی که گمان می کند داوود علیه السلام به همسر اوریا دست زده دست یابم، بر او دو حدّ اجرا خواهم کرد: حدّی برای نبوت و دیگری به خاطر

آنچه داوود را به آن متهم کرده است. - . نسخه خطی قص الأنبیاء -

می گویم: عامه و مخالفین نظیر این روایت را از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده‌اند.

**[ترجمه]

«۷»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مَا بَکَی أَحَدٌ بُکَاءَ ثَلَاثَهٍ آدَمَ وَ یُوسُفَ وَ دَاوُدَ فَقُلْتُ مَا بَلَغَ مِنْ بُکَائِهِمْ فَقَالَ أَمَّا آدَمُ علیه السلام فَبَکَی حِینَ أُخْرِجَ مِنَ الْجَنَّهِ وَ کَانَ رَأْسُهُ فِی بَابٍ مِنْ أَبْوَابِ السَّمَاءِ فَبَکَی حَتَّی تَأَذَّی بِهِ أَهْلُ السَّمَاءِ فَشَکَوْا ذَلِکَ إِلَی اللَّهِ فَحَطَّ مِنْ قَامَتِهِ فَأَمَّا دَاوُدُ فَإِنَّهُ بَکَی حَتَّی هَاجَ الْعُشْبُ مِنْ دُمُوعِهِ وَ إِنْ کَانَ لَیَزْفِرُ الزَّفْرَهَ فَیُحْرِقُ مَا نَبَتَ مِنْ دُمُوعِهِ (۶)وَ أَمَّا یُوسُفُ علیه السلام فَإِنَّهُ کَانَ یَبْکِی عَلَی

۱- نعم الرجل: رفه، عیشه: طاب و لان و اتسع.

۲- تنبیه الخواطر: ۱: ۶۷- ۶۸.

۳- هو الحسین أو الحسن- علی اختلاف- بن هاشم بن حیان المکاری أبو عبد اللّه الواقفی الثقه فی الحدیث.

۴- قصص الأنبیاء مخطوط. قلت و قد بان من الحدیث و ممّا قبله ما اخترته قبلا، فانت تری کیف ینکر و یشدد الإمام الصّادق علیه السلام علی قائل هذه المزعمه، حتی یقول: لو ظفرت بقائلها لحددته حدین.

۵- قصص الأنبیاء مخطوط. قلت و قد بان من الحدیث و ممّا قبله ما اخترته قبلا، فانت تری کیف ینکر و یشدد الإمام الصّادق علیه السلام علی قائل هذه المزعمه، حتی یقول: لو ظفرت بقائلها لحددته حدین.

۶- لا تخفی غرابته و غرابه ما قبله. و زفر الرجل أخرج نفسه مع مده إیاه.

أَبِيهِ يَعْقُوبَ وَ هُوَ فِي السِّجْنِ فَتَأَذَّى بِهِ أَهْلُ السِّجْنِ فَصَالَحَهُمْ عَلَى أَنْ يَبْكِيَ يَوْماً وَ يَسْكُتَ يَوْماً (۱).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: هیچ کسی تا کنون مانند گریستن سه نفر نگریسته است: آدم، یوسف و داوود، گفتم: گریستن آنها به چه اندازه بود؟ فرمود: امّا آدم علیه السلام هنگامی که از بهشت بیرون رانده شد گریست، و (قامتش به اندازه‌ای بود که) سرش در کنار دروازه‌ای از دروازه‌های آسمان قرار گرفته بود، پس آنقدر گریست که اهل آسمان به خاطر آن اذیت شدند و از این مسأله به درگاه خداوند شکایت کردند و خداوند نیز از قامت آدم کاست؛ امّا داوود، آنقدر گریست که گیاه از اشکهایش رویید، اگر چه آه سردی می کشید و آنچه در اثر اشکهایش روییده بود را می‌سوزاند؛ و امّا یوسف علیه‌السلام هنگامی که در زندان بود برای پدرش یعقوب گریه می... کرد،

ص: ۲۶

بنابراین زندانیان از گریه فراوان او اذیت شدند، پس با آنان مصالحه کرد که یک روز گریه کند روز دیگر ساکت بماند. - . نسخه خطی تفسیر العیاشی -

**[ترجمه]

«۸»

کا، الکافی عَلِيٌّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ الْخُرَاسَانِيِّ (۲)عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْحَى إِلَى دَاوُدَ أَنِّي قَدْ غَفَرْتُ ذَنْبَكَ وَ جَعَلْتُ عَارَ ذَنْبِكَ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فَقَالَ كَيْفَ يَا رَبِّ وَ أَنْتَ لَا تَظْلِمُ قَالَ إِنَّهُمْ لَنْ يُعَاجِلُوكَ بِالنَّكِرَةِ (۳).

عَرَائِسُ الثَّعْلَبِيِّ، قَالَ: لَمَّا عَلِمَ دَاوُدُ بَعْدَ نُزُولِ الْمَلَكَيْنِ أَنَّهُمَا نَزَلَا لِتَنْبِيهِهِ عَلَى الْخَطَإِ خَرَّ سَاجِداً أَرْبَعِينَ يَوْماً لَا يَرْفَعُ رَأْسَهُ إِلَّا لِحَاجَةٍ وَ لِوَقْتِ صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ ثُمَّ يَعُودُ سَاجِداً ثُمَّ لَا يَرْفَعُ رَأْسَهُ إِلَّا لِحَاجَةٍ لَا بُدَّ مِنْهَا ثُمَّ يَعُودُ فَيَسْجُدُ تَمَامَ أَرْبَعِينَ يَوْماً (۴)لَا يَأْكُلُ وَ لَا يَشْرَبُ وَ هُوَ يَبْكِي حَتَّى نَبَتَ الْعُشْبُ حَوْلَ رَأْسِهِ وَ هُوَ يُنَادِي رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ يَسْأَلُهُ التَّوْبَةَ وَ كَانَ يَقُولُ فِي سُجُودِهِ سُبْحَانَ الْمَلِكِ الْأَعْظَمِ الَّذِي يَبْتَلِي الْخَلْقَ بِمَا يَشَاءُ سُبْحَانَ خَالِقِ النُّورِ (۵)إِلَهِي لَمْ أَتَّعِظْ بِمَا وَعَظْتَ بِهِ غَيْرِي سُبْحَانَ خَالِقِ النُّورِ إِلَهِي أَنْتَ خَلَقْتَنِي وَ كَانَ فِي سَابِقِ عِلْمِكَ مَا أَنَا صَائِرٌ إِلَيْهِ سُبْحَانَ خَالِقِ النُّورِ إِلَهِي يُغْسَلُ الثَّوْبُ فَيَذْهَبُ دَرَنُهُ وَ وَسَخُهُ وَ الْخَطِيئَةُ لَازِمَةٌ لِي لَا تَذْهَبُ عَنِّي سُبْحَانَ خَالِقِ النُّورِ إِلَهِي أَمَرْتَنِي أَنْ أَكُونَ لِلْيَتِيمِ كَالْأَبِ الرَّحِيمِ وَ لِلْأَرْمَلَةِ كَالزَّوْجِ الرَّحِيمِ (۶)فَنَسِيتُ عَهْدَكَ

ص: ۲۷

۱- تفسیر العیّاشیّ مخطوط.

۲- لم نقف علی اسمه و علی ترجمته و حاله، مضافا الی إرساله و کون الروایه موقوفه، و الظاهر أن الحدیث قطعه من حدیث هشام بن سالم المتقدم تحت رقم ۱.

۳- فروع الكافى ۱: ۳۴۳ و فيه: انهم لم يعاجلوك بالنكير.

۴- فى المصدر: خر ساجدا أربعين يوما لا يرفع رأسه الا لحاجه لا بد منها او صلاه مكتوبه، ثم يعود فيسجد تمام أربعين يوما.

۵- فى المصدر هنا زياده و هى هذه: سبحان الحائل بين القلوب، الهى خليت بينى و بين عدوى إبليس فلم أتنبه لفتنته إذ زل بى قدمى، سبحان خالق النور؛ الهى تبكى الثكلى على ولدها اذ فقدته و يبكى داود على خطيئته، سبحان خالق النور؛ انتهى. قلت: الجمله الثانيه لا تخلو عن غرابه لوضوح أن اللّه لا يخلى بين أنبيائه و عدوه إبليس.

۶- فى المصدر: كالزوج العطوف.

سُبْحَانَ خَالِقِ النُّورِ الْوَيْلُ لِدَاوُدَ إِذَا كُشِفَ عَنْهُ الْغِطَاءُ فَيُقَالُ هَذَا دَاوُدُ الْخَاطِئُ سُبْحَانَ خَالِقِ النُّورِ إِلَهِی بِأَیِّ عَیْنٍ أَنْظُرُ إِلَیْکَ یَوْمَ الْقِیَامَهِ وَ إِنَّمَا یَنْظُرُ الظَّالِمُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِیٍّ إِلَهِی بِأَیِّ قَدَمٍ أَقُومُ أَمَامَکَ یَوْمَ تَزِلُّ أَقْدَامُ الْخَاطِئِینَ (۱)سُبْحَانَ خَالِقِ النُّورِ إِلَهِی الْخَطِیئَهُ لَازِمَهٌ لِی (۲)سُبْحَانَ خَالِقِ النُّورِ إِلَهِی مِنْ أَیْنَ یَطْلُبُ الْعَبْدُ الْمَغْفِرَهَ إِلَّا مِنْ عِنْدِ سَیِّدِهِ سُبْحَانَ خَالِقِ النُّورِ إِلَهِی مَطَرَتِ السَّمَاءُ وَ لَمْ تَمْطُرْ حَوْلِی سُبْحَانَ خَالِقِ النُّورِ إِلَهِی أَعْشَبَتِ الْأَرْضُ وَ لَمْ تَعْشَبْ حَوْلِی لِخَطِیئَتِی سُبْحَانَ خَالِقِ النُّورِ إِلَهِی أَنَا الَّذِی لَا أُطِیقُ حَرَّ شَمْسِکَ فَکَیْفَ أُطِیقُ حَرَّ نَارِکَ سُبْحَانَ خَالِقِ النُّورِ إِلَهِی أَنَا الَّذِی لَا أُطِیقُ صَوْتَ رَعْدِکَ فَکَیْفَ أُطِیقُ صَوْتَ جَهَنَّمَ سُبْحَانَ خَالِقِ النُّورِ إِلَهِی کَیْفَ یَسْتَتِرُ الْخَاطِئُونَ بِخَطَایَاهُمْ وَ أَنْتَ شَاهِدُهُمْ حَیْثُ کَانُوا سُبْحَانَ خَالِقِ النُّورِ إِلَهِی قُرِحَ الْجَبِینُ (۳)وَ جَمَدَتِ الْعَیْنَانِ مِنْ مَخَافَهِ الْحَرِیقِ عَلَی جَسَدِی سُبْحَانَ خَالِقِ النُّورِ إِلَهِی تُسَبِّحُ لَکَ الطَّیْرُ بِأَصْوَاتٍ ضِعَافٍ تَخَافُکَ وَ أَنَا الْعَبْدُ الْخَاطِئُ الَّذِی لَمْ أَرْعَ وَصِیَّتَکَ سُبْحَانَ خَالِقِ النُّورِ إِلَهِی الْوَیْلُ لِدَاوُدَ مِنَ الذَّنْبِ الْعَظِیمِ الَّذِی أَصَابَ سُبْحَانَ خَالِقِ النُّورِ (۴)إِلَهِی أَسْأَلُکَ یَا إِلَهَ إِبْرَاهِیمَ (۵)وَ إِسْمَاعِیلَ وَ إِسْحَاقَ وَ یَعْقُوبَ أَنْ تُعْطِیَنِی سُؤْلِی فَإِنَّ إِلَیْکَ رَغْبَتِی سُبْحَانَ خَالِقِ النُّورِ اللَّهُمَّ بِرَحْمَتِکَ اغْفِرْ لِی ذُنُوبِی وَ لَا تُبَاعِدْنِی مِنْ رَحْمَتِکَ بِهَوَایَ (۶)اللَّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ مِنْ دَعْوَهٍ لَا تُسْتَجَابُ وَ صَلَاهٍ لَا تُقْبَلُ وَ عَمَلٍ لَا یُقْبَلُ (۷)سُبْحَانَ خَالِقِ النُّورِ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِی بِنُورِ وَجْهِکَ الْکَرِیمِ ذُنُوبِیَ الَّتِی أَوْبَقَتْنِی (۸)سُبْحَانَ

ص: ۲۸

۱- فی المصدر زیاده و هی: یوم القیامه من سوء الحساب.

۲- فی المصدر: الهی مضت النجوم و کنت أعرفها بأسمائها فتؤنسنی فترکتنی و الخطیئه لازمه لی. قلت: لعل لاضطرابها أسقطه المصنّف.

۳- فی المصدر: الهی رق القلب.

۴- فی المصدر هنا زیاده و هی هذه: الهی انا المستغیث و انت المغیث فمن یدعو المغیث إلا المستغیث؟ سبحان خالق النور.

۵- فی المصدر: الهی أسألک بأبی إبراهیم.

۶- فی المصدر: لهوانی فانّک أرحم الراحمین، سبحان خالق النور.

۷- فی المصدر: و صلاه لا تقبل، و ذنب لا یغفر و عذاب لا یفتر.

۸- فی المصدر: الهی انی أعوذ بک و بنور وجهک الکریم من ذنوبی التی أوبقتنی.

خَالِقِ النُّورِ إِلَهِی فَرَرْتُ إِلَیْکَ بِذُنُوبِی (۱)وَ اعْتَرَفْتُ بِخَطِیئَتِی فَلَا تَجْعَلْنِی مِنَ الْقَانِطِینَ وَ لَا تُخْزِنِی یَوْمَ الدِّینِ سُبْحَانَ خَالِقِ النُّورِ إِلَهِی قَرِحَ الْجَبِینُ (۲)وَ فَنِیَتِ الدُّمُوعُ وَ تَنَاثَرَ الدُّودُ مِنْ رُكْبَتَیَّ وَ خَطِیئَتِی أَلْزَمُ بِی مِنْ جِلْدِی سُبْحَانَ خَالِقِ النُّورِ قَالُوا فَأَتَاهُ نِدَاءٌ یَا دَاوُدُ أَ جَائِعٌ أَنْتَ فَتُطْعَمَ أَمْ ظَمْآنُ أَنْتَ فَتُسْقَى أَ مَظْلُومٌ أَنْتَ فَتُنْصَرَ وَ لَمْ یُجِبْهُ فِی ذِكْرِ خَطِیئَتِهِ فَصَاحَ صَیْحَةً هَاجَ مَا حَوْلَهُ ثُمَّ نَادَى یَا رَبِّ الذَّنْبَ الَّذِی أَصَبْتُ فَنُودِیَ یَا دَاوُدُ ارْفَعْ رَأْسَكَ فَقَدْ غَفَرْتُ لَكَ فَلَمْ یَرْفَعْ رَأْسَهُ حَتَّى جَاءَهُ جَبْرَئِیلُ فَرَفَعَهُ وَ رُوِیَ أَنَّهُ لَمَّا نَادَى أُورِیَا فَلَمْ یُجِبْهُ بَعْدَ ذِكْرِ مَا فَعَلَ بِزَوْجَتِهِ قَامَ عِنْدَ قَبْرِهِ وَ جَعَلَ یَحْثُو التُّرَابَ عَلَى رَأْسِهِ ثُمَّ نَادَى الْوَیْلُ لِدَاوُدَ ثُمَّ الْوَیْلُ لِدَاوُدَ سُبْحَانَ خَالِقِ النُّورِ الْوَیْلُ لِدَاوُدَ ثُمَّ الْوَیْلُ لَهُ حِینَ یُؤْخَذُ بِذَقَنِهِ فَیُدْفَعُ إِلَى الْمَظْلُومِ سُبْحَانَ خَالِقِ النُّورِ الْوَیْلُ لِدَاوُدَ ثُمَّ الْوَیْلُ الطَّوِیلُ لَهُ حِینَ یُسْحَبُ عَلَى وَجْهِهِ مَعَ الْخَاطِئِینَ إِلَى النَّارِ سُبْحَانَ خَالِقِ النُّورِ الْوَیْلُ لِدَاوُدَ ثُمَّ الْوَیْلُ الطَّوِیلُ لَهُ حِینَ تُقَرِّبُهُ الزَّبَانِیَةُ مَعَ الظَّالِمِینَ إِلَى النَّارِ سُبْحَانَ خَالِقِ النُّورِ قَالَ فَأَتَاهُ نِدَاءٌ مِنَ السَّمَاءِ یَا دَاوُدُ قَدْ غَفَرْتُ لَكَ ذَنْبَكَ وَ رَحِمْتُ بُكَاءَكَ وَ اسْتَجَبْتُ دُعَاءَكَ وَ أَقَلْتُ عَثْرَتَكَ (۳)- وَ عَنْ أَبِی الْعَالِیَهِ (۴)قَالَ: كَانَ مِنْ دُعَاءِ دَاوُدَ علیه السلام سُبْحَانَكَ إِلَهِی إِذَا ذَكَرْتُ خَطِیئَتِی ضَاقَتْ عَلَیَّ الْأَرْضُ بِرُحْبِهَا وَ إِذَا ذَكَرْتُ رَحْمَتَكَ ارْتَدَّتْ إِلَیَّ رُوحِی إِلَهِی أَتَیْتُ أَطِبَّاءَ عِبَادِكَ لِیُدَاوُوا لِی خَطِیئَتِی فَكُلُّهُمْ عَلَیْكَ یَدُلُّنِی- وَ عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: خَدَّ الدُّمُوعُ فِی وَجْهِ دَاوُدَ علیه السلام خَدِیدَ الْمَاءِ (۵)فِی الْأَرْضِ (۶).

۱- فی المصدر: من ذنوبی.

۲- فی المصدر: فرغ الحنین.

۳- اختصره المصنّف و هو طویل لا یسعنا ذکره.

۴- فی المصدر: اخبرنا ابن فتحویه عن عثمان بن أبی عاتکه أنّه قال إه.

۵- فی المصدر: خد الماء. قلت: خد الأرض: شقها. و الخد: جدول الماء.

۶- العرائس: ۱۵۷- ۱۵۹ قلت: قد سقطت عن المصدر المطبوع جمله کثیره ممّا أخرجه المصنّف.

**[ترجمه]الکـافی: ابو اسـحاق خراسانی به نقل از بعضـی از مردانش گفته است: خداونـد متعال به داوود وحی کرد: همانا من گنـاه تو را بخشـیدم و عـار و ننگ آن را به پای بنی اسـرائیل نوشـتم، پس داوود گفت: پروردگارا، چگونه چنین چیزی ممکن است در حالی که تو ظلم روا نمی داری؟ خداوند فرمود: به خاطر اینکه آنان تو را به خاطر انجام عمل زشت مجازات نکردند.
- . فروع الکافی ۱ : ۳۴۳ -

عرائس الثعلبیّ: گفته است: هنگـامی که داوود بعـد از نـازل شـدن دو فرشـته پی برد نزول آن دو به خـاطر آگـاه سـاختن او از خطایش بوده است، چهل روز در سـجده افتاد و سـرش را بلنـد نمی‌کرد مگر برای برآوردن حاجتی یا به هنگام نمازی واجب، سپس دوباره به سـجده می‌رفت و سـرش را فقط برای برآوردن حاجتی ضـروری بلند می‌کرد، سـپس دوباره باز می‌گشت و به این ترتیب چهـل روز کامـل را در سـجده بود، چیزی نمی‌خورد و نمی‌نوشـید، و گریه می‌کرد تا اینکه از زیادت گریه گیاه در اطراف سـرش رویید، و او پیوسته پروردگارش را می‌خواند و از او طلب توبه می‌کرد و در سجده هایش می‌گفت: پاک و منزّه است فرمـانروای بزرگی که مخلوقـات را به آنچه بخواهـد آزمایش می کنـد، منزّه است آفریننـده نور و روشـنایی؛ خداونـدا از آنچه غیر مرا بدان نصیحت کردی پند نگرفتم، منزّه است آفریننده نور؛ خداوندا، مرا آفریدی و علم ازلی تو محیط بود بر آنچه که من به سویش می روم، منزّه است آفریننـده نور؛ بـار الهـا، لبـاس شسـته می شود پس بوی بـد و چرکش زدوده می شود در حالیکه خطا و گناه با من است و برطرف نمی شود، منزّه است خالق نور؛ خداونـدا مرا امر فرمودی که برای یتیمماننـد پـدر مهربان و برای بیوه زن مانند شوهر مهربان باشم ولی عهد تو را فراموش کردم،

ص: ۲۷

منزّه است خالق نور؛ خداوندا، وای بر داوود آن‌گاه که پرده از او برگرفته شود پس گفته شود: این، داوود خطا کار است، منزّه است خالق نور؛ خداوندا، درروز قیامت با کدام چشم به سوی تو بنگرم در حالی که ستمکاران از گوشه‌ای پنهان می‌نگرند؟

خداونـدا، در روزی که پاهـای خطاکـاران می‌لغزد با کـدام قـدم در مقابلت بایسـتم؟ منزّه است خالق نور؛ بار الها، خطا و گناه گریبان گیر من است، منزّه است خالق نور؛ خداونـدا، عبد به غیر از جانب مولا و سـرورش از کجا طلب بخشـش می‌کند؟ منزّه است خالق نور؛ خداونـدا، آسـمان باریـد ولی در اطراف من نه، منزّه است خالق نور؛ خداوندا، زمین گیاه رویاند ولی به سـبب خطایم در اطراف من گیاهی نرویانـد، منزّه است خالق نور؛ خداونـدا، من کسـی هسـتم که طاقت گرمای خورشـیدت را ندارم پس چگونه گرمای جهنم را تحمل کنم؟ منزّه است خالق نور؛ خداوندا، من کسی هستم که طاقت صدای آذرخش تو را ندارم پس چگونه صـدای جهنّمت را تحمل کنم؟ منزّه است خالق نور؛ خداونـدا، از ترس آتشـی که جسـمم را در بر گیرد پیشانی‌ام زخمی شـده و دو چشـمم (از فرط گریسـتن) خشـکیده است، منزّه است خالق نور؛ خداونـدا، پرندگان در حالی که از تو می... ترسند با صدایی ضـعیف تسبیحت می‌گویند و من بنده خطا کاری هستم که وصیت تو را رعایت نکردم، منزّه است خالق نور؛ بارالها، وای بر داوود به خاطر گناه بزرگی که گرفتار آن شـد، منزّه است خالق نور؛ خداونـدا، ای خـدای ابراهیم و اسـماعیل و اسـحاق و یعقوب، از تو می‌خواهم که درخواسـتم را اجـابت فرمـایی، و همانـا که رغبت و میل من به سوی توست، منزّه اسـت خالق نور؛ خداوندا، با رحمت خود گناهانم را ببخش و به سبب هوی و هوسم مرا از رحمت خودت دور مکن، خداوندا من به تو پنـاه می‌برم از دعوتی که اجـابت نشود و نمـازی که پـذیرفته نشود و عملی که مقبول درگـاهت واقع نشود، منزّه است خالق

نور؛ خداوندا، تو را سوگند می دهم به نور چهره بخشندهات گناهان مرا که خوار و ذلیلم گردانده‌اند ببخشایی، منزّه است

ص: ۲۸

خالق نور؛ خداونـدا، با گناهانم به درگاه تو فرار کردم و به خطایم اعتراف کردم پس مرا در زمره نا امیدان قرار مده، و در روز قیامت خوار مگردان، منزّه است خالق نور؛ خداونـدا، پیشانیم زخمی و اشکهایم تمام شـده‌انـد و دیگر رمق حرکت نـدارم و خطایم بیشتر از پوستم همراه من است، منزّه است خالق نور.

گفته‌اند: پس ندایی به سوی داوود آمد: آیا گرسنه‌ای تا سیر شوی؟ آیا تشنه‌ای تا سیراب شوی؟ آیا مظلومی تا یاری شوی؟ و در ذکر خطـایش جوابی به او داده نشـد، پس داوود فریـاد بلنـدی کشـید که هر آنچه در اطرافش بود را مـات و مبهوت کرد، سپس بانگ سـر داد: پروردگارا، گناهی که گرفتارش شدم، پس ندا داده شد: ای داوود، سـرت را بالا بگیر که تو را بخشیدم، و او سرش را بلند نکرد تا جبرئیل آمد و سرش را بلند کرد.

و روایت شده است: هنگامی که داوود اوریا را صدا زد و او جوابش را به خاطر آنچه بر سر همسرش آورده بود نداد، از کنار مزارش برخاست و خاک بر سر می‌پاشید و سپس فریاد زد: وای بر داوود، وای بر داوود، منزّه است خالق نور؛ خداوندا، وای بر داوود، وای بر او آنگـاه که چـانه‌اش گرفته می‌شود و به سوی مظلوم هول داده می‌شود، وای بر داوود و وای طولانی بر او آن... گـاه گه به همراه خطـا کاران با صورت به سوی آتش کشـیده می‌شود، منزّه است خالق نور؛ وای بر داوود و وای طولانی بر او آن‌گاه که زبانیه (دربان جهنم) او را با سـتمکاران در آتش اسـکان می‌دهـد.منزّه است خالق نور؛ گفت:پس نـدایی از آسـمان سراغ او آمد: ای داوود، گناهت را بخشیدم و به گریه ات رحم کردم و دعایت را اجابت نمودم، و از لغزشت کاستم.

و از ابو العالیه روایت است که گفت: از جمله دعاهای داوود علیه السـلام این بود: خداونـدا تو منزّهی، آن‌گاه که خطایم را به یـاد می‌آورم زمین بـا فراخی خویش بر من تنـگ آیـد، و آن‌گاه که رحمت تو را متـذکّر می‌شوم روح و نشاط به من باز می... گردد، خداوندا بندگان طبیبت را آورده‌ام که خطایم را مداوا کنند پس همه آنان مرا به سوی درگاه تو راهنمایی می‌کنند.

و از پیـامبر صـلّی الله علیه و آله روایت است که فرمود: اشـکها بر صورت داوود علیه السـلام جـا انداختنـد آن‌گونه که آب در زمین شکاف و شیار ایجاد می‌کند. - . عرائس: ۱۵۷-۱۵۹ -

ص: ۲۹

**[ترجمه]

تذنیب

قال الطبرسـی رحمه الله اختلف فی اسـتغفار داود علیه السـلام من أی شـی ء کان فقیل إنه حصل منه علی سبیل الانقطاع إلی الله تعـالی و الخضـوع له و التـذلل بالعبـاده و السـجود کمـا حکی سبحانه عن إبراهیم علیه السـلام بقـوله وَ الَّذِی أَطْمَعُ أَنْ یَغْفِرَ لِی

خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ (۱)و أما قوله فَغَفَرْنا لَهُ ذلِكَ فالمعنى أنا قبلناه منه و أثبناه عليه فأخرجه على لفظ الجزاء مثل قوله يُخادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خادِعُهُمْ (۲)و قوله اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ (۳)فلما كان المقصود من الاستغفار و التوبه القبول قيل في جوابه غفرنا و هذا قول من ينزه الأنبياء عن جميع الذنوب من الإماميه و غيرهم (۴)و من جوز على الأنبياء الصغائر قال إن استغفاره عليه السلام كان لصغيره.

ثم إنهم اختلفوا في ذلك على وجوه أحدها أن أوريا بن حنان خطب امرأه فكان أهلها أرادوا أن يزوجوها منه فبلغ داود جمالها فخطبها أيضا فزوجوها منه و قدموه على أوريا فعوتب داود عليه السلام على الحرص على الدنيا عن الجبائي.

و ثانيها أنه أخرج أوريا إلى بعض ثغوره فقتل فلم يجزع عليه جزعه على أمثاله من جنده (۵)إذ مالت نفسه إلى نكاح امرأته فعوتب على ذلك بنزول الملكين. (۶)و ثالثها أنه كان في شريعته أن الرجل إذا مات و خلف امرأه فأولياؤه أحق بها إلا أن يرغبوا عن التزويج بها فحينئذ يجوز لغيرهم أن يتزوج بها فلما قتل أوريا خطب داود امرأته و منعت هيبه داود و جلالته أولياءه أن يخطبوها فعوتب على ذلك.

و رابعها أن داود كان متشاغلا بالعباده فأتاه رجل و امرأه محاكمين (۷)إليه فنظر إلى المرأه ليعرفها بعينها و ذلك نظر مباح فمالت نفسه (۸)ميل الطباع ففصل بينهما

۱- الشعراء: ۸۲.

۲- النساء: ۱۴۲.

۳- البقره: ۱۵.

۴- و هو الذي اختاره الشريف المرتضى في تنزيه الأنبياء و غيره في غيره.

۵- أو قل جزعه على ذلك على ما قيل.

۶- ذكره و ما قبله الثعلبي أيضا في العرائس.

۷- في المصدر: متحاكمين.

۸- في المصدر: فمالت نفسه إليها.

و عاد إلی عباده ربه فشغله الفکر فی أمرها عن بعض نوافله فعوتب.

و خامسها أنه عوتب علی عجلته فی الحکم قبل التثبت و کان یجب علیه حین سمع الدعوی من أحد الخصمین أن یسأل الآخر عما عنده فیه و لا یحکم علیه قبل ذلک و إنما أنساه التثبت فی الحکم فزعه من دخولهما علیه فی غیر وقت العاده انتهی. (۱)و قال الرازی بعد رد الروایه المشهوره و الطعن فیها و إقامه الدلائل علی بطلانها و ذکر بعض الوجوه السابقه و تزییفها.

روی أن جماعه من الأعداء طمعوا فی أن یقتلوا نبی الله داود علیه السلام و کان له یوم یخلو فیه بنفسه و یشتغل بطاعه ربه فانتهزوا الفرصه فی ذلک الیوم و تَسَوَّرُوا الْمِحْرابَ فلما دخلوا علیه وجدوا عنده أقواما یمنعونه منهم فخافوا و وضعوا کذبا فقالوا خَصْمانِ بَغی بَعْضُنا عَلی بَعْضٍ إلی آخر القصه و لیس فی لفظ القرآن ما یمکن أن یحتج به فی إلحاق الذنب بداود إلا ألفاظ أربعه أحدها قوله وَ ظَنَّ داوُدُ أَنَّما فَتَنّاهُ و ثانیها قوله فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ و ثالثها قوله وَ أَنابَ و رابعها قوله فَغَفَرْنا لَهُ ذلِکَ ثم نقول و هذه الألفاظ لا یدل شی ء منها علی ما ذکروه و تقریره من وجوه:

الأول أنه لما دخلوا علیه لطلب قتله بهذا الطریق و علم داود علیه السلام دعاه الغضب إلی أن یشتغل بالانتقام منهم إلا أنه مال إلی التصفح و التجاوز عنهم طلبا لمرضاه الله تعالی فکانت هذه الواقعه هی الفتنه لأنها جاریه مجری الابتلاء و الامتحان ثم إنه استغفر ربه مما هم به من الانتقام منهم و تاب عن ذلک الهم وَ أَنابَ فَغَفَرْنا لَهُ (۲)ذلِکَ الْقَدْرَ مِنَ الْهَمِّ وَ الْعَزْمِ.

و الثانی أنه و إن غلب علی ظنه أنهم دخلوا علیه لیقتلوه إلا أنه ندم علی ذلک الظن و قال لما لم تقم دلاله و لا أماره علی أن الأمر کذلک فبئس ما عملت بهم حین ظننت بهم هذا الظن الردی ء فکان هذا هو المراد من قوله وَ ظَنَّ داوُدُ أَنَّما فَتَنّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ راکِعاً وَ أَنابَ منه فغفر الله له ذلک.

۱- مجمع البیان ۸: ۴۷۱- ۴۷۲.

۲- فی المصدر: فغفر له ذلک.

الثالث أن دخولهم عليه كان فتنه لداود إلا أنه عليه السلام استغفر لذلك الداخل العازم على قتله و قوله فَغَفَرْنا لَهُ ذلِكَ أى لاحترام داود عليه السلام و تعظيمه انتهى. (۱)و قال البيضاوى أقصى ما فى هذه الإشعار بأنه عليه السلام ود أن يكون له ما لغيره و كان له أمثاله فنبهه الله بهذه القضيه فاستغفر و أناب عنه انتهى. (۲)

أقول: لما ثبت بما قدمنا عصمتهم عليهم السلام عن جميع الذنوب (۳)لا بد من رد ما يدل على صدور ذنب عنه عليه السلام فى ذلك و أما الوجوه التى يمكن حملها على ترك الأولى و الأفضل كأكثر الوجوه السالفه فهى محتمله و لا يمكن القطع بها إلا بعد ثبوتها و قد عرفت ما يظهر من الأخبار و الله يعلم حقيقه الحال (۴).

۱- مفاتيح الغيب ۷: ۱۳۷.

۲- أنوار التنزيل ۲: ۳۴۳.

۳- راجع ۱۱: ۷۲- ۹۶.

۴- و قد ذكر هذه الوجوه الشريف المرتضى رضوان اللّه تعالى عليه فى كتاب تنزيه الأنبياء ص ۹۱ ممن جوز على الأنبياء الصغائر ثمّ عقبها بقوله: و كل هذه الوجوه لا يجوز على الأنبياء عليهم السلام، لان فيها ما هو معصيه و قد بينا أن المعاصى لا تجوز عليهم، و فيها ما هو منفر و إن لم يكن معصيه مثل أن يخطب امرأه قد خطبها رجل من أصحابه فتقدم عليه و تزوجها، و أمّا الاشتغال عن النوافل فلا يجوز أن يقع عليه عتاب لانه ليس بمعصيه و لا هو أيضا منفر، فاما من زعم أنّه عرض اوريا للقتل و قدمه أمام التابوت عمدا حتّى يقتل فقوله أوضح فسادا من أن يتشاغل برده، و قد روى عن أمير المؤمنين عليه السلام أنّه قال: لا اوتى برجل يزعم أن داود عليه السلام تزوج بامرأه اوريا إلّا جلدته حدين: حد النبوّه و حدّ الإسلام انتهى. و ذكر فى معنى الآيه ما ذكره الطبرسىّ و بعض ما ذكره الرازىّ اخيرا. قلت: قوله فى الاشتغال بالنوافل: فلا يجوز أن يقع عليه عتاب، قلت: هو كذلك فى أفراد الأمه، و أمّا بالنسبه إلى الأنبياء و الصديقين و الابرار فهم ربما يعاتبون على ترك الأولى و فعل ما كان تركه الأولى، و على أى فأصح الوجوه ما تقدم عن الرضا عليه السلام فى الخبر الثانى.

**[ترجمه]طبرسی رحمه الله گفته است: در مورد اینکه استغفار داوود علیه السلام به چه سبب بوده اختلاف نظر وجود دارد: گفته شده است: این استغفار در چهارچوب خلوت با خداوند متعال و فروتنی در مقابل او واظهار ذلت از طریق عبادت و سجود از داوود سرزده است، آن‌گونه که خداوند سبحان از زبان ابراهیم علیه السلام می‌فرماید: «والذی أطمع أن یغفرلی خطیئتی یومَ الدین» - . الشعراء / ۸۲ -

{و آن کس که امید دارم روز پاداش گناهم را بر من ببخشاید.}

و اما فرموده خداوند «فغفرنا له ذلک» {و بر او این[ماجرا] را بخشودیم.} به این معناست که: ما آن توبه و استغفار را از او پذیرفتیم و او را بر آن ثابت گرداندیم، و خداوند این کلام را به شیوه جزاء بیان کرده است مانند این فرموده: «یخادعون الله و هو خادعهم» - . النساء / ۱۴۲ -

{منافقان با خدا نیرنگ می‌کنند و حال آنکه او با آنان نیرنگ خواهد کرد.}، و این فرموده: «الله یستهزئ بهم» - . البقره / ۱۵ -

{خدا[است که] ریشخندشان می‌کند.}، پس آن‌گاه که مقصود از استغفار و توبه، قبول واقع شدن آنها باشد در جوابش گفته شده: «غفرنا» {بخشودیم}، و این سخن شیعیان امامیّه و غیرآنان است که پیامبران را از تمام گناهان منزّه می دانند، و کسانی که ارتکاب گناهان صغیره را برای پیامبران جایزه می دانند گفته اند: استغفار داوود علیه السلام برای توبه از گناهی صغیره بوده است.

سپس راویان و مفسران از چند جنبه در این باره اختلاف دارند:

نخست: اوریا بن حنّان از زنی خواستگاری کرد و خانواده‌اش خواستند که او را به ازدواج اوریا در آوردند، پس نقل زیبایی این زن به داوود رسید و او نیز به خواستگاری رفت، بنابراین خانواده زن او را به ازدواج داوود درآوردند و داوود را بر اوریا مقدّم شمردند، پس داوود علیه السلام به خاطر حرص بر مال دنیا سرزنش شد، این روایت از جبائی نقل شده است.

دوّم : داوود اوریا را به یکی از مرزها فرستاد پس کشته شد، ولی داوود آن‌گونه که در غم از دست دادن سربازان دیگرش جزع و فزع می‌کرد در غم از دست دادن اوریا بی تابی نکرد، و دلیل این سخن آنکه تمایل پیدا کرد زن او را به نکاح خویش درآورد، پس با فروآمدن دو فرشته به خاطر این کار سرزنش شد.

سوّم: در شریعت داوود رسم بر این بود که اگر مرد فوت کند و زنی به جای گذارد، نزدیکان مرد در ازدواج با او از همه سزاوارترند مگر آنکه آنان از این ازدواج سر باز زنند، در این صورت دیگران جایزند که با آن زن ازدواج کنند، پس هنگامی که اوریا کشته شد، داوود از همسر او خواستگاری کرد و هیبت و عظمت او مانع از آن شد که نزدیکان اوریا از همسرش خواستگاری کنند و به همین خاطر داوود سرزنش شد.

چهارم: داوود به عبادت مشغول بود که مرد و زنی برای قضاوت نزد او آمدند، پس نگاه مباحی به زن کرد تا او را از روی چشمانش بشناسد، و در اثر تمایلی فطری به سوی آن زن متمایل شد، آن‌گاه آن زن و مرد را از هم جدا کرد

ص: ۳۰

و به عبادت پروردگارش بازگشت، ولی فکر کردن به آن زن او را از ادای بعضـی از نوافل بازداشت و به همین سـبب سرزنش شد.

و پنجم: داوود به خاطر عجله در صدور حکم قبل از اثبات آن سرزنش شد، و بر او واجب بود که به هنگام شنیدن ادعای یکی از دو متخاصم، نظر دیگری را نیز در آن مورد جویا شود و قبل از شنیدن، علیه او حکم صادر نکند، ولی ترس او از شیوه ورود آن دو در وقت غیر معمول، اثبات در حکم را از یاد او برد. پایان کلام طبرسی. - . مجمع البیان ۸ : ۴۷۱ و ۴۷۲ -

و رازی بعـد از ردّ روایت مشـهور و مردود دانسـتن آن و بیان دلایل باطل بودن و ذکر برخی از دیدگاه های ذکر شده و جعلی بودن آنها گفته است:

روایت شده است که عده ای از دشـمنان طمع کردند که پیامبر خدا داوود علیه السـلام را به قتل برسانند، و او را روزی بود که در آن بـا خود خلوت می‌کرد و مشـغول عبـادت پروردگـارش می شـد، پس فرصت را در آن روز غنیمت شـمردند و از دیوار محراب بالا رفتنـد و آن‌گاه که بر او وارد شدنـد، گروههایی از مردم را نزد داوود مشاهـده کردند که مانع دسترسـی آنان به او می شدنـد، پس ترسـیدند و به دروغ پردازی پرداختند و گفتند: {[ما] دو مدّعی[هستیم] که یکی از ما بر دیگری تجاوز کرده} و تـا پایـان داسـتان. و در نصّ قرآن الفاظی وجود نـدارد که بتوان آنها را به عنوان دلیل بر گناه کار بودن داوود ذکر کرد مگر چهـار لفـظ: اوّل این فرمـوده: {و داوود دانست که مـا او را آزمـایش کرده ایم}، دوّم: {پس از پروردگـارش آمرزش طلبیـد}، سوّم: {و توبه کرد} و چهارم: {و بر او این [ماجرا] را بخشودیم.}

سپس می‌گوییم: و هیـچ یـک از این الفـاظ بر آنچه آنـان ذکر می کننـد دلالت نمی‌کنـد، و بیان این ادّعا از چنـد جنبه ممکن است:

اوّل: آنان وقتی بر داوود وارد شدند با این شـیوه خواسـتند او را به قتل برسانند و داوود علیه‌السلام از این موضوع آگاهی یافت و خشم و غضب، او را به انتقام از آنان فراخوانـد ولی به خاطر رضایت خداونـد متعال به چشم پوشـی و گـذشت از آنان روی آورد، پس منظور از (فتنه) همین حـادثه بوده چرا که به منزله آزمـایش و امتحـان بوده است، پس داوود به دلیل قصـد انتقام از آنان از پروردگارش طلب آمرزش کرد، و از آن تصمیم گیری توبه کرد و به درگاه خدا بازگشت، پس آن مقدار از تصمیم و اراده را بر او بخشیدیم.

دوّم: اگر چه داوود بر ظنّ و گمانش مبنی بر اینکه آنان برای کشـتن او آمدند غلبه کرد، ولی از آن ظنّ و گمان پشیمان شد و گفت: هنگـامی که دلیـل و نشـانه‌ای بر این امر وجود نـدارد پس چه بـد رفتار کردم آن‌گاه که به آنان سوء ظن پیـدا کردم، و منظور از این فرموده خداونـد متعـال نیز همین بوده است: {و داوود دانست که مـا او را آزمـایش کرده‌ایم پس از پروردگارش آمرزش طلبید و به رودر افتاد و توبه کرد} از آن سوء ظنّ، پس خداوند آن ماجرا را بر او بخشود.

ص: ۳۱

سوّم: ورود آنان بر داوود آزمایش و امتحانی برای او بوده است، جز اینکه داوود علیه السلام برای شخصی که بر او وارد شده و قصد کشتن او را کرده بود طلب آمرزش کرد، و این فرموده خداوند: {بر او این [ماجرا] را بخشودیم} به این معناست که آن شخص را به خاطر احترام و بزرگداشت داوود علیه السلام بخشودیم. - . مفاتیح الغیب ۷ : ۱۳۷ -

و بیضاوی گفته است: داوود علیه السلام در آرزوی صاحب شدن چیزی که دیگران صاحبش بودند زیاده روی کرد حال آنکه خود چند برابر آن را صاحب بود، پس خداوند او را از این مسأله آگاه کرد و او طلب آمرزش کرد و توبه نمود. - . انوار التنزیل ۲ : ۳۴۳ -

می‌گویم: آن‌گاه که عصمت پیامبران علیهم‌السلام از تمامی گناهان - . مراجعه کن به ۱۱: ۷۲-۹۶ - طبق آنچه ذکر کردیم ثابت شده است، ناگریز باید جوابی برای احادیثی که بر انجام گناه از سوی داوود علیه السلام دلالت می‌کنند داشته باشیم، و امّا احتمال جنبه‌هایی که می‌توان آنها را به پای ترک اولی و افضل گذاشت، مانند بیشتر جنبه هایی که ذکر آنها گذشت، وجود دارد و فقط بعد از اثبات آنها می‌توان به اظهار نظر قطعی پرداخت، و آگاهی یافته‌ام از آنچه که از اخبار و روایات آشکار می‌شود، و خداوند حقیقت احوال را بهتر می‌داند.

ص: ۳۲

**[ترجمه]

باب ۳ ما أوحی إلیه علیه السلام و صدر عنه من الحکم

الآیات

الأنبیاء: «وَ لَقَدْ کَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصَّالِحُونَ»(۱۰۵)

lt;meta info="- ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر أنّ الأرض یرثها عبادی المصالحون. - . أنبیاء / ۱۰۵ -

{و در حقیقت در زبور بعد از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد.}

**[ترجمه]

تفسیر

قال الطبرسی قدس الله سره: فیه أقوال: أحدها أن الزبور کتب الأنبیاء و الذکر اللوح المحفوظ. و ثانیها أن الزبور الکتب المنزله بعد التوراه و الذکر التوراه. و ثالثها أن الزبور زبور داود و الذکر التوراه أَنَّ الْأَرْضَ أی أرض الجنه و قیل هی الأرض المعروفه یرثها أمه محمد صلی الله علیه و آله

وَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام هُمْ أَصْحَابُ الْمَهْدِیِّ علیه السلام فِی آخِرِ الزَّمَانِ (۱)

**[ترجمه]طبرسی رحمه الله علیه گفته است: در تفسیر این آیه چند منظور وجود دارد:

نخست اینکه: منظور از (زبور) کتابهای پیامبران و منظور از (ذکر) لوح المحفوظ می‌باشد، دوّم: منظور از (زبور) کتابهای آسمانی نازل شده بعد از تورات و منظور از (ذکر) تورات می باشد، سوّم: منظور از (زبور) کتاب آسمانی داوود و منظور از (ذکر) تورات می‌باشد، «أنّ الأرض» یعنی: زمین بهشت؛ و گفته شده: منظور همان زمین معروفی است که امّت حضرت محمد صلی الله علیه و آله آن را به ارث می برند، و امام باقر علیه السلام فرموده است: آنان که زمین را به ارث می برند پیروان و یاران مهدی علیه السلام در آخر الزمان هستند. - . مجمع البیان ۷ : ۶۶ -

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

کا، الکافی مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِی حَمْزَةَ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: نَزَلَ الزَّبُورُ فِی لَیْلَةِ ثَمَانَ عَشْرَةَ مَضَتْ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ (۲).

و بإسناده (۳)عن داود بن حفص عنه علیه السلام عن النبی صلی الله علیه و آله مثله (۴).

**[ترجمه]الکافی: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: زبور در شب هجدهم ماه رمضان نازل شد. - . فروع الکافی ۱ : ۲۰۶ -

و با اسنادش به داوود بن حفص از امام صادق علیه السّلام از پیامبر صلی الله علیه وآله نظیر این روایت نقل شده است. - . اصول الکافی ۲: ۶۲۸ / ۶۲۹ -

**[ترجمه]

«۲»

ع، علل الشرائع بِإِسْنَادِهِ عَنْ یَزِیدَ بْنِ سَلَّامٍ أَنَّهُ سَأَلَ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله لِمَ سُمِّیَ الْفُرْقَانُ فُرْقَاناً فَقَالَ لِأَنَّهُ مُتَفَرِّقُ الْآیَاتِ وَ السُّوَرِ أُنْزِلَتْ فِی غَیْرِ الْأَلْوَاحِ وَ غَیْرِ الصُّحُفِ وَ التَّوْرَاةُ وَ الْإِنْجِیلُ وَ الزَّبُورُ أُنْزِلَتْ کُلُّهَا جُمْلَةً فِی الْأَلْوَاحِ وَ الْوَرَقِ الْحَدِیثَ (۵).

۱- مجمع البیان ۷: ۶۶، و قال بعد ذلک: و یدلّ علی ذلک ما رواه الخاص و العام عن النبیّ صلّی اللّه علیه و آله و سلم أنّه قال: لو لم یبق من الدنیا إلّا یوم واحد لطول اللّه ذلک الیوم حتّی یبعث اللّه رجلا صالحا من أهل بیتی یملأ الأرض عدلا و قسطا کما

ملئت ظلما و جورا انتهى ثمّ أخرج اخبارا كثيره عن طرق العامّه فى هذا المعنى.

٢- فروع الكافى ١: ٢٠۶.

٣- و الاسناد فى المصدر هكذا: على بن إبراهيم عن أبيه، و محمّد بن القاسم، عن محمّد بن سليمان عن داود، عن حفص بن غياث.

۴- أصول الكافى ٢: ۶٢٨ و ۶٢٩.

۵- علل الشرائع: ١۶١، ذكره المصنّف مسندا فى حديث طويل راجعه.

**[ترجمه]علل الشرائع: با استناد به یزید بن سلام روایت شده که او از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: چرا قرآن فرقان نامیده شده است؟ پیامبر فرمود: به خاطر اینکه قرآن مجموعه‌ای از آیات و سوره‌های جدا از هم است و در شکلی غیر از لوحها و صفحه‌ها نازل شده است، در حالی که تورات و انجیل و زبور به صورت یکجا و در لوحها و ورقه‌ها نازل شده‌اند. حدیث. - . علل الشرائع : ۱۶۱ -

ص: ۳۳

**[ترجمه]

«۳»

لی، الأمالی للصدوق الدَّقَّاقُ عَنِ الصُّوفِیِّ عَنْ عُبَیْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَی الطَّبَرِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ الْخَشَّابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مِحْصَنٍ عَنْ یُونُسَ بْنِ ظَبْیَانَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی أَوْحَی إِلَی دَاوُدَ علیه السلام مَا لِی أَرَاکَ وُحْدَاناً قَالَ هَجَرْتُ النَّاسَ وَ هَجَرُونِی فِیکَ قَالَ فَمَا لِی أَرَاکَ سَاکِتاً قَالَ خَشْیَتُکَ أَسْکَتَتْنِی قَالَ فَمَا لِی أَرَاکَ نَصِباً (۱)قَالَ حُبُّکَ أَنْصَبَنِی قَالَ فَمَا لِی أَرَاکَ فَقِیراً وَ قَدْ أَفَدْتُکَ (۲)قَالَ الْقِیَامُ بِحَقِّکَ أَفْقَرَنِی قَالَ فَمَا لِی أَرَاکَ مُتَذَلِّلًا قَالَ عَظِیمُ جَلَالِکَ الَّذِی لَا یُوصَفُ ذَلَّلَنِی وَ حَقٌّ ذَلِکَ لَکَ یَا سَیِّدِی قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ فَأَبْشِرْ بِالْفَضْلِ مِنِّی فَلَکَ مَا تُحِبُّ یَوْمَ تَلْقَانِی خَالِطِ النَّاسَ وَ خَالِقْهُمْ بِأَخْلَاقِهِمْ وَ زَایِلْهُمْ (۳)فِی أَعْمَالِهِمْ تَنَلْ مَا تُرِیدُ مِنِّی یَوْمَ الْقِیَامَهِ.

وَ قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام أَوْحَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَی دَاوُدَ علیه السلام یَا دَاوُدُ بِی فَافْرَحْ وَ بِذِکْرِی فَتَلَذَّذْ وَ بِمُنَاجَاتِی فَتَنَعَّمْ فَعَنْ قَلِیلٍ أُخْلِی الدَّارَ مِنَ الْفَاسِقِینَ وَ أَجْعَلُ لَعْنَتِی عَلَی الظَّالِمِینَ (۴).

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام بِالْإِسْنَادِ عَنِ الصَّدُوقِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ عَنِ ابْنِ أَبَانٍ عَنِ ابْنِ أُورَمَهَ وَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ عَنْ عُبَیْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَی مِثْلَهُ (۵).

**[ترجمه]أمالی الصدوق: از جعفر بن محمد امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: خداوند متعال به داوود علیه السلام وحی فرمود: چه شده که تو را تنها می‌بینم؟ داوود گفت: به خاطر تو مردم را ترک گفتم و آنان نیز مرا ترک کردند، فرمود: چه شده که تو را ساکت می‌بینم؟ گفت: ترس از تو ساکتم کرده است، فرمود: چه شده که تو را سخت مشغول عبادت می‌بینم؟ گفت: عشق تو سخت مرا به عبادت وا داشته است، فرمود: چه شده که تو را فقیر می‌بینم در حالی که نعمتهای فراوان به تو بخشیده‌ام؟ گفت: به پاداشتن حقّ تو مرا فقیر گردانده است، فرمود: چه شده که تو را ذلیل می‌بینم؟ گفت: بزرگی جلال و شوکت تو که قابل وصف نیست مرا ذلیل گردانده است، و ای مولای من به راستی که آن صفت شایسته توست؛ خداوند جلّ جلاله فرمود: پس مژده باد فضل و بخشش من تو را، روزی به ملاقات من می‌آیی هر چه بخواهی برایت فراهم می‌شود، با مردم درآمیز و با اخلاق خودشان با آنان رفتار کن، و به هنگام انجام کارهای زشت آنان را ترک کن، در این صورت در روز قیامت به هر آنچه از من طلب کنی دست خواهی یافت.

و امام صادق علیه السلام فرموده است: خداوند متعال به داوود علیه السلام وحی فرمود: ای داوود، با وجود من شاد باش و از

ذکر و یاد من لذّت ببر، و از مناجات با من بهره‌مند شو، پس به زودی دنیا را از فاسقان خالی و لعنتم را شامل حال ستمکاران می گردانم. - . أمالی الصدوق : ۱۱۸ -

قصص الأنبیاء: با استناد به شیخ صدوق، نظیر این روایت از عبیدالله بن موسی روایت شده است. - . نسخه خطی قصص الأنبیاء -

**[ترجمه]

«۴»

لی، الأمالی للصدوق ابْنُ الْمُغِيرَهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ جَدِّهِ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنِ الصَّادِقِ عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام (۶)قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صلى الله علیه و آله أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى دَاوُدَ علیه السلام يَا دَاوُدُ كَمَا لَا تَضِيقُ الشَّمْسُ عَلَى مَنْ جَلَسَ فِيهَا كَذَلِكَ لَا تَضِيقُ رَحْمَتِي عَلَى مَنْ دَخَلَ فِيهَا وَ كَمَا لَا تَضُرُّ الطِّيَرَهُ مَنْ لَا يَتَطَيَّرُ مِنْهَا كَذَلِكَ لَا يَنْجُو مِنَ الْفِتْنَهِ الْمُتَطَيِّرُونَ وَ كَمَا أَنَّ أَقْرَبَ النَّاسِ مِنِّي يَوْمَ الْقِيَامَهِ الْمُتَوَاضِعُونَ كَذَلِكَ أَبْعَدُ النَّاسِ مِنِّي يَوْمَ الْقِيَامَهِ الْمُتَكَبِّرُونَ (۷).

**[ترجمه]أمالی الصدوق: امام صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام روایت می کند که پیامبر صلّی الله علیه وآله فرمود: خداوند متعال به داوود علیه السلام وحی فرمود: ای داوود، آن‌گونه که خورشید بر آنان که در نور آن نشسته‌اند تنگ نمی‌گردد رحمت من نیز بر آنان که در آن داخل شوند تنگ نمی‌گردد، و آن‌گونه که تفال بد زدن به کسی که به آن اهمیت ندهد ضرر نمی‌رسانند به همان ترتیب تفال بد زنندگان نیز از فتنه رهایی نمی‌یابند، و آن‌گونه که متواضعان، نزدیک‌ترین مردم نسبت به من در روز قیامتند به همان ترتیب متکبران دورترین مردم نسبت به من هستند. - . أمالی الصدوق : ۱۸۳ و ۱۸۴ -

**[ترجمه]

«۵»

لی، الأمالی للصدوق أَبِي عَنْ سَعْدٍ عَنِ النَّهْدِيِّ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السلام قَالَ: أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى دَاوُدَ علیه السلام أَنَ

۱- لعل المعنى: ما لی أراک مجدا مجتهدا فی العباده متعبا نفسک فیها؟.

۲- أی و قد أعطیتک.

۳- أی باینهم و فارقهم فی اعمالهم الردیئه و افعالهم الرذیله.

۴- أمالی الصدوق: ۱۱۸.

٥- قصص الأنبياء مخطوط.

٦- في المصدر: عن أبيه عن آبائه.

٧- أمالي الصدوق: ١٨٣- ١٨٤.

الْعَبْدَ مِنْ عِبَادِي لَيَأْتِينِي بِالْحَسَنَةِ فَأُبِيحُهُ جَنَّتِي قَالَ فَقَالَ دَاوُدُ علیه السلام يَا رَبِّ وَ مَا تِلْكَ الْحَسَنَةُ قَالَ يُدْخِلُ عَلَى عَبْدِيَ الْمُؤْمِنِ سُرُوراً وَ لَوْ بِتَمْرَةٍ قَالَ فَقَالَ دَاوُدُ علیه السلام حَقٌّ لِمَنْ عَرَفَكَ أَنْ لَا يَقْطَعَ رَجَاءَهُ مِنْكَ (۱).

ص، قصص الأنبياء علیهم السلام بإسناده إلى الصدوق مثله (۲).

**[ترجمه]أمالی الصدوق: از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: خداوند متعال به داوود وحی نمود که:

ص: ۳۴

بنده‌ای از بندگانم کار نیکی انجام می‌دهد پس بهشت را بر او حلال می‌گردانم، داوود علیه السلام گفت: آن کار نیک چیست؟ خداوند فرمود: شادی را به بنده مومن من هدیه می‌دهد اگر چه با یک دانه خرما باشد، داوود گفت: شایسته است آن کس که تو را می‌شناسد امیدش به تو قطع نگردد. - . أمالی الصدوق : ۳۵۹ -

قصص الأنبياء: با استناد به شیخ صدوق نظیر همین روایت را نقل کرده است. - . نسخه خطی قصص الأنبياء -

**[ترجمه]

«۶»

مع، معانی الأخبار ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام مَاجِيلَوَيْهِ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ دَاوُدَ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السلام قَالَ: أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى دَاوُدَ علیه السلام إِنَّ الْعَبْدَ مِنْ عِبَادِي لَيَأْتِينِي بِالْحَسَنَةِ فَأُدْخِلُهُ الْجَنَّةَ قَالَ يَا رَبِّ وَ مَا تِلْكَ الْحَسَنَةُ قَالَ يُفَرِّجُ عَنِ الْمُؤْمِنِ كُرْبَتَهُ وَ لَوْ بِتَمْرَةٍ قَالَ فَقَالَ دَاوُدُ علیه السلام حَقٌّ لِمَنْ عَرَفَكَ أَنْ لَا يَنْقَطِعَ رَجَاؤُهُ مِنْكَ (۳).

**[ترجمه]معانی الأخبار، عیون أخبار الرضا: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: خداوند متعال به داوود علیه السلام وحی کرد: همانا بنده‌ای از بندگانم را به خاطر انجام کاری نیک وارد بهشت می کنم، داوود گفت: پروردگارا آن کار نیک چیست؟ فرمود: گره از مشکل مومنی می‌گشاید اگر چه با یک دانه خرما باشد، پس داوود علیه السلام گفت: شایسته است آن کس که تو را می‌شناسد امیدش به تو قطع نشود. - . معانی الأخبار: ۱۰۶ ، عیون الأخبار: ۱۷۴ -

**[ترجمه]

«۷»

ب، قرب الإسناد ابْنُ طَرِيفٍ (۴)عَنِ ابْنِ عُلْوَانَ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ ذَكَرَ نَحْوَهُ وَ فِيهِ قَالَ كُرْبَةٌ يُنَفِّسُهَا عَنْ مُؤْمِنٍ بِقَدْرِ تَمْرَةٍ أَوْ شِقِّ تَمْرَةٍ (۵).

**[ترجمه]قرب الأسناد: از امام باقر علیه السلام روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: و مانند روایت بالا را ذکر نمود؛ هم چنین در این روایت آمده است، گفت: گره از مشکل مومنی می‌گشاید هر چند به اندازه یک خرما یا قسمتی از آن باشد. - . قرب الأسناد : ۵۶ -

**[ترجمه]

«۸»

ب، قرب الإسناد هَارُونُ عَنِ ابْنِ صَدَقَةَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ علیه السلام أَنَّ دَاوُدَ قَالَ لِسُلَيْمَانَ يَا بُنَيَّ إِيَّاكَ وَ كَثْرَةَ الضَّحِكِ فَإِنَّ كَثْرَةَ الضَّحِكِ تَتْرُكُ الْعَبْدَ حَقِيراً (۶)يَوْمَ الْقِيَامَهِ يَا بُنَيَّ عَلَيْكَ بِطُولِ الصَّمْتِ إِلَّا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ النَّدَامَهَ عَلَى طُولِ الصَّمْتِ مَرَّةً وَاحِدَةً خَيْرٌ مِنَ النَّدَامَهِ عَلَى كَثْرَةِ الْكَلَامِ مَرَّاتٍ يَا بُنَيَّ لَوْ أَنَّ الْكَلَامَ كَانَ مِنْ فِضَّهٍ كَانَ يَنْبَغِي لِلصَّمْتِ أَنْ يَكُونَ مِنْ ذَهَبٍ (۷).

۱- أمالی الصدوق: ۳۵۹.

۲- قصص الأنبیاء مخطوط.

۳- معانی الأخبار: ۱۰۶ عیون الأخبار: ۱۷۴.

۴- هکذا فی النسخ و فیه وهم، و الصحیح کما فی المصدر و کتب الرجال «ظریف» بالظاء و هو الحسن بن ظریف بن ناصح الکوفیّ.

۵- قرب الإسناد: ۵۶ و فیه: ان عبدا من عبادی لیأتینی بالحسنه یوم القیامه فاحکمه خ بالجنه. فقال داود: و ما تلک الحسنه؟.

۶- فی نسخه و فی المصدر: تترک العبد فقیرا.

۷- قرب الإسناد: ۳۳.

**[ترجمه]قرب الأسناد: امام جعفر صادق از پدرش علیهما السلام روایت می کند که: داوود به سلیمان گفت: ای پسر عزیزم، از بسیار خندیدن پرهیز کن، چرا که خنده بسیار بنده خدا را در روز قیامت حقیر می‌سازد، ای پسر عزیزم، سکوت طولانی اختیار کن جز در مواردی که دهان به خیر می گشایی، چرا که پشیمانی یک باره بر سکوت طولانی بهتر از پشیمانی چند باره بر سخن گفتن بسیار است، ای پسر عزیزم، اگر جنس سخن گفتن از نقره بود لازم می‌نمود که جنس سکوت از طلا باشد. - . قرب الأسناد : ۳۳ -

ص: ۳۵

**[ترجمه]

«۹»

ما، الأمالی للشیخ الطوسی الْمُفِیدُ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ التَّمَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ الْأَنْبَارِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سُلَیْمَانَ الزَّاهِدِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ الطَّائِیَّ الْوَاعِظَ یَقُولُ سَمِعْتُ وَهْبَ بْنَ مُنَبِّهٍ یَقُولُ قَرَأْتُ فِی زَبُورِ دَاوُدَ أَسْطُراً مِنْهَا مَا حَفِظْتُ وَ مِنْهَا مَا نَسِیتُ فَمَا حَفِظْتُ قَوْلُهُ یَا دَاوُدُ اسْمَعْ مِنِّی (۱)مَا أَقُولُ وَ الْحَقَّ أَقُولُ مَنْ أَتَانِی وَ هُوَ یُحِبُّنِی أَدْخَلْتُهُ الْجَنَّهَ یَا دَاوُدُ اسْمَعْ عَنِّی مَا أَقُولُ وَ الْحَقَّ أَقُولُ مَنْ أَتَانِی وَ هُوَ مُسْتَحْیٍ مِنَ الْمَعَاصِی الَّتِی عَصَانِی بِهَا غَفَرْتُهَا لَهُ وَ أَنْسَیْتُهَا حَافِظَیْهِ یَا دَاوُدُ اسْمَعْ مِنِّی مَا أَقُولُ وَ الْحَقَّ أَقُولُ مَنْ أَتَانِی بِحَسَنَهٍ وَاحِدَهٍ أَدْخَلْتُهُ الْجَنَّهَ قَالَ دَاوُدُ یَا رَبِّ وَ مَا هَذِهِ الْحَسَنَهُ قَالَ مَنْ فَرَّجَ عَنْ عَبْدٍ مُسْلِمٍ فَقَالَ دَاوُدُ إِلَهِی لِذَلِکَ لَا یَنْبَغِی لِمَنْ عَرَفَکَ أَنْ یَقْطَعَ رَجَاءَهُ مِنْکَ (۲).

**[ترجمه]أمالی الطوسی: شیخ مفید از حسن بن محمد تمّار از محمد بن قاسم أنباری از پدرش از حسین بن سلیمان زاهد نقل می کند که گفت: از ابو جعفر طائی واعظ شنیدم که می گوید: از وهب ابن متبّه شنیدم که می گوید: چند سطر از زبور داوود را قرائت کردم و مقداری از آن را به حافظه سپردم و مقداری دیگر را فراموش کردم، از جمله سطرهایی که به حافظه سپردم این فرموده بود: ای داوود، آنچه را می گویم از من بشنو که من تنها به حق سخن می گویم، هر که به درگاه من آید و مرا دوست داشته باشد داخل بهشتش می گردانم؛ ای داوود، آنچه را که می گویم از من بشنو که من تنها به حق سخن می گویم، هر که به درگاه من آید و از گناهانی که با انجام آنها مرا نافرمانی کرده شرمنده باشد، آن گناهان را بر او می بخشایم و آنها را از حافظه کسانی که به یادشان دارند پاک خواهم کرد؛ ای داوود، آنچه را می گویم از من بشنو که من تنها به حق سخن می گویم، هرکه با انجام یک کار نیک به درگاه من آید او را وارد بهشت می گردانم، داوود گفت: و این کار نیک چیست: خداوند فرمود: گره گشودن از مشکل بنده‌ای مسلمان ، و داوود گفت: به همین خاطر لازم است امید آن که تو را می‌شناسد از تو قطع نشود. - . أمالی : ۶۵ -

**[ترجمه]

«۱۰»

ما، الأمالی للشیخ الطوسی الْمُفِیدُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ حَمْزَهَ الْعَلَوِیِّ عَنْ مُحَمَّدٍ الْحِمْیَرِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ هَارُونَ عَنِ ابْنِ زِیَادٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ علیهم السلام قَالَ: فِی حِکْمَهِ آلِ دَاوُدَ یَا ابْنَ آدَمَ کَیْفَ تَتَکَلَّمُ بِالْهُدَی وَ أَنْتَ لَا تُفِیقُ عَنِ الرَّدَی یَا ابْنَ آدَمَ أَصْبَحَ قَلْبُکَ قَاسِیاً وَ لِعَظَمَهِ اللَّهِ نَاسِیاً (۳)فَلَوْ کُنْتَ بِاللَّهِ عَالِماً وَ بِعَظَمَتِهِ عَارِفاً لَمْ تَزَلْ مِنْهُ خَائِفاً وَ لِمَوْعِدِهِ رَاجِیاً وَیْحَکَ کَیْفَ لَا تَذْکُرُ لَحْدَکَ وَ انْفِرَادَکَ فِیهِ وَحْدَکَ (۴).

**[ترجمه]أمالی الطوسی: با استناد به شیخ مفید امام جعفر بن محمد صادق از پدرش علیهما السلام روایت می کند که فرمود: در حکمت آل داوود این گونه آمده است: ای فرزند آدم، چگونه سخن از هدایت می‌رانی در حالی که تو را از مرگ رهایی نیست، ای فرزند آدم، قساوت بر قلبت چیره شده و بزرگی خدا را فراموش کرده است، پس اگر به (اسماء و صفات) خدا آگاه بودی و عظمت او را درک می کردی پیوسته از او ترس به دل داشتی و به وعده‌اش امیدوار بودی، وای بر تو چگونه قبر و تنهایی خود در آن را به یاد نمی‌آوری؟! - . أمالی : ۱۲۶ و۱۲۷ -

**[ترجمه]

«۱۱»

ما، الأمالی للشیخ الطوسی جَمَاعَهٌ عَنْ أَبِی الْمُفَضَّلِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ سَعِیدِ بْنِ یَزِیدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَلَمَهَ الْأُمَوِیِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْأُمَوِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِیٍّ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ أَوْحَی اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی إِلَی دَاوُدَ علیه السلام یَا دَاوُدُ إِنَّ الْعَبْدَ لَیَأْتِینِی بِالْحَسَنَهِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ فَأُحَکِّمُهُ (۵)بِهَا فِی الْجَنَّهِ قَالَ دَاوُدُ علیه السلام یَا رَبِّ وَ مَا هَذَا الْعَبْدُ الَّذِی یَأْتِیکَ بِالْحَسَنَهِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ فَتُحَکِّمُهُ بِهَا فِی الْجَنَّهِ قَالَ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ سَعَی فِی حَاجَهِ أَخِیهِ الْمُسْلِمِ أَحَبَّ قَضَاءَهَا قُضِیَتْ لَهُ أَمْ لَمْ تُقْضَ (۶).

ص: ۳۶

۱- فی المصدر: اسمع منی.

۲- الأمالی: ۶۵.

۳- فی المصدر: و أنت لعظمه اللّه ناسیا.

۴- الأمالی: ۱۲۶- ۱۲۷.

۵- حکمه: ولاه و أقامه حاکما. حکمه فی الامر: فوض إلیه الحکم.

۶- الأمالی: ۳۲۸.

**[ترجمه]أمالی الطوسی: امام جعفرصادق از پدرانش از علی علیهم السلام روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند متعال به داوود علیه السلام وحی کرد: ای داوود، عبد و بنده من در روز قیامت کار نیک به درگاهم می‌آورد و من با آن کار نیك او را در بهشت حاکم می‌گردانم، داوود علیه السلام گفت: پروردگارا، و کیست این عبد و بنده‌ای که در روز قیامت با کار نیک به درگاهت می‌آید و تو او را با آن در بهشت حاکم می‌گردانی؟ خداوند فرمود: عبد و بنده مومنی که سعی در برآوردن حاجت برادر مسلمان خویش دارد، دوست دارد آن را برآورده سازد، چه برآورده شود یا نشود. - . أمالی : ۳۲۸ -

ص: ۳۶

**[ترجمه]

«۱۲»

فس، تفسیر القمی وَ لَقَدْ کَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ قَالَ الْکُتُبُ کُلُّهَا ذِکْرٌ أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصَّالِحُونَ قَالَ الْقَائِمُ علیه السلام وَ أَصْحَابُهُ قَالَ وَ الزَّبُورُ فِیهِ مَلَاحِمُ وَ تَحْمِیدٌ وَ تَمْجِیدٌ وَ دُعَاءٌ (۱).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: در مورد آیه «و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر» گفته است: منظور از (ذکر)، تمام کتابهای آسمانی است و منظور از (عبادی الصالحون) در آیه «أنّ الأرض یرثها عبادی الصالحون»، قائم آل محمد علیه السلام و یاران اوست، هم چنین گفته: در زبور ذکر حماسه‌ها و ستایش و تمجید و دعا آورده شده است. - . تفسیر القمی: ۴۳۴ و ۴۳۵ -

**[ترجمه]

بیان

قال المسعودی أنزل الله علیه الزبور بالعبرانیه مائه و خمسین سوره و جعله ثلاثه أثلاث فالثلث الأول فیه ما یلقون من بختنصر و ما یکون من أمره فی المستقبل و فی الثلث الثانی ما یلقون من أهل الثور و فی الثلث الثالث مواعظ و ترغیب لیس فیه أمر و لا نهی و لا تحلیل و لا تحریم (۲).

**[ترجمه]مسعودی گفته است: خداوند متعال زبور را در صد و پنجاه سوره و با زبان عبری بر داوود علیه السلام نازل فرموده و آن را به سه قسمت تقسیم کرده است: در قسمت اول سخن از گرفتاریهایی به میان آمده که به واسطه (بخت‌نصر) دچار مومنان می‌شود هم چنین به آینده امور او پرداخته شده است، و در قسمت دوّم به ذکر آنچه به واسطه اهل (ثور) دچار آنان می‌شود پرداخته شده است، و در قسمت سوم موعظه‌ها و تشویق‌هایی وجود دارد که در آن سخنی از امر و نهی و حلال و حرام به میان نیامده است. - . مروّج الذهب درحاشیه الکامل ۱: ۷۴ -

**[ترجمه]

«۱۳»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَی الصَّدُوقِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مَالِکِ بْنِ عَطِیَّهَ عَنِ الثُّمَالِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَی أَوْحَی إِلَی دَاوُدَ علیه السلام أَنْ بَلِّغْ قَوْمَکَ أَنَّهُ لَیْسَ مِنْ عَبْدٍ مِنْهُمْ آمُرُهُ بِطَاعَتِی فَیُطِیعُنِی إِلَّا کَانَ حَقّاً عَلَیَّ أَنْ أُعِینَهُ عَلَی طَاعَتِی فَإِنْ سَأَلَنِی أَعْطَیْتُهُ وَ إِنْ دَعَانِی أَجَبْتُهُ وَ إِنِ اعْتَصَمَ بِی عَصَمْتُهُ وَ إِنِ اسْتَکْفَانِی کَفَیْتُهُ وَ إِنْ تَوَکَّلَ عَلَیَّ حَفِظْتُهُ وَ إِنْ کَادَهُ جَمِیعُ خَلْقِی کِدْتُ دُونَهُ (۳).

**[ترجمه]قصص الأنبیاء: با استناد به صدوق از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: خداوند متعال به داوود علیه السلام وحی کرد: به قوم خویش ابلاغ کن که هیچ بنده‌ای در میان بندگان وجود ندارد که او را به طاعتم امر کنم و او اطاعت کند مگر آنکه شایسته من است که او را بر طاعت خود یاری رسانم، پس اگر چیزی از من بخواهد به او می‌بخشم و اگر مرا بخواند اجابت می‌کنم، اگر به من دست یازد او را امان می‌دهم، و اگر از من بخواهد که او را بی‌نیاز کنم بی‌نیازش می... گردانم، اگر بر من توکل کند از او محافظت می‌کنم و اگر تمام مخلوقاتم در سدد نیرنگ و اذیت و آزار او برآیند در مقابل آنان و برای حفظ او به نیرنگ به مقابله می‌پردازم. - . نسخه خطی قصص الأنبیاء -

**[ترجمه]

«۱۴»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَی الصَّدُوقِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ عَنِ ابْنِ أَبَانٍ عَنِ ابْنِ أُورَمَهَ وَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ عَنْ عُبَیْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مِحْصَنٍ عَنْ یُونُسَ بْنِ ظَبْیَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَی أَوْحَی إِلَی دَاوُدَ علیه السلام أَنَّ الْعِبَادَ تَحَابُّوا بِالْأَلْسُنِ وَ تَبَاغَضُوا بِالْقُلُوبِ وَ أَظْهَرُوا الْعَمَلَ لِلدُّنْیَا وَ أَبْطَنُوا الْغِشَّ وَ الدَّغَلَ (۴).

**[ترجمه]قصص الأنبیاء: با استناد به شیخ صدوق از امام صادق‌علیه‌السلام روایت شده که فرموده: همانا بندگان با زبان به ابراز محبت می‌پردازند و با قلب بغض و کینه می‌ورزند، و برای دنیا عملی در ظاهر انجام می دهند و در باطن خیانت و دغل کاری پنهان می‌دارند. - . نسخه خطی قصص الأنبیاء -

**[ترجمه]

«۱۵»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ ابْنِ أُورَمَهَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ رَفَعَهُ قَالَ: أَوْحَی اللَّهُ تَعَالَی إِلَی دَاوُدَ علیه السلام اذْکُرْنِی فِی أَیَّامِ سَرَّائِکَ حَتَّی أَسْتَجِیبَ لَکَ فِی أَیَّامِ ضَرَّائِکَ (۵).

**[ترجمه]قصص الأنبیاء: و با همین سند از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: خداوند متعال به داوود علیه السلام

وحی کرد: مرا در ایام شادی‌ات به یاد داشته باش تا درخواستهایت را در ایام گرفتاری اجابت نمایم. - . نسخه خطی قصص الأنبیاء -

**[ترجمه]

«۱۶»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام الصَّدُوقُ عَنْ أَبِیهِ عَنْ سَعْدٍ عَنِ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ

ص: ۳۷

۱- تفسیر القمّیّ: ۴۳۴- ۴۳۵.

۲- مروج الذهب فی هامش الکامل ۱: ۷۴.

۳- قصص الأنبیاء مخطوط.

۴- قصص الأنبیاء مخطوط.

۵- قصص الأنبیاء مخطوط.

عَنْ إِسْرَائِيلَ رَفَعَهُ إِلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله قَالَ: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِدَاوُدَ عليه السلام أَحِبَّنِي وَ حَبِّبْنِي إِلَى خَلْقِي قَالَ يَا رَبِّ نَعَمْ أَنَا أُحِبُّكَ فَكَيْفَ أُحَبِّبُكَ إِلَى خَلْقِكَ قَالَ اذْكُرْ أَيَادِيَّ عِنْدَهُمْ فَإِنَّكَ إِذَا ذَكَرْتَ ذَلِكَ لَهُمْ أَحَبُّونِي(۱).

**[ترجمه]قصص الأنبياء: صدوق از پیامبر صلی‌الله علیه و آله نقل می کند

ص: ۳۷

که فرمود: خداونـد متعـال به داوود علیه السـلام فرمود: مرا دوست داشـته بـاش و مخلوقـاتم را به دوسـتی من وادار کن، داوود گفت: پروردگارا، بله من تو را دوست دارم ولی چگونه مخلوقاتت را به دوستیت وادار کنم؟ خداونـد فرمود: نعمتهایم را برای آنان ذکر کن، پس اگر چنین کنی آنان مرا دوست خواهند داشت. - . نسخه خطی قصص الأنبیاء -

**[ترجمه]

«۱۷»

ص، قصص الأنبياء عليهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَى الصَّدُوقِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِيسَى عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُوقَةَ عَنْ عِيسَى الْفَرَّاءِ وَ أَبِي عَلِيٍّ الْعَطَّارِ عَنْ رَجُلٍ عَنِ الثُّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: بَيْنَا دَاوُدُ عليه السلام جَالِسٌ وَ عِنْدَهُ شَابٌّ رَثُّ الْهَيْئَةِ يُكْثِرُ الْجُلُوسَ عِنْدَهُ وَ يُطِيلُ الصَّمْتَ إِذْ أَتَاهُ مَلَكُ الْمَوْتِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَ أَحَدَّ (۲)مَلَكُ الْمَوْتِ النَّظَرَ إِلَى الشَّابِّ فَقَالَ دَاوُدُ عليه السلام نَظَرْتَ إِلَى هَذَا فَقَالَ نَعَمْ إِنِّي أُمِرْتُ بِقَبْضِ رُوحِهِ (۳)إِلَى سَبْعَةِ أَيَّامٍ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ فَرَحِمَهُ دَاوُدُ فَقَالَ يَا شَابُّ هَلْ لَكَ امْرَأَةٌ قَالَ لَا وَ مَا تَزَوَّجْتُ قَطُّ قَالَ دَاوُدُ عليه السلام فَأْتِ فُلَاناً رَجُلًا كَانَ عَظِيمَ الْقَدْرِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ فَقُلْ لَهُ إِنَّ دَاوُدَ يَأْمُرُكَ أَنْ تُزَوِّجَنِي ابْنَتَكَ وَ تُدْخِلَهَا اللَّيْلَةَ وَ خُذْ مِنَ النَّفَقَةِ مَا تَحْتَاجُ إِلَيْهِ وَ كُنْ عِنْدَهَا فَإِذَا مَضَتْ سَبْعَةُ أَيَّامٍ فَوَافِنِي فِي هَذَا الْمَوْضِعِ فَمَضَى الشَّابُّ بِرِسَالَةِ دَاوُدَ عليه السلام فَزَوَّجَهُ الرَّجُلُ ابْنَتَهُ وَ أَدْخَلُوهَا عَلَيْهِ (۴)وَ أَقَامَ عِنْدَهَا سَبْعَةَ أَيَّامٍ ثُمَّ وَافَى دَاوُدَ يَوْمَ الثَّامِنِ فَقَالَ لَهُ دَاوُدُ عليه السلام يَا شَابُّ كَيْفَ رَأَيْتَ مَا كُنْتَ فِيهِ قَالَ مَا كُنْتُ فِي نِعْمَةٍ وَ لَا سُرُورٍ قَطُّ أَعْظَمَ مِمَّا كُنْتُ فِيهِ قَالَ دَاوُدُ اجْلِسْ فَجَلَسَ وَ دَاوُدُ يَنْتَظِرُ أَنْ يُقْبَضَ رُوحُهُ فَلَمَّا طَالَ قَالَ انْصَرِفْ إِلَى مَنْزِلِكَ فَكُنْ مَعَ أَهْلِكَ فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الثَّامِنِ (۵)فَوَافِنِي هَاهُنَا فَمَضَى الشَّابُّ ثُمَّ وَافَاهُ يَوْمَ الثَّامِنِ وَ جَلَسَ عِنْدَهُ ثُمَّ انْصَرَفَ أُسْبُوعاً آخَرَ ثُمَّ أَتَاهُ وَ جَلَسَ فَجَاءَ مَلَكُ الْمَوْتِ إِلَى دَاوُدَ عليه السلام فَقَالَ دَاوُدُ أَ لَسْتَ حَدَّثْتَنِي بِأَنَّكَ أُمِرْتَ بِقَبْضِ رُوحِ هَذَا الشَّابِّ إِلَى سَبْعَةِ أَيَّامٍ قَالَ بَلَى فَقَالَ فَقَدْ مَضَتْ ثَمَانِيَةٌ وَ ثَمَانِيَةٌ وَ ثَمَانِيَةٌ قَالَ يَا دَاوُدُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى رَحِمَهُ بِرَحْمَتِكَ لَهُ فَأَخَّرَ فِي أَجَلِهِ ثَلَاثِينَ سَنَةً (۶).

**[ترجمه]قصـص الأنبیاء: با اسـتناد به صدوق از امام باقر علیها السـلام روایت است که فرمود: در حالی که داوود علیه السـلام نشسـته بود و جوانی بـا قیـافه‌ای فرسوده که بسـیار نزد او می‌نشـست و سـکوت به درازا می‌کشانـد حضور داشت، فرشـته مرگ سراغش آمـد و بر او درود فرسـتاد و به جوانی که نزد او بود خیره شـد، داوود گفت: به این جوان نگاه می‌کنی؟ فرشـته مرگ گفت: بله، به من امر شـده که هفت روز دیگر در این مکان جان او را بسـتانم، پس داوود دلش برای آن جوان به رحم آمـد و به او گفت: ای جوان آیا همسر داری؟ جوان گفت: خیر، و هرگز ازدواج نکرده‌ام، داوود علیه السـلام گفت: به سراغ فلانی- که مردی والاشأن در میان بنی اسرائیل بود- برو و به او بگو: داوود به تو فرمان می‌دهـد که دخترت را به ازدواج من درآوری

و امشب او را نزد من بیاوری؛ و از نفقه هرآنچه نیاز داری برگیر و نزد همسرت بمان و بعداز گـذشت هفت روز به این مکان بـازگرد، جوان پیـام داوود علیه السـلام را به مقصـد رسانـد، پس آن مرد دخترش را به ازدواج او درآورد و خانواده دختر او را نزد آن جوان بردند و جوان هفت روز در کنار او ماند، سپس در روز هشتم نزد داوود برگشت، داوود علیه السلام به او گفت: ای جوان اوضاع و احوالی که در آن بودی را چگونه یافتی؟ گفت: هرگز در نعمت و سروری این چنینی نبودهام، داوود گفت: بنشین، پس جوان نشست و داوود منتظر بود که روح او گرفته شود، ولی وقت طولانی شد پس داوود گفت: به خانهات بازگرد و با خانوادهات باش، و روز هشتم به این مکان و نزد من بازگرد، جوان رفت و روز هشتم بازگشت و نزد داوود نشست، سپس یک هفته دیگر گذشت و آن پسر نزد داوود بازگشت و نشست، پس فرشته مرگ نزد داوود علیه السلام آمد و به او گفت: آیا به تو نگفتم که به من فرمان داده شده که بعد از گذشت هفت روز، جان این جوان را بگیرم؟ داوود گفت: بله، فرشته مرگ گفت: اکنون سه هفته گذشته است، ای داوود خداوند متعال به خاطر رحم ودلسوزی تو نسبت به او، رحم کرد و اجلش را سی سال به تأخیر انداخت. - . نسخه خطی قصص الأنبياء -

**[ترجمه]

«۱۸»

ص، قصص الأنبياء عليهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَى الصَّدُوقِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ

ص: ۳۸

۱- قصص الأنبياء مخطوط. م.

۲- أحد إليه النظر: بالغ فى النظر إليه.

۳- فى نسخة: انى امرت أن أقبض روحه.

۴- أى أدخلها أهلها عليه.

۵- كذا.

۶- قصص الأنبياء مخطوط. م.

أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الْحَلَبِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: أَوْحَی اللَّهُ تَعَالَی إِلَی دَاوُدَ علیه السلام أَنَّ خَلَادَهَ (۱)بِنْتَ أَوْسٍ بَشِّرْهَا بِالْجَنَّهِ وَ أَعْلِمْهَا أَنَّهَا قَرِینَتُکَ فِی الْجَنَّهِ فَانْطَلَقَ إِلَیْهَا فَقَرَعَ الْبَابَ عَلَیْهَا فَخَرَجَتْ وَ قَالَتْ هَلْ نَزَلَ فِیَّ شَیْ ءٌ قَالَ نَعَمْ قَالَتْ وَ مَا هُوَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَی أَوْحَی إِلَیَّ وَ أَخْبَرَنِی أَنَّکِ قَرِینَتِی فِی الْجَنَّهِ وَ أَنْ أُبَشِّرَکِ بِالْجَنَّهِ قَالَتْ أَ وَ یَکُونُ اسْمٌ وَافَقَ اسْمِی قَالَ إِنَّکِ لَأَنْتِ هِیَ قَالَتْ یَا نَبِیَّ اللَّهِ مَا أُکَذِّبُکَ وَ لَا وَ اللَّهِ مَا أَعْرِفُ مِنْ نَفْسِی مَا وَصَفْتَنِی بِهِ قَالَ دَاوُدُ علیه السلام أَخْبِرِینِی عَنْ ضَمِیرِکِ وَ سَرِیرَتِکِ مَا هُوَ قَالَتْ أَمَّا هَذَا فَسَأُخْبِرُکَ بِهِ أُخْبِرُکَ أَنَّهُ لَمْ یُصِبْنِی وَجَعٌ قَطُّ نَزَلَ بِی کَائِناً مَا کَانَ وَ مَا نَزَلَ ضُرٌّ بِی حَاجَهٌ وَ جُوعٌ (۲)کَائِناً مَا کَانَ إِلَّا صَبَرْتُ عَلَیْهِ وَ لَمْ أَسْأَلِ اللَّهَ کَشْفَهُ عَنِّی حَتَّی یُحَوِّلَهُ اللَّهُ عَنِّی إِلَی الْعَافِیَهِ وَ السَّعَهِ وَ لَمْ أَطْلُبْ بِهَا بَدَلًا وَ شَکَرْتُ اللَّهَ عَلَیْهَا وَ حَمِدْتُهُ فَقَالَ دَاوُدُ علیه السلام فَبِهَذَا بَلَغْتِ مَا بَلَغْتِ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ هَذَا دِینُ اللَّهِ الَّذِی ارْتَضَاهُ لِلصَّالِحِینَ (۳).

**[ترجمه]قصص الأنبیاء: با استناد به شیخ صدوق

ص: ۳۸

از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: خداوند متعال به داوود علیه السلام وحی نمود: به خلّاده دختر أوس مژده بهشت بده، و او را از این مسأله آگاه کن که قرین و هم نشین تو در بهشت خواهد بود. پس داوود به سوی او راه افتاد و بر در خانه‌اش کوبید، خلّاده خارج شد و گفت: آیا درباره من چیزی نازل شده است؟ داوود گفت: بله، خلّاده گفت: و آن چیست؟ داوود گفت: خداوند متعال به من وحی فرمود و خبر داد که تو هم نشین من در بهشت هستی و مرا امر فرمود که تو را به بهشت بشارت دهم، خلّاده گفت: شاید منظور شخص دیگری باشد که با من تشابه اسمی دارد، داوود گفت: تو خودِ همان شخص هستی، خلّاده گفت: ای پیامبر خدا تو را تکذیب نمی‌کنم، نه، ولی به خدا سوگند آنچه که مرا به آن توصیف کردی در خود سراغ ندارم، داوود علیه السلام گفت: مرا از باطن و درون خود با خبر ساز که چگونه است؟ خلّاده گفت: این است که تو را به آن خبر می‌دهم، تو را آگاه می کنم از اینکه هیچ درد و بیماری و ضرر و حاجت و گرسنگی و هر مشکلی که باشد بر من نازل نشد مگر آنکه بر آن صبر کردم و از خدا طلب برطرف شدنش را نکردم تا اینکه خداوند خود آن را به عافیت و فراخی تبدیل کند، و از خدا تقاضا نکردم که چیزی را جایگزین آن سازد و خداوند را بر وجود آن شکر و ستایش کردم، داوود علیه السلام گفت: و با این رفتار است که به این مرتبه رسیده‌ای، سپس امام صادق علیه السلام فرمود: و این همان دینی است که خداوند برای صالحان پسندیده است. - . نسخه خطی قصص الأنبیاء -

**[ترجمه]

«۱۹»

ختص، الإختصاص قَالَ اللَّهُ لِدَاوُدَ یَا دَاوُدُ احْذَرِ الْقُلُوبَ الْمُعَلَّقَهَ بِشَهَوَاتِ الدُّنْیَا فَإِنَّ عُقُولَهَا مَحْجُوبَهٌ عَنِّی (۴).

**[ترجمه]کتاب الاختصاص: خداوند به داوود فرمود: ای داوود از قلبهای وابسته به شهوت دنیا برحذر باش که عقل هایشان دور و پوشیده است از معرفت من. - . نسخه خطی اختصاص -

**[ترجمه]

«۲۰»

كا، الكافی أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَعِيدِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: فِی حِكْمَةِ آلِ دَاوُدَ علیه السلام عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ عَارِفاً بِزَمَانِهِ مُقْبِلًا عَلَى شَأْنِهِ حَافِظاً لِلِسَانِهِ (۵).

**[ترجمه]الكافی: از امام صادق علیه السلام روايت است كه فرمود: در حكمت آل داوود علیه السلام چنين آمده است: عاقل بايد آگاه از زمان حال و واقف بر آينده امور و نگه دارنده زبان خويش باشد. - . اصول الكافی ۲ : ۱۱۶ -

**[ترجمه]

«۲۱»

كا، الكافی عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِی الْمِقْدَامِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: فِيمَا أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى دَاوُدَ علیه السلام يَا دَاوُدُ كَمَا أَنَّ أَقْرَبَ النَّاسِ مِنَ اللَّهِ الْمُتَوَاضِعُونَ كَذَلِكَ أَبْعَدُ النَّاسِ مِنَ اللَّهِ الْمُتَكَبِّرُونَ (۶).

ص: ۳۹

۱- فی قصص الأنبياء للجزائری: «جلاده» بالجيم.

۲- فی نسخه: و ما نزل ضربی و حاجه و جوع.

۳- قصص الأنبياء مخطوط.

۴- الاختصاص مخطوط.

۵- أصول الكافی: ۲: ۱۱۶.

۶- أصول الكافی: ۲: ۱۲۳.

**[ترجمه]الکافی: عده ای از یاران ما از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: از جمله آنچه خداوند متعال بر داوود علیه السلام وحی کرد این بود: ای داوود آن‌گونه که متواضعان نزدیک‌ترین مردم به خدا هستند، به همان ترتیب متکبران دورترین مردم از او هستند. - . اصول الکافی ۲ : ۱۲۳ -

ص: ۳۹

**[ترجمه]

«۲۲»

کا، الکافی عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ یُونُسَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِدَاوُدَ علیه السلام یَا دَاوُدُ بَشِّرِ الْمُذْنِبِینَ وَ أَنْذِرِ الصِّدِّیقِینَ قَالَ کَیْفَ أُبَشِّرُ الْمُذْنِبِینَ وَ أُنْذِرُ الصِّدِّیقِینَ قَالَ یَا دَاوُدُ بَشِّرِ الْمُذْنِبِینَ أَنِّی أَقْبَلُ التَّوْبَةَ وَ أَعْفُو عَنِ الذَّنْبِ وَ أَنْذِرِ الصِّدِّیقِینَ أَنْ لَا یُعْجَبُوا بِأَعْمَالِهِمْ فَإِنَّهُ لَیسَ عَبْدٌ أَنْصِبُهُ لِلْحِسَابِ إِلَّا هَلَکَ (۱).

**[ترجمه]الکافی: علی بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: خداوند متعال به داوود علیه السلام فرمود: ای داوود گناهکاران را بشارت و صدّیقان را بیم بده، داوود گفت: چگونه گناهکاران را بشارت و صدیقان را بیم دهم؟ خداوند فرمود: ای داوود، گناهکاران را بشارت بده به اینکه من توبه را می‌پذیرم و گناه را می‌بخشایم، و صدیقان را بیم بده که به اعمال خویش مغرور نشوند زیرا بنده‌ای نیست که من او را در مقام محاسبه قرار دهم مگر این که هلاک شود.

**[ترجمه]

«۲۳»

إِرْشَادُ الْقُلُوبِ، رُوِیَ أَنَّ اللَّهَ أَوْحَی إِلَی دَاوُدَ علیه السلام مَنْ أَحَبَّ حَبِیباً صَدَّقَ قَوْلَهُ وَ مَنْ آنَسَ بِحَبِیبٍ قَبِلَ قَوْلَهُ وَ رَضِیَ فِعْلَهُ وَ مَنْ وَثِقَ بِحَبِیبٍ اعْتَمَدَ عَلَیْهِ وَ مَنِ اشْتَاقَ إِلَی حَبِیبٍ جَدَّ فِی السَّیْرِ إِلَیْهِ یَا دَاوُدُ ذِکْرِی لِلذَّاکِرِینَ وَ جَنَّتِی لِلْمُطِیعِینَ وَ زِیَارَتِی لِلْمُشْتَاقِینَ وَ أَنَا خَاصَّةً لِلْمُطِیعِینَ (۲).

**[ترجمه]إرشاد القلوب: روایت شده که خداوند متعال به داوود علیه السلام وحی نمود: هر کسی که محبوبی را دوست بدارد سخنش را تصدیق می‌کند، هر کسی که به وجود دوستی انس گرفته باشد سخنش را قبول می‌کند و از کارش راضی خواهد بود، هر کسی که به دوستداری اطمینان داشته باشد به او اعتماد می‌کند، و هر کسی که شیفته و مشتاق محبوبی گردد در رفتن به سویش جدّیت به خرج می‌دهد. ای داوود، ذکر و یاد من برای ذکر کنندگان، بهشتم برای فرمانبرداران، دیدار من برای مشتاقان است و خودم مخصوص آنانی هستم که اطاعتم را به جای می‌آورند. - . إرشاد القلوب ۱ : ۹۳ -

**[ترجمه]

«۲۴»

وَ إِنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَى دَاوُدَ قُلْ لِفُلَانٍ الْجَبَّارِ إِنِّی لَمْ أَبْعَثْکَ لِتَجْمَعَ الدُّنْیَا عَلَى الدُّنْیَا وَ لَکِنْ لِتَرُدَّ عَنِّی دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ وَ تَنْصُرَهُ فَإِنِّی آلَیْتُ عَلَى نَفْسِی أَنْ أَنْصُرَهُ وَ أَنْتَصِرَ لَهُ مِمَّنْ ظُلِمَ بِحَضْرَتِهِ وَ لَمْ یَنْصُرْهُ (۳).

**[ترجمه]خداوند به داوود وحی کرد: به فلان جبّار بگو: به راستی که من تو را نفرستاده‌ام که مال دنیا را بر مال بیفزایی، بلکه فرستاده شده‌ای که دعوت مظلوم را به جای من پاسخ گویی و او را یاری رسانی، به راستی که من بر خود لازم گردانده‌ام که مظلوم را یاری رسانم و انتقام کسی که در درگاهش مظلوم واقع شده و یاریش نرسانده است را از او بگیرم. - . إرشاد القلوب ۱ : ۹۳ -

**[ترجمه]

«۲۵»

وَ أَوْحَى اللَّهُ إِلَى دَاوُدَ علیه السلام اشْکُرْنِی حَقَّ شُکْرِی قَالَ إِلَهِی أَشْکُرُکَ حَقَّ شُکْرِکَ وَ شُکْرِی إِیَّاکَ نِعْمَةٌ مِنْکَ فَقَالَ الْآنَ شَکَرْتَنِی (۴)وَ قَالَ دَاوُدُ علیه السلام یَا رَبِّ وَ کَیْفَ کَانَ آدَمُ یَشْکُرُکَ حَقَّ شُکْرِکَ وَ قَدْ جَعَلْتَهُ أَبَ أَنْبِیَائِکَ وَ صِفْوَتَکَ وَ أَسْجَدْتَ لَهُ مَلَائِکَتَکَ فَقَالَ إِنَّهُ عَرَفَ أَنَّ ذَلِکَ مِنْ عِنْدِی فَکَانَ اعْتِرَافُهُ بِذَلِکَ حَقَّ شُکْرِی (۵).

**[ترجمه]و خداوند به داوود علیه السلام وحی کرد: آن‌گونه که شایسته است شکر و سپاس مرا به جا آور، داوود گفت: خداوندا، سپاس تو را به صورت شایسته به جا می‌آورم و شکر گزاری من از تو به منزله نعمتی است از جانب تو، خداوند فرمود: اکنون سپاسم را به جا آوردی، و داوود علیه السلام گفت: پروردگارا، آدم چگونه به صورت شایسته سپاس تو به جای می‌آورد در حالی که تو او را پدر پیامبران و برگزیده خودت قرار دادی و ملائکه خویش را به سجده او درآوردی؟ خداوند فرمود: آدم فهمید که آن صفات و خصوصیات را من به او داده‌ام و با اعتراف به این مسأله سپاس مرا به صورت شایسته به جا آورد. - . إرشاد القلوب ۱ : ۱۵۰ -

**[ترجمه]

«۲۶»

وَ رُوِیَ أَنَّ دَاوُدَ علیه السلام خَرَجَ مُصْحِراً مُنْفَرِداً فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَیْهِ یَا دَاوُدُ مَا لِی أَرَاکَ وَحْدَانِیّاً فَقَالَ إِلَهِی اشْتَدَّ الشَّوْقُ مِنِّی إِلَى لِقَائِکَ وَ حَالَ بَیْنِی وَ بَیْنَکَ خَلْقُکَ (۶)

ص: ۴۰

۱- أصول الکافی ۲: ۳۱۴.

۲- إرشاد القلوب ۱: ۷۳- ۷۴ و فیه: للمحبین.

۳- إرشاد القلوب ۱: ۹۳.

۴- فی المصدر: کیف أشکرک حقّ شکرک و شکری ایاک نعمه منک؟ فقال: الآن شکرتنی حق شکری.

۵- إرشاد القلوب ۱: ۱۵۰.

۶- فی المصدر: و حال بینی و بین خلقک. قلت: ای حال الشوق إلیک بینی و بینهم فترکتهم و اقبلت إلیک.

فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَإِنَّكَ إِنْ تَأْتِنِي بِعَبْدٍ آبِقٍ أَثْبَتُّكَ فِي اللَّوْحِ حَمِيداً (۱).

**[ترجمه]و روایت شده که داوود علیه السلام به تنهایی راهی بیابان شد، پس خدا به او وحی فرمود: ای داوود، چه شده که تو را تنها می‌بینم؟ داوود گفت: خداوندا، رغبت من به دیدار تو شدت گرفته و مخلوقاتت بین من و تو مانع ایجاد می‌کنند،

ص: ۴۰

پس خدا به او وحی فرمود: به سوی آنان بازگرد که اگر حتی برده‌ای فراری را به درگاه من بازگردانی، اسمت را در لوح المحفوظ به صورتی ستوده شده ثابت می‌گردانم. -. إرشاد القلوب ۱ : ۲۰۸ -

**[ترجمه]

«۲۷»

نبه، تنبیه الخاطر رُوِيَ أَنَّهُ مَكْتُوبٌ فِي حِكْمَةِ آلِ دَاوُدَ حَقٌّ عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ لَا يَغْفُلَ عَنْ أَرْبَعِ سَاعَاتٍ فَسَاعَةٌ فِيهَا يُنَاجِي رَبَّهُ وَ سَاعَةٌ فِيهَا يُحَاسِبُ نَفْسَهُ وَ سَاعَةٌ يُفْضِي إِلَى إِخْوَانِهِ (۲)الَّذِينَ يَصْدُقُونَهُ عَنْ عُيُوبِ نَفْسِهِ (۳)وَ سَاعَةٌ يُخَلِّي بَيْنَ نَفْسِهِ وَ لَذَّتِهَا فِيمَا يَحِلُّ وَ يُحْمَدُ (۴)فَإِنَّ هَذِهِ السَّاعَةَ عَوْنٌ لِتِلْكَ السَّاعَاتِ (۵).

**[ترجمه]تنبیه الخاطر: روایت شده که در حکمت آل داوود چنین نوشته شده است: شایسته است که عاقل از چهار ساعت (وقت و زمان) غفلت نورزد: ساعتی که در آن با پروردگارش مناجات می‌کند، ساعتی که در آن به محاسبه نفس خویش می‌پردازد، ساعتی که به دوستانی می‌پیوندد که عیبهایش را به او گوشزد می‌کنند، و ساعتی که بین خود و لذتهای حلال و ستوده شده خلوت می‌کند، و این ساعت آخر یاری دهنده و پشتیبانی برای ساعات دیگر است. -. تنبیه الخواطر ۲ : ۳۲ -

**[ترجمه]

«۲۸»

يه، من لا يحضره الفقيه فِي الصَّحِيحِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي الْبِلَادِ قَالَ: كَانَتِ امْرَأَةٌ عَلَى عَهْدِ دَاوُدَ علیه السلام يَأْتِيهَا رَجُلٌ يَسْتَكْرِهُهَا عَلَى نَفْسِهَا فَأَلْقَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي نَفْسِهَا فَقَالَتْ لَهُ إِنَّكَ لَا تَأْتِينِي مَرَّةً إِلَّا وَ عِنْدَ أَهْلِكَ مَنْ يَأْتِيهِمْ قَالَ فَذَهَبَ إِلَى أَهْلِهِ فَوَجَدَ عِنْدَ أَهْلِهِ رَجُلًا فَأَتَى بِهِ دَاوُدَ علیه السلام فَقَالَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَتَى إِلَيَّ مَا لَمْ يُؤْتَ إِلَى أَحَدٍ قَالَ وَ مَا ذَاكَ قَالَ وَجَدْتُ هَذَا الرَّجُلَ عِنْدَ أَهْلِي فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى دَاوُدَ قُلْ لَهُ كَمَا تَدِينُ تُدَانُ (۶).

**[ترجمه]مَن لا یحضره الفقیه: در روایت صحیح از ابرهیم بن أبی البلاد نقل شده که گفت: در دوران داوود علیه السلام زنی بود که بر خلاف میل باطنیش مردی سراغ او می‌رفت، پس خداوند به او القا کرد و به آن مرد گفت: هر باری که نزد من می... آیی کسی سراغ همسرت می‌رود و با اوست، پس مرد نزد همسرش رفت و مردی را با او مشاهده کرد، پس آن مرد را نزد داوود علیه السلام آورد و گفت: ای پیامبر خدا، مشکلی برایم پیش آمده که برای کسی پیش نیامده است، داوود گفت: و تو

را چه شده است؟ گفت: این مرد را نزد همسرم مشاهده کردم، پس خداوند به داوود وحی کرد که به او بگو: آن گونه که در مورد دیگران قضاوت می‌کنی در مورد تو قضاوت می‌شود. - . من لایحضره الفقیه : ۴۷۱ -

**[ترجمه]

«۲۹»

کا، الکافی مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ مُفَضَّلٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: أَوْحَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَی دَاوُدَ علیه السلام مَا اعْتَصَمَ بِی عَبْدٌ مِنْ عِبَادِی دُونَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِی عَرَفْتُ ذَلِکَ مِنْ نِیَّتِهِ ثُمَّ تَکِیدُهُ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِیهِنَّ إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ الْمَخْرَجَ مِنْ بَیْنِهِنَّ وَ مَا اعْتَصَمَ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِی بِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِی عَرَفْتُ ذَلِکَ مِنْ نِیَّتِهِ إِلَّا قَطَعْتُ أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ مِنْ یَدَیْهِ (۷)وَ أَسَخْتُ الْأَرْضَ مِنْ تَحْتِهِ (۸)وَ لَمْ أُبَالِ بِأَیِّ وَادٍ تَهَالَکَ (۹).

ص: ۴۱

۱- إرشاد القلوب ۱: ۲۰۸ و فیه: اثبتک فی اللوح جمیلا.

۲- أی وصل الیهم.

۳- فی نسخه: علی عیوب نفسه.

۴- فی المصدر: فیما یحل و یجمل.

۵- تنبیه الخواطر ۲: ۲۳.

۶- من لا یحضره الفقیه: ۴۷۱.

۷- فی المصدر: الا قطعت أسباب السماوات و الأرض من یدیه.

۸- قال المصنّف فی مرآه العقول: و اسخت بالخاء المعجمه و تشدید التاء من السخت هو الشدید، و هو من اللغات المشترکه بین العرب و العجم، أی لا- ینبت له زرع و لا- یخرج له خیر من الأرض، أو من السوخ و هو الانخساف علی بناء الافعال ای خسفت الأرض به، و ربما یقرأ بالحاء المهمله من السیاحه کنایه عن الزلزله.

۹- أصول الکافی ۲: ۶۳، و فی نسخه: هلک.

**[ترجمه]الکافی: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: خداوند متعال به داوود علیه السلام وحی فرمود: هیچ بنده‌ای از بندگانم بدون توجه به دیگر مخلوقاتم به من متوسل نمی‌شود مگر آنکه آن را از نیتش می فهمم و اگر آسمانها و زمین و آنچه در آنهاست در سدد اذیت و آزار او برآیند، فرصت خارج شدن از بین آنها را برای او فراهم می کنم، و هیچ بنده‌ای از بندگانم به مخلوقی از مخلوقاتم متوسل نمی‌شود مگر آنکه آن را از نیتش می‌فهمم و اسباب آسمانها را از دستانش قطع می کنم و زمین را زیر پایش سخت می گردانم و اهمیت نمی‌دهم که در چه وادی و بیابانی به هلاکت می‌رسد. - . اصول الکافی ۲ : ۶۳ -

**[ترجمه]

«۳۰»

تم، فلاح السائل مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: أَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِلَى دَاوُدَ علیه السلام قُلْ لِلْجَبَّارِينَ لَا يَذْكُرُونِي فَإِنَّهُ لَا يَذْكُرُنِي عَبْدٌ إِلَّا ذَكَرْتُهُ وَ إِنْ ذَكَرُونِي ذَكَرْتُهُمْ فَلَعَنْتُهُمْ (۱).

**[ترجمه]فلاح السائل: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: خداوند متعال به داوود علیه السلام وحی فرمود: به متکبران یاغی و سرکش بگو: مرا یاد نمی کنند، در حالی که هر بنده‌ای که مرا به یاد داشته باشد از او یاد خواهم کرد، و اگر متکبران مرا یاد کنند آنان را یاد می کنم پس لعنتشان می کنم. - . نسخه خطی فلاح السائل -

**[ترجمه]

«۳۱»

ين، كتاب حسين بن سعيد و النوادر ابْنُ أَبِي الْبِلَادِ عَنْ سَعْدٍ الْإِسْكَافِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ عَابِدٌ فَأُعْجِبَ بِهِ دَاوُدُ علیه السلام فَأَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِلَيْهِ لَا يُعْجِبْكَ شَيْ ءٌ مِنْ أَمْرِهِ فَإِنَّهُ مُرَاءٍ قَالَ فَمَاتَ الرَّجُلُ فَأُتِيَ دَاوُدُ فَقِيلَ لَهُ مَاتَ الرَّجُلُ فَقَالَ ادْفِنُوا صَاحِبَكُمْ قَالَ فَأَنْكَرَتْ ذَلِكَ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ قَالُوا كَيْفَ لَمْ يَحْضُرْهُ قَالَ فَلَمَّا غُسِّلَ قَامَ خَمْسُونَ رَجُلًا فَشَهِدُوا بِاللَّهِ مَا يَعْلَمُونَ مِنْهُ إِلَّا خَيْراً فَلَمَّا صَلَّوْا عَلَيْهِ قَامَ خَمْسُونَ رَجُلًا فَشَهِدُوا بِاللَّهِ مَا يَعْلَمُونَ إِلَّا خَيْراً فَلَمَّا دَفَنُوهُ قَالَ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى دَاوُدَ علیه السلام مَا مَنَعَكَ أَنْ تَشْهَدَ فُلَاناً قَالَ الَّذِي أَطْلَعْتَنِي عَلَيْهِ مِنْ أَمْرِهِ قَالَ إِنْ كَانَ لَكَذَلِكَ وَ لَكِنْ شَهِدَهُ قَوْمٌ مِنَ الْأَحْبَارِ وَ الرُّهْبَانِ فَشَهِدُوا لِي مَا يَعْلَمُونَ إِلَّا خَيْراً فَأَجَزْتُ شَهَادَتَهُمْ عَلَيْهِ وَ غَفَرْتُ لَهُ عِلْمِي فِيهِ (۲).

**[ترجمه]کتاب حسین بن سعید والنوادر: از امام باقر علیه السلام روایت است که فرمود: در میان بنی اسرائیل عابدی بود که داوود علیه السلام شیفته (رفتار) او بود، پس خداوند متعال به او وحی فرمود: هیچ کاری از کارهای او تو را به شگفت وا ندارد چرا که ریا کار است، آن‌گاه آن مرد فوت کرد پس داوود سر رسید و به او گفته شد: آن مرد فوت کرد؛ داوود گفت: دوست وهمراهتان را دفن کنید، ولی بنی اسرائیل این کار را انکار کردند و گفتند: چگونه در مراسم دفن او حضور نمی‌یابی؟

و آن‌گاه که غسل داده شد پنجاه مرد برخاستند و خداوند را شاهد گرفتند که چیزی جز خیر و نیکی از او نمی‌دانند، و به هنگام نماز خواندن بر او نیز پنجاه مرد برخاستند و خداوند را شاهد گرفتند که چیزی جز خیر و نیکی از او نمی‌دانند، بعد از آنکه او را دفن کردند خداوند متعال به داوود علیه السلام وحی فرمود: چه چیز تو را از شهادت دادن بر او منع کرد؟ داوود گفت: وضعیت او که مرا از آن آگاه کردی، خداوند فرمود: اگرچه وضعیت او چنان بود ولی گروهی از عالمان و راهبان برای او شهادت دادند، مرا شاهد گرفتند که چیزی جز خیر ونیکی از او نمی‌دانند، پس شهادت آنان بر او را پذیرفتم و آنچه را در مورد او می دانستم بخشودم. - . نسخه خطی -

**[ترجمه]

«۳۲»

ج، الإحتجاج یـد، التوحید ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِیِّ عَنِ الرِّضَا علیه السلام فِیمَا احْتَجَّ بِهِ عَلَی أَهْلِ الْمِلَلِ قَالَ لِرَأْسِ الْجَالُوتِ قَالَ دَاوُدُ علیه السلام فِی زَبُورِهِ (۳)اللَّهُمَّ ابْعَثْ مُقِیمَ السُّنَّهِ بَعْدَ الْفَتْرَهِ فَهَلْ تَعْرِفُ نَبِیّاً أَقَامَ السُّنَّهَ بَعْدَ الْفَتْرَهِ غَیْرَ مُحَمَّدٍ (۴).

**[ترجمه]احتجاج، توحید، عیون أخبار الرضا: امام رضا علیه السلام در میان دلایلی که در مقابل اهل ملّتها بیان داشت به رأس الجالوت فرمود: داوود علیه السلام در زبورش گفت: خداوندا، بعد از مدتی بر پا دارنده سنت و روش نیک را مبعوث گردان. و آیا پیامبری غیر از محمد را می‌شناسی که سنت را بعد از مدتی به پا داشته باشد؟ - . احتجاج الطبرسی : ۲۳۱ ، توحید الصدوق : ۴۴۲ ، عیون الأخبار : ۹۳ -

**[ترجمه]

«۳۳»

عده، عده الداعی فِیمَا أَوْحَی اللَّهُ إِلَی دَاوُدَ علیه السلام مَنِ انْقَطَعَ إِلَیَّ كَفَیْتُهُ وَ مَنْ سَأَلَنِی أَعْطَیْتُهُ وَ مَنْ دَعَانِی أَجَبْتُهُ وَ إِنَّمَا أُؤَخِّرُ دَعْوَتَهُ وَ هِیَ مُعَلَّقَهٌ وَ قَدِ اسْتَجَبْتُهَا حَتَّی یَتِمَّ قَضَائِی فَإِذَا تَمَّ قَضَائِی أَنْفَذْتُ مَا سَأَلَ قُلْ لِلْمَظْلُومِ إِنَّمَا أُؤَخِّرُ دَعْوَتَكَ وَ قَدِ اسْتَجَبْتُهَا لَكَ عَلَی (۵)

۱- فلاح السائل مخطوط.

۲- مخطوط قوله: و غفرت له أی سترت له ما كنت اعلم من عمله.

۳- فی المصدر: قال داود علیه السلام فی زبوره و انت تقرؤه.

۴- احتجاج الطبرسیّ: ۲۳۱، توحید الصدوق: ۴۴۲، عیون الأخبار: ۹۳ و قد اخرج الحدیث بتمامه و شرحه فی كتاب الاحتجاجات راجع ۱۰: ۲۹۹- ۳۱۸.

۵- فی المصدر: و قد استجبتها لک حتّی یتم قضائی لک علی من ظلمک.

مَنْ ظَلَمَکَ لِضُرُوبٍ کَثِیرَهٍ غَابَتْ عَنْکَ وَ أَنَا أَحْکَمُ الْحَاکِمِینَ إِمَّا أَنْ تَکُونَ قَدْ ظَلَمْتَ رَجُلًا فَدَعَا عَلَیْکَ فَتَکُونُ هَذِهِ بِهَذِهِ لَا لَکَ وَ لَا عَلَیْکَ وَ إِمَّا أَنْ تَکُونَ لَکَ دَرَجَهٌ فِی الْجَنَّهِ لَا تَبْلُغُهَا عِنْدِی إِلَّا بِظُلْمِهِ لَکَ لِأَنِّی أَخْتَبِرُ عِبَادِی فِی أَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ وَ رُبَّمَا أَمْرَضْتُ الْعَبْدَ فَقَلَّتْ صَلَاتُهُ وَ خِدْمَتُهُ وَ لَصَوْتُهُ إِذَا دَعَانِی فِی کُرْبَتِهِ أَحَبُّ إِلَیَّ مِنْ صَلَاهِ الْمُصَلِّینَ وَ لَرُبَّمَا صَلَّی الْعَبْدُ فَأَضْرِبُ بِهَا وَجْهَهُ وَ أَحْجُبُ عَنِّی صَوْتَهُ أَ تَدْرِی مَنْ ذَلِکَ یَا دَاوُدُ ذَلِکَ الَّذِی یُکْثِرُ الِالْتِفَاتَ إِلَی حُرَمِ الْمُؤْمِنِینَ بِعَیْنِ الْفِسْقِ وَ ذَلِکَ الَّذِی حَدَّثَتْهُ نَفْسُهُ لَوْ وَلِیَ أَمْراً لَضَرَبَ فِیهِ الْأَعْنَاقَ ظُلْماً یَا دَاوُدُ نُحْ عَلَی خَطِیئَتِکَ کَالْمَرْأَهِ الثَّکْلَی عَلَی وَلَدِهَا لَوْ رَأَیْتَ الَّذِینَ یَأْکُلُونَ النَّاسَ بِأَلْسِنَتِهِمْ وَ قَدْ بَسَطْتُهَا بَسْطَ الْأَدِیمِ وَ ضَرَبْتُ نَوَاحِیَ أَلْسِنَتِهِمْ بِمَقَامِعَ مِنْ نَارٍ ثُمَّ سَلَّطْتُ عَلَیْهِمْ مُوَبِّخاً لَهُمْ یَقُولُ یَا أَهْلَ النَّارِ هَذَا فُلَانٌ السَّلِیطُ فَاعْرِفُوهُ کَمْ رَکْعَهٍ طَوِیلَهٍ فِیهَا بُکَاءٌ بِخَشْیَهٍ قَدْ صَلَّاهَا صَاحِبُهَا لَا تُسَاوِی عِنْدِی فَتِیلًا حِینَ نَظَرْتُ فِی قَلْبِهِ فَوَجَدْتُهُ إِنْ سَلَّمَ مِنَ الصَّلَاهِ وَ بَرَزَتْ لَهُ امْرَأَهٌ وَ عَرَضَتْ عَلَیْهِ نَفْسَهَا أَجَابَهَا وَ إِنْ عَامَلَهُ مُؤْمِنٌ خَانَهُ (۱).

(۲)

أَقُولُ: قَالَ السَّیِّدُ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ فِی کِتَابِ سَعْدِ السُّعُودِ رَأَیْتُ فِی زَبُورِ دَاوُدَ علیه السلام فِی السُّورَهِ الثَّانِیَهِ مَا هَذَا لَفْظُهُ (۳)دَاوُدُ إِنِّی جَعَلْتُکَ خَلِیفَهً فِی الْأَرْضِ وَ جَعَلْتُکَ مُسَبِّحِی وَ نَبِیِّی وَ سَیَتَّخِذُ عِیسَی إِلَهاً مِنْ دُونِی مِنْ أَجْلِ مَا مَکَّنْتُ فِیهِ مِنَ الْقُوَّهِ

۱- عدّه الداعی: ۲۲- ۲۳.

۲- قال الثعلبی: قال وهب: لما استخلف داود ابنه سلیمان وعظه فقال: یا بنی ایاک و الهزل فان نفعه قلیل و یهیج العداوه بین الاخوان و ایاک و الغضب فان الغضب یستخف صاحبه، و علیک بتقوی اللّه و طاعته فانهما یغلبان کل شی ء، و ایاک و کثره الغیره علی أهلک من غیر شی ء فان ذلک یورث سوء الظنّ بالناس و ان کانوا برآء، و اقطع طمعک عن الناس فانه هو الغنی، و ایاک و الطمع فهو الفقر الحاضر، و ایاک و ما یعتذر منه من القول، و عود نفسک و لسانک الصدق و الزم الاحسان، و ان استطعت أن یکون یومک خیرا من امسک فافعل، و صل صلاه مودع، و لا تجالس السفهاء، و لا ترد علی عالم، و لا تماره فی الدین، و إذا غضبت فالصق نفسک بالارض و تحول من مکانک، و ارج رحمه اللّه فانها واسعه وسعت کل شی ء. منه رحمه اللّه.

۳- فی المصدر صدر أسقطه المصنّف أو کان سقط عن نسخته و هو هذا: ما یقول الأمم و الشعوب و قد اجتمعوا علی الرب وحده، یریدون لیطفئوا نور اللّه و قدسه، یا داود. اه.

وَ جَعَلْتُهُ يُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِي دَاوُدُ صِفْنِي لِخَلْقِي بِالْكَرَمِ وَ الرَّحْمَهِ وَ أَنِّي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ دَاوُدُ مَنْ ذَا الَّذِي انْقَطَعَ إِلَيَّ فَخَيَّبْتُهُ أَوْ مَنْ ذَا الَّذِي أَنَابَ إِلَيَّ فَطَرَدْتُهُ عَنْ بَابِ إِنَابَتِي مَا لَكُمْ لَا تُقَدِّسُونَ اللَّهَ وَ هُوَ مُصَوِّرُكُمْ وَ خَالِقُكُمْ عَلَى أَلْوَانٍ شَتَّى مَا لَكُمْ لَا تَحْفَظُونَ طَاعَهَ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ تَطْرُدُونَ الْمَعَاصِيَ عَنْ قُلُوبِكُمْ كَأَنَّكُمْ لَا تَمُوتُونَ وَ كَأَنَّ دُنْيَاكُمْ بَاقِيَهٌ لَا تَزُولُ وَ لَا تَنْقَطِعُ (۱)وَ لَكُمْ فِي الْجَنَّهِ عِنْدِي أَوْسَعُ وَ أَخْصَبُ لَوْ عَقَلْتُمْ وَ تَفَكَّرْتُمْ وَ سَتَعْلَمُونَ إِذَا حَضَرْتُمْ وَ صِرْتُمْ إِلَيَّ أَنِّي بِمَا تَعْمَلُ الْخَلْقُ بَصِيرٌ سُبْحَانَ خَالِقِ النُّورِ وَ فِي السُّورَهِ الْعَاشِرَهِ أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَغْفُلُوا عَنِ الْآخِرَهِ وَ لَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاهُ لِبَهْجَهِ الدُّنْيَا وَ نَضَارَتِهَا (۲)بَنِي إِسْرَائِيلَ لَوْ تَفَكَّرْتُمْ فِي مُنْقَلَبِكُمْ وَ مَعَادِكُمْ وَ ذَكَرْتُمُ الْقِيَامَهَ وَ مَا أَعْدَدْتُ فِيهَا لِلْعَاصِينَ قَلَّ ضَحِكُكُمْ وَ كَثُرَ بُكَاؤُكُمْ وَ لَكِنَّكُمْ غَفَلْتُمْ عَنِ الْمَوْتِ وَ نَبَذْتُمْ عَهْدِي وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَ اسْتَخْفَفْتُمْ بِحَقِّي كَأَنَّكُمْ لَسْتُمْ بِمُسِيئِينَ وَ لَا مُحَاسَبِينَ كَمْ تَقُولُونَ وَ لَا تَفْعَلُونَ وَ كَمْ تَعِدُونَ فَتُخْلِفُونَ وَ كَمْ تُعَاهِدُونَ فَتَنْقُضُونَ لَوْ تَفَكَّرْتُمْ فِي خُشُونَهِ الثَّرَى (۳)وَ وَحْشَهِ الْقَبْرِ وَ ظُلْمَتِهِ لَقَلَّ كَلَامُكُمْ وَ كَثُرَ ذِكْرُكُمْ وَ اشْتِغَالُكُمْ لِي إِنَّ الْكَمَالَ كَمَالُ الْآخِرَهِ وَ أَمَّا كَمَالُ الدُّنْيَا فَمُتَغَيِّرٌ وَ زَائِلٌ لَا تَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا أَعْدَدْتُ فِيهَا مِنَ الْآيَاتِ وَ النُّذُرِ وَ حَبَسْتُ الطَّيْرَ فِي جَوِّ السَّمَاءِ يُسَبِّحْنَ وَ يَسْرَحْنَ (۴)فِي رِزْقِي وَ أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ سُبْحَانَ خَالِقِ النُّورِ وَ فِي السُّورَهِ السَّابِعَهَ عَشَرَ دَاوُدُ اسْمَعْ مَا أَقُولُ وَ مُرْ سُلَيْمَانَ يَقُولُ بَعْدَكَ إِنَّ الْأَرْضَ أُورِثُهَا مُحَمَّداً (۵)وَ أُمَّتَهُ وَ هُمْ خِلَافُكُمْ وَ لَا تَكُونُ صَلَاتُهُمْ بِالطَّنَابِيرِ وَ لَا يُقَدِّسُونَ الْأَوْتَارَ فَازْدَدْ مِنْ تَقْدِيسِكَ وَ إِذَا زَمَّرْتُمْ (۶)بِتَقْدِيسِي فَأَكْثِرُوا الْبُكَاءَ بِكُلِّ سَاعَهٍ

۱- فی المصدر: و كأنّ دنياكم باقيه للازل و لا تنقطع.

۲- فی نسخه: و لا تغرنكم الحياه الدنيا لبهجه الدنيا و نضارتها. و فی المصدر: و لا تغرنكم الحياه و بهجه الدنيا و نضارتها، يا بنی إسرائيل. اه.

۳- فی المصدر: لو تفكرتم فی خسوفه الثرى.

۴- سرحت المواشی: ذهبت ترعی.

۵- فی المصدر: يرثها محمّد و امته.

۶- زمر: غنی بالنفخ فی القصب و نحوه. زمر بالحديث: بثه و أذاعه. زمر النعام: صوت و لعلّ المراد هنا هو الأخير. و فی المصدر: زفرتم.

دَاوُدُ قُلْ لِبَنِی إِسْرَائِیلَ لَا تَجْمَعُوا الْمَالَ مِنَ الْحَرَامِ فَإِنِّی لَا أَقْبَلُ صَلَاتَهُمْ وَ اهْجُرْ أَبَاکَ عَلَی الْمَعَاصِی وَ أَخَاکَ عَلَی الْحَرَامِ وَ اتْلُ عَلَی بَنِی إِسْرَائِیلَ نَبَأَ رَجُلَیْنِ کَانَا عَلَی عَهْدِ إِدْرِیسَ فَجَاءَتْ لَهُمَا تِجَارَهٌ وَ قَدْ فُرِضَتْ عَلَیْهِمَا صَلَاهٌ مَکْتُوبَهٌ فَقَالَ الْوَاحِدُ أَبْدَأُ بِأَمْرِ اللَّهِ وَ قَالَ الْآخَرُ أَبْدَأُ بِتِجَارَتِی وَ أَلْحَقُ أَمْرَ اللَّهِ فَذَهَبَ هَذَا لِتِجَارَتِهِ وَ هَذَا لِصَلَاتِهِ فَأَوْحَیْتُ إِلَی السَّحَابِ فَنَفَخَتْ (۱)وَ أَطْلَقَتْ نَاراً وَ أَحَاطَتْ وَ اشْتَغَلَ الرَّجُلُ (۲)بِالسَّحَابِ وَ الظُّلْمَهِ فَذَهَبَتْ تِجَارَتُهُ وَ صَلَاتُهُ وَ کُتِبَ عَلَی بَابِهِ انْظُرُوا مَا تَصْنَعُ الدُّنْیَا وَ التَّکَاثُرُ بِصَاحِبِهِ دَاوُدُ إِنَّ الْکَبَائِرَ وَ الْکِبْرَ حَرَدٌ (۳)لَا یَتَغَیَّرُ أَبَداً فَإِذَا رَأَیْتَ ظَالِماً قَدْ رَفَعَتْهُ الدُّنْیَا فَلَا تَغْبِطْهُ فَإِنَّهُ لَا بُدَّ لَهُ مِنْ أَحَدِ الْأَمْرَیْنِ إِمَّا أَنْ أُسَلِّطَ عَلَیْهِ ظَالِماً أَظْلَمَ مِنْهُ فَیَنْتَقِمَ مِنْهُ وَ إِمَّا أُلْزِمَهُ رَدَّ التَّبِعَاتِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ دَاوُدُ لَوْ رَأَیْتَ صَاحِبَ التَّبِعَاتِ قَدْ جُعِلَ فِی عُنُقِهِ طَوْقٌ مِنْ نَارٍ فَحَاسِبُوا نُفُوسَکُمْ وَ أَنْصِفُوا النَّاسَ وَ دَعُوا الدُّنْیَا وَ زِینَتَهَا یَا أَیُّهَا الْغَفُولُ مَا تَصْنَعُ بِدُنْیَا یَخْرُجُ مِنْهَا الرَّجُلُ صَحِیحاً (۴)وَ یَرْجِعُ سَقِیماً وَ یَخْرُجُ فَیَجْبِی (۵)جِبَایَهً فَیُکَبَّلُ بِالْحَدِیدِ وَ الْأَغْلَالِ وَ یَخْرُجُ الرَّجُلُ صَحِیحاً فَیُرَدُّ قَتِیلًا وَیْحَکُمْ لَوْ رَأَیْتُمُ الْجَنَّهَ وَ مَا أَعْدَدْتُ فِیهَا لِأَوْلِیَائِی مِنَ النَّعِیمِ لَمَا ذُقْتُمْ دَوَاءَهَا بِشَهْوَهٍ (۶)أَیْنَ الْمُشْتَاقُونَ إِلَی لَذِیذِ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ أَیْنَ الَّذِینَ جَعَلُوا مَعَ الضَّحِکِ بُکَاءً أَیْنَ الَّذِینَ هَجَمُوا عَلَی مَسَاجِدِی فِی الصَّیْفِ وَ الشِّتَاءِ انْظُرُوا الْیَوْمَ مَا تَرَی أَعْیُنُکُمْ فَطَالَ مَا کُنْتُمْ تَسْهَرُونَ وَ النَّاسُ نِیَامٌ فَاسْتَمْتِعُوا الْیَوْمَ مَا أَرَدْتُمْ فَإِنِّی قَدْ رَضِیتُ عَنْکُمْ أَجْمَعِینَ وَ لَقَدْ کَانَتْ أَعْمَالُکُمُ الزَّاکِیَهُ تَدْفَعُ سَخَطِی عَنْ أَهْلِ الدُّنْیَا یَا رِضْوَانُ اسْقِهِمْ مِنَ الشَّرَابِ الْآنَ فَیَشْرَبُونَ وَ تَزْدَادُ وُجُوهُهُمْ نَضْرَهً فَیَقُولُ رِضْوَانُ هَلْ تَدْرُونَ لِمَ فَعَلْتُ هَذَا لِأَنَّهُ لَمْ تَطَأْ فُرُوجَکُمْ فُرُوجَ الْحَرَامِ وَ لَمْ

۱- فی نسخه: ففتحت.

۲- فی المصدر: و اشتعل الرجل، قلت: ما فی المتن أصح. و اشتعل فلان: التهب غضبا.

۳- فی نسخه: ان التکاثر و الکبر حرب. و فی المصدر: ان البکاء و الکبر خود لا یتغیر. و الکل مصحف.

۴- الصحیح کما فی المصدر: یدخلها الرجل صحیحا.

۵- جبا یجبو و جبی یجبی الخراج: جمعه. و فی المصدر: فیحیی حیاته. قوله: فیکبل ای یقید.

۶- هکذا فی نسخه و فی المصدر، و فی نسخه اخری: لما ذقتم ذوقا بشهوه.

تَغْبِطُوا الْمُلُوکَ وَ الْأَغْنِیَاءَ غَیْرَ الْمَسَاکِینِ یَا رِضْوَانُ أَظْهِرْ لِعِبَادِی مَا أَعْدَدْتُ لَهُمْ ثَمَانِیَهَ ألف (آلَافِ) ضِعْفٍ یَا دَاوُدُ مَنْ تَاجَرَنِی فَهُوَ أَرْبَحُ التَّاجِرِینَ وَ مَنْ صَرَعَتْهُ الدُّنْیَا فَهُوَ أَخْسَرُ الْخَاسِرِینَ وَیْحَکَ یَا ابْنَ آدَمَ مَا أَقْسَی قَلْبَکَ أَبُوکَ وَ أُمُّکَ یَمُوتَانِ وَ لَیْسَ لَکَ عِبْرَهٌ بِهِمَا یَا ابْنَ آدَمَ أَ لَا تَنْظُرُ إِلَی بَهِیمَهٍ مَاتَتْ فَانْتَفَخَتْ وَ صَارَتْ جِیفَهً وَ هِیَ بَهِیمَهٌ وَ لَیْسَ لَهَا ذَنْبٌ وَ لَوْ وُضِعَتْ أَوْزَارُکَ عَلَی الْجِبَالِ الرَّاسِیَاتِ لَهَدَّتْهَا دَاوُدُ وَ عِزَّتِی مَا شَیْ ءٌ أَضَرَّ عَلَیْکُمْ مِنْ أَمْوَالِکُمْ وَ أَوْلَادِکُمْ وَ لَا أَشَدَّهُ فِی قُلُوبِکُمْ فِتْنَهً مِنْهَا وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ عِنْدِی مَرْفُوعٌ وَ أَنَا بِکُلِّ شَیْ ءٍ مُحِیطٌ سُبْحَانَ خَالِقِ النُّورِ وَ فِی السُّورَهِ الثَّالِثَهِ وَ الْعِشْرِینَ یَا بَنِی الطِّینِ وَ الْمَاءِ الْمَهِینِ (۱)وَ بَنِی الْغَفْلَهِ وَ الْغِرَّهِ لَا تُکْثِرُوا الِالْتِفَاتَ إِلَی مَا حَرَّمْتُ عَلَیْکُمْ فَلَوْ رَأَیْتُمْ مَجَارِیَ الذُّنُوبِ لَاسْتَقْذَرْتُمُوهُ وَ لَوْ رَأَیْتُمُ الْعَطِرَاتِ (۲)قَدْ عُوفِینَ مِنْ هَیَجَانِ الطَّبَائِعِ فَهُنَّ الرَّاضِیَاتُ فَلَا یَسْخَطْنَ أَبَداً وَ هُنَّ الْبَاقِیَاتُ فَلَا یَمُتْنَ أَبَداً کُلَّمَا اقْتَضَّهَا (۳)صَاحِبُهَا رَجَعَتْ بِکْراً أَرْطَبَ مِنَ الزُّبْدِ وَ أَحْلَی مِنَ الْعَسَلِ بَیْنَ السَّرِیرِ وَ الْفِرَاشِ أَمْوَاجٌ تَتَلَاطَمُ مِنَ الْخَمْرِ وَ الْعَسَلِ کُلُّ نَهَرٍ یَنْفُذُ مِنْ آخَرَ وَیْحَکَ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْمُلْکُ الْأَکْبَرُ وَ النَّعِیمُ الْأَطْوَلُ وَ الْحَیَاهُ الرَّغَدَهُ وَ السُّرُورُ الدَّائِمُ وَ النَّعِیمُ الْبَاقِی عِنْدِیَ الدَّهْرُ کُلُّهُ وَ أَنَا الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ سُبْحَانَ خَالِقِ النُّورِ وَ فِی الثَّلَاثِینَ (۴)بَنِی آدَمَ رَهَائِنَ الْمَوْتَی (۵)اعْمَلُوا لِآخِرَتِکُمْ وَ اشْتَرُوهَا بِالدُّنْیَا وَ لَا تَکُونُوا کَقَوْمٍ أَخَذُوهَا لَهْواً وَ لَعِباً وَ اعْلَمُوا أَنَّ مَنْ قَارَضَنِی نَمَتْ بِضَاعَتُهُ وَ تَوَفَّرَ رِبْحُهَا

۱- فی المصدر: یا ابن الماء و الطین.

۲- فی المصدر: و لو رأیتم الخطوات الالوان أجسامهن مسکا توقل الجاریه فی کل ساعه بسبعین حله قد عوفین من هیجان الطبائع فهن الراضیات فلا یسخطن أبدا اه قلت: هکذا فی المصدر، و هو کما تری فیه تصحیفات. قوله: قد عوفین من هیجان الطبائع لعله أراد بذلک سلامتهن من عادات النساء و ما یعرض لهن من الاسقام و الادواء.

۳- فی المصدر: افتضها بالفاء. و هما بمعنی واحد ای کلما ازال بکارتهن.

۴- فی المصدر: «و فی السوره الثلاثین» و کذا فیما یأتی.

۵- فی المصدر: رهائن الموت و هو الصحیح، و الرهائن جمع الرهینه، أی الموت لازم لهم فشبههم فی لزومه لهم و عدم انفکاکه منهم بالرهن فی ید المرتهن.

وَ مَنْ قَارَضَ الشَّيْطَانَ قُرِنَ مَعَهُ مَا لَكَمْ تَتَنَافَسُونَ فِی الـدُّنْیَا وَ تَعْـدِلُونَ عَنِ الْحَقِّ غَرَّتْكَمْ أَحْسَابُكَمْ فَمَا حَسَبُ امْرِئٍ خُلِقَ مِنَ الطِّینِ إِنَّمَا الْحَسَبُ عِنْدِی هُوَ التَّقْوَی یَبِنی آدَمَ إِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فِی نَارِ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ مِنِّی بُرَآءُ وَ أَنَا مِنْكُمْ بَرِی ءٌ لَا حَاجَهَ لِی فِی عِبَادَتِكُمْ حَتَّی تُسْـلِمُوا إِسْلَاماً مُخْلَصاً وَ أَنَا الْعَزِیزُ الْحَكِیمُ سُبْحَانَ خَالِقِ النُّورِ (۱)وَ فِی السَّادِسَهِ وَ الْأَرْبَعِینَ یَبِنی آدَمَ لَا تَسْتَخِفُّوا بِحَقِّی فَأَسْتَخِفَّ بِكُمْ فِی النَّارِ إِنَّ أَكَلَهَ الرِّبَا تُقَطَّعُ أَمْعَاؤُهُمْ وَ أَكْبَادُهُمْ إِذَا نَاوَلْتُمُ الصَّدَقَاتِ فَاغْسِلُوهَا بِمَاءِ الْیَقِینِ فَإِنِّی أَبْسُطُ یَمِینِی قَبْلَ یَمِینِ الْآخِـذِ فَإِذَا كَانَتْ مِنْ حَرَامٍ حَـذَفْتُ بِهَا فِی وَجْهِ الْمُتَصَـدِّقِ وَ إِنْ كَانَتْ مِنْ حَلَالٍ قُلْتُ ابْنُوا لَهُ قُصُوراً فِی الْجَنَّهِ وَ لَیْسَـتِ الرِّئَـاسَهُ رِئَـاسَهَ الْمُلْـكِ إِنَّمَـا الرِّئَـاسَهُ رِئَـاسَهُ الْـآخِرَهِ سُـبْحَانَ خَالِقِ النُّورِ وَ فِی السَّابِعَهِ وَ الْأَرْبَعِینَ أَ تَـدْرِی یَا دَاوُدُ لِمَ مَسَـخْتُ بَنِی إِسْـرَائِیلَ فَجَعَلْتُ مِنْهُمُ الْقِرَدَهَ وَ الْخَنَـازِیرَ لِـأَنَّهُمْ إِذَا جَـاءَ الْغَنِیُّ بِالـذَّنْبِ الْعَظِیمِ سَـاهَلُوهُ وَ إِذَا جَـاءَ الْمِسْـكِینُ بِأَدْنَی مِنْهُ انْتَقَمُوا مِنْهُ وَجَبَتْ لَعْنَتِی عَلَی كُـلِّ مُتَسَـلِّطٍ فِی الْأَرْضِ لَا یُقِیمُ الْغَنِیَّ وَ الْفَقِیرَ بِأَحْكَامٍ وَاحِـدَهٍ إِنَّكُمْ تَتَّبِعُونَ الْهَوَی فِی الـدُّنْیَا (۲)أَیْنَ الْمَفَرُّ مِنِّی إِذَا تَخَلَّیْتُ بِكُمْ كَمْ قَدْ نَهَیْتُكُمْ عَنِ الِالْتِفَاتِ إِلَی حُرَمِ الْمُؤْمِنِینَ وَ طَالَتْ أَلْسِنَتُكُمْ (۳)فِی أَعْرَاضِ النَّاسِ سُبْحَانَ خَالِقِ النُّورِ

ص: ۴۷

۱- فی المصدر هنا زیادات لعلها اسقطت عن النسّاخ، أو كانت نسخه سعد السعود الموجوده عند المصنّف ناقصه، و هی: و فی السوره السادسه و الثلاثین: ثیاب العاصی ثقال علی الأبدان و وسخ علی الوجه، و الوسخ ینقطع بالماء، و وسخ الذنوب لا ینقطع الا بالمغفره، طوبی للذین كان باطنهم أحسن من ظاهرهم، و من كانت له ودائع فرح بها یوم الآزفه، و من عمل بالمعاصی و أسرها من المخلوقین لم یقدر علی اسرارها منی، قد أوفیتكم ما وعدتكم من طیبات الرزق، و نبات البر، و طیر السماء، و من جمیع الثمرات، و رزقتكم ما لم تحتسبوا، و ذلك كله علی الذنوب، معشر الصوام بشر الصائمین بمرتبه الفائزین، و قد أنزلت علی أهل التوراه بما أنزلت علیكم، داود! سوف تحرف كتبی، و یفتری علی كذبا، فمن صدق بكتبی و رسلی فقد أنجح و أفلح و أنا العزیز سبحان خالق النور؛ انتهی.

۲- فی نسخه: هب انكم تتبعون الهوی فی الدنیا فاین المفر منی.

۳- فی المصدر: و أطالت ألسنتكم. قلت: لعل الصواب: و اطاله السنتكم.

وَ فِی الْخَامِسَهِ وَ السِّتِّینَ أَفْصَحْتُمْ فِی الْخُطْبَهِ وَ قَصَّرْتُمْ فِی الْعَمَلِ فَلَوْ أَفْصَحْتُمْ فِی الْعَمَلِ وَ قَصَّرْتُمْ فِی الْخُطْبَهِ لَکَانَ أَرْجَی لَکُمْ وَ لَکِنَّکُمْ عَمَدْتُمْ إِلَی آیَاتِی فَاتَّخَذْتُمُوهَا هُزُءاً وَ إِلَی مَظَالِمِی فَاشْتَهَرْتُمْ بِهَا وَ عَلِمْتُمْ أَنْ لَا هَرَبَ مِنِّی وَ أَمِنْتُمْ فَجَائِعَ الدُّنْیَا (۱)دَاوُدُ اتْلُ عَلَی بَنِی إِسْرَائِیلَ نَبَأَ رَجُلٍ دَانَتْ لَهُ أَقْطَارُ الْأَرْضِ حَتَّی اسْتَوَی (۲)وَ سَعَی فِی الْأَرْضِ فَسَاداً وَ أَخْمَدَ الْحَقَّ وَ أَظْهَرَ الْبَاطِلَ وَ عَمَّرَ الدُّنْیَا وَ حَصَّنَ (۳)الْحُصُونَ وَ حَبَسَ الْأَمْوَالَ فَبَیْنَمَا هُوَ فِی غَضَارَهِ (۴)دُنْیَاهُ إِذْ أَوْحَیْتُ إِلَی زُنْبُورٍ یَأْکُلُ لَحْمَهَ خَدِّهِ وَ یَدْخُلُ وَ لْیَلْدَغِ الْمَلِکَ فَدَخَلَ الزُّنْبُورُ وَ بَیْنَ یَدَیْهِ سُتَّارُهُ وَ وُزَرَاؤُهُ وَ أَعْوَانُهُ فَضَرَبَ خَدَّهُ فَتَوَرَّمَتْ وَ تَفَجَّرَتْ مِنْهُ أَعْیُنٌ دَماً وَ قَیْحاً فشیر (فَأُشِیرَ) عَلَیْهِ بِقَطْعِ مِنْ لَحْمِ (۵)وَجْهِهِ حَتَّی کَانَ کُلُّ مَنْ یَجْلِسُ عِنْدَهُ شَمَّ مِنْهُ نَتْناً عَظِیماً (۶)حَتَّی دُفِنَ جُثَّهً بِلَا رَأْسٍ فَلَوْ کَانَ لِلْآدَمِیِّینَ عِبْرَهٌ تَرْدَعُهُمْ لَرَدَعَتْهُمْ وَ لَکِنِ اشْتَغَلُوا بِلَهْوِ الدُّنْیَا وَ لَعِبِهِمْ فَذَرْهُمْ یَخُوضُوا وَ یَلْعَبُوا حَتَّی یَأْتِیَهُمْ أَمْرِی وَ لَا أُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ سُبْحَانَ خَالِقِ النُّورِ (۷).

أقول: سیأتی سائر ما نقلنا من الزبور و سائر حکم داود علیه السلام فی کتاب المواعظ إن شاء الله تعالی.

ص: ۴۸

۱- فی المصدر: و أسستم فجائع الدنیا.

۲- أی حتّی استولی و ظهر علیها.

۳- حصن المکان: جعله حصینا.

۴- الغضاره: النعمه و طیب العیش. السعه و الخصب.

۵- فی المصدر: و یقطع من لحم وجهه.

۶- فی المصدر: فکل من جلس عنده شم من دماغه نتنا عظیما.

۷- سعد السعود: ۴۷- ۵۱، و فی المصدر له ذیل فیه مواعظ لم یذکره المصنّف.

**[ترجمه]عده الداعی: از جمله مواردی که خداوند بر داوود علیه السلام وحی فرمود این است: هر که تنها به من وابسته باشد، او را کفایت می کنم، هر که از من درخواستی داشته باشد به او می‌بخشم، هر که مرا بخواند اجابتش می گویم، ولی دعای او را به تأخیر می‌اندازم در حالی که معلق است و آن را اجابت نموده‌ام، تا اینکه قضا و قدر من واقع شود و آن‌گاه که واقع شد آنچه را درخواست نموده اجابت می‌نمایم، به مظلوم بگو: دعای تو را به خاطر دلایل بسیار به تأخیر انداخته‌ام در حالی که آن را بر علیه کسانی که به تو ظلم کرده‌اند اجابت نموده‌ام

ص: ۴۲

و من داورترین حاکمان هستم: (ازجمله این دلایل این است که) یا تو نیز بر مردی ظلم کرده‌ای و او علیه تو دعا کرده است بنابراین بی حساب می گردید و استجابت دعا به نفع و ضرر تو نخواهد بود، و یا تو صاحب مرتبه‌ای در بهشت هستی که فقط به واسطه ظلم او بر تو به آن دست می‌یابی، چرا که من بندگانم را در زمینه اموال و خودشان آزمایش و امتحان می کنم، و چه بسا که بنده‌ای را مریض می گردانم پس نماز و خدمت گزاری‌اش کاهش می‌یابد، ولی صدای او و هنگامی که در گرفتاری مرا می‌خواند نزد من از نماز نمازگزاران دوست داشتنی‌تر است، و چه بسا که بنده‌ای نماز بگزارد و من آن را در صورتش بکوبم و صدایش را از خود پنهان دارم، ای داوود آیا می‌دانی او کیست؟ آن کسی که با چشم فسق و فجور به حرم مومنان خیره می‌شود و آن کسی که با خود می گوید اگر سرپرستی کاری به او داده شود ظالمانه گردانها را خواهد زد، ای داوود بر خطا و گناهت سوگواری کن آن‌گونه که مادر سوگوار بر فرزندش نوحه سر می‌دهد، کاش کسانی که نزدیک است با زبان خود مردم را بخورند را (درروز قیامت) می‌دیدی که زبان آنها را مانند پوست حیوانات گسترانده‌ام و اطراف زبانشان را با گرزهایی آتشین زده‌ام، سپس ملامت کننده‌ای برآنان گمارده‌ام که می گوید: ای اهل جهنم، این فلان زبان دراز است پس او را بشناسید؛ چه بسیار رکعتهای طولانی که با گریه همراه است و نمازگزار آنها را با ترس و حذر به جای می‌آورد ولی نزد من به اندازه چرک دست (یا نخ شکاف هسته خرما) ارزش ندارد به خاطر اینکه آن‌گاه که به قلب او (نمازگزار) نگاه کردم متوجه شدم که بعد از پایان نماز اگر زنی در مقابل ظاهر شود و خود را بر او بنمایاند جوابش را می‌دهد و اگرمومنی با او معامله کند خیانت می‌کند. - . عده الداعی : ۲۲ و ۲۳ -

می گویم: سیّد- خداوند روح او را مقدس گرداند- در کتاب سعدالسعود گفته است: در سوره دوم از زبور داوود علیه السلام چنین الفاظی دیدم: ای داوود، من تو را در زمین به عنوان خلیفه و جانشین تعیین کردم، و تو را تسبیح کننده و پیامبر خویش قرار دادم، در آینده عیسی به جای من پرستش می‌شود و این به خاطر نیرو و قدرتی است که او را بدان مخصوص گردانده‌ام

ص: ۴۳

و با اجازه من مردگان را زنده می کند، ای داوود! مرا در میان مخلوقاتم به بخشش و رحمت توصیف کن، به راستی که من بر هرچیز توانا هستم، ای داوود، چه کسی فقط به من وابسته بوده و من او را ناامید گردانده‌ام؟ یا چه کسی به درگاه من بازگشته و توبه کرده و من او را از درگاه خویش رانده‌ام؟ شما را چه شده که خداوند را بزرگ و مقدس نمی‌خوانید در حالی که او برای شما قیافه و شکل وجسم قرار داده و شما را به شیوه‌ها و رنگهای گوناگون آفریده است؟ شما را چه شده که در طول شب و روز طاعت خداوند به جای نمی‌آورید و گناهان را از قلب‌هایتان دور نمی کنید، تو گویی که نمی‌میرید و دنیای شما

همیشه پایـدار و زوال ناپـذیر و قطع ناشـدنی است، حـال آنکه نزد خودم برای شـما در بهشت نعمت‌هـای وسیع‌تر و پر زرق و برق‌تر وجود دارد اگر فکر کنید و بیاندیشید، و آن‌گاه که به سوی من باز آیید و نزدم حاضر شوید خواهید دانست که به آنچه مخلوقات انجام می‌دهند بینا هستم، پاک و منزّه است خداوند خالق نور و روشنایی.

و در سوره دهم چنین آمـده است: ای مردم، از قیـامت غافل نشویـد، و قشـنگی و پر رونق بودن و شادابی زنـدگی دنیا شـما را نفریبـد، ای بنی اسـرائیل! اگر در بازگشت و معاد خود تفکر کنید و قیامت و آنچه که در آن برای گناهکاران آماده کرده‌ام را به یاد آوریـد، خنـده شـما انـدک و گریستن‌تان افزون می‌گردد، ولی شـما از مرگ غافل شدیـد و عهد و پیمان مرا پشت سر انداختید، و حق مرا سـبک و خوار شـمردید گویا که گناهکار نیستید و محاسـبه نمی‌شوید، چه بسیار سخن می‌گویید و (بدان) عمل نمی‌کنیـد! و چه بسیار وعده می‌دهید و خلاف آن رفتار می‌کنید! و چه بسـیار عهد و پیمان می‌بندید و آن را نقض می... کنید! اگر به خشونت و زبری خاک و تنهایی قبر و تاریکی آن بیاندیشید، سخن گفتن شما اندک و یاد و ذکر من در دلهایتان افزون و مشـغولیت ذهنتـان به من بیشتر خواهـد شـد، به راستی که کمال مطلوب رشـد و کمال اخروی است، اما رشـد و کمال دنیوی متغیر و از بین رفتنی است، آیـا به آفرینش آسـمانها و زمین و نشانه‌ها و علامت‌های هشـداری که در آنها آماده کرده‌ام فکر نمی‌کنیـد، حـال آنکه پرنـدگان را در فضـای آسـمان نگاه داشـته‌ام و تسبیـح می‌گوینـد و به دنبال رزق و روزی من می... گردند؟ و من بسیار بخشنده و مهربان هستم، پاک و منزه است خداوند خالق و نور و روشنایی.

و در سوره هفـدهم آمـده است: ای داوود! آنچه می‌گویم را بشـنو، و سـلیمان را فرمان ده که بعـد از تو بگوید: همانا محمد و پیروان او زمین را به ارث می‌برنـد و آنان با شـما تفاوت دارند، نماز گزاردنشان به همراهی تنبور نیست و تارهای نوازندگی را مقـدس نمی‌شـمارند، پس بر تقـدیس و تکریم خود (برای ذات خداوند) بیافزا، و آن‌گاه که صوت به تقدیس من رها می‌کنید گریستن خود در هر ساعت را افزایش دهید،

ص: ۴۴

ای داوود! اموال خود را از راه حرام جمع نکنیـد که من نماز چنین اشخاصـی را نمی‌پـذیرم، اگر لازم باشـد پـدرت را به خاطر انجـام گنـاه و برادرت را به خـاطر انجـام حرام ترک کن، و بر بنی اسـرائیل بخوان خبر دو مردی را که در دوران ادریس پیامبر زنـدگی می‌کردنـد، پس تجـارتی برای آنـان پیش آمـد حال آنکه زمان ادای نمازی واجب نیز فرا رسـیده بود، یکی از آن دو گفت: شروع به جا به جا نمودن فرمان خدا می‌کنم، و دیگری گفت: تجارتم را شروع می‌کنم و فرمان خدا را به ما بعد موکول می‌کنم، پس این به دنبال تجارتش رفت و آن پی نمازش، آن‌گاه به ابرها وحی کردم و در آنها دمیدم و آتشی را برافروختم و آتش همه جـا را احاطه کرد و مرد (دوم) به آتش و تاریکی مشغول شـد پس هم تجارتش را از دست داد هم نمازش را، و بر در خـانه‌اش نوشـته شـد: بنگریـد که دنیـا و زیاده خواهی با صاحبش چه می‌کنـد. ای داوود! گناهان کبیره و کبر و غرور، مایه غضب هسـتند که هرگز تغییر نمی‌کننـد، و هرگاه سـتمگری را دیـدی که دنیا مقام او را بلند گردانده به او غبطه نخور، چرا که سرنوشـتش غیر از دو امر نیست: یـا سـتمگری سـتمگرتر از خودش را بر او مسلّط می‌گردانم پس از او انتقـام می‌گیرد، و یا در روز قیامت او را ملزم به باز پس دادن نتایـج ظلمش می‌کنم. ای داوود! کاش صاحب نتایـج و پی‌آمـدهای ظلم را می‌دیدی که گردن بنـدی از آتش برگردنش قرار داده شـده است، پس خودتـان را محاسـبه کنیـد، بـا انصـاف با مردم رفتار کنیـد، و دنیا و

زینتش را رها کنید، ای انسان غافل چه می‌کنی با دنیایی که مرد سالم در آن خارج می‌شود و مریض برمی‌گردد، و برای جمع کردن خراج و مالیات بیرون می‌رود و با آهن و غلّ و زنجیر دربند می‌شود، و سالم خارج می‌شود و کشته شده برمی‌گردد. وای بر شما، اگر بهشت و نعمت‌هایی که در آن برای دوستانم آماده کرده‌ام را می‌دیدید هیچگاه داروی آن را با شهوت نمی... چشیدید، کجایند دوست داران خوراکی و نوشیدنی لذیذ؟ کجایند آنانی که گریه را با خنده همراه کردند؟ کجایند کسانی که در تابستان و زمستان به سمت مساجد هجوم آوردند؟ امروز بنگرید که چشم‌هایتان چه می‌بیند، پس چه بسیار شب زنده... داری می‌کردید و مردم در خواب بودند، امروز از هرچه می‌خواهید لذت ببرید چرا که من از همه شما راضی گشته‌ام، و اعمال پاک و مطهر شما خشم مرا از ساکنان دنیا دفع می‌کرد، ای چشمه رضوان اکنون آنان را بنوشان؛ و بهشتیان می‌نوشند و شادابی چهره‌شان افزون می‌گردد، آن‌گاه رضوان می‌گوید: آیا می‌دانید چرا شما را نوشاندم؟ به خاطر اینکه شرم خود از حرام بازداشتید

ص: ۴۵

و به پادشاهان و ثروتمندان و نه مساکین و تهی‌دستان غبطه نخوردید، ای رضوان هشت هزار برابر آنچه برای بندگانم آماده کرده‌ام را بر آنان ظاهر ساز. ای داوود، هرکه با من تجارت کند سودمندترین تاجران خواهد بود، و هر که دنیا او را بر زمین افکند زیانکارترین زیانکاران خواهد بود. وای برتو ای فرزند آدم که قساوت قلبت چه افزون گشته است! آیا پدر و مادرت می‌میرند و از مردن آنها پند و عبرت نمی‌گیری؟! ای فرزند آدم آیا به چهارپایی که می‌میرد سپس باد می‌کند و تبدیل به لاشه‌ای گندیده می‌شود نمی‌نگری، حال آنکه حیوان است و هیچ گناهی ندارد؟ ولی اگر بار گناهان تو بر کوههای استوار و مقاوم گذاشته شود آنها را نابود می‌کند. ای داوود! قسم به عزت و بزرگی‌ام که چیزی زیان‌آورتر و فتنه‌انگیزتر از اموال و اولاد برای شما و قلب‌هایتان وجود ندارد، و تنها عمل صالح است که نزد من والا و رفیع گردانده شده است، و من بر هر چیزی احاطه دارم. پاک ومنزّه است خداوند خالق نور.

و در سوره بیست و سه چنین می‌خوانیم: ای فرزند گِل و آب پست و بی مقدار، و ای فرزند غفلت وغرور، به چیزهایی که بر شما حرام شده‌اند زیاد نظر نیندازید، پس اگر مجرای گناهان را می‌دیدید آن را پلید و کثیف می‌شمردید، و ای کاش زنان معطّری را می‌دیدید که از عادت ماهیانه و مریضی معاف شده‌اند، آنان همیشه راضی هستند و هیچ‌گاه خشمگین نمی‌شوند، و زندگی ابدی دارند و هرگز نمی‌میرند، هر بار که صاحبشان از آنان کام جوید دوباره بکر و دوشیزه می‌گردند، نرم‌تر و لطیف‌تر از کره و شیرین‌تر ازعسل هستند، (دربهشت) مابین تخت و بستر خواب امواجی از شراب وعسل در تلاطم است، رودها از بس فراوانند گویا از هم می‌جوشند، وای بر تو این است سرمایه بزرگ ونعمت طولانی و زندگانی مرفّه و فراخ و شادمانی همیشگی و آسایش ابدی، همه هستی نزد من است، و من توانا و چیره و حکیم هستم. پاک و منزّه است خداوند خالق نور.

و در سوره سی‌ام: ای فرزند آدم، ای گروگان‌های مرگ، برای آخرتتان تلاش کنید و با دنیا آن را بخرید، و مانند قومی نباشید که آخرت را لهو و لعب فرض کرده‌اند، و آگاه باشید که هر که به من قرض دهد سرمایه‌اش رشد می‌کند و سودش فراوان می‌شود،

ص: ۴۶

و هرکس به شیطان قرض دهد با او هم‌نشین می‌شود، شما را چه شده که بر سر دنیا به مسابقه می‌پردازید و از حق و حقیقت عدول می‌کنید، شرافت اصل و تبار شما را مغرور گردانده است پس اصل و تبار مخلوقاتی که از گِل آفریده شده چه می‌تواند باشد؟ به راستی که نزد من اصل و تبار فقط تقواست، ای فرزند آدم! شما و آنچه که به غیر از خدا می‌پرستید در آتش جهنم جای دارید، شما از من بری هستند و من از شما بری، مرا به عبادت شما نیازی نیست تا اینکه خالصانه اسلام را گردن نهید، و من توانا و حکیم هستم، پاک و منزّه است خداوند خالق نور.

و در سوره چهل و شش: ای فرزند آدم! حقّ مرا خوار و بی‌مقدار نشمارید که شما را در آتش جهنم خار و ذلیل می‌گردانم، به راستی که رباخواری، اعضای درونی و کبدهایتان را تکه تکه می‌کند، آن‌گاه که قصد پرداخت صدقه را دارید آن را با آب یقینِ راستین بشویید، چرا که من قبل از گیرنده صدقه دست خود به سوی آن دراز می‌کنم، پس اگر از مال حرام باشد آن را از حسابِ گیرنده‌اش حذف می‌کنم و اگر از مال حلال باشد می‌گویم: قصری را در بهشت برای او بنیان نهید؛ ریاست، ریاست پادشاهی نیست بلکه ریاست، فقط ریاست آخرت است. پاک ومنزّه است خداوند خالق نور.

و در سوره چهل و هفت: ای داوود آیا می‌دانی چرا بنی اسرائیل را مسخ و برخی از آنان را تبدیل به میمون و خوک کردم؟ چرا که هرگاه شخص ثروتمند با گناه بزرگ نزد آنان می‌آمد با او مدارا می‌کردند و هرگاه شخص مسکین با گناه کوچکتر نزد آنان می‌آمد از او انتقام می‌گرفتند، لعنت من بر هر حاکم مسلّطی که در مورد ثروتمند و فقیر احکام یکسانی صادر نمی‌... کند واجب شده است، شما در دنیا از هوی و هوس پیروی می‌کنید، اگر من با شما خلوت کنم و رودر رو قرار گیریم در آن صورت مکان گریزتان کجاست؟ چقدر شما را از نظر داشتن به حرم مومنان منع کردم؟ و زبان شما در هدف قرار دادن آبروی مردم دراز گشت، پاک ومنزّه است خداوند خالق نور.

ص: ۴۷

و در سوره شصت و پنج می‌خوانیم: آیا در سخنرانی فصیح هستید و در عمل کوتاهی به خرج می‌دهید؟ پس اگر در عمل فصیح بودید و در سخنرانی کوتاهی به خرج می‌دادید برای شما امیدوار کننده‌تر بود، ولی روی به آیات من آوردید و آنها را به مسخره گرفتید، و اقدام به کج روی و ستم و بی انصافی نمودید و به آنها شهرت یافتید، و دانستید که راه گریزی از من نیست ولی خیالتان از مصائب غافلگیرانه دنیا راحت شد.

ای داوود! بخوان بر بنی اسرائیل خبر مردی را که زمین، فرمانبردار او شد تا اینکه برآن چیره شد، و او سعی در ایجاد فساد در زمین داشت و حق را فرونشاند و باطل را آشکار ساخت و دنیا را آباد و قلعه‌ها را محکم ساخت، و اموال را اندوخت، پس در حالی که در اوج نعمت و زندگانی فراخ دنیا بود به زنبور وحی شد که گوشت گونه‌اش را بخورد و وارد قصر شود و پادشاه را نیش بزند، آن‌گاه زنبور وارد شد و در حضور نگاهبانان و وزیران و همراهان پادشاه گونه‌اش را نیش زد، پس ورم کرد و خون و خون‌آبه از آن جاری شد، و تکه هایی از گوشت صورتش را از بین برد تا جائی که هر کسی نزدش می‌نشست بوی ناخوشایندی از او به مشامش می‌رسید، و در نهایت جسد آن پادشاه بدون سر به خاک سپرده شد، پس اگر پند واندرز

آدمیزاد را (از کار زشت) باز می‌داشت آنان را باز می‌داشتم، ولی به سرگرمی دنیا و تفریح خود مشغول شده‌اند، بنابراین آنان را رها ساز که سرگرم شوند و به بازی بپردازند تا دستور و فرمان من به سراغ آنان آید و در آن حال پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌گردانم. پاک ومنزّه است خداوند خالق نور. -. سعد السعود : ۴۷- ۵۱ -

می‌گویم: ادامه آنچه از زبور نقل کردیم و سایر حکمت‌های داوود علیه السلام در کتاب المواعظ (کتاب پند و اندرزها) خواهد آمد. إن شاءالله تعالی.

**[ترجمه]

باب ۴ قصه أصحاب السبت

الآیات

البقره: (قال الله تعالی): «وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خاسِئِينَ* فَجَعَلْناها نَكالًا لِما بَيْنَ يَدَيْها وَ ما خَلْفَها وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ»(۵۵-۵۶)

النساء: «أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَما لَعَنَّا أَصْحابَ السَّبْتِ»(۴۷) (و قال تعالی): «قُلْنا لَهُمْ لا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَ أَخَذْنا مِنْهُمْ مِيثاقاً غَلِيظاً»(۱۵۴)

أعراف: «وَ سْئَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كانَتْ حاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعاً وَ يَوْمَ لا يَسْبِتُونَ لا تَأْتِيهِمْ كَذلِكَ نَبْلُوهُمْ بِما كانُوا يَفْسُقُونَ* وَ إِذْ قالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْماً اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذاباً شَدِيداً قالُوا مَعْذِرَةً إِلى رَبِّكُمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ*فَلَمَّا نَسُوا ما ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَ أَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذابٍ بَئِيسٍ بِما كانُوا يَفْسُقُونَ* فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ ما نُهُوا عَنْهُ قُلْنا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خاسِئِينَ»(۱۶۳-۱۶۶)

النحل: «إِنَّما جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ إِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ فِيما كانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ»(۱۲۴)

lt;meta info="- و لقد علمتم الّذين اعتدوا منكم فی السبت فقلنا لهم كونوا قرده خاسئين * فجعلناها نكالاً لما بين يديها و ما خلفها و موعظه للمتّقين. -. بقره/ ۵۵ و ۵۶ -

{و کسانی از شما را که در روز دو شنبه [از فرمان خدا] تجاوز کردند نیک شناختید، پس ایشان را گفتیم بوزینگانی طرد شده باشید و ما آن [عقوبت] را برای حاضران و [نسلهای] پس از آن عبرتی و برای پرهیزگاران پندی قرار دادیم.}

- أو نلعنهم كما لعنّا أصحاب السبت. -. نساء / ۴۷ -

{یا همچنان که اصحاب سبت را لعنت کردیم آنان را [نیز] لعنت کنیم.}

- قلنا لهم لا تعتدوا فی السبت و أخذنا منهم ميثاقهم غليظاً. -. نساء / ۱۵۴ -

{و به آنان گفتیم در روز شنبه تجاوز مکنید و از ایشان پیمان استواری گرفتیم.}

- واسألهم عن القریه التی کانت حاضره البحر إذ یعدون فی السبت إذ تأتیهم حیتانهم یوم سبتهم شرّعاً لا یسبتون لا تأتیهم کذلک نبلوهم بما کانوا یفسقون * و إذ قالت أمّه منهم لم تعظون قوماً مهلکهم أو معذّبهم عذاباً شدیداً قالوا معذره إلی ربّکم و لعلّهم یتّقون * فلمّا نسوا ما ذکروا به أنجینا الّذین ینهون عن السوء و أخذنا الّذین ظلموا بعذاب بئیس بما کانوا یفسقون * فلمّا عتوا و عمّا نهوا عنه قلنا لهم کونوا قرده خاسئین. - . أعراف/ ۱۶۳-۱۶۶ -

{و از اهالی آن شهری که کنار دریا بود از ایشان جویا شو آن‌گاه که به [حکم] روز شنبه تجاوز می‌کردند، آن‌گاه که روز شنبه آنان ماهیهایشان روی آب می‌آمدند و روزهای غیر شنبه به سوی آنان نمی‌آمدند، این گونه ما آنان را به سبب آنکه نافرمانی می‌کردند می‌آزمودیم. و آن‌گاه که گروهی از ایشان گفتند: چرا قومی را که خدا هلاک کننده ایشان است یا آنان را به عذابی سخت دچار خواهد کرد پند می‌دهید؟ گفتند: تا معذرتی پیش پروردگارتان باشد و شاید که آنان پرهیزگاری کنند. پس هنگامی که آنچه را بدان تذکر داده شده بودند از یاد بردند کسانی را که از [کار] بد باز می‌داشتند نجات دادیم و کسانی که ستم کردند به سزای آنکه نافرمانی می‌کردند به عذابی شدید گرفتار کردیم. و چون از آنچه از آن نهی شده بودند سر پیچی کردند به آنان گفتیم بوزینگانی رانده شده باشید.}

- إنّما جعل السبت علی الّذین اختلفوا فیه و إنّ ربّکم لیحکم بینهم یوم القیامه فیما کانوا فیه یختلفون. - . نحل / ۱۲۴ -

{[بزرگداشت] شنبه بر کسانی که درباره آن اختلاف کردند مقرر گردید، و قطعاً پروردگارت روز رستاخیز میان آنها درباره چیزی که اختلاف می‌کردند داوری خواهد کرد.}

**[ترجمه]

تفسیر

قیل المعنی إنما جعل السبت لعنه و مسخا علی الذین اختلفوا فیه فحرموه ثم استحلوه فمسخهم و قیل أی إنما فرض تعظیم السبت علی الذین اختلفوا فی أمر الجمعه و هم الیهود و کانوا قد أمروا بتعظیم الجمعه فعدلوا عما أمروا به و قیل المختلفون هم الیهود و النصاری قال بعضهم السبت أعظم الأیام لأنه سبحانه فرغ فیه من خلق الأشیاء و قال آخرون بل الأحد أعظم لأنه ابتدأ خلق الأشیاء فیه و یؤید الوسط ما سیأتی من الخبر.

ص: ۴۹

**[ترجمه]گفته شـده معنی آیـات به این صورت است: روز شـنبه به صورت لعنت و مسـخ بر کسانی که در مورد آن اختلاف داشـته‌اند قرار داده شده است، زمانی آن را حرام دانسته و سپس حلالش گرداندند، پس خداوند نیز آنان را مسخ کرد؛ و گفته شده: یعنی بزرگداشت روز شـنبه بر یهود که در مورد روز جمعه اختلاف داشـته‌اند واجب شده است، آنان به بزرگداشت روز جمعه فرمـان داده شدنـد ولی از آنچه بـدان امر شدنـد عـدول کردنـد؛ و گفته شـده: آنان که اختلاف پیـدا کردنـد یهودیان و مسـیحیان بودنـد، برخی از آنان می گفتنـد: شـنبه بزرگترین روزهاست چرا که خداوند متعال در آن روز از آفریدن اشـیاء فارغ گشت، و دیگران می گفتنـد: بلکه روز یک‌شـنبه بزرگتر است چرا که خداونـد در آن روز آفرینش اشـیاء را آغاز نمود؛ و نظر وسط را آن چه در حدیث می آید تایید می کند.

ص: ۴۹

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

ع، علـل الشـرائع أَبِی عَنْ سَـعْدٍ عَنِ ابْنِ عِیسَـی عَنْ عَبْـدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَجَّالِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ عُقْبَهَ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِی عَبْـدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ الْیَهُودَ أُمِرُوا بِالْإِمْسَاکِ یَوْمَ الْجُمُعَهِ فَتَرَکُوا یَوْمَ الْجُمُعَهِ وَ أَمْسَکُوا یَوْمَ السَّبْتِ فَحُرِّمَ عَلَیْهِمُ الصَّیْدُ یَوْمَ السَّبْتِ (۱).

شی، تفسیر العیاشی عن علی بن عقبه مثله (۲).

**[ترجمه]علل الشـرائع: از امام صادق علیه السـلام روایت است که فرمود: یهودیان به ترک عمل در روز جمعه امر شدند ولی روز جمعه را ترک کردند و روز شـنبه به ترک آن عمل پرداختند، پس صـید در روز شـنبه بر آنان حرام شد. -. علل الشرائع : ۳۵ -

در تفسیر عیاشی نیز نظیر همین روایت نقل شده است. -. نسخه خطی تفسیر العیاشی -

**[ترجمه]

«۲»

فس، تفسیر القمی إِنَّ أَصْحَابَ السَّبْتِ قَدْ کَانَ أَمْلَی اللَّهُ لَهُمْ حَتَّی أَثْرَوْا (۳)وَ قَالُوا إِنَّ السَّبْتَ لَنَا حَلَالٌ وَ إِنَّمَا کَانَ حُرِّمَ عَلَی أَوَّلِینَا وَ کَـانُوا یُعَـاقَبُونَ عَلَی اسْـتِحْلَالِهِمُ السَّبْتَ فَأَمَّا نَحْنُ فَلَیْسَ عَلَیْنَا حَرَامٌ (۴)وَ مَا زِلْنَا بِخَیْرٍ مُنْـذُ اسْـتَحْلَلْنَا وَ قَدْ کَثُرَتْ أَمْوَالُنَا وَ صَـحَّتْ أَبْدَانُنَا ثُمَّ أَخَذَهُمُ اللَّهُ لَیْلًا وَ هُمْ غَافِلُونَ(۵).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: خداوند به اصحاب السبت مهلت داد تا اینکه خود را برتر پنداشتند و گفتند: همانا روز شنبه

برای ما حلال است، و بر گذشتگان ما حرام بوده است- و به سبب حلال پنداشتن روز شنبه مجازات می‌شدند- ولی بر ما حرام نیست، و از آن زمان که روز شنبه را حلال گردانده‌ایم پیوسته در خیر و نعمت به سر می‌بریم، و اموال و سلامتی جسم ما افزون گشته است، سپس خداوند شبانگاهان آنان را مجازات کرد حال آنکه در غفلت به سر می‌بردند. - . تفسیر القمی : ۱۶۸ -

**[ترجمه]

«۳»

کا، الکافی الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الْهَمَدَانِیِّ عَنْ سَمَاعَهَ بْنِ مِهْرَانَ عَنِ الْکَلْبِیِّ النَّسَّابَهِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الْجِرِّیِّ (۶)فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مَسَخَ طَائِفَهً مِنْ بَنِی إِسْرَائِیلَ فَمَا أَخَذَ مِنْهُمْ بَحْراً فَهُوَ الْجِرِّیُّ وَ الزِّمِّیرُ (۷)وَ الْمَارْمَاهِی وَ مَا سِوَی ذَلِکَ وَ مَا أَخَذَ مِنْهُمْ بَرّاً فَالْقِرَدَهُ وَ الْخَنَازِیرُ وَ الْوَبَرُ (۸)وَ الْوَرَلُ وَ مَا سِوَی ذَلِکَ (۹).

**[ترجمه]الکافی: از امام صادق علیه السلام درباره (جرّیّ) - نوعی ماهی دریایی دراز که فقط استخوان سر و ستون فقرات دارد- سؤال شد و ایشان فرمود: خداوند متعال طائفه‌ای از بنی اسرائیل را مسخ کرد پس از میان حیوانات دریایی، جرّیّ و زمّیر- نوعی ماهی تیغ‌دار که در آبهای شیرین یافت می‌شود — و مار ماهی و غیره و از میان حیوانات زمینی، میمون و خوکها و وَبر- حیوانی کوچکتر از گربه با دُم و گوشهای کوتاه- و وَرل- نوعی سوسمار با دُم باریک و دراز- و غیره بر آنان حرام شد. - . فروع الکافی ۲ : ۱۴۵ -

**[ترجمه]

بیان

قال الجوهری الورل دابه مثل الضب.

**[ترجمه]جوهری گفته است: (وَرل) حیوانی شبیه به سوسمار است.

**[ترجمه]

«۴»

کا، الکافی عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ آدَمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ عَبْدِ الرَّزَّاقِ بْنِ

ص: ۵۰

۱- علل الشرائع: ۳۵.

۲- تفسير العيّاشىّ مخطوط.

۳- أملى لهم أى أمهلهم.

۴- هكذا فى النسخ و المصدر، و فى البرهان: فليس علينا حراما.

۵- تفسير القمّىّ: ۱۶۸.

۶- الجرى: نوع من السـمك النهرى الطويل المعروف بالحتكليس و يدعونه فى مصـر ثعبان الماء و ليس له عظم الا عظم الرأس و السلسله.

۷- الزمير: نوع من السمك له شوك ناتئ على ظهره، و أكثر ما يكون فى المياه العذبه.

۸- الوبر: دويبه كالسنور لكنها أصغر منه و هى قصير الذنب و الأذنين.

۹- فروع الكافى ۲: ۱۴۵.

مِهْرَانَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی حَدِيثٍ طَوِيلٍ قَالَ: فَلَمَّا اسْتَجَابَ لِکُلِّ نَبِیٍّ مَنِ اسْتَجَابَ لَهُ مِنْ قَوْمِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ جَعَلَ لِکُلِّ نَبِیٍّ مِنْهُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَاجاً وَ الشِّرْعَةُ وَ الْمِنْهَاجُ سَبِيلٌ وَ سُنَّةٌ (۱)وَ کَانَ مِنَ السَّبِيلِ وَ السُّنَّةِ الَّتِی أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهَا مُوسَی أَنْ جَعَلَ عَلَيْهِمُ السَّبْتَ وَ کَانَ مِنْ أَعْظَمِ السَّبْتِ وَ لَمْ يَسْتَحِلَّ أَنْ يَفْعَلَ ذَلِکَ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ مِنْ قَوْمِ ثَمُودَ سَبَقَتِ الْحِيتَانُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ السَّبْتِ أَدْخَلَهَا اللَّهُ الْجَنَّةَ (۲)وَ مَنِ اسْتَخَفَّ بِحَقِّهِ وَ اسْتَحَلَّ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنَ الْعَمَلِ الَّذِی نَهَی اللَّهُ عَنْهُ فِيهِ أَدْخَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ النَّارَ وَ ذَلِکَ حَيْثُ اسْتَحَلُّوا الْحِيتَانَ وَ احْتَبَسُوهَا وَ أَکَلُوهَا يَوْمَ السَّبْتِ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَکُونَ (۳)أَشْرَکُوا بِالرَّحْمَنِ وَ لَا شَکُّوا فِی شَیْ ءٍ مِمَّا جَاءَ بِهِ مُوسَی علیه السلام قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْکُمْ فِی السَّبْتِ فَقُلْنا لَهُمْ کُونُوا قِرَدَةً خاسِئِينَ الْخَبَرَ (۴).

**[ترجمه]الکافی: امام صادق علیه السلام

ص: ۵۰

در حدیثی طولانی فرموده است: آن‌گاه که تعدای از مؤمنان هر قوم دعوت پیامبر خود را اجابت گفتند، برای هر پیامبری شریعت و اسلوب مشخصی قرار داده شد، و منظور از شریعت و اسلوب راه و روشی بود که هر پیامبر بر اساس آن رفتار می‌کرد، و از جمله راه و روشی که خداوند متعال موسی را به آن امر کرد آن بود که روز شنبه را برای آنان- یهودیان- روز ریاضت و روزه قرار دهد، و هرکس از قوم ثمود که روز شنبه را گرامی داشته و از ترس خداوند محّرمات آن روز را حلال ندانسته بود حال آنکه ماهیها فقط در آن روز سراغ آنان می‌آمدند، خداوند او را وارد بهشت کرد، و هرکس حقّ خداوند را خوار و بی ارزش شمرد و محرّماتی که خداوند از آنها نهی کرده بود را حلال دانست، خداوند او را وارد آتش جهنم گرداند، و این ماجرا هنگامی بود که عده‌ای از یهودیان ماهیها را حلال دانستند و زندانیشان کردند و در روز شنبه آنان را خوردند، پس خداوند بر آن عدّه خشم گرفت حال آنکه شریکی برای خداوند رحمان قرار نداده و در مسأله‌ای که موسی علیه السلام از آن خبر می‌داد نیز شک نکرده بودند، پس خداوند متعال فرمود: «و لقد علمتم الذین اعتدوا منکم فی السبت فقلنا لهم کونوا قرده خاسئین» {و کسانی از شما را که در روز شنبه [از فرمان خدا] تجاوز کردند نیک شناختید، پس ایشان را گفتیم بوزینگانی طرد شده باشید.} خبر. -. اصول الکافی ۲ : ۲۸ و ۲۹ -

**[ترجمه]

«۵»

فس، تفسیر القمی وَ سْئَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِی کانَتْ حاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِی السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعاً وَ يَوْمَ لا يَسْبِتُونَ لا تَأْتِيهِمْ فَإِنَّهَا قَرْيَةٌ کَانَتْ لِبَنِی إِسْرَائِيلَ قَرِيبَةٌ مِنَ الْبَحْرِ وَ کَانَ الْمَاءُ يَجْرِی عَلَيْهَا فِی الْمَدِّ وَ الْجَزْرِ فَيَدْخُلُ أَنْهَارَهُمْ وَ زُرُوعَهُمْ وَ يَخْرُجُ السَّمَکُ مِنَ الْبَحْرِ حَتَّی يَبْلُغَ آخِرَ زُرُوعِهِمْ وَ قَدْ کَانَ اللَّهُ حَرَّمَ عَلَيْهِمُ الصَّيْدَ (۵)يَوْمَ السَّبْتِ فَکَانُوا يَضَعُونَ الشِّبَاکَ فِی الْأَنْهَارِ لَيْلَةَ الْأَحَدِ وَ يَصِيدُونَ بِهَا السَّمَکَ وَ کَانَ السَّمَکُ يَخْرُجُ يَوْمَ السَّبْتِ وَ يَوْمَ الْأَحَدِ لَا يَخْرُجُ وَ هُوَ قَوْلُهُ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعاً وَ يَوْمَ لا يَسْبِتُونَ لا تَأْتِيهِمْ فَنَهَاهُمْ عُلَمَاؤُهُمْ عَنْ ذَلِکَ فَلَمْ يَنْتَهُوا فَمُسِخُوا قِرَدَةً وَ خَنَازِيرَ وَ کَانَ الْعِلَّةُ

۱- اختصره المصنّف.

۲- هكـذا فى المطبوع،والنسـخ المخطوطه التى عنـدنا خـاليه عن الحـديث رأسـا ،والموجود فى الكافى ومرآت العقول والبرهان هكذا: «وكان من اعظم البست ولم يستحل أن يفعل ذلك من خشيه الله أدخله الجنه» وهذا هو الصحيح فقواه:من قوم ثمود لعله كانت نسخه المصنف فيها ذلك أووهم النساخ فزادوا فى العبارهذلك من الحديث الاتى.

۳- الصحيح كما فى المصدر: من غير أنّ يكونوا.

۴- أصول الكافى: ۲: ۲۸ و ۲۹.

۵- فى المصدر: و قد كان اللّه قد حرم عليهم الصيد.

فِی تَحْرِیمِ الصَّیْدِ عَلَیْهِمْ یَوْمَ السَّبْتِ أَنَّ عِیدَ جَمِیعِ الْمُسْلِمِینَ وَ غَیْرِهِمْ کَانَ یَوْمَ الْجُمُعَهِ فَخَالَفَ الْیَهُودُ وَ قَالُوا عِیدُنَا السَّبْتُ (۱)فَحَرَّمَ اللَّهُ عَلَیْهِمُ الصَّیْدَ یَوْمَ السَّبْتِ وَ مُسِخُوا قِرَدَهً وَ خَنَازِیرَ.

حَدَّثَنِی أَبِی عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ أَبِی عُبَیْدَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ وَجَدْنَا فِی کِتَابِ عَلِیٍّ علیه السلام أَنَّ قَوْماً مِنْ أَهْلِ أُبْلَّهَ (۲)مِنْ قَوْمِ ثَمُودَ وَ أَنَّ الْحِیتَانَ کَانَتْ سَبَقَتْ إِلَیْهِمْ یَوْمَ السَّبْتِ (۳)لِیَخْتَبِرَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ فِی ذَلِکَ فَشَرَعَتْ إِلَیْهِمْ یَوْمَ سَبْتِهِمْ فِی نَادِیهِمْ وَ قُدَّامَ أَبْوَابِهِمْ فِی أَنْهَارِهِمْ وَ سَوَاقِیهِمْ فَبَادَرُوا إِلَیْهَا فَأَخَذُوا یَصْطَادُونَهَا وَ لَبِثُوا فِی ذَلِکَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا یَنْهَاهُمْ عَنْهَا الْأَحْبَارُ وَ لَا یَمْنَعُهُمُ الْعُلَمَاءُ مِنْ صَیْدِهَا ثُمَّ إِنَّ الشَّیْطَانَ أَوْحَی إِلَی طَائِفَهٍ مِنْهُمْ إِنَّمَا نُهِیتُمْ عَنْ أَکْلِهَا یَوْمَ السَّبْتِ وَ لَمْ تُنْهَوْا عَنْ صَیْدِهَا (۴)فَاصْطَادُوا یَوْمَ السَّبْتِ وَ کُلُوهَا فِیمَا سِوَی ذَلِکَ مِنَ الْأَیَّامِ (۵)فَقَالَتْ طَائِفَهٌ مِنْهُمُ الْآنَ نَصْطَادُهَا (۶)فَعَتَتْ وَ انْحَازَتْ طَائِفَهٌ أُخْرَی مِنْهُمْ ذَاتَ الْیَمِینِ فَقَالُوا نَنْهَاهُمْ (۷)عَنْ عُقُوبَهِ اللَّهِ أَنْ تَتَعَرَّضُوا بِخِلَافِ أَمْرِهِ وَ اعْتَزَلَتْ طَائِفَهٌ مِنْهُمْ ذَاتَ الْیَسَارِ

ص: ۵۲

۱- فی المصدر: عیدنا یوم السبت.

۲- هکذا فی النسخ، و فی المصدر: أیکه، و کلاهما مصحفان، و الصحیح کما فی سعد السعود و فی البرهان نقلا عن تفسیر القمّیّ و العیّاشیّ «أیله» قال یاقوت: ایله بالفتح: مدینه علی ساحل بحر القلزم ممّا یلی الشام، و قیل: هی آخر الحجاز و أول الشام، قال أبو زید: أیله مدینه صغیره عامره بها زرع یسیر، و هی مدینه للیهود الذین حرم اللّه علیهم صید السمک یوم السبت فخالفوا فمسخوا قرده و خنازیر.

۳- هکذا فی نسخ و فی المصدر، و فی سعد السعود: فان الحیتان کانت قد سبقت لهم یوم السبت و لعلّ الصحیح کما فی نسختین: أن قوما من أهل أیله من قوم ثمود سبقت الحیتان إلیهم یوم السبت قوله: من قوم ثمود أی من ذریتهم و أخلافهم.

۴- فی التفسیر: انما نهیتکم عن أکلها یوم السبت فانتهیتم عن صیدها؟.

۵- فی التفسیر و سعد السعود: و أکلوها فیما سوی ذلک من الایام.

۶- فی سعد السعود: لا الا أن نصطادها.

۷- فی التفسیر و فی نسخه: ننهاکم، و فی التفسیر: لخلاف أمره. و فی سعد السعود: فقالوا: اللّه اللّه ننهاکم. و فیه أیضا لخلاف أمره.

فَتَنَكَّبتْ (۱)فَلَمْ تَعِظْهُمْ فَقَالَتْ لِلطَّائِفَهِ الَّتِی وَعَظَتْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْماً اللَّهُ مُهْلِکَهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذاباً شَدِیداً فَقَالَتِ الطَّائِفَهُ الَّتِی وَعَظَتْهُمْ مَعْذِرَهً إِلی رَبِّکُمْ وَ لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ قَالَ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَمَّا نَسُوا ما ذُکِّرُوا بِهِ یَعْنِی لَمَّا تَرَکُوا مَا وُعِظُوا بِهِ وَ مَضَوْا عَلَی الْخَطِیئَهِ فَقَالَتِ الطَّائِفَهُ الَّتِی وَعَظَتْهُمْ لَا وَ اللَّهِ لَا نُجَامِعُکُمْ وَ لَا نُبَایِتُکُمُ اللَّیْلَهَ فِی مَدِینَتِکُمْ هَذِهِ الَّتِی عَصَیْتُمُ اللَّهَ فِیهَا مَخَافَهَ أَنْ یَنْزِلَ بِکُمُ الْبَلَاءُ فَیَعُمَّنَا مَعَکُمْ قَالَ فَخَرَجُوا عَنْهُمْ مِنَ الْمَدِینَهِ مَخَافَهَ أَنْ یُصِیبَهُمُ الْبَلَاءُ فَنَزَلُوا قَرِیباً مِنَ الْمَدِینَهِ فَبَاتُوا تَحْتَ السَّمَاءِ فَلَمَّا أَصْبَحَ أَوْلِیَاءُ اللَّهِ الْمُطِیعُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ غَدَوْا لِیَنْظُرُوا مَا حَالُ أَهْلِ الْمَعْصِیَهِ فَأَتَوْا بَابَ الْمَدِینَهِ فَإِذَا هُوَ مُصْمَتٌ فَدَقُّوهُ فَلَمْ یُجَابُوا وَ لَمْ یَسْمَعُوا مِنْهَا حِسَّ أَحَدٍ فَوَضَعُوا سُلَّماً عَلَی سُورِ الْمَدِینَهِ ثُمَّ أَصْعَدُوا رَجُلًا مِنْهُمْ فَأَشْرَفَ عَلَی الْمَدِینَهِ فَنَظَرَ فَإِذَا هُوَ بِالْقَوْمِ قِرَدَهً یَتَعَاوَوْنَ فَقَالَ الرَّجُلُ لِأَصْحَابِهِ یَا قَوْمِ أَرَی وَ اللَّهِ عَجَباً قَالُوا وَ مَا تَرَی قَالَ أَرَی الْقَوْمَ قَدْ صَارُوا قِرَدَهً یَتَعَاوَوْنَ لَهَا أَذْنَابٌ فَکَسَرُوا الْبَابَ قَالَ فَعَرَفَتِ الْقِرَدَهُ أَنْسَابَهَا مِنَ الْإِنْسِ (۲)وَ لَمْ تَعْرِفِ الْإِنْسُ أَنْسَابَهَا مِنَ الْقِرَدَهِ فَقَالَ الْقَوْمُ لِلْقِرَدَهِ أَ لَمْ نَنْهَکُمْ فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام وَ اللَّهِ الَّذِی فَلَقَ الْحَبَّهَ وَ بَرَأَ النَّسَمَهَ إِنِّی لَأَعْرِفُ أَنْسَابَهَا (۳)مِنْ هَذِهِ الْأُمَّهِ لَا یُنْکِرُونَ وَ لَا یُغَیِّرُونَ (۴)بَلْ تَرَکُوا مَا أُمِرُوا بِهِ فَتَفَرَّقُوا وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَی فَبُعْداً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِینَ فَقَالَ اللَّهُ أَنْجَیْنَا الَّذِینَ یَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَ أَخَذْنَا الَّذِینَ ظَلَمُوا بِعَذابٍ بَئِیسٍ بِما کانُوا یَفْسُقُونَ (۵)

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: «واسألهم عن القریه التی کانت حاضره البحر إذ یعدون فی السبت إذ تأتیهم حیتانهم یوم سبتهم شرّعاَ لا یسبتون لا تأتیهم»

{و از اهالی آن شهری که کنار دریا بود جویا شو آن‌گاه که به [حکم] روز شنبه تجاوز می‌کردند آن‌گاه که روز شنبه ماهی... هایشان روی آب می‌آمدند و روزهای غیر شنبه به سوی آنان نمی‌آمدند.} منظور از آن شهر، شهری متعلق به بنی اسرائیل است که نزدیک دریا بوده است، و آب بر اثر جزر و مدّ در آن جاری و وارد رودها و زراعت‌هایشان می‌شد، و ماهی‌ها از دریا خارج می‌شدند تا از باقی مانده زراعت آنان تغذیه کنند، و خداوند صید در روز شنبه را بر آنان حرام کرده بود، پس تورهای خود را شب یک‌شنبه به آب می‌انداختند و با آن به صید ماهی می‌پرداختند، و ماهیها در روز شنبه و نه روز یک شنبه از آب خارج می‌شدند و این همان فرموده خداوند است که: «إذ تأتیهم حیتانهم یوم سبتهم شرّعاً و یوم لا یسبتون لا تأتیتهم» {آن‌گاه که روز شنبه ماهی‌هایشان روی آب می‌آمدند و روزهای غیر شنبه به سوی آنان نمی‌آمدند.} پس علمای قوم آنان را از این کار منع کردند ولی به این کار خاتمه ندادند، بنابراین به شکل میمونها و خوک‌ها در آمدند، و علت حرام گرداندن

ص: ۵۱

صید بر آنان در روز شنبه این بود که روز عید تمام مسلمانان و غیر آنان روز جمعه بود، ولی یهودیان با همه مخالفت کردند و گفتند: عید ما روز شنبه است، پس خداوند صید را در روز شنبه بر آنان حرام گرداند، و به شکل میمون و خوک درآمدند.

از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: در کتاب حضرت علی علیه السلام مشاهده کردیم که چنین آمده بود: ماهیها در روز شنبه سراغ عده‌ای از اهالی (اُبله) که از قوم ثمود بودند می‌آمدند تا خداوند بدین وسیله میزان فرمانبرداری آنان را بیازماید، پس در روز شنبه همراه آب وارد مکان اجتماع و جلو درها و رودها و رودخانه‌هایشان می‌شدند، و آنان نیز به سوی صید ماهیها می‌شتافتند و بی‌نهایت به این کار ادامه می‌دادند، کاهنان و علمای دینی نیز نمی‌توانستند مانع صید آنان شوند، سپس شیطان به طائفه‌ای از آنان الهام کرد که شما در روز شنبه از خوردن و نه صید کردن ماهی منع شده‌اید، پس در آن روز

به صید بپردازید و در روزهای دیگر آنچه را صید کرده‌اید بخورید، پس طائفه‌ای از آنان گفتند: اکنون به صید ماهی می... پردازیم، ولی طائفه‌ای دیگر از این امر نافرمانی کردند و در طرف راست قرار گرفتند و گفتند: شما را از مجازات خداوند که در اثر نافرمانی او دچارتان گردد برحذر می‌داریم، و طائفه‌ای دیگر نیز در سمت چپ عزلت گزیدند

ص: ۵۲

و کناره گرفتند و آنان را نصیحت نکردند، پس به طائفه‌ای که نصیحت می‌کردند گفتند: «لم تعظون قوماً الله مهلکهم أو معذّبهم عذاباً شدیداً» {چرا قومی را که خداوند هلاک کننده ایشان است یا آنان را به عذابی سخت دچار خواهد کرد پند می‌دهید؟}، و طائفه نصیحت کننده جواب دادند: «معذره إلی ربّکم و لعلّهم یتّقون» {تا معذرتی پیش پروردگارتان باشد و شاید که آنان پرهیزگاری کنند.} پس خداوند متعال فرمود: «فلمّا نسوا ما ذکّروا به» {پس هنگامی که آنچه را بدان تذکر داده شده بودند را ازیاد بردند} یعنی: هنگامی که آنچه را بدان نصیحت شده بودند ترک کردند و بر انجام گناه اصرار ورزیدند، در نهایت طائفه نصیحت کننده گفتند: نه به خدا سوگند امشب را در این شهری که در آن به نافرمانی خدا پرداخته‌اید با شما به روز نخواهیم رساند و جمع نخواهیم شد از ترس آنکه بلا و مصیبتی بر شما نازل شود و ما را نیز با شما در برگیرد، بنابراین از ترس نازل شدن بلا- بر آنان از شهر خارج شدند و در مکانی نزدیک شهر ساکن شدند و زیر آسمان شب را به صبح رساندند، هنگامی که صبح شد دوستان خداوند که مطیع اوامر او بودند رفتند تا احوال اهل معصیت را ببینند، پس به دروازه ورودی شهر رسیدند که بسته بود و هرچه بر آن کوبیدند کسی جواب نداد و از شهر صدای کسی را نمی‌شنیدند، آن‌گاه نردبانی را بر دیوار اطراف شهر گذاشتند و مردی از آن بالا رفت و بر شهر مشرف گشت و به داخل نگاه کرد، پس ناگهان قومی را مشاهده کرد که میمون شده بودند و صدای میمون از آنان شنیده می‌شد، پس به دوستانش گفت: ای جماعت، به خدا سوگند که امری شگفت انگیز می‌بینم، گفتند: چه می‌بینی؟ گفت: قوم خویش را می‌بینم که تبدیل به میمون شده‌اند و دارای دُم هستند و صدای میمون سر می‌دهند؛ سپس دروازه را شکستند و میمونها اصل و نسب خود از انسانها را می‌شناختند ولی انسانها وابستگان خود از میمونها را نمی‌شناختند، پس انسانها به میمونها گفتند: آیا شما را باز نداشتیم؟ سپس علی علیه السلام فرمود: سوگند به خداوندی که هسته را شکافته و انسانها را خلق کرده است من اصل و نسب و وابستگان میمون‌ها از میان این امت را می‌شناسم که چیزی را انکار نمی‌کنند و تغییر نمی‌دهند بلکه آنچه را بدان فرمان داده شدند ترک کردند پس متفرّق شدند، و خداوند متعال فرموده است: «فبعداً للقوم الظالمین» {پس دور بادا قوم ستمکاران}، هم چنین فرموده است: «أنجینا الذین ینهون عن السوء و أخذنا الذین ظلموا بعذاب بئیس بما کانوا یفسقون» {کسانی را که از [کار] بد باز می‌داشتند نجات دادیم و کسانی که ستم کردند به سزای آنکه نافرمانی می‌کردند به عذابی شدید گرفتار کردیم.} -. تفسیر القمی : ۲۲۶- ۲۲۸ -

**[ترجمه]

توضیح

قوله لیله الأحد أی لئلا یرجع ما أتاهم یوم السبت لکنه مخالف لسائر الروایات و السیر و الظاهر أن فیه سقطا و لعله کان هکذا

ليله السبت و يصطادون يوم الأحد قوله عليه السلام إنى لأعرف أنسابها أى أشباهها مجازا أى أعرف جماعه من هذه الأمه أشباه الطائفه الذين لم ينهوا عن المنكر حتى مسخوا و يحتمل أن يكون

۱- تنكب عنه: عدل. و فى المصدرين: فسكتت.

۲- فى سعد السعود: و لهم أذناب، فكسروا الباب، و دخلوا المدينه، قال: فعرف القرده اشباهها من الانس، و لم تعرف الانس اشباهها من القرده.

۳- فى سعد السعود: أشباهها.

۴- فى سعد السعود: و لا يقرون.

۵- تفسير القمّىّ ۲۲۶- ۲۲۸.

سماهم أنسابهم لتناسب طيناتهم و لا يبعد أن يكون في الأصل أشباههم (۱)و يمكن إرجاع الضمير إلى هذه الأمه لكنه أبعد و أشد تكلفا.

أقول: قال السيد ابن طاوس رأيت في تفسير أبي العباس بن عقده أنه روى عن علي بن الحسن عن عمرو بن عثمان عن الحسن بن محبوب عن علي بن رئاب عن أبي عبيده عن أبي جعفر عليه السلام مثله (۲).

ثُمَّ قَالَ إِنِّي وَجَدْتُ فِي نُسْخَهِ حَدِيثٍ غَيْرِ هَذَا أَنَّهُمْ كَانُوا ثَلَاثَ فِرَقٍ فِرْقَهٌ بَاشَرَتِ الْمُنْكَرَ وَ فِرْقَهٌ أَنْكَرَتْ عَلَيْهِمْ وَ فِرْقَهٌ دَاهَنَتْ أَهْلَ الْمَعَاصِي فَلَمْ تُنْكِرْ وَ لَمْ تُبَاشِرِ الْمَعْصِيَهَ فَنَجَّى اللَّهُ الَّذِينَ أَنْكَرُوا وَ جَعَلَ الْفِرْقَهَ الْمُدَاهِنَهَ ذَرّاً وَ مَسَخَ الْفِرْقَهَ الْمُبَاشِرَهَ لِلْمُنْكَرِ قِرَدَهً ثُمَّ قَالَ وَ لَعَلَّ مَسْخَ الْمُدَاهِنَهِ ذَرّاً لِتَصْغِيرِهِمْ عَظَمَهَ اللَّهِ وَ تَهْوِينِهِمْ بِحُرْمَهِ اللَّهِ فَصَغَّرَهُمُ اللَّهُ (۳).

ص: -۲۴۴

**[ترجمه]منظور از این گفته او (لیله الأحد: شب یک شنبه) این است: تا آنچه از ماهیها در روز شنبه سراغشان آمده باز نگردد، ولی این معنا مخالف روایتها و سیره‌های دیگر است، و واضح است که عبارتهایی از آن افتاده است، و ممکن است که قول این گونه بوده باشد: (لیله السبت و یصطادون یوم الأحد: شنبه شبها تورها را می‌انداختند و روز یک شنبه به صید می... پرداختند). و این فرموده امام علی علیه السلام (من اصل و نسب و وابستگان آنها را می‌شناسم) به این معنا است که: من اقوام شبیه به آنان را می‌شناسم، یعنی: گروهی را در میان این امّت می‌شناسم که شبیه به طائفه‌ای هستند که نهی از منکر نکردند تا مسخ شدند؛ و ممکن است

ص: ۵۳

آنان را به خاطر تناسبی که در سرشت و طینت دارند اصل و نسب میمون‌ها نامیده باشد، و بعید نیز نیست که (أنسابهم) در اصل (أشباهم) بوده باشد، و ممکن است که ضمیر در (أنسابها: اصل ونسب میمون‌ها) به جای میمون‌ها به (هذه الأمّه: این امت) برگردد، ولی این گزینه دورترین و پیچیده‌ترین گزینه ممکن است.

می‌گویم: ابن طاووس گفته است: در تفسیر ابو العباس بن عقده از امام باقر علیه السلام نظیر این روایت نقل شده است. - . سعدالسعود : ۱۱۸ و۱۱۹ -

سپس گفته است: من در نسخه دیگری از این حدیث مشاهد کردم که اصحاب السبت سه دسته بوده‌اند: گروهی که اقدام به انجام منکر کردند، گروهی که آنان را از منکر منع می‌کردند و گروهی که با گناهکاران نرمش و مدارا به خرج دادند و نهی نمی‌کردند و به گناه نیز اقدام نمی‌کردند، پس خداوند آنان که گناهکار بودند را تبدیل به میمون کرد. سپس گفت: شاید خداوند گروه سازش کننده را به خاطر اینکه عظمت خداوند را کوچک شمرده و حرمت الهی را خوار و سبک پنداشته‌اند خار و کوچک گردانده و آنها را کوچک کرده است. - . سعد السعود : ۱۱۹ -

قصص الأنبیاء: با استناد به صدوق از ابو عبیده نظیر این روایت با اختصار نقل شده است. - . نسخه خطی قصص الأنبیاء -

در تفسیر العیاشی نیز نظیر این روایت از ابو عبیده نقل شده است. - . نسخه خطی تفسیر العیاشی -

**[ترجمه]

«۶»

کا، الکافی الْعِدَّهُ عَنْ سَهْلٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِیرَهِ عَنْ طَلْحَهَ بْنِ زَیْدٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی قَوْلِهِ تَعَالَی فَلَمَّا نَسُوا ما ذُکِّرُوا بِهِ أَنْجَیْنَا الَّذِینَ یَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ فَقَالَ کَانُوا ثَلَاثَهَ أَصْنَافٍ صِنْفٌ ائْتَمَرُوا وَ أَمَرُوا فَنَجَوْا وَ صِنْفٌ ائْتَمَرُوا وَ لَمْ یَأْمُرُوا فَمُسِخُوا ذَرّاً وَ صِنْفٌ لَمْ یَأْتَمِرُوا وَ لَمْ یَأْمُرُوا فَهَلَکُوا (۴).

**[ترجمه]الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر آیه «فلمّا نسوا ما ذکّروا به أنجینا الذین ینهون عن السوء» می‌فرماید: اصحاب البست سه گروه بودند: گروهی که فرمان الهی را پذیرفتند و به آن امر کردند پس نجات یافتند، و گروهی که فرمان الهی را پذیرفتند ولی بـه آن امر نکردنـد و به شـکل مـورچه درآمدنـد، و گروهی که فرمـان الهی را نپذیرفتنـد و بـدان نیز امر نکردند پس نابود شدند. - . روضه الکافی : ۱۵۸ -

**[ترجمه]

بیان

لعل المراد بهلاکهم صیرورتهم قرده.

**[ترجمه]شاید منظور از نابود شدن، تبدیل شدن آنان به میمون باشد.

**[ترجمه]

«۷»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ أَبِی عُبَیْدَهَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی قَوْلِهِ تَعَالَی

۱- و قد عرفت أنّه کان کذلک فی سعد السعود.

۲- سعد السعود: ۱۱۸- ۱۱۹.

۳- فی سعد السعود: ۱۱۹ و قد ذکر المصنّف معنی قول ابن طاوس راجعه.

۴- روضه الکافی: ۱۵۸.

لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِی إِسْرائِیلَ عَلی لِسانِ داوُدَ وَ عِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ فَقَالَ الْخَنَازِیرُ عَلَی لِسَانِ دَاوُدَ علیه السلام وَ الْقِرَدَهُ عَلَی لِسَانِ عِیسَی علیه السلام وَ قَالَ إِنَّ الْیَهُودَ أُمِرُوا بِالْإِمْسَاکِ یَوْمَ الْجُمُعَهِ فَتَرَکُوا وَ أَمْسَکُوا یَوْمَ السَّبْتِ فَحُرِّمَ عَلَیْهِمُ الصَّیْدُ یَوْمَ السَّبْتِ فَعَمَدَ رِجَالٌ مِنْ سُفَهَاءِ الْقَرْیَهِ فَأَخَذُوا مِنَ الْحِیتَانِ- لَیْلَهَ السَّبْتِ وَ بَاعُوا وَ لَمْ یَنْزِلْ بِهِمْ عُقُوبَهٌ فَاسْتَبْشَرُوا وَ فَعَلُوا ذَلِکَ سِنِینَ فَوَعَظَهُمْ طَوَائِفُ فَلَمْ یَسْمَعُوا وَ قَالُوا لِمَ تَعِظُونَ قَوْماً اللَّهُ مُهْلِکُهُمْ فَأَصْبَحُوا قِرَدَهً خَاسِئِینَ (۱).

**[ترجمه]قصص الأنبیاء: با همین استناد از ابو عبیده روایت است که امام صادق علیه السلام در مورد آیه

ص: ۵۴

«لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل علی لسان داود و عیسی بن مریم» {از میان فرزندان اسرائیل آنان که کفر ورزیدند به زبان داوود و عیسی بن مریم مورد لعنت قرار گرفتند} فرمود: آنان که تبدیل به خوک شده بودند بر زبان داوود علیه السلام و آنان که به میمون تبدیل شده بودند بر زبان عیسی علیه السلام مورد لعنت قرار گرفتند. هم چنین فرمود: به یهودیان فرمان داده شد که روز جمعه را به امساک بپردازند ولی آنان این کار را ترک کردند و در روز شنبه امساک نمودند و روز شنبه بر آنان حرام شد، و گروهی از سفیهان شهر اقدام به صید ماهی در شب شنبه می‌نمودند و آنها را می‌فروختند، و به سبب این کار عقوبتی بر آنان نازل نمی‌شد و به این واسطه دلشاد و مسرور گشتند و سالها به این کار ادامه دادند، پس طائفه‌هایی از آنان به نصیحتشان پرداختند ولی گوش ندادند و گفتند: { چرا قومی را که خداوند هلاک کننده ایشان است پند می‌دهید.} پس { تبدیل به بوزینگانی طرد شده گشتند.} - . نسخه خطی قصص الأنبیاء -

**[ترجمه]

«۸»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَرَّارٍ (۲)قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام یَقُولُ کَانَتِ الْقِرَدَهُ هُمُ الْیَهُودُ الَّذِینَ اعْتَدَوْا فِی السَّبْتِ فَمَسَخَهُمُ اللَّهُ قُرُوداً(۳).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: از عبدالصمد بن برار نقل شده که گفت: از امام موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم که می‌فرماید: منظور از میمون یهودیانی بوده که روز شنبه از حدود اوامر الهی تجاوز کردند پس خداوند آنها را تبدیل به میمون کرد. - . نسخه خطی تفسیر العیاشی، البحرانی نیز در تفسیر البرهان ۱ : ۱۰۵ این روایت را نقل کرده است. -

**[ترجمه]

«۹»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ زُرَارَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ وَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی قَوْلِهِ فَجَعَلْناها نَکالًا لِما بَیْنَ یَدَیْها وَ ما خَلْفَها وَ مَوْعِظَهً لِلْمُتَّقِینَ قَالَ لِمَا مَعَهَا یَنْظُرُ إِلَیْهَا مِنْ أَهْلِ الْقُرَی وَ لِمَا خَلْفَهَا قَالَ نَحْنُ وَ لَنَا فِیهَا مَوْعِظَهٌ (۴).

**[ترجمه]تفسیرالعیاشی: زراره در تفسیر آیه «فجعلناها نکالاً لما بین یدیها و ما خلفها و موعظه للمتقین» از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل می کند که فرمودند: (پس ما این عقوبت - میمون شدن- را عبرتی قرار دادیم) برای اهالی شهر که همراه این حادثه بودند و به آن نگاه می کردند و برای کسانی که پس از این حادثه آمدند و گفتند: و در این حادثه برای ما پند و عبرتی است. - .

نسخه خطی تفسیر العیاشی، البحرانی نیز در تفسیر البرهان ۱ : ۱۰۵ این روایت را نقل کرده است. -

**[ترجمه]

بیان

هذا أحد الوجوه التی ذکرت فی تفسیر الآیه مرویا عن ابن عباس و غیره و قیل أی عقوبه للذنوب التی تقدمت علی الاصطیاد و الذنوب التی تأخرت عنه و قیل لما بین یدیها من القری و ما خلفها من القری و سیأتی تأویل آخر عن العسکری علیه السلام.

**[ترجمه]این یکی از صورتهایی است که در تفسیر آیه فوق از ابن عباس و دیگران روایت شده است، و گفته شده: یعنی گناهانی که مقدم بود بر صید نمودن و گفته شده: یعنی برای شهرهایی که همزمان با این حادثه بودند و شهرهایی که بعد از آن قرار گرفتند، و تفسیر دیگری از این آیه به نقل از امام حسن عسکری علیه السلام ذکر خواهد شد.

**[ترجمه]

«۱۰»

شی، تفسیر العیاشی عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَهَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام قَالَ: کَانَتْ مَدِینَهٌ حَاضِرَهَ الْبَحْرِ فَقَالُوا لِنَبِیِّهِمْ إِنْ کَانَ صَادِقاً فَلْیُحَوِّلْنَا رَبُّنَا جِرِّیثاً (۵)فَإِذَا الْمَدِینَهُ فِی وَسَطِ الْبَحْرِ قَدْ غَرِقَتْ مِنَ اللَّیْلِ وَ إِذَا کُلُّ رَجُلٍ مِنْهُمْ مُسُوخاً جِرِّیثاً یَدْخُلُ الرَّاکِبُ فِی فِیهَا (۶).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: أصبغ بن نباته از امام علی علیه السلام روایت می کند که فرمود: شهری در کنار دریا قرار داشت اهالی آن شهر به پیامبرشان گفتند: اگر راست می گویی پروردگارمان ما را تبدیل به جرّیث – نوعی ماهی – کند، پس شبانگاهان شهر در وسط دریا غرق شد و هر مردی از آنان تبدیل به ماهی جرّیث شد که سوار کار می‌توانست وارد دهانش گردد. - . نسخه خطی تفسیر عیاشی، البحرانی نیز در تفسیر البرهان ۲ : ۴۳ این روایت را نقل کرده است. -

**[ترجمه]

«۱۱»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ هَارُونَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِیزِ (۷)رَفَعَهُ إِلَی أَحَدِهِمْ علیهم السلام قَالَ: جَاءَ قَوْمٌ إِلَی

۱- قصص الأنبياء مخطوط.

۲- هكذا فى نسخ و فى البرهان، و فى نسخه: عبد الصمد بن مرار، و ذكر المامقانى عن رجال الشيخ: عبد الصمد بن مداد، و لم اتحقّق صحيحه.

۳- تفسير العيّاشىّ مخطوط، أخرجهما أيضا البحرانىّ فى البرهان ۱: ۱۰۵.

۴- تفسير العيّاشىّ مخطوط، أخرجهما أيضا البحرانىّ فى البرهان ۱: ۱۰۵.

۵- الجريث: نوع من السمك.

۶- تفسير العيّاشىّ مخطوط، أخرجه البحرانىّ أيضا فى البرهان ۲: ۴۳.

۷- فى نسخه: عن هارون بن عبد.

أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام بِالْكَوفَهِ وَ قَالُوا لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ هَذِهِ الْجَرَارِيَّ (۱)تُبَاعُ فِي أَسْوَاقِنَا قَالَ فَتَبَسَّمَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام ضَاحِكاً ثُمَّ قَالَ قُومُوا لِأُرِيَكُمْ عَجَباً وَ لَا تَقُولُوا فِي وَصِيِّكُمْ إِلَّا خَيْراً فَقَامُوا مَعَهُ فَأَتَوْا شَاطِئَ الْفُرَاتِ فَتَفَلَ فِيهِ تَفْلَةً وَ تَكَلَّمَ بِكَلِمَاتٍ فَإِذَا بِجِرِّيثَةٍ رَافِعَةٍ رَأْسَهَا فَاتِحَةٍ فَاهَا فَقَالَ له (لَهَا) أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام مَنْ أَنْتِ الْوَيْلُ لَكِ وَ لِقَوْمِكِ فقال (فَقَالَتْ) نَحْنُ مِنْ أَهْلِ الْقَرْيَهِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَقُولُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعاً الْآيَهَ فَعَرَضَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَلَايَتَكَ فَقَعَدْنَا عَنْهَا فَمَسَخَنَا اللَّهُ فَبَعْضُنَا فِي الْبَرِّ وَ بَعْضُنَا فِي الْبَحْرِ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي الْبَحْرِ فَنَحْنُ الْجَرَارِيُّ وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي الْبَرِّ فَالضَّبُّ وَ الْيَرْبُوعُ قَالَ ثُمَّ الْتَفَتَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ إِلَيْنَا فَقَالَ أَ سَمِعْتُمْ مَقَالَتَهَا قُلْنَا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ وَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّداً بِالنُّبُوَّهِ لَتَحِيضُ كَمَا تَحِيضُ نِسَاؤُكُمْ (۲).

**[ترجمه]تفسیرالعیاشی: هارون بن عبدالعزیز از یکی از امامان علیهم السلام نقل می‌کند که فرمود: قومی سراغ

امیرمؤمنان در کوفه آمدند و به ایشان گفتند: ای امیرمؤمنان، این ماهیهای جراری - جریث - در بازارهای ما فروخته می‌شوند. پس امیرمؤمنان علیه السلام تبسمی کرد و فرمود: برخیزید تا حادثه‌ای شگفت‌انگیز را به شما نشان دهم، در مورد وصّی خود جز به خیر و نیکی سخن مرانید، آن‌گاه با ایشان برخاستند و به ساحل فرات آمدند و امام علیه السلام در آن آب‌دهان انداخت و کلماتی را بر زبان آورد، ناگهان یک ماهی جریث سرش را بلند کرد و دهانش را باز کرد. پس امیرمؤمنان علیه السلام به او فرمود: تو کیستی؟ وای بر تو و قومت، ماهی گفت: ما اهل همان شهری هستیم که در ساحل دریا قرار داشت آن‌گونه که خداوند متعال در کتابش می‌فرماید: {آنگاه که روز شنبه ماهی‌هایشان روی آب می‌آمدند}، پس خداوند ولایت تو را بر ما عرضه کرد و ما از آن سرباز زدیم در نتیجه ما را مسخ کرد. عده‌ای از ما در خشکی و عده‌ای دیگر در آب قرار دارند، ما ماهیهای جراری آنهایی هستیم که در آب قرار داریم و سوسمار و موش دشتی آنهایی هستند که در خشکی قرار گرفته‌اند. سپس امیرمؤمنان به ما نگاه کرد و فرمود: آیا آنچه را گفتند شنیدید؟ گفتیم: بله، امام فرمود: سوگند به کسی که محمّد را به پیامبری برگزید آنان عادت ماهیانه دارند درست به همان صورتی که زنان شما عادت ماهیانه دارند. - . نسخه خطی تفسیر العیاشی، بحرانی نیز در تفسیر البرهان ۲ : ۴۴ این روایت را نقل کرده است. -

**[ترجمه]

«۱۲»

فس، تفسیر القمی فِي رِوَايَهِ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فِي قَوْلِهِ إِنَّما جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ الْآيَهَ وَ ذَلِكَ أَنَّ مُوسَى أَمَرَ قَوْمَهُ أَنْ يَتَفَرَّغُوا لِلَّهِ فِي كُلِّ سَبْعَهِ أَيَّامٍ يَوْماً يَجْعَلُهُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ هُمُ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ (۳).

**[ترجمه]تفسیرعلی بن ابراهیم: در روایت ابوالجارود از امام باقر علیه السلام در مورد آیه « إنّما جعل السبت علی الذین اختلفوا فیه» نقل شده که فرمود: موسی به قومش فرمان داد که در هر هفت روز یک روز را که از سوی خداوند برای آنان قرار داده می‌شود به عبادت برای خدا اختصاص دهند، و آنان در این مورد به اختلاف پرداختند. - . تفسیر القمی : ۳۶۷ -

**[ترجمه]

«۱۳»

م، تفسیر الإمام علیه السلام قَالَ اللَّهُ تَعَالَی وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِینَ اعْتَدَوْا مِنْکُمْ فِی السَّبْتِ لَمَّا اصْطَادُوا السَّمَکَ فِیهِ فَقُلْنا لَهُمْ کُونُوا قِرَدَةً خاسِئِینَ مُبْعَدِینَ عَنْ کُلِّ خَیْرٍ فَجَعَلْناها تِلْکَ الْمَسْخَهَ (۴)الَّتِی أَخْزَیْنَاهُمْ وَ لَعَنَّاهُمْ بِهَا نَکالًا عِقَاباً وَ رَدْعاً لِما بَیْنَ یَدَیْها بَیْنَ یَدَیِ الْمَسْخَهِ مِنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُوبِقَاتِ الَّتِی اسْتَحَقُّوا بِهَا الْعُقُوبَاتِ وَ ما خَلْفَها لِلْقَوْمِ الَّذِینَ شَاهَدُوهُمْ بَعْدَ مَسْخِهِمْ یَرْتَدِعُونَ عَنْ مِثْلِ أَفْعَالِهِمْ لَمَّا شَاهَدُوا مَا حَلَّ بِهِمْ مِنْ عِقَابِنَا وَ مَوْعِظَهً لِلْمُتَّقِینَ الَّذِینَ یَتَّعِظُونَ بِهَا فَیُفَارِقُونَ الْمُخْزِیَاتِ (۵)وَ یَعِظُونَ بِهَا النَّاسَ وَ یُحَذِّرُونَهُمُ الْمُرْدِیَاتِ.

وَ قَالَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ علیهما السلام کَانَ هَؤُلَاءِ قَوْماً یَسْکُنُونَ عَلَی شَاطِئِ بَحْرٍ نَهَاهُمُ اللَّهُ وَ أَنْبِیَاؤُهُ عَنِ اصْطِیَادِ السَّمَکِ فِی یَوْمِ السَّبْتِ فَتَوَسَّلُوا إِلَی حِیلَهٍ لِیُحِلُّوا بِهَا لِأَنْفُسِهِمْ مَا حَرَّمَ

ص: ۵۶

۱- فی البرهان: هذه الجریث.

۲- تفسیر العیّاشیّ مخطوط. اخرج البحرانیّ الحدیث أیضا فی البرهان ۲: ۴۴.

۳- تفسیر القمّیّ: ۳۶۷.

۴- فی المصدر: أی جعلنا تلک المسخه.

۵- فی نسخه: فیفارقون المحرمات.

اللَّهُ فَخَدُّوا أَخَادِيدَ (۱)وَ عَمِلُوا طُرُقاً تُؤَدِّی إِلَی حِیَاضٍ یَتَهَیَّأُ لِلْحِیتَانِ الـدُّخُولُ فِیهَا مِنْ تِلْکَ الطُّرُقِ وَ لَا یَتَهَیَّأُ لَهَا الْخُرُوجُ إِذَا هَمَّتْ بِالرُّجُوعِ (۲)فَجَاءَتِ الْحِیتَانُ یَوْمَ السَّبْتِ جَارِیَةً عَلَی أَمَانِ اللَّهِ لَهَا فَدَخَلَتْ فِی الْأَخَادِیـدِ وَ حَصَلَتْ فِی الْحِیَاضِ وَ الْغُدْرَانِ (۳)فَلَمَّا کَانَتْ عَشِیَّةُ الْیَوْمِ هَمَّتْ بِالرُّجُوعِ مِنْهَا إِلَی اللُّجَجِ لِتَأْمَنَ صَائِدَهَا (۴)فَرَامَتِ الرُّجُوعَ فَلَمْ تقدروا (تَقْدِرْ) فَبَقِیَتْ لَیْلَتَهَا فِی مَکَانٍ یَتَهَیَّأُ أَخْذُهَا بِلَا اصْطِیَادٍ (۵)لِاسْتِرْسَالِهَا فِیهِ وَ عَجْزِهَا عَنِ الِامْتِنَاعِ لِمَنْعِ الْمَکَانِ لَهَا فَکَانُوا (۶)یَأْخُذُونَهَا یَوْمَ الْأَحَدِ وَ یَقُولُونَ مَا اصْطَدْنَا فِی السَّبْتِ وَ إِنَّمَا اصْطَدْنَا فِی الْأَحَدِ (۷)وَ کَذَبَ أَعْدَاءُ اللَّهِ بَلْ کَانُوا آخِذِینَ لَهَا بِأَخَادِیدِهِمُ الَّتِی عَمِلُوهَا یَوْمَ السَّبْتِ حَتَّی کَثُرَ مِنْ ذَلِکَ مَالُهُمْ وَ ثَرَاؤُهُمْ وَ تَنَعَّمُوا بِالنِّسَاءِ (۸)وَ غَیْرِهِنَّ لِاتِّسَاعِ أَیْدِیهِمْ بِهِ فَکَانُوا فِی الْمَدِینَهِ (۹)نَیِّفاً وَ ثَمَانِینَ أَلْفاً فَعَلَ هَذَا مِنْهُمْ سَبْعُونَ أَلْفاً (۱۰)وَ أَنْکَرَ عَلَیْهِمُ الْبَاقُونَ کَمَا نَصَّ اللَّهُ تَعَالَی وَ سْئَلْهُمْ عَنِ الْقَرْیَهِ الَّتِی کانَتْ حاضِرَهَ الْبَحْرِ إِذْ یَعْدُونَ فِی السَّبْتِ الْآیَهَ وَ ذَلِکَ أَنَّ طَائِفَهً مِنْهُمْ وَعَظُوهُمْ وَ زَجَرُوهُمْ عَذَابَ اللَّهِ (۱۱)وَ خَوَّفُوهُمْ مِنِ انْتِقَامِهِ وَ شَدِیدِ بَأْسِهِ وَ حَذَّرُوهُمْ فَأَجَابُوهُمْ عَنْ وَعْظِهِمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْماً اللَّهُ مُهْلِکُهُمْ بِذُنُوبِهِمْ هَلَاکَ الِاصْطِلَامِ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذاباً شَدِیداً فَأَجَابُوا الْقَائِلِینَ هَذَا لَهُمْ مَعْذِرَهً إِلی رَبِّکُمْ هَذَا الْقَوْلُ مِنَّا (۱۲)لَهُمْ مَعْذِرَهٌ إِلَی رَبِّکُمْ إِذْ کَلَّفَنَا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ

ص: ۵۷

۱- خد الأرض: شقها. و الاخادید جمع الاخدود: الحفره المستطیله.

۲- فی المصدر: إذا همت بالرجوع منها الی اللجج.

۳- الغدران بالضم جمع الغدیر.

۴- فی المصدر: لتأمن من صائدها.

۵- فی المصدر: یتهیأ أخذها یوم الاحد بلا اصطیاد.

۶- فی نسخه: و کانوا.

۷- فی نسخه: و انا اصطدنا فی الاحد.

۸- فی نسخه من المصدر: و تتمتعوا بالنساء.

۹- فی المصدر: و کانوا فی المدینه.

۱۰- فی نسخه: فعمل هذا منهم سبعون الفا.

۱۱- فی المصدر: و زجروهم من عذاب اللّه.

۱۲- فی المصدر: هذا القول منا لکم.

النَّهْیَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَنَحْنُ نَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ لِيَعْلَمَ رَبُّنَا مُخَالَفَتَنَا لَهُمْ وَ كَرَاهَتَنَا لِفِعْلِهِمْ (۱)قَالُوا وَ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ وَ نَعِظُهُمْ أَيْضاً لَعَلَّهُمْ تَنْجَعُ فِيهِمُ الْمَوَاعِظُ فَيَتَّقُوا هَذِهِ الْمُوبِقَهَ وَ يَحْذَرُوا عُقُوبَتَهَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فَلَمَّا عَتَوْا حَادُّوا وَ أَعْرَضُوا وَ تَكَبَّرُوا عَنْ قَبُولِهِمُ الزَّجْرَ عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَهً خاسِئِينَ مُبْعَدِينَ عَنِ الْخَيْرِ مُقْصَيْنَ (۲)قَالَ فَلَمَّا نَظَرَ الْعَشَرَهُ آلَافٍ وَ النَّيِّفُ أَنَّ السَّبْعِينَ أَلْفاً لَا يَقْبَلُونَ مَوَاعِظَهُمْ وَ لَا يَحْفِلُونَ (۳)بِتَخْوِيفِهِمْ إِيَّاهُمْ وَ تَحْذِيرِهِمْ لَهُمْ اعْتَزَلُوهُمْ إِلَى قَرْيَهٍ أُخْرَى قَرِيبَهٍ مِنْ قَرْيَتِهِمْ وَ قَالُوا إِنَّا نَكْرَهُ أَنْ يَنْزِلَ بِهِمْ عَذَابُ اللَّهِ وَ نَحْنُ فِی خِلَالِهِمْ فَأَمْسَوْا لَيْلَهً فَمَسَخَهُمُ اللَّهُ كُلَّهُمْ قِرَدَهً وَ بَقِیَ بَابُ الْمَدِينَهِ مُغْلَقاً لَا يَخْرُجُ مِنْهُمْ أَحَدٌ وَ لَا يَدْخُلُ عَلَيْهِمْ أَحَدٌ (۴)وَ تَسَامَعَ بِذَلِكَ أَهْلُ الْقُرَى فَقَصَدُوهُمْ وَ تَسَنَّمُوا حِيطَانَ الْبَلَدِ (۵)فَاطَّلَعُوا عَلَيْهِمْ فَإِذَا كُلُّهُمْ رِجَالُهُمْ وَ نِسَاؤُهُمْ قِرَدَهٌ يَمُوجُ بَعْضُهُمْ فِی بَعْضٍ يَعْرِفُ هَؤُلَاءِ النَّاظِرُونَ مَعَارِفَهُمْ وَ قَرَابَاتِهِمْ وَ خُلَطَاءَهُمْ يَقُولُ الْمُطَّلِعُ لِبَعْضِهِمْ أَنْتَ فُلَانٌ أَنْتَ فُلَانٌ فَتَدْمَعُ عَيْنُهُ وَ يُومِئُ بِرَأْسِهِ أَنْ نَعَمْ (۶)فَمَا زَالُوا كَذَلِكَ ثَلَاثَهَ أَيَّامٍ ثُمَّ بَعَثَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَطَراً وَ رِيحاً فَجَرَفَتْهُمْ إِلَى الْبَحْرِ (۷)وَ مَا بَقِیَ مَسْخٌ بَعْدَ ثَلَاثَهِ أَيَّامٍ وَ أَمَّا الَّذِينَ تَرَوْنَ مِنْ هَذِهِ الْمُصَوَّرَاتِ بِصُوَرِهَا فَإِنَّمَا هِیَ أَشْبَاهُهَا لَا هِیَ بِأَعْيَانِهَا وَ لَا مِنْ نَسْلِهَا ثُمَّ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهما السلام إِنَّ اللَّهَ مَسَخَ هَؤُلَاءِ لِاصْطِيَادِهِمُ السَّمَكَ فَكَيْفَ تَرَى عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَالَ مَنْ قَتَلَ أَوْلَادَ رَسُولِ اللَّهِ وَ هَتَكَ حُرْمَتَهُ (۸)إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَ إِنْ لَمْ

۱- فی المصدر: مخالفتنا لكم و كراهتنا لفعلكم. قلت: و لعلّ ما فی المتن أصح و كانوا يخاطبون فرقه اخرى غير الذين اعتدوا فی السبت.

۲- مقصين أی مبعدين، و فی البرهان: مقصرين.

۳- أی لا يبالون به و لا يهتمون له.

۴- فی المصدر: فمسخهم اللّه كلهم قرده خاسئين، و بقی باب المدينه مغلقا مغلقه خ ل لا يخرج منه احد، و لا يدخله احد.

۵- تسنم الشی ء: علاه و ركبه.

۶- فی المصدر: و يؤمی برأسه بلا او نعم.

۷- أی ذهبت بهم الی البحر.

۸- فی المصدر: و هتك حريمه.

يَمْسَخْهُمْ فِي الدُّنْيَا فَإِنَّ الْمُعَدَّ لَهُمْ مِنْ عَذَابِ الْآخِرَةِ أَضْعَافُ عَذَابِ الْمَسْخِ ثُمَّ قَالَ علیه السلام أَمَا إِنَّ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ اعْتَدَوْا فِي السَّبْتِ لَوْ كَانُوا حِينَ هَمُّوا بِقَبِيحِ فِعَالِهِمْ سَأَلُوا رَبَّهُمْ بِجَاهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ أَنْ يَعْصِمَهُمْ مِنْ ذَلِكَ لَعَصَمَهُمْ وَ كَذَلِكَ النَّاهُونَ لَهُمْ لَوْ سَأَلُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَعْصِمَهُمْ بِجَاهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ لَعَصَمَهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يُلْهِمْهُمْ ذَلِكَ وَ لَمْ يُوَفِّقْهُمْ لَهُ فَجَرَتْ مَعْلُومَاتُ اللَّهِ فِيهِمْ عَلَى مَا كَانَ سُطِرَ فِي اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ (۱).

**[ترجمه]تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام: خداونـد متعال فرموده است: «و لقـد علمتم الذین اعتدوا منکم فی السبت» یعنی هنگامی که در آن روز به صید ماهی پرداختند، «فقلنا لهم کونوا قرده خاسئین» و دور از هر خیر و برکتی، «فجعلناها» یعنی قرار دادیم آن مسخ شـدنی که به واسطه‌اش خوار گشـتند و بر آنان لعنت فرسـتادیم، «نکالاً» مجازات و مانعی برای آنان، «لما بین یـدیها» یعنی برای مسخ شدگان از گناهان خطرناکی که به واسطه انجام آنها مستحق مجازات شدند، «و ما خلفها» و برای قومی که آنان را بعـد از مسـخ شـدن دیدنـد و به خاطر دیـدن مجازاتی که بر آنان واقع شـده از انجام کارهای مشابه بازداشـته شدنـد، «و موعظه للمتقین» یعنی کسانی که از آن حادثه پنـد می‌گیرنـد، پس اعمال زشت را ترک می‌کننـد؛ و علی بن حسین زین العابـدین علیهما السـلام فرموده است: اینان قومی بودنـد که بر ساحل دریا سـکونت داشـتند و خداونـد متعال و پیامبران او آنان را از صـید ماهی در روز شنبه منع می‌کردند، پس به حیله‌ای متوسل شدند تا به وسیله آن آنچه خداوند حرام گردانده بود را بر خود حلال سازند،

ص: ۵۶

و به حفر گودالهایی دراز پرداختند و راههایی ساختند که به حوضچه‌هایی منتهی می‌شد که به ماهیها امکان می‌داد از طریق آن راههـا وارد حوضـچه‌هـا شونـد ولی امکان بازگشتی برای آنان وجود نـداشت، پس ماهیها در روز شـنبه و در سایه امن الهی به همراه آب جاری می‌شدنـد و وارد گودالها می‌شدنـد و در حوضـچه‌ها و برکه‌ها قرار می‌گرفتنـد، و به هنگام فرا رسـیدن شـب ماهیها سـعی می‌کردنـد که به قسـمتهای گود دریا برگردند تا از دست صـیادان در امان باشـند و قصد بازگشت می‌کردند ولی نمی‌توانسـتند برگردنـد، پس شب را در مکانی می‌ماندند که امکان گرفتن آنها بدون صـید کردنشان را فراهم می‌کرد چرا که در آن مکان آرام می‌گرفتند و به خاطر منع ایجاد شده برای آنان نمی‌توانستند از گرفتار شدن امتناع کنند، آن‌گاه صیادان روز یک شـنبه صـیدشان می‌کردنـد و می‌گفتند: ما در روز یک شـنبه و نه در روز شـنبه به صـید پرداخته‌ایم، و دشـمنان خدا دروغ می‌گفتند بلکه آنان ماهیها را با گودالهایی که روز شـنبه ساخته بودند می‌گرفتند تا بدین وسیله اموال و ثروتشان افزون گردد و با ثروتمند شدن از زنان و غیر زنان بهره‌مند شوند، و در این شهر هشتاد و چند هزار نفر زندگی می‌کردند که هفتاد هزار نفر از آنان به این کار اقدام می‌کردند، و بقیه به آنان ایراد می‌گرفتند و مانع این کار می‌شدند، آن‌گونه که خداوند متعال می‌فرماید: {و از اهالی آن شهری که کنار دریا بود از ایشان جویا شو آن‌گاه که به [حکم] روز شنبه تجاوز می‌کردند}، و طائفه‌ای از این مردم آنان را نصیحت می‌کردنـد و از عـذاب خداوند منعشان می‌کردند و آنان را از انتقام و شدّت نیوری او بیم می‌دادند و بر حذر می‌داشـتند، پس جواب نصـیحت این طائفه را این گونه می‌دادند: {چرا قومی را که خدا هلاک کننده ایشان است را پند می‌دهیـد؟} و این هلاکت و ریشه کن شدن به واسـطه انجام گناهان مسـتحق آنان می‌شود، {یا آنان را به عذابی سـخت دچار خواهـد کرد}، و طائفه نصـیحت کننده به آنان می‌گفتند: {تا معذرتی پیش پروردگارتان باشد} این سـخن ما به آنان معذرتی است پیش پروردگارتان چرا که ما را مکلّف به امر به معروف

ص: ۵۷

و نهی از منکر کرده است، پس ما نهی از منکر می کنیم تا پروردگارمان از مخالفت ما با آنان و کراهت ما از کارشان آگاه باشد، {و شاید که آنان پرهیزگاری کنند} و هم چنین آنان را پند می‌دهیم شاید این پندها در آنان مفید واقع شود و از این گناه خطرناک دست بردارند و از عقوبت آن برحذر باشند، خداوند متعال فرموده است: « فلمّا عتوا» یعنی هنگامی که کناره گرفتند و روی گردان شدند و از پذیرفتن پند و سرزنش تکبر ورزیدند، {و چون از آنچه از آن نهی شده بودند سر پیچی کردند به آنان گفتیم بوزینگانی رانده شده باشید} و دور شده و به کنار رانده شده از هر خیری باشید.

فرمود: آن گاه که ده هزار و چند نفر مشاهده کردند که هفتاد هزار نفر نصیحتهای آنان را نمی‌پذیرند و بیم دادن‌ها و برحذر داشتن‌هایشان را ارج نمی‌نهند، از مردم شهر کناره گرفتند و به شهر نزدیکی که در نزدیکی شهرشان قرار داشت رفتند و گفتند: ما خوش نداریم که عذاب خداوند بر آنان نازل شده و ما در میانشان باشیم، پس شبی را سپری کردند و خداوند همه آنان را تبدیل به میمون کرد، حال آنکه دروازه شهر بسته بود و کسی از آن خارج نمی‌شد و به آن وارد نمی گشت، و طائفه نصیحت کننده این ماجرا را شنیدند پس آهنگ شهر کردند و از دیوارهای اطراف آن بالا رفتند و به مردم نگاه کردند و همه آنان چه مردان و چه زنان به صورت میمون‌هایی در آمده بودند که درهم موج می‌زدند و کسانی که از بالای دیوار می… نگریستند آشنایان و نزدیکان و دوستان خود را می‌شناختند، و آن گاه که به یکی از آنان می گفتند: آیا تو فلانی هستی؟ آیا تو فلانی هستی؟ اشک از چشمش جاری می‌شد و با سر اشاره می کرد: بله؛ و سه روز به صورت پیوسته بر این حال بودند، سپس خداوند باران و بادی به سوی آنان روانه داشت که همه را با خود به دریا برد، و آنچه باقی مانده بود بعد از سه روز مسخ شد، و امّا حیواناتی که به شکل میمون و یا خوک می‌بینید همان مردم مسخ شده و یا از نسلشان نیستند بلکه شبیه آنان هستند.

سپس علی بن حسین علیهم السلام فرمود: خداوند اینان را به خاطر صید ماهی مسخ کرد، پس حال و وضع کسانی که فرزندان پیامبر خدا را به قتل رساندند و آنان را هتک حرمت کردند را نزد خداوند چگونه می‌بینی؟ اگر چه خداوند متعال آنان

ص: ۵۸

را در دنیا مسخ نکرد ولی در روز قیامت عذابی چندین و چند برابر مسخ کردن برای آنان آماده کرده است. سپس فرمود: امّا کسانی که در روز شنبه از حدود الهی تجاوز کردند اگر هنگام قصد انجام کارهای زشت خویش از پروردگارشان می… خواستند که به خاطر جایگاه محمد و اهل بیت مطهرش آنان را از گناه محفوظ دارد، خداوند آنان را حفظ می کرد، و هم چنین اگر آن طائفه‌ای که گناهکاران را از انجام گناه باز می‌داشتند از خداوند متعال می‌خواستند که به حق محمد و اهل بیت مطهرش آنان را محفوظ بدارد، خداوند آنان را حفظ می کرد، ولی خداوند متعال به آنان چنین الهامی نکرد و توفیق چنین امری را برایشان میّسر نساخت، پس معلومات خداوند بر اساس آنچه در لوح المحفوظنقش بسته شده بود در مورد آنان به اجرا درآمد. -. تفسیرالعسکری : ۱۰۶- ۱۰۸ -

**[ترجمه]

بیان

قال الطبرسی قدس الله روحه فی قوله تعالی وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِینَ اعْتَدَوْا مِنْکُمْ فِی السَّبْتِ أی الذین جاوزوا ما أمروا به من ترک الصید یوم السبت و کانت الحیتان تجتمع فی یوم السبت لأمنها فحبسوها فی السبت و أخذوها فی الأحد فاعتدوا فی السبت أی ظلموا و تجاوزوا ما حد لهم لأن صیدها هو حبسها.

و روی عن الحسن أنهم اصطادوا یوم السبت مستحلین بعد ما نهوا عنه فَقُلْنا لَهُمْ کُونُوا قِرَدَةً خاسِئِینَ هذا إخبار عن سرعه مسخه إیاهم لا- أن هناک أمرا و معناه جعلناهم قرده کقوله فَقالَ لَها وَ لِلْأَرْضِ ائْتِیا طَوْعاً أَوْ کَرْهاً (۲)قال ابن عباس فمسخهم الله عقوبه لهم و کانوا یتعاوون و بقوا ثلاثه أیام لم یأکلوا و لم یشربوا و لم یتناسلوا ثم أهلکهم الله تعالی و جاءت ریح فهبت بهم فألقتهم فی الماء و ما مسخ الله أمه إلا أهلکها فهذه القرده و الخنازیر لیست من نسل أولئک و لکن مسخ أولئک علی صوره هؤلاء یدل علیه إجماع المسلمین علی أنه لیس فی القرده و الخنازیر من هو من أولاد آدم و لو کانت من أولاد الممسوخین لکانت من بنی آدم و قال مجاهد لم یمسخوا قرده و إنما هو مثل ضربه الله کما قال کَمَثَلِ الْحِمارِ یَحْمِلُ أَسْفاراً (۳)و حکی عنه أیضا أنه قال مسخت قلوبهم فجعلت کقلوب القرده لا تقبل وعظا و لا تتقی زجرا و هذان القولان یخالفان الظاهر الذی أکثر المفسرین علیه من غیر ضروره تدعو إلیه.

۱- تفسیر العسکریّ: ۱۰۶- ۱۰۸.

۲- فصّلت: ۱۱.

۳- الجمعه: ۵.

و قوله خاسِئِينَ أی مبعدين عن الخير و قيل أذلاء صاغرين مطرودين (۱)و قال رحمه الله فی قوله تعالی وَ سْئَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِی کانَتْ حاضِرَةَ الْبَحْرِ أی مجاوره البحر و قريبه منه و هی أبله (۲)عن ابن عباس و قيل هی مدين عنه أيضا و قيل الطبريه عن الزهری إِذْ يَعْدُونَ فِی السَّبْتِ أی يظلمون فيه بصيد السمک و يتجاوزون الحد فی أمر السبت إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعاً أی ظاهره علی وجه الماء عن ابن عباس و قيل متتابعه عن الضحاک و قيل رافعه رءوسها قال الحسن کانت تشرع إلی أبوابهم مثل الکباش البيض لأنها کانت آمنه يومئذ وَ يَوْمَ لا يَسْبِتُونَ لا تَأْتِيهِمْ أی و يوم لا يکون السبت کانت تغوص فی الماء و اختلف فی أنهم کيف اصطادوا فقيل إنهم ألقوا الشبکه فی الماء يوم السبت حتی کان يقع فيها السمک ثم کانوا لا يخرجون الشبکه من الماء إلا يوم الأحد و هذا تسبب محظور و فی روايه عکرمه عن ابن عباس اتخذوا الحياض فکانوا يسوقون الحيتان إليها و لا يمکنها الخروج منها فيأخذونها يوم الأحد و قيل إنهم اصطادوها و تناولوها باليد فی يوم السبت کَذلِکَ نَبْلُوهُمْ أی مثل ذلک الاختبار الشديد نختبرهم بِما کانُوا يَفْسُقُونَ أی بفسقهم و عصيانهم و علی المعنی الآخر لا تأتيهم الحيتان مثل ذلک الإتيان الذی کان منها يوم السبت ثم استأنف فقال نَبْلُوهُمْ وَ إِذْ قالَتْ أُمَّةٌ أی جماعه مِنْهُمْ أی من بنی إسرائيل الذين لم يصطادوا و کانوا ثلاث فرق فرقه قانصه (۳)و فرقه ساکته و فرقه واعظه فقال الساکتون للواعظين الناهين لِمَ تَعِظُونَ قَوْماً اللَّهُ مُهْلِکُهُمْ أی يهلکهم الله و لم يقولوا ذلک کراهيه لوعظهم و لکن لإياسهم أن يقبل هؤلاء القوم الوعظ فإن الأمر بالمعروف إنما يجب عند عدم اليأس عن القبول عن الجبائی و معناه ما ينفع الوعظ ممن لا يقبل و الله مهلکهم فی الدنيا بمعصيتهم أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذاباً شَدِيداً فی الآخره قالُوا أی قال الواعظون فی جوابهم

۱- مجمع البيان ۱: ۱۲۹.

۲- فی المصدر: «أيله» و هو الصحيح کما استظهرنا قبلا.

۳- من قنص الطير: صاده.

مَعْذِرَهً إِلی رَبِّکُمْ معناه موعظتنا إیاهم معذره إلی الله و تأدیه لفرضه فی النهی عن المنکر لئلا یقول لنا لم لم تعظوهم وَ لَعَلَّهُمْ بالوعظ یَتَّقُونَ و یرجعون فَلَمّا نَسُوا ما ذُکِّرُوا بِهِ أی فلما ترک أهل القریه ما ذکرهم الواعظون به و لم ینتهوا عن ارتکاب المعصیه بصید السمک أَنْجَیْنَا الَّذِینَ یَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ أی خلصنا الذین ینهون عن المعصیه وَ أَخَذْنَا الَّذِینَ ظَلَمُوا أنفسهم بِعَذابٍ بَئِیسٍ أی شدید بِما کانُوا یَفْسُقُونَ أی بفسقهم و ذلک العذاب لحقهم قبل أن مسخوا قرده عن الجبائی و لم یذکر حال الفرقه الثالثه هل کانت من الناجیه أو من الهالکه.

و روی عن ابن عباس فیهم ثلاثه أقوال أحدها أنه نجت الفرقتان و هلکت الثالثه و به قال السدی و الثانی أنه هلکت الفرقتان و نجت الفرقه الناهیه و به قال ابن زید و روی ذلک عن أبی عبد الله علیه السلام و الثالث التوقف فیه روی عن عکرمه قال دخلت علی ابن عباس و بین یدیه المصحف و هو یبکی و یقرأ هذه الآیه ثم قال قد علمت أن الله تعالی أهلک الذین أخذوا الحیتان و أنجی الذین نهوهم و لم أدر ما صنع بالذین لم ینهوهم و لم یواقعوا المعصیه و هذا حالنا و اختاره الجبائی و قال الحسن إنه نجی الفرقه الثالثه لأنه لیس شیء أبلغ فی الأمر بالمعروف و الوعظ من ذکر الوعید و هم قد ذکروا الوعید فقالوا اللّهُ مُهْلِکُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذاباً شَدِیداً و قال قتل المؤمن أعظم و الله من أکل الحیتان (۱)فَلَمّا عَتَوْا عَنْ ما نُهُوا عَنْهُ أی عن ترک ما نهوا عنه یعنی لم یترکوا ما نهوا عنه و تمردوا فی الفساد و الجرأه علی المعصیه و أبوا أن یرجعوا عنها قُلْنا لَهُمْ کُونُوا قِرَدَهً أی جعلناهم قرده خاسِئِینَ مبعدین مطرودین و إنما ذکر کن لیدل علی أنه سبحانه لا یمتنع علیه شیء و أجاز الزجاج أن یکون قیل لهم ذلک بکلام سمعوه فیکون ذلک أبلغ فی الآیه النازله بهم و حکی ذلک عن أبی الهذیل قال قتاده صاروا قرده لها أذناب تعاووا بعد أن کانوا رجالا و نساء و قیل إنهم بقوا ثلاثه أیام ینظر إلیهم الناس ثم هلکوا و لم یتناسلوا عن ابن عباس قال و لم یمکث مسخ فوق

۱- لعله إشاره إلی ما تقدم عن علیّ بن الحسین علیهما السلام من قوله: فکیف تری عند اللّه عزّ و جل حال من قتل أولاد رسول اللّه و هتک حریمه؟.

ثلاثه أيام و قيل عاشوا سبعه أيام ثم ماتوا عن مقاتل و قيل إنهم توالدوا عن الحسن و ليس بالوجه لأن من المعلوم أن القرده ليست من أولاد آدم كما أن الكلاب ليست منهم

وَ وَرَدَتِ الرِّوَايَهُ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَمْسَخْ شَيْئاً فَجَعَلَ لَهُ نَسْلًا وَ عَقِباً.

القصه قيل كانت هذه القصه في زمن داود عليه السلام.

و عن ابن عباس قال أمروا باليوم الذى أمرتم به يوم الجمعه فتركوه و اختاروا يوم السبت فابتلوا به و حرم عليهم فيه الصيد و أمروا بتعظيمه فكانت الحيتان تأتيهم يوم السبت شرعا بيضا سمانا حتى لا يرى الماء من كثرتها فمكثوا كذلك ما شاء الله لا يصيدون ثم أتاهم الشيطان و قال إنما نهيتم عن أخذها يوم السبت فاتخذوا الحياض و الشبكات فكانوا يسوقون الحيتان إليها يوم الجمعه ثم يأخذونها يوم الأحد و عن ابن زيد قال أخذ رجل منهم حوتا و ربط فى ذنبه خيطا و شده إلى الساحل ثم أخذه يوم الأحد و شواه فلاموه على ذلك فلما لم يأته العذاب أخذوا ذلك و أكلوه و باعوه و كانوا نحوا من اثنى عشر ألفا فصار الناس ثلاث فرق على ما تقدم ذكره فاعتزلتهم الفرقه الناهيه و لم تساكنهم فأصبحوا يوما و لم يخرج من العاصيه أحد فنظروا فإذا هم قرده ففتحوا الباب فدخلوا و كانت القرده تعرفهم و هم لا يعرفونها فجعلت تبكى فإذا قالوا لهم أ لم ننهكم قالت برءوسها أن نعم قال قتاده صارت الشبان قرده و الشيوخ خنازير (۱).

**[ترجمه]طبرسی رحمه الله در تفسیر آیه «ولقد علمتم الذین اعبدوا منکم فی السبت» گفته است: یعنی کسانی که از حدود دستوراتی که در مورد ترک صید در روز شنبه به آنان داده شده بود تجاوز کردند، و ماهیها به خاطر امنیتی که در روز شنبه داشتند جمع می‌شدند پس آنها را حبس می‌کردند و در روز یک شنبه به صیدشان می‌پرداختند، پس «اعتدوا فی السبت» یعنی: ظلم کردند و از حدودی که برای آنان وضع شده بود تجاوز کردند، چرا که صید ماهیها همان حبس کردن آنهاست.

و از حسن روایت شده که آنان در روز شنبه به صید پرداختند و آن را حلال می‌شمردند بعداز آنکه از آن منع شده بودند. «فقلنا لهم کونوا قرده خاسئین» و این مسأله خبر از سرعت مسخ کردن آن توسط خداوند می‌دهد و منظور این نیست که به آنان امر فرموده که مسخ شوند، و بدین معناست که (آنان را بوزینگانی قرار دادیم)، مانند این فرموده: «فقال لها و للأرض ائتیا طوعاً أو کرهاً» {پس به آسمان و زمین فرمود که از روی اختیار یا اجبار بیایید.} - . فصلت / ۱۱ -

ابن عباس گفته است: پس خداوند آنان را به عنوان مجازات مسخ نمود، و زوزه می‌کشیدند و سه روز بر همین حال باقی ماندند و چیزی نخوردند و ننوشیدند و تولید مثل نکردند، سپس خداوند آنان را نابود کرد و بادی وزیدن گرفت و در آبشان انداخت، و خداوند هیچ امتی را مسخ نکرده مگر آنکه آنان را نابود کرده است، اما این میمون‌ها و خوک‌ها از نسل آن مردم مسخ شده نیستند، ولی مسخ کردن آنان به صورت میمون و خوک بر طبق نظر اجماع مسلمانان بر این نکته دلالت دارد که در میان میمونها و خوکها کسی از اولاد آدم وجود ندارد، و اگر میمون‌ها و خوکها از اولاد مسخ شدگان بودند از بنی آدم بودند. و مجاهد گفته است: آنان تبدیل به میمون نشدند بلکه خداوند این نمونه را به عنوان مثال ذکر کرده است، آن‌گونه که فرموده است: « کمثل الحمار یحمل أسفاراً» { همچون خری است که کتابهایی را بر پشت می‌کشد.} - . جمعه / ۵ -

هم چنین از او روایت شـده که گفت: قلب آنان مسـخ شد و به صورت قلب میمونها درآمد که نصـیحتی را قبول نمی‌کند و از توبیـخ ابـایی نـدارد؛ و این دو نظر مخـالف ظاهر آیات و نظر بیشتر مفسـران است و هیـچ ضـرورتی برای چنین تفسـیری وجود ندارد.

ص: ۵۹

منظور از «خاسئین» دور شدگان از خیر و نعمت است و گفته شده: منظور، ذلیلان خوار و رانده شدگان است. - . مجمع البیان ۱ : ۱۲۹ -

طبرسـی رحمـه الله در تفسیرآیه «واسـألهم عـن القریـه الـتی کـانت حاضـره البحر» گفته است: یعنی شـهری که در مجـاورت و نزدیکی دریـا قرار گرفته است، و از ابن عبـاس روایت شـده که منظور از آن شـهر (اُبله) است؛ هم‌چنین از او روایت شـده که منظور شـهر (مـدین) است؛ و از الزهری نقل شـده که منظور شـهر (طبریّه) است. سـپس طبرسـی گفته است: مقصود از آیه «إذ یعدون فی السـبت» این است که با صید ماهی در روز شنبه به ظلم پرداختند، و در مورد روز شنبه از حدود الهی تجاوز کردند. و آیه «إذ تأتیهم حیتانهم یوم سـبتهم شـرّعاً» به این معناست که ماهیها در روز شنبه بر سطح آب ظاهر می‌شدند، و این تفسیر از ابن عباس روایت شـده است؛ و به نقل از ضـحّاک گفته شده: یعنی ماهیها پی در پی به سوی آنان می‌آمدند؛ و گفته شده: در حالی که سـرهایشان به سـمت بالا بود به سوی مردم می‌آمدنـد، حسن گفته است: ماهیهاماننـد گوسـفندان سـفید به در خانه... هایشان می‌آمدند چرا که در آن روز در امان بودند، و آیه «یوم لا یسـبتون لا تأتیهم» یعنی: و ماهیها در غیر روز شـنبه به داخل آب فرو می‌رفتند.

در اینکه آنان چگونه به صـید پرداختهانـد نیز اختلاف نظر وجود دارد، گفته شـده است: در روز شـنبه تور ماهیگیری را به آب می‌انداختند تا ماهی‌ها در آن قرار می‌گرفتند، سـپس ماهی‌ها را از تور خارج نمی‌کردند مگر در روز یک شنبه و این، وسیله و سببی حرام و ممنوع بود؛ و در روایت عکرمه از ابن عبـاس چنین آمـده است: حوضـچه‌هـا را آمـاده می‌کردنـد و مـاهی‌ها را به سوی آن می‌راندنـد و ماهیها نمی توانسـتند از آن خارج شوند، پس روز یک شـنبه آنها را صـید می‌کردند؛ و گفته شده: آنان ماهیها را به سوی حوضـچه‌ها می‌راندند و ماهیها نمی‌توانستند از آن خارج شوند، پس روز یک شنبه آنها را صید می‌کردند؛ و گفته شـده: آنان ماهیها را در روز شـنبه با دست صـید می‌کردنـد و می‌خوردنـد. و«کذلک نبلوهم» یعنی: به مانند آن آزمایشِ سخت آنـان را آزمـایش می‌کنیم، «بمـا کانو یفسـقون» یعنی: به سـبب فسق و عصـیان و سرکشـی آنان، و به معنای دیگر یعنی: ماهیها در روزهای دیگر مانند آمدن روز شـنبه به سـراغ آنان نمی‌آمدند، سپس سخن از سر گرفته و فرموده است: «نبلوهم». «و إذ قالت أمّه» یعنی: گروهی از آنان یعنی از بنی اسـرائیل که اقـدام به صـید ماهی نکردنـد، و آنان سه گروه بودند: گروه صـید کننـده، گروه ساکت، و گروه نصـیحت کننـده، پس گروه ساکت به نصـیحت کننـده‌گانِ منع کننده گناه می‌گفتند:«لم تعظون قوماً الله مهلکهم» یعنی: چرا قومی را نصیحت می‌کنید که خداوند آنان را هلاک می‌سازد.

و این سـخن را به خاطر تنفر از نصـیحت آنان نمی‌گفتنـد بلکه نا امیـدی از پـذیرفتن پند و اندرز از سوی گناهکاران آنان را به چنین سـخنی وا می‌داشت. ولی امر به معروف به هنگـام یـأس از پـذیرفتن حق واجب می‌شود، این سـخن از جبـاییّ نقـل شـده است، و معنای کلی آیه به این صورت است: پنـد و اندرز آنکه سـخن حق نمی‌پذیرد سودی ندارد، حال آنکه خداوند آنان را

در دنیا به سبب گناهانشان نابود کرده است. «أو معذبهم عذاباً شدیداً» یا آنان را در آخرت به سختی عذاب می‌دهد، «قالوا» یعنی: نصیحت کنندگان در جواب گروه ساکت گفتند:

ص: ۶۰

«معذره إلی ربّکم» یعنی: نصیحت ما به گناهکاران معذرتی است پیش خداوند و اقدامی است در جهت ادای فریضه الهی نهی از منکر، تا پروردگار به ما نگوید: چرا آنان را نصیحت نکردید، شاید به وسیله پند و اندرز تقوی پیشه می‌کردند و باز می... گشتند، «فلمّا نسوا ما ذکّروا به» یعنی: هنگامی که اهالی شهر آنچه را که نصیحت کنندگان بدان تذکر داده بودند فراموش کردند و با صید ماهی از ارتکاب گناه دست نکشیدند،«أنجینا الذین ینهون عن السوء» کسانی که دیگران را از انجام گناه نهی می‌کردند را نجات دادیم، «وأخذنا الذین ظلموا أنفسهم بعذاب بئیس» و کسانی که به خود ظلم کرده بودند را با عذابی شدید مجازات کردیم، «بماکانوایفسقون» به سبب فسق و فجور آنان، و این عذاب قبل از آنکه به صورت میمون درآیند در مورد آنان به اجرا درآمد،سخن اخیر از جبائیّ روایت شده است،و طبرسی حال گروه سوم را ذکر نکرده که آیا از نجات یافتگان هستند یا از نابود شدگان.

در مورد سه گروه ذکر شده از ابن عباس سه نظر روایت شده است: نخست اینکه: دو گروهِ نهی کننده و ساکت نجات یافتند و گروه سوم – گناهکار– نابود شد، والسدیّ نیز چنین نظری دارد. دوم: دو گروه–گناهکار و ساکت– نابود شدند و گروه شوم– نهی کننده– نجات یافتند و این نظر ابن زید نیز هست، و از امام صادق علیه السلام روایت شده است، و سوم: درنگ کردن در آن، از عکرمه روایت شده است که گفت: بر ابن عباس وارد شدم در حالی که قرآن در مقابلش قرار داشت و گریه می‌کرد و آیه مذکور را می‌خواند، آنگاه گفت: دانستم که خداوند متعال کسانی که ماهیها را صید کردند را نابود کرد و کسانی که آنان را نهی کردند نجات داد، و متوجه نشدم با آنان که نه گناهکار بودند و نه نهی کننده چه کار کرد، در حالی که وضعیت ما شبیه آنان است، و جبائی این نظر را برگزیده است، و حسن گفته است: گروه سوم: نجات یافته‌اند چرا که در امر به معروف و پند و اندرز هیچ چیز بلیغ‌تر از یادآوری کردن تهدید الهی وجود ندارد، حال آنکه آنان تهدید الهی را یادآوری کردند و گفتند:{خدا هلاک کننده ایشان است یا آنان را به عذابی سخت دچار خواهد کرد} و گفته است: به خدا سوگند که کشتن انسان مؤمن از خوردن ماهیها سنگین‌تر است، «فلمّا عتو عمّا نهو عنه» یعنی: از ترک آنچه از آن نهی شدند، یعنی: آنچه را از آن نهی شدند ترک نکردند و در فساد و جرأت انجام گناه سرکشی کردند و از بازگشت از این دو امر–فساد و جرأت انجام گناه– امتناع ورزیدند، «قلنا لهم کونوا قرده» یعنی: آنان را به شکل میمون قرار دادیم، «خاسئین» یعنی: دور و رانده شده، و ذکر (کُن: باش) به خاطر دلالت بر این امر است که هیچ چیز برای خداوند سبحان ممتنع نیست؛ و الزجاج جایز شمرده که فرمان تبدیل شدن به میمون با کلامی که آن را شنیده‌اند به آنان گفته شده باشد، پس این حالت در آیه نازل بر آنان رسایی بیشتری ایجاد می‌کند، و این سخن از ابوالهذیل روایت شده است: قتاده گفته است: آن قوم تبدیل به میمون‌هایی شدند که دارای دُم بودند و زوزه می‌کشیدند و این در حالی بود که قبلاً زن ومرد بودند؛ و گفته شده: آنان سه روز به صورت مسخ شده باقی ماندند و مردم به آنان نگاه می‌کردند سپس نابود شدند و تولید مثل نکردند، از ابن عباس روایت شده که گفت: و هیچ مسخ شده‌ای

بیشتر از سه روز زنده باقی نمانده است؛ و گفته شده: آنان ده روز به صورت مسخ شده زندگی کردند سپس مردند، این سخن از مقاتل روایت شده است؛ و گفته شده: آنان به همان صورت مسخ شده به تولید مثل پرداختند، این نظر از حسن نقل شده است، و زیاد دارای وجهه و صورت تأیید شده نیست، چرا که واضح است که میمون‌ها از بنی آدم نیستند، همان گونه که سگها از بنی آدم نیستند، و روایتی از ابن مسعود نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند متعال چیزی را مسخ نکرده سپس برای او نسل و بازمانده قرار دهد.

دنباله کلام: گفته شده این داستان در زمان داوود علیه السلام بوده است.

از ابن عباس روایت شده که گفت: آنان نیز مانند شما به بزرگداشت روز جمعه فرمان داده شدند ولی این روز را ترک گفتند و روز شنبه را برگزیدند پس بدان گرفتار شدند، و صید کردن در آن روز بر آنان حرام شد و به بزرگداشت آن امر شدند، پس ماهیهای سفید و فربه در روز شنبه روی آب می‌آمدند تا جائی که از فراوانی آنها آب دیده نمی‌شد، و آن‌گونه که خدا خواسته بود ماندند و صید نمی‌کردند، سپس شیطان سراغ آنان آمد و گفت: شما از ماهیگیری در روز شنبه نهی شده‌اید، بنابراین حوضچه‌ها و تورها را آماده می‌کردند و ماهیها را در روز شنبه به سوی آن می‌راندند سپس روز یک‌شنبه به صید آنها اقدام می‌کردند؛ از ابن زید روایت شده که گفت:مردی از آنان ماهی‌ای گرفت و نخی را به دم آن بست و به سوی ساحل کشید، سپس آن را در روز یک‌شنبه صید و کباب کرد، پس او را به خاطر این کار سرزنش کردند، و آن‌گاه که عذاب بر آن شخص نازل نشد ماهیها را می‌گرفتند و می‌خوردند و می‌فروختند، و آنان تقریباً دوازده هزار نفر بودند، پس آن‌گونه که قبلاً ذکر شد مردم آن شهر ساحلی به سه گروه تقسیم شدند، و در نهایت گروه نهی کننده از آنان کناره گرفتند و به سکونت با آنان ادامه ندادند، روزی صبح شد و هیچ یک از گناهکاران از خانه خارج نشدند پس دیگران نگاه کردند و ناگهان میمون... هایی مشاهده کردند، پس در را گشودند ومیمون‌ها آنها را می‌شناختند ولی آنان میمون‌ها را نمی‌شناختند، و مسخ شدگان شروع به گریستن کردند و هنگامی به آنان گفته شد: آیا شما را از گناهتان باز نداشتیم؟ با حرکت سر گفتند: بله، قتاده گفته است: جوانان به شکل میمون و پیرمردان به شکل خوک درآمدند. - . مجمع البیان ۴ : ۴۹۱ و۴۹۲ و۴۹۳ -

**[ترجمه]

«۱۴»

کا، الکافی عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِئَابٍ عَنْ أَبِی عُبَيْدَةَ الْحَذَّاءِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِی إِسْرائِيلَ عَلی لِسانِ داوُدَ وَ عِيسَی ابْنِ مَرْيَمَ قَالَ الْخَنَازِيرُ عَلَی لِسَانِ دَاوُدَ علیه السلام وَ الْقِرَدَةُ عَلَی لِسَانِ عِيسَی ابْنِ مَرْيَمَ علیه السلام (۲).

۱- مجمع البيان ۴: ۴۹۱- ۴۹۲- ۴۹۳.

۲- روضه الكافى: ۲۰۰.

شی، تفسیر العیاشی عن أبی عبیده مثله (۱).

**[ترجمه]الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه «لعن الذین کفروا من بنی إسرائیل علی السان داود و عیسی ابن مریم» فرموده است: خوکها بر زبان داوود علیه السلام و میمون‌ها بر زبان عیسی ابن مریم علیه السلام لعنت شده‌اند. - . روضه الکافی : ۲۰۰ -

ص: ۶۲

در تفسیر العیاشی از ابو عبیده مانند این روایت نقل شده است. - . نسخه خطی تقسیرالعیاشی -

**[ترجمه]

«۱۵»

فس، تفسیر القمی أَبِی عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَهَ بْنِ صَدَقَهَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْمٍ مِنَ الشِّیعَهِ (۲)یَدْخُلُونَ فِی أَعْمَالِ السُّلْطَانِ وَ یَعْمَلُونَ لَهُمْ وَ یَجْبُونَ لَهُمْ وَ یُوَالُونَهُمْ (۳)قَالَ لَیْسَ هُمْ مِنَ الشِّیعَهِ وَ لَکِنَّهُمْ مِنْ أُولَئِکَ ثُمَّ قَرَأَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام هَذِهِ الْآیَهَ لُعِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ بَنِی إِسْرائِیلَ عَلی لِسانِ داوُدَ وَ عِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ إِلَی قَوْلِهِ وَ لکِنَّ کَثِیراً مِنْهُمْ فاسِقُونَ قَالَ الْخَنَازِیرُ عَلَی لِسَانِ دَاوُدَ وَ الْقِرَدَهُ عَلَی لِسَانِ عِیسَی (۴).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: پدرم از هادی بن مسلم و او نیز از مسعده بن صدقه روایت کرده که گفت: از امام صادق در مورد گروهی از شیعیان پرسیدند که در کارهای حاکمان وارد می‌شوند و برای آنها کار می‌کنند و به آنها مالیات می‌دهند و آنان را یاری می‌رسانند، امام فرمود: آن گروه شیعه نیستند بلکه از آنان به شمار می‌آیند، سپس این آیه را قرائت کرد: «لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل علی لسان داود و عیسی ابن مریم» تا «ولکن کثیراً منهم فاسقون» سپس فرمود: خوکها بر زبان داوود و میمون‌ها بر زبان عیسی لعنت شدند. - . تفسیر القمی : ۱۶۳ -

**[ترجمه]

بیان

اعلم أن تلک الروایات اتفقت علی خلاف ما هو المشهور بین المفسرین و المؤرخین من کون المسخ الذی کان فی زمان داود علیه السلام بأنهم صاروا قرده و إنما مسخ أصحاب المائده خنازیر و قد دل علی الجزء الأول قوله تعالی کُونُوا قِرَدَهً خاسِئِینَ و الحمل علی سهو النساخ مع اتفاق التفسیرین و الکافی و القصص علیه بعید و الحمل علی غلط الرواه أیضا لا یخلو من بعد و یمکن توجیهه بوجهین الأول أن لا یکون هذا الخبر إشاره إلی قصه أصحاب السبت بل إلی مسخ آخر وقع فی زمان داود علیه السلام و لکن خبر القصص یأبی عنه إلا بتکلف بعید الثانی أنه یمکن أن یکون مسخهم فی الزمانین بالصنفین معا و یکون المقصود فی الآیه جعل بعضهم قرده و یکون التخصیص فی الخبر لعدم توهم التخصیص فی الآیه مع کون الفرد الآخر مذکورا

فیها و فی الروایات المشهوره فلا حاجه إلی ذکره و یؤیده أن علی بن إبراهیم ذکر فی الموضعین الصنفین معا.

و قال البیضاوی قیل أهل أبله (۵)لما اعتدوا فی السبت لعنهم الله علی لسان داود فمسخهم قرده و خنازیر و أصحاب المائده لما کفروا دعا علیهم عیسی و لعنهم فأصبحوا خنازیر و کانوا خمسه آلاف رجل انتهی (۶)و قال الثعلبی فی أصحاب السبت قال قتاده

ص: ۶۳

۱- تفسیر العیّاشیّ مخطوط.

۲- فی المصدر: قال: سأل رجل أبا عبد اللّه علیه السلام عن قوم من الشیعه.

۳- فی المصدر: و یؤالفونهم.

۴- تفسیر القمّیّ: ۱۶۳.

۵- فی المصدر: «أیله» و قد عرفت قبلا أنّه الصحیح.

۶- أنوار التنزیل ۱: ۳۵۳.

ص: ۱۵۹

و قال الطبرسی رحمه الله قیل فی معناه أقوال:

أحدها أن معناه لعنوا علی لسان داود فصاروا قرده و علی لسان عیسی فصاروا خنازیر

وَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ الْبَاقِرُ علیهما السلام أَمَّا دَاوُدُ فَإِنَّهُ لَعَنَ أَهْلَ أُبُلَّهَ (۱)لَمَّا اعْتَدَوْا فِی سَبْتِهِمْ وَ کَانَ اعْتِدَاؤُهُمْ فِی زَمَانِهِ فَقَالَ اللَّهُمَّ أَلْبِسْهُمُ اللَّعْنَهَ مِثْلَ الرِّدَاءِ وَ مِثْلَ الْمِنْطَقَهِ عَلَی الْحَقْوَیْنِ فَمَسَخَهُمُ اللَّهُ قِرَدَهً وَ أَمَّا عِیسَی علیه السلام فَإِنَّهُ لَعَنَ الَّذِینَ أُنْزِلَتْ عَلَیْهِمُ الْمَائِدَهُ ثُمَّ کَفَرُوا بَعْدَ ذَلِکَ.

و ثانیها ما قاله ابن عباس إنه یرید فی الزبور و فی الإنجیل و معنی هذا أن الله تعالی لعن فی الزبور من یکفر من بنی إسرائیل و فی الإنجیل کذلک.

و ثالثها أن یکون عیسی و داود علیه السلام أعلما أن محمدا نبی مبعوث و لعنا من یکفر به انتهی. (۲)و الأبّله (۳)بضم الهمزه و الباء المشدده موضع البصره الآن و هی إحدی الجنات الأربعه.

ص: ۶۴

۱- فی المصدر: أیله.

۲- مجمع البیان ۳: ۲۳۱.

۳- قد عرفت أن الصحیح أیله، و أکثر المصادر مطبقه علیه.

**[ترجمه]آگاه باش که آن روایت مذکور بر نظری اتفاق دارند که مخالف نظر مشهور بین مفسران و مورخان است مبنی بر اینکه مسخ شدنی که در زمان داوود علیه السلام روی داد با تبدیل شدن اصحاب السبت به میمون همراه بود، ولی اصحاب المائده تبدیل به خوک شدند، و این فرموده خداوند متعال «کونوا قرده خاسئین» بر درستی نظر اول دلالت دارد، و با وجود اتفاق دو تفسیر- علی بن ابراهیم و عیاشی- و الکافی و قصص الأنبیاء بر این نظر (یعنی نفرین شدن خوکها بر زبان داوود و میمون‌ها بر زبان عیسی)، بعید است بتوان مسأله را بر اشتباه نسّاخ حمل کرد. همچنین مسأله را بر اشتباه راویان حمل کردن نیز بعید به نظر می‌رسد و توجیه آن به دو صورت امکان پذیر است: نخست اینکه این حدیث، به مسخ شدن دیگری در زمان داوود علیه السلام اشاره دارد و نه داستان اصحاب السبت، ولی خبر داستانها چنین نظری را جز با تکلّف بسیار دور تأیید نمی... کند، دوّم اینکه: ممکن است مسخ آنها (اصحاب السبت) در دو زمان و به دو شکل مختلف و به صورت همزمان اتفاق افتاده باشد، و مقصود آیه، تبدیل شدن بعضی از آنان به میمون باشد، و تخصیص در خبر به خاطر عدم توهم تخصیص در آیه و با توجه به ذکر شخص دیگری در آیه و روایات مشهور و در نتیجه عدم نیاز به ذکر آن بوده است، و اینکه علی بن ابراهیم در دو حدیث دو شکل مختلف را با هم ذکر کرده مؤید این مطلب است.

و بیضاوی گفته است: گفته شده هنگامی که اهالی شهر (ابلّه) در روز شنبه از حدود الهی تجاوز کردند خداوند آنان را بر زبان داوود لعنت کرد سپس آنها را به میمون و خوک تبدیل کرد، و اصحاب المائده هنگامی که کفر ورزیدند عیسی آنان را نفرین و لعنت کرد پس تبدیل به خوک شدند و آنان پنج هزار مرد بودند، پایان کلام بیضاوی. - . انوار التنزیل ۱: ۳۵۳ -

و ثعلبی در مورد اصحاب السبت: قتاده گفته: جوانان تبدیل به میمون و پیرمردان تبدیل به خوک شدند، و به جز کسانی که نهی از منکر می‌کردند کسی نجات نیافت . - . العرائس : ۱۶۰ -

سپس بدان که دو صورت در دو حدیث عیاشی- روایات ابن نباتّه و هارون ابن عبدالعزیز- قابل برداشت است: یکی اینکه دو حدیث اشاره به داستان دیگری دارد هر چند در همان شهری که حادثه اصحاب السبت در آن به وقوع پیوسته است، و دوم اینکه با تمامی آن اشکال و به تمامی آن اسباب مسخ شده باشند.

ص: ۶۳

و طبرسی رحمه الله گفته است: در معنای آیه« لعن الذین کفروا....» نظرهای مختلفی وجود دارد:

نخست اینکه بعد از لعنت شدن بر زبان داوود نفرین شدند و بعد از لعنت شدن بر زبان عیسی تبدیل به خوک شدند، و امام باقر علیه السلام فرموده است: اما داوود اهالی شهر(ابلّه) را آن‌گاه که در روز شنبه تجاوز کردند لعنت کرد و تجاوز آنان به حدود الهی در زمان او بوده است، پس داوود گفت: خداوندا، لعنت و نفرین را مثل روپوش و کمربند روی کمر آنان بپوشان. پس خداوند آنان را به شکل میمون در آورد، اما عیسی علیه السلام کسانی را که مائده بر آنان نازل شده بود لعنت کرد سپس بعداز آن کفر ورزیدند.

دوم: آنچه ابن عباس گفته مبنی بر اینکه مقصود، لعنت در زبور و انجیل است و این یعنی: خداوند متعال در زبور و همچنین

انجیل کسانی از بنی اسرائیل را که کفر ورزیدند لعنت کرد.

سوم: عیسی و داوود علیهما السلام می‌دانستند که محمد به پیامبری مبعوث می‌شود و هر آنکه به او کفر می‌ورزد را لعنت کردند. - . مجمع البیان۳: ۲۳۱ -

و (ابّله) با همزه مضموم و باء مشدّد همان بصره کنونی است و آن یکی از باغ‌های چهار گانه است.

ص: ۶۴

**[ترجمه]

أبواب قصص سلیمان بن داود علیه السلام

باب ۵ فضله و مکارم أخلاقه و جمل أحواله

الآیات

النساء: «وَ أَوْحَیْنا إِلی إِبْراهِیمَ وَ إِسْماعِیلَ وَ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ وَ الْأَسْباطِ وَ عِیسی وَ أَیُّوبَ وَ یُونُسَ وَ هارُونَ وَ سُلَیْمانَ»(۱۶۳)

الأنعام: «وَ نُوحاً هَدَیْنا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَیْمانَ»(۸۴)

الأنبیاء: «وَ لِسُلَیْمانَ الرِّیحَ عاصِفَةً تَجْرِی بِأَمْرِهِ إِلی الْأَرْضِ الَّتِی بارَکْنا فِیها وَ کُنَّا بِکُلِّ شَیْ ءٍ عالِمِینَ* وَ مِنَ الشَّیاطِینِ مَنْ یَغُوصُونَ لَهُ وَ یَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذلِکَ وَ کُنَّا لَهُمْ حافِظِینَ»(۸۱-۸۲)

النمل: «وَ لَقَدْ آتَیْنا داوُدَ وَ سُلَیْمانَ عِلْماً وَ قالا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی فَضَّلَنا عَلی کَثِیرٍ مِنْ عِبادِهِ الْمُؤْمِنِینَ* وَ وَرِثَ سُلَیْمانُ داوُدَ وَ قالَ یا أَیُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنا مَنْطِقَ الطَّیْرِ وَ أُوتِینا مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ إِنَّ هذا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِینُ»(۱۵-۱۶)

سبأ: «وَ لِسُلَیْمانَ الرِّیحَ غُدُوُّها شَهْرٌ وَ رَواحُها شَهْرٌ وَ أَسَلْنا لَهُ عَیْنَ الْقِطْرِ وَ مِنَ الْجِنِّ مَنْ یَعْمَلُ بَیْنَ یَدَیْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ مَنْ یَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنا نُذِقْهُ مِنْ عَذابِ السَّعِیرِ* یَعْمَلُونَ لَهُ ما یَشاءُ مِنْ مَحارِیبَ وَ تَماثِیلَ وَ جِفانٍ کَالْجَوابِ وَ قُدُورٍ راسِیاتٍ اعْمَلُوا آلَ داوُدَ شُکْراً وَ قَلِیلٌ مِنْ عِبادِیَ الشَّکُورُ»(۱۲-۱۳)

ص: «وَ لَقَدْ فَتَنَّا سُلَیْمانَ وَ أَلْقَیْنا عَلی کُرْسِیِّهِ جَسَداً ثُمَّ أَنابَ* قالَ رَبِّ اغْفِرْ لِی وَ هَبْ لِی مُلْکاً لا یَنْبَغِی لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِی إِنَّکَ أَنْتَ الْوَهَّابُ* فَسَخَّرْنا لَهُ الرِّیحَ تَجْرِی بِأَمْرِهِ رُخاءً حَیْثُ أَصابَ* وَ الشَّیاطِینَ کُلَّ بَنَّاءٍ وَ غَوَّاصٍ* وَ آخَرِینَ مُقَرَّنِینَ فِی الْأَصْفادِ*

ص: ۶۵

هذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِکْ بِغَیْرِ حِسابٍ* وَ إِنَّ لَهُ عِنْدَنا لَزُلْفی وَ حُسْنَ مَآبٍ»(۳۴-۴۰)

lt;meta info="- و أوحینا إلی إبراهیم و إسماعیل و إسحاق و یعقوب و الأسباط و عیسی و أیّوب و یونس و هارون و سلیمان. - . نساء / ۱۶۳ -

{و به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان وحی نمودیم.}

- و نوحاً هدینا من قبل و من ذرّیّته داود و سلیمان. - . انعام / ۸۴ -

{و نوح را از پیش راه نمودیم و از نسل او داوود و سلیمان را [هدایت کردیم].}

- و لسلیمان الریح عاصفه تجری بأمره إلی الأرض الّتی بارکنا فیها کنّا بکلّ شیء عالمین * و من الشیاطین من یغوصون له و یعملون دون ذلک و کنّا لهم حافظین. - . انبیاء / ۸۱ و۸۲ -

{و برای سلیمان تند باد را [رام کردیم] که به فرمان او به سوی سرزمینی که در آن برکت نهاده بودیم جریان می‌یافت و ما به هر چیزی دانا بودیم، و برخی از شیاطین بودند که برای او غواصی و کارهایی غیر از آن می‌کردند و ما مراقب [حال] آنها بودیم.}

- و لقد آتینا داود و سلیمان علماً و قالا الحمد لله الّذی فضّلنا علی کثیر من عباده المؤمنین * و ورث سلیمان داود و قال یا أیّها الناس علّمنا منطق الطیر و أوتینا من کلّ شیء إنّ هذا لهو الفضل المبین. - . نمل / ۱۵ و۱۶ -

{و به راستی به داوود و سلیمان دانشی عطا کریم و آن دو گفتند: ستایش خدایی را که ما را بر بسیاری از بندگان با ایمانش برتری داده است، و سلیمان از داوود میراث یافت و گفت: ای مردم، ما زبان پرندگان را تعلیم یافته‌ایم و از هر چیزی به ما داده شده است، راستی که این همان امتیاز آشکار است.}

- و لسلیمان الریح غدوّها شهر و رواحها شهر و أسلنا له عین القطر و من الجنّ مَن یعمل بین یدیه بإذن ربّه و من یزغ منهم عن أمرنا نذقه من عذاب السعیر * یعملون له ما یشاء من محاریب و تماثیل و جفان کالجواب و قدور راسیات اعملوا آل داود شکراً و قلیل من عبادی الشکور. - . سبأ / ۱۲ و۱۳ -

{و باد را برای سلیمان [رام کردیم] که رفتن آن بامداد یک ماه و شبانگاه یک ماه [راه] بود و معدن مس را برای او ذوب [و روان] گرداندیم، و برخی از جنّیان به فرمان پروردگارشان پیش او کار می‌کردند و هر کس از آنها از دستور سر بر می‌تافت از عذاب سوزان به او می‌چشاندیم، [آن متخصصان] برای او هرچه می‌خواست از نمازخانه‌ها و مجسمه‌ها و ظروف بزرگ مانند حوضچه‌ها و دیگهای چسپیده به زمین می‌ساختند، ای خاندان داوود شکرگزار باشید و از بندگان من اندکی سپاس گزارند.}

- و لقد فتنّا سلیمان و ألقینا علی کرسیّه جسداً ثمّ أناب * قال ربّ اغفر لی و هب لی ملکاً لا ینبغی لأحد من بعدی إنّک أنت الوهّاب * فسخّرنا له الریح تجری بأمره رخاء حیث أصاب * و آخرین مقرّنین فی الأصفاد * هذا عطاؤنا فامنن أو أمسک بغیر

حساب * و إنّ له عندنا زلفى و حسن مآب. - . ص / ۳۴-۴۰ -

{و قطعاً سليمان را آزموديم و بر تخت او جسدى بيفكنديم پس به توبه بازآمد، گفت: پروردگارا مرا ببخش و مُلكى به من ارزانى دار كه هيچ كس را پس از من سزاوار نباشد و در حقيقت تويى كه خود بسيار بخشنده‌اى، پس باد را در اختيار او قرار داديم كه هر جا تصميم مى‌گرفت به فرمان او نرم و روان مى‌شد، و شياطين را [از] بنّا و غوّاص تا [وحشيان] ديگر را كه جفت جفت با زنجيرها به هم بسته بودند [تحت فرمانش در آورديم]، [گفتيم]

ص: ۶۵

اين بخشش ماست [آن را] بى شمار ببخش يا نگاه‌دار، و قطعاً براى او پيش ما تقرب و فرجام نيكوست.}

**[ترجمه]

تفسير

قال المفسرون: الْأَرْضِ الَّتِي بارَكْنا فِيها هى الشام و وجه وصف الريح تاره بالعاصفه و أخرى بالرخاء بوجوه الأول أنها كانت تاره كذا و تاره كذا بحسب إرادته و الثانى أنها كانت فى بدء الأمر عاصفه لرفع البساط و قلعه ثم كانت تصير رخاء عند تسييرها و الثالث أن العصف عباره عن سرعه سيرها و الرخاوه عن كونها لينه طيبه فى نفسها الرابع أن الرخاوه كنايه عن انقيادها له فى كل ما أمرها به.

و قال الطبرسى رحمه الله و قيل كانت الريح تجرى به فى الغداه مسيره شهر و فى الرواح كذلك و كان يسكن بعلبك (۱)و يبنى له بيت المقدس و يحتاج إلى الخروج إليها و إلى غيرها قال وهب و كان سليمان يخرج إلى مجلسه فتعكف عليه الطير و يقوم له الإنس و الجن حتى يجلس على سريره و يجتمع معه جنوده ثم تحمله الريح إلى حيث أراد.

قوله تعالى مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ أى فى البحر فيخرجون له الجواهر و اللآلى وَ يَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذلِكَ أى سوى ذلك من الأبنيه كالمحاريب و التماثيل و غيرهما وَ كُنَّا لَهُمْ حافِظِينَ لئلا يهربوا منه و يمتنعوا عليه و قيل من أن يفسدوا ما عملوه. (۲)قوله عِلْماً قال أى بالقضاء بين الخلق و بكلام الطير و الدواب وَ وَرِثَ سُلَيْمانُ فيه دلاله على أن الأنبياء يورثون المال كتوريث غيرهم و قيل إنه ورثه علمه و نبوته و ملكه دون سائر أولاده (۳)و الصحيح عند أهل البيت عليهم السلام هو الأول عُلِّمْنا مَنْطِقَ الطَّيْرِ أهل العربيه يقولون لا يطلق النطق على غير بنى آدم و إنما يقال الصوت

ص: ۶۶

۱- بعلبك بالفتح ثمّ السكون و فتح اللام و الباء ثمّ الكاف مشدده: مدينه قديمه فيها ابنيه عجيبه و آثار عظيمه و قصور على أساطين الرخام لا نظير لها فى الدنيا، بينها و بين دمشق ثلاثه أيّام، و قيل: اثنا عشر فرسخا من جهه الساحل، و هو اسم مركب من بعل- اسم صنم- و بك، اما اسم رجل او جعلوه يبك الاعناق اى يدقها. قاله ياقوت.

۲- مجمع البيان ۷: ۵۹.

۳- فى المصدر: و معنى الميراث هنا انه قام مقامه فى ذلك فاطلق عليه اسم الارث كما اطلق على الجنه اسم الارث، عن الجبّائىّ، و هذا خلاف للظاهر، و الصحيح اه.

لأـن النطق عبـاره عن الكلاـم و لاـ كلام للطير إلا أنه لما فهم سـليمان معنى صوت الطير سـماه منطقا مجازا و قيل إنه أراد حقيقه المنطق لأـن من الطير ما له كلام يهجى (١)كالطوطى و قال على بن عيسـى إن الطير كانت تكلم سليمان معجزه له كما أخبر عن الهدهـد و منطق الطير صوت يتفـاهم به معانيهـا على صـيغه واحـده بخلاـف منطق النـاس الـذى يتفـاهمون به المعانى على صـيغ مختلفه و لـذلك لم نفهم عنهـا مع طول مصاحبتهـا و لم تفهم هى عنـا لأـن أفهامها مقصوره على تلك الأمور المخصوصه و لما جعل سـليمان يفهم عنها كان قد علم منطقها وَ أُوتِينا مِنْ كُلِّ شَيْ ءٍ أى من كل شى ء يؤتى الأنبياء و الملوك و قيل من كل شى ء يطلبه طـالب لحـاجته إليه و انتفـاعه به (٢)حَيْثُ أَصـابَ أى أراد من النـواحى وَ الشَّيـاطِينَ أى و سـخرنا له الشـياطين وَ آخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْـفادِ أى و سـخرنا له آخرين من الشـياطين مشددين فى الأغلال و السـلاسل من الحديد و كان يجمع بين اثنين و ثلاثه منهم فى سلسله لا يمتنعون عليه إذا أراد ذلك بهم عند تمردهم و قيل إنه إنما كان يفعل ذلك بكفارهم فإذا آمنوا أطلقهم هـذا أى ما تقـدم من الملك عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ أى فأعط من الناس من شـئت و امنع من شـئت بِغَيْرِ حِسابٍ أى لا تحاسـب يوم القيامه على ما تعطى و تمنع (٣).

**[ترجمه]مفسـران گفته‌انـد: مقصود از {سـرزمینی که در آن برکت نهادیم} سـرزمین شام است، و خداونـد باد را یک بار به تند باد و بار دیگر به نرمی و ملایمی توصیف کرده است و این مسأله به چند منظور است: نخست: باد بر حسب اراده خدا یک بار به صورت تند و بار دیگر به نرمی و ملایمی می‌زد؛ دوّم: باد در ابتدا و برای بلند کردن فرش سلیمان و از زمین کندن آن به صورت تند باد بود سپس به هنگام جریان یافتن ملایم شد؛ سوّم: (عَصف) عبارت از سرعت جا به جایی باد و (الرخاوه) عبارت از نرمی و لطـافت ذاتی باد است؛ و چهارم: ذکر صـفت (رخاوه: نرمی و ملایمت) کنایه از فرمانبرداری باد برای سـلیمان در هر آنچه که آن را بدان امر می‌کند است.

طبرسـی رحمه الله گفته است: و گفته شده: باد، سـلیمان را در بامداد به اندازه مسیر یک ماه جا به جا می‌کرد و در شامگاه نیز همچنین، و سـلیمان در بعلبـک سـکونت داشت و بیت المقـدس در حال ساخته شـدن برای او بود، بنابراین نیاز داشت به سوی بیت‌المقدس و غیر آن برود، وهب گفته است: سلیمان به سوی جایگاهش خارج می‌شد پس پرندگان بر گرد او حلقه می‌زدند و انسانهـا و جنّیان به احترام او بر می‌خاسـتند تا بر تختش بنشـیند و سـربازانش با او جمع شونـد، سـپس باد او را به هرجایی که می‌خواست می‌برد.

مقصود از آیه «مَن یغوصون له» این است که در دریا برای او غواصی می‌کردند و جواهرات و لعلها را برای سلیمان خارج می... کردنـد، «و یعملون عملاًـ دون ذلـک» یعنی: کارهـای دیگری غیر از غواصـی ماننـد محرابهـا و مجسـمه‌هـا و غیره، «و کنّـا لهم حافظین» یعنی: و ما مراقب حال آنان بودیم تا از دست سـلیمان فرار نکننـد و از فرمان او امتناع نورزند؛ و گفته شده: مراقبت از آنان تا آنچه را به انجام رسانده‌اند فاسد نگردانند. - . مجمع البیان ۷ : ۵۹ -

فرموده «علماً» یعنی: به داوود و سـلیمان دانش قضاوت بین مردم و زبان پرنـدگان و حیوانات را عطا کردیم، «و ورث سـلیمان»: این فرموده بر این نکته دلالت دارد که پیامبران نیز ماننـد دیگران اموال را به ارث می‌گذارند؛ و گفته شده: داوود، علم و نبوت و پادشـاهیش را برای سـلیمان و نه سایر فرزنـدانش به ارث گـذاشت، و نظر صـحیح نزد اهل بیت علیهم السلام همان نظر اول است، «علّمنـا منطق الطیر» متخصـصان زبـان عربی می‌گوینـد: در مورد غیر بنی آدم برای سـخن گفتن از کلمه (نطق) اسـتفاده

نمی‌شود، بلکه از کلمه(صوت) استفاده می‌شود،

ص: ۶۶

چرا که (نطق) عبارت از سخن گفتن می‌باشد در حالی که پرندگان سخن نمی‌گویند، جز اینکه آن‌گاه که سلیمان معنای صوت پرندگان را فهمید به صورت مجازی آن را (نطق) خواند؛ و گفته شده: مقصود، نطق و سخن گفتن حقیقی بوده است چرا که پرندگانی ماند طوطی نیز وجود دارند که سخن می‌گویند. و علی بن عیسی گفته است: پرندگان با سلیمان سخن می‌گفتند و این معجزه‌ای بود برای او آن‌گونه که از هدهد خبر می‌داد، و گفتار پرندگان صوت و صدایی است که معانی مختلف بر یک صیغه واحد از آن فهمیده می‌شود، بر خلاف گفتار انسان که معانی مختلف با صیغه‌های مختلف از آن فهمیده می‌شود، بنابراین با وجود طولانی بودن هم صحبتی پرندگان ما چیزی از گفتار آنان نمی‌فهمیم و پرندگان نیز چیزی از گفتار ما نمی‌فهمند، چرا که فهم آنها محدود به آن امور مخصوص است، و هنگامی که سلیمان پرندگان را فهمید منطق و گفتار آنها را آموخته بود، «و أوتینا من کلّ شیء» یعنی: بخشیده شدیم از هر چیزی که به پیامبران و پادشاهان بخشیده می‌شود، و گفته شده: از هر چیزی که طلب کننده آن را به خاطر نیاز و سود بردن از آن طلب می‌کند. - . مجمع البیان ۷ : ۲۱۴ - «حیث أصاب» یعنی: هر ناحیه‌ای که می‌خواست، «و الشیاطین» یعنی: و شیاطین را نیز مسخّر او گردانیدیم، «و آخرین مقرّنین فی الأصفاد» یعنی: و شیاطین دیگری را برای او مسخر گردانیدیم که در غل و زنجیرهای آهنی بسته شده بودند، و هنگام سرکشی و نافرمانی، سلیمان آنها را در مجموعه‌های دو تایی و سه تایی در یک زنجیر قرار می‌داد و آنان نمی‌توانستند از این کار امتناع کنند؛ و گفته شده: سلیمان این عمل را در مورد جنّیان کافر انجام می‌داد و هنگامی که ایمان می‌آوردند آنها را آزاد می‌کرد. «هذا» یعنی آنچه از فرمانروایی گذشت، «عطاؤنا فامنن أو أمسک» یعنی: به هر که از مردم خواستی ببخش و از هر که خواستی منع کن، «بغیرحساب» یعنی: در روز قیامت به خاطر آنچه بخشیده و یا منع کرده‌ای محاسبه نمی‌گردی. - . مجمع البیان ۸ : ۴۷۷ -

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

فس، تفسیر القمی وَ لِسُلَیْمانَ الرِّیحَ عاصِفَةً قَالَ تَجْرِی مِنْ کُلِّ جَانِبٍ إِلی الْأَرْضِ الَّتِی بارَکْنا فِیها قَالَ إِلَی بَیْتِ الْمَقْدِسِ وَ الشَّامِ .(۴)

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: «و لسلیمان الریح عاصفه» یعنی: (برای سلیمان تند باد را رام کردیم) که از هر جانب می‌وزید، «إلی الأرض التی بارکنا فیها» یعنی: به سوی بیت المقدس و سرزمین شام (که در آن برکت نهاده بودیم). - . تفسیرالقمی : ۴۳۱ و ۴۳۲ -

**[ترجمه]

«۲»

ك، إكمال الدين الْقَطَّانُ عَنِ السُّكَّرِيِّ عَنِ الْجَوْهَرِيِّ عَنِ ابْنِ عُمَارَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ دَاوُدَ علیه السلام أَرَادَ أَنْ يَسْتَخْلِفَ سُلَيْمَانَ علیه السلام لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْحَى إِلَيْهِ يَأْمُرُهُ بِذَلِكَ فَلَمَّا أَخْبَرَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ضَجُّوا مِنْ ذَلِكَ وَ قَالُوا يَسْتَخْلِفُ عَلَيْنَا

۱- فی المصدر: كلام مهجی.

۲- مجمع البيان ۷: ۲۱۴. و فيه: و قيل: من كل شی ء علما و تسخيرا فی كل ما يصلح ان يكون معلوما لنا او مسخرا لنا غير أنّ مخرجه مخرج العموم فيكون ابلغ و أحسن.

۳- مجمع البيان ۸: ۴۷۷.

۴- تفسير القمّیّ: ۴۳۱- ۴۳۲.

حَدَثاً (١)وَ فِينَا مَنْ هُوَ أَكْبَرُ مِنْهُ فَدَعَا أَسْبَاطَ بَنِی إِسْرَائِيلَ فَقَالَ لَهُمْ قَدْ بَلَغَتْنِی مَقَالَتُكُمْ فَأَرُونِی عِصِيَّكُمْ فَأَيُّ عَصًا أَثْمَرَتْ فَصَاحِبُهَا وَلِيُّ الْأَمْرِ بَعْدِی فَقَالُوا رَضِينَا وَ قَالَ لِيَكْتُبْ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْكُمْ اسْمَهُ عَلَى عَصَاهُ فَكَتَبُوا ثُمَّ جَاءَ سُلَيْمَانُ بِعَصَاهُ فَكَتَبَ عَلَيْهَا اسْمَهُ ثُمَّ أُدْخِلَتْ بَيْتاً وَ أُغْلِقَ الْبَابُ وَ حَرَسَهُ رُءُوسُ أَسْبَاطِ بَنِی إِسْرَائِيلَ فَلَمَّا أَصْبَحَ صَلَّى بِهِمُ الْغَدَاةَ ثُمَّ أَقْبَلَ فَفَتَحَ الْبَابَ فَأَخْرَجَ عِصِيَّهُمْ وَ قَدْ أَوْرَقَتْ عَصَا سُلَيْمَانَ وَ قَدْ أَثْمَرَتْ فَسَلَّمُوا ذَلِكَ لِدَاوُدَ فَاخْتَبَرَهُ بِحَضْرَةِ بَنِی إِسْرَائِيلَ فَقَالَ لَهُ يَا بُنَيَّ أَيُّ شَيْ ءٍ أَبْرَدُ قَالَ عَفْوُ اللَّهِ عَنِ النَّاسِ وَ عَفْوُ النَّاسِ بَعْضِهِمْ عَنْ بَعْضٍ قَالَ يَا بُنَيَّ فَأَيُّ شَيْ ءٍ أَحْلَى قَالَ الْمَحَبَّةُ وَ هِيَ رَوْحُ اللَّهِ فِی عِبَادِهِ فَافْتَرَّ (٢)دَاوُدُ ضَاحِكاً فَسَارَ بِهِ فِی بَنِی إِسْرَائِيلَ فَقَالَ هَذَا خَلِيفَتِی فِيكُمْ مِنْ بَعْدِی ثُمَّ أَخْفَى سُلَيْمَانُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرَهُ وَ تَزَوَّجَ بِامْرَأَةٍ وَ اسْتَتَرَ مِنْ شِيعَتِهِ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَسْتَتِرَ ثُمَّ إِنَّ امْرَأَتَهُ قَالَتْ لَهُ ذَاتَ يَوْمٍ بِأَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی مَا أَكْمَلَ خِصَالَكَ وَ أَطْيَبَ رِيحَكَ وَ لَا أَعْلَمُ لَكَ خَصْلَةً أَكْرَهُهَا إِلَّا أَنَّكَ فِی مَئُونَةِ أَبِی فَلَوْ دَخَلْتَ السُّوقَ فَتَعَرَّضْتَ لِرِزْقِ اللَّهِ رَجَوْتُ أَنْ لَا يُخَيِّبَكَ فَقَالَ لَهَا سُلَيْمَانُ إِنِّی وَ اللَّهِ مَا عَمِلْتُ عَمَلًا قَطُّ وَ لَا أُحْسِنُهُ فَدَخَلَ السُّوقَ فَجَالَ يَوْمَهُ ذَلِكَ ثُمَّ رَجَعَ فَلَمْ يُصِبْ شَيْئاً فَقَالَ لَهَا مَا أَصَبْتُ شَيْئاً قَالَتْ لَا عَلَيْكَ إِنْ لَمْ يَكُنِ الْيَوْمَ كَانَ غَداً فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ خَرَجَ إِلَى السُّوقِ فَجَالَ فِيهِ (٣)فَلَمْ يَقْدِرْ عَلَى شَيْ ءٍ وَ رَجَعَ فَأَخْبَرَهَا فَقَالَتْ يَكُونُ غَداً إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَلَمَّا كَانَ فِی الْيَوْمِ الثَّالِثِ مَضَى حَتَّى انْتَهَى إِلَى سَاحِلِ الْبَحْرِ فَإِذَا هُوَ بِصَيَّادٍ فَقَالَ لَهُ هَلْ لَكَ أَنْ أُعِينَكَ وَ تُعْطِيَنَا شَيْئاً قَالَ نَعَمْ فَأَعَانَهُ فَلَمَّا فَرَغَ أَعْطَاهُ الصَّيَّادُ سَمَكَتَيْنِ فَأَخَذَهُمَا وَ حَمِدَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ ثُمَّ إِنَّهُ شَقَّ بَطْنَ إِحْدَاهُمَا فَإِذَا هُوَ بِخَاتَمٍ فِی بَطْنِهَا فَأَخَذَهُ فَصَيَّرَهُ فِی ثَوْبِهِ (۴)وَ حَمِدَ اللَّهَ وَ أَصْلَحَ السَّمَكَتَيْنِ وَ جَاءَ بِهِمَا إِلَى مَنْزِلِهِ وَ فَرِحَتِ امْرَأَتُهُ بِذَلِكَ وَ قَالَتْ لَهُ إِنِّی أُرِيدُ أَنْ تَدْعُوَ أَبَوَيَّ حَتَّى يَعْلَمَا أَنَّكَ قَدْ كَسَبْتَ فَدَعَاهُمَا فَأَكَلَا مَعَهُ فَلَمَّا فَرَغُوا قَالَ لَهُمْ هَلْ

١- الحدث: الشاب.

٢- افتر الرجل: ضحك ضحكا حسنا.

٣- في المصدر: فجال يومه.

۴- في المصدر: فصره في ثوبه. أي ربطه في ثوبه.

تَعْرِفُونِی قَالُوا لَا وَ اللَّهِ إِلَّا أَنَّا لَمْ نَرَ خَیْراً مِنْکَ (۱)فَأَخْرَجَ خَاتَمَهُ فَلَبِسَهُ فَخَرَّ عَلَیْهِ الطَّیْرُ وَ الرِّیحُ وَ غَشِیَتْهُ الْمُلْکُ وَ حَمَلَ الْجَارِیَهَ وَ أَبَوَیْهَا إِلَی بِلَادِ إِصْطَخْرَ وَ اجْتَمَعَتْ إِلَیْهِ الشِّیعَهُ وَ اسْتَبْشَرُوا بِهِ فَفَرَّجَ اللَّهُ عَنْهُمْ مِمَّا کَانُوا فِیهِ مِنْ حَیْرَهِ غَیْبَتِهِ فَلَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاهُ أَوْصَی إِلَی آصِفَ بْنِ بَرْخِیَا بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَی ذِکْرُهُ فَلَمْ یَزَلْ بَیْنَهُمْ یَخْتَلِفُ إِلَیْهِ الشِّیعَهُ وَ یَأْخُذُونَ عَنْهُ مَعَالِمَ دِینِهِمْ ثُمَّ غَیَّبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ آصِفَ غَیْبَهً طَالَ أَمَدُهَا ثُمَّ ظَهَرَ لَهُمْ فَبَقِیَ بَیْنَ قَوْمِهِ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ إِنَّهُ وَدَّعَهُمْ فَقَالُوا لَهُ أَیْنَ الْمُلْتَقَی قَالَ عَلَی الصِّرَاطِ وَ غَابَ عَنْهُمْ مَا شَاءَ اللَّهُ وَ اشْتَدَّتِ الْبَلْوَی عَلَی بَنِی إِسْرَائِیلَ بِغَیْبَتِهِ وَ تَسَلَّطَ عَلَیْهِمْ بُخْتَنَصَّرُ (۲)أَقُولُ تَمَامُ الْخَبَرِ فِی بَابِ قِصَّهِ طَالُوتَ.

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَی الصَّدُوقِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ عَنِ ابْنِ أَبَانٍ عَنِ ابْنِ أُورَمَهَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِیرٍ عَنْ أَبِی الْخَطَّابِ عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ مِثْلَهُ إِلَی قَوْلِهِ فَافْتَرَّ دَاوُدُ ضَاحِکاً

**[ترجمه]إکمال‌الدین: از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: داوود علیه السلام خواست که سلیمان علیه‌السلام را جانشین و خلیفه خود سازد چرا که خداوند متعال به او وحی نموده و به این امر فرمان داد، ولی هنگامی که این مسأله را به اطلاع بنی اسرائیل رساند اظهار نارضایتی کردند و گفتند: جوانی را بر ما به عنوان جانشین قرار می‌دهد

حال آنکه بزرگتر از او در میان ما وجود دارد! پس نوادگان بنی اسرائیل را فرا خواند و به آنان گفت: سخنان شما به گوشم رسید، اکنون عصای خود را به من نشان دهید، هر عصایی که ثمر داد صاحبش بعد از من ولایت امور را به عهده می‌گیرد، گفتند: این شرط را می‌پذیریم، و او گفت: هر یک از شما اسم خود را بر روی عصایش بنویسد، آنان نیز نوشتند سپس سلیمان عصایش را آورد و اسم خود را برآن نوشت، آن‌گاه عصاها در یک خانه قرار داده شدند و در بسته شد و نگهبان خانه، سران نوادگان بنی اسرائیل بود، و هنگامی که صبح شد سلیمان نماز صبح را برای آنان اقامه کرد سپس به سوی در شتافت و آن را گشود و عصاهای آنان را خارج کرد در حالی که عصای سلیمان برگ و میوه داده بود، آن‌گاه عصا را به داوود دادند و او در حضور بنی اسرائی سلیمان را امتحان کرد و به او گفت: ای پسرم، خنک‌ترین چیز چیست؟ سلیمان جواب داد: گذشت و بخشش خدا از مردم، و گذشت و بخشش مردم نسبت به یکدیگر؛ پرسید: ای پسرم، شیرین‌ترین چیز کدام است؟ جواب داد: محبت که روح خدا در میان بندگانش است، پس داوود از روی رضایت خندید، و سلیمان را به میان بنی اسرائیل آورد و گفت: این خلیفه و جانشین من در میان شماست، بعد از آن سلیمان امور خود را پنهان کرد و با زنی ازدواج کرد و برای مدّتی که خداوند اراده داشت از چشم پیروانش پنهان ماند، سپس روزی همسرش به او گفت: پدر و مادرم فدایت، خصلت‌های تو چه کامل و شمیمت چه نیکوست! و من خصلتی را در تو سراغ ندارم که از آن بیزار باشم جز اینکه تحت تکفّل و هزینه پدرم هستی، پس اگر وارد بازار شوی و به دنبال رزق و روزی خداوند باشی، امید دارم که او تو را نا امید نگرداند، سلیمان به او گفت: به خدا سوگند که تا کنون هیچ کاری انجام نداده‌ام و نمی‌توانم هیچ کاری را به درستی انجام دهم، آن‌گاه وارد بازار شد و آن روز را به گشت زدن در بازار پرداخت ولی بدون آنکه چیزی نصیبش شود به خانه بازگشت، پس به همسرش گفت: چیزی به دست نیاوردم، همسرش گفت: ناراحت نباش، اگر امروز نشد به فردا امیدوار باش، پس فردا به سوی بازار رفت و به گشت زدن در آن مشغول شد و دوباره به چیزی دست نیافت و به همسرش خبر داد، همسرش گفت: فردا إن شاءالله، پس روز سوم از خانه خارج شد و آن قدر رفت تا به ساحل دریا رسید و ناگهان با صیّادی رو به رو شد، و به او گفت: آیا

می‌توانم شما را کمک کنم و در عوض چیزی به ما ببخشایی؟ صیّاد گفت: بله، پس او را یاری داد و هنگامی که از کار فارغ گشت دو ماهی به سلیمان داد، سلیمان ماهیها را گرفت و خداوند عزّ و جلّ را سپاس گفت، آن‌گاه او شکم یکی از آنها را شکافت و انگشتری را در آن پیدا کرد، پس انگشتر را به لباسش بند کرد و خدا را شکر کرد، و ماهیها را درست کرد و به منزل آورد، همسرش از این امر شاد شد و به او گفت: می‌خواهم که پدر و مادرم را صدا بزنی تا بدانند که تو کسب روزی ردەای، پس آن دو را فراخواند و با او غذا خوردند، و هنگامی که از غذا خوردن فارغ گشتند به آنان گفت: آیا مرا می... شناسید؟

ص: ۶۸

گفتند: نه به خدا سوگند، جز اینکه ما از تو هیچ خیری ندیده‌ایم، و آن‌گاه سلیمان انگشترش را بیرون آورد و آن را به دست کرد پس پرندگان و باد بر او گرد آمدند و فرشته‌ای او را در بر گرفت، و همسرش و پدر و مادر او را به سرزمین اصطخر برد و پیروانش در اطراف او جمع شدند و به او مژده دادند، پس خداوند حیرت پیروان او را که به سبب غیبتش دچار آن شده بودند برطرف کرد، و آن‌گاه که سلیمان در بستر مرگ قرار گرفت با اجازه خداوند اذکار خود را به آصف بن برخیا وصیّت کرد، و پیوسته در میان پیروانش بود و آنان به سوی او آمدند و تعالیم دینشان را از او می‌گرفتند، سپس خداوند متعال آصف را برای مدت زمانی طولانی از دیده‌ها پنهان نمود، بعد از آن ظاهر شد و تا زمانی که خدا می‌خواست در میان قومش باقی می‌ماند، آن‌گاه با آنان وداع کرد پس به او گفتند: مکان دیدارمان کجا باشد؟ آصف گفت: روی پل صراط، و از دیدگان آنها پنهان شد، و با غیبت او مصیبت و بلا بر بنی اسرائیل شدت گرفت و بخت نصر بر آنان مسلّط شد. - . إکمال‌الدین : ۹۱ و ۹۳ و ۹۴ -

می‌گویم: صورت کامل خبر در باب داستان طالوت آمده است.

قصص الأنبیاء: با استناد به صدوق از بنده صالحی از بندگان خدا نظیر این روایت تا (پس از داوود از روی رضایت خندید) نقل شده است.

**[ترجمه]

«۳»

ما، الأمالی للشیخ الطوسی الْحُسَیْنُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ الْقَزْوِینِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ وَهْبَانَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِیمَ بْنِ أَحْمَدَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الزَّعْفَرَانِیِّ عَنِ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ سُلَیْمَانَ علیه السلام لَمَّا سُلِبَ مُلْکَهُ خَرَجَ عَلَی وَجْهِهِ فَضَافَ رَجُلًا عَظِیماً فَأَضَافَهُ وَ أَحْسَنَ إِلَیْهِ وَ نَزَلَ سُلَیْمَانُ مِنْهُ مَنْزِلًا عَظِیماً لِمَا رَأَی مِنْ صَلَاتِهِ وَ فَضْلِهِ قَالَ فَزَوَّجَهُ بِنْتَهُ فَقَالَ لَهُ بِنْتُ الرَّجُلِ (۳)حِینَ رَأَتْ مِنْهُ مَا رَأَتْ بِأَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی مَا أَطْیَبَ رِیحَکَ وَ أَکْمَلَ خِصَالَکَ لَا أَعْلَمُ فِیکَ خَصْلَةً أَکْرَهُهَا إِلَّا أَنَّکَ فِی مُئُونَةِ أَبِی قَالَ فَخَرَجَ حَتَّی أَتَی السَّاحِلَ فَأَعَانَ صَیَّاداً عَلَی سَاحِلِ الْبَحْرِ فَأَعْطَاهُ السَّمَکَةَ الَّتِی وَجَدَ فِی بَطْنِهَا خَاتَمَهُ (۴).

**[ترجمه]أمالی الطوسی: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: سلیمان علیه السلام هنگامی که فرمانروایی از او سلب شد تصمیم به رفتن گرفت، پس مهمانِ مرد بزرگی شد و آن مرد نیز او را به مهمانی پذیرفت و به او نیکی کرد، بعد از دیدن نماز و فضایل سلیمان جایگاه ویژه و با عظمتی برای او قائل شد، پس دختر خویش را به ازدواج او درآورد، دختران آن مرد هنگامی که تمام ویژگیهای سلیمان را دید به او گفت: پدرم و مادرم فدایت، شمیم تو چه دل‌انگیز و خصایلت چه کامل است! هیچ خصوصیتی در تو نمی‌بینم که از آن متنفر باشم جز اینکه تو تحت تکفل و هزینه پدرم هستی، آن‌گاه سلیمان از خانه خارج شد و آن قدر رفت تا به ساحل رسید و در ساحل صیّادی را یاری رساند و صیّاد به او ماهی‌ای داد که در شکم آن انگشترش یافت. - . المجالس : ۵۷ -

**[ترجمه]

«۴»

ج، الإحتجاج فِی حَدِیثِ الزِّنْدِیقِ الَّذِی سَأَلَ الصَّادِقَ علیه السلام عَنْ مَسَائِلَ کَانَ فِیمَا سَأَلَهُ

ص: ۶۹

۱- فی المصدر: الا أنا لم نر إلّا خیرا منک.

۲- کمال الدین: ۹۱ و ۹۳- ۹۴.

۳- الصحیح کما فی المصدر: فقالت له بنت الرجل.

۴- المجالس: ۵۷.

كَيْفَ صَعِدَتِ الشَّيَاطِينُ إِلَى السَّمَاءِ وَ هُمْ أَمْثَالُ النَّاسِ فِي الْخِلْقَهِ وَ الْكَثَافَهِ وَ قَدْ كَانُوا يَبْنُونَ لِسُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عليه السلام مِنَ الْبِنَاءِ مَا يَعْجِزُ عَنْهُ وُلْدُ آدَمَ قَالَ عليه السلام غُلِّظُوا لِسُلَيْمَانَ كَمَا سُخِّرُوا وَ هُمْ خَلْقٌ رَقِيقٌ غِذَاؤُهُمُ التَّنَسُّمُ (۱)وَ الدَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ صُعُودُهُمْ إِلَى السَّمَاءِ لِاسْتِرَاقِ السَّمْعِ وَ لَا يَقْدِرُ الْجِسْمُ الْكَثِيفُ عَلَى الِارْتِقَاءِ إِلَيْهَا إِلَّا بِسُلَّمٍ أَوْ سَبَبٍ (۲).

**[ترجمه]الاحتجاج: در حديث زنديقى كه مسائلى را از امام صادق عليه السلام پرسيد اين سؤال وجود داشت:

ص: ۶۹

شياطين چگونه به آسمان صعود مى‌كنند حال آنكه در خلقت و حجم جسم شبيه مردم هستند و براى سليمان پسر داوود عليهما السلام ساختمانهايى مى‌ساختند كه فرزندان آدم از ساختن آن عاجزند؟ امام عليه السلام فرمود: شياطين براى سليمان توانمند و محكم و مسخّر گردانده شدند در حالى كه آنان مخلوقات لطيفى هستند كه خوراكشان نسيم است، و دليل اين سخن، صعود آنان به آسمان براى استراق سمع است حال آنكه جسم پر حجم توانايى بالا رفتن به سوى آسمان را جز با نرديان يا وسيله‌اى ديگر ندارد. - . احتجاج الطبرسى : ۱۸۵ -

**[ترجمه]

«۵»

كا، الكافى عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ أَوْ غَيْرِهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ سَعْدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ: كَانَ لِسُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عليه السلام أَلْفُ امْرَأَهٍ فِي قَصْرٍ وَاحِدٍ ثَلَاثُ مِائَهٍ مَهِيرَهٌ (۳)وَ سَبْعُمِائَهٍ سُرِّيَّهٌ (۴).

**[ترجمه]الكافى: از امام موسى بن جعفر كاظم عليه السلام روايت شده كه فرمود: سليمان پسر داوود عليهماالسلام در يك قصر هزار زن، سيصد زن آزاد با مهريه بالا و هفتصد كنيز خانه‌دار داشت. - . فروع الكافى۲ : ۷۸ و۷۹ -

**[ترجمه]

«۶»

كا، الكافى عَلِيٌّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ رَفَعَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ أَوَّلَ مَنِ اتَّخَذَ السُّكَّرَ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ عليه السلام (۵).

**[ترجمه]الكافى: از امام صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود: نخستين كسى كه از شِكَر استفاده كرد سليمان پسر داوود بود. - . فروع الكافى۲ : ۱۷۴ -

**[ترجمه]

«۷»

ص، قصص الأنبياء عليهم السلام الصَّدُوقُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنِ الثُّمَالِيِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: كَانَ مُلْكُ سُلَيْمَانَ مَا بَيْنَ الشَّامَاتِ إِلَى بِلَادِ إِصْطَخْرَ (۶).

**[ترجمه]قصص الأنبياء: شیخ صدوق از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: حوزه فرمانروایی سلیمان سرزمین‌های مابین شامات و اصطخر بود. -. نسخه خطی قصص الأنبياء -

**[ترجمه]

«۸»

دَعَوَاتُ الرَّاوَنْدِيِّ، قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام كَانَ سُلَيْمَانُ علیه السلام يُطْعِمُ أَضْيَافَهُ اللَّحْمَ بِالْحُوَّارَى وَ عِيَالَهُ الْخُشْكَارَ وَ يَأْكُلُ هُوَ الشَّعِيرَ غَيْرَ مَنْخُولٍ (۷).

**[ترجمه]دعوات الراوندیّ: امام صادق علیه السلام می‌فرماید: سلیمان علیه السلام از مهمانان خود با خوراک گوشت با آرد سفید و از عیالش با خشکار پذیرایی می کرد در حالی که خود جُو الک نشده می‌خورد. -. نسخه خطی دعوات الراوندی -

**[ترجمه]

بيان

الخبز الحواری الذی نخل مره بعد مره (۸)و الخشکار لم أجده فی أکثر کتب اللغه فکأنه معرب مولد و فی کتب الطب و بعض کتب اللغه أنه الخبز المأخوذ من الدقیق غیر المنخول و قیل إنه الخبز الیابس و الأول هو المراد هاهنا.

lt;meta info="(الخبزالحوّاری) نانی که (آرد آن) چند بار الک شده باشد و یا (آردسفید). (الخشکار): معنای آن را در بیشتر فرهنگ لغتها نیافتم، گویا کلمه‌ای معرّب و ابداعی، و در کتابهای پزشکی و برخی فرهنگ لغتها به معنای نان ساخته شده از آرد غیر الک شده ذکر شده است، و گفته شده به معنای نان خشک می‌باشد، و در اینجا منظور همان معنای اوّل است.

**[ترجمه]

«۹»

نهج، نهج البلاغه قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ لَوْ أَنَّ أَحَداً يَجِدُ إِلَى الْبَقَاءِ سُلَّماً أَوْ لِدَفْعِ

۱- فی المصدر: غذاؤهم النسیم.

۲- احتجاج الطبرسیّ: ۱۸۵.

۳- المهیره من النساء: الحره الغالیه المهر.

۴- فروع الکافی ۲: ۷۸ و ۷۹.

۵- فروع الکافی ۲: ۱۷۴.

۶- قصص الأنبیاء مخطوط.

۷- دعوات الراوندیّ مخطوط.

۸- و الدقیق الابیض.

الْمَوْتِ سَبِیلًا لَکَانَ ذَلِکَ سُلَیْمَانَ بْنَ دَاوُدَ علیه السلام الَّذِی سُخِّرَ لَهُ مُلْکَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ مَعَ النُّبُوَّهِ وَ عَظِیمِ الزُّلْفَهِ (۱)فَلَمَّا اسْتَوْفَی طُعْمَتَهُ وَ اسْتَکْمَلَ مُدَّتَهُ رَمَتْهُ قِسِیُّ الْفَنَاءِ بِنِبَالِ الْمَوْتِ وَ أَصْبَحَتِ الدِّیَارُ مِنْهُ خَالِیَهً وَ الْمَسَاکِنُ مُعَطَّلَهً وَرِثَهَا قَوْمٌ آخَرُونَ (۲).

**[ترجمه]نهج البلاغه: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: اگر راهی برای زندگی جاودانه وجود می‌داشت،

ص: ۷۰

یا از مرگ گریزی بود، حتماً سلیمان پسر داوود علیهما السلام چنین می‌کرد، او که خداوند حکومت بر جنّ و انس را همراه با نبوّت و مقام بلند قرب و منزلت در اختیارش قرار دارد. امّا آن‌گاه که پیمانه عمرش لبریز و روزی او تمام شد، تیرهای مرگ از کمانهای نیستی بر او باریدن گرفت، و خانه و دیار از او خالی گشت، خانه‌های او بی‌صاحب ماند و دیگران آنها را به ارث بردند. - . نهج البلاغه ۱ : ۳۴۱ و ۳۴۲ -

**[ترجمه]

«۱۰»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَی الصَّدُوقِ بِإِسْنَادِهِ إِلَی زَیْدٍ الشَّحَّامِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی قَوْلِهِ تَعَالَی اعْمَلُوا آلَ داوُدَ شُکْراً قَالَ کَانُوا ثَمَانِینَ رَجُلًا وَ سَبْعِینَ امْرَأَهً مَا أَغَبَّ الْمِحْرَابَ رَجُلٌ وَاحِدٌ مِنْهُمْ یُصَلِّی فِیهِ وَ کَانُوا آلَ دَاوُدَ فَلَمَّا قُبِضَ دَاوُدُ علیه السلام وَلِیَ سُلَیْمَانُ علیه السلام قَالَ یا أَیُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنا مَنْطِقَ الطَّیْرِ سَخَّرَ اللَّهُ لَهُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ وَ کَانَ لَا یَسْمَعُ بِمَلِکٍ فِی نَاحِیَهِ الْأَرْضِ إِلَّا أَتَاهُ حَتَّی یُذِلَّهُ وَ یُدْخِلَهُ فِی دِینِهِ وَ سَخَّرَ الرِّیحَ لَهُ فَکَانَ إِذَا خَرَجَ إِلَی مَجْلِسِهِ عَکَفَ عَلَیْهِ الطَّیْرُ وَ قَامَ الْجِنُّ وَ الْإِنْسُ وَ کَانَ إِذَا أَرَادَ أَنْ یَغْزُوَ أَمَرَ بِمُعَسْکَرِهِ فَضَرَبَ لَهُ بِسَاطاً مِنَ الْخَشَبِ ثُمَّ جَعَلَ عَلَیْهِ النَّاسَ وَ الدَّوَابَّ وَ آلَهَ الْحَرْبِ کُلَّهَا حَتَّی إِذَا حَمَلَ مَعَهُ مَا یُرِیدُ أَمَرَ الْعَاصِفَ مِنَ الرِّیحِ فَدَخَلَتْ تَحْتَ الْخَشَبِ فَحَمَلَهُ حَتَّی یَنْتَهِیَ بِهِ إِلَی حَیْثُ یُرِیدُ وَ کَانَ غُدُوُّهَا شَهْراً وَ رَوَاحُهَا شَهْراً(۳).

**[ترجمه]قصص الأنبیاء: با استناد به صدوق و او نیز با استناد به زیدالشحّام از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «اعملو آل داوود شکراً» روایت شده که فرمود: خاندان داوود هشتاد مرد و هشتاد زن بودند، و هیچ کدام از آنها یک روز محرابش را از عبادت خالی نمی گذاشت و آن ها آل داوود بودند و آن‌گاه که داوود علیه السلام وفات نمود سلیمان علیه السلام ولایت امور را به عهده گرفت و گفت: ای مردم، ما زبان پرندگان را تعلیم یافته‌ایم؛ خداوند جنّ و انس را برای او مسخّر گرداند، سلیمان هرگاه سخن از پادشاهی و مُلکی در هر نقطه‌ای از زمین می‌شنید سراغش می‌رفت تا او را به زیر کشد و در دین خودش داخل گرداند، و خداوند باد را برای او مسخّر کرد، و هنگامی که به سوی جایگاه خویش می‌رفت پرندگان بر گِرد او حلقه می‌زدند و جنّ و انس در مقابلش به پا می‌خاست، و آن‌گاه که آهنگ جنگ می‌کرد به سپاهیان خود دستور می‌داد که زیر اندازی از چوب برای او بگسترانند، سپس مردم و چهار پایان و ابزارهای جنگ را برآن قرار می‌داد و آن‌گاه که هرآنچه را می‌خواست با خود حمل می‌کرد به باد دستور می‌داد و باد بر زیر چوب می‌وزید و آن را تا جایی که سلیمان می‌خواست حمل می‌کرد، و رفتن باد یک ماه و برگشتنش یک ماه بود. - . نسخه خطی قصص الأنبیاء -

**[ترجمه]

بیان

ما أغب المحراب أی لم یکونوا یأتون المحراب غبا بل کان کل منهم یواظبه (۴).

۱- الزلفه: القربه. الدرجه. المنزله.

۲- نهج البلاغه ۱: ۳۴۱- ۳۴۲.

۳- قصص الأنبیاء مخطوط.

۴- روی الثعلبی انه نزل کتاب من السماء علی داود علیه السلام مختوما بخاتم من ذهب فیه ثلاث عشره مسأله، فاوحی اللّه الی داود أن سل عنها ابنک سلیمان فان أخبر بهن فهو الخلیفه من بعدک قال: فدعا داود سبعین قسا و سبعین حبرا و أجلس سلیمان بین ایدیهم، فقال: أخبرنی یا بنی ما أقرب الأشیاء؟ و ما ابعد الأشیاء؟ و ما آنس الأشیاء؟ و ما اوحش الأشیاء؟ و ما أحسن الأشیاء؟ و ما أقبح الأشیاء؟ و ما أقل الأشیاء؟ و ما أکثر الأشیاء؟ و ما القائمان؟ و ما المختلفان؟ و ما المتباغضان؟ و ما الامر الذی إذا رکبه الرجل حمد آخره؟ و الامر الذی إذا رکبه الرجل ذمّ آخره؟ قال سلیمان: أما أقرب الأشیاء فالآخره، و اما ابعد الأشیاء فما فاتک من الدنیا، و اما آنس الأشیاء فجسد فیه روح ناطق، و اما أوحش الأشیاء فجسد بالروح، و اما أحسن الأشیاء فالایمان بعد الکفر، و اما اقبح الأشیاء فالکفر بعد الایمان، و اما أقل الأشیاء فالیقین، و اما أکثر الأشیاء فالشک و اما القائمان فالسماء و الأرض، و اما المختلفان فاللیل و النهار، و اما المتباغضان فالموت و الحیاه، و اما الامر الذی إذا رکبه الرجل حمد آخره فالحلم علی الغضب، و اما الامر الذی إذا رکبه الرجل ذمّ آخره فالحده علی الغضب. قال: ففک ذلک الخاتم فإذا هذه المسائل سواء علی ما نزل من السماء، فقال القسیسون و الاحبار: ما الشی ء الذی إذا صلح صلح کل شی ء من الإنسان و إذا فسد فسد کل شی ء منه؟ فقال: القلب، فرضوا بخلافته. منه رحمه اللّه. قلت: ذکره الثعلبی فی العرائس: ۱۶۱ و فیه بعد قوله: و ما القائمان: و ما الساعیان؟ و ما المشترکان؟ و أیضا بعد قوله: فالسماء و الأرض: و اما الساعیان فالشمس و القمر، و اما المشترکان فاللیل و النهار. و فیه: ففکوا الخاتم.

<meta info="(ما أغبّ المحراب) يعنى: يک روز در ميان به محراب نمى‌آمدند بلكه هريك از آنان مواظب محراب بود.

ص: ۷۱

**[ترجمه]

«۱۱»

ص، قصص الأنبياء عليهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَى الصَّدُوقِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنِ الْأَصْبَغِ قَالَ: خَرَجَ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ عليه السلام مِنْ بَيْتِ الْمَقْدِسِ مَعَ ثَلَاثِمِائَةِ أَلْفِ كُرْسِيٍّ عَنْ يَمِينِهِ عَلَيْهَا الْإِنْسُ وَ ثَلَاثِمِائَةِ أَلْفِ كُرْسِيٍّ عَنْ يَسَارِهِ عَلَيْهَا الْجِنُّ وَ أَمَرَ الطَّيْرَ فَأَظَلَّتْهُمْ وَ أَمَرَ الرِّيحَ فَحَمَلَتْهُمْ حَتَّى وَرَدَتْ بِهِمُ الْمَدَائِنَ ثُمَّ رَجَعَ وَ بَاتَ فِي إِصْطَخْرَ ثُمَّ غَدَا فَانْتَهَى إِلَى جَزِيرَةِ بَرْكَاوَانَ (۱)ثُمَّ أَمَرَ الرِّيحَ فَخَفَضَتْهُمْ حَتَّى كَادَتْ أَقْدَامُهُمْ يُصِيبُهَا الْمَاءُ فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ هَلْ رَأَيْتُمْ مُلْكاً أَعْظَمَ مِنْ هَذَا فَنَادَى مَلَكٌ مِنَ السَّمَاءِ لَثَوَابُ تَسْبِيحَةٍ وَاحِدَةٍ أَعْظَمُ مِمَّا رَأَيْتُمْ (۲).

فس، تفسير القمى أبى عن ابن أبى نصر عن أبان عن أبى حمزه مثله (۳).

**[ترجمه]قصص الأنبياء: با استناد به صدوق روايت شده كه سليمان پسر داوود عليهما السلام از بيت‌المقدس خارج شد در حالى كه سيصد هزار انسان در سمت راست او و سيصد هزار از جنّيان در سمت چپش قرار داشتند، و به پرندگان فرمان داد پس آنان را زير پر و بال گرفتند و به باد دستور داد پس آنان را حمل كرد تا وارد مدائن شدند، سپس بازگشت و شب را در سرزمين اصطخر به صبح رسانيد، آن‌گاه قبل از طلوع خورشيد به راه افتاد تا به جزيره (بركاوان) رسيد و باد را امر فرمود پس آنان را پايين آورد تا جايى كه نزديك بود آب به پاهايشان برخورد كند، و پيروان سليمان به يكديگر مى‌گفتند: آيا پادشاهى بزرگتراز اين مشاهده كرده‌ايد؟ در اين هنگام فرشته‌اى از آسمان ندا سر داد: پاداش و ثواب يک تسبيح گفتن از آنچه مشاهده كرديد بيشتر است. - . نسخه خطى قصص الأنبياء -

در تفسير على بن ابراهيم نظير اين روايت نقل شده است. - . تفسر القمى : ۵۶۸ -

**[ترجمه]

«۱۲»

ص، قصص الأنبياء عليهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَى الصَّدُوقِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدٍ عَنْ أَبِي عِيسَى عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي وَلَّادٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: كَانَ لِسُلَيْمَانَ عليه السلام حِصْنٌ بَنَاهُ الشَّيَاطِينُ لَهُ فِيهِ أَلْفُ بَيْتٍ فِي كُلِّ بَيْتٍ طَرُوقَةٌ مِنْهُنَّ سَبْعُمِائَةِ أَمَةٍ قِبْطِيَّةٍ وَ ثَلَاثُمِائَةِ حُرَّةٍ مَهِيرَةٍ فَأَعْطَاهُ اللَّهُ تَعَالَى قُوَّةَ أَرْبَعِينَ رَجُلًا فِي مُبَاضَعَةِ النِّسَاءِ (۴)وَ كَانَ يَطُوفُ بِهِنَّ جَمِيعاً وَ يُسْعِفُهُنَّ (۵)قَالَ وَ كَانَ سُلَيْمَانُ عليه السلام يَأْمُرُ الشَّيَاطِينَ فَتَحْمِلُ لَهُ الْحِجَارَةَ مِنْ مَوْضِعٍ إِلَى مَوْضِعٍ فَقَالَ لَهُمْ إِبْلِيسُ كَيْفَ أَنْتُمْ قَالُوا مَا لَنَا طَاقَةٌ بِمَا نَحْنُ

۱- قال یاقوت: برکاوان: ناحیه بفارس. بالفتح و السکون.

۲- قصص الأنبیاء مخطوط. و فی نسخه: و تسبیحه واحده فی اللّه.

۳- تفسیر القمّیّ: ۵۶۸.

۴- المباضعه: المجامعه.

۵- سعف و اسعف بحاجته: قضاها له.

فِيهِ فَقَالَ إِبْلِيسُ أَ لَيْسَ تَذْهَبُونَ بِالْحِجَارَةِ وَ تَرْجِعُونَ فَرَاغاً قَالُوا نَعَمْ قَالَ فَأَنْتُمْ فِي رَاحَةٍ فَأَبْلَغَتِ الرِّيحُ سُلَيْمَانَ مَا قَالَ إِبْلِيسُ لِلشَّيَاطِينِ فَأَمَرَهُمْ يَحْمِلُونَ الْحِجَارَةَ ذَاهِبِينَ وَ يَحْمِلُونَ الطِّينَ رَاجِعِينَ إِلَى مَوْضِعِهَا فَتَرَاءَى لَهُمْ إِبْلِيسُ فَقَالَ كَيْفَ أَنْتُمْ فَشَكَوْا إِلَيْهِ فَقَالَ أَ لَسْتُمْ تَنَامُونَ بِاللَّيْلِ قَالُوا بَلَى قَالَ فَأَنْتُمْ فِي رَاحَةٍ فَأَبْلَغَتِ الرِّيحُ مَا قَالَتِ الشَّيَاطِينُ وَ إِبْلِيسُ فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَعْمَلُوا بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ فَمَا لَبِثُوا إِلَّا يَسِيراً حَتَّى مَاتَ سُلَيْمَانُ وَ قَالَ خَرَجَ سُلَيْمَانُ يَسْتَسْقِي وَ مَعَهُ الْجِنُّ وَ الْإِنْسُ فَمَرَّ بِنَمْلَةٍ عَرْجَاءَ (۱)نَاشِرَةً جَنَاحَهَا رَافِعَةً يَدَهَا وَ تَقُولُ اللَّهُمَّ إِنَّا خَلْقٌ مِنْ خَلْقِكَ لَا غِنَى بِنَا عَنْ رِزْقِكَ فَلَا تُؤَاخِذْنَا بِذُنُوبِ بَنِي آدَمَ وَ اسْقِنَا فَقَالَ سُلَيْمَانُ علیه السلام لِمَنْ كَانَ مَعَهُ ارْجِعُوا فَقَدْ شُفِّعَ فِيكُمْ غَيْرُكُمْ (۲)وَ فِي خَبَرٍ قَدْ كُفِيتُمْ بِغَيْرِكُمْ (۳).

**[ترجمه]قصص الأنبياء: با استناد به صدوق از امام باقر علیه السلام روایت است که فرمود: سلیمان را قلعه‌ای بود که شیاطین آن را ساخته بودند و برای او در آن قلعه هزار خانه وجود داشت و در هر خانه زنانی وجود داشتند، هفتصد کنیز قبطی و سیصد زن آزاد با مهریه بالا- از جمله آنان بودند، و خداوند متعال توانایی چهل مرد را در معاشرت با زنان به او عطا فرمود، پس سلیمان از تمام آن زنها سرکشی می‌کرد و نیاز آنان را برآورده می‌ساخت، سپس سلیمان علیه السلام به شیاطین فرمان می‌داد و آنان سنگها را از جایی به جای دیگر برای او حمل می‌کردند، پس ابلیس به آنان گفت: حال و وضع شما چگونه است؟ گفتند: دیگر تحمل وضعیتی که در آن به سر می‌بریم را نداریم،

ص: ۷۲

ابلیس گفت: آیا سنگها را می‌برید و دست خالی باز می‌گردید؟ گفتند: بله، گفت: پس شما در راحتی هستید، و باد آنچه را که ابلیس گفته بود به گوش سلیمان رساند، پس به شیاطین دستور داد که به هنگام رفتن سنگها را حمل کنند و به هنگام برگشت گِل را به جای خود بازگردانند، آن‌گاه ابلیس بر آنان ظاهر شد و گفت: حال و وضعتان چگونه است؟ آنان نیز شکایت خود را پیش او بردند، سپس گفت: آیا در طول شب و روز نمی‌خوابید؟ جواب دادند: چرا، می‌خوابیم، ابلیس گفت: پس شما در راحتی هستید، و باد آنچه که شیاطین و ابلیس گفته بودند را به گوش سلیمان رساند، او نیز به شیاطین دستور داد که شب و روز کار کنند، و تنها اندک زمانی به این شیوه باقی ماندند و آن‌گاه سلیمان وفات نمود، سپس امام فرمود: سلیمان در طلب آب بیرون آمد در حالی که جنّ و انس او را همراهی می‌کردند پس بر مورچه (بالدار) لنگی گذر کرد که بالهایش را پهن کرده و دستهایش را بالا- برده بود و می‌گفت: خداوندا، ما مخلوقی از مخلوقات تو هستیم، ما را بی نیازی از رزق و روزیت نشاید، پس ما را به خاطر گناهان بنی‌آدم مؤاخذه نفرما و سیرابمان گردان؛ آن‌گاه سلیمان علیه‌السلام به هر که با او بود گفت: بازگردید، دیگران به شفاعت شما پرداخته‌اند. و در روایتی دیگر آمده است: به واسطه دیگران بی‌نیاز گشتید. - . نسخه خطی قصص الأنبیاء -

**[ترجمه]

بیان

قال الجوهری طروقه الفحل أنثاه.

**[ترجمه]جوهری گفته است: (طروقه الفحل) یعنی: ماده و مونث آن.

**[ترجمه]

«۱۳»

سن، المحاسن الْیَقْطِینِیُّ عَنِ الدِّهْقَانِ عَنْ دُرُسْتَ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِیدِ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ علیهما السلام قَالَ: مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِیّاً قَطُّ إِلَّا عَاقِلًا وَ بَعْضُ النَّبِیِّینَ أَرْجَحُ مِنْ بَعْضٍ وَ مَا اسْتَخْلَفَ دَاوُدُ سُلَیْمَانَ حَتَّی اخْتَبَرَ عَقْلَهُ وَ اسْتَخْلَفَ دَاوُدُ سُلَیْمَانَ وَ هُوَ ابْنُ ثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً وَ مَکَثَ فِی مُلْکِهِ أَرْبَعِینَ سَنَةً وَ مَلَکَ ذُو الْقَرْنَیْنِ وَ هُوَ ابْنُ اثْنَتَیْ عَشْرَةَ سَنَةً وَ مَکَثَ فِی مُلْکِهِ ثَلَاثِینَ سَنَةً (۴).

**[ترجمه]المحاسن: از امام موسی کاظم علیه السلام روایت است که فرمود: همه پیامبرانی که خداوند مبعوث کرد عاقل بودند، و برخی از پیامبران بر دیگران برتری دارند، و داوود سلیمان را جانشین خود قرار نداد مگر بعداز آنکه عقل و درک او را آزمایش کرد، داوود سلیمان را در سن سیزده سالگی جانشین خود کرد، و او چهل سال در فرمانروایی باقی ماند، ذوالقرنین نیز دوازده سال داشت که به فرمانروایی رسید و سی سال در آن باقی ماند. - . محاسن البرقی : ۱۹۳ -

**[ترجمه]

«۱۴»

سن، المحاسن أَبِی وَ عَلِیُّ بْنُ عِیسَی الْأَنْصَارِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَیْمَانَ الدَّیْلَمِیِّ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الثَّانِی علیه السلام قَالَ: إِنَّ سُلَیْمَانَ بْنَ دَاوُدَ علیه السلام أَتَتْهُ امْرَأَةٌ عَجُوزٌ مُسْتَعْدِیَةً عَلَی

۱- عرجاء مؤنث اعرج، فهی من اصابته مرض فی رجلها فتمشی مشیه غیر متساویه فیمیل جسدها خطوه الی الیمین و خطوه الی الشمال.

۲- شفع لفلان او فیه الی زید: طلب من زید ان یعاونه.

۳- قصص الأنبیاء مخطوط، و رواه المسعودیّ فی اثبات الوصیه قال: روی ان القحط اشتد فی زمانه فشکا الناس إلیه ذلک و سألوه ان یستسقی لهم فخرج معهم، فلما ان صار فی بعض الطریق اذا هو بنمله رافعه یدیها الی السماء، واضعه رجلیها فی الأرض و هی تقول. ثم ذکر مثله الا انه قال فلا تهلکنا، و فیه ایضا: فقد سقیتم بغیرکم.

۴- محاسن البرقی: ۱۹۳.

الرِّيح فَدَعَا سُلَيْمَانُ الرِّيحَ فَقَالَ لَهَا مَا دَعَاكِ إِلَى مَا صَنَعْتِ بِهَذِهِ الْمَرْأَهِ قَالَتْ إِنَّ رَبَّ الْعِزَّهِ بَعَثَنِی إِلَی سَفِینَهِ بَنِی فُلَانٍ لِأُنْقِذَهَا مِنَ الْغَرَقِ وَ کَانَتْ قَدْ أَشْرَفَتْ عَلَی الْغَرَقِ فَخَرَجْتُ فِی سُنَّتِی (۱)عَجْلَی إِلَی مَا أَمَرَنِیَ اللَّهُ بِهِ وَ مَرَرْتُ بِهَذِهِ الْمَرْأَهِ وَ هِیَ عَلَی سَطْحِهَا فَعَثَرْتُ بِهَا وَ لَمْ أُرِدْهَا فَسَقَطَتْ فَانْکَسَرَتْ یَدُهَا فَقَالَ سُلَیْمَانُ یَا رَبِّ بِمَا أَحْکُمُ عَلَی الرِّیحِ فَأَوْحَی اللَّهُ إِلَیْهِ یَا سُلَیْمَانُ احْکُمْ بِأَرْشِ کَسْرِ هَذِهِ الْمَرْأَهِ عَلَی أَرْبَابِ السَّفِینَهِ الَّتِی أَنْقَذَتْهَا الرِّیحُ مِنَ الْغَرَقِ فَإِنَّهُ لَا یُظْلَمُ لَدَیَّ أَحَدٌ مِنَ الْعَالَمِینَ (۲).

**[ترجمه]المحاسن: از امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمود: پیر زنی نزد سلیمان بن داوود علیهماالسلام آمد و از او علیه باد کمک خواست،

ص: ۷۳

پس سلیمان باد را فرا خواند و به او گفت: چه چیز باعث شده که با این پیرزن چنین کنی؟ باد گفت: ربّ العزه مرا به سوی کشتی بنی فلان روان داشت تا آن را از غرق شدن نجات دهم در حالی که در شُرف غرق شدن بود، پس در امتثال امر خداوند به سرعت خارج شدم، و بر این زن در حالی که بر بام خانه‌اش بود گذر کردم و به صورت غیر ارادی باعث لیز خوردن او شدم پس افتاد و دستش شکست، سلیمان گفت: پروردگارا، چه حکمی بر باد صادر کنم؟ خداوند به او وحی نمود: ای سلیمان، حکم پرداخت دیه شکسته شدن دست این پیرزن را به صاحبان کشتی‌ای که باد آن را از غرق شدن نجات داد ابلاغ کن، به راستی که هیچ یک از جهانیان نزد من مورد ظلم قرار نمی گیرد. - . محاسن البرقی : ۳۰۲ -

**[ترجمه]

«۱۵»

سن، المحاسن عَلِیُّ بْنُ الْحَکَمِ عَنْ أَبَانٍ عَنْ أَبِی الْعَبَّاسِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی قَوْلِهِ یَعْمَلُونَ لَهُ ما یَشاءُ مِنْ مَحارِیبَ وَ تَماثِیلَ فَقَالَ وَ اللَّهِ مَا هِیَ تَمَاثِیلَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ لَکِنِ الشَّجَرِ وَ شِبْهِهِ(۳).

کا، الکافی عده من أصحابنا عن سهل بن زیاد عن أحمد بن محمد بن أبی نصر عن داود بن الحصین عن الفضل بن العباس مثله (۴).

**[ترجمه]محاسن: امام صادق علیه السلام در تفسیر قول خداوند «یَعْمَلُونَ لَهُ ما یَشاءُ مِنْ مَحارِیبَ وَ تَماثِیلَ» - . سبأ / ۱۳ -

{آنان برای او هر چه می خواست: از نمازخانه ها و مجسّمه ها و می ساختند} فرمود: به خداوند سوگند اینها مجسمه مرد و زن نبود بلکه مجسمه درخت و مانند آن بود. - . محاسن البرقی : ۶۱۸ -

در کافی هم مانند این روایت آمده است. - . فروع الکافی ۲ : ۲۲۶ -

**[ترجمه]

«۱۶»

سر، السـرائر مِنْ كِتَابِ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ عَنِ ابْنِ أَسْبَاطٍ وَ ابْنِ أَبِی نَجْرَانَ وَ الْوَشَّاءِ جَمِیعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السـلام أَوْ عَنْ زُرَارَهَ عَنْهُ علیه السلام (۵)قَالَ: آخِرُ نَبِیٍّ یَدْخُلُ الْجَنَّهَ (۶)سُلَیْمَانُ بْنُ دَاوُدَ علیه السـلام وَ ذَلِکَ لِمَا أُعْطِیَ فِی الدُّنْیَا (۷).

**[ترجمه]السـرائر: امـام صـادق علیه السـلام فرمود: آخرین پیـامبری که وارد بهشت می شود سـلیمان بن داوود است و این به خاطر بهره مندی ویژه اش از دنیاست. - . السرائر : ۴۶۷ -

**[ترجمه]

«۱۷»

مکا، مکارم الأخلاق عَنْ زروان الْمَدَائِنِیِّ (۸)عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الثَّانِی علیه السلام قَالَ: لَقَدْ کَانَ لِسُلَیْمَانَ علیه السلام أَلْفُ امْرَأَهٍ فِی قَصْرٍ ثَلَاثُمِائَهٍ مَهِیرَهٌ وَ سَبْعُمِائَهٍ سُرِّیَّهٌ وَ کَانَ یُطِیفُ بِهِنَّ فِی کُلِّ یَوْمٍ وَ لَیْلَهٍ.

ص: ۷۴

۱- فی المصدر: فی سنن عجلی.

۲- محاسن البرقی: ۳۰۲، و للحدیث صدر ترکه المصنّف هنا.

۳- محاسن البرقی: ۶۱۸.

۴- الفروع ۲: ۲۲۶. و فیه: «عن الفضل أبی العباس» و هو الصحیح، و الرجل هو أبو العباس فضل بن عبد الملک البقباق.

۵- فی المصدر: شک من الحسن.

۶- فی المصدر: آخر من یدخل الجنه من النبیین سلیمان بن داود.

۷- السرائر: ۴۶۷.

۸- فی المطبوع: ذروان المدائنی، و لیست له فی کتب التراجم ذکر حتّی یضبط صحیحه.

**[ترجمه]مکارم الأخلاق: از امام رضا عیه السلام روایت است که فرمود: سلیمان علیه السلام هزار زن در یک قصر داشت: سیصد زن آزاد با مهریه بالا، و هفتصد کنیز خانه‌دار، و در هر شب و روز نزد همه آنان می‌رفت.

ص: ۷۴

**[ترجمه]

بیان

طیف تطییفا أکثر الطواف و فی بعض النسخ یطوف أی کان یأتیهن جمیعا إما بالزیاره أو بالجماع أیضا.

lt;meta info="(طیّف-تطییفاً) یعنی: بسیار طواف و زیارت کرد، و در برخی از نسخه‌ها (یطوف) ذکر شده است، و معنای کلّی خبر به این صورت است که: سلیمان نزد همه آن زنان می‌رفت یا به صورت زیارت و یا همبستر شدن.

**[ترجمه]

«۱۸»

محص، (۱)التمحیص عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنَّ آخِرَ الْأَنْبِیَاءِ دُخُولًا إِلَی الْجَنَّهِ سُلَیْمَانُ علیه السلام وَ ذَلِکَ لِمَا أُعْطِیَ مِنَ الدُّنْیَا.

**[ترجمه]التمحیص: عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: به راستی که سلیمان علیه السلام آخرین پیامبر است که وارد بهشت می‌شود، و این به خاطر نعمت‌هایی است که در دنیا به او بخشیده است.

**[ترجمه]

«۱۹»

یه، من لا یحضره الفقیه بِإِسْنَادِهِ الصَّحِیحِ عَنْ زُرَارَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: إِنَّ سُلَیْمَانَ علیه السلام قَدْ حَجَّ الْبَیْتَ فِی الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ الطَّیْرِ وَ الرِّیَاحِ وَ کَسَا الْبَیْتَ الْقَبَاطِیَّ (۲).

**[ترجمه]من لا یحضره الفقیه: با استناد صحیح از زراره از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: سلیمان علیه السلام خانه کعبه را در میان جنّ و انس و پرندگان و بادها طواف کرد و پرده قبطیّه را بر آن پوشانید. - . من لا یحضره الفقیه : ۲۱۳
-

**[ترجمه]

بیان

القبطیه (۳)ثوب ینسب إلی مصر و الجمع قباطی بالضم و الکسر (۴).

lt;meta info="(القبطیّه): لباسی است که به مصر نسبت داده شده است، و جمع آن (قُباطیّ) باضم قاف و کسر طاء می... باشد.

**[ترجمه]

«۲۰»

یه، من لا یحضره الفقیه بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ أَوَّلَ مَنْ کَسَا الْبَیْتَ الثِّیَابَ سُلَیْمَانُ بْنُ دَاوُدَ علیه السلام کَسَاهُ الْقَبَاطِیَّ (۵).

**[ترجمه]من لا یحضره الفقیه: به اسناد ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: سلیمان بن داوود علیهماالسلام اولین کسی است که لباسها (پرده‌ها) را بر خانه کعبه پوشانید، و آن پوشش پرده قبطیّه بود. - . من لا یحضره الفقیه : ۲۱۳ -

**[ترجمه]

«۲۱»

فس، تفسیر القمی وَ لِسُلَیْمانَ الرِّیحَ غُدُوُّها شَهْرٌ وَ رَواحُها شَهْرٌ قَالَ کَانَتِ الرِّیحُ تَحْمِلُ کُرْسِیَّ سُلَیْمَانَ فَتَسِیرُ بِهِ فِی الْغَدَاةِ مَسِیرَةَ شَهْرٍ وَ بِالْعَشِیِّ مَسِیرَةَ شَهْرٍ وَ أَسَلْنا لَهُ عَیْنَ الْقِطْرِ أَیِ الصُّفْرِ مَحارِیبَ وَ تَماثِیلَ قَالَ الشَّجَرِ (۶)وَ جِفانٍ کَالْجَوابِ أَیْ جَفْنَةٍ کَالْحُفْرَةِ وَ قُدُورٍ راسِیاتٍ أَیْ ثَابِتَاتٍ ثُمَّ قَالَ اعْمَلُوا آلَ داوُدَ شُکْراً قَالَ اعْمَلُوا مَا تُشْکَرُونَ عَلَیْهِ (۷).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: در تفسیر آیه «و لسلیمان الریح غدوّهاشهر و رواحها شهر» گفته است: باد تخت سلیمان را حمل می‌کرد و در بامداد به اندازه مسیر یک ماه و در شامگاه به اندازه مسیر یک ماه آن را جا به جا می‌کرد، هم چنین در تفسیر ادامه آیات گفته است: «و أسلنا له عین القطر» یعنی: معدن برنج (را برای او روان گرداندیم)، «محاریب و تماثیل» یعنی: (محرابها) و مجسمه‌های درختان، «و جفان کالجواب» یعنی: کاسه‌هایی مانند حوض، «قدور راسیات» یعنی: دیگهایی محکم و استوار. سپس فرموده است: «اعملو آل داود شکراً» یعنی: انجام دهید آنچه را به خاطر آن شکرگزاری می‌کنید. - . تفسیرالقمی : ۵۳۶ و ۵۳۷ -

**[ترجمه]

بیان

یمکن قراءه تشکرون علی المعلوم و المجهول و لعل الأخیر أظهر.

**[ترجمه]امکان خواندن (تشکرون) به دو صورت معلوم و مجهول وجود دارد و شاید صورت مجهول واضح‌تر باشد.

**[ترجمه]

تفسیر

قال الطبرسی نور الله مضجعه: وَ لِسُلَیْمانَ الرِّیحَ أی و سخرنا لسلیمان الریح غُدُوُّها شَهْرٌ وَ رَواحُها شَهْرٌ أی مسیر غدو تلک الریح المسخره له مسیره شهر و مسیر رواحها مسیره شهر و المعنی أنها کانت تسیر فی الیوم مسیره شهرین للراکب قال قتاده کانت تغدو مسیره شهر إلی نصف النهار و تروح مسیره شهر إلی آخر النهار و قال الحسن کانت تغدو من

۱- فی نسخه: ختص و لیست عندنا نسخه الکتابین حتّی یتقین صحیحه.

۲- من لا یحضره الفقیه: ۲۱۳.

۳- بضم القاف و کسره و سکون الباء.

۴- و قد یشدد الیاء.

۵- من لا یحضره الفقیه: ۲۱۳.

۶- أی یعملون تماثیل الشجر.

۷- تفسیر القمّیّ: ۵۳۶- ۵۳۷.

دمشق فيقيل بإصطخر من أرض أصفهان (۱)و بينهما مسيره شهر للمسرع و تروح من إصطخر فتبيت بكابل و بينهما مسيره شهر تحمله الريح مع جنوده أعطاه الله الريح بدلا من الصافنات الجياد وَ أَسَلْنا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ أى أذبنا له عين النحاس و أظهرناها له قالوا جرت له عين الصفر ثلاثه أيام بلياليهن جعلها الله له كالماء و إنما يعمل الناس بما أعطى لسليمان منه (۲)وَ مِنَ الْجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ المعنى و سخرنا له من الجن من يعمل بحضرته و أمام عينه ما يأمرهم به من الأعمال كما يعمل الآدمى بين يدى الآدمى بأمر ربه تعالى و كان يكلفهم الأعمال الشاقه مثل عمل الطين و غيره و قال ابن عباس سخرهم الله لسليمان و أمرهم بطاعته فيما يأمرهم به و فى هذا دلاله على أنه قد كان من الجن من هو غير مسخر له وَ مَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنا نُذِقْهُ مِنْ عَذابِ السَّعِيرِ المعنى و من يعدل من هؤلاء الجن الذين سخرناهم لسليمان عما أمرناهم به من طاعه سليمان نذقه من عذاب السعير أى عذاب النار فى الآخره عن أكثر المفسرين و فى هذا دلاله على أنهم قد كانوا مكلفين و قيل معناه نذيقه العذاب فى الدنيا و أن الله سبحانه وكل بهم ملكا بيده سوط من نار فمن زاغ منهم عن طاعه سليمان ضربه ضربه أحرقته يَعْمَلُونَ لَهُ ما يَشاءُ مِنْ مَحارِيبَ و هى البيوت الشريفه (۳)و قيل هى القصور و المساجد يتعبد فيها عن قتاده و الجبائى قال و كان مما عملوه بيت المقدس و قد كان الله عز و جل سلط على بنى إسرائيل الطاعون فهلك خلق كثير فى يوم واحد فأمرهم داود عليه السلام أن يغتسلوا و يبرزوا إلى الصعيد بالذرارى و الأهلين و يتضرعوا إلى الله تعالى لعله يرحمهم و ذلك صعيد بيت المقدس قبل بناء المسجد و ارتفع داود عليه السلام فوق الصخره فخر ساجدا يبتهل إلى الله سبحانه و سجدوا معه فلم يرفعوا رءوسهم حتى كشف الله عنهم الطاعون فلما أن شفع الله (۴)داود فى بنى إسرائيل جمعهم داود بعد ثلاث و قال لهم

۱- هكذا فى نسخ و فى المصدر، و فى نسخه: من أرض همدان، و الصحيح أنّها من مدن فارس، بينه و بين شيراز أكثر من عشره فراسخ.

۲- فى المصدر: بما أعطى سليمان منه.

۳- فى المصدر: و هى بيوت الشريعه.

۴- أى قبل شفاعته فيهم.

إن الله تعالى قد من عليكم و رحمكم فجددوا له شكرا بأن تتخذوا من هذا الصعيد الذى رحمكم فيه مسجدا ففعلوا و أخذوا فى بناء بيت المقدس فكان داود عليه السلام ينقل الحجاره لهم على عاتقه و كذلك خيار بنى إسرائيل حتى رفعوه قامه و لداود عليه السلام يومئذ سبع و عشرون و مائه سنه فأوحى الله تعالى إلى داود أن تمام بنائه يكون على يد ابنه سليمان فلما صار داود ابن أربعين و مائه سنه توفاه الله و استخلف سليمان فأحب إتمام بيت المقدس فجمع الجن و الشياطين فقسم عليهم الأعمال يخص كل طائفه منهم بعمل فأرسل الجن و الشياطين فى تحصيل الرخام و المها (۱)الأبيض الصافى من معادنه و أمر ببناء المدينه من الرخام و الصفاح (۲)و جعلها اثنى عشر ربضا و أنزل كل ربض منها سبطا من الأسباط فلما فرغ من بناء المدينه ابتدأ فى بناء المسجد فوجه الشياطين فرقا فرقه يستخرجون الذهب و اليواقيت من معادنها و فرقه يقلعون الجواهر و الأحجار من أماكنها و فرقه يأتونه بالمسك و العنبر و سائر الطيب و فرقه يأتونه بالدر من البحار فأوتى من ذلك بشى ء لا يحصيه إلا الله تعالى ثم أحضر الصناع و أمرهم بنحت تلك الأحجار حتى صيروها ألواحا و معالجه تلك الجواهر و اللآلى و بنى سليمان المسجد بالرخام الأبيض و الأصفر و الأخضر و عمده بأساطين الْمَهَا الصافى و سقفه بألواح الجواهر (۳)و فصص سقوفه و حيطانه باللآلى و اليواقيت و الجواهر و بسط أرضه بألواح الفيروزج فلم يكن فى الأرض بيت أبهى منه و لا أنور من ذلك المسجد كان يضى ء فى الظلمه كالقمر ليله البدر فلما فرغ منه جمع إليه خيار بنى إسرائيل فأعلمهم أنه بناه لله تعالى و اتخذ ذلك اليوم الذى فرغ منه عيدا فلم يزل بيت المقدس على ما بناه سليمان حتى إذا غزا بختنصر بنى إسرائيل فخرب المدينه و هدمها و نقض المسجد و أخذ ما فى سقوفه و حيطانه من الذهب و الدرر (۴)و اليواقيت و الجواهر فحملها إلى دار مملكته من أرض

۱- المها جمع المهاه بالفتح و هى البلوره و الربض بالتحريك: سور المدينه. و مأوى الغنم و الناحيه. و كل ما يؤوى إليه و يستراح لديه من مال و بيت و نحوه؛ منه قدس اللّه سره.

۲- الصفاح بالضم و تشديد الفاء: الحجاره العريضه الرقيقه.

۳- فى نسخه: بأنواع الجواهر.

۴- فى المصدر: من الذهب و الفضه و الدرر.

العراق قال سعيد بن المسيب لما فرغ سليمان من بناء بيت المقدس تغلقت أبوابه فعالجها سليمان فلم تنفتح حتى قال فی دعائه بصلوات أبی داود إلا فتحت الأبواب ففرغ له سليمان (۱)عشره آلاف من قراء بنی إسرائيل خمسه آلاف بالليل و خمسه آلاف بالنهار و لا تأتی ساعه من ليل و لا نهار إلا و يعبد الله فيها وَ تَماثِيلَ يعنی صورا من نحاس و شبه (۲)و زجاج و رخام كانت الجن تعملها.

ثم اختلفوا فقال بعضهم كانت صورا للحيوانات و قال آخرون كانوا يعملون صور السباع و البهائم على كرسيه ليكون أهيب له فذكروا أنهم صوروا أسدين أسفل كرسيه و نسرين فوق عمودی كرسيه فكان إذا أراد أن يصعد على الكرسی بسط الأسدان ذراعيهما و إذا علا على الكرسی نشر النسران أجنحتهما فظللاه من الشمس و يقال إن ذلک كان مما لا يعرفه أحد من الناس فلما حاول بختنصر صعود الكرسی بعد سليمان حين غلب على بنی إسرائيل لم يعرف كيف كان يصعد سليمان عليه السلام فرفع الأسد ذراعيه فضرب ساقه فقدها فخر مغشيا عليه فما جسر أحد بعده أن يصعد ذلک الكرسی قال الحسن و لم تكن يومئذ التصاوير محرمه و هی محظوره فی شريعه نبينا صلى الله عليه و آله فإنه قال لعن الله المصورين و يجوز أن يكره ذلک فی زمن دون زمن و قد بين الله سبحانه أن المسيح عليه السلام كان يصور بأمر الله من الطين كهيئه الطير و قال ابن عباس كانوا يعملون صور الأنبياء و العباد فی المساجد ليقتدی بهم

وَ رُوِیَ عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: وَ اللَّهِ مَا هِیَ تَمَاثِيلُ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ لَكِنَّهَا الشَّجَرُ وَ مَا أَشْبَهَهُ.

وَ جِفانٍ كَالْجَوابِ أی صحاف كالحياض التی يجبی فيها الماء أی يجمع و كان سليمان عليه السلام يصلح طعام جيشه فی مثل هذه الجفان فإنه لم يمكنه أن يطعمهم فی مثل قصع الناس لكثرتهم و قيل إنه كان يجمع على كل جفنه ألف رجل يأكلون بين يديه وَ قُدُورٍ راسِياتٍ أی ثابتات لا تزلن عن أمكنتهن لعظمهن عن قتاده و كانت باليمن و قيل كانت عظيمه كالجبال يحملونها مع أنفسهم و كان سليمان عليه السلام يطعم جنده انتهى. (۳)

ص: ۷۸

۱- فی المصدر: ففتحت ففرغ له سليمان.

۲- الشبه: النحاس الأصفر.

۳- مجمع البيان ۸: ۳۸۲.

و قال صاحب الكامل لما توفى داود عليه السلام ملك بعده ابنه سليمان عليه السلام على بنى إسرائيل و كان عمره ثلاث عشره سنه و أتاه مع الملك النبوه (۱)و سخر له الجن و الإنس و الشياطين و الطير و الريح فكان إذا خرج من بيته إلى مجلسه عكفت عليه الطير و قام له الإنس و الجن متى يجلس فيه (۲)و قيل إنه سخر له الريح و الجن و الشياطين و الطير و غير ذلك بعد أن زال ملكه و أعاده الله إليه و كان أبيض جسيما كثير الشعر يلبس البياض و كان يأكل من كسبه (۳)و كان كثير الغزو و كان إذا أراد الغزو أمر فعمل بساط من خشب يسع عسكره فيركبون عليه هم و دوابهم و ما يحتاجون إليه ثم أمر الريح فحملته فسار (۴)فى غدوته مسيره شهر و فى روحته كذلك و كان له ثلاثمائه زوجه و سبعمائه سريه و أعطاه الله أخيرا أنه لا يتكلم أحد بشى ء إلا حملته الريح فيعلم ما يقول انتهى (۵).

**[ترجمه]طبرسی، خداوند مزار او را منور گرداند، گفته است: «و لسلیمان الریح» یعنی: و باد را برای سلیمان مسخّر گرداندیم، «غدّوها شهر و رواحها شهر» یعنی: باد مسخّرشده برای سلیمان در مسیر رفت مسافت یک ماه را طی می کرد و مسافت بازگشت آن نیز یک ماه بود، و این بدان معنا است که آن باد در طول یک روز مسیر دو ماه یک سواره را طی می... کرد، قتاده گفته است: آن باد در مسیر رفت مسافت یک ماه را تا نصف روز طی می‌کرد و تا پایان روز مسافت یک ماه را در مسیر بازگشت طی می‌کرد؛ وحسن گفته است:

ص: ۷۵

باد مسخّر شده برای سلیمان صبح زود از دمشق حرکت می‌کرد و نیمروز به سرزمین اصطخر که در شهر اصفهان است می... رسید و فاصله بین این دو مکان را سوارکاری چابک در یک ماه طی می‌کرد، از اصطخر می‌رفت و شب را در کابل سپری می‌کرد و فاصله بین این دو مکان نیز مسافت یک ماه بود، و باد در طول تمام این مسیر سلیمان و سپاهیانش را حمل می‌کرد، خداوند باد را به جای اسبهای اصیل تیزتک به او بخشیده بود، «و أسلنا له عین القطر» یعنی: چشمه مس را برای او ذوب و... آشکار گرداندیم، گفته‌اند: چشمه مس در حالی که خداوند آن را به سان آب روان گردانده بود به مدّت سه شبانه روز برای او جاری گشت، و مردم با مس ذوب شده برای سلیمان کار می‌کردند، «و مِن الجنّ مَن یعمل بین یدیه بإذن ربّه» یعنی: و ما از جنّیان کسانی را برای سلیمان مسخّر گردانده بودیم که اوامر او را در پیشگاه و مقابل چشمانش انجام می‌دادند، آن‌گونه که یک انسان در مقابل انسانی دیگر کاری را انجام می‌دهد و تمام این مسائل به اذن پروردگارش صورت می گرفت، و سلیمان جنّیان را ملزم به انجام کارهای سخت و طاقت فرسا مثل گِل‌سازی و غیره می‌کرد؛ ابن‌عباس گفته است: خداوند جنّیان را برای سلیمان مسخّر گرداند و آنان را به اطاعت از اوامر او فرمانداد، و این سخن بر این نکته دلالت می‌کند که عدّه‌ای از جنّیان مسخّر سلیمان نبوده‌اند، «و من یزغ منهم عن أمرنا نذقه من عذاب السعیر» یعنی: و هر یک از جنّیانی که ما او را مسخّر سلیمان گردانده‌ایم از اوامر ما در مورد اطاعت از سلیمان سرپیچی کند، از عذاب (سعیر) به او خواهیم چشاند، یعنی عذاب آتش درآخرت، و این نظرِ بیشتر مفسران است، این امر نشان می‌دهد که جنّیان مکلّف به اطاعت از اوامر سلیمان بوده‌اند، و گفته شده معنای آیه بدین صورت‌است: عذاب را در دنیا به او می‌چشانیم، و خداوند پاک و منزه فرشته‌ای را برآنان گمارده که شلاقی از آتش به دست دارد و به هر یک از آنان که از اطاعت سلیمان سرباز زدند ضربه‌ای می‌زند که او را به‌آتش می‌کشد، «یعملون له ما یشاء من محاریب» منظوراز (محاریب) خانه‌های بلند و با عظمت است؛ وگفته شده: منظور از (محاریب) قصرها و مساجدی است که در آنها به عبادت پرداخته می‌شد، این نظر متعلق به قتاده وجبائی است، طبرسی در ادامه گفته است: و از

جمله اماکنی که جنّیان ساختند بیت المقدس بود، خداوند متعال طاعون را بر بنی اسرائیل مسلّط گردانده بود، پس مردم... بسیاری در یک روز هلاک شدند، آن‌گاه داوود علیه السلام به آنان امر فرمود که غسل کنند و به سوی سرزمین مرتفع در (ذراریّ) و (أهلین) خارج شوند و به درگاه خداوند متعال گریه و زاری کنند شاید به آنان رحم کند، و آن سرزمین مرتفع، سرزمین بیت المقدّس قبل از بنای مسجد بود، پس داوود علیه‌السلام از صخره بالارفت و سجده کنان بر زمین افتاد در حالی ... که به درگاه خدا تضرّع و زاری می‌کرد و دیگران نیز با او به سجده افتادند، و سرهای خود از سجده برنگرفتند تا اینکه خداوند طاعون را از آنان برطرف کرد، وآنگاه که خداوند شفاعت داوود در مورد بنی‌اسرائیل را پذیرفت، بعد از سه روز آنان را جمع کرد و گفت:

ص: ۷۶

به راستی که خداوند متعال بر شما منّت نهاد و مورد رحمت او قرار گرفتید پس دوباره شکرگزار او باشید، و در این مکان مرتفعی که شما را در آن مورد رحمت خویش قرار داد مسجدی بنا کنید، پس چنان کردند و شروع به ساخت بیت المقدس نمودند، و داوود علیه‌السلام سنگها را با شانه‌های خود برای آنان جا به جا می‌کرد، همچنین برگزیدگان بنی‌اسرائیل نیز در این کار او را همراهی می‌کردند تا اینکه ستونهای آن را بالاـ بردند، و داوود علیه‌السلام درآن زمان صد و بیست و هفت سال داشت، پس خداوند متعال به داوود وحی نمود که ساختن بیت المقدس به دست پسرش سلیمان به پایان می‌رسد، و آن‌گاه که داوود صد و چهل سال داشت خداوند او را به درگاه خویش باز گرداند، و سلیمان جانشین او شد و دوست داشت که ساخت بیت المقدس را به پایان برساند پس جنّیان و شیاطین را گِرد آورد و کارها را بین آنان تقسیم نمود، و هر گروهی را مخصوص انجام کاری گرداند، و آنان را در کسب سنگهای مرمر و بلورهای سفید به معادن مخصوص فرستاد، و دستور ساختن شهر از سنگهای مرمر و سنگهای پهن و نازک را صادر کرد، و دوازده دیوار به دور شهر کشید و بر هر دیواری نوه‌ای از نوادگان بنی‌اسرائیل را مسؤول قرار داد، و هنگامی که از ساختن شهر فارغ شد شروع به ساخت مسجد نمود پس شیاطین را به چند گروه تقسیم کرد، گروهی از آنان به استخراج طلا و یاقوتها ازمعادنشان مشغول بودند، گروهی دیگر جواهر و سنگ‌ها را از جایگاهشان می‌کَندند، گروهی مُشک و عنبر و مواد خوشبو می‌آوردند و گروهی دیگر مروارید را از دریاها جمع آوری می‌کردند، و در نهایت لوازم گردآوری شده به حدّی بود که مقدار آن را فقط خدا می‌دانست، سپس سلیمان سنگ تراشهایی حاضر کرد و به آنان دستور داد که سنگها را کنده‌کاری کنند تا آنها را تبدیل به صفحه و لوح کنند، و جواهر و لعل‌ها را آماده سازند، و سلیمان مسجد را با سنگ مرمر سفید و سبز بنیان نهاد و ستون‌های آن را با بلورهای خالص بالابرد، و سقف را با لوحهای جواهری ساخت و سقفها و دیوارهایش را با لعل‌ها و یاقوت‌ها و جواهرات نگین گذاری کرد، و زمین آن را با صفحه‌هایی از زبرجد فرش کرد؛ پس در زمین خانه‌ای باشکوه‌تر و نورانی‌تر از آن مسجد یافت نمی‌شد، در شب به سان ماه... شب چهارده می‌درخشید، سلیمان هنگامی که ساخت مسجد را به پایان رساند برگزیدگان بنی‌اسرائیل را جمع کرد و به اطلاع آنان رساند که او مسجد را برای (رضایت) خداوند متعال بنا نهاده است و روز پایان ساختن مسجد را روز عید اعلام کرد، و بیت‌المقدس هم چنان به همان صورتی بود که سلیمان آن را ساخته بود تا اینکه بخت‌نصر به جنگ بنی‌اسرائیل آمد، پس شهر را ویران کرد و از بین برد و مسجد را فرو ریخت و تمام طلا و مروارید و یاقوت و جواهراتی که در سقفها و دیوارهای آن به کار رفته بود را غصب کرد و آنها را به سرزمین فرمانروایی خود در عراق برد،

ص: ۷۷

سعید بن مسیّب گفته است: هنگامی که سلیمان از ساخت بیت المقدس فارغ گشت، دروازه‌های آن بسته شد و او به باز کردن آنها مشغول شد ولی دروازه‌ها باز نشدند تا اینکه سلیمان در دعایش گفت: به خاطر نمازها و دعاهای پدرم داوود؛ پس دروازه‌ها گشوده شدند، آن‌گاه ده هزار نفر از قاریان بنی‌اسرائیل را وقف بیت‌المقدس کرد، پنج هزار نفر در شب و پنج هزار نفر در روز و هیچ ساعتی از شب و روز سپری نمی‌شد مگراینکه خدا در آنجا عبادت می‌شد، «و تماثیل» یعنی: تصاویری ساخته شده از مس و مس زرد و شیشه و مرمر که جنّیان می‌ساختند.

سپس مفسران در مورد معنای«تماثیل» اختلاف پیدا کردند، برخی از آنان گفته‌اند: منظور از تماثیل تصاویری از حیوانات بوده است؛ و عدّه‌ای دیگر نقل کرده‌اند: جنّیان شکل درّندگان و چهار پایان را برتخت او به تصویر می‌کشیدند تا هیبت بیشتری داشته باشد، ذکر شده که آنان شکل دو شیر را در پایین تخت و دو عقاب را بر بالای دو ستون آن به تصویر کشیده بودند، و هنگامی که سلیمان می‌خواست بر بالای تخت برود دو شیر دست‌هایشان را پهن می‌کردند و هنگامی که بر روی آن قرار می... گرفت دو عقاب بالهایشان را می‌گستراندند، پس در مقابل خورشید برای او سایه‌ای ایجاد می‌کردند، و گفته می‌شود: چنین مسأله‌ای را هیچ یک از مردم نمی‌دانستند، و هنگامی که بخت‌نصر بعد از سلیمان بر بنی اسرائیل غلبه کرد و سعی نمود بعد از او بر آن تخت بنشیند نمی‌دانست سلیمان علیه السلام چگونه برآن می‌نشسته است، پس شیر دست‌هایش را بالا برد و ساق او را زد و آن را قطع کرد و بیهوش برروی کرسی افتاد، بعد از این ماجرا دیگر کسی جسارت بالارفتن از آن تخت را نیافت؛ حسن گفته است: در آن زمان تصاویر حرام نبوده و در شریعت پیامبر ما صلی‌الله علیه و آله تصاویر حرام هستند، ایشان فرموده است: خداوند تصویرگران را لعنت کرده است، و جایز است که تصاویر و تصویرگری در زمانی غیر از زمانهای دیگر ناپسند وحرام به شمار آید ، و خداوند پاک و منزه بیان فرموده که عیسی علیه‌السلام به اذن پروردگارش تصاویری را از گِل و به شکل پرندگان ساخته است؛ ابن‌عباس گفته است: آنان شکل انبیاء و بندگان صالح را در مساجد به تصویرمی‌کشیدند تا به آنان اقتدا کنند؛ و از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: به خدا سوگند که آن تصاویر متعلق به مردان و زنان نبوده بلکه تصویر درختان و امثال آن بوده است، «جفان کالجواب» یعنی: کاسه‌هایی بزرگ به اندازه حوضچه‌هایی که آب در آنها جمع می‌شود، و سلیمان علیه السلام غذای سپاهیان خود را در کاسه‌های این چنینی آماده می‌کرد، چرا که به خاطر کثرت تعداد امکان ساختن غذا برای آنان در کاسه‌هایی که شبیه کاسه‌های مردم است برای او وجود نداشت؛ و گفته شده است: بر هر کاسه‌ای هزار مرد جمع می‌شد و در مقابل سلیمان غذا می‌خورد. «و قدور راسیات» یعنی: دیگهای ثابت و استواری که به خاطر بزرگی از مکان‌هایشان جابه‌جا نمی‌شدند، این تفسیر از قتاده روایت شده است، و این دیگها در یمن بوده‌اند؛ وگفته شده: این دیگها به‌اندازه کوهها بزرگ بوده و (جنّیان) آنها را با خود حمل می‌کرده‌اند و سلیمان علیه السلام به سپاهیان خود در آنها غذا می‌داد. - . مجمع‌البیان ۸: ۳۸۲ -

ص: ۷۸

و صاحب الکامل گفته است: هنگامی که داوود علیه السلام وفات نمود، پسرش سلیمان علیه‌السلام بعد از او بر بنی اسرائیل فرمانروایی کرد، این در حالی بود که سیزده سال داشت، و به همراهی پادشاهی به پیامبری نیز مبعوث گردید، و خداوند جنّ و

انس و شیاطین و پرنـدگان را برای او مسـخّر کرد، و هنگامی که از خانه به سوی جایگاهش خارج می‌شد پرندگان بر گرد او جمع می‌شدنـد و جنّ و انس به پا می‌خاسـتند تا بر جایگاهش بنشـیند، و گفته شـده: باد و جنّیان و شـیاطین و پرندگان و غیره بعد از آنکه پادشاهیش از بین رفت و خداوند آن را به او بازگرداند، مسخّرش گردیدند، سلیمان دارای پوستی سفید و جسمی بزرگ و مویی فراوان بود و لباس سـفید می‌پوشید، و از حاصل دست رنج خود می‌خورد و بسیار به جنگ می‌رفت، و هنگامی که آهنگ جنگ می‌کرد دسـتور به حاضـر کردن زیراندازی چوبی می‌داد که گنجایش سپاهیانش را داشته باشد، آن‌گاه خود و چهار پایان و هرآنچه لازم داشـتند را برآن سوار می‌کردند، سـپس سـلیمان به باد دسـتور می‌داد تا او را حمل کند و در مسیر رفت و هم چنین در مسیر برگشت به اندازه یک ماه مسافت می‌پیمود، او سیصد زن و هفتصد کنیز خانه‌دار داشت، و در نهایت خداونـد برای او این امکان را فراهم کرد که هرکسـی چیزی می‌گفت باد گفته او را به محضـرش می‌آورد، پس می‌فهمیـد که آن شخص چه می‌گوید. - .الکامل ۱ : ۷۸ -

**[ترجمه]

«۲۲»

أَعْلَامُ الـدِّینِ، قَـالَ ابْنُ شِهَابٍ بَعَثَ سُـلَیْمَانُ بْنُ دَاوُدَ علیه السـلام بَعْضَ عَفَـارِیتِهِ وَ بَعَثَ مَعَهُ نَفَراً مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالَ اذْهَبُوا مَعَهُ وَ انْظُرُوا مَـا ذَا یَقُولُ فَمَرُّوا بِهِ فِی السُّوقِ فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَی السَّمَاءِ وَ نَظَرَ إِلَی النَّاسِ فَهَزَّ رَأْسَهُ وَ مَرُّوا بِهِ عَلَی بَیْتٍ یَبْکُونَ عَلَی مَیِّتٍ لَهُمْ فَضَحِکَ وَ مَرُّوا بِهِ عَلَی الثُّومِ یُکَـالُ کَیْلًا وَ عَلَی الْفُلْفُلِ یُوزَنُ وَزْناً فَضَحِکَ وَ مَرُّوا بِهِ عَلَی قَوْمٍ یَذْکُرُونَ اللَّهَ تَعَالَی وَ آخَرِینَ فِی بَاطِلٍ فَهَزَّ رَأْسَهُ ثُمَّ رَدُّوهُ إِلَی سُـلَیْمَانَ فَأَخْبَرُوهُ بِمَـا رَأَوْا مِنْهُ فَسَأَلَهُ سُـلَیْمَانُ علیه السـلام أَ رَأَیْتَ إِذْ مَرُّوا بِکَ فِی السُّوقِ لِمَ رَفَعْتَ رَأْسَکَ إِلَی السَّمَـاءِ وَ نَظَرْتَ إِلَی الْأَرْضِ وَ النَّاسِ قَالَ عَجِبْتُ مِنَ الْمَلَائِکَهِ عَلَی رُءُوسِ النَّاسِ مَا أَسْرَعَ مَا یَکْتُبُونَ وَ مِنَ النَّاسِ مَا أَسْرَعَ مَا یَمَلُّونَ قَالَ وَ مَرَرْتُ عَلَی أَهْلِ بَیْتٍ یَبْکُونَ عَلَی مَیِّتٍ وَ قَدْ أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّهَ فَضَحِکْتُ قَالَ وَ مَرَرْتُ عَلَی الثُّومِ یُکَالُ کَیْلًا وَ مِنْهُ التِّرْیَاقُ

۱- فی المصدر زیاده و هی: و سأل اللّه ان یؤتیه ملکا لا ینبغی لاحد من بعده فاستجاب له و سخر.

۲- فی المصدر: حتی یجلس.

۳- فی المصدر: من کسب یده.

۴- فی المصدر: فسارت. أی الریح.

۵- الکامل ۱: ۷۸. و فیه: إلا حملته الریح إلیه.

وَ عَلَى الْفُلْفُلِ يُوزَنُ وَزْناً وَ هُوَ الدَّاءُ فَتَعَجَّبْتُ وَ نَظَرْتُ إِلَى قَوْمٍ يَذْكُرُونَ اللَّهَ وَ آخَرِينَ فِي بَاطِلٍ فَتَعَجَّبْتُ وَ ضَحِكْتُ (۱).

أقول: قد مر فی الباب الأول (۲)و غیره فی خبر الشامی أن سلیمان علیه السلام ممن ولد من الأنبیاء مختونا و فی الباب الثانی

عن الرضا علیه السلام أنه کان نقش خاتمه سبحان من ألجم الجن بکلماته.

و فی أبواب قصص داود علیه السلام بعض ما یتعلق بأحواله.

**[ترجمه]طبرسی رحمه الله گفته است: واحدی با ذکر سند از محمّد بن جعفر بن محمّد از پدرش علیه‌السلام روایت می کند که فرمود: فرمانروایی مشرق و مغرب زمین به سلیمان پسر داوود بخشیده شد، پس هفتصد و هفت ماه بر تمام دنیا از جنّ و انس و شیاطین و چهارپایان و پرندگان و درندگان فرمانروایی کرد، و دانش و شیوه گفتار همه اشیاء به او بخشیده شد، و در زمان ایشان صنایع شگفت انگیزی ساخته شد که مردم با آنها می‌شنیدند، و این مصداق فرموده خداوند است که: «علّمنا منطق الطیر و أوتینا من کل شیء إنّ هذا لهو الفضل المبین». - . مجمع البیان ۷ : ۲۱۴ -

می گویم: این روایت از جهت اشتمال بر این سخن که سلیمان فرمانروای مشرق و مغرب زمین بوده و هفتصد سال فرمانروایی کرده غریب به نظر می‌رسد، و از هر دو جنبه با روایتهای معتبر مخالف است، ولی از کتاب إکمال‌الدین در باب وفات سلیمان… علیه السلام روایتهایی نقل می‌شود که سخن دوّم یعنی مدت فرمانروایی او را تأیید می کند.

طبرسی در ادامه گفته است: محمّد بن کعب گفته است: از روایات به ما رسیده که طول سپاهیان سلیمان پسر داوود علیهما … السلام صد فرسخ بوده است: بیست و پنج فرسخ انسان، بیست و پنج فرسخ جنّیان، بیست و پنج فرسخ وحوش و بیست و پنج فرسخ پرندگان، او همچنین صاحب هزار خانه از جنس شیشه بوده که بر چوب بنا شده و سیصد زن با مهریه بالا و هفتصد کنیز خانه دار در آنها وجود داشته است، و به تند باد امر می کرد که او را بلند کند و به نسیم دستور می‌داد که او را به راه اندازد، پس در حالی که بین آسمان و زمین مسیر می‌پیمود به او وحی نمود: به حوزه فرمانروایی تو افزودم،

ص: ۸۰

از این پس هریک از مخلوقات چیزی بگوید باد آن را به آگاهیت می‌رساند.

مقاتل گفته است: شیاطین برای سلیمان علیه السلام فرشی به اندازه یک فرسخ در یک فرسخ از جنس طلا و ابریشم بافتند، و منبری از طلا در وسط آن قرار داده می‌شد و برآن می‌نشست و در اطرافش سه هزار صندلی از طلا و نقره قرار می گرفت، پس پیامبران بر صندلیهایی طلایی و علماء بر صندلی‌های نقره‌ای می‌نشستند و در اطراف آنها مردم می‌نشستند و در اطراف مردم جنّیان و پرندگان قرار می گرفتند و پرندگان آنان را زیر بال و پرهای خود می گرفتند که خورشید بر آنها نتابد، و باد صبا فرش را از صبح تا شب به اندازه مسافت یک ماه و شب تا صبح به اندازه مسافت یک ماه حرکت می‌داد. - . مجمع البیان۷ : ۲۱۵ -

می گویم: ابن شهر آشوب در البیان روایت دوم را به صورت مختصر نقل کرده و این مطلب را به آن افزوده است: سلیمان صاحب تختی از جنس عاج به اندازه یک میل در یک میل بود؛ وی تمام این مطالب را در عده الداعی روایت کرده و در آخر

افزوده است: حکایت می‌شود که سلیمان بر برزگری گذر کرد که می گفت: به پسر داوود فرمانروایی بزرگی بخشیده شده است، آن‌گاه باد این سخن را به گوش سلیمان رساند، پس فرود آمد و به سوی برزگر رفت و گفت: به سوی تو آمدم تا آنچه را برآن توانایی نداری آرزو نکنی، سپس گفت: یک تسبیح که مقبول درگاه خداوند متعال واقع افتد از آنچه به خاندان داوود بخشیده شده بهتر است، و در حدیث دیگری آمده است: چرا که ثواب تسبیح گفتن باقی می‌ماند و فرمانروایی سلیمان از بین می‌رود. -. عدّه الداعی : ۱۹۱ و۱۹۲ -

**[ترجمه]

«۲۳»

وَ قَالَ الطَّبْرِسِيُّ، رَحِمَهُ اللَّهُ رَوَى الْوَاحِدِيُّ بِالْإِسْنَادِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ علیه السلام قَالَ: أُعْطِيَ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ مُلْكَ مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا فَمَلَكَ سَبْعَمِائَةِ سَنَةٍ وَ سَبْعَةَ أَشْهُرٍ (۳)مُلْكَ أَهْلِ الدُّنْيَا كُلِّهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ الشَّيَاطِينِ وَ الدَّوَابِّ وَ الطَّيْرِ وَ السِّبَاعِ وَ أُعْطِيَ عِلْمَ كُلِّ شَيْ ءٍ وَ مَنْطِقَ كُلِّ شَيْ ءٍ وَ فِي زَمَانِهِ صُنِعَتِ الصَّنَائِعُ الْمُعْجِبَةُ الَّتِي سَمِعَ بِهَا النَّاسُ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عُلِّمْنا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَ أُوتِينا مِنْ كُلِّ شَيْ ءٍ إِنَّ هذا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ (۴)

أقول: هذا الخبر غريب من حيث اشتماله على ملك المشارق و المغارب و كون ملكه سبعمائه سنه و مخالف للأخبار المعتبره من الجهتين معا لكن سيأتی من إكمال الدين فی باب وفاته عليه السلام ما يؤيد الثانی.

ثم قال رحمه الله قال محمد بن كعب بلغنا أن سليمان بن داود عليه السلام كان عسكره (۵)مائه فرسخ خمسه و عشرون للإنس و خمسه و عشرون للجن و خمسه و عشرون للوحش و خمسه و عشرون للطير و كان له ألف بيت من القوارير على الخشب فيها ثلاثمائه مهيره و سبعمائه سريه فيأمر الريح العاصف فترفعه و يأمر الرخاء فتسير به فأوحى الله تعالى إليه و هو يسير بين السماء و الأرض أنی قد زدت فی ملكك أنه لا يتكلم أحد من

۱- اعلام الدين مخطوط.

۲- أی باب معنى النبوّه و عله بعثه الأنبياء.

۳- فی المصدر: و سته أشهر.

۴- مجمع البيان ۷: ۲۱۴.

۵- فی المصدر: كان معسكره مائه فرسخ.

الخلائق بشی ء إلا جاءت به الريح فأخبرتک و قال مقاتل نسجت الشياطين لسليمان عليه السلام بساطا فرسخا فی فرسخ ذهبا فی إبريسم و کان يوضع فيه منبر من ذهب فی وسط البساط فيقعد عليه و حوله ثلاثه آلاف کرسی من ذهب و فضه فيقعد الأنبياء علی کراسی الذهب و العلماء علی کراسی الفضه و حولهم الناس و حول الناس الجن و الشياطين و تظله الطير بأجنحتها حتی لا تقع عليه الشمس و ترفع ريح الصبا البساط مسيره شهر من الصباح إلی الرواح و من الرواح إلی الصباح. (۱)

أقول: روی ابن شهرآشوب فی البيان الخبر الثانی مختصرا و زاد فيه و له تخت من عاج ميل فی ميل و روی ذلک کله فی عده الداعی و زاد فی آخره فيحکی أنه مر بحراث فقال لقد أوتی ابن داود ملکا عظيما فألقاه الريح فی أذنه فنزل و مشی إلی الحراث و قال إنما مشيت إليک لئلا تتمنی ما لا تقدر عليه ثم قال لتسبيحه واحده يقبلها الله تعالی خير مما أوتی آل داود و فی حديث آخر لأن ثواب التسبيحه يبقی و ملک سليمان يفنی (۲).

**[ترجمه]أعلام‌الدين: ابن شهاب گفته است: سليمان عليه السلام يکی از جنّيان پرنفوذ و زيرک خود را به همراه گروهی از ياران خويش به مکانی فرستاد و به آنها گفت: با او برويد و ببينيد چه می‌گويد، پس به اتفاق از بازار گذر کردند و او سرش را به سوی آسمان بلند کرد و به مردم نگاهی انداخت و سرش را تکان داد، هم‌چنين برخانه‌ای گذر کردند که اهل آن بر مرده‌ای می‌گريستند ولی او خنديد، سپس از مکانی عبور کردند که در آنجا سير و فلفل به پيمانه کشيده می‌شدند و او دوباره خنديد، در نهايت بر قومی عبو ر کردند که عدّه‌ای از آنان ذکر خداوند متعال می‌گفتند و عدّه‌ای ديگر به کار باطل مشغول... بودند و او باز هم سرش را تکان داد، سپس ياران سليمان آن جنّ را به سويش بازگرداندند و سليمان را از آنچه با او ديده... بودند باخبرکردند، پس از او پرسيد: آن‌گاه که تو را از بازار عبور دادند چرا سرت را به سوی آسمان بلند کردی و به زمين و آسمان نگاه کردی؟ جواب داد: از ملائکه‌ای که بر بالای سر مردم قرار داشتند تعجب کردم که چه سريع می‌نوشتند! هم چنين از مردم که چه سريع خسته می‌شدند! در ادامه گفت: و بر اهل خانه‌ای گذر کردم که بر مرده‌ای می‌گريستند حال آنکه خداوند او را وارد بهشت گرداند، پس خنديدم، و بر سير

ص: ۷۹

و فلفل گذر کردم که به پيمانه کشيده می‌شدند در حالی که از اوّلی ترياق (ماده ضد زهر) گرفته می‌شود و دوّمی باعث درد... و مرض است، پس تعجب کردم، و به قومی نگاه کردم که ذکرخدا می‌گفتند و عدّه‌ای ديگر به کار باطل مشغول بودند، من نيز تعجب کردم وخنديدم. - . نسخه خطی اعلام الدين -

می‌گويم: درباب اول- معنای نبوت وعلّت مبعوث شدن انبياء- و غير از آن درخبر شامیّ نقل شد که سليمان‌عليه‌السلام از جمله پيامبرانی بود که ختنه شده متولّد شده‌اند،و در باب دوّم از امام رضا عليه السلام روايت شد که برانگشترسليمان اين جمله نقش بسته بود: پاک و منزه است خداوندی که جنّ را با کلمات خويش افسار کرده است،و در بابهای داستان داوود عليه‌السلام نيز برخی از احوال متعلق به سليمان ذکرشد.

**[ترجمه]

كا، الكافى مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُوسَى بْنِ سَعْدَانَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَسَدِيِّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: خَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ذَاتَ لَيْلَةٍ بَعْدَ عَتَمَةٍ وَ هُوَ يَقُولُ هَمْهَمَةٌ هَمْهَمَةٌ وَ لَيْلَةٌ مُظْلِمَةٌ خَرَجَ عَلَيْكُمُ الْإِمَامُ عَلَيْهِ قَمِيصُ آدَمَ وَ فِي يَدِهِ خَاتَمُ سُلَيْمَانَ وَ عَصَا مُوسَى (۳).

**[ترجمه]الکافی: از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: شبی امیرمؤمنان علیه السلام بعد از تاریک شدن هوا از خانه بیرون رفت در حالی که چنین می گفت:

همهمه و همهمه، در شبی تاریک امامی که پیراهن آدم به تن و انگشتر سلیمان به دست و عصای موسی در دست دارد به سوی شما خارج شده است. - . اصول الکافی۱ : ۲۳۱ و۲۳۲ -

**[ترجمه]

«۲۵»

کا، الکافی مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ إِنَّهُمْ يَقُولُونَ فِي حَدَاثَةِ سِنِّكَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَى دَاوُدَ عليه السلام أَنْ يَسْتَخْلِفَ سُلَيْمَانَ وَ هُوَ صَبِيٌّ يَرْعَى الْغَنَمَ فَأَنْكَرَ ذَلِكَ عُبَّادُ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ عُلَمَاؤُهُمْ فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى أَنْ خُذْ عَصَا الْمُتَكَلِّمِينَ وَ عَصَا سُلَيْمَانَ وَ اجْعَلْهَا فِي بَيْتٍ وَ اخْتِمْ عَلَيْهَا بِخَوَاتِيمِ الْقَوْمِ فَإِذَا كَانَ مِنَ الْغَدِ فَمَنْ كَانَتْ عَصَاهُ قَدْ أَوْرَقَتْ

۱- مجمع البيان ۷: ۲۱۵.

۲- عدّه الداعی: ۱۹۱ و ۱۹۲، و فيه: كان معسكره مائه فرسخ فی مائه فرسخ، و فيه أيضا: و حوله ستمائه الف كرسی من ذهب و فضه.

۳- أصول الكافی ۱: ۲۳۱ و ۲۳۲.

وَ أَثْمَرَتْ فَهُوَ الْخَلِيفَهُ فَأَخْبَرَهُمْ دَاوُدُ علیه السلام فَقَالُوا قَدْ رَضِينَا وَ سَلَّمْنَا (۱).

**[ترجمه]الکافی: روایت است آن‌گاه که از امام جواد علیه السلام در مورد کم بودن سنّتش به هنگام امامت سؤال پرسیدند ایشان فرمود: خداوند متعال به داوود علیه السلام وحی فرمود که سلیمان را به جانشینی برگزینید حال آنکه کودکی بود که گوسفندان را می‌چراند، پس عابدان و علمای بنی اسرائیل این مسأله را انکار کردند، بنابراین خداوند به داوود وحی نمود که عصای منکران بنی اسرائیل و عصای سلیمان را بگیر و همه را در خانه‌ای بگذار و با انگشتر هر قومی بر آنان مُهر بزن، و به ... هنگام صبح عصای هر یک که برگ

ص: ۸۱

و میوه داد او خلیفه و جانشین خواهد بود، و داوود علیه‌السلام (چنین کرد و عصای سلیمان برگ و میوه داد پس) به بنی ... اسرائیل خبرداد، آنان گفتند: ما راضی وتسلیم هستیم. - . اصول الکافی ۱ : ۳۸۳ -

**[ترجمه]

«۲۶»

کا، الکافی مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْهَاشِمِيُّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیهما السلام الْقُنْزُعَهُ (۲)الَّتِي عَلَى رَأْسِ الْقُنْبُرَهِ (۳)مِنْ مَسْحِهِ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ علیه السلام وَ ذَلِكَ أَنَّ الذَّكَرَ أَرَادَ أَنْ يَسْفَدَ (۴)أُنْثَاهُ فَامْتَنَعَتْ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهَا لَا تَمْتَنِعِي مَا أُرِيدُ إِلَّا أَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنِّي نَسَمَهً يُذْكَرُ بِهِ فَأَجَابَتْهُ إِلَى مَا طَلَبَ فَلَمَّا أَرَادَتْ أَنْ تَبِيضَ قَالَ لَهَا أَيْنَ تُرِيدِينَ أَنْ تَبِيضِي فَقَالَتْ لَا أَدْرِي أُنَحِّيهِ عَنِ الطَّرِيقِ قَالَ لَهَا إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمُرَّ بِكِ مَارُّ الطَّرِيقِ وَ لَكِنِّي أَرَى لَكِ أَنْ تَبِيضِي قُرْبَ الطَّرِيقِ فَمَنْ يَرَاكِ قُرْبَهُ تَوَهَّمَ أَنَّكِ تَعْرِضِينَ لِلَقْطِ الْحَبِّ مِنَ الطَّرِيقِ فَأَجَابَتْهُ إِلَى ذَلِكَ وَ بَاضَتْ وَ حَضَنَتْ حَتَّى أَشْرَفَتْ عَلَى النِّقَابِ (۵)فَبَيْنَا هُمَا كَذَلِكَ إِذْ طَلَعَ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ علیه السلام فِي جُنُودِهِ وَ الطَّيْرُ تُظِلُّهُ فَقَالَتْ لَهُ هَذَا سُلَيْمَانُ قَدْ طَلَعَ عَلَيْنَا بِجُنُودِهِ وَ لَا آمَنُ أَنْ يَحْطِمَنَا وَ يَحْطِمَ بَيْضَنَا فَقَالَ لَهَا إِنَّ سُلَيْمَانَ علیه السلام لَرَجُلٌ رَحِيمٌ فَهَلْ عِنْدَكِ شَيْ ءٌ خَبَيْتِهِ لِفِرَاخِكِ (۶)إِذَا نَقَبْنَ قَالَتْ نَعَمْ عِنْدِي جَرَادَهٌ خَبَأْتُهَا مِنْكَ أَنْتَظِرُ بِهَا فِرَاخِي إِذَا نَقَبْنَ فَهَلْ عِنْدَكَ شَيْ ءٌ قَالَ نَعَمْ عِنْدِي تَمْرَهٌ خَبَأْتُهَا مِنْكِ لِفِرَاخِي قَالَتْ فَخُذْ أَنْتَ تَمْرَتَكَ وَ آخُذُ أَنَا جَرَادَتِي وَ نَعْرِضُ لِسُلَيْمَانَ علیه السلام فَنُهْدِيهِمَا لَهُ فَإِنَّهُ رَجُلٌ يُحِبُّ الْهَدِيَّهَ فَأَخَذَ التَّمْرَهَ فِي مِنْقَارِهِ وَ أَخَذَتْ هِيَ الْجَرَادَهَ فِي رِجْلَيْهَا ثُمَّ تَعَرَّضَا لِسُلَيْمَانَ علیه السلام فَلَمَّا رَآهُمَا وَ هُوَ عَلَى عَرْشِهِ بَسَطَ يَدَهُ لَهُمَا فَأَقْبَلَا فَوَقَعَ الذَّكَرُ عَلَى الْيَمِينِ وَ وَقَعَتِ الْأُنْثَى عَلَى الْيَسَارِ وَ سَأَلَهُمَا عَنْ حَالِهِمَا فَأَخْبَرَاهُ فَقَبِلَ هَدِيَّتَهُمَا وَ جَنَّبَ جُنْدَهُ عَنْهُمَا وَ عَنْ بَيْضِهِمَا وَ مَسَحَ عَلَى رَأْسِهِمَا وَ دَعَا لَهُمَا

ص: ۸۲

۱- أصول الکافی ۱: ۳۸۳.

۲- القنزعه: الخصله من الشعر تترک علی الرأس.

۳- بالضم فسكون: نوع من العصافير.

۴- أی أراد ان یجامعها.

۵- حضـن الطير بيضه و على بيضه: رخم عليهـا للتفريـغ. قـوله: على النقـاب من نقب الحائـط خرقه، اى حتّى اشـرفت على خرق البيض.

۶- فی المصدر: رحيم بنا فهل عندك شی ء هيأته لفراخك إذا نقبن.

بِالْبَرَكَهِ فَحَدَثَتِ الْقُنْزُعَهُ عَلَى رَأْسِهِمَا مِنْ مَسْحَهِ سُلَيْمَانَ علیه السلام (۱).

**[ترجمه]از امام رضا علیه السلام روایت شده که امام زین العابدین علی بن حسین علیهما السلام فرمود: کاکل پرنده هدهد (چکاوک) بر اثر دست کشیدن سلیمان پسرداوود علیهما السلام بر سر او به وجود آمده است، و داستان از این قرار است: چکاوک نر خواست که به جفت گیری با چکاوک ماده بپردازد ولی او امتناع کرد، پس نر به مادّه گفت: مرا از آنچه می... خواهم منع نکن که اگر قبول کنی خداوند متعال از من پرنده‌ای خلق می کند که از او یاد شود. پرنده ماده درخواست او را اجابت نمود، به هنگام تخم گذاری پرنده نر به او گفت: کجا تخم می گذاری؟ پاسخ داد: نمی‌دانم، آن را به دور از جاده می... گذارم، پرنده نر گفت: می‌ترسم که رهگذران بر تو عبور کنند، ولی به نظر من تخم را کنار جاده بگذار، هرکس تو را نزدیک جاده ببیند گمان می کند برای برداشتن دانه آمده‌ای، پرنده مادّه پذیرفت و تخم گذاشت و بر آن نشست، تا اینکه زمان سر برآوردن جوجه از تخم نزدیک شد، و زمانی که آن دو پرنده در چنین احوالی بودند سلیمان علیه السلام در میان سپاهیانش و در حالی که پرندگان بر او سایه انداخته بودند پدیدار گشت، پرنده ماده گفت: این سلیمان است که با سپاهیانش به سوی ما می‌آید، و از اینکه ما و تخم‌هایمان را از بین ببرد در امان نخواهیم بود، پرنده نر به او گفت: سلیمان علیه السلام مرد مهربانی است، آیا نزد خود چیزی برای جوجه‌هایت به هنگام سر برآوردن از تخم پنهان کرده‌ای؟ جواب داد: بله، ملخی نزد خود از تو پنهان کرده‌ام که هنگام سر برآوردن جوجه‌ها به آنها بخورانم، و آیا نزد تو چیزی هست؟ گفت: بله ، خرمایی از تو پنهان کرده‌ام تا آن را به جوجه‌هایم بدهم، پرنده ماده گفت: تو خرمایت را برگیر من نیز ملخم را بر می گیرم و نزد سلیمان می‌رویم و آن دو را به او هدیه می‌دهیم، چرا که او مردی است که هدیه را دوست می‌دارد،آن‌گاه پرنده نر خرما را به منقار و پرنده ماده ملخ را به پاهایش گرفت و نزد سلیمان علیه السلام آمدند، هنگامی که سلیمان بر تخت خویش آن دو را دید دستش را به سوی آنها دراز کرد، پس به او نزدیک شدند و پرنده نر روی دست راست و پرنده ماده روی دست چپ نشستند، پس سلیمان از احوال آنان پرسید و او را مطلع کردند، آن‌گاه هدیه آن دو را پذیرفت و سپاهیانش را از آنان و تخم‌هایش دور نگاه داشت و بر سرشان دست کشید و از خدا برای آنان درخواست برکت کرد،

ص: ۸۲

و بر اثر دست کشیدن سلیمان بر سرشان کاکل به وجود آمد. - . فروع الکافی ۲ : ۱۴۶ -

**[ترجمه]

«۲۷»

نبه، تنبیه الخاطر رُوِیَ أَنَّ سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ علیه السلام مَرَّ فِی مَوْكِبِهِ وَ الطَّيْرُ تُظِلُّهُ وَ الْجِنُّ وَ الْإِنْسُ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ بِعَابِدٍ (۲)مِنْ عُبَّادِ بَنِی إِسْرَائِيلَ فَقَالَ وَ اللَّهِ يَا ابْنَ دَاوُدَ لَقَدْ آتَاكَ اللَّهُ مُلْكاً عَظِيماً فَسَمِعَهُ سُلَيْمَانُ فَقَالَ لَتَسْبِيحَهٌ فِی صَحِيفَهِ مُؤْمِنٍ خَيْرٌ مِمَّا أُعْطِيَ ابْنُ دَاوُدَ إِنَّ مَا أُعْطِيَ ابْنُ دَاوُدَ يَذْهَبُ وَ إِنَّ التَّسْبِيحَهَ تَبْقَى (۳).

**[ترجمه]تنبیه الخواطر: روایت شده که سلیمان علیه السلام به همراه سپاهیان خود و در حالی که پرندگان بر او سایه انداخته

و جنّ و انس در طرف راست و چپ او قرار گرفته بودند به عابدی از عابدان بنی اسرائیل گذر کرد، عابد گفت: ای پسر داوود، به خدا سوگند که او فرمانروایی بزرگی به تو بخشیده است، سلیمان این سخن را شنید و گفت: یک تسبیح گفتن در کارنامه انسان مؤمن از آنچه به پسرداوود بخشیده شده بهتراست، آنچه به پسرداوود بخشیده شده از بین می‌رود و تسبیح ماندگار می‌ماند. -. تنبیه الخواطر ۱ : ۱۲۹ و ۱۳۰ -

**[ترجمه]

«۲۸»

وَ کَانَ سُلَیْمَانُ علیه السلام إِذَا أَصْبَحَ تَصَفَّحَ وُجُوهَ الْأَغْنِیَاءِ وَ الْأَشْرَافِ حَتَّی یَجِی ءَ إِلَی الْمَسَاکِینِ وَ یَقْعُدُ مَعَهُمْ وَ یَقُولُ مِسْکِینٌ مَعَ الْمَسَاکِینِ(۴).

**[ترجمه]سلیمان علیه السلام صبح‌گاهان به صورت ثروتمندان و اشراف نگاه می‌کرد تا اینکه به مساکین می‌رسید و با آنان می‌نشست و می‌گفت: مسکینی در کنار مساکین است. -. تنبیه الخواطر ۱ : ۲۰۳ -

**[ترجمه]

«۲۹»

إِرْشَادُ الْقُلُوبِ، کَانَ سُلَیْمَانُ علیه السلام مَعَ مَا هُوَ فِیهِ مِنَ الْمُلْکِ یَلْبَسُ الشَّعْرَ وَ إِذَا جَنَّهُ اللَّیْلُ شَدَّ یَدَیْهِ إِلَی عُنُقِهِ فَلَا یَزَالُ قَائِماً حَتَّی یُصْبِحَ بَاکِیاً وَ کَانَ قُوتُهُ مِنْ سَفَائِفِ الْخُوصِ یَعْمَلُهَا بِیَدِهِ وَ إِنَّمَا سَأَلَ الْمُلْکَ لِیَقْهَرَ مُلُوکَ الْکُفْرِ (۵).

وَ رَوَی الثَّعْلَبِیُّ فِی تَفْسِیرِهِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ وَهْبِ بْنِ مُنَبِّهٍ عَنْ کَعْبٍ قَالَ: إِنَّ سُلَیْمَانَ علیه السلام کَانَ إِذَا رَکِبَ حَمَلَ أَهْلَهُ وَ سَائِرَ حَشَمِهِ وَ خَدَمِهِ وَ کُتَّابَهُ فِی مَدِینَةٍ مِنْ قَوَارِیرَ لَهَا أَلْفُ سَقْفٍ وَ تِلْکَ السُّقُوفُ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ عَلَی قَدْرِ دَرَجَاتِهِمْ وَ قَدِ اتَّخَذَ مَطَابِخَ وَ مَخَابِزَ یَحْمِلُ فِیهَا تَنَانِیرَ الْحَدِیدِ وَ قُدُورَ عِظَامٍ یَسَعُ کُلُّ قِدْرٍ عَشَرَةَ جَزَائِرَ وَ قَدِ اتَّخَذَ مَیَادِینَ لِلدَّوَابِّ أَمَامَهُ فَیَطْبَخُ الطَّبَّاخُونَ وَ یَخْبِزُ الْخَبَّازُونَ وَ تَجْرِی الدَّوَابُّ بَیْنَ یَدَیْهِ بَیْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ الرِّیحُ تَهْوِی بِهِمْ فَسَارَ مِنْ إِصْطَخْرَ إِلَی الْیَمَنِ فَسَلَکَ الْمَدِینَةَ مَدِینَةَ الرَّسُولِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ سُلَیْمَانُ هَذَا دَارُ هِجْرَةِ نَبِیٍّ فِی آخِرِ الزَّمَانِ طُوبَی لِمَنْ آمَنَ بِهِ وَ طُوبَی لِمَنِ اتَّبَعَهُ وَ طُوبَی لِمَنِ اقْتَدَی بِهِ وَ رَأَی حَوْلَ الْبَیْتِ قلت: و الذی رأیته فی کتاب التیجان: ۱۵۳ لوهب بن منبه أن سلیمان سار الی مکّه فنزل و صلی فیه و مر بقبر إسماعیل فنزل إلیه و ألم به؛ قال: و کان ملک مکّه یومئذ البشر بن لبلغ بن عمرو بن مضاض بن عبد المسیح بن نفیله بن عبد المدان بن حشرم بن عبد یالیل بن جرهم بن قحطان بن هود النبیّ علیه السلام، و کان البشر عاملا لبلقیس.(۶)أَصْنَاماً تُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ

ص: ۸۳

۱- فروع الکافی ۲: ۱۴۶.

۲- فی المصدر. قال: فمر بعابد.

۳- تنبیه الخواطر ۱: ۱۲۹- ۱۳۰.

۴- تنبیه الخواطر ۱: ۲۰۳.

۵- إرشاد القلوب ۱: ۱۹۲، و فیه: و انما سأل اللّه الملک لاجل القوّه و الغلبه علی ملوک الکفّار لیقهرهم بـذلک، و قبله سأل اللّه القناعه.

۶- أی بیت الحرام و لعلّ فی العباره سقطا و هو: ثم سار إلی مکّه و رأی حول البیت اصناما.

فَلَمَّا جَاوَزَ سُلَيْمَانُ الْبَيْتَ بَكَى الْبَيْتُ فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى الْبَيْتِ مَا يُبْكِيكَ قَالَ يَا رَبِّ أَبْكَانِي هَذَا نَبِيٌّ مِنْ أَنْبِيَائِكَ وَ قَوْمٌ مِنْ أَوْلِيَائِكَ مَرُّوا عَلَيَّ فَلَمْ يَهْبِطُوا فِيَّ وَ لَمْ يُصَلُّوا عِنْدِي وَ لَمْ يَذْكُرُوكَ بِحَضْرَتِي وَ الْأَصْنَامُ تُعْبَدُ حَوْلِي مِنْ دُونِكَ فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ أَنْ لَا تَبْكِ فَإِنِّي سَوْفَ أَمْلَؤُكَ وُجُوهاً سُجَّداً وَ أُنْزِلُ فِيكَ قُرْآناً جَدِيداً وَ أَبْعَثُ مِنْكَ نَبِيّاً فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَحَبَّ أَنْبِيَائِي إِلَيَّ وَ أَجْعَلُ فِيكَ عُمَّاراً مِنْ خَلْقِي يَعْبُدُونَنِي وَ أَفْرِضُ عَلَى عِبَادِي فَرِيضَةً يَدُفُّونَ (۱)إِلَيْكَ دَفِيفَ النُّسُورِ إِلَى وُكُورِهَا وَ يَحِنُّونَ (۲)إِلَيْكَ حَنِينَ النَّاقَةِ إِلَى وَلَدِهَا وَ الْحَمَامَةِ إِلَى بَيْضَتِهَا وَ أُطَهِّرُكَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَ عَبَدَةِ الشَّيْطَانِ قَالَ وَ رُوِيَ أَنَّ سُلَيْمَانَ لَمَّا مَلَكَ بَعْدَ أَبِيهِ أَمَرَ بِاتِّخَاذِ كُرْسِيٍّ لِيَجْلِسَ عَلَيْهِ لِلْقَضَاءِ وَ أَمَرَ بِأَنْ يُعْمَلَ بَدِيعاً مَهُولًا بِحَيْثُ أَنْ لَوْ رَآهُ مُبْطِلٌ أَوْ شَاهِدُ زُورٍ ارْتَدَعَ وَ تَهَيَّبَ قَالَ فَعُمِلَ لَهُ كُرْسِيٌّ مِنْ أَنْيَابِ الْفِيَلَةِ وَ فَصَّصُوهُ بِالْيَاقُوتِ وَ اللُّؤْلُؤِ وَ الزَّبَرْجَدِ وَ أَنْوَاعِ الْجَوَاهِرِ وَ حَفَّفُوهُ بِأَرْبَعِ نَخَلَاتٍ مِنْ ذَهَبٍ شَمَارِيخُهَا (۳)الْيَاقُوتُ الْأَحْمَرُ وَ الزُّمُرُّدُ الْأَخْضَرُ عَلَى رَأْسِ نَخْلَتَيْنِ مِنْهَا طَاوُسَانِ مِنْ ذَهَبٍ وَ عَلَى رَأْسِ الْآخَرَيْنِ نَسْرَانِ مِنْ ذَهَبٍ بَعْضُهَا مُقَابِلًا لِبَعْضٍ وَ جَعَلُوا مِنْ جَنْبَتَيِ الْكُرْسِيِّ أَسَدَيْنِ مِنَ الذَّهَبِ عَلَى رَأْسِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا عَمُودٌ مِنَ الزُّمُرُّدِ الْأَخْضَرِ وَ قَدْ عَقَدُوا عَلَى النَّخَلَاتِ أَشْجَارَ كُرُومٍ مِنَ الذَّهَبِ الْأَحْمَرِ وَ اتَّخَذُوا عَنَاقِيدَهَا مِنَ الْيَاقُوتِ الْأَحْمَرِ بِحَيْثُ يَظَلُّ عَرِيشُ الْكُرُومِ النَّخْلَ وَ الْكُرْسِيَّ قَالَ وَ كَانَ سُلَيْمَانُ عليه السلام إِذَا أَرَادَ صُعُودَهُ وَضَعَ قَدَمَيْهِ عَلَى الدَّرَجَةِ السُّفْلَى فَيَسْتَدِيرُ الْكُرْسِيُّ كُلُّهُ بِمَا فِيهِ دَوَرَانَ الرَّحَى الْمُسْرِعَةِ وَ تَنْشُرُ تِلْكَ النُّسُورُ وَ الطَّوَاوِيسُ أَجْنِحَتَهَا وَ تَبْسُطُ الْأَسَدَانِ أَيْدِيَهُمَا فَتَضْرِبَانِ الْأَرْضَ بِأَذْنَابِهِمَا فَكَذَلِكَ كُلَّ دَرَجَةٍ يَصْعَدُهَا سُلَيْمَانُ عليه السلام فَإِذَا اسْتَوَى بِأَعْلَاهُ أَخَذَ النَّسْرَانِ اللَّذَانِ عَلَى النَّخْلَتَيْنِ تَاجَ سُلَيْمَانَ فَوَضَعَاهُ عَلَى رَأْسِ سُلَيْمَانَ

۱- دف: مشى مشيا خفيفا، دف الطائر: حرك جناحيه كالحمام.

۲- حن إليه: اشتاق.

۳- شماريخ: جمع الشمروخ: العذق عليه بسر او عنب.

علیه السلام ثُمَّ یَسْتَدِیرُ الْکُرْسِیُّ بِمَا فِیهِ وَ یَدُورُ مَعَهُ النَّسْرَانِ وَ الطَّاوُوسَانِ وَ الْأَسَدَانِ قَائِلَاتٍ (۱)بِرُءُوسِهَا إِلَی سُلَیْمَانَ یَنْضَحْنَ (۲)عَلَیْهِ مِنْ أَجْوَافِهَا الْمِسْکَ وَ الْعَنْبَرَ ثُمَّ تَنَاوَلَتْ حَمَامَةٌ مِنْ ذَهَبٍ قَائِمَةٌ عَلَی عَمُودٍ مِنْ جَوْهَرٍ مِنْ أَعْمِدَهِ الْکُرْسِیِّ التَّوْرَاهَ فَیَفْتَحُهَا سُلَیْمَانُ علیه السلام وَ یَقْرَؤُهَا عَلَی النَّاسِ وَ یَدْعُوهُمْ إِلَی فَصْلِ الْقَضَاءِ وَ یَجْلِسُ عُظَمَاءُ بَنِی إِسْرَائِیلَ عَلَی کَرَاسِیَّ مِنَ الذَّهَبِ الْمُفَصَّصِهِ بِالْجَوْهَرِ وَ هِیَ أَلْفُ کُرْسِیٍّ عَنْ یَمِینِهِ وَ تَجِی ءُ عُظَمَاءُ الْجِنِّ وَ تَجْلِسُ عَلَی کَرَاسِیِّ الْفِضَّهِ عَنْ یَسَارِهِ وَ هِیَ أَلْفُ کُرْسِیٍّ حَافِّینَ جَمِیعاً بِهِ ثُمَّ یَحُفُّ بِهِمُ الطَّیْرُ فَتُظِلُّهُمْ وَ تَتَقَدَّمُ إِلَیْهِ النَّاسُ لِلْقَضَاءِ فَإِذَا دَعَا بِالْبَیِّنَاتِ وَ الشُّهُودِ لِإِقَامَهِ الشَّهَادَاتِ دَارَ الْکُرْسِیُّ بِمَا فِیهِ مَعَ جَمِیعِ مَا حَوْلَهُ دَوَرَانَ الرَّحَی الْمُسْرِعَهِ وَ یَبْسُطُ الْأَسَدَانِ أَیْدِیَهُمَا وَ یَضْرِبَانِ الْأَرْضَ بِأَذْنَابِهِمَا وَ یَنْشُرُ النَّسْرَانِ وَ الطَّاوُوسَانِ أَجْنِحَتَهُمَا فَیَفْزَعُ مِنْهُ الشُّهُودُ وَ یَدْخُلُهُمْ مِنْ ذَلِکَ رُعْبٌ وَ لَا یَشْهَدُونَ إِلَّا بِالْحَقِّ (۳).

**[ترجمه]إرشاد القلوب: سلیمان علیه السلام با وجود مِلک و اموالی که داشت، یک لباس زیر می‌پوشید و هنگامی که شب فرا می‌رسید دستش را به گردن خود محکم می‌کرد، و پیوسته می‌ایستاد تا گریه کنان به صبح می‌رسید، و غذای او از پولِ لباسهای بافته شده از برگ درختان خرما که با داستان خود می‌ساخت تأمین می‌شد، و از خداوند می‌خواست پادشاهان کفر را مقهور گرداند. - . إرشاد القلوب ۱ : ۱۹۲ -

ثعلبی در تفسیر خود گفته است: سلیمان علیه السلام هنگامی که سوار می‌شد، اهل خانه و سایر خدمتکاران و نوکران و کاتبان خود را در شهری از شیشه حمل می‌کرد، آن شهر دارای هزار سقف بود و برحسب مراتب ساکنان برخی از سقفها بر بالای برخی دیگر قرار گرفته بودند، و آشپزخانه‌ها و نانواهایی در آن شهر وجود داشت که سلیمان تنورهای آهنی و دیگهای بزرگ را در آنها به همراه می‌برد، و هر دیگ گنجایش ده جزیره داشت، و میادینی برای چهار پایان در مقابل خود ساخته بود، پس آشپزها آشپزی می‌کردند، نانواها نان می‌پختند، چهار پایان در بین آسمان و زمین در مقابل او حرکت می‌کردند و باد آنها را به این سو و آن سو می‌برد، آن‌گاه سلیمان ا ز سرزمین اصطخر به سوی یمن به راه افتاد، پس وارد شهر مدینه النبی صلی الله... علیه و آله شد وگفت: این شهر مکان هجرت پیامبری در آخر الزمان است، خوشا به حال آنان‌که به او ایمان می‌آورند و از او پیروی و به او اقتدا می‌کنند، سپس در مکّه در اطراف خانه خدا بت‌هایی را مشاهده کرد که به جای خداوند پرستش می‌شدند

و هنگامی‌که سلیمان ازخانه کعبه عبور کرد، کعبه گریست، پس خداوند متعال به او وحی فرمود: چه چیز تو را به گریستن وا داشت؟ گفت: پروردگارا، پیامبری از پیامبران تو و گروهی از دوستان نزدیکت بر من گذشتند و در من فرود نیامدند و نزد من نماز نخواندند و در پیشگاه من ذکر تو نگفتند، حال آنکه بت‌ها در اطرافم به جای تو پرستش می‌شوند، پس خداوند متعال به او وحی نمود: گریه نکن، که به زودی (فضای) تو را پُر از چهره‌های سجده گذار می‌کنم و قرآن جدیدی را در تو نازل می... کنم، و از کنار تو پیامبری را در آخر الزمان مبعوث می‌گردانم که از همه پیامبران نزد من محبوب‌تر است، و مخلوقات خوشنام و آبادگر خویش را در (فضای) تو قرار می‌دهم که مرا عبادت می‌کنند و بر بندگانم فریضه‌ای را واجب می‌گردانم که به سوی تو سرازیر می‌شونـد آن‌گونه که عقاب‌ها به سوی لانه‌هایشان پَر می‌گشایند، و مشتاق آمدن به سوی تو می‌شوند آن‌گونه که شتر مشتاق دیدار بچه‌اش و کبوتر مشتاق تخم‌هایش می‌شود، و تو را از بت‌ها و شیطان پرستان پاک خواهم کرد؛ روایت شده هنگامی که سلیمان بعد از پدرش فرمانروا شد، فرمان داد که تختی برای او حاضر کنند تا به هنگام قضاوت روی آن بنشیند و

دستور داد که آن تخت به صورت شگفت انگیز و ترسناک ساخته شود به طوری که اگر دروغگو و انسانی نادرست و یا شاهدی ناحق آن را مشاهده کرد از عمل خویش باز داشته شود و بترسد، پس تختی از جنس عاج فیل برای او ساختند و آن را با یاقوت و مروارید و زبرجد و انواع جواهرات نگین گذاری کردند و در اطرافش چهار نخل طلایی قرار دادند که شاخه‌های آنها از جنس یاقوت قرمز و زمرّد سبز بود، روی دو نخل دو طاووس طلایی و روی دو نخل دیگر دو عقاب طلایی در مقابل یکدیگر قرار داشتند و در دو طرف تخت دو شیرطلایی قرار داده بودند که بر سر هر یک از آنها ستونی از زمرد سبز استوار گشته بود، و بر روی نخل‌ها تاک‌هایی از طلای قرمز بند کرده بودند که خوشه‌هایش از یاقوت قرمز بود و کَپر تاک‌ها بر درختان خرما و تخت سایه انداخته بود، و هنگامی که سلیمان می‌خواست از تخت بالا- رود پاهایش را بر پلّه نخست می... گذاشت پس تمام تخت مانند سنگهای سریع آسیاب به چرخش در می‌آمد، و آن عقابها و طاووس‌ها پرهایشان را می... گستراندند، و شیرها دست‌هایشان را می‌گشودند و با دُمهای خود به زمین می‌زدند، و سلیمان از هر پلّه‌ای که بالا می‌رفت همین اتفاق تکرار می‌شد، و هنگامی که بر بالای تخت قرار می‌گرفت، دو عقابی که بر روی دو نخل قرار داشتند تاج سلیمان را می‌گرفتند و آن را بر سر او می‌نهادند،

ص: ۸۴

سپس تخت با آنچه در آن بود می‌چرخید و دو عقاب و دو طاووس و دو شیر نیز با آن می‌چرخیدند در حالی که سرشان را به سوی سلیمان کج می‌کردند و از درون شکم خود مشک و عنبر بر سلیمان می‌پاشیدند،آن‌گاه کبوتری از طلائی که بر ستونی جواهری از ستونهای تخت قرار داشت تورات را می‌گرفت و سلیمان علیه السلام آن را باز می‌کرد و برمردم می‌خواند و آنان را به قضاوت حقّ دعوت می‌کرد، بزرگان بنی اسرائیل نیز بر هزار کرسی طلائی و نقره کاری شده که در سمت راست سلیمان قرار گرفته بود می‌نشستند، و بزرگان جنّیان می‌آمدند و بر کرسی‌های نقره‌ای در سمت چپ او می‌نشستند و همه به دور او جمع می‌شدند، سپس پرندگان اطراف آنان حلقه می‌زدند و بر ایشان سایه می‌افکندند، آن‌گاه مردم برای قضاوت نزد سلیمان می‌آمدند، و هنگامی که دلایل قاطع و شاهدان را برای اقامه شهادت فرا می‌خواند تخت و هر آنچه در آن و اطرافش بود مانند سنگ آسیاب سریع می‌چرخید و شیرها دستهایشان را دراز می‌کردند و با دُمهایشان بر زمین می‌کوفتند، دو عقاب و دو طاووس نیز بالهایشان را می‌گستراندند، بنابراین شاهدان از این منظره می‌ترسیدند و وحشت آنان را فرا می‌گرفت و جز به حقّ شهادت نمی‌دادند. - . تفسیر « الکشف و البیان» ثعلبی که نسخه خطی است و تاکنون چاپ نشده است. -

**[ترجمه]

باب ۶ معنی قول سلیمان علیه السلام هَبْ لِی مُلْکاً لا یَنْبَغِی لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِی «۴»

اشاره

باب ۶ معنی قول سلیمان علیه السلام هَبْ لِی مُلْکاً لا یَنْبَغِی لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِی (۴)

**[ترجمه]«هَب لی ملکاً لا ینبغی لأحد من بعدی» - . ص / ۳۴ -

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

مع، معانی الأخبار ع، علل الشرائع أَحْمَدُ بْنُ یَحْیَی الْمُکَتِّبُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْوَرَّاقِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ هَارُونَ الْحِمْیَرِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَیْمَانَ النَّوْفَلِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ یَقْطِینٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی الْحَسَنِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام أَ یَجُوزُ أَنْ یَکُونَ نَبِیُّ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بَخِیلًا فَقَالَ لَا فَقُلْتُ لَهُ فَقَوْلُ سُلَیْمَانَ رَبِّ اغْفِرْ لِی وَ هَبْ لِی مُلْکاً لا یَنْبَغِی لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِی مَا وَجْهُهُ وَ مَعْنَاهُ فَقَالَ الْمُلْکُ مُلْکَانِ مُلْکٌ مَأْخُوذٌ بِالْغَلَبَهِ وَ الْجَوْرِ وَ إِجْبَارِ النَّاسِ وَ مُلْکٌ مَأْخُوذٌ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ تَعَالَی ذِکْرُهُ کَمُلْکِ آلِ إِبْرَاهِیمَ وَ مُلْکِ طَالُوتَ وَ مُلْکِ ذِی الْقَرْنَیْنِ فَقَالَ سُلَیْمَانُ علیه السلام هَبْ لِی مُلْکاً لا یَنْبَغِی لِأَحدٍ مِنْ بَعْدِی أَنْ یَقُولَ إِنَّهُ مَأْخُوذٌ بِالْغَلَبَهِ وَ الْجَوْرِ

ص: ۸۵

۱- فی نسخه: مائلات.

۲- أی ترش علیه المسک.

۳- تفسیر الثعلبی «الکشف و البیان» مخطوط لم یطبع الی الآن، و الحدیث کما تری مرویّ عن وهب بن منبه العامی، و فی اخباره شواذ و غرائب.

۴- ص: ۳۴.

وَ إِجْبَارِ النَّاسِ فَسَخَّرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ الرِّيحَ تَجْرِی بِأَمْرِهِ رُخاءً حَیْثُ أَصابَ وَ جَعَلَ غُدُوَّهَا شَهْراً وَ رَوَاحَهَا شَهْراً وَ سَخَّرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ الشَّیَاطِینَ كُلَّ بَنَّاءٍ وَ غَوَّاصٍ وَ عُلِّمَ مَنْطِقَ الطَّیْرِ وَ مُكِّنَ فِی الْأَرْضِ فَعَلِمَ النَّاسُ فِی وَقْتِهِ وَ بَعْدَهُ أَنَّ مُلْكَهُ لَا یُشْبِهُ مُلْكَ الْمُلُوكِ الْمُخْتَارِینَ (۱)مِنْ قِبَلِ النَّاسِ وَ الْمَالِكِینَ بِالْغَلَبَهِ وَ الْجَوْرِ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ فَقَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله رَحِمَ اللَّهُ أَخِی سُلَیْمَانَ بْنَ دَاوُدَ مَا كَانَ أَبْخَلَهُ (۲)فَقَالَ لِقَوْلِهِ علیه السلام وَجْهَانِ أَحَدُهُمَا مَا كَانَ أَبْخَلَهُ بِعِرْضِهِ وَ سُوءِ الْقَوْلِ فِیهِ وَ الْوَجْهُ الْآخَرُ یَقُولُ مَا كَانَ أَبْخَلَهُ إِنْ كَانَ أَرَادَ مَا یَذْهَبُ إِلَیْهِ الْجُهَّالُ ثُمَّ قَالَ علیه السلام قَدْ وَ اللَّهِ أُوتِینَا مَا أُوتِیَ سُلَیْمَانُ وَ مَا لَمْ یُؤْتَ سُلَیْمَانُ وَ مَا لَمْ یُؤْتَ أَحَدٌ مِنَ الْأَنْبِیَاءِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِی قِصَّهِ سُلَیْمَانَ هذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَیْرِ حِسابٍ وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ فِی قِصَّهِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا (۳).

**[ترجمه]معانی الأخبار، علل الشرائع: علی بن یقطین می گوید: از امام موسی کاظم علیه السلام پرسیدم: آیا جایز است که پیامبر خدا بخیل باشد؟ فرمود:خیر، پرسیدم: پس این گفته سلمان: «ربّ اغفر لی و هَب لی ملکاً لا ینبغی لأحدٍ من بعدی» {پروردگارا، مرا ببخش و مُلکی به من ارزانی دار که هیچ کس را پس از من سزاوار نباشد.} چه وجهه‌ای دارد و به چه معناست؟ فرمود: فرمانروایی دو نوع است: یکی آنکه با غلبه بر دیگران و ظلم و اجبار بر مردم گرفته شود، و دیگری آنکه از جانب خداوند متعال باشد، مانند فرمانروایی خاندان ابراهیم و طالوت و ذوالقرنین؛ پس سلیمان علیه السلام گفت: «هب لی ملکاً لا ینبغی لأحدٍ من بعدی» یعنی: ملکی به من ارزانی دار که هیچ کسی را شایستگی آن نباشد که بگوید ملک او از طریق غلبه و ستم و مجبور ساختن مردم حاصل شده است،

ص: ۸۵

پس خداوند عزّ و جلّ باد را برای سلیمان مسخّر گرداند که به امر او به هر جایی که می‌خواست به آرامی جریان می‌یافت، و این باد در مسیر رفت مسافتی به اندازه یک ماه و در مسیر برگشت نیز مسافتی به اندازه یک ماه مسافت می‌پیمود، و خداوند شیاطین را در کسوت بنّا و غوّاص برای او مسخّر گرداند و به او زبان گفتار پرندگان آموخت، و در زمین قدرت و عزّت یافت، پس مردم در زمان سلیمان و بعد از ایشان فهمیدند که فرمانروایی او شبیه فرمانروایی پادشاهان برگزیده شده از جانب مردم که با سلطه و ستم بر مردم حکم می‌رانند نیست. در ادامه از امام پرسیدم: پس معنای این فرموده رسول خدا صلّی الله علیه وآله چیست: (خداوند سلیمان پسر داوود را رحمت کند که چقدر بخیل بود!)؟ فرمود: سخن پیامبر از دو جنبه قابل بررسی است: یکی اینکه سلیمان چقدر نسبت به آبرو و گفته ناپسند در مورد خود بخیل بود، و دیگری: سلیمان چقدر بخیل بود نسبت به این که آنچه را نادانان به آن نظر دارند خواسته باشد. سپس امام کاظم علیه السلام فرمود: به خدا سوگند که به ما (اهل بیت) آنچه به سلیمان داده شده و آنچه را به او و هیچ یک از پیامبران دیگر نیز داده نشده بخشیده شده است، خداوند متعال در داستان سلیمان می‌فرماید: «هذا عطاؤنا فامنن أو أمسك بغیر حساب» {این بخشش ماست آن را بی شمار ببخش یا نگاه‌دار}، ولی در داستان محمّد صلّی الله علیه وآله می‌فرماید: «ماآتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوه.» - . معانی الأخبار : ۱۰۰ و ۱۰۱ ، علل الشرائع : ۳۵ - {چنگ زنید آنچه را که پیامبر برای شما به ارمغان آورده است و پایان دهید آنچه که شما را از آن نهی کرده است.}

**[ترجمه]

بیان

تأویله علیه السلام للآیه الکریمه یحتمل وجهین الأول أن یکون علیه السلام قدر فی الآیه شیئا و هو قوله أن یقول أی هَبْ لِی مُلْکاً یکون لعظمته (۴)بحیث لا یقدر أحد علی أن یقول إنه کملک سائر الملوک مأخوذ بالجور و الغلبه و یؤیده الوجه الأول من وجهی تأویل الخبر حیث بخل بعرضه فی هذا الدعاء و سأل الله أن یرفع عنه ألسن الناس بأن ملکه مأخوذ بالجور و لا یکون عرضه عرضه لملام لئام الخلق.

الثانی أن یکون المعنی أنه علیه السلام سأل ربه ملکا لا یتهیأ للملوک الجائرین (۵)تحصیله بالجور و الغلبه لیکون معجزا له علی نبوته و آیه علی خلافته فلا یمنع هذا الکلام أن یعطی الله من بعده من الأنبیاء و الأوصیاء أضعاف ما أعطاه فیکون قوله لا یَنْبَغِی لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِی أن یقول بیانا لحاصل المعنی و لازمه لا تقدیرا فی الکلام أی طلب

۱- فی نسخه: الجبارین.

۲- لم یرو هذا الخبر فی اصولنا المتلقاه من المعصومین، و لا فی شی ء من اخبارنا، و هو من مرویات العامّه القائلین بجواز صدور امثاله من نبی فی حقّ نبی آخر، و سیأتی بعد ذلک ایعاز من المصنّف الی ان الإمام علیه السلام لم اوله و لم یصرح بانه موضوع.

۳- معانی الأخبار: ۱۰۰- ۱۰۱، علل الشرائع: ۳۵.

۴- هکذا فی النسخ، و الصحیح: یکون عظمته.

۵- فی نسخه: للملوک الجبارین.

ملكا لم يقـدر أحد على تحصـيله بقوته لئلا يقال إن ملكه مأخوذ بالغلبه فلا يكون معجزا له فعلى هذا يكون قوله عليه السـلام ما أبخله بعرضه لأنه كان ذلك أيضا مقصودا له ضـمنا و إن كان المقصود بالـذات كونه معجزا و الظاهر أنه عليه السـلام كان يعلم أن الخبر موضوع و إنما أوله تحرزا عن طرح الخبر المشـهور بينهم تقيه و لذا ردد عليه السـلام بين الوجهين و لو كان صادرا عنه صلى الله عليه و آله لكـان عالمـا بما أراده به و أما كون ما أعطاه الرسول أفضل (١)فلأنه تعالى أعطى سـليمان ما أعطى و فوض الأمر إليه فى بذله و منعه و لم يفوض إليه تعيين أمر بخلاف نبينا صلى الله عليه و آله فإنه فوض إليه الأمر و أمر الناس باتباعه فى كل ما يقول و هذا مبنى على التفويض و سيأتى تحقيقه فى كتاب الإمامه.

و يحتمـل أن يكون الفضل بسـبب أنه فوض إليه إعطاء الأمور الـدنيويه و منعها و أعطى النبى صـلى الله عليه و آله الرئاسه العامه فى الدين و الدنيا لجميع الخلق و فيه شى ء.

و قـال الطبرسـى فى قوله تعـالى رُخـاءً أى لينه سـهله و قيل طيبه سـريعه و قيل أى مطيعه حَيْثُ أَصابَ أى حيث أراد سـليمان من النواحى (٢).

**[ترجمه]تأويل امام عليه السلام ازآيه كريمه در بردارنده دو صورت است: اول: امام عليه السـلام عبارتى را در آيه در تقدير گرفته باشـد به اين ترتيب كه سـليمان گفت: پروردگـارا، به من چنـان فرمـانروايى و مُلـك با عظمتى ببخش كه كسـى به خود اجازه ندهد بگويد: فرمانروايى سـليمان مانند ساير پادشاهان با سـتم و سلطه به دست آمده است. و اين تأويل را جنبه نخست از تفسير حـديث پيامبر صـلى الله عليه وآله تاييـد مى كند، چرا كه سـليمان عليه السـلام در اين دعا نسـبت به آبروى خويش بخل ورزيد و از خدا خواست كه او را بالاتر از سـخن مردم قرار دهد مبنى بر اينكه فرمانروايى او نيز به واسـطه سـتم و سلطه حاصل شده است، و آبرويش در معرض سرزنش مخلوقات پست و بى ارزش قرار نگيرد.

دوّم: معنا به اين صورت باشد: سـليمان عليه السـلام از پروردگارش خواست فرمانروايى و مُلكى به او عطا فرمايد كه كسب آن از طريق ظلم و سـلطه براى پادشاهان سـتمگر فراهم نباشـد، تا معجزه‌اى باشـد بر نبوّت او و نشانه‌اى بر جانشـينى پـدرش، و اين خواسـته سليمان با اين نكته تناقض ندارد كه خداوند به پيامبران و اوصياى بعد از او چندين برابر آنچه به او بخشيده را بخشيده باشـد، پس اين كلاـم سـليمان «لاـ ينبغى لأحـد من بعـدى أن يقول» توضـيحى براى معنـاى مورد نظر و لازمه آن است نه اينكه تقديرى در كلام باشد،

ص: ۸۶

يعنى: سـليمان درخواست فرمانروايى و مُلكى كرد كه توان كسب آن با سـتم و قـدرت براى كسـى فراهم نباشد، تا گفته نشود: فرمانروايى سليمان از طريق ستم و سلطه حاصل شده است پس براى او معجزه به شمار نمى‌آيد؛ بنابراين، تأويل امام كاظم عليه السـلام (مـا أبخله بعرضه) نيز به صورت ضـمنى مورد نظر بوده است، هر چنـد مقصود ذاتى درخواست و دعاى سـليمان معجزه بودن فرمـانروايى اوست. و چنين به نظر مى‌رسـد كه امـام عليه السـلام مى‌دانست حـديث منقول از پيـامبر جعلى است و فقط به خاطر تقيّه از اين امر كه حديث مشهور در بين آنان را از ميان ببرد به تأويل آن پرداخت، و دو صورت قابل برداشت از حديث را بيان نمود، و اگر اين سـخن از جانب پيامبر صلى الله عليه وآله بود قطعاً امام كاظم نسبت به منظور ايشان آگاه بود؛ و اما اين

سخن که آنچه خداوند به پیامبر بخشیده برتر است به این دلیل است که خداوند متعال آنچه را که ممکن بوده به سلیمان عطا فرموده و امر بخشش و عدم بخشش آن را به او سپرده است ولی تعیین امور را به او تفویض نکرده است، بر خلاف پیامبر ما که خداوند تمام امور را به ایشان تفویض نموده و به مردم دستور داده که از تمام سخنان او پیروی کنند، و این مسأله بر اساس اصل تفویض قابل شرح و بیان است و تحقیق در مورد آن در کتاب امامت خواهد آمد.

و ممکن است که برتری پیامبر به این سبب باشد که خداوند متعال بخشش و منع امور دنیایی را به سلیمان تفویض نموده است، حال آنکه ریاست عمومی دین و دنیای تمام مخلوقات را به پیامبر صلی الله علیه وسلم عطا فرموده است.

طبرسی گفته است: این فرموده خداوند متعال «رخاء» به معنای (نرم و آهسته) می‌باشد، و گفته شده: به معنای (پاک و سریع) می‌باشد؛ هم چنین معنای (فرمانبردار) نیز برای آن نقل شده است، طبرسی در مورد فرموده «حیث أصاب» نیز گفته است: یعنی هر ناحیه و سویی که سلیمان اراده می کرد. - . مجمع البیان ۸ : ۴۷۷ -

**[ترجمه]

«۲»

ب، قرب الإسناد مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ سُلَيْمَانَ هَبْ لِي (۳)مُلْكاً لا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ قُلْتُ فَأُعْطِيَ الَّذِي دَعَا بِهِ قَالَ نَعَمْ وَ لَمْ يُعْطَ بَعْدَهُ إِنْسَانٌ مَا أُعْطِيَ نَبِيُّ اللَّهِ عليه السلام مِنْ غَلَبَةِ الشَّيْطَانِ فَخَنَقَهُ إِلَى

ص: ۸۷

۱- فی الحديث غموض و اجمال، و الوجهان اللذان ذكرهما المصنّف فی معناه أيضا لا يخلوان عن خفاء و اشكال، و يمكن أن يكون المعنى ان سليمان عليه السلام كان مختارا فی بذل ما اعطاه اللّه و امساكه و كذا امته كانوا مختارين فی قبوله و رده، و لكن امه نبيّنا صلّى اللّه عليه و آله و سلم كانوا مكلفين أن يأخذوا بأمره و ينتهوا بنهيه، و هو أيضا لا يخلو عن تأمل و اللّه يعلم و امناؤه. و ذكر الكلينی عن زيد الشحام انه قال: سألت أبا عبد اللّه عليه السلام فی قوله تعالى: «هذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسابٍ» قال: اعطى سليمان ملكا ثمّ جرت هذه الآيه فی رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله، و كان له يعطى ما يشاء من يشاء، و يمنع من يشاء ما يشاء، و اعطاه أفضل ممّا أعطى سليمان لقوله تعالى: «ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا».

۲- مجمع البيان ۸: ۴۷۷.

۳- فی المصدر: رب هب لی.

أَسْطُوَانَهٍ (۱)حَتَّی أَصَابَ بِلِسَانِهِ (۲)یَدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ لَوْ لَا مَا دَعَا بِهِ سُلَیْمَانُ لَأَرَیْتُکَمُوهُ (۳).

تذییل: قال الطبرسی قدس الله روحه: یسأل عن هذا فیقال إن هذا القول من سلیمان یقتضی الضنه و المنافسه لأنه لم یرض بأن یسأل الملک حتی أضاف إلی ذلک أن یمنع غیره منه و أجیب عنه بأجوبه أحدها أن الأنبیاء لا- یسألون إلا ما یؤذن لهم فی مسألته و جائز أن یکون الله أعلم سلیمان أنه إن سأل ملکا لا یکون لغیره کان أصلح له فی الدین و أعلمه أنه لا صلاح لغیره فی ذلک و لو أن أحدنا صرح فی دعائه بهذا الشرط حتی یقول اللهم اجعلنی أکثر أهل زمانی مالا إذا علمت أن ذلک أصلح لی لکان ذلک منه حسنا جائزا (۴)اختاره الجبائی.

و ثانیها أنه یجوز أن یکون علیه السلام التمس من الله آیه لنبوته یبین بها من غیره و أراد لا ینبغی لأحد غیری ممن أنا مبعوث إلیه و لم یرد من بعده إلی یوم القیامه من النبیین کما یقال أنا لا أطیع أحدا بعدک أی لا أطیع أحدا سواک.

و ثالثها ما قاله المرتضی قدس الله سره إنه یجوز أن یکون إنما سأل ملک الآخره و ثواب الجنه و یکون معنی قوله لا یَنْبَغِی لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِی لا یستحقه بعد وصولی إلیه أحد من حیث لا یصلح (۵)أن یعمل ما یستحق به ذلک لانقطاع التکلیف.

و رابعها أنه التمس معجزه تختص به کما أن موسی علیه السلام اختص بالعصا و الید (۶)و اختص صالح بالناقه و محمد صلی الله علیه و آله بالقرآن و المعراج

وَ یَدُلُّ عَلَیْهِ مَا رُوِیَ مَرْفُوعاً

۱- هکذا فی نسخه، و فی أخری السوایطه، و فی ثالثه: تحت ابطه، و فی المصدر: الی سوابطه، و الکل مصحف. و فی مجمع البیان الی ساربه.

۲- فی المصدر: حتی اصاب لسانه.

۳- قرب الإسناد: ۸۱.

۴- فی المصدر هنا زیاده و هی هذه: و لا ینسب فی ذلک إلی شح و ضن.

۵- فی المصدر: لا یصحّ.

۶- فی المصدر: و الید البیضاء.

عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ صَلَّى صَلَاةً فَقَالَ إِنَّ الشَّيْطَانَ عَرَضَ لِي لِيُفْسِدَ عَلِيَّ الصَّلَاةَ فَأَمْكَنَنِيَ اللَّهُ مِنْهُ فَوَدَعْتُهُ (۱)وَ لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ أُوثِقَهُ إِلَى سَارِيَةٍ (۲)حَتَّى تُصْبِحُوا وَ تَنْظُرُوا إِلَيْهِ أَجْمَعِينَ فَذَكَرْتُ قَوْلَ سُلَيْمَانَ رَبِّ هَبْ لِي مُلْكاً لا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي فَرَدَّهُ اللَّهُ خَاسِئاً خَائِباً أَوْرَدَهُ الْبُخَارِيُّ وَ مُسْلِمٌ فِي الصَّحِيحَيْنِ انْتَهَى.(۳)

و قال الرازی أجاب القائلون بأن الشیطان استولی علی مملکته معناه أن یعطیه الله ملکا لا یقدر الشیاطین أن یقوموا مقامه و یسلبونه منه ثم قال بعد ما ذکر بعض الأجوبه السابقه الثالث أن الاحتراز عن طیبات الدنیا مع القدره علیها أشق من الاحتراز عنها حال عدم القدره علیها فکأنه قال یا إلهی أعطنی مملکه فائقه علی ممالک البشر بالکلیه حتی أحترز عنها مع القدره علیها لیصیر ثوابی أکمل و أفضل.

الرابع من الناس من یقول الاحتراز عن لذات الدنیا عسر صعب لأن هذه اللذات حاضره و سعادات الآخره نسیئه و النقد یصعب بیعه بالنسیئه فقال سلیمان أعطنی یا رب مملکه تکون أعظم الممالک الممکنه للبشر حتی أنی أبقی مع تلک القدره الکامله فی غایه الاحتراز لیظهر للخلق أن حصول الدنیا لا یمنع من خدمه المولی (۴)انتهی.

و ذکر البیضاوی وجها آخر و هو أن المعنی لا ینبغی لأحد من بعدی لعظمته کقولک لفلان ما لیس لأحد من الفضل و المال علی إراده وصف الملک بالعظمه لا أن لا یعطی أحد مثله. (۵)

أقول: بعد ثبوت عصمه الأنبیاء و جلالتهم لا بد من حمل ما صدر عنهم علی محمل صحیح مجملا و إن لم یتعین فی نظرنا و ما ذکر من الوجوه محتمله و إن کان بعضها لا یخلو من بعد و ما ذکره الطبرسی أولا أظهر الوجوه (۶)و یمکن أن یقال المنع عن غیره

۱- أی فترکته.

۲- الساریه: الأسطوانه.

۳- مجمع البیان ۸: ۴۷۶- ۴۷۷.

۴- مفاتیح الغیب ۷: ۱۳۷.

۵- أنوار التنزیل ۲: ۳۴۶.

۶- و یحتمل وجه آخر و هو أنّه سأل اللّه أن یعطیه ملکا کذلک حتّی یشکر علیه فیستحق بذلک زیاده الثواب و ارتقاء الرتبه، کما شکر ذلک بعد ما اعطاه اللّه فی قوله: «رَبِّ أَوْزِعْنِی أَنْ أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتِی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلی والِدَیَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صالِحاً تَرْضاهُ وَ أَدْخِلْنِی بِرَحْمَتِکَ فِی عِبادِکَ الصَّالِحِینَ» و لعله انسب الوجوه، و لا یوجب منقصه، و لیست فیه ضنه و لا شح.

لم یکن علی وجه الضنه بل علی وجه الشفقه لأن ملك الدنیا فی نظرهم خسیس دنی لا یلیق بالمقربین قربه و لما رأی صلاح زمانه فی ذلک سأله اضطرارا و منعه عن غیره إشفاقا علیهم أو یقال إن کلامه مخصوص بمن عدا الأنبیاء و الأوصیاء و هو قریب من الثانی و یحتمل وجوها أخر ترکناها مخافه الإطناب.

**[ترجمه]قرب الأسناد: محمد بن عبدالحمید به نقل از أبو جملیه گفته است: در مورد این سخن سلیمان «هَب لی مُلکاً لا ینبغی لأحد مِن بعدی إنّک أنت الوهّاب» از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا آنچه سلیمان از خدا خواسته به او بخشیده شده است؟ فرمود: بله، و بعد از سلیمان قدرت غلبه بر شیطان به هیچ کس به اندازه پیامبر صلی الله علیه وآله داده نشده است، پس پیامبر گلوی شیطان را به ستونی فشار داد

ص: ۸۷

تا جایی که با زبانش دست پیامبر را لمس کرد. آن‌گاه پیامبر فرمود: اگر آنچه سلیمان در خواست کرده اتفاق نمی‌افتاد، او را به شما نشان می‌دادم. - . قرب الأسناد : ۸۱ -

تذییل: طبرسی، خداوند روانش را مقدّس گرداند، گفته است: در مورد درخواست سلیمان سؤال پرسیده می‌شود و این گونه پاسخ داده می‌شود: درخواست مطرح شده از سوی سلیمان، بُخل و رقابت می‌طلبد چرا که او راضی نشد تنها درخواست فرمانروایی کند، بلکه اضافه برآن خواست که دیگران از نعمت فرمانروایی محروم باشند؛ و من (طبرسی) این سؤال را به چند شیوه پاسخ می‌دهم: نخست اینکه پیامبران چیزی را درخواست نمی‌کنند مگر آنکه اجازه درخواست آن چیز به آنان داده شده باشد، و رواست اگر خداوند متعال سلیمان را آگاه کرده باشد که اگر درخواست فرمانروایی و مُلکی کند که دیگران صاحبش نباشند، برای او در رسیدگی کردن به امور دین و شریعت شایسته‌تر است، هم چنین جایز است او را به این امر آگاه کرده باشد که دیگران شایستگی چنین فرمانروایی و ملکی را ندارند، و اگر هریک از ما در دعا کردن به این نکته تصریح کند که:\\"خدایا، بیشترین مال و اموال را در میان مردم زمانه‌ام به من ببخش اگر میدانی که این امر برای من بهتر و شایسته‌تر است\\"، این درخواستِ او نیک و جایز خواهد بود؛ این نظر را جبائی برگزیده است.

دوم: جایز است که سلیمان علیه السلام از خدا برای اثبات نبوّتش درخواست نشانه‌ای کرده باشد که او را از دیگران متمایز سازد و گفته باشد: این فرمانروایی شایسته کسانی نباشد که من به سوی آنان مبعوث می‌شوم؛ و منظور او پیامبرانی نبوده که بعد از او تا روز قیامت مبعوث می‌گردند. آن‌گونه که گفته می‌شود: من بعد از تو از کسی اطاعت نمی‌کنم، یعنی: غیر از تو از کسی اطاعت نمی‌کنم.

سوم: آنچه سیّد مرتضی رحمه الله بیان کرده است: جایز است که سلیمان فرمانروایی و مُلک آخرت و ثواب بهشت را درخواست کرده باشد، و معنای کلام «لا ینبغی لأحدٍ من بعدی» به این صورت باشد: بعد از رسیدن من به فرمانروایی ومُلک، دیگر هیچ کس استحقاق آن را نداشته باشد، از آن جهت که به خاطر قطع تکلیف، شایسته کسی نباشد که عملی انجام دهد که چنین استحقاقی پیدا کند.

و چهارم: سلیمان درخواست معجزه‌ای کرده است که مخصوص او باشد، آن‌گونه که عصا و ید بیضاء مخصوص موسی علیه السلام، شتر مخصوص صالح علیه السلام و قرآن و معراج مخصوص پیامبر صلی الله علیه وآله می‌باشد، و حدیث مرفوعی که از پیامبر صلی الله علیه وآله به

ص: ۸۸

هنگام خواندن نماز روایت شده بر این نظر دلالت دارد، ایشان فرمودند: شیطان بر من نمایان شد تا نمازم را باطل کنم آن‌گاه خداوند مرا بر او چیره گرداند، پس او را ترک کردم و سعی نمودم که او را به ستون ببندم تا همه شما صبح‌گاهان او را ببینید، ولی به یاد این سخن سلیمان افتادم: «ربّ هب لی ملکاً لا ـ ینبغی لأحدٍ من بعدی»، پس خداوند او را رانده شده و نا امید بازگرداند. این حدیث را مسلم و بخاری در صحیحین ذکر کرده‌اند. - . مجمع البیان ۸ : ۴۷۶-۴۷۷ -

رازیّ گفته است: عدّه‌ای سؤال مطرح شده را به این صورت پاسخ می‌دهند که شیطان بر مملکت تحت فرمان سلیمان مستولی شد، بنابراین از خدا درخواست کرد که فرمانروایی و ملکی به او ببخشد که شیاطین نتوانند در جایگاه او قرار گیرند و یا آن مُلک را از او سلب کنند، رازیّ سپس بعد از ذکر برخی از جوابهایی که ذکر آنها گذشت گفته است: دوری جستن از لذتهای دنیا با وجود توانایی انجام آنها خیلی سخت‌تر از دوری جستن از آنها به هنگام عدم توانایی است، پس گویا سلیمان گفته است: خداوندا، فرمانروایی و مُلکی به من عطا فرما که به صورت کلّی از فرمانروایی و مُلک بشر برتر باشد تا بتوانم با وجود قدرت برآن از آن کناره بگیرم و ثوابم کاملتر و بهتر باشد. (رازیّ در ادامه گفته است:) برخی از مردم می‌گویند: کناره گرفتن از لذتهای دنیا سخت و دشوار است، چرا که این لذتها حاضر و در دسترس هستند ولی سعادتهای اخروی به آینده موکول شده و نسیه می‌باشند، و فروختن نقد به نسیه بسیار مشکل است، بنابراین سلیمان گفته است: پروردگارا، مملکتی به من عطا فرما که بزرگترین مملکت ممکن برای بشر باشد تا من با وجود قدرت در کسب آن، گوشه گیری و عزلت از دنیا را برگزینم و برای مردم روشن شود که به دست آوردن دنیا مانع خدمت به مولا نمی‌شود. - . مفاتیح الغیب۷ : ۱۳۷ -

و بیضاوی جنبه دیگری را ذکر کرده و گفته معنا به این صورت است: به خاطر عظمت و بزرگی این فرمانروایی، کسی بعد از من شایسته آن نیست، مانند این سخن شما که می‌گویید: فلانی را فضل و مالی است که هیچ کس را نیست، به این منظور که فرمانروایی به عظمت و بزرگی وصف شود نه اینکه به هیچ کس نظیر آن عطا نشود. - . انوارالتنزیل ۲ : ۳۴۶ -

می‌گویم: بعداز اثبات عصمت پیامبران و بزرگواری ایشان ناگزیر باید کلیه اعمالی که از آنان سر زده را به صورت صحیحی تأویل و تفسیر کنیم، اگرچه دلیل چنین اعمالی در نظر ما ثابت شده و معیّن نباشد، و جنبه‌هایی که در تفسیر درخواست سلیمان علیه السلام ذکر شد محتمل هستند، هرچند برخی از آنها دور از معنای واقعی به نظر می‌رسیدند، و نظری که طبرسی در ابتدا ذکر کرد واضح‌ترین جنبه و نظر است، و می‌توان گفت: درخواست سلیمان از خدا مبنی بر منع دیگران از دست یابی به فرمانروایی و مُلک او

ص: ۸۹

نه بر اساس بخل بلكه بر اساس شفقت ودلسوزى بوده است، چرا كه مُلك دنيا به نظر پيامبران بى ارزش وپست بوده و شايسته مقرّبان درگاه الهى نيست، و سليمان به خاطر اينكه خير و صلاح زمان خويش درآن بوده به ناچار براى خود درخواست چنان فرمانروايى و مُلكى كرده و براى ديگران و براساس شفقت و دلسوزى نسبت به آنان درخواست منع آن كرده است؛ يا گفته مى‌شود: درخواست منع اعطاى فرمانروايى و مُلك، براى دشمنان پيامبران و اوصيا بوده است و اين نظر به نظر دوّم طبرسى نزديك است، و احتمال جنبه‌هاى ديگرى نيز وجود دارد كه به خاطر ترس از اطاله كلام از ذكر آنها خوددارى نموديم.

**[ترجمه]

باب ٧ قصه مروره عليه السلام بوادى النمل و تكلمه معها و سائر ما وصل إليه من أصوات الحيوانات

الآيات

النمل: «وَ حُشِرَ لِسُلَيْمانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ الطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ *حَتَّى إِذا أَتَوْا عَلى وادِ النَّمْلِ قالَتْ نَمْلَةٌ يا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَساكِنَكُمْ لا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ* فَتَبَسَّمَ ضاحِكاً مِنْ قَوْلِها وَ قالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلى والِدَيَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صالِحاً تَرْضاهُ وَ أَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبادِكَ الصَّالِحِينَ»(١٧-١٩)

<meta info="- و حشر لسليمان جنوده من الجنّ و الإنس الطير فهم يوزعون * حتّى إذا أتوا على واد النمل قالت نمله يا أيّها النمل ادخلوا مساكنكم لا يحطمنّكم سليمان و جنوده و هم لا يشعرون * فتبسّم ضاحكاَ من قولها و قال ربّ أوزعنى أن أشكر نعمتك الّتى علىّ و على والدىّ و أن أعمل صالحاَ ترضاه و أدخلنى برحمتك فى عبادك الصالحين. - . نمل/ ١٧-١٩ -

{براى سليمان سپاهيانش از جنّ و انس و پرندگان جمع آورى شدند و [براى رژه] دسته دسته گرديدند، تا آن‌گاه كه به وادى مورچگان رسيدند مورچه‌اى [به زبان خويش] گفت: اى مورچگان، به خانه‌هايتان داخل شويد مبادا سليمان و سپاهيانش نديده و ندانسته شما را پايمال كنند، [سليمان] از گفتار او دهن به خنده گشود و گفت: پروردگارا در دلم افكن تا نعمتى را كه به من و پدر و مادرم ارزانى داشته‌اى سپاس بگزارم و به كار شايسته‌اى كه آن را مى‌پسندى بپردازم و مرا به رحمت خويش در ميان بندگان شايسته‌ات داخل كن.}

**[ترجمه]

تفسير

قال الطبرسى رحمه الله: عَلى وادِ النَّمْلِ هو واد بالطائف و قيل بالشام قالَتْ نَمْلَةٌ أى صاحت بصوت خلق الله لها و لما كان الصوت مفهوما لسليمان عليه السلام عبر عنه بالقول و قيل كانت رئيسه النمل لا يَحْطِمَنَّكُمْ أى لا يكسرنكم سُلَيْمانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ بحطمكم و وطئكم فإنهم لو علموا بمكانكم لم يطئوكم و هذا يدل على أن سليمان و جنوده كانوا ركبانا و مشاه على الأرض و لم تحملهم الريح لأن الريح لو حملتهم بين السماء و الأرض لما خافت النمله أن يطئوها بأرجلهم و لعل هذه القصه كانت قبل تسخير الله الريح لسليمان عليه السلام فإن قيل كيف عرفت النمله سليمان و جنوده حتى قالت هذه المقاله قلنا إذا كانت مأموره بطاعته فلا بد أن يخلق الله لها من الفهم ما

تعرف به أمور طاعته و لا یمتنع أن یکون لها من الفهم ما تستدرک به ذلک و قد علمنا أنها تشق ما تجمع من الحبوب بنصفین مخافه أن تصیبه الندی فینبت إلا الکزبره فإنها تکسرها بأربع لأنها تنبت إذا قطعت بنصفین (۱)فمن هداها إلی هذا فإنه یهدیها إلی تمییز ما یحطمها مما لا- یحطمها و قیل إن ذلک کان منها علی سبیل المعجز الخارق للعاده لسلیمان علیه السلام قال ابن عباس فوقف سلیمان علیه السلام بجنوده حتی دخل النمل مساکنه فتبسم ضاحکا من قولها و سبب ضحکه التعجب لأنه رأی ما لا- عهد له به و قیل إنه تبسم بظهور عدله حتی عرفه النمل (۲)و قیل إن الریح أطارت کلامها إلیه من ثلاثه أمیال حتی سمع ذلک فانتهی إلیها و هی تأمر النمل بالمبادره فتبسم من حذرها رَبِّ أَوْزِعْنِی أی ألهمنی. (۳)أقول قال الرازی فی تفسیره رأیت فی بعض الکتب أن تلک النمله إنما أمرت غیرها بالدخول لأنها خافت أنها إذا رأت سلیمان علی جلالته فربما وقعت فی کفران نعمه الله و هو المراد بقوله لا یَحْطِمَنَّکُمْ سُلَیْمانُ فأمرتها بالدخول فی مساکنها لئلا تری تلک النعم فلا تقع فی کفران نعم الله (۴).

**[ترجمه]طبرسی رحمه الله گفته است: «علی واد النمل» منظور از وادی مورچگان، درّه‌ای در طائف است، و گفته شده: درّه... ای در شام است، «قالت نمله» یعنی: مورچه‌ای با صدایی که خدا برایش آفریده بود فریاد زد، و از آنجا که صدا برای سلیمان علیه السلام مفهوم بود از آن به (قول:گفتار) یاد کرده است؛ و گفته شده: آن مورچه رئیس مورچگان بود، «لا یحطمّنکم»یعنی: شمارا در هم نشکند، «سلیمان و جنوده و هم لایشعرون» با در هم شکستن و لگد مال کردن شما، و آنان اگر از مکان شما آگاهی داشته باشند شما را لگد مال نخواهند کرد، و این سخن بر این نکته دلالت می کند که سلیمان و سپاهیانش سواره و پیاده بر زمین راه رفته‌اند و باد آنان را حمل نمی کرده است، چرا که اگر باد آنها را بین آسمان و زمین حمل می کرد مورچه‌ها از اینکه زیر پاهای آنان بمانند و له شوند نمی‌ترسیدند، و شاید این داستان قبل از مسخرّ گردانده شدن باد از سوی خداوند برای سلیمان علیه السلام اتفاق افتاده باشد، و اگر گفته شود: آن مورچه چگونه سلیمان و سپاهیانش را شناخته تا این سخنان را در مورد آنان بگوید؟ می گوییم: اگر آن مورچه مأمور به اطاعت از سلیمان بوده باشد پس ناگزیر باید خداوند درک و فهمی را برای او آفریده باشد که

ص: ۹۰

به وسیله آن امور مربوط به اطاعتش را بشناسد، و مانعی نیز وجود ندارد که آن مورچه دارای حدّی از درک و فهم باشد و آن موضوع را درک کرده باشد، و ما قبلاً- از این مسأله آگاه شده‌ایم که مورچه، دانه‌هایی را که جمع می کند به خاطر ترس از روییده شدن به دو نصف تقسیم می کند به جز دانه گشنیز که آن را به چهار قسمت تقسیم می کند، چرا که اگر دو نصف شود دوباره امکان روییدن آن وجود دارد، بنابراین کسی که مورچه را به فهم چنین موضوعی هدایت می کند او را به تشخیص اینکه چه چیزی باعث نابود شدن و نشدنش می‌شود نیز هدایت می کند؛ و گفته شده: فهم این موضوع از سوی مورچه معجزه خارق العاده‌ای برای سلیمان علیه السلام بوده است، ابن عباس گفته است: پس سلیمان علیه السلام سربازانش را متوقف کرد تا مورچه‌ها وارد خانه‌هایشان شوند سپس به این سخن آنان خندید، و سبب خندیدن سلیمان تعجب و شگفتی او بود، چرا که موضوع بی‌سابقه‌ای را مشاهده کرده بود؛ و گفته شده: سلیمان به دلیل آشکار شدن عدالتش خندید تا جائی که مورچه نیز به این عدالت پی برده بود؛ و گفته شده: باد سخنان مورچه را از فاصله سه مایلی به گوش سلیمان رساند و او بعد از شنیدن صدای مورچه به سراغش رفت و چون مورچه‌های دیگر را به تصمیم گیری و اقدام کردن امر می کرد از حذر و مواظبت او به خنده افتاد، «ربّ أوزعنی» یعنی: پروردگارا، به من الهام کن. - . مجمع البیان ۷ : ۲۱۵ -

می گویم: رازی در تفسیرش گفته است: در یکی از کتابها مشاهده کرده‌ام که آن مورچه، مورچه‌های دیگر را به رفتن داخل لانه‌هایشان امر کرد، چرا که می‌ترسید هنگامی که مورچه‌ها سلیمان را در حالت شکوه و عظمتش ببینند گرفتار کفران نعمت الهی شوند، و منظور از فرموده «لا یحطمنّکم سلیمان» نیز همین مطلب است، پس به آنان دستور داد که وارد لانه‌هایشان شوند تا آن نعمتها را نبینند و گرفتار کفران نعمت الهی نشوند. - . مفاتیح الغیب ۷ : ۳۷۶ -

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

فس، تفسیر القمی وَ حُشِرَ لِسُلَیْمانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ الطَّیْرِ (۵)قَعَدَ عَلَی کُرْسِیِّهِ وَ حَمَلَتْهُ الرِّیحُ (۶)عَلَی وَادِی النَّمْلِ وَ هُوَ وَادٍ یُنْبِتُ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ قَدْ وَکَّلَ اللَّهُ بِهِ النَّمْلَ وَ هُوَ قَوْلُ الصَّادِقِ علیه السلام إِنَّ لِلَّهِ وَادِیاً یُنْبِتُ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ قَدْ حَمَاهُ اللَّهُ بِأَضْعَفِ خَلْقِهِ وَ هُوَ النَّمْلُ لَوْ رَامَتْهُ الْبَخَاتِیُّ (۷)مَا قَدَرَتْ عَلَیْهِ فَلَمَّا انْتَهَی سُلَیْمَانُ إِلَی وَادِی النَّمْلِ فَقَالَتْ نَمْلَةٌ یا أَیُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَساکِنَکُمْ لا یَحْطِمَنَّکُمْ سُلَیْمانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لا

ص: ۹۱

۱- فی المصدر: باربع قطع، لانها تنبت إذا شقت بنصفین.

۲- فی المصدر: تبسم بظهور عدله حیث بلغ عدله فی الظهور مبلغا عرفه النمل.

۳- مجمع البیان ۷: ۲۱۵.

۴- مفاتیح الغیب ۷: ۳۷۶.

۵- فی المصدر: و الطیر فهم یوزعون.

۶- فی المصدر: و حملته الریح فمرت به علی وادی النمل.

۷- فی المصدر: البخاتی من الإبل. قلت: البخاتی جمع البختیه: الإبل الخراسانیه.

يَشْعُرُونَ فَتَبَسَّمَ ضاحِكاً مِنْ قَوْلِها وَ قالَ رَبِّ أَوْزِعْنِی أَنْ أَشْکرَ نِعْمَتَکَ الَّتِی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلی والِدَیَّ إِلَی قَوْلِهِ فِی عِبادِکَ الصَّالِحِینَ

وَ فِی رِوَایَهِ أَبِی الْجَارُودِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی قَوْلِهِ فَهُمْ یُوزَعُونَ قَالَ یُحْبَسُ أَوَّلُهُمْ عَلَی آخِرِهِمْ (۱).

**[ترجمه]تفسیرعلی بن ابراهیم: «وحشر لسلیمان جنوده من الجنّ و الإنس والطیر»: سلیمان بر تختش نشست و باد او را تا وادی مورچگان حمل کرد، از قضا در آن وادی طلا و نقره می‌رویید و خداوند مورچه‌ها را مسؤول آن گردانده بود، امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید: خداوند صاحب وادی و درّه‌ای است که در آن طلا و نقره می‌روید، و مسؤولیت نگهداری آن را بر عهده ضعیف‌ترین مخلوقات خود یعنی مورچه‌ها نهاده است، که اگر شتران خراسانی قصد این وادی کنند توان قدرت یافتن برآن را نخواهند داشت. و هنگامی که سلیمان به وادی مورچه‌ها رسید، یکی از آنها گفت: «یا أیّها النمل ادخلوا مساكنكم لا یحطمنّكم سلیمان و جنوده و هم لا

ص: ۹۱

یشعرون * فتبسّم ضاحكاً من قولها و قال ربّ أوزعنی أن أشكر نعمتك التی أنعمت علیّ و علی والدیّ» تا این فرموده «فی عبادك الصالحین» {ای مورچگان، به خانه‌هایتان داخل شوید مبادا سلیمان و سپاهیانش ندیده و ندانسته شمارا پایمال کنند، [سلیمان] از گفتار او دهان به خنده گشود و گفت: پروردگارا، در دلم افکن تا نعمتی را که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته سپاس بگزارم.} تا این فرموده: {در میان بندگان شایسته‌ات داخل کن}.

و در روایت أبوالجارود از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «فهم یوزعون» نقل شده که فرمود: اوّل و آخر آنها به هم پیوسته و باهم محبوس بودند. - . تفسیر القمی : ۴۷۶-۴۷۸ -

**[ترجمه]

بیان

قال البیضاوی یُوزَعُونَ أی یحبسون بحبس أولهم علی آخرهم لیتلاحقوا (۲).

**[ترجمه]بیضاوی گفته است: «یوزعون» یعنی: اول و آخر آنان با هم محبوس بودند تا باهم باشند. - . انوارالتنزیل۲ : ۱۹۵ -

**[ترجمه]

«۲»

ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام ع، علل الشرائع عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْوَهَّابِ الْقُرَشِیُّ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَصْفَهَانِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَهْرَوَیْهِ الْقَزْوِینِیِّ عَنْ دَاوُدَ بْنِ سُلَیْمَانَ الْغَازِی قَالَ سَمِعْتُ عَلِیَّ بْنَ مُوسَی الرِّضَا علیهما السلام یَقُولُ عَنْ أَبِیهِ مُوسَی

بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليهما السلام فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَتَبَسَّمَ ضاحِكاً مِنْ قَوْلِها قَالَ لَمَّا قَالَتِ النَّمْلَهُ يا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَساكِنَكُمْ لا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمانُ وَ جُنُودُهُ (۳)حَمَلَتِ الرِّيحُ صَوْتَ النَّمْلَهِ إِلَى سُلَيْمَانَ وَ هُوَ مَارٌّ فِي الْهَوَاءِ وَ الرِّيحُ قَدْ حَمَلَتْهُ فَوَقَفَ وَ قَالَ عَلَيَّ بِالنَّمْلَهِ فَلَمَّا أُتِيَ بِهَا قَالَ سُلَيْمَانُ يَا أَيَّتُهَا النَّمْلَهُ أَ مَا عَلِمْتِ أَنِّي نَبِيُّ اللَّهِ وَ أَنِّي لَا أَظْلِمُ أَحَداً قَالَتِ النَّمْلَهُ بَلَى قَالَ سُلَيْمَانُ فَلِمَ حَذَّرْتِنِيهِمْ ظُلْمِي وَ قُلْتِ يا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَساكِنَكُمْ قَالَتِ النَّمْلَهُ خَشِيتُ أَنْ يَنْظُرُوا إِلَى زِينَتِكَ فَيَفْتَتِنُوا بِهَا فَيَبْعُدُوا عَنِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ (۴)ثُمَّ قَالَتِ النَّمْلَهُ أَنْتَ أَكْبَرُ أَمْ أَبُوكَ دَاوُدُ قَالَ سُلَيْمَانُ عليه السلام بَلْ أَبِي دَاوُدُ قَالَتِ النَّمْلَهُ فَلِمَ زِيدَ فِي حُرُوفِ اسْمِكَ حَرْفٌ عَلَى حُرُوفِ اسْمِ أَبِيكَ دَاوُدَ قَالَ سُلَيْمَانُ مَا لِي بِهَذَا عِلْمٌ قَالَتِ النَّمْلَهُ لِأَنَّ أَبَاكَ دَاوُدَ دَاوَى جُرْحَهُ بِوُدٍّ فَسُمِّيَ دَاوُدَ وَ أَنْتَ يَا سُلَيْمَانُ أَرْجُو أَنْ تَلْحَقَ بِأَبِيكَ

۱- تفسير القمّيّ: ۴۷۶ و ۴۷۸.

۲- أنوار التنزيل ۲: ۱۹۵.

۳- في المصدر: و جنوده و هم لا يشعرون.

۴- في نسخه و في العلل: فيعبدون غير اللّه تعالى ذكره. و في العيون: فيبعدون عن ذكر اللّه تعالى.

ثُمَّ قَالَتِ النَّمْلَهُ هَلْ تَدْرِی لِمَ سُخِّرَتْ لَکَ الرِّیحُ مِنْ بَیْنِ سَائِرِ الْمَمْلَکَهِ (۱)قَالَ سُلَیْمَانُ مَا لِی بِهَذَا عِلْمٌ قَالَتِ النَّمْلَهُ یَعْنِی عَزَّ وَ جَلَّ بِذَلِکَ لَوْ سَخَّرْتُ لَکَ جَمِیعَ الْمَمْلَکَهِ کَمَا سَخَّرْتُ لَکَ هَذِهِ الرِّیحَ لَکَانَ زَوَالُهَا مِنْ یَدِکَ کَزَوَالِ الرِّیحِ فَحِینَئِذٍ تَبَسَّمَ ضاحِکاً مِنْ قَوْلِها (۲)

**[ترجمه]عیون أخبار الرضا، علل الشرائع: امام رضا علیه السلام از پدرش موسی بن جعفر و ایشان نیز از امام صادق علیه السلام در مورد این فرموده خداوند متعال « فتبسّم ضاحکاً من قولها» نقل می کند: هنگامی که مورچه گفت: «یا أیّها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنّکم سلیمان و جنوده» {ای مورچگان، به خانه‌هایتان داخل شوید مبادا سلیمان و سپاهیانش ندیده و ندانسته شما را پایمال کنند}، باد صدای او را به سلیمان که در هوا گذر می کرد و توسط باد جا به جا می‌شد رساند، پس ایستاد و گفت: آن مورچه را نزد من بیاورید، هنگامی که آورده شد سلیمان گفت: ای مورچه، آیا می‌دانی که من پیامبر خدا هستم و به هیچ کس ظلم نمی کنم؟ مورچه پاسخ داد: آری، سلیمان گفت: پس چرا سایر مورچه‌ها را از ظلم من برحذر داشتی و گفتی: {ای مورچگان به خانه‌هایتان داخل شوید}؟ مورچه پاسخ داد: ترسیدم که به زینت تو بنگرند و فریفته آن شوند و از ذکر خداوند متعال دور شوند.

سپس مورچه گفت: ای سلیمان تو بزرگتری یا پدرت داوود؟ سلیمان علیه‌السلام گفت: پدرم داوود، مورچه گفت: پس چرا تعداد حروف اسم تو یکی بیشتر اسم پدرت است؟ سلیمان گفت: آگاهی و علمی به این موضوع ندارم، مورچه گفت: چرا که پدرت داوود زخمش را با دوستی و محبت مداوا کرد پس داوود نامیده شد، و تو ای سلیمان، امیدوارم که در این زمینه به پدرت ملحق شوی.

ص: ۹۲

آن گاه گفت: آیا می‌دانی چرا از میان فرمانروایان سایر سرزمینها باد فقط برای تو مسخّر گشته است؟ سلیمان گفت: در این باره علمی ندارم، مورچه گفت: منظور خداوند عزّ و جلّ از این کار این بوده که اگر تمام مملکت و سرزمینها مانند این باد مسخّر فرمان تو گردند، زوال و نابودی آنها مانند زوال و نابودی این باد است؛ در این هنگام سلیمان از این سخن مورچه به خنده افتاد. - . عیون الأخبار : ۲۳۳ ، علل الشرائع : ۳۵ و ۳۶ -

**[ترجمه]

بیان

قال الثعلبی فی تفسیره رأیت فی بعض الکتب و ذکر نحوه و فیه فقالت النمله هل علمت لم سمی أبوک داود فقال لا قالت لأنه داوی جرحه بود هل تدری لم سمیت سلیمان قال لا قالت لأنک سلیم رکنت إلی ما أوتیت لسلامه صدرک و آن لک أن تلحق بأبیک. (۳)

أقول: التعلیل الذی ذکرته النمله یحتمل وجوها من التأویل:

الأول و هو الذی ارتضیته أن المعنی أن أباک لما ارتکب ترک الأولی و صار قلبه مجروحا بذلک فداواه بود الله تعالی و محبته فلذا سمی داود اشتقاقا من الدواء بالود و أنت لما لم ترتکب بعد و أنت سلیم منه سمیت سلیمان فخصوص العلتین للتسمیتین صارتا عله لزیاده اسمک علی اسم أبیک.

ثم لما کان کلامها موهما لکونه من جهه السلامه أفضل من أبیه استدرکت ذلک بأن ما صدر عنه لم یصر سببا لنقصه بل صار سببا لکمال محبته و تمام مودته و أرجو أن تلحق أنت أیضا بأبیک فی ذلک لیکمل محبتک.

الثانی أن المعنی أن أصل الاسم کان داوی جرحه بود و هو أکثر من اسمک و إنما صار بکثره الاستعمال داود ثم دعا له و رجاه بقوله أرجو أن تلحق بأبیک أی فی الکمال و الفضل.

الثالث ما ذکره بعض المعاصرین و هو أن المراد أن هذا الاسم مشتمل علی سلیم

۱- فی نسخه: من بین سائر الملکه قلت: الملکه: الملک. و المملکه: عز الملک و سلطانه و عبیده، ما تحت أمر الملک من البلاد و العباد.

۲- عیون الأخبار: ۲۳۳، علل الشرائع: ۳۵- ۳۶.

۳- الکشف و البیان مخطوط.

أو مأخوذ منه و السليم قد يستعمل فی الجريح كاللديغ تفؤلا بصحته و سلامته أو أنت سليم من المداواه التی حصلت لأبيک فلهذا سميت سليمان فالحرف الزائد للدلاله علی وجود الجرح و كما أن الجرح زائد فی البدن أو النفس عن أصل الخلقه كان فی الاسم حرف زائد للدلاله علی ذلک و فيه معنی لطيف و هو أن هذه الزياده فی الاسم الداله علی الزياده فی المسمی ليست مما يزيد به الاسم و المسمی كمالا بل قد تكون الزياده لغير ذلک.

الرابع ما يفهم مما عنون الصدوق الباب الذی أورد الخبر فيه به (۱)حيث قال باب العله التی من أجلها زيد فی حروف اسم سليمان حرف من حروف اسم أبيه داود فلعله رحمه الله حمل الخبر علی أن المعنی أنک لما كنت سليما أريد أن يشتق لک اسم يشتمل علی السلامه و لما كان أبوک داود داوی جرحه بالود و صار كاملا بذلک أراد الله تعالی أن يكون فی اسمک حرف من حروف اسمه لتلحق به فی الكمال فزيد فيه الألف و ما يلزمه لتمام التركيب و صحته من النون فصار سليمان و إلا لكان السليم كافيا للدلاله علی السلامه فلذا زيد حروف اسمک علی حروف اسم أبيک و لو كان فی الخبر من حروف اسم أبيک كما رأينا فی بعض النسخ كان ألصق بهذا المعنی و قوله أرجو أن تلحق بأبيک أی لتلک الزياده فيدل ضمنا و كنايه علی أنه إنما زيد لذلک و لا يخفی بعده.

**[ترجمه]ثعلبی در تفسيرش گفته است: در يكی از كتابها مشاهده كردم كه مانند اين روايت نقل شده و اين جملات به آن افزوده شده است: مورچه گفت: آيا می‌دانی چرا اسم پدرت داوود است؟ سليمان گفت: خير، مورچه گفت: چرا كه او زخمش را با دوستی و محبت مداوا كرد، و آيا می‌دانی چرا تو نيز سليمان ناميده شده‌ای؟ سليمان گفت: خير، مورچه گفت: چرا كه سالم هستی و به خاطر سلامت قلبت به آنچه به تو وحی شده اعتماد و علاقه پيدا كرده‌ای، زمان آن رسيده كه به پدرت ملحق شوی. - . نسخه خطی الكشف و البيان -

می‌گويم: علّتی كه مورچه ذكر كرده از چند جهت قابل تأويل است:

نخست: و اين نكته‌ای است كه من نيز آن را پذيرفته‌ام و بدين ترتيب است كه: ای سليمان، پدر تو هنگامی كه مرتكب ترک اولی شد و در اثر آن قلبش مجروح گرديد، جراحت قلب خويش را با دوستی و محبت خداوند متعال مداوا كرد و به همين سبب داوود ناميده شد كه مشتقّ از (دواء بالوّد: مداوا با دوستی و محبت) می‌باشد، و تو به خاطر اينكه هرگز مرتكب چنين گناهی نشده و از آن در امان مانندی سليمان ناميده شده‌ای، پس دو علّتی كه تو و پدرت بر اساس آن اسم گذاری شده‌ايد باعث شده كه اسم تو حرفی بيشتر از اسم پدرت داشته باشد.

سپس هنگامی كه سخن مورچه اين ابهام را به وجود می‌آورد كه سليمان به جهت سلامت برتر از پدرش است، درصدد رفع ابهام و تصحيح كلامش برآمد به اين ترتيب كه آنچه از پدرت سر زده باعث نقصان و كمبود نشده است، بلكه سبب به اوج رسيدن محبت و موّدت او شده است، و اميدوارم تو نيز در اين زمينه به پدرت ملحق شوی تا محبتت را كامل كنی.

دوّم: معنا به اين صورت است كه: اسم پدرت در اصل (داوی جرحه بودّ: زخمش را با محبت مداوا می‌كرد) بوده كه حروف آن از حروف اسم تو بيشتر است، و در اثر كثرت استعمال تبديل به داوود شده است، سپس مورچه برای سليمان دعا كرد و با اين سخن او را اميدوار نمود : اميدوارم كه در كمال و فضل به پدرت ملحق شوی.

سوّم: آنچه برخی از مفسران معاصر ذکر کرده‌اند مبنی بر اینکه: مقصود این است که این اسم (سلیمان) مشتمل بر اسم سلیم

ص: ۹۳

یا برگرفته از آن است، و از اسم سلیم برای مجروحی مانند مار گزیده استفاده می‌شود که فال نیکی برای بازگشت صحت و سلامتی او باشد، یا اینکه تو از مداوایی که برای پدرت صورت گرفت در امان هستی بنابراین سلیمان نامیده شده‌ای، پس حرف زائد موجود در اسم برای دلالت بر وجود جراحت و زخم است، و آن‌گونه که زخم، عارضه‌ای زائد بر اصل خلقت در بدن و یا درون انسان است به همان ترتیب حرف زائد اسم نیز برای دلالت بر این نکته است،و معنای لطیفی که در این باره وجود دارد این است که زیادت موجود در اسم که بر زیادت موجود در مسمّی دلالت می‌کند، معنای زیادت کمال در اسم و یا مسمّی نیست، بلکه ممکن است به خاطر اهداف دیگری باشد.

چهارم: آنچه که از عنوان بندی شیخ صدوق برای بابی که حدیث را در آن ذکر کرده فهمیده می‌شود هنگامی که می‌گوید: (باب علّتی که به خاطر آن، حرفی بر حروف اسم سلیمان نسبت به اسم پدرش داوود افزوده شده است)، پس شیخ صدوق رحمه الله حدیث را بر این معنی حمل کرده که: ای سلیمان از آن روی که سالم و در امان بوده‌ای خواسته شده که اسمی بر تو نهاده شود که مشتمل برمعنای سلامت باشد، و به دلیل اینکه پدرت داوود زخمش را با دوستی و محبت مداوا کرد و به وسیله آن کامل شد، خداوند متعال خواست که در حروف اسم تو حرفی از حروف اسم پدرت قرار داشته باشد تا در کمال به او ملحق شوی، پس حرف الف به آن اضافه شد و به خاطر کامل شدن ترکیب و صحت آن حرف نون نیز به آخر افزوده شد و تبدیل به سلیمان گردید، وگرنه اسم سلیم برای دلالت بر سلامت کافی بود، بنابراین حروف اسم تو از حروف اسم پدرت بیشتر شد، و چنانچه در برخی از نسخه‌ها ذکر شد اگر در حدیث به جای عبارت (فی حروف اسم أبیک: در حروف اسم پدرت) از عبارت (مِن حروف اسم أبیک: از حروف اسم پدرت) استفاده می‌شد، بیشتر با این معنا سازگار بود. و کلام (أرجو أن تلحق بأبیک) یعنی: امیدوارم به خاطر آن زیادت به پدرت ملحق شوی، پس به صورت ضمنی و کنایی بر این نکته دلالت می‌کند که این حرف به این منظور بر اسم سلیمان اضافه شده است؛ و بعید بودن آن مخفی نیست.

**[ترجمه]

«۳»

یه، من لا یحضره الفقیه بِإِسْنَادِهِ إِلَی حَفْصِ بْنِ غِیَاثٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ سُلَیْمَانَ بْنَ دَاوُدَ علیه السلام خَرَجَ ذَاتَ یَوْمٍ مَعَ أَصْحَابِهِ لِیَسْتَسْقِیَ فَوَجَدَ نَمْلَةً قَدْ رَفَعَتْ قَائِمَةً مِنْ قَوَائِمِهَا إِلَی السَّمَاءِ وَ هِیَ تَقُولُ اللَّهُمَّ إِنَّا خَلْقٌ مِنْ خَلْقِکَ لَا غِنَی بِنَا عَنْ رِزْقِکَ فَلَا تُهْلِکْنَا بِذُنُوبِ بَنِی آدَمَ فَقَالَ سُلَیْمَانُ علیه السلام لِأَصْحَابِهِ ارْجِعُوا لَقَدْ سُقِیتُمْ بِغَیْرِکُمْ (۲).

أقول: رَوَی الْبُرْسِیُّ فِی مَشَارِقِ الْأَنْوَارِ أَنَّ سُلَیْمَانَ علیه السلام کَانَ سِمَاطُهُ کُلَّ یَوْمٍ سَبْعَةَ أَکْرَارٍ فَخَرَجَتْ دَابَّةٌ مِنْ دَوَابِّ الْبَحْرِ یَوْماً وَ قَالَتْ یَا سُلَیْمَانُ أَضِفْنِی الْیَوْمَ فَأَمَرَ أَنْ یُجْمَعَ لَهَا مِقْدَارُ سِمَاطِهِ شَهْراً فَلَمَّا اجْتَمَعَ ذَلِکَ عَلَی سَاحِلِ الْبَحْرِ وَ صَارَ کَالْجَبَلِ الْعَظِیمِ

ص: ۹۴

۱- فی کتابه العلل.

۲- من لا یحضره الفقیه: ۱۳۸- ۱۳۹.

أَخْرَجَتِ الْحُوتُ رَأْسَهَا وَ ابْتَلَعَتْهُ وَ قَالَتْ يَا سُلَيْمَانُ أَيْنَ تَمَامُ قُوتِيَ الْيَوْمَ هَذَا بَعْضُ قُوتِي فَعَجِبَ سُلَيْمَانُ عليه السلام فَقَالَ لَهَا هَلْ فِي الْبَحْرِ دَابَّةٌ مِثْلُكِ فَقَالَتْ أَلْفُ أُمَّةٍ فَقَالَ سُلَيْمَانُ سُبْحَانَ اللَّهِ الْمَلِكِ الْعَظِيمِ.

وَ رَوَى غَيْرُهُ أَنَّ سُلَيْمَانَ عليه السلام رَأَى عُصْفُوراً يَقُولُ لِعُصْفُورَةٍ لِمَ تَمْنَعِينَ نَفْسَكِ مِنِّي وَ لَوْ شِئْتُ أَخَذْتُ قُبَّةَ سُلَيْمَانَ بِمِنْقَارِي فَأَلْقَيْتُهَا فِي الْبَحْرِ فَتَبَسَّمَ سُلَيْمَانُ عليه السلام مِنْ كَلَامِهِ ثُمَّ دَعَاهُمَا وَ قَالَ لِلْعُصْفُورِ أَ تُطِيقُ أَنْ تَفْعَلَ ذَلِكَ فَقَالَ لَا يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ لَكِنَّ الْمَرْءَ قَدْ يُزَيِّنُ نَفْسَهُ وَ يُعَظِّمُهَا عِنْدَ زَوْجَتِهِ وَ الْمُحِبُّ لَا يُلَامُ عَلَى مَا يَقُولُ فَقَالَ سُلَيْمَانُ عليه السلام لِلْعُصْفُورَةِ لِمَ تَمْنَعِينَهُ مِنْ نَفْسِكِ وَ هُوَ يُحِبُّكِ فَقَالَتْ يَا نَبِيَّ اللَّهِ إِنَّهُ لَيْسَ مُحِبّاً وَ لَكِنَّهُ مُدَّعٍ لِأَنَّهُ يُحِبُّ مَعِي غَيْرِي فَأَثَّرَ كَلَامُ الْعُصْفُورَةِ فِي قَلْبِ سُلَيْمَانَ وَ بَكَى بُكَاءً شَدِيداً وَ احْتَجَبَ عَنِ النَّاسِ أَرْبَعِينَ يَوْماً يَدْعُو اللَّهَ أَنْ يُفَرِّغَ قَلْبَهُ لِمَحَبَّتِهِ وَ أَنْ لَا يُخَالِطَهَا بِمَحَبَّةِ غَيْرِهِ.

وَ رُوِيَ أَنَّهُ عليه السلام سَمِعَ يَوْماً عُصْفُوراً يَقُولُ لِزَوْجَتِهِ ادْنِي مِنِّي حَتَّى أُجَامِعَكِ لَعَلَّ اللَّهَ يَرْزُقُنَا وَلَداً يَذْكُرُ اللَّهَ فَإِنَّا كَبِرْنَا فَتَعَجَّبَ سُلَيْمَانُ مِنْ كَلَامِهِ وَ قَالَ هَذِهِ النِّيَّةُ خَيْرٌ مِنْ مَمْلَكَتِي.

و قال البيضاوى حكى أنه مر ببلبل يتصوت و يترقص فقال يقول إذا أكلت نصف تمره فعلى الدنيا العفاء (۱)و صاحت فاخته فقال إنها تقول ليت الخلق لم يخلقوا. (۲)و قال الزمخشرى روى أن قتاده دخل الكوفه و التف عليه الناس (۳)فقال سلوا عما شئتم و كان أبو حنيفه حاضرا و هو غلام حدث (۴)فقال سلوه عن نمله سليمان أ كانت ذكرا أم أنثى فسألوه فأفحم فقال أبو حنيفه كانت أنثى بدليل قوله تعالى

۱- العفاء: التراب.

۲- أنوار التنزيل ۲: ۱۹۴.

۳- أي تجمعوا.

۴- الحدث: الشاب.

قالَتْ نَمْلَةٌ و ذلك أن النمله مثل الحمامه و الشاه فى وقوعها على الذكر و الأنثى فيميز بينهما بعلامه نحو قولهم حمامه ذكر و حمامه أنثى انتهى. (۱)و قال ابن الحاجب فى بعض تصانيفه إن تأنيث مثل الشاه و النمله و الحمامه من الحيوانات تأنيث لفظى و لذلك كان قول من زعم أن النمله فى قوله تعالى قالَتْ نَمْلَةٌ أنثى لورود تاء التأنيث فى قالت وهما لجواز أن يكون مذكرا فى الحقيقه و ورود تاء التأنيث كورودها فى فعل المؤنث اللفظى و لذا قيل إفحام قتاده خير من جواب أبى حنيفه.

أقول: هذا هو الحق و قد ارتضاه الرضى رضى الله عنه و غيره و الحمد لله الذى فضح من أراد أن يدعى رتبه أمير المؤمنين عليه السلام بهذه البضاعه من العلم و هذا الناصبى الآخر الذى أراد أعوانه إثبات علو شأنه بأنه تكلم فى بدء شبابه بمثل ذلك. (۲)و قال الثعلبى فى تفسيره قال مقاتل كان سليمان عليه السلام جالسا إذ مر به طائر يطوف فقال لجلسائه هل تدرون ما يقول هذا الطائر الذى مر بنا قالوا أنت أعلم فقال سليمان إنه قال لى السلام عليك أيها الملك المتسلط على بنى إسرائيل أعطاك الله سبحانه و تعالى الكرامه و أظهرك على عدوك إنى منطلق إلى فروخى ثم أمر بك الثانيه و إنه سيرجع إلينا الثانيه فانظروا إلى رجوعه قال فنظر القوم طويلا- إذ مر بهم فقال السلام عليك أيها الملك إن شئت أن تأذن لى كيما أكتسب على فروخى حتى يشبوا ثم آتيك فافعل بى ما شئت فأخبرهم سليمان بما قال و أذن له.

و عن كعب قال صاح وَرَشَانٌ (۳)عند سليمان فقال أ تدرون ما تقول قالوا لا- قال فإنها تقول لدوا للموت و ابنوا للخراب و صاحت فاخته فقال تقول ليت الخلق

۱- الكشّاف ۳: ۲۸۰.

۲- و لو كان ما افاد صحيحا لما كان أيضا يدلّ على فضله و كماله، لجواز أن يكون سمع ذلك من غيره فحفظه. كل ذلك لو كان للقضيه واقع فكيف لو كانت من اصلها مختلقه موضوعه.

۳- ورشان بفتح الواو و الراء: نوع من الحمام البرى اكدر اللون فيه بياض فوق ذنبه. و قال الدميرى: هو ساق حر و هو ذكر القمارى.

لم یخلقوا و صاح طاوس عنـده فقال أ تـدرون ما یقول قالوا لا قال فإنه یقول کما تـدین تدان و صاح هدهد عنده فقال إنه یقول من لاـ یرحم لا یرحم و صاح صـرد (۱)عنـده فقـال تقول اسـتغفروا الله یا مـذنبین و صاح طوطی فقال یقول کل حی میت و کل جدیـد بال و صاح خطاف (۲)فقال یقول قـدموا خیرا تجـدوه و هـدرت حمامه فقال تقول سـبحان ربی الأعلی مل ء سـماواته و أرضه و صاح قمری فقال یقول سبحان ربی الأعلی قال و الغراب یدعو علی العشار و الحدأ (۳)یقول کُلُّ شَیْ ءٍ هالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ و القطا (۴)یقول من سکت سلم و الببغاء (۵)و هو طائر أخضر یقول ویل لمن الدنیا همه و الضفدع یقول سبحان ربی القدوس و الباز یقول سبحان ربی و بحمده و الضفدعه تقول سبحان المذکور بکل مکان.

وَ رُوِیَ عَنْ مَکْحُولٍ أَنَّهُ صَاحَ دُرَّاجٌ عِنْـدَ سُـلَیْمَانَ بْنِ دَاوُدَ علیه السـلام فَقَالَ أَ تَدْرُونَ مَا یَقُولُ قَالُوا لَا قَالَ فَإِنَّهُ یَقُولُ الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی (۶)

**[ترجمه]من لا یحضـره الفقیه: با اسـتناد به حفص بن غیاث از امام صادق علیه‌السـلام روایت شـده که فرمود: روزی سـلیمان پسـر داوود علیهماالسـلام با یارانش برای طلب باران خارج شد، پس مورچه‌ای را یافت که یکی از پاهایش را به سوی آسـمان بلنـد کرده بود و می‌گفت: خدونـدا، مـا مخلوقی از مخلوقات تو هستیم، ما از رزق تو بی‌نیاز نیستیم، پس ما را به خاطر گناهان بنی‌آدم هلاک مگردان. آن‌گاه سـلیمان علیه‌السلام به یارانش فرمود: باز گردید که به خاطر شفاعت دیگران سیرآب شدید. - . من لا یحضره الفقیه : ۱۳۸ و ۱۳۹ -

می‌گویم: البرسیّ در کتـاب مشـارق الأنوار روایت کرده است: سـفره غـذای سـلیمان که برای مخلوقات ترتیب می‌داد هر روز هفت کُرّ (نوعی پیمـانه) بود، روزی جـانوری از جـانوران دریـا بیرون آمـد و گفت: ای سـلیمان، امروز مرا نیز اضافه کن، پس سلیمان دسـتور داد که به اندازه یک ماه غذای آن جانور حاضر و جمع شود، و هنگامی که آن مقدار غذا در ساحل دریا جمع و مانند کوهی بزرگ شد

ص: ۹۴

ماهی سرش را بیرون برد و همه آن غذا را بلعید و گفت: ای سلیمان، تمام خوراک امروز کجاست؟ این قسمتی از خوراک من است! سـلیمان تعجب کرد و به او گفت: آیـا در دریـا جـانوری مثل تو هست؟ ماهی گفت: هزار گروه، آن‌گاه سـلیمان گفت: پاک و منزه است خداوند فرمانروای با عظمت. و شخصـی دیگر روایت کرده که سلیمان علیه السلام گنجشک نری را مشاهده کرد که به گنجشـکی مادّه می‌گفت: چرا مرا از خودت منع می‌کنی؟ که اگر تو بخواهی منبر سـلیمان را با منقار خویش گرفته و در دریا می‌افکنم، آن‌گاه سـلیمان از این سـخن او خندیـد، سـپس آن دو را فراخواند و به گنجشک نر گفت: آیا توان انجام کـاری که گفتی را داری؟ خیر ای رسول خـدا، ولی انسان نزد همسـرش خودنمایی می‌کنـد و خود را بزرگ جلوه می‌دهـد، و عاشق به خاطر آنچه می‌گوید سـرزنش نمی‌شود، پس سـلیمان علیه السـلام به گنجشک مادّه گفت: چرا او را از خود منع می... کنی در حـالی کـه دوسـتت دارد؟ جـواب داد: ای پیـامبر خـدا، او عـاشق نیست بلکه مـدّعی است چرا که بـا من دیگران را نیز دوست دارد، و این سـخن گنجشک در قلب سـلیمان تأثیر گذاشت و به شدت شـروع به گریسـتن کرد و چهل روز از دیدگان مردم پنهان شـد در حالی که از خدا می‌خواست قلبش را برای محبّت او خالی گرداند و آن را با محبت دیگران آمیخته نسازد. و روایت شده که روزی سـلیمان علیه السـلام از گنجشـکی شـنید که به همسرش می‌گفت: به من نزدیک شو تا با تو درآمیزم،

امید است که خداوند متعال فرزندی به ما عطا فرماید که ذکر خدا گوید و ما به واسطه او بزرگوار گردیم، پس سلیمان از این سخن او شگفت زده شد و گفت: این نیّت او از مملکت من با خیر و برکت‌تر است. و بیضاوی گفته است: حکایت شده سلیمان بر بلبلی گذر کرد که در حال خواندن و رقص بود، سلیمان گفت: می گوید: بعد از آنکه من نصف خرمایی را خوردم دنیا نابود گردد، و فاخته‌ای فریاد برآورد و سلیمان گفت: می گوید: کاش مخلوقات آفریده نمی‌شدند. - . أنوارالتنزیل۲ : ۱۹۴ -

زمخشری گفته است: روایت شده که قتاده وارد کوفه شد و مردم بر گرد او جمع شدند، پس گفت: آنچه را می‌خواهید طلب کنید، در آن جمع ابوحنیفه که پسر جوانی بود نیز حضور داشت و گفت: از او درباره مورچه سلیمان بپرسید که آیا مذکر بوده یا مونث؟ مردم نیز آن سؤال را از قتاده پرسیدند و او نتوانست پاسخ گوید، آن‌گاه ابو حنیفه گفت: آن مورچه مؤنث بوده است به دلیل این فرموده خداوند متعال:

ص: ۹۵

« قالت نمله»، و لفظ (النمله) مانند (الحمامه) و (الشاه) در مورد مذکر و مؤنث استعمال می‌شود و با ذکر علامت بین آنها ازهم تشخیص داده می‌شوند، مانند: (حمامه ذکر: کبوتر نر) و (حمامه أنثی: کبوتر مادّه) . - . الکشّاف ۳ : ۲۸۰ -

و ابن الحاجب در یکی از تألیفات خود گفته است: الفاظی مانند (الشاه)، (النمله) و (الحمامه) مؤنث لفظی هستند، بنابراین سخن کسانی که گمان می کنند در این فرموده خداوند، «قالت نمله» به خاطر تای تأنیث (قالت) مؤنث است توّهمی بیش نیست، چرا که جایز است در حقیقت مذکر باشد و تای تأنیث فعل به خاطر مطابقت با فاعل مؤنث لفظی است، و به همین سبب گفته شده که جواب ندادن قتاده بهتر از جواب ابوحنیفه بوده است.

می گویم: این نظر مطابق با حقیقت است و رضیّ رضی الله عنه و دیگران نیز آن را پذیرفته‌اند، و سپاس خداوندی را که رسوا گرداند آن کسی را که با این میزان از دانش و آگاهی می‌خواست مدّعی رتبه و مرتبت امیر مؤمنان علیه السلام شود، هم چنین رسوا گرداند این ناصبّی دیگر را که یارانش قصد داشتند به خاطر گفتن چنین چیزهایی در آغاز جوانی بلندی، شأن و مقام او را اثبات کنند.

الثعلبی در تفسیرش گوید: مقاتل گفته است: سلیمان علیه السلام نشسته بود که پرنده‌ای بر او گذر کرد و به چرخیدن در اطراف او پرداخت، پس به همراهانش گفت: آیا کلام این پرنده‌ای که بر ما گذر کرد را می‌فهمید؟ گفتند: تو آگاه‌تری، سلیمان گفت: او به من گفت: سلام بر تو ای فرمانروای چیره ومسلّط بر بنی اسرائیل، خداوند منزه و متعال به تو کرامت و بزرگواری عطا فرماید و تو را بر دشمنانت پیروز گرداند، من به سوی جوجه‌هایم می‌روم سپس برمی گردم و دوباره بر شما گذر خواهم کرد؛ (سلیمان در ادامه گفت:) آن پرنده برای بار دوم به سوی ما باز خواهد گشت پس شیوه بازگشت او را بنگرید، و آن قوم مدتی طولانی به نگریستن مشغول بودند که آن پرنده برآنان گذر کرد و گفت: سلام بر تو ای فرمانروا، اگر خواستی به من اجازه ده که غذایی برای جوجه‌هایم به‌دست آورم تا رشد کنند سپس سراغ تو می‌آیم و هر گونه که اراده کردی با من رفتار کن، و سلیمان همراهان خود را از آنچه آن پرنده گفته بود آگاه کرد و به او اجازه داد که برود.

و از کعب روایت شده که گفت: پرنده وَرشان- نوعی کبوتر صحرایی و تیره رنگ که روی دُمش سفید است- نزد سلیمان آهنگ بلندی سر داد، سلیمان گفت: آیا می‌دانید چه می گوید؟ گفتند: خیر، گفت: می گوید ساخته شوید برای مرگ و بسازید برای ویران شدن. فاخته‌ای فریاد برآورد، سلیمان گفت: می گوید ای کاش مخلوقات آفریده نمی‌شدند.

ص: ۹۶

طاووس بانگ برآورد و سلیمان گفت: آیا می‌دانید چه می گوید؟ گفتند: خیر، گفت: می گوید آن گونه که در مورد دیگران قضاوت می کنی در مورد تو قضاوت می‌شود. هُدهُد صدایی سر داد و سلیمان گفت: می گوید آن کس که به دیگران رحم نکند به او رحم نمی‌شود. صُرد- نوعی پرنده با سری بزرگ شکمی سفید و پشتی سبز- آهنگ برآورد و سلیمان گفت: می... گوید ای گناهکاران طلب بخشش کنید، طوطی شروع به خواندن کرد وسلیمان گفت: می گوید هر موجود زنده‌ای می‌میرد و هر چیز جدیدی کهنه می‌شود،

پرستو آهنگی سر داد و سلیمان گفت: می گوید خیر و نیکی پیش بفرستید که آن را باز خواهید یافت، کبوتری آواز خواند و سلیمان گفت: پروردگار والاـ شأن من به اندازه فضای بین آسمانها و زمین پاک و منزّه است، قمری آواز سر داد و سلیمان گفت: می گوید پاک و منزّه است پروردگار والا شأن من؛ و کلاغ، عشّار- کسی که ده یک اموال می گیرد-را نفرین می کند، مرغ موش گیر می گوید: هرچیزی به جز خداوند از بین رفتنی است، مرغ سنگخواره می گوید: آن که سکوت کند درامان می... ماند، طوطی می گوید: وای برآنکه دنیا همّ و غم اوست، قورباغه می گوید: پاک ومنزه است پروردگارِ به دور از عیب و نقص من، و باز شکاری می گوید: پاک ومنزّه است پروردگار من و سپاس وستایش مخصوص اوست، و قورباغه‌ای (مادّه) می گوید: پاک ومنزه است خداوندی که در هر مکانی ذکر و یاد می‌شود. و از مکحول روایت شده که جوجه تیغی صدایی نزد سلیمان علیه السلام سر داد و ایشان فرمود: آیا می‌دانید چه می گوید؟ گفتند: خیر، فرمود: می گوید خداوند رحمان بر عرش چیره و مستولی شده است. - . نسخه خطی الکشف و البیان -

**[ترجمه]

«۴»

دَعَوَاتُ الرَّاوَنْدِيِّ، ذَكَرُوا أَنَّ سُلَيْمَانَ علیه السلام كَانَ جَالِساً عَلَى شَاطِئِ بَحْرٍ فَبَصُرَ بِنَمْلَةٍ تَحْمِلُ حَبَّةَ قَمْحٍ تَذْهَبُ بِهَا نَحْوَ الْبَحْرِ فَجَعَلَ سُلَيْمَانُ يَنْظُرُ إِلَيْهَا حَتَّى بَلَغَتِ الْمَاءَ فَإِذَا بِضِفْدِعٍ قَدْ أَخْرَجَتْ رَأْسَهَا مِنَ الْمَاءِ فَفَتَحَتْ فَاهَا فَدَخَلَتِ النَّمْلَةُ فَاهَا وَ غَاصَتِ الضِّفْدِعَةُ فِي الْبَحْرِ سَاعَةً طَوِيلَةً وَ سُلَيْمَانُ يَتَفَكَّرُ فِي ذَلِكَ مُتَعَجِّباً ثُمَّ إِنَّهَا خَرَجَتْ مِنَ

ص: ۹۷

۱- صرد بالضم فسكون: طائر ضخم الرأس أبيض البطن، اخضر الظهر.

۲- الخطاف بالفتح: طائر طويل الجناحين، قصير الرجلين، اسود اللون، و يسمى فى بر الشام بالخطف. قال الدميرى: و يسمى

زوار الهند و هو من الطيور القواطع الى الناس تقطع البلاد البعيده اليهم رغبه فى القرب منهم. قلت: يقال له بالفارسيه: پرستو.

۳- جمع الحداه بالكسر: طائر من الجوارح، و العامّه تسميه الحديه. قيل: يقال له بالفارسيه: موش گير.

۴- جمع القطاه: طائر فى حجم الحمام قيل: طائر يقال له بالفارسيه: سنگ اشكنك.

۵- الببغاء: طائر يسمع كلام الناس فيعيده، قال الدميرى: هو المسمى بالدره، و هو الطوطى.

۶- الكشف و البيان مخطوط.

الْمَاءِ وَ فَتَحَتْ فَاهَا فَخَرَجَتِ النَّمْلَهُ مِنْ فِيهَا وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهَا الْحَبَّهُ فَدَعَاهَا سُلَيْمَانُ علیه السلام وَ سَأَلَهَا عَنْ حَالِهَا وَ شَأْنِهَا وَ أَيْنَ كَانَتْ فَقَالَتْ يَا نَبِيَّ اللَّهِ إِنَّ فِي قَعْرِ هَذَا الْبَحْرِ الَّذِي تَرَاهُ صَخْرَهً مُجَوَّفَهً وَ فِي جَوْفِهَا دُودَهٌ عَمْيَاءُ وَ قَدْ خَلَقَهَا اللَّهُ تَعَالَى هُنَالِكَ فَلَا تَقْدِرُ أَنْ تَخْرُجَ مِنْهَا لِطَلَبِ مَعَاشِهَا وَ قَدْ وَكَّلَنِيَ اللَّهُ بِرِزْقِهَا فَأَنَا أَحْمِلُ رِزْقَهَا وَ سَخَّرَ اللَّهُ هَذِهِ الضِّفْدِعَهَ لِتَحْمِلَنِي فَلَا يَضُرُّنِي الْمَاءُ فِي فِيهَا وَ تَضَعُ فَاهَا عَلَى ثَقْبِ الصَّخْرَهِ وَ أَدْخُلُهَا ثُمَّ إِذَا أَوْصَلْتُ رِزْقَهَا إِلَيْهَا خَرَجْتُ مِنْ ثَقْبِ الصَّخْرَهِ إِلَى فِيهَا فَتُخْرِجُنِي مِنَ الْبَحْرِ قَالَ سُلَيْمَانُ علیه السلام وَ هَلْ سَمِعْتِ لَهَا مِنْ تَسْبِيحَهٍ قَالَتْ نَعَمْ تَقُولُ يَا مَنْ لَا يَنْسَانِي فِي جَوْفِ هَذِهِ الصَّخْرَه تَحْتَ هَذِهِ اللُّجَّهِ بِرِزْقِكَ لَا تَنْسَ عِبَادَكَ الْمُؤْمِنِينَ بِرَحْمَتِكَ (۱).

**[ترجمه]دعوات الراوندی: ذکر شده که سلیمان علیه السلام بر ساحل دریایی نشسته بود، پس مورچه‌ای دید که دانه گندمی حمل می‌کرد و آن را به سوی دریا می‌برد، و سلیمان به او نگاه می‌کرد تا به آب رسید، ناگهان قورباغه‌ای سر از آب بیرون آورد و دهانش را باز کرد و مورچه وارد دهان او شد، قورباغه مدت زمانی طولانی به اعماق دریا فرو رفت و سلیمان با شگفتی به این حادثه فکر می‌کرد، سپس قورباغه از آب بیرون آمد و

ص: ۹۷

دهانش را باز کرد و مورچه از آن خارج شد ولی دانه گندم را همراه نداشت، پس سلیمان علیه السلام آن مورچه را فراخواند و از او در مورد حال و وضعیتش و اینکه کجا بوده سؤال پرسید، مورچه گفت: ای پیامبر خدا، در قعر این دریایی که تو می‌بینی صخره‌ای تو خالی وجود دارد که درون آن کرم نابینایی زندگی می‌کند که خداوند متعال او را آنجا آفریده و توان خارج شدن و به دست آوردن روزی خود را ندارد، پس خداوند مرا مسؤول رزق و روزی او قرار داده است، پس من روزیش را حمل می‌کنم و این قورباغه مسخّرگشته تا مرا به دهان گیرد و آب دریا هیچ گونه ضرری به من نرسانَد، آن‌گاه قورباغه دهانش را بر سوراخ صخره می‌گذارد و من وارد آن می‌شوم، و بعد از آنکه رزق کرم را به او رساندم از سوراخ صخره وارد دهان قورباغه می‌شوم و او نیز مرا از دریا خارج می‌سازد، سلیمان علیه السلام به مورچه گفت: و آیا ذکر وتسبیحی از آن کرم شنیدی؟ گفت: بله، می‌گفت: ای کسی که مرا در دل این صخره و زیر این دریای گود فراموش نمی‌کنی و رزق و روزی‌ات را به من می‌رسانی، بندگان مؤمن خویش را فراموش مکن و آنان را مورد مرحمت خویش قرار ده. - نسخه خطی دعوات الراوندی -

**[ترجمه]

باب ۸ تفسير قوله تعالى فَطَفِقَ مَسْحاً بِالسُّوقِ وَ الْأَعْناقِ و قوله عز و جل وَ أَلْقَيْنا عَلى كُرْسِيِّهِ جَسَداً ثُمَّ أَناب

الآيات

ص: «وَ وَهَبْنا لِداوُدَ سُلَيْمانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ* إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِناتُ الْجِيادُ* فَقالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوارَتْ بِالْحِجابِ* رُدُّوها عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحاً بِالسُّوقِ وَ الْأَعْناقِ *وَ لَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمانَ وَ أَلْقَيْنا عَلى كُرْسِيِّهِ جَسَداً ثُمَّ أَنابَ»(۳۰-۳۴)

<meta info="- و وهبنا لداود سليمان نعم العبد إنّه أوّاب * إذ عرض عليه بالعشيّ الصافنات الجياد * فقال إنّي أحببت حبّ الخير عن ذكر ربّي حتّى توارت بالحجاب * ردّوها عليّ فطفق مسحاً بالسوق و الأعناق * و لقد فتنّا سليمان و ألقينا على كرسيّه جسداً ثمّ أناب. - . ص / ۳۴-۳۰ -

{و سليمان را به داوود بخشيديم، چه نيكو بنده‌ای، به راستی او توبه كار [و ستايشگر] بود، هنگامی كه [طرف] غروب اسب‌های اصيل را بر او عرضه كردند، [سليمان] گفت: واقعاً من دوستی اسبان را بر ياد پروردگارم ترجيح دادم تا [هنگام نماز فرا رسيد و خورشيد] در پس حجاب ظلمت شد، [گفت اسبها] را نزد من بياوريد، پس شروع كرد به دست كشيدن بر ساقها و گردن آنها [و سرانجام وقف كردن آنها در راه خدا]، و قطعاً سليمان را آزموديم و بر تخت او جسدی بيافكنديم پس به توبه باز آمد.}

**[ترجمه]

تفسير

قال الطبرسي رحمه الله: نِعْمَ الْعَبْدُ أي سليمان إِنَّهُ أَوّٰابٌ أي رجاع إلى الله تعالى في أموره ابتغاء مرضاته إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ متعلق بنعم أو بِاذْكُرِ المقدر بِالْعَشِيِّ أي بعد زوال الشمس حُبَّ الْخَيْرِ أي الخيل أو المال عَنْ ذِكْرِ رَبِّي أي آثرته على ذكر ربي (٢).

**[ترجمه]طبرسی رحمه الله گفته است: مقصود خداوند از «نِعم العَبد» سليمان است، «إنّه أوّاب» يعنی: سليمان به خاطر كسب رضايت خداوند متعال، در امورش بسيار بازگردانده به درگاه او بود، «إذ عرض عليه» اين جمله متعلّق به (نِعم) يا فعل (أُذكر: ياد كن) می‌باشد كه محذوف است،«بالعشيّ» يعنی: بعد از زوال خورشيد، «حبّ الخير» يعنی دوست داشتن خيل اسبها يا اموال، «عن ذكر ربّي» يعنی: آن را بر ذكر و ياد پروردگار ترجيح دادم. - . مجمع البيان ۸ : ۳۷۴ و۳۷۵ -

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

فس، تفسير القمي قَالَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ فِي قَوْلِهِ وَ وَهَبْنا لِداوُدَ سُلَيْمانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوّٰابٌ إِلَى قَوْلِهِ حَتّٰى تَوارَتْ بِالْحِجابِ وَ ذَلِكَ أَنَّ سُلَيْمَانَ عليه السلام كَانَ يُحِبُّ الْخَيْلَ

ص: ۹۸

۱- دعوات الراوندیّ مخطوط.

۲- مجمع البيان ۸: ۳۷۴ و ۳۷۵.

وَ يَسْتَعْرِضُهَا فَعُرِضَتْ عَلَيْهِ يَوْماً إِلَى أَنْ غَابَتِ الشَّمْسُ وَ فَاتَتْهُ صَلَاةُ الْعَصْرِ فَاغْتَمَّ مِنْ ذَلِكَ غَمّاً شَدِيداً فَدَعَا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَرُدَّ عَلَيْهِ الشَّمْسَ حَتَّى يُصَلِّيَ الْعَصْرَ فَرَدَّ اللَّهُ سُبْحَانَهُ عَلَيْهِ الشَّمْسَ إِلَى وَقْتِ صَلَاةِ الْعَصْرِ حَتَّى صَلَّاهَا ثُمَّ دَعَا بِالْخَيْلِ فَأَقْبَلَ يَضْرِبُ أَعْنَاقَهَا وَ سُوقَهَا بِالسَّيْفِ حَتَّى قَتَلَهَا كُلَّهَا وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّ اسْمُهُ رُدُّوها عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحاً بِالسُّوقِ وَ الْأَعْناقِ وَ لَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمانَ وَ أَلْقَيْنا عَلى كُرْسِيِّهِ جَسَداً ثُمَّ أَنابَ إِلَى قَوْلِهِ إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ وَ هُوَ أَنَّ سُلَيْمَانَ لَمَّا تَزَوَّجَ بِالْيَمَانِيَّهِ وُلِدَ مِنْهَا ابْنٌ وَ كَانَ يُحِبُّهُ فَنَزَلَ مَلَكُ الْمَوْتِ عَلَى سُلَيْمَانَ وَ كَانَ كَثِيراً مَا يَنْزِلُ عَلَيْهِ فَنَظَرَ إِلَى ابْنِهِ نَظَراً حَدِيداً فَفَزِعَ سُلَيْمَانُ مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ لِأُمِّهِ إِنَّ مَلَكَ الْمَوْتِ نَظَرَ إِلَى ابْنِي نَظْرَةً أَظُنُّهُ قَدْ أُمِرَ بِقَبْضِ رُوحِهِ فَقَالَ لِلْجِنِّ وَ الشَّيَاطِينِ هَلْ لَكُمْ حِيلَةٌ فِي أَنْ تُفِرُّوهُ مِنَ الْمَوْتِ فَقَالَ وَاحِدٌ مِنْهُمْ أَنَا أَضَعُهُ تَحْتَ عَيْنِ الشَّمْسِ فِي الْمَشْرِقِ فَقَالَ سُلَيْمَانُ إِنَّ مَلَكَ الْمَوْتِ يُخْرِجُ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ فَقَالَ وَاحِدٌ مِنْهُمْ أَنَا أَضَعُهُ فِي الْأَرَضِينَ السَّابِعَهِ (۱)فَقَالَ إِنَّ مَلَكَ الْمَوْتِ يَبْلُغُ ذَلِكَ فَقَالَ آخَرُ أَنَا أَضَعُهُ فِي السَّحَابِ وَ الْهَوَاءِ (۲)فَرَفَعَهُ وَ وَضَعَهُ فِي السَّحَابِ فَجَاءَ مَلَكُ الْمَوْتِ فَقَبَضَ رُوحَهُ فِي السَّحَابِ فَوَقَعَ مَيِّتاً عَلَى كُرْسِيِّ سُلَيْمَانَ فَعَلِمَ أَنَّهُ قَدْ أَخْطَأَ فَحَكَى اللَّهُ ذَلِكَ فِي قَوْلِهِ وَ أَلْقَيْنا عَلى كُرْسِيِّهِ جَسَداً ثُمَّ أَنابَ فَقَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ هَبْ لِي مُلْكاً لا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ فَسَخَّرْنا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخاءً حَيْثُ أَصابَ وَ الرُّخَاءُ اللَّيِّنَهُ وَ الشَّياطِينَ كُلَّ بَنَّاءٍ وَ غَوَّاصٍ أَيْ فِي الْبَحْرِ وَ آخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفادِ يَعْنِي مُقَيَّدِينَ قَدْ شُدَّ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ وَ هُمُ الَّذِينَ عَصَوْا سُلَيْمَانَ عليه السلام حِينَ سَلَبَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مُلْكَهُ وَ قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام جَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مُلْكَ سُلَيْمَانَ عليه السلام فِي خَاتَمِهِ فَكَانَ إِذَا لَبِسَهُ حَضَرَتْهُ الْجِنُّ وَ الْإِنْسُ وَ الشَّيَاطِينُ وَ جَمِيعُ الطَّيْرِ وَ الْوَحْشِ وَ أَطَاعُوهُ فَيَقْعُدُ عَلَى كُرْسِيِّهِ وَ يَبْعَثُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ رِيحاً تَحْمِلُ الْكُرْسِيَّ بِجَمِيعِ مَا عَلَيْهِ مِنَ الشَّيَاطِينِ وَ الطَّيْرِ وَ الْإِنْسِ وَ الدَّوَابِّ وَ الْخَيْلِ فَتَمُرُّ بِهَا فِي الْهَوَاءِ إِلَى مَوْضِعٍ يُرِيدُهُ سُلَيْمَانُ عليه السلام وَ كَانَ يُصَلِّي الْغَدَاةَ

۱- فی المصدر: فی الأرض السابعه.

۲- فی المصدر: فی السحاب فی الهواء.

بِالشَّامِ وَ الظَّهْرَ بِفَارِسَ وَ كَانَ يَأْمُرُ الشَّيَاطِينَ أَنْ يَحْمِلُوا الْحِجَارَهَ مِنْ فَارِسَ يَبِيعُونَهَا بِالشَّامِ فَلَمَّا مَسَحَ أَعْنَاقَ الْخَيْلِ وَ سُوقَهَا بِالسَّيْفِ سَلَبَهُ اللَّهُ مُلْكَهُ وَ كَانَ إِذَا دَخَلَ الْخَلَاءَ دَفَعَ خَاتَمَهُ إِلَى بَعْضِ مَنْ يَخْدُمُهُ فَجَاءَ شَيْطَانٌ فَخَدَعَ خَادِمَهُ وَ أَخَذَ مِنْ يَدِهِ الْخَاتَمَ وَ لَبِسَهُ فَخَرَّتْ عَلَيْهِ (۱)الشَّيَاطِينُ وَ الْجِنُّ وَ الْإِنْسُ وَ الطَّيْرُ وَ الْوَحْشُ وَ خَرَجَ سُلَيْمَانُ علیه السلام فِی طَلَبِ الْخَاتَمِ فَلَمْ يَجِدْهُ فَهَرَبَ وَ مَرَّ عَلَى سَاحِلِ الْبَحْرِ وَ أَنْكَرَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ الشَّيْطَانَ الَّذِی تَصَوَّرَ فِی صُورَهِ سُلَيْمَانَ وَ صَارُوا إِلَى أُمِّهِ فَقَالُوا لَهَا أَ تُنْكِرِينَ مِنْ سُلَيْمَانَ شَيْئاً فَقَالَتْ كَانَ أَبَرَّ النَّاسِ بِی وَ هُوَ الْيَوْمَ يَعْصِينِی (۲)وَ صَارُوا إِلَى جَوَارِيهِ وَ نِسَائِهِ وَ قَالُوا أَ تُنْكِرْنَ مِنْ سُلَيْمَانَ شَيْئاً قُلْنَ لَمْ يَكُنْ يَأْتِينَا فِی الْحَيْضِ وَ هُوَ يَأْتِينَا فِی الْحَيْضِ فَلَمَّا خَافَ الشَّيْطَانُ أَنْ يَفْطُنُوا بِهِ أَلْقَى الْخَاتَمَ فِی الْبَحْرِ فَبَعَثَ اللَّهُ سَمَكَهً فَالْتَقَمَتْهُ وَ هَرَبَ الشَّيْطَانُ فَبَقُوا بَنُو إِسْرَائِيلَ يَطْلُبُونَ سُلَيْمَانَ علیه السلام أَرْبَعِينَ يَوْماً وَ كَانَ سُلَيْمَانُ علیه السلام يَمُرُّ عَلَى سَاحِلِ الْبَحْرِ تَائِباً إِلَى اللَّهِ مِمَّا كَانَ مِنْهُ فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ أَرْبَعِينَ يَوْماً مَرَّ بِصَيَّادٍ يَصِيدُ السَّمَكَ فَقَالَ لَهُ أُعِينُكَ عَلَى أَنْ تُعْطِيَنِی مِنَ السَّمَكِ شَيْئاً قَالَ نَعَمْ فَأَعَانَهُ سُلَيْمَانُ علیه السلام فَلَمَّا اصْطَادَ دَفَعَ إِلَى سُلَيْمَانَ علیه السلام سَمَكَهً فَأَخَذَهَا فَشَقَّ بَطْنَهَا وَ ذَهَبَ يَغْسِلُهَا فَوَجَدَ الْخَاتَمَ فِی بَطْنِهَا فَلَبِسَهُ وَ حَوَتْ (۳)عَلَيْهِ الشَّيَاطِينُ وَ الْجِنُّ وَ الْإِنْسُ وَ الطَّيْرُ وَ الْوُحُوشُ وَ رَجَعَ إِلَى مَا كَانَ وَ طَلَبَ ذَلِكَ الشَّيْطَانَ وَ جُنُودَهُ الَّذِينَ كَانُوا مَعَهُ فَقَيَّدَهُمْ وَ حَبَسَ بَعْضَهُمْ فِی جَوْفِ الْمَاءِ وَ بَعْضَهُمْ فِی جَوْفِ الصَّخْرِ بِأَسَامِی اللَّهِ فَهُمْ مَحْبُوسُونَ مُعَذَّبُونَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ قَالَ وَ لَمَّا رَجَعَ سُلَيْمَانُ إِلَى مُلْكِهِ قَالَ لِآصَفَ بْنِ بَرْخِيَا وَ كَانَ آصَفُ كَاتِبَ سُلَيْمَانَ وَ هُوَ الَّذِی كَانَ عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ قَدْ عَذَرْتُ النَّاسَ بِجَهَالَتِهِمْ فَكَيْفَ أَعْذِرُكَ فَقَالَ لَا تَعْذِرُنِی فَلَقَدْ عَرَفْتُ الْحُوتَ الَّذِی أَخَذَ خَاتَمَكَ (۴)وَ أَبَاهُ وَ أُمَّهُ وَ عَمَّهُ وَ خَالَهُ وَ لَقَدْ قَالَ لِی اكْتُبْ لِی فَقُلْتُ لَهُ إِنَّ قَلَمِی لَا يَجْرِی بِالْجَوْرِ فَقَالَ اجْلِسْ وَ لَا تَكْتُبْ فَكُنْتُ أَجْلِسُ وَ لَا أَكْتُبُ شَيْئاً وَ لَكِنْ أَخْبِرْنِی عَنْكَ يَا سُلَيْمَانُ صِرْتَ تُحِبُّ الْهُدْهُدَ وَ هُوَ أَخَسُّ

۱- فی نسخه: فحوت، و فی أخری: فحشرت.

۲- فی المصدر: و هذا الیوم یبغضنی.

۳- فی المصدر: فخرت علیه.

۴- فی المصدر: قد عرفت الجن الذی أخذ خاتمک. و هو الصحیح.

الطَّیْرِ مُنْتِناً (۱)وَ أَخْبَثُهُ رِیحاً قَالَ إِنَّهُ یُبْصِرُ الْمَاءَ مِنْ وَرَاءِ الصَّفَا الْأَصَمِّ فَقَالَ وَ کَیْفَ یُبْصِرُ الْمَاءَ مِنْ وَرَاءِ الصَّفَا وَ إِنَّمَا یُوَارَی عَنْهُ الْفَخُّ بِکَفٍّ مِنْ تُرَابٍ حَتَّی یَأْخُذُ بِعَقِبِهِ (۲)فَقَالَ سُلَیْمَانُ قِفْ یَا وَقَّافُ إِنَّهُ إِذَا جَاءَ الْقَدَرُ حَالَ دُونَ الْبَصَرِ(۳).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: در مورد آیه «و وَهَبنا لـداود سـلیمان نعم العبـد إنّه أوّاب» تا «حتّی توارت بالحجاب» علی بن ابراهیم چنین گفته است: سلیمان علیه السلام خیل اسبها را دوست می‌داشت

ص: ۹۸

و به تماشـای آنهـا می‌رفت، روزی اسـبها در مقابـل او عرضه شدنـد و این امر به طول انجامیـد تا اینکه خورشـید غروب کرد و هنگـام نماز عصـر گـذشت، به خاطر این مسأله بسـیار غمگین شـد، پس از خداونـد عزّ و جلّ خواست که خورشـید را برای او برگرداند تا نماز عصـرش را به جا آورد، خداوند متعال نیز خورشـید را به هنگام عصـر برگرداند تا سـلیمان نماز عصر را به جا آورد، سـپس خیـل اسـبها را فراخوانـد و با شمشـیر به گردن‌ها و ساق‌های آنها می‌زد تا همه آنها را به قتل رسانـد؛ و این ماجرا مصـداق این فرموده خداونـد متعال است: «ردّوها علیّ فطفق مسحاً بالسوق و الأعناق * و لقـد فتنّا سـلیمان و ألقینا علی کرسیّه جسداً ثمّ أناب» تا این فرموده: «إنّک أنت الوهّاب». و اینکه سلیمان هنگامی که با زن یمانی ازدواج کرد پسری از او متولد شد که بسـیار دوستش می‌داشت، آن‌گاه فرشته مرگ بر سلیمان نازل شد و بسیار بر او نازل می‌شد، و به پسرش نگاه تیزی انداخت که سـلیمان از آن طرز نگاه به وحشت افتاد، پس به مادر پسرش گفت: فرشته مرگ به پسرم نگاهی انداخت، گمان می‌کنم به گرفتـن روح او امر شـده اسـت، آن‌گـاه بـه جنّ و شـیاطین گفت: آیـا شـما حیله‌ای سـراغ داریـد که پسـرم را از چنگـال مرگ برهانید؟ یکی از آنان گفت: من او را در مشـرق زیر خورشـید قرار می‌دهم، سـلیمان گفت: فرشته مرگ از بین مشرق و مغرب خـارج می‌شود، یکی دیگر از آنـان گفت: من او را در طبقه هفتم زمین قرار می‌دهم، سـلیمان گفت: فرشـته مرگ به آنجـا نیز می‌رسد، دیگری گفت: من او را در ابرها و فضا می‌گذارم، پس بلندش کرد و او را در ابرها گذاشت، پس فرشته مرگ آمد و روح پسـر سـلیمان را در میان ابرها گرفت، آن‌گاه به صورت مرده بر تخت سلیمان افتاد و در این هنگام متوجه شد که مرتکب خطا شـده است، و خداوند این مسأاله را در فرموده «و ألقینا علی کرسیّه جسداً ثمّ أناب» {و بر تخت او جسدی بیافکندیم پس به توبه باز آمد} حکایت کرده است، سـپس سـلیمان گفت: « ربّ اغفر لی و هَب لی مالکاً لا ینبغی لأحدٍ من بعدی إنّک أنت الوّهاب* فسـخّرنا له الریـح تجری بأمره رخاءً حیث أصاب» {پروردگارا، مرا ببخش و مُلکی به من ارزانی دار که هیـچ کس را پس از من سـزاوار نباشـد؛ به راسـتی که تـو بسـیار بخشـنده‌ای، پس بـاد را مسـخّر او گردانـدیم که تحت فرمـان او به آرامی و هرجـایی که او می‌خواست جریـان می‌یـافت.} و (رخـاء) یعنی: آرامی و نرمی، (و الشـیاطین کـلّ بنّـاء و غوّاص) غوّاص یعنی: غوطه‌ور در دریا؛ «و آخرین مقرّنین فی‌الأصـفاء» یعنی: به هم پیوسـته که به یدیگر محکم شده‌اند، و آنان همان شـیاطین هستند که هنگام سلب شدن فرمانروایی سلیمان از سوی خداوند از او نافرمانی می‌کردند.

امام صادق علیه السـلام فرمود: خداوند عزّ و جلّ فرمانروایی و مُلک سلیمان علیه السلام را در انگشترش قرار داد، و آن‌گاه که او انگشترش را در دست قرار داد، جنّ و انس و شـیاطین و تمام پرنـدگان و وحوش نزد او حاضـر شدند و از او اطاعت کردند، سپس بر تختش می‌نشست و خداوند متعال باد را می‌فرستاد تا تخت را با تمام چیزهایی که بر آن قرار داشت از جمله شیاطین و پرندگان و انس و جانداران و اسبها حمل کند و آنها را هوایی به آنجایی که سلیمان می‌خواست ببرد، و سلیمان نماز صبح

ص: ۹۹

را در سرزمین شام و نماز عصر را در سرزمین فارس به جا می‌آورد، و شیاطین را امر می‌کرد که سنگ‌ها را از سرزمین فارس برگیرند و در شام بفروشند، ولی هنگامی که گردن اسبها و ساقهایشان را با شمشیر نوازش داد خداوند فرمانروایی و مُلکش را از او باز ستاند؛ یک بار هنگامی که سلیمان قصد رفع حاجت کرد انگشترش را به یکی از خدامتکارانش امانت داد، آن‌گاه شیطان آمد و خدمتکارش را فریب داد و انگشتر را از دستش گرفت و خود آن را به دست کرد، پس شیاطین و جنّ و انس و پرندگان و وحوش بر او فرو آمدند، و سلیمان علیه السلام بعد از رفع حاجت به دنبال انگشترش گشت ولی آن را نیافت، به همین سبب فرار کرد و بر ساحل دریا گذر کرد و بنی اسرائیل شیطان را که در شکل سلیمان برآنان ظاهر گشته بود انکار کردند و به سوی مادر سلیمان رفتند و از او پرسیدند: آیا از اخلاق سلیمان چیزی را زشت می‌شماری؟ گفت: او بهترین مردم نسبت به من بود ولی اکنون مرا نافرمانی می‌کند، سپس آنان به سوی کنیزان و زنان او رفتند و گفتند: آیا اخلاقی از اخلاقهای سلیمان را زشت می‌شمارید؟ گفتند: قبلاً ـ در دوره عادت ماهیانه سراغ ما نمی‌آمد و اکنون می‌آید، آن‌گاه شیطان از ترس اینکه مبادا مردم متوجه شوند و او را بشناسند انگشتر را به دریا انداخت، پس خداوند ماهی‌ای را فرستاد و آن را بلعید و شیطان گریخت، پس بنی اسرائیل چهل روز به دنبال سلیمان علیه السلام می‌گشتند، سلیمان نیز بر ساحل دریا گذر می‌کرد در حالی که از آنچه از او سر زده بود توبه می‌کرد، و بعد از چهل روز هنگامی که بر صیّادی را یاری رساند و بعد از صید، ماهی‌ای به او داد، آن‌گاه شکم ماهی را درید و شروع به شستنش کرد و انگشتری را در آن پیدا کرد، پس انگشتر را به دست کرد و شیاطین و جنّ و انس و پرندگان و وحوش در اطراف او گرد آمدند و به وضعیتی که در آن بود بازگشت، بنابراین آن شیطان و سربازان همراه او را طلب کرد، پس آنان را بست و برخی را در درون آب و برخی دیگر را در درون صخره زندانی کرد، و آنان تا روز قیامت زندانی هستند و عذاب می‌چشند.

(امام صادق علیه السلام در ادامه) گفته است: و آن‌گاه که سلیمان به فرمانروائی‌اش بازگشت به آصف بن برخیا- کاتب سلیمان و کسی که از کتاب آسمانی آگاهی داشت- گفت: عذر مردم را به خاطر نادانی آنان پذیرفتم ولی عذر تو را چگونه بپذیرم؟ آصف گفت: عذر مرا مپذیر، من شیطانی که انگشتر تو را ربود هم چنین پدر و مادر و عمه و خاله او را شناسایی کردم، او به من گفت: برایم بنویس، گفتم: قلم من به نوشتن ظلم جریان نمی‌یابد، گفت: بنشین و چیزی ننویس، پس من می... نشستم و چیزی نمی‌نوشتم، ولی ای سلیمان، مرا از احوال خود آگاه کن، تو هُدهُد را دوست می‌داری در حالی که بی‌ارزش... ترین

ص: ۱۰۰

و بدگوترین پرندگان است، سلیمان گفت: هدهد آب را از پشت کوه سفت و محکم صفا می‌بیند، آصف گفت: و چگونه آب را از پس کوه صفا می‌بینید حال آنکه دام در پسِ مشتی خاک از او پنهان می‌ماند و دمش را می‌گیرد؟ سلیمان گفت: درنگ کن ای درنگ کننده، تقدیر که آمد جلوی دید را می‌گیرد. - . تفسیرالقمی : ۵۶۵-۵۶۸ -

**[ترجمه]

بيان

قوله حتی یأخذ بعقبه أی یأخذ الفخ برجله و فی بعض النسخ بعنقه و فی بعضها رقبته أی یأخذ الفخ أو الصائد رقبته.

و قال الفیروزآبادی الوقاف المتأنی و المحجم عن القتال.

أقول: ما ذکره علی بن إبراهیم فی تأویل تلک الآیات کلها موافقه لروایات المخالفین و إنما أولها علماؤنا علی وجوه أخر

قَالَ الصَّدُوقُ رَحِمَهُ اللَّهُ فِی الْفَقِیهِ، قَالَ زُرَارَهُ وَ الْفُضَیْلُ قُلْنَا لِأَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام أَ رَأَیْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ الصَّلاهَ کانَتْ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ کِتاباً مَوْقُوتاً قَالَ یَعْنِی کِتَاباً مَفْرُوضاً وَ لَیْسَ یَعْنِی وَقْتَ فَوْتِهَا إِنْ جَازَ ذَلِکَ الْوَقْتُ ثُمَّ صَلَّاهَا لَمْ تَکُنْ صَلَاهً مُؤَدَّاهً وَ لَوْ کَانَ ذَلِکَ کَذَلِکَ لَهَلَکَ سُلَیْمَانُ بْنُ دَاوُدَ علیه السلام حِینَ صَلَّاهَا بِغَیْرِ وَقْتِهَا وَ لَکِنَّهُ مَتَی ذَکَرَهَا صَلَّاهَا.

ثم قال رحمه الله إن الجهال من أهل الخلاف یزعمون أن سلیمان علیه السلام اشتغل ذات یوم بعرض الخیل حتی توارت الشمس بالحجاب ثم أمر برد الخیل و أمر بضرب سوقها و أعناقها و قال إنها شغلتنی عن ذکر ربی و لیس کما یقولون جل نبی الله سلیمان علیه السلام عن مثل هذا الفعل لأنه لم یکن للخیل ذنب فیضرب سوقها و أعناقها لأنها لم تعرض نفسها علیه و لم تشغله و إنما عرضت علیه و هی بهائم غیر مکلفه

وَ الصَّحِیحُ فِی ذَلِکَ مَا رُوِیَ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ سُلَیْمَانَ بْنَ دَاوُدَ علیه السلام عُرِضَ عَلَیْهِ ذَاتَ یَوْمٍ بِالْعَشِیِّ الْخَیْلُ فَاشْتَغَلَ بِالنَّظَرِ إِلَیْهَا حَتَّی تَوارَتْ الشَّمْسُ بِالْحِجابِ فَقَالَ لِلْمَلَائِکَهِ رُدُّوا الشَّمْسَ عَلَیَّ حَتَّی أُصَلِّیَ صَلَاتِی فِی وَقْتِهَا فَرَدُّوهَا فَقَامَ فَطَفِقَ مَسْحَ سَاقَیْهِ وَ عُنُقِهِ وَ أَمَرَ أَصْحَابَهُ الَّذِینَ فَاتَتْهُمُ الصَّلَاهُ مَعَهُ بِمِثْلِ ذَلِکَ وَ کَانَ ذَلِکَ وُضُوءَهُمْ

ص: ۱۰۱

۱- فی المصدر: و هو أخس الطیر منبتا.

۲- فی نسخه: حتی یؤخذ بعنقه.

۳- تفسیر القمّیّ: ۵۶۵- ۵۶۸.

لِلصَّلَاهِ ثُمَّ قَامَ فَصَلَّى فَلَمَّا فَرَغَ غَابَتِ الشَّمْسُ وَ طَلَعَتِ النُّجُومُ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ وَهَبْنا لِداوُدَ سُلَيْمانَ إِلَى قَوْلِهِ فَطَفِقَ مَسْحاً بِالسُّوقِ وَ الْأَعْناقِ

و قد أخرجت هذا الحديث مسندا فی کتاب الفوائد انتهی. (۱)و قال الطبرسی رحمه الله الصَّافِناتُ الخیل الواقفه علی ثلاث قوائم الواضعه أطراف السنبک (۲)الرابع علی الأرض الْجِیادُ السریعه المشی الواسعه الخطو قال مقاتل إنه ورث من أبیه ألف فرس و کان أبوه قد أصاب ذلک من العمالقه و قال الکلبی غزا سلیمان دمشق و نصیبین فأصاب ألف فرس و قال الحسن کانت خیلا خرجت من البحر لها أجنحه و قال المراد بالخیر الخیل هنا فإن العرب تسمی الخیل الخیر و قیل معناه حب المال و کان سلیمان علیه السلام قد صلی الصلاه الأولی و قعد علی کرسیه و الخیل تعرض علیه حتی غابت الشمس.

و فی روایات أصحابنا أنه فاته أول الوقت و قال الجبائی لم یفته الفرض و إنما فاته نفل کان یفعله آخر النهار لاشتغاله بالخیل و قیل إن ذکر ربی کنایه عن کتاب التوراه انتهی. (۳)و لنذکر بعض ما ذکر من وجوه التأویل فی تلک الآیات قال السید المرتضی قدس الله روحه ظاهر الآیه لا یدل علی إضافه قبیح إلی النبی و الروایه إذا کانت مخالفه لما تقتضیه الأدله لا یلتفت إلیها لو کانت قویه ظاهره فکیف إذا کانت ضعیفه واهیه و الذی یدل علی ما ذکرناه علی سبیل الجمله أن الله تعالی ابتدأ الآیه بمدحه و الثناء علیه فقال نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ و لیس یجوز أن یثنی علیه بهذا الثناء ثم یتبعه من غیر فصل بإضافه القبیح إلیه و أنه تلهی بعرض الخیل عن فعل المفروض علیه من الصلاه و الذی یقتضیه الظاهر أن حبه للخیل و شغفه بها کان عن إذن ربه و أمره و بتذکیره إیاه لأن الله تعالی قد أمرنا بارتباط الخیل و إعدادها لمحاربه الأعداء فلا ینکر أن یکون سلیمان علیه السلام مأمورا بمثل ذلک انتهی. (۴)

۱- من لا یحضره الفقیه: ۵۳.

۲- السنبک: طرف الحافر.

۳- مجمع البیان ۸: ۴۷۴- ۴۷۵.

۴- تنزیه الأنبیاء: ۹۳.

ثـم اعلم أنهم اختلفـوا فی مرجع الضـمیر فی قـوله تَـوارَتْ بِالْحِجـابِ و قـوله رُدُّوهـا عَلَیَّ إذ یجـوز بحسب ظـاهر اللفـظ إرجـاع الضمیرین إلی الشمس و إن لم یجر لها ذکر بقرینه المقام و لذکر ما له تعلق بها و هو العشی و إلی الخیل و الأول إلی الشمس و الثانی إلی الخیل و بالعکس فقیل بإرجاعهما جمیعا إلی الشمس کما مر فیما رواه الصدوق

وَ رَوَی الطَّبْرِسِیُّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ قَالَ: سَأَلْتُ عَلِیّاً علیه السلام عَنْ هَذِهِ الْآیَهِ فَقَالَ مَا بَلَغَکَ فِیهَا یَا ابْنَ عَبَّاسٍ فَقُلْتُ سَمِعْتُ کَعْباً یَقُولُ اشْتَغَلَ سُلَیْمَانُ بِعَرْضِ الْأَفْرَاسِ حَتَّی فَاتَتْهُ الصَّلَاهُ فَقَالَ رُدُّوهَا عَلَیَّ یَعْنِی الْأَفْرَاسَ وَ کَانَتْ أَرْبَعَهَ عَشَرَ فَأَمَرَ بِضَرْبِ سُوقِهَا وَ أَعْنَاقِهَا بِالسَّیْفِ فَقَتَلَهَا فَسَلَبَهُ اللَّهُ مُلْکَهُ أَرْبَعَهَ عَشَرَ یَوْماً لِأَنَّهُ ظَلَمَ الْخَیْلَ بِقَتْلِهَا فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام کَذَبَ کَعْبٌ لَکِنِ اشْتَغَلَ سُلَیْمَانُ بِعَرْضِ الْأَفْرَاسِ ذَاتَ یَوْمٍ لِأَنَّهُ أَرَادَ جِهَادَ الْعَدُوِّ حَتَّی تَوارَتْ الشَّمْسُ بِالْحِجابِ فَقَالَ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَی لِلْمَلَائِکَهِ الْمُوَکَّلِینَ بِالشَّمْسِ رُدُّوهَا عَلَیَّ فَرُدَّتْ فَصَلَّی الْعَصْرَ فِی وَقْتِهَا وَ إِنَّ أَنْبِیَاءَ اللَّهِ لَا یَظْلِمُونَ وَ لَا یَأْمُرُونَ بِالظُّلْمِ لِأَنَّهُمْ مَعْصُومُونَ مُطَهَّرُونَ(۱).

و قیل بإرجاعهما معا إلی الخیل و فیه وجهان الأول أنه أمر بإجراء الخیل حتی غابت عن بصـره فأمر بردها فمسح سوقها و أعناقها صیانه لها و إکراما لما رأی من حسـنها فمن عاده من عرضت علیه الخیل أن یمر یده علی أعرافها و أعناقها و قوائمها و یمکن أن یکون الغرض من ذلک المسح بیان أن إکرامها و حفظها مما یرغب فیه لکونها من أعظم الأعوان علی دفع العدو أو أنه أراد أن یظهر أنه فی ضبط السیاسه و الملک یتصنع إلی حیث یباشر أکثر الأمور بنفسه أو أنه کان أعلم بأحوال الخیل و أمراضها و عیوبها فکان یمسحها و یمسح سوقها و أعناقها حتی یعلم هل فیها ما یدل علی المرض.

الثـانی أن یکون المسح هاهنا هو الغسـل فإن العرب تسـمی الغسل مسـحا فکأنه لما رأی حسـنها أراد صـیانتها و إکرامها فغسـل قوائمها و أعناقها.

و قیل بإرجاع الأول إلی الشـمس و الثانی إلی الخیل و هـذا یحتمل وجوها الأول ما ذکره السید (۲)رضـی الله عنه أن المراد أنه عرقبها و مسح سوقها و

۱- مجمع البیان ۸: ۴۷۵ مفاتیح الغیب ۷: ۱۳۶.

۲- راجع تنزیه الأنبیاء: ۹۴.

أعناقها بالسيف من حيث شغلته عن النافله (۱)و لم يكن ذلك على سبيل العقوبه لها لكن حتى لا يتشاغل فى المستقبل بها عن الطاعات لأن للإنسان أن يذبح فرسه لأكل لحمه فكيف إذا انضاف إلى ذلك وجه آخر لحسنه. (۲)و قد قيل إنه يجوز أن يكون لما كانت الخيل أعز ماله أراد أن يكفر عن تفريطه فى النافله بذبحها و التصدق بلحمها على المساكين قالوا فلما رأى حسن الخيل و راقته (۳)و أعجبته أراد أن يتقرب إلى الله بالمعجب له الرائق فى عينه و يشهد بصحه هذا المذهب قوله تعالى لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ الثانى أنه مسح سوقها و أعناقها و جعلها مسبله (۴)فى سبيل الله.

الثالث أن يكون قوله حَتَّى تَوارَتْ بِالْحِجابِ بيانا لغايه عرض الخيل و استعادته بها من غير أن يكون فات عنه بسببها شى ء و إنما أمر بردها إكراما لها كما مر و على هذا فقوله أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّی يحتمل وجهين ذكرهما الرازى فى تفسيره. (۵)الأول أن يضمن أحببت معنى فعل يتعدى بعن كأنه قيل أبنت حب الخير عن ذكر ربى و هو التوراه لأن ارتباط الخيل كما أنه فى القرآن ممدوح فكذلك فى التوراه ممدوح.

الثانى أن الإنسان قد يحب شيئا و لكنه لا يحب أن يحبه كالمريض الذى يشتهى ما يضره فى مرضه و أما من أحب شيئا و أحب أن يحبه كان ذلك غايه المحبه فقوله أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ أى أحببت حبى لهذه الخيل ثم قال عَنْ ذِكْرِ رَبِّی بمعنى أن هذه المحبه الشديده إنما حصلت عن ذكر الله و أمره لا عن الشهوه و الهوى و أما الاحتمال الرابع فلم يقل به أحد و إن أمكن توجيهه ببعض الوجوه السابقه فإذا

۱- فى المصدر: عن الطاعه.

۲- فى المصدر: يحسنه.

۳- الروقه فى الخيل: حسن الخلق يعجب الناظر.

۴- من سبل المال: جعله فى سبيل اللّه و الخير.

۵- مفاتيح الغيب ۷: ۱۳۶.

أحطت خبرا بما حكيته لك علمت أنه يمكن تأويلها بوجوه كثيره لا يتضمن شی ء منها إثبات ذنب له عليه السلام.

و أما قوله تعالى وَ لَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمانَ فاختلف العلماء فی فتنته و زلته و الجسد الذی ألقی علی كرسيه علی أقوال.

الأول ما ذكره الرازی عن بعض رواه المخالفين أن سليمان بلغه خبر مدينه فی البحر فخرج إليها بجنوده تحمله الريح فأخذها و قتل ملكها و أخذ بنتا له اسمها جراده من أحسن الناس وجها فاصطفاها لنفسه و أسلمت فأحبها و كانت تبكی علی أبيها فأمر سليمان الشيطان فمثل لها صوره أبيها فكستها مثل كسوته و كانت تذهب إلی تلك الصوره بكره و عشيا مع جواريها يسجدن له فأخبر آصف سليمان بذلك فكسر الصوره و عاقب المرأه ثم خرج وحده إلی بلاده (۱)و فرش الرماد و جلس عليه تائبا إلی الله تعالی و كانت له أم ولد يقال لها أمينه إذا دخل للطهاره أو لإصابه امرأه وضع خاتمه عندها (۲)فوضعه عندها يوما و أتاها الشيطان صاحب البحر علی صوره سليمان و قال يا أمينه خاتمی فتختم به و جلس علی كرسی سليمان فأتاه الطير و الجن و الإنس و تغيرت هيئه سليمان فأتی أمينه لطلب الخاتم فأنكرته فطردته فعرف أن الخطيئه قد أدركته فكان يدور علی البيوت و يتكفف (۳)و إذا قال أنا سليمان حثوا عليه التراب و سبوه ثم أخذ يخدم الصيادين (۴)ينقل لهم السمك فيعطونه كل يوم سمكتين فمكث علی هذه الحاله أربعين يوما عدد ما عبد الوثن فی بيته فأنكر آصف و عظماء بنی إسرائيل حكم الشيطان و سأل آصف نساء سليمان فقلن ما يدع امرأه منا فی دمها و لا يغتسل من جنابه و قيل كان نفذ (۵)حكمه فی كل شی ء إلا فيهن ثم طار الشيطان و قذف الخاتم فی البحر فابتلعته سمكه و وقعت السمكه فی يد سليمان فبقر بطنها فإذا هو بالخاتم فتختم به و وقع ساجدا لله و رجع

۱- هكذا فی النسخ و فيه تصحيف و الصحيح كما فی المصدر: الی فلاه.

۲- فی المصدر زياده و هی: و كان ملكه فی خاتمه.

۳- أی يمد كفه اليهم يستعطی!.

۴- فی المصدر: السماكين. و هو أنسب بما بعده.

۵- فی المصدر: و قيل: بل نفذ حكمه.

إلی ملکه و أخذ ذلک الشیطان فحبسها فی صخره و ألقاها فی البحر فهؤلاء قالوا قوله وَ أَلْقَیْنا عَلی کُرْسِیِّهِ جَسَداً هو جلوس ذلک الشیطان علی کرسیه عقوبه له ثم قال و اعلم أن أهل التحقیق استبعدوا هذا الکلام من وجوه الأول أن الشیطان لو قدر علی أن یتشبه بالصوره و الخلقه بالأنبیاء فحینئذ لا یبقی اعتماد علی شی ء قطعا فلعل هؤلاء الذین رأوهم الناس فی صوره محمد و موسی و عیسی علیهم السلام ما کانوا أولئک بل کانوا شیاطین تشبهوا بهم فی الصوره (۱)و معلوم أن ذلک یبطل الدین بالکلیه.

الثانی أن الشیطان لو قدر علی أن یعامل نبی الله تعالی بمثل هذه المعامله لوجب أن یقدر علی مثلها مع جمیع العلماء و الزهاد و حینئذ وجب أن یقتلهم و یمزق تصانیفهم و یخرب دیارهم.

الثالث کیف یلیق بحکمه الله و إحسانه أن یسلط الشیطان علی أزواج سلیمان (۲)و لا شک أنه قبیح.

الرابع لو قلنا إن سلیمان علیه السلام أذن لتلک المرأه فی عباده تلک الصوره فهذا کفر منه و إن لم یأذن فیه فالذنب علی تلک المرأه فکیف یؤاخذ الله سلیمان علیه السلام بفعل لم یصدر عنه (۳)و قال السید قدس الله روحه أما ما رواه القصاص الجهال فی هذا الباب فلیس مما یذهب علی عاقل بطلانه و أن مثله لا یجوز علی الأنبیاء علیهم السلام و أن النبوه لا تکون فی خاتم یسلبها الجنی و أن الله تعالی لا یمکن الجنی من التمثل بصوره النبی و لا غیر ذلک مما افتروا به علی النبی. (۴)

أقول: ثم ذکر رحمه الله وجوها ذکر الطبرسی رحمه الله علیه مختصرا منها مع غیرها منها أن سلیمان علیه السلام قال یوما فی مجلسه لأطوفن اللیله علی سبعین امرأه تلد کل امرأه منهن غلاما یضرب بالسیف فی سبیل الله و لم یقل إن شاء الله فطاف

۱- فی المصدر هنا زیاده و هی: لاجل الإغواء و الاضلال.

۲- و کیف یجعله فقیرا حتّی یتکفف؟!.

۳- مفاتیح الغیب ۷: ۱۳۶.

۴- تنزیه الأنبیاء: ۹۵.

علیهن فلم تحمل منهن إلا امرأه واحده جاءت بشق ولد

رَوَاهُ أَبُو هُرَیْرَهَ عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: ثُمَّ قَالَ فَوَ الَّذِی نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِیَدِهِ لَوْ قَالَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَجَاهَدُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ فُرْسَاناً.

فالجسد الذی ألقی علی کرسیه کان هذا ثم أناب إلی الله تعالی و فرغ إلی الصلاه (۱)و الدعاء علی وجه الانقطاع إلیه سبحانه و هذا لا یقتضی أنه وقع منه معصیه صغیره و لا کبیره لأنه علیه السلام و إن لم یستثن ذکره (۲)لفظا فلا بد من أن یکون استثناه ضمیرا و اعتقادا إذ لو کان قاطعا للقول بذلک لکان مطلقا لما لا یأمن أن یکون کذبا إلا أنه لما لم یذکر لفظه الاستثناء عوتب علی ذلک من حیث ترک ما هو مندوب إلیه.

و منها ما روی أن الجن و الشیاطین لما ولد لسلیمان علیه السلام ابن قال بعضهم لبعض إن عاش له ولد لنلقین منه ما لقینا من أبیه من البلاء فأشفق علیه السلام منهم علیه فاسترضعه فی المزن و هو السحاب فلم یشعر إلا و قد وضع علی کرسیه میتا تنبیها علی أن الحذر لا ینفع عن القدر و إنما عوتب علیه السلام علی خوفه من الشیاطین عن الشعبی و هو المروی عن أبی عبد الله علیه السلام.

و منها أنه ولد له میت جسد بلا روح فألقی علی سریره عن الجبائی.

و منها أن الجسد المذکور هو جسد سلیمان لمرض امتحنه الله تعالی به و تقدیر الکلام و ألقیناه علی کرسیه جسدا لشده المرض فیکون جسدا منصوبا علی الحال و العرب تقول فی الإنسان إذا کان ضعیفا هو جسد بلا روح و لحم علی وضم (۳)ثُمَّ أَنابَ أی رجع إلی حال الصحه عن أبی مسلم و أما (۴)ما ذکر عن ابن عباس أنه ألقی شیطان اسمه صخر علی کرسیه و کانماردا عظیما لا یقوی علیه جمیع الشیاطین و کان نبی الله سلیمان لا یدخل الکنیف بخاتمه فجاء صخر فی صوره سلیمان حتی أخذ الخاتم من امرأه من نسائه و أقام أربعین یوما فی ملکه و سلیمان هارب و عن مجاهد أن شیطانا اسمه

۱- فی نسخه و فی المصدر: فزع الی الصلاه. ای لجأ إلیها.

۲- فی نسخه و فی المصدر: و ان لم یستثن ذلک.

۳- الوضم: خشبه الجزار التی یقطع علیها اللحم.

۴- جواب أما یأتی بعید هذا و هو قوله: فان جمیع ذلک اه.

آصف قال له سليمان كيف تفتنون الناس قال أرنى خاتمك أخبرك بذلك فلما أعطاه إياه نبذه فى البحر فذهب ملكه و قعد الشيطان على كرسيه و منعه الله تعالى نساء سليمان فلم يقربهن و كان سليمان يستطعم فلا يطعم حتى أعطته امرأته يوما حوتا فشق بطنه فوجد خاتمه فيه فرد الله ملكه (۱)و عن السدى أن اسم ذلك الشيطان خيفيق (۲)و ما ذكر أن السبب فى ذلك أن الله سبحانه أمره أن لا يتزوج فى غير بنى إسرائيل فتزوج من غيرهم و قيل بل السبب فيه أنه وطئ امرأه فى حال الحيض فسال منها الدم فوضع خاتمه و دخل الحمام فجاء الشيطان و أخذه و قيل تزوج امرأه مشركه و لم يستطع أن يكرهها على الإسلام فعبدت الصنم فى داره أربعين يوما فابتلاه الله بحديث الشيطان و الخاتم أربعين يوما و قيل احتجب ثلاثه أيام و لم ينظر فى أمر الناس فابتلى بذلك فإن جميع (۳)ذلك مما لا يعول عليه لأن النبوه لا تكون فى الخاتم و لا يجوز أن يسلبها الله النبى و لا أن يمكن الشيطان من التمثل بصوره النبى و القعود على سريره و الحكم بين عباده و بالله التوفيق (۴).

۱- فى المصدر: فرد اللّه عليه ملكه.

۲- فى المصدر: حيقيق.

۳- جواب لاما.

۴- مجمع البيان ۸: ۴۷۵- ۴۷۶.

**[ترجمه]عبارت (حتّی یأخذ بعقبه) یعنی: تا اینکه دام پایش را می‌گیرد و در بعضی از نسخه‌ها (بعنقه: گردنش) و در برخی دیگر (رقبته) آمده است، یعنی: تا اینکه دام یا صیاد گردنش را می‌گیرد.

و فیروز آبادی گفته است:)الوقّاف) یعنی: تأنّی و تأمّل کننده، و یا روی گرداننده از جنگ.

می‌گویم: تمام آنچه علی بن ابراهیم در تأویل و تفسیر آن آیات ذکر کرده، با روایتهای مخالفان مطابقت دارند، و علمای ما آنها را به صورتهای دیگری تأویل کرده‌اند: شیخ صدوق رحمه الله در الفقیه گفته است: زراره و فضیل گفته‌اند: از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «إنّ الصلاه کانت علی المؤمنین کتاباً موقوتاً» پرسیدیم، ایشان فرمود: (کتاباً موقوتاً) یعنی: (فرض واجب)، و به معنای (فرض زمان دار) نیست که اگر آن زمان بگذرد و نماز گزارده شود پذیرفته نشود، و اگر چنین معنایی صحیح بود به جا آوردن نماز در غیر وقت آن به هلاکت سلیمان می‌انجامید، ولی وقتی نماز قضا شده را به یاد آورد آن را ادا کرد.

شیخ صدوق رحمه الله در ادامه گفته است: افراد ناآگاه از میان مخالفان گمان می‌کنند سلیمان علیه السلام روزی به تماشای اسبها مشغول شد تا اینکه خورشید از دیده‌ها پنهان گشت، سپس دستور داد اسبها را بازگردانند و ساقها و گردن‌های آنها را بزنند، و گفت: این اسبها مرا از ذکر پروردگارم باز داشتند؛ ولی این گونه که می‌گویند نیست، پیامبر خدا سلیمان علیه السلام از انجام چنین کاری بزرگوارتر است، چرا که اسب‌ها گناهی نداشتند تا ساق و گردنشان زده شود و آنها به صورت عمدی خود را بر سلیمان عرضه نکرده بودند و او را از ذکر خدا باز نداشته بودند، بلکه اسبها بر سلیمان عرضه شده بودند و آنها حیواناتی بدون تکلیف هستند.

و روایت صحیح در این باره آنست که از امام صادق علیه السلام نقل شده آن‌گاه که فرمود: روزی به هنگام غروب خیل اسبها بر سلیمان علیه السلام عرضه شدند، پس به تماشای آنها مشغول شد تا اینکه خورشید از دیده‌ها پنهان شد، و به ملائکه گفت: خورشید را برای من باز گردانید تا نمازم را سر وقتش ادا کنم، ملائکه نیز خورشید را باز گرداندند و سلیمان برخاست و شروع به مسح ساقها و گردن خویش کرد و افرادی از یاران خود که نمازشان با او قضا شده بود را نیز به این کار امر کرد، و چنین کاری به منزله وضو گرفتن آنان برای نماز بود،

ص: ۱۰۱

سپس برخاست و نمازش را اقامه کرد، و هنگامی که از نماز فارغ گشت خورشید غروب کرد و ستارگان پدیدار گشتند. و این مصداق فرموده خداوند متعال است: «و وهبنا لداود سلیمان» تا « فطفق مسحاً بالسوق و الأعناق»، و این حدیث را به صورت مستند و با ذکر سند از کتاب الفوائد خارج کرده‌ام. - . من لا یحضره الفقیه : ۵۳ -

و طبرسی رحمه الله گفته است: «الصافنات» یعنی: اسبهایی که می‌توانند روی سه پا بایستند و اطراف سُم پای چهارم را روی زمین بگذارند. «الجیاد» یعنی: اسب‌های تندرو با گامهای بلند، مقاتل گفته است: سلیمان از پدرش هزار اسب به ارث برده بود، و پدرش نیز آنها را از عمالقه به غنیمت گرفته بود؛ والکلبیّ گفته است: سلیمان به جنگ دمشق ونصیبین رفت و هزار اسب

غنیمت گرفت؛ و حسن گفته است: آنها اسبهایی بالدار بودند که از دریا خارج شدند، و گفته است: مقصود از (خیر) در این آیه (خَیل) است، چرا که عربها (خیل) را (خَیر) می‌نامیدند؛ و گفته شده: مقصوداز (خَیل) حبّ مال و ثروت بوده است، و سلیمان علیه السلام نماز عصر را به جا آورده بود و بر تختش نشست و اسب‌ها بر او عرضه شدند تا اینکه خورشید غروب کرد.

و در روایات یاران ما ذکر شده که سلیمان نماز اوّل وقت را از دست داد؛ و جبایی گفته است: نماز فرض را از دست نداد بلکه نماز نافله‌ای که در پایان روز به جا می‌آورد به خاطر مشغول شدن به تماشای اسبها از دست رفت؛ و گفته شده: منظور از (ذِکر ربّی) کتاب تورات است. - . مجمع البیان ۸ : ۴۷۴ و۴۷۵ -

اکنون بعضی از صورتهای تأویل و تفسیر آیات مذکور را ذکر می‌کنیم: سید مرتضی قدّس الله روحه گفته است: ظاهر آیه بر نسبت دادن انجام عملی زشت به پیامبر خدا سلیمان دلالت نمی‌کند، و روایت اگر با دلایل مقتضی مخالف باشد به آن توّجه نمی‌شود هر چند قوی و غالب باشد، اکنون اگر روایت ضعیف و سست باشد وضعیت چگونه است؟!

و آنچه که سخن ما را تأیید می‌کند به صورت مختصر چنین است: خداوند متعال آیه را با مدح و ستایش سلیمان آغازکرده و فرموده است: «نعم العبد إنّه أوّاب» {چه نیکوبنده‌ای، به راستی که او توبه‌کار بود}، و جایز نیست که خداوند سلیمان را به این شیوه مدح کند و سپس بلافاصله انجام عمل زشت را به او نسبت دهد، و اینکه با عرضه شدن اسبها از به جا آوردن نماز واجب غافل شده باشد، وآنچه از ظاهر آیات برمی‌آید این است که دوست داشتن اسبها و شیفته آنان شدن با اجازه پروردگار و امر او بوده و اسبها یاد خدا را در دل سلیمان زنده کرده‌اند، چرا که خداوند متعال ما را به افسار کردن اسبها و آماده کردنشان برای جنگ با دشمنان امر فرموده است، پس انکار نمی‌شود که سلیمان علیه السلام نیز به چنین امری مأمور بوده باشد. - . تنزیل الأنبیاء : ۹۳ -

ص: ۱۰۲

سپس آگاه باش که مفسران در مورد مرجع ضمیر در فرموده «تورات بالحجاب» و « ردّوها علیّ» اختلاف پیدا کرده‌اند، چرا که بر حسب ظاهر لفظ و قرنیه جایگاه و ذکر متعلّقات (العشیّ) جایز است که مرجع دو ضمیر، خورشید- هر چند ذکری از آن به میان نیامده است - و خیل اسبها باشد که ضمیر اوّلی را به خورشید و دوّمی را به (خیل) و یا برعکس ارجاع دهیم، و گفته شده: می‌توان هر دو ضمیر را به خورشید ارجاع داد آن‌گونه که در روایت شیخ صدوق ذکر شد، و طبرسی رحمه الله از ابن عباس روایت کرده که از علی علیه السلام درباره این آیه سؤال پرسیدند، فرمود: ای ابن عباس، در مورد این آیه چه روایاتی به تو رسیده است؟ گفتم: از کعب شنیدم که می‌گوید: سلیمان به تماشای اسبها مشغول شد تا اینکه نمازش قضا شد، پس گفت: اسبها را به سوی من بازگردانید و آنها چهارده اسب بودند، و دستور داد که ساق‌ها و گردن‌های آنان را با شمشیر بزنند و به قتل برسانند، بنابراین خداوند چهارده روز فرمانروایی را از سلیمان باز پس گرفت چرا که با کشتن اسبها به آنها ظلم کرد. آن... گاه امیر مؤمنان فرمود: کعب دروغ گفته است، ماجرا به این قرار است: روزی سلیمان به تماشای اسبها مشغول شد چرا که قصد جنگ با دشمن داشت، تا اینکه خورشید غروب کرد، پس به امر خداوند متعال به ملائکه مسؤول خورشید گفت: خورشید را برای من بازگردانید، پس خورشید باز گردانده شد و او نماز عصر را در وقت خود به جا آورد، و به راستی که پیامبران ظلم نمی‌کنند و به انجام ظلم نیز فرمان نمی‌دهند چرا که آنان معصوم و پاک هستند. - . مجمع البیان ۸ : ۴۷۵ ، مفاتیح

و نقـل شـده است: جـایز است هر دو ضـمیر را به اسـبها ارجـاع دهیم و از این ارجـاع دو معنا قابل برداشت است: نخست اینکه سلیمـان دسـتور داد اسبها را بـه حرکـت درآورنـد تـا اینکـه از محـدوده دیـد او پنهـان شدنـد، آن‌گـاه دسـتور داد که آنهـا را بازگرداننـد و به خاطر نگهـداری و تکریم اسـبها و شـروع به مالیـدن ساقها و گردن‌هایشان کرد، چرا که حسن و جمال آنها را دیـده بود، و از عادت کسانی که اسـبها برآنان عرضه می‌شود این است که دسـتشان را بر یال و گردن و پاهای آنها بکشـند، و ممکن است که آن دست کشـیدن به خاطر بیان این مطلب بوده باشد که تکریم و صـیانت از اسـبها از امور مورد علاقه اوسـت چرا که اسـبها از بزرگترین یاریگران برای دفع دشـمن هسـتند، یا اینکه سـلیمان خواسـته با این کار بیان کند که در کنترل امور سیاسـی و فرمانروایی تلاش می‌کند تا جائی که خود به صورت مستقیم به کارها می پردازد، یا اینکه سلیمان به اوضاع و احوال اسـبها و امراض و عیوب آنهـا آگـاه‌تر بوده است، بنابراین به مسـح آنها و مسـح ساقها و گردن‌هایشان پرداخته تا بداننـد که آیا نشانه‌ای از درد و مرض در آنها وجود دارد.

دوّم: منظور از (مسـح) در این آیه (غسـل) بوده باشـد، چرا که عرب زبانان (غسل) را (مسـح) می‌نامنـد، پس تو گویی سـلیمان هنگامی که حُسن و جمال اسـبها را مشاهده کرد، خواست که از آنها محافظت کرده و گرامی‌شان بدارد پس پاها و گردن‌های آنها را شست.

و گفته شـده است: می‌توان ضـمیر اول را به خورشـید و دوم را به خیل اسـبها ارجاع داد، و در این ارجاع نیز احتمال چنـد معنا وجود دارد: نخست: آنچه سیّد - . به تنزیه الأنبیـاء : ۹۴ مراجعه کن. - رضـی الله عنه ذکر کرده مبنی بر اینکه سـلیمان عصب پای‌اسبها و گردن و ساقهای آنها را با

ص: ۱۰۳

شمشـیر مسح کرد، چرا که او را از ادای نماز نافله بازداشـته بودند، و این امر به منزله مجازات اسـبها نبوده بلکه آنها را کشته تا در آینده او را از اطاعت و عبادت باز ندارند، و اگر جایز است انسان (به هنگام ضرورت) اسب خویش را سر بریده و گوشتش را بخورد، پس چه اتفاقی می‌افتد که تبصره دیگری به این قانون اضافه شود.

و گفته شده جایز است که آیه را این گونه تفسیر کنیم: به خاطر اینکه خیل اسبها از عزیزترین اموال سلیمان بودند خواست که بـا کُشتن و بخشـیدن گوشت آنهـا به مسـاکین، کوتاهی خود را در ادای نماز نافله جبران کنـد، گفته‌انـد: هنگامی که سـلیمان زیبـایی و رام بودن اسـبها را دیـد و به این خـاطر شـگفت زده شـد، خواست که با بخشـیدن چیزی که آن را دوست دارد و در چشـمانش با شـکوه است به خداوند نزدیک شود، و آیه «لن تنالوا البّر حتی تنفقوا ممّا تحبّون» {هرگز به نیکی دست نمی‌یابید مگر آنچه را که دوست دارید ببخشید.}

دوّم: سلیمان ساقها و گردن‌های اسبها را مسح کرد و آنها را در راه خدا وقف کرد.

سوّم: فرموده «حتّی توارت بالحجاب» بیان سـرانجام عرضه اسـبها و بازگرداندن آنها باشد، بدون اینکه سـلیمان به خاطر عرضـه

اسبها چیزی را از دست داده باشد، و آن‌گونه که ذکر شد فقط به خاطر تکریم و محافظت دستور داده باشد که آنها را باز گردانند، و بر این اساس از فرموده «أحببتُ حبّ الخیر عن ذکر ربّی» دو معنا برداشت می‌شود که رازی در تفسیر خود این گونه آنها را بیان می‌کند:

اوّل: (أحببتُ) معنای فعلی را در بر داشته باشد که با حرف اضافه (عَن) متعدّی می‌شود، گویا گفته شده: (أبنتُ حبّ الخیر عن ذکر ربّی: دوست داشتن اسبها را در ذکر پروردگارم آشکار و بیان کردم) و منظور از ذکر تورات است، چرا که بستن و مواظبت از اسبها آن‌گونه که در قرآن ستایش شده در تورات نیز ستایش شده است.

دوّم: برخی اوقات انسان چیزی را دوست می‌دارد که دوست ندارد آن را دوست بدارد، مانند مریضی که اشتهای چیزی می‌کند که برایش مضّر است، امّا کسی که چیزی را دوست بدارد و دوست داشتنش را نیز دوست بدارد نهایت محبّت را به نمایش گذاشته است، بنابراین فرموده «أحببتُ حبّ الخیر» یعنی: دوست داشتن این اسبها را دوست می‌دارم، سپس فرموده است: «عن ذکر ربّی» یعنی: این محبّت شدید از ذکر خداوند حاصل شده و امر او از روی شهوت و هوای نفس نبوده است.

و احتمال چهارم: که کسی آن را ذکر نکرده است اگر چه امکان توجیه آن به وسیله برخی از صورتهای ذکر شده سابق وجود دارد،

ص: ۱۰۴

پس اگر از خلال آنچه برای تو حکایت کردم بر خیر یا روایتی احاطه پیدا کنی در می‌یابی که امکان تأویل این آیه به صورتهای مختلفی وجود دارد و هیچ یک از آنها گناهی را در مورد سلیمان علیه السلام اثبات نمی‌کند.

امّا در این فرموده خداوند متعال : «ولقد فَتَنّا سلیمان»، علماء در مورد آزمایش سلیمان و لغزش او و هم چنین جسدی که بر تختش انداخته شد اختلاف پیدا کرده‌اند که به شرح زیر بیان می‌شود:

نخست: آنچه رازی از یکی از راویان مخالف نقل کرده است مبنی بر اینکه: خبر وجود شهری در دریا به سلیمان رسید، پس به همراه سپاهیانش و در حالی که باد آنها را حمل می‌کرد به سوی آنجا به راه افتاد و آن شهر را تصرّف کرد، پادشاهش را به قتل رساند و دختر پادشاه به اسم جراده که از زیباروترین انسانها بود را به اسارت گرفت و او را برای خود برگزید، سپس آن دختر ایمان آورد و سلیمان دوستش می‌داشت، روزی آن دختر برای پدرش گریه می‌کرد پس سلیمان به شیطان دستور داد و او نیز تصویر پدر آن دختر را برایش مجسم ساخت پس لباسی مانند لباس پدرش برآن پوشاند، بنابراین صبح و شب به همراه کنیزهایش سراغ آن تصویر می‌رفتند و برایش سجده می‌گزاردند؛ آصف سلیمان را از این ماجرا باخبر کرد پس سلیمان آن تصویر را شکست و زن را مجازات کرد، سپس به تنهایی سوی سرزمینش بازگشت و خاکستری گستراند و توبه کنان برآن نشست، و مادر پسری نزد سلیمان بود که امینه نام داشت، همچنین عادت سلیمان بر آن بود هنگامی که قصد رفع حاجت می‌کرد و یا نزد زنی می‌رفت انگشترش را پیش امینه می‌گذاشت، روزی انگشترش را پیش او گذاشت و شیطانِ صاحب دریا در شکل سلیمان سراغ او آمد و گفت: ای امینه، انگشترم را بده، پس با آن مُهر زد و برتخت سلیمان نشست، آن‌گاه پرندگان و

جنّ و انس سراغش آمدند در حالی که شکل و قیافه او تغییر کرده بود، پس هنگامی که سلیمان نزد امینه آمد و انگشترش را طلب کرد او را نشناخت و از خود طَردش کرد، پس دریافت که عواقب گناه دامنش را گرفته است،بنابراین به دور خانه‌ها می‌چرخید و دست به استعانت دراز می‌کرد و می‌گفت: سلیمان واقعی منم، برآن شیطان خاک بپاشید و او را ناسزا بگوئید؛ سپس به دو صیّاد کمک می‌کرد و ماهی‌ها را برای آنان جابه جا می‌کرد و آنان نیز هر روز دو ماهی به او می‌دادند، چهل روز یعنی به تعداد روزهایی که در خانه‌اش بت پرستش شده بود، براین حال و وضع باقی ماند، آن‌گاه آصف و بزرگان بنی... اسرائیل حکم شیطان را انکار کردند و آصف از زنان سلیمان سؤال پرسید پس گفتند: به هنگام عادت ماهیانه سراغ همه ما می‌آید و غسل جنابت نیز به جا نمی‌آورد، و گفته شده: شیطان حکم سلیمان را در هر چیزی به جز زنان او اجرا می‌کرد، سپس شیطان فرار کرد و انگشتر را به دریا انداخت، ماهی‌ای آن را بلعید و بعدها آن ماهی دست سلیمان افتاد پس شکمش را درید و انگشتر را پیدا کرد و با آن مُهر زد، آن‌گاه سجده کنان به خاطر خدا بر زمین افتاد و به فرمانروایی خویش بازگشت

ص: ۱۰۵

و آن شیطان را گرفت و در صخره‌ای حبسش کرد و صخره را به دریا انداخت؛ و اینان گفته‌اند: منظور از این فرموده خداوند «و ألقینا علی کرسیّه جسداً»، نشستن شیطان مذکور بر تخت او به عنوان مجازات است برای او، سپس گفته است: و آگاه باش که محققان این کلام را از جنبه‌هایی بعید از واقعیت دانسته‌اند از جمله:

اوّل: اگر شیطان می‌توانست که از نظر شکل و خلقت خود را به پیامبران شبیه سازد، در این صورت قطعاً اعتماد به هیچ چیز باقی نمی‌ماند، پس شاید کسانی که مردم آنها را در شکل و قیافه محمد و موسی و عیسی علیهم السلام دیده‌اند آنان نبوده‌اند، بلکه شیاطینی بوده‌اند که در شکل و قیافه شبیه آنان بوده‌اند، و واضح است چنین امری دین را به صورت کامل باطل می‌کند.

دوّم: اگر شیطان می‌توانست که چنین رفتاری با پیامبر خدا داشته باشد واجب بود که توانایی چنین رفتاری را با تمام علماء و انسانهای زاهد داشته باشد و آنان را به قتل برساند و تألیفاتشان را پاره‌پاره کند و سرزمین‌هایشان را ویران سازد.

سوّم: چگونه شایسته حکمت و احسان پروردگار است که شیطان را بر همسران سلیمان مسلّط گرداند، و تردیدی نیست که این امر نکوهیده‌ای است.

چهام: اگر بگوییم: سلیمان علیه السلام به آن زن اجازه داده که به عبادت تصویر پدرش بپردازد این امر از سوی او کفر محسوب می‌شود، و اگر چنین اجازه‌ای نداده باشد، گناه این عمل بر عهده آن زن است، پس چگونه خداوند سلیمان علیه السلام را به خاطر انجام کاری که از او سرنزده بازخواست می‌کند؟ - . مفاتیح الغیب ۷ : ۱۳۶ - و سیّد گفته است: اما آنچه که داستان پردازان نادان در این زمینه روایت کرده‌اند چیزی نیست که باطل بودن آن بر انسان عاقل پنهان بماند، و روی دادن چنین داستانی در مورد پیامبران علیهم السلام جایز نیست، و نبوّت در انگشتری واقع نشده که شیطانی از شیاطین بتواند آن را سلب کند، هم چنین خداوند متعال به یک شیطان توانایی ظاهر شدن در تصویر یک پیامبر و سایر چیزهایی که به او افترا زده... اند را نمی‌دهد. - . تنزیه الأنبیاء : ۹۵ -

می گویم: سپس رازی رحمه الله صورتهایی را ذکر کرده که طبرسی رحمه الله مختصری از آنها و مطالب دیگری را ذکر کرده است از جمله: سلیمان علیه السلام روزی در مجلس خویش گفت: امشب نزد هفتاد زن می‌روم و هر یک از آنان پسر بچه‌ای به دنیا می‌آورد که در راه خدا به جنگ و شمشیر زنی می‌پردازد، و نگفت: اگر خدا بخواهد. پس نزد آن

ص: ۱۰۶

زنان رفت و هیچ یک باردار نشدند مگر یکی از آنان که بچه ناقصی به دنیا آورد. این روایت را ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه وسلم نقل کرده و گفته است: سپس ایشان فرمود: سوگند به کسی که جان محمّد در دست اوست اگر سلیمان می گفت: اگر خدا بخواهد، پسرانی برای او متولد می‌شدند و شجاعانه در راه خدا به مبارزه می‌پرداختند، بنابراین جسدی که بر روی تخت سلیمان افتاده است هین بچه ناقص بوده است. آن‌گاه او به سوی خداوند متعال توبه کرد و نماز و دعای خود را مخصوص درگاه ذات منزّه الهی گرداند، و این مسأله اقتضا نمی‌کند که از سلیمان گناه صغیره و یا کبیره‌ای سر زده باشد، چرا که اگر چه او در لفظ خویش مبنی بر متولد شدن هفتاد پسر از آن هفتاد زن از استثناء استفاده نکرد ولی ناگزیر باید از نظر باطنی و اعتقادی برای سخنش استثناء قائل شده باشد. زیرا اگر این سخن را با قاطعیت گفته باشد دهان به کلامی گشوده که از دروغ بودن آن در امان نبوده است، ولی هنگامی که از لفظ استثناء استفاده نکرده است به خاطر آن، مجازات و سرزنش شده از جهت اینکه امری را که به سوی آن فراخوانده شده - مندوب و مستحب - ترک کرده است.

و از جمله مطالب دیگری که طبرسی ذکر کرده این است: روایت شده که جنّ و شیاطین هنگام تولّد پسر سلیمان علیه السلام به یکدیگر گفتند: اگر فرزند پسری برای او به دنیا آید، گرفتار همان بلایا و مصیبت‌هایی خواهیم شد که به واسطه پدرش بدان گرفتار آمدیم، پس سلیمان علیه السلام از سخنان آنان درباره پسرش ترسید و او را در دوران شیرخوارگی در میان ابرها قرار داد، و از این کار احساس گناهی نکرد تا اینکه جسد مرده‌ای بر روی تخت او قرار گرفت و هشداری بود بر این نکته که پرهیز از قضا و قدر هیچ سودی ندارد، و سلیمان علیه السلام تنها به خاطر ترس از شیاطین سرزنش و مجازات شد، این روایت از امام صادق علیه السلام نقل شده است.

هم چنین طبرسی به نقل از جبائیّ روایت کرده است: فرزندی مُرده و جسدی بی روح برای سلیمان به دنیا آمد و روی تختش انداخته شد.

طبرسی از ابو مسلم نیز روایت کرده که جسد مذکور، جسد خود سلیمان بوده است بعد از آنکه خداوند متعال او را با مرضی آزموده بود، و تقدیر کلام این گونه است: (وألقیناه علی کرسیّه جسداً: و ما سلیمان را در حالی که جسدی بود بر روی تختش انداختیم)، بنابراین (جسداً) به خاطر حال بودن منصوب گشته است، و عرب زبانان به انسانی که ضعیف باشد می‌گویند: او جسدی بی روح است و تکه گوشتی بر تخت قصابی، و «ثمّ أناب» یعنی: صحت و سلامت خود را بازیافت.

از ابن عباس روایت شده که شیطانی به اسم صخر بر تخت سلیمان افتاد که بسیار سرکش و یاغی و قوی هیکل بود و تمام شیاطین توان مقابله با او را نداشتند؛ همچنین پیامبر خدا سلیمان نیز با انگشترش به رفع حاجت نمی‌رفت، تا اینکه روزی صخر در شکل و قیافه سلیمان آمد و انگشتر را از یکی از زنانش گرفت، و چهل روز در سرزمین او به فرمانروایی پرداخت درحالی

که سلیمان فراری بود. و از مجاهد نقل شده که سلیمان از شیطانی

ص: ۱۰۷

به اسم آصف پرسید: چگونه مردم را فریب می‌دهی؟ پاسخ داد: انگشتریت را به من نشان بده تا تو را از چگونگی فریب مردم آگاه سازم، و هنگامی که سلیمان انگشترش را به او داد آن را به دریا انداخت و فرمانروایی‌اش از بین رفت؛ پس آصف بر تخت سلیمان نشست ولی خداوند متعال او را از نزدیک شدن به زنان سلیمان منع کرد، بعد از این حادثه سلیمان از دیگران طلب غذا می‌کرد و چیزی نمی‌یافت تا اینکه روزی زنی به او یک ماهی داد، شکم ماهی را درید و انگشترش را پیدا کرد و خداوند فرمانروایی را به او بازگرداند. و از سدّیّ روایت شده که اسم آن شیطان خیفیق بوده است، هم چنین روایت شده که دلیل انداخته شدن جسد بر روی تخت سلیمان این بوده که خداوند منزّه و متعال او را امر فرموده که جز در میان بنی‌اسرائیل ازدواج نکند ولی او با کسی غیر از آنان ازدواج کرده و بدین وسیله مجازات شده است. و گفته شده: بلکه سبب آن بوده که سلیمان سراغ زنی رفته که در دوران عادت ماهیانه قرار داشته است، بنابراین خون از آن زن جاری شده و سلیمان انگشتریش را گذاشته و وارد حمّام شده و شیطان سر رسیده و آن را ربوده است، و نقل شده که: سلیمان با زن مُشرکی ازدواج کرد و نتوانست او را وادار به پذیرفتن اسلام کند، و آن زن چهل روز در خانه او به بت پرستی مشغول شد، بنابراین خداوند او را چهل روز به ماجرای شیطان و انگشتری مبتلا و گرفتار کرد، همچنین روایت شده: سلیمان سه روز از دیگان پنهان شد و به امور مردم رسیدگی نکرد پس به این مصیبت گرفتار شد.

امّا امکان اعتماد و استناد به هیچ یک از روایتهای مذکور وجود ندارد، چرا که نبّوت در انگشتری نیست و روا نیست که خداوند آن را از پیامبری باز ستاند، هم چنین جایز نیست که خداوند به شیطان قدرتی بدهد که در شکل و قیافه پیامبری ظاهر شود و بر تختش بنشیند و در میان بندگانش به قضاوت بپردازد، وتوفیق و ارشاد از جانب خداوند است. - . مجمع البیان -

ص: ۱۰۸

**[ترجمه]

باب ۹ قصته علیه السلام مع بلقیس

الآیات

النمل: «وَ تَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقالَ ما لِيَ لا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كانَ مِنَ الْغائِبِينَ* لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذاباً شَدِيداً أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطانٍ مُبِينٍ* فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقالَ أَحَطْتُ بِما لَمْ تُحِطْ بِهِ وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ* إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَ أُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْ ءٍ وَ لَها عَرْشٌ عَظِيمٌ *وَجَدْتُها وَ قَوْمَها يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ أَعْمالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لا يَهْتَدُونَ* أَلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْ ءَ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ يَعْلَمُ ما تُخْفُونَ وَ ما تُعْلِنُونَ* اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ* قالَ سَنَنْظُرُ أَ صَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكاذِبِينَ* اذْهَبْ بِكِتابِي هذا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانْظُرْ ما ذا يَرْجِعُونَ *قالَتْ يا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتابٌ كَرِيمٌ* إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمانَ وَ إِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ *أَلَّا تَعْلُوا عَلَيَّ وَ أْتُونِي مُسْلِمِينَ* قالَتْ يا أَيُّهَا الْمَلَأُ

أَفْتُونی فِی أَمْری ما کُنْتُ قاطِعَةً أَمْراً حَتَّی تَشْهَدُونِ* قالُوا نَحْنُ أُولُوا قُوَّةٍ وَ أُولُوا بَأْسٍ شَدِیدٍ* وَ الْأَمْرُ إِلَیْکِ فَانْظُرِی ما ذا تَأْمُرِینَ *قالَتْ إِنَّ الْمُلُوکَ إِذا دَخَلُوا قَرْیَةً أَفْسَدُوها وَ جَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِها أَذِلَّةً وَ کَذلِکَ یَفْعَلُونَ* وَ إِنِّی مُرْسِلَةٌ إِلَیْهِمْ بِهَدِیَّةٍ فَناظِرَةٌ بِمَ یَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ* فَلَمَّا جاءَ سُلَیْمانَ قالَ أَ تُمِدُّونَنِ بِمالٍ فَما آتانِیَ اللَّهُ خَیْرٌ مِمَّا آتاکُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِیَّتِکُمْ تَفْرَحُونَ* ارْجِعْ إِلَیْهِمْ فَلَنَأْتِیَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لا قِبَلَ لَهُمْ بِها وَ لَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْها أَذِلَّةً وَ هُمْ صاغِرُونَ* قالَ یا أَیُّهَا الْمَلَؤُا أَیُّکُمْ یَأْتِینِی بِعَرْشِها قَبْلَ أَنْ یَأْتُونِی مُسْلِمِینَ*قالَ عِفْرِیتٌ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقامِکَ وَ إِنِّی عَلَیْهِ لَقَوِیٌّ أَمِینٌ* قالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قالَ هذا مِنْ فَضْلِ رَبِّی لِیَبْلُوَنِی أَ أَشْکُرُ أَمْ أَکْفُرُ وَ مَنْ شَکَرَ فَإِنَّما یَشْکُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ کَفَرَ فَإِنَّ رَبِّی غَنِیٌّ کَرِیمٌ* قالَ نَکِّرُوا لَها عَرْشَها نَنْظُرْ أَ تَهْتَدِی أَمْ تَکُونُ مِنَ الَّذِینَ لا یَهْتَدُونَ* فَلَمَّا جاءَتْ قِیلَ أَ هکَذا عَرْشُکِ قالَتْ کَأَنَّهُ هُوَ وَ أُوتِینَا الْعِلْمَ

مِنْ قَبْلِها وَ كُنَّا مُسْلِمِينَ* وَ صَدَّها ما كانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّها كانَتْ مِنْ قَوْمٍ كافِرِينَ* قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَ كَشَفَتْ عَنْ ساقَيْها قالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوارِيرَ* قالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَ أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ»(۲۰-۴۴)

lt;meta info="- و تفقّد الطير فقال ما لی لا أری الهدهد أم كان من الغائبين * لأعذّبنّه عذاباً شديداً أو لأذبحنّه أو ليأتينی بسلطان مبين * فمكث غير بعيد فقال أحطت بما لم تحط به و جئتک من سبأ بنبأ يقين * إنّی وجدت امرأه تملكهم و أوتيت من كلّ شیء و لها عرش عظيم * وجدتها و قومها يسجدون للشمس من دون الله و زيّن لهم الشيطان أعمالهم فصدّهم عن السبيل فهم لا يهتدون * ألّا يسجدوا لله الّذی يخرج الخبء فی السموات و الأرض و يعلم ما تخفون و ما تعلنون * الله لا إله إلّا هو ربّ العرش العظيم * قال سننظر أصدقت أم كنت من الكاذبين * اذهب بكتابی هذا فألقه إليهم ثمّ تولّ عنهم فانظر ماذا يرجعون * قالت يا أيّها الملأ إنّی أُلقی إلیّ كتاب كريم * إنّه من سليمان و إنّه بسم الله الرحمن الرحيم * ألّا تعلوا علیّ و أتونی مسلمين * قالت يا أيّها الملأ أفتونی فی أمری ما كنت قاطعه أمراً حتی تشهدون * قالوا نحن أولوا قوّه و أولوا بأس شديد * و الأمر إليک فانظری ماذا تأمرين * قالت إنّ الملوک إذا دخلوا قريه أفسدوها و جعلوا أعزّه أهلها أذلّه و كذلک يفعلون * و إنّی مرسله إليهم بهديّه فناظره بم يرجع المرسلون * فلمّا جاء سليمان قال أتمّدونن بمال فما آتانی الله خير ممّا آتاكم بل أنتم بهديّتكم تفرحون * ارجع إليهم فلنأتينهم بجنود لا قبل لهم بها و لنخرجنّهم منها أذلّه و هم صاغرون * قال يا أيّها الملأ أيّكم يأتينی بعرشها قبل أن يأتونی مسلمين * قال عفريت من الجنّ أنا آتيک به قبل أن تقوم من مقامک و إنّی عليه لقوّی أمين * قال الّذی عنده علم الكتاب أنا آتيک به قبل أن يرتدّ بصرک إليک طرفک فلمّا رآها مستقرّاً عنده قال هذا من فضل ربّی ليبلونی أأشكر أم أكفر و من شكر فإنّما يشكر لنفسه و من كفر فإنّ ربّی غنیّ كريم * قال نكّروا لها عرشها ننظر أتهتدی أم تكون من الّذين لا يهتدون * فلمّا جاءت قيل أهكذا عرشک قالت كأنّه هو و أوتينا العلم من قبلها و كنّا مسلمين * و صدّها ما كانت تعبد من دون الله إنّها كانت من قوم كافرين * قيل لها الدخلی الصّرح فلمّا رأته حسبته لجّه و كشفت عن ساقيها قال إنّه صرح ممرّد من قوارير * قالت ربّی إنّی ظلمت نفسی و أسلمت مع سليمان لله ربّ العالمين. - . نمل / ۲۰-۴۴ -

{و جویای [حال] پرندگان شد و گفت: مراچه شده است که هُدهُد را نمی‌بینم یا شاید از غایبان است، قطعاً او را به عذابی سخت عذاب می‌دهم یا سرش را می‌برّم مگر آنکه دلیلی روشن برای من بیاورد، پس دیری نپایید که [هدهد آمد و] گفت: از چیزی آگاهی یافتم که از آن آگاهی نیافته‌ای و برای تو از سرزمین سبا گزارشی درست آورده‌ام، من [آنجا] زنی را یافتم که بر آنها سلطنت می‌کرد و از هر چیزی به او بخشیده شده بود و تختی بزرگ داشت، او و قومش را چنین یافتم که به جای خدا به خورشید سجده می‌کنند و شیطان اعمالشان را برایشان آراسته و آنان را از راه [راست] بازداشته بود و در نتیجه [به حقّ] راه نیافته بودند، [آری شیطان چنین کرده بود] تا برای خدایی که نهان را در آسمانها و زمین بیرون می‌آورد و آنچه را پنهان می‌دارید و آنچه را آشکار می‌نمایید می‌داند سجده نکنند، خدای یکتا که هیچ خدایی جز او نیست، پروردگار عرش بزرگ است، [سلیمان] گفت: خواهیم دید آیا راست گفته‌ای یا از دروغگویان بوده‌ای، این نامه مرا ببر و به سوی آنها بیفکن، آن‌گاه از ایشان روی برتاب پس ببین چه پاسخ می‌دهند، [ملکه سبا] گفت: ای سران [کشور] نامه‌ای ارجمند برای من آمده است که از طرف سلیمان است و [مضمون آن] این است: به نام خداوند رحمتگر مهربان، بر من بزرگی مکنید و مرا از در طاعت درآیید، گفت: ای سران [کشور] در کارم به من نظر دهید که بی حضور شما [تا به حال] کاری را فیصله نداده‌ام، گفتند: ما

سخت نیرومندیم و دلاوریم، و[لی] اختیار کار با توست بنگر چه دستوری می‌دهی، [ملکه] گفت: پادشاهان چون به شهری درآیند آن را تباه و عزیزانش را خوار می‌گردانند و این گونه رفتار می‌کنند، و [اینک] من ارمغانی به سویش می‌فرستم و می‌نگرم که فرستادگان [من] با چه چیز باز می‌گردند، و چون [فرستاده] نزده سلیمان آمد [سلیمان] گفت: آیا مرا به مالی کمک می‌دهید؟ آنچه خدا به من عطا کرده بهتر است از آنچه به شما داده است، [نه] بلکه شما به ارمغان خود شادمانی می‌نمایید، به سوی آنها بازگرد که قطعاً سپاهیانی بر [ایشان] می‌آوریم که در برابر آنها تاب ایستادگی نداشته باشند و از آن [دیار] به خواری و زبونی بیرونشان می‌کنیم، [سپس] گفت: ای سران [کشور] کدام یک از شما تخت آن ملکه را پیش از آنکه مطیعانه نزد من آیند برای من می‌آورد؟ عفریتی از جنّ گفت: من آن را پیش از آنکه از مجلس خود برخیزی برای تو می‌آورم و بر این کار [سخت] توانا و مورد اعتمادم، کسی که نزد او دانشی از کتاب [الهی] بود گفت: من آن را پیش از آنکه چشم خود را برهم زنی برایت می‌آورم، پس چون [سلیمان] آن [تخت] را نزد خود مستقر دید گفت: این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا سپاسگزارم یا ناسپاسی می‌کنم، و هرکس سپاس گزارد تنها به سود خویش سپاس می‌گذارد و هرکس ناسپاسی کند بی‌گمان پروردگارم بی‌نیاز و کریم است، گفت: تخت [ملکه] را برایش ناشناس گردانید تا ببینیم آیا پی می‌برد یا از کسانی است که پی نمی‌برد، پس وقتی [ملکه] آمد [بدو] گفته شد: آیا تخت تو همین گونه است، گفت: گویا همین گونه است و پیش از این ما آگاه شده

ص: ۱۰۹

و از در اطاعت درآمده بودیم، و [در حقیقت قبلاً] آنچه غیر از خدا می‌پرستید مانع [ایمان] او شده بود و او از جمله گروه کافران بود، به او گفته شد: وارد ساحت کاخ [پادشاهی] شو و چون آن را دید برکه‌ای پنداشت و ساقهایش را نمایان کرد، [سلیمان] گفت: این کاخی مفروش از آبگینه است، [ملکه] گفت: پروردگارا من به خود ستم کردم و [اینک] با سلیمان در برابر خدا پروردگار جهانیان تسلیم شدم.}

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

ختص، الإختصاص أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ فَضَالَةُ عَنْ أَبَانٍ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ وَ زُرَارَةَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: مَا زَادَ الْعَالِمُ عَلَی النَّظَرِ إِلَی مَا خَلْفَهُ وَ مَا بَیْنَ یَدَیْهِ مَدَّ بَصَرِهِ ثُمَّ نَظَرَ إِلَی سُلَیْمَانَ علیه السلام ثُمَّ مَدَّ بِیَدِهِ فَإِذَا هُوَ مُمَثَّلٌ بَیْنَ یَدَیْهِ.

**[ترجمه]کتاب الاختصاص: از امام باقر علیه السلام روایت است که فرمود: عفریتی که اندک علمی به کتاب الهی داشت نگاهی به پشت سر و جلو خود انداخت و چشمش را باز کرد سپس به سلیمان علیه السلام نگریست، آنگاه دستش را دراز کرد و ناگهان تخت ملکه سبا را در مقابل سلیمان مستقر کرد.

**[ترجمه]

«۲»

وَ ذَکَرَ عَلِیُّ بْنُ مَهْزِیَارَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ زُرَارَهَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ مَا زَادَ صَاحِبُ سُلَیْمَانَ عَلَی أَنْ قَالَ بِإِصْبَعِهِ هَکَذَا فَإِذَا هُوَ قَدْ جَاءَ بَعَرْشِ صَاحِبَهِ سَبَإٍ فَقَالَ لَهُ حُمْرَانُ کَیْفَ هَذَا أَصْلَحَکَ اللَّهُ فَقَالَ إِنَّ أَبِی کَانَ یَقُولُ إِنَّ الْأَرْضَ طُوِیَتْ لَهُ إِذَا أَرَادَ طَوَاهَا.

**[ترجمه]زراره گفته است: از امام صادق علیه‌السلام شنیدم که می گوید: جنّی که نزد سلیمان بود به محض اینکه با انگشتش اشاره کرد تخت ملکه سبا را حاضر کرد، پس حمران به امام گفت: خداوند تو را اصلاح گرداند چگونه چنین چیزی ممکن است؟ امام پاسخ داد: پدرم می گفت: اگر جنّی بخواهد می‌تواند زمین را درهم پیچد.

**[ترجمه]

«۳»

فس، تفسیر القمی کَانَ سُلَیْمَانُ علیه السلام إِذَا قَعَدَ عَلَی کُرْسِیِّهِ جَاءَتْ جَمِیعُ الطَّیْرِ الَّتِی سَخَّرَهَا اللَّهُ لِسُلَیْمَانَ فَتُظِلُّ الْکُرْسِیَّ وَ الْبِسَاطَ بِجَمِیعِ مَنْ عَلَیْهِ مِنَ الشَّمْسِ فَغَابَ عَنْهُ الْهُدْهُدُ مِنْ بَیْنِ الطَّیْرِ فَوَقَعَتِ الشَّمْسُ مِنْ مَوْضِعِهِ فِی حِجْرِ سُلَیْمَانَ فَرَفَعَ رَأْسَهُ وَ قَالَ کَمَا حَکَی اللَّهُ ما لِیَ لا أَرَی الْهُدْهُدَ إِلَی قَوْلِهِ بِسُلْطانٍ مُبِینٍ أَیْ بِحُجَّهٍ قَوِیَّهٍ فَلَمْ یَمْکُثْ إِلَّا قَلِیلًا إِذْ جَاءَ الْهُدْهُدُ فَقَالَ لَهُ سُلَیْمَانُ أَیْنَ کُنْتَ قَالَ أَحَطْتُ بِما لَمْ تُحِطْ بِهِ وَ جِئْتُکَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ یَقِینٍ أَیْ بِخَبَرٍ صَحِیحٍ إِنِّی وَجَدْتُ امْرَأَهً تَمْلِکُهُمْ وَ أُوتِیَتْ مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ وَ هَذَا مِمَّا لَفْظُهُ عَامٌّ وَ مَعْنَاهُ خَاصٌّ لِأَنَّهَا لَمْ تُؤْتَ أَشْیَاءَ کَثِیرَهً مِنْهَا الذَّکَرُ وَ اللِّحْیَهُ ثُمَّ قَالَ وَجَدْتُها وَ قَوْمَها یَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِلَی قَوْلِهِ فَهُمْ لا یَهْتَدُونَ ثُمَّ قَالَ الْهُدْهُدُ أَلَّا یَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِی یُخْرِجُ الْخَبْ ءَ فِی السَّماواتِ أَیِ الْمَطَرَ وَ فِی الْأَرْضِ النَّبَاتَ (۱)ثُمَّ قَالَ سُلَیْمَانُ سَنَنْظُرُ أَ صَدَقْتَ أَمْ کُنْتَ مِنَ الْکاذِبِینَ إِلَی قَوْلِهِ ما ذا یَرْجِعُونَ فَقَالَ الْهُدْهُدُ إِنَّهَا فِی عَرْشٍ عَظِیمٍ أَیْ سَرِیرٍ فَقَالَ سُلَیْمَانُ أَلْقِ الْکِتَابَ عَلَی قُبَّتِهَا فَجَاءَ الْهُدْهُدُ فَأَلْقَی الْکِتَابَ فِی حِجْرِهَا فَارْتَاعَتْ مِنْ ذَلِکَ وَ جَمَعَتْ جُنُودَهَا وَ قَالَتْ لَهُمْ کَمَا حَکَی اللَّهُ یا أَیُّهَا الْمَلَأُ إِنِّی أُلْقِیَ إِلَیَّ کِتابٌ کَرِیمٌ

۱- فی المصدر: ای النبات.

أیْ مَخْتُومٌ إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمانَ وَ إِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ أَلَّا تَعْلُوا عَلَيَّ وَ أْتُونِي مُسْلِمِينَ أیْ لَا تَتَكَبَّرُوا عَلَيَّ ثُمَّ قَالَتْ يا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي ما كُنْتُ قاطِعَةً أَمْراً حَتَّى تَشْهَدُونِ قالُوا لَهَا كَمَا حَكَى اللَّهُ نَحْنُ أُولُوا قُوَّةٍ وَ أُولُوا بَأْسٍ شَدِيدٍ وَ الْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانْظُرِي ما ذا تَأْمُرِينَ فَقَالَتْ لَهُمْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوها وَ جَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِها أَذِلَّةً فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ كَذلِكَ يَفْعَلُونَ ثُمَّ قَالَتْ إِنْ كَانَ هَذَا نَبِيّاً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ كَمَا يَدَّعِي فَلَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُغْلَبُ وَ لَكِنْ سَأَبْعَثُ إِلَيْهِ بِهَدِيَّةٍ فَإِنْ كَانَ مَلِكاً يَمِيلُ إِلَى الدُّنْيَا قَبِلَهَا وَ عَلِمْتُ أَنَّهُ لَا يَقْدِرُ عَلَيْنَا فَبَعَثَتْ إِلَيْهِ حُقّاً فِيهِ جَوْهَرَةٌ عَظِيمَةٌ وَ قَالَتْ لِلرَّسُولِ قُلْ لَهُ يَثْقُبُ هَذِهِ الْجَوْهَرَةَ بِلَا حَدِيدٍ وَ لَا نَارٍ فَأَتَاهُ الرَّسُولُ بِذَلِكَ فَأَمَرَ سُلَيْمَانُ عليه السلام بَعْضَ جُنُودِهِ مِنَ الدِّيدَانِ فَأَخَذَ خَيْطاً فِي فَمِهِ ثُمَّ ثَقَبَهَا وَ أَخْرَجَ الْخَيْطَ مِنَ الْجَانِبِ الْآخَرِ وَ قَالَ سُلَيْمَانُ لِرَسُولِهَا فما آتانِيَ اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا آتاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لا قِبَلَ لَهُمْ بِها أَيْ لَا طَاقَةَ (۱)وَ لَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْها أَذِلَّةً وَ هُمْ صاغِرُونَ فَرَجَعَ إِلَيْهَا الرَّسُولُ فَأَخْبَرَهَا بِذَلِكَ وَ بِقُوَّةِ سُلَيْمَانَ فَعَلِمَتْ أَنَّهُ لَا مَحِيصَ لَهَا فَارْتَحَلَتْ وَ خَرَجَتْ (۲)نَحْوَ سُلَيْمَانَ فَلَمَّا أَخْبَرَ اللَّهُ سُلَيْمَانَ بِإِقْبَالِهَا نَحْوَهُ قَالَ لِلْجِنِّ وَ الشَّيَاطِينِ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِها قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ قالَ عِفْرِيتٌ مِنَ عَفَارِيتِ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقامِكَ وَ إِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ قَالَ سُلَيْمَانُ أُرِيدُ أَسْرَعَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ آصَفُ بْنُ بَرْخِيَا أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَدَعَا اللَّهَ بِاسْمِهِ الْأَعْظَمِ فَخَرَجَ السَّرِيرُ مِنْ تَحْتِ كُرْسِيِّ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عليه السلام فَقَالَ سُلَيْمَانُ نَكِّرُوا لَها عَرْشَها أَيْ غَيِّرُوهُ نَنْظُرْ أَ تَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لا يَهْتَدُونَ فَلَمَّا جاءَتْ قِيلَ أَ هكَذا عَرْشُكِ قالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَ كَانَ سُلَيْمَانُ قَدْ أَمَرَ أَنْ يُتَّخَذَ لَهَا بَيْتٌ مِنْ قَوَارِيرَ وَ وَضَعَهُ عَلَى الْمَاءِ ثُمَّ قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَظَنَّتْ أَنَّهُ مَاءٌ فَرَفَعَتْ ثَوْبَهَا وَ أَبْدَتْ سَاقَيْهَا فَإِذَا عَلَيْهَا شَعْرٌ كَثِيرٌ فَقِيلَ لَهَا إِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوارِيرَ قالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَ أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ

۱- في المصدر: لا طاقه لهم بها.

۲- في المصدر: فخرجت و ارتحلت.

فَتَزَوَّجَهَا سُلَيْمَانُ وَ هِیَ بِلْقِيسُ بِنْتُ الشَّرْحِ (۱)الْجُبَيْرِيَّهُ وَ قَالَ سُلَيْمَانُ لِلشَّيَاطِينِ اتَّخِذُوا لَهَا شَيْئاً يُذْهِبُ هَذَا الشَّعْرَ عَنْهَا فَعَمِلُوا الْحَمَّامَاتِ وَ طَبَخُوا النُّورَهَ (۲)فَالْحَمَّامَاتُ وَ النُّورَهُ مِمَّا اتَّخَذَتْهُ الشَّيَاطِينُ لِبِلْقِيسَ وَ كَذَا الْأَرْحِيَهُ الَّتِی تَدُورُ عَلَى الْمَاءِ وَ قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام أُعْطِیَ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ عليه السلام مَعَ عِلْمِهِ مَعْرِفَهَ الْمَنْطِقِ بِكُلِّ لِسَانٍ وَ مَعْرِفَهَ اللُّغَاتِ وَ مَنْطِقِ الطَّيْرِ وَ الْبَهَائِمِ وَ السِّبَاعِ فَكَانَ إِذَا شَاهَدَ الْحُرُوبَ تَكَلَّمَ بِالْفَارِسِيَّهِ وَ إِذَا قَعَدَ لِعُمَّالِهِ وَ جُنُودِهِ وَ أَهْلِ مَمْلَكَتِهِ تَكَلَّمَ بِالرُّومِيَّهِ فَإِذَا خَلَا مَعَ نِسَائِهِ (۳)تَكَلَّمَ بِالسُّرْيَانِيَّهِ وَ النَّبَطِيَّهِ وَ إِذَا قَامَ فِی مِحْرَابِهِ لِمُنَاجَاهِ رَبِّهِ تَكَلَّمَ بِالْعَرَبِيَّهِ وَ إِذَا جَلَسَ لِلْوُفُودِ وَ الْخُصَمَاءِ تَكَلَّمَ بِالْعِبْرَانِيَّهِ قَوْلُهُ لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذاباً شَدِيداً يَقُولُ لَأَنْتِفَنَّ رِيشَهُ قَوْلُهُ أَلَّا تَعْلُوا عَلَیَّ يَقُولُ لَا تَعْظُمُوا عَلَیَّ قَوْلُهُ لا قِبَلَ لَهُمْ بِها يَقُولُ لَا طَاقَهَ لَهُمْ بِهَا وَ قَوْلُ سُلَيْمَانَ لِيَبْلُوَنِی أَ أَشْكُرُ الَّذِی آتَانِی مِنَ الْمُلْكِ أَمْ أَكْفُرُ إِذَا رَأَيْتُ مَنْ هُوَ دُونِی (۴)أَفْضَلَ مِنِّی عِلْماً فَعَزَمَ اللَّهُ لَهُ عَلَى الشُّكْرِ (۵).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: هنگامی که سلیمان علیه‌السلام بر تختش نشست تمام پرندگانی که خداوند برای او مسخّر گردانده بود آمدند و تخت و فرش سلیمان و هرآنچه بر روی آن بود را در مقابل نور خورشید زیر سایه بالهای خود گرفتند، و از میان تمام پرندگان تنها هُدهُد غائب بود و خورشید از جای خالی او بر حجره سلیمان می‌تابید، پس سرش را بلند کرد و آن‌گونه که خداوند متعال حکایت می‌کند گفت:{مرا چه شده که هدهد را نمی‌بینم} تا {دلیلی روشن و قوی برای من بیاورد}، پس دیری نپایید که هدهد آمد و سلیمان به او گفت: کجا بودی؟ گفت: {از چیزی آگاهی یافتم که از آن آگاهی نیافته‌ای و برای تو از سرزمین سبا گزارشی درست آورده‌ام، من [آنجا] زنی را یافتم که بر آنها سلطنت می‌کرد و از هرچیزی به او بخشیده شده بود.} و این از جمله مواردی است که لفظ آن عامّ و معنایش خاصّ است، چرا که به ملکه سبا چیزهای زیادی از جمله آلت مردانگی و ریش بخشیده نشده بود، و ادامه داد:{او و قومش را چنین یافتم که به جای خدا به خورشید سجده می‌کنند} تا این گفته او {و در نتیجه [به حق] راه نیافته بودند}، سپس هدهد گفت:{تا برای خدایی که نهان را در آسمانها و زمین بیرون می‌آورد سجده نکنند.} و منظور از نهان در آسمان، باران و نهان در زمین، گیاهان است؛ آن‌گاه سلیمان گفت: {خواهیم دید آیا راست گفته‌ای یا از دروغگویان بوده‌ای؟} تا این فرموده {ببین چه پاسخ می‌دهند.}، هدهد گفت: او بر تخت بزرگی قرار گرفته است، سلیمان گفت: نامه را بر منبر او بیفکن، هدهد آمد و نامه را در حجره ملکه انداخت، بنابراین از نامه ترسید و سربازانش را جمع کرد و آن‌گونه که خداوند نقل می‌کند به آنان گفت:{ای سران [کشور] نامه‌ای ارجمند برایم آمده است}

ص: ۱۱۰

یعنی: نامه‌ای مهر شده و مختوم، {که از طرف سلیمان است و[مضمون آن] این است: به نام خداوند رحمتگر مهربان، بر من بزرگی مکنید و مرا از در طاعت درآیید}، یعنی: در مقابل من تکبر و غرور نورزید، سپس ملکه گفت: {ای سران [کشور]، در کارم به من نظر و مشورت دهید که بی‌حضور شما [تا به حال] کاری را فیصله نداده‌ام}، آنان نیز آن‌گونه که خداوند متعال حکایت می‌کند گفتند: {ما سخت نیرومند و دلاوریم، ولی اختیار کار با توست، بنگر چه دستور می‌دهی}، ملکه به آنان گفت: {پادشاهان چون به شهری درآیند آن را تباه و عزیزانش را خوار می‌گردانند}، پس خداوند متعال فرمود: {و این گونه رفتار می‌کنند}، سپس ملکه گفت: اگر این شخص آن‌گونه که ادعا می‌کند پیامبری از جانب خدا باشد، توان و نیرویی در مقابل او نخواهیم داشت، چرا که خداوند مغلوب نمی‌شود، ولی من هدیه‌ای به سوی او می‌فرستم، اگر پادشاه باشد و به دنیا تمایل داشته باشد آن را می‌پذیرد و اطمینان می‌یابم که بر ما غلبه نمی‌کند، پس بلوری به سوی سلیمان فرستاد که مروارید

بزرگی در آن قرار داشت، و به فرستاده‌اش گفت: به او بگو: این مروارید بدون استفاده از آهن و آتش سوراخ می‌شود، آن... گاه فرستاده ملکه نزد سلیمان آمد و هدیه را برایش آورد، پس سلیمان علیه السلام به یکی از سربازانش که از گروه کرمها بود دستور داد که نخی را به دهان بگیرد و مروارید را سوراخ کند و نخ را از سوی دیگر بیرون آورد، و کرم چنان کرد، آن... گاه سلیمان به فرستاده ملکه گفت:{ آنچه خدا به من عطا کرده بهتر است از آنچه به شما داده است، [نه] بلکه شما به ارمغان خود شادمانی می‌کنید، به سوی آنها بازگرد که قطعا سپاهیانی بر [ایشان] می‌آوریم که در برابر آنها تاب ایستادگی نداشته باشند، و از آن دیار به خواری و زبونی بیرونشان می‌کنیم.}، فرستاده به سوی ملکه بازگشت و او را از این ماجرا و قدرت سلیمان آگاه کرد، ملکه فهمید که چاره‌ای ندارد، پس بار سفر برگرفت و به سوی سلیمان رفت، هنگامی که خداوند متعال سلیمان را از آمدن ملکه به سویش آگاه کرد به جنّ و شیاطین گفت:{کدام یک از شما تخت آن ملکه را پیش از آنکه پیش من آیند برای من می‌آورد؟} آن‌گاه {عفریتی از جنّ گفت: من آن را پیش از آنکه از مجلس خود برخیزی برای تو می آورم و بر این کار توانا و مورد اعتمادم} سلیمان گفت: می خواهم سریع‌تر از این حاضر شود،آصف بن برخیا گفت:{ من آن را پیش از آنکه چشم خود را بر هم زنی برایت می‌آورم} پس آصف خداوند را به اسم اعظم فرا خواند و تخت ملکه را از زیر سلیمان خارج ساخت، سلیمان علیه السلام گفت:{تخت ملکه را برایش ناشناس گردانید} یعنی آن را تغییر دهید،{ تا ببینیم آیا پی می‌برد یا از کسانی است که پی نمی‌برد، پس وقتی ملکه آمد بدو گفته شد: آیا تخت تو همین است؟ گفت: گویا همین گونه است.}، و سلیمان امر کرده بود که خانه‌ای از بلور بسازند و آن را بر روی آب قرار دهند، سپس به او گفته شد: وارد ساحت کاخ شو}، ملکه گمان کرد که کف کاخ از آب است، پس لباسش را بالا برد و ساقهایش ظاهر شد که بسیار پرمو بود، پس به او گفته شد:{ این کاخی مفروش از آبگینه است}، ملکه گفت: پروردگارا، من به خود ستم کردم و اینک با سلیمان در برابر خدا که پروردگار جهانیان است تسلیم شدم}.

ص: ۱۱۱

بعداً سلیمان با ملکه که بلقیس دختر (شرح جبیریّه) بود ازدواج کرد، پس به شیاطین گفت: چیزی را برای او فراهم سازید که موهای بدن او را از بین ببرد، آنها نیز حمام‌ها و داروی نظافت را برای ملکه حاضر کردند، بنابراین شیاطین از حمام و داروی نظافت و آسیاب‌هایی که بر روی آب می‌چرخید باری بلقیس استفاده کردند.

امام صادق علیه السلام فرموده است: همراه علم وآگاهی به سلیمان علیه السلام دانش سخن گفتن به هر زبانی و توان فهمیدن زبانهای مختلف و گفتار پرندگان و چهار پایان و درّندگان عطا شده بود، وی به هنگام حضور در جنگها به ربان فارسی، هنگام معشرت با خدمتکاران و سربازان و اهالی سرزمین خویش به زبان رومی، هنگام خلوت کردن با زنانش به زبان سریانی و نبطی، هنگام ایستادن در محراب و مناجات با پرودگارش با زبان عربی و به هنگام ملاقات با هیأتهای اعزامی و دشمنان به زبان عبری سخن می گفت. منظور از این فرموده « لأعذّبنّه عذابا شدیدا» این است که پرهای هدهد را خواهم کند، «أن لا تعلوا علیّ» یعنی: بر من تکبر و غرور نورزید، «لا قبل لهم بها» یعنی: آنان طاقت و تحمل آن را ندارند، و این گفته سلیمان «لیبلونی أأشکر» یعنی: تا مرا بیازماید که آیا شکر می گزارم کسی را که به من فرمانروایی بخشیده است، «أم أکفر» یا کفر می‌ورزم آن‌گاه که کسانی را می‌بینم که مرتبه آنان از من پایین‌تر است ولی از نظر علم و آگاهی از من برترند، پس خداوند برای او اراده شکر کرد.

**[ترجمه]

«۴»

کا، الکافی مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی زَاهِرٍ أَوْ غَیْرِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ أَخِیهِ أَحْمَدَ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الْأَوَّلِ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاکَ أَخْبِرْنِی عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله وَرِثَ النَّبِیِّینَ کُلَّهُمْ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ مِنْ لَدُنْ آدَمَ حَتَّی انْتَهَی إِلَی نَفْسِهِ قَالَ مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِیّاً إِلَّا وَ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله أَعْلَمُ مِنْهُ قَالَ قُلْتُ إِنَّ عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ علیه السلام کَانَ یُحْیِی الْمَوْتَی بِإِذْنِ اللَّهِ قَالَ صَدَقْتَ وَ سُلَیْمَانُ بْنُ دَاوُدَ علیه السلام کَانَ یَفْهَمُ مَنْطِقَ الطَّیْرِ وَ کَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقْدِرُ عَلَی هَذِهِ الْمَنَازِلِ قَالَ فَقَالَ إِنَّ سُلَیْمَانَ بْنَ دَاوُدَ علیه السلام قَالَ لِلْهُدْهُدِ حِینَ فَقَدَهُ وَ شَکَّ فِی أَمْرِهِ فَقَالَ ما لِیَ لا أَرَی الْهُدْهُدَ أَمْ کانَ مِنَ الْغائِبِینَ حِینَ فَقَدَهُ فَغَضِبَ عَلَیْهِ فَقَالَ لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذاباً شَدِیداً أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَیَأْتِیَنِّی بِسُلْطانٍ مُبِینٍ وَ إِنَّمَا غَضِبَ

ص: ۱۱۲

۱- فی نسخه: الشراحیل، و فی أخری: الشرجیل. و فی العرائس: بنت البشرخ و هو الهذهاذ و فی المحبر و الطبریّ: بنت الیشرح، و فی الکامل: ابنه أنیشرح و هو الهدهاد، ثمّ ذکروا نسبها و فیه اختلاف یطول ذکره.

۲- فی نسخه: و طبخوا النوره و الزرنیخ.

۳- فی المصدر: فاذا خلا بنسائه.

۴- فی نسخه: إذا رأیت من هو أدون.

۵- تفسیر القمّیّ: ۴۷۶- ۴۷۸.

لِأَنَّهُ كَانَ يَدُلُّهُ عَلَى الْمَاءِ فَهَذَا وَ هُوَ طَائِرٌ قَدْ أَعْطِيَ مَا لَمْ يُعْطَ سُلَيْمَانُ وَ قَدْ كَانَتِ الرِّيحُ وَ النَّمْلُ وَ الْجِنُّ وَ الْإِنْسُ وَ الشَّيَاطِينُ وَ الْمَرَدَةُ (۱)لَهُ طَائِعِينَ وَ لَمْ يَكُنْ يَعْرِفُ الْمَاءَ تَحْتَ الْهَوَاءِ وَ كَانَ الطَّيْرُ يَعْرِفُهُ وَ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ وَ لَوْ أَنَّ قُرْآناً سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتى وَ قَدْ وَرِثْنَا نَحْنُ هَذَا الْقُرْآنَ الَّذِي فِيهِ مَا تُسَيَّرُ بِهِ الْجِبَالُ وَ تُقَطَّعُ بِهِ الْبُلْدَانُ وَ تُحْيَا بِهِ الْمَوْتَى وَ نَحْنُ نَعْرِفُ الْمَاءَ تَحْتَ الْهَوَاءِ وَ إِنَّ فِي كِتَابِ اللَّهِ لَآيَاتٍ مَا يُرَادُ بِهَا أَمْرٌ إِلَّا أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ بِهِ الْخَبَرَ (۲).

**[ترجمه]الکافی: یکی از یاران امام موسی کاظم علیه السلام به او گفت: فدایت شوم مرا از احوال پیامبر صلّی الله علیه و آله آگاه گردان آیا ایشان وارث تمام پیامبران بودند؟ امام فرمود: بله، او پرسید: از آدم تا خود ایشان؟ فرمود: خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نگردانده مگر آنکه محمد صلّی الله علیه و آله از او عالم‌تر و آگاه‌تر است، یار امام گفت: عیسی بن مریم مردگان را به اذن خداوند زنده می‌کرد، امام فرمود: راست می‌گویی، سپس یار امام گفت: و سلیمان بن داوود علیه السلام زبان پرندگان را می‌فهمید، آیا رسول خدا توانایی انجام این امور را داشت؟ امام فرمود: سلیمان هنگامی که هدهد را در میان سپاهیان خویش نیافت و به آن پرنده مشکوک شده بود گفت: {مرا چه شده که هدهد را نمی‌بینم یا شاید از غائبان لست}، پس بر هدهد خشم گرفت و گفت:{او را به عذابی سخت عذاب می‌دهم یا سرش را از تن جدا می‌کنم مگر آنکه دلیلی روشن برای من بیاورد}، سلیمان به خاطر اینکه

ص: ۱۱۲

هدهد او را به مکان آب هدایت می‌کرد از غیابش عصبانی شد، پس به پرنده‌ای از پرندگان قدرتی بخشیده شده بود که به سلیمان بخشیده نشده بود، این در حالی است که باد، مورچه، جنّ، انس، شیاطین و یاغیان فرمانبردار او بودند، ولی نمی‌دانست که مکان آب را در زیر هوا مشخص کند و پرنده می‌دانست، و خداوند متعال در کتابش می‌فرماید: «و لو أنّ قرآناً سُیّرت به الجبال أو قُطّعت به الأرض أو کُلّم به الموتی»، حال آنکه ما این قرآن را به ارث برده‌ایم که به وسیله آنچه در آن است کوهها به حرکت در می‌آیند و سرزمینها درنوردیده می‌شوند و مردگان زنده می‌گردند، و ما می‌توانیم مکان آب را مشخص کنیم، و به راستی که در کتاب خداوند آیاتی وجود دارد که مقصودی از آنها برداشت نمی‌شود مگر آنکه خداوند اجازه آن را بدهد. حدیث. - . اصول الکافی ۱ : ۲۶۶ -

**[ترجمه]

بيان

تحت الهواء لعل المراد منه تحت الأرض كما سيأتي فإن الأرض أيضا تحت الهواء أو المراد معرفته حين كونهم على البساط في الهواء.

**[ترجمه]شاید منظور از (تحت الهواء: زیر هوا)، (تحت الأرض: زیر زمین) باشد، آن‌گونه که ذکر خواهد شد، چرا که زمین نیز زیر هوا و جوّ قرار دارد، یا شاید شناخت مکان آب باشد هنگامی که آنان در هوا و بر فرش (سلیمان) قرار دارند.

**[ترجمه]

«۵»

کا، الکافی مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی وَ غَیْرُهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَیْلِ عَنْ شُرَیْسٍ الْوَابِشِیِّ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اسْمَ اللَّهِ الْأَعْظَمَ عَلَی ثَلَاثَهٍ وَ سَبْعِینَ حَرْفاً وَ إِنَّمَا کَانَ عِنْدَ آصَفَ مِنْهَا حَرْفٌ وَاحِدٌ فَتَکَلَّمَ بِهِ فَخُسِفَ بِالْأَرْضِ مَا بَیْنَهُ وَ بَیْنَ سَرِیرِ بِلْقِیسَ حَتَّی تَنَاوَلَ السَّرِیرَ بِیَدِهِ ثُمَّ عَادَتِ الْأَرْضُ کَمَا کَانَتْ أَسْرَعَ مِنْ طَرْفِهِ الْعَیْنِ وَ نَحْنُ عِنْدَنَا مِنَ الِاسْمِ الْأَعْظَمِ اثْنَانِ وَ سَبْعُونَ حَرْفاً وَ حَرْفٌ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی اسْتَأْثَرَ (۳)بِهِ فِی عِلْمِ الْغَیْبِ عِنْدَهُ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ(۴).

**[ترجمه]الکافی: از امام باقر علیه السلام روایت است که فرمود: اسم اعظم خداوند هفتاد و سه حرف دارد و یکی از آنها نزد آصف بوده است، پس به آن سخن گفت و زمین مابین خود و تخت بلقیس را سوراخ کرد تا بتواند تخت را با دستش بگیرد، پس زمین در زمانی سریع‌تر از چشم برهم زدن به حالت عادی خود برگشت، و هفتاد و دو حرف اسم اعظم خداوند نزد ماست و حرفی نزد خداوند تبارک و تعالی است که مخصوص ذات مقدس الهی است و آن علم غیب است، و هیچ تحوّل و قدرتی جز به واسطه خداوند بلند مرتبه و بزرگ وجود ندارد. - . اصول الکافی ۱ : ۲۳۰ -

**[ترجمه]

«۶»

کا، الکافی الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِیِّ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الْعَسْکَرِیِّ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ إِنَّ اسْمَ اللَّهِ الْأَعْظَمَ ثَلَاثَهٌ وَ سَبْعُونَ حَرْفاً کَانَ عِنْدَ آصَفَ حَرْفٌ فَتَکَلَّمَ بِهِ فَانْخَرَقَتْ لَهُ الْأَرْضُ فِیمَا بَیْنَهُ وَ بَیْنَ سَبَإٍ فَتَنَاوَلَ عَرْشَ بِلْقِیسَ حَتَّی صَیَّرَهُ إِلَی سُلَیْمَانَ ثُمَّ انْبَسَطَتِ الْأَرْضُ فِی أَقَلَّ مِنْ طَرْفِهِ عَیْنٍ(۵).

۱- فی نسخه من المصدر: و الشیاطین المرده.

۲- أصول الکافی ۱: ۲۲۶.

۳- استأثر بالشی ء علی الغیر: استبد به و خص به نفسه.

۴- أصول الکافی ۱: ۲۳۰.

۵- أصول الکافی ۱: ۲۳۰.

**[ترجمه]الکافی: از امام ابو الحسن عسکری علیه‌السلام شنیده شده که می گفت: اسم اعظم خداوند دارای هفتاد و سه حرف است، یکی از آن حروف نزد آصف بود که به آن سخن می گفت، پس زمین مابین او و سرزمین سبا برایش سوراخ شد و او به تخت بلقیس دست یافت و آن را نزد سلیمان آورد، سپس زمین در کمتر از یک چشم بر هم زدن به هم پیوسته شد. - . اصول الکافی ۱ : ۲۳۰ -

ص: ۱۱۳

**[ترجمه]

«۷»

یر، بصائر الدرجات أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَیْلِ عَنْ سَعْدٍ أَبِی عُمَرَ الْجُلَّابِ (۱)عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اسْمَ اللَّهِ الْأَعْظَمَ عَلَی ثَلَاثَةٍ وَ سَبْعِینَ حَرْفاً کَانَ عِنْدَ آصَفَ مِنْهَا حَرْفٌ وَاحِدٌ فَتَکَلَّمَ بِهِ فَخُسِفَ بِالْأَرْضِ مَا بَیْنَهُ وَ بَیْنَ سَرِیرِ بِلْقِیسَ ثُمَّ تَنَاوَلَ السَّرِیرَ بِیَدِهِ ثُمَّ عَادَتِ الْأَرْضُ کَمَا کَانَ أَسْرَعَ مِنْ طَرْفِهِ عَیْنٍ وَ عِنْدَنَا نَحْنُ مِنَ الِاسْمِ اثْنَانِ وَ سَبْعُونَ حَرْفاً وَ حَرْفٌ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَی اسْتَأْثَرَ بِهِ فِی عِلْمِ الْغَیْبِ الْمَکْتُوبِ عِنْدَهُ (۲).

**[ترجمه]بصائرالدرجات: از امام صادق علیه‌السلام روایت شده که فرمود: اسم اعظم خداوند بر هفتاد و سه حرف است، یکی از آن حروف نزد آصف بود و به آن سخن می گفت، پس زمین مابین خود و تخت بلقیس را شکافت، آن گاه تخت را با دستش گرفت و سپس زمین در کمتر از یک چشم برهم زدن به حالت اولیه خود برگشت، و نزد ما هفتاد و دو حرف از حروف اسم اعظم وجود دارد، و حرفی نیز در علم غیب مکتوب نزد خداوند وجود دارد که آن را مخصوص ذات مقدس خویش گردانده است. - . بصائرالدرجات : ۵۷ -

**[ترجمه]

«۸»

یر، بصائر الدرجات أَحْمَدُ بْنُ مُوسَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُبْدُوسٍ الْخَلِیجِیِّ (۳)عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَیْلِ عَنْ سَعْدٍ أَبِی عُمَرَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اسْمَ اللَّهِ الْأَعْظَمَ عَلَی اثْنَیْنِ وَ سَبْعِینَ حَرْفاً وَ إِنَّمَا کَانَ عِنْدَ آصَفَ کَاتِبِ سُلَیْمَانَ علیه السلام وَ کَانَ یُوحَی إِلَیْهِ (۴)حَرْفٌ وَاحِدٌ أَلِفٌ أَوْ وَاوٌ (۵)فَتَکَلَّمَ فَانْخَرَقَتْ لَهُ الْأَرْضُ حَتَّی الْتَفَّتْ فَتَنَاوَلَ السَّرِیرَ وَ إِنَّ عِنْدَنَا مِنَ الِاسْمِ أَحَداً وَ سَبْعِینَ حَرْفاً وَ حَرْفٌ عِنْدَ اللَّهِ فِی غَیْبِهِ (۶).

أقول: قد أوردنا بعض الأخبار فی أبواب الإمامه و بعضها فی أبواب التوحید.

**[ترجمه]بصائرالدرجات: از امام صادق علیه‌السلام روایت است که فرمود: اسم اعظم خداوند بر هفتاد و دو حرف است، و نزد کاتبِ سلیمان علیه‌السلام که به او یک حرف (الف یا واو) الهام می‌شد، پس سخن گفت و زمین برای او شکاف برداشت

در هم پیچید پس به تخت دست یافت، و نزد ما هفتاد و یک اسم وجود دارد، و حرفی نیز در غیب نزد خداوند است. - بصائرالدرجات : ۵۷ -.

می گویم: بعضی از احادیث را در ابواب امامت و برخی دیگر را در ابواب توحید ذکر کرده‌ایم.

**[ترجمه]

«۹»

یر، بصائر الدرجات مُحَمَّدُ بْنُ عِیسَی عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَیْلِ عَنْ ضُرَیْسٍ (۷)الْوَابِشِیِّ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاکَ قَوْلُ الْعَالِمِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ قَالَ فَقَالَ یَا جَابِرُ إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ اسْمَهُ الْأَعْظَمَ عَلَی ثَلَاثَةٍ وَ سَبْعِینَ حَرْفاً فَکَانَ عِنْدَ الْعَالِمِ مِنْهَا حَرْفٌ وَاحِدٌ فَانْخَسَفَتِ الْأَرْضُ مَا بَیْنَهُ وَ بَیْنَ السَّرِیرِ

۱- حکی عن رجال أنّه سعد بن أبی عمرو الجلاب، و عن نسخه: سعد بن أبی عمر الجلاب و عن الفقیه: سعد أبی عمرو الجلاب، و فی البصائر: عن سعدان عن ابی عمر الجلاب، و لعله مصحف.

۲- بصائر الدرجات: ۵۷.

۳- هکذا فی نسخ الکتاب و فی المصدر و هو وهم، و صحیحه «الخلنجی» بالنون علی ما فی فهرست النجاشیّ و الشیخ و رجاله، نسبه الی الخلنج، و هو کسمند: شجر فارسی معرب یتخذ من خشبته الأوانی أو کل جفنه و صحفه و آنیه صنعت من خشب ذی طرائق و أساریع موشاه، علی ما حکی عن اللسان فکان الرجل کان یبیع ذلک.

۴- فی المصدر: و کان یؤمی إلیه.

۵- لعله علی التشبیه.

۶- بصائر الدرجات: ۵۷.

۷- فی نسخه: شریس الوابشی. و کلاهما کزبیر.

حَتَّى الْتَفَّتِ الْقِطْعَتَانِ (۱)وَ حُوِّلَ مِنْ هَذِهِ عَلَى هَذِهِ وَ عِنْدَنَا مِنِ اسْمِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ اثْنَانِ وَ سَبْعُونَ حَرْفاً وَ حَرْفٌ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ الْمَكْنُونِ عِنْدَهُ (۲).

**[ترجمه]بصائرالدرجات: جابر روایت می کند که به امام باقر علیه‌السلام گفتم: فدایت شوم این کلام عالِم {من آن را پیش از آنکه چشم خود را برهم زنی برایت می‌آورم} را برایم شرح ده. امام فرمود: ای جابر، خداوند اسم اعظم خود را بر هفتاد و سه حرف قرار داده است، و نزد آن عالِم یک حرف وجود داشت پس زمین مابین او و تخت سوراخ شد و شکافت تا

اینکه دو جانب زمین به هم پیوست و از این به آن تغییر یافت، و نزد ما هفتاد و دو حرف از اسم اعظم وجود دارد، و حرفی در علم غیب نزد خداوند مکنون است. - . بصائر الدرجات : ۵۷ -

**[ترجمه]

«۱۰»

کا، الکافی عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ بُنْدَارَ عَنِ السَّيَّارِيِّ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مَنْ أَرَادَ الِاطِّلَاءَ بِالنُّورَةِ فَأَخَذَ مِنَ النُّورَةِ بِإِصْبَعِهِ فَشَمَّهُ وَ جَعَلَهُ عَلَى طَرَفِ أَنْفِهِ وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ كَمَا أَمَرَنَا بِالنُّورَةِ لَمْ تُحْرِقْهُ النُّورَةُ (۳).

**[ترجمه]الکافی: امام صادق علیه‌السلام فرموده است: هرکسی می‌خواهد از نوره استفاده کند باید با سر انگشت، آن را برداشته و ببوید و بر کنار بینی‌اش قرار بدهد و بگوید: خداوند بر سلیمان بن داوود درود فرستد همچنان که ما را به نوره امر کرد، هیچ گاه نوره او را نسوزاند. - . فروع الکافی ۲ : ۲۲۱ -

**[ترجمه]

«۱۱»

مل، کامل الزيارات أَبِي عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِيسَى عَنِ الْأَهْوَازِيِّ عَنِ النَّضْرِ عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ عَنِ ابْنِ خَارِجَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ صَاحِبَ سُلَيْمَانَ تَكَلَّمَ بِاسْمِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ فَخُسِفَ مَا بَيْنَ سَرِيرِ سُلَيْمَانَ وَ بَيْنَ الْعَرْشِ مِنْ سُهُولِهِ الْأَرْضِ وَ حُزُونَتِهَا حَتَّى الْتَقَتِ الْقِطْعَتَانِ فاجْتَرَّ الْعَرْشَ قَالَ سُلَيْمَانُ يُخَيَّلَ إِلَيَّ أَنَّهُ خَرَجَ مِنْ تَحْتِ سَرِيرِي قَالَ وَ دُحِيَتْ فِي أَسْرَعَ مِنْ طَرْفِهِ الْعَيْنِ (۴).

**[ترجمه]کامل الزیارات: از امام صادق علیه‌السلام روایت است که فرمود: یار و همراه سلمان به اسم اعظم خداوند سخن گفت، پس زمینهای پست و بلند مابین تخت سلیمان و عرش ملکه سبا فرو رفتند تا اینکه دو سرزمین به هم پیوستند پس عرش ملکه را به سوی خود کشید، سلیمان گفت: گمان کردم که عرش ملکه از زیر تخت من خارج شد؛ سپس زمین در سریعتر از یک چشم برهم زدن دوباره گسترده شد. - . کامل الزیاره : ۵۹ -

**[ترجمه]

بیان

ظاهر أكثر تلك الأخبار أن الأرض التى كانت بينه و بين السرير انخسفت و تحركت الأرض التى كان السرير عليها حتى أحضرته عنده فإن قيل كيف انخسفت الأبنيه التى كانت عليها قلنا يحتمل أن تكون تلك الأبنيه تحركت بأمره تعالى يمينا و شمالا و كذا ما عليها من الحيوانات و الأشجار و غيرها و يمكن أن يكون حركه السرير من تحت الأرض بأن غار فى الأرض و طويت و تكاثفت الطبقه التحتانيه حتى خرج من تحت سريره ثم دحيت تلك الطبقه من تحت الأرض.

**[ترجمه]ظاهر بیشتر روایتها بر این نکته تأکید دارد که زمین بین سلیمان و عالِم همراه او و تخت ملکه فرو رفته است، و زمینی که تخت برآن قرار داشته حرکت کرده تا اینکه تخت را نزد او حاضر کرده است. و اگر گفته شود: ساختمانهایی که بر روی زمین قرار داشته‌اند چگونه فرو رفته‌اند؟ می گوییم: ممکن است که آن ساختمانها و هم چنین حیوانات و درختان و غیره به اذن خداوند متعال و به فرمان او به سوی شمال و جنوب حرکت کرده باشند. و ممکن است که حرکت تخت ملکه از زیر زمین صورت گرفته باشد به این صورت که تخت در زمین فرو رفته و طبقه تحتانی زمین درهم پیچیده و متراکم شده و تخت ملکه از زیر تخت سلیمان بیرون آمده باشد، سپس آن طبقه زیر زمینی دوباره گسترده شده باشد.

**[ترجمه]

«۱۲»

ختص، الإختصاص مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ أَبَانٍ الْأَحْمَرِ قَالَ قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام يَا أَبَانُ كَيْفَ تُنْكِرُ النَّاسُ قَوْلَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام لَمَّا قَالَ لَوْ شِئْتُ لَرَفَعْتُ رِجْلِی هَذِهِ فَضَرَبْتُ بِهَا صَدْرَ ابْنِ أَبِی سُفْيَانَ بِالشَّامِ فَنَكَسْتُهُ عَنْ سَرِيرِهِ وَ لَا يُنْكِرُونَ تَنَاوُلَ آصَفَ وَصِيِّ سُلَيْمَانَ عَرْشَ بِلْقِيسَ وَ إِتْيَانَهُ سُلَيْمَانَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْهِ طَرْفُهُ أَ لَيْسَ نَبِيُّنَا صلی الله علیه و آله أَفْضَلَ الْأَنْبِيَاءِ وَ وَصِيُّهُ أَفْضَلَ الْأَوْصِيَاءِ أَ فَلَا

ص: ۱۱۵

۱- هکذا فی المصدر و فی نسخ من الکتاب، و فی نسختین: التقت القطعتان.

۲- بصائر الدرجات: ۵۷.

۳- فروع الکافی ۲: ۲۲۱.

۴- کامل الزیاره: ۵۹.

جَعَلُوهُ كَوَصِيِّ سُلَيْمَانَ علیه السلام حَكَمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ مَنْ جَحَدَ حَقَّنَا وَ أَنْكَرَ فَضْلَنَا (۱).

أقول: قال الشيخ أمين الدين الطبرسی برد الله مضجعه فی قوله تعالی وَ تَفَقَّدَ الطَّيْرَ أی طلبه عند غيبته فَقالَ ما لِيَ لا أَرَى الْهُدْهُدَ أی ما للهدهد لا أراه و اختلف فی سبب تفقده فقيل إنه احتاج إليه فی سفره ليدله علی الماء يقال إنه يری الماء فی بطن الأرض كما نراه فی القاروره

عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ رَوَى الْعَيَّاشِيُّ بِالْإِسْنَادِ قَالَ: قَالَ أَبُو حَنِيفَةَ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام كَيْفَ تَفَقَّدَ سُلَيْمَانُ الْهُدْهُدَ مِنْ بَيْنِ الطَّيْرِ قَالَ لِأَنَّ الْهُدْهُدَ يَرَى الْمَاءَ فِی بَطْنِ الْأَرْضِ كَمَا يَرَى أَحَدُكُمُ الدُّهْنَ فِی الْقَارُورَهِ فَنَظَرَ أَبُو حَنِيفَهَ إِلَی أَصْحَابِهِ وَ ضَحِكَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مَا يُضْحِكُكَ قَالَ ظَفِرْتُ بِكَ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ وَ كَيْفَ ذَاكَ قَالَ الَّذِی يَرَى الْمَاءَ فِی بَطْنِ الْأَرْضِ لَا يَرَى الْفَخَّ فِی التُّرَابِ حَتَّى تَأْخُذَ بِعُنُقِهِ (۲)فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَا نُعْمَانُ أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّهُ إِذَا نَزَلَ الْقَدَرُ أَغْشَى الْبَصَرَ.

و قيل إنما تفقده لإخلاله بنوبته عن وهب و قيل كانت الطيور تظله من الشمس فلما أخل الهدهد بمكانه بان بطلوع الشمس عليه أَمْ كانَ مِنَ الْغائِبِينَ معناه أ تأخر عصيانا أم غاب لعذر و حاجه قال المبرد لما تفقد سليمان الطير و لم ير الهدهد فَقالَ ما لِيَ لا أَرَى الْهُدْهُدَ علی تقدير أنه مع جنوده و هو لا يراه ثم أدركه الشك فشك فی غيبته عن ذلك الجمع بحيث لم يره فقال أَمْ كانَ مِنَ الْغائِبِينَ أی بل أ كان من الغائبين كأنه ترك الكلام الأول و استفهم عن حاله و غيبته ثم أوعده علی غيبته فقال لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذاباً شَدِيداً أی بنتف ريشه و إلقائه فی الشمس عن ابن عباس و قتاده و مجاهد و قيل بأن أجعله بين أضداده و كما صح نطق الطير و تكليفه فی زمانه معجزه له جازت معاتبته علی ما وقع منه من تقصير فإنه كان مأمورا بطاعته فاستحق العقاب علی غيبته أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أو لأقطعن (۳)حلقه عقوبه له علی عصيانه أَوْ لَيَأْتِيَنِّی بِسُلْطانٍ مُبِينٍ أی بحجه واضحه تكون عذرا له فی الغيبه فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ أی فلم يلبث سليمان إلا زمانا يسيرا حتی جاء الهدهد و قيل معناه فلبث الهدهد فی غيبته قليلا ثم رجع و علی هذا

۱- الاختصاص مخطوط.

۲- فی المصدر: حتی يؤخذ بعنقه.

۳- فی المصدر: أی لاقطعن.

فیجوز أن یکون التقدیر فمکث فی مکان غیر بعید قال ابن عباس فأتاه الهدهد بحجه فَقالَ أَحَطْتُ بِما لَمْ تُحِطْ بِهِ أی اطلعت علی ما لم تطلع علیه وَ جِئْتُکَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ یَقِینٍ أی بخبر صادق و سبأ مدینه بأرض الیمن عن قتاده و قیل إن الله بعث إلی سبإ اثنی عشر نبیا عن السدی.

وَ رَوَی عَلْقَمَهُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنْ سَبَإٍ فَقَالَ هُوَ رَجُلٌ وُلِدَ لَهُ عَشَرَهٌ مِنَ الْعَرَبِ تَیَامَنَ (۱)مِنْهُمْ سِتَّهٌ وَ تَشَاءَمَ مِنْهُمْ أَرْبَعَهٌ فَالَّذِینَ تَشَاءَمُوا لَخْمٌ وَ جُذَامُ وَ غَسَّانُ وَ عَامِلَهُ وَ الَّذِینَ تَیَامَنُوا کِنْدَهُ وَ الْأَشْعَرُونَ وَ الْأَزْدُ وَ حِمْیَرٌ وَ مَذْحِجٌ وَ أَنْمَارٌ وَ مِنَ الْأَنْمَارِ خَثْعَمٌ وَ بَجِیلَهُ.

إِنِّی وَجَدْتُ امْرَأَهً تَمْلِکُهُمْ أی تتصرف فیهم بحیث لا یعترض علیها أحد وَ أُوتِیَتْ مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ و هذا إخبار عن سعه ملکها أی من کل شی ء من الأموال و ما یحتاج إلیه الملوک من زینه الدنیا قال الحسن و هی بلقیس بنت شراحیل ملکه سبإ و قیل شرحیل (۲)ولدها أربعون ملکا آخرهم أبوها قال قتاده و کان أولو مشورتها ثلاثمائه و اثنی عشر قبیلا کل قبیل (۳)منهم تحت رایته ألف مقاتل وَ لَها عَرْشٌ عَظِیمٌ أی سریر أعظم من سریرک و کان مقدمه من ذهب مرصع بالیاقوت الأحمر و الزمرد الأخضر و مؤخره من فضه مکلله (۴)بألوان الجواهر و علیه سبعه أبیات علی کل بیت باب مغلق و عن ابن عباس قال کان عرش بلقیس ثلاثین ذراعا فی ثلاثین ذراعا و طوله فی الهواء ثلاثون ذراعا و قال أبو مسلم المراد بالعرش الملک (۵)وَجَدْتُها وَ قَوْمَها یَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ زَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطانُ أَعْمالَهُمْ أی عبادتهم للشمس من دون الله فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِیلِ أی صرفهم عن سبیل الحق فَهُمْ لا یَهْتَدُونَ أَلَّا یَسْجُدُوا قرأ أبو جعفر و الکسائی و رویس عن یعقوب ألا یسجدوا خفیفه اللام و الباقون بالتشدید فعلی الأول إنما هو علی معنی الأمر بالسجود و دخلت الیاء للتنبیه أو علی تقدیر ألا یا قوم اسجدوا لله و قیل إنه أمر من الله تعالی لجمیع

۱- یمن و یأمن لقومه و علی قومه: کان مبارکا علیهم.

۲- فی المصدر: شرحبیل.

۳- الصحیح کما فی المصدر «ثلاثمائه و اثنی عشر قیلا کل قیل اه» و القیل بالفتح: الرئیس.

۴- فی المصدر: مکلل.

۵- ذلک المعنی لا یناسب قوله تعالی: «أَیُّکُمْ یَأْتِینِی بِعَرْشِها».

خلقه بالسجود له و قيل إنه من كلام الهدهد قاله لقوم بلقيس حين وجدهم يسجدون لغير الله أو قاله لسليمان عند عوده إليه استنكارا لما وجدهم عليه و القراءه بالتشديد على معنى زين لهم الشيطان ضلالتهم لئلا يسجدوا لِلّٰهِ الَّذِی یُخْرِجُ الْخَبْ ءَ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ الخب ء المخبوء و هو ما أحاط به غيره حتى منع من إدراكه و ما يوجده الله فيخرجه من العدم إلى الوجود يكون بهذه المنزله و قيل الخب ء الغيب و قيل إن خب ء السماوات المطر و خب ء الأرض النبات و الأشجار وَ يَعْلَمُ ما تُخْفُونَ وَ ما تُعْلِنُونَ أى يعلم السر و العلانيه اللّٰهُ لا إِلٰهَ إِلّٰا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ من كلام الهدهد أو ابتداء إخبار من الله تعالى (١)فلما سمع سليمان ما اعتذر به الهدهد فى تأخره قالَ سَنَنْظُرُ أَ صَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكاذِبِينَ ثم كتب سليمان عليه السلام كتابا و ختمه بخاتمه و دفعه إليه فذاك قوله اذْهَبْ بِكِتابِی هٰذا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ يعنى إلى أهل سبإ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ أى استتر منهم قريبا بعد إلقاء الكتاب إليهم فَانْظُرْ ما ذا يَرْجِعُونَ أى يرجع بعضهم إلى بعض من القول فمضى الهدهد بالكتاب فألقاه إليهم فلما رأته بلقيس قالَتْ لقومها يا أَيُّهَا الْمَلَأُ أى أيها الأشراف إِنِّی أُلْقِیَ إِلَیَّ كِتابٌ كَرِيمٌ قال قتاده أتاها الهدهد و هى نائمه مستلقيه على قفاها فألقى الكتاب على نحرها فقرأت الكتاب و قيل كانت لها كوه مستقبله للشمس تقع الشمس عند ما تطلع فيها فإذا نظرت إليها سجدت فجاء الهدهد إلى الكوه فسدها بجناحه فارتفعت الشمس و لم تعلم فقامت تنظر فرمى الكتاب إليها عن وهب و ابن زيد فلما أخذت الكتاب جمعت الأشراف و هم ثلاثمائه و اثنا عشر قبيلا (٢)ثم قالت لهم إِنِّی أُلْقِیَ إِلَیَّ كِتابٌ كَرِيمٌ سمته كريما لأنه كان مختوما عن ابن عباس و يؤيده الحديث إكرام الكتاب ختمه و قيل وصفته بالكريم لأنه صدره ب بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ و قيل لحسن خطه و جوده لفظه و بيانه و قيل لأنه كان ممن يملك الإنس و الجن و الطير و قد كانت سمعت بخبر سليمان فسمته كريما لأنه من كريم رفيع الملك عظيم الجاه إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمانَ وَ إِنَّهُ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ معناه أن الكتاب من سليمان و أن المكتوب فيه بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ أَلّٰا

١- فى المصدر: هاهنا تمام الحكايه لما قاله الهدهد، و يحتمل أن يكون ابتداء إخبار من اللّه تعالى.

٢- فى المصدر: قيلا.

تَعْلُوا عَلَيَّ وَ أْتُونِي مُسْلِمِينَ فإن هذا القدر جمله ما فى الكتاب يا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي أى أشيروا على بالصواب ما كُنْتُ قاطِعَةً أَمْراً حَتَّى تَشْهَدُونِ أى ما كنت ممضيه أمرا حتى تحضرون (۱)و هذا ملاطفه منها لقومها قالُوا لها فى الجواب نَحْنُ أُولُوا قُوَّةٍ أى أصحاب قوه و قدره و أهل عدد وَ أُولُوا بَأْسٍ شَدِيدٍ أى و أصحاب شجاعه شديده وَ الْأَمْرُ إِلَيْكِ أى إن الأمر مفوض إليك فى القتال و تركه فَانْظُرِي ما ذا تَأْمُرِينَ أى ما الذى تأمريننا به لنمتثله فإن أمرت بالصلح صالحنا و إن أمرت بالقتال قاتلنا قالَتْ مجيبه لهم عن التعريض بالقتال إِنَّ الْمُلُوكَ إِذا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوها أى إذا دخلوها عنوه عن قتال و غلبه أهلكوها و خربوها وَ جَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِها أَذِلَّةً أى أهانوا أشرافها و كبراءها كى يستقيم لهم الأمر و المعنى أنها حذرتهم مسير سليمان إليهم و دخوله بلادهم و انتهى الخبر عنها و صدقها الله فيما قالت فقال وَ كَذلِكَ أى و كما قالت هى يَفْعَلُونَ و قيل إن الكلام متصل بعضه ببعض وَ كَذلِكَ يَفْعَلُونَ من قولها وَ إِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ أى إلى سليمان عليه السلام و قومه بِهَدِيَّةٍ أصانعه بذلك عن ملكى فَناظِرَةٌ أى منتظره بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ بقبول أم رد و إنما فعلت ذلك لأنها عرفت عاده الملوك فى حسن موقع الهدايا عندهم و كان غرضها أن يتبين لها بذلك أنه ملك أو نبى فإن قبل الهديه تبين أنه ملك و عندها ما يرضيه و إن ردها تبين أنه نبى.

و اختلف فى الهديه فقيل أهدت إليه وصفاء و وصائف (۲)ألبستهم لباسا واحدا حتى لا يعرف ذكر من أنثى عن ابن عباس و قيل أهدت مائتى غلام و مائتى جاريه ألبست الغلمان لباس الجوارى و ألبست الجوارى لباس الغلمان عن مجاهد و قيل أهدت له صفائح الذهب فى أوعيه الديباج فلما بلغ ذلك سليمان عليه السلام أمر الجن فموهوا له الآجر بالذهب ثم أمر به فألقى فى الطريق فلما جاءوا رأوه ملقى فى الطريق فى كل مكان فلما رأوا ذلك صغر فى أعينهم ما جاءوا به عن ثابت البنانى و قيل إنها عمدت

۱- فى المصدر هنا زياده و هى: تريد: الا بحضرتكم و مشورتكم، و هذا ملاطفه منها لقومها فى الاستشاره منهم لما تعمل عليه.
۲- و صفاء جمع الوصيف: الغلام دون المراهق. و وصائف جمع الوصيفه مؤنث الوصيف.

إلى خمسمائه غلام و خمسمائه جاريه فألبست الجوارى الأقبيه و المناطق (۱)و ألبست الغلمان فى سواعدهم أساور من ذهب و فى أعناقهم أطواقا من ذهب و فى آذانهم أقراطا و شنوفا (۲)مرصعات بأنواع الجواهر و حملت الجوارى على خمسمائه رمكه و الغلمان على خمسمائه برذون (۳)على كل فرس لجام من ذهب مرصع بالجواهر و بعثت إليه خمسمائه لبنه من ذهب و خمسمائه لبنه من فضه و تاجا مكللا بالدر و الياقوت المرتفع و عمدت إلى حقه فجعلت فيها دره يتيمه غير مثقوبه و خرزه جزعيه مثقوبه معوجه الثقب و دعت رجلا من أشراف قومها اسمه المنذر بن عمرو و ضمت إليه رجالا من قومها أصحاب رأى و عقل و كتبت إليه كتابا بنسخه الهديه قالت فيها إن كنت نبيا فميز بين الوصفاء و الوصائف و أخبر بما فى الحقه قبل أن تفتحها و اثقب الدره ثقبا مستويا و أدخل الخرزه خيطا من غير علاج إنس و لا جن و قالت للرسول انظر إليه إذا دخلت عليه فإن نظر إليك نظر غضب فاعلم أنه ملك فلا يهولنك أمره فأنا أعز منه و إن نظر إليك نظر لطف فاعلم أنه نبى مرسل. فانطلق الرسول بالهدايا و أقبل الهدهد مسرعا إلى سليمان فأخبره الخبر فأمر سليمان الجن أن يضربوا لبنات الذهب و لبنات الفضه ففعلوا ثم أمرهم أن يبسطوا من موضعه الذى هو فيه إلى بضع فراسخ ميدانا واحدا بلبنات الذهب و الفضه و أن يجعلوا حول الميدان حائطا شرفها من الذهب و الفضه ففعلوا ثم قال للجن على بأولادكم فاجتمع خلق كثير فأقامهم عن يمين الميدان و يساره ثم قعد سليمان عليه السلام فى مجلسه على سريره و وضع له أربعه آلاف كرسى عن يمينه و مثلها عن يساره و أمر الشياطين أن يصطفوا صفوفا فراسخ و أمر الإنس فاصطفوا فراسخ و أمر الوحش و السباع و الهوام و الطير فاصطفوا فراسخ عن يمينه و يساره فلما دنا القوم من الميدان و نظروا إلى ملك سليمان تقاصرت إليهم أنفسهم (۴)و رموا بما معهم من الهدايا فلما وقفوا بين يدى

۱- الاقبيه جمع القباء. و المناطق جمع المنطقه: ما يشد به الإنسان وسطه، يقال بالفارسيه:كمربند.

۲- أقراط: جمع القرط و هو ما يعلق فى شحمه الاذن من دره و نحوها، يقال بالفارسيه: گوشواره و شنوف جمع الشنف: حلى الاذن أيضا، و قيل: ما يعلق فى أعلاها.

۳- الرمكه: الفرس تتخذ للنسل. و البرذون: دابه الحمل الثقيله.

۴- تقاصرت نفسه: تضاءلت و صغرت.

سلیمان علیه السلام نظر إلیهم نظرا حسنا بوجه طلق و قال ما وراءکم فأخبره رئیس القوم بما جاءوا به و أعطاه کتاب الملکه فنظر فیه و قال أین الحقه فأتی بها فحرکها و جاءه جبرئیل فأخبره بما فی الحقه و قال إن فیها دره یتیمه غیر مثقوبه و خرزه مثقوبه معوجه الثقب فقال الرسول صدقت فاثقب الدره و أدخل الخیط فی الخرزه فأرسل سلیمان علیه السلام إلی الأرضه فجاءت فأخذت شعره فی فیها فدخلت فیها حتی خرجت من الجانب الآخر ثم قال من لهذه الخرزه یسلکها الخیط فقالت دوده بیضاء أنا لها یا رسول الله فأخذت الدوده الخیط فی فیها و دخلت الثقب حتی خرجت من الجانب الآخر ثم میز بین الجواری و الغلمان بأن أمرهم أن یغلسوا وجوههم و أیدیهم فکانت الجاریه تأخذ الماء من الآنیه بإحدی یدیها ثم تجعله علی الید الأخری ثم تضرب به الوجه و الغلام یأخذ من الآنیه یضرب به وجهه و کانت الجاریه تصب علی باطن ساعدها و الغلام علی ظهر الساعد و کانت الجاریه تصب الماء صبا و کان الغلام یحدر الماء (۱)علی یده حدرا فمیز بینهم بذلک هذا کله مروی عن وهب (۲)و غیره و قیل إنها أیضا أنفذت مع هدایاها عصا کانت تتوارثها ملوک حمیر و قالت أرید أن تعرفنی رأسها من أسفلها و بقدح ماء و قالت تملؤها ماء رواء (۳)لیس من الأرض و لا من السماء فأرسل سلیمان العصا إلی الهواء و قال أی الرأسین سبق إلی الأرض فهو أصلها (۴)و أمر بالخیل فأجریت حتی عرقت و ملأ القدح من عرقها و قال هذا لیس من ماء الأرض و لا من ماء السماء.

فَلَمَّا جاءَ سُلَیْمانَ أی فلما جاء الرسول سلیمان قالَ أَ تُمِدُّونَنِ بِمالٍ أی أ تزیدوننی مالا و هذا استفهام إنکار یعنی أنه لا یحتاج إلی مالهم فَما آتانِیَ اللَّهُ خَیْرٌ مِمَّا آتاکُمْ أی ما أعطانی الله من الملک و النبوه و الحکمه خیر مما أعطاکم من الدنیا و أموالها بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِیَّتِکُمْ تَفْرَحُونَ إذا أهدی بعضکم إلی بعض و أما أنا فلا أفرح بها

۱- حدر الشی ء: أنزله من علو إلی أسفل.

۲- و أحادیث وهب غیر خالیه من اساطیر و أوهام.

۳- الرواء: الماء العذب.

۴- فی المصدر: فهو أسفلها.

أشار إلى قله اكتراثه (۱)بأموال الـدنيا ثم قال سـليمان للرسول ارْجِعْ إِلَيْهِمْ بما جئت به من الهـدايا فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لا قِبَلَ لَهُمْ بِها أى لا ـ طاقه لهم بها و لا قـدره لهم على دفعها وَ لَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْها أَذِلَّةً أى من تلك القريه و من تلك المملكه و قيل من أرضـها و ملكها وَ هُمْ صاغِرُونَ أى ذليلون صـغيروا القـدر إن لم يأتوا مسـلمين (۲)فلما رد سـليمان عليه السـلام الهديه و ميز بين الغلمان و الجوارى إلى غير ذلک علموا أنه نبى مرسل و أنه ليس كالملوک الذين يغترون بالأموال.

فلما رجع إليها الرسول و عرفت أنه نبى و أنها لا تقاومه فتجهزت للمسـير إليه و أخبر جبرئيل عليه السلام سليمان عليه السلام أنها خرجت من اليمن مقبله إليه قالَ سـليمان لأماثل جنده و أشراف عسكره يا أَيُّهَا الْمَلَؤُا أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِها قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ و اختلف فى السبب الذى خص العرش بالطلب على أقوال:

أحـدها أنه أعجبته صـفته فأراد أن يراه و ظهر له آثار إسـلامها فأحب أن يملک عرشـها قبل أَنْ تُسْلِمَ فَيَحْرُمَ عليه أَخْذُ مَالِهَا عن قتـاده و ثانيهـا أنه أراد أن يختبر بـذلک عقلهـا و فطنتها و يختبر هل تعرفه أو تنكره عن ابن زيـد و قيل أراد أن يجعل دليلا (۳)و معجزه على صـدقه و نبوته لأنها خلفته فى دارها (۴)و أوثقته و وكلت به ثقـات قومهـا يحرسونه و يحفظونه عن وهب و قال ابن عباس كان سليمان عليه السلام رجلا مهيبا لا يبتدئ بالكلام حتى يكون هو الذى يسأل عنه فخرج يوما و جلس على سريره فرأى رهجا قريبا منه أى غبارا فقال ما هـذا قالوا بلقيس يا رسول الله فقال (۵)و قـد نزلت منا بهذا المكان و كان ما بين الكوفه و الحيره على قدر فرسخ فقال أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِها

۱- أى قله اعتنائه بها.

۲- فى المصدر: إن لم يأتونى مسلمين.

۳- فى المصدر: أن يجعل ذلک دليلا.

۴- فى المصدر: لانها خلفته فى دارها.

۵- المصدر خلى عن لفظه فقال.

و قوله مُسْلِمِينَ فيه وجهان أحدهما أنه أراد مؤمنين موحدين و الآخر مستسلمين منقادين على ما مر بيانه قالَ عِفْرِيتٌ (۱)مِنَ الْجِنِّ أی مارد قوی عن ابن عباس أَنَا آتِيکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقامِکَ أی من مجلسک الذی تقضی فيه عن قتاده وَ إِنِّی عَلَيْهِ لَقَوِیٌّ أَمِينٌ أی و إنی على حمله لقوی و على الإتيان به فی هذه المده قادر و على ما فيه من الذهب و الجواهر أمين و فی هذا دلاله على أن القدره قبل الفعل لأنه أخبر بأنه قوی عليه قبل أن يجی ء به و كان سليمان عليه السلام يجلس فی مجلسه للقضاء غدوه إلى نصف النهار فقال سليمان عليه السلام أريد أسرع من ذلک فعند ذلک قالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ و هو آصف بن برخيا (۲)و كان وزير سليمان و ابن أخته و كان صديقا يعرف اسم الله الأعظم الذی إذا دعی به أجاب عن ابن عباس و قيل إن ذلک الاسم الله و الذی يليه الرحمن و قيل هو يا حی يا قيوم و بالعبرانيه أهيا شراهيا (۳)و قيل هو يا ذا الجلال و الإكرام عن مجاهد و قيل إنه قال يا إلهنا و إله كل شی ء إلها واحدا لا إله إلا أنت عن الزهری و قيل إن الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ كان رجلا من الإنس يعلم اسم الله الأعظم اسمه بلخيا عن مجاهد و قيل اسمه اسطوم عن قتاده و قيل هو الخضر عليه السلام عن أبی لهيعه و قيل إن الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ هو جبرئيل عليه السلام أذن الله له فی طاعه سليمان و أن يأتيه بالعرش الذی طلبه و قال الجبائی هو سليمان عليه السلام قال ذلک للعفريت ليريه نعمه الله عليه و هذا قول بعيد لم يؤثر عند أهل التفسير (۴)و أما الكتاب المعرف فی الآيه بالألف و اللام فقيل إنه اللوح المحفوظ و قيل إن المراد به جنس كتب الله المنزله على أنبيائه و ليس المراد به كتابا بعينه و الجنس قد يعرف بالألف و اللام و قيل المراد به كتاب سليمان عليه السلام إلى بلقيس أَنَا آتِيکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْکَ طَرْفُکَ اختلف فی معناه فقيل يريد قبل أن يصل إليک من كان منک على قدر مد البصر

۱- قال البغدادیّ فی المحبر: اسمه كودن.

۲- قال البغدادیّ فی المحبر: هو آصف بن برخيا بن شمعياء و اسمه ناطورا.

۳- قد تقدم أن صحيحه: إهيه أشر إهيه، و فی المصدر: إهی أشر إهی، و إهيه بمعنی واجب الوجود. و قيل: معنی الجمله: الذی كان و يكون و هو الكائن.

۴- فی المصدر: لم يؤثر عن أهل التفسير، أی لم ينقل عنهم.

عن قتاده و قيل معناه قبل أن يبلغ طرفك مداه و غايته و يرجع إليك قال سعيد بن جبير قال لسليمان انظر إلى السماء فما طرف حتى جاء به فوضعه بين يديه و المعنى حتى يرتد إليك طرفك بعد مده إلى السماء و قيل ارتداد الطرف إدامه النظر حتى يرتد طرفه خاسئا عن مجاهد فعلى هذا معناه أن سليمان عليه السلام مد بصره إلى أقصاه و هو يديم النظر فقبل أن ينقلب إليه بصره حسيرا يكون قد أتى بالعرش (۱)و قال الكلبى خر آصف ساجدا و دعا باسم الله الأعظم فغار عرشها تحت الأرض حتى نبع عند كرسى سليمان و ذكر العلماء فى ذلك وجوها.

أحدها أن الملائكه حملته بأمر الله تعالى. و الثانى أن الريح حملته. و الثالث أن الله تعالى خلق فيه حركات متواليه. و الرابع أنه انخرق مكانه حيث هو هناك ثم نبع بين يدى سليمان. و الخامس

أن الأرض طويت له و هو المروى عن أبى عبد الله عليه السلام.

و السادس أنه أعدمه الله فى موضعه و أعاده فى مجلس سليمان و هذا لا يصح على مذهب أبى هاشم و يصح على مذهب أبى على الجبائى فإنه يجوز فناء بعض الأجسام دون بعض.

و فى الكلام حذف كثير لأن التقدير قال سليمان له افعل فسأل الله تعالى فى ذلك فحضر العرش فرآه سليمان مستقرا عنده (۲)أى فلما رأى سليمان العرش محمولا إليه موضوعا بين يديه فى مقدار رجع البصر قالَ هذا مِنْ فَضْلِ رَبِّی أى من نعمته على و إحسانه لدى لأن تيسير ذلك و تسخيره مع صعوبته و تعذره معجزه له و دلاله على علو قدره و جلالته و شرف منزلته عند الله تعالى لِيَبْلُوَنِی أَ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ أى ليختبرنى هل أقوم بشكر هذه النعمه أم أكفر بها وَ مَنْ شَكَرَ فَإِنَّما يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ لأن عائده شكره و منفعته ترجعان إليه و تخصانه دون غيره و هذا مثل قوله إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّی غَنِیٌّ يعنى غنى عن شكر العباد غير محتاج إليه بل هم

۱- فى نسخه: قد أتاه بالعرش.

۲- فى المصدر: فرآه سليمان مستقرا عنده «فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ» أى فلما رأى.

المحتـاجون إليه لمـا لهم فيه من الثواب و الأـجر كَرِيمٌ أى متفضـل على عباده شاكرهم و كافرهم و عاصـيهم و مطيعهم لا يمنعه كفرهم و عصـيانهم من الإفضال عليهم و الإحسان إليهم قالَ سليمان نَكِّرُوا لَها عَرْشَها أى غيروا سريرها إلى حال تنكرها إذا رأته و أراد بـذلك اختبار عقلها على ما قيل نَنْظُرْ أَ تَهْتَـدِی أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لا يَهْتَـدُونَ أى أ تهتدى إلى معرفه عرشـها بفطنتها بعد التغيير أم لاـ تهتـدى إلى ذلـك عن سـعيد بن جبير و قتاده و قيل أَ تَهْتَـدِی أى أ تسـتدل بعرشـها على قـدره الله و صـحه نبوتى و تهتـدى بـذلك إلى طريق الإيمان و التوحيد أم لا عن الجبائى قال ابن عباس فنزع ما كان على العرش من الفصوص و الجواهر و قال مجاهد غير ما كان أحمر و جعل أخضـر (۱)و ما كان أخضر فجعل أحمر (۲)و قال عكرمه زيد فيه شـى ء و نقص منه شى ء فَلَمَّا جاءَتْ قِيـلَ أَ هكَـذا عَرْشُكِ قالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ فلم تثبته و لم تنكره فـدل ذلك على كمال عقلها حيث لم تقل لا إذ كان يشـبه سريرها لأنها وجـدت فيه ما تعرفه و لم تقل نعم إذ وجـدت فيه ما غير و بـدل و لأنها خلفته فى بيتها و حمله فى تلك المـده إلى ذلك الموضع غير داخل فى مقدور البشـر قال مقاتل عرفته و لكن شـبهوا عليها حين قالوا لها أَ هكَذا عَرْشُكِ فشبهت حين قالت كَأَنَّهُ هُوَ و لو قيـل لها أ هـذا عرشك لقالت نعم قال عكرمه كانت حكيمه قالت إن قلت هو هو خشـيت أن أكـذب و إن قلت لا خشـيت أن أكـذب فقالت كَأَنَّهُ هُوَ شـبهته به فقيل لها فإنه عرشك فما أغنى عنك إغلاق الأبواب و كانت قـد خلفته وراء سـبعه أبواب لمـا خرجت فقـالت وَ أُوتِينَـا الْعِلْمَ بصـحه نبوه سـليمان مِنْ قَبْلِهـا أى من قبـل الآـيه فى العرش وَ كُنَّا مُسْـلِمِينَ طائعين لأمر سليمان و قيل إنه من كلام سـليمان عن مجاهد (۳)و معناه أوتينا العلم بإسـلامها و مجيئها طائعه قبل مجيئها (۴)وَ صَدَّها ما كانَتْ تَعْبُـدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أى منعهـا عباده الشـمس عن الإيمان بالله تعالى بعـد رؤيه تلك المعجزات (۵)عن مجاهـد فعلى هذا تكون ما موصوله مرفوعه

ص: ۱۲۵

۱- فى المصدر: فجعله أخضر.

۲- فى المصدر: فجعله أحمر.

۳- فى نسـخه بعـد ذلـك: و معنـاه: و اوتينـا العلم بـاللّه و قـدرته على مـا يشـاء من قبـل هـذه المره، و كنا مسـلمين مخلصـين للّه بالتوحيد؛ و قيل: معناه اه.

۴- فى المصدر: و قيل: إنّه من كلام قوم سليمان، عن الجبّائىّ.

۵- فى المصدر: بعد رؤيه تلك المعجز.

الموضع بأنها فاعله صد و قيل معناه و صدها سليمان عما كانت تعبده من دون الله و حال بينها و بينه و منعها عنه فعلى هذا تكون ما فى موضع النصب و قيل معناه منعها الإيمان و التوحيد عن الذى كانت تعبده من دون الله و هو الشمس ثم استأنف فقال إِنَّها كانَتْ مِنْ قَوْمٍ كافِرِينَ أى من قوم يعبدون الشمس قد نشأت فيما بينهم فلم تعرف إلا عباده الشمس قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ و الصرح هو الموضع المنبسط المنكشف من غير سقف.

و ذكر أن سليمان عليه السلام لما أقبلت صاحبه سبإ أمر الشياطين ببناء الصرح و هو كهيئه السطح المنبسط من قوارير أجرى تحته الماء و جمع فى الماء الحيتان و الضفادع و دواب البحر ثم وضع له فيه سرير فجلس عليه و قيل إنه قصر من زجاج كأنه الماء بياضا و قال أبو عبيده كل بناء من زجاج أو صخر أو غير ذلك مونق (۱)فهو صرح و إنما أمر سليمان عليه السلام بالصرح لأنه أراد أن يختبر عقلها و ينظر هل تستدل على معرفه الله تعالى بما ترى من هذه الآيه العظيمه و قيل إن الجن و الشياطين خافت أن يتزوجها سليمان عليه السلام فلا ينفكون من تسخير سليمان و ذريته بعده لو تزوجها و ذلك أن أمها كانت جنيه فأساءوا الثناء عليها ليزهدوه فيها و قالوا إن فى عقلها شيئا و إن رجلها كحافر الحمار فلما امتحن ذلك وجدها على خلاف ما قيل و قيل إنه ذكر له أن على رجليها شعرا فلما كشفته بان الشعر فساءه ذلك فاستشار الجن فى ذلك فعملوا الحمامات و طبخوا له النوره و الزرنيخ و كان أول ما صنعت النوره فَلَمَّا رَأَتْهُ أى رأت بلقيس الصرح حَسِبَتْهُ لُجَّةً و هى معظم الماء وَ كَشَفَتْ عَنْ ساقَيْها لدخول الماء و قيل إنها لما رأت الصرح قالت ما وجد ابن داود عذابا يقتلنى به إلا الغرق و أنفت أن تجى ء فلا تدخل (۲)و لم يكن من عادتهم لبس الخفاف فلما كشفت عن ساقيها قالَ لها سليمان إِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ أى مملس مِنْ قَوارِيرَ و ليس بماء و لما رأت سرير سليمان و الصرح قالَتْ رَبِ

۱- فى المصدر: موثق.

۲- فى المصدر: فأنفت أن تجبن فلا تدخل.

إِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی بـالکفر الـذی کنت علیه وَ أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَیْمانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ فحسن إسـلامها و قیل إنها لما جلست دعاها سلیمان إلی الإسلام و کانت قد رأت الآیات و المعجزات فأجابته و أسلمت و قیل إنها لما ظنت أن سلیمان علیه السلام یغرقها ثم عرفت حقیقه الأمر قالت ظَلَمْتُ نَفْسِی إذ توهمت علی سلیمان ما توهمت.

و اختلف فی أمرهـا بعـد ذلـک فقیل إنها تزوجها سـلیمان و أقرها علی ملکها و قیل إنه زوجها من ملک یقال له تبع و ردها إلی أرضها و أمر زوبعه أمیر الجن بالیمن أن یعمل له و یطیع فصنع له المصانع بالیمن (۱).

**[ترجمه]کتاب الاختصاص: أبان الأحمر از امام صادق علیه‌السـلام روایت می کند که فرمود: ای أبان، مردم چگونه این سخن امیر مؤمنان را انکار می کنند که: \\"اگر می‌خواسـتم پایم را بلند می کردم و با آن ضربه‌ای به سینه ابو سفیان در شام می‌زدم و او را از روی تختش واژگون می کردم\\"؟ در حالی که دست یافتن آصف- وصیّ سلیمان- به عرش

بلقیس و حاضـر گردانـدن آن نزد سـلیمان قبـل از برهم زدن چشم را انکار نمی‌کننـد؟ آیا پیامبر ما صـلی الله علیه و آله برترین پیامبران و وصیّ او برترین اوصیا نیست؟

ص: ۱۱۵

آیا علی علیه السلام را در حدّ وصیِ سلیمان قرار نداده‌اند؟ خداوند میان ما و آنان که حقّ و فضیلت ما را انکار کردند قضاوت کند. - . نسخه خطی اختصاص -

می گویم: شیخ امین الدین طبرسی رحمه الله در مورد این فرموده خداوند متعال «و تفقّد الطیرَ» گفته یعنی: پرندگان را به هنگام غیبت طلب کرد، و «فقال مالی لا أری الهدهـد» یعنی: هدهـد را چه شده او را نمی‌بینم؟ و در مورد سـبب جسـتجوی سـلیمان از هدهـد اختلاف نظر وجود دارد، گفته شده است: سلیمان در سـفرش به هدهد نیاز داشت تا او را به مکان آب راهنمایی کند، گفته می‌شود: هدهـد آب را در دل زمین می‌دیـد آن‌گونه که مـا آن را در جـام می‌بینیم، این سـخن از ابن عباس روایت شـده است. و عیّاشـی با ذکر سـند روایت می کنـد که ابوحنیفه به امام صادق علیه‌السـلام گفت: سـلیمان چگونه (به چه مناسـبت) در میان پرنـدگان به جستجوی هدهـد پرداخت؟ امام فرمود: چرا که هدهـد آب را در دل زمین می‌دید آن‌گونه که یکی از شـما روغن را در جام شـیشه‌ای می‌بیند، پس ابو حنیفه به اصـحابش نگاه کرد و خندید! امام صادق علیه‌السـلام گفت: چه چیز تو را می‌خنداند؟ گفت: فدایت گردم بر تو پیروز گشـتم، امام گفت: چگونه بر من پیروز گشتی؟ ابو حنیفه گفت: کسـی که آب را در دل زمین می‌بیند، دام و تله را در خاک نمی‌بیند تا اینکه گردنش را می گیرد؟ پس امام صادق علیه‌السلام گفت: ای نعمان، آیا ندانسته‌ای هنگامی که قضا و قدر سر رسد چشم‌ها را می‌پوشاند.

و از وهب روایت شـده که سـلیمان در جسـتجوی هدهـد بود به خـاطر اینکه در نوبتش اخلال ایجـاد کرده بود؛ و گفته شـده: پرنـدگان بـا ایجـاد سایه سـلیمان را از تابش نور خورشـید حفظ می کردنـد و آن‌گاه که هدهـد جایگاهش را خالی کرد باعث تابیدن خورشـید بر او شد، «أم کان الغائبین» به این معناست که: آیا از سر نافرمانی تأخیر کرده یا به خاطر داشتن عذر و حاجت غائب است؟ مبّرد گفته است: هنگامی که سـلیمان جویای حال پرنـدگان شد و هدهد را ندید گفت: مرا چه شده که هدهد را

نمی‌بینم؟ بر این حساب که شاید هدهد با سپاهیانش است ولی او را نمی‌بیند، سپس مشکوک شد و از آن جهت که هدهد را ندید به غیبت او و از آن جمع شک کرد و گفت: «أم کان من الغائبین» یعنی: آیا از غائبین است؟ گویی که سخن اول را ترک کرده و از حال و علّت غیبت هدهد پرسیده است، سپس او را به خاطر غیبتش تهدید کرده و گفت:{او را به سختی عذاب می‌دهم} یعنی: با کندن پرها و انداختن او در مقابل خورشید این نظر از ابن عباس و قتاده و مجاهد روایت شده است؛ و گفته شده است: او را با انداختن در بین جانورانی که ضدّ او هستند عذاب می‌دهم، و آن‌گونه که سخن گفتن سلیمان با پرندگان و تکلیف آنان به انجام امور معجزه‌ای برای او بوده است جایز است که آنان را به خاطر کوتاهی در انجام وظایف نیز سرزنش و مجازات کرده باشد، چرا که پرندگان مأمور به اطاعت از سلیمان بوده و به خاطر غیبت مستحق عذاب شده‌اند، «أو لأذبحنّه » او را ذبح می‌کنم و یا به عنوان مجازات نافرمانی حلق او را قطع می‌کنم، «أو لیأتینّی بسلطان مبین» یعنی: دلیل واضحی بیاورد که عذر غیبتش را موجّه سازد، «فمکث غیر بعید» یعنی: سلیمان فقط زمان اندکی را منتظر ماند که هدهد آمد، و گفته شده: معنا به این صورت است که هدهد اندکی به غیبتش ادامه داد سپس بازگشت، و بر این اساس جایز است

ص: ۱۱۶

که تقدیر آیه این گونه باشد: (فمکث فی مکان غیر بعید)، ابن عباس گفته است: هدهد با دلیلی روشن به سوی سلیمان آمد و گفت: «أحطتُ بما لم تحط به» یعنی: آگاهی یافتم از آنچه تو از آن آگاه نبوده‌ای، «و جئتک من سبأ بنبأ یقین» یعنی: خبری درست و صادقانه، و سبأ: سرزمینی در منطقه یمن بوده است، این نظر از قتاده روایت شده است؛ و از السدّیّ روایت شده که: خداوند برای سرزمین سبأ و قوم آن دوازده پیامبر مبعوث گردانده است. علقمه از ابن عباس روایت می‌کند که از رسول خدا صلی الله علیه وسلم درباره سبأ سئوال شد و ایشان فرمود: او مردی است که سران ده قبیله عرب از او زاده شده اند، شش نفر از آنان با برکت و خوش یمن و چهار نفر دیگر شوم و بی برکت بوده‌اند، کسانی که شوم بوده‌اند: لخت، جذام، غسّان و عامله؛ و کسانی که خوش یمن بوده‌اند: کنده، الأشعرون، أزد، کمیر، مذحج و أنمار، و خثعم و بجیله نیز از أنهار هستند؛ «إنّی وجدتُ امرأه تملکهم» یعنی: (زنی را یافتم که) در میان آنها به انجام امور می‌پردازد به طوری که کسی مانع او نمی‌شود و به او اعتراض نمی‌کند، «أوتیت من کلّ شیء» این آیه خبر از وسعت فرمانروایی و مُلک بلقیس می‌دهد، یعنی: تمام مال و اموال و هرآنچه از زینت دنیا که پادشاهان به آن نیاز دارند به او بخشیده شده است، حسن گفته است: این زن، ملکه سبأ بلقیس دختر شراحیل است؛ و گفته شده: شرحیل پدر بلقیس آخرین پادشاه از مجموع چهل پادشاه بوده است، قتاده گفته است: و مشاوران ملکه سبأ سیصد و دوازده قبیله بوده‌اند، و زیر پرچم هریک از این قبایل هزار مرد جنگجو قرار داشته است، «و لها عرش عظیم» یعنی: تختی بزرگتر از تخت تو ای سلیمان؛ قسمت جلوی این تخت از جنس طلای نشان گذاری شده با یاقوت قرمز و زمرّد سبز و قسمت عقب آن از جنس نقره آراسته به انواع جواهر بوده است، و بر این تخت هفت خانه وجود داشت و هر خانه‌ای نیز دارای دری بسته بود؛ و از ابن عباس روایت شده: طول و عرض تخت بلقیس سی ذراع و ارتفاع آن نیز سی ذراع بوده است، و ابو مسلم گفته است: مقصود از (عرش)، فرمانروایی و مُلک است، «وجدتها و قومها یسجدون للشمس من دون الله و زیّن لهم الشیطان أعمالهم» یعنی: شیطان سجده گزاردن آنها برای خورشید به جای خداوند را در نظرشان آراسته بود، «فصدّهم عن السبیل» یعنی: آنان را از راه حقّ منصرف کرده بود؛ ابو جعفر و الکسائی و رویس به نقل از یعقوب آیه « ألّا یسجدوا» را به صورت« ألایسجدوا» یعنی: با لام بدون تشدید نیز قرائت کرده‌اند، بر اساس لام بدون تشدید آیه به صورت امر به سجده

گزاری معنا می‌شود و (یاء) نیز به عنوان یای تنبیه وارد شده است، یعنی تقدیر آیه این گونه باشد: (ألا قوم اسجدو الله)، و گفته شده: این آیه دستوری است از جانب خداوند برای

تمام مخلوقاتش که برای او سجده بگزارند؛ و نقل شده: این آیه از نصایح هدهد به قوم بلقیس می‌باشد هنگامی که آنان را در حین سجده برای غیر خدا مشاهده کرد، یا اینکه از جمله سخنان هدهد باشد که هنگام بازگشت به سوی سلیمان آنها را نقل کرد و عمل قوم بلقیس را زشت شمارد، و قرائت آیه با لام مشدّد معنا را به این صورت تغییر می‌دهد که شیطان، گمراهی آن قوم را برای‌شان آراست تا برای خداوند سجده نگزارند، «الذی یخرج الخبء فی السموات و الأرض» الخبء: پنهان و پوشانیده شده، و آن چیزی است که دیگران برآن احاطه دارند و مانع پی بردن به آن می‌شوند؛ و آنچه خداوند می‌آفریند و آن را از عدم به وجود می‌رساند نیز چنین منزلتی دارد؛ و گفته شده (الخبء) به معنای غیب می‌باشد؛ هم چنین روایت شده که منظور از (خبء السموات)، باران و منظور از (خبء الأرض)، گیاهان و درختان می‌باشد. «ویعلم ما تخفون و ما تعلنون» یعنی آگاه به امور پنهانی و علنی است، «الله لا إله إلّا هو ربّ العرش العظیم» این آیه از سخنان هدهد است، یا شروع خبر دادن از خداوند متعال می‌باشد؛ پس هنگامی که سلیمان عذر هدهد در تأخیرش را شنید گفت: {خواهیم دید آیا راست گفته‌ای یا از دروغگویان بوده‌ای}، سپس نامه‌ای نوشت و با انگشتریش آن را مُهر کرد و به هدهد داد و گفت: {این نامه مرا ببر و به سوی آنها بیفکن} یعنی به سوی اهالی سرزمین سبأ، {آن‌گاه از ایشان روی برتاب} یعنی بعد از افکندن نامه به سوی آنان در نقطه‌ای در همان نزدیکی از چشم آنان پنهان شو، {پس ببین چه پاسخ می‌دهند} یعنی: ببین که به یکدیگر چه می‌گویند و چه سخنانی بین آنها مبادله می‌شود، و هدهد نامه را برد و به سوی آنان افکند و هنگامی که بلقیس آن را دید به قومش گفت: {ای سران کشور} یعنی: ای اشراف و بزرگان قوم، {نامه‌ای ارجمند برای من آمده است} قتاده گفته است: هدهد نزد ملکه سبأ که بر پشت خوابیده بود آمد، و نامه را روی گردنش انداخت و ملکه آن را خواند؛ گفته شده: ملکه سبأ دارای دریچه‌ای رو به خورشید بود که هنگام طلوع درآن می‌تابید، پس به آن دریچه نگاه می‌انداخت و سجده می‌گزارد، هدهد کنار دریچه آمد و آن را با پر و بالش سدّ کرد بنابراین خورشید بالا آمد و ملکه خبردار نشد، و هنگامی که برخاست و به دریچه نگاه می‌کرد هدهد نامه را به سوی او انداخت، این کلام از وهب و ابن زید روایت شده است؛ و آن‌گاه که نامه را دریافت کرد اشراف و بزرگان را که سیصد و دوازده قبیله بودند فراخواند، سپس به آنان گفت: {نامه‌ای ارجمند برای من آمده است}، ابن عباس گوید: ملکه آن نامه را ارجمند خواند چرا که مُهر شده بود، و نظر او را این سخن تأیید می‌کند: (إکرام الکتاب ختمه: گرامی داشتن نامه با مُهر کردن آن است)، و گفته شده: نامه را ارجمند توصیف کرد چرا که (با بسم الله الرحمن الرحیم(آغاز شده بود، و یا اینکه به خاطر خوش خط بودن و زیبایی الفاظ و بیان آن را ارجمند خوانده است، هم‌چنین گفته شده: چرا که آن نامه از جانب فرمانروای انس و جنّ و پرندگان بوده است، و ملکه اخباری را در مورد سلیمان شنیده بوده پس نامه را ارجمند خوانده است، زیرا از سوی شخصی ارجمند و والا شأن و بلند جایگاه بوده است، «إنّه من سلیمان و إنّه بسم الله الحمن الرحیم» یعنی: این نامه از سوی سلیمان است و نوشته موجود در نامه از این قرار است: {به نام خداوند رحمتگر مهربان،

بر من بزرگی مکنید و مرا از در طاعت درآیید.} خلاصه نوشته موجود در نامه همین اندازه بود، «یا أیّها الملأ أفتونی فی أمری» {ای سران [کشور] در کارم به من نظر دهید} یعنی: راه صحیح را به من نشان دهید، «ما کنت قاطعه أمراً حتی تشهدون» {که بی حضور شما [تا به حال] کاری را فیصله ندادهام} یعنی: اقدام به انجام هیچ کاری نکردهام مگر اینکه شما حضور داشتهاید، و این سخن نرم خویی او با قومش را نشان میدهد، آنان نیز در جواب گفتند: «نحن أولوا قوّه» {ما صاحبان قدرت و شجاعت هستیم} یعنی: ما صاحب نیرو و قدرت و جنگ آوری هم چنین صاحب شجاعت بسیار هستیم، «و الأمر لک» {ولی اختیار کار باتوست} یعنی: تدبیر کارها در جنگیدن و یا عدم جنگیدن به تو واگذار میشود، «فانظری ماذا تأمرین» { بنگر چه دستور میدهی} یعنی: ما را به چه کاری فرمان میدهی تا اطاعت کنیم؛ اگر به صلح دستور دهی صلح می‌کنیم و اگر به جنگیدن فرمان دهی میجنگیم، ملکه در مورد پرداختن به جنگ گفت: «إنّ الملوك إذا دخلوا قریه أفسدوها» {پادشاهان چون به شهری درآیند آن را تباه و عزیزانش را خوار می‌گردانند} یعنی هنگامی که پادشاهان از روی اجبار و خشونت و با کشتار و تسلّط وارد شهری شوند آن را هلاك و ویران میسازند، «و جعلوا أعزّه أهلها أذلّه» {و عزیزانش را خوار می‌گردانند} یعنی به اشراف و بزرگان اهانت می‌کنند و آنان را خوار میشمرند تا بتوانند زمام امور را به دست بگیرند، و معنای این سخن این است که ملکه، بزرگان قوم خویش را از آمدن سلیمان به سوی آنان و وارد شدن او به شهرشان برحذر داشت؛ در این جا خبر دادن از ملکه به پایان میرسد و خداوند او را در آنچه گفته تصدیق می‌کند و میفرماید: «و کذلك یفعلون» یعنی: پادشاهان آن‌گونه که او گفت عمل می‌کنند، و گفته شده: این کلام به ماقبل متصل است و «کذلك یفعلون» نیز از جمله سخنان ملکه است، «و إنّی مرسله إلیهم» {من ارمغانی به سوی آنان میفرستم} یعنی به سوی سلیمان علیه السلام و قوم او هدیه‌ای میفرستم که رشوهای برای در امان نگاه داشتن فرمانرواییام باشد، «فناظره» {پس مینگرم} یعنی منتظر میمانم، «بم یرجع المرسلون» {که فرستادگان [من] با چه چیز بر می‌گردند} یعنی با پذیرفتن و یا نپذیرفتن هدیهام از سوی سلیمان؛ و ملکه این را به خاطر آشنایی با شیوه پادشاهان در خوشایند بودن تقدیم هدایا به آنان انجام داد، و با این کار خواست بداند که آیا سلیمان پادشاه است یا پیامبر، اگر هدیه را میپذیرفت مشخص میشد که او پادشاه است و در این صورت آنچه او را راضی گردانَد نزد ملکه فراوان بود، و اگر آن را نمیپذیرفت مشخص میشد که پیامبر است. و در نوع هدیّه و ارمغان ملکه نیز اختلاف نظر وجود دارد، از ابن عباس روایت شده که: ملکه به سلیمان چند دسته پسر و دختر نابالغ به عنوان خدمتگذار هدیه کرد که لباسهای متحدالشکل برآنان پوشانده بود تا مذکر و مؤنث بودن آنان مشخص نباشد؛ و از مجاهد چنین نقل شده است: ملکه دویست غلام و دویست کنیز به سلیمان اهدا کرد که بر غلامها لباس کنیزان و بر کنیزان لباس غلامها را پوشانده بود؛ و از ثابت البنانیّ روایت شده است: ملکه شمشهایی از جنس طلا را در ظرفهایی از جنس حریر قرار داد و به سلیمان اهدا کرد، و هنگامی که این هدیه به سلیمان علیه السلام رسید جنّیان را امر فرمود که آجرها را زراندود کنند و آنها را در مسیرهای عبور و مرور بیفکنند، و آن‌گاه که فرستادگان ملکه سر رسیدند و آجرهای زراندود را در هر مسیر و مکانی مشاهده کردند، هدیه‌های خود را خوار و بی ارزش دیدند؛ و از وهب و دیگران نقل شده است:

ص: ۱۱۹

ملکه سراغ پانصد غلام و پانصد کنیز رفت و کنیزان را قبا و کمربند پوشاند و النگوهایی طلایی را به بازوی غلامان بست و در گردن آنان گردنبندهایی طلایی قرار داد و به گوشهایشان گوشوارهها و آویزهایی آویزان کرد که با انواع جواهرات نگین

گـذاری شده بودند، و کنیزان را بر پانصد اسب رَمَکه- اسـبهایی که مخصوص زاد و ولد هسـتند- و غلامان را بر پانصد اسـب برذون- اسبهایی که مخصوص حمل بارهای سنگین هستند- سوار کرد و هر اسب دارای لجامی طلایی و جواهر نشان بود، هم چنین ملکه پانصـد آجر طلا، پانصـد آجر نقره و تاجی آراسـته به مروارید و یاقوت برجسـته برای سـلیمان فرسـتاد، او هم چنین مرواریـدی سوراخ نشـده و بی‌نظیر و یک تکه گوهر شاهانه یمانی سوراخ شـده با سوراخی کج را در یک ظرف نهاد و آن را ضمیمه هـدایا کرد، و مردی از اشـراف و بزرگـان قوم خویش به اسم منـذر بن عمرو را فراخوانـد و مردانی با شـعور و صاحب انـدیشه را بـا او همراه کرد، و نامه‌ای برای سـلیمان نوشت که به منزله نسـخه هـدیه بود و در آن گفته بود: اگر تو پیامبر هستی غلامـان و کنیزان خردسـال را از هم تشـخیص بـده، و قبـل از آنکه دهـانه ظرف را بگشایی وسایل داخل آن را حـدس بزن، و مرواریـد را به صورت متوازن سوراخ کن و بـدون طلبیـدن راه چاره از جنّ و انس یک تکه نخ را از گوهر شاهانه عبور بده؛ و به فرسـتاده گفت: هنگـامی که بر او وارد می‌شوی به چهره‌اش نگـاه کن، اگر با خشم به تو نگریست بـدان که او پادشاه اسـت پس اموراتش تو را به ترس وانـدارد که من از او بـا شـکوه‌ترم، و اگر نگـاه لطیف و ملا یمی به تو انـداخت بـدان که پیـامبری فرستاده شده است.

فرسـتاده ملکه بـا هـدایا به راه افتـاد و هدهـد پیشـاپیش و به سـرعت به سوی سـلیمان رفت و خبر را به اطلاع او رسانـد، آن‌گاه سلیمـان جنّیـان را فرمـان داد که آجرهـایی طلا یی ونقره‌ای بسازنـد پس چنان کردنـد، سـپس به آنان دسـتور داد که آجرهای طلا یی و نقره‌ای را از مکـانی که او درآن است به شـعاع چنـد فرسـخ و به صورت دایره‌وار پراکنـده سازنـد و در اطراف دایره دیواری با کنگره طلایی و نقره‌ای قرار دهند و آنان نیز چنان کردند، آن‌گاه به جنّیان گفت: فرزندانتان را نزد من بیاورید، پس افراد بسیاری جمع شدنـد و آنـان را در طرف راست و چپ میـدان اقـامت داد، سـپس سـلیمان علیه السـلام در جایگاه خود بر تختش نشـست، و چهار هزار صـندلی در قسـمت راست وماننـد آن در سـمت چپش قرار داده شد، و به شـیاطین و انسان‌ها امر فرمود که به طول چند فرسخ به صف بایستند و به وحوش و درندگان و شیرها و پرندگان دستور داد که سمت چپ و راست او به طول چند فرسخ به صف باستند، هنگامی که قوم سبأ به میدان نزدیک شدند و به مُلک سـلیمان نگریسـتند خود را بسیار کوچک و زبون یافتند و هدایای را که همراه داشتند بر زمین افکندند، و آن‌گاه که در مقابل سلیمان علیه السلام ایستادند

ص: ۱۲۰

با چهره‌ای گشاده به آنان نگاه نیکی انداخت و گفت: در پشت خود چه دارید؟ و رئیس قوم او را از هدایایی که آورده بودند باخبر کرد و نامه ملکه را تسلیم او کرد، سلیمان به نامه نگاه کرد و گفت: آن ظرف کجاست؟ ظرف را برایش آوردند و او آن را تکـان داد و جبرئیـل نزدش آمـد و آنچه در ظرف بود را به اطلاع او رسانـد، پس گفت: در این ظرف مرواریـدی بی‌نظیر و سوراخ نشـده و تکّه گوهری سوراخ شـده با سوراخی کـج وجود دارد، فرسـتاده ملکه گفت: راست گفتی، مروارید را سوراخ کن و نـخ را از گوهر عبور بـده، آن‌گاه سـلیمان دنبال موریانه فرسـتاد، پس موریانه حاضـر شـد و مویی از تار خویش را دهان گرفت و وارد مروارید شد و از سوی دیگر آن خارج شد، سـپس گفت: چه کسـی نخ را وارد این گوهر می‌کند؟ کرمی سفید گفت: ای رسول خـدا من این کار را انجام می‌دهم، و نـخ را به دهان گرفت و وارد سوراخ تکّه گوهر شد و از سوی دیگر آن خـارج شـد، در مرحلـه بعـد سلیمان غلامهـا و کنیزان را بـه این ترتیب از هم تشـخیص داد: به آنـان دسـتور داد که صورتهـا و دسـتهای خود را بشویند، پس کنیزان آب را با یک دست از ظرف بر می‌گرفتند سپس آن را به دست دیگر می‌دادند و بعداً به

صورت می‌زدند، ولی غلامان آب را از ظرف بر می گرفتند و به صورت می‌زدند؛ کنیزان آب را بر قسمت داخلی ساعد دست می‌ریختند ولی غلامان آب را بر قسمت خارجی ساعد می‌ریختند، کنیزان آب را به یک باره می‌ریختند ولی غلامان آب را از بالاـ به پایین روی دستشان می‌ریختند، و به این شیوه آنان را ازهم تشخیص داد؛ و گفته شده: ملکه هم چنین همراه هدایا عصایی را که از پادشاهان حمیر به ارث برده بود و یک کاسه آب برای سلیمان فرستاد و گفت: می‌خواهم که سر و ته عصا را به من نشان دهی، و کاسه را با آبی گوارا که سرچشمه آن در آسمان و زمین پُر کنی، پس سلیمان عصا را به هوا پرتاب کرد و گفت: هر قسمتی که زودتر به زمین بخورد سر عصا است، و خیل اسبها را به راه انداخت تا اینکه عرق کردند و کاسه را از عرق آنها پُر کرد و گفت: سرچشمه این آب از آسمان و زمین نیست.

«فلمّا جاء سلیمان» {و چون نزد سلیمان آمد} یعنی: هنگامی که فرستاده ملکه نزد سلیمان آمد، سلیمان گفت: «أتمدّوننی بمال» { آیا مرا به مالی کمک می‌دهید؟} یعنی: آیا مال مرا افزون می کنید؟ و این استفهام انکاری است، به این معنا که او به مال و اموال آنها نیازی ندارد، «فما آتانی الله خیر ممّا آتاکم» {آنچه خدا به من عطا کرده بهتر است} یعنی آنچه خداوند از فرمانروایی و نبوّت و حکمت به من عطا فرموده بهتر از آن چیزی است که از دنیا و اموال آن به شما بخشیده است، «بل أنتم بهدیّتکم تفرحون» {بلکه شما به ارمغان خود شادمانی می‌نمایید} هنگامی که آن را به هم هدیه می‌دهید، ولی من به آن شاد نمی‌شوم،

ص: ۱۲۱

و با این سخن به توجّه اندک خود به اموال دنیا اشاره کرده است، سپس سلیمان به فرستاده ملکه گفت: «ارجع إلیهم» { به سوی آنها بازگرد} به همراه هدایایی که آورده‌ای، فلنأتینّهم بجنود لا قبل لهم بها» {که قطعاً سپاهیانی بر [ایشان] می‌آوریم که در برابر آن تاب ایستادگی نداشته باشند} یعنی توان و طاقت ایستادگی در برابر آن سپاهیان و قدرت دفع آنان را ندارند، «و لنخرجنّهم منها أذلّه» یعنی اگر مطیعانه سراغ من نیایند از آن شهر و سرزمین به خواری و زبونی بیرونشان می کنیم؛ و گفته شده: از سرزمین و فرمانروایی ملکه به صورت ذلیلانه و کم ارزش بیرونشان می کنم؛ و آن‌گاه که سلیمان علیه السلام هدیه را نپذیرفت و غلامان و کنیزان را از هم تشخیص داد و خواسته‌های دیگرشان را نیز جا به جا نمود، فهمیدند که او پیامبر فرستاده شده از جانب خداست و مانند پادشاهانی نیست که با اموال دنیا فریفته می‌شوند. هنگامی که فرستادهٔ ملکه به سوی او بازگشت، ملکه فهمید که سلیمان پیامبر است و در نتیجه توان مقابله با او را ندارد، پس آماده رفتن به سویش شد و جبرئیل علیه السلام به سلیمان خبر داد که ملکه از یمن خارج شده و به سوی او در حرکت است، آن‌گاه سلیمان به برترین‌های سپاه و اشراف ارتش خود گفت:یا أیّها الملأ أیّکم یأتینی بعرشها قبل أن یأتونی مسلمین» {ای سران کشور، کدام یک از شما تخت آن ملکه را پیش از آنکه مطیعانه نزد من آیند برای من آورد؟}

در مورد اینکه چرا سلیمان علیه السلام تخت ملکه را طلب کرد اقوال مختلفی وجود دارد:

نخست اینکه: خصوصیات آن تخت او را شگفت زده کرده بود، پس می‌خواست آن را ببیند و نشانه‌های مسلمان شدن ملکه بر سلیمان آشکار شده بود، بنابراین دوست داشت قبل از اسلام آوردن او صاحب تختش شود، چرا که بعد از مسلمان شدن گرفتن اموال ملکه بر او حرام می‌شد، این نظر از قتاده روایت شده است.

دوّم: از ابن زید روایت شده که سلیمان می‌خواست بدین وسیله هوش و زیرکی ملکه را بسنجد و او را بیازماید که آیا تخت خود را می‌شناسد یا خیر؛ و از وهب نقل شده که سلیمان می‌خواست حاضر کردن تخت ملکه را نشانه و معجزه‌ای بر صداقت و نبوّت خویش قرار دهد، چرا که ملکه تخت را در خانه‌اش قرار داده و آن را (با بند و زنجیر و...) بسته بود و افراد مطمئنی از قومش را مسئول حفاظت و حراست از آن کرده بود؛ ابن عباس گفته است: سلیمان علیه السلام مرد با ابهتی بوده است و تا سؤالی از او پرسیده نمی‌شد سخن گفتن را آغاز نمی‌کرد، پس روزی از خانه خارج شد و بر روی تختش نشست و گرد وغباری را در نزدیکی خود مشاهده کرد و گفت: این چیست؟ گفتند: ای رسول خدا، (از نشانه‌های قدوم) بلقیس است، گفت: (آیا) در این مکان نسبت به ما قرار گرفته است؟! و فاصله بین کوفه و حیره یک فرسخ بود، آن‌گاه گفت: «أیّکم یأتینی بعرشها» {کدام یک از شما تخت آن ملکه را می‌آورد؟}.

ص: ۱۲۲

و از فرموده «مسلمین» دو معنا قابل برداشت است : پیش از آنکه قوم سبأ سراغ من آیند در حالی که: ۱. مؤمن و یکتا پرستند، ۲. مطیع و فرمانبردارند، «قال عفریت من الجنّ» {عفریتی ازجنّ گفت:}، از ابن عباس روایت شده است که گفت: یعنی جنّی سرکش و قوی،«أنا آتیک به قبل أن تقوم من مقامک» {من آن را پیش از آنکه از مجلس خود برخیزی نزد تو می‌آورم}، قتاده گوید: یعنی جایگاهی که درآن به قضاوت می‌پردازی، «و إنّی علیه لقوّی أمین» {و بر این کار [سخت] توانا و مورد اعتمادم} یعنی: من در حمل کردن تخت بسیار نیرومند و برآوردن آن در این مدت توانا و نسبت به طلا و جواهرات موجود درآن امانت‌دار هستم، و در این سخن دلالتی براین نکته وجود دارد که توانایی و قدرت انجام کار مقدّم برانجام آن است، چرا که آن جنّی قبل از آوردن تخت تصریح کرد که من نسبت به آوردن آن قدرتمند و توانا هستم، و سلیمان علیه السلام از صبح تا نیمروز در جایگاه خویش برای قضاوت می‌نشست، بنابراین گفت: می‌خواهم سریع‌تر از این زمان تخت حاضر شود، و در این هنگام «قال الذی عنده علم من الکتاب» {کسی که نزد او دانشی از کتاب [الهی] بود گفت: من آن را پیش از آنکه چشم خود را برهم زنی می‌آورم} از ابن عباس روایت است که: این شخص آصف بن برخیا وزیر و خواهرزادهٔ سلیمان بود، او بسیار راستگو بود و از اسم اعظمی آگاه بود که اگر خداوند با آن خوانده شود اجابت دعا قطعی است؛ و گفته شده: آن اسم (الله) است که به دنبال (الرحمن) می‌آید؛ و گفته شده: آن اسم به عربی (یاحیّ یا قیوم) و به عبری (إهیاشر إهیاً)- به معنای کسی که بوده و هست وخواهد بود- می‌باشد، و از مجاهد نقل شده که: آن اسم (یا ذا الجلال و الإکرام) می‌باشد؛ و از قتاده روایت شده که اسم آن شخص عالم (اسطوم) بوده است؛ و ابولهیه گفته آن شخص خضر علیه السلام بوده است؛ و گفته شده: آن شخص جبرئیل علیه السلام بوده که خداوند اجازهٔ اطاعت از سلیمان و حاضر کردن تخت مورد درخواستش را به او داده بوده است؛ و جبائیّ گفته است: آن شخص خود سلیمان علیه السلام بوده و این سؤال را از آن عفریت پرسیده تا نعمت بخشیده شده خداوند به خود را به او نشان دهد، و این نظر دور از واقعیت است و مفسران آن را ترجیح نمی‌دهند؛ امّا روایت شده که منظور از (الکتاب) که در آیه با (الف و لام) تعریف ذکر شده، لوح‌المحفوظ می‌باشد؛ و گفته شده منظور از (الکتاب) جنس کتابهای الهی نازل شده بر پیامبران و نه کتابی معین است، و اسم جنس با (الف و لام) به اسم معرفه تبدیل می‌شود؛ و نقل شده که منظور، نامهٔ سلیمان علیه السلام به بلقیس است، و در مورد معنای آیه «أنا آتیک به قبل أن یرتدّ إلیک طرفک» اختلاف نظر وجود دارد، از قتاده روایت شده: یعنی قبل از آنکه کسانی که به اندازهٔ یک چشم‌انداز از تو فاصله دارند

به تو برسند؛

ص: ۱۲۳

و گفته شده: یعنی قبل از آنکه چشم تو به نهایت دید خود برسد و بازگردد؛ سعد بن جبیر گفته است: آن عفریت به سلیمان گفت: به آسمان نگاه کن، پس پلک برهم نگذاشته بود که تخت را حاضر کرد و در مقابلش گذاشت، بنابراین معنا بدین صورت است: تا اینکه بعداز نگریستن به سوی آسمان پلکهایت را برهم بگذاری؛ و از مجاهد روایت شده است که (ارتداد الطرف) یعنی ادامهٔ نگاه کردن تا اینکه چشم‌ها ناتوان و عاجز از نگریستن بیشتر برهم گذاشته شود، و براین اساس معنای آیه بدین صورت است: سلیمان علیه السلام چشمهای خود را به حداکثر فاصله دید ممکن دوخت و به نگاه کردن ادامه داد و قبل از آنکه چشم‌هایش وامانده و خسته به سوی او بازگردند تخت حاضر شده بود. و الکلبّی گفته است: آصف سجده کنان بر زمین افتاد و خداوند را با اسم اعظمش فراخواند پس تخت ملکه در زمین فرو رفت و از زیر تخت سلیمان سربرآورد، و علماء در این خصوص چند جنبه را ذکر کرده‌اند:

نخست: ملائکه با اجازهٔ خداوند تخت ملکه را حمل و جا به جا کردند، دوّم: باد تخت را حمل کرد، سوّم: خداوند متعال با خلق حرکات پشت سر هم و متوالی باعث جا به جایی تخت شد، چهارم: تخت در جایی که قرار داشت در زمین فرو رفت سپس در مقابل سلیمان سر برآورد، پنجم: از امام صادق علیه السلام روایت شده که زمین برای جا به جایی تخت درهم پیچیده شد، و ششم: خداوند تخت را در جایگاه خود نابود کرد و آن را در مجلس سلیمان بازسازی کرد؛ بر اساس نظر ابوهاشم این احتمال صحیح نیست ولی به نظر ابو علی الجبائیّ این احتمال صحیح است و نابود شدن برخی از اجسام بدون نابود شدن اجسام دیگر امکان پذیر است.

و در ادامه آیات حذف بسیاری صورت گرفته چرا که تقدیر کلام این گونه است: سلیمان به عفریت گفت: وعدهٔ خود را عملی کن، او نیز طلب به درگاه خداوند متعال برد پس تخت را حاضر گرداند و سلیمان آن را نزد خود مستقرّ دید، یعنی هنگامی که سلیمان تخت ملکه را مشاهده کرد که در یک چشم برهم زدن به سوی او آورده شده و در مقابلش قرار داده شده گفت: «قال هذا من فضل ربّی» {این از فضل پروردگار من است} یعنی: از نعمت‌های بخشیده شدهٔ خداوند و محبّت‌های او بر من است، چرا که ممکن و آسان ساختن و فراهم کردن چنین کاری با وجود سختی و عدم امکان آن، معجزه‌ای برای سلیمان به شمار می‌رفت و بر ارزش والا و شوکت و جایگاه رفیع او نزد خداوند متعال دلالت می‌کرد، «لیبلونی أأشکر أم أکفر» یعنی: تا مرا بیازماید که آیا شکر این نعمت را به جای می‌آورم و یا به آن کفر می‌ورزم و ناسپاسی می‌کنم، «من شکر فإنّما یشکر لنفسه» {و هر که سپاس گزارد تنها به سود خویش سپاس می‌گزارد} چرا که نتیجه شکر و منفعت آن به خود او باز می‌گردند و مخصوص اوست، و این آیه مانند فرمودهٔ دیگر خداوند است که: «إن أحسنتم أحسنتم لأنفسکم» {اگر نیکی کنید، به خود نیکی روا داشته‌اید}.

سپس سلیمان در ادامه می‌افزاید: «و من کفر فإنّ ربّی غنیّ» {و هرکس ناسپاسی کند بی‌گمان پروردگارم بی‌نیاز و کریم است} یعنی خداوند بی‌نیاز از شکر گزاری بندگان است و به آن احتیاجی ندارد، بلکه بندگان

ص: ۱۲۴

به او محتاج هستند، چرا که ثواب و پاداش آنان نزد اوست، و منظور از (کریم) این است که بخشش خداوند شامل همهٔ بندگان چه شکرگزار و چه ناسپاس، چه نافرمان و چه فرمانبردار می‌شود و کفر و نافرمانی آنها او را از بخشش و احسان به آنها منع نمی‌کند، سپس سلیمان گفت:«نکّروا لها عرشها» {تخت ملکه را برایش ناشناس گردانید} یعنی: تختِ او را به شیوه‌ای تغییر دهید که هنگام نگاه کردن آن را نشناسد، و چنان که گفته شده منظور سلیمان از این کار آزمایش میزان عقل و درک ملکه بوده است،«ننظر أتهتدی أم تکون من الذین لا یهتدون» {تا ببینم آیا پی می‌برد یا از کسانی است که پی‌نمی‌برد}، از سعید بن جبیر و قتاده روایت شده یعنی: آیا با زیرکی و ذکاوت خویش تختش را بعد از تغییراتی که درآن روی داده می... شناسد یا این مسأله بر او ناشناخته می‌ماند؟ و از جبائیّ نقل شده یعنی: آیا هدایت می‌شود و از طریق تختش به قدرت خداوند متعال و صحّت نبوّت من پی می‌برد و بدین وسیله به راه ایمان و یکتاپرستی هدایت می‌شود یا خیر؟ ابن عباس گفته است: پس برای آزمایش ذکاوت و هوش ملکه تعدادی از نگین‌ها و جواهرات تخت را از جایش کَند، و مجاهد گفته است: آنچه را قرمز بود به سبز تغییر داد؛ و عکرمه گفته است: چیزی بر آن تخت افزود و چیزی از آن کاست، «فلمّا جاءت قیل أهکذا عرشک قالت کأنّه هو» {پس وقتی ملکه آمد بدو گفته شد: آیا تخت تو همین گونه است، گفت: گویا همین گونه است} پس ملکه آن را تأیید و یا انکار نکرد و این نکته بر کمال عقل او دلالت داشته است از آنجایی که نگفت: خیر، چرا که شبیه تخت خودش بود و نشانه‌هایی در آن یافت که به چشمش آشنا بود، هم چنین نگفت: بله، چرا که تغییرات و دگرگونی‌هایی در آن مشاهده کرد، به علاوه او تخت را در خانه به جای گذاشته بود و جابه‌جایی آن در آن مدّت و به سوی آن مکان در محدودهٔ قدرت بشر نبود؛ مقاتل گفته است: ملکه تخت خویش را شناخت ولی هنگامی که به او گفتند: «أهکذا عرشک» {آیا تخت تو همین گونه است؟} امر را بر او مشتبه کردند، پس مسأله بر او پیچیده و مشتبه شده بود آنگاه که گفت: «کأنّه هو» {گویا همین گونه است} و اگر به او گفته می‌شد: آیا تخت توست؟ می‌گفت: بله؛ عکرمه گفته است: ملکه زنی با حکمت بوده و با خود گفته است: اگر بگویم این همان تخت من است، می‌ترسم که تکذیب شوم، و اگر بگویم خیر، باز می‌ترسم که تکذیب شوم، بنابراین گفت: گویا همین گونه است و تخت خود را به آن تشبیه کرد، پس به او گفته شد: این همان تخت توست و بستن دروازه‌ها فایده‌ای به تو نرساند، این در حالی بود که ملکه به هنگام خروج تخت را پشت هفت در بسته جا گذاشته بود، و ملکه گفت: «و أوتینا العلم» { پیش از این ما آگاه شده بودیم} یعنی: قبل از نشانه و دلیلی که در تخت وجود داشت از صحت نبوّت سلیمان آگاه شده بودیم، «و کنّا مسلمین» {و از در طاعت درآمده بودیم} و فرمانبردار امر سلیمان بودیم، و از مجاهد روایت شده که این آیه از سخنان سلیمان بوده است، و براین اساس معنا بدین صورت است: ما از اسلام آوردن ملکه و آمدن او قبل از اینکه بیاید آگاه شده بودیم، «و صدّها ما کانت تعبد من دون الله» {و در حقیقت آنچه قبلاً غیر از خدا می‌پرستید مانع ایمان او شده بود}، از مجاهد روایت شده است: پرستش خورشید، ملکه را بعد از مشاهدهٔ آن معجزات از ایمان آوردن به خدا متعال منع کرد، و بر این اساس (ما)، مای موصوله

ص: ۱۲۵

و فاعلِ (صَدّ) و محلاً مرفوع است؛ و گفته شده معنای آیه این گونه است: و سلیمان، ملکه را از (عبادت) آنچه به غیر از خدا عبادت می‌کرد بازداشت و میان او و آنان حایل شد و ملکه را از آنها منع کرد، بنابراین (ما) مفعول و محلاً منصوب است؛ و

گفته شـده معنای آیه بـدین صورت است: ایمان و یکتاپرستی او را از آنچه غیر از خدا پرسـتش می‌کرد- یعنی خورشـید- منع کرد، سپس کلام را از سر گرفت و گفت: «إنّها کانت من قوم الکافرین» {او از جمله گروه کافران بود} یعنی: ملکه از قومی بود که خورشـید می‌پرستیدند و در میان آنان رشد یافته بود پس چیزی غیر از پرسـتش خورشـید نمی‌شـناخت، «قیل لها ادخلی الصرح» {به او گفته شد: وارد ساحت کاخ شو} و منظور از (صَرح) در این آیه مکانی گسترده و بدون سقف است.

و ذکر شده هنگامی که ملکه سبأ به سرزمین سلیمان روی آورد و به آن نزدیک شد، سلیمان به شیاطین دستور داد که کاخ را بسازند، و این کاخ به شکل یک فضای مسطّح و گسترده و از جنس بلور و آبگینه بود که آب زیر آن جریان داشت، و در این آب ماهیها، قورباغه‌ها و حیوانات دریایی قرار داشـتند و تختی در آن کاخ برای سلیمان قرار داده شده بود که برآن می‌نشست؛ و گفته شده: منظور از (صَرح) قصـری شـیشه‌ای است که از نظر روشـنی و سـفیدی به آب می‌ماند؛ و ابو عبیده گفته است: هر ساختمان اسـتوار و محکم که از جنس شـیشه و سـنگ و غیرآن باشد (صَرح) نامیده می‌شود، و سـلیمان علیه السلام دستور به ساختن آن کاخ داد چرا که می‌خواست عقل و زیرکی ملکه را آزمایش کند و ببیند آیا این نشانه‌های بزرگی که مشاهده می... کنـد او را بـه شـناخت خداونـد متعـال رهنمـون می‌سازد؟ و گفتـه شـده: جنّ و شـیاطین از اینکه سـلیمان بـا ملکه ازدواج کند ترسـیدند چرا که آنها بعـد از ازدواج سـلیمان با بلقیس که مادرش از جنّ بوده هرگز از تسـخیر او و ذرّیه‌اش خارج نمی‌شدند، پس به بـدگویی در مورد ملکه پرداختنـد تـا سـلیمان را نسبت به او بی‌علاقه گرداننـد و گفتنـد: عقل او دارای مشـکل است و پاهـایشماننـد سمّ الاـغ است، ولی هنگـامی که سـلیمان به آزمـایش و امتحان پرداخت ملکه را برخلاف آنچه گفته شـده بود یافت؛ و گفته شده: نزد سـلیمان ذکر کردند که پاهای او پُر مو است، و آن‌گاه که در ورود به کاخ ساقهایش را نمایان ساخت موهای آن ظاهر شدنـد و این مسأله سـلیمان را آزرده ساخت، و در این مورد به مشورت با جنّیان پرداخت پس حمّامها را گرم کردند و داروی نظافت و زرنیخ را آماده کردند، و این اولین سابقه ساخت داروی نظافت بود، «فلمّا رأته» {و چون آن را دید} یعنی: هنگـامی کـه بلقیس کـاخ را دیـد، «حسبته لجّه» {بِرکه‌ای پنـداشت} و گمـان کرد که آبی گـود است، «و کشـفت عن ساقیها» {و ساقهایش را نمایان کرد} برای ورود به آب؛ و گفته شـده: ملکه هنگامی که کاخ را دیـد گفت: پسر داوود عذابی جز غرق کردن نیـافته که مرا با آن به قتل رسانـد؟! و از رفتن به کاخ امتناع ورزیـد و وارد نشـد و عادت نداشـتند که کفش نیز بپوشـند، و هنگامی که ساقهایش را نمایان کرد سلیمان به او گفت: «هذا صرح ممرّد من قواریر» {این کاخی مفروش از آبگینه است} یعنی صـاف و صـیقلی است و آب نیست، و آن‌گـاه که تخت سـلیمان و کـاخ را مشاهـده کرد و گفت:«قـالت ربّ إنّی ظلمت نفسی»

ص: ۱۲۶

{پروردگـارا من به خـود سـتم کردم} بـا کفر ورزیـدنی که برآن بـودم، «و أسـلمت مع سـلیمان لله ربّ العـالمین» {و اینـک با سلیمان در برابر خدا پروردگار جهان تسـلیم شدم.} پس اسـلام آوردن او چه نیکو بود؛ و گفته شده: ملکه هنگامی که نشست سلیمان او را به اسـلام دعوت کرد، و او که نشانه‌ها و معجزات را دیـده بود به سـلیمان پاسخ مثبت داد و اسـلام آورد؛ و گفته شـده: ملکه هنگامی که گمان کرد سـلیمان علیه السـلام قصد غرق کردن او را دارد و سـپس حقیقت ماجرا را فهمید گفت: به خود ستم کردم، چرا که دربارهٔ سلیمان بد پنداشته بود.

و در مورد سرنوشت ملکه سبأ نیز اختلاف نظر وجود دارد: گفته شده: او با سلیمان ازدواج کرد و سلیمان او را بر فرمانروایی و مملکتش باقی گذاشت؛ و گفته شده: سلیمان او را به ازدواج پادشاهی به اسم تُبّع درآورد و او را به سرزمینش باز فرستاد، و به زوبعه که امیر جنّیان در یمن بود دستور داد که برای او کار کند و فرمانبردارش باشد، پس شهرها و کاخها و دژها و آبادیها را در یمن برای او ساخت. - . مجمع البیان ۷ : ۲۱۷- ۲۲۵ -

**[ترجمه]

«۱۳»

وَ رَوَی (۲)الْعَیَّاشِیُّ فِی تَفْسِیرِهِ بِالْإِسْنَادِ قَالَ: الْتَقَی مُوسَی بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ مُوسَی وَ یَحْیَی بْنُ أَکْثَمَ فَسَأَلَهُ عَنْ مَسَائِلَ قَالَ فَدَخَلْتُ عَلَی أَخِی عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السلام بَعْدَ أَنْ دَارَ بَیْنِی وَ بَیْنَهُ مِنَ الْمَوَاعِظِ حَتَّی انْتَهَیْتُ إِلَی طَاعَتِهِ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاکَ إِنَّ یَحْیَی بْنَ أَکْثَمَ سَأَلَنِی عَنْ مَسَائِلَ أُفْتِیهِ فِیهَا فَضَحِکَ فَقَالَ فَهَلْ أَفْتَیْتَهُ فِیهَا قُلْتُ لَا قَالَ وَ لِمَ قُلْتُ لَمْ أَعْرِفْهَا قَالَ وَ مَا هِیَ قُلْتُ قَالَ أَخْبِرْنِی عَنْ سُلَیْمَانَ أَ کَانَ مُحْتَاجاً إِلَی عِلْمِ آصَفَ بْنِ بَرْخِیَا ثُمَّ ذَکَرَ الْمَسَائِلَ الْأُخَرَ قَالَ اکْتُبْ یَا أَخِی بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ سَأَلْتَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ فِی کِتَابِهِ قالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ فَهُوَ آصَفُ بْنُ بَرْخِیَا وَ لَمْ یَعْجِزْ سُلَیْمَانُ عَنْ مَعْرِفَهِ مَا عَرَفَهُ آصَفُ لَکِنَّهُ أَحَبَّ أَنْ یُعَرِّفَ أُمَّتَهُ مِنَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ أَنَّهُ الْحُجَّهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ ذَلِکَ مِنْ عِلْمِ سُلَیْمَانَ أَوْدَعَهُ آصَفَ بِأَمْرِ اللَّهِ فَفَهَّمَهُ اللَّهُ ذَلِکَ لِئَلَّا یُخْتَلَفَ فِی إِمَامَتِهِ وَ دَلَالَتِهِ کَمَا فُهِّمَ سُلَیْمَانُ علیه السلام فِی حَیَاهِ دَاوُدَ علیه السلام لِیَتَعَرَّفَ إِمَامَتَهُ وَ نُبُوَّتَهُ مِنْ بَعْدِهِ لِتَأْکِیدِ الْحُجَّهِ عَلَی الْخَلْقِ (۳).

ص: ۱۲۷

۱- مجمع البیان ۷: ۲۱۷- ۲۲۵.

۲- روی الثعلبی أن أبا بلقیس بنت الیشرح کان یلقب بهذهاذ و کان ملکا عظیم الشأن ولده أربعون ملکا، و کان ملک أرض الیمن کلها، و کان یقول لملوک الاطراف: لیس أحد منکم کفوا لی و ابی أن یتزوج فیهم، فزوجوه امرأه من الجن یقال لها ریحانه بنت السکن، و کان الانس اذ ذاک یرون الجن و یخالطونهم فولدت له تلقمه و هی بلقیس. و لم یکن له ولد غیرها. منه رحمه اللّه. قلت: رواه فی العرائس: ۱۷۴ و فیه: البشرخ مکان الیشرح، و الشکر مکان السکن، و بلعمه مکان تلقمه.

۳- تفسیر العیّاشیّ مخطوط.

ف، تحف العقول سأل يحيى بن أكثم و ذكر نحوه (۱).

**[ترجمه]تفسير العيّاشى: عياشى در تفسير خود به صورت مستند روايت كرده وگفته است: موسى بن محمّد بن على بن موسى و يحيى بن أكثم با هم ديدار كردند و يحيى دربارۀ مسائلى از موسى سؤال پرسيد، پس موسى گفت: نزد برادرم على بن محمّد عليه السلام رفتم و بعداز آنكه ميان من و او بحثها و مواعظى جريان پيدا كرد و در نهايت مطيع نظرات او شدم، به او گفتم: فدايت شوم، يحيى بن أكثم دربارۀ چند مسأله از من سؤال پرسيده و درخواست فتوى كرده است كه حكم آنها را براى او بيان كنم، پس خنديد و گفت: آيا فتوى دادى و حكم آن مسائل را براى او بيان كردى؟ گفتم: خير، گفت: چرا؟ گفتم: پاسخ آن مسائل را نمى‌دانستم، گفت: و آن مسائل چه بودند؟ گفتم: يحيى خواست او را از اين مسأله آگاه كنم كه آيا سليمان به علم و دانش آصف بن برخيا محتاج بود؟ سپس مسائل ديگرى را مطرح كرد، (على بن محمّد) گفت: بنويس اى برادرم، بسم الله الرحمن الرحيم در مورد اين فرمودۀ خداوند متعال «قال الذى عنده علم من الكتاب» كه در كتابش ذكر شده است از من پرسيدى: آن شخص آصف بن برخيا بوده و سليمان از دانستن آنچه آصف مى‌دانسته عاجز نبود، ولى چنين پسنديده كه انس و جنّ آگاه باشند كه آصف بعد از او حجت است، و آن علم را نيز سليمان به امر خداوند نزد او به وديعه نهاد، و خداوند آصف را در اين زمينه تفهيم كرد تا در امامت و روشنگرى‌اش دچار اختلاف نشود، آن‌گونه كه سليمان عليه السلام را در زمان حيات داوود عليه السلام تفهيم كرد تا با امامت و نبوّتش بعد از پدر آشنا شود و اين كار به خاطر تأكيد حجت بر مردم صورت گرفت. - . نسخه خطى تفسيرالعيّاشى -

ص: ۱۲۷

در تحف العقول نيز نظير اين روايت نقل شده است. - . تحف العقول : ۴۷۶- ۴۷۸ -

**[ترجمه]

«۱۴»

م، تفسير الإمام عليه السلام إِنَّ اللَّهَ خَصَّ بِسُورَةِ الْفَاتِحَةِ مُحَمَّداً صلى الله عليه و آله وَ شَرَّفَهُ بِهَا وَ لَمْ يُشْرِكْ مَعَهُ فِيهَا أَحَداً مِنْ أَنْبِيَائِهِ مَا خَلَا سُلَيْمَانَ عليه السلام فَإِنَّهُ أَعْطَاهُ مِنْهَا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ أَ لَا تَرَاهُ يَحْكِى عَنْ بِلْقِيسَ حِينَ قَالَتْ إِنِّى أُلْقِىَ إِلَيَّ كِتابٌ كَرِيمٌ إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمانَ وَ إِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ (۲)

أقول: و قال الثعلبى فى تفسيره قالت العلماء بسير الأنبياء إن نبى الله سليمان عليه السلام لما فرغ من بناء بيت المقدس عزم على الخروج إلى أرض الحرم فتجهز للمسير و استصحب من الجن و الإنس و الشياطين و الطير و الوحوش ما بلغ معسكره مائه فرسخ فأمر الريح الرخاء فحملتهم فلما وافى الحرم أقام به ما شاء الله أن يقيم فكان ينحر كل يوم طول مقامه بمكه خمسه آلاف بدنه و خمسه آلاف ثور و عشرين ألف شاه و قال لمن حضر من أشراف قومه إن هذا مكان يخرج منه نبى عربى صفته كذا و كذا يعطى النصر على جميع من ناواه (۳)و يبلغ هيبته مسيره شهر القريب و البعيد عنده فى الحق سواء لا تأخذه فى الله لومه لائم قالوا فبأى دين يدين يا نبى الله قال بدين الحنيفيه فطوبى لمن أدركه و آمن به و صدقه قالوا فكم بيننا و بين خروجه يا نبى الله قال

ذهاب ألف عام فليبلغ الشاهد منكم الغائب فإنه سيد الأنبياء و خاتم الرسل و إن اسمه لمثبت فی زبر الأنبياء قالوا فأقام بمكه حتی قضی نسكه ثم أحب أن يسير إلی أرض اليمن فخرج من مكه صباحا و سار نحو اليمين يوم نجم سهيل فوافی صنعاء وقت الزوال و ذلك مسيره شهر فرأی أرض حسنه تزهر خضرتها فأحب النزول بها ليصلی و يتغدی فطلبوا الماء فلم يجدوا و كان دليله علی الماء الهدهد كان يری الماء من تحت الأرض فينقر الأرض فيعرف موضع الماء و بعده ثم تجی ء الشياطين فيسلخونه كما يسلخ الإهاب (۴)ثم يستخرجون الماء قالوا فلما نزل قال الهدهد إن سليمان عليه السلام قد اشتغل

۱- تحف العقول: ۴۷۶ و ۴۷۸، و فيه: لتأكد الحجه علی الخلق.

۲- تفسير الإمام: ۱۰.

۳- أی من عاداه.

۴- الاهاب: الجلد أو ما لم يدبغ منه.

بالنزول فارتفع نحو السماء فانظر إلى عرض الدنيا و طولها ففعل ذلك و نظر يمينا و شمالا فرأى بستانا لبلقيس فمال إلى الخضره فوقع فيه فإذا هو بهدهد فهبط عليه و كان اسم هدهد سليمان يعفور و اسم هدهد اليمن عنقير (۱)فقال عنقير ليعفور من أين أقبلت و أين تريد قال أقبلت من الشام مع صاحبى سليمان بن داود قال و من سليمان بن داود قال ملك الجن و الإنس و الطير و الوحوش و الشياطين و الرياح فمن أين أنت قال أنا من هذه البلاد قال و من ملكها قال امرأه يقال لها بلقيس و إن لصاحبكم سليمان ملكا عظيما و ليس ملك بلقيس دونه فإنها ملكه اليمن كلها و تحت يدها اثنى عشر ألف قائد تحت كل قائد مائه ألف مقاتل فهل أنت منطلق معى حتى تنظر إلى ملكها قال أخاف أن يتفقدنى سليمان فى وقت الصلاه إذا احتاج إلى الماء قال الهدهد اليمانى إن صاحبك ليسره أن تأتيه بخبر هذه الملكه فانطلق معه و نظر إلى بلقيس و ملكها و ما رجع إلى سليمان عليه السلام إلا وقت العصر فلما طلبه سليمان عليه السلام فلم يجده دعا عريف (۲)الطيور و هو النسر فسأله عنه فقال ما أدرى أين هو و ما أرسلته مكانا ثم دعا بالعقاب فقال على بالهدهد فارتفع فإذا هو بالهدهد مقبلا فانقض (۳)نحوه فناشده الهدهد بحق الذى قواك و أغلبك على إلا رحمتنى و لم تتعرض لى بسوء قال فولى عنه العقاب و قال له ويلك ثكلتك أمك إن نبى الله حلف أن يعذبك أو يذبحك ثم طارا متوجهين نحو سليمان فلما انتهى إلى المعسكر تلقته النسر و الطير فقالوا توعدك نبى الله فقال الهدهد أ و ما استثنى نبى الله فقالوا بلى أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطانٍ مُبِينٍ (۴)فلما أتيا سليمان و هو قاعد على كرسيه قال العقاب قد أتيتك به يا نبى الله فلما قرب الهدهد منه رفع رأسه و أرخى ذنبه و جناحيه يجرهما على الأرض تواضعا لسليمان فأخذ برأسه فمده إليه فقال أين كنت فقال يا نبى الله

۱- فى نسخه: «عنفير» و كذا فيما بعده.

۲- العريف: من يعرف أصحابه. النقيب.

۳- انقض الطائر: هوى ليقع.

۴- أي و الاستثناء قوله: أو ليأتينى.

اذکر وقوفک بین یدی الله تعالی فلما سمع ذلک سلیمان علیه السلام ارتعد و عفا عنه و ساق القصه إلی أن قال و قال مقاتل حمل الهدهد الکتاب بمنقاره حتی وقف علی رأس المرأه و حولها القاده و الجنود فرفرف ساعه و الناس ینظرون حتی رفعت رأسها فألقی الکتاب فی حجرها إلی آخر القصه (۱).

**[ترجمه]تفسیر امام عسکری: خدواند سورهٔ فاتحه را مخصوص محمّد صلّی الله علیه و آله قرار داده و ایشان را به این سوره مشرّف گردانده است، و به جز سلیمان علیه السلام هیچ یک از پیامبران را در این زمینه با ایشان شریک نکرده است، و (بسم الله الرحمن الرحیم) آغازین این سوره را به سلیمان عطا فرموده است، آیا نمی‌بینی که خداوند از بلقیس چنین حکایت می کند: «إنّی ألقی إلیّ کتاب کریم * إنّه من سلیمان و إنّه بسم الله الرحمن الرحیم» {نامه‌ای ارجمند برای من آمده است، که از طرف سلیمان است و مضمون آن این است: بسم الله الرحمن الرحیم.} - . تفسیرالإمام : ۱۰ -

می گویم: ثعلبی در تفسیر خود گفته است: علمای سیرهٔ انبیاء گفته‌اند: پیامبر خدا سلیمان علیه السلام هنگامی که از ساخت بیت المقدس فارغ گشت آهنگ خروج به سوی سرزمین حرم (مکّه) نمود، پس آمادهٔ رفتن شد و از جنّ و انس و شیاطین و پرندگان و وحوش ارتشی او را همراه کرد که طول آن بالغ بر صد فرسخ بود، آن گاه به نسیم امر فرمود و آنان را حمل و جا به جا کرد، و هنگامی که به حرم رسید اقدام به انجام اعمالی در آن نمود که خداوند خواسته بود به انجام برساند، و در طول اقامت خود در مکّه هر روز پنج هزار مادهٔ شتر، پنج هزار گوسفند قربانی می کرد، و به اشراف قوم خود که درآنجا حاضر بودند گفت: این مکانی است که پیامبری عربی با صفاتی چنین و چنان درآن ظهور می کند و پیروزی بر تمام کسانی که با او به دشمنی می‌پردازند به او بخشیده می‌شود، و هیبت و شکوه او مسافت یک ماه را درمی‌نوردد و دور و نزدیک نزد او در حقّ یکسان هستند، و سرزنش سرزنش‌کنندگان او را از اجرای اوامر الهی باز نمی‌دارد، گفتند: ای پیامبر خدا، او به چه دینی متدیّن است؟ گفت: به دین حنیف، پس خوشا به حال آنکه زمان او را درک می کند و به او ایمان می‌آورد و تصدیقش می کند، گفتند: ای پیامبر خدا، زمان بین ما و ظهور آن پیامبر عربی چقدر است؟ گفت: گذشت هزار سال، حاضرین این مسأله را به اطلاع غائبین برسانند، چرا که آن پیامبر سیّد پیامبران و خاتم رسولان است، و اسم او در کتاب پیامبران ثابت شده است؛ سلیمان علیه السلام تا پایان مناسک در مکّه اقامت داشت، سپس دوست داشت که به سوی سرزمین یمن روانه شود، بنابراین صبح از مکّه خارج شد و به سوی یمن به راه افتاد، و هنگام غروب خورشید به صنعاء رسید حال آنکه در حالت عادی این مسیر یک ماه به طول می‌انجامید، و سرزمین نیکویی را مشاهده کرد که سبزه‌های آن شکوفا شده بودند بنابراین فرو آمدن درآن مکان را پسندید تا نماز بگزارد و ناهار میل کند، و همراهان او آب طلب کردند ولی چیزی نیافتند، و هدایت کننده سلیمان به مکان آب، پرنده هدهد بود که آب را در زیر زمین می‌دید پس به زمین نوک می‌زد و مکان آب و عمق آن را شناسایی می کرد، سپس شیاطین آب را از زمین جدا می کردند آن گونه که پوست از لاشه جدا می‌شود، و در نهایت آب را خارج می کردند، و هدهد هنگام فرو آمدن با خود گفت: سلیمان علیه السلام سرگرم

تشریفات اقامت گزیدن شده است پس به سوی آسمان اوج بگیر و به طول و عرض دنیا نگاهی بینداز، و چنین کرد و به راست و چپ نگاه کرد و بوستانی را مشاهده کرد که متعلّق به بلقیس بود، پس به سوی آن سرسبزی متمایل شد و درآن افتاد

و هدهدی را مشاهده کرد و در کنارش فرود آمد، و هدهد سلیمان یعفور نام داشت و اسم هدهد سرزمین یمن عنقیر بود، پس عنقیر به یعفور گفت: از کجا آمده‌ای و می‌خواهی به کجا بروی؟ یعفور گفت: از سرزمین شام و به همراهی سلیمان پسر داوود آمده‌ام، عنقیر گفت: سلیمان پسر داوود کیست؟ پاسخ داد: فرمانروای جنّ و انس و پرندگان و وحوش و شیاطین و بادها، و تو از چه سرزمینی هستی؟ عنقیر گفت: من از این سرزمین هستم، یعفور پرسید: و فرمانروای آن کیست؟ عنقیر پاسخ داد: زنی به اسم بلقیس، صاحب و مالك شما سلیمان فرمانروایی و مُلك بزرگی را صاحب است ولی فرمانروایی و مُلك بلقیس کمتراز او نیست، چرا که او فرمانروای تمام سرزمین یمن است و دوازده هزار فرمانده تحت امر او قرار دارند که هر فرمانده صد هزار جنگجو را سرپرستی می‌کند، آیا با من همراه می‌شوی تا به فرمانروایی و مُلك او نگاهی بیاندازی؟ یعفور گفت: بیم آن دارم که سلیمان در وقت نماز و آن‌گاه که به آب نیاز دارد مرا جسجو کند، هدهد یمنی به او گفت: صاحبت خوشحال می‌شود اگر خبر این فرمانروا را به او برسانی، پس هدهد سلیمان با هدهد یمنی به راه افتاد و به تماشای بلقیس و فرمانروایی او رفت و تا عصر نزد سلیمان علیه السلام بازنگشت، و هنگامی که سلیمان علیه السلام هدهد را طلب کرد و او را نیافت سرپرست پرندگان که کرکس بود را فراخواند و در مورد هدهد از او پرسید، کرکس گفت: نمی‌دانم او کجاست، من او را به جایی نفرستاده‌ام، سپس سلیمان عقاب را صدا زد و به او گفت: هدهد را نزد من بیاور، عقاب اوج گرفت و هدهد را مشاهده کرد که در حال آمدن است، پس بر سر او فرود آمد، و هدهد او را سوگند داد که به حقّ خداوندی که تو را بر من توانمند و چیره گردانده به من رحم کن و با من به بدی رفتاری مکن، پس عقاب از او روی گرداند و به او گفت: وای بر تو، مادرت به عزایت بنشیند، پیامبر خدا سوگند خورده که تو را عذاب دهد یا سر از تنت جدا کند، آن‌گاه هر دو به سوی سلیمان پرواز کردند و هنگامی که هدهد به محل تجمع سپاهیان سلیمان رسید کرکس و سایر پرندگان با او دیدار کردند و گفتند: پیامبر خدا تو را تهدید کرده است، هدهد گفت: پیامبر خدا هیچ استثنایی قرار نداده است؟ چرا استثنایی قائل شده به این ترتیب: «أو لیأتینّی بسلطان مبین» {مگر آنکه دلیل روشنی برای من بیاورد}، و آن‌گاه که عقاب و هدهد نزد سلیمان که بر تخت نشسته بود آمدند عقاب گفت: ای پیامبر خدا، او را نزد تو آوردم، و هنگامی که هدهد به او نزدیك شد سرش را بالا گرفت و دُم و بالهایش را پایین آورد و آنها را به خاطر تواضع و فروتنی در مقابل سلیمان بر زمین می‌کشید، سلیمان سرش را گرفت و او را به سوی خود کشید و گفت: کجا بودی؟ هدهد گفت: ای پیامبر خدا،

ص: ۱۲۹

ایستادنت در حضور خداوند متعال را به یاد آور، سلیمان علیه السلام هنگامی که این سخن را شنید به خود لرزید و او را بخشید- و داستان را به ترتیب روایت قبلی نقل کرد تا گفت:- مقاتل گفته است: هدهد نامه را به منقار گرفت و آن را حمل کرد تا اینکه بر بالای سرآن زن قرار گرفت در حالی که فرماندهان و سپاهیان در اطراف او بودند، پس یك ساعت بال بال می‌زد و مردم نگاه می‌کردند، سرانجام ملکه سرش را بالا گرفت پس نامه را در حجره‌اش انداخت، و تا نهایت داستان. - . نسخه خطی الکشف و البیان -

**[ترجمه]

باب ۱۰ ما أوحی إلیه و صدر عنه من الحكم و فیه قصه نفش الغنم

الآيات

الأنبياء: «وَ داوُدَ وَ سُلَيْمانَ إِذْ يَحْكُمانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَ كُنَّا لِحُكْمِهِمْ شاهِدِينَ* فَفَهَّمْناها سُلَيْمانَ وَ كُلًّا آتَيْنا حُكْماً وَ عِلْماً»(٧٨-٧٩)

lt;meta info="-و داود و سليمان إذ يحكمان فى الحرث إذ نفشت فيه غنم القوم و كنّا لحكمهم شاهدين * ففهّمنا سليمان و كلّاً آتينا حكماً و عدلاً. - . انبياء / ٧٨ و٧٩ -

{و داوود و سليمان را (يادكن) هنگامى كه دربارۀ آن كشتزار كه گوسفندان مردم شب هنگام درآن چريده بودند داورى مى‌كردند و [ما] شاهد داورى بوديم، پس آن [داورى] را به سليمان فهمانديم و به هريک [از آن دو] حكمت و دانش عطا كرديم.}

**[ترجمه]

تفسير

قال الطبرسى رحمه الله: اختلف فى الحكم

فقيل إنه زرع وقعت فيه الغنم ليلا فأكلته و قيل كان كرما قد بدت عناقيده (٢)عن أبى جعفر و أبى عبد الله عليه السلام.

و قال الجبائى أوحى الله إلى سليمان عليه السلام بما نسخ به حكم داود عليه السلام و لم يكن ذلك عن اجتهاد و هو المعول عليه عندنا (٣).

**[ترجمه]طبرسى رحمه الله گفته است: در مورد زمينه قضاوت اختلاف نظر وجود دارد: گفته شده: قضاوت در مورد زراعتى بوده كه گوسفندان شبانه در آن قرار گرفته و چريده‌اند؛ از امام باقر و امام صادق عليهماالسلام روايت شده كه آن كشتزار تاكستانى بوده كه خوشه‌هاى انگور آن به بار نشسته بود؛ و جبائىّ گفته است: خداوند به سليمان عليه‌السلام حُكمى را وحى فرمود كه حُكم داوود عليه السلام را باطل نمود و آن حكم از روى اجتهاد شخصى سليمان نبود، و اين همان نظرى است كه ما نيز به آن اعتماد داريم. - .

مجمع البيان ٧ : ٥٧ -

**[ترجمه]

الأخبار

«١»

ل، الخصال ابْنُ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ الْقَاشَانِيِّ عَنِ الْأَصْبَهَانِيِّ عَنِ الْمِنْقَرِيِّ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ نَجِيحٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قَالَ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ عليه السلام أُوتِينَا مَا أُوتِيَ النَّاسُ وَ مَا لَمْ يُؤْتَوْا وَ عُلِّمْنَا مَا عُلِّمَ النَّاسُ وَ مَا لَمْ يُعَلَّمُوا فَلَمْ نَجِدْ شَيْئاً أَفْضَلَ مِنْ خَشْيَهِ اللَّهِ فِي الْمَغِيبِ وَ الْمَشْهَدِ وَ الْقَصْدِ فِي الْغِنَى وَ الْفَقْرِ وَ كَلِمَهِ الْحَقِّ فِي الرِّضَا وَ الْغَضَبِ وَ التَّضَرُّعِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى كُلِّ حَالٍ (۴).

ص: ۱۳۰

۱- الكشف و البيان مخطوط.

۲- فى المصدر هنا زياده و هى هذه: فحكم داود بالغنم لصاحب الكرم، فقال سليمان: غير هذا يا نبى اللّه، قال: و ما ذاك؟ قال: يدفع الكرم الى صاحب الغنم فيقوم عليه حتّى يعود كما كان، و يدفع الغنم الى صاحب الكرم فيصيب منها حتّى إذا عاد الكرم كما كان، ثمّ دفع كل واحد منهما الى صاحبه ماله، عن ابن مسعود. و روى ذلك عن أبى جعفر و أبى عبد اللّه عليهما السلام.

۳- مجمع البيان ۷: ۵۷.

۴- الخصال ۱: ۱۱۴ و ۱۱۵. و فيه: فى كل حال.

**[ترجمه]الخصال: از امام باقر علیه السـلام روایت شده که سـلیمان علیه السلام فرمود: نعمت‌هایی که به دیگران بخشیده شده و نشـده به صورت یکجا به ما بخشـیده شده است، و ما از چیزهایی که مردم ازآن آگاه شده و نشده‌اند آگاه شده‌ایم، و چیزی را برتر از ترس و حذر از خداوند در نهان و آشکار، میانه روی در ثروتمندی و فقیری، سخن حقّ به هنگام رضایت و خشنودی و تضّرع و زاری به درگاه خداوند متعال در هر حال نیافتیم. - . الخصال ۱ : ۱۱۴ و۱۱۵ -

ص: ۱۳۰

**[ترجمه]

«۲»

فس، تفسیر القمی وَ داوُدَ وَ سُلَيْمانَ إِذْ يَحْكُمانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَ كُنَّا لِحُكْمِهِمْ شاهِدِينَ- فَإِنَّهُ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَحْيَى (۱)عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ رَجُلٌ كَانَ لَهُ كَرْمٌ وَ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمٌ لِرَجُلٍ آخَرَ بِاللَّيْلِ وَ قَضَمَتْهُ (۲)وَ أَفْسَدَتْهُ فَجَاءَ صَاحِبُ الْكَرْمِ إِلَى دَاوُدَ علیه السلام فَاسْتَعْدَى عَلَى صَاحِبِ الْغَنَمِ فَقَالَ دَاوُدُ علیه السلام اذْهَبَا إِلَى سُلَيْمَانَ لِيَحْكُمَ بَيْنَكُمَا فَذَهَبَا إِلَيْهِ فَقَالَ سُلَيْمَانُ إِنْ كَانَتِ الْغَنَمُ أَكَلَتِ الْأَصْلَ وَ الْفَرْعَ فَعَلَى صَاحِبِ الْغَنَمِ أَنْ يَدْفَعَ إِلَى صَاحِبِ الْكَرْمِ الْغَنَمَ وَ مَا فِي بَطْنِهَا وَ إِنْ كَانَتْ ذَهَبَتْ بِالْفَرْعِ وَ لَمْ تَذْهَبْ بِالْأَصْلِ فَإِنَّهُ يَدْفَعُ وُلْدَهَا إِلَى صَاحِبِ الْكَرْمِ وَ كَانَ هَذَا حُكْمَ دَاوُدَ وَ إِنَّمَا أَرَادَ أَنْ يُعَرِّفَ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّ سُلَيْمَانَ علیه السلام وَصِيُّهُ بَعْدَهُ وَ لَمْ يَخْتَلِفَا فِي الْحُكْمِ وَ لَوِ اخْتَلَفَ حُكْمُهُمَا لَقَالَ وَ كُنَّا لِحُكْمِهِمَا شَاهِدِينَ (۳).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: امام صادق علیه السـلام در تفسیر آیه «و داود و سلیمان إذ یحکمان فی الحرث إذ نفشت فیه غنم القوم و كنّا لحکمهم شاهدین» فرموده است: مردی از بنی اسـرائیل صاحب تاکسـتانی بود و گوسـفندان مرد دیگری شـبانه درآن چریدند و درختان انگور را خرد خرد جویدند و تباهش ساختند، پس صاحب تاکستان نزد داوود علیه السلام

آمد و از او علیه صاحب گوسـفندان کمک خواست، داوود گفت: نزد سلیمان بروید تا میان شما قضاوت کند، آن دو مرد نزد سلیمان رفتند، سـلیمان گفت: اگر گوسـفندان ساقه و شاخه درختان انگور را خورده‌اند، بر صاحب گوسفندان واجب است که گوسـفندان و آنچه در شـکمشان است را به صـاحب تاکسـتان بدهـد، و اگر تنهـا شـاخه درختـان از بین رفته و آسیبی به ساقه نرسـیده صاحب گوسفندان باید برّه‌های آنها را به صاحب تاکستان بدهد، و این حُکم داوود نیز بود، ولی خواست بنی اسرائیل را از این امر آگاه کند که سـلیمان علیه السـلام وصـیّ بعد از او خواهد بود، و آن دو در شیوه قضاوت اختلافی نداشتند، و اگر شیوه قضاوتشان تفاوت داشت خداوند می‌فرمود: «و كنّا لحکمهما شاهدین». - . تفسیر القمی : ۴۳۱ -

**[ترجمه]

بیان

نفشت الغنم أی رعت لیلا بلا راع.

<meta info="(نفشت الغنم) یعنی: گوسفندان شبانه و بدون چوپان چریدند.

**[ترجمه]

«۳»

سن، المحاسن بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنِ الْبَزَنْطِیِّ عَنْ جَمِیلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ زُرَارَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی وَ داوُدَ وَ سُلَیْمانَ إِذْ یَحْکُمانِ فِی الْحَرْثِ قَالَ لَمْ یَحْکُمَا إِنَّمَا کَانَا یَتَنَاظَرَانِ فَفَهَّمْناها سُلَیْمانَ

یه، من لا یحضره الفقیه بسنده الصحیح عن جمیل عن زراره مثله (۴).

**[ترجمه]المحاسن: زراره از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «و داود و سلیمان إذ یحکمان فی الحرث» روایت می کند که ایشان فرمود: داوود و سلیمان قضاوت نکردند بلکه به مناظره و گفتگو پرداختند چرا که خداوند می‌فرماید: « ففهّمناها سلیمان» { پس آن داوری را به سلیمان فهماندیم.}

مَن لا یحضره الفقیه: با سند صحیح، نظیر این روایت را نقل کرده است. - . مَن لا یحضره الفقیه : ۳۳۹ -

**[ترجمه]

«۴»

یه، من لا یحضره الفقیه بِسَنَدِهِ الصَّحِیحِ عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَبِیِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَی وَ داوُدَ وَ سُلَیْمانَ إِذْ یَحْکُمانِ فِی الْحَرْثِ قَالَ کَانَ حُکْمُ دَاوُدَ علیه السلام رِقَابَ الْغَنَمِ وَ الَّذِی فَهَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ سُلَیْمَانَ أَنْ یَحْکُمَ لِصَاحِبِ الْحَرْثِ بِاللَّبَنِ وَ الصُّوفِ ذَلِکَ الْعَامَ کُلَّهُ (۵).

**[ترجمه]من لا یحضره الفقیه: با سند صحیح، ار احمد بن عمرالحلبّی روایت شده که گفت: از امام کاظم علیه السلام در مورد این فرموده خداوند متعال «و داود و سلیمان إذ یحکمان فی الحرث» سؤال پرسیدم، ایشان فرمود: حکم داوود علیه السلام، بستن و مراقبت و زیر نظر داشتن گوسفندان بود، و آنچه خداوند متعال به سلیمان فهماند این بود که حُکمِ پرداخت شیر و پشم گوسفندان به مدت یک سال به صاحب کشتزار را صادر کند. - . مَن لا یحضره الفقیه : ۳۳۹ -

**[ترجمه]

«۵»

یب، تهذیب الأحکام الْحُسَیْنُ بْنُ سَعِیدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنِ الْمُعَلَّی أَبِی عُثْمَانَ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ داوُدَ وَ سُلَیْمانَ إِذْ یَحْکُمانِ فِی الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ

۱- فی نسخه: عبد اللّه بن بحر.

۲- القضم: الاكل باطراف الأسنان.

۳- تفسير القمّیّ: ۴۳۱.

۴- من لا يحضره الفقيه: ۳۳۹.

۵- من لا يحضره الفقيه: ۳۳۹.

فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ فَقَالَ لَا يَكُونُ النَّفَشُ إِلَّا بِاللَّيْلِ إِنَّ عَلَى صَاحِبِ الْحَرْثِ أَنْ يَحْفَظَ الْحَرْثَ بِالنَّهَارِ وَ لَيْسَ عَلَى صَاحِبِ الْمَاشِيَةِ حِفْظُهَا بِالنَّهَارِ إِنَّمَا رَعْيُهَا وَ أَرْزَاقُهَا بِالنَّهَارِ فَمَا أَفْسَدَتْ فَلَيْسَ عَلَيْهَا (۱)وَ عَلَى صَاحِبِ الْمَاشِيَةِ حِفْظُ الْمَاشِيَةِ بِاللَّيْلِ عَنْ حَرْثِ النَّاسِ فَمَا أَفْسَدَتْ بِاللَّيْلِ فَقَدْ ضَمِنُوا وَ هُوَ النَّفَشُ وَ إِنَّ دَاوُدَ علیه السلام حَكَمَ لِلَّذِي أَصَابَ زَرْعَهُ رِقَابَ الْغَنَمِ وَ حَكَمَ سُلَيْمَانُ علیه السلام الرِّسْلَ وَ الثَّلَّةَ وَ هُوَ اللَّبَنُ وَ الصُّوفُ فِي ذَلِكَ الْعَامِ (۲).

**[ترجمه]التهذیب: ابو بصیر می گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد این فرمودۀ خداوند متعال «و داود و سلیمان إذ یحكمان فی الحرث إذ نفشت

ص: ۱۳۱

فیه غنم القوم» سؤال پرسیدم و ایشان فرمود: معنای (نَفَش) چریدن فقط در طول شب است، صاحب کشتزار باید در طول روز از کِشت خود محافظت کند و بر صاحب چهارپایان واجب نیست که در طول روز از چهارپایان خود محافظت کنند چرا که چریدن و روزی خوردن آنها در طول روز میّسر می گردد، پس هر چه در طول روز از بین برود بر عهده چهارپایان و صاحبان آنها نیست، ولی واجب است که صاحب چهارپایان آنها را در طول شب از ضرر زدن به کشتزار مردم محافظت کنند، و ضمانت هرآنچه در طول شب از بین برود بر عهدۀ آنان است، و داوود علیه السلام حکم صادر کرد که صاحب کشتزارِ زیان دیده می‌تواند گوسفندان را نزد خود نگاه دارد، و سلیمان علیه السلام حُکم به پرداخت یک ساله شیر و پشم گوسفندان از سوی صاحب آنها به صاحب کشتزار صادر کرد. -. تهذیب الأحکام ۲ : ۱۷۹ -

**[ترجمه]

«۶»

یب، تهذیب الأحکام الْحُسَيْنُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَحْرٍ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ داوُدَ وَ سُلَيْمانَ إِذْ يَحْكُمانِ فِي الْحَرْثِ قُلْتُ حِينَ حَكَمَا فِي الْحَرْثِ كَانَتْ قَضِيَّةً وَاحِدَةً فَقَالَ إِنَّهُ كَانَ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى النَّبِيِّينَ قَبْلَ دَاوُدَ إِلَى أَنْ بَعَثَ اللَّهُ دَاوُدَ علیه السلام أَيُّ غَنَمٍ نَفَشَتْ فِي الْحَرْثِ فَلِصَاحِبِ الْحَرْثِ رِقَابُ الْغَنَمِ وَ لَا يَكُونُ النَّفْشُ إِلَّا بِاللَّيْلِ وَ إِنَّ عَلَى صَاحِبِ الزَّرْعِ أَنْ يَحْفَظَ بِالنَّهَارِ وَ عَلَى صَاحِبِ الْغَنَمِ حِفْظُ الْغَنَمِ بِاللَّيْلِ فَحَكَمَ دَاوُدُ علیه السلام بِمَا حَكَمَتْ بِهِ الْأَنْبِيَاءُ علیهم السلام مِنْ قَبْلِهِ وَ أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى سُلَيْمَانَ أَيُّ غَنَمٍ نَفَشَتْ فِي الزَّرْعِ فَلَيْسَ لِصَاحِبِ الزَّرْعِ إِلَّا مَا خَرَجَ مِنْ بُطُونِهَا وَ كَذَلِكَ جَرَتِ السُّنَّةُ بَعْدَ سُلَيْمَانَ علیه السلام وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ كُلًّا آتَيْنا حُكْماً وَ عِلْماً فَحَكَمَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا بِحُكْمِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ (۳).

**[ترجمه]التهذیب: از ابو بصیر روایت است که گفت: دربارۀ آیه «و داود و سلیمان إذ یحكمان فی الحرث» از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا داوود و سلیمان در مسأله کشتزار یک حکم واحد صادر کردند؟ فرمود: خداوند عزّ و جلّ به پیامبران قبل از داوود علیه السلام این گونه وحی فرموده بود: صاحب کشتزار می‌تواند گوسفندانی که شبانه در کشت او چریده‌اند را ببندد و آنها را نگاه دارد، و (نَفَش) به معنای چریدن فقط در طول شب است، پس بر صاحب کشتزار واجب است که در طول

شب و روز از کِشت خود محافظت کند، هم چنین بر صاحب گوسفندان واجب است که در طول شب و روز از گوسفندان خود محافظت و مراقبت کند، و داوود علیه السلام به آنچه که پیامبران پیش از او حکم کرده بودند حُکم کرد، خداوند متعال به سلیمان وحی نمود: اگر در طول شب گوسفندانی در یک کشتزار و زراعت چریدند صاحب کشتزار تنها از آنچه از شکم گوسفندان خارج می‌شود (یعنی برّه و شیر) بهره‌مند می گردد، و بعد از سلیمان علیه السلام رسم و سنت به این شیوه جریان یافت، و این مصداق فرموده خداوند متعال است:« و کلّاً آتینا حکماً و علماً» پس هردوی ایشان بنا به حکم خداوند عزّ و جلّ حکم نمودند. - . تهذیب الأحکام ۲ : ۱۷۹ -

**[ترجمه]

«۷»

کا، الکافی الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ بَکْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَیْمَانَ عَنْ عَیْثَمِ بْنِ أَسْلَمَ عَنْ مُعَاوِیَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ الْإِمَامَةَ عَهْدٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَعْهُودٌ لِرِجَالٍ مُسَمَّیْنَ لَیْسَ لِلْإِمَامِ أَنْ یَزْوِیَهَا (۴)عَنِ الَّذِی یَکُونُ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی أَوْحَی إِلَی دَاوُدَ علیه السلام أَنِ اتَّخِذْ وَصِیّاً مِنْ أَهْلِکَ فَإِنَّهُ قَدْ سَبَقَ فِی عِلْمِی أَنْ لَا أَبْعَثَ نَبِیّاً إِلَّا وَ لَهُ وَصِیٌّ مِنْ أَهْلِهِ وَ کَانَ لِدَاوُدَ علیه السلام أَوْلَادٌ عِدَّةٌ وَ فِیهِمْ غُلَامٌ کَانَتْ أُمُّهُ عِنْدَ دَاوُدَ علیه السلام وَ کَانَ لَهَا مُحِبّاً فَدَخَلَ دَاوُدُ علیه السلام عَلَیْهَا حِینَ أَتَاهُ الْوَحْیُ فَقَالَ لَهَا إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْحَی إِلَیَّ یَأْمُرُنِی أَنْ

۱- فی المصدر: فلیس علیها و علی صاحبها شی ء.

۲- تهذیب الأحکام ۲: ۱۷۹.

۳- تهذیب الأحکام ۲: ۱۷۹.

۴- أی یصرفها عنه و یمنعه ایاها.

أَتَّخِذَ وَصِیّاً مِنْ أَهْلِی فَقَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ فَلْیَکُنِ ابْنِی قَالَ ذَاکِ أُرِیدُ وَ کَانَ السَّابِقُ فِی عِلْمِ اللَّهِ الْمَحْتُومِ عِنْدَهُ أَنَّهُ سُلَیْمَانُ فَأَوْحَی اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی إِلَی دَاوُدَ أَنْ لَا تَعْجَلْ دُونَ أَنْ یَأْتِیَکَ أَمْرِی فَلَمْ یَلْبَثْ دَاوُدُ علیه السلام أَنْ وَرَدَ عَلَیْهِ رَجُلَانِ یَخْتَصِمَانِ فِی الْغَنَمِ وَ الْکَرْمِ فَأَوْحَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَی دَاوُدَ علیه السلام أَنِ اجْمَعْ وُلْدَکَ فَمَنْ قَضَی بِهَذِهِ الْقَضِیَّهِ فَأَصَابَ فَهُوَ وَصِیُّکَ مِنْ بَعْدِکَ فَجَمَعَ دَاوُدُ علیه السلام وُلْدَهُ فَلَمَّا أَنِ اقْتَصَّ الْخَصْمَانِ قَالَ سُلَیْمَانُ علیه السلام یَا صَاحِبَ الْکَرْمِ مَتَی دَخَلَتْ غَنَمُ هَذَا الرَّجُلِ کَرْمَکَ قَالَ دَخَلَتْهُ لَیْلًا قَالَ قَدْ قَضَیْتُ عَلَیْکَ یَا صَاحِبَ الْغَنَمِ بِأَوْلَادِ غَنَمِکَ وَ أَصْوَافِهَا فِی عَامِکَ هَذَا ثُمَّ قَالَ لَهُ دَاوُدُ علیه السلام فَکَیْفَ لَمْ تَقْضِ بِرِقَابِ الْغَنَمِ وَ قَدْ قَوَّمَ ذَلِکَ عُلَمَاءُ بَنِی إِسْرَائِیلَ فَکَانَ ثَمَنُ الْکَرْمِ قِیمَهَ الْغَنَمِ فَقَالَ سُلَیْمَانُ علیه السلام إِنَّ الْکَرْمَ لَمْ یُجْتَثَّ (۱)مِنْ أَصْلِهِ وَ إِنَّمَا أُکِلَ حِمْلُهُ وَ هُوَ عَائِدٌ فِی قَابِلٍ فَأَوْحَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَی دَاوُدَ علیه السلام أَنَّ الْقَضَاءَ فِی هَذِهِ الْقَضِیَّهِ مَا قَضَی سُلَیْمَانُ بِهِ یَا دَاوُدُ أَرَدْتَ أَمْراً وَ أَرَدْنَا أَمْراً غَیْرَهُ فَدَخَلَ دَاوُدُ علیه السلام عَلَی امْرَأَتِهِ فَقَالَ أَرَدْنَا أَمْراً وَ أَرَادَ اللَّهُ غَیْرَهُ (۲)وَ لَمْ یَکُنْ إِلَّا مَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَدْ رَضِینَا بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ سَلَّمْنَا وَ کَذَلِکَ الْأَوْصِیَاءُ علیهم السلام لَیْسَ لَهُمْ أَنْ یَتَعَدَّوْا بِهَذَا الْأَمْرِ فَیُجَاوِزُونَ صَاحِبَهُ إِلَی غَیْرِهِ (۳).

**[ترجمه]الکافی: معاویه بن عمّار از امام صادق روایت کرده که فرمود: امامت، عهدی است از جانب خداوند متعال که بر عهده مردانی شناخته شده گذاشته شده است، امام نمی‌تواند شخص بعد از خود را از امامت بازدارد و او را از به دوش کشیدن این عهد منع کند، خداوند متعال به داوود علیه السلام این گونه وحی فرمود: وصیّ خود را از میان خاندانت انتخاب کن، چرا که در علم ازلی من چنین گنجانده شده که هیچ پیامبری را مبعوث نکنم مگرآنکه وصیّ او از میان خاندانش انتخاب شده باشد؛ داوود علیه السلام فرزندان بسیاری داشت، در میان این فرزندان پسر بچه‌ای حضور داشت که مادرش نزد داوود بود و داوود او را دوست می‌داشت، و هنگامی که وحی بر او نازل شد سراغ مادر پسر بچه رفت و به او گفت: خداوند مرا امر فرموده که از

میان خاندانم وصیّ خویش را برگزینم، پس زنش به او گفت: باشد که پسر مرا برگزینی، داوود گفت: خود نیز چنین می... خواهم، ولی در علم محتوم خداوند ثبت شده بود که این وصیّ، سلیمان خواهد بود، بنابراین خداوند عزّ و جلّ به داوود وحی فرمود که تا فرمان من به تو نرسیده عجله نکن، و طولی نکشید که دو مرد نزد داوود علیه السلام آمدند که در مورد گوسفندان و تاکستان نزاع داشتند، و خداوند متعال به داوود وحی نمود: فرزندانت را جمع کن، هریک از آنان که در این مسأله قضاوت کند و حکمش درست باشد، وصیّ بعد از تو خواهد بود، بنابراین داوود علیه السلام فرزندانش را گِرد آورد و هنگامی که دو متخاصم سخنان خود را نقل کردند سلیمان علیه السلام گفت: ای صاحب تاکستان، گوسفندان این مرد چه زمانی وارد تاکستان تو شده‌اند؟ گفت: شبانه وارد آن شده‌اند، سلیمان به صاحب گوسفندان گفت: برّه گوسفندان و پشم آنها در طول این سال متعلّق به صاحب تاکستان است، سپس داوود به سلیمان گفت: پس چگونه به نگاه داشتن گوسفندان حُکمی ندادی در حالی که علمای بنی اسرائیل چنین حکمی را به پا داشته‌اند و هزینه تاکستان به اندازه قیمت گوسفندان بود؟ سلیمان علیه السلام گفت: درختان انگور از ریشه کنده نشده و فقط میوه‌ها خورده شده‌اند که برگشت پذیرند، آن‌گاه خداوند به داوود وحی نمود: قضاوت در این مسأله همان گونه است که سلیمان قضاوت کرد، ای داوود، تو خواهان مطلبی بودی و ما خواهان مطلب دیگر، پس داوود نزد زنش (مادر پسربچه) رفت و گفت: ما چیزی می‌خواستیم و خداوند چیز دیگر، و اتفاقی

روی نخواهد داد جز آنچه خداوند می‌خواهد. ما نیز به این وضعیت راضی و تسلیم امر خداوند هستیم، هم چنین جایز نیست اوصیای الهی علیهم السلام از این امر تجاوز کنند و از صاحب آن به سوی دیگران عبور کنند. - . اصول الکافی ۱ : ۲۷۸ و۲۷۹ -

**[ترجمه]

بیان

اعلم أنه لما ثبت بالدلائل العقلیه (۴)عدم جواز الاجتهاد و الرأی علی الأنبیاء علیهم السلام و أنهم لا یحکمون إلا بالوحی فلذا ذهب بعض أصحابنا و بعض المعتزله إلی أنه تعالی أوحی إلی سلیمان علیه السلام ما نسخ حکم داود علیه السلام و کان حکم داود علیه السلام أیضا بالوحی و یرد علیه أن شریعه سلیمان لم تکن ناسخه فکیف نسخت ما ثبت فی شریعه موسی علیه السلام. و یمکن الجواب عنه بأنه لم یثبت امتناع نسخ بعض جزئیات الأحکام فی زمن

ص: ۱۳۳

۱- اجتثه: قلعه من أصله.

۲- فی المصدر: و أراد اللّه أمرا غیره.

۳- أصول الکافی ۱: ۲۷۸ و ۲۷۹.

۴- فی نسخه: بالدلائل القطعیه.

غیر أولی العزم من الرسل و أما النسخ الکلی و الإتیان بشریعه مبتدأه فهو مختص بأولی العزم منهم مع أنه یمکن أن یکون موسی علیه السلام أخبر بأن هذا الحکم ثابت إلی زمن سلیمان علیه السلام ثم یتغیر الحکم و الأصوب فی الجواب أن یقال إن الآیه لا تدل علی أن سلیمان علیه السلام حکم بخلاف ما حکم به داود علیه السلام بل یحتمل أن یکون المراد إذ یریدان أن یحکما فی الحرث کما دلت علیه روایه أبی بصیر فی التفسیر و روایه زراره فهما کانا یتناظران فی ذلک منتظرین للوحی أو کان داود علیه السلام عالما بالحکم و کان یسأل سلیمان علیه السلام لیبین فضله علی الناس فأوحی الله ذلک إلی سلیمان علیه السلام و یؤیده أن فی خبر معاویه نسب الحکم برقاب الغنم إلی علماء بنی إسرائیل و السؤال الذی اشتمل علیه الخبر محمول علی ما ذکرنا من إراده ظهور فضله علی بنی إسرائیل.

و أما خبر الحلبی فیمکن أن یکون محمولا علی التقیه و یحتمل أیضا أن یکون المراد بحکم داود الحکم الذی کان شائعا فی زمانه أو الحکم الذی کان یلقیه علی سلیمان لیختبره و یظهر عقله و علمه و کذا القول فی سائر الأخبار و الله یعلم.

**[ترجمه]آگاه باش هنگامی که با دلایل عقلی ثابت شد که انبیاء علیهم السلام مجاز به اجتهاد و ارائه نظر شخصی نیستند و جز با وحی الهی حکم نمی‌کنند، برخی از اصحاب ما و عدّه‌ای از معتزله این نظریه را مطرح کردند که خداوند متعال به سلیمان علیه السلام حُکمی را وحی نموده که حکم داوود علیه السلام را باطل کرده است، هم چنین حکم داوود نیز از طریق وحی بر او نازل شده است، بنابراین این سؤال مطرح می‌شود که شریعت سلیمان ناسخ نبود پس چگونه حکمی که در شریعت موسی علیه السلام ثابت بود را نسخ کرد؟

می‌توان این سؤال را چنین پاسخ داد: در زمان پیامبران غیر اولوالعزم باطل نمودن و نسخ برخی از احکامِ جزئی مانعی ندارد،

اما باطل نمودن و نسخ کلّی و آوردن شریعتی جدید فقط مخصوص پیامبران اولوالعزم است، با این وجود ممکن است که موسی علیه السلام به پیروان خویش اعلام کرده باشد که این حکم تا زمان سلیمان علیه السلام ثابت است و سپس تغییر خواهد کرد. و صحیح‌ترین جواب برای این سؤال این است که گفته شود: آیه به این نکته اشاره‌ای نمی‌کند که حکم سلیمان علیه السلام برخلاف حکم داوود علیه السلام بود بلکه ممکن است که مقصود از آیه چنین باشد: (إذ یریدان أن یحکما فی الحرث: هنگامی که می‌خواستند دربارهٔ آن کشتزار داوری کنند)، آن‌گونه که روایت ابوبصیر در تفسیر و روایت زراره بر این امر دلالت کردند، پس آن دو در مسأله قضاوت منتظر وحی الهی بودند، و یا اینکه داوود علیه السلام به حُکم آگاه بود و آن را از سلیمان می‌پرسید تا فضل وبرتری او را بر مردم بیان کند، و خداوند نیز آن را به سلیمان وحی نمود، این نظر زمانی تأیید می-شود که دقت نماییم در حدیث معاویه (حدیث شماره۷) حکم دادن به نگاه داشتن گوسفندان به علمای بنی اسرائیل نسبت داده شده است و سؤالی که حدیث متضمّن آن است براین نکته حمل می‌شود که داوود می‌خواست فضل سلیمان را بر بنی اسرائیل آشکار سازد، آن‌گونه که ذکر کردیم. و امّا حدیث الحلبّی (حدیث شماره۴) ممکن است حمل بر تقیّه شود، هم چنین ممکن است که منظور از حکم داوود، حکمی باشد که در زمان او شایع بوده است، یا حکمی که به سلیمان القا می‌کرد تا او را بیازماید و عقل و علمش را بر دیگران آشکار سازد، و در مورد سایر احادیث نیز سخن بر همین منوال است، و خداوند بیشتر و بهتر می‌داند.

**[ترجمه]

«۸»

یه، من لا یحضره الفقیه عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِیِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَتْ أُمُّ سُلَیْمَانَ بْنِ دَاوُدَ لِسُلَیْمَانَ علیه السلام یَا بُنَیَّ إِیَّاکَ وَ کَثْرَهَ النَّوْمِ بِاللَّیْلِ فَإِنَّ کَثْرَهَ النَّوْمِ بِاللَّیْلِ تَدَعُ الرَّجُلَ فَقِیراً یَوْمَ الْقِیَامَهِ.

**[ترجمه]من لایحضره الفقیه: از جابر بن عبدالله انصاری روایت است که رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمود: مادر سلیمان علیهماالسلام به سلیمان گفت: ای پسرم، برحذر باش از خوابیدن بسیار در شب، چرا که خواب بسیار در شب انسان را در روز قیامت تهی دست می گذارد.

**[ترجمه]

«۹»

نبه، تنبیه الخاطر قَالَ سُلَیْمَانُ بْنُ دَاوُدَ علیه السلام لِابْنِهِ یَا بُنَیَّ إِیَّاکَ وَ الْمِرَاءَ فَإِنَّهُ لَیْسَتْ فِیهِ مَنْفَعَهٌ وَ هُوَ یُهَیِّجُ بَیْنَ الْإِخْوَانِ الْعَدَاوَهَ (۱).

ص: ۱۳۴

۱- تنبیه الخواطر ۲: ۱۲.

**[ترجمه]تنبیه الخواطر: سلیمان علیه السلام به پسرش گفت: ای پسرم، از ریا و دورویی برحذر باش که درآن سودی نیست، و دشمنی را بین برادران برمی‌انگیزد. - . تنبیه الخواطر ۲ : ۱۲ -

**[ترجمه]

باب ۱۱ وفاته علیه السلام و ما کان بعده

الآیات

البقره: «وَ اتَّبَعُوا ما تَتْلُوا الشَّیاطِینُ عَلی مُلْكِ سُلَیْمانَ وَ ما كَفَرَ سُلَیْمانُ وَ لكِنَّ الشَّیاطِینَ كَفَرُوا یُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ»(۱۰۲)

سبأ: «فَلَمَّا قَضَیْنا عَلَیْهِ الْمَوْتَ ما دَلَّهُمْ عَلی مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَیَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كانُوا یَعْلَمُونَ الْغَیْبَ ما لَبِثُوا فِی الْعَذابِ الْمُهِینِ»(۱۴)

lt;meta info="- و اتّبعوا ما تتلوا الشیاطین علی ملک سلیمان و ما کفر سلیمان و لکنّ الشیاطین کفروا یعلّمون الناس السحر. - .[۱]بقره / ۱۰۲ -

{و آنچه را که شیطان [صفت]ها در سلطنت سلیمان خوانده [و درس گرفته] بودند پیروی کردند و سلیمان کفر نورزید لیکن آن شیطان [صفت]ها به کفر گراییدند که به مردم سحر می‌آموختند.}

- فلمّا قضینا علیه الموت ما دلّهم علی موته إلّا دابّه الأرض تأکل منسأته فلمّا خرّ تبیّنت الجنّ أن لو کانوا یعلمون الغیب ما لبثوا فی العذاب المُهین. - .[۲]سبأ / ۱۴ -

{پس چون مرگ را بر او مقدّر داشتیم جز جنبنده‌ای خاکی [=موریانه] که عصای او را [به تدریج] می‌خورد [هیچ کسی آدمیان را] از مرگ او آگاه نگردانید، پس چون سلیمان فرو افتاد برای جنیّان روشن گردید که اگر غیب می‌دانستند در آن عذاب خفت‌آور [باقی] نمی‌ماندند.}

**[ترجمه]

تفسیر

قال الطبرسی رحمه الله: وَ اتَّبَعُوا أی الیهود الذین کانوا علی عهد النبی صلی الله علیه و آله أو علی عهد سلیمان علیه السلام أو الأعم أی اقتدوا بما کانت تَتْلُوا الشَّیاطِینُ أی تتبع و تعمل به و قیل تقرأ و قیل تکذب یقال تلا علیه إذا کذب و الشیاطین شیاطین الجن و قیل شیاطین الإنس عَلی مُلْكِ سُلَیْمانَ قیل أی فی ملک سلیمان علی وجهین أحدهما فی عهده و الثانی فی نفس ملک سلیمان کما یقال فلان یطعن فی ملک فلان و قیل معناه علی عهد ملک سلیمان وَ ما كَفَرَ سُلَیْمانُ بین بهذا أن ما کانت تتلوه

الشـياطين و ترويه كان كفرا إذ برئ سليمان منه ثم بين أن ذلك الكفر كان من نوع السحر فإن اليهود أضافوا إلى سليمان السحر و زعموا أن ملكه كان به فبرأه الله منه و قيل فى السـبب الـذى لأجله أضافت السـحر (۱)إلى سـليمان عليه السلام أن سليمان عليه السـلام كان قد جمع كتب السـحره و وضعها فى خزائنه و قيل كتمها تحت كرسيه لئلا يطلع الناس عليها و لا يعملوا بها فلما مات سليمان عليه السـلام استخرجت السحره تلك الكتب و قالوا إنما تم ملك سليمان عليه السلام بالسحر و به سخر الجن و الإنس و الطير و زينوا السحر فى أعين الناس بالنسبه إلى سليمان عليه السلام و شاع ذلك فى اليهود و قبلوه لعداوتهم لسليمان عليه السلام وَ لكِنَّ الشَّياطِينَ كَفَرُوا بما استخرجوه من السحر أو بما نسبوه إلى سليمان عليه السلام أو بأنهم سحروا فعبر عن السحر بالكفر

۱- فى المصدر: أضافت اليهود السحر الى سليمان.

يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ أي ألقوا السحر إليهم فتعلموه أو دلوهم على استخراجه من تحت الكرسي فتعلموه (١)ما دَلَّهُمْ عَلى مَوْتِهِ أي ما دل الجن على موته إلا الأرضه حيث أكلت عصاه فسقط فعلموا أنه ميت (٢)فَلَمَّا خَرَّ أي سقط ميتا (٣).

**[ترجمه]طبرسی رحمه‌الله گفته است: «واتّبعوا» منظور یهودیانی است که در زمان پیامبرصلّی الله علیه و آله و یا در زمان سلیمان علیه‌السلام زندگی می‌کردند، و یا منظور تمام یهودیان به صورت عام است، یعنی: به آنچه روی داده اقتدا کردند، «تتلوا الشیاطین» یعنی: پیروی می‌کردند و به آن عمل می‌کردند؛ و گفته شده: قرائت می‌کردند؛ همچنین گفته شده: دروغ می... گفتند، گفته می‌شود: (تلاـ علیه) هنگامی که دروغ بگوید، و (الشیطان): منظور شیاطین جنّ است؛ و گفته شده که منظور شیاطین انس است، «علی ملک سلیمان» یعنی: در سلطنت سلیمان، که از آن دو معنا قابل برداشت است: نخست: در دوره و عصر سلیمان، دوم: در خود سلطنت او، آن‌گونه که گفته می‌شود:فلانی به مُلك فلانی ضربه می‌زند. وگفته شده: آیه در اصل این‌گونه بوده است: (علی عهد ملک سلیمان: در زمان فرمانروایی سلیمان)، «و ما کفر سلیمان» خداوند با این کلام خویش روشن می‌سازد که آنچه شیاطین می‌خوانند و روایت می‌کردند کفر بود، بنابراین سلیمان از آن مبّرا بود، سپس بیان می‌کند که آن کفر از نوع سحر بود، و یهودیان به سلیمان نسبت سحر دادند وگمان می‌کردند که فرمانروایی و ملك او با سحر شکل گرفته است، پس خداوند سلیمان را از این گمان مبّرا دانست: و گفته شده: سبب نسبت دادن سحر به سلیمان علیه السلام این بوده که او کتابهای ساحران را جمع‌آوری کرده و آنها را در انبارهای خود گذاشته بود؛ و گفته شده: سلیمان آن کتابها را زیر تخت خود پنهان کرده بود تا مردم از وجود آنها آگاه نشوند و به محتویات آنها عمل نکنند، و هنگامی که سلیمان علیه‌السلام وفات نمود ساحران آن کتابها را بیرون آوردند و گفتند: فرمانروایی سلیمان با سحر کامل شده بود، و او با سحر جنّ و انس و پرندگان را مسخر خود ساخته بود، و با نسبت دادن سحر به سلیمان آنرا در نظر مردم زینت دادند و این سخن در میان یهودیان شایع شد و به خاطر دشمنی با سلیمان آن را پذیرفتند، «ولکنّ الشیاطین کفروا» {ولی شیطان‌ها به کفر گراییدند} به سبب سحری که (از کتابهای نزد سلیمان)خارج کرده و رواج دادند، و یا به سبب سحری که به سلیمان نسبت دادند، یا به سبب اینکه آنان به سحر و جادو مشغول شدند پس ازسحر به کفر تعبیر کرده است،

ص: ۱۳۵

«یعلّمون الناس السحر»یعنی: سحر را در مورد مردم به کار می‌گیرند پس آن را می‌آموزند، یا اینکه مردم را به استخراج کتابهای سحر از زیرتخت سلیمان راهنمایی می‌کردند، پس آن را می‌آموزند - .[۱]مجمع‌البیان۱: ۱۷۳ و ۱۷۴ - ،

«ما دلّهم علی موته» یعنی: جنّیان (مردم را) به مرگ سلیمان راهنمایی نکردند جز موریانه که عصای او را جوید پس بر زمین افتاد، آن‌گاه فهمیدند که فوت کرده است، «فلّما خرّ» یعنی هنگامی که فوت شده بر زمین افتاد. - .[۲]مجمع‌البیان۸ : ۳۸۳ و ۳۸۴ -

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

ع، علل الشرائع ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام الْهَمْدَانِيُّ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبَدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عليهما السلام عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليهما السلام (۴)قَالَ: إِنَّ سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ عليه السلام قَالَ ذَاتَ يَوْمٍ لِأَصْحَابِهِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ وَهَبَ لِی مُلْكاً لا يَنْبَغِی لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِی سَخَّرَ لِیَ الرِّيحَ وَ الْإِنْسَ وَ الْجِنَّ وَ الطَّيْرَ وَ الْوُحُوشَ وَ عَلَّمَنِی مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَ آتَانِی مِنْ كُلِّ شَيْ ءٍ وَ مَعَ جَمِيعِ مَا أُوتِيتُ مِنَ الْمُلْكِ مَا تَمَّ لِی سُرُورُ يَوْمٍ إِلَى اللَّيْلِ وَ قَدْ أَحْبَبْتُ أَنْ أَدْخُلَ قَصْرِی فِی غَدٍ فَأَصْعَدَ أَعْلَاهُ وَ أَنْظُرَ إِلَى مَمَالِكِی فَلَا تَأْذَنُوا لِأَحَدٍ عَلَيَّ لِئَلَّا يَرِدَ عَلَيَّ مَا يُنَغِّصُ عَلَيَّ يَوْمِی قَالُوا نَعَمْ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ أَخَذَ عَصَاهُ بِيَدِهِ وَ صَعِدَ إِلَى أَعْلَى مَوْضِعٍ مِنْ قَصْرِهِ وَ وَقَفَ مُتَّكِئاً عَلَى عَصَاهُ يَنْظُرُ إِلَى مَمَالِكِهِ مَسْرُوراً بِمَا أُوتِیَ فَرِحاً بِمَا أُعْطِیَ إِذْ نَظَرَ إِلَى شَابٍّ حَسَنِ الْوَجْهِ وَ اللِّبَاسِ قَدْ خَرَجَ عَلَيْهِ مِنْ بَعْضِ زَوَايَا قَصْرِهِ فَلَمَّا بَصُرَ بِهِ سُلَيْمَانُ عليه السلام قَالَ لَهُ مَنْ أَدْخَلَكَ إِلَى هَذَا الْقَصْرِ وَ قَدْ أَرَدْتُ أَنْ أَخْلُوَ فِيهِ الْيَوْمَ فَبِإِذْنِ مَنْ دَخَلْتَ فَقَالَ الشَّابُّ أَدْخَلَنِی هَذَا الْقَصْرَ رَبُّهُ وَ بِإِذْنِهِ دَخَلْتُ فَقَالَ رَبُّهُ أَحَقُّ بِهِ مِنِّی فَمَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا مَلَكُ الْمَوْتِ قَالَ وَ فِيمَا جِئْتَ قَالَ جِئْتُ لِأَقْبِضَ رُوحَكَ قَالَ امْضِ لِمَا أُمِرْتَ بِهِ (۵)فَهَذَا يَوْمُ سُرُورِی وَ أَبَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَكُونَ لِی سُرُورٌ دُونَ لِقَائِهِ فَقَبَضَ مَلَكُ الْمَوْتِ رُوحَهُ وَ هُوَ مُتَّكِئٌ عَلَى عَصَاهُ فَبَقِیَ سُلَيْمَانُ عليه السلام مُتَّكِئاً عَلَى عَصَاهُ وَ هُوَ مَيِّتٌ مَا شَاءَ اللَّهُ وَ النَّاسُ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ وَ هُمْ يُقَدِّرُونَ أَنَّهُ حَيٌّ فَافْتَتَنُوا فِيهِ وَ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ قَالَ إِنَّ سُلَيْمَانَ عليه السلام قَدْ بَقِیَ مُتَّكِئاً عَلَى عَصَاهُ هَذِهِ الْأَيَّامَ الْكَثِيرَةَ وَ لَمْ يَتْعَبْ وَ لَمْ

۱- مجمع البيان ۱: ۱۷۳ و ۱۷۴، و اختصر المصنّف بعضه، و نقل معنى بعض آخر.

۲- فی المصدر: الا الأرضه و لم يعلموا موته حتّى أكلت عصاه فسقط.

۳- مجمع البيان ۸: ۳۸۳ و ۳۸۴.

۴- فی عيون الأخبار بعد ذلك: عن أبيه محمّد بن علیّ عليه السلام.

۵- فی المصدر: امض بما امرت به.

يَنَمْ وَ لَمْ يَأْكُلْ وَ لَمْ يَشْرَبْ إِنَّهُ لَرَبُّنَا الَّذِي يَجِبُ عَلَيْنَا أَنْ نَعْبُدَهُ وَ قَالَ قَوْمٌ إِنَّ سُلَيْمَانَ علیه السلام سَاحِرٌ وَ إِنَّهُ يُرِينَا أَنَّهُ وَاقِفٌ مُتَّكِئٌ عَلَى عَصَاهُ يَسْحَرُ أَعْيُنَنَا وَ لَيْسَ كَذَلِكَ فَقَالَ الْمُؤْمِنُونَ إِنَّ سُلَيْمَانَ هُوَ عَبْدُ اللَّهِ وَ نَبِيُّهُ يُدَبِّرُ اللَّهُ أَمْرَهُ بِمَا شَاءَ فَلَمَّا اخْتَلَفُوا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْأَرَضَةَ فَدَبَّتْ فِي عَصَاهُ فَلَمَّا أَكَلَتْ جَوْفَهَا انْكَسَرَتِ الْعَصَا وَ خَرَّ سُلَيْمَانُ علیه السلام مِنْ قَصْرِهِ عَلَى وَجْهِهِ فَشَكَرَتِ الْجِنُّ لِلْأَرَضَةِ صَنِيعَهَا فَلِأَجْلِ ذَلِكَ لَا تُوجَدُ الْأَرَضَةُ فِي مَكَانٍ إِلَّا وَ عِنْدَهَا مَاءٌ وَ طِينٌ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَمَّا قَضَيْنا عَلَيْهِ الْمَوْتَ ما دَلَّهُمْ عَلى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ يَعْنِي عَصَاهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ ما لَبِثُوا فِي الْعَذابِ الْمُهِينِ ثُمَّ قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام وَ اللَّهِ مَا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ هَكَذَا وَ إِنَّمَا نَزَلَتْ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْإِنْسُ أَنَّ الْجِنَّ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ (۱).

**[ترجمه]علل الشرائع، عيون أخبار الرضا: امام رضا از امام کاظم علیهماالسلام و ایشان نیز از امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمود: روزی سلیمان علیه‌السلام به یارانش گفت: همانا خداوند متعال به من مُلکی عطا فرموده که کسی را بعد از من شایستهٔ آن نیست، باد و انس و جنّ و پرندگان و وحوش را مسخّر امر من گردانده و زبان پرندگان را به من آموخته و از هر چیزی به من بخشیده است، و با وجود تمام مُلکی که به من بخشیده شده شادی و سرور یک شبانه‌روز برایم کامل نشد، دوست دارم که صبح وارد قصرم شوم و به بالاترین نقطه آن بروم و به سرزمین‌ها و ممالکم بنگرم، پس به کسی اجازه ندهید نزد من بیاید مبادا که خبری به من برسد که روزم را مکدّر سازد، گفتند: اطاعت می‌شود، پس هنگامی که صبح فرا رسید سلیمان عصایش را به دست گرفت و به بالاترین نقطه قصرش رفت، و تکیه‌زده برعصایش ایستاد و به ممالک و سرزمین‌های تحت امرش نگاه می‌کرد و از نعمتهایی که به او بخشیده شده بود مسرور وشادمان بود، ناگهان به جوانی خوش‌سیما و خوش‌ لباس که از یکی از زوایای قصرش به سوی او خارج شد نگاه دوخت، هنگامی که سلیمان او را دید پرسید: چه کسی تو را به قصر راه داده است حال آنکه من می‌خواستم امروز درآن خلوت کنم؟ به اجازه چه کسی وارد شده‌ای؟ جوان پاسخ داد: پروردگارم مرا وارد قصر کرده است و با اجازه او وارد شده‌ام، سلیمان پرسید:پروردگارش از من به او سزاوارتر است، تو کیستی؟ پاسخ داد: من فرشته مرگ هستم، سلیمان پرسید: و برای چه کاری آمده‌ای؟ پاسخ داد: آمده‌ام که جانت را بستانم، سلیمان گفت: آنچه را بدان امر شده‌ای به انجام برسان که امروز روز شادی وسرور من است؛ وخداوند عزّ و جلّ راضی به شادی و سرور من جز با دیدار خودش نشد، آن‌گاه فرشته مرگ روحش را گرفت در حالی‌که به عصایش تکیه زده بود، و سلیمان علیه السلام تا مدّتی که خداوند می‌خواست به صورت فوت شده و تکیه‌زده بر عصایش باقی ماند و مردم به او نگاه می‌کردند و می‌پنداشتند که زنده است، پس در مورد او دچار فتنه و اختلاف نظر شدند، برخی از آنان گفتند: سلیمان علیه‌ السلام این چند روز به صورت تکیه زده بر عصایش باقی مانده و خسته نشده و نخوابیده

ص: ۱۳۶

و چیزی نخورده و ننوشیده است، به راستی که او پروردگار ماست که عبادتش بر ما واجب است؛ و گروهی گفتند: همانا سلیمان علیه السلام ساحر است، او وا نمود که بر عصا تکیه زده است، حال آنکه چنین نیست و چشم‌هایمان را جادو می‌کند، و مؤمنان گفتند: سلیمان بنده و پیامبر خداست، خداوند امور او را آن‌گونه که بخواهد تدبیر می‌کند؛ هنگامی که این‌گونه درمورد سلیمان اختلاف پیدا کردند خداوند موریانه را فرستاد و در عصایش خزید، و عصا پس از آنکه موریانه درونش را جوید شکست و سلیمان در قصرش با صورت بر زمین افتاد، پس جنّیان از موریانه به خاطر این عملش تشکر کردند، و به

همین‌خاطر موریانه در مکانی یافت نمی‌شود مگر آنکه نزدش آب و گل وجود داشته باشد، و این مصداق فرموده خدای متعال است: {پس چون مرگ را بر او مقدّر داشتیم جز موریانه که عصای او را می‌خورد کسی مردم را از مرگ او آگاه نکرد، و چون سلیمان فرو افتاد برای جنّیان روشن گردید که اگر غیب می‌دانستند درآن عذاب خفت‌آور نمی‌ماندند}، سپس امام صادق علیه‌السلام فرمود: به خدا سوگند که این آیه چنین نازل نشده بلکه به این‌صورت نازل شده است: (و چون سلیمان فرو افتاد برای انسانها روشن گردید که اگر جنّیان غیب می‌دانستند در آن عذاب خفت‌آور نمی‌ماندند.) - . علل الشرائع : ۳۶، عیون الأخبار : ۱۴۶ و ۱۴۷ -

**[ترجمه]

بیان

نسب صاحب الکشاف هذه القراءه إلی ابن مسعود (۲)و علی القراءه المشهوره قیل معناه علمت الجن بعد ما التبس علیهم أنهم لا ـ یعلمون الغیب و قیل معناه علمت عامه الجن و ضعفاؤهم أن رؤساءهم لا یعلمون الغیب و قیل المعنی ظهرت الجن و أن بما فی حیزه بدل منه (۳)أی ظهر أن الجن لو کانوا یعلمون الغیب ما لبثوا فی العذاب.

**[ترجمه]صاحب تفسیر الکشاف قرائت اخیر و منقول از امام صادق را به ابن مسعود نسبت داده است، - . به تفسیرالکشاف ۳ : ۴۵۳ مراجعه کن. -

و بنا به قرائت مشهور گفته شده معنای آیه این گونه است: جنّیان بعد از آنکه مسأله فوت سلیمان برآنان پوشیده ماند پی بردند که چیزی ازغیب نمی‌دانند؛ و گفته شده معنا چنین است: عموم جنّیان و ضعفای آنان پی بردند که رؤسای آنها چیزی ازغیب نمی‌دانند؛ هم‌چنین گفته شده: (أن) به همراه صله بدل از (جنّ) می‌باشند، یعنی: روشن گردید اگرجنّیان چیزی ازغیب می... دانستند درعذاب نمی‌ماندند.

**[ترجمه]

«۲»

ع، علل الشرائع أَبِی عَنْ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ أَبَانٍ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: أَمَرَ سُلَیْمَانُ بْنُ دَاوُدَ علیه السلام الْجِنَّ فَصَنَعُوا لَهُ قُبَّهً مِنْ قَوَارِیرَ (۴)فَبَیْنَمَا هُوَ مُتَّکِئٌ عَلَی عَصَاهُ فِی الْقُبَّهِ یَنْظُرُ إِلَی الْجِنِّ کَیْفَ یَعْمَلُونَ وَ هُمْ یَنْظُرُونَ إِلَیْهِ إِذْ حَانَتْ (۵)مِنْهُ الْتِفَاتَهٌ فَإِذَا رَجُلٌ مَعَهُ فِی الْقُبَّهِ قَالَ مَنْ أَنْتَ (۶)قَالَ أَنَا الَّذِی لَا أَقْبَلُ الرِّشَاءَ وَ لَا أَهَابُ الْمُلُوکَ أَنَا مَلَکُ الْمَوْتِ فَقَبَضَهُ وَ هُوَ قَائِمٌ مُتَّکِئٌ عَلَی عَصَاهُ فِی الْقُبَّهِ وَ الْجِنُ

۱- علل الشرائع: ۳۶، عیون الأخبار: ۱۴۶- ۱۴۷.

٢- راجع الكشّاف ٣: ٤٥٣.

٣- فى الكشّاف: و أن مع صلتها بدل من الجن بدل الاشتمال.

۴- فى التفسير: فبنوا له بيتا من قوارير.

۵- فى كلا المصدرين: «خانت» بالخاء.

۶- فى التفسير: إذا هو برجل ففزع منه و قال: من انت؟.

يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ قَالَ فَمَكَثُوا سَنَةً وَ هُمْ يَدْأَبُونَ (۱)لَهُ حَتَّى بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْأَرَضَهَ فَأَكَلَتْ مِنْسَأَتَهُ وَ هِيَ الْعَصَا فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ ما لَبِثُوا فِي الْعَذابِ الْمُهِينِ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام إِنَّ الْجِنَّ يَشْكُرُونَ الْأَرَضَهَ مَا صَنَعَتْ بِعَصا سُلَيْمَانَ فَمَا تَكَادُ تَرَاهَا فِي مَكَانٍ إِلَّا وَ عِنْدَهَا مَاءٌ وَ طِينٌ (۲).

**[ترجمه]علل الشرائع: از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: سلیمان علیه السلام به جنّیان دستور داد که منبری از بلور و آبگینه برایش بسازند، و در حالی که بر منبر ایستاده و به عصایش تکیه داده بود و به جنّیان می‌نگریست که چگونه کار می‌کنند و آنان نیز به او نگاه می‌کردند، چیزی که توجه او را به خود جلب می‌کرد به او نزدیک شد، ناگهان مردی را در منبر کنار خود دید، به او گفت: تو کیستی؟ جواب داد: من کسی هستم که رشوه نمی‌پذیرم و از پادشاهان نمی‌هراسم، من فرشته مرگم، پس روح سلیمان را در حالی که در منبر ایستاده و به عصایش تکیه زده بود و جنّیان به او نگاه می‌کردند گرفت،

ص: ۱۳۷

سپس امام فرمود: جنّیان یک سال بر حال خویش ماندند و برای او به کار و تلاش می‌پرداختند تا اینکه خداوند متعال موریانه را فرستاد پس عصای سلیمان را خورد، و هنگامی که بر زمین افتاد بر جنّیان روشن گشت که اگر از غیب چیزی می‌دانستند در عذاب خفت‌آور باقی نمی‌ماندند.

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: جنّیان از موریانه به خاطر کاری که با عصا کرد تشکر کردند، و تقریبا موریانه را در مکانی مشاهده نمی‌کنی مگر آنکه در آنجا آب و گِل وجود دارد. - . علل‌الشرائع : ۳۶ -

**[ترجمه]

«۳»

فس، تفسیر القمی أَبِي عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ مِثْلَهُ إِلَى قَوْلِهِ وَ هِيَ الْعَصَا فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْإِنْسُ أَنْ لَوْ كَانَ الْجِنُّ يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ فَالْجِنُّ تَشْكُرُ الْأَرَضَهَ بِمَا عَمِلَتْ بِعَصَا سُلَيْمَانَ قَالَ فَلَا تَكَادُ تَرَاهَا فِي مَكَانٍ إِلَّا وَ عِنْدَهَا (۳)مَاءٌ وَ طِينٌ فَلَمَّا هَلَكَ سُلَيْمَانُ علیه السلام وَضَعَ إِبْلِيسُ السِّحْرَ وَ كُتُبَهُ فِي كِتَابٍ ثُمَّ طَوَاهُ وَ كَتَبَ عَلَى ظَهْرِهِ هَذَا مَا وَضَعَ آصَفُ بْنُ بَرْخِيَا لِلْمَلِكِ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ مِنْ ذَخَائِرِ كُنُوزِ الْعِلْمِ مَنْ أَرَادَ كَذَا وَ كَذَا فَلْيَفْعَلْ كَذَا وَ كَذَا ثُمَّ دَفَنَهُ تَحْتَ السَّرِيرِ ثُمَّ اسْتَشَارَهُ (۴)لَهُمْ فَقَرَءُوهُ فَقَالَ الْكَافِرُونَ مَا كَانَ سُلَيْمَانُ يَغْلِبُنَا إِلَّا بِهَذَا وَ قَالَ الْمُؤْمِنُونَ بَلْ هُوَ عَبْدُ اللَّهِ وَ نَبِيُّهُ فَقَالَ جَلَّ ذِكْرُهُ وَ اتَّبَعُوا ما تَتْلُوا الشَّياطِينُ عَلى مُلْكِ سُلَيْمانَ وَ ما كَفَرَ سُلَيْمانُ وَ لكِنَّ الشَّياطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ (۵)

شی، تفسیر العیاشی عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: لَمَّا هَلَكَ سُلَيْمَانُ إلى آخر الخبر (۶).

ص: ۱۳۸

۱- دأب في العمل: جد و تعب و استمر عليه. و في التفسير: فمكثوا سنه يبنون و ينظرون إليه و يدانون و يعملون.

٢- علل الشرائع: ٣۶.

٣- فی المصدر: الا وجد عندها.

۴- هکذا فی النسخ و فی المصدر المطبوع، و الصحیح کما فی البرهان: ثم استثاره لهم أی ثمّ أظهره لهم، و فی المصدر: فقرأه.

۵- تفسیر القمّیّ: ۴۶ و ۴٧.

۶- تفسیر العیّاشیّ مخطوط.

**[ترجمه]تفسیر القمی: در تفسیر علی بن ابراهیم نیز نظیر این روایت تا (عصای سلیمان را خورد) نقل شده است، سپس در ادامه آمده است: و چون سلیمان فرو افتاد برای انسانها روشن گردید که اگر جنّیان از غیب چیزی می‌دانستند یک سال در عذاب خفت آور باقی نمی‌ماندند، آن‌گاه جنّیان از موریانه به خاطر کاری که با عصای سلیمان کرد تشکر کردند، سپس امام فرمود: پس تقریبا در هر مکانی که موریانه را مشاهده می‌کنی آب و گِل نیز وجود دارد؛ بعد از اینکه سلیمان علیه السلام وفات نمود ابلیس دانش ساحری را وضع کرد و آن را در نامه‌ای نوشت، سپس نامه را پیچید و بر پشت آن نوشت: این نامه‌ای است که آصف بن برخیا از اندوخته‌های گنجینه علم و دانش برای مملکت سلیمان پسر داوود نگاشته است، هر که فلان و فلان چیز می‌خواهد باید فلان و فلان کار را انجام دهد، سپس آن را زیر تخت پنهان کرد، و بعداً آن را آشکار کرد و آنان نامه را خواندند، پس کافران گفتند: سلیمان فقط به وسیله این سحر و جادوها بر ما چیره می‌شد، و مؤمنان گفتند: بلکه سلیمان بنده و پیامبر خداوند است، آن‌گاه خداوند متعال فرمود: {و آنچه را که شیاطین در سلطنت سلیمان خوانده بودند پیروی کردند وسلیمان کفر نورزید لیکن آن شیاطین به کفر گراییدند که به مردم سحر می‌آموختند.} -. تفسیرالقمی : ۴۶ و۴۷ -

ص: ۱۳۸

در تفسیر العیّاشی نیز این حدیث از عبارت (هنگامی که سلیمان وفات نمود) تا پایان روایت شده است. -. نسخه خطی تفسیرالعیاشی -

**[ترجمه]

«۴»

فس، تفسیر القمی فَلَمَّا قَضَيْنا عَلَيْهِ الْمَوْتَ ما دَلَّهُمْ عَلى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ قَالَ لَمَّا أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى سُلَيْمَانَ علیه السلام إِنَّكَ مَيِّتٌ أَمَرَ الشَّيَاطِينَ أَنْ يَتَّخِذُوا لَهُ بَيْتاً مِنْ قَوَارِيرَ وَ وَضَعُوهُ فِي لُجَّةِ الْبَحْرِ وَ دَخَلَهُ سُلَيْمَانُ علیه السلام فَاتَّكَأَ عَلَى عَصَاهُ وَ كَانَ يَقْرَأُ الزَّبُورَ وَ الشَّيَاطِينُ حَوْلَهُ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ وَ لَا يَجْسُرُونَ أَنْ يَبْرَحُوا فَبَيْنَا هُوَ كَذَلِكَ إِذْ حَانَتْ (۱)مِنْهُ الْتِفَاتَةٌ فَإِذَا هُوَ بِرَجُلٍ مَعَهُ فِي الْقُبَّةِ فَفَزِعَ مِنْهُ سُلَيْمَانُ علیه السلام فَقَالَ لَهُ مَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا الَّذِي لَا أَقْبَلُ الرِّشَاءَ وَ لَا أَهَابُ الْمُلُوكَ فَقَبَضَهُ وَ هُوَ مُتَّكِئٌ عَلَى عَصَاهُ سَنَةً وَ الْجِنُّ يَعْمَلُونَ لَهُ وَ لَا يَعْلَمُونَ بِمَوْتِهِ حَتَّى بَعَثَ اللَّهُ الْأَرَضَةَ فَأَكَلَتْ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ عَلَى وَجْهِهِ تَبَيَّنَتِ الْإِنْسُ أَنْ لَوْ كَانَ الْجِنُّ يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ (۲)كَذَا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ وَ ذَلِكَ أَنَّ الْإِنْسَ كَانُوا يَقُولُونَ إِنَّ الْجِنَّ يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ فَلَمَّا سَقَطَ سُلَيْمَانُ علیه السلام عَلَى وَجْهِهِ عَلِمَ الْإِنْسُ أَنْ لَوْ عَلِمَ الْجِنُّ الْغَيْبَ لَمْ يَعْمَلُوا سَنَةً لِسُلَيْمَانَ علیه السلام وَ هُوَ مَيِّتٌ وَ يَتَوَهَّمُونَهُ حَيّاً قَالَ فَالْجِنُّ تَشْكُرُ الْأَرَضَةَ بِمَا عَمِلَتْ بِعَصَا سُلَيْمَانَ علیه السلام (۳)وَ ذَكَرَ نَحْوَ مَا مَرَّ إِلَى قَوْلِهِ عَبْدُ اللَّهِ وَ نَبِيُّهُ وَ فِي بَعْضِ النُّسَخِ مَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ نَبِيِّهِ وَ فِي بَعْضِهَا إِنَّمَا هُوَ.

**[ترجمه]تفسیر القمی: در تفسیر علی بن ابراهیم در مورد آیه «فلمّا قضینا علیه الموت ما دلّهم علی موته إلّا دابّه الأرض تأكل منسأته» چنین آمده است: هنگامی که خداوند متعال به سلیمان علیه السلام وحی نمود که فوت خواهی کرد، به شیطان دستور داد که خانه‌ای از بلور و آبگینه برای او بسازند و آن را در ژرفای دریا قرار دهند، پس سلیمان وارد آن خانه شد و بر عصایش تکیه زد و به قرائت پرداخت، شیاطین نیز در اطرافش بودند و به او می‌نگریستند و جرأت نمی‌کردند آنجا را ترک کنند، در

حالی که اوضاع سلیمان چنین بود سایه‌ای به او نزدیک شد و ناگهان مردی را کنار خود درمنبر دید، پس از آن مرد ترسید و به او گفت: تو کیستی؟ مرد پاسخ داد: من کسی هستم که رشوه نمی‌پذیرم و از پادشاهان هراسی ندارم، آن‌گاه روحش را گرفت و یک سال در همان حالی که برعصا تکیه زده بود باقی ماند، امّا جنّیان همچنان برای او کار می‌کردند و از مرگش آگاه نبودند تا اینکه خداوند موریانه را فرستاد و عصای سلیمان را خورد، هنگامی که سلیمان با چهره بر زمین افتاد برانسانها روشن گشت که اگر جنّیان چیزی از غیب می‌دانستند در آن عذاب خفت‌آور باقی نمی‌ماندند.

پس این آیه بدین صورت نازل شده است، چرا که انسانها می‌گفتند: جنّیان از علم غیب آگاهند، ولی هنگامی که سلیمان علیه السلام با صورت بر زمین افتاد دریافتند که اگر جنّیان چیزی از غیب می‌دانستند یک سال برای سلیمان که فوت کرده بود و آنان او را زنده می‌پنداشتند، کار نمی‌کردند، در ادامه آمده است: پس جنّیان از موریانه به خاطر کاری که با عصای سلیمان علیه السلام کرد تشکر کردند. - . تفسیرالقمی : ۵۳۷ -

علی بن ابراهیم در تفسیر خویش آنچه را در روایت پیشین گذشت تا عبارت (بلکه او عبد و پیامبر خداوند است) ذکر کرده است، و در برخی از نسخه‌ها به جای (بل هو عبدالله و نبیّه)، (ما هو من عند الله و نبیّه) و در برخی دیگر (إنّما هو عبُد الله و نبیّه) ذکر شده است.

**[ترجمه]

«۵»

ع، علل الشرائع الْمُظَفَّرُ الْعَلَوِيُّ عَنِ ابْنِ الْعَيَّاشِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ نُصَيْرٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنِ الْبَزَنْطِيِّ وَ فَضَالَهَ عَنْ أَبَانٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: إِنَّ الْجِنَّ شَكَرُوا الْأَرَضَهَ مَا صَنَعَتْ بِعَصَا سُلَيْمَانَ علیه السلام فَمَا تَكَادُ تَرَاهَا فِي مَكَانٍ إِلَّا وَ عِنْدَهَا مَاءٌ وَ طِينٌ (۴).

**[ترجمه]علل الشرائع: از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: جنّیان از موریانه به خاطر کاری که با عصای سلیمان علیه السلام کرد تشکر کردند، پس تقریبا در هر مکانی که موریانه مشاهده می‌کنی نزدش آب و گِل وجود دارد. - . علل الشرائع : ۳۶ -

**[ترجمه]

«۶»

ع، علل الشرائع أَبِي عَنْ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ عَنِ ابْنِ أَبَانٍ عَنِ ابْنِ أُورَمَهَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَهَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: لَقَدْ شَكَرَتِ الشَّيَاطِينُ الْأَرَضَهَ حِينَ أَكَلَتْ عَصَا سُلَيْمَانَ حَتَّى سَقَطَ وَ قَالُوا عَلَيْكِ الْخَرَابُ وَ عَلَيْنَا الْمَاءُ وَ الطِّينُ

۱- فی المصدر: خانت بالخاء.

۲- قد عرفت من الزمخشریّ أن هذه القراءه منسوبه الی ابن مسعود.

۳- تفسیر القمّیّ: ۵۳۷.

۴- علل الشرائع: ۳۶.

فَلَا تَكَادُ تَرَاهَا فِی مَوْضِعٍ إِلَّا رَأَیْتَ مَاءً وَ طِیناً (۱).

**[ترجمه]علل الشرائع: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: هنگامی که موریانه عصای سلیمان را خورد تا بر زمین افتاد شیاطین از او تشکر کردند و گفتند: نابود کردن از تو و آب و گِل از ما، پس تقریبا در هر جایی که موریانه را مشاهده می کنی آب و گِل نیز وجود دارد. - . علل‌الشرائع : ۳۶ -

ص: ۱۳۹

**[ترجمه]

«۷»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَی الصَّدُوقِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ جَمِیلِ بْنِ صَالِحٍ عَنِ الْوَلِیدِ بْنِ صَبِیحٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَی أَوْحَی إِلَی سُلَیْمَانَ علیه السلام أَنَّ آیَهَ مَوْتِکَ أَنَّ شَجَرَهً تَخْرُجُ فِی بَیْتِ الْمَقْدِسِ (۲)یُقَالُ لَهَا الْخُرْنُوبَهُ قَالَ فَنَظَرَ سُلَیْمَانُ علیه السلام یَوْماً إِلَی شَجَرَهٍ قَدْ طَلَعَتْ فِی بَیْتِ الْمَقْدِسِ (۳)فَقَالَ لَهَا مَا اسْمُکِ قَالَتِ الْخُرْنُوبَهُ فَوَلَّی مُدْبِراً إِلَی مِحْرَابِهِ حَتَّی قَامَ فِیهِ مُتَّکِئاً عَلَی عَصَاهُ فَقَبَضَهُ اللَّهُ مِنْ سَاعَتِهِ (۴)فَجَعَلَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ یَخْدُمُونَهُ وَ یَسْعَوْنَ فِی أَمْرِهِ کَمَا کَانُوا مِنْ قَبْلُ وَ هُمْ یَظُنُّونَ أَنَّهُ حَیٌّ حَتَّی دَبَّتِ الْأَرَضَهُ فِی عَصَاهُ (۵)فَأَکَلَتْ مِنْسَأَتَهُ فَانْکَسَرَتْ وَ وَقَعَ سُلَیْمَانُ علیه السلام إِلَی الْأَرْضِ (۶).

کا، الکافی مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ مِثْلَهُ وَ زَادَ فِی آخِرِهِ أَ فَلَا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَمَّا خَرَّ تَبَیَّنَتِ الْجِنُّ الْآیَهَ (۷)

**[ترجمه]قصص الأنبیاء: با استناد به صدوق از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: خداوند متعال به سلیمان علیه السلام وحی نمود: نشانه مرگ تو، سر بر آوردن درختی به اسم (خرنوبه) در بیت المقدس است، پس سلیمان روزی بر درختی که در بیت المقدس سر بر آورده بود نگاه کرد و به آن گفت: اسم تو چیست؟ درخت گفت: خرنوبه، آن‌گاه سلیمان روی برگرداند و به سوی محرابش بازگشت و در آن ایستاد و بر عصایش تکیه زد، پس خداوند روحش را گرفت، امّا جنّ و انس مانند گذشته به او خدمت می‌کردند و در جابه‌جایی اوامر او تلاش می‌کردند و گمان می‌کردند که زنده است، تا اینکه موریانه در عصای او خزید و آن را خورد، پس عصا شکست و سلیمان علیه‌السلام بر زمین افتاد. - . نسخه خطی قصص‌الأنبیاء -

در کافی نیز نظیر این روایت نقل شده و به آخر آن چنین افزوده شده است: آیا گوش فرا نمی‌دهی به فرموده خداوند متعال: «فلمّا خرّ تبیّنت الجنّ...» تا پایان آیه. - . روضه الکافی : ۱۴۴ -

**[ترجمه]

«۸»

ك، إكمال الدين أَبِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنِ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يُوسُفَ التَّمِيمِيِّ عَنِ الصَّادِقِ عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله عَاشَ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ سَبْعَمِائَةِ سَنَةٍ وَ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ سَنَةً (۸).

ص: ۱۴۰

۱- علل الشرائع: ۳۶.

۲- في الكافي: من بيت المقدس. قلت: الخرنوب و الخروب- بضم الخاء و فتحها-: شجره بريه شوك ذو حمل كالتفاح لكنه بشع، و شاميه ذو حمل كالخيار شنبر الا انه عريض و له ربّ و سويق قاله الفيروزآبادی.

۳- في الكافي: فنظر سليمان عليه السلام يوما فإذا الشجره الخرنوبه قد طلعت من بيت المقدس.

۴- في الكافي: قال: فولى سليمان مدبرا الى محرابه فقام فيه متكئا على عصاه فقبض روحه من ساعته، قال: فجعلت.

۵- في الكافي: و هم يظنون أنّه حی لم يمت يغدون و يروحون و هو قائم ثابت حتّى دبت الأرضه من عصاه.

۶- قصص الأنبياء مخطوط.

۷- روضه الكافي: ۱۴۴، و فيه: و خر سليمان على الأرض.

۸- اكمال الدين: ۲۸۹.

**[ترجمه]إكمال الدين: امام صادق عليه السلام از پدرانش روايت مى كند كه رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: سليمان پسر داوود هفتصد و دوازده سال زندگى كرد. -[۳] . اكمال الدين : ۲۸۹ -

ص: ۱۴۰

**[ترجمه]

«۹»

فس، تفسير القمى أَبِي عَنِ الْبَزَنْطِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْقَمَّاطِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ لِسُلَيْمَانَ عليه السلام اسْتَخْلِفْ عَلَيْنَا ابْنَكَ (۱)فَقَالَ لَهُمْ إِنَّهُ لَا يَصْلُحُ لِذَلِكَ فَأَلَحُّوا عَلَيْهِ فَقَالَ إِنِّي سَائِلُهُ عَنْ مَسَائِلَ فَإِنْ أَحْسَنَ الْجَوَابَ فِيهَا اسْتَخْلَفْتُهُ ثُمَّ سَأَلَهُ فَقَالَ يَا بُنَيَّ مَا طَعْمُ الْمَاءِ وَ طَعْمُ الْخُبْزِ وَ مِنْ أَيِّ شَيْ ءٍ ضَعْفُ الصَّوْتِ وَ شِدَّتُهُ وَ أَيْنَ مَوْضِعُ الْعَقْلِ مِنَ الْبَدَنِ وَ مِنْ أَيِّ شَيْ ءٍ الْقَسَاوَةُ وَ الرِّقَّةُ وَ مِمَّ تَعَبُ الْبَدَنِ وَ دَعَتُهُ وَ مِمَّ تَكَسُّبُ الْبَدَنِ وَ حِرْمَانُهُ (۲)فَلَمْ يُجِبْهُ بِشَيْ ءٍ مِنْهَا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام طَعْمُ الْمَاءِ الْحَيَاةُ وَ طَعْمُ الْخُبْزِ الْقُوَّةُ (۳)وَ ضَعْفُ الصَّوْتِ وَ شِدَّتُهُ مِنْ شَحْمِ الْكُلْيَتَيْنِ وَ مَوْضِعُ الْعَقْلِ الدِّمَاغُ أَ لَا تَرَى أَنَّ الرَّجُلَ إِذَا كَانَ قَلِيلَ الْعَقْلِ قِيلَ لَهُ مَا أَخَفَّ دِمَاغَهُ وَ الْقَسْوَةُ وَ الرِّقَّةُ مِنَ الْقَلْبِ وَ هُوَ قَوْلُهُ فَوَيْلٌ لِلْقاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ تَعَبُ الْبَدَنِ وَ دَعَتُهُ مِنَ الْقَدَمَيْنِ إِذَا أُتْعِبَا فِي الْمَشْيِ (۴)يَتْعَبُ الْبَدَنُ وَ إِذَا أُودِعَا أُودِعَ الْبَدَنُ (۵)وَ كَسْبُ الْبَدَنِ وَ حِرْمَانُهُ مِنَ الْيَدَيْنِ إِذَا عُمِلَ بِهِمَا رَدَّتَا عَلَى الْبَدَنِ وَ إِذَا لَمْ يُعْمَلْ بِهِمَا لَمْ تَرُدَّا عَلَى الْبَدَنِ شَيْئاً (۶).

تذنيب: قال الطبرسى رحمه الله: قيل إن سليمان عليه السلام كان يعتكف فى مسجد بيت المقدس السنه و السنتين و الشهر و الشهرين و أقل و أكثر يدخل فيه طعامه و شرابه و يتعبد فيه فلما كان فى المره التى مات فيها لم يكن يصبح يوما إلا و تنبت شجره كان يسألها سليمان عليه السلام فتخبره عن اسمها و نفعها و ضرها فرأى يوما نبتا فقال ما اسمك قال الخرنوب قال لأى شى ء أنت قال للخراب فعلم أنه سيموت فقال اللهم أعم على الجن موتى ليعلم الإنس أنهم لا يعلمون الغيب و كان قد بقى من بنائه سنه و قال لأهله لا تخبروا الجن بموتى حتى يفرغوا من بنائه و دخل محرابه و قام متكئا على

ص: ۱۴۱

۱- فى المصدر: استخلفه.

۲- فى المصدر: و مم متعب البدن و دعته؟ و مم مكسبه البدن و حرمانه.

۳- و لعلّ المراد من الطعم هنا الفائده و النفع، أو أن الحياه و القوّه لو كانتا ممّا يطعم لكان طعمهما طعم الماء و الخبز.

۴- فى المصدر: إذا تعبا. قلت: الدعه: الراحه.

۵- فى المصدر: و إذا ودعا ودع البدن، و مكسب البدن اه.

۶- تفسير القمّىّ: ۵۶۸.

عصاه فمات و بقی قائما سنه و تم البناء ثم سلط الله علی منسأته الأرضه حتی أکلتها فخر میتا فعرف الجن موته و کانوا یحسبونه حیا لما کانوا یشاهدون من طول قیامه قبل ذلک.

و قیل إن فی إماتته قائما و بقائه کذلک أغراضا منها إتمام البناء و منها أن یعلم الإنس أن الجن لا یعلم الغیب و أنهم فی ادعاء ذلک کاذبون و منها أن یعلم أن من حضر أجله فلا یتأخر إذ لم یتأخر سلیمان علیه السلام مع جلالته و روی أنه أطلعه الله سبحانه علی حضور وفاته فاغتسل و تحنط و تکفن و الجن فی عملهم

وَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: کَانَ آصَفُ یُدَبِّرُ أَمْرَهُ حَتَّی دَبَّتِ الْأَرَضَهُ.

قال و ذکر أهل التأریخ أن عمر سلیمان علیه السلام کان ثلاثا و خمسین (۱)سنه مده ملکه منها أربعون سنه و ملک و هو ابن ثلاث عشره سنه و ابتدأ فی بناء بیت المقدس بعد أربع سنین مضین من ملکه و قال رحمه الله و أما الوجه فی عمل الجن تلک الأعمال العظیمه فهو أن الله تعالی زاد فی أجسامهم و قوتهم و غیر خلقهم عن خلق الجن الذین لا یرون للطافتهم و رقه أجسامهم علی سبیل الإعجاز الدال علی نبوه سلیمان علیه السلام فکانوا بمنزله الأسراء فی یده و کانوا تتهیأ لهم الأعمال التی کان یکلفها إیاهم ثم لما مات علیه السلام جعل الله خلقهم علی ما کانوا علیه فلا یتهیأ لهم فی هذا الزمان شی ء من ذلک انتهی. (۲)

أقول: لا استبعاد فی أن یکونوا مخلوقین خلقه یمکنهم التصور بصوره مرئیه و لا استحاله فی أن یجعلهم الله مع لطافه أجسامهم قادرین علی الأعمال الصعبه کالملک و سیأتی القول فیهم فی کتاب السماء و العالم و قد مضی فی الباب الأول نقلا عن الإحتجاج لذلک وجه.

۱- و فی تاریخ الیعقوبی: فمات و له اثنان و خمسون سنه، و کان له یوم ملک اثنتا عشره سنه و تقدم فی الخبر السابع ما یخالفه و لکنه مجهول، و فی اثبات الوصیه: ملک سبعمائه سنه و ست عشره سنه و سته أشهر و اللّه یعلم.

۲- مجمع البیان ۸: ۳۸۳ و ۳۸۴.

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: بنی اسرائیل به سلیمان علیه السلام گفتند: پسرت را بعد از خود به عنوان جانشین بر ما تعیین کن، پس به آنان گفت: او شایسته این کار نیست، ولی بنی اسرائیل بر او اصرار ورزیدند، بنابراین گفت: من درباره چند مسأله‌ای از او می‌پرسم، اگر درست جواب داد او را جانشین خود می گردانم، سپس از او پرسید: ای پسرم، طعم آب و نان چگونه است؟ ضعف و شدت صوت ناشی از چیست؟ جایگاه عقل در بدن کجاست؟ قساوت و لطافت از چه ناشی می‌شوند؟ ناراحتی و آسودگی بدن از چیست؟ و بهره و منفعت بدن و محرومیت آن از چیست؟ ولی پسر سلیمان هیچ یک از این سؤالها را جواب نداد، آن‌گاه امام صادق علیه السلام فرمود: آب، طعم زندگی دارد و نان، طعم قوّت و نیرو؛ ضعف و شدت صوت از چربی کلیه‌هاست و جایگاه عقل در مغز است، آیا نمی‌بینی به کسی که کم عقل باشد گفته می‌شود: مغز او چه سبک است! قساوت و لطافت از قلب ناشی می‌شوند و این مصداق فرموده خداوند است: «فویلٌ للقاسیه قلوبهم من ذکر الله» {پس وای بر کسانی که قلب‌هایشان نسبت به ذکر خداوند سفت و سخت شده است.}، امّا ناراحتی و آرامش بدن از پاهاست، آن‌گاه که در راه رفتن خسته شوند بدن خسته می‌شود و هنگامی که آسوده باشند بدن آسوده و در آرامش است، بهره و منفعت بدن یا محرومیت آن نیز از دستهاست، اگر با آنها کار شود نتیجه‌اش به … بدن بر می گردد و اگر کاری با آنها انجام داده نشود چیزی عاید بدن نمی‌شود. - . تفسیرالقمی : ۵۶۸ -

تذنیب و دنباله مطلب: طبرسی رحمه الله گفته است: سلیمان علیه السلام در مسجد بیت المقدس یک سال و دو سال و یک ماه و دو ماه و کمتر و بیشتر اعتکاف می کرد، خوراک و نوشیدنی او به مسجد آورده می‌شد و در آن به عبادت می‌پرداخت، و هنگامی که در نوبت اعتکافی قرار گرفت که به فوتش انجامید، هرصبح از درختانی که تازه سر بر می‌آوردند درباره اسم و سود و زیان آنها سؤال می‌پرسید، روزی گیاهی را دید و از آن پرسید: اسمت چیست؟ جواب داد: خرنوب، سلیمان پرسید: تو برای چه آفریده شده‌ای؟ پاسخ داد: برای خراب کردن و از بین بردن، پس سلیمان آگاه شد که زمان وفاتش فرا رسیده است، آن گاه گفت: خداوندا، مرگ مرا از جنّیان پنهان کن تا انسانها بدانند که آنان چیزی از غیب نمی‌دانند، و یک سال نیز باقی مانده بود که ساختن بیت المقدس به پایان برسد، سلیمان به خانواده‌اش گفت: جنّیان را تا فارغ شدن از ساختن ساختمان از مرگ من باخبر نکنید. سپس وارد محرابش شد و ایستاده بر عصایش تکیه زد

ص: ۱۴۱

پس فوت کرد و یک سال در همان حال باقی ماند، سرانجام ساخت بیت المقدس به پایان رسید، آن‌گاه خداوند موریانه را بر عصای مسلط مسلّط گرداند تا آن را خورد و سلیمان مرده بر زمین افتاد، پس جنّیان از مرگ او آگاهی یافتند حال آنکه او را زنده می‌پنداشتند چرا که قبل از این حادثه نیز ایستادن‌های طولانی مدت را از او مشاهده کرده بودند.

و گفته شده: در فوت سلیمان به حالت ایستاده و ماندن او به همان صورت اغراضی وجود داشته است از جمله: پایان یافتن کار ساخت بیت المقدس، وآگاه شدن انسانها از این امر که جنّیان چیزی از غیب نمی‌دانند و آنان در چنین ادعایی دروغ می… گویند، هم چنین پی بردن آنها به این نکته که هر کس اجلش فرا رسد به تأخیر نمی‌افتد چه که اجل سلیمان علیه السلام با آن جلال و شکوه به تأخیر نیفتاد، و روایت شده که خداوند سبحان سلیمان را از فرا رسیدن وفاتش آگاه کرد، پس غسل نمود و کافور به خود زد و کفن پوشید، حال آنکه جنّیان سرگرم کار بودند؛ و از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

آصف امور سلیمان را تدبیر می‌کرد تا اینکه موریانه در عصا خزید.

طبرسی گفته است:و تاریخ نویسان ذکر کرده‌اند که سلیمان علیه السلام پنجاه و سه سال زیسته و مدت فرمانروایی او چهل سال بوده است، و در سنّ سیزده سالگی به فرمانروایی رسید و چهل سال از فرمانروائی‌اش گذشته بود که شروع به ساخت بیت المقدس کرد. طبرسی رحمه الله در ادامه گفته است: امّا نکته توجیه کننده‌ای که در انجام کارهای خارق العاده از سوی جنّیان وجود دارد این است که خداوند متعال بر جسم‌ها و نیروی آنان افزود و خلقت آنان را متفاوت از خلقت جنّیانی قرار داد که به خاطر لطافت و نازکی اجسام‌شان دیده نمی‌شوند، و این مسأله بر سبیل اعجاز بود و اینکه بر نبوت سلیمان علیه السلام دلالت کند، پس آن جنّیان به منزله اسیرانی در دست او بودند، و کارهایی که سلیمان آنان را مکلّف به انجام آن می‌کرد برایشان ممکن و مهیّا می‌شد، امّا بعد از فوت سلیمان علیه السلام خداوند آنان را به خلقت پیشین خود بازگرداند، بنابراین در زمان ما چیزی از آن کارها برای جنّیان مهیا و فراهم نمی‌شود. پایان. - . مجمع‌البیان ۸ : ۳۸۳ و۳۸۴ -

می‌گویم: هیچ دور نیست که جنّیان مخلوقاتی باشند که خلقت آنها امکان ظاهر شدن‌شان به صورت مرئی را برای آنان فراهم کند، و هیچ محال نیست که خداوند آنان را با وجود لطافت جسم قادر به انجام اعمال سختی مانند فرمانروایی گرداند؛ سخن در مورد جنّیان به تفصیل در (کتاب السماء و العالم: کتاب آسمان و جهان) خواهد آمد، و در باب اول و به نقل از کتاب (الاحتجاج) صورتی از آن ذکر شد.

ص: ۱۴۲

**[ترجمه]

باب ۱۲ قصه قوم سبإ و أهل الثرثار

الآيات

سبأ: «لَقَدْ كانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتانِ عَنْ يَمِينٍ وَ شِمالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَ اشْكُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَ رَبٌّ غَفُورٌ* فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَ بَدَّلْناهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَواتَيْ أُكُلٍ خَمْطٍ وَ أَثْلٍ وَ شَيْ ءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ ذلِكَ جَزَيْناهُمْ بِما كَفَرُوا وَ هَلْ نُجازِي إِلَّا الْكَفُورَ* وَ جَعَلْنا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بارَكْنا فِيها قُرىً ظاهِرَةً وَ قَدَّرْنا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيها لَيالِيَ وَ أَيَّاماً آمِنِينَ* فَقالُوا رَبَّنا باعِدْ بَيْنَ أَسْفارِنا وَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْناهُمْ أَحادِيثَ وَ مَزَّقْناهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ»(۱۵-۱۹)

lt;meta info="- لقد کان لسبأ فی مساکنهم آیه جنّتان عن یمین و شمال کلوا من رزق ربّکم و اشکروا له بلده طیّبه و ربّ غفور * فأعرضوا فأرسلنا علیهم سیل العرم و بدّلناهم بجنّتیهم جنّتین ذواتی أکل خمط و أثل و شیء من سدر قلیل * ذلک جزیناهم بما کفروا و هل نجازی إلّا الکفور * و جعلنا بینهم و بین القری الّتی بارکنا فیها قریً ظاهره و قدّرنا فیها السیر سیروا فیها لیالی و أیّاماً آمنین * فقالوا ربّنا باعد بین أسفارنا و ظلموا أنفسهم فجعلناهم أحادیث و مزّقناهم کلّ ممزّق إنّ فی ذلک لآیات لکلّ صبّار شکور. - . سبأ / ۱۵-۱۹ -

{قطعاً برای [مردم] سبأ در محل سکونتشان نشانه [رحمتی] بود، دو باغستان از راست وچپ، [به آنان گفتیم:] از روزی پروردگارتان بخورید و او را شکر کنید، شهری است خوش و خدایی آمرزنده، پس روی گردانیدند، و بر آنان سیل [سد] عرم را روانه ساختیم و دو باغستان آنها را به دو باغ که میوه‌های تلخ و شوره گز و نوعی از کُنار تنک داشت تبدیل کردیم، این [عقوبت] را به [سزای] آنکه کفر ورزیدند به آنان جزا دادیم و آیا جز ناسپاس را به مجازات می‌رسانیم؟ و میان آنان و آبادانیهایی که در آنها برکت نهاده بودیم شهرهای متصل به هم قرار داده بودیم و در میان آنها مسافت را به اندازه مقرر داشته بودیم، در این راهها شبان و روزان آسوده‌خاطر بگردید، تا گفتند: میان [منزلهای] سفرهایمان فاصله انداز و بر خویشتن ستم کردند، پس آنها را [برای آیندگان موضوع] حکایتها گردانیدیم و سخت تار و مارشان کردیم، قطعاً در این [ماجرا] برای هر شکیبای سپاسگزاری عبرتهاست.}

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

فس، تفسیر القمی لَقَدْ کانَ لِسَبَإٍ فِی مَسْکَنِهِمْ آیَهٌ جَنَّتانِ عَنْ یَمِینٍ وَ شِمالٍ قَالَ فَإِنَّ بَحْراً کَانَ مِنَ الْیَمَنِ وَ کَانَ سُلَیْمَانُ أَمَرَ جُنُودَهُ أَنْ یُجْرُوا لَهُمْ (۱)خَلِیجاً مِنَ الْبَحْرِ الْعَذْبِ إِلَی بِلَادِ الْهِنْدِ فَفَعَلُوا ذَلِکَ وَ عَقَدُوا لَهُ عُقْدَهً عَظِیمَهً مِنَ الصَّخْرِ وَ الْکِلْسِ (۲)حَتَّی یُفِیضَ عَلَی بِلَادِهِمْ وَ جَعَلُوا لِلْخَلِیجِ مَجَارِیَ وَ کَانُوا إِذَا أَرَادُوا أَنْ یُرْسِلُوا مِنْهُ الْمَاءَ أَرْسَلُوهُ بِقَدْرِ مَا یَحْتَاجُونَ إِلَیْهِ وَ کَانَتْ لَهُمْ جَنَّتَانِ عَنْ یَمِینٍ وَ شِمَالٍ عَنْ مَسِیرَهِ عَشَرَهِ أَیَّامٍ فِیمَنْ یَمُرُّ (۳)لَا تَقَعُ عَلَیْهِ الشَّمْسُ مِنِ الْتِفَافِهَا فَلَمَّا عَمِلُوا بِالْمَعَاصِی وَ عَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَ نَهَاهُمُ الصَّالِحُونَ فَلَمْ یَنْتَهُوا بَعَثَ اللَّهُ عَلَی ذَلِکَ السَّدِّ الْجُرَذَ وَ هِیَ الْفَأْرَهُ الْکَبِیرَهُ فَکَانَتْ تَقْلَعُ الصَّخْرَهَ الَّتِی لَا یَسْتَقِلُّهَا الرَّجُلُ (۴)وَ تَرْمِی بِهَا فَلَمَّا رَأَی ذَلِکَ قَوْمٌ مِنْهُمْ هَرَبُوا وَ تَرَکُوا الْبِلَادَ فَمَا زَالَ الْجُرَذُ تَقْلَعُ الْحَجَرَ حَتَّی خَرَّبُوا ذَلِکَ السَّدَّ فَلَمْ یَشْعُرُوا حَتَّی غَشِیَهُمُ السَّیْلُ وَ خَرَّبَ بِلَادَهُمْ

۱- فی المصدر: أن یجروا له.

۲- الکلس بالفارسیه: آهک.

۳- هکذا فی النسخ، و لعله مصحف فمن یمر و فی المصدر: فیما یمر، و فی البرهان: فیها ثمر لا یقع علیها الشمس.

۴- فی المصدر: تقتلع الصخره التی لا یستقلها الرجال.

وَ قَلَعَ أَشْجَارَهُمْ وَ هُوَ قَوْلُهُ لَقَدْ كانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتانِ عَنْ يَمِينٍ وَ شِمالٍ إِلَى قَوْلِهِ سَيْلَ الْعَرِمِ أَيِ الْعَظِيمِ الشَّدِيدِ وَ بَدَّلْناهُمْ (۱)بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَواتَيْ أُكُلٍ خَمْطٍ وَ هُوَ أُمُّ غَيْلَانَ وَ أَثْلٍ قَالَ هُوَ نَوْعٌ مِنَ الطَّرْفَاءِ (۲)وَ شَيْ ءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ ذلِكَ جَزَيْناهُمْ بِما كَفَرُوا إِلَى قَوْلِهِ بارَكْنا فِيها قَالَ مَكَّةُ فَقالُوا رَبَّنا باعِدْ بَيْنَ أَسْفارِنا وَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْناهُمْ أَحادِيثَ إِلَى قَوْلِهِ شَكُورٍ (۳)

**[ترجمه]تفسیر القمی: علی بن ابراهیم در تفسیر آیه «لقد كان لسبأ فی مساكنهم آیه جنّتان عن یمین و شمال» گفته است: دریایی در یمن وجود داشت و سلیمان به سربازانش دستور داد كه رودخانه‌ای از آب شیرین آن دریا را به سوی سرزمین هند به جریان در آورند، و آن ها برای آن سدّی از سنگ و آهک قرار دادند و مجاری و آب راههایی را برای رودخانه در نظر گرفتند، و هنگامی كه می‌خواستند كه از آن رودخانه آب را به جایی بفرستند به اندازه مورد نیاز می‌فرستادند، و دو باغ در طرف راست و چپ گذاشتند كه طول آنها به اندازه مسافت ده روز بود و هر كس از آنجا عبور می كرد به دلیل در هم رفتگی بیش از حد شاخه و برگ درختان نورخورشید بر او نمی‌تابید، ولی هنگامی كه دچارمعصیت و گناه شدند و از پذیرش امر پروردگارشان سرباز زدند و بعد از آنكه صالحان آنها را از انجام گناهان نهی كردند و دست باز نداشتند، خداوند موشهای صحرایی را به سوی آن سدّ فرستاد كه صخره‌هایی را از جا می كَندند و پرتاب می كردند كه مردها نیز توان جابه‌جایی و حمل آنها را نداشتند، و گروهی از آنان هنگامی كه چنین چیزی را دیدند فرار كردند و آن سرزمین را ترک كردند، پس آن موشها پیوسته سنگ‌ها را از جا میكَندند تا اینكه در نهایت سدّ را ویران كردند، و ساكنان آنجا هیچ خطری را احساس نكردند تا سیل آنان را در برگرفت و سرزمین‌شان را نابود كرد

و درختهایشان را از ریشه درآورد و این مصداق فرموده خداوند است كه: «لقد كان لسبأ فی مسكنهم آیه جنّتان عن یمین و شمال» تا آنجا كه می‌فرماید: «سَیل العَرَم» یعنی: سَیلی عظیم و شدید، «و بدّلناهم بجنّتیهم جنّتین ذواتی أُكل خمط» منظور از (أُكل خمط) خار مغیلان است، «وأَثل» نوعی از درخت گز، «و شیء من سدر قلیل * ذلک جزیناهم بما كفروا» تا این فرموده: «باركنا فیها» گفته: منظور سرزمین مكّه است، «فقالوا ربّنا باعِد بین أسفارنا و ظلموا أنفسهم فجعلناهم أحادیث و مزّقناهم كلّ ممزّق إنّ فی ذلک لآیات لكلّ صبّار شكور». - . تفسیرالقمی : ۵۳۷ و۵۳۸ - {پس

گفتند: میان [منزل‌های] سفرهایمان فاصله انداز و بر خویشتن ستم كردند، پس آنها را [برای آیندگان موضوع] حكایت‌ها گرداندیم و سخت تار و مارشان كردیم، قطعاً در این ماجرا برای هر شكیبای سپاسگزاری عبرتهاست.}

**[ترجمه]

«۲»

سن، المحاسن عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَهِ (۴)عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ إِنِّي لَأَلْعَقُ (۵)أَصَابِعِي مِنَ المأدم (الْمَأْدَمِ) حَتَّى أَخَافُ أَنْ يَرَى خَادِمِي أَنَّ ذَلِكَ مِنْ جَشَعٍ وَ لَيْسَ ذَلِكَ كَذَلِكَ إِنَّ قَوْماً أُفْرِغَتْ عَلَيْهِمُ النِّعْمَهُ وَ هُمْ أَهْلُ

الثَّرْثَارِ فَعَمَدُوا إِلَى مُخِّ الْحِنْطَةِ فَجَعَلُوهُ خُبْزاً هَجَاءً فَجَعَلُوا يُنَجُّونَ بِهِ صِبْيَانَهُمْ حَتَّى اجْتَمَعَ مِنْ ذَلِكَ جَبَلٌ قَالَ فَمَرَّ رَجُلٌ صَالِحٌ عَلَى امْرَأَةٍ وَ هِيَ تَفْعَلُ ذَلِكَ بِصَبِيٍّ لَهَا فَقَالَ وَيْحَكُمْ اتَّقُوا اللَّهَ لَا تُغَيِّرُوا مَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ (۶)فَقَالَتْ كَأَنَّكَ تُخَوِّفُنَا بِالْجُوعِ أَمَّا مَا دَامَ ثَرْثَارُنَا يَجْرِي فَإِنَّا لَا نَخَافُ الْجُوعَ قَالَ فَأَسِفَ اللَّهُ (۷)عَزَّ وَ جَلَّ وَ ضَعَّفَ لَهُمُ الثَّرْثَارَ وَ حَبَسَ عَنْهُمْ قَطْرَ السَّمَاءِ وَ نَبْتَ الْأَرْضِ قَالَ فَاحْتَاجُوا إِلَى مَا فِي أَيْدِيهِمْ فَأَكَلُوهُ ثُمَّ احْتَاجُوا إِلَى ذَلِكَ الْجَبَلِ فَإِنْ كَانَ لَيُقَسَّمُ بَيْنَهُمْ بِالْمِيزَانِ (۸).

أقول: قد أوردنا أخبارا كثيره فى ذلك فى باب آداب الاستنجاء.

**[ترجمه]المحاسن: عمرو بن شمر گفته است: از امام صادق عليه‌السلام شنيدم که فرمود: من انگشتانم را بعد از خوردن خورش ليس می‌زنم تا جائی که بيم آن دارم که خدمتکارم سبب اين کار را حرص و آز بداند، و واقعيت آن‌گونه نيست، گروهی از مردم که نعمت‌های فراوانی به آنان بخشيده شده بود و به اهل ثرثار شهرت داشتند مغز گندم را به نان داغ تبديل می‌کردند سپس از آن نان برای پاک کردن مدفوع بچه‌هايشان استفاده می‌کردند، تا اينکه کوهی از نان جمع شد، پس مردی صالح بر زنی که با کودکش چنين کاری انجام می‌داد گذر کرد و به او گفت: وای برشما، تقوای خدا داشته باشيد و از او بترسيد، نعمت‌هايی که بر شما ارزانی داشته شده را تغيير ندهيد و دگرگون نسازيد، زن گفت: گويا که تو ما را از گرسنگی می‌ترسانی؟ ولی تا زمانی که ثرثار و نهر ما جريان دارد از گرسنگی نمی‌ترسيم، بنابراين خداوند عزّ و جلّ بر آنان خشم گرفت و از شدت جريان ثرثار برای آنان کاست و باران آسمان و گياه زمين را از آنان منع کرد، پس محتاج نان‌های کثيفی شدند که به‌دست داشتند و آن را خوردند، سپس به کوه نان نيز نياز پيدا کردند، تا جائی‌که به اندازه و با ميزان ميان آنان تقسيم می‌شد. - . محاسن البرقی : ۵۸۶ -

می‌گويم: احاديث زيادی در اين باره در باب آداب قضای حاجت نقل کرديم.

**[ترجمه]

«۳»

كا، الكافی مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ سَدِيرٍ قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام (۹)عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقالُوا رَبَّنا باعِدْ بَيْنَ أَسْفارِنا

ص: ۱۴۴

۱- هكذا فی النسخ و الصحيح كما فی المصحف الشريف و المصدر: و بدلناهم.

۲- قيل: طرفاء بالفارسيه: گز.

۳- تفسير القمّیّ: ۵۳۷ و ۵۳۸.

۴- فی المصدر: عن أبيه، عن عبد اللّه بن المغيره.

۵- لعق العسل أو نحوه: لحسه و تناوله بلسانه أو اصبعه.

۶- فى المصدر: اتقوا اللّه، لا يغير ما بكم من نعمه.

۷- أى فعل فعل من يأسف و يغضب. و فى المصدر: و أضعف لهم الثرثار. أى صيره ضعيفا.

۸- محاسن البرقى: ۵۸۶.

۹- فى الكافى فى الاسناد الآتى: أبا عبد اللّه عليه السلام.

وَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَقَالَ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ كَانَتْ لَهُمْ قُرًى مُتَّصِلَةٌ يَنْظُرُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ وَ أَنْهَارٌ جَارِيَةٌ وَ أَمْوَالٌ ظَاهِرَةٌ فَكَفَرُوا بِأَنْعُمِ اللَّهِ (۱)وَ غَيَّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ فَأَرْسَلَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ فَغَرَّقَ قُرَاهُمْ وَ أَخْرَبَ دِيَارَهُمْ وَ ذَهَبَ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَبْدَلَهُمْ مَكَانَ جَنَّاتِهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتَيْ أُكُلٍ خَمْطٍ وَ أَثْلٍ وَ شَيْ ءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ ثُمَّ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ذٰلِكَ جَزَيْناهُمْ بِما كَفَرُوا وَ هَلْ نُجازِي إِلَّا الْكَفُورَ (۲).

كا، الكافی علی بن إبراهيم عن أبيه عن ابن محبوب مثله (۳)

ص، قصص الأنبياء عليهم السلام بالإسناد عن الصدوق عن ابن المتوكل عن الحميری عن ابن عيسی عن ابن محبوب مثله (۴)

قال الطبرسی رحمه الله فی قوله تعالی: لَقَدْ كانَ لِسَبَإٍ المراد بسبإ هاهنا القبيله الذين هم أولاد سبإ بن يشجب بن يعرب بن قحطان فِي مَسْكَنِهِمْ (۵)أی فی بلدهم آيَةٌ أی حجه علی وحدانيه الله عز اسمه و كمال قدرته و علامه علی سبوغ نعمه ثم فسر سبحانه الآيه فقال جَنَّتانِ عَنْ يَمِينٍ وَ شِمالٍ أی بستانان عن يمين من أتاهما و شماله و قيل عن يمين البلد و شماله و قيل إنه لم يرد جنتين اثنتين و المراد كانت ديارهم علی وتيره واحده إذ كانت البساتين عن يمينهم و شمالهم متصله بعضها ببعض و كان من كثره النعم أن المرأه كانت تمشی و المكتل (۶)علی رأسها فيمتلئ بالفواكه من غير أن تمس بيدها شيئا و قيل الآيه المذكوره هی أنه لم يكن فی قريتهم بعوضه و لا ذباب و لا برغوث و لا عقرب و لا حيه و كان الغريب إذا دخل بلادهم و فی ثيابه قمل و دواب ماتت عن ابن زيد

۱- فی الكافی فی الاسناد الآتی: فكفروا نعم اللّه عزّ و جلّ و غيروا ما بأنفسهم من عافيه اللّه فغير اللّه ما بهم من نعمه، و ان اللّه لا يغير ما بقوم حتّی يغيروا ما بانفسهم، فارسل اللّه اه. و فيه: و خرب ديارهم و أذهب أموالهم.

۲- روضه الكافی: ۳۹۵ و ۳۹۶.

۳- أصول الكافی ۲: ۲۷۴.

۴- قصص الأنبياء مخطوط.

۵- هكذا فی النسخ و هو تحريف، و الصحيح كما فی المصدر: فی مسكنهم.

۶- المكتل: زنبيل من خوص.

و قیل إن المراد بالآیه خروج الأزهار و الثمار من الأشجار علی اختلاف ألوانها و طعومها و قیل إنها کانت ثلاث عشره قریه فی کل قریه نبی یدعوهم إلی الله سبحانه یقولون لهم کُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّکُمْ وَ اشْکُرُوا لَهُ أی کلوا مما رزقکم الله فی هذه الجنان و اشکروا له یزدکم من نعمه و استغفروه یغفر لکم بَلْدَهٌ طَیِّبَهٌ أی هذه بلده مخصبه نزهه أرضها عذبه تخرج النبات و لیست بسبخه و لیس فیها شی ء من الهوام الموذیه و قیل أراد به صحه هوائها و عذوبه مائها و سلامه تربتها و أنه لیس فیها حر یؤذی فی القیظ و لا برد یؤذی فی الشتاء وَ رَبٌّ غَفُورٌ أی کثیر المغفره للذنوب فَأَعْرَضُوا عن الحق و لم یشکروا الله سبحانه و لم یقبلوا ممن دعاهم إلی الله من أنبیائه فَأَرْسَلْنا عَلَیْهِمْ سَیْلَ الْعَرِمِ و ذلک أن الماء کان یأتی أرض سبإ من أودیه الیمن و کان هناک جبلان یجتمع ماء المطر و السیول بینهما فسدوا ما بین الجبلین فإذا احتاجوا إلی الماء نقبوا السد بقدر الحاجه فکانوا یسقون زروعهم و بساتینهم فلما کذبوا رسلهم و ترکوا أمر الله بعث الله جرذا نقب ذلک الردم و فاض الماء علیهم فأغرقهم عن وهب. (۱)و قال البیضاوی سَیْلَ الْعَرِمِ أی سیل الأمر العرم أی الصعب من عرم الرجل فهو عارم و عرم إذا شرس خلقه و صعب أو المطر الشدید أو الجرذ أضاف إلیه السیل لأنه نقب علیهم سکرا (۲)ضربت لهم بلقیس فحقنت (۳)به ماء الشجر و ترکت فیه نقبا علی مقدار ما یحتاجون إلیه أو المسناه (۴)التی عقدت سکرا علی أنه جمع عرمه و هی الحجاره المرکومه و قیل اسم واد جاء السیل من قبله و کان ذلک بین عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله.

وَ بَدَّلْناهُمْ بِجَنَّتَیْهِمْ جَنَّتَیْنِ ذَواتَیْ أُکُلٍ خَمْطٍ مر بشع (۵)فإن الخمط کل نبت أخذ طعما من مراره و قیل الأراک أو کل شجر لا شوک له وَ أَثْلٍ وَ شَیْ ءٍ

۱- مجمع البیان ۸: ۳۸۶. و فیه: نقبت ذلک الردم. قلت: الردم: السد.

۲- فی نسخه: سدا. و السکر بالکسر فالسکون: السد.

۳- أی حبست.

۴- المسناه: ما یبنی فی وجه السیل.

۵- فی المصدر و فی نسخه: ثمر بشع. قلت: شی ء بشع أی کریه الطعم یأخذ بالحلق.

مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ و الأثل هو الطرفاء و لا ثمر له و وصف السدر بالقله فإن جناه و هو النبق مما يطيب أكله و لذلك يغرس فى البساتين ذلِكَ جَزَيْناهُمْ بِما كَفَرُوا بكفرانهم النعمه أو بكفرهم بالرسل إذ روى أنه بعث إليهم ثلاثه عشر نبيا فكذبوهم وَ هَلْ نُجازِي إِلَّا الْكَفُورَ و هل نجازى بمثل ما فعلنا بهم إلا البليغ فى الكفران أو الكفر وَ جَعَلْنا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بارَكْنا فِيها بالتوسعه على أهلها و هى قرى الشام قُرىً ظاهِرَةً متواصله يظهر بعضها لبعض أو راكبه متن الطريق ظاهره لأبناء السبيل وَ قَدَّرْنا فِيهَا السَّيْرَ بحيث يقيل الغادى فى قريه و يبيت الرائح فى قريه إلى أن يبلغ الشام سِيرُوا فِيها على إراده القول بلسان الحال أو المقال لَيالِيَ وَ أَيَّاماً متى شئتم من ليل أو نهار آمِنِينَ فَقالُوا رَبَّنا باعِدْ بَيْنَ أَسْفارِنا أشروا النعمه و ملوا العافيه كبنى إسرائيل فسألوا الله أن يجعل بينهم و بين الشام مفاوز ليتطاولوا فيها على الفقراء بركوب الرواحل و تزود الأزواد فأجابهم الله بتخريب القرى المتوسطه وَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ حيث بطروا النعمه و لم يعتدوا بها فَجَعَلْناهُمْ أَحادِيثَ يتحدث الناس بهم تعجبا و ضرب مثل فيقولون تفرقوا أيدى سبإ وَ مَزَّقْناهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ ففرقناهم غايه التفريق حتى لحق غسان منهم بالشام و أنمار بيثرب و جذام بتهامه و الأزد بعمان. (۱)و قال الطبرسى رحمه الله روى الكلبى عن أبى صالح قال ألقت طريفه الكاهنه إلى عمرو بن عامر الذى يقال له مزيقيا بن ماء السماء و كانت قد رأت فى كهانتها أن سد مأرب سيخرب و أنه سيأتى سيل العرم فيخرب الجنتين فباع عمرو بن عامر أمواله و سار هو و قومه حتى انتهوا إلى مكه فأقاموا بها و ما حولها فأصابتهم الحمى و كانوا ببلد لا يدرون فيه ما الحمى فدعوا طريفه و شكوا إليها الذى أصابهم فقالت لهم قد أصابنى الذى تشتكون و هو مفرق بيننا قالوا فما ذا تأمرين قالت من كان منكم ذا هم بعيد و جمل شديد و مزاد جديد فليلحق بقصر عمان المشيد فكانت أزد عمان ثم قالت من كان منكم ذا جلد و قسر و صبر على أزمات الدهر (۲)فعليه بالأراك من بطن مر فكانت خزاعه ثم قالت

۱- أنوار التنزيل ۲: ۲۸۷- ۲۸۸.

۲- الجلد: الشده و القوّه. و القسر: القهر و الغلبه. و أزمات الدهر: شدائده و ما يشد به الإنسان من المكاره.

من کان منکم یریـد الراسـیات فی الوحل المطعمات فی المحل (۱)فلیلحق بیثرب ذات النخـل فکانت الأوس و الخزرج ثم قالت من کـان منکم یریـد الخمر و الخمیر و الملک و التأمیر و ملابس التاج و الحریر فلیلحق ببصـری و عویر و هما من أرض الشام و کان الذین سکنوها آل جفنه بن غسان ثم قالت من کان منکم یرید الثیاب الرقاق و الخیل العتاق و کنوز الأرزاق و الدم المهراق فلیلحق بأرض العراق و کان الذین سکنوها آل جزیمه الأبرش و من کان بالحیره و آل محرق (۲).

**[ترجمه]الکافی: مردی از امام باقر علیه السلام در مورد این فرموده خداوند متعال سؤال پرسید: «فقالو ربّنا باعِد بین أسفارنا و ظلموا أنفسهم»

ص: ۱۴۴

امام فرمود: اینان قومی بودند که روستاها و شـهرهای نزدیک به هم داشـتند تا جائی که می توانستند یکدیگر را ببینند، هم‌چنین صاحب رودهای جاری و اموال بسـیاری بودنـد، امّا به نعمت‌های خـدا کفر ورزیدنـد، پس خداونـد سـیل عرم را به سوی آنان روانه داشت و شهرهایشان را غرق و سرزمین‌شان را ویران و اموال‌شان را از بین برد و باغهای آنان را تبدیل به باغهایی بامیوه... هـایی تلـخ و درختهـای شوره‌گز و کُنـارهای تنک‌ثمر کرد: {این را به سـزای آنکه کفر ورزیدنـد به آنان جزا دادیم و آیا جز ناسپاس را به مجازات می‌رسانیم؟} - . روضه الکافی : ۳۹۵ و ۳۹۶ -

الکافی: علی بن ابراهیم نیز مانند این روایت را نقل کرده است. - . اصول الکافی ۲ : ۲۷۴ -

قصص‌الأنبیاء: با استناد به صدوق از ابن محبوب نیز نظیر این روایت نقل شده است. - . نسخه خطی قصص الأنبیاء -

طبرسـی رحمه الله در مورد این فرموده خداونـد «لقد کان لسـبأ» گفته است: منظور از سـبأ در اینجا قبیله‌ای است که از فرزندان سبأ بن یشـجب بن یعرب بن قحطان بودند، «فی مساکنهم» یعنی: درسرزمین‌شان،«آیه»یعنی: دلیلی قاطع بر وحدانیت خداوند عزّ و جلّ و کمـال قـدرت او و نشانه‌ای بر فراوانی نعمت‌های الهی، سـپس خداونـد سـبحان (آیه) را تفسـیر نموده و فرموده است: «جنّتان عن یمین و شـمال» یعنی: دو باغ از سمت راست و چپ آنکه به سوی آن دو برود؛ و گفته شده: از سمت راست و چپ آن سـرزمین؛ همچنین گفته شـده منظور خداوند دو باغ نبوده بلکه مقصود این است: سـرزمین آن قوم بر یک شـکل واحد بود که بوسـتان‌هـای متّصل به هم در راست و چپ آن قرار داشت، و از کثرت نعمت‌ها در این سـرزمین می توان این شاهـد را ذکر کرد که یک زن راه می‌رفت و زنبیل بافته شـده از پوست خرما که بر سـر داشت پُر از میوه می‌شـد بـدون آنکه دست به چیزی بزنـد؛ و از ابن زید روایت شده است منظور از (آیه) مذکور این است که در شـهر آنان پشه، مگس، کک، عقرب و مار وجود نداشـته است، و شـگفت انگیز این بود که هر کسـی وارد سـرزمین آنان می‌شد و در لباسهایش شپش و حشرات وجود داشت، آن شپش و حشرات از بین می‌رفتند؛

ص: ۱۴۵

و گفته شـده منظور از (آیه) شـکوفه زدن و میوه دادن درختـان بـا وجود اختلاـف رنگهـا و طعمهـای آنان بوده است؛ همچنین گفته شده: سـرزمین آن قوم از سـیزده شـهر تشکیل شده بود که در هر شهری پیامبری ساکنان آن را به سوی خداوند متعال فرا

می‌خوانـد و به آنان می گفتند: «کلوا من رزق ربّکم و اشـکرو الله»یعنی: از آنچه خداوند در این باغها به عنوان روزی شـما قرار داده بخورید و او را سپاس گزار باشید تا نعمت‌هایش را بر شما زیادت بخشد و از او طلب مغفرت کنید تا شما را ببخشد، «بلده طیّبه» یعنی: این سرزمین سرسبز و خوش آب و هوا که زمینش حاصلخیز است و گیاهان از آن می‌رویند و سنگلاخ نیست و در آن حشـرات موذی وجود ندارند؛ و گفته شده: منظور پاکی و سـلامت هوای آن سـرزمین و گوارایی آب و سلامت خاک آن است، و گرما و سـرمایی که در تابسـتان و زمسـتان آزار دهنده باشـند در این سرزمین وجود نداشته است، «و ربّ غفور» یعنی: پروردگاری که بسـیار گناهان را می‌بخشد، «فأعرضوا» یعنی: از حق روی گرداندند و خداوند سـبحان را سپاس نگفتند و سخن پیامبران خدا که آنان را به سوی او دعوت می کردند را نپذیرفتند، «فأرسلنا علیهم سیل العَرم» به این صورت که آب از درّه‌های یمن به سوی سـرزمین سـبأ می‌آمد، و دو کوه وجود داشـتند که آب باران و سـیل‌ها در بین آنها جمع می‌شد، و مردم سـرزمین سبأ بین آن دو کوه سدّ ایجاد کرده بودند و هنگامی که به آب نیاز داشـتند سدّ را به اندازه نیاز باز می‌کردند، پس کشتزارها و زراعت‌ها و بوستانهای خود را آبیاری می کردند، وآن‌گاه که پیامبران خویش را تکذیب کردند و امر خداوند را ترک کردند، خداونـد موش‌هـای صـحرایی را برانگیخت پس آن سـدّ را سوراخ کردنـد و آب برآنان طغیان کرد و غرقشان کرد، این نظر از وهب روایت شده است. - . مجمع البیان ۸ : ۳۸۶ -

و بیضـاوی گفته است: «سـیل العرم» یعنی: (سـیل الأمر العرم) که (عَرم) به معنای سـخت و مشـکل است و از ریشه (عَرَم الرجل فهو عارم و عرم: مرد شـرور و سـرکش شـد پس او شـرور و بـدخو و آزار دهنـده است) گرفته شده است، و یا (عَرم) به معنای باران شدید یا موش صـحرایی است، و سیل را به آن اضافه کرده چرا که سدّی را که بلقیس برای آنان زده بود و در پشت آن آب را برای آبیـاری درختـان ذخیره می کرد، سوراخ کرد و بلقیس سوراخهـایی به انـدازه نیـاز ایجـاد کرده بود، و یـا (عَرم) به معنای چیزی است که در ایجاد سدّ از آن استفاده می‌شود و بر این اساس جمع (عَرِمه:سنگ انبوه ومتراکم) است؛ و گفته شده: (عَرِم) اسم وادی و درّه‌ای است که سـیل از سوی آن آمـده است، و این حادثه بین زمان عیسـی علیه‌السـلام و محمـد صـلّی الله علیه و آله اتفاق افتاده است.

«و بـدّلناهم بجنّتیهم جنّتین ذواتی اکـل خَمط» منظور از (أکل خمط) میوه تلـخ و ناخوشاینـد است، و (خمط) هر میوه و گیاهی است که طعمی از تلخی داشـته باشـد؛ و گفته شـده: (خمط) درخت أراک یا هر درختی است که خار نداشـته باشـد، «و أثل و شیء من

ص: ۱۴۶

سدر قلیل» (أثل): درخت شوره گز که هیچ میوه‌ای ندارد، و (سدر) را با محصول اندک توصـیف کرده است، چرا که محصول درخت سـدر که کُنـار نامیـده می‌شود خوش خوراک است، بنابراین در بوسـتان‌ها کاشت می‌شود، «ذلک جزیناهم بما کفروا» یعنی به واسـطه کفران نعمتی که به آنان بخشیده شده بود و یا به سبب کفر آنان نسبت به پیامبران، چه روایت شده که خداوند سیزده پیـامبر را به سوی آنـان روانه کرد و تکـذیب‌شـان کردنـد، «و هَـل نجـازی إلّـا الکفور» یعنی: و آیـا جز کسانی را که در کفران نعمت یا کفر نسبت به پیامبران زیاده‌روی کردند مجازات می کنیم؟ «وجعلنا بینهم و بین القری التی بارکنا فیها» منظور از مبارک گرداندن شـهرها، گشایش و فراخی آنها برای ساکنانشان بود و منظور شهرهای سرزمین شام است، «قری ظاهره» یعنی:

شهرهای به هم پیوسته که برخی از آنها برای برخی دیگر قابل رؤیت بودند، یا شهرهایی که بر سر راه اصلی قرار داشتند و برای مسافران قابل مشاهده بودند، «و قدّرنا فیها السّیر» یعنی: در میان آنها مسافت را به اندازه‌ای مقرّر داشته بودیم تا جائی که کسی درآغاز روز به مسافرت می‌رفت ظهر را در یکی از شهرها به استراحت می‌پرداخت و شب را در شهر دیگری به سر می... برد تا اینکه به شام می‌رسید، «سیروا فیها آمنین»یعنی: با زبان حال و یا گفتار آنان را به گردش آسوده درآن شهرها مخیّر گرداندیم، «لیالی و أیّاما» هر وقت که می‌خواهید چه شب چه روز، «فقالوا ربّنا باعِد بین أسفارنا» یعنی: مانند بنی‌اسرائیل نعمت‌ها را از دست دادند و از آسودگی و آرامش ملول گشتند، پس ازخدا خواستند که بیابانهای خشک و بی آب را میان آنها و سرزمین شام قرار دهد تا با سوار شدن بر اشتران و بر گرفتن زاد و توشه بر فقراء تعدّی و دست درازی کنند، پس خداوند دعوت آنان را اجابت گفت و شهرهای میان آنها و سرزمین شام را ویران کرد، «و ظلموا أنفسهم» با مغرور شدن به نعمت‌ها و بی‌اعتنایی به منّتی که خداوند به واسطه آن نعمتها بر آنان نهاده به خود ظلم کردند، «فجعلناهم أحادیث» مردم در مورد قوم سبأ با تعجب و شگفتی صحبت می‌کردند، و به ضرب‌المثل تبدیل شدند تا آنجا که می‌گفتند: (تفرّقوا أیدی سبأ: رفتند و پراکنده شدند به طوری که مانند قوم سبأ دیگر باز نخواهند گشت وجمع نخواهندشد)، «و مزّقناهم کلّ ممزّق» وآنان را به صورت کامل پراکنده ساختیم تاجائی‌که قبیله غسّان که از جمله قبایل سرزمین سبأ بود به شام رفتند و قبیله أنمار به یثرب و جذام به تهامه و أزد به عمان پناه بردند. -. أنوار التنزیل ۲ : ۲۸۷ و۲۸۸ -

و طبرسی رحمه الله گفته است: الکلبی از ابوصالح روایت کرد که گفت: (طریفه) که زنی پیشگو بود نزد عمرو بن عامر که به او مزیقیا بن ماءالسماء گفته می‌شد رفت، طریفه در پیشگویی‌اش دیده بود که سد مأرب نابود خواهد شد، و سیل عَرِم خواهد آمد و دو باغستان را نابود خواهد کرد، پس عمرو اموالش را فروخت و به همراه قومش به راه افتادند تا اینکه به مکّه رسیدند و در آنجا و اطراف آن اقامت گزیدند، آن‌گاه به تب مبتلا شدند در حالی که در سرزمینی بودند که مفهوم تب درآن ناشناخته بود، پس طریفه را فرا خواندند و از آنچه بدان گرفتار شده بودند نزد او شکایت کردند، پس به آنان گفت: هر یک از شما که همّتی والا، شتری تیزتک و توشه‌ای جدید دارد به قصر بلند و مرتفع عمّان ملحق شود، پس قبیله أزد به عمّان رفتند؛ سپس گفت: هر یک از شما صاحبِ قدرت، نیرو، قهر، غلبه و صبر بر سختیهای روزگار است از درخت أراك از قبیله مرّ که خزاعه بودند استفاده کنند؛

سپس گفت: هر یک از شما بلند قامتان در گِل و اطعام دهندگان در قحطی را می‌خواهد (منظور او درختان خرما بود) به سرزمین یثرب برود که دارای نخلستان است، پس اوس و خزرج به یثرب رفتند؛ سپس گفت: هر یک از شما خواهان شراب، می‌گساری، پادشاهی، امارت و پوشیدن تاج و ابریشم است به بصری و عویر که در سرزمین شام هستند رحلت کند، پس آل... جفنه بن غسّان ساکن آنجا شدند؛ سپس گفت: هریک از شما که لباسهای لطیف، اسبهای اصیل، گنجینه‌های رزق و روزی و خون ریخته شده می‌خواهد به سرزمین عراق کوچ کند،پس آل‌جزیمه الأبرش وآل محرق وآنان که درحیره بودند ساکن عراق شدند. -. مجمع البیان ۸ : ۳۸۷ -

**[ترجمه]

باب ۱۳ قصه أصحاب الرس و حنظله

الآیات

الحج: «فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْناها وَ هِيَ ظالِمَةٌ فَهِيَ خاوِيَةٌ عَلى عُرُوشِها وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَ قَصْرٍ مَشِيدٍ»(۴۵)

الفرقان: «وَ عاداً وَ ثَمُودَ وَ أَصْحابَ الرَّسِّ»(۳۸)

ق: «كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ أَصْحابُ الرَّسِ»(۱۲)

lt;meta info="- فكأيّن من قريه أهلكناها و هی ظالمه فهی خاويه علی عروشها و بئر معطّله و قصر مشيد. - . حج / ۴۵ -

{و چه بسیار شهرها را که ستمکار بودند و [اینک] آن [شهرها] سقف‌هایشان فرو ریخته است و [چه‌بسیار] چاههای متروک و کوشکهای افراشته را هلاک گرداندیم.}

- و عاداً و ثمود و أصحاب الرسّ. - . فرقان / ۳۸ -

{و [نیز] عادیان و ثمودیان و اصحاب‌الرس را هلاک کردیم.}

- كذّبت قبلهم قوم نوح و أصحاب الرسّ. - . ق / ۵۰ -

{پیش از ایشان قوم نوح و اصحاب‌الرس و ثمود به تکذیب پرداختند.}

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

ع، علل الشرائع ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام الْهَمْدَانِيُّ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْهَرَوِيِّ عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهم السلام قَالَ: أَتَى عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليهما السلام قَبْلَ مَقْتَلِهِ بِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ رَجُلٌ مِنْ أَشْرَافِ تَمِيمٍ يُقَالُ لَهُ عَمْرٌو فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِي عَنْ أَصْحَابِ الرَّسِّ فِي أَيِّ عَصْرٍ كَانُوا وَ أَيْنَ كَانَتْ مَنَازِلُهُمْ وَ مَنْ كَانَ مَلِكَهُمْ وَ هَلْ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِمْ رَسُولًا أَمْ لَا وَ بِمَا ذَا أُهْلِكُوا فَإِنِّي أَجِدُ فِي كِتَابِ اللَّهِ ذِكْرَهُمْ وَ لَا أَجِدُ خَبَرَهُمْ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام لَقَدْ سَأَلْتَ عَنْ حَدِيثٍ مَا سَأَلَنِي عَنْهُ أَحَدٌ قَبْلَكَ وَ لَا يُحَدِّثُكَ بِهِ أَحَدٌ بَعْدِي إِلَّا عَنِّي وَ مَا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ آيَةٌ إِلَّا وَ أَنَا أَعْرِفُ تَفْسِيرَهَا (۳)وَ فِي أَيِّ مَكَانٍ نَزَلَتْ مِنْ سَهْلٍ أَوْ جَبَلٍ وَ فِي أَيِّ وَقْتٍ نَزَلَتْ مِنْ لَيْلٍ أَوْ نَهَارٍ وَ إِنَّ هَاهُنَا لَعِلْماً

١- المحل: الجدب. الجوع الشديد. كنى بها عن النخل.

٢- مجمع البيان ٨: ٣٨٧.

٣- فى العيون: الا و أنا أعرفها و أعرف تفسيرها.

جَمّاً وَ أَشَارَ إِلَى صَدْرِهِ وَ لَكِنَّ طُلَّابَهُ يَسِيرٌ وَ عَنْ قَلِيلٍ يَنْدَمُونَ لَوْ فَقَدُونِي قَالَ كَانَ مِنْ قِصَّتِهِمْ يَا أَخَا تَمِيمٍ أَنَّهُمْ كَانُوا قَوْماً يَعْبُدُونَ شَجَرَةَ صَنَوْبَرٍ يُقَالُ لَهَا شَاهْ دِرَخْتُ كَانَ يَافِثُ بْنُ نُوحٍ غَرَسَهَا عَلَى شَفِيرِ عَيْنٍ يُقَالُ لَهَا رُوشَابُ (۱)كَانَتْ أُنْبِطَتْ (۲)لِنُوحٍ عليه السلام بَعْدَ الطُّوفَانِ وَ إِنَّمَا سُمُّوا أَصْحَابَ الرَّسِّ لِأَنَّهُمْ رَسُّوا نَبِيَّهُمْ فِي الْأَرْضِ (۳)وَ ذَلِكَ بَعْدَ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عليه السلام (۴)وَ كَانَتْ لَهُمُ اثْنَتَا عَشْرَةَ قَرْيَةً عَلَى شَاطِئِ نَهَرٍ يُقَالُ لَهُ الرَّسُّ مِنْ بِلَادِ الْمَشْرِقِ وَ بِهِمْ سُمِّيَ ذَلِكَ النَّهَرُ وَ لَمْ يَكُنْ يَوْمَئِذٍ فِي الْأَرْضِ نَهَرٌ أَغْزَرُ مِنْهُ وَ لَا أَعْذَبُ مِنْهُ وَ لَا قُرًى أَكْثَرُ (۵)وَ لَا أَعْمَرُ مِنْهَا تُسَمَّى إِحْدَاهُنَّ أَبَانَ وَ الثَّانِيَةُ آذَرَ وَ الثَّالِثَةُ دَيْ وَ الرَّابِعَةُ بَهْمَنَ وَ الْخَامِسَةُ إِسْفَنْدَارَ وَ السَّادِسَةُ فَرْوَرْدِينَ (۶)وَ السَّابِعَةُ أُرْدِيبِهِشْتَ وَ الثَّامِنَةُ خُرْدَادَ (۷)وَ التَّاسِعَةُ مُرْدَادَ وَ الْعَاشِرَةُ تِيرَ وَ الْحَادِيَ عَشْرَةَ مِهْرَ وَ الثَّانِيَ عَشْرَةَ شَهْرِيوَرْدَ (۸)وَ كَانَتْ أَعْظَمَ مَدَائِنِهِمْ إِسْفَنْدَارُ وَ هِيَ الَّتِي يَنْزِلُهَا مَلِكُهُمْ وَ كَانَ يُسَمَّى تركوذ بْنَ غابور بْنِ يارش بْنِ سازن (۹)بْنِ نُمْرُودَ بْنِ كَنْعَانَ فِرْعَوْنَ إِبْرَاهِيمَ وَ بِهَا الْعَيْنُ وَ الصَّنَوْبَرَةُ (۱۰)وَ قَدْ غَرَسُوا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ مِنْهَا حَبَّةً مِنْ طَلْعِ تِلْكَ الصَّنَوْبَرَةِ وَ أَجْرَوْا إِلَيْهَا نَهَراً مِنَ الْعَيْنِ الَّتِي عِنْدَ الصَّنَوْبَرَةِ فَنَبَتَتِ الْحَبَّةُ وَ صَارَتْ شَجَرَةً عَظِيمَةً وَ حَرَّمُوا مَاءَ الْعَيْنِ وَ الْأَنْهَارِ فَلَا يَشْرَبُونَ مِنْهَا وَ لَا أَنْعَامُهُمْ وَ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ قَتَلُوهُ وَ يَقُولُونَ هُوَ حَيَاةُ آلِهَتِنَا فَلَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ حَيَاتِهَا وَ يَشْرَبُونَ هُمْ وَ أَنْعَامُهُمْ مِنْ نَهَرِ الرَّسِّ الَّذِي عَلَيْهِ

۱- في نسخه: روشتاب. و في العرائس: دوشان.

۲- أنبط البئر: استخرج ماءها. و في العلل و العرائس «نبعت» و في النسخه المطبوعه «انبتت» و هو وهم.

۳- أي دسوهم فيها و و أدوهم.

۴- في العرائس: و ذلك قبل سليمان بن داود.

۵- في العيون: و لا قرى أكبر منها و لا أعمر منها. و في العرائس: و لا قرى أكثر سكانا و عمرانا منها.

۶- في العلل: پروردين.

۷- في نسخه: و الثامنه آذر، و في أخرى و العلل: آذار.

۸- في كلا المصدرين: شهريور.

۹- في العلل: بركوذ بن غابور بن يارش بن شارب. و في العرائس: تركون بن عابور بن نوش بن سارب.

۱۰- في العرائس: و فيها العين التي يسقون منها الصنوبره التي كانوا يعبدونها، و قد غرسوا.

قُرَاهُمْ وَ قَدْ جَعَلُوا فِی كُلِّ شَهْرٍ مِنَ السَّنَهِ فِی كُلِّ قَرْیَهٍ عِیداً یَجْتَمِعُ إِلَیْهِ أَهْلُهَا فَیَضْرِبُونَ عَلَی الشَّجَرَهِ الَّتِی بِهَا كِلَّهً (۱)مِنْ حَرِیرٍ فِیهَا مِنْ أَنْوَاعِ الصُّوَرِ ثُمَّ یَأْتُونَ بِشَاءٍ (۲)وَ بَقَرٍ فَیَذْبَحُونَهَا قُرْبَاناً لِلشَّجَرَهِ وَ یُشْعِلُونَ فِیهَا النِّیرَانَ بِالْحَطَبِ فَإِذَا سَطَعَ دُخَانُ تِلْكَ الذَّبَائِحِ وَ قُتَارُهَا (۳)فِی الْهَوَاءِ وَ حَالَ بَیْنَهُمْ وَ بَیْنَ النَّظَرِ إِلَی السَّمَاءِ خَرُّوا لِلشَّجَرَهِ سُجَّداً یَبْكُونَ وَ یَتَضَرَّعُونَ إِلَیْهَا أَنْ تَرْضَی عَنْهُمْ فَكَانَ الشَّیْطَانُ یَجِی ءُ فَیُحَرِّكُ أَغْصَانَهَا وَ یَصِیحُ مِنْ سَاقِهَا صِیَاحَ الصَّبِیِّ إِنِّی قَدْ رَضِیتُ عَنْكُمْ عِبَادِی فَطِیبُوا نَفْساً وَ قَرُّوا عَیْناً فَیَرْفَعُونَ رُءُوسَهُمْ عِنْدَ ذَلِكَ وَ یَشْرَبُونَ الْخَمْرَ وَ یَضْرِبُونَ بِالْمَعَازِفِ (۴)وَ یَأْخُذُونَ الدَّسْتَبَنْدَ فَیَكُونُونَ عَلَی ذَلِكَ یَوْمَهُمْ وَ لَیْلَتَهُمْ ثُمَّ یَنْصَرِفُونَ وَ إِنَّمَا سَمَّتِ الْعَجَمُ شُهُورَهَا بِأَبَانْ مَاهَ وَ آذَرْ مَاهَ وَ غَیْرِهِمَا اشْتِقَاقاً مِنْ أَسْمَاءِ تِلْكَ الْقُرَی لِقَوْلِ أَهْلِهَا بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ هَذَا عِیدُ شَهْرِ كَذَا وَ عِیدُ شَهْرِ كَذَا حَتَّی إِذَا كَانَ عِیدُ قَرْیَتِهِمُ الْعُظْمَی (۵)اجْتَمَعَ إِلَیْهَا صَغِیرُهُمْ وَ كَبِیرُهُمْ فَضَرَبُوا عِنْدَ الصَّنَوْبَرَهِ وَ الْعَیْنِ سُرَادِقاً مِنْ دِیبَاجٍ عَلَیْهِ مِنْ أَنْوَاعِ الصُّوَرِ وَ جَعَلُوا لَهُ اثْنَیْ عَشَرَ بَاباً كُلُّ بَابٍ لِأَهْلِ قَرْیَهٍ مِنْهُمْ وَ یَسْجُدُونَ لِلصَّنَوْبَرَهِ خَارِجاً مِنَ السُّرَادِقِ وَ یُقَرِّبُونَ لَهَا الذَّبَائِحَ أَضْعَافَ مَا قَرَّبُوا لِلشَّجَرَهِ الَّتِی فِی قُرَاهُمْ فَیَجِی ءُ إِبْلِیسُ عِنْدَ ذَلِكَ فَیُحَرِّكُ الصَّنَوْبَرَهَ تَحْرِیكاً شَدِیداً وَ یَتَكَلَّمُ مِنْ جَوْفِهَا كَلَاماً جَهْوَرِیّاً وَ یَعِدُهُمْ وَ یُمَنِّیهِمْ بِأَكْثَرَ مِمَّا وَعَدَتْهُمْ وَ مَنَّتْهُمُ الشَّیَاطِینُ كُلُّهَا فَیَرْفَعُونَ رُءُوسَهُمْ مِنَ السُّجُودِ وَ بِهِمْ مِنَ الْفَرَحِ وَ النَّشَاطِ مَا لَا یُفِیقُونَ وَ لَا یَتَكَلَّمُونَ مِنَ الشُّرْبِ وَ الْعَزْفِ (۶)فَیَكُونُونَ عَلَی ذَلِكَ اثْنَیْ عَشَرَ یَوْماً وَ لَیَالِیَهَا بِعَدَدِ أَعْیَادِهِمْ سَائِرَ السَّنَهِ ثُمَّ یَنْصَرِفُونَ فَلَمَّا طَالَ

۱- الكله بالكسر: الستر الرقیق. غشاء رقیق یخاط كالبیت یتوقی به من البعوض و یعرف بالناموسیه و یقال بالفارسیه پشه بند و فی العرائس: یضربون علی تلك الشجره مظله من حریر فیها اصناف الصور.

۲- جمع الشاه.

۳- القتار بالضم: الدخان من المطبوخ.

۴- المعازف: آلات الطرب كالطنبور و العود.

۵- فی العیون: عید شهر قریتهم العظمی.

۶- فی العرائس: و لا یتكلمون معه فیدیمون الشرب و المعازف و یكونون.

كُفْرُهُمْ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عِبَادَتُهُمْ غَيْرَهُ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِمْ نَبِيّاً مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ وُلْدِ يَهُودَا بْنِ يَعْقُوبَ فَلَبِثَ فِيهِمْ زَمَاناً طَوِيلًا يَدْعُوهُمْ إِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَعْرِفَةِ رُبُوبِيَّتِهِ (١)فَلَا يَتَّبِعُونَهُ فَلَمَّا رَأَى شِدَّةَ تَمَادِيهِمْ فِي الْغَيِّ وَ الضَّلَالِ وَ تَرْكَهُمْ قَبُولَ مَا دَعَاهُمْ إِلَيْهِ مِنَ الرُّشْدِ وَ النَّجَاحِ وَ حَضَرَ عِيدُ قَرْيَتِهِمُ الْعُظْمَى قَالَ يَا رَبِّ إِنَّ عِبَادَكَ أَبَوْا إِلَّا تَكْذِيبِي وَ الْكُفْرَ بِكَ (٢)وَ غَدَوْا يَعْبُدُونَ شَجَرَةً لَا تَنْفَعُ وَ لَا تَضُرُّ فَأَيْبِسْ شَجَرَهُمْ أَجْمَعَ وَ أَرِهِمْ قُدْرَتَكَ وَ سُلْطَانَكَ فَأَصْبَحَ الْقَوْمُ وَ قَدْ يَبِسَ شَجَرُهُمْ كُلُّهَا فَهَالَهُمْ ذَلِكَ وَ قُطِعَ بِهِمْ وَ صَارُوا فِرْقَتَيْنِ فِرْقَةٌ قَالَتْ سَحَرَ آلِهَتَكُمْ هَذَا الرَّجُلُ الَّذِي زَعَمَ أَنَّهُ رَسُولُ رَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِلَيْكُمْ لِيَصْرِفَ وُجُوهَكُمْ عَنْ آلِهَتِكُمْ إِلَى إِلَهِهِ وَ فِرْقَةٌ قَالَتْ لَا بَلْ غَضِبَتْ آلِهَتُكُمْ حِينَ رَأَتْ هَذَا الرَّجُلَ يَعِيبُهَا وَ يَقَعُ فِيهَا وَ يَدْعُوكُمْ إِلَى عِبَادَةِ غَيْرِهَا فَحَجَبَتْ حُسْنَهَا وَ بَهَاءَهَا لِكَيْ تَغْضَبُوا لَهَا فَتَنْتَصِرُوا مِنْهُ فَأَجْمَعَ رَأْيُهُمْ عَلَى قَتْلِهِ فَاتَّخَذُوا أَنَابِيبَ (٣)طِوَالًا مِنْ رَصَاصٍ وَاسِعَةَ الْأَفْوَاهِ ثُمَّ أَرْسَلُوهَا فِي قَرَارِ الْعَيْنِ (۴)إِلَى أَعْلَى الْمَاءِ وَاحِدَةً فَوْقَ الْأُخْرَى مِثْلَ الْبَرَابِخِ وَ نَزَحُوا مَا فِيهَا مِنَ الْمَاءِ ثُمَّ حَفَرُوا فِي قَرَارِهَا بِئْراً ضَيِّقَةَ الْمَدْخَلِ عَمِيقَةً وَ أَرْسَلُوا فِيهَا نَبِيَّهُمْ (۵)وَ أَلْقَمُوا فَاهَا صَخْرَةً عَظِيمَةً ثُمَّ أَخْرَجُوا الْأَنَابِيبَ مِنَ الْمَاءِ وَ قَالُوا نَرْجُو الْآنَ أَنْ تَرْضَى عَنَّا آلِهَتُنَا إِذَا رَأَتْ أَنَّا قَدْ قَتَلْنَا مَنْ كَانَ يَقَعُ فِيهَا وَ يَصُدُّنَا عَنْ عِبَادَتِهَا وَ دَفَنَّاهُ تَحْتَ كَبِيرِهَا يَتَشَفَّى مِنْهُ فَيَعُودَ لَنَا نُورُهَا وَ نَضْرَتُهَا كَمَا كَانَ فَبَقُوا عَامَّةَ يَوْمِهِمْ يَسْمَعُونَ أَنِينَ نَبِيِّهِمْ وَ هُوَ يَقُولُ سَيِّدِي قَدْ تَرَى ضِيقَ مَكَانِي وَ شِدَّةَ كَرْبِي فَارْحَمْ ضَعْفَ رُكْنِي وَ قِلَّةَ حِيلَتِي وَ عَجِّلْ بِقَبْضِ رُوحِي وَ لَا تُؤَخِّرْ إِجَابَةَ دَعْوَتِي حَتَّى مَاتَ فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ لِجَبْرَئِيلَ يَا جَبْرَئِيلُ أَ يَظُنُّ عِبَادِي هَؤُلَاءِ الَّذِينَ غَرَّهُمْ

۱- في العرائس: و يعرفهم ربوبيته، فلا يتبعونه و لا يسمعون مقالته، فلما رأى شده ما هم فيه من الغى و الضلاله.

۲- في العرائس: يا ربّ ان عبادك أبوا تصديقى و دعوتى اليهم، و ما أرادوا الا تكذيبى و الكفر بك، ثمّ غدوا.

۳- انابيب جمع الانبوب: ما بين العقدتين من القصب أو الرمح. و يستعار لكل اجوف مستدير كالقصب و منه انبوب الماء لقناته. و القناه: ما يحفر في الأرض ليجرى فيه الماء.

۴- في نسخه من العيون: في قرار الأرض.

۵- في العرائس: فرسوا فيها نبيهم.

حِلْمِی وَ أَمِنُوا مَکْرِی وَ عَبَدُوا غَیْرِی وَ قَتَلُوا رَسُولِی أَنْ یَقُومُوا لِغَضَبِی أَوْ یَخْرُجُوا مِنْ سُلْطَانِی کَیْفَ وَ أَنَا الْمُنْتَقِمُ مِمَّنْ عَصَانِی وَ لَمْ یَخْشَ عِقَابِی وَ إِنِّی حَلَفْتُ بِعِزَّتِی لَأَجْعَلَنَّهُمْ عِبْرَةً وَ نَکَالًا لِلْعَالَمِینَ فَلَمْ یَرُعْهُمْ وَ هُمْ فِی عِیدِهِمْ ذَلِکَ (۱)إِلَّا بِرِیحٍ عَاصِفٍ شَدِیدَهِ الْحُمْرَهِ فَتَحَیَّرُوا فِیهَا وَ ذُعِرُوا مِنْهَا وَ تَضَامَّ بَعْضُهُمْ إِلَی بَعْضٍ ثُمَّ صَارَتِ الْأَرْضُ مِنْ تَحْتِهِمْ حَجَرَ کِبْرِیتٍ یَتَوَقَّدُ (۲)وَ أَظَلَّتْهُمْ سَحَابَهٌ سَوْدَاءُ فَأَلْقَتْ عَلَیْهِمْ کَالْقُبَّهِ جَمْراً یَلْتَهِبُ فَذَابَتْ أَبْدَانُهُمْ کَمَا یَذُوبُ الرَّصَاصُ فِی النَّارِ فَنَعُوذُ بِاللَّهِ تَعَالَی ذِکْرُهُ مِنْ غَضَبِهِ وَ نُزُولِ نَقِمَتِهِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ (۳).

**[ترجمه]علل‌الشرائع، عیون أخبار الرضا: امام رضا علیه‌السلام از پدرانش نقل می‌کند که حسین بن علی علیه‌السلام فرمود: مردی ازاشراف تمیم که عمرو نامیده می‌شد سه روز قبل از شهادت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام نزد ایشان آمد و گفت: ای امیرمؤمنان، مرا از اخبار اصحاب‌الرّس آگاه بفرما که در چه دوره‌ای می‌زیسته‌اند؟ منازل آنها کجا بوده است؟ فرمانروای آنان چه کسی بوده است؟ آیا خداوند عزّ و جلّ پیامبری به سوی آنان فرستاد یا خیر؟ و با چه چیزی هلاک شدند؟ چرا که من درکتاب خداوند ذکر آنان را می‌یابم ولی خبرشان رانمی‌یابم، پس امام علی علیه‌السلام به او گفت: درباره چیزی از من سؤال پرسیدی که کسی قبل از تو آن را از من نپرسید و بعد از من نیز کسی با تو در این باره سخن نخواهد گفت مگر اینکه آن را از من نقل می‌کند، و در کتاب خداوند عزّ و جلّ هیچ آیه‌ای وجود ندارد که من از تفسیر آن آگاه نباشم، فرق ندارد که آن آیه در دشت نازل شده باشد یا کوه، در چه وقتی نازل شده باشد شب یا روز، در اینجا -به سینه‌خوداشاره‌کرد- علم فراوانی نهفته است،

ص: ۱۴۸

ولی کسانی که خواهان آنند اندکند و به زودی پشیمان می‌شوید اگر مرا از دست بدهید، آنگاه فرمود: ای برادر تمیم، داستان اصحاب‌الرّس از این قرار بود: آنها قومی بودند که درخت صنوبری که شاه درخت نامیده می‌شد را عبادت می‌کردند، این درخت را یافث پسر نوح بر کناره چشمه‌ای به نام روشاب که بعد از طوفان نوح علیه السلام کاشته بود، و آنان به اصحاب... الرس شهرت یافتند چرا که پیامبران خویش را در زیر خاک پنهان کردند، و این حادثه بعد از سلیمان پسر داوود علیهماالسلام اتفاق افتاد، آنان دوازده شهر داشتند که بر ساحل رودخانه‌ای به نام (رسّ) از سرزمین مشرق بنا شده بودند، بنابراین اسم آن... قوم برآن رودخانه نهاده شد، درآن زمان برروی زمین رودی پرآب‌تر و گواراتر از رود (رسّ) و شهری بیشتر و باقدمت‌تر از آن شهرها وجود نداشت، اسم شهرها به ترتیب چنین بود: آبان، آذر، دی، بهمن، اسفندار، فروردین، اردیبهشت، خرداد، مرداد، تیر، مهر، شهریورد. و بزرگ‌ترین شهر آنان اسفندار بود که پادشاه‌شان در آنجا سکونت داشت، اسم پادشاه ترکوذ پسرغابور پسر یارش پسر سازان پسر نمرود پسر کنعان فرعون زمان حضرت ا براهیم بود، هم‌چنین چشمه و درخت صنوبر نیز درآن شهر بود، و در همه شهرها دانه‌ای از آن درخت صنوبر کاشته و رودخانه‌ای از چشمه‌ای که کنار صنوبر اصلی بود را به سوی دانه‌های کاشته شده جاری ساخته بودند، دانه‌ها سبزشده و به درختان بزرگی تبدیل شدند، و استفاده ازآب چشمه و رودخانه‌ها را ممنوع کردند، بنابراین خود و حیواناتشان از آنها نمی‌نوشیدند،و هر کسی چنین می‌کرد با او می‌جنگیدند و می... گفتند: این زندگی خدایان ماست پس شایسته نیست که کسی از زندگی آنان بکاهد، وآب آشامیدنی خود و حیواناتشان را از رودخانه (رسّ) که شهرهایشان بر ساحل آن قرار داشت تأمین می‌کردند،

ص: ۱۴۹

آن قوم در هر ماه از سال و در هر شهری یک روز به عنوان روز عید و جشن تعیین کرده بودند و ساکنان آن شهر در آن روز جمع می‌شدند و بر درختی که بر آنجا بود پشه‌بندی از ابریشم قرار می‌دادند که داخل آن انواع مختلف شیپور وجود داشت، سپس گوسفندها و گاوهایی را می‌آورند و به عنوان قربانی برای آن درخت ذبح می‌کردند، و در کنار درخت آتشی از هیزم شعله‌ور می‌ساختند و هنگامی که دود و بخار قربانی‌های کباب شده به هوا بر می‌خواست و مانع از دیدن و نگاه کردن به … آسمان می‌شد، سجده‌کنان برای آن درخت به زمین می‌افتادند و می‌گریستند و به درگاهش زاری می‌کردند که از آنان راضی باشد، و در این حال شیطان می‌آمد و شاخه‌های آن درخت را تکان می‌داد و از ساقه‌اش مانند کودک فریاد می‌زد: ای بندگانم، از شما خشنود شدم! پس آسوده خاطر و چشم روشن باشید؛ پس سرشان را بلند می‌کردند وشراب می‌نوشیدند و برآلات موسیقی می‌نواختند و شروع به کوبیدن برسنج‌ها می‌کردند، و تمام روز و شب خویش را بر این حالت سپری می… کردند سپس به‌خانه‌هایشان باز می‌گشتند؛ و عَجَم (غیر عرب که بیشتر منظور فارس است) اسم ماهای خود را از اسم آن شهرها بر گرفته‌اند و آنها را آبان و آذر و غیره نامیده‌اند به خاطر اینکه ساکنان آن روستاها به یکدیگر می‌گفتند: این عید فلان ماه و فلان ماه است، تا اینکه عید بزرگ شهرشان فرا می‌رسید و صغیر و کبیر تمام شهرها در آن روز گرد هم می‌آمدند و کنار درخت صنوبر و چشمه خیمه‌ای ازجنس دیبا بر می‌افراشتند که در آن انواع مختلفی از شیپور وجود داشت، و برای این خیمه دوازده در قرار می‌دادند که هر یک متعلق به یک شهر بود، و خارج از خیمه برای صنوبر سجده می‌گزاردند، و چند برابر آنچه را برای درخت شهر خود قربانی کرده بودند برای صنوبر قربانی می‌کردند، آن‌گاه ابلیس سر می‌رسید و صنوبر را به شدت تکان می‌داد، و با صدای واضح و رسا از درون آن سخن می‌گفت و آنان را به بیشتر ازآنچه تمام شیاطین وعده داده و منّت گذارده بودند وعده می‌داد و منّت می‌گذارد، پس سرهایشان را از سجده بلند می‌کردند و احساس شادی و نشاطی می… کردند که در اثر آن و به خاطر خوردن شراب و نواختن موسیقی به‌خود نمی‌آمدند و توان سخن گفتن نداشتند، و به تعداد تمام اعیاد طول سال دوازده روز و شب را بر این حال سپری می‌کردند، سپس به خانه‌هایشان باز می‌گشتند؛

ص: ۱۵۰

هنگامی که کفر آنان نسبت به خداوند عزّ و جلّ و عبادتشان برای غیر خدا به طول انجامید، خداوند پیامبری از فرزندان یهودا پسر یعقوب را به سوی آنان روانه داشت، آن پیامبر زمان زیادی را درمیان آنان به سر برد در حالی که به عبادت خداوند متعال و ربوبیّت او دعوتشان می‌کرد، ولی آنها از او پیروی نمی‌کردند، بنابراین هنگامی که شدّت اصرار آنان به ادامه گمراهی و ضلالت و نپذیرفتن دعوتهای او به راه راست و رستگاری را مشاهده کرد و عید بزرگ شهرشان در حال آمدن بود گفت: پروردگارا، بندگان تو به چیزی جز تکذیب من و کفر به تو به چیزی رضایت ندادند، و فردا به عبادت درختی می‌پردازند که توان هیچ سود و زیان رساندن را ندارد، پس تمام درختان آنان را خشک گردان و قدرت و عظمت خود را به آنان نشان ده، پس صبح شد و تمام درختان آن قوم خشک شده بود، و این موضوع آنان را ترساند و نا امیدشان ساخت، بنابراین تبدیل به دو گروه شدند: گروهی گفت: این مرد که گمان می‌کند فرستاده پروردگار آسمان و زمین به سوی شماست خدایان‌تان را جادو کرده تا شما را از درگاه آنها به درگاه خدای خویش منصرف سازد، و گروه دیگر گفتند: نه بلکه خدایان شما با دیدن این مرد که بر آنها عیب می‌گیرد و دشنام و ناسزار می‌گوید و شما را به عبادت غیرآنان دعوت می‌کند، بر شما خشم گرفته‌اند

پس زیبایی و سر زندگی خود را پنهان داشته‌اند تا به خاطر او خشمگین شوید و از آن مرد انتقام بگیرید، در نهایت

بر سرِ کشتن پیامبر خدا به اجماع رسیدند، پس لوله‌هایی مسی با دهانه‌های گشاد ساختند و آنها را مانند لوله‌های آب یکی بر بالای دیگری قرار داده و به ژرفای چشمه فرو فرستادند که تاسطح آب بالا آمدند، سپس آب داخل لوله‌ها را خالی کردند و در عمق چشمه چاهی عمیق با دهانه‌ای تنگ حفر کردند و پیامبرشان را درون آن فرستادند، و سنگ بزرگی را بردهانه چاه نهادند و لوله‌ها را از آب خارج کردند و گفتند: امیدواریم اکنون خدایان‌مان از ما راضی شده باشند هنگامی که دیده‌اند کسی را که به آنها ناسزا می‌گفت و ما را از عبادت آنها باز می‌داشت کشته‌ایم و در زیر بزرگترین‌شان دفن کرده‌ایم تا از او انتقام بگیرد، پس نور و شادابی آنان مانند گذشته به ما بازگردد، و همه آنان تمام طول روز را بر این حال ماندند و صدای آه و ناله پیامبرشان را می‌شنیدند که می‌گفت: مولای من، تنگی مکان و شدّت گرفتاری و مصیبت مرا می‌بینی، پس به ضعف پشتوانه و قلّت چاره من رحم کن و سریعتر روحم را بگیر و اجابت دعایم را به تأخیر مینداز، و سرانجام فوت کرد؛آن‌گاه خداوند جلّ جلاله به جبرئیل فرمود: ای جبرئیل، آیا بندگانم، اینانی که صبر من مغروشان ساخته

و از مکر من در امان مانده‌اند و غیر مرا عبادت کرده‌اند و پیامبرم را به قتل رسانده‌اند، گمان می‌کنند می‌توانند در مقابل شدت غضب من بایستند یا از زیر تسلّط و قدرت من خارج شوند؟ چگونه چنین چیزی ممکن است درحالی که من از کسی که نافرمانیم کرده و از مجازاتم نترسیده انتقام می‌گیرم، و سوگند به شکوه و عزّتم که آنان را مایه پند و عبرت جهانیان قرار می... دهم، پس در همان عید تندباد شدید قرمز رنگی به سوی آنان فرستاد که با دیدن آن سرگردان شدند و ترسیدند و به یکدیگر چسبیدند، سپس زمین زیر پایشان به سنگهای گوگردی تبدیل شد که شعله‌ور می‌شد، و ابر سیاهی آنان را در برگرفت و مانند یک گنبد آتشین شراره‌های ملتهب آتش را به سوی‌شان پرتاب می‌کرد و بدن‌های‌شان مانند ذوب شدن مس در آهن ذوب می‌شد، بنابراین از خشم و غضب خداوند متعال و نازل شدن مجازات و کیفر، به او پناه می‌بریم، و هیچ قدرتی بالاتر ازقدرت خدا نیست. - [۱] . عیون الأخبار : ۱۱۴-۱۱۶، علل‌الشرائع : ۲۵ و۲۶ -

**[ترجمه]

بیان

روی الثعلبی فی العرائس (۴)هذه الروایه عن علی بن الحسین علیهما السلام نحوا مما أوردنا.

قوله علیه السلام و بهم سمی ذلک النهر أی سمی ذلک النهر الرس لفعلهم حیث رسوا نبیهم فیه قال الفیروزآبادی الرس البئر المطویه بالحجاره و بئر کانت لبقیه من ثمود کذبوا نبیهم و رسوه فی بئر و الحفر و الدس و دفن المیت انتهی قوله علیه السلام و حرموا ماء العین یدل علی أن العین التی کانت عند الصنوبره غیر الرس الذی کان علیه قراهم و الکله بالکسر الستر الرقیق یخاط کالبیت یتوقی فیه من البق و القتره بالفتح الغبره و القتار بالضم ریح البخور و القدر و الشواء و المعازف الملاهی قوله و یأخذون الدستبند لعل المراد به ما یسمی بالفارسیه أیضا سنج و یحتمل أن یکون المراد التزین بالأسوره و کلام جهوری أی عال و یظهر

منه أن الذین کانوا یتکلمون فی الأشجار الأخر کانوا غیر إبلیس من أعوانه و فی القاموس قطع بزید کعنی فهو مقطوع به عجز من سفره بأی سبب کان أو حیل بینه و بین ما یؤمله و البربخ بالباءین الموحدتین و الخاء المعجمه ما یعمل من الخزف للبئر و مجاری الماء.

**[ترجمه]الثعلبی درکتاب‌العرائس - . به العرائس ۸۷ و۸۸ مراجعه کن. -

این روایت را به‌گونه‌ای که ما ذکر کردیم ازعلی‌بن‌حسین امام‌زین‌العابدین‌علیه‌السلام روایت کرده است.

این سخن امام علی علیه السلام (و بهم سُمّی ذلک النهر) یعنی: آن رودخانه به خاطر کار آنان در پنهان کردن پیامبرشان در زیر آن و زنده به گور کردن او، به اسم (رَسّ) نامگذاری شد. فیروزآبادی گفته است: (الرسّ) یعنی چاه سنگ‌چین شده، و صاحبان آن چاه از نسل قوم ثمود بودند و پیامبر خویش را تکذیب و او را در چاه پنهان کردند. هم چنین (الرسّ) به معنای کندن، پنهان کردن زیرخاک، و دفن مرده نیز آمده است. پایان.

و این سخن ایشان (و حرّموا ماء العین) بر این نکته دلالت دارد که چشمه‌ای که درخت صنوبر کنار آن قرار داشت غیر از رودخانه (رَسّ) بوده که شهرهایشان بر ساحل آن قرار داشته است. (الکِلّة): پردهٔ نازکی که مانند خانه دوخته می‌شود تا در آن از نیش کک و پشه در امان بود (پشه‌بند). (القَتره): گرد و غبار و دود. (القُتار): بخار و بوی بوخور، دیگ و کباب. (المعازف): سرگرمی‌ها، و شاید منظور از این سخن امام علیه السلام (و یأخذون الدستبند) همان چیزی باشد که در فارسی به آن سنج گفته می‌شود، و ممکن است که منظور آراسته شدن به النگوها باشد. (کلام جَهوریّ): سخن با صدای بالا و رسا، و از این کلام روشن می‌گردد کسانی که در درختهای دیگر سخن می‌گفته‌اند نه ابلیس بلکه از اعوان و انصار او بوده‌اند. و در قاموس آمده است: (قُطِع بزید فهو مقطوع به) یعنی: به هر دلیلی که بود از سفرش بازماند، یا بین او و آرزوهایش فاصله و مانع ایجاد شد. (البربخ): سفّالی که در چاه و مجاری آب‌رسانی از آن استفاده می‌شود.

**[ترجمه]

«۲»

فس، تفسیر القمی أَصْحَابُ الرَّسِّ هُمُ الَّذِینَ هَلَکُوا لِأَنَّهُمْ اسْتَغْنَوْا الرِّجَالُ بِالرِّجَالِ

ص: ۱۵۲

۱- فی العلل: فلم یدعهم و فی عیدهم ذلک. و فی العرائس: فبینما هم اذ غشیتهم ریح حمراء.

۲- فی العرائس: کحجر کبریت تتوقد.

۳- عیون الأخبار: ۱۱۴- ۱۱۶ علل الشرائع: ۲۵- ۲۶.

۴- راجع العرائس: ۸۷- ۸۸.

وَ النِّسَاءُ بِالنِّسَاءِ وَ الرَّسُّ نَهَرٌ بِنَاحِيَهِ آذَرْبَايِجَانَ (۱).

**[ترجمه]تفسیر القمی: اصحاب‌الرسّ کسانی هستند که هلاک شدند چرا که مردان نیازهای (جنسی) خود را با مردان

ص: ۱۵۲

و زنان نیز با زنان برآورده می‌کردند، الرَسّ: رودخانه‌ای در منطقه آذربایجان بوده است. -[۱] . تفسیرالقمی : ۶۴۳ -

**[ترجمه]

«۳»

مع، معانی الأخبار مَعْنَی أَصْحَابِ الرَّسِّ أَنَّهُمْ نُسِبُوا إِلَی نَهَرٍ یُقَالُ لَهُ الرَّسُّ مِنْ بِلَادِ الْمَشْرِقِ وَ قَدْ قِیلَ إِنَّ الرَّسَّ هُوَ الْبِئْرُ وَ إِنَّ أَصْحَابَهُ رَسُّوا نَبِیَّهُمْ بَعْدَ سُلَیْمَانَ بْنِ دَاوُدَ علیه السلام وَ کَانُوا قَوْماً یَعْبُدُونَ شَجَرَهَ صَنَوْبَرٍ یُقَالُ لَهَا شَاهْ دِرَخْتُ کَانَ غَرَسَهَا یَافِثُ بْنُ نُوحٍ فَأَنْبَتَتْ (۲)لِنُوحٍ بَعْدَ الطُّوفَانِ وَ کَانَ نِسَاؤُهُمْ یَشْتَغِلْنَ بِالنِّسَاءِ عَنِ الرِّجَالِ فَعَذَّبَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِرِیحٍ عَاصِفٍ شَدِیدَهِ الْحُمْرَهِ وَ جَعَلَ الْأَرْضَ مِنْ تَحْتِهِمْ حَجَرَ کِبْرِیتٍ یَتَوَقَّدُ وَ أَظَلَّتْهُمْ سَحَابَهٌ سَوْدَاءُ مُظْلِمَهٌ فَانْکَفَّتْ عَلَیْهِمْ کَالْقُبَّهِ جَمْرَهً تَلْتَهِبُ فَذَابَتْ أَبْدَانُهُمْ کَمَا یَذُوبُ الرَّصَاصُ فِی النَّارِ (۳).

**[ترجمه]معانی‌الأخبار: آن قوم به (أصحاب الرسّ) شهرت یافتند به خاطر آنکه منسوب به رودخانه‌ای شدند که (رسّ) نامیده می‌شد و در مشرق زمین بود، و گفته شده: (الرسّ) به معنای چاه است، و اصحاب الرسّ پیامبر خود بعد از سلیمان پسر داوود علیهما السلام را (در آن چاه) دفن کردند، و آنان قومی بودند که درخت صنوبری به اسم شاه درخت را پرستش می‌کردند، آن درخت را یافث پسر نوح کاشته بود، و بعد از طوفان برای نوح سبز شده بود، و زنان آن قوم با زنان و نه مردان هم‌بستری می‌کردند، پس خداوند آنان را با تندباد شدید قرمز رنگ عذاب داد و زمین زیر پایشان را تبدیل به سنگ گوگرد کرد که برافروخته می‌شد و ابر سیاهی آنان را در برگرفت و مانند یک گنبد آتشین شراره‌های ملتهب آتش را به سویشان پرتاب می... کرد، درنتیجه بدن‌هایشان مانند ذوب شدن مس درآتش ذوب شد. - . معانی‌الأخبار : ۱۹ -

**[ترجمه]

«۴»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَی الصَّدُوقِ عَنْ أَبِیهِ وَ مَاجِیلَوَیْهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی الْقَاسِمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَلْخِیِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ إِبْرَاهِیمَ قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَی علیه السلام عَنْ أَصْحَابِ الرَّسِّ الَّذِینَ ذَکَرَهُمُ اللَّهُ مَنْ هُمْ وَ مِمَّنْ هُمْ وَ أَیَّ قَوْمٍ کَانُوا فَقَالَ کَانَا رَسَّیْنِ أَمَّا أَحَدُهُمَا فَلَیْسَ الَّذِی ذَکَرَهُ اللَّهُ فِی کِتَابِهِ کَانَ أَهْلُهُ أَهْلَ بَدْوٍ وَ أَصْحَابَ شَاهٍ وَ غَنَمٍ فَبَعَثَ اللَّهُ تَعَالَی إِلَیْهِمْ صَالِحَ النَّبِیِّ علیه السلام رَسُولًا فَقَتَلُوهُ وَ بَعَثَ إِلَیْهِمْ رَسُولًا آخَرَ فَقَتَلُوهُ ثُمَّ بَعَثَ إِلَیْهِمْ رَسُولًا آخَرَ وَ عَضَدَهُ بِوَلِیٍّ فَقَتَلُوا الرَّسُولَ وَ جَاهَدَ الْوَلِیُّ حَتَّی أَفْحَمَهُمْ وَ کَانُوا یَقُولُونَ إِلَهُنَا فِی

الْبَحْرِ وَ كَانُوا عَلَى شَفِيرِهِ وَ كَانَ لَهُمْ عِيدٌ فِی السَّنَهِ يَخْرُجُ حُوتٌ عَظِيمٌ مِنَ الْبَحْرِ فِی تِلْكَ الْيَوْمِ فَيَسْجُدُونَ لَهُ فَقَالَ وَلِيُّ صَالِحٍ لَهُمْ لَا أُرِيدُ أَنْ تَجْعَلُونِی رَبّاً وَ لَكِنْ هَلْ تُجِيبُونِی إِلَى مَا دَعَوْتُكُمْ إِنْ أَطَاعَنِی ذَلِكَ الْحُوتُ فَقَالُوا نَعَمْ وَ أَعْطَوْهُ عُهُوداً وَ مَوَاثِيقَ فَخَرَجَ حُوتٌ رَاكِبٌ عَلَى أَرْبَعَهِ أَحْوَاتٍ فَلَمَّا نَظَرُوا إِلَيْهِ خَرُّوا سُجَّداً فَخَرَجَ وَلِيُّ صَالِحٍ النَّبِيِّ إِلَيْهِ وَ قَالَ لَهُ ائْتِنِی طَوْعاً أَوْ كَرْهاً بِسْمِ اللَّهِ الْكَرِيمِ فَنَزَلَ عَنْ أَحْوَاتِهِ فَقَالَ الْوَلِيُّ ايتِنِی عَلَيْهِنَّ لِئَلَّا يَكُونَ مِنَ الْقَوْمِ فِی أَمْرِی شَكٌّ فَأَتَى الْحُوتُ إِلَى الْبَرِّ يَجُرُّهَا وَ تَجُرُّهُ إِلَى عِنْدِ وَلِيِّ صَالِحٍ فَكَذَّبُوهُ بَعْدَ ذَلِكَ فَأَرْسَلَ اللَّهُ إِلَيْهِمْ رِيحاً فَقَذَفَتْهُمْ فِی الْيَمِّ أَيِ الْبَحْرِ وَ مَوَاشِيَهُمْ

ص: ۱۵۳

۱- تفسير القمّیّ: ۶۴۳.

۲- فی نسخه: فانبطت. و قد تقدم معناه.

۳- معانی الأخبار: ۱۹.

فَأَتَى الْوَحْيُ إِلَى وَلِيٍّ صَالِحٍ بِمَوْضِعِ ذَلِكَ الْبِئْرِ وَ فِيهَا الذَّهَبُ وَ الْفِضَّةُ فَانْطَلَقَ فَأَخَذَهُ فَفَضَّهُ (۱)عَلَى أَصْحَابِهِ بِالسَّوِيَّةِ عَلَى الصَّغِيرِ وَ الْكَبِيرِ وَ أَمَّا الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ فَهُمْ قَوْمٌ كَانَ لَهُمْ نَهَرٌ يُدْعَى الرَّسَّ وَ كَانَ فِيهِمْ أَنْبِيَاءُ كَثِيرَةٌ فَسَأَلَهُ رَجُلٌ وَ أَيْنَ الرَّسُّ فَقَالَ هُوَ نَهَرٌ بِمُنْقَطَعِ آذَرْبِيجَانَ وَ هُوَ بَيْنَ حَدِّ إِرْمِينِيَة (۲)وَ آذَرْبِيجَانَ وَ كَانُوا يَعْبُدُونَ الصُّلْبَانَ (۳)فَبَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهِمْ ثَلَاثِينَ نَبِيّاً فِي مَشْهَدٍ وَاحِدٍ فَقَتَلُوهُمْ جَمِيعاً فَبَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهِمْ نَبِيّاً وَ بَعَثَ مَعَهُ وَلِيّاً فَجَاهَدَهُمْ وَ بَعَثَ اللَّهُ مِيكَائِيلَ فِي أَوَانِ وُقُوعِ الْحَبِّ وَ الزَّرْعِ فَأَنْضَبَ مَاءَهُمْ (۴)فَلَمْ يَدَعْ عَيْناً وَ لَا نَهَراً وَ لَا مَاءً لَهُمْ إِلَّا أَيْبَسَهُ وَ أَمَرَ مَلَكَ الْمَوْتِ فَأَمَاتَ مَوَاشِيَهُمْ وَ أَمَرَ اللَّهُ الْأَرْضَ فَابْتَلَعَتْ مَا كَانَ لَهُمْ مِنْ تِبْرٍ أَوْ فِضَّةٍ أَوْ آنِيَةٍ فَهُوَ لِقَائِمِنَا عليه السلام إِذَا قَامَ فَمَاتُوا كُلُّهُمْ جُوعاً وَ عَطَشاً فَلَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ بَاقِيَةٌ وَ بَقِيَ مِنْهُمْ قَوْمٌ مُخْلِصُونَ فَدَعَوُا اللَّهَ أَنْ يُنْجِيَهُمْ بِزَرْعٍ وَ مَاشِيَةٍ وَ مَاءٍ وَ يَجْعَلَهُ قَلِيلًا لِئَلَّا يَطْغَوْا فَأَجَابَهُمُ اللَّهُ إِلَى ذَلِكَ لِمَا عَلِمَ مِنْ صِدْقِ نِيَّاتِهِمْ ثُمَّ عَادَ الْقَوْمُ إِلَى مَنَازِلِهِمْ فَوَجَدُوهَا قَدْ صَارَتْ أَعْلَاهَا أَسْفَلَهَا وَ أَطْلَقَ اللَّهُ لَهُمْ نَهَرَهُمْ وَ زَادَهُمْ فِيهِ عَلَى مَا سَأَلُوا فَقَامُوا عَلَى الظَّاهِرِ وَ الْبَاطِنِ فِي طَاعَةِ اللَّهِ حَتَّى مَضَى أُولَئِكَ الْقَوْمُ وَ حَدَثَ بَعْدَ ذَلِكَ نَسْلٌ أَطَاعُوا اللَّهَ فِي الظَّاهِرِ وَ نَافَقُوهُ فِي الْبَاطِنِ وَ عَصَوْا بِأَشْيَاءَ شَتَّى فَبَعَثَ اللَّهُ مَنْ أَسْرَعَ فِيهِمُ الْقَتْلَ فَبَقِيَتْ شِرْذِمَةٌ مِنْهُمْ فَسَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الطَّاعُونَ فَلَمْ يُبْقِ مِنْهُمْ أَحَداً وَ بَقِيَ نَهَرُهُمْ وَ مَنَازِلُهُمْ مِائَتَيْ عَامٍ لَا يَسْكُنُهَا أَحَدٌ ثُمَّ أَتَى اللَّهُ تَعَالَى بِقَوْمٍ بَعْدَ ذَلِكَ فَنَزَلُوهَا وَ كَانُوا صَالِحِينَ ثُمَّ أَحْدَثَ قَوْمٌ مِنْهُمْ فَاحِشَةً وَ اشْتَغَلَ الرِّجَالُ بِالرِّجَالِ وَ النِّسَاءُ بِالنِّسَاءِ فَسَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ صَاعِقَةً فَلَمْ يُبْقِ مِنْهُمْ بَاقِيَةً (۵).

**[ترجمه]قصص‌الأنبیاء: با استناد به صدوق روایت شده که مردی از امام موسی کاظم علیه السلام درباره اصحاب الرسّ که خداوند آنان را در قرآن ذکر کرده سؤال پرسید: آنان چه کسانی بوده‌اند؟ از چه اصل و نصبی بوده‌اند؟ و چه قومی بوده‌اند؟ امام فرمود: اصحاب الرسّ دو دسته بوده‌اند: نخست آن دسته که غیر از آنانی هستند که خداوند در قرآن ذکرشان کرده است، و اهل بیابان و صاحب گوسفند و گلّه بوده‌اند، پس خداوند متعال صالح پیامبر علیه السلام را به عنوان فرستاده به سوی آنان برانگیخت ولی او را کشتند، و پیامبر دیگری را به سوی‌شان فرستاد و او را نیز کشتند، سپس پیامبر دیگری را برای آنان مبعوث گرداند و او را به وسیله بنده‌ای نیک از بندگانش پشتیبانی کرد، ولی پیامبر را کشتند و بنده نیک با آنان به مبارزه پرداخت تا اینکه آنان را شکست داد و محکوم کرد، آنان می گفتند: خدای ما در دریاست حال آنکه خود بر کناره آن ایستاده بودند، و در طول سال یک جشن بزرگ برپا می‌کردند و در خلال آن جشن، ماهی بزرگی از دریا خارج می‌شد پس برایش سجده می‌گزاردند، عبد صالح به آنان گفت: نمی‌خواهم که مرا پروردگار قرار دهید، ولی اگر آن ماهی از من اطاعت کرد آیا دعوت مرا اجابت می‌گویید؟ گفتند: بله، و به او عهد و پیمان‌هایی در این زمینه دادند، آن‌گاه ماهی‌ای ازآب خارج شد که سوار بر چهار ماهی دیگر بود، و هنگامی که به سوی آن نگاه کردند سجده‌کنان بر زمین افتادند، سپس عبد صالح به سوی آن ماهی رفت و گفت: به نام خداوند بخشنده، داوطلبانه یا از روی اجبار به سوی من بیا؛ پس ماهی از روی ماهیهای دیگر پایین آمد، عبد صالح صالح گفت: بر روی ماهیهای دیگر سراغم بیا تا قومم هیچ شکّی در مورد کار من به خود راه ندهند، پس ماهی به سوی خشکی آمد در حالی که ماهی‌های دیگر را با خود نزد بنده نیک می‌کشید، آن قوم بعد از این ماجرا نیز او را تکذیب کردند، بنابراین خداوند بادی را به سوی آنان فرستاد که خود و چهار پایانشان را در دریا افکند،

ص: ۱۵۳

و در مکان چاهی که در آن طلا و نقره وجود داشت به عبد صالح وحی شد، پس به راه افتاد و آن طلا و نقره را به دست آورد و به صورت مساوی در بین صغیر و کبیر یاران خویش تقسیم کرد. امّا آن دسته‌ای که خداوند در قرآن به ذکر آنها

پرداخته قومی هستند که صاحب رودخانه‌ای به اسم (رَسّ) بودند، و پیامبران بسیاری نیز درمیان آنها مبعوث گردید، آن‌گاه مردی از امام کاظم علیه‌السلام پرسید: و (رَسّ) کجا واقع شده است؟ امام فرمود: رودخانه‌ای است در منطقه آذربایجان که در حد فاصل ارمنستان و آذربایجان قرار گرفته است، آن قوم صلیب‌ها را عبادت می‌کردند پس خداوند به‌صورت همزمان سی پیامبر را در میان آنان برانگیخت و آنان همه پیامبران را به قتل رساندند، تا اینکه خداوند پیامبر دیگری را همراه با یک عبد صالح که با آن قوم به مبارزه پرداخت به سوی آنان روانه کرد، و خداوند هنگام بذر افشانی و کاشت میکائیل را بر انگیخت و او نیز تمام آب‌ها و رودخانه‌ها و چشمه‌های آن سرزمین را خشکاند، و فرشته مرگ را فرستاد و همهٔ چهار پایان‌شان را هلاک گرداند، و به زمین امر فرمود که طلا- و نقره یا ظرفهای آنان را ببلعد-امام مهدی علیه السلام آنچه را که زمین درخود پنهان داشته صاحب می‌شود- و در نهایت همه از گرسنگی و تشنگی هلاک شدند و هیچ یک از آنان باقی نماند مگر گروه مخلصی که از خداوند خواستند آنان را با زراعت و چهارپایان و آب نجات بخشد، و این نعمت‌ها را به صورت اندک به آنان ببخشد تا دچار طغیان و سرکشی نشوند، و هنگامی که خداوند به صدق نیّت آنها پی برد دعایشان را اجابت فرمود، سپس آن قوم به سوی منازل خویش بازگشتند ولی آنها را ویران شده یافتند، و خداوند رودخانه‌ها را برای آنان به جریان انداخت، و آنچه را درخواست کرده بودند به آنان بخشید، پس در ظاهر و باطن به خداوند مشغول شدند، تا اینکه دوره آنان به سرآمد و بعداً نسلی پای به عرصه گذاشت که در ظاهر و نه باطن اوامر خداوند را اطاعت می‌کردند و به روشها و راههای مختلف به نافرمانی او می‌پرداختند، پس کسی را به سوی آنان فرستاد که در کشتن‌شان جدیت به خرج داد، و خداوند طاعون را در میان گروه اندکی که باقی مانده بودند رواج داد پس کسی از آنان باقی نماند، و رودخانه و منازل آنان دویست سال به همان صورت و بدون اینکه کسی در آنها ساکن شود باقی ماند، سپس خداوند متعال قوم دیگری را جایگزین آنان کرد که از جمله صالحان بودند، آن‌گاه گروهی از میان آنان سر بر آوردند که اقدام به انجام کاری زشت و ناپسند می‌نمودند و مردان و زنان به برآوردن نیازهای خود از هم جنسان‌شان مشغول شدند، پس خداوند متعال صاعقه‌ای را برآنان مسلّط گرداند وهیچ یک باقی نماندند. - . نسخه خطی قصص‌الأنبیاء -

**[ترجمه]

بیان

قوله بموضع ذلک البئر یظهر منه أنهم کانوا دفنوا أموالهم فی بئر سیظهر مما سننقل من روایه الثعلبی أن فیه تصحیفا.

۱- أی ففرقه.

۲- بکسر اوله و یفتح، و تخفیف الیاء الأخیره و قد یشدد: اسم لصقع عظیم واسع فی جهه شمال ایران.

۳- هکذا فی النسخ، و هو جمع الصلیب. و فی العرائس کما یأتی بعد ذلک: یعبدون النیران.

۴- هکذا فی النسخ، و فی العرائس کما یأتی «فانصب» راجعه.

۵- قصص الأنبیاء مخطوط.

**[ترجمه]از این فرموده: (بموضع ذلک البئر: در مکان آن چاه) چنین برمی‌آید که آنان اموال خود را در چاهی دفن کرده بودند، و از روایت ثعلبی که آن را نقل خواهیم کرد روشن می‌گردد که در این کلام، (تصحیف: غلط نوشتاری) صورت گرفته است.

ص: ۱۵۴

**[ترجمه]

«۵»

ثو، ثواب الأعمال أَبِی عَنْ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: دَخَلَتْ عَلَیْهِ نِسْوَةٌ فَسَأَلَتْهُ امْرَأَةٌ عَنِ السَّحْقِ فَقَالَ حَدُّهَا حَدُّ الزَّانِی فَقَالَتِ امْرَأَةٌ مَا ذَکَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ذَلِکَ فِی الْقُرْآنِ قَالَ بَلَی قَالَتْ وَ أَیْنَ هُوَ قَالَ هُوَ أَصْحَابُ الرَّسِّ (۱).

**[ترجمه]ثواب‌الأعمال: از امام صادق علیه‌السلام روایت شده که چند زن نزد ایشان آمدند و یکی از آنان درباره (سحق: مالش بدن دو هم جنس به یکدیگر) سؤال پرسید، امام فرمود: حدّ این کار همان حدّ زنا است، زن گفت: خداوند این حکم را در قرآن ذکر نکرده است، امام فرمود: چرا ذکر کرده است، زن گفت: در کجای قرآن ذکر شده است؟ امام فرمود: در داستان اصحاب الرَسّ. - . ثواب‌الأعمال : ۲۵۹ -

**[ترجمه]

«۶»

کا، الکافی أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْکُوفِیِّ عَنْ عُبَیْسِ بْنِ هِشَامٍ عَنْ حُسَیْنِ بْنِ أَحْمَدَ الْمِنْقَرِیِّ عَنْ هِشَامٍ الصَّیْدَلَانِیِّ (۲)عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنْ هَذِهِ الْآیَهِ کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ أَصْحابُ الرَّسِّ فَقَالَ بِیَدِهِ هَکَذَا فَمَسَحَ إِحْدَاهُمَا بِالْأُخْرَی فَقَالَ هُنَّ اللَّوَاتِی بِاللَّوَاتِی یَعْنِی النِّسَاءَ بِالنِّسَاءِ (۳).

قال الثعلبی فی العرائس قال الله عز و جل وَ عاداً وَ ثَمُودَ وَ أَصْحابَ الرَّسِّ و قال کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ أَصْحابُ الرَّسِّ اختلف أهل التفسیر و أصحاب الأقاصیص فیهم فقال سعید بن جبیر و الکلبی و الخلیل بن أحمد دخل کلام بعضهم فی بعض و کل أخبر بطائفه من حدیث أصحاب الرس (۴)بقیه ثمود قوم صالح علیه السلام و هم أصحاب البئر التی ذکرها الله تعالی فی قوله وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَهٍ وَ قَصْرٍ مَشِیدٍ و کانوا بفلیح الیمامه (۵)نزولا علی تلک البئر و کل رکیه لم

ص: ۱۵۵

۱- ثواب الأعمال: ۲۵۹.

۲- فی نسخه: الصیدنانی.
۳- فروع الکافی ۲: ۷۳.
۴- هکذا فی النسخ، و الصحیح کما فی المصدر: و کل أخبر بطائفه من حدیث أصحاب الرس ان أصحاب الرس اه.
۵- فی نسخه: بفلیج الیمامه. و فی المصدر: بفلج الیمامه قال یاقوت فی معجم البلدان: الرس: فی القرآن بئر، یروی انهم کذبوا نبیهم و رسوه فی البئر ای دسوه فیها، و یروی أن الرس قریه بالیمامه یقال لها فلج، و روی أن الرس دیار لطائفه من ثمود، و قیل: إنّه وادی آذربیجان و حدّ آذربیجان ما وراء الرس، و کان بأران علی الرس ألف مدینه فبعث اللّه الیهم نبیّا یقال له موسی، و لیس بموسی بن عمران فدعاهم إلی اللّه فکذبوه، و مخرج الرس من قالیقلا و یمر بأران ثمّ یمر بورثان ثمّ یمر بالمجمع فیجتمع هو و الکر، و بینهما مدینه البیلقان، و یمر الکر و الرس جمیعا فیصبان فی بحر جرجان، و الرس هذا واد عجیب فیه من السمک اصناف کثیره و فیه سمک یقال له شورماهی، لا یکون الا فیه، و نهر الرس یخرج الی صحراء البلاسجان و هی الی شاطئ البحر فی الطول من برزند الی برذعه، و فی هذه الصحراء خمسه آلاف قریه و أکثرها خراب، الا أن حیطانها و ابنیتها باقیه لم تتغیر لجوده التربه و صحتها، و یقال: ان تلک القری کانت لاصحاب الرس و یقال: انهم رهط جالوت قتلهم داود و سلیمان علیهما السلام.

تطو بالحجاره و الآجر فهو رس و كان لهم نبی يقال له حنظله بن صفوان و كان بأرضهم جبل يقال له فتح مصعدا فی السماء ميلا و كانت العنقاء ينتابه (۱)و هی كأعظم ما يكون من الطير و فيها من كل لون و سموها العنقاء لطول عنقها و كانت تكون فی ذلک الجبل تنقض علی الطير تأكلها فجاعت ذات يوم فأعوزها الطير (۲)فانقضت علی صبی فذهبت به ثم إنها انقضت علی جاريه حين ترعرعت فأخذتها فضمتها إلی جناحين لها صغيرين سوی الجناحين الكبيرين فشكوا إلی نبيهم فقال اللهم خذها و اقطع نسلها و سلط عليها آيه تذهب بها فأصابتها صاعقه فاحترقت فلم ير لها أثر فضربتها العرب (۳)مثلا فی أشعارها و حكمها و أمثالها ثم إن أصحاب الرس قتلوا نبيهم فأهلكهم الله تعالی.

و: قَالَ بَعْضُ الْعُلَمَاءِ بَلَغَنِی أَنَّهُ كَانَ رسان أَمَّا أَحَدُهُمَا فَكَانَ أَهْلِهِ أَهْلِ بُدُوٍّ وَ أَصْحَابِ غَنَمٍ وَ مَوَاشٍ فَبَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهِمْ نَبِيّاً فَقَتَلُوهُ ثُمَّ (۴)بَعَثَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا آخَرَ وَ عَضَدِهِ بِوَلِيٍّ فَقَتَلُوا الرَّسُولِ وَ جَاهَدْهُمْ الْوَلِيِّ حَتَّی أفحمهم وَ كَانُوا يَقُولُونَ إِلَهَنَا فِی الْبَحْرِ وَ كَانُوا عَلَی شفيره وَ كَانَ يَخْرُجُ إِلَيْهِمْ مِنْ الْبَحْرِ شَيْطَانٍ فِی كُلِّ شَهْرٍ خُرْجَهِ فَيَذْبَحُونَ عِنْدَهُ وَ يَتَّخِذُونَهُ عِيداً فقال لهم الولی أ رأيتم إن خرج إلهكم الذين تدعونه و تعبدونه إلی و أطاعنی أ تجيبوننی إلی ما دعوتكم إليه فقالوا بلی و أعطوه علی ذلک العهود و المواثيق فانتظر حتی خرج ذلک الشيطان علی صوره حوت راكبا أربعه أحوات و له عنق مستعليه و علی رأسه مثل التاج فلما نظروا إليه خروا له سجدا و خرج الولی إليه فقال ائتنی طوعا أو كرها بسم الله الكريم فنزل عند ذلک عن أحواته فقال له الولی ايتنی عليهن لئلا يكون من القوم فی أمری شک فأتی الحوت و أتين به حتی أفضين به إلی البر يجرونه (يجررنه) فكذبوه بعد ما رأوا ذلک و نقضوا العهد فأرسل الله تعالی عليهم ريحا فقذفتهم فی البحر و مواشيهم جميعا و ما كانوا يملكون من ذهب و فضه فأتی الولی (ولی) الصالح إلی

۱- انتابه: أتاه مره بعد اخری. قصد إليه. و فی المصدر: تبيت به.

۲- أی اعجزه و صعب عليه نيله.

۳- فی المصدر: فلم ير لها أثر بعد ذلک فضربت بها العرب مثلا.

۴- قد سقط عن المصدر من هنا الی قوله: و اما الآخر.

البحر حتى أخذ التبر و الفضه و الأوانى فقسمها على أصحابه بالسويه على الصغير منهم و الكبير و انقطع هذا النسل.

و أما الآخر فهم قوم كان لهم نهر يدعى الرس ينسبون إليه و كان فيهم أنبياء كثيره قل يوم يقوم نبى إلا قتل (١)و ذلك النهر بمنقطع آذربيجان بينها و بين إرمينيه فإذا قطعته مدبرا دخلت فى حد إرمينيه و إذا قطعته مقبلا دخلت فى حد آذربيجان يعبدون النيران (٢)و هم كانوا يعبدون الجوارى العذارى فإذا تمت لإحداهن ثلاثين (٣)سنه قتلوها و استبدلوا غيرها و كان عرض نهرهم ثلاثه فراسخ و كان يرتفع فى كل يوم و ليله حتى يبلغ أنصاف الجبال التى حوله و كان لا ينصبّ فى بر و لا بحر إذا خرج من حدهم يقف و يدور ثم يرجع إليهم فبعث الله تعالى إليهم ثلاثين نبيا فى شهر واحد فقتلوهم جميعا فبعث الله عز و جل إليهم نبيا و أيده بنصره و بعث معه وليا فجاهدهم فى الله حق جهاده فبعث الله تعالى إليه ميكائيل حين نابذوه و كان ذلك فى أوان وقوع الحب فى الزرع (۴)و كان إذ ذاك أحوج ما كانوا من الماء ففجر نهرهم فى البحر فانصب ما فى أسفله و أتى عيونه (۵)من فوق فسدها و بعث إليه خمسمائه ألف من الملائكه أعوانا له ففرقوا ما بقى فى وسط النهر (۶)ثم أمر الله تعالى جبرائيل فنزل فلم يدع فى أرضهم عينا و لا نهرا إلا أيبسه بإذن الله عز و جل و أمر ملك الموت فانطلق إلى المواشى فأماتهم ربضه واحده (٧)و أمر الرياح الأربع الجنوب و الشمال و الدبور و الصباء

١- هكذا فى النسخ و هو لا يخلو عن تصحيف، و الصواب ما فى المصدر: لا يقوم فيهم نبى الا قتلوه.

٢- فى المصدر: و كان من حولهم من أهل ارمينيه يعبدون الاوثان، و من قدامهم من اهل آذربيجان يعبدون النيران، و هم كانوا يعبدون الجوارى العذارى.

٣- هكذا فى النسخ و هو مصحف ثلاثون راجع المصدر.

۴- فى المصدر: الأرض مكان الزرع. و فيه: و كانوا عند ذلك احوج ما يكونون الى الماء فحفر نهرهم.

۵- فى المصدر: و أتى الى عيونه.

۶- فى المصدر: خمسمائه من الملائكه أعوانا له فغرقوا ما بقى فى وسط نهرهم.

٧- الربضه بكسر الأول و سكون الثانى: مقتل كل قوم قتلوا فى موقعه واحده. و فى المصدر: فأماتها دفعه واحده. و فيه: الارباح الاربع و كذا فيما يأتى.

فضمت ما كان لهم من متاع و ألقى الله عز و جل عليهم السبات (١)ثم حفت الرياح (٢)الأربع المتاع أجمع فهبته (٣)فى رءوس الجبال و بطون الأوديه فأما ما كان من حلى أو تبر أو آنيه فإن الله تعالى أمر الأرض فابتلعته فأصبحوا و لا شاه عندهم و لا بقره و لا مال يعودون إليه و لا ماء يشربونه و لا طعام يأكلونه فآمن بالله تعالى عند ذلك قليل منهم و هداهم إلى غار فى جبل له طريق إلى خلفه فنجوا و كانوا أحدا و عشرين رجلا و أربع نسوه و صبيين و كان عده الباقين من الرجال و النساء و الذرارى ستمائه ألف فماتوا عطشا و جوعا و لم يبق منهم باقيه ثم عاد القوم إلى منازلهم فوجدوها قد صار أعلاها أسفلها فدعا القوم عند ذلك مخلصين أن يجيئهم بزرع و ماء و ماشيه و يجعله قليلا لئلا يطغوا فأجابهم الله تعالى إلى ذلك لما علم من صدق نياتهم و علم منهم الصدق (۴)و آلوا أن لا يبعث رسولا ممن قاربهم إلا أعانوه و عضدوه و علم الله تعالى منهم الصدق فأطلق الله لهم نهرهم و زادهم على ما سألوا فأقام أولئك فى طاعه الله ظاهرا و باطنا حتى مضوا و انقرضوا و حدث بعدهم من نسلهم قوم أطاعوا الله فى الظاهر و نافقوه فى الباطن فأملى الله تعالى لهم و كان عليهم قادرا ثم كثرت معاصيهم و خالفوا أولياء الله تعالى فبعث الله عز و جل عدوهم ممن فارقهم و خالفهم فأسرع فيهم القتل و بقيت منهم شرذمه فسلط الله عليهم الطاعون فلم يبق منهم أحدا و بقى نهرهم و منازلهم مائتى عام لا يسكنها أحد ثم أتى الله بقرن (۵)بعد ذلك فنزلوها و كانوا صالحين سنين ثم أحدثوا فاحشه جعل الرجل يدعو بنته و أخته و زوجته فينيلها (۶)جاره و أخاه و صديقه يلتمس بذلك البر و الصله ثم ارتفعوا من ذلك إلى نوع آخر ترك الرجال النساء حتى شبقن و استغنوا بالرجال (٧)فجاءت النساء

١- السبات بالضم: النوم أو أوله.

٢- فى نسخه: ثم جمعت الرياح.

٣- فى نسخه: فبثته، و فى المصدر: فرمته.

۴- المصدر خلى عن قوله: و علم منهم الصدق. قوله: آلوا اى حلفوا. و فى المصدر: و قالوا: انه لا يبعث اللّه رسولا الا ما يليهم و يقاربهم الا أعانوه و صدقوه و عضدوه.

۵- القرن: أهل زمان واحد. و فى المصدر: ثم أتى اللّه بقوم بعد ذلك فنزلوها و كانوا صالحين فاقاموا فيها ستين سنه.

۶- فى المصدر: فيبيت معها.

٧- فى المصدر: و استغنى الرجال بالرجال.

شیطـانهن فی صوره امرأه و هی الـدلهاث (۱)بنت إبلیس و هی أخت الشـیصار کانتا فی بیضه واحده فشبهت إلی النساء (۲)رکوب بعضـهن بعضا و علمتهن کیف یصنعن فأصل رکوب النساء بعضـهن بعضا من الـدلهاث فسلط الله علی ذلک القرن (۳)صاعقه فی أول اللیل و خسفا فی آخر اللیل و صیحه مع الشـمس فلم یبق منهم باقیه و بادت مساکنهم و لا أحسب منازلهم الیوم تسکن انتهی. (۴).

أقول: إنمـا أوردنـا تلـک الروایه بطولها لکونها کالشـرح لروایتی یعقوب و هشام بل لا یبعـد أن یکون من قوله قال بعض العلماء إلی آخره روایه یعقوب بعینهـا إذ کثیرا مـا ینقل الثعلبی روایات الشـیعه فی کتابه هکـذا و الراونـدی رحمه الله دأبه الاختصار فی الأخبار فکثیرا ما وجـدناه ترک من خبر رواه عن الصدوق رحمه الله أکثر من ثلاثه أرباعه و إنما أوردنا قصه أصـحاب الرس فی هـذا الموضع لما ورد فی الخبر أنهم کانوا بعد سـلیمان علیه السـلام و منهم من ذکرها قبل قصـص إبراهیم علیه السـلام بناء علی أنهم من بقیه قوم ثمود و الصدوق أوردهم بعد قصـص إبراهیم و قبل یعقوب علیه السـلام و قد ذکرهم الله فی سوره الفرقان بعد ثمود و فی سوره ق قبلهم.

و قـال الطبرسـی رحمه الله فی قوله تعـالی: وَ أَصْحابَ الرَّسِّ هو بئر رسوا فیهـا نبیهم أی ألقوه فیهـا عن عکرمه و قیـل إنهم کانوا أصـحاب مواش و لهم بئر یقعـدون علیهـا و کانوا یعبـدون الأصـنام فبعث الله إلیهم شـعیبا فکـذبوه فانهار البئر (۵)و انخسف بهم الأـرض فهلکوا عن وهب و قیـل الرس قریه بالیمـامه یقـال لهـا فلـج قتلوا نبیهم فأهلکهم الله عن قتاده و قیل کان لهم نبی یسـمی حنظله فقتلوه فأهلکوا عن سعید بن جبیر و الکلبی و قیل هم أصحاب الرس و الرس بئر بأنطاکیه قتلوا فیها حبیبا النجار

۱- فی المصدر: الدلهان بالنون و کذا فیما یأتی.

۲- فی المصدر: فشبهت للنساء.

۳- فی المصدر: علی هؤلاء القوم.

۴- العرائس: ۸۶- ۸۷ و فیه: مسکونه مکان تسکن.

۵- انهار البناء: انهدم و سقط.

فنسبوا إليها عن كعب و مقاتل و قيل أصحاب الرس كان نساؤهم سحاقات عن أبی عبد الله علیه السلام. (۱)

و قال رحمه الله فی قوله تعالی وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ قال الضحاک هذه البئر کانت بحضرموت فی بلده یقال لها حاضوراء نزل بها أربعه آلاف ممن آمن بصالح و معهم صالح فلما حضروا مات صالح فسمی المکان حضرموت ثم إنهم کثروا فکفروا و عبدوا الأصنام فبعث الله إلیهم نبیا یقال له حنظله فقتلوه فی السوق فأهلکهم الله فماتوا عن آخرهم و عطلت بئرهم و خرب قصر ملکهم (۲).

**[ترجمه]الکافی: مردی درباره آیه «کذّبت قبلهم قوم نوح و أصحاب الرَسّ» از امام صادق علیه السلام سؤال پرسید، آن‌گاه امام علیه السلام یکی از دست‌هایش را بر دیگری مالید و فرمود: زنان آن قوم این‌گونه خود را به هم مالیده و نیاز جنسی خود را رفع می‌کردند. - .[۳] فروع الکافی۲ : ۷۳ -

الثعلبی در العرائس گفته است: خداونـد متعال فرموده است: «و عاداً و ثمود و أصحاب‌الرَسّ» ، هم‌چنین فرموده است: «کذّبت قبلهم قوم نوح و أصحاب الرَسّ»، مفسران و داستان نویسان در مورد اصحاب الرَسّ اختلاف نظر دارند: سعید بن جبیر و الکلبیّ و خلیل بن أحمد- در حالی که سخنان‌شان در هم آمیخته و همگی به نقل تعدادی از احادیث مشترک پرداخته‌اند-گفته‌اند: اصحاب الرَسّ باقی مانده ثمود قوم حضرت صالح علیه‌السلام و صاحبان چاهی هستند که خداوند متعال در ذکر آن فرموده است: «و بئر معطّله و قصر مشید» {و چاههای متروک و قصرهای افراشته}، و آنان در منطقه (فلیح‌الیمامه) سکونت داشتند و در کنار آن چاه اتراق می‌کردند؛

ص: ۱۵۵

و به هر چاه آبی که با چیزی غیر از سنگ و آجر دوره چینی شده بود (رَسّ) گفته می‌شود، این قوم پیامبری به اسم حنظله بن صفوان داشتند، و در سرزمین آنان کوهی به نام فتح به بلندای یک متر وجود داشت و عنقاء (سیمرغ)، که بزرگترینِ پرندگان است و به خاطر داشتن گردن دراز به این اسم نامیده شده و دارای گونه‌های مختلفی است، در آن کوه آشیانه داشت و بر سر پرندگان فرود می‌آمد و آنها را شکار می‌کرد، ولی روزی از روزها که از گرسنگی به تنگ آمده بود و شکار پرندگان برایش ممکن نبود بر سر پسر بچه‌ای فرود آمد و او را با خود بُرد، سپس به دختر بچه‌ای که در حال رشد بود حمله کرد و او را به دو بال زیرین و کوچک خود – و نه بالهای بزرگ و اصلی- گرفت و با خود برد، پس آن قوم شکایت خود را نزد پیامبرشان مطرح نمودند و او نیز چنین گفت: پروردگارا، این پرنده را بگیر و نسلش را از بین ببر و نشانه‌ای از نشانه‌های خود را بر او مسلّط گردان که باعث نابودیش شود، آن‌گاه آذرخشی به آن پرنده اصابت کرد و سوزاندش و اثری از او برجای نگذاشت، بنابر این عرب زبانان در اشعار و حکمت‌ها و امثال خود از این پرنده به عنوان ضرب المثل استفاده کردند؛ سپس اصحاب ... الرَسّ پیامبر خویش را به قتل رساندند و خداوند متعال آنان را مجازات و هلاک کرد.

یکی از علماء گفته است: مرا خبر رسیده که دو قوم به اسم اصحاب الرَسّ وجود داشته‌اند: نخست آنان که اهل بادیه و صاحبان گوسفند و چهارپایان بوده‌اند، پس خداوند پیامبری را به سوی آنان روانه کرد ولی او را به قتل رساندند، سپس پیامبر دیگری را به همراهی و پشتیبانی بنده‌ای از بندگان صالح خود در میان آنان برانگیخت، ولی دوباره پیامبرشان را به قتل رساندند و آن بنده صالح به مبارزه و جهاد با آنان پرداخت تا اینکه مغلوب‌شان ساخت، آن قوم می‌گفتند: خداوند ما در

دریـاست، حـال آنکه خود در کنـاره آن بودنـد؛ و در هر مـاه شـیطان یکٔ بار به سوی آنان خارج می‌شـد، پس برای او قربانی می‌کردند و آن روز را به عنوان عید، جشن می‌گرفتند، آن‌گاه عبد صالح به آنان گفت: چه می‌گویید اگر خدای شما که او را فرا می‌خوانید و عبادت می‌کنید به سوی من آید و به اطاعتم بپردازد؟ آیا دعوت مرا در مورد آنچه شما را به سوی آن فرا می... خوانـدم اجابت می‌کنیـد؟ گفتنـد: بله، و در ضـمانت این سـخن به او پیمان‌نامه‌ها و سـندهایی دادنـد، پیامبر منتظر ماند تا اینکه شیطـان به شـکل مـاهی‌ای که سوار بر چهـار مـاهی دیگر بود و گردن درازی داشت و چیزی شبیه تاج بر سـر نهاده بود از آب دریا خارج شد، و آن‌گاه که چنین صـحنه‌ای را دیدند سـجده‌کنان بر زمین افتادند، پس عبد صالح خداوند نزد آن ماهی رفت و گفت: به اسم خداونـد بخشـنده و کریم و داوطلبـانه یـا از روی اجبـار به سوی من آی، پس مـاهی از روی ماهی‌هایش پایین آمد، و عبد صالح به او گفت: سوار بر ماهی‌هایت سراغ

من بیـا تـا قومم در مورد کـار من به شـکٔ نیفتنـد. پس آن چهـار ماهی، ماهی سوار بر خود را آوردنـد و او را کشان کشان به خشکی رساندند؛ ولی آن قوم بعد از این حادثه نیز عبدصالح را تکذیب کردند و پیمان‌شان را شکستند، بنابراین خداوند بادی را به سویشان فرستاد که آنان و همه چهارپایان و طلا و جواهراتی که داشتند را به دریا افکند، آن‌گاه عبد صالح به دریا رفت

ص: ۱۵۶

و طلا و نقره و ظرفهایی را که در آب افتاده بود به طور مساوی میان یاران خویش چه صغیر و چه کبیر تقسیم کرد، و نسل قوم گناهکار و نافرمان از بین رفت. امّا قوم دیگر رودخانه‌ای به اسم (رَسّ) داشـتند که به همین اسم نامیـده شدنـد، و در میان آنان پیامبران بسـیاری برانگیخته شـده بودنـد، و هیـچ پیامبری در میانشان مبعوث نمی‌شـد مگر آنکه او را به قتل می‌رساندنـد، و آن رودخـانه در منطقـه آذربایجـان و حـدّ فاصـل ارمنسـتان قرارداشـت، پس اگر بـه آن رودخـانه پشـت می‌کردی وارد سـرزمین ارمنسـتان می‌شدی و اگر به‌سوی آن می‌آمدی وارد سرزمین آذربایجان می‌شدی، آن قوم آتش را پرستش می‌کردند و عدّه‌ای از آنان نیز دخترکان دوشیزه را عبادت می‌کردند، و هنگامی که سنّ معبود آنان به سی سال می‌رسید او را می‌کشتند و دوشیزه دیگری را جـایگزینش می‌کردنـد، عرض آن رودخـانه سه فرسـخ بود و آب آن در هر شب و روز بالا می‌آمـد تا حـدّی که به وسط درختان اطرافش می‌رسید، هم‌چنین آب این رودخانه به هنگام افزایش به سوی هیچ خشکی و دریایی سرازیر نمی‌شد، و آن‌گاه که از حدّ نیاز آن قوم بیشتر می‌شد می‌ایستاد و دور می‌زد سپس به سویشان بازمی‌گشت؛ خداوند متعال در طول یکٔ ... مـاه سـی پیامبر به سوی آنان فرسـتاد که همه را به قتل رساندنـد، سـپس پیامبر دیگری را در میانشان برانگیخت و او را نصـرت بخشـید و بنده‌ای از بندگان صالح خویش را همراه او گرداند، پس آن عبد صّالح به صورت شایسـته در راه خدا به کوشـش و مجاهدت پرداخت، و هنگامی که آن قوم به دشمنی با او پرداختند خداوند میکائیل را در زمان بذر افشانی و زراعت به سویش فرستاد و این زمانی بود که آنان بیشتر از هر وقتی به آب نیاز داشتند، بنابراین میکائیل رودهانه آنان را در دریا جوشاند و دهانه چشـمه‌هایی را که رودخانه از آنها سرچشـمه می‌گرفت سـدّ کرد و مانع جوشـیدن آب شد و پانصد هزار ملائکه را به یاری او فرسـتاد که آنچه را در وسط دریا باقی مانده بود پراکنده ساختند. سـپس خداوند متعال به جبرئیل امر فرمود و او فرود آمد و به اذن خدا تمام چشـمه‌ها و رودخانه‌های سـرزمین آنان را خشکٔ گرداند، و به فرشـته مرگٔ دستور داد پس به سوی چهار پایان رفت و یکٔ جا همه آنان را هلاکٔ کرد، و به بادهای چهارگانه جنوب، شمال، غرب (دبور) و شرق (صبا) فرمان داد

ص: ۱۵۷

که تمـام کالاها و لوازم آنان را در هم پیچینـد، و خداونـد عزّ و جلّ خواب (و یا آغاز خواب) را بر آنان چیره گردانـد، سپس بادهـای چهارگانه تمام آن کالاها و لوازم را احاطه کردنـد و آنها را به قلّه کوهها و درون درّهها پرتاب کردنـد، امّا زمین مأمور شد که زینت آلات یا طلا و ظروف با ارزش آنان را ببلعد، بنابراین تبدیل به قومی شدند که نه گوسـفندی داشتند و نه گاوی، نه مالی و ثروتی که به سوی آن برگردنـد، نه آبی که آن را بنوشـند و نه غـذایی که آن را بخورنـد و در این حال بود که عدّه اندکی از آنان به خداوند متعال ایمان آوردند و خدا آنان را به غاری در دل یک کوه که راهی برای گریز در پشت آن وجود داشت راهنمایی کرد پس نجات یافتنـد، آنان بیست و یک مرد و چهار زن و دو کودک بودنـد، و تعـداد افراد باقیمانده در آن سرزمین ششـصد هزار نفر از مردان و زنان و ذریّه آنان بودند که از تشـنگی و گرسـنگی هلاک شدند و هیچ یک از آنان باقی نماندنـد، سـپس آن گروهی که گریخته بودنـد به خانههایشان بازگشـتند ولی آنها را ویران شـده یافتنـد، پس خالصانه از خدا خواسـتند که زراعت و آب و چهار پایان را به میزان انـدک به آنان برگردانـد تا دچار طغیان و سرکشـی نشوند، و هنگامی که خداوند متعال از صدق نیّت و راسـتگویی آنان آگاه گشت دعایشان را اجابت فرمود، و سوگند خوردند که هر پیامبری را به... سویشان بفرسـتد او را یاری میدهنـد و پشتیبانی میکننـد، و خداونـد از صدق این گفته آنان آگاه گشت پس رودخانه را به... جریان انـداخت و آنچه را درخواست کرده بودند به آنان بخشـید، بنابراین در ظاهر و باطن به اطاعت خداوند مشغول شدند تا اینکه از دنیا رفتنـد و منقرض شدنـد، و بعد از آنان نسلی ظهور کردند که در ظاهر اطاعت خداوند را به جای میآوردند و در بـاطن نفـاق پیشه میکردنـد، پس خداونـد به آنـان فرصت و مهلت عطا فرمود حال آنکه بر مجازاتشان توانا و قادر بود، ولی گناهان و معاصـی آنان افزون گشت و به مخالفت با اولیای الهی پرداختند، پس خداوند از میان کسانی که از آنان جدا شده و به مخالفتشان برخواسـته بودند دشـمنانی را به سوی آنان فرستاد که در کشتنشان سرعت و جدیّت به خرج دادند، و خداوند بیماری طاعون را برتعـداد انـدکی که از آن قوم باقی مانده بودند مسـلّط گرداند و همه را نابود گرداند، پس رودخانه و منازل آنان به مدت دویست سال و بدون اینکه کسـی در آنها سـکونت داشته باشد به همان صورت باقی ماندند، سپس خداوند ملّتی را بعد از آنان درآن منازل ساکن کرد که چند سالی صالح و درسـتکار بودند، ولی بعداً دست به انجام کار زشتی زدند و مرد، دختر و خواهر و همسر خود را به خاطر کسب

مصلحت و متاع دنیا در اختیار همسایه و دوست خود قرار میداد، سپس پا از این حدّ فراتر گذاشته و به مرحله دیگری رسیدند: مردان زنان را در اوج شهوت رها کرده و نیاز جنسی خود را با مردان ارضاء میکردند،

ص: ۱۵۸

پس شیطان زنان در شکل و شمایل زنی به (اسم دلهاث) که دختر ابلیس و خواهر (شیصار) بود و با او در یک تخم بودند آمد و شـیوه سوار شـدن بر یکـدیگر و هم جنس گرایی و چگونگی انجـام این کـار را برای آنـان مجسّم کرد، پس سرچشـمه هم... جنسگرایِی زنان به دلهاث برمیگردد، آنگاه خداونـد صاعقهای را در ابتدای شب برآن نسل مسـلّط گرداند و در نهایت شـب زمین دهـان گشود و آنـان را در خود فرو برد و هنگـام طلوع خورشـید عـذاب دردناکی برآنان نازل شـد، پس هیـچ یک باقی نماندنـد و منازلشان از بین رفت وگمان نمیکنم که امروزه نیز کسـی درآنها سـکونت داشـته باشد. پایان. - .[۱] العرائس ۸۶

و۸۷ -

می گویم:

روایت اخیر را با وجود طولانی بودن به خاطر شرح روایتهای قبلی (شماره ۴ و۵) ذکر کردیم، و بعید نیست که از عبارت (و یکی از علماء گفته است) تا نهایت روایت، همان روایت شماره ۴ باشد که یعقوب بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام نقل کرده است، چرا که الثعلبی روایتهای شیعه را به فراوانی در این کتاب خود (العرائس) نقل کرده است، و راوندی رحمه الله در نقل احادیث عادت به اختصار دارد و چه بسیار اتفاق افتاده که در حدیثی که از شیخ صدوق رحمه الله روایت کرده بیشتر از سه چهارم آن را ذکر نکرده است. و ما داستان اصحاب الرسّ را در این جا بدین سبب بیان کردیم به خاطر اینکه در احادیث نقل شده بود که آنان بعد از سلیمان علیه السلام می‌زیسته‌اند، و عدّه‌ای از مفسران و تاریخ نویسان داستان اصحاب الرسّ را قبل از داستان ابراهیم علیه السلام نقل کرده‌اند به این دلیل که آنان از بازماندگان قوم ثمود بوده‌اند، و شیخ صدوق داستان آنان را بعد از داستان ابراهیم و قبل از یعقوب علیهما السلام نقل کرده است، خداوند نیز در قرآن و درسوره فرقان بعد از قوم ثمود، و در سوره ق قبل از آنان به ذکر اصحاب الرسّ پرداخته است. و طبرسی رحمه الله در تفسیر این فرموده خداوند متعال «و أصحاب الرسّ» گفته است: از عکرمه روایت شده که (رسّ) اسم چاهی است که آن قوم پیامبرخود را درآن انداخته و دفن کردند؛ و از وهب نیز روایت شده که آنان صاحب چهارپایان بودند وچاهی داشتند که برآن می‌نشستند و بتها را پرستش می... کردند، پس خداوند شعیب را به سوی آنان فرستاد و او را تکذیب کردند، بنابراین چاه فرو ریخت و از بین رفت و زمین دهان گشود و آنان را در خود فرو برد پس هلاـک شدند، و از قتاده روایت شده که (الرسّ) شهری به اسم (فلج) در منطقه یمامه بوده است که ساکنان آن پیامبر خود را به قتل رسانده‌اند پس خداوند آنان را به هلاکت رسانده است؛ و از سعید بن جبیر و الکلبیّ روایت شده که آن قوم پیامبری به اسم حنظله داشتند که او را به قتل رساندند پس هلاک شدند؛ و از کعب و مقاتل روایت شده که (الرسّ) اسم چاهی در منطقه انطاکیه بوده و صاحبان آن چاه حبیب نجّار را در آن به قتل رساندند

ص: ۱۵۹

پس به اسم آن منسوب شدند؛ و از امام صادق علیه السلام روایت شده که زنانِ اصحاب الرسّ هم جنس باز بوده‌اند. - . مجمع البیان ۷ : ۱۷۰ -

همچنین طبرسی رحمه الله در مورد فرموده خدای تعالی «و بئر معطّله » گفته است: ضحّاک گفته است: این چاه در منطقه حضر موت و شهری به اسم (حاضوراء) قرار داشته است، و صالح علیه السلام به همراه چهار هزار نفر که به او ایمان آورده بودند درآنجا فرود آمدند و اتراق کردند، ولی هنگامی که در آن مکان حاضرشدند صالح فوت کرد، پس (حضرموت) نامیده شد، سپس بر تعداد آنان افزوده شد آن‌گاه کفر ورزیدند و به عبادت بتها پرداختند، بنابراین خداوند پیامبری به اسم حنظله در میان آنان برانگیخت که او را در بازار به قتل رساندند، پس خداوند آنان را نابود کرد و همه مُردند و چاهشان متروک گشت و قصر فرمانروائی‌شان ویران شد. - . مجمع البیان ۷ : ۸۹ -

**[ترجمه]

كَنْزُ الْفَوَائِدِ لِلْكَرَاجُكِيِّ، رُوِيَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي حَدِيثٍ ذَكَرَ فِيهِ إِتْيَانَ رَجُلٍ جُهَنِيٍّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ إِسْلَامَهُ عَلَى يَدِهِ وَ أَنَّهُمْ تَحَدَّثُوا يَوْماً فِي ذِكْرِ الْقُبُورِ وَ الْجُهَنِيُّ حَاضِرٌ فَحَدَّثَهُمْ أَنَّ جُهَيْنَهَ بْنَ الْعوسَانِ (۳)أَخْبَرَهُ عَنْ أَشْيَاخِهِ أَنَّ سَنَةً (۴)نَزَلَتْ بِهِمْ حَتَّى أَكَلُوا ذَخَائِرَهُمْ فَخَرَجُوا مِنْ شِدَّهِ الْإِزْلِ (۵)وَ هُمْ جَمَاعَهٌ فِي طَلَبِ النَّبَاتِ فَجَنَّهُمُ اللَّيْلُ فَأَوَوْا إِلَى مَغَارَهٍ وَ كَانَتِ الْبِلَادُ مَسْبَعَهً وَ هُمْ لَا يَعْلَمُونَ قَالَ فَحَدَّثَنِي رَجُلٌ مِنْهُمْ يُقَالُ لَهُ مَالِكٌ قَالَ رَأَيْنَا فِي الْغَارِ أَشْبَالًا (۶)فَخَرَجْنَا هَارِبِينَ حَتَّى دَخَلْنَا وَهْدَهً مِنْ وِهَادِ الْأَرْضِ (۷)بَعْدَ مَا تَبَاعَدْنَا مِنْ ذَلِكَ الْمَوْضِعِ فَأَصَبْنَا عَلَى بَابِ الْوَهْدَهِ حَجَراً مُطَبِّقاً فَتَعَاوَنَّا عَلَيْهِ حَتَّى قَلَبْنَاهُ فَإِذَا رَجُلٌ قَاعِدٌ عَلَيْهِ جُبَّهُ صُوفٍ وَ فِي يَدِهِ خَاتَمٌ عَلَيْهِ مَكْتُوبٌ أَنَا حَنْظَلَهُ بْنُ صَفْوَانَ رَسُولُ اللَّهِ وَ عِنْدَ رَأْسِهِ كِتَابٌ فِي صَحِيفَهِ نُحَاسٍ فِيهِ بَعَثَنِيَ اللَّهُ إِلَى حِمْيَرٍ وَ هَمْدَانَ وَ الْعَزِيزِ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ بَشِيراً وَ نَذِيراً فَكَذَّبُونِي وَ قَتَلُونِي فَأَعَادُوا الصَّخْرَهَ عَلَى مَا كَانَتْ عَلَيْهِ فِي مَوْضِعِهَا (۸).

ص: ۱۶۰

۱- مجمع البيان ۷: ۱۷۰.

۲- مجمع البيان ۷: ۸۹.

۳- في المصدر: القوسان.

۴- السنه: القحط و الجدب.

۵- الازل: الضيق و الشده.

۶- الاشبال جمع الشبل: ولد الأسد إذا ادرك الصيد.

۷- الوهده: الارض المنخفضه. الهوهفيالارض.

۸- كنز الكراجكيّ: ۱۷۹.

**[ترجمه]کنز الفوائد الکراجکیّ: درحدیثی از ابن عباس داستان مردی جُهنیّ روایت شده که نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله رفته و اسلام را پذیرفته بود، آن‌گاه یاران پیامبر در حضور آن مرد به صحبت کردن درباره ذکر و یاد (اهل) قبور پرداختند، او نیز به آنان گفت: جُهینه بن عوسان به نقل از شیوخ قبیله مرا آگاه ساخت که قحطی و گرسنگی برآنان نازل شده بود تا جائی که تمام اندوخته‌های غذایی خود را مصرف کردند، پس از شدت گرسنگی به صورت گروهی به دنبال گیاهان خوراکی می‌گشتند که تاریکی شب آنان را در برمی‌گیرد و به غاری پناه می‌برند غافل از اینکه آن سرزمین دارای حیوانات درّنده بسیاری است. آن‌گاه مرد جُهنیّ گفت: مردی از گروه به اسم مالك برای من نقل کرد که: در آن غار بچه شیرهایی درّنده را مشاهده کردیم و از ترس آنها فرار کردیم، بعد از دور شدن از آن غار وارد گودال عمیقی شدیم، و در قسمت ورودی گودال به سنگی برخوردیم که بر دهانه آن منطبق شده بود، پس با همکاری یکدیگر آن سنگ را کنار زدیم و ناگهان مردی را به صورت نشسته دیدیم که عبایی پشمین بر تن و انگشتری به دست داشت که برآن نوشته شده بود: من حنظله بن صفوان پیامبرخدا هستم، و در کنار سرش صفحه‌ای مسی قرار داشت که در آن چنین نوشته بود: خداوند مرا به... عنوان بشارت دهنده و بیم دهنده به سوی قبایل حمیر و همدان

و عزیز که از اهالی یمن بودند فرستاد، پس مرا تکذیب کردند و به قتل رساندند. سپس آنان سنگ را به حالت قبلی خود بازگرداندند. - .[۱]

کنزالکراجکیّ : ۱۷۹ -

ص: ۱۶۰

**[ترجمه]

باب ۱۴ قصه شعیا و حیقوق علیه السلام «۱»

اشاره

باب ۱۴ قصه شعیا و حیقوق علیه السلام (۱)

**[ترجمه]داستان شعیا و حیقوق علیهماالسلام

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَی الصَّدُوقِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ جَابِرٍ عَنِ الْبَاقِرِ علیه السلام قَالَ قَالَ عَلِیٌّ علیه السلام أَوْحَی اللَّهُ تَعَالَی جَلَّتْ قُدْرَتُهُ إِلَی شَعْیَا علیه السلام أَنِّی مُهْلِکٌ مِنْ قَوْمِکَ مِائَهَ أَلْفٍ أَرْبَعِینَ أَلْفاً مِنْ شِرَارِهِمْ وَ سِتِّینَ أَلْفاً مِنْ خِیَارِهِمْ

فَقَالَ علیه السلام هَؤُلَاءِ الْأَشْرَارُ فَمَا بَالُ الْأَخْيَارِ فَقَالَ دَاهَنُوا أَهْلَ الْمَعَاصِی فَلَمْ يَغْضَبُوا لِغَضَبِی (۲).

**[ترجمه]قصص الأنبياء: با استناد به صدوق از امام باقر علیه السلام روايت شده كه فرمود: امام علی علیه السلام فرمود: خداوند متعال به شعيا علیه السلام وحی نمود كه من صد هزار نفر از قوم تو، چهل هزار انسان شرور و شصت هزار انسان نيک و برگزيده، را به هلاكت می‌رسانم، پس شعيا علیه السلام پرسيد: انسانهای شرور را به دليل شرارت هلاک می گردانی، امّا انسانهای نيک و برگزيده چه گناهی دارند؟ خداوند فرمود: با گناهكاران مدارا و سازش كردند و از خشم من خشمگين نشدند. - . نسخه خطی قصص الأنبياء -

**[ترجمه]

«۲»

ص، قصص الأنبياء علیهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَى الصَّدُوقِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ وَهْبِ بْنِ مُنَبِّهٍ قَالَ: كَانَ فِی بَنِی إِسْرَائِيلَ مَلِكٌ (۳)فِی زَمَانِ شَعْيَا وَ هُمْ مُتَابِعُونَ مُطِيعُونَ لِلَّهِ ثُمَّ إِنَّهُمُ ابْتَدَعُوا الْبِدَعَ فَأَتَاهُمْ مَلِكُ بَابِلَ (۴)وَ كَانَ نَبِيُّهُمْ يُخْبِرُهُمْ بِغَضَبِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ فَلَمَّا نَظَرُوا إِلَى مَا لَا قِبَلَ لَهُمْ مِنَ الْجُنُودِ تَابُوا وَ تَضَرَّعُوا فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى شَعْيَا أَنِّی قَبِلْتُ تَوْبَتَهُمْ لِصَلَاحِ آبَائِهِمْ وَ مَلِكُهُمْ كَانَ قَرْحَةٌ بِسَاقِهِ وَ كَانَ عَبْداً صَالِحاً فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى شَعْيَا علیه السلام أَنْ مُرْ مَلِكَ بَنِی إِسْرَائِيلَ فَلْيُوصِ وَصِيَّتَهُ وَ لْيَسْتَخْلِفْ عَلَى بَنِی إِسْرَائِيلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ فَإِنِّی قَابِضُهُ يَوْمَ كَذَا فَلْيَعْهَدْ عَهْدَهُ فَأَخْبَرَهُ شَعْيَا بِرِسَالَتِهِ تَعَالَى عَزَّ وَ عَلَا فَلَمَّا قَالَ لَهُ ذَلِكَ أَقْبَلَ عَلَى التَّضَرُّعِ وَ الدُّعَاءِ وَ الْبُكَاءِ فَقَالَ اللَّهُمَّ ابْتَدَأْتَنِی بِالْخَيْرِ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ وَ

ص: ۱۶۱

۱- قال الثعلبی: هو شعيا بن أمضيا كان قبل مبعث زكريا و يحيی، و هو الذی بشر بيت المقدس حين شكا إليه الخراب، فقال: ابشر فانه يأتيک راكب الحمار و من بعده صاحب البعير. قلت: الظاهر هو أشعياه المذكور فی التوراه، قيل: كان هو ابن آموص، و آموص أخو امصيا ملک اليهود، كان فی ۷۰۰ سنه قبل تولد المسيح عليه السلام. و أمّا حيقوق فهو حبقوق- بالباء- المذكور فی التوراه قيل: كان فی ۶۰۰ سنه قبل المسيح.

۲- قصص الأنبياء مخطوط.

۳- قال الثعلبی: كان يدعی صديقه. قلت: لعله صدقيا المذكور فی التوراه.

۴- قال الثعلبی: هو سنجاريب ملک بابل. قلت: لعله سنخاريب- بالخاء- المذكور فی التوراه.

سَبَّبْتَهُ لِی وَ أَنْتَ فِیمَا أَسْتَقْبِلُ رَجَائِی وَ ثِقَتِی فَلَکَ الْحَمْدُ بِلَا عَمَلٍ صَالِحٍ سَلَفَ مِنِّی وَ أَنْتَ أَعْلَمُ مِنِّی بِنَفْسِی أَسْأَلُکَ أَنْ تُؤَخِّرَ عَنِّیَ الْمَوْتَ وَ تُنْسِئَ (۱)لِی فِی عُمُرِی وَ تَسْتَعْمِلَنِی بِمَا تُحِبُّ وَ تَرْضَی فَأَوْحَی اللَّهُ تَعَالَی إِلَی شَعْیَا أَنِّی رَحِمْتُ تَضَرُّعَهُ وَ اسْتَجَبْتُ دَعْوَتَهُ وَ قَدْ زِدْتُ فِی عُمُرِهِ خَمْسَ عَشْرَةَ سَنَةً فَمُرْهُ فَلْیُدَاوِ قَرْحَتَهُ بِمَاءِ التِّینِ فَإِنِّی قَدْ جَعَلْتُهُ شِفَاءً مِمَّا هُوَ فِیهِ وَ أَنِّی قَدْ کَفَیْتُهُ وَ بَنِی إِسْرَائِیلَ مَئُونَةَ عَدُوِّهِمْ فَلَمَّا أَصْبَحُوا وَجَدُوا جُنُودَ مَلِکِ بَابِلَ مَصْرُوعِینَ فِی عَسْکَرِهِمْ مَوْتَی لَمْ یُفْلِتْ مِنْهُمْ أَحَدٌ إِلَّا مَلِکُهُمْ وَ خَمْسَةُ نَفَرٍ (۲)فَلَمَّا نَظَرُوا إِلَی أَصْحَابِهِمْ وَ مَا أَصَابَهُمْ کَرُّوا مُنْهَزِمِینَ إِلَی أَرْضِ بَابِلَ وَ ثَبَتَ بَنُو إِسْرَائِیلَ مُتَوَازِرِینَ عَلَی الْخَیْرِ فَلَمَّا مَاتَ مَلِکُهُمْ ابْتَدَعُوا الْبِدَعَ وَ دَعَا کُلٌّ إِلَی نَفْسِهِ وَ شَعْیَا علیه السلام یَأْمُرُهُمْ وَ یَنْهَاهُمْ فَلَا یَقْبَلُونَ حَتَّی أَهْلَکَهُمُ اللَّهُ.

وَ عَنْ أَنَسٍ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ سَلَامٍ سَأَلَ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله عَنْ شَعْیَا علیه السلام فَقَالَ هُوَ الَّذِی بَشَّرَ بِی وَ بِأَخِی عِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ علیه السلام (۳).

أقول: قال صاحب الکامل بعد أن ذکر نحوا مما رواه وهب قیل إن شعیا أوحی الله إلیه لیقوم فی بنی إسرائیل یذکرهم بما یوحی علی لسانه لما کثرت فیهم الأحداث ففعل فعدوا علیه لیقتلوه فهرب منهم فلقیته شجره فانفلقت له فدخلها و أخذ الشیطان یهدب ثوبه و أراه بنی إسرائیل فوضعوا المنشار علی الشجره فنشروها حتی قطعوه فی وسطها (۴)أقول سیأتی بعض أحواله فی باب قصص بختنصر.

**[ترجمه]قصص الأنبیاء: با استناد به صدوق روایت شده است: در زمان شعیا پادشاهی در میان بنی اسرائیل فرمانروایی می... کرد و همه پیرو و مطیع اوامر الهی بودند، سپس آنان روی به بدعت‌گذاری در دین آوردند، در حالی که پیامبرشان آنان را از خشم و غضب خدا آگاه می‌کرد پادشاه بابل به سویشان حمله‌ور شد، و آن‌گاه که خیل سربازانی را مشاهده کردند که سابقه... اش را ندیده بودند توبه کردند و به تضرّع و زاری افتادند، پس خداوند متعال به شعیا وحی فرمود که: من توبه آنان را به خاطر نیکی و صلاح پدرانشان پذیرفتم، از قضا پادشاه آنان دُملی به ساق داشت و بنده‌ای صالح بود، پس خداوند متعال به شعیا علیه السلام وحی فرمود که: به پادشاه بنی اسرائیل فرمان ده وصیّت کند و از میان خاندان خویش کسی را بعد از خود به عنوان جانشین بر بنی اسرائیل تعیین نماید، چرا که من در فلان روز روح او را می‌گیرم، پس عهد و پیمانش را جا به جا نماید، شعیا علیه السلام پیام خداوند متعال را به پادشاه رساند و هنگامی که این پیام را شنید شروع به تضرّع و دعا و گریه کرد و گفت: خداوندا، از همان روز اول سرنوشت مرا به خیر رقم زدی

ص: ۱۶۱

و برای من سبب خیر بودی، تو باعث امیدواری و اطمینان من در رویارویی با حوادث آینده هستی، پس سپاس و ستایش مخصوص ذات توست هر چند عمل صالح ندارم که پیش فرستاده باشم و تو از خودم به احوال من آگاه‌تری، ولی تقاضا دارم که مرگ مرا به تأخیر اندازی و عمرم را بیشتر گردانی و مرا در انجام آنچه دوست داری و می‌پسندی به کار گیری، پس خداوند متعال به شعیا وحی فرمود: من به تضرّع و زاری او رحم کردم و دعایش را اجابت نمودم و پانزده سال بر عمر او افزودم، او را فرمان ده که زخم و دُمل ساق پایش را با آب انجیر مداوا کند که آن را با توجه به خصوصیاتش شفا قرار داده‌ام، و من عداوت دشمنان را از او و بنی اسرائیل دور کردم. صبح‌گاهان سربازان، پادشاه بابل را در اردوگاه‌شان کشته شده یافتند و هیچ یک از آنان به جز پادشاه و پنج نفر دیگر جان سالم به در نبردند، و این افراد نیز هنگامی که به یاران خود و آنچه بدان

دچار شده بودند نگاه کردند شکست خورده به سرزمین بابل عقب نشینی کردند، و بنی اسرائیل بر مسیر خیر و نیکی ثابت ماندند، ولی هنگامی که پادشاهشان فوت کرد شروع به بدعت آفرینی در دین کردند و هر کسی خیر و صلاح خود را طلب می کرد، و شعیا علیه‌السلام به امر و نهی آنان می‌پرداخت ولی نمی‌پذیرفتند تا اینکه خداوند آنان را هلاک کرد. و از انس روایت شده که عبدالله بن سلام از پیامبر صلّی الله علیه وآله درباره شعیا علیه السلام سؤال پرسید، ایشان فرمود: او همان کسی است که به برانگیخته شدن من و برادرم عیسی بن مریم علیهماالسلام بشارت داده است. - . نسخه خطی قصص الأنبیاء -

می گویم: صاحب الکامل بعد از آنکه روایتی شبیه روایت اخیر را ذکر کرده گفته است: گویند که خداوند متعال به شعیا وحی نمود که در میان قوم بنی اسرائیل به پا خیزد و بعد از آنکه انجام کارهای زشت و ناپسند در میان آنان فزونی یافت، آنچه را بر زبان او وحی شده به آنان تذکرّ دهد و یادآوری کند و شعیا چنین کرد، پس بر او دست درازی کردند که به قتلش برسانند، ولی از دست آنان گریخت و به درختی رسید که برای او شکافته شد، بنابراین وارد آن درخت شد و خود را در آن پنهان کرد، ولی شیطان لباس او را پاره کرد و به بنی اسرائیل نشان داد، آنان نیز درخت را ارّه کردند و شعیا را در وسط آن قطع کردند. - . الکامل ۱ : ۸۷ و۸۸ -

می گویم: ذکر برخی از احوال شعیا در باب داستان بخت نصر خواهد آمد.

**[ترجمه]

«۳»

ج، الإحتجاج ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام ید، التوحید عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِيِّ عَنِ الرِّضَا علیه السلام فِيمَا احْتَجَّ عَلَى أَرْبَابِ الْمِلَلِ قَالَ علیه السلام لِلْجَاثَلِيقِ يَا نَصْرَانِيُّ كَيْفَ عِلْمُكَ بِكِتَابِ شَعْيَا قَالَ أَعْرِفُهُ حَرْفاً حَرْفاً فَقَالَ لَهُ وَ لِرَأْسِ الْجَالُوتِ أَ تَعْرِفَانِ هَذَا مِنْ كَلَامِهِ يَا قَوْمِ إِنِّي رَأَيْتُ صُورَةَ رَاكِبِ الْحِمَارِ

۱- أی تؤخر.

۲- قال الثعلبی: و کان أحدهم بخت نصر.

۳- قصص الأنبیاء مخطوط.

۴- الکامل ۱: ۸۷- ۸۸.

لَابِساً جَلَابِيبَ النُّورِ وَ رَأَيْتُ رَاكِبَ الْبَعِيرِ ضَوْؤُهُ مِثْلُ ضَوْءِ الْقَمَرِ فَقَالا قَدْ قَالَ ذَلِكَ شَعْيَا ثُمَّ قَالَ علیه السلام وَ قَالَ شَعْيَا النَّبِيُّ فِيمَا تَقُولُ أَنْتَ وَ أَصْحَابُكَ فِي التَّوْرَاةِ رَأَيْتُ رَاكِبَيْنِ أَضَاءَ لَهُمَا الْأَرْضُ أَحَدُهُمَا عَلَى حِمَارٍ وَ الْآخَرُ عَلَى جَمَلٍ فَمَنْ رَاكِبُ الْحِمَارِ وَ مَنْ رَاكِبُ الْجَمَلِ قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ لَا أَعْرِفُهُمَا فَخَبِّرْنِي بِهِمَا قَالَ أَمَّا رَاكِبُ الْحِمَارِ فَعِيسَى وَ أَمَّا رَاكِبُ الْجَمَلِ فَمُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله أَ تُنْكِرُ هَذَا مِنَ التَّوْرَاةِ قَالَ لَا مَا أُنْكِرُهُ ثُمَّ قَالَ الرِّضَا علیه السلام هَلْ تَعْرِفُ حَيْقُوقَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ نَعَمْ إِنِّي بِهِ لَعَارِفٌ قَالَ فَإِنَّهُ قَالَ وَ كِتَابُكُمْ يَنْطِقُ بِهِ جَاءَ اللَّهُ بِالْبَيَانِ مِنْ جَبَلِ فَارَانَ وَ امْتَلَأَتِ السَّمَاوَاتُ مِنْ تَسْبِيحِ أَحْمَدَ وَ أُمَّتِهِ يَحْمِلُ خَيْلَهُ فِي الْبَحْرِ كَمَا يَحْمِلُ فِي الْبَرِّ يَأْتِينَا بِكِتَابٍ جَدِيدٍ بَعْدَ خَرَابِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ يَعْنِي بِالْكِتَابِ الْقُرْآنَ أَ تَعْرِفُ هَذَا وَ تُؤْمِنُ بِهِ قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ قَدْ قَالَ ذَلِكَ حَيْقُوقُ النَّبِيُّ وَ لَا نُنْكِرُ قَوْلَهُ (۱).

**[ترجمه]الاحتجاج، عیون أخبارالرضا، التوحید: امام رضا علیه السلام در مورد اینکه ارباب ملّتها چه کسانی هستند به ذکر دلیل پرداخت و به جاثلیق که شخصی مسیحی بود فرمود: ای مسیحی، دانش تو به کتاب شعیا در چه حدّ است؟ گفت: از کلمه کلمه آن آگاه هستم، پس امام به او و رأس الجالوت فرمود: آیا می‌دانید که این از جمله سخنان شعیاست:\\"ای قوم، من تصویر مردی را دیدم که سوار بر الاغ بود

ص: ۱۶۲

و لباسی نورانی به تن داشت، هم چنین مردی را دیدم که سوار شتر بود و نور چهره‌اش مانند نور ماه بود؟\\" آن دو گفتند: حقیقتاً که این سخنان را شعیا گفته است. سپس امام علیه السلام فرمود: و شعیای پیامبر در مورد آنچه تو و یارانت از تورات نقل می‌کنید چنین گفته است:\\"دو سوارکار را دیدم که زمین برای آنها نور افشانی می‌کرد، یکی سوار بر الاغ و دیگری سوار بر شتر.\\" سوار بر الاغ کیست؟ سوار بر شتر کیست؟ رأس الجالوت گفت: آن دو را نمی‌شناسم و نمی‌دانم چه کسانی هستند، ما را از آنها آگاه گردان، امام فرمود: آنکه سوار بر الاغ بوده عیسی علیه السلام و آنکه سوار بر شتر بوده محمّد صلّی الله علیه وآله است، آیا انکار می‌کنی که این سخن از تورات است؟ گفت: نه، آن را انکار نمی‌کنم.

سپس امام رضا علیه السلام فرمود: آیا حیقوق پیامبر علیه السلام را می‌شناسی؟ گفت: بله، حتماً او را می‌شناسم، امام فرمود: حیقوق و کتاب نازل شده بر شما هردو می‌گویند:\\"خداوند بیان و فصاحت را از کوه فاران آورد، و آسمانها را از تسبیح احمد و امّت او پر کرد، سپاهیان او بر دریا جا به جا می‌شوند آن‌گونه که بر زمین جابه‌جا می‌شوند، و بعداز نابود شدن بیت المقدس کتابی را برای ما می‌آورد.\\" منظور او کتاب قرآن بوده است، آیا این مسأله را می‌دانی و به آن ایمان داری؟ رأس الجالوت گفت: حقیقتاً که این سخن را حیقوق پیامبر بر زبان آورده و ما سخنش را انکار نمی‌کنیم. - . عیون الأخبار: ۹۱-۹۳، احتجاج الطبرسی: ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱، توحیدالصدوق : ۴۳۷ و ۴۴۱ و ۴۴۲، این حدیث طولانی است برای مشاهده کامل آن مراجعه کن به : کتاب الاحتجاجات ۱۰ : ۲۲۹-۳۱۸. -

**[ترجمه]

باب ۱۵ قصص زکریا و یحیی علیهما السلام

الآیات

آل عمران: «هُنالِکَ دَعا زَکَرِیَّا رَبَّهُ قالَ رَبِّ هَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ ذُرِّیَّهً طَیِّبَهً إِنَّکَ سَمِیعُ الدُّعاءِ* فَنادَتْهُ الْمَلائِکَهُ وَ هُوَ قائِمٌ یُصَلِّی فِی الْمِحْرابِ أَنَّ اللَّهَ یُبَشِّرُکَ بِیَحْیی مُصَدِّقاً بِکَلِمَهٍ مِنَ اللَّهِ وَ سَیِّداً وَ حَصُوراً وَ نَبِیًّا مِنَ الصَّالِحِینَ* قالَ رَبِّ أَنَّی یَکُونُ لِی غُلامٌ وَ قَدْ بَلَغَنِیَ الْکِبَرُ وَ امْرَأَتِی عاقِرٌ قالَ کَذلِکَ اللَّهُ یَفْعَلُ ما یَشاءُ *قالَ رَبِّ اجْعَلْ لِی آیَهً قالَ آیَتُکَ أَلَّا تُکَلِّمَ النَّاسَ ثَلاثَهَ أَیَّامٍ إِلَّا رَمْزاً وَ اذْکُرْ رَبَّکَ کَثِیراً وَ سَبِّحْ بِالْعَشِیِّ وَ الْإِبْکارِ»(۳۸-۴۱)

مریم: «کهیعص* ذِکْرُ رَحْمَتِ رَبِّکَ عَبْدَهُ زَکَرِیَّا* إِذْ نادی رَبَّهُ نِداءً خَفِیًّا* قالَ رَبِّ إِنِّی وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّی وَ اشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَیْباً وَ لَمْ أَکُنْ بِدُعائِکَ رَبِّ شَقِیًّا* وَ إِنِّی

۱- عیون الأخبار: ۹۱ و ۹۳، احتجاج الطبرسیّ: ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱، توحید الصدوق:«۴۳۷» و ۴۴۱، و ۴۴۲ و الحدیث طویل تقدم بتمامه فی کتاب الاحتجاجات. راجع ۱۰: «۲۹۹» ۳۱۸.

خِفْتُ الْمَوالِيَ مِنْ وَرائِي وَ كانَتِ امْرَأَتِي عاقِراً فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا *يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا* يا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلامٍ اسْمُهُ يَحْيى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا* قالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلامٌ وَ كانَتِ امْرَأَتِي عاقِراً وَ قَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا* قالَ كَذلِكَ قالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَ قَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ تَكُ شَيْئاً* قالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلاثَ لَيالٍ سَوِيًّا* فَخَرَجَ عَلى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرابِ فَأَوْحى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَ عَشِيًّا* يا يَحْيى خُذِ الْكِتابَ بِقُوَّةٍ وَ آتَيْناهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا وَ حَناناً مِنْ لَدُنَّا وَ زَكاةً وَ كانَ تَقِيًّا* وَ بَرًّا بِوالِدَيْهِ وَ لَمْ يَكُنْ جَبَّاراً عَصِيًّا* وَ سَلامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا»(۱-۱۵)

الأنبياء: «وَ زَكَرِيَّا إِذْ نادى رَبَّهُ رَبِّ لا تَذَرْنِي فَرْداً وَ أَنْتَ خَيْرُ الْوارِثِينَ* فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ وَهَبْنا لَهُ يَحْيى وَ أَصْلَحْنا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كانُوا يُسارِعُونَ فِي الْخَيْراتِ وَ يَدْعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً وَ كانُوا لَنا خاشِعِينَ»(۸۹-۹۰)

lt;meta info="- هنالك دعا زكريّا ربّه قال ربّ هب لی من لدنک ذریّه طیّبه إنّک سمیع الدّعاء * فنادته الملائکه و هو قائم یصلّی فی المحراب أنّ الله یبشّرک بیحیی مصدّقاً بکلمه من الله و سیّداً و حصوراً و نبیّاً من الصالحین * قال ربّ أنّی یکون لی غلام و قد بلغنی الکبر و امرأتی عاقر قال کذلک الله یفعل ما یشاء * قال ربّ اجعل لی آیه قال آیتک ألّا تکلّم الناس ثلاثه أیّام إلّا رمزاً و اذکر ربّک کثیراً و سبّح بالعشیّ و الإبکار. - . آل عمران / ۳۸-۴۱ -

{آنجا [بود که] زکریا پروردگارش را خواند [و] گفت: پروردگارا، از جانب خود فرزندی پاک و پسندیده به من عطا کن که تو شنونده دعایی، پس درحالی‌که ایستاده [و] در محراب خود دعا می‌کرد فرشتگان او را ندا در دادند که خداوند تو را به [ولادت] یحیی که تصدیق کننده [حقانیت] کلمه الله [عیسی] و بزرگوار و خویشتندار و پیامبری از شایستگان است مژده می... دهد، گفت: پروردگارا، چگونه مرا فرزندی خواهد بود در حالی که پیری من بالا گرفته است و زنم نازا است، [فرشته] گفت: [کارپروردگار] چنین است، خدا هرچه بخواهد انجام می‌دهد، گفت: پروردگارا برای من نشانه‌ای قرار ده، فرمود: نشانه‌ات این است که سه روز با مردم جز به اشاره سخن نگویی و پروردگارت را بسیار یاد کن و شبانگاه و بامدادان [اورا] تسبیح گوی.}

- کهیعص * ذکر رحمه ربّک عبده زکریّا * إذ نادی ربّه نداء خفیّاً * قال ربّ إنّی وهن العظم منّی و اشتعل الرأس شیباً و لم أکن بدعائک ربّ شقیّاً * و إنّی خفت الموالی من ورائی و کانت امرأتی عاقراً فهب لی من لندک ولیّاً * یرثنی و یرث من آل یعقوب و اجعله ربّ رضیّاً * یا زکریّا إنّا نبشّرک بغلام اسمه یحیی لم نجعل له من قبل سمیّاً * قال ربّ أنّی یکون لی غلام و کانت امرأتی عاقراً و قد بلغت من الکبر عتیّاً * قال کذلک قال ربّک هو علیّ هیّن و قد خلقتک من قبل و لم تک شیئاً * قال ربّ اجعل لی آیه قال آیتک ألّا تکلّم الناس ثلاث لیال سویّاً * فخرج علی قومه من المحراب فأوحی إلیهم أن سبّحوا بکره و عشیّاً * یا یحیی خذ الکتاب بقوّه و آتیناه الحکم صبیّاً * و حناناً من لدنّا و کان تقیّاً * و برّاً بوالدیه ولم یکن جبّاراً عصیّاً * و سلام علیه یوم ولد و یوم یبعث حیّاً. - . مریم / ۱-۱۵ -

{کهیعص، [این] یادی از رحمت پروردگار تو [درباره‌ی] بنده‌اش زکریاست، آن‌گاه که پروردگارش را آهسته ندا سرداد، گفت: پروردگارا، من استخوانم سست گردیده و [موی] سرم سپید گشته و ای پروردگار، من هرگز در دعای تو ناامید نبوده... ام،

و من پس‌از خویشتن از بستگانم بیمناکم، و زنم نازاست پس از جانب خود ولی [وجانشینی] به من ببخش، که از من ارث برد و از خاندان یعقوب [نیز] ارث برد وای پروردگار من، او را پسندیده گردان، ای زکریا ما تو را به پسری که نامش یحیی است مژده می‌دهیم که قبلا هم‌نامی برای او قرار نداده‌ایم، گفت: پروردگارا، چگونه مرا پسری خواهد بود و حال آنکه زنم نازاست و من از سالخوردگی ناتوان شده‌ام، [فرشته] گفت: [فرمان] چنین است، پروردگار تو گفته که این [کار] بر من آسان است و تو را در حالیکه چیزی نبودی قبلاـ آفریده‌ام، گفت: پروردگارا، نشانه‌ای برای من قرار ده، فرمود: نشانه تو این است که سه شبانه [روز] با اینکه سالمی با مردم سخن نگویی، پس از محراب بر قوم خویش درآمد و ایشان را آگاه گردانید که روز و شب به نیایش بپردازید، ای یحیی، کتاب [خدا] را به جدّ و جهد بگیر، و از کودکی به او نبوت دادیم، و [نیز] از جانب خود مهربانی و پاکی [به او دادیم] و تقوا پیشه بود، و با پدر و مادر خویش نیک رفتار بود و زورگو و نافرمان نبود، و درود بر او روزی که زاده شد و روزی که می‌میرد و روزی که زنده برانگیخته می‌شود.}

- و زكرّيا إذ نادى ربّه ربّ لاـ تذرنى فرداً و أنت خير الوارثين * فاستجبنا له و وهبنا له يحيى و أصلحنا له زوجه إنّهم كانوا يسارعون فى الخيرات و يدعوننا رغباً و رهباً و كانوا لنا خاشعين. - . أنبياء / ۸۹ و ۹۰ -

{و زکریا را [یادکن] هنگامی که پروردگار خود را خواند، پروردگارا مرا تنها مگذار و تو بهترین ارث برندگانی، پس [دعای] او را اجابت نمودیم و یحیی را بدو بخشیدیم و همسرش را برای او شایسته [وآماده حمل] کردیم، زیرا آنان د ر کارهای نیک شتاب می‌نمودند و ما را از روی رغبت و بیم می‌خواندند و در برابر ما فروتن بودند.}

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

فس، تفسير القمى وَ أَصْلَحْنا لَهُ زَوْجَهُ قَالَ كَانَتْ لَا تَحِيضُ فَحَاضَتْ (۱).

**[ترجمه]تفسیرعلی بن ابراهیم: «و أصلحنا له زوجه» یعنی: قبلاًـ دچار عادت ماهیانه نمی‌شد و پس از آن حیض دید. - . تفسير القمى : ۴۳۳ -

**[ترجمه]

«۲»

ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام مَاجِيلَوَيْهِ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ شَبِيبٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى الرِّضَا عليه السلام فِي أَوَّلِ يَوْمٍ مِنَ الْمُحَرَّمِ فَقَالَ يَا ابْنَ شَبِيبٍ أَ صَائِمٌ أَنْتَ فَقُلْتُ لَا فَقَالَ إِنَّ هَذَا الْيَوْمَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي دَعَا فِيهِ زَكَرِيَّا عليه السلام رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ هَبْ

لِی مِنْ لَدُنْکَ ذُرِّیَّةً طَیِّبَةً إِنَّکَ سَمِیعُ الدُّعاءِ فَاسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ وَ أَمَرَ الْمَلَائِکَةَ فَنَادَتْ زَکَرِیَّا وَ هُوَ قائِمٌ یُصَلِّی فِی الْمِحْرابِ أَنَّ اللَّهَ یُبَشِّرُکَ بِیَحْیی فَمَنْ صَامَ هَذَا الْیَوْمَ ثُمَّ دَعَا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ اسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ کَمَا اسْتَجَابَ لِزَکَرِیَّا علیه السلام (۲).

**[ترجمه]عیون أخبار الرضا: ريّان بن شبيب گفته است: در اولين روز ماه محرم نزد امام رضا عليه السلام رفتم، ايشان فرمود: اى پسر شبيب آيا روزه‌اى؟ گفتم خير، فرمود: اين روز همان روزى است كه زكريا عليه السلام در آن پروردگارش را فرا خواند و گفت: {پروردگارا، ازجانب خود فرزندى پاك و پسنديده به من عطا كن كه تو شنونده دعايى}، پس خداوند دعاى او را اجابت فرمود و به ملائكه دستور داد كه زكريا را كه ايستاده در محراب دعا مى‌كرد ندا سر دهند كه {خداوند تو را به ولادت يحيى مژده دهد}، بنابراين هر كس كه اين روز را روزه بگيرد سپس به درگاه خداوند عزّ و جلّ دعا كند، خداوند خواسته‌اش را اجابت مى‌فرمايد آن‌گونه كه دعاى زكريا عليه السلام را اجابت فرمود. - . عيون الأخبار : ۱۶۵ و ۱۶۶ -

**[ترجمه]

«۳»

كا، الكافی عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی سَعِیدٍ الْمُكَارِی عَنْ أَبِی حَمْزَةَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ مَا عَنَی اللَّهُ تَعَالَی بِقَوْلِهِ فِی یَحْیَی وَ حَناناً مِنْ لَدُنَّا وَ زَكاةً قَالَ تَحَنُّنَ اللَّهِ قَالَ قُلْتُ فَمَا بَلَغَ مِنْ تَحَنُّنِ اللَّهِ عَلَیْهِ قَالَ كَانَ إِذَا قَالَ یَا رَبِّ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ لَبَّیْكَ یَا یَحْیَی (۳).

۱- تفسير القمّیّ: ۴۳۳.

۲- عيون الأخبار: ۱۶۵- ۱۶۶.

۳- أصول الكافی: ۲: ۵۳۴- ۵۳۵.

**[ترجمه]الکافی: ابوحمزه گفته است: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: منظور خداوند متعال از این فرموده درباره یحیی چیست؟ {و از جانب خود مهربانی و پاکی به او دادهایم}، امام فرمود: یعنی خداوند نسبت به او رحم و شفقت و مهربانی داشت، گفتم: درجه‌ی مهربانی و شفقت خداوند نسبت به او تا چه حدّی بود؟ فرمود: تا حدّی که هر گاه می گفت: پروردگارا! خداوند متعال می‌فرمود: لبیک ای یحیی. - . اصول الکافی ۲ : ۵۳۴ و ۵۳۵ -

ص: ۱۶۴

**[ترجمه]

«۴»

لی، الأمالی للصدوق الْقَطَّانُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ بْنِ أَبِی شَحْمَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعِيدِ بْنِ هِشَامٍ الْقُنَانِيِّ (۱)عَنْ أَحْمَدَ بْنِ صَالِحٍ عَنْ حَسَّانَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْوَاسِطِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ لَهِيعَةَ عَنْ أَبِی قُبَيْلٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَانَ مِنْ زُهْدِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا علیه السلام أَنَّهُ أَتَى بَيْتَ الْمَقْدِسِ فَنَظَرَ إِلَى الْمُجْتَهِدِينَ مِنَ الْأَحْبَارِ وَ الرُّهْبَانِ عَلَيْهِمْ مَدَارِعُ الشَّعْرِ وَ بَرَانِسُ الصُّوفِ وَ إِذَا هُمْ قَدْ خَرَقُوا تَرَاقِيَهُمْ وَ سَلَكُوا فِيهَا السَّلَاسِلَ وَ شَدُّوهَا إِلَى سَوَارِی الْمَسْجِدِ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَى ذَلِكَ أَتَى أُمَّهُ فَقَالَ يَا أُمَّاهْ انْسِجِی لِی مِدْرَعَةً مِنْ شَعْرٍ وَ بُرْنُساً مِنْ صُوفٍ حَتَّى آتِيَ بَيْتَ الْمَقْدِسِ فَأَعْبُدَ اللَّهَ مَعَ الْأَحْبَارِ وَ الرُّهْبَانِ فَقَالَتْ لَهُ أُمُّهُ حَتَّى يَأْتِيَ نَبِيُّ اللَّهِ وَ أُؤَامِرَهُ (۲)فِی ذَلِكَ فَلَمَّا دَخَلَ زَكَرِيَّا علیه السلام أَخْبَرَتْهُ بِمَقَالَةِ يَحْيَى فَقَالَ لَهُ زَكَرِيَّا يَا بُنَيَّ مَا يَدْعُوكَ إِلَى هَذَا وَ إِنَّمَا أَنْتَ صَبِيٌّ صَغِيرٌ فَقَالَ لَهُ يَا أَبَهْ أَ مَا رَأَيْتَ مَنْ هُوَ أَصْغَرُ سِنّاً مِنِّی قَدْ ذَاقَ الْمَوْتَ قَالَ بَلَى ثُمَّ قَالَ لِأُمِّهِ انْسِجِی لَهُ مِدْرَعَةً مِنْ شَعْرٍ وَ بُرْنُساً مِنْ صُوفٍ فَفَعَلَتْ فَتَدَرَّعَ الْمِدْرَعَةَ عَلَى بَدَنِهِ وَ وَضَعَ الْبُرْنُسَ عَلَى رَأْسِهِ ثُمَّ أَتَى بَيْتَ الْمَقْدِسِ فَأَقْبَلَ يَعْبُدُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مَعَ الْأَحْبَارِ حَتَّى أَكَلَتْ مِدْرَعَةُ الشَّعْرِ لَحْمَهُ فَنَظَرَ ذَاتَ يَوْمٍ إِلَى مَا قَدْ نَحَلَ مِنْ جِسْمِهِ فَبَكَى فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ يَا يَحْيَى أَ تَبْكِی مِمَّا قَدْ نَحَلَ مِنْ جِسْمِكَ وَ عِزَّتِی وَ جَلَالِی لَوِ اطَّلَعْتَ إِلَى النَّارِ اطِّلَاعَةً لَتَدَرَّعْتَ مِدْرَعَةَ الْحَدِيدِ فَضْلًا عَنِ الْمَنْسُوجِ فَبَكَى حَتَّى أَكَلَتِ الدُّمُوعُ لَحْمَ خَدَّيْهِ وَ بَدَا لِلنَّاظِرِينَ أَضْرَاسُهُ فَبَلَغَ ذَلِكَ أُمَّهُ فَدَخَلَتْ عَلَيْهِ وَ أَقْبَلَ زَكَرِيَّا علیه السلام وَ اجْتَمَعَ الْأَحْبَارُ وَ الرُّهْبَانُ فَأَخْبَرُوهُ بِذَهَابِ لَحْمِ خَدَّيْهِ فَقَالَ مَا شَعَرْتُ بِذَلِكَ فَقَالَ زَكَرِيَّا علیه السلام يَا بُنَيَّ مَا يَدْعُوكَ إِلَى هَذَا إِنَّمَا سَأَلْتُ رَبِّی أَنْ يَهَبَكَ لِی لِتَقَرَّ بِكَ عَيْنِی قَالَ أَنْتَ أَمَرْتَنِی بِذَلِكَ يَا أَبَهْ قَالَ وَ مَتَى ذَلِكَ يَا بُنَيَّ قَالَ أَ لَسْتَ الْقَائِلَ إِنَّ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ لَعَقَبَةً لَا يَجُوزُهَا إِلَّا الْبَكَّاءُونَ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ قَالَ بَلَى فَجِدَّ وَ اجْتَهِدْ وَ شَأْنُكَ غَيْرُ شَأْنِی فَقَامَ يَحْيَى فَنَفَضَ مِدْرَعَتَهُ (۳)فَأَخَذَتْهُ أُمُّهُ

ص: ۱۶۵

۱- فی نسخه: القنائی. و فی المصدر: القنانی البغدادیّ سنه خمس و ثمانین و مائتین. فهو إما بفتح القاف و نونین بینهما ألف، أو بضم القاف و فتح النون المشدده و بعد الالف یاء.

۲- أی اشاوره.

۳- أی اسقطها.

فَقَالَتْ أَ تَأْذَنُ يَا بُنَيَّ أَنْ أَتَّخِذَ لَکَ قِطْعَتَیْ لُبُودٍ تُوَارِیَانِ أَضْرَاسَکَ وَ تُنَشِّفَانِ دُمُوعَکَ فَقَالَ لَهَا شَأْنَکِ فَاتَّخَذَتْ لَهُ قِطْعَتَیْ لُبُودٍ تُوَارِیَانِ أَضْرَاسَهُ وَ تُنَشِّفَانِ دُمُوعَهُ حَتَّی ابْتَلَّتَا مِنْ دُمُوعِ عَیْنَیْهِ (۱)فَحَسَرَ عَنْ ذِرَاعَیْهِ ثُمَّ أَخَذَهُمَا فَعَصَرَهُمَا فَتَحَدَّرَ الدُّمُوعُ مِنْ بَیْنِ أَصَابِعِهِ فَنَظَرَ زَکَرِیَّا علیه السلام إِلَی ابْنِهِ وَ إِلَی دُمُوعِ عَیْنَیْهِ فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَی السَّمَاءِ فَقَالَ اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا ابْنِی وَ هَذِهِ دُمُوعُ عَیْنَیْهِ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ وَ کَانَ زَکَرِیَّا علیه السلام إِذَا أَرَادَ أَنْ یَعِظَ بَنِی إِسْرَائِیلَ یَلْتَفِتُ یَمِیناً وَ شِمَالًا فَإِنْ رَأَی یَحْیَی علیه السلام لَمْ یَذْکُرْ جَنَّهً وَ لَا نَاراً فَجَلَسَ ذَاتَ یَوْمٍ یَعِظُ بَنِی إِسْرَائِیلَ وَ أَقْبَلَ یَحْیَی قَدْ لَفَّ رَأْسَهُ بِعَبَاءَهٍ فَجَلَسَ فِی غُمَارِ النَّاسِ (۲)وَ الْتَفَتَ زَکَرِیَّا علیه السلام یَمِیناً وَ شِمَالًا فَلَمْ یَرَ یَحْیَی فَأَنْشَأَ یَقُولُ حَدَّثَنِی حَبِیبِی جَبْرَئِیلُ علیه السلام عَنِ اللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی إِنَّ فِی جَهَنَّمَ جَبَلًا یُقَالُ لَهُ السَّکْرَانُ فِی أَصْلِ ذَلِکَ الْجَبَلِ وَادٍ یُقَالُ لَهُ الْغَضْبَانُ لِغَضَبِ الرَّحْمَنِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی فِی ذَلِکَ الْوَادِی جُبٌّ قَامَتُهُ مِائَهُ عَامٍ فِی ذَلِکَ الْجُبِّ تَوَابِیتُ مِنْ نَارٍ فِی تِلْکَ التَّوَابِیتِ صَنَادِیقُ مِنْ نَارٍ وَ ثِیَابٌ مِنْ نَارٍ وَ سَلَاسِلُ مِنْ نَارٍ وَ أَغْلَالٌ مِنْ نَارٍ فَرَفَعَ یَحْیَی علیه السلام رَأْسَهُ فَقَالَ وَا غَفْلَتَاهْ مِنَ السَّکْرَانِ ثُمَّ أَقْبَلَ هَائِماً عَلَی وَجْهِهِ (۳)فَقَامَ زَکَرِیَّا علیه السلام مِنْ مَجْلِسِهِ فَدَخَلَ عَلَی أُمِّ یَحْیَی فَقَالَ لَهَا یَا أُمَّ یَحْیَی قُومِی فَاطْلُبِی یَحْیَی فَإِنِّی قَدْ تَخَوَّفْتُ أَنْ لَا نَرَاهُ إِلَّا وَ قَدْ ذَاقَ الْمَوْتَ فَقَامَتْ فَخَرَجَتْ فِی طَلَبِهِ حَتَّی مَرَّتْ بِفِتْیَانٍ مِنْ بَنِی إِسْرَائِیلَ فَقَالُوا لَهَا یَا أُمَّ یَحْیَی أَیْنَ تُرِیدِینَ قَالَتْ أُرِیدُ أَنْ أَطْلُبَ وَلَدِی یَحْیَی ذُکِرَتِ النَّارُ بَیْنَ یَدَیْهِ فَهَامَ عَلَی وَجْهِهِ فَمَضَتْ أُمُّ یَحْیَی وَ الْفِتْیَهُ مَعَهَا حَتَّی مَرَّتْ بِرَاعِی غَنَمٍ فَقَالَتْ لَهُ یَا رَاعِی هَلْ رَأَیْتَ شَابّاً مِنْ صِفَتِهِ کَذَا وَ کَذَا فَقَالَ لَهَا لَعَلَّکِ تَطْلُبِینَ یَحْیَی بْنَ زَکَرِیَّا قَالَتْ نَعَمْ ذَاکَ وَلَدِی ذُکِرَتِ النَّارُ بَیْنَ یَدَیْهِ فَهَامَ عَلَی وَجْهِهِ قَالَ إِنِّی تَرَکْتُهُ السَّاعَهَ عَلَی عَقَبَهِ ثَنِیَّهِ کَذَا وَ کَذَا نَاقِعاً قَدَمَیْهِ (۴)فِی الْمَاءِ رَافِعاً بَصَرَهُ إِلَی السَّمَاءِ یَقُولُ وَ عِزَّتِکَ مَوْلَایَ لَا ذُقْتُ بَارِدَ الشَّرَابِ

۱- هکذا فی النسخ، و فی المصدر: فبکی حتّی ابتلتا من دموع عینیه.

۲- أی فی جماعتهم و لفیفهم.

۳- هام علی وجهه: ذهب لا یدری أین یتوجه.

۴- من نفع الدواء فی الماء: اقره فیه.

حَتَّی أَنْظُرَ إِلَی مَنْزِلَتِی مِنْکَ فَأَقْبَلَتْ أُمُّهُ فَلَمَّا رَأَتْهُ أُمُّ یَحْیَی دَنَتْ مِنْهُ فَأَخَذَتْ بِرَأْسِهِ فَوَضَعَتْهُ بَیْنَ ثَدْیَیْهَا وَ هِیَ تُنَاشِدُهُ بِاللَّهِ أَنْ یَنْطَلِقَ مَعَهَا إِلَی الْمَنْزِلِ فَانْطَلَقَ مَعَهَا حَتَّی أَتَی الْمَنْزِلَ فَقَالَتْ لَهُ أُمُّ یَحْیَی هَلْ لَکَ أَنْ تَخْلَعَ مِدْرَعَةَ الشَّعْرِ وَ تَلْبَسَ مِدْرَعَةَ الصُّوفِ فَإِنَّهُ أَلْیَنُ فَفَعَلَ وَ طُبِخَ لَهُ عَدَسٌ فَأَکَلَ وَ اسْتَوْفَی فَنَامَ فَذَهَبَ بِهِ النَّوْمُ فَلَمْ یَقُمْ لِصَلَاتِهِ (۱)فَنُودِیَ فِی مَنَامِهِ یَا یَحْیَی بْنَ زَکَرِیَّا أَرَدْتَ دَاراً خَیْراً مِنْ دَارِی وَ جِوَاراً خَیْراً مِنْ جِوَارِی فَاسْتَیْقَظَ فَقَامَ فَقَالَ یَا رَبِّ أَقِلْنِی عَثْرَتِی إِلَهِی فَوَ عِزَّتِکَ لَا أَسْتَظِلُّ بِظِلٍّ سِوَی بَیْتِ الْمَقْدِسِ وَ قَالَ لِأُمِّهِ نَاوِلِینِی مِدْرَعَةَ الشَّعْرِ فَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّکُمَا سَتُورِدَانِیَ الْمَهَالِکَ فَتَقَدَّمَتْ أُمُّهُ فَدَفَعَتْ إِلَیْهِ الْمِدْرَعَةَ وَ تَعَلَّقَتْ بِهِ فَقَالَ لَهَا زَکَرِیَّا یَا أُمَّ یَحْیَی دَعِیهِ فَإِنَّ وَلَدِی قَدْ کُشِفَ لَهُ عَنْ قِنَاعِ قَلْبِهِ وَ لَنْ یَنْتَفِعَ بِالْعَیْشِ فَقَامَ یَحْیَی علیه السلام فَلَبِسَ مِدْرَعَتَهُ وَ وَضَعَ الْبُرْنُسَ عَلَی رَأْسِهِ ثُمَّ أَتَی بَیْتَ الْمَقْدِسِ فَجَعَلَ یَعْبُدُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مَعَ الْأَحْبَارِ حَتَّی کَانَ مِنْ أَمْرِهِ مَا کَانَ (۲).

**[ترجمه]أمالي الصدوق: از عبدالله بن عمر روايت شده که رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: از نمونه زهد و پارسايی يحيی بن زكريا عليهما السلام می‌توان به اين نكته اشاره كرد: هنگامی كه او به بيت‌المقدس آمد و به كاهنان و راهبان مجتهد يهودی نگاه كرد كه جبه‌ای از مو و كلاهی از پشم به تن دارند و شانه‌های خود را سوراخ كرده و زنجيرهايی را از آن عبور داده‌اند و آنها را به ديوارهای معبد بسته‌اند، نزد مادرش رفت و گفت: مادر، جبّه‌ای از مو و كلاهی از پشم (زبر) برايم بباف تا به بيت‌المقدس بروم و به همراه كاهنان و راهبان به عبادت خداوند بپردازم، مادرش به او گفت: اجازه بده كه پيامبرخدا زكريا بيايد و با او در اين زمينه مشورت كنم، و آن‌گاه كه زكريا عليه‌السلام وارد شد او را از آنچه يحيی گفته بود آگاه كرد، پس زكريا به او گفت: ای پسرم، چه چيز تو را به اين كار فرا می‌خواند حال‌آنكه هنوز پسربچه‌ای بيش نيستی؟ يحيی به پدرش گفت: ای پدر، آيا نديده‌ای كسانی را كه از من كوچك‌ترند ولی طعم مرگ را چشيده‌اند؟ زكريا گفت: آری، ديده‌ام. سپس به مادرش گفت: برای من جبّه‌ای از مو و قبايی از پشم بباف، و مادرش چنين كرد، پس جبّه را به تن كرد و كلاه را بر سر نهاد، آنگاه به بيت‌المقدس رفت و با كاهنان شروع به عبادت خداوند متعال كرد تا جايی كه جبّه مويی گوشت بدنش را از جا كند، روزی يحيی به بدن ضعيف و نحيف خود نگاه كرد و گريست، آنگاه خداوند عزّ و جلّ به او وحی فرمود: ای يحيی، آيا به خاطر ضعف و نزاری جسمت گريه می كنی؟ به عزّت و شكوهم سوگند اگر فقط يك بار آتش جهنّم را ببينی جبّه‌ای از آهن و نه بافته شده از مو به تن می كنی، پس آن قدر گريست كه اشك‌ها جای خود را بر گوشت صورتش باز كردند، تا جايی كه بيننده دندان‌هايش را مشاهده می‌كرد، اين ماجرا به گوش مادر يحيی رسيد پس به همراه زكريا و كاهنان و راهبان نزد او رفتند و از بين رفتن گوشت صورتش را به اطلاعش رساندند، ولی يحيی گفت: اين مسأله را احساس نكرده‌ام، آن‌گاه زكريا عليه‌السلام گفت: ای پسرم، چه چيز باعث می شود چنين كاری انجام دهی، من از پروردگارم خواستم كه تو را به من ببخشد كه مايه چشم روشنی‌ام باشی؟ يحيی گفت: ای پدر، تو مرا به انجام اين كار امر كرده‌ای، زكريا گفت: ای پسرم، چه زمانی من چنين دستوری داده‌ام؟ يحيی گفت: آيا تو نبودی كه می گفتی: ميان بهشت و جهّنم گردنه‌ای وجود دارد كه تنها آنان كه از ترس خداوند بسيار گريه می‌كنند جايزند از آن عبور كنند؟ زكريا گفت: آری، پس جدّيت به خرج ده و تلاش و مجاهدت كن كه وضعيّت و احوال من و تو از هم جداست، پس يحيی برخاست و جبّه‌اش را درآورد و مادرش آن را گرفت

ص: ۱۶۵

و گفت: پسرم، آيا اجازه می‌دهی دو تكه نمد را برايت حاضر كنم كه دندان‌هايت را بپوشاند و اشك‌هايت را خشك كند؟ يحيی به او گفت: اختيار با توست، پس دوقطعه نمد را برای او حاضر كرد كه دندان‌هايش را می‌پوشاند و اشك‌هايش را

خشک می‌کرد تـا جـایی که از کثرت اشـک چشم‌هـایش خیس شدنـد، آن‌گـاه آستین‌هایش را بالا زد و آن دو قطعه نمـد را گرفت و فشـرد، پس اشک از بین انگشـتانش سـرازیر شد، در این هنگام زکریا علیه السلام به پسرش و اشک چشم‌هایش نگاه کرد و سـرش را به سوی آسـمان بلنـد کرد و گفت: خداونـدا، این پسـر من است و این هم اشک چشم‌هایش و تو مهربان‌ترین مهربانانی.

و زکریـا علیه السـلام هنگامی که می‌خواست بنی‌اسـرائیل را موعظه کنـد به طرف چپ و راست خود نگاه می‌کرد و اگر یحیی علیه‌السلام را مشاهده می‌کرد درباره بهشت و جهنّم سخن نمی‌گفت، روزی زکریا مشغول نصیحت بنی‌اسرائیل بود و یحیی که سر خود را با عبایی پوشانـده بود وارد شـد و در لابه‌لای مردم و درجمع آنان نشـست، زکریا علیه‌السـلام به راست و چپ نگاه کرد و یحیی را ندیـد پس شـروع بـه مـوعظه کرد و گفت: دوسـتم جبرئیـل به نقـل از خداونـد متعـال برای من روایت کرد که کـوهی در جهنم وجود دارد به نـام (سـکران)، در دامنه آن کوه درّه‌ای وجود دارد که به خـاطر خشم و غضب خداونـد متعـال (غضـبان) نامیـده می‌شود، در آن درّه چاهی وجود دارد به بلنـدای صـد سال، در آن چاه تابوت‌هایی از آتش نهفته است و در آن تابوت‌ها صـندوق‌ها، لباس‌ها و زنجیرهایی از آتش وجود دارد، آن‌گاه یحیی علیه‌السـلام سرش را بلند کرد و گفت: سپس بی‌هدف راه را در پیش گرفت و نمی‌دانست کجا می‌رود، زکریا علیه‌السلام نیز از جای خود برخاست و نزد مادر یحیی رفت و بـه او گفت: ای مـادر یحیی، برخیز و دنبـال یحیی بگرد، ترس آن دارم که او را نـبینم مگر آنکه فـوت کرده باشـد، پس مـادر یحیی برخاست و در طلب فرزنـدش از خانه خارج شد تا اینکه بر گروهی از جوانان بنی‌اسـرائیل گذر کرد که به او گفتند: ای مـادر یحیی، کجـا می‌روی؟ گفـت: می‌خـواهم کـه پسـرم یحیی را بیـابم، در حضـورش از آتش جهنـم سـخن گفته شـده پس سرگردان و حیران راه درپیش گرفتـه اسـت، سـپس مـادر یحیی بـه راه خـود ادامه داد و جوانـان نیز او را همراهی می‌کردنـد تا اینکه بر چوپانی گذر کرد و به او گفت: ای چوپان آیا جوانی را با خصوصیّاتی چنین و چنان دیده‌ای؟ چوپان گفت: شاید در طلب یحیی بن زکریا هستی؟ مادر یحیی گفت: بله، او پسر من است، در حضورش از آتش جهنم سخن گفته شده و سرگردان و حیران شـده است، چوپان گفت: الآن او را در پشت فلان و فلان گردنه ترک کردم درحالی که پاهایش را در آب می‌کوبید و چشمش را به سوی آسمان خیره می‌کرد و می‌گفت: «ای مولای من، به عزّت و بزرگواریت سوگند که تا مقام و منزلت خود را نزد تو مشاهده نکنم از آب سرد نمی‌نوشم.»

ص: ۱۶۶

آن‌گاه مادرش آمـد و هنگامی که یحیی را دید به او نزدیک شد و سـرش را گرفت و به سـینه‌اش چسـباند درحالی که او را به خدا سوگند می‌داد که همراه مادر به خانه برگردد، بنابراین یحیی همراه مادرش به راه افتاد تا به خانه رسـید، پس مادرش به او گفـت: آیـا جبّه‌ی مـوئی را از تن به در می‌آوری و جبّه‌ای پشـمین که نرم‌تر است را می‌پوشـی؟ و یحیی چنـان کرد، و برای او عدس پخت و سیر از آن خورد و به خواب فرو رفت و برای اقامه نمازش از خواب بیدار نشد، آن‌گاه در خواب ندایی او را فرا خوانـد: ای یحیی، آیا خانه‌ای بهتر از خانه من و همسایه‌ای بهتر از همسایگی من می‌خواهی؟ پس از خواب بیـدار شد و گفت: پروردگـارا، از لغزشـم درگـذر و مرا ببخش، خداونـدا به عزّتت سوگنـد که در هیـچ جـایی جز در جـوار بیت‌المقـدس اقـامت نخواهم گزیـد، آن‌گاه به مادرش گفت: جبّه موئین را به من بده، به راستی آگاه گشـتم که شـما مرا به هلاکت و نابودی می... کشانیـد، پس مادرش جلو آمـد و جبّه را به او داد و حلقه آویزش شد، زکریا به او گفت: ای مادر یحیی، او را رهـا کن چرا که

پرده از قلب فرزندم کنار زده شده و هرگز از زندگی کردن سودمند نمی‌شود، آن‌گاه یحیی علیه‌السلام برخواست و جبّه‌اش را پوشید و کلاه را بر سر نهاد، سپس به بیت‌المقدس رفت و با کاهنان شروع به عبادت خداوند متعال کرد تا اینکه اوضاع و احوال او آن‌گونه شد که شد. - . أمالی الصدوق : ۱۸-۲۰ -

**[ترجمه]

بیان

المدرعه بکسر المیم القمیص و البرنس قلنسوه طویله کان النساک یلبسونها فی صدر الإسلام و اللبود جمع اللبد و غمار الناس بالضم و الفتح زحمتهم و کثرتهم و ثنیه الجبل منعطفه.

lt;meta info="(المِدرَعه): پیراهن، (البرنس): عمّامه‌ی بلندی که پارسایان در صدر اسلام بر سر می‌گذاشتند، (اللّبود) جمع (اللّبد) به معنای نمد است، و (غُمارالناس): انبوه و فراوانی مردم، (ثنّیه‌الجبل): پیچ و خم کوه.

**[ترجمه]

«۵»

مِنْ خَطِّ الشَّهِيدِ قُدِّسَ سِرُّهُ نَقْلًا مِنْ كِتَابِ زُهْدِ الصَّادِقِ، عَنْهُ علیه السلام قَالَ: بَكَى يَحْيَى بْنُ زَكَرِيَّا علیه السلام حَتَّى ذَهَبَ لَحْمُ خَدَّيْهِ مِنَ الدُّمُوعِ فَوَضَعَ عَلَى الْعَظْمِ لُبُوداً يَجْرِي عَلَيْهَا الدُّمُوعُ فَقَالَ لَهُ أَبُوهُ يَا بُنَيَّ إِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يَهَبَكَ لِي لِتَقَرَّ عَيْنِي بِكَ فَقَالَ يَا أَبَهْ إِنَّ عَلَى نِيرَانِ رَبِّنَا مَعَاثِرَ (۳)لَا يَجُوزُهَا إِلَّا الْبَكَّاءُونَ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَتَخَوَّفُ أَنْ آتِيَهَا فَأَزِلَّ مِنْهَا فَبَكَى زَكَرِيَّا علیه السلام حَتَّى غُشِيَ عَلَيْهِ مِنَ الْبُكَاءِ.

**[ترجمه]از خط شهید به نقل از کتاب زهد الصادق از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: یحیی بن زکریا علیهما السلام به حدّی گریست که اشک، گوشت گونه‌هایش را از بین برد، پس نمدی بر استخوان صورتش نهاد که اشک‌ها بر آن جاری می‌شدند ، بنابراین پدرش به او گفت: ای پسرم، از خداوند متعال خواستم که تو را به عنوان چشم روشنی به من ببخشد، یحیی گفت: ای پدر، همانا بر آتش پروردگارمان پرتگاه‌هایی قرار گرفته که فقط کسانی از آنها عبور می‌کنند که از ترس خداوند بسیار می‌گریند و می‌ترسم که به آن پرتگاه‌ها برسم و سقوط کنم، آن‌گاه زکریا علیه السلام به قدری گریست که بیهوش شد.

**[ترجمه]

«۶»

فس، تفسیر القمی أَبِي عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ الْهَمْدَانِيِّ (۴)عَنْ

۱- فیه غرابه و کـذا فی قوله: علمت انکمـا سـتوردانی المهالک، و الحـدیث مرویّ من طریق العامّه و هم فی نسـخه من ذلک و امثاله.

۲- أمالی الصدوق: ۱۸- ۲۰.

۳- المعاثر: المساقط و المهالک.

۴- فی المصدر: عبد اللّه بن الفضیل الهمدانیّ.

أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام قَالَ: مَرَّ عَلَيْهِ رَجُلٌ عَدُوٌّ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ فَقَالَ فَما بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّماءُ وَ الْأَرْضُ وَ ما كانُوا مُنْظَرِينَ ثُمَّ مَرَّ عَلَيْهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیهما السلام فَقَالَ لَكِنْ هَذَا لَتَبْكِيَنَّ عَلَيْهِ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ وَ قَالَ وَ مَا بَكَتِ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا عَلَى يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا وَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیهما السلام (۱).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: روایت شده که مردی که دشمن خدا و رسولش بود بر امیرمؤمنان علی علیه‌السلام گذر کرد

ص: ۱۶۷

و ایشان فرمود: آسمان و زمین بر مرگ او نمی گریند و در قیامت به او نظر انداخته نمی‌شود، سپس حسین بن علی علیهما السلام بر او گذر کرد و امام فرمود: ولی آسمان و زمین بر مرگ این می گریند، و در ادامه فرمود: آسمان و زمین بر مرگ کسی غیر از یحیی بن زکریا و حسین بن علی علیهم السلام نگریستند. - . تفسیر القمی : ۶۱۶ -

**[ترجمه]

«۷»

ب، قرب الإسناد عَنْهُمَا (۲)عَنْ حَنَانٍ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام قَالَ: زُورُوا الْحُسَيْنَ علیه السلام وَ لَا تَجْفُوهُ فَإِنَّهُ سَيِّدُ شَبَابِ الشُّهَدَاءِ وَ سَيِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ شَبِيهُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا علیه السلام وَ عَلَيْهِمَا بَكَتِ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ (۳).

**[ترجمه]قرب الأسناد: از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: به زیارت بارگاه امام حسین علیه‌السلام بروید و از او روی مگردانید که سیّد و سرور جوانان شهید و جوانان اهل بهشت است، یحیی بن زکریا علیهماالسلام نیز شبیه اوست، آسمان و زمین بر آن دو گریستند.. - . قرب الأسناد : ۴۸ -

**[ترجمه]

«۸»

كا، الكافي عَلِيٌّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام كَانَ يَقْرَأُ وَ إِنِّي خِفْتُ الْمَوالِيَ مِنْ وَرائِي يَعْنِي أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَارِثٌ حَتَّى وَهَبَ اللَّهُ لَهُ بَعْدَ الْكِبَرِ (۴).

**[ترجمه]الکافی: از امام صادق علیه السلام روایت شده که امیرمؤمنان علی علیه السلام این آیه را قرائت می کرد: «و إنی خفت الموالی من ورائی» و می‌فرمود: یعنی زکریا وارثی نداشت تا اینکه خداوند در کهن سالی یحیی را به او بخشید. - . فروع الکافی ۲ : ۸۲ -

**[ترجمه]

«۹»

فر، تفسیر فرات بن إبراهیم سَهْلُ بْنُ أَحْمَدَ الدِّینَوَرِیُّ مُعَنْعَناً عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ سَاقَ الْحَدِیثَ فِی أَحْوَالِ الْقِیَامَهِ إِلَی أَنْ قَالَ ثُمَّ یُنَادِی الْمُنَادِی وَ هُوَ جَبْرَئِیلُ علیه السلام أَیْنَ فَاطِمَهُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ أَیْنَ خَدِیجَهُ بِنْتُ خُوَیْلِدٍ أَیْنَ مَرْیَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ أَیْنَ آسِیَهُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ أَیْنَ أُمُّ کُلْثُومٍ أُمُّ یَحْیَی بْنِ زَکَرِیَّا فَیَقُمْنَ الْحَدِیثَ (۵).

**[ترجمه]تفسیر الفرات: سهل بن احمد دینوری حدیثی را در ذکر احوال قیامت از امام صادق علیه السلام نقل کرده است تا آنجا که امام می‌فرماید: سپس ندا دهنده‌ای که جبرئیل علیه السلام است ندا سر می‌دهد: کجاست فاطمه دختر محمد؟ کجاست خدیجه دختر خویلد؟ کجاست مریم دختر عمران؟ کجاست آسیه دختر مزاحم؟ کجاست ام کلثوم مادر یحیی بن زکریا؟ پس همگی به پا می‌خیزند .حدیث. - . تفسیر الفرات : ۱۱۳ و۱۱۴ -

**[ترجمه]

«۱۰»

فس، تفسیر القمی هُنالِکَ دَعا زَکَرِیَّا رَبَّهُ قالَ رَبِّ هَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ ذُرِّیَّهً طَیِّبَهً إِنَّکَ

۱- تفسیر القمّیّ: ۶۱۶.

۲- أی محمّد بن عبد الحمید و عبد الصمد بن محمّد.

۳- قرب الإسناد: ۴۸، و للحدیث صدر یأتی فی کتاب المزار ان شاء اللّه و أخرجه البحرانیّ فی تفسیره عن کتاب محمّد بن العباس بن الماهیار بإسناده عن جعفر بن محمّد بن قولویه، عن أبیه و محمّد ابن علیّ بن الحسین، عن سعد بن عبد اللّه، عن أحمد بن بکر، عن موسی بن الفضل، عن حنان، عن أبی عبد اللّه علیه السلام؛ و عنه قال: حدّثنی محمّد بن الحسن بن الولید، عن محمّد بن الحسن الصفار عن عبد الصمد بن أحمد، عن أبی عبد اللّه علیه السلام؛ و عنه بهذا الاسناد عن أحمد بن محمّد بن عیسی عن محمّد بن الحسین، عن ابن سدیر، عن أبی عبد اللّه مثله. قلت: عبد الصمد بن أحمد مصحف محمد.

۴- فروع الکافی ۲: ۸۲.

۵- تفسیر الفرات: ۱۱۳ و ۱۱۴.

سَمِيعُ الدُّعاءِ فَنادَتْهُ الْمَلائِكَةُ وَ هُوَ قائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيى مُصَدِّقاً بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ سَيِّداً وَ حَصُوراً وَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ الْحَصُورُ الَّذِی لَا يَأْتِي النِّسَاءَ قالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلامٌ وَ قَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَ امْرَأَتِي عاقِرٌ وَ الْعَاقِرُ الَّتِي قَدْ يَئِسَتْ مِنَ الْمَحِيضِ قالَ كَذلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ ما يَشاءُ قالَ زَكَرِيَّا رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلاثَةَ أَيَّامٍ (۱)وَ ذَلِكَ أَنَّ زَكَرِيَّا ظَنَّ أَنَّ الَّذِينَ بَشَّرُوهُ هُمُ الشَّيَاطِينُ (۲)وَ قالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزاً فَخَرِسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ(۳).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: «هنالک دعا زکریا ربّه قال ربّ هَب لی من لدنک ذریّه طیّبه إنّک

ص: ۱۶۸

سمیع الدعاء فنادته الملائکه و هو قائم یصلّی فی المحراب أنّ الله یُبَشِّرک بیحیی مصدّقاً بکلمه من الله و سیّداً و حصوراً و نبیّاً من الصالحین» {آنجا [بود که] زکریا پروردگارش را خواند [و] گفت: پروردگارا، از جانب خود فرزندی پاک و پسندیده به من عطا کن که تو شنونده دعایی، پس درحالی که ایستاده [و] در محراب خود دعا می‌کرد فرشتگان او را ندا در دادند که خداوند تو را به [ولادت] یحیی که تصدیق کننده [حقانیت] کلمه الله [عیسی] و بزرگوار و خویشتندار و پیامبری از شایستگان است مژده می‌دهد}، (الحصور) :

کسی که کام از زنان برنمی‌گیرد، «قال ربّ أنّی یکون لی غلام و قد بلغنی الکبر وامرأتی عاقر» {گفت: پروردگارا، چگونه مرا فرزندی خواهد بود در حالی که پیری من بالا گرفته است و زنم نازا است}، «قال کذلک الله یفعل ما یشاء» {[فرشته] گفت: [کارپروردگار] چنین است خدا هرچه بخواهد انجام می‌دهد}،سپس زکریا گفت: «ربّ اجعل لی آیه قال آیتک ألّا تکلّم الناس ثلاثه أیّام إلّا رمزا» {پروردگارا برای من نشانه‌ای قرار ده، فرمود: نشانه‌ات این است که سه روز با مردم جز به اشاره سخن نگویی}، زکریا از خداوند درخواست نشانه کرد چرا که گمان می‌کرد آنانی که او را به تولد یحیی بشارت داده‌اند شیاطین بوده‌اند، بنابراین خداوند به او امر کرد که سه روز با کسی سخن نگوید. -. تفسیر القمی : ۹۱ و۹۲ -

**[ترجمه]

بیان

قال الطبرسی رحمه الله: هُنالِكَ أی عند ما رأی عند مریم علیها السلام فاکهه الصیف فی الشتاء و فاکهه الشتاء فی الصیف علی خلاف العاده دَعا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً أی طمع فی رزق الولد من العاقر و قوله طَيِّبَةً أی مبارکه و قیل صالحه تقیه نقیه العمل إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعاءِ بمعنی قابل الدعاء و مجیب له فَنادَتْهُ الْمَلائِكَةُ قیل ناداه جبرئیل أی أتاه النداء من هذا الجنس و قیل نادته جماعه من الملائکه وَ هُوَ قائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرابِ أی فی المسجد و قیل فی محراب المسجد أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيى سماه الله بهذا الاسم قبل مولده و اختلف فیه لم سمی بیحیی فقیل لأن الله أحیا به عقر أمه عن ابن عباس و قیل لأن الله سبحانه أحیاه بالإیمان عن قتاده و قیل لأنه سبحانه أحیا قلبه بالنبوه و لم یسم قبله أحدا بیحیی مُصَدِّقاً بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ أی بعیسی و علیه جمیع المفسرین إلا ما حکی عن أبی عبیده أنه قال بکتاب الله (۴)و کان یحیی أکبر سنا من عیسی علیه السلام

بسته أشـهر و كلف التصديق به و كان أول من صدقه و شـهد أنه كلمه الله و روحه و كان ذلك إحدى معجزات عيسى و أقوى الأسباب لإظهار أمره فإن الناس كانوا يقبلون قول يحيى لمعرفتهم بصدقه و زهده

۱- أضاف فى المصدر: الا رمزا.

۲- سيأتى الايعاز من الطبرسىّ الى تخطئه ذلک، و هو تفسير من علىّ بن إبراهيم لم يسنده الى حديث و لا الى قائل، نعم سيأتى حديث يوافق ذلک الا انه مرسل و لم يتابع عليه.

۳- تفسير القمّىّ: ۹۱- ۹۲.

۴- فى المصدر: بكتاب من اللّه.

وَ سَيِّداً فی العلم و العباده و قيل فی الحلم و التقوی (۱)و حسن الخلق و قيل كريما علی ربه و قيل فقيها عالما و قيل مطيعا لربه و قيل مطاعا و قيل سيدا للمؤمنين بالرئاسه عليهم و الجميع يرجع إلی أصل واحد وَ حَصُوراً و هو الذی لا يأتی النساء عن ابن عباس و ابن مسعود و الحسن و قتاده و هو المروی عن أبی جعفر عليه السلام (۲)و معناه أنه يحصر نفسه عن الشهوات أی يمنعها و قيل الحصور أنه لا يدخل (۳)فی اللعب و الأباطيل عن المبرد و قيل العنين و هذا لا يجوز علی الأنبياء لأنه عيب و ذم و لأن الكلام خرج مخرج المدح وَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ أی رسولا شريفا رفيع المنزله من جمله الأنبياء قالَ رَبِّ أَنَّی يَكُونُ أی من أين يكون و قيل كيف يكون لِی غُلامٌ (۴)وَ قَدْ بَلَغَنِیَ الْكِبَرُ أی أصابنی الشيب و نالنی الهرم قال ابن عباس كان يومئذ ابن عشرين و مائه سنه و كانت امرأته بنت ثمان و تسعين سنه وَ امْرَأَتِی عاقِرٌ أی عقيم لا تلد فإن قيل لم راجع زكريا هذه المراجعه و قد بشره الله بأن يهب له ذريه طيبه قيل إنما قال ذلك علی سبيل التعرف عن كيفيه حصول الولد أ يعطيهما و هما علی ما كانا عليه من الشيب أم يصرفهما إلی حال الشباب ثم يرزقهما الولد و يحتمل أن يكون اشتبه الأمر عليه أن يعطيه الولد من امرأته العجوز أم من امرأه أخری شابه فقال تعالی كَذلِكَ و تقديره كذلك الأمر الذی أنتما عليه و علی تلك الحال اللَّهُ يَفْعَلُ ما يَشاءُ معناه يرزقك الله الولد منها فإنه هين عليه و قيل فيه وجه آخر و هو أنه إنما قال ذلك علی سبيل الاستعظام لمقدور الله تعالی و التعجب الذی يحصل للإنسان عند ظهور آيه عظيمه كمن يقول لغيره كيف سمحت نفسك لإخراج ذلك المال النفيس من يدك تعجبا من جوده و قيل إنه قال ذلك علی وجه التعجب من أنه كيف أجابه الله إلی مراده فيما دعا و كيف استحق لذلك (۵)

۱- فی المصدر: فی العلم و التقی.

۲- فی المصدر: عن أبی عبد اللّه عليه السلام.

۳- فی المصدر: الحصور: الذی لا يدخل فی اللعب.

۴- فی المصدر: ای ولد.

۵- فی المصدر: و كيف استحق ذلك.

و من زعم أنه إنما قال ذلک للوسوسه التی خالطت قلبه من الشیطان أو خیلت إلیه أن النداء کان من غیر الملائکه فقد أخطأ لأن الأنبیاء لا بد أن یعرفوا الفرق بین کلام الملک و وسوسه الشیطان (۱)و لا یجوز أن یتلاعب الشیطان بهم حتی یختلط علیهم طریق الإفهام ثم سأل الله سبحانه علامه یعرف بها وقت حمل امرأته لیزید فی العباده شکرا و قیل لیتعجل السرور قالَ رَبِّ اجْعَلْ لِی آیَهً أی علامه لوقت الحمل و الولد فجعل الله تلک العلامه فی إمساک لسانه عن الکلام إلا إیماء من غیر آفه حدثت فیه بقوله قالَ آیَتُکَ أی قال الله أو جبرئیل أی علامتک أَلَّا تُکَلِّمَ النَّاسَ ثَلاثَهَ أَیَّامٍ إِلَّا رَمْزاً أی إیماء و قیل الرمز تحریک الشفتین و قیل أراد به صومه ثلاثه أیام لأنهم کانوا إذا صاموا لم یتکلموا إلا رمزا وَ اذْکُرْ رَبَّکَ کَثِیراً أی فی هذه الأیام الثلاثه و معناه أنه لما منع عن الکلام عرف أنه لم یمنع عن الذکر لله سبحانه و التسبیح له و ذلک أبلغ فی الإعجاز وَ سَبِّحْ أی نزه الله و قیل معناه صل (۲)بِالْعَشِیِّ وَ الْإِبْکارِ آخر النهار و أوله (۳).

**[ترجمه]طبرسی رحمه الله گفته است: «هنالک» یعنی هنگامی که زکریا برخلاف عادت، میوه تابستان را در زمستان و میوه زمستان را در تابستان نزد مریم علیها السلام مشاهده کرد، «دعا زکریا ربّه قال ربّ هب لی من لدنک ذریّه طیّبه» یعنی: به بچه دار شدن از زنی نازا امیدوار شد، و «طیّبه» یعنی: مبارک و خجسته، و گفته شده یعنی: صالح و پرهیزگار با اعمال پاک و نیکو، «إنک سمیع الدعاء» یعنی: پذیرنده دعا و اجابت کننده آن، «فنادته الملائکه» گفته شده: جبرئیل او را ندا سر داد، یعنی ندایی که به سوی زکریا آمده از جنس وحی بوده است؛ و گفته شده: گروهی از ملائکه او را ندا سر دادند، «و هو قائم یصلّی فی المحراب» (المحراب) یعنی: مسجد؛ و گفته شده: در محراب مسجد، «أن الله یبشّرک بیحیی» از این آیه چنین بر می‌آید که خداوند او را قبل از تولدش به این اسم نامیده است، و در مورد اینکه چرا یحیی نامیده شده اختلاف نظر وجود دارد، ابن‌عباس گفته است: به خاطر اینکه خداوند به وسیله او نازایی مادرش را علاج کرد؛ و از قتاده روایت شده: به دلیل اینکه خداوند او را با نور ایمان زنده گرداند و گفته شده: به دلیل اینکه خداوند سبحان قلب او را با نور نبوّت روشن گرداند و قبل از او کسی را یحیی ننامیده است، «مصدقا بکلمه من الله» منظور از (کلمه من الله) حضرت عیسی علیه‌السلام است، و ای نظری است که همه مفسران بر آن اتفاق دارند به جز ابوعبیده که گفته است: منظور کتاب خداوند است؛ و یحیی شش ماه از عیسی علیه السلام بزرگ‌تر بوده ولی مکلّف به تصدیق او شده است، هم‌چنین اولین کسی بوده که عیسی علیه السلام را تصدیق کرده و شهادت داده که او کلمه و روح خداست، و این مسأله یکی از معجزات حضرت عیسی و قویترین سبب برای اظهار نبوّت او بوده است، چرا که مردم سخن یحیی را به خاطر شناخت صداقت و پارسایی او می‌پذیرفتند،

ص: ۱۶۹

«و سیّداً» یعنی: سیّد و سرور در علم و عبادت، و گفته شده: در حلم و تقوا و خوش اخلاق بودن؛ هم‌چنین گفته شده یعنی: نزد پروردگارش بزرگوار بوده است؛ دانشمند و عالم بوده است؛ مطیع فرمان پروردگارش بوده است؛ مردم از او اطاعت می کردند و با ریاست بر مردم سیّد و سرور آنان بوده است؛ و تمام این نظرات به یک منبع واحد بر می گردند، «و حصوراً» یعنی: کسی که سراغ زنان نمی‌رود و کام از آنها بر نمی گیرد، و این تفسیر از ابن عباس و ابن مسعود و حسن و قتاده نقل و از امام باقر علیه‌السلام نیز روایت شده است، و این بدین معناست که یحیی نفس خویش را از شهوات باز می‌داشت و منع می کرد؛ و مبرّد گفته است: (الحصور) یعنی کسی که به سرگرمی‌ها و کارهای باطل مشغول نمی‌شود، و گفته شده به معنای ناتوان جنسی است، ولی این صفت شایسته انبیا نیست چرا که عیب و صفتی نکوهیده است، درحالی که اسلوب کلام در آیه مدح گونه

است، «و نبيّاً من الصالحين» يعنى: پيامبرى بزرگوار و والاـ مقام كه از جمله پيامبران است، «قال ربّ أنى يكون» يعنى: از كجا ممكن است؟ و گفته شده: چگونه ممكن است؟ «لى غلام و قد بلغنى الكبر» يعنى: پير شده‌ام و سالخوردگى و فرتوتى سراغم آمده است، ابن عباس گويد: زكريا عليه‌السلام در آن زمان صد و بيست سال و همسرش نود و هشت سال سن داشته‌اند، «و امرأتى عاقر» يعنى: نازاست و بچه‌دار نمى‌شود و اگر گفته شود: چرا زكريا سوال خود را اين‌گونه تكرار كرده است درحالى‌كه خداوند به او مژده داده بود ذريّه‌اى پاك و مطهر به او ببخشد؟ در پاسخ گفته مى‌شود: زكريا عليه السلام اين سوال را به خاطر آگاه شدن از چگونگى بچه‌دار شدن مطرح كرده است كه آيا خداوند اين فرزند را در همان سن پيرى به آنان مى‌بخشد يا اينكه او و همسرش را به دوره جوانى برمى‌گرداند سپس آنها را صاحب فرزند مى‌كند؟ و ممكن است امر بر زكريا عليه‌السلام مشتبه شده باشد كه آيا خداوند اين فرزند را از همسر پير و نازاى خويش به او عطا مى‌كند يا از زن ديگرى كه جوان‌تر است؟ پس خداوند متعال فرمود: «كذلك» يعنى: اين خواسته پروردگار در مورد شما و به همان حال و وضعى كه در آن هستيد به اجرا در مى‌آيد، «الله يفعل ما يشاء» يعنى: خداوند تو را از همسرت صاحب بچه مى گرداند چرا كه انجام اين كار براى او آسان است؛ در پاسخ اينكه چرا زكريا عليه السلام سوال خود را تكرار كرده است جواب ديگرى نيز نقل شده به اين ترتيب كه او اين سوال را از روى بزرگ پنداشتن قضا و قدر خداوند متعال و تعجبى كه هنگام ظهور نشانه‌اى عظيم بر انسان واقع مى‌شود مطرح كرده است، مانند كسى كه به خاطر تعجب از بخشش ديگرى به او مى گويد: چگونه به خود اجازه مى‌دهى اين مال با ارزش را از دست‌دهى؟ و هم‌چنين گفته شده : زكريا عليه السلام اين سوال را از روى تعجب و اينكه چگونه خداوند متعال دعاى او را در مورد خواسته‌اش اجابت فرموده و چگونه شايستگى اين اجابت را پيدا كرده مطرح نموده است

ص: ۱۷۰

و اشتباه كرده است آنكه گمان كند زكريا عليه السلام اين سوال را به خاطر وسوسه‌اى كه از جانب شيطان بر قلب او خطور كرده مطرح نموده و يا چنين به نظرش آمده كه آن ندا از جانب غير ملائكه او را فرا خوانده است، چرا كه لازم است پيامبران فرق بين كلام فرشتگان و وسوسه شيطان را بدانند و جايز نيست كه شيطان آنان را بازيچه قرار دهد تا راه و روش فهم و درك مسائل بر آنان در هم آميزد، سپس زكريا از خداوند متعال نشانه‌اى خواست كه به وسيله آن از وقت باردارى همسرش آگاه شود تا به شكرانه آن بر عبادت و نيايش بيفزايد؛ و گفته شده: تا در شادمانى و سرور عجله و سرعت به خرج دهد، «قال ربّ اجعل لى آيه» يعنى: نشانه‌اى بر هنگام باردارى و تولّد، پس خداوند آن نشانه را بازداشتن زبان از سخن گفتن جز با ايماء و اشاره قرار داد و اين در حالى بود كه زكريا مبتلاـ به هيچ مرض و آفتى نبود كه نتواند سخن بگويد، بنابراين خداوند و يا جبرئيل فرمودند: «آيتك» يعنى: نشانه و علامت تو اين است كه «ألّا تكلّم الناس ثلاثه أيّام إلّا رمزاً» يعنى: سه روز با مردم سخن نگويى مگر با ايماء و اشاره؛ و گفته شده: (رمزاً) يعنى: حركت دادن لب‌ها، همچنين گفته شده : منظور سه روز روزه گرفتن است چرا كه آنان به هنگام روزه جز با ايماء و اشاره سخن نمى‌گفتند، «و اذكُر ربّك كثيراً» يعنى: در اين سه روز، بسيار پروردگارت را ذكر گوى، و اين آيه بدين معنى است: ذكريا آن‌گاه كه از سخن گفتن منع گرديد ، دانست كه از ذكر و تسبيح خداوند سبحان منع نشده است و اين نهايت اعجاز است، « وَ سَبِّح » يعنى خداوند را پاك و منزّه بشمار، و گفته شده يعنى : نماز بگزار ، «بالعشىّ وَ الإبكار » يعنى نهايت و ابتداى روز – . مجمع البيان ۲ : ۴۳۸ و۴۳۹ و ۴۴۰ –

**[ترجمه]

«۱۱»

ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام ل، الخصال ابْنُ الْوَلِیدِ عَنْ سَعْدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ حَمْزَهَ الْأَشْعَرِیِّ عَنْ یَاسِرٍ الْخَادِمِ قَالَ سَمِعْتُ الرِّضَا علیه السلام یَقُولُ إِنَّ أَوْحَشَ مَا یَکُونُ هَذَا الْخَلْقُ فِی ثَلَاثَهِ مَوَاطِنَ یَوْمَ یَلِدُ فَیَخْرُجُ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ فَیَرَی الدُّنْیَا وَ یَوْمَ یَمُوتُ فَیُعَایِنُ الْآخِرَهَ وَ أَهْلَهَا وَ یَوْمَ یُبْعَثُ فَیَرَی أَحْکَاماً لَمْ یَرَهَا فِی دَارِ الدُّنْیَا وَ قَدْ سَلَّمَ اللَّهُ عَلَی یَحْیَی فِی هَذِهِ الثَّلَاثَهِ الْمَوَاطِنِ وَ آمَنَ رَوْعَتَهُ فَقَالَ وَ سَلامٌ عَلَیْهِ یَوْمَ وُلِدَ وَ یَوْمَ یَمُوتُ وَ یَوْمَ یُبْعَثُ حَیًّا وَ قَدْ سَلَّمَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ علیه السلام عَلَی نَفْسِهِ فِی هَذِهِ الثَّلَاثَهِ الْمَوَاطِنِ فَقَالَ وَ السَّلامُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدْتُ وَ یَوْمَ أَمُوتُ وَ یَوْمَ أُبْعَثُ حَیًّا (۴)

**[ترجمه]عیون أخبار الرضا، الخصال : امام رضا علیه السلام فرمود: وحشت‌ناک‌ترین لحضاتی که مخلوقات تجربه می کنند سه موقعیّت است : روزی که متولد می‌شوند و از شکم مادر خارج می‌شوند پس دنیا را می‌بینند، روزی که می‌میرند پس آخرت و اهل آن‌را می‌بینند ، و روزی که برانگیخته می‌شوند و احکامی که در دنیا نظیرش را ندیده‌اند می‌بینند، و خداوند در هر سه موقعیّت بر یحیی بن ذکریا درود فرستاده است و او را از ترس در امان نگه داشته است، «و سلام علیه یوم وُلد و یوم یموت و یوم یبعث حَیّا » {و درود بر او روزی که زاده شد و روزی که می‌میرد وروزی که زنده برنگیخته می‌شود}، و عیسی بن مریم علیه السلام نیز در این سه موقعیت بر خود درود فرستاده و گفته است:«و السلام علیّ یوم ولدتُ و یوم أموت و یوم أبعث حیّاً» {و درود بر من روزی که زاده شدم و روزی که می‌میرم و روزی که زنده بر انگیخته می‌شوم.} – . عیون الأخبار : ۱۴۲ –

**[ترجمه]

«۱۲»

ما، الأمالی للشیخ الطوسی ابْنُ الصَّلْتِ عَنِ ابْنِ عُقْدَهَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ ثَبِیرِ بْنِ (۵)

ص: ۱۷۱

۱- و الا فیجوز ان یلقی الشیطان الیهم کلاما فیزعم أنّه من اللّه، فیبلغه قومه فیعملون و یضلون.

۲- أضاف فی المصدر: کما یقال: فرغت من سبحتی أی صلاتی.

۳- مجمع البیان ۲: ۴۳۸- ۴۳۹ و ۴۴۰.

۴- عیون الأخبار: ۱۴۲.

۵- هکذا فی النسخ و المصدر، قال ابن حجر فی لسان المیزان ج ۲ ص ۸۲: ثبین بن إبراهیم ابن شیبان روی عن جعفر الصادق، و عنه الحسین بن قاسم، ذکره ابن عقده فی الشیعه فتأمل.

إِبْرَاهِيمَ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ بِلَالٍ الْمَدَنِيِّ (١)عَنِ الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام أَنَّ إِبْلِيسَ كَانَ يَأْتِي الْأَنْبِيَاءَ مِنْ لَدُنْ آدَمَ عليه السلام إِلَى أَنْ بَعَثَ اللَّهُ الْمَسِيحَ عليه السلام يَتَحَدَّثُ عِنْدَهُمْ وَ يُسَائِلُهُمْ وَ لَمْ يَكُنْ بِأَحَدٍ مِنْهُمْ أَشَدَّ أُنْساً مِنْهُ بِيَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا عليه السلام فَقَالَ لَهُ يَحْيَى يَا بَا مُرَّةَ إِنَّ لِي إِلَيْكَ حَاجَةً فَقَالَ لَهُ أَنْتَ أَعْظَمُ قَدْراً مِنْ أَنْ أَرُدَّكَ بِمَسْأَلَةٍ فَسَلْنِي مَا شِئْتَ فَإِنِّي غَيْرُ مُخَالِفِكَ فِي أَمْرٍ تُرِيدُهُ فَقَالَ يَحْيَى يَا بَا مُرَّةَ أُحِبُّ أَنْ تَعْرِضَ عَلَيَّ مَصَائِدَكَ وَ فُخُوخَكَ الَّتِي تَصْطَادُ بِهَا بَنِي آدَمَ فَقَالَ لَهُ إِبْلِيسُ حُبّاً وَ كَرَامَةً وَ وَاعَدَهُ لِغَدٍ فَلَمَّا أَصْبَحَ يَحْيَى عليه السلام قَعَدَ فِي بَيْتِهِ يَنْتَظِرُ الْمَوْعِدَ وَ أَغْلَقَ عَلَيْهِ الْبَابَ إِغْلَاقاً فَمَا شَعَرَ حَتَّى سَاوَاهُ مِنْ خَوْخَةٍ كَانَتْ فِي بَيْتِهِ فَإِذَا وَجْهُهُ صُورَةُ وَجْهِ الْقِرْدِ وَ جَسَدُهُ عَلَى صُورَةِ الْخِنْزِيرِ وَ إِذَا عَيْنَاهُ مَشْقُوقَتَانِ طُولًا وَ إِذَا أَسْنَانُهُ وَ فَمُهُ مَشْقُوقٌ طُولًا عَظْماً وَاحِداً بِلَا ذَقَنٍ وَ لَا لِحْيَةٍ (٢)وَ لَهُ أَرْبَعَةُ أَيْدٍ يَدَانِ فِي صَدْرِهِ وَ يَدَانِ فِي مَنْكِبِهِ وَ إِذَا عَرَاقِيبُهُ قَوَادِمُهُ وَ أَصَابِعُهُ خَلْفَهُ وَ عَلَيْهِ قَبَاءٌ وَ قَدْ شَدَّ وَسَطَهُ بِمِنْطَقَةٍ فِيهَا خُيُوطٌ مُعَلَّقَةٌ بَيْنَ أَحْمَرَ (٣)وَ أَصْفَرَ وَ أَخْضَرَ وَ جَمِيعِ الْأَلْوَانِ وَ إِذَا بِيَدِهِ جَرَسٌ عَظِيمٌ وَ عَلَى رَأْسِهِ بَيْضَةٌ وَ إِذَا فِي الْبَيْضَةِ حَدِيدَةٌ مُعَلَّقَةٌ شَبِيهَةٌ بِالْكُلَّابِ (۴)فَلَمَّا تَأَمَّلَهُ يَحْيَى عليه السلام قَالَ لَهُ مَا هَذِهِ الْمِنْطَقَةُ الَّتِي فِي وَسَطِكَ فَقَالَ هَذِهِ الْمَجُوسِيَّةُ أَنَا الَّذِي سَنَنْتُهَا وَ زَيَّنْتُهَا لَهُمْ فَقَالَ لَهُ فَمَا هَذِهِ الْخُيُوطُ الْأَلْوَانُ قَالَ لَهُ هَذِهِ جَمِيعُ أَصْبَاغِ النِّسَاءِ لَا تَزَالُ الْمَرْأَةُ تَصْبَغُ الصِّبْغَ حَتَّى تَقَعَ مَعَ لَوْنِهَا فَأَفْتَتِنَ النَّاسَ بِهَا فَقَالَ لَهُ فَمَا هَذَا الْجَرَسُ الَّذِي بِيَدِكَ قَالَ هَذَا مَجْمَعُ كُلِّ لَذَّةٍ مِنْ طُنْبُورٍ وَ بَرْبَطٍ وَ مِعْزَفَةٍ وَ طَبْلٍ وَ نَايٍ وَ صُرْنَايٍ (۵)وَ إِنَّ الْقَوْمَ لَيَجْلِسُونَ عَلَى شَرَابِهِمْ فَلَا يَسْتَلِذُّونَهُ

۱- فى المصدر: سليمان بن بلال المدنىّ و لعله الصحيح و هو سليمان بن بلال التيمى أبو أيّوب و أبو محمّد المدنىّ مولى أبى بكر، المترجم فى رجال الشيخ فى أصحاب الصادق عليه السلام، و اطراه العامّه فى كتبهم بالتوثيق و الاتقان و الصلاح، توفّى سنه ۱۷۷ على ما فى التقريب او ۱۷۲ على ما حكى عن الذهبى.

۲- فى المصدر و فى نسخه: و إذا عيناه مشقوقتان طولا و فمه مشقوق طولا، و إذا اسنانه و فمه عظم واحد بلا ذقن و لا لحيه.

۳- فى المصدر: من بين احمر.

۴- الكلاب بالفتح و تشديد اللام: حديده معطوفه يعلق بها اللحم و غيره.

۵- الناى: آله من آلات الطرب ينفخ فيها، و الكلمه من الدخيل و كذا الصرناى.

فَأَحَرِّکُ الْجَرَسَ فِیمَا بَیْنَهُمْ فَإِذَا سَمِعُوهُ اسْتَخَفَّهُمُ (۱)الطَّرَبُ فَمِنْ بَیْنِ مَنْ یَرْقُصُ وَ مِنْ بَیْنِ مَنْ یُفَرْقِعُ أَصَابِعَهُ وَ مِنْ بَیْنِ مَنْ یَشُقُّ ثِیَابَهُ فَقَالَ لَهُ وَ أَیُّ الْأَشْیَاءِ أَقَرُّ لِعَیْنِکَ قَالَ النِّسَاءُ هُنَّ فُخُوخِی وَ مَصَائِدِی فَإِنِّی إِذَا اجْتَمَعَتْ عَلَیَّ دَعَوَاتُ الصَّالِحِینَ وَ لَعَنَاتُهُمْ صِرْتُ إِلَی النِّسَاءِ فَطَابَتْ نَفْسِی بِهِنَّ فَقَالَ لَهُ یَحْیَی علیه السلام فَمَا هَذِهِ الْبَیْضَةُ الَّتِی عَلَی رَأْسِکَ قَالَ بِهَا أَتَوَقَّی دَعْوَةَ الْمُؤْمِنِینَ قَالَ فَمَا هَذِهِ الْحَدِیدَةُ الَّتِی أَرَی فِیهَا قَالَ بِهَذِهِ أُقَلِّبُ قُلُوبَ الصَّالِحِینَ قَالَ یَحْیَی علیه السلام فَهَلْ ظَفِرْتَ بِی سَاعَةً قَطُّ قَالَ لَا وَ لَکِنْ فِیکَ خَصْلَةٌ تُعْجِبُنِی قَالَ یَحْیَی فَمَا هِیَ قَالَ أَنْتَ رَجُلٌ أَکُولٌ فَإِذَا أَفْطَرْتَ أَکَلْتَ وَ بَشِمْتَ فَیَمْنَعُکَ ذَلِکَ مِنْ بَعْضِ صَلَاتِکَ وَ قِیَامِکَ بِاللَّیْلِ قَالَ یَحْیَی علیه السلام فَإِنِّی أُعْطِی اللَّهَ عَهْداً أَلَّا أَشْبَعَ (۲)مِنَ الطَّعَامِ حَتَّی أَلْقَاهُ قَالَ لَهُ إِبْلِیسُ وَ أَنَا أُعْطِی اللَّهَ عَهْداً أَنِّی لَا أَنْصَحُ مُسْلِماً حَتَّی أَلْقَاهُ ثُمَّ خَرَجَ فَمَا عَادَ إِلَیْهِ بَعْدَ ذَلِکَ (۳).

**[ترجمه]أمالی الطوسیّ : امام رضا علیه السلام از پدرانش نقل می کند

ص: ۱۷۱

که ابلیس نزد آدم علیه اسلام و پیامبران پس از او تا عیسی علیه السلام می‌آمد و با آنان سخن می‌گفت و از آنان سؤال می... پرسید، و با هیچ یک به اندازه‌ی یحیی پسر زکریا علیهم السلام انس و الفت نگرفته بود، روزی یحیی به او گفت : ای ابومرّه (کنیه‌ی شیطان)، مرا نزد تو حاجتی است، پس شیطان گفت : شما بزرگواتر از آنی که حاجتت را بر آورده سازم ولی هر آنچه خواهی را مسألت دار که من با خواسته‌ی تو مخالفت نخواهم کرد ، یحیی گفت : ای ابومرّه ، دوست دارم دام‌ها و تله‌هایی که با آن‌ها بنی آدم را شکار می کنی بر من عرضه داری ، شیطان به او گفت: با کمال میل و احترام، و او را به صبح وعده داد، بنابراین صبح‌گاهان یحیی علیه السلام در خانه نشست و منتظر ماند تا زمان وعده ابلیس فرارسد و درِ خانه را بر خود بست، پس ورود شیطان را احساس نکرد تا اینکه از نورگیر خانه‌اش در کنار او حاضر شد، و صورتش شبیه صورت میمون و جسمش شبیه جسم خوک بود و چشم‌هایش به صورت طولی چاک خورده بود و دندان‌ها و دهانش به صورت طولی شکاف برداشته بود و تکّه استخوانی بودند بدون چانه و ریش ، و چهار دست داشت : دو دست در سینه و دو دست دیگرش در شانه، و پاشنه‌هایش و انگشتانش در عقب قرار داشتند، و قبایی بر تن داشت که وسط آن را با کمربندی محکم گردانده بود و نخ... هایی قرمز وزرد و سبز و رنگارنگ از آن آویزان شده بودند، و کوس بزرگی در دست داشت و گوی سفیدی بر سر که در آن آهن آویزانی شبیه قلّاب وجود داشت، آن‌گاه یحیی علیه السلام با دقّت در او نگریست وگفت: این کمر بند که بدنت را محکم گردانده چیست؟ پاسخ داد که این مجوسیّت است که من آن را برای آنان پایه‌گذاری و زینت داده‌ام، سپس پرسید این نخ‌های رنگارنگ نشانه چه چیزی هستند؟ پاسخ داد: این نخ‌ها تمام رنگ‌ها و اشکال مختلف زنان را نشان می‌دهند، زنان پیوسته به رنگ‌های مختلفی در می‌آیند من نیز مردم را به وسیله‌ی آنان فریب می‌دهم، یحیی علیه السّلام پرسید : این کوس که در دست داری چیست ؟ پاسخ داد: این مکان جمع شدن همه‌ی لذّت‌هاست از تنبور و بربط و عود و گیتار گرفته تا طبل و نی و سرنا، مردم به نوشیدن شراب مشغول می‌شوند و از آن لذّت نمی‌برند

ص: ۱۷۲

پس کوس را در میان آنان به صدا در می‌آورم و به محض شنیدن صدا ، شادی و طرب آنان را به بی‌شرمی وا می‌دارد، پس عدّه‌ای شروع به رقصیدن می کنند و عدّه‌ای دیگر انگشتان‌هایشان را به صدا در می‌آورند و برخی نیز از شدت طرب لباس...

هایشان را چاک می‌زنند، سپس پرسید چه چیزی تو را شادکام و خوشحال می‌گرداند و نور چشمت به حساب می‌آید؟ شیطان پاسخ داد: زنان، آنان تله‌ها و دام‌های من هستند، و هرگاه نفرین و لعنت‌های صالحان بر من فرستاده می‌شود به سراغ زنان می- روم و با آنان به آرامش می‌رسم، آن‌گاه یحیی علیه السلام به او گفت: و این گوی که بر سر نهاده‌ای چیست؟ شیطان گفت: به وسیله آن از نفرین مؤمنان در امان می‌مانم، یحیی علیه السلام پرسید: این قلاب آهنی که در آن می‌بینم چیست ؟ پاسخ داد: با این قلّاب آهنی قلب صالحان را دگرگون می‌سازم .

یحیی علیه السلام گفت: آیا تا کنون لحظه‌ای بر من پیروز گشته‌ای؟ پاسخ داد: خیر، ولی خصلتی در توست که از آن خوشنود می‌شوم و مورد پسند من است، یحیی گفت : چه خصلتی؟ شیطان گفت: تو مرد پرخوری هستی، به هنگام افطار سیر می‌خوری و سنگین و بی حوصله می‌گردی و همین امر تو را از اقامه‌ی برخی نمازها و شب‌زنده داری منع می‌کند، یحیی علیه السلام گفت: پس با خدا عهد و پیمان می‌بندم که تا به دیدار حضرتش نائل نیامده‌ام از هیچ غذایی سیر نخورم، و شیطان گفت: من نیز با خدا عهد می‌بندم تا به دیدارش نائل نیامده‌ام هیچ مسلمانی را نصیحت نکنم، آن‌گاه خارج شد و دیگر سراغ یحیی علیه السلام بازنگشت. - . أمالی الطوسی : ۲۱۶ و۲۱۷ -

**[ترجمه]

بیان

الخوخه کوه تؤدی الضوء إلی البیت و العراقیب جمع العرقوب و هو عصب غلیظ فوق عقب الإنسان و قال الفیروزآبادی المعازف الملاهی کالعود و الطنبور و الواحد عزف أو معزف کمنبر و مکنسه و قال البشم محرکه التخمه و السأمه بشم کفرح.

lt;meta info="(الخوخه): روزنه و دریچه‌ای که از آن نور وارد خانه می‌شود (نورگیر). (العراقیب): جمع (عرقوب) است که به معنای عصب کلفتی است که بالای پاشنه پای انسان قرار دارد. فیروز آبادی گفته است: (المعازف): ابزار ها و آلات نوازندگی مانند عود و تنبور، و مفرد آن (عزف) یا (مِعْزف) بر وزن (مِمْبَر) و (مِکْنَسَه) می‌باشد. (البَشِم) بر وزن (فَرِح): سنگسن شدن معده و بی حوصلگی بعد از پر خوری .

**[ترجمه]

«۱۳»

فس، تفسیر القمی فِی رِوَایَهِ أَبِی الْجَارُودِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی قَوْلِهِ ذِکْرُ رَحْمَتِ رَبِّکَ عَبْدَهُ زَکَرِیَّا یَقُولُ ذَکَرَ رَبُّکَ زَکَرِیَّا فَرَحِمَهُ إِذْ نادی رَبَّهُ نِداءً خَفِیًّا قالَ رَبِّ إِنِّی وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّی یَقُولُ ضَعُفَ وَ لَمْ أَکُنْ بِدُعائِکَ رَبِّ شَقِیًّا یَقُولُ لَمْ یَکُنْ دُعَائِی خَائِباً عِنْدَکَ وَ إِنِّی خِفْتُ الْمَوالِیَ مِنْ وَرائِی یَقُولُ خِفْتُ الْوَرَثَهَ مِنْ بَعْدِی وَ کانَتِ امْرَأَتِی عاقِراً وَ لَمْ یَکُنْ لِزَکَرِیَّا یَوْمَئِذٍ وَلَدٌ یَقُومُ مَقَامَهُ وَ یَرِثُهُ وَ کَانَتْ هَدَایَا بَنِی إِسْرَائِیلَ وَ نُذُورُهُمْ لِلْأَحْبَارِ وَ کَانَ زَکَرِیَّا رَئِیسَ الْأَحْبَارِ وَ کَانَتِ امْرَأَهُ زَکَرِیَّا أُخْتَ مَرْیَمَ بِنْتِ

۱- أی اطربهم.

۲- فی المصدر: انی لا اشبع.

۳- أمالی ابن الطوسیّ: ۲۱۶- ۲۱۷.

عِمْرَانَ بْنِ مَاثَانَ وَ يَعْقُوبُ بْنُ مَاثَانَ (۱)وَ بَنُو مَاثَانَ إِذْ ذَاکَ رُؤَسَاءُ بَنِی إِسْرَائِیلَ وَ بَنُو مُلُوکِهِمْ وَ هُمْ مِنْ وُلْدِ سُلَیْمَانَ بْنِ دَاوُدَ علیه السلام فَقَالَ زَکَرِیَّا فَهَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا یَرِثُنِی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیًّا یا زَکَرِیَّا إِنَّا نُبَشِّرُکَ بِغُلامٍ اسْمُهُ یَحْیی لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِیًّا یَقُولُ لَمْ یُسَمَّ بِاسْمِ یَحْیَی أَحَدٌ قَبْلَهُ قالَ رَبِّ أَنَّی یَکُونُ لِی غُلامٌ وَ کانَتِ امْرَأَتِی عاقِراً وَ قَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْکِبَرِ عِتِیًّا فَهُوَ الْبُؤْسُ (۲)قالَ کَذلِکَ قالَ رَبُّکَ هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ وَ قَدْ خَلَقْتُکَ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ تَکُ شَیْئاً قالَ رَبِّ اجْعَلْ لِی آیَهً قالَ آیَتُکَ أَلَّا تُکَلِّمَ النَّاسَ ثَلاثَ لَیالٍ سَوِیًّا صَحِیحاً مِنْ غَیْرِ مَرَضٍ (۳).

**[ترجمه]تفسیر علی ابن ابراهیم: در روایت ابو الجاورد از امام باقر علیه السلام در مورد آیات زیر چنین نقل شده است: «ذِکْر رحمه ربّک عبده ذکریّا» یعنی: زکریا به ذکر و یاد پروردگارت مشغول شد پس به او رحم کرد، «اذا نادی ربّه نداء خفیّاً * قال ربّ إنّی وَهَن العظم منّی» (وَهَن العظم منّی) یعنی استخوان ضعیف و سست شده است، «و لَم أکن بدعائک ربّ شَقیّاً» یعنی دعای من نزد تو بی نتیجه نبوده‌است، «و إنّی خفت الموالی مِن ورائی» یعنی از وارثان بعد از خود می‌ترسم، «و کانت إمرأتی عاقراً» زکریا علیه السلام در آن روزگار صاحب فرزندی نبوده که جانشینش شود و از او ارث ببرد، و هدایا و نزورات بنی اسرائیل به دست کاهنان می‌رسید و زکریا نیز رئیس و بزرگ کاهنان بود، و همسر زکریا خواهر مریم دختر

ص: ۱۷۳

عمران ابن ماثان بود، و یعقوب ابن ماثان و بنو ماثان در آن زمان بزرگ خاندان بنی‌اسرائیل و از ملوک زادگان و نوادگان سلیمان بن داوود علیهما السلام به شمار می‌آمدند، پس زکریا گفت: {پروردگارا از جانب خود ولی و جانشینی به من ببخش که از من و خاندان یعقوب ارث برد، و ای پروردگار من، او را پسندیده گردان؛ ای زکریا ما به تو پسری که نامش یحیی است مژده می‌دهیم که قبلاً هم نامی برای او قرار نداده‌ایم} یعنی : کسی قبل از او به نام یحیی نامیده نشده است، پس زکریا گفت: {پروردگارا چگونه مرا پسری خواهد بود حال آنکه زنم نازاست و من از سال خوردگی ناتوان شده‌ام} منظور از (عتیّاً) در این آیه نا امیدی و یأس از بچّه‌دار شدن است، آن‌گاه فرشته گفت: {فرمان چنین است، پروردگار تو گفته که این کار بر من آسان است و تو را در حالی که چیزی نبودی قبلاً آفریدیم، گفت: پروردگارا نشانه‌ای بر من قرار ده، فرمود: نشانه تو این است که سه شبانه روز با این که سالمی با مردم سخن نگویی} (سویّا) یعنی: در حال سلامت و عدم وجود درد و مرض. - . تفسیر القمی : ۴۰۸ و ۴۰۹ -

**[ترجمه]

بیان

قال الطبرسی رحمه الله ذِکْرُ رَحْمَتِ رَبِّکَ عَبْدَهُ زَکَرِیَّا أی هذا خبر رحمه ربک زکریا عبده و یعنی بالرحمه إجابته إیاه حین دعاه و سأله الولد و زکریا اسم نبی من أنبیاء بنی إسرائیل کان من أولاد هارون بن عمران و قیل معناه ذکر ربک عبده بالرحمه إِذْ نادی رَبَّهُ نِداءً خَفِیًّا أی سرا غیر جهر لا یرید به ریاء. (۴)و قیل إنما أخفاه لئلا یهزأ به الناس قالَ رَبِّ إِنِّی وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّی أی ضعف و إنما أضاف إلی العظم (۵)لأنه مع صلابته إذا ضعف فکیف باللحم و العصب وَ اشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَیْباً أی إن الشیب قد عم الرأس وَ لَمْ أَکُنْ بِدُعائِکَ رَبِّ شَقِیًّا أی و لم أکن بدعائی إیاک فیما مضی مخیبا محروما و المعنی أنک قد عودتنی حسن

الإجابه فلا تخيبنى فيما أسألك (۶)وَ إِنِّی خِفْتُ الْمَوالِیَ مِنْ وَرائِی و هم الکلاله عن ابن

۱- المصدر و نسخه خاليان عن قوله: و يعقوب بن ماثان.

۲- هكـذا فی نسـخ، و فی نسـخه: اليؤس، قلت: ای يـائس؛ و يحتمل كونه تصـحيف اليأس كما يأتی فی كلام المصـنّف، و لعلّ المعنى: و قد بلغت من الكبر حاله آيس فيها من ان يتولد منى ولد. و فی المصدر: الميئوس، و يحتمل أن يكون الجميع مصحف اليبس كما يأتی فی كلام الطبرسیّ.

۳- تفسير القمّیّ: ۴۰۸- ۴۰۹.

۴- فی المصدر: ای حين دعا ربّه دعاء «خفيا» خافيا سرا غير جهر بخفيه فی نفسه لا يريد به رباء.

۵- فی المصدر: و انما أضاف الوهن الى العظم.

۶- فی المصـدر: قـد عودتنی حسن الإجـابه و مـا خيبتنی فيمـا سألتـک؛ و لاـ حرمتنی الاسـتجابه فيمـا دعوتـک و لا تخيبنی فيما اسألك.

عباس و قیل العصبه عن مجاهد و قیل هم العمومه و بنو العم عن أبی جعفر علیه السلام و قیل بنو العم (۱)و کانوا شرار بنی إسرائیل وَ کانَتِ امْرَأَتِی عاقِراً أی عقیما لا تلد فَهَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا ولدا یلینی و یکون أولی بمیراثی یَرِثُنِی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ و هو یعقوب بن ماثان (۲)و أخوه عمران بن ماثان أبو مریم عن الکلبی و مقاتل و قیل هو یعقوب بن إسحاق بن إبراهیم وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیًّا أی مرضیا عندک ممتثلا لأمرک فاستجاب الله دعاءه و أوحی إلیه یا زَکَرِیَّا إِنَّا نُبَشِّرُکَ بِغُلامٍ اسْمُهُ یَحْیی لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِیًّا أی لم نسم قبله أحدا باسمه.

وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ کَذَلِکَ الْحُسَیْنُ علیه السلام لَمْ یَکُنْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِیٌّ (۳)وَ لَمْ تَبْکِ السَّمَاءُ إِلَّا عَلَیْهِمَا أَرْبَعِینَ صَبَاحاً قِیلَ لَهُ وَ مَا بُکَاؤُهَا قَالَ کَانَتْ تَطْلُعُ حَمْرَاءَ وَ تَغِیبُ حَمْرَاءَ وَ کَانَ قَاتِلُ یَحْیَی علیه السلام وَلَدَ زِناً وَ قَاتِلُ الْحُسَیْنِ علیه السلام وَلَدَ زِناً.

وَ رَوَی سُفْیَانُ بْنُ عُیَیْنَهَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ زَیْدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهما السلام قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ الْحُسَیْنِ علیه السلام فَمَا نَزَلَ مَنْزِلًا وَ لَا ارْتَحَلَ مِنْهُ إِلَّا وَ ذَکَرَ یَحْیَی بْنَ زَکَرِیَّا علیه السلام وَ قَالَ یَوْماً مِنْ هَوَانِ الدُّنْیَا عَلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّ رَأْسَ یَحْیَی بْنِ زَکَرِیَّا أُهْدِیَ إِلَی بَغِیٍّ مِنْ بَغَایَا بَنِی إِسْرَائِیلَ.

و قیل إن معنی قوله لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِیًّا لم تلد العواقر مثله ولدا و هو کقوله هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِیًّا أی مثلا عن ابن عباس و مجاهد قالَ رَبِّ أَنَّی یَکُونُ لِی غُلامٌ وَ کانَتِ امْرَأَتِی عاقِراً وَ قَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْکِبَرِ عِتِیًّا أی قد بلغت من کبر السن إلی حال الیبس

۱- اخرج البحرانیّ فی تفسیره عن کتاب محمّد بن العباس بإسناده عن محمّد بن همام، عن سهل بن محمّد، عن محمّد بن إسماعیل العلوی، عن سدیر الصیرفی قال: حدّثنی أبو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام قال: کنت عند ابی یوما قاعدا حتّی اتی رجل فوقف به، و قال: فی القوم باقر العلوم و رئیسه محمّد بن علی؟ قیل له: نعم، فجلس طویلا ثمّ قام إلیه فقال: یا ابن رسول اللّه اخبرنی عن قول اللّه عزّ و جلّ فی قصه زکریا: «وَ إِنِّی خِفْتُ الْمَوالِیَ مِنْ وَرائِی وَ کانَتِ امْرَأَتِی عاقِراً» الآیه؛ قال: نعم، قال: الموالی بنو العم و أحبّ اللّه ان یهب له ولیا من صلبه- إلی أن قال-: فانی مخرج من صلبک ولدا یرثک و یرث من آل یعقوب فوهب اللّه له یحیی علیه السلام.

۲- فی المصدر: «ماتان» بالتاء و کذا فیما بعده.

۳- فی المطبوع: سمیا و هو وهم.

و الجفاف و نحول العظم قال قتاده کان له بضع و سبعون سنه (۱)قالَ کَذلِکَ أی قال الله سبحانه الأمر علی ما أخبرتک من هبه الولد علی الکبر قالَ رَبُّکَ هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ وَ قَدْ خَلَقْتُکَ مِنْ قَبْلُ أی من قبل یحیی وَ لَمْ تَکُ شَیْئاً أی شیئا موجودا. (۲)

وَ رَوَی الْحَکَمُ بْنُ عُتَیْبَهَ (۳)عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: إِنَّمَا وُلِدَ یَحْیَی بَعْدَ الْبِشَارَهِ لَهُ مِنَ اللَّهِ بِخَمْسِ سِنِینَ.

قالَ رَبِّ اجْعَلْ لِی آیَهً و علامه (۴)أستدل بها علی وقت کونه قالَ الله سبحانه آیَتُکَ أَلَّا تُکَلِّمَ النَّاسَ ثَلاثَ لَیالٍ سَوِیًّا أی و أنت سوی صحیح سلیم فَخَرَجَ عَلی قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرابِ أی من مصلاه فَأَوْحی إِلَیْهِمْ أی أشار إلیهم و أومأ بیده و قیل کتب لهم فی الأرض أَنْ سَبِّحُوا بُکْرَهً وَ عَشِیًّا أی صلوا بکره و عشیا و قیل أراد التسبیح بعینه قال ابن جریح أشرف علیهم زکریا علیه السلام من فوق غرفه کان یصلی فیها لا یصعد إلیها إلا بسلم و کانوا یصلون معه الفجر و العشاء فکان یخرج إلیهم فیؤذن لهم (۵)بلسانه فلما اعتقل لسانه خرج علی عادته و أذن لهم بغیر کلام فعرفوا عند ذلک أنه قد جاء وقت حمل امرأته بیحیی فمکث ثلاثه أیام لا یقدر علی الکلام معهم و یقدر علی التسبیح و الدعاء ثم قال سبحانه یا یَحْیی خُذِ الْکِتابَ بِقُوَّهٍ تقدیره فوهبنا له یحیی و أعطیناه الفهم و العقل و قلنا له یا یَحْیی خُذِ الْکِتابَ یعنی التوراه بما قواک الله علیه و أیدک به و معناه و أنت قادر علی أخذه قوی علی العمل (۶)و قیل معناه بجد و صحه عزیمه علی القیام بما فیه وَ آتَیْناهُ الْحُکْمَ صَبِیًّا أی و آتیناه النبوه فی حال صباه و هو ابن ثلاث سنین عن ابن عباس.

وَ رَوَی الْعَیَّاشِیُّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ قَالَ: قَدِمْتُ الْمَدِینَهَ وَ أَنَا أُرِیدُ مِصْرَ فَدَخَلْتُ عَلَی أَبِی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الرِّضَا علیه السلام وَ هُوَ إِذْ ذَاکَ خُمَاسِیٌّ فَجَعَلْتُ أَتَأَمَّلُهُ

۱- فی المصدر: بضع و تسعون سنه.

۲- فی المصدر: ای أنشأتک و أجدتک و لم تک شیئا موجودا.

۳- فی المصدر: الحکم بن عیینه و هو وهم.

۴- فی المصدر: ای دلاله و علامه.

۵- فی المصدر: فیأذن لهم.

۶- فی المصدر: العمل به.

لِأَصِفَهُ لِأَصْحَابِنَا بِمِصْرَ فَنَظَرَ إِلَيَّ فَقَالَ يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ فِي الْإِمَامَهِ كَمَا أَخَذَ فِي النُّبُوَّهِ قَالَ وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوى آتَيْناهُ حُكْماً وَ عِلْماً وَ قَالَ وَ آتَيْناهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا فَقَدْ يَجُوزُ أَنْ يُعْطَى الْحُكْمَ ابْنُ أَرْبَعِينَ سَنَهً وَ يَجُوزُ أَنْ يُعْطَاهُ الصَّبِيُّ.

و قيل إن الحكم الفهم

و عن معمر قال إن الصبيان قالوا ليحيى اذهب بنا نلعب فقال ما للعب خلقت فأنزل الله تعالى فيه وَ آتَيْناهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا و روى ذلك عن أبى الحسن الرضا عليه السلام.

وَ حَناناً مِنْ لَدُنَّا و الحنان العطف و الرحمه أى و آتيناه رحمه من عندنا و قيل تحننا على العباد و رقه قلب عليهم ليدعوهم إلى طاعه الله و قيل محبه منا

و قيل تحنن الله عليه كان إذا قال يا رب قال له لبيك يا يحيى و هو المروى عن الباقر عليه السلام.

و قيل تعطفا منا وَ زَكاهً أى و عملا صالحا زاكيا أو زكاه لمن قبل دينه حتى يكونوا أزكياء و قيل يعنى بالزكاه طاعه الله و الإخلاص و قيل و صدقه تصدق الله بها على أبويه و قيل و زكيناه بحسن الثناء عليه وَ كانَ تَقِيًّا أى مخلصا مطيعا متقيا لما نهى الله عنه قالوا و كان من تقواه أنه لم يعمل خطيئه و لم يهم بها وَ بَرًّا بِوالِدَيْهِ أى بارا بهما وَ لَمْ يَكُنْ جَبَّاراً أى متكبرا متطاولا على الخلق عَصِيًّا أى عاصيا لربه وَ سَلامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا أى سلام عليه منا فى هذه الأحوال (۱)و قيل سلامه و أمان له منا انتهى ملخص تفسيره رحمه الله. (۲)

أقول: قول على بن إبراهيم و يعقوب بن ماثان إما عطف على زكريا أى كانت الرئاسه فى ذلك الزمان لزكريا و يعقوب عم زوجته أو يعقوب مبتدأ و ابن ماثان خبره أى يعقوب الذى ذكره الله هو ابن ماثان لا ابن إسحاق أو هو مبتدأ و بنو ماثان معطوف

۱- فى المصدر: فى هذه الايام. و فيه: و معناه سلامه و امن له يوم ولد من عبث الشيطان به و اغوائه اياه، و يوم يموت من بلاء الدنيا و من عذاب القبر، و يوم يبعث حيا من هول المطلع و عذاب النار، و انما قال: حيا تأكيدا لقوله: يبعث. و قيل: يبعث مع الشهداء لانهم وصفوا بانهم احياء. و قيل: ان السلام الأول يوم الولاده تفضل، و الثانى و الثالث على وجه الثواب و الجزاء.
۲- مجمع البيان ۶: ۵۰۲- ۵۰۳ و ۵۰۴- ۵۰۵ و ۵۰۶.

علیه و قوله رؤساء خبرهما فیکون من قبیل عطف العام علی الخاص. (۱)و قال البیضاوی قیل یعقوب کان أخا زکریا أو عمران بن ماثان (۲)من نسل سلیمان انتهی. (۳)و أما تفسیره العتی بالبؤس أو الیأس (۴)فلعله بیان لحاصل المعنی و لازمه قال الجوهری عتی (عتا) الشیخ کبر و ولّی (۵).

**[ترجمه]طبرسی رحمه الله گفته است: «ذِکر رحمه ربّک عبده زکریّا»یعنی این، خبر رحمت و شفقت پروردگارت نسبت به بنده‌اش زکریا است و منظور از رحمت و شفقت، اجابت دعای او نسبت به بچّه دار شدن است، و زکریا اسم پیامبری از پیامبران بنی اسرائیل و فرزندان هارون بن عمران بوده است؛ گفته شده معنی آیه این‌گونه است: پروردگارت بنده‌اش زکریا را به رحمت و شققت یاد کرد، «إذ نادیه ربه نداء خفیّاً » یعنی: هنگامی که پروردگارش را به صورتی سرّی و مخفیانه سر داد و قصد او ریا و دوروئی نبود. و گفته شده صدایش راپنهان کرد تا مورد تمسخر مردم قرار نگیرد، «قال ربّ إنّی وَهَنَ العظم مِنّی» یعنی: استخوان من سست و ضعیف شده است، و نسبت دادن ضعف به استخوان به خاطر بیان این طلب است که هنگامی که استخوان با آن شدت (سختی) و صلابتش سست می گردد تکلیف گوشت وعصب روشن است ، «و اشتَعل الرأس شیباً» یعنی: پیری و سفیدی مو تمام سرم را در بر گرفته است، «وَلَم أکن بدعائک ربّ شَقیّاً» یعنی: قبلاً از دعاهایی که به درگاهت آورده... ام ناامید و محروم نبوده‌ام، و این سخن به این معنا است: پروردگارا، مرا به حسن اجابت‌های خویش عادت داده‌ای پس این بار نیز مرا در اجابت خواسته‌ام نا امید مگردان، «و إنّی خفت الموالی من ورائی» ابن عباس می گوید: منظور از (الموالی) بستگان و اقوم و خویشان است؛

ص: ۱۷۴

و مجاهد گوید: منظور خویشان و آشنایان است؛ و از امام باقر علیه السلام روایت شده که منظور از (الموالی) عموها و عموزادگان است؛ و گفته شده: منظور عمو زادگان است که از اشرار بنی‌اسرائیل بوده‌اند، «و کانَت إمرأتی عاقراً» یعنی همسرم عقیم و نازاست و بچّه دار نمی شود، «فَهَب لی من لَدُنکَ ولیّاً» یعنی: فرزندی که پس از من آید و نسبت به ارثم اولاتر باشد، «یرثنی و یرث مِن آل یعقوب» از الکلبّی و قاتل نقل شده است که منظور از یعقوب، یعقوب بن ماثان و برادرش عمران بن ماثان پدر مریم علیها السلام است؛ و گفته شده که منظور یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم علیهم السلام است، «و جعَلَهُ رَبّ رضیّا» یعنی از او راضی و خوشنود باشی و او نیز فرمانبردار اوامر تو باشد، پس خداوند دعای زکریا را اجابت فرمود و به او وحی نمود: {ای زکریا، ما تو را به پسری که نامش یحیی است مژده می‌دهیم که قبلاً هم نامی برای او قرار نداده‌ایم.} منظور این است که قبل از او کسی به اسم یحیی نام ننهاده‌ایم.

امام صادق علیه السلام فرموده است: امام حسین علیه السلام نیز چنین بوده و قبلاً هم‌نامی نداشته است، و آسمان چهل روز بر کسی جز یحیی و حسین علیهما السلام اشک نریخته است، از امام علیه السلام پرسیدند: گریستن آسمان چگونه بود؟ امام فرمود: به هنگام طلوع و غروب سرخ رنگ می‌شد و قاتل یحیی و حسین علیهما السلام هر دو زنا زاده بوده‌اند. علی بن زید از امام زین العابدین علیه السلام روایت می کند که فرمود: با حسین علیه السلام به سوی مکانی خارج شدیم، پس در هیچ منزل... گاهی فرود نمی‌آمد و خارج نمی‌شد مگر آنکه از یحیی بن زکریا علیه السلام یاد می کرد، روزی فرمود خواری و بی ارزش بودن دنیا نزد خداوند متعال از آنجا آشکار می‌شود که سرِ جداشده‌ی یحیی بن زکریا به یکی از طاغیان و سرکشان بنی...

اسرائیل هدیه داده شد.

و گفته شـده: معنی آیه «لَم نجعَل له من قبل سـميّا» این است: زنان نازا فرزنـدی چون او به دنیا نیاورده‌اند- که مانند این فرموده است : «هَل تعلم له سـميّا»{آیا مثل وماننـدی برای او سـراغ داری؟}، و از ابن‌عباس و مجاهـد نقل شـده که آیه «قال ربِّ أنّی یکون لی غلام و کـانت إمرأتی عـاقراً و قَد بلغتُ من الکبر عتیّاً» بـدین معناست که به انـدازه‌ای پیر و سالخورده شـده‌ام که به حالت خشکی و

ص: ۱۷۵

عـدم طراوت و سـستی اسـتخوان رسـیده‌ام، قتـاده گفته: زکریا در آن زمان هفتاد و چنـد سال سن داشت، «قال کـذلک» یعنی: خداوند سبحان فرمود: آن‌گونه که تو را آگاه ساختم بخشیدن فرزند در کهن سالی صورت خواهد گرفت «قال ربّک هو علیّ هیّن و قـد خلقتک من قبل» یعنی: قبل از آفریدن یحیی تو را آفریده‌ام «و لَم تَک شیئاً» در حالی که چیز با وجودی نبودی امام باقر علیه السـلام فرمود: یحیی پنج سال بعد از بشارت خداوند متعال متولّد شد، «قال ربِّ اجعل لی آیه» یعنی: نشانه‌ای برای من قرار ده که به وسـیله‌ی آن از زمان متولـد شـدنش آگاه شوم، پس خدا سـبحان فرمود: «آیتک ألاّ تکلّم الناس ثلاث لیالٍ سویّا» (سویّاً) یعنی در حالی که سـلامت و صحیح و سالم هستی، «فخرج علی قومه من المحراب» یعنی: از نمازخانه‌اش به سوی مردم خارج شد، «فأوحی الیهم» یعنی: به آنان اشاره کرد و با دستش به ایماء و اشاره پرداخت؛ و گفته شده: یعنی بر روی زمین برای آنان نوشت: «أن سبّحوا بکره و عشیّا» که صبح و شب به نماز بایستند؛ و گفته شـده: منظور همان تسبیح گفتن است نه نماز گزاردن؛ ابن‌جریـج گفته است: زکریـا علیه السـلام از بالای اتاقی که در آن نماز می‌گزارد و فقط با نردبان امکان بالا رفتن از آن وجود داشت، بر بنی‌اسـرائیل مسلّط و مشرف شد و نماز صبح و عشاء را با او اقامه می‌کردند، پس زکریا خارج می‌شد و با زبان خود برای آنان اذان می‌گفت، وآن‌گاه که زبانش از سـخن گفتن باز داشـته شد طبق معمول از اتاقش خارج شد ولی این بـار با إیماء و اشاره برای آنان اذان گفت: بنابراین فهمیدنـد که زمان بارداری همسـر او فرا رسـیده است، زکریا سه روز بر این حال باقی ماند و نمی‌توانست با آنان سـخن بگوید و فقط اجازه‌ی تسبیح و دعا خواندن داشت، سپس خداوند فرمود: « یا یحیی خـذا الکتاب بقوّه» در اصل کلام این‌گونه است: پس یحیی را زکریا بخشـیدیم و عقل و قدرت فهمیدن به او عطا فرمودیم و به او گفـتیم: ای یحیی، کتـاب (یعنی تورات) را برگیر که خداونـد تو را بر انجـام این کـار نیرومنـد می‌گردانـد و به وسـیله‌ی این کتاب تو را تأییـد و کمک می رسانـد، به این معنا که: ای یحیی تو توانایی بر گرفتن این کتاب را داری و در عمل به احکام و فرامین آن قوی و محکم هستی؛ و گفته شـده منظور از (بقوّه) این است که با جدّیت و عظم راسخ به انجام احکام و دستورات موجود در این کتـاب بپرداز، «و آتینـاه الحکم صبیّـا» ابن‌عبـاس گفته است: یعنی او را در کودکی و هنگـامی که سه سال سـنّ داشت به پیامبری بر گزیدیم.

العیاشـی از علی ابن أسـباط روایت کرده گفت: درحالی که قصـد سـفر به سوی مصـر داشـتم وارد مدینه شدم و نزد امام جواد علیه السلام که در آن زمان پنج ساله بودند رفتم، پس با دقت شروع به نگریستن در ایشان کردم

ص: ۱۷۶

تا برای اصحابمان در مصر توصیف کنم، آن‌گاه امام به من نگاه کرد و فرمود: ای علی، خداوند نقطه‌ی آغاز امامت را مانند نقطه‌ی آغاز نبوّت قرار داده است، آن‌گونه که فرموده است: «فلمّا بلغ أشدّه و استوى آتيناه حكما و علما» {هنگامی که بالغ شد و جوانی‌اش به کمال و نهایت خود رسید به او حق قضاوت و دانش بخشیدیم} همچنین فرموده: {و آتيناه الحكم صبيّا} «و از کودکی به او حق قضاوت (نبوّت) دادیم»، بنابراین همان‌گونه که جایز است حق قضاوت (و نبوّت) به مردی چهل ساله و عاقل و بالغ بخشیده شود جایز است به پسر بچّه‌ای چند ساله نیز بخشیده شود، و گفته شده که منظور از (الحكم) فهم و قدرت درک مسائل است؛ و از معمر روایت شده که کودکان به یحیی گفتند: بیا با هم بازی کنیم یحیی گفت: من برای بازی وسرگرمی خلق نشده ام، پس خداوند متعال این آیه را در مورد او نازل فرمود: «و آتيناه والحكم صبياً»، این روایت از امام رضا علیه السلام نیز نقل شده است، «و حناناً من لدنّا» (الحنان): عطوفت و مهربانی، یعنی: و از جانب خویش او را مورد رحمت و مهربانی قرار دادیم؛ و گفته شده: از جانب خود به او عطوفت و مهربانی بخشیدیم، و از امام باقر علیه السلام روایت شده که رحمت و مهربانی خداوند نسبت به یحیی در حدّی بود که هرگاه می‌گفت: پروردگارا، خداوند می‌فرمود: لبیك ای یحیی؛ و گفته شده «وحناناًمن لدنّا» یعنی(تعطّفا منّا: از جانب خود به او مهربانی و محبّت بخشیدیم)، «و زكوه» یعنی: عملی صالح و پاك و مطهّر و یا زکات برای کسی که دینش را پذیرفته تا بدین وسیله پاك و مطهّر گردند؛ و گفته شده منظور از (زکات) اطاعت خداوند و اخلاص است، همچنین گفته شده منظور صدقه و احسانی است که خداوند بر والدین یحیی روا داشته است و گفته شده: او را با حسن مدح و ستایش پاك و شایسته و مطهّر گردانیدیم، «و كان تقيّاً» یعنی: مخلص و فر مانبردار بود و از آنچه خداوند او را از آن منع کرده بود پرهیز می‌کرد، گفته‌اند: نشانه تقوای یحیی این بود که هرگز مرتکب گناه نشد و قصد انجام گناه نیز نکرد، «و برّا بوالديه» یعنی: نسبت به والدینش نیکو کار بود، «و لم يكن جبّارا» یعنی: متکبر نبود و بر مردم تعدّی و تجاوز روا نمی‌داشت، «عصيّاً» یعنی: نافرمان امر پروردگارش نبود، «و سلام عليه يوم ولد و يوم يموت و يوم يبعث حيّاً» یعنی: سلام و درود ما بر او در تمامی این حالات و اوضاع (هنگام تولد و مرگ و برانگیخته شدن در قیامت) و گفته شده: یعنی آرامش و امنیّت ما او را فرا گیرد. پایان خلاصه تفسیر طبرسی رحمه الله. - . مجمع البيان ۶ : ۵۰۲- ۵۰۶ -

می‌گویم: این سخن علی بن ابراهیم (و يقوب ابن ماثان) یا معطوف بر (زکریا) است یعنی: ریاست بنی‌اسرائیل در آن زمان برعهده زکریا و شوهر عمّه‌اش یعقوب بود؛ یا (یعقوب) مبتدا و (ماثان) خبر آن است یعنی: یعقوبی که خداوند ذکر کرده پسر (ماثان) است نه اسحاق پیامبر، و یا یعقوب مبتدا و (بنی‌ماثان) معطوف بر آن است

ص: ۱۷۷

و (رؤساء) خبرِ هر دو می‌باشد که در این صورت عام بر خاص عطف داده شده است. و بیضاوی گفته است: گویند که یعقوب برادر زکریا و یا عمران بن ماثان از سلاله‌ی سلیمان بوده است. پایان. - . أنوار التنزيل ۲ : ۳۱ -

امّا شاید تفسیر (العتیّ) به (بؤس) و (یأس) به خاطر این است که سختی و گرفتاری و نا امیدی از بچّه‌دار شدن از تبعات و لوازم پیری و سالخوردگی است. جوهری گفته است: (عتى الشيخ): یعنی پیر مرد بسیار سالخورده و خشکیده شد.

**[ترجمه]

ج، الإحتجاج سَأَلَ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْقَائِمَ علیه السلام عَنْ تَأْوِیلِ کهیعص قَالَ علیه السلام هَذِهِ الْحُرُوفُ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَیْبِ أَطْلَعَ اللَّهُ عَلَیْهَا عَبْدَهُ زَکَرِیَّا ثُمَّ قَصَّهَا عَلَی مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ ذَلِکَ أَنَّ زَکَرِیَّا سَأَلَ رَبَّهُ أَنْ یُعَلِّمَهُ أَسْمَاءَ الْخَمْسَهِ فَأَهْبَطَ عَلَیْهِ جَبْرَئِیلَ علیه السلام فَعَلَّمَهُ إِیَّاهَا فَکَانَ زَکَرِیَّا علیه السلام إِذَا ذَکَرَ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله وَ عَلِیّاً وَ فَاطِمَهَ وَ الْحَسَنَ علیهم السلام سُرِّیَ عَنْهُ هَمُّهُ وَ انْجَلَی کَرْبُهُ وَ إِذَا ذَکَرَ اسْمَ الْحُسَیْنِ علیه السلام خَنَقَتْهُ الْعَبْرَهُ وَ وَقَعَتْ عَلَیْهِ الْبُهْرَهُ فَقَالَ علیه السلام ذَاتَ یَوْمٍ إِلَهِی مَا بَالِی إِذْ ذَکَرْتُ أَرْبَعَهً مِنْهُمْ تَسَلَّیْتُ بِأَسْمَائِهِمْ مِنْ هُمُومِی وَ إِذَا ذَکَرْتُ الْحُسَیْنَ تَدْمَعُ عَیْنِی وَ تَثُورُ زَفْرَتِی فَأَنْبَأَهُ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی عَنْ قِصَّتِهِ فَقَالَ کهیعص فَالْکَافُ اسْمُ کَرْبَلَاءَ وَ الْهَاءُ هَلَاکُ الْعِتْرَهِ وَ الْیَاءُ یَزِیدُ وَ هُوَ ظَالِمُ الْحُسَیْنِ علیه السلام وَ الْعَیْنُ عَطَشُهُ وَ الصَّادُ صَبْرُهُ فَلَمَّا سَمِعَ ذَلِکَ زَکَرِیَّا علیه السلام لَمْ یُفَارِقْ مَسْجِدَهُ ثَلَاثَهَ أَیَّامٍ وَ مَنَعَ فِیهِنَّ النَّاسَ مِنَ الدُّخُولِ عَلَیْهِ وَ أَقْبَلَ عَلَی الْبُکَاءِ وَ النَّحِیبِ وَ کَانَ یُرْثِیهِ إِلَهِی أَ تُفْجِعُ (۶)خَیْرَ جَمِیعِ خَلْقِکَ بِوَلَدِهِ إِلَهِی أَ تُنْزِلُ بَلْوَی هَذِهِ الرَّزِیَّهِ بِفِنَائِهِ إِلَهِی أَ تُلْبِسُ عَلِیّاً وَ فَاطِمَهَ ثِیَابَ هَذِهِ الْمُصِیبَهِ إِلَهِی أَ تُحِلُّ کُرْبَهَ هَذِهِ الْمُصِیبَهِ بِسَاحَتِهَا ثُمَّ کَانَ یَقُولُ إِلَهِی ارْزُقْنِی وَلَداً تَقَرُّ بِهِ عَیْنِی عَلَی الْکِبَرِ فَإِذَا رَزَقْتَنِیهِ فَافْتِنِّی

ص: ۱۷۸

۱- و لعله أظهر: فیکون المعنی أن رئاسه الدین و الاحبار کانت لزکریا علیه السلام، و رئاسه الدنیا و الملک لیعقوب بن ماثان و بنی ماثان.

۲- فی المصدر: أو کان أخا عمران بن ماثان.

۳- أنوار التنزیل ۲: ۳۱.

۴- فی نسخه: الیؤس.

۵- من ولی الرطب: أخذ فی الهیج ای الیبس.

۶- فجعه: أوجعه باعدامه ما یتعلق به من أهل أو مال.

بِحُبِّهِ ثُمَّ افْجَعْنِی بِهِ کَمَا تَفْجَعُ مُحَمَّداً حَبِیبَکَ بِوَلَدِهِ فَرَزَقَهُ اللَّهُ یَحْیَی وَ فَجَعَهُ بِهِ وَ کَانَ حَمْلُ یَحْیَی علیه السلام سِتَّهَ أَشْهُرٍ وَ حَمْلُ الْحُسَیْنِ علیه السلام کَذَلِکَ الْخَبَرَ (۱) .

**[ترجمه]الاحتجاج: سعد بن عبدالله تفسیر« کهیعص» را از امام زمان علیه السلام پرسید و ایشان فرمود : این حروف از خبر... های غیبی هستند که خداوند متعال بنده خود زکریا را از آن آگاه گردانده سپس داستانش را برای محمد صلی الله علیه وآله نقل کرده است، به این ترتیب که زکریا از خداوند خواست که او را از نام‌های پنج گانه آگاه گرداند، پس جبرئیل علیه السلام بر او نازل شد و آن اسمها را به او آموخت، و زکریا علیه السلام هنگامی که اسم محمد صلّی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن علیهم السلام را ذکر می کرد غم و اندوهش بر طرف می‌شد، و هنگامی که اسم حسین علیه السلام را ذکر می... کرد اشک راه گلویش را می‌بست و به نفس نفس می‌افتاد، بنابراین روزی گفت: خدایا مرا چه شده آن‌گاه که نام چهار تن از آنان را ذکر می کنم به وسیله‌ی اسم‌هایشان غم و غصّه‌ام بر طرف می‌شود ولی هنگامی که اسم حسین را ذکر می کنم اشک از چشمم جاری می‌شود نفسم به جوش و خروش می آید؟ بنابراین خداوند متعال او را از داستان حسین آگاه کرد و فرمود: «کهیعص» که (کاف) اسم کربلاست و (هاء) هلاکت عترت یامبر، (یاء) ابتدای اسم یزید که به امام حسین علیه السلام ظلم و ستم کرد، (عین) عطش و تشنگی و (صاد) صبر آن حضرت می‌باشد؛ و آن‌گاه که زکریا علیه السلام این سخن را شنید سه روز مسجدش را ترک نکرد و مردم را از آمدن نزد خود منع نمود، و شروع به گریه و زاری و مرثیه سرایی برای امام حسین علیه السلام کرد و می گفت: خداوندا، آیا بهترین آفریده خود را به واسطه کشته شدن فرزندش دچار فاجعه و درد می کنی؟ آیا غم و غصه این مصیبت بزرگ را بر درگاهش نازل می کنی؟ خداوندا، آیا لباس این مصیبت را بر علی و فاطمه می... پوشانی؟ آیا غم و اندوه این مصیبت را بر ساحت آن دو ماندگار می سازی؟ سپس می گفت: پروردگارا فرزندی به من عطا فرما که در کهن‌سالی نور دیده‌ام باشد، و آن‌گاه که او را به من عطا فرمودی مرا شیفته و شیدای حبّش بگردان،

سپس با از دست دادنش مصیبت‌زده‌ام بگردان آن‌گونه که محمد حبیب خود را با از دست دادن فرزندش مصیبت‌زده کردی، بنابراین خداوند یحیی را به او بخشید و به واسطه‌ی از دست دادنش مصیبت زده‌اش گرداند، و دوران حمل یحیی علیه السلام شش ماه طول کشید و حسین علیه السلام نیز چنین بود. حدیث. - . احتجاج الطبرسی : ۲۵۹ -

**[ترجمه]

بیان

سری عنه الهم علی بناء التفعیل مجهولا ـ انکشف و البهره بالضم تتابع النفس و انقطاعه من الإعیاء و زفر أخرج نفسه بعد مده إیاه.

**[ترجمه]سُرِی عنه الهمّ (بر وزن تفعیل و به صورت مجهول) : غم و اندوهش بر طرف شد، (البُهره): نفس نفس زدن یا قطع شدن نفس در اثر خستگی، (زَفَر): نفس را بعد از کشیدن بیرون داد.

**[ترجمه]

«۱۵»

ع، علل الشرائع بِالْإِسْنَادِ إِلَى وَهْبٍ قَالَ: انْطَلَقَ إِبْلِيسُ يَسْتَقْرِی (۲)مَجَالِسَ بَنِی إِسْرَائِیلَ أَجْمَعَ مَا یَکُونُونَ وَ یَقُولُ فِی مَرْیَمَ وَ یَقْذِفُهَا بِزَکَرِیَّا علیه السلام حَتَّی الْتَحَمَ الشَّرُّ (۳)وَ شَاعَتِ الْفَاحِشَهُ عَلَی زَکَرِیَّا علیه السلام فَلَمَّا رَأَی زَکَرِیَّا علیه السلام ذَلِکَ هَرَبَ وَ أَتْبَعَهُ سُفَهَاؤُهُمْ وَ شِرَارُهُمْ وَ سَلَکَ فِی وَادٍ کَثِیرِ النَّبْتِ حَتَّی إِذَا تَوَسَّطَهُ انْفَرَجَ لَهُ جِذْعُ شَجَرَهٍ فَدَخَلَ علیه السلام فِیهِ وَ انْطَبَقَتْ عَلَیْهِ الشَّجَرَهُ وَ أَقْبَلَ إِبْلِیسُ یَطْلُبُهُ مَعَهُمْ حَتَّی انْتَهَی إِلَی الشَّجَرَهِ الَّتِی دَخَلَ فِیهَا زَکَرِیَّا علیه السلام فَقَاسَ لَهُمْ إِبْلِیسُ الشَّجَرَهَ مِنْ أَسْفَلِهَا إِلَی أَعْلَاهَا حَتَّی إِذَا وَضَعَ یَدَهُ عَلَی مَوْضِعِ الْقَلْبِ مِنْ زَکَرِیَّا علیه السلام أَمَرَهُمْ فَنَشَرُوا بِمِنْشَارِهِمْ وَ قَطَعُوا الشَّجَرَهَ وَ قَطَعُوهُ فِی وَسَطِهَا ثُمَّ تَفَرَّقُوا عَنْهُ وَ تَرَکُوهُ وَ غَابَ عَنْهُمْ إِبْلِیسُ حِینَ فَرَغَ مِمَّا أَرَادَ فَکَانَ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْهُمْ بِهِ وَ لَمْ یُصِبْ زَکَرِیَّا علیه السلام مِنْ أَلَمِ الْمِنْشَارِ شَیْ ءٌ ثُمَّ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْمَلَائِکَهَ فَغَسَّلُوا زَکَرِیَّا وَ صَلَّوْا عَلَیْهِ ثَلَاثَهَ أَیَّامٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ یُدْفَنَ وَ کَذَلِکَ الْأَنْبِیَاءُ علیهم السلام لَا یَتَغَیَّرُونَ وَ لَا یَأْکُلُهُمُ التُّرَابُ وَ یُصَلَّی عَلَیْهِمْ ثَلَاثَهَ أَیَّامٍ ثُمَّ یُدْفَنُونَ(۴).

**[ترجمه]علل الشرائع: با استناد به وهب گفته است: هنگامی که بنی اسرائیل گرد هم می‌آمدند ابلیس راه می‌افتاد و مهمان مجالس آنان می‌شد، و به سخن گفتن در باره مریم می‌پرداخت و به او تهمت انجام فاحشه با زکریا علیه السلام می‌زد، تا اینکه سر انجام شرّ در گرفت و شایعه انجام کار زشت درمورد زکریا دهان به دهان چرخید، هنگامی که زکریا علیه السلام اوضاع را مشاهده کرد، آن سرزمین را ترک کرد و سفیهان و اشرار بنی‌اسرائیل دنبال او به راه افتادند، و به درّه‌ای که درختان و گیاهان بسیاری در آن روییده بودند وارد شد و هنگامی که به وسط درّه رسید، تنه‌ی درختی برای او باز شد پس واردش گردید و درخت او را پوشانید، و ابلیس که با آنان به دنبال زکریا می‌گشت و او را طلب می‌کرد آمد تا به درختی که زکریا به آن وارد شده بود رسید، پس زیر و روی درخت را برای آنان جستجو کرد تا اینکه دستش را روی قلب زکریا علیه السلام گذاشت و به آنان دستور داد که با ارّه درخت را قطع کنند، پس چنین کردند و زکریا را نیز در وسط درخت قطع کردند، سپس متفرّق شده و او را ترک نمودند، و هنگامی که ابلیس از انجام کاری که می‌خواست فارغ گشت از دیدگان پنهان شد و این آخرین باری بود که او را مشاهده کردند، امّا زکریا علیه السلام هیچ گونه دردی در اثر ارّه شدن احساس نکرد، آن‌گاه خداوند متعال ملائکه را فرستاد و او را غسل دادند و قبل از آنکه دفن شود سه روز بر جنازه اش نماز گزاردند، و همه پیامبران علیهم السلام این‌گونه‌اند یعنی جسد آنان بعد از مرگ تغییر نمی کند و خاک باعث فرسودگی و خورده شدن جسم‌شان نمی‌شود و سه روز بر آنان نماز گزاده می‌شود و سپس دفن می‌شوند. - . علل الشرائع : ۳۸ -

**[ترجمه]

«۱۶»

ک، إکمال الدین الْقَطَّانُ عَنِ السُّکَّرِیِّ عَنِ الْجَوْهَرِیِّ عَنِ ابْنِ عُمَارَهَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام قَالَ: أَفْضَی الْأَمْرُ بَعْدَ دَانِیَالَ علیه السلام إِلَی عُزَیْرٍ علیه السلام وَ کَانُوا یَجْتَمِعُونَ إِلَیْهِ وَ یَأْنَسُونَ بِهِ وَ یَأْخُذُونَ عَنْهُ مَعَالِمَ دِینِهِمْ فَغَیَّبَ اللَّهُ عَنْهُمْ شَخْصَهُ مِائَهَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ وَ غَابَتِ الْحُجَجُ بَعْدَهُ وَ اشْتَدَّتِ الْبَلْوَی عَلَی بَنِی إِسْرَائِیلَ حَتَّی وُلِدَ یَحْیَی بْنُ زَکَرِیَّا علیه السلام وَ تَرَعْرَعَ فَظَهَرَ وَ لَهُ سَبْعُ

سِنِينَ فَقَامَ فِی النَّاسِ خَطِیباً فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَی عَلَیْهِ وَ ذَكَّرَهُمْ بِأَیَّامِ

ص: ۱۷۹

۱- احتجاج الطبرسیّ: ۲۵۹.

۲- أی یتبعها و یطوف فیها.

۳- التحم الشی ء: التصق و تلاءم. التحمت الحرب بینهم: اشتبكت.

۴- علل الشرائع: ۳۸.

اللَّهِ وَ أَخْبَرَهُمْ أَنَّ مِحَنَ الصَّالِحِينَ إِنَّمَا كَانَتْ لِذُنُوبِ بَنِی إِسْرَائِيلَ وَ أَنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ وَ وَعَدَهُمُ الْفَرَجَ بِقِيَامِ الْمَسِيحِ علیه السلام بَعْدَ نَيِّفٍ وَ عِشْرِينَ سَنَةً مِنْ هَذَا الْقَوْلِ (۱).

أقول: تمامه فی باب قصه طالوت.

**[ترجمه]إكمال الدين: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: بعد از دانیال علیه‌السلام امور (نبوت) به عزیر علیه‌السلام تفویض شد، بنابر این مردم در اطرافش جمع می‌شدند و به او انس می گرفتند و امور دینی خود را از او می‌آموختند، آن گاه خداوند متعال عزیر را به مدّت صد سال از چشم آنان غایب گرداند سپس او را دوباره بر انگیخت، بعد از عزیر حجّت‌ها پنهان شد و فتنه‌ها و مصیبت‌ها بر بنی‌اسرائیل شدّت گرفت تا اینکه یحیی بن زکریا علیهما السلام متولّد شد و رشد و پرورش یافت، پس درحالی که هفت سال داشت در میان مردم ظاهر شد، و شروع به خطبه خواندن کرد، نخست خدا را سپاس گفت و او را ستود و سپس آنان را به ایّام الله متذکّر شد

ص: ۱۷۹

و باخبرشان ساخت که محنت‌ها و درد رنج صالحان به خاطر گناهان بنی اسرائیل است، همچنین گفت عاقبت از آن متّقین است، و آنان را به گشایش و زندگی فراخ که با ظهور مسیح علیه السلام در بیست و چند سال از سخن او حادث می‌شود وعده داد. - . إكمال الدين : ۹۱ و۹۵ -

می گویم: روایت به صورت کامل در داستان طالوت مذکور است.

**[ترجمه]

«۱۷»

ص، قصص الأنبياء علیهم السلام الصَّدُوقُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ أَبَانٍ عَنْ أَبِی حَمْزَةَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: لَمَّا وُلِدَ يَحْيَى علیه السلام رُفِعَ إِلَى السَّمَاءِ فَغُذِّيَ بِأَنْهَارِ الْجَنَّةِ حَتَّى فُطِمَ ثُمَّ نَزَلَ إِلَى أَبِيهِ وَ كَانَ الْبَيْتُ يُضِی ءُ بِنُورِهِ (۲).

**[ترجمه]قصص الأنبياء: شیخ صدوق از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: آن گاه که یحیی علیه السلام متولّد شد به سوی آسمان بالا برده شد و با رود خانه‌های بهشت تغذیه گردید تا اینکه از شیر گرفته شد، سپس به سوی پدرش فرود آمد و خانه با نور او روشن می گشت. - . نسخه خطی قصص الأنبياء -

**[ترجمه]

«۱۸»

ص، قصص الأنبياء عليهم السلام بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ دَعَا زَكَرِيَّا عليه السلام رَبَّهُ فَقَالَ فَهَبْ لِی مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِی وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ فَبَشَّرَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِيَحْيَى فَلَمْ يَعْلَمْ أَنَّ ذَلِكَ الْكَلَامَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ تَعَالَى جَلَّ ذِكْرُهُ وَ خَافَ أَنْ يَكُونَ مِنَ الشَّيْطَانِ فَقَالَ أَنَّى يَكُونُ لِی وَلَدٌ وَ قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِی آيَةً فَأُسْكِتَ فَعَلِمَ أَنَّهُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى (۳).

**[ترجمه]قصص الانبياء: به إسناد صدوق از امام باقر عليه السلام روايت كرده كه فرمود: زكريا عليه السلام پروردگارش را فرا خواند و گفت: {از جانب خود ولیّ و جانشينی به من ببخش كه از من و خاندان يعقوب ارث برد}، پس خداوند متعال او را به تولد يحيی بشارت داد، ولی زكريا مطمئن نبود كه آن كلام و بشارت از جانب خداوند بوده و بيم آن داشت كه از جانب شيطان باشد، بنابراين گفت: {چگونه مرا پسری خواهد بود؟} و {نشانه‌ای برای من قرار ده} و زبانش بند آمد پس فهميد كه آن بشارت از جانب خداوند متعال بوده است. - . نسخه خطی قصص الأنبياء -

**[ترجمه]

«۱۹»

تَفْسِيرُ النُّعْمَانِيِّ، بِإِسْنَادِهِ عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام حِينَ سَأَلُوهُ عَنْ مَعْنَى الْوَحْيِ فَقَالَ مِنْهُ وَحْيُ النُّبُوَّهِ وَ مِنْهُ وَحْيُ الْإِلْهَامِ وَ مِنْهُ وَحْيُ الْإِشَارَهِ وَ سَاقَهُ إِلَى أَنْ قَالَ وَ أَمَّا وَحْيُ الْإِشَارَهِ فَقَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَخَرَجَ عَلى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرابِ فَأَوْحى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَهً وَ عَشِيًّا أَیْ أَشَارَ إِلَيْهِمْ لِقَوْلِهِ (۴)تَعَالَى أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلاثَهَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزاً (۵).

**[ترجمه]به إسناد تفسير النعمانّی از امام صادق عليه‌السلام روايت شده كه فرمود: هنگامی كه از امير مؤمنان عليه‌السلام درباره معانی وحی پرسيدند فرمود: وحی سه دسته است: وحی نبوّت، وحی الهام، وحی اشاره، و كلام را پی گرفت تا جايی كه فرمود: امّا اين فرموده خداوند عزّ و جلّ: «فخرج على قومه من المحراب فأوحى إليهم أن سبحوا بكره و عشيّا» مصداق (وحی اشاره) است كه منظور از (أوحى إليهم)، (أشار إليهم: به آنان اشاره كرد) می‌باشد با استناد به اين فرموده‌ی خداوند متعال: «ألّا تكلّم الناس ثلاثه أيّام إلّا رمزاً» {كه سه روز با مردم جز به اشاره سخن نگويی.} - . المحكم و المتشابه : ۲۱ -

**[ترجمه]

«۲۰»

ص، قصص الأنبياء عليهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَى الصَّدُوقِ عَنْ مَاجِيلَوَيْهِ عَنْ عَمِّهِ عَنِ الْكُوفِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَجَّالِ عَنْ أَبِی إِسْحَاقَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ هِلَالٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ مَلِكاً كَانَ عَلَى عَهْدِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا عليه السلام لَمْ يَكْفِهِ مَا كَانَ عَلَيْهِ مِنَ الطَّرُوقَهِ حَتَّى تَنَاوَلَ امْرَأَهً بَغِيّاً فَكَانَتْ تَأْتِيهِ حَتَّى أَسَنَّتْ فَلَمَّا أَسَنَّتْ هَيَّأَتْ ابْنَتَهَا ثُمَّ قَالَتْ لَهَا إِنِّی أُرِيدُ أَنْ آتِيَ بِكِ الْمَلِكَ فَإِذَا وَاقَعَكِ فَيَسْأَلُكِ مَا حَاجَتُكِ (۶)فَقُولِی حَاجَتِی أَنْ تَقْتُلَ يَحْيَى بْنَ

۱- اكمال الدين: ۹۱ و ۹۵.

۲- قصص الأنبياء مخطوط. قوله: فاسكت أى اعتقل لسانه و حبس عن الكلام.

۳- قصص الأنبياء مخطوط. قوله: فاسكت أى اعتقل لسانه و حبس عن الكلام.

۴- كذا فى المصدر، و فى النسخ «كقوله» و هو سهو.

۵- المحكم و المتشابه: ۲۱.

۶- فيه اجمال أو سقط يأتى شرحه بعد ذلك.

زَكَرِيَّا علیه السلام فَلَمَّا وَاقَعَهَا سَأَلَهَا عَنْ حَاجَتِهَا فَقَالَتْ قَتْلُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا علیه السلام فَلَمَّا كَانَ فِي الثَّالِثَةِ بَعَثَ إِلَى يَحْيَى فَجَاءَ بِهِ فَدَعَا بِطَسْتٍ ذَهَبٍ فَذَبَحَهُ فِيهَا وَ صَبُّوهُ عَلَى الْأَرْضِ فَيَرْتَفِعُ الدَّمُ وَ يَعْلُو وَ أَقْبَلَ النَّاسُ يَطْرَحُونَ عَلَيْهِ التُّرَابَ فَيَعْلُو عَلَيْهِ الدَّمُ حَتَّى صَارَ تَلًّا عَظِيماً وَ مَضَى ذَلِكَ الْقَرْنُ فَلَمَّا كَانَ مِنْ أَمْرِ بُخْتَنَصَّرَ مَا كَانَ رَأَى ذَلِكَ الدَّمَ فَسَأَلَ عَنْهُ فَلَمْ يَجِدْ أَحَداً يَعْرِفُهُ حَتَّى دُلَّ عَلَى شَيْخٍ كَبِيرٍ فَسَأَلَهُ فَقَالَ أَخْبَرَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي أَنَّهُ كَانَ مِنْ قِصَّةِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا علیه السلام كَذَا وَ كَذَا وَ قَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَّةَ وَ الدَّمُ دَمُهُ فَقَالَ بُخْتَنَصَّرُ لَا جَرَمَ لَأَقْتُلَنَّ عَلَيْهِ حَتَّى يَسْكُنَ فَقَتَلَ عَلَيْهِ سَبْعِينَ أَلْفاً فَلَمَّا وَفَى عَلَيْهِ سَكَنَ الدَّمُ (۱).

**[ترجمه]قصص الأنبياء: به إسناد صدوق از امام صادق علیه‌السلام روایت شده که فرمود: در زمان یحیی بن زکریا علیهما السلام پادشاهی وجود داشت که شب خوابیدن با زنان او را کفایت نمی‌کرد تا اینکه زنی فاحشه را (به همسری) گرفت، آن زن تا زمانی که پیر و سالخورده شد نزد پادشاه می‌رفت، هنگامی که پیر شد دخترش را آماده کرد، سپس به او گفت: می‌خواهم تو را نزد پادشاه ببرم، آن‌گاه که با تو همبستر می‌شود می‌پرسد: چه نیاز و حاجتی داری؟ بگو: حاجت من این است که یحیی بن زکریا را به قتل برسانی،

ص: ۱۸۰

هنگامی که پادشاه با آن دختر همبستر شد از حاجت و نیاز او پرسید، دختر گفت: حاجتم کشته شدن یحیی بن زکریا است، و آن‌گاه که پادشاه روز سوم خود را نزد آن دختر سپری می‌کرد دنبال یحیی فرستاد و او را نزد خود آورد، تشتی طلایی را نیز فراهم کرد و یحیی را در آن ذبح کرد و او را بر زمین انداخت، پس خون مرتفع می‌گشت و بالا_ می‌آمد، و مردم جلو می‌آمدند و خاک بر سر جسد او می‌پاشیدند ولی خون از زیر خاک بیرون می‌پاشید و روی آن را می‌گرفت تا جائی که تبدیل به تلّی بزرگ شد؛ آن عصر و دوره گذشت و زمان (بخت نصر) فرا رسید، هنگامی که بخت‌نصر خون را مشاهده کرد درباره آن سؤال پرسید، ولی کسی را نیافت که پاسخ سؤالش را بداند تا اینکه او را به سوی شیخ بزرگی راهنمایی کردند، بنابراین از او درباره آن خون پرسید، شیخ گفت: پدرم از طریق جدش مرا آگاه گردانده که این خون متّعلق به یحیی بن زکریا است که داستانش چنین و چنان بوده است، و داستان را برایش نقل کرد و اینکه آن خون، خون یحیی بوده است، پس بخت نصر گفت: باید به حدّی آدم روی این خون ذبح کنم که آرام بگیرد، و هفتاد هزار نفر را بر روی آن خون به قتل رساند و هنگامی که بخت نصر این کار را عملی کرد خون آرام گرفت. - . نسخه خطی قصص الأنبياء -

**[ترجمه]

«۲۱»

وَ فِي خَبَرٍ آخَرَ إِنَّ هَذِهِ الْبَغِيَّ كَانَتْ زَوْجَةَ مَلِكٍ جَبَّارٍ قَبْلَ هَذَا الْمَلِكِ وَ تَزَوَّجَهَا هَذَا بَعْدَهُ فَلَمَّا أَسَنَّتْ وَ كَانَ لَهَا ابْنَةٌ مِنَ الْمَلِكِ الْأَوَّلِ قَالَتْ لِهَذَا الْمَلِكِ تَزَوَّجْ أَنْتَ بِهَا فَقَالَ لَأَسْأَلُ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا علیه السلام عَنْ ذَلِكَ فَإِنْ أَذِنَ فَعَلْتُ فَسَأَلَهُ عَنْهُ فَقَالَ لَا يَجُوزُ فَهَيَّأَتْ بِنْتَهَا وَ زَيَّنَتْهَا فِي حَالِ سُكْرِهِ وَ عَرَضَتْهَا عَلَيْهِ فَكَانَ مِنْ حَالِ قَتْلِ يَحْيَى علیه السلام مَا ذُكِرَ فَكَانَ مَا كَانَ (۲).

**[ترجمه]قصص الانبیاء: و در حدیثی دیگر نقل شده است: این زن فاحشه قبل از پادشاه همسر پادشاه زورگویی بود، و

پادشاه زمان یحیی بعد از آن پادشاه زورگو با او ازدواج کرد، این زن از پادشاه اول صاحب دختری بود و هنگامی که خود پیر شـد به پادشـاه دوم گفت: بـا این دختر ازدواج کن، پادشـاه گفت از یحیی بن زکریـا در این باره سؤال می‌پرسم اگر اجازه داد چنین کاری را انجام می‌دهم، پادشاه از یحیی سؤال پرسید، ولی یحیی گفت: جایز نیست، پس آن زن دخترش را آماده کرد و زینت بخشـید و او را بر پادشاه که مست بود عرضه کرد، و آنچه در مورد قتل یحیی علیه السـلام ذکر شـد روی داد. - . نسـخه خطی قصص الأنبیاء -

**[ترجمه]

«۲۲»

ص، قصـص الأنبیـاء علیهـم السـلام أَبِی عَنْ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ هِشَـام بْنِ سَـالِم عَنْ أَبِی عَبْـدِ اللَّهِ علیه السـلام قَـالَ: إِنَّ زَكَرِيَّا علیه السـلام كَانَ خَائِفاً فَهَرَبَ فَالْتَجَأَ إِلَى شَجَرَةٍ فَانْفَرَجَتْ لَهُ وَ قَالَتْ يَا زَكَرِيَّا ادْخُلْ فِيَّ فَجَاءَ حَتَّى دَخَلَ فِيهَا فَطَلَبُوهُ فَلَمْ يَجِدُوهُ فَأَتَاهُمْ إِبْلِيسُ وَ كَانَ رَآهُ فَدَلَّهُمْ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُمْ هُوَ فِي هَذِهِ الشَّجَرَةِ فَاقْطَعُوهَا وَ قَدْ كَانُوا يَعْبُدُونَ تِلْكَ الشَّجَرَةَ فَقَالُوا لَا نَقْطَعُهَا فَلَمْ يَزَلْ بِهِمْ حَتَّى شَقُّوهَا وَ شَقُّوا زَكَرِيَّا علیه السلام (۳).

**[ترجمه]قصـص الأنبیـاء: امام صادق علیه السـلام فرمود: ترس زکریا علیه‌السـلام را فرا گرفته بود، پس آن سـرزمین را ترک کرد و به درختی پناه برد، درخت برای او باز شـد و گفت: ای زکریا وارد من شو، پس نزدیک شد تا وارد درخت شد، و بنی… اسـرائیل که در طلبش بودنـد او را نیافتنـد، پس ابلیس سـراغ آنان آمد حال آنکه زکریا را به هنگام ورود به درخت دیده بود، بنـابراین جـای او را به آنـان نشـان داد و گفت : زکریا در این درخت پنهان شـده است پس آنرا قطع کنیـد، و بنی اسـرائیل آن درخت را عبادت می‌کردند بنابراین گفتند: آنرا قطع نمی‌کنیم، ولی ابلیس آنقدر نزد آنان

باقی ماند تا اینکه درخت را همراه زکریا علیه السلام قطع کردند. - . نسخه خطی قصص الأنبیاء -

**[ترجمه]

«۲۳»

ص، قصـص الأنبیاء علیهم السـلام بِالْإِسْنَادِ إِلَى الصَّدُوقِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنِ الْكُوفِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْخَيَّاطِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السـلام إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَنْتَصِرَ لِأَوْلِيَائِهِ انْتَصَرَ لَهُمْ بِشِرَارِ خَلْقِهِ وَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَنْتَصِرَ لِنَفْسِهِ انْتَصَرَ بِأَوْلِيَائِهِ وَ لَقَدِ انْتَصَرَ لِيَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا علیه السلام بِبُخْتَنَصَّرَ (۴).

۱- قصص الأنبیاء مخطوط. و الحدیث الآخر لا یخلو عن غرابه.

۲- قصص الأنبیاء مخطوط. و الحدیث الآخر لا یخلو عن غرابه.

٣- قصص الأنبياء مخطوط. و الحديث الآخر لا يخلو عن غرابه.
٤- قصص الأنبياء مخطوط. و الحديث الآخر لا يخلو عن غرابه.

**[ترجمه]قصص‌الأنبياء: به اسناد صدوق از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: خداوند عزّ و جلّ آن‌گاه که بخواهد انتقام اولیای خویش را بگیرد، از مخلوقات شرورش به این منظور استفاده می‌کند، و هنگامی‌که اراده کند انتقام خودش را بگیرد، از اولیای خود در جابه‌جایی این خواسته استفاده می‌کند، و انتقام یحیی بن زکریا علیهماالسلام را به وسیله بخت نصر گرفت. -. نسخه خطی قصص الأنبیاء -

ص: ۱۸۱

**[ترجمه]

«۲۴»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام فِی خَبَرٍ آخَرَ أَنَّ عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ علیه السلام بَعَثَ یَحْیَی بْنَ زَکَرِیَّا علیه السلام فِی اثْنَیْ عَشَرَ مِنَ الْحَوَارِیِّینَ یُعَلِّمُونَ النَّاسَ وَ یَنْهَاهُمْ عَنْ نِکَاحِ ابْنَهِ الْأُخْتِ قَالَ وَ کَانَ لِمَلِکِهِمْ بِنْتُ أُخْتٍ تُعْجِبُهُ وَ کَانَ یُرِیدُ أَنْ یَتَزَوَّجَهَا فَلَمَّا بَلَغَ أُمَّهَا أَنَّ یَحْیَی علیه السلام نَهَی عَنْ مِثْلِ هَذَا النِّکَاحِ أَدْخَلَتْ بِنْتَهَا عَلَی الْمَلِکِ مُزَیَّنَهً فَلَمَّا رَآهَا سَأَلَهَا عَنْ حَاجَتِهَا قَالَتْ حَاجَتِی أَنْ تَذْبَحَ یَحْیَی بْنَ زَکَرِیَّا فَقَالَ سَلِی غَیْرَ هَذَا فَقَالَتْ لَا أَسْأَلُکَ غَیْرَ هَذَا فَلَمَّا أَبَتْ عَلَیْهِ دَعَا بِطَشْتٍ وَ دَعَا بِیَحْیَی علیه السلام فَذَبَحَهُ فَبَدَرَتْ (۱)قَطْرَهٌ مِنْ دَمِهِ فَوَقَعَتْ عَلَی الْأَرْضِ فَلَمْ تَزَلْ تَغْلُو (۲)حَتَّی بَعَثَ اللَّهُ بُخْتَنَصَّرَ عَلَیْهِمْ فَجَاءَتْهُ عَجُوزٌ مِنْ بَنِی إِسْرَائِیلَ فَدَلَّتْهُ عَلَی ذَلِکَ الدَّمِ فَأَلْقَی فِی نَفْسِهِ أَنْ یَقْتُلَ عَلَی ذَلِکَ الدَّمِ مِنْهُمْ حَتَّی یَسْکُنَ فَقَتَلَ عَلَیْهَا سَبْعِینَ أَلْفاً فِی سَنَهٍ وَاحِدَهٍ حَتَّی سَکَنَ (۳).

**[ترجمه]قصص‌الأنبیاء: در حدیثی دیگر روایت شده که عیسی بن مریم علیهما السلام، یحیی علیه‌السلام را به همراه دوازده نفر از حواریّون مأمور کرد به مردم آموزش دهند و آنان را از نکاح خواهر زاده منع کنند، و پادشاه این مردم خواهر زاده‌ای داشت که شیفته و شیدایش شده بود و می‌خواست با او ازدواج کند، هنگامی‌که به مادر دختر خبر رسید که یحیی علیه السلام مردم را از نکاح‌های این چنینی منع کرده است دخترش را تزیین شده نزد پادشاه فرستاد، پادشاه هنگام دیدن دختر از حاجت و نیاز او پرسید، دختر گفت: حاجت من آن است که یحیی بن زکریا را ذبح کنی، پادشاه گفت: چیزی جز این از من بخواه، دختر گفت: جز این چیزی نمی‌خواهم، و آن‌گاه که دختر از خواسته پادشاه سرپیچی کرد دستور داد که تشتی حاضر کنند، سپس یحیی علیه‌السلام را فرا خواند و او را ذبح کرد، قطره‌ای از خونش بر زمین افتاد و پیوسته بالا و پایین می‌جهید تا اینکه خداوند متعال (بخت نصر) را بر بنی‌اسرائیل چیره گرداند، و پیرزنی از آنان سراغ بخت نصر آمد و قطره خون را به او نشان داد، پس با خود عهد بست که به کشتن آنان بر آن قطره خون تا ساکن شدنش ادامه دهد، و هفتاد هزار نفر را در طول یک ... سال بر آن قطره خون ذبح کرد تا این که در نهایت ساکن شد و آرام گرفت. -. نسخه خطی قصص الأنبیاء -

**[ترجمه]

«۲۵»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَی الصَّدُوقِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسَی عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ

عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: إِنَّ عَاقِرَ نَاقَهِ صَالِحٍ کَانَ أَزْرَقَ ابْنَ بَغِیٍّ وَ إِنَّ قَاتِلَ یَحْیَی بْنِ زَکَرِیَّا علیه السلام ابْنُ بَغِیٍّ وَ إِنَّ قَاتِلَ عَلِیٍّ علیه السلام ابْنُ بَغِیٍّ وَ کَانَتْ مُرَادٌ تَقُولُ مَا نَعْرِفُ لَهُ فِینَا أَباً وَ لَا نَسَباً وَ إِنَّ قَاتِلَ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ علیهما السلام ابْنُ بَغِیٍّ وَ إِنَّهُ لَمْ یَقْتُلِ الْأَنْبِیَاءَ وَ لَا أَوْلَادَ الْأَنْبِیَاءِ إِلَّا أَوْلَادُ الْبَغَایَا وَ قَالَ فِی قَوْلِهِ تَعَالَی جَلَّ ذِکْرُهُ لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِیًّا قَالَ یَحْیَی بْنُ زَکَرِیَّا علیه السلام لَمْ یَکُنْ لَهُ سَمِیٌّ قَبْلَهُ وَ الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیٍّ علیهما السلام لَمْ یَکُنْ لَهُ سَمِیٌّ قَبْلَهُ وَ بَکَتِ السَّمَاءُ عَلَیْهِمَا أَرْبَعِینَ صَبَاحاً وَ کَذَلِکَ بَکَتِ الشَّمْسُ عَلَیْهِمَا وَ بُکَاؤُهَا أَنْ تَطْلُعَ حَمْرَاءَ وَ تَغِیبَ حَمْرَاءَ وَ قِیلَ أَیْ بَکَی أَهْلُ السَّمَاءِ وَ هُمُ الْمَلَائِکَهُ (۴).

**[ترجمه]قصص‌الأنبیاء: به اسناد شیخ صدوق از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: پی کننده شتر صالح شخصی به اسم أزرق و زنا زاده بوده است و قاتل یحیی بن زکریا نیز زنا زاده بوده است، همچنین قاتل علی علیه‌السلام زنا زاده بوده است، مراد می‌گفت: در میان خود برای ابن ملجم پدر و نسبی سراغ نداریم، قاتل حسین بن علی علیهما السلام نیز زنا زاده بوده است، و به راستی که پیامبران و فرزندان آنان را نیز جز زنا زادگان به قتل نرسانده‌اند. امام باقر در مورد این فرموده خداوند متعال «لم نجعل له قبل سمیّا» گفته است: یحیی بن زکریا و حسین بن علی علیهم السلام پیش از خود هم نامی نداشته... اند، و آسمان و خورشید چهل روز بر کشته شدن آن دو گریستند، و گریستن خورشید بدین صورت بود که به رنگ قرمز طلوع و غروب می‌کرد. و گفته شده یعنی : اهل آسمان که ملائکه هستند بر آن دو گریستند. - . نسخه خطی قصص الأنبیاء -

**[ترجمه]

بیان

قد یوجه بکاء السماء و الأرض کما ذکره الراوندی رحمه الله (۵)یمکن أن یقال کنایه عن شده المصیبه حتی کأنه بکی علیه السماء و الأرض أو عن

۱- أی اسرعت و سبقت.

۲- فی نسخه: فلم تزل تغلی.

۳- قصص الأنبیاء مخطوط.

۴- قصص الأنبیاء مخطوط.

۵- فی قوله: و قیل: أی بکی إه.

أنه وصل ضـرر تلك المصيبه إلى السماء و الأرض و أثرت فيهما و ظهر بها آثار التغير فيهما أو أنه أمطرت السماء دما (۱)و كان يتفجر الأرض دما عبيطا فهذا بكاؤهما كما فسر به فى الخبر و لعل الأخير أظهر.

**[ترجمه]گریه آسـمان و زمین آن‌گونه که راوندی رحمه الله بیان کرده قابل توجیه است، و ممکن است گفته شود: گریستن آسمان و زمین کنایه از شدت مصیبت و فاجعه است تا جایی که گویا آسمان و زمین بر او می‌گریند،

ص: ۱۸۲

یا کنایه از این مطلب است که ضرر آن مصیبت به آسمان و زمین رسیده و در آنها تأثیر نهاده و آثار تغییر به وسیله آن مصیبت در هر دوی آنها ظاهر شده است، و یا منظور این است که آسـمان خون گریسته است، و از زمین خون خالص و تازه جوشـیده است؛ و گریه آسـمان و زمین آن‌گونه است که در حدیث تفسیر شده است، و شاید آخرین نظر و تفسیر واضح‌تر و صحیح‌تر باشد.

**[ترجمه]

«۲۶»

ص، قصـص الأنبياء عليهم السـلام عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ عليه السـلام أَنَّ الْحُسَـيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عليهما السلام بَكَى لِقَتْلِهِ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ وَ احْمَرَّتَا وَ لَمْ يَبْكِيَا عَلَى أَحَدٍ قَطُّ إِلَّا عَلَى يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا عليه السلام (۲).

**[ترجمه]قصـص الأنبيـاء : از امام صادق عليه السـلام روایت شـده که آسـمان و زمین بر کشـته شـدن حسـین بن علی علیهما السـلام گریسـتند و قرمز شدنـد، و هرگز بر کسـی جز یحیی بن زکریا علیهما السـلام نگریسـته بودنـد. - . نسـخه خطی قصـص الأنبياء -

**[ترجمه]

«۲۷»

ص، قصـص الأنبيـاء عليهـم السـلام بِالْإِسْـنَادِ إِلَى الصَّدُوقِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِى جَمِيلَهَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ عليه السـلام فِى قَوْلِهِ تَعَالَى فَما بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّماءُ وَ الْأَرْضُ قَالَ لَمْ تَبْكِ السَّمَاءُ عَلَى أَحَدٍ قَبْلَ قَتْلِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا عليه السلام وَ بَعْدَهُ حَتَّى قُتِلَ الْحُسَيْنُ عليه السلام فَبَكَتْ عَلَيْهِ (۳).

**[ترجمه]قصص الانبیاء: با استناد به صدوق از امام صادق علیه السلام روایت شده که در تفسیر آیه «فما بكت عليهم السماء و الأرض» {پس آسـمان و زمین بر آنان گریه نکردند} فرمود : آسـمان قبل و بعد از کشـته شدن یحیی بن زکریا بر کسـی گریه نکرد تا اینکه حسین علیه السلام کشته شد، پس بر او نیز گریست. - . نسخه خطی قصص الأنبياء -

**[ترجمه]

«۲۸»

مل، كامل الزيارات ابْنُ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ ابْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ مَرْوَانَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ كَثِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ كَانَ قَاتِلُ

ص: ۱۸۳

۱- كما فى خبر رواه ابن قولويه فى الكامل: ۹۰ باسناد ذكره عن عمر بن وهب عمرو بن ثبيت خ ل عن أبيه، عن علىّ بن الحسين عليه السلام قال: قلت: اى شى ء كان بكاؤها؟ قال: كانت اذا استقبلت بالثوب وقع عليه شبه أثر البراغيث من الدم. و أخرجه فى البرهان عن كتاب محمّد بن العباس عن ابن قولويه الا ان فيه: عمر بن ثابت. و فى خبر آخر رواه ابن قولويه أيضا فى الكامل: لما قتل الحسين بن علىّ عليه السلام امطرت السماء ترابا أحمر. و فى خبر آخر: بكت السماء على الحسين عليه السلام أربعين صباحا بالدم، و الأرض بكت أربعين صباحا بالسواد، و الشمس بكت أربعين صباحا بالحمره. راجع الكامل، و قد اخرج البحرانىّ روايات كثيره تناسب الباب فى تفسير البرهان عن كتاب تأويل الآيات للسيّد شرف الدين و هو قدّس سرّه أخرجها عن كتاب ما انزل من القرآن فى أهل البيت عليهم السلام للشيخ الاقدم الثقه محمّد بن العباس بن مروان بن الماهيار المعروف بابن الحجام.

۲- قصص الأنبياء مخطوط. قلت: اخرجه ابن قولويه فى الكامل: ۸۹ بإسناده عن محمّد بن جعفر، عن محمّد بن الحسين، عن وهيب بن حفص النحاس، عن ابى بصير، عن أبى عبد اللّه عليه السلام، و بإسناده عن أبيه عن سعد بن عبد اللّه، عن محمّد بن الحسين، و فيه: الا على يحيى بن زكريا و الحسين بن على عليهما السلام.

۳- قصص الأنبياء مخطوط، و أخرجه ابن قولويه فى كامل الزيارات: ۸۹ بإسناده عن علىّ بن الحسين بن موسى بن بابويه، الا ان فيه: منذ قتل يحيى بن زكريا.

الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ علیهما السلام وَلَدَ زِناً وَ كَانَ قَاتِلُ یَحْیَی بْنِ زَكَرِیَّا علیه السلام وَلَدَ زِناً وَ لَمْ تَبْكِ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا لَهُمَا وَ ذَكَرَ الْحَدِیثَ (۱).

**[ترجمه]کامل الزیارات: اسماعیل بن کثیر گفته است: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: قاتل

ص: ۱۸۳

حسین بن علی علیهما السلام زنا زاده بوده است، همچنین قاتل یحیی بن زکریا نیز زنا زاده بوده است، و آسمان و زمین بر هیچکس جز آن دو نگریسته‌اند؛ و حدیث را ذکر کرد. - . کامل الزیارات : ۷۹ -

**[ترجمه]

«۲۹»

مل، کامل الزیارات مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: كَانَ الَّذِی قَتَلَ الْحُسَیْنَ بْنَ عَلِیٍّ علیهما السلام وَلَدَ زِناً وَ الَّذِی قَتَلَ یَحْیَی بْنَ زَكَرِیَّا علیه السلام وَلَدَ زِناً (۲).

**[ترجمه]کامل الزیارات: امام صادق علیه السلام فرموده است: کسانی که حسین بن علی و یحیی بن زکریا علیهم السلام را به قتل رسانده‌اند زنا زاده بوده‌اند. - . کامل الزیارات : ۷۸ -

**[ترجمه]

«۳۰»

مل، کامل الزیارات أَبِی وَ ابْنُ الْوَلِیدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنِ ابْنِ بُكَیْرٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ عَبْدِ الْخَالِقِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مِثْلَهُ (۳).

أقول: أوردنا بعض الأخبار فی ذلک فی باب أحوال الحسین علیه السلام.

**[ترجمه]کامل الزیارات: زراره از عبدالخالق و او نیز از امام صادق علیه السلام نظیر این روایت را نقل کرده است. - . کامل الزیارات : ۷۸ -

می گویم: برخی از احادیثی که در این مورد روایت شده‌اند را در باب احوال امام حسین علیه السلام نقل کردیم.

**[ترجمه]

«۳۱»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ زَکَرِیَّا لَمَّا دَعَا رَبَّهُ أَنْ یَهَبَ لَهُ فَنَادَتْهُ الْمَلَائِکَهُ بِمَا نَادَتْهُ بِهِ فَأَحَبَّ أَنْ یَعْلَمَ أَنَّ ذَلِکَ الصَّوْتَ مِنَ اللَّهِ أُوحِیَ إِلَیْهِ أَنَّ آیَهَ ذَلِکَ أَنْ یُمْسَکَ لِسَانُهُ عَنِ الْکَلَامِ ثَلَاثَهَ أَیَّامٍ قَالَ لَمَّا أُمْسِکَ لِسَانُهُ وَ لَمْ یَتَکَلَّمْ

۱- کامل الزیارات: ۷۹.

۲- کامل الزیارات: ۷۸، و أخرجه أیضا فی ص ۹۳ بإسناده عن أبیه، عن محمّد بن الحسن بن مهزیار، عن أبیه، عن علیّ بن مهزیار، عن الحسن بن سعید، عن فضاله بن أیّوب، عن داود بن فرقد مثله، و زاد: و قال: احمرت السماء حین قتل الحسین بن علیّ علیه السلام سنه، ثمّ قال: بکت السماء و الأرض علی الحسین بن علی و یحیی بن زکریا علیهم السلام و حمرتها بکاؤها. و أخرجه البحرانیّ فی التفسیر عن کتاب محمّد بن العباس عن علیّ بن مهزیار، عن أبیه، عن الحسین بن سعید، عن فضاله مثله الا انه اسقط قوله: سنه. قلت: قوله: علی بن مهزیار عن أبیه لا یخلو عن وهم.

۳- کامل الزیارات: ۷۸، و أخرجه البحرانیّ فی تفسیره ۳: ۴ عن کتاب محمّد بن العباس بإسناده عن حمید بن زیاد، عن أحمد بن الحسین بن بکر، و قال: حدّثنا الحسن بن علیّ بن فضال بإسناده الی عبد الخالق قال: سمعت أبا عبد اللّه علیه السلام و ذکر نحوه، و للحدیث فیه صدر و هو هکذا: سمعت أبا عبد اللّه علیه السلام یقول فی قول اللّه عزّ و جلّ: «لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِیًّا» قال: ذلک یحیی بن زکریا لم یکن من قبل له سمیا، و کذلک الحسین علیه السلام لم یکن له من قبل سمیا و لم تبک السماء الا علیهما أربعین صباحا، قلت: فما بکاؤها؟ قال: تطلع الشمس حمراء انتهی و روی الزیاده ابن قولویه فی الکامل بإسناده عن أبیه، عن سعد بن عبد اللّه، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن الحسن بن علیّ بن فضال، عن ابن بکیر، عن زراره، عن عبد الخالق بن عبد ربّه نحوه، و فیه: تطلع حمراء و تغرب حمراء.

عَلِمَ أَنَّهُ لَا يَقْدِرُ عَلَى ذَلِكَ إِلَّا اللَّهُ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزاً (۱).

**[ترجمه]تفسير العيّاشی: ابو بصير از امام صادق عليه السلام روايت می‌كند كه فرمود: هنگامی كه زكريا پروردگارش را فراخواند كه به او فرزندی ببخشد و ملائكه او را (به آنچه كه در قرآن و روايات ذكر شده) ندا سر دادند، دوست داشت بداند كه آيا آن ندا از جانب خداوند بوده است، بنابراين به او وحی شد كه نشانه اين امر چنين است كه سه روز زبان از سخن گفتن بازداری، و هنگامی كه زبانش را بازداشت و سخن نگفت،

ص: ۱۸۴

پی برد كه كسی جز خداوند متعال را توان اين كار نيست، و اين مصداق فرموده خداوند است كه :{پروردگارا، نشانه‌ای برای من قرار ده، فرمود: نشانه‌ات اين است كه سه روز با مردم جز به اشاره سخن نگويی.} - . نسخه خطی تفسير العياشی -

**[ترجمه]

بيان

يمكن أن يقال اشتبه عليه فی خصوص هذا الموضع لحكمه فاحتاج إلی استعلام ذلك أو يقال إنه عليه السلام إنما فعل ذلك لزياده اليقين كما فی سؤال إبراهيم عليه السلام.

**[ترجمه]ممكن است گفته شود: مشكوك بودن زكريا به وحی و ندايی كه او را سر داد به خاطر وجود حكمتی بوده است, بنابراين احساس نياز كرده كه جويای صحّت اين امر شود, يا گفته شود زكريا عليه السلام به خاطر افزايش يقين در خواست نشانه كرده است, آن‌گونه كه در مورد سوال ابراهيم عليه السلام نقل شده است .

**[ترجمه]

«۳۲»

ل، الخصال ع، علل الشرائع ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام فِی أَسْئِلَهِ الشَّامِيِّ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ وَ يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ قُتِلَ يَحْيَى بْنُ زَكَرِيَّا عليه السلام (۲).

**[ترجمه]الخصال، علل الشرائع، عيون أخبار الرضا: در جواب سؤالهايی كه مردی از اهل شام از امير مومنان عليه السلام پرسيده آمده است: يحيی بن زكريا عليه السلام روز چهارشنبه به قتل رسيده است. - . الخصال ۲ : ۲۸، علل الشرائع : ۱۹۹، عيون الأخبار : ۱۳۷ -

**[ترجمه]

«۳۳»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ حَمَّادٍ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ أَحَدِهِمَا علیهما السلام قَالَ: لَمَّا سَأَلَ رَبَّهُ أَنْ یَهَبَ لَهُ ذَکَراً فَوَهَبَ اللَّهُ لَهُ یَحْیَی فَدَخَلَهُ مِنْ ذَلِکَ (۳)فَقَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِی آیَهً قالَ آیَتُکَ أَلَّا تُکَلِّمَ النَّاسَ ثَلاثَهَ أَیَّامٍ إِلَّا رَمْزاً فَکَانَ یُومِئُ بِرَأْسِهِ وَ هُوَ الرَّمْزُ (۴).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: از امام صادق یا باقر علیهما السلام روایت شده که فرمود: هنگامی که زکریا از خداوند خواست پسری به او ببخشد، یحیی را به او بخشید پس دچار شک شد و گفت:{پروردگارا , نشانه‌ای برای من قرار ده, فرمود: نشانه‌ات این است که سه روز با مردم جز به اشاره سخن نگویی.}پس با سرش به ایماء و اشاره می پرداخت. - . نسخه خطی تفسیر العیاشی -

**[ترجمه]

«۳۴»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ إِسْمَاعِیلَ الْجُعْفِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام وَ سَیِّداً وَ حَصُوراً الْحَصُورُ الَّذِی لَا یَأْتِی النِّسَاءَ وَ نَبِیًّا مِنَ الصَّالِحِینَ (۵).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «و سیداً و حصوراً » فرموده است: (الحصور) یعنی: کسی که سراغ زنان نمی رود , و «نبیاً من الصالحین» {و پیامبری از شایستگان است.} - . نسخه خطی تفسیر العیاشی -

**[ترجمه]

«۳۵»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ حُسَیْنِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ إِنَّ طَاعَهَ اللَّهِ خِدْمَتُهُ فِی الْأَرْضِ فَلَیْسَ شَیْ ءٌ مِنْ خِدْمَتِهِ تَعْدِلُ الصَّلَاهَ فَمِنْ ثَمَّ نَادَتِ الْمَلَائِکَهُ زَکَرِیَّا وَ هُوَ قائِمٌ یُصَلِّی فِی الْمِحْرابِ (۶).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: امام صادق علیه السلام فرمود: همانا اطاعت خداوند, خدمت به او در زمین است, و هیچ خدمتی معادل نمازگزاردن نیست, و از این جاست که ملائکه زکریا را هنگامی که در محراب (مسجد) به نماز ایستاده بود ندا سر دادند.

**[ترجمه]

«۳۶»

م، تفسیر الإمام علیه السلام قَالَ اللَّهُ تَعَالَی فِی قِصَّهِ یَحْیَی یا زَکَرِیَّا إِنَّا نُبَشِّرُکَ بِغُلامٍ اسْمُهُ یَحْیی لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِیًّا قَالَ لَمْ

يَخْلُقْ أَحداً قَبْلَهُ اسْمُهُ يَحْيَى فَحَكَى اللَّهُ قِصَّتَهُ إِلَى قَوْلِهِ يا يَحْيى خُذِ الْكِتابَ بِقُوَّةٍ وَ آتَيْناهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا قَالَ وَ مِنْ ذَلِكَ الْحُكْمِ أَنَّهُ كَانَ صَبِيّاً فَقَالَ لَهُ الصِّبْيَانُ هَلُمَّ نَلْعَبْ فَقَالَ أَوْهِ وَ اللَّهِ مَا لِلَّعِبِ خُلِقْنَا وَ إِنَّمَا خُلِقْنَا

۱- تفسير العيّاشيّ مخطوط، و قد ذكر الصدوق الحديث الأخير مرسلا فی الفقيه ۱: ۶۷.

۲- الخصال ۲: ۲۸، علل الشرائع: ۱۹۹، عيون الأخبار: ۱۳۷، و الحديث طويل اخرجه بتمامه فی كتاب الاحتجاجات راجع ج ۱۰ ص ۷۵- ۸۲.

۳- أی دخله من ذلك شك انه من اللّه او من الشيطان. و لا يخفى اضطراب المتن و غرابته.

۴- تفسير العيّاشيّ مخطوط، و قد ذكر الصدوق الحديث الأخير مرسلا فی الفقيه ۱: ۶۷.

۵- تفسير العيّاشيّ مخطوط، و قد ذكر الصدوق الحديث الأخير مرسلا فی الفقيه ۱: ۶۷.

۶- تفسير العيّاشيّ مخطوط، و قد ذكر الصدوق الحديث الأخير مرسلا فی الفقيه ۱: ۶۷.

لِلْجِدِّ لِأَمْرٍ عَظِيمٍ ثُمَّ قَالَ وَ حَنَاناً مِنْ لَدُنَّا يَعْنِی تَحَنُّناً وَ رَحْمَهً عَلَی وَالِدَیْهِ وَ سَائِرِ عِبَادِنَا وَ زَکَاهً یَعْنِی طَهَارَهً لِمَنْ آمَنَ بِهِ وَ صَدَّقَهُ وَ کَانَ تَقِیًّا یَتَّقِی الشُّرُورَ وَ الْمَعَاصِیَ وَ بَرًّا بِوالِدَیْهِ مُحْسِناً إِلَیْهِمَا مُطِیعاً لَهُمَا وَ لَمْ یَکُنْ جَبَّاراً عَصِیًّا یَقْتُلُ عَلَی الْغَضَبِ وَ یَضْرِبُ عَلَی الْغَضَبِ لَکِنَّهُ مَا مِنْ عَبْدٍ لِلَّهِ (۱)عَزَّ وَ جَلَّ إِلَّا وَ قَدْ أَخْطَأَ أَوْ هَمَّ بِخَطِیئَهٍ مَا خَلَا یَحْیَی بْنَ زَکَرِیَّا علیه السلام فَإِنَّهُ لَمْ یُذْنِبْ وَ لَمْ یَهُمَّ بِذَنْبٍ ثُمَّ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ سَلامٌ عَلَیْهِ یَوْمَ وُلِدَ وَ یَوْمَ یَمُوتُ وَ یَوْمَ یُبْعَثُ حَیًّا وَ قَالَ أَیْضاً فِی قِصَّهِ یَحْیَی (۲)هُنالِکَ دَعا زَکَرِیَّا رَبَّهُ قالَ رَبِّ هَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ ذُرِّیَّهً طَیِّبَهً إِنَّکَ سَمِیعُ الدُّعاءِ یَعْنِی لَمَّا رَأَی زَکَرِیَّا علیه السلام عِنْدَ مَرْیَمَ فَاکِهَهَ الشِّتَاءِ فِی الصَّیْفِ وَ فَاکِهَهَ الصَّیْفِ فِی الشِّتَاءِ وَ قَالَ لَهَا یا مَرْیَمُ أَنَّی لَکِ هذا قالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ یَرْزُقُ مَنْ یَشاءُ بِغَیْرِ حِسابٍ وَ أَیْقَنَ زَکَرِیَّا أَنَّهُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِذْ کَانَ لَا یَدْخُلُ عَلَیْهَا أَحَدٌ غَیْرُهُ قَالَ عِنْدَ ذَلِکَ فِی نَفْسِهِ إِنَّ الَّذِی یَقْدِرُ أَنْ یَأْتِیَ مَرْیَمَ بِفَاکِهَهِ الشِّتَاءِ فِی الصَّیْفِ وَ فَاکِهَهِ الصَّیْفِ فِی الشِّتَاءِ لَقَادِرٌ أَنْ یَهَبَ لِی وَلَداً وَ إِنْ کُنْتُ شَیْخاً وَ کَانَتِ امْرَأَتِی عاقِراً فَ هُنالِکَ دَعا زَکَرِیَّا رَبَّهُ فَ قالَ رَبِّ هَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ ذُرِّیَّهً طَیِّبَهً إِنَّکَ سَمِیعُ الدُّعاءِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَنادَتْهُ الْمَلائِکَهُ یَعْنِی نَادَتْ زَکَرِیَّا وَ هُوَ قائِمٌ یُصَلِّی فِی الْمِحْرابِ أَنَّ اللَّهَ یُبَشِّرُکَ بِیَحْیی مُصَدِّقاً بِکَلِمَهٍ مِنَ اللَّهِ قَالَ مُصَدِّقاً بِعِیسَی یُصَدِّقُ یَحْیَی بِعِیسَی (۳)وَ سَیِّداً یَعْنِی رَئِیساً فِی طَاعَهِ اللَّهِ عَلَی أَهْلِ طَاعَتِهِ وَ حَصُوراً وَ هُوَ الَّذِی لَا یَأْتِی النِّسَاءَ وَ نَبِیًّا مِنَ الصَّالِحِینَ قَالَ وَ کَانَ أَوَّلُ تَصْدِیقِ یَحْیَی بِعِیسَی أَنَّ زَکَرِیَّا کَانَ لَا یَصْعَدُ إِلَی مَرْیَمَ فِی تِلْکَ الصَّوْمَعَهِ غَیْرُهُ یَصْعَدُ إِلَیْهَا بِسُلَّمٍ فَإِذَا نَزَلَ أَقْفَلَ عَلَیْهَا ثُمَّ فَتَحَ لَهَا مِنْ فَوْقِ الْبَابِ کُوَّهً صَغِیرَهً یَدْخُلُ عَلَیْهَا مِنْهَا الرِّیحُ فَلَمَّا وَجَدَ مَرْیَمَ وَ قَدْ حَبِلَتْ سَاءَهُ ذَلِکَ وَ قَالَ فِی نَفْسِهِ مَا کَانَ یَصْعَدُ إِلَی هَذِهِ أَحَدٌ غَیْرِی وَ قَدْ حَبِلَتْ وَ الْآنَ أَفْتَضِحُ فِی بَنِی إِسْرَائِیلَ لَا یَشُکُّونَ أَنِّی أَحْبَلْتُهَا فَجَاءَ إِلَی امْرَأَتِهِ فَقَالَ لَهَا ذَلِکَ فَقَالَتْ یَا زَکَرِیَّا لَا تَخَفْ فَإِنَ

۱- فی المصدر: ما عبد عبد للّه.

۲- فی المصدر: فی قصه یحیی و زکریا.

۳- المصدر: خلی عن قوله: یصدق یحیی بعیسی.

اللَّهِ لَنْ يَصْنَعَ بِكَ إِلَّا خَيْراً وَ ائْتِنِي بِمَرْيَمَ أَنْظُرْ إِلَيْهَا وَ أَسْأَلْهَا عَنْ حَالِهَا فَجَاءَ بِهَا زَكَرِيَّا علیه السلام إِلَى امْرَأَتِهِ فَكَفَى اللَّهُ مَرْيَمَ مَئُونَهَ الْجَوَابِ عَنِ السُّؤَالِ فَلَمَّا دَخَلَتْ إِلَى أُخْتِهَا وَ هِيَ الْكُبْرَى وَ مَرْيَمُ الصُّغْرَى لَمْ تَقُمْ إِلَيْهَا امْرَأَهُ زَكَرِيَّا فَأَذِنَ اللَّهُ لِيَحْيَى وَ هُوَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ فَنَخَسَ فِي بَطْنِهَا وَ أَزْعَجَهَا وَ نَادَى أُمَّهُ تَدْخُلُ إِلَيْكِ سَيِّدَهُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مُشْتَمِلَهً عَلَى سَيِّدِ رِجَالِ الْعَالَمِينَ فَلَا تَقُومِينَ إِلَيْهَا فَانْزَعَجَتْ وَ قَامَتْ إِلَيْهَا وَ سَجَدَ يَحْيَى وَ هُوَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ لِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ فَذَلِكَ أَوَّلُ تَصْدِيقِهِ (۱)فَكَذَلِكَ قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله (۲)فِي الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ علیهما السلام إِنَّهُمَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ إِلَّا مَا كَانَ مِنِ ابْنَيِ الْخَالَهِ يَحْيَى وَ عِيسَى (۳).

**[ترجمه]تفسیر امام عسکری علیه السلام: خداوند متعال در داستان یحیی فرموده است :{ای زکریا, ما تو را به پسری که نامش یحیی است مژده می دهیم و قبلاً هم‌نامی برای او قرار نداه ایم} یعنی خداوند متعال قبل از او کسی به اسم یحیی را خلق نکرده است, سپس خداوند داستان را ادامه می دهد تا آنجا که می فرماید: {ای یحیی, کتاب خدا را به جد و جهد بگیر, و از کودکی به او حکم (نبوت) بخشیدیم} از جمله این حکم ها این بود: هنگامی که یحیی کودک بود, کودکان دیگر به او می گفتند: بیا بازی کنیم, و او می گفت: آه, به خدا سوگند که به خاطر بازی آفریده نشده ایم, بلکه فقط برای

ص: ۱۸۵

جهد و کوشش در به انجام رساندن امری بس بزرگ آفریده شده ایم, سپس می‌فرماید: {و از جانب خود مهربانی به او بخشیده ایم} یعنی: عطوفت و مهربانی نسبت به پدر و مادرش و سایر بندگان ما, «و زکوه» یعنی: طهارت و پاکی برای آنکه به او (زکریا) ایمان آورده و تصدیقش کرده است, «و کان تقیّا»یعنی: از شرارت و گناهان پرهیز می کرد, «و برّاً بوادیه»یعنی: به آنان نیکی روا می دشت و مطیع فرمانشان بود, «و لم یکن جباراً عصیّاً» {و زورگو و نافرمان نبود} که از روی خشم و غضب به کشتن و ضرب و شتم دیگران اقدام نماید, و هیچ بنده ای از بندگان خدا یافت نمی شود مگر آنکه مرتکب خطا و گناه شده یا قصد انجام گناه نموده است به جز یحیی علیه السلام که نه مرتکب گناه شده و نه قصد انجام گناه کرده است, آن‌گاه خداوند عز و جل می فرماید:{و درود بر او روزی که زاده شد و روزی که می میرد و روزی که زنده و برانگیخته می شود.}

و دوباره در داستان یحیی فرموده است: {آنجا بود که زکریا پروردگارش را خواند و گفت : پروردگارا , از جانب خود فرزندی پاک و پسندیده به من عطا کن که تو شنونده دعایی.}یعنی: هنگامی که زکریا علیه السلام میوه های زمستان را در تابستان و میوه های تابستان را در زمستان نزد مریم علیها السلام مشاهده کرد, و به او گفت: «یا مریم أنَی لک هذا قالت هو من عندالله یرزق من یشاء بغیر حساب »{ ای مریم این میوه ها از کجا و چگونه به دست تو رسیده اند؟ مریم گفت: این از جانب خداست، هر که را بخواهد بدون هیچ حسابی رزق و روزی می دهد} و زکریا یقین پیدا کرد که آن میوه‌ها از جانب خداست چرا که کسی جز خودش نزد مریم نمی‌رفت، و در این جا بود که زکریا با خود گفت: به راستی کسی که می تواند میوه های زمستان را در تابستان و میوه های تابستان را در زمستان برای مریم حاضر گرداند می تواند به من فرزندی ببخشد هر چند کهن‌سال باشم و همسرم نازا باشد، بنابر این پروردگاش را فراخواند و گفت: {پروردگارا، از جانب خود فرزندی پاک و پسندیده به من عطا کن که تو شنونده دعایی.} سپس خداوند متعال فرموده است:{پس فرشتگان او را ندا سر دادند} یعنی: زکریا را ندا سر دادند،{در حالی که ایستاده در محراب دعا می کرد، که خداوند تو را به ولادت یحیی که تصدیق کننده

کلمه الله است مژده می دهد} منظور از (کلمه الله) عیسی علیه السلام است، یعنی: یحیی، عیسی را تصدیق می کرد، (و بزرگوار است) یعنی : ریاست و بزرگی کسانی که طاعت خداوند را به جای می آورند را در اطاعت کردن به عهده دارد، {و خویشتن دار} یعنی سراغ زنان نمیرود، {و پیامبری از شایستگان است}، نخستین باری که یحیی، عیسی علیه السلام را تصدیق کرد این گونه بود: غیر از زکریا که به وسیله نردبان به صومعه محل عبادت مریم رفت و آمد داشت هیچ کس دیگری سراغ او نمی‌رفت و هنگامی که از آنجا پایین می آمد، در را بر مریم قفل می‌کرد سپس روزنه کوچکی را برای او در بالای در صومعه ایجاد کرد تا باد از آنجا وارد شود، و آن‌گاه که زکریا بعد از مدتی مریم را باردار مشاهده کرد این امر او را آزرده ساخت و با خود گفت: هیچ کس غیر از من سراغ او نمی آمد و اکنون باردار شده است، پس در میان بنی اسرائیل رسوا می‌شوم و تردید نمی‌کنند که از من باردار شده است، بنابر این سراغ همسرش آمد و ماجرا را برایش تعریف کرد، همسرش گفت: ای زکریا بیم نداشته باش که خداوند

ص: ۱۸۶

جز خیر در حق تو انجام نمی‌دهد، مریم را نزد من بیاور که او را ببینم و احوالش را جویا شوم، زکریا مریم را نزد همسرش آورد پس خداوند سختی و دشواری پاسخ گفتن به سوالات را از مریم دور کرد، و آن‌گاه که مریم نزد خواهرش - که از او بزرگ‌تر و همسر زکریا بود - رفت در مقابل او بر نخاست، پس خداوند به یحیی که در شکم مادرش بود اجازه داد که با پشت پا به شکمش بزند و او را بی تاب و نا آرام سازد، سپس مادرش را ندا سر داد که: سرور زنان جهان که سرور مردان جهان را در شکم دارد نزد تو آمده است و تو در مقابل او بر نمی خیزی؟ آن‌گاه همسر زکریا آرام و قرارش را از دست داد و در مقابل مریم برخاست، و یحیی در شکم مادرش برای عیسی بن مریم به سجده در آمد و این نخستین باری بود که او را تصدیق کرد، و فرموده رسول خدا صلّی الله علیه وآله در مورد حسن و حسین علیهما السلام نیز این گونه است: آن دو سید و سرور جوانان اهل بهشتند، غیر از دو پسر خاله که یحیی و عیسی هستند. - . تفسیر العسکری : ۲۷۷ و۲۷۸ -

**[ترجمه]

بيان

نخسه أی غرزه بعود أو إصبع أو نحوهما و فی بعض النسخ بیده ثم اعلم أن المؤرخین اختلفوا فی أن إیشاع أم یحیی هل کانت أخت مریم أو خالته و الخبر یدل علی الأول و سیأتی تأویل آخر الخبر فی قصه المباهله.

lt;meta info="(نخسه) یعنی: با چوب یا انگشت یا مثل آن دو بر بدن او ضربه زد، و در برخی نسخه‌ها آمده است: با دست بر شکم مادرش زد؛ سپس آگاه باش که تاریخ نویسان در مورد اینکه (ایشاع) مادر یحیی خواهر یا خاله مریم بوده است اختلاف نظر دارند، و حدیث نظر اول را تایید می کند، و تفسیر کلام پایانی حدیث در داستان مباهله خواهد آمد.

**[ترجمه]

كا، الكافى عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ رَبِيعِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمٍ الْعَامِرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ عليه السلام جَاءَ إِلَى قَبْرِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا عليه السلام وَ كَانَ سَأَلَ رَبَّهُ أَنْ يُحْيِيَهُ لَهُ فَدَعَاهُ فَأَجَابَهُ وَ خَرَجَ إِلَيْهِ مِنَ الْقَبْرِ فَقَالَ لَهُ مَا تُرِيدُ مِنِّي فَقَالَ لَهُ أُرِيدُ أَنْ تُؤْنِسَنِي كَمَا كُنْتَ فِي الدُّنْيَا فَقَالَ لَهُ يَا عِيسَى مَا سَكَنَتْ عَنِّي حَرَارَةُ الْمَوْتِ وَ أَنْتَ تُرِيدُ أَنْ تُعِيدَنِي إِلَى الدُّنْيَا وَ تَعُودَ إِلَيَّ حَرَارَةُ الْمَوْتِ (۴)فَتَرَكَهُ فَعَادَ إِلَى قَبْرِهِ (۵).

**[ترجمه]کافی: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: عیسی بن مریم علیهما السلام نزد قبر یحیی بن زکریا رفت حال آنکه از پروردگارش خواسته بود که او را برایش زنده گرداند، پس یحیی را فرا خواند و او جواب داد و از قبر به سوی عیسی خارج شد و گفت: از من چه می خواهی؟ عیسی علیه السلام گفت: می‌خواهم مونس و همدم من باشی آن‌گونه که در دنیا بودی، یحیی گفت: ای عیسی، هنوز حرارت و درد مرگ و سکرات آن در من آرام و ساکن نشده است و تو می خواهی که مرا به دنیا باز گردانی و حرارت مرگ را دوباره به من بچشانی؟! سپس عیسی را ترک کرد و به قبرش بازگشت. - . فروع الکافی ۱ : ۷۲ -

**[ترجمه]

«۳۸»

إِرْشَادُ الْقُلُوبِ، كَانَ يَحْيَى عليه السلام لِبَاسُهُ اللِّيفَ وَ أَكْلُهُ وَرَقَ الشَّجَرِ (۶).

ص: ۱۸۷

۱- فی المصدر: فذلک أول تصدیقه به.

۲- فی نسخه: و لذلک قول رسول اللّه.

۳- تفسیر العسکریّ: ۲۷۷- ۲۷۸.

۴- فی نسخه من المصدر: مراره الموت.

۵- فروع الکافی ۱: ۷۲.

۶- إرشاد القلوب: ۱۶۲.

**[ترجمه]إرشاد القلوب: لباس و پوشاک یحیی علیه السلام از جنس پوست خرما و طعامش برگ درختان بود. - . ارشاد القلوب : ۱۹۲ -

ص: ۱۸۷

**[ترجمه]

«۳۹»

یه، من لاـ یحضره الفقیه قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام إِنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلَی عِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ علیه السلام فَقَالَ لَهُ یَا رُوحَ اللَّهِ إِنِّی زَنَیْتُ فَطَهِّرْنِی فَأَمَرَ عِیسَی علیه السلام أَنْ یُنَادَی فِی النَّاسِ لَا یَبْقَی أَحَدٌ إِلَّا خَرَجَ لِتَطْهِیرِ فُلَانٍ فَلَمَّا اجْتَمَعَ وَ اجْتَمَعُوا وَ صَارَ الرَّجُلُ فِی الْحُفْرَهِ نَادَی الرَّجُلُ فِی الْحُفْرَهِ لَا یَحُدَّنِی مَنْ لِلَّهِ تَعَالَی فِی جَنْبِهِ حَدٌّ فَانْصَرَفَ النَّاسُ کُلُّهُمْ إِلَّا یَحْیَی وَ عِیسَی علیه السلام فَدَنَا مِنْهُ یَحْیَی فَقَالَ لَهُ یَا مُذْنِبُ عِظْنِی فَقَالَ لَهُ لَا تُخَلِّیَنَّ بَیْنَ نَفْسِکَ وَ بَیْنَ هَوَاهَا فَتَرْدَی (۱)قَالَ زِدْنِی قَالَ لَا تُعَیِّرَنَّ خَاطِئاً بِخَطِیئَتِهِ قَالَ زِدْنِی قَالَ لَا تَغْضَبْ قَالَ حَسْبِی (۲).

**[ترجمه]من لا یحضره الفقیه: امام صادق علیه السلام فرموده است: مردی نزد عیسی بن مریم علیها السلام آمد و به او گفت: ای روح خدا، مرتکب زنا شده‌ام پس مرا پاک گردان، عیسی علیه السلام فرمان داد در میان مردم ندا سر داده شود: هیچ کسی در خانه نماند و همه برای تطهیر فلانی بیرون آیند، و هنگامی که همه جمع شدند و آن مرد در چاله قرار گرفت از درون آن ندا سر داد: هر کسی که بر پهلو نشانه ای از اجرای حدود الهی دارد حدّ مرا اجرا نکند، پس تمام مردم غیر از یحیی و عیسی علیهما السلام کنار کشیدند، آن‌گاه یحیی به او نزدیک شد و گفت: ای گناهکار، مرا نصیحت کن، مرد گناهکار به یحیی گفت: نفس خود و هوی و هوس آن را با هم تنها مگذار که هلاک می‌گردی، یحیی گفت: بیشتر مرا پند ده، مرد گفت:

هیچ گناهکاری را به خاطر گناهش سرزنش مکن، یحیی گفت: بیشترمرا پند ده، مرد گفت: عصبانی و خشمگین نشو، یحیی گفت: مرا نصیحت کافی است. - . من لا یحضره الفقیه : ۴۷۵ -

**[ترجمه]

«۴۰»

کا، الکافی عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ مِهْزَمٍ (۳)عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الْأَوَّلِ علیه السلام قَالَ: کَانَ یَحْیَی بْنُ زَکَرِیَّا علیه السلام یَبْکِی وَ لَا یَضْحَکُ وَ کَانَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ علیه السلام یَضْحَکُ وَ یَبْکِی وَ کَانَ الَّذِی یَصْنَعُ عِیسَی علیه السلام أَفْضَلَ مِنَ الَّذِی کَانَ یَصْنَعُ یَحْیَی علیه السلام (۴).

**[ترجمه]کافی: امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: یحیی بن زکریا علیهما السلام می‌گریست و نمی‌خندید، و عیسی بن مریم علیهما السلام می‌خندید و می‌گریست، و کاری که عیسی علیه السلام انجام می‌داد پسندیده تر از کاری بود که یحیی

علیه السلام انجام می داد. - . اصول الکافی ۲ : ۶۶۵ -

**[ترجمه]

«۴۱»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ إِلَی ابْنِ أُورَمَهَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ عَنِ الرِّضَا علیه السلام مِثْلَهُ (۵).

أقول: قال صاحب الکامل لما دعا زکریا ربه و سأله الولد بینا هو (۶)یصلی فی المذبح الذی لهم فإذا برجل شاب و هو جبرئیل علیه السلام ففزع زکریا منه فقال إن اللَّهَ یُبَشِّرُکَ بِیَحْیی مُصَدِّقاً بِکَلِمَهٍ مِنَ اللَّهِ (۷)و یحیی أول من آمن بعیسی و صدقه و ذلک أن أمه کانت حاملا (۸)فاستقبلت مریم و هی حامل بعیسی علیه السلام فقالت لها یا

۱- فی المصدر: فترداک.

۲- من لا یحضره الفقیه: ۴۷۵.

۳- فی المصدر: إبراهیم بن مهزم عمن ذکره عن ابی الحسن الأول علیه السلام.

۴- أصول الکافی ۲: ۶۶۵.

۵- قصص الأنبیاء مخطوط.

۶- فی المصدر: فبینما هو.

۷- فی المصدر: یعنی عیسی بن مریم.

۸- فی المصدر: کانت حاملا به.

مریم أ حامل أنت قالت لما ذا تسألینی قالت إنی أری (۱)ما فی بطنی یسجد لما فی بطنک فذلک تصدیقه و قیل صدق المسیح علیه السلام و له ثلاث سنین و إنما ولد قبل المسیح علیه السلام بثلاث سنین و قیل بسته أشهر و کان یأکل العشب و أوراق الشجر و قیل کان یأکل خبز الشعیر فمر به إبلیس و معه رغیف شعیر فقال أنت تزعم أنک زاهد و قد ادخرت رغیف شعیر فقال یحیی یا ملعون هو القوت فقال إبلیس إن أقل من القوت (۲)یکفی لمن یموت فأوحی الله إلیه اعقل ما یقول لک و نبئ صغیرا فکان یدعو الناس إلی عباده الله و یلبس الشعر و لم یکن له دینار و لا درهم و لا بیت یسکن إلیه (۳)أینما جنه اللیل أقام و لم یکن له عبد و لا أمه فنهی ملک زمانه عن تزویج بنت أخیه أو بنت زوجته فقتله فلما سمع أبوه بقتله فر هاربا فدخل بستانا عند بیت المقدس فیه أشجار فأرسل الملک فی طلبه فمر زکریا علیه السلام بشجره فنادته هلم إلی یا نبی الله فلما أتاها انشقت فدخل فیها فانطبقت علیه فبقی فی وسطها فأتی عدو الله إبلیس فأخذ هدب ردائه فأخرجه من الشجره لیصدقوه إذا أخبرهم ثم لقی الطُّلَّبَ (۴)فقال لهم ما تریدون فقالوا نلتمس زکریا فقال إنه سحر هذه الشجره فانشقت له فدخلها قالوا لا نصدقک فأراهم طرف ردائه (۵)فأخذوا الفأس و قطعوا الشجره و شقوها بالمنشار فمات زکریا علیه السلام فیها فسلط الله علیهم أخبث أهل الأرض فانتقم به منهم و قیل إن السبب فی قتله أن إبلیس جاء إلی مجالس بنی إسرائیل فقذف زکریا بمریم و قال لهم ما أحبلها غیره و هو الذی کان یدخل علیها فطلبوه فهرب إلی آخر ما مر. (۶)أقول قال الشیخ فی المصباح فی أول یوم من المحرم استجاب الله تعالی دعوه

ص: ۱۸۹

۱- فی المصدر: لما انی اری.

۲- فی المصدر: ان الاقل من القوت.

۳- فی المصدر: و لا مسکن یسکن إلیه.

۴- الطلب: جمع الطالب.

۵- فی المصدر: قال: فان لی علامه تصدقونی بها فأراهم طرف ردائه.

۶- الکامل ۱: ۱۷۰- ۱۷۱- ۱۷۴- ۱۷۵.

زكريا عليه السلام (۱)و كذا روى السيد فى الإقبال عن المفيد (۲)و رواه الصدوق فى الفقيه أيضا (۳)و سيأتى بعض أخبار هذا الباب فى أبواب قصص مريم و عيسى عليه السلام و بعضها فى باب أحوال بختنصر.

**[ترجمه]قصص الأنبياء: با اسناد شیخ صدوق از امام رضا علیه السلام نظیر این روایت نقل شده است. - . نسخه خطی قصص الأنبياء -

می گویم: صاحب کامل گفته است: آن‌گاه که زکریا پروردگارش را فرا خواند و از او فرزندی خواست، در حالی که در قتل... گاهی که مخصوص آنان بود به دعا و نماز ایستاده بود، جبرئیل علیه السلام در شکل و قیافه مردی جوان نزد او حاضر شد، و زکریا از او ترسید، پس جبرئیل گفت: {خداوند تو را به ولادت یحیی که تایید کننده کلمه الله [عیسی بن مریم] است بشارت می‌دهد}، و یحیی اولین کسی بود که به عیسی ایمان آورده و او را تصدیق کرده است، به این ترتیب که مادر یحیی به هنگام بارداری از مریم که عیسی علیه السلام را درشکم داشت استقبال کرد، و به او گفت:

ص: ۱۸۸

ای مریم، آیا بارداری؟ مریم گفت : چرا می‌پرسی؟ مادر یحیی گفت: من بچه ای را که در شکم دارم در حال سجده برای بچه ای که تو در شکم داری می بینم، و این تصدیق یحیی بود، گفته شده: یحیی در حالی که سه سال سن داشت، عیسی علیه السلام را تصدیق کرد، و یحیی سه سال قبل از تولد عیسی علیه السلام متولد شد، و گفته شده: شش ماه قبل از عیسی متولد شده است، یحیی علیه السلام از گیاهان و برگ درختان تغذیه می‌کرد، و روایت شده که او نان جو می خورد. روزی ابلیس بر یحیی که قرص نان جوی در دست داشت گذر کرد و به او گفت: گمان می‌کنی که زاهد و پارسایی حال آنکه قرص نان جوی همراه داری؟ یحیی گفت: ای ملعون این قوت و روزی است، ابلیس گفت: کمتر از قوت نیز برای کسی که می‌میرد کافی است، پس خداوند متعال بر یحیی وحی فرمود: آنچه را به تو می گوید درک کن و به کار ببند. یحیی علیه‌السلام در کودکی به پیامبری بر گزیده شد و مردم را به عبادت خداوند دعوت می کرد و جبه موئینی بر تن می‌کرد در حالی که هیچ دینار و درهم و حتی خانه ای که در آن سکونت کند نداشت، در هر جایی که تاریکی شب او را در بر می‌گرفت اقامت می گزید، و هیچ برده و کنیزی نیز نداشت، سپس پادشاه زمان خویش را از ازدواج با خواهرزاده یا دختر همسرش منع کرد و پادشاه او را به قتل رساند، هنگامی‌که زکریا خبر کشته شدن یحیی را شنید به سرعت بیرون گریخت تا به دوستانی در بیت المقدس رسید که در آن درختان بسیاری وجود داشت، و پادشاه گروهی را در طلب او فرستاد، آن‌گاه یحیی علیه السلام بر درختی گذر کرد و او را فرا خواند: ای پیامبر خدا به سوی من آی، و هنگامی که یحیی به سوی آن درخت رفت دهان باز کرد و یحیی وارد آن شد، سپس درخت بر او بسته شد و یحیی در وسط آن باقی ماند، در این هنگام دشمن خدا ابلیس از راه رسید و قبای یحیی را گرفت و قسمتی از آن را از درخت خارج کرد تا هنگامی که مردم را از این مسئله آگاه می‌کند او را تصدیق کنند، سپس ابلیس کسانی را که در طلب یحیی آمده بودند مشاهده کرد و به آنان گفت: چه می‌خواهید؟ گفتند: در طلب زکریا هستیم، ابلیس گفت: او این درخت را جادو کرده پس برای او شکافته و واردش شده است، گفتند: تو را تصدیق نمی کنیم، آنگاه گوشه قبای یحیی را به آنان نشان داد، پس تبر به دست گرفتند و درخت را قطع کردند و آن را با اره شکافتند و یحیی در آن وفات نمود، بعد از این ماجرا خداوند خبیث‌ترین موجود زمین را بر آنان مسلط گرداند و به وسیله او

انتقام یحیی را از آنان گرفت؛ و گفته شده: دلیل کشته شدن زکریا این بوده که ابلیس به مجالس بنی‌اسرائیل رفت و آمد می کرد پس تهمت کار فاحشه با مریم را به زکریا بست، و به آنان گفت: کسی غیر از زکریا مریم را باردار نکرده چرا که فقط او نزد مریم می‌رفت، پس بنی‌اسرائیل در طلب زکریا به راه افتادند و او نیز از آن سرزمین گریخت؛ و تا پایان داستانی که ذکر شد. - . الکامل ۱ : ۱۷۰ و ۱۷۱ ، ۱۷۴ و۱۷۵ -

می گویم: شیخ در المصباح گفته است: خداوند متعال در اولین روز ماه محرم دعای زکریا علیه السلام را اجابت فرمود،

ص: ۱۸۹

و السید نیز در کتاب الاقبال این کلام را از شیخ مفید نقل کرده است، همچنین صدوق در الفقیه نظیر این روایت را نقل کرده است ، و برخی از احادیث این باب در بابهای داستان مریم و عیسی علیهما السلام و برخی دیگری در باب احوال بخت نصر خواهد آمد.

**[ترجمه]

«۴۲»

ک، إکمال الدین بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِی رَافِعٍ عَنِ النَّبِیِّ علیه السلام قَالَ: لَمَّا رَفَعَ اللَّهُ عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ علیه السلام وَ اسْتَخْلَفَ فِی قَوْمِهِ شَمْعُونَ بْنَ حَمُّونَ فَلَمْ یَزَلْ شَمْعُونُ فِی قَوْمِهِ یَقُومُ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَتَّی اسْتَخْلَصَ رَبُّنَا تَبَارَکَ وَ تَعَالَی وَ بَعَثَ فِی عِبَادِهِ نَبِیّاً مِنَ الصَّالِحِینَ وَ هُوَ یَحْیَی بْنُ زَکَرِیَّا علیه السلام فَمَضَی شَمْعُونُ وَ مَلَکَ عِنْدَ ذَلِکَ أَرْدَشِیرُ بْنُ أشکاس (أَشْکَانَ) (۴)أَرْبَعَ عَشْرَةَ سَنَةً وَ عَشَرَةَ أَشْهُرٍ وَ فِی ثَمَانِ سِنِینَ مِنْ مُلْکِهِ قَتَلَتِ الْیَهُودُ یَحْیَی بْنَ زَکَرِیَّا علیه السلام فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ یَقْبِضَهُ أَوْحَی إِلَیْهِ أَنْ یَجْعَلَ الْوَصِیَّةَ فِی وُلْدِ شَمْعُونَ إِلَی آخِرِ مَا سَیَأْتِی فِی بَابِ أَحْوَالِ مُلُوکِ الْأَرْضِ (۵).

**[ترجمه]إکمال الدین: با إسناد ابورافع از پیامبر صلی الله و آله روایت شده که فرمود: هنگامی که خداوند عیسی بن مریم را نزد خود بالا برد و شمعون بن حمون را در قومش جانشین او گرداند، شمعون پیوسته اوامر خداوند عزّ و جل را اجرا می کرد تا اینکه پروردگارمان پیامبری از صالحان را برگزید و به سوی بنی‌اسرائیل فرستاد و او یحیی بن زکریا علیه السلام بود، بنابراین دوران جانشینی شمعون به سر آمد، و پادشاه آن زمان اردشیر بن اشکاس بود که به مدت چهارده سال و چند ماه فرمانروایی کرد. در سال هشتم از فرمانروایی او یهودیان یحیی بن زکریا را به قتل رساندند، و هنگامی که خداوند خواست جانش را بگیرد به او وحی نمود که در وصیت خود جانشینی را در میان فرزندان شمعون انتخاب کند؛ تا پایان ماجرا که در باب احوال پادشاهان و ملوک زمین به تفصیل ذکر خواهد شد. - . إکمال الدین :۱۳۰ -

**[ترجمه]

بیان

الجمع بين الأخبار الداله على تقدم وفاه يحيى عليه السلام على رفع عيسى عليه السلام و بين ما دل على تأخرها عنه مشكل إلا أن يحمل بعضها على التقيه أو يقال إن الله أحيا يحيى بعد موته و بعثه إليهم و الله يعلم (۶).

ص: ۱۹۰

۱- راجع مصباح المتهجد: ۵۳۷.

۲- راجع الاقبال ۱: ۵۴۴.

۳- راجع من لا يحضره الفقيه: ۱۷۲.

۴- في نسخه: اردشير بن زاركا، و لعله مصحف بابكان أو بابک.

۵- اكمال الدين: ۱۳۰، و الحديث طويل أخرجه بتمامه مسندا في آخر الكتاب.

۶- تتميم: قد ساق المسعوديّ في كتابه اثبات الوصيه الوصايه من سليمان بن داود عليه السلام الى آصف بن برخيا، و منه الى صفورا بن آصف ثمّ الى منبه بن صفورا ثمّ الى هندوا بن منبه ثمّ الى اسفر بن هندوا ثمّ الى ابنه رامن ثمّ الى إسحاق بن رامن ثمّ الى ايم بن إسحاق ثمّ الى زكريا ابن ايم بن إسحاق ثمّ الى اليسابغ ثمّ الى روبيل بن اليسابغ ثمّ بعث اللّه المسيح عيسى بن مريم عليه السلام. و قال اليعقوبى: زكريا بن برخيا بن شوا بن نحرائيل بن سهلون بن ارسوا بن شويل بن هود كذا ابن موسى بن عمران. و في المحبر: زكريا بن بشوى و ابنه يحيى من ولد هارون بن عمران. و قال الثعلبى: هو زكريا بن يوحنا بن ادن بن مسلم بن صدوق بن يجسار بن داود بن سليمان بن مسلم بن صديقه بن ناحور بن سدوم ابن ثهفاساطين بن ابيا بن رحبعم بن سليمان بن داود عليهما السلام.

**[ترجمه]جمع بين احاديثى كه دلالت بر تقدم وفات يحيى عليه السلام بر عروج عيسى عليه السلام دارند با احاديثى كه بر تاخر تاكيد دارند، امرى مشكل است مگر اينكه برخى از احاديث حمل بر تقيه شوند، يا گفته شود: خداوند يحيى را بعد از وفات دوباره زنده گرداند و به سوى بنى اسرائيل فرستاد.

ص: ۱۹۰

**[ترجمه]

أبواب قصص عيسى و أمه و أبويها

باب ۱۶ قصص مريم و ولادتها و بعض أحوالها صلوات اللّٰه عليها و أحوال أبيها عمران

الآيات

آل عمران: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفى آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِيمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَى الْعالَمِينَ* ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ *إِذْ قالَتِ امْرَأَتُ عِمْرانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ ما فِي بَطْنِي مُحَرَّراً فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ* فَلَمَّا وَضَعَتْها قالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُها أُنْثى وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما وَضَعَتْ وَ لَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثى وَ إِنِّي سَمَّيْتُها مَرْيَمَ وَ إِنِّي أُعِيذُها بِكَ وَ ذُرِّيَّتَها مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجِيمِ* فَتَقَبَّلَها رَبُّها بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَ أَنْبَتَها نَباتاً حَسَناً وَ كَفَّلَها زَكَرِيَّا كُلَّما دَخَلَ عَلَيْها زَكَرِيَّا الْمِحْرابَ وَجَدَ عِنْدَها رِزْقاً قالَ يا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هذا قالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشاءُ بِغَيْرِ حِسابٍ»(۳۳-۳۷)

(و قال تعالى): «وَ إِذْ قالَتِ الْمَلائِكَةُ يا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفاكِ عَلى نِساءِ الْعالَمِينَ* يا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَ اسْجُدِي وَ ارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ* ذلِكَ مِنْ أَنْباءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ ما كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَ ما كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ* إِذْ قالَتِ الْمَلائِكَةُ يا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهاً فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ* وَ يُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا وَ مِنَ الصَّالِحِينَ* قالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَ لَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ قالَ كَذلِكِ اللَّهُ يَخْلُقُ ما يَشاءُ إِذا قَضى أَمْراً فَإِنَّما يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ* وَ يُعَلِّمُهُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْراةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ رَسُولًا إِلى بَنِي إِسْرائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ

ص: ۱۹۱

الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْراً بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أُحْيِ الْمَوْتى بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُنَبِّئُكُمْ بِما تَأْكُلُونَ وَ ما تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ* وَ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْراةِ وَ لِأُحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُونِ* إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هذا صِراطٌ مُسْتَقِيمٌ»(۴۲-۵۱)

lt;meta info="- إنّ الله اصطفى آدم و نوحاً وآل إبراهيم و آل عمران على العالمين * ذرّيه بعضها من بعض و الله سميع عليم* إذ قالت امرأت عمران ربّ إنّي نذرت لک ما في بطني محرّراً فتقبّل منّي إنّک أنت السميع العليم * فلمّا وضعتها قالت ربّ إنّي وضعتها أنثي و الله أعلم بما وضعت و ليس الذكر كالأنثي و إنّي سمّيتها مريم و إنّي أعيذها بک و ذرّيتها من الشيطان الرجيم * فتقبّلها ربّها بقبول حسن و أنبتها نباتاً حسناً و كفّلها زكريّا كلّما دخل عليها المحراب وجد عندها رزقاً قال يا مريم أنّي لک هذا قالت هو من عندالله إنّ الله يرزق من يشاء بغير حساب. - . آل عمران / ۳۳-۳۷ -

{به يقين خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهيم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است، فرزندانی که بعضی از آنان از نسل بعضی دیگرند و خداوند شنوای داناست، چون زن عمران گفت: پروردگارا ، آنچه در شکم خود دارم را نزد تو کردم تا آزاد شده [از مشاغل دنيا وپرستشگر تو] باشد، پس از من بپذير که تو خود شنوای دانايی، پس چون فرزندش را بزاد گفت: پروردگارا، من دختر زاده‌ام و خدا به آنچه او زاييد داناتر بود و پسر چون دختر نيست، و من نامش را مريم نهادم و او و فرزندانش را از شيطان رانده شده به تو پناه می‌دهم، پس پروردگارش مريم را با حسن قبول پذيرا شد و او را نيکو بار آورد و زکريّا را سرپرست وی قرار داد، زکريا هر بار که در محراب بر او وارد می‌شد نزد او [نوعی] خوراکی می‌يافت و می‌گفت: اين از کجا برای تو آمده است و او در پاسخ می‌گفت: اين از جانب خداست که خدا به هر کس بخواهد بی‌شمار روزی می... دهد.}

- و إذ قالت الملائكه يا مريم إنّ الله اصطفاک و طهّرک و اصطفاک على نساء العالمين * يا مريم اقنتي لربّک و اسجدي و اركعي مع الراكعين * ذلک من أنباء الغيب نوحي إليک و ما كنت لديهم إذ يلقون أقلامهم أيّهم يكفل مريم و ما كنت لديهم إذ يختصمون * إذ قالت الملائكه يا مريم إنّ الله يبشّرک بكلمه منه اسمه المسيح عيسى ابن مريم وجيهاً في الدنيا و الآخره و من المقرّبين * و يكلّم الناس في المهد و كهلاً و من الصالحين * قالت أنّي يكون لي ولد و لم يمسسني بشر قال كذلک الله يخلق ما يشاء إذا قضى أمراً فإنّما يقول له كن فيكون * و يعلّمه الكتاب و الحكمه و التوراه والإنجيل و رسولاً إلى بني إسرائيل أنّي قد جئتكم بآيه من ربّكم أخلق لكم من الطين كهيئه الطير فأنفخ فيه فيكون طيراً بإذن الله و أبرئ الأكمه و الأبرص و أحيي الموتى بإذن الله و أنبّئكم بما تأكلون و ما تدّخرون في بيوتكم إنّ في ذلک لآيه لكم إن كنتم مؤمنين * و مصدّقاً لما بين يديّ من التورات ولأحلّ لكم بعض الّذي حرّم عليكم و جئتكم بآيه من ربّكم فاتّقوا الله و أطيعون * إنّ الله ربّي و ربّكم فاعبدوه هذا صراط مستقيم. - . آل عمران / ۴۲-۵۱ -

{و [ياد کن] هنگامی که فرشتگان گفتند: ای مريم، خداوند تو را برگزيده و پاک ساخته و بر زنان جهان برتری داده است، ای مريم، فرمانبردار پروردگار خويش باش و سجده کن و با رکوع کنندگان رکوع نما، اين[جمله] از اخبار غيب است که به تو وحی می‌کنيم و [گرنه] وقتی آنان قلم‌های خود را [برای قرعه کشی به آب] افکندند تا کدام يک سرپرستی مريم را به عهده بگيرند نزد آنان نبودی و [نيز] وقتی با يکديگر کشمکش می‌کردند نزدشان نبودی، [ياد کن] هنگامی [را] که فرشتگان گفتند:

ای مریم، خداوند تو را به کلمه‌ای از جانب خود که نامش مسیح عیسی بن مریم است مژده می‌دهد در حالی‌که [او] در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان [درگاه خدا] است، و در گهواره [به اعجاز] و در میان‌سالی [به وحی] با مردم سخن می‌گوید و از شایستگان است، [مریم] گفت: پروردگارا، چگونه مرا فرزندی خواهد بود با آنکه بشری به من دست نزده است، گفت: چنین است [کار] پروردگار، خدا هر چه بخواهد می‌آفریند و چون به کاری فرمان دهد فقط به آن می‌گوید: باش، پس می‌باشد، و به او کتاب و حکمت و تورات و انجیل می‌آموزد، و [او را به عنوان] پیامبری به سوی بنی اسرائیل [می‌فرستد که او به آنان می‌گوید:] در حقیقت من از جانب پروردگارتان معجزه‌ای آورده‌ام، من از گِل برای شما [چیزی] به شکل پرنده می‌سازم،

آن‌گاه در آن می‌دمم پس به اذن خدا پرنده‌ای می‌شود، و به اذن خدا نابینای مادرزاد و پیس را بهبود می‌بخشم و مردگان را زنده می‌گردانم و شما را از آنچه می‌خورید و در خانه‌هایتان ذخیره می‌کنید خبر می‌دهم، مسلماً در این [معجزات] برای شما اگر مؤمن باشید عبرت است، و [می‌گوید آمده‌ام تا] تورات را که پیش از من [نازل شده] تصدیق کنم و تا پاره‌ای از آنچه که بر شما حرام گردیده برای شما حلال گردانم و از جانب پروردگارتان برای شما نشانه‌ای آورده‌ام پس از خدا پروا دارید ومرا اطاعت کنید، و در حقیقت خداوند پروردگار من و شماست، پس او را بپرستید [که] راه راست این است.}

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

كا، الكافی حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكِنْدِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمِيثَمِيِّ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى مَوْلَى آلِ سَامٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ تُؤْتَى بِالْمَرْأَةِ الْحَسْنَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الَّتِي قَدِ افْتُتِنَتْ فِي حُسْنِهَا فَتَقُولُ يَا رَبِّ حَسَّنْتَ خَلْقِي حَتَّى لَقِيتُ مَا لَقِيتُ فَيُجَاءُ بِمَرْيَمَ علیها السلام فَيُقَالُ أَنْتِ أَحْسَنُ أَمْ هَذِهِ قَدْ حَسَّنَّاهَا فَلَمْ تَفْتَتِنْ (۱).

أقول: قد مر تمامه فی باب قصص أیوب علیه السلام.

**[ترجمه]الکافی: امام صادق علیه السلام می‌فرماید: در روز قیامت زن زیبارویی آورده می‌شود که در دنیا فریفته جمال خویش شده بود، پس می‌گوید: پروردگارا، مرا چنان زیبا و نیکو آفریدی که آنچه نباید بر سرم آمد، آن‌گاه مریم سلام الله علیها حاضر گردانده شده و گفته می‌شود: تو زیباتر و نیکوتری یا این (مریم)؟ او را زیبا گرداندیم و فریفته نشد. - . روضه الکافی : ۲۲۸ -

می گویم:این حدیث به صورت کامل در باب داستان ایوب علیه السلام نقل شد.

**[ترجمه]

شی، تفسیر العیاشی عَنِ الْحَکَمِ بْنِ عُیَیْنَهَ (۲)قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ فِی الْکِتَابِ إِذْ قالَتِ الْمَلائِکَهُ یا مَرْیَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاکِ وَ طَهَّرَکِ وَ اصْطَفاکِ عَلی نِساءِ الْعالَمِینَ اصْطَفَاهَا مَرَّتَیْنِ وَ الِاصْطِفَاءُ إِنَّمَا هُوَ مَرَّهٌ وَاحِدَهٌ قَالَ فَقَالَ لِی یَا حَکَمُ إِنَّ لِهَذَا تَأْوِیلًا وَ تَفْسِیراً فَقُلْتُ لَهُ فَفَسِّرْهُ لَنَا أَبْقَاکَ اللَّهُ قَالَ یَعْنِی اصْطَفَاهَا أَوَّلًا مِنْ ذُرِّیَّهِ الْأَنْبِیَاءِ الْمُصْطَفَیْنَ الْمُرْسَلِینَ وَ طَهَّرَهَا مِنْ أَنْ یَکُونَ فِی وِلَادَتِهَا مِنْ آبَائِهَا وَ أُمَّهَاتِهَا سِفَاحٌ وَ اصْطَفَاهَا بِهَذَا فِی الْقُرْآنِ یا مَرْیَمُ اقْنُتِی لِرَبِّکِ وَ اسْجُدِی وَ ارْکَعِی شُکْراً لِلَّهِ ثُمَّ قَالَ لِنَبِیِّهِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله یُخْبِرُهُ بِمَا غَابَ عَنْهُ مِنْ خَبَرِ مَرْیَمَ وَ عِیسَی یَا مُحَمَّدُ ذلِکَ مِنْ أَنْباءِ الْغَیْبِ نُوحِیهِ إِلَیْکَ فِی مَرْیَمَ وَ ابْنِهَا وَ بِمَا خَصَّهُمَا اللَّهُ بِهِ وَ فَضَّلَهُمَا وَ أَکْرَمَهُمَا حَیْثُ قَالَ وَ ما کُنْتَ لَدَیْهِمْ یَا مُحَمَّدُ إِذْ یُلْقُونَ أَقْلامَهُمْ أَیُّهُمْ یَکْفُلُ مَرْیَمَ حِینَ إِیتِمَتْ مِنْ أَبِیهَا وَ فِی رِوَایَهِ ابْنِ خُرَّزَادَ أَیُّهُمْ یَکْفُلُ مَرْیَمَ حِینَ إِیتِمَتْ مِنْ أَبَوَیْهَا وَ ما کُنْتَ لَدَیْهِمْ یَا مُحَمَّدُ إِذْ یَخْتَصِمُونَ فِی مَرْیَمَ عِنْدَ وِلَادَتِهَا بِعِیسَی أَیُّهُمْ یَکْفُلُهَا وَ یَکْفُلُ وَلَدَهَا قَالَ فَقُلْتُ لَهُ أَبْقَاکَ اللَّهُ فَمَنْ کَفَّلَهَا فَقَالَ أَ مَا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِ وَ کَفَّلَها زَکَرِیَّا الْآیَهَ

ص: ۱۹۲

۱- روضه الکافی: ۲۲۸.

۲- هکذا فی النسخ و فی تفسیر البرهان و هو وهم، و الصواب عتیبه.

وَ زَادَ عَلِيُّ بْنُ مَهْزِيَارَ (۱)فِي حَدِيثِهِ فَلَمَّا وَضَعَتْها قالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُها أُنْثى وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما وَضَعَتْ وَ لَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثى وَ إِنِّي سَمَّيْتُها مَرْيَمَ وَ إِنِّي أُعِيذُها بِكَ وَ ذُرِّيَّتَها مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجِيمِ قَالَ قُلْتُ أَ كَانَ يُصِيبُ مَرْيَمَ مَا يُصِيبُ النِّسَاءَ مِنَ الطَّمْثِ قَالَ نَعَمْ مَا كَانَتْ إِلَّا امْرَأَةً مِنَ النِّسَاءِ وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى إِذْ يُلْقُونَ أَقْلامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ قَالَ قَالَ اسْتَهَمُوا عَلَيْهَا فَخَرَجَ سَهْمُ زَكَرِيَّا فَكَفَلَ بِهَا وَ قَالَ زَيْدُ بْنُ رُكَانَةَ اخْتَصَمُوا فِي بِنْتِ حَمْزَةَ كَمَا اخْتَصَمُوا فِي مَرْيَمَ قَالَ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ حَمْزَةُ اسْتَنَّ السُّنَنَ وَ الْأَمْثَالَ كَمَا اخْتَصَمُوا فِي مَرْيَمَ اخْتَصَمُوا فِي بِنْتِ حَمْزَةَ قَالَ نَعَمْ وَ اصْطَفاكِ عَلى نِساءِ الْعالَمِينَ قَالَ نِسَاءُ عَالَمِيهَا قَالَ وَ كَانَتْ فَاطِمَةُ عليها السلام سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ (۲).

**[ترجمه]تفسیر العیّاشی: حَکَم بن عیینه از امام باقر علیه السلام درباره این فرموده خداوند «إذ قالت الملائکه یا مریم إن الله اصطفاك وطهّرك و اصطفاك علی نساء العالمین» چنین پرسید: خداوند دو بار در مورد مریم از لفظ (اصطفی: برگزید) استفاده کرده در حالی که برگزیده شدن فقط یک بار روی می‌دهد؟ امام به او فرمود: ای حَکَم، این مسأله دارای تأویل و تفسیر است، پس حَکَم گفت: خداوند تو را نگاه دارد، آن را برای ما تفسیر کن، امام فرمود: یعنی نخست او را از ذریّه پیامبران برگزیده مرسل انتخاب نموده است، و او را از این امر که در میان پدران و مادران زنا کار و بدکاره به دنیا آمده باشد پاك و مطهّر گردانده است، و به دلیل این خصوصیت، خداوند او را در قرآن برگزیده و به ذکر احوالش پرداخته است، {ای مریم، فرمانبردار پروردگار خویش باش و سجده کن و با رکوع کنندگان رکوع نما} و به‌خاطر شکرگزاری از نعمت‌های خداوند به انجام این امور بپرداز، سپس خداوند متعال آنچه را در مورد مریم از پیامبرش محمّد صلّی الله علیه و آله پنهان مانده به اطلاعش می‌رساند و به او می‌فرماید: ای محمّد، {این از اخبار غیب است که به تو وحی می‌کنیم} و این اخبار مربوط به مریم، پسرش و امتیازاتی است که خداوند آن دو را بدان‌ها مخصوص گردانده و برتری بخشیده و گرامی داشته است هنگامی که می‌فرماید: ای محمّد {تو نزد آنان نبودی وقتی قلم‌های خود را [برای قرعه کشی در آب] افکندند تا کدام‌یک سرپرستی مریم را به عهده بگیرند} و این حادثه هنگامی رخ می‌دهد که مریم پدرش را از دست داد و یتیم گشت- و در روایت ابن خرزاد چنین آمده: «أیّهم یکفل مریم حین أیتمت من أبویها: کدام یک سرپرستی مریم را به عهده می‌گیرند آن‌گاه که پدر و مادرش را از دست داد.»، {و تو نزد آنان نبودی} ای محمّد {هنگامی‌که با یکدیگر به کشمکش پرداختند} در مورد مریم و هنگام تولّد عیسی و اینکه کدام یک سرپرستی او و فرزندش را به عهده بگیرند، سپس حَکَم گفت: به امام گفتم: خداوند تو را نگاه دارد، در نهایت چه کسی سرپرستی مریم را به عهده گرفت؟ امام فرمود: آیا کلام خداوند را نشنیده‌ای که می‌فرماید: {و زکریّا را سرپرست او قرار داد.} آیه.

ص: ۱۹۲

و علی بن مهزیار بر این حدیث چنین افزوده است: {چون فرزندش را بزاد گفت: پروردگارا من دختر زاده‌ام، و خدا به آنچه او زایید داناتر بود، و پسر چون دختر نیست و من نامش را مریم نهادم و او و فرزندانش را از شیطان رانده شده به تو پناه می‌دهم.}، از امام باقر علیه السلام پرسیدم: آیا مریم نیز مانند زنان دیگر دچار حیض و عادت ماهیانه می‌شد؟ امام فرمود: بله، مریم نیز زنی بود از جنس زنان دیگر، ودر روایت دیگری آمده است: امام باقر در تفسیر آیه {وقتی قلم‌های خود را افکندند تا کدام ... یك سرپرستی مریم را به عهده بگیرند} فرمود: بر سر او قرعه کشی کردند، پس قرعه به اسم زکریّا درآمد و سرپرستی مریم را به عهده گرفت.

زید بن رکانه گفته است: (امام باقر فرمود:) در مورد دختر حمزه به کشمکش پرداختند آن‌گونه که درمورد مریم به کشمکش پرداختند، گفتم: فدایت شوم، آیا حمزه سنت‌ها و امثال را وضع کرده است، باید گفته شود:آن‌گونه که در مورد مریم به کشمکش پرداختند در مورد دختر حمزه نیز به کشمکش پرداختند؟ امام فرمود: بله، درست است؛ اما در تفسیر آیه {ای مریم، خداوند تو را بر زنان جهان برتری داده است} فرمود: منظور زنان دوران و عصر مریم بوده است و فاطمه علیها السلام سرور زنان خلقت از آغاز تا انتهاست. - . نسخه خطی تفسیر العیاشی، البحرانی نیز در تفسیر البرهان۱ : ۲۸۳ این حدیث را نقل کرده است. -

**[ترجمه]

بیان

قال الطبرسی رحمه الله فی قوله تعالی: یا مَرْیَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاکِ أی اختارک و ألطف لک حتی تفرغت لعبادته و اتباع مرضاته و قیل معناه اصطفاک لولاده المسیح وَ طَهَّرَکِ بالإیمان عن الکفر و بالطاعه عن المعصیه أو طهرک عن الأدناس و الأقذار التی تعرض للنساء مثل الحیض و النفاس حتی صرت صالحه لخدمه المسجد أو طهرک عن الأخلاق الذمیمه و الطبائع الردیئه وَ اصْطَفاکِ عَلی نِساءِ الْعالَمِینَ أی علی نساء عالمی زمانک لأن فاطمه علیها السلام سیده نساء العالمین

وَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام مَعْنَی الْآیَهِ اصْطَفَاکِ مِنْ ذُرِّیَّهِ الْأَنْبِیَاءِ وَ طَهَّرَکِ مِنَ السِّفَاحِ وَ اصْطَفَاکِ لِوِلَادَهِ عِیسَی مِنْ غَیْرِ فَحْلٍ.

و خرج بهذا من أن یکون تکرارا.

أقول: یظهر مما رواه أن فیما عندنا من نسخه العیاشی سقطا. (۳)ثم قال یا مَرْیَمُ اقْنُتِی لِرَبِّکِ أی اعبدیه و أخلصی له العباده أو أدیمی الطاعه له أو أطیلی القیام فی الصلاه وَ اسْجُدِی وَ ارْکَعِی مَعَ الرَّاکِعِینَ أی کما یعمل الراکعون

ص: ۱۹۳

۱- الظاهر أن الحدیث کانت له أسناد متعدّده، و حیث اسقط ناسخ التفسیر الأسانید وقعت الروایه هکذا مشوشه غیر منتظمه.

۲- تفسیر العیّاشیّ مخطوط. أخرجه البحرانیّ أیضا فی تفسیر البرهان ۱: ۲۸۳.

۳- و سیأتی تمام ذلک من غیر سقط عن تفسیر القمّیّ تحت رقم ۸.

و الساجدون أو يكون ذلک أمرا لها بأن تعمل السجود و الركوع معهم فى الجماعه و قيل معناه و اسجدى لله شكرا و اركعى أى و صلى مع المصلين ثم قال وَ ما كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلامَهُمْ التى يكتبون بها التوراه فى الماء و قيل أقلامهم أقداحهم (۱)للاقتراع جعلوا عليها علامات يعرفون بها من يكفل مريم على جهه القرعه أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَ ما كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ فيه دلاله على أنهم قد بلغوا فى التشاح (۲)عليها إلى حد الخصومه و فى وقت التشاح قولان:

أحدهما حين ولادتها و حمل أمها إياها إلى الكنيسه فتشاحوا فى الذى يحضنها و يكفل تربيتها و قال بعضهم كان ذلک وقت كبرها و عجز زكريا عن تربيتها. (۳)و قال رحمه الله فى قوله تعالى إِذْ قالَتِ امْرَأَتُ عِمْرانَ اسمها حَنَّهُ جده عيسى و كانتا أختين إحداهما عند عمران بن أشهم (۴)من ولد سليمان بن داود عليه السلام و قيل هو عمران بن ماثان عن ابن عباس و مقاتل و ليس عمران أبا موسى و بينهما ألف و ثمان مائه سنه و كان بنو ماثان رءوس بنى إسرائيل و الأخرى كانت عند زكريا ايشاع (۵)و اسم أبيها فاقود بن فتيل فيحيى و مريم ابنا خاله رَبِّ إِنِّی نَذَرْتُ لَکَ ما فِی بَطْنِی مُحَرَّراً أى أوجبت لک أن أجعل ما فى بطنى محررا أى خادما للبيعه يخدم فى متعبداتنا و قيل محررا للعباده أى مخلصا لها و قيل عتيقا خالصا لطاعتک لا أستعمله فى منافعى و لا أصرفه فى الحوائج قالوا و كان المحرر إذا حرر جعل فى الكنيسه يقوم عليها و يكنسها و يخدمها لا يبرح حتى يبلغ الحلم ثم يخير فإن أحب أن يقيم فيه أقام و إن أحب أن يذهب ذهب حيث شاء قالوا و كانت حَنَّهُ قد أمسک عنها الولد حتى آيست

۱- الاقداح جمع القدح بالكسر فالسكون سهم الميسر.

۲- تشاحوا على الشى ء: أراد كل منهم ان يستأثر به.

۳- مجمع البيان ۲: ۴۴۰ و ۴۴۱.

۴- فى المصدر: عمران بن الهشم. و فى تاريخ الطبرىّ: عمران بن ياشهم. و فى العرائس: عمران بن ساهم.

۵- هكذا فى النسخ و فيه سقط، و الصحيح كما فى المصدر: اسمها ايشاع.

فبينما هی تحت شجره إذ رأت طائرا یزق (۱)فرخا له فتحرک نفسها للولد فدعت الله أن یرزقها ولدا فحملت بمریم فَتَقَبَّلْ مِنِّی أی نذری قبول رضا إِنَّکَ أَنْتَ السَّمِیعُ لما أقول الْعَلِیمُ بما أنوی فَلَمَّا وَضَعَتْها خجلت و استحیت و قالَتْ منکسه رأسها رَبِّ إِنِّی وَضَعْتُها أُنْثی و قیل فیه قولان.

أحدهما أن المراد به الاعتذار من العدول عن النذر لأنها أنثی و الآخر أن المراد تقدیم الذکر فی السؤال لها بأنها أنثی لأن سعیها أضعف و عملها أنقص (۲)فقدم ذکرها لیصح القصد لها فی السؤال بقولها وَ إِنِّی أُعِیذُها بِکَ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما وَضَعَتْ وَ لَیْسَ الذَّکَرُ کَالْأُنْثی لأنها لا تصلح لما یصلح له الذکر و إنما کان یجوز لهم التحریر فی الذکور دون الإناث لأنها لا تصلح لما یصلح الذکر له من التحریر لخدمه بیت المقدس لما یلحقها من الحیض و النفاس و الصیانه عن التبرج للناس و قال قتاده لم یکن التحریر إلا فی الغلمان فیما جرت به العاده و قیل أرادت أن الذکر أفضل من الأنثی علی العموم و أصلح للأشیاء وَ إِنِّی سَمَّیْتُها مَرْیَمَ و هی بلغتهم العابده و الخادمه فیما قیل (۳)

وَ رَوَی الثَّعْلَبِیُّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِی هُرَیْرَهَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: حَسْبُکَ مِنْ نِسَاءِ الْعَالَمِینَ أَرْبَعٌ مَرْیَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَ آسِیَهُ (۴)امْرَأَهُ فِرْعَوْنَ وَ خَدِیجَهُ بِنْتُ خُوَیْلِدٍ وَ فَاطِمَهُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ.

وَ إِنِّی أُعِیذُها بِکَ وَ ذُرِّیَّتَها مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجِیمِ خافت علیها ما یغلب علی النساء من الآفات فقالت ذلک و قیل إنما استعاذتها من طعنه الشیطان فی جنبها التی لها یستهل الصبی صارخا فوقاها الله و ولدها عیسی علیه السلام منه بحجاب و قیل إنما استعاذت من إغواء الشیطان الرجیم إیاها فَتَقَبَّلَها رَبُّها مع أنوثتها و رضی بها فی النذر التی نذرته (۵)حَنَّهُ للعباده فی بیت المقدس و لم یتقبل قبلها أنثی فی ذلک المعنی

۱- زق الطائر فرخه: اطعمه بمنقاره.

۲- فی المصدر: و عقلها أنقص.

۳- فی المصدر هنا زیاده و هی: و کانت مریم أفضل النساء فی وقتها و أجملهن.

۴- فی المصدر: و آسیه بنت مزاحم.

۵- فی المصدر فی النذر الذی نذرته.

و قیل معناه تکفل بها فی تربیتها و القیام بشأنها عن الحسن و قبوله إیاها أنه ما عرتها عله ساعه فی لیل أو نهار بِقَبُولٍ حَسَنٍ أصله بتقبل حسن و قیل معناه سلک بها طریق السعداء عن ابن عباس وَ أَنْبَتَها نَباتاً حَسَناً أی جعل نشوءها نشوءا حسنا و قیل سوی خلقها فکانت تنبت فی یوم ما ینبت غیرها فی عام عن ابن عباس و قیل أنبتها فی رزقها و غذائها حتی تمت امرأه بالغه تامه عن ابن جریح.

و قال ابن عباس لما بلغت تسع سنین صامت النهار و قامت اللیل و تبتلت حتی غلبت الأحبار وَ کَفَّلَها زَکَرِیَّا بالتشدید أی ضمها الله عز اسمه إلی زکریا و جعله کفیلها لیقوم بها و بالتخفیف معناه ضمها زکریا إلی نفسه و ضمن القیام بأمرها و قالوا إن أم مریم أتت بها ملفوفه فی خرقه إلی المسجد و قالت دونکم النذیره فتنافس فیها الأحبار لأنها کانت بنت إمامهم و صاحب قربانهم فقال لهم زکریا علیه السلام أنا أحق بها لأن خالتها عندی فقالت له الأحبار إنها لو ترکت لأحق الناس بها لترکت لأمها التی ولدتها و لکنا نقرع علیها فتکون عند من خرج سهمه فانطلقوا و هم تسعه و عشرون رجلا إلی نهر جار فألقوا أقلامهم فی الماء فارتفع قلم زکریا فوق الماء و رسبت أقلامهم عن ابن إسحاق و جماعه و قیل بل تلبث قلم زکریا (۱)و قام فوق الماء کأنه فی طین و جرت أقلامهم مع جریه الماء فذهب بها الماء عن السدی فسهمهم زکریا و قرعهم و کان رأس الأحبار و نبیهم فذلک قوله تعالی وَ کَفَّلَها زَکَرِیَّا قالوا فلما ضم زکریا مریم إلی نفسه بنی لها بیتا و استرضع لها و قال محمد بن إسحاق ضمها إلی خالتها أم یحیی حتی إذا شبت و بلغت مبلغ النساء بنی لها محرابا فی المسجد و جعل بابه فی وسطها لا یرقی إلیها إلا بسلم مثل باب الکعبه و لا یصعد إلیها غیره و کان یأتیها بطعامها و شرابها و دهنها کل یوم کُلَّما دَخَلَ عَلَیْها زَکَرِیَّا الْمِحْرابَ وَجَدَ عِنْدَها رِزْقاً یعنی وجد زکریا عندها فاکهه فی غیر أوانها فاکهه الصیف فی الشتاء و فاکهه الشتاء فی الصیف غضا طریا و قیل إنها لم ترضع قط و إنما کان یأتیها رزقها من الجنه قالَ یا مَرْیَمُ أَنَّی لَکِ هذا یعنی قال لها زکریا کیف لک و من أین لک هذا

۱- فی المصدر: بل ثبت قلم زکریا.

كـالمتعجب منه قـالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ أى من الجنه و هـذه تكرمه من الله لهـا و إن كـان ذلك خارقا للعاده فإن عنـدنا يجوز أن تظهر الآيات الخارقه للعاده على غير الأنبياء من الأولياء و الأصفياء و من منع ذلك من المعتزله قالوا فيه قولين:

أحـدهما أنه كـان ذلـك تأسـيسا لنبوه عيسـى عليه السـلام عن البلخى و الآـخر أنه كان بـدعاء زكريا عليه السـلام لها بالرزق فى الجمله و كانت معجزه له عن الجبائى إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشاءُ بِغَيْرِ حِسابٍ (۱)

**[ترجمه]طبرسـى رحمه الله در تفسـير آيه «يا مريم إن الله اصـطفاك» گفته است يعنى: خداونـد تو را برگزيده و مورد الطاف خويش قرارت داده كه تمام كوشـش خود را در عبادت او و بـدست آوردن رضايتش به كار مى‌بنـدى؛ وگفته شده معنا به اين صورت است: تو را براى به دنيا آوردن عيسـى برگزيده و به وسيله ايمان از كفر و به وسيله طاعت از معصيت مطهّرت گردانده است، يا تو را از پليديها و آلودگيهايى چون حيض و نفاس (خونريزى بعد از زايمان) كه بر زنان ديگر عارض مى‌شود، پاك و مطهّر ساخته تا شايسته و لايق خدمت‌گذارى به مسجد باشى، يا تو را از اخلاق زشت و خصلت‌هاى پست مطهّر گردانده است، هم‌چنين در تفسـير آيه «و اصـطفاك على نسـاء العالمين» گفته است: يعنى تو را بر زنان عهـد خودت برترى داده است چرا كه فاطمه عليها السـلام سرور و برگزيده زنان خلقت است. و امام باقر عليه السلام فرموده است: معنى آيه اين‌گونه است: اى مريم، خداوند تو را از ميان ذريّه پيامبران برگزيده و از زنا و كار زشت مطهّر گردانده است، و تو را براى به دنيا آوردن عيسـى بدون وجود شوهر انتخاب نموده است؛ و به اين ترتيب امام تفسير متفاوتى ارائه داده است.

مى‌گويم: از آنچه طبرسى روايت كرده چنين برمى‌آيد در نسخه تفسير العياشى كه نزد ماست نقصانى روى داهد است.

سپس طبرسـى گفتـه است: «يـا مريم اقنـتى لربّـك» يعنى: پروردگـارت را پرسـتش كن و عبـادت را براى او خـالص گردان، يا اطـاعت او را ادامه بـده، يـا در نمـازگزاردن قيـام و به پا ايسـتادن را طولانى كن، «واسـجدى واركعى مع الراكعين» يعنى: همان كارى را انجام بده كه ركوع كنندگان

ص: ۱۹۳

و سـجده گزاران انجام مى‌دهند؛ يا در اين آيه به مريم فرمان داده شده كه همراه جماعت ركوع و سـجده بگزارد؛ و گفته شده معنـا چنين است: به خـاطر سپاس‌گزارى نعمت‌هـاى خـدا براى او سـجده بگزار و ركوع كن، يعنى: بـا نمازگزاران نماز بگزار، سپس خداونـد فرموده است: «و مـا كنتَ لـديهم إذ يلقون أقلامـهم» يعنى: قلم‌هايى كه با آن تورات مى‌نوشـتند را در آب مى... زدنـد؛ و گفتـه شـده: (أقلامـهم) يعنى (أقـداحهم: تيرهـاى قمـار و قرعـه كشـى)، براى قرعه كشـى در مـورد اينكه كـدام يك سرپرستى مريم را به عهـده بگيرنـد علامتهايى را بر روى آن تيرها قرار مى‌دادند كه با آن شـناخته شوند، «أيّهم يكفل مريم وما كانت لديهم إذ يختصمون» از اين آيه چنين بر مى‌آيد كه بنى اسرائيل در مورد تصاحب مريم و بر عهده گرفتن سرپرستى او به كشـمكش پرداختند تا جائى كه به حد دشـمنى و خصومت رسـيد، و در مورد زمان كشمكش دو نظر وجود دارد: يكى اينكه: اين كشـمكش هنگام تولّد مريم و زمانى بوده كه مادرش قصد داشـته سـرپرستى او را بر عهده بگيرد و برخى گفته‌اند: اين امر در زمان بزرگسالى مريم و هنگامى كه زكريّا از تربيت او عاجز گشت صورت پذيرفته است. - . مجمع البيان ۲ : ۴۴۰ و۴۴۱ -

طبرسی رحمه الله در ادامه تفسیر آیات گفته است: «إذ قالت امرأه عمران» همسر عمران (حنّه) نام داشت و جدّهٔ حضرت عیسی به شمار می‌آید، آنان دو خواهر بودند: (حنّه) نزد عمران بن أشهم از فرزندان سلیمان بن داوود علیهما السلام بود، از ابن عباس و مقاتل روایت شده که منظور از عمران، عمران بن ماثان بوده است نه عمران پدر موسی علیه السلام چرا که بین آن دو هزار و هشتصد سال اختلاف زمانی وجود دارد، و بنوماثان از سران و رؤسای بنی اسرائیل به شمار می‌آمدند. خواهر دیگر که (ایشاع) نام داشت و اسم پدرش فاقود بن فتیل بود همسر زکریّا علیه السلام بود، بنابراین یحیی و مریم پسرخاله بوده‌اند، «ربّ إنّی نذرت لک ما فی بطنی محرّراً» یعنی: بر خود واجب گرداندم که آنچه را در شکم دارم آزاد شده قرار دهم یعنی: خدمت‌گزار کنیسه‌ها باشد و در عبادت‌گاههایمان به خدمت بپردازد؛ و گفته شده: آزاد شده و رها از مشغولیت‌های دنیایی که خالصانه به عبادت بپردازد، هم‌چنین گفته شده (محرّراً) یعنی: فرزندی وقف شده که مخلصانه به عبادت تو مشغول شود و من او را در خدمت منافع خود به کار نگیرم و از او برای برطرف کردن نیازهای خویش استفاده نکنم، گفته‌اند: کودک وقف شده، در کنیسه قرار داده می‌شد و در آنجا اقامت می‌گزید و به جارو کردن و خدمت مشغول می‌شد، اوضاع به این صورت پیش می‌رفت تا اینکه آن کودک بالغ می‌شد، سپس خود سرنوشتش را انتخاب می‌کرد اگر دوست داشت که در کنیسه بماند آنجا می‌ماند و اگر نه می‌توانست هر جایی که می‌خواست برود، نقل کرده‌اند (حنّه) از بچه‌دار شدن محروم بود تا یائسه گردید،

ص: ۱۹۴

روزی زیر درختی نشسته بود و پرنده‌ای را مشاهده کرد که با منقار به جوجه‌هایش غذا می‌داد، پس باطنش برای بچه‌دار شدن تحریک شد و خداوند را فرا خواند که فرزندی به او ببخشد بنابراین به مریم باردار شد، «فتقبّل منّی» یعنی: رضایت‌مندانه نذر مرا بپذیر، «إنّک أنت السمیع» یعنی: به آنچه می‌گویم (شنوایی)، «العلیم»یعنی: از قصد و نیّت من آگاهی، «فلمّا وضعتها» یعنی: (هنگامی که مریم را زاد) خجالت کشید و شرمنده شد و سرشکسته گفت: «ربّ إنّی وضعتُها أنثی» در تفسیر این سخن (حنّه) دو نظر نقل شده است: نخست: منظور او از این سخن مقدّمه چینی برای بیان درخواستی بوده که در مورد مریم به درگاه خداوند بوده است مبنی بر اینکه {او را از شیطان رانده شده به تو پناه می‌دهم} چرا که او دختر بوده و در سعی و تلاش ضعیف و در انجام اعمال ناقص بوده است، «و الله أعلم بما وضعت و لیس الذکر کالأنثی» {خداوند به آنچه او زایید داناتر بود،وپسر چون دختر نیست} چرا که دختر مناسب انجام کارهایی که پسر انجام می‌دهد نیست، و برای آنان جایز بود که فقط فرزندان پسر خود و نه دختران را وقف عبادتگاه کنند، به خاطر اینکه دختران شایستگی پسران را در وقف شدن و در خدمت کردن به بیت‌المقدس نداشتند و این به دلیل عارض شدن حیض و نفاس بر آنان و در امان بودن‌شان از خودنمایی برای مردم بود؛ قتاده گفته است: طبق عادت وقف شدن و خدمت کردن به عبادتگاهها فقط مخصوص فرزندان پسر بود؛ و گفته شده: منظور (حنّه) این بوده که عموماً پسران برتر از دختران هستند و برای انجام امور شایسته‌ترند، «و إنّی سمّیتُها مریم» {و من نامش را مریم نهادم}، آن‌گونه که روایت شده در زبان آنان مریم به معنای زن عبادت کننده و خدمت‌گزار بوده است؛ و الثعلبی با إسناد از ابوهریره روایت کرده که پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: ذکر چهار زن از میان زنان جهان تو را کافی است: مریم دختران عمران، آسیه زن فرعون، خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمّد، «و إنّی أعیذها بک و ذرّیّتها من الشیطان الرجیم» {و او و فرزندانش را از شیطان رانده شده به تو پناه می‌دهم} مادر مریم بر او ترسید از آفتهایی که بر زنان دیگر غلبه

می کنـد، بنـابراین چنین درخواسـتی را به درگـاه خداونـد برد؛ وگفته شـده: مـادر مریم او را از ضـربه‌ای که شـیطان بر پهلـوی کودکان به هنگام تولّـد می‌زنـد و باعث نخستین گریه آنان می‌شود به خـدا پناه داد، پس خداوند مریم و فرزندش عیسـی علیه السـلام را به واسـطهٔ حجاب و مانعی از شر شیطان محفوظ نگاه داشت؛ ونقل شده که معنای آیه چنین است: مادر مریم او را از گمراه شدن توسط شـیطان رانده شده به خدا پناه داد، «فتقبّلها ربُّها » {پس پروردگارش مریم را پذیرا شد} و این با وجود دختر بودن او بود، و خداونـد از مریم به عنوان نـذری که (حنّه) برای عبادت در بیت‌المقدس به درگاه او کرده بود راضـی گشت، و این درحالی بود که قبل از او هیچ دختری برای عبادت در بیت‌المقدس پذیرفته نشده بود،

ص: ۱۹۵

و از حسن روایت شـده که معنـای آیه چنین است: خداونـد سرپرستی تربیت کردن مریم و ادارهٔ امور او را به عهـده گرفت؛ و پـذیرفته شـدن مریم از جانب خداوند این‌گونه بود که لحظه‌ای در طول شب و روز ناراحتی و درد و مرض دامن گیرش نمی... شـد، «بقبول حسن» یعنی: (بتقبّل حسن: پـذیرفتنی نیکو)؛ و از ابن عبّاس روایت شده یعنی: خداوند اسـباب گام نهادن مریم در طریق نیک‌بختان را فراهم کرد، «و أنبتها نباتاً حسـناً» گفته شـده یعنی: پرورش یافتن او را نیکو قرار داد؛ ابن عباس گوید یعنی: خداونـد آفرینش او را نیکو گردانـد پس در یـک روز به انـدازه‌ای رشـد و نمو می‌یـافت که دیگران در طول یـک سال به آن انـدازه رشـد می‌کردنـد؛ از ابن جریح روایت شده آیه بدین معناست: رزق و روزی و غذای او را گسترش و وسـعت بخشـید تا اینکه تبدیل به زن بالغ و کاملی شد.

ابن عبـاس گفته است: هنگـامی‌که مریم علیهمـا السـلام به سنّ نه سـالگی رسـید، روزها را روزه می‌گرفت و شب‌ها را به شـب زنـده داری می‌پرداخت و دل از دنیا کنـد و متّقی و پاکدامن گشت تا جائی‌که از کاهنان پیشـی گرفت و بر آنان غلبه کرد، «و كفّلهـا زکریّا» یعنی:خداونـد عزّ و جـلّ مریم را به زکریّا سـپرد تـا او را سـرپرستی کنـد و به انجـام آمـورش بـپردازد؛ این معنا درصورتی است که فعـل (كفّـل) را متعـدّی و بـا تشدیـد (کـاف) در نظر بگیریم، و اگر (کَفَل) را به صورت لازم و با تخفیف (کـاف) در نظر بگیریم معنـا این‌گـونه خواهـد بـود: زکریّا سـرپرستی مریم را پـذیرفت و ادارهٔ امور او را به عهـده گرفت؛ ابن اسحاق و عدّه‌ای دیگر روایت کرده‌اند: مادر مریم او را در حالی‌که به پارچه‌ای پیچیده شده بود به مسجد آورد و گفت: دختر نـذر کرده مرا تحویـل بگیریـد، پس کاهنـان بر سـر تحویـل گرفتن او به رقـابت پرداختنـد چرا که او دختر پیشوا و امـام آنان و صـاحب قربانی‌هایشان بود، زکریّا به آنان گفت: من در نگهـداری از او شایسـته‌ترم چرا که خاله‌اش همسـر من است، وکاهنان در پاسـخ گفتنـد: اگر قرار باشد که مریم به شایسـته‌ترین مردم سپرده شود باید به مادرش که او را به دنیا آورده سپرده می‌شد، ولی ما بر سـر نگهداری از او قرعه‌کشی می‌کنیم و چوبه‌ها را در آب می‌افکنیم و مریم نزد کسی خواهد بود که چوبهٔ قرعه‌اش از آب خـارج شـود، پس کاهنـان که بیست و نه مرد بودنـد به سوی رودخـانه‌ای جـاری به راه افتادنـد و قلم‌هایشـان را در آب انداختنـد، در نهایت قلم زکریّا روی آب آمـد و قلم‌های دیگران ته‌نشـین شـد؛ از السدّیّ روایت شـده که قلم زکریّا روی آب ایسـتاد گویـا که در گِل قرار گرفته است، ولی قلم‌هـای دیگران با جریان آب به راه افتادنـد و آب آنها را با خود بُرد؛ بنابراین زکریّا قرعـه کشـی را از آنـان برد و او رئیس کاهنـان و پیامبرشـان بـود و این مصـداق فرمـودهٔ خداونـد متعـال است: «و كفّلها زکریّا» {و زکریّا را سرپرست او قرار داد}.

روایت کرده‌اند: هنگامی که زکریّا سرپرستی مریم را به عهده گرفت خانه‌ای برایش ساخت و زنی را مسؤل شیر دادن به او قرار داد، محمّد بن إسحاق گفته است: زکریّا مریم را به خاله‌اش که مادر یحیی بود سپرد و هنگامی که به سنّ جوانی رسید و زن بالغی شد محرابی را در مسجد برای او بنا نهاد و درِ آن را در وسَط مسجد تعبیه کرد که مانند درِ کعبه فقط به وسیله نردبان امکان بالا رفتن از آن به سوی مریم وجود داشت، و کسی جز زکریّا سراغ او نمی‌رفت، و زکریّا هر روز خوراک و نوشیدنی و روغن را نزد مریم می‌برد، «کُلَّما دخل علیها زکریّا المحرابَ وجد عندها رزقاً» یعنی: زکریّا نزد مریم میوه‌های غیر فصل را مشاهده می کرد، به این صورت که میوهٔ تابستان را در زمستان و میوه زمستان را در تابستان به صورت تازه و آبدار حاضر می... دید؛ و گفته شده: به مریم هرگز شیر داده نشد و رزق و روزی‌اش از بهشت می‌رسید، «قال یا مریم أنی لک هذا» یعنی: زکریّا از روی تعجب و شگفتی به مریم گفت: این میوه‌ها چگونه و از کجا نزد تو حاضر شده است؟

ص: ۱۹۶

«قالت: هو مِن عند الله» یعنی: از بهشت رسیده است، و این به منزله بزرگداشت مریم از سوی خداوند بود، هر چند کاری خارق العاده و خارج از قوانین طبیعت بوده است، چرا که در عقاید ما جایز است که نشانه‌های خارق‌العاده برای کسانی غیر از پیامبران مانند اولیاء و برگزیدگان خداوند نیز ظاهر شود، و کسانی از معتزله که این نظر را جایز نمی‌دانند در این باره دو دیدگاه را مطرح ساخته‌اند: نخست: از البلخیّ نقل شده که حاضر شدن طعام و میوه نزد مریم به منظور پایه‌گذاری نبوّت عیسی علیه السلام بوده است، دوّم: از الجبائیّ نقل شده که طعام و میوه بر اساس دعای زکریّا علیه السلام به درگاه خداوند برای تأمین رزق و روزی مریم حاضر می‌شد و معجزه‌ای برای زکریّا به شمار می‌آید، {خداوند به هر که بخواهد بی‌شمار روزی می‌دهد.} - . مجمع البیان۲ : ۴۳۴-۴۳۷ -

**[ترجمه]

«۳»

کا، الکافی مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مَنْ غَسَّلَ فَاطِمَهَ علیها السلام قَالَ ذَاکَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام کَأَنَّمَا اسْتَفْظَعْتُ ذَلِکَ مِنْ قَوْلِهِ فَقَالَ لِی کَأَنَّکَ ضِقْتَ مِمَّا أَخْبَرْتُکَ فَقُلْتُ قَدْ کَانَ جُعِلْتُ فِدَاکَ فَقَالَ لَا تَضِیقَنَّ فَإِنَّهَا صِدِّیقَهٌ لَمْ یَکُنْ یُغَسِّلُهَا إِلَّا صِدِّیقٌ أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ مَرْیَمَ علیها السلام لَمْ یُغَسِّلْهَا إِلَّا عِیسَی علیه السلام (۲).

**[ترجمه]کافی: مفضّل بن عمر می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: چه کسی فاطمه علیها السلام را غسل داد؟ ایشان فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام، و گویا که این سخن او را زشت و ناپسند پنداشتم، پس امام به من گفت: گویا از خبری که به تو دادم به تنگ آمدی؟ گفتم، فدایت شوم، امام فرمود: از این پاسخ به تنگ نیا و احساس شرم نکن که فاطمه صدّیقه را کسی جز امیر مؤمنان که صدّیق است غسل نداد، آیا نمی‌دانستی که مریم علیها السلام را کسی جز عیسی علیه السلام غسل نداد؟ - . فروغ الکافی ۱: ۴۴، همچنین در أصول الکافی ۱ : ۴۵۹ نیز آن را روایت کرده است. -

**[ترجمه]

«۴»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ سَیْفٍ عَنْ نَجْمٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: إِنَّ فَاطِمَهَ علیها السلام ضَمِنَتْ لِعَلِیٍّ علیه السلام عَمَلَ الْبَیْتِ وَ الْعَجِینَ وَ الْخُبْزَ وَ قَمَّ الْبَیْتِ وَ ضَمِنَ لَهَا عَلِیٌّ علیه السلام مَا کَانَ خَلْفَ الْبَابِ نَقْلَ الْحَطَبِ (۳)وَ أَنْ یَجِی ءَ بِالطَّعَامِ فَقَالَ لَهَا یَوْماً یَا فَاطِمَهُ هَلْ عِنْدَکِ شَیْ ءٌ قَالَتْ وَ الَّذِی عَظَّمَ حَقَّکَ مَا کَانَ عِنْدَنَا مُنْذُ ثَلَاثٍ إِلَّا شَیْ ءٌ آثَرْتُکَ بِهِ (۴)قَالَ أَ فَلَا أَخْبَرْتِنِی قَالَتْ کَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله نَهَانِی أَنْ أَسْأَلَکَ شَیْئاً فَقَالَ لَا تَسْأَلِی ابْنَ عَمِّکِ شَیْئاً إِنْ جَاءَکِ بِشَیْ ءٍ عَفْواً وَ إِلَّا فَلَا تَسْأَلِیهِ قَالَ فَخَرَجَ علیه السلام فَلَقِیَ رَجُلًا فَاسْتَقْرَضَ مِنْهُ دِینَاراً ثُمَّ أَقْبَلَ بِهِ وَ قَدْ أَمْسَی فَلَقِیَ الْمِقْدَادَ بْنَ الْأَسْوَدِ فَقَالَ لِلْمِقْدَادِ مَا أَخْرَجَکَ فِی هَذِهِ السَّاعَهِ قَالَ الْجُوعُ وَ الَّذِی عَظَّمَ حَقَّکَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ قَالَ فَهُوَ أَخْرَجَنِی وَ قَدِ

۱- مجمع البیان ۲: ۴۳۴- ۴۳۵ و ۴۳۶- ۴۳۷.

۲- فروع الکافی ۱: ۴۴، و رواه أیضا فی الأصول ۱: ۴۵۹ بإسناده عن عده من أصحابنا عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن أحمد بن محمّد بن أبی نصر، عن عبد الرحمن بن سالم. و فی نسخه: کأنّک استضقت. و فی الطریق الثانی: کانی استعظمت.

۳- فی نسخه من البرهان: من نقل الحطب.

۴- فی البرهان: منذ ثلاث أیّام شی ء نقریک به.

اسْتَقْرَضْتُ دِينَاراً وَ سَأُوْثِرُكَ بِهِ فَدَفَعَهُ إِلَيْهِ فَأَقْبَلَ فَوَجَدَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله جَالِساً وَ فَاطِمَةَ تُصَلِّي وَ بَيْنَهُمَا شَيْ ءٌ مُغَطًّى فَلَمَّا فَرَغَتْ أَحْضَرَتْ ذَلِكَ الشَّيْ ءَ فَإِذَا جَفْنَةٌ مِنْ خُبْزٍ وَ لَحْمٍ قَالَ يَا فَاطِمَةُ أَنَّى لَكِ هذا قالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشاءُ بِغَيْرِ حِسابٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَ لَا أُحَدِّثُكَ بِمَثَلِكَ وَ مَثَلِهَا قَالَ بَلَى قَالَ مَثَلُ زَكَرِيَّا إِذْ دَخَلَ عَلَى مَرْيَمَ الْمِحْرَابَ فَ وَجَدَ عِنْدَها رِزْقاً قالَ يا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هذا قالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشاءُ بِغَيْرِ حِسابٍ فَأَكَلُوا مِنْهَا شَهْراً وَ هِيَ الْجَفْنَةُ الَّتِي يَأْكُلُ مِنْهَا الْقَائِمُ علیه السلام وَ هُوَ عِنْدَهُ (1).

**[ترجمه]تفسير العيّاشى: امام باقر علیه السلام فرموده است: فاطمه علیها السلام كارهای خانه و درست كردن خمير و نان و جارو كردن خانه را به عهده گرفته بود و در مقابل على علیه السلام نيز كارهای خارج از خانه مانند آوردن هيزم و نان‌آوری را عهده‌دار شده بود، امير مؤمنان روزی به فاطمه فرمود: ای فاطمه، آيا در خانه و نزد تو چيزی هست؟ فاطمه فرمود: سوگند به آنكه حقّ تو را با عظمت گردانده سه روز است كه متاعی در خانه نداريم تا با آن از تو پذيرايی كنم، امام فرمود: با اين وجود تو مرا آگاه نكرده‌ای؟ فاطمه فرمود: رسول خدا صلّى الله عليه وآله مرا از اينكه از تو چيزی بخواهم منع كرد و فرمود: چيزی از پسر عمويت مخواه، اگر برای تو چيزی آورد استقبال كن و گرنه از او طلب مكن، پس اميرمؤمنان علیه السلام از خانه خارج شد و مردی را مشاهده كرد و ديناری را از او قرض گرفت و شب هنگام آن دينار را به سوی خانه به همراه آورد، در راه مقداد بن أسود را ديد و به او گفت: چه چيزی تو را در اين ساعت از خانه بيرون رانده است؟ مقداد گفت: ای امير مؤمنان، قسم به كسی كه حقّ تو را با عظمت گردانده گرسنگی مرا بيرون رانده است، امام فرمود: مرا نيز گرسنگی بيرون كشانده و

ص: ۱۹۷

ديناری قرض گرفته‌ام كه آن را به تو خواهم بخشيد، پس دينار را به مقداد داد، على علیه السلام هنگام رسيدن به خانه پيامبر صلّى الله عليه وآله را مشاهده كرد كه نشسته و فاطمه علیها السلام در حال نماز خواندن بود و شيئی سرپوشيده در بين آنها قرار داشت، هنگامی كه فاطمه از ادای نماز فارغ گشت آن شیء را آورد، از قضا كاسه بزرگی بود كه در آن نان و گوشت وجود داشت، امير مؤمنان فرمود: ای فاطمه، اين از كجا برای تو حاضر شده است؟ فاطمه گفت: اين از جانب خداست، به هر كس كه بخواهد بی‌شمار روزی می‌دهد، آن‌گاه رسول خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: ای على، آيا نمونه‌ای شبه تو و فاطمه را برايت نقل كنم؟ امام فرمود: آری، پيامبر فرمود: مانند زكريّا آن‌گاه كه در محراب بر مريم داخل گرديد و نزد او طعام يافت و گفت: ای مريم، اين از كجا برای تو حاضر شده است، مريم گفت: اين از جانب خداست به هر كس كه بخواهد بی‌شمار روزی می‌دهد، پس يک ماه از آن طعام خوردند، و اين همان كاسه‌ای است كه نزد امام زمان علیه السلام قرار دارد و از آن غذا خواهد خورد. - . نسخه خطى تفسير العيّاشى، البحرانى نيز در البرهان۱ : ۲۸۲ اين حديث را نقل كرده است. -

**[ترجمه]

«۵»

ل، الخصال الْفَامِيُّ وَ ابْنُ مَسْرُورٍ مَعاً عَنِ ابْنِ بُطَّةَ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ ابْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَمَّنْ أَخْبَرَهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: أَوَّلُ مَنْ سُوهِمَ عَلَيْهِ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ وَ ما كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَ السِّهَامُ

سِتَّةٌ الْخَبَرَ (٢).

يه، من لا يحضره الفقيه أبى عن سعد عن ابن هاشم و ابن يزيد عن حماد بن عيسى عمن أخبره عن حريز عنه عليه السلام مثله (٣)

**[ترجمه]الخصال: از امام باقر عليه السلام روايت شده كه فرمود: نخستين كسى كه بر سر او قرعه كشى شده مريم دختر عمران بوده است، و اين مصداق فرموده خداوند متعال است:{و تو نزدشان نبودى آن‌گاه كه قلم‌هاى خود را [براى قرعه كشى در آب] افكندند تا كدام يک سرپرستى مريم را به عهده بگيرند}، و چوبه‌هاى قرعه كشى شش عدد بوده است. حديث. - . الخصال۱ : ۷۵ -

در كتاب (مَن لايحضره الفقيه) نيز مانند اين حديث روايت شده است. - . مَن لايحضره الفقيه : ۳۳۶ -

**[ترجمه]

بيان

قوله عليه السلام و السهام سته ظاهره أن السهام فى تلك الواقعه كانت سته لكون المتنازعين سته فيدل على بطلان ما مر فى كلام الطبرسى رحمه الله أنهم كانوا تسعه و عشرين و يحتمل أن يكون المراد كون سهام القرعه مطلقا سته إذا لم يزد المطلوب عليها بضم السهام المبهمه كما دل عليه بعض الأخبار لكنه بعيد.

**[ترجمه]اين كلام امام باقر عليه السلام كه (چوبه‌هاى قرعه كشى شش عدد بوده) بيان‌گر اين مطلب است كه تعداد چوبه‌هايى كه در قرعه كشى از آنها استفاده شده شش عدد بوده است به دليل اينكه كاهنانى كه بر سرپرستى مريم منازعه داشته‌اند شش نفر بوده‌اند، و اين امر بر باطل بودن سخن طبرسى رحمه الله مبنى بر اينكه تعداد آنان بيست و نه نفر بوده است دلالت مى‌كند، امّا آن‌گونه كه برخى از احاديث بيان كرده‌اند ممكن است منظور از كلام امام باقر عليه السلام اين باشد كه تعداد چوبه‌هاى قرعه كشى به صورت مطلق شش عدد بوده است اگر مطوب با زياد كردن تير مبهم بر آن اضافه نمى شد، آن گونه كه برخى از احاديث بر آن دلالت مى‌كنند، ولى چنين نظرى بعيد به نظر مى‌رسد.

**[ترجمه]

«۶»

فس، تفسير القمى وَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَها قَالَ مَرْيَمُ لَمْ يَنْظُرْ إِلَيْهَا شَيْ ءٌ فَنَفَخْنا فِيها مِنْ رُوحِنا قَالَ رُوحٌ مَخْلُوقَةٌ لِلَّهِ (۴).

ص: ۱۹۸

۱- تفسير العيّاشىّ مخطوط، و أخرجه أيضا البحرانىّ فى البرهان ۱: ۲۸۲ و فيه: و هى عندنا.

۲- الخصال ۱: ۷۵.

۳- من لا يحضره الفقيه: ۳۳۶.

۴- تفسير القمّيّ: ۴۳۳ و فيه: قال: روح مخلوقه يعنى امرنا.

**[ترجمه]علی بن ابراهیم در تفسیر آیه «و الّتی أحصنت فَرجَها» {وآن زن که خود را پاکدامن نگاه داشت} گفته است: هیچ چیز و هیچ کسی به مریم (حتی) نگاه نیز نیانداخته بود، هم‌چنین در تفسیر آیه «فنفخنا فیها من روحنا» {پس از روح خود در او دمیدیم} گفته: روح مخلوق خداوند است. - . [۱]تفسیر القمی : ۴۳۳ -

ص: ۱۹۸

**[ترجمه]

«۷»

فس، تفسیر القمی أَبِی عَنْ دَاوُدَ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّهْدِیِّ قَالَ: دَخَلَ أَبُو سَعِیدٍ الْمُکَارِی (۱)عَلَی أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام فَقَالَ لَهُ أَ بَلَغَ مِنْ قَدْرِکَ أَنْ تَدَّعِیَ مَا ادَّعَی آبَاؤُکَ فَقَالَ لَهُ الرِّضَا علیه السلام مَا لَکَ أَطْفَأَ اللَّهُ نُورَکَ وَ أَدْخَلَ الْفَقْرَ بَیْتَکَ أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ اللَّهَ أَوْحَی إِلَی عِمْرَانَ أَنِّی وَاهِبٌ لَکَ ذَکَراً فَوَهَبَ لَهُ مَرْیَمَ وَ وَهَبَ لِمَرْیَمَ عِیسَی فَعِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ مِنْ مَرْیَمَ وَ مَرْیَمُ مِنْ عِیسَی وَ مَرْیَمُ وَ عِیسَی وَاحِدٌ وَ أَنَا مِنْ أَبِی وَ أَبِی مِنِّی وَ أَنَا وَ أَبِی شَیْ ءٌ وَاحِدٌ الْخَبَرَ (۲).

مع، معانی الأخبار أبی عن محمد العطار عن الأشعری عن إبراهیم بن هاشم عن داود بن محمد النهدی مثله (۳).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: ابوسعید المکاریّ بر امام رضا علیه السلام داخل گردید و به او گفت: آیا ارزش و اعتبار تو به حدّی رسیده است که آنچه را پدرانت ادّعا می‌کردند ادّعا کنی؟ آن‌گاه امام رضا علیه السلام به او گفت: خداوند نور قلبت را خاموش و فقر را وارد خانه‌ات گرداند تو را چه شده است؟ آیا نمی‌دانستی که خداوند به عمران وحی فرمود: من به تو فرزند پسری می‌بخشم، حال آنکه مریم را به او عطا فرمود و بعداً به مریم عیسی را عطا فرمود؟ پس عیسی بن مریم از مریم است و مریم نیز از عیسی، و مریم و عیسی در اصل یکی هستند، به همان ترتیب من نیز از پدرم هستم و پدرم از من، و من و پدرم در اصل یک چیز واحد هستیم. حدیث. - . تفسیر القمی : ۵۵۱ -

در معانی الأخبار نیز نظیر این حدیث روایت شده است. - . معانی الأخبار : ۶۵ و۶۶ -

**[ترجمه]

«۸»

فس، تفسیر القمی إِذْ قالَتِ امْرَأَتُ عِمْرانَ رَبِّ إِنِّی نَذَرْتُ لَکَ ما فِی بَطْنِی مُحَرَّراً فَتَقَبَّلْ مِنِّی إِنَّکَ أَنْتَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی أَوْحَی إِلَی عِمْرَانَ أَنِّی وَاهِبٌ لَکَ ذَکَراً یُبْرِئُ الْأَکْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ یُحْیِی الْمَوْتَی بِإِذْنِ اللَّهِ (۴)فَبَشَّرَ عِمْرَانُ زَوْجَتَهُ بِذَلِکَ فَحَمَلَتْ فَقَالَتْ رَبِّ إِنِّی نَذَرْتُ لَکَ ما فِی بَطْنِی مُحَرَّراً لِلْمِحْرَابِ وَ کَانُوا إِذَا نَذَرُوا نَذْراً مُحَرَّراً جَعَلُوا وُلْدَهُمْ لِلْمِحْرَابِ فَلَمَّا وَضَعَتْها قالَتْ رَبِّ إِنِّی وَضَعْتُها أُنْثی وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما وَضَعَتْ وَ لَیْسَ الذَّکَرُ کَالْأُنْثی وَ أَنْتَ وَعَدْتَنِی ذَکَراً وَ إِنِّی سَمَّیْتُها مَرْیَمَ وَ إِنِّی أُعِیذُها بِکَ وَ ذُرِّیَّتَها مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجِیمِ فَوَهَبَ اللَّهُ لِمَرْیَمَ عِیسَی علیه السلام.

قَالَ وَ حَدَّثَنِی أَبِی

ص: ۱۹۹

۱- هو هـاشم او هشام بن حیان أبو سـعید المکاری علی اختلاف، ترجمه النجاشـیّ و الشـیخ و غیرهما، و کان وجها فی الواقفه، ذکر أبو عمرو الکشّـیّ الحـدیث فی ابنه قـال: حـدّثنی حمـدویه عن الحسن بن موسـی قـال: کان ابن أبی سـعید المکاری واقفا، حدّثنی حمدویه قال: حدّثنی الحسن بن موسی قال: رواه علیّ بن عمر الزیات، عن ابن أبی سعید المکاری قال: دخل علی الرضا علیه السلام فقال له: فتحت بابک للناس و قعدت للناس تفتیهم و لم یکن ابوک یفعل هذا، قال: لیس علی من هارون بأس، فقال له: أطفأ اللّه نور قلبـک و أدخـل الفقر بیتک اما علمت ان اللّه أوحی الی مریم أن فی بطنک نبیّا فولـدت مریم عیسـی؟ ثم ذکر نحو الحدیث مع ذیل.

۲- تفسیر القمّیّ: ۵۵۱.

۳- معانی الأخبار: ۶۵- ۶۶، و فیه: النهدی، عن بعض أصحابنا قال: دخل ابن أبی سعید المکاری. و للحدیث فیه ذیل.

۴- فی نسخه: باذنی.

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنْ قُلْنَا لَكُمْ فِي الرَّجُلِ مِنَّا قَوْلًا فَلَمْ يَكُنْ فِيهِ وَ كَانَ فِي وَلَدِهِ أَوْ وَلَدِ وَلَدِهِ فَلَا تُنْكِرُوا ذَلِكَ إِنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَى عِمْرَانَ أَنِّي وَاهِبٌ لَكَ ذَكَراً مُبَارَكاً يُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ يُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِي وَ جَاعِلُهُ رَسُولًا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فَحَدَّثَ امْرَأَتَهُ حَنَّهَ بِذَلِكَ وَ هِيَ أُمُّ مَرْيَمَ فَلَمَّا حَمَلَتْ بِهَا كَانَ حَمْلُهَا عِنْدَ نَفْسِهَا غُلَاماً فَلَمَّا وَضَعَتْها أُنْثى قالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُها أُنْثى وَ لَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثى لِأَنَّ الْبِنْتَ لَا تَكُونُ رَسُولًا (۱)يَقُولُ اللَّهُ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما وَضَعَتْ فَلَمَّا وَهَبَ اللَّهُ لِمَرْيَمَ عِيسَى علیه السلام كَانَ هُوَ الَّذِي بَشَّرَ اللَّهُ بِهِ عِمْرَانَ وَ وَعَدَهُ إِيَّاهُ فَإِذَا قُلْنَا لَكُمْ فِي الرَّجُلِ مِنَّا شَيْئاً وَ كَانَ فِي وَلَدِهِ أَوْ وَلَدِ وَلَدِهِ فَلَا تُنْكِرُوا ذَلِكَ فَلَمَّا بَلَغَتْ مَرْيَمُ صَارَتْ فِي الْمِحْرَابِ وَ أَرْخَتْ عَلَى نَفْسِهَا سِتْراً وَ كَانَ لَا يَرَاهَا أَحَدٌ وَ كَانَ يَدْخُلُ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ فَيَجِدُ عِنْدَهَا فَاكِهَهَ الصَّيْفِ فِي الشِّتَاءِ وَ فَاكِهَهَ الشِّتَاءِ فِي الصَّيْفِ فَكَانَ يَقُولُ لَهَا أَنَّى لَكِ هذا فَتَقُولُ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشاءُ بِغَيْرِ حِسابٍ وَ إِذْ قالَتِ الْمَلائِكَةُ يا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفاكِ عَلى نِساءِ الْعالَمِينَ قَالَ اصْطَفَاهَا مَرَّتَيْنِ أَمَّا الْأُولَى فَاصْطَفَاهَا أَيِ اخْتَارَهَا وَ أَمَّا الثَّانِيَهُ فَإِنَّهَا حَمَلَتْ مِنْ غَيْرِ فَحْلٍ فَاصْطَفَاهَا بِذَلِكَ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ قَوْلُهُ يا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَ اسْجُدِي وَ ارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ وَ إِنَّمَا هُوَ وَ ارْكَعِي وَ اسْجُدِي ثُمَّ قَالَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ ذلِكَ مِنْ أَنْباءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ وَ ما كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَ ما كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ قَالَ لَمَّا وُلِدَتْ اخْتَصَمُوا آلُ عِمْرَانَ فِيهَا وَ كُلُّهُمْ قَالُوا نَحْنُ نَكْفُلُهَا فَخَرَجُوا وَ ضَرَبُوا بِالسِّهَامِ بَيْنَهُمْ فَخَرَجَ سَهْمُ زَكَرِيَّا علیه السلام فَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا علیه السلام قَوْلُهُ وَجِيهاً فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَهِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ أَيْ ذُو وَجْهٍ وَ جَاهٍ (۲).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: «إذ قالت امرأه عمران ربّ إنّی نذرت لک ما فی بطنی محرّرا فتقبّل منّی إنّک أنت السمیع العلیم» {آنگاه که زن عمران گفت: پروردگارا، آنچه در شکم خود دارم را نذر تو کردم تا آزاد شده [از مشاغل دنیا و پرستشگر تو] باشد، پس از من بپذیر که تو خود شنوای دانایی}، همانا خداوند متعال به عمران وحی نمود که به تو فرزند پسری خواهم بخشید که به اذن او اشخاص کور و مبتلا به پیسی را درمان و مردگان را زنده می گرداند، پس عمران همسرش را به این امر مژده داد، همسر عمران باردار شد و گفت:{پروردگارا آنچه در شکم خود دارم را نذر تو کردم تا آزاد شده [از مشاغل دنیا و پرستشگر تو]} در محراب باشد، و آنان هنگامی که به عنوان نذر فرزندی را وقف می کردند او را در محراب (مسجد) قرار می‌دادند،{پس چون فرزندش را بزاد گفت: پروردگارا، من دخترزاده‌ام، و خداوند به آنچه او زایید داناتر بود، و پسر چون دختر نیست} و تو مرا به تولّد فرزند پسر وعده دادی،{و من نامش را مریم نهادم و او و فرزندانش را از شیطان رانده شده به تو پناه می‌دهم}، سپس خداوند متعال عیسی علیه السلام را به مریم عطا فرمود.

ص: ۱۹۹

علی بن ابراهیم در ادامه از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: اگر سخنی را در مورد مردی از خاندانمان نقل کردیم ولی آن سخن متعلق به او نبود بلکه متعلق به پدر یا پدربزرگش بود، آن سخن را انکار نکنید خداوند متعال به عمران وحی فرمود: به تو فرزند پسر مبارکی می‌بخشم که به اذن من افراد کور و مبتلاـ به مرض پیسی را درمان و مردگان را زنده می گرداند، و او را به عنوان پیامبر به سوی بنی‌اسرائیل روانه خواهم کرد؛ پس عمران با همسرش و مادر مریم (حنّه) در این باره سخن گفت، و آن گاه که (حنّه) باردار شد نزد خود فکر می کرد فرزند پسری در شکم دارد و هنگامی که وضع حمل کرد و مشخص شد فرزندش دختر است گفت:{پروردگارا، من دختر زاده‌ام و پسر چون دختر نیست} چرا که دختر نمی‌تواند پیامبر باشد، سپس خداوند متعال می‌فرماید:{ و خدا به آنچه زایید داناتر بود}،و آن گاه که خداوند عیسی علیه السلام را به مریم

بخشید او همان کسی بود که تولّدش را به عمران مژده و وعده داده بود، پس اگر در مورد مردی از خاندانمان چیزی را به شما گفتیم که متعلّق به او نیست بلکه متعلق به پدر یا پدر بزرگش بوده است آن گفته را انکار نکنید، هنگامی‌که مریم به سن بلوغ رسید در محراب قرار گرفت و پوششی بر خود انداخت به طوری که کسی او را نمی‌دید، آن‌گاه زکریّا در محراب نزد او می‌رفت و نزد او میوه تابستان را در زمستان و میوه زمستان را در تابستان مشاهده می‌کرد، پس به او می‌گفت:{این از کجا برای تو آمده است؟} و مریم گفت:{این از جانب خداست که به هر کس بخواهد بی‌شمار روزی می‌دهد.} سپس علی بن ابراهیم در تفسیر آیه «و إذ قالت الملائکه یا مریم إنّ الله اصطفاک و طهّرک واصطفاک علی نساء العالمین» گفته است: خداوند متعال در مورد مریم دو بار از لفظ (اصطفی) استفاده کرده است: بار نخست بدین معناست که او را انتخاب کرده است، امّا بار دوّم به خاطر این است که او بدون وجود شوهر باردار شده و بدین وسیله خداوند او را بر زنان جهان برتری داده است؛ و آیه «یا مریم اقنتی لربّک و اسجدی وارکعی مع‌الراکعین» {ای مریم، فرمان بردار پروردگار خویش باش و سجده کن و با رکوع کنندگان رکوع نما} در اصل (و ارکعی و اسجدی: رکوع کن و سجده بگذار) بوده است، سپس خداوند متعال به پیامبرش محمّد صلّی الله علیه و آله می‌فرماید:{این از اخبار غیب است که به تو وحی می‌کنیم}، ایّ محمّد {و تو نزد آنان نبودی وقتی قلم‌های خود را [برای قرعه کشی به آب] می‌افکندند تا کدام یک سرپرستی مریم را به عهده بگیرند و نزد آنان نبودی وقتی با یکدیگر کشمکش می‌کردند}، هنگامی‌که مریم زاده شد همه خاندان عمران در مورد او به کشمکش پرداختند و گفتند: ما سرپرستی او را به عهده می‌گیریم، پس خارج شدند و چوبه‌های قرعه کشی را در بین خود در آب افکندند، در نهایت چوبه قرعه زکریّا علیه السلام از آب خارج شد و او سرپرستی مریم را به عهده گرفت، و این فرموده خداوند متعال «وجیهاً فی الدنیا و الآخرهٔ و مِن المقربین» یعنی: عیسی دارای وجهه و جایگاه (مناسب در دنیا و آخرت) است. - . تفسیر القمی : ۹۱ و ۹۲ -

**[ترجمه]

«۹»

ل، الخصال مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ إِسْمَاعِیلَ عَنْ أَبِی الْقَاسِمِ بْنِ مَنِیعٍ (۳)عَنْ شَیْبَانَ بْنِ

۱- فی نسخه: الابنه لا تکون رسولا.

۲- تفسیر القمّیّ: ۹۱ و ۹۲، و فیه: ذا وجه و جاه.

۳- فی نسخه: عن منیع، و حکی فی ذیل الخصال المطبوع جدیدا عن النسخ المخطوطه أنه أبو العباس بن منیع، قلت: فیهما وهم و الصحیح ما فی المتن و ما فی الخصال المطبوع و الظاهر أنّه أبو القاسم عبد اللّه بن محمّد بن عبد العزیز البغوی الحافظ کان ابن بنت أحمد بن منیع البغوی، ولد سنه ۲۱۴ و توفّی سنه ۳۱۷. و شیبان بن فروخ هو شیبان بن فروخ أبی شیبه الحبطی الابلی أبو محمّد المتوفی فی سنه ۲۳۵ أو ۲۳۶ و له بضع و تسعون سنه. و داود بن أبی الفرات هو داود بن بکر بن أبی الفرات الاشجعی المدنیّ. و علباء بالکسر فالسکون هو ابن أحمر الیشکری البصری کان من القراء.

فَرُّوخَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ أَبِی الْفُرَاتِ عَنْ عِلْبَاءِ بْنِ أَحْمَرَ عَنْ عِكْرِمَهَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: خَطَّ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَرْبَعَ خُطَطٍ فِی الْأَرْضِ وَ قَالَ أَ تَدْرُونَ مَا هَذَا قُلْنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ أَفْضَلُ نِسَاءِ الْجَنَّهِ أَرْبَعٌ خَدِیجَهُ بِنْتُ خُوَیْلِدٍ وَ فَاطِمَهُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَ مَرْیَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَ آسِیَهُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ امْرَأَهُ فِرْعَوْنَ (۱).

**[ترجمه]الخصال: ابن عباس گفته است:

رسول خدا صلّی الله علیه و آله روی زمین چهار خط کشیدند و فرمودند: آیا می‌دانید این خطها چیستند؟ گفتیم: خدا و رسولش آگاهترند، رسول خدا فرمودند: برترین زنان بهشت چهار نفرند: خدیجه دختر خویلد، فاطمه دختر محمّد، مریم دختر عمران، آسیه دختر مزاحم همسر فرعون. - . الخصال۱ : ۹۶ و۱ : ۱۶۴ از چاپ جدید -

**[ترجمه]

«۱۰»

ل، الخصال سُلَیْمَانُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ أَیُّوبَ اللَّخْمِیُّ (۲)عَنْ عَلِیِّ بْنِ عَبْدِ الْعَزِیزِ عَنْ حَجَّاجِ بْنِ الْمِنْهَالِ عَنْ دَاوُدَ بْنِ أَبِی الْفُرَاتِ عَنْ عِلْبَاءٍ عَنْ عِكْرِمَهَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ خَطَّ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَرْبَعَ خُطُوطٍ ثُمَّ قَالَ خَیْرُ نِسَاءِ الْجَنَّهِ مَرْیَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَ خَدِیجَهُ بِنْتُ خُوَیْلِدٍ وَ فَاطِمَهُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَ آسِیَهُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ امْرَأَهُ فِرْعَوْنَ (۳).

**[ترجمه]الخصال: از ابن عباس روایت شده که پیامبر صلّی الله علیه وآله بر روی زمین جهار خط کشیدند، سپس فرمودند: بهترین زنان بهشت مریم دختر عمران، خدیجه دختر خویلد، فاطمه دختر محمّد و آسیه دختر مزاحم همسر فرعون هستند. - . الخصال ۱ : ۹۶ -

**[ترجمه]

«۱۱»

ل، الخصال ابْنُ إِدْرِیسَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الرَّازِیِّ عَنِ ابْنِ أَبِی عُثْمَانَ عَنْ مُوسَی بْنِ بَكْرٍ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الْأَوَّلِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ اخْتَارَ مِنَ النِّسَاءِ أَرْبَعاً مَرْیَمَ وَ آسِیَهَ وَ خَدِیجَهَ وَ فَاطِمَهَ الْخَبَرَ (۴).

**[ترجمه]الخصال: از امام موسی بن جعفر علیهما السلام روایت شده که رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمودند: همانا خداوند متعال از میان زنان چهار تن را برگزید: مریم، آسیه، خدیجه، و فاطمه. حدیث. - . الخصبال ۱ : ۱۰۷ -

**[ترجمه]

«۱۲»

ع، علل الشرائع أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنِ الْبَرْقِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ إِسْمَاعِیلَ الْجُعْفِیِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام إِنَّ الْمُغِیرَهَ یَزْعُمُ أَنَّ الْحَائِضَ تَقْضِی الصَّلَاهَ کَمَا تَقْضِی الصَّوْمَ فَقَالَ مَا لَهُ لَا وَفَّقَهُ اللَّهُ إِنَّ امْرَأَهَ عِمْرَانَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّی نَذَرْتُ لَکَ ما فِی بَطْنِی مُحَرَّراً وَ الْمُحَرَّرُ لِلْمَسْجِدِ لَا یَخْرُجُ مِنْهُ أَبَداً فَلَمَّا

ص: ۲۰۱

۱- الخصال ۱: ۹۶ و ۱: ۱۶۴ من الطبعه الجدیده.

۲- هکذا فی النسخ، و الصحیح کما فی المصدر: اللخمی بالخاء، و هو بفتح اللام و سکون الخاء نسبه الی لخم و هو مالک بن عدی، و لخم و جذام قبیلتان من الیمن، و الرجل هو سلیمان بن أحمد بن أیوب اللخمی أبو القاسم الطبرانی الحافظ، عاش مائه سنه، و سمع و هو ابن ثلاث عشره سنه و بقی الی سنه ستین و ثلاث مائه.

۳- الخصال ۱: ۹۶.

۴- الخصال ۱: ۱۰۷.

وَضَعَتْ مَرْيَمُ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُها أُنْثى ... وَ لَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثى فَلَمَّا وَضَعَتْهَا أَدْخَلَتْهَا الْمَسْجِدَ فَلَمَّا بَلَغَتْ مَبْلَغَ النِّسَاءِ أُخْرِجَتْ مِنَ الْمَسْجِدِ أَنَّى كَانَتْ تَجِدُ أَيَّاماً تَقْضِيهَا وَ هِيَ عَلَيْهَا أَنْ تَكُونَ الدَّهْرَ فِي الْمَسْجِدِ (۱).

شی، تفسير العياشی عن إسماعيل بن عبد الرحمن الجعفی مثله (۲).

**[ترجمه]علل الشرائع: اسماعيل الجعفیّ گويد: به امام باقر عليه السلام گفتم: مغيره چنين می‌پندارد كه زن در حال حيض نماز را مانند روزه به جا می‌آورد، امام فرمود: خداوند توفيقش ندهد او را چه شده است؟ همسر عمران گفت: «ربّ إنّی نذرتُ لكَ ما فی بطنی محرّراً» كه منظور از(محرّر) فرزند وقف شده به مسجد است كه هرگز از آن خارج نمی‌شود،

ص: ۲۰۱

و هنگامی كه مريم را زاييد گفت:{پروردگارا، من دختر زاييده‌ام و پسر چون دختر نيست} سپس او را وارد مسجد گرداند، و آن‌گاه كه زن بالغی گشت از مسجد اخراج شد، پس با اين وجود چگونه می‌توانسته روزهايی را يافته و خارج از مسجد گذرانده باشد حال آنكه لازم بوده هميشه در مسجد بماند؟ - . علل الشرائع : ۱۹۳ -

در تفسير عياشی نيز نظير اين روايت از اسماعيل بن عبدالرحمن الجعفیّ نقل شده است. - . نسخه خطی تفسير العياشی، هم... چنين البحرانی در البرهان ۱ : ۲۸۲ اين حديث را روايت كرده است. -

**[ترجمه]

«۱۳»

كا، الكافی الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمُعَلَّى عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ الْجُعْفِيِّ مِثْلَهُ وَ فِيهِ فَلَمَّا وَضَعَتْهَا أَدْخَلَتْهَا الْمَسْجِدَ فَسَاهَمَتْ عَلَيْهَا الْأَنْبِيَاءُ فَأَصَابَتِ الْقُرْعَةُ زَكَرِيَّا عليه السلام فَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا عليه السلام فَلَمْ تَخْرُجْ مِنَ الْمَسْجِدِ حَتَّى بَلَغَتْ فَلَمَّا بَلَغَتْ مَا تَبْلُغُ النِّسَاءُ خَرَجَتْ فَهَلْ كَانَتْ تَقْدِرُ عَلَى أَنْ تَقْضِيَ تِلْكَ الْأَيَّامَ الَّتِي خَرَجَتْ وَ هِيَ عَلَيْهَا أَنْ تَكُونَ الدَّهْرَ فِي الْمَسْجِدِ (۳).

أقول: سيأتی شرحه فی كتاب الصلاه إن شاء الله.

**[ترجمه]كافی: در كافی نيز مانند اين روايت نقل شده است. هم‌چنين آمده است: هنگامی كه مادر مريم او را زاييد داخل مسجدش گرداند، پس پيامبران بر سر به عهده گرفتن سرپرستی او به قرعه كشی پرداختند و قرعه به نام زكريّا عليه السلام افتاد، بنابراين زكريّا سرپرستی مريم را به عهده گرفت، و مريم از مسجد خارج نشد تا اينكه بالغ شد، هنگامی كه به سن زنان بالغ رسيد از مسجد خارج شد. پس آيا با اين وجود مريم می‌توانسته روزهايی را كه (در دوران حيض به سر برده) خارج از مسجد گذرانده باشد، در حالی كه بر او واجب بوده هميشه در مسجد بماند؟ - . فروع الكافی ۱ : ۳۰ -

می گويم: شرح اين موضوع در كتاب نماز خواهد آمد، إن شاءالله.

**[ترجمه]

«۱۴»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَی الصَّدُوقِ عَنِ ابْنِ الْمُتَوَكِّلِ عَنِ الْحِمْیَرِیِّ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِئَابٍ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ عِمْرَانَ أَ كَانَ نَبِیّاً فَقَالَ نَعَمْ كَانَ نَبِیّاً مُرْسَلًا إِلَی قَوْمِهِ وَ كَانَتْ حَنَّةُ امْرَأَةُ عِمْرَانَ وَ حَنَّانَةُ امْرَأَةُ زَكَرِیَّا أُخْتَیْنِ فَوُلِدَ لِعِمْرَانَ مِنْ حَنَّةَ مریم وَ وُلِدَ لِزَكَرِیَّا مِنْ حَنَّانَةَ یَحْیَی علیه السلام وَ وَلَدَتْ مَرْیَمُ عِیسَی علیه السلام وَ كَانَ عِیسَی علیه السلام ابْنَ بِنْتِ خَالَتِهِ وَ كَانَ یَحْیَی علیه السلام ابْنَ خَالَةِ مَرْیَمَ وَ خَالَةُ الْأُمِّ بِمَنْزِلَهِ الْخَالَه (۴).

**[ترجمه]قصص الأنبیاء: با إسناد به شیخ صدوق روایت شده که ابوبصیر از امام باقر علیه السلام پرسید: آیا عمران پیامبر بوده است؟ امام فرمود: بله، او پیامبری فرستاده شده به سوی قوم خویش بوده است، و(حنّه) همسر عمران و (حنانه) همسر زکریّا خواهر بوده‌اند، عمران از (حنّه) صاحب مریم شد و (حنانه) یحیی را برای زکریّا به دنیا آورد که پسر دختر خاله یحیی به شمار می‌رفت و یحیی علیه السلام پسر خالۀ مریم بود، و خالۀ مادر به مانند خالۀ خود آدم است. - . [۱] نسخه خطی قصص الأنبیاء -

**[ترجمه]

بیان

أی فلذا كان یقال إن یحیی ابن خاله عیسی.

ثم اعلم أن هذا مخالف لما مر و سیأتی أن مریم كانت أخت أم یحیی و لعل أحدهما محمول علی التقیه و یمكن حمل الأخت الوارد فی تلك الأخبار علی المجاز أیضا و یمكن إرجاع ضمیر أختها فی خبر إسماعیل الآتی إلی أم مریم.

۱- علل الشرائع: ۱۹۳.

۲- تفسیر العیّاشیّ مخطوط، و أخرجه البحرانیّ أیضا فی البرهان ۱: ۲۸۲.

۳- فروع الكافی ۱: ۳۰.

۴- قصص الأنبیاء مخطوط.

**[ترجمه]یعنی به همین سبب است که گفته می‌شود: یحیی پسر خاله عیسی علیه السلام بوده است.

سپس آگاه باش که این سخن مخالف آن چیزی است که قبلاً ذکر شد، و خواهد آمد که مریم خواهرِ مادر یحیی (یعنی خاله) او بوده است، و شاید یکی از دو نظر به خاطر تقیّه حمل بر دیگری شده باشد، هم‌چنین ممکن است لفظ (أخت) در معنای مجازی در آن احادیث و روایتها به کار رفته باشد، همان‌گونه که ممکن است ضمیر (أختها) در حدیث اسماعیل که بعداً ذکر خواهد شد به (أمّ مریم) برگردد.

ص: ۲۰۲

**[ترجمه]

«۱۵»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَی جَلَّ جَلَالُهُ أَوْحَی إِلَی عِمْرَانَ أَنِّی وَاهِبٌ لَکَ ذَکَراً مُبَارَکاً یُبْرِئُ الْأَکْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ یُحْیِی الْمَوْتَی بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أَنِّی جَاعِلُهُ رَسُولًا إِلَی بَنِی إِسْرَائِیلَ قَالَ فَحَدَّثَ عِمْرَانُ امْرَأَتَهُ حَنَّهَ بِذَلِکَ وَ هِیَ أُمُّ مَرْیَمَ فَلَمَّا حَمَلَتْ کَانَ حَمْلُهَا عِنْدَ نَفْسِهَا غُلَاماً فَقَالَتْ رَبِّ إِنِّی نَذَرْتُ لَکَ ما فِی بَطْنِی مُحَرَّراً فَوَضَعَتْ أُنْثَی فَقَالَتْ وَ لَیْسَ الذَّکَرُ کَالْأُنْثی إِنَّ الْبِنْتَ لَا تَکُونُ رَسُولًا فَلَمَّا أَنْ وَهَبَ اللَّهُ لِمَرْیَمَ عِیسَی بَعْدَ ذَلِکَ کَانَ هُوَ الَّذِی بَشَّرَ اللَّهُ بِهِ عِمْرَانَ (۱).

کا، الکافی محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد و علی بن إبراهیم عن أبیه جمیعا عن ابن محبوب عن ابن رئاب عن أبی بصیر مثله.

**[ترجمه]قصص الأنبیاء: با همین سند از ابوبصیر روایت شده که امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند متعال به عمران وحی فرمود: به تو فرزند پسر مبارکی می‌بخشم که به اجازه من افراد نابینا و کسانی که مبتلا به مرض پیسی هستند را درمان و مردگان را زنده می‌گرداند، و من او را به عنوان پیامبر به سوی بنی‌اسرائیل می‌فرستم؛ عمران دربارهٔ این موضوع با همسرش حنّه که مادر مریم است سخن گفت، و هنگامی که حنّه باردار بود چنین می‌پنداشت که پسری در شکم دارد، پس گفت: {پروردگارا، من آنچه در شکم دارم را نذر تو کردم تا آزاد شده باشد}، از قضا دختری زائید و گفت: {پسر چون دختر نیست} همانا دختر نمی‌تواند پیامبر باشد، و هنگامی که خداوند عیسی را به مریم بخشید معلوم گشت او همان است که به عمران تولّدش را وعده و بشارت داده بود. - [۲]. نسخه خطی قصص الأنبیاء -

در کافی نیز از ابوبصیر نظیر این روایت نقل شده است.

**[ترجمه]

«۱۶»

ص، قصص الأنبياء علیهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَى الصَّدُوقِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ ابْنِ أُورَمَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي صَالِحٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا علیه السلام أَ يَأْتِي الرُّسُلُ عَنِ اللَّهِ بِشَيْءٍ ثُمَّ تَأْتِي بِخِلَافِهِ قَالَ نَعَمْ إِنْ شِئْتَ حَدَّثْتُكَ وَ إِنْ شِئْتَ أَتَيْتُكَ بِهِ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى جَلَّتْ عَظَمَتُهُ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَةَ فَمَا دَخَلُوهَا وَ دَخَلَ أَبْنَاءُ أَبْنَائِهِمْ وَ قَالَ عِمْرَانُ إِنَّ اللَّهِ وَعَدَنِي أَنْ يَهَبَ لِي غُلَاماً نَبِيّاً فِي سَنَتِي هَذِهِ وَ شَهْرِي هَذَا ثُمَّ غَابَ وَ وَلَدَتِ امْرَأَتُهُ مَرْيَمَ وَ كَفَّلَهَا زَكَرِيَّا فَقَالَتْ طَائِفَةٌ صَدَقَ نَبِيُّ اللَّهِ وَ قَالَتِ الْآخَرُونَ كَذَبَ فَلَمَّا وَلَدَتْ مَرْيَمُ عِيسَى علیه السلام قَالَتِ الطَّائِفَةُ الَّتِي أَقَامَتْ عَلَى صِدْقِ عِمْرَانَ هَذَا الَّذِي وَعَدَنَا اللَّهُ (۲).

**[ترجمه]قصص الأنبياء: با اسناد به شیخ صدوق، امام رضا علیه السلام در پاسخ به سؤال یکی از یارانش مبنی بر اینکه آیا امری از جانب خداوند بر پیامبران وحی می‌شود و سپس خلاف آن اتفاق بیفتد؟ فرمود: بله، اگر بخواهی از آن با تو سخن می‌گویم، و نمونهٔ آن را در کتاب خداوند عزّ و جلّ برایت ذکر خواهم کرد آنگاه که می‌فرماید: «ادخلوا الأرض المقدّسه التی کتب الله لکم» {وارد سرزمین مقدّسی شوید که خداوند بر شما واجب گردانده است} آیه، ولی آن قوم که مورد خطاب خداوند بودند وارد آن سرزمین نشدند بلکه پسران پسران آنها وارد آنجا شدند؛ هم‌چنین عمران گفت: همانا خداوند مرا وعده داده که در این سال و این ماه فرزند پسری به من عطا فرماید، سپس او فوت کرد و همسرش مریم را به دنیا آورد که زکریّا سرپرستی او را به عهده گرفت، پس عدّه‌ای گفتند: پیامبر خدا راست گفت، و دیگران گفتند: دروغ گفت، و آن‌گاه که مریم، عیسی علیه السلام را به دنیا آورد طائفه‌ای که بر درستی گفتار عمران تأکید داشتند گفتند: این همان است که خداوند ما را بدان وعده داده بود. - . نسخه خطی قصص الأنبیاء -

**[ترجمه]

«۱۷»

ص، قصص الأنبياء علیهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَى الصَّدُوقِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدٍ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَ مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَها قَالَ أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا قَبْلَ أَنْ تَلِدَ عِيسَى خَمْسَمِائَةِ عَامٍ قَالَ فَأَوَّلُ مَنْ سُوهِمَ عَلَيْهِ مَرْيَمُ ابْنَةُ عِمْرَانَ نَذَرَتْ أُمُّهَا مَا فِي بَطْنِهَا مُحَرَّراً لِلْكَنِيسَةِ فَوَضَعَتْهَا أُنْثَى فَشَبَّتْ فَكَانَتْ تَخْدُمُ الْعُبَّادَ تُنَاوِلُهُمْ حَتَّى بَلَغَتْ وَ أَمَرَ زَكَرِيَّا علیه السلام أَنْ يُتَّخَذَ لَهَا حِجَاباً دُونَ الْعُبَّادِ فَكَانَ زَكَرِيَّا علیه السلام يَدْخُلُ عَلَيْهَا

۱- قصص الأنبیاء مخطوط، و الحدیث الثانی مجهول بمحمّد بن أبی صالح و الحسن بن محمّد بن ابی طلحه، و متنه من البداء الذی تقدم ذکره و معناه و دفع الاشکال عنه فی باب البداء.

۲- قصص الأنبیاء مخطوط، و الحدیث الثانی مجهول بمحمّد بن أبی صالح و الحسن بن محمّد بن ابی طلحه، و متنه من البداء الذی تقدم ذکره و معناه و دفع الاشکال عنه فی باب البداء.

فَیَرَی عِنْدَهَا ثَمَرَهَ الشِّتَاءِ فِی الصَّیْفِ وَ ثَمَرَهَ الصَّیْفِ فِی الشِّتَاءِ قالَ یا مَرْیَمُ أَنَّی لَکِ هذا قالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ تَعَالَی وَ قَالَ عَاشَتْ مَرْیَمُ بَعْدَ عِمْرَانَ خَمْسَمِائَهِ سَنَهٍ (۱).

**[ترجمه]قصص الأنبیاء: با إسناد به شیخ صدوق از امام صادق علیه السلام روایت شده که دربارهٔ آیه «و مریم ابنت عمران التی أحصنت فرجها»{و مریم دختر عمران که شرم خود نگاه داشت} فرمود: مریم پانصد سال قبل از تولّد عیسی شرم خود را نگاه داشته بود، و اولین کسی که بر سر او قرعه کشی شده مریم دختران عمران بوده است، مادرش نذر کرد که آنچه را در شکم دارد وقف عبادت در کنیسه و خدمت به آن کند، ولی او دختر زایید و آن دختر رشد کرد و تا زمانی که به سنّ بلوغ رسید به عبادت کنندگان در کنیسه خدمت می کرد، سپس به زکریّا علیه السلام فرمان داده شد که او را دور از چشم عبادت... کنندگان نگاه دارد، و هنگامی که زکریّا علیه السلام بر مریم وارد می شد

ص: ۲۰۳

نزد او میوه‌های زمستان را در تابستان و میوه‌های تابستان را در زمستان مشاهده می کرد، پس می گفت: {ای مریم، این از کجا برای تو آمده است و او در پاسخ می گفت: این از جانب خداوند است.} و مریم بعد از عمران پانصد سال زندگی کرد. - . نسخه خطی قصص الأنبیاء -

**[ترجمه]

بیان

لا یخفی ما فی هذا الخبر من الشذوذ و الغرابه و المخالفه لسائر الأخبار و الآثار(۲).

**[ترجمه]نکات خلاف قاعده و اصول و غرابت موجود در این حدیث و مخالفتی که با سایر احادیث و اخبار دارد بر کسی پوشیده نیست.

**[ترجمه]

«۱۸»

شی، تفسیر العیاشی أَبُو خَالِدٍ الْقَمَّاطُ عَنْ إِسْمَاعِیلَ الْجُعْفِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: إِنَّ امْرَأَهَ عِمْرَانَ لَمَّا نَذَرَتْ مَا فِی بَطْنِهَا مُحَرَّراً قَالَ وَ الْمُحَرَّرُ لِلْمَسْجِدِ إِذَا وَضَعَتْهُ دَخَلَ الْمَسْجِدَ فَلَمْ یَخْرُجْ مِنَ الْمَسْجِدِ أَبَداً فَلَمَّا وَلَدَتْ مَرْیَمَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّی وَضَعْتُها أُنْثی وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما وَضَعَتْ وَ لَیْسَ الذَّکَرُ کَالْأُنْثی وَ إِنِّی سَمَّیْتُها مَرْیَمَ وَ إِنِّی أُعِیذُها بِکَ وَ ذُرِّیَّتَها مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجِیمِ فَسَاهَمَ عَلَیْهَا النَّبِیُّونَ فَأَصَابَ الْقُرْعَهُ زَکَرِیَّا وَ هُوَ زَوْجُ أُخْتِهَا وَ کَفَّلَهَا وَ أَدْخَلَهَا الْمَسْجِدَ فَلَمَّا بَلَغَتْ مَا تَبْلُغُ النِّسَاءُ مِنَ الطَّمْثِ وَ کَانَتْ أَجْمَلَ النِّسَاءِ وَ کَانَتْ تُصَلِّی فَتُضِی ءُ الْمِحْرَابَ لِنُورِهَا فَدَخَلَ عَلَیْهَا زَکَرِیَّا فَإِذَا عِنْدَهَا فَاکِهَهُ الشِّتَاءِ فِی الصَّیْفِ وَ فَاکِهَهُ الصَّیْفِ فِی الشِّتَاءِ فَقَالَ أَنَّی لَکِ هذا قالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَهُنَالِکَ دَعا زَکَرِیَّا رَبَّهُ قَالَ إِنِّی خِفْتُ الْمَوالِیَ مِنْ وَرائِی إِلَی مَا ذَکَرَ اللَّهُ مِنْ

قِصَّهِ زَکَرِیَّا وَ یَحْیَی (۳).

**[ترجمه]تفسیر العیّاشی: از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: همسر عمران آنچه را در شکم داشت نذر خدمت و عبادت در کنیسه کرد و فرزندی که وقف عبادتگاه می‌شد هنگامی که مادرش او را به دنیا می‌آورد وارد مسجد می‌شد و هرگز از آن خارج نمی‌شد، ولی هنگامی که مریم را به دنیا آورد گفت: {پروردگارا، من دخترزاده‌ام- و خدا به آنچه او زاییده بود داناتر بود- و پسر چون دختر نیست و من نامش را مریم نهادم و او و فرزندانش را از شیطان رانده شده به تو پناه می‌دهم}، پس پیامبران در مورد او به قرعه کشی پرداختند و قرعه به نام زکریّا که شوهر خالهٔ مریم بود افتاد، بنابراین سرپرستی او را به عهده گرفت و داخل مسجدش گرداند، و آن‌گاه که مریم مانند زنان دیگر دچار حیض شد و زیباترین زنان بود و هنگامی که در محراب نماز می‌گزارد با نور خود آن را روشن می‌کرد، (از مسجد اخراج شد و از دیدگان پنهان شد) پس زکریّا براو وارد شد و میوهٔ تابستان را در زمستان و میوهٔ زمستان را در تابستان نزد او مشاهده کرد و گفت: {این از کجا برای تو حاضر شده است و مریم در پاسخ گفت: این از جانب خداوند است} و در اینجا بود که زکریّا پروردگارش را ندا سر داد و گفت: {پس از خویشتن، از بستگانم بیمناکم} و تا پایان داستان زکریّا و یحیی که خداوند ذکر کرده است. - . نسخه خطی تفسیر العیّاشی -

**[ترجمه]

«۱۹»

شی، تفسیر العیاشی حَفْصُ بْنُ الْبَخْتَرِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللَّهِ إِنِّی نَذَرْتُ لَکَ ما فِی بَطْنِی مُحَرَّراً الْمُحَرَّرُ یَکُونُ فِی الْکَنِیسَهِ وَ لَا یَخْرُجُ مِنْهَا فَلَمَّا وَضَعَتْها أُنْثی قالَتْ رَبِّ إِنِّی وَضَعْتُها أُنْثی ... وَ لَیْسَ الذَّکَرُ کَالْأُنْثی (۴)إِنَّ الْأُنْثَی تَحِیضُ فَتَخْرُجُ مِنَ الْمَسْجِدِ وَ الْمُحَرَّرُ لَا یَخْرُجُ مِنَ الْمَسْجِدِ (۵).

**[ترجمه]تفسیر العیّاشی: امام صادق علیه السلام در مورد آیهٔ «إنّی نذرتُ لک ما فی بطنی محرّراً» فرموده است: (المحرّر) فرزند پسری بود که وقف کنیسه می‌شد و در آنجا می‌ماند و هرگز خارج نمی‌شد، همچنین در تفسیر آیه «فلمّا وضعتها أنثی قالت ربّ إنّی وضعتُها أنثی... و لیس الذکر کالأنثی» فرموده است: دختران دچار حیض می‌شدند و از مسجد اخراج می‌شدند، حال آنکه پسرانی که وقف مسجد می‌شدند هرگز از آن خارج نمی‌شدند. - . نسخه خطی تفسیر العیّاشی -

**[ترجمه]

«۲۰»

شی، تفسیر العیاشی فِی رِوَایَهِ حَرِیزٍ عَنْ أَحَدِهِمَا علیهما السلام قَالَ: نَذَرَتْ مَا فِی بَطْنِهَا لِلْکَنِیسَهِ

۱- قصص الأنبياء مخطوط.

۲- مع انه مرسل و مرفوع.

۳- تفسير العيّاشىّ مخطوط، و أخرجه البحرانىّ أيضا فى البرهان ۱: ۲۸۲.

۴- فى نسخه من البرهان: و اللّه اعلم بما وضعت و ليس الذكر كالانثى.

۵- تفسير العيّاشىّ مخطوط.

أَنْ تَخْدُمَ الْعُبَّادَ وَ لَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى فِي الْخِدْمَةِ قَالَ فَشَبَّتْ وَ كَانَتْ تَخْدُمُهُمْ وَ تُنَاوِلُهُمْ حَتَّى بَلَغَتْ فَأَمَرَ زَكَرِيَّا علیه السلام أَنْ يَتَّخِذَ لَهَا حِجَاباً دُونَ الْعِبَادِ فَكَانَ يَدْخُلُ عَلَيْهَا فَيَرَى عِنْدَهَا ثَمَرَةَ الشِّتَاءِ فِي الصَّيْفِ وَ ثَمَرَةَ الصَّيْفِ فِي الشِّتَاءِ فَهُنَالِكَ دَعَا وَ سَأَلَ رَبَّهُ زَكَرِيَّا فَوَهَبَ لَهُ يَحْيَى (۱).

**[ترجمه]تفسیر العیّاشی: در روایت حریز از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام روایت شده که فرمود: همسر عمران آنچه در شکم داشت را برای خدمت به عبادت کنندگان وقف کنیسه کرد

ص: ۲۰۴

و در خدمت کردن، پسر چون دختر نیست، پس مریم رشد یافت و تا زمانی که به سنّ بلوغ رسید به عبادت‌کنندگان خدمت می‌کرد و به انجام امورشان می‌پرداخت، بعد از رسیدن به سنّ بلوغ به زکریّا علیه السلام امر شد که مریم را از دیدگان مردم پنهان دارد، و هنگامی که زکریّا بر او وارد می‌شد میوه‌های تابستان را در زمستان و میوه‌های زمستان را در تابستان نزد او مشاهده می‌کرد، در اینجا بود که زکریّا پروردگارش را فرا خواند و خواست که فرزندی به او ببخشد، خداوند نیز یحیی را به وی عطا فرمود. - . نسخه خطی تفسیر العیّاشی -

**[ترجمه]

«۲۱»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ أَوْحَى اللَّهُ إِلَى عِمْرَانَ أَنِّي وَاهِبٌ لَكَ ذَكَراً مُبَارَكاً يُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ يُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَ رَسُولًا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فَأَخْبَرَ بِذَلِكَ امْرَأَتَهُ حَنَّةَ فَحَمَلَتْ فَوَضَعَتْ مَرْيَمَ فَقَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُها أُنْثى وَ الْأُنْثَى لَا تَكُونُ رَسُولًا وَ قَالَ لَهَا عِمْرَانُ إِنَّهُ ذَكَرٌ يَكُونُ نَبِيّاً فَلَمَّا رَأَتْ ذَلِكَ قَالَتْ مَا قَالَتْ فَقَالَ اللَّهُ وَ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما وَضَعَتْ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام فَكَانَ ذَلِكَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ علیه السلام فَإِنْ قُلْنَا لَكُمْ إِنَّ الْأَمْرَ يَكُونُ فِي أَحَدِنَا فَكَانَ فِي ابْنِهِ وَ ابْنِ ابْنِهِ أَوِ ابْنِ ابْنِ ابْنِهِ فَقَدْ كَانَ فِيهِ فَلَا تُنْكِرُوا ذَلِكَ (۲).

أقول: سيأتي بعض أخبارها في أبواب أحوال فاطمه عليها السلام.

**[ترجمه]تفسیر العیّاشی: جابر گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرماید: خداوند به عمران وحی نمود که من به تو پسری مبارک خواهم بخشید که به اذن خداوند نابینایان و افراد مبتلا به مرض پیسی را درمان و مردگان را زنده می‌گرداند و او را به پیامبر به سوی بنی‌اسرائیل روانه خواهم کرد، عمران این موضوع را به اطلاع همسرش (حنّه) رساند، حنّه باردار شد و مریم را زایید، پس گفت:{پروردگارا، من دخترزاده‌ام} و دختران نمی‌توانند پیامبر باشند، و عمران به او گفته بود: آن فرزند پسر است و پیامبر خواهد شد، و هنگامی که فرزند دختر خویش را دید آنچه را که نقل کردیم بر زبان آورد، آن‌گاه خداوند متعال که سخنش حق است فرمود:{و خداوند به آنچه زایید آگاهتر بود}، سپس امام باقر علیه السلام گفت: منظور از این سخن بشارت به تولّد عیسی بن مریم علیه السلام بوده است، پس اگر موضوع یا مسأله‌ای را در مورد یکی از خاندان‌مان برای شما نقل کردیم که متعلق به پسر، نوه و یا حتی پسر نوه اوست، مانند این است که آن موضوع متعلّق به خود اوست بنابراین

انکارش نکنید. - . نسخه خطی تفسیر العیّاشی، و البحرانی این حدیث و حدیث قبلی را در البرهان۱ : ۲۸۲ نقل کرده است. -

می گویم: برخی از احادیث روایت شده در مورد مریم در باب‌های احوال فاطمه علیها السلام ذکر خواهد شد.

**[ترجمه]

«۲۲»

لی، الأمالی للصدوق بِإِسْنَادِهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِی حَدِیثٍ طَوِیلٍ (۳)رَوَاهُ عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ فِی فَاطِمَهَ علیها السلام وَ مَا یُصِیبُهَا مِنَ الظُّلْمِ بَعْدَهُ ثُمَّ تَرَی نَفْسَهَا ذَلِیلَهً بَعْدَ أَنْ کَانَتْ فِی أَیَّامِ أَبِیهَا عَزِیزَهً فَعِنْدَ ذَلِکَ یُؤْنِسُهَا اللَّهُ تَعَالَی بِالْمَلَائِکَهِ فَنَادَتْهَا بِمَا نَادَتْ بِهِ مَرْیَمَ بِنْتَ عِمْرَانَ فَتَقُولُ یَا فَاطِمَهُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاکِ وَ طَهَّرَکِ وَ اصْطَفاکِ عَلی نِساءِ الْعالَمِینَ یَا فَاطِمَهُ اقْنُتِی لِرَبِّکِ وَ اسْجُدِی وَ ارْکَعِی مَعَ الرَّاکِعِینَ ثُمَّ یَبْتَدِئُ بِهَا الْوَجَعُ فَتَمْرَضُ فَیَبْعَثُ اللَّهُ إِلَیْهَا مَرْیَمَ بِنْتَ عِمْرَانَ تُمَرِّضُهَا (۴)وَ تُؤْنِسُهَا فِی عِلَّتِهَا إِلَی آخِرِ الْخَبَرِ (۵).

ص: ۲۰۵

۱- تفسیر العیّاشیّ مخطوط، و فی البرهان: و سأل ربّه زکریا أن یهب له ذکرا فوهب له یحیی.

۲- تفسیر العیّاشیّ مخطوط و أخرجه البحرانیّ و ما تقدم فی البرهان ۱: ۲۸۲.

۳- فی فضائل علی و فاطمه و الحسن و الحسین علیهم السلام، و لم یذکر المصنّف إسناد الحدیث اختصارا و یذکره فی محله و هو هکذا: علی بن أحمد بن موسی الدقاق رحمه اللّه قال: حدّثنا محمّد ابن أبی عبد اللّه الکوفیّ قال: حدّثنا موسی بن عمران النخعیّ، عن عمه الحسین بن یزید النوفلیّ عن الحسن بن علیّ بن أبی حمزه، عن أبیه، عن سعید بن جبیر، عن ابن عبّاس.

۴- مرضه: داواه و اعتنی به فی مرضه.

۵- أمالی الصدوق: ۶۹ و ۷۰.

**[ترجمه]أمالي الصـدوق: به أسـناد صدوق از ابن عباس در ضـمن حديثي طولاني روايت شده كه پيامبر صلّى الله عليه و آله در مورد فاطمه عليها السلام و ظلمى كه بعد از خودش به او مى‌شود فرمود: سپس او را ذليل و سرشكسته خواهى يافت بعد از آنكه در دوران پدرش بزرگوار و عزيز بوده است، در آن هنگام خداوند متعال او را به وسيلهٔ فرشتگان تسكين و آرامش مى‌بخشد و آنان را مونس و همدمش مى‌گرداند، پس او را به آنچه مريم دختر عمران را بدان ندا سر داده بود ندا سر داده و مى‌فرمايد: اى فاطمه، خداوند تو را برگزيده و پاك ساخته و بر زنان جهان برترى داده است؛ اى فاطمه، فرمانبردار پروردگار خويش باش و سجده كن و با ركوع‌كنندگان ركوع نما، سپس درد و بيمارى سراغ او مى‌آيد و خداوند مريم دختر عمران را به سويش مى‌فرستد پس از او پرستارى مى‌كند و درد و ناراحتى‌اش را تسكين مى‌بخشد. تا پايان حديث. - . أمالي الصدوق : ۶۹ و ۷۰ -

ص: ۲۰۵

**[ترجمه]

«۲۳»

ع، علل الشرائع بِإِسْنَادِهِ (۱)عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّمَا سُمِّيَتْ فَاطِمَةُ مُحَدَّثَةً لِأَنَّ الْمَلَائِكَةَ كَانَتْ تَهْبِطُ مِنَ السَّمَاءِ فَتُنَادِيهَا كَمَا تُنَادِي مَرْيَمَ بِنْتَ عِمْرَانَ فَتَقُولُ يَا فَاطِمَةُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفاكِ عَلى نِساءِ الْعالَمِينَ يَا فَاطِمَةُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَ اسْجُدِي وَ ارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ فَتُحَدِّثُهُمْ وَ يُحَدِّثُونَهَا فَقَالَتْ لَهُمْ ذَاتَ لَيْلَةٍ أَ لَيْسَتِ الْمُفَضَّلَةُ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مَرْيَمَ بِنْتَ عِمْرَانَ فَقَالُوا إِنَّ مَرْيَمَ كَانَتْ سَيِّدَةَ نِسَاءِ عَالَمِهَا وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَكِ سَيِّدَةَ نِسَاءِ عَالَمِكِ وَ عَالَمِهَا وَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ (۲).

**[ترجمه]علل الشرائع: از امام صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود: فاطمه، (محدثه) ناميده شده چرا كه ملائكه از آسمان فرود مى‌آمدند و آن‌گونه كه مريم بنت عمران را ندا سر مى‌دادند او را نيز ندا سر مى‌دهند و مى‌گويند: اى فاطمه، خداوند تو را برگزيده و پاك ساخته و برزنان جهان برترى داده است؛ اى فاطمه، فرمانبردار پروردگار خويش باش و سجده كن و با ركوع كنندگان ركوع بنما، پس فاطمه با ملائكه سخن مى‌گفت و آنان نيز با او سخن مى‌گفتند، شبى به آنان گفت: آيا مريم دختر عمران بر تمام زنان جهان برترى داده نشده است؟ ملائكه گفتند: مريم سرور زنان زمان خويش بود، ولى خداوند تو را سرور زنان دوران خودت و نيز دوران او و سرور زنان اول و آخر جهان قرار داده است. - . علل الشرائع : ۷۲ -

**[ترجمه]

باب ۱۷ ولاده عيسى عليه السلام

الآيات

آل عمران: «إِنَّ مَثَلَ عِيسى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ قالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»(۵۹)

مريم: «وَ اذْكُرْ فِي الْكِتابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِها مَكاناً شَرْقِيًّا* فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجاباً فَأَرْسَلْنا إِلَيْها رُوحَنا فَتَمَثَّلَ لَها بَشَراً سَوِيًّا* قالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا* قالَ إِنَّما أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلاماً زَكِيًّا* قالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلامٌ وَ لَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَ لَمْ أَكُ بَغِيًّا* قالَ كَذلِكِ قالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَ لِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَ رَحْمَةً مِنَّا وَ كانَ أَمْراً مَقْضِيًّا* فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَكاناً قَصِيًّا* فَأَجاءَهَا الْمَخاضُ إِلى جِذْعِ النَّخْلَةِ قالَتْ يا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هذا وَ كُنْتُ نَسْياً مَنْسِيًّا* فَناداها مِنْ تَحْتِها أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا* وَ هُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُساقِطْ عَلَيْكِ رُطَباً جَنِيًّا* فَكُلِي وَ اشْرَبِي وَ قَرِّي عَيْناً *فَإِمَّا تَرَيِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَداً فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمنِ صَوْماً فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا* فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَها تَحْمِلُهُ قالُوا يا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئاً فَرِيًّا* يا أُخْتَ هارُونَ ما كانَ

ص: ۲۰۶

۱- لم يذكر المصنّف الاسناد اختصارا فهو هكذا: حدّثنا محمّد بن الحسن القطان قال: حدّثنا الحسن بن علىّ العسكرىّ، عن محمّد بن زكريا الجوهرىّ قال: حدّثنا شعيب بن واقد قال: حدّثنى إسحاق بن جعفر بن محمّد بن عيسى بن زيد بن علىّ قال: سمعت أبا عبد اللّه عليه السلام.

۲- علل الشرائع: ۷۲.

أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَ ما كانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا* فَأَشارَتْ إِلَيْهِ قالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا* قالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتانِيَ الْكِتابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا* وَ جَعَلَنِي مُبارَكاً أَيْنَ ما كُنْتُ وَ أَوْصانِي بِالصَّلاةِ وَ الزَّكاةِ ما دُمْتُ حَيًّا* وَ بَرًّا بِوالِدَتِي وَ لَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّاراً شَقِيًّا* وَ السَّلامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ أَمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا* ذلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ *ما كانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحانَهُ إِذا قَضى أَمْراً فَإِنَّما يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»(۱۶-۳۵)

الأنبياء: «وَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَها فَنَفَخْنا فِيها مِنْ رُوحِنا وَ جَعَلْناها وَ ابْنَها آيَةً لِلْعالَمِينَ»(۹۱)

التحريم: «وَ مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَها فَنَفَخْنا فِيهِ مِنْ رُوحِنا وَ صَدَّقَتْ بِكَلِماتِ رَبِّها وَ كُتُبِهِ وَ كانَتْ مِنَ الْقانِتِينَ»(۱۲)

lt;meta info="- إنّ مثل عيسى عند الله كمثل آدم خلقه من تراب ثمّ قال له كن فيكون. - . آل عمران / ۵۹ -

{درواقع مثل عیسی نزد خداوند همچون مثل آدم است که او را از خاک آفرید، سپس بدو گفت: باش، پس وجود یافت.}

- و اذكر ربّك فى الكتاب مريم إذا انتبذت من أهلها مكاناً شرقيّاً * فاتّخذت من دونهم حجاباً فأرسلنا إليها روحنا فتمثّل لها بشراً سويّاً * قالت إنّى أعوذ بالرحمن منك إن كنت تقيّاً * قال إنّما أنا رسول ربّك لأهب لك غلاماً زكيّاً * قالت أنّى يكون لى غلام و لم يمسسنى بشر و لم أك بغيّاً * قال كذلك قال ربّك هو علىّ هيّن و لنجعله آيه للناس و رحمه منّا و كان أمراً مقضيّاً * فحملته فانتبذت به مكاناً قصيّاً * فأجاءها المخاض إلى جذع النخله قالت يا ليتنى متّ قبل هذا و كنت نسياً منسيّاً * فناداها من تحتها ألّا تحزنى قد جعل ربّك تحتك سريّاً * و هزّى إليك بجذع النخله تساقط عليك رطباً جنيّاً * فكُلى و اشربى و قرّى عيناً * فإمّا ترين من البشر أحداً فقولى إنّى نذرت للرحمن صوماً فلن أكلّم اليوم إنسيّاً * فأتت به قومها تحمله قالت يا مريم لقد جئت شيئاً فريّاً * يا أخت هارون ما كان أبوك امرأ سوء و ما كانت أمّك بغيّاً * فأشارت إليه قالوا كيف نكلّم من كان فى المهد صبيّاً * قال إنّى عبد الله آتانى الكتاب و جعلنى نبيّاً * و جعلنى مباركاً أينما كنت و أوصانى بالصلاه و الزكاه ما دمت حيّاً * و برّاً بوالدتى و لم يجعلنى جبّاراً شقيّاً * و السلام علىّ يوم ولدت و يوم أموت و يوم أبعث حيّاً * ذلك عيسى بن مريم قول الحقّ الّذى فيه يمترون * ما كان لله أن يتّخذ من ولد سبحانه إذا قضى أمراً فإنّما يقول له كن فيكون. - . مريم / ۱۶- ۳۵ -

{و در این کتاب از مریم یاد کن آن‌گاه که از کسان خود در مکانی شرقی به کناری شتافت، و در برابر آنان پرده‌ای برخود گرفت، پس روح خود را به سوی او فرستادیم تا به شکل بشری خوش‌اندام بر او نمایان شد، مریم گفت: اگر پرهیزکاری من از تو به خدای رحمان پناه می‌برم، گفت: من فقط فرستاده پرودگار توأم برای اینکه به تو پسری پاکیزه ببخشم، مریم گفت: چگونه مرا پسری باشد با آنکه دست بشری به من نرسیده و بدکار نبوده‌ام، گفت: (فرمان) چنین است، پروردگار تو گفته که آن بر من آسان است و تا او را نشانه‌ای برای مردم و رحمتی از جانب خویش قرار دهیم و (این) دستوری قطعی بود، پس مریم به او (عیسی) آبستن شد و با او به مکان دور افتاده‌ای پناه جست، تا درد زایمان او را به سوی تنه درخت خرمایی کشانید و گفت: ای کاش پیش از این مرده بودم و یکسره فراموش شده بودم، پس از زیر (پای) او (فرشته) وی را ندا داد که غم مدار، پروردگارت زیر(پای) تو چشمه آبی پدید آورده است، و تنه درخت خرما را به طرف خود بگیر و تکان ده، بر تو خرمای تازه می‌ریزد، و بخور و بنوش و دیده روشن دار، پس اگر کسی از آدمیان را دیدی بگو: من برای (خدای) رحمان روزه نذر

کرده‌ام و امروز مطلقاً با انسانی سخن نخواهم گفت، پس (مریم) درحالی که فرزندش را به آغوش گرفته بود او را نزد قومش آورد، آنان گفتند: ای مریم! به راستی کار بسیار ناپسندی مرتکب شده‌ای؛ ای خواهر هارون! پدرت مرد بدی نبود و

ص: ۲۰۶

مادرت نیز بدکاره نبود، (مریم) به سوی (عیسی) اشاره کرد، پس گفتند: چگونه با کسی که در گهواره (و) کودک است، سخن بگوئیم؟ (کودک) گفت: منم بنده خدا، به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است و هر جا که باشم مرا با برکت ساخته و تا زنده‌ام مرا به نماز و زکات سفارش کرده است، مرا نسبت به مادرم نیکوکار کرده و زورگو و نافرمانم نگردانیده است و درود بر من روزی که در آن شک می‌کنند، خدا را نسزد که فرزندی برگیرد، منّزه است، او چون کاری را اراده کند به آن می‌گوید: موجود شو، پس بی‌درنگ موجود می‌شود.}

- و الّتی أحصنت فرجها فنفخنا فیها من روحنا و جعلناها و ابنها آیه للعالمین. - . انبیاء / ۹۱ -

{و آن (زن را یادکن) که خود را پاکدامن نگاه داشت و در او از روح خود دمیدیم و او و پسرش را برای جهانیان آیتی قرار دادیم.}

- و مریم ابنت عمران الّتی أحصنت فرجها فنفخنا فیه من روحنا و صدّقت بکلمات ربّها و کتبه و کانت من القانتین. - . تحریم / ۱۲ -

{و مریم دختر عمران را، همان کسی که خود را پاکدامن نگاه داشت و در او از روح خود دمیدیم و سخنان پروردگار خود و کتاب‌های او را تصدیق کرد و از فرمانبرداران بود.}

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

فس، تفسیر القمی وَ مَرْیَمَ ابْنَتَ عِمْرانَ الَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَها قَالَ لَمْ یُنْظَرْ إِلَیْهَا فَنَفَخْنا فِیهِ مِنْ رُوحِنا أَیْ رُوحِ اللَّهِ مَخْلُوقَةً (۱)وَ کانَتْ مِنَ الْقانِتِینَ أَیْ مِنَ الدَّاعِینَ (۲).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: «ومریم ابنت عمران التی أحصنت فَرجها» یعنی: هیچ کس به او نگاه نیانداخته است، «فنفخنا فیه من روحنا» یعنی: روح خداوند مخلوقی از مخلوقات است، « و کانت من القانتین» یعنی: از دعاکنندگان بود. - . تفسیر القمی : ۶۸۸ -

**[ترجمه]

«۲»

كا، الكافى مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ (۳)عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو الزَّيَّاتِ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: لَمْ يُولَدْ لِسِتَّةِ أَشْهُرٍ إِلَّا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليهما السلام (۴).

**[ترجمه]الكافى: امام صادق عليه السلام فرموده است: هيچ نوزادى غير از عيسى بن مريم و حسين بن على عليه السلام در شش ماهگى متولد نشده است. - . اصول الكافى : ۴۶۴ و ۴۶۵ -

**[ترجمه]

«۳»

ع، علل الشرائع أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ بَكْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ عَنْ تَمِيمِ بْنِ بُهْلُولٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْمُثَنَّى الْهَاشِمِيِّ عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: لَمْ يَعِشْ مَوْلُودٌ قَطُّ لِسِتَّةِ أَشْهُرٍ غَيْرَ الْحُسَيْنِ وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ (۵).

ص: ۲۰۷

۱- فى المصدر: أى روح مخلوقه.

۲- تفسير القمّىّ: ۶۸۸.

۳- فى المصدر: على بن إسماعيل، و هو الصحيح و الظاهر أنّه علىّ بن إسماعيل السندى بقرينه روايته عن محمّد بن عمرو بن سعيد الزيات كما يظهر من جامع الرواه.

۴- أصول الكافى ۱: ۴۶۴ و ۴۶۵.

۵- علل الشرائع: ۷۹.

**[ترجمه]علل شرائع: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: هرگز هیچ نوزادی غیر از حسین و عیسی بن مریم علیه السلام در شش ماهگی نزیسته است. - . علل الشرائع : ۷۹ -

ص: ۲۰۷

**[ترجمه]

«۴»

فس، تفسیر القمی أَبِی عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی حَدِیثٍ طَوِیلٍ فِی صِفَةِ الْمِعْرَاجِ وَ سَاقَ الْحَدِیثَ إِلَی أَنْ قَالَ ثُمَّ قَالَ لِی جَبْرَئِیلُ انْزِلْ فَصَلِّ فَنَزَلْتُ وَ صَلَّیْتُ فَقَالَ لِی تَدْرِی أَیْنَ صَلَّیْتَ فَقُلْتُ لَا فَقَالَ صَلَّیْتَ بِطُورِ سِینَا حَیْثُ کَلَّمَ اللَّهُ مُوسَی تَکْلِیماً ثُمَّ رَکِبْتُ فَمَضَیْنَا (۱)مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ قَالَ لِی انْزِلْ فَصَلِّ فَنَزَلْتُ وَ صَلَّیْتُ فَقَالَ لِی أَ تَدْرِی أَیْنَ صَلَّیْتَ فَقُلْتُ لَا فَقَالَ صَلَّیْتَ فِی بَیْتِ لَحْمٍ (۲)وَ بَیْتُ لَحْمٍ بِنَاحِیَهِ بَیْتِ الْمَقْدِسِ حَیْثُ وُلِدَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ علیه السلام الْخَبَرَ (۳).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: امام صادق علیه السلام درضمن حدیثی طولانی که در وصف معراج بیان داشته به نقل از پیامبر صلّی الله علیه و آله می‌فرماید: سپس جبرئیل به من گفت: فرود آی و نماز بگزار، پس فرود آمدم و نماز گزاردم، آن‌گاه به من گفت: آیا می‌دانی کجا نماز گزاردی؟ گفتم: خیر، جبرئیل گفت: در طور سیناء و جائی که خداوند با موسی سخن گفت نمازگزاردی، سپس سوار شدم و تا جایی که خدا بخواهد پیش رفتیم، پس جبرئیل به من گفت: فرود آی و نماز بگذار، من نیز فرود آمدم و نماز گزاردم، جبرئیل گفت: آیا می‌دانی کجا نماز گزاردی؟ گفتم: خیر، گفت: در بیت لحم که ناحیه‌ای از بیت المقدس و مکان تولد عیسی بن مریم علیه السلام است نماز گزاردی. حدیث. - . تفسیر القمی : ۳۶۸ -

**[ترجمه]

«۵»

کا، الکافی عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ وَ عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ جَمِیعاً عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِیِّ عَنْ حَفْصِ بْنِ غِیَاثٍ قَالَ: رَأَیْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَتَخَلَّلُ بَسَاتِینَ الْکُوفَهِ فَانْتَهَی إِلَی نَخْلَهٍ فَتَوَضَّأَ عِنْدَهَا ثُمَّ رَکَعَ وَ سَجَدَ فَأَحْصَیْتُ فِی سُجُودِهِ خَمْسَمِائَهِ تَسْبِیحَهٍ ثُمَّ اسْتَنَدَ إِلَی النَّخْلَهِ فَدَعَا بِدَعَوَاتٍ ثُمَّ قَالَ یَا حَفْصُ إِنَّهَا وَ اللَّهِ النَّخْلَهُ الَّتِی قَالَ اللَّهُ جَلَّ ذِکْرُهُ لِمَرْیَمَ وَ هُزِّی إِلَیْکِ بِجِذْعِ النَّخْلَهِ تُساقِطْ عَلَیْکِ رُطَباً جَنِیًّا (۴).

**[ترجمه]الکافی: حفص بن غیاث گوید: امام صادق علیه السلام را دیدم که در میان بوستان‌های کوفه راه می‌رفت تا به نخلی رسید، کنار آن نخل وضو گرفت و به رکوع رفت و سجده گزارد، در سجده‌ی او پانصد بار تسبیح گفتن را برشمردم، سپس امام به نخل تکیه زد و چند دعایی خواند و فرمود: ای حفص، به خدا سوگند که این همان نخلی است که خداوند عزّ و جلّ به مریم گفت: {تنه درخت خرما را به طرف خود تکان ده، برتو خرمای تازه می‌ریزد.} - . روضة الکافی : ۱۴۳ و ۱۴۴ -

**[ترجمه]

«۶»

فس، تفسیر القمی وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ مَرْیَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِها مَکاناً شَرْقِیًّا قَالَ خَرَجَتْ إِلَی النَّخْلَهِ الْیَابِسَهِ فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجاباً قَالَ فِی مِحْرَابِهَا فَأَرْسَلْنا إِلَیْها رُوحَنا یَعْنِی جَبْرَئِیلَ علیه السلام فَتَمَثَّلَ لَها بَشَراً سَوِیًّا قالَتْ إِنِّی أَعُوذُ بِالرَّحْمنِ مِنْکَ إِنْ کُنْتَ تَقِیًّا (۵)فَقَالَ لَهَا جَبْرَئِیلُ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّکِ لِأَهَبَ لَکِ غُلاماً زَکِیًّا فَأَنْکَرَتْ ذَلِکَ لِأَنَّهُ لَمْ یَکُنْ فِی الْعَادَهِ أَنْ تَحْمِلَ الْمَرْأَهُ مِنْ غَیْرِ فَحْلٍ فَقَالَتْ أَنَّی یَکُونُ لِی غُلامٌ وَ لَمْ یَمْسَسْنِی بَشَرٌ وَ لَمْ أَکُ بَغِیًّا وَ لَمْ یَعْلَمْ جَبْرَئِیلُ أَیْضاً کَیْفِیَّهَ الْقُدْرَهِ فَقَالَ لَهَا کَذلِکِ قالَ رَبُّکِ هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ وَ لِنَجْعَلَهُ آیَهً لِلنَّاسِ وَ رَحْمَهً مِنَّا وَ کانَ أَمْراً مَقْضِیًّا قَالَ فَنَفَخَ فِی جَیْبِهَا فَحَمَلَتْ بِعِیسَی علیه السلام بِاللَّیْلِ فَوَضَعَتْهُ بِالْغَدَاهِ وَ کَانَ حَمْلُهَا تِسْعَ سَاعَاتٍ (۶)

ص: ۲۰۸

۱- فی نسخه: فمضیت.

۲- فی نسخه: صلیت ببیت لحم.

۳- تفسیر القمّیّ: ۳۶۸.

۴- روضه الکافی: ۱۴۳- ۱۴۴.

۵- فی المصدر: یعنی ان کنت ممن یتقی اللّه.

۶- هذا ینافی ما تقدم من أنّه لم یولد لسته أشهر إلّا عیسی بن مریم، و لم یسند القمّیّ ذلک إلی حدیث.

جَعَلَ اللَّهُ الشُّهُورَ لَهَا سَاعَاتٍ ثُمَّ نَادَاهَا جَبْرَئِيلُ وَ هُزِّی إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَهِ أَیْ هُزِّی النَّخْلَهَ الْيَابِسَهَ فَهَزَّتْ وَ كَانَ ذَلِكَ الْيَوْمَ سُوقاً فَاسْتَقْبَلَهَا الْحَاكَهُ وَ كَانَتِ الْحِيَاكَهُ أَنْبَلَ صِنَاعَهٍ فِی ذَلِكَ الزَّمَانِ فَأَقْبَلُوا عَلَى بِغَالٍ شُهْبٍ فَقَالَتْ لَهُمْ مَرْيَمُ أَيْنَ النَّخْلَهُ الْيَابِسَهُ فَاسْتَهْزَءُوا بِهَا وَ زَجَرُوهَا فَقَالَتْ لَهُمْ جَعَلَ اللَّهُ كَسْبَكُمْ نَزْراً (۱)وَ جَعَلَكُمْ فِی النَّاسِ عَاراً ثُمَّ اسْتَقْبَلَهَا قَوْمٌ مِنَ التُّجَّارِ فَدَلُّوهَا عَلَى النَّخْلَهِ الْيَابِسَهِ فَقَالَتْ لَهُمْ جَعَلَ اللَّهُ الْبَرَكَهَ فِی كَسْبِكُمْ وَ أَحْوَجَ النَّاسَ إِلَيْكُمْ فَلَمَّا بَلَغَتِ النَّخْلَهَ أَخَذَهَا الْمَخَاضُ فَوَضَعَتْ بِعِيسَى فَلَمَّا نَظَرَتْ إِلَيْهِ قَالَتْ يا لَيْتَنِی مِتُّ قَبْلَ هذا وَ كُنْتُ نَسْياً مَنْسِيًّا مَا ذَا أَقُولُ لِخَالِی وَ مَا ذَا أَقُولُ لِبَنِی إِسْرَائِيلَ فَنَادَاهَا عِيسَى مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِی قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا أَیْ نَهَراً وَ هُزِّی إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَهِ أَیْ حَرِّكِی النَّخْلَهَ تُساقِطْ عَلَيْكِ رُطَباً جَنِيًّا أَیْ طَيِّباً وَ كَانَتِ النَّخْلَهُ قَدْ يَبِسَتْ مُنْذُ دَهْرٍ طَوِيلٍ فَمَدَّتْ يَدَهَا إِلَى النَّخْلَهِ فَأَوْرَقَتْ وَ أَثْمَرَتْ وَ سَقَطَ عَلَيْهَا الرُّطَبُ الطَّرِیُّ وَ طَابَتْ نَفْسُهَا فَقَالَ لَهَا عِيسَى قَمِّطِينِی وَ سَوِّينِی ثُمَّ افْعَلِی كَذَا وَ كَذَا فَقَمَّطَتْهُ وَ سَوَّتْهُ وَ قَالَ لَهَا عِيسَى فَكُلِی وَ اشْرَبِی وَ قَرِّی عَيْناً فَإِمَّا تَرَيِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَداً فَقُولِی إِنِّی نَذَرْتُ لِلرَّحْمنِ صَوْماً وَ صَمْتاً كَذَا نَزَلَتْ فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا فَفَقَدُوهَا فِی الْمِحْرَابِ فَخَرَجُوا فِی طَلَبِهَا وَ خَرَجَ خَالُهَا زَكَرِيَّا عليه السلام فَأَقْبَلَتْ وَ هُوَ فِی صَدْرِهَا وَ أَقْبَلْنَ مُؤْمِنَاتُ بَنِی إِسْرَائِيلَ يَبْزُقْنَ فِی وَجْهِهَا فَلَمْ تُكَلِّمْهُنَّ حَتَّى دَخَلَتْ فِی مِحْرَابِهَا فَجَاءَ إِلَيْهَا بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ زَكَرِيَّا فَقَالُوا لَهَا يا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئاً فَرِيًّا (۲)يا أُخْتَ هارُونَ ما كانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَ ما كانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا وَ مَعْنَى قَوْلِهِمْ يَا أُخْتَ هَارُونَ أَنَّ هَارُونَ كَانَ رَجُلًا فَاسِقاً زَانِياً فَشَبَّهُوهَا بِهِ (۳)مِنْ أَيْنَ هَذَا الْبَلَاءُ الَّذِی جِئْتِ بِهِ وَ الْعَارُ الَّذِی أَلْزَمْتِهِ بَنِی إِسْرَائِيلَ فَأَشَارَتْ إِلَى عِيسَى فِی الْمَهْدِ فَقَالُوا لَهَا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كانَ فِی الْمَهْدِ صَبِيًّا فَأَنْطَقَ اللَّهُ عِيسَى عليه السلام فَقَالَ إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ آتانِیَ الْكِتابَ وَ جَعَلَنِی نَبِيًّا وَ جَعَلَنِی مُبارَكاً أَيْنَ ما كُنْتُ وَ أَوْصانِی بِالصَّلاهِ وَ الزَّكاهِ ما دُمْتُ حَيًّا وَ بَرًّا بِوالِدَتِی وَ لَمْ يَجْعَلْنِی جَبَّاراً

۱- النزر: القليل أی جعل اللّه ربحه قليلا.

۲- فی المصدر: أی عظيما من المناهی.

۳- راجع ما سيأتی عن الطبرسیّ فی ذلک.

شَقِيًّا وَ السَّلامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ أَمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا ذلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ أَيْ يَتَخَاصَمُونَ فَقَالَ الصَّادِقُ عليه السلام فِي قَوْلِهِ وَ أَوْصانِي بِالصَّلاةِ وَ الزَّكاةِ قَالَ زَكَاةُ الرُّءُوسِ لِأَنَّ كُلَّ النَّاسِ لَيْسَتْ لَهُمْ أَمْوَالٌ وَ إِنَّمَا الْفِطْرَةُ (۱)عَلَى الْغَنِيِّ وَ الْفَقِيرِ وَ الصَّغِيرِ وَ الْكَبِيرِ- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُبَارَكِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ وَ جَعَلَنِي مُبارَكاً أَيْنَ ما كُنْتُ قَالَ نَفَّاعاً (۲).

أقول: فی بعض النسخ بعد قوله فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا زياده و هی قوله فنطق عيسی عليه السلام بإذن الله بلسان فصيح و قال إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتانِيَ الْكِتابَ أی قدر لی أن أكون صاحب شرع له وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا إلی قوله وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا قيل لا يكون علی الإنسان شیء أشد من هذه المواطن الثلاثه عند الولاده و قد فارق رفاهيه اعتدال الحراره الغريزيه و صدم أهوال الدنيا و لمس الأيدی له و هو موجب لصراخه و عند الممات و ما يجده من سكرات الموت و فراق الأحبه و المسكن و مجاوره الأموات الذين لا يتعارفون و لا يتزاورون و عند الحشر و ما يكون من أهوال يوم القيامه فأخبر عيسی عليه السلام أن الله تعالی قد سلمه و آمنه من الآلام و الأهوال فی هذه الأحوال الثلاث.

**[ترجمه]الكافی: تفسير علی بن ابراهيم: {و در اين كتاب از مريم ياد كن آن‌گاه كه از كسان خود در مكانی شرقی به كناری شتافت} و به سوی نخلی خشك شده خارج شد {و در برابر آنان پرده‌ای بر خود گرفت} و در محرابش باقی ماند، {پس روح خود را به سوی او فرستاديم} كه منظور جبرئيل عليه السلام است، {و به شكل بشری خوش‌اندام بر او نمايان شد، مريم گفت: من از تو به خدای رحمان پناه می‌برم، اگر پرهيزگاری}، پس جبرئيل به او گفت: {من فقط فرستاده پروردگار تو هستم برای اينكه به تو پسری پاكيزه ببخشم} ولی مريم اين امر را انكار كرد چرا كه عادتاً زن بدون شوهر آبستن و باردار نمی‌شود و گفت: {چگونه مرا پسری باشد با آنكه دست بشری به من نرسيده و بدكار نبوده‌ام؟} و جبرئيل نيز چگونگی قدرت يافتن برانجام اين كار را نمی‌دانست پس به مريم گفت: {]فرمان[چنين است، پروردگار تو گفته كه آن بر من آسان است و تا او را نشانه‌ای برای مردم و رحمتی از جانب خويش قرار دهيم و]اين[دستوری قطعی بود.} پس در گريبان او دميد و شبانگاهان به عيسی عليه السلام آبستن شد و صبحگاهان او را به دنيا آورد، زمان بارداری مريم نُه ساعت طول كشيد

ص: ۲۰۸

و خداوند هر ماه را برای او به منزله يک ساعت قرار داد، سپس جبرئيل او را ندا سرداد: {تنه درخت خرما را به طرف خود تكان ده} يعنی: درخت خرمای خشك شده را تكان ده، مريم نيز آن را تكان داد. در آن روزگار بازاری وجود داشت كه بافندگان به آنجا می‌رفتند و بافندگی شريف‌ترين صنعت آن دوران بود، پس بافندگان سوار بر استرهايی سفيد با خال‌هايی سياه به سوی آن بازار روی آوردند و مريم به آنان گفت: نخل خشك شده كجاست؟ پس او را مسخره و سرزنش كردند، مريم به آنان گفت: خداوند سود كسب و كارتان را اندک گرداند و شما را در ميان مردم مايه ننگ و عار قرار دهد، سپس گروه ديگری از تاجران به سوی او آمدند و مكان نخل خشک را به او نشان دادند، پس به آنان گفت: خداوند كسب و كارتان را با بركت و مردم را نيازمند شما گرداند، هنگامی كه مريم به درخت خرما رسيد درد زايمان او را فرا گرفت و عيسی را به دنيا آورد و بعد از آنكه به او نگاه كرد گفت: {ای كاش پيش از اين مرده بودم و يكسره فراموش شده بودم} سپس گفت: به خاله‌ام چه بگويم؟ به بنی‌اسرائيل چه بگويم؟ آن‌گاه عيسی از زير پايش او را ندا سرداد كه: {غم مدار، پروردگارت

زیر]پای[تو چشمه آبی پدید آورده است.}، منظور از (سَرِیّ) جوی (یا چشمه) آب است {و تنه درخت خرما را به طرف خود تکان ده}، (هزّی) یعنی: نخل خشک را تکان بده، {بر تو خرمای تازه می‌ریزد} یعنی: خرمایی نیک و لذیذ و آن درخت خرما مدّت زمانی طولانی خشک شده بود ولی مریم دستش را به سوی آن دراز کرد، پس برگ رویانید و میوه‌دار شد و خرمای تازه بر او افتاد و خوشحالش گرداند، آن‌گاه عیسی به مادرش گفت: مرا قنداق پیچ و مرتّب گردان، سپس فلان و فلان کار را انجام ده، پس مریم او را قنداق پیچ و مرتب گرداند، عیسی دوباره به مادر گفت: {بخور و بنوش و چشم روشن‌دار و اگر کسی از آدمیان را دیدی، بگو: من برای خدای رحمان روزه نذر کرده‌ام و سکوت}، این گونه بر من نازل شده است {و امروز مطلقاً با انسانی سخن نخواهم گفت}، هنگامی که بنی‌اسرائیل مریم را در مسجد نیافتند در طلب او به راه افتادند و زکریا علیه السلام نیز همراه آنان خارج شد،آن‌گاه مریم در حالی که عیسی را در آغوش داشت به سوی آنان آمد و زنان مؤمن بنی‌اسرائیل نیز در حالی که به صورت او تُف می‌انداختند به سویش آمدند، ولی مریم با آنان سخن نگفت تا وارد محرابش شد. پس بنی‌اسرائیل و زکریا نزدش آمدند و به او گفتند: {ای مریم، براستی کار بسیار ناپسندی مرتکب شده‌ای، ای خواهر هارون، پدرت مرد بدی نبود و مادرت نیز بدکاره نبود}، معنی سخن آنان این بود: ای خواهر هارون- هارون مرد فاسق و زناکاری بود پس بنی‌اسرائیل مریم را به او تشبیه کردند- این بلا و مصیبتی که باعث نازل شدن آن هستی و این ننگ و عاری که بر بنی‌اسرائیل تحمیل کرده‌ای از کجا آمده است؟ آن‌گاه مریم به عیسی که در گهواره بود اشاره کرد و آنان به او گفتند: {چگونه با کسی که در گهواره]و[کودک است سخن بگوئیم؟ در این هنگام خداوند متعال عیسی علیه السلام را به سخن آورد و گفت: {منم بنده خدا، به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است و هرجا که باشم مرا با برکت ساخته و تا زنده‌ام مرا به نماز و پرداخت زکات سفارش کرده است و مرا نسبت به مادرم نیکوکار کرده

ص: ۲۰۹

و زورگو و نافرمانم نگردانیده است، و درود بر من روزی که زاده شدم و روزی که می‌میرم و روزی که زنده برانگیخته می... شوم این است]ماجرای[عیسی پسر مریم]همان[گفتار درستی که در آن شک می‌کنند} یعنی: به کشمکش و تخاصم می... پردازند؛ امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه: «وأوصانی بالصلوة والزکوة» فرموده است: منظور زکات فطریّه (سرانه) است، چرا که همه مردم دارای مال و اموال نیستند (که از آنان زکات اخذ شود)، تنها زکات فطریّه بر ثروتمند و فقیر و کوچک و بزرگ واجب است. از امام صادق علیه السلام روایت شده که در تفسیر آیه: «وجعلنی مبارکاً أینما کنت» فرمود: منظور از (مبارکاً)، (نفّاعاً) است یعنی: مرا سودمند و منفعت‌رسان قرار داد. - . تفسیر القمی : ۴۰۹- ۴۱۱ -

می گویم: در برخی از نسخه‌ها بعد از فرموده «فی المهد صبیّا» {در گهواره [و] کودک است} زیادتی است به این ترتیب: پس عیسی علیه السلام به اذن خداوند با زبان فصیح دهان به سخن گشود و گفت: من بنده خدا هستم و او مرا کتاب بخشیده است، یعنی برای من مقدّر گردانده که صاحب شریعت او باشم و مرا پیامبر قرار داده است، تا این فرموده خداوند متعال: {و روزی که زنده برانگیخته می‌شوم}، گفته شده: چیزی سخت‌تر از قرار گرفتن در این سه موقعیت و زمان برای انسان وجود ندارد: هنگام ولادت و آن‌گاه که آسودگی و آسایش تعادل حرارت غریزی را ترک می‌کند و با ترس‌ها و خطرات دنیا مواجه می... شود و تماس دست‌ها با خود را احساس می‌کند و این امر موجبات فریاد زدن او را فراهم می‌کند؛ هنگام مرگ و آنچه از سکرات مرگ و جدایی از دوستان و خانه و کاشانه بر او حادث می‌شود و مجاورت و هم‌نشینی با مردگانی که همدیگر را

نمی‌شناسند و به دیدن یکدیگر نمی‌روند؛ و بالأخره هنگام قیامت و روز حشر و هول و هراسی که در آن روز وجود دارد، بنابراین عیسی علیه السلام خبر از این موضوع داده که خداوند او را از دردها و ترس‌های این سه موقعیت، حفظ کرده و در امان نگاه داشته است.

**[ترجمه]

«۷»

ما، الأمالی للشیخ الطوسی الْمُفِیدُ عَنْ عَلِیِّ بْنِ بِلَالٍ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ عَلِیِّ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عِیسَی بْنِ حُمَیْدٍ الطَّائِیِّ عَنْ أَبِیهِ حُمَیْدِ بْنِ قَیْسٍ (۳)عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهما السلام قَالَ:

ص: ۲۱۰

۱- فی نسخه: و انها الفطره.

۲- تفسیر القمّیّ: ۴۰۹- ۴۱۱.

۳- فی المصدر: عن أبیه حمید بن قیس قال: سمعت أبا الحسن علیّ بن الحسین بن علیّ بن الحسین قال: سمعت أبی یقول: سمعت أبا جعفر محمّد بن علیّ بن الحسین یقول: إن أمیر المؤمنین علیه السلام إه.

إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام لَمَّا رَجَعَ مِنْ وَقْعَهِ الْخَوَارِجِ اجْتَازَ بِالزَّوْرَاءِ (۱)فَقَالَ لِلنَّاسِ إِنَّهَا الزَّوْرَاءُ فَسِیرُوا وَ جَنِّبُوا عَنْهَا فَإِنَّ الْخَسْفَ أَسْرَعُ إِلَيْهَا مِنَ الْوَتَدِ فِی النُّخَالَهِ فَلَمَّا أَتَی يَمْنَهَ (۲)السَّوَادِ إِذَا هُوَ بِرَاهِبٍ فِی صَوْمَعَهٍ لَهُ فَقَالَ لَهُ الرَّاهِبُ لَا تَنْزِلْ هَذِهِ الْأَرْضَ بِجَيْشِکَ قَالَ وَ لِمَ قَالَ لِأَنَّهَا لَا يَنْزِلُهَا إِلَّا نَبِیٌّ أَوْ وَصِیُّ نَبِیٍّ يُقَاتِلُ (۳)فِی سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ هَكَذَا نَجِدُ فِی كُتُبِنَا فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام أَنَا وَصِیُّ سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ وَ سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ فَقَالَ لَهُ الرَّاهِبُ فَأَنْتَ إِذَنْ أَصْلَعُ قُرَيْشٍ وَ وَصِیُّ مُحَمَّدٍ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام أَنَا ذَلِکَ فَنَزَلَ الرَّاهِبُ إِلَيْهِ فَقَالَ خُذْ عَلَیَّ شَرَائِعَ الْإِسْلَامِ إِنِّی وَجَدْتُ فِی الْإِنْجِيلِ نَعْتَکَ وَ أَنَّکَ تَنْزِلُ أَرْضَ بَرَاثَا (۴)بَيْتَ مَرْيَمَ وَ أَرْضَ عِيسَى علیه السلام (۵)فَأَتَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام مَوْضِعاً

۱- قال یاقوت فی المعجم: زوراء: دجله بغداد، و ارض بذی خیم، و حکی عن الازهری أن مدینه الزوراء ببغداد فی الجانب الشرقی، و عن غیره أنّها مدینه ابی جعفر المنصور و هی فی الجانب الغربی. و دار بناها النعمان بن منذر بالحیره. و قال: زوراء: فلج، و فلج ما بین الرحیل الی المجازه و هی أول الدهناء. قلت: الظاهر أن المراد هاهنا هو بغداد.

۲- فی المصدر: فلما أتی موضعا من أرضها قال: ما هذه الأرض؟ قیل: أرض بحرا، فقال: ارض سباخ جنبوا و یمنوا، فلما أتی یمنه السواد و إذا هو براهب فی صومعه له، فقال له: یا راهب انزل هاهنا، فقال له الراهب: لا تنزل اه.

۳- فی المصدر: بجیشه یقاتل.

۴- قال یاقوت: براثا محله کانت فی طرف بغداد فی قبله الکرخ و جنوبی باب محول، و کان لها جامع مفرد تصلی فیه الشیعه و قد خرب عن آخره، و کذلک المحله لم یبق لها أثر، فاما الجامع فأدرکت أنا بقایا من حیطانه و قد خربت فی عصرنا و استعملت فی الابنیه، و فی سنه ۳۲۹ فرغ من جامع براثا و اقیمت فیه الخطبه، و کان قبل مسجدا یجتمع فیه قوم من الشیعه یسبون الصحابه فکبسه الراضی باللّه و أخذ من وجده فیه و حبسهم و هدمه حتّی سوی به الأرض، و أنهی الشیعه خبره الی بجکم الماکانی أمیر الامراء ببغداد فأمر باعاده بنائه و توسیعه و احکامه، و کانت براثا قبل بناء بغداد قریه یزعمون أن علیّا علیه السلام مربها لما خرج لقتال الحروریه بالنهروان و صلی فی موضع من الجامع المذکور، و ذکر أنّه دخل حماما کان فی هذه القریه، و قیل: بل الحمام کان بالعتیقه محله ببغداد خربت أیضا.

۵- فی المصدر هاهنا زیاده و هی هذه: فقال أمیر المؤمنین علیه السلام: قف و لا تخبرنا بشی ء. ثم أتی موضعا فقال: الکزوا هذه فالکزه برجله علیه السلام إه. قلت: لکزه: ضربه.

فَلَكَزَهُ بِرِجْلِهِ فَانْبَجَسَتْ عَيْنٌ خَرَّارَةٌ (۱)فَقَالَ هَذِهِ عَيْنُ مَرْيَمَ الَّتِی أَنْبِعَتْ لَهَا (۲)ثُمَّ قَالَ اكْشِفُوا هَاهُنَا عَلَى سَبْعَهَ عَشَرَ ذِرَاعاً فَكَشِفَ فَإِذَا بِصَخْرَةٍ بَيْضَاءَ فَقَالَ علیه السلام عَلَى هَذِهِ وَضَعَتْ مَرْيَمُ عِيسَى علیه السلام مِنْ عَاتِقِهَا وَ صَلَّتْ هَاهُنَا (۳)ثُمَّ قَالَ أَرْضُ بَرَاثَا هَذِهِ بَيْتُ مَرْيَمَ علیها السلام (۴).

**[ترجمه]أمالی الطوسی: از امام زین‌العابدین علیه السلام روایت شده که فرمود:

ص: ۲۱۰

امیر مؤمنان علیه السلام هنگامی که از جنگ خوارج بازگشت از منطقه (زوراء) - . در این جا منظور بغداد است. -

عبور کرد، آن‌گاه به مردم گفت: اینجا (زوراء) است، پس راه بیفتید و از آن کناره گیری کنید، زیرا نابودی به آن از رسیدن میخ به سبوس، سریعتر می‌رسد و چون به منطقه (یمنهٔ السّواد) رسید با راهبی که در صومعه‌اش بود مواجه شد، راهب به امیر مؤمنان گفت: با سپاهیانت در این سرزمین فرود نیایید، امام فرمود: چرا؟ راهب گفت: به خاطر اینکه در کتاب مقدس ما چنین آمده است که هیچ کس در این سرزمین اقامت نمی‌گزیند مگر پیامبر یا وصیّ پیامبری که در راه خداوند عزّ و جلّ به مبارزه می‌پردازند، امیر مؤمنان در پاسخ راهب فرمود: من وصیّ سیّد و سرور پیامبران و در نتیجه سیّد و سرور اوصیاء هستم، راهب به او گفت: پس تو مرد طاس قریش و وصیّ محمد هستی؟ امیر مؤمنان فرمود: بله من آن شخص هستم، آن‌گاه راهب به سوی او فرود آمد و گفت: شرائع و قوانین اسلامی را به من آموزش ده، به راستی که من وصف تو را در انجیل مشاهده کرده‌ام و اینکه در سرزمین (براثا) در خانه مریم و سرزمین عیسی علیه السلام فرود می‌آیی، سپس امیر مؤمنان علیه السلام به مکانی رسید

ص: ۲۱۱

و با پایش به آن کوبید، پس چشمه‌ای خروشان از آنجا بیرون جوشید، امام فرمود: این همان چشمه‌ای است که برای مریم جوشید، آن‌گاه امر فرمود: خاک اینجا را به اندازه هفده ذراع کنار بزنید، هنگامی که خاک کنار زده شد، صخره سفیدی نمایان گشت، امام علیه السلام فرمود: مریم، عیسی علیه السلام را بر روی این صخره به دنیا آورد و اینجا نماز گزارد، سپس فرود: سرزمین براثا، این خانه مریم علیها السلام است. - . أمالی الطوسی : ۱۲۴ و۱۲۵ -

**[ترجمه]

«۸»

یب، تهذیب الأحکام مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ دَاوُدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَمَّام عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَمْرٍو الزُّهْرِيِّ عَنْ بَكْرِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الثُّمَالِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیهما السلام فِی قَوْلِهِ تَعَالَى فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَكاناً قَصِيًّا قَالَ خَرَجَتْ مِنْ دِمَشْقَ حَتَّى أَتَتْ كَرْبَلَاءَ فَوَضَعَتْهُ فِی مَوْضِعِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ علیه السلام ثُمَّ رَجَعَتْ مِنْ لَيْلَتِهَا (۵).

**[ترجمه]التهذیب: علی بن حسین علیه السلام در تفسیر آیه: «فحملته فانتبذت به مکاناً قصیّاً» {پس به عیسی آبستن شد و با او به مکان دور افتاده‌ای پناه جست}، گفته است: مریم از دمشق خارج شد تا به کربلا رسید، آن‌گاه در مکان بارگاه امام حسین علیه السلام عیسی علیه السلام را به دنیا آورد و شبانگاه بازگشت. - . التهذیب۲ : ۲۶ -

**[ترجمه]

«۹»

ع، علل الشرائع بِالْإِسْنَادِ إِلَى وَهْبٍ قَالَ: لَمَّا أَجَاءَ (۶)الْمَخَاضُ مَرْيَمَ علیها السلام إِلی جِذْعِ النَّخْلَهِ اشْتَدَّ عَلَيْهَا الْبَرْدُ فَعَمَدَ يُوسُفُ النَّجَّارُ إِلَى حَطَبٍ فَجَعَلَهُ حَوْلَهَا كَالْحَظِيرَهِ ثُمَّ أَشْعَلَ (۷)فِيهِ النَّارَ فَأَصَابَتْهَا سُخُونَهُ الْوَقُودِ مِنْ كُلِّ نَاحِيَهٍ حَتَّى دَفِئَتْ وَ كَسَرَ لَهَا سَبْعَ جَوْزَاتٍ وَجَدَهُنَّ فِي خُرْجِهِ فَأَطْعَمَهَا فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ تُوقِدُ النَّصَارَى النَّارَ فِي لَيْلَهِ الْمِيلَادِ وَ تَلْعَبُ بِالْجَوْزِ (۸).

۱- من خر الماء: أسمع صوته فهو خرار.

۲- فی المصدر: انبعقت لها. قلت: بعق البئر: حفرها.

۳- فی المصدر هاهنا زیاده و هی هذه: فنصب أمیر المؤمنین علیه السلام الصخره و صلی إلیها و أقام هناک أربعه أیّام یتم الصلاه، و جعل الحرم فی خیمه من الموضع علی دعوه، ثمّ قال: أرض براثا هذا بیت مریم علیها السلام، هذا الموضع المقدس صلی فیه الأنبیاء، قال أبو جعفر محمّد بن علیّ علیه السلام: و لقد وجدنا أنّه صلی فیه إبراهیم قبل عیسی علیه السلام انتهی. قلت: قوله: علی دعوه ای علی قرب.

۴- أمالی الطوسیّ: ۱۲۴- ۱۲۵. قلت: حدیث الراهب و الصخره ممّا روته الخاصّه و العامّه، و ذکره أهل السیر و نظمه الشعراء و أورد الحمیری فی قصیدته البائیه المذهبه: و لقد سری فیما یسیر بلیله بعد العشاء بکربلا فی موقف و سیأتی تفصیل القضیه فی محنه، و تقدم الایعاز إلیها فی ج ۱۰: ۶۷- ۶۸.

۵- التهذیب ۲: ۲۶.

۶- فی المصدر: لما الجأ.

۷- فی المصدر: اشتعل.

۸- علل الشرائع: ۳۸ و الحدیث کما تری من مرویات العامه.

**[ترجمه]علل الشرائع: با إسناد به وهب گفته است: آن‌گاه که درد زایمان مریم علیها السلام را به زیر درخت خرما کشاند به شدت احساس سرما کرد، پس یوسف نجّار هیزم‌هایی را مانند پرچین و حصار در اطراف او قرار داد، سپس آتش را در آن میان هیزم‌ها برافروخت و گرمای آتش از هر سو به مریم خورد و او احساس گرما کرد و هفت گردو را که در خورجینش یافته بود برایش شکست و به او خوراند، به همین خاطر است که مسیحیان در شب میلاد مسیح آتش بر می‌افروزند و با گردو بازی می‌کنند. - .علل الشرائع : ۳۸ -

ص: ۲۱۲

**[ترجمه]

«۱۰»

ک، إکمال الدین الْقَطَّانُ عَنِ السُّکَّرِیِّ عَنِ الْجَوْهَرِیِّ عَنِ ابْنِ عُمَارَهَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ الصَّادِقِ قَالَ: لَمَّا وُلِدَ الْمَسِیحُ أَخْفَی اللَّهُ وِلَادَتَهُ وَ غَیَّبَ شَخْصَهُ لِأَنَّ مَرْیَمَ لَمَّا حَمَلَتْهُ انْتَبَذَتْ بِهِ مَکاناً قَصِیًّا ثُمَّ إِنَّ زَکَرِیَّا وَ خَالَتَهَا أَقْبَلَا یَقُصَّانِ أَثَرَهَا حَتَّی هَجَمَا عَلَیْهَا وَ قَدْ وَضَعَتْ مَا فِی بَطْنِهَا وَ هِیَ تَقُولُ یا لَیْتَنِی مِتُّ قَبْلَ هذا وَ کُنْتُ نَسْیاً مَنْسِیًّا فَأَطْلَقَ اللَّهُ تَعَالَی ذِکْرُهُ لِسَانَهُ بِعُذْرِهَا وَ إِظْهَارِ حُجَّتِهَا فَلَمَّا ظَهَرَ اشْتَدَّتِ الْبَلْوَی وَ الطَّلَبُ عَلَی بَنِی إِسْرَائِیلَ وَ أَکَبَّ الْجَبَابِرَهُ وَ الطَّوَاغِیتُ عَلَیْهِمْ حَتَّی کَانَ مِنْ أَمْرِ الْمَسِیحِ علیه السلام مَا قَدْ أَخْبَرَ اللَّهُ بِهِ وَ اسْتَتَرَ شَمْعُونُ بْنُ حَمُّونَ وَ الشِّیعَهُ حَتَّی أَفْضَی بِهِمُ الِاسْتِتَارُ إِلَی جَزِیرَهٍ مِنْ جَزَائِرِ الْبَحْرِ فَأَقَامُوا بِهَا فَفَجَّرَ لَهُمْ (۱)فِیهَا الْعُیُونَ الْعَذْبَهَ وَ أَخْرَجَ لَهُمْ مِنْ کُلِّ الثَّمَرَاتِ وَ جَعَلَ لَهُمْ فِیهَا الْمَاشِیَهَ (۲)وَ بَعَثَ إِلَیْهِمْ سَمَکَهً تُدْعَی الْقُمُدَّ لَا لَحْمٌ لَهَا وَ لَا عَظْمٌ وَ إِنَّمَا هِیَ جِلْدٌ وَ دَمٌ فَخَرَجَتْ مِنَ الْبَحْرِ فَأَوْحَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَی النَّحْلِ أَنْ یَرْکَبَهَا فَرَکِبَهَا فَأَتَتِ النَّحْلُ إِلَی تِلْکَ الْجَزِیرَهِ وَ نَهَضَ النَّحْلُ وَ تَعَلَّقَ بِالشَّجَرِ فغرس (۳)(فَعَرَشَ) وَ بَنَی وَ کَثُرَ الْعَسَلُ وَ لَمْ یَکُونُوا یَفْقِدُونَ شَیْئاً مِنْ أَخْبَارِ الْمَسِیحِ (۴).

أقول: تمامه فی قصه طالوت.

**[ترجمه]إکمال الدین: امام صادق علیه السلام فرموده است: هنگامی که عیسی علیه السلام متولّد شد، خداوند ولادت او را مخفی نگاه داشت و از دیدگان پنهانش داشت، چرا که مریم آن‌گاه که به عیسی آبستن شد، او را به مکان دور افتاده‌ای برد، سپس زکریا و همسرش که خاله مریم بود، دنبال او به راه افتادند و تعقیبش کردند تا اینکه در نهایت بر او هجوم بردند و مریم نوزادی را که در شکم داشت به دنیا آورد، در حالی که می‌گفت: ای کاش پیش از این مرده و یکسره فراموش شده بودم. آن‌گاه خداوند متعال زبان فرزند او را گشود تا عذرش را بخواهد و حجّت و برهانش را اظهار دارد، و هنگامی که ظاهر گشت، بلا- و مصیبت و نیازمندی بر بنی‌اسرائیل شدت گرفت و زورگویان و طاغوت‌ها بر آنان چیره شدند، تا جائی که سرنوشت عیسی مسیح علیه السلام آن‌گونه رقم خورد که خداوند از آن خبر داده است، و شمعون بن حمون (که جانشین عیسی شده بود) به همراه پیروانش پنهان شدند و در اثر این پنهان شدن به جزیره‌ای از جزایری که در دریا وجود داشت، کشانده شدند، پس در آن جزیره اقامت گزیدند و چشمه‌هایی گوارا در آنجا برایشان جوشیدن گرفت و از هر میوه و محصولی برای آنان فراهم گشت، همچنین چهارپایانی نیز در آنجا برای خدمت‌رسانی به آنان پرورش یافتند و ماهی‌ای که (قمد) نامیده می‌شد و گوشت و استخوان نداشت بلکه فقط از پوست و خون بود به سوی آنان فرستاده شد، این ماهی از دریا

بیرون آمد و خداوند متعال به زنبور عسل الهام نمود که بر آن ماهی سوار شود، زنبور عسل سوار شد و توسط ماهی به جزیره محل سکونت بنی‌اسرائیل آورده شد، سپس زنبور پرواز کرد و به درختی آویزان شد و کندویی ساخت و عسل فراوان گشت، همچنین آنان خبری از اخبار مربوط به عیسی مسیح را از دست نمی‌دادند. - . إکمال الدین : ۹۱ و ۹۵ -

**[ترجمه]

«۱۱»

کا، الکافی أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ وَ عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ جَمِیعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی علیه السلام فِی حَدِیثٍ طَوِیلٍ قَالَ: أَمَّا أُمُّ مَرْیَمَ فَاسْمُهَا مَرْتَا (۵)وَ هِیَ وَهِیبَهُ بِالْعَرَبِیَّهِ وَ أَمَّا الْیَوْمُ الَّذِی حَمَلَتْ فِیهِ مَرْیَمُ فَهُوَ یَوْمُ الْجُمُعَهِ لِلزَّوَالِ وَ هُوَ الْیَوْمُ الَّذِی هَبَطَ فِیهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ وَ لَیْسَ لِلْمُسْلِمِینَ عِیدٌ کَانَ

۱- فی المصدر: ففجر اللّه لهم.

۲- فی المصدر: و أخرج لهم فیها الماشیه.

۳- فی المصدر: فعرش. أی بنی عریشا.

۴- اکمال الدین: ۹۱ و ۹۵.

۵- فی المصدر: مرثا بالثاء المثلثه، قال المصنّف فی مرآه العقول: مرثا فی بعض النسخ بالمثلثه و فی بعضها بالمثناه. و هیبه بمعنی موهوبه و یحتمل التصغیر. و فی خبر عن أبی عبد اللّه علیه السلام أن اسمها کان حنه کما فی القاموس، و یحتمل أن یکون احدهما اسما و الآخر لقبا، او یکون احدهما موافقا للمشهور بین أهل الکتاب.

أَوْلَی مِنْهُ وَ أَمَّا الْیَوْمُ الَّذِی وَلَدَتْ فِیهِ مَرْیَمُ فَهُوَ یَوْمُ الثَّلَاثَاءِ لِأَرْبَعِ سَاعَاتٍ وَ نِصْفٍ مِنَ النَّهَارِ وَ النَّهَرُ الَّذِی وَلَدَتْ عَلَیْهِ مَرْیَمُ عِیسَی هُوَ الْفُرَاتُ فَحَجَبَتْ لِسَانَهَا (۱)وَ نَادَی قَیْدُوسُ وُلْدَهُ وَ أَشْیَاعَهُ فَأَعَانُوهُ وَ أَخْرَجُوا آلَ عِمْرَانَ لِیَنْظُرُوا إِلَی مَرْیَمَ فَقَالُوا لَهَا مَا قَصَّ اللَّهُ فِی کِتَابِهِ (۲).

**[ترجمه]الکافی: امام موسی کاظم علیه السلام در ضمن حدیثی طولانی فرموده است: اسم مادر مریم، (مرتا) است که معادل عربی آن (وُهَیْبه) می باشد. اما روزی که مریم در آن باردار شد، روز جمعه و هنگام غروب آفتاب بوده است. جمعه روزی است که جبرئیل امین در آن روز بر زمین فرود آمده است و برای مسلمانان عیدی برتر از جمعه وجود ندارد،

ولی مریم در روز سه شنبه و بعد از گذشت چهار ساعت و نیم از روز عیسی را به دنیا آورده است؛ و رودخانه ای که مریم، عیسی علیه السلام را بر کناره آن به دنیا آورد، نهر فرات بوده است، سپس مریم زبان از سخن گفتن بازداشت و (قیدوس) فرزندان و پیروانش را فراخواند، پس او را یاری دادند و خاندان عمران را از خانه هایشان بیرون کشاندند تا اوضاع مریم را مشاهده کنند و سخنانی را به مریم گفتند که خداوند در کتابش نقل کرده است - . اصول کافی ۱: ۴۷۹-۴۸۰ - .

**[ترجمه]

«۱۲»

یب، تهذیب الأحکام بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زُرَارَهَ عَنِ الْبَزَنْطِیِّ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ کَثِیرٍ النَّوَّاءِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: یَوْمُ عَاشُورَاءَ هُوَ الْیَوْمُ الَّذِی وُلِدَ فِیهِ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ علیه السلام (۳).

**[ترجمه]التهذیب: امام باقر کاظم علیه السلام فرموده است: عیسی بن مریم علیهما السلام در روز عاشورا به دنیا آمده است - . التهذیب ۱ : ۴۳۷ - .

**[ترجمه]

«۱۳»

یه، من لا یحضره الفقیه ابْنُ الْوَلِیدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ ابْنِ عِیسَی وَ ابْنِ هَاشِمٍ عَنِ الْوَشَّاءِ عَنِ الرِّضَا علیه السلام قَالَ: لَیْلَهُ خَمْسٍ وَ عِشْرِینَ مِنْ ذِی الْقَعْدَهِ وُلِدَ فِیهَا إِبْرَاهِیمُ علیه السلام وَ وُلِدَ فِیهَا عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ علیه السلام الْخَبَرَ (۴).

۱- فی المصدر: و النهر الذی ولدت علیه مریم عیسی هل تعرفه؟ قال: لا، قال: هو الفرات و علیه شجر النخل و الکرم، و لیس یساوی بالفرات شیء للکروم و النخیل، و أمّا الیوم الذی حجبت فیه لسانها و نادی قیدوس ولده و أشیاعه فأعانوه و اخرجوا آل

عمران لينظروا الى مريم فقالوا لها ما قص اللّه عليك فى كتابه و علينا فى كتابه فهل فهمته؟ قال: نعم إه. قلت: المخاطب هو نصرانى ورد عليه فارشده الى الإسلام. قال المصنّف فى مرآه العقول: و كون ولاده عيسى عليه السلام بالكوفه على شاطئ الفرات ممّا وردت فيه اخبار كثيره، و ربما يستبعد ذلك بانه تواتر عند أهل الكتاب بل عندنا أيضا أن مريم كانت فى بيت المقدس، و كانت محررا لخدمته، و خرجت إلى بيت خالتها أو اختها زوجه زكريا فكيف انتقلت الى الكوفه و الى الفرات مع هذه المسافه البعيده فى هذه المده القليله؟ و الجواب أن تلك الأمور إنّما تستبعد بالنسبه إلينا، و أمّا بالنسبه إليها و أمثالها فلا استبعاد فيمكن أن يكون اللّه تعالى سيرها فى ساعه واحده آلاف فراسخ بطى الأرض، و يؤيده قوله تعالى «فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَكاناً قَصِيًّا» أى تنحت بالحمل إلى مكان بعيد، هذا على فرض كون مده حملها ساعات قليله، و إلّا على فرض كونها تسعه أشهر أو ثمانيه أشهر فيمكن أن يكون ذهابها إلى الكوفه بغير طى الأرض أيضا، و المشهور بينهم أن ولادته كانت فى بيت لخم بقرب بيت المقدس. قلت: بيت لخم بالمهمله و المعجمه كلاهما صحيح و ان كان الأول أشهر.

۲- أصول الكافى ۱: ۴۷۹- ۴۸۰.

۳- التهذيب ۱: ۴۳۷.

۴- من لا يحضره الفقيه: ۱۷۲. الموجود فى المطبوع و روى عن الحسن بن علىّ الوشاء، و لم يذكر بقيه الاسناد.

**[ترجمه]مَن لا یحضره الفقیه: از امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمود: ابراهیم علیه السلام و عیسی بن مریم علیهما السلام در شب بیست و پنجم ماه ذی القعده به دنیا آمدند. حدیث - . مَن لا یخضره الفقیه : ۱۷۲ - .

ص: ۲۱۴

**[ترجمه]

بیان

لعل الخبر الأول الدال علی کون ولادته فی یوم عاشوراء محمول علی التقیه کما یشهد به بعض الأخبار (۱)و کذا الأخبار المختلفه الوارده فی زمان الحمل و موضع الولاده لعل بعضها محموله علی التقیه لاشتهارها بین المخالفین و الله یعلم.

**[ترجمه]شاید حدیث اول (شماره ۱۲) که بر ولادت عیسی در روز عاشورا دلالت می کند حمل شده بر تقیّه باشد، آن گونه که برخی از احادیث نیز به این نکته شهادت می دهند، همچنین ممکن است که احادیث روایت شده در مورد زمان بارداری و مکان ولادت عیسی به خاطر شهرتشان در میان مخالفان محمول بر تقیّه باشند و خداوند آگاه به امور است.

**[ترجمه]

«۱۴»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام قَالَ الْبَاقِرُ علیه السلام إِنَّ مَرْیَمَ بُشِّرَتْ بِعِیسَی فَبَیْنَا هِیَ فِی الْمِحْرَابِ إِذْ تَمَثَّلَ لَهَا الرُّوحُ الْأَمِینُ بَشَراً سَوِیّاً قَالَتْ إِنِّی أَعُوذُ بِالرَّحْمنِ مِنْکَ إِنْ کُنْتَ تَقِیًّا قالَ إِنَّما أَنَا رَسُولُ رَبِّکِ لِأَهَبَ لَکِ غُلاماً زَکِیًّا فَتَفَلَ فِی جَیْبِهَا فَحَمَلَتْ بِعِیسَی فَلَمْ یَلْبَثْ أَنْ وَلَدَتْ وَ قَالَ لَمْ یَکُنْ عَلَی وَجْهِ الْأَرْضِ شَجَرَهٌ إِلَّا یُنْتَفَعُ بِهَا وَ لَهَا ثَمَرَهٌ وَ لَا شَوْکَ لَهَا حَتَّی قَالَتْ فَجَرَهُ بَنِی آدَمَ کَلِمَهَ السُّوءِ فَاقْشَعَرَّتِ الْأَرْضُ وَ شَاکَتِ الشَّجَرُ وَ أَتَی إِبْلِیسُ تِلْکَ اللَّیْلَهَ فَقِیلَ لَهُ وُلِدَ اللَّیْلَهَ وَلَدٌ لَمْ یَبْقَ عَلَی وَجْهِ الْأَرْضِ صَنَمٌ إِلَّا خَرَّ لِوَجْهِهِ وَ أَتَی الْمَشْرِقَ وَ الْمَغْرِبَ یَطْلُبُهُ فَوَجَدَهُ فِی بَیْتِ دَیْرٍ (۲)قَدْ حَفَّتْ بِهِ الْمَلَائِکَهُ فَذَهَبَ یَدْنُو فَصَاحَتِ الْمَلَائِکَهُ تَنَحَّ فَقَالَ لَهُمْ مَنْ أَبُوهُ فَقَالَتْ فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ آدَمَ فَقَالَ إِبْلِیسُ لَأُضِلَّنَّ بِهِ أَرْبَعَهَ أَخْمَاسِ النَّاسِ (۳).

**[ترجمه]قصص الانبیاء: امام باقر علیه السلام فرمود: همانا مریم به ولادت عیسی علیه السلام بشارت داده شد، پس در حالی که در محراب بود جبرئیل به شکل بشری خوش اندام بر او نمایان شد و مریم گفت: اگر پرهیزگاری من از تو به خدای رحمان پناه می برم. جبرئیل در پاسخ گفت: من فقط فرستاده پروردگارِ توأم برای اینکه به تو پسری پاکیزه ببخشم. آن گاه در گریبان مریم تُف انداخت و او به عیسی آبستن شد و طولی نکشید که وضع حمل کرد. اما در ادامه فرمود: بر زمین درختی وجود نداشت مگر آنکه دارای میوه بود و خار نداشت و آدمیان از آن سود می بردند، تا اینکه انسان های فاجر و معصیت کار سخن زشت بر زبان راندند، پس زمین به لرزه درآمد و درختان خاردار شدند، ابلیس در شب میلاد عیسی آمد و به او گفته شد: امشب پسری متولد شده است که تمام بت های روی زمین در برابر او بر زمین افتاده اند، بنابراین ابلیس در طلب آن نوزاد شرق و غرب زمین را گشت تا اینکه او را در خانه ای که مخصوص عبادت بود و ملائکه اطرافش را گرفته بودند یافت، سپس

به او نزدیک شد، آن گاه ملائکه فریاد زدند: کناره گیری کن، ابلیس به آنان گفت: پدر او کیست؟ گفتند: {مَثَل خلقت او همچون مَثَل آدم است}، پس ابلیس گفت: چهار پنجم مردم را به وسیله او گمراه خواهم کرد. - . نسخه خطی قصص الأنبياء -

**[ترجمه]

«۱۵»

ص، قصص الأنبياء عليهم السلام الصَّدُوقُ عَنِ ابْنِ الْمُتَوَكِّلِ عَنِ الْحِمْيَرِيِّ عَنِ ابْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ زِيَادِ بْنِ سُوقَةَ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ عُيَيْنَةَ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام لَمَّا قَالَتِ الْعَوَاتِقُ الْفِرْيَهَ وَ هُنَّ سَبْعُونَ لِمَرْيَمَ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئاً فَرِيًّا أَنْطَقَ اللَّهُ عِيسَى عليه السلام عِنْدَ ذَلِكَ فَقَالَ لَهُنَّ وَيْلَكُنَّ تَفْتَرِينَ عَلَى أُمِّي أَنَا عَبْدُ اللَّهِ آتانِيَ الْكِتابَ وَ أُقْسِمُ بِاللَّهِ لَأَضْرِبَنَّ كُلَّ امْرَأَةٍ مِنْكُنَّ حَدّاً بِافْتِرَائِكُنَّ عَلَى أُمِّي قَالَ الْحَكَمُ فَقُلْتُ لِلْبَاقِرِ عليه السلام أَ فَضَرَبَهُنَّ عِيسَى عليه السلام بَعْدَ ذَلِكَ قَالَ نَعَمْ وَ لِلَّهِ الْحَمْدُ وَ الْمِنَّهُ (۴).

**[ترجمه]قصص الأنبياء: شيخ صدوق از امام باقر عليه السلام روايت كرده كه فرمود: هنگامى كه آزادشدگان فريه- كه هفتاد نفر بودند- به مريم گفتند: به راستى كار بسيار ناپسند و شگفت انگيزى مرتكب شده اى. خداوند عيسى عليه السلام را به سخن آورد و به آنان گفت: واى بر شما! آيا بر مادرم افترا مى بنديد؟ من بنده خداوند هستم، به من كتاب عطا فرموده است و به خدا سوگند كه حد افترايى را كه هريك از شما بر مادرم بسته ايد اجرا خواهم كرد. سپس حَكم بن عَيينه كه راوى اين حديث است گويد: از امام باقر عليه السلام پرسيدم: آيا عيسى عليه السلام حدّ آنان را اجرا كرد؟ امام فرمود: آرى، و سپاس و منت مخصوص خداوند است. - . نسخه خطى قصص الأنبياء -

**[ترجمه]

«۱۶»

ع، علل الشرائع بِإِسْنَادِهِ عَنْ وَهْبٍ الْيَمَانِيِّ قَالَ: إِنَّ يَهُودِيّاً سَأَلَ النَّبِيَّ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ أَ كُنْتَ فِي أُمِّ الْكِتَابِ نَبِيّاً قَبْلَ أَنْ تُخْلَقَ قَالَ نَعَمْ قَالَ وَ هَؤُلَاءِ أَصْحَابُكَ الْمُؤْمِنُونَ مُثْبَتُونَ مَعَكَ قَبْلَ أَنْ يُخْلَقُوا قَالَ نَعَمْ قَالَ فَمَا شَأْنُكَ لَمْ تَتَكَلَّمْ بِالْحِكْمَهِ حِينَ خَرَجْتَ

۱- مع أنّه ضعيف بكثير النواء.

۲- هكذا فى النسخ.

۳- قصص الأنبياء مخطوط.

۴- قصص الأنبياء مخطوط.

مِنْ بَطْنِ أُمِّکَ کَمَا تَکَلَّمَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ عَلَی زَعْمِکَ وَ قَدْ کُنْتَ قَبْلَ ذَلِکَ نَبِیّاً فَقَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله إِنَّهُ لَیْسَ أَمْرِی کَأَمْرِ عِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ علیه السلام إِنَّ عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ خَلَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ أُمٍّ لَیْسَ لَهُ أَبٌ کَمَا خَلَقَ آدَمَ مِنْ غَیْرِ أَبٍ وَ لَا أُمٍّ وَ لَوْ أَنَّ عِیسَی علیه السلام حِینَ خَرَجَ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ لَمْ یَنْطِقْ بِالْحِکْمَهِ لَمْ یَکُنْ لِأُمِّهِ عُذْرٌ عِنْدَ النَّاسِ وَ قَدْ أَتَتْ بِهِ مِنْ غَیْرِ أَبٍ وَ کَانُوا یَأْخُذُونَهَا کَمَا یَأْخُذُونَ بِهِ مِنَ الْمُحْصَنَاتِ فَجَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَنْطِقَهُ عُذْراً لِأُمِّهِ (۱).

**[ترجمه]علل الشرائع: به إسناد وَهَب الیمانی گفته است: مردی یهودی از پیامبر پرسید: ای محمد! آیا قبل از اینکه آفریده شوی در امّ الکتاب پیامبر بوده ای؟ پیامبر در پاسخ فرمود: آری! یهودی پرسید: آیا اصحاب مؤمنت نیز قبل از آنکه آفریده شوند در امّ الکتاب همراه تو بوده اند؟ فرمود: آری! یهودی گفت: پس تو را چه شده که هنگام خارج شدن از شکم مادرت حکیمانه سخن نمی گویی

ص: ۲۱۵

آن گونه که گمان می کنی عیسی بن مریم هنگام تولد سخن گفته است، حال آنکه قبلاً و در امّ الکتاب پیامبر بوده ای؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ انسانی شبیه عیسی بن مریم علیه السلام نیست، خداوند عزّ و جلّ عیسی بن مریم را از مادر و بدون وجود پدر آفریده است آنگونه که آدم را بدون وجود پدر و مادر آفریده است، و اگر عیسی علیه السلام به هنگام خارج شدن از شکم مادرش حکیمانه سخن نمی گفت، مادرش عذر و بهانه ای برای توجیه تولد او بدون وجود پدر نداشت و بنی اسرائیل او را مانند زنان شوهردار مجازات می کردند، پس خداوند متعال سخن گفتن عیسی را عذر و بهانه ای برای مادرش قرارداد. - . علل الشرائع : ۳۸ -

**[ترجمه]

«۱۷»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام الصَّدُوقُ عَنِ ابْنِ الْوَلِیدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ یَحْیَی عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ یَحْیَی بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: کُنَّا بِالْحِیرَهِ فَرَکِبْتُ مَعَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَلَمَّا صِرْنَا حِیَالَ قَرْیَهٍ فَوْقَ الْمَاصِرِ قَالَ هِیَ هِیَ حِینَ قَرُبَ مِنَ الشَّطِّ وَ صَارَ عَلَی شَفِیرِ الْفُرَاتِ ثُمَّ نَزَلَ فَصَلَّی رَکْعَتَیْنِ ثُمَّ قَالَ أَ تَدْرِی أَیْنَ وُلِدَ عِیسَی علیه السلام قُلْتُ لَا قَالَ فِی هَذَا الْمَوْضِعِ الَّذِی أَنَا فِیهِ جَالِسٌ ثُمَّ قَالَ أَ تَدْرِی أَیْنَ کَانَتِ النَّخْلَهُ قُلْتُ لَا فَمَدَّ یَدَهُ خَلْفَهُ فَقَالَ فِی هَذَا الْمَکَانِ ثُمَّ قَالَ أَ تَدْرِی مَا الْقَرَارُ وَ مَا الْمَاءُ الْمَعِینُ قُلْتُ لَا قَالَ هَذَا هُوَ الْفُرَاتُ ثُمَّ قَالَ أَ تَدْرِی مَا الرَّبْوَهُ قُلْتُ لَا فَأَشَارَ بِیَدِهِ عَنْ یَمِینِهِ فَقَالَ هَذَا هُوَ الْجَبَلُ إِلَی النَّجَفِ (۲)وَ قَالَ إِنَّ مَرْیَمَ ظَهَرَ حَمْلُهَا وَ کَانَتْ فِی وَادٍ فِیهِ خَمْسُمِائَهِ بِکْرٍ یَتَعَبَّدْنَ وَ قَالَ حَمَلَتْهُ تِسْعَ سَاعَاتٍ فَلَمَّا ضَرَبَهَا الطَّلْقُ خَرَجَتْ مِنَ الْمِحْرَابِ إِلَی بَیْتِ دَیْرٍ لَهُمْ فَأَجَاءَهَا الْمَخاضُ إِلی جِذْعِ النَّخْلَهِ فَوَضَعَتْهُ فَحَمَلَتْهُ فَذَهَبَتْ بِهِ إِلَی قَوْمِهَا فَلَمَّا رَأَوْهَا فَزِعُوا فَاخْتَلَفَ فِیهِ بَنُو إِسْرَائِیلَ فَقَالَ بَعْضُهُمْ هُوَ ابْنُ اللَّهِ وَ قَالَ بَعْضُهُمْ هُوَ عَبْدُ اللَّهِ وَ نَبِیُّهُ وَ قَالَتِ الْیَهُودُ بَلْ هُوَ ابْنُ الْهَنَهِ وَ یُقَالُ لِلنَّخْلَهِ الَّتِی أُنْزِلَتْ عَلَی مَرْیَمَ الْعَجْوَهُ.

**[ترجمه]شیخ صدوق از یحیی بن عبدالله روایت کرده است: هنگامی که در سرزمین حیره بودیم با امام صادق علیه السلام

سوار بر مرکب شدم و آن‌گاه که به حوالی روستایی بالاتر از (ماصر) رسیدیم که نزدیک رودخانه و برکناره فرات بود فرمود: این است، این است؛ سپس از مرکب فرود آمد و دو رکعت نماز گزارد و فرمود: آیا می دانی که درخت خرما کجاست؟ گفتم: خیر، پس با دستش به پشت سر خویش اشاره کرد و فرمود: در این مکان بوده است و دوباره پرسید: آیا می دانی (قرار: جایگاه سکونت) و (ماء معین: آب رونده و جاری) چیستند؟ گفتم: خیر، فرمود: منظور نهر فرات است، و آیا می دانی (رَبْوَه: سرزمین بلند) کجاست؟ گفتم: خیر، آن‌گاه با دستش به سمت راست اشاره کرد و فرمود: (ربوه) این کوهی است که در مسیر نجف قرار دارد، همانا آبستن بودن مریم آشکار گشت و او در درّه‌ای بود که پانصد دوشیزه در آن مشغول عبادت بودند، ولی دوران بارداریش فقط نه ساعت طول کشید و آن‌گاه که درد زایمان او را به تنگ آورد از محراب به سوی خانه‌ای که محل عبادت آنان بود خارج شد، سپس به زیر تنه درخت خرما پناه برد و در آنجا عیسی را به دنیا آورد و او را در آغوش گرفت و به سوی قومش بُرد، هنگامی که بنی اسرائیل مریم را دیدند وحشت کردند و در مورد عیسی اختلاف نظر پیدا کردند، برخی از آنان گفتند: او پسر خداست، برخی دیگر گفتند: او بنده و پیامبر خداست، ولی یهودیان گفتند: بلکه او پسر ننگ و عار (زنازاده) است؛ و نخلی که مریم در زیر آن فرود آمده (عَجَوه: از بهترین انواع خرما) بوده است.

**[ترجمه]

بیان

المآصر بالمد جمع المأصر کمجلس أی المحبس و لعل المراد محابس الماء و الماصر بغیر مد الحاجز بین الشیئین و الحد بین الأرضین و ابن الهنه کنایه عن ولد الزنا بأن یکون المراد بالهنه الشر و القبیح کما تطلق علیه کثیرا و قد یکنی به عن کل جنس فالمعنی ابن رجل.

lt;meta info="(المآصر) جمع (المأصر) بر وزن (مَجلس) است که به معنای زندان و یا شاید مخازن آب می باشد و (الماصر) بدون مدّ به معنای مانع و حایل بین دو چیز و یا مرز بین دو زمین است. (ابن الهنه) کنایه از زنازاده بودن است، به این ترتیب که منظور از (هنه) شرّ و زشتی باشد آن‌گونه که بسیار بر زنازاده اطلاق می شود، همچنین ممکن است که (هنه) کنایه از اسم جنس باشد. بر این اساس (ابن الهنه) به معنای پسر مردی ناشناس است.

**[ترجمه]

«۱۸»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَی الصَّدُوقِ بِإِسْنَادِهِ إِلَی ابْنِ أُورَمَهَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ خَالِدٍ

ص: ۲۱۶

۱- علل الشرائع: ۳۸.

۲- فی نسخه: أی النجف.

الْكَرْخِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ سُلَيْمَانَ الْجَعْفَرِيِّ (۱)عَنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام قَالَ: أَ تَدْرِی بِمَا حَمَلَتْ مَرْیَمُ (۲)قُلْتُ لَا قَالَ مِنْ تَمْرِ صَرَفَانٍ (۳)أَتَاهَا بِهِ جَبْرَئِيلُ علیه السلام (۴).

سن، المحاسن أَبِی وَ بَكْرُ بْنُ صَالِحٍ عَنْ سُلَيْمَانَ الْجَعْفَرِيِّ عَنْهُ علیه السلام مِثْلَهُ وَ فِی آخِرِهِ نَزَلَ بِهَا جَبْرَئِيلُ فَأَطْعَمَهَا فَحَمَلَتْ (۵).

**[ترجمه]قصص الأنبياء: به إسناد صدوق از سليمان الجعفریّ روايت شده

ص: ۲۱۶

كه امام كاظم عليه السلام فرمود: آيا می دانی مريم به وسيله چه چيزی آبستن شد؟ گفتم: خير، امام فرمود: به وسيله خرمای (صَرَفان) كه جبرئيل عليه السلام آن را برايش آورد. - . نسخه خطی قصص الأنبياء -

در محاسن البرقی نيز مانند اين حديث روايت شده و در آخر آن چنين آمده است: جبرئيل بر او نازل شد و آن خرما را به او خوراند پس آبستن شد. - . محاسن البرقی : ۵۳۷ -

**[ترجمه]

«۱۹»

یر، بصائر الدرجات عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ نَهِيكٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ آوَيْناهُما إِلى رَبْوَةٍ ذاتِ قَرارٍ وَ مَعِينٍ قَالَ الرَّبْوَةُ نَجَفُ الْكُوفَةِ وَ الْمَعِينُ الْفُرَاتُ.

**[ترجمه]بصائر الدرجات: امام صادق عليه السلام در تفسير آيه «و آويناهما إلى رَبْوه ذات قرارٍ وَمعين» {و به آن دو (مريم و عيسی) در سرزمين بلندی كه دارای محل سكونت و آب روان بود پناه داديم}، فرموده است: منظور از (الربوه) سرزمين نجف و منظور از (المعين) نهر فرات می باشد.

**[ترجمه]

«۲۰»

كا، الكافی أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ وَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ مُوسَى علیه السلام فِی مَسَائِلِهِ الَّتِی سَأَلَ النَّصْرَانِيُّ عَنْهَا فَقَالَ لَهُ أَبُو إِبْرَاهِيمَ علیه السلام وَ النَّهَرُ الَّذِی وَلَدَتْ عَلَيْهِ مَرْيَمُ عِيسَى هَلْ تَعْرِفُهُ قَالَ لَا قَالَ هُوَ الْفُرَاتُ الْخَبَرَ (۶).

**[ترجمه]الكافی: امام موسی كاظم عليه السلام در پاسخ به يكی از سؤالاتی كه يک مرد مسيحی از ايشان پرسيد فرمود: آيا نهری كه مريم، عيسی عليه السلام را بر كناره آن به دنيا آورد می شناسی؟ مسيحی گفت: خير، امام فرمود: آن نهر، نهر فرات

است. حدیث. - . أصول الکافی ۱ : ۴۸۰ -

**[ترجمه]

«۲۱»

سن، المحاسن أَبِی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَیْمَانَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله سِتَّةٌ کَرِهَهَا اللَّهُ تَعَالَی لِی فَکَرِهْتُهَا لِلْأَئِمَّهِ مِنْ ذُرِّیَّتِی وَ عَدَّ مِنْهَا الرَّفَثَ فِی الصَّوْمِ قَالَ (۷)وَ مَا الرَّفَثُ فِی الصِّیَامِ قَالَ مَا کَرِهَ اللَّهُ لِمَرْیَمَ فِی قَوْلِهِ إِنِّی نَذَرْتُ لِلرَّحْمنِ صَوْماً فَلَنْ أُکَلِّمَ الْیَوْمَ إِنْسِیًّا قَالَ قُلْتُ صَمَتَتْ مِنْ أَیِّ شَیْ ءٍ قَالَ مِنَ الْکَذِبِ (۸).

**[ترجمه]محاسن البرقی: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شش چیز است که خداونـد متعـال آن را برای من زشت شـمرده است، پس من نیز آنهـا را برای امت و ذریه ام زشت می شـمارم که از آن جمله، (رَفَث) به هنگـام روزه داری می باشـد، پرسـیده شـد: (رفث) به هنگام روزه داری چیست؟ پیامبر فرمود: آن است که خـداوند متعال در این آیه آن را بر مریم زشت شمرده است: «إنّی نذرت للرّحمن صوماً فلن أکلم الیوم إنسیّا» {من برای خداوند رحمان نـذر کرده ام و امروز مطلقاً بـا انسـانی سـخن نخواهم گفت}، پرسـیدند: زبـان از گفتن چه چیزی بـازداشت؟ پیـامبر فرمود: از دروغگویی. - . محاسن البرقی : ۱۰ -

**[ترجمه]

«۲۲»

نجم، کتاب النجوم ذکر أبو جعفر بن بابویه فی کتاب النبوه فی باب سیاقه حدیث عیسی ابن

۱- فی نسخه: الجعفی و هو مصحف، و الرجل هو سلیمان بن جعفر الجعفری.

۲- فی المحاسن: أ تدری ممّا حملت مریم.

۳- صرفان محرکه: تمر رزین صلب المضاغ، أو هو الصیحانی.

۴- قصص الأنبیاء مخطوط.

۵- محاسن البرقی: ۵۳۷.

۶- أصول الکافی ۱: ۴۸۰، و الحدیث مکرر، راجع الحدیث ۱۱ و ذیله.

۷- فی المصدر: قال: قلت.

۸- محاسن البرقی: ۱۰.

مریم علیه السلام فقال ما هذا لفظه و قدم علیها وفد من عظماء المجوس (۱)زائرین معظمین لأمر ابنها و قالوا إنا قوم ننظر فی النجوم فلما ولد ابنک طلع بمولوده نجم من نجوم الملک فنظرنا فیه فإذا ملکه ملک نبوه لا یزول عنه و لا یفارقه حتی یرفعه إلی السماء فیجاور ربه عز و جل ما کانت الدنیا مکانها ثم یصیر إلی ملک هو أطول و أبقی مما کان فیه فخرجنا من قبل المشرق حتی رفعنا إلی هذا المکان فوجدنا النجم متطلعا علیه من فوقه فبذلک عرفنا موضعه و قد أهدینا له هدیه جعلناها له قربانا لم یقرب مثله لأحد قط و ذلک أنا وجدنا هذا القربان یشبه أمره و هو الذهب و المر و اللبان (۲)لأن الذهب سید المتاع کله و کذلک ابنک هو سید الناس ما کان حیا و لأن المر جبار الجراحات و کذلک ابنک یبرئ الله به الجراحات و الأمراض و الجنون و العاهات کلها و لأن اللبان یبلغ دخانه السماء و لن یبلغها دخان شی ء غیره (۳)و کذلک ابنک یرفعه الله عز و جل إلی السماء و لیس یرفع من أهل زمانه غیره (۴).

**[ترجمه]کتاب النجوم: ابوجعفر بن بابویه در کتاب النبوّه در بابی که حدیثی را در مورد عیسی بن مریم علیه السلام

ص: ۲۱۷

نقل کرده است گفته است: گروهی از بزرگان قوم مجوس به عنوان زائر و در حالی که مسأله ولادت عیسی را با شکوه می پنداشتند نزد مریم آمدند و گفتند: ما قومی هستیم که به ستارگان می نگریم و طالع بینی می کنیم، با ولادت پسر تو ستاره ای از ستارگان پادشاهی برآمد، پس در آن نگریستیم و مشاهده کردیم مُلک او مُلک نبوت است که هرگز از بین نمی رود و از او جدا نمی شود تا اینکه خداوند متعال او را به سوی آسمان بلند می گرداند، و تا زمانی که از دنیا نرفته و مرگش فرا نرسیده در مجاورت پروردگارش می ماند و در نهایت، سرنوشت او به سوی پادشاهی و مُلکی ختم می شود که از آنچه قبلاً در آن بوده طولانی تر و ماندگارتر است، بنابراین از جانب مشرق خارج شدیم تا به این مکان صعود کردیم و آن ستاره را در حال طلوع بر بالای سر پسرت مشاهده نمودیم، پس این گونه مکان او را یافتیم و هدیه ای را به عنوان قربانی به او هدیه کردیم که قبل از او برای هیچ کس چنان قربانی نشده است، و این بدان خاطر است که ما این قربانی را که شامل طلا و سمغ درخت (مُرّ) و کُندر (مثل شیر از درخت می چکد) می باشد، در حدّ شأن و منزلت و مانند وضعیت او یافتیم، چرا که طلا- برترینِ کالاهاست و پسر تو نیز سیّد و سرور تمام کسانی است که بر روی زمین زندگی می کنند، صمغ درخت مُرّ نیز ترمیم کننده جراحت ها و زخم هاست و به همین ترتیب خداوند به وسیله پسر تو جراحت ها، مرض ها، جنون و آفت ها را درمان می کند و بالأخره دود (کُندر) به آسمان بلند می شود حال آنکه دود چیز دیگری غیر از آن به آسمان نمی رسد و پسر تو نیز چنین است و خداوند عزّ و جلّ او را به سوی آسمان بالا برده است در حالی که هیچ یک از هم عصرانش به آسمان عروج نکرده اند. - . فرج المهموم : ۲۸ -

**[ترجمه]

«۲۳»

ع، علل الشرائع الدَّقَّاقُ عَنِ الْأَسَدِیِّ عَنِ النَّخَعِیِّ عَنِ النَّوْفَلِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام لِمَ خَلَقَ اللَّهُ عِیسَی مِنْ غَیْرِ أَبٍ وَ خَلَقَ سَائِرَ النَّاسِ مِنَ الْآبَاءِ وَ الْأُمَّهَاتِ فَقَالَ لِیَعْلَمَ النَّاسُ تَمَامَ قُدْرَتِهِ وَ کَمَالَهَا وَ یَعْلَمُوا أَنَّهُ

قَادِرٌ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ خَلْقاً مِنْ أُنْثَى مِنْ غَيْرِ ذَكَرٍ كَمَا هُوَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يَخْلُقَهُ مِنْ غَيْرِ ذَكَرٍ وَ لَا أُنْثَى وَ إِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَعَلَ ذَلِكَ لِيُعْلَمَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْ ءٍ قَدِيرٌ(۵).

**[ترجمه]علل الشرائع: ابوبصیر گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: چرا خداوند متعال عیسی را بدون وجود پدر آفریده حال آنکه سایر مردم را از پدران و مادران آفریده است؟ امام فرمود: تا مردم از قدرت خداوند به صورت تمام و کمال آگاه شوند و بدانند که او قادر است مخلوقی را تنها از جنس مادّه و بدون وجود جنس نر بیافریند، همان گونه که قادر است او را بدون وجود جنس نرّ و مادّه بیافریند، و خداوند عزّ و جلّ چنین کاری را انجام داده تا همه بدانند که او بر انجام هر چیزی تواناست. - . علل الشرائع : ۱۷ -

**[ترجمه]

«۲۴»

کا، الکافی عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنِ الْأَحْوَلِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الرُّوحِ الَّتِي فِي آدَمَ قَوْلُهُ فَإِذا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي قَالَ هَذِهِ رُوحٌ مَخْلُوقَةٌ وَ الرُّوحُ الَّتِي فِي عِيسَى مَخْلُوقَةٌ (۶).

ص: ۲۱۸

۱- في المصدر: من علماء المجوس.

۲- المر: صمغ، و قيل: دواء كالصبر. و اللبان بالضم: الكندر.

۳- في المصدر: دخان غيره.

۴- فرج المهموم: ۲۸.

۵- علل الشرائع: ۱۷.

۶- أصول الكافي ۱: ۱۳۳.

**[ترجمه]الکافی: از امام صادق علیه السلام در مورد این آیه «فإذا سوّیته و نفختُ فیه مِن روحی» و روحی که در آدم دمیده شده پرسیدند، ایشان در پاسخ فرمود: این روحی است که مخلوق خداوند است و روحی که در عیسی علیه السلام نیز دمیده شده مخلوق خداوند است. - . اصول کافی ۱ : ۱۳۳ -

ص: ۲۱۸

**[ترجمه]

«۲۵»

کا، الکافی عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْحَجَّالِ عَنْ ثَعْلَبَهَ بْنِ مَیْمُونٍ عَنْ حُمْرَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ وَ رُوحٌ مِنْهُ قَالَ هِیَ رُوحُ اللَّهِ مَخْلُوقَهٌ خَلَقَهَا فِی آدَمَ وَ عِیسَی علیه السلام (۱).

أقول: قد مضت الأخبار فی تفسیر الروح فی کتاب التوحید (۲)و ستأتی فی کتاب الإمامه إن شاء الله تعالی.

**[ترجمه]الکافی: از امام صادق علیه السلام در مورد این فرموده خداوند «و روح منه» سؤال شد و ایشان فرمودند: منظور روح خلق شده خداوند است که آن را در آدم و عیسی علیهما السلام دمیده است. - . اصول الکافی ۱ : ۱۳۳ -

می گویم: در کتاب التوحید احادیثی که در تفسیر روح روایت شده نقل شد و در کتاب امامت نیز نقل خواهد شد. ان شاءالله.

**[ترجمه]

«۲۶»

لی، الأمالی للصدوق أَبِی عَنِ ابْنِ قُتَیْبَهَ عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَیْمَانَ عَنْ نُوحِ بْنِ شُعَیْبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ عَنْ صَالِحِ بْنِ عَلْقَمَهَ (۳)عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ فِی حَدِیثٍ طَوِیلٍ أَ لَمْ یَنْسُبُوا مَرْیَمَ بِنْتَ عِمْرَانَ إِلَی أَنَّهَا حَمَلَتْ بِعِیسَی مِنْ رَجُلٍ نَجَّارٍ اسْمُهُ یُوسُفُ الْخَبَرَ (۴).

**[ترجمه]أمالی الصدوق: در ضمن حدیثی طولانی از امام صادق علیه اسلام روایت شده که فرمود: آیا به مریم دختر عمران نسبت آن ندادند که از مرد نجّاری به اسم یوسف به عیسی آبستن شده است!؟ - . أمالی الصدوق : ۶۳ و۶۴ -

**[ترجمه]

«۲۷»

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِیٍّ علیه السلام قَالَ: دَعَانِی رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ یَا عَلِیُّ إِنَّ فِیکَ شَبَهاً مِنْ عِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ علیه السلام أَحَبَّتْهُ النَّصَارَی حَتَّی أَنْزَلُوهُ بِمَنْزِلَهٍ لَیْسَ بِهَا وَ أَبْغَضَتْهُ الْیَهُودُ حَتَّی بَهَتُوا أُمَّهُ (۵).

**[ترجمه]از امام علی علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلّی الله علیه و آله مرا خواند و فرمود: ای علی! همانا شباهت هایی میان تو و عیسی بن مریم علیه السلام وجود دارد: مسیحیان عیسی را دوست داشتند تا جایی که او را در منزلتی که شایسته هیچ کس نبود نشاندند و یهودیان او را دشمن داشتند تا جایی که به مادرش بهتان بستند.

**[ترجمه]

«۲۸»

کا، الکافی حُمَیْدُ بْنُ زِیَادٍ عَنْ أَبِی الْعَبَّاسِ عُبَیْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ الدِّهْقَانِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَسَنِ الطَّاطَرِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِیَادٍ بَیَّاعِ السَّابِرِیِّ عَنْ أَبَانٍ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ مَرْیَمَ حَمَلَتْ بِعِیسَی علیه السلام تِسْعَ سَاعَاتٍ کُلُّ سَاعَةٍ شَهْراً (۶).

**[ترجمه]الکافی: امام صادق علیه السلام فرموده است: دوران بارداری مریم نُه ساعت طول کشید، هر ساعت به اندازه یک ماه بود. - . روضه الکافی : ۳۳۲ -

**[ترجمه]

«۲۹»

کا، الکافی عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَیْدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سُلَیْمَانَ عَنْ جَرَّاحٍ الْمَدَائِنِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَ

ص: ۲۱۹

۱- أصول الکافی ۱: ۱۳۳.

۲- راجع ج ۴: ۱۱- ۱۵.

۳- فی المصدر: صالح، عن علقمه.

۴- أمالی الصدوق: ۶۳ و ۶۴.

۵- نسبوه الی الربوبیه و الالوهیه و عبدوه! و اخری نسبوه الی العصیان و عادوه و سبوه، قال الصادق علیه السلام فی الروایه المتقدمه: یا علقمه ما اعجب اقاویل الناس فی علیّ علیه السلام! کم بین من یقول انه ربّ معبود، و بین من یقول انه عبد عاص للمعبود! و لقد کان قول من ینسبه الی العصیان أهون علیه من قول من ینسبه إلی الربوبیه.

۶- روضه الکافی: ۲۳۲. قوله: شهرا أی کل ساعه له کان بمنزله شهر من غیره.

الصِّيَامَ لَيْسَ مِنَ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ وَحْدَهُ ثُمَّ قَالَ قَالَتْ مَرْيَمُ إِنِّی نَذَرْتُ لِلرَّحْمنِ صَوْماً أَیْ صَمْتاً (۱).

**[ترجمه]الکافی: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود:

روزه داری فقط به امتناع از خوراک و نوشیدنی نیست، پس فرمود: مریم گفته است: «إنّی نذرت للرحمن صوماً» من برای خدای رحمان روزه نذر کرده ام یعنی: روزه ی سکوت. - . فروع الکافی ۱ : ۱۸۷ -

**[ترجمه]

«۳۰»

کا، الکافی عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَةَ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْهُ علیه السلام مِثْلَهُ (۲).

**[ترجمه]در الکافی نیز مانند این روایت از اما صادق علیه السلام نقل شده است. - . فروع الکافی ۱ : ۱۸۷ -

**[ترجمه]

«۳۱»

کا، الکافی مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَّادٍ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام قَالَ: کَانَتْ نَخْلَةُ مَرْیَمَ علیها السلام الْعَجْوَةَ وَ نَزَلَتْ فِی کَانُونَ (۳).

**[ترجمه]الکافی: امام رضا علیه السلام فرموده است: نخل مریم علیهما السلام از نوع (عجوة) که از بهترین انواع خرماست بوده و در ماه (کانون) به زیر آن پناه برده است. - . فروع الکافی ۲ : ۱۷۷ -

**[ترجمه]

«۳۲»

فض، کتاب الروضه ضه، روضه الواعظین عَنْ مُجَاهِدٍ عَنْ أَبِی عَمْرٍو وَ أَبِی سَعِیدٍ الْخُدْرِیِّ فِی حَدِیثٍ طَوِیلٍ فِی وِلَادَهِ عَلِیٍّ علیه السلام عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ: هَذَا عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ علیه السلام قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِیهِ فَنادَاها مِنْ تَحْتِها أَلَّا تَحْزَنِی قَدْ جَعَلَ رَبُّکِ تَحْتَکِ سَرِیًّا إِلَی قَوْلِهِ إِنْسِیًّا فَکَلَّمَ أُمَّهُ وَقْتَ مَوْلِدِهِ وَ قَالَ حِینَ أَشَارَتْ إِلَیْهِ فَ قالُوا کَیْفَ نُکَلِّمُ مَنْ کانَ فِی الْمَهْدِ صَبِیًّا ... إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ آتانِیَ الْکِتابَ إِلَی آخِرِ الْآیَهِ فَتَکَلَّمَ علیه السلام فِی وَقْتِ وِلَادَتِهِ فَأُعْطِیَ الْکِتَابَ وَ النُّبُوَّةَ وَ أُوصِیَ بِالصَّلَاهِ وَ الزَّکَاهِ فِی ثَلَاثَهِ أَیَّامٍ مِنْ مَوْلِدِهِ وَ کَلَّمَهُمْ فِی الْیَوْمِ الثَّانِی مِنْ مَوْلِدِهِ (۴).

**[ترجمه]کتاب الروضهٔ: روضهٔ الواعظین: پیامبر صلی الله علیه وآله در ضمن حدیث طولانی درباره ولادت امام علی علیه

السـلام فرموده است: این عیسی بن مریم علیهما السلام است که خداوند عزّ و جلّ در مورد او می‌فرماید: {پس از زیر پایش او را ندا سر داد که غم مدار، که پروردگارت زیر پای تو چشـمه آبی پدید آورده است} تا آنجا که می‌فرماید: {با انسانی سخن نخواهم گفت}، پس عیسـی علیه السـلام هنگام ولادت با مادرش سخن گفت و هنگامی که به او اشاره کرد، گفتند: چگونه با کسـی که در گهواره و کودک است، سـخن بگوئیم، آن‌گاه عیسـی گفت: {من بنده خداوند هستم و به من کتاب عطا فرموده است.}، تا پایان آیات.

پس عیسـی علیه السـلام در هنگام ولادت در مورد اینکه به او کتاب و نبوت بخشـیده شده، سـخن گفت و در روز سوم بعد از ولادت به ادای نماز و پرداخت زکات سفارش شد و در روز دوم با مردم سخن گفته است.

**[ترجمه]

تذنیب

(۵)قال الطبرسـی رحمه الله فی قوله تعالی: (۶)إِذْ قـالَتِ الْمَلائِکَهُ قال ابن عباس یریـد جبرئیل یا مَرْیَمُ إِنَّ اللَّهَ یُبَشِّرُکِ بِکَلِمَهٍ مِنْهُ ففیه قولان أحدهما أنه المسـیح سماه کلمه عن ابن عباس و قتاده و جماعه من المفسرین و إنما سمی بذلک لأنه کان بکلمه من الله من غیر والد و هو قوله کُنْ فَیَکُونُ یدل علیه قوله تعالی

ص: ۲۲۰

۱- فروع الکافی ۱: ۱۸۷، فیه: أی صوما صمتا.
۲- فروع الکافی ۱: ۱۸۷.
۳- فروع الکافی ۲: ۱۷۷.
۴- روضه الواعظین: ۷۲ و ۷۳ الروضه ۱۳۴ و ۱۳۵، راجع الأخیر.
۵- روی الثعلبی عن مجاهـد قال: قالت مریم علیها السـلام: کنت إذا خلوت انا و عیسـی حدّثنی و حدثته، فإذا شـغلنی عنه إنسان سبح فی بطنی و انا اسمع. منه رحمه اللّه.
۶- هکـذا فی النسـخ، و الترتیب یقتضـی أن یذکر ذلک الی قوله: وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ مَرْیَمَ فی الباب السابق لان الآیات المفسـره مذکوره هناک.

إِنَّ مَثَلَ عِيسى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ قالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ و قيل سمى بذلك لأن الله تعالى بشر به فى الكتب السالفه كما يقول الذى يخبر بالأمر إذا خرج موافقا لأمره قد جاء كلامى و مما جاء من البشاره به فى التوراه أتانا الله من سيناء و أشرق من ساعير و استعلن من جبال فاران و ساعير هو الموضع الذى بعث منه المسيح عليه السلام و قيل لأن الله يهدى به كما يهدى بكلمته.

و القول الثانى إن الكلمه بمعنى البشاره كأنه قال ببشاره منه ولد اسمه المسيح و الأول أقوى و يؤيده قوله إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَ كَلِمَتُهُ أَلْقاها إِلى مَرْيَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ و إنما ذكر الضمير فى اسمه و هو عائد إلى الكلمه لأنه واقع على مذكر فذهب إلى المعنى.

و اختلف فى أنه لم سمى بالمسيح فقيل لأنه مسح باليمن و البركه عن الحسن و قتاده و سعيد و قيل لأنه مسح بالتطهير من الذنوب و قيل لأنه مسح بدهن زيت بورك فيه و كانت الأنبياء تتمسح به عن الجبائى و قيل لأنه مسحه جبرئيل بجناحه وقت ولادته ليكون عوذه من الشيطان و قيل لأنه كان يمسح رأس اليتامى لله و قيل لأنه يمسح (۱)عين الأعمى فيبصره عن الكلبى و قيل لأنه كان لا يمسح ذا عاهه بيده إلا أبرأه عن ابن عباس فى روايه عطاء و الضحاك و قال أبو عبيده و هو بالسريانيه مشيحا فعربته العرب عيسى ابن مريم نسبه إلى أمه ردا على النصارى قولهم (۲)إنه ابن الله وَجِيهاً ذا جاه و قدر و شرف فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَهِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ إلى ثواب الله و كرامته وَ يُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ أى صغيرا و المهد الموضع الذى يمهد لنوم الصبى و يعنى بكلامه فى المهد إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتانِيَ الْكِتابَ الآيه و وجه كلامه فى المهد أنه تنزيه لأمه (۳)مما قذفت به و جلاله له بالمعجزه التى ظهرت فيه وَ كَهْلًا أى يكلمهم كهلا بالوحى الذى يأتيه من الله

۱- فى المصدر: لانه كان يمسح.

۲- فى المصدر: فى قولهم.

۳- فى المصدر: تبرئه لامه.

أعلمنا الله (۱)سبحانه أنه يبقى إلى حال الكهوله و فى ذلك إعجاز لكون المخبر فى وفق الخبر. (۲)و قيل المراد به الرد على النصارى بما كان فيه من التقلب فى الأحوال لأن ذلك مناف لصفه الإله وَ مِنَ الصّالِحِينَ أى و من النبيين مثل إبراهيم و موسى عليهما السلام و قيل إن المراد بالآيه و يكلمهم فى المهد دعاء إلى الله و كهلا بعد نزوله من السماء ليقتل الدجال و ذلك لأنه رفع إلى السماء و هو ابن ثلاث و ثلاثين سنه و ذلك قبل الكهوله عن زيد بن أسلم.

و فى ظهور المعجزه فى المهد قولان أحدهما أنها كانت مقرونه بنبوه المسيح عليه السلام لأنه سبحانه أكمل عقله فى تلك الحال و جعله نبيا و أوحى إليه بما تكلم به عن الجبائى و قيل كان ذلك على التأسيس و الإرهاص لنبوته (۳)عن ابن الإخشيد و يجوز عندنا الوجهان و يجوز أن يكون معجزه لمريم تدل على طهارتها و براءه ساحتها إذ لا مانع لذلك و قد دلت الأدله الواضحه على جوازه و إنما جحدت النصارى كلام المسيح فى المهد مع كونه آيه و معجزه لأن فى ذلك إبطال مذهبهم (۴)لأنه قال إِنِّي عَبْدُ اللّهِ و هو ينافى قولهم إنه ابن الله فاستمروا على تكذيب من أخبر بذلك (۵)قالَتْ مريم أَنّى يَكُونُ لِي أى كيف يكون لى وَلَدٌ وَ لَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ لم تقل ذلك استبعادا و استنكارا بل إنما قالت استفهاما و استعظاما لقدره الله تعالى لأن فى طبع البشر التعجب مما خرج عن المعتاد و قيل إنما قالت ذلك لتعلم أن الله سبحانه يرزقها الولد و هى على حالتها لم يمسسها بشر أو يقدر لها زوجا ثم يرزقها الولد على مجرى العاده قالَ كَذلِكِ اللّهُ يَخْلُقُ ما يَشاءُ أى يخلق ما يشاء مثل ذلك فهى حكايه ما قال لها الملك أى يرزقك الولد و أنت على هذه الحاله لم يمسك بشر إِذا قَضى أَمْراً أى خلق أمرا و قيل إذا قدر أمرا فَإِنَّما يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ و قيل فى معناه قولان أحدهما أنه إخبار بسرعه حصول مراد الله تعالى فى كل شى ء أراد حصوله من غير مهله و لا معاناه

۱- فى المصدر: أعلمها اللّه.

۲- فى المصدر: لكون المخبر على وفق الخبر.

۳- أرهصه: أسسه و أثبته.

۴- فى المصدر: لان فى ذلك ابطالا لمذهبهم.

۵- فى المصدر: فاستمروا على تكذيب من اخبر انه شاهده كذلك.

و لا- تكلف سبب و لا أداه و إنما كنى بهذه اللفظه لأنه لا يدخل في وهم العباد شي ء أسرع من كن فيكون و الآخر أن هذه الكلمه جعلها الله علامه للملائكه فيما يريد إحداثه و إيجاده لما فيه من المصلحه و الاعتبار و إنما استعمل لفظه الأمر فيما ليس بأمر هنا ليدل ذلك على أن فعله بمنزله فعل المأمور في أنه لا- كلفه فيه على الآمر. (۱)و قال رحمه الله في قوله وَ اذْكُرْ فِي الْكِتابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِها مَكاناً شَرْقِيًّا أي انفردت من أهلها إلى مكان في جهه المشرق و قعدت ناحيه منهم قال ابن عباس إنما اتخذت النصارى المشرق قبله لأنها انتبذت مكانا شرقيا و قيل اتخذت مكانا تنفرد فيه للعباده لئلا تشتغل بكلام الناس عن الجبائي و قيل تباعدت عن قومها حتى لا- يروها عن الأصم و أبي مسلم و قيل إنها تمنت أن تجد خلوه فتفلي رأسها (۲)فخرجت في يوم شديد البرد فجلست في مشرقه للشمس عن عطاء فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجاباً أي فضربت من دون أهلها لئلا يروها سترا و حاجزا بينها و بينهم فَأَرْسَلْنا إِلَيْها رُوحَنا يعني جبرئيل عليه السلام عن ابن عباس و الحسن و قتاده و غيرهم و سماه الله روحا لأنه روحاني و أضافه إلى نفسه تشريفا له فَتَمَثَّلَ لَها بَشَراً سَوِيًّا معناه فأتاها جبرئيل فانتصب بين يديها في صوره آدمي صحيح لم ينقص منه شي ء و قال أبو مسلم إن الروح الذي خلق منه المسيح عليه السلام تصور لها إنسانا و الأول هو الوجه لإجماع المفسرين عليه و قال عكرمه كانت مريم إذا حاضت خرجت من المسجد و كانت عند خالتها امرأه زكريا أيام حيضها فإذا طهرت عادت إلى بيتها في المسجد فبينما هي في مشرقه لها في ناحيه الدار و قد ضربت بينها و بين أهلها سترا لتغتسل و تمتشط إذ دخل عليها جبرئيل في صوره رجل شاب أمرد سوي الخلق فأنكرته فاستعاذت بالله منه قالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا معناه إني أعتصم بالرحمن من شرك فاخرج من عندي إن كنت تقيا.

سؤال: كيف شرطت في التعوذ منه أن يكون تقيا و التقي لا يحتاج أن يتعوذ منه و إنما يتعوذ من غير التقي؟

۱- مجمع البيان ۲: ۴۴۲ و ۴۴۳.

۲- فلى رأسه أو ثوبه: نقاهما من القمل. و في نسخه: فتغسل رأسها.

و الجواب أن التقی إذا تعوذ بالرحمن منه ارتدع عما یسخط الله ففی ذلک تخویف و ترهیب له و هذا کما تقول إن کنت مؤمنا فلا تظلمنی فالمعنی إن کنت تقیا فاتعظ و اخرج.

وَ رُوِیَ عَنْ عَلِیٍّ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: عَلِمَتْ أَنْ التُّقَی (۱)یَنْهَاهُ عَنِ الْمَعْصِیَهِ.

و قیل إن معنی قوله (۲)إِنْ کُنْتَ تَقِیًّا ما کنت تقیا حیث استحللت النظر إلی و خلوت بی فلما سمع جبرئیل منه هذا القول قالَ لها إِنَّما أَنَا رَسُولُ رَبِّکِ لِأَهَبَ لَکِ غُلاماً زَکِیًّا أی ولدا طاهرا من الأدناس و قیل نامیا فی أفعال الخیر و قیل یرید نبیا عن ابن عباس قالَتْ مریم أَنَّی یَکُونُ لِی غُلامٌ أی کیف یکون لی ولد وَ لَمْ یَمْسَسْنِی بَشَرٌ علی وجه الزوجیه وَ لَمْ أَکُ بَغِیًّا أی و لم أکن زانیه و إنما قالت ذلک لأن الولد فی العاده یکون من إحدی هاتین الجهتین و المعنی أنی لست بذات زوج و غیر ذات الزوج لا تلد إلا عن فجور و لست فاجره و إنما یقال للفاجره بغی بمعنی أنها تبغی الزنا أی تطلبه.

و فی هذه الآیه دلاله علی جواز إظهار الکرامات (۳)علی غیر الأنبیاء علیهم السلام لأن من المعلوم أن مریم لیست بنبیه و أن رؤیه الملک علی صوره البشر و بشاره الملک إیاها و ولادتها من غیر وطء إلی غیرها من الآیات التی أبانها الله بها من أکبر المعجزات و من لم یجوز إظهار المعجزات علی غیر النبی اختلفت أقوالهم فی ذلک فقال الجبائی و ابنه إنها معجزات لزکریا و قال البلخی إنها معجزات لعیسی علی سبیل الإرهاص و التأسیس لنبوته قالَ کَذلِکِ أی قال لها جبرئیل حین سمع تعجبها من هذه البشاره الأمر کذلک أی کما وصفت لک قالَ رَبُّکِ هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ وَ لِنَجْعَلَهُ آیَهً لِلنَّاسِ معناه و لنجعله علامه ظاهره و آیه باهره للناس علی نبوته و دلاله علی براءه أمه وَ رَحْمَهً مِنَّا أی و لنجعله نعمه منا علی الخلق یهتدون بسنته (۴)وَ کانَ أَمْراً مَقْضِیًّا أی و کان خلق

ص: ۲۲۴

۱- فی المصدر: علمت أن التقی ینهاه التقی عن المعصیه.

۲- فی نسخه: معنی قولها.

۳- فی المصدر: إظهار المعجزات.

۴- فی المصدر: یهتدون بسببه.

عیسی علیه السلام من غیر ذکر أمرا کائنا مفروغا منه محتوما قضی الله سبحانه بأنه یکون و حکم به فَحَمَلَتْهُ أی فحملت مریم بعیسی و حبلت فی الحال قیل إن جبرئیل أخذ ردن قمیصها (۱)بإصبعه فنفخ فیه فحملت مریم من ساعتها و وجدت حس الحمل عن ابن عباس و قیل نفخ فی کمها فحملت عن ابن جریح.

وَ رُوِیَ عَنِ الْبَاقِرِ علیه السلام أَنَّهُ تَنَاوَلَ جَیْبَ مِدْرَعَتِهَا فَنَفَخَ نَفْخَهً فَکَمَلَ الْوَلَدُ فِی الرَّحِمِ مِنْ سَاعَتِهِ کَمَا یَکْمُلُ الْوَلَدُ فِی أَرْحَامِ النِّسَاءِ تِسْعَهَ أَشْهُرٍ فَخَرَجَتْ مِنَ الْمُسْتَحَمِّ (۲)وَ هِیَ حَامِلٌ مُثْقِلٌ فَنَظَرَتْ إِلَیْهَا خَالَتُهَا فَأَنْکَرَتْهَا وَ مَضَتْ مَرْیَمُ عَلَی وَجْهِهَا مُسْتَحْیِیَهً مِنْ خَالَتِهَا وَ مِنْ زَکَرِیَّا.

فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَکاناً قَصِیًّا أی تنحت بالحمل إلی مکان بعید و قیل معناه انفردت به مکانا بعیدا من قومها حیاء من أهلها و خوفا من أن یتهموها بسوء.

و اختلفوا فی مده حملها فقیل ساعه واحده قال ابن عباس لم یکن بین الانتباذ و الحمل إلا ساعه واحده لأنه تعالی لم یذکر بینهما فصلا لأنه قال فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ ... فَأَجاءَهَا و الفاء للتعقیب و قیل حملت به فی ساعه و صور فی ساعه و وضعته فی ساعه حین زاغت الشمس من یومها و هی بنت عشر سنین عن مقاتل و قیل کانت مده حملها تسع ساعات و هذا مروی عن أبی عبد الله و قیل سته أشهر و قیل ثمانیه أشهر و کان ذلک آیه و ذلک أنه لم یعش مولود وضع لثمانیه أشهر غیره فَأَجاءَهَا الْمَخاضُ أی أجاءها الطلق (۳)أی وجع الولاده إِلی جِذْعِ النَّخْلَهِ فالتجأت إلیها لتستند إلیها عن ابن عباس و مجاهد و قتاده و السدی قال ابن عباس نظرت مریم إلی أکمه (۴)فصعدت مسرعه فإذا علیها جذع النخله لیس علیها سعف و الجذع ساق النخله و الألف و اللام دخلت للعهد لا للجنس أی النخله المعروفه فلما ولدت قالَتْ یا لَیْتَنِی مِتُّ قَبْلَ هذا وَ کُنْتُ نَسْیاً مَنْسِیًّا أی شیئا حقیرا متروکا عن ابن عباس و قیل شیئا لا یذکر و لا یعرف عن قتاده و قیل حیضه ملقاه عن عکرمه و الضحاک و مجاهد قال ابن عباس فسمع جبرئیل کلامها

ص: ۲۲۵

۱- الردن: أصل الکم. طرفه الواسع.

۲- المستحم: موضع الاستحمام.

۳- فی المصدر: ألجأها المخاض.

۴- الاکمه: التل. و فی المصدر: فصعدت مسرعه إلیها.

و عرف جزعها فَناداها مِنْ تَحْتِها و كان أسفل منها تحت الأكمه أَلَّا تَحْزَنِی و هو قول السدی و قتاده و الضحاک إن المنادی جبرئيل ناداها من سفح الجبل و قيل ناداها عيسی عن مجاهد و الحسن و وهب و سعيد بن جبير و ابن زيد و ابن جرير و الجبائی و إنما تمنت الموت كراهيه لأن يعصی الله فيها و قيل استحياء من الناس أن يظنوا بها سوءا عن السدی

وَ رُوِیَ عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام لِأَنَّهَا لَمْ تَرَ فِی قَوْمِهَا رَشِيداً ذَا فِرَاسَهٍ يُنَزِّهُهَا عَنِ السُّوءِ.

قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا أی ناداها جبرئيل أو عيسی ليزول ما عندها من الغم و الجزع لا تغتمی قد جعل ربک تحت قدميک نهرا تشربين منه و تطهرين من النفاس عن ابن عباس و مجاهد و سعيد بن جبير قالوا و كان نهرا قد انقطع الماء عنه فأرسل الله الماء فيه لمريم و أحيا ذلک الجذع حتی أثمر و أورق و قيل ضرب جبرئيل برجله فظهر ماء عذب و قيل بل ضرب عيسی برجله فظهر عين ماء تجری و هو المروی عن أبی جعفر عليه السلام و قيل السری عيسی عليه السلام عن الحسن و ابن زيد و الجبائی و السری هو الرفيع الشريف قال الحسن كان و الله عبدا سريا وَ هُزِّی إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَهِ معناه اجذبی إليک و الباء مزيده و قال الفراء تقول العرب هزه و هز به تُساقِطْ عَلَيْكِ رُطَباً جَنِيًّا الجنی بمعنی المجتنی من جنيت الثمره و اجتنيتها إذا قطعتها

وَ قَالَ الْبَاقِرُ عليه السلام لَمْ تَسْتَشْفِ النُّفَسَاءُ بِمِثْلِ الرُّطَبِ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَی أَطْعَمَهُ مَرْيَمَ فِی نِفَاسِهَا.

قال (۱)إن الجذع كان يابسا لا ثمر عليه إذ لو كان عليه ثمر لهزته من غير أن تؤمر به و كان فی الشتاء فصار معجزه لخروج الرطب فی غير أوانه و لخروجه دفعه واحده فإن العاده أن يكون نورا أولا ثم يصير بلحا ثم بسرا (۲)و روی أنه لم يكن للجذع رأس و ضربته برجلها فأورق (۳)و أثمر و انتثر عليها الرطب جنيا و الشجره التی لا رأس لها لا تثمر فی العاده.

۱- فی المصدر: قالوا.
۲- النور بالفتح: الزهر، و بالفارسيه: شكوفه. البلح بالفتح: ثمر النخل ما دام أخضر و لم ينضج و هو كالحصرم من العنب. فاذا اخذ الی الطول و التلون الی الحمره و الصفره فهو بسر قال الثعالبی فی ترتيب حمل النخل: أطلعت، ثمّ أبلحت، ثمّ ابسرت، ثمّ أزهت، ثمّ أمعت، ثم أرطبت، ثمّ أتمرت.
۳- فی المصدر: فأورقت. و كذا فيما بعده.

و قیل إن تلک النخله کانت برنیه (۱)

و قیل کانت عجوه (۲)و هو المروی عن أبی عبد الله علیه السلام.

فَكُلِي وَ اشْرَبِي أی کلی یا مریم من هذا الرطب و اشربی من هذا الماء وَ قَرِّي عَيْناً جاء فی التفسیر و طیبی نفسا و قیل معناه لتبرد عینک سرورا بهذا الولد الذی ترین لأن دمعه السرور بارده و دمعه الحزن حاره و قیل معناه لتسکن عینک سکون سرور برؤیتک ما تحبین فَإِمَّا تَرَيِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَداً فسألک عن ولدک فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمنِ صَوْماً أی صمتا عن ابن عباس و المعنی أوجبت علی نفسی لله أن لا أتکلم و قیل صوما أی إمساکا عن الطعام و الشراب و الکلام عن قتاده و إنما أمرت بالصمت لیکفیها الکلام ولدها بما یبرئ ساحتها (۳)عن ابن مسعود و ابن زید و وهب و قیل کان فی بنی إسرائیل من أراد أن یجتهد صام عن الکلام کما یصوم عن الطعام فلا یتکلم الصائم حتی یمسی یدل علی هذا قوله فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا أی إنی صائمه فلا أکلم الیوم أحدا و کان قد أذن لها أن تتکلم بهذا القدر ثم تسکت و لا تتکلم بشیء آخر عن السدی و قیل کان الله تعالی أمرها أن تنذر لله الصمت و إذا کلمها أحد تومئ بأنها نذرت صمتا لأنه لا یجوز أن یأمرها بأن تخبر بأنها نذرت و لم تنذر لأن ذلک کذب عن الجبائی فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَها تَحْمِلُهُ أی فأتت مریم بعیسی حامله له و ذلک أنها لفته فی خرقه و حملته إلی قومها قالُوا يا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئاً فَرِيًّا أی أمرا عظیما بدیعا إذ لم تلد أنثی قبلک من غیر رجل عن قتاده و مجاهد و السدی و قیل أمرا قبیحا منکرا من الافتراء و هو الکذب عن الجبائی.

يا أُخْتَ هارُونَ قیل فیه أقوال أحدهما أن هارون کان رجلا صالحا فی بنی إسرائیل ینسب إلیه کل من عرف بالصلاح عن ابن عباس و قتاده و کعب و ابن زید و المغیره بن شعبه رفعه إلی النبی صلی الله علیه و آله و قیل إنه لما مات شیع جنازته أربعون ألفا کلهم یسمی هارون فقولهم یا أُخْتَ هارُونَ معناه یا شبیهه هارون فی الصلاح ما کان هذا معروفا منک

۱- قال الفیروزآبادی: البرنی: تمر، معرب أصله برنیک أی الحمل الجید. و قال غیره: نوع من أجود التمر.

۲- العجوه: التمر المحشی. و تمر بالمدینه. و هی ضرب من أجود التمر.

۳- فی المصدر: بما یبرأ به ساحتها.

و ثانيها أن هارون كان أخاها لأبيها ليس من أمها و كان معروفا بحسن الطريقه عن الكلبی.

و ثالثها أنه هارون أخو موسى عليه السلام فنسبت إليه لأنها من ولده كما يقال يا أخا تميم عن السدی.

و رابعها أنه كان رجلا فاسقا مشهورا بالعهر و الفساد فنسبت إليه و قيل لها يا شبيهته فی قبح فعله عن سعيد بن جبير.

ما كانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَ ما كانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا أی كان أبواك صالحين فمن أين جئت بهذا الولد فَأَشارَتْ إِلَيْهِ أی فأومأت إلى عيسى بأن كلموه و استشهدوه على براءه ساحتی فتعجبوا من ذلك ثم قالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كانَ فِی الْمَهْدِ صَبِيًّا معناه كيف نكلم صبيا فی المهد و قيل صبيا فی الحجر رضيعا و كان المهد حجر أمه الذی تربيه فيه إذ لم تكن هيأت له مهدا عن قتاده و قيل إنهم غضبوا عند إشارتها إليه و قالوا لسخريتها بنا أشد علينا من زناها فلما تكلم عيسى عليه السلام قالوا إن هذا الأمر عظيم عن السدی.

قالَ عيسى ابن مريم إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ قدم إقراره بالعبوديه ليبطل به قول من يدعی له الربوبيه و كان الله سبحانه أنطقه بذلك لعلمه بما يقوله الغالون فيه ثم قال آتانِيَ الْكِتابَ وَ جَعَلَنِی نَبِيًّا أی حكم لی بإيتاء الكتاب و النبوه و قيل إن الله سبحانه أكمل عقله فی صغره و أرسله إلى عباده و كان نبيا مبعوثا إلى الناس فی ذلك الوقت مكلفا عاقلا و لذلك كانت له تلك المعجزه عن الحسن و الجبائی و قيل إنه كلمهم و هو ابن أربعين يوما عن وهب و قيل يوم ولد عن ابن عباس و أكثر المفسرين و هو الظاهر و قيل إن معناه أنی عبد الله سيؤتينی الكتاب و سيجعلنی نبيا و كان ذلك معجزه لمريم عليها السلام على براءه ساحتها وَ جَعَلَنِی مُبارَكاً أَيْنَ ما كُنْتُ أی و جعلنی معلما للخير عن مجاهد و قيل نفاعا حيثما توجهت (۱)و البركه نماء الخير و المبارك الذی ينمی الخير به و قيل ثابتا دائما على الإيمان و الطاعه و أصل البركه الثبوت عن

۱- و هو المروی عن أبی عبد اللّه عليه السلام كما تقدم.

الجبائی وَ أَوْصانِی بِالصَّلاهِ وَ الزَّکاهِ أی بإقامتهما ما دُمْتُ حَیًّا أی ما بقیت حیا مکلفا وَ بَرًّا بِوالِدَتِی أی جعلنی بارا بها أؤدی شکرها وَ لَمْ یَجْعَلْنِی جَبّاراً أی متجبرا شَقِیًّا و المعنی أنی بتوفیقه کنت محسنا إلیها حتی لم أکن من الجبابره الأشقیاء وَ السَّلامُ عَلَیَّ أی و السلامه علی من الله یَوْمَ وُلِدْتُ وَ یَوْمَ أَمُوتُ وَ یَوْمَ أُبْعَثُ حَیًّا أی فی هذه الأحوال الثلاث قیل و لما کلمهم عیسی علیه السلام بذلک علموا براءه مریم ثم سکت عیسی فلم یتکلم بعد ذلک حتی بلغ المده التی یتکلم فیها الصبیان (1)انتهی ملخص تفسیره رحمه الله.

و قال البیضاوی ذلِکَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ أی الذی تقدم نعته هو عیسی ابن مریم لا ما تصفه النصاری قَوْلَ الْحَقِّ خبر محذوف أی هو قول الحق الذی لا ریب فیه و الإضافه للبیان و الضمیر للکلام السابق أو لتمام القصه و قیل صفه عیسی أو بدله أو خبر ثان و معناه کلمه الله و قرأ عاصم و ابن عامر و یعقوب قول بالنصب علی أنه مصدر مؤکد الَّذِی فِیهِ یَمْتَرُونَ أی فی أمره یشکون أو یتنازعون فقالت الیهود ساحر و قالت النصاری ابن الله إِذا قَضی أَمْراً تبکیت لهم بأن من إذا أراد شیئا أوجده بکن کان منزها عن شبه الخلق فی الحاجه فی اتخاذ الولد بإحبال الإناث وَ الَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَها من الحلال و الحرام یعنی مریم فَنَفَخْنا فِیها فی عیسی فیها أی أحییناه فی جوفها و قیل فعلنا النفخ فیها مِنْ رُوحِنا من الروح الذی هو بأمرنا وحده أو من جهه روحنا جبرئیل وَ جَعَلْناها وَ ابْنَها أی قصتهما أو حالهما آیَهً لِلْعالَمِینَ فإن من تأمل حالهما تحقق کمال قدره الصانع تعالی.

۱- مجمع البیان ۶: ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۱۱ و ۵۱۳.

**[ترجمه]طبرسی رحمه الله در مورد آیه: «إذ قالت الملائکة» می گوید: ابن عباس گفته منظور از ملائکه جبرئیل است، و در تفسیر آیه: «یا مریمُ إنّ الله یبشِّرکَ بکلمة منه» دو نظر وجود دارد:

نظر نخست: منظور از «کلمة» همان عیسی مسیح است که خداوند او را چنین نامیده است، این نظر از ابن عباس، قتادة و گروهی از مفسران روایت شده است؛ و عیسی علیه السلام (کلمة) نامیده شده چرا که بدون وجود پدر و با فرموده «کن فیکون» آفریده شده است، و این مصداق فرموده خدای متعال است:

ص: ۲۲۰

{در واقع مثل عیسی نزد خداوند همچون مثل آدم است که او را از خاک آفرید، سپس بدو گفت: باش پس وجود یافت}، و گفته شده: عیسی (کلمة) نامیده شده به خاطر اینکه خداوند متعال در کتاب‌های گذشته تولد او را بشارت داده است، آن‌گونه که کسی خبر از وقوع امری می‌دهد و آن امر مطابق خبر او اتفاق می‌افتد پس گوید: کلام و سخن من به وقوع پیوست؛ و از جمله آیاتی که در تورات به ولادت عیسی علیه السلام بشارت داده است می‌توان به این نمونه اشاره کرد: (آتانا الله من سیناء، وأشرق من ساعیر، وأستعلن من جبل فاران: خداوند از سینا به سوی ما آمد و از ساعیر طلوع کرد و از کوه فاران آشکار گشت.) که «ساعی» همان مکانی است که عیسی علیه السلام از آنجا برانگیخته شد؛ و گفته شده عیسی (کلمة) نامیده شده چرا که خداوند مردم را به وسیله او هدایت کرده همانگونه که آنان را به وسیله کلامش هدایت می‌کند.

نظر دوم: (کلمة) به معنای بشارت است، گویا که فرموده است: (به بشاره منه وَلَد اسمُهُ المسیح: با مژده‌ای از جانب خویش که فرزندی است به اسم مسیح)؛ و نظر اول قوی‌تر است و این فرموده خداوند متعال آن را تأیید می‌کند: «إنما المسیح عیسی بن مریم رسول الله و کلمة القاها إلی مریم و روح منه». همچنین در مورد این که چرا عیسی علیه السلام (مسیح) نامیده شده اختلاف نظر وجود دارد. از حسن و قتادة و سعید روایت شده: به خاطر اینکه با یُمن و برکت مسح شده است؛ و گفته شده به خاطر اینکه با پاک شدن از گناه‌هان مسح شده است؛ الجبائی نیز چنین گفته است: عیسی علیه السلام با روغن زیتون که مبارک گردانده شده، مسح شده است و پیامبران با این روغن مسح می‌شدند؛ همچنین گفته‌اند: به دلیل اینکه هنگام ولادت، جبرئیل او را مسح کرده تا از شر شیطان در امان باشد؛ و گفته شده: به خاطر اینکه عیسی سر یتیمان را به قصد قربت الهی مسح می‌کرد؛ از الکلبی روایت شده است: عیسی علیه السلام چشم نابینایان را مسح می‌کرد، پس بینا می‌شدند؛ در روایت عطا و ضحاک از ابن عباس روایت شده که عیسی، مسیح نامیده شده چرا که هیچ آفت‌زده و بیماری را مسح نمی‌کرد، مگر آنکه او را درمان می‌کرد؛ و ابو عبیدة گفته است: اسم او به سریانی (مشیحا) بوده است که در عربی (عیسی بن مریم) خوانده شده تا پاسخی باشد در مقابل ادعای مسیحیان مبنی بر اینکه عیسی پسر خداست؛ طبرسی در ادامه تفسیر آیات گفته است: «وجیهاً» یعنی: دارای منزلت و ارزش و بزرگواری، «فی الدنیا و الآخرة و من المقربین» منظور از تقرب، نزدیکی به ثواب خداوند و کرامت اوست، «و یکلّم النّاس فی المهد» یعنی: هنگامی که کودک بود، و (مهد) مکانی است که برای خواب کودک مهیا می‌شود (گهواره)، و عیسی علیه السلام در گهواره چنین گفته است: «إنّی عبدالله آتانی الکتاب» و سخن گفتن عیسی در گهواره به خاطر تنزیه و پاک گرداندن مادرش است از افترایی بوده که به او بسته شده بود، همچنین این امر برای خود او نیز معجزه بوده است و باعث جلالت و بزرگواری، «وکهلًا» یعنی: در کهن سالی با وحی و الهامی که از سوی خداوند می‌آید با

آنان سخن می گوید

ص: ۲۲۱

و بـدین وسیله خداونـد مـا را آگـاه گردانـده کـه عیسـی علیه السـلام تـا دوره کهـولت عمر کرده است، همچنین در این نکته اعجازی وجود دارد مبنی بر توافق خبر و خبر دهنـده؛ و گفته شده است: منظور از بیان کهنسالی عیسـی علیه السـلام، رد کردن باور مسیحیان در مورد خداوند بودن اوست چرا که دگرگونی احوال با صـفت الوهیّت منافات دارد، «ومن الصَّالحین» یعنی: و از پیامبران ماننـد ابراهیم و موسـی علیه السـلام؛ و از زیـد بن اسـلم روایت شـده است که منظور از «یکلّمُهُم فی المهـد» دعوت کردن به سوی عبادات خداوند متعال و منظور از «کهلاً»

زمان پس از فرود آمدن از آسـمان برای کشـتن دجال است، چرا که عیسی علیه السلام در سن ۳۳ سالگی و قبل از کهولت به سوی آسمان عروج کرده است، همچنین در مورد آشکار شدن معجزه در گهواره دو نظر وجود دارد:

نخست: نظری از الجبائیّ مبنی بر اینکه معجزه سخن گفتن عیسی علیه السلام در گهواره با نبوت او همزمان بوده است، چرا که خداونـد سـبحان عقل او را در آن حال کامل گردانـده و پیامبرش قرار داده است و آنچه را که بر زبان رانده بر او وحی نموده است. دوم: از ابن اخشـید روایت شـده که آن معجزه به منزله بنیانگذاری و مقدمه چینی برای نبوت عیسـی بوده است؛ و نزد ما هر دو نظر جـایز اسـت، همچنین جـایز است که این معجزه دلالـتی بـوده باشـد بر طهـارت و پـاکی مریم و برائت سـاحت او از پلیدی، چرا که مانعی بر سـر راه این نظر وجود ندارد و دلایلی واضح بر جواز آن دلالت می‌کند. از سوی دیگر مسیحیان سخن گفتن عیسـی علیه السـلام را بـا وجود نشانه و معجزه بودنش، انکار می‌کننـد چرا که قبول چنین چیزی به ابطال مـذهبشان می... انجامد. این سـخن عیسـی در گهواره که {من بنده خداوند هسـتم}، باور آنان مبنی بر اینکه عیسی پسر خدا است را نفی می... کند، پس پیوسـته به تکذیب کسـی پرداخته‌اند که آنان را از این معجزه آگاه گردانده است، «قالت مریم أنّی یکون لی» یعنی: چگونه مراست، «ولد ولم یمسسـنی بشـر» پسـری با آنکه دست بشـری به من نرسیده، مریم این سخن را بر وجه بعید پنداشتن و انکار وعده الهی بر زبان نرانده، بلکه منظور او جویا شدن و تحقیق بیشتر در این زمینه و بزرگداشت قدرت خداوند بوده است، چرا که بشـر بنا به طبیعت خود از امور خارق‌العاده شـگفت‌زده می‌شود، و گفته شده مریم این سوال را مطرح کرده تا بداند آیا خداوند سـبحان در همان حالی که هیچ بشری او را لمس نکرده پسری به او خواهد بخشید یا اینکه بر طبق روال عادی برای او همسـری تعیین و سـپس به او پسـری عطا خواهـد کرد، «قال کـذالک الله یخلق ما یشاء» یعنی: این چنین آنچه را بخواهـد، می... آفرینـد، و این نقـلِ سـخنی است که فرشـته به او گفته است، یعنی: خداونـد به تـو پسر عطـا می‌فرمایـد در حـالی که در همین وضعیت هستی و هیچ بشری تو را لمس نکرده است، «إذا قضی أمراً» یعنی: هنگامی که چیزی بیافریند؛ و گفته شده: آن‌گاه که امری را مقـدر گردانـد، «فإنَّمـا یقـول له کن فیکـون» در تفسـیر این آیه دو نظر وجود دارد: یکی اینکه این آیه خـبر از سـرعت حاصل شـدن خواسـته خداوند متعال در مورد هر مسـئله‌ای می‌دهد که حصول آن را اراده کرده باشد، آن هم بدون هیچ گونه درنگ، سختی

ص: ۲۲۲

و یا دشواری‌ای در فراهم شدن اسباب و ادوات، و برای بیان چنین منظوری از این لفظ استفاده کرده است چرا که در فهم بندگان چیزی سریع‌تر از «کن فیکون: باش پس می‌باشد»، نمی‌گنجد. نظر دیگر اینکه خداوند، لفظ «کن فیکون» را علامتی برای آگاه شدن فرشتگان از ایجاد و انجام اموری قرار داده که خود اراده می‌کند و در آنها مصلحت و پند آموختن نهفته است، همچنین خداوند متعال در این لفظ از صیغه امر استفاده کرده است، حال آنکه در اینجا دستور و فرمانی مد نظر نیست تا بر این نکته دلالت کند که به وقوع پیوستن چنین کاری (به دنیا آمدن پسر بدون وجود پدر) مانند به وقوع پیوستن کاری است که به انجام آن فرمان داده شده و هیچگونه سختی و دشواری را برای فرمان دهنده به همراه ندارد. - . مجمع البیان ۲ : ۴۴۲ و۴۴۳ -

طبرسی رحمه الله در تفسیر آیه «وأذکر فی الکتاب مریم إذا أنتبذت من أهلها مکاناً شرقیاً» گفته است: یعنی از قومش جدا شد و در مکانی در جانب مشرق کنج خلوت گزید و بدور از آنان در جایی ساکن شد، ابن عباس گوید: مسیحیان مشرق زمین را قبله خویش قرار دادند چرا که مریم در مکانی شرقی کناره گرفت؛ و الجبائیّ گوید: مکانی را برای عبادت برگزید و در آن خلوت کرد تا به سخن مردم مشغول نشود؛ و از الأصم و أبومسلم روایت شده است: مریم از قومش دوری گزید تا او را نبینند؛ و عطا گفته است: مریم آرزو می‌کرد که مکان خلوتی بیابد تا موهای سرش را پاکیزه دارد، پس در روزی سرد بیرون آمد و در مکانی نشست تا با تابش خورشید گرم شود، «فَتَّخَذَت من دونهم حجاباً» یعنی: بین خود و خاندانش، پرده و پوششی قرار داد تا او را نبینند، «فأرسلنا إلیها روحنا» از ابن عباس و حسن و قتادهٔ روایت شده است که منظور از (روح)، جبرئیل علیه‌السلام می‌باشد، و خداوند او را روح نامیده چرا که موجودی است روحانی (نه مادی و جسمانی) همچنین به خاطر بزرگداشت جبرئیل اسم او را به اسم مقدس خود اضافه کرده است، «فَتَمثَّل لها بشراً سویًّا» یعنی جبرئیل نزد مریم آمد و به شکل و ظاهر انسانی کامل و بی‌نقص در مقابل او حاضر گشت؛ ابومسلم گفته است: روحی که عیسی علیه السلام از آن آفریده شده به شکل انسانی کامل بر مریم پدیدار شد.

ولی نظر نخست به خاطر اجماع مفسران بر آن صحیح‌تر است؛ عکرمهٔ گوید: مریم هنگامی که دچار حیض شد از مسجد خارج شد و دوران حیض خود را نزد خاله‌اش که همسر زکریّا بود سپری کرد، و آن‌گاه که پاک و مطهّر گشت، به خانه‌اش در مسجد بازگشت و در حالی که در مکانی آفتابگیر از خانه‌اش به سر می‌برد و پرده و پوششی را میان خود و خاندانش قرار داده بود تا به غسل و شانه کردن موهای سرش بپردازد، جبرئیل به شکل مردی جوان و نوخط و خوش قیافه بر او وارد شد، پس مریم او را از این کار منع کرد و از او به خدا پناه برد: «قالت إنِّی أعوذ بالرَّحمن منک إن کنت تقیًّا» یعنی: من از شرّ تو به خداون رحمان پناه می‌برم، پس اگر پرهیزگار هستی از نزد من خارج شو.

سؤال: چگونه مریم در پناه بردن از او به خداوند، شرط متّقی بودن را مطرح کرد حال آنکه نیازی به پناه بردن به خداوند از انسان متّقی وجود ندارد و از شرّ انسان غیر متّقی به خدا پناه برده می‌شود؟

ص: ۲۲۳

جواب: هنگامی که از انسان پرهیزگار به خدا پناه برده شود، از آنچه خدا را خمشگین سازد، باز داشته می‌شود، پس معنای آیه چنین است: اگر پرهیزگار و متّقی هستی پند و نصیحت بپذیر و خارج شو.

از امام علی علیه السلام روایت شده که فرمود: مریم می‌دانست که تقوا، انسان پرهیزگار را از معصیت باز می‌دارد. گفته شده: معنای این کلام «إن کنت تقیّاً» چنین است: از آنجایی که نظر به سوی مرا حلال پنداشتی و با من خلوت گزیدی پس پرهیزگار نیستی؛ هنگامی که جبرئیل این سخن را شنید به مریم گفت: «إنما أنا رسول ربّک لأهب لک غلاماً زکیاً» من فقط فرستاده پروردگار توأم برای اینکه فرزندی پاکیزه به تو ببخشم، منظور فرزندی پاک و مطهّر از آلودگی‌هاست؛ و گفته شده: یعنی فرزندی که انجام دهنده کارهای نیک است؛ و از ابن عباس روایت شده که منظور فرزندی است که به پیامبری برگزیده می‌شود: آنگاه مریم گفت: «أنّی یکون لی غلام» یعنی: چگونه مرا پسری باشد، «ولَم یمسَسنی بشر» در حالی که هیچ بشری به عنوان همسر مرا لمس نکرده است، «ولم أکُ بغیّا» و زناکار نبوده‌ام، و این سخن را به خاطر این بر زبان رانده که عادتاً فرزند، تنها از این دو راه (همسرگیری، زنا) حاصل می‌شود، و معنا بدین صورت است که من زنی شوهردار نیستم، و زن بی‌شوهر تنها از راه زنا بچه‌دار می‌شود در حالی که من بدکاره و زناکار نیز نیستم و به زن بدکاره (بغیّ) گفته می‌شود چرا که طلب زنا می‌کند.

و این آیه بر جواز واقع شدن کرامات از سوی افرادی غیر از پیامبران علیهم السلام دلالت دارد، چرا که واضح است مریم پیامبر نبوده است و از سوی دیگر مشاهده فرشته به شکل بشر، مژده دادن فرشته به او، به دنیا آوردن بچه بدون وجود شوهر و آیات و نشانه‌های دیگری که خداوند به وسیله مریم آشکار گردانده از بزرگترین معجزات به شمار می‌آیند، و نظر کسانی که ظاهر شدن معجزات را جز در مورد پیامبران جایز نمی‌دانند در مورد این آیه و معجزاتی که برشمردیم، متفاوت است: الجبائیّ و پسرش گفته‌اند: این معجزات متعلّق به زکریّا است، و البلخیّ بر این باور است که این معجزات متعلّق به عیسی بوده که بر سبیل مقدّمه چینی و پایه‌گذاری نبوّت او در آن زمان روی داده است، «قال کذلک» یعنی: جبرئیل هنگامی که شگفت‌زده شدن مریم از این بشارت را مشاهده کرد و شنید گفت: اوضاع چنان است که برای تو توصیف کردم، سپس گفت: «قال ربّک هو علیّ هیّن و لنجعله آیهً للنّاس» پروردگار تو گفته که آن بر من آسان است و تا آن را نشانه‌ای آشکار و آیه‌ای واضح برای مردم در تأیید نبوّت او و بیگناهی مادرش قرار دهیم، «ورحمهً منّا» یعنی: تا آن را نعمتی از سوی خود بر مخلوقات قرار دهم که به واسطه آن هدایت یابند، «وکان أمراً مقضیّا» یعنی: و آفرینش عیسی علیه السلام

ص: ۲۲۴

بدون وجود شوهر، مسأله‌ای است که به انجام رسیده و به پایان رسیده و حتمی است، و خداوند سبحان حکم کرده و مقدّر داشته که این امر به انجام برسد، «فَحَمَلَته» یعنی: مریم فوراً باردار و به عیسی آبستن شد، و از ابن عباس روایت شده که جبرئیل سر آستین پیراهن مریم را با انگشتش گرفت و در آن دمید و همان لحظه آبستن شد و احساس بارداری کرد؛ و ابن جریح گفته است: جبرئیل در آستین مریم دمید، پس آبستن شد.

از امام باقر علیه السلام روایت شده که جبرئیل جیب پوشش مخصوص عبادت که بر تن مریم بود را گرفت و یک بار در آن دمید، پس بچّه فوراً در رحم او کامل گشت آن‌گونه که بعد از گذشت نُه ماه در رحم زنان کامل می‌گردد، سپس در حالی که باردار و سنگین شده بود از حمام خارج شد و خاله‌اش به او نگاه و سرزنشش کرد، مریم در حالی که در مقابل خاله و شوهر خاله‌اش زکریا احساس شرمندگی می‌کرد، راه در پیش گرفت و آهنگ رفتن کرد، «فانتبذت به مکاناً قصیّاً» یعنی: بچه

موجود در شکم خود را به مکانی دور افتاده برد، و گفته شده یعنی: او را تنها به مکانی دور افتاده بود چرا که از قومش احساس شرمساری می‌کرد، و بیم آن داشت که او را به انجام کار ناپسند متّهم کنند. در مورد مدت بارداری مریم اختلاف نظر وجود دارد، گفته شده: بارداری او یک ساعت طول کشیده است، ابن عباس گفته است: فاصله بین کناره‌گیری مریم از خاندانش و آبستن شدن او فقط یک ساعت بوده است، چرا که خداوند متعال هنگام نقل داستان بین این دو وضعیت فاصله نینداخته و فرموده است: «فحملته فانتبذت به مکاناً قصیّاً فأجاءها المخاض إلی جذع النخلة» {پس مریم به عیسی آبستن شد و با او به مکان دور افتاده‌ای پناه جست، سپس درد زایمان او را به سوی تنه درخت خرما کشانید}، و در زبان عربی از حرف ربط (فاء) برای ذکر اتفاقاتی که پشت سرهم به وقوع پیوسته‌اند، استفاده می‌شود؛ از مقاتل روایت شده که مریم در مدت یک ساعت به عیسی آبستن شد و عیسی در مدت یک ساعت در شکم او شکل گرفت، سپس مریم او را در بیست سالگی و در همان روز و هنگام غروب خورشید به دنیا آورد؛ و از امام صادق علیه السلام روایت شده که زمان بارداری مریم نُه ساعت به طول انجامیده است؛ همچنین گفته شده که شش ماه یا هشت ماه طول کشیده است و در این امر نشانه و آیتی پنهان است، چرا که هیچ نوزادی غیر از عیسی در هشت ماهگی متولد نشده است، «فأجاءها المخاض» یعنی: درد زایمان سراغ او آمد، «إلی جذع النخلة» پس به زیر درخت خرمایی پناه برد تا به آن تکیه دهد، این تفسیر از ابن عباس، مجاهد، قتادة و السدّیّ روایت شده است: ابن عباس گفته است: مریم به تپّه‌ای نگاه انداخت و به سرعت از آن بالا رفت، از قضا روی آن تپّه نخلی روئیده بود که شاخه نداشت، منظور از «جذع» ساقه نخل است و «ال» که بر سر «النخلة» وارد شده «ال» عهد است نه جنس یعنی: نخلی معروف و شناخته شده؛ و آنگاه که مریم وضع حمل کرد، گفت: «یا لیتنی متُّ قبل هذا و کنت نسیاً منسیّاً» ابن عباس گوید: «نسیّاً منسیّاً» یعنی چیزی حقیر و ترک شده؛ و قتادة گوید: چیزی که سخنی از آن به میان نیاید و شناخته نشود؛ از عکرمة و ضحّاک و مجاهد نیز روایت شده است: یعنی کهنه حیض آلودی که در گوشه‌ای افتاده است؛ ابن عباس گفته است: آن‌گاه جبرئیل سخنان مریم را شنید

ص: ۲۲۵

و به بی‌تابی و بی‌قراری او پی برد پس {از زیر پایش او را ندا سرداد} در حالی که پایین‌تر از او و در دامنه تپّه قرار داشت: {که غم مدار}، السّدیّ، قتادة و ضحّاک بر این باورند که آن کسی که مریم را از دامنه تپه ندا سر داده جبرئیل بوده است؛ ولی مجاهد، حسن، وهب، سعید بن جبیر، ابن زید، ابن جریر و الجبائیّ گفته‌اند: کسی که مریم را از زیر پایش ندا سر داده عیسی بوده است. همانا مریم از سر اکراه آرزوی مرگ کرد چرا که در چنین آرزویی معصیت خداوند نهفته است، و از السدّیّ روایت شده که مریم به خاطر احساس شرمندگی از سخن مردم که مبادا به او سوء ظن داشته باشند آرزوی مرگ کرد؛ و امام صادق علیه السلام فرموده است: مریم به خاطر اینکه در میان قومش انسان رشید و با فراستی نیافت که او را از انجام کار ناروا پاک و منزّه بشمارد، آرزوی مرگ کرد، «قد جعل ربّک تحتک سریّا» یعنی: جبرئیل و یا عیسی به خاطر از بین بردن غم و بی‌تابی مریم او را چنین ندا سردادند: غم مخور، پروردگارت در زیر پاهایت نهری جاری ساخته که از آن می‌نوشی و از خونریزی بعد از زایمان پاک می‌گردی، از ابن عباس و مجاهد و سعید بن جبیر روایت شده که گفته‌اند: و آن نهر خشک شده بود، پس خداوند متعال به خاطر مریم آب را در آن جاری ساخت و آن درخت خرما را زنده گرداند تا اینکه برگ رویانید و به بار نشست؛ و گفته شده: جبرئیل با پایش بر زمین کوبید و آبی گوارا جوشیدن گرفت؛ امام باقر علیه السلام فرمود: بلکه

عیسی با پایش بر زمین کوبید پس چشمه آبی روان و جاری از آن بیرون جوشید؛ از حسن و ابن زید و الجبائیّ روایت شده که گفته‌اند: منظور از (السریّ) عیسی علیه السلام می‌باشد؛ و (السریّ) یعنی: والا مرتبه و شریف، حسن گفته است: به خدا سوگند عیسی بنده‌ای والا مرتبه و شریف بود، «وهزّی إلیك بجذع النخلة» یعنی: تنه نخل را به سوی خود بکش، و (باء) در (بجذع) زائد است؛ الفرّاء گوید: عرب زبانان می‌گویند: (هزّه – هزّ به)، یعنی: این فعل هم به صورت صریح و هم به صورت با واسطه مفعول می‌گیرد، «تساقط علیك رطباً جنیّاً» (جَنّی) یعنی: میوه چیده شده، که از فعل (جَنَیت الثمرة و اجتنیتها: میوه را چیدی) گرفته شده است. امام باقر علیه السلام فرموده است: زنان زائو خوراکی مانند خرمای تازه نمی‌خوردند، خداوند متعال آن را در دوران پس از وضع حمل به مریم خوراند؛ گفته‌اند: تنه نخل خشك شده بود و میوه‌ای بر آن قرار نداشت، چرا که اگر میوه داشت مریم بدون آنکه به او فرمان داده شود خود آن را تکان می‌داد، و این حادثه در زمستان روی داده است بنابراین به بار نشستن نخل به صورت یکباره و در غیر وقت آن معجزه بوده است، به خاطر اینکه عادت بر این است که نخل در ابتدا شکوفه بدهد سپس به (بَلَح: غوره سبز خرما) و آنگاه به (بُسر: خارك خرما) تبدیل شود. و روایت شده که تنه نخل سَر نداشت و مریم با پایش بر آن کوبید، پس برگ رویانید و به بار نشست و خرمای رسیده و تازه بر آن افشانده شد، و این در حالی است که نخل بدون سر عادتاً به بار نمی‌نشیند.

و گفته شده: آن نخل از نوع (بَرنیّ: از بهترین انواع خرما) بوده است؛ و از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که آن نخل از نوع (عَجوة: خرمای انباشته شده که از بهترین انواع خرماست) بوده است، «فُکلی و اشربی» یعنی: ای مریم، از این خرمای تازه بخور و از این آب بنوش، «وقرّی عیناً» در تفسیر آمده است: یعنی آرامش داشته باش؛ و گفته‌اند: تا دیده از شادی ولادت پسری که او را مشاهده می‌کنی خنك (روشن) داری، چرا که اشك شوق خنك است و اشك حُزن داغ و سوزنده؛ و گفته شده معنای آیه این گونه است: تا دیده‌ات را با مشاهده آنچه دوست می‌داری آرام و ساکن گردانی، «فإمّا ترینَّ من البشر أحداً» اگر کسی از آدمیان را دیدی و از تو درباره فرزندت پرسیدند، «قولی إنّی نذرتُ للرّحمن صوماً» بگو: من برای خدای رحمان روزه نذر کرده‌ام، ابن عباس گوید: منظور، روزه سکوت است؛ پس آیه بدین معناست: برخود واجب گردانده‌ام که با کسی سخن نگویم؛ و قتادة گفته است: منظور از روزه، پرهیز از خوردن غذا، نوشیدنی و سخن گفتن است؛ از ابن مسعود و ابن زید و وهب روایت شده که مریم به سکوت فرمان داده شده تا سخنان فرزندش او را کفایت کند و ساحتش را از گناه مبرّا سازد؛ و گفته شده: در میان بنی‌اسرائیل هرکسی می‌خواست جدیّت و کوشش به خرج دهد، زبان از سخن گفتن باز می‌داشت آن‌گونه که از خوردن پرهیز می‌کرد، پس هر کسی که روزه سکوت می‌گرفت تا شب سخن نمی‌گفت، و این مصداق فرموده خداوند است که: «فلن أکلّم الیوم إنسیّا» یعنی: من روزه دارم و امروز با هیچ کس سخن نخواهم گفت، السدّیّ گفته است: خداوند به او اجازه داده بود به همین اندازه سخن بگوید سپس ساکت شود و سخن دیگری نگوید؛ و از الجبائیّ روایت شده است: خداوند متعال به مریم فرمان داده بود که به خاطر رضای او روزه سکوت نذر کند، و اگر کسی با او سخن گفت با اشاره به او بفهماند که من روزه سکوت گرفته‌ام، چرا که جایز نیست خداوند به او امر کرده باشد که به دیگران خبر دهد که من نذر کرده‌ام و سپس این نذر را به انجام نرسانده باشد، که چنین کاری دروغ به شمار می‌آید، «فأتت به قومها تحمله» یعنی: مریم در حالی که عیسی را در پارچه‌ای پیچیده و به آغوش گرفته بود سوی قومش آورد، «قالوا یا مریم لقد جئت شیئاً فریّاً» گفتند: ای مریم، به راستی کار بزرگ و بدعتی مرتکب شده‌ای که پیش از تو هیچ زنی بدون وجود شوهر فرزندی را به دنیا نیاورده است، این تفسیر از قتادة و مجاهد و السدّیّ روایت شده است؛ والجبائیّ گفته است: (فریّ) به معنای کار زشت و

ناپسند می‌باشد که از (افتراء: دروغ) گرفت شده است.

«یا أخت هارون» در مورد این آیه نظرات متعدد وجود دارد: نخست: هارون مرد صالحی در میان بنی‌اسرائیل بود که هر کار نیکی به او نسبت داده می‌شد، این نظر از ابن عباس، قتادهٔ، کعب و ابن زید نقل شده و مغیرهٔ بن شعبهٔ آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است؛ و گفته شده: هنگامی که هارون وفات نمود، چهل هزار نفر که همگی هارون نام داشتند، جنازه او را تشییع کردند، پس این گفته آنان «یا أخت هارون» بدین معناست: ای مریم! که در انجام کارهای نیک شبیه هارون هستی، این کار تو خیر و صلاح نبوده است.

ص: ۲۲۷

دوم: هارون برادر ناتنی مریم از پدر بوده و به نیک روشی شهرت داشته است؛ این نظر از اللکبیّ روایت شده است.

سوم: منظور از هارون در این آیه هارون برادر موسی علیه السلام است و مریم را به او نسبت داده‌اند چرا که از نوادگان هارون بوده است، آن‌گونه که گفته می‌شود: یا أخاتمیم؛ این نظر از السّدیّ نقل شده است. چهارم: هارون مردی فاسق و زنا کار بوده که به فساد اخلاقی و بی‌بند و باری شهرت داشته است و مریم را به او نسبت داده‌اند و به او گفته‌اند: ای کسی که در انجام کار زشت، شبیه هارون هستی؛ این نظر از سعید بن جبیر روایت شده است. «ما کان أبوک أمراً سوء و ما کانت أمّک بغیّا» یعنی: پدر و مادر تو از نیکوکاران بوده‌اند، پس از کجا این پسر را آورده‌ای؟ «فأشارت إلیه» یعنی: (با دست یا سر) به عیسی اشاره کرد و به آنان فهماند که با او سخن بگوئید و از او در مورد برائت ساحت من از گناه شهادت و گواهی بطلبید، پس از این سخن شگفت زده شده و گفتند: «کیف نکلّم من کان فی المهد صبیّاً» یعنی: چگونه با کودکی که در گهواره قرار دارد سخن بگوئیم؟ و قتادهٔ گفته است: یعنی چگونه با کودک شیرخواره‌ای که در حجره قرار دارد، سخن بگوئیم؟ و گهواره عیسی حجره مادرش بود که او را در آن پرورش داد اگرچه گهواره‌ای برای او آماده نکرده بود؛ از السدّیّ روایت شده که بنی... اسرائیل هنگام اشاره مریم به عیسی در گهواره خشمگین شدند و گفتند: مسخره کردن او به ما از زنایی که مرتکب شده سنگین‌تر است، و آن‌گاه که عیسی علیه السلام دهان به سخن گشود، گفتند: این مسأله بسیار بزرگی است.

سپس عیسی بن مریم گفت: «إنّی عبدالله» و اقرار به بندگی خویش برای خداوند را پیش انداخت تا ادعای آنان در مورد ربوبیّت خود را باطل گرداند، و خداوند سبحان او را با علم به آنچه غلو کنندگان در موردش خواهند گفت به این سخن وا داشت و در ادامه گفت: «آتانی الکتاب و جعلنی نبیّاً» یعنی: خداوند حُکمِ اعطای کتاب و نبوّت به من را صادر کرده است؛ از حسن و الجبائیّ روایت شده که گفته‌اند: خداوند سبحان عقل عیسی را در کودکی کامل گرداند و او را به سوی بندگانش روانه داشت، و او در آن زمان پیامبری مکلف و عاقل بوده که به سوی مردم برانگیخته شده است؛ و وهب گفته است: عیسی علیه السلام در روز چهلم بعد از ولادتش با بنی‌اسرائیل سخن گفت؛ ولی از ابن عباس و بیشتر مفسران روایت شده که عیسی علیه السلام در همان روز ولادت با مردم سخن گفته است، و این نظری است که واضح و آشکار است و گفته شده معنای آیه این گونه است: من بنده خداوند هستم، او به من کتاب خواهد بخشید و مرا به پیامبری مبعوث خواهد گرداند، و این امر معجزه‌ای برای مریم و برائت ساحت او از گناه بوده است، «وجعلنی مبارکاً أینما کنت» مجاهد گوید: یعنی مرا آموزنده خیر و نیکی قرار داده است؛ از امام صادق علیه السلام روایت شده یعنی: به هر سوی که روم منفعت رسان و با برکتم، و (البرکهٔ):

رشـد و گسترش خیر و نیکی، (المبـارك): کسـی که خیر و نیکی به وسـیله او رشـد و گسترش می‌یابـد؛ و الجبائیّ گفته است: یعنی مرا ثابت و مداوم بر ایمان و طاعت قرار داده است، و (البركة) در اصل به معنای ثابت و پایدار گرداندن است،

ص: ۲۲۸

«و أوصانی بالصـلاة و الزكوة» یعنی: مرا به اقامه نماز و زکات سـفارش کرد، «ما دمت حیّاً» یعنی: تا زمانی که زنده‌ام و تکلیف بر دوش دارم، «و برّاً بوالدتی» یعنی: مرا نسـبت به مادرم نیکوکار و شـکرگزار گردانده است، «ولم یجعلنی جبّاراً شقیّاً» یعنی: و مرا سـرکش و متکبّر قرار نـداده است، و معنای آیه بـدین صورت است: من به واسـطه توفیق خداونـد نسـبت به مادرم نیکوکار بوده‌ام و در زمره زورگویان بـدبخت و بیچاره نبوده‌ام، «والسّـلام علیّ» یعنی: و مرا از جانب خداوند سـلامت و امنیت باد، «یوم ولدتُ و یوم أموت و یوم أبعث حیّا» یعنی: در این سه حالت و موقعیت؛ گفته شده: آن‌گاه که عیسـی علیه السلام با این سخنان آنان را خطاب قرار داد به بی‌گناهی مریم پی بردند، سپس عیسی ساکت شد و بعد از آن سخن نگفت تا به سنی رسید که همه کودکان در آن سن سخن می‌گویند. - .

مجمع البیان ۶ :۵۰۷و ۵۰۸و ۵۱۱و ۵۱۳ -

پایان خلاصه تفسیر طبرسی رحمه الله.

بیضاوی گفته است: «ذلك عیسی بن مریم» یعنی: کسی که وصفش گذشت عیسی بن مریم است، نه آن کسی که مسیحیان او را توصـیف می‌کنند، «قولُ الحق» این عبارت، خبر برای مبتدای محذوف است یعنی: «هو قول الحقّ الذی لا ریب فیه» ان سـخن حقّی است که هیچ شـکی در آن وجود ندارد. و آنچه را که بدان افزوده‌ایم برای توضـیح بیشتر است و ضـمیر «هو» به کلام ما قبـل یـا تمام داسـتان باز می‌گردد؛ همچنین گفته شـده؛ «قول الحق» صـفت عیسـی یا بـدل از او و یا خبر دوم است و معنای آن «کلمة الله» است و عاصم، ابن عامر و یعقوب آن را به صورت «قولَ» و به صورت منصوب خوانده‌اند که در این صورت مصدر مؤکّـد می‌باشـد، «الـذی فیه یمترون» یعنی: کسـی که در مورد او شـک می‌کننـد یـا به تنـازع و کشـمکش می‌پردازنـد، سـپس یهودیان گفتند: او ساحر است، و مسـیحیان گفتند: پسر خداوند است، «إذا قضی أمراً» ساکت کردن آنان است به این که کسی که با لفظ (کن: باش) هر آنچه بخواهـد را ایجاد می‌کنـد، منزّه است از اینکهماننـد مخلوقات برای به وجود آوردن بچّه نیاز به آبستن کردن زنان داشته باشد، «والّتی أحصنّت فرجها» یعنی: کسی که شرم خود را از حلال و حرام مصون نگاه داشت، منظور مریم است، «فنفخنا فیها» یعنی: عیسـی را در او دمیدیم، بدین معنا که عیسـی را در شـکم او زنده گرداندیم؛ و گفته شده یعنی: عمل دمیـدن در او را به انجام رساندیم. «مِن روحنا» یعنی: از روحی که تنها تحت فرمان ماست، یا از جانب روح ما جبرئیل، «و جعلناها و ابنها» یعنی: داسـتان مریم و عیسی یا اوضاع و احوال آن دو (را قرار دادیم)، «آیةً للعالمین» نشانه‌ای برای جهانیان چرا که هر کسی در حال و وضعیت آن دو درنگ کند، کمال قدرت آفریدگار متعال برای او ثابت می‌شود.

ص: ۲۲۹

**[ترجمه]

باب ۱۸ فضله و رفعه شأنه و معجزاته و تبليغه و مده عمره و نقش خاتمه و جمل أحواله

الآيات

البقره: «قال الله تعالى وَ آتَيْنا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّناتِ وَ أَيَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ» (مرتين:۸۷و۲۵۳)

آل عمران: «وَ أَنْزَلَ التَّوْراةَ وَ الْإِنْجِيلَ* مِنْ قَبْلُ هُدىً لِلنَّاسِ»(۳-۴)

المائده: «وَ قَفَّيْنا عَلى آثارِهِمْ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْراةِ وَ آتَيْناهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدىً وَ نُورٌ وَ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْراةِ وَ هُدىً وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ»(۴۶) (و قال تعالى): «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَ قالَ الْمَسِيحُ يا بَنِي إِسْرائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَ مَأْواهُ النَّارُ وَ ما لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصارٍ* لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ ثالِثُ ثَلاثَةٍ وَ ما مِنْ إِلهٍ إِلَّا إِلهٌ واحِدٌ وَ إِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ* أَ فَلا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَ يَسْتَغْفِرُونَهُ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ *مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَ أُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كانا يَأْكُلانِ الطَّعامَ انْظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآياتِ ثُمَّ انْظُرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ»(۷۳-۷۵) (و قال تعالى): «لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ عَلى لِسانِ داوُدَ وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذلِكَ بِما عَصَوْا وَ كانُوا يَعْتَدُونَ»(۷۸) (و قال تعالى): «إِذْ قالَ اللَّهُ يا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَ عَلى والِدَتِكَ إِذْ أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا وَ إِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْراةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيها فَتَكُونُ طَيْراً بِإِذْنِي وَ تُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَ إِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتى بِإِذْنِي وَ إِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّناتِ فَقالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هذا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ *وَ إِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَ بِرَسُولِي قالُوا آمَنَّا وَ اشْهَدْ بِأَنَّنا مُسْلِمُونَ* إِذْ قالَ الْحَوارِيُّونَ يا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ

عَلَيْنا مائِدَةً مِنَ السَّماءِ قالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ *قالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْها وَ تَطْمَئِنَّ قُلُوبُنا وَ نَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنا وَ نَكُونَ عَلَيْها مِنَ الشَّاهِدِينَ* قالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنا أَنْزِلْ عَلَيْنا مائِدَةً مِنَ السَّماءِ تَكُونُ لَنا عِيداً لِأَوَّلِنا وَ آخِرِنا وَ آيَةً مِنْكَ وَ ارْزُقْنا وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ* قالَ اللَّهُ إِنِّي مُنَزِّلُها عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذاباً لا أُعَذِّبُهُ أَحَداً مِنَ الْعالَمِينَ»(۱۱۰-۱۱۵)

المؤمنون: «وَ جَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ آيَةً وَ آوَيْناهُما إِلى رَبْوَةٍ ذاتِ قَرارٍ وَ مَعِينٍ»(۵۰)

يس: «وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحابَ الْقَرْيَهِ إِذْ جاءَهَا الْمُرْسَلُونَ* إِذْ أَرْسَلْنا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُما فَعَزَّزْنا بِثالِثٍ فَقالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ *قالُوا ما أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنا وَ ما أَنْزَلَ الرَّحْمنُ مِنْ شَيْ ءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ* قالُوا رَبُّنا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ* وَ ما عَلَيْنا إِلَّا الْبَلاغُ الْمُبِينُ* قالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنا بِكُمْ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَ لَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذابٌ أَلِيمٌ* قالُوا طائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَ إِنْ ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ* وَ جاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَهِ رَجُلٌ يَسْعى قالَ يا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ* اتَّبِعُوا مَنْ لا يَسْئَلُكُمْ أَجْراً وَ هُمْ مُهْتَدُونَ* وَ ما لِيَ لا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ* أَ أَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمنُ بِضُرٍّ لا تُغْنِ عَنِّي شَفاعَتُهُمْ شَيْئاً وَ لا يُنْقِذُونِ* إِنِّي إِذاً لَفِي ضَلالٍ مُبِينٍ* إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ *قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّهَ قالَ يا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ *بِما غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ* وَ ما أَنْزَلْنا عَلى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّماءِ وَ ما كُنَّا مُنْزِلِينَ* إِنْ كانَتْ إِلَّا صَيْحَةً واحِدَةً فَإِذا هُمْ خامِدُونَ»(۱۳-۲۹)

الزخرف: «إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنا عَلَيْهِ وَ جَعَلْناهُ مَثَلًا لِبَنِي إِسْرائِيلَ»(۵۹)

(و قال تعالى): «وَ لَمَّا جاءَ عِيسى بِالْبَيِّناتِ قالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَهِ وَ لِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُونِ* إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هذا صِراطٌ مُسْتَقِيمٌ *فَاخْتَلَفَ الْأَحْزابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذابِ يَوْمٍ أَلِيمٍ»(۶۳-۶۵)

الصف: «وَ إِذْ قالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يا بَنِي إِسْرائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْراهِ وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ»(۶)

lt;meta info="- و آتینا عیسی بن مریم البیّنات و أیّدناه بروح القدس. - [۱]. بقره / ۸۷، ۲۵۳ -

{و عیسی پسرمریم را معجزه‌ای آشکار بخشیدیم و اورا با روح‌القدس تأیید کردیم.}

- و أنزل التوراه والإنجیل * من قبل هدیً للناس. - [۲]. آل عمران / ۳ و ۴ -

{و تورات و انجیل را پیش از آن برای رهنمود مردم فرو فرستاد.}

- و قفّینا علی آثارهم بعیسی بن مریم مصدّقاً لما بین یدیه من التوراه و آتیناه الإنجیل فیه هدیً و نور و مصدّقاً لما بین یدیه من التوراه و هدیً و موعظه للمتّقین. - . مائده / ۴۶ -

{و عیسی پسرمریم را به دنبال آنان [پیامبران دیگر] در آوردیم در حالی که تورات را که پیش از او بود تصدیق داشت و به او انجیل را عطا کردیم که در آن هدایت و نوری است و تصدیق کننده تورات قبل از آن است و برای پرهیزگاران رهنمود و اندرزی است.}

- لقد کفر الّذین قالوا إنّ الله هو المسیح بن مریم و قال المسیح یا بنی إسرائیل اعبدوا الله ربّی و ربّکم إنّه من یشرک بالله فقد حرّم الله علیه الجنّه و مأواه النّار و ما للظالمین من أنصار * لقد کفر الذین قالوا إنّ الله ثالث ثلاثه و ما من إله إلّا اله واحد و إن لم ینتهوا عمّا یقولون لیمسنّ الذین کفروا منهم العذاب ألیم * أفلا یتوبون إلی الله و یستغفرونه و الله غفور رحیم * ما المسیح بن مریم إلّا رسول قد خلت من قبله الرسل و أمّه صدّیقه کانا یأکلان الطعام انظر کیف نبیّن لهم الآیات ثمّ انظر أنّی یؤفکون. - . مائده / ۷۲-۷۵ -

{کسانی که گفتند: خدا همان مسیح پسر مریم است قطعاً کافر شده‌اند و حال آنکه مسیح می‌گفت: ای بنی اسرائیل، پروردگار من و خودتان را بپرستید که هر کس به خدا شرک آورد قطعاً خدا بهشت را براو حرام ساخته و جایگاهش آتش است و برای ستمکاران یاورانی نیست، کسانی که [به تثلیث قائل شده و]گفتند: خدا سومین [شخص از] سه [شخص یا سه اقنوم] است قطعاً کافر شده‌اند و حال آنکه هیچ معبودی جز خدای یکتا نیست و اگر از آنچه می‌گویند باز نایستند به کافران ایشان عذابی دردناک خواهد رسید، چرا که به درگاه خدا توبه نمی‌کنند و از وی آمرزش نمی‌خواهند و خدا آمرزنده مهربان است، مسیح پسر مریم جز پیامبری نبود که پیش از او [نیز]پیامبرانی آمده بودند و مادرش زنی بسیار راستگو بود، هر دو غذا می‌خوردند، بنگر چگونه آیات [خود] را برای آنان توضیح می‌دهیم سپس ببین چگونه [ازحقیقت] دور می‌افتند.}

- لعن الذین کفروا من بنی إسرائیل علی لسان داود و عیسی بن مریم ذلک بما عصوا و کانوا یعتدون. - . مائده / ۷۸ -

{از میان فرزندان اسرائیل آنان که کفر ورزیدند به زبان داوود و عیسی بن مریم مورد لعنت قرار گرفتند، این [کیفر] به خاطر آن بود که عصیان ورزیده و [از فرمان خدا] تجاوز می‌کردند.}

- إذ قال الله یا عیسی بن مریم اذکر نعمتی علیک و علی والدتک إذ أیّدتک بروح القدس تکلّم الناس فی المهد و کهلاً و إذ علّمتک الکتاب و الحکمه و التوراه و الإنجیل و إذ تخلق من الطین کهیئه الطیر بإذنی فتنفخ فیها فتکون طیراً بإذنی و تبرئ

الأكمه و الأبرص بإذنی و إذ تخرج الموتی بإذنی و إذ كففت بنی اسرائيل عنك إذ جئتهم بالبيّنات فقال الـذين كفروا منهم إن هـذا إلّـا سـحر مبين * و إذ أوحيت إلی الحواريّون أن آمنوا بی و برسولی قـالوا آمنّا و اشـهد بأنّنا مسلون * إذ قال الحواريّون يا عيسـی بن مريم هـل يستطيع ربّـك أن ينزّل علينـا مائـده من السـماء قـال اتّقوا الله إن كنتم مؤمنين * قالوا نريـد أن نأكل منها و تطمئنّ قلوبنا و نعلم أن قد صدقتنا و نكون عليها من الشاهدين* قال عيسـی بن مريم اللّهمّ ربّنا أنزل علينا مائده من السماء تكون لنـا عيـداً لأوّلنـا و آخرنـا و آيه منك و ارزقنا و أنت خير الرازقين * قال الله إنّی منزّلها عليكم فمن يكفر بعـد منكم فإنّی أعـذّبه عذاباً لا أعذّبه أحداً من العالمين. - . مائده / ۱۱۰-۱۱۵ -

{[يـادكن] هنگـامی را كه خـدا فرمود: ای عيسـی بن مريم، نعمت مرا بر خود و بر مـادرت به يادآور آن‌گاه كه تو را به روح... القـدس تأييـد كرديم كه در گهـواره [به اعجـاز] و در ميانسـالی [به وحی] بـا مردم سـخن گفـتی، و آن‌گـاه كه تـو را كتـاب و حكمت و تورات و انجيل آموختم و آن‌گاه كه به اذن من از گِل [چيزی] به شكل پرنده می‌ساختی پس در آن می‌دميدی و به اذن من پرنـده‌ای می‌شـد و كور مـادرزاد و پيس را به اذن من شـفا می‌دادی و آن‌گـاه كه مردگـان را به اذن من [زنـده از قـبر] بيرون می‌آوردی و آن‌گاه كه [آسيب] بنی اسرائيل را هنگامی كه برای آنان حجّتهای آشكار آورده بودی از تو بازداشتم، پس كسانی از آنها كه كافر شده بودند گفتند:اين [هاچيزی] جز افسونی آشـكار نيست،و [يادكن] هنگامی را كه به حواريّون وحی كردم كـه به من و فرسـتاده‌ام ايمـان آوريـد، گفتنـد: ايمـان آورديم و گـواه بـاش كه مـا مسـلمانيم،و [يـادكن] هنگـامی را كه حواريّون گفتند: ای عيسی بن مريم، آيا پروردگارت می‌تواند از آسمان خوانی برای ما فرود آورد،

[عيسـی] گفت: اگر ايمان داريد از خدا پروا داريد، گفتند: می‌خواهيم از آن بخوريم و دلهای ما آرامش يابد و بدانيم كه به ما راست گفته‌ای و بر آن از گواهـان باشـيم، عيسـی پسـر مريم گفت: بـار الهـا، پروردگـارا، از آسـمان خوانی بر ما فرو فرست تا عيـدی برای اول و آخر ما و نشانه‌ای از جانب تو باشـد و ما را روزی ده كه تو بهترين روزی دهندگانی، خدا فرمود: من آن را بر شـما فرو خواهم فرسـتاد و[لی] هركس از شـما پس از آن انكار ورزد وی را [چنان] عـذابی دهم كه هيچ يك از جهانيان را [آن چنان] عذاب نداده باشم.}

- و جعلنا ابن مريم و أمّه آيه و آويناهما إلی ربوه ذات قرار و معين. - . مؤمنون / ۵۰ -

{و پسـر مريم و مـادرش را نشـانه‌ای گردانـديم و آن دو را در سـرزمين بلنـدی كه جـای زيست و [دارای] آب زلال بود جای داديم.}

- و اضـرب لهم مثلاًـ أصـحاب القريه إذ جاءهـا المرسلون * إذ أرسـلنا إليهم اثنين فكـذّبوهما فعزّزناهمـا بثالث فقالوا إنّا إليكم مرسـلون * قالوا ما أنتم إلّا بشـر مثلنا و ما أنزل الرحمن من شـیء إن أنتم إلّا تكذبون * قالوا ربّنا يعلم إنّا إليكم لمرسلون * و ما علينا إلّا البلاغ المبين * قالوا طائركم معكم أئن ذكّرتكم بل أنتم قوم مسرفون * و جاء من أقصی المدينه رجل يسعی قال يا قوم اتّبعوا المرسلين * اتّبعوا من لا يسألكم أجراً و هم مهتدون * و ما لی لا أعبد الّذی فطرنی و اليه ترجعون * أأتّخذ من دونه آلهه إن يردن الرحمن بضـرّ لاـ تغن عنّی شـفاعتهم شـيئاً و لاـ ينقـذون* إنّی إذا لفی ظلال مبين * إنّی آمنت بربّكم فاسـمعون * قيل

ادخلوا الجنّه قال یا لیت قومی یعلمون * بما غفر لی ربّی و جعلنی من المکرمین * و ما أنزلنا علی قومه من بعده من جند السماء و ما کنّا منزلین * إن کانت إلّا صیحه واحده فإذا هم خامدون. -. یس / ۱۳-۲۹ -

{[داستان] مردم آن شهری که رسولان بر آنجا آمدند را برای آنان مثل زن، آن‌گاه که دو تن را سوی آنان فرستادیم و[لی] آن دو را دروغگو پنداشتند تا با [فرستاده] سوّمین [آنان را] تأیید کردیم، پس [رسولان] گفتند: ما به سوی شما به پیامبری فرستاده شدیم، [نا باوران آن دیار] گفتند: شما جز بشری مانند ما نیستید و [خدای] رحمان چیزی نفرستاده است و شما جز دروغ نمی‌پردازید، گفتند: پروردگارمان می‌داند که ما واقعاً به سوی شما به پیامبری فرستاده شده‌ایم، و بر ما [وظیفه‌ای] جز رسانیدن آشکار [پیام] نیست، پاسخ دادند: ما [حضور] شما را به شگون بد گرفته‌ایم، اگر دست برندارید سنگسارتان می‌کنیم و قطعاً عذاب دردناکی از ما به شما خواهد رسید، [رسولان] گفتند: شومی شما با خود شماست، آیا اگر شما را پند دهند [باز کفر می‌ورزید]؟ نه بلکه شما قومی اسراف کارید، و [دراین میان] مردی از دورترین جای شهر دوان دوان آمد [و] گفت: ای مردم، از این فرستادگان پیروی کنید، از کسانی که پاداشی از شما نمی‌خواهند و خود [نیز] بر راه راست قرار دارند پیروی کنید، آخر چرا کسی را نپرستم که مرا آفریده است و [همه] شما به سوی او باز می‌گردید، آیا به جای او خدایانی را بپرستم که اگر [خدای] رحمان بخواهد به من گزندی برساند نه شفاعتشان مرا سود می‌رساند و نه می‌توانند مرا برهانند، در آن صورت من قطعاً در گمراهی آشکاری خواهم بود، من به پروردگارتان ایمان آوردم [اقرار] مرا بشنوید، [سرانجام به جرم ایمان کشته شد و بدو] گفته شد: به بهشت درآی، گفت: ای کاش قوم من می‌دانستند که پروردگارم چگونه مرا آمرزید و در زمره عزیزانم قرار داد، پس از [شهادت] وی هیچ سپاهی از آسمان بر قومش فرود نیاوردیم و [پیش از این هم] فرو فرستنده نبودیم، تنها یک فریاد بود و بس، و به ناگاه [همه] آنها سرد بر جای فسردند.}

- إن هو إلّا عبد أنعمنا علیه و جعلناه مثلاً لبنی إسرائیل. -. زخرف / ۵۹ -

{[عیسی] جز بنده‌ای که بر وی منّت نهاده و او را برای فرزندان اسرائیل سرمشق [و آیتی] گردانده‌ایم نیست.}

- و لمّا جاء عیسی بالبیّنات قال قد جئتکم بالحکمه و لأبیّن لکم بعض الّذی تختلفون فیه فاتّقوا الله و أطیعون* إنّ الله ربّی و ربّکم فاعبدوه هذا صراط مستقیم * فاختلف الأحزاب من بینهم فویل للذین ظلموا من عذاب یوم ألیم. -. زخرف / ۶۳-۶۵ -

{و چون عیسی دلایل آشکار آورد گفت: به راستی برای شما حکمت آوردم و تا درباره بعضی از آنچه در آن دچار اختلاف می‌شدید برایتان توضیح دهم، پس از خدا بترسید و فرمانم ببرید، در حقیقت خداست که خود پروردگار من و پروردگار شماست، پس او را بپرستید، این است راه راست، تا [آنکه] از میانشان احزاب دست به اختلاف زدند، پس وای بر کسانی که ستم کردند از عذاب روزی دردناک.}

- إذ قال عیسی بن مریم یا بنی اسرائیل إنّی رسول الله إلیکم مصدّقا لما بین یدیه من التوراه و مبشّراً برسول یأتی من بعدی اسمه أحمد. -. صف / ۶ -

{و هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل، من فرستاده خدا به سوی شما هستم، تورات را که پیش از من بوده

تصدیق می‌کنم و به فرستاده‌ای که پس از من می‌آید و نام او احمد است بشارت می‌دهم.}

ص: ۲۳۱

**[ترجمه]

تفسیر

قال الطبرسی رحمه الله: وَ آتَيْنا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّناتِ أی المعجزات و قیل الإنجیل وَ أَيَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أی قویناه بجبرئیل و قیل أی الإنجیل و قیل هو الاسم الذی کان عیسی یحیی به الموتی و قیل هو الروح الذی نفخ فیه فأضافه إلی نفسه تشریفا و القدس الطهر و قیل البرکه و قیل هو الله تعالی. (۱)وَ جَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ آيَةً أی حجه علی قدرتنا علی الاختراع وَ آوَيْناهُما إِلى رَبْوَةٍ أی و جعلنا مأواهما مکانا مرتفعا مستویا واسعا و الربوه هی الرمله من فلسطین و قیل دمشق و قیل مصر و قیل بیت المقدس و قیل هی حیره الکوفه و سوادها و القرار مسجد الکوفه و المعین الفرات عن أبی جعفر و أبی عبد الله علیه السلام (۲)و قیل ذاتِ قَرارٍ أی ذات موضع استقرار أی هی أرض مستویه یستقر علیها ساکنوها و قیل ذات ثمار إذ لأجلها یستقر فیها ساکنوها وَ مَعِينٍ أی ماء جار ظاهر للعیون (۳)أَنْعَمْنا عَلَيْهِ أی بالخلق من غیر أب و بالنبوه وَ جَعَلْناهُ مَثَلًا لِبَنِي إِسْرائِيلَ أی آیه لهم و دلاله یعرفون بها قدره الله تعالی علی ما یرید حیث خلقه من غیر أب فهو مثل لهم یشبهون به ما یریدون من أعاجیب صنع الله بِالْحِكْمَةِ أی بالنبوه و قیل بالعلم بالتوحید و العدل و الشرائع بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ قیل أی کله کقول لبید أو یخترم بعض النفوس حمامها أی کل النفوس و الصحیح أن البعض لا یکون فی معنی

ص: ۲۳۲

۱- مجمع البیان ۱: ۱۵۵ و ۱۵۲.

۲- قال المسعودیّ فی اثبات الوصیه: روی ان جبرئیل نفخ فی جیبها و قد دخلت الی المغتسل للتطهیر فخرجت و قد انتفخ بطنها فخافت من خالتها و من زکریا فخرجت هاربه علی وجهها، و ان نساء بنی إسرائیل و من کان یتعبد معها رأوا بطنها فشتمنها و نتفن شعرها و خمشن وجهها، فانطق اللّه المسیح علیه السلام فی بطنها فقال: و حقّ النبیّ المبعوث بعدی فی آخر الزمان لئن أخرجنی اللّه من بطن امی مریم لاقیمن علیکم الحد، و مضت مریم علی وجهها حتّی اتت قریه فی غربی الکوفه یقال لها بشوشا، و یروی بانقیا، و هی الیوم تعرف بالنخیله و فیها عظام هود و شعیب و صالح و عده من الأنبیاء و الأوصیاء علیهم السلام فاشتد بها الطلق فاستندت الی جذع نخله نخره قد سقط رأسها اه.

۳- مجمع البیان ۷: ۱۰۷ و ۱۰۸. و فیه: ظاهر العیون.

الکل و الذی جاء به عیسی فی الإنجیل إنما هو بعض الذی اختلفوا فیه و بین لهم فی غیر الإنجیل ما احتاجوا إلیه و قیل معناه لأبین لکم ما تختلفون فیه من أمور الدین دون أمور الدنیا و هو المقصود (۱)فَاخْتَلَفَ الْأَحْزابُ یعنی الیهود و النصاری فی أمر عیسی (۲).

**[ترجمه]طبرسی رحمه الله گفته است: «و آتینا عیسی بن مریم البیّنات» منظور از (بیّنات) معجزات است، و گفته شده که منظور انجیل است، «و إیّدناه بروح القدس» یعنی: او را به وسیله جبرئیل قوی گرداندیم؛ و گفته شده منظور از (روح القدس)، انجیل یا آن اسمی است که عیسی علیه السلام مردگان را با آن زنده می گرداند؛ هم چنین گفته شده منظور روحی است که در عیسی دمیده شده و خداوند به خاطر بزرگداشت آن را به ذات خود نسبت داده است، (القُدُس): پاکی و طهارت؛ یا خیر و برکت؛ یا ذات خداوند متعال. - . مجمع البیان ۱ : ۱۵۲-۱۵۵ -

«جعلنا ابن مریم و أمّه آیه» یعنی: عیسی و مریم را دلیل و برهانی بر قدرت خود بر ایجاد مخلوقات قرار دادیم، «و آویناهما إلی رَبْوه» یعنی: و پناهگاه آن دو را مکانی مرتفع، هموار و فراخ قرار دادیم، و (الربوه) تپه‌ای شنی در فلسطین یا دمشق یا مصر یا بیت المقدس و یا حیره کوفه و نواحی اطراف آن، (القرار): مسجد کوفه، و امام باقر و امام صادق علیهماالسلام گفته‌اند: (المعین): فرات؛ و گفته شده: (ذات قرار) یعنی: دارای مکان استقرار و آرامش ، بدین معنا که آنجا سرزمین همواری بوده که ساکنانش در آنجا استقرار یافته بودند؛ و یا سرزمینی بوده که دارای ثمرات و میوه‌های فراوان بوده و به همین سبب ساکنانش در آنجا استقرار یافته بودند، (و معین) یعنی: آبی جاری که در مقابل دیدگان روان است. - . مجمع البیان ۷ : ۱۰۷ و۱۰۸ -

«أنعمنا علیه» یعنی: با آفریدن او بدون وجود پدر و هم‌چنین با برگزیدن او به پیامبری نعمت خود را بر وی ارزانی داشتیم، «و جعلناه مثلاً لبنی اسرائیل» یعنی: عیسی را آیه و رهنمونی قرار دادیم که مردم به واسطه‌اش قدرت خداوند متعال را بر آفرینش او بدون وجود پدر درمی‌یافتند، پس عیسی برای آنان به منزله مثال و نمونه‌ای بود که هریک از شگفتیهای صُنع خدا را که می‌خواستند به او تشبیه می کردند، «بالحکمه» یعنی: با نبوّت؛ و گفته شده: با علم، توحید، عدالت و سنت و آیین، «بعض الذی تختلفون فیه» گفته شده یعنی: کلّ و تمام آن چیزی که در مورد آن اختلاف دارید، مانند این سخن لبید: (أو یخترم بعضَ النفوس حمامُها: یا مرگ که تمام جانها را می‌رباید) و (بعض النفوس) به معنای (کلّ النفوس) می‌باشد، ولی نظر صحیح آن است که (بعض) به

ص: ۲۳۲

معنای (کلّ) نمی‌باشد، و آنچه را که عیسی در انجیل برای آنان به ارمغان آورده بعضی از آن چیزی است که در مورد آن اختلاف دارند و سایر نیازمندیهای آنان در غیر انجیل شرح و توضیح داده می‌شود؛ و گفته‌اند معنای آیه چنین است: تا امور دینی و نه دنیایی که در مورد آنها اختلاف نظر دارید را برای شما شرح و توضیح دهم؛ مقصود اصلی آیه نیز همین است؛ «فاختلف الأحزاب» یعنی: یهودیان و مسیحیان در مورد عیسی دچار اختلاف شدند. - . مجمع البیان ۹ : ۵۳ و۵۴ -

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

شی، تفسير العياشی عَنِ الْهُذَلِيِّ عَنْ رَجُلٍ قَالَ: مَکَثَ عِيسَی علیه السلام حَتَّی بَلَغَ سَبْعَ سِنِينَ أَوْ ثَمَانَ سِنِينَ فَجَعَلَ يُخْبِرُهُمْ بِمَا يَأْكُلُونَ وَ مَا يَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِهِمْ فَأَقَامَ بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ يُحْيِي الْمَوْتَی وَ يُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ يُعَلِّمُهُمُ التَّوْرَاةَ وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْإِنْجِيلَ لَمَّا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ عَلَيْهِمْ حُجَّةً (۳).

**[ترجمه]تفسير العياشی: گفته‌اند: الهُذلّی از مردی ناشناس روایت کرده که عیسی علیه السلام درنگ کرد تا به سنّ هفت یا هشت سالگی رسید، آن‌گاه خبر از چیزهایی می‌داد که بنی اسرائیل می‌خوردند و یا در خانه ذخیره و پنهان می‌کردند، سپس در میان آنان به زنده گردندادن مردگان می‌پرداخت و نابینایان و افراد مبتلا به پیسی را درمان می‌کرد و تورات را به آنان می... آموخت، و هنگامی که خداوند اراده کرد حجّت را بر بنی اسرائیل تمام گرداند، انجیل را بر او نازل کرد. - . نسخه خطی تفسير العياشی -

**[ترجمه]

«۲»

شی، تفسير العياشی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ رَفَعَهُ قَالَ: إِنَّ أَصْحَابَ عِيسَی علیه السلام سَأَلُوهُ أَنْ يُحْيِيَ لَهُمْ مَيِّتاً قَالَ فَأَتَی بِهِمْ إِلَی قَبْرِ سَامِ بْنِ نُوحٍ فَقَالَ لَهُ قُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ يَا سَامَ بْنَ نُوحٍ قَالَ فَانْشَقَّ الْقَبْرُ ثُمَّ أَعَادَ الْكَلَامَ فَتَحَرَّكَ ثُمَّ أَعَادَ الْكَلَامَ فَخَرَجَ سَامُ بْنُ نُوحٍ فَقَالَ لَهُ عِيسَی أَيُّهُمَا أَحَبُّ إِلَيْكَ تَبْقَی أَوْ تَعُودُ قَالَ فَقَالَ يَا رُوحَ اللَّهِ بَلْ أَعُودُ إِنِّي لَأَجِدُ حُرْقَةَ الْمَوْتِ أَوْ قَالَ لَدْغَةَ الْمَوْتِ (۴)فِي جَوْفِي إِلَی يَوْمِي هَذَا (۵).

ص، قصص الأنبياء علیهم السلام مرسلا مثله (۶).

**[ترجمه]تفسير العياشی: گفته‌اند: همانا یاران عیسی علیه السلام از او خواستند که مرده‌ای را برای آنان زنده گرداند، پس آنان را به سوی مزار سام پسر نوح نبی برد و او را در قبر خطاب قرار داد: ای سام پسر نوح، به اذن خدا برخیز، آن‌گاه قبر دهان گشود، سپس عیسی کلام خود را تکرار کرد و قبر به جنبش و حرکت درآمد، برای بار سوم عیسی کلام خود را تکرار کرد پس سام پسر نوح از مزارش خارج شد، عیسی به او گفت: کدام یک را بیشتر می‌پسندی: بمانی یا باز گردی؟ سام گفت: ای روح خدا، بازگشتن را ، همانا من سوزش یا گزش مرگ را تا به امروز در درون خود به همراه دارم. - . نسخه خطی تفسير العياشی -

در قصص الأنبياء مانند این روایت به صورت مرسل ذکر شده است. - . نسخه خطی قصص الأنبياء -

**[ترجمه]

«۳»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ قَالَ: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام هَلْ کَانَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ أَحْیَا أَحداً بَعْدَ مَوْتِهِ حَتَّی کَانَ لَهُ أَکْلٌ وَ رِزْقٌ وَ مُدَّهٌ وَ وَلَدٌ قَالَ فَقَالَ نَعَمْ إِنَّهُ کَانَ لَهُ صَدِیقٌ مُوَاخٍ لَهُ فِی اللَّهِ وَ کَانَ عِیسَی یَمُرُّ بِهِ فَیَنْزِلُ عَلَیْهِ وَ إِنَّ عِیسَی علیه السلام غَابَ عَنْهُ حِیناً ثُمَّ مَرَّ بِهِ لِیُسَلِّمَ عَلَیْهِ فَخَرَجَتْ إِلَیْهِ أُمُّهُ (۷)فَسَأَلَهَا عَنْهُ فَقَالَتْ أُمُّهُ مَاتَ یَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ لَهَا أَ تُحِبِّینَ أَنْ تَرَیْهِ قَالَتْ نَعَمْ قَالَ لَهَا إِذَا کَانَ غَدٌ أَتَیْتُکِ حَتَّی أُحْیِیَهُ لَکِ بِإِذْنِ اللَّهِ فَلَمَّا کَانَ مِنَ الْغَدِ أَتَاهَا فَقَالَ لَهَا انْطَلِقِی مَعِی إِلَی قَبْرِهِ فَانْطَلَقَا حَتَّی أَتَیَا قَبْرَهُ فَوَقَفَ عِیسَی علیه السلام ثُمَّ دَعَا اللَّهَ فَانْفَرَجَ الْقَبْرُ وَ خَرَجَ ابْنُهَا حَیّاً فَلَمَّا رَأَتْهُ

۱- المصدر خلی عن قوله: و هو المقصود.

۲- مجمع البیان ۹: ۵۳ و ۵۴.

۳- تفسیر العیّاشیّ مخطوط.

۴- فی نسخه: لذعه الموت.

۵- تفسیر العیّاشیّ مخطوط.

۶- قصص الأنبیاء مخطوط.

۷- فی البرهان: فخرجت إلیه أمه لتسلم علیه.

أَمُّهُ وَ رَآهَا بَكَيَا فَرَحِمَهُمَا عِيسَى عليه السلام (۱)فَقَالَ لَهُ أَ تُحِبُّ أَنْ تَبْقَى مَعَ أُمِّكَ فِي الدُّنْيَا قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ بِأَكْلٍ وَ بِرِزْقٍ وَ مُدَّةٍ أَوْ بِغَيْرِ مُدَّةٍ وَ لَا رِزْقٍ وَ لَا أَكْلٍ فَقَالَ لَهُ عِيسَى عليه السلام بَلْ بِرِزْقٍ وَ أَكْلٍ وَ مُدَّةٍ تُعَمَّرُ عِشْرِينَ سَنَةً وَ تَزَوَّجُ وَ يُولَدُ لَكَ قَالَ فَنَعَمْ إِذاً قَالَ فَدَفَعَهُ عِيسَى إِلَى أُمِّهِ (۲)فَعَاشَ عِشْرِينَ سَنَةً وَ تَزَوَّجَ وَ وُلِدَ لَهُ (۳).

کا، الکافی محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد بن عیسی عن الحسن بن محبوب عن أبی جمیله عن أبان بن تغلب و غیره عنه علیه السلام مثله (۴).

**[ترجمه]تفسیرالعیاشی: از امام صادق علیه السلام سؤال شد: آیا عیسی پسر مریم کسی را بعد از مرگش زنده گرداند سپس آن شخص غذا بخورد و از رزق و روزی بهرمند گردد و بچه دار شود؟ عیسی علیه السلام در پاسخ گفت:آری، او دوستی داشت که به خاطر خدا با هم پیمان برادری بسته بودند و عیسی با او رفت و آمد داشت و نزدش می‌رفت، ولی مدّتی از او بی خبر ماند سپس خواست بر او گذر کرده و سلامش کند، آن‌گاه مادرش خارج شد و عیسی احوال او را جویا شد، پس مادرش گفت: ای رسول خدا، پسرم وفات نموده است، عیسی علیه السلام به او گفت: آیا دوست داری پسرت را ببینی؟ جواب داد: بله، عیسی گفت: فردا نزد تو می‌آیم تا به اذن خداوند او را برایت زنده گردانم، آن‌گاه صبح شد و عیسی نزد مادر دوستش آمد و به او گفت: همراه من نزد مزارش بیا، پس باهم سوی مزار او به راه افتادند تا اینکه بر بالای مزار رسیدند، پس عیسی علیه السلام ایستاد و خداوند را فراخواند و قبر دهان گشود و آن پسر زنده از قبرخارج شد، هنگامی

ص: ۲۳۳

که مادر و پسر یکدیگر را دیدند هردو گریستند؛ آن‌گاه عیسی علیه السلام نسبت به آن دو احساس ترحّم کرد و به دوستش گفت: آیا دوست داری که با مادرت در دنیا بمانی؟ گفت: ای پیامبر خدا، با خوراک و رزق و روزی و به مدت مشخص یا بدون مدّت و رزق و روزی و خوراک؟ عیسی علیه السلام به او گفت: بلکه با رزق و روزی و خوراک و زمانی به مدّت بیست سال که در طول آن ازدواج کرده و فرزند به دنیا می‌آوری، دوستش پاسخ داد: در این صورت بله دوست دارم بمانم، بنابراین عیسی علیه السلام او را به مادرش تحویل داد و بیست سال زندگی کرد و در طول آن ازدواج کرد و بچه دار شد. - . نسخه خطی تقسرالعیاشی، البحرانی این حدیث و حدیث قبلی را در البرهان ۱ : ۲۴۸ ذکر کرده است. -

در الکافی نظیر این حدیث از امام صادق علیها السلام روایت شده است. - . روضه الکافی : ۳۳۷ -

**[ترجمه]

«۴»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ مُحَمَّدٍ الْحَلَبِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: كَانَ بَیْنَ دَاوُدَ وَ عِیسَى ابْنِ مَرْیَمَ علیه السلام أَرْبَعُمِائَةِ سَنَةٍ وَ كَانَ شَرِیعَةُ عِیسَى أَنَّهُ بُعِثَ بِالتَّوْحِیدِ وَ الْإِخْلَاصِ وَ بِمَا أَوصَى بِهِ نُوحٌ وَ إِبْرَاهِیمُ وَ مُوسَى علیهم السلام وَ أُنْزِلَ عَلَیْهِ الْإِنْجِیلُ وَ أُخِذَ عَلَیْهِ الْمِیثَاقُ الَّذِی أُخِذَ عَلَى النَّبِیِّینَ وَ شُرِّعَ لَهُ فِی الْكِتَابِ إِقَامُ الصَّلَاةِ مَعَ الدِّینِ وَ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْیُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تَحْرِیمُ الْحَرَامِ وَ تَحْلِیلُ الْحَلَالِ وَ أُنْزِلَ عَلَیْهِ فِی الْإِنْجِیلِ مَوَاعِظُ وَ أَمْثَالٌ وَ لَیْسَ فِیهَا قِصَاصٌ وَ لَا أَحْكَامُ حُدُودٍ وَ لَا فَرْضُ مَوَارِیثَ

وَ أَنْزِلَ عَلَيْهِ تَخْفِيفُ مَا كَانَ نَزَلَ عَلَى مُوسَى عليه السلام فِى التَّوْرَاهِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ فِى الَّذِى قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِبَنِى إِسْرَائِيلَ وَ لِأُحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِى حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَ أَمَرَ عِيسَى مَنْ مَعَهُ مِمَّنِ اتَّبَعَهُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْ يُؤْمِنُوا بِشَرِيعَهِ التَّوْرَاهِ وَ الْإِنْجِيلِ (۵).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: امام صادق علیه السلام فرموده است: میان داوود و عیسی بن مریم علیهم السلام چهار صد سال فاصله بود، و شریعت عیسی علیه السلام بر پایه توحید و اخلاص و آنچه نوح، ابراهیم و موسی علیهم السلام به آن سفارش شده بودند شکل گرفته بود، سپس انجیل بر او نازل شد و عهد و میثاقی که از پیامبران پیشین گرفته شده بود از او نیز گرفته شد، و در کتاب، اقامه نماز همراه با پرهزگاری و تقوا، امر به معروف، نهی از منکر، حرام گرداندن امور حرام و حلال گرداندن امور حلال برای او به صورت شریعت پایه گذاری شد، آن‌گاه در انجیل پندها و موعظه‌ها و امثال بر او نازل شد و هیچ سخنی از قصاص، احکام، حدود و تعیین ارث و میراث به میان نیامد، احکامی که در انجیل بر عیسی علیه السلام نازل شد باعث تخفیف احکامی شد که در تورات بر موسی علیه السلام نازل شده بود، و این مصداق فرموده خداوند است در مورد آنچه که عیسی علیه السلام به بنی اسرائیل گفت: «ولأحلّ لکم بعض الذی حرّم علیکم» {تا حلال گردانم بعضی از چیزهایی را که بر شما حرام گردانده شده است}، هم چنین عیسی علیه السلام به مؤمنان همراه خویش که از او پیروی می‌کردند فرمان داد که به شریعت تورات و انجیل ایمان بیاورند. - . نسخه خطی تقسرالعیاشی، البحرانی نیز در البرهان ۱ : ۲۴۸ این حدیث را روایت کرده است. -

**[ترجمه]

«۵»

شی، تفسیر العیاشی الْبَرْقِیُّ عَنْ أَبِیهِ رَفَعَهُ فِی قَوْلِ اللَّهِ وَ أُمُّهُ صِدِّیقَهٌ کانا یَأْکُلانِ الطَّعامَ قَالَ کَانَا یَتَغَوَّطَانِ (۶).

ص: ۲۳۴

۱- فی نسخه: فرحمها عیسی علیه السلام.

۲- فی البرهان: قال: فنعم إذا، فدفعه عیسی الی أمه. و فی نسخه من التفسیر: قال: فنعم قال: فدفعه فرفعه خ ل عیسی الی أمه.

۳- تفسیر العیّاشیّ مخطوط، و أخرجه البحرانیّ و ما قبله فی البرهان ۱: ۲۸۴.

۴- روضه الکافی: ۳۳۷.

۵- تفسیر العیّاشیّ مخطوط، و أخرجه البحرانیّ أیضا فی البرهان ۱: ۲۴۸.

۶- تفسیر العیّاشیّ مخطوط. و أخرجه البحرانیّ فی البرهان ۱: ۴۹۲، و رواه الصدوق فی العیون: ۳۲۵ فی خبر طویل بإسناده عن تمیم بن عبد اللّه بن تمیم القرشیّ رضی اللّه عنه قال: حدّثنی ابی قال: حدّثنا أحمد بن علی الأنصاریّ، عن الحسن بن الجهم، عن علیّ بن موسی الرضا علیه السلام.

**[ترجمه]تفسیرالعیاشی: البُرَقیّ به نقل از پدرش در مورد این فرموده خداوند «و أمّه صدّیقه کانا یأکلان الطعام» گفته است: عیسی و مادرش مانند دیگران رفع حاجت می کردند. - . تفسیرالعسکری : ۲۳۴ -

ص: ۲۳۴

**[ترجمه]

بیان

قال الطبرسی رحمه الله قیل فیه قولان أحدهما أنه احتجاج علی النصاری بأن من ولدته النساء و یأکل الطعام لا یکون إلها للعباد أی أنهما کانا یعیشان بالغذاء کما یعیش سائر الخلق فکیف یکون إلها من لا یقیمه إلا أکل الطعام و الثانی أن ذلک کنایه عن قضاء الحاجه (۱).

**[ترجمه]طبرسی رحمه الله گفته است: در مورد این آیه دو تفسیر روایت شده است: نخست اینکه این کلام در ردّ نظر مسیحیان بیان شده چرا که آنکه زنی او را به دنیا آورد و مانند دیگران غذا بخورد نمی‌تواند خدای بندگان باشد، یعنی عیسی و مادرش مانند سایر مخلوقات با خوردن غذا زنده می‌ماندند، پس کسی که جز با خوردن غذا نمی‌تواند به زندگی ادامه دهد چگونه می‌تواند خداوند باشد؟ دوّم: این سخن کنایه از رفع حاجت کردن است. - . مجمع البیان ۳ : ۲۳۰ -

**[ترجمه]

«۶»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ أَبِی عُبَیْدَهَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: (۲)لُعِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ بَنِی إِسْرائِیلَ عَلی لِسانِ داوُدَ وَ عِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ قَالَ الْخَنَازِیرُ عَلَی لِسَانِ دَاوُدَ علیه السلام وَ الْقِرَدَهُ عَلَی لِسَانَ عِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ (۳).

کا، الکافی عده من أصحابنا عن سهل بن زیاد عن ابن محبوب عن ابن رئاب عن أبی عبیده مثله (۴)

**[ترجمه]تفسیرالعیاشی: امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه « لُعن الذین کفروا مِن بنی اسرائیل علی لسان داود و عیسی بن مریم» فرموده است: خوکها بر زبان داوود علیه السلام و میمون‌ها بر زبان عیسی بن مریم علیه السلام لعنت و نفرین شدند. - . نسخه خطی تفسیرالعیاشی، البحرانی نیز در البرهان آن را روایت کرده است. -

در الکافی نیز مانند همین حدیث روایت نقل شده است. - . روضه الکافی : ۲۰۰ -

**[ترجمه]

بیان

قد مر شرحه فی باب قصه أصحاب السبت.

**[ترجمه]شرح و توضیح این روایت در باب داستان اصحاب السبت ذکر شد.

**[ترجمه]

«۷»

شی، تفسیر العیاشی عَنِ الْفَیْضِ بْنِ الْمُخْتَارِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ لَمَّا أُنْزِلَتِ الْمَائِدَهُ عَلَی عِیسَی علیه السلام قَالَ لِلْحَوَارِیِّینَ لَا تَأْکُلُوا مِنْهَا حَتَّی آذَنَ لَکُمْ فَأَکَلَ مِنْهَا رَجُلٌ مِنْهُمْ فَقَالَ بَعْضُ الْحَوَارِیِّینَ یَا رُوحَ اللَّهِ أَکَلَ مِنْهَا فُلَانٌ فَقَالَ لَهُ عِیسَی علیه السلام أَکَلْتَ مِنْهَا قَالَ لَهُ لَا فَقَالَ الْحَوَارِیُّونَ بَلَی وَ اللَّهِ یَا رُوحَ اللَّهِ لَقَدْ أَکَلَ مِنْهَا فَقَالَ لَهُ عِیسَی صَدِّقْ أَخَاکَ وَ کَذِّبْ بَصَرَکَ (۵).

**[ترجمه]تفسیرالعیاشی: فیض بن مختار می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرماید: آن‌گاه که مائده (سفره) آسمانی بر عیسی علیه السلام نازل شد به حواریّون گفت: تا به شما اجازه نداده‌ام چیزی از این مائده نخورید، ولی مردی از آنان از آن چیزی خورد، پس یکی از حواریّون گفت: ای روح خدا، فلان شخص از مائده چیزی خورد، و عیسی علیه السلام به آن مرد گفت: آیا از آن خورده‌ای؟ گفت: خیر، پس حواریّ گفت: ای روح خدا، سوگند به خدا که از آن خورده است، ولی عیسی علیه السلام در پاسخ گفت: برادرت را تصدیق و دیده‌ات را تکذیب کن. - . نسخه خطی تفسیرالعیاشی، البحرانی نیز در البرهان ۱ : ۵۱۱ آن را روایت کرده است. -

**[ترجمه]

«۸»

م، تفسیر الإمام علیه السلام قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَا عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ قَوْمَ عِیسَی لَمَّا سَأَلُوهُ أَنْ یُنَزِّلَ عَلَیْهِمْ مَائِدَهً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اللَّهُ إِنِّی مُنَزِّلُها عَلَیْکُمْ فَمَنْ یَکْفُرْ بَعْدُ مِنْکُمْ فَإِنِّی أُعَذِّبُهُ عَذاباً لا أُعَذِّبُهُ أَحَداً مِنَ الْعالَمِینَ فَأَنْزَلَهَا عَلَیْهِمْ فَمَنْ کَفَرَ مِنْهُمْ بَعْدُ مَسَخَهُ اللَّهُ إِمَّا خِنْزِیراً وَ إِمَّا قِرْداً وَ إِمَّا دُبّاً وَ إِمَّا هِرّاً وَ إِمَّا عَلَی صُورَهِ بَعْضِ الطُّیُورِ وَ الدَّوَابِّ الَّتِی فِی

۱- مجمع البیان ۳: ۲۳۰.

۲- فی الکافی: قال فی قول اللّه اه.

۳- تفسیر العیّاشیّ مخطوط. و أخرجه البحرانیّ فی البرهان.

۴- روضه الکافی: ۲۰۰.

۵- تفسیر العیّاشیّ مخطوط، و أخرجه البحرانیّ أیضا فی البرهان ۱: ۵۱۱.

الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ حَتَّى مُسِخُوا عَلَى أَرْبَعِمِائَهِ نَوْعٍ مِنَ الْمَسْخِ (۱).

**[ترجمه]تفسیر امام عسکری: رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: ای بندگان خدا، هنگامی که قوم عیسی از او خواستند که مائده‌ای را از آسمان بر آنان نازل کند خداوند فرمود:{ من آن را بر شما فرو خواهم فرستاد ولی هریک از شما پس از آن انکار ورزد وی را چنان عذاب دهم که هیچ یک از جهانیان را آن چنان عذاب نداده باشم}، پس خداوند مائده را بر آنان نازل فرمود، ولی هریک از آنان که بعد از نزول مائده کفر ورزیدند را به شکل خوک، میمون، خرس، گربه و یا به شکل بعضی از پرندگان و جانورانی که

ص: ۲۳۵

در خشکی یا دریا می‌زیستند مسخ نمود تا جائی که به چهارصد گونه مسخ شدند. - . تفسیرالعسکری : ۲۳۴ -

**[ترجمه]

«۹»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ عِیسَی الْعَلَوِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: الْمَائِدَهُ الَّتِی نَزَلَتْ عَلَی بَنِی إِسْرَائِیلَ مُدْلَاهٌ بِسَلَاسِلَ مِنْ ذَهَبٍ عَلَیْهَا تِسْعَهُ أَلْوَانٍ وَ تِسْعَهُ أَرْغِفَهٍ (۲).

**[ترجمه]تفسرالعیاشی: از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: مائده‌ای که بر بنی اسرائیل نازل شد با زنجیرهایی از طلا آراسته شده بود و بر آن نُه نوع غذا و نُه قرص نان وجود داشت. - . نسخه خطی تفسیرالعیاشی، البحرانی نیز در البرهان ۱ : ۵۱۱ دوبار آن را روایت کرده است. -

**[ترجمه]

«۱۰»

شی، تفسیر العیاشی عَنِ الْفُضَیْلِ بْنِ یَسَارٍ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ الْخَنَازِیرَ مِنْ قَوْمِ عِیسَی علیه السلام سَأَلُوا نُزُولَ الْمَائِدَهِ فَلَمْ یُؤْمِنُوا فَمَسَخَهُمُ اللَّهُ خَنَازِیرَ (۳).

**[ترجمه]تفسیرالعیاشی: امام موسی کاظم علیه السلام فرموده است: خوک(صفت)هایی که در میان قوم عیسی علیه السلام حضورداشتند از او خواستند که مائده‌ای را بر آنان نازل کند، ولی بعد از نزول آن ایمان نیاوردند پس خداوند آنان را به شکل میمون مسخ نمود. - . نسخه خطی تفسیرالعیاشی -

**[ترجمه]

«۱۱»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بـذار (بُنْدَارَ) (۴)قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام یَقُولُ کَانَتِ الْخَنَازِیرُ قَوْماً مِنَ الْقَصَّارِینَ کَذَّبُوا بِالْمَائِدَهِ فَمُسِخُوا خَنَازِیرَ (۵).

**[ترجمه]تفسیرالعیاشی: عبدالصمد بن بذار گوید: از امام کاظم علیه السلام شنیدم که می‌فرماید: خوک‌ها گروهی از گازران (لباس شویان) بودند که مائده آسمانی را تکذیب کردند پس به صورت خوک مسخ شدند. - و۴ . نسخه خطی تفسیرالعیاشی، البحرانی نیز در البرهان ۱ : ۵۱۱ و۵۱۲ این دو حدیث و حدیث قبلی را روایت کرده است. -

**[ترجمه]

«۱۲»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ ثَعْلَبَهَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لِعِیسَی أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِی وَ أُمِّی إِلهَیْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ لَمْ یَقُلْهُ وَ سَیَقُولُهُ إِنَّ اللَّهَ إِذَا عَلِمَ أَنَّ شَیْئاً کَائِنٌ أَخْبَرَ عَنْهُ خَبَرَ مَا قَدْ کَانَ (۶).

**[ترجمه]تفسیرالعیاشی: امام باقرعلیه السلام در تفسیر این فرموده خداوند به حضرت عیسی که «أأنت قلت للناس اتّخذونی و أمّی إلهین من دون الله» {آیا تو به مردم گفته‌ای که من و مادرم را به جای خداوند پرستش کنید؟} گفته است: خداوند این سخن را به عیسی نگفته ولی درآینده خواهد گفت، همانا خداوند آن‌گاه که بداند چیزی روی خواهد داد از آن به صورت خبری که به وقوع پیوسته است سخن می‌گوید. - ۵ . نسخه خطی تفسیرالعیاشی، البحرانی در البرهان ۱ :۵۱۲ این حدیث را روایت کرده است. -

**[ترجمه]

«۱۳»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَوْلَ اللَّهِ لِعِیسَی أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِی وَ أُمِّی إِلهَیْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ (۷)فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ أَمْراً أَنْ یَکُونَ قَصَّهُ قَبْلَ أَنْ یَکُونَ کَأَنْ قَدْ کَانَ (۸).

ص: ۲۳۶

۱- تفسیر العسکریّ: ۲۳۴.

۲- تفسیر العیّاشیّ مخطوط، و أخرجه البحرانیّ فی البرهان ۱: ۵۱۱ دفعتین، فی إحداهما: تسعه احوته، و فی الأخری: تسعه الوان. و الظاهر أن الالوان فی المتن مصحفه أنوان؛ و الاحوته جمع الحوت، و الانوان جمع النون: الحوت.

۳- تفسیر العیّاشیّ مخطوط.

۴- فی البرهان: عبد الصمد بن بندار، و فی تنقیح المقال عن رجال الشیخ: عبد الصمد بن مدار الصیرفی الکوفیّ من أصحاب الصادق علیه السلام، و فی نسختی من رجال الشیخ: عبد الصمد ابن بلات، و تقدم فیما مضی: عبد الصمد بن برار، و علی ای فالرجل مجهول أبا و حالا.

۵- تفسیر العیّاشیّ مخطوط، أخرجهما و ما قبلهما البحرانیّ فی البرهان ۱: ۵۱۱ و ۵۱۲.

۶- تفسیر العیّاشیّ مخطوط، أخرجهما و ما قبلهما البحرانیّ فی البرهان ۱: ۵۱۱ و ۵۱۲.

۷- فی البرهان زیاده: قال اللّه بهذا الکلام؟.

۸- تفسیر العیّاشیّ مخطوط، و أخرجه البحرانیّ فی البرهان ۱: ۵۱۲.

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: سلیمان بن خالد گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد این فرموده خداوند به عیسی علیه السلام پرسیدم: «أأنت قلت اتخذونی و أمّی إلهین من دون الله»، ایشان در پاسخ فرمود: خداوند هرگاه بخواهد امری به وقوع بپیوند، آن را مانند امری به وقوع پیوسته نقل می‌کند حال آنکه هنوز به وقوع نپیوسته است. - -

ص: ۲۳۶

**[ترجمه]

«۱۴»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ جَابِرٍ الْجُعْفِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی تَفْسِیرِ هَذِهِ الْآیَهِ تَعْلَمُ ما فِی نَفْسِی وَ لا أَعْلَمُ ما فِی نَفْسِکَ إِنَّکَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُیُوبِ قَالَ إِنَّ اسْمَ اللَّهِ الْأَکْبَرَ ثَلَاثَهٌ وَ سَبْعُونَ حَرْفاً فَاحْتَجَبَ الرَّبُّ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی مِنْهَا بِحَرْفٍ فَمِنْ ثَمَّ لَا یَعْلَمُ أَحَدٌ مَا فِی نَفْسِهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَعْطَی آدَمَ اثْنَیْنِ وَ سَبْعِینَ حَرْفاً فَتَوَارَثَتْهَا الْأَنْبِیَاءُ حَتَّی صَارَتْ إِلَی عِیسَی فَذَلِکَ قَوْلُ عِیسَی تَعْلَمُ ما فِی نَفْسِی یَعْنِی اثْنَیْنِ وَ سَبْعِینَ حَرْفاً مِنَ الِاسْمِ الْأَکْبَرِ یَقُولُ أَنْتَ عَلَّمْتَنِیهَا فَأَنْتَ تَعْلَمُهَا وَ لا أَعْلَمُ ما فِی نَفْسِکَ یَقُولُ لِأَنَّکَ احْتَجَبْتَ عَنْ خَلْقِکَ بِذَلِکَ الْحَرْفِ فَلَا یَعْلَمُ أَحَدٌ مَا فِی نَفْسِکَ (۱).

**[ترجمه]تفسیرالعیاشی: امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «تعلم ما فی نفسی و لا أعلم ما فی نفسک إنّک أنت علّام الغیوب» {از آنچه در درون من می‌گذرد آگاهی و من از آنچه در درون تو می‌گذرد بی‌آگاه، به راستی که تو از امور پنهان بسیار آگاهی} فرموده است: اسم اعظم خداوند دارای هفتاد و سه حرف است، پس خداوند تبارک و تعالی یکی از حروف آن را پنهان داشته است، از این جاست که هیچ کس به آنچه در درون ذات الهی می‌گذرد آگاه نیست، خداوند هفتاد و حرف باقیمانده را به آدم عطا فرمود، پس پیامبران آن را به ارث بردند تا اینکه دوران به عیسی علیه السلام رسید، و این سخن«تعلم ما فی نفسی» را عیسی بر زبان رانده بدین معنی که از هفتاد ودوحرفی که از اسم اعظم در درون من است آگاهی، می‌گوید: تو آنها را به من آموخته‌ای پس از آنها آگاهی سپس می‌گوید: «ولا أعلم ما فی نفسک» یعنی: آن حرف را از مخلوقاتت پنهان داشته‌ای پس کسی از آنچه در درون تو می‌گذرد آگاهی ندارد. - . نسخه خطی تفسیرالعیاشی، البحرانی نیز آن را در البرهان ۱ : ۵۱۳ روایت کرده است. -

**[ترجمه]

بیان

قال الطبرسی رحمه الله وَ إِذْ قالَ اللَّهُ و المعنی إذ یقول الله یوم القیامه لعیسی یا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِی وَ أُمِّی إِلهَیْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ هذا و إن خرج مخرج الاستفهام فهو تقریع و تهدید لمن ادعی ذلک علیه من النصاری و قیل أراد بهذا القول تعریف عیسی علیه السلام إن قوما قد اعتقدوا فیه و فی أمه أنهما إلهان و اعترض علی قوله إِلهَیْنِ فقیل لم یعلم فی النصاری من اتخذ مریم إلها و الجواب عنه من وجوه.

أحـدها أنهم لما جعلوا المسـيح إلها ألزمهم أن يجعلوا والدته أيضا إلها لأن الولد يكون من جنس الوالده فهذا على طريق الإلزام لهم.

و الثانى أنهم لما عظموهما تعظيم الآلهه أطلق اسم الإله عليهما.

و الثالث أنه يحتمل أن يكون فيهم من قال بـذلك و يعضده ما حكاه الشـيخ أبو جعفر قدس الله روحه عن بعض النصارى أنه قد كان فيما مضـى قوم يقال لهم المريميه يعتقدون فى مريم أنها إله. (۲)و قال رحمه الله فى قوله تعالى تَعْلَمُ ما فِي نَفْسِي وَ لا أَعْلَمُ ما فِي نَفْسِكَ أى تعلم

۱- تفسير العيّاشىّ مخطوط، اخرجه البحرانىّ أيضا فى البرهان ۱: ۵۱۳.

۲- و يؤيد ذلك ما قال اليعقوبى فى تاريخه ۱: ۱۲۳ فى ترجمه قسطنطين و تنصره و جمعه الاساقفه و البطارخه قال: و كان سبب جمع قسـطنطين هؤلاء أنّه لما تنصر و حلت النصـرانيه بقلبه أراد أن يستقصـى علمها فأحصـى مقالات أهلها فوجـد ثلاث عشره مقاله؛ فمنها قول من قال: ان المسيح و أمه كانا إلهين.

غیبی و سری و لا أعلم غیبک و سرک و إنما ذکر النفس لمزاوجه الکلام و العاده جاریه بأن الإنسان یسر فی نفسه فصار قوله ما فِی نَفْسِی عباره عن الإخفاء (۱)ثم قـال مـا فِی نَفْسِکَ علی جهه المقـابله و إلا فالله منزه عن أن یکون له نفس أو قلب تحل فیه المعانی (۲).

**[ترجمه]طبرسـی رحمه الله گفته است: «وإذ قال الله» یعنی: إذ یقول الله یوم القیامه لعیسـی: آن‌گاه که خداونـد در روز قیامت به عیسی می‌گوید: «یا عیسی بن مریم أأنت قلت للناس اتّخذونی وأمّی إلهین من دون الله» { ای عیسی پسر مریم، آیا تو به مردم گفته‌ای که تو و مادرت را به جای خداوند پرسـتش کنند؟} این سخن اگرچه در سیاق استفهام بیان شده ولی به منزله سرزنش و تهدیـد مسـیحیانی است که چنین ادعایی را مطرح کرده‌اند؛ و گفته شده: خداوند با این کلام خواسـته به عیسـی علیه السـلام بفهمانـد که قومی بر این باورنـد که او و مـادرش دو خداونـد هسـتند؛ و به فرموده «إلهین» اعـتراض شـده و گفته‌انـد: در میـان مسیحیان کسی وجود ندارد که مریم را خدابخواند، و پاسخ این اعتراض از چند جنبه قابل بررسی است:

نخست: آنان هنگامی که عیسـی را به عنوان خداونـد قرار دادنـد مجبور شدند که مادرش را نیز به عنوان خداوند بپذیرند، چرا که فرزند از جنس مادر می‌باشد، پس این نکته از روی اجبار بر آنان تحمیل شده است.

دوّم: آنان هنگامی که آن دو را در حدّ خدایان تعظیم و گرامی داشتند اسم خداوند را بر هر دو نهادند.

سوّم: ممکن است در میـان آنهـا کسـانی باشـند که بر این بـاور باشـند. و این نظر را روایت شـیخ ابوجعفر- خداونـد روح اورا مقـدّس گردانـد- از یکی از مسـیحیان تقویت می‌گردانـد مبنی بر اینکه در گذشـته قومی وجود داشـته‌انـد که به آنها (مریمیّه) گفته می‌شـده و معتقـد بوده‌اند که مریم خداود است. - . این نظر را آنچه الیعقوبی در تاریخش ۱ : ۱۲۳ بیان کرده تأیید می... کند. -

و طبرسی رحمه الله در تفسیر آیه«تعلم ما فی نفسی و لا أعلم ما فی نفسک» گفته است:

ص: ۲۳۷

یعنی: تو از نهان و آشـکار من آگاهی درحالی که من از نهان و آشـکار تو بی خبرم؛ و ذکر (نَفْس) برای ذات اقـدس الهی در مقـام هم قـافیه شـدن کلاـم می‌باشـد، عـادت بر این است که انسان امور را در درون خویش پنهان می‌دارد پس فرموده «ما فی نفسی» عبارت از پنهان داشت امور است، سپس به منظور مقابله به مثل فرموده است:«ما فی نفسک»، و گرنه خداوند منزّه است از اینکه درون و قلب داشته باشد که معانی و مفاهیم در آن جای بگیرند. - . مجمع البیان ۳ : ۲۶۸ و ۲۶۹ -

**[ترجمه]

«۱۵»

یه، من لا یحضـره الفقیه قَالَ الصَّادِقُ علیه السـلام قِیلَ لِعِیسَـی ابْنِ مَرْیَمَ مَا لَکَ لَا تَتَزَوَّجُ فَقَالَ وَ مَا أَصْنَعُ بِالتَّزْوِیجِ قَالُوا یُولَدُ لَکَ

قَالَ وَ مَا أَصْنَعُ بِالْأَوْلَادِ إِنْ عَاشُوا فَتَنُوا وَ إِنْ مَاتُوا حَزَنُوا (۳).

**[ترجمه]مَن لا یحضره الفقیه: امام صادق علیه السلام فرموده است: به عیسی بن مریم گفته شد: تو را چه شده که ازدواج نمی‌کنی؟ در پاسخ گفت: با ازدواج چه کنم؟

گفتند: صاحب فرزند می‌شوی، گفت: و با فرزندانم چه کنم؟ اگر زنده بمانند باعث فتنه و بلا (و یا آزمایش و ابتلای الهی) می شوند و اگر فوت کنند باعث غم و اندوه. -. من لا یحضره الفقیه : ۴۵۹ باب نوادر النکاح -

**[ترجمه]

بیان

حزنه (۴)بمعنی أحزنه.

**[ترجمه]حَزَنه (با تشدید یا تخفیف(زای)): أحزنَه: او را غمگین ساخت.

**[ترجمه]

«۱۶»

نهج، نهج البلاغه قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فِی بَعْضِ خُطَبِهِ وَ إِنْ شِئْتَ قُلْتُ فِی عِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ علیه السلام فَلَقَدْ كَانَ یَتَوَسَّدُ الْحَجَرَ وَ یَلْبَسُ الْخَشِنَ (۵)وَ كَانَ إِدَامُهُ الْجُوعَ وَ سِرَاجُهُ بِاللَّیْلِ الْقَمَرَ وَ ظِلَالُهُ فِی الشِّتَاءِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا وَ فَاكِهَتُهُ وَ رَیْحَانُهُ مَا تُنْبِتُ الْأَرْضُ لِلْبَهَائِمِ وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ زَوْجَةٌ تَفْتِنُهُ وَ لَا وَلَدٌ یَحْزُنُهُ وَ لَا مَالٌ یَلْفِتُهُ وَ لَا طَمَعٌ یُذِلُّهُ دَابَّتُهُ رِجْلَاهُ وَ خَادِمُهُ یَدَاهُ (۶).

**[ترجمه]نهج البلاغه: امیر مؤمنان علیه السلام در یکی از خطبه‌هایش فرموده است: و اگر خواهی از عیسی بن مریم علیه السلام بگویم که سنگ را بالش خود قرار می‌داد، لباس پشمی خشن به تن می کرد، نان خورش او گرسنگی و چراغش در شب ماه و پناهگاه زمستان او شرق و غرب زمین بود، میوه و گُل او سبزیجاتی بود که زمین برای چهارپایان می‌رویاند، زنی نداشت که او را فریفته خود سازد و فرزندی نداشت تا اورا غمگین سازد، مالی نداشت تا اورا سرگرم کند و آزار و طمعی نداشت تا او را خوار و ذلیل نماید، مرکب سواری او دو پایش و خدمتگزار وی دست‌هایش بود. -. نهج البلاغه ۱ : ۲۹۳ -

**[ترجمه]

بیان

كان إدامه الجوع لعل المعنی أن الإنسان إنما یحتاج إلی الإدام لأنه یعسر علی النفس أكل الخبز خالیا عنه فأما مع الجوع الشدید

فيلتذ بالخبز و لا يطلب غيره فهو بمنزله الإدام أو أنه كان يأكل الخبز دون الشبع فكان الجوع مخلوطا به كالإدام و لفته يلفته لواه و صرفه عن رأيه.

ص: ۲۳۸

۱- لعل المراد بقوله: «ما فِی نَفْسِی» على هذا الوجه نفسی و نفس أمثالی من سائر الأنبياء عليهم السلام، او المراد ما يخصنی من اثنين و سبعين حرفا، فلا ينافی ما ورد فی سائر الاخبار من اختصاصه عليه السلام ببعض تلك الأسماء و اللّه يعلم. منه طاب ثراه.

۲- مجمع البيان ۳: ۲۶۸ و ۲۶۹.

۳- الفقيه: ۴۵۹، باب نوادر النكاح.

۴- يحتمل كونه بالتخفيف و التشديد.

۵- فی المصدر بعده: و يأكل الجشب.

۶- نهج البلاغه ۱: ۲۹۳.

lt;meta info="(كان إدامُه الجوع): شایـد معنا چنین باشـد: انسان نیازمنـد خورش است چرا که خوردن نان بـدون خورش برای طبیعت انسان سـخت و دشوار است، امّا با وجود گرسـنگی شدیـد نان خالی بسـیار لذت بخش است و به چیز دیگری نیاز نـدارد، پس گرسـنگی به منزله خـورش است، یـا اینکه عیسـی علیه السـلام نـان را در حـدّ کمـتر از سیر شـدن می‌خورد، پس گرسنگی مانند خورش با آن درهم می‌آمیخت. و (لَفِته-یَلْفِته): او را از رأی و نظر خود بازداشت و منصرف کرد.

ص: ۲۳۸

**[ترجمه]

«۱۷»

إرْشَادُ الْقُلُوبِ، قَالَ عِیسَـی علیه السـلام خَادِمِی یَدَایَ وَ دَابَّتِی رِجْلَایَ وَ فِرَاشِی الْأَرْضُ وَ وِسَادِی الْحَجَرُ وَ دِفْئِی فِی الشِّتَاءِ مَشَارِقُ الْأَرْضِ وَ سِرَاجِی بِاللَّیْلِ الْقَمَرُ وَ إِدَامِیَ الْجُوعُ وَ شِعَارِیَ الْخَوْفُ وَ لِبَاسِیَ الصُّوفُ وَ فَاكِهَتِی وَ رَیْحَانَتِی مَا أَنْبَتَتِ الْأَرْضُ لِلْوُحُوشِ وَ الْأَنْعَامِ أَبِیتُ وَ لَیْسَ لِی شَیْ ءٌ وَ أُصْبِحُ (۱)وَ لَیْسَ لِی شَیْ ءٌ وَ لَیْسَ عَلَی وَجْهِ الْأَرْضِ أَحَدٌ أَغْنَی مِنِّی (۲).

**[ترجمه]إرشـادالقلوب: عیسـی علیه السـلام فرموده است: خـدمتگزار من دسـت‌هـایم، مرکبم پاهایم، زیرانـدازم زمین، بالشم سنگ، پناه گرم من در زمستان مشرق زمین، چراغم در شب نور ماه، نان خورشم گرسنگی، زیر پوشم ترس، لباسم پشم خشن، و میوه و ریحـانه‌ام آن چیزی است که زمین برای چهارپایـان و وحوش می‌رویانـد، بیتوته می‌کنم در حـالی که چیزی نـدارم و صبـح مرا درمی‌یابیـد و بـاز چیزی نـدارم، و ایـن در حـالی اسـت کـه بر روی زمیـن کسـی بی نیـازتر از مـن وجـود نـدارد. -. إرشادالقلوب : ۱۹۱ -

**[ترجمه]

«۱۸»

مع، (۳)معانی الأخبار الْمُظَفَّرُ الْعَلَوِیُّ عَنِ ابْنِ الْعَیَّاشِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ إِشْكِیبَ (۴)عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ صَدَقَةَ بْنِ حَسَّانَ عَنْ مِهْرَانَ بْنِ أَبِی نَصْرٍ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ شُعَیْبٍ عَنْ أَبِی سَعِیدٍ الْإِسْكَافِ (۵)عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السـلام قَالَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ آوَیْناهُما إِلی رَبْوَةٍ ذاتِ قَرارٍ وَ مَعِینٍ قَالَ الرَّبْوَةُ الْكُوفَهُ وَ الْقَرَارُ الْمَسْجِدُ وَ الْمَعِینُ الْفُرَاتُ (۶).

**[ترجمه]معـانی الأخبـار: امام باقر علیه السـلام فرمود: امیرمؤمنان علیه السـلام در تفسـیر آیه «و آویناهما إلی ربوه ذات قرار و معین» فرموده است: (الربوه): کوفه، (القرار): مسجد، (المعین): نهرفرات. -. معانی الأخبار : ۱۰۶ -

**[ترجمه]

«۱۹»

فس، تفسير القمی قَالَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ فِي قَوْلِهِ وَ جَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ آيَةً إِلَى قَوْلِهِ وَ مَعِينٍ قَالَ الرَّبْوَةُ الْحِيرَةُ وَ ذَاتُ قَرَارٍ وَ مَعِينٍ الْكُوفَةُ (٧).

**[ترجمه]تفسير علی بن ابراهيم: ايشان در تفسير آيه «و جعلنا ابن مريم و أمّه آيه» تا «و معين» گفته است: (الربوه): حيره، (ذات قرار و معين): كوفه. -. تفسيرالقمی : ۴۴۶ -

**[ترجمه]

بيان

لعل المعنی أن القرار هو الكوفه و المعين ماؤها أی الفرات و الحيره أی كربلاء لقربها منهما أضيفت إليهما. (٨)

ص: ۲۳۹

١- فی المصدر: ابيت و ليس معی شی ء، و أصبحت و ليس لی شی ء.

٢- إرشاد القلوب: ١٩١.

٣- فی طبعه أمين الضرب «شی» و هو وهم ظاهر، لان الحديث مرویّ عن العيّاشیّ بوسائط. و هو موجود فی معانی الأخبار.

۴- فی المصدر «اسكيت» بالمهمله و التاء، و الصحيح بالباء الموحده، فهو اما بالسين المهمله أو بالشين المعجمه علی اختلاف.

۵- هكذا فی النسخ و فيه وهم، و الصحيح كما فی المصدر: عن سعد الاسكاف.

۶- معانی الأخبار: ١٠۶.

٧- تفسير القمّیّ: ۴۴۶.

٨- روی الشيخ بإسناده عن أبی القاسم جعفر بن محمّد بن قولويه و ابن قولويه فی كامل الزيارات عن علیّ بن الحسين بن موسی، عن علیّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن علیّ بن الحكم، عن سليمان بن نهيك، عن أبی عبد اللّه عليه السلام فی قول اللّه عزّ و جلّ «وَ آوَيْناهُما إِلی رَبْوَةٍ ذاتِ قَرارٍ وَ مَعِينٍ» قال: الربوه: نجف الكوفه، و المعين: الفرات.

أَقُولُ: سَيَأْتِی فِی کِتَابِ الْغَیْبَهِ فِی حَدِیثِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام أَنَّ بِقَاعَ الْأَرْضِ تَفَاخَرَتْ فَفَخَرَتِ الْکَعْبَهُ عَلَی الْبُقْعَهِ بِکَرْبَلَاءَ فَأَوْحَی اللَّهُ إِلَیْهَا اسْکُتِی وَ لَا تَفْخَرِی عَلَیْهَا فَإِنَّهَا الْبُقْعَهُ الْمُبَارَکَهُ الَّتِی نُودِیَ مِنْهَا مُوسَی مِنَ الشَّجَرَهِ وَ إِنَّهَا الرَّبْوَهُ الَّتِی آوَیْتُ إِلَیْهَا مَرْیَمَ وَ الْمَسِیحَ وَ إِنَّ الدَّالِیَهَ الَّتِی غُسِلَ فِیهَا رَأْسُ الْحُسَیْنِ علیه السلام فِیهَا وَ فِیهَا غَسَلَتْ مَرْیَمُ عِیسَی علیه السلام وَ اغْتَسَلَتْ لِوِلَادَتِهَا

**[ترجمه]شاید معنا چنین باشد (القرار): کوفه، (المعین ماؤها: آبش جاری و روان): نهر فرات، و (الحیره): کربلا، چرا که به کوفه و نهر فرات نزدیک است و به آن دو اضافه شده است.

می گویم: در کتاب الغیبه در حدیث مفضّل بن عمر که آن را از امام صادق علیه السلام روایت کرده است ذکر خواهد شد که نقاط مختلفی از زمین فخر می‌فروشند، پس کعبه بر کربلا فخر فروشی می کند، آن گاه خداوند به کعبه وحی می کند: ساکت باش و بر کربلا فخر مفروش چرا که سرزمین مبارکی است که درآنجا و زیر درخت موسی را ندا سر دادیم، و کربلا سرزمین مرتفعی است که مریم و عیسی را در آنجا پناه دادیم، و دو لابی که سر حسین علیه السلام در آن شسته شد همان است که مریم، عیسی علیه السلام را درآن شستشو داد و خود نیز به خاطر ولادت عیسی در آن غسل گرفت.

**[ترجمه]

«۲۰»

فس، تفسیر القمی وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحابَ الْقَرْیَهِ إِذْ جاءَهَا الْمُرْسَلُونَ إِلَی قَوْلِهِ إِنَّا إِلَیْکُمْ مُرْسَلُونَ

أَبِی عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مَالِکِ بْنِ عَطِیَّهَ عَنْ أَبِی حَمْزَهَ الثُّمَالِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ تَفْسِیرِ هَذِهِ الْآیَهِ فَقَالَ بَعَثَ اللَّهُ رَجُلَیْنِ إِلَی أَهْلِ مَدِینَهِ أَنْطَاکِیَهَ فَجَاءَهُمْ بِمَا لَا یَعْرِفُونَهُ فَغَلَّظُوا عَلَیْهِمَا فَأَخَذُوهُمَا وَ حَبَسُوهُمَا فِی بَیْتِ الْأَصْنَامِ فَبَعَثَ اللَّهُ الثَّالِثَ فَدَخَلَ الْمَدِینَهَ فَقَالَ أَرْشِدُونِی إِلَی بَابِ الْمَلِکِ قَالَ فَلَمَّا وَقَفَ عَلَی بَابِ الْمَلِکِ قَالَ أَنَا رَجُلٌ کُنْتُ أَتَعَبَّدُ فِی فَلَاهٍ مِنَ الْأَرْضِ وَ قَدْ أَحْبَبْتُ أَنْ أَعْبُدَ إِلَهَ الْمَلِکِ فَأَبْلَغُوا کَلَامَهُ الْمَلِکَ فَقَالَ أَدْخِلُوهُ إِلَی بَیْتِ الْآلِهَهِ فَأَدْخَلُوهُ فَمَکَثَ سَنَهً مَعَ صَاحِبَیْهِ فَقَالَ لَهُمَا بِهَذَا نَنْقُلُ قَوْماً (۱)مِنْ دِینٍ إِلَی دِینٍ لَا بِالْخُرْقِ أَ فَلَا رَفَقْتُمَا ثُمَّ قَالَ لَهُمَا لَا تُقِرَّانِ بِمَعْرِفَتِی ثُمَّ أُدْخِلَ عَلَی الْمَلِکِ فَقَالَ لَهُ الْمَلِکُ بَلَغَنِی أَنَّکَ کُنْتَ تَعْبُدُ إِلَهِی فَلَمْ أَزَلْ وَ أَنْتَ أَخِی فَسَلْنِی حَاجَتَکَ قَالَ مَا لِی حَاجَهٌ أَیُّهَا الْمَلِکُ وَ لَکِنْ رَجُلَیْنِ رَأَیْتُهُمَا فِی بَیْتِ الْآلِهَهِ فَمَا حَالُهُمَا قَالَ الْمَلِکُ هَذَانِ رَجُلَانِ أَتَیَانِی یُضِلَّانِ عَنْ دِینِی (۲)وَ یَدْعُوَانِ إِلَی إِلَهٍ سَمَاوِیٍّ فَقَالَ أَیُّهَا الْمَلِکُ فَمُنَاظَرَهٌ جَمِیلَهٌ فَإِنْ یَکُنِ الْحَقُّ لَهُمَا اتَّبَعْنَاهُمَا وَ إِنْ یَکُنِ الْحَقُّ لَنَا دَخَلَا مَعَنَا فِی دِینِنَا فَکَانَ لَهُمَا مَا لَنَا وَ عَلَیْهِمَا مَا عَلَیْنَا قَالَ فَبَعَثَ الْمَلِکُ إِلَیْهِمَا فَلَمَّا دَخَلَا إِلَیْهِ قَالَ لَهُمَا صَاحِبُهُمَا مَا الَّذِی جِئْتُمَانِی (۳)بِهِ قَالَا جِئْنَا نَدْعُو إِلَی عِبَادَهِ اللَّهِ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ یَخْلُقُ فِی الْأَرْحَامِ مَا یَشَاءُ وَ یُصَوِّرُ کَیْفَ یَشَاءُ وَ أَنْبَتَ الْأَشْجَارَ وَ الثِّمَارَ وَ أَنْزَلَ الْقَطْرَ مِنَ السَّمَاءِ قَالَ فَقَالَ لَهُمَا

۱- فی المصدر: ینقل قوم.

۲- فی نسخه: أتیانی ببطلان دینی، و فی المصدر: أتیا یضلان عن دینی.

۳- فی نسخه: جئتما نابه. و فی المصدر: جئتما به.

إِلَهُکَمَا هَذَا الَّذِی تَدْعُوَانِ إِلَیْهِ وَ إِلَی عِبَادَتِهِ إِنْ جِئْنَاکُمَا بِأَعْمَی یَقْدِرُ أَنْ یَرُدَّهُ صَحِیحاً قَالا إِنْ سَأَلْنَاهُ أَنْ یَفْعَلَ فَعَلَ إِنْ شَاءَ قَالَ أَیُّهَا الْمَلِکُ عَلَیَّ بِأَعْمَی لَا یُبْصِرُ قَطُّ (۱)قَالَ فَأُتِیَ بِهِ فَقَالَ لَهُمَا ادْعُوا إِلَهَکُمَا أَنْ یَرُدَّ بَصَرَ هَذَا فَقَامَا وَ صَلَّیَا رَکْعَتَیْنِ فَإِذَا عَیْنَاهُ مَفْتُوحَتَانِ وَ هُوَ یَنْظُرُ إِلَی السَّمَاءِ فَقَالَ أَیُّهَا الْمَلِکُ عَلَیَّ بِأَعْمَی آخَرَ فَأُتِیَ بِهِ قَالَ فَسَجَدَ سَجْدَةً ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَإِذَا الْأَعْمَی بَصِیرٌ فَقَالَ أَیُّهَا الْمَلِکُ حُجَّةٌ بِحُجَّةٍ عَلَیَّ بِمُقْعَدٍ فَأُتِیَ بِهِ فَقَالَ لَهُمَا مِثْلَ ذَلِکَ فَصَلَّیَا وَ دَعَوَا اللَّهَ فَإِذَا الْمُقْعَدُ قَدْ أُطْلِقَتْ رِجْلَاهُ وَ قَامَ یَمْشِی فَقَالَ أَیُّهَا الْمَلِکُ عَلَیَّ بِمُقْعَدٍ آخَرَ فَأُتِیَ بِهِ فَصَنَعَ بِهِ کَمَا صَنَعَ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَانْطَلَقَ الْمُقْعَدُ فَقَالَ أَیُّهَا الْمَلِکُ قَدْ أَتَیَا بِحُجَّتَیْنِ وَ أَتَیْنَا بِمِثْلِهِمَا وَ لَکِنْ بَقِیَ شَیْ ءٌ وَاحِدٌ فَإِنْ کَانَ هُمَا فَعَلَاهُ دَخَلْتُ مَعَهُمَا فِی دِینِهِمَا ثُمَّ قَالَ أَیُّهَا الْمَلِکُ بَلَغَنِی أَنَّهُ کَانَ لِلْمَلِکِ ابْنٌ وَاحِدٌ وَ مَاتَ فَإِنْ أَحْیَاهُ إِلَهُهُمَا دَخَلْتُ مَعَهُمَا فِی دِینِهِمَا فَقَالَ لَهُ الْمَلِکُ وَ أَنَا أَیْضاً مَعَکَ ثُمَّ قَالَ لَهُمَا قَدْ بَقِیَتْ هَذِهِ الْخَصْلَةُ الْوَاحِدَةُ قَدْ مَاتَ ابْنُ الْمَلِکِ فَادْعُوا إِلَهَکُمَا أَنْ یُحْیِیَهُ قَالَ فَخَرَّا سَاجِدَیْنِ (۲)لِلَّهِ وَ أَطَالا السُّجُودَ ثُمَّ رَفَعَا رَأْسَیْهِمَا وَ قَالا لِلْمَلِکِ ابْعَثْ إِلَی قَبْرِ ابْنِکَ تَجِدْهُ قَدْ قَامَ مِنْ قَبْرِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ قَالَ فَخَرَجَ النَّاسُ یَنْظُرُونَ فَوَجَدُوهُ قَدْ خَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ یَنْفُضُ رَأْسَهُ مِنَ التُّرَابِ قَالَ فَأُتِیَ بِهِ إِلَی الْمَلِکِ فَعَرَفَ أَنَّهُ ابْنُهُ فَقَالَ لَهُ مَا حَالُکَ یَا بُنَیَّ قَالَ کُنْتُ مَیِّتاً فَرَأَیْتُ رَجُلَیْنِ بَیْنَ یَدَیْ رَبِّی السَّاعَةَ سَاجِدَیْنِ یَسْأَلَانِهِ أَنْ یُحْیِیَنِی فَأَحْیَانِی قَالَ یَا بُنَیَّ فَتَعْرِفُهُمَا إِذَا رَأَیْتَهُمَا قَالَ نَعَمْ قَالَ فَأَخْرَجَ (۳)النَّاسَ جُمْلَةً إِلَی الصَّحْرَاءِ فَکَانَ یَمُرُّ عَلَیْهِ رَجُلٌ رَجُلٌ فَیَقُولُ لَهُ أَبُوهُ انْظُرْ فَیَقُولُ لَا لَا ثُمَّ مَرَّ عَلَیْهِ بِأَحَدِهِمَا (۴)بَعْدَ جَمْعٍ کَثِیرٍ فَقَالَ هَذَا أَحَدُهُمَا وَ أَشَارَ بِیَدِهِ إِلَیْهِ ثُمَّ مَرَّ أَیْضاً بِقَوْمٍ کَثِیرِینَ (۵)حَتَّی رَأَی صَاحِبَهُ الْآخَرَ فَقَالَ وَ هَذَا الْآخَرُ قَالَ فَقَالَ النَّبِیُّ صَاحِبُ

۱- فی نسخه: لم یبصر شیئا قط.

۲- فی المصدر: فوقعا إلی الأرض ساجدین للّه.

۳- قال: نعم، فأخرج إه.

۴- فی المصدر: ثم مروا علیه بأحدهما.

۵- ثم مروا أیضا بقوم کثیر بن.

الرَّجُلَيْنِ أَمَّا أَنَا فَقَدْ آمَنْتُ بِإِلَهِكَمَا وَ عَلِمْتُ أَنَّ مَا جِئْتُمَا بِهِ هُوَ الْحَقُّ فَقَالَ الْمَلِكُ وَ أَنَا أَيْضاً آمَنْتُ بِإِلَهِكَمَا وَ آمَنَ أَهْلُ مَمْلَكَتِهِ كُلُّهُمْ (۱).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: «واضرب لهم مثلاً أصحاب القریه إذ جاءها المرسلون» تا «إنّا إلیکم مرسلون»: ابو حمزه ثمالی گوید: از امام باقر علیه السلام تفسیر این آیه را پرسیدم، ایشان در پاسخ فرمود: خداوند دو مرد را به سوی ساکنان شهر انطاکیه روانه کرد پس برای آنان مطالبی بیان می کردنـد که از آن آگاهی نداشـتند، امّا آنها با خشونت و سـنگدلی با آن دو مرد رفتار کردند و در بُت‌خانه محبوس‌شان داشتند، آن‌گاه خداوند مرد سوّمی را به سوی آنان فرستاد، پس وارد شهر شد و گفت: مرا به درگاه پادشاه راهنمایی کنید، و هنگامی که بر درگاه پادشاه ایستاد گفت: من مردی هستم که در فلات و سرزمینی بی آب و علف به عبادت می‌پرداختم و اکنون علاقه‌منـد گشته‌ام که خـدای پادشاه را پرسـتش نمایم، نگهبانان این سـخن او را به گوش پادشـاه رساندنـد، پس پادشـاه گفت: او را به خانه خـدایان وارد کنیـد، آن مرد را وارد کردنـد و او یک سال را در آنجا با دو دوستش که قبلاً زندانی شده بودند به سر برد، پس به آن دو گفت: این گونه قومی را از سنت و آئینی به سنت و آئین دیگری در می‌آوریم نه با خشونت و بدرفتاری، آیا مرا همراهی می کنید؟ سپس گفت: به اینکه مرا می‌شناسید اقرار نکنید؛ آن‌گاه نزد پادشاه برده شـد و پادشـاه به او گفت: به من خـبر رسـیده که خداونـدِ مـا را عبـادت می کردی، بنـابراین برای همیشه برادر من خواهی بود پس حاجت خود را از من بخواه، گفت: ای پادشاه، حاجتی نـدارم، ولی سـر گذشت دو مردی که در خانه خـدایان (بت‌خانه) مشاهده کردم چیست؟ پادشاه گفت: این دو مرد سوی من آمدند در حالی که مرا از دین و آئینم گمراه می کردند و به سوی خداونـدی آسـمانی دعوت می‌نمودنـد، مرد گفت: ای پادشـاه، منـاظره زیبـایی خواهـد بود، اگر حقّ بـا آن دو بود که پیروی‌شان می کنیم و اگر حقّ با ما بود که وارد دین‌مان می‌شوند و حقوق و واجباتی که در مورد ما به اجرا درمی‌آید در مورد آن دو نیز به اجرا درخواهد آمد؛ پس پادشاه کسی را دنبال آن دو مرد فرستاد و هنگامی که بر او وارد شدند دوستشان به آنان گفت: چه چیز را برای من (ما) به ارمغان آورده‌ایـد؟ گفتنـد: آمده‌ایم تا به سوی عبادت خداوندی دعوت کنیم که آسـمانها و زمین را آفریـده است و در رحم مادران آنچه را بخواهد می‌آفریند و آن‌گونه که بخواهد شـکل می‌دهد، و درخت‌ها و ثمرات را رویانده و باران را از آسمان نازل کرده است؛

ص: ۲۴۰

پس به آن دو گفت: آیـا اگر نابینـایی را نزد این خـدای شـما که مـا را به سوی او و عبادتش دعوت می کنیـد بیاوریم می‌تواند سلامتی را به او بازگردانـد؟ گفتنـد: اگر از او بخواهیم و ارداه کنـد چنین خواهـد کرد، گفت: ای پادشاه، نابینایی مادرزاد که هیچ نمی‌بیند را نزد من بیاور، و چنین شخصـی حاضـر شد پس به آن دو گفت: خدای خویش را بخوانید تا بینایی این شـخص را به او بازگردانـد، آن‌گاه برخاسـتند و دو رکعت نمـاز گزاردنـد، بلافاصـله چشـمان آن نابینا گشوده شـد و به سوی آسـمان نگریست، پس گفت: ای پادشـاه، نابینـای دیگری بیاوریـد، نابینای دیگری آورده شـد و این بار خود سـجده‌ای گزارد، آن‌گاه سرش را بالا گرفت و ناگهـان نابینـا بینـائیش را باز یافت، سـپس آن مرد گفت: ای پادشاه دلیل و برهانی از پس دلیل و برهان دیگر، شخصـی زمیـن گیر را نزد مـن بیاوریـد؛ چنیـن کردنـد و دوبـاره از آن دو خـواست که سـلامتی این شـخص را نیز به او بازگردانـنـد، پس نماز گزاردنـد و خداونـد را خوانند، به یک باره پاهای شـخصِ زمین گیر آزاد شدند و او برخواست و به راه افتاد، گفت: ای پادشاه، زمین گیر دیگری را نزد من بیاوریـد، آورده شـد و آن مرد با او چنان کرد که بار پیش کرده بود، پس

زمین گیر به راه افتاد، آن مرد گفت: ای پادشاه، دو دلیل آوردند و ما نیز مانندشان را آوردیم، ولی یک چیز باقی مانده است که اگر آن دو انجام دهند، با هم به کیش و آئین‌شان درخواهیم آمد، سپس گفت: ای پادشاه، مرا خبر رسیده که شما تک پسری داشته‌اید که وفات نموده است، پس اگر خدای این دو شخص او را زنده گرداند همراه آنان دینشان را خواهیم پذیرفت، پادشاه به او گفت: من نیز با تو هم عقیده‌ام، آن‌گاه به آن دو گفت: یک هدف باقی مانده است، پسر پادشاه وفات نموده است، پس خدای خویش را بخوانید تا او را زنده گرداند؛ بنابراین دو مرد سجده کنان به درگاه خداوند بر زمین افتادند و سجده‌شان را به درازا کشاندند، سپس سرشان را بالا گرفتند و به پادشاه گفتند: شخصی را به سوی مزار پسرت روانه دار إن‌شاءالله او را خواهی یافت که از مزارش برخاسته است؛ مردم خارج شدند و می‌نگریستند، آن‌گاه پسرِ پادشاه را مشاهده کردند که از قبر خارج شده و سرش را از زیر خاک تکان می‌دهد، آن پسر نزد پادشاه آورده شد و او پی برد که واقعاً پسرش است، پس به او گفت: ای پسرم، حال و وضعیت تو چگونه است؟ گفت: من مرده بودم، و اکنون دو مرد را مشاهده کردم که در مقابل پروردگارم به سجده افتادند در حالی که از او می‌خواستند که مرا زنده گرداند، پس خداوند مرا زنده گرداند، پادشاه گفت: ای پسرکم، اگر آن دو را ببینی آنها را می‌شناسی؟ گفت: بله، پس پادشاه تمام مردم را به سوی صحرا خارج کرد، و یک یک مردان آن قوم از مقابل پسر پادشاه عبور می‌کردند و پدرش به او می‌گفت: بنگر، و پسر می‌گفت: خیر خیر، بعد از آمدن جمع کثیری از مردان، یکی از آن دو مرد بر پسر گذر کرد پس گفت: این یکی از آن دو است و با دستش به او اشاره کرد، آن‌گاه تعداد بیشتری از مردان بر او گذشتند تا اینکه پسر پادشاه دوست دیگر آن مرد را نیز مشاهده کرد و گفت: و این، مرد دیگر است؛ پس پیامبری که دوست آن دو مرد بود گفت:

ص: ۲۴۱

من به خداوند شما ایمان آوردم و یقین یافتم که آنچه به ارمغان آورده‌اید حقّ است و پادشاه گفت: من نیز به خدای شما ایمان آوردم، و تمام مردم سرزمین تحت فرمان او نیز ایمان آوردند. - . تفسیرالقمی : ۵۴۹ و ۵۵۰ -

**[ترجمه]

بیان

قال الطبرسی رحمه الله فی قوله تعالی وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحابَ الْقَرْیَهِ إِذْ جاءَهَا الْمُرْسَلُونَ أی حین بعث الله إلیهم المرسلین إِذْ أَرْسَلْنا إِلَیْهِمُ اثْنَیْنِ أی رسولین من رسلنا فَکَذَّبُوهُما قال ابن عباس ضربوهما و سجنوهما فَعَزَّزْنا بِثالِثٍ أی فقوینا (۲)و شددنا ظهورهما برسول ثالث قال شعبه کان اسم الرسولین شمعون و یوحنا و الثالث بولس و قال ابن عباس و کعب صادق و صدوق و الثالث سلوم و قیل إنهم رسل عیسی و هم الحواریون عن وهب و کعب قالا و إنما أضافهم إلی نفسه لأن عیسی علیه السلام أرسلهم بأمره فَقالُوا إِنَّا إِلَیْکُمْ مُرْسَلُونَ قالُوا یعنی أهل القریه ما أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنا فلا تصلحون للرساله وَ ما أَنْزَلَ الرَّحْمنُ مِنْ شَیْ ءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَکْذِبُونَ قالُوا رَبُّنا یَعْلَمُ إِنَّا إِلَیْکُمْ لَمُرْسَلُونَ و إنما قالوا ذلک بعد ما قامت الحجه بظهور المعجزه فلم یقبلوها وَ ما عَلَیْنا إِلَّا الْبَلاغُ الْمُبِینُ قالُوا أی هؤلاء الکفار إِنَّا تَطَیَّرْنا بِکُمْ أی تشاءمنا بکم لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّکُمْ بالحجاره أو لنشتمنکم وَ لَیَمَسَّنَّکُمْ مِنَّا عَذابٌ أَلِیمٌ قالُوا یعنی الرسل طائِرُکُمْ مَعَکُمْ أی الشؤم کله معکم بإقامتکم علی الکفر بالله تعالی أَ إِنْ ذُکِّرْتُمْ أی

أئن ذكرتم قلتم هـذا القول و قيل معناه لئن ذكرناكم هـددتمونا و هو مثل الأول و قيل معناه إن تدبرتم عرفتم صـحه ما قلناه لكم بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ معناه ليس فينا ما يوجب التشاؤم بنا و لكنكم متجاوزون عن الحد فى التكذيب للرسل و المعصيه وَ جاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَـدِينَهِ رَجُلٌ يَسْـعى و كان اسـمه حبيبا النجار عن ابن عباس و جماعه من المفسـرين و كان قد آمن بالرسل عند ورودهم القريه و كان منزله عند أقصـى باب من أبواب المدينه فلما بلغه أن قومه قد كذبوا الرسل و هموا بقتلهم جاء يعدو و يشـتد قالَ يا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَـلِينَ و إنمـا علم نبوتهم لأنهم لمـا دعوه قال أ تأخـذون على ذلك أجرا قالوا لا و قيل إنه كان به زمانه أو جـذام فأبرءوه فآمن بهم عن ابن عباس.

ص: ۲۴۲

۱- تفسير القمّيّ: ۵۴۹- ۵۵۰.

۲- فى المصدر: فقويناهما.

اتَّبِعُوا مَنْ لا يَسْئَلُكَمْ أَجْراً وَ هُمْ مُهْتَدُونَ قيل فلما قال هذا أخذوه فرفعوه إلى الملك فقال له الملك أ فأنت تتبعهم قال وَ ما لِيَ لا أَعْبُدُ الَّذِى فَطَرَنِى وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ أى تردون عند البعث أَ أَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمنُ بِضُرٍّ أى إن أراد الله إهلاكى و الإضرار بى لا تُغْنِ عَنِّى شَفاعَتُهُمْ شَيْئاً أى لا تدفع شفاعتهم عنى شيئا وَ لا يُنْقِذُونِ و لا يخلصونى من ذلك إِنِّى إِذاً لَفِى ضَلالٍ مُبِينٍ إِنِّى آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ أى فاسمعوا قولى و اقبلوه.

ثم إن قومه لما سمعوا ذلك القول منه وطئوه بأرجلهم حتى مات فأدخله الله الجنه و هو حى فيها يرزق و هو قوله قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّهَ و قيل رجموه حتى قتلوه عن قتاده و قيل إن القوم لما أرادوا أن يقتلوه رفعه الله إليه فهو فى الجنه و لا يموت إلا بفناء الدنيا و هلاك الجنه عن الحسن و مجاهد و قالا إن الجنه التى دخلها يجوز هلاكها و قيل إنهم قتلوه إلا أن الله سبحانه أحياه و أدخله الجنه فلما دخلها قالَ يا لَيْتَ قَوْمِى يَعْلَمُونَ بِما غَفَرَ لِى رَبِّى تمنى أن يعلم قومه ما أعطاه الله من المغفره و جزيل الثواب ليرغبوا فى مثله و يؤمنوا لينالوا ذلك وَ جَعَلَنِى مِنَ الْمُكْرَمِينَ أى من المدخلين الجنه.

ثم حكى سبحانه ما أنزله بقومه من العذاب فقال وَ ما أَنْزَلْنا عَلى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ أى من بعد قتله أو رفعه مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّماءِ يعنى الملائكه أى لم ننتصر منهم بجند من السماء (١)وَ ما كُنَّا مُنْزِلِينَ أى و ما كنا ننزلهم على الأمم إذا أهلكناهم و قيل معناه و ما أنزلناه على قومه من بعده رساله من السماء قطع الله عنهم الرساله حين قتلوا رسله إِنْ كانَتْ إِلَّا صَيْحَةً واحِدَةً أى كان إهلاكهم عن آخرهم بأيسر أمر صيحه واحده حتى هلكوا بأجمعهم فَإِذا هُمْ خامِدُونَ أى ساكنون قد ماتوا.

قيل إنهم لما قتلوا حبيب بن موسى النجار (٢)غضب الله عليهم فبعث جبرئيل

١- فى المصدر زياده: و لم ننزل لاهلاكهم بعد قتلهم الرسل جندا من السماء يقاتلونهم.

٢- فى المصدر: حبيب بن مرى النجار.

حتی أخذ بعضادتی باب المدینه ثم صاح بهم صیحه فماتوا عن آخرهم لا یسمع لهم حس کالنار إذا طفئت انتهی. (۱)و قال الثعلبی فی تفسیره هو حبیب بن مری و قال ابن عباس و مقاتل حبیب بن إسرائیل النجار و قال وهب کان رجلا أسرع فیه الجذام و کان مؤمنا ذا صدقه یجمع کسبه إذا أمسی فیقسمه نصفین فیطعم نصفه عیاله و یتصدق بنصفه و قال قتاده کان حبیب فی غار یعبد ربه فلما بلغه خبر الرسل أتاهم و أظهر دینه و ما هو علیه من التوحید و عباده الله فوثب القوم إلیه فقتلوه (۲).

**[ترجمه]طبرسی رحمه الله در تفسیر آیه «واضرب لهم مثلًا أصحاب القریه إذ جاءها المرسلون» گفته است: یعنی هنگامی که پیامبران را به سوی آنان روانه داشت، «إذ أرسلنا إلیهم اثنین» یعنی: دو پیامبر از پیامبران خود، «فکذّبوهما» ابن عباس گفته است: آنان، آن دو پیامبر را زدند و محبوس‌شان داشتند، «فعزّزنا بثالث» یعنی: پشت آن دو را به پیامبر سوّمی گرم و قرص و محکم گرداندیم، شعبه گفته است: اسم دو پیامبر نخست، شمعون و یوحنّا، و اسم پیامبر سوّم بولس بوده است؛ ابن عباس و کعب گویند: اسم دو پیامبر نخست صادق و صدوق و اسم پیامبر سوّم سلوم بوده است؛ وهب و کعب گفته‌اند: آن سه نفر از فرستادگان عیسی و حواریّون بوده‌اند، و عیسی علیه السلام آنان را به خود نسبت داده چرا که از جانب وی به سوی آن قوم فرستاده شدند،{پس رسولان گفتند:ما به سوی شما به پیامبری فرستاده شدیم} آن‌گاه ساکنان آن شهر گفتند:{شما جز بشری مانند ما نیستند} بنابراین شایستگی پیامبری ندارید{ و خدای رحمان چیزی نفرستاده است}.

و ساکنان آن دیار این سخنان را بعد از اقامه حجّت و ظهور معجزه و نپذیرفتن آن بر زبان راندند، آن‌گاه رسولان گفتند: { پروردگارمان می‌داند که ما واقعاً به سوی شما فرستاده شده‌ایم، و بر ما [وظیفه‌ای] جز رساندن آشکار [پیام] نیست}، سپس کافران آن قوم گفتند: «إنّا تطیّرنا بِکمُ» یعنی: شما را به شگون بد گرفته‌ایم و{اگر دست برندارید سنگسارتان می‌کنیم} یا به شما ناسزا می‌گوییم و {قطعاً عذاب دردناکی از ما به شما خواهد رسید}، رسولان گفتند: « طائرکم معکم» یعنی: بد شگونی شما با خودتان است، چرا که بر کفر به خداوند متعال اقامت دارید، «أئن ذکّرتم» یعنی: اگر شما را پند دهند باز این سخن خود را خواهید گفت: و گفته شده: معنای این آیه چنین است: اگر شما را پند دهیم و به شما یادآوری کنیم ما را تهدید می‌کنید، و این مانند معنای نخست است؛ و یا اگر تدبیر و اندیشه کنید به درستی گفتار ما پی خواهید برد، «بَلْ أنتم قوم مُسرفون» یعنی: در ما خصوصیّتی وجود ندارد که باعث شومی و بدشگونی ما شود، ولی شما با تکذیب پیامبران و انجام معصیت از حدود الهی تجاوز کرده‌اید، «و جاء مِن أقصی المدینه رجلٌ یسعی» {و در این میان مردی از دورترین جای شهر دوان دوان آمد} از ابن عباس و گروهی از مفسران روایت شده که اسم این مرد، حبیب نجّار بوده است. او هنگام ورود رسولان به آن شهر به آنان ایمان آورده بود و منزلش کنار دورترین دروازه از دروازه‌های شهر قرار داشت، پس هنگامی که خبر به او رسید که قومش رسولان را تکذیب کرده‌اند و قصد به قتل رساندن آنان را دارند، دوان دوان و در حال تاخت سر رسید، و گفت:{ای قوم من، از این فرستادگان پیروی کنید}، این مرد از پیامبریِ فرستاده شدگان آگاه بود چرا که هنگامی که او را به سوی دعوت خود فرا خواندند به آنان گفت: آیا در مقابل این دعوت اجر و پاداشی از من طلب می‌کنید؟ گفتند: خیر؛ و ابن عباس گفته است: آن مرد به مرضی مزمن یا جذام مبتلا بود، پس آن رسولان او را شفا دادند و به آنان ایمان آورد. سپس گفت:

ص: ۲۴۲

«اتّبعوا من لا یسألکم أجراً و هم مهتدون» { از کسانی که پاداشی از شما نمی‌خواهند و خود نیز بر راه راست قرار دارند پیروی

کنیـد}، گفته شـده: هنگـامی که این سـخن را به زبـان آورد او را نزد پادشـاه بردنـد، پس پادشـاه به او گفت: آیا تو نیز از این رسولان پیروی می‌کنی؟ گفت: {آخر چرا کسـی را نپرسـتم که مرا آفریـده است و همـهٔ شـما به سوی او باز می‌گردید} یعنی: هنگام رستاخیز،{آیا به جای او خدایانی را بپرستم که اگر خدای رحمان بخواهد به من گزندی برساند} یعنی: اگر بخواهد مرا هلاک سازد و یاضـرری به من برساند، {نه شفاعت شن مرا سود می‌رساند} یعنی: شفاعت آنان چیزی را از من باز نمی‌دارد و دور نمی‌سازد، {و نـه می‌تواننـد مرا برهاننـد} و از هلاـکت و ضـرر خلاـص گردانـد،{در آن صـورت مـن قطعاً در گمراهی آشـکاری خواهم بود، من به پروردگارتان ایمان آوردم، پس مرا بشـنوید} یعنی: سخن مرا بشنوید و آن را بپذیرید. سپس قوم او آن‌گـاه که این کلاـمش را شـنیدند بـا پاهایشـان او را لگـد مـال کردنـد تا وفات نمود، بنابراین خداونـد او را داخل بهشـت گردانـد در حـالی کـه زنـده بـود و در آن روزی داده می‌شـد، و این مصـداق آیه «قیـل ادخـل الجنّه» است؛ قتـاده گویـد: او را سنگسار کردند تا به قتلش رساندند؛ حسن و مجاهد گفته‌اند: هنگامی که قوم آن مرد خواسـتند او را به قتل برسانند خداوند او را به سوی خویش بالاـ برد پس او را در بهشت جای دارد و نمی‌میرد مگر به هنگام نابودی دنیا و از بین رفتن بهشت، هم چنین گفته‌اند: بهشتی که او وارد آن گردیده جایز است که نابود شود؛ و گفته شده: آنان او را به قتل رساندند ولی خداوند سبحان او را زنـده گردانـد و در بهشت داخلش گردانـد، پس هنگـامی که وارد بهشت شـد گفت: {ای کـاش قوم من می‌دانسـتند که پروردگارم چگونه مرا آمرزید} و آرزو کرد که قومش از مغفرت و پاداش کلانی که بدو بخشـیده آگاه گردند تا برای دست یافتن به چنین پاداشـی رغبت پیـدا کننـد و ایمان بیاورنـد و بـدان دست یابند، {و در زمرهٔ عزیزانم قرار داد} یعنی: مرا از جمله وارد شونـدگان به بهشت قرار داد. سپس خداونـد سبحان داسـتان عـذابی را که بر قوم آن مرد نازل کرده حکایت کرده می... فرماید: {بعد از او بر قومش فرود نیاوردیم} یعنی: بعد از کشته شدن یا عروج او به آسمان، {هیچ سپاهی را از آسمان} منظور سپاهیانی از ملائکه می‌باشد یعنی: با فرود آوردن ملائکه از آسـمان از آنان انتقام نگرفتیم، {و پیش از این نیز فرستنده نبودیم} یعنی: ما به هنگام هلاک گرداندن امتهای پیشـین نیز سـپاهیانی بر آنان فرو نفرسـتادیم، و گفته شده معنا چنین است: پس از او پیـامی را از آسـمان بر قومش نـازل نکردیم و هنگـامی که پیـامبران‌شان را به قتل رساندنـد خداونـد پیام رسانی به آنان را قطع فرمود، {تنهـا یـک فریـاد بود و بس} یعنی: هلاـک گردانـدن همه آنان به ساده‌ترین روش ممکن صورت پـذیرفت، تنها یک فریاد بود و پس از آن همگی به هلاکت رسیدند، {و به ناگاه همه آنها سرد بر جای فسردند} یعنی: از جنب و جوش افتادند و مُردنـد. گفته شـده: آنان هنگامی که حبیب پسر موسـی که نجّار بود را به قتل رساندند خداوند مورد غضب و خشم شان قرار داد، و جبرئیل را فرستاد

ص: ۲۴۳

تا اینکه دو طرف دروازه‌های شـهر را گرفت و یک بار بر سـر آنان فریاد برآورد پس همه آنان از بین رفتنـد در حالی که هیچ صدایی از آنان شنیده نمی‌شد، مانند آتش آنگاه که خاموش شود. پایان. -. مجمع البیان ۸ : ۴۱۸ و ۴۱۹ ، ۴۲۱ و ۴۲۲ -

الثعلبیّ در تفسیرش گوید: آن مرد حبیب پسـر مردی بوده است؛ و ابن عباس و مقاتل گفته‌اند: او حبیب پسـر اسـرائیل بوده که نجّـار بـوده است؛ وهب گویـد: او مردی بـوده که مبتلاـ به جـذام بـود و مؤمنی بود که بسیار در راه خـدا صـدقه می‌پرداخت، شامگاهان دخل خود را جمع می‌کرد و آن را به دو قسـمت تقسـیم می‌کرد: نصف آن را صرف خوراک خانواده‌اش می‌کرد و نصف دیگر را در راه خـدا صـدقه می‌داد، و قتاده گفته است: حبیب در غاری به عبادت پروردگارش می‌پرداخت، هنگامی که

خبر رسولان به او رسید نزد آنان آمد و کیش و آئین خویش که مبنی بر توحید و عبادت خداوند بود را آشکار ساخت پس قومش به او حمله ور شدند و به قتلش رساندند. - . نسخه خطی الکشف و البیان -

**[ترجمه]

«۲۱»

محص، التمحیص عَنْ سَدِیرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام هَلْ یَبْتَلِی اللَّهُ الْمُؤْمِنَ فَقَالَ وَ هَلْ یَبْتَلِی إِلَّا الْمُؤْمِنَ حَتَّی إِنَّ صَاحِبَ یس قَالَ یا لَیْتَ قَوْمِی یَعْلَمُونَ کَانَ مُکَنَّعاً قُلْتُ وَ مَا الْمُکَنَّعُ قَالَ کَانَ بِهِ جُذَامٌ (۳).

**[ترجمه] التمحیص: سدیر گوید: به امام باقر علیه السلام گفتم: آیا خداوند انسان مؤمن را می آزماید و به بلا گرفتار می... سازد؟ فرمود: و آیا غیر از مؤمن کسی آزموده می‌شود و به بلا گرفتار می‌آید؟ تا جائی که صاحب یس که گفت: {ای کاش قوم من می‌دانستند}(مکنّع) بوده است، گفتم: (مکّنع) چیست؟ گفت: دچار جذام شده بود. - . نسخه خطی تمحیص ، کُلینی نیز در الاصول۲ : ۲۵۴ آن را روایت کرده است. -

**[ترجمه]

«۲۲»

لی، الأمالی للصدوق عَلِیُّ بْنُ عِیسَی عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ مَاجِیلَوَیْهِ (۴)عَنِ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ الطَّحَّانِ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ علیهما السلام أَنَّ عِیسَی رُوحَ اللَّهِ مَرَّ بِقَوْمٍ مُجَلِّبِینَ فَقَالَ مَا لِهَؤُلَاءِ قِیلَ یَا رُوحَ اللَّهِ إِنَّ فُلَانَهَ بِنْتَ فُلَانٍ تُهْدَی إِلَی فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ فِی لَیْلَتِهَا هَذِهِ قَالَ یُجَلِّبُونَ الْیَوْمَ وَ یَبْکُونَ غَداً فَقَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ وَ لِمَ یَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لِأَنَّ صَاحِبَتَهُمْ مَیِّتَهٌ فِی لَیْلَتِهَا هَذِهِ فَقَالَ الْقَائِلُونَ بِمَقَالَتِهِ صَدَقَ اللَّهُ وَ صَدَقَ رَسُولُهُ وَ قَالَ أَهْلُ النِّفَاقِ مَا أَقْرَبَ غَداً فَلَمَّا أَصْبَحُوا جَاءُوا

۱- مجمع البیان ۸: ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۱ و ۴۲۲.

۲- الکشف و البیان مخطوط.

۳- التمحیص مخطوط. و روی الکلینی فی الأصول ۲: ۲۵۴ فی باب شده ابتلاء المؤمن بإسناده عن یحیی، عن محمّد بن الحسین، عن صفوان، عن معاویه بن عمار، عن ناجیه قال: قلت لابی جعفر علیه السلام: ان المغیره یقول: ان المؤمن لا یبتلی بالجذام و لا البرص و لا بکذا و لا بکذا، فقال: ان کان لغافلا عن صاحب یس انه کان مکنعا- ثم ردّ أصابعه فقال: و کانی انظر الی تکنیعه فانذرهم ثمّ عاد الیهم من الغد فقتلوه، ثمّ قال: ان المؤمن یبتلی بکل بلیه و یموت بکل میته الا انه لا یقتل نفسه انتهی. و أورده مجملا فی الفروع ۱: ۳۱ فی باب علل الموت. قلت: قوله: مکنعا من کنع یده أشلها و أیبسها.

۴- هکذا فی النسخ و فیه وهم و الصواب: محمّد بن علی ماجیلویه کما فی المصدر.

فَوَجَدُوهَا عَلَى حَالِهَا لَمْ يَحْدُثْ بِهَا شَيْ ءٌ فَقَالُوا يَا رُوحَ اللَّهِ إِنَّ الَّتِي أَخْبَرْتَنَا أَمْسِ أَنَّهَا مَيِّتَةٌ لَمْ تَمُتْ فَقَالَ عِيسَى عليه السلام يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ فَاذْهَبُوا بِنَا إِلَيْهَا فَذَهَبُوا يَتَسَابَقُونَ حَتَّى قَرَعُوا الْبَابَ فَخَرَجَ زَوْجُهَا فَقَالَ لَهُ عِيسَى عليه السلام اسْتَأْذِنْ لِي عَلَى صَاحِبَتِكَ قَالَ فَدَخَلَ عَلَيْهَا فَأَخْبَرَهَا أَنَّ رُوحَ اللَّهِ وَ كَلِمَتَهُ بِالْبَابِ مَعَ عِدَّةٍ قَالَ فَتَخَدَّرَتْ فَدَخَلَ عَلَيْهَا فَقَالَ لَهَا مَا صَنَعْتِ لَيْلَتَكِ هَذِهِ قَالَتْ لَمْ أَصْنَعْ شَيْئاً إِلَّا وَ قَدْ كُنْتُ أَصْنَعُهُ فِيمَا مَضَى إِنَّهُ كَانَ يَعْتَرِينَا سَائِلٌ فِي كُلِّ لَيْلَةِ جُمُعَةٍ فَنُنِيلُهُ مَا يَقُوتُهُ إِلَى مِثْلِهَا وَ إِنَّهُ جَاءَنِي فِي لَيْلَتِي هَذِهِ وَ أَنَا مَشْغُولَةٌ بِأَمْرِي وَ أَهْلِي فِي مَشَاغِيلَ فَهَتَفَ فَلَمْ يُجِبْهُ أَحَدٌ ثُمَّ هَتَفَ فَلَمْ يُجَبْ حَتَّى هَتَفَ مِرَاراً فَلَمَّا سَمِعْتُ مَقَالَتَهُ قُمْتُ مُتَنَكِّرَةً حَتَّى أَنَلْتُهُ كَمَا كُنَّا نُنِيلُهُ فَقَالَ لَهَا تَنَحَّيْ عَنْ مَجْلِسِكِ فَإِذَا تَحْتَ ثِيَابِهَا أَفْعًى مِثْلُ جِذْعٍ عَاضٌّ عَلَى ذَنَبِهِ فَقَالَ عليه السلام بِمَا صَنَعْتِ صُرِفَ عَنْكِ هَذَا (۱).

**[ترجمه]أمالي الصدوق: ابونصير گويد: از امام صادق عليه السلام شنيدم كه مى‌فرمايد: عيسى روح الله بر قومى گذر كرد كه جمع شده بودند و به جنجال و هياهو مى‌پرداختند، گفت: اينان را چه شده است؟ گفته شد: اى روح خدا، در اين شب فلان دختر فلان به خانه فلان پسر فلان برده مى‌شود، عيسى گفت: امروز جنجال به پا مى‌كنند و فردا مى‌گريند، يكى از آنان گفت: اى رسول خدا، چرا مى‌گريند؟ گفت: به خاطر اينكه فلان دختر در اين شب مى‌ميرد، پس آنان كه سخن او را پذيرفتند گفتند: خدا و رسولش راست مى‌گويند، ولى منافقان گفتند: فردا چه نزديک است، هنگامى كه صبح شد آمدند

ص: ۲۴۴

و آن دختر را به حالت طبيعى‌اش مشاهده كردند كه هيچ اتفاقى برايش نيفتاده بود، پس گفتند: اى روح خدا، دخترى كه ديروز خبر وفاتش را به ما دادى نمُرده است، عيسى عليه السلام گفت: خداوند هر كارى را بخواهد انجام مى‌دهد، پس ما را نزد آن دختر ببريد، آنان نيز در رفتن از هم پيشى مى‌گرفتند تا اينكه بر در خانه او كوبيدند، شوهرش از خانه خارج شد و عيسى عليه السلام به او گفت: از همسرت اجازه بگير كه نزدش بروم، پس نزد همسرش آمد و او را آگاه گرداند كه روح و كلمه خدا با عدّه‌اى از همراهان پشت در است، پس آن زن نيز خود را پوشانيد و عيسى عليه السلام نزدش آمد و به وى گفت: در اين شبى كه گذشت چه كارى انجام دادى؟ گفت: كارى انجام ندادم جز همان كارى كه در گذشته نيز انجام مى‌دادم، در هر شب جمعه گدايى سراغ ما مى‌آمد و به او غذاى يک هفته مى‌بخشيديم، اين گدا در چنين شبى كه من مشغول امورات خود بودم و خانواده‌ام سرگرم انجام كارهاى خويش بودند سراغ من آمد، سپس بانگ برآورد ولى كسى جواب او را نداد، دوباره فرياد زد و باز هم كسى پاسخى به او نداد تا اينكه چندين بار فرياد بر آورد، و آن‌گاه كه صداى او را شنيدم از روى اكراه برخاستم و مانند گذشته طعام يک هفته را به او بخشيدم، پس عيسى به آن دختر گفت: از جايى كه نشسته‌اى كنار برو، و هنگامى كه كنار رفت ناگهان در زير لباس‌هايش افعى‌اى ظاهر شد كه به ضخامت تنه درخت بود، پس عيسى گفت: خداوند اين افعى را با كارى كه انجام دادى (اطعام گدا) از تو باز داشت. - . أمالي الصدوق: ۲۹۹ و ۳۰۰ -

**[ترجمه]

بيان

الجلبه اختلاط الصوت و الجذعه بالكسر ساق النخله.

<meta info="(الجلبة): هیاهو و تداخل صداها، (الجِذعة): تنه درخت.

**[ترجمه]

«۲۳»

یر، بصائر الدرجات أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْبَرْقِیِّ عَنْ رَجُلٍ مِنَ الْکُوفِیِّینَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْوَلِیدِ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مَا یَقُولُ أَصْحَابُکَ فِی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ وَ عِیسَی وَ مُوسَی علیهم السلام أَیُّهُمْ أَعْلَمُ قَالَ قُلْتُ مَا یُقَدِّمُونَ عَلَی أُولِی الْعَزْمِ أَحَداً قَالَ أَمَا إِنَّکَ لَوْ خَاصَمْتَهُمْ (۲)بِکِتَابِ اللَّهِ لَحَجَجْتَهُمْ (۳) قَالَ قُلْتُ وَ أَیْنَ هَذَا فِی کِتَابِ اللَّهِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ قَالَ فِی مُوسَی وَ کَتَبْنا لَهُ فِی الْأَلْواحِ مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ مَوْعِظَةً وَ لَمْ یَقُلْ کُلَّ شَیْ ءٍ وَ قَالَ فِی عِیسَی وَ لِأُبَیِّنَ لَکُمْ بَعْضَ الَّذِی تَخْتَلِفُونَ فِیهِ وَ لَمْ یَقُلْ کُلَّ شَیْ ءٍ وَ قَالَ فِی صَاحِبِکُمْ کَفی بِاللَّهِ شَهِیداً بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ (۴).

**[ترجمه]بصائر الدرجات: عبدالله بن الولید گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: یاران تو درباره امیرمؤمنان، عیسی و موسی علیهم السلام چه می گویند و به نظر آنان کدام یک آگاه‌تر بوده‌اند؟ گفتم: کسی را بر پیامبران أولو العزم برتری نمی‌دهند؟ فرمود: ولی اگر با استناد به کتاب خدا برای آنان به اقامه حجت و برهان می‌پرداختی برآنان غلبه می کردی، گفتم: در کجای کتاب خدا به این مسأله اشاره شده است؟

فرمود: خداوند متعال در مورد موسی فرموده است: «و کتبنا له فی الأوارح من کُل شیء موعظة» {و درباره هر چیزی پند و اندرزی را در لوحه‌هایی برای او نوشتیم} و نفرمود: به صورت مطلق همه چیزی را برای او نوشتیم، هم چنین درباره عیسی چنین فرموده است: «لأبیّن لکم بعض الذی تختلفون فیه» {تا درباره بعضی از آنچه در آن دچار اختلاف می‌شود برایتان توضیح دهم} و نفرمود: درباره همه چیزهایی که در آن دچار اختلاف هستید، ولی خداوند در مورد یاور و صاحب شما علی علیه السلام فرموده است: « کفی بالله شهیداً بینی و بینکم و مَن عنده علم الکتاب» {در میان من و شما شهادت و گواهی خداوند و آن کس که دانش کتاب نزد اوست کافی می‌باشد.}

**[ترجمه]

«۲۴»

ج، الإحتجاج عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: جَاءَ نَفَرٌ مِنَ الْیَهُودِ إِلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله فَقَالُوا فِیمَا قَالُوا عِیسَی خَیْرٌ مِنْکَ قَالَ وَ لِمَ ذَاکَ قَالُوا لِأَنَّ عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ علیه السلام کَانَ ذَاتَ یَوْمٍ بِعَقَبَهِ بَیْتِ الْمَقْدِسِ فَجَاءَتْهُ الشَّیَاطِینُ لِیَحْمِلُوهُ فَأَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ جَبْرَئِیلَ أَنِ اضْرِبْ بِجَنَاحِکَ الْأَیْمَنِ

۱- أمالی الصدوق: ۲۹۹ و ۳۰۰ و فیه: صرف اللّه عنک هذا.

٢- فى المصدر: لو حاججتهم.

٣- أى لغلبتهم بالحجه.

٤- بصائر الدرجات: ٦٣.

وُجُوهَ الشَّيَاطِينِ وَ أَلْقِهِمْ فِي النَّارِ فَضَرَبَ بِأَجْنِحَتِهِ وُجُوهَهُمْ وَ أَلْقَاهُمْ فِي النَّارِ قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله لَقَدْ أَعْطِيتُ أَنَا أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ الْخَبَرَ (۱).

**[ترجمه]احتجاج الطبرسی: ابن عباس گوید: گروهی از یهودیان نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله آمدند و در خلال صحبت‌هایی که مطرح کردند گفتند: عیسی بهتر از توست، پیامبر فرمود: چرا چنین می‌پندارید؟ گفتند: به دلیل اینکه روزی عیسی بن مریم علیه السلام در میانه راهی کوهستانی در بیت المقدّس بود که شیاطین سراغش آمدند و خواستند او را با خود ببرند، پس خداوند عزّ و جلّ به جبرئیل امر فرمود: با بال راستت

ص: ۲۴۵

بر چهره شیاطین ضرباتی بزن و آنان را در آتش بیفکن، بنابراین با بالهایش ضربه‌هایی را بر چهره آنان نواخت و در آتش‌شان بیفکند، آن‌گاه پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: حقیقتاً که به من بهتر از آنچه گفتید بخشیده شده است. - . احتجاج الطبرسی : ۲۸ و ۲۹ -

**[ترجمه]

«۲۵»

فس، تفسیر القمی أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ أَيْ أُقَدِّرُ وَ هُوَ خَلْقُ تَقْدِيرٍ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِيُّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ كَثِيرِ بْنِ عَيَّاشٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فِي قَوْلِهِ وَ أُنَبِّئُكُمْ بِما تَأْكُلُونَ وَ ما تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ فَإِنَّ عِيسَى كَانَ يَقُولُ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ وَ إِنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْراً بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ الْأَكْمَهُ هُوَ الْأَعْمَى قَالُوا مَا نَرَى الَّذِي تَصْنَعُ إِلَّا سِحْراً فَأَرِنَا آيَةً نَعْلَمُ أَنَّكَ صَادِقٌ قَالَ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَخْبَرْتُكُمْ بِما تَأْكُلُونَ وَ ما تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ يَقُولُ مَا أَكَلْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ قَبْلَ أَنْ تَخْرُجُوا وَ مَا ادَّخَرْتُمْ إِلَى اللَّيْلِ تَعْلَمُونَ أَنِّي صَادِقٌ قَالُوا نَعَمْ فَكَانَ يَقُولُ لِلرَّجُلِ أَكَلْتَ كَذَا وَ كَذَا وَ شَرِبْتَ كَذَا وَ كَذَا وَ رَفَعْتَ كَذَا وَ كَذَا فَمِنْهُمْ مَنْ يَقْبَلُ مِنْهُ فَيُؤْمِنُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَكْفُرُ وَ كَانَ لَهُمْ فِي ذَلِكَ آيَةٌ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ وَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ فِي قَوْلِهِ وَ لِأُحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ هُوَ السَّبْتُ وَ الشُّحُومُ وَ الطَّيْرُ الَّذِي حَرَّمَهُ اللَّهُ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ(۲).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: «إنّی أخلق لکم من الطّین کهیئه الطّیر» یعنی: آن را مقدّر می‌دارم در حالی تقدیر و مشیّت بر خلق آن قرار گرفته است؛ امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «و أنبّئکم بما تأکلون و ما تدّخرون فی بیوتکم» فرموده است: همانا عیسی علیه السلام به بنی اسرائیل می‌گفت: من فرستاده خداوند به سوی شما هستم، و از گِل چیزی شبیه پرنده می‌سازم سپس در آن می‌دمم و به اذن خداوند تبدیل به پرنده‌ای می‌شود، و نابینا و مبتلا به مرض پیسی را درمان می‌کنم، ولی بنی اسرائیل گفتند: کاری که انجام می‌دهی را چیزی جز افسون و جادو نمی‌پنداریم، پس نشانه‌ای به ما بنما که به درستی گفتارت پی بریم، عیسی گفت: چه می‌پندارید اگر شما را از آنچه در خانه‌هایتان می‌خورید و انبار و ذخیره می‌کنید با خبر سازم- یعنی: آنچه در خانه‌هایتان قبل از خارج شدن می‌خورید و آنچه تا شب ذخیره می‌سازید- آیا با این وجود به درستی گفتارم

پی می‌برید و مرا تصدیق می کنید؟ گفتند: بله، پس به شخص می گفت: فلان و فلان غذا را خوردی، فلان و فلان نوشیدنی را سر کشیدی، و فلان و فلان چیز را در خانه ذخیره ساختی، پس برخی از آنان این سخنان را از او می‌پذیرفتند و ایمان می... آوردند و برخی دیگر کفر می‌ورزیدند، و برای آنان در آن سخنان عیسی علیه السلام نشانه و آیتی بود اگر ایمان می‌داشتند. علی بن ابراهیم در تفسیر آیه «و لأحلّ لکم بعض الذی حرّم علیکم» گفته است: چیزهایی که عیسی علیه السلام حلال گرداند عبارت بودند از: روز شنبه، پیه و چربی‌ها و پرنده‌ای که خداوند آن را بر بنی اسرائیل حرام گردانده بود. - . تفسیر القمی : ۹۲ و۹۳ -

**[ترجمه]

«۲۶»

ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام ل، الخصال ابْنُ الْوَلِيدِ عَنْ سَعْدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ حَمْزَةَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ يَاسِرٍ الْخَادِمِ قَالَ سَمِعْتُ الرِّضَا علیه السلام يَقُولُ إِنَّ أَوْحَشَ مَا يَكُونُ هَذَا الْخَلْقُ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاطِنَ يَوْمَ يَلِدُ (۳)فَيَخْرُجُ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ فَيَرَى الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَمُوتُ فَيُعَايِنُ الْآخِرَةَ وَ أَهْلَهَا وَ يَوْمَ يُبْعَثُ فَيَرَى أَحْكَاماً لَمْ يَرَهَا فِي دَارِ الدُّنْيَا وَ قَدْ سَلَّمَ اللَّهُ عَلَى يَحْيَى علیه السلام فِي هَذِهِ الثَّلَاثَةِ الْمَوَاطِنِ وَ آمَنَ رَوْعَتَهُ فَقَالَ وَ سَلامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا وَ قَدْ سَلَّمَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عَلَى نَفْسِهِ فِي هَذِهِ الثَّلَاثَةِ الْمَوَاطِنِ فَقَالَ وَ السَّلامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ أَمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا (۴)

ص: ۲۴۵

۱- احتجاج الطبرسیّ: ۲۸- ۲۹.

۲- تفسیر القمّیّ: ۹۲- ۹۳.

۳- فی المصدر: یوم یولد و یخرج.

۴- عیون الأخبار: ۱۴۲، الخصال ۱: ۵۳.

**[ترجمه]عیون أخبار الرضا، الخصال: از امام رضا علیه السلام شنیده شد که می‌فرماید: ترسناک‌ترین و وحشتناک‌ترین مواقعی که انسان در آنها قرار می گیرد سه موقعیت هستند: روزی که متولّد می‌شود و از شکم مادرش خارج می‌شود و دنیا را می‌بیند، روزی که وفات می‌نماید پس آخرت و اهل آن را می‌بیند، و روزی که بر انگیخته می‌شود و احکامی که در دنیا نظیرش را مشاهده نکرده می‌بینید، خداوند در این سه موقعیّت بر یحیی علیه السلام درود فرستاده و از بیم و هراس، در امانش نگاه داشته است و فرموده است: «و سلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیّاً»، هم چنین عیسی پسر مریم در این سه موقعیت بر خود درود فرستاده و گفته است:«و السلام علیّ یوم ولدتُ و یوم أموت و یوم أبعث حیّاً». - . عیون الأخبار : ۱۴۲، الخصال ۱ : ۵۳ -

ص: ۲۴۵

**[ترجمه]

«۲۷»

فس، تفسیر القمی الْحُسَیْنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ السُّکَیْنِیُّ عَنْ أَبِی سَعِیدٍ الْبَجَلِیِّ عَنْ عَبْدِ الْمَلِکِ بْنِ هَارُونَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام قَالَ: قَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ علیهما السلام فِیمَا نَاظَرَ بِهِ مَلِکَ الرُّومِ کَانَ عُمُرُ عِیسَی علیه السلام فِی الدُّنْیَا ثَلَاثاً وَ ثَلَاثِینَ سَنَهً ثُمَّ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَی السَّمَاءِ وَ یَهْبِطُ إِلَی الْأَرْضِ بِدِمَشْقَ وَ هُوَ الَّذِی یَقْتُلُ الدَّجَّالَ(۱).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: امام صادق از پدرانش علیهم السلام نقل می کند که امام حسن بن علی علیهما السلام در خلال مناظره‌ای که با پادشاه روم داشت فرمود: عمر عیسی علیه السلام در دنیا سی و سه سال بود، سپس خداوند او را به سوی آسمان بالا برد، سپس در سرزمین دمشق بر زمین فرود می‌آید و او همان کسی است که دجّال را به قتل می‌رساند. - . تفسیر القمی : ۵۹۵ و۵۹۷ و۵۹۸ -

**[ترجمه]

«۲۸»

ع، علل الشرائع أَبِی عَنِ الْحِمْیَرِیِّ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ مَهْزِیَارَ عَنْ أَخِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مَرَّ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ علیه السلام بِصَفَائِحِ الرَّوْحَاءِ وَ هُوَ یَقُولُ لَبَّیْکَ عَبْدُکَ وَ ابْنُ أَمَتِکَ لَبَّیْکَ الْخَبَرَ (۲).

کا، الکافی علی عن أبیه عن ابن أبی عمیر مثله (۳).

**[ترجمه]علل الشرائع: امام صادق علیه السلام فرموده است: عیسی پسر مریم علیه السلام بر دامنه‌های (روحاء) گذر کرد در حالی که می گفت: لبّیک، من بنده تو و فرزند کنیزت هستم، لبّیک. حدیث. - . علل الشرائع : ۱۴۵ -

در الکافی نیز مانند این حدیث روایت شده است. - . فروغ الکافی۱ : ۲۲۳ و ۲۲۴ -

**[ترجمه]

«۲۹»

مع، معانی الأخبار مَعْنَى الْمَسِيحِ أَنَّهُ كَانَ يَسِيحُ فِي الْأَرْضِ وَ يَصُومُ (۴).

**[ترجمه]معانی الأخبار: معنای مسیح این است که عیسی علیه السلام در زمین به سیاحت می‌پرداخت و روزه می گرفت. - . معانی الأخبار : ۱۹ -

**[ترجمه]

«۳۰»

مع، معانی الأخبار أَبِي عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ يَزِيدَ عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُبَارَكِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ جَعَلَنِي مُبارَكاً أَيْنَ ما كُنْتُ قَالَ نفاعا (۵).

فس، تفسیر القمی محمد بن جعفر عن محمد بن أحمد عن ابن یزید مثله (۶).

**[ترجمه]امام صادق علیه السلام در مورد آیه «و جعلنی مبارکاً أینما کنتُ» فرموده است: (مبارکاً) یعنی (نفّاعاً): سود بخش و منفعت رسان. - . معانی الأخبار : ۶۴ -

در تفسیر علی بن ابراهیم نظیر این حدیث روایت شده است. - . تفسیر القمی : ۴۱۰ و ۴۱۱ -

**[ترجمه]

«۳۱»

ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام بِإِسْنَادِهِ عَنِ الرِّضَا علیه السلام قَالَ: كَانَ نَقْشُ خَاتَمِ عِيسَى علیه السلام حَرْفَيْنِ اشْتَقَّهُمَا مِنَ الْإِنْجِيلِ طُوبَى لِعَبْدٍ ذُكِرَ اللَّهُ مِنْ أَجْلِهِ وَ وَيْلٌ لِعَبْدٍ نُسِيَ اللَّهُ مِنْ أَجْلِهِ (۷).

**[ترجمه]عیون الأخبار الرضا: امام رضا علیه السلام فرموده است: بر انگشتری عیسی علیه السلام دو واژه (مَثَل) که آنها را از انجیل برگرفته بود به این ترتیب نقش بسته بود: خوشا به حال بنده‌ای که به خاطر او یاد خدا زنده می گردد و بدا به حال بنده... ای که به خاطر او خدا فراموش می‌شود. - . عیون الأخبار : ۲۱۸ -

**[ترجمه]

«۳۲»

ج، الإحتجاج حُمْرَانُ بْنُ أَعْيَنَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ رُوحٌ مِنْهُ قَالَ هِيَ مَخْلُوقَةٌ خَلَقَهُ اللَّهُ بِحِكْمَتِهِ فِي آدَمَ وَ عِيسَى عليه السلام (٨).

ص: ۲۴۷

۱- تفسير القمّيّ: ۵۹۵ و ۵۹۷ و ۵۹۸.

۲- علل الشرائع: ۱۴۵.

۳- فروع الكافي ۱: ۲۲۳ و ۲۲۴.

۴- معاني الأخبار: ۱۹.

۵- معاني الأخبار: ۶۴.

۶- تفسير القمّيّ: ۴۱۰- ۴۱۱.

۷- عيون الأخبار: ۲۱۸.

۸- احتجاج الطبرسيّ: ۱۷۶.

**[ترجمه]الإحتجاج: حمران بن أعین گوید: از امام باقر علیه السلام در مورد این فرموده خداوند عزّ و جلّ «و روح منه» سؤال پرسیدم، ایشان در پاسخ فرمود: (روح) مخلوقی است که خداوند بر اساس حکمت خویش آن را در آدم و عیسی علیهما السلام آفریده است. - . احتجاج الطبرسی : ۱۷۶ -

ص: ۲۴۷

**[ترجمه]

«۳۳»

فس، تفسیر القمی إِذْ قالَ الْحَوارِیُّونَ یا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ هَلْ یَسْتَطِیعُ رَبُّکَ أَنْ یُنَزِّلَ عَلَیْنا مائِدَةً مِنَ السَّماءِ فَقَالَ عِیسَی اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ قالُوا کَمَا حَکَی اللَّهُ نُرِیدُ أَنْ نَأْکُلَ مِنْها وَ تَطْمَئِنَّ قُلُوبُنا وَ نَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنا وَ نَکُونَ عَلَیْها مِنَ الشَّاهِدِینَ فَقَالَ عِیسَی اللَّهُمَّ رَبَّنا أَنْزِلْ عَلَیْنا مائِدَةً مِنَ السَّماءِ تَکُونُ لَنا عِیداً لِأَوَّلِنا وَ آخِرِنا وَ آیَةً مِنْکَ وَ ارْزُقْنا وَ أَنْتَ خَیْرُ الرَّازِقِینَ فَقَالَ اللَّهُ احْتِجَاجاً عَلَیْهِمْ إِنِّی مُنَزِّلُها عَلَیْکُمْ فَمَنْ یَکْفُرْ بَعْدُ مِنْکُمْ فَإِنِّی أُعَذِّبُهُ عَذاباً لا أُعَذِّبُهُ أَحَداً مِنَ الْعالَمِینَ فَکَانَتْ تَنْزِلُ الْمَائِدَةُ عَلَیْهِمْ فَیَجْتَمِعُونَ عَلَیْهَا وَ یَأْکُلُونَ حَتَّی یَشْبَعُوا ثُمَّ تُرْفَعُ فَقَالَ کُبَرَاؤُهُمْ وَ مُتْرَفُوهُمْ (۱)لَا نَدَعُ سَفِلَتَنَا یَأْکُلُونَ مِنْهَا فَرَفَعَ اللَّهُ الْمَائِدَةَ وَ مُسِخُوا الْقِرَدَةَ وَ الْخَنَازِیرَ(۲).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: «إذ قال الحواریّون یا عیسی بن مریم هل یستطیع ربّک أن یُنزّل علینا مائدة من السماء» {هنگامی که حواریّون گفتند: ای عیسی بن مریم، آیا پروردگارت می‌تواند از آسمان خوانی برای ما فرود آورد؟} پس عیسی فرمود: «اتّقوا الله إن کنتم مؤمنین» {تقوای خدا پیشه سازید اگر ایمان دارید}، آن‌گونه که خداوند حکایت می‌کند حواریّون گفتند: « نرید أن نأکل منها و تطمئن قلوبنا و نعلم أن قد صدقتَنا و نکون علیها من الشاهدین» {می‌خواهیم از آن بخوریم و دلهای ما آرامش یابد و بدانیم که به ما راست گفته‌ای و بر آن از شاهدان باشیم}، پس عیسی فرمود: «اللهم ربّنا أنزل علینا مائده من السماء تکون لنا عیداً لأوّلنا و آخرنا و آیه منک و ارزقنا و أنت خیر الرازقین» {بار الها، پروردگارا، از آسمان خوانی بر ما فرو فرست تا عیدی برای اوّل و آخر ما و نشانه‌ای از جانب تو باشد و ما را روزی ده که تو بهترین روزه دهندگانی}، و خداوند در پاسخ به درخواست آنان فرمود: «إنّی مُنزّلها علیکم فمَن یکفر بعدُ منکم فإنّی أعذّبه عذاباً لا أحداً من العالمین» {من آن را بر شما فرو خواهم فرستاد ولی هر یک از شما پس از آن کفر ورزد، وی را چنان عذابی می‌دهم که هیچ یک از جهانیان را آن چنان عذاب نداده باشم}، آن‌گاه سفره آسمانی بر آنان نازل می‌شد، پس بر آن جمع می‌شدند و می‌خوردند تا سیر می‌گشتند سپس آن سفره برداشته می‌شد، ولی بزرگان و نازپروردگان آن قوم گفتند: به فرومایگان‌مان اجازه نمی‌دهیم از این سفره آسمانی چیزی بخورند، بنابراین خداوند آن را به سوی خود بالا برد و به شکل میمون و خوک مسخ شدند. - . تفسیر القمی : ۱۷۷ -

**[ترجمه]

«۳۴»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ یَحْیَی الْحَلَبِیِّ فِی قَوْلِهِ هَلْ یَسْتَطِیعُ رَبُّکَ قَالَ قِرَاءَتُهَا هَلْ تَسْتَطِیعُ رَبَّکَ یَعْنِی هَلْ تَسْتَطِیعُ أَنْ تَدْعُوَ رَبَّکَ (۳).

**[ترجمه]تفسیر العیّاشی: از یحیی الحلبیّ روایت شده که قرائت صحیح آیه «هل یستطیع ربّک» چنین است: (هَل تستطیع أن تدعو ربّک): آیا می‌توانی پروردگارت را فرا بخوانی؟ -. نسخه خطی تفسیر العیّاشی -

**[ترجمه]

بیان

هذا قراءه الکسائی حیث قرأ تستطیع بصیغه الخطاب و ربک بالنصب أی تستطیع سؤال ربک.

**[ترجمه]این قرائت متعلّق به الکسائی است به طوری که (تستطیع) را به صورت صیغه مخاطب و (ربّک) را منصوب قرائت کرده است یعنی: (هَل تستطیع سؤالَ ربّک؟ آیا می‌توانی از پروردگارت بخواهی؟)

**[ترجمه]

«۳۵»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام عَنِ الصَّادِقِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله رَأَیْتُ إِبْرَاهِیمَ وَ مُوسَی وَ عِیسَی علیهم السلام فَأَمَّا مُوسَی علیه السلام فَرَجُلٌ طُوَالٌ سَبِطٌ یُشْبِهُ رِجَالَ الزُّطِّ وَ رِجَالَ أَهْلِ شَنُوَّةَ (۴)وَ أَمَّا عِیسَی علیه السلام فَرَجُلٌ أَحْمَرُ جَعْدٌ رَبْعَةٌ قَالَ ثُمَّ سَکَتَ فَقِیلَ لَهُ یَا رَسُولَ اللَّهِ فَإِبْرَاهِیمُ قَالَ انْظُرُوا إِلَی صَاحِبِکُمْ یَعْنِی نَفْسَهُ (۵).

**[ترجمه]قصص الأنبیاء: از امام صادق علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: ابراهیم، موسی و عیسی علیهم السلام را مشاهده نمودم، موسی علیه السلام مردی بلند قامت با موئی نرم و صاف و شبیه به مردان قبیله (زطّ) و (شنوة) بود، امّا عیسی علیه السلام مردی سرخ چهره با موئی مجعّد و چین چین و قامتی میانه بود، سپس پیامبر سکوت کرد، پس به ایشان گفته شد: ای رسول خدا، ابراهیم چگونه بود؟ فرمود: به یاور و همراه خویش – یعنی خودم- بنگرید. -. نسخه خطی قصص الأنبیاء -

**[ترجمه]

«۳۶»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام بِالْإِسْنَادِ عَنِ الصَّدُوقِ عَنْ مَاجِیلَوَیْهِ عَنْ عَمِّهِ عَنِ الْکُوفِیِّ عَنْ عِیسَی بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: الْمَائِدَهُ الَّتِی نَزَلَتْ عَلَی بَنِی إِسْرَائِیلَ کَانَتْ

۱- المترف: المتنعم.

۲- تفسیر القمّیّ: ۱۷۷.

۳- تفسیر العیّاشیّ مخطوط.

۴- هکذا فی النسخ، و لعله مصحف شنوءه، و هم بطن من الازد، و قد مر الکلام فیه فی الباب الأول من قصص موسی و هارون.

۵- قصص الأنبیاء مخطوط.

مُدْلَاةً بِسَلَاسِلَ مِنْ ذَهَبٍ عَلَيْهَا تِسْعَةُ أَحْوَاتٍ (۱)وَ تِسْعَةُ أَرْغِفَةٍ فَحَسْبُ (۲).

شی، تفسير العياشی عن عيسى العلوى عن أبيه مثله (۳).

**[ترجمه]قصص الأنبياء: به اسناد صدوق از امام باقر عليه السلام روايت شده كه فرمود: خوان آسمانى كه بر بنى‌اسرائيل فرو فرستاده شد،

ص: ۲۴۸

با رشته‌هایی از طلا آراسته شده بود و فقط نُه ماهی و نُه قرص نان بر آن قرار داشت. - . نسخه خطى قصص الأنبياء -

در تفسير العياشى مانند همين حديث روايت شده است. - . نسخه خطى تفسير العياشى، اين حديث و حديث پيشين را البحرانى در البرهان ۱ : ۵۱۱ روايت كرده است. -

**[ترجمه]

«۳۷»

م، تفسير الإمام عليه السلام قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله إِنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مَائِدَةً عَلَى عِيسَى عليه السلام وَ بَارَكَ لَهُ فِي أَرْغِفَةٍ (۴)وَ سُمَيْكَاتٍ حَتَّى أَكَلَ وَ شَبِعَ مِنْهَا أَرْبَعَةُ آلَافٍ وَ سَبْعُمِائَةٍ (۵).

**[ترجمه]تفسير امام عسكرى: پيامبر صلّى الله عليه و آله مى‌فرمايد: همانا خداوند خوانى آسمانى را بر عيسى عليه السلام فرو فرستاد و آن را با چند قرص نان و ماهی‌هایی كوچك براى او با بركت گرداند، تا جائى كه چهار هزار و هفتصد نفر از آن خوردند و سير گشتند. - . تفسير العسكرى : ۷۷ -

**[ترجمه]

«۳۸»

ص، قصص الأنبياء عليهم السلام الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ إِلَى ابْنِ أُورَمَةَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ عَنِ الرِّضَا عليه السلام قَالَ: كَانَ عِيسَى عليه السلام يَبْكِي وَ يَضْحَكُ وَ كَانَ يَحْيَى عليه السلام يَبْكِي وَ لَا يَضْحَكُ وَ كَانَ الَّذِي يَفْعَلُ عِيسَى عليه السلام أَفْضَلَ (۶).

**[ترجمه]قصص الأنبياء: به إسناد صدوق از امام رضا عليه السلام روايت شده كه عيسى عليه السلام هم مى‌گريست و هم مى‌خنديد، ولى يحيى عليه السلام فقط مى‌گريست و نمى‌خنديد، و شيوه‌اى كه عيسى عليه السلام در بر گرفته بود پسنديده‌تر بود. - . نسخه خطى قصص الأنبياء -

**[ترجمه]

«۳۹»

ك، إكمال الدين أَبِی وَ ابْنُ الْوَلِيدِ مَعاً عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ مَعْرُوفٍ عَنِ ابْنِ مَهْزِيَارَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْقُرَشِيِّ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِی رَافِعٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِنَّ جَبْرَئِيلَ نَزَلَ عَلَيَّ بِكِتَابٍ فِيهِ خَبَرُ الْمُلُوكِ مُلُوكِ الْأَرْضِ قَبْلِی وَ خَبَرُ مَنْ بُعِثَ قَبْلِی مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الرُّسُلِ وَ هُوَ حَدِيثٌ طَوِيلٌ أَخَذْنَا مِنْهُ مَوْضِعَ الْحَاجَةِ إِلَيْهِ قَالَ لَمَّا مَلَكَ أَشْبَخُ بْنُ أَشْجَانَ (۷)وَ كَانَ يُسَمَّى الْكَيِّسَ وَ مَلَكَ مِائَتَيْ سَنَةٍ وَ سِتّاً وَ سِتِّينَ سَنَةً فَفِی سَنَهِ إِحْدَى وَ خَمْسِينَ مِنْ مُلْكِهِ بَعَثَ اللَّهُ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ علیه السلام وَ اسْتَوْدَعَهُ النُّورَ وَ الْعِلْمَ وَ الْحِكْمَهَ (۸)وَ جَمِيعَ عُلُومِ الْأَنْبِيَاءِ قَبْلَهُ وَ زَادَهُ الْإِنْجِيلَ وَ بَعَثَهُ إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ إِلَى بَنِی إِسْرَائِيلَ يَدْعُوهُمْ إِلَى كِتَابِهِ وَ حِكْمَتِهِ وَ إِلَى الْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ

ص: ۲۴۹

۱- قد مر برِوايه العيّاشیّ بهذا السند «تسعه الوان» و لعلّ أحدهما تصحيف الآخر. منه طاب ثراه قلت: تقدم الكلام هناك راجع.

۲- قصص الأنبياء مخطوط.

۳- تفسير العيّاشیّ مخطوط و أخرجه و ما قبله البحرانیّ فی البرهان ۱: ۵۱۱.

۴- فی المصدر: فی أربعه أرغفه.

۵- تفسير العسكریّ: ۷۷.

۶- قصص الأنبياء مخطوط، و أخرجه عنه بالاسناد و عن الكافی بإسناده عن الحسن بن الجهم عن إبراهيم بن مهزم، عن أبی الحسن الأول عليه السلام فی باب قصص زكريا و يحيی عليهما السلام.

۷- فی المصدر: اشج بن اشجان.

۸- فی المصدر: و الحكم.

فَأَبَى أَكْثَرُهُمْ إِلَّا طُغْيَاناً وَ كُفْراً فَلَمَّا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ دَعَا رَبَّهُ وَ عَزَمَ عَلَيْهِمْ فَمُسِخَ مِنْهُمْ شَيَاطِينُ لِيُرِيَهُمْ آيَةً فَيَعْتَبِرُوا فَلَمْ يَزِدْهُمْ إِلَّا طُغْيَاناً وَ كُفْراً فَأَتَى بَيْتَ الْمَقْدِسِ يَدْعُوهُمْ (١)وَ يُرَغِّبُهُمْ فِيمَا عِنْدَ اللَّهِ ثَلَاثاً وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً حَتَّى طَلَبَتْهُ الْيَهُودُ وَ ادَّعَتْ أَنَّهَا عَذَّبَتْهُ وَ دَفَنَتْهُ فِي الْأَرْضِ حَيّاً وَ ادَّعَى بَعْضُهُمْ أَنَّهُمْ قَتَلُوهُ وَ صَلَبُوهُ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيَجْعَلَ لَهُمْ عَلَيْهِ سُلْطَاناً وَ إِنَّمَا شُبِّهَ لَهُمْ وَ مَا قَدَرُوا عَلَى عَذَابِهِ وَ دَفْنِهِ وَ لَا عَلَى قَتْلِهِ وَ صَلْبِهِ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ (٢)إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَ رافِعُكَ إِلَيَّ وَ مُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمْ يَقْتَدِرُوا عَلَى قَتْلِهِ (٣)وَ صَلْبِهِ لِأَنَّهُمْ لَوْ قَدَرُوا عَلَى ذَلِكَ كَانَ تَكْذِيباً لِقَوْلِهِ وَ لَكِنْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ بَعْدَ أَنْ تَوَفَّاهُ فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَرْفَعَهُ أَوْحَى إِلَيْهِ أَنْ يَسْتَوْدِعَ نُورَ اللَّهِ وَ حِكْمَتَهُ وَ عِلْمَ كِتَابِهِ شَمْعُونَ بْنَ حَمُّونَ الصَّفَا خَلِيفَتَهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ فَفَعَلَ ذَلِكَ فَلَمْ يَزَلْ شَمْعُونُ يَقُومُ بِأَمْرِ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ (۴)وَ يَهْتَدِي بِجَمِيعِ مَقَالِ عِيسَى علیه السلام فِي قَوْمِهِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ يُجَاهِدُ الْكُفَّارَ فَمَنْ أَطَاعَهُ وَ آمَنَ بِهِ وَ بِمَا جَاءَ بِهِ كَانَ مُؤْمِناً وَ مَنْ جَحَدَهُ وَ عَصَاهُ كَانَ كَافِراً حَتَّى اسْتَخْلَصَهُ رَبُّنَا عَزَّ وَ جَلَّ وَ بَعَثَ فِي عِبَادِهِ نَبِيّاً مِنَ الصَّالِحِينَ وَ هُوَ يَحْيَى بْنُ زَكَرِيَّا علیه السلام فَمَضَى شَمْعُونُ وَ مَلَكَ عِنْدَ ذَلِكَ أَرْدَشِيرُ (۵).

أقول: تمامه في باب أحوال الملوك.

**[ترجمه]إكمال الدين: از رسول خدا صلّى الله عليه و آله روايت شده كه فرمود: جبرئيل نوشته‌ای را بر من فرو فرستاد كه در آن اخبار فرمانروايان پيامبران و رسولانی كه پيش از من برانگيخته شده‌اند ذكر شده بود – و اين حديثی طولانی است كه تنها قسمتی را كه مورد نياز است نقل كرده‌ايم- سپس فرمود: در سال پنجاه و يكم از دوره فرمانروايی اشبخ بن اشبحان كه (كيس) ناميده می‌شد و دويست و شصت و شش سال فرمانروايی كرد، خداوند عيسی بن مريم عليه السلام را به پيامبری برانگيخت و نور، علم، حكمت و تمام دانشهای پيامبران پيشين را در وی به وديعه نهاد و او را به انجيل مجّهز گرداند و به سوی بيت المقدس و بنی اسرائيل روانه‌اش داشت در حالی كه آنان را به سوی كتاب و حكمتش و ايمان به خدا و رسولش فرا می‌خواند و دعوت می‌نمود،

ولی بيشتر آنان طغيان‌گر شدند و كفر ورزيدند، و آن‌گاه كه به او ايمان نياوردند پروردگارش را خواند و عزم را خود بر عليه‌شان جزم نمود، پس خداوند شياطينی از آنان را مسخ نمود تا آيت و نشانه‌ای به آنان بنماياند باشد كه پند بپذيرند، ولی جز طغيان گری و كفر چيزی به آنان نيفزود، سپس عيسی عليه السلام به بيت المقدّس آمد در حالی كه سی و سه سال بنی اسرائيل را دعوت می‌كرد و آنان را به دست يافتن به آنچه نزد خداست تشويق می‌كرد، تا اينكه در نهايت يهوديان در طلب او به راه افتادند و مدّعی شدند كه او را عذاب داده و زنده به گور كرده‌اند، و برخی ديگر ادّعا كردند كه او را كشته و به صليب كشيده‌اند، امّا خداوند راهی را برای قدرت يافتن آنان بر او قرار نداده بود، و آنان فقط كسی كه شبيه عيسی بود را كشتند و به صليب كشيدند، و قدرت عذاب دادن و دفن كردن يا كشتن و به صليب كشيدن او را پيدا نكردند، چرا كه خداوند عزّ و جلّ می‌فرمايد: «إنّي متوفّيك و رافعك إليّ و مطهّرك من الذين كفروا» {من جان تو را ستانده و به سوی خويش بالايت می‌برم و تو را از آنان كه كفر ورزيدند پاك می‌گردانم} بنابراين توانايی كشتن و به صليب كشيدن عيسی عليه السلام را نيافتند، به خاطر اينكه اگر آنان چنين امكانی يافته باشند فرموده خداوند متعال كذب پنداشته می‌شود، ولی خداوند بعد از آنكه جان عيسی را ستاند او را به سوی خويش بالا برد، و آن‌گاه كه خداوند اراده كرد او را نزد خويش بالا برد به او وحی نمود كه نور

و حکمت خداونـد و دانش کتـابش را در شـمعون بن حمـون الصـفا به ودیعه گـذارد و او را پس از خـود بر مؤمنـان به عنـوان جانشـین قرار دهد، پس عیسـی علیه السـلام چنان کرد و شـمعون پیوسته اوامر و فرامین خداوند عزّ و جلّ را اجرا می کرد و قوم خویش بنی اسـرائیل را به وسـیله تمام گفته‌های عیسی علیه السلام هدایت می کرد و با کافران به جهاد می‌پرداخت، پس هر که از او اطـاعت می کرد و به او و آنچه که ذکر می کرد ایمـان می‌آورد مؤمن به شـمار می‌آمـد و هر که او را انکـار و از فرمانش سرپیچی می کرد مرتکب کفر می‌شد، تا اینکه پروردگارمان پیامبری از صالحان یعنی یحیی پسر زکریا علیه السلام را بر گزید و او را در میان بندگانش برانگیخت، پس دوران شـمعون به سر آمد، و در آن زمان اردشیر فرمانروایی می کرد. - . إکمال الدین : ۱۳۰ -

می گویم: این داستان به صورت کامل در باب احوال ملوك و فرمانروایان ذکر شده است.

**[ترجمه]

«۴۰»

ك، إکمـال الـدین الطَّالَقَـانِیُّ عَنِ ابْنِ عُقْدَةَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَـیْلِ عَنِ الثُّمَـالِیِّ عَنِ الْبَاقِرِ علیه السـلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ أَرْسَلَ عِیسَـی إِلَی بَنِی إِسْـرَائِیلَ خَاصَّةً وَ کَانَتْ نُبُوَّتُهُ بِبَیْتِ الْمَقْـدِسِ وَ کَانَ مَنْ بَعْدَهُ مِنَ الْحَوَارِیِّینَ اثْنَیْ عَشَرَ الْخَبَرَ (۶).

**[ترجمه]إکمال الدین: امام باقر علیه السـلام فرموده است: همانا خداوند عیسـی را به صورت ویژه به سوی بنی‌اسـرائیل روانه داشت و مکـان پیـامبری او بیت المقـدس بـوده است، پس از او نیز دوازده نفر از حواریّون به جانشـینی‌اش گمـارده شدنـد. - . إکمل الدین : ۱۲۲-۱۲۷ -

**[ترجمه]

«۴۱»

ل، الخصال بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِی ذَرٍّ عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: أَوَّلُ نَبِیٍّ مِنْ بَنِی إِسْرَائِیلَ

۱- فی المصدر: فمکث یدعوهم.

۲- فی المصدر: لقوله عزّ و جلّ.

۳- فی المصدر: فلم یقدروا علی قتله.

۴- فی المصدر: فلم یزل شمعون فی قومه یقوم بامر اللّه عزّ و جلّ.

۵- اکمال الدین: ۱۳۰.

۶- اكمال الدين: ۱۲۲ و ۱۲۷.

مُوسَى وَ آخِرُهُمْ عِيسَى وَ سِتُّمِائَةِ نَبِيٍّ الْخَبَرَ (۱).

**[ترجمه]الخصال: از پیامبر صلّی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: اولین پیامبری که در میان بنی اسرائیل

برانگیخته شد موسی و آخرین ایشان عیسی بود، و در کلّ ششصد پیامبر در میان آنان مبعوث شدند. - . الخصال ۲ : ۱۰۴ -

**[ترجمه]

«۴۲»

يد، التوحيد بِإِسْنَادِهِ عَنْ فَتْحِ بْنِ يَزِيدَ الْجُرْجَانِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ غَيْرُ الْخَالِقِ الْجَلِيلِ خَالِقٌ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ فَتَبارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِينَ فَقَدْ أَخْبَرَ أَنَّ فِي عِبَادِهِ خَالِقِينَ وَ غَيْرَ خَالِقِينَ مِنْهُمْ عِيسَى علیه السلام خَلَقَ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِ اللَّهِ فَنَفَخَ فِيهِ فَصَارَ طَائِراً بِإِذْنِ اللَّهِ وَ السَّامِرِيُّ خَلَقَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَداً لَهُ خُوارٌ (۲)إِلَى آخِرِ مَا مَرَّ فِي كِتَابِ التَّوْحِيدِ (۳).

**[ترجمه]التوحید: فتح بن یزید جرجانی گوید: از امام موسی کاظم علیه السلام پرسیدم: فدایت شوم، آیا غیر از خداوند که خالق جلیل است خالق دیگری نیز وجود دارد؟ ایشان در پاسخ فرمود: خداوند تبارک و تعالی فرموده است: «تبارك الله أحسن الخالقين» {پاک و منزّه است خداوندی که بهترین آفرینندگان است}، و ما را آگاه گردانده که در میان بندگانش نیز برخی قدرت آفریدن دارند و برخی دیگر چنین قدرتی ندارند، از جمله آفرینندگان، عیسی علیه السلام می‌باشد که به اذن خدا از گِل چیزی را به شکل پرنده می‌ساخت و در آن می‌دمید و به اذن خدا تبدیل به پرنده می‌شد، هم چنین سامری نیز برای بنی اسرائیل گوساله‌ای دارای پیکر که صدای گاو از آن شنیده می‌شد آفرید. - . توحید الصدوق : ۴۴-۴۶ -

تا پایان آنچه در کتاب التوحید ذکر شد.

**[ترجمه]

«۴۳»

ص، قصص الأنبياء علیهم السلام الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ ابْنِ عِيسَى عَنِ الْبَزَنْطِيِّ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ مُحَمَّدٍ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: كَانَ بَيْنَ دَاوُدَ وَ عِيسَى علیهما السلام أَرْبَعُمِائَةِ سَنَةٍ وَ ثَمَانُونَ سَنَةً وَ أُنْزِلَ عَلَى عِيسَى فِي الْإِنْجِيلِ مَوَاعِظُ وَ أَمْثَالٌ وَ حُدُودٌ لَيْسَ فِيهَا قِصَاصٌ وَ لَا أَحْكَامُ حُدُودٍ وَ لَا فَرْضُ مَوَارِيثَ وَ أُنْزِلَ عَلَيْهِ تَخْفِيفُ مَا كَانَ نَزَلَ عَلَى مُوسَى علیه السلام فِي التَّوْرَاةِ وَ هُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى حِكَايَةً عَنْ عِيسَى أَنَّهُ قَالَ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لِأُحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَ أَمَرَ عِيسَى مَنْ مَعَهُ مِمَّنْ تَبِعَهُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْ يُؤْمِنُوا بِشَرِيعَةِ التَّوْرَاةِ وَ شَرَائِعِ جَمِيعِ النَّبِيِّينَ وَ الْإِنْجِيلِ قَالَ وَ مَكَثَ عِيسَى علیه السلام حَتَّى بَلَغَ سَبْعَ سِنِينَ أَوْ ثَمَانِياً فَجَعَلَ يُخْبِرُهُمْ بِمَا يَأْكُلُونَ وَ مَا يَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِهِمْ فَأَقَامَ بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ يُحْيِي الْمَوْتَى وَ يُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ

يُعَلِّمُهُمُ التَّوْرَاةَ وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْإِنْجِيلَ لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَتَّخِذَ عَلَيْهِمْ حُجَّةً وَ كَانَ يَبْعَثُ إِلَى الرُّومِ رَجُلًا لَا يُدَاوِي أَحَداً إِلَّا بَرَأَ مِنْ مَرَضِهِ وَ يُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ حَتَّى ذُكِرَ ذَلِكَ لِمَلِكِهِمْ فَأُدْخِلَ عَلَيْهِ فَقَالَ أَ تُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ قَالَ نَعَمْ قَالَ أُتِيَ بِغُلَامٍ مُنْخَسِفِ الْحَدَقَةِ لَمْ يَرَ شَيْئاً قَطُّ فَأَخَذَ بُنْدُقَتَيْنِ فَبَنْدَقَهُمَا ثُمَّ جَعَلَهُمَا فِي عَيْنَيْهِ وَ دَعَا فَإِذَا هُوَ بَصِيرٌ

ص: ۲۵۱

۱- الخصال ۲: ۱۰۴. و الحديث طويل و مسند، اسناده: على بن عبد اللّه الاسوارى، عن أحمد بن محمّد السجزى، عن عمرو بن حفص، عن عبد اللّه بن محمّد بن اسد، عن ابى على الحسين ابن إبراهيم، عن يحيى بن سعيد البصرى، عن ابن جريح، عن عطاء، عن عتبه بن عميد الليثى، عن أبى ذر رحمه اللّه.

۲- توحيد الصدوق: ۴۴ و ۴۶، و الحديث مسند راجعه.

۳- و الحديث طويل أورده فى أبواب متعدّده حسب مضمونه، و تقدم فى باب أنّه تعالى خالق كل شى ء ما يناسب المقام راجع ۴: ۱۴۷.

فَأَقْعَدَهُ الْمَلِکُ مَعَهُ وَ قَالَ کُنْ مَعِی وَ لَا تَخْرُجْ مِنْ مِصْرِی فَأَنْزَلَهُ مَعَهُ بِأَفْضَلِ الْمَنَازِلِ ثُمَّ إِنَّ الْمَسِیحَ علیه السلام بَعَثَ آخَرَ وَ عَلَّمَهُ مَا بِهِ یُحْیِی الْمَوْتَی فَدَخَلَ الرُّومَ وَ قَالَ أَنَا أَعْلَمُ مِنْ طَبِیبِ الْمَلِکِ فَقَالُوا لِلْمَلِکِ ذَلِکَ قَالَ اقْتُلُوهُ فَقَالَ الطَّبِیبُ لَا تَفْعَلْهُ أَدْخِلْهُ فَإِنْ عَرَفْتَ خَطَأَهُ قَتَلْتَهُ وَ لَکَ الْحُجَّهُ فَأُدْخِلَ عَلَیْهِ فَقَالَ أَنَا أُحیِی الْمَوْتَی فَرَکِبَ الْمَلِکُ وَ النَّاسُ إِلَی قَبْرِ ابْنِ الْمَلِکِ وَ کَانَ قَدْ مَاتَ فِی تِلْکَ الْأَیَّامِ فَدَعَا رَسُولُ الْمَسِیحِ وَ أَمَّنَ طَبِیبُ الْمَلِکِ الَّذِی هُوَ رَسُولُ الْمَسِیحِ أَیْضاً الْأَوَّلُ فَانْشَقَّ الْقَبْرُ فَخَرَجَ ابْنُ الْمَلِکِ ثُمَّ جَاءَ یَمْشِی حَتَّی جَلَسَ فِی حِجْرِ أَبِیهِ فَقَالَ یَا بُنَیَّ مَنْ أَحْیَاکَ قَالَ فَنَظَرَ فَقَالَ هَذَا وَ هَذَا فَقَامَا فَقَالا إِنَّا رَسُولُ الْمَسِیحِ إِلَیْکَ وَ إِنَّکَ کُنْتَ لَا تَسْمَعُ مِنْ رُسُلِهِ إِنَّمَا تَأْمُرُ بِقَتْلِهِمْ إِذَا أَتَوْکَ فَتَابَعَ وَ أَعْظَمُوا أَمْرَ الْمَسِیحِ علیه السلام حَتَّی قَالَ فِیهِ أَعْدَاءُ اللَّهِ مَا قَالُوا وَ الْیَهُودُ یُکَذِّبُونَهُ وَ یُرِیدُونَ قَتْلَهُ (۱).

**[ترجمه]قصص الأنبیاء: به إسناد صدوق از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: بین داوود و عیسی علیهما السلام چهار صد و هشتاد سال فاصله بود، در انجیل موعظه‌ها و امثال و احکامی شرعی بر عیسی نازل شد که قصاص و احکام حدود و تقسیم ارث و میراث در آنها وجود نداشت، هم چنین احکامی بر او فرستاده شد که احکام فرستاده شده بر موسی علیه السلام در تورات را سبک می‌گرداند، و این مصداق فرموده خداوند است که آن را از زبان عیسی نقل می‌کند که به بنی اسرائیل گفت: «و لِأحلّ لکم بعض الّذی حرّم علیکم» {تا برخی از آنچه که بر شما حرام شده بود را حلال کنم} و عیسی علیه السلام تمام مؤمنانی که همراهش بودند و از او پیروی می‌کردند را فرمان داد که به شریعت تورات و شریعت همه پیامبران و انجیل ایمان بیاورند، سپس امام علیه السلام فرمود: عیسی علیه السلام هفت یا هشت سال درنگ کرد، آن‌گاه آنان را از آنچه می... خوردند و یا در خانه‌هایشان ذخیره می‌کردند باخبر می‌ساخت، و در میان آنان بر می‌خاست و مردگان را زنده می‌کرد و نابینایان و مبتلایان به مرض پیسی را درمان می‌کرد و به آنان تورات می‌آموخت، سپس هنگامی که خداوند اراده کرد حجت را بر بنی اسرائیل کامل گرداند انجیل را بر عیسی نازل کرد؛ آن‌گاه او مردی را به سوی روم فرستاد که هیچ مریضی را مدارا نمی‌کرد مگر آنکه از مرض خود شفا می‌یافت، و نابینایان و مبتلایان به پیسی را درمان می‌کرد تا اینکه این مسأله نزد پادشاهشان ذکر شد و آن مرد پیش او برده شد، پس پادشاه به او گفت: آیا نابینایان و مبتلایان به پیسی را شفا می‌بخشی؟ گفت: آری، سپس مردی را حاضر کردند که حدقه‌های چشمش گود شده بود و هیچ چیزی را نمی‌دید، پس دو فندوق را حاضر کرد و پس از شکستن آنها را در دو چشم او قرار داد و به درگاه خدا دعا کرد، پس به ناگاه بینایی خویش را باز یافت،

ص: ۲۵۱

بنابراین پادشاه آن مرد را در کنار خود نشاند و گفت: با من باش و از محدوده فرمانروائی‌ام خارج نشو، بنابراین برترین جایگاه را نزد خود برای او در نظر گرفت.

سپس مسیح علیه السلام شخص دیگری را برانگیخت و به دانش زنده کردن مردگان را به او آموخت، پس او نیز وارد سرزمین روم شد و گفت: دانش من از پزشک پادشاه بیشتر است، این سخن را برای پادشاه بازگو کردند، پس پادشاه گفت :او را به قتل برسانید، آن‌گاه پزشک گفت: این کار را نکنید، به او اجازه ورود دهید اگر خطایش بر شما آشکار گشت او را به قتل رسانید حال آنکه دلیل و برهان نیز دارید؛ پس آن مرد نزد پادشاه آمد و گفت: من مردگان را زنده می‌کنم، بنابراین پادشاه و مردم سوار مرکب‌هایشان شدند و به سوی مزار پسر پادشاه که در آن ایام فوت نموده بود رفتند، آن‌گاه فرستاده

عیسی دعا خواند و پزشک مخصوص پادشاه که او نیز فرستاده نخستین عیسی بود آمین گفت، ناگهان قبر شکافت و پسر پادشاه از آن خارج شد، سپس پیاده به راه افتاد تا به حجره پدرش رسید، پادشاه گفت: ای پسرکم، چه کسی تو را زنده گرداند؟ پسر نگاهی انداخت و گفت: این و این شخص؛ آن‌گاه آن دو برخاستند و به پادشاه گفتند: همانا ما فرستادگان عیسی به سوی تو هستیم، تو سخن فرستادگان او را هنگاهی که به سویت می‌آمدند نمی‌شنیدی و دستور به قتل آنان می‌دادی، پس پادشاه پیرو آنان شد و مسأله مسیح علیه السلام را بزرگ و گرامی داشتند، تا جائی که دشمنان خدا آنچه را خواستند در مورد او گفتند،همچنین یهودیان تکذیبش کردند و آهنگ قتلش نمودند. - . نسخه خطی قصص الأنبیاء -

**[ترجمه]

«۴۴»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَی الصَّدُوقِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ سَعْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ جَابِرٍ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام أَنَّ عِیسَی علیه السلام لَمَّا أَرَادَ وَدَاعَ أَصْحَابِهِ جَمَعَهُمْ وَ أَمَرَهُمْ بِضُعَفَاءِ الْخَلْقِ وَ نَهَاهُمْ عَنِ الْجَبَابِرَهِ فَوَجَّهَ اثْنَیْنِ إِلَی أَنْطَاکِیَهَ فَدَخَلَا فِی یَوْمِ عِیدٍ لَهُمْ فَوَجَدَاهُمْ قَدْ کَشَفُوا عَنِ الْأَصْنَامِ وَ هُمْ یَعْبُدُونَهَا فَعَجَّلَا عَلَیْهِمْ بِالتَّعْنِیفِ فَشُدَّا بِالْحَدِیدِ وَ طُرِحَا فِی السِّجْنِ فَلَمَّا عَلِمَ شَمْعُونُ بِذَلِکَ أَتَی أَنْطَاکِیَهَ حَتَّی دَخَلَ عَلَیْهِمَا فِی السِّجْنِ وَ قَالَ أَ لَمْ أَنْهَکُمَا عَنِ الْجَبَابِرَهِ (۲)ثُمَّ خَرَجَ مِنْ عِنْدِهِمَا وَ جَلَسَ مَعَ النَّاسِ مَعَ الضُّعَفَاءِ فَأَقْبَلَ یَطْرَحُ کَلَامَهُ الشَّیْ ءَ بَعْدَ الشَّیْ ءِ فَأَقْبَلَ الضَّعِیفُ یَدْفَعُ کَلَامَهُ إِلَی مَنْ هُوَ أَقْوَی مِنْهُ وَ أَخْفَوْا کَلَامَهُ إِخْفَاءً شَدِیداً فَلَمْ یَزَلْ یَتَرَاقَی الْکَلَامُ حَتَّی انْتَهَی إِلَی الْمَلِکِ فَقَالَ مُنْذُ مَتَی هَذَا الرَّجُلُ فِی مَمْلَکَتِی قَالُوا مُنْذُ شَهْرَیْنِ فَقَالَ عَلَیَّ بِهِ فَأَتَوْهُ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَیْهِ وَقَعَتْ عَلَیْهِ مَحَبَّتُهُ فَقَالَ لَا أَجْلِسُ إِلَّا وَ هُوَ مَعِی فَرَأَی فِی مَنَامِهِ شَیْئاً أَفْزَعَهُ فَسَأَلَ شَمْعُونَ عَنْهُ فَأَجَابَ بِجَوَابٍ حَسَنٍ فَرِحَ بِهِ ثُمَّ أُلْقِیَ عَلَیْهِ فِی الْمَنَامِ مَا أَهَالَهُ فَأَوَّلَهَا لَهُ بِمَا ازْدَادَ بِهِ سُرُوراً فَلَمْ یَزَلْ یُحَادِثُهُ حَتَّی اسْتَوْلَی عَلَیْهِ ثُمَّ قَالَ إِنَّ فِی

۱- قصص الأنبیاء مخطوط.

۲- فکان شمعون أیضا نهاهم عن ذلک، أو کان نهی المسیح کنهیه.

حَبْسِکَ رَجُلَیْنِ عَابَا عَلَیْکَ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَعَلَیَّ بِهِمَا فَلَمَّا أُتِیَ بِهِمَا قَالَ مَا إِلَهُکُمَا الَّذِی تَعْبُدَانِ قَالا اللَّهُ قَالَ یَسْمَعُکُمَا إِذَا سَأَلْتُمَاهُ وَ یُجِیبُکُمَا إِذَا دَعَوْتُمَاهُ قَالا نَعَمْ قَالَ شَمْعُونُ فَأَنَا أُرِیدُ أَنْ أَسْتَبْرِئَ (۱)ذَلِکَ مِنْکُمَا قَالا قُلْ قَالَ هَلْ یَشْفِی لَکُمَا الْأَبْرَصَ قَالا نَعَمْ قَالَ فَأُتِیَ بِأَبْرَصَ فَقَالَ سَلَاهُ أَنْ یَشْفِیَ هَذَا قَالَ فَمَسَحَاهُ فَبَرَأَ قَالَ وَ أَنَا أَفْعَلُ مِثْلَ مَا فَعَلْتُمَا قَالَ فَأُتِیَ بِآخَرَ فَمَسَحَهُ شَمْعُونُ فَبَرَأَ قَالَ بَقِیَتْ خَصْلَهٌ إِنْ أَجَبْتُمَانِی إِلَیْهَا آمَنْتُ بِإِلَهِکُمَا قَالا وَ مَا هِیَ قَالَ مَیِّتٌ تُحْیِیَانِهِ قَالا نَعَمْ فَأَقْبَلَ عَلَی الْمَلِکِ وَ قَالَ مَیِّتٌ یَعْنِیکَ أَمْرُهُ قَالَ نَعَمْ ابْنِی قَالَ اذْهَبْ بِنَا إِلَی قَبْرِهِ فَإِنَّهُمَا قَدْ أَمْکَنَاکَ مِنْ أَنْفُسِهِمَا (۲)فَتَوَجَّهُوا إِلَی قَبْرِهِ فَبَسَطَا أَیْدِیَهُمَا فَبَسَطَ شَمْعُونُ یَدَیْهِ فَمَا کَانَ بِأَسْرَعَ مِنْ أَنْ صُدِعَ الْقَبْرُ وَ قَامَ الْفَتَی فَأَقْبَلَ عَلَی أَبِیهِ فَقَالَ أَبُوهُ مَا حَالُکَ قَالَ کُنْتُ مَیِّتاً فَفَزِعْتُ فَزْعَهً فَإِذَا ثَلَاثَهٌ قِیَامٌ بَیْنَ یَدَیِ اللَّهِ بَاسِطُو أَیْدِیهِمْ یَدْعُونَ اللَّهَ أَنْ یُحْیِیَنِی وَ هُمَا هَذَانِ وَ هَذَا فَقَالَ شَمْعُونُ أَنَا لِإِلَهِکُمَا مِنَ الْمُؤْمِنِینَ فَقَالَ الْمَلِکُ أَنَا بِالَّذِی آمَنْتَ بِهِ یَا شَمْعُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَ قَالَ وُزَرَاءُ الْمَلِکِ وَ نَحْنُ بِالَّذِی آمَنَ بِهِ سَیِّدُنَا مِنَ الْمُؤْمِنِینَ فَلَمْ یَزَلِ الضَّعِیفُ یَتْبَعُ الْقَوِیَّ فَلَمْ یَبْقَ بِالْأَنْطَاکِیَهِ أَحَدٌ إِلَّا آمَنَ بِهِ (۳).

**[ترجمه]قصص الأنبیاء: با إسناد صدوق از امام صادق علیه السلام روایت شده که عیسی علیه السلام هنگامی که اراده کرد با یارانش وداع کند آنان را جمع کرد و به (نشست و برخاست با) ضعیفان فرمان‌شان داد و آنان را از زورگویان و ستمگران باز داشت، آن‌گاه دو نفر را به سوی انطاکیه روانه داشت، پس در روز جشنِ ساکنان آن دیار بر آنان وارد شدند در حالی که بت‌هایشان را آشکار ساخته و مشغول عبادتشان بودند، بنابراین به سرعت و با خشونت به سوی آن دو نفر رفتند و با زنجیرهایی آنان را بستند و به زندان افکندند. هنگامی که شمعون از این امر آگاه شد به انطاکیه آمد و در زندان نزد آنان رفت و گفت: آیا شما را از زورگویان و ستمگران نهی نکردم؟ سپس از نزد آنان خارج شد و با مردمان ضعیف هم نشین شد، با آرامش شروع به مطرح نمودن سخنان و نظرات خویش نمود، پس ضعیفان سخنان او را (مخفیانه) به کسانی که از آنان قوی‌تر بودند می‌رساندند، ولی سخنانش را شدیداً پنهان می‌داشتند، این سخنان مرحله به مرحله نقل شدند تا سرانجام به گوش پادشاه رسید، پس گفت: از چه زمانی تاکنون این مرد در مملکت من به سر می‌برد؟ گفتند: دو ماه است، او را نزد من بیاورید، پس او را آوردند و بعد از دیدنش محبّت او به دل پادشاه نشست و گفت: نمی‌نشینم مگر آنکه این مرد نزد من باشد، آن‌گاه پادشاه خوابی دید که او را بسیار وحشت‌زده کرد، پس درباره آن خواب از شمعون سؤال پرسید، و شمعون به او پاسخ نیکویی داد که شادمانش گرداند، سپس دوباره در خواب چیزی به پادشاه القا شد که او را ترساند و شمعون آن خواب را به گونه‌ای تأویل کرد که بیشتر او را شادمان کرد، آن‌گاه شمعون پیوسته با پادشاه هم صحبتی می‌کرد تا اینکه بر(افکار) او چیره شد و گفت:

آیا در زندان تو دو مرد به سر می‌برند که به ملامت و سرزنشت پرداخته‌اند؟ پادشاه گفت: بله، شمعون گفت: پس آن دو را نزد من بیاورید، هنگامی که آنان آورده شدند شمعون گفت: خدای شما که او را عبادت می‌کنید کیست؟ گفتند: الله، گفت: آیا هنگامی که از او درخواستی دارید صدای شما را می‌شنود و هنگامی که او را می‌خوانید پاسخ شما را اجابت می‌گوید؟ گفتند: بله، شمعون گفت: اکنون می‌خواهم این ادّعای شما را روشن کنم تا شبهه‌ای باقی نماند، گفتند: هر چه می‌خواهی بگو، گفت: آیا می‌توانید کسی را که به مرض پیسی مبتلا شده شفا بخشید؟ گفتند بله، پس بیماری که مبتلا به پیسی بود را آوردند و شمعون از آنان خواست که او را درمان کنند، پس مریض را مسح کردند و شفا یافت، شمعون گفت: من نیز توان

انجام کـاریماننـد کار شـما را دارم، آن‌گاه مریض دیگری که مبتلا به پیسـی بود را آوردنـد و شـمعون مسـحش کرد و شـفا یافت، سپس گفت: هدفی باقی مانده است، اگر خواسته مرا درباره آن اجابت کنید به خدای شما ایمان می‌آورم، گفتند: و آن هدف و خواسـته چیست؟ گفت: مرده‌ای که باید او را زنده گردانید، آیا می‌توانید؟ گفتند: بله، پس شـمعون نزد پادشاه آمد و به او گفت: آیا مرده‌ای وجود دارد که مردنش خاطر تو را مشـغول داشته باشد؟ پادشاه گفت: آری، پسرم، شمعون گفت: پس مـا را به سوی قبر او ببر، اگر زنـده‌اش نکننـد قتـل خویش را برای تو ممکن می‌سازنـد، بنـابراین به سوی قبر پسـر پادشاه به راه افتادنـد و آن دو مرد دست‌هایشان را (به نشانه دعا) دراز کردنـد و شـمعون نیز دسـتانش را دراز کرد، پس در سـریع‌ترین وقت ممکن قبر شـکافت و پسـر جوان از آن برخواست و سوی پـدرش آمد، پادشاه به او گفت: حال و اوضاعت چگونه است؟ پسـر گفت: مرده بودم، ناگهان به هوش آمـدم و متوجه شـدم که سه نفر در مقابل خداونـد دسـتانشان را دراز کرده‌انـد و از او می... خواهنـد که مرا زنـده گرداند، و آنان این سه نفر هسـتند، آن‌گاه شـمعون گفت: من از ایمان آورندگان به خدای شـما هسـتم، پادشـاه گفت: ای شـمعون، من نیز به آن کسـی که تو به او ایمان آورده‌ای ایمان آوردم، و وزیران پادشاه گفتنـد: ما نیز به آن کسـی که سـرورمان به او ایمان آورده ایمان می‌آوریم، و به همین ترتیب و پیوسـته ضـعیفان از قدرتمنـدان پیروی می‌کردند تا جائی که کسی در انطاکیه باقی نماند مگر آنکه به او ایمان آورد. - . نسخه خطی قصص الأنبیاء -

**[ترجمه]

«۴۵»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام فِی رِوَایَةٍ أَتَتْ عِیسَی امْرَأَةٌ مِنْ کَنْعَانَ بِابْنٍ لَهَا مُزْمَنٍ فَقَالَتْ یَا نَبِیَّ اللَّهِ ابْنِی هَذَا زَمِنٌ (۴)ادْعُ اللَّهَ لَهُ قَالَ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أُبْرِئَ زَمْنَی بَنِی إِسْرَائِیلَ قَالَتْ یَا رُوحَ اللَّهِ إِنَّ الْکِلَابَ تَنَالُ مِنْ فُضُولِ مَوَائِدِ أَرْبَابِهَا إِذَا رَفَعُوا مَوَائِدَهُمْ فَأَنِلْنَا مِنْ حِکْمَتِکَ مَا نَنْتَفِعُ بِهِ فَاسْتَأْذَنَ اللَّهَ تَعَالَی فِی الدُّعَاءِ فَأَذِنَ لَهُ فَأَبْرَأَهُ (۵).

**[ترجمه]قصـص الأنبیاء: در روایتی آمده است: زنی از کنعانیان همراه پسـرش که دچار نقص در بعضـی از اعضایش بود نزد عیسـی آمد و به او گفت: ای پیامبر خدا، این پسر من دچار نقص در برخی از اعضایش شده است، از درگاه خدا برای او طلب شفا کن، عیسـی گفت: من فقط مأمور به درمان بیماران بنی اسـرائیل هسـتم، زن کنعانی گفت: ای روح خدا، سگ‌ها بعد از بر چیـده شـدن سـفره اربابشـان از پس مانـده‌های آن بهرمنـد می‌گردنـد، پس از حکمت خویش به ما نیز ببخش تا از آن بهرمند شویم، آن‌گـاه عیسـی برای دعـا کردن از درگـاه خداونـد کسب اجـازه کرد پس به او اجازه داده شـد، بنابراین پسـر آن زن را درمان کرد. - . نسخه خطی قصص الأنبیاء -

**[ترجمه]

«۴۶»

ص، قصـص الأنبیاء علیهم السـلام بِالْإِسْنَادِ إِلَی الصَّدُوقِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: سَأَلَ أَبِی أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السـلام هَلْ کَانَ عِیسَـی یُصِیبُهُ مَا یُصِیبُ وُلِدَ آدَمَ قَالَ نَعَمْ وَ لَقَدْ کَانَ یُصِیبُهُ وَجَعُ الْکِبَارِ فِی صِغَرِهِ وَ یُصِیبُهُ وَجَعُ الصِّغَارِ فِی

كِبرِهِ وَ يُصِيبُهُ الْمَرَضُ وَ كَانَ

۱- أی أردت أن استبین ذلک منکما حتّی لا تبقی لی شبهه.

۲- أی قد جعلا لک علی انفسهما سلطانا و قدره تقتلهما إن لم یفعلا ذلک.

۳- قصص الأنبیاء مخطوط.

۴- الزمن: المصاب بالزمانه و هی تعطیل بعض القوی.

۵- قصص الأنبیاء مخطوط.

إِذَا مَسَّهُ وَجَعُ الْخَاصِرَهِ فِی صِغَرِهِ وَ هُوَ مِنْ عِلَلِ الْکِبَارِ قَالَ لِأُمِّهِ ابْغِی لِی عَسَلًا وَ شُونِیزاً وَ زَیْتاً فتعجنی (فَاعْجِنِی) بِهِ ثُمَّ ائتنی (ائْتِینِی) بِهِ فَأَتَتْهُ بِهِ فَکَرِهَهُ [(۱)](#content_note_252_1)فَتَقُولُ لِمَ تَکْرَهُهُ وَ قَدْ طَلَبْتَهُ فَیَقُولُ هَاتِیهِ نَعَتُّهُ لَکِ بِعِلْمِ النُّبُوَّهِ وَ أکرهته (أَکْرَهُهُ) لِجَزَعِ الصَّبَا وَ یَشَمُّ الدَّوَاءَ ثُمَّ یَشْرَبُهُ بَعْدَ ذَلِکَ [(۲)](#content_note_252_2).

**[ترجمه]قصص الأنبیاء: به إسناد صدوق از عبدالله بن سنان روایت شده که وی از امام صادق علیه السلام پرسید: آیا عیسی دچار بلایا و مصایبی می‌شد که سایر فرزندان آدم دچار آن می‌شوند؟ امام در پاسخ فرمود: بله، عیسی علیه السلام در کودکی به مصیبت بزرگان و در بزرگ‌سالی به مصیبت کودکان گرفتار می‌آمد و دچار بیماری و مرض می‌شد

ص: ۲۵۳

و آن‌گاه که در کودکی به دردی در لگن که مخصوص بزرگان است گرفتار شد به مادرش گفت: مقداری عسل، سیاه دانه و روغن (زیتون) حاضر گردان و آنها را تبدیل به معجون کن سپس نزد من بیاور، پس مادرش معجون را برای او آورد ولی آن را ناپسند شمرد، آن‌گاه مادرش گفت: چرا آن را ناپسند می‌شماری حال آنکه خود طلب کرده‌ای؟ پس عیسی گفت: معجون را بیاور، با علم نبوت آن را برای تو توصیف کردم که حاضرش گردانی ولی به واسطه بی قراری کودکی آن را ناپسند شمردم، آن‌گاه دارو (معجون) را بوئید و سپس آن را سر کشید. - . نسخه خطی قصص الأنبیاء -

**[ترجمه]

«۴۷»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام فِی رِوَایَهِ إِسْمَاعِیلَ بْنِ جَابِرٍ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنَّ عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ علیه السلام کَانَ یَبْکِی بُکَاءً شَدِیداً فَلَمَّا أَعْیَتْ مَرْیَمَ کَثْرَهُ بُکَائِهِ قَالَ لَهَا خُذِی مِنْ لِحَا [(۳)](#content_note_252_3)هَذِهِ الشَّجَرَهِ فَاجْعَلِی وَجُوراً [(۴)](#content_note_252_4)ثُمَّ اسْقِینِیهِ فَإِذَا سُقِیَ بَکَی بُکَاءً شَدِیداً فَتَقُولُ مَرْیَمُ مَا ذَا أَمَرْتَنِی فَیَقُولُ یَا أُمَّاهْ عِلْمُ النُّبُوَّهِ وَ ضَعْفُ الصَّبَا [(۵)](#content_note_252_5).

**[ترجمه]قصص الأنبیاء: امام صادق علیه السلام فرموده است: روزی عیسی بن مریم علیه السلام شدیداً می گریست، هنگامی که مریم از فراوانی گریه او آگاه گشت، عیسی به او گفت: از پوست فلان درخت برگیر و از آن جو شانده‌ای بساز که در دهان و حلق می‌ریزند، پس آن را به من بنوشان، ولی هنگامی که جوشانده را سر کشید به شدت گریست، مریم گفت: مگر تو مرا به ساخت چه چیزی امر کردی؟ عیسی گفت: ای مادر، (سبب این گریه) دانش نبوت (است) و ضعف کودکی.

**[ترجمه]

«۴۸»

ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام بِالْأَسَانِیدِ الثَّلَاثَهِ عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلَیْکُمْ بِالْعَدَسِ فَإِنَّهُ مُبَارَکٌ مُقَدَّسٌ یُرَقِّقُ الْقَلْبَ وَ یُکْثِرُ الدَّمْعَهَ وَ قَدْ بَارَکَ فِیهِ سَبْعُونَ نَبِیّاً آخِرُهُمْ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ علیه السلام [(۶)](#content_note_252_6).

**[ترجمه]عیون أخبار الرضا: امام رضا علیه السلام از پـدرانش علیهم السـلام نقل می کند که رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: از عـدس اسـتفاده کنید، چرا که خوراک مبارک و مقدّسـی است که قلب را رقیق و لطیف می گرداند و اشک را افزون می‌سازد، و هفتاد پیامبر که آخرین‌شان عیسی بن مریم علیه السلام بوده آن را مبارک و خجسته گردانده‌اند. - . عیون الأخبار : ۲۰۷ -

**[ترجمه]

«۴۹»

کا، الکافی عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّیِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا یَحْسُدْ بَعْضُکُمْ بَعْضاً إِنَّ عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ علیه السلام کَانَ مِنْ شَرَائِعِهِ السَّیْحُ فِی الْبِلَادِ فَخَرَجَ فِی بَعْضِ سَیْحِهِ وَ مَعَهُ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ قَصِیرٌ وَ کَانَ کَثِیرَ اللُّزُومِ لِعِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ علیه السلام فَلَمَّا انْتَهَی عِیسَی إِلَی الْبَحْرِ قَالَ بِسْمِ اللَّهِ بِصِحَّهِ یَقِینٍ مِنْهُ فَمَشَی عَلَی ظَهْرِ الْمَاءِ فَقَالَ الرَّجُلُ الْقَصِیرُ حِینَ نَظَرَ إِلَی عِیسَی علیه السلام جَازَهُ بِسْمِ اللَّهِ بِصِحَّهِ یَقِینٍ مِنْهُ فَمَشَی عَلَی الْمَاءِ فَلَحِقَ بِعِیسَی علیه السلام فَدَخَلَهُ الْعُجْبُ بِنَفْسِهِ فَقَالَ هَذَا عِیسَی رُوحُ اللَّهِ یَمْشِی عَلَی الْمَاءِ وَ أَنَا أَمْشِی عَلَی الْمَاءِ فَمَا فَضْلُهُ

۱- فی نسخه: فأکرهه.

۲- قصص الأنبیاء مخطوط.

۳- اللحاء بالمد- و القصر لغه- ما علی العود من قشره.

۴- الوجور بالفتح و الضم: الدواء الذی یصب فی الفم و الحلق.

۵- قصص الأنبیاء مخطوط.

۶- عیون الأخبار: ۲۰۷.

عَلَيَّ قَالَ فَرُمِسَ فِی الْمَاءِ فَاسْتَغَاثَ بِعِیسَی علیه السلام فَتَنَاوَلَهُ مِنَ الْمَاءِ فَأَخْرَجَهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ مَا قُلْتَ یَا قَصِیرُ قَالَ قُلْتُ هَذَا رُوحُ اللَّهِ یَمْشِی عَلَی الْمَاءِ وَ أَنَا أَمْشِی (۱)فَدَخَلَنِی مِنْ ذَلِکَ عُجْبٌ فَقَالَ لَهُ عِیسَی علیه السلام لَقَدْ وَضَعْتَ نَفْسَکَ فِی غَیْرِ الْمَوْضِعِ الَّذِی وَضَعَکَ اللَّهُ فِیهِ فَمَقَتَکَ اللَّهُ عَلَی مَا قُلْتَ فَتُبْ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِمَّا قُلْتَ قَالَ فَتَابَ الرَّجُلُ وَ عَادَ إِلَی مَرْتَبَتِهِ الَّتِی وَضَعَهُ اللَّهُ فِیهَا فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا یَحْسُدَنَّ بَعْضُکُمْ بَعْضاً (۲).

**[ترجمه]الکافی: داوود الرقیّ گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرماید: تقوای خدا پیشه سازید و به یکدیگر حسد نورزید؛ یکی از شریعت‌ها و سنّت‌های عیسی علیه السلام سیاحت در سرزمین‌های مختلف بود، پس به یکی از سیاحت... هایش رفت در حالی که مردی از یارانش که کوتاه قامت بود و بیشتر اوقات در کنار او بود را نیز همراه خود برده بود، هنگامی که عیسی به دریا رسید با صحّت یقین و باور گفت: \\"بسم الله\\"، آن‌گاه بر روی آب راه رفت، مرد کوتاه قامت نیز هنگامی که به عیسی علیه السلام نگاه کرد که از دریا گذر کرد با صحّت یقین گفت: \\"بسم الله\\"، و بر روی آب به راه افتاد و به عیسی رسید، بنابراین به خود مغرور شد و گفت: عیسی، روح خدا، بر روی آب راه می‌رود و من نیز روی آب راه می‌روم پس فضل و برتری او بر من چیسیت؟

ص: ۲۵۴

به محض از خاطر گذراندن این سخن در آب فرو رفت و از عیسی علیه السلام کمک خواست، پس عیسی او را از آب گرفت و خارجش کرد، سپس به او گفت: چه گفتی ای مرد کوتاه قامت؟ پاسخ داد: گفتم: این روح خداست که بر روی آب راه می‌رود و من نیز راه می‌روم و به این سبب مغرور شدم، پس عیسی علیه السلام به او گفت: خود را در غیر جایگاهی قرار دادی که خداوند تو را در آن قرار داده است، بنابراین با این گفته خداوند از تو ناراحت و بیزار شده است، پس از آنچه گفته‌ای به درگاه خداوند عزّ و جلّ توبه کن؛ آن مرد توبه کرد و به مرتبه و جایگاهی که خدا برای او قرار داده بود بازگشت، پس تقوای خدا پیشه سازید و به یکدیگر حسد نورزید. - . أصول الکافی ۲ : ۳۰۶ و۳۰۷ -

**[ترجمه]

«۵۰»

کا، الکافی عَلِیٌّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مَرَّ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ علیه السلام بِصَفَائِحِ الرَّوْحَاءِ وَ هُوَ یَقُولُ لَبَّیْکَ عَبْدُکَ ابْنُ أَمَتِکَ(۳).

**[ترجمه]الکافی: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: عیسی بن مریم علیه السلام بر دامنه‌های (روحاء) گذر کرد در حالی که می‌گفت: لبّیک، من بنده تو و پسر کنیزت هستم. - . فروع الکافی ۱ : ۲۲۳ و۲۲۴ -

**[ترجمه]

«۵۱»

كا، الكافى عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ يَزِيدَ الْكَنَاسِيِّ (۴)قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام كَانَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ حِينَ تَكَلَّمَ فِي الْمَهْدِ حُجَّهَ اللَّهِ عَلَى أَهْلِ زَمَانِهِ فَقَالَ كَانَ يَوْمَئِذٍ نَبِيّاً حُجَّهَ اللَّهِ غَيْرَ مُرْسَلٍ أَ مَا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِ حِينَ قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتانِيَ الْكِتابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا وَ جَعَلَنِي مُبارَكاً أَيْنَ ما كُنْتُ وَ أَوْصانِي بِالصَّلاهِ وَ الزَّكاهِ ما دُمْتُ حَيًّا قُلْتُ فَكَانَ يَوْمَئِذٍ حُجَّهَ اللَّهِ عَلَى زَكَرِيَّا عليه السلام فِي تِلْكَ الْحَالِ وَ هُوَ فِي الْمَهْدِ فَقَالَ كَانَ عِيسَى فِي تِلْكَ الْحَالِ آيَهً لِلنَّاسِ وَ رَحْمَهً مِنَ اللَّهِ لِمَرْيَمَ حِينَ تَكَلَّمَ فَعَبَّرَ عَنْهَا وَ كَانَ نَبِيّاً حُجَّهً عَلَى مَنْ سَمِعَ كَلَامَهُ فِي تِلْكَ الْحَالِ ثُمَّ صَمَتَ فَلَمْ يَتَكَلَّمْ

۱- في المصدر: و أنا امشى على الماء.

۲- أصول الكافى ۲: ۳۰۶ و ۳۰۷.

۳- فروع الكافى ۱: ۲۲۳ و ۲۲۴ و قد مضت الروايه تحت رقم ۲۸ و لذا خطّ عليها فى نسخه خطيه.

۴- فى المصدر: بريد بالباء الموحده و فى هامشه: فى بعض النسخ: يزيد الكناسى. و استظهر المامقانى أن الصحيح يزيد و هو أبو خالد الكناسى، حيث ان الشيخ ذكر بريد بالباء فى أصحاب الصادق عليه السلام و بالياء المثناه فى أصحاب الباقر عليه السلام، و لم يذكره فى أصحاب الباقر عليه السلام بريد بالباء الموحده فحيث ذكر بريد عن الباقر عليه السلام فهو وهم و صوابه يزيد. قلت: قد ذكر ابن حجر فى لسان الميزان بريد الكناسى بالموحده فى أصحابهما عليهما السلام، قال: بريد الكناسى حدث عن أبى جعفر و أبى عبد اللّه قال الدارقطنى و ابن ماكولا فى المؤتلف و المختلف: انه من شيوخ الشيعه قلت: و ذكره الطوسيّ فى الرواه عن جعفر الصادق. انتهى.

حَتَّى مَضَتْ لَهُ سَنَتَانِ وَ كَانَ زَكَرِيَّا علیه السلام الْحُجَّةَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى النَّاسِ بَعْدَ صَمْتِ عِيسَى علیه السلام بِسَنَتَيْنِ ثُمَّ مَاتَ زَكَرِيَّا علیه السلام فَوَرِثَهُ ابْنُهُ يَحْيَى الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ هُوَ صَبِيٌّ صَغِيرٌ أَ مَا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ يا يَحْيى خُذِ الْكِتابَ بِقُوَّةٍ وَ آتَيْناهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا فَلَمَّا بَلَغَ عِيسَى سَبْعَ سِنِينَ تَكَلَّمَ بِالنُّبُوَّةِ وَ الرِّسَالَةِ حِينَ أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ فَكَانَ عِيسَى الْحُجَّةَ عَلَى يَحْيَى وَ عَلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ وَ لَيْسَ تَبْقَى الْأَرْضُ يَا أَبَا خَالِدٍ يَوْماً وَاحِداً بِغَيْرِ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ مُنْذُ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ علیه السلام وَ أَسْكَنَهُ الْأَرْضَ (١).

ص، قصص الأنبياء علیهم السلام الصدوق عن أبيه عن سعد عن ابن عيسى مثله (٢).

**[ترجمه]الكافی: يزيد الكناسی گويد: از امام باقر علیه السلام پرسيدم: آيا عيسى بن مريم هنگام سخن گفتن در گهواره، بر اهل زمان خويش حجت بوده است؟ ايشان در پاسخ فرمود: او در آن زمان پيامبر و حجت خداوند بود كه هنوز (به سوى مردم) فرستاده نشده بود، آيا كلام او را نمی‌شنوى آنگاه كه می گويد:{من بنده خدا هستم، مرا كتاب عطا فرموده و پيامبر قرارم داده است و هر كجا باشم مرا مبارك و با خير و بركت گردانده است، و تا هنگامى كه زنده‌ام به اداى نماز و پرداخت زكات سفارش فرموده است.}، گفتم: پس عيسى در آن وضعيت كه در گهواره قرار داشته براى زكريا علیه السلام حجت بوده است؟ فرمود: عيسى در آن وضعيت نشانه‌اى براى مردم و رحمتى از جانب خدا براى مريم بود، چرا كه سخن گفت و خواسته‌هاى درونى او را بيان كرد، هم چنين عيسى در آن وضعيّت حجّتى بوده است براى تمام كسانى كه سخن او را شنيده... اند، سپس سكوت كرد

ص: ٢٥٥

و تا بعد از گذشت دو سال سخن نگفت، و زكريا علیه السلام در مدت اين دو سال و بعد از سكوت عيسى حجّت خداوند عزّ و جلّ بر مردم بوده است، آن گاه زكريّا علیه السلام وفات نمود و پسرش يحيى كتاب و حكمت او را به ارث برد در حالى كه پسر بچّه‌اى كم سنّ و سال بود، آيا اين فرمودۀ خداوند عزّ وجلّ را نشنيده‌اى: «يا يحيى خذ الكتاب بقوّه و آتيناه الحكم صبيّاً» {اى يحيى، كتاب را به جدّ و جهد برگير، و او را در كودكى حُكم (نبوّت) بخشيديم}، و هنگامى كه عيسى به سنّ هفت... سالگى رسيد و خداوند به او وحى نمود، به زبان نبوت و رسالت سخن گفت، بنابراين عيسى بر يحيى و تمام مردم حجّت بود؛ و اى ابو خالد، از آن روزى كه خداوند آدم علیه السلام را آفريد و او را در زمين ساكن گرداند تا كنون زمين يك روز بدون حجت خدا بر مردم نبوده است. - . أصول الكافی ١ : ٣٨٢ و٣٨٣ -

در قصص الأنبياء نيز مانند همين روايت نقل شده است. - . نسخه خطى قصص الأنبياء -

**[ترجمه]

«٥٢»

كا، الكافی مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا علیه السلام قَدْ كُنَّا نَسْأَلُكَ قَبْلَ أَنْ يَهَبَ اللَّهُ لَكَ أَبَا جَعْفَرٍ فَكُنْتَ تَقُولُ يَهَبُ اللَّهُ لِي غُلَاماً فَقَدْ وَهَبَ اللَّهُ لَكَ فَقَرَّ عُيُونُنَا فَلَا أَرَانَا اللَّهُ يَوْمَكَ فَإِنْ كَانَ كَوْنٌ فَإِلَى

مَنْ فَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام وَ هُوَ قَائِمٌ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ هَذَا ابْنُ ثَلَاثِ سِنِينَ قَالَ وَ مَا يَضُرُّهُ مِنْ ذَلِكَ شَيْ ءٌ قَدْ قَامَ عِيسَى علیه السلام بِالْحُجَّةِ وَ هُوَ ابْنُ ثَلَاثِ سِنِينَ (۳).

**[ترجمه] الکافی: صفوان بن یحیی گوید: به امام رضا علیه السلام گفتم: قبل از اینکه خداوند ابو جعفر را به شما ببخشد ما (در مورد جانشینی) سؤال می‌پرسیدیم و شما می‌گفتید: خداوند پسری به من خواهد بخشید؛ پس این امر به وقوع پیوست و چشم‌هایمان روشن گشت، خداوند روز وفات شما را به ما ننمایاند ولی اگر چنین اتفاقی افتاد جانشینی با کیست؟ آن‌گاه امام رضا به ابو جعفر علیهما السلام که در مقابل او ایستاده بود اشاره کرد، گفتم: فدایت شوم، او فقط سه سال سنّ دارد، امام گفت: این مسأله چیزی از او نمی‌کاهد، عیسی علیه السلام نیز سه ساله بود که به اقامهٔ حجّت پرداخت. - . اصول الکافی ۱ : ۳۸۳ -

**[ترجمه]

بیان

هذا الخبر بظاهره ینافی خبر الکناسی و یمکن أن یوجه بأنه نزل علیه الکتاب فی السنه الثالثه و لم یؤمر بتبلیغه إلی السابعه أو یکون المعنی أنه کان فی ثلاث سنین نبیا و إن کان قبله أیضا کذلک و یحتمل أن یکون ضمیر هو راجعا إلی أبی جعفر علیه السلام (۴)أی کان عیسی علیه السلام حجه فی المهد فلا یستبعد أن یکون أبو جعفر علیه السلام إماما و هو ابن ثلاث سنین.

**[ترجمه]ظاهر این حدیث با حدیثی که از الکنّاسی (حدیث شماره ۵۱) روایت شد منافات دارد، و ممکن است این گونه توجیه شود که کتاب در سه سالگی بر عیسی نازل شد ولی تا هفت سالگی مأمور به ابلاغ آن نشد، یا معنا چنین باشد که او در سه سالگی پیامبر بوده اگر چه قبلاً نیز پیامبر بوده است، هم چنین ممکن است مرجع ضمیر (هو) در جملهٔ (قد قام عیسی علیه السلام و هو ابن ثلاث سنین) ابو جعفر علیه السلام باشد یعنی: عیسی علیه السلام در گهواره بر مردم حجّت بود، پس بعید نیست که ابو جعفر علیه السلام نیز در سه سالگی امام باشد.

**[ترجمه]

«۵۳»

کا، الکافی الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْخَيْرَانِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: كُنْتُ وَاقِفاً بَيْنَ يَدَيْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام بِخُرَاسَانَ فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ يَا سَيِّدِی إِنْ كَانَ كَوْنٌ فَإِلَى مَنْ قَالَ إِلَى أَبِی جَعْفَرٍ ابْنِی فَكَأَنَّ الْقَائِلَ اسْتَصْغَرَ سِنَّ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام

۱- أصول الکافی ۱: ۳۸۲ و ۳۸۳.

٢- قصص الأنبياء مخطوط.

٣- أصول الكافى ١: ٣٨٣.

٤- بعيد جدا.

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی بَعَثَ عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ علیه السلام رَسُولًا نَبِیّاً صَاحِبَ شَرِیعَهٍ مُبْتَدَأَهٍ فِی أَصْغَرَ مِنَ السِّنِّ الَّذِی فِیهِ أَبُو جَعْفَرٍ (۱).

**[ترجمه]الکافی: الخیرانیّ از پـدرش نقل می‌کند که در خراسان در مقابل امام موسی کاظم علیه السلام ایستاده بودم، پس شخصی به او گفت: ای سرورم، اگر اتفاقی بیفتد جانشینی شما با کیست؟ فرمود: با پسرم ابو جعفر؛ و گویا که گوینده ابو جعفر علیه السلام را کم سنّ و سال پنداشت، پس امام فرمود:

ص: ۲۵۶

همانا خداوند متعال عیسی علیه السلام را در حالی که کم سنّ و سال‌تر از ابو جعفر بود به پیامبری و نبوّت مبعوث داشت و او را صاحب شریعت گرداند. - . اصول الکافی ۱ : ۳۸۴ -

**[ترجمه]

«۵۴»

نص، کفایه الأثر عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحِمْیَرِیِّ (۲)عَنِ الرِّضَا علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَی احْتَجَّ بِعِیسَی علیه السلام وَ هُوَ ابْنُ سَنَتَیْنِ (۳).

**[ترجمه]کفایه الأثر: امام رضا علیه السلام فرموده است: خداوند متعال عیسی علیه السلام را در دو سالگی حجّت بر مردم قرار داد. - . کفایه الأثر : ۳۲۴ -

**[ترجمه]

«۵۵»

کا، الکافی عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مُعَلَّی بْنِ خُنَیْسٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ علیه السلام لَمَّا أَنْ مَرَّ عَلَی شَاطِئِ الْبَحْرِ رَمَی بِقُرْصٍ مِنْ قُوتِهِ فِی الْمَاءِ فَقَالَ لَهُ بَعْضُ الْحَوَارِیِّینَ یَا رُوحَ اللَّهِ وَ کَلِمَتَهُ لِمَ فَعَلْتَ هَذَا وَ إِنَّمَا هُوَ مِنْ قُوتِکَ قَالَ فَعَلْتُ هَذَا لِدَابَّهٍ تَأْکُلُهُ مِنْ دَوَابِّ الْمَاءِ وَ ثَوَابُهُ عِنْدَ اللَّهِ عَظِیمٌ (۴).

**[ترجمه]الکافی: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: عیسی بن مریم علیه السلام هنگامی که بر ساحل دریا گذر کرد قرص نانی از غذای خود را در آب انداخت، پس یکی از حواریّون به وی گفت: ای روح و کلمه خدا، چرا چنین کردی در حالی که از غذای خودت بود؟ عیسی فرمود: این کار را به خاطر جانوری که از جانوران دریایی تغذیه می‌کند انجام دادم و ثواب آن نزد خدا بس بزرگ است. - . فروغ الکافی ۱ : ۱۶۴ -

**[ترجمه]

«۵۶»

یه، من لا یحضره الفقیه عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِیِّ أَنَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام سَأَلَ عَنِ الدَّیْرَانِیِّ الَّذِی کَانَ فِی مَسْجِدِ بَرَاثَا وَ أَسْلَمَ عَلَی یَدَیْهِ مَنْ صَلَّی هَاهُنَا قَالَ صَلَّی عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ علیه السلام

ص: ۲۵۷

۱- أصول الکافی ۱: ۳۸۴.

۲- فی المصدر: عبد اللّه بن جعفر قال: دخلت علی الرضا علیه السلام انا و صفوان بن یحیی و أبو جعفر علیه السلام قائم قد اتی علیه ثلاث سنین، فقلت له: جعلنا اللّه فداک ان- و أعوذ باللّه حدث حدث فمن یکون بعدک؟ قال: ابنی هذا- و أومأ إلیه- قال: فقلنا له: و هو فی هذا السن؟ قال: نعم و هو فی هذا السن، ان اللّه تبارک و تعالی احتج بعیسی علیه السلام و هو ابن سنتین انتهی. قلت: فیه غرابه لان عبد اللّه بن جعفر قدم الکوفه سنه نیف و تسعین و مائتین، و کان فی سن من یحمل عنه الحدیث، فسمع أهلها منه و أکثروا، و أبو جعفر الجواد علیه السلام ولد سنه ۱۹۵، فعلیه فیکون عبد اللّه بن جعفر ممن عمر أکثر من ۱۱۰ سنه و هو بعید جدا، فیحتمل قویا اسقاط فاعل دخلت عن الاسناد، و یؤیده ما ذکره قبل ذلک بإسناده عن علیّ بن محمّد الدقاق قال: حدّثنی محمّد ابن الحسن، عن عبد اللّه بن جعفر الحمیری، عن محمّد بن أحمد بن قتاده، عن الحمودی، عن إسحاق ابن إسماعیل، عن إبراهیم بن أبی محمود قال: کنت واقفا عند رأس أبی الحسن علیّ بن موسی علیه السلام بطوس قال له بعض من کان عنده: ان حدث حدث فالی من؟ قال: الی ابنی محمد، و کان السائل استصغر سن ابی جعفر؛ فقال له أبو الحسن علیّ بن موسی الرضا علیه السلام: ان اللّه بعث عیسی بن مریم ثابتا به شریعته فی دون السن الذی اقیم فیه أبو جعفر ثابتا علی شریعته. انتهی. بل یمکن أن یقال باتحاد الحدیثین و ان احدهما منقول بالمعنی فتأمل.

۳- کفایه الاثر: ۳۲۴.

۴- فروع الکافی ۱: ۱۶۴.

وَ أَمَّهُ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ علیه السلام أَ فَأَخْبِرُکَ مَنْ صَلَّی هَاهُنَا قَالَ نَعَمْ قَالَ الْخَلِیلُ علیه السلام (۱).

أقول: قد مضی بعض أحوال عیسی فی باب قصص زکریا و یحیی علیهما السلام و سیأتی خبر الظباء فی أرض کربلاء فی باب إخبار الأنبیاء بشهاده الحسین علیه السلام

وَ قَدْ مَرَّ فِی بَابِ جَوَامِعِ أَحْوَالِ الْأَنْبِیَاءِ عَنِ الرِّضَا علیه السلام عَنْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فِی خَبَرِ الشَّامِیِّ أَنَّهُ علیه السلام قَالَ سِتَّهٌ لَمْ یَرْکُضُوا فِی رَحِمٍ وَ عَدَّ مِنْهَا الْخُفَّاشَ الَّذِی عَمِلَهُ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ علیه السلام وَ طَارَ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

وَ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَعْطَی عِیسَی حَرْفَیْنِ مِنَ الْأَسْمَاءِ الْعِظَامِ کَانَ یُحْیِی بِهِمَا الْمَوْتَی وَ یُبْرِئُ بِهِمَا الْأَکْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ.

و قال الطبرسی رحمه الله فی قوله تعالی فی وصف عیسی علیه السلام: وَ یُعَلِّمُهُ الْکِتابَ (۲)أراد الکتابه عن ابن جریح قال أعطی الله تعالی عیسی تسعه أجزاء من الخط و سائر الناس جزءا و قیل أراد به بعض الکتب التی أنزلها الله تعالی علی أنبیائه سوی التوراه و الإنجیل مثل الزبور و غیره عن أبی علی الجبائی و هو ألیق بالظاهر وَ الْحِکْمَهَ أی الفقه و علم الحلال و الحرام عن ابن عباس و قیل أراد بذلک جمیع ما علمه من أصول الدین وَ التَّوْراهَ وَ الْإِنْجِیلَ إنما أفردهما تنبیها علی جلاله موقعهما وَ رَسُولًا إِلی بَنِی إِسْرائِیلَ أَنِّی قَدْ جِئْتُکُمْ أی قال لهم ذلک لما بعث إلیهم بِآیَهٍ أی بدلاله و حجه مِنْ رَبِّکُمْ داله علی نبوتی أَنِّی أَخْلُقُ لَکُمْ مِنَ الطِّینِ کَهَیْئَهِ الطَّیْرِ معناه و هذه الآیه أنی أقدر لکم و أصور لکم من الطین مثل صوره الطیر فَأَنْفُخُ فِیهِ أی فی الطیر المقدر من الطین.

و قال فی موضع آخر فِیها أی فی الهیئه المقدره فَیَکُونُ طَیْراً بِإِذْنِ اللَّهِ و قدرته و قیل بأمر الله تعالی و إنما وصل قوله بِإِذْنِ اللَّهِ بقوله فَیَکُونُ طَیْراً دون ما قبله لأن تصویر الطین علی هیئه الطیر و النفخ فیه مما یدخل تحت مقدور العباد فأما جعل الطین طیرا حتی یکون لحما و دما و خلق الحیاه فیه فمما لا یقدر علیه غیر الله

۱- من لا یحضره الفقیه: ۶۳.

۲- أورد الآیه فی الباب الأوّل من أحوال عیسی علیه السلام، و الترتیب یقتضی ایراد تفسیرها هناک.

تعالی فقال بِإِذْنِ اللَّهِ لیعلم أنه فعله تعالی (۱)و لیس بفعل عیسی علیه السلام و فی التفسیر أنه صنع من الطین کهیئه الخفاش و نفخ فیه فصار طائرا وَ أُبْرِئُ الْأَکْمَهَ أی الذی ولد أعمی عن ابن عباس و قتاده و قیل هو الأعمی عن الحسن و السدی وَ الْأَبْرَصَ الذی به وضح.

قال وهب و ربما اجتمع علی عیسی علیه السلام من المرضی فی الیوم خمسون ألفا من أطاق منهم أن یبلغه بلغه و من لم یطق أتاه عیسی علیه السلام یمشی إلیه و إنما کان یداویهم بالدعاء علی شرط الإیمان وَ أُحْیِ الْمَوْتی بِإِذْنِ اللَّهِ إنما أضاف الإحیاء إلی نفسه علی وجه المجاز و التوسع لأن الله کان یحیی الموتی عند دعائه و قیل إنه أحیا أربعه أنفس عازر و کان صدیقا له و کان قد مات منذ ثلاثه أیام فقال لأخته انطلقی بنا إلی قبره ثم قال اللهم رب السماوات السبع و رب الأرضین السبع إنک أرسلتنی إلی بنی إسرائیل أدعوهم إلی دینک و أخبرهم أنی أحیی الموتی فأحی عازر فخرج من قبره و بقی و ولد له و ابن العجوز مر به میتا علی سریره فدعا الله عیسی فجلس علی سریره و نزل علی أعناق الرجال و لبس ثیابه و رجع إلی أهله و بقی و ولد له و ابنه العاشر قیل له أ تحییها و قد ماتت أمس فدعا الله فعاشت و بقیت و ولدت و سام بن نوح دعا باسم الله الأعظم فخرج من قبره و قد شاب نصف رأسه فقال قد قامت القیامه قال لا و لکنی دعوتک باسم الله الأعظم قال و لم یکونوا یشیبون فی ذلک الزمان لأن سام بن نوح قد عاش خمسمائه سنه و هو شاب ثم قال له مت قال بشرط أن یعیذنی الله من سکرات الموت فدعا الله سبحانه ففعل.

و قال الکلبی کان عیسی علیه السلام یحیی الأموات بیا حی یا قیوم وَ أُنَبِّئُکُمْ بِما تَأْکُلُونَ وَ ما تَدَّخِرُونَ فِی بُیُوتِکُمْ کان یقول للرجل تغدیت بکذا و کذا و رفعت إلی بیتک کذا (۲)إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَهً أی حجه و معجزه و دلاله لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ بالله لأن العلم بالمرسل لا بد و أن یکون قبل العلم بالرسول. (۳)

۱- فی المصدر: لیعلم انه من فعله تعالی.

۲- فی المصدر: و رفعت الی اللیل کذا و کذا.

۳- مجمع البیان ۲: ۴۴۵ و ۴۶۶ و فیه بعد قوله: باللّه: اذ کان لا یصحّ العلم بمدلول المعجزه الا لمن آمن باللّه، لان العلم بالمرسل لا بد أن یکون قبل العلم بالرسول، و فی الآیه دلاله علی أن عیسی علیه السلام کان مبعوثا الی جمیع بنی إسرائیل.

و قـال رحمه الله فی قوله تعـالی: إِذْ قـالَ الْحَوارِیُّونَ یا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ هَلْ یَسْتَطِیعُ رَبُّکَ أَنْ یُنَزِّلَ عَلَیْنا مائِدَةً مِنَ السَّماءِ قیل فیه أقوال أحدها أن یکون معناه هل یفعل ربک ذلک بمسألتک إیاه لتکون علما علی صدقک و لا یجوز أن یکونوا شکوا فی قدره الله سبحانه علی ذلک لأنهم کانوا عارفین مؤمنین و کأنهم سألوه ذلک لیعرفوا صدقه و صحه أمره من حیث لا یعترض علیهم (۱)فیه إشکال و لا شبهه و من ثم قالوا وَ تَطْمَئِنَّ قُلُوبُنا کما قال إبراهیم علیه السلام وَ لکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِی عن أبی علی الفارسی.

و ثانیها أن المراد هل یقدر ربک و کان هذا فی ابتداء أمرهم قبل أن یستحکم معرفتهم بالله و لذلک أنکر علیهم عیسی علیه السلام فقال اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ لأنهم لم یستکمل إیمانهم فی ذلک الوقت.

و ثالثها أن یکون معناه هل یستجیب لک ربک و إلیه ذهب السدی فی قوله یرید هل یطیعک ربک إن سألته و هذا علی أن یکون استطاع بمعنی أطاع کما یکون استجاب بمعنی أجاب.

قال الزجاج یحتمل مسأله الحواریین عیسی المائده ضربین أحدهما أن یکونوا أرادوا أن یزدادوا تثبیتا کما قال إبراهیم علیه السلام رَبِّ أَرِنِی کَیْفَ تُحْیِ الْمَوْتی (۲)و جائز أن تکون مسألتهم المائده قبل علمهم أنه أبرأ الأکمه و الأبرص و أحیا الموتی.

قالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ معناه اتقوا الله أن تسألوه شیئا لم تسأله الأمم قبلکم و قیل معناه الأمر بالتقوی مطلقا کما أمر الله سبحانه المؤمنین بها فی قوله یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ (۳)عن أبی علی الفارسی و قیل أمرهم أن لا یقترحوا

ص: ۲۶۰

۱- فی المصدر: من حیث لا یعرض علیهم.

۲- البقره: ۲۶۰.

۳- آل عمران: ۱۰۲.

الآیـات و أن لاـ یقـدموا بین یـدی الله و رسوله لأن الله تعالی قـد أراهم البراهین و المعجزات بإحیاء الموتی و غیره مما هو أوکد مما سألوه و طلبوه عن الزجاج. قالُوا أی قال الحواریون نُرِیدُ أَنْ نَأْکُلَ مِنْها قیل فی معناه قولان أحدهما أن یکون الإراده التی هی من أفعال القلوب و یکون التقـدیر فیه نرید السؤال من أجل هذا الذی ذکرنا و الآخر أن تکون الإراده هنا بمعنی المحبه التی هی میل الطباع أی نحب ذلک وَ تَطْمَئِنَّ قُلُوبُنا یجوز أن یکونوا قالوه و هم مستبصـرون فی دینهم و معناه نریـد أن نزداد یقینا و ذلک أن الـدلائل کلما کثرت مکنت المعرفه فی النفس عن عطاء وَ نَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنا بأنک رسول الله و هـذا یقوی قول من قال إن هذا کان فی ابتداء أمرهم و الصـحیح أنهم طلبوا المعاینه و العلم الضـروری و التأکید فی الإعجاز وَ نَکُونَ عَلَیْها مِنَ الشَّاهِدِینَ لله بالتوحید و لک بالنبوه و قیل من الشاهدین لک عند بنی إسـرائیل إذا رجعنا إلیهم ثم أخبر سبحانه عن سؤال عیسی إیاه فقال قالَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ عن قومه لمـا التمسوا عنه و قیـل إنه إنمـا سـأل ربه ذلک حین أذن له فی السؤال اللَّهُمَّ رَبَّنا أَنْزِلْ عَلَیْنا مائِدَهً مِنَ السَّماءِ أی خوانا علیه طعام من السـماء تَکُونُ لَنا عِیداً قیل فی معناه قولان أحـدهما نتخذ الیوم الذی تنزل فیه عیدا نعظمه نحن و من یأتی بعـدنا عن السـدی و قتاده و ابن جریـح و هو قول أبی علی الجبائی الثانی أن معناه یکون عائـده فضل من الله (۱)و نعمه منه لنا و الأول هو الوجه لِأَوَّلِنا وَ آخِرِنا أی لأهل زماننا و من یجی ء بعدنا و قیل معناه یأکل منها آخر الناس کما یأکل أولهم عن ابن عباس وَ آیَهً مِنْکَ أی دلاله منک عظیمه الشأن فی إزعاج قلوب العباد إلی الإقرار بمدلولها و الاعتراف بالحق الذی یشهد به ظاهرها یـدل (۲)علی توحیـدک و صـحه نبوه نبیـک وَ ارْزُقْنـا أی و اجعـل ذلـک رزقـا لنا و قیل معناه و ارزقنا الشـکر علیها عن الجبائی وَ أَنْتَ خَیْرُ الرَّازِقِینَ و فی هـذا دلاله علی أن العباد قـد یرزق بعضـهم بعضا لأنه لو لم یکن کـذلک لم یصـح أن یقال له سبحانه أَنْتَ خَیْرُ الرَّازِقِینَ

۱- فی المصدر: تکون عائده فضل من اللّه علینا.

۲- فی المصدر: تدل.

كما لا يجوز أن يقال أنت خير الآلهه لما لم يكن غيره إلها قالَ اللَّهُ مجيبا له إلى ما التمسه إِنِّي مُنَزِّلُها يعنى المائده عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ بعد إنزالها عليكم فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذاباً لا أُعَذِّبُهُ أَحَداً مِنَ الْعالَمِينَ قيل فى معناه أقوال:

أحدها أراد عالمى زمانهم (۱)فجحد القوم و كفروا بعد نزولها فمسخوا قرده و خنازير عن قتاده و روى عن أبى الحسن موسى عليه السلام أنهم مسخوا خنازير.

و ثانيها أنه أراد عذاب الاستيصال.

و ثالثها أنه أراد جنسا من العذاب لا يعذب به أحدا غيرهم و إنما استحقوا هذا النوع من العذاب بعد نزول المائده لأنهم كفروا بعد ما رأوا الآيه التى هى من أزجر الآيات عن الكفر بعد سؤالهم لها فاقتضت الحكمه اختصاصهم بفن من العذاب عظيم الموقع كما اختصت آيتهم بفن من الزجر عظيم الموقع.

القصه اختلف العلماء فى المائده هل نزلت أم لا فقال الحسن و مجاهد إنها لم تنزل و إن القوم لما سمعوا الشرط استعفوا من نزولها و قالوا لا نريدها و لا حاجه لنا فيها فلم تنزل و الصحيح أنها نزلت لقوله سبحانه إِنِّي مُنَزِّلُها عَلَيْكُمْ و لا يجوز أن يقع فى خبره الخلف و لأن الأخبار قد استفاضت عن النبى و الصحابه و التابعين فى أنها نزلت قال كعب إنها نزلت يوم الأحد و لذلك اتخذه النصارى عيدا و اختلفوا فى كيفيه نزولها و ما عليها

فَرُوِيَ عَنْ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله قَالَ: نَزَلَتِ الْمَائِدَةُ خُبْزاً وَ لَحْماً وَ ذَلِكَ أَنَّهُمْ سَأَلُوا عِيسَى عليه السلام طَعَاماً لَا يَنْفَدُ يَأْكُلُونَ مِنْهَا قَالَ فَقِيلَ لَهُمْ فَإِنَّهَا مُقِيمَةٌ لَكُمْ مَا لَمْ تَخُونُوا أَوْ تَخْبَئُوا (۲)وَ تَرْفَعُوا فَإِنْ فَعَلْتُمْ ذَلِكَ عُذِّبْتُمْ قَالَ فَمَا مَضَى يَوْمُهُمْ حَتَّى خَبَئُوا وَ رَفَعُوا وَ خَانُوا.

و قال ابن عباس إن عيسى ابن مريم قال لبنى إسرائيل صوموا ثلاثين يوما ثم سلوا الله ما شئتم يعطكموه (۳)فصاموا ثلاثين يوما فلما فرغوا قالوا يا عيسى إنا لو عملنا

۱- فى المصدر: إنّه أراد عالمى زمانه.

۲- فى المصدر: و تخبئوا.

۳- فى المصدر: ثم اسألوا اللّه ما شئتم يعطيكم.

لأحد من الناس فقضينا عمله لأطعمنا طعاما و إنا صمنا و جعنا فادع الله أن ينزل علينا مائده من السماء فأقبلت الملائكه بمائده يحملونها عليها سبعه أرغفه و سبعه أحوات حتى وضعتها بين أيديهم (۱)فأكل منها آخر الناس كما أكل أولهم و هو المروى عن أبى جعفر عليه السلام.

و روى عطاء بن السائب عن زاذان و ميسره قالا كانت إذا وضعت المائده لبنى إسرائيل اختلفت عليهم الأيدى من السماء بكل طعام إلا اللحم و روى سعيد بن جبير عن ابن عباس قال أنزل على المائده كل شى ء إلا الخبز و اللحم و قال عطاء نزل عليها كل شى ء إلا السمك و اللحم و قال عطيه العوفى نزل من السماء سمكه فيها طعم كل شى ء و قال عمار و قتاده كان عليها ثمر من ثمار الجنه و قال قتاده كانت تنزل عليهم بكره و عشيا حيث كانوا كالمن و السلوى لبنى إسرائيل و قال يمان بن رئاب كانوا يأكلون منها ما شاءوا و روى عطاء بن أبى رياح عن سلمان الفارسى أنه قال و الله ما تبع عيسى عليه السلام شيئا من المساوى قط و لا انتهر شيئا (۲)و لا قهقه ضحكا و لا ذب ذبابا عن وجهه و لا أخذ على أنفه من شى ء نتن قط و لا عبث قط و لما سأله الحواريون أن ينزل عليهم مائده لبس صوفا و بكى و قال اللَّهُمَّ رَبَّنا أَنْزِلْ عَلَيْنا مائِدَةً الآيه فنزلت سفره حمراء بين غمامتين و هم ينظرون إليها و هى تهوى منقضه حتى سقطت بين أيديهم فبكى عيسى عليه السلام و قال اللهم اجعلنى من الشاكرين اللهم اجعلها رحمه و لا تجعلها مثله و عقوبه و اليهود ينظرون إليها ينظرون إلى شى ء لم يروا مثله قط و لم يجدوا ريحا أطيب من ريحه فقام عيسى عليه السلام فتوضأ و صلى صلاه طويله ثم كشف المنديل عنها و قال بسم الله خير الرازقين فإذا هو سمكه مشويه ليس عليها فلوسها تسيل سيلا من الدسم و عند رأسها ملح و عند ذنبها خل و حولها من أنواع البقول ما عدا الكراث و إذا خمسه أرغفه على واحد منها زيتون و على الثانى عسل و على الثالث سمن و على الرابع جبن و على الخامس قديد فقال شمعون يا روح الله أ من طعام الدنيا هذا أم من طعام الآخره فقال عيسى ليس شى ء مما ترون من طعام الدنيا و لا من طعام الآخره و لكنه شى ء افتعله الله

۱- فى المصدر: حتى وضعوها بين ايديهم.

۲- الصواب كما فى المصدر: و لا انتهر يتيما.

تعالی بالقدره الغالبه کلوا مما سألتم یمددکم و یزدکم من فضله و قال الحواریون یا روح الله لو أریتنا من هذه الآیه الیوم آیه أخری فقال عیسی علیه السلام یا سمکه احیی بإذن الله فاضطربت السمکه و عاد علیها فلوسها و شوکها ففزعوا منها فقال عیسی علیه السلام ما لکم تسألون أشیاء إذا أعطیتموها کرهتموها ما أخوفنی علیکم أن تعذبوا یا سمکه عودی کما کنت بإذن الله فعادت السمکه مشویه کما کانت قالوا یا روح الله کن أول من یأکل منها ثم نأکل نحن فقال عیسی معاذ الله أن آکل منها و لکن یأکل منها من سألها فخافوا أن یأکلوا منها فدعا لها عیسی علیه السلام أهل الفاقه و الزمنی و المرضی و المبتلین فقال کلوا منها و لکم الهناء و لغیرکم البلاء فأکل منها ألف و ثلاثمائه رجل و امرأه من فقیر و مریض و مبتلی و کلهم شبعان یتجشی ثم نظر عیسی علیه السلام إلی السمکه فإذا هی کهیئتها کما نزلت من السماء ثم طارت المائده صعدا و هم ینظرون إلیها حتی توارت عنهم فلم یأکل منها یومئذ زمن إلا صح و لا مریض إلا برأ و لا فقیر إلا استغنی و لم یزل غنیا حتی مات و ندم الحواریون و من لم یأکل منها و کانت إذا نزلت اجتمع الأغنیاء و الفقراء و الصغار و الکبار یتزاحمون علیها فلما رأی ذلک عیسی علیه السلام جعلها نوبه بینهم فلبثت أربعین صباحا تنزل ضحی فلا تزال منصوبه یؤکل منها حتی إذا فاء الفی ء (۱)طارت صعدا و هم ینظرون فی ظلها حتی توارت عنهم و کانت تنزل غبا یوما و یوما لا فأوحی الله تعالی إلی عیسی علیه السلام اجعل مائدتی للفقراء دون الأغنیاء فعظم ذلک علی الأغنیاء حتی شکوا و شککوا الناس فیها فأوحی الله تعالی إلی عیسی أنی شرطت علی المکذبین شرطا أن من کفر بعد نزولها أُعَذِّبُهُ عَذاباً لا أُعَذِّبُهُ أَحَداً مِنَ الْعالَمِینَ فقال عیسی إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبادُکَ وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ فمسخ منهم ثلاثمائه و ثلاثه و ثلاثین رجلا باتوا من لیلهم علی فرشهم مع نسائهم فی دیارهم فأصبحوا خنازیر یسعون فی الطرقات و الکناسات و یأکلون العذره فی الحشوش (۲)فلما رأی الناس ذلک فزعوا إلی عیسی علیه السلام و بکوا و بکی علی الممسوخین

۱- أی رجع.

۲- الحشوش: جمع الحش: الکنیف و مواضع قضاء الحاجه، و اصله من الحش بمعنی البستان، لانهم کانوا کثیرا ما یتغوطون فی البستان.

أهلوهم فعاشوا ثلاثه أيام ثم هلكوا.

و فى تفسير أهل البيت عليهم الصلاه و السلام كانت المائده تنزل عليهم فيجتمعون عليها و يأكلون منها ثم يرفع (۱)فقال كبراؤهم و مترفوهم لا ندع سفلتنا يأكلون منها معنا فرفع الله المائده ببغيهم و مسخوا قرده و خنازير انتهى كلامه رحمه الله. (۲)و قال الثعلبى فى تفسيره قالت العلماء بأخبار الأنبياء بعث عيسى عليه السلام رسولين من الحواريين إلى أنطاكيه فلما قربا من المدينه رأيا شيخا يرعى غنيمات له و هو حبيب صاحب ياسين فسلما عليه فقال الشيخ لهما من أنتما قالا رسولا عيسى ندعوكم من عباده الأوثان إلى عباده الرحمن فقال أ معكما آيه قالا نعم نحن نشفى المريض و نبرئ الأكمه و الأبرص بإذن الله فقال الشيخ إن لى ابنا مريضا صاحب فراش منذ سنين قالا فانطلق بنا إلى منزلك نتطلع حاله فأتى بهما إلى منزله فمسحا ابنه فقام فى الوقت بإذن الله صحيحا ففشا الخبر فى المدينه و شفى الله على يديهما كثيرا من المرضى و كان لهم ملك يقال له شلاحن (۳)و كان من ملوك الروم يعبد الأصنام قالوا فأنهى الخبر إليه فدعاهما فقال لهما من أنتما قالا رسولا عيسى قال فما آيتكما قالا نبرئ الأكمه و الأبرص و نشفى المرضى بإذن الله قال و فيم جئتما قالا جئناك ندعوك من عباده ما لا يسمع و لا يبصر إلى عباده من يسمع و يبصر فقال الملك و لنا إله سوى آلهتنا قالا نعم من أوجدك و آلهتك قال قوما حتى أنظر فى أمركما فتتبعهما ناس فأخذوهما و ضربوهما فى السوق.

و قال وهب بن منبه بعث عيسى عليه السلام هذين الرسولين إلى أنطاكيه فأتياها و لم يصلا إلى ملكها فطالت مده مقامهما فخرج الملك ذات يوم فكبرا و ذكرا الله فغضب الملك و أمر بهما فأخذا و حبسا و جلد كل واحد منهما مائه جلده قالوا فلما كذب الرسولان و ضربا بعث عيسى رأس الحواريين شمعون الصفا (۴)على أثرهما لينصرهما فدخل

۱- فى المصدر: ثم ترتفع.

۲- مجمع البيان ۳: ۲۶۴- ۲۶۷.

۳- لم يذكر اسمه فى مجمع البيان.

۴- الصفا: الحجر و النصارى يسمونه بطرس باليونانيه، و بالسريانيه: كيفاس، و هما بمعنى الحجر. و كان تلامذه المسيح يسمون بالحجر لابتناء المسيحيه و الكنيسه عليهم.

شمعون البلده متنكرا و جعل يعاشر حاشيه الملک حتی أنسوا به فرفع خبره إلی الملک (۱)فدعاه فرضی عشرته و أنس به و أکرمه ثم قال له ذات یوم أيها الملک بلغنی أنک حبست رجلين فی السجن و ضربتهما حين دعواک إلی غير دينک فهل كلمتهما و سمعت قولهما فقال الملک حال الغضب بينی و بين ذلک قال فإن رأی الملک دعاهما حتی يتطلع ما عندهما (۲)فدعاهما الملک فقال لهما شمعون من أرسلكما إلی هاهنا قالا الله الذی خلق كل شی ء و ليس له شريک قال لهما شمعون فصفاه و أوجزا فقالا ـ إنه يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد قال شمعون و ما آيتكما قالا له ما تتمناه فأمر الملک حتی جاءوا بغلام مطموس العينين موضع عينيه كالجبهه فما زالا يدعوان ربهما حتی انشق موضع البصر فأخذا بندقتين من الطين فوضعاهما فی حدقتيه فصارتا مقلتين يبصر بهما فتعجب الملک فقال شمعون للملک إن أنت سألت (۳)إلهک حتی يصنع صنيعا مثل هذا فيكون لک و لإلهک شرفا فقال له الملک ليس لی عنک سر إن إلهنا الذی نعبده لا يبصر و لا يسمع و لا يضر و لا ينفع و كان شمعون إذا دخل الملک بيت الصنم يدخل بدخوله و يصلی كثيرا و يتضرع حتی ظنوا أنه علی ملتهم فقال الملک للرسولين إن قدر إلهكما الذی تعبدانه علی إحياء ميت آمنا به و بكما قالا إلهنا قادر علی كل شی ء فقال الملک إن هاهنا ميتا مات منذ سبعه أيام ابن لدهقان و أنا أخذته و لم أدفنه حتی يرجع أبوه و كان غائبا فجاءوا بالميت و قد تغير و أروح و جعلا يدعوان ربهما علانيه و جعل شمعون يدعو ربه سرا فقام الميت و قال إنی قمت منذ سبعه أيام و أدخلت فی سبعه أوديه من النار و أنا أحذركم ما أنتم فيه فآمنوا بالله ثم قال فتحت أبواب السماء فنظرت فرأيت شابا حسن الوجه يشفع لهؤلاء الثلاثه قال الملک و من الثلاثه قال شمعون و هذان و أشار إلی صاحبيه فتعجب الملک فلما علم شمعون أن قوله قد أثر فی الملک أخبره بالحال و دعاه فآمن قوم (۴)و كان الملک فيمن آمن

۱- فی المجمع: و رفعوا خبره الی الملک.

۲- فی المجمع: حتی نتطلع ما عندهما.

۳- فی المجمع: أ رأيت لو أنت سألت.

۴- فی المجمع: دعاه إلی اللّه فآمن و آمن من أهل مملكته قوم.

و كفر آخرون انتهى. (۱)و ذكر الطبرسى رحمه الله هذه القصه إلى هذا الموضع ثم قال و قد روى مثل ذلك العياشى بإسناده عن الثمالى و غيره عن أبى جعفر و أبى عبد الله عليه السلام إلا أن فى بعض الروايات بعث الله الرسولين إلى أهل أنطاكيه ثم بعث الثالث و فى بعضها أن عيسى أوحى الله إليه أن يبعثهما ثم بعث وصيه شمعون ليخلصهما و أن الميت الذى أحياه الله بدعائهما كان ابن الملك و ساق الخبر إلى آخر ما أورده على بن إبراهيم (۲)ثم قال و قال ابن إسحاق بل كفر الملك و أجمع هو و قومه على قتل الرسل فبلغ ذلك حبيبا و هو على باب المدينه الأقصى فجاء يسعى إليهم يذكرهم و يدعوهم إلى طاعه الرسل انتهى. (۳)و قال صاحب الكامل و الثعلبى فى العرائس لما كانت مريم بمصر نزلت على دهقان و كانت داره يأوى إليها الفقراء و المساكين فسرق له مال فلم يتهم إلا المساكين فحزنت مريم فلما رأى عيسى عليه السلام حزن أمه قال أ تريدين أن أدله على ماله قالت نعم قال إنه أخذه الأعمى و المقعد اشتركا فيه حمل الأعمى المقعد فأخذه فقيل للأعمى ليحمل المقعد فأظهر المقعد العجز فقال له المسيح كيف قويت على حمله البارحه لما أخذتما المال (۴)فاعترفا فأعاداه و نزل بالدهقان أضياف و لم يكن عنده شراب فاهتم لذلك فلما رآه عيسى عليه السلام دخل

۱- الكشف و البيان مخطوط.

۲- باختلاف كثير فى ألفاظه.

۳- مجمع البيان ۸: ۴۱۹ و ۴۲۰.

۴- فى العرائس زياده: فلما سمعوه يقول ذلك ضربوا الاعمى حتّى قام، فلما استقل قائما هوى المقعد إلى كوه الخزانه، فقال عيسى للدهقان: هكذا احتالا على مالك البارحه، لان الاعمى استعان بقوته و المقعد بعينيه، فقال الاعمى و المقعد: صدق و اللّه، فردا على الدهقان ماله كله، فاخذه الدهقان و وضعه فى خزانته و قال: يا مريم خذى نصفه، فقالت: إنى لم اخلق لذلك، قال الدهقان فاعطيه لابنك؟ قالت: هو أعظم منى شأنا، ثمّ لم يلبث الدهقان أن أعرس لابن له، فصنع عيدا فجمع عليه أهل مصر كلهم فكان يطعمهم شهرين، فلما انقضى ذلك زاره قوم من أهل الشام و لم يعلم الدهقان بهم حتّى نزلوا به و ليس عنده يومئذ شراب.

بیتا للدهقان فیه صفان من جرار فأمر عیسی علیه السلام یده علی أفواهها و هو یمشی فامتلأت شرابا و عمره حینئذ اثنتا عشره سنه و کان فی الکتاب یحدث الصبیان بما یصنع أهلوهم و بما یأکلون قال وهب بینما عیسی علیه السلام یلعب مع الصبیان إذ وثب غلام علی صبی فضربه علی رجله فقتله فألقاه بین رجلی المسیح متلطخا بالدم (۱)فانطلقوا به إلی الحاکم فی ذلک البلد و قالوا قتل صبینا فسأله الحاکم فقال ما قتلته فأرادوا أن یبطشوا به فقال ایتونی بالصبی حتی أسأله من قتله فعجبوا من قوله و أحضروه عند القتیل (۲)فدعا الله تعالی و أحیاه فقال من قتلک فقال قتلنی فلان (۳)فقال بنو إسرائیل للقتیل من هذا قال عیسی ابن مریم ثم مات من ساعته.

و قال عطاء سلمت مریم عیسی علیه السلام إلی صباغ یتعلم عنده فاجتمع عند الصباغ ثیاب و عرض له حاجه فقال للمسیح علیه السلام هذه ثیاب مختلفه الألوان و قد جعلت فی کل ثوب خیطا علی اللون الذی تصبغ به فاصبغها حتی أعود من حاجتی هذه فأخذها المسیح و ألقاها فی حب واحد فلما عاد الصباغ سأله عن الثیاب فقال صبغتها فقال أین هی قال فی هذا الحب قال کلها قال نعم قال قد أفسدتها علی أصحابها و تغیظ علیه فقال له المسیح لا تعجل و انظر إلیها فقام و أخرج کل ثوب منها علی اللون الذی أراد صاحبه فتعجب الصباغ منه و علم أن ذلک من الله تعالی.

و لما عاد عیسی و أمه إلی الشام (۴)نزلا بقریه یقال لها ناصره و بها سمیت

۱- فی العرائس زیاده و هی: ما طلع الناس علیه فاتهموه به فأخذوه.
۲- فی المجمع: فتعجبوا من قوله و أحضروا عنده القتیل فدعا اللّه تعالی فاحیاه.
۳- فی المصدر زیاده: یعنی الذی قتله.
۴- فی العرائس: قال وهب: لما مات هردوس الملک بعد اثنتی عشر سنه من مولد عیسی علیه السلام أوحی اللّه تعالی الی مریم یخبرها بموت هردوس و یأمرها مع ابن عمها یوسف النجّار إلی الشام، فرجع عیسی و أمه و سکنا فی جبل الخلیل فی قریه یقال لها ناصره و بها سمیت النصاری و کان عیسی علیه السلام یتعلم فی الساعه علم یوم، و فی الیوم علم شهر، و فی الشهر علم سنه، فلما تمت ثلاثون سنه أوحی اللّه تعالی إلیه اه.

النصـارى فأقـام إلى أن بلغ ثلاـثين سـنه فـأوحى الله إليه أن يبرز للنـاس و يـدعوهم إلى الله تعالى و يـداوى الزمنى و المرضـى و الأـكمه و الأبرص و غيرهم من المرضـى ففعل ما أمر به فأحبه الناس و كثر أتباعه (۱)و حضر يوما طعام بعض الملوك كان دعا الناس إليه فقعد على قصعه يأكل منها و لا ينقص قال الملك من أنت قال أنا عيسى ابن مريم فنزل الملك (۲)و أتبعه في نفر من أصـحابه فكـانوا الحواريين و قيـل إن الحواريين هم الصـباغ الـذى تقـدم ذكره و أصـحاب له و قيـل كـانوا صـيادين و قيل كانوا قصـارين و قيـل ملاحين و الله أعلم. (۳)أقول و قال السـيد بن طاوس فى سـعد السـعود رأيت فى الإنجيل أن عيسـى عليه السلام صعـد السـفينه و معه تلاميـذه و إذا اضـطراب عظيم فى البحر حتى كـادت السـفينه تتغطى بالأمواج و كان هو كالنائم فتقـدم إليه تلاميـذه و أيقظوه و قـالوا يـا سـيدنا نجنـا لكيلاـ نهلك فقال لهم يا قليلى الإيمان ما أخوفكم فعنـد ذلك قام و انتهر الرياح فصار هدءا عظيما (۴)فتعجب الناس (۵)و قالوا كيف هذا إن الرياح و البحر لتسمعان منه (۶).

۱- فى المصدر: و علا ذكره. و فى العرائس بعد ذلك زياده راجع.

۲- فى الكامل: فنزل الملك عن ملكه.

۳- الكامل ۱: ۱۰۸، العرائس: ۲۱۷- ۲۱۹.

۴- الهدء و الهدوء: السكون.

۵- فى المصدر: فتعجب الناس من ذلك.

۶- سعد السعود: ۵۶.

**[ترجمه]مَن لاـ یحضـره الفقیه: از جـابر بن عبـدالله انصاری روایت شـده که امیرمؤمنان علیه السـلام از صومعه نشـینی که در مسجد براثا بود و در مقابل او اسلام آورد پرسید: چه کسی اینجا نماز گزارده است؟ گفت: عیسی علیه السلام

ص: ۲۵۷

و مـادرش اینجـا نمـاز گزاردهانـد، آنگاه امام علی علیه السـلام به او فرمود: من تو را از کسـی که در اینجا نماز گزارده با خبر سازم؟ گفت: آری، امام فرمود: ابراهیم خلیل علیه السلام. - . مَن لا یحضره الفقیه : ۶۳ -

میگویم: برخی از احوال عیسـی در باب داسـتان زکریا و یحیی علیهما السـلام ذکر شـد و حـدیث الظباء (آهوان) در سـرزمین کربلا نیز در باب (أخبار الأنبیاء بشـهاده الحسـین علیه السلام) ذکر خواهد شد، هم چنین در باب (جوامع أحوال الأنبیاء) از امام رضا علیه السـلام به نقل از امیر مؤمنان علیه السـلام در ضـمن حدیث مرد اهل شام روایت شده که فرمود: شش جانور در رحم مادر جنب و جوش ندارند، از آن جمله میتوان خفّاشـی را برشـمرد که عیسـی بن مریم علیه السـلام آن را به وجود آورد و به اذن خداوند عزّ و جلّ به پرواز در آمد. و از امام صادق علیه السـلام روایت شده که خداوند متعال دو واژه از اسمهای اعظم را به عیسی عطا فرمود و او با آن دو واژه مردگان را زنده و نابینایان و مبتلایان به پیسی را درمان میکرد.

طبرسـی رحمه الله در مورد این فرموده خداونـد متعـال «و یعلّمه الکتـاب» که در وصف عیسـی علیه السـلام است به نقـل از ابن جریح گفته است: منظور از کتاب، (کتابه: نوشـتن) است، سـپس گوید: خداوند متعال نُه گونه از گونههای نوشتن را به عیسی آموخت در حالی که به سایر مردم یک گونهٔ آن را آموخته بود؛ و از ابو علی الجبائیّ نقل شده که منظور از (کتاب)، برخی از کتابهـای آسـمانی غیر از تورات و انجیـل است که خداونـد آنهـا را بر پیـامبرانش نـازل فرموده است ماننـد زبور و غیره، و این روایت بـا ظـاهر آیه همخوانی بیشتری دارد، «و الحکمه» از ابن عباس روایت شـده که منظور از (حکمه)، فقه و علم به حلال و حرام میباشـد؛ و گفته شـده که منظور تمـام نکتههـایی است که از اصول دین به وی آموخته است، «و التوراه و الانجیـل» ذکر این دو کتاب آسـمانی به صورت جدا به خاطر تأکید بر عظمت شأن آنهاست، «و رسولاً إلی بنی اسرائیل أنّی قد جئتکم» یعنی: هنگامی که به سوی بنی اسـرائیل بر انگیخته شد به آنان گفت: من به سوی شـما آمدهام، «بآیه» یعنی: با دلیل و برهان آشـکار، «مِن ربّکم» (از طرف پروردگارتـان) بر نبّوتم دلالت میکنـد، «أنّی أخلق لکم من الطین کهیئه الطیر» یعنی: و این دلیل و برهان آشـکار این است که من از گِل چیزی شبیه پرنـده برای شـما میآفرینم و آن را شـکل و قیافه میبخشم، «فأ نفـخ فیه» یعنی: در پرنده ساخته شده از گِل میدمم.

طبرسی در جایی دیگر گفته است: «فیها» یعنی: در آن شکل و قیافه ساخته شده، «فیکون طیراً بإذن الله» یعنی: به اذن و با قدرت خداونـد پرنـدهای میشود؛ و گفته شـده: به فرمان و دسـتور خداونـد متعال، و خداونـد این سـخن خویش «بإذن الله» را فقط به «فیکون طیراً» متصل گردانـده چرا که آفریـدن و نگارگری گِل به شـکل پرنـده و دمیدن در آن در محدودهٔ قدرت بندگان نیز قرار دارد، امّـا تبـدیل گِـل به پرنـدهای که دارای گـوشت و خـون باشـد و همچنین خلق حیـات و سر زنـدگی در آن فقـط در محدودهٔ قدرت خداوند متعال است،

ص: ۲۵۸

پس فرموده است: «بإذن الله» تا مشخص شود انجام دهندهٔ چنین کاری نه عیسی علیه السلام بلکه خداوند متعال است، و در تفسیر آمده است: عیسی از گِل چیزی شبیه به خفاش ساخت و در آن دمید پس تبدیل به پرنده‌ای شد، «و أبرئ الأکمه» ابن عباس و قتاده گفته‌اند: منظور از (أکمه) نابینای مادر زاد است، ولی حسن و السّدی گفته‌اند منظور نابینا به صورت عامّ است، «و الأبرص» یعنی کسی که مبتلا به مرض پیسی است.

وهب گوید: چه بسا که در طول روز پنجاه هزار مریض نزد عیسی علیه السلام گرد می‌آمدند، هر یک از آنان که می‌توانست نزد او بیاید می‌آمد و هر یک که نمی‌توانست عیسی خود نزد او می‌رفت، و فقط آنان را با دعا و به شرط ایمان آوردن مداوا می‌کرد، «و أحیی الموتی بإذن الله» همانا عیسی علیه السلام زنده کردن مردگان را بر وجه مجاز و از باب تعمیم موضوع به خود نسبت داده است، چرا که خداوند متعال هنگام دعای او مردگان را زنده می‌کرد؛ گفته شده: عیسی علیه السلام چهار نفر را زنده گرداند: نخست: عارز که دوست او بود و سه روز از وفاتش می‌گذشت، پس به خواهر عازر گفت: ما را نزد مزارش ببر، سپس گفت: «خداوندا، ای پروردگار آسمانها و زمین‌های هفت گانه، تو مرا به سوی بنی اسرائیل روانه داشته‌ای تا آنان را به سوی دین و آئینت فرا خوانم و آگاهشان سازم که مردگان را زنده می گردانم، پس عازر را زنده گردان»، آن‌گاه عازر از قبر خارج شد و مدّتها زندگی کرد و صاحب فرزند شد، دوّم: پسر پیرزنی که مرده بود و در حالی که بر تختش قرار داشت از مقابل او عبور داده شد. عیسی خداوند را فرا خواند و بر کنار تخت آن پسر نشست. پس زنده شد و از روی دوش مردم پایین آمد، لباسش را پوشید و به سوی خانواده‌اش بازگشت و مدّتی زندگی کرد و صاحب فرزند شد؛ سوّم: ابنه العاشر - دختر دهم -، به عیسی علیه السلام گفته شد: آیا او را زنده می‌گردانی حال آنکه دیروز مرده است؟ پس به درگاه خداوند دعا کرد و او زنده شد و مدّتی زندگی کرد و بچه‌دار شد؛ و چهارم: سام پسر نوح، عیسی خداوند را به اسم اعظمش خواند که او را زنده گرداند، پس در حالی که نیمی از سرش سفید بود از قبرش خارج شد و گفت: آیا قیامت به پا شده است؟ عیسی گفت: خیر، ولی من خداوند را به اسم اعظمش فرا خواندم؛ و در آن زمان مردم پیر نمی‌شدند و موی سرشان سفید نمی‌شد چرا که سام پسر نوح پانصد سال زندگی کرد و هنوز جوان باقی مانده بود، سپس عیسی به او گفت: بمیر، سام گفت: به شرط آنکه مرا از سکرات مرگ به خدا پناه دهی، پس عیسی به درگاه خداوند سبحان دعا کرد و چنان شد که می‌خواستند.

و الکلبیّ گوید: عیسی علیه السلام مردگان را با لفظ (یا حّی یا قیّوم) زنده می گرداند، «و أنبّئکم بما تأکلون و ما تدّخرون فی بیوتکم» عیسی به شخص می‌گفت: فلان و فلان غذا را در وعده نهار خورده‌ای و فلان چیز را به خانه‌ات برده و ذخیره ساخته‌ای، «إنّ فی ذلک لآیه لکم» منظور از (آیه) دلیل و برهان قاطع، معجزه و نشانه است،«إن کنتم مؤمنین» یعنی: اگر به خدا ایمان دارید، چرا که شناخت مُرسِل (فرستنده) حتماً باید قبل از شناخت مُرسَل (فرستاده شده) حاصل شود. - . مجمع البیان ۲ : ۴۴۵ و ۴۴۶ -

ص: ۲۵۹

طبرسی رحمه الله در تفسیر آیهٔ «إذ قال الحواریّون یا عیسی بن مریم هل یستطیع ربّک أن ینزّل علینا مائده من السماء» گفته است: در این زمینه چند روایت نقل شده است:

نخست: معنای آیه بدین صورت است: آیا پروردگار تو آن گاه که از او چنین درخواستی داشته باشی آن را انجام می‌دهد تا

نشانه‌ای باشد بر صدق گفتارت؟ و جایز نیست (چنین بپنداریم) که آنان در قدرت خداوند سبحان بر انجام این کار و فرو فرستادن سفرهٔ آسمانی شک کردند، چرا که از قدرت خداوند آگاه بوده و بدان ایمان داشته‌اند، گویا این سؤال را پرسیده‌اند که از صدق گفتار عیسی و صحت ادّعای او آگاه شوند تا در این باره اشکال و شبهه‌ای برای آنان پیش نیاید، و بدین جهت است که گفته‌اند: «و تطمئنّ قلوبُنا» { تا قلب‌هایمان اطمینان یابند}، آن‌گونه که ابراهیم علیه السلام فرمود: «و لکن لیطمئنّ قلبی» این نظر از ابوعلی الفارسی نقل شده است.

دوّم: منظور چنین است: آیا پروردگارت می‌تواند چنین کاری را انجام دهد؟ و این سؤال را در ابتدا که شناخت خداوند نزد آنان ثابت نشده بود مطرح کردند، به همین سبب عیسی علیهم السلام آنان را به خاطر این سؤال سرزنش کرد و گفت: «اتّقوا الله إن کنتم مؤمنین» {تقوای خدا پیشه سازید اگر مؤمن هستید}، چرا که ایمان آنان در آن زمان کامل نشده بود.

و سوّم: مقصود آیه چنین است: آیا پروردگار تو درخواستت را اجابت می‌کند؟ و السدّیّ نیز چنین نظری دارد و گفته مراد آیه این است: آیا اگر از پروردگارت چنین درخواستی داشته باشی اجابت می‌کند؟ و این در صورتی است که (استطاع) را (أطاع) معنا کنیم آن‌گونه که (استجاب) به معنای (أجاب) می‌باشد.

زجاج گوید: درخواست حواریّون از عیسی علیه السلام برای فرو فرستادن سفرهٔ آسمانی از دو جنبه قابل بررسی است: یکی اینکه آنان می‌خواستند بر ثبات ایمان‌شان افزوده شود آن‌گونه که ابراهیم علیه السلام فرمود: «ربّ أرنی کیف یحیی الموتی» - . بقره / ۲۶۰ -

{ پروردگارا، به من بنما که چگونه مردگان را زنده می‌گردانی؟}، دیگر اینکه درخواست آنان برای نزول سفره آسمانی قبل از علم‌شان به این موضوع بوده که عیسی توانائی درمان نابینایان و مبتلایان به پیسی را دارد و مردگان را زنده می‌گرداند.

«قال اتّقوا الله إن کنتم مؤمنین» یعنی: تقوای خدا پیشه سازید از اینکه درخواست چیزی داشته باشید که ملت‌های پیشین درخواست نکرده‌اند؛ ابو علی الفارسّی گوید: منظور آیه، امر کردن به رعایت تقوی و پرهیزگاری به صورت مطلق می‌باشد،

ص: ۲۶۰

آن‌گونه که خداوند سبحان مؤمنان را در این فرموده به رعایت آن امر می‌فرماید: «یا أیّها الذین آمنوا اتّقوا الله» - . آل عمران / ۱۰۲ -

{ای کسانی که ایمان آورده‌اید، تقوای خدا پیشه سازید}؛ و الزجاج گوید: عیسی علیه السلام به آنان فرمان داد که خود سرانه پیشنهاد ظهور آیات و نشانه ندهند و از خدا و رسولش پیشی نگیرند چرا که خداوند متعال قبلاً دلایل آشکار و روشن و معجزاتی مانند زنده گرداندن مردگان و غیره را به آنان نشان داده که از آنچه طلب می‌کردند و درخواست داشتند محکم‌تر و ثابت کننده‌تر بود.

«قالوا» یعنی حواریّون گفتند: «نرید أن نأکل منها» در تفسیر این آیه دو نظر وجود دارد: یکی اینکه فعل (نرید) از ریشه (إراده)

که از افعال قلوب است باشد، در این صورت تقدیر کلام چنین است: این درخواست را به خاطر چیزی که ذکر کردیم (خوردن از سفر آسمانی) مطرح نمودیم؛ نظر دیگر این است که (إراده) در اینجا به معنای محبّتی باشد که میل و خواستهٔ طبیعت درونی انسان‌هاست، یعنی (خوردن از آن سفرهٔ آسمانی) را دوست می‌داریم، «و تطمئنّ قلوبنا» ممکن است که آنان این درخواست (فرستادن سفرهٔ آسمانی) را مطرح کرده باشند حال آنکه آگاه و مطّلع از دین خودشان بوده‌اند، یعنی: ما چنین درخواستی را فقط به خاطر افزودن یقین و اطمینان قلبی مطرح می‌کنیم،و این بدان سبب است که هر چه دلایل و نشانه‌ها بیشتر گردند شناخت درونی نیز بیشتر حاصل می‌گردد، این نظر از عطاء روایت شده است، «و نعلم أن قد صدقنا» یعنی: به درستی گفتار تو در مورد اینکه پیامبر و فرستادهٔ خدا هستی پی ببریم، این نظر را سخن کسانی تقویت می‌کند که می‌گوید: بنی اسرائیل این سخنان را در ابتدای امر مطرح نمودند، ولی رأی صحیح آن است که آنان این سؤالها و خواسته‌ها را به خاطر بازرسی و بازبینی بیشتر، آگاهی و دانش لازم و مطمئن شدن از اعجاز ادّعای عیسی علیه السلام مطرح کردند، «و نکونَ علیها من الشاهدین» یعنی: از شاهدان و گواهان توحید و یگانگی خداوند و نبوّت تو باشیم؛ و گفته شده یعنی: از شاهدان و گواهان سخنان تو هنگام بازگشت به سوی بنی اسرائیل باشیم، سپس خداوند متعال خبر از مطرح کردن این خواستهٔ بنی اسرائیل از سوی عیسی به درگاه خویش می‌دهد و می‌فرماید: «قال عیسی بن مریم» یعنی: عیسی بن مریم از درخواست قومش آن گاه که آن را طلب نمودند سخن گفت؛ و گفته شده: عیسی آن درخواست را نزد پروردگارش فقط هنگامی مطرح نمود که به او اجازهٔ چنین درخواستی را داد: «اللهم ربّنا أنزل علینا مائده من السماء» یعنی: سفره‌ای که خوراکهای آسمانی بر آن قرار گرفته باشد، «تکون لنا عیداً» این آیه به دو صورت معنا شده است: نخست: تا روزی که سفرهٔ آسمانی بر ما نازل می‌شود را جشن بگیریم و خود و کسانی که بعد از ما می‌آیند آن روز را گرامی بدارند، این نظر را السّدیّ، قتاده، ابن جریح و ابو علی الجبائیّ مطرح کرده‌اند؛ دوّم: تا سهم ما از فضل و نعمت خداوند باشد؛ و نظر نخست صحیح‌تر است، «لأوّلنا و آخرنا» یعنی: برای نسلی که در زمان ما زندگی می‌کنند هم چنین کسانی که از پسِ ما می‌آیند؛ و ابن عباس گفته یعنی: کسانی که در پایان بر سر این سفره حاضر می‌شوند بتوانند مانند کسانی که در ابتدا حاضر می‌شوند از آن بخورند و بهره‌مند شوند، «و آیه منک» یعنی: این سفره هدایت‌گری والا شأن باشد از سوی تو برای بی تاب کردن قلب‌های بندگان در اقرار به مدلول آن و اعتراف به حقّی که ظاهرش بر آن شهادت می‌دهد و دلالتی باشد بر توحید و یگانگی تو و صحت نبوّت و پیامبری‌ات، «و ارزقنا» یعنی: و آن را رزق و روزیِ ما قرار ده؛ و از الجبائیّ روایت شده یعنی: قدرت سپاس گزاری از آن را به ما ببخش، «و أنت خیر الرّازقین» { که تو بهترین رزق دهندگانی}، این کلام خداوند حکایت از این نکته دارد که ممکن است که بعضی از بندگان رازق و روزی دهنده برخی دیگر باشند و اگر چنین نبود سخن خداوند مبنی بر اینکه او بهترینِ روزی دهندگان است صحیح نبود و معنایی نداشت،

ص: ۲۶۱

ن گونه که جایز نیست گفته شود: تو بهترینِ خدایان هستی حال آنکه غیر از او خدای دیگری وجود نداشته باشد، «قال الله» خداوند در پاسخ به آنچه عیسی درخواست کرد پاسخ فرمود: «أنّی منزّلها علیکم» یعنی: سفرهٔ آسمانی را بر شما نازل می‌کنم، «فمن یکفر بعدُ منکم» یعنی: هر یک از شما بعد از فرو فرستادن آن کفر ورزد، «فإنّی لا ـ أعذّبه عذاباً لا ـ أعذّبه أحداً من العالمین» در معنای این آیه چند نظر نقل شده است: نخست: از قتاده روایت شده که منظور، عذاب دادن و مجازات دانشمندان

زمان آنان است، آن قوم بعد از فرو آمدن سفرهٔ آسمانی انکار ورزیدند و کافر شدند، پس به شکل میمون و خوک مسخ شدند؛ از امام موسی کاظم علیه السلام روایت شده که آنان به شکل میمون مسخ شدند.

دوّم: منظور عذاب و مجازات بنیان بر افکن می‌باشد.

سوّم: منظور نوعی از عذاب است که خداوند هیچ کس را غیر از آنان بدان گرفتار نمی‌سازد، بنی اسرائیل بعد از نزول سفرهٔ آسمانی شایسته این نوع از عذاب شدند، چرا که بعد از مشاهده نشانه‌ای که خود خواستار آن شده بودند کفر ورزیدند در حالی که این نشانه از محکم‌ترین موانع ابتلاء به کفر بود، بنابراین حکمت اقتضاء می‌کرد که شدیدترین نوع عذاب به آنان اختصاص یابد، درست همان گونه که به محکم‌ترین و بازدارنده‌ترین نوع از انواع آیات الهی اختصاص یافتند.

خلاصه این که: علماء در مورد سفره آسمانی که آیا نازل شده یا خیر اختلاف نظر پیدا کردند، حسن و مجاهد گفته‌اند: این سفره نازل نشد و بنی اسرائیل هنگامی که شرط نازل شدنش را شنیدند از خواسته خود صرف نظر کردند و گفتند: چنین سفره‌ای را نمی‌خواهیم و بدان نیازی نداریم، بنابراین نازل نشد، ولی نظر صحیح این است که سفره نازل شده است، چرا که خداوند سبحان می‌فرماید: {من این سفره را بر شما فرو می‌فرستم} و جایز نیست که خداوند در خبر دادن از یک موضوع دچار اختلاف شود، هم چنین روایات و حوادثی که از پیامبر، اصحاب و تابعین در این باره روایت شده بیشمارند، کعب گوید: سفره آسمانی روز یک شنبه نازل شده است، بنابراین مسیحیان آن را روز عید اعلام کردند؛ هم چنین علماء در کیفیّت فرو آمدن سفره و آنچه بر آن قرار داشته دچار اختلاف شدند، عمّار بن یاسر از پیامبر صلّی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: بر سفره آسمانی فرو آمده نان و گوشت وجود داشت، و بنی اسرائیل از عیسی علیه السلام غذایی طلب کردند که پایان نپذیرد و پیوسته از آن سفره بخورند، پس به آنان گفته شد: این سفره برای شما به پا داشته شده است و تا زمانی که خیانت نکنید و آن را پنهان نکنید و برندارید برچیده نخواهد شد، و اگر چنین کنید سخت شما را عذاب می‌دهم؛ هنوز روز آنان سپری نشده بود که آن سفره را پنهان کردند و برداشتند و خیانت ورزیدند.

ابن عباس گوید: عیسی بن مریم به بنی اسرائیل گفت: سی روز روزه بگیرید، سپس هر آنچه می‌خواهید را از خداوند طلب دارید که به شما خواهد بخشید، پس سی روز روزه گرفتند و هنگامی که فارغ گشتند گفتند: ای عیسی، اگر برای یکی از مردم کار می‌کردیم

ص: ۲۶۲

بعد از پایان کار غذایی را برای ما حاضر می‌کرد، ما روزه گرفتیم و گرسنگی کشیدیم پس از خداوند بخواه که سفره‌ای را از آسمان بر ما فرو فرستد، آن‌گاه ملائکه سفره‌ای را حمل کرده و آوردند که بر آن هفت قرص نان و هفت ماهی قرار داشت و آن را در مقابل آنان قرار دادند، پس آخرین شخصی که بر سر سفره قرار گرفت مانند اولین شخص از غذاهای حاضر شده استفاده کرد، این سخن از امام باقر علیه السلام روایت شده است؛ و عطاء بن السائب از زاذان و مسیره روایت کرده که گفتند: آن‌گاه که سفره برای بنی اسرائیل پهن شد، پی در پی و دست به دست هر غذایی غیر از گوشت برای آنان حاضر می‌گشت؛ و سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده که گفت: بر آن سفره هر خوراکی غیر از نان و گوشت نازل شد؛ عطاء گوید: هر

غـذایی غیر از ماهی و گوشت بر آن نازل شـد؛ و عطیّه العوفی گفته است: ماهی‌ای از آسـمان نازل شد که طعم تمام غذاها در آن جمع شـده بود؛ عمّـار و قتـاده گفته‌انـد: بر آن سـفره میوه‌هـا و محصولاتی از بهشت قرار داشـتند؛ و قتاده گویـد: آن سـفره بامدادان وشامگاهان و در هر جایی که بودند بر آنان نازل می‌شد، مانند (منّ) و(سلوی) برای بنی اسرائیل؛ یمان بن رئاب گفته است: هر آنچه را می‌خواسـتند از آن سفره می‌خوردند؛ و عطاء بن أبی ریاح از سلمان فارسی روایت می‌کند که فرمود: به خدا سوگنـد که عیسـی علیه السـلام هرگز از زشتیها پیروی نکرد و چیزی (یتیمی) را از خود نراند، هرگز قهقهه نزد و مگسـی را از روی صورتش دور نکرد (حتی به مگسـی که او را اذیت می‌کرد نیز آزار نمی‌رساند)، هرگز هیچ بوی نامطبوعی را از ورود به بینی خود منع نکرد و هرگز به انجام کارهای بیهوده نپرداخت،و آن‌گاه که حواریّون از او خواستند سفره‌ای آسمانی را بر آنان نازل کنـد لباسـی پشـمیین پوشـید و گریست و گفت: {خداوندا، پروردگارا، سـفره‌ای را بر ما فرو فرست}، پس سـفره‌ای قرمز رنگ در میان دو ابر نازل شد و در حالی که بدان می‌نگریستند از بالا فرو افتاد و در مقابل‌شان قرار گرفت، بنابراین عیسی علیه السـلام گریست و گفت: \\"خداوندا، مرا در زمرهٔ شـکر گزاران قرار ده؛ پروردگارا، این سـفره را باعث رحمت نه مجازات و عقوبت قرار ده\\"،و یهودیان به آن سـفرهماننـد چیزی می‌نگریسـتند که گویا هرگزماننـدش را ندیـده‌انـد و بوئی خوش‌تر از بوی آن به مشام‌شان نخورده است، آن‌گاه عیسـی علیه السـلام برخاست و وضو گرفت و نمازی طولانی گزارد سـپس پوشـش روی سـفره را برداشت و گفت: «بسم الله خیر الرازقین»، ناگهـان بر روی آن مـاهی کباب شـده‌ای مشاهـده کردنـد که پولک‌هـایش کنـده شـده بود و از فرط چرب بودن گویا که جاری می‌شود و به راه می‌افتـد، در کنار سـر آن ماهی، نمک و در کنار دُمش سـرکه و در اطرافش انواع سبزیجـات غیر از تره چیـده شـده بود، پنـج قرص نـان نیز بر آن سـفره قرار داشت که بر روی اولین آنهـا زیتـون، بر دوّمی عسـل، بر سوّمی روغن، بر چهـارمی پنیر و بر پنجمین گوشت‌هـای خورد شـده قرار داشت، سـپس شمعون گفت: ای روح خـدا، آیا این از طعام دنیاست یا آخرت؟ عیسـی گفت: آنچه می‌بینید نه از اطعام دنیاست و نه از اطعام آخرت، بلکه چیزی است که خداوند متعال آن را با قدرت غالب خویش آفریده است،

ص: ۲۶۳

بخوریـد از آنچه مسألت داشتید که خداوند شـما را یاری می‌رساند و از فضل خود فزونی می‌بخشد؛ حواریّون گفتند: ای روح خـدا، ای کاش امروز از این نشانه، نشانـهٔ دیگری را به ما بنمایی، آن‌گاه عیسـی علیه السـلام گفت: ای ماهی، به اذن خدا زنده شو، پس مـاهی شـروع به جنبیـدن کرد و پولکهـا و خارهـایش سـر جایش باز گشت و آنان با دیـدن چنین منظره‌ای ترسـیدند، عیسـی گفت: شـما را چه شده که چیزهایی را طلب می‌کنید که اگر به شما بخشیده شود از آن نفرت پیدا می‌کنید؟ چقدر بیم آن دارم که عـذاب داده شـده و مجـازات شویـد! ای مـاهی، به اذن خداونـد به همـان حـالت اولیه برگرد، پس ماهی به حالت کباب شدهٔ خود بازگشت، گفتند: ای روح خدا، نخست تو از این سفره بخور سپس ما می‌خوریم، عیسی گفت: پناه بر خدا که من از آن بخورم، هر کسی که چنین سفره‌ای را درخواست کرده از آن می‌خورد، پس حواریّون ترسیدند که از آن بخورند، و عیسی علیه السلام مستمندان، از کار افتادگان، بیماران و مبتلایان را به سوی سفره فرا خواند و گفت: از آن بخورید که خوشی و خجسـتگی نصیب شما باد و بلا و مصیبت نصیب دیگران، پس هزار و سیصد نفر از مردان و زنان فقیر، مریض و مصیبت زده از آن سـفره خوردنـد تا سـیر شدند و آروغ زدند، سـپس عیسـی علیه السـلام به ماهی نگاه کرد و آن را به همان شـکلی که از آسـمان نـازل شـده بود یـافت، آن‌گـاه سـفره به سوی بالا ـ به پرواز در آمـد در حـالی که بـدان نگاه می‌کردنـد و در نهایت از

دیدگان‌شان پنهان شد، و در آن روز هیچ آفت زده‌ای از آن سفره نخورد مگر اینکه سلامتی خود را باز یافت، و هیچ مریضی از آن نخورد مگر اینکه شفا یافت، و هیچ فقیری بر سر آن سفره قرار نگرفت مگر اینکه بی‌نیاز شد و تا لحظه مرگ بی نیاز باقی ماند، و حواریّون و کسانی که از آن سفرهٔ آسمانی چیزی نخورده بودند پشیمان شدند؛ هنگامی که آن سفره فرو آمد ثروتمندان و فقیران و کودکان و بزرگسالان بر آن جمع شدند و جا را بر یکدیگر تنگ نمودند، و آن‌گاه که عیسی علیه السلام چنین منظره‌ای را مشاهده کرد قرار گرفتن بر سر سفره را برای آنان نوبت بندی کرد، آن سفره چهل روز به هنگام چاشتگاه بر آنان نازل و پیوسته بر پا داشته می‌شد و از غذاهای روی آن خورده می‌شد و هنگامی که سایه بر می‌گشت، به سوی آسمان بالا می‌رفت و آنان در زیر سایه‌اش بدان می‌نگریستند تا از دیدگان‌شان پنهان می‌شد، سپس به صورت فاصله دار یعنی یک روز در میان نازل می‌شد، آن‌گاه خداوند متعال به عیسی علیه السلام وحی نمود که سفره‌ام را مخصوص مستمندان و نه ثروتمندان قرار ده، این موضوع بر ثروتمندان گران آمد تا جائی که شکّ کردند و دیگران را نیز در مورد آن سفره به شکّ وا داشتند، بنابراین خداوند به عیسی وحی نمود: من بر دروغ گویان شرطی وضع کرده بودم: هر کس بعد از نزول سفره کفر ورزد او را عذابی می‌دهم که هیچ یک از جهانیان را بدان عذاب نداده باشم؛ و عیسی گفت: \\"اگر آنان را عذاب دهی به راستی که بندگان تو هستند و اگر آنان را ببخشایی به راستی که تو ارجمند و با حکمت هستی\\"، پس خداوند سیصد و سی و سه مرد از آنان را که در دیار و بر تختخواب خویش بودند و شب را در کنار زنان‌شان سپری کرده بودند مسخ نمود، بنابراین به شکل خوکهایی در آمدند که در راه‌ها و زباله دان‌ها می‌دویدند و در محل‌های قضای حاجت به خوردن مدفوع مشغول بودند، هنگامی که مردم این وضعیت را مشاهده کردند به عیسی علیه السلام پناه بردند و او را به فریاد طلبیدند و برای خود و خاندان‌شان که مسخ شده بودند گریستند،

ص: ۲۶۴

پس سه روز این گونه زیستند و آن‌گاه هلاک شدند.

در تفسیر اهل بیت علیهم السلام چنین آمده است: سفره آسمانی بر آنان نازل می‌شد پس بر آن جمع می‌شدند و از آن می‌... خوردند سپس برچیده می‌شد، آن‌گاه بزرگان و ناز پروردگان‌شان گفتند: به فرو دستان اجازه نمی‌دهیم که با ما بد سر این سفره بشینند و غذا بخورند، بنابراین خداوند سفره را به سبب طغیان و سرکشی آنان برچید و نزد خود بالا برد و به شکل میمون و خوک مسخ شدند. پایان سخنان طبرسی رحمه الله. - . مجمع البیان ۳ : ۲۶۴-۲۶۷ -

الثعلبی در تفسیرش گفته است: علماء در ذکر اخبار پیامبران گفته‌اند: عیسی علیه السلام دو نفر از حواریّون را به سوی انطاکیه فرستاد، هنگامی که آن دو به شهر نزدیک شدند پیرمردی را دیدند که گوسفندهایش را می‌چراند و او دوست صاحب یاسین بود، پس بر او سلام کردند و پیرمرد به آنان گفت: شما کیستید؟ گفتند: ما فرستادگان عیسی هستیم و شما را از پرستش بتها به سوی پرستش خدای رحمان دعوت می‌کنیم، پیرمرد گفت: آیا با خود آیت و نشانه‌ای دارید؟ گفتند: بله، ما به اذن خدا بیماران را شفا می‌بخشیم و نابینایان و مبتلایان به مرض پیسی را درمان می‌کنیم، پیرمرد گفت: من پسرِ بیماری دارم که سالهاست زمین گیر شده است، گفتند: ما را به خانه‌ات ببر تا از احوال او آگاه شویم؛ پس پیر مرد آن دو را به خانه‌اش برد و آنان پسرش را مسح کردند و او فوراً و به اذن خداوند به صورت صحیح و سالم برخاست، این خبر در شهر پخش شد و

خداونـد به وسـیله آنان بسـیاری از بیماران را شـفا بخشـید، مردم آن دیار فرمانروایی داشـتند که شـلاحن نامیده می‌شد و او از جمله پادشاهـان روم بـود و بتهـا را پرسـتش می‌کرد، پس خـبر آن دو مرد به پادشـاه رسـید و آنهـا را فرا خوانـد و گفت: شـما کیستید؟ گفتند: فرستادگان عیسی، پادشاه گفت: نشانه و دلیل شما چیست؟ گفتند: به اذن خداوند نابینایان و مبتلایان به مرض پیسـی را بهبودی و بیماران را شـفا می‌بخشیم، پادشاه گفت: و به چه منظور آمده‌اید؟ گفتند: آمده‌ایم تا شما را از عبادت آنچه که نمی‌شـنود و نمی‌بینـد به سوی عبـادت کسـی که شـنوا و بینـا است دعوت کنیم، پادشـاه گفت: آیـا خـدایی غیر از خـدایان خویش داشـته باشـیم؟ گفتند: بله، کسـی که تو و خدایانت را آفریده است، پادشاه گفت: برخیزید تا در مورد شما و سخنانتان چاره اندیشی کنم، آن‌گاه عده ای از مردم به دنبالشان افتادند و آنها را گرفتند و در بازار مورد ضرب و شتم قرار دادند.

وهب بن منبّه گویـد: عیسـی علیه السـلام این دو فرسـتاده را به سـوی انطـاکیه فرسـتاد، پس به آنجـا رفتنـد ولی به فرمـانروایش نرسـیدند و مـدّت اقامت آن دو طولانی شـد، پس روزی پادشاه خارج شـد و از قضا آنان تکبیر گفتنـد و به ذکر خـدا مشغول شدند، بنابراین پادشاه خشـمگین شد و فرمان داد که آن دو دسـتگیر و زندانی شوند و به هر یک از آنان صد ضربه شلاق زده شد، هنگامی که دو فرسـتاده عیسی تکذیب شدند و مورد ضرب و شتم قرار گرفتند، او بزرگ و رئیس حواریّون یعنی شمعون الصفا را به دنبال آنان فرستاد تا یاریگرشان باشد،

ص: ۲۶۵

پس شـمعون به صورت ناشـناخته وارد شـهر شـد و با اطرافیان پادشاه به معاشـرت می‌پرداخت تا باعث شوند پادشاه او را از یاد ببرد، بعد از مدّتی خبر حضور شـمعون در شـهر به گوش پادشاه رسید و او را فرا خواند، پس از رفتار و سلوک شمعون خشنود گشت و به او انس گرفت و گرامی‌اش داشت، روزی شـمعون به پادشـاه گفت: ای پادشاه، با خبر شـده‌ام که دو مرد را به جرم دعوت شـما به سوی دینی غیر از دین خودتان در زندان محبوس داشـته و مورد ضـرب و شـتم قرار داده‌اید، آیا با آن دو سخن گفته و کلام آنان را شـنیده‌ای؟ پادشاه گفت: خشم مانع از انجام چنین کاری شد، شـمعون گفت: اگر پادشاه صلاح بداند آن دو را فرا بخواند تا از آنچه نزد آنان است باخبر و آگاه شود، پس پادشاه چنین کرد و شـمعون از آن دو پرسـید: چه کسی شما را به اینجا فرسـتاده است؟ گفتنـد: خداونـدیکه هر چیزی را آفریـده و او را هیچ شـریکی نیست، شـمعون گفت: ویژگیهای آن خداونـد را به صورت خلاصه توصـیف کنیـد، گفتنـد: او هر کاری که بخواهد را انجام می‌دهد و به هر چیزی اراده کند حکم می‌کنـد، شـمعون گفت: آیت و نشانه شـما چیست؟ گفتنـد: هر آنچه که تو بخواهی، پس پادشاه فرمان داد تا غلام نابینایی که مکـان چشم‌هـایش ماننـد پیشانی‌اش هموار بود را حاضـر کننـد، آن‌گاه آن دو مرد پیوسـته پروردگارشان را فرا می‌خواندنـد تا اینکه بالأخره مکان چشم‌ها باز شـد، پس (به انـدازه) دو فنـدق گِل برداشـتند و در حـدقه غلام گذاشـتند، بنابراین تبدیل به دو چشم شدنـد که به وسیله آنها می‌توانست ببینـد، پادشاه از این کار شـگفت زده شـد، شـمعون به پادشاه گفت: اگر از خداوند خویش بخواهی که چنین کاری انجام دهد آن‌گاه شرافت و بزرگواری از آنِ تو و خدایت خواهد بود، پادشاه در پاسخ گفت: من هیـچ سرّی نـدارم که از تو پنهان کنم، خداونـدی که ما می‌پرستیم نمی‌بینـد، نمی‌شـنود و توانایی ضـرر و سود رساندن نیز ندارد، هنگامی که پادشاه وارد بت خانه شد شمعون نیز با او وارد شد و بسیار نماز گزارد و گریه و زاری کرد تا جائی که همه چنین پنداشتند او نیز بر آیین و دین آنان است، سپس پادشاه به فرستاده عیسی گفت: اگر خدای شما که او را پرستش می‌کنید بتواند مردگان را زنده کند به او و شـما ایمان می‌آوریم، فرسـتادگان گفتند: خداوند ما قادر و توانای بر انجام هر کاری است،

پس پادشاه گفت: اینجا مرده‌ای است که هفت روز از مرگش می‌گذرد، او پسر دهقانی است و من جسدش را نگاه داشته و دفن نکرده‌ام تا پدرش که هنگام مرگ او غائب بوده باز گردد، آن‌گاه میّت را در حالی که تغییر کرده و بد بو شده بود آوردند، و آن دو فرستاده به صورت علنی و آشکار شروع به فرا خواندن پروردگارشان کردند، شمعون نیز به صورت پنهانی پروردگارش را فرا می‌خواند، پس مرده برخواست و گفت: من هفت روز پیش مُردم و وارد هفت درّهٔ آتشین گردانده شدم، من شما را از وضعیتی که در آن به سر می‌برید برحذر می‌دارم، پس به خدا ایمان آورید، سپس گفت: دروازه‌های آسمان گشوده شد و نگریستم، جوان خوش سیمایی را مشاهده کردم که مورد شفاعت این سه نفر قرار می‌گیرد، پادشاه گفت: آن سه نفر چه کسانی بودند؟ پسر گفت: شمعون و این دو نفر، و به همراهان شمعون اشاره کرد، آن‌گاه پادشاه متعجّب شد و هنگامی که شمعون پی برد سخن او در پادشاه تأثیر گذار است او را از اوضاع و احوال باخبر ساخت و به سوی ایمانش فرا خواند، پس گروهی که پادشاه نیز از جملهٔ آنان بود ایمان آوردند

ص: ۲۶۶

و دیگران کفر ورزیدند. پایان. - . نسخه خطی الکشف و البیان -

طبرسی رحمه الله نیز این داستان را تا بدین جا ذکر کرده و سپس گفته است: العیّاشی به اسنادش از ثمالیّ و دیگران از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نظیر این روایت را نقل کرده است، جز اینکه در یکی از روایات چنین آمده است: خداوند دو فرستاده را به سوی ساکنان انطاکیه روانه داشت، سپس فرستاده سوّمی را نیز پس از آنان مبعوث گرداند؛ در روایات دیگری آمده است که خداوند به عیسی وحی کرد که آن دو را بفرستد، سپس وصیّ خود شمعون را فرستاد تا آن دو را برهاند، و مرده‌ای که خداوند او را به واسطه دعای آنان زنده گرداند پسر پادشاه بود؛ و حدیث را تا پایان آنچه علی بن ابراهیم ذکر کرده روایت نموده است، سپس گفته است: و ابن اسحاق گوید: بلکه پادشاه کفر ورزید و او و قومش بر سر کشتن رسولان به اجماع رسیدند، این خبر به گوش حبیب که در کنار دورترین دروازهٔ ورودی شهر بود رسید پس دوان دوان به سوی آن قوم آمد در حالی به آنان تذّکر می‌داد و به اطاعت از رسولان دعوت‌شان می‌کرد. پایان. - . مجمع البیان ۸ : ۴۱۹-۴۲۰ -

و صاحب الکامل و الثعلبی در العرائس گفته‌اند: هنگامی که مریم علیها السلام در مصر بود میهمان دهقانی شد که خانه‌اش سر پناه فقراء و مستمندان بود، سپس مالی از اموال دهقان ربوده شد و او نیز کسی غیر از مستمندان را متّهم نکرد و مریم از این مسأله اندوهگین شد، آن‌گاه که عیسی علیه السلام اندوه مادرش را دید گفت: آیا می‌خواهی که او را از جای مالش آگاه کنم؟ مریم گفت: بله، عیسی گفت: آن مال را شخصی نابینا و شخصی علیل به صورت مشترک برداشته‌اند، نابینا علیل را به دوش گرفت و او نیز مال را برداشت، پس به نابینا گفته شد که باید شخص علیل را به دوش بگیرد ولی علیل اظهار ناتوانی کرد، پس عیسی به او گفت: چگونه دیشب و هنگامی که مال را برداشتید توانایی حمل و به دوش گرفتن او را داشتی؟ آن‌گاه هر دو اعتراف کردند و مال را بازگرداندند، پس میهمانان نزد دهقان اتراق کردند ولی هیچ نوشیدنی‌ای نزد او وجود نداشت، به همین سبب ناراحت و غمگین شد،و هنگامی که عیسی علیه السلام

ص: ۲۶۷

دهقـان را در این حـال مشاهـده کرد وارد خانه‌ای شـد که متعلّق به او بود و دو ردیف سـبو در آن قرار داشت، پس عیسـی در حالی که راه می‌رفت دست خود را بر لبه سبوها کشید و آنها پراز نوشیدنی شدند، سنّ عیسی علیه السلام در این هنگام دوازده سال بود، هم چنین او در مکتب خانه با کودکان درباره آنچه خانواده آنها در خانه انجام می‌دادند و یا می‌خوردند سخن می... گفت، وهب گوید: در حالی که عیسـی علیه السلام با کودکان بازی می‌کرد پسری نوجوان به کودکی حمله‌ور شد و با پایش ضربه‌ای به او زد و او را به قتل رساند، سپس او را در حالی که به خون غلطیده بود در مقابل پاهای عیسی انداخت، پس مردم عیسی را نزد حاکم آن شهر بردند و گفتند: کودک ما را به قتل رسانده است، حاکم از عیسی سؤال پرسید و او جواب داد: من آن کودک را به قتل نرسانـده‌ام، و در همان حال که مردم می‌خواستند او را مجازات کنند گفت: کودک را نزد من بیاورید تا از او بـپرسم چـه کسـی به قتلش رسانـده است، مردم از این سـخن عیسـی شـگفت زده شدنـد و کـودک کشـته شـده را نزد او آوردند، پس خداوند متعال را فرا خواند و خداوند کودک را زنده گرداند و عیسی از او پرسید: چه کسی تو را به قتل رساند؟ گفت: فلانی مرا به قتل رساند، آن‌گاه بنی اسرائیل به کودک گفتند: این کیست؟ گفت: عیسـی پسـر مریم، سپس فوراً وفات نمود.

و عطاء گوید: مریم عیسی علیه السلام را به مرد رنگرزی سپرد تا نزد او آموزش ببیند، پس لباسهای زیادی نزد رنگرز جمع شد و در همین حال حاجت و نیازی بر او عارض شد، بنابراین به مسیح علیه السلام گفت: اینها لباسهای رنگارنگی هستند و در هر لباسـی نخی قرار داده‌ام به همان رنگی که باید بدان رنگ شود، تا از جابه جا نمودن حاجتم باز می‌گردم لباسـها را رنگ بزن، آن‌گاه مسیح لباسها را گرفت و همه آنها را در یک خُم سفالی انداخت، هنگامی که رنگرز بازگشت در مورد لباسها از عیسی پرسـید و او گفت: آنهـا را رنگ کرده‌ام، رنگرز گفت: کجا هسـتند؟ عیسـی گفت: در این خُم قرار دارنـد، رنگرز گفت: همه لباسـها؟ عیسـی گفت: آری، رنگرز گفت: آنهـا را برای صاحب‌هایشان تباه گردانـده‌ای و بر او خشم گرفت، پس مسـیح به او گفت: شـتاب نکن و به لباسـها نگاه بیانداز، رنگرز برخاست و لباسها را از خُم خارج کرد و مشاهده نمود که هر یک از لباسها به همان رنگی که صاحبش خواسـته رنگ شده است، بنابراین از عیسـی و کار او شـگفت زده شد و پی برد که چنین چیزی از نشانه‌های قدرت خداوند متعال است.

و آن‌گاه که عیسی و مادرش به سوی سرزمین شام باز گشتند در شهری به اسم (ناصرة) اتراق کردند

ص: ۲۶۸

و مسـیحیان به همین سبب (نصاری) نامیده شده‌اند، و عیسی در آن شهر اقامت گزید تا اینکه به سنّ سی سالگی رسید، آن‌گاه خداونـد متعـال به او وحی نمود که در میـان مردم ظـاهر شود و آنـان را به سوی عبـادت خداونـد دعوت کنـد و آفت زدگان، بیماران، نابینایان و مبتلایان به مرض پیسـی و سایر بیماران را مـداوا کند، بنابراین آنچه را بدان فرمان داده شده بود اجراء کرد، پس مردم او را دوست داشـتند و پیروانش افزون گشـتند؛ روزی عیسـی علیه السـلام در میهمـانی یکی از پادشاهان که مردم را بـدان دعوت کرده بود حاضـر شـد و بر کـاسه‌ای نشـست که از آن می‌خورد و چیزی از آن کاسـته نمی‌شـد، پادشـاه گفت: تو کیستی؟ گفت: من عیسـی پسـر مریم هسـتم، پس پادشـاه فرود آمـد و به همراه گروهی از یـارانش در زمره پیروان عیسـی علیه السـلام قرار گرفت و از حواریّون شدند؛ و گفته شده: حواریّون آن رنگرز و گروهی از یاران او بوده‌اند که ذکر آنها گذشت؛

و گفته شـده: حواریّون گروهی از صیّادان یا گروهی از گازران و یا گروهی از دریا نوردان بوده‌انـد و خداوند از همه آگاه‌تر است. - . الکامل ۱ : ۱۰۸، العرائس : ۲۱۷-۲۱۹ -

می‌گویم: سیّد ابن طاووس در سـعد السـعود گفته است: در انجیل مشاهـده نمودم که عیسـی علیه السـلام همراه شاگردانش بر کشتی سوار شـد، به ناگـاه آشوب و نـا آرامی بزرگی در دریـا روی داد تـا جائی که نزدیک بود کشتی با امواج دریا پوشانـده شود، و گویا که عیسـی در آن احوال خواب بود، پس شاگردانش نزد وی آمدند و او را بیدار کردند و گفتند: ای سرور ما، ما را نجات بخش تا هلاک نگردیم، آن‌گاه عیسی گفت: ای سست ایمان‌ها، شما چه ترسو هستید! سپس برخاست و بادها را دور رانـد و آرامشـی عظیم حکم فرما شد، پس مردم شـگفت زده شدند و گفتند: چنین چیزی چگونه روی داد؟ همانا بادها و دریا گوش به فرمان او هستند. - . سعد السعود : ۵۶ -

**[ترجمه]

باب ۱۹ ما جرى بينه عليه السلام و بين إبليس لعنه الله

الأخبار

«۱»

لی، الأمـالی للصـدوق ابْنُ شَـاذَوَيْهِ عَنْ مُحَمَّدٍ الْحِمْيَرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ يَزِيـدَ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ أَبَـانِ بْنِ عُثْمَـانَ عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ عِكْرِمَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: لَمَّا مَضَـى لِعِيسَـى عليه السـلام ثَلَاثُونَ سَـنَةً بَعَثَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى بَنِی إِسْـرَائِيلَ فَلَقِيَهُ إِبْلِيسُ عَلَى عَقَبَةِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ وَ هِیَ عَقَبَةُ أَفِيقٍ (۱)فَقَالَ لَهُ يَا عِيسَى أَنْتَ الَّذِی بَلَغَ مِنْ عِظَمِ رُبُوبِيَّتِكَ أَنْ تَكَوَّنْتَ مِنْ غَيْرِ أَبٍ قَالَ عِيسَى بَـلِ الْعَظَمَةُ لِلَّذِی كَوَّنَنِی وَ كَـذَلِكَ كَوَّنَ آدَمَ وَ حَوَّاءَ قَـالَ إِبْلِيسُ يَـا عِيسَـى فَـأَنْتَ الَّذِی بَلَغَ مِنْ عِظَمِ رُبُوبِيَّتِكَ أَنَّكَ تَكَلَّمْتَ فِی الْمَهْـدِ صَبِيّاً قَالَ عِيسَـى يَـا إِبْلِيسُ بَـلِ الْعَظَمَةُ لِلَّذِی أَنْطَقَنِی فِی صِـغَرِی وَ لَوْ شَـاءَ لَـأَبْكَمَنِی قَـالَ إِبْلِيسُ فَأَنْتَ الَّذِی بَلَغَ مِنْ عِظَمِ رُبُوبِيَّتِـكَ أَنَّكَ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَتَنْفُـخُ فِيهِ فَيَصِـيرُ طَيْراً قَالَ عِيسَـى بَـلِ الْعَظَمَةُ لِلَّذِی خَلَقَنِی وَ خَلَقَ مَـا سَـخَّرَ لِی قَـالَ إِبْلِيسُ فَأَنْتَ الَّذِی بَلَغَ مِنْ عِظَمِ رُبُوبِيَّتِكَ أَنَّكَ تَشْـفِی الْمَرْضَـى قَالَ عِيسَـى بَلِ الْعَظَمَةُ لِلَّذِی بِإِذْنِهِ أَشْفِيهِمْ وَ إِذَا شَاءَ أَمْرَضَنِی قَالَ إِبْلِيسُ فَـأَنْتَ الَّذِی بَلَغَ مِنْ عِظَمِ رُبُوبِيَّتِـكَ أَنَّكَ تُحْيِی الْمَوْتَى قَـالَ عِيسَـى بَلِ الْعَظَمَةُ لِلَّذِی بِإِذْنِهِ أُحْيِيهِمْ وَ لَا بُـدَّ مِنْ أَنْ يُمِيتَ مَا أَحْيَيْتُ وَ يُمِيتَنِی قَالَ إِبْلِيسُ يَا عِيسَى فَأَنْتَ الَّذِی بَلَغَ مِنْ عِظَمِ رُبُوبِيَّتِكَ أَنَّكَ تَعْبُرُ الْبَحْرَ فَلَا تَبْتَلُّ قَدَمَاكَ وَ لَا تَرْسُخُ فِيهِ قَالَ عِيسَى بَـلِ الْعَظَمَةُ لِلَّذِی ذَلَّلَهُ لِی وَ لَوْ شَـاءَ أَغْرَقَنِی قَـالَ إِبْلِيسُ يَـا عِيسَـى فَأَنْتَ الَّذِی بَلَغَ مِنْ عِظَمِ رُبُوبِيَّتِكَ أَنَّهُ سَـيَأْتِی عَلَيْكَ يَوْمٌ تَكُونُ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ دُونَكَ وَ أَنْتَ فَوْقَ ذَلِكَ كُلِّهِ تُدَبِّرُ الْأَمْرَ وَ تُقَسِّمُ الْأَرْزَاقَ فَأَعْظَمَ عِيسَى عليه السلام ذَلِكَ مِنْ قَوْلِ إِبْلِيسَ الْكَافِرِ اللَّعِينِ فَقَالَ عِيسَى سُبْحَانَ اللَّهِ مِلْ ءَ سَمَاوَاتِهِ وَ أَرْضِهِ وَ مِدَادَ كَلِمَاتِهِ وَ زِنَةَ عَرْشِهِ وَ رِضَى نَفْسِهِ قَالَ فَلَمَّا سَمِعَ إِبْلِيسُ لَعَنَهُ اللَّهُ ذَلِكَ ذَهَبَ عَلَى وَجْهِهِ لَا يَمْلِكُ مِنْ نَفْسِهِ شَيْئاً حَتَّى وَقَعَ فِی اللُّجَّةِ الْخَضْرَاءِ

١- بفتح الهمزه ثمّ الكسر فالسكون.

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَخَرَجَتِ امْرَأَةٌ مِنَ الْجِنِّ تَمْشِي عَلَى شَاطِئِ الْبَحْرِ فَإِذَا هِيَ بِإِبْلِيسَ سَاجِداً عَلَى صَخْرَةٍ صَمَّاءَ تَسِيلُ دُمُوعُهُ عَلَى خَدَّيْهِ فَقَامَتْ تَنْظُرُ إِلَيْهِ تَعَجُّباً ثُمَّ قَالَتْ لَهُ وَيْحَكَ يَا إِبْلِيسُ مَا تَرْجُو بِطُولِ السُّجُودِ فَقَالَ لَهَا أَيَّتُهَا الْمَرْأَةُ الصَّالِحَةُ ابْنَةُ الرَّجُلِ الصَّالِحِ أَرْجُو إِذْ أَبَرَّ رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ قَسَمَهُ (۱)وَ أَدْخَلَنِي نَارَ جَهَنَّمَ أَنْ يُخْرِجَنِي مِنَ النَّارِ بِرَحْمَتِهِ (۲).

**[ترجمه]أمالي الصدوق: از ابن عباس روايت شده كه گفت: هنگامی که سی سال از عمر عیسی علیه السلام گذشت، خداوند او را به سوی بنی اسرائیل روانه داشت، پس ابلیس او را بر گردنه بیت المقدس که (أفیق) نام داشت ملاقات کرد و به وی گفت: ای عیسی، آیا تو کسی هستی که بزرگی و عظمت ربوبیّت به حدّی رسیده که بدون پدر به وجود آمده‌ای؟ عیسی گفت: بلکه عظمت از آنِ کسی است که من و هم چنین آدم و حوّا را آفریده است، ابلیس گفت: ای عیسی، آیا تو کسی هستی که عظمت ربوبیّت به حدّی رسیده که در گهواره و در کودکی سخن گفته‌ای؟ عیسی گفت: ای ابلیس، بلکه عظمت از آنِ کسی است که مرا در کودکی به سخن گفتن وا داشت و اگر می‌خواست مرا لال می‌ساخت، ابلیس گفت: پس آیا تو کسی هستی که عظمت ربوبیّت به حدّی رسیده که از گِل چیزی به شکل پرنده می‌آفرینی سپس در آن می‌دمی و تبدیل به پرنده می‌شود؟ عیسی گفت: بلکه عظمت از آنِ کسی است که من و آنچه برایم مسخرّ گردانده را آفریده است، ابلیس گفت: پس آیا تو کسی هستی که عظمت ربوبیّت به حدّی رسیده که بیماران را شفا می‌بخشی؟ عیسی گفت: بلکه عظمت از آنِ کسی است که من به اذن او بیماران را شفا می‌بخشم و اگر بخواهد مرا مریض می گرداند، ابلیس گفت: پس آیا تو کسی هستی که عظمت ربوبیت به حدی رسیده که مردگان را زنده می گردانی؟ عیسی گفت: بلکه عظمت از آنِ کسی است که به من اذن او آنان را زنده می گردانم، و بدون تردید آنچه را که زنده گردانده‌ام و خودِ مرا می‌میراند، ابلیس گفت: ای عیسی، پس آیا تو کسی هستی که عظمت ربوبیّت به حدی رسیده که از دریا عبور می کنی در حالی که پاهایت خیس نمی‌شود و در آن فرو نمی‌روی؟ عیسی گفت: بلکه عظمت از آنِ کسی است که دریا را برای من رام و ذلیل گرداند و اگر می‌خواست مرا غرق می‌نمود، ابلیس گفت: ای عیسی، پس آیا تو کسی هستی که عظمت ربوبیّت به حدی رسیده که روزی خواهد رسید که آسمانها و زمین و آنچه درآنهاست پایین‌تر از تو قرار می گیرند، و تو بالاتر از همه آنان به تدبیر امور می‌پردازی و رزق و روزی را تقسیم می کنی؟ این سخن ابلیس کافر و ملعون بر عیسی علیه السلام گران آمد پس گفت: \\"سبحان الله ملء سماواته و أرضه، و مداد كلماته و زنه عرشه و رضى نفسه : خداوند منزّه و پاک است به اندازه گنجایش آسمانها و زمین، و به مقدار کلمات و وزن عرش و رضایت درونش\\".

و هنگامی که ابلیس لعنه الله این سخن عیسی علیه السلام را شنید، سرگردان و حیران راه در پیش گرفت در حالی که اختیار خود را از دست داده بود تا اینکه در نهایت در (اللّجه الخضراء: گرداب سبز رنگ) گرفتار آمد.

ص: ۲۷۰

ابن عباس می گوید: زنی از جنّیان بر ساحل دریا راه می‌رفت، ناگهان ابلیس را در حال سجده بر صخره‌ای صاف مشاهده کرد که اشک بر گونه‌هایش جاری می‌شود، پس آن زن شگفت‌زده به ابلیس نگاه می کرد و سپس به او گفت: وای بر تو ای ابلیس، با طولانی کردن سجده چه چیزی را طلب می کنی؟ ابلیس در پاسخ گفت: ای زن صالح که دختر مردی صالح هستی، از خدای عزّ و جلّ طلب می کنم که بعداز عمل به سوگند خویش و وارد کردن من در آتش جهنّم ، به رحمت خود مرا از آن

خارج گرداند. - . أمالي الصدوق : ١٢٢ و١٢٣ -

**[ترجمه]

«۲»

ص، قصص الأنبياء عليهم السلام الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ ابْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ بُرَيْدٍ الْقَصْرَانِيِّ قَالَ: قَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام صَعِدَ عِيسَی عليه السلام عَلَی جَبَلٍ بِالشَّامِ يُقَالُ لَهُ أَرِيحَا فَأَتَاهُ إِبْلِيسُ فِی صُورَهِ مَلِكِ فِلَسْطِينَ فَقَالَ لَهُ يَا رُوحَ اللَّهِ أَحْيَيْتَ الْمَوْتَی وَ أَبْرَأْتَ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ فَاطْرَحْ نَفْسَكَ عَنِ الْجَبَلِ فَقَالَ عِيسَی عليه السلام إِنَّ ذَلِكَ أُذِنَ لِی فِيهِ وَ هَذَا لَمْ يُؤْذَنْ لِی فِيهِ (٣).

**[ترجمه]قصص الأنبياء: به إسناد شيخ صدوق از امام صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود: عيسی عليه السلام از كوهی در سرزمين شام به اسم أريحا بالا رفت، پس ابليس در شكل و قيافه فرمانروای فلسطين سوی او آمد و به وی گفت: ای روح خدا، مردگان را زنده گرداندی و نابينايان و مبتلايان به پيسی را درمان نمودی، پس خود را از كوه پايين بينداز، عيسی عليه السلام در پاسخ گفت: در انجام آن كارها به من اجازه داده شده بود ولی در انجام كاری كه تو درخواست می كنی به من اجازه داده نشده است. - . نسخه خطی قصص الأنبياء -

**[ترجمه]

«۳»

ص، قصص الأنبياء عليهم السلام الصَّدُوقُ عَنِ ابْنِ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام قَالَ: جَاءَ إِبْلِيسُ إِلَی عِيسَی عليه السلام فَقَالَ أَ لَيْسَ تَزْعُمُ أَنَّكَ تُحْيِی الْمَوْتَی قَالَ عِيسَی بَلَی قَالَ إِبْلِيسُ فَاطْرَحْ نَفْسَكَ مِنْ فَوْقِ الْحَائِطِ فَقَالَ عِيسَی وَيْلَكَ إِنَّ الْعَبْدَ لَا يُجَرِّبُ رَبَّهُ وَ قَالَ إِبْلِيسُ يَا عِيسَی هَلْ يَقْدِرُ رَبُّكَ عَلَی أَنْ يُدْخِلَ الْأَرْضَ فِی بَيْضَهٍ وَ الْبَيْضَهُ كَهَيْئَتِهَا فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَی لَا يُوصَفُ بِعَجْزٍ وَ الَّذِی قُلْتَ لَا يَكُونُ يَعْنِی هُوَ مُسْتَحِيلٌ فِی نَفْسِهِ كَجَمْعِ الضِّدَّيْنِ (۴).

**[ترجمه]قصص الأنبياء: به إسناد شيخ صدوق از امام صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود: ابليس سوی عيسی عليه السلام آمد و گفت: آيا به گمان و زعم خودت مردگان را زنده نمی كنی؟ عيسی گفت: چرا زنده می كنم، ابليس گفت: پس خود را از بالای ديوار پايين بيانداز، عيسی گفت: وای بر تو، همانا عبد پروردگارش را نمی آزمايد.

و ابليس گفت: ای عيسی، آيا پروردگارت می تواند زمين را وارد تخم مرغی كند حال آنكه شكل تخم مرغ تغيير نكند؟ عيسی در پاسخ گفت: خداوند متعال به ناتوانی توصيف نمی گردد، و آنچه تو گفتی شدنی نيست يعنی به خودی خود محال و ناشدنی است مانند جمع بين دو شیء متضاد. - . نسخه خطی قصص الأنبياء -

**[ترجمه]

«۴»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ سَعْدٍ الْإِسْكَافِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: لَقِیَ إِبْلِیسُ عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ علیه السلام فَقَالَ هَلْ نَالَنِی مِنْ حَبَائِلِکَ شَیْ ءٌ قَالَ جَدَّتُکَ الَّتِی قَالَتْ رَبِّ إِنِّی وَضَعْتُها أُنْثی إِلَی قَوْلِهِ مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجِیمِ (۵)

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: امام باقر علیه السلام فرموده است: ابلیس عیسی بن مریم علیه السلام را ملاقات نمود، پس عیسی به او گفت: آیا تا کنون در دامها و تلههای تو گرفتار آمدهام؟ ابلیس گفت: جدّه تو که گفت: «ربِّ إنّی وضعتها أنثی» تا «من الشیطان الرّجیم». - . نسخه خطی تفسیر العیاشی، البحرانی نیز آن را در البرهان ۱ : ۲۸۲ نقل کرده است. -

**[ترجمه]

بیان

یعنی کیف ینالک من حبائلی و جدتک دعت حین ولدت والدتک أن یعیذها الله و ذریتها من شر الشیطان الرجیم و أنت من ذریتها.

ص: ۲۷۱

۱- فی المصدر: إذا ابر ربی عزّ و جلّ قسمه.

۲- أمالی الصدوق: ۱۲۲- ۱۲۳.

۳- قصص الأنبیاء مخطوط.

۴- قصص الأنبیاء مخطوط. و الظاهر أن التفسیر من الراوندیّ رحمه اللّه.

۵- تفسیر العیّاشیّ مخطوط، و أخرجه البحرانیّ أیضا فی البرهان ۱: ۲۸۲.

**[ترجمه]یعنی چگونه دامها و تله‌های من به تو می رسد در حالی که جدّه‌ات هنگامی که مادررت را به دنیا آورد، او و فرزندانش را از شرّ شیطان رانده شده به خداوند پناه داد و تو نیز از فرزندان او هستی؟

ص: ۲۷۱

**[ترجمه]

باب ۲۰ حواریه و أصحابه و أنهم لم سموا حواريين و أنه لم سمی النصاری نصاری

الآيات

آل عمران: «فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قالَ مَنْ أَنْصارِی إِلَی اللَّهِ قالَ الْحَوارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ اشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ* رَبَّنا آمَنَّا بِما أَنْزَلْتَ وَ اتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنا مَعَ الشَّاهِدِينَ* وَ مَكَرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْماكِرِينَ»(۵۲-۵۴)

الحديد: «وَ قَفَّيْنا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ آتَيْناهُ الْإِنْجِيلَ وَ جَعَلْنا فِی قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَ رَحْمَةً وَ رَهْبانِيَّةً ابْتَدَعُوها ما كَتَبْناها عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغاءَ رِضْوانِ اللَّهِ فَما رَعَوْها حَقَّ رِعايَتِها فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ»(۲۷)

الصف: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصارَ اللَّهِ كَما قالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوارِيِّينَ مَنْ أَنْصارِی إِلَی اللَّهِ قالَ الْحَوارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصارُ اللَّهِ فَآمَنَتْ طائِفَةٌ مِنْ بَنِی إِسْرائِيلَ وَ كَفَرَتْ طائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلی عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظاهِرِينَ»(۱۴)

lt;meta info="- فلمّا أحسّ عيسی منهم الكفر قال من أنصاری إلی الله قال الحواريّون نحن أنصار الله آمنّا بالله و اشهد بإنّا مسلمون * ربّنا آمنّا بما أنزلت و اتّبعنا الرسول فاكتبنا مع الشاهدين * و مكروا و مكر الله و الله خير الماكرين. - . آل عمران / ۵۲-۵۴ -

{چون عيسی از آنان احساس كفر كرد گفت: ياران من در راه خدا چه كسانی هستند؟ حواريّون گفتند: ما ياران (دين) خداييم، به خدا ايمان آورده‌ايم و گواه باش كه ما تسليم [او] هستيم، پروردگارا به آنچه نازل كردی گرويديم و فرستاده[ات] را پيروی كرديم، پس ما را در زمره گواهان بنويس، و [دشمنان] مكر ورزيدند و خدا در [پلسخ‌شان] مكر در ميان آورد و خداوند بهترين مكرانگيزان است}.

- و قفّينا بعيسی بن مريم و آتيناه الإنجيل و جعلنا فی قلوب الذين اتّبعوه رأفه و رحمه و رهبانيّه ابتدعوها ما كتبناها عليهم إلّا ابتغاء رضوان الله فما رعونا حقّ رعايتها فآتينا الذين آمنوا أجرهم و كثير منهم فاسقون. - . حديد / ۲۷ -

{و عيسی پسر مريم را در پی آنان آورديم و به او انجيل عطا كرديم، و در دلهای كسانی كه از او پيروی كردند رأفت و رحمت نهاديم و [اما] ترک دنيايی كه از پيش خود درآوردند ما آن را برايشان مقرر نكرديم مگر برای آنكه كسب خشنودی خدا كنند، با اين حال آن را چنانكه حق رعايت آن بود منظور نداشتند، پس پاداش كسانی از ايشان را كه ايمان آورده بودند بدانها داديم و[لی] بسياری از آنان دستخوش انحرافند.}

- يا أيّها الّذين آمنوا كونوا أنصار الله كما قال عيسى بن مريم للحواريّون من أنصارى إلى الله قال الحواريّون نحن أنصار الله فآمنت طائفه من بنى اسرائيل و كفرت طائفه فأيّدنا الّذين آمنوا على عدوّهم فأصبحوا ظاهرين. - . صف / ۶۱ -

{ای کسانی که ایمان آورده‌اید یاران خدا باشید، همان‌گونه که عیسی بن مریم به حواریّون گفت: یاران من در راه خدا چه کسانی هستند؟ حواریّون گفتند: ما یاران خداییم، پس طایفه‌ای از بنی‌اسرائیل ایمان آوردند و طایفه‌ای کفر ورزیدند، و کسانی را که ایمان آورده بودند بر دشمنانشان یاری کردیم تا چیره شدند.}

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

فس، تفسير القمى رَوَى ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسى مِنْهُمُ الْكُفْرَ أَيْ لَمَّا سَمِعَ وَ رَأَى أَنَّهُمْ يَكْفُرُونَ وَ الْحَوَاسُّ الْخَمْسُ الَّتِي قَدَّرَهَا اللَّهُ فِي النَّاسِ السَّمْعُ لِلصَّوْتِ وَ الْبَصَرُ لِلْأَلْوَانِ وَ تَمَيُّزِهَا وَ الشَّمُّ لِمَعْرِفَهِ الرَّوَائِحِ الطَّيِّبَهِ وَ الْمُنْتِنَهِ (۱)وَ الذَّوْقُ لِلطُّعُومِ وَ تَمَيُّزِهَا وَ اللَّمْسُ لِمَعْرِفَهِ الْحَارِّ وَ الْبَارِدِ وَ اللَّيِّنِ وَ الْخَشِنِ (۲).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «فلمّا أحسّ عیسی منهم الکفر» فرموده است: یعنی هنگامی‌که عیسی علیه السلام کفر ورزیدن آنان را با گوش شنید و با چشم دید، و حواسّ پنج‌گانه‌ای که خداوند متعال در مردم مقدّر داشته عبارتند از: شنوایی برای صدا، بینایی برای رنگها و تشخیص آنها، بویایی برای شناخت بوهای مطبوع و نامطبوع، چشایی برای طعم‌ها و تشخیص آنها، و لامسه برای شناخت گرما، سرما، نرمی و زبری. - . تفسير القمی : ۹۳ -

**[ترجمه]

«۲»

ع، علل الشرائع ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام الطَّالَقَانِيُّ عَنْ أَحْمَدَ الْهَمْدَانِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا عليه السلام لِمَ سُمِّيَ الْحَوَارِيُّونَ الْحَوَارِيِّينَ قَالَ أَمَّا عِنْدَ النَّاسِ فَإِنَّهُمْ سُمُّوا حَوَارِيِّينَ لِأَنَّهُمْ كَانُوا قَصَّارِينَ يُخَلِّصُونَ الثِّيَابَ مِنَ الْوَسَخِ بِالْغَسْلِ وَ هُوَ

۱- فی نسخه: و الخبيثه.

۲- تفسير القمّیّ: ۹۳.

اسْمٌ مُشْتَقٌّ مِنَ الْخُبْزِ الْحُوَّارَى (۱)وَ أَمَّا عِنْدَنَا فَسُمِّيَ الْحَوَارِيُّونَ حَوَارِيِّينَ لِأَنَّهُمْ كَانُوا مُخْلَصِينَ فِي أَنْفُسِهِمْ وَ مُخْلِصِينَ لِغَيْرِهِمْ مِنْ أَوْسَاخِ الذُّنُوبِ بِالْوَعْظِ وَ التَّذْكِيرِ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ فَلِمَ سُمِّيَ النَّصَارَى نَصَارَى قَالَ لِأَنَّهُمْ مِنْ قَرْيَةٍ اسْمُهَا نَاصِرَةُ مِنْ بِلَادِ الشَّامِ نَزَلَتْهَا مَرْيَمُ وَ عِيسَى عليهما السلام بَعْدَ رُجُوعِهِمَا مِنْ مِصْرَ (۲).

مع، معانی الأخبار مرسلا مثله (۳).

**[ترجمه]علل الشرائع، عیون أخبار الرضا: علی بن حسن بن فضّال از پدرش روایت می‌کند که به امام رضا علیه السلام گفتم: چرا حواریّن به این اسم نامیده شدند؟ امام فرمود: نزد مردم حواریّون نامیده شدند چرا که آنان عدّه‌ای از گازران (لباس شویان) بودند که لباس‌ها را می‌شستند و از چرک و آلودگی پاک می‌کردند،

ص: ۲۷۲

و حواریّون اسمی است که از آرد حواریّ (آردی که چند بار پشت سر هم الک شود) گرفته شده است، امّا نزد ما آنان حواریّون نامیده شدند چرا که در درون خود و به نسبت دیگران به وسیله پند و اندرز و تذکّر، از چرک و آلودگی گناهان رهایی و نجات یافته بودند، گفتم: و مسیحیان چرا (نصاری) نامیده شدند؟ فرمود: چرا که آنان ساکنان شهری به نام (ناصره) در سرزمین شام بودند که مریم و عیسی علیهما السلام پس از بازگشت از مصر در آنجا اقامت گزیدند. - . علل الشرائع : ۳۸، عیون الأخبار : ۲۳۳ و۲۳۴ -

در معانی الأخبار نیز مانند این حدیث به صورت مرسل روایت شده است. - . معانی الأخبار: ۱۹ -

**[ترجمه]

«۳»

ل، الخصال عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْوَهَّابِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْفَضْلِ بْنِ الْمُغِيرَهِ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْأَصْبَهَانِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُغِيرَهِ الشَّهْرَزُورِيِّ عَنْ يَحْيَى بْنِ الْحُسَيْنِ الْمَدَائِنِيِّ عَنِ ابْنِ لَهِيعَةَ (۴)عَنْ أَبِي الزُّبَيْرِ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ثَلَاثَهٌ لَمْ يَكْفُرُوا بِالْوَحْيِ طَرْفَهَ عَيْنٍ مُؤْمِنُ آلِ يس وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ آسِيَهُ امْرَأَهُ فِرْعَوْنَ (۵).

**[ترجمه]الخصال: از جابر بن عبدالله روایت شده که رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: سه نفر حتّی یک لحظه نیز به وحی کفر نورزیدند: مرد مؤمن آل یاسین، علی پسر ابوطالب و آسیه همسر فرعون. - . الخصال۱ : ۸۲ -

**[ترجمه]

أقُولُ

رَوَى الثَّعْلَبِیُّ فِی تَفْسِیرِهِ عَنْ أَبِی بَکْرٍ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ فَارِسِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَمْرِیِّ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ الْفَضْلِ بْنِ مَالِکٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِی لَیْلَی عَنْ عَمْرِو بْنِ جُمَیْعٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی لَیْلَی عَنْ أَخِیهِ عِیسَی عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِی لَیْلَی عَنْ أَبِیهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله سُبَّاقُ (۶)الْأُمَمِ ثَلَاثٌ لَمْ یَکْفُرُوا بِاللَّهِ طَرْفَهَ عَیْنٍ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ وَ صَاحِبُ یس وَ مُؤْمِنُ آلِ فِرْعَوْنَ فَهُمْ

۱- الخبز الحواری: الذی نخل مره بعد مره.

۲- علل الشرائع: ۳۸، عیون الأخبار: ۲۳۳ و ۲۳۴.

۳- معانی الأخبار: ۱۹.

۴- فی المطبوع: «أبی لهیعه» و هو مصحف، و الصحیح ابن لهیعه بفتح اللام و کسر الهاء و هو عبد اللّه بن لهیعه بن عقبه بن فرعان بن ربیعه بن ثوبان الحضرمی الاعدولی- و یقال: النافقی أبو عبد الرحمن المصری الفقیه القاضی المتوفّی سنه ۱۷۴. و أبو الزبیر هو محمّد بن مسلم بن تدرس الأسدی مولاهم أبو الزبیر المکی المتوفّی سنه ۱۲۶، ترجمهما العامّه فی کتبهم.

۵- الخصال ۱: ۸۲.

۶- بالضم جمع السابق.

الصِّدِّيقُونَ حَبِيبٌ النَّجَّارُ مُؤْمِنُ آلِ يس وَ حِزْبِيلُ مُؤْمِنُ آلِ فِرْعَوْنَ وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ وَ هُوَ أَفْضَلُهُمْ (۱).

**[ترجمه]الثعلبیّ در تفسیر خویش روایت کرده که پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: پیش‌گامان تمام امّتها سه شخص هستند که حتی یک لحظه نیز به خداوند کفر نورزیدند: علی پسر ابوطالب، مرد مؤمن آل یاسین و مؤمن خاندان فرعون،

ص: ۲۷۳

آنان صدّیقین هستند: حبیب نجّار مرد مؤمن آل یاسین، حزبیل مؤمن خاندان فرعون و علی پسر ابوطالب که برترین آنهاست. - . نسخه خطی الکشف و البیان، آن را در العرائس : ۲۲۸ نیز کرده است. -

**[ترجمه]

«۴»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ مَرْوَانَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: ذَكَرَ النَّصَارَی وَ عَدَاوَتَهُمْ فَقَالَ قَوْلُ اللَّهِ ذٰلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ وَ رُهْباناً وَ أَنَّهُمْ لا يَسْتَكْبِرُونَ قَالَ أُولَئِكَ كَانُوا قَوْماً بَيْنَ عِيسَی وَ مُحَمَّدٍ يَنْتَظِرُونَ مَجِی ءَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله (۲).

**[ترجمه]تفسیر العیّاشی: از امام صادق علیه السلام روایت شده که بعد از ذکر نصاری و دشمنی‌های آنان فرمود: امّا این فرموده خداوند متعال «ذلک بأنّ منهم قسّیسین و رهباناً و أنهم لایستکبرون» {این بدان خاطر است که آنان کشیش و راهب دارند و تکبّر نمی‌ورزند}، در مورد قومی است که در فاصله بین نبّوت عیسی و محمّد زندگی می‌کردند و منتظر آمدن محمّد صلّی الله علیه و آله بودند. - . نسخه خطی تفسیر العیاشی، البحرانی نیز در البرهان۱ : ۴۹۳ این حدیث را روایت کرده است. -

**[ترجمه]

«۵»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يُوسُفَ الصَّنْعَانِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام إِذْ أَوْحَيْتُ إِلَی الْحَوارِيِّينَ قَالَ أُلْهِمُوا (۳).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: از امام باقر علیه السلام سؤال شد: منظور از وحی در آیه «أوحیت إلی الحواریین» چیست؟ ایشان فرمود: به آنان الهام شد. - . نسخه خطی تفسیر العیاشی، البحرانی نیز در البرهان۱ : ۵۱۱ این حدیث را روایت کرده است. -

**[ترجمه]

«۶»

کا، الکافی مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ نَاجِیَهَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام (۴)إِنَّ الْمُغِیرَهَ یَقُولُ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا یُبْتَلَی بِالْجُذَامِ وَ لَا بِالْبَرَصِ وَ لَا بِکَذَا وَ لَا بِکَذَا فَقَالَ إِنْ کَانَ لَغَافِلًا عَنْ صَاحِبِ یس إِنَّهُ کَانَ مُکَنَّعاً ثُمَّ رُدَّ أَصَابِعُهُ فَقَالَ کَأَنِّی أَنْظُرُ إِلَی تَکْنِیعِهِ أَتَاهُمْ فَأَنْذَرَهُمْ ثُمَّ عَادَ إِلَیْهِمْ مِنَ الْغَدِ فَقَتَلُوهُ (۵).

**[ترجمه]الکافی: ناجیه گوید: به امام باقر علیه السلام گفتم: مغیره می گوید: همانا انسان مؤمن، به جذام و پیسی و غیره مبتلا نمی‌شود، امام فرمود: گویا از صاحب یاسین که شَل و چلاغ بود غافل بوده است، سپس امام انگشتانش را برگرداند و فرمود: گویی اکنون به دست شَل او نگاه می کنم هنگامی که به سوی قوم خویش آمد و آنان را بیم داد سپس روز بعد به سویشان بازگشت پس او را به قتل رساندند. - . اصول الکافی ۲ : ۲۵۴ -

**[ترجمه]

بیان

کنعت أصابعه أی تشنجت و یبست و کنع یده تکنیعا جعلها شلا.

lt;meta info="(کنّعت أصابعه): انگشتانش منقبض و خشک شد، (کنّع یده تکنیعاً): دست او را شل و چلاغ کرد.

**[ترجمه]

«۷»

کا، الکافی مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ جَمِیعاً عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِی یَحْیَی کَوْکَبِ الدَّمِ (۶)عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ حَوَارِیَّ عِیسَی علیه السلام کَانُوا شِیعَتَهُ وَ إِنَّ شِیعَتَنَا حَوَارِیُّونَا وَ مَا کَانَ حَوَارِیُّ عِیسَی علیه السلام بِأَطْوَعَ لَهُ مِنْ حَوَارِیِّنَا لَنَا وَ إِنَّمَا قَالَ عِیسَی علیه السلام لِلْحَوَارِیِّینَ مَنْ أَنْصارِی إِلَی اللَّهِ قالَ الْحَوارِیُّونَ نَحْنُ أَنْصارُ اللَّهِ فَلَا وَ اللَّهِ مَا نَصَرُوهُ مِنَ الْیَهُودِ وَ لَا قَاتَلُوهُمْ دُونَهُ وَ شِیعَتُنَا وَ اللَّهِ

ص: ۲۷۴

۱- الکشف و البیان مخطوط، و ذکره أیضا فی العرائس: ۲۲۸.

۲- تفسیر العیّاشیّ مخطوط، و أخرجه البحرانیّ أیضا فی البرهان ۱: ۴۹۳.

۳- تفسیر العیّاشیّ مخطوط، و أخرجه البحرانیّ أیضا فی البرهان ۱: ۵۱۱.

۴- فی المصدر: عن أبی عبد اللّه علیه السلام.

۵- أصول الکافی ۲: ۲۵۴.

۶- اسمه زکریا.

لَمْ يَزَالُوا مُنْذُ قَبَضَ اللَّهُ عَزَّ ذِكْرُهُ رَسُولَهُ صلى الله علیه و آله يَنْصُرُونَّا وَ يُقَاتِلُونَ دُونَنَا وَ يُحْرَقُونَ وَ يُعَذَّبُونَ وَ يُشَرَّدُونَ فِي الْبُلْدَانِ جَزَاهُمُ اللَّهُ عَنَّا خَيْراً (۱).

**[ترجمه]الکافی: امام صادق علیه السلام فرموده است: حواریّونِ عیسی علیه السلام شیعیان و پیروان او بودند، و شیعیان و پیروان ما نیز حواریّون ما هستند، ولی حواریّون عیسی علیه السلام (نسبت به او) فرمانبردارتر از حواریّون ما (نسبت به ما) نبودند، همانا عیسی علیه السلام به حواریّون گفت: {یاران من در راه خدا چه کسانی هستند؟ حواریّون گفتند: ما یاران خداییم} هرگز، به خدا سوگند که آنان عیسی را بر ضد یهودیان یاری ندادند و در حمایت از او مبارزه نکردند، ولی به خدا سوگند که شیعیان ما

از زمانی که خداوند عزّ و جلّ پیامبرش را به سوی خود باز گردانده است پیوسته ما را یاری می‌بخشند و در حمایت از ما مبارزه می کنند، سوزانده می‌شوند، مجازات و عذاب داده می‌شوند و در سرزمین‌های مختلف آواره می گردند، خداوند از جانب ما آنان را پاداش دهد. - . روضة الکافی : ۲۶۸ -

**[ترجمه]

بيان

قال الطبرسي رحمه الله فَلَمَّا أَحَسَّ أي وجد و قيل أبصر و رأى و قيل علم عِيسى مِنْهُمُ الْكُفْرَ و أنهم لا يزدادون إلا إصرارا على الكفر بعد ظهور الآيات و المعجزات امتحن المؤمنين من قومه بالسؤال و التعرف عما في اعتقادهم من نصرته قالَ مَنْ أَنْصارِي إِلَى اللَّهِ و قيل إنه لما عرف منهم العزم على قتله قال من أنصاري إلى الله و فيه أقوال:

أحدها أن معناه من أعواني على هؤلاء الكفار مع معونه الله تعالى عن السدي و ابن جريح.

و الثاني أن معناه من أنصاري في السبيل إلى الله عن الحسن لأنه دعاهم إلى سبيل الله.

و الثالث أن معناه من أعواني على إقامه الدين المؤدي إلى الله أي إلى نيل ثوابه كقوله إِنِّي ذاهِبٌ إِلى رَبِّي سَيَهْدِينِ (۲)و مما يسأل على هذا أن عيسى إنما بعث للوعظ دون الحرب فلما استنصر عليهم فيقال لهم للحمايه من الكافرين الذين أرادوا قتله عند إظهار الدعوه عن الحسن و مجاهد و قيل أيضا يجوز أن يكون طلب النصره للتمكين من إقامه الحجه و لتميز الموافق و المخالف. (۳)قالَ الْحَوارِيُّونَ و اختلف في سبب تسميتهم بذلك على أقوال أحدها أنهم سموا بذلك لنقاء ثيابهم عن سعيد بن جبير.

و ثانيها أنهم كانوا قصارين (۴)يبيضون الثياب عن أبي نجيح (۵)عن أبي أرطاه.

١- روضه الكافى: ٢۶٨.

٢- الصافّات: ٩٩.

٣- فى المصدر: و لتميز الموافق من المخالف.

۴- من حار الثوب و حوره: غسله و بيضه.

۵- فى المصدر: ابن أبى نجيح. و هو عبد اللّه بن أبى نجيح يسار المكى المتوفّى سنه ١٣١، و ابوه يسار المكى أبو نجيح مولى ثقيف توفّى سنه ١٠٩.

و ثالثها أنهم كانوا صيادين يصيدون السمك عن ابن عباس و السدی.

و رابعها أنهم كانوا خاصه الأنبياء عن قتاده و الضحاك و هذا أوجه لأنهم مدحوا بهذا الاسم كأنه ذهب إلی نقاء قلوبهم كنقاء الثوب الأبيض بالتحوير و قال الحسن الحواری الناصر و الحواريون الأنصار و قال الكلبی الحواريون أصفياء عيسی عليه السلام و كانوا اثنی عشر رجلا و قال عبد الله بن المبارك سموا حواريين لأنهم كانوا نورانيين عليهم أثر العباد و نورها و حسنها كما قال تعالی سِيماهُمْ فِی وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ (۱)نَحْنُ أَنْصارُ اللَّهِ معناه نحن أعوان الله علی الكافرين من قومك أی أعوان رسول الله أو أعوان دين الله آمَنَّا بِاللَّهِ أی صدقنا أنه واحد لا شريك له وَ اشْهَدْ يا عيسی بِأَنَّا مُسْلِمُونَ أی كن شهيدا لنا عند الله أشهدوه علی إسلامهم لأن الأنبياء شهداء الله علی خلقه يوم القيامه كما قال سبحانه وَ يَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً (۲)رَبَّنا أی يا ربنا آمَنَّا بِما أَنْزَلْتَ علی عيسی وَ اتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنا مَعَ الشَّاهِدِينَ أی فی جمله الشاهدين بجميع ما أنزلت لنفوز بما فازوا به و ننال ما نالوا من كرامتك و قيل معناه و اجعلنا مع محمد صلی الله عليه و آله و أمته عن ابن عباس و قد سماهم الله شهداء بقوله لِتَكُونُوا شُهَداءَ عَلَی النَّاسِ (۳)أی من الشاهدين بالحق من عندك هذا كله حكايه قول الحواريين.

و روی أنهم اتبعوا عيسی و كانوا إذا جاعوا قالوا يا روح الله جعنا فيضرب بيده علی الأرض سهلا كان أو جبلا فيخرج لكل إنسان منهم رغيفين يأكلهما فإذا عطشوا قالوا يا روح الله عطشنا فيضرب بيده علی الأرض سهلا كان أو جبلا فيخرج ماء فيشربون قالوا يا روح الله من أفضل منا إذا شئنا أطعمتنا و إذا شئنا سقيتنا و قد آمنا بك و اتبعناك قال أفضل منكم من يعمل بيده و يأكل من كسبه فصاروا يغسلون الثياب بالكراء. (۴)

۱- الفتح: ۲۹.

۲- النحل: ۸۴.

۳- البقره: ۱۴۳.

۴- مجمع البيان ۲: ۴۴۷ و ۴۴۸.

فِی قُلُوبِ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُ (۱)فی دینه یعنی الحواریین و أتباعهم اتبعوا عیسی علیه السلام رَأْفَهً و هی أشد الرقه وَ رَهْبانِیَّهً ابْتَدَعُوها هی الخصله من العباده یظهر فیها معنی الرهبه إما فی لبسه (۲)أو انفراد عن الجماعه أو غیر ذلک من الأمور التی یظهر فیها نسک صاحبه و المعنی ابتدعوا رهبانیه لم نکتبها علیهم و قیل هی رفض النساء و اتخاذ الصوامع و قیل هی لحاقهم بالبراری و الجبال فی خبر مرفوع عن النبی صلی الله علیه و آله فما رعاها الذین من بعدهم حق رعایتها و ذلک لتکذیبهم بمحمد صلی الله علیه و آله و قیل إن الرهبانیه هی الانقطاع عن الناس للانفراد بالعباده ما کَتَبْناها أی ما فرضناها عَلَیْهِمْ

وَ رُوِیَ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: کُنْتُ رَدِیفَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلَی حِمَارٍ فَقَالَ یَا ابْنَ أُمِّ عَبْدٍ هَلْ تَدْرِی مِنْ أَیْنَ أَحْدَثَتْ بَنُو إِسْرَائِیلَ الرَّهْبَانِیَّهَ فَقُلْتُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ فَقَالَ ظَهَرَتْ عَلَیْهِمُ الْجَبَابِرَهُ بَعْدَ عِیسَی علیه السلام یَعْمَلُونَ بِمَعَاصِی اللَّهِ فَغَضِبَ أَهْلُ الْإِیمَانِ فَقَاتَلُوهُمْ فَهُزِمَ أَهْلُ الْإِیمَانِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَلَمْ یَبْقَ مِنْهُمْ إِلَّا الْقَلِیلُ فَقَالُوا إِنْ ظَهَرَنَا هَؤُلَاءِ أَفْنَوْنَا وَ لَمْ یَبْقَ لِلدِّینِ أَحَدٌ یَدْعُو إِلَیْهِ فَتَعَالَوْا نَتَفَرَّقْ فِی الْأَرْضِ إِلَی أَنْ یَبْعَثَ اللَّهُ النَّبِیَّ الَّذِی وَعَدَنَا بِهِ عِیسَی علیه السلام یَعْنُونَ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله فَتَفَرَّقُوا فِی غِیرَانِ الْجِبَالِ وَ أَحْدَثُوا رَهْبَانِیَّهً فَمِنْهُمْ مَنْ تَمَسَّکَ بِدِینِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ کَفَرَ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآیَهَ وَ رَهْبانِیَّهً ابْتَدَعُوها الْآیَهَ ثُمَّ قَالَ یَا ابْنَ أُمِّ عَبْدٍ أَ تَدْرِی مَا رَهْبَانِیَّهُ أُمَّتِی قُلْتُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ الْهِجْرَهُ وَ الْجِهَادُ وَ الصَّلَاهُ وَ الصَّوْمُ وَ الْحَجُّ وَ الْعُمْرَهُ (۳).

مَنْ أَنْصارِی إِلَی اللَّهِ أی مع الله أو فیما یقرب إلی الله نَحْنُ أَنْصارُ اللَّهِ أی أنصار دینه فَآمَنَتْ طائِفَهٌ أی صدقت بعیسی علیه السلام وَ کَفَرَتْ طائِفَهٌ أخری به قال ابن عباس یعنی فی زمن عیسی علیه السلام و ذلک أنه لما رفع تفرق قومه ثلاث فرق فرقه قالت کان الله فارتفع و فرقه قالت کان ابن الله فرفعه إلیه و فرقه قالوا کان عبد الله و رسوله فرفعه إلیه و هم المؤمنون و اتبع کل فرقه طائفه من الناس فاقتتلوا و ظهرت

ص: ۲۷۷

۱- فی المصدر: و جعلنا فی قلوب الذین اتبعوه.

۲- فی المصدر: إما فی کنیسه.

۳- مجمع البیان ۹: ۲۴۳.

الفرقتـان الكافرتان على المؤمنين حتى بعث محمـد صـلى الله عليه و آله فظهرت الفرقه المؤمنه على الكافرين و ذلك قوله فَأَيَّدْنَا إلى قوله ظاهِرِينَ أى عالين غالبين و قيل معناه أصـبحت حجه من آمن بعيسى عليه السلام ظاهره بتصديق محمد صلى الله عليه و آله بأن عيسـى كلمه الله و روحه و قيل بل أيدوا فى زمانهم على من كفر بعيسى عليه السلام و قيل فآمنت طائفه بمحمد صلى الله عليه و آله و كفرت طائفه به فأصبحوا قاهرين لعدوهم بالحجه و القهر و الغلبه (۱).

**[ترجمه]طبرسی رحمه الله گوید: «فلمّا أحسّ عیس» یعنی: هنگامی که دانست و یافت؛ گفته شده: هنگامی که دید و شنید؛ یا آگاه شـد و پی برد، «منهم الکفر» که آنان بعـد از آشـکار شـدن آیات و معجزات فقط بر کفر ورزیـدن خویش اصـرار دارنـد، مؤمنـانِ قومش را با سؤال و شـناخت اعتقادات درونی آنان درباره نصـرت و یاری خود امتحان کرد و گفت: «مَن أنصاری إلی الله»{ یاران من در راه خدا چه کسانی هستند؟} و گفته شده: عیسی علیه السلام هنگامی که به قصد آنان در مورد قتل خود پی برد گفت: «مَن أنصاری إلی الله»، در تفسیر این سؤال عیسی چند نظر وجود دارد:

نخست: السدّیّ و ابن جریح گویند یعنی: چه کسانی مرا همراه با یاری و معونت الهی بر علیه این کافران یاریگر هستند؟

دوّم: حسن گوید معنا چنین است: چه کسانی مرا در راه رسیدن به خدا یاریگر هسـتند؟ چرا که عیسـی علیه السـلام آنان را به راه خدا دعوت می کرد.

سوّم: معنـا چنین است: چه کسـانی مرا در به پـا داشـتن دین و آئینی که به خـدا منتهی می‌شود یاریگر هسـتند؟ یعنی: به دسـت یافتن و رسیدن به ثواب خدا منتهی می‌شود، مانند این فرموده خداوند متعال : «إنّی ذاهب إلی ربّی سیهدین» - . صافّات / ۹۹ -

{و[ابراهیم] گفت: من به سوی پروردگارم رهسپارم، زودا که مرا راه نمایـد}، سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که: عیسـی علیه السـلام به منظور پنـد و انـدرز و نه جنگ و کشـتار مبعوث گردید، پس چرا اصـحاب خود را بر علیه کفار به یاری طلبید؟ حسن و مجاهد در پاسخ این سؤال گفته‌اند: برای حمایت از او در مقابل کافرانی که هنگام آشکار کردن دعوت، قصد کشـتنش را داشـتند، هم‌چنین گفته شـده: ممکن است طلب نصـرت و یـاری به منظور کسب توانایی در اقامه حجّت و برهان و تشخیص موافق و مخالف صورت گرفته باشد.

«قال الحواریّون» در سبب نامگذاری یاران عیسی علیه السلام به (حواریّون) اختلاف نظر وجود دارد به این ترتیب:

نخست: سعید بن جبیر می گوید: آنان به سبب پاکیزگی لباس‌هایشان حواریّون نامیده شدند.

دوّم: آنـان گـازرانی (لباس شویانی) بودنـد که لباس‌ها را تمیز و سـفید می کردنـد، این نظر از ابونجیـح به نقل از ابوأرطاه ذکر شده است.

ص: ۲۷۵

سوّم: ابن عباس و السدّیّ گویند: آنان صیّادانی بودند که به صید ماهی اشتغال داشتند.

و چهارم: قتاده و ضحّاک گوینـد: آنان برگزیـدگان و اطرافیان پیامبران بوده‌اند؛ و این نظر صـحیح‌تر است چرا که آنان با این اسم سـتایش شده‌اند، گویا که منظور، پاکی و بی‌آلایشـی قلب‌های آنان بوده است همان‌گونه که لباس سفید با شستن و سفید گردانـدن پـاک و بی‌آلـایش می‌شـود؛ حسـن گفتـه اسـت الحـواریّ یعنی: یـاریگر و الحواریّون: یـاریگران؛ و الکلبّی گویـد: حواریّون برگزیدگان عیسی علیه السلام و دوازده مرد بوده‌اند؛ و عبدالله بن مبارک گفته است: آنان حواریّون نامیده شدند چرا که انسانهایی نورانی بودنـد، و اثر عبادت، نور و زیبایی آن بر چهره‌هایشان پدیـدار بود، آن‌گونه که خداونـد متعال می‌فرماید: «سیماهم فی وجوههم من أثر السجود» - . فتح / ۲۹ - {[علامت مشخصه] آنان بر اثر سجود در چهره‌هایشان است.} « نحن أنصار الله» یعنی: ما یاریگران خداونـد بر کافران قوم تو هستیم که منظور، یاریگران رسول خدا یا دین خدا می‌باشد، «آمنّا باللّه» یعنی: تصدیق کردیم که خداوند یکتاست و هیچ شریکی ندارد، «و اشهد بأنّا مسلمون» یعنی: ای عیسی،نزد خداوند شاهد و گواه ما باش، آنان عیسی علیه السلام را شاهد و گواه اسلام و ایمان خویش قرار دادند چرا که در روز قیامت پیامبران شاهدان و گواهان خداوند بر بندگانش هستند، چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: «و یوم نبعث من کلّ أمه شهیداً» - . نحل / ۸۴ - {و

روزی که از هر امّتی گواهی برمی‌انگیزیم}، «ربّنـا» یعنی: ای پروردگـار مـا، «آمنّا بمـا أنزلت» { ایمـان آوردیم به آنچه نـازل کردی} بر عیسی، «و اتّبعنا الرّسول فاکتبنا مع الشاهدین» یعنی: ما را در زمره شاهدان و گواهان بر تمام آنچه نازل فرموده‌ای قرار ده تا به آنچه آنان بدان دست یافته‌اند دست یابیم و آنچه که از کرامت تو نصیب‌شان گشته نصیب‌مان گردد؛ و ابن عباس گفتـه معنـای آیه چنین است: مـا را همراه محّـد صلّی الله علیه و آله و امّت او قرار ده، چرا که خداونـد آنـان را بـا این فرمـوده خویش شاهد و گواه نامیده است: «لتکونوا شهداء علی الناس» - . بقره / ۱۴ - { تا بر مردم گواه باشید.}

یعنی: از شهادت دهندگانِ به حقیقت در نزد تو؛ همه سخنان اخیر از زبان حواریون حکایت شده است.

و روایت شده که حواریّون از عیسی علیه السلام پیروی کردند و هنگامی که گرسنه می‌شدند می‌گفتند: ای روح خدا،گرسنه... ایم، پس عیسی علیه السلام دست خود را بر زمین چه دشت و چه کوه می‌زد، آن‌گاه برای هر یک از آنان دو قرص نان خارج می‌کرد و آن‌را می‌خوردنـد، و هنگامی که تشـنه می‌شدنـد می‌گفتنـد: ای روح خـدا، تشـنه‌ایم، پس دست خود را بر زمین چه دشت و چه کوه می‌زد و آب را برای آنان خارج می‌کرد و آن را می‌نوشیدند، سپس گفتنـد: ای روح خـدا، کـدام یک از ما برتر و بزرگوارتریم، حال آنکه هرگاه خواستیم ما را غذا بخشیدی و سیراب گرداندی،و همه به تو ایمان آورده و از تو پیروی کرده‌ایم؟ عیسی گفت: برترین شـما کسی است که با دست خود کار کند و از کسب و درآمد خویش بخورد؛ بنابراین بعد از توصیه عیسی علیه السلام می‌رفتند و لباسهای مردم را با دریافت دستمزد می‌شستند، - . مجمع البیان ۲ : ۴۴۷ و۴۴۸ -

ص: ۲۷۶

«فی قلوب الـذین اتّبعوه» یعنی: حواریّون و اتبـاع آنـان در دین و آئین عیسـی از او پیروی کردنـد، «رأفه» یعنی: کمـال لطافت و مهربـانی، «و رهبـانیّه ابتـدعوها» رهبـانیّت نوعی از عبادت است که معنای (رهبت: ترس و بیم) در آن به‌صورت نوع پوشش یا گوشه‌گیری از جماعت و یا امور دیگری که پارسایی و زهـد انجام دهنـده عبادت در آن ظاهر می‌شود و نمود پیـدا می‌کند، و معنای آیه چنین است: رهبانیّتی را پدید آوردند که ما بر آنان واجب نگردانده بودیم؛ و گفته شده منظور از این رهبانیّت، عدم معاشرت با زنان و خلوت گزیدن در صومعه‌هاست؛ و در حدیث مرفوعی از پیامبر صلّی الله علیه و آله روایت شده که منظور از

رهبانیّت، پناه بردن آنان به صخره‌ها و کوهها است، پس نسلی که بعد از آنان آمدند این رهبانیّت را به صورت شایسته رعایت نکردند چرا که محمّد صلّی الله علیه و آله را تکذیب کردند؛ و گفته شده رهبانیّت به معنای ترک مردم و خلوت گزیدن به قصد عبادت است، «ما کتبناها» یعنی: ما این رهبانیّت را بر آنان واجب نگردانده بودیم. و ابن مسعود روایت کرده که پشت سر پیامبر صلّی الله علیه و آله بر الاغی سوار شده بودم، ایشان فرمود: ای پسر أمّ عبد، آیا می‌دانی که بنی اسرائیل رهبانیّت را چگونه و از کجا پدید آوردند؟ گفتم: خدا و رسولش آگاه‌ترند، فرمود: بعد از عیسی علیه السلام زورگویان و ستمگرانی بر آنان مسلّط شدند که به نافرمانی خدا مشغول بودند، پس مؤمنان خشمگین شدند و به جنگ با ستمگران رفتند، ولی سه بار شکست خوردند و جز تعدادی اندک کسی از آنان باقی نماند، بنابراین گفتند: اگر این زورگویان بر ما مسلّط گردند ما را از بین می‌برند و هیچ‌کس باقی نمی‌ماند تا به سوی دین الهی دعوت کند، پس بیایید در نقاط مختلف زمین پراکنده شویم تا خداوند پیامبری که عیسی علیه السلام ظهورش را به ما وعده داده مبعوث گرداند–منظور آنان محمّد صلّی الله علیه و آله بود– بنابراین در غارهای درون کوهها پراکنده شدند و رهبانیّت و گوشه‌گیری را پدید آوردند، و عدّه‌ای از آنان به دین و آیین خود ملتزم باقی ماندند و برخی دیگر کفر ورزیدند، سپس پیامبر این آیه را تلاوت کرد: «و رهبانیّه ابتدعوها» و فرمودند: ای پسر أمّ عبد، آیا می‌دانی رهبانیّت امّت من چیست؟ گفتم: خدا و رسولش آگاه‌ترند، فرمود: هجرت، جهاد، نماز، روزه، حج و عمره. –. مجمع البیان ۹ : ۲۴۳ –

« مَن أنصاری إلی الله» یعنی: (چه کسانی یاریگر من هستند) همراه خداوند یا در راه آنچه ما را به خدا نزدیک می‌کند، «نحن أنصار الله» یعنی: ما یاریگران دین خداوند هستیم، «فآمنت طائفه» یعنی: طائفه‌ای عیسی علیه السلام را تصدیق کردند، «و کفرت طائفه» یعنی: و طائفه‌ای دیگر او را تکذیب کردند و به او کفر ورزیدند، ابن عباس گفته است: این حادثه در زمان حضور عیسی علیه السلام روی داده است، چرا که بعد از عروج او به آسمانها قومش به سه دسته تقسیم شدند: گروهی گفتند: عیسی خداوند بود و اکنون عروج کرده است، گروهی دیگر گفتند: عیسی پسر خدا بود پس او را به سوی خود بالا برده است، و گروه سوم که مؤمنان بودند گفتند: عیسی بنده و رسول خدا بود و اکنون او را به سوی خود بالا برده است، و طوایفی از مردم به پیروی از هر یک از این گروههای سه گانه پرداختند و با هم وارد جنگ و کشتار شدند

ص: ۲۷۷

در نهایت دو گروه کافران بر گروه مؤمنان چیره شدند تا اینکه محمّد صلّی الله علیه و آله به پیامبری مبعوث گردید، پس گروه مؤمنان بر دو گروه کافران مسلّط شدند و این مصداق فرموده خداوند است که: «فأیّدنا الذین آمنوا علی عدّوهم فأصبحوا ظاهرین» که (ظاهرین) به معنای برتری یابندگان و چیره‌شوندگان است؛ و گفته شده معنای آیه چنین است: با تصدیق این واقعیت از سوی محمّد صلّی الله علیه و آله که عیسی علیه السلام کلمه و روح خداوند بوده است، حجّت و دلیل مؤمنانِ به عیسی چیره و مسلّط شد؛ و گفته شده: بلکه مؤمنانِ به عیسی علیه السلام در همان زمان خویش در مقابل کافرانِ به او تأیید و قوی گردانده شدند؛ همچنین گفته شده: طائفه‌ای به محمّد صلّی الله علیه و آله ایمان آوردند و طائفه‌ای دیگر به وی کفر ورزیدند، پس مؤمنان با استفاده از حجّت و شدّت بر دشمنان خویش چیره و مسلّط گشتند. –. مجمع البیان ۹ : ۲۸۲ –

**[ترجمه]

«۸»

کا، الکافی أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ رَفَعَهُ (۲)قَالَ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ علیه السلام يَا مَعْشَرَ الْحَوَارِيِّينَ لِي إِلَيْكُمْ حَاجَةٌ اقْضُوهَا لِي قَالُوا قُضِيَتْ حَاجَتُكَ يَا رُوحَ اللَّهِ فَقَامَ فَغَسَلَ أَقْدَامَهُمْ فَقَالُوا كُنَّا نَحْنُ أَحَقَّ بِهَذَا يَا رُوحَ اللَّهِ فَقَالَ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِالْخِدْمَةِ الْعَالِمُ إِنَّمَا تَوَاضَعْتُ هَكَذَا لِكَيْمَا تَتَوَاضَعُوا بَعْدِي فِي النَّاسِ كَتَوَاضُعِي لَكُمْ ثُمَّ قَالَ عِيسَى علیه السلام بِالتَّوَاضُعِ تَعْمُرُ الْحِكْمَةُ لَا بِالتَّكَبُّرِ وَ كَذَلِكَ فِي السَّهْلِ يَنْبُتُ الزَّرْعُ لَا فِي الْجَبَلِ (۳).

**[ترجمه]الکافی: احمد بن محمّد البرقیّ از یکی از یارانش روایت کرده که عیسی بن مریم علیه السلام گفت: ای جماعت حواریّون، نیاز و حاجتی به شما دارم، آن را برایم برآورده سازید، گفتند: ای روح خدا، حاجتت قطعاً برآورده خواهد شد، آنگاه عیسی برخاست و پای حواریّون را شست، آنان گفتند: ای روح خدا، ما به انجام این کار شایسته‌تریم، عیسی گفت: شایسته‌ترینِ مردم به خدمت گذاری، آگاه‌ترین و عالم‌ترینِ آنهاست، من اینگونه با شما به تواضع و فروتنی رفتار می کنم تا شما نیز بعد از من در میان مردم به تواضع رفتار کنید، سپس عیسی علیه السلام گفت: حکمت با تواضع دوام می‌یابد نه با تکبّر، هم‌چنین گیاهان در دشت‌ها می‌رویند نه در کوهها. - . اصول الکافی ۱ : ۳۷ -

**[ترجمه]

«۹»

کا، الکافی عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ بُنْدَارَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْمُعَلَّى عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قِيلَ لَهُ مَا بَالُ أَصْحَابِ عِيسَى علیه السلام كَانُوا يَمْشُونَ عَلَى الْمَاءِ وَ لَيْسَ ذَلِكَ فِي أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله قَالَ إِنَّ أَصْحَابَ عِيسَى علیه السلام كُفُوا الْمَعَاشَ وَ إِنَّ هَؤُلَاءِ ابْتُلُوا بِالْمَعَاشِ (۴).

**[ترجمه]الکافی: از امام صادق علیه السلام پرسیده شد: اصحاب عیسی علیه السلام چه حالی داشتند و چگونه بودند که می... توانستند بر روی آب راه بروند و قدم بزنند ولی چنین چیزی در اصحاب محمّد صلّی الله علیه و آله وجود ندارد؟ امام فرمود: اصحاب عیسی علیه السلام دست از زندگی برداشتند، و اصحاب محمّد صلّی الله علیه و آله گرفتار زندگی شدند. - . فروغ الکافی ۱ : ۳۴۷ -

**[ترجمه]

«۱۰»

کا، الکافی الْعِدَّةُ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنِ ابْنِ أَسْبَاطٍ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحَدِهِمَا علیهما السلام قَالَ: قُلْتُ إِنَّا لَنَرَى الرَّجُلَ لَهُ عِبَادَةٌ وَ اجْتِهَادٌ وَ خُشُوعٌ وَ لَا يَقُولُ بِالْحَقِّ فَهَلْ يَنْفَعُهُ ذَلِكَ شَيْئاً فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ الْبَيْتِ (۵)مَثَلُ أَهْلِ بَيْتٍ كَانُوا فِي بَنِي

۱- مجمع البیان ۹: ۲۸۲.

۲- الموجود فی المصدر و فی مرآه العقول: و بهذا الاسناد عن محمّد بن خالد، عن محمّد بن سنان رفعه. و الاسناد الذی قبله هکذا: أحمد بن عبد اللّه، عن أحمد بن محمّد البرقی.

۳- أصول الکافی ۱: ۳۷.

۴- فروع الکافی ۱: ۳۴۷.

۵- فی نسخه: ان مثل أهل البیت.

إِسْرَائِيلَ كَانَ لَا يَجْتَهِدُ أَحَدٌ مِنْهُمْ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً إِلَّا دَعَا فَأُجِيبَ وَ إِنَّ رَجُلًا مِنْهُمُ اجْتَهَدَ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ دَعَا فَلَمْ يُسْتَجَبْ لَهُ فَأَتَى عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ عليه السلام يَشْكُو إِلَيْهِ مَا هُوَ فِيهِ وَ يَسْأَلُهُ الدُّعَاءَ لَهُ قَالَ فَتَطَهَّرَ عِيسَى عليه السلام وَ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ (۱)ثُمَّ دَعَا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ يَا عِيسَى إِنَّ عَبْدِي أَتَانِي مِنْ غَيْرِ الْبَابِ الَّذِي أُوتَى مِنْهُ إِنَّهُ دَعَانِي وَ فِي قَلْبِهِ شَكٌّ مِنْكَ فَلَوْ دَعَانِي حَتَّى يَنْقَطِعَ عُنُقُهُ وَ تَنْتَثِرَ أَنَامِلُهُ مَا اسْتَجَبْتُ لَهُ قَالَ فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ عِيسَى عليه السلام فَقَالَ عليه السلام تَدْعُو رَبَّكَ وَ أَنْتَ فِي شَكٍّ مِنْ نَبِيِّهِ فَقَالَ يَا رُوحَ اللَّهِ وَ كَلِمَتَهُ قَدْ كَانَ وَ اللَّهِ مَا قُلْتَ فَادْعُ اللَّهَ أَنْ يَذْهَبَ بِهِ عَنِّي قَالَ فَدَعَا لَهُ عِيسَى عليه السلام فَتَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ قَبِلَ مِنْهُ وَ صَارَ فِي حَدِّ أَهْلِ بَيْتِهِ (۲).

**[ترجمه]الکافی: محمّد از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام پرسید: ما مردی را می‌بینیم که عبادت، جهد و کوشش و خشوع دارد امّا به حقّ سخن نمی‌گوید، آیا اعمال نیکش به او سود و منفعتی می‌رساند؟ امام در پاسخ فرمود: ای محمّد، نمونه‌ای که ذکر کردی مثل خانواده‌ای است که در میان بنی اسرائیل زندگی می‌کردند،

هر یک از آنان که چهل شب جهد و کوشش می‌کرد سپس به درگاه خدا دعا می‌کرد حتماً اجابت می‌شد، ولی مردی از آنان چهل شب به جهد و کوشش پرداخت سپس مشغول به دعا شد ولی اجابت نشد، پس شکایت حال خویش را نزد عیسی بن مریم علیه السلام آورد و از او خواست برایش دعا کند، بنابراین عیسی علیه السلام مطهّر گشت و دو رکعت نماز گزارد، سپس خداوند عزّ و جلّ را فرا خواند و خداوند به او وحی فرمود: ای عیسی، همانا بنده من از غیر دروازه‌ای که از آن بخشیده شده بود نزدم آمد، او مرا فرا خواند در حالی که نسبت به تو شک در قلب داشت، پس اگر آن‌قدر مرا می‌خواند که گردنش قطع و انگشتانش از هم پاشیده می‌شد دعای او را اجابت نمی‌نمودم؛ آن‌گاه عیسی علیه السلام به سوی آن مرد رفت و گفت: آیا پروردگارت را می‌خوانی در حالی که نسبت به پیامبرش شکّ داری؟ مرد در پاسخ گفت: ای روح و کلمه خدا، به خدا سوگند آنچه گفتی اتفاق افتاده است، پس خداوند را بخوان که این حالت را از من بزداید؛ عیسی علیه السلام برای آن مرد دعا کرد و خداوند توبه او را پذیرفت، پس به حدّ خانواده و اهل بیتش رسید. -. أصول الکافی ۲ : ۴۰۰ -

**[ترجمه]

«۱۱»

ین، کتاب حسین بن سعید و النوادر أَبُو الْحَسَنِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ مُوسَى عليه السلام حَدَّثَ قَوْمَهُ بِحَدِيثٍ لَمْ يَحْتَمِلُوهُ عَنْهُ فَخَرَجُوا عَلَيْهِ بِمِصْرَ فَقَاتَلُوهُ فَقَاتَلَهُمْ فَقَتَلَهُمْ وَ إِنَّ عِيسَى عليه السلام حَدَّثَ قَوْمَهُ بِحَدِيثٍ فَلَمْ يَحْتَمِلُوهُ عَنْهُ فَخَرَجُوا عَلَيْهِ بِتَكْرِيتَ (۳)فَقَاتَلُوهُ فَقَاتَلَهُمْ فَقَتَلَهُمْ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَآمَنَتْ طائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ وَ كَفَرَتْ طائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلى عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظاهِرِينَ (۴).

**[ترجمه]کتاب حسین بن سعید و کتاب النوادر: امام صادق علیه السلام فرموده است: موسی علیه السلام درباره موضوعی با قومش سخن گفت که آن را از او نپذیرفتند، پس در مصر بر او طغیان کردند و با او جنگیدند و او نیز با آنان جنگید و

هلاک‌شان کرد، و عیسی علیه السلام درباره موضوعی با قومش سخن گفت پس نپذیرفتند و برای پیکار با او در تکریت خارج شدند و با وی جنگیدند و او نیز با آنان جنگید و به قتل‌شان رساند، و این مصداق فرموده خداوند متعال است: «فآمنت طائفهٔ من بنی اسرئیل و کفرت طائفهٔ فأیّدنا الذین آمنوا علی عدّوهم فأصبحوا ظاهرین». - . نسخه خطی -

**[ترجمه]

«۱۲»

يد، التوحيد ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام ج، الإحتجاج عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِيِّ فِی خَبَرٍ طَوِيلٍ يَذْكُرُ فِيهِ احْتِجَاجَ الرِّضَا عليه السلام عَلَى أَرْبَابِ الْمِلَلِ قَالَ: قَالَ الْجَاثَلِيقُ لِلرِّضَا عليه السلام أَخْبِرْنِی عَنْ حَوَارِيِّ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ كَمْ كَانَ عِدَّتُهُمْ وَ عَنْ عُلَمَاءِ الْإِنْجِيلِ كَمْ كَانُوا قَالَ الرِّضَا عليه السلام عَلَى الْخَبِيرِ سَقَطْتَ أَمَّا الْحَوَارِيُّونَ فَكَانُوا اثْنَیْ عَشَرَ رَجُلًا وَ كَانَ أَفْضَلُهُمْ وَ أَعْلَمُهُمْ أَلُوقَا (۵)وَ أَمَّا عُلَمَاءُ النَّصَارَى فَكَانُوا ثَلَاثَةَ رِجَالٍ يُوحَنَّا الْأَكْبَرُ بِأَجٍّ (۶)وَ يُوحَنَّا بِقِرْقِيسِيَاءَ (۷)

ص: ۲۷۹

۱- المصدر خلی عن قوله: ركعتين.

۲- أصول الكافی ۲: ۴۰۰.

۳- بفتح التاء: بلده مشهوره بين بغداد و الموصل، منها الی بغداد ثلاثون فرسخا.

۴- مخطوط.

۵- و هو المسمی عند النصاری لوقا و ينسب إليه أحد الاناجيل. و فی الاحتجاج: لوقا.

۶- هكذا فی العيون، و فی التوحيد: بأح، و فی الاحتجاج: باحی، و لم نجد أمكنه بهذه الاسامی و لعلها مصحف «اخی» بضم الالف و تشديد الخاء و القصر: ناحيه من نواحی البصره فی شرقیّ دجله ذات أنهار و قری.

۷- قرقيسياء: بكسر القاف و يقصر: بلده علی الفرات سميت بقرقيساء بن طهمورث.

وَ يُوحَنَّا الدَّيْلَمِيُّ بزجار (بِرَجَّانَ) (۱)وَ عِنْدَهُ كَانَ ذِكْرُ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَ ذِكْرُ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ أُمَّتِهِ وَ هُوَ الَّذِی بَشَّرَ أُمَّهَ عِيسَى وَ بَنِی إِسْرَائِيلَ بِهِ (۲).

أقول: وجدت فی بعض الكتب أن عيسى عليه السلام كان مع بعض الحواريين فی بعض سياحته فمروا على بلد فلما قربوا منه وجدوا كنزا على الطريق فقال من معه ائذن لنا يا روح الله أن نقيم هاهنا و نحوز هذا الكنز لئلا يضيع فقال عليه السلام لهم أقيموا هاهنا و أنا أدخل البلد و لی فيه كنز أطلبه فلما دخل البلد و جال فيه رأى دارا خربه فدخلها فوجد فيها عجوزه فقال لها أنا ضيفك فی هذه الليله و هل فی هذه الدار أحد غيرك قالت نعم لی ابن مات أبوه و بقی يتيما فی حجری و هو يذهب إلى الصحاری و يجمع الشوك و يأتی البلد فيبيعها و يأتينی بثمنها نتعيش به فهيأت لعيسى عليه السلام بيتا فلما جاء ولدها قالت له بعث الله فی هذه الليله ضيفا صالحا يسطع من جبينه أنوار الزهد و الصلاح فاغتنم خدمته و صحبته فدخل الابن على عيسى عليه السلام و خدمه و أكرمه فلما كان فی بعض الليل سأل عيسى عليه السلام الغلام عن حاله و معيشته و غيرها فتفرس عليه السلام فيه آثار العقل و الفطانه و الاستعداد للترقی على مدارج الكمال لكن وجد فيه أن قلبه مشغول بهم عظيم فقال له يا غلام أرى قلبك مشغولا بهم لا يبرح فأخبرنی به لعله يكون عندی دواء دائك فلما بالغ عيسى عليه السلام قال نعم فی قلبی هم و داء لا يقدر على دوائه أحد إلا الله تعالى فقال أخبرنی به لعل الله يلهمنی ما يزيله عنك فقال الغلام إنی كنت يوما أحمل الشوك إلى البلد فمررت بقصر ابنه الملك فنظرت إلى القصر فوقع نظری عليها فدخل حبها شغاف (۳)قلبی و هو يزداد كل يوم و لا أرى لذلك دواء إلا الموت فقال عيسى عليه السلام إن كنت تريدها أنا أحتال لك حتى تتزوجها فجاء الغلام إلى أمه و أخبرها بقوله فقالت أمه يا ولدی إنی لا أظن هذا الرجل يعد بشی ء

۱- هكذا فی العيون، و فی التوحيد: بزجان، و فی الاحتجاج: بزخار؛ و كلها غير معروف، نعم الرجان كشداد: واد بنجد و موضع بفارس يقال فيه أرجان أيضا.

۲- التوحيد: ۴۳۳ العيون: ۸۹ الاحتجاج: ۲۲۸، و تقدم الحديث مفصلا راجع ج ۱۰: ۳۰۳.

۳- الشغاف: غلاف القلب. حبته. و حبه القلب: مهجته.

لا يمكنه الوفاء به فاسمع له و أطعه فی کل ما يقول فلما أصبحوا قال عيسی عليه السلام للغلام اذهب إلی باب الملک فإذا أتی خواص الملک و وزراؤه ليدخلوا عليه قل لهم أبلغوا الملک عنی أنی جئته خاطبا كريمته ثم ائتنی و أخبرنی بما جری بينک و بين الملک فأتی الغلام باب الملک فلما قال ذلک لخاصه الملک ضحکوا و تعجبوا من قوله و دخلوا علی الملک و أخبروه بما قال الغلام مستهزئين به فاستحضره الملک فلما دخل علی الملک و خطب ابنته قال الملک مستهزئا به أنا لا أعطيک ابنتی إلا أن تأتينی من اللآلی و اليواقيت و الجواهر الكبار كذا و كذا و وصف له ما لا يوجد فی خزانه ملک من ملوک الدنيا فقال الغلام أنا أذهب و آتيک بجواب هذا الكلام فرجع إلی عيسی عليه السلام فأخبره بما جری فذهب به عيسی عليه السلام إلی خربه كانت فيها أحجار و مدر كبار فدعا الله تعالی فصيرها كلها من جنس ما طلب الملک و أحسن منها فقال يا غلام خذ منها ما تريد و اذهب به إلی الملک فلما أتی الملک بها تحير الملک و أهل مجلسه فی أمره و قالوا لا يكفينا هذا فرجع إلی عيسی عليه السلام فأخبره فقال اذهب إلی الخربه و خذ منها ما تريد و اذهب بها إليهم فلما رجع بأضعاف ما أتی به أولا زادت حيرتهم و قال الملک إن لهذا شأنا غريبا فخلا بالغلام و استخبره عن الحال فأخبره بكل ما جری بينه و بين عيسی عليه السلام و ما كان من عشقه لابنته فعلم الملک أن الضيف هو عيسی عليه السلام فقال قل لضيفک يأتينی و يزوجک ابنتی فحضر عيسی عليه السلام و زوجها منه و بعث الملک ثيابا فاخره إلی الغلام فألبسها إياه و جمع بينه و بين ابنته تلک الليله فلما أصبح طلب الغلام و كلمه فوجده عاقلا فهما ذكيا و لم يكن للملک ولد غير هذه الابنه فجعل الغلام ولی عهده (1)و وارث ملكه و أمر خواصه و أعيان مملكته ببيعته و طاعته.

فلما كانت الليله الثانيه مات الملک فجأه و أجلسوا الغلام علی سرير الملک و أطاعوه و سلموا إليه خزائنه فأتاه عيسی عليه السلام فی اليوم الثالث ليودعه فقال الغلام أيها الحكيم إن لک علی حقوقا لا أقوم بشكر واحد منها لو بقيت أبد الدهر و لكن عرض فی قلبی البارحه أمر لو لم تجبنی عنه لا أنتفع بشی ء مما حصلتها لی فقال و ما هو قال

۱- ولی العهد: وريث الملک.

الغلام إنک إذا قدرت على أن تنقلنى من تلک الحاله الخسیسه إلى تلک الدرجه الرفیعه فى یومین فلم لا تفعل هذا بنفسک و أراک فى تلک الثیاب و فى هذه الحاله فلما أحفى فى السؤال قال له عیسى علیه السلام إن العالم بالله و بدار کرامته و ثوابه و البصیر بفناء الدنیا و خستها و دناءتها لا یرغب إلى هذا الملک الزائل و هذه الأمور الفانیه و إن لنا فى قربه تعالى و معرفته و محبته لذات روحانیه لا نعد تلک اللذات الفانیه عندها شیئا فلما أخبره بعیوب الدنیا و آفاتها و نعیم الآخره و درجاتها قال له الغلام فلى علیک حجه أخرى لم اخترت لنفسک ما هو أولى و أحرى و أوقعتنى فى هذه البلیه الکبرى فقال له عیسى إنما اخترت لک ذلک لأمتحنک فى عقلک و ذکائک و لیکون لک الثواب فى ترک هذه الأمور المیسره لک أکثر و أوفى و تکون حجه على غیرک فترک الغلام الملک و لبس أثوابه البالیه و تبع عیسى علیه السلام فلما رجع عیسى إلى الحواریین قال هذا کنزى الذى کنت أظنه فى هذا البلد فوجدته و الحمد لله.

و ذکر الثعلبى فى العرائس نحوا من ذلک مع اختصار إلى أن قال فکان معه ابن العجوز إلى أن مات فمر به میتا على سریر (١)فدعا الله عز و جل عیسى فجلس على سریره و نزل عن أعناق الرجال و لبس ثیابه و حمل السریر على عنقه و رجع إلى أهله فبقى و ولد له (٢).

ص: ٢٨٢

١- فى العرائس: و مر به و هو میت على سریره.

٢- العرائس: ٢٢٠ و ٢٢١.

**[ترجمه]التوحید، عیون أخبار الرضا، الاحتجاج: از حسن بن محمّد نوفلی در ضمن حدیثی طولانی که به ذکر دلایل و حجّتهای امام رضا علیه السلام در مقابل ارباب ملّتها می‌پردازد روایت شده که جاثلیق به امام رضا گفت: مرا از حواریّون عیسی بن مریم آگاه ساز که چند نفر بودند؟ و علمای مسیحی آگاه به انجیل چند نفر بودند؟ امام رضا علیه السلام فرمود: از شخصی آگاه و دانا پرسیدی، امّا حواریّون دوازده نفر بودند که با فضیلت‌ترین و دانشمندترین آنان (الوقا) نام داشت، و دانشمندان مسیحی نیز سه نفر بودند: یوحنّای بزرگ در سرزمین (أج)، یوحنّا در سرزمین (قرقیسیاء) و

یوحنّای دیلمی در سرزمین (زجار) که عیسی علیه السلام نزد او درباره پیامبر صلّی الله علیه و آله و اهل بیت و امّت او سخن گفته بود، و او همان کسی است که امّت عیسی و بنی اسرائیل را به مبعوث شدن پیامبر بشارت داد. – . التوحید : ۴۳۳، العیون : ۸۹ ، الاحتجاج : ۲۲۸. این حریث به صورت مفصل در جلد ۱۰ : ۳۰۳ ذکر شده است. –

می‌گویم: در یکی از کتابها چنین یافتم که عیسی علیه السلام در یکی از سفرهای سیاحتی‌اش با برخی از حواریّون همراه گشت، پس بر شهری گذر کردند و در نزدیکی آنجا بر سرِ راه گنجی یافتند، آنان که با عیسی بودند گفتند: ای روح خدا، به ما اجازه بده که همین‌جا بمانیم و این گنج را بدست آوریم تا از بین نرود، عیسی علیه السلام به آنان گفت: شما اینجا اقامت گزینید ولی من در طلب گنجی که در شهر دارم وارد آنجا می‌شوم، پس آن‌گاه که وارد شهر شد و شروع به گشتن کرد خانه‌ای ویرانه را مشاهده کرد، وارد خانه شد و پیرزنی را در آنجا یافت، به او گفت: من امشب میهمان تو هستم، آیا در این خانه کسی جز تو حضور دارد؟ پیرزن گفت: بله، پسری دارم که پدرش وفات نموده و یتیم در آغوش من مانده است، او به صحراها می‌رود و خارها را جمع‌آوری می‌کند و به شهر می‌آید و آنها را به فروش می‌رساند و پولش را نزد من می‌آورد و با آن زندگی می‌کنیم؛ آن‌گاه پیر زن اتاقی را برای عیسی علیه السلام آماده کرد و هنگامی‌که پسرش باز گشت به او گفت: خداوند در این شب میهمان صالحی را به سوی ما فرستاده است که از پیشانی‌اش انوار زهد و نیکوکاری پراکنده می‌شود، بنابراین خدمت کردن و هم‌صحبتی با او را مغتنم بشمار، پس پسر نزد عیسی علیه السلام رفت و به او خدمت کرد و گرامی‌اش داشت، و هنگامی‌که پاسی از شب گذشته بود عیسی علیه السلام سؤالاتی را در مورد احوال و معیشت و غیره از پسر نوجوان پرسید، پس نشانه‌های خردمندی، زیرکی و استعدادِ پیمودن مدارج و مراحل کمال را در وجود او مشاهده نمود ولی متوجه شد که قلب او درگیر غم و اندوه بزرگی است، بنابراین به وی گفت: ای پسر، قلب تو را مشغول غمی می‌بینیم که زدوده نمی‌شود، پس مرا از ان آگاه کن شاید درمان دردت نزد من باشد، و آن‌گاه که عیسی علیه السلام در راه به سخن واداشتن آن پسر بسیار تلاش نمود او گفت: بله، در قلبم غم و اندوه و دردی است که کسی جز خداوند متعال توانایی درمان آن را ندارد، عیسی گفت: مرا از آن آگاه ساز شاید خداوند چیزی به من الهام کند که آن درد را از قلب تو بزداید، پسر گفت: روزی خارهایی را که جمع‌آوری کرده بودم به شهر می‌بردم پس بر قصر دختر پادشاه گذر کردم و لحظه‌ای به درون آن گریستم، چشمم به او افتاد و عشقش در ژرفای قلبم وارد شد و هر روز این عشق افزون می‌گردد و درمانی جز مرگ برای ان سراغ ندارم، عیسی علیه السلام گفت: اگر دختر پادشاه را می‌خواهی من برایت چاره‌جویی خواهم کرد تا با او ازدواج کنی، پس پسر جوان نزد مادرش آمد و او را از سخن عیسی آگاه کرد، مادر گفت: ای فرزندم، من گمان نمی‌کنم که این مرد به چیزی وعده دهد که توانایی وفای به آن را نداشته باشد،

ص: ۲۸۰

بنـابراین به او گوش فرا ده و تمـام سـخنانش را اطـاعت کن، هنگامی که صـبح فرا رسـید عیسـی علیه السلام به پسـر گفت: به بارگاه پادشاه برو و به نزدیکان و وزیران او که آمـده‌انـد تا نزدش برونـد بگو: خبر حضور مرا به پادشاه بدهیـد و به او بگویید: آمده‌ام تا دخترش را از او خواسـتگاری کنم؛ سـپس نزد من آی و مرا از آنچه میان تو و پادشاه روی داده است آگاه ساز، پس پسـر جوان به بارگاه پادشاه آمد و هنگامی‌که آن سخنان را به نزدیکان پادشاه گفت خندیدند و شگفت‌زده شدند، آن‌گاه نزد پادشاه رفتند و سـخنان پسـر جوان را با نیشـخند به اطّلاع او رساندند، پس پادشاه آن پسر را به حضور طلبید و هنگامی‌که وارد شد و دختر پادشاه را از وی خواسـتگاری کرد، پادشاه با تمسخر به او گفت: من دخترم را به تو نمی‌دهم مگر اینکه مرواریدها، یـاقوت‌هـا و جواهرات بزرگ چنین و چنان نزد من بیاوری، و چیزهایی را برای او توصـیف کرد که در خزانه هیـچ پادشاهی از پادشاهان دنیا یافت نمی‌شود، پسر گفت: من می‌روم و جواب این کلام را نزد تو خواهم آورد، پس به سوی عیسی علیه السلام بازگشت و او را از آنچه اتفاق افتاده بود آگاه ساخت، آن‌گاه عیسـی او را به خرابه‌ای برد که سنگ‌ها و کلوخ‌های بزرگی در آن وجود داشت، پس خداونـد متعال را فرا خواند و او نیز تمام سـنگ و کلوخ‌ها را تبدیل به چیزی کرد که پادشاه طلب کرده بود و حتی از آن نیز بهتر، هنگـامی که آن جواهرات را نزد پادشاه آورد وی و کسانی که در مجلس نشسته بودنـد از این کار پسـر شـگفت‌زده شدنـد، ولی گفتنـد: این مـا را کفـایت نمی‌کنـد، پس دوبـاره نزد عیسـی علیه السـلام بـازگشت و او را باخبر سـاخت، عیسـی گفـت: بـه خرابه برو و هر چه می‌خـواهی را از آنجـا برگیر و نزد آنـان بـبر، هنگـامی که پسـر بـا چنـدین برابر جواهراتی که بـار نخست آورده بود نزد آنـان بازگشت حیرت‌شان افزون گشت، پادشاه گفت: این مسأله عجیبی است، پس با پسـر جوان خلوت کرد و او پادشاه را از اوضاع و احوال با خبر ساخت و تمام آنچه بین او و عیسی علیه السلام روی داده بود و هم‌چنین عشـقش به دختر او را بازگو کرد، پادشاه پی برد که میهمان ان پسر عیسی علیه السلام است و به او گفت: به میهمانت بگو نزد من آیـد و دخـترم را به ازدواج تو درآورد، پس عیسـی علیه السـلام حاضـر شـد و دخـتر پادشـاه را به ازدواج آن پسـر درآورد، پادشـاه نیز لبـاس فـاخر و باارزشـی برای پسـر فرسـتاد که آن را پوشـید، و همان شب او را با دختر خویش جمع کرد، هنگامی‌که صـبح شد پادشاه آن پسر را طلب کرد و با او سخن گفت، پس او را عاقل، فهیم و باهوش یافت و این در حالی بود که پادشاه هیـچ فرزنـدی جز آن دختر نـداشت، بنابراین آن پسـر را ولی عهـد و وارث فرمانروایی خود قرار داد و به نزدیکان و اشراف سرزمینش دستور داد که با او بیعت و از او اطاعت کنند.

به ناگـاه پادشـاه در شب دوم ازدواج آنـان از دنیـا رفت و پسـر را بر تخت پادشاهی نشاندنـد و از او اطاعت کردنـد و خزائن و اندوخته‌ها را به وی سپردند، عیسـی علیه السـلام نیز روز سوم نزد آن پسـر آمد تا او را ترک کند، پسـر گفت: ای حکیم، تو بر من حقوقی داری که اگر تـا ابـد زنـده بمانم توان شـکرگزاری یکی از آنها را نیز نخواهم داشت، ولی دیشب موضوعی به قلبم خطـور کرده کـه اگر پاسـخش را بـه من نگـویی سـودی از آنچه برایم فراهم کرده‌ای نخواهم برد، عیسـی گفت: آن موضـوع چیست؟ پسر گفت:

ص: ۲۸۱

تو که توانستی مرا از آن حالت فرومایگی به این درجۀ رفیع و والا منتقل سازی چرا در مورد خودت چنین نمی‌کنی حال آنکه

تو را در آن لباس و این وضعیت می‌بینم؟ و هنگامی که بر سؤال خود پافشاری کرد عیسی علیه السلام به او گفت: همانا کسی که از (وعده‌های) خداوند و خانهٔ عزت و کرامت و ثواب او آگاه و به زوال دنیا و پستی و بی‌ارزشی آن بیناست، رغبتی به این فرمانروایی و مُلک نابود شونده و این امور فانی پیدا نمی‌کند، به راستی که در قربت خداوند متعال و شناخت و محبت او لذت‌هایی وجود دارد که لذت‌های فانی در مقابل آن چیزی به حساب نمی‌آیند، و آن‌گاه که عیسی علیه السلام آن پسر را از عیب‌ها و آفات دنیا و ناز و نعمت آخرت و درجات آن آگاه ساخت، پسر گفت: بنابراین حجّت و دلیل دیگری نیز در مقابل تو دارم، چرا آنچه را برتر و شایسته‌تر است برای خود برگزیدی و مرا در این مصیبت و بلای بزرگ گرفتار ساختی؟ عیسی به او گفت: من این حالت را فقط برای امتحان عقل و هوشیاری تو برگزیدم، و تا ثواب ترک این امورِ آسان برای تو بیشتر و کامل‌تر باشد و حجّتی بر دیگران، پس آن پسر پادشاهی را ترک و لباسهایی کهنه برتن کرد و به دنبال عیسی علیه السلام راه افتاد، و آن‌گاه که به سوی حواریّون باز گشت گفت: این همان گنج من است که گمان می‌کردم در این شهر وجود دارد، پس آن را یافتم و شکر و سپاس مخصوص خداوند است. و الثعلبی نیز در العرائس روایتی نظیر این را با اختصار ذکر کرده تا جائی که گفته است: پسر پیرزنی سالخورده همراه عیسی علیه السلام بود تا اینکه وفات نمود، و جنازهٔ او که بر تختی قرار گرفته بود در مقابل عیسی عبور داده شد، پس خداوند عزّ و جلّ را فرا خواند (و دعایش مستجاب و آن پسر زنده شد) و روی تختش نشست سپس از روی دوش مردم پایین آمد و لباس‌هایش را پوشید و تخت را بر گردن نهاد و به سوی خانواده‌اش باز گشت و مدّتی زندگی کرد و صاحب فرزند شد. - . العرائس : ۲۲۰ و ۲۲۱ -

ص: ۲۸۲

**[ترجمه]

باب ۲۱ مواعظه و حکمه و ما أوحی إلیه صلوات الله علی نبینا و آله و علیه

الآیات

المائده: «وَ إِذْ قالَ اللَّهُ یا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِی وَ أُمِّی إِلهَیْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قالَ سُبْحانَکَ ما یَکُونُ لِی أَنْ أَقُولَ ما لَیْسَ لِی بِحَقٍّ إِنْ کُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ ما فِی نَفْسِی وَ لا أَعْلَمُ ما فِی نَفْسِکَ إِنَّکَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُیُوبِ* ما قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا ما أَمَرْتَنِی بِهِ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّی وَ رَبَّکُمْ وَ کُنْتُ عَلَیْهِمْ شَهِیداً ما دُمْتُ فِیهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّیْتَنِی کُنْتَ أَنْتَ الرَّقِیبَ عَلَیْهِمْ وَ أَنْتَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ شَهِیدٌ* إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبادُکَ وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ»(۱۱۶-۱۱۸)

lt;meta info="-و إذ قال الله یا عیسی بن مریم أأنت قلت للناس اتّخذونی و أمّی إلهین من دون الله قال سبحانک ما یکون لی أن أقول ما لیس لی بحقّ إن کنتُ قلتُه علمتَه تعلم ما فی نفسی و لا أعلم ما فی نفسک إنّک أنت علّام الغیوب * ما قلت لهم إلّا ما أمرتنی به أن أعبدوا الله ربّی و ربّکم و کنت علیهم شهیداً ما دمت فیهم فلمّا توفّیتنی کنت أنت الرقیب علیهم و أنت علی کلّ شیء شهید * إن تعذّبهم فإنّهم عبادک و إن تغفر لهم فإنّک أنت العزیز الحکیم. - . مائده / ۱۱۶-۱۱۸ -

{و [یاد کن] هنگامی را که خدا فرمود: ای عیسی پسر مریم، آیا تو به مردم گفتی من و مادرم را همچون دو خدا به جای خداوند بپرستید، [عیسی] گفت: منزّهی تو مرا نزیبد که [درباره خویشتن] چیزی را که حقّ من نیست بگویم، اگر آن را گفته

بـودم قطعـاً آن را می‌دانسـتی، آنچه در نفس من است تـو می‌دانی و آنچه در ذات توست من نمی‌دانم، چرا که تو خود دانـای رازهـای نهـانی، جز آنچـه مرا بـدان فرمـان دادی [چیزی] به آنـان نگفتم، [گفته‌ام] که الله پروردگـار من و پروردگـار خـود را عبـادت کنیـد و تـا وقتی در میانشان بودم بر آنان گواه بوده‌ام، پس چون روح مرا گرفتی تو خود بر آنان نگهبانی بودی وتو بر هر چیزی گواهی، اگر عذاب‌شان دهی آنان بندگان تواند و اگر برایشان ببخشایی تو خود توانا و حکیمی.}

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

فس، تفسیر القمی وَ إِذْ قالَ اللَّهُ یا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ أَ أَنْتَ قُلْتَ فَلَفْظُ الْآیَهِ مَاضٍ وَ مَعْنَاهُ مُسْتَقْبَلٌ وَ لَمْ یَقُلْهُ بَعْدُ وَ سَیَقُولُهُ وَ ذَلِکَ أَنَّ النَّصَارَی زَعَمُوا أَنَّ عِیسَی علیه السلام قَالَ لَهُمْ إِنِّی وَ أُمِّی إِلَهَیْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِذَا کَانَ یَوْمُ الْقِیَامَهِ یَجْمَعُ اللَّهُ بَیْنَ النَّصَارَی وَ بَیْنَ عِیسَی فَیَقُولُ لَهُ أَ أَنْتَ قُلْتَ لَهُمْ مَا یَدَّعُونَ عَلَیْکَ فَیَقُولُ عِیسَی سُبْحانَکَ ما یَکُونُ لِی أَنْ أَقُولَ الْآیَهَ وَ الدَّلِیلُ عَلَی أَنَّ عِیسَی لَمْ یَقُلْ لَهُمْ ذَلِکَ قَوْلُهُ هذا یَوْمُ یَنْفَعُ الصَّادِقِینَ صِدْقُهُمْ (۱)

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: «و إذ قال الله یا عیسی بن مریم أأنت قلت» لفظ آیه ماضی و معنای آن مستقبل است، یعنی خداوند این سخن را هنوز نفرموده بلکه در آینده خواهد فرمود، و این بدان سبب است که مسیحیان پنداشتند که عیسی علیه... السلام به آنان گفته است: من و مادرم را هم‌چون دو خدا به جای خداوند بپرستید، پس آن‌گاه که روز رستاخیز فرا رسد خداوند مسیحیان و عیسی را با هم گرد می‌آورد و به او می‌فرماید: آیا آنچه را در مورد تو ادّعا می‌کنند به ایشان گفته‌ای؟ پس عیسی می‌گوید:{منزّهی تو مرا نزیبد که چیزی را که حق من نیست بگویم}، و دلیل اینکه عیسی علیه‌السلام چنین چیزی به آنان نگفته این آیه است: « ها یومُ ینفع الصادقین صدقُهم» {این روزی است که راستی گفتار راستگویان به ایشان سود می... رساند.} - . تفسیر القمی : ۱۷۸ -

**[ترجمه]

«۲»

کا، الکافی عَلِیٌّ عَنْ أَبِیهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ (۲)عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَیْمَانَ عَنْ دَاوُدَ عَنْ حَفْصِ بْنِ غِیَاثٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله أُنْزِلَ الْإِنْجِیلُ لِثَلَاثَ عَشْرَهَ لَیْلَهً خَلَتْ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ (۳).

**[ترجمه]الکافی: از امام صادق علیه‌السلام روایت شده که پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: سیزده شب از ماه رمضان گذشته بود که انجیل فرو فرستاده شد. - . اصول الکافی ۲ : ۶۲۸ و ۶۲۹ -

**[ترجمه]

«۳»

وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنِ الْجَوْهَرِیِّ عَنِ الْبَطَائِنِیِّ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: نَزَلَ الْإِنْجِیلُ فِی اثْنَتَیْ عَشْرَهَ لَیْلَهً مَضَتْ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ (۴).

۱- تفسیر القمّیّ: ۱۷۸.

۲- فی نسخه من الکتاب و المصدر: علی، عن أبیه، عن محمّد بن القاسم.

۳- أصول الکافی ۲: ۶۲۸ و ۶۲۹.

۴- فروع الکافی ۱: ۲۰۶.

**[ترجمه]امام صادق علیه‌السلام فرموده است: دوازده شب از ماه رمضان گذشته بود که انجیل فروآمد. - . فروع الکافی ۱ : ۲۰۶ -

ص: ۲۸۳

**[ترجمه]

بیان

لعل الخبر الأول محمول علی نزوله إلی بیت المعمور کما یشعر به صدره الذی ترکناه (۱)و الثانی علی نزوله إلی الأرض.

**[ترجمه]شاید حدیث نخست محمول بر فروآمدن انجیل به بیت المعمور باشد چنان که صدر روایت که آن را ترک کردیم نشان می‌دهد و حدیث دوّم محمول بر فروآمدن آن بر زمین باشد.

**[ترجمه]

«۴»

ع، علل الشرائع بِإِسْنَادِهِ عَنْ یَزِیدَ بْنِ سَلَّامٍ أَنَّهُ سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِمَ سُمِّیَ الْفُرْقَانُ فُرْقَاناً قَالَ لِأَنَّهُ مُتَفَرِّقُ الْآیَاتِ وَ السُّوَرِ أُنْزِلَتْ فِی غَیْرِ الْأَلْوَاحِ وَ غَیْرِ الصُّحُفِ- (۲)وَ التَّوْرَاةِ وَ الْإِنْجِیلِ وَ الزَّبُورِ أُنْزِلَتْ کُلُّهَا (۳)جُمْلَةً فِی الْأَلْوَاحِ وَ الْوَرَقِ(۴).

**[ترجمه]علل الشرائع: یزید بن سلام از رسول خدا صلّی الله علیه و آله پرسید: چرا قرآن، فرقان نامیده شده است؟ ایشان فرمود: چرا که دارای آیات و سوره‌های متفرّق و گوناگون است، و در غیر لوح‌ها و صفحه‌ها نازل شده است، حال آنکه تورات و انجیل و زبور به صورت یکباره و در لوح‌ها و ورقه‌ها نازل شده‌اند. - . علل الشرائع : ۱۶۱ -

**[ترجمه]

«۵»

لی، الأمالی للصدوق ابْنُ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الْقُرَشِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ طَلْحَةَ وَ إِسْمَاعِیلَ بْنِ جَابِرٍ وَ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السلام أَنَّ عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ علیه السلام تَوَجَّهَ فِی بَعْضِ حَوَائِجِهِ وَ مَعَهُ ثَلَاثَةُ نَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِهِ فَمَرَّ بِلَبِنَاتٍ ثَلَاثٍ مِنْ ذَهَبٍ عَلَی ظَهْرِ الطَّرِیقِ فَقَالَ عِیسَی علیه السلام لِأَصْحَابِهِ إِنَّ هَذَا یَقْتُلُ النَّاسَ ثُمَّ مَضَی فَقَالَ أَحَدُهُمْ إِنَّ لِی حَاجَةً قَالَ فَانْصَرَفَ ثُمَّ قَالَ الْآخَرُ إِنَّ لِی حَاجَةً فَانْصَرَفَ ثُمَّ قَالَ الْآخَرُ لِی حَاجَةٌ فَانْصَرَفَ فَوَافَوْا عِنْدَ الذَّهَبِ ثَلَاثَتُهُمْ فَقَالَ اثْنَانِ لِوَاحِدٍ اشْتَرِ لَنَا طَعَاماً فَذَهَبَ یَشْتَرِی لَهُمَا طَعَاماً فَجَعَلَ فِیهِ سَمّاً لِیَقْتُلَهُمَا کَیْلَا یُشَارِکَاهُ فِی الذَّهَبِ وَ قَالَ الِاثْنَانِ إِذَا جَاءَ قَتَلْنَاهُ کَیْ لَا یُشَارِکَنَا فَلَمَّا جَاءَ قَامَا إِلَیْهِ فَقَتَلَاهُ ثُمَّ تَغَدَّیَا فَمَاتَا فَرَجَعَ إِلَیْهِمْ عِیسَی علیه السلام وَ هُمْ مَوْتَی حَوْلَهُ فَأَحْیَاهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَی ذِکْرُهُ ثُمَّ قَالَ أَ لَمْ أَقُلْ لَکُمْ إِنَّ هَذَا یَقْتُلُ النَّاسَ (۵).

**[ترجمه]أمالی الصدوق: از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است که عیسی بن مریم علیه‌السلام برای رفع یکی از نیازهایش به همراه سه نفر از یاران خویش رهسپار جایی شد، پس بر سه خشت طلا که بر سر راه قرار داشتند عبور کرد و به یارانش گفت: این سه خشت، مردم را به کشتن می‌دهند، سپس از آنجا گذر کرد، آن‌گاه یکی از یارانش به او گفت: مرا حاجتی است و از ادامه مسیر منصرف شد، سپس یکی دیگر از ایشان گفت: مرا حاجتی است و او نیز از ادامه راه منصرف شد، پس از مدّتی یکی دیگر از آنان گفت: مرا نیز حاجتی است و از ادامه مسیر منصرف شد، و هر سه نفر نزد خشت‌های طلا به هم رسیدند، آن‌گاه دو نفر از آنان به دیگری گفتند: خوراک و غذایی برای ما تهیّه کن، پس رفت تا غذایی برای آن دو بخرد، ولی غذا را مسموم کرد تا به قتلشان برساند و او را در سهم بردن از طلاها شریک نباشند، از سوی دیگر آن دو نفر گفتند: هنگامی که باز گردد او را به قتل خواهیم رساند تا شریک ما نشود، هنگامی که آن مرد بازگشت برخاستند و او را به قتل رساندند، سپس شروع به خوردن غذا کردند و خود نیز کشته شدند، پس عیسی علیه‌السلام به سوی آنان بازگشت در حالی که اطراف طلاها مُرده بودند، آن‌گاه به اذن خداوند متعال ایشان را زنده گرداند و گفت: آیا به شما نگفتم: این سه خشت، مردم را به کشتن می‌دهند. - . أمالی الصدوق : ۱۰۹ -

**[ترجمه]

«۶»

لی، الأمالی للصدوق الطَّالَقَانِيُّ عَنِ الْجَلُودِيِّ عَنْ هِشَامِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ وَ كَانَ قَارِئاً لِلْكُتُبِ قَالَ: قَرَأْتُ فِي الْإِنْجِيلِ يَا عِيسَى جِدَّ فِي أَمْرِي وَ لَا تَهْزَلْ وَ اسْمَعْ وَ أَطِعْ يَا ابْنَ الطَّاهِرَةِ الطُّهْرِ الْبِكْرِ الْبَتُولِ أَنْتَ مِنْ غَيْرِ فَحْلٍ أَنَا خَلَقْتُكَ آيَةً لِلْعَالَمِينَ

ص: ۲۸۴

۱- اذ ذکر فی صدره أن نزول القرآن الی بیت المعمور کان فی لیله القدر، فعلی هذا یکون نزول الإنجیل الی بیت المعمور فی سنه و الی الأرض فی أخری. منه رحمه اللّه.

۲- فی المصدر: و غیره من الصحف.

۳- فی المصدر: نزلت کلها.

۴- علل الشرائع: ۱۶۱.

۵- أمالی الصدوق: ۱۰۹.

فَإِيَّایَ فَاعْبُدْ وَ عَلَیَّ فَتَوَکَّلْ خُذِ الْکِتَابَ بِقُوَّهٍ فَسِّرْ لِأَهْلِ سُورِیَا (۱)بِالسُّرْیَانِیَّهِ بَلِّغْ مَنْ بَیْنَ یَدَیْکَ أَنِّی أَنَا اللَّهُ الدَّائِمُ الَّذِی لَا أَزُولُ صَدِّقُوا النَّبِیَّ الْأُمِّیَّ صَاحِبَ الْجَمَلِ وَ الْمِدْرَعَهِ وَ التَّاجِ وَ هِیَ الْعِمَامَهُ وَ النَّعْلَیْنِ وَ الْهِرَاوَهِ (۲)وَ هِیَ الْقَضِیبُ الْأَنْجَلَ الْعَیْنَیْنِ (۳)الصَّلْتَ الْجَبِینِ (۴)الْوَاضِحَ الْخَدَّیْنِ الْأَقْنَی الْأَنْفِ (۵)مُفَلَّجَ الثَّنَایَا (۶)کَأَنَّ عُنُقَهُ إِبْرِیقُ فِضَّهٍ کَأَنَّ الذَّهَبَ یَجْرِی فِی تَرَاقِیهِ لَهُ شَعَرَاتٌ مِنْ صَدْرِهِ إِلَی سُرَّتِهِ لَیسَ عَلَی بَطْنِهِ وَ لَا عَلَی صَدْرِهِ شَعْرٌ أَسْمَرَ اللَّوْنِ دَقِیقَ الْمَسْرُبَهِ (۷)شَثْنَ الْکَفِّ وَ الْقَدَمِ (۸)إِذَا الْتَفَتَ الْتَفَتَ جَمِیعاً وَ إِذَا مَشَی کَأَنَّمَا یَتَقَلَّعُ مِنَ الصَّخْرَهِ (۹)وَ یَنْحَدِرُ مِنْ صَبَبٍ (۱۰)وَ إِذَا جَاءَ مَعَ الْقَوْمِ بَذَّهُمْ (۱۱)عَرَقُهُ فِی وَجْهِهِ کَاللُّؤْلُؤِ وَ رِیحُ الْمِسْکِ یَنْفَحُ مِنْهُ لَمْ یُرَ قَبْلَهُ مِثْلُهُ وَ لَا بَعْدَهُ طَیِّبُ الرِّیحِ نَکَّاحُ النِّسَاءِ ذُو النَّسْلِ الْقَلِیلِ إِنَّمَا نَسْلُهُ مِنْ مُبَارَکَهٍ لَهَا بَیْتٌ فِی الْجَنَّهِ لَا صَخَبَ فِیهِ وَ لَا نَصَبَ (۱۲)یَکْفُلُهَا فِی آخِرِ الزَّمَانِ کَمَا کَفَلَ زَکَرِیَّا أُمَّکَ لَهَا فَرْخَانِ مُسْتَشْهَدَانِ کَلَامُهُ الْقُرْآنُ وَ دِینُهُ الْإِسْلَامُ وَ أَنَا السَّلَامُ طُوبَی لِمَنْ أَدْرَکَ زَمَانَهُ وَ شَهِدَ أَیَّامَهُ وَ سَمِعَ کَلَامَهُ قَالَ عِیسَی یَا رَبِّ وَ مَا طُوبَی قَالَ شَجَرَهٌ فِی الْجَنَّهِ أَنَا غَرَسْتُهَا تُظِلُّ الْجِنَانَ أَصْلُهَا مِنْ رِضْوَانٍ مَاؤُهَا مِنْ تَسْنِیمٍ بَرْدُهُ بَرْدُ الْکَافُورِ وَ طَعْمُهُ

۱- هکذا فی الکتاب و المصدر، و هو مصحف سوری کبشری: موضع بالعراق من ارض بابل و هی مدینه السریانیین.

۲- الهراوه بالکسر: العصا الضخمه کهراوه الفأس و المعول.

۳- نجل الرجل: وسعت عینه و حسنت فهو أنجل.

۴- أی واسعه.

۵- القنا فی الانف: طوله ورقه أرنبته مع حدب فی وسطه.

۶- الفلج: فرجه ما بین الثنایا و الرباعیات.

۷- المسربه بضم الراء: الشعر المستدق الذی یأخذ من المصدر إلی السره.

۸- أی أنهما یمیلان الی الغلظ و القصر، و قیل: هو الذی فی أنامله غلظ بلا قصر.

۹- أراد قوه مشیه کانه یرفع رجلیه من الأرض رفعا قویا لا کمن یمشی اختیالا و یقارب خطاه.

۱۰- أی من موضع منحدر.

۱۱- أی غلبهم فی المشی.

۱۲- الصخب: اختلاط الأصوات. النصب: البلاء. الداء.

طَعْمُ الزَّنْجَبِیلِ مَنْ یَشْرَبْ مِنْ تِلْکَ الْعَیْنِ شَرْبَهً لَا یَظْمَأْ بَعْدَهَا أَبَداً فَقَالَ عِیسَی اللَّهُمَّ اسْقِنِی مِنْهَا قَالَ حَرَامٌ یَا عِیسَی عَلَی الْبَشَرِ أَنْ یَشْرَبُوا مِنْهَا حَتَّی یَشْرَبَ ذَلِکَ النَّبِیُّ وَ حَرَامٌ عَلَی الْأُمَمِ أَنْ یَشْرَبُوا مِنْهَا حَتَّی یَشْرَبَ أُمَّهُ ذَلِکَ النَّبِیِّ أَرْفَعُکَ إِلَیَّ ثُمَّ أُهْبِطُکَ فِی آخِرِ الزَّمَانِ لِتَرَی مِنْ أُمَّهِ ذَلِکَ النَّبِیِّ الْعَجَائِبَ وَ لِتُعِینَهُمْ عَلَی اللَّعِینِ الدَّجَّالِ أُهْبِطُکَ فِی وَقْتِ الصَّلَاهِ لِتُصَلِّیَ مَعَهُمْ إِنَّهُمْ أُمَّهٌ مَرْحُومَهٌ (۱).

أقول: سیأتی شرحه فی باب شمائل النبی صلی الله علیه و آله.

**[ترجمه]أمالي الصدوق: عبدالله بن سلیمان که بسیار کتابها را مطالعه می‌کرد گوید: در انجیل چنین خواندم: ای عیسی، در به انجام رساندن امر من جدّی باش و مزاح را کنار بگذار، و گوش فرا ده و اطاعت کن؛ ای پسر زن مطهّر و پاک و دست نخورده، تو بدون وجود پدر به دنیا آمده‌ای، من تو را آفریده‌ام تا نشانه‌ای برای جهانیان باشی

ص: ۲۸۴

پس فقط مرا بپرست و بر من توکّل کن، کتاب را با قدرت و جدّ و جهد برگیر و آن را به زبان سُریانی برای اهالی سوریه تفسیر کن، به کسانی که نزد تو هستند ابلاغ کن که به راستی من همان خداوندی هستم که پایدارم و از بین نمی‌روم، تصدیق کنید پیامبر بیسوادی را که صاحب شتر، قبا، عمّامه، دو سرپایی و چوبدستی است و دارای دو چشم گشاده، پیشانی فراخ، گونه‌های برجسته، بینی عقابی (وسط بینی برجسته و سوراخ‌هایش تنگ) و دندانهای پیشن فاصله‌دار می‌باشد، گویی که گردنش از آبریز نقره است و طلا در ترقوه‌هایش در جریان، موهایی از سینه تا به ناف دارد و روی سینه و پشتش هیچ موئی نروئیده است، گندمگون می‌باشد و موهای سینه تا نافش نیز خطی دقیق است، کف دستها و پاهایش زبر و خشن است، آن‌گاه که نگاه بیاندازد به همه نگاه می‌کند و هنگامی که راه برود گویا که قدم‌هایش از صخره جدا می‌شود و از سرازیری پایین می‌آید (قرص و محکم و سریع راه می‌رود)، و آن‌گاه که با قومی بیاید از ایشان در راه رفتن پیشی می‌گیرد، عرق او در صورتش به سان مروارید است و بوی مُشک از آن به مشام می‌رسد، قبل از او چنین چیزی مشاهده نشده و بعد از او نیز مشاهده نخواهد شد، خوش عطر و رایحه است و زنان بسیاری را به نکاح خویش در می‌آورد ولی فرزندان و نسل اندکی دارد، به راستی که نسل او از (زن) مبارکی است که دارای خانه‌ای در بهشت است که هیچ ناآرامی و گرفتاری در آن وجود ندارد، در آخرالزمان این پیامبر سرپرستی این زن را برعهده می‌گیرد آن گونه که زکریا سرپرستی مادر تو را به عهده گرفت، و آن زن دارای دو فرزند شهید است، کلام آن پیامبر قرآن و دین وی اسلام و اسم من نیز سلام است، (طوبی) نصیب آن کسی باد که زمان او را درک می‌کند و شاهد روزگار وجود اوست و سخنانش را می‌شنود. عیسی گفت: پروردگارا، (طوبی) چیست؟ خداوند فرمود: درختی است در بهشت که خود آن را کاشته‌ام، سایه‌اش باغهای بهشت را در بر می‌گیرد، ریشه و اصلش در رضوان است و با چشمه تسنیم آبیاری می‌شود که خنکای آب آن مانند خنکی کافور است

ص: ۲۸۵

و طعمش به سان طعم زنجبیل، هرکس جرعه‌ای از آب آن چشمه بنوشد بعد از آن هرگز تشنه نخواهد شد، عیسی گفت: خداوندا، مرا از آب آن چشمه بنوشان، خداوند فرمود: ای عیسی، بر فرزندان آدم حرام است که قبل از آن پیامبر از آب آن

چشمه بنوشد، هم چنین بر ملّتها نیز حرام است که قبل از امّت او از آن آب بنوشند، تو را به سوی خود بالا می‌آورم سپس در آخر الزمان فرو می‌فرستمت تا شگفتی‌های امّت آن پیامبر را مشاهده کنی و آنان را بر علیه دجّال ملعون یاری رسانی، تو را هنگام نماز فرو می‌فرستم تا با آنان نماز بگزاری، به راستی که ایشان امّتی هستند که مورد رحمت قرار گرفته‌اند. - . أمالی الصدوق : ۱۶۳- ۱۶۴ -

می گویم: شرح این روایت در باب شمائل پیامبر صلّی الله علیه وآله خواهد آمد.

**[ترجمه]

«۷»

لی، الأمالی للصدوق الْوَرَّاقُ عَنْ سَعْدٍ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ مَهْزِیَارَ عَنْ أَخِیهِ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنِ الْأَحْوَلِ (۲)عَنْ جَمِیلِ بْنِ صَالِحٍ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام قَالَ: قَامَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ علیه السلام فِی بَنِی إِسْرَائِیلَ فَقَالَ یَا بَنِی إِسْرَائِیلَ لَا تُحَدِّثُوا بِالْحِكْمَهِ الْجُهَّالَ فَتَظْلِمُوهَا وَ لَا تَمْنَعُوهَا أَهْلَهَا فَتَظْلِمُوهُمْ وَ لَا تُعِینُوا الظَّالِمَ عَلَی ظُلْمِهِ فَیَبْطُلَ فَضْلُكُمْ الْخَبَرَ (۳).

**[ترجمه]أمالی الصدوق: امام صادق علیه السلام فرموده است: عیسی بن مریم علیه السلام در میان بنی اسرائیل به پا خواست و گفت: ای بنی اسرائیل، با نادانان با حکمت سخن نگویید که به آن (حکمت) ستم روا می‌دارید و آن را از اهلش باز مدارید که به آنان ستم روا می‌دارید، و ستمکار را بر ستم کردنش یاری مرسانید که فضل و برتری شما از بین خواهد رفت. - . أمالی الصدوق : ۱۸۳

-

**[ترجمه]

«۸»

یـد، التوحید مع، معانی الأخبار لی، الأمالی للصدوق الطَّالَقَانِیُّ عَنْ أَحْمَدَ الْهَمْدَانِیِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْعَلَوِیِّ عَنْ كَثِیرِ بْنِ عَیَّاشٍ الْقَطَّانِ عَنْ أَبِی الْجَارُودِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: لَمَّا وُلِدَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ علیه السلام كَانَ ابْنَ یَوْمٍ كَأَنَّهُ ابْنُ شَهْرَیْنِ فَلَمَّا كَانَ ابْنَ سَبْعَهِ أَشْهُرٍ أَخَذَتْ وَالِدَتُهُ بِیَدِهِ وَ جَاءَتْ بِهِ إِلَی الْكِتَابِ وَ أَقْعَدَتْهُ بَیْنَ یَدَیِ الْمُؤَدِّبِ فَقَالَ لَهُ الْمُؤَدِّبُ قُلْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ فَقَالَ عِیسَی علیه السلام بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ فَقَالَ لَهُ الْمُؤَدِّبُ قُلْ أَبْجَدْ فَرَفَعَ عِیسَی رَأْسَهُ فَقَالَ وَ هَلْ تَدْرِی مَا أَبْجَدْ فَعَلَاهُ بِالدِّرَّهِ لِیَضْرِبَهُ فَقَالَ یَا مُؤَدِّبُ لَا تَضْرِبْنِی إِنْ كُنْتَ تَدْرِی وَ إِلَّا فَاسْأَلْنِی حَتَّی أُفَسِّرَ لَكَ فَقَالَ فَسِّرْ لِی فَقَالَ عِیسَی أَمَّا الْأَلِفُ آلَاءُ اللَّهِ وَ الْبَاءُ بَهْجَهُ اللَّهِ وَ الْجِیمُ جَمَالُ اللَّهِ وَ الدَّالُ دِینُ اللَّهِ هَوَّزْ الْهَاءُ هَوْلُ جَهَنَّمَ وَ الْوَاوُ وَیْلٌ لِأَهْلِ النَّارِ وَ الزَّاءُ زَفِیرُ جَهَنَّمَ حُطِّی حُطَّتِ الْخَطَایَا عَنِ الْمُسْتَغْفِرِینَ كَلَمَنْ كَلَامُ اللَّهِ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ سَعْفَصْ صَاعٌ بِصَاعٍ وَ الْجَزَاءُ بِالْجَزَاءِ قَرَشَتْ

١- أمالى الصدوق: ١۶٣ و ١۶۴.

٢- فى المصدر: الحارث بن محمّد بن النعمان الاحول و هو الصـحيح، و أخرجه عنه و عن المعانى فى كتاب العلم مطابقا لذلك راجع ج ٢: ۶۶ و أخرجه هنالك أيضا عن الأمالى بإسناد آخر.

٣- أمالى الصدوق: ١٨٣.

قَرَشَهُمْ (۱)فَحَشَرَهُمْ فَقَالَ الْمُؤَدِّبُ أَيَّتُهَا الْمَرْأَةُ خُذِی بِيَدِ ابْنِكِ فَقَدْ عُلِّمَ وَ لَا حَاجَةَ لَهُ فِی الْمُؤَدِّبِ (۲).

**[ترجمه]التوحید، معانی الأخبار، أمالی الصدوق: امام باقر علیه السلام فرموده است: هنگامی که عیسی علیه السلام متولّد شد و یک روزه بود گویا که دو ماهه است، پس آن‌گاه که هفت ماهه بود مادرش دست او را گرفت و به مکتب‌خانه برد و در مقابل معلّمش نشاند، پس معلّم به عیسی گفت: بگو: بسم الله الرحمن الرحیم، عیسی گفت: بسم الله الرحمن الرحیم، سپس به او گفت: بگو: أبجد، پس عیسی سرش را بالا گرفت و گفت: و آیا می‌دانی که أبجد چیست؟ معلّم تازیانه‌ای را بلند کرد تا با آن عیسی را بزند، ولی او گفت: ای معلّم، اگر معنای أبجد را می‌دانی مرا نزن وگرنه معنایش را از من بپرس تا برایت تفسیر کنم، پس معلم گفت: برایم تفسیر کن، آن‌گاه عیسی گفت: (ألف): نشانه‌های خداوند، (باء) شکوه و بهجت خداوند، (جیم): جمال و زیبایی خداوند، (دال): دین وآئین خداوند، (هوّز): (هاء): ترس و هراس جهنم، (واو): ویل و هلاکت ساکنان جهنم، (زاء) صدای گُرگر آتش جهنم؛ (حطّی): گناه آنان که طلب بخشش کردند از بین رفت و زدوده شد، (کلمن): کلام خداوند است که هیچ تغییر و تحویلی در کلماتش روی نمی‌دهد، (سعفص): پیمانه در مقابل پیمانه و پاداش (نیک یا بد) در مقابل پاداش، (قرشت): آنان را جمع کرد و گِرد هم آورد،

ص: ۲۸۶

سپس معلم گفت: ای زن، دست پسرت را بگیر، او آگاه گشته است و هیچ نیازی به معلم ندارد. - . التوحید : ۲۳۸ و ۲۳۹ ، معانی الأخبار : ۱۸ ، أمالی الصدوق : ۱۹۰ و۱۹۱ -

**[ترجمه]

«۹»

ل، الخصال بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قَالَ الْحَوَارِيُّونَ لِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ علیه السلام يَا مُعَلِّمَ الْخَيْرِ عَلِّمْنَا أَيُّ الْأَشْيَاءِ أَشَدُّ فَقَالَ أَشَدُّ الْأَشْيَاءِ غَضَبُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالُوا فَبِمَ يُتَّقَى غَضَبُ اللَّهِ (۳)قَالَ بِأَنْ لَا تَغْضَبُوا قَالُوا وَ مَا بَدْءُ الْغَضَبِ قَالَ الْكِبْرُ وَ التَّجَبُّرُ وَ مَحْقَرَةُ النَّاسِ (۴).

**[ترجمه]الخصال: امام صادق علیه السلام فرموده است: حواریّون به عیسی بن مریم گفتند: ای آموزنده خوبیها، چه چیزی دشوارترین و سخت‌ترین چیزهاست؟ عیسی گفت: سخت‌ترین چیز، خشم و غضب خداوند عزّ و جلّ است، گفتند: چگونه و با چه چیزی می‌شود از خشم خداوند در امان بود؟ گفت: با خشمگین نشدن، گفتند: نقطه آغاز خشم وغضب چیست؟ گفت: تکبر، زورگویی و تحقیر مردم. - . الخصال ۱: ۷ -

**[ترجمه]

«۱۰»

لی، الأمالی للصدوق ابْنُ مَسْرُورٍ عَنْ مُحَمَّدٍ الْحِمْيَرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنِ ابْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ عَمِّهِ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام قَالَ: قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ علیه السلام لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ مَا لَا تُحِبُّ أَنْ يُفْعَلَ بِكَ فَلَا تَفْعَلْهُ بِأَحَدٍ وَ إِنْ لَطَمَ أَحَدٌ خَدَّكَ الْأَيْمَنَ فَأَعْطِ الْأَيْسَرَ (۵).

**[ترجمه]أمالی الصدوق: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: عیسی بن مریم علیه السلام به یکی از یارانش فرمود: کاری که نمی‌پسندی با تو انجام شود را با کسی انجام مده، و اگر کسی گونه راست تو را ضربه‌ای نواخت گونه چپ را نیز در اختیارش بگذار. - . أمالی الصدوق : ۲۲۰ -

**[ترجمه]

«۱۱»

لی، الأمالی للصدوق أَبِي (۶)عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ شَرِيفِ بْنِ سَابِقٍ التَّفْلِيسِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَرَّ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ علیه السلام بِقَبْرٍ يُعَذَّبُ صَاحِبُهُ ثُمَّ مَرَّ بِهِ مِنْ قَابِلٍ فَإِذَا هُوَ لَيْسَ يُعَذَّبُ فَقَالَ يَا رَبِّ مَرَرْتُ بِهَذَا الْقَبْرِ عَامَ أَوَّلَ فَكَانَ صَاحِبُهُ يُعَذَّبُ ثُمَّ مَرَرْتُ بِهِ الْعَامَ فَإِذَا هُوَ لَيْسَ يُعَذَّبُ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ يَا رُوحَ اللَّهِ إِنَّهُ أَدْرَكَ لَهُ وَلَدٌ صَالِحٌ فَأَصْلَحَ طَرِيقاً وَ آوَى يَتِيماً فَغَفَرْتُ لَهُ بِمَا عَمِلَ ابْنُهُ قَالَ وَ قَالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ علیه السلام لِيَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا علیه السلام إِذَا قِيلَ فِيكَ مَا فِيكَ فَاعْلَمْ أَنَّهُ ذَنْبٌ ذُكِّرْتَهُ فَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ مِنْهُ وَ إِنْ قِيلَ فِيكَ مَا لَيْسَ فِيكَ فَاعْلَمْ أَنَّهَا حَسَنَةٌ كُتِبَتْ لَكَ لَمْ تَتْعَبْ فِيهَا (۷).

۱- فی المعانی: قرشهم قرشتهم خ ل جهنم.

۲- التوحید: ۲۳۸ و ۲۳۹. معانی الأخبار: ۱۸، أمالی الصدوق: ۱۹۰- ۱۹۱ و أخرجه أیضا فی کتاب العلم و شرح غریب الفاظه، راجع ج ۲: ۳۱۶.

۳- فی المصدر: فبم نتقی غضب اللّه؟.

۴- الخصال ۱: ۷.

۵- أمالی الصدوق: ۲۲۰.

۶- فی المصدر: حدّثنا أحمد بن محمّد بن یحیی العطّار عن أبیه.

۷- أمالی الصدوق: ۳۰۶.

**[ترجمه]أمالی الصدوق: امام صادق علیه السلام از پدرش و ایشان نیز از پدرانش نقل می کند که رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمود: عیسی بن مریم علیه السلام بر قبری گذر کرد که صاحب آن عذاب داده می‌شد، سپس سال آینده دوباره بر همان قبر گذر کرد ولی صاحب آن عذاب داده نمی‌شد، پس گفت: پروردگارا، پارسال بر این قبر گذر کردم و صاحب آن عذاب داده می‌شد و امسال بر همان قبر گذر کردم ولی صاحبش عذاب داده نمی‌شود؛ خداوند عزّ و جلّ به او وحی فرمود: ای روح خدا، او فرزند صالحی داشت که بالغ گشته است و راهی را مرمّت کرد و یتیمی را پناه داد، پس در عوض آنچه پسرش انجام داده بود او را بخشودم، سپس پیامبر فرمود: عیسی بن مریم علیه السلام به یحیی بن زکریا علیه السلام گفت: اگر در مورد تو چیزی گفتند که در تو وجود دارد بدان آن گناهی است که مرتکب شده‌ای، پس از خدا بخواه که تو را به خاطر آن ببخشاید، و اگر در موردت چیزی گفته شد که در تو وجود ندارد بدان آن حسنه‌ای است که برایت نوشته شده حال آنکه در کسب آن به زحمت نیفتاده‌ای. - . أمالی الصدوق : ۳۰۶ -

ص: ۲۸۷

**[ترجمه]

«۱۳»

لی، الأمالی للصدوق ابْنُ إِدْرِیسَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ عَنْ سَیْفِ بْنِ عَمِیرَهَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ علیه السلام قَالَ: کَانَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ علیه السلام یَقُولُ لِأَصْحَابِهِ یَا بَنِی آدَمَ اهْرُبُوا مِنَ الدُّنْیَا إِلَی اللَّهِ وَ أَخْرِجُوا قُلُوبَکُمْ عَنْهَا فَإِنَّکُمْ لَا تَصْلُحُونَ لَهَا وَ لَا تَصْلُحُ لَکُمْ وَ لَا تَبْقَوْنَ فِیهَا وَ لَا تَبْقَی لَکُمْ هِیَ الْخَدَّاعَهُ الْفَجَّاعَهُ الْمَغْرُورُ مَنِ اغْتَرَّ بِهَا الْمَغْبُونُ مَنِ اطْمَأَنَّ إِلَیْهَا الْهَالِکُ مَنْ أَحَبَّهَا وَ أَرَادَهَا فَتُوبُوا إِلَی بَارِئِکُمْ (۱)وَ اتَّقُوا رَبَّکُمْ وَ اخْشَوْا یَوْماً لا یَجْزِی والِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَ لا مَوْلُودٌ هُوَ جازٍ عَنْ والِدِهِ شَیْئاً أَیْنَ آبَاؤُکُمْ أَیْنَ أُمَّهَاتُکُمْ أَیْنَ إِخْوَتُکُمْ أَیْنَ أَخَوَاتُکُمْ (۲)أَیْنَ أَوْلَادُکُمْ دُعُوا فَأَجَابُوا وَ اسْتُودِعُوا الثَّرَی وَ جَاوَرُوا الْمَوْتَی وَ صَارُوا فِی الْهَلْکَی خَرَجُوا عَنِ الدُّنْیَا وَ فَارَقُوا الْأَحِبَّهَ وَ احْتَاجُوا إِلَی مَا قَدَّمُوا وَ اسْتَغْنَوْا عَمَّا خَلَّفُوا (۳)فَکَمْ تُوعَظُونَ وَ کَمْ تُزْجَرُونَ (۴)وَ أَنْتُمْ لَاهُونَ سَاهُونَ مَثَلُکُمْ فِی الدُّنْیَا مَثَلُ الْبَهَائِمِ هِمَّتُکُمْ بُطُونُکُمْ (۵)وَ فُرُوجُکُمْ أَ مَا تَسْتَحْیُونَ مِمَّنْ خَلَقَکُمْ وَ قَدْ أَوْعَدَ مَنْ عَصَاهُ النَّارَ وَ لَسْتُمْ مِمَّنْ یَقْوَی عَلَی النَّارِ وَ وَعَدَ مَنْ أَطَاعَهُ الْجَنَّهَ وَ مُجَاوَرَتَهُ فِی الْفِرْدَوْسِ الْأَعْلَی فَتَنَافَسُوا فِیهِ وَ کُونُوا مِنْ أَهْلِهِ وَ أَنْصِفُوا مِنْ أَنْفُسِکُمْ وَ تَعَطَّفُوا عَلَی ضُعَفَائِکُمْ وَ أَهْلِ الْحَاجَهِ مِنْکُمْ وَ تُوبُوا إِلَی اللَّهِ تَوْبَهً نَصُوحاً وَ کُونُوا عَبِیداً أَبْرَاراً وَ لَا تَکُونُوا مُلُوکاً جَبَابِرَهً وَ لَا مِنَ الْعُتَاهِ الْفَرَاعِنَهِ الْمُتَمَرِّدِینَ عَلَی مَنْ قَهَرَهُمْ بِالْمَوْتِ جَبَّارِ الْجَبَابِرَهِ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَ رَبِّ الْأَرَضِینَ وَ إِلَهِ الْأَوَّلِینَ وَ الْآخِرِینَ مَالِکِ یَوْمِ الدِّینِ (۶)شَدِیدِ الْعِقَابِ أَلِیمِ الْعَذَابِ لَا یَنْجُو مِنْهُ ظَالِمٌ وَ لَا یَفُوتُهُ شَیْ ءٌ وَ لَا یَعْزُبُ عَنْهُ شَیْ ءٌ وَ لَا یَتَوَارَی مِنْهُ شَیْ ءٌ أَحْصَی کُلَّ شَیْ ءٍ عِلْمَهُ وَ أَنْزَلَهُ مَنْزِلَتَهُ فِی جَنَّهٍ أَوْ نَارٍ ابْنَ آدَمَ الضَّعِیفَ أَیْنَ تَهْرُبُ مِمَّنْ یَطْلُبُکَ فِی سَوَادِ لَیْلِکَ وَ بَیَاضِ نَهَارِکَ وَ فِی کُلِ

ص: ۲۸۸

۱- فی المصدر: فتوبوا إلی اللّه بارئکم.

۲- فی نسخه: أین إخوانکم.

۳- فى المصدر: و استغنوا عما خلفوا.

۴- فى نسخه: و لا تزجرون.

۵- فى نسخه: همكم بطونكم.

۶- فى نسخه: ملك يوم الدين.

حَالٍ مِنْ حَالاتِکَ قَدْ أَبْلَغَ مَنْ وَعَظَ وَ أَفْلَحَ مَنِ اتَّعَظَ (۱).

**[ترجمه]أمالی الصدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: عیسی بن مریم علیه السلام به یارانش می گفت: ای فرزندان آدم، از دنیا به سوی خداوند پناه ببرید و قلب‌هایتان را ازآن فارغ سازید، چرا که نه شما شایسته دنیا هستید و نه دنیا شایسته شماست، شما در آن نمی‌مانید و آن نیز برای شما نمی‌ماند، دنیا بسیار نیرنگ باز و فاجعه آفرین است، مغرور کسی است که بدان فریفته شود و زیان دیده کسی است که بدان اطمینان کند و نابود شده کسی است که دنیا را دوست بدارد و آن را بخواهد، پس توبه به درگاه خالق خویش آورید و تقوای پروردگارتان را پیشه سازید و از روزی بیم داشته باشید که درآن هیچ پدری به جای فرزندش پاداش داده نمی‌شود و هیچ فرزندی نیز به جای پدرش مجازات نخواهد شد، پداران ، مادران ، برادران، خواهران و اولاد شما کجایند؟ خوانده شدند، دوستان‌شان را ترک کردند و نیازمند چیزی شدند که پیش فرستاده‌اند و از آنچه به جا نهاده‌اند بی‌نیاز گشتند، پس چه بسیار پند و اندرز داده می‌شوید و چه بسیار باز داشته می‌شوید حال آنکه شما همچنان سرگرم هستید و خطا کار، مَثَل شما در دنیا مَثَل چهارپایان است، تمام همّ و غم‌تان شکم‌ها و شرم‌هایتان است، آیا از آنکه شما را آفریده خجالت نمی کشید در حالی که کسانی را که از او نافرمانی کنند به آتش جهنم تهدید کرده است و شما را یارای مقابله با آتش نیست؟ و به کسانی که از او اطاعت کنند وعده بهشت و هم‌جواری با خویش در فردوس اعلی داده است، پس در رسیدن به فردوس و نعمت‌هایش با هم مسابقه بگذارید و سعی کنید از ساکنان آن باشید، و در میان خود به انصاف رفتار کنید و نسبت به ضعیفان و نیازمندان خویش عطوفت داشته باشید، خالصانه به درگاه خداوند توبه کنید و از بندگان نیک و صالح باشید؛ فرمانروایانی ستمگر، متکبرانی سرکش و یاغی، و طغیان‌گرانی مباشید که با کشتن مردم بر آنان چیره می‌شوند، جبّار جبّاران، پروردگار آسمانها و زمین و خدای کسانی است که در آغاز آمده‌اند و در نهایت خواهند آمد، صاحب روز جزاست، دارای مجازاتی شدید است و عذابی دردناک، هیچ ستمکاری از او نجات نمی‌یابد و هیچ چیزی از اختیارش خارج نیست و از دیده‌اش غایب و پنهان نمی‌ماند، علم او هر چیزی را بر شمرده و آن را در جایگاهش در بهشت یا جهنم ساکن کرده است.

ای فرزند ضعیف آدم، به کجا می گریزی از دست کسی که در سیاهی شب و روشنایی روز و در هر

ص: ۲۸۸

حالی از احوال تو را می‌طلبد؟ آنکه پند می‌دهد رسالت خود را به مقصد رساند، و رستگار شد آنکه پند پذیرفت. - . أمالی الصدوق : ۲۳۱ و ۲۳۲ -

**[ترجمه]

«۱۴»

کا، الکافی عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْهُمْ علیهم السلام لی، الأمالی للصدوق ابْنُ الْمُتَوَکِّلِ عَنِ الْحِمْیَرِیِّ عَنِ ابْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنِ ابْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَةَ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ (۲)عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السلام

قَالَ: كَانَ فِيمَا وَعَظَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِهِ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ علیه السلام أَنْ قَالَ لَهُ يَا عِيسَى أَنَا رَبُّكَ وَ رَبُّ آبَائِكَ اسْمِي وَاحِدٌ وَ أَنَا الْأَحَدُ الْمُتَفَرِّدُ بِخَلْقِ كُلِّ شَيْ ءٍ وَ كُلُّ شَيْ ءٍ مِنْ صُنْعِي وَ كُلُّ خَلْقِي إِلَيَّ رَاجِعُونَ (٣)يَا عِيسَى أَنْتَ الْمَسِيحُ بِأَمْرِي وَ أَنْتَ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي وَ أَنْتَ تُحْيِي الْمَوْتَى بِكَلَامِي فَكُنْ إِلَيَّ رَاغِباً وَ مِنِّي رَاهِباً فَإِنَّكَ لَنْ تَجِدَ مِنِّي مَلْجَأً إِلَّا إِلَيَّ يَا عِيسَى أُوصِيكَ وَصِيَّةَ الْمُتَحَنِّنِ عَلَيْكَ بِالرَّحْمَةِ حِينَ حَقَّتْ لَكَ مِنِّي الْوَلَايَةُ بِتَحَرِّيكَ (٤)مِنِّي الْمَسَرَّةَ فَبُورِكْتَ كَبِيراً وَ بُورِكْتَ صَغِيراً حَيْثُمَا كُنْتَ أَشْهَدُ أَنَّكَ عَبْدِي ابْنُ أَمَتِي يَا عِيسَى أَنْزِلْنِي مِنْ نَفْسِكَ كَهَمِّكَ وَ اجْعَلْ ذِكْرِي لِمَعَادِكَ وَ تَقَرَّبْ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ وَ تَوَكَّلْ عَلَيَّ أَكْفِكَ وَ لَا تَوَلَّ غَيْرِي فَأَخْذُلَكَ (٥)يَا عِيسَى اصْبِرْ عَلَى الْبَلَاءِ وَ ارْضَ بِالْقَضَاءِ وَ كُنْ كَمَسَرَّتِي فِيكَ فَإِنَّ مَسَرَّتِي أَنْ أُطَاعَ فَلَا أُعْصَى يَا عِيسَى أَحْيِ ذِكْرِي بِلِسَانِكَ وَ لْيَكُنْ وُدِّي فِي قَلْبِكَ يَا عِيسَى تَيَقَّظْ فِي سَاعَاتِ الْغَفْلَةِ وَ احْكُمْ لِي بِلَطِيفِ الْحِكْمَةِ (٦)يَا عِيسَى كُنْ رَاغِباً وَ رَاهِباً وَ أَمِتْ قَلْبَكَ بِالْخَشْيَةِ يَا عِيسَى رَاعِ اللَّيْلَ لِتَحَرِّي مَسَرَّتِي وَ أَظْمِئْ نَهَارَكَ لِيَوْمِ حَاجَتِكَ عِنْدِي يَا عِيسَى نَافِسْ فِي الْخَيْرِ جُهْدَكَ لِتُعْرَفَ بِالْخَيْرِ حَيْثُمَا تَوَجَّهْتَ يَا عِيسَى احْكُمْ فِي عِبَادِي بِنُصْحِي وَ قُمْ فِيهِمْ بِعَدْلِي فَقَدْ أَنْزَلْتُ عَلَيْكَ شِفَاءً لِمَا فِي الصُّدُورِ مِنْ مَرَضِ الشَّيْطَانِ.

١- أمالي الصدوق: ٣٣١ و ٣٣٢.

٢- و رواه الحسن بن عليّ بن شعبه في تحف العقول: ۴۹۶.

٣- في الكافي و التحف: كل إلي راجعون.

۴- التحرّي: الاجتهاد في الطلب و طلب ما هو أحرى و أحق.

۵- في الكافي: و لا توكل على غيري فأخذلك.

۶- في الكافي و التحف: و احكم لي لطيف الحكمه.

كا، الكافى يَا عِيسَى لَا تَكُنْ جَلِيساً لِكُلِّ مَفْتُونٍ.

كا، الكافى لى، الأمالى للصدوق: يَا عِيسَى حَقّاً أَقُولُ مَا آمَنَتْ بِی خَلِيقَةٌ إِلَّا خَشَعَتْ لِی وَ مَا خَشَعَتْ لِی إِلَّا رَجَتْ ثَوَابِی فَأُشْهِدُكَ أَنَّهَا آمِنَةٌ مِنْ عِقَابِی مَا لَمْ تُغَيِّرْ أَوْ تُبَدِّلْ سُنَّتِی يَا عِيسَى ابْنَ الْبِكْرِ الْبَتُولِ ابْكِ عَلَى نَفْسِكَ بُكَاءَ مَنْ قَدْ وَدَّعَ الْأَهْلَ وَ قَلَى الدُّنْيَا وَ تَرَكَهَا لِأَهْلِهَا وَ صَارَتْ رَغْبَتُهُ فِيمَا عِنْدَ اللَّهِ (۱)يَا عِيسَى كُنْ مَعَ ذَلِكَ تُلِينُ الْكَلَامَ وَ تُفْشِی السَّلَامَ يَقْظَانَ إِذَا نَامَتْ عُيُونُ الْأَبْرَارِ حِذَاراً لِلْمَعَادِ (۲)وَ الزَّلَازِلِ الشِّدَادِ وَ أَهْوَالِ يَوْمِ الْقِيَامَهِ حَيْثُ لَا يَنْفَعُ أَهْلٌ وَ لَا وَلَدٌ وَ لَا مَالٌ يَا عِيسَى اكْحُلْ عَيْنَيْكَ بِمِيلِ الْحُزْنِ إِذَا ضَحِكَ الْبَطَّالُونَ يَا عِيسَى كُنْ خَاشِعاً صَابِراً فَطُوبَى لَكَ إِنْ نَالَكَ مَا وُعِدَ الصَّابِرُونَ يَا عِيسَى رُحْ مِنَ الدُّنْيَا يَوْماً فَيَوْماً وَ ذُقْ مَا قَدْ ذَهَبَ طَعْمُهُ فَحَقّاً أَقُولُ مَا أَنْتَ إِلَّا بِسَاعَتِكَ وَ يَوْمِكَ فَرُحْ مِنَ الدُّنْيَا بِالْبُلْغَهِ وَ لْيَكْفِكَ الْخَشِنُ الْجَشِبُ فَقَدْ رَأَيْتَ إِلَى مَا تَصِيرُ وَ مَكْتُوبٌ مَا أَخَذْتَ وَ كَيْفَ أَتْلَفْتَ يَا عِيسَى إِنَّكَ مَسْئُولٌ فَارْحَمِ الضَّعِيفَ كَرَحْمَتِی إِيَّاكَ وَ لَا تَقْهَرِ الْيَتِيمَ يَا عِيسَى ابْكِ عَلَى نَفْسِكَ فِی الصَّلَاهِ (۳)وَ انْقُلْ قَدَمَيْكَ إِلَى مَوَاضِعِ الصَّلَوَاتِ (۴)وَ أَسْمِعْنِی لَذَاذَهَ نُطْقِكَ بِذِكْرِی فَإِنَّ صَنِيعِی إِلَيْكَ حَسَنٌ يَا عِيسَى كَمْ مِنْ أُمَّهٍ قَدْ أَهْلَكْتُهَا بِسَالِفِ ذَنْبٍ قَدْ عَصَمْتُكَ مِنْهُ (۵)يَا عِيسَى ارْفُقْ بِالضَّعِيفِ وَ ارْفَعْ طَرْفَكَ الْكَلِيلَ إِلَى السَّمَاءِ وَ ادْعُنِی فَإِنِّی مِنْكَ قَرِيبٌ وَ لَا تَدْعُنِی إِلَّا مُتَضَرِّعاً إِلَيَّ وَ هَمُّكَ هَمٌّ وَاحِدٌ فَإِنَّكَ مَتَى تَدْعُنِی (۶)كَذَلِكَ أُجِبْكَ يَا عِيسَى إِنِّی لَمْ أَرْضَ بِالدُّنْيَا ثَوَاباً لِمَنْ كَانَ قَبْلَكَ وَ لَا عِقَاباً لِمَنِ انْتَقَمْتُ مِنْهُ (۷)يَا عِيسَى إِنَّكَ تَفْنَى وَ أَنَا أَبْقَى وَ مِنِّی رِزْقُكَ وَ عِنْدِی مِيقَاتُ

۱- فی الکافی و التحف: فیما عند الهه.

۲- فی الکافی: حذرا للمعاد.

۳- فی الکافی و التحف: ابک علی نفسک فی الخلوات.

۴- فی الکافی و التحف: الی مواقیت الصلوات ای الی مواضعها.

۵- فی الکافی و التحف: قد اهلکتها بسالف ذنوب قد عصمتک منها.

۶- فی التحف: متی دعوتنی.

۷- فی الأمالی: و لا عقابا لمن کان قبلک، و لا عقابا لمن انتقمت منه.

أَجَلِکَ وَ إِلَيَّ إِيَابُکَ وَ عَلَيَّ حِسَابُکَ فَاسْأَلْنِي وَ لَا تَسْأَلْ غَيْرِي فَيَحْسُنَ مِنْکَ الدُّعَاءُ وَ مِنِّي الْإِجَابَةُ يَا عِيسَى مَا أَكْثَرَ الْبَشَرَ وَ أَقَلَّ عَدَدَ مَنْ صَبَرَ الْأَشْجَارُ كَثِيرَةٌ وَ طَيِّبُهَا قَلِيلٌ فَلَا يَغُرَّنَّکَ حُسْنُ شَجَرَةٍ حَتَّى تَذُوقَ ثَمَرَتَهَا يَا عِيسَى لَا يَغُرَّنَّکَ الْمُتَمَرِّدُ عَلَيَّ بِالْعِصْيَانِ يَأْكُلُ رِزْقِي وَ يَعْبُدُ غَيْرِي ثُمَّ يَدْعُونِي عِنْدَ الْكَرْبِ فَأُجِيبُهُ ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى مَا كَانَ (۱)أَ فَعَلَيَّ يَتَمَرَّدُ أَمْ لِسَخَطِي يَتَعَرَّضُ (۲)فَبِي حَلَفْتُ لَآخُذَنَّهُ أَخْذَةً لَيْسَ لَهُ مِنْهَا مَنْجًى وَ لَا دُونِي مُلْتَجَأٌ أَيْنَ يَهْرُبُ مِنْ سَمَائِي وَ أَرْضِي يَا عِيسَى قُلْ لِظَلَمَةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَدْعُونِي وَ السُّحْتُ تَحْتَ أَحْضَانِكُمْ وَ الْأَصْنَامُ فِي بُيُوتِكُمْ فَإِنِّي وَأَيْتُ (۳)أَنْ أُجِيبَ مَنْ دَعَانِي وَ أَنْ أَجْعَلَ إِجَابَتِي إِيَّاهُمْ لَعْناً عَلَيْهِمْ حَتَّى يَتَفَرَّقُوا يَا عِيسَى كَمْ أُجْمِلُ النَّظَرَ (۴)وَ أُحْسِنُ الطَّلَبَ وَ الْقَوْمُ فِي غَفْلَةٍ لَا يَرْجِعُونَ تَخْرُجُ الْكَلِمَةُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ لَا تَعِيهَا قُلُوبُهُمْ يَتَعَرَّضُونَ لِمَقْتِي وَ يَتَحَبَّبُونَ بِي إِلَى الْمُؤْمِنِينَ (۵)يَا عِيسَى لِيَكُنْ لِسَانُکَ فِي السِّرِّ وَ الْعَلَانِيَةِ وَاحِداً وَ كَذَلِکَ فَلْيَكُنْ قَلْبُکَ وَ بَصَرُکَ وَ اطْوِ قَلْبَکَ وَ لِسَانَکَ عَنِ الْمَحَارِمِ وَ غُضَّ طَرْفَکَ عَمَّا لَا خَيْرَ فِيهِ (۶)فَكَمْ نَاظِرِ نَظْرَةٍ زَرَعَتْ فِي قَلْبِهِ شَهْوَةً وَ وَرَدَتْ بِهِ مَوَارِدَ الْهَلَكَةِ (۷)يَا عِيسَى كُنْ رَحِيماً مُتَرَحِّماً وَ كُنْ لِلْعِبَادِ كَمَا تَشَاءُ أَنْ يَكُونَ الْعِبَادُ لَکَ وَ أَكْثِرْ ذِكْرَ الْمَوْتِ وَ مُفَارَقَةَ الْأَهْلِينَ وَ لَا تَلْهُ فَإِنَّ اللَّهْوَ يُفْسِدُ صَاحِبَهُ وَ لَا تَغْفُلْ فَإِنَّ الْغَافِلَ مِنِّي بَعِيدٌ وَ اذْكُرْنِي بِالصَّالِحَاتِ حَتَّى أَذْكُرَکَ يَا عِيسَى تُبْ إِلَيَّ بَعْدَ الذَّنْبِ وَ ذَكِّرْ بِيَ الْأَوَّابِينَ وَ آمِنْ بِي وَ تَقَرَّبْ إِلَى

ص: ۲۹۱

۱- في الكافي و التحف: ثم يرجع الى ما كان عليه.

۲- في الكافي و التحف: فعلى يتمرد أم بسخطي يتعرض؟.

۳- في الكافي و التحف: فاني آليت. وأيت أي وعدت. آليت: حلفت.

۴- في الكافي: كم اطيل النظر؟.

۵- في نسخه من الكافي: و يتحببون بقربى الى المؤمنين.

۶- في الكافي: و كف بصرك عما لا خير فيه. فكم من ناظر نظره قد زرعت.

۷- في الكافي: موارد حياض الهلكه.

الْمُؤْمِنِينَ (۱)وَ مُرْهُمْ يَدْعُونِی مَعَکَ وَ إِيَّاکَ وَ دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ فَإِنِّی وَأَيْتُ (۲)عَلَى نَفْسِی أَنْ أَفْتَحَ لَهَا بَاباً مِنَ السَّمَاءِ (۳)وَ أَنْ أُجِيبَهُ وَ لَوْ بَعْدَ حِينٍ يَا عِيسَى اعْلَمْ أَنَّ صَاحِبَ السَّوْءِ يُعْوِی (۴)وَ أَنَّ قَرِينَ السَّوْءِ يُرْدِی فَاعْلَمْ مَنْ تُقَارِنُ وَ اخْتَرْ لِنَفْسِکَ إِخْوَاناً مِنَ الْمُؤْمِنِينَ يَا عِيسَى تُبْ إِلَيَّ فَإِنَّهُ لَا يَتَعَاظَمُنِی ذَنْبٌ أَنْ أَغْفِرَهُ وَ أَنَا أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ يَا عِيسَى اعْمَلْ لِنَفْسِکَ فِی مُهْلَةٍ مِنْ أَجَلِکَ قَبْلَ أَنْ لَا يَعْمَلَ لَهَا غَيْرُکَ وَ اعْبُدْنِی لِيَوْمٍ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ فَإِنِّی أَجْزِی (۵)بِالْحَسَنَةِ أَضْعَافَهَا وَ إِنَّ السَّيِّئَةَ تُوبِقُ صَاحِبَهَا وَ تَنَافَسْ فِی الْعَمَلِ الصَّالِحِ (۶)فَكَمْ مِنْ مَجْلِسٍ قَدْ نَهَضَ أَهْلُهُ وَ هُمْ مُجَارُونَ مِنَ النَّارِ يَا عِيسَى ازْهَدْ فِی الْفَانِی الْمُنْقَطِعِ وَ طَأْ رُسُومَ مَنَازِلِ مَنْ كَانَ قَبْلَکَ فَادْعُهُمْ وَ نَاجِهِمْ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ فَخُذْ مَوْعِظَتَکَ مِنْهُمْ وَ اعْلَمْ أَنَّکَ سَتَلْحَقُهُمْ فِی اللَّاحِقِينَ يَا عِيسَى قُلْ لِمَنْ تَمَرَّدَ بِالْعِصْيَانِ وَ عَمِلَ بِالْإِدْهَانِ يَسْتَوْقِعُ عُقُوبَتِی (۷)وَ يَنْتَظِرُ إِهْلَاكِی إِيَّاهُ سَيُصْطَلَمُ مَعَ الْهَالِكِينَ طُوبَى لَکَ يَا ابْنَ مَرْيَمَ ثُمَّ طُوبَى لَکَ إِنْ أَخَذْتَ بِأَدَبِ إِلَهِکَ الَّذِی يَتَحَنَّنُ عَلَيْکَ تَرَحُّماً وَ بَدَأَکَ بِالنِّعَمِ مِنْهُ تَكَرُّماً وَ كَانَ لَکَ فِی الشَّدَائِدِ لَا تَعْصِهِ يَا عِيسَى فَإِنَّهُ لَا يَحِلُّ لَکَ عِصْيَانُهُ قَدْ عَهِدْتُ إِلَيْکَ كَمَا عَهِدْتُ إِلَى مَنْ كَانَ قَبْلَکَ وَ أَنَا عَلَى ذَلِکَ مِنَ الشَّاهِدِينَ يَا عِيسَى مَا أَكْرَمْتُ خَلِيقَةً بِمِثْلِ دِينِی وَ لَا أَنْعَمْتُ عَلَيْهَا بِمِثْلِ رَحْمَتِی يَا عِيسَى اغْسِلْ بِالْمَاءِ مِنْکَ مَا ظَهَرَ وَ دَاوِ بِالْحَسَنَاتِ مِنْکَ مَا بَطَنَ فَإِنَّکَ إِلَيَّ رَاجِعٌ.

كا، الكافی يَا عِيسَى أَعْطَيْتُکَ مَا أَنْعَمْتُ بِهِ عَلَيْکَ فَيْضاً مِنْ غَيْرِ تَكْدِيرٍ وَ طَلَبْتُ مِنْکَ قَرْضاً لِنَفْسِکَ فَبَخِلْتَ بِهِ

۱- فی الكافی: و تقرب بی الی المؤمنين.

۲- فی الكافی: آليت.

۳- فی الكافی: أن أفتح لها بابا من السماء بالقبول.

۴- فی الكافی: و اعلم ان صاحب السوء يعدى.

۵- فی الكافی: فيه اجزى بالحسنه أضعافها.

۶- فی الكافی: قل لمن تمرد على بالعصيان و عمل بالادهان: ليتوقع عقوبتی.

۷- فی الكافی: فامهد لنفسک فی مهله، و نافس فی العمل الصالح.

عَلَيْهَا لِتَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ يَا عِيسَى تَزَيَّنْ بِالدِّينِ وَ حُبِّ الْمَسَاكِينِ وَ امْشِ عَلَى الْأَرْضِ هَوْناً وَ صَلِّ عَلَى الْبِقَاعِ فَكُلُّهَا طَاهِرٌ.

كا، الكافى لى، الأمالى للصدوق يَا عِيسَى شَمِّرْ فَكُلُّ مَا هُوَ آتٍ قَرِيبٌ وَ اقْرَأْ كِتَابِي وَ أَنْتَ طَاهِرٌ وَ أَسْمِعْنِي مِنْكَ صَوْتاً حَزِيناً.

كا، الكافى يَا عِيسَى لَا خَيْرَ فِي لَذَاذَةٍ لَا تَدُومُ وَ عَيْشٍ مِنْ صَاحِبِهِ يَزُولُ يَا ابْنَ مَرْيَمَ لَوْ رَأَتْ عَيْنُكَ مَا أَعْدَدْتُ لِأَوْلِيَائِيَ الصَّالِحِينَ ذَابَ قَلْبُكَ وَ زَهَقَتْ نَفْسُكَ شَوْقاً إِلَيْهِ فَلَيْسَ كَدَارِ الْآخِرَةِ دَارٌ تَجَاوَرَ فِيهَا الطَّيِّبُونَ وَ يَدْخُلُ عَلَيْهِمْ فِيهَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَ هُمْ مِمَّا يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ أَهْوَالِهَا آمِنُونَ دَارٌ لَا يَتَغَيَّرُ فِيهَا النَّعِيمُ وَ لَا يَزُولُ عَنْ أَهْلِهَا يَا ابْنَ مَرْيَمَ نَافِسْ فِيهَا مَعَ الْمُتَنَافِسِينَ فَإِنَّهَا أُمْنِيَّةُ الْمُتَمَنِّينَ حَسَنَةُ الْمَنْظَرِ طُوبَى لَكَ يَا ابْنَ مَرْيَمَ إِنْ كُنْتَ لَهَا مِنَ الْعَامِلِينَ مَعَ آبَائِكَ آدَمَ وَ إِبْرَاهِيمَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَعِيمٍ لَا تَبْغِي لَهَا بَدَلًا وَ لَا تَحْوِيلًا كَذَلِكَ أَفْعَلُ بِالْمُتَّقِينَ يَا عِيسَى اهْرُبْ إِلَيَّ مَعَ مَنْ يَهْرُبُ مِنْ نَارٍ ذَاتِ لَهَبٍ وَ نَارٍ ذَاتِ أَغْلَالٍ وَ أَنْكَالٍ لَا يَدْخُلُهَا رَوْحٌ وَ لَا يَخْرُجُ مِنْهَا غَمٌّ أَبَداً قِطَعٌ كَقِطَعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ مَنْ يَنْجُ مِنْهَا يَفُزْ وَ لَنْ يَنْجُوَ مِنْهَا مَنْ كَانَ مِنَ الْهَالِكِينَ هِيَ دَارُ الْجَبَّارِينَ وَ الْعُتَاةِ الظَّالِمِينَ وَ كُلِّ فَظٍّ غَلِيظٍ وَ كُلِّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ يَا عِيسَى بِئْسَتِ الدَّارُ لِمَنْ رَكِنَ إِلَيْهَا وَ بِئْسَ الْقَرَارُ دَارُ الظَّالِمِينَ إِنِّي أُحَذِّرُكَ نَفْسَكَ فَكُنْ بِي خَبِيراً يَا عِيسَى كُنْ حَيْثُمَا كُنْتَ مُرَاقِباً لِي وَ اشْهَدْ عَلَى أَنِّي خَلَقْتُكَ وَ أَنْتَ عَبْدِي وَ أَنِّي صَوَّرْتُكَ وَ إِلَى الْأَرْضِ أَهْبَطْتُكَ يَا عِيسَى لَا يَصْلُحُ لِسَانَانِ فِي فَمٍ وَاحِدٍ وَ لَا قَلْبَانِ فِي صَدْرٍ وَاحِدٍ وَ كَذَلِكَ الْأَذْهَانُ يَا عِيسَى لَا تَسْتَيْقِظَنَّ عَاصِياً وَ لَا تَسْتَنْبِهَنَّ لَاهِياً وَ افْطِمْ نَفْسَكَ (۱)عَنِ الشَّهَوَاتِ الْمُوبِقَاتِ وَ كُلُّ شَهْوَةٍ تُبَاعِدُكَ مِنِّي فَاهْجُرْهَا وَ اعْلَمْ أَنَّكَ مِنِّي بِمَكَانِ الرَّسُولِ الْأَمِينِ فَكُنْ مِنِّي عَلَى حَذَرٍ وَ اعْلَمْ أَنَّ دُنْيَاكَ مُؤَدِّيَتُكَ إِلَيَّ وَ أَنِّي آخُذُكَ بِعِلْمِي وَ كُنْ ذَلِيلَ النَّفْسِ عِنْدَ ذِكْرِي خَاشِعَ الْقَلْبِ حِينَ تَذْكُرُنِي يَقْظَانَ عِنْدَ نَوْمِ الْغَافِلِينَ يَا عِيسَى هَذِهِ نَصِيحَتِي إِيَّاكَ وَ مَوْعِظَتِي لَكَ فَخُذْهَا مِنِّي فَإِنِّي رَبُّ الْعَالَمِينَ يَا عِيسَى إِذَا صَبَرَ عَبْدِي فِي جَنْبِي كَانَ ثَوَابُ عَمَلِهِ عَلَيَّ وَ كُنْتُ عِنْدَهُ حِينَ يَدْعُونِي وَ كَفَى

۱- أى افصل نفسك عن الشهوات، و اقطعها عنها. و الموبقات: المهلكات.

بِی مُنْتَقِماً مِمَّنْ عَصَانِی أَیْنَ یَهْرُبُ مِنِّی الظَّالِمُونَ یَا عِیسَی أَطِبِ الْکَلَامَ وَ کُنْ حَیْثُمَا کُنْتَ عَالِماً مُتَعَلِّماً یَا عِیسَی أَفِضْ بِالْحَسَنَاتِ إِلَیَّ حَتَّی یَکُونَ لَکَ ذِکْرُهَا عِنْدِی وَ تَمَسَّکْ بِوَصِیَّتِی فَإِنَّ فِیهَا شِفَاءً لِلْقُلُوبِ.

لی، الأمالی للصدوق قَالَ: وَ کَانَ فِیمَا وَعَظَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ علیه السلام أَیْضاً أَنْ قَالَ لَهُ.

کا، الکافی لی، الأمالی للصدوق یَا عِیسَی لَا تَأْمَنْ إِذَا مَکَرْتَ مَکْرِی وَ لَا تَنْسَ عِنْدَ خَلْوَتِکَ بِالذَّنْبِ ذِکْرِی (۱).

کا، الکافی یَا عِیسَی حَاسِبْ نَفْسَکَ بِالرُّجُوعِ إِلَیَّ حَتَّی تَتَنَجَّزَ ثَوَابَ مَا عَمِلَهُ الْعَامِلُونَ أُولَئِکَ یُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ وَ أَنَا خَیْرُ الْمُؤْتِینَ (۲)یَا عِیسَی کُنْتَ خَلْقاً بِکَلَامِی وَلَدَتْکَ مَرْیَمُ بِأَمْرِیَ الْمُرْسَلُ إِلَیْهَا رُوحِی جَبْرَئِیلُ الْأَمِینُ مِنْ مَلَائِکَتِی حَتَّی قُمْتَ عَلَی الْأَرْضِ حَیّاً تَمْشِی کُلُّ ذَلِکَ فِی سَابِقِ عِلْمِی یَا عِیسَی زَکَرِیَّا بِمَنْزِلَهِ أَبِیکَ وَ کَفِیلُ أُمِّکَ إِذْ یَدْخُلُ عَلَیْهَا الْمِحْرَابَ فَیَجِدُ عِنْدَهَا رِزْقاً وَ نَظِیرُکَ یَحْیَی مِنْ خَلْقِی وَهَبْتُهُ لِأُمِّهِ بَعْدَ الْکِبَرِ مِنْ غَیْرِ قُوَّهٍ بِهَا أَرَدْتُ بِذَلِکَ أَنْ یَظْهَرَ لَهَا سُلْطَانِی وَ تَظْهَرَ فِیکَ قُدْرَتِی أَحَبُّکُمْ إِلَیَّ أَطْوَعُکُمْ لِی وَ أَشَدُّکُمْ خَوْفاً مِنِّی.

کا، الکافی لی، الأمالی للصدوق یَا عِیسَی تَیَقَّظْ وَ لَا تَیْأَسْ مِنْ رَوْحِی وَ سَبِّحْنِی مَعَ مَنْ یُسَبِّحُنِی وَ بِطَیِّبِ الْکَلَامِ فَقَدِّسْنِی.

کا، الکافی یَا عِیسَی کَیْفَ یَکْفُرُ الْعِبَادُ بِی وَ نَوَاصِیهِمْ فِی قَبْضَتِی وَ تَقَلُّبُهُمْ فِی أَرْضِی یَجْهَلُونَ نِعْمَتِی وَ یَتَوَلَّوْنَ عَدُوِّی وَ کَذَلِکَ یَهْلِکُ الْکَافِرُونَ.

کا، الکافی لی، الأمالی للصدوق یَا عِیسَی إِنَّ الدُّنْیَا سِجْنٌ مُنْتِنُ الرِّیحِ وَحْشٌ وَ فِیهَا مَا قَدْ تَرَی مِمَّا قَدْ أَلَحَّ عَلَیْهِ الْجَبَّارُونَ (۳)وَ إِیَّاکَ وَ الدُّنْیَا فَکُلُّ نَعِیمِهَا یَزُولُ وَ مَا نَعِیمُهَا إِلَّا قَلِیلٌ.

کا، الکافی یَا عِیسَی ابْغِنِی عِنْدَ وِسَادِکَ تَجِدْنِی وَ ادْعُنِی وَ أَنْتَ لِی مُحِبٌّ فَإِنِّی أَسْمَعُ السَّامِعِینَ أَسْتَجِیبُ

۱- فی الکافی: و لا تنس عند خلوات الدنیا ذکری.

۲- فی نسخه: اولئک یؤتون أجرهم مرتین.

۳- فی الأمالی: یا عیسی ان الدنیا سجن ضیق منتن الریح و خشن و فیها و حسن فیها خ ل ما قد تری ممّا قد ألح علیه الجبارون. و فی الکافی: یا عیسی ان الدنیا سجن منتن الریح و حسن فیها ما قد تری ممّا قد تذابح علیه الجبارون. قال المصنّف فی کتابه مرآه العقول: قوله: حسن فیها أی زین للناس فیها ما قد تری من زخارفها التی اقتتل علیها الجبارون و ذبح بعضهم بعضا لاجلها.

لِلدَّاعِينَ إِذَا دَعَوْنِی یَا عِیسَی خَفْنِی وَ خَوِّفْ بِی عِبَادِی لَعَلَّ الْمُذْنِبِینَ أَنْ یُمْسِکُوا عَمَّا هُمْ عَامِلُونَ بِهِ فَلَا یَهْلِکُوا إِلَّا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ یَا عِیسَی ارْهَبْنِی رَهْبَتَکَ مِنَ السَّبُعِ وَ الْمَوْتِ الَّذِی أَنْتَ لَاقِیهِ فَکُلُّ هَذَا أَنَا خَلَقْتُهُ فَإِیَّایَ فَارْهَبُونِ

کا، الکافی لی، الأمالی للصدوق یَا عِیسَی إِنَّ الْمُلْکَ لِی وَ بِیَدِی وَ أَنَا الْمَلِکُ فَإِنْ تُطِعْنِی أَدْخَلْتُکَ جَنَّتِی فِی جِوَارِ الصَّالِحِینَ.

کا، الکافی یَا عِیسَی إِنِّی إِنْ غَضِبْتُ عَلَیْکَ لَمْ یَنْفَعْکَ رِضَا مَنْ رَضِیَ عَنْکَ وَ إِنْ رَضِیتُ عَنْکَ لَمْ یَضُرَّکَ غَضَبُ الْمُغْضَبِینَ یَا عِیسَی اذْکُرْنِی فِی نَفْسِکَ أَذْکُرْکَ فِی نَفْسِی (۱)وَ اذْکُرْنِی فِی مَلَئِکَ أَذْکُرْکَ فِی مَلَإٍ خَیْرٍ مِنْ مَلَإِ الْآدَمِیِّینَ.

کا، الکافی یَا عِیسَی ادْعُنِی دُعَاءَ الْغَرِیقِ (۲)الَّذِی لَیْسَ لَهُ مُغِیثٌ یَا عِیسَی لَا تَحْلِفْ (۳)بِاسْمِی کَاذِباً فَیَهْتَزَّ عَرْشِی غَضَباً یَا عِیسَی الدُّنْیَا قَصِیرَهُ الْعُمُرِ طَوِیلَهُ الْأَمَلِ وَ عِنْدِی دَارٌ خَیْرٌ مِمَّا یَجْمَعُونَ یَا عِیسَی قُلْ لِظَلَمَهِ بَنِی إِسْرَائِیلَ کَیْفَ أَنْتُمْ صَانِعُونَ إِذَا أَخْرَجْتُ لَکُمْ کِتَاباً یَنْطِقُ بِالْحَقِّ فَتَنْکَشِفُ سَرَائِرُ قَدْ کَتَمْتُمُوهَا (۴).

کا، الکافی وَ أَعْمَالٌ کُنْتُمْ بِهَا عَامِلِینَ.

کا، الکافی لی، الأمالی للصدوق یَا عِیسَی قُلْ لِظَلَمَهِ بَنِی إِسْرَائِیلَ غَسَلْتُمْ وُجُوهَکُمْ وَ دَنَّسْتُمْ قُلُوبَکُمْ أَ بِی تَغْتَرُّونَ أَمْ عَلَیَّ تَجْتَرِءُونَ تَتَطَیَّبُونَ بِالطِّیبِ لِأَهْلِ الدُّنْیَا وَ أَجْوَافُکُمْ عِنْدِی بِمَنْزِلَهِ الْجِیَفِ الْمُنْتِنَهِ کَأَنَّکُمْ أَقْوَامٌ مَیِّتُونَ یَا عِیسَی قُلْ لَهُمْ قَلِّمُوا أَظْفَارَکُمْ مِنْ کَسْبِ الْحَرَامِ وَ أَصِمُّوا أَسْمَاعَکُمْ عَنْ ذِکْرِ الْخَنَاءِ وَ أَقْبِلُوا عَلَیَّ بِقُلُوبِکُمْ فَإِنِّی لَسْتُ أُرِیدُ صُوَرَکُمْ یَا عِیسَی افْرَحْ بِالْحَسَنَهِ فَإِنَّهَا لِی رِضاً وَ ابْکِ عَلَی السَّیِّئَهِ فَإِنَّهَا لِی سَخَطٌ (۵)وَ مَا لَا تُحِبَّ أَنْ یُصْنَعَ بِکَ فَلَا تَصْنَعْهُ بِغَیْرِکَ وَ إِنْ لُطِمَ خَدُّکَ الْأَیْمَنُ فَأَعْطِ

۱- ذکره ابن شعبه فی التحف و أسقط قوله: اذکرک فی نفسی.

۲- فی الکافی: یا عیسی ادعنی دعاء الحزین الغریق.

۳- فی الکافی و التحف: لا تحلف بی کاذبا.

۴- فی الکافی و التحف: إذا أخرجت لکم کتابا ینطق بالحق و أنتم تشهدون بسرائر قد کتمتموها.

۵- فی الکافی و التحف: فانها شین.

الْأَيْسَرَ (۱)وَ تَقَرَّبْ إِلَيَّ بِالْمَوَدَّهِ جُهْدَكَ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ.

کا، الکافی یَا عِیسَی ذِلَّ (۲)لِأَهْلِ الْحَسَنَهِ وَ شَارِکْهُمْ فِیهَا وَ کُنْ عَلَیْهِمْ شَهِیداً وَ قُلْ لِظَلَمَهِ بَنِی إِسْرَائِیلَ یَا أَخْدَانَ السَّوْءِ وَ الْجُلَسَاءَ عَلَیْهِ إِنْ لَمْ تَنْتَهُوا أَمْسَخْکُمْ قِرَدَهً وَ خَنَازِیرَ.

کا، الکافی لی، الأمالی للصدوق یَا عِیسَی قُلْ لِظَلَمَهِ بَنِی إِسْرَائِیلَ الْحِکْمَهُ تَبْکِی فَرَقاً مِنِّی وَ أَنْتُمْ بِالضَّحِکِ تَهْجُرُونَ أَتَتْکُمْ بَرَاءَتِی أَمْ لَدَیْکُمْ أَمَانٌ مِنْ عَذَابِی أَمْ تَتَعَرَّضُونَ لِعُقُوبَتِی فَبِی حَلَفْتُ لَأَتْرُکَنَّکُمْ مَثَلًا لِلْغَابِرِینَ ثُمَّ إِنِّی أُوصِیکَ یَا ابْنَ مَرْیَمَ الْبِکْرِ الْبَتُولِ بِسَیِّدِ الْمُرْسَلِینَ وَ حَبِیبِی مِنْهُمْ أَحْمَدَ (۳)صَاحِبِ الْجَمَلِ الْأَحْمَرِ وَ الْوَجْهِ الْأَقْمَرِ الْمُشْرِقِ بِالنُّورِ الطَّاهِرِ الْقَلْبِ الشَّدِیدِ الْبَأْسِ الْحَیِیِّ (۴)الْمُتَکَرِّمِ فَإِنَّهُ رَحْمَهٌ لِلْعَالَمِینَ وَ سَیِّدُ وُلْدِ آدَمَ عِنْدِی یَوْمَ یَلْقَانِی أَکْرَمُ السَّابِقِینَ عَلَیَّ وَ أَقْرَبُ الْمُرْسَلِینَ مِنِّی الْعَرَبِیُّ الْأُمِّیُّ الدَّیَّانُ بِدِینِی الصَّابِرُ فِی ذَاتِی الْمُجَاهِدُ لِلْمُشْرِکِینَ بِبَدَنِهِ عَنْ دِینِی (۵)یَا عِیسَی آمُرُکَ أَنْ تُخْبِرَ بِهِ بَنِی إِسْرَائِیلَ وَ تَأْمُرَهُمْ أَنْ یُصَدِّقُوا بِهِ وَ یُؤْمِنُوا بِهِ وَ یَتَّبِعُوهُ (۶)وَ یَنْصُرُوهُ قَالَ عِیسَی إِلَهِی مَنْ هُوَ قَالَ یَا عِیسَی ارْضَهُ فَلَکَ الرِّضَا قَالَ اللَّهُمَّ رَضِیتُ فَمَنْ هُوَ قَالَ (۷)مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ إِلَی النَّاسِ کَافَّهً أَقْرَبُهُمْ مِنِّی مَنْزِلَهً وَ أَوْجَبُهُمْ عِنْدِی شَفَاعَهً (۸)طُوبَاهُ مِنْ نَبِیٍّ وَ طُوبَاهُ لِأُمَّتِهِ

۱- فی الکافی و التحف: فاعطه الایسر.

۲- فی التحف «دل» بالمهمله أی أرشدهم و لعله مصحف.

۳- فی الکافی: فهو أحمد. و فی تحف العقول: و حبیبی أحمد.

۴- الحیی: ذو الحیاء.

۵- فی الکافی: المجاهد المشرکین بیده عن دینی. و فی تحف العقول: المجاهد للمشرکین بذبه عن دینی.

۶- فی الکافی: و أن یؤمنوا به و أن یتبعوه.

۷- فی الکافی: قال عیسی علیه السلام: الهی من هو حتّی ارضیه؟ فلک الرضی، قال هو محمد. و مثله فی تحف العقول الا انه قال: حتی ارضیه ذلک الرضی.

۸- فی الکافی و التحف: و أحضرهم شفاعه، طوبی له من نبی و طوبی لامته.

إِنْ هُمْ (۱)لَقُونِی عَلَی سَبِیلِهِ یَحْمَدُهُ أَهْلُ الْأَرْضِ وَ یَسْتَغْفِرُ لَهُ أَهْلُ السَّمَاءِ أَمِینٌ مَیْمُونٌ مُطَیَّبٌ (۲)خَیْرُ الْمَاضِینَ وَ الْبَاقِینَ (۳)عِنْدِی یَکُونُ فِی آخِرِ الزَّمَانِ إِذَا خَرَجَ أَرْخَتِ السَّمَاءُ عَزَالِیَهَا وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ زَهْرَتَهَا.

کا، الکافی حَتَّی یَرَوُا الْبَرَکَهَ.

کا، الکافی لی، الأمالی للصدوق وَ أُبَارِکُ فِیمَا وَضَعَ یَدَهُ عَلَیْهِ کَثِیرُ الْأَزْوَاجِ قَلِیلُ الْأَوْلَادِ یَسْکُنُ بَکَّهَ (۴)مَوْضِعَ أَسَاسِ إِبْرَاهِیمَ یَا عِیسَی دِینُهُ الْحَنَفِیَّهُ (۵)وَ قِبْلَتُهُ مَکِّیَّهٌ وَ هُوَ مِنْ حِزْبِی وَ أَنَا مَعَهُ فَطُوبَاهُ طُوبَاهُ لَهُ الْکَوْثَرُ (۶)وَ الْمَقَامُ الْأَکْبَرُ مِنْ جَنَّاتِ عَدْنٍ یَعِیشُ أَکْرَمَ مَعَاشٍ وَ یُقْبَضُ شَهِیداً لَهُ حَوْضٌ أَبْعَدُ مِنْ مَکَّهَ (۷)إِلَی مَطْلَعِ الشَّمْسِ مِنْ رَحِیقٍ مَخْتُومٍ فِیهِ آنِیَهٌ مِثْلُ نُجُومِ السَّمَاءِ.

کا، الکافی وَ أَکْوَابٌ مِثْلُ مَدَرِ الْأَرْضِ.

لی، الأمالی للصدوق مَاؤُهُ.

کا، الکافی لی، الأمالی للصدوق عَذْبٌ فِیهِ مِنْ کُلِّ شَرَابٍ وَ طَعْمُ کُلِّ ثِمَارٍ فِی الْجَنَّهِ مَنْ شَرِبَ مِنْهُ شَرْبَهً لَمْ یَظْمَأْ بَعْدَهَا أَبَداً أَبْعَثُهُ عَلَی فَتْرَهٍ بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُ (۸)یُوَافِقُ سِرُّهُ عَلَانِیَتَهُ وَ قَوْلُهُ فِعْلَهُ لَا یَأْمُرُ النَّاسَ إِلَّا بِمَا یَبْدَؤُهُمْ بِهِ دِینُهُ الْجِهَادُ فِی عُسْرٍ وَ یُسْرٍ تَنْقَادُ لَهُ الْبِلَادُ وَ یَخْضَعُ لَهُ صَاحِبُ الرُّومِ عَلَی دِینِهِ وَ دِینِ أَبِیهِ إِبْرَاهِیمَ وَ یُسَمِّی عِنْدَ الطَّعَامِ وَ یُفْشِی السَّلَامَ وَ یُصَلِّی وَ النَّاسُ نِیَامٌ لَهُ کُلَّ یَوْمٍ خَمْسُ صَلَوَاتٍ مُتَوَالِیَاتٍ.

کا، الکافی یُنَادِی إِلَی الصَّلَاهِ کَنِدَاءِ الْجَیْشِ بِالشِّعَارِ وَ.

کا، الکافی لی، الأمالی للصدوق یَفْتَتِحُ بِالتَّکْبِیرِ وَ یَخْتَتِمُ بِالتَّسْلِیمِ وَ یَصُفُّ قَدَمَیْهِ فِی الصَّلَاهِ کَمَا تَصُفُّ الْمَلَائِکَهُ أَقْدَامَهَا وَ یَخْشَعُ

۱- فی بعض نسخ الکافی: إذ هم. و فی تحف العقول: انهم.

۲- فی الکافی: طیب مطیب.

۳- فی الکافی: خیر الباقین عندی.

۴- قال یاقوت: بکه: هی مکّه بیت اللّه الحرام ابدلت المیم باء؛ و قیل: بکه بطن مکّه. و قیل: موضع البیت و المسجد و مکّه و ما وراءه؛ و قیل: البیت مکّه و ما ولاه بکه، و قال ابن الکلبی سمیت مکّه لأنّها بین جبلین بمنزله المکوک. و قال أبو عبیده: بکه اسم لبطن مکّه و ذلک انهم یتباکون فیه أی یزدحمون؛ و قیل: مکّه: موضع البیت، و بکه: موضع القریه؛ و قیل: بکه موضع البیت، و مکّه: الحرم کله. و قیل: بکه: الکعبه و المسجد، و مکّه: ذو طوی و هو بطن مکّه.

۵- فی الکافی و الأمالی: دینه الحنیفیه. و فی الکافی: و قبلته یمانیه.

۶- فی الکافی و الأمالی: فطوبی له ثمّ طوبی له، له الکوثر. و فیه: أکرم من عاش.

۷- فی الکافی و الأمالی: أکبر من بکه.

۸- فی الکافی و الأمالی: لم یظمأ أبدا، و ذلک من قسمی له و تفضیلی إیّاه علی فتره بینک و بینه.

لِی قَلْبُهُ.

کا، الکافی وَ رَأْسُهُ.

کا، الکافی لی، الأمالی للصدوق النُّورُ فِی صَدْرِهِ وَ الْحَقُّ فِی لِسَانِهِ (۱)وَ هُوَ مَعَ الْحَقِّ حَیْثُمَا کَانَ.

کا، الکافی أَصْلُهُ یَتِیمٌ ضَالٌّ بُرْهَةً مِنْ زَمَانِهِ عَمَّا یُرَادُ بِهِ.

کا، الکافی لی، الأمالی للصدوق تَنَامُ عَیْنَاهُ وَ لَا یَنَامُ قَلْبُهُ لَهُ الشَّفَاعَهُ وَ عَلَی أُمَّتِهِ تَقُومُ السَّاعَهُ وَ یَدِی فَوْقَ أَیْدِیهِمْ إِذَا بَایَعُوهُ (۲)فَمَنْ نَکَثَ فَإِنَّما یَنْکُثُ عَلی نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفی

کا، الکافی بِما عاهَدَ عَلَیْهُ

کا، الکافی لی، الأمالی للصدوق وَفَیْتُ لَهُ بِالْجَنَّهِ فَمُرْ ظَلَمَهَ بَنِی إِسْرَائِیلَ لَا یَدْرُسُوا (۳)کُتُبَهُ وَ لَا یُحَرِّفُوا سُنَّتَهُ وَ أَنْ یُقْرِءُوهُ السَّلَامَ فَإِنَّ لَهُ فِی الْمَقَامِ شَأْناً مِنَ الشَّأْنِ یَا عِیسَی کُلُّ مَا یُقَرِّبُکَ مِنِّی فَقَدْ دَلَلْتُکَ عَلَیْهِ وَ کُلُّ مَا یُبَاعِدُکَ مِنِّی قَدْ نَهَیْتُکَ عَنْهُ (۴)فَارْتَدْ لِنَفْسِکَ (۵)یَا عِیسَی إِنَّ الدُّنْیَا حُلْوَهٌ وَ إِنَّمَا اسْتَعْمَلْتُکَ فِیهَا لِتُطِیعَنِی (۶)فَجَانِبْ مِنْهَا مَا حَذَّرْتُکَ وَ خُذْ مِنْهَا مَا أَعْطَیْتُکَ عَفْواً.

کا، الکافی یَا عِیسَی.

کا، الکافی لی، الأمالی للصدوق انْظُرْ فِی عَمَلِکَ نَظَرَ الْعَبْدِ الْمُذْنِبِ الْخَاطِئِ وَ لَا تَنْظُرْ فِی عَمَلِ غَیْرِکَ نَظَرَ الرَّبِّ (۷)وَ کُنْ فِیهَا زَاهِداً وَ لَا تَرْغَبْ فِیهَا فَتَعْطَبَ یَا عِیسَی اعْقِلْ وَ تَفَکَّرْ وَ انْظُرْ فِی نَوَاحِی الْأَرْضِ کَیْفَ کَانَ عَاقِبَهُ الظَّالِمِینَ یَا عِیسَی کُلُّ وَصِیَّتِی نَصِیحَهٌ لَکَ وَ کُلُّ قَوْلِی.

کا، الکافی لَکَ.

کا، الکافی لی، الأمالی للصدوق حَقٌّ وَ أَنَا الْحَقُّ الْمُبِینُ وَ حَقّاً أَقُولُ لَئِنْ أَنْتَ عَصَیْتَنِی بَعْدَ أَنْ أَنْبَأْتُکَ مَا لَکَ مِنْ دُونِی وَلِیٌّ وَ لَا نَصِیرٌ یَا عِیسَی ذَلِّلْ قَلْبَکَ بِالْخَشْیَهِ وَ انْظُرْ إِلَی مَنْ هُوَ أَسْفَلَ مِنْکَ وَ لَا تَنْظُرْ إِلَی مَنْ هُوَ فَوْقَکَ وَ اعْلَمْ أَنَّ رَأْسَ کُلِّ خَطِیئَهٍ وَ ذَنْبٍ حُبُّ الدُّنْیَا فَلَا تُحِبَّهَا فَإِنِّی لَا أُحِبُّهَا یَا عِیسَی أَطِبْ بِی (۸)قَلْبَکَ وَ أَکْثِرْ ذِکْرِی فِی الْخَلَوَاتِ وَ اعْلَمْ أَنَّ سُرُورِی أَنْ تُبَصْبِصَ إِلَیَّ وَ کُنْ فِی ذَلِکَ حَیّاً وَ لَا تَکُنْ مَیِّتاً

۱- فی الکافی: و الحق علی لسانه و هو علی الحق حیثما کان.

۲- الکافی خال عن قوله: إذا بایعوه.

۳- فی الکافی: أن لا یدرسوا.

۴- فی الکافی: فقد نهیتک عنه.

۵- أى فاطلب.

۶- الكافى و التحف خاليان عن قوله: لتطيعنى.

۷- فى الكافى: و لا تنظر فى عمل غيرك بمنزله الرب.

۸- فى الكافى و التحف: أطب لى.

يَا عِيسَى لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئاً وَ كُنْ مِنِّي عَلَى حَذَرٍ وَ لَا تَغْتَرَّ بِالصِّحَّةِ وَ لَا تُغَبِّطْ نَفْسَكَ فَإِنَّ الدُّنْيَا كَفَيْ ءٍ زَائِلٍ وَ مَا أَقْبَلَ مِنْهَا كَمَا أَدْبَرَ فَنَافِسْ فِي الصَّالِحَاتِ جُهْدَكَ وَ كُنْ مَعَ الْحَقِّ حَيْثُمَا كَانَ وَ إِنْ قُطِعْتَ وَ أُحْرِقْتَ بِالنَّارِ فَلَا تَكْفُرْ بِي بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ وَ لَا تَكُنْ مَعَ الْجَاهِلِينَ.

كا، الكافى فَإِنَّ الشَّيْ ءَ يَكُونُ مَعَ الشَّيْ ءِ.

كا، الكافى لى، الأمالى للصدوق يَا عِيسَى صُبَّ.

كا، الكافى إِلَيَّ.

كا، الكافى لى، الأمالى للصدوق الدُّمُوعَ مِنْ عَيْنَيْكَ وَ اخْشَعْ لِي بِقَلْبِكَ يَا عِيسَى اسْتَغْفِرْنِي (۱)فِي حَالاتِ الشِّدَّةِ فَإِنِّي أُغِيثُ الْمَكْرُوبِينَ وَ أُجِيبُ الْمُضْطَرِّينَ وَ أَنَا أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ(۲).

**[ترجمه]در الكافى از ائمه عليهم السلام و در أمالى الصدوق از امام صادق عليه السلام روايت شده است: از جمله مواعظى كه خداوند تبارك و تعالى عيسى بن مريم عليه السلام را با آن پند داد اين بود كه به وى فرمود: اى عيسى، من پروردگار تو و پروردگار پدرانت هستم، اسم من واحد (يكتا) است و در آفريدن تمام مخلوقات يگانه و بى‌نظير مى‌باشم، همه اشياء در محدوده آفريدگان من قرار دارند و تمام مخلوقات به سوى من باز مى‌گردند.

اى عيسى، تو به فرمان من مسيح (بسيار راستگو) گشته‌اى، و به اذن من از گِل مخلوقى به شكل پرنده مى‌آفرينى، و با سخنان من مردگان را زنده مى‌گردانى، پس با تضرّع و زارى به درگاه من آى و از من بيم داشته باش، چرا كه در مقابل من هيچ پناهگاهى جز من ندارى. اى عيسى، تو را مهربانانه سفارش مى‌كنم آن‌گاه كه از سوى من شايستگى پذيرفتن ولايت و امارت يافتى، با درخواست مسرّت و شادمانى از جانب من رحمت و عطوفت پيشه كن، پس تو در كودكى و بزرگ سالى در هر جائى كه بودى مبارك و با خير و بركت گردانده شدى، شهادت مى‌دهم كه حقيقتاً بنده و پسر كنيز من(مريم) هستى، اى عيسى، مرا در درون خويش در جايگاه فكر و انديشه‌ات قرار ده (هميشه به ياد من باش)، و ذكر و ياد مرا توشه معاد خويش بگردان، و با انجام نوافل (كارهاى نيك و بخشش‌ها) به من نزديك شو، و بر من توكل كن كه تو را كفايت مى‌كنم، و كسى جز مرا سرپرست و ولىّ خويش قرار مده كه خوار و ذليلت مى‌گردانم.

اى عيسى، بر مصيبت‌ها صبور و از قضا و قدر راضى و خشنود باش، و آن‌گونه باش كه مسرّت و شادمانى مرا برانگيزى كه مسرّت و شادى من درآن است كه اطاعت شوم و از فرامينم سرپيچى نشود. اى عيسى، ذكر و ياد مرا با زبانت زنده گردان و مهر و محبّتم را در قلبت جايگير ساز. اى عيسى، در ميان خوف و رجا (بيم و اميد) زندگى كن و قلبت را با ترس از من بميران. اى عيسى، شب زنده دارى كن تا خشنودى مرا به دست آورى و در طول روز خود را تشنه نگاه‌دار به خاطر روزى كه نزد من نيازمند مى‌گردى. اى عيسى، با تمام توان به انجام كارهاى نيك بپرداز تا به هر سو كه مى‌روى با كار نيك شناخته شوى. اى عيسى، با نصايح من در ميان بندگانم به حُكم و قضاوت بپرداز و عدل و داد مرا در بين ايشان به پادار، حقيقتاً كه بر تو نازل كردم آنچه را كه باعث شفاى ضمير و باطن از امراض شيطانى است،

الکافی:ای عیسی، با هیچ گمراهی هم‌نشینی مکن، الکافی، أمالی الصدوق: ای عیسی، به حقّ می‌گویم که هیچ آفریده‌ای به من ایمان نیاورد مگر آنکه در مقابلم خاشع و فروتن گشت و هیچ آفریده‌ای در مقابلم خاشع و فروتن نگشت مگر آنکه به ثوابم امیدوار بود، پس تو را شاهد و گواه می‌گیرم که آفریدگانم در صورتی که سنّت و روش مرا تغییر ندهند و دگرگون نسازند، از مجازاتم در امان خواهند بود.

ای عیسی پسر زن بتول (ازدواج نکرده) و باکره، بر احوال خودت گریه کن، مانند گریه کردن کسی که با خاندانش وداع می‌گوید و دنیا را دشمن می‌دارد و آن را برای ساکنانش برجای می‌گذارد، و توجّه و رغبت او به سوی آنچه نزد خداست متمایل می‌شود. ای عیسی، با کسی هم‌نشینی کن که به نرمی و مهربانی سخن می‌گوید و آرامش را شایع می‌سازد، و آن‌گاه که چشم‌های مردم به خواب رفته است او از بیم روز معاد و زلزله‌های شدید و هولناك و ترس‌های روز قیامت بیدار می‌ماند، روزی که خاندان و فرزندان و اموال هیچ سودی به حال انسان ندارند. ای عیسی، آن‌گاه که بیکاران می‌خندند تو چشم‌هایت را با میل غم و اندوه سرمه بکش. ای عیسی، فروتن و صبور باش که خوشا به حالت اگر آنچه به صابران وعده داده شده را به دست آوری. ای عیسی، روز به روز وابستگی‌ات را به دنیا کاهش ده و بچش آنچه را طعمش از بین رفته است، و حقیقتاً می... گویم که تو فقط از این لحظه و این روز خود آگاه هستی، پس از دنیا بگذر و به آن اندازه که زندگی‌ات را بگذارند بسنده کن، باید لباسهای زبر و خشن و خوراکهای درشت و نامطبوع تورا کفایت کند چرا که سرنوشت و نهایت هردو (لباس و خوراك) را دیده‌ای و مشخص است به چه تبدیل می‌شوند و چگونه از بین می‌روند. ای عیسی، به راستی که تو مسؤول هستی پس آن‌گونه که من تورا مورد رحم و عطوفت خویش قرار داده‌ام تو نیز ضعیفان را مورد رحم و عطوفت خودت قرار ده و بر یتیم خشم و غضب مگیر. ای عیسی، در نماز به خاطر خود و اوضاع و احوالت گریه کن، و پاهایت را به سوی مواضع و مکانهای نماز گزاردن حرکت ده، و لذّت گفتار خودت را با گفتن ذکر من به گوشم برسان (و یا لذّت بردن خودت از ذکر مرا به گوشم برسان)، چرا که با تو نیک رفتار کرده‌ام. ای عیسی، چه بسیار امّت‌هایی را به سبب ارتکاب گناهانی هلاك گرداندم که تو را از انجام آنها منع نموده و دور کرده‌ام. ای عیسی، با ضعیفان به نرمی و لطافت رفتار کن، و چشمان فرو هشته خود را به سوی آسمان بلند کن و مرا بخوان چرا که واقعاً به تو نزدیکم، و مرا مخوان جز با تضرّع و گریه و زاری به درگاه من و در حالی که تمام همّ و غمت چیز واحدی است، پس به راستی هرآن‌گونه که مرا بخوانی تو را اجابت می‌گویم. ای عیسی، همانا من برای پاداش دادن کسانی که پیش از تو بوده‌اند و برای مجازات کسانی که قصد انتقام گرفتن از آنان را داشته‌ام به دنیا اکتفا نکرده‌ام. ای عیسی، تو نابود شدنی هستی و من ماندگار، و رزق و روزی تو از جانب من و زمان

فرارسیدن اجل تو نزد من است و بازگشت تو به سوی من و حساب و کتابت با من است، پس هرچیزی را از من و نه از دیگران مسألت‌دار که دعا و خواندن از سوی تو و اجابت از سوی من چه نیکوست.

ای عیسی، انسانها چه بسیار و صابران چه اندکند! درختها بسیارند و درختان نیکو (با میوه لذیذ) اندك، پس زیبایی و طراوت هیچ درختی تو را نفریبد که از میوه آن بچشی. ای عیسی، کسی که در مقابل من به تکبر و طغیان می‌پردازد تو را به انجام

عصیان و نافرمانی فریب ندهد، چنین کسی از رزق و روزی من می‌خورد و غیر مرا پرستش می‌کند، سپس هنگام گرفتاری و مصیبت مرا می‌خواند و او را اجابت می‌گویم، و بعد از رفع بلا- و گرفتاری دوباره به حال قبلی خویش باز می‌گردد، آیا در مقابل من به سرکشی و طغیان می‌پردازد یا اینکه خود را در معرض خشم و غضب من قرار می‌دهد؟ پس به ذات خودم سوگند که چنان گرفتارش می‌سازم که او را نجات دهنده‌ای نباشد و در برابر من هیچ پناهگاهی ناشته باشد، به کجا می‌گریزد؟ آیا می‌تواند از آسمان و زمین من به جای دیگری فرار کند؟ ای عیسی، به ستمکاران بنی اسرائیل بگو که مرا نخوانند در حالی که حرام و ناروا زیر بغل دارند (مال حرام نزد آنان است و قصد پس دادنش را ندارند) و صنم‌ها و بت‌ها در خانه نگاه داشته‌اند، همانا من وعده داده‌ام که هر که مرا بخواند اجابت کنم و اجابت دعای آنان را به مشابه لعن و نفرین برایشان قرار دهم تا پراکنده و متفرّق گردند. ای عیسی، چه بسیار خوش‌بینانه نگریستم و به نیکی خواسته‌ها را پاسخ گفتم حال آنکه این قوم در غفلتی بی بازگشت به سر می‌برند، سخنان از دهانشان خارج می‌شود در حالی که قلب‌هایشان آن را نمی‌پذیرد و درآن تدبّر نمی‌کنند (به سبب این کار) در معرض خشم و غضب من قرار می‌گیرند و به واسطه من نزد مؤمنان محبوب می‌شوند.

ای عیسی، باید زبان (سخن) تو در نهان و آشکار یکی باشد و هم‌چنین قلب و دیده تو، و قلب و زبانت را از محرّمات برگردان و چشمت را از آنچه خیری درآن نیست فروهشته دار که چه بسیار اتفاق افتاده که یک نگاه شهوت را در قلب صاحب آن کاشته است و او را به مواضع هلاکت و نابودی وارد گردانده است!

ای عیسی، مهربان باش و این مهربانی را اظهار کن، و برای بندگان آن‌گونه باش که می‌خواهی بندگان برای تو باشند، و بسیار از مرگ و ترک خاندان یاد کن، و سرگرم لذتهای دنیا مشو که سرگرم شدن به دنیا صاحبش را به فساد و تباهی می‌کشاند؛ و غافل مباش که غافل، از من دور است، و مرا با انجام اعمال صالح یاد کن تا تو را یاد کنم.

ای عیسی، بعداز ارتکاب گناه به درگاه من بازگرد و توبه کن، و مرا به یاد توبه کنندگان بیاور، و به من ایمان بیاور (اعتماد کن)، و مؤمنان را به من نزدیک گردان

ص: ۲۹۱

و به آنان فرمان ده که همراه تو مرا بخوانند، از دعای مظلوم برحذر باش چرا که وعده داده‌ام که دروازه‌ای را در آسمان برای عروج دعای مظلوم به سوی خویش بگشایم و آن را هر چند پس از مدّتی اجابت نمایم. ای عیسی، آگاه باش که انسان بد دیگران را با انتشار اخلاق خویش از راه به در کرده و هلاک می‌گرداند، پس بدان که با چه کسی هم‌نشین

و همراه می‌گردی، و برای خود از مؤمنان برادرانی برگزین. ای عیسی، در فرصتی که به اجلت باقی مانده به انجام عمل نیک برای خویش بپرداز قبل از آنکه غیر از خودت کسی نتواند برای تو کاری انجام دهد، و مرا عبادت کن به خاطر روزی (و یا برای درامان بودن از روزی) که مدّت آن به اندازه هزار سالی است که شما بر می‌شمارید که من کارهای نیک را چندین برابر پاداش می‌دهم، همانا اعمال بد صاحبش را هلاک می‌گرداند پس فراوان به انجام کارهای نیک بپرداز، چه بسیار مجالسی هستند که نشستگان در آن بر می‌خیزند در حالی که قرین و هم‌نشین آتش‌اند.

ای عیسی، در دنیای فانی و قطع شونـده زهـد پیشه کن، و بر آثار به جای مانـده از منازل آنان که پیش از تو بوده‌اند گذر کن پس بخوان‌شان و با ایشان به نجوا سـخن بگو، آیا چیزی از آنان می‌بینی و می‌شـنوی؟ بنابراین از احوال آنان پنـد پـذیر و آگاه باش که در جمله ملحق شوندگان به ایشان خواهی بود.

ای عیسـی، به کسـانی که با عصـیان و نافرمانی قصـد سرکشـی و طغیان دارنـد و به ظاهر سازی و فریب می‌پردازنـد بگو: ترس گرفتـار شـدن در مجـازات مرا داشـته باشـند و منتظر هلاـک شـدن از جانب من باشـند که با نابود شونـدگان نابود و ریشه کن خواهنـد شـد، ای پسـر مریم، خجسـتگی از آنِ تو بـاد اگر پذیرنـده آداب پروردگـارت باشـی که مهربانـانه تو را مورد رحم و عطوفت فرار می‌دهد و از سرِ بخشـندگی، نعمت‌های خویش را بر تو ارزانی داشت و در سختیها و مشکلات همراه تو بود؛ ای عیسی، از پروردگارت نافرمانی مکن که نافرمانی از او برای تو جایز نیست، حقیقتاً من تو را مأمور کردم و به سفارش‌های لازم توصیه نمودم آن‌گونه که برای پیامبران پیش از تو نیز چنین کرده‌ام و من از شاهدان و گواهان این مسأله هستم.

ای عیسـی، هیـچ یـک از مخلوقـاتم (غیراز انسان) را با چیزیماننـد دین گرامی نداشـته و نعمتی ماننـد رحمت خویش را بر او ارزانی نداشته‌ام.

ای عیسـی، آلودگی‌هـای ظـاهری‌ات را بـا آب بشوی و بیمـاری‌هـای درونی‌ات را بـا کارهـای نیـک مـداوا کن، به راسـتی که بـازگشت تو به سوی من است. [الکـافی: ای عیسـی، بی پیرایه از نعمت‌هـای واسع خویش بر تو بخشـیدم، و از تو برای خودت طلب قرض نمودم پس بخل ورزیدی

ص: ۲۹۲

تا از نابود شدگان باشـی. ای عیسی، خود را به دین زینت بخش و مستمندان را دوست بدار و آهسته و با آرامش بر زمین قدم بگذار، و در هر جایی از زمین نماز بگزار که همه پاک و مطهّر است.]

الکافی: أمالی الصدوق: ای عیسی، آماده انجام عبادت باش چرا که به وقوع پیوستن آنچه می‌آید نزدیک است، و در حالی که پاک و مطهّر هستی به خواندن کتاب من مشغول شو، و صدای حزین و غمناک خویش را به گوش من برسان.

الکافی: ای عیسـی، هیـچ خیری در لـذت ناپایدار و خوشـی‌ای که برای صاحبش ماندگار نباشد جود ندارد. ای پسـر مریم اگر چشـمت آنچه را که برای اولیای صالـح خویش آماده کرده‌ایم می‌دید، از شوق دست یافتن به آن قلبت ذوب می‌گشت و جان از تنت بیرون می‌رفت، پس هیـچ سـرایی ماننـد سـرای آخرت نیست، در آن بـا انسانهای پاک هم نشـین می‌شوی، و فرشـتگان مقرّب الهی بر آنان داخل می‌شونـد، ایشان از اهوال و ترس‌هایی که در روز قیامت روی خواهد داد در امان می‌باشـند، سـرایی اسـت کـه نعمـت‌هـا در آن تغییر نمی‌کننـد و از بیـن نمی‌رونـد، ای پسـر مریم، در تصـاحب این سـرا و نعمت‌هـایش بـا رقـابت کننـدگان به رقابت بپرداز و از آنان پیشـی بگیر، چرا که آرزوی امیدواران است و دارای چشم‌اندازی نیکوست، ای پسـر مریم خوشـا به احـوالت اگر از جمله عمـل کننـدگان برای کسب چنین سـرایی باشـی، پس همراه و همنشـین پـدرانت آدم و ابراهیم خواهی بود در باغها و نعمت‌هایی که خواسـتار هیچ گونه تغییر و دگرگونی درآنها نیستی، و من این گونه با پرهیزگاران رفتار

می‌نمایم. ای عیسی، همراه با کسانی که از آتش دارای شراره و غلّ و زنجیر و قیود می‌گریزند به سوی من پناه آور، هیچ روحی وارد آن (آتش) نمی‌شود و هرگز حزن و اندوهی از آن خارج نمی‌شود، این آتش گویا که قطعه‌ای از شب تاریک و تار است، هر که از آن نجات یابد رستگار می‌شود، و آن کسی که در زمره هلاک شوندگان قرار دارد هرگز از آن نجات نمی‌یابد، این آتش سرای ستمکاران، متکبّران، ستمکاران و هر انسان تندخو، درشت سخن، مغرور و فخرفروش است. ای عیسی، بد سرایی است (دنیا) برای آنکه بدان اعتماد و تکیه کند و جایگاه ستمگران بد جایگاهی است، همانا من تو را از نَفس خودت بر حذر می‌دارم، پس با یاری من (از عیوب آن) آگاه باش.

ای عیسی، هرجا که باشی چشم به راه (فضل و بخشش و رحمت) من هستی، و شاهد و گواه باش که من تو را آفریده‌ام و تو بنده من هستی، و من برای تو شکل و قیافه و جسم قرار داده‌ام و به سوی زمین پایین‌ات فرستاده‌ام.

ای عیسی، دو زبان در یک دهان نمی‌چرخند و دو قلب در یک سینه نمی‌گنجند و چنین است احوال اذهان. ای عیسی، خواستار آگاهی و هوشیاری دیگران مباش حال آنکه خود مرتکب عصیان و نافرمانی می‌شوی و به لهو و لعب می‌پردازی، نفس خود را از شهوتهای نابودگر بازدار و هر شهوتی که باعث دوری تو از من می‌شود را ترک کن، آگاه باش که تو نزد من در جایگاه پیامبری امین قرار داری، پس نسبت به من در موقعیت حذر و پرهیز باش، و بدان که دنیایت تو را به من می‌رساند و من تورا با علم خویش مؤاخذه می‌کنم، هنگام ذکر من خوار و ذلیل باش و هنگامی که مرا یاد می‌کنی قلبت خاضع و فروتن باشد و هنگام به خواب رفتنِ غافلان بیدار باش. ای عیسی، این نصیحت و پند و اندرز من به توست، پس آن را از من بپذیر که همانا من پروردگار عالمیان هستم. ای عیسی، اگر بنده‌ام در راه نزدیکی به من صبر پیشه سازد پاداش عملش به عهده من است، و هنگامی که مرا بخواند نزد او هستم،

ص: ۲۹۳

انتقام من از کسانی که مرا نافرمانی و عصیان می‌کنند کافی است، ستمکاران از چنگال (قدرت) من به کجا می‌گریزند؟ ای عیسی، سخن پاکیزه و نیکو دار و هر جا که هستی آموزنده و پذیرنده دانش و آگاهی باش. ای عیسی، اعمال نیک را به سرعت سوی من روانه کن تا شرف و مجد آنها نزد من از آنِ تو باشد، و به توصیه من پایبند باش که به راستی شفای قلب‌ها در آن است.]

[أمالي الصدوق: هم چنین از جمله آنچه خداوند عزّ و جلّ، عیسی بن مریم علیه السلام را بدان پند داد این بود که به او فرمود:] الكافي، أمالي الصدوق: ای عیسی، در امان و آرامش مباش آن‌گاه که مکر و نیرگم را به نمایش گذارم، و آن‌گاه که برای انجام گناه خلوت می‌گزینی ذکر و یاد مرا فراموش مکن، [الكافي: ای عیسی، به سبب اینکه بازگشت تو به سوی من است نفست را محاسبه کن تا ثواب و پاداش آنچه را عمل کنندگان بدان عمل می‌کنند کسب کنی، اجر آنان به ایشان بخشیده می‌شود و من بهترین بخشندگان و پرداخت کنندگان هستم. ای عیسی، تو به واسطه کلام من (کُن) آفریده شده‌ای، مریم تو را به فرمان من زاده است آن‌گاه که روح خویش جبرئیل امین که از فرشتگان من است را به سویش فرستادم، تا جائی که زنده بر روی زمین برخاستی و به راه افتادی، همه این مسائل در محدوده علم من بوده است. ای عیسی، زکریا به منزله پدر تو و سرپرست مادرت می‌باشد، هنگامی که در محراب بر او وارد می‌گشت و نزد او رزق و روزی می‌یافت، و در میان

مخلوقاتم یحیی (بیشتر از هر کسی) شبیه به توست، او را به مادرش بخشیدیم بعد از آنکه به سنّ کهنسالی رسیده بود و توان بچه‌دار شدن نداشت، و بدین وسیله خواستم قدرت و توان خویش را به وی بنمایانم و قدرت و توانایی من در تو نیز ظاهر و آشکار گردد. دوست‌داشتنی‌ترین شما نزد من فرمانبردارترین‌تان از من و کسی است که بیشترین ترس و بیم از من به دل دارد.]

الکافی، أمالی الصدوق: ای عیسی، بیدار باش و از رحمت من قطع امید مکن و همراه آنان که مرا تسبیح می‌گویند به تسبیحم بپرداز، و با سخنان نیک و آراسته مرا مقدس بگردان [الکافی: ای عیسی، بندگان چگونه به من کفر می‌ورزند حال آنکه موی پیشانی‌شان در قبضه قدرت من است و در زمین من به گردش می‌پردازند؟ نعمت مرا فراموش می‌کنند و دشمن مرا به سرپرستی بر می‌گزینند و کافران این گونه به هلاکت می‌رسند.]

الکافی، أمالی الصدوق: ای عیسی، به راستی که دنیا، زندانی بد بو و متروکه است و احیاناً در آن چیزهایی می‌بینی که ستمگران بر سر تصاحب آنها به کشمکش می‌پردازند، از دنیا برحذر باش و دوری گزین که تمام نعمت‌هایش از بین می‌رود و حقیقتاً که نعمت‌هایش اندک است. [الکافی: ای عیسی، کنار بالشت جستجویم کن مرا خواهی یافت، و در حالی که دوستدار من هستی به درگاهم دعا بخوان که همانا من شنونده‌ترین شنوایان هستم،

ص: ۲۹۴

آن‌گاه که دعا کنندگان مرا بخوانند ایشان را اجابت می‌گویم. ای عیسی، از من بیم داشته باش و بیم و ترس از من را در قلب بندگانم بیانداز شاید گناهکاران از آنچه بدان عمل می‌کنند دست بردارند، پس هلاک نگردند جز زمانی که خود نیز می... دانند. ای عیسی، از من بترس آن‌گونه که از درّندگان ترس و وحشت داری و مرگی که تو آن را ملاقات خواهی کرد، همه این چیزها را من آفریده‌ام پس فقط از من بترسید و بیم داشته باشید.]

الکافی، أمالی الصدوق: ای عیسی، همانا فرمانروایی و مُلک برای من و به دست من است، و تنها من فرمانروا و پادشاهم، پس اگر مرا اطاعت کنی تو را در معیّت نیکوکاران به بهشتم داخل می‌گردانم [الکافی: ای عیسی، به راستی که اگر من بر تو خشم گیرم رضایت کسانی که از تو راضی‌اند سودی برایت ندارد، و اگر از تو راضی شوم خشم خشمگینان ضرری به تو نمی... رساند. ای عیسی، در درون خود مرا یاد کن من نیز تو را در درونم یاد می‌کنم، و در جمع یاران و اطرافیان خودت مرا یاد کن من نیز در جمعی بهتر از جمع آدمیان تو را یاد خواهم کرد.

الکافی، أمالی الصدوق: ای عیسی، مرا چون غرق شده‌ای در آب که هیچ یاریگری ندارد بخوان، ای عیسی، به دروغ به اسم من سوگند یاد نکن که از خشم و غضب عرشم به لرزه در می‌آید. ای عیسی، عمر دنیا کوتاه و آرزوهایش بلند است، و نزد من سرایی است بهتر از تمام آنچه گِرد می‌آورند. ای عیسی، به ستمگران بنی اسرائیل بگو: شما چه رفتاری نشان خواهید داد اگر کتابی را برای‌تان ظاهر سازم که به حقّ سخن می‌گوید پس اسراری که پنهان داشته‌اید را آشکار سازد. [الکافی: و کارهایی که انجام‌شان داده‌اید.]

الکافی، أمالی الصدوق: ای عیسی، به ستمگران بنی اسرائیل بگو: صورت‌هایتان را شستید حال آنکه قلب‌هایتان را آلوده ساختید، آیا نسبت به من تکبّر و غرور می‌ورزید یا اینکه در مقابل من جسور گشته‌اید؟ خویش را برای اهل دنیا با عطر و مُشک خوش‌بو می‌سازید در حالی که درون‌هایتان نزد من به منزله لاشه‌ای بدبو است، گویی که شما اقوامی مرده هستید. ای عیسی، به ایشان بگو: دست از کسب و کار حرام بازدارید و گوش‌هایتان را از شنیدن دشنام ناشنوا گردانید و با قلب‌هایتان به سوی من آیید، چرا که من صورتها و قیافه شما را نمی‌خواهم. ای عیسی، با انجام کار نیك شاد باش که همانا رضایت من درآن است، و بر انجام کار زشت گریه کن که همانا خشم من درآن است، و آنچه را دوست نداری با تو انجام دهند با دیگران انجام مده، و اگر بر گونه راستت سیلی زده شد گونه چپ را نیز در اختیار زننده بگذار،

ص: ۲۹۵

و تمام سعی و تلاش خود را در راه نزدیك شدن به من با محبّت به کار گیر و از نادانان روی برتاب. [الکافی: ای عیسی، در مقابل نیکوکاران فروتن باش و در انجام کار نیک با آنان مشارکت کن و برایشان شاهد و گواه باش ، و به ستمگران بنی اسرائیل بگو: ای دوستان زشتی و گِرد آمدگان برآن، اگر دست باز ندارید شما را به صورت میمون‌ها و خوك‌ها مسخ خواهم کرد.]

الکافی، أمالی الصدوق: ای عیسی، به ستمگران بنی اسرائیل بگو: حکمت (یا صاحب حکمت) به خاطر جدایی و دوری از من می‌گرید حال آنکه شما با خنده به هذیان و زشت گویی می‌پردازید! آیا رهایی از عذاب من شامل شما شده یا اینکه پناهی برای درامان ماندن از عذاب سراغ دارید و یا در معرض مجازات و عقوبت من قرار می‌گیرید؟ پس به ذاتم سوگند که شما را ضرب المثلی برای باقی ماندگان خواهم گرداند.

سپس ای پسر مریمِ دوشیزه و دست نخورده (ازدواج نکرده)، سپس تو را به سرور پیامبران و حبیب من در میان ایشان یعنی احمد سفارش می‌کنم که صاحب شتر قرمز، صورت ماه‌وش و نورانی و قلبی پاك ومطهّر است، او هم‌چنین قوی و محکم، با حیا و بزرگوار و به راستی که برای جهانیان رحمت می‌باشد و نزد من مولا ـ و سرور تمام فرزندان آدم است، آن روز که به دیدار من می‌آید بزرگوارترینِ پیشی گیرندگان به سوی من و نزدیك‌ترینِ پیامبران به من است، او مردی عربی و درس ناخوانده است که به دین من گردن می‌نهد (و یا به دین من درمیان مردم قضاوت و حکم می‌کند)، در راه من صابر است و با تمام وجود خویش در راه دفاع از دین من با مشرکان به مبارزه می‌پردازد. ای عیسی، به تو فرمان می‌دهم که بنی اسرائیل را از ظهور این پیامبر با خبر ساخته و ایشان را فرمان دهی که او را تصدیق کنند و به او ایمان آورند و از وی پیروی کرده و نصرتش دهند. عیسی گفت: خداوندا این شخص کیست؟ خداوند فرمود: ای عیسی، به وجود او راضی و خشنود باش تا از تو راضی باشم؛ عیسی گفت: خداوندا راضی و خشود گشتم پس او کیست؟ فرمود: او محمّد فرستاده خداوند به سوی تمام مردم و کسی است که جایگاهش از همه ایشان به من نزدیك‌تر و شفاعتش از همه برای من پذیرفته‌تر است، چه خجسته پیامبری است و خوشا به حال امّت او اگر به راه و روش او پایبند باشند

ص: ۲۹۶

و در همـان حـال به ملاقـات من آینـد، ساکنـان زمین او را ستایش و اهل آسـمان برای وی طلب آمرزش می‌کننـد؛ امانت‌دار، مبارک و پاک سـرشت است، او نزد من، بهترینِ گذشـتگان و آینـدگان است، در آخرالزمان می‌آیـد و آن‌گاه که ظاهر شود، آسـمان بـاران و نعمت‌های خویش را فرو خواهـد ریخت و زمین شـکوفه‌هایش را به بار خواهـد نشـست. [الکافی: تا برکت را مشاهده کنند.]

الکافی، أمالی الصدوق: و آنچه او دستش را بر آن نهد مبارک می‌گردانم، بسیار ازدواج می‌کند ولی فرزندان اندکی دارد، و در مکّه سکونت می‌گزیند که جایگاه اصلی ابراهیم بوده است.

ای عیسی، دین او حنیف (یکتا پرستی) است و قبله‌اش مکّه، او از حزب من است و من همراه او، خجستگی و سپس خجستگی از آنِ او که صاحب کوثر و جایگاه اکبر در باغهای بهشتی است که به حیاتی بزرگوارانه در آن می‌پردازد و شهید از دنیا می... رود، دارای چشـمه و حوضـی است که اندازه آن طولانی‌تر از فاصله مکّه تا مکان طلوع خورشید است و جنسش از باده ناب و سر به مُهر و بی غـلّ و غش است، در آن ظرفهـایی وجود دارد که به سـان سـتارگان آسـمان می‌درخشـند [الکافی: و جامهاییماننـد رُسـی که در زمین وجود دارد]، [أمـالی الصـدوق: آب این چشـمه] الکافی و أمالی الصـدوق: گوارا است و در آن تمام نوشیدنی‌هـا وجود دارد و طعم تمـام میوه‌های بهشتی از آن احساس می‌شود، هرکه از آن جرعه‌ای بنوشـد هرگز تشـنه نخواهد شـد؛ من این پیـامبر را بـا فاصـله زمـانی مشخصـی بین تو و او مبعوث می‌گردانم، پنهان و آشـکار و کلام و فعل او یکی است، مردم را به انجام هیچ کاری فرمان نمی‌دهد مگر آنکه خود آغازگر آن باشد، کیش و آئین او، جهاد در شرایط سخت و آسان است، (ساکنان) همه سـرزمینها تحت امر او درخواهنـد آمـد و صاحب و فرمانروای روم در مقابل دین او و دین پـدرش ابراهیم تسلیم و فرمانبردار خواهـد شـد، وی در آغاز غـذا خوردن (بسم الله) می‌گوید، و سـلام کردن (و یا صـلح و آرامش) را انتشار می‌دهـد، و در حالی که مردم در خواب به سـر می‌برنـد به نماز خوانـدن مشغول می‌شود، هر روز پنـج بار و پشت سـرهم نماز می‌گزارد.

الکافی: به سوی نماز خواندن ندا سر می‌دهد آن‌گونه که سپاهیان برای آغاز نبرد ندا سر می‌دهند.

الکـافی، أمـالی الصـدوق: نماز خود را با تکبیر آغاز می‌کنـد و با تسـلیم (سـلام دادن) پایان می‌بخشـد، و هنگام نماز خوانـدن پاهایش را به گونه‌ای کنار هم قرار می‌دهـد که ملائکه نیز پاهایشان را در نماز آن‌گونه قرار می‌دهنـد، و قلب او به هنگام نماز برای من خاشع و فروتن است،

ص: ۲۹۷

الکافی: و هم چنین سر او.

الکـافی، أمـالی الصـدوق: نور در سـینه و ضـمیرش جـای گرفته و حقّ بر زبـانش جـاری است، و هر جـا که باشـد همراه حقّ و حقیقت است.

الکافی: اصل او یتیم و گمشده است در برهه‌ای از زمان او، از آنچه برای او اراده می‌شود.

الكافی، أمالی الصدوق: در حالی که چشمان او می‌خوابد قلبش بیدار است و شفاعت مخصوص اوست، و روز قیامت در زمان امّت او به وقوع می‌پیوندد، و هنگامی که اصحابش (امّتش) به او

بیعت دادند، دست من بر بالای دستشان بود، پس آنکه عهد و پیمان بشکند بر علیه خود شکسته است، و آنکه وفادار بماند الکافی: به آنچه بدان عهد داده است.

الکافی و أمالی الصدوق: من نیز به وعده خود در مورد اعطای بهشت به او وفادار خواهم بود، پس ستمگران بنی اسرائیل را فرمان ده که کتابهای (نامه‌های) او را از بین نبرند و آئین‌ها و سنت‌هایش را تحریف نکنند، ای عیسی، تو را به تمام آنچه باعث نزدیکی‌ات به من می‌شود راهنمایی کرده‌ام ، و از تمام آنچه باعث دوری ات از من می‌شود منع نموده‌ام، پس خواستار خیر و نیکی برای خویشتن باش.

ای عیسی، به راستی که دنیا شیرین است و من تو را فقط به خاطر اینکه پرستشم کنی در آن به کار گرفته‌ام، بنابراین از آنچه تو را برحذر داشته‌ام دوری کن و از آنچه از روی کرم خویش به تو بخشیده‌ام بهرمند شو،

الکافی: ای عیسی.

الکافی، أمالی الصدوق: مانند بنده‌ای گناهکار و خطاکار به اعمال خود بنگر، و سعی کن نگاهت به اعمال دیگران خدایانه نباشد و در این نگاه (و یا در دنیا) زاهد و پارسا باش. ای عیسی، عقل و اندیشه‌ات را به کار گیر و به نواحی مختلف زمین نگاه بیانداز و ببین که عاقبت ستمکاران چگونه بوده است. ای عیسی، تمام سفارش‌های من در مقام نصیحت تو می‌باشد، و تمام سخنان من حقیقت است و تنها من حقّ آشکار و مبین هستم، و حقیقتاً می گویم: اگر پس از آنکه تو را آگاه ساختم به عصیان و نافرمانی من بپردازی، در مقابل من و مجازاتم هیچ گونه یاور و یاریگری نخواهی داشت. ای عیسی، با ترس از من قلبت را فروتن گردان، و به کسانی که در سطح پایین‌تری از تو قرار دارند بنگر نه به آنان که در سطح بالاتری از تو قرار دارند، و آگاه باش که نقطه آغاز هر خطا و گناهی دوست داشتن و حبّ دنیاست، پس دنیا را دوست مدار که من نیز آن را دوست نمی‌دارم.

ای عیسی، قلبت را با من خشنود و آرام گردان و در خلوت خویش بسیار مرا یاد کن، و بدان که شادی من در آن است که از روی خوف و طمع به درگاهم روی آوری و در این امر سرزنده باش و مانند مردگان نباش.

ص: ۲۹۸

ای عیسی، چیزی را شریک من قرار مده، و همیشه نسبت به من در حالت حذر و ترس باش، به سلامتی خویش مغرور نگرد و طوری رفتار نکن که دیگران به تو غبطه بخورند چرا که دنیا متغیّر و زوال پذیر است، و آنچه از نعمت‌های دنیا به انسان روی می‌آورد مانند آنهایی است که به او پشت کرده‌اند (یعنی به دنیا اعتباری نیست)، پس تمام توان خویش را در انجام کارهای نیک به خدمت بگیر و با حقّ و حقیقت همراه باش هرچه که باشد، اگر بعد از شناخت من قطعه قطعه گردانده و سوزانده شوی به من کفر نورز، و با نادانان همراهی نکن،

الکافی: که هر چیزی با هم نشین خود جمع می گردد.

الکافی، أمالی الصدوق: ای عیسی، اشک چشم‌هایت را.

الکافی: به سوی من جاری گردان و با قلبت به درگاه من خاشع و فروتن گَرد. ای عیسی، در حالتهای سختی و گرفتاری مرا بخوان (و از من طلب بخشش کن) که به راستی من گرفتاران و آشوب زدگان را یاری می‌بخشم و دعای نیازمندان را اجابت می گویم، و من مهربان‌ترین مهربانانم. - . روضه الکافی : ۱۳۱-۱۴۱، أمالی الصدوق : ۳۰۸-۳۱۲ -

**[ترجمه]

بیان

قال الجزری قد تکرر فیه ذکر المسیح علیه السلام فسمی به لأنه کان لا یمسح بیده ذا عاهه إلا برئ و قیل لأنه کان أمسح الرجل لا أخمص له و قیل لأنه خرج من بطن أمه ممسوحا بالدهن و قیل لأنه کان یمسح الأرض أی یقطعها و قیل المسیح الصدیق و قیل هو بالعبرانیه مشیحا فعربت.

قوله تعالی وصیه المتحنن أی أوصیک و قد أحسنت إلیک برحمتی و ربیتک فی درجات الکمال بلطفی حین حقت و فی الکافی حتی حقت أی ثبتت و وجبت لک ولایتی و محبتی بسبب أنک تطلب مسرتی و لا تفعل إلا ما یوجب رضای.

قوله فبورکت البرکه النمو و الزیاده أی زید فی علمک و قربک و کمالک فی صغرک و کبرک أو جعلتک ذا برکه فی الید و اللسان بإحیاء الموتی و إبراء ذوی العاهات و تکثیر القلیل من الطعام و الشراب قوله کهمک أی اجعلنی و اتخذنی قریبا منک کقرب همک و ما یخطر ببالک منک أو اهتم بأوامری کما تهتم بأمور نفسک قوله و لا تول غیری أی لا تتخذ غیری ولی أمرک أو لا تجعل حبک لغیری قوله و احکم أی اقض بین الناس بما علمتک من لطائف الحکمه قوله نافس المنافسه الرغبه فی الشی ء و الانفراد به قوله بنصحی أی بما علمتک للحکم بینهم لنصحی لهم أو کما أنی لک ناصح فکن أنت ناصحا لهم.

و قال الفیروزآبادی البتول المنقطعه عن الرجال و مریم العذراء و فاطمه بنت

۱- فی الکافی و التحف: استغث بی.

۲- روضه الکافی: ۱۳۱- ۱۴۱، الأمالی: ۳۰۸- ۳۱۲.

سید المرسلین علیهما الصلاه و السلام لانقطاعها عن نساء زمانها و نساء الأمه فضلا و دینا و حسبا و المنقطعه عن الدنیا إلی الله.

قوله و قلی الدنیا أی أبغضها قوله رح من الدنیا أی اقطع عنک کل یوم شیئا من علائق الدنیا لکیلا یصعب علیک مفارقتها عند حلول أجلک قوله ما أنت إلا بساعتک أی لا تعلم بقاءک بعد تلک الساعه و هذا الیوم فاغتنمها. (۱)قوله فرح من الدنیا أی اترک الدنیا و اکتف منها بالبلاغ و الکفاف أو کن بحیث إذا فارقت الدنیا لم تکن أخذت منها سوی البلغه و یحتمل أن یکون المراد بالبلغه ما یبلغ الإنسان من زاد الآخره إلی درجاتها الرفیعه.

قوله و لیکفک الخشن أی من الثیاب الجشب أی من الطعام و الظاهر کونهما إما صفه للثیاب أو لهما و الجشب الغلیظ قوله إلی ما یصیر أی الثوب و الطعام فإن مصیر الأول إلی البلی و الثانی إلی ما تری.

قوله کرحمتی الکاف إما للتشبیه فی أصل الرحمه لا فی کیفیتها و قدرها أو للتعلیل أی لرحمتی إیاک قوله لذاذه نطقک أی نطقک اللذیذ أو التذاذک بذکری قوله طرفک الکلیل قال الجزری طرف کلیل إذا لم یحقق المنظور به أی لا تحدق النظر إلی السماء حیاء بل انظر بتخشع و یحتمل أن یکون وصف الطرف بالکلال لبیان عجز قوی المخلوقین.

قوله تحت أحضانکم جمع الحضن و هو ما دون الإبط إلی الکشح (۲)و هو کنایه عن ضبط الحرام بحفظه و عدم رده إلی أهله و لعل المراد بالأصنام الدراهم و الدنانیر و الذخائر التی کانوا یحرزونها فی بیوتهم و لا یؤدون حق الله منها

کَمَا وَرَدَ فِی الْخَبَرِ مَلْعُونٌ مَنْ عَبَدَ الدِّینَارَ وَ الدِّرْهَمَ.

قوله لعنا علیهم أی إجابتی للظالمین فیما یطلبون من دنیاهم موجب لبعدهم عن رحمتی و استدراج منی لهم و التفرق إما عن الدعاء أو بالموت.

۱- فی نسخه: فاغتنمهما.

۲- الابط: باطن الکتف. الکشح: ما بین السره و وسط الظهر.

قوله مترحما الرحم رقه القلب و الترحم إعمالها و إظهارها قوله و اذکرنی بالصالحات أی بفعل الأعمال الصالحه فإنها مسببه عن ذکره تعالی و ذکره تعالی له إثابته أو ذکره فی الملإ الأعلی بخیر قوله یغوی و فی الکافی یعدی أی یؤثر أخلاقه الذمیمه فیمن یصاحبه یقال أعداه الداء و هو أن یصیبه مثل ما بصاحب الداء.

قوله یردی أی یهلک من یقارنه قوله تعالی هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أی هل تشعر بأحد منهم و تراه أو تسمع صوته و الاصطلام الاستیصال قوله بأدب إلهک أی بالآداب التی أمرک بها إلهک أو المراد التخلق بأخلاق الله قوله بمثل رحمتی أی الجنه أو المغفره قوله فیضا أی کثیرا واسعا و الظاهر أن المقصود بهذا الخطاب أمته علیه السلام کقوله تعالی لنبینا صلی الله علیه و آله لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ و الهون السکینه و الوقار قوله و صل علی البقاع هذا خلاف ما هو المشهور من أن جواز الصلاه فی کل البقاع من خصائص نبینا صلی الله علیه و آله بل کان یلزمهم الصلاه فی معابدهم فیمکن أن یکون هذا الحکم فیهم مختصا بالفرائض أو بغیره من أمته.

قوله شمر أی جد فی العباده فإن الموت آت و کل ما هو آت قریب قوله و زهقت أی هلکت و اضمحلت قوله مع آبائک أی تکون معهم أو طوبی لک معهم و الأنکال جمع النکل بالکسر و هو القید الشدید قوله فکن بی أی بمعونتی خبیرا بعیوب نفسک أو کن عالما بی و برحمتی و نعمتی و عقوبتی حتی لا تغلبک نفسک قوله مراقبا لی أی تنتظر فضلی و إحسانی و تخاف عذابی و تعلم أنی مطلع علی سرائر أمرک قوله تعالی لا یصلح لسانان فی فم واحد أی بأن تقول فی حضور القوم شیئا و فی غیبتهم غیره أو تمزج الحق بالباطل و لا قلبان فی صدر واحد أی لا یجتمع حبه تعالی و حب غیره فی قلب واحد فلا یجتمعان إلا بأن یکون لک قلبان و هو محال کما قال تعالی ما جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَیْنِ فِی جَوْفِهِ (۱)قوله تعالی و کذلک الأذهان أی لا یجتمع شیئان متضادان فی ذهن واحد

۱- الأحزاب: ۴.

كالتوجه إلى الله و إلى الدنيا و التوكل على الله و على غيره و يحتمل أن يكون ذكر اللسان و القلب تمهيدا لبيان الأخير أى كما لا يمكن أن يكون فى فم لسانان و فى صدر قلبان فكذلك لا يجوز أن يكون فى ذهن واحد أمران متضادان يصيران منشأين لأمور مختلفه متباينه قوله تعالى لا تستيقظن عاصيا أى لا تنبه غيرك و الحال أنك عاص بل ابدأ بإصلاح نفسك قبل إصلاح غيرك و كذا الفقره الثانيه و يشكل بأن الاستيقاظ لم يرد متعديا (١)فيحتمل أن يكون المراد لا يكن تيقظك تيقظا ناقصا مخلوطا بالعصيان أو لا يكن تيقظك عند الموت بعد العصيان فتكون الفقره الثانيه تأسيسا و هو أولى من التأكيد قوله مؤديتك إلى أى تردك إلى بالموت و أعاقبك بما عملت من معاصيك قوله فى جنبى أى فى قربى أو طاعتى قوله تعالى و أفض من الإفضاء بمعنى الإيصال أو من الإفاضه بمعنى الاندفاع و الإسراع فى السير أى أقبل إلى بسبب حسناتك أو معها. قوله تعالى بالرجوع إلى أى بسبب أن مرجعك إلى قوله بكلامى أى بلفظ كن من غير والد قوله و نظيرك يحيى أى فى الزهد و العباده و سائر الكمالات أو فى الولاده فإنه من حيث تولده من شيخ كبير يئس من الولد فكأنه أيضا خلق من غير والد قوله من غير قوه بها أى كانت يائسه لا تستعد بحسب القوى البشريه عاده لتولده منها.

قوله قد ألح فى الكافى قد تذابح قال الفيروزآبادى تذابحوا ذبح بعضهم بعضا قوله ابغنى عند وسادك أى اطلبنى و تقرب إلى عند ما تتكئ على وسادك للنوم بذكرى تجدنى لك حافظا فى نومك أو قريبا منك مجيبا فى تلك الحال أيضا أو اطلبنى بالعباده عند إراده التوسد أو فى الوقت الذى يتوسد فيه الناس تجدنى مفيضا عليك مترحما قوله أذكرك فى نفسى أى أفيض عليك من رحماتى الخاصه من غير أن يطلع عليها غيرى قوله عن ذكر الخناء أى الفحش فى القول و الأخدان جمع الخدن بالكسر و هو الصديق قوله تعالى الحكمه تبكى إسناد البكاء إلى الحكمه مجازى

١- نعم يوجد ذلك فى المنجد حيث قال: استيقظه: طلب يقظته. نبهه من النوم.

لأنها سببه و يمكن أن يقدر مضاف أى أهل الحكمه و يحتمل على بعد أن يقرأ على باب الإفعال قوله تهجرون من الهجر و هو الهزء و قبيح الكلام.

قوله للغابرين أى للباقين قوله يوم يلقانى أى تظهر سيادته فى ذلك اليوم و يحتمل تعلقه بما بعده الديان بدينى الديان القهار و الحاكم و القاضى أى يقهرهم على الدخول فى دين الله أو يحكم بينهم بحكم الله أو يتعبد الله بدين الحق من دان بمعنى عبد و العزلاء فم المزاده الأسفل و الجمع العزالى بكسر اللام و فتحها و إرخاؤها كنايه عن كثره الأمطار و الخصب و السعه قوله من رحيق مختوم أى من جنسه قال الجزرى الرحيق من أسماء الخمر يريد به خمر الجنه و المختوم المصون الذى لم يبتذل لأجل ختامه.

و قال الفيروزآبادى الكوب بالضم كوز لا عروه له أو لا خرطوم و الجمع أكواب و قال الجزرى فى الحديث إن شعار أصحاب النبى صلى الله عليه و آله فى الغزو يا منصور أمت أمت (١)أى علامتهم التى كانوا يتعارفون بها فى الحرب قوله يتيم أى بلا أب أو بلا نظير أو منفرد عن الخلق ضال برهه أى طائفه من زمانه عما يراد به أى الوحى و البعثه أو ضال من بين قومه لا يعرفونه بالنبوه فكأنه ضل عنهم ثم وجدوه و سيأتى شرحه فى كتاب أحوال النبى صلى الله عليه و آله قوله فارتد لنفسك الارتياد الطلب أى اطلب لنفسك ما هو خير لك قوله عفوا أى فضلا و إحسانا أو حلالا طيبا.

قال الفيروزآبادى العفو أحل المال و أطيبه و خيار الشى ء و أجوده و الفضل و المعروف قوله نظر الرب أى النظر فى أعمال الغير و محاسبتها شأن الرب لا شأن العبد قوله و كن فيها أى فى تلك النظره أو فى الدنيا قوله أطب بى قلبك أى كن محبا لى راضيا عنى يقال طابت نفسه بكذا أى رضيها و أحبها قوله أن تبصبص إلى قال الجزرى يقال بصبص الكلب بذنبه إذا حركه و إنما يفعل ذلك من خوف أو طمع قوله و لا تغبط نفسك الظاهر أنه على بناء التفعيل يقال غبطهم أى حملهم

١- قال: هو أمر بالموت، و المراد به التفؤل بالنصر بعد الامر بالاماته مع حصول الغرض للشعار فانهم جعلوا هذه الكلمه علامه بينهم يتعارفون بها لاجل ظلمه الليل.

علی الغبطه أی لا تجعل نفسک فی أمور الـدنیا بحیث یغبطها الناس أو لا تجعل نفسک بحیث تغبط الناس علی ما فی أیـدیهم و الأول أظهر قوله فإن الشی ء یکون مع الشی ء أی لکل عمل جزاء أو کل شی ء یکون مع مجانسه فلا تکن مع الجاهلین تکن مثلهم.

**[ترجمه]الجزریّ گفته است: در این روایت ذکر مسیح علیه السلام بسیار تکرار شده و عیسی علیه السلام مسیح نامیده شده است چرا که او با دستش هیچ مرض و آفتی را مسح نمی‌کرد مگر آنکه درمان می‌شد؛ و گفته شده: به خاطر اینکه کف پای وی صاف بود و هیچ گودی نداشت؛ یا به خاطر اینکه از شکم مادرش زاده شد در حالی که با روغن مسح شده بود: یا با خاطر اینکه در زمین به گردش و سیاحت می‌پرداخت, و گفته شده: مسیح یعنی صدّیق: بسیار راستگو ؛ هم چنین گفته‌اند: این کلمه در زبان عبری (مشیحا) بوده و پس از تعریب تبدیل به (مسیح) شده است.

سپس در تفسیر توصیه‌های خداوند متعال به عیسی علیه السلام گفته است:

(وصیّه المتحنّن) یعنی: به تو سفارش و توصیه می‌کنم حال آنکه با رحمت خویش به تو نیکی کردم و با لطف خویش تو را در پیمودن درجات کمال پرورش دادم, (حین حقّت) که در الکافی (حتّی حقّت) ذکر شده است یعنی: هنگامی که (و یا تا اینکه) ولایت و محبّت من در مورد تو ثابت و واجب شد (یا واجب شود)، به سبب اینکه تو مسرّت و شادمانی مرا طلب می‌کنی و هیچ کاری را انجام نمی‌دهی مگر آنکه رضایت و خشنودی مرا در پی داشته باشد.

(فبورکتَ): البَرکه: رشد و نمو و افزایش، یعنی: علم، ارزش و کمال تو در کودکی و بزرگ سالی افزون گشت، یا اینکه دست و زبان تو را با زنده کرن مردگان و درمان بیماران و آفت زدگان و فراوان کردن خوراک و نوشیدنی اندک، با برکت گردانـدم. (کهمّیک) یعنی: مرا در نزدیکی خود احساس کن آن‌گونه که همّ و غمّ و آنچه به خیالت خطور می‌کند به تو نزدیکند، یا به اوامر و فرامین من اهتمام داشته باش آن‌گونه که به امورات خویش اهتمام می‌ورزی. (ولا تولّ غیری) یعنی: کسی جز مرا ولیّ و سرپرست امور خویش قرار نده، یا حبّ و دوست داشتن خود را به غیر من اختصاص نده. (و احکم) یعنی: در بین مردم با حکمتهای لطیف و نغزی که به تو آموخته‌ام قضاوت کن. (نافِس): المنافسه: رغبت به چیزی و یگانه شدن در به دست آوردن آن. (بنصحی) یعنی: به وسیله آنچه در مورد حکم کردن میان ایشان به تو آموخته‌ام به خاطر نصیحت من برای ایشان ، یا آن‌گونه که من نصیحت کننده و خیرخواه تو هستم تو نیز نصیحت کننده و خیرخواه آنان باش.

و فیروز آبادی گفته است: (البتول): زنی که از مردان دوری گزیده و با آنان قطع رابطه کرده است، و منظور از بتول، مریم عذراء است، بتول از

ص: ۲۹۹

صفات فاطمه دختر سرور پیامبران علیهماالسلام نیز می‌باشد چرا که به لحاظ فضل و دین داری و شرافت اصل و تبار در میان زنان زمان خویش و زنان امّت یگانه بوده است، هم چنین بتول به معنای زنی است که به خاطر رسیدن به خدا دل از دنیا کنده است.

(و قَلّی الدنیا) یعنی: دنیا را دشـمن داشت. (رح من الدنیا) یعنی: هر روز چیزی از وابستگی‌های خود به دنیا را قطع کن تا ترک یکباره آن به هنگام فرا رسـیدن اجلت برای تو سخت و دشوار نباشد. (ماأنت إلّا بساعتک) یعنی: نمی‌دانی پس از این ساعت و این روز زنده می‌مانی یا خیر، پس آن را غنیمت بشمار.

(فرَح من الـدنیا) یعنی: دنیـا را ترک گوی و از نعمت‌هـای آن به انـدازه‌ای که امورات زنـدگی‌ات بگـذرد و تو را کفایت کند بهره بگیر، یا یعنی: آن‌گونه باش که هنگام ترک دنیا چیزی جز آنچه امورات ضـروری زنـدگی‌ات را می‌گذراند را نیاندوخته باشی، و ممکن است که مقصود از (بلغه) هر زاد و توشه اخروی باشد که انسان را به درجات رفیع آن می‌رساند.

(و لیکفـک الخشن) یعنی: لباسـهای زبر و خشن تو را بس باشـد، (الجشب) یعنی: غـذاهای درشت و نـامطبوع، و از ظاهر کلام چنین برمی‌آیـد که (الخشن) و(الجشب) یـا صـفت برای لباس هسـتند و یا صـفت برای لباس و غـذا، (الجشب): درشت و ثقیل. (إلی مـا یصـیر) یعنی: نهایت لباس و غـذا چه می‌شود، که لباس به کهنگی و فرسودگی و غـذا بـدان چه می‌بینی(مـدفوع) ختم می‌شوند.

(کرحمتی): (کـاف) یـا برای تشبیه است به اصـل رحمت و مهربـانی و نه کیفیت و انـدازه آن، و یـا برای تعلیـل یعنی: به خاطر مهربانی و رحمتی که نسبت به تو روا داشـته‌ام. (لـذاذه نطقک) یعنی: گفتار لذیذ و دلچسب تو، یا لذت بردن تو از ذکر و یاد من. (طرفک الکلیل) الجزریّ گفته است: طَرف کلیل: چشـمی که هنگام نگریستن خیره نشود، یعنی: از سر شرم و حیا به سوی آسـمان خیره نشو بلکه بـا خشوع و فروتنی بنگر، و ممکن است توصـیف کردن چشم به ضـعف و نـاتوانی به خاطر بیان عجز و ناتوانی نیروهای ذاتی مخلوقات باشد.

(تحت أحضـانکم): (أحضـان) جمع (حِضن) است که به محـدوده پـایین زیر بغـل و مابین ناف و وسط کمر گفته می‌شود، این سخن کنایه از ضـبط مال حرام با نگاه داشـتن و عـدم پَس دادن آن به صاحبش می‌باشد، و شاید مقصود از (الأصـنام) درهم و دینارها و انـدوخته‌هایی باشـد که در خانه‌هایشان جمع آوری می‌کردنـد و حقّ خداوند را از آن نمی‌پرداختند، آن‌گونه که در حدیث آمده است: (ملعونٌ مَن عَبَد الدینار و الدرهم: آن کسـی که بنده دینار و درهم باشد ملعون است)، (لعناً علیهم) یعنی: با اجابت خواسـته‌های دنیایی سـتمگران باعث دور شـدن آنان از رحمت خویش می‌شود، هم چنین اجابت، مهلتی است از جانب من برای غوطه ور شدن در نعمت‌ها و هلاکت تدریجی ایشان، و منظور از (التفرّق) دست برداشتن از دعا و یا پراکنده و متفرق شدن به وسیله مرگ است.

ص: ۳۰۰

(مترحماً): (الرّحم): لطافت و مهربانی قلب، (الترحّم): به کار بستن و اظهار این لطافت و مهربانی. (اذکرنی بالصالحات) یعنی: با انجام کارهای نیک مرا یاد کن، چرا که ذکر و یاد خداونـد متعال است که باعث انجام کارهای نیک می‌شود، و ذکر خـداوند متعال دارای پاداش مخصوص و یا ذکر خیر شدن در جمع فرشتگان است.

(یُغوی) که در الکافی (یُعدی) ذکر شده است یعنی: اخلاق و رفتار زشت و ناپسـند خود را به هر که با او هم نشینی کند انتقال

می‌دهد، گفته می‌شود (أعده الداء) یعنی: به مرضی که شخص بیمار گرفتار آن است گرفتار شد. (یُردی) یعنی: هر که با او هم نشینی کند را نابود می گرداند. (هَل تحسّ منهم مِن أحدٍ) یعنی: آیا چیزی از هیچ یک از آنان احساس می کنی و می‌بینی و یا صدایش را می‌شنوی، و (الاصطلام): از ریشه کندن و نابود کردن. (بأدب إلهک) یعنی: با آداب و روشهایی که خداوندت تو را به آنها امر کرده است، و یا شاید منظور متخلّق شدن به اخلاق خداوند باشد. (بمثل رحمتی) یعنی: بهشت یا بخشش و مغفرت من. (فیضاً) یعنی: بسیار و گسترده، و پیداست که مقصود از این خطاب، امّت و پیروان عیسی علیه السلام است نه خود او. آن گونه که خداوند متعال به پیامبرمان صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «لئن أشرکتَ لیحطبنّ عملک» {اگر شرک بورزی حتماً اعمالت باطل خواهند شد} که مشخص است مقصود از این سخن، امّت پیامبر و نه خود ایشان است. (الهَون): آرامش و وقار. (و صلی علی البقاع) این سخن بر خلاف باور مشهوری است که اجازه نماز گزاردن در هر نقطه از زمین را مخصوص حضرت محمد صلی الله علیه وآله می‌داند، در صورتی که مسیحیان حتماً باید در معابد و کنیسه‌ها به نماز و عبادت بپردازند، پس ممکن است که این حکم در میان آنان فقط مخصوص فرائض و یا شخص عیسی علیه السلام باشد.

(شمِّر) یعنی: در عبادت جدیّت به خرج داده چرا که مرگ حتماً فرا می‌رسد و اتفاق افتادن هر آنچه که لاجرم فرا می‌رسد نزدیک است.

(زهقت) یعنی: نابود شد و از بین رفت. (مع آبائک) یعنی: با پدارن خود خواهی بود، و یا خجستگی از آنِ تو که با ایشان هستی. (الأنکال) جمع (نکل) است به معنای قیدها و پابندهای سخت و محکم. (فکُن بی) یعنی: به یاری من از عیب‌های درونی خویش آگاه باش یا از من و هم چنین رحمت، نعمت و مجازاتم آگاه باش تا هوای نفست بر تو غلبه نکند.

(مراقباً لی) یعنی: منتظر فضل و بخشش من می‌مانی و از عذابم هراس داری و می‌دانی که من از امور نهانی‌ات آگاه می‌باشم. (لا یصلح لسانان فی فمٍ واحد)

یعنی: این که در حضور قومت چیزی بگویی و در غیاب آنان چیزی دیگر، یا اینکه حق را با باطل در هم آمیزی. (ولا قلبان فی صَدرواحد) یعنی: حبّ و دوستی خداوند با حبّ و دوستی غیر او در یک قلب جمع نمی‌شود، پس این دو با هم جمع نمی... شوند مگر آنکه دو قلب داشته باشی که چنین چیزی نیز غیر ممکن است، آن گونه که خداوند متعال می‌فرماید: «ماجعل الله لرجلٍ من قلبین فی جوفَ». - . احزاب / ۴ -

{خداوند در درون هیچ کسی دو قلب قرار نداده است.}

(و کذلک الأذهان) یعنی: دو چیز متضاد مانند جهت گیری به سوی خداوند و دنیا و یا توکّل به خداوند و غیر او در آنِ واحد در یک فکر و ذهن جمع نمی‌شوند،

ص: ۳۰۱

و ممکن است سخن به میان آوردن از زبان و قلب به منظور زمینه سازی برای بیان ذهن بوده باشد یعنی: آن گونه که قرار گرفتن دو زبان در یک دهان و دو قلب در یک سینه امکان پذیر نیست به همان ترتیب جایز نیست که دو مسئله متضاد در

یـک ذهن جمع گردنـد و منشأ بروز نظرات مختلف و دور از هم شونـد.)لا تستیقظّن عاصیاً) یعنی: در حالی که خود به انجام نافرمـانی می‌پردازی دیگران را به آگـاهی و هوشـیاری فرمان نـده، بلکه قبل از اصـلاح دیگران به اصـلاح خود همّت گمار، و قسـمت دوّم یعنی (لا تسـتنبهنّ لاهیاً) نیز چنین است، ولی مشـکل اینجاست که فعل (استیقظ) در زبان عربی به صورت متعـدّی اسـتعمال نشـده است، پس ممکن است که منظور از این کلام چنین باشد: مواظب باش بیداری و آگاهی تو ناقص و درآمیخته بـا عصیان و نافرمـانی نباشـد، یـا بیـداری و هوشـیاری تو پس از ارتکاب عصـیان هنگام مرگ نباشـد، بنابراین قسـمت دوّم (لا تسـتنبهنّ لاهیاً) در مقام تأسـیس می‌باشـد که از تأکیـد اولاتر است. (مؤدّیتك إلیّ) یعنی: دنیا تو را با مُردن به من می‌رسانـد و نزدیک می‌کنـد، پس به سـبب انجام معاصـی تو را مجازات خواهم کرد. (فی جنبی) یعنی: در راه نزدیک شدن به من، و یا در راه اطاعت کردن از من. (و أفِض): از (إفضاء) به معنای (إیصال: رساندن) و یا (إفاضه) به معنای سـرعت و چابکی در راه رفتن گرفته شـده است، یعنی: به خاطر اینکه بازگشت تو به سوی من است. (بکلامی) یعنی: با لفظ (کُن: باش) و بـدون وجود پـدر. (و نظیرک یحیی) یعنی: شبیه توست یحیی در پارسـایی، عبـادت و سـایر کمالات، یا در شـیوه متولّـد شـدن از آنجا که وی از پیرمرد سالخورده‌ای زاده شـد که از بچه دار شـدن نا امیـد گشـته بود، پس گویی که یحیی نیز بـدون وجود پـدر آفریـده شده است. (مِن غیر قوّه بها) یعنی: مادر یحیی یائسه گشته بود و بر حسب نیروهای عادی بشر توانایی به دنیا آوردن او را نداشت.

(قد الحّ) که در الکافی (قد تذابح) ذکر شده است: فیروز آبادی گوید: (تذابحوا): برخی از آنان برخی دیگر را ذبح کردند.

(ابغنی عنـد وسـادک) یعنی: هنگامی که برای خوابیـدن بر بالش خود تکیه می‌دهی مرا طلب کن و به من نزدیک شو، خواهی یافت که چگونه به هنگام خواب از تو محافظت می‌کنم و به تو نزدیک هستم، و در این حال نیز دعایت را اجابت می‌گویم، یا هنگامی که قصـد سـر بر بالش نهادن داری یا هنگامی که مردم سـر بر بالش نهاده‌اند مرا با عبادت کردن طلب کن، درخواهی یـافت که چگونه مهربانـانه نعمت‌هـای خویش را بر تو گسـیل می‌دارم. (أذکرک فی نفسـی) یعنی: بـدون اینکه دیگران اطّلاع یابنـد رحمتهای مخصوص خویش را بر تو ارزانی می‌دارم. (عن ذکر الخنا) یعنی: از گفتن فحش و دشـنام و ناسـزا .(الأخـدان) جمع (الخِدن): دوست. (الحکمه تبکی) : نسبت دادن گریستن به حکمت از باب مجاز است

ص: ۳۰۲

چرا که حکمت باعث و سـبب گریسـتن است، و ممکن است که کلمه‌ای به عنوان مضاف در تقـدیر باشـد یعنی: أهل الحکمه (حکیمـان)؛ و ایـن احتمـالِ بعیـد نیز وجـود دارد که فعـل به صـورت (تُبکی : می‌گریانـد) و بر وزن بـاب افعـال خوانـده شـود. (تهجرون) از ریشه (هجر) به معنای هذیان و سخنان ناپسند است.

(الغـابرین) یعنی: باقی مانـدگان. (یوم یلقانی) یعنی: در آن روزی که مرا ملاقات می‌کنـد، سـروری و سـیادت او آشـکار می... گردد، هم چنین ممکن است که ظرف (یَومَ) به کلام مابعد تعلّق داشـته باشد. (الدّیان بدینی) الدّیان : بسـیار چیره و مسـلّط، یا حـاکم و قاضـی؛ یعنی: آنـان را ناگزیر می‌سازد که به دایره دین الهی وارد شونـد، یا به حکم و قانون خداونـد در میان آنان به قضـاوت و داوری می‌پردازد، یـا اینکه (دیّان) از ریشه (دَانَ: عَبَـد : پرسـتش کرد) باشـد بـدین معنـا که: بـا دین حقّ به عبادت خداونـد می‌پردازد. (العزلاء): دهانه زیرین توشه‌دان یا مَشک که غیر از دهانه اصـلی است، که جمع آن (عِزالی) با لام مکسور یـا مفتوح است، و شُـل کردن آن کنـایه از فراوانی بـارش بـاران و آبادانی و فراخی زنـدگی است. (مِن رحیق مختوم) یعنی: از

جنس شراب ناب و سر به مُهر ، الجزریّ گوید: (رحیق) از جمله اسمهای شراب است و مقصود از آن، شرابِ بهشتی است، (مختوم): شراب محافظت شده که به خاطر سر به مُهر بودن فاسد نشده است.

فیروز آبادی گوید: (الکُوب): سبویی که دستگیره یا لوله ندارد، و جمع آن (أکواب) می‌باشد. و الجزریّ گوید: در حدیث روایت شده که شعار اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله در غزوه‌ها چنین بوده است: یا منصور أمِت أمِت – ای منصور بمیر بمیر– یعنی: نشانه مخصوص آنان که در جنگ به وسیله آن شناخته می‌شدند. (یتیم) یعنی: بدون پدر، یا بی نظیر و یگانه، و یا بی همتای در میان مردم. (ضالّ بُرهه) یعنی: گمشده طائفه و گروهی از مردمان زمان خویش، (عمّا یُراد به) یعنی: وحی و برانگیخته شدن (برانگیخته شدن به پیامبری)، یا اینکه معنا چنین باشد: پیامبر در میان قوم خویش گمشده بود و او را به عنوان پیامبر نمی‌شناختند، پس گویا که آنان وی را گم کرده بودند سپس او را یافتند، و شرح این موضوع در کتاب احوال پیامبر صلی الله علیه وآله ذکر خواهد شد. (فارتدّ لنفسک): (الارتیاد): طلب کردن و خواستن، یعنی: آنچه را خیر است برای خود طلب کن. (عفواً) یعنی: از روی فضل و بخشش، یا آنچه را که حلال و پاک است. فیروز آبادی گوید: العفو: حلال ترین و پاک‌ترین مال، و بهترین و برگزیده‌ترین اشیاء، و فضل و نیکی.

(نظر الرب) یعنی: نگاه به اعمال دیگران و محاسبه آن از جایگاه خداوند و نه بنده. (و کُن فیها) یعنی: در آن شیوه نگاه و یا در دنیا. (أطب فی قلبک) یعنی: مرا دوست بدار و از من راضی و خشنود باش، گفته می‌شود: (طابت نفسه بکذا) یعنی: از آن خشنود شد و دوستش داشت. (إن تبصبص إلیّ) الجزریّ گوید: گفته می‌شود: (بَصبص الکلب بذَنَبه) یعنی: سگ دُمش را تکان داد، و فقط به هنگام ترس یا طمع چنین کاری ار انجام می‌دهد. (و لا تغبّط نفسک) چنین پیداست که فعل (تغبّط) متعدّی است، گفته می‌شود: (غبّطهم) یعنی: آنان را وادار به غبطه خوردن کرد،

ص: ۳۰۳

پس معنای عبارت چنین است: در امور دنیایی خود را در جایگاهی قرار نده که باعث شوی مردم بدان غبطه خورند، و یا خود را در موقعیتی قرار نده که به آنچه مردم دارند غبطه خوری بخوری، و معنای نخست صحیح‌تر به نظر می‌رسد. (فإنّ الشیء یکون مع الشیء) یعنی: هر عملی را عکس العملی است، یا هر چیزی با هم جنس خود می‌باشد، پس با نادانان نباش که مانند آنان خواهی شد.

**[ترجمه]

«۱۵»

لی، الأمالی للصدوق أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِیسَی (۱)عَنِ ابْنِ الْمُغِیرَهِ عَنْ طَلْحَهَ بْنِ زَیْدٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السلام قَالَ: مَرَّ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ علیه السلام عَلَی قَوْمٍ یَبْکُونَ فَقَالَ عَلَی مَا یَبْکِی هَؤُلَاءِ فَقِیلَ یَبْکُونَ عَلَی ذُنُوبِهِمْ قَالَ فَلْیَدَعُوهَا یُغْفَرْ لَهُمْ (۲).

**[ترجمه]أمالی الصدوق : از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: عیسی بن مریم علیه السلام بر قومی گذر کرد که

می گریستند، پس گفت: اینان بر چه می گریند؟ در جواب گفته شد: بر گناهانشان، گفت: باید گناهان را ترک کنند تا بخشیده شوند. -. أمالی الصدوق : ۲۹۷ -

**[ترجمه]

«۱۶»

لی، الأمالی للصدوق ابْنُ الْوَلِیدِ عَنِ ابْنِ أَبَانٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْخَزَّازِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام یَقُولُ قَالَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ علیه السلام لِلْحَوَارِیِّینَ یَا بَنِی إِسْرَائِیلَ لَا تَأْسَوْا عَلَی مَا فَاتَکُمْ مِنْ دُنْیَاکُمْ إِذَا سَلِمَ دِینُکُمْ کَمَا لَا یَأْسَی أَهْلُ الدُّنْیَا عَلَی مَا فَاتَهُمْ مِنْ دِینِهِمْ إِذَا سَلِمَتْ دُنْیَاهُمْ (۳).

ین، کتاب حسین بن سعید و النوادر الحسن بن علی مثله (۴).

**[ترجمه]أمالی الصدوق: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: عیسی بن مریم علیه السلام به حواریّون گفت: ای بنی اسرائیل، اگر دینتان در امان بود به خاطر نعمت‌هایی دنیایی که از دست می‌دهید غمگین نباشید، آن‌گونه که اهل دنیا بر آنچه که از دینشان از دست می‌دهند غمگین نمی‌شوند اگر دنیای‌شان در امان باشد. -. أمالی الصدوق : ۲۹۷ -

در کتاب حسین بن سعید و النوادر نظیر این روایت نقل شده است. -. نسخه خطی -

**[ترجمه]

«۱۷»

ف، تحف العقول مَوَاعِظُ الْمَسِیحِ علیه السلام فِی الْإِنْجِیلِ وَ غَیْرِهِ وَ مِنْ حِکَمِهِ طُوبَی لِلْمُتَرَاحِمِینَ أُولَئِکَ هُمُ الْمَرْحُومُونَ یَوْمَ الْقِیَامَهِ طُوبَی لِلْمُصْلِحِینَ بَیْنَ النَّاسِ أُولَئِکَ هُمُ الْمُقَرَّبُونَ یَوْمَ الْقِیَامَهِ طُوبَی لِلْمُطَهَّرَهِ قُلُوبُهُمْ أُولَئِکَ یَزُورُونَ اللَّهَ یَوْمَ الْقِیَامَهِ طُوبَی لِلْمُتَوَاضِعِینَ فِی الدُّنْیَا أُولَئِکَ یَرِثُونَ مَنَابِرَ الْمُلْکِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ طُوبَی لِلْمَسَاکِینِ لَهُمْ مَلَکُوتُ السَّمَاءِ طُوبَی لِلْمَحْزُونِینَ هُمُ الَّذِینَ یُسَرُّونَ طُوبَی لِلَّذِینَ یَجُوعُونَ وَ یَظْمَئُونَ خُشُوعاً هُمُ الَّذِینَ یَسْقُونَ (۵)طُوبَی لِلْمَسْبُوبِینَ مِنْ أَجْلِ الطَّهَارَهِ فَإِنَّ لَهُمْ مَلَکُوتَ السَّمَاءِ طُوبَاکُمْ (۶)إِذَا حُسِدْتُمْ وَ شُتِمْتُمْ وَ قِیلَ فِیکُمْ کُلُّ کَلِمَهٍ قَبِیحَهٍ کَاذِبَهٍ حِینَئِذٍ فَافْرَحُوا وَ ابْتَهِجُوا فَإِنَّ أَجْرَکُمْ قَدْ کَثُرَ فِی السَّمَاءِ

ص: ۳۰۴

۱- فی المصدر: أحمد بن محمّد بن عیسی عن أبیه.

۲- الأمالی: ۲۹۷.

۳- الأمالی: ۲۹۷.

۴- مخطوط.

۵- فى المصدر: هم الذين يسقون. و زاد فى نسخه: طوبى للذين يعملون الخير أصفياء اللّه يدعون.

۶- فى المصدر: طوبى لكم.

وَ قَالَ يَا عَبِيدَ السَّوْءِ تَلُومُونَ النَّاسَ عَلَى الظَّنِّ وَ لَا تَلُومُونَ أَنْفُسَكُمْ عَلَى الْيَقِينِ (۱)يَا عَبِيدَ الدُّنْيَا تَحْلِقُونَ رُءُوسَكُمْ تُقَصِّرُونَ قُمُصَكُمْ وَ تَنْكِسُونَ رُءُوسَكُمْ وَ لَا تَنْزِعُونَ الْغِلَّ (۲)مِنْ قُلُوبِكُمْ يَا عَبِيدَ الدُّنْيَا مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ الْقُبُورِ الْمُشَيَّدَهِ يُعْجِبُ النَّاظِرَ ظَهْرُهَا وَ دَاخِلُهَا عِظَامُ الْمَوْتَى مَمْلُوءَهٌ خَطَايَا يَا عَبِيدَ الدُّنْيَا إِنَّمَا مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ السِّرَاجِ يُضِي ءُ لِلنَّاسِ وَ يُحْرِقُ نَفْسَهُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ زَاحِمُوا الْعُلَمَاءَ فِي مَجَالِسِهِمْ وَ لَوْ جُثُوّاً عَلَى الرُّكَبِ (۳)فَإِنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْقُلُوبَ الْمَيْتَهَ بِنُورِ الْحِكْمَهِ كَمَا يُحْيِي الْأَرْضَ الْمَيْتَهَ بِوَابِلِ الْمَطَرِ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قِلَّهُ الْمَنْطِقِ حُكْمٌ عَظِيمٌ فَعَلَيْكُمْ بِالصَّمْتِ فَإِنَّهُ دَعَهٌ (۴)حَسَنَهٌ وَ قِلَّهُ وِزْرٍ وَ خِفَّهٌ مِنَ الذُّنُوبِ فَحَصِّنُوا بَابَ الْعِلْمِ فَإِنَّ بَابَهُ الصَّبْرُ وَ إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ الضَّحَّاكَ مِنْ غَيْرِ عَجَبٍ وَ الْمَشَّاءَ إِلَى غَيْرِ أَرَبٍ (۵)وَ يُحِبُّ الْوَالِيَ الَّذِي يَكُونُ كَالرَّاعِي لَا يَغْفُلُ عَنْ رَعِيَّتِهِ فَاسْتَحْيُوا اللَّهَ فِي سَرَائِرِكُمْ كَمَا تَسْتَحْيُونَ النَّاسَ فِي عَلَانِيَتِكُمْ وَ اعْلَمُوا أَنَّ كَلِمَهَ الْحِكْمَهِ ضَالَّهُ الْمُؤْمِنِ فَعَلَيْكُمْ قَبْلَ أَنْ يُرْفَعَ وَ رَفْعُهُ أَنْ يَذْهَبَ رُوَاتُهُ (۶)يَا صَاحِبَ الْعِلْمِ عَظِّمِ الْعُلَمَاءَ لِعِلْمِهِمْ وَ دَعْ مُنَازَعَتَهُمْ وَ صَغِّرِ الْجُهَّالَ لِجَهْلِهِمْ وَ لَا تَطْرُدْهُمْ وَ لَكِنْ قَرِّبْهُمْ وَ عَلِّمْهُمْ يَا صَاحِبَ الْعِلْمِ اعْلَمْ أَنَّ كُلَّ نِعْمَهٍ عَجَزْتَ عَنْ شُكْرِهَا بِمَنْزِلَهِ سَيِّئَهٍ تُؤَاخَذُ عَلَيْهَا يَا صَاحِبَ الْعِلْمِ اعْلَمْ أَنَّ كُلَّ مَعْصِيَهٍ عَجَزْتَ عَنْ تَوْبَتِهَا بِمَنْزِلَهِ عُقُوبَهٍ تُعَاقَبُ بِهَا يَا صَاحِبَ الْعِلْمِ كُرَبٌ لَا تَدْرِي مَتَى تَغْشَاكَ فَاسْتَعِدَّ لَهَا قَبْلَ أَنْ تَفْجَأَكَ وَ قَالَ لِأَصْحَابِهِ أَ رَأَيْتُمْ لَوْ أَنَّ أَحَداً مَرَّ بِأَخِيهِ فَرَأَى ثَوْبَهُ قَدِ انْكَشَفَ عَنْ عَوْرَتِهِ

۱- هنا في المصدر زياده و هي: يا عبيد الدنيا تحبون أن يقال فيكم ما ليس فيكم، و أن يشار اليكم بالاصابع.

۲- الغل: الحقد و الغش.

۳- جثا جثوا: جلس على ركبتيه. و في نسخه من المصدر: و لو حبوا. من حبا الولد: زحف على يديه و بطنه.

۴- الدعه: السكينه. الراحه و خفض العيش.

۵- الارب: الحاجه. و في المصدر «أدب». و لعله مصحف.

۶- في المصدر: فعليكم قبل أن ترفع، و رفعها أن تذهب رواته.

أ كَانَ كَاشِفاً عَنْهَا أَمْ يَرُدُّ عَلَى مَا انْكَشَفَ مِنْهَا قَالُوا بَلْ يَرُدُّ عَلَى مَا انْكَشَفَ مِنْهَا قَالَ كَلَّا بَلْ تَكْشِفُونَ عَنْهَا فَعَرَفُوا أَنَّهُ مَثَلٌ ضَرَبَهُ لَهُمْ فَقَالُوا يَا رُوحَ اللَّهِ وَ كَيْفَ ذَاكَ قَالَ ذَاكَ الرَّجُلُ مِنْكُمْ يَطَّلِعُ عَلَى الْعَوْرَهِ مِنْ أَخِيهِ فَلَا يَسْتُرُهَا بِحَقٍّ أَقُولُ لَكُمْ أُعَلِّمُكُمْ لِتَعْلَمُوا (۱)وَ لَا أُعَلِّمُكُمْ لِتُعْجَبُوا بِأَنْفُسِكُمْ إِنَّكُمْ لَنْ تَنَالُوا مَا تُرِيدُونَ إِلَّا بِتَرْكِ مَا تَشْتَهُونَ وَ لَنْ تَظْفَرُوا بِمَا تَأْمُلُونَ إِلَّا بِالصَّبْرِ عَلَى مَا تَكْرَهُونَ إِيَّاكُمْ وَ النَّظْرَهَ فَإِنَّهَا تَزْرَعُ فِي الْقُلُوبِ الشَّهْوَهَ وَ كَفَى بِهَا لِصَاحِبِهَا فِتْنَهً طُوبَى لِمَنْ جُعِلَ بَصَرُهُ فِي قَلْبِهِ وَ لَمْ يُجْعَلْ بَصَرُهُ فِي نَظَرِ عَيْنَيْهِ (۲)لَا تَنْظُرُوا فِي عُيُوبِ النَّاسِ كَالْأَرْبَابِ وَ انْظُرُوا فِي عُيُوبِهِمْ كَهَيْئَهِ عَبِيدِ النَّاسِ إِنَّمَا النَّاسُ رَجُلَانِ مُبْتَلًى وَ مُعَافًى فَارْحَمُوا الْمُبْتَلَى وَ احْمَدُوا اللَّهَ عَلَى الْعَافِيَهِ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ أَ مَا تَسْتَحْيُونَ مِنَ اللَّهِ إِنَّ أَحَدَكُمْ لَا يَسُوغُ لَهُ شَرَابُهُ حَتَّى يُصَفِّيَهُ مِنَ الْقَذَى (۳)وَ لَا يُبَالِي أَنْ يَبْلُغَ أَمْثَالَ الْغِيلَهِ (۴)أَ لَمْ تَسْمَعُوا أَنَّهُ قِيلَ لَكُمْ فِي التَّوْرَاهِ صِلُوا أَرْحَامَكُمْ وَ كَافُوا أَرْحَامَكُمْ وَ أَنَا أَقُولُ لَكُمْ صِلُوا مَنْ قَطَعَكُمْ وَ أَعْطُوا مَنْ مَنَعَكُمْ وَ أَحْسِنُوا إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكُمْ وَ سَلِّمُوا عَلَى مَنْ سَبَّكُمْ وَ أَنْصِفُوا مَنْ خَاصَمَكُمْ وَ اعْفُوا عَمَّنْ ظَلَمَكُمْ كَمَا أَنَّكُمْ تُحِبُّونَ أَنْ يُعْفَى عَنْ إِسَاءَتِكُمْ فَاعْتَبِرُوا بِعَفْوِ اللَّهِ عَنْكُمْ أَ لَا تَرَوْنَ أَنَّ شَمْسَهُ أَشْرَقَتْ عَلَى الْأَبْرَارِ وَ الْفُجَّارِ مِنْكُمْ وَ أَنَّ مَطَرَهُ يَنْزِلُ عَلَى الصَّالِحِينَ وَ الْخَاطِئِينَ مِنْكُمْ فَإِنْ كُنْتُمْ لَا تُحِبُّونَ إِلَّا مَنْ أَحَبَّكُمْ وَ لَا تُحْسِنُونَ إِلَّا إِلَى مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْكُمْ وَ لَا تُكَافِئُونَ إِلَّا مَنْ أَعْطَاكُمْ فَمَا فَضْلُكُمْ إِذاً عَلَى غَيْرِكُمْ قَدْ يَصْنَعُ هَذَا السُّفَهَاءُ الَّذِينَ لَيْسَتْ عِنْدَهُمْ فُضُولٌ وَ لَا لَهُمْ أَحْلَامٌ وَ لَكِنْ إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَكُونُوا أَحِبَّاءَ اللَّهِ وَ أَصْفِيَاءَ اللَّهِ فَأَحْسِنُوا إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكُمْ وَ اعْفُوا عَمَّنْ ظَلَمَكُمْ وَ سَلِّمُوا عَلَى مَنْ أَعْرَضَ عَنْكُمْ اسْمَعُوا قَوْلِي وَ احْفَظُوا وَصِيَّتِي وَ ارْعَوْا عَهْدِي كَيْمَا تَكُونُوا عُلَمَاءَ فُقَهَاءَ بِحَقٍّ أَقُولُ لَكُمْ إِنَّ قُلُوبَكُمْ بِحَيْثُ تَكُونُ كُنُوزُكُمْ وَ كَذَلِكَ النَّاسُ يُحِبُّونَ

۱- فی نسخه: لتعملوا.

۲- فی نسخه من المصدر: و لم یجعل قلبه فی نظر عینیه.

۳- القذی: ما یقع فی العین أو الشراب من تبنه و نحوها.

۴- الغیله: الاجمه. الشجر الکثیر الملتف. و فی المصدر و فی نسخه: و لا یبالی أن یبلع امثال الفیله من الحرام.

أَمْوَالَهُمْ وَ تَتُوقُ (۱)إِلَيْهَا أَنْفُسُهُمْ فَضَعُوا كُنُوزَكُمْ فِي السَّمَاءِ حَيْثُ لَا يَأْكُلُهَا السُّوسُ وَ لَا يَنَالُهَا اللُّصُوصُ بِحَقٍّ أَقُولُ لَكَمْ إِنَّ الْعَبْدَ لَا يَقْدِرُ عَلَى أَنْ يَخْدُمَ رَبَّيْنِ وَ لَا مَحَالَهَ أَنْ يُؤْثِرَ أَحَدَهُمَا عَلَى الْآخَرِ وَ إِنْ جَهَدَ كَذَلِكَ لَا يَجْتَمِعُ لَكُمْ حُبُّ اللَّهِ وَ حُبُّ الدُّنْيَا بِحَقٍّ أَقُولُ لَكُمْ إِنَّ شَرَّ النَّاسِ لَرَجُلٌ عَالِمٌ آثَرَ دُنْيَاهُ عَلَى عِلْمِهِ فَأَحَبَّهَا وَ طَلَبَهَا وَ جَهَدَ عَلَيْهَا حَتَّى لَوِ اسْتَطَاعَ أَنْ يَجْعَلَ النَّاسَ فِي حَيْرَهٍ لَفَعَلَ وَ مَا ذَا يُغْنِي عَنِ الْأَعْمَى سَعَهُ نُورِ الشَّمْسِ وَ هُوَ لَا يُبْصِرُهَا كَذَلِكَ لَا يُغْنِي عَنِ الْعَالِمِ عِلْمُهُ إِذَا هُوَ لَمْ يَعْمَلْ بِهِ مَا أَكْثَرَ ثِمَارَ الشَّجَرِ وَ لَيْسَ كُلُّهَا يَنْفَعُ وَ لَا يُؤْكَلُ (۲)وَ مَا أَكْثَرَ الْعُلَمَاءَ وَ لَيْسَ كُلُّهُمْ يَنْتَفِعُ بِمَا عَلِمَ وَ مَا أَوْسَعَ الْأَرْضَ وَ لَيْسَ كُلُّهَا تُسْكَنُ وَ مَا أَكْثَرَ الْمُتَكَلِّمِينَ وَ لَيْسَ كُلُّ كَلَامِهِمْ يُصَدَّقُ فَاحْتَفِظُوا مِنَ الْعُلَمَاءِ الْكَذَبَه الَّذِينَ عَلَيْهِمْ ثِيَابُ الصُّوفِ مُنَكِّسُو رُءُوسِهِمْ إِلَى الْأَرْضِ يُزَوِّرُونَ (۳)بِهِ الْخَطَايَا يَطْرِفُونَ مِنْ تَحْتِ حَوَاجِبِهِمْ (۴)كَمَا تَرْمُقُ الذِّئَابُ وَ قَوْلُهُمْ يُخَالِفُ فِعْلَهُمْ وَ هَلْ يُجْتَنَى مِنَ الْعَوْسَجِ الْعِنَبُ وَ مِنَ الْحَنْظَلِ التِّينُ وَ كَذَلِكَ لَا يُؤَثِّرُ قَوْلُ الْعَالِمِ الْكَاذِبِ إِلَّا زُوراً وَ لَيْسَ كُلُّ مَنْ يَقُولُ يَصْدُقُ بِحَقٍّ أَقُولُ لَكُمْ إِنَّ الزَّرْعَ يَنْبُتُ فِي السَّهْلِ وَ لَا يَنْبُتُ فِي الصَّفَا وَ كَذَلِكَ الْحِكْمَهُ تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَوَاضِعِ وَ لَا تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَكَبِّرِ الْجَبَّارِ أَ لَمْ تَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ شَمَخَ بِرَأْسِهِ (۵)إِلَى السَّقْفِ شَجَّهُ وَ مَنْ خَفَضَ بِرَأْسِهِ عَنْهُ اسْتَظَلَّ تَحْتَهُ وَ أَكَنَّهُ وَ كَذَلِكَ مَنْ لَمْ يَتَوَاضَعْ لِلَّهِ خَفَضَهُ وَ مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ إِنَّهُ لَيْسَ عَلَى كُلِّ حَالٍ يَصْلُحُ الْعَسَلُ فِي الزِّقَاقِ وَ كَذَلِكَ الْقُلُوبُ لَيْسَ عَلَى كُلِّ حَالٍ تَعْمُرُ الْحِكْمَهُ فِيهَا إِنَّ الزِّقَّ مَا لَمْ يَنْخَرِقْ أَوْ يَقْحَلْ أَوْ يَتْفَلْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِلْعَسَلِ وِعَاءً وَ كَذَلِكَ الْقُلُوبُ مَا لَمْ تَخْرِقْهَا الشَّهَوَاتُ وَ يُدَنِّسْهَا الطَّمَعُ وَ يُقْسِهَا النَّعِيمُ فَسَوْفَ تَكُونُ أَوْعِيَهً لِلْحِكْمَهِ

۱- تاق إليه: اشتاق.

۲- في المصدر: و يؤكل.

۳- زور: من الكلام، و زور الشي ء: حسنه و قومه.

۴- في نسخه من المصدر: يرمقون من تحت حواجبهم اه.

۵- شمخ برأسه: رفعه.

بِحَقٍّ أَقُولُ لَکَمْ إِنَّ الْحَرِیقَ لَیَقَعُ فِی الْبَیْتِ الْوَاحِدِ فَلَا یَزَالُ یَنْتَقِلُ مِنْ بَیْتٍ إِلَی بَیْتٍ حَتَّی تَحْتَرِقَ بُیُوتٌ کَثِیرَهٌ إِلَّا أَنْ یُسْتَدْرَکَ الْبَیْتُ الْأَوَّلُ فَیُهْدَمَ مِنْ قَوَاعِدِهِ فَلَا تَجِدَ فِیهِ النَّارُ مَحَلًّا (۱)وَ کَذَلِکَ الظَّالِمُ الْأَوَّلُ لَوْ أُخِذَ عَلَی یَدَیْهِ لَمْ یُوجَدْ مِنْ بَعْدِهِ إِمَامٌ ظَالِمٌ فَیَأْتَمُّونَ (۲)بِهِ کَمَا لَوْ لَمْ تَجِدِ النَّارُ فِی الْبَیْتِ الْأَوَّلِ خَشَباً وَ أَلْوَاحاً لَمْ تُحْرِقْ شَیْئاً بِحَقٍّ أَقُولُ لَکُمْ مَنْ نَظَرَ إِلَی الْحَیَّهِ تَؤُمُّ أَخَاهُ لِتَلْدَغَهُ وَ لَمْ یُحَذِّرْهُ حَتَّی قَتَلَتْهُ فَلَا یَأْمَنْ أَنْ یَکُونَ قَدْ شَرِکَ فِی دَمِهِ وَ کَذَلِکَ مَنْ نَظَرَ إِلَی أَخِیهِ یَعْمَلُ الْخَطِیئَهَ وَ لَمْ یُحَذِّرْهُ عَاقِبَتَهَا حَتَّی أَحَاطَتْ بِهِ فَلَا یَأْمَنْ أَنْ یَکُونَ قَدْ شَرِکَ فِی إِثْمِهِ وَ مَنْ قَدَرَ عَلَی أَنْ یُغَیِّرَ الظَّالِمَ ثُمَّ لَمْ یُغَیِّرْهُ فَهُوَ کَفَاعِلِهِ وَ کَیْفَ یَهَابُ الظَّالِمُ وَ قَدْ أَمِنَ بَیْنَ أَظْهُرِکُمْ لَا یُنْهَی وَ لَا یُغَیَّرُ عَلَیْهِ وَ لَا یُؤْخَذُ عَلَی یَدَیْهِ فَمِنْ أَیْنَ یُقَصِّرُ الظَّالِمُونَ أَمْ کَیْفَ لَا یَغْتَرُّونَ فَحَسْبُ أَحَدِکُمْ أَنْ یَقُولَ لَا أَظْلِمُ وَ مَنْ شَاءَ فَلْیَظْلِمْ وَ یَرَی الظُّلْمَ فَلَا یُغَیِّرُهُ فَلَوْ کَانَ الْأَمْرُ عَلَی مَا تَقُولُونَ لَمْ تُعَاقَبُوا مَعَ الظَّالِمِینَ الَّذِینَ لَمْ تَعْمَلُوا بِأَعْمَالِهِمْ حِینَ تَنْزِلُ بِهِمُ الْعَثْرَهُ فِی الدُّنْیَا وَیْلَکُمْ یَا عَبِیدَ السَّوْءِ کَیْفَ تَرْجُونَ أَنْ یُؤْمِنَکُمُ اللَّهُ مِنْ فَزَعِ یَوْمِ الْقِیَامَهِ وَ أَنْتُمْ تَخَافُونَ النَّاسَ فِی طَاعَهِ اللَّهِ وَ تُطِیعُونَهُمْ فِی مَعْصِیَتِهِ وَ تَفُونَ لَهُمْ بِالْعُهُودِ النَّاقِضَهِ لِعَهْدِهِ بِحَقٍّ أَقُولُ لَکُمْ لَا یُؤْمِنُ اللَّهُ مِنْ فَزَعِ ذَلِکَ الْیَوْمِ مَنِ اتَّخَذَ الْعِبَادَ أَرْبَاباً مِنْ دُونِهِ وَیْلَکُمْ یَا عَبِیدَ السَّوْءِ مِنْ أَجْلِ دُنْیَا دَنِیَّهٍ وَ شَهْوَهٍ رَدِیئَهٍ تُفَرِّطُونَ فِی مِلْکِ الْجَنَّهِ وَ تَنْسَوْنَ هَوْلَ یَوْمِ الْقِیَامَهِ وَیْلَکُمْ یَا عَبِیدَ الدُّنْیَا مِنْ أَجْلِ نِعْمَهٍ زَائِلَهٍ وَ حَیَاهٍ مُنْقَطِعَهٍ تَفِرُّونَ مِنَ اللَّهِ وَ تَکْرَهُونَ لِقَاءَهُ فَکَیْفَ یُحِبُّ اللَّهُ لِقَاءَکُمْ وَ أَنْتُمْ تَکْرَهُونَ لِقَاءَهُ وَ إِنَّمَا یُحِبُّ اللَّهُ لِقَاءَ مَنْ یُحِبُّ لِقَاءَهُ وَ یَکْرَهُ لِقَاءَ مَنْ یَکْرَهُ لِقَاءَهُ وَ کَیْفَ تَزْعُمُونَ أَنَّکُمْ أَوْلِیَاءُ اللَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ وَ أَنْتُمْ تَفِرُّونَ مِنَ الْمَوْتِ وَ تَعْتَصِمُونَ بِالدُّنْیَا فَمَا ذَا یُغْنِی عَنِ الْمَیِّتِ طِیبُ رِیحِ حُنُوطِهِ وَ بَیَاضُ أَکْفَانِهِ وَ کُلُّ ذَلِکَ یَکُونُ فِی التُّرَابِ کَذَلِکَ لَا یُغْنِی عَنْکُمْ بَهْجَهُ دُنْیَاکُمُ الَّتِی زُیِّنَتْ لَکُمْ وَ کُلُّ ذَلِکَ إِلَی سَلْبٍ وَ زَوَالٍ مَا ذَا یُغْنِی عَنْکُمْ نَقَاءُ أَجْسَادِکُمْ وَ صَفَاءُ أَلْوَانِکُمْ وَ إِلَی الْمَوْتِ تَصِیرُونَ وَ فِی التُّرَابِ تُنْسَوْنَ وَ فِی ظُلْمَهِ الْقَبْرِ تُغْمَرُونَ وَیْلَکُمْ یَا عَبِیدَ الدُّنْیَا

۱- فی نسخه: فلا تجد فیه النار عملا. و فی المصدر: معملا. و المعمل: موضع العمل.

۲- کذا فی الکتاب و مصدره، و فی نسخه «فیؤتم به» و هو الأصحّ.

تَحْمِلُونَ السِّرَاجَ فِی ضَوْءِ الشَّمْسِ وَ ضَوْؤُهَا كَانَ يَكْفِيكُمْ وَ تَدَعُونَ أَنْ تَسْتَضِيئُوا بِهَا فِی الظُّلَمِ وَ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ سُخِّرَتْ لَكُمْ كَذَلِكَ اسْتَضَأْتُمْ بِنُورِ الْعِلْمِ لِأَمْرِ الدُّنْيَا وَ قَدْ كُفِيتُمُوهُ وَ تَرَكْتُمْ أَنْ تَسْتَضِيئُوا بِهِ لِأَمْرِ الْآخِرَهِ وَ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ أُعْطِيتُمُوهُ تَقُولُونَ إِنَّ الْآخِرَهَ حَقٌّ وَ أَنْتُمْ تَمْهَدُونَ الدُّنْيَا وَ تَقُولُونَ إِنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ وَ أَنْتُمْ تَفِرُّونَ مِنْهُ وَ تَقُولُونَ إِنَّ اللَّهَ يَسْمَعُ وَ يَرَى وَ لَا تَخَافُونَ إِحْصَاءَهُ عَلَيْكُمْ فَكَيْفَ (۱)يُصَدِّقُكُمْ مَنْ سَمِعَكُمْ فَإِنَّ مَنْ كَذَبَ مِنْ غَيْرِ عِلْمٍ أَعْذَرُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى عِلْمٍ وَ إِنْ كَانَ لَا عُذْرَ فِی شَیْ ءٍ مِنَ الْكَذِبِ بِحَقٍّ أَقُولُ لَكُمْ إِنَّ الدَّابَّهَ إِذَا لَمْ تُرْكَبْ (۲)وَ لَمْ تُمْتَهَنْ وَ تُسْتَعْمَلْ لَتَصْعُبُ وَ يَتَغَيَّرُ خُلُقُهَا وَ كَذَلِكَ الْقُلُوبُ إِذَا لَمْ تُرَقَّقْ بِذِكْرِ الْمَوْتِ وَ يَتْبَعْهَا دُءُوبُ الْعِبَادَهِ (۳)تَقْسُو وَ تَغْلُظُ مَا ذَا يُغْنِی عَنِ الْبَيْتِ الْمُظْلِمِ أَنْ يُوضَعَ السِّرَاجُ فَوْقَ ظَهْرِهِ وَ جَوْفُهُ وَحْشٌ مُظْلِمٌ كَذَلِكَ لَا يُغْنِی عَنْكُمْ أَنْ يَكُونَ نُورُ الْعِلْمِ بِأَفْوَاهِكُمْ وَ أَجْوَافُكُمْ مِنْهُ وَحْشَهٌ مُعَطَّلَهٌ فَأَسْرِعُوا إِلَى بُيُوتِكُمُ الْمُظْلِمَهِ فَأَنِيرُوا فِيهَا كَذَلِكَ فَأَسْرِعُوا إِلَى قُلُوبِكُمُ الْقَاسِيَهِ بِالْحِكْمَهِ قَبْلَ أَنْ تَرِينَ عَلَيْهَا الْخَطَايَا (۴)فَتَكُونَ أَقْسَى مِنَ الْحِجَارَهِ كَيْفَ يُطِيقُ حَمْلَ الْأَثْقَالِ مَنْ لَا يَسْتَعِينُ عَلَى حَمْلِهَا أَمْ كَيْفَ تُحَطُّ أَوْزَارُ مَنْ لَا يَسْتَغْفِرُ اللَّهَ مِنْهَا أَمْ كَيْفَ تَنْقَى ثِيَابُ مَنْ لَا يَغْسِلُهَا وَ كَيْفَ يَبْرَأُ مِنَ الْخَطَايَا مَنْ لَا يُكَفِّرُهَا (۵)أَمْ كَيْفَ يَنْجُو مِنْ غَرَقِ الْبَحْرِ مَنْ يَعْبُرُ بِغَيْرِ سَفِينَهٍ وَ كَيْفَ يَنْجُو مِنْ فِتَنِ الدُّنْيَا مَنْ لَمْ يُدَاوِهَا بِالْجِدِّ وَ الِاجْتِهَادِ وَ كَيْفَ يَبْلُغُ مَنْ يُسَافِرُ بِغَيْرِ دَلِيلٍ وَ كَيْفَ يَصِيرُ إِلَى الْجَنَّهِ مَنْ لَا يُبْصِرُ مَعَالِمَ الدِّينِ وَ كَيْفَ يَنَالُ مَرْضَاهَ اللَّهِ مَنْ لَا يُطِيعُهُ وَ كَيْفَ يُبْصِرُ عَيْبَ وَجْهِهِ مَنْ لَا يَنْظُرُ فِی الْمِرْآهِ وَ كَيْفَ يَسْتَكْمِلُ حُبَّ خَلِيلِهِ مَنْ لَا يَبْذُلُ لَهُ بَعْضَ مَا عِنْدَهُ وَ كَيْفَ يَسْتَكْمِلُ حُبَّ رَبِّهِ مَنْ لَا يُقْرِضُهُ بَعْضَ مَا رَزَقَهُ بِحَقٍّ أَقُولُ لَكُمْ إِنَّهُ كَمَا لَا يَنْقُصُ الْبَحْرَ أَنْ تَغْرَقَ فِيهِ السَّفِينَهُ وَ لَا يَضُرُّهُ ذَلِكَ شَيْئاً كَذَلِكَ لَا تَنْقُصُونَ اللَّهَ بِمَعَاصِيكُمْ شَيْئاً وَ لَا تَضُرُّونَهُ بَلْ أَنْفُسَكُمْ تَضُرُّونَ وَ إِيَّاهَا تَنْقُصُونَ

۱- فی المصدر: و كيف.

۲- فی المصدر: إذا لم ترتكب. قلت: ارتكب بمعنى ركب. و امتهن الفرس: استعمله للخدمه و الركوب.

۳- فی المصدر: تتبعها دءوب العباده. قلت دأب فی العمل دءوبا: جد و تعب و استمر عليه.

۴- أی قبل أن تغلب عليها الذنوب و الخطايا و غطتها.

۵- أی من لم يمحها بالاستغفار.

وَ كَمَا لَا يَنْقُصُ نُورَ الشَّمْسِ كَثْرَةُ مَنْ يَتَقَلَّبُ فِيهَا بَلْ بِهِ يَعِيشُ وَ يَحْيَا كَذَلِكَ لَا يَنْقُصُ اللَّهَ كَثْرَةُ مَا يُعْطِيكُمْ وَ يَرْزُقُكُمْ بَلْ بِرِزْقِهِ تَعِيشُونَ وَ بِهِ تَحْيَوْنَ يَزِيدُ مَنْ شَكَرَهُ إِنَّهُ شَاكِرٌ عَلِيمٌ وَيْلَكُمْ يَا أُجَرَاءَ السَّوْءِ الْأَجْرَ تَسْتَوْفُونَ وَ الرِّزْقَ تَأْكُلُونَ وَ الْكِسْوَةَ تَلْبَسُونَ وَ الْمَنَازِلَ تَبْنُونَ وَ عَمَلَ مَنِ اسْتَأْجَرَكُمْ تُفْسِدُونَ يُوشِكُ رَبُّ هَذَا الْعَمَلِ أَنْ يُطَالِعَكُمْ (۱)فَيَنْظُرَ فِي عَمَلِهِ الَّذِي أَفْسَدْتُمْ فَيُنْزِلَ بِكُمْ مَا يُخْزِيكُمْ وَ يَأْمُرَ بِرِقَابِكُمْ فَتُجَذَّ مِنْ أُصُولِهَا (۲)وَ يَأْمُرَ بِأَيْدِيكُمْ فَتُقْطَعَ مِنْ مَفَاصِلِهَا ثُمَّ يَأْمُرَ بِجُثَّتِكُمْ (۳)فَتُجَرَّ عَلَى بُطُونِهَا حَتَّى تُوضَعَ عَلَى قَوَارِعِ الطَّرِيقِ حَتَّى تَكُونُوا عِظَةً لِلْمُتَّقِينَ وَ نَكَالًا لِلظَّالِمِينَ وَيْلَكُمْ يَا عُلَمَاءَ السَّوْءِ لَا تُحَدِّثُوا أَنْفُسَكُمْ أَنَّ آجَالَكُمْ تَسْتَأْخِرُ مِنْ أَجْلِ أَنَّ الْمَوْتَ لَمْ يَنْزِلْ بِكُمْ فَكَأَنَّهُ قَدْ حَلَّ بِكُمْ فَأَظْعَنَكُمْ فَمِنَ الْآنَ فَاجْعَلُوا الدَّعْوَةَ فِي آذَانِكُمْ وَ مِنَ الْآنَ فَنُوحُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ مِنَ الْآنَ فَابْكُوا عَلَى خَطَايَاكُمْ وَ مِنَ الْآنَ فَتَجَهَّزُوا وَ خُذُوا أُهْبَتَكُمْ (۴)وَ بَادِرُوا التَّوْبَةَ إِلَى رَبِّكُمْ بِحَقٍّ أَقُولُ لَكُمْ إِنَّهُ كَمَا يَنْظُرُ الْمَرِيضُ إِلَى طَيِّبِ الطَّعَامِ فَلَا يَلْتَذُّهُ مَعَ مَا يَجِدُهُ مِنْ شِدَّةِ الْوَجَعِ كَذَلِكَ صَاحِبُ الدُّنْيَا لَا يَلْتَذُّ بِالْعِبَادَةِ وَ لَا يَجِدُ حَلَاوَتَهَا مَعَ مَا يَجِدُ مِنْ حُبِّ الْمَالِ وَ كَمَا يَلْتَذُّ الْمَرِيضُ نَعْتَ الطَّبِيبِ الْعَالِمِ بِمَا يَرْجُو فِيهِ مِنَ الشِّفَاءِ فَإِذَا ذَكَرَ مَرَارَةَ الدَّوَاءِ وَ طَعْمَهُ كَدَّرَ عَلَيْهِ الشِّفَاءَ كَذَلِكَ أَهْلُ الدُّنْيَا يَلْتَذُّونَ بِبَهْجَتِهَا وَ أَنْوَاعِ مَا فِيهَا فَإِذَا ذَكَرُوا فَجْأَةَ الْمَوْتِ كَدَّرَهَا عَلَيْهِمْ وَ أَفْسَدَهَا بِحَقٍّ أَقُولُ لَكُمْ إِنَّ كُلَّ النَّاسِ يُبْصِرُ النُّجُومَ وَ لَكِنْ لَا يَهْتَدِي بِهَا إِلَّا مَنْ يَعْرِفُ مَجَارِيَهَا وَ مَنَازِلَهَا وَ كَذَلِكَ تَدْرُسُونَ الْحِكْمَةَ وَ لَكِنْ لَا يَهْتَدِي لَهَا مِنْكُمْ إِلَّا مَنْ عَمِلَ بِهَا وَيْلَكُمْ يَا عَبِيدَ الدُّنْيَا نَقُّوا الْقَمْحَ وَ طَيِّبُوهُ وَ أَدِقُّوا طَحْنَهُ تَجِدُوا طَعْمَهُ وَ يَهْنِئْكُمْ أَكْلُهُ

۱- فی نسخه من الکتاب و المصدر: یوشک ربّ هذا العمل أن یطالبکم.

۲- أی تقطع أو تکسر من اصولها.

۳- فی المصدر: بجثثکم.

۴- الاهبه بالضم فسکون: العده، یقال: أخذ للسفر اهبته.

كَذَلِكَ فَأَخْلِصُوا الْإِيمَانَ وَ أَكْمِلُوهُ تَجِدُوا حَلَاوَتَهُ وَ يَنْفَعْكَمْ غِبُّهُ (١)بِحَقٍّ أَقُولُ لَكَمْ لَوْ وَجَدْتُمْ سِرَاجاً يَتَوَقَّدُ بِالْقَطِرَانِ فِي لَيْلَهٍ مُظْلِمَهٍ لَاسْتَضَأْتُمْ بِهِ فَلَمْ يَمْنَعْكُمْ مِنْهُ رِيحُ قَطِرَانِهِ كَذَلِكَ يَنْبَغِي لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا الْحِكْمَهَ مِمَّنْ وَجَدْتُمُوهَا مَعَهُ وَ لَا يَمْنَعْكُمْ مِنْهُ سُوءُ رَغْبَتِهِ فِيهَا وَيْلَكُمْ يَا عَبِيدَ الدُّنْيَا لَا كَحُكَمَاءَ تَعْقِلُونَ وَ لَا كَحُلَمَاءَ تَفْقَهُونَ وَ لَا كَعُلَمَاءَ تَعْلَمُونَ وَ لَا كَعَبِيدٍ أَتْقِيَاءَ وَ لَا كَأَحْرَارٍ كِرَامٍ تُوشِكُ الدُّنْيَا أَنْ تَقْتَلِعَكُمْ مِنْ أُصُولِكُمْ فَتُقَلِّبَكُمْ عَلَى وُجُوهِكُمْ ثُمَّ تَكُبَّكُمْ عَلَى مَنَاخِرِكُمْ ثُمَّ تَأْخُذَ خَطَايَاكُمْ بِنَوَاصِيكُمْ وَ يَدْفَعَكُمُ الْعِلْمُ مِنْ خَلْفِكُمْ حَتَّى يُسَلِّمَاكُمْ إِلَى الْمَلِكِ الدَّيَّانِ عُرَاهً فُرَادَى فَيَجْزِيَكُمْ بِسُوءِ أَعْمَالِكُمْ وَيْلَكُمْ يَا عَبِيدَ الدُّنْيَا أَ لَيْسَ بِالْعِلْمِ أُعْطِيتُمُ السُّلْطَانَ عَلَى جَمِيعِ الْخَلَائِقِ فَنَبَذْتُمُوهُ فَلَمْ تَعْمَلُوا بِهِ وَ أَقْبَلْتُمْ عَلَى الدُّنْيَا فَبِهَا تَحْكُمُونَ وَ لَهَا تَمْهَدُونَ وَ إِيَّاهَا تُؤْثِرُونَ وَ تَعْمُرُونَ فَحَتَّى مَتَى أَنْتُمْ لِلدُّنْيَا لَيْسَ لِلَّهِ فِيكُمْ نَصِيبٌ بِحَقٍّ أَقُولُ لَكُمْ لَا تُدْرِكُونَ شَرَفَ الْآخِرَهِ إِلَّا بِتَرْكِ مَا تُحِبُّونَ فَلَا تَنْتَظِرُوا بِالتَّوْبَهِ غَداً فَإِنَّ دُونَ غَدٍ يَوْماً وَ لَيْلَهً قَضَاءُ اللَّهِ فِيهِمَا يَغْدُو وَ يَرُوحُ بِحَقٍّ أَقُولُ لَكُمْ إِنَّ صِغَارَ الْخَطَايَا وَ مُحَقَّرَاتِهَا لَمِنْ مَكَايِدِ إِبْلِيسَ يُحَقِّرُهَا لَكُمْ وَ يُصَغِّرُهَا فِي أَعْيُنِكُمْ وَ تَجْتَمِعُ فَتَكْثُرُ وَ تُحِيطُ بِكُمْ بِحَقٍّ أَقُولُ لَكُمْ إِنَّ الْمِدْحَهَ بِالْكَذِبِ وَ التَّزْكِيَهَ فِي الدِّينِ لَمِنْ رَأْسِ الشُّرُورِ الْمَعْلُومَهِ وَ إِنَّ حُبَّ الدُّنْيَا لَرَأْسُ كُلِّ خَطِيئَهٍ بِحَقٍّ أَقُولُ لَكُمْ لَيْسَ شَيْ ءٌ أَبْلَغَ فِي شَرَفِ الْآخِرَهِ وَ أَعْوَنَ عَلَى حَوَادِثِ الدُّنْيَا مِنَ الصَّلَاهِ الدَّائِمَهِ وَ لَيْسَ شَيْ ءٌ أَقْرَبَ إِلَى الرَّحْمَنِ مِنْهَا فَدُومُوا عَلَيْهَا وَ اسْتَكْثِرُوا مِنْهَا وَ كُلُّ عَمَلٍ صَالِحٍ يُقَرِّبُ إِلَى اللَّهِ فَالصَّلَاهُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ وَ آثَرُ عِنْدَهُ بِحَقٍّ أَقُولُ لَكُمْ إِنَّ كُلَّ عَمَلِ الْمَظْلُومِ الَّذِي لَمْ يَنْتَصِرْ بِقَوْلٍ وَ لَا فِعْلٍ وَ لَا حِقْدٍ هُوَ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاءِ عَظِيمٌ أَيُّكُمْ رَأَى نُوراً اسْمُهُ ظُلْمَهٌ أَوْ ظُلْمَهً اسْمُهَا نُورٌ كَذَلِكَ لَا يَجْتَمِعُ لِلْعَبْدِ أَنْ يَكُونَ مُؤْمِناً كَافِراً وَ لَا مُؤْثِراً لِلدُّنْيَا رَاغِباً فِي الْآخِرَهِ وَ هَلْ زَرَّاعُ شَعِيرٍ يَحْصُدُ قَمْحاً

١- الغب: العاقبه.

أَوْ زَرَّاعُ قَمْحٍ يَحْصُدُ شَعِيراً كَذَلِكَ يَحْصُدُ كُلُّ عَبْدٍ فِي الْآخِرَهِ مَا زَرَعَ وَ يُجْزَى بِمَا عَمِلَ بِحَقٍّ أَقُولُ لَكُمْ إِنَّ النَّاسَ فِي الْحِكْمَهِ رَجُلَانِ فَرَجُلٌ أَتْقَنَهَا بِقَوْلِهِ وَ ضَيَّعَهَا بِسُوءِ فِعْلِهِ وَ رَجُلٌ أَتْقَنَهَا بِقَوْلِهِ وَ صَدَّقَهَا بِفِعْلِهِ وَ شَتَّانَ بَيْنَهُمَا فَطُوبَى لِلْعُلَمَاءِ بِالْفِعْلِ وَ وَيْلٌ لِلْعُلَمَاءِ بِالْقَوْلِ بِحَقٍّ أَقُولُ لَكُمْ مَنْ لَا يُنَقِّي مِنْ زَرْعِهِ الْحَشِيشَ يَكْثُرُ فِيهِ حَتَّى يَغْمُرَهُ فَيُفْسِدَهُ وَ كَذَلِكَ مَنْ لَا يُخْرِجُ مِنْ قَلْبِهِ حُبَّ الدُّنْيَا يَغْمُرُهُ حَتَّى لَا يَجِدَ لِحُبِّ الْآخِرَهِ طَعْماً وَيْلَكُمْ يَا عَبِيدَ الدُّنْيَا اتَّخِذُوا مَسَاجِدَ رَبِّكُمْ سُجُوناً لِأَجْسَادِكُمْ وَ اجْعَلُوا قُلُوبَكُمْ بُيُوتاً لِلتَّقْوَى وَ لَا تَجْعَلُوا قُلُوبَكُمْ مَأْوًى لِلشَّهَوَاتِ بِحَقٍّ أَقُولُ لَكُمْ أَجْزَعُكُمْ (۱)عَلَى الْبَلَاءِ لَأَشَدُّكُمْ حُبّاً لِلدُّنْيَا وَ إِنَّ أَصْبَرَكُمْ عَلَى الْبَلَاءِ لَأَزْهَدُكُمْ فِي الدُّنْيَا وَيْلَكُمْ يَا عُلَمَاءَ السَّوْءِ أَ لَمْ تَكُونُوا أَمْوَاتاً فَأَحْيَاكُمْ فَلَمَّا أَحْيَاكُمْ مِتُّمْ (۲)وَيْلَكُمْ أَ لَمْ تَكُونُوا أُمِّيِّينَ فَعَلَّمَكُمْ فَلَمَّا عَلَّمَكُمْ نَسِيتُمْ (۳)وَيْلَكُمْ أَ لَمْ تَكُونُوا جُفَاهً فَفَقَّهَكُمُ اللَّهُ فَلَمَّا فَقَّهَكُمْ جَهِلْتُمْ (۴)وَيْلَكُمْ أَ لَمْ تَكُونُوا ضُلَّالًا فَهَدَاكُمْ فَلَمَّا هَدَاكُمْ ضَلَلْتُمْ (۵)وَيْلَكُمْ أَ لَمْ تَكُونُوا عُمْياً فَبَصَّرَكُمْ فَلَمَّا بَصَّرَكُمْ عَمِيتُمْ (۶)وَيْلَكُمْ أَ لَمْ تَكُونُوا صُمّاً فَأَسْمَعَكُمْ فَلَمَّا أَسْمَعَكُمْ صَمَمْتُمْ وَيْلَكُمْ أَ لَمْ تَكُونُوا بُكْماً فَأَنْطَقَكُمْ فَلَمَّا أَنْطَقَكُمْ بَكِمْتُمْ (۷)وَيْلَكُمْ أَ لَمْ تَسْتَفْتِحُوا فَلَمَّا فَتَحَ لَكُمْ نَكَصْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ

۱- في المصدر: إن أجزعكم.

۲- بخوضكم في الدنيا و الشهوات، و ترككم الاقبال على الآخره، فكنتم خلقتم للآخره و نعيمها و البقاء فيها فأعرضتم عنها و اقبلتم الى الدنيا فصرتم ميتين بل أشدّ خيبه منهم، لانكم في الآخره معذبون و عن نعيمها محرومون.

۳- حيث إنكم لم تعملوا بما تعلمون فكانكم نسيتم ذلك.

۴- بترككم العمل بفقهكم.

۵- الهدايه هنا بمعنى إراءه الطريق، أي هديتم السبيل، فمشيتم على غيره فضللتم.

۶- أي بصركم فلم تبصروا و لم تنفعكم البصائر، حيث إنكم عملتم عمل من لا يبصر شيئا.

۷- حيث إنكم تركتم القول فيما أنطقكم له.

وَيْلَكَمْ أَ لَمْ تَكَونُوا أَذِلَّهً فَأَعَزَّكُمْ فَلَمَّا عَزَزْتُمْ قَهَرْتُمْ وَ اعْتَدَيْتُمْ وَ عَصَيْتُمْ وَيْلَكَمْ أَ لَمْ تَكَونُوا مُسْتَضْعَفِينَ فِى الْأَرْضِ تَخافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ (۱)النَّاسُ فَنَصَرَكُمْ وَ أَيَّدَكُمْ فَلَمَّا نَصَرَكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ وَ تَجَبَّرْتُمْ فَيَا وَيْلَكُمْ مِنْ ذُلِّ يَوْمِ الْقِيَامَهِ كَيْفَ يُهِينُكُمْ وَ يُصَغِّرُكُمْ وَ يَا وَيْلَكُمْ يَا عُلَمَاءَ السَّوْءِ إِنَّكُمْ لَتَعْمَلُونَ عَمَلَ الْمُلْحِدِينَ وَ تَأْمُلُونَ أَمَلَ الْوَارِثِينَ وَ تَطْمَئِنُّونَ بِطُمَأْنِينَهِ الْآمِنِينَ وَ لَيْسَ أَمْرُ اللَّهِ عَلَى مَا تَتَمَنَّوْنَ (۲)وَ تَتَخَيَّرُونَ بَلْ لِلْمَوْتِ تَتَوَالَدُونَ وَ لِلْخَرَابِ تَبْنُونَ وَ تَعْمُرُونَ وَ لِلْوَارِثِينَ تَمْهَدُونَ بِحَقٍّ أَقُولُ لَكُمْ إِنَّ مُوسَى كَانَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ لَا تَحْلِفُوا بِاللَّهِ كَاذِبِينَ وَ أَنَا أَقُولُ لَا تَحْلِفُوا بِاللَّهِ صَادِقِينَ وَ لَا كَاذِبِينَ (۳)وَ لَكِنْ قُولُوا لَا وَ نَعَمْ يَا بَنِى إِسْرَائِيلَ عَلَيْكُمْ بِالْبَقْلِ الْبَرِّيِّ وَ خُبْزِ الشَّعِيرِ وَ إِيَّاكُمْ وَ خُبْزَ الْبُرِّ فَإِنِّى أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَنْ لَا تَقُومُوا بِشُكْرِهِ بِحَقٍّ أَقُولُ لَكُمْ إِنَّ النَّاسَ مُعَافًى وَ مُبْتَلًى فَاحْمَدُوا اللَّهَ عَلَى الْعَافِيَهِ وَ ارْحَمُوا أَهْلَ الْبَلَاءِ بِحَقٍّ أَقُولُ لَكُمْ إِنَّ كُلَّ كَلِمَهٍ سَيِّئَهٍ تَقُولُونَ بِهَا تُعْطَوْنَ جَوَابَهَا يَوْمَ الْقِيَامَهِ يَا عَبِيدَ السَّوْءِ إِذَا قَرَّبَ أَحَدُكُمْ قُرْبَانَهُ لِيَذْبَحَهُ فَذَكَرَ أَنَّ أَخَاهُ وَاجِدٌ عَلَيْهِ (۴)فَلْيَتْرُكْ قُرْبَانَهُ وَ لْيَذْهَبْ إِلَى أَخِيهِ فَلْيُرْضِهِ (۵)ثُمَّ لْيَرْجِعْ إِلَى قُرْبَانِهِ فَلْيَذْبَحْهُ يَا عَبِيدَ السَّوْءِ إِذَا أُخِذَ (۶)قَمِيصُ أَحَدِكُمْ فَلْيُعْطِ رِدَاءَهُ مَعَهُ وَ مَنْ لُطِمَ خَدُّهُ مِنْكُمْ فَلْيُمَكِّنْ مِنْ خَدِّهِ الْآخَرِ وَ مَنْ سُخِّرَ مِنْكُمْ مِيلًا فَلْيَذْهَبْ مِيلًا آخَرَ مَعَهُ (۷)

ص: ۳۱۳

۱- تخطف الشی ء: استلبه. اجتذبه و انتزعه.

۲- فی المصدر: علی ما تمنون.

۳- فی المصدر: ان موسی کان یأمرکم أن لا تحلفوا باللّه صادقین و لا کاذبین و لکن قولوا: لا و نعم اه. و ما فی الکتاب أحسن، و لعله من اسقاط الناسخ.

۴- وجد علیه: غضب.

۵- فی نسخه: فلیترضه. أی فلیطلب رضاه.

۶- فی المصدر: إن اخذ.

۷- هذه و ما بعدها من الآداب الخلیقه التی ینبغی رعایتها و المواظبه علیها فی کل مله ما لا تستلزم معاونه الظالم و تجریه علی ظلمه، فلا تنافی ما ثبت فی شریعه موسی علیه السلام- و عیسی علیه السلام کان مأمورا بتعینها- من قانون القصاص و الجزاء: کقوله تعالی: «وَ کَتَبْنا عَلَیْهِمْ فِیها أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَ الْعَیْنَ بِالْعَیْنِ وَ الْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَ الْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ وَ الْجُرُوحَ قِصاصٌ» و کذا لا یصحّ قول من ادعی أن ذلک منسوخ فی شریعتنا، حیث إن الآداب الحسنه لا تنسخ أبدا، و ذلک ممّا لا ریب فیه. و العجب من امه یدعون أنهم من امه عیسی علیه السلام و یسمون أنفسهم بالمسیحیین کیف لم یؤثر فیهم واحد من هذه الآداب الخلقیه؟ بل أدبوا أنفسهم بنقیضها، أ ترونهم إذا اخذ قمیص أحدهم یعطی رداءه أیضا؟! و إذا لطم خده یمکن خده الآخر؟! أو سخر میلا یذهب میلا آخر؟! أم ترونهم علی خلاف ذلک؟ أ لیسوا هم الذین أخذوا رداء العز و السیاده و القاده من الأمم، و ألبسوهم مکانه لبسا الذل و القیاده؟ أ لیسوا سودوا وجوه العالمین بلطام الظلم و الاستبداد؟ أ لیسوا قد سخروا العباد، و خربوا البلاد، و أشاعوا قوانین الظلم و الفساد، و روجوا دساتیر الفحشاء و المنکرات، و هددوا عائله البشریه کل آن بالسلح الناریه المهلکه؟! أعاذنا اللّه و جمیع الأمم من شرورهم.

بِحَقٍّ أَقُولُ لَكَمْ مَا ذَا يُغْنِى عَنِ الْجَسَدِ إِذَا كَانَ ظَاهِرُهُ صَحِيحاً وَ بَاطِنُهُ فَاسِداً وَ مَا يُغْنِى (۱)عَنْكَمْ أَجْسَادُكُمْ إِذَا أَعْجَبَتْكَمْ وَ قَدْ فَسَدَتْ قُلُوبُكُمْ وَ مَا يُغْنِى عَنْكُمْ أَنْ تُنَقُّوا جُلُودَكُمْ وَ قُلُوبُكُمْ دَنِسَهٌ بِحَقٍّ أَقُولُ لَكُمْ لَا تَكُونُوا كَالْمُنْخُلِ يُخْرِجُ الدَّقِيقَ الطَّيِّبَ وَ يُمْسِكُ النُّخَالَهَ كَذَلِكَ أَنْتُمْ تُخْرِجُونَ الْحِكْمَهَ مِنْ أَفْوَاهِكُمْ وَ يَبْقَى الْغِلُّ فِى صُدُورِكُمْ بِحَقٍّ أَقُولُ لَكُمْ ابْدَءُوا بِالشَّرِّ فَاتْرُكُوهُ ثُمَّ اطْلُبُوا الْخَيْرَ يَنْفَعْكُمْ فَإِنَّكُمْ إِذَا جَمَعْتُمُ الْخَيْرَ مَعَ الشَّرِّ لَمْ يَنْفَعْكُمُ الْخَيْرُ بِحَقٍّ أَقُولُ لَكُمْ إِنَّ الَّذِى يَخُوضُ النَّهَرَ لَا بُدَّ أَنْ يُصِيبَ ثَوْبَهُ الْمَاءُ وَ إِنْ جَهَدَ أَنْ لَا يُصِيبَهُ كَذَلِكَ مَنْ يُحِبُّ الدُّنْيَا لَا يَنْجُو مِنَ الْخَطَايَا بِحَقٍّ أَقُولُ لَكُمْ طُوبَى لِلَّذِينَ يَتَهَجَّدُونَ مِنَ اللَّيْلِ أُولَئِكَ الَّذِينَ يَرِثُونَ النُّورَ الدَّائِمَ مِنْ أَجْلِ أَنَّهُمْ قَامُوا فِى ظُلْمَهِ اللَّيْلِ عَلَى أَرْجُلِهِمْ فِى مَسَاجِدِهِمْ يَتَضَرَّعُونَ إِلَى رَبِّهِمْ رَجَاءَ أَنْ يُنْجِيَهُمْ فِى الشِّدَّهِ غَداً بِحَقٍّ أَقُولُ لَكُمْ إِنَّ الدُّنْيَا خُلِقَتْ مَزْرَعَهً يَزْرَعُ (۲)فِيهَا الْعِبَادُ الْحُلْوَ وَ الْمُرَّ وَ الشَّرَّ

۱- فی المصدر: و ما تغنى.

۲- فی المصدر: تزرع.

وَ الْخَيْرُ لَهُ مَغَبَّهٌ (۱)نَافِعَهٌ يَوْمَ الْحِسَابِ وَ الشَّرُّ لَهُ عَنَاءٌ وَ شَقَاءٌ يَوْمَ الْحَصَادِ بِحَقٍّ أَقُولُ لَكُمْ إِنَّ الْحَكِيمَ يَعْتَبِرُ بِالْجَاهِلِ وَ الْجَاهِلَ يَعْتَبِرُ بِهَوَاهُ أُوصِيكُمْ أَنْ تَخْتِمُوا عَلَى أَفْوَاهِكُمْ بِالصَّمْتِ حَتَّى لَا يَخْرُجَ مِنْهَا مَا لَا يَحِلُّ لَكُمْ بِحَقٍّ أَقُولُ لَكُمْ إِنَّكُمْ لَا تُدْرِكُونَ مَا تَأْمُلُونَ إِلَّا بِالصَّبْرِ عَلَى مَا تَكْرَهُونَ وَ لَا تَبْلُغُونَ (۲)مَا تُرِيدُونَ إِلَّا بِتَرْكِ مَا تَشْتَهُونَ بِحَقٍّ أَقُولُ لَكُمْ يَا عَبِيدَ الدُّنْيَا كَيْفَ يُدْرِكُ الْآخِرَةَ مَنْ لَا تَنْقُصُ شَهْوَتُهُ مِنَ الدُّنْيَا وَ لَا تَنْقَطِعُ مِنْهَا رَغْبَتُهُ بِحَقٍّ أَقُولُ لَكُمْ يَا عَبِيدَ الدُّنْيَا مَا الدُّنْيَا تُحِبُّونَ وَ لَا الْآخِرَةَ تَرْجُونَ لَوْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ الدُّنْيَا أَكْرَمْتُمُ الْعَمَلَ الَّذِي بِهِ أَدْرَكْتُمُوهَا وَ لَوْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ الْآخِرَةَ عَمِلْتُمْ عَمَلَ مَنْ يَرْجُوهَا بِحَقٍّ أَقُولُ لَكُمْ يَا عَبِيدَ الدُّنْيَا إِنَّ أَحَدَكُمْ يُبْغِضُ صَاحِبَهُ عَلَى الظَّنِّ وَ لَا يُبْغِضُ نَفْسَهُ عَلَى الْيَقِينِ وَ أَقُولُ لَكُمْ (۳)إِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَغْضَبُ إِذَا ذُكِرَ لَهُ بَعْضُ عُيُوبِهِ وَ هِيَ حَقٌّ وَ يَفْرَحُ إِذَا مُدِحَ بِمَا لَيْسَ فِيهِ بِحَقٍّ أَقُولُ لَكُمْ إِنَّ أَرْوَاحَ الشَّيَاطِينِ مَا عُمِّرَتْ فِي شَيْءٍ مَا عُمِّرَتْ فِي قُلُوبِكُمْ وَ إِنَّمَا أَعْطَاكُمُ اللَّهُ الدُّنْيَا لِتَعْمَلُوا فِيهَا لِلْآخِرَهِ وَ لَمْ يُعْطِكُمُوهَا لِتَشْغَلَكُمْ عَنِ الْآخِرَهِ وَ إِنَّمَا بَسَطَهَا لَكُمْ لِتَعْلَمُوا أَنَّهُ أَعَانَكُمْ بِهَا عَلَى الْعِبَادَهِ وَ لَمْ يُعِنْكُمْ بِهَا عَلَى الْخَطَايَا وَ إِنَّمَا أَمَرَكُمْ فِيهَا بِطَاعَتِهِ وَ لَمْ يَأْمُرْكُمْ فِيهَا بِمَعْصِيَتِهِ وَ إِنَّمَا أَعَانَكُمْ بِهَا عَلَى الْحَلَالِ وَ لَمْ يُحِلَّ لَكُمْ بِهَا الْحَرَامَ وَ إِنَّمَا وَسَّعَهَا لَكُمْ لِتَوَاصَلُوا فِيهَا وَ لَمْ يُوَسِّعْهَا لَكُمْ لِتَقَاطَعُوا فِيهَا بِحَقٍّ أَقُولُ لَكُمْ إِنَّ الْأَجْرَ مَحْرُوصٌ عَلَيْهِ وَ لَا يُدْرِكُهُ إِلَّا مَنْ عَمِلَ لَهُ بِحَقٍّ أَقُولُ لَكُمْ إِنَّ الشَّجَرَهَ لَا تَكْمُلُ إِلَّا بِثَمَرَهٍ طَيِّبَهٍ كَذَلِكَ لَا يَكْمُلُ الدِّينُ إِلَّا بِالتَّحَرُّجِ عَنِ الْمَحَارِمِ

۱- المغبه: عاقبه الشی ء.

۲- فی المصدر: و لا تبتغون. و ما فی الکتاب أحسن.

۳- فی المصدر: بحق أقول لکم.

بِحَقٍّ أَقُولُ لَكَمْ إِنَّ الزَّرْعَ لَا يَصْلُحُ إِلَّا بِالْمَاءِ وَ التُّرَابِ كَذَلِكَ الْإِيمَانُ لَا يَصْلُحُ إِلَّا بِالْعِلْمِ وَ الْعَمَلِ بِحَقٍّ أَقُولُ لَكَمْ إِنَّ الْمَاءَ يُطْفِئُ النَّارَ كَذَلِكَ الْحِلْمُ يُطْفِئُ الْغَضَبَ بِحَقٍّ أَقُولُ لَكُمْ إِنَّهُ لَا يَجْتَمِعُ الْمَاءُ وَ النَّارُ فِي إِنَاءٍ وَاحِدٍ كَذَا لَا يَجْتَمِعُ الْفِقْهُ وَ الْغَيُّ (۱)فِي قَلْبٍ وَاحِدٍ بِحَقٍّ أَقُولُ لَكُمْ إِنَّهُ لَا يَكُونُ مَطَرٌ بِغَيْرِ سَحَابٍ كَذَلِكَ لَا يَكُونُ عَمَلٌ فِي مَرْضَاةِ الرَّبِّ إِلَّا بِقَلْبٍ تَقِيٍّ (۲)بِحَقٍّ أَقُولُ لَكُمْ إِنَّ النَّفْسَ (۳)نُورُ كُلِّ شَيْ ءٍ وَ إِنَّ الْحِكْمَةَ نُورُ كُلِّ قَلْبٍ وَ التَّقْوَى رَأْسُ كُلِّ حِكْمَةٍ وَ الْحَقَّ بَابُ كُلِّ خَيْرٍ وَ رَحْمَةَ اللَّهِ بَابُ كُلِّ حَقٍّ وَ مَفَاتِيحُ ذَلِكَ الدُّعَاءُ وَ التَّضَرُّعُ وَ الْعَمَلُ وَ كَيْفَ يُفْتَحُ بَابٌ بِغَيْرِ مِفْتَاحٍ بِحَقٍّ أَقُولُ لَكُمْ إِنَّ الرَّجُلَ الْحَكِيمَ لَا يَغْرِسُ شَجَرَةً إِلَّا شَجَرَةً يَرْضَاهَا وَ لَا يَحْمِلُ عَلَى خَيْلِهِ إِلَّا فَرَساً يَرْضَاهُ كَذَلِكَ الْمُؤْمِنُ الْعَالِمُ لَا يَعْمَلُ إِلَّا عَمَلًا يَرْضَاهُ رَبُّهُ بِحَقٍّ أَقُولُ لَكُمْ إِنَّ الصَّقَالَةَ تُصْلِحُ السَّيْفَ وَ تَجْلُوهُ كَذَلِكَ الْحِكْمَةُ لِلْقَلْبِ تَصْقُلُهُ وَ تَجْلُوهُ وَ هِيَ فِي قَلْبِ الْحَكِيمِ مِثْلُ الْمَاءِ فِي الْأَرْضِ الْمَيْتَةِ تُحْيِي قَلْبَهُ كَمَا يُحْيِي الْمَاءُ الْأَرْضَ الْمَيْتَةَ وَ هِيَ فِي قَلْبِ الْحَكِيمِ مِثْلُ النُّورِ فِي الظُّلْمَةِ يَمْشِي بِهَا فِي النَّاسِ بِحَقٍّ أَقُولُ لَكُمْ إِنَّ نَقْلَ الْحِجَارَةِ مِنْ رُءُوسِ الْجِبَالِ أَفْضَلُ مِنْ أَنْ تُحَدِّثَ مَنْ لَا يَعْقِلُ عَنْكَ حَدِيثَكَ كَمَثَلِ الَّذِي يَنْقَعُ الْحِجَارَةَ لِتَلِينَ وَ كَمَثَلِ الَّذِي يَصْنَعُ (۴)الطَّعَامَ لِأَهْلِ الْقُبُورِ طُوبَى لِمَنْ حَبَسَ الْفَضْلَ مِنْ قَوْلِهِ الَّذِي يَخَافُ عَلَيْهِ الْمَقْتَ مِنْ رَبِّهِ وَ لَا يُحَدِّثُ حَدِيثاً لَا يَفْهَمُهُ (۵)وَ لَا يَغْبِطُ امْرَأً (۶)فِي قَوْلِهِ حَتَّى يَسْتَبِينَ لَهُ فِعْلُهُ طُوبَى لِمَنْ تَعَلَّمَ

۱- فی نسخه: و العی. و فی نسخه من المصدر: و العمی.

۲- فی المصدر: بقلب نقی.

۳- فی نسخه من الکتاب و المصدر: ان الشمس. و هو الظاهر.

۴- فی المصدر: یضع.

۵- فی نسخه من المصدر: الا یفهم.

۶- فی المصدر: أمرا.

مِنَ الْعُلَمَاءِ مَا جَهِلَ وَ عَلَّمَ الْجَاهِلَ مِمَّا عُلِّمَ طُوبَى لِمَنْ عَظَّمَ الْعُلَمَاءَ لِعِلْمِهِمْ وَ تَرَکَ مُنَازَعَتَهُمْ وَ صَغَّرَ الْجُهَّالَ لِجَهْلِهِمْ وَ لَا يَطْرُدُهُمْ وَ لَکِنْ يُقَرِّبُهُمْ وَ يُعَلِّمُهُمْ بِحَقٍّ أَقُولُ لَکُمْ يَا مَعْشَرَ الْحَوَارِيِّينَ إِنَّکُمُ الْيَوْمَ فِی النَّاسِ کَالْأَحْيَاءِ مِنَ الْمَوْتَی فَلَا تَمُوتُوا بِمَوْتِ الْأَحْيَاءِ.

وَ قَالَ الْمَسِيحُ يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی يَحْزَنُ عَبْدِیَ الْمُؤْمِنُ أَنْ أَصْرِفَ عَنْهُ الدُّنْيَا وَ ذَلِکَ أَحَبُّ مَا يَکُونُ إِلَیَّ وَ أَقْرَبُ مَا يَکُونُ مِنِّی وَ يَفْرَحُ أَنْ أُوَسِّعَ عَلَيْهِ فِی الدُّنْيَا وَ ذَلِکَ أَبْغَضُ مَا يَکُونُ إِلَیَّ وَ أَبْعَدُ مَا يَکُونُ مِنِّی وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ وَ صَلَّی اللَّهُ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ تَسْلِيماً (۱).

**[ترجمه]تحف العقول: نصیحت‌های مسیح علیه السلام در انجیل و غیرآن. و از حکمت‌های او چنین است: خوشا به حال آنان که یکدیگر را مورد رحم و عطوفت قرار می‌دهند که هم ایشان در روز قیامت مورد رحمت قرار می‌گیرند.

خجستگی از آنِ کسانی که به اصلاح در بین مردم می‌پردازند که هم آنان در روز قیامت از مقرّبان درگاه الهی هستند. خوشا به حال آنان که قلب‌هایشان پاک و مطهّر است، آنان در روز قیامت خداوند را زیارت می‌کنند. سعادت از آنِ کسانی که در دنیا متواضع و فروتن هستند، آنان در روز قیامت منبرهای پادشاهی را به ارث می‌برند. فرخندگی از آنِ مستمندان که ملکوت آسمان نصیب ایشان است. خوشا به حال اندوه‌گینان، آنان کسانی هستند که شادمان می‌گردند. فرخندگی از آنِ کسانی که از سر خشوع و فروتنی گرسنگی و تشنگی را به جان می‌خرند، آنان همان کسانی‌اند که پیشی می‌گیرند. خوشا به سعادت آنان که به خاطر طهارت و پاکی بر خود آب جاری می‌سازند، به راستی که ملکوت آسمان از آنِ ایشان است. خوشا به حال شما اگر مورد حسد و دشنام و ناسزا قرار گیرید و هر سخن زشت و دروغی در مورد شما گفته شود، درآن هنگام شادمان و خشنود گردید چرا که اجر و پاداشتان در آسمان افزون گشته است.

ص: ۳۰۴

و گوید: ای بندگان زشتی، آیا مردم را به خاطر باور نداشتن به ظنّ و گمان خویش سرزنش می‌کنید حال آنکه خودتان را به خاطر عدم اعتقاد به امور حتمی و آشکار ملامت نمی‌کنید؟

ای بندگان دنیا، موهایتان را می‌تراشید و لباس‌هایتان را کوتاه می‌گردانید و سرهای خویش را کج نگاه می‌دارید در حالی که حقد و کینه را از قلب‌هایتان نمی‌زدایید؟! ای بندگان دنیا، مَثَل شما مثل قبرهای بلند و مرتفع است که بیرون آنها بینندگان را شگفت زده می‌کند در صورتی که در داخل آنها استخوان مردگان قرار دارد و با گناهان پُر گشته‌اند. ای بندگان دنیا، همانا مثل شما مثل چراغی است که برای مردم باعث روشنایی است حال آنکه خود را می‌سوزاند! ای بنی اسرائیل، در مجالس علماء جا را بر یکدیگر تنگ کنید (فراوان حضور یابید) اگر چه مجبور شوید روی زانو هایتان بنشینید، به راستی که خداوند قلب... های مرده را با نور حکمت زنده می‌گرداند آن‌گونه که زمین مرده را با قطرات تند باران زنده می‌گرداند. ای بنی اسرائیل، سخن گفتن اندک، حکمتی بس بزرگ است، پس سکوت پیشه سازید که آن آرامش و آسایشی نیکو است و بار مسؤولیت را کاهش می‌دهد و گناهان را سبک می‌گرداند، و دروازه دانش و آگاهی که صبر است را محکم گردانید. همانا خداوند کسی که بدون هیچ دلیلی بسیار می‌خندد و بدون هیچ نیاز و حاجتی بسیار رفت و آمد می‌کند را دشمن می‌دارد، و حاکمی که به سان چوپان از رعیّتش غافل نمی‌ماند ا دوست می‌دارد، در نهان‌خانه خویش از خداوند شرم و حیا داشته باشید آن‌گونه

که در مواقع علنی از مردم شرم می‌کنید و خجالت می‌کشید، و آگاه باشید که سخنان حکمت آمیز گمشده انسان مؤمن هستند، پس این سخنان را قبل از اینکه برچیده شوند به گوش جان بسپارید- منظور از برچیده شدن سخنان حکت آمیز از بین رفتن روایت کنندگان آن است- ای صاحب دانش و آگاهی ، علماء را به خاطر علم و دانش ایشان بزگ بدار و کشمکش و منازعه ایشان را رها کن، و نادانان را فقط به خاطر جهل و نادنی ایشان کوچک و خوار بپندار و طردشان نکن، ولی آنان را وادار به اقرار به حقیقت کن و آگاهشان ساز، ای صاحب علم و آگاهی، بدان هر نعمتی که از عهده شکرش برنیایی به منزله کار زشتی است که به خاطر انجام آن بازخواست خواهی شد. ای صاحب علم، بدان هر معصیتی که از توبه کردن در مورد آن عاجز باشی به منزله مجازاتی است که بدان گرفتار می‌شوی. ای صاحب علم، خود را برای مصیبت و بلایی که نمی‌دانی چه وقت تو را در بر می‌گیرد آماده ساز قبل از آنکه غافلگیرت کند. و عیسی علیه السلام به یارانش گفت: چه می‌پندارید اگر کسی بر برادر خویش گذر کند پس ببیند که لباس از عورتش کنار زده شده است،

ص: ۳۰۵

آیا عورت او را نمایان می‌سازد یا آنچه را ظاهر گشته می‌پوشاند؟ گفتند: بلکه آنچه را ظاهر گشته می‌پوشاند، عیسی گفت: هرگز، بلکه شما پوشش از آن بر می‌دارید! پس پی بردند که این ضرب المثل را در مورد ایشان به کار برده است، و گفتند: ای روح خدا، چنین چیزی چگونه ممکن است؟ گفت: آن مرد در میان شما و از قوم شماست، بر عورت برادر خویش مطّلع گشته و آن را نپوشانده است. حقیقتاً به شما می‌گویم: شما را می‌آموزم تا بدانید و آگاه باشید نه اینکه به خود مغرور شوید، به راستی که هرگز به آنچه می‌خواهید دست نمی‌یابید مگر با ترک آنچه آروزی نفسانی شماست، و هرگز به آنچه آرزو دارید دست نخواهید یافت مگر با صبر کردن بر آنچه از آن کراهت و تنفّر دارید، از نظر انداختن پرهیز کنید که به راستی شهوت را در قلب‌ها می‌کارد و صاحب خویش را دچار فتنه می‌گرداند، خوشا به سعادت کسانی که دیده بصیرت خویش را در قلب‌شان و نه در نظر و نگاه چشم‌شان جای می‌دهند؛ مانند بنده و برده مردم به عیب‌های ایشان بنگرید نه مانند ارباب، همانا که مردم دو دسته‌اند: آنکه گرفتار بلاـ و مصیبت است که به او رحم و شفقت روا دارید و آنکه بلاـ و مصیبت از او دور است و در سلامت به سر می‌برد که خدا را به خاطر این عافیت شکر گزارید.

ای بنی اسرائیل، آیا از خدا شرم نمی‌دارید؟ همانا هیچ یک از شما نوشیدنی‌اش گوارا نمی‌شود مگر آنکه آن را از خار و خاشاک پالوده گرداند، و اهمیت نمی‌دهد اگر این خار و خاشاک به اندازه شاخه‌های درختی انبوه درهم رفته باشد، آیا نشنیده‌اید که در تورات به شما گفته شده: صِلهٔ رحم به جا آورید و خویشاوندان خود را بی نیاز گردانید؟ اکنوم من به شما می‌گویم: با هر کسی که با شما قطع رابطه می‌کند ارتباط برقرار کنید، هر که شما را از چیزی منع می‌کند شما به او بخشش کنید، و به هر که در حقّ شما بدی روا می‌دارد نیکی کنید، بر آنکه شما را دشنام و ناسزا می‌گوید سلام فرستید، انصاف را در مورد آنکه با شما دشمنی و خصومت می‌کند به پا دارید، و هر که شما را مورد ستم قرار می‌دهد ببخشید، آن‌گونه که شما دوست دارید بدی‌هایتان بخشوده شود، پس از بخشش خداوند نسبت به خود پند و عبرت آموزید، آیا نمی‌بینید که خورشید او بر نیکوکاران و بدکاران شما به صورت یکسان طلوع می‌کند و باران او بر صالحان و گناهکاران شما به یک اندازه فرو می‌ریزد؟ اگر شما فقط کسانی را دوست بدارید که شما را دوست دارند و تنها به کسانی نیکی کنید که در حقّ شما نیکی روا می‌دارند و فقط به کسانی پاداش نیک دهید که شما را چیزی بخشیده‌اند، پس دراین صورت فضل و برتری شما بر دیگران در

چیست؟ چنین اعمالی را سفیهانی که هیچ گونه فضل و برتری و دانش و آگاهی ندارند نیز انجام می‌دهند، ولی اگر شما می... خواهید که از دوستان و برگزیدگان خداوند باشید به آنکه به شما بدی روا می‌دارید نیکی کنید، هرکه به شما ستم می‌کند را عفو کنید، به هر که از شما روی می‌گرداند سلام فرستید، سخنم را بشنوید و سفارشم را حفظ کنید و نگاه دارید، و به عهدی که با من بسته‌اید پایبند باشید تا مانند علماء و دانشمندان باشید.

حقیقتاً به شما می‌گویم: همانا قلب‌های شما آن جایی است که گنج‌ها و اندوخته‌های شما قرار دارد، و این گونه مردم اموال خویش را دوست می‌دارند

ص: ۳۰۶

و جان‌هایشان مشتاق آن است،

پس گنج‌ها و اندوخته‌های خود را در آسمان قرار دهید، جایی که بید و موریانه آنها را نمی‌خورند و سارقان بدانها دست نمی‌یازند.

حقیقتاً به شما می‌گویم: بنده و برده از عهده خدمت کردن به دو آقا و سرور بر نمی‌آید، و هرچه تلاش کند ناگزیر یکی از آن دو را بر دیگری برتری می‌دهد، و همین گونه حبّ خداوند و حبّ دنیا برای شما در یک جا جمع نمی‌شوند. حقیقتاً به شما می‌گویم: به راستی که بدترین مردم دانشمندی است که دنیا را بر دانش خویش ترجیح می‌دهد، پس دنیا را دوست می‌دارد و آن را طلب می‌کند و در راه به دست آوردنش به شدت تلاش می‌کند، حتی اگر بتواند مردم را در سرگردانی قرار دهد چنین می‌کند، گستردگی نور خورشید چه سودی به شخص نابینا می‌رساند در حالی که آن را نمی‌بیند؟ این گونه علم و دانشِ عالم و دانشمند نیز به او سودی نمی‌رساند اگر به آن عمل نکند، میوه‌های درختان چه بسیارند حال آنکه همه آنها سودمند نیستند و خورده نمی‌شوند! و دانشمندان چه فراوانند حال آنکه همه آنها از دانشی که دارند سود نمی‌برند! و زمین چه فراخ است حال آنکه هر جایش قابل سکونت نیست! و سخنوران چه بسیارند حال آنکه همه سخنان آنان تصدیق نمی‌شود! پس خود را در امان نگاه دارید از علماء و دانشمندان دروغگویی که لباسهای پشمین (مخصوص عبادت) برتن دارند و سرهایشان را به سوی زمین کج می‌کنند، از زیر ابروهایشان به سان گرگ‌ها می‌نگرند، و سخنان ایشان با افعالشان مخالفت دارد، آیا از درخت خار انگور و از حنظل (هندوانه ابوجهل) انجیر چیده می‌شود؟ و به همین ترتیب سخن دانشمند دروغگو تأثیری جز دروغ ندارد، و تمام کسانی که سخن می‌گویند راستگو نیستند. حقیقتاً به شما می‌گویم: همانا درختان و گیاهان در دشتها می‌رویند نه در صخره صفا، حکمت نیز در قلب انسان متواضع و فروتن پرورش می‌یابد نه انسان متکبّر و زورگو؛ آیا نمی‌دانید هر که سرش را تا سقف او را پناه می‌دهد، همین گونه خداوند هر که را در مقابلش متواضع و فروتن نباشد به زیر می‌کشد و پایین می‌آورد، و هرکه را در مقابلش متواضع و فروتن باشد والا و رفیع می‌گرداند، همانا در هر حالی عسل در مَشک سالم نمی‌ماند و در قلب... ها نیز در هر حالی حکمت پرورش نمی‌یابد، اگر مَشک سوراخ یا خشک نشده و بوی آن تغییر نکرده باشد ظرف خوبی برای عسل می‌باشد، همین طور اگر شهوت قلبها را نشکافته و طمع آنها را آلوده نکرده و نعمت‌ها سخت و با قساوتشان نگردانده باشند، محلّ خوبی برای پرورش حکمت خواهند بود.

حقیقتاً به شما می‌گویم: همانا آتش در یک خانه شعله ور می‌گردد و پیوسته از خانه‌ای به دیگری انتقال می‌یابد تا اینکه در نهایت خانه‌های بسیاری را طعمه خویش می‌گرداند، مگر اینکه ساکنان خانه نخست از انتقال آتش جلوگیری و چهارچوب خانه را ویران کنند، پس آتش جایی برای شعله‌ور شدن در آن نداشته باشد، هم چنین اگر در ابتدا در مقابل اولین ظالم مقاومت صورت گیرد و جلو اعمال او گرفته شود، بعداز او پیشوای ظالمی باقی نمی‌ماند تا به او اقتدا کنند، آن‌گونه که اگر آتش در خانه نخست چوبها و صفحه‌هایی را برای سوزاندن نیابد چیزی را نمی‌سوزاند.

حقیقتاً به شما می‌گویم: هرکس به ماری نگاه کند که قصد هم نوع خود کرده تا نیشش بزند و آن را باز ندارد تا اینکه هم نوعش را می‌کُشد، درامان نباشد از اینکه شریک در قتل آن مار باشد، همین گونه هرکس به برادر خویش در حین ارتکاب گناه نگاه کند و او را از عاقبت آن آگاه نسازد تا اینکه گناه او را در بر می‌گیرد، درامان نباشد از اینکه در گناه برادر خویش شریک باشد. هرکسی که توانایی تغییر ستمگر را داشته باشد و تغییرش ندهد بسان او خواهد بود، و ظالم چگونه می‌ترسد حال آنکه در میان شما در امان است و نهی نمی‌شود و تغییر داده نمی‌شود و در مقابل اعمال او منعی ایجاد نمی‌شود و مقاومتی صورت نمی‌گیرد، پس چگونه ظالمان از اعمال خویش کوتاه بیایند یا به خود غرّه نشوند؟ کافی است یکی از شما بگوید: من خود ستم نمی‌کنم و هرکه می‌خواهد ستم کند، سپس ظلم و ستم را مشاهده کند ولی آن را تغییر ندهد، پس اگر مسأله به صورتی بود که شما می‌گویید وقتی عذاب در دنیا بر ستمگران نازل شد آنان که ستم نکرده بودند به همراه ستمگران مجازات نمی‌شدند.

وای بر شما ای بندگان بدی! چگونه امید دارید که خداوند شما را از ترس و هراس روز قیامت در امان نگاه دارد در حالی که در اطاعت اوامر خداوند از مردم هراس دارید، و ایشان را در معصیت خداوند فرمان می‌برید و به عهد و پیمانهایی که به آنها داده‌اید و ناقض عهد و پیمان خداوند است وفادار می‌مانید؟ حقیقتاً به شما می‌گویم: خداوند هر کسی که بندگان را به جای او ارباب و سرور خود قرار دهد، از ترس و هراس روز قیامت درامان نگاه نمی‌دارد.

وای بر شما ای بندگان زشت، به خاطر دنیایی پست و شهوتی نکوهیده مُلک و فرمانروایی بهشت را ضایع گردانده و در مورد آن کوتاهی می‌کنید و هول وهراس روز قیامت را فراموش می‌کنید! وای بر شما ای بندگان دنیا، به خاطر نعمتی فانی و حیاتی پایان پذیر از خداوند می‌گریزید و دیدارش را زشت می‌شمارید! پس چگونه خداوند دیدار شما را دوست می‌دارد حال آنکه شما دیدار او را زشت می‌شمارید؟ و همانا خداوند فقط دیدار کسی را دوست می‌دارد که او نیز دیدارش را دوست بدارد ،و دیدار هرکسی که دیدار او را زشت بشمارد زشت می‌شمارد، و چگونه گمان می‌کنید که فقط شما و نه دیگر مردمان از اولیاء و دوستان خداوند هستید، در حالی که از مرگ می‌گریزید و دنیا را چنگ می‌زنید؟ بوی مطبوع کافور و سفیدی کفن چه سودی به شخص مرده می‌رساند حال آنکه همه در خاک می‌باشند، به همین ترتیب زیبایی و بهجت دنیایی که برای شما زینت داده شده هیچ سودی به شما نمی‌رساند، چرا که رو به زوال دارد و بازستانده می‌شود، پاکی جسم‌ها و صفای رنگ و روی شما هیچ سودی به شما نمی‌رساند حال آنکه سرنوشت شما به سوی مرگ است و در خاک فراموش و در تاریکی قبر پوشانده می‌شود؟! وای بر شما ای بندگان دنیا،

در روشنایی خورشید چراغ به کف می‌گیرید حال آنکه نور آن (خورشید) شما را کفایت می‌کند، ولی از روشنایی چراغ در شب بهره نمی‌گیرید حال آنکه به همین منظور برای شما مسخّر گشته است! همین گونه از نور علم و دانش برای سر و سامان دادن به امور دنیا استفاده نمودید و به آن بسنده کردید و استفاده از نور علم و دانش

برای روشن نمودن مسیر آخرت را ترک کردید، در صورتی که به همین منظور به شما بخشیده شده بود، می‌گویید: آخرت حقیقت است در حالی که دنیا را آماده می‌کنید، می‌گویید: مرگ حقیقت است و از آن فرار می‌کنید، می‌گویید: همانا خداوند می‌بیند و می‌شنود ولی از اینکه به حسابهای شما رسیدگی کند هیچ ترسی ندارید، پس چگونه کسی که سخنان شما را می‌شنود تصدیق‌تان کند؟ به راستی عذر آنکه از روی نادانی دروغ بگوید پذیرفتنی‌تر از عذر کسی است که از روی دانش و آگاهی دروغ بگوید، اگرچه در دروغ گفتن هیچ عذر و بهانه‌ای پذیرفتنی نیست.

حقیقتاً به شما می‌گویم: اگر از چهارپایان سواری گرفته نشود و برای بارکشی و سوار شدن از آنها استفاده نشود رام کردن آنها سخت می‌شود و خُلق و خویشان تغییر می‌کند، قلب‌ها نیز این گونه هستند اگر با ذکر و یاد مرگ لطیف نشوند و پیوسته و به صورت جدّی با عبادت به کار گرفته نشوند، قساوت و خشونت آنها افزایش می‌یابد. روشن کردن چراغ و قرار دادنش بر روی خانه‌ای که تاریک است چه سودی دارد در حالی که تنهایی و تاریکی در درون آن حکم فرماست؟ به همین ترتیب قرار داشتن نور علم بر دهان‌های شما هیچ سودی به حالتان ندارد در حالی که درون‌های شما از وجود این نور خالی و بی استفاده است؟! پس به سوی خانه‌های تاریک خویش بشتابید و چراغ‌ها را در داخل آنها روشن گردانید، هم چنین با نور حکمت به سوی قلب‌های با قساوت خویش بشتابید قبل از اینکه گناهان بر آنها غلبه کنند و از سنگها سخت‌تر و با قساوت‌تر شوند؛ کسی که برای حمل بارهای سنگین طلب کمک نمی‌کند چگونه می‌تواند آنها را حمل کند؟ چگونه سنگینی بار گناهان کسی که خداوند گناهانش را مورد مغفرت قرار نداده کاهش می‌یابد؟ چگونه لباسهای کسی که اقدام به شستن آنها نمی‌کند پاک می‌گردد؟ چگونه کسی که گناهانش را با استغفار از بین نمی‌برد از وجود آنها رهایی می‌یابد و تبرئه می‌شود؟ چگونه کسی که بدون وجود کشتی از دریا عبور می‌کند از غرق شدن در آن نجات می‌یابد؟ چگونه کسی که با مصیبت‌ها و فتنه‌های دنیا با جدّ و جهد و کوشش تعامل نمی‌کند از گرفتار شدن در دام آنها رهایی می‌یابد؟ چگونه کسی که بدون هیچ راهنمایی به مسافرت می‌رود به مقصد می‌رسد؟ چگونه سرنوشت کسی که نشانه‌ها و معالم دین را نمی‌بیند به بهشت ختم می‌شود؟ چگونه کسی که خداوند را اطاعت نمی‌کند به رضایت او دست می‌یابد؟ چگونه کسی که به آینه نگاه نمی‌کند می‌تواند عیب... صورت خویش را ببیند؟ چگونه کسی که برخی از آنچه را نزد خود دارد به دوستش نمی‌بخشد می‌تواند دوستی او را به کمال برساند؟ و چگونه کسی که برخی از آنچه را خداوند رزق او گردانده به خداوند قرض نمی‌دهد می‌تواند عشق به پروردگارش را به کمال برساند؟

حقیقتاً به شما می‌گویم: به راستی که آب دریا با غرق شدن کشتی در آن دچار نفص و کمبود نمی‌شود و این امر هیچ ضرری بدان نمی‌رساند، همان گونه شما نیز با گناهان و معصیت‌های خویش هیچ چیزی از خداوند نمی‌کاهید و به او ضرری نمی رسانید، بلکه به خود ضرر می‌رسانید و خود دچار نقص و کمبود می‌شوید،

ص: ۳۰۹

و آن گونه که نور خورشید با فراوانی رفت و آمد در آن ناقص نمی‌شود بلکه به وسیله آن زندگی ادامه می‌یابد و موجودات زنده می‌گردند، به همان ترتیب کثرت بخشش و اعطای رزق و روزی به شما چیزی از خداوند نمی‌کاهد و به او زیانی نمی... رساند بلکه با رزق و روزی او زندگی می‌کنید و با آن زنده‌اید، خداوند نعمت را با شکرگزاری بندگان افزایش می‌دهد، به راستی که او شاکر و علیم است.

وای بر شما ای اجیر شدگان زشت، اجر خود را کامل دریافت می‌کنید، رزق و روزی را می‌خورید، لباسها را می‌پوشید، و خانه‌ها را بنا می‌سازید، حال آنکه عمل کسی که شما را به خدمت گرفته فاسد و تباه می‌سازید؟ نزدیک است پروردگارِ این عمل، شما را فرا خواند پس در عمل خویش که تباهش ساخته‌اید بنگرد و آنچه را باعث خواری و رسوایی می‌گردد بر شما نازل کند، و به قطع گردن‌های شما فرمان دهد پس از بیخ قطع و شکسته شوند و به قطع دستهای شما فرمان دهد پس از مفصل‌هایشان قطع گردند، سپس فرمان دهد که جسدهای شما بر روی شکم روی زمین کشیده شوند، و روی وسط راه گذاشته شوند تا مایه پند و عبرت پرهیزگاران و مجازات و کیفر ستمگران باشد.

وای بر شما ای دانشمندان نا اهل، با خود نگویید که اجل‌هایتان به تأخیر می‌افتد با این استدلال که تاکنون مرگ بر شما نازل نشده است، پس چنین پندارید که مرگ بر شما فرود آمده و به سرای آخرت‌تان منتقل کرده است، بنابراین از هم‌اکنون آهنگ فراخوانی و دعوت را در گوش‌های خود قرار دهید، بر خود نوحه سرایی کنید، برگناهان و خطاهای خویش بگریید، آماده شوید و زاد و توشه خویش برگیرید و به درگاه پروردگارتان توبه کنید.

حقیقتاً به شما می‌گویم: آن‌گونه که مریض به غذای لذیذ نگاه می‌کند و با وجود شدّت گرسنگی از آن لذت نمی‌برد، صاحب و مالک دنیا نیز با وجود حبّ مال از عبادت لذت نمی‌برد و شیرینی آن را احساس نمی‌کند؛ و آن‌گونه که مریض از وصف شدن پزشک دانشمند نزد او لذت می‌برد، چرا که شفا یافتن را در وجود او مجسم می‌بیند، ولی هنگامی که تلخی و طعم داروها ذکر شود شفا و مداوا نزد او مکدّر و نا مطبوع می‌شود، به همان ترتیب ساکنان دنیا از بهجت و زیبایی دنیا و نعمت‌های گوناگون آن لذت می‌برند ولی اگر غافلگیر کنندگی مرگ نزد آنان ذکر شود این لذت را بر ایشان مکدّر و تباه می‌گرداند.

حقیقتاً به شما می‌گویم: همانا تمام مردم ستارگان را می‌بینند ولی تنها کسانی که از بستر و منازل ستارگان آگاهی دارند به وسیله آنها (در تاریکی شب) هدایت می‌یابند، همان گونه شما حکمت را می‌آموزید ولی فقط کسانی که بدان عمل می‌کنند به وسیله آن هدایت می‌شوند.

وای بر شما ای بندگان دنیا، گندم را پاک و تمیز گردانید و آشغال آن را بزدایید و آرد آن را پودر (و تبدیل به خمیر) کنید، پس طعم آن را در می‌یابید و خوردنش به شما لذّت می‌بخشد،

ص: ۳۱۰

بدین سان ایمان را خالص و کامل گردانید پس شیرینی آن را در می‌یابید و عاقبتش شما را سود می‌رساند.

حقیقتاً به شما می‌گویم: اگر چراغی را در شبی تاریک بیابید که با قطران (نوعی صمغ بد بو که از درختانی چون سنوبر گرفته می‌شود) افروخته می‌گردد، از نور آن استفاده می‌کنید و بوی قطران شما را از به کار گیری چراغ منع نمی‌کند، همان گونه بر شما لازم است که حکمت را نزد هر کسی که یافتید دریافت دارد و سوء نیّتش در کسب حکمت شما را از مراجعه به او باز ندارد.

وای بر شما ای بندگان دنیا، نه مانند حکیمان می‌اندیشید، نه مانند دانایان درک می‌کنید و نه مانند دانشمندان می‌دانید، نه مانند بندگان پرهیزگار هستید و نه آزادگان بزرگوار، نزدیک است که دنیا شما را از ریشه‌هایتان برکند و بر صورت‌هایتان وارونه سازد، سپس بر بینی‌هایتان بر خاک افکند، آن‌گاه گناهاتان موهای پیشانی شما را بگیرند و علم و دانش نیز از پشت به پیشتان برانند تا اینکه شما را فرد فرد و به صورت برهنه تسلیم فرمانروای بسیار توانمندی کنند که به سبب سوء اعمال شما را مجازات کند.

وای بر شما ای بندگان دنیا، آیا به واسطه علم و دانش فرمانروایی تمام مخلوقات به شما بخشیده نشده که اکنون آن را پشت سر انداخته‌اید و بدان عمل نمی‌کنید، و به دنیا روی آورده‌اید و بدان حکم می‌کنید ، و برای آن زمینه سازی می‌کنید و دنیا را ترجیح و برتری می‌دهید و آباد می‌گردانید، پس تا چه وقت اسیر دنیا هستید و خداوند را هیچ سهم و نصیبی از شما نیست؟

حقیقتاً به شما می‌گویم: شرف و بزرگی در آخرت را جز با ترک آنچه دوست می‌دارید کسب نخواهید کرد، پس منتظر فردا نباشید که در آن توبه کنید، چراکه قبل از فردا، روز و شبی قرار دارد که قضا و قدر الهی در آنها در جریان است.

حقیقتاً به شما می‌گویم: همانا گناهان صغیره و بی ارزش از دسیسه‌ها و نیرنگ‌های ابلیس هستند، او این گناهان را در چشم و نظر شما حقیر و ناچیز جلوه می‌دهد، در نهایت انباشته می‌شوند و افزون می‌گردند و شما را در بر می‌گیرند.

حقیقتاً به شما می‌گویم: همانا مدح و ستایش دروغین و خودستایی در متدیّن بودن، از سر چشمه‌های آشکار شرارت هستند و به راستی که حبّ دنیا مبدأ و سرآغاز تمام گناهان است.

حقیقتاً به شما می‌گویم: هیچ عملی مانند نماز مداوم و همیشگی باعث رسیدن به شرف و مجد آخرت نمی‌شود و در مقابل حوادث دنیا یاریگر انسان نمی‌باشد، و هیچ چیزی نزدیکتر از آن به خداوند رحمان وجود ندارد، پس بر جا آوردن نمازها مداومت کنید و بسیار به ادای آنها بپردازید، هر عمل نیک و صالحی انسان را به خداوند نزدیک می‌گرداند ولی نماز از هر عملی به او نزدیک‌تر و نزد او برتر و ارجح‌تر می‌باشد.

حقیقتاً به شما می‌گویم: به راستی که هر عملی از اعمال انسان ستمدیده که انتقام آن با قول، فعل و یا کینه به دل داشتن از ستمکار گرفته نشود در ملکوت آسمانها جایگاه بس بزرگی دارد؛ کدام یک از شما نوری را مشاهده نموده‌اید که اسمش تاریکی باشد و یا تاریکی‌ای را مشاهده نموده‌اید که اسمش نور باشد؟ به همین ترتیب بنده نمی‌تواند به صورت همزمان مؤمن و کافر باشد و یا دنیا را ترجیح دهد و خواستار آخرت نیز باشد، آیا کسی که جو می‌کارد گندم درو می‌کند

ص: ۳۱۱

و یـا کسـی که گنـدم می‌کارد جو درو می‌کنـد؟ بـدین سان هر بنـده‌ای در آخرت آن چیزی را که کاشـته درو می‌کنـد، و در مقابل عملی که انجام داده پاداش داده می‌شود.

حقیقتاً به شـما می‌گویم: مردم در کسب حکمت دو گونه‌انـد: یکی حکمت را بـا کلامش محکم و نیك و اسـتوار می‌گرداند ولی با سوء عملش آن را تباه می‌سازد، و دیگری حکمت را با کلامش محکم و اسـتوار می‌گردانـد و با عملش آن را تصـدیق می‌کند، و اختلاف بین آن دو چه بسـیار است! پس خوشا به سعادت کسانی که با عمل دانشمند هستند، و وای بر کسانی که با کلام دانشمند هستند.

حقیقتاً به شـما می‌گویم: آنکه گیاهان زائـد را از مزرعه خویش ریشه کن نکنـد در آن فراوان رشـد می‌کننـد تا جایی که تمام مزرعه را می‌پوشاننـد و تبـاهش می‌سازنـد، همین گونه کسـی که حُبّ دنیـا را از قلبش خارج نمی‌کنـد آن را در بر می‌گیرد تا اینکه در نهـایت جـایی را برای احساس حُبّ آخرت نمی‌یابـد. وای بر شـما ای بنـدگان دنیا، مساجـد پروردگارتان را به عنوان زنـدانهایی برای اجساد خویش برگزینید و قلب‌هایتان را خانه‌هایی برای تقوا قرار دهید و قلب‌هایتان را پناهگاهی برای شـهوت قرار ندهید.

حقیقتـاً به شـما می‌گویم: بی‌تـاب‌ترین شـما در برابر مصـیبت‌ها و بلایا کسـی است که حبّ دنیا را بیشتر از همه در دل دارد، و صـابرین شـما در برابر مصـیبت‌هـا و بلایا زاهـدترین و بی‌علاقه‌ترین شـما نسـبت به دنیاست. وای بر شـما ای علمای نا اهل، آیا نمرده بودیـد پس شـما را زنـده گردانـدم و آن‌گاه که شـما را زنده گرداندم (با غرق شدن در دنیا و شـهوات آن و عدم روی آوردن به آخرت) دوباره مُردید؟ وای بر شما، آیا از جمله بیسوادان نبودید پس خداوند شما را علم و دانش آموخت و آن‌گاه که شـما را آموخت فراموش کردیـد؟ (با عمل نکردن به آنچه آموخته بودید). وای بر شـما، آیا خشن و تند خوی نبودید پس خداوند شـما را آگاه گرداند و آن‌گاه که آگاهتان گرداند (با ترك عمل به دانش خویش) جهل ورزیدید؟ وای بر شـما ، آیا از جمله گمراهان نبودید پس شـما را هدایت کرد و آن‌گاه که هدایت‌تان کرد (با حرکت کردن در غیر مسـیری که برای شـما مشـخص کرده بود) گمراه شدیـد؟ وای بر شـما، آیا نابینا نبودیـد پس شـما را بینا گرداند و آن‌گاه که بینایتان گرداند (با عدم اسـتفاده صـحیح از بینایی خویش) دوباره کور گشتیـد؟ وای بر شـما، آیا ناشـنوا نبودید پس شـما را شـنوا گرداند و آن‌گاه که شنوایتان گرداند ناشنوا گشتید؟ وای بر شما، آیا لال نبودید پس شما را به سخن آورد و آن‌گاه که به سخن گفتن‌تان وا داشت دوبـاره لال گشتیـد؟ وای بر شـما، آیـا درخواست پیروزی نکردیـد و آن‌گاه که پیروزتان گردانـد از مواضع خود عقب‌نشـینی کردید و تغییر عقیده دادید؟

ص: ۳۱۲

وای بر شـما، آیـا خوار و ذلیـل نبودیـد پس شـما را گرانمـایه و ارجمنـد گردانـد و آن‌گـاه که ارجمنـد و بزرگوار گشتیـد قهر ورزیدیـد و از حق تجاوز کردید و نافرمانی نمودید؟ وای بر شـما، آیا در زمین مستضـعف نبودید و می‌ترسـیدید از اینکه مردم شما را بربایند، پس شـما را نصـرت بخشـید و تأیید و قوی گرداند و آن‌گاه که نصـرت‌تان بخشـید تکبر ورزیدید و سـرکش و

زورگو گشتید؟ پس وای بر شما از ذلّت روز قیامت که چگونه شما را خوار و بی‌ارزش می گرداند؟ و وای بر شما ای علمای ناباب و نااهل ، به راستی که به اعمال ملحدان مبادرت می‌ورزید و آرزویی به سان آرزوی وارثان زمین در سر می‌پرورانید و مانند کسانی که اطمینان خاطر یافته‌اند احساس سکون و آرامش می کنید، حال آنکه دستور و فرمان خداوند بر طبق آرزو و انتخاب شما نیست، بلکه برای مرگ زاده می‌شوید و برای ویران شدن بنا می‌سازید و آباد می گردانید، و برای وارثان زمینه... سازی می کنید.

حقیقتاً به شما می گوییم: همانا موسی به شما فرمان می‌دادید که به دروغ به خدا سوگند یاد نکنید، اکنون من می گویم: نه به راست و نه به دروغ به خدا سوگند یاد نکنید، و بگویید: خیر و بله. ای بنی اسرائیل ، بر شماست که از سبزی کوهی و نان جو استفاده کنید، و شما را برحذر می‌دارم از اینکه از نان گندم استفاده کنید، چرا که بیم آن دارم از عهده شُکرش بر نیایید.

حقیقتاً به شما می گویم: همانا مردم دو گونه‌اند: عدّه‌ای در عافیت و سلامت به سر می‌برند و عدّه‌ای دیگر گرفتار بلا مصیبت هستند، پس خدا را به خاطر عافیت و سلامت شکر گویید و به مبتلایان رحم و شفقت روا دارید.

حقیقتاً به شما می گویم: پاسخ هر کلمه زشتی را که بر زبان می‌رانید در روز قیامت دریافت خواهید کرد. ای بندگان ناپسند و نااهل، اگر یکی از شما به قربانی خویش نزدیک شد تا آن را ذبح کند ولی به یاد آورد که برادرش از او خشمگین است، باید قربانی خویش را رها سازد و سراغ برادرش برود و او را راضی گرداند، سپس نزد قربانی‌اش بازگردد و آن را ذبح کند. ای بندگان ناپسند، باشد که اگر پیراهن یکی از شما از وی گرفته شد، عبای خویش را نیز با آن ببخشید، و هر یک از شما که سیلی‌ای بر گونه‌اش نواخته شد گونه دیگرش را در اختیار زننده بگذارد، و هر یک از شما برای کار بر روی یک میل زمین به کار گرفته شد پس یک میل هم خودش بدان اضافه گرداند.

ص: ۳۱۳

حقیقتاً به شما می گویم: سالم بودن ظاهر و فاسد بودن درون چه سودی به جسم می‌رساند؟ و جسم‌های‌تان

چه سودی به شما می‌رسانند آن‌گاه که (ظاهرشان) شما را شگفت‌زده کند حال آنکه قلب‌هایتان فاسد و تباه گشته است؟ آراسته گرداندن پوست‌هایتان (ظاهر بیرونی) در حالی که قلبهایی آلوده دارید چه سودی به شما می‌رساند؟ حقیقتاً به شما می گویم: مانند الک نباشید که آرد نیکو را خارج می‌سازد و نخاله‌ها را نگاه می‌دارد، این گونه نیز شما سخنان حکمت آمیز را بر زبان‌هایتان می‌رانید و حقد و کینه را در سینه‌هایتان نگاه می‌دارید. حقیقتاً به شما می گویم: (چنان نباشد که) آغازگر شرّ باشید و آن را ترک گویید، سپس خیر را طلب کنید که شما را سود رساند، چرا که هنگام جمع گرداندن خیر و شر با هم ، خیر به شما سود نمی‌رساند.

حقیقتاً به شما می گویم: کسی که در آب غوطه‌ور می‌شود، ناگزیر آب لباسهایش را خیس می گرداند اگر چه سعی کند که آن را خیس نگرداند، هم‌چنین هر که دنیا را دوست بدارد از گناهان نجات نمی‌یابد.

حقیقتاً به شما می گویم: خوشا به سعادت آنان که پاسی از شب را بیدار می‌مانند و به عبادت می‌پردازند، به راستی آنان همان

کسانی هستند که نور و روشنایی دائمی را به ارث می‌برند، چرا که در مساجدشان و در ظلمت شب به پا می‌ایستند و پروردگارشان را با تضرّع و گریه و زاری می‌خوانند و به این امیدند که ایشان را از سختی و عذاب فردا روز نجات بخشد.

حقیقتاً به شما می‌گویم: همانا دنیا به‌سان مزرعه آفریده شده است، بندگان در آن شیرین و تلخ و شرّ و خیر می‌کارند،

ص: ۳۱۴

خیر پایان و عاقبت سودمندی در روز قیامت دارد و شرّ، رنج و بدبختی روز درو کردن اعمال را به دنبال دارد.

حقیقتاً به شما می‌گویم: حکیم با (نگاه به) جاهل پند می‌پذیرد و جاهل از هوا و هوسش عبرت می‌آموزد (میزان حکمت حکیم با میزان جهل جاهل سنجیده می‌شود و جاهل با میزان جهلش سنجیده می‌شود)، به شما توصیه می‌کنم که مُهر سکوت را بر دهان‌هایتان بزنید تا سخنی که برای شما حلال و روا نیست از آنها خارج نشود.

حقیقتاً به شما می‌گویم: به راستی که آنچه را آرزو می‌کنید در نخواهید یافت جز با صبر بر آنچه زشتش می‌شمارید، و به آنچه در نظر دارید نخواهید رسید جز با ترک آنچه خوشایندش می‌پندارید.

حقیقتاً به شما می‌گویم: ای بندگان دنیا، کسی که میزان شهوتش از دنیا کاهش نیابد و تمایلش به آن قطع نگردد، چگونه می‌تواند آخرت را درک کند و به نعمت‌های آن دست یابد. حقیقتاً به شما می‌گویم: ای بندگان دنیا، نه دنیا را دوست می... دارید و نه به آخرت امیدوار هستید، اگر دنیا را دوست می‌داشتید عملی که به واسطهٔ آن به دنیا دست یابید را گرامی می... داشتید، و اگر به آخرت امیدوار بودید به سان کسانی عمل می‌کردید که آن را طلب می‌نمایند.

حقیقتاً به شما می‌گویم: ای بندگان دنیا، یکی از شما از دوست و همراه خویش به خاطر ظنّ و گمان کینه و بغض به دل می... گیرد در حالی که خود را به خاطر مسأله‌ای که ثابت شده و حتمی است مورد کینه قرار نمی‌دهد؛ به شما می‌گویم: همانا یکی از شما هنگامی که عیبی از عیب‌هایش به حقّ ذکر شود خشمگین می‌شود و هنگامی که به آنچه در او نیست مدح شود شادمان می‌گردد.

حقیقتاً به شما می‌گویم: ارواح شیاطین به آن اندازه که در قلب‌های شما عُمر می‌کنند در هیچ جای دیگر عمر نمی‌کنند، خداوند دنیا را به شما بخشیده است فقط به خاطر اینکه در آن به انجام اعمالی بپردازید که آخرت را آباد گردانید نه به خاطر اینکه شما را از آخرت باز دارد. هم‌چنین دنیا را برای شما گسترانده تا بدانید که به واسطهٔ آن شما را بر انجام عبادت و نه بر ارتکاب گناهان یاری و کمک رسانده است، و به راستی که شما را در دنیا به طاعت و نه معصیت امر فرموده است و شما را در آن بر انجام امور حلال یاری رسانده و حرام را برایتان حلال نگردانده است، و دنیا را فراخ گردانده تا با یکدیگر پیوند و ارتباط برقرار کنید نه اینکه به قطع روابط دچار شوید.

حقیقتاً به شما می‌گویم: به راستی که اجر و پاداش، مورد حرص و آز همگان است و هیچ‌کس جز آنکه به خاطر دریافت اجر وپادش به انجام عملی می‌پردازید به آن دست نمی‌یابد.

حقیقتاً به شما می‌گویم: همانا که درخت جز با میوهٔ خوش طعم و خوش بو کامل نمی‌گردد، به همان ترتیب ایمان نیز جز با کناره گیری از امور حرام کامل نمی‌گردد.

ص: ۳۱۵

حقیقتاً به شما می‌گویم: زراعت جز با وجود آب و خاک شکل نمی‌گیرد، همان‌گونه ایمان نیز جز با علم و عمل محقق نمی‌گردد. حقیقتاً به شما می‌گویم: آب، آتش را خاموش می‌کند و به همان ترتیب حلم و صبر، خشم را فرو می‌نشاند. و همان‌گونه که آب و آتش با هم در یک ظرف واحد گرد نمی‌آیند، دانش و گمراهی نیز در یک قلب واحد گرد نمی‌آیند.

حقیقتاً به شما می‌گویم: هیچ بارانی بدون ابر وجود نخواهد داشت و به همان ترتیب هیچ عملی بدون وجود قلبی پارسا و پرهیزگار مورد رضایت خداوند متعال قرار نخواهد گرفت.

حقیقتاً به شما می‌گویم: به‌راستی که نفس (و یا خورشید) باعث روشنایی هر چیزی، حکمت باعث روشنایی هر قلبی، تقوا سرچشمهٔ هر حکمتی، حقّ دروازهٔ هر خیری، رحمت خدا دروازهٔ هر حقیقتی و کلیدهای آن دعا و تضرّع و اعمال خیر است، و چگونه هیچ دروازه‌ای بدون کلید گشوده می‌شود؟

حقیقتاً به شما می‌گویم: همانا انسان حکیم هیچ درختی را جز درختی که بدان خشنود گردد نمی‌کارد و بر هیچ یک از مرکب‌هایش جز اسبی که از آن رضایت دارد سوارنمی‌شود، همان‌گونه انسان مؤمنِ دانشمند اقدام به انجام هیچ عملی نمی‌کند مگر آنکه پروردگارش از آن رضایت داشته باشد. حقیقتاً به شما می‌گویم: صیقل دهنده‌ها شمشیر را نیک می‌گردانند و جلا می‌بخشند، بدین سان حکمت نیز قلب را صیقل می‌دهد و جلا می‌بخشد، حکمت در قلب حکیم مانند آب در زمین مرده است، آن‌گونه که آب زمین مرده را زنده می‌گرداند حکمت نیز قلب حکیم را زنده می‌گرداند، هم‌چنین حکمت به‌سان روشنایی در تاریکی است که مردم با استفاده از آن راه می‌پیمایند.

حقیقتاً به شما می‌گویم: به راستی که حمل کردن سنگ از قلّه کوه بهتر از آن است که با کسی سخن بگویی که سخنان تو را نمی‌فهمد، مانند کسی که سنگ را می‌کوبد تا آن را نرم و روان گرداند و یا کسی که غذا را برای اهل قبور حاضر می‌کند. خوشا به سعادت آنکه سخنان اضافه خود را به خاطر ترس از برانگیختن خشم پروردگارش در دهان محبوس می‌دارد و سخنی را بر زبان نمی‌راند که آن را نفهمد، و با توجه به سخنان هیچ شخصی به او غبطه نمی‌خورد، مگر آنکه افعالش برای وی واضح و آشکار شود؛ خوشا به سعادت آنان که ندانسته‌های خود

ص: ۳۱۶

را از دانشمندان و علماء می‌آموزند و آنچه را خود می‌دانند به نادانان نیز می‌آموزند، خوشا به سعادت آنان که علماء و دانشمندان را به خاطر علم و دانش ایشان گرامی می‌دارند و اختلافات آنها را نادیده می‌گیرند و جاهلان را فقط به خاطر جهل‌شان کوچک و خوار می‌انگارند و آنان را از خود نمی‌رانند بلکه ایشان را وادار به پذیرفتن نادانی‌شان می‌کنند و آنها را آموزش می‌دهند.

حقیقتاً به شما می گویم: ای جماعت حواریّون ، شما امروز در میان مردم به‌سان زندگان در میان مردگان هستید پس با مرگ زندگان نمیرید.

و مسیح علیه‌السلام گفته است: خداوند تبارک وتعالی می‌فرماید: بنده مؤمن من اندوهگین می‌شود که دنیا را از او باز دارم در حال که باز داشتن دنیا از او، دوست داشتنی‌تر و نزدیک‌ترین امر نسبت به من است، هم‌چنین شادمان می گردد که دنیا را بر او گشاده گردانم در حالی گشاده گردانـدن دنیا بر او، متنفّرترین و دورترین امر نسبت به من است. و حمد و سپاس مخصوص پروردگار جهانیان است و درود و سلام بی‌پایان بر محمّد و خاندان پاک آن حضرت. - . تحف العقول : ۵۰۱- ۵۱۳ -

**[ترجمه]

بیان

قوله فضول أی فضل علم و کمال و قوله إن قلوبکم بحیث تکون کنوزکم أی قلب کل أحد یکون دائما متعلقا بکنزه الذی یدخره فإن کان کنزکم الأعمال الصالحه التی تکنزونها فی السماء تکون قلوبکم سماویه و الغرض أن تعلق القلب بکنوز الدنیا و زخارفها لا- یجتمع مع حبه تعالی قوله یطرفون أی ینظرون و رمقته أرمقه أی نظرت إلیه قوله أو یقحل بالقاف و الحاء المهمله أی ییبس و تفل کفرح تغیرت رائحته قوله أمل الوارثین أی الَّذِینَ یَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ قوله و من سخر علی بناء المجهول من باب التفعیل و التسخیر هو التکلیف و الحمل علی العمل بغیر أجره قوله و الجاهل یعتبر لعله علی بناء المجهول و یحتمل المعلوم أیضا أی بعد ما یتبع هواه و یجد سوء عاقبته یعتبر به و قال الجزری فیه تحرجوا أن یأکلوا معهم أی ضیقوا علی أنفسهم و تحرج فلان إذا فعل فعلا یخرج به من الحرج أی الإثم و الضیق.

أَقُولُ قَالَ السَّیِّدُ ابْنُ طَاوُسٍ رَحِمَهُ اللَّهُ فِی سَعْدِ السُّعُودِ قَرَأْتُ فِی الْإِنْجِیلِ قَالَ عِیسَی علیه السلام سَمِعْتُمْ مَا قِیلَ لِلْأَوَّلِینَ لَا تَزْنُوا وَ أَنَا أَقُولُ لَکُمْ إِنَّ مَنْ نَظَرَ إِلَی امْرَأَهٍ فَاشْتَهَاهَا فَقَدْ زَنَی بِهَا فِی قَلْبِهِ إِنْ خَانَتْکَ عَیْنُکَ الْیُمْنَی فَاقْلَعْهَا وَ أَلْقِهَا عَنْکَ لِأَنَّهُ خَیْرٌ

۱- تحف العقول: ۵۰۱- ۵۱۳.

لَکَ أَنْ تُهْلِکَ أَحَدَ أَعْضَائِکَ وَ لَا تُلْقِیَ جَسَدَکَ کُلَّهُ فِی نَارِ جَهَنَّمَ وَ إِنْ شَکَّکَتْکَ یَدُکَ الْیُمْنَی فَاقْطَعْهَا وَ أَلْقِهَا عَنْکَ فَإِنَّهُ خَیْرٌ لَکَ أَنْ تُهْلِکَ أَحَدَ أَعْضَائِکَ مِنْ أَنْ یَذْهَبَ کُلُّ جَسَدِکَ فِی جَهَنَّمَ. (۱)وَ فِی مَوْضِعٍ آخَرَ قَالَ علیه السلام أَقُولُ لَکُمْ لَا تَهْتَمُّوا مَا ذَا تَأْکُلُونَ (۲)وَ لَا مَا ذَا تَشْرَبُونَ وَ لَا لِأَجْسَادِکُمْ مَا تَلْبَسُ أَ لَیْسَ النَّفْسُ أَفْضَلَ مِنَ الْمَأْکَلِ وَ الْجَسَدُ أَفْضَلَ مِنَ اللِّبَاسِ انْظُرُوا إِلَی طُیُورِ السَّمَاءِ الَّتِی لَا تَزْرَعُ وَ لَا تَحْصُدُ وَ لَا تَحْزَنُ (۳)وَ رَبُّکُمُ السَّمَاوِیُّ یَقُوتُهَا (۴)أَ لَیْسَ أَنْتُمْ أَفْضَلَ مِنْهُمْ مَنْ مِنْکُمْ یَهْتَمُّ فَیَقْدِرَ أَنْ یَزِیدَ عَلَی قَامَتِهِ ذِرَاعاً وَاحِدَةً فَلِمَا ذَا تَهْتَمُّونَ بِاللِّبَاسِ (۵)وَ قَالَ علیه السلام فِی مَوْضِعٍ آخَرَ أَیُّ إِنْسَانٍ مِنْکُمْ یَسْأَلُهُ ابْنُهُ خُبْزاً فَیُعْطِیَهِ حَجَراً (۶)أَوْ یَسْأَلُهُ سَمَکَةً فَیُعْطِیَهِ حَیَّةً فَإِذَا کُنْتُمْ أَنْتُمْ الْأَشْرَارُ تَعْرِفُونَ تُعْطُونَ الْعَطَایَا الصَّالِحَةَ لِأَبْنَائِکُمْ فَکَانَ بِالْأَحْرَی رَبُّکُمْ أَنْ یُعْطِیَکُمُ الْخَیْرَاتِ لِمَنْ یَسْأَلُهُ (۷)وَ فِی مَوْضِعٍ آخَرَ قَالَ وَاحِدٌ مِنْ تَلَامِیذِهِ ائْذَنْ لِی أَوَّلًا یَا سَیِّدِی أَنْ أَمْضِیَ فَأُوَارِیَ أَبِی فَقَالَ لَهُ عِیسَی علیه السلام دَعِ الْمَوْتَی یَدْفِنُونَ مَوْتَاهُمْ وَ اتَّبِعْنِی (۸)

**[ترجمه]معنای برخی از سخنان عیسی علیه السلام چنین است: (فضول) یعنی: برتری دانش و کمال. (أن قلوبکم بحیث تکون کنوزکم) یعنی: قلب هر کسی متعلق و وابسته به گنج و اندوخته‌ای است که آن را ذخیره کرده است، پس اگر گنج... هایتان اعمال صالحی باشد که آنها را در آسمان می‌اندوزید، قلب‌هایتان آسمانی خواهد شد، و مقصود این است که تعلّق و وابستگی قلب به گنج‌های دنیا و زیبائیهای آن، با حبّ خداوند متعال جمع نمی‌شود. (یطرفون) یعنی: نگاه می کنند، و (رمقتُه-أرمقه) یعنی: به او نگاه کردم- می کنم. (أو یقحل) یعنی: خشک می‌شود. و (تَفِل) بر وزن (فَرِح): بوی آن تغییر کرد. (أمل الوارثین) یعنی: کسانی که فردوس را به ارث می‌برند. (و مَن سُخِّر): فعل مجهول بر باب تفعیل است و (التسخیر) یعنی: مکلّف کردن و واداشتن به انجام کاری بدون هیچ‌گونه دستمزد (بیگاری). (و الجاهل یعتبر) شاید فعل مجهول باشد، هم‌چنین ممکن است معلوم باشد یعنی: بعد از آنکه جاهل از هوای نفسش پیروی و عاقبت زشت آن را در می‌یابد، از آن پند می‌پذیرد. و الجزریّ گوید: (تحرّجوا أن یأکلوا معهم) یعنی: خود را در تنگنا گذاشتند که با آنان غذا بخورند، و (تحرّج فلانٌ): کاری را انجام داد که او را از (حَرَج) به معنای گناه و تنگنا خارج ساخت.

می گویم: سید بن طاووس رحمه الله در سعد السعود گوید: در انجیل خواندم که عیسی علیه السلام فرمود: شنیده‌اید که به پیشینیان گفته شده مرتکب زنا نشوید،اکنون من به شما می گویم: هر کسی که به زنی نگاه کند و به سوی او میل و رغبت پیدا کند در قلبش با او مرتکب زنا شده است. اگر چشم راستت به تو خیانت کرد آن را از حدقه در آور و از خود دور کن، چرا که خیر تو در آن است

ص: ۳۱۷

که یکی از اعضایت را نابود گردانی و تمام جسمت را در آتش جهنّم نیفکنی، اگر دست راستت تو را به شکّ وا داشت آن را قطع و از خود دور گردان، چرا که از بین بردن یکی از اعضای خویش بهتر از آن است تمام جسمت در آتش جهنّم نابود شود. - . سعد السعود : ۵۵ و۵۶ -

و در جایی دیگر آمده است: عیسی علیه السلام فرمود: به شما می گویم: به این مسأله توجه نداشته باشید که چه غذایی می... خورید یا چه می‌نوشید و یا چه چیزی را بر جسم‌هایتان می‌پوشید، آیا نفس انسان برتر از خوراک و جسمش برتر از لباس نیست؟ به پرندگان آسمان بنگرید که نه چیزی را می کارند و نه درو می کنند و نه اندوهگین می گردند، و پروردگار آسمانی

شما آنها را رزق و روزی می‌دهد، آیا شما برتر از پرندگان نیستید؟ کدام یک از شما به این مسائل اهتمام دارد و می‌تواند یک ذراع به قامتش بیفزاید؟ پس چرا به لباس اهتمام نشان می‌دهید؟ - . سعد السعود : ۵۶ -

عیسی علیه السلام در موضعی دیگر می‌گوید: پسر کدام یک از شما درخواست نان می‌کند و در مقابل به او سنگ می... بخشید؟ و یا درخواست روپوش می‌کند و به او مار می‌بخشید؟ پس اگر شما شروران می‌دانید که موهبت‌های نیکو را به فرزندان (پسران) خود ببخشید، پروردگارتان شایسته‌تر است که بهترین‌ها را به هر یک از شما که چیزی از او مسألت می‌دارد عطا فرماید. - . سعد السعود : ۵۶ -

و در جای دیگر یکی از شاگردانش گفت: ای سرورم، نخست به من اجازه بده که بروم و پدرم را به خاک بسپارم، پس عیسی علیه السلام به او گفت: مردگان را تنها بگذار که مردگان خویش را دفن کنند و مرا پیروی و دنباله روی کن. - . سعد السعود : ۵۶ -

**[ترجمه]

«۱۸»

لی، الأمالی للصدوق أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ هَاشِمٍ عَنِ الدِّهْقَانِ عَنْ دُرُسْتَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: كَانَ الْمَسِیحُ علیه السلام یَقُولُ مَنْ كَثُرَ هَمُّهُ سَقِمَ بَدَنُهُ وَ مَنْ سَاءَ خُلُقُهُ عَذَّبَ نَفْسَهُ وَ مَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ سَقَطُهُ وَ مَنْ كَثُرَ كَذِبُهُ ذَهَبَ بَهَاؤُهُ وَ مَنْ

۱- سعد السعود: ۵۵ و ۵۶ و فیه: فی نار جهنم.

۲- فی المصدر: لا تهتموا لانفسکم ما ذا تأکلون.

۳- فی المصدر: و لا تحزن فی الهواء. قلت: لعله مصحف «تحزن» بالخاء.

۴- توصیف الرب بالسماوی اما للدلاله علی عظمته تعالی، أو للایعاز إلی انه لیس من المادیات. حیث إنهم کانوا یعتقدون أن عالم العقول و المجردات فوق عالم المادیات فتأمل.

۵- سعد السعود: ۵۶.

۶- فی المصدر: یسأله ابنه خمرا فیؤتیه جمرا.

۷- سعد السعود: ۵۶.

۸- سعد السعود: ۵۶.

لَاحَی الرِّجَالَ (۱)ذَهَبَتْ مُرُوءَتُهُ (۲).

**[ترجمه]أمالی الصدوق: از امام صادق علیه السلام روایت شده که عیسی علیه السلام می گفت: هر کس که همّ و غمش افزون گردد بدنش مریض می گردد، هر کس اخلاقش ناپسند گردد جانش به عذاب می‌افتد، هر کس که سخن گفتنش بیشتر شود لغزش‌هایش بیشتر می‌شود، هر کس که دروغ گفتنش بیشتر شود قدر و قیمتش از دست می‌رود،

ص: ۳۱۸

و هر کس که با مردان (دیگران) به کشمکش بپردازد، مروّتش از بین می‌رود. - .أمالی الصدوق : ۳۲۴ -

**[ترجمه]

«۱۹»

لی، الأمالی للصدوق أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ هَاشِمٍ عَنِ ابْنِ مَرَّارٍ عَنْ یُونُسَ عَنِ ابْنِ أَسْبَاطٍ عَنِ الْبَطَائِنِیِّ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْحَی إِلَی عِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ علیه السلام یَا عِیسَی مَا أَکْرَمْتُ خَلِیقَهً بِمِثْلِ دِینِی وَ لَا أَنْعَمْتُ عَلَیْهَا بِمِثْلِ رَحْمَتِی اغْسِلْ بِالْمَاءِ مِنْکَ مَا ظَهَرَ وَ دَاوِ بِالْحَسَنَاتِ مَا بَطَنَ فَإِنَّکَ إِلَیَّ رَاجِعٌ فَشَمِّرْ فَکُلُّ مَا هُوَ آتٍ قَرِیبٌ وَ أَسْمِعْنِی مِنْکَ صَوْتاً حَزِیناً (۳).

**[ترجمه]أمالی الصدوق: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: خداوند عزّ و جلّ به عیسی بن مریم علیه السلام وحی نمود: ای عیسی، هیچ مخلوقی را (مانند انسان) با نعمتی مانند دینم گرامی نداشته و هیچ نعمتی مانند رحمت خویش را بر او ارزانی نداشته‌ام، آلودگی‌های ظاهری را با آب بشوی و گرفتاری‌های درونی را با اعمال نیک مداوا کن، به راستی که بازگشت تو به سوی من است، پس به سرعت خود را آماده (عبادت) ساز چرا که (زمان اتفاق افتادن) هر حادثه‌ای که آمدنی است نزدیک می‌باشد، و صدای حزین خود (به هنگام دعا) را به گوش من برسان. - . أمالی الصدوق : ۳۶۰ -

**[ترجمه]

«۲۰»

فس، تفسیر القمی أَبِی عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ دَاوُدَ رَفَعَهُ إِلَی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهما السلام قَالَ: مَکْتُوبٌ فِی الْإِنْجِیلِ لَا تَطْلُبُوا عِلْمَ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۴)وَ لَمَّا عملتم (تَعْمَلُوا) بِمَا عَلِمْتُمْ فَإِنَّ الْعِلْمَ إِذَا لَمْ یُعْمَلْ بِهِ لَمْ یَزْدَدْ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْداً الْخَبَرَ (۵).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: از علی بن حسین علیه السلام روایت شده که فرمود: در انجیل چنین نوشته شده است: علم آنچه را نمی‌دانید (یا بدان عمل نمی‌کنید) طلب نکنید، حال آنکه هنوز به دانسته‌های خویش عمل نکرده‌اید، چرا که علم اگر بدان عمل نشود فقط باعث دوری از خداوند می‌شود. حدیث. - . تفسیر القمی : ۵۸۷ -

**[ترجمه]

«۲۱»

ل، الخصال أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنِ الْأَصْبَهَانِیِّ عَنِ الْمِنْقَرِیِّ عَنْ سُفْیَانَ بْنِ عُیَیْنَهَ عَنِ الزُّهْرِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهما السلام قَالَ: قَالَ الْمَسِیحُ علیه السلام لِلْحَوَارِیِّینَ إِنَّمَا الدُّنْیَا قَنْطَرَهٌ فَاعْبُرُوهَا وَ لَا تَعْمُرُوهَا (۶).

**[ترجمه]الخصال: علیّ بن حسین علیه السلام فرموده است: مسیح علیه السلام به حواریّون گفت: دنیا فقط مانند پلی است برای گذر، پس از آن عبور کنید و به فکر تعمیرش نباشید. - . الخصال۱ : ۳۴ -

**[ترجمه]

«۲۲»

ل، الخصال ابْنُ الْمُتَوَكِّلِ عَنِ السَّعْدَآبَادِیِّ عَنِ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ زِیَادِ بْنِ الْمُنْذِرِ عَنِ ابْنِ طَرِیفٍ عَنِ ابْنِ نُبَاتَهَ عَنْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام قَالَ: قَالَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ علیه السلام الدِّینَارُ دَاءُ الدِّینِ وَ الْعَالِمُ طَبِیبُ الدِّینِ فَإِذَا رَأَیْتُمُ الطَّبِیبَ یَجُرُّ الدَّاءَ إِلَی نَفْسِهِ فَاتَّهِمُوهُ وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ غَیْرُ نَاصِحٍ لِغَیْرِهِ (۷).

**[ترجمه]الخصال: از امیرمؤمنان علیه السلام روایت شده که فرمود: عیسی بن مریم علیه السلام گفته است: دینار (مال دنیا) مرض دین و عالِم، طبیب آن است، پس آن‌گاه که مشاهده کردید طبیب، مرض را به سوی خود می‌کشد او را متهم گردانید و بدانید که نمی‌تواند نصیحت کنندهٔ دیگران باشد. - . الخصال۱ : ۵۶ -

**[ترجمه]

«۲۳»

ل، الخصال ابْنُ الْمُتَوَكِّلِ عَنِ الْحِمْیَرِیِّ عَنِ ابْنِ هَاشِمٍ عَنِ ابْنِ مَیْمُونٍ عَنْ جَعْفَرِ

۱- أی نازع الرجال.

۲- أمالی الصدوق: ۳۲۴.

۳- أمالی الصدوق: ۳۶۰.

۴- فی المصدر: ما لا تعملون.

۵- تفسیر القمّیّ: ۵۸۷. و فیه: فان العالم إذا لم یعمل به لم یزد بعلمه من اللّه الا بعدا.

۶- الخصال ۱: ۳۴. و للحدیث صدر ترکه المصنّف.

٧- الخصال ١: ٥۶. و للحديث صدر أخرجه المصنّف فی كتاب العلم، راجع ج ٢: ١٠٧.

بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ علیهم السلام قَالَ: قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ علیه السلام طُوبَى لِمَنْ كَانَ صَمْتُهُ فِكْراً وَ نَظَرُهُ عَبَراً وَ وَسِعَهُ بَيْتُهُ وَ بَكَى عَلَى خَطِيئَتِهِ وَ سَلِمَ النَّاسُ مِنْ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ (۱).

**[ترجمه]الخصال: امام جعفر صادق علیه السلام

ص: ۳۱۹

از پدرانش روایت کرده که امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: عیسی بن مریم علیه السلام گفته است: خوشا به سعادت آنکه سکوتش فکر کردن، نگاهش پند پذیرفتن است و خانه‌اش برایش بزرگ است و بر گناهان خویش می‌گرید و مردم از دست و زبان او در آرامش هستند. - . الخصال۱ : ۵۶ -

**[ترجمه]

«۲۴»

ما، الأمالی للشیخ الطوسی الْمُفِيدُ عَنِ الصَّدُوقِ عَنِ ابْنِ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ ابْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنِ ابْنِ أَسْبَاطٍ عَنِ الْبَطَائِنِيِّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: أَوْحَى اللَّهُ إِلَى عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ علیه السلام يَا عِيسَى هَبْ لِي مِنْ عَيْنَيْكَ الدُّمُوعَ وَ مِنْ قَلْبِكَ الْخُشُوعَ وَ اكْحُلْ عَيْنَيْكَ بِمِيلِ الْحُزْنِ إِذَا ضَحِكَ الْبَطَّالُونَ وَ قُمْ عَلَى قُبُورِ الْأَمْوَاتِ فَنَادِهِمْ بِالصَّوْتِ الرَّفِيعِ لَعَلَّكَ تَأْخُذُ مَوْعِظَتَكَ مِنْهُمْ وَ قُلْ إِنِّي لَاحِقٌ فِي اللَّاحِقِينَ (۲).

**[ترجمه]أمالی الطوسی: شیخ مفید به إسناد صدوق از امام صادق علیه السلام روایت کرده که خداوند متعال به عیسی بن مریم علیه السلام وحی فرمود: ای عیسی، از چشم‌هایت اشک و از قلبت خشوع و فروتنی به من ببخش، و هنگامی که خیره... سران می‌خندند چشم‌هایت را با میل حزن و اندوه سرمه بکش، بر سر مزار مردگان بایست و آنان را با صدای بلند فرا بخوان، شاید از ایشان پند و اندرز بپذیری و بگو: به راستی که من نیز در میان ملحق شوندگان به شما می‌پیوندم. - . أمالی الطوسی : ۸ -

**[ترجمه]

«۲۵»

ما، الأمالی للشیخ الطوسی الْمُفِيدُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ الْقَاسَانِيِّ عَنِ الْأَصْبَهَانِيِّ عَنِ الْمِنْقَرِيِّ عَنْ حَفْصٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ علیه السلام لِأَصْحَابِهِ تَعْمَلُونَ لِلدُّنْيَا وَ أَنْتُمْ تُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ عَمَلٍ وَ لَا تَعْمَلُونَ لِلْآخِرَةِ وَ لَا تُرْزَقُونَ (۳)فِيهَا إِلَّا بِالْعَمَلِ وَيْلَكُمْ عُلَمَاءَ السَّوْءِ الْأُجْرَةَ تَأْخُذُونَ وَ الْعَمَلَ لَا تَصْنَعُونَ يُوشِكُ رَبُّ الْعَمَلِ أَنْ يَطْلُبَ عَمَلَهُ وَ تُوشِكُوا أَنْ تَخْرُجُوا مِنَ الدُّنْيَا إِلَى ظُلْمَةِ الْقَبْرِ كَيْفَ يَكُونُ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ مَنْ مَصِيرُهُ إِلَى آخِرَتِهِ وَ هُوَ مُقْبِلٌ عَلَى دُنْيَاهُ وَ مَا يَضُرُّهُ أَشْهَى إِلَيْهِ مِمَّا يَنْفَعُهُ (۴).

**[ترجمه]أمالی الطوسی: از حفص روایت شده که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: عیسی بن مریم علیه السلام به یارانش گفت: برای دنیا تلاش می کنید حال آنکه بدون انجام هیچ کاری درآن رزق و روزی داده می‌شوید، و برای آخرت تلاش نمی کنید حال آنکه بدون انجام عمل صالح در آن رزق و روزی داده نمی‌شوید، وای بر شما ای علمای ناباب و نا اهل! پاداش و اجرت می گیرید و کار را به انجام نمی‌رسانید. نزدیک است که پروردگار عمل، عملش را طلب کند،و نزدیک است که از دنیا به سوی ظلمت و تاریکی قبر خارج شوید، بازگشت اهل علم و دانشمندی که به دنیا و رزق و برق آن روی آورده به سوی آخرت چگونه خواهد بود؟ حال آنکه میل و رغبت او به آنچه به وی ضرر می‌رساند بیشتر از چیزی است که به او سود می‌رساند. - . أمالی الطوسی : ۱۲۹-۱۳۰ -

**[ترجمه]

«۲۶»

ع، علل الشرائع بِإِسْنَادِ الْعَمْرِيِّ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ علیه السلام أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: مَرَّ أَخِي عِيسَى علیه السلام بِمَدِينَةٍ وَ فِيهَا رَجُلٌ وَ امْرَأَةٌ يَتَصَايَحَانِ فَقَالَ مَا شَأْنُكُمَا قَالَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ هَذِهِ امْرَأَتِي وَ لَيْسَ بِهَا بَأْسٌ صَالِحَةٌ وَ لَكِنِّي أُحِبُّ فِرَاقَهَا قَالَ فَأَخْبِرْنِي عَلَى كُلِّ حَالٍ مَا شَأْنُهَا قَالَ هِيَ خَلَقَةُ الْوَجْهِ مِنْ غَيْرِ كِبَرٍ قَالَ لَهَا يَا امْرَأَةُ أَ تُحِبِّينَ أَنْ يَعُودَ مَاءُ وَجْهِكِ طَرِيّاً قَالَتْ نَعَمْ قَالَ لَهَا إِذَا أَكَلْتِ فَإِيَّاكِ أَنْ تَشْبَعِي (۵)لِأَنَّ الطَّعَامَ إِذَا

ص: ۳۲۰

۱- الخصال ۱: ۱۴۲.

۲- أمالی الطوسیّ: ۸.

۳- فی المصدر: و أنتم لا ترزقون فیها بغیر عمل الا بالعمل خ ل.

۴- أمالی ابن الطوسیّ: ۱۲۹ و ۱۳۰.

۵- فی المصدر و نسخه من الکتاب: فایاک أن تشبعین.

تَكَاثَرَ عَلَى الصَّدْرِ فَزَادَ فِي الْقَدْرِ ذَهَبَ مَاءُ الْوَجْهِ فَفَعَلَتْ ذَلِكَ فَعَادَ وَجْهُهَا طَرِيّاً (۱).

**[ترجمه]علل الشرائع: از امیر مؤمنان علی علیه السلام روایت شده که پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: برادرم عیسی علیه السلام بر شهری گذر کرد که مرد و زنی در آن فریاد می‌زدند، پس گفت: شما را چه شده است؟ مرد پاسخ داد: ای پیامبر خدا، این زن من است و هیچ‌گونه مشکلی ندارد و صالح است، ولی دوست دارم از او جدا شوم، عیسی گفت: مرا به صورت اجمالی از احوال و امورات او آگاه گردان، مرد گفت: بدون اینکه به سنّ پیری رسیده باشد صورتش چروک و فرسوده شده است؛ عیسی به آن زن گفت: ای زن، آیا دوست داری که شادابی و طراوت صورتت باز گردد؟ زن گفت: آری، عیسی به او گفت: هنگام غذا خوردن از اینکه سیر شوی پرهیز کن، چرا که غذا آن‌گاه

ص: ۳۲۰

که بر روی سینه (شکم) سنگینی کند و مقدارش افزون گردد طراوت و شادابی صورت از بین می‌رود؛ زن توصیهٔ عیسی را به کار بست، پس طراوت و شادابی صورتش به حالت اولیّه بازگشت. -. علل الشرائع : ۱۶۹ -

**[ترجمه]

«۲۷»

وَ قَالَ صلی الله علیه و آله مَرَّ أَخِي عِيسَى علیه السلام بِمَدِينَةٍ وَ إِذَا فِي ثِمَارِهَا الدُّودُ فَشَكَوْا إِلَيْهِ مَا بِهِمْ فَقَالَ دَوَاءُ هَذَا مَعَكُمْ وَ لَيْسَ تَعْلَمُونَ أَنْتُمْ قَوْمٌ إِذَا غَرَسْتُمُ الْأَشْجَارَ صَبَبْتُمُ التُّرَابَ ثُمَّ صَبَبْتُمُ الْمَاءَ وَ لَيْسَ هَكَذَا يَجِبُ بَلْ يَنْبَغِي أَنْ تَصُبُّوا الْمَاءَ فِي أُصُولِ الشَّجَرِ ثُمَّ تَصُبُّوا التُّرَابَ لِكَيْلَا يَقَعَ فِيهِ الدُّودُ فَاسْتَأْنَفُوا كَمَا وَصَفَ فَذَهَبَ ذَلِكَ عَنْهُمْ (۲).

**[ترجمه]پیامبر صلّی الله علیه و آله فرموده است: برادرم عیسی علیه السلام بر شهری گذر کرد ، از قضا در ثمرات و میوه‌های آنها کرم وجود داشت، پس شکایت حال خویش را نزد او بردند، عیسی به ایشان گفت: چارهٔ این مشکل نزد خودتان است حال آنکه نمی‌دانید، شما قومی هستید که هنگام کاشتن درخت‌ها، ابتدا خاک و سپس آب را در بُن آنها می‌ریزید، در حالی که لازم نیست چنین کنید، بلکه باید آب را در بُن درختان جاری سازید سپس خاک را به آن بیافزایید تا کرم‌ها در آن نفوذ نکنند؛ پس آن قوم کاشتن درختان را با توصیفات عیسی علیه السلام آغاز کردند و مشکل آنان برطرف گشت. -. علل الشرائع : ۱۹۱ -

**[ترجمه]

«۲۸»

وَ قَالَ صلی الله علیه و آله مَرَّ أَخِي عِيسَى علیه السلام بِمَدِينَةٍ وَ إِذَا وُجُوهُهُمْ صُفْرٌ وَ عُيُونُهُمْ زُرْقٌ فَصَاحُوا إِلَيْهِ وَ شَكَوْا مَا بِهِمْ مِنَ الْعِلَلِ فَقَالَ دَوَاؤُهُ مَعَكُمْ أَنْتُمْ إِذَا أَكَلْتُمُ اللَّحْمَ طَبَخْتُمُوهُ غَيْرَ مَغْسُولٍ وَ لَيْسَ يَخْرُجُ شَيْ ءٌ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا بِجَنَابَةٍ فَغَسَلُوا بَعْدَ ذَلِكَ

لُحُومَهُمْ فَذَهَبَتْ أَمْرَاضُهُمْ.

**[ترجمه]پیامبر صلّی الله علیه و آله فرموده است: برادرم عیسی علیه السلام بر شهری گذر کرد که چهره ساکنان آن زرد و چشم‌هایشان آبی شده بود، پس عیسی را فریاد زدند و شکایت بیماری خویش را نزد وی بردند، عیسی گفت: درمان این درد نزد خود شماست، هنگام خوردن گوشت آن را بدون شستن می‌پزید، و هیچ چیزی در دنیا وجود ندارد مگر آنکه نجاستی به همراه دارد، و پس از آن گوشت‌هایشان را شستند و بیماریهای آنها برطرف شد.

**[ترجمه]

«۲۹»

وَ قَالَ: مَرَّ أَخِي عِيسَى علیه السلام بِمَدِينَةٍ وَ إِذَا أَهْلُهَا أَسْنَانُهُمْ مُنْتَثِرَةٌ وَ وُجُوهُهُمْ مُنْتَفِخَةٌ فَشَكَوْا إِلَيْهِ فَقَالَ أَنْتُمْ إِذَا نِمْتُمْ تُطْبِقُونَ أَفْوَاهَكُمْ فَتَغْلِي الرِّيحُ فِي الصُّدُورِ حَتَّى تَبْلُغَ إِلَى الْفَمِ فَلَا يَكُونُ لَهَا مَخْرَجٌ فَتَرُدُّ إِلَى أُصُولِ الْأَسْنَانِ فَيَفْسُدُ الْوَجْهُ فَإِذَا نِمْتُمْ فَافْتَحُوا شِفَاهَكُمْ وَ صَيِّرُوهُ لَكُمْ خُلُقاً فَفَعَلُوا فَذَهَبَ ذَلِكَ عَنْهُمْ (۳).

**[ترجمه]همچنین پیامبر فرموده است: برادرم عیسی علیه السلام بر شهری گذر کرد که دندان‌های ساکنان آن از هم فاصله گرفته و صورت‌هایشان باد کرده بود، پس شکایت نزد وی بردند، عیسی گفت: شما هنگامی که می‌خوابید دهانهایتان را بر هم می‌گذارید، پس باد در سینه‌ها افزون می‌گردد تا به دهان می‌رسد و هیچ راهی برای خروج آن وجود ندارد، بنابراین باد به ریشهٔ دندان‌های شما بر می‌گردد و صورت را فاسد می‌گرداند؛ پس آن‌گاه که خوابیدید لب‌هایتان را باز کنید و این عمل را جزئی از اخلاق خویش گردانید، آن قوم چنین کردند و بیماریهای آنها بر طرف شد. - . علل الشرائع : ۱۹۲ -

**[ترجمه]

«۳۰»

مع، معانی الأخبار أَبِي عَنْ سَعْدٍ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ علیه السلام فِي خُطْبَتِهِ قَامَ لَهَا (۴)فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ أَصْبَحْتُ فِيكُمْ وَ إِدَامِيَ الْجُوعُ وَ طَعَامِي مَا تُنْبِتُ الْأَرْضُ لِلْوُحُوشِ وَ الْأَنْعَامِ وَ سِرَاجِيَ الْقَمَرُ وَ فِرَاشِيَ التُّرَابُ وَ وِسَادَتِيَ الْحَجَرُ لَيْسَ لِي بَيْتٌ يَخْرَبُ وَ لَا مَالٌ يَتْلَفُ وَ لَا وَلَدٌ يَمُوتُ وَ لَا امْرَأَةٌ تَحْزَنُ أَصْبَحْتُ وَ لَيْسَ لِي شَيْ ءٌ وَ أَمْسَيْتُ وَ لَيْسَ لِي شَيْ ءٌ وَ أَنَا أَغْنَى وُلْدِ آدَمَ (۵).

**[ترجمه]معانی الأخبار: از امام صادق علیه السلام روایت شده که عیسی بن مریم علیه السلام در خطبه‌ای که در میان بنی... اسرائیل اقامه کرد گفت: در میان شما روزگار گذراندم حال آنکه خوراک مطبوعم (خورشی که با غذا می‌خورم) گرسنگی و غذایم آن چیزی است که زمین برای وحوش و چهارپایان می‌رویاند، هم چنین چراغم ماه، زیر اندازم خاک، بالش زیر سَرَم سنگ است، خانه‌ای ندارم که ویران گردد و مالی ندارم که تلف شود و از بین رود، مرا فرزندی نیست که وفات کند و زنی نیست که ناراحت و غمگین شود، صبح بر من دمید در حالی که چیزی نداشتم و تاریکی شب مرا فرا گرفت و باز هم چیزی

ندارم، با تمام این اوصاف من بی‌نیازترینِ فرزندان آدم هستم. - . معانی الأخبار: ۷۴ -

**[ترجمه]

«۳۱»

مع، معانی الأخبار أَبِی عَنْ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ سَهْلٍ الْأَزْدِیِ

ص: ۳۲۱

۱- علل الشرائع: ۱۶۹.

۲- علل الشرائع: ۱۹۱.

۳- علل الشرائع: ۱۹۲.

۴- فی نسخه من الکتاب و مصدره: فی خطبه قام فیها. و فی نسخه اخری من المصدر: قام بها.

۵- معانی الأخبار: ۷۴.

الْعَابِدِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا فَرْوَةَ الْأَنْصَارِيَّ وَ كَانَ مِنَ السَّائِحِينَ يَقُولُ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ علیه السلام یَا مَعْشَرَ الْحَوَارِيِّينَ بِحَقٍّ أَقُولُ لَكُمْ إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ إِنَّ الْبِنَاءَ بِأَسَاسِهِ وَ أَنَا لَا أَقُولُ لَكُمْ كَذَلِكَ قَالُوا فَمَا ذَا تَقُولُ يَا رُوحَ اللَّهِ قَالَ بِحَقٍّ أَقُولُ لَكُمْ إِنَّ آخِرَ حَجَرٍ يَضَعُهُ الْعَامِلُ هُوَ الْأَسَاسُ قَالَ أَبُو فَرْوَةَ إِنَّمَا أَرَادَ خَاتِمَةَ الْأَمْرِ (۱).

**[ترجمه]معانی الأخبار: أحمد بن سهل الأزدی

ص: ۳۲۱

که شخصی عابد بوده از ابو فروه الأنصاری که از جملهٔ سیّاحان بوده روایت کرده که عیسی بن مریم علیه السلام گفت: ای جماعت حواریّون حقیقتاً به شما می گویم: مردم بر این باورند که ساختمان بر روی پی و اساس آن شکل می گیرد، در حالی که من به شما چنین نمی گویم، حواریّون گفتند: پس چه می گویی ای روح خدا؟ گفت: حقیقتاً به شما می گویم: همانا آخرین سنگی که کارگر می گذارد اساس ساختمان است. أبوفروه گوید: منظور عیسی علیه السلام از اساس، پایان کار بوده است. - . معانی الأخبار: ۹۹ -

**[ترجمه]

«۳۲»

ما، الأمالی للشیخ الطوسی جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِی الْمُفَضَّلِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ شَقِيقٍ الْبَلْخِيِّ عَمَّنْ أَخْبَرَهُ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ قَالَ: قِيلَ لِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ علیه السلام كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا رُوحَ اللَّهِ قَالَ أَصْبَحْتُ وَ رَبِّي تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مِنْ فَوْقِي وَ النَّارُ أَمَامِي وَ الْمَوْتُ فِي طَلَبِي لَا أَمْلِكُ مَا أَرْجُو وَ لَا أُطِيقُ دَفْعَ مَا أَكْرَهُ فَأَيُّ فَقِيرٍ أَفْقَرُ مِنِّي الْخَبَرَ (۲).

**[ترجمه]أمالی الطوسی: أبو المفضّل به إسناد شقیق بلخی از اهل علم روایت می کند که به عیسی بن مریم علیه السلام گفته شد: ای روح خدا، چگونه و در چه حالی صبح گاهان بر تو دمیدن گرفت؟ عیسی در پاسخ گفت: صبح بر من دمید در حالی که پروردگارم بالای سَرَم، آتش جهنّم در مقابلم و مرگ در طلبم بود، آنچه را می‌خواهم به دست نمی‌آورم و توانایی دفع آنچه را زشت می‌شمارم ندارم، پس کدامین فقیر از من فقیرتر است؟ حدیث. - . أمالی الطوسی : ۴۹ -

**[ترجمه]

«۳۳»

مع، معانی الأخبار أَبِی عَنْ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ صَالِحِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَخِيهِ سَهْلٍ الْحُلْوَانِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: بَيْنَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ فِي سِيَاحَتِهِ إِذْ مَرَّ بِقَرْيَةٍ فَوَجَدَ أَهْلَهَا مَوْتَى فِي الطَّرِيقِ وَ الدُّورِ قَالَ فَقَالَ إِنَّ هَؤُلَاءِ مَاتُوا بِسَخْطَةٍ وَ لَوْ مَاتُوا بِغَيْرِهَا تَدَافَنُوا (۳)قَالَ فَقَالَ أَصْحَابُهُ وَدِدْنَا أَنَّا عَرَفْنَا قِصَّتَهُمْ فَقِيلَ لَهُ نَادِهِمْ يَا رُوحَ اللَّهِ قَالَ فَقَالَ يَا أَهْلَ الْقَرْيَةِ قَالَ فَأَجَابَهُ مُجِيبٌ مِنْهُمْ لَبَّيْكَ يَا رُوحَ اللَّهِ قَالَ مَا حَالُكُمْ وَ مَا قِصَّتُكُمْ قَالَ أَصْبَحْنَا فِي عَافِيَةٍ وَ بِتْنَا فِي الْهَاوِيَةِ قَالَ فَقَالَ

وَ مَا الْهَاوِيَهُ فَقَالَ بِحَارٌ مِنْ نَارٍ فِيهَا جِبَالٌ مِنَ النَّارِ قَالَ وَ مَا بَلَغَ بِكُمْ مَا أَرَى قَالَ حُبُّ الدُّنْيَا وَ عِبَادَهُ الطَّاغُوتِ قَالَ وَ مَا بَلَغَ مِنْ حُبِّكُمُ الدُّنْيَا قَالَ كَحُبِّ الصَّبِيِّ لِأُمِّهِ إِذَا أَقْبَلَتْ فَرِحَ وَ إِذَا أَدْبَرَتْ حَزِنَ قَالَ وَ مَا بَلَغَ مِنْ عِبَادَتِكُمُ الطَّوَاغِيتَ قَالَ كَانُوا إِذَا أَمَرُونَا أَطَعْنَاهُمْ قَالَ فَكَيْفَ أَنْتَ أَجَبْتَنِي مِنْ بَيْنِهِمْ قَالَ لِأَنَّهُمْ مُلْجَمُونَ بِلُجُم مِنْ نَارٍ (۴)عَلَيْهِمْ مَلَائِكَهٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ وَ إِنِّي كُنْتُ فِيهِمْ وَ لَمْ أَكُنْ مِنْهُمْ فَلَمَّا أَصَابَهُمُ الْعَذَابُ أَصَابَنِي مَعَهُمْ فَأَنَا مُتَعَلِّقٌ بِشَعْرَهٍ عَلَى شَفِيرِ (۵)جَهَنَّمَ أَخَافُ أَنْ أُكَبْكَبَ فِي النَّارِ (۶)قَالَ

۱- معانی الأخبار: ۹۹.

۲- أمالی الطوسیّ: ۴۹.

۳- فی المصدر: لتدافنوا.

۴- فی نسخه: لانهم ملجمون بلجام من نار.

۵- الشفیر: ناحیه کل شی ء. و من الوادی: ناحیته من أعلاه.

۶- کبکب الشی ء: قلبه و صرعه.

فَقَالَ عِيسَى علیه السلام لِأَصْحَابِهِ إِنَّ النَّوْمَ عَلَى الْمَزَابِلِ وَ أَكْلَ خُبْزِ الشَّعِيرِ خَيْرٌ كَثِيرٌ مَعَ سَلَامَهِ الدِّينِ (۱).

**[ترجمه]معانی الأخبار: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: در حالی که عیسی بن مریم علیه السلام در یکی از سفرهای سیاحتی‌اش بود بر شهری گذر کرد و ساکنان آن را به صورت مردگانی بر راه‌ها و در خانه‌ها یافت، پس گفت: این قوم بر اثر خشم خداوند مرده‌اند و اگر سبب مرگ آنها چیزی غیر از این بود دفن می‌شدند؛ یارانش گفتند: دوست داشتیم قصهٔ آنان را می‌دانستیم، در این هنگام به عیسی گفته شد: ای روح خدا، آن مردگان را ندا سر ده، پس عیسی گفت: ای اهالی شهر، و یکی از آنان پاسخ گفت: لبّیک ای روح خدا، عیسی گفت: احوال و داستان شما چیست؟ پاسخ داد: در حالی که صبح را در عافیت و سلامتی بودیم شب را در (هاویه: جهنّم) به سر بردیم، عیسی گفت: (هاویه) چیست؟ پاسخ داد: دریاهایی از آتش که در آنها کوه‌هایی از آتش قرار گرفته است، عیسی گفت: چه چیزی شما را به این وضعیتی که می‌بینیم دچار ساخته است؟ پاسخ داد: حبّ دنیا و عبادت طاغوت، عیسی گفت: حبّ دنیا در شما به چه اندازه‌ای رسیده بود؟ پاسخ داد: به اندازهٔ حبّ کودک نسبت به مادرش، آن‌گاه که به سوی او آید خوشحال می‌شود و هر گاه به او پشت کند اندوهگین می... شود، عیسی گفت: و عبادت شما برای طاغوت‌ها به چه حدّی رسید؟ پاسخ داد: هنگامی که به ما فرمان می‌دادند اطاعت می... کردیم، عیسی گفت: چگونه تو از میان آنان به من پاسخ گفتی؟ گفت: چرا که آنها با لجام‌هایی از آتش افسار شده‌اند و فرشته‌هایی زمخت و قوی بر ایشان گمارده شده‌اند، در دنیا من فقط در میان آن قوم بودم و با آنان هم نظر نبودم، پس هنگامی که عذاب بر ایشان نازل شد من نیز گرفتار عذاب شدم، اکنون در لبه جهنّم به تار مویی آویزان هستم و هر لحظه می‌ترسم که در آتش واژگون شوم؛

ص: ۳۲۲

آن‌گاه عیسی علیه السلام گفت: به راستی که خوابیدن بر زباله‌دان‌ها و خوردن نان جوین اگر همراه با دین داری باشد بسیار خیر است. - . معانی الأخبار: ۹۷ -

**[ترجمه]

«۳۴»

ص، قصص الأنبياء عليهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَى الصَّدُوقِ بِإِسْنَادِهِ إِلَى ابْنِ أُورَمَهَ عَنْ عِيسَى بْنِ الْعَبَّاسِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْكَرِيمِ التَّفْلِيسِيِّ عَنْ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ بْنِ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى جَلَّتْ عَظَمَتُهُ إِلَى عِيسَى علیه السلام جِدَّ فِي أَمْرِي وَ لَا تَتْرُكْ إِنِّي خَلَقْتُكَ مِنْ غَيْرِ فَحْلٍ آيَهً لِلْعَالَمِينَ أَخْبِرْهُمْ آمِنُوا بِي وَ بِرَسُولِيَ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ نَسْلُهُ مِنْ مُبَارَكَهٍ وَ هِيَ مَعَ أُمِّكَ فِي الْجَنَّهِ طُوبَى لِمَنْ سَمِعَ كَلَامَهُ وَ أَدْرَكَ زَمَانَهُ وَ شَهِدَ أَيَّامَهُ قَالَ عِيسَى يَا رَبِّ وَ مَا طُوبَى قَالَ شَجَرَهٌ فِي الْجَنَّهِ تَحْتَهَا عَيْنٌ مَنْ شَرِبَ مِنْهَا شَرْبَهً لَمْ يَظْمَأْ بَعْدَهَا أَبَداً قَالَ عِيسَى يَا رَبِّ اسْقِنِي مِنْهَا شَرْبَهً قَالَ كَلَّا يَا عِيسَى إِنَّ تِلْكَ الْعَيْنَ مُحَرَّمَهٌ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ حَتَّى يَشْرَبَهَا ذَلِكَ النَّبِيُّ وَ تِلْكَ الْجَنَّهُ مُحَرَّمَهٌ عَلَى الْأُمَمِ حَتَّى يَدْخُلَهَا أُمَّهُ ذَلِكَ النَّبِيِّ (۲).

**[ترجمه]قصص الانبیاء به إسناد صدوق رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرموده است: خداوند متعال به عیسی علیه السلام

وحی نمود: در اجرای فرامین و امورات مربوط به من جهد و کوشش داشته باش و آنها را ترک نکن، همانا من تو را بدون وجود پدر آفریده و نشانه‌ای برای جهانیان قرار داده‌ام، قوم خود را آگاه گردان که به من و فرستاده و پیامبر بیسوادم ایمان آورند، نسل وی از بانویی مبارک است که در بهشت هم نشین مادر توست، (طوبی) نسیب آنان باد که سخنان او را می‌شنوند و زمانش را درک می‌کنند و شاهد روزگار نبّوتش هستند، عیسی گفت: پروردگارا، (طوبی) چیست؟ خداوند فرمود: درختی است در بهشت که چشمه‌ای زیر آن جاری است، هر که از آن چشمه جرعه‌ای بنوشد هرگز تشنه نخواهد شد، عیسی گفت: پروردگارا، مرا از آن چشمه جرعه‌ای بنوشان، خداوند فرمود: هرگز، ای عیسی نوشیدن از آن چشمه بر دیگر پیامبران حرام است مگر بعد از نوشیدن جرعه‌ای توسط آن پیامبر، و وارد شدن به آن بهشت نیز بر امّتهای دیگر حرام شده است مگر بعد از وارد شدن امّت آن پیامبر به داخل آن. - . نسخه خطی قصص الأنبیاء -

**[ترجمه]

«۳۵»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ قَالَ قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ علیه السلام لِجَبْرَئِيلَ مَتَى قِيَامُ السَّاعَةِ فَانْتَفَضَ (۳)جَبْرَئِيلُ انْتِفَاضَةً أُغْمِيَ عَلَيْهِ مِنْهَا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ يَا رُوحَ اللَّهِ مَا الْمَسْئُولُ أَعْلَمَ بِهَا مِنَ السَّائِلِ وَ لَهُ مَنْ (فِي) السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً وَ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ لِعِيسَى يَا مُعَلِّمَ الْخَيْرِ عَلِّمْنَا أَيُّ الْأَشْيَاءِ أَشَدُّ قَالَ أَشَدُّ الْأَشْيَاءِ غَضَبُ اللَّهِ قَالُوا فَبِمَا يُتَّقَى غَضَبُ اللَّهِ قَالَ بِأَنْ لَا تَغْضَبُوا قَالُوا وَ مَا بَدْءُ الْغَضَبِ قَالَ الْكِبْرُ وَ التَّجَبُّرُ وَ مَحْقَرَةُ النَّاسِ (۴).

**[ترجمه]قصص الأنبیاء: شیخ صدوق با إسناد ابن سنان گوید: امام صادق علیه السلام فرموده است: عیسی بن مریم علیه السلام به جبرئیل گفت: روز قیامت چه وقت برپا می‌شود؟ پس جبرئیل چنان بر خود لرزید که بر اثر آن بیهوش شد و هنگامی که به هوش آمد گفت: ای روح خدا، آن کس که از او سؤال پرسیده شده نسبت به جواب این سؤال از کسی که سؤال را پرسیده آگاه‌تر نیست، قسم به کسی که مخلوقات آسمان و زمین از آنِ اوست، قیامت فقط به صورت غافلگیرانه سراغ شما می‌آید، پس حواریّون به عیسی گفتند: ای آموزنده نیکی، به ما بیاموز که سخت‌ترین و ناگوارترینِ امور چیست؟ عیسی گفت: خشم و غضب خداوند سخت‌ترین و ناگوارترینِ امور است، گفتند: با چه چیزی و چگونه می‌توان از غضب خداوند در امان بود؟ عیسی گفت: با اینکه غضبناک و خشمگین نشوید، گفتند: نقطه سرآغاز خشم و غضب چیست؟ عیسی گفت: تکبّر، زورگویی و تحقیر مردم. - . نسخه خطی قصص الأنبیاء -

**[ترجمه]

«۳۶»

ختص، الإختصاص الصَّدُوقُ عَنِ ابْنِ الْمُتَوَكِّلِ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْبَزَنْطِيِّ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ الشَّامِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ علیه السلام قَالَ دَاوَيْتُ الْمَرْضَى فَشَفَيْتُهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أَبْرَأْتُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَالَجْتُ

۱- معانی الأخبار: ۹۷، و فیه: خیر کثیر مع عافیه الدنیا و الآخره مع سلامه الدین.

۲- قصص الأنبیاء مخطوط.

۳- أی ارتعد و اضطرب.

۴- قصص الأنبیاء مخطوط.

الْمَوْتَى فَأَحْيَيْتُهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَالَجْتُ الْأَحْمَقَ فَلَمْ أَقْدِرْ عَلَى إِصْلَاحِهِ فَقِيلَ يَا رُوحَ اللَّهِ وَ مَا الْأَحْمَقُ قَالَ الْمُعْجَبُ بِرَأْيِهِ وَ نَفْسِهِ الَّذِی يَرَى الْفَضْلَ كُلَّهُ لَهُ لَا عَلَيْهِ وَ يُوجِبُ الْحَقَّ كُلَّهُ لِنَفْسِهِ وَ لَا يُوجِبُ عَلَيْهَا حَقّاً فَذَلِکَ الْأَحْمَقُ الَّذِی لَا حِيلَةَ فِی مُدَاوَاتِهِ (١).

**[ترجمه]کتاب الاختصاص: به إسناد شیخ صدوق از امام صادق علیه السلام روایت شده که عیسی بن مریم علیه السلام گفته است: بیماران را مداوا کردم و به اذن خداوند آنها را شفا بخشیدم، به اذن خداوند نابینایان و بیماران مبتلا به پیسی را بهبود بخشیدم، و مردگان را معالجه کردم

و به اذن خداوند آنان را زنده گرداندم، ولی احمق را معالجه کردم و از عهدهٔ نیک گرداندن حالش بر نیامدم، گفته شد: ای روح خدا، احمق کیست؟ عیسی گفت: خود رأی و خود پسندی که فضل و برتری را به صورت کامل از آنِ خود و نه علیه خود می‌داند، و تمام حقّ و حقوق را برای خود لازم می‌داند و هیچ حقّی را بر علیه خود نمی‌پذیرد، پس او همان احمقی است که هیچ چاره‌ای برای درمان او وجود ندارد. - . نسخه خطی الاختصاص -

**[ترجمه]

«٣٧»

ص، قصص الأنبياء علیهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَى الصَّدُوقِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنِ الْبَزَنْطِیِّ عَنْ أَبِی بَصِيرٍ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ عِيسَى علیه السلام مَرَّ بِقَوْمٍ مُجَلِّبِينَ (٢)فَسَأَلَ عَنْهُمْ فَقِيلَ بِنْتُ فُلَانٍ تُهْدَى إِلَى بَيْتِ فُلَانٍ فَقَالَ صَاحِبَتُهُمْ مَيِّتَةٌ مِنْ لَيْلَتِهِمْ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ قِيلَ إِنَّهَا حَيَّةٌ فَذَهَبَ مَعَ النَّاسِ إِلَى دَارِهَا فَخَرَجَ زَوْجُهَا فَقَالَ لَهُ سَلْ زَوْجَتَکَ مَا فَعَلَتِ الْبَارِحَةَ مِنَ الْخَيْرِ فَقَالَتْ مَا فَعَلْتُ شَيْئاً إِلَّا أَنَّ سَائِلًا كَانَ يَأْتِينِی كُلَّ لَيْلَةِ جُمُعَةٍ فِيمَا مَضَى وَ إِنَّهُ جَاءَنَا لَيْلَتَنَا فَهَتَفَ فَلَمْ يُجَبْ فَقَالَ عَزَّ عَلَیَّ أَنَّهَا لَا تَسْمَعُ صَوْتِی وَ عِيَالِی يَبْقَوْنَ اللَّيْلَةَ جِيَاعاً (٣)فَقُمْتُ مُتَنَكِّرَةً فَأَنَلْتُهُ مِقْدَارَ مَا كُنْتُ أُنِيلُهُ فِيمَا مَضَى قَالَ عِيسَى علیه السلام تَنَحَّیْ عَنْ مَجْلِسِکِ فَتَنَحَّتْ فَإِذَا تَحْتَ ثِيَابِهَا أَفْعًى عَاضٌّ عَلَى ذَنَبِهِ فَقَالَ بِمَا تَصَدَّقْتِ صُرِفَ عَنْکِ هَذَا (۴).

**[ترجمه]قصص الأنبياء: به إسناد شیخ صدوق از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: عیسی علیه السلام بر قومی گذر کرد که بسیار جیغ و فریاد می‌کشیدند و جنجال می‌کردند، پس درباره علّت این کار از ایشان سؤال پرسید و در پاسخ گفته شد: دختر فلانی به عنوان عروس به خانه فلانی برده شده است، عیسی گفت: دختری که همراه آنان است امشب وفات خواهد کرد، هنگامی که صبح شد گفتند: آن دختر زنده است، پس عیسی با آنان به طرف خانه دختر به راه افتاد، وقتی آنجا رسیدند شوهر آن دختر از خانه خارج شد، عیسی به او گفت: از همسرت بپرس که دیشب چه کار خیری انجام داده است؟ زن گفت: کاری انجام ندادم جز اینکه گدایی که در گذشته و هر شب جمعه نزد من می‌آمد دیشب نیز سراغ ما آمد و فریاد سر داد ولی پاسخی نشنید، پس گفت: بر من گران آید که او صدای مرا نمی‌شنود و خانواده‌ام امشب گرسنه می‌مانند؛ پس از روی اکراه بلند شدم و به همان اندازه‌ای که قبلاً به او کمک می‌کردم کمک کردم؛ عیسی علیه السلام گفت: از جایگاهی که بر آن نشسته‌ای کنار برو، دختر کنار رفت و از قضا افعی‌ای زیر لباسهایش قرار داشت که دُم خود را نیش زده بود، پس عیسی

گفت: صدقه‌ای که به گدا دادی شرّ این افعی را از تو دور کرد. - . نسخه خطی قصص الأنبیاء -

**[ترجمه]

«۳۸»

جا، المجالس للمفید أَحْمَدُ بْنُ الْوَلِیدِ عَنْ أَبِیهِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ ابْنِ مَعْرُوفٍ عَنِ ابْنِ مَهْزِیَارَ عَنْ رَجُلٍ عَنْ وَاصِلِ بْنِ سُلَیْمَانَ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ کَانَ الْمَسِیحُ علیه السلام یَقُولُ لِأَصْحَابِهِ إِنْ کُنْتُمْ أَحِبَّائِی وَ إِخْوَانِی فَوَطِّنُوا أَنْفُسَکُمْ عَلَی الْعَدَاوَهِ وَ الْبَغْضَاءِ مِنَ النَّاسِ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَلَسْتُمْ بِإِخْوَانِی إِنَّمَا أُعَلِّمُکُمْ لِتَعْمَلُوا (۵)وَ لَا أُعَلِّمُکُمْ لِتُعْجَبُوا إِنَّکُمْ لَنْ تَنَالُوا مَا تُرِیدُونَ إِلَّا بِتَرْکِ مَا تَشْتَهُونَ وَ بِصَبْرِکُمْ عَلَی مَا

۱- الاختصاص مخطوط.

۲- أجلب القوم: ضجوا و اختلطت أصواتهم.

۳- فی نسخه: ضیاعا.

۴- قصص الأنبیاء مخطوط. و تقدم الحدیث عن الأمالی فی باب فضله علیه السلام مع اختلاف فی ألفاظه و تفصیل.

۵- فی المصدر: لتعلموا.

تَكْرَهُونَ وَ إِيَّاكُمْ وَ النَّظْرَةَ فَإِنَّهَا تَزْرَعُ فِي قَلْبِ صَاحِبِهَا الشَّهْوَةَ وَ كَفَى بِهَا لِصَاحِبِهَا فِتْنَةً يَا طُوبَى لِمَنْ يَرَى بِعَيْنَيْهِ (۱)الشَّهَوَاتِ وَ لَمْ يَعْمَلْ بِقَلْبِهِ الْمَعَاصِيَ مَا أَبْعَدَ مَا قَدْ فَاتَ وَ أَدْنَى مَا هُوَ آتٍ وَيْلٌ لِلْمُغْتَرِّينَ لَوْ قَدْ آزَفَهُمْ مَا يَكْرَهُونَ (۲)وَ فَارَقَهُمْ مَا يُحِبُّونَ وَ جَاءَهُمْ مَا يُوعَدُونَ فِي خَلْقِ هَذَا اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ مُعْتَبَرٌ وَيْلٌ لِمَنْ كَانَتِ الدُّنْيَا هَمَّهُ وَ الْخَطَايَا عَمَلَهُ كَيْفَ يَفْتَضِحُ غَداً عِنْدَ رَبِّهِ وَ لَا تُكْثِرُوا الْكَلَامَ فِي غَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ فَإِنَّ الَّذِينَ يُكْثِرُونَ الْكَلَامَ فِي غَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ قَاسِيَةٌ قُلُوبُهُمْ وَ لَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ لَا تَنْظُرُوا إِلَى عُيُوبِ النَّاسِ كَأَنَّكُمْ رئايا (رَعَايَا) عَلَيْهِمْ وَ لَكِنِ انْظُرُوا فِي خَلَاصِ أَنْفُسِكُمْ فَإِنَّمَا أَنْتُمْ عَبِيدٌ مَمْلُوكُونَ إِلَى كَمْ يَسِيلُ الْمَاءُ عَلَى الْجَبَلِ لَا يَلِينُ إِلَى كَمْ تَدْرُسُونَ الْحِكْمَةَ لَا يَلِينُ عَلَيْهَا قُلُوبُكُمْ عَبِيدُ السَّوْءِ فَلَا عَبِيدٌ أَتْقِيَاءُ (۳)وَ لَا أَحْرَارٌ كِرَامٌ إِنَّمَا مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ الدِّفْلَى يُعْجَبُ بِزَهْرِهَا مَنْ يَرَاهَا وَ يُقْتَلُ مَنْ طَعِمَهَا وَ السَّلَامُ (۴).

**[ترجمه]مجالس المفید: ابن سنان گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرماید: مسیح علیه السلام به یارانش می... گفت: اگر از دوستان و برادران من هستید خود را برای دشمنی و کینه ورزی از سوی مردم آماده سازید، اگر چنین نکنید از جمله برادران من نیستید، همانا من شما را آموزش می‌دهم تا به آموخته‌هایم عمل کنید نه اینکه مغرور و خودپسند شوید، به راستی که به آنچه می‌خواهید دست نخواهید یافت مگر با ترک آنچه به سویش میل و رغبت دارید و با صبر بر آنچه زشتش می‌شمارید؛

ص: ۳۲۴

از نظر حرام پرهیز کنید که در قلب صاحبش شهوت می‌کارد و کافی است تا او را گرفتار فتنه و بلا کند. خوشا به سعادت آنکه با چشمان خویش شهوات را می‌بیند و با قلبش مرتکب معاصی و گناهان نمی‌شود، چقدر دور است آنچه از بین رفته و چقدر نزدیک است آنچه می‌آید! وای بر فریب خوردگان هنگامی که آنچه را زشت می‌شمارند سر رسد و آنچه را دوست دارند ترکشان گوید و آنچه بدان وعده داده شده‌اند سراغ‌شان آید؛ در آفرینش این شب و روز پند و اندرزی است، وای بر کسی که دنیا همّ و غمّ او و گناهان عملش بوده است، چگونه فردا روز نزد پروردگارش رسوا می‌شود؛ به غیر ذکر خداوند بسیار سخن نگویید چرا که کسانی که به غیر ذکر خداوند بسیار سخن می‌گویند، قلب‌هایشان سنگی و با قساوت گشته است حال آنکه خود نمی‌دانند؛ به عیب‌های مردم به گونه‌ای ننگرید که گویی چشم‌های مراقبت بر آنان هستید، بلکه به رهایی خویش بیاندیشید چرا که شما فقط بندگانی به خدمت گرفته شده هستید، تا به کی آب بر کوه به جریان در می‌آید در حالی که کوه نرم و روان نمی‌گردد؟! تا به کی به آموختن حکمت می‌پردازید در حالی که قلب‌هایتان بر اثر آن نرم نمی‌گردد؟! ای بندگان ناباب و نا اهل، پس نه بندگانی پرهیزگار هستید و نه آزادگانی گرامی، به راستی که مَثَل شما مَثَل گیاه (دِفلی:خرزهره) است که بیننده‌اش را با شکوفه‌هایش شگفت زده می‌کند در حالی که چشندهٔ آن را به قتل می‌رساند. والسلام.
- . أمالي المفيد : ۱۲۱ و۱۲۲ -

**[ترجمه]

بیان

قال الفیروزآبادی الدفل بالکسر و کذکری نبت مر فارسیته خرزهره قتال زهره کالورد الأحمر و حمله کالخرنوب (۵)

**[ترجمه]فیروز آبـادی: (الـدِفلی) با کسـر دال و بر وزن (ذِکری): گیاهی تلـخ که معادل فارسـی آن (خرزهره) است و بسـیار کشنده می‌باشد، شکوفهٔ آن مانند گل سرخ و میوه‌اش مانند(خُرنوب: چنگ چنگک) است.

**[ترجمه]

«۳۹»

عـده، عـده الـداعی قَالَ عِیسَـی علیه السـلام بِحَقٍّ أَقُولُ لَکُمْ کَمَا نظر (۶)(یَنْظُرُ) الْمَرِیضُ إِلَی الطَّعَـامِ فَلَا یَلْتَـذُّ بِهِ مِنْ شِـدَّهِ الْوَجَعِ کَذَلِکَ صَاحِبُ الدُّنْیَا لَا یَلْتَذُّ بِالْعِبَادَهِ وَ لَا یَجِدُ حَلَاوَتَهَا مَعَ مَا یَجِدُهُ مِنْ حَلَاوَهِ الدُّنْیَا بِحَقٍّ أَقُولُ لَکُمْ کَمَا أَنَّ الدَّابَّهَ إِذَا لَمْ تُرْکَبْ وَ تُمْتَهَنْ تَصَعَّبَتْ وَ تَغَیَّرَ خُلُقُهَا کَذَلِکَ الْقُلُوبُ إِذَا لَمْ تُرَقَّقْ (۷)بِذِکْرِ الْمَوْتِ وَ بِنَصَبِ الْعِبَادَهِ تَقْسُو وَ تَغْلُظُ

۱- فی المصدر: بعینه.

۲- فی المصدر: قد اریهم. قلت: آزفهم ای أعجلهم.

۳- فی المصدر: لا عبید أتقیاء.

۴- أمالی المفید: ۱۲۱ و ۱۲۲. و فی نسخه: و یتفل من طعمها.

۵- خرنوب بالضم نبت معروف فارسیته: جنک جنکک.

۶- فی المصدر: ینظر.

۷- فی نسخه: إذا لم ترفق.

وَ بِحَقٍّ أَقُولُ لَكَمْ إِنَّ الزِّقَّ إِذَا لَمْ يَنْخَرِقْ يُوشِكَ أَنْ يَكَونَ وِعَاءَ الْعَسَلِ كَذَلِكَ الْقُلُوبُ إِذَا لَمْ تَخْرِقْهَا الشَّهَوَاتُ أَوْ يُدَنِّسْهَا الطَّمَعُ أَوْ يُقْسِهَا النَّعِيمُ (۱)فَسَوْفَ تَكُونُ أَوْعِيَهَ الْحِكْمَهِ (۲).

**[ترجمه]العده: عیسی علیه السلام فرموده است: حقیقتاً به شما می گویم: آن گونه که مریض به غذا می‌نگرد و از شدّت درد از آن لذت نمی‌برد به همان ترتیب کسی که وابسته دنیاست از عبادت لذت نمی‌برد و شیرینی آن را با وجود شیرینی دنیا احساس نمی کند. حقیقتاً به شما می گویم: آن گونه که اگر از چهارپا سواری گرفته نشود و با آن بار حمل نشود رام کردنش سخت می‌شود و خلق و خویش تغییر می کند، به همان سان اگر قلب‌ها با ذکر مرگ و جهد و تلاش و عبادت لطیف نگردند، با قساوت و خشن می گردند.

ص: ۳۲۵

و حقیقتاً به شما می گویم: مَشک اگر سوراخ نباشد ممکن است ظرف مناسبی برای عسل باشد، هم چنین قلب‌ها اگر به وسیله شهوات سوراخ نشده و طمع آنها را آلوده نکرده و نعمت‌ها با قساوت‌شان نکرده باشند، جایگاه‌های مناسبی برای حکمت خواهند بود. - . عده الداعی : ۷۷ -

**[ترجمه]

«۴۰»

وَ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام قَالَ: فِی الْإِنْجِیلِ أَنَّ عِیسَی علیه السلام قَالَ اللَّهُمَّ ارْزُقْنِی غُدْوَهً رَغِیفاً مِنْ شَعِیرٍ وَ عَشِیَّهً رَغِیفاً مِنْ شَعِیرٍ وَ لَا تَرْزُقْنِی فَوْقَ ذَلِکَ فَأَطْغَی (۳).

**[ترجمه]از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: در انجیل ذکر شده که عیسی علیه السلام گفت: خداوندا، صبح‌گاهان قرصی از نان جوین و شب‌هنگام نیز قرصی از نان جوین را رزق و روزی من گردان، و بیشتر از آن به من روزی نبخش که طغیان کنم. - . عده الداعی : ۸۳ -

**[ترجمه]

«۴۱»

نبه، تنبیه الخاطر أَوْحَی اللَّهُ إِلَی عِیسَی علیه السلام أَنْ کُنْ لِلنَّاسِ فِی الْحِلْمِ کَالْأَرْضِ تَحْتَهُمْ وَ فِی السَّخَاءِ کَالْمَاءِ الْجَارِی وَ فِی الرَّحْمَهِ کَالشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ فَإِنَّهُمَا یَطْلُعَانِ عَلَی الْبَرِّ وَ الْفَاجِرِ (۴).

**[ترجمه]تنبیه الخواطر: خداوند متعال به عیسی علیه السلام وحی فرمود: در حلم و بردباری نسبت به مردم مانند زمین زیر پای ایشان باش، هم چنین در سخاوت مانند آب روان، و در رحمت و مهربانی مانند ماه و خورشید باش، چرا که آن دو به صورت یکسان بر نیکوکار و بدکار طلوع می کنند. - . تنبیه الخواطر۱ : ۸۰ -

**[ترجمه]

«۴۲»

وَ قَالَ علیه السلام مَنْ ذَا الَّذِی یَبْنِی عَلَی مَوْجِ الْبَحْرِ دَاراً تِلْکُمُ الدُّنْیَا فَلَا تَتَّخِذُوهَا قَرَاراً (۵).

**[ترجمه]عیسی علیه السلام فرموده است: کیست آنکه بر موج دریا خانه‌ای را بنا می‌نهد؟ این مَثَل دنیاست، پس آن را خانهٔ آرامش خویش قرار ندهید. - . تنبیه الخواطر ۱ : ۸۰ -

**[ترجمه]

«۴۳»

وَ صَنَعَ عِیسَی علیه السلام لِلْحَوَارِیِّینَ طَعَاماً فَلَمَّا أَکَلُوا وَضَّأَهُمْ بِنَفْسِهِ قَالُوا یَا رُوحَ اللَّهِ نَحْنُ أَوْلَی أَنْ نَفْعَلَهُ مِنْکَ قَالَ إِنَّمَا فَعَلْتُ هَذَا لِتَفْعَلُوهُ بِمَنْ تُعَلِّمُونَ (۶).

**[ترجمه]عیسی علیه السلام غذایی را برای حواریّون آماده ساخت، و هنگامی که از خوردن غذا فارغ گشتند شخصاً برای آنان وضو گرفت (دست و پایشان را شست)، گفتند: ای روح خدا، شایسته‌تر است ما چنین کاری را برای تو انجام دهیم، عیسی گفت: من این کار را فقط به این منظور انجام دادم که شما نیز با آنان که آموزششان می‌دهید انجام دهید. - . تنبیه الخواطر ۱ : ۸۳ -

**[ترجمه]

«۴۴»

وَ قَالَ علیه السلام هَوْلٌ لَا تَدْرِی مَتَی یَغْشَاکَ لِمَ لَا تَسْتَعِدُّ لَهُ (۷)قَبْلَ أَنْ یَفْجَأَکَ (۸).

**[ترجمه]هم چنین عیسی علیه السلام فرموده است: چرا خود را برای هول و هراسی که نمی‌دانی چه وقت تو را در بر می‌گیرد آماده نمی‌کنی قبل از آنکه تو را غافلگیر سازد. - . تنبیه الخواطر ۱ : ۸۶ -

**[ترجمه]

«۴۵»

وَ قِیلَ لَهُ علیه السلام مَنْ أَدَّبَکَ قَالَ مَا أَدَّبَنِی أَحَدٌ رَأَیْتُ قُبْحَ الْجَهْلِ فَجَانَبْتُهُ (۹).

۱- فی المصدر: النعم.

۲- عدّه الداعی: ۷۷.

۳- عدّه الداعی: ۸۳.

۴- تنبیه الخواطر ۱: ۸۰.

۵- تنبیه الخواطر ۱: ۱۳۳.

۶- تنبیه الخواطر ۱: ۸۳.

۷- فی المصدر: و قال علیه السلام: لا تدری متی یغشاک الموت لم لا تستعد له؟.

۸- تنبیه الخواطر ۱: ۸۶.

۹- تنبیه الخواطر ۱: ۹۶.

**[ترجمه]از عیسی علیه السلام پرسیده شد: چه کسی تو را ادب کرد؟ در پاسخ گفت: هیچ کس مرا ادب نکرد، زشتیِ جهل و نادانی را دیدم و از آن دوری گزیدم. - . تنبیه الخواطر ۱ : ۹۶ -

**[ترجمه]

«۴۶»

وَ قَالَ علیه السلام طُوبَی لِمَنْ تَرَکَ شَهْوَةً حَاضِرَةً لِمَوْعُودٍ لَمْ یَرَهُ (۱).

**[ترجمه]هم چنین فرموده است: خوشا به سعادت آنکه شهوت حاضر را به خاطر نعمتی موعود که آن را ندیده ترک کرده است. - . تنبیه الخواطر ۱ : ۹۶ -

**[ترجمه]

«۴۷»

وَ رُوِیَ أَنَّهُ علیه السلام مَرَّ مَعَ الْحَوَارِیِّینَ عَلَی جِیفَةٍ (۲)فَقَالَ الْحَوَارِیُّونَ مَا أَنْتَنَ رِیحَ هَذَا الْکَلْبِ فَقَالَ عِیسَی علیه السلام مَا أَشَدَّ بَیَاضَ أَسْنَانِهِ (۳).

**[ترجمه]روایت شده که عیسی علیه السلام با حواریّون بر لاشهٔ مرداری گذر کرد، پس حواریّون گفتند: لاشهٔ این سگ چه بد بوست! ولی عیسی علیه السلام گفت: چقدر دندان‌هایش سفید است. - . تنبیه الخواطر ۱ : ۱۱۷ -

**[ترجمه]

«۴۸»

وَ قَالَ علیه السلام لَا تَتَّخِذُوا الدُّنْیَا رَبّاً فَتَتَّخِذَکُمْ عَبِیداً اکْنِزُوا کَنْزَکُمْ عِنْدَ مَنْ لَا یُضَیِّعُهُ فَإِنَّ صَاحِبَ کَنْزِ الدُّنْیَا یُخَافُ عَلَیْهِ الْآفَةُ وَ صَاحِبُ کَنْزِ اللَّهِ لَا یُخَافُ عَلَیْهِ الْآفَةُ (۴).

**[ترجمه]عیسی علیه السلام فرموده است: دنیا را پروردگار (خود) قرار ندهید که شما را بندگان خویش می‌گرداند، گنج خود را نزد کسی اندوخته سازید که آن را ضایع نکند، به راستی که صاحب گنج دنیا از آفت زدگی آن هراس دارد و صاحب گنج خداوند از آفت زدگی آن هراس ندارد. - ۷ : تنبیه الخواطر ۱ : ۱۲۹ -

**[ترجمه]

«۴۹»

وَ قَالَ علیه السلام يَا مَعْشَرَ الْحَوَارِيِّينَ إِنِّی قَدْ أَكْبَبْتُ لَكُمُ الدُّنْيَا عَلَى وَجْهِهَا فَلَا تَنْعَشُوهَا (۵)بَعْدِی فَإِنَّ مِنْ خُبْثِ الدُّنْيَا أَنْ عُصِیَ اللَّهُ فِيهَا وَ إِنَّ مِنْ خُبْثِ الدُّنْيَا أَنَّ الْآخِرَهَ لَا تُدْرَكُ (۶)إِلَّا بِتَرْكِهَا فَاعْبُرُوا الدُّنْيَا وَ لَا تَعْمُرُوهَا وَ اعْلَمُوا أَنَّ أَصْلَ كُلِّ خَطِيئَهٍ حُبُّ الدُّنْيَا وَ رُبَّ شَهْوَهٍ أَوْرَثَتْ أَهْلَهَا حُزْناً طَوِيلًا (۷).

**[ترجمه]همچنین فرموده است: ای جماعت حواریّون، همانا من دنیا را برای شما بر چهره واژگون کردم، پس آن را بعد از من دوباره احیا نکنید، از جمله پلیدهایی دنیا آن است که خداوند در آن نافرمانی شود، هم‌چنین از جمله زشتیهایش آن است که آخرت جز با ترک آن دست یافتنی نیست، پس از دنیا عبور کنید و به فکر تعمیر و آباد ساختن آن نباشید، و آگاه باشید که سرچشمهٔ هر گناهی حبّ دنیاست، و چه بسا شهوتی که اندوهی طولانی را برای صاحبش به ارث گذاشته است. - ۱ و ۲ و ۳ و ۴ : تنبیه الخواطر ۱ : ۱۲۹ -

**[ترجمه]

«۵۰»

وَ قَالَ علیه السلام إِنِّی بَطَحْتُ (۸)لَكُمُ الدُّنْيَا وَ جَلَسْتُمْ عَلَى ظَهْرِهَا فَلَا يُنَازِعَنَّكُمْ فِيهَا إِلَّا الْمُلُوكُ وَ النِّسَاءُ فَأَمَّا الْمُلُوكُ فَلَا تُنَازِعُوهُمُ الدُّنْيَا فَإِنَّهُمْ لَمْ يَتَعَرَّضُوا لَكُمْ مَا تَرَكْتُمْ دُنْيَاهُمْ وَ أَمَّا النِّسَاءُ فَاتَّقُوهُنَّ بِالصَّوْمِ وَ الصَّلَاهِ (۹).

**[ترجمه]عیسی علیه السلام فرموده است: من دنیا را برای شما به رو خواباندم و بر پشتش نشستید، پس کسی جز پادشاهان و زنان در آن با شما به منازعه و کشمکش نمی‌پردازند، امّا با پادشاهان بر سر دنیا به کشمکش نپردازید چرا که اگر دنیا را برای آنان رها سازید به شما تعرّض نمی‌کنند، و به وسیله نماز و روزه از زنان پرهیز کنید. - -

**[ترجمه]

«۵۱»

وَ قَالَ علیه السلام لَا يَسْتَقِيمُ حُبُّ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَهِ فِی قَلْبِ مُؤْمِنٍ كَمَا لَا يَسْتَقِيمُ الْمَاءُ وَ النَّارُ فِی إِنَاءٍ وَاحِدٍ (۱۰).

**[ترجمه]عیسی علیه السلام فرموده است: حبّ دنیا و آخرت به صورت همزمان در قلب مؤمن استوار نمی‌گردند، آن‌گونه که آب و آتش در یک ظرف پایدار نمی‌مانند. - -

**[ترجمه]

«۵۲»

وَ قِيلَ لَهُ علیه السلام لَوِ اتَّخَذْتَ بَيْتاً قَالَ يَكْفِينَا خُلْقَانُ مَنْ كَانَ قَبْلَنَا (۱۱).

۱- تنبیه الخواطر ۱: ۹۶. و فیه: لموعود غائب لم یره.

۲- فی المصدر: علی جیفه کلب.

۳- تنبیه الخواطر ۱: ۱۱۷.

۴- تنبیه الخواطر ۱: ۱۲۹.

۵- فی نسخه: فلا تغشوها بعدی.

۶- فی المصدر: لا تنال و لا تدرک.

۷- تنبیه الخواطر ۱: ۱۲۹.

۸- بطحه: ألقاه علی وجهه.

۹- تنبیه الخواطر ۱: ۱۲۹. و الخلقان کعثمان جمع الخلق: البالی.

۱۰- تنبیه الخواطر ۱: ۱۲۹. و الخلقان کعثمان جمع الخلق: البالی.

۱۱- تنبیه الخواطر ۱: ۱۲۹. و الخلقان کعثمان جمع الخلق: البالی.

**[ترجمه]به عیسی علیه السلام گفته شد: کاش برای خود خانه‌ای فراهم می‌کردی، ایشان در پاسخ گفت: فرسوده‌های پیشینیان ما را کفایت می‌کند. - -

ص: ۳۲۷

**[ترجمه]

«۵۳»

وَ رُوِیَ أَنَّ عِیسَی علیه السلام اشْتَدَّ بِهِ الْمَطَرُ وَ الرَّعْدُ یَوْماً فَجَعَلَ یَطْلُبُ شَیْئاً یَلْجَأُ إِلَیْهِ فَرُفِعَتْ لَهُ خَیْمَهٌ مِنْ بَعِیدٍ فَأَتَاهَا فَإِذَا فِیهَا امْرَأَهٌ فَحَادَ عَنْهَا (۱)فَإِذَا هُوَ بِکَهْفٍ فِی جَبَلٍ فَأَتَاهُ فَإِذَا فِیهِ أَسَدٌ فَوَضَعَ یَدَهُ عَلَیْهِ وَ قَالَ إِلَهِی لِکُلِّ شَیْ ءٍ مَأْوًی وَ لَمْ تَجْعَلْ لِی مَأْوًی فَأَوْحَی اللَّهُ تَعَالَی إِلَیْهِ مَأْوَاکَ فِی مُسْتَقَرِّ رَحْمَتِی وَ عِزَّتِی لَأُزَوِّجَنَّکَ یَوْمَ الْقِیَامَهِ مِائَهَ حُورِیَّهٍ خَلَقْتُهَا بِیَدِی وَ لَأُطْعِمَنَّ فِی عُرْسِکَ أَرْبَعَهَ آلَافِ عَامٍ یَوْمٌ مِنْهَا کَعُمُرِ الدُّنْیَا وَ لَآمُرَنَّ مُنَادِیاً یُنَادِی أَیْنَ الزُّهَّادُ فِی الدُّنْیَا احْضُرُوا عُرْسَ الزَّاهِدِ عِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ (۲).

**[ترجمه]روایت شده که روزی باران و آذرخش بر عیسی علیه السلام شدّت گرفت، پس در طلب سرپناهی بر آمد که به آن پناه برد، ناگهان از دور خیمه‌ای را مشاهده کرد که بر پا شده بود، بنابراین به آن خیمه نزدیک شد ولی زنی در آن قرار داشت، پس راه خود را کج کرد، سپس غاری را در دل کوهی یافت و واردش شد، از قضا شیری در آن وجود داشت، پس دست خود را بر(پشت) شیر گذاشت و گفت: خداوندا، هر چیزی را مأوی و مسکنی است ولی برای من مأوی و مسکنی قرار نداده‌ای، آن‌گاه خداوند متعال به او وحی فرمود: مأوای تو جایگاه امن و آرام رحمت من است، سوگند به عزّتم که در روز قیامت صد حوری را که با دست خویش آفریده‌ام به ازدواجت در خواهم آورد، چهار هزار سال در جشن عروسی‌ات به اطعام خواهم پرداخت که هر روز آن به اندازه عمر دنیاست،و به ندا دهنده‌ای فرمان می‌دهم که ندا سر دهد: پارسایانِ در دنیا (کسانی که دنیا را به خاطر آخرت ترک کردند) کجایند؟ جشن عروسی عیسی بن مریم که زاهد و پارسا بود را آماده سازید.
- . تنبیه الخواطر ۱ : ۱۳۲ -

**[ترجمه]

«۵۴»

وَ قَالَ عِیسَی وَیْلٌ لِصَاحِبِ الدُّنْیَا کَیْفَ یَمُوتُ وَ یَتْرُکُهَا وَ یَأْمَنُهَا وَ تَغُرُّهُ وَ یَثِقُ بِهَا وَ تَخْذُلُهُ وَیْلٌ لِلْمُغْتَرِّینَ کَیْفَ رَهِقَهُمْ مَا یَکْرَهُونَ وَ فَارَقَهُمْ مَا یُحِبُّونَ وَ جَاءَهُمْ مَا یُوعَدُونَ وَ وَیْلٌ لِمَنِ الدُّنْیَا هَمُّهُ وَ الْخَطَایَا أَمَلُهُ کَیْفَ یَفْتَضِحُ غَداً عِنْدَ اللَّهِ (۳).

**[ترجمه]عیسی علیه السلام فرموده است: وای بر هواخواه دنیا که چگونه می‌میرد و آن را ترک می‌گوید، چگونه دنیا را مورد اطمینان قرار می‌دهد و دنیا او را فریب می‌دهد، و چگونه به دنیا اعتماد می‌کند و دنیا او را خوار و ذلیل می‌گرداند؟ وای بر فریب خوردگان که چگونه آنچه را زشت می‌شماردند سراغشان آمد و آنچه را دوست می‌داشتند ترکشان نمود و آنچه را بدان وعده داده شده بودند از راه رسید؟ و وای بر کسی که دنیا همّ و غمّ او و ارتکاب گناهان آرزوی او باشد، که چگونه

فردا روز رسوا خواهد شد؟ - . تنبیه الخواطر ۱ : ۱۳۲ -

**[ترجمه]

«۵۵»

وَ قِیلَ لِعِیسَی علیه السلام عَلِّمْنَا عَمَلًا وَاحِداً یُحِبُّنَا اللَّهُ عَلَیْهِ قَالَ أَبْغِضُوا الدُّنْیَا یُحْبِبْکُمُ اللَّهُ (۴).

**[ترجمه]به عیسی علیه السلام گفته شد: فقط یک عمل صالح را به ما بیاموز که خداوند به خاطر آن ما را دوست بدارد، عیسی گفت: دنیا را دشمن بدارید تا خداوند شما را دوست بدارد. - . تنبیه الخواطر ۱ : ۱۳۴ -

**[ترجمه]

«۵۶»

وَ رُوِیَ أَنَّ عِیسَی علیه السلام کُوشِفَ بِالدُّنْیَا فَرَآهَا فِی صُورَهِ عَجُوزٍ هَتْمَاءَ عَلَیْهَا مِنْ کُلِّ زِینَهٍ فَقَالَ لَهَا کَمْ تَزَوَّجْتِ فَقَالَتْ لَا أُحْصِیهِمْ قَالَ وَ کُلُّهُمْ مَاتَ عَنْکِ أَوْ کُلُّهُمْ طَلَّقَکِ قَالَتْ بَلْ کُلَّهُمْ قَتَلْتُ فَقَالَ عِیسَی علیه السلام بُؤْساً لِأَزْوَاجِکِ الْبَاقِینَ کَیْفَ تُهْلِکُهُمْ (۵)وَاحِداً وَاحِداً وَ لَمْ یَکُونُوا مِنْکِ عَلَی حَذَرٍ (۶).

**[ترجمه]روایت شده که دنیا بر عیسی علیه السلام کشف و آشکار و پرده ار آن برداشته شد، پس آن را به شکل پیرزنی که دندان‌هایش افتاده و به هر زینتی آراسته شده بود مشاهده کرد، پس از او پرسید: چند بار ازدواج کرده‌ای؟ پاسخ داد: نمی… توانم آنها را برشمرم، عیسی پرسید: همه شوهرانت مرده‌اند یا تو را طلاق داده‌اند؟ پاسخ داد: بلکه همه آنها را به قتل رسانده… ام، آن‌گاه عیسی علیه السلام گفت: بدا به حال شوهران باقیمانده‌ات که چگونه آنان را یکی یکی هلاک می‌گردانی حال آنکه از تو پرهیز و حذر نمی‌کنند. - . تنبیه الخواطر ۱ : ۱۴۶ -

**[ترجمه]

بیان

قال الفیروزآبادی هتم کفرح انکسرت ثنایاه من أصولها فهو أهتم.

**[ترجمه]فیروز آبادی گوید: (هَتِم) بر وزن (فَرِح): دندان‌های پیشین او از بیخ شکستند، پس (أهتم) یعنی: کسی که دندان… های پیشینش از بیخ شکسته است.

**[ترجمه]

«۵۷»

نبه، تنبيه الخاطر أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى عِيسَى إِذَا أَنْعَمْتُ عَلَيْکَ بِنِعْمَهٍ فَاسْتَقْبِلْهَا بِالاسْتِکَانَهِ أَتْمِمْهَا عَلَيْکَ (۷).

۱- أی فمال عنها.

۲- تنبيه الخواطر ۱: ۱۳۲.

۳- تنبيه الخواطر ۱: ۱۳۲.

۴- تنبيه الخواطر ۱: ۱۳۴.

۵- فی المصدر: بؤسا لازواجک الباقين کيف لا يعتبرون بأزواجک الماضين؟ کيف تهلکينهم واحدا واحدا و لا يکونوا منک على حذر.

۶- تنبيه الخواطر ۱: ۱۴۶.

۷- تنبيه الخواطر ۱: ۲۰۲.

**[ترجمه]تنبیه الخواطر: خداوند متعال به عیسی وحی فرمود: آن‌گاه که نعمتی را بر تو ارزانی می‌دارم با فروتنی و خشوع آن را بپذیر تا بر تو کاملش گردانم. -. تنبیه الخواطر۱ : ۱۴۶ -

ص: ۳۲۸

**[ترجمه]

«۵۸»

وَ قِیلَ بَیْنَمَا عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ علیه السلام جَالِسٌ وَ شَیْخٌ یَعْمَلُ بِمِسْحَاةٍ وَ یُثِیرُ الْأَرْضَ (۱)فَقَالَ عِیسَی علیه السلام اللَّهُمَّ انْزِعْ مِنْهُ الْأَمَلَ فَوَضَعَ الشَّیْخُ الْمِسْحَاةَ وَ اضْطَجَعَ فَلَبِثَ سَاعَةً فَقَالَ عِیسَی اللَّهُمَّ ارْدُدْ إِلَیْهِ الْأَمَلَ فَقَامَ فَجَعَلَ یَعْمَلُ فَسَأَلَهُ عِیسَی عَنْ ذَلِکَ فَقَالَ بَیْنَمَا أَنَا أَعْمَلُ إِذْ قَالَتْ لِی نَفْسِی إِلَی مَتَی تَعْمَلُ وَ أَنْتَ شَیْخٌ کَبِیرٌ فَأَلْقَیْتُ الْمِسْحَاةَ وَ اضْطَجَعْتُ ثُمَّ قَالَتْ لِی نَفْسِی وَ اللَّهِ لَا بُدَّ لَکَ مِنْ عَیْشٍ مَا بَقِیتَ فَقُمْتُ إِلَی مِسْحَاتِی(۲).

**[ترجمه]گفته شده است: در حالی که عیسی بن مریم علیه السلام نشسته بود، پیرمردی با جاروئی کار می‌کرد و زمین را جارو و گرد و خاک به پا می‌کرد، پس عیسی گفت: خداوندا، امید و آرزو را از او بگیر؛ پیر مرد جارو را بر زمین گذاشت و ساعتی به پهلو دراز کشید، سپس عیسی گفت: خداوندا، امید و آرزو را به او باز گردان؛ آن‌گاه پیر مرد برخاست و شروع به کار کرد. عیسی از او دربارۀ علّت این رفتارش پرسید و پیر مرد گفت: در حالی که کار می‌کردم با خود گفتم: تا به کی کار می‌کنی حال آنکه پیر مرد کهن‌سالی هستی؟ پس جارو را بر زمین انداختم و دراز کشیدم، سپس با خود گفتم: به خدا سوگند مادامی که زنده‌ای باید زندگی کنی، پس به سوی جارویم برخاستم. -. تنبیه الخواطر۱ : ۲۷۲ -

**[ترجمه]

«۵۹»

وَ قَالَ علیه السلام بِمَا ذَا نَفَعَ امْرُؤٌ نَفْسَهُ بَاعَهَا بِجَمِیعِ مَا فِی الدُّنْیَا ثُمَّ تَرَکَ مَا بَاعَهَا بِهِ مِیرَاثاً لِغَیْرِهِ وَ أَهْلَکَ نَفْسَهُ وَ لَکِنْ طُوبَی لِامْرِئٍ خَلَّصَ نَفْسَهُ وَ اخْتَارَهَا عَلَی جَمِیعِ الدُّنْیَا (۳).

**[ترجمه]عیسی علیه السلام فرموده است: انسان با انجام چه کاری به نفس خود سود رساند؟ نفس خود را به تمام آنچه در دنیا وجود دارد فروخت سپس آنچه نفس خویش را بدان فروخته بود برای دیگران به جا گذاشت و (نفس) خود را هلاک ساخت، ولی خوشا به سعادت انسانی که نفس خود را رها ساخت و آن را بر تمام دنیا ترجیح داد. -.تنبیه الخواطر۱ : ۱۱۵ -

**[ترجمه]

«۶۰»

وَ رُوِیَ أَنَّهُ علیه السلام ذَمَّ الْمَالَ وَ قَالَ فِیهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ فَقِیلَ وَ مَا هُنَّ یَا رُوحَ اللَّهِ قَالَ یَکْسِبُهُ الْمَرْءُ مِنْ غَیْرِ حِلِّهِ وَ إِنْ هُوَ کَسَبَهُ مِنْ حِلِّهِ مَنَعَهُ مِنْ حَقِّهِ وَ إِنْ هُوَ وَضَعَهُ فِی حَقِّهِ شَغَلَهُ إِصْلَاحُهُ عَنْ عِبَادَهِ رَبِّهِ (۴).

**[ترجمه]روایت شده که عیسی علیه السلام به نکوهش مال دنیا پرداخت و گفت: در مال دنیا سه خصوصیت وجود دارد، پرسیدند: ای روح خدا، آن سه خصوصیّت کدامند؟ پاسخ داد: انسان مال دنیا را از غیر روش مجازش کسب می کند، و اگر از روش مجازش کسب کند آن را از استفاده در جایگاه شایسته‌اش منع می کند، و اگر در جایگاه شایسته‌اش قرار دهد نیک گرداندن و اصلاح آن، او را از عبادت پروردگارش باز می‌دارد. -. تنبیه الخواطر۱ : ۱۱۸ -

**[ترجمه]

«۶۱»

وَ کَانَ علیه السلام إِذَا مَرَّ بِدَارٍ قَدْ مَاتَ أَهْلُهَا وَ خَلَفَ فِیهَا غَیْرُهُمْ یَقُولُ وَیْحاً لِأَرْبَابِکِ الَّذِینَ وَرِثُوکِ کَیْفَ لَمْ یَعْتَبِرُوا بِإِخْوَانِهِمُ الْمَاضِینَ (۵).

**[ترجمه]هنگامی که عیسی علیه السلام بر خانه‌ای گذر می کرد که ساکنانش مرده و دیگران در آن جایگزین شده بودند می گفت: وای بر صاحبانت که تو را به ارث برده‌اند، چگونه از برادران گذشته (ویا مرده) خویش پند نمی‌پذیرند. -. تنبیه الخواطر۲ : ۲۱۹ -

**[ترجمه]

«۶۲»

وَ کَانَ یَقُولُ یَا دَارُ تَخْرَبِینَ وَ تَفْنَی سُکَّانُکِ وَ یَا نَفْسُ اعْمَلِی تُرْزَقِی وَ یَا جَسَدُ انْصَبْ تَسْتَرِحْ (۶).

**[ترجمه]هم چنین می گفت: ای خانه، ویران می گردی و ساکنانت از بین می‌روند؛ ای نفس، عمل صالح انجام ده تا رزق و روزی داده شوی و ای جسم، در رنج و زحمت باش تا استراحت کنی و به آرامش برسی. -. تنبیه الخواطر۲ : ۲۲۰ -

**[ترجمه]

«۶۳»

وَ کَانَ علیه السلام یَقُولُ یَا ابْنَ آدَمَ الضَّعِیفَ اتَّقِ رَبَّکَ وَ أَلْقِ طَمَعَکَ وَ کُنْ فِی الدُّنْیَا ضَعِیفاً وَ عَنْ شَهْوَتِکَ عَفِیفاً عَوِّدْ جِسْمَکَ الصَّبْرَ وَ قَلْبَکَ الْفِکْرَ وَ لَا تَحْبِسْ لِغَدٍ رِزْقاً فَإِنَّهَا خَطِیئَهٌ عَلَیْکَ وَ أَکْثِرْ حَمْدَ اللَّهِ عَلَی الْفَقْرِ فَإِنَّ مِنَ الْعِصْمَهِ أَنْ لَا تَقْدِرَ عَلَی مَا تُرِیدُ (۷).

۱- فی المصدر: و یثیر به الأرض.

۲- تنبیه الخواطر ۱: ۲۷۲.

۳- تنبیه الخواطر ۲: ۱۱۵.

۴- تنبیه الخواطر ۲: ۱۱۸.

۵- تنبیه الخواطر ۲: ۲۱۹.

۶- تنبیه الخواطر ۲: ۲۲۰.

۷- تنبیه الخواطر ۲: ۲۲۹.

**[ترجمه]عیسی علیه السلام می گفت: ای فرزند ضعیف آدم، تقوای پروردگارت را پیشه ساز و طمع خود را دور انداز، در دنیا ضعیف باش و در مقابل شهوت خویش عفت و پاکدامنی در پیش گیر، جسمت را به صبر کردن و قلبت را به فکر کردن عادت بده،و هیچ رزقی را برای فردا محبوس نکن چرا که گناهی است بر گردن تو؛ و سپاس و ستایش خود را بر فقر و تنگ دستی بیشتر گردان که از نشانه‌های عصمت آن است که توانایی انجام آنچه را می‌خواهی نداشته باشی. - . تنبیه الخواطر۲ : ۲۲۹ -

ص: ۳۲۹

**[ترجمه]

«۶۴»

وَ قَالَ علیه السلام النَّوْمُ عَلَى الْمَزَابِلِ (۱)وَ أَكْلُ كِسَرِ خُبْزِ الشَّعِيرِ فِي طَلَبِ الْفِرْدَوْسِ يَسِيرٌ (۲).

**[ترجمه]عیسی علیه السلام فرموده است: سختی خوابیدن در زباله‌دانها و خوردن تکّه نان جوین در راه به دست آوردن فردوس، زود گذر و قابل تحمل است. - . تنبیه الخواطر۲ : ۲۳۵ -

**[ترجمه]

«۶۵»

وَ كَانَ علیه السلام يَقُولُ يَا مَعْشَرَ الْحَوَارِيِّينَ تَحَبَّبُوا إِلَى اللَّهِ بِبُغْضِ أَهْلِ الْمَعَاصِي وَ تَقَرَّبُوا إِلَى اللَّهِ بِالتَّبَاعُدِ مِنْهُمْ (۳)وَ الْتَمِسُوا رِضَاهُ بِسَخَطِهِمْ (۴).

**[ترجمه]همچنین می‌فرمود: ای جماعت حواریّون، با دشمن داشتن معصیت کاران، خود را محبوب خداوند سازید و با دوری گزیدن از آنها به خداوند نزدیک شوید و با خشم گرفتن بر ایشان، رضایت خداوند را طلب کنید. - . تنبیه الخواطر۲ : ۲۳۵ -

**[ترجمه]

«۶۶»

وَ قَالَ علیه السلام لِأَصْحَابِهِ اسْتَكْثِرُوا مِنَ الشَّيْ ءِ الَّذِي لَا تَأْكُلُهُ النَّارُ قَالُوا وَ مَا هُوَ قَالَ الْمَعْرُوفُ (۵).

**[ترجمه]عیسی علیه السلام به یارانش فرمود: بسیار به انجام عملی بپردازید که آتش آن را از بین نمی‌برد، گفتند: آن چه عملی است؟ فرمود: کار نیک. - . تنبیه الخواطر۲ : ۲۴۹ -

**[ترجمه]

«۶۷»

ین، کتاب حسین بن سعید و النوادر ابْنُ الْمُغِیرَهِ عَنْ طَلْحَهَ بْنِ زَیْدٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: تَمَثَّلَتِ الدُّنْیَا لِعِیسَی علیه السلام فِی صُورَهِ امْرَأَهٍ زَرْقَاءَ فَقَالَ لَهَا کَمْ تَزَوَّجْتِ قَالَتْ کَثِیراً قَالَ فَکُلٌّ طَلَّقَکِ قَالَتْ بَلْ کُلًّا قَتَلْتُ قَالَ فَوَیْحَ أَزْوَاجِکِ الْبَاقِینَ کَیْفَ لَا یَعْتَبِرُونَ بِالْمَاضِینَ (۶).

**[ترجمه]کتاب حسین بن سعد و النوادر: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: دنیا به شکل پیرزنی آبی رنگ بر عیسی علیه السلام ظاهر گشت، پس به او گفت: چند بار ازدواج کرده‌ای؟ پاسخ داد: بسیار، عیسی گفت: همه شوهران تو را طلاق داده‌اند؟ پاسخ داد: بلکه همه آنها را به قتل رسانده‌ام، پس عیسی گفت: وای بر شوهران باقیمانده‌ات که چگونه از گذشتگان پند نمی‌پذیرند؟ - . نسخه خطی -

**[ترجمه]

«۶۸»

ین، کتاب حسین بن سعید و النوادر فَضَالَهُ عَنِ السَّکُونِیِّ عَنِ الصَّادِقِ عَنْ أَبِیهِ علیه السلام قَالَ: کَانَ عِیسَی علیه السلام یَقُولُ هَوْلٌ لَا تَدْرِی مَتَی یَلْقَاکَ مَا یَمْنَعُکَ أَنْ تَسْتَعِدَّ لَهُ قَبْلَ أَنْ یَفْجَأَکَ (۷).

**[ترجمه]کتاب حسین بن سعد و النوادر: امام صادق از پدرش امام ساجد علیهما السلام روایت کرده که فرمود: عیسی علیه السلام می‌گفت: چه چیزی تو را از این باز می‌دارد که قبل از غافلگیر شدن، خود را برای رویارویی با غول و هراسی آماده کنی که نمی دانی چه وقت به دیدارت می‌آید؟ - . نسخه خطی -

**[ترجمه]

«۶۹»

کا، الکافی عَلِیٌّ عَنْ أَبِیهِ وَ عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ جَمِیعاً عَنِ الْأَصْفَهَانِیِّ عَنِ الْمِنْقَرِیِّ عَنْ حَفْصٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قَالَ عِیسَی علیه السلام اشْتَدَّتْ مَئُونَهُ الدُّنْیَا وَ مَئُونَهُ الْآخِرَهِ أَمَّا مَئُونَهُ الدُّنْیَا فَإِنَّکَ لَا تَمُدُّ یَدَکَ إِلَی شَیْ ءٍ مِنْهَا إِلَّا وَجَدْتَ فَاجِراً قَدْ سَبَقَکَ إِلَیْهَا وَ أَمَّا مَئُونَهُ الْآخِرَهِ فَإِنَّکَ لَا تَجِدُ أَعْوَاناً یُعِینُونَکَ عَلَیْهَا (۸).

**[ترجمه]الکافی: از امام صادق علیه السلام روایت شده است که عیسی علیه السلام فرمود: به دست آوردن توشه و زاد برای دنیا و آخرت سخت و مشکل است، امّا تو دستت را به سوی هیچ چیز از زاد و توشه دنیا دراز نمی کنی مگر آنکه فاجری به سوی آن از تو پیشی گرفته است؛ و یاریگرانی را نیز نمی‌یابی که تو را در به دست آوردن زاد و توشه آخرت کمک رسانند. - . روضه الکافی : ۱۴۴ -

**[ترجمه]

«۷۰»

کا، الکافی عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ طَرِیفٍ (۹)

ص: ۳۳۰

۱- فی نسخه من المصدر: النوم علی الحصیر.

۲- تنبیه الخواطر ۲: ۲۳۰.

۳- فی المصدر: بالتباعد عنهم.

۴- تنبیه الخواطر ۲: ۲۳۵.

۵- تنبیه الخواطر ۲: ۲۴۹.

۶- مخطوط.

۷- مخطوط.

۸- روضه الکافی: ۱۴۴.

۹- هکذا فی النسخ: و الصحیح کما فی المصدر «ظریف» بالظاء المعجمه، و الرجل هو الحسن ابن ظریف بن ناصح أبو محمّد الکوفیّ الثقه.

عَنْ أَبِيهِ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قَالَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ علیه السلام مَنْ کَثُرَ کَذِبُهُ ذَهَبَ بَهَاؤُهُ (۱).

**[ترجمه]الکافی: از امام صادق علیه السلام روایت شده است

ص: ۳۳۰

که عیسی بن مریم علیه السلام فرمود: آنکه دروغ گفتنش افزون گردد، ارزش و بهایش از بین می‌رود. - . اصول الکافی۲ : ۳۴۱ -

**[ترجمه]

«۷۱»

کا، الکافی عَلِیُّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ وَ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِی الْعَبَّاسِ الْکُوفِیِّ جَمِیعاً عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: اجْتَمَعَ الْحَوَارِیُّونَ إِلَی عِیسَی علیه السلام فَقَالُوا لَهُ یَا مُعَلِّمَ الْخَیْرِ أَرْشِدْنَا فَقَالَ لَهُمْ إِنَّ مُوسَی کَلِیمَ اللَّهِ علیه السلام أَمَرَکُمْ أَنْ لَا تَحْلِفُوا بِاللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی کَاذِبِینَ وَ أَنَا آمُرُکُمْ أَنْ لَا تَحْلِفُوا بِاللَّهِ کَاذِبِینَ وَ لَا صَادِقِینَ قَالُوا یَا رُوحَ اللَّهِ زِدْنَا فَقَالَ إِنَّ مُوسَی نَبِیَّ اللَّهِ علیه السلام أَمَرَکُمْ أَنْ لَا تَزْنُوا وَ أَنَا آمُرُکُمْ أَنْ لَا تُحَدِّثُوا أَنْفُسَکُمْ بِالزِّنَا فَضْلًا عَنْ أَنْ تَزْنُوا فَإِنَّ مَنْ حَدَّثَ نَفْسَهُ بِالزِّنَا کَانَ کَمَنْ أَوْقَدَ فِی بَیْتٍ مُزَوَّقٍ فَأَفْسَدَ التَّزَاوِیقَ الدُّخَانُ وَ إِنْ لَمْ یَحْتَرِقِ الْبَیْتُ (۲).

**[ترجمه]الکافی: امام صادق علیه السلام فرموده است: حواریّون بر عیسی علیه السلام گرد آمدند و به او گفتند: ای آموزندهٔ نیکی ما را ارشاد و راهنمایی فرما، پس به ایشان گفت: همانا موسی کلیم الله علیه السلام شما را فرمان داد که به دروغ به خدا سوگند یاد نکنید، حال آنکه من شما را فرمان می‌دهم که نه به دروغ و نه راست به خدا سوگند یاد نکنید، گفتند: ای روح خدا، ما را بیشتر راهنمایی کن، پس گفت: پیامبر خدا موسی علیه السلام شما را امر فرمود که مرتکب زنا نشوید، و من شما را امر می‌کنم که حتی با خود درباره زنا سخن نگویید چه رسد به اینکه مرتکب زنا شوید، چرا که هر کس با خود درباره زنا سخن بگوید مانند کسی است که در خانه‌ای با نقش و نگار و تزئین شده آتش افروخته است، اگر چه آتش باعث سوختن خانه به صورت کامل نشده ولی دود تزئینات را فاسد و تباه گردانده است. - . فروغ الکافی ۲ : ۷۰ -

**[ترجمه]

«۷۲»

کا، الکافی عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِیِّ عَنْ شَرِیفِ بْنِ سَابِقٍ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ أَبِی قُرَّةَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَتِ الْحَوَارِیُّونَ لِعِیسَی یَا رُوحَ اللَّهِ مَنْ نُجَالِسُ قَالَ مَنْ یُذَکِّرُکُمُ اللَّهَ رُؤْیَتُهُ وَ یَزِیدُ فِی عِلْمِکُمْ مَنْطِقُهُ وَ یُرَغِّبُکُمْ فِی الْآخِرَهِ عَمَلُهُ (۳).

**[ترجمه]الکافی: از امام صادق علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: حواریّون به عیسی علیه

السلام گفتند: ای روح خدا، با چه کسی هم نشینی کنیم؟ عیسی گفت: با هر که دیدارش خدا را به یاد شما می‌آورد و سخنش باعث افزایش دانش‌تان می‌گردد و عمل او شما را به سوی آخرت متمایل و مشتاق می‌سازد. - . أصول الکافی۱ : ۳۹ -

**[ترجمه]

«۷۳»

کا، الکافی حُمَیْدُ بْنُ زِیَادٍ عَنِ الْخَشَّابِ عَنِ ابْنِ بَقَّاحٍ عَنْ مُعَاذِ بْنِ ثَابِتٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ جُمَیْعٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: کَانَ الْمَسِیحُ علیه السلام یَقُولُ لَا تُکْثِرُوا الْکَلَامَ فِی غَیْرِ ذِکْرِ اللَّهِ فَإِنَّ الَّذِینَ یُکْثِرُونَ الْکَلَامَ (۴)قَاسِیَهٌ قُلُوبُهُمْ وَ لَکِنْ لَا یَعْلَمُونَ (۵).

**[ترجمه]الکافی: از امام صادق علیه السلام روایت شده که مسیح علیه السلام می‌گفت: به غیر از مواقعی که به ذکر خداوند می‌پردازید بسیار سخن نگویید، چرا که آنان که بسیار سخن می‌گویند قلب‌هایشان با قساوت گشته است حال آنکه خود نمی‌دانند. - . أصول الکافی۲ : ۱۱۴ -

**[ترجمه]

«۷۴»

ج، الإحتجاج ید، التوحید ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِیِّ فِی خَبَرٍ طَوِیلٍ یَذْکُرُ فِیهِ احْتِجَاجَ الرِّضَا علیه السلام عَلَی أَرْبَابِ الْمِلَلِ قَالَ: قَالَ الرِّضَا علیه السلام لِلْجَاثَلِیقِ یَا نَصْرَانِیُّ هَلْ تَعْرِفُ

۱- أصول الکافی ۲: ۳۴۱.

۲- فروع الکافی ۲: ۷۰.

۳- أصول الکافی ۱: ۳۹.

۴- فی المصدر: یکثرون الکلام فی غیر ذکر اللّه.

۵- أصول الکافی ۲: ۱۱۴.

فِی الْإِنْجِیلِ قَوْلَ عِیسَی علیه السلام إِنِّی ذَاهِبٌ إِلَی رَبِّکُمْ وَ رَبِّی (۱)وَ الْبَارِقْلِیطَا جائی (۲)(جَاءٍ) هُوَ الَّذِی یَشْهَدُ لِی بِالْحَقِّ کَمَا شَهِدْتُ لَهُ وَ هُوَ الَّذِی یُفَسِّرُ لَکُمْ کُلَّ شَیْ ءٍ وَ هُوَ الَّذِی یُبْدِی فَضَائِحَ الْأُمَمِ وَ هُوَ الَّذِی یَکْسِرُ عَمُودَ الْکُفْرِ فَقَالَ الْجَاثَلِیقُ مَا ذَکَرْتَ شَیْئاً فِی الْإِنْجِیلِ (۳)إِلَّا وَ نَحْنُ مُقِرُّونَ بِهِ فَقَالَ أَ تَجِدُ هَذَا فِی الْإِنْجِیلِ ثَابِتاً قَالَ نَعَمْ قَالَ الرِّضَا علیه السلام یَا جَاثَلِیقُ أَ لَا تُخْبِرُنِی عَنِ الْإِنْجِیلِ الْأَوَّلِ حِینَ افْتَقَدْتُمُوهُ عِنْدَ مَنْ وَجَدْتُمُوهُ وَ مَنْ وَضَعَ لَکُمْ هَذَا الْإِنْجِیلَ قَالَ لَهُ مَا افْتَقَدْنَا الْإِنْجِیلَ إِلَّا یَوْماً وَاحِداً حَتَّی وَجَدْنَاهُ غَضّاً طَرِیّاً فَأَخْرَجَهُ إِلَیْنَا یُوحَنَّا وَ مَتَّی فَقَالَ لَهُ الرِّضَا علیه السلام مَا أَقَلَّ مَعْرِفَتَکَ بِسِرِّ الْإِنْجِیلِ وَ عُلَمَائِهِ (۴)فَإِنْ کَانَ هَذَا کَمَا تَزْعُمُ فَلِمَ اخْتَلَفْتُمْ فِی الْإِنْجِیلِ وَ إِنَّمَا وَقَعَ الِاخْتِلَافُ فِی هَذَا الْإِنْجِیلِ الَّذِی فِی أَیْدِیکُمُ الْیَوْمَ فَلَوْ کَانَ عَلَی الْعَهْدِ الْأَوَّلِ لَمْ تَخْتَلِفُوا فِیهِ وَ لَکِنِّی مُفِیدُکَ عِلْمَ ذَلِکَ اعْلَمْ أَنَّهُ لَمَّا افْتُقِدَ الْإِنْجِیلُ الْأَوَّلُ اجْتَمَعَتِ النَّصَارَی إِلَی عُلَمَائِهِمْ فَقَالُوا لَهُمْ قُتِلَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ وَ افْتَقَدْنَا الْإِنْجِیلَ وَ أَنْتُمُ الْعُلَمَاءُ فَمَا عِنْدَکُمْ فَقَالَ لَهُمْ أَلُوقَا وَ مرقابوس (۵)إِنَّ الْإِنْجِیلَ فِی صُدُورِنَا وَ نَحْنُ نُخْرِجُهُ إِلَیْکُمْ سِفْراً سِفْراً فِی کُلِّ أَحَدٍ فَلَا تَحْزَنُوا عَلَیْهِ وَ لَا تُخْلُوا الْکَنَائِسَ فَإِنَّا سَنَتْلُوهُ عَلَیْکُمْ فِی کُلِّ أَحَدٍ سِفْراً سِفْراً حَتَّی نَجْمَعَهُ کُلَّهُ فَقَعَدَ أَلُوقَا وَ مرقابوس وَ یُوحَنَّا وَ مَتَّی فَوَضَعُوا لَکُمْ هَذَا الْإِنْجِیلَ بَعْدَ مَا افْتَقَدْتُمُ الْإِنْجِیلَ الْأَوَّلَ وَ إِنَّمَا کَانَ هَؤُلَاءِ الْأَرْبَعَةُ تلامیذا (تَلَامِیذَ) لِتَلَامِیذِ الْأَوَّلِینَ أَ عَلِمْتَ ذَلِکَ قَالَ الْجَاثَلِیقُ أَمَّا هَذَا فَلَمْ أَعْلَمْهُ (۶)وَ قَدْ عَلِمْتُهُ الْآنَ وَ قَدْ بَانَ لِی مِنْ فَضْلِ عِلْمِکَ بِالْإِنْجِیلِ وَ سَمِعْتُ أَشْیَاءَ مِمَّا عَلِمْتُهُ شَهِدَ قَلْبِی أَنَّهَا حَقٌّ فَاسْتَزَدْتُ کَثِیراً مِنَ الْفَهْمِ

ص: ۳۳۲

۱- فی المصدر: ربی و ربکم.

۲- فی التوحید: و الفارقلیطا. و فی العیون: و البارقلیطا یعنی محمّد جاء.

۳- فی الاحتجاج: من الإنجیل. و فی التوحید: مما فی الإنجیل.

۴- فی العیون و الاحتجاج: ما أقل معرفتک بسنن الإنجیل و علمائه!.

۵- زاد فی الاحتجاج و یوحنا و متی.

۶- فی الاحتجاج: و أمّا قبل هذا فلم أعلمه.

فَقَالَ لَهُ الرِّضَا علیه السلام فَکَیْفَ شَهَادَهُ هَؤُلَاءِ عِنْدَکَ قَالَ جَائِزَهٌ هَؤُلَاءِ عُلَمَاءُ الْإِنْجِیلِ وَ کُلَّ مَا شَهِدُوا بِهِ فَهُوَ حَقٌّ فَقَالَ الرِّضَا علیه السلام لِلْمَأْمُونِ وَ مَنْ حَضَرَهُ مِنْ أَهْلِ بَیْتِهِ (۱)اشْهَدُوا عَلَیْهِ قَالُوا قَدْ شَهِدْنَا ثُمَّ قَالَ لِلْجَاثَلِیقِ بِحَقِّ الِابْنِ وَ أُمِّهِ هَلْ تَعْلَمُ أَنَّ مَتَّی قَالَ إِنَّ الْمَسِیحَ هُوَ دَاوُدُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ یَعْقُوبَ بْنِ یَهُوذَا بْنِ خضرون (۲)وَ قَالَ مرقابوس فِی نِسْبَهِ عِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ أَنَّهُ کَلِمَهُ اللَّهِ أَحَلَّهَا فِی الْجَسَدِ الْآدَمِیِّ فَصَارَتْ إِنْسَاناً وَ قَالَ أَلُوقَا إِنَّ عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ وَ أُمَّهُ کَانَا إِنْسَانَیْنِ مِنْ لَحْمٍ وَ دَمٍ فَدَخَلَ فِیهِمَا رُوحُ الْقُدُسِ ثُمَّ إِنَّکَ تَقُولُ مِنْ شَهَادَهِ عِیسَی علیه السلام عَلَی نَفْسِهِ حَقّاً أَقُولُ لَکُمْ إِنَّهُ لَا یَصْعَدُ إِلَی السَّمَاءِ إِلَّا مَنْ نَزَلَ مِنْهَا إِلَّا رَاکِبُ الْبَعِیرِ خَاتَمُ الْأَنْبِیَاءِ فَإِنَّهُ یَصْعَدُ إِلَی السَّمَاءِ وَ یَنْزِلُ فَمَا تَقُولُ فِی هَذَا الْقَوْلِ قَالَ الْجَاثَلِیقُ هَذَا قَوْلُ عِیسَی لَا نُنْکِرُهُ قَالَ الرِّضَا علیه السلام فَمَا تَقُولُ فِی شَهَادَهِ أَلُوقَا وَ مرقابوس وَ مَتَّی عَلَی عِیسَی وَ مَا نَسَبُوهُ إِلَیْهِ قَالَ الْجَاثَلِیقُ کَذَبُوا عَلَی عِیسَی قَالَ الرِّضَا علیه السلام یَا قَوْمِ أَ لَیْسَ قَدْ زَکَّاهُمْ وَ شَهِدَ أَنَّهُمْ عُلَمَاءُ الْإِنْجِیلِ وَ قَوْلُهُمْ حَقٌّ فَقَالَ الْجَاثَلِیقُ یَا عَالِمَ الْمُسْلِمِینَ (۳)أُحِبُّ أَنْ تُعْفِیَنِی مِنْ أَمْرِ هَؤُلَاءِ وَ سَاقَ الْحَدِیثَ إِلَی أَنْ قَالَ علیه السلام لِرَأْسِ الْجَالُوتِ فِی الْإِنْجِیلِ مَکْتُوبٌ أَنَّ ابْنَ الْبَرَّهِ ذَاهِبٌ وَ الْبَارِقْلِیطَا جائی (جَاءٍ) مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ یُخَفِّفُ الْآصَارَ وَ یُفَسِّرُ لَکُمْ کُلَّ شَیْ ءٍ وَ یَشْهَدُ لِی کَمَا شَهِدْتُ لَکُمْ أَنَا جِئْتُکُمْ بِالْأَمْثَالِ وَ هُوَ یَأْتِیکُمْ بِالتَّأْوِیلِ أَ تُؤْمِنُ بِهَذَا فِی الْإِنْجِیلِ قَالَ نَعَمْ (۴).

۱- فی المصادر: و أهل بیته و غیرهم.

۲- هکذا فی النسخ، و فی المصادر: هو ابن داود، و فی التوحید و فی نسخه من العیون: حضرون، و فی الإنجیل: حصرون.

۳- فی هامش التوحید: یا أعلم المسلمین خ ل.

۴- احتجاج الطبرسیّ: ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱، توحید الصدوق: ۴۳۷ و ۴۴۰ و ۴۴۲، عیون الأخبار: ۹۱- ۹۴، و فیها: نعم لا أنکره. و تقدم الحدیث بتمامه فی کتاب الاحتجاجات، راجع ج ۱۰ ص ۲۹۹- ۳۱۸.

**[ترجمه]الاحتجاج، التوحیـد، عیون أخبار الرضا: حسن بن محمد النوفلی در حدیثی طولانی که به ذکر حجّت‌های امام رضـا علیه السلام در مقابل ارباب ملّتها می‌پردازد از ایشان روایت می کند که به جاثلیق فرمود: ای نصرانی (مسیحی)، آیا از این کلام عیسی علیه السلام در انجیل آگاه هست

ص: ۳۳۱

که گفت: همانا من به سوی پروردگار شـما و پروردگار خویش می‌روم و بارقلیطا (محمّـد) می‌آید، همان کسـی که به حقّ به وجود من شـهادت و گواهی می‌دهد آن گونه که من به ظهور او شهادت دادم، او کسی است که هر چیزی را برای شما تفسیر می کند و رسوایی امّتها را آشکار می‌سازد و ستون کفر را در هم می‌شکند؟ جاثلیق گفت: هیچ چیزی را از انجیل برای ما ذکر نکردی مگر آنکه بـدان اقرار می کنیم، پس امام فرمود: آیا این کلام را در انجیل به صورت ثابت شده می‌یابی؟ جاثلیق گفت: آری، امام رضا علیه السلام فرمود: ای جاثلیق، آیا مرا از وضعیت انجیل نخست که از دستش دادید آگاه می کنی که آن را نزد چه کسـی یافتیـد و این انجیل را چه کسـی برای شـما وضع کرده است؟ جاثلیق به امام گفت: انجیل را فقط یک روز از دسـت دادیم تـا اینکه آن را به صورت شـاداب و سرزنده یـافتیم و (یوحنّـا) و (متی) آن را به سوی مـا خارج ساختنـد، امام رضا علیه السـلام به او فرمود: دانش و آگـاهی تو از انجیـل و علمای آن چه انـدک است! اگر چنین است که تو می‌پنـداری پس چرا در مورد انجیل اختلاف پیـدا کردیـد؟ و به راستی که اختلاف فقط در این انجیلی که امروزه در دست شـماست پدید آمده است، اگر انجیل به صورت عهد اول باقی مانده بود در آن اختلاف پیدا نمی کردید، امّا اکنون علم و دانش این مسأله را در اختیار تو می گـذارم: بـدان آن‌گاه که انجیل نخست از دست رفت مسیحیان بر علمای خویش گرد آمدنـد و به ایشان گفتند: عیسـی بن مریم کشـته شـد و انجیل را از دست دادیم، نظر شـما که علما و دانشـمندان این قوم هستیـد چیست؟ پس (وقا) و (مرقابوس) به آنـان گفتنـد: همانا انجیل در سـینه‌های ما جای گرفته است و ما جزء جزء آن را در هر یک‌شـنبه برای شـما خارج می گردانیم، پس بر آن اندوهگین نباشـید و کنیسه‌ها را خلوت نکنید که در هر یک‌شـنبه آن را به صورت جزء به جزء بر شـما می‌خوانیم تا آن را به صورت کامـل جمع کنیم، پس (وقـا)، (مرقـابوس)، (یوحنّـا)، و (مـتی) نشسـتند و این انجیـل را بعـد از از دست دادن انجیل نخست برای شـما وضع کردند،و این چهار نفر از جمله شاگردانِ شاگردان نخستین عیسـی علیه السـلام بودند، آیا این را می‌دانسـتی؟ جـاثلیق گفت: این را نمی‌دانسـتم و اکنون به آن آگـاه گشـتم، و از فضـل دانش شـما به انجیـل این موضوع برایم واضح و روشن شد و چیزهایی شـنیدم که اگر آنها را می‌دانستم قلبم به حقّ بودنشان شهادت می‌داد، پس فهم و دانش بسیاری بر من افزوده شد.

ص: ۳۳۲

آن‌گـاه امـام رضـا علیه السـلام به جـاثلیق گفت: نظر تو دربارهٔ شـهادت دادن و گواهی این چهار نفر چگونه است؟ جاثلیق در پاسخ گفت: روا و قابل قبول است، اینان دانشـمندان به انجیل هسـتند و هر آنچه به آن شـهادت دهند حقّ است، پس امام رضا علیه السـلام به مأمون و کسانی از اهل بیتش که حضور داشـتند فرمود: بر او شـهادت و گواهی دهید، گفتند: حقیقتاً شهادت و گواهی دادیم؛ سـپس به جـاثلیق فرمود: تو را به حقّ پسـر و مـادرش (عیسـی و مریم) سوگنـد می‌دهم آیا می‌دانستی که (متی) گفته است: \\"همانا مسیح، داوود پسـر ابراهیم پسـر اسحاق پسر یعقوب پسر یهوذا پسر خضرون بوده است؟\\" و (مرقابوس)

در مورد نسبت عیسی بن مریم گفته است: \\"به راستی که عیسی کلمه و سخن خداوند بود که او را در جسد آدمی جای داد پس به صورت انسان در آمد.\\" و (وقا) گفته است: \\"همانا عیسی بن مریم و مادرش دو انسان از یک گوشت و خون بودند، پس روح القدس در جسم آن دو داخل گشت.\\" سپس تو سخن از این شهادت عیسی علیه السلام بر زبان می‌رانی که در مورد خویش بیان کرده است: \\"حقیقتاً به شما می گویم: به راستی که کسی به سوی آسمان صعود نمی‌کند مگر آنکه از آن فرود آمده است، البته غیر از صاحب شتر، خاتم الأنبیاء که به سوی آسمان صعود می‌کند و فرود می‌آید.\\" پس در مورد این سخن چه می‌گویی؟ جاثلیق گفت: این از سخنان عیسی است و ما آن را انکار نمی‌کنیم، امام رضا علیه السلام فرمود: پس در مورد شهادت (وقا)، (مرقابوس) و (متی) بر عیسی و آنچه به او نسبت داده‌اند چه می‌گویی؟ جاثلیق گفت: بر عیسی دروغ بسته‌اند، امام فرمود: ای قوم، آیا او این چهار نفر را نستود و پاک و بی عیب‌شان نخواند و شهادت نداد که آنها دانشمندان به انجیل هستند و سخنانشان حقّ است؟ جاثلیق گفت: ای دانشمند مسلمانان، دوست دارم که مرا از مسأله و قضیه ایشان تبرئه کنی- و سخن ادامه یافت تا جائی که امام علیه السلام به رأس الجالوت فرمود:- در انجیل نوشته شده است: همانا پسر زن نیکوکار رفتنی است، و بارقلیطا (محمّد) بعد از او می‌آید و سنگینها(ی گناهان) را اندک می‌گرداند و هر چیزی را برای شما تفسیر می‌کند و به وجود من شهادت می‌دهد، آن‌گونه که من (ظهور او را) برای شما شهادت دادم، من برای شما ضرب المثل ذکر می‌کنم و او تأویل و تفسیر را برای شما به ارمغان می‌آورد؛ آیا ایمان داری که این نکته در انجیل ذکر شده است؟ جاثلیق گفت: آری. - . احتجاج الطبرسی : ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱ ، توحید الصدوق : ۴۳۷ و ۴۴۰ و ۴۴۲ ، عیون الأخبار : ۹۱-۹۴. و حدیث به صورت کامل در کتاب الأحتجاجات ج ۱۰ ص ۲۲۹-۳۱۸ ذکر شده است. -

ص: ۳۳۳

**[ترجمه]

باب ۲۲ تفسیر الناقوس

الأخبار

«۱»

لی، الأمالی للصدوق مع، معانی الأخبار صَالِحُ بْنُ عِيسَى الْعِجْلِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْفَقِيهِ (۱)عَنْ أَبِی نَصْرٍ الشَّعْرَانِیِّ عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْوَضَّاحِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِی إِسْرَائِيلَ عَنْ أَبِی إِسْحَاقَ (۲)عَنْ عَاصِمِ بْنِ ضَمْرَةَ عَنِ الْحَارِثِ الْأَعْوَرِ قَالَ: بَيْنَا أَنَا أَسِيرُ مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام فِی الْحِيرَةِ إِذَا نَحْنُ بِدَيْرَانِیٍّ يَضْرِبُ بِالنَّاقُوسِ قَالَ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام يَا حَارِثُ أَ تَدْرِی مَا يَقُولُ هَذَا النَّاقُوسُ قُلْتُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ ابْنُ عَمِّ رَسُولِهِ أَعْلَمُ قَالَ إِنَّهُ يَضْرِبُ مَثَلَ الدُّنْيَا وَ خَرَابِهَا وَ يَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقّاً حَقّاً صِدْقاً صِدْقاً إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ غَرَّتْنَا وَ شَغَلَتْنَا وَ اسْتَهْوَتْنَا وَ اسْتَغْوَتْنَا يَا ابْنَ الدُّنْيَا مَهْلًا مَهْلًا يَا ابْنَ الدُّنْيَا دَقّاً دَقّاً يَا ابْنَ الدُّنْيَا جَمْعاً جَمْعاً تَفْنَى الدُّنْيَا قَرْناً قَرْناً مَا مِنْ يَوْمٍ يَمْضِی عَنَّا إِلَّا أَوْهَى (۳)مِنَّا رُكْناً قَدْ ضَيَّعْنَا دَاراً تَبْقَى وَ اسْتَوْطَنَّا دَاراً تَفْنَى لَسْنَا نَدْرِی مَا فَرَّطْنَا فِيهَا إِلَّا لَوْ قَدْ مِتْنَا قَالَ الْحَارِثُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ النَّصَارَى يَعْلَمُونَ ذَلِكَ قَالَ لَوْ عَلِمُوا ذَلِكَ لَمَا اتَّخَذُوا الْمَسِيحَ إِلَهاً مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ فَذَهَبْتُ إِلَى الدَّيْرَانِیِّ فَقُلْتُ لَهُ بِحَقِّ الْمَسِيحِ عَلَيْكَ لَمَّا ضَرَبْتَ بِالنَّاقُوسِ عَلَى الْجِهَةِ الَّتِی تَضْرِبُهَا

قَالَ فَأَخَذَ يَضْرِبُ وَ أَنَا أَقُولُ حَرْفاً حَرْفاً حَتَّى بَلَغَ إِلَى قَوْلِهِ إِلَّا لَوْ قَدْ مِتْنَا فَقَالَ بِحَقِّ نَبِيِّكُمْ مَنْ أَخْبَرَكَ بِهَذَا قُلْتُ هَذَا الرَّجُلُ الَّذِي كَانَ مَعِي أَمْسِ قَالَ وَ هَلْ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّبِيِّ مِنْ قَرَابَةٍ قُلْتُ هُوَ ابْنُ عَمِّهِ قَالَ بِحَقِّ نَبِيِّكُمْ أَ سَمِعَ هَذَا مِنْ نَبِيِّكُمْ قَالَ قُلْتُ نَعَمْ فَأَسْلَمَ ثُمَّ قَالَ لِي وَ اللَّهِ إِنِّي وَجَدْتُ فِي التَّوْرَاةِ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الْأَنْبِيَاءِ نَبِيٌّ وَ هُوَ يُفَسِّرُ مَا يَقُولُ النَّاقُوسُ (۴).

۱- فی الأمالی أبو بکر محمّد بن علیّ بن علی، و فی المعانی أبو بکر محمّد بن محمّد بن علی الفقیه.

۲- فی المصدر: أبی إسحاق الهمدانیّ.

۳- فی نسخه من المصدر: أوهن.

۴- أمالی الصدوق: ۱۳۶ معانی الأخبار: ۶۸ و ۶۹. و قد أخرجه المصنّف أیضا فی کتاب العلم راجع ج ۲: ۳۲۱.

**[ترجمه]أمالی الصدوق، معانی الأخبار: از حارث الأعور (یک چشم) روایت شده است: هنگامی که در حیره با امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام اسیر بودم صومعه‌نشینی را دیدیم که بر ناقوس می‌کوبید، پس امام علی علیه السلام فرمود: ای حارث، آیا می‌دانی این ناقوس چه می‌گوید؟ گفتم: خدا و رسولش و پسر عموی او آگاهترند، امام فرمود: ناقوس، دنیا و ویرانی آن را مَثَل می‌زند و می‌گوید: حقیقتاً حقیقتاً، به راستی به راستی که خدایی خدایی جز خدای یگانه نیست، همانا دنیا ما را فریب داده و مشغولمان داشته و عقل از سرمان ربوده و گمراهمان ساخته است، ای انسان (فرزند دنیا) اندکی تأمّل و درنگ کن، ای انسان دقت کن و باریک بین باش، ای انسان به جمع‌آوری اعمال صالح بپرداز، دنیا نسلی را از پسِ نسلی دیگر نابود می‌کند، هیچ روزی بر ما نمی‌گذرد مگر آنکه رکن و ستونی از ما فرو می‌ریزد (پشتیبانی از پشتیبان‌های ما به کام مرگ می روند)، حقیقتاً که خانه ابدی را ضایع و تباه گرداندیم و خانه‌ای را به عنوان کاشانه خویش برگزیدیم که نابود شدنی است، ندانستیم که در دنیا کوتاهی و تقصیر ورزیده‌ایم مگر بعد از آنکه مردیم. گفتم: ای امیر مؤمنان، آیا مسیحیان از این امر آگاه هستند؟ امام فرمود: اگر آگاه بودند و این نکته را می دانستند مسیح را به جای خداوند عزّ و جلّ به عنوان خدای خویش برنمی‌گزیدند؛ آن‌گاه به سوی صومعه نشین رفتم و به او گفتم: تو را به حقّ مسیح سوگند می دهم که به صورتی که همیشه بر ناقوس می‌کوبی بر آن بکوب، پس شروع به کوبیدن ناقوس کرد و من نیز حرف به حرف سخنان امیر مؤمنان را تا (مگر بعد از آنکه مُردیم) تکرار کردم، و صومعه نشین گفت: به حقِّ پیامبرتان سوگند، چه کسی تو را از این مسأله آگاه کرده است؟ گفتم: مردی که دیروز با من بود، گفت: آیا بین او و پیامبر خویشاوندی وجود دارد؟ گفتم: او پسر عموی پیامبر است، گفت: به حق پیامبرتان سوگند، آیا این سخنان را از پیامبرتان شنیده است؟ گفتم: بله، آن‌گاه اسلام آورد و سپس به من گفت: به خدا سوگند در تورات یافتم که پس از تمام پیامبران پیامبری خواهد آمد و آنچه را که ناقوس می‌گوید تفسیر خواهد کرد.
- . أمالی الصدوق : ۱۳۶ ، معانی الأخبار : ۶۸ و۶۹ . هم چنین نویسنده این حدیث را در کتاب العلم ج ۲ : ۳۲۱ روایت کرده است. -

ص: ۳۳۴

**[ترجمه]

باب ۲۳ رفعه إلی السماء

الآیات

آل عمران: «إِذْ قالَ اللَّهُ یا عِیسی إِنِّی مُتَوَفِّیکَ وَ رافِعُکَ إِلَیَّ وَ مُطَهِّرُکَ مِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ جاعِلُ الَّذِینَ اتَّبَعُوکَ فَوْقَ الَّذِینَ کَفَرُوا إِلی یَوْمِ الْقِیامَهِ ثُمَّ إِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ فَأَحْکُمُ بَیْنَکُمْ فِیما کُنْتُمْ فِیهِ تَخْتَلِفُونَ* فَأَمَّا الَّذِینَ کَفَرُوا فَأُعَذِّبُهُمْ عَذاباً شَدِیداً فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ وَ ما لَهُمْ مِنْ ناصِرِینَ* وَ أَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ فَیُوَفِّیهِمْ أُجُورَهُمْ وَ اللَّهُ لا یُحِبُّ الظَّالِمِینَ»(۵۵-۵۷)

النساء: «وَ بِکُفْرِهِمْ وَ قَوْلِهِمْ عَلی مَرْیَمَ بُهْتاناً عَظِیماً* وَ قَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِیحَ عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَ ما قَتَلُوهُ وَ ما صَلَبُوهُ وَ لکِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَ إِنَّ الَّذِینَ اخْتَلَفُوا فِیهِ لَفِی شَکٍّ مِنْهُ ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّباعَ الظَّنِّ وَ ما قَتَلُوهُ یَقِیناً* بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَیْهِ وَ کانَ اللَّهُ عَزِیزاً حَکِیماً* وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ إِلَّا لَیُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ یَوْمَ الْقِیامَهِ یَکُونُ عَلَیْهِمْ شَهِیداً»(۱۵۶-۱۵۹)

lt;meta info="- إذ قال الله یا عیسی إنّی متوفّیک و رافعک إلیّ و مطهّرک من الّذین کفروا و جاعل الذین اتّبعوک فوق الّذین کفروا إلی یوم القیامه ثمّ إلیّ مرجعکم فأحکم بینکم فیما کنتم فیه تختلفون * فأمّا الّذین کفروا فأعذّبهم عذاباً شدیداً فی الدنیا و الآخره و ما لهم من ناصرین * و أمّا الذین آمنوا و عملوا الصالحات فیوفّیهم أجورهم و الله لا یحبّ الظالمین. - . آل عمران / ۵۵-۵۷ -

{[یاد کن] هنگامی را که خدا گفت: ای عیسی، من تو را برگرفته و به سوی خویش بالا می برم و تو را از [آلایش] کسانی که کفر ورزیده‌اند پاک می‌گردانم، و تا روز رستاخیز کسانی را که از تو پیروی کرده‌اند فوق کسانی که کافر شده‌اند قرار خواهم داد، آن‌گاه فرجام شما به سوی من است، پس در آنچه بر سر آن اختلاف داشتید میان شما داوری خواهم کرد، امّا کسانی که کفر ورزیدند در دنیا و آخرت به سختی عذابشان کنم و یاورانی نخواهند داشت، امّا کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند [خداوند] مزدشان را به تمامی به آنان می‌بخشد و خداوند بیدادگران را دوست نمی‌دارد.}

- و بکفرهم و قولهم علی مریم بهتاناً عظیماً * و قولهم إنّا قتلنا المسیح عیسی بن مریم رسول الله و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبّه لهم و إنّ الذین اختلفوا فیه لفی شکّ منه ما لهم به من علم إلّا اتّباع الظنّ و ما قتلوه یقیناً * بل رفعه الله إلیه و کان الله عزیزاً حکیماً * و إن من أهل الکتاب إلّا لیؤمننّ به قبل موته و یوم القیامه یکون علیهم شهیداً. - . نساء / ۱۵۶-۱۵۹ -

{و [نیز] به سزای کفرشان و آن تهمت بزرگی که به مریم زدند، و گفته ایشان که ما مسیح بن مریم پیامبر خدا را کشتیم و حال آنکه آنان او را نکشتند و به صلیبش نکشیدند لیکن امر بر آنان مشتبه شد و کسانی که درباره او اختلاف کردند قطعاً در مورد آن دچار شک شده‌اند و هیچ علمی بدان ندارند، جز آنکه از گمان پیروی می‌کنند و یقیناً او را نکشتند، بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد و خدا توانا و حکیم است، و از اهل کتاب کسی نیست مگر آنکه پیش از مرگ خود حتماً به او ایمان می‌آورند و روز قیامت [عیسی نیز] بر آنان شاهد خواهد بود.}

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

لی، الأمالی للصدوق بِإِسْنَادِهِ عَنْ حَبِيبِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ: لَمَّا تُوُفِّيَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام قَامَ الْحَسَنُ علیه السلام خَطِيباً فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ رُفِعَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ الْخَبَرَ (۱).

**[ترجمه]أمالی الصدوق: از حبیب بن عمرو روایت شده است: هنگامی که امیر مؤمنان علیه السلام وفات نمودند، امام حسن علیه السلام به عنوان خطیب برخاست و گفت: ای مردم، عیسی بن مریم در این شب به سوی آسما بالا برده شد، حدیث. - . أمالی الصدوق : ۱۹۲ -

**[ترجمه]

«۲»

د، العدد القویه فِی لَیْلَهِ إِحْدَی وَ عِشْرِینَ مِنْ رَمَضَانَ رُفِعَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ علیه السلام (۲).

**[ترجمه]العدد: در شب بیست و یک ماه رمضان عیسی بن مریم به سوی آسمان بالا برده شد. -. نسخه خطی -

**[ترجمه]

«۳»

ک، إکمال الدین بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِی رَافِعٍ عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: لَمَّا مَلَکَ أسیخُ بْنُ أَشْکَانَ (۳)

ص: ۳۳۵

۱- أمالی الصدوق: ۱۹۲.

۲- مخطوط.

۳- فی نسخه: اسنج. و فی المصدر: اشج بن أشجان، و کان یسمی الکیس، و کان قد ملک إه. و قال المسعودیّ فی اثبات الوصیه: ۵۹ فی ترجمه روبیل بن الیسابغ و شرح ما وقع فی أیامه من ملک دارا و الاسکندر و قتله و ما وقع فی زمانهما: و ملک عند ذلک أشبح بن اشبحان مائتی و ستین سنه، و فی إحدی و خمسین سنه من ملکه بعث اللّه عزّ و جلّ المسیح عیسی بن مریم علیه السلام اه. و قال الیعقوبی: کان عیسی علیه السلام فی زمان حیردوس. و فی الکامل: و فی اثنتین و أربعین سنه من ملک هیردوس بن إنطیقوس کانت ولاده المسیح.

وَ مَلَکَ مِائَتَیْنِ وَ سِتّاً وَ سِتِّینَ سَنَهً فَفِی سَنَهِ إِحْدَی وَ خَمْسِینَ مِنْ مُلْکِهِ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ علیه السلام وَ اسْتَوْدَعَهُ النُّورَ وَ الْعِلْمَ وَ الْحِکْمَهَ وَ جَمِیعَ عُلُوم الْأَنْبِیَاءِ قَبْلَهُ وَ زَادَهُ الْإِنْجِیلَ وَ بَعَثَهُ إِلَی بَیْتِ الْمَقْدِسِ إِلَی بَنِی إِسْرَائِیلَ یَدْعُوهُمْ إِلَی کِتَابِهِ وَ حِکْمَتِهِ وَ إِلَی الْإِیمَانِ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَأَبَی أَکْثَرُهُمْ إِلَّا طُغْیَاناً وَ کُفْراً وَ أَتَی بَیْتَ الْمَقْدِسِ فَمَکَثَ یَدْعُوهُمْ وَ یُرَغِّبُهُمْ فِیمَا عِنْدَ اللَّهِ ثَلَاثاً وَ ثَلَاثِینَ سَنَهً حَتَّی طَلَبَتْهُ الْیَهُودُ وَ ادَّعَتْ أَنَّهَا عَذَّبَتْهُ وَ دَفَنَتْهُ فِی الْأَرْضِ حَیّاً وَ ادَّعَی بَعْضُهُمْ أَنَّهُمْ قَتَلُوهُ وَ صَلَبُوهُ وَ مَا کَانَ اللَّهُ لِیَجْعَلَ لَهُمْ سُلْطَاناً عَلَیْهِ وَ إِنَّمَا شُبِّهَ لَهُمْ وَ مَا قَدَرُوا عَلَی عَذَابِهِ وَ دَفْنِهِ وَ لَا عَلَی قَتْلِهِ وَ صَلْبِهِ لِقَوْلِهِ تَعَالَی إِنِّی مُتَوَفِّیکَ وَ رافِعُکَ إِلَیَّ وَ مُطَهِّرُکَ مِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا فَلَمْ یَقْدِرُوا عَلَی قَتْلِهِ وَ صَلْبِهِ لِأَنَّهُمْ لَوْ قَدَرُوا عَلَی ذَلِکَ کَانَ تَکْذِیباً لِقَوْلِهِ بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَیْهِ بَعْدَ أَنْ تَوَفَّاهُ فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ یَرْفَعَهُ أَوْحَی إِلَیْهِ أَنِ اسْتَوْدِعْ نُورَ اللَّهِ وَ حِکْمَتَهُ وَ عِلْمَ کِتَابِهِ شَمْعُونَ بْنَ حَمُّونَ الصَّفَا (۱)إِلَی آخِرِ مَا سَیَأْتِی فِی بَابِ أَحْوَالِ مُلُوکِ الْأَرْضِ.

**[ترجمه]إکمال الدین: به إسناد أبو رافع از پیامبر صلّی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: هنگامی که اسیخ بن اشکان به پادشاهی رسید

ص: ۳۳۵

و دویست وشسصد و شش سال فرمانروایی کرد، خداوند عزّ و جلّ در سال پنجاه و یکم از حکومت او عیسی بن مریم علیه السلام را مبعوث گرداند و نور، علم، حکمت و تمام دانش های پیامبران پیشین را در وی به ودیعه نهاد و با انجیل مجهّزش گرداند و او را به سوی بیت المقدس و قوم بنی اسرائیل روانه داشت تا ایشان را به سوی کتاب و حکمت خویش و ایمان به خدا و رسولش فرا خواند، ولی بیشتر آنها امتناع ورزیدند و طغیان گر و کافر گشتند، عیسی به بیت المقدس آمد و در آنجا ماند و سی و سه سال بنی اسرائیل را به سوی آنچه نزد خداوند وجود دارد دعوت و تشویق می کرد، تا اینکه یهودیان او را طلب کردند و مدّعی شدند که عذابش داده و زنده در زمین دفنش کرده‌اند و برخی از ایشان مدّعی شدند وی را به قتل رسانده و به صلیب کشیده‌اند، ولی خداوند هیچ گونه راهی برای مسلّط شدن و قدرت یافتن ایشان بر عیسی علیه السلام قرار نداده بود بلکه امر بر آنان مشتبه گردید و توانایی عذاب دادن و دفن او یا کشتن و به صلیب کشیدنش را نیافتند چرا که خداوند متعال می‌فرماید: {من تو را برگرفته و به سوی خویش بالا می‌برم و تو را از آلایش کسانی که کفر ورزیده‌اند پاک می گردانم} بنابراین بنی اسرائیل نتوانستند عیسی علیه السلام را به قتل رسانده و به صلیبش بکشند چرا که اگر می توانستند چنین کنند این فرموده خداوند متعال تکذیب می‌شد: { بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد}، یعنی پس از آنکه او را از دنیا برگرفت. و هنگامی که خداوند اراده کرد عیسی را به سوی خود بالا بَرَد به او وحی نمود که نور و حکمت خداوند و دانش کتابش را در (شمعون بن حمون الصفا) به ودیعه بگذارد. - . إکمال الدین : ۱۳۰ - تا پایان آنچه در باب أحوال ملوک الأرض (احوال فرمانروایان زمین) ذکر خواهد شد.

**[ترجمه]

«۴»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام لَمَّا کَانَتِ

اللَّيْلَهُ الَّتِی قُتِلَ فِيهَا عَلِيٌّ علیه السلام لَمْ يُرْفَعْ عَنْ وَجْهِ الْأَرْضِ حَجَرٌ إِلَّا وُجِدَ تَحْتَهُ دَمٌ عَبِيطٌ (۲)حَتَّى طَلَعَ الْفَجْرُ وَ كَذَلِكَ كَانَتِ اللَّيْلَهُ الَّتِی قُتِلَ فِيهَا يُوشَعُ بْنُ نُونٍ علیه السلام وَ كَذَلِكَ كَانَتِ اللَّيْلَهُ الَّتِی رُفِعَ فِيهَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ علیه السلام وَ كَذَلِكَ اللَّيْلَهُ الَّتِی قُتِلَ فِيهَا الْحُسَيْنُ علیه السلام (۳).

**[ترجمه]قصص الأنبیاء: از امام صادق علیه السلام روایت شده که امام باقر علیه السلام فرمود: شبی که امام علی علیه السلام در آن به شهادت رسید هیچ سنگی از روی زمین برداشته نمی‌شد مگر اینکه در زیر آن خونی خالص و تازه یافت می‌شد و این امر تا طلوع فجر به همین صورت ادامه داشت، هم چنین شبی که یوشع بن نون علیه السلام در آن کشته شد، شبی که عیسی بن مریم علیه السلام در آن به سوی آسمان بالا برده شد و شبی که امام حسین علیه السلام در آن به شهادت رسید نیز امر به همین ترتیب بود. - . نسخه خطی قصص الأنبیاء -

**[ترجمه]

«۵»

فس، تفسیر القمی قَوْلُهُ بُهْتاناً عَظِيماً أَيْ قَوْلُهُمْ إِنَّهَا فَجَرَتْ قَوْلُهُ وَ قَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ (۴)لَمَّا رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ ما قَتَلُوهُ وَ ما صَلَبُوهُ وَ لكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ (۵)

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: منظور از فرموده «قولهم علی مریم بهتاناً عظیماً» این سخن آنان است که مریم مرتکب کار ناروا شده است. «و قولهم إنّا قتلنا المسیح» این سخن هنگامی بود که خداوند عیسی را به سوی خود بالا برد. «و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبّه لهم» { آنان او را نکشتند و به صلیبش نکشیدند بلکه امر بر ایشان مشتبه شد.} - . تفسیر القمی : ۱۴۶ -

**[ترجمه]

«۶»

فس، تفسیر القمی أَبِی عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: إِنَّ عِيسَى علیه السلام وَعَدَ أَصْحَابَهُ لَيْلَهَ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ فَاجْتَمَعُوا إِلَيْهِ

ص: ۳۳۶

۱- إكمال الدين: ۱۳۰.

۲- أی خالص طری.

۳- قصص الأنبياء مخطوط.

۴- فی المصدر: المسيح عيسى بن مريم رسول اللّه.

۵- تفسير القمّیّ: ۱۴۶.

عِنْدَ الْمَسَاءِ وَ هُمْ اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا فَأَدْخَلَهُمْ بَيْتاً ثُمَّ خَرَجَ عَلَيْهِمْ مِنْ عَيْنٍ فِي زَاوِيَهِ الْبَيْتِ وَ يَنْفُضُ رَأْسَهُ مِنَ الْمَاءِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَيَّ أَنَّهُ رَافِعِي إِلَيْهِ السَّاعَهَ وَ مُطَهِّرِي مِنَ الْيَهُودِ فَأَيُّكُمْ يُلْقَى عَلَيْهِ شَبَحِي فَيُقْتَلَ وَ يُصْلَبَ وَ يَكُونَ مَعِي فِي دَرَجَتِي فَقَالَ شَابٌّ مِنْهُمْ أَنَا يَا رُوحَ اللَّهِ قَالَ فَأَنْتَ هُوَ ذَا فَقَالَ لَهُمْ عِيسَى أَمَا إِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ يَكْفُرُ بِي قَبْلَ أَنْ يُصْبِحَ اثْنَتَيْ عَشْرَهَ كَفْرَهً (۱)فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنْهُمْ أَنَا هُوَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ عِيسَى أَ تُحِسُّ بِذَلِكَ فِي نَفْسِكَ فَلْتَكُنْ هُوَ ثُمَّ قَالَ لَهُمْ عِيسَى علیه السلام أَمَا إِنَّكُمْ سَتَفْتَرِقُونَ بَعْدِي عَلَى ثَلَاثِ فِرَقٍ فِرْقَتَيْنِ مُفْتَرِيَتَيْنِ عَلَى اللَّهِ فِي النَّارِ وَ فِرْقَهٍ تَتْبَعُ شَمْعُونَ صَادِقَهً عَلَى اللَّهِ فِي الْجَنَّهِ ثُمَّ رَفَعَ اللَّهُ عِيسَى إِلَيْهِ مِنْ زَاوِيَهِ الْبَيْتِ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام إِنَّ الْيَهُودَ جَاءَتْ فِي طَلَبِ عِيسَى مِنْ لَيْلَتِهِمْ فَأَخَذُوا الرَّجُلَ الَّذِي قَالَ لَهُ عِيسَى علیه السلام إِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ يَكْفُرُ بِي قَبْلَ أَنْ يُصْبِحَ اثْنَتَيْ عَشْرَهَ كَفْرَهً وَ أَخَذُوا الشَّابَّ الَّذِي أُلْقِيَ عَلَيْهِ شَبَحُ عِيسَى فَقُتِلَ وَ صُلِبَ وَ كَفَرَ الَّذِي قَالَ لَهُ عِيسَى تَكْفُرُ قَبْلَ أَنْ تُصْبِحَ اثْنَتَيْ عَشْرَهَ كَفْرَهً (۲).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: عیسی علیه السلام شبی که خداوند او را به سوی خویش بالا برد را به یارانش وعده داده بود،

ص: ۳۳۶

پس دوازده مرد از ایشان شب (عصر) هنگام نزد وی گرد آمدند و عیسی آنها را در خانه‌ای داخل گرداند، سپس از درون چشمه‌ای که در گوشه خانه قرار داشت بر ایشان خارج شد در حالی که سرش را تکان می‌داد و آب از آن می‌چکید، پس گفت: خداوند به من وحی فرموده که هم اکنون مرا به سوی خویش بالا برده و از آلایش یهودیان پاک می‌گرداند، شبح من بر کدام یک از شما می‌افتد پس کشته و به صلیب کشیده می‌شود و مرتبه و درجه‌اش با من یکی خواهد بود؟ جوانی از ایشان گفت: من ای روح خدا، عیسی گفت: پس تو همان شخص هستی، آن‌گاه به ایشان گفت: آگاه باشید در میان شما کسی است که تا قبل از دمیدن صبح دوازده بار به من کفر می‌ورزد، پس مردی از آنان گفت: ای پیامبر خدا آیا آن شخص من هستم؟ عیسی به او گفت: اگر در درون خود چنین احساس می‌کنی پس تو همان شخص هستی، پس به ایشان گفت: هان که پس از من به سه گروه تقسیم می‌شوید: دو گروه از شما که بر خدا دروغ می‌بندد و در آتش هستند، و گروهی که از شمعون پیروی می‌کنند و در عهد خود با خدا صادق هستند و در بهشت جای دارند، آن‌گاه خداوند عیسی را از گوشه خانه و در حالی که یارانش به او می‌نگریستند به سوی خود بالا برد.

سپس امام باقر علیه السلام فرمود: یهودیان همان شب در طلب عیسی آمدند و آن مردی که عیسی به او گفته بود: \\"در میان شما شخصی وجود دارد که تا قبل از دمیدن صبح دوازده بار بر من کفر می‌ورزد\\" را گرفتند، هم چنین جوانی که شبح عیسی بر وی افتاده بود را گرفتند و به قتل رسید و به صلیب کشیده شد؛ و کفر ورزید آن کسی که عیسی به او گفت: \\"قبل از دمیدن صبح دوازده بار کفر می‌ورزی\\". -. تفسیر القمی : ۹۳ -

**[ترجمه]

فس، تفسیر القمی یـا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا أَنْصارَ اللَّهِ کَما قالَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ لِلْحَوارِیِّینَ مَنْ أَنْصارِی إِلَی اللَّهِ قالَ الْحَوارِیُّونَ نَحْنُ أَنْصارُ اللَّهِ فَآمَنَتْ طائِفَهٌ مِنْ بَنِی إِسْرائِیلَ وَ کَفَرَتْ طائِفَهٌ قَالَ الَّتِی کَفَرَتْ هِیَ الَّتِی قَتَلَتْ شَبِیهَ عِیسَی وَ صَلَبَتْهُ وَ الَّتِی آمَنَتْ هِیَ الَّتِی قَبِلَتْ شَبِیهَ عِیسَی حَتَّی یُقْتَلَ فَأَیَدْنَا الَّذِینَ آمَنُوا هِیَ الَّتِی لَمْ تَقْتُلْ شَبِیهَ عِیسَی عَلَی الْأُخْرَی فَقَتَلُوهُمْ عَلی عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظاهِرِینَ (۳)

**[ترجمه]علی بن ابراهیم در تفسیر آیه: «یا أیّها الذین آمنوا کونوا أنصار الله کما قال عیسی بن مریم للحواریّن مَن أنصاری إلی الله قال الحواریّون نحن أنصار الله فآمنت طائفه من بنی اسرائیل و کفرت طائفه» گوید: گروهی که کفر ورزیدند کسانی بودند که شخص شبیه به عیسی را به قتل رسانده و به صلیب کشیدند، و گروهی که ایمان آوردند کسانی بودند که شخص شبیه به عیسی را پذیرفتند تا اینکه به قتل رسید، « فأیّدنا الذین آمنوا» منظور گروهی است که با شخص شبیه به عیسی در مقابل گروه دیگر نجنگیدند پس ایشان را به قتل رساندند، « علی عدّوهم فأصبحوا ظاهرین.» - . تفسیر القمی : ۶۷۸ -

**[ترجمه]

«۸»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَی الصَّدُوقِ عَنْ حَمْزَهَ الْعَلَوِیِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ یُوشَعَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجَزِیرِیِّ (۴)عَنْ حَمْزَهَ بْنِ یَزِیدَ عَنْ عُمَرَ عَنْ جَعْفَرٍ

ص: ۳۳۷

۱- فی المصدر: اثنی عشر کفره، و هکذا فیما یأتی.

۲- تفسیر القمّیّ: ۹۳.

۳- تفسیر القمّیّ: ۶۷۸، الموجود فی المصدر: و التی آمنت هی التی قبلت، فقتلت الطائفه التی قتلته و صلبته و هو قوله: «فَأَیَّدْنَا الَّذِینَ آمَنُوا عَلی عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظاهِرِینَ» و فی البرهان: و التی آمنت هی التی قتلت الطائفه التی قتلت شبه عیسی هی التی قبلت، فقتلت الطائفه التی قتلته خ و صلبته، و هو قوله إه.

۴- فی نسخه: الجزریّ.

عَنْ آبَائِهِ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله علیه و آله قَالَ: لَمَّا اجْتَمَعَتِ الْيَهُودُ عَلَى عِيسَى علیه السلام لِيَقْتُلُوهُ بِزَعْمِهِمْ أَتَاهُ جَبْرَئِيلُ علیه السلام فَغَشَّاهُ بِجَنَاحِهِ وَ طَمَحَ عِيسَى بِبَصَرِهِ فَإِذَا هُوَ بِكِتَابٍ فِي جَنَاحِ جَبْرَئِيلَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَدْعُوكَ بِاسْمِكَ الْوَاحِدِ الْأَعَزِّ وَ أَدْعُوكَ اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ الصَّمَدِ وَ أَدْعُوكَ اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْوَتْرِ وَ أَدْعُوكَ اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ الْكَبِيرِ الْمُتَعَالِ الَّذِي ثَبَّتَ أَرْكَانَكَ كُلَّهَا أَنْ تَكْشِفَ عَنِّي مَا أَصْبَحْتُ وَ أَمْسَيْتُ فِيهِ فَلَمَّا دَعَا بِهِ عِيسَى علیه السلام أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى جَبْرَئِيلَ ارْفَعْهُ إِلَى عِنْدِي ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله علیه و آله يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ سَلُوا رَبَّكُمْ بِهَؤُلَاءِ الْكَلِمَاتِ فَوَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا دَعَا بِهِنَّ عَبْدٌ بِإِخْلَاصِ دِينِهِ إِلَّا اهْتَزَّ لَهُ الْعَرْشُ وَ إِلَّا قَالَ اللَّهُ لِمَلَائِكَتِهِ اشْهَدُوا أَنِّي قَدِ اسْتَجَبْتُ لَهُ بِهِنَّ وَ أَعْطَيْتُهُ سُؤْلَهُ فِي عَاجِلِ دُنْيَاهُ وَ آجِلِ آخِرَتِهِ ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِهِ سَلُوا بِهَا وَ لَا تَسْتَبْطِئُوا الْإِجَابَةَ (۱).

**[ترجمه]قصص الأنبياء: به إسناد شیخ صدوق از پیامبر صلّی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

آن‌گاه که یهودیان بر عیسی علیه السلام جمع شدند تا او را به زعم خویش به قتل برسانند، جبرئیل علیه السلام نزدش آمد و او را با بال خود پوشاند، عیسی نگاهش را برگرداند و ناگهان کتابی را زیر بال جبرئیل مشاهده کرد، و گفت: خداوندا، تو را به اسم یگانه و ارجمندت می‌خوانم؛ خداوندا، تو را به اسم ازلی و جاویدانت می‌خوانم؛ خداوندا، تو را به اسم عظیم و یکتایت می‌خوانم؛ و خداوندا، تو را به اسم بزرگ و متعالت که تمام پایه‌های قدرتت را ثابت گردانده می‌خوانم که غم و غصّه‌ای که صبحگاهان و شامگاهان در آن به سر بردم را از من بگشایی. و آن‌گاه که عیسی علیه السلام این خواسته را از درگاه خداوند طلب کرد، خداوند متعال به جبرئیل وحی نمود: عیسی را به سوی من بالا بیاور. سپس رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب، حاجتهایتان را با کلماتی که عیسی بر زبان راند از پروردگارتان مسألت دارید، قسم به کسی که جانم در دست اوست هیچ بنده‌ای با دینی خالص این کلمات را به صورت دعا بر زبان نرانده مگر آنکه عرش در مقابل آن به لرزه در آمده است و خداوند متعال به فرشتگانش فرموده است: شاهد باشید که من به واسطه این کلمات دعایش را اجابت گفتم و درخواستش را به زودی در دنیا به او عطا کرده و یا بعداً در آخرت عطا خواهم کرد؛ سپس پیامبر به اصحابش فرمود: نیازهایتان را با این کلمات مسألت دارید و اجابت را دیر مپندارید. - . نسخه خطی قصص الأنبیاء -

**[ترجمه]

«۹»

شی، تفسیر العیاشی عَنِ ابْنِ عُمَرَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ رَجُلٍ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: رُفِعَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ علیه السلام بِمِدْرَعَةِ صُوفٍ مِنْ غَزْلِ مَرْيَمَ وَ مِنْ نَسْجِ مَرْيَمَ وَ مِنْ خِيَاطَةِ مَرْيَمَ فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى السَّمَاءِ نُودِيَ يَا عِيسَى أَلْقِ عَنْكَ زِينَةَ الدُّنْيَا (۲).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: عیسی بن مریم علیه السلام با روپوشی پشمی که مریم پشمش را ریسیده، بافته و دوخته بود به سوی آسمان بالا برده شد، و هنگامی که به آسمان رسید ندایی او را سر داد: ای

عیسی، زینت دنیا را از (دوش) خودت بیانداز. - . نسخه خطی تفسیر العیاشی ، هم چنین البحرانی در البرهان ۱ : ۲۸۵ این حدیث را روایت کرده است. -

**[ترجمه]

«۱۰»

م، تفسیر الإمام علیه السلام قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَیَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ هُوَ جَبْرَئِیلُ وَ ذَلِکَ حِینَ رَفَعَهُ مِنْ رَوْزَنَهِ (۳)بَیْتِهِ إِلَی السَّمَاءِ وَ أَلْقَی شِبْهَهُ عَلَی مَنْ رَامَ قَتْلَهُ فَقُتِلَ بَدَلًا مِنْهُ (۴).

**[ترجمه]تفسیر امام عسکری: منظور از روح القدس در این فرموده خداوند عزّ و جلّ «و أیّدناه بروح القدس» جبرئیل است، و این تأیید و پشتیبانی هنگامی صورت گرفت که خداوند عیسی را از روزنه خانه‌اش به سوی آسمان بالا برد، و شَبَه او بر کسی که قصد کشتنش را داشت انداخته شد پس به جای او کشته شد. - . تفسیر الإمام : ۱۴۸ و۱۴۹ -

**[ترجمه]

«۱۱»

ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام الطَّالَقَانِیُّ عَنْ الْکُوفِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِیهِ عَنِ الرِّضَا علیه السلام أَنَّهُ قَالَ فِی حَدِیثٍ طَوِیلٍ فِی وَصْفِ الْأَئِمَّهِ علیهم السلام وَ أَنَّهُمْ یُقْتَلُونَ بِالسَّیْفِ أَوْ بِالسَّمِّ وَ سَاقَ الْحَدِیثَ إِلَی أَنْ قَالَ علیه السلام مَا شُبِّهَ أَمْرُ أَحَدٍ مِنْ أَنْبِیَاءِ اللَّهِ وَ حُجَجِهِ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ لِلنَّاسِ إِلَّا أَمْرُ عِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ وَحْدَهُ لِأَنَّهُ رُفِعَ مِنَ الْأَرْضِ حَیّاً وَ قُبِضَ رُوحُهُ بَیْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ ثُمَّ رُفِعَ إِلَی السَّمَاءِ وَ رُدَّ عَلَیْهِ رُوحُهُ وَ ذَلِکَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِذْ قالَ اللَّهُ یا عِیسی إِنِّی مُتَوَفِّیکَ وَ رافِعُکَ إِلَیَّ وَ مُطَهِّرُکَ مِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ حِکَایَهً

۱- قصص الأنبیاء مخطوط.

۲- تفسیر العیّاشیّ مخطوط، و أخرجه أیضا البحرانیّ فی البرهان ۱: ۲۸۵.

۳- الروزنه: الکوه. معربه.

۴- تفسیر الإمام: ۱۴۸ و ۱۴۹.

لِقَوْلِ عِيسَى عليه السلام (۱)وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً ما دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَ أَنْتَ عَلى كُلِّ شَيْ ءٍ شَهِيدٌ الْخَبَرَ (۲).

**[ترجمه]عيون أخبار الرضا: امام رضا عليه السلام ضمن حديثى طولانى در وصف ائمه عليهم السلام فرموده است: به راستى كه ايشان با شمشير يا سمّ به شهدت مى‌رسند- و حديث را پى گرفت تا جايى كه فرمود:- امر هيچ يك از پيامبران و حجّت‌ هاى الهى عليهم السلام بر مردم مشتبه نگرديد مگر عيسى بن مريم به تنهايى، چرا كه او زنده به سوى آسمان بالا برده شد و روحش مابين آسمان و زمين ستانده شد، سپس به سوى آسمان بالا برده شد و در آنجا روحش به او بازگردانده شد، و اين مصداق فرموده خداوند عزّ و جلّ است: «إذ قال الله يا عيسى إنّى متوفّيك و رافعك إلّى و مطهّرك من الذين كفروا» {هنگامى كه خدا گفت: اى عيسى، من تو را برگرفته و به سوى خويش بالاـ مى‌برم و تو را از آلايش كسانى كه كفر ورزيده‌اند پاك مى‌گردانم}، سپس خداوند متعال

ص: ۳۳۸

به نقل از زبان عيسى عليه السلام مى‌فرمايد: «و كنتُ عليهم شهيداً ما دمتُ فيهم فلمّا توفّيتَنى كنتَ أنت الرقيب عليهم و أنت على كلّ شىء شهيد» {و تا وقتى در ميانشان بودم بر آنان گواه بودم پس چون روح مرا گرفتى تو خود بر آنان نگهبان بودى و تو بر هر چيز گواهى.} -. عيون الأخبار : ۱۱۸-۱۲۰ -

**[ترجمه]

«۱۲»

ك، إكمال الدين بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَدِيرٍ الصَّيْرَفِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: وَ أَمَّا غَيْبَةُ عِيسَى فَإِنَّ الْيَهُودَ وَ النَّصَارَى اتَّفَقَتْ عَلَى أَنَّهُ قُتِلَ فَكَذَّبَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِقَوْلِهِ وَ ما قَتَلُوهُ وَ ما صَلَبُوهُ وَ لكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ (۳)

**[ترجمه]إكمال الدين: به إسناد سدير الصيرفىّ از امام صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود: و امّا در مورد غيبت عيسى بايد بگويم كه يهوديان و مسيحيان بر اين نظر به اتفاق رسيدند كه او كشته شده است، پس خداوند عزّ و جلّ با اين فرموده خويش آنان را تكذيب كرد: «و ما قتلوه و ما صلبوه و لكن شُبّه لهم» {و آنان او را نكشتند و به صليبش نكشيدند ليكن امر بر آنان مشتبه شد.} -. إكمال الدين : ۲۰۱ و۲۰۲ -

**[ترجمه]

«۱۳»

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: إِنَّ فِي الْقَائِمِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله شَبَهاً (۴)مِنْ خَمْسَةٍ مِنَ الرُّسُلِ وَ سَاقَ الْحَدِيثَ إِلَى أَنْ قَالَ وَ أَمَّا شَبَهُهُ مِنْ عِيسَى عليه السلام فَاخْتِلَافُ مَنِ اخْتَلَفَ فِيهِ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ (۵)مَا

وُلِدَ وَ قَالَتْ طَائِفَةٌ مَاتَ وَ طَائِفَةٌ قَالَتْ قُتِلَ وَ صُلِبَ (۶).

**[ترجمه]و به إسناد محمّد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: به راستی که در قائم آل محمّد صلّی الله علیه و آله شباهتهایی به پنج تن از پیامبران وجود دارد- و حدیث را پی گرفت تا جائی که فرمود-: امّا شباهت او به عیسی علیه السلام این است که مردم در مورد زندگی و سرنوشت او دچار اختلاف شدند: گروهی از آنان گفتند: از مادر زاده نشده است، گروهی دیگر گفتند: وفات نموده است، عدّه‌ای نیز گفتند: به قتل رسیده و به صلیب کشیده شده است. - . إکمال الدین : ۱۸۸ -

**[ترجمه]

«۱۴»

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: فِی صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ أَرْبَعُ سُنَنٍ مِنْ أَرْبَعَةِ أَنْبِیَاءَ وَ سَاقَ الْحَدِیثَ إِلَی أَنْ قَالَ وَ أَمَّا مِنْ عِیسَی فَیُقَالُ إِنَّهُ مَاتَ وَ لَمْ یَمُتْ (۷).

أقول: سیأتی الأخبار الکثیره فی ذلک فی کتاب الغیبه و قد مر فی باب جوامع أحوالهم علیهم السلام

عَنِ الرِّضَا علیه السلام أَنَّ عِیسَی لَمَّا أَرَادَ الْیَهُودُ قَتْلَهُ دَعَا اللَّهَ بِحَقِّنَا فَنَجَّاهُ مِنَ الْقَتْلِ وَ رَفَعَهُ إِلَیْهِ

**[ترجمه]و به إسناد ابو بصیر از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: در صاحب این امر (مهدی موعود) چهار سنّت از سنّتهای انبیاء وجود دارد- و حدیث را ادامه داد تا جائی که فرمود-: امّا سنّتی که از عیسی در او وجود دارد این است که گفته می‌شود: او مرده است در حالی که نمرده است. - . إکمال الدین : ۹۱ -

می‌گویم: احادیث بسیاری در این زمینه در کتاب غیبت ذکر خواهد شد، و در باب «جوامع أحوال الأئمّه علیهم السلام» به نقل از امام رضا علیه السلام روایت شده است: هنگامی که یهودیان خواستند عیسی را به قتل برسانند، او خداوند را به حق ما - اهل البیت - خواند، بنابراین از کشته شدن نجاتش بخشید و او را به سوی خویش بالا برد.

**[ترجمه]

«۱۵»

وَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: یَنْزِلُ عَلَی الْقَائِمِ علیه السلام تِسْعَةُ آلَافِ مَلَكٍ وَ ثَلَاثُمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ مَلَکاً وَ هُمُ الَّذِینَ کَانُوا مَعَ عِیسَی لَمَّا رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَیْهِ (۸).

۱- فی المصدر: لقول عیسی علیه السلام یوم القیامه.

۲- عیون الأخبار: ۱۱۸- ۱۲۰.

۳- کمال الدین: ۲۰۱ و ۲۰۲.

۴- فی المصدر: سنه. شبهه خ ل.

۵- فی المصدر: حتی قالت طائفه منهم.

۶- کمال الدین: ۱۸۸، و فی قوله: قتل و صلب غرابه لم نعرف قائله.

۷- کمال الدین: ۹۱.

۸- و الأحادیث کلها مسنده فی المصدر کما یأتی فی کتاب الغیبه.

**[ترجمه]از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: نه هزار سیصد و سیزده فرشته بر قائم آل محمد علیه السلام نازل می‌شوند، این فرشته‌ها همان فرشتگانی هستند که هنگام صعود عیسی به سوی خداوند همراه وی بودند.

ص: ۳۳۹

**[ترجمه]

بیان

قال الطبرسی رحمه الله فی قوله تعالی وَ بِکُفْرِهِمْ أی بجحود هؤلاء بعیسی وَ قَوْلِهِمْ عَلی مَرْیَمَ بُهْتاناً عَظِیماً أی أعظم کذب و أشنعه و هو رمیهم إیاها بالفاحشه عن ابن عباس و السدی قال الکلبی مر عیسی علیه السلام برهط فقال بعضهم لبعض قد جاءکم الساحر ابن الساحره و الفاعل ابن الفاعله فقذفوه بأمه فسمع ذلک عیسی علیه السلام فقال اللهم أنت ربی خلقتنی و لم أتهم من تلقاء نفسی اللهم العن من سبنی و سب والدتی فاستجاب الله دعوته فمسخهم خنازیر وَ قَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِیحَ عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ رَسُولَ اللَّهِ یعنی و قول الیهود إنا قتلنا عیسی ابن مریم رسول الله حکاه الله سبحانه عنهم أی رسول الله فی زعمه و قیل إنه من قول الله سبحانه لا علی وجه الحکایه لهم و تقدیره الذی هو رسولی وَ ما قَتَلُوهُ وَ ما صَلَبُوهُ وَ لکِنْ شُبِّهَ لَهُمْ اختلفوا فی کیفیه التشبیه فروی عن ابن عباس أنه قال لما مسخ الله الذین سبوا عیسی و أمه بدعائه بلغ ذلک یهودا و هو رأس الیهود فخاف أن یدعو علیه فجمع الیهود و اتفقوا علی قتله فبعث الله جبرئیل یمنعه منهم و یعینه علیهم و ذلک معنی قوله وَ أَیَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ فاجتمع الیهود حول عیسی علیه السلام فجعلوا یسألونه فیقول لهم یا معشر الیهود إن الله تعالی یبغضکم فثاروا إلیه (۱)لیقتلوه فأدخله جبرئیل علیه السلام خوخه البیت (۲)الداخل لها روزنه فی سقفها فرفعه جبرئیل إلی السماء فبعث یهودا رأس الیهود رجلا من أصحابه اسمه ططیانوس (۳)لیدخل علیه الخوخه فیقتله فدخل فلم یره فأبطأ علیهم فظنوا أنه یقاتله فی الخوخه فألقی الله علیه شبه عیسی علیه السلام فلما خرج علی أصحابه قتلوه و صلبوه و قیل ألقی علیه شبه وجه عیسی و لم یلق علیه شبه جسده فقال بعض القوم إن الوجه وجه عیسی و الجسد جسد ططیانوس و قال بعضهم إن کان هذا ططیانوس فأین عیسی و إن کان هذا عیسی فأین ططیانوس فاشتبه الأمر علیهم و قال وهب بن منبه أتی عیسی علیه السلام و معه سبعه عشر من الحواریین (۴)فی بیت فأحاطوا بهم فلما دخلوا علیهم صیرهم الله

ص: ۳۴۰

۱- فی المطبوع «فشاروا إلیه» و هو وهم. و فی المصدر: فساروا إلیه.

۲- فی المصدر: فی خوخه البیت.

۳- فی المصدر: طیطانوس، و کذا فیما یأتی بعده. و فی الکامل: نطلیانوس.

۴- فی المصدر: و معه سبعه من الحواریین.

کلهم علی صوره عیسی فقالوا لهم سحرتمونا لتبرزن لنا عیسی أو لنقتلنکم جمیعا فقال عیسی علیه السلام لأصحابه من یشری نفسه منکم الیوم بالجنه فقال رجل منهم اسمه سرجس (۱)أنا فخرج إلیهم فقال أنا عیسی فأخذوه و قتلوه و صلبوه و رفع الله عیسی من یومه ذلک و به قال قتاده و مجاهد و ابن إسحاق و إن اختلفوا فی عدد الحواریین و لم یذکر أحد غیر وهب أن شبهه ألقی علی جمیعهم بل قالوا ألقی شبهه علی واحد و رفع الله عیسی من بینهم قال الطبری و قول وهب أقوی لأنه لو ألقی شبهه علی واحد منهم مع قول عیسی أیکم یلقی علیه شبهی فله الجنه ثم رأوا عیسی رفع من بینهم لما اشتبه علیهم و لما اختلفوا و إن جاز أن یشتبه علی أعدائهم من الیهود الذین ما عرفوه لکن ألقی شبهه علی جمیعهم و کانوا یرون کل واحد منهم بصوره عیسی فلما قتل أحدهم اشتبه الحال علیهم.

و قال أبو علی الجبائی إن رؤساء الیهود أخذوا إنسانا فقتلوه و صلبوه علی موضع عال و لم یمکنوا أحدا من الدنو إلیه فتغیرت حلیته و قالوا قد قتلنا عیسی لیوهموا بذلک علی عوامهم لأنهم کانوا أحاطوا بالبیت الذی فیه عیسی فلما دخلوه کان عیسی قد رفع من بینهم فخافوا أن یکون ذلک سببا لإیمان الیهود به ففعلوا ذلک و الذین اختلفوا فیه هم غیر الذین صلبوا من صلبوه (۲)و إنما هم باقی الیهود و قیل إن الذی دلهم علیه و قال هذا عیسی أحد الحواریین أخذ علی ذلک ثلاثین درهما و کان منافقا ثم إنه ندم علی ذلک و اختنق حتی قتل نفسه و کان اسمه بورس زکریا نوطا (۳)و هو ملعون فی النصاری و بعض النصاری یقول إن بورس زکریا نوطا هو الذی شبه لهم فصلبوه و هو یقول لست بصاحبکم أنا الذی دللتکم علیه و قیل إنهم حبسوا المسیح مع عشره من أصحابه فی بیت فدخل علیهم رجل من الیهود فألقی الله علیه شبه عیسی و رفع عیسی فقتلوا الرجل عن السدی.

۱- فی الکامل: اسمه یوشع.

۲- فی المصدر: غیر الذین صلبوه.

۳- فی المصدر: بودس زکریا بوطا، و کذا فیما بعده، و لعله هو الذی یسمیه النصاری یهودا اسخریوطی.

وَ إِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ قيل إنه يعنى بذلك عامتهم لأن علماءهم علموا أنه غير مقتول عن الجبائى و قيل أراد بذلك جماعتهم اختلفوا (۱)فقال بعضهم قتلناه و قال بعضهم لم نقتله ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّباعَ الظَّنِّ أى لم يكن لهم بمن قتلوه علم لكنهم اتبعوا ظنهم فقتلوه ظنا منهم أنه عيسى و لم يكن به و إنما شكّوا فى ذلك لأنهم عرفوا عده من فى البيت فلما دخلوا عليهم و فقدوا واحدا منهم التبس عليهم أمر عيسى و قتلوا من قتلوه على شك منهم فى أمر عيسى هذا على قول من قال لم يتفرق أصحابه حتى دخل عليهم اليهود و أما من قال تفرق أصحابه عنه فإنه يقول كان اختلافهم فى أن عيسى عليه السلام هل كان فيمن بقى أو فيمن خرج اشتبه الأمر عليهم.

و قال الحسن معناه اختلفوا فى عيسى عليه السلام فقالوا مره هو عبد الله و مره هو ابن الله و مره هو الله و قال الزجاج معنى اختلاف النصارى فيه أن منهم من ادعى أنه إله لم يقتل و منهم من قال قتل.

وَ ما قَتَلُوهُ يَقِيناً اختلف فى الهاء فى قتلوه فقيل إنه يعود إلى الظن أى ما قتلوا ظنهم يقينا كما يقال قتلته علما (۲)عن ابن عباس و جويبر و معناه ما قتلوا ظنهم الذين اتبعوا فى المقتول الذى قتلوه و هم يحسبونه عيسى يقينا أنه عيسى و لا أنه غيره لكنهم كانوا منه على شبهه و قيل إن الهاء عائد إلى عيسى عليه السلام يعنى ما قتلوه يقينا أى حقا فهو من تأكيد الخبر عن الحسن أراد أن الله سبحانه نفى عن عيسى القتل على وجه التحقيق و اليقين بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ يعنى بل رفع الله عيسى إليه و لم يصلبوه و لم يقتلوه وَ كانَ اللَّهُ عَزِيزاً حَكِيماً معناه لم يزل الله منتقما من أعدائه حكيما فى أفعاله و تقديراته فاحذروا أيها السائلون محمدا أن ينزل عليكم كتابا من السماء حلول عقوبه بكم كما حل بأوائلكم فى تكذيبهم رسله عن ابن عباس و ما مر فى تفسير هذه الآيه من أن الله ألقى شبه عيسى عليه السلام على غيره فإن ذلك من

ص: ۳۴۲

۱- فى المصدر: جماعه اختلفوا. و هو الصواب.

۲- فى المصدر: ما قتلته علما.

مقـدور الله سـبحانه بلا خلاف بين المسـلمين فيه و يجوز أن يفعله الله سـبحانه على وجه التغليظ للمحنه و التشديد فى التكليف و إن كان ذلک خارقا للعاده فإنه يكون معجزا للمسيح عليه السلام كما روى أن جبرئيل عليه السلام كان يأتى نبينا صلى الله عليه و آله فى صوره دحيه الكلبى.

و ممـا يسأل على هـذه الآـيه أن يقال قـد تواترت اليهود و النصارى مع كثرتهم و اجتمعت على أن المسـيح قتل و صـلب فكيف يجوز عليهم أن يخبروا عن الشى ء بخلاف ما هو به و لو جاز ذلک فكيف يوثق بشى ء من الأخبار.

و الجواب أن هؤلاء دخلت عليهم الشـبهه كما أخبر الله سـبحانه عنهم بـذلک فلم يكن اليهود يعرفون عيسـى عليه السـلام بعينه و إنمـا أخبروا أنهم قتلوا رجلاـ قيـل لهم إنه عيسـى فهم فى خبرهم صـادقون و إن لم يكن المقتول عيسـى و إنمـا اشـتبه الأمر على النصارى لأن شـبه عيسـى ألقى على غيره فرأوا من هو على صورته مقتولا مصـلوبا فلم يخبر أحـد من الفريقين إلا عما رآه و ظن أن الأـمر على مـا أخبر به فلاـ يؤدى ذلک إلى بطلان الأخبار بحال. (۱)و قـال رحمه الله فى قوله تعالى إِذْ قالَ اللَّهُ يا عِيسـى إِنِّی مُتَوَفِّیکَ وَ رافِعُکَ إِلَیَّ قيل فى معناه أقوال:

أحدها أن المراد به أنى قابضک برفعک من الأرض إلى السماء من غير وفاه بموت عن الحسن و كعب و ابن جريح و ابن زيد و الكلبى و غيرهم و على هـذا القول يكون للمتوفى تأويلاـن. أحـدهما إنى رافعک إلى وافيا لم ينالوا منک شـيئا من قولهم توفيت كذا و استوفيته أى أخذته تاما و الآخر إنى متسلمک من قولهم توفيت منک (۲)كذا أى تسلمته.

و ثانيها إنى متوفيک وفاه نوم و رافعک إلى فى النوم عن الربيع قال رفعه نائما و يدل عليه قوله وَ هُوَ الَّذِی یَتَوَفَّاکُمْ بِاللَّیْلِ (۳)أى ينيمكم إن النوم أخو

۱- مجمع البيان ۳: ۱۳۵- ۱۳۷.

۲- فى المصدر: توفيت منه.

۳- الأنعام: ۶۰.

الموت (۱)و قوله اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِها وَ الَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنامِها (۲)و ثالثها إنی متوفیک وفاه موت عن ابن عباس و وهب قالا أماته الله ثلاث ساعات.

و أما النحويون فيقولون هو على التقديم و التأخير أی إنی رافعک و متوفیک لأن الواو لا توجب الترتيب بدلاله قوله فَكَيْفَ كانَ عَذابِي وَ نُذُرِ (۳)و النذر قبل العذاب (۴)و هذا مروی عن الضحاک.

وَ يَدُلُّ عَلَيْهِ مَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله أَنَّهُ قَالَ: عِيسَى عليه السلام (۵)لَمْ يَمُتْ وَ أَنَّهُ رَاجِعٌ إِلَيْكُمْ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَهِ وَ قَدْ صَحَّ عَنْهُ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا نَزَلَ ابْنُ مَرْيَمَ فِيكُمْ وَ إِمَامُكُمْ مِنْكُمْ رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ وَ مُسْلِمٌ فِي الصَّحِيحَيْنِ (۶).

فعلى هذا يكون تقديره إنی قابضک بالموت بعد نزولک من السماء.

و قوله وَ رافِعُكَ إِلَيَّ فيه قولان أحدهما إنی رافعک إلى سمائی. (۷)و الآخر أن معناه رافعک إلى كرامتی (۸)وَ مُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بإخراجک من بينهم فإنهم أرجاس و قيل تطهيره منعه من كفر يفعلونه بالقتل الذی كانوا هموا به لأن ذلک رجس طهره الله منه وَ جاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلى يَوْمِ الْقِيامَهِ بالظفر و النصره أو بالحجه و البرهان قال ابن زيد و لهذا لا ترى اليهود حيث

۱- فی المصدر: لان النوم أخو الموت.

۲- الزمر: ۴۲.

۳- القمر: ۱۶.

۴- فی المصدر هنا زياده و هی: بدلاله قوله تعالی: «وَ ما كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا».

۵- فی المصدر: إن عيسى.

۶- أورده البخاری فی صحيحه بطريقه عن أبی هريره فی باب نزول عيسى بن مريم عليهما السلام ج ۱ ص ۹۴، و مسلم فی صحيحه بطرقه عنه فی ج ۱ ص ۹۴.

۷- فی المصدر: و سمى رفعه إلى السماء رفعا إليه تفخيما لامر السماء يعنی رافعک لموضع لا يكون عليک إلّا أمری.

۸- فی المصدر: كما قال حكايه عن إبراهيم عليه السلام: «إِنِّي ذاهِبٌ إِلى رَبِّي سَيَهْدِينِ» أی الی حيث أمرنی ربی، سمى ذهابه الى الشام ذهابا الى ربّه.

كانوا إلا أذل من النصارى و لهـذا أزال الله الملك عنهم و إن كان ثابتا فى النصارى و قيل المعنى به أمه محمد صـلى الله عليه و آله و إنمـا سـماهم تبعـا و إن كانت لهم شـريعه على حـده لأنه وجـد فيهم التبعيه صوره و معنى أما الصوره فلأنه يقال فلان يتبع فلانـا إذا جاء بعـده و أما المعنى فلأن نبينا صـلى الله عليه و آله كان مصـدقا لعيسـى و كتابه و على أن شـريعه نبينا و سائر الأنبياء متحده فى أبواب التوحيد (۱).

**[ترجمه]طبرسـی رحمه الله در تفسـير آيـات مـذكور گفته است: «و بكفرهم» يعنى: با انكار كردن ايشان عيسـى را، «و قولهم على مريم بهتاناً عظيماً» يعنى: بزرگترين و شنيع ترين دروغ كه همان متّهم كردن مريم به كار زشت و نارواست، اين نظر از ابن عباس و السـدى روايت شـده است؛ الكلبّى گويـد: عيسـى عليه السـلام بر قومى گـذر كرد پس به يكـديگر گفتند: ساحر پسـر ساحره و بدكار پسـر بدكاره به سوى شـما آمد! و مادر عيسـى را متهم به كار فحشا كردند، عيسـى عليه السلام سخنان ايشان را شنيد و گفت: خداوندا، تو پروردگار من هستى و مرا آفريده‌اى و من به اراده خويش متّهم نگشـته‌ام، خداوندا هر كسى كه من و مـادرم را دشـنام زشت مى‌دهـد لعنت و نفرين كن. پس خداونـد دعـاى او را اجابت فرمود و آن قوم را به صورت خوكهايى مسخ كرد، «و قولهم إنّا قتلنا المسـيح عيسـى بن مريم رسول الله» يعنى: خداوند سـبحان اين سـخن را از زبان يهوديان نقل كرده است كه: عيسى بن مريم كه به زعم خويش رسول خداست را به قتل رسانديم؛ و گفته شده: اين، كلام خداوند سبحان است و از زبان يهوديان نقل نشده است، و تقدير سخن چنين است: (الّذى هو رسولى)، «و ما قتلوه و ما صلبوه و لكن شبّه لهم» مفسران و علماء در كيفيّت مشـتبه شـدن امر بر يهوديان اختلاف نظر داشـته‌انـد، از ابن عباس روايت شده كه گفت: آن‌گاه كه خداوند بعد از دعاى عيسى كسانى كه او و مادرش را دشنام داده بودند مسخ كرد، اين خبر به يهودا كه رئيس يهوديان بود رسيد، پس ترسـيد كه عيسـى عليه او نيز دست به دعـا بردارد، بنـابراين يهوديان را گِرد آورد و بر سـر كشـتن او به توافق رسـيدند، آن‌گاه خداونـد جبرئيل را فرسـتاد تا عيسـى را از گزنـد ايشان باز دارد و او را بر عليه آنان يارى رساند، و اين مصداق فرموده خداوند است كه «و أيّدناه بروح القدس»، پس يهوديان به دور عيسـى عليه السلام گِرد آمدند و شروع به سؤال پرسيدن از وى كردند و عيسى به ايشان مى‌گفت: اى جماعت يهوديان، به راستى كه خداوند متعال شما را دشمن مى‌دارد؛ پس يهوديان بر او شوريدند تـا به قتلش برسانـند، و جبرئيـل عليه السـلام او را وارد نورگير منزل كرد كه در سـقف آن روزنه‌اى وجود داشت و از آنجـا به سوى آسـمان بالايش برد، يهودا كه سرور يهوديان بود نيز مردى از اصحابش به اسم ططيانوس را فرستاد تا از نورگير بر عيسى وارد شود و وى را به قتل برسانـد، پس وارد شـد ولى او را مشاهـده نكرد و مـدّتى در آنجا درنگ كرد، بنابراين گمان كردند كه عيسـى را در نورگير به قتل رسانده است، آن‌گاه خداوند شَبَه (تصوير) عيسـى عليه السلام را بر آن مرد انداخت و هنگامى كه به سوى يارانش خارج شـد او را به قتل رسانده و به صـليبش كشـيدند؛ گفته شده: شَبَه صورت عيسـى و نه جسدش بر آن مرد انـداخته شد، پس برخى از آن قوم گفتند: صورت، صورتِ عيسـى و جسم، جسمِ ططيانوس است؛ برخى ديگر گفتند: اگر اين ططيانوس باشد پس عيسـى كجاست؟ و اگر اين عيسـى باشد پس ططيانوس كجاست؟ و به اين ترتيب بود كه امر بر ايشان مشـتبه گشت؛ وهب بن منبّه گفته است: عيسى عليه السلام همراه هفده نفر از حواريّون خويش به خانه آمد، و يهوديان آنان را احاطه كردند و هنگامى كه بر ايشان وارد گشتند خداوند همه حواريّون را به شكل عيسى در آورد،

ص: ۳۴۰

پس يهوديان گفتنـد: ما را افسون و جادو كرده‌ايد؟ عيسـى را براى ما آشـكار مى‌كنيد يا همه شـما را به قتل مى‌رسانيم، آن‌گاه

عیسی علیه السلام به اصحاب خود گفت: امروز کدام یک از شما جان خود را در مقابل دریافت بهشت می‌فروشد؟ پس مردی از ایشان به اسم سرجس گفت: من، بنابراین به سوی یهودیان خارج شد و گفت: من عیسی هستم، پس او را گرفتند و به قتلش رسانده و به صلیبش کشیدند، و همان روز خداوند عیسی را به سوی خود بالاـ برد؛ این نظر از قتاده، مجاهد و ابن اسحاق روایت شده است، اگر چه در مورد تعداد حواریّون اختلاف نظر دارند و هیچ کسی غیر از وهب ذکر نکرده که شَبَه عیسی بر تمام حواریّون انداخته شد، بلکه گفته‌اند: شَبَه عیسی بر یکی از ایشان انداخته شد و خداوند عیسی را از میان شان به سوی خویش بالا برد. طبریّ گوید: نظر وهب قوی‌تر است چرا که اگر شَبَه عیسی با توجه به این سخن او که (شَبَه من بر کدام یک از شما انداخته می‌شود تا بهشت از آنِ او گردد؟) بر یکی از حواریّون می‌افتاد و سپس مشاهده کردند که عیسی از میانشان بالا برده شد، امر بر ایشان مشتبه نمی‌شد و دچار اختلاف نمی‌شدند، اگر چه رواست که امر بر دشمنان یهودی ایشان که عیسی را نمی شناخته‌اند مشتبه شده باشد، ولی شَبَه عیسی بر تمام حواریّون انداخته شد و یهودیان همه آنها را به صورت عیسی می‌... دیدند، پس آن‌گاه که یکی از ایشان کشته شد اوضاع بر دیگران مشتبه شد.

و ابو علی الجبائیّ گفته است: همانا سران یهود شخصی را گرفته و او را در مکانی مرتفع به قتل رساندند و به صلیب کشیدند و اجازه نمی‌دادند هیچ کسی به او نزدیک شود، پس وضع ظاهری او تغییر کرد و گفتند: حقیقتاً که عیسی را به قتل رساندیم؛ و با این کار خواستند مردم عوامّ را دچار وهم و خیال کنند چرا که خود خانه‌ای را که عیسی در آن بود احاطه کرده بودند و هنگامی که وارد آن شدند عیسی از میان حواریّون بالاـ برده شده بود، پس از این ترسیدند که چنین حادثه‌ای باعث ایمان آوردن یهودیان شد، بنابراین به اجرای این نقشه همّت گماردند؛ و کسانی که در مورد سرنوشت عیسی دچار اختلاف شدند غیر از آنهایی بودند که او را به قتل رسانده و به صلیبش کشیدند، بلکه آنان بقیّه یهودیان بودند؛ و گفته شده: کسی که یهودیان را به سوی شخصی که به جای عیسی گرفتند هدایت کرد یکی از حواریّون بوده است و در مقابل این کار سی درهم پاداش دریافت کرد و او منافق بوده است، سپس از این کار خود پشیمان شد و خود را خفه کرد تا به قتل رسید، اسم این شخص بورس زکریّا نوطا بوده که در میان مسیحیان ملعون و نفرین شده است، و برخی از مسیحیان می گویند: بورس زکریّا نوطا همان شخصی بوده که امر او بر یهودیان مشتبه گشته و به صلیبش کشیده‌اند در حالی می گفت: من کسی که شما طلب می کنید نیستم، من همان کسی هستم که شما را به سوی او راهنمایی کردم؛ السدیّ گوید: یهودیان عیسی را همراه ده نفر از یارانش در خانه‌ای زندانی کردند پس مردی از یهودیان بر ایشان وارد شد، آن‌گاه خداوند شَبَه عیسی را بر او انداخت و عیسی را به سوی خود بالا برد و آنها مرد را به قتل رساندند،

ص: ۳۴۱

«و إنّ الذین اختلفوا فیه لفی شکّ منه» از الجبائیّ روایت شده که اختلاف در مورد عیسی در میان توده مردم بنی اسرائیل پدید آمد چرا که علمای آنها پی برده بودند که عیسی کشته نشده است؛ و گفته شده: این اختلاف در میان قوم بنی اسرائیل به صورت همگانی روی داد پس برخی گفتند: عیسی را به قتل رساندیم و برخی دیگر گفتند: او را به قتل نرساندیم، «ما لهم به من عِلم إلّا اتّباع الظنّ» یعنی: از هویّت کسی که به قتلش رسانده بودند آگاه نبودند، ولی با این وجود از ظنّ و گمان خویش پیروی کردند، پس از آنجایی که گمان می کردند آن شخص عیسی است او را به قتل رساندند در حالی که مطمئن نبودند، و یهودیان در این امر دچار شکّ و تردید شدند چرا که تعداد افرادی را که در خانه بودند می‌دانستند و آن‌گاه که بر ایشان وارد

شدنـد و یکی از آنها را نیافتنـد در مورد عیسـی دچار شـبهه گشـتند و از روی شـکّی که در این موضوع گرفتارش شـده بودند آنان را که بایـد به قتل رساندند؛ این بر اساس نظر کسانی است که معتقدند اصـحاب عیسـی متفرق نشدند تا اینکه یهودیان بر آنها وارد شدند، امّا کسانی که معتقدند اصحاب او از اطرافش متفرّق شدند می گویند: اختلاف آنان بر سر این موضوع بود که آیا عیسـی علیه السـلام در میان کسانی بوده که در خانه ماندهاند و یا در میان کسانی که خارج شدهاند، پس امر به آنها مشـتبه گردید.

و حسن گوید: معنای آیه چنین است: در مورد عیسـی علیه السلام دچار اختلاف شدند پس یک بار گفتند: او بنده خداست، و بار دیگر پسـر خدا و بار دیگر خودِ خدا؛ الزجّاج گوید: منظور از اختلاف مسیحیان در مورد عیسی این است که برخی از آنان ادّعا کردند او خدایی است که کشته نشد و برخی گفتند: کشته شد.

«و مـا قتلوه یقینـاً» در مورد مرجع ضـمیر (هـاء) اختلاف نظر وجود دارد: از ابن عباس و جویبر روایت شـده که مرجع آن (ظنّ) میباشـد یعنی: یقینـاً که ظنّ و گمـانشـان را از بین نبردنـد، آنگـونه که گفته میشود: او را دانسـته و از روی آگـاهی به قتل رسانـدم، و معنی آیه بر اساس این نظر چنین است: ظنّ و گمان خویش را از بین نبردند، همان ظن و گمانی که از آن در مورد مقتولی که به قتلش رسانـده بودنـد پیروی کردنـد، و آنـان یقیناً آن مقتول را عیسـی میپنداشـتند نه کسـی دیگر، ولی آنان در مورد او دچار شبهه شده بودند؛ و از حسن روایت شده که ضمیر (هاء) به عیسی علیه السلام برمی گردد یعنی: یقیناً و حقیقتاً که او را به قتل نرساندنـد، پس (یقیناً) از باب تأکیـد خبر ذکر شـده است، و منظور این است که خداونـد سـبحان از روی تحقیق و یقین موضوع کشته شدن عیسی را نفی کرده است، «بَل رفعه الله إلیه» یعنی: بلکه خداوند عیسی را به سوی خود بالا برد و او را به قتـل نرسانـده و به صـلیب نکشـیدند، «و کـان الله عزیزاً حکیمـاً» از ابن عباس روایت شـده که آیه بـدین معناست: همچنان و پیوسته خداوند از دشمنان انتقام می گیرد و در افعال و تقدیراتش حکیم است، پس ای کسانی که از محمّد درخواست می کنید کتابی را از آسـمان بر شـما نازل کند، از واجب شدن عذاب بر خود بترسید آنگونه که بر پیشینیان شما که پیامبران خویش را تکـذیب کردند واجب شد؛ امّا این امر که خداوند شَبَه عیسـی علیه السـلام را بر غیر او انداخت، و در تفسـیر این آیه نیز به آن اشاره شد، از جمله کارهای مقدّر شده

ص: ۳۴۲

و حتمی از جانب خداوند است و مسـلمانان هیچ گونه اختلافی بر سر آن ندارند، و ممکن است که خداوند سبحان این کار را از روی سـخت گردانـدن بلاـ و مصـیبت و تشدیـد تکلیف انجام داده باشـد هر چنـد که کاری غیر معمول بوده است، از سوی دیگر این مسأله معجزهای برای مسـیح علیه السـلام میباشد، آنگونه که روایت شده جبرئیل علیه السلام به شکل و قیافه (دحیه الکلبیّ) سراغ پیامبر صلّی الله علیه و آله میآمد.

سؤالی که در مورد این آیه مطرح میشود این است که گفته شود: یهودیان و مسیحیان با وجود فراوانی جمعیّت، به تناوب و به صورت جمعی بر این نکته تأکید کردهاند که مسـیح به قتل رسـیده و به صلیب کشیده شده است، پس چگونه برای آنان مجاز میباشـد که بر خلاـف واقعیّت از چیزی خـبر دهنـد؟ و اگر چنین چیزی جـایز است چگونه می توان به اخبـار و روایتهـا اعتمـاد کرد؟

و جواب چنین است: آن‌گونه که خداوند سبحان از احوال ایشان خبر داده است آنان دچار شبهه و سر در گمی شدند، یهودیان به صورت مشخص عیسی علیه السلام را نمی‌شناختند، و فقط خبر دادند که مردی را به قتل رسانده‌اند که به ایشان گفته شده عیسی است، پس آنان در خبر دادنشان صادق بودند اگر چه مقتول عیسی نبود؛ امر بر مسیحیان نیز مشتبه گردید چرا که شَبَه عیسی بر شخص دیگری انداخته شد، پس آنان کسی را مشاهده کردند که به شکل و قیافه عیسی به قتل رسیده و به صلیب کشیده شده بود، بنابراین هر دو گروه فقط خبر از چیزی دادند که دیدند و یا گمان کردند که امر به آن صورتی است که به ایشان خبر داده شده است، پس در هر حال این مسأله به باطل شدن اخبار و احادیث صحیح روایت شده در این زمینه نمی‌انجامد. - . مجمع البیان ۳ : ۱۳۵-۱۳۷ -

طبرسی رحمه الله در تفسیر آیه «إذ قال الله یا عیسی إنّی متوفّیک و رافعک إلّی» گوید: در معنای این آیه نظرات گوناگونی روایت شده است:

نخست: از حسن، کعب، ابن جریح، ابن زید و الکلبیّ و دیگران روایت شده که مقصود از آیه چنین است: من تو را به بالا بردن از زمین به سوی آسمان و نه با میراندن به سوی خویش برگرفتم، و بر این اساس (متوفّی) دارای دو تأویل است:

اوّل: من تو را به صورت کامل به سوی خویش بالا ـ بردم و آنها به چیزی از تو دست نیافتند؛ این تأویل از این سخن عرب زبانان گرفته شده که (توفّیتُ کذا و استوفیه) یعنی: آن را به صورت کامل و تمام دریافت نمودم. دوّم: من تو را دریافت نمودم؛ و این تأویل نیز از این سخن ایشان گرفته شده که (توفیّتُ منک کذا) یعنی: فلان چیز را دریافت کردم.

دوّم: از ربیع روایت شده که معنی آیه چنین است: من تو را مانند مردن در خواب می‌میرانم و در خواب به سوی خویش بالا می‌برم؛ گفته است: خداوند عیسی را در حال خواب به سوی خویش بالا ـ برده است، و این فرموده خداوند متعال «هو الذی یتوفّاکم باللیل» - . أنعام / ۶۰ -

که در آن (یتوفّاکم) به معنای (یُنیمُکم: شما را می‌خواباند) می‌باشد، و همانا خواب برادر

ص: ۳۴۳

و مانند مرگ می‌باشد، و هم چنین آیه «الله یتوفّی الأنفسَ حین موتها و الّتی لم تَمُت فی منا مها» - . زمر/ ۴۲ -

{خدا روح مردم را هنگام مرگشان به تمامی باز می‌ستاند و [نیز] روحی را که در [موقع] خوابش نمرده است [قبض می‌کند]}، بر صحّت نظر او دلالت می‌کنند.

سوّم: از ابن عباس و وهب روایت شده که معنی آیه چنین است: من تو را با مرگ واقعی می‌میرانم؛ آن دو گفته‌اند: خداوند عیسی را به مدّت سه ساعت می‌میراند.

امّا نحویان می‌گویند: این آیه از باب تقدیم و تأخیر است، یعنی: إنّی رافعک و متوفّیک، چرا که (واو) به صورت وجوبی دلالت بر ترتیب نمی‌کند و شاهد سخن این فرموده خداوند متعال است: «فکیف کان عذابی و نُذُر» - . قمر / ۱۶ - {پس

چگونه بود عـذاب من و هشـدارها[ی من] }، این در صورتی است که بیم دادن قبـل از عـذاب دادن و مجازات کردن به وقوع می‌پیوندد؛ این نظر از ضحّاک روایت شده است.

از جمله احادیثی که بر عـدم کشـته و به صـلیب کشـیده شدن عیسـی دلالت می‌کنند آن است که از پیامبر صـلّی الله علیه و آله روایت شـده که عیسـی علیه السـلام وفات ننموده است و قبل از برپایی قیامت به سوی شـما باز می‌گردد. هم چنین در حـدیث صحیح از پیامبر صلّی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: حال شما چگونه خواهد بود آن‌گاه که پسر مریم در میان شما فرود می‌آیـد در حالی که امام و پیشوای‌تان از شـما است؟ این حدیث را بخاری و مسـلم در صـحیحین روایت کرده‌اند؛ پس بر این اساس تقـدیر کلام چنین است: إنّی قابضک بالموت بعد نزولک من السـماء: من تو را به هنگام برپایی قیامت و بعد از آنکه از آسمان فرود آمدی، می‌میرانم.

در تفسیر فرموده «و رافعک إلیّ» نیز دو نظر وجود دارد: نخست اینکه: من تو را به سوی آسـمان خویش بالا می‌برم، و دوّم: تو را به سـوی کرامت و بزرگـداشت خـویش بالاـ می‌برم، «و مطهّرک من الـذین کفروا» یعنی: تو را بـا خـارج کردن از میـان بنی اسـرائیل پاک و مطهّر می‌گردانم چرا که ایشان پلیـد هسـتند؛ و گفته شده: منظور از (تطهیر) حمایت کردن از عیسـی در مقابل کفری است که بنی اسـرائیل با قصـد کشـتن او مرتکب شدنـد چرا که این، قصـد پلیدی بود و خداوند عیسـی را از آن پاک و مطهّر گرداند، «و جاعل الذین اتّبعوک فوق الذین کفروا إلی یوم القیامه» یعنی: با پیروزی و نصـرت و یا حجّت و دلیل و برهان (کسانی که از تو پیروی کردنـد را تا روز قیامت فوق کافران قرار می‌دهم)، ابن زیـد گفته است: به همین سـبب یهودیان را در هر جایی که می‌بینی ذلیل‌تر از مسیحیان هستند،

ص: ۳۴۴

و نیز به همین سـبب خداونـد مُلک و فرمـانروایی را از یهودیـان زایل نمود اگر چه در میان مسـیحیان ثابت بوده است؛ و گفته شده منظور این آیه امّت محمّد صـلّی الله علیه و آله است، و خداوند متعال ایشان را با وجود شـریعت مستقل پیرو خوانده است چرا که تبعیّت و پیروی به صورت ظـاهری و معنوی در میان‌شان وجود دارد، امّا به صورت ظاهری بـدین ترتیب است که گفته می‌شود: (فلانٌ یتبع فلاناً) یعنی: فلانی پس از فلانی آمـد، و امّت محمـد صـلّی الله علیه و آله نیز پس از اتمام امّتها آمده‌اند، به صورت معنوی نیز بدین خاطر که پیامبر ما تصدیق کننده عیسـی و کتابش بوده است، و شریعت پیامبران و سایر أنبیاء در ابواب توحید و یکتاپرستی واحد و یکسان می‌باشند. - . مجمع البیان ۲ : ۴۴۹ و ۴۵۰ -

**[ترجمه]

باب ۲۴ ما حدث بعد رفعه و زمان الفتره بعده و نزوله من السماء و قصص وصیه شمعون بن حمون الصفا

الآیات

الزخرف: «وَ إِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَهِ فَلا تَمْتَرُنَّ بِها»(۶۱)

<meta info="-و إنّه لعلم للساعه فلا تمترنّ بها. - . زخرف / ۶۱ -

{و همانا آن نشانه‌ای برای [فهم] رستاخیز است، پس زنهار در آن تردید مکن.}

**[ترجمه]

تفسير

المشهور بين المفسرين أن الضمير راجع إلى عيسى عليه السلام أى نزول عيسى من أشراط (۲)الساعه يعلم به قربها فَلا تَمْتَرُنَّ بِها أى بالساعه و قيل الضمير راجع إلى القرآن.

**[ترجمه]روایت مشهور در بین مفسّران این است که ضمیر در (إنّه) به عیسی علیه السلام باز می گردد، یعنی: فرود آمدن عیسی از شروط برپایی قیامت است و به وسیله آن به نزدیکی قیامت پی برده می‌شود، «فلا تمترنّ بها» یعنی: نسبت به برپایی قیامت به خود شکّ راه ندهید؛ و گفته شده که مرجع ضمیر(ه) در (إنّه) قرآن می‌باشد.

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

ک، إكمال الدين بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِی رَافِعٍ عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: لَمَّا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَرْفَعَ عِيسَى علیه السلام أَوْحَى إِلَيْهِ أَنِ اسْتَوْدِعْ نُورَ اللَّهِ وَ حِكْمَتَهُ وَ عِلْمَ كِتَابِهِ شَمْعُونَ بْنَ حَمُّونَ الصَّفَا خَلِيفَتَهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ فَفَعَلَ ذَلِكَ فَلَمْ يَزَلْ شَمْعُونُ فِی قَوْمِهِ يَقُومُ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ يَهْتَدِی بِجَمِيعِ مَقَالِ عِيسَى علیه السلام فِی قَوْمِهِ مِنْ بَنِی إِسْرَائِيلَ وَ يُجَاهِدُ الْكُفَّارَ (۳)فَمَنْ أَطَاعَهُ وَ آمَنَ بِمَا جَاءَ بِهِ كَانَ مُؤْمِناً وَ مَنْ جَحَدَهُ وَ عَصَاهُ كَانَ كَافِراً حَتَّى اسْتَخْلَصَ (۴)رَبُّنَا تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ بَعَثَ فِی عِبَادِهِ نَبِيّاً مِنَ الصَّالِحِينَ وَ هُوَ يَحْيَى بْنُ زَكَرِيَّا علیه السلام فَمَضَى شَمْعُونُ وَ مَلَكَ

۱- مجمع البيان ج ۲: ۴۴۹- ۴۵۰.

۲- الاشراط جمع الشرط: العلامه.

۳- فی المصدر: و جاهد الكفّار.

۴- أی حتّی اختار.

عِنْدَ ذَلِکَ أَرْدَشِیرُ بْنُ أشکاس (۱)أَرْبَعَ عَشْرَهَ سَنَهً وَ عَشْرَهَ أَشْهُرٍ وَ فِی ثَمَانِ سِنِینَ مِنْ مُلْکِهِ قَتَلَتِ الْیَهُودُ یَحْیَی بْنَ زَکَرِیَّا علیه السلام فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ یَقْبِضَهُ أَوْحَی إِلَیْهِ أَنْ یَجْعَلَ الْوَصِیَّهَ فِی وُلْدِ شَمْعُونَ وَ یَأْمُرَ الْحَوَارِیِّینَ وَ أَصْحَابَ عِیسَی بِالْقِیَامِ مَعَهُ فَفَعَلَ ذَلِکَ (۲)إِلَی آخِرِ مَا سَیَأْتِی فِی بَابِ أَحْوَالِ مُلُوکِ الْأَرْضِ.

**[ترجمه]إکمال الدین: به إسناد ابو رافع از پیامبر صلّی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: هنگامی که خداوند اراده کرد عیسی علیه السلام را به سوی خویش بالا برد به او وحی فرمود: نور و حکمت خداوند و دانش کتابش را در شمعون بن حمون الصفا که جانشین تو در میان مؤمنان است به ودیعه بگذار؛ پس عیسی چنان کرد و شمعون پیوسته در میان قوم خویش اوامر خداوند عزّ و جلّ را بر پا می‌داشت و با کمک گرفتن از آنچه عیسی علیه السلام در میان قومش بنی اسرائیل بر زبان رانده بود بر هدایت و ارشاد پایداری می کرد و با کافران به جهاد و مبارزه می‌پرداخت، پس هر آنکه از او اطاعت می کرد و به آنچه برای ایشان به ارمغان می‌آورد ایمان می‌آورد از جمله مؤمنان بود و هر که او را انکار و نافرمانی می کرد از جمله کافران بود، تا اینکه پروردگار تبارک و تعالی در میان بندگانش پیامبری از صالحان که یحیی پسر زکریا علیه السلام بود را برگزید و مبعوث گرداند، بنابراین دوره شمعون به سر آمد

ص: ۳۴۵

و در آن زمان اردشیر پسر اشکاس چهارده سال و ده ماه پادشاهی کرد، و در سال هشتم از فرمانروایی او یهودیان یحیی پسر زکریا علیه السلام را به قتل رساندند، پس آن‌گاه که خداوند اراده کرد روح یحیی را بستاند به او وحی کرد که وصیّت و سفارشهای لازم را در میان یکی از فرزندان شمعون قرار دهد و حواریّون و اصحاب عیسی را به قیام و همراهی با او فرمان دهد، و یحیی چنان کرد. - . إکمال الدین: ۱۳۰ -

تا پایان آنچه در باب (أحوال ملوک الأرض) ذکر خواهد شد.

**[ترجمه]

«۲»

ج، الإحتجاج سَأَلَ نَافِعٌ مَوْلَی ابْنِ عُمَرَ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام کَمْ بَیْنَ عِیسَی علیه السلام وَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله مِنْ سَنَهٍ قَالَ علیه السلام أُجِیبُکَ بِقَوْلِکَ أَمْ بِقَوْلِی قَالَ أَجِبْنِی بِالْقَوْلَیْنِ قَالَ أَمَّا بِقَوْلِی فَخَمْسُمِائَهِ سَنَهٍ وَ أَمَّا قَوْلُکَ فَسِتُّمِائَهِ سَنَهٍ (۳).

فس، تفسیر القمی أبی عن ابن محبوب عن الثمالی عن أبی الربیع مثله (۴).

**[ترجمه] الاحتجاج: نافع که برده ابن عمر بود از امام باقر علیه السلام پرسید: بین عیسی علیه السلام و محمّد صلّی الله علیه و آله چند سال فاصله بود؟ امام فرمود: بر اساس نظر تو پاسخ گویم یا نظر خویش؟ گفت: بر اساس هر دو نظر پاسخ گویید، امام فرمود: بر اساس نظر من پانصد سال و بر اساس نظر تو ششصد سال. - . احتجاج الطبرسی: ۱۷۷ -

در تفسیر علی بن ابراهیم نیز به نقل از أبو الربیع نظیر این روایت نقل شده است. -. تفسیر القمی: ۲۱۷ و۲۱۸ -

**[ترجمه]

«۳»

ل، الخصال أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْهَيْثَمِ عَنِ ابْنِ زَكَرِيَّا عَنِ ابْنِ حَبِيبٍ عَنِ ابْنِ بُهْلُولٍ عَنْ أَبِي مُعَاوِيَةَ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنِ الصَّادِقِ عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله إِنَّ أُمَّةَ عِيسَى افْتَرَقَتْ بَعْدَهُ عَلَى اثْنَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً فِرْقَةٌ مِنْهَا نَاجِيَةٌ وَ إِحْدَى وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ الْخَبَرَ (۵).

**[ترجمه]الخصال: امام صادق علیه السلام از پدرانش روایت می‌کند که پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: همانا امّت عیسی پس از او به هفتاد و دو گروه تقسیم شدند که یکی از آنها نجات یافته است و هفتاد و یک گروه دیگر در آتش هستند. حدیث. -. الخصال ۲: ۱۴۱ -

**[ترجمه]

«۴»

ل، الخصال بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَنَسٍ عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: إِنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ تَفَرَّقَتْ عَلَى عِيسَى إِحْدَى وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً فَهَلَكَ سَبْعُونَ فِرْقَةً وَ يَتَخَلَّصُ فِرْقَةٌ الْخَبَرَ (۶).

**[ترجمه]الخصال: أنس از پیامبر صلّی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: به راستی که بنی اسرائیل در مورد عیسی به هفتاد و یک گروه تقسیم شدند، پس هفتاد گروه ایشان هلاک شدند و گروهی نجات می‌یابد. -. الخصال ۲: ۱۴۱ -

**[ترجمه]

«۵»

ك، إكمال الدين كَانَتْ لِلْمَسِيحِ علیه السلام غَيْبَاتٌ يَسِيحُ فِيهَا فِي الْأَرْضِ وَ لَا يَعْرِفُ قَوْمُهُ وَ شِيعَتُهُ خَبَرَهُ ثُمَّ ظَهَرَ فَأَوْصَى إِلَى شَمْعُونَ بْنِ حَمُّونَ علیه السلام فَلَمَّا مَضَى شَمْعُونُ غَابَتِ الْحُجَجُ

ص: ۳۴۶

۱- فی المصدر: أردشیر بن زارکا اسکان خ ل و لعله مصحف أردشیر بابکان. نص علی ذلک المسعودیّ فی اثبات الوصیه.

۲- کمال الدین: ۱۳۰.

۳- احتجاج الطبرسیّ: ۱۷۷. و فیه و أمّا بقولک.

۴- تفسير القمّيّ: ۲۱۷ و ۲۱۸. و الحديث طويل تقدم بالفاظه فى كتاب الاحتجاجات راجع ج ۱۰ ص ۱۶۱.

۵- الخصال ۲: ۱۴۱.

۶- الخصال ۲: ۱۴۱.

بَعْدَهُ (۱)فَاشْتَدَّ الطَّلَبُ وَ عَظُمَتِ الْبَلْوَى وَ دَرَسَ الدِّينُ وَ أَضِيعَتِ الْحُقُوقُ وَ أُمِيتَتِ الْفُرُوضُ وَ السُّنَنُ وَ ذَهَبَ النَّاسُ يَمِيناً وَ شِمَالًا لَا يَعْرِفُونَ أَيّاً مِنْ أَيٍّ فَكَانَتِ الْغَيْبَهُ مِائَتَيْنِ وَ خَمْسِينَ سَنَهً(۲).

**[ترجمه]إكمال الدين: مسيح عليه السلام بعضی اوقات از دیدگان پنهان می‌شد و به سیاحت در زمین می‌پرداخت، در آن مواقع قوم و یارانش خبری از او نداشتند، سپس ظاهر شد و شمعون بن حمون علیه السلام را وصّی خود گرداند، هنگامی که دوران شمعون به سر رسید پس از او حجّت‌ها پنهان شدند،

ص: ۳۴۶

حاجات و نیازها شدت گرفتند، بلایا و مصیبت‌ها عظیم گشتند، دین کهنه و مندرس شد، حقوق ضایع شدند، واجبات و سنّت... ها از بین رفتند و مردم به شمال و جنوب (این طرف و آن طرف) می‌رفتند و هیچ چیزی را از یکدیگر تشخیص نمی‌دادند، و این غیبت عیسی دویصد و پنجاه سال به طول انجامید. -. إكمال الدين: ۹۶ -

**[ترجمه]

«۶»

ك، إكمال الدين ابْنُ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّفَّارِ وَ سَعْدٍ مَعاً عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنِ ابْنِ الْمُغِيرَهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِی خَلَفٍ عَنْ مُعَاوِيَهَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام بَقِيَ النَّاسُ بَعْدَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ علیه السلام خَمْسِينَ سَنَهً وَ مِائَتَيْ سَنَهٍ بِلَا حُجَّهٍ ظَاهِرَهٍ (۳).

**[ترجمه]إكمال الدين: از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: مردم پس از عیسی بن مریم علیه السلام دویست و پنجاه سال بدون حجّت ظاهر و آشکار باقی مانند. -. إكمال الدين: ۹۶ -

**[ترجمه]

«۷»

ك، إكمال الدين أَبِي عَنْ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ عَنِ ابْنِ يَزِيدَ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِی خَلَفٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: كَانَ بَيْنَ عِيسَى علیه السلام وَ بَيْنَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله خَمْسُمِائَهِ عَامٍ مِنْهَا مِائَتَانِ وَ خَمْسُونَ عَاماً لَيْسَ فِيهَا نَبِيٌّ وَ لَا عَالِمٌ ظَاهِرٌ قُلْتُ فَمَا كَانُوا قَالَ كَانُوا مُسْتَمْسِكِينَ (۴)بِدِينِ عِيسَى قُلْتُ فَمَا كَانُوا قَالَ مُؤْمِنِينَ ثُمَ

ص: ۳۴۷

۱- ذكر المسعودیّ أسماء الحجج و الأوصياء و نبذه من أحوالهم فی كتابه اثبات الوصيه، فذكر أن اللّه أوحى الى زكريا أن يسلم مواريث الأنبياء و ما فی يديه الى عيسى عليه السلام، و قال: و روى فی خبر آخر أن اللّه أوحى إليه أن يستودع النبوّه و مواريث الأنبياء و ما فی يديه الى نبی من بنی إسرائيل يقال له اليسابغ، ثمّ شرع فی بيان أحواله إلى أن قال: فلما أراد اللّه أن

يقبض اليسابغ أوحى إليه أن يستودع النور و الحكمه و الاسم الأعظم ابنه روبيل و قام روبيل بن اليسابغ عليه السلام بأمر اللّه جل و عزّ و تدبير ما استودعه، و ملك فى أيامه دارا بن شهزادان أربع عشره سنه، و بعد سنه من ملكه بنى مدينه و سماها داراجرد مصحف دارابجرد و ملك بعده الاسكندر أربع عشره سنه، و كان بنى بعد سنتين من ملكه مدينه بأصبهان سماها جى، و ملك بعد الاسكندر أشج بن أشجان مائتى سنه، و فى احدى و خمسين سنه من ملكه بعث اللّه عزّ و جلّ المسيح عيسى بن مريم عليه السلام. ثم ذكر جمله من أحوال المسيح عليه السلام الى أن قال: و أوصى الى شمعون و أمرهم بطاعته و سلم إليه الاسم الأعظم و التابوت، و ذكر بعد شمعون يحيى بن زكريا عليه السلام، ثمّ منذر بن شمعون، ثمّ دانيال. ثم قال: و روى فى خبر آخر أن العزير و دانيال كانا قبل المسيح و يحيى بن زكريا عليهم السلام.

۲- كمال الدين: ۹۶.

۳- كمال الدين: ۹۶.

۴- فى المصدر: متمسكين.

قَالَ علیه السلام وَ لَا تَکُونُ الْأَرْضُ إِلَّا وَ فِیهَا عَالِمٌ (۱).

**[ترجمه]إکمال الدین: یعقوب بن شعیب از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: بین عیسی علیه السلام و محمّد صلّی الله علیه و آله پانصد سال فاصله بود که دویصد و پنجاه سال آن بدون وجود هیچ پیامبر و یا دانشمند آشکاری (برجسته... ای) سپری شد؛ (یعقوب می گوید:) گفتم: پس مردم در آن مدّت چه می کردند؟ فرمود: متمسّک به دین عیسی بودند، گفتم: پس بر چه آیینی بودند؟ فرمود: مؤمن بودند.

ص: ۳۴۷

سپس امام علیه السلام فرمود: هیچ دوره‌ای بر روی زمین سپری نشده مگر آنکه دانشمندی در آن وجود داشته است. - . إکمال الدین : ۹۶ -

**[ترجمه]

«۸»

ک، إکمال الدین عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ أَبِی رَافِعٍ عَنْ أَبِیهِ عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: کَانَتِ الْفَتْرَهُ بَیْنَ عِیسَی علیه السلام وَ بَیْنَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله أَرْبَعَمِائَهِ سَنَهٍ وَ ثَمَانِینَ سَنَهً (۲).

أقول: تمامه بإسناده فی باب أحوال الملوک و المعول علی الأخبار الأوله و یمکن تأویل هذا الخبر بأن یقال لم یحسب بعض زمان الفتره من أولها لقرب العهد بالدین.

**[ترجمه]إکمال الدین: پیامبر صلّی الله علیه و آله فرموده است: فاصله زمانی بین عیسی علیه السلام و محمّد صلّی الله علیه و آله چهار صد و هشتاد سال بوده است. - . إکمال الدین : ۱۳۰ و ۱۳۱ -

می گویم: این حدیث به صورت کامل و با ذکر اسناد در باب «أحوال الملوک و المعوّل علی الأخبار الأوله» نقل شده است. در تأویل این حدیث می‌توان گفت: سالهای آغازین دوره فترت به خاطر نزدیکی به دین و شریعت به حساب نیامده است.

**[ترجمه]

«۹»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ أَبِی الصَّهْبَاءِ الْبَکْرِیِّ (۳)قَالَ: سَمِعْتُ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام وَ دَعَا رَأْسَ الْجَالُوتِ (۴)وَ أُسْقُفَّ النَّصَارَی فَقَالَ إِنِّی سَائِلُکُمَا عَنْ أَمْرٍ وَ أَنَا أَعْلَمُ بِهِ مِنْکُمَا فَلَا تَکْتُمَا ثُمَّ دَعَا أُسْقُفَّ النَّصَارَی فَقَالَ أَنْشُدُکَ بِاللَّهِ الَّذِی أَنْزَلَ الْإِنْجِیلَ عَلَی عِیسَی علیه السلام وَ جَعَلَ عَلَی رِجْلِهِ الْبَرَکَهَ وَ کَانَ یُبْرِئُ الْأَکْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أَزَالَ أَلَمَ الْعَیْنِ وَ أَحْیَا الْمَیِّتَ وَ صَنَعَ لَکُمْ مِنَ الطِّینِ طُیُوراً وَ أَنْبَأَکُمْ بِمَا تَأْکُلُونَ وَ مَا تَدَّخِرُونَ فَقَالَ دُونَ هَذَا أَ صَدَقَ فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام بِکَمِ افْتَرَقَتْ بَنُو إِسْرَائِیلَ بَعْدَ عِیسَی

فَقَالَ لَا وَ اللَّهِ وَ لَا فِرْقَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ عَلِيٌّ علیه السلام كَذَبْتَ وَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَقَدِ افْتَرَقَتْ عَلَى اثْنَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً كُلَّهَا فِي النَّارِ إِلَّا فِرْقَةً وَاحِدَةً إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ ساءَ ما يَعْمَلُونَ فَهَذِهِ الَّتِي تَنْجُو (۵).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: أبو الصهباء البكریّ گوید: از علی بن ابی طالب علیه السلام شنیدم که ایشان رأس الجالوت و اسقف مسیحیان را فرا خواند و فرمود: مسأله‌ای را از شما می‌پرسم حال آنکه از هر دو به جواب آن آگاهترم پس جوابش را کتمان نکنی. سپس اسقف مسیحیان را فرا خواند و فرمود: تو را سوگند می‌دهم به خداوندی که انجیل را بر عیسی علیه السلام نازل فرمود و قدم او را مایه برکت قرار داد و نابینا و مبتلا به پیسی را شفا می‌بخشید و درد چشم را برطرف می‌نمود و مرده را زنده می‌گرداند و از گِل، پرنده‌هایی را برای شما می‌آفرید و شما را از آنچه در خانه می‌خورید و اندوخته می‌کردید آگاه می‌کرد؛ اسقف گفت: کمتر از این، راست‌تر است. پس امام علی علیه السلام فرمود: بنی اسرائیل پس از عیسی به چند گروه تقسیم شدند؟ اسقف گفت: خیر، به خدا سوگند که غیر از یک گروه وجود نداشته است، امام فرمود: سوگند به کسی که خدایی جز او نیست دروغ گفتی، بنی اسرائیل به هفتاد و دو گروه تقسیم شدند که همگی به جز یک گروه در آتش هستند، خداوند متعال می‌فرماید: «منهم أمّه مقتصده و کثیر منهم ساء ما کانوا یعملون»{در میان ایشان گروهی هستند که راه درست را پیش گرفته‌اند و بسیاری از آنها چه بد است آنچه انجام می‌دهند}، که منظور از (أمّه مقتصده) همان گروهی است که نجات می‌یابد. - . نسخه خطی تفسیر العیاشی، همچنین البحرانی در البرهان ۱ : ۴۸۷ این حدیث را روایت کرده است. -

**[ترجمه]

«۱۰»

فر، تفسیر فرات بن إبراهيم جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْفَزَارِيُّ رَفَعَهُ (۶)إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: يَا خَيْثَمَةُ (۷)

ص: ۳۴۸

۱- كمال الدين: ۹۶. قوله: و لا تكون الأرض اه أی لا تكون خاليا من عالم ظاهر أو مستور.

۲- كمال الدين: ۱۳۰ و ۱۳۱.

۳- هو صهيب البكرى البصرى، يقال: المدنیّ مولى ابن عبّاس، روى عن مولاه ابن عبّاس و على بن أبي طالب علیه السلام و ابن مسعود.

۴- في البرهان: دعا رأس الجالوت.

۵- تفسير العيّاشیّ مخطوط، أخرجه البحرانیّ أيضا في البرهان ۱: ۴۸۷.

۶- في المصدر: جعفر بن محمّد الفزارى معنعنا عن أبي جعفر علیه السلام.

۷- بضم الخاء و سكون الياء و فتح الثاء.

سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَعْرِفُونَ اللَّهَ مَا هُوَ وَ التَّوْحِيدَ حَتَّى يَكُونَ خُرُوجُ الدَّجَّالِ وَ حَتَّى يَنْزِلَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ علیه السلام مِنَ السَّمَاءِ وَ يَقْتُلَ اللَّهُ الدَّجَّالَ عَلَى يَدَيْهِ وَ يُصَلِّيَ بِهِمْ رَجُلٌ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ أَ لَا تَرَى أَنَّ عِيسَى علیه السلام يُصَلِّي خَلْفَنَا وَ هُوَ نَبِيٌّ إِلَّا وَ نَحْنُ أَفْضَلُ مِنْهُ(۱).

**[ترجمه]تفسیر فرات بن ابراهیم: امام باقر علیه السلام فرموده است: ای خُیثَمه،

ص: ۳۴۸

زمانی فرا خواهد رسید که مردم نمی‌دانند خداوند کیست و توحید چیست، تا اینکه دجّال بر ایشان خارج می‌شود و عیسی بن مریم علیه السلام از آسمان فرود می‌آید و خداوند دجّال را به وسیله او به قتل می‌رساند، و مردی از تبار ما اهل بیت نماز را برای آنها اقامه می‌کند، آیا نمی‌بینی که عیسی علیه السلام پشت سر ما نماز می‌خواند حال آنکه پیامبر است، این فقط به خاطر این است که ما از او برتر و فاضل‌تریم. - . تفسیر فرات : ۴۴ -

**[ترجمه]

«۱۱»

ل، الخصال مَاجِيلَوَيْهِ عَنْ عَمِّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ دُكَيْنٍ عَنْ مَعْمَرِ بْنِ رَاشِدٍ (۲)عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: مِنْ ذُرِّيَّتِي الْمَهْدِيُّ إِذَا خَرَجَ نَزَلَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِنُصْرَتِهِ فَقَدَّمَهُ وَ صَلَّى خَلْفَهُ (۳).

**[ترجمه]الخصال: از پیامبر صلّی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: مهدی از ذریّه من است، آن‌گاه که ظهور کند عیسی بن مریم برای نصرت دادنش فرود می‌آید پس او را پیش می‌راند و پشت سرش نماز اقامه می‌کند. - . این حدیث را در الخصال نیافتیم ولی در الأمالی : ۱۳۱ نقل شده است، پس پیداست که به جای الخصال باید الأمالی ذکر شود. -

**[ترجمه]

«۱۲»

عم، إعلام الوری حَنَانُ بْنُ سَدِيرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ عَقِيصَا عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَنَّهُ قَالَ: مَا مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا وَ يَقَعُ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لِطَاغِيَةِ زَمَانِهِ إِلَّا الْقَائِمَ الَّذِي يُصَلِّي رُوحُ اللَّهِ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ خَلْفَهُ (۴).

أقول: الأخبار الداله علی أن عیسی علیه السلام ینزل و یصلی خلف القائم عجل الله فرجه کثیره و قد أوردتها الخاصه و العامه بطرق مختلفه و سیأتی بعضها فی کتاب الغیبه.

**[ترجمه]أعلام الوری: از امام حسن بن علی صلوات الله علیه روایت شده که فرمود: هیچ یک از ما نیست مگر آنکه بیعت طاغوت زمان خویش بر گردنش می‌افتد غیر از قائم آل محمد که روح الله عیسی بن مریم پشت سر او نماز اقامه خواهد کرد.

-. إعلام الورى : ۲۴۴ -

می گویم: احادیث و روایت‌هایی که بر این نکته دلالت می کنند که عیسی علیه السلام فرود می‌آید و پشت سر قائم عجّل الله فرجه نماز می گزارد فراوانند، و خاصّ و عامّ به شیوه‌های مختلفی آنها را روایت کرده‌اند و برخی از آنها در کتاب الغیبه ذکر خواهند شد.

**[ترجمه]

«۱۳»

فس، تفسیر القمی أَبِی عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِيِّ عَنْ أَبِی حَمْزَةَ عَنْ شَهْرِ بْنِ حَوْشَبٍ (۵)قَالَ: قَالَ لِيَ الْحَجَّاجُ يَا شَهْرُ آيَةٌ فِی كِتَابِ اللَّهِ قَدْ أَعْيَتْنِی فَقُلْتُ أَيُّهَا الْأَمِيرُ أَيَّةُ آيَةٍ هِیَ فَقَالَ قَوْلُهُ وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ اللَّهِ إِنِّی لَآمُرُ بِالْيَهُودِيِّ وَ النَّصْرَانِيِّ فَتُضْرَبُ عُنُقُهُ (۶)ثُمَّ أَرْمَقُهُ بِعَيْنِی فَمَا أَرَاهُ

ص: ۳۴۹

۱- تفسیر فرات: ۴۴، و للحدیث صدر ترکه المصنّف.

۲- فی الاسناد و هم ظاهر لان معمر بن راشد- و هو الأزدیّ مولاهم أبو عروه البصری نزیل الیمن- مات سنه ۱۵۴، و هو ابن ۵۸ سنه، فهو لم یدرک النبیّ صلّی اللّه علیه و آله و سلم، و الوهم حصل من تقطیع الحدیث، لان الموجود فی الأمالی: معمر بن راشد قال: سمعت أبا عبد اللّه الصادق علیه السلام یقول: أتی یهودی النبیّ صلّی اللّه علیه و آله و سلم، ثمّ ذکر حدیثا طویلا الی أن قال: قال النبیّ صلّی اللّه علیه و آله و سلم: و من ذرّیتی المهدی.

۳- لم نجد الحدیث فی الخصال و لکنه موجود فی الأمالی: ۱۳۱ فالظاهر ان ل مصحف لی.

۴- إعلام الوری: ۲۴۴.

۵- بفتح المهمله و الشین.

۶- فی نسخه: و اللّه إنّی لامر بالیهودی و النصرانی فأضرب عنقه اه.

يُحَرِّكُ شَفَتَيْهِ حَتَّى يَخْمُدَ (۱)فَقُلْتُ أَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ لَيْسَ عَلَى مَا تَأَوَّلْتَ قَالَ كَيْفَ هُوَ قُلْتُ إِنَّ عِيسَى علیه السلام يَنْزِلُ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَهِ إِلَى الدُّنْيَا فَلَا يَبْقَى أَهْلُ مِلَّهٍ يَهُودِيٌّ وَ لَا نَصْرَانِيٌّ (۲)إِلَّا آمَنَ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ يُصَلِّي خَلْفَ الْمَهْدِيِّ قَالَ وَيْحَكَ أَنَّى لَكَ هَذَا وَ مِنْ أَيْنَ جِئْتَ بِهِ فَقُلْتُ حَدَّثَنِي بِهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیهما السلام فَقَالَ جِئْتَ وَ اللَّهِ بِهَا مِنْ عَيْنٍ صَافِيَهٍ(۳).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: شهر بن حوشب گوید: حجّاج به من گفت: ای شهر، آیه‌ای در کتاب خداوند وجود دارد که مرا عاجز کرده است، گفتم: ای امیر، آن چه آیه‌ایست؟ گفت: این فرموده خداوند متعال: «و إنّ مِن اهل الکتاب إلّا لیؤمننّ به قبل موته» به خدا سوگند، من یهودی و مسیحی را فرمان می‌دهم پس گردنش زده می‌شود (گردنش را می‌زنم)، سپس با چشمم مدّت زیادی به او می‌نگرم و نمی‌بینم

ص: ۳۴۹

لبهایش را تکان دهد تا اینکه می‌میرد؛ گفتم: خداوند (نظر) امیر را درست و اصلاح گرداند، این گونه نیست که شما تأویل کرده‌اید، حجّاج گفت: تأویل آن چگونه است؟ گفتم: عیسی علیه السلام قبل از برپایی روز قیامت به سوی دنیا فرود می‌آید، پس هیچ شخصی از یهودیان و مسیحیان باقی نمی‌ماند مگر آنکه قبل از وفاتش به او ایمان می‌آورد، وی هم چنین پشت سر مهدی نماز می گزارد، حجّاج گفت: وای بر تو، این دانش از کجا به تو رسیده و آن را از کجا کسب کرده‌ای؟ گفتم: این سخنان را امام سجّاد علیه السلام برای من نقل کرده است، حجّاج گفت: به خدا سوگند که آنها را از چشمه‌ای زلال کسب کرده‌ای. -. تفسیر القمی : ۱۴۶ -

**[ترجمه]

بيان

قال الطبرسی رحمه الله اختلف فيه على أقوال أحدها أن كلا الضميرين يعودان إلى المسيح أى ليس يبقى أحد من أهل الكتاب من اليهود و النصارى إلا و يؤمنن بالمسيح قبل موت المسيح إذا أنزله الله إلى الأرض وقت خروج المهدى فى آخر الزمان لقتل الدجال فتصير الملل كلها مله واحده و هى مله الإسلام الحنيفيه دين إبراهيم عليه السلام عن ابن عباس و أبى مالك و الحسن و قتاده و ابن زيد و ذلك حين لا ينفعهم الإيمان و اختاره الطبرى قال و الآيه خاصه لمن يكون منهم فى ذلك الزمان ثم ذكر روايه على بن إبراهيم و قال و ذكر أبو القاسم البلخى مثل ذلك و ضعف الزجاج هذا الوجه قال إن الذين يبقون إلى زمن عيسى عليه السلام من أهل الكتاب قليل و الآيه تقتضى عموم إيمان أهل الكتاب إلا أن تحمل على أن جميعهم يقولون إن عيسى الذى ينزل فى آخر الزمان نحن نؤمن به.

و ثانيها أن الضمير فى به يعود إلى المسيح و الضمير فى موته إلى الكتابى و معناه لا يكون أحد من أهل الكتاب يخرج من الدنيا إلا و يؤمن بعيسى عليه السلام قبل موته إذا زال تكليفه و تحقق الموت و لكن لا ينفعه الإيمان.

و ثالثها أن يكون المعنى ليؤمنن بمحمد صلى الله عليه و آله قبل موت الكتابى عن عكرمه و رواه أيضا أصحابنا انتهى. (۴)

أقول: يمكن أن يكون الوجه الأول مبنيا على الرجعه فلا يكون مختصا بأهل الكتاب الموجودين فى ذلك الزمان.

ص: ۳۵۰

۱- فى المصدر: حتى يحمل.

۲- فى نسخه: يهودى و لا غيره.

۳- تفسير القمّىّ: ۱۴۶.

۴- مجمع البيان ۳: ۱۳۷ و ۱۳۸.

**[ترجمه]طبرسی رحمه الله گفته است: در تفسیر آیه «و إنّ من أهل الکتاب إلّا لیؤمننّ به قبل موته» نظرهای مختلفی روایت شده است: نخست اینکه هر دو ضمیر در (به) و (موته) به عیسی علیه السلام باز می گردند، یعنی: از یهودیان و مسیحیانِ اهل کتاب کسی نیست مگر آنکه قبل از وفات عیسی مسیح به او ایمان می‌آورد، و این حادثه هنگامی رخ می‌دهد که خداوند او را در آخرالزمان و هنگام ظهور مهدی به سوی زمین فرو می‌فرستد پس دجّال را به قتل می‌رساند، بنابراین تمام ملّتها (دین و آئینها) بر سر دین و آئین واحد گِرد می‌آیند و آن، دین و آئین حنیف اسلام است که دین ابراهیم علیه السلام نیز بوده است؛ این نظر از ابن عباس، ابومالک، حسن، قتاده و ابن زید روایت شده است، و در آن هنگام ایمان آوردن سودی به ایشان نمی... رساند، این سخن را طبری برگزیده و گفته است: این آیه مخصوص یهودیان و مسیحیانی است که در آن زمان حضور دارند، سپس روایت علی بن ابراهیم را ذکر کرده و گوید: ابوالقاسم بلخی نیز مانند آن را ذکر کرده است؛ این در حالی است که زجّاج این نظر را ضعیف دانسته و گفته است: به راستی کسانی از اهل کتاب که تا زمان عیسی علیه السلام باقی می‌مانند اندکند، و این آیه ایمان آوردن همه اهل کتاب را اقتضا می کند مگر آنکه بر این نکته حمل شود که همه آنها می گویند: ما به عیسی که در آخر الزمان فرود می‌آید ایمان می‌آوریم.

دوّم: مرجع ضمیر در (به) عیسی مسیح و در (موته) اهل کتاب می‌باشد، یعنی: کسی از یهودیان و مسیحیان اهل کتاب از دنیا خارج نمی‌شود مگر آنکه قبل از وفات خویش به عیسی علیه السلام ایمان می‌آورد و این هنگامی است که تکلیف از دوش او افتاده و مرگ محّقق و ثابت شده است پس ایمان آوردن سودی به او نمی‌رساند.

سوّم: معنای آیه این گونه باشد: حقیقتاً که اهل کتاب قبل از مرگ خویش به محمّد صلّی الله علیه و آله ایمان می‌آورند؛ این نظر از عکرمه روایت شده است و هم چنین برخی از اصحاب ما نیز آن را روایت کرده‌اند. پایان. - . مجمع البین ۳: ۱۳۷ و۱۳۸ -

می گویم: ممکن است که نظر نخست مبتنی بر اساس رجعت و بازگشت پذیری باشد و این حکم (ایمان آوردن) مخصوص اهل کتاب موجود در آن زمان نباشد.

ص: ۳۵۰

**[ترجمه]

باب ۲۵ قصص أرمیا و دانیال و عزیر و بختنصر «۱»

اشاره

باب ۲۵ قصص أرمیا و دانیال و عزیر و بختنصر (۱)

**[ترجمه]داستان أرمیا، دانیال، عزیر و بخت نصر

**[ترجمه]

الآيات

البقره: «أَوْ كَالَّذِی مَرَّ عَلی قَرْیَهٍ وَ هِیَ خاوِیَهٌ عَلی عُرُوشِها قالَ أَنَّی یُحْیِی هذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِها فَأَماتَهُ اللَّهُ مِائَهَ عامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قالَ کَمْ لَبِثْتَ قالَ لَبِثْتُ یَوْماً أَوْ بَعْضَ یَوْمٍ قالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَهَ عامٍ فَانْظُرْ إِلی طَعامِکَ وَ شَرابِکَ لَمْ یَتَسَنَّهْ وَ انْظُرْ إِلی حِمارِکَ وَ لِنَجْعَلَکَ آیَهً لِلنَّاسِ وَ انْظُرْ إِلَی الْعِظامِ کَیْفَ نُنْشِزُها ثُمَّ نَکْسُوها لَحْماً فَلَمَّا تَبَیَّنَ لَهُ قالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ»(۲۵۹)

الإسراء: «وَ قَضَیْنا إِلی بَنِی إِسْرائِیلَ فِی الْکِتابِ لَتُفْسِدُنَّ فِی الْأَرْضِ مَرَّتَیْنِ وَ

ص: ۳۵۱

۱- فی العرائس: ان أرمیا هو ابن خلفیاء، و کان من سبط هارون بن عمران و سمی خضرا لانه جلس علی فروه بیضاء فقام عنها و هی تزهر خضراء. و فی قاموس الإنجیل أنّه ابن حلقیا، و کان فی سنه ۶۰۰ قبل المسیح علیه السلام تقریبا. و فی الکامل انه ابن حزقیا. و أمّا دانیال فکان من ذریه داود علیه السلام، و اسر فی سنه ۶۰۶ قبل میلاد المسیح و جی ء به إلی بابل علی ما فی قاموس الإنجیل، و کان بخت نصر رأی رؤیا هائله فقصها علی دانیال فعبرها فصار بذلک معززا مکرما عند بخت نصر، و کان مقیما عنده الی أن فتح الفرس بابل، فصار عند کورش ملک الفرس فولاه القضاء و جعل إلیه جمیع أمره، و مات بالسوس من اعمال خوزستان. ذکر البغدادیّ فی کتابه المحبر نسب دانیال فقال: هو دانیال بن یخننا بن حزقیا، و هو یوناخین بن صدقیا الملک ابن اهیاقیم بن أوشیا بن أمین بن حزقیا بن أحاذین بن یاثم بن عزریا بن أمصیا بن مهیاس بن أخزیا ابن ربهیا بن رام بن یاهوشا بن أسا بن أبیا بن راحبعم بن سلیمان بن داود علیهما السلام، و ذکرهم الطبریّ و الیعقوبی مع اختلافات. و أمّا عزیز فکان معاصرا لدانیال، و سیأتی قصصه. و اما بخت نصر قال الفیروزآبادی: بخت أصله بوخت و معناه ابن: و نصر کبقم: صنم انتهی. و هو الذی یقال له: نبوکدنصر، و فی قاموس الإنجیل: انه مات فی ۵۶۱ قبل المسیح علیه السلام، و نسبه علی ما فی الطبریّ: بخت نصر بن نبوزراذان بن سنحاریب- صاحب الموصل و ناحیتها ابن داریوش بن عیبری بن تیری بن رویا بن رابیا بن سلامون بن داود بن طامی بن هامل بن هرمان بن فودی بن همول بن درمی بن قمائل بن صامان بن رغما بن نمروذ بن کوش بن حام بن نوح علیه السلام.

لَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبيراً* فَإِذا جاءَ وَعْدُ أولاهُما بَعَثْنا عَلَيْكَمْ عِباداً لَنا أولِى بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجاسُوا خِلالَ الدِّيارِ وَ كانَ وَعْداً مَفْعُولًا* ثُمَّ رَدَدْنا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَ أَمْدَدْناكُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنِينَ وَ جَعَلْناكُمْ أَكْثَرَ نَفِيراً* إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَها فَإِذا جاءَ وَعْدُ الْآخِرَهِ لِيَسُوؤُا وُجُوهَكُمْ وَ لِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَما دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّهٍ وَ لِيُتَبِّرُوا ما عَلَوْا تَتْبِيراً»(۴-۷)

lt;meta info="- أو كالّذی مرّ علی قریه و هی خاویه علی عروشها قال أنّی یحیی هذه الله بعد موتها فأماته الله مائه عام ثمّ بعثه قال کم لبثت قال لبثت یوماً أو بعض یوم قال بل لبثت مائه عام فانظر إلی طعامک و شرابک لم یتسنّه و انظر إلی حمارك و لنجعلك آیه للناس و انظر إلی العظام کیف ننشزها ثمّ نکسوها لحماً فلمّا تبیّن له قال أعلم أنّ الله علی کلّ شیء قدیر. -. بقره / ۲۵۹ -

{یا [آگاهی از] همچون کسی که از کنار دهکده‌ای گذر کرد، در حالی که سقف خانه‌ها فرو تپیده بود و دیوارهای آنها بر روی سقفها فرو ریخته بود، گفت: چگونه خدا این [اجساد فرسوده و ازهم پاشیده مردمان اینجا] را پس از مرگ آنان زنده می‌کند؟ پس خدا او را صد سال میراند و سپس زنده‌اش گرداند و [به او] گفت: چه مدّت درنگ کرده‌ای؟ گفت: نمی‌دانم، [شاید] روزی یا قسمتی از یک روز، فرمود: [نه] بلکه صد سال درنگ کرده‌ای، و به خوردنی و نوشیدنی خود [که همراه داشتی] نگاه کن [و ببین که با گذشت این زمان طولانی به اراده خدا] تغییر نیافته است، و بنگر به الاغ خود [که چگونه از هم متلاشی شده است، ما چنین کردیم] تا تو رانشانه [گویایی از رستاخیز] برای مردمان قرار دهیم، [اکنون] به استخوان‌ها بنگر که چگونه آنها را بر می‌داریم و به هم پیوند می‌دهیم و سپس بر آنها گوشت می‌پوشانیم، هنگامی که [این حقائق] برای او آشکار شد گفت: می‌دانم که خدا بر هر چیزی تواناست.}

- و قضینا إلی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدنّ فی الأرض مرّتین و لتعلنّ علوّاً کبیراً * فإذا جاء وعد أولاهما بعثنا علیکم عباداً لنا أولی بأس شدید فجاسوا خلال الدیار و کان وعداً مفعولاً * ثمّ رددنا لکم الکرّه علیهم و أمددناکم بأموال و بنین و جعلناکم أکثر نفیراً * إن أحسنتم أحسنتم لأنفسکم و إن أسأتم فلها فإذا جاء وعد الآخره لیسوءوا وجوهکم و لیدخلوا المسجد کما دخلوه أوّل مرّه و لیتبروا ما علوا تتبیراً. -. إسراء / ۴-۷ -

{و در کتاب آسمانی[شان] به فرزندان اسرائیل خبر دادیم که قطعا دو بار در زمین فساد خواهید کرد

ص: ۳۵۱

و قطعا به سرکشی بسیار بزرگی برخواهید خواست، پس آن گاه که وعده [تحقق] نخستین آن دو فرا رسید بندگانی از خود را که سخت نیرومندند بر شما می‌گماریم تا میان خانه‌ها [یتان برای قتل و غارت شما] به جستجو درآیند و این تهدید تحقق یافتنی است، پس [از چیزی] دوباره شما را بر آنان چیره می‌کنیم و شما را با اموال و پسران یاری می‌دهیم و [تعداد] نفرات شا را بیشتر می‌گردانیم، اگر نیکی کنید به خود نیکی کرده‌اید و اگر بدی کنید به خود [بد نموده‌اید] و چون تهدید آخر فرارسد [بیایند] تا شما را اندوهگین سازند و در معبد[تان] چنان که بار اول داخل شدند [به زور] درآیند و بر هرچه دست یافتند یکسره [آن را] نابود کنند.}

**[ترجمه]

تفسیر

قال البیضاوی: وَ قَضَیْنا أی أوحینا إلیهم قضاء مقضیا (۱)فی التوراه مَرَّتَیْنِ إفسادتین أولاهما مخالفه أحکام التوراه و قتل شعیاء و قتل أرمیا و ثانیتهما قتل زکریا و یحیی و قصد قتل عیسی علیه السلام وَعْدُ أُولاهُما أی وعد (۲)عقاب أولاهما عِباداً لَنا بختنصر (۳)عامل لهراسف إلی بابل (۴)و جنوده و قیل جالوت و قیل سخاریب (۵)من أهل نینوی فَجاسُوا ترددوا لطلبکم خِلالَ الدِّیارِ وسطها للقتل و الغاره الْکَرَّهَ أی الدوله و الغلبه عَلَیْهِمْ علی الذین بعثوا علیکم و ذلک بأن ألقی الله فی قلب بهمن بن إسفندیار لما ورث الملک من جده کشتاسف بن لهراسف شفقه علیهم فرد أسراءهم إلی الشام و ملک دانیال علیهم فاستولوا علی من کان فیها من أتباع بختنصر أو بأن سلط داود علی جالوت فقتله و النفیر من ینفر مع الرجل من قومه فَإِذا جاءَ وَعْدُ الْآخِرَهِ وعد عقوبه المره الآخره لِیَسُوؤُا وُجُوهَکُمْ أی بعثناهم لیسوءوا وجوهکم لیجعلوها بادیه آثار المساءه فیها وَ لِیُتَبِّرُوا لیهلکوا ما عَلَوْا ما غلبوه و استولوا علیه أو مده علوهم و ذلک بأن سلط الله علیهم الفرس مره أخری فغزاهم ملک بابل من ملوک الطوائف اسمه

ص: ۳۵۲

۱- فی المصدر: وحیا مقضیا مبتوتا.

۲- فی المصدر: وعید.

۳- قال الطبرسیّ فی مجمع البیان: سلط اللّه علیهم سابور ذا الاکتاف ملکا من ملوک فارس فی قتل زکریا، و سلط علیهم فی قتل یحیی بخت نصر. قلت: یقال: ان الذی سلطه اللّه علیهم هو کورش.

۴- فی المصدر: علی بابل.

۵- فی المصدر و فی العرائس: سنجاریب، و فی مجمع البیان و الکامل و الطبریّ: سنحاریب. و فی قاموس الإنجیل: سنخاریب.

جوذر (۱)و قيل خردوس قيل دخل صاحب الجيش مذبح قرابينهم فوجد فيه دما يغلى فسألهم عنه فقالوا دم قربان لم يقبل منا فقال ما صدقونى فقتل عليه ألوفا منهم فلم يهدأ الدم ثم قال إن لم تصدقونى ما تركت منكم أحدا فقالوا إنه دم يحيى فقال لمثل هذا ينتقم منكم ربكم ثم قال يا يحيى قد علم ربى و ربك ما أصاب قومك من أجلك فاهدأ بإذن الله قبل أن لا أبقى منكم أحدا فسكن. (۲)و قال الطبرسى رحمه الله اختلف المفسرون فى الكرتين قالوا لما عتا بنو إسرائيل فى المره الأولى سلط الله عليهم ملك فارس و قيل بختنصر و قيل ملكا من ملوك بابل فخرج إليهم و حاصرهم و فتح بيت المقدس و قيل إن بختنصر ملك بابل بعد سخاريب (۳)و كان من جيش نمرود و كان لزنيه لا أب له فظهر على بيت المقدس و خرب المسجد و أحرقت التوراه و ألقى الجيف فى المسجد و قتل على دم يحيى عليه السلام سبعين ألفا و سبى ذراريهم و أغار عليهم و أخرج أحوالهم و سبى سبعين ألفا و ذهب بهم إلى بابل و بقوا فى مده مائه سنه تستعبدهم المجوس و أولادهم ثم تفضل الله عليهم بالرحمه و أمر ملكا من ملوك فارس عارفا بالله سبحانه فردهم إلى بيت المقدس فأقامهم به (۴)مائه سنه على الطريقه المستقيمه و الطاعه ثم عادوا إلى الفساد و المعاصى فجاءهم ملك من ملوك الروم اسمه أنطياخيوس (۵)فخرب بيت المقدس و سبى أهله و قيل غزاهم ملك الروميه و سباهم عن حذيفه و قال محمد بن إسحاق كانت بنو إسرائيل يعصون الله تعالى و فيهم الأحداث و الله يتجاوز عنهم و كان أول ما نزل بهم بسبب ذنوبهم أن الله بعث إليهم شعيا قبل مبعث زكريا (۶)و كان لبنى إسرائيل ملك كان شعيا يرشده و يسدده فمرض الملك و جاء

۱- فى المصدر: جؤذرذ.

۲- أنوار التنزيل ۱: ۶۸۹ و ۶۹۰. و فيه «فهدأ» مكان «فسكن».

۳- فى المصدر: سنحاريب و كذا فيما بعده.

۴- فى المصدر: فأقاموا به.

۵- فى المصدر: إنطياخوس.

۶- فى المصدر هنا زياده، هى: و شعيا هو الذى بشر بعيسى عليه السلام و بمحمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلم.

سخاریب إلی باب بیت المقدس بستمائه ألف رایه فدعا الله شعیا فبرأ الملک و مات جمع سخاریب و لم ینج منهم إلا خمسه نفر منهم سخاریب فهرب و أرسلوا خلفه من أخذه ثم أمر الله بإطلاقه لیخبر قومه بما نزل بهم فأطلقوه و ملک سخاریب بعد ذلک سبع سنین (۱)و استخلف بختنصر ابن ابنه فلبث سبع عشره سنه و هلک ملک بنی إسرائیل و مرج أمرهم و تنافسوا فی الملک و قتل بعضهم بعضا فقام شعیا فیهم خطیبا فوعظهم فهموا بقتله فهرب و دخل شجره فقطعوا الشجره بالمنشار فبعث الله إلیهم أرمیا من سبط هارون ثم خرج من بینهم لما رأی من أمرهم و دخل بختنصر و جنوده بیت المقدس و فعل ما فعل ثم رجع إلی بابل بسبایا بنی إسرائیل فکانت هذه الدفعه الأولی و قیل أیضا إن سبب ذلک کان قتل یحیی بن زکریا علیه السلام و إنه دم یحیی لم یزل یغلی حتی قتل بختنصر منهم سبعین ألفا أو اثنین و سبعین ألفا ثم سکن الدم و ذکر الجمیع أن یحیی بن زکریا علیه السلام هو المقتول فی الفساد الثانی قال مقاتل و کان بین الفساد الثانی و الأول مائتا سنه و عشر سنین و قیل إنما غزا بنی إسرائیل فی المره الأولی بختنصر و المره الثانیه ملوک فارس و الروم و ذلک حین قتلوا یحیی علیه السلام فقتلوا منهم مائه ألف و ثمانین ألفا و خرب بیت المقدس فلم یزل بعد ذلک خرابا حتی بناه عمر بن الخطاب فلم یدخله بعد ذلک رومی إلا خائفا و قیل إنما غزاهم فی المره الأولی جالوت و فی الثانیه بختنصر انتهی. (۲)و قال صاحب الکامل ما روی من أن بختنصر هو الذی خرب بیت المقدس و قتل بنی إسرائیل عند قتلهم یحیی بن زکریا علیه السلام باطل عند أهل السیر و التواریخ و أهل العلم بأمور الماضین و ذلک بأنهم مجمعون علی أن بختنصر غزا بنی إسرائیل عند قتل نبیهم شعیا فی عهد أرمیا و بین عهد أرمیا و قتل یحیی (۳)أربعمائه سنه و إحدی و

۱- فی المصدر: و هلک سنحاریب بعد ذلک بسبع سنین.

۲- مجمع البیان ۶: ۳۲۹ و ۴۰۰.

۳- و هو علیه السلام قتل بعد میلاد المسیح علیه السلام بثلاثین سنه تقریبا.

ستون سنه عند اليهود و النصارى و يذكرون أن ذلك فى كتبهم و أسفارهم و يوافقهم المجوس فى مده غزو بختنصر بنى إسرائيل إلى موت الإسكندر و يخالفهم فى مده ما بين موت الإسكندر و مولد يحيى فيزعمون أن مده ذلك إحدى و خمسون سنه انتهى. (۱)

أقول: ستعرف أن أخبارنا أيضا مختلفه فى ذلك لأنه يظهر من خبر ابن عماره و خبر ملاقاه داود دانيال و غيرهما كون بختنصر متصلا بزمان سليمان عليه السلام و يظهر من خبر هارون بن خارجه و أبى بصير و غيرهما كون خروج بختنصر بعد قتل يحيى عليه السلام و لا يبعد كون بختنصر معمرا (۲)و كذا دانيال فيكونا قد أدركا الوقتين معا و يمكن أن يكون إحداهما محموله على التقيه و الأخبار الداله على كون خروجه بعد قتل يحيى عليه السلام أقوى سندا و قد سبق بعضها فى قصه يحيى و الله يعلم.

ص: ۳۵۵

۱- الكامل ۱: ۱۰۴. قلت: ذكر ذلك أيضا الثعلبى فى العرائس ثمّ قال: و إنّما الصحيح فى ذلك ما ذكره محمّد بن إسحاق بن يسار قال: عمرت بنو إسرائيل بيت المقدس بعد ما عمرت الشام، و عاد إليها ملكها بعد خراب بخت نصر اياها و سبيهم منها، فجعلوا يحدثون الاحداث بعد مهلك عزيز عليه السلام، فبعث اللّه فيهم الأنبياء، ففريقا يكذبون و فريقا يقتلون، حتى كان آخر من بعث إليهم من انبيائهم زكريا و يحيى و عيسى عليهم السلام و كانوا من آل داود عليه السلام، فمات زكريا و قتل يحيى فلما رفع عيسى من بين ظهورهم و قتلوا يحيى عليه السلام بعث اللّه عليهم ملكا من ملوك بابل يقال له كردوس، فسار إليهم بأهل بابل حتّى دخل عليهم الشام، فلما دخل عليهم أمر رئيسا من رءوس جنوده يقال له بنوا رازادان صاحب القتل، فقال له: إنى حلفت بإلههم لئن ظهرت و ظفرت على أهل بيت المقدس لاقتلنهم حتّى تسيل دماؤهم فى وسط عسكرى، فامره أن يقتلهم، ثمّ ان بنوارازادان دخل بيت المقدس فاقام فى البقعه التى كانوا يقربون فيها قربانهم فوجد فيها دما يغلى، فسألهم عنه فقالوا: هذا دم قربان قربناه فلم يقبل منا، فقال: ما صدقتمونى. الخبر اه ثمّ ذكر نحو ما تقدم فى قصه بخت نصر. و يظهر من المسعودىّ فى اثبات الوصيه أن الذى قتل الناس لقتلهم يحيى عليه السلام هو بخت نصر بن ملت نصر بن بخت نصر الأكبر، و بذلك يرتفع الاشكال بحذافيره.

۲- و ربما يؤيد ذلك ما ذكره الثعلبى فى العرائس من أن عمر بخت نصر كان أيّام مسخه نيفا و خمسمائه عام و خمسين يوما؛ فتامل.

**[ترجمه]بیضاویّ گفته است: «و قضینا» یعنی: در تورات حُکمی تحقق یافتنی را به ایشان وحی نمودیم، «مرّتین» یعنی: دو فساد: نخست: مخالفت با احکام تورات و کشتن شعیاء و ارمیا، دوّم: کشتن زکریا و یحیی و قصد کشتن عیسی علیه السلام، «وَعد أولهما» یعنی: وعده مجازات نخستین فساد، «عباداٍلنا» منظور (بخت نصر) و سربازان اوست، بخت نصر کارگزار لهراسب به سوی سرزمین بابل بوده است؛ و گفته شده منظور، جالوت و یا سخاریب که از ساکنان نینوا بوده می‌باشد، «فجاسوا» یعنی: در طلب شما به رفت و آمد بپردازند، «خلال الدیار» یعنی: وسط خانه‌ها برای کشتن و غارت، «الکرّة» یعنی: قدرت و چیرگی و تسلّط، «علیهم» یعنی: بر کسانی که قبلاً به سوی شما فرستاده شدند تا بر شما غلبه کنند، و داستان بدین صورت بود که خداوند مهر و شفقت را نسبت به بنی اسرائیل در قلب بهمن پسر اسفندیار انداخت و آن زمانی بود که وی پادشاهی را از جدّش گشتاسب پسر لهراسب به ارث برد پس اسیران ایشان را به شام بازگرداند، و خداوند دانیال را فرمانروای ایشان قرار داد بنابراین بر پیروان بخت نصر که در آنجا بودند غلبه کردند، و یا به این صورت که خداوند داوود را بر جالوت مسلّط گرداند و او را به قتل رساند؛ (النفیر) افرادی از قوم که با شخصی بسیج می‌شوند، « فإذا جاء وَعد الآخرة» یعنی: وعده مجازات فساد دیگر، «لیسوءوا وجوهکم» یعنی: آنان را فرستادیم تا (چهره‌های) شما را اندوهگین سازند و نشانه‌های غم و اندوه را در چهره‌های شما آشکار سازند، «و لیتبروا» یعنی: تا هلاک گردانند، «ما عَلَوا» یعنی: آنچه را بر آن غلبه کرده و چیره شدند، یا در مدتی که چیره و مسلط هستند؛ و این حادثه با مسلط گرداندن دوباره فارس بر ایشان به وقوع پیوست، پس پادشاه بابل که از جمله ملوک الطوائف بود و جوذر

ص: ۳۵۲

یا خردوس نامیده می‌شد به جنگ با ایشان رفت؛ روایت شده که امیر سپاه فارس وارد قربانگاه بنی اسرائیل شد پس در آن خونی مشاهده کرد که می‌جوشد، امیر از آنها درباره خون پرسید و ایشان گفتند: خون قربانی‌ای است که از ما پذیرفته نشده است، امیر گفت: به من راست نگفتید، پس هزاران نفر از آنها را بر آن خون به قتل رساند ولی خون آرام نگرفت، سپس گفت: اگر راستش را به من نگویید هیچ یک از شما را باقی نمی‌گذارم، آن گاه گفتند: این خون یحیی است ، گفت: به خاطر چنین چیزی پروردگارتان از شما انتقام می‌گیرد، سپس گفت: ای یحیی، پروردگار من و پروردگار تو آگاه است که قومت به خاطر تو به چه بلا و مصیبتی گرفتار آمده‌اند، بنابراین به اذن خداوند و قبل از آنکه کسی از ایشان را باقی نگذارم آرام بگیر، پس خون یحیی آرام شد. - . أنوارالتنزیل ۱ : ۶۸۹- ۶۰۰ -

طبرسی رحمه الله گفته است: مفسّران در مورد دو فسادی که بنی اسرائیل مرتکب شدند اختلاف نظر دارند، گفته‌اند: هنگامی که بنی اسرائیل برای بار نخست مرتکب سرکشی و نافرمانی شدند، خداوند پادشاه فارس یا بخت نصر و یا پادشاهی از پادشاهان بابل را برایشان مسلّط گرداند، پس به سوی آنان خارج شد و در حصارشان انداخت و بیت المقدس را فتح کرد؛ و گفته شده: بخت نصر پادشاه بابل بعداز سخاریب و از سپاهیان نمرود بوده است، ا و هم چنین از زنی زناکار و بدون وجود پدر متولد شده بود، پس بر بیت المقدس چیره گشت و مسجد را ویران کرد و تورات را به آتش کشید و لاشه‌های گندیده و بدبو را در مسجد انداخت، و هفتاد هزار نفر را بر روی خون یحیی علیه السلام به قتل رساند و ذریّه ایشان را به اسارت گرفت و بر آنها تاخت و یورش برد و هفتاد هزار نفر را به اسارت گرفت و آنها را به بابل برد، و به مدّت صدسال در آنجا ماندند و مجوسیان، آنها و فرزندانشان را به بردگی کشیدند؛ سپس خداوند با رحمت خویش به ایشان خیر و نیکی روا داشت و به

پادشاهی از پادشاهان فارس که خدا شناس بود امر فرمود پس بنی اسرائیل را به بیت المقدس باز گرداند و آنها را به مدت صد سال در آنجا بر طریق مستقیم و فرمانبرداری از اوامر خداوند سکونت داد، سپس دوباره به فساد و ارتکاب معاصی روی آوردند پس پادشاهی از پادشاهان روم به اسم انطیاخیوس سراغ آنان آمد و بیت المقدس را ویران کرد و اهلش را به اسارت برد؛ از حذیفه روایت شده که پادشاه روم به نبرد با ایشان آمد؛ و محمد بن اسحاق گوید: بنی اسرائیل به عصیان و نافرمانی خداوند متعال می‌پرداختند و کارهای زشت و ناپسند و بدعت گذاریها در میان آنها رواج داشت، با این وجود خداوند از گناهان‌شان در می‌گذشت، نخستین باری که عذاب به سبب ارتکاب گناهان بر آنها نازل شد هنگامی بود که خداوند شعیا را قبل از مبعوث گرداندن زکرّیا به سویشان فرستاد، و بنی اسرائیل پادشاهی داشتند که شعیا به ارشاد و راهنمایی او می‌پرداخت و او را به راه راست و صواب هدایت می‌کرد، پس پادشاه بیمار گشت

ص: ۳۵۳

و سخاریب با ششصد هزار (نیروی زیر) پرچم به در به دروازه بیت المقدس رسید، آن گاه شعیا خداوند را فراخواند و پادشاه بهبود یافت و تمام سپاهیان سخاریب از بین رفتند و به جز پنج نفر هیچ یک از آنان نجات نیافتند، که خود سخاریب نیز از جمله یافتگان بود، پس فرار کرد ولی کسی را از پی او فرستادند که دستگیرش کرد، سپس خداوند امر فرمود که آزادش کنند تا آنچه را بر سپاهیانش نازل شده به اطلاع قومش برساند، بنابراین سخاریب را آزاد کردند و او پس از این حادثه هفت سال فرمانروایی کرد و پس از خود نوه‌اش بخت نصر را جانشین قرار داد که فرمانروائی‌اش هفده سال به طول انجامید ، بخت نصر مُلک و فرمانروایی بنی اسرائیل را ویران کرد و امورشان را ضایع و تباه ساخت و بر سر پادشاهی به رقابت پرداختند و یکدیگر را به قتل رساندند، بنابراین شعیا در میان‌شان به عنوان خطیب برخاست و به موعظه و نصیحت کردن‌شان پرداخت و آنان تصمیم به قتلش گرفتند، پس فرار کرد و وارد درختی شد ولی آنان درخت را با ارّه قطع کردند، آن‌گاه خداوند ارمیا که از نوادگان هارون بود را به سوی بنی اسرائیل فرستاد، امّا او نیز بعد از مشاهده اوضاع و احوال ایشان از بین‌شان خارج شد، و بخت نصر و سپاهیانش وارد بیت المقدس شدند و به هرکاری دست زد، سپس با اسیران بنی اسرائیل به سوی بابل بازگشت، و داستان نخستین عذاب این گونه بود، هم چنین گفته شده: سبب نخستین عذاب، کشتن یحیی بن زکریا علیه السلام بوده است و اینکه خون یحیی هم چنان می‌جوشید تا بخت نصر هفتاد هزار و یا هفتاد و دو هزار نفر از ایشان را به قتل رساند، سپس خون آرام گرفت، و همه مفسران و راویان ذکر کرده‌اند که یحیی بن زکریا علیه السلام در دومین فساد به قتل رسیده است؛ مقاتل گوید: فاصله بین فساد نخست و دوّم صد و ده سال فاصله بوده است، و گفته شده: بار نخست بخت نصر و بار دوّم پادشاهان فارس و روم به نبرد با بنی اسرائیل پرداختند، و آن هنگامی بود که ایشان یحی بن زکریا علیه السلام را به قتل رساندند بنابراین پادشاهان فارس و روم صد و هشتاد هزار نفر از آنها را به قتل رساندند و بیت المقدس را ویران کردند، و پس از آن همواره ویران بود تا اینکه عمر بن خطاب آنجا را ساخت و آباد کرد و بعداز آبادانی هیچ یک از رومیان وارد بیت المقدس نشدند مگر با ترس و هراس، و گفته شده: بار نخست جالوت و بار دوّم بخت نصر با بنی اسرائیل به نبرد پرداختند. پایان. - . مجمع البیان ۶ : ۳۳۹ و ۴۰۰ -

صاحب الکامل گفته است: احادیث و اخبار روایت شده در مورد اینکه بخت نصر همان کسی بوده که بیت المقدس را ویران و بنی اسرائیل را بعداز به قتل رساندن یحیی بن زکریا به قتل رسانده است نزد سیره نگاران، تاریخ نویسان و آگاهان از امور

گذشتگان باطل می‌باشند، چرا که همگی بر این باورند بخت نصر بعد از اینکه بنی اسرائیل پیامبرشان شعیا را در عهد ارمیا به قتل رساندند به نبرد با ایشان پرداخت، و به نظر یهودیان و مسیحیان بین عهد أرمیا و کشته شدن یحیی چهارصد و شصت و یک

ص: ۳۵۴

سال فاصله بوده است، و ذکر می کنند که این مسأله در کتابها و اجزاء تورات وجود دارد، و مجوسیان نیز در مورد فاصله نبرد بخت نصر با اسرائیل تا مرگ اسکندر با یهودیان و مسیحیان اتفاق نظر دارند، ولی در مورد فاصله بین مرگ اسکندر و تولد یحیی اختلاف دارند چرا که مجوسیان چنین می‌پندارند که این فاصله پنجاه و یک سال بوده است . پایان. - . الکامل ۱ : ۱۰۴ -

می گویم: درخواهی یافت که احادیث و روایات نیز در این زمینه متفاوت است، چرا که از حدیث ابن عماره و حدیث ملاقات داوود با دانیال و احادیث و اخبار چنین پیداست که بخت نصر مربوط به زمان سلیمان علیه السلام بوده است، و از حدیث هارون بن خارجه و ابو بصیر و دیگران چنین بر می‌آید که بخت نصر پس از کشته شدن یحیی علیه السلام ظهور کرده است، و بعید نیست که بخت نصر و هم چنین دانیال به اندازه‌ای عُمر کرده باشند که هر دو زمان را باهم درک کرده باشند، و ممکن است که یکی از نظرهای روایت شده در احادیث محمول بر تقیّه باشد، ولی احادیثی که بر ظهور بخت نصر پس از کشته شدن یحیی علیه السلام دلالت می کنند دارای سندهای قوی‌تر هستند و برخی از آنها در داستان یحیی ذکر شد، و خداوند آگاه به امور است.

ص: ۳۵۵

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

فس، تفسیر القمی أَبِی عَنِ النَّضْرِ عَنْ یَحْیَی الْحَلَبِیِّ عَنْ هَارُونَ بْنِ خَارِجَةَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: لَمَّا عَمِلَتْ بَنُو إِسْرَائِیلَ بِالْمَعَاصِی (۱)وَ عَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ یُسَلِّطَ عَلَیْهِمْ مَنْ یُذِلُّهُمْ وَ یَقْتُلُهُمْ فَأَوْحَی اللَّهُ إِلَی أَرْمِیَا یَا أَرْمِیَا مَا بَلَدٌ انْتَخَبْتُهُ مِنْ بَیْنِ الْبُلْدَانِ وَ غَرَسْتُ فِیهِ مِنْ کَرَائِمِ الشَّجَرِ فَأَخْلَفَ فَأَنْبَتَ خُرْنُوباً فَأَخْبَرَ أَرْمِیَا أَحْبَارَ بَنِی إِسْرَائِیلَ فَقَالُوا لَهُ رَاجِعْ رَبَّکَ لِیُخْبِرَنَا مَا مَعْنَی هَذَا الْمَثَلِ فَصَامَ أَرْمِیَا سَبْعاً فَأَوْحَی اللَّهُ إِلَیْهِ یَا أَرْمِیَا أَمَّا الْبَلَدُ فَبَیْتُ الْمَقْدِسِ وَ أَمَّا مَا أَنْبَتَ فِیهِ فَبَنُو إِسْرَائِیلَ الَّذِینَ أَسْکَنْتُهُمْ فِیهَا فَعَمِلُوا بِالْمَعَاصِی وَ غَیَّرُوا دِینِی وَ بَدَّلُوا نِعْمَتِی کُفْراً فَبِی حَلَفْتُ لَأَمْتَحِنَنَّهُمْ بِفِتْنَةٍ یَظَلُّ الْحَکِیمُ فِیهَا حَیْرَانَ (۲)وَ لَأُسَلِّطَنَّ عَلَیْهِمْ شَرَّ عِبَادِی وِلَادَةً وَ شَرَّهُمْ طَعَاماً فَلْیَتَسَلَّطَنَّ عَلَیْهِمْ بِالْجَبْرِیَّةِ فَیَقْتُلُ مُقَاتِلِیهِمْ وَ یَسْبِی حَرِیمَهُمْ وَ یُخْرِبُ بَیْتَهُمُ الَّذِی یَعْتَزُّونَ بِهِ وَ یُلْقِی حَجَرَهُمُ الَّذِی یَفْتَخِرُونَ بِهِ عَلَی النَّاسِ فِی الْمَزَابِلِ مِائَةَ سَنَةٍ فَأَخْبَرَ أَرْمِیَا أَحْبَارَ بَنِی إِسْرَائِیلَ فَقَالُوا لَهُ رَاجِعْ رَبَّکَ فَقُلْ لَهُ مَا ذَنْبُ الْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاکِینِ وَ الضُّعَفَاءِ فَصَامَ أَرْمِیَا سَبْعاً ثُمَّ أَکَلَ أَکْلَةً فَلَمْ یُوحَ إِلَیْهِ شَیْ ءٌ ثُمَّ صَامَ سَبْعاً وَ أَکَلَ أَکْلَةً وَ لَمْ

يُوحَ إِلَيْهِ شَيْ ءٌ ثُمَّ صَامَ سَبْعاً فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ يَا أَرْمِيَا لَتَكَفَّنَّ عَنْ هَذَا أَوْ لَأَرُدَّنَّ وَجْهَكَ إِلَى قَفَاكَ قَالَ ثُمَّ أَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ قُلْ لَهُمْ لِأَنَّكُمْ رَأَيْتُمُ الْمُنْكَرَ فَلَمْ تُنْكِرُوهُ فَقَالَ أَرْمِيَا رَبِّ أَعْلِمْنِي مَنْ هُوَ حَتَّى آتِيَهُ وَ آخُذَ لِنَفْسِي وَ أَهْلِ بَيْتِي مِنْهُ أَمَاناً قَالَ ايتِ مَوْضِعَ كَذَا وَ كَذَا فَانْظُرْ إِلَى غُلَامٍ أَشَدِّهِمْ زَمَانَةً وَ أَخْبَثِهِمْ وِلَادَةً وَ أَضْعَفِهِمْ جِسْماً وَ أَشَرِّهِمْ غِذَاءً فَهُوَ ذَاكَ فَأَتَى أَرْمِيَا ذَلِكَ الْبَلَدَ فَإِذَا هُوَ بِغُلَامٍ فِي خَانٍ زَمِنٍ مُلْقًى عَلَى مَزْبَلَةٍ وَسْطَ الْخَانِ وَ إِذَا لَهُ أُمٌّ تُزَبِّي (٣)بِالْكِسَرِ وَ تَفُتُّ الْكِسَرَ فِي الْقَصْعَةِ وَ تَحْلُبُ عَلَيْهِ خِنْزِيرَةً لَهَا ثُمَّ تُدْنِيهِ مِنْ ذَلِكَ الْغُلَامِ فَيَأْكُلُهُ فَقَالَ أَرْمِيَا إِنْ كَانَ فِي الدُّنْيَا الَّذِي وَصَفَهُ اللَّهُ فَهُوَ هَذَا فَدَنَا مِنْهُ فَقَالَ لَهُ مَا اسْمُكَ فَقَالَ بُخْتَنَصَّرُ فَعَرَفَ أَنَّهُ هُوَ فَعَالَجَهُ حَتَّى بَرِئَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَ تَعْرِفُنِي

۱- فی المصدر: المعاصی.

۲- فی المصدر: یظل فیها الحکیم حیرانا.

۳- فی المصدر و فی نسخه «تربی» و هو مصحف و صحیحه بالزای المعجمه یقال: زبی اللحم ای نثره فی الزبیه، و الزبیه: حفیره یشتوی فیها و یخبز.

قَالَ لَا أَنْتَ رَجُلٌ صَالِحٌ قَالَ أَنَا أَرْمِيَا نَبِيُّ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَخْبَرَنِيَ اللَّهُ أَنَّهُ سَيُسَلِّطُكَ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فَتَقْتُلُ رِجَالَهُمْ وَ تَفْعَلُ بِهِمْ كَذَا وَ كَذَا (۱)قَالَ فَتَاهَ فِي نَفْسِي (۲)فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ ثُمَّ قَالَ أَرْمِيَا اكْتُبْ لِي كِتَاباً بِأَمَانٍ مِنْكَ فَكَتَبَ لَهُ كِتَاباً وَ كَانَ يَخْرُجُ فِي الْجَبَلِ وَ يَحْتَطِبُ وَ يُدْخِلُهُ الْمَدِينَةَ وَ يَبِيعُهُ فَدَعَا إِلَى حَرْبِ بَنِي إِسْرَائِيلَ (۳)وَ كَانَ مَسْكَنُهُمْ فِي بَيْتِ الْمَقْدِسِ وَ بُخْتَنَصَّرُ فِيمَنْ أَجَابَهُ نَحْوَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ وَ قَدِ اجْتَمَعَ إِلَيْهِ بَشَرٌ كَثِيرٌ فَلَمَّا بَلَغَ أَرْمِيَا إِقْبَالُهُ نَحْوَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ اسْتَقْبَلَهُ عَلَى حِمَارٍ لَهُ وَ مَعَهُ الْأَمَانُ الَّذِي كَتَبَهُ لَهُ بُخْتَنَصَّرُ فَلَمْ يَصِلْ إِلَيْهِ أَرْمِيَا مِنْ كَثْرَةِ جُنُودِهِ وَ أَصْحَابِهِ فَصَيَّرَ الْأَمَانَ عَلَى قَصَبَةٍ أَوْ خَشَبَةٍ وَ رَفَعَهَا فَقَالَ مَنْ أَنْتَ فَقَالَ أَنَا أَرْمِيَا النَّبِيُّ الَّذِي بَشَّرْتُكَ بِأَنَّكَ سَيُسَلِّطُكَ اللَّهُ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ (۴)وَ هَذَا أَمَانُكَ لِي قَالَ أَمَّا أَنْتَ فَقَدْ آمَنْتُكَ وَ أَمَّا أَهْلُ بَيْتِكَ فَإِنِّي أَرْمِي مِنْ هَاهُنَا إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ فَإِنْ وَصَلَتْ رَمْيَتِي إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ فَلَا أَمَانَ لَهُمْ عِنْدِي وَ إِنْ لَمْ تَصِلْ فَهُمْ آمِنُونَ وَ انْتَزَعَ قَوْسَهُ وَ رَمَى نَحْوَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ فَحَمَلَتِ الرِّيحُ النُّشَّابَةَ حَتَّى عَلَّقَتْهَا فِي بَيْتِ الْمَقْدِسِ فَقَالَ لَا أَمَانَ لَهُمْ عِنْدِي فَلَمَّا وَافَى نَظَرَ إِلَى جَبَلٍ مِنْ تُرَابٍ وَسْطَ الْمَدِينَةِ وَ إِذَا دَمٌ يَغْلِي وَسْطَهُ كُلَّمَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ التُّرَابُ خَرَجَ وَ هُوَ يَغْلِي فَقَالَ مَا هَذَا فَقَالُوا هَذَا نَبِيٌّ كَانَ لِلَّهِ فَقَتَلَهُ مُلُوكُ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ دَمُهُ يَغْلِي وَ كُلَّمَا أَلْقَيْنَا عَلَيْهِ التُّرَابَ خَرَجَ يَغْلِي فَقَالَ بُخْتَنَصَّرُ لَأَقْتُلَنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَبَداً حَتَّى يَسْكُنَ هَذَا الدَّمُ وَ كَانَ ذَلِكَ الدَّمُ دَمَ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا علیه السلام وَ كَانَ فِي زَمَانِهِ مَلِكٌ جَبَّارٌ يَزْنِي بِنِسَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ كَانَ يَمُرُّ بِيَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا علیه السلام فَقَالَ لَهُ يَحْيَى اتَّقِ اللَّهَ أَيُّهَا الْمَلِكُ لَا يَحِلُّ لَكَ هَذَا فَقَالَتْ لَهُ مَرْأَةٌ (۵)مِنَ اللَّوَاتِي كَانَ يَزْنِي بِهِنَّ حِينَ سَكِرَ أَيُّهَا الْمَلِكُ اقْتُلْ يَحْيَى فَأَمَرَ أَنْ يُؤْتَى بِرَأْسِهِ فَأَتَوْا بِرَأْسِ يَحْيَى علیه السلام فِي الطَّسْتِ وَ كَانَ الرَّأْسُ يُكَلِّمُهُ

۱- فی نسخه: و تفعل بهم و تفعل كذا و كذا. و فی المصدر: و تفعل بهم ما تفعل قال اه.

۲- فی نسخه: و تاه الغلام فی نفسه.

۳- فی المصدر: فدعا إلی حرب بنی إسرائيل فأجابوه.

۴- فی نسخه: بشرتک بانک متسلط علی بنی إسرائيل.

۵- فی نسخه: فقالت له المرأه اه.

وَ يَقُولُ لَهُ يَا هَذَا اتَّقِ اللَّهَ لَا يَحِلُّ لَکَ هَذَا ثُمَّ غَلَى الدَّمُ فِي الطَّسْتِ حَتَّى فَاضَ إِلَى الْأَرْضِ فَخَرَجَ يَغْلِي وَ لَا يَسْكُنُ وَ كَانَ بَيْنَ قَتْلِ يَحْيَى وَ خُرُوجِ بُخْتَنَصَّرَ مِائَةُ سَنَةٍ وَ لَمْ يَزَلْ بُخْتَنَصَّرُ يَقْتُلُهُمْ وَ كَانَ يَدْخُلُ قَرْيَةً قَرْيَةً فَيَقْتُلُ الرِّجَالَ وَ النِّسَاءَ وَ الصِّبْيَانَ وَ كُلَّ حَيَوَانٍ وَ الدَّمُ يَغْلِي حَتَّى أَفْنَى مَنْ ثَمَّ (۱)فَقَالَ بَقِيَ أَحَدٌ فِي هَذِهِ الْبِلَادِ قَالُوا عَجُوزٌ فِي مَوْضِعِ كَذَا وَ كَذَا فَبَعَثَ إِلَيْهَا فَضَرَبَ عُنُقَهَا عَلَى الدَّمِ فَسَكَنَ وَ كَانَتْ آخِرَ مَنْ بَقِيَ ثُمَّ أَتَى بَابِلَ فَبَنَى بِهَا مَدِينَةً وَ أَقَامَ وَ حَفَرَ بِئْراً فَأَلْقَى فِيهَا دَانِيَالَ وَ أَلْقَى مَعَهُ اللَّبْوَةَ فَجَعَلَتِ اللَّبْوَةُ تَأْكُلُ طِينَ الْبِئْرِ وَ يَشْرَبُ دَانِيَالُ لَبَنَهَا فَلَبِثَ بِذَلِکَ زَمَاناً فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى النَّبِيِّ الَّذِي كَانَ بِبَيْتِ الْمَقْدِسِ أَنِ اذْهَبْ بِهَذَا الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ إِلَى دَانِيَالَ وَ أَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ قَالَ وَ أَيْنَ دَانِيَالُ يَا رَبِّ (۲)فَقَالَ فِي بِئْرِ بَابِلَ (۳)فِي مَوْضِعِ كَذَا وَ كَذَا قَالَ فَأَتَاهُ فَأَطْلَعَ فِي الْبِئْرِ فَقَالَ يَا دَانِيَالُ قَالَ لَبَّيْکَ صَوْتٌ غَرِيبٌ قَالَ إِنَّ رَبَّکَ يُقْرِؤُکَ السَّلَامَ وَ قَدْ بَعَثَ إِلَيْکَ بِالطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ فَدَلَّاهُ إِلَيْهِ (۴)قَالَ فَقَالَ دَانِيَالُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَنْسَى مَنْ ذَكَرَهُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يُخَيِّبُ مَنْ دَعَاهُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنْ تَوَكَّلَ عَلَيْهِ كَفَاهُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنْ وَثِقَ بِهِ لَمْ يَكِلْهُ إِلَى غَيْرِهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يَجْزِي بِالْإِحْسَانِ إِحْسَاناً الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يَجْزِي بِالصَّبْرِ نَجَاةً الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يَكْشِفُ ضُرَّنَا عِنْدَ كُرْبَتِنَا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هُوَ ثِقَتُنَا حِينَ يَنْقَطِعُ الْحِيَلُ مِنَّا (۵)وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هُوَ رَجَاؤُنَا حِينَ سَاءَ ظَنُّنَا بِأَعْمَالِنَا قَالَ فَأُرِيَ بُخْتَنَصَّرُ فِي نَوْمِهِ كَأَنَّ رَأْسَهُ مِنْ حَدِيدٍ وَ رِجْلَيْهِ مِنْ نُحَاسٍ وَ صَدْرَهُ مِنْ ذَهَبٍ قَالَ فَدَعَا الْمُنَجِّمِينَ فَقَالَ لَهُمْ مَا رَأَيْتُ فَقَالُوا مَا نَدْرِي وَ لَكِنْ قُصَّ عَلَيْنَا مَا

۱- فی نسخه و فی المصدر: حتی أفناهم من ثمّ.

۲- فی نسخه: و أين هو يا رب.

۳- فی المصدر: فی بئر ببابل.

۴- دلا الدلو: أرسلها فی البئر. دلاه بالحبل من السطح: أرسله فتدلی.

۵- فی المصدر: حين تنقطع الحيل منا.

رَأَيْتَ فِي الْمَنَامِ فَقَالَ وَ أَنَا أَجْرِي عَلَيْكُمُ الْأَرْزَاقَ مُنْذُ كَذَا وَ كَذَا وَ لَا تَدْرُونَ مَا رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ فَأَمَرَ بِهِمْ فَقُتِلُوا قَالَ فَقَالَ لَهُ بَعْضُ مَنْ كَانَ عِنْدَهُ إِنْ كَانَ عِنْدَ أَحَدٍ شَيْ ءٌ فَعِنْدَ صَاحِبِ الْجُبِّ فَإِنَّ اللَّبُوَةَ لَمْ تَتَعَرَّضْ لَهُ وَ هِيَ تَأْكُلُ الطِّينَ وَ تُرْضِعُهُ فَبَعَثَ إِلَى دَانِيَالَ فَقَالَ مَا رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ فَقَالَ رَأَيْتَ كَأَنَّ رَأْسَكَ مِنْ حَدِيدٍ وَ رِجْلَيْكَ مِنْ نُحَاسٍ وَ صَدْرَكَ مِنْ ذَهَبٍ (۱)قَالَ هَكَذَا رَأَيْتُ فَمَا ذَاكَ قَالَ قَدْ ذَهَبَ مُلْكُكَ وَ أَنْتَ مَقْتُولٌ إِلَى ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ يَقْتُلُكَ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِ فَارِسَ قَالَ فَقَالَ لَهُ إِنَّ عَلَيَّ لَسَبْعَ مَدَائِنَ عَلَى بَابِ كُلِّ مَدِينَةٍ حَرَسٌ وَ مَا رَضِيتُ بِذَلِكَ حَتَّى وَضَعْتُ بَطَّةً مِنْ نُحَاسٍ عَلَى بَابِ كُلِّ مَدِينَةٍ لَا يَدْخُلُ غَرِيبٌ إِلَّا صَاحَتْ عَلَيْهِ حَتَّى يُؤْخَذَ قَالَ فَقَالَ لَهُ إِنَّ الْأَمْرَ كَمَا قُلْتُ لَكَ قَالَ فَبَثَّ الْخَيْلَ وَ قَالَ لَا تَلْقَوْنَ أَحَداً مِنَ الْخَلْقِ إِلَّا قَتَلْتُمُوهُ كَائِناً مَنْ كَانَ وَ كَانَ دَانِيَالُ جَالِساً عِنْدَهُ وَ قَالَ لَا تُفَارِقْنِي هَذِهِ الثَّلَاثَةَ الْأَيَّامَ فَإِنْ مَضَتْ قَتَلْتُكَ (۲)فَلَمَّا كَانَ فِي الْيَوْمِ الثَّالِثِ مُمْسِياً أَخَذَهُ الْغَمُّ فَخَرَجَ فَتَلَقَّاهُ غُلَامٌ كَانَ اتَّخَذَهُ ابْناً لَهُ مِنْ أَهْلِ فَارِسَ (۳)وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ فَارِسَ فَدَفَعَ إِلَيْهِ سَيْفَهُ وَ قَالَ لَهُ يَا غُلَامُ لَا تَلْقَى أَحَداً مِنَ الْخَلْقِ إِلَّا وَ قَتَلْتَهُ وَ إِنْ لَقِيتَنِي أَنَا فَاقْتُلْنِي فَأَخَذَ الْغُلَامُ سَيْفَهُ فَضَرَبَ بِهِ بُخْتَنَصَّرَ ضَرْبَةً فَقَتَلَهُ فَخَرَجَ أَرْمِيَا عَلَى حِمَارِهِ وَ مَعَهُ تِينٌ (۴)قَدْ تَزَوَّدَهُ وَ شَيْ ءٌ مِنْ عَصِيرٍ فَنَظَرَ إِلَى سِبَاعِ الْبَرِّ وَ سِبَاعِ الْبَحْرِ وَ سِبَاعِ الْجَوِّ تَأْكُلُ تِلْكَ الْجِيَفَ (۵)فَفَكَّرَ فِي نَفْسِهِ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ قَدْ أَكَلَتْهُمُ السِّبَاعُ (۶)فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مَكَانَهُ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَوْ

۱- في نسخة: رأيت كان رأسك من كذا، و رجليك من كذا، و صدرك من كذا.

۲- في المصدر: فان مضت هذه الثلاثه الأيّام و أنا سالم قتلتك.

۳- في نسخة: كان اتخذه ابنا يخدمه من أهل فارس، و في أخرى كان اتخذه ولدا و كان من أهل فارس. و في المصدر: كان يخدم ابنا له من أهل فارس.

۴- في المصدر: و معه قين. القين: العبد. و المعنى: كان معه عبد حمله ليستعين به. و الظاهر أنه مصحف و الصحيح ما في المتن.

۵- في المصدر: تأكل الجيف.

۶- في نسخة: أنى يحيي اللّه هؤلاء و قد أكلتهم السباع.

كَالَّذِی مَرَّ عَلی قَرْیَهٍ وَ هِیَ خاوِیَهٌ عَلی عُرُوشِها قالَ أَنّی یُحْیِی هـذِهِ اللّهُ بَعْدَ مَوْتِها فَأَماتَهُ اللّهُ مِائَهَ عام ثُمَّ بَعَثَهُ أَیْ أَحْیَاهُ فَلَمَّا رَحِمَ اللَّهُ بَنِی إِسْرَائِیلَ وَ أَهْلَکَ بُخْتَنَصَّرَ رَدَّ بَنِی إِسْرَائِیلَ إِلَی الدُّنْیَا وَ کَانَ عُزَیْرٌ لَمَّا سَلَّطَ اللَّهُ بُخْتَنَصَّرَ عَلَی بَنِی إِسْرَائِیلَ هَرَبَ وَ دَخَلَ فِی عَیْنٍ وَ غَابَ فِیهَا وَ بَقِیَ أَرْمِیَا مَیِّتاً مِائَهَ سَنَهٍ ثُمَّ أَحْیَاهُ اللَّهُ فَأَوَّلُ مَا أَحْیَا مِنْهُ عَیْنَیْهِ (۱)فِی مِثْلِ غِرْقِئِ الْبَیْضِ فَنَظَرَ فَأَوْحَی اللَّهُ تَعَالَی إِلَیْهِ کَمْ لَبِثْتَ قالَ لَبِثْتُ یَوْماً ثُمَّ نَظَرَ إِلَی الشَّمْسِ وَ قَدِ ارْتَفَعَتْ فَقَالَ أَوْ بَعْضَ یَوْمٍ فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی بَلْ لَبِثْتَ مِائَهَ عامٍ فَانْظُرْ إِلی طَعامِکَ وَ شَرابِکَ لَمْ یَتَسَنَّهْ أَیْ لَمْ یَتَغَیَّرْ وَ انْظُرْ إِلی حِمارِکَ وَ لِنَجْعَلَکَ آیَهً لِلنّاسِ وَ انْظُرْ إِلَی الْعِظامِ کَیْفَ نُنْشِزُها ثُمَّ نَکْسُوها لَحْماً فَجَعَلَ یَنْظُرُ إِلَی الْعِظَامِ الْبَالِیَهِ الْمُنْفَطِرَهِ تَجْتَمِعُ إِلَیْهِ وَ إِلَی اللَّحْمِ الَّذِی قَدْ أَکَلَتْهُ السِّبَاعُ یَتَأَلَّفُ إِلَی الْعِظَامِ مِنْ هَاهُنَا وَ هَاهُنَا وَ یَلْتَزِقُ بِهَا حَتَّی قَامَ وَ قَامَ حِمَارُهُ فَقَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللّهَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ (۲).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: هارون بن خارجه از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هنگامی که بنی اسرائیل مرتکب معصیت‌ها و گناهان شدند و از فرمان پروردگارشان سرپیچی کردند، خداوند اراده کرد که شخصی را بر ایشان مسلّط گرداند تا ذلیل‌شان گرداند و آنها را به قتل برساند، پس به أرمیا وحی فرمود: ای ارمیا، کدام سرزمین است که من آن را از میان سرزمین‌های دیگر برگزیدم و درختان پرثمر در آن کاشتم ولی سرپیچی کرد و (خرنوب) رویاند؟ أرمیا نیز کاهنان بنی اسرائیل را از این سؤال آگاه کرد، پس به او گفتند : به سوی پروردگارت بازگرد تا ما را از معنای این مَثَل آگاه گرداند؛ أرمیا یک هفته روزه گرفت پس خداوند متعال به او وحی فرمود: ای أرمیا، آن سرزمین، بیت المقدس است و امّا آنچه من در آن کاشته‌ام قوم بنی اسرائیل هستند که در آن سکونت‌شان داده‌ام، پس مرتکب گناهان و معصیت‌ها شدند و دین مرا دگرگون ساختند و نعمتم را با ناسپاسی پاسخ گفتند، بنابراین به ذات خود سوگند یاد کردم ایشان را با مصیبت و بلایی بیازمایم که شخص حکیم و دانشمند درآن حیران و سرگشته بماند، و شرورترین بندگان خویش از نظر کیفیت به دنیا آمدن و خوراک را بر آنها مسلّط گردانم، پس به اجبار و زور بر آنها مسلّط می‌گردد و جنگجویانشان را به قتل می‌رساند و خانوده‌هایشان را به اسارت می‌برد و خانه‌ای را که بدان شریف و ارجمند می‌شدند ویران می‌کند و سنگ ایشان که با آن بر مردم فخر می‌فروختند را به مدّت صد سال در زباله‌دان می‌اندازد؛ پس أرمیا دوباره کاهنان بنی اسرائیل را از این سخنان آگاه کرد و آنها به او گفتند: به سوی پروردگارت بازگرد و به او بگو: گناه فقیران و مستمندان و ضعیفان چیست؟ أرمیا یک هفته روزه گرفت سپس لقمه‌ای خورد پس چیزی به او وحی نشد، سپس یک هفته دیگر روزه گرفت و لقمه‌ای خورد و دوباره چیزی به او وحی نشد، سپس هفته سوم نیز روزه گرفت و آنگاه خداوند متعال به او وحی فرمود: ای أرمیا، از این عمل دست بردار یا اینکه صورتت را به پشت سرت بر می‌گردانم، سپس به او وحی فرمود: به ایشان بگو : چرا که شما منکر و زشتی را مشاهده کردید و آن را انکار نکردید و از آن متنفّر نشدید، پس أرمیا گفت: پروردگارا، مرا از آن کسی که قرار است بر ما مسلّط گردانی آگاه کن تا سراغش بروم و برای خود و خانواده‌ام از او درخواست امان کنم، خداوند فرمود: به فلان و فلان مکان برو، و به پسرک نوجوانی بنگر که از همه بیمارتر است و به خبیث‌ترین شیوه متولّد شده و به لحاظ جسمی از همه ضعیف‌تر است و از بدترین نوع غذا تغذیه می‌کند، او همان شخص است؛ پس أرمیا به آن سرزمین رفت و از قضا پسرک بیماری را مشاهده کرد که در وسط اتاقی بر روی زباله‌دانی افتاده بود و مادری داشت که نان می‌پخت و نان را در کاسه‌ای تکه تکه می‌کرد و از شیر خوکی که داشت بر آن می‌دوشید، سپس کاسه را به آن پسرک نزدیک می‌کرد و آن را می‌خورد؛ أرمیا با مشاهده این صحنه گفت: اگردر دنیا شخصی با توصیف‌های خداوند متعال وجود داشته باشد همین شخص است، پس به او نزدیک شد و گفت: اسم تو چیست؟ گفت: بخت نصر، بنابراین پی برد که این همان شخص است، آن گاه به معالجه او پرداخت تا بهبود یافت، سپس به

وی گفت: آیا مرا می‌شناسی؟

ص: ۳۵۶

گفت: خیر، ولی تو مرد نیکوکاری هستی، أرمیا گفت: من أرمیا پیامبر بنی اسرائیل هستم، خداوند متعال به من خبر داده که تو را بر بنی اسرائیل مسلّط می‌گرداند پس مردان ایشان را به قتل می‌رسانی و فلان و فلان کار را با آنان انجام می‌دهی؛ پس در آن زمان (و حتی با آن وضعیت نیز) تکبر و غرور ورزید، سپس أرمیا گفت: نوشته‌ای برای من بنویس که در امان بودن از (شرّ) تو را تضمین کند، پس آن را نوشت. بخت نصر به کوه می‌رفت و به جمع کردن هیزم می‌پرداخت و آن را به داخل شهر می‌آورد و به فروش می‌رساند، آن گاه به جنگ با بنی اسرائیل که در بیت المقدس سکونت داشتند دعوت کرد، و با کسانی که این دعوت را اجابت گفتند به سوی بیت المقدس روی آورد در حالی که شرّ و بدی فراوانی را برای آنجا به همراه داشت، هنگامی که خبر روی آوردن بخت نصر به سوی بیت المقدس به أرمیا رسید بر روی الاغش و با در دست داشتن امان‌نامه‌ای که بخت نصر برای او نوشته بود به استقبالش آمد، ولی به علت فراوانی سپاهیان و یاران بخت نصر از رسیدن به او عاجز ماند، بنابراین امان‌نامه را بر روی نی یا چوبی قرار داد و آن را بلند کرد، پس بخت نصر گفت: تو کیستی؟ گفت: من أرمیا پیامبر خدا هستم همان کسی که مژده‌ات دادم به اینکه خداوند تو را بر بنی اسرائیل مسلّط خواهد گرداند و این نیز امان‌نامه تو برای من است، بخت نصر گفت: من فقط تو را امان داده‌ام، امّا در مورد سرنوشت خانواده‌ات این گونه تصمیم گیری خواهم کرد که تیری را از این مکان به سوی بیت المقدس پرتاب می‌کنم ، اگر به بیت المقدس برسد هیچ گونه امانی برای آنان نزد من وجود ندارد و اگر تیر به بیت المقدس نرسد در امان خواهند بود، پس کمانش را کشید و تیری را به سوی بیت المقدس پرتاب کرد، باد تیر را حمل کرد تا اینکه آن را در بیت المقدس بر زمین زد، بنابراین گفت: هیچ گونه امانی نزد من ندارند؛ و آن‌گاه که به داخل بیت المقدس رسید به کوهی از خاک که در وسط شهر قرار داشت نگاه کرد و خونی را مشاهده کرد که در وسط کوه می‌جوشید و هر چه بر آن خاک پاشیده می‌شد از زیر خاک خارج می‌شد و دوباره می‌جوشید، پس گفت: این چیست؟ گفتند: او پیامبر خدا بود و پادشاهان بنی اسرائیل اورا به قتل رساندند و خونش هنوز می‌جوشد، و هر چه بر آن خاک می‌ریزیم از زیر خاک خارج می‌شود و دوباره می‌جوشد، پس بخت نصر گفت: به صورت پیوسته بنی اسرائیل را به قتل می... رسانم تا این خون آرام گیرد؛ آن خون، خون یحیی بن زکرّیا علیه السلام بود، و در زمان او پادشاه زورگویی فرمانروایی می... کرد که با زنان بنی اسرائیل به زنا می‌پرداخت، روزی بر یحیی بن زکریا علیه السلام گذر کرد، پس یحیی به او گفت: ای پادشاه، تقوای خدا را پیشه کن که این کار برای تو حلال نیست، در این هنگام یکی از زنان که پادشاه با آنان به زنا می... پرداخت در حالت مستی به او گفت: ای پادشاه، یحیی را به قتل برسان، پادشاه نیز فرمان داد تا سر جدا شده یحیی را برای او بیاورند، پس سر او را در تشتی نزد پادشاه آوردند در حالی که حرف می‌زد

ص: ۳۵۷

و به او می گفت: ای فلانی، تقوای خدا پیشه کن این کار برای تو حلال نیست، پس خون در تشت به جوشش درآمد تا اینکه به سوی زمین جاری شد و در حالی که می‌جوشید از تشت خارج شد و آرام نمی‌گرفت؛ و بین کشته شدن یحیی و ظهور بخت نصر صد سال فاصله بود، پس بخت نصر پیوسته به کشتن بنی اسرائیل ادامه می‌داد و وارد یک یک شهرها می‌شد و

مردان، زنان، کودکان و هر حیوانی را می‌کشت ولی خون همچنان به جوشش درمی‌آمد تا اینکه تمام کسانی که آنجا بودند را از بین برد، و گفت: آیا کسی در این سرزمین‌ها باقی مانده است؟

گفتند: پیرزنی در فلان و فلان مکان باقی مانده است، پس کسانی را در طلب او فرستاد و گردنش را بر روی خون یحیی زد و خون آرام گرفت، و آن پیرزن آخرین کسی بود که باقی مانده بود.

سپس بخت نصر به سوی سرزمین بابل آمد و در آنجا شهری را بنیان نهاد و برپا داشت و چاهی

را حفر کرد، پس دانیال را در آن انداخت و همراه او ماده شیری را نیز در چاه انداخت، شیر گِل درون چاه را می‌خورد و دانیال از شیرش می‌نوشید، و به این ترتیب مدّت زمانی را زنده ماند، پس خداوند به پیامبری که در بیت المقدس بود وحی نمود که این خوردنی و نوشیدنی را برای دانیال ببر و سلام و درود مرا به او برسان؛ آن پیامبر گفت: پروردگارا، دانیال کجاست؟ فرمود: در چاه بابل در فلان و فلان مکان، پس پیامبر به آن مکان رفت و به درون چاه نگاه انداخت و گفت: ای دانیال، دانیال گفت: ای صدای نا آشنا لبیّک، پیامبر گفت: پروردگارت به تو درود و سلام می‌رساند و خوراک و نوشیدنی برایت فرستاده است؛ پس خوراک و نوشیدنی را با سطل چاه برای دانیال فرستاد، پس دانیال گفت: سپاس خداوندی راست که هر که ذکرش را گوید فراموش نمی‌کند، سپاس خداوندی راست که هر که او را فراخواند نا امید نمی‌گرداند، سپاس خداوندی راست که هر که به او توکّل کند را کفایت می‌کند، سپاس خداوندی راست که هر اعتماد کننده به او را به غیر خود وا نمی‌گذارد ، سپاس خداوندی راست که احسان را با احساس پاداش می‌دهد، سپاس خداوندی راست که صبر را با رهایی و نجات یافتن پاداش می‌دهد، سپاس خداوندی راست که گرفتاریهای ما را هنگام بلا و مصیبت برطرف می‌سازد، سپاس خداوندی راست که هنگام قطع چاره و تدبیر نقطه اعتماد و اطمینان ماست و سپاس خداوندی راست که هنگام سوءظنّ ما به اعمال خویش باعث امیدواری ماست.

(علی بن ابراهیم) گوید: در خواب به بخت نصر نشان داده شد که سر او از آهن ، پاهایش از مس و سینه‌اش از طلاست، پس پیشگویان را فراخواند و به آنان گفت: نظر شما چیست؟ گفتند: نمی‌دانیم ولی آنچه را در خواب دیده‌ای برای ما بازگو کن،

ص: ۳۵۸

پس گفت: من از فلان و فلان زمان تا کنون به شما رزق و روزی می‌دهم و اکنون نمی‌دانید که در خواب چه دیده‌ام؟ پس فرمان داد و همه آنها به قتل رسانده شدند، پس یکی از کسانی که نزد بخت نصر بود به او گفت: اگر چیزی (چاره و تدبیری) نزد کسی وجود داشته باشد پس نزد هم‌نشین چاره وجود دارد، چرا که مادّه شیر به او تعرض نمی‌کند، و از گِل چاه تغذیه می‌کند و به او شیر می‌دهد، پس کسی را به دنبال دانیال فرستاد و به او گفت: در خواب چه دیده‌ام؟ گفت خواب دیدی که گویا سرت از آهن، پاهایت از مس و سینه‌ات از طلاست، بخت نصر گفت: چنین خواب دیدم، پس تعبیر آن چیست؟ دانیال گفت: فرمانروایی تو از بین رفته است و تا سه روز دیگر به وسیله مردی از فرزندان سرزمین فارس به قتل خواهی رسید، بخت نصر به او گفت: هفت شهر در قلمرو فرماندهی من وجود دارد که بر دروازه هر شهری نگهبانی قرار دارد، و من از این امر راضی نیستم تا اینکه اردکی از جنس مس بر دروازه هر شهر قرار داده شود و هیچ غریبه‌ای وارد نشود مگر اینکه آن اردک بر

او فریاد زند پس دستگیرشود؛ دانیال به او گفت: مسأله چنان است که به تو گفتم، پس بخت نصر سوارکاران را در هرجایی پخش کرد و گفت: هریک از مخلوقات را که مشاهده کردید به قتل برسانید هرکه می‌خواهد باشد، و بخت نصر به دانیال که نزد او نشسته بود گفت: این سه روز مرا ترک نکن، اگر این سه روز بگذرد تو را خواهم کشت، و هنگامی که در عصر روز سوّم بود غم و اندوه دامنگیرش شد، پس (از قصر) خارج شد و پسر نوجوانی با او رویاروی شد که به فرزندی قبولش کرده بود و از اهالی سرزمین فارس بود حال آنکه بخت نصر از این موضوع آگاهی نداشت، پس شمشیر خود را به او داد و گفت: ای پسر، هر یک از مردم را که مشاهده کردی به قتل برسان و اگر مرا نیز ملاقات کردی به قتلم برسان، بنابراین پس شمشیرش را گرفت و با آن ضربه‌ای به بخت نصر زد و او را کشت.

آن‌گاه أرمیا سوار الاغ خویش (از شهر) خارج شد در حالی که مقداری انجیر و آب‌میوه به عنوان زاد و توشه به همراه داشت، پس به درّندگان خشکی و دریا و هوا در حال خوردن لاشه مردگان نگاه کرد و ساعتی با خود اندیشید و گفت:{چگونه خدا این اجساد فرسوده و از هم پاشیده را پس از مرگ آنان زنده می‌کند} حال آنکه درندگان آنها را خورده‌اند؟ بنابراین خداوند در همان جا او را میراند و این مصداق فرموده خداوند متعال است :

ص: ۳۵۹

{یا همچون کسی که از کنار دهکده‌ای گذر کرد در حالی که سقف خانه‌ها فرو تپیده و دیوارهای آنها بر روی سقفها فرو ریخته بود، گفت: چگونه خدا این اجساد فرسوده از هم پاشیده شده را پس از مرگ آنان زنده می‌کند؟ پس خدا او را صدسال میراند و سپس زنده‌اش گرداند}، پس آن‌گاه که خداوند به بنی اسرائیل ترحّم نمود و بخت نصر را به هلاکت رساند بنی اسرائیل را به دنیا بازگرداند؛ و هنگامی که خداوند بخت نصر را بر بنی اسرائیل مسلّط گرداند عزیر گریخته و وارد چشمه‌ای شده و در آن پنهان شده بود، أرمیا نیز صد سال به صورت مُرده باقی مانده بود، سپس خداوند او را زنده گرداند و نخستین عضو او که زنده گردانده شد چشمش بود که در پوسته نازکی مانند پوسته زیرین تخم‌مرغ قرار داشت، بنابراین توانایی نگاه کردن یافت و خداوند به او وحی فرمود: {چه مدّت درنگ کرده‌ای؟} پس به خورشید در حالی که اوج گرفته بود نگاه کرد و گفت: {قسمتی از یک روز} و خداوند فرمود:{بلکه صد سال درنگ کرده‌ای، به خوردنی و نوشیدنی خود نگاه کن که تغییر نیافته است}، (لَم یَتَسنّه): تغییر نیافته است، {و به الاغ خود بنگر [که چگونه از هم متلاشی شده است، ما چنین کردیم] تا تو را نشانه‌ای برای مردمان قرار دهیم، اکنون به استخوان‌ها بنگر که چگونه آنها را برمی‌داریم و به هم پیوند می‌دهیم و سپس برآنها گوشت می‌پوشانیم} پس شروع به نگریستن به استخوانهای فرسوده و از هم پاشیده کرد که در کنار او جمع می‌شدند و هم چنین به گوشتی که درندگان آن را خورده بودند و از اینجا و آنجا به سوی استخوانها گِرد می‌آمد و به آنها می‌چسبید، تا اینکه

در نهایت خود و الاغش برخاستند پس عزیر گفت: {می‌دانم که خدا بر هرچیزی تواناست.}

**[ترجمه]

بیان

قوله فأخلف أی فسد من قولهم أخلف الطعام إذا تغیر طعمه و رائحته و أخلف فلان أی فسد أو لم یأت بما هو عادته من قولهم أخلف الوعد أو من قولهم أخلفت النجوم أمحلت فلم یکن فیها مطر و یحتمل أن یکون المراد تغیر أهل القریه و فسادهم و الکسر کعنب جمع الکسره أی الخبز المتکسر الیابس قوله فتاه أی تکبر أو تحیر و النشاب النبل و اللبوه الأنثی من الأسد.

قوله و کان عزیر هذا إنکار لما ذکره الأکثر من أن القائل کان عزیرا و الغرقئ کزبرج القشره الملتزقه ببیاض البیض أو البیاض الذی یؤکل.

و قال الطبرسی رحمه الله فی قوله تعالی أَوْ کَالَّذِی مَرَّ عَلی قَرْیَهٍ و هو عزیر عن قتاده و عکرمه و السدی و هو المروی عن أبی عبد الله علیه السلام و قیل هو أرمیا عن وهب و هو المروی عن أبی جعفر علیه السلام (۳)و قیل هو الخضر (۴)عن ابن إسحاق و القریه التی

ص: ۳۶۰

۱- فی المصدر: عیناه، و هو الصحیح.

۲- تفسیر القمّیّ: ۷۷- ۸۰.

۳- و عن أبی عبد اللّه علیه السلام کما سیأتی فی الاخبار.

۴- ذکر الثعلبی أن أرمیا هو الخضر.

مر علیها هی بیت المقدس لما خربه بختنصر عن وهب و قتاده و الربیع و عکرمه و قیل هی الأرض المقدسه عن الضحاک و قیل هی القریه التی خرج منها الألوف حذر الموت عن أبی زید وَ هِیَ خاوِیَهٌ عَلی عُرُوشِها أی خالیه و قیل خراب و قیل ساقطه علی أبنیتها و سقوفها کأن السقوف سقطت و وقع البنیان علیها قالَ أَنَّی یُحْیِی هذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِها أی کیف یعمر الله هذه القریه بعد خرابها و قیل کیف یحیی الله أهلها بعد ما ماتوا و لم یقل ذلک إنکارا و لا تعجبا و لا ارتیابا و لکنه أحب أن یریه الله إحیاءها مشاهده لیحصل له العلم به ضروره فَأَماتَهُ اللَّهُ مِائَهَ عامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ أحیاه قالَ کَمْ لَبِثْتَ فی التفسیر أنه سمع نداء من السماء کم لبثت یعنی فی منامک و قیل إن القائل له نبی و قیل ملک و قیل بعض المعمرین ممن شاهده عند موته و إحیائه قالَ لَبِثْتُ یَوْماً أَوْ بَعْضَ یَوْمٍ لأن الله تعالی أماته فی أول النهار و أحیاه بعد مائه سنه فی آخر النهار فقال یَوْماً ثم التفت فرأی بقیه من الشمس فقال أَوْ بَعْضَ یَوْمٍ ثم قال بَلْ لَبِثْتَ مِائَهَ عامٍ معناه بل لبثت فی مکانک مائه سنه فَانْظُرْ إِلی طَعامِکَ وَ شَرابِکَ لَمْ یَتَسَنَّهْ أی لم تغیره السنون و إنما قال لَمْ یَتَسَنَّهْ علی الواحد لأنه أراد جنس الطعام و الشراب و قیل أراد به الشراب لأنه أقرب المذکورین إلیه و قیل أراد عصیرا و تینا و عنبا و هذه الثلاثه أسرع الأشیاء تغیرا و فسادا فوجد العصیر حلوا و التین و العنب کما جنیا لم یتغیرا وَ انْظُرْ إِلی حِمارِکَ کیف تفرقت أجزاؤه و تبددت عظامه ثم انظر کیف یحییه الله و إنما قال ذلک لیستدل بذلک علی طول مماته وَ لِنَجْعَلَکَ آیَهً لِلنَّاسِ فعلنا ذلک و قیل معناه فعلنا ذلک إجابه لک إلی ما أردت وَ لِنَجْعَلَکَ آیَهً لِلنَّاسِ أی حجه للناس فی البعث وَ انْظُرْ إِلَی الْعِظامِ کَیْفَ نُنْشِزُها (1)کیف نحییها و بالزای کیف نرفعها من الأرض فنردها إلی أماکنها من الجسد و نرکب بعضها علی بعض ثُمَّ نَکْسُوها أی نلبسها لَحْماً و اختلف فیه فقیل أراد عظام حماره و قیل أراد عظامه قالوا أول ما أحیا الله منه عینه و هو فی مثل غرقئ البیض فجعل ینظر إلی العظام البالیه المتفرقه تجتمع إلیه و إلی اللحم

ص: ۳۶۱

۱- بالراء قراءه أهل الحجاز و البصره، و بالزای قراءه أهل الکوفه و الشام.

الذی قد أکلته السباع تأتلف إلی العظام من هاهنا و من هاهنا و تلتزق بها (۱)حتی قام و قام حماره فَلَمَّا تَبَیَّنَ لَهُ یعنی ظهر و علم و قیل إنه رجع و قد أحرق بختنصر التوراه فأملاها من ظهر قلبه فقال رجل منهم حدثنی أبی عن جدی أنه دفن التوراه فی کرم فإن أریتمونی کرم جدی أخرجتها لکم فأروه فأخرجها فعارضوا ذلک بما أملی فما اختلفا فی حرف فقالوا فما جعل الله التوراه فی قلبه إلا و هو ابنه فقالوا عُزَیْرٌ ابْنُ اللَّهِ فقال (۲)أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ أی لم أقل ما قلت عن شک و ارتیاب أو أنه ازداد لما عاین و شاهد یقینا و علما إذ کان قبل ذلک علم استدلال فصار علم ضروره و معاینه (۳).

lt;meta info="(أخلف) یعنی: فاسد و تباه گشت، از این گفته عرب زبانان گرفته شده که (أخلف الطعام) یعنی: طعم و بوی غذا تغییر یافت، و (أخلف فلانٌ) یعنی: تباه گشت یا بر طبق عادتش اقدام به انجام عملی نکرد، و یا از این گفته ایشان گرفته شده که : (أخلف الوعد: به وعده وفا نکرد) و یا از این گفته (أخلفت الغیوم: ابرها خشک شدند پس در آنها باران وجود ندارد)، و ممکن است که منظور از (أخلف) دگرگونی ساکنان شهر و تباه گشتن آنها باشد. (الکِسر): بر وزن (عِنَب)، جمع (الِکسرَۀ) می‌باشد به معنای نان خشک تکه تکه شده. (تاهَ): تکبّر و غرور ورزید. (النشّاب): تیر (کمان). (اللّبوۀ) : ماده شیر. این سخن او (و کان عُزَیر) انکار سخن بیشتر راویان و مفسّران است مبنی بر اینکه گوینده عزیز بوده است. (الغِرقِی) بروزن (زِبرِج) یعنی: پوسته نازکی که اطراف سفیده تخم‌مرغ را فرا گرفته است، یا خود سفیده تخم‌مرغ که خورده می‌شود.

طبرسی رحمه الله در تفسیر آیات گفته است: «أو کالّذی مرّ علی قریۀ» از قتادۀ، عکرمۀ، السدّیّ و هم چنین امام صادق علیه السلام روایت شده که شخصی که بر آن شهر گذر کرده عزیز بوده است؛ از وهب و امام باقر علیه السلام نیز روایت شده که آن شخص أرمیا بوده است؛ و ابن اسحاق گوید: او خضر بوده است؛

ص: ۳۶۰

از وهب ، قتادۀ، ربیع و عکرمۀ روایت شده است: شهری که آن شخص از آن عبور کرده بیت المقدس پس از ویران شدن توسط بخت نصر بوده است؛ ضحّاک گفته است: آن شهر، سرزمین مقدس بوده است؛ و ابو زید گوید: منظور شهری است که هزاران نفر از ترس مُردن از آن گریختند،« و هی خاویۀ علی عروشها» (خاویۀ) یعنی: (خالیۀ: خالی از سکنه) و یا (خراب: نابود و یران شده)؛ و گفته شده یعنی: فرو تپیده بر ستونها و سقف‌هایش، گویا که سقف‌ها فرو افتاده و ساختمان بر آن قرار داشته است، «قال أنّی یُحیی هذه الله بعد موتها» یعنی: چگونه خداوند این شهر را پس از ویرانی آن آباد می‌گرداند؟ و گفته شده یعنی: خداوند چگونه ساکنان این شهر را بعد از آنکه مرده‌اند زنده می‌گرداند؟ و این سخن را از روی انکار ، تعجب و یا شکّ و تردید بر زبان نرانده است بلکه دوست داشته است خداوند زنده گرداندن آن شهر و ساکنانش را به صورت عینی به او نشان داد تا علم و یقینش به خداوند و زنده کردن مردگان حقیقتاً حاصل شود، «فأماته الله مائۀ عام ثمّ بعثه» (بَعَثه) یعنی: او را زنده گرداند، «قال کَم لبثَ» در تفسیر چنین ذکر شده است : او ندایی را از آسمان شنید که (کَم لبثت؟) یعنی: چه مدت در خواب بوده‌ای؟

و گفته شده: کسی که این سوال را از او پرسید یکی از پیامبران و یا فرشتگان بوده است؛ هم چنین گفته شده: کهن سالانی این سؤال را از او پرسیدند که شاهد مردن و زنده شدن وی بوده‌اند، «قال لبثتُ یوماً أو بعض یوم» چرا که خداوند او را در آغاز روز میراند و بعد از گذشت صد سال در پایان روز زنده‌اش گرداند، پس گفت: یک روز در خواب مانده‌ام، ولی

هنگامی که متوجه شد تا غروب خورشید زمان باقی است گفت: یا قسمتی از یک روز، پس فرمود: «بَل لبثت مائة عام» یعنی: بلکه صد سال در مکان خود درنگ کرده و باقی مانده‌ای، «فانظر الی طعامك و شرابك لم یتسنّه» یعنی: گذشت این صد سال ، خوراکی و نوشیدنی تو را تغییر نداده است؛ و گفته است: فعل (لم یَتَسنّه) به صورت مفرد ذکر شده چرا که منظور ، عدم تغییر و فساد در جنس خوراکی و نوشیدنی بوده است؛ و گفته شده: منظور، عدم فساد نوشیدنی است چرا که به فعل نزدیک‌تر است؛ و گفته شده: منظور فاسد نشدن عصاره میوه، انجیر و انگور بوده است، چرا که این سه خوراکی سریعتر از خوراکیهای دیگر تغییر کرده و فاسد می‌شوند، و او پس از زنده شدن عصاره میوه را هم‌چنان شیرین و انجیر و انگور را مانند هنگامی که تازه چیده می‌شوند بدون تغییر یافت، «و انظرإلی حمارك» یعنی: به الاغ خویش بنگر که چگونه اعضایش از هم جدا شده و استخوان‌هایش پوسیده شده است، سپس بنگر خداوند چگونه آن را زنده می گرداند، و خداوند متعال این نمونه را بیان فرموده تا بر طولانی بودن مدّت مرگ الاغ او دلالت کند، «و لنجعلك آیة للناس» یعنی: تا تو را حجّت و نشانه‌ای از رستاخیز برای مردمان قرار دهیم، «وانظرو إلی العظام کیف نُنشرها» با فعل (نُنشرها) یعنی: چگونه استخوانها را زنده می گردانیم، و با فعل (نُنشز) یعنی: چگونه استخوانها را از روی زمین بر می‌داریم و آنها را به جایگاهشان در جسد برمی گردانیم و برخی از اسخوانها را با برخی دیگر ترکیب می کنیم، «ثمّ نکسوها لحماً» یعنی: سپس آنها را با گوشت می‌پوشانیم، و در مورد اینکه آیا منظور استخوانهای الاغ است یا استخوانهای خود آن شخص اختلاف نظر وجود دارد، گفته‌اند: نخستین عضوی که خداوند از آن شخص زنده گرداند چشم او بود که در پوسته نازکی مانند پوسته درونی اطراف تخم‌مرغ قرار داشت، پس شروع به نگریستن به استخوانهای فرسوده و پراکنده‌ای کرد که به سوی او جمع می‌شوند، هم چنین به گوشتی که

درّندگان آن را خورده بودند و اکنون از اینجا و آنجا به سوی استخوانها گِرد می‌آمد و به آنها می‌چسبید، تا اینکه در نهایت خود و الاغش از جا برخاستند، «فلمّا تبیّن له» یعنی:

هنگامی که برای او آشکار گشت و یقین حاصل کرد؛ و گفته شده: او (عزیر) بازگشت در حالی که بخت نصر تورات را سوزانده بود، پس آن را از محفوظات قلبی خویش دوباره نگاشت، آن‌گاه مردی از ایشان به او گفت: پدرم از پدربزرگم برای من نقل کرده که او تورات را در بوستانی پنهان کرده است پس اگر بوستان جدّم را به من نشان دهید تورات را برای شما خارج می گردانم، و بعد از اینکه بوستان را به او نشان دادند تورات را خارج ساخت و آن را با توراتی که عزیر نگاشته بود مقایسه کردند و مشاهده کردند که حتی یک حرف اختلاف ندارند، پس گفتند: خداوند تورات را در قلب او قرار نداده است مگر اینکه او پسر خداوند باشد، بنابراین گفتند: «عزیر ابنُ الله» {عزیر پسر خداست}؛ پس (عزیر) گفت: «أعلم أنّ الله علی کل شیء قدیر» یعنی: آنچه را بر زبان آوردم از سر تردید و دودلی نبود؛ یا هنگامی که صحنه زنده شدن خود و الاغش را با چشم مشاهده کرد بر یقین و علمش افزوده شد، چرا که قبلاً- با استدلال به این نتیجه رسیده بود که خداوند بر انجام هر کاری تواناست و اکنون این استدلال تبدیل به دانش ضروری و مشاهده‌ای گردیده بود. - . مجمع البیان ۲ : ۳۷۰ و ۳۷۱ -

**[ترجمه]

ل، الخصال ابْنُ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ رَفَعَهُ إِلَى أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مَلَکَ الْأَرْضَ کُلَّهَا أَرْبَعَهٌ مُؤْمِنَانِ وَ کَافِرَانِ فَأَمَّا الْمُؤْمِنَانِ فَسُلَیْمَانُ بْنُ دَاوُدَ وَ ذُو الْقَرْنَیْنِ علیه السلام وَ الْکَافِرَانِ نُمْرُودُ وَ بُخْتَنَصَّرُ (۴).

**[ترجمه]الخصال: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: پادشاهانی که بر تمام زمین فرمانروایی کرده‌اند چهار نفر بوده‌اند: دو نفر از ایشان مؤمن بوده‌اند: سلیمان پسر داوود و ذوالقرنین علیهماالسلام ، و دو نفر کافر: نمرود و بخت نصر. - . الخصال ۱ : ۱۲۱ و۱۲۲ -

**[ترجمه]

«۳»

ج، الإحتجاج هِشَامُ بْنُ الْحَکَمِ فِی خَبَرِ الزِّنْدِیقِ قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام أَمَاتَ اللَّهُ أَرْمِیَا النَّبِیَّ الَّذِی نَظَرَ إِلَی خَرَابِ بَیْتِ الْمَقْدِسِ وَ مَا حَوْلَهُ حِینَ غَزَاهُمْ بُخْتَنَصَّرُ وَ قالَ أَنَّی یُحْیِی هذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِها فَأَماتَهُ اللَّهُ مِائَهَ عامٍ ثُمَّ أَحْیَاهُ وَ نَظَرَ إِلَی أَعْضَائِهِ کَیْفَ تَلْتَئِمُ وَ کَیْفَ تُلْبَسُ اللَّحْمَ وَ إِلَی مَفَاصِلِهِ وَ عُرُوقِهِ کَیْفَ تُوصَلُ فَلَمَّا اسْتَوَی قَاعِداً قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ (۵)

**[ترجمه]الاحتجاج: هشام بن حکم در حدیث زندیق از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: خداوند أرمیا را میراند، همان پیامبری که به ویرانی بیت المقدس و اطراف آن بعد از نبرد بخت نصر با ساکنانش نگاه کرد و گفت: خداوند چگونه این شهر و ساکنان آن را بعد از مردن‌شان زنده می گرداند؟ پس خداوند او را به مدّت صد سال میراند و سپس زنده... اش گرداند، و به اعضای خویش نگاه کرد که چگونه گِرد می‌آیند و به هم می‌چسبند و چگونه گوشت برآنها پوشیده می... شود، هم چنین به مفصل‌ها و رگهایش نگاه کرد که چگونه وصل می‌شوند و به هم می‌پیوندند، و آن‌گاه که راست بلند شد و ایستاد گفت: «أعلَمُ أنّ الله علی کل شیء قدیر». - . احتجاج الطبرسی : ۱۸۸ -

**[ترجمه]

«۴»

ما، الأمالی للشیخ الطوسی الْفَحَّامُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی بْنِ هَارُونَ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عَبْدِ الصَّمَدِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ قَالَ سَیِّدُنَا الصَّادِقُ علیه السلام مَنِ اهْتَمَّ لِرِزْقِهِ کُتِبَ عَلَیْهِ خَطِیئَهٌ إِنَّ دَانِیَالَ کَانَ فِی زَمَنِ مَلِکٍ جَبَّارٍ عَاتٍ أَخَذَهُ فَطَرَحَهُ فِی جُبٍّ وَ طَرَحَ مَعَهُ السِّبَاعَ فَلَمْ تدنو (تَدْنُ)

۱- فی المصدر: یلتزم و یلتزق بها.

۲- فی المصدر: قال.

۳- مجمع البیان ۲: ۳۷۰ و ۳۷۱.

۴- الخصال ۱: ۱۲۱ و ۱۲۲. و فی ذیله: و اسم ذی القرنین عبد اللّه بن ضحاک بن معد.

۵- احتجاج الطبرسیّ: ۱۸۸.

مِنْهُ وَ لَمْ يُخْرِجْهُ (۱)فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى نَبِيٍّ مِنْ أَنْبِيَائِهِ أَنِ ائْتِ دَانِيَالَ بِطَعَامٍ قَالَ يَا رَبِّ وَ أَيْنَ دَانِيَالُ قَالَ تَخْرُجُ مِنَ الْقَرْيَهِ فَيَسْتَقْبِلُكَ ضَبُعٌ فَاتْبَعْهُ فَإِنَّهُ يَدُلُّكَ إِلَيْهِ فَأَتَتْ بِهِ الضَّبُعُ إِلَى ذَلِكَ الْجُبِّ فَإِذَا فِيهِ دَانِيَالُ فَأَدْلَى إِلَيْهِ الطَّعَامَ فَقَالَ دَانِيَالُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَا يَنْسَى مَنْ ذَكَرَهُ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَا يُخَيِّبُ مَنْ دَعَاهُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی مَنْ تَوَكَّلَ عَلَيْهِ كَفَاهُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی مَنْ وَثِقَ بِهِ لَمْ يَكِلْهُ إِلَى غَيْرِهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی يَجْزِی بِالْإِحْسَانِ إِحْسَاناً وَ بِالصَّبْرِ نَجَاهً ثُمَّ قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام إِنَّ اللَّهَ أَبَى إِلَّا أَنْ يَجْعَلَ أَرْزَاقَ الْمُتَّقِينَ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُونَ وَ أَنْ لَا يُقْبَلَ لِأَوْلِيَائِهِ شَهَادَهٌ فِی دَوْلَهِ الظَّالِمِينَ(۲).

ص، قصص الأنبياء عليهم السلام الصدوق عن ابن الوليد عن الصفار عن القاسانى عن الأصبهانى عن المنقرى عن حفص عن أبى عبد الله عليه السلام مثله (۳).

**[ترجمه]أمالى الطوسى: امام صادق عليه السلام فرموده است: هركس نگران و غمگين رزق و روزی‌اش باشد گناهی به پايش نوشته می‌شود، همانا دانيال در زمان پادشاهی زورگو و سركش زندگی می‌كرد، پس دانيال را گرفت و در چاهی انداخت و به همراه او حيواناتی وحشی و درّنده را نيز به چاه انداخت، ولی حيوانات به او نزديک نمی‌شدند

ص: ۳۶۲

و پادشاه نيز از چاه خارجش نمی‌كرد، پس خداوند متعال به پيامبری از پيامبرانش وحی فرمود: غذا و خوراكی را برای دانيال ببر، پيامبر گفت: پروردگارا، دانيال كجاست؟ فرمود: از شهر كه خارج می‌شوی كفتاری به استقبالت می‌آيد، پی كفتار را بگير تو را به سوی دانيال رهنمون می‌شود؛ پس كفتار، پيامبر را بر سرآن چاه آورد و دانيال را در آن مشاهده كرد و غذا و خوراكی را برای او پايين فرستاد، آن‌گاه دانيال گفت: سپاس خداوندی راست كه ذكر گوينده‌اش را فراموش نمی‌كند، سپاس خداوندی راست كه هر كه به درگاهش دعا كند را نااميد نمی‌گرداند، سپاس خداوندی راست كه توّكل كننده بر او را كفايت می‌كند، سپاس خداوندی راست كه اعتماد كننده به او را به غير خود وا نمی‌گذارد، سپاس خداوندی راست كه احسان و صبر را با رهايی و نجات يافتن پاداش می‌دهد. سپس امام صادق عليه السلام فرمود: همانا خداوند راضی نشد مگر اينكه رزق و روزی پرهيزگاران را از جايی برای ايشان بفرستد كه خود گمان نمی‌كنند و هم چنين خداوند امتناع ورزيد از اينكه شهادت و گواهی برگزيدگان خويش در حكومت ستمگران را بپذيرد. - . أمالى الطوسى : ۱۸۸ و۱۸۹ -

قصص الأنبياء: از امام صادق عليه السلام نظير اين روايت نقل شده است. - . نسخه خطی قصص الأنبياء -

**[ترجمه]

«۵»

ك، إكمال الدين الْقَطَّانُ عَنِ السُّكَّرِيِّ عَنِ الْجَوْهَرِيِّ عَنِ ابْنِ عُمَارَهَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ سُلَيْمَانَ عليه السلام لَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاهُ أَوْصَى إِلَى آصَفَ بْنِ بَرْخِيَا بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ (۴)فَلَمْ يَزَلْ بَيْنَهُمْ تَخْتَلِفُ إِلَيْهِ الشِّيعَهُ وَ يَأْخُذُونَ عَنْهُ مَعَالِمَ دِينِهِمْ ثُمَّ غَيَّبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ آصَفَ غَيْبَهً طَالَ أَمَدُهَا ثُمَّ ظَهَرَ لَهُمْ فَبَقِيَ بَيْنَ قَوْمِهِ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ إِنَّهُ وَدَّعَهُمْ فَقَالُوا لَهُ أَيْنَ الْمُلْتَقَى قَالَ عَلَى الصِّرَاطِ وَ غَابَ عَنْهُمْ مَا شَاءَ اللَّهُ وَ اشْتَدَّتِ الْبَلْوَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بِغَيْبَتِهِ وَ تَسَلَّطَ عَلَيْهِمْ بُخْتَنَصَّرُ فَجَعَلَ يَقْتُلُ مَنْ يَظْفَرُ

بِهِ مِنْهُمْ وَ يَطْلُبُ مَنْ يَهْرُبُ وَ يَسْبِی ذَرَارِيَّهُمْ فَاصْطَفَى مِنَ السَّبْيِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ يَهُودَا أَرْبَعَةَ نَفَرٍ فِيهِمْ دَانِيَالُ وَ اصْطَفَى مِنْ وُلْدِ هَارُونَ عُزَيْراً وَ هُمْ حِينَئِذٍ (۵)صِبْيَةٌ صِغَارٌ فَمَكَثُوا فِی يَدِهِ وَ بَنُو إِسْرَائِيلَ فِی الْعَذَابِ الْمُهِينِ وَ الْحُجَّةُ دَانِيَالُ أَسِيرٌ فِی يَدِ بُخْتَنَصَّرَ تِسْعِينَ سَنَةً فَلَمَّا عَرَفَ فَضْلَهُ وَ سَمِعَ أَنَّ بَنِی إِسْرَائِيلَ يَنْتَظِرُونَ خُرُوجَهُ وَ يَرْجُونَ الْفَرَجَ فِی ظُهُورِهِ وَ عَلَى

۱- هكذا فی النسخ، و الصواب كما فی المصدر: فلم تدن منه و لم تجرحه.

۲- أمالی ابن الطوسیّ: ۱۸۸ و ۱۸۹.

۳- قصص الأنبياء مخطوط.

۴- فی المصدر: بأمر اللّه.

۵- فی المصدر: و هم يومئذ.

يَدِهِ أَمَرَ أَنْ يُجْعَلَ فِي جُبٍّ عَظِيمٍ وَاسِعٍ وَ يُجْعَلَ مَعَهُ الْأَسَدُ لِيَأْكُلَهُ فَلَمْ يَقْرَبْهُ وَ أَمَرَ أَنْ لَا يُطْعَمَ فَكَانَ اللَّهُ تَعَالَى يَأْتِيهِ بِطَعَامِهِ وَ شَرَابِهِ عَلَى يَدِ نَبِيٍّ مِنْ أَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَكَانَ يَصُومُ دَانِيَالُ النَّهَارَ وَ يُفْطِرُ اللَّيْلَ عَلَى مَا يُدْلَى إِلَيْهِ مِنَ الطَّعَامِ وَ اشْتَدَّتِ الْبَلْوَى عَلَى شِيعَتِهِ وَ قَوْمِهِ الْمُنْتَظِرِينَ لِظُهُورِهِ وَ شَكَّ أَكْثَرُهُمْ فِي الدِّينِ لِطُولِ الْأَمَدِ فَلَمَّا تَنَاهَى الْبَلَاءُ بِدَانِيَالَ وَ بِقَوْمِهِ رَأَى بُخْتَنَصَّرُ فِي الْمَنَامِ كَأَنَّ مَلَائِكَةً مِنَ السَّمَاءِ قَدْ هَبَطَتْ إِلَى الْأَرْضِ أَفْوَاجاً إِلَى الْجُبِّ الَّذِي فِيهِ دَانِيَالُ مُسَلِّمِينَ عَلَيْهِ يُبَشِّرُونَهُ بِالْفَرَجِ فَلَمَّا أَصْبَحَ نَدِمَ عَلَى مَا أَتَى إِلَى دَانِيَالَ فَأَمَرَ أَنْ يُخْرَجَ مِنَ الْجُبِّ فَلَمَّا أُخْرِجَ اعْتَذَرَ إِلَيْهِ مِمَّا ارْتَكَبَ مِنْهُ مِنَ التَّعْذِيبِ ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ النَّظَرَ فِي أُمُورِ مَمَالِكِهِ وَ الْقَضَاءَ بَيْنَ النَّاسِ فَظَهَرَ مَنْ كَانَ مُسْتَتِراً مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ رَفَعُوا رُءُوسَهُمْ وَ اجْتَمَعُوا إِلَى دَانِيَالَ عليه السلام مُوقِنِينَ بِالْفَرَجِ فَلَمْ يَلْبَثْ إِلَّا الْقَلِيلُ عَنْ تِلْكَ الْحَالِ حَتَّى مَضَى لِسَبِيلِهِ (۱)وَ أَفْضَى الْأَمْرُ بَعْدَهُ إِلَى عُزَيْرٍ وَ كَانُوا يَجْتَمِعُونَ إِلَيْهِ وَ يَأْنَسُونَ بِهِ وَ يَأْخُذُونَ عَنْهُ مَعَالِمَ دِينِهِمْ فَغَيَّبَ اللَّهُ عَنْهُمْ شَخْصَهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ وَ غَابَتِ الْحُجَجُ بَعْدَهُ وَ اشْتَدَّتِ الْبَلْوَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ حَتَّى ظَهَرَ يَحْيَى عليه السلام (۲).

أقول: تمام الخبر فی باب قصه طالوت.

**[ترجمه]إكمال الدين : از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: هنگامی که مرگ به استقبال سلیمان علیه السلام آمد، به اذن خداوند متعال آصف بن برخیا را به عنوان وصیّ خود انتخاب کرد، پس آصف پیوسته در میان بنی اسرائیل بود و پیروان سلیمان به او مراجعه می‌کردند و نشانه‌های دین خود را از او دریافت می‌کردند، سپس خداوند عزّ و جلّ آصف را به مدّتی طولانی از دیدگان پنهان نمود ولی بعداً دوباره برایشان ظاهر گشت و تا زمانی که اراده خداوند ایجاب می‌کرد در میان قومش باقی ماند، سپس با آنان خداحافظی کرد، پس به او گفتند: مکان دیدار ما کجاست؟ گفت: بر روی پل صراط؛ و تا زمانی که خداوند اراده کند از دیدگان آنها پنهان شد، با غیبت او بلایا و مصیبتها بر بنی اسرائیل شدّت گرفت و بخت نصر بر ایشان مسلّط گشت، پس شروع به کشتن هر یک از آنان که به او دست می‌یافت کرد، و هر که را فرار می‌کرد طلب می‌کرد و ذریّه ایشان را به اسارت می‌برد، از خاندان یهودا که به اسارت گرفته بود چهار نفر را برگزید و دانیال یکی از آنها بود، از میان فرزندان هارون نیز عزیر را انتخاب کرد و این در حالی بود که آنان در آن زمان کودکان صغیری بودند، پس در حالی که بنی اسرائیل در عذاب خوار کننده‌ای بودند زیر دست بخت نصر باقی ماندند، و دانیال به مدّت نود سال در دست بخت نصر اسیر بود و هنگامی که به فضل و برتری او پی برد و شنید که بنی اسرائیل در انتظار خارج شدن او از زندان هستند و امیدوارند با ظهورش و به وسیله او گشایش و فرجی در اوضاع آنان حاصل شود،

ص: ۳۶۳

دستور داد که او را در چاه بزرگ و فراخی بیاندازند، و شیری را نیز با او در داخل چاه انداخت تا او را تکه تکه کند، ولی شیر به وی نزدیک نشد، هم چنین بخت نصر دستور داد تا به دانیال غذا داده نشود، پس خداوند متعال به وسیله پیامبری از پیامبران بنی اسرائیل برای او خوراکی و نوشیدنی می‌فرستاد، دانیال روزها را روزه می‌گرفت و شب‌ها را با خوراک و غذایی که برای او به داخل چاه انداخته می‌شد افطار می‌کرد، پس بلا و مصیبت بر پیروان دانیال و قوم او که منتظر ظهور و خروج او از زندان بودند شدّت گرفت، و بیشتر ایشان به خاطر طولانی شدن غیبت دانیال در دین‌شان شکّ کردند، و آن‌گاه که بلا و مصیبت بر دانیال و قومش به نهایت خود رسد ، بخت نصر در خواب دید که فرشتگان گروه گروه از آسمان به سوی زمین و چاهی که

دانیـال در آن قرار دارد فرود آمدنـد در حالی که بر او درود می‌فرسـتادند و به فرج و گشایش مژده‌اش می‌دادنـد، هنگامی که صبـح شـد به خـاطر عـذاب و شـکنجه‌ای که در حـق دانیـال مرتکب شـده بـود از او عـذرخواهی کرد، سـپس نظـارت بر امـور سرزمین‌های تحت فرمان خویش و قضاوت در بین مردم را به او سپرد. بنابراین کسـی که از دیـدگان بنی اسـرائیل پنهان مانـده بود آشـکار گشت و سـرهایشان را (از زیر بار ذلت) بلند کرد، و آنها در حالی که به حاصل شدن فرج و گشایش یقین داشتند بر گرد دانیال علیه السـلام جمع شدند، ولی این وضـعیت زیاد طول نکشـید و دوره دانیال به سـرآمد و وفات نمود، پس بعد از خـود اداره امـورات بنی اسـرائیل را بـه عزیر تفـویض کرد و ایشـان برگِرد او جمـع می‌شدنـد و به او انس و الفت می‌گرفتنـد و نشانه‌ها و رهنمودهای دینشان را از او کسب می‌کردند، آن‌گاه خداوند پیکر عزیر را به مدت صد سال از دیدگان بنی اسـرائیل پنهان نمود سـپس او را زنـده گردانـد، و بعـد از وفات او حجّت‌ها پنهان شـد و مصایب بر بنی اسـرائیل شـدت گرفت، تا اینکه یحیی علیه السلام ظهور کرد. - . إکمال الدین : ۹۱، ۹۴ و۹۵ -

می‌گویم: حدیث به صورت کامل در باب داستان طالوت ذکر شده است.

**[ترجمه]

«۶»

ص، قصـص الأنبیاء علیهم السـلام بِالْإِسْنَادِ إِلَی الصَّدُوقِ بِإِسْنَادِهِ إِلَی وَهْبِ بْنِ مُنَبِّهٍ قَالَ کَانَ بُخْتَنَصَّرُ مُنْذُ مَلَکَ یَتَوَقَّعُ فَسَادَ بَنِی إِسْرَائِیلَ وَ یَعْلَمُ أَنَّهُ لَا یُطِیقُهُمْ إِلَّا بِمَعْصِیَتِهِمْ فَلَمْ یَزَلْ یَأْتِیهِ الْعُیُونُ بِأَخْبَارِهِمْ حَتَّی تَغَیَّرَتْ حَالُهُمْ وَ فَشَتْ فِیهِمُ الْمَعَاصِی وَ قَتَلُوا أَنْبِیَاءَهُمْ وَ ذَلِکَ قَوْلُهُ تَعَالَی جَلَّ ذِکْرُهُ وَ قَضَیْنا إِلی بَنِی إِسْرائِیلَ فِی الْکِتابِ لَتُفْسِدُنَّ فِی الْأَرْضِ مَرَّتَیْنِ إِلَی قَوْلِهِ فَإِذا جاءَ وَعْدُ أُولاهُما یَعْنِی بُخْتَنَصَّرَ وَ جُنُودَهُ أَقْبَلُوا فَنَزَلُوا بِسَاحَتِهِمْ فَلَمَّا رَأَوْا ذَلِکَ فَزِعُوا إِلَی رَبِّهِمْ وَ تَابُوا وَ ثَابَرُوا عَلَی الْخَیْرِ وَ أَخَذُوا عَلَی أَیْدِی سُفَهَائِهِمْ وَ أَنْکَرُوا الْمُنْکَرَ وَ أَظْهَرُوا الْمَعْرُوفَ فَرَدَّ اللَّهُ لَهُمُ الْکَرَّةَ عَلَی بُخْتَنَصَّرَ وَ انْصَرَفُوا بَعْدَ مَا فَتَحُوا الْمَدِینَهَ وَ کَانَ سَبَبُ انْصِرَافِهِمْ أَنَّ سَهْماً وَقَعَ فِی جَبِینِ فَرَسِ بُخْتَنَصَّرَ فَجَمَحَ (۳)بِهِ حَتَّی أَخْرَجَهُ

۱- فی المصدر: فلم یلبث الا القلیل علی تلک الحال حتّی مات.

۲- کمال الدین: ۹۱ و ۹۴ و ۹۵. و فیه: حتی ولد یحیی علیه السلام.

۳- جمح الفرس: تغلب علی راکبه و ذهب به لا ینثنی. استعصی.

مِنْ بَابِ الْمَدِينَهِ ثُمَّ إِنَّ بَنِی إِسْرَائِیلَ تَغَیَّرُوا فَمَا بَرِحُوا حَتَّی کَرَّ عَلَیْهِمْ وَ ذَلِکَ قَوْلُهُ تَعَالَی فَإِذا جاءَ وَعْدُ الْآخِرَهِ لِیَسُوؤُا وُجُوهَکُمْ فَأَخْبَرَهُمْ أَرْمِیَا علیه السلام أَنَّ بُخْتَنَصَّرَ یَتَهَیَّأُ لِلْمَسِیرِ إِلَیْکُمْ وَ قَدْ غَضِبَ اللَّهُ عَلَیْکُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَی جَلَّتْ عَظَمَتُهُ یَسْتَتِیبُکُمْ لِصَلَاحِ آبَائِکُمْ وَ یَقُولُ هَلْ وَجَدْتُمْ أَحَداً عَصَانِی فَسَعِدَ بِمَعْصِیَتِی أَمْ هَلْ عَلِمْتُمْ أَحَداً أَطَاعَنِی فَشَقِیَ بِطَاعَتِی وَ أَمَّا أَحْبَارُکُمْ وَ رُهْبَانُکُمْ فَاتَّخَذُوا عِبَادِی خَوَلًا یَحْکُمُونَ فِیهِمْ بِغَیْرِ کِتَابِی حَتَّی أَنْسَوْهُمْ ذِکْرِی وَ أَمَّا مُلُوکُکُمْ وَ أُمَرَاؤُکُمْ فَبَطِرُوا نِعْمَتِی وَ غَرَّتْهُمُ الْحَیَاهُ الدُّنْیَا وَ أَمَّا قُرَّاؤُکُمْ وَ فُقَهَاؤُکُمْ فَهُمْ مُنْقَادُونَ لِلْمُلُوکِ یُبَایِعُونَهُمْ عَلَی الْبِدَعِ وَ یُطِیعُونَهُمْ فِی مَعْصِیَتِی وَ أَمَّا الْأَوْلَادُ فَیَخُوضُونَ مَعَ الْخَائِضِینَ وَ فِی کُلِّ ذَلِکَ أُلْبِسُهُمُ الْعَافِیَهَ (۱)فَلَأُبْدِلَنَّهُمْ بِالْعِزِّ ذُلًّا وَ بِالْأَمْنِ خَوْفاً إِنْ دَعَوْنِی لَمْ أُجِبْهُمْ وَ إِنْ بَکَوْا لَمْ أَرْحَمْهُمْ.

فَلَمَّا بَلَّغَهُمْ ذَلِکَ نَبِیُّهُمْ کَذَّبُوهُ وَ قَالُوا لَقَدْ أَعْظَمْتَ الْفِرْیَهَ عَلَی اللَّهِ تَزْعُمُ أَنَّ اللَّهَ مُعَطِّلٌ مَسَاجِدَهُ مِنْ عِبَادَتِهِ فَقَیَّدُوهُ وَ سَجَنُوهُ فَأَقْبَلَ بُخْتَنَصَّرُ وَ حَاصَرَهُمْ سَبْعَهَ أَشْهُرٍ حَتَّی أَکَلُوا خَلَاهُمْ وَ شَرِبُوا أَبْوَالَهُمْ ثُمَّ بَطَشَ بِهِمْ بَطْشَ الْجَبَّارِینَ بِالْقَتْلِ وَ الصَّلْبِ وَ الْإِحْرَاقِ وَ جَدْعِ الْأُنُوفِ وَ نَزْعِ الْأَلْسُنِ وَ الْأَنْیَابِ وَ وَقْفِ النِّسَاءِ فَقِیلَ لَهُ إِنَّ لَهُمْ صَاحِباً کَانَ یُحَذِّرُهُمْ بِمَا أَصَابَهُمْ فَاتَّهَمُوهُ وَ سَجَنُوهُ فَأَمَرَ بُخْتَنَصَّرُ فَأُخْرِجَ مِنَ السِّجْنِ فَقَالَ لَهُ أَ کُنْتَ تُحَذِّرُ هَؤُلَاءِ قَالَ نَعَمْ قَالَ وَ أَنَّی عَلِمْتَ ذَلِکَ قَالَ أَرْسَلَنِیَ اللَّهُ بِهِ إِلَیْهِمْ قَالَ فَکَذَّبُوکَ وَ ضَرَبُوکَ قَالَ نَعَمْ قَالَ لَبِئْسَ الْقَوْمُ قَوْمٌ ضَرَبُوا نَبِیَّهُمْ وَ کَذَّبُوا رِسَالَهَ رَبِّهِمْ فَهَلْ لَکَ أَنْ تَلْحَقَ بِی فَأُکْرِمَکَ وَ إِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ تُقِیمَ فِی بِلَادِکَ آمَنْتُکَ قَالَ أَرْمِیَا علیه السلام إِنِّی لَمْ أَزَلْ فِی أَمَانِ اللَّهِ مُنْذُ کُنْتُ لَمْ أَخْرُجْ مِنْهُ وَ لَوْ أَنَّ بَنِی إِسْرَائِیلَ لَمْ یَخْرُجُوا مِنْ أَمَانِهِ لَمْ یَخَافُوکَ فَأَقَامَ أَرْمِیَا علیه السلام مَکَانَهُ بِأَرْضِ إِیلِیَا (۲)وَ هِیَ حِینَئِذٍ خَرَابٌ قَدْ هُدِمَ بَعْضُهَا فَلَمَّا سَمِعَ بِهِ مَنْ بَقِیَ مِنْ بَنِی إِسْرَائِیلَ اجْتَمَعُوا إِلَیْهِ فَقَالُوا عَرَفْنَا أَنَّکَ نَبِیُّنَا فَانْصَحْ لَنَا فَأَمَرَهُمْ أَنْ یُقِیمُوا مَعَهُ فَقَالُوا نَنْطَلِقُ إِلَی مَلِکِ مِصْرَ نَسْتَجِیرُ فَقَالَ أَرْمِیَا علیه السلام إِنَّ ذِمَّهَ اللَّهِ أَوْفَی الذِّمَمِ فَانْطَلَقُوا إِلَی مِصْرَ وَ تَرَکُوا أَرْمِیَا فَقَالَ لَهُمُ الْمَلِکُ أَنْتُمْ فِی ذِمَّتِی

۱- لعله مصحف «البستهم العافیه».

۲- ایلیاء بالمد و القصر- و قیل فیه لغه ثالثه حذف الیاء الأولی-: اسم مدینه بیت المقدس.

فَسَمِعَ ذَلِکَ بُخْتَنَصَّرُ فَأَرْسَلَ إِلَی مَلِکِ مِصْرَ ابْعَثْ بِهِمْ إِلَیَّ مُصَفَّدِینَ وَ إِلَّا آذَنْتُکَ بِالْحَرْبِ.

فَلَمَّا سَمِعَ أَرْمِیَا علیه السلام بِذَلِکَ أَدْرَکَتْهُ الرَّحْمَهُ لَهُمْ فَبَادَرَ إِلَیْهِمْ لِیُنْقِذَهُمْ فَوَرَدَ عَلَیْهِمْ وَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَی جَلَّ ذِکْرُهُ أَوْحَی إِلَیَّ أَنِّی مُظْهِرٌ بُخْتَنَصَّرَ عَلَی هَذَا الْمَلِکِ وَ آیَهُ ذَلِکَ أَنَّهُ تَعَالَی أَرَانِی مَوْضِعَ سَرِیرِ بُخْتَنَصَّرَ الَّذِی یَجْلِسُ عَلَیْهِ بَعْدَ مَا یَظْفَرُ بِمِصْرَ ثُمَّ عَمَدَ فَدَفَنَ أَرْبَعَهَ أَحْجَارٍ فِی نَاحِیَهٍ مِنَ الْأَرْضِ فَصَارَ إِلَیْهِمْ بُخْتَنَصَّرُ فَظَفِرَ بِهِمْ وَ أَسَرَهُمْ فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ یَقْسِمَ الْفَیْ ءَ وَ یَقْتُلَ الْأُسَارَی وَ یُعْتِقَ مِنْهُمْ کَانَ مِنْهُمْ أَرْمِیَا فَقَالَ لَهُ بُخْتَنَصَّرُ أَرَاکَ مَعَ أَعْدَائِی بَعْدَ مَا عَرَّضْتُکَ لَهُ مِنَ الْکَرَامَهِ فَقَالَ لَهُ أَرْمِیَا علیه السلام إِنِّی جِئْتُهُمْ مُخَوِّفاً أُخْبِرُهُمْ خَبَرَکَ وَ قَدْ وَضَعْتُ لَهُمْ عَلَامَهً تَحْتَ سَرِیرِکَ هَذَا وَ أَنْتَ بِأَرْضِ بَابِلَ ارْفَعْ سَرِیرَکَ فَإِنَّ تَحْتَ کُلِّ قَائِمَهٍ مِنْ قَوَائِمِهِ حَجَراً دَفَنْتُهُ بِیَدِی وَ هُمْ یَنْظُرُونَ فَلَمَّا رَفَعَ بُخْتَنَصَّرُ سَرِیرَهُ وَجَدَ مِصْدَاقَ مَا قَالَ فَقَالَ لِأَرْمِیَا علیه السلام إِنِّی لَأَقْتُلَنَّهُمْ إِذْ کَذَّبُوکَ وَ لَمْ یُصَدِّقُوکَ فَقَتَلَهُمْ وَ لَحِقَ بِأَرْضِ بَابِلَ فَأَقَامَ أَرْمِیَا بِمِصْرَ مُدَّهً فَأَوْحَی اللَّهُ تَعَالَی إِلَیْهِ الْحَقْ بِإِیلِیَا فَانْطَلَقَ حَتَّی إِذَا رُفِعَ لَهُ شَخْصُ بَیْتِ الْمَقْدِسِ وَ رَأَی خَرَاباً عَظِیماً قالَ أَنَّی یُحْیِی هذِهِ اللَّهُ فَنَزَلَ فِی نَاحِیَهٍ وَ اتَّخَذَ مَضْجَعاً ثُمَّ نَزَعَ اللَّهُ رُوحَهُ وَ أَخْفَی مَکَانَهُ عَلَی جَمِیعِ الْخَلَائِقِ مِائَهَ عَامٍ وَ کَانَ قَدْ وَعَدَهُ اللَّهُ أَنْ سَیُعِیدُ فِیهَا الْمُلْکَ وَ الْعُمْرَانَ فَلَمَّا مَضَی سَبْعُونَ عَاماً أَذِنَ اللَّهُ فِی عِمَارَهِ إِیلِیَا فَأَرْسَلَ اللَّهُ مَلَکاً إِلَی مَلِکٍ مِنْ مُلُوکِ فَارِسَ یُقَالُ لَهُ کُوشَکُ (۱)فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُکَ أَنْ تَنْفِرَ بِقُوَّتِکَ وَ رِجَالِکَ حَتَّی تَنْزِلَ إِیلِیَا فَتَعْمُرَهَا فَنَدَبَ الْفَارِسِیُّ لِذَلِکَ ثَلَاثِینَ أَلْفَ قَهْرَمَانٍ (۲)وَ دَفَعَ إِلَی کُلِّ قَهْرَمَانٍ أَلْفَ عَامِلٍ بِمَا یَصْلُحُ لِذَلِکَ مِنَ الْآلَهِ وَ النَّفَقَهِ فَسَارَ بِهِمْ فَلَمَّا تَمَّتْ عِمَارَتُهَا بَعْدَ ثَلَاثِینَ سَنَهً أَمَرَ عِظَامَ أَرْمِیَا أَنْ یَحْیَا فَقَامَ حَیّاً کَمَا ذَکَرَهُ اللَّهُ فِی کِتَابِهِ. (۳).

**[ترجمه]قصص الأنبیاء: به استناد شیخ صدوق از وهب بن منبّه روایت شده که گفت: بخت نصر از زمانی که به پادشاهی رسید در انتظار فساد و تباهی بنی اسرائیل بود و می‌دانست که جز با ارتکاب معصیت از سوی ایشان امکان قدرت یافتن بر آنها را پیدا نخواهد کرد، پس جاسوس‌ها پیوسته اخبار بنی اسرائیل را برای او می‌آوردند تا اینکه احوال آنها تغییر کرد و گناهان و معاصی در بین‌شان منتشر شد و پیامبران‌شان را به قتل رساندند، و این مصداق فرموده خداوند متعال است که «و قضینا إلی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدنّ فی الأرض مرّتین» {و در کتاب آسمانی به فرزندان بنی اسرائیل خبر دادیم که قطعاً دوبار در زمین فساد خواهید کرد} تا جائی که می‌فرماید: «فإذا جاء وَعد أولاهما» {پس آن‌گاه که وعده تحقق نخستین عذاب فرا رسید} منظور، هنگامی است که بخت نصر و سپاهیانش به سوی بنی اسرائیل آمدند و بر درگاه ایشان نازل شدند، و آن‌گاه که بنی اسرائیل مصیبت‌های حاصل از فرمانروایی بخت نصر را مشاهده کردند به خداوند پناه بردند و توبه نمودند و بر انجام اعمال خیر مواظبت کردند و سفیهان خویش را از انجام اعمال ناپسند باز داشتند و زشتی را انکار و نیکی را ظاهر ساختند، پس خداوند تسلّط و چیرگی بر بخت نصر را به بنی اسرائیل باز گرداند، و سپاهیان او بعد از فتح شهر، از ماندن در آنجا منصرف گشتند و سبب انصراف آنها این بود که تیری بر پیشانی اسب بخت نصر اصابت کرد، پس چموش و نافرمان گشت و اختیار از دست بخت نصر گرفت تا اینکه او را از دروازه شهر خارج کرد،

ص: ۳۶۴

سپس بنی اسرائیل تغییر کرده و دگرگون شدند و پیوسته چنان بودند تا بخت نصر دوباره بر ایشان چیره شد، و این مصداق فرموده خداوند متعال است: «فإذا جاء وعد الآخرهٔ لیسوءوا وجوهکم»، پس أرمیا علیه السلام به بنی اسرائیل خبر داد که بخت نصر آماده می‌شود تا به سوی شما حرکت کند، و خداوند بر شما خشم و غضب گرفته است، و از شما می‌خواهد که به خاطر

نیکی و صالح بودن پدرانتان توبه کنید و می‌فرماید: آیا کسی را یافته‌اید که مرا نافرمانی کند و به سبب نافرمانی من سعادتمند شود؟ یا آیا کسی را شناخته‌اید که مرا اطاعت کند و به سبب اطاعت از من بدبخت گردد؟ امّا کاهنان و راهبان شما بندگان مرا به بردگی گرفته‌اند و با غیر کتاب من در میان ایشان حکم می‌کنند تا اینکه باعث شوند بندگانم ذکر و یاد مرا فراموش کنند، پادشاهان و امرای شما با نعمت من مغرور و یاغی گشته‌اند و زندگی دنیا آنها را فریفته است، کسانی از شما که به خواندن و مطالعه تورات مشغول هستند و هم‌چنین فقیهان و دانشمندان شما گوش به فرمان پادشاهان هستند و به آنان بر سر بدعت‌ها بیعت می‌دهند و از آنها در راه معصیت و نافرمانی من اطاعت می‌کنند، فرزندان شما با غرق شوندگان در لهو و سرگرمی غرق می‌شوند، و در همه این احوال من لباس عافیت بر ایشان پوشاندم، پس حقیقتاً که عزّت و سربلندی آنها را به ذلّت و سرافکندگی و امنیت و آرامش‌شان را به بیم و ترس تغییر خواهم داد، اگر مرا بخوانند اجابت‌شان نمی‌گویم و اگر گریه کنند به آنان رحم نخواهم کرد.

هنگامی که پیامبرشان این سخنان را به آنها رساند او را تکذیب کرده و گفتند: چه دروغ بزرگی به خداوند نسبت دادی! گمان می‌کنی خداوند عبادت‌گاههایش را از عبادت خویش تعطیل می‌کند؛ پس او را به قید و بند کشیده و زندانی کردند، آن‌گاه بخت نصر از راه رسید و هفت ماه آنها را محاصره کرد تا جائی که مجبور شدند مدفوع خود را بخورند و ادرارشان را بنوشند، سپس مانند زورگویان بر ایشان سخت گرفت و با خشونت تمام آنان را با کشتن، به دار آویختن ، سوزاندن، زدن بینی، قطع زبان‌ها و کشیدن دندان‌ها و توقیف و حبس زنان مجازات کرد، پس به او گفته شد: ایشان دوست و همراهی دارند که از آنچه بدان گرفتار شده‌اند برحذرشان می‌داشت، پس به او تهمت زدند و زندانی‌اش کردند؛ آن‌گاه بخت نصر فرمان داد و أرمیا از زندان خارج گردانده شد، پس از او پرسید: آیا تو اینان را بر حذر می‌داشتی؟ أرمیا گفت: بله، بخت نصر پرسید: از کجا و چگونه از این مسأله آگاه گشتی؟ أرمیا گفت: خداوند مرا به سوی بنی اسرائیل فرستاده است، بخت نصر گفت: و آنان تو را تکذیب کرده و مورد ضرب و شتم قرار دادند؟ أرمیا گفت: بله، بخت نصر گفت: بد قومی هستند قومی که پیامبرشان را مورد ضرب و جرح قرار داده و رسالت پروردگارشان را تکذیب کرده‌اند، پس آیا این امکان برای تو وجود دارد که به من ملحق شوی تا گرامی‌ات بدارم، و اگر دوست داشته باشی که در سرزمین خویش بمانی تو را امان می‌دهم؟ أرمیا علیه السلام گفت: به راستی که من پیوسته در امان خداوند هستم و از آن خارج نشده‌ام، و اگر بنی اسرائیل از امان او خارج نمی‌شدند از تو نمی‌ترسیدند، آن‌گاه أرمیا در مکان خویش در سرزمین أیلیا (اسم شهر بیت المقدس) اقامت گزید و این در حالی بود که شهر در آن هنگام تبدیل به خرابه‌ای شده و برخی از قسمت‌های آن ویران شده بود، و هنگامی که افراد باقی مانده از بنی اسرائیل درباره او شنیدند اطرافش گِرد آمدند و گفتند: ما پی بردیم که تو پیامبرمان هستی پس ما را نصیحت و راهنمایی کن؛ و أرمیا به آنان امر کرد که با او برخیزند، پس گفتند: به سوی فرمانروای سرزمین مصر می‌رویم تا به او پناه برده و امان بخواهیم و أرمیا را ترک کردند، فرمانروای مصر به ایشان گفت: شما در پناه من هستید؛

ص: ۳۶۵

هنگامی که بخت نصر این مسأله را شنید پیامی به سوی پادشاه مصر فرستاد که: آنان را در حالی که به غلّ و زنجیر کشیده شده‌اند به سوی من بفرست در غیر این صورت به تو فرمان جنگ می‌دهم.

هنگامی که أرمیا علیه السلام این سخن را شنید ، احساس ترحّم نسبت به بنی اسرائیل وجودش را فرا گرفت و به سوی ایشان شتافت تا نجات‌شان بخشد، پس بر آنها وارد شد و گفت: به راستی که خداوند عزّ و جلّ به من وحی فرمود که بخت نصر را بر این پادشاه چیره می‌سازد، و نشانه این امر آن است که خداوند متعال جایگاه بخت نصر که بعداز غلبه بر مصر برآن می... نشیند را به من نمایانده است، سپس چهار سنگ را در ناحیه‌ای از زمین دفن کرد، آن‌گاه بخت نصر به سوی بنی اسرائیل آمد و برآنان پیروز شد و به اسارت‌شان گرفت، و هنگامی که خواست غنایم جنگی را تقسیم کند و اسیران را به قتل برساند و برخی از آنان را آزاد سازد و أرمیا نیز از جمله آزاد شوندگان بود، پس بخت نصر به او گفت: تو را پس از آنکه گرامی‌ات داشتم در زمره دشمنانم می‌بینم؟ أرمیا علیه السلام گفت: من برای بیم دادن و ترساندن نزد ایشان آمدم و خبر ظهور تو را به اطّلاع آنان رساندم، و در حالی که تو در سرزمین بابل بودی نشانه‌ای را برای آنان در زیر تختت قرار دادم، تخت خویش را بلند کن پس در زیر هر پایه از پایه‌های آن، سنگی را با دست خودم دفن نمودم حال آنکه ایشان می‌نگریستند؛ هنگامی که بخت نصر تخت خود را بلند کرد به درستی گفته‌های أرمیا پی برد و به او گفت: به خاطر اینکه تو را تکذیب کرده و سخنانت را تصدیق نکردند آنان را به قتل می‌رسانم، پس به قتلشان رساند و به سرزمین بابل بازگشت، سپس أرمیا مدّتی را در مصر اقامت گزید پس خداوند متعال به او وحی فرمود: به سرزمین أیلیا (شهر بیت المقدس) بپیوند، بنابراین به راه افتاد تا اینکه بیت المقدس بر او پدیدار گشت و ویرانی بزرگی را مشاهده کرد پس گفت: «أَنّی یُحیی هذه الله» {خداوند چگونه این شهر را زنده و آباد می‌گرداند؟} آن‌گاه در سویی فرود آمد و مکان خواب و استراحتی برگزید، سپس خداوند روح او را گرفت و به مدّت صد سال مکانش را بر جمیع مخلوقات پنهان داشت، و خداوند وعده داده بود که فرمانروایی و آبادانی را به إیلیا (بیت المقدس) بازمی‌گرداند، پس هنگامی که هفتادسال گذشت اجازه داد که بازسازی و آباد شود، بنابراین پادشاهی از پادشاهان فارس به اسم کوشک را فرستاد و به او فرمود: خداوند به تو فرمان می‌دهد که نیروها و مردان خویش را بسیج گردانی و بر سرزمین إیلیا فرود آیی و آنجا را آباد سازی،

پادشاه فارس به منظور تحقق یافتن این هدف سی هزار قهرمان (وکیل یا امین دخل و خرج) را فراخواند و به هریک از آنان هزار نیروی فعال و کارگزار و تمام ابزارها و مخارج لازم را پرداخت نمود، بنابراین پادشاه این افراد را به سوی سرزمین إیلیا به راه انداخت و هنگامی که آباد سازی آنجا پس از گذشت سی سال به پایان رسید به استخوان‌های أرمیا فرمان داده شد که زنده گردند، پس آن‌گونه که خداوند متعال در کتابش ذکر فرموده أرمیا زنده شد و از جایش برخاست. - . نسخه خطی قصص الأنبیاء -

**[ترجمه]

بیان

ثابر واظب.

ص: ۳۶۶

۱- هکذا فی النسخ. و الذی فی الکامل: أن بشتاسب بن لهراسب امر أن یعمر بیت المقدس و یرجع بنی إسرائیل الی الشام.

٢- القهرمان: الوكيل أو أمين الدخل و الخرج.
٣- قصص الأنبياء مخطوط.

**[ترجمه]ثابَرَ: مواظبت کرد.

ص: ۳۶۶

**[ترجمه]

«۷»

ص، قصص الأنبياء عليهم السلام بِالْإِسْنَادِ الْمَذْكُورِ عَنْ وَهْبِ بْنِ مُنَبِّهٍ أَنَّهُ لَمَّا انْطَلَقَ بُخْتَنَصَّرُ بِالسَّبْيِ وَ الْأُسَارَى مِنْ بَنِی إِسْرَائِيلَ وَ فِيهِمْ دَانِيَالُ وَ عُزَيْرٌ عليهما السلام وَ وَرَدَ أَرْضَ بَابِلَ اتَّخَذَ بَنِی إِسْرَائِيلَ خَوَلًا وَ لَبِثَ سَبْعَ سِنِينَ ثُمَّ إِنَّهُ رَأَى رُؤْيَا عظيما (عَظِيمَةً) امْتَلَأَ مِنْهَا رُعْباً وَ نَسِيَهَا فَجَمَعَ قَوْمَهُ وَ قَالَ تُخْبِرُونَ بِتَأْوِيلِ رُؤْيَایَ الْمَنْسِيَّةِ إِلَى ثَلَاثَةِ أَيَّام وَ إِلَّا صَلَبْتُكُمْ وَ بَلَغَ دَانِيَالَ ذَلِکَ مِنْ شَأْنِ الرُّؤْيَا وَ كَانَ فِی السِّجْنِ فَقَالَ لِصَاحِبِ السِّجْنِ إِنَّکَ أَحْسَنْتَ صُحْبَتِی فَهَلْ لَکَ أَنْ تُخْبِرَ الْمَلِکَ أَنَّ عِنْدِی عِلْمَ رُؤْيَاهُ وَ تَأْوِيلَهُ فَخَرَجَ صَاحِبُ السِّجْنِ وَ ذَكَرَ لِبُخْتَنَصَّرَ فَدَعَا بِهِ وَ كَانَ لَا يَقِفُ بَيْنَ يَدَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا سَجَدَ لَهُ فَلَمَّا طَالَ قِيَامُ دَانِيَالَ وَ هُوَ لَا يَسْجُدُ لَهُ قَالَ لِلْحَرَسِ اخْرُجُوا وَ اتْرُكُوهُ فَخَرَجُوا فَقَالَ يَا دَانِيَالُ مَا مَنَعَکَ أَنْ تَسْجُدَ لِی فَقَالَ إِنَّ لِی رَبّاً آتَانِی هَذَا الْعِلْمَ عَلَى أَنِّی لَا أَسْجُدُ لِغَيْرِهِ فَلَوْ سَجَدْتُ لَکَ انْسَلَخَ عَنِّی الْعِلْمُ فَلَمْ تَنْتَفِعْ بِی فَتَرَكْتُ السُّجُودَ نَظَراً إِلَى ذَلِکَ قَالَ بُخْتَنَصَّرُ وَفَيْتَ لِإِلَهِکَ فَصِرْتَ آمِناً مِنِّی فَهَلْ لَکَ عِلْمٌ بِهَذِهِ الرُّؤْيَا قَالَ نَعَمْ رَأَيْتَ صَنَماً عَظِيماً رِجْلَاهُ فِی الْأَرْضِ وَ رَأْسُهُ فِی السَّمَاءِ أَعْلَاهُ مِنْ ذَهَبٍ وَ وَسَطُهُ مِنْ فِضَّةٍ وَ أَسْفَلُهُ مِنْ نُحَاسٍ وَ سَاقَاهُ مِنْ حَدِيدٍ وَ رِجْلَاهُ مِنْ فَخَّارٍ فَبَيْنَا أَنْتَ تَنْظُرُ إِلَيْهِ وَ قَدْ أَعْجَبَکَ حُسْنُهُ وَ عِظَمُهُ وَ إِحْكَامُ صَنْعَتِهِ وَ الْأَصْنَافُ الَّتِی رُكِّبَتْ فِيهِ إِذْ قَذَفَهُ مَلَکٌ بِحَجَرٍ مِنَ السَّمَاءِ فَوَقَعَ عَلَى رَأْسِهِ فَدَقَّهُ حَتَّى طَحَنَهُ فَاخْتَلَطَ ذَهَبُهُ وَ فِضَّتُهُ وَ نُحَاسُهُ وَ حَدِيدُهُ وَ فَخَّارُهُ حَتَّى خُيِّلَ لَکَ أَنَّهُ لَوِ اجْتَمَعَ الْجِنُّ وَ الْإِنْسُ عَلَى أَنْ يُمَيِّزُوا بَعْضَهُ مِنْ بَعْضٍ لَمْ يَقْدِرُوا وَ حَتَّى خُيِّلَ لَکَ أَنَّهُ لَوْ هَبَّتْ أَدْنَى رِيحٍ لَذَرَّتْهُ لِشِدَّةِ مَا انْطَحَنَ ثُمَّ نَظَرْتَ إِلَى الْحَجَرِ الَّذِی قُذِفَ بِهِ يَعْظُمُ فَيَنْتَشِرُ حَتَّى مَلَأَ الْأَرْضَ كُلَّهَا فَصِرْتَ لَا تَرَى إِلَّا السَّمَاءَ وَ الْحَجَرَ قَالَ بُخْتَنَصَّرُ صَدَقْتَ هَذِهِ الرُّؤْيَا الَّتِی رَأَيْتُهَا فَمَا تَأْوِيلُهَا قَالَ دَانِيَالُ عليه السلام أَمَّا الصَّنَمُ الَّذِی رَأَيْتَ فَإِنَّهَا أُمَمٌ تَكُونُ فِی أَوَّلِ الزَّمَانِ وَ أَوْسَطِهِ وَ آخِرِهِ وَ أَمَّا الذَّهَبُ فَهُوَ هَذَا الزَّمَانُ وَ هَذِهِ الْأُمَّةُ الَّتِی أَنْتَ فِيهَا وَ أَنْتَ مَلِكُهَا وَ أَمَّا الْفِضَّةُ فَإِنَّهُ يَكُونُ ابْنُکَ يَلِيهَا مِنْ بَعْدِکَ وَ أَمَّا النُّحَاسُ فَأُمَّةُ الرُّومِ وَ أَمَّا الْحَدِيدُ فَأُمَّةُ فَارِسَ وَ أَمَّا الْفَخَّارُ فَأُمَّتَانِ تَمْلِكُهُمَا امْرَأَتَانِ إِحْدَاهُمَا فِی شَرْقِيِّ الْيَمَنِ وَ أُخْرَى فِی غَرْبِيِّ الشَّامِ أَمَّا الْحَجَرُ الَّذِی قُذِفَ بِهِ الصَّنَمُ فَدِينٌ يُقْذِفُهُ اللَّهُ بِهِ هَذِهِ

ص: ۳۶۷

فِی الْأُمَّهِ آخِرَ الزَّمَانِ (۱)لِیُظْهِرَهُ عَلَیْهَا یَبْعَثُ اللَّهُ نَبِیّاً أُمِّیّاً مِنَ الْعَرَبِ فَیُذِلَّ اللَّهُ لَهُ الْأُمَمَ وَ الْأَدْیَانَ کَمَا رَأَیْتَ الْحَجَرَ ظَهَرَ عَلَی الْأَرْضِ فَانْتَشَرَ فِیهَا. (۲)فَقَالَ بُخْتَنَصَّرُ مَا لِأَحَدٍ عِنْدِی یَدٌ أَعْظَمُ مِنْ یَدِکَ وَ أَنَا أُرِیدُ أَنْ أَجْزِیَکَ إِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ أَرُدَّکَ إِلَی بِلَادِکَ وَ أَعْمُرَهَا لَکَ وَ إِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ تُقِیمَ مَعِی فَأُکْرِمَکَ فَقَالَ دَانِیَالُ علیه السلام أَمَّا بِلَادِی أَرْضٌ کَتَبَ اللَّهُ عَلَیْهَا الْخَرَابَ إِلَی وَقْتٍ وَ الْإِقَامَهُ مَعَکَ أَوْثَقُ لِی فَجَمَعَ بُخْتَنَصَّرُ وُلْدَهُ وَ أَهْلَ بَیْتِهِ وَ خَدَمَهُ وَ قَالَ لَهُمْ هَذَا رَجُلٌ حَکِیمٌ قَدْ فَرَّجَ اللَّهُ بِهِ عَنِّی کُرْبَهً قَدْ عَجَزْتُمْ عَنْهَا وَ قَدْ وَلَّیْتُهُ أَمْرَکُمْ وَ أَمْرِی یَا بَنِیَّ خُذُوا مِنْ عِلْمِهِ وَ إِنْ جَاءَکُمْ رَسُولَانِ أَحَدُهُمَا لِی وَ الْآخَرُ لَهُ فَأَجِیبُوا دَانِیَالَ قَبْلِی فَکَانَ لَا یَقْطَعُ أَمْراً دُونَهُ وَ لَمَّا رَأَوْا قَوْمَ بُخْتَنَصَّرَ ذَلِکَ حَسَدُوا دَانِیَالَ ثُمَّ اجْتَمَعُوا إِلَیْهِ وَ قَالُوا کَانَتْ لَکَ الْأَرْضُ وَ یَزْعُمُ عَدُوُّنَا أَنَّکَ أَنْکَرْتَ عَقْلَکَ قَالَ إِنِّی أَسْتَعِینُ بِرَأْیِ هَذَا الْإِسْرَائِیلِیِّ لِإِصْلَاحِ أَمْرِکُمْ فَإِنَّ رَبَّهُ یُطْلِعُهُ عَلَیْهِ قَالُوا نَتَّخِذُ إِلَهاً یَکْفِیکَ مَا أَهَمَّکَ وَ تَسْتَغْنِی عَنْ دَانِیَالَ فَقَالَ أَنْتُمْ وَ ذَاکَ فَعَمِلُوا صَنَماً عَظِیماً وَ صَنَعُوا عِیداً وَ ذَبَحُوا لَهُ وَ أَوْقَدُوا نَاراً عَظِیمَهً کَنَارِ نُمْرُودَ وَ دَعَوُا النَّاسَ بِالسُّجُودِ لِذَلِکَ الصَّنَمِ فَمَنْ لَمْ یَسْجُدْ لَهُ أُلْقِیَ فِیهَا.

وَ کَانَ مَعَ دَانِیَالَ علیه السلام أَرْبَعَهُ فِتْیَهٍ مِنْ بَنِی إِسْرَائِیلَ یوشالُ وَ یوحینُ وَ غیصوا وَ مریوسُ وَ کَانُوا مُخْلِصِینَ مُوَحِّدِینَ فَأُتِیَ بِهِمْ لِیَسْجُدُوا لِلصَّنَمِ فَقَالَتِ الْفِتْیَهُ هَذَا لَیْسَ بِإِلَهٍ وَ لَکِنْ خَشَبَهٌ صَمَّاءُ عَمِلَهَا الرِّجَالُ فَإِنْ شِئْتُمْ أَنْ نَسْجُدَ لِلَّذِی خَلَقَهَا فَعَلْنَا فَکَتَفُوهُمْ ثُمَّ رَمَوْا بِهِمْ فِی النَّارِ فَلَمَّا أَصْبَحُوا طَلَعَ عَلَیْهِمْ بُخْتَنَصَّرُ فَوْقَ قَصْرٍ فَإِذَا مَعَهُمْ خَامِسٌ وَ إِذَا بِالنَّارِ قَدْ عَادَتْ جَلِیداً (۳)فَامْتَلَأَ رُعْباً فَدَعَا دَانِیَالَ علیه السلام فَسَأَلَهُ عَنْهُمْ فَقَالَ أَمَّا الْفِتْیَهُ فَعَلَی دِینِی یَعْبُدُونَ إِلَهِی وَ لِذَلِکَ أَجَارَهُمْ وَ الْخَامِسُ بَحْرُ الْبَرْدِ (۴)أَرْسَلَهُ اللَّهُ تَعَالَی جَلَّتْ عَظَمَتُهُ إِلَی هَؤُلَاءِ نُصْرَهً لَهُمْ فَأَمَرَ بُخْتَنَصَّرُ فَأُخْرِجُوا فَقَالَ لَهُمْ کَیْفَ بِتُّمْ قَالُوا

۱- هکذا فی نسخ. و فی نسخه: هذه الأمه، و لعلّ الصحیح: فدین یفقد اللّه به هذه الأمه فی آخر الزمان.

۲- ذکر الثعلبی فی العرائس النوم و تعبیره علی کیفیه اخری فراجعه.

۳- الجلید: ما یجمد علی الأرض من الماء.

۴- هکذا فی النسخ، و فی هامش المطبوع حکی عن نسخه: ملک البرد.

بِتْنَا بِأَفْضَلِ لَيْلَةٍ مُنْذُ خُلِقْنَا فَأَلْحَقَهُمْ بِدَانِيَالَ وَ أَكْرَمَهُمْ بِكَرَامَتِهِ حَتَّى مَرَّتْ بِهِمْ ثَلَاثُونَ سَنَةً (۱).

**[ترجمه]قصص الأنبياء: به إسناد شیخ صدوق از وهب بن منبّه روایت شده است: هنگامی که بخت نصر اسیران و دربندان بنی اسرائیل که دانیال و عزیز علیهما السلام نیز در میان ایشان بودند را به همراه خود برد و وارد سرزمین بابل شد، آنها را به بردگی گرفت و هفت سال بر این وضعیت باقی ماند. پس او خواب (کابوس) سخت و هولناکی دید که بر اثر آن ترس تمام وجودش را گرفت و از قضا خواب خود را فراموش کرد. قومش را گِرد آورد و گفت: تا سه روز تعبیر خواب فراموش شده‌ام را به من اطّلاع می‌دهید در غیر این صورت شما را به صلیب می‌کشم. خبر خواب دیدن بخت نصر به دانیال نبی در زندان رسید، پس به همراه خود در زندان گفت: به راستی که تو هم صحبت خوبی برای من بودی ، آیا امکان دارد به پادشاه خبر دهی که من از علم خواب و تعبیر آن آگاه هستم؟ آن‌گاه همراه دانیال از زندان آزاد شد و سفارش او را برای بخت نصر بازگو کرد، پس پادشاه دانیال را فراخواند و رسم دربار بر این بود که تمام کسانی که در مقابل پادشاه قرار می‌گرفتند برای او سجده می‌گزاردند، هنگامی که خم نشدن دانیال طول کشید و او برای پادشاه سجده نگزارد به نگهبان گفت: خارج شوید و او را رها سازید؛ پس نگهبانان خارج شدند و پادشاه گفت: ای دانیال، چه چیز تو را از سجده گزاردن برای من بازداشت؟ دانیال پاسخ داد: همانا من پروردگاری دارم که این علم را به شرطی به من بخشیده که برای غیر او سجده نگزارم، و اگر برای تو سجده بگزارم علم را از من خواهد گرفت؛ بنابراین از (علم) من در مورد تعبیر خواب سودمند نخواهی شد، به این دلیل است که از کرنش کردن در مقابل تو سر باز زدم، بخت نصر گفت: به عهدی که به خدای خویش دادی وفا نمودی، پس از مجازات من نیز در امان می‌مانی، آیا در مورد این خواب هیچ اطّلاعی داری؟ دانیال گفت: بله، بت بزرگی را مشاهده کردی که پاهایش در زمین و سرش در آسمان بود، قسمت بالایی آن از جنس طلا، وسطش از جنس نقره، قسمت تحتانی‌اش از مس ، ساق‌هایش از آهن و پاهایش از جنس سفّال بود، در حالی که تو به آن بت نگاه می‌کردی و زیبایی، بزرگی ، ساخت محکم و مواد به کار رفته در آن شگفت زده‌ات کرده بود فرشته‌ای از آسمان با سنگ او را هدف قرار داد، پس سنگ به سرش برخورد کرد و آن بت بزرگ را شکست و تبدیل به پودر کرد، بنابراین طلا، نقره، مس، آهن و سفّال به کار رفته در آن به هم درآمیختند تا جائی که گمان کردی اگر جنّ وانس باهم جمع شوند نمی‌توانند برخی قسمت‌های آن را از برخی دیگر جدا ساخته و تشخیص دهند، و اگر باد ملایمی بوزد به خاطر شدّت پودر شدنش آن را پراکنده می‌سازد. سپس به سنگی که بت با آن زده شد نگاه کردی که بزرگ و گسترده می‌شد تا جائی که تمام زمین را فرا گرفت، پس وضعیت به صورتی درآمد که چیزی غیر از آسمان و سنگ را مشاهده نمی‌کردی. بخت نصر گفت، این همان خوابی بود که من دیدم، اکنون تعبیر آن چیست؟ دانیال علیه السلام گفت: بتی که تو مشاهده کردی امّتهایی هستند که در آغاز ، میانه و پایان عمر دنیا ظهور کرده و می‌کنند، امّا طلا همین زمان و امّتی است که تو در آن و بین آنها زندگی می‌کنی و فرمانروایش هستی، و نقره (زمان و امّت) فرزندت می‌باشد که پس از تو خواهد آمد، و منظور از مس امّت روم و منظور از آهن امّت فارس می‌باشد، ولی منظور از سفّال دو امّتی هستند که دو زن بر آنها فرمانروایی می‌کنند: یکی در شرق یمن و دیگری در غرب سرزمین شام، امّا سنگی که بت با آن زده شد دینی است که خداوند این امت را با آن در آخر زمان مورد تفقد قرار می دهد،

ص: ۳۶۷

پس پیامبری ناخوانده از قوم عرب را مبعوث می‌گرداند و امّت‌ها و ادیان را برای او ذلیل و زیردست قرار می‌دهد، آن‌گونه که

سنگ را مشاهده کردی که چگونه بر روی زمین ظهور کرد و در آن انتشار و گسترش یافت.

پس بخت نصر گفت: هیچ یک از کسانی که نزد من هستند قدرتی بزرگتر از قدرت تو ندارند و من می‌خواهم تو را پاداش دهم، اگر دوست بداری تو را به سرزمین خودت باز می‌گردانم و آنجا را برایت آباد می‌سازم، و اگر دوست داشته باشی که با من بمانی گرامی‌ات خواهم داشت؟ دانیال علیه السلام گفت: امّا سرزمین من جایی است که مدّتها پیش خداوند خرابی و ویرانی را بر آن حاکم فرموده است، پس اقامت با تو برای من مطمئن‌تر است، بنابراین بخت نصر فرزندان، خاندان و خدمت... کارانش را گِرد آورد و به آنان گفت: این مرد حکیمی است که خداوند به وسیله او بلاـ و مصیبتی را که شما از برطرف نمودن آن عاجز بودید از من زدود، پس من اداره امور خویش و شما را به او می‌سپارم؛ ای فرزندانم، از علم و دانش او استفاده کنید و اگر فرستادگانی از سوی من و دانیال به سوی شما آمدند، پیش از من به دانیال پاسخ دهید که هیچ کاری بدون او انجام نمی‌پذیرد؛ هنگامی که قوم بخت نصر این اوضاع را مشاهده کردند به دانیال حسادت ورزیدند، سپس در اطراف بخت نصر گرد آمدند و گفتند: فرمانروایی تمام زمین از آن ِقوم تو بوده است و اکنون دشمن ما گمان می‌کند که تو عقلت را از دست داده‌ای ، بخت نصر گفت: من برای اصلاح امور شما از این شخصِ بنی اسرائیلی کمک و یاری می‌طلبم چرا که پروردگارش او را از این امر آگاه می‌گرادند؛ آنان گفتند: ما کسی را به خداوندی بر می‌گزینیم که تو را از آنچه اندوهگین و بی قرار می‌سازد کفایت می‌کند و از دانیال بی‌نیازت می‌گرداند، بخت‌نصر گفت: شما با خدای خویش همراه گردید، پس بت بزرگی ساختند و روزی را به عنوان عید برای او قرار دادند و برایش قربانی ذبح کردند، هم چنین آتش بزرگی مانند آتش نمرود را برافروختند و مردم را به سجده گزاری برای آن بت دعوت نمودند و هرکه سجده نمی‌گزارد در آتش افکنده می‌شد.

چهار نفر از جوانان بنی اسرائیل دانیال علیه السلام را همراهی کردند: یوشال، یوحین، عیصوا و مریوس، ایشان مخلص و یکتاپرست بودند و از قضا دعوت شدند تا برای بت سجده بگزارند، بنابراین گفتند: این بت، خدا و اله نیست بلکه مجسمه چوبی ناشنوایی است که انسان‌ها ساخته‌اند ، پس اگر می‌خواستید برای کسی که آن را آفریده سجده کنیم، سجده می‌کردیم. بنابراین دست‌هایشان را بستند و آنها را در آتش انداختند، و هنگامی که صبح بر آنان دمید بخت نصر از بلندای قصری به سراغشان آمد و به آنها نگاه کرد، پس نفر پنجمی نیز همراه آن چهار جوان بود و هم چنین آتش تبدیل به یخ شده بود، بخت نصر احساس ترس کرد و دانیال علیه السلام را فراخواند و از او درباره ایشان سؤال پرسید، دانیال در پاسخ گفت: امّا آن چهار جوان، متدیّن به دین من هستند و خدای مرا پرستش می‌کنند و به همین خاطر به فریادشان رسیده و آنها را پناه داده است، نفر پنجم نیز دریای سرما (فرشته سرما) است که خداوند عزّ و جلّ او را برای نصرت ایشان فرستاده است ، آن‌گاه بخت نصر فرمان داد و آن جوانان از اتش (یخ زده) خارج شدند پس به آنان گفت: شب را چگونه به صبح رساندید؟ گفتند:

ص: ۳۶۸

بهترین شبی بود که از زمان آفریده شدن به سر بردیم؛ پس بخت نصر آنان را به دانیال ملحق کرد و با کرامت و بزرگواری خویش گرامی‌شان داشت تا اینکه سی سال از عمر آنها سپری شد. - . نسخه خطی قصص الأنبياء -

**[ترجمه]

«۸»

ص، قصص الأنبياء عليهم السلام بِالْإِسْنَادِ الْمُتَقَدِّمِ عَنْ وَهْبٍ قَالَ: ثُمَّ إِنَّ بُخْتَنَصَّرَ رَأَى رُؤْيَا أَهْوَلَ مِنَ الرُّؤْيَا الْأُولَى وَ نَسِيَهَا أَيْضاً فَدَعَا عُلَمَاءَ قَوْمِهِ قَالَ رَأَيْتُ رُؤْيَا أَخْشَى أَنْ يَكُونَ فِيهَا هَلَاكُكُمْ وَ هَلَاكِي فَمَا تَأْوِيلُهَا فَعَجَزُوا وَ جَعَلُوا عِلَّهَ عَجْزِهِمْ دَانِيَالَ فَأَخْرَجَهُمْ وَ دَعَا دَانِيَالَ عليه السلام فَسَأَلَهُ فَقَالَ رَأَيْتَ شَجَرَهً عَظِيمَهً شَدِيدَهَ الْخُضْرَهِ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ عَلَيْهَا طَيْرُ السَّمَاءِ وَ فِي ظِلِّهَا وُحُوشُ الْأَرْضِ وَ سِبَاعُهَا فَبَيْنَمَا أَنْتَ تَنْظُرُ إِلَيْهَا قَدْ أَعْجَبَتْكَ بَهْجَتُهَا إِذْ أَقْبَلَ مَلَكٌ يَحْمِلُ حَدِيدَهً كَالْفَأْسِ عَلَى عُنُقِهِ وَ صَرَخَ بِمَلَكٍ آخَرَ فِي بَابٍ مِنْ أَبْوَابِ السَّمَاءِ يَقُولُ لَهُ كَيْفَ أَمَرَكَ اللَّهُ أَنْ تَفْعَلَ بِالشَّجَرَهِ أَمَرَكَ أَنْ تَجْتَثَّهَا مِنْ أَصْلِهَا أَمْ أَمَرَكَ أَنْ تَأْخُذَ بَعْضَهَا فَنَادَاهُ الْمَلَكُ الْأَعْلَى إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ خُذْ مِنْهَا وَ أَبْقِ فَنَظَرْتَ إِلَى الْمَلَكِ حَتَّى ضَرَبَ رَأْسَهَا بِفَأْسِهِ فَانْقَطَعَ وَ تَفَرَّقَ مَا كَانَ عَلَيْهَا مِنَ الطَّيْرِ وَ مَا كَانَ تَحْتَهَا مِنَ السِّبَاعِ وَ الْوُحُوشِ وَ بَقِيَ الْجِذْعُ لَا هَيْئَهَ لَهُ وَ لَا حُسْنَ فَقَالَ بُخْتَنَصَّرُ فَهَذِهِ الرُّؤْيَا رَأَيْتُهَا فَمَا تَأْوِيلُهَا قَالَ أَنْتَ الشَّجَرَهُ وَ مَا رَأَيْتَ فِي رَأْسِهَا مِنَ الطُّيُورِ فَوُلْدُكَ وَ أَهْلُكَ وَ أَمَّا مَا رَأَيْتَ فِي ظِلِّهَا مِنَ السِّبَاعِ وَ الْوُحُوشِ فَخَوَلُكَ وَ رَعِيَّتُكَ وَ كُنْتَ قَدْ أَغْضَبْتَ اللَّهَ فِيمَا تَابَعْتَ قَوْمَكَ مِنْ عَمَلِ الصَّنَمِ فَقَالَ بُخْتَنَصَّرُ كَيْفَ يَفْعَلُ رَبُّكَ بِي قَالَ يَبْتَلِيكَ بِبَدَنِكَ فَيَمْسَخُكَ سَبْعَ سِنِينَ فَإِذَا مَضَتْ رَجَعْتَ إِنْسَاناً كَمَا كُنْتَ أَوَّلَ مَرَّهٍ فَقَعَدَ بُخْتَنَصَّرُ يَبْكِي سَبْعَهَ أَيَّامٍ فَلَمَّا فَرَغَ مِنَ الْبُكَاءِ ظَهَرَ فَوْقَ بَيْتِهِ فَمَسَخَهُ اللَّهُ عُقَاباً فَطَارَ وَ كَانَ دَانِيَالُ عليه السلام يَأْمُرُ وُلْدَهُ وَ أَهْلَ مَمْلَكَتِهِ أَنْ لَا يُغَيِّرُوا مِنْ أَمْرِهِ شَيْئاً حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْهِمْ ثُمَّ مَسَخَهُ اللَّهُ فِي آخِرِ عُمُرِهِ بَعُوضَهً فَأَقْبَلَ يَطِيرُ حَتَّى دَخَلَ بَيْتَهُ فَحَوَّلَهُ اللَّهُ إِنْسَاناً فَاغْتَسَلَ بِالْمَاءِ وَ لَبِسَ الْمُسُوحَ ثُمَّ أَمَرَ بِالنَّاسِ فَجُمِعُوا فَقَالَ إِنِّي وَ إِيَّاكُمْ كُنَّا نَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَ لَا يَضُرُّنَا وَ إِنَّهُ قَدْ تَبَيَّنَ لِي مِنْ قُدْرَهِ اللَّهِ تَعَالَى جَلَّ وَ عَلَا فِي نَفْسِي أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِلَهُ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَ أَنَا وَ هُوَ فِي الْحَقِّ سَوَاءٌ وَ مَنْ خَالَفَنِي ضَرَبْتُهُ بِسَيْفِي حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ إِنِّي قَدْ أَجَّلْتُكُمْ إِلَى اللَّيْلَهِ فَإِذَا أَصْبَحْتُمْ فَأَجِيبُونِي ثُمَّ انْصَرَفَ وَ دَخَلَ بَيْتَهُ وَ

ص: ۳۶۹

۱- قصص الأنبياء مخطوط.

قَعَدَ عَلَى فِرَاشِهِ فَقَبَضَ اللَّهُ تَعَالَى رُوحَهُ وَ قَصَّ وَهْبٌ قِصَّتَهُ هَذِهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ثُمَّ قَالَ مَا أَشْبَهَ إِيمَانَهُ بِإِيمَانِ السَّحَرَهِ.

**[ترجمه]قصص الأنبياء: به إسناد شیخ صدوق از وهب روایت شده که گفت: سپس بخت نصر خوابی دید که از خواب نخست ترسناک‌تر بود و دوباره آن را فراموش کرد، پس علمای قوم خویش را فراخواند و گفت: خوابی دیده‌ام که بیم آن دارم نابودی من و شما در آن نهفته باشد، پس تعبیرش چیست؟ ولی آنان از تعبیر خوابش عاجز ماندند و علّت ناتوانی خود را دانیال پنداشتند، بنابراین بخت نصر ایشان را اخراج کرد و دانیال علیه السلام را فراخواند و تعبیر خوابش را از او پرسید، پس در پاسخ گفت: در خواب، درخت بزرگ و بسیار سرسبزی مشاهده کردی که بر (شاخه‌های) آن، پرندگان آسمان و در سایه‌اش، وحوش و درندگان زمین قرار داشتند، و در حالی که مشغول نگاه کردن به آن درخت بودی و زیبائی‌اش شگفتی تو را برانگیخته بود فرشته‌ای از راه رسید که شیئی آهنی مانند تبر را آویزان بر گردن خود حمل می‌کرد و فرشته دیگری را که در دروازه‌ای از دروازه‌های آسمان قرار داشت به فریاد خواند در حالی که به او می‌گفت: خداوند به تو فرمان داده که چگونه با این درخت رفتار کنی؟ به تو فرمان داده که از ریشه‌اش برکنی یا اینکه قسمتی از آن را برگیری؟ پس فرشته‌ای والا مرتبه‌تر او را ندا سر داد: همانا خداوند متعال می‌فرماید: قسمتی از آن درخت را برگیر و(قسمتی از آن را) بگذار؛ پس به آن فرشته نگاه کردی تا اینکه سر درخت (شاخه‌های آن) را با تبرش زد و قطع شد و پرندگانی که بر آن قرار داشتند و هم چنین درندگان و وحوشی که در سایه‌اش بودند را متفرّق و پراکنده ساخت، و تنه درخت بدون هیچ شکل و زیبایی باقی ماند؛ بخت نصر گفت: این همان خوابی است که من مشاهده کردم پس تعبیرش چگونه است؟ دانیال گفت: تو همان درخت هستی و پرندگانی که بر شاخه‌های آن دیدی فرزندان و خاندان تو و درندگان و وحوشی که در سایه‌اش بودند بردگان و زیردستانت هستند، و تو خداوند را به خاطر پیروی از قومت در بت‌پرستی خشمگین ساختی، پس بخت‌نصر گفت: پروردگارت چگونه با من رفتار خواهد کرد؟ دانیال گفت: تو را به واسطه جسمت مورآزمایش قرار می‌دهد وهفت سال مسخت خواهد کرد، پس از گذشت این هفت سال به صورت همان انسانی که نخستین بار بوده‌ای باز می‌گردی؛ آن گاه بخت نصر شروع به گریستن کرد و گریه‌اش هفت روز ادامه یافت، و هنگامی که از گریستن فارغ گشت بر بام خانه‌اش ظاهر شد، پس خداوند او را به شکل عقابی تغییر داد و پرواز کرد، دانیال علیه السلام فرزندان و ساکنان سرزمین تحت امر بخت نصر را فرمان می‌داد که چیزی از امورات او را تغییر ندهند تا به سوی آنها باز گردد، سپس خداوند او را در آخر عمرش به شکل پشه‌ای درآورد پس پرواز کرد تا اینکه وارد خانه‌اش شد، آن‌گاه خداوند او را به شکل انسانی خود باز گرداند، پس با آب غسل گرفت و لباسی پشمین پوشید، سپس مردم را فرمان داد که گرد آیند و گفت: به راستی که من و شما به جای خداوند چیزی را پرستش می‌کنیم که سود و یا زیانی به ما نمی‌رساند، و به واسطه قدرت خداوند عزّ و جلّ، به یقین درونی رسیده‌ام که هیچ خدایی جز الله که خدای بنی اسرائیل است وجود ندارد، پس هرکه مرا پیروی کند از من است و من و او در راه حقیقت یکسان هستیم، و هرکه با من مخالفت کند او را با شمشیرم می‌زنم تا اینکه خداوند بین من و شما قضاوت کند، و امشب به شما فرصت می‌دهم پس هنگامی که صبح شد مرا پاسخ گویید؛ سپس بازگشت و وارد خانه‌اش شد

ص: ۳۶۹

و بر روی زیراندازش نشست، آن‌گاه خداوند متعال روح او را ستاند؛ وهب این داستان را از ابن عباس روایت کرده است و سپس گفته است: ایمان او چقدر شبیه ایمان ساحران بوده است!

**[ترجمه]

«۹»

ص، قصص الأنبياء علیهم السلام لَمَّا تُوُفِّیَ بُخْتَنَصَّرُ تَابَعَ النَّاسُ ابْنَهُ وَ کَانَتِ الْأَوَانِی الَّتِی عَمِلَتِ الشَّیَاطِینُ لِسُلَیْمَانَ بْنِ دَاوُدَ علیه السلام مِنَ اللُّؤْلُؤِ وَ الْیَاقُوتِ غَاصَ عَلَیْهَا الشَّیَاطِینُ حَتَّی اسْتَخْرَجُوهَا مِنْ قُعُورِ الْأَبْحُرِ الصُّمِّ (۱)الَّتِی لَا تَعْبُرُ فِیهَا السُّفُنُ وَ کَانَ بُخْتَنَصَّرُ غَنِمَ کُلَّ ذَلِکَ مِنْ بَیْتِ الْمَقْدِسِ وَ أَوْرَدَهَا أَرْضَ بَابِلَ وَ اسْتَعْمَرَ فِیهِ دَانِیَالَ علیه السلام فَقَالَ إِنَّ هَذِهِ الْآنِیَةَ طَاهِرَةٌ مُقَدَّسَةٌ صَنَعَهَا النَّبِیُّ ابْنُ النَّبِیِّ لِیَسْجُدَ رَبَّهُ عَزَّ وَ عَلَا فَلَا تُدَنِّسْهَا بِلَحْمِ الْخَنَازِیرِ وَ غَیْرِهَا فَإِنَّ لَهَا رَبّاً سَیُعِیدُهَا حَیْثُ کَانَتْ فَلَمْ یُطِعْهُ (۲)وَ اعْتَزَلَ دَانِیَالَ وَ أَقْصَاهُ وَ جَفَاهُ وَ کَانَتْ لَهُ امْرَأَةٌ حَکِیمَةٌ نَشَأَتْ فِی تَأْدِیبِ دَانِیَالَ تَعِظُهُ وَ تَقُولُ إِنَّ أَبَاکَ کَانَ یَسْتَغِیثُ بِدَانِیَالَ فَأَبَی ذَلِکَ فَعَمِلَ فِی کُلِّ عَمَلٍ سَوْءٍ حَتَّی عَجَّتِ الْأَرْضُ مِنْهُ إِلَی اللَّهِ تَعَالَی جَلَّتْ عَظَمَتُهُ فَبَیْنَا هُوَ فِی عِیدٍ إِذَا بِکَفِّ مَلَکٍ یَکْتُبُ عَلَی الْجِدَارِ ثَلَاثَةَ أَحْرُفٍ ثُمَّ غَابَتِ الْکَفُّ وَ الْقَلَمُ وَ بُهِتُوا فَسَأَلُوا دَانِیَالَ بِحَقِّ تَأْوِیلِ ذَلِکَ الْمَکْتُوبِ وَ کَانَ کَتَبَ وُزِنَ فَخَفَّ وَ وَعَدَ فَأَنْجَزَ وَ جَمَعَ فَتَفَرَّقَ فَقَالَ أَمَّا الْأَوَّلُ فَإِنَّهُ عَقْلُکَ وُزِنَ فَخَفَّ فَکَانَ خَفِیفاً فِی الْمِیزَانِ وَ الثَّانِی وَعَدَ أَنْ یُمَلِّکَ فَأَنْجَزَهُ الْیَوْمَ وَ الثَّالِثُ فَإِنَّ اللَّهَ کَانَ قَدْ جَمَعَ لَکَ وَ لِوَالِدِکَ مِنْ قَبْلِکَ مُلْکاً عَظِیماً ثُمَّ تَفَرَّقَ الْیَوْمَ فَلَا یَجْتَمِعُ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ فَقَالَ لَهُ ثُمَّ مَا ذَا قَالَ یُعَذِّبُکَ اللَّهُ فَأَقْبَلَتْ بَعُوضَةٌ تَطِیرُ حَتَّی دَخَلَتْ فِی إِحْدَی مَنْخِرَیْهِ فَوَصَلَتْ إِلَی دِمَاغِهِ وَ تُؤْذِیهِ فَأَحَبُّ النَّاسِ عِنْدَهُ مَنْ حَمَلَ مِرْزَبَةً (۳)یَضْرِبُ بِهَا رَأْسَهُ وَ یَزْدَادُ کُلَّ یَوْمٍ أَلَماً إِلَی أَرْبَعِینَ لَیْلَةً حَتَّی مَاتَ وَ صَارَ إِلَی النَّارِ (۴).

**[ترجمه]قصص الأنبیاء : هنگامی که بخت نصر وفات نمود مردم از پسرش پیروی کردند، و شیاطین به جستجوی ظرفهایی پرداختند که خود از جنس مروارید و یاقوت برای سلیمان بن داوود علیه السلام ساخته بودند، تا اینکه در نهایت آنها را از ژرفای دریاهای عمیق و سخت که کشتی‌ها نیز توان پیمودن‌شان را ندارند خارج ساختند، بخت نصر همه آن ظرفها را از بیت المقدس به غنیمت گرفته و وارد سرزمین بابل کرده بود، سپس دانیال علیه السلام را در بیت المقدس ساکن گرداند پس دانیال گفت: این ظرفها پاک و مقدس هستند و پیامبر زاده‌ای آنها را ساخته تا پروردگارش را سجده بگزارد، پس آنها را با گوشت خوک و چیزهای دیگر آلوده مگردان چرا که این ظرفها پروردگاری دارند که آنها را به جایی که بودند باز خواهد گرداند؛ ولی پسر بخت نصر از دانیال اطاعت نکرد و او را برکنار و از خود دور کرد و مورد ظلم و جفایش قرار داد، امّا او زن با حکمتی داشت که تحت تأدیب دانیال پرورش یافته بود، پس او را نصیحت می‌کرد و می‌گفت: همانا پدرت از دانیال کمک و یاری می‌طلبید؛ ولی پسر از این امر امتناع کرد و به انجام هرگونه عمل زشت و ناپسندی دست یازید تا اینکه صدای اعتراض زمین به نزد خداوند متعال بلند شد، پس درحالی که در یک جشن حضور داشت دست فرشته‌ای بر روی دیوار سه عبارت را نوشت سپس دست و قلم ناپدید شدند، پس مردم بهت زده شدند و تأویل حقیقی آن نوشته را از دانیال پرسیدند، بر روی دیوار نوشته بود: (وزن فخفّ، و وعد فأنجز، وجمع فتفرّق)، دانیال گفت: امّا منظور جمله نخست عقل توست که وزن شده (سنجیده) و کامل بود پس سبک گردید و در سنجش و اندازه گیری کاهش یافت، و جمله دوّم: وعده داد که به فرمانروایی برساند و امروز به آن وفا کرد، و جمله سوّم: همانا خداوند متعال برای تو و پیش از تو برای پدرت مُلک و فرمانروایی عظیمی را فراهم و گِرد آورده بود آن‌گاه امروز متفرّق و پراکنده گردید و تا روز قیامت دوباره جمع نخواهد شد؛ و پسر بخت نصر به دانیال گفت: سپس چه خواهد شد؟ دانیال گفت: خداوند تو را عذاب داده و مجازات خواهد کرد؛ پس پشه‌ای در حال پرواز به سوی او آمد تا وارد یکی از سوراخهای بینی‌اش شد و به مغزش رسید و اذیتش می‌کرد، و حال او به جایی رسیده بود که

محبوب‌ترین شـخص نزد او کسـی بود که عصایی آهنی را بردارد و با آن ضـربه‌ای به سرش وارد کند، و درد او تا چهل شبانه روز هر روز بیشتر می‌شد تا اینکه در نهایت از دنیا رفت و روانه آتش جهنم شد. - . نسخه خطی قصص الأنبیاء -

**[ترجمه]

بیان

هذه القصص المنقوله عن وهب لیست مما یعتمد علیه (۵)و إیمان بختنصر

ص: ۳۷۰

۱- فی نسخه: الصیم. و هو بالکسر و تشدید الیاء: الصلب الشدید.

۲- فی نسخه: فأطاعه و هو مصحف.

۳- المرزبه: عصیه من حدید.

۴- قصص الأنبیاء مخطوط.

۵- لانها لم یرد من طرق أئمتنا أهل العصمه علیهم السلام ما یوافقها و یثبتها.

مخالف لظواهر الأخبار المعتبره و أما مسخه فقد

وَرَدَ فِی تَوْحِیدِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ الْمَرْوِیِّ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام مَا یُومِئُ إِلَیْهِ حَیْثُ قَالَ علیه السلام وَ تَرَی کَثِیراً مِنَ الْفُسَّاقِ یُعَاجَلُونَ بِالْعُقُوبَهِ إِذَا تَفَاقَمَ طُغْیَانُهُمْ وَ عَظُمَ ضَرَرُهُمْ عَلَی النَّاسِ وَ عَلَی أَنْفُسِهِمْ کَمَا عُوجِلَ فِرْعَوْنُ بِالْغَرَقِ وَ بُخْتَنَصَّرُ بِالتِّیهِ وَ بِلْبِیسُ بِالْقَتْلِ (۱)

**[ترجمه]این داستانها که از وهب نقل شده‌اند قابل اعتماد نیستند، و ایمان آوردن بخت نصر

ص: ۳۷۰

مخالف با ظاهر احادیث و اخبار مشهور و معتبر است، امّا داستان مسخ شدن در کتاب توحید مفضل بن عمر به روایت از امام صادق علیه السلام نقل شده است، آنجا که امام به این مسأله اشاره کرده و می‌فرماید: در مجازات بسیاری از فاسقان شتاب و عجله می‌شود و آن هنگامی است که طغیان‌شان شدت گیرد و ضرر ایشان برای مردم و خودشان بزرگ گردد، آن‌گونه که در مجازات فرعون با غرق شدن، بخت نصر با گمراهی و سردرگمی و بلبیس با کشته شدن شتاب و عجله به خرج داده شد.

**[ترجمه]

«۱۰»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام الصَّدُوقُ عَنِ السُّکَّرِیِّ عَنِ الْجَوْهَرِیِّ عَنِ ابْنِ عُمَارَهَ عَنْ جَابِرٍ الْجُعْفِیِّ عَنِ الْبَاقِرِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ تَعْبِیرِ الرُّؤْیَا عَنْ دَانِیَالَ علیه السلام أَ هُوَ صَحِیحٌ قَالَ نَعَمْ کَانَ یُوحَی إِلَیْهِ وَ کَانَ نَبِیّاً وَ کَانَ مِمَّنْ عَلَّمَهُ اللَّهُ تَأْوِیلَ الْأَحَادِیثِ وَ کَانَ صِدِّیقاً حَکِیماً وَ کَانَ وَ اللَّهِ یَدِینُ بِمَحَبَّتِنَا أَهْلَ الْبَیْتِ قَالَ جَابِرٌ بِمَحَبَّتِکُمْ أَهْلَ الْبَیْتِ قَالَ إِی وَ اللَّهِ وَ مَا مِنْ نَبِیٍّ وَ لَا مَلَکٍ إِلَّا وَ کَانَ یَدِینُ بِمَحَبَّتِنَا (۲).

**[ترجمه] قصص الأنبیاء: به إسناد صدوق از جابر الجعفی روایت شده که از امام باقر علیه السلام پرسیدم: آیا تعبیر خواب دانیال علیه السلام صحیح بوده است؟ امام فرمود: آری، (تعبیر خواب) به دانیال وحی می‌شده و او پیامبر بوده است، هم چنین او از جمله کسانی بود که خداوند دانش تأویل و تفسیر سخنان را به آنان آموخته است، وی بسیار راستگو و با حکمت بوده است، و به خدا سوگند که به محبّت ما اهل بیت ایمان داشته است، (جابر گوید:) گفتم: به محبّت شما اهل بیت؟ امام فرمود: به خدا سوگند آری، و هیچ پیامبر و فرمانروایی نبوده مگر آنکه به محبّت ما ایمان داشته است. - و۲ و۳ : نسخه خطی قصص الأنبیاء -

**[ترجمه]

«۱۱»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام الصَّدُوقُ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ عَنِ الْأَشْعَرِیِّ عَنِ السَّیَّارِیِّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنِ الرِّضَا

عليه السلام قَالَ: إِنَّ الْمَلِكَ قَالَ لِدَانِيَالَ أَشْتَهِي أَنْ يَكُونَ لِي ابْنٌ مِثْلُكَ فَقَالَ مَا مَحَلِّي مِنْ قَلْبِكَ قَالَ أَجَلَّ مَحَلٍّ وَ أَعْظَمُهُ قَالَ دَانِيَالُ فَإِذَا جَامَعْتَ فَاجْعَلْ هِمَّتَكَ فِيَّ قَالَ فَفَعَلَ الْمَلِكُ ذَلِكَ فَوُلِدَ لَهُ ابْنٌ أَشْبَهُ خَلْقِ اللَّهِ بِدَانِيَالَ (۳).

**[ترجمه]قصص الأنبياء: به إسناد صدوق از امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمود: همانا پادشاه به دانیال گفت: مشتاقم که پسری مانند تو داشته باشم، دانیال پرسید: جایگاه من در قلب شما چگونه و کجاست؟ پادشاه گفت: با عظمت‌ترین و بزرگ‌ترین جایگاه، دانیال گفت: پس آن‌گاه که با همسرت هم‌بستر شدی اهتمام و توجه خویش را به من معطوف‌دار؛ و پادشاه چنان کرد بنابراین پسری برای او به دنیا آمد که شبیه‌ترین مخلوقات به دانیال بود. --

**[ترجمه]

«۱۲»

ص، قصص الأنبياء عليهم السلام الصَّدُوقُ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ شَاذَانَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْفَضْلِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ عِكْرِمَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ عُزَيْرٌ يَا رَبِّ إِنِّي نَظَرْتُ فِي جَمِيعِ أُمُورِكَ وَ إِحْكَامِهَا فَعَرَفْتُ عَدْلَكَ بِعَقْلِي وَ بَقِيَ بَابٌ لَمْ أَعْرِفْهُ إِنَّكَ تَسْخَطُ عَلَى أَهْلِ الْبَلِيَّةِ فَتَعُمُّهُمْ بِعَذَابِكَ وَ فِيهِمُ الْأَطْفَالُ فَأَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يَخْرُجَ إِلَى الْبَرِّيَّةِ وَ كَانَ الْحَرُّ شَدِيداً فَرَأَى شَجَرَةً فَاسْتَظَلَّ بِهَا وَ نَامَ فَجَاءَتْ نَمْلَةٌ فَقَرَصَتْهَا فَدَلَكَ الْأَرْضَ بِرِجْلِهِ فَقَتَلَ مِنَ النَّمْلِ كَثِيراً فَعَرَفَ أَنَّهُ مَثَلٌ ضُرِبَ فَقِيلَ لَهُ يَا عُزَيْرُ إِنَّ الْقَوْمَ إِذَا اسْتَحَقُّوا عَذَابِي قَدَّرْتُ نُزُولَهُ عِنْدَ انْقِضَاءِ آجَالِ الْأَطْفَالِ فَمَاتُوا أُولَئِكَ بِآجَالِهِمْ وَ هَلَكَ هَؤُلَاءِ بِعَذَابِي (۴).

ص: ۳۷۱

۱- و هذا كما ترى لم يدلّ على مسخه. بل يدلّ على أن اللّه تعالى عاجله بالعقوبه و هى التيه و التيه يأتى على معان و هى الصلف و التكبر. الضلال. القفر يضل فيه. و لعلّ المراد هنا المعنى الأخير. و ليس من معانيه المسخ، و المعنى الأخير لا يلازم المسخ.

۲- قصص الأنبياء مخطوط.

۳- قصص الأنبياء مخطوط.

۴- قصص الأنبياء مخطوط.

**[ترجمه]قصص الأنبياء: به إسناد صدوق از ابن عباس چنین روایت شده است: عزیر گفت: پروردگارا، من در تمام امورات تو و استواری و نیک انجام گرفتن آنها تأمّل کردم و با عقل خویش به عدالت تو پی بردم، ولی موضوعی باقی مانده که آن را درک نکردم، تو بر اهل بلا و مصیبت خشم می‌گیری و با عذاب خود آنها را دربر می‌گیری حال آنکه در میان ایشان کودکان نیز وجود دارند؟ پس خداوند متعال به او امر فرمود که در گرمای سوزان به بیابان برود، آن‌گاه درختی را مشاهده کرد و به زیر سایه‌اش پناه برد و به خواب رفت، پس مورچه‌ای آمد و او را گاز گرفت و او نیز پایش را به زمین مالید و مورچه‌های بسیاری را کشت؛ عزیر آگاه گشت که این نمونه‌ای بوده که برای او ذکر شده است، و به او گفته شد: ای عزیر، اگر قومی مستحق عذاب من شوند نزول آن را با فرا رسیدن اجل کودکان همزمان و مقدّر می‌گردانم، پس کودکان به واسطه فرا رسیدن اجل خویش می‌میرند و ایشان به واسطه عذاب و مجازات من. - -

ص: ۳۷۱

**[ترجمه]

بیان

قال الفیروزآبادی القرص أخذک لحم إنسان بإصبعک حتی تؤلمه و لسع البراغیث و القبض و القطع.

**[ترجمه]فیروز آبادی گوید: القَرص: گوشت انسانی را با انگشت بگیری و فشار دهی تا جائی که به دردش آوری (نیشگون)؛ گزیدن کک‌ها: گرفتن؛ قطع کردن

**[ترجمه]

«۱۳»

ک، إکمال الدین أَبِی وَ ابْنُ الْوَلِیدِ مَعاً عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنِ ابْنِ مَعْرُوفٍ عَنِ ابْنِ مَهْزِیَارَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ الْقُرَشِیِّ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ أَبِی رَافِعٍ عَنْ أَبِیهِ عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: مَلَکَ بُخْتَنَصَّرُ مِائَهَ سَنَهٍ وَ سَبْعاً وَ ثَمَانِینَ سَنَهً وَ قَتَلَ مِنَ الْیَهُودِ سَبْعِینَ أَلْفَ مُقَاتِلٍ عَلَی دَمِ یَحْیَی بْنِ زَکَرِیَّا علیه السلام وَ خَرَّبَ بَیْتَ الْمَقْدِسِ وَ تَفَرَّقَتِ الْیَهُودُ فِی الْبُلْدَانِ وَ فِی سَبْعٍ وَ أَرْبَعِینَ سَنَهً مِنْ مُلْکِهِ بَعَثَ اللَّهُ الْعُزَیْرَ نَبِیّاً إِلَی أَهْلِ الْقُرَی الَّتِی أَمَاتَ اللَّهُ أَهْلَهَا ثُمَّ بَعَثَهُمْ لَهُ وَ کَانَ مِنْ قُرًی شَتَّی فَهَرَبُوا فَرَقاً مِنَ الْمَوْتِ فَنَزَلُوا فِی جِوَارِ عُزَیْرٍ وَ کَانُوا مُؤْمِنِینَ وَ کَانَ عُزَیْرٌ یَخْتَلِفُ إِلَیْهِمْ وَ یَسْمَعُ کَلَامَهُمْ وَ إِیمَانَهُمْ وَ أَحَبَّهُمْ عَلَی ذَلِکَ وَ آخَاهُمْ عَلَیْهِ فَغَابَ عَنْهُمْ یَوْماً وَاحِداً ثُمَّ أَتَاهُمْ فَوَجَدَهُمْ مَوْتَی صَرْعَی فَحَزِنَ عَلَیْهِمْ وَ قَالَ أَنَّی یُحْیِی هذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِها تَعَجُّباً مِنْهُ حَیْثُ أَصَابَهُمْ وَ قَدْ مَاتُوا أَجْمَعِینَ فِی یَوْمٍ وَاحِدٍ فَأَماتَهُ اللَّهُ عِنْدَ ذَلِکَ مِائَهَ عامٍ وَ هِیَ مِائَهُ سَنَهٍ ثُمَّ بَعَثَهُ اللَّهُ وَ إِیَّاهُمْ وَ کَانُوا مِائَهَ أَلْفِ مُقَاتِلٍ ثُمَّ قَتَلَهُمُ اللَّهُ أَجْمَعِینَ لَمْ یُفْلِتْ (۱)مِنْهُمْ وَاحِدٌ عَلَی یَدَیْ بُخْتَنَصَّرَ ثُمَّ مَلَکَ مَهْرَوَیْهِ بْنُ بُخْتَنَصَّرَ سِتَّ عَشْرَهَ سَنَهً وَ عِشْرِینَ یَوْماً (۲)فَأَخَذَ عِنْدَ ذَلِکَ دَانِیَالَ علیه السلام وَ خَدَّ لَهُ (۳)خَدّاً فِی الْأَرْضِ وَ طَرَحَ فِیهِ دَانِیَالَ وَ أَصْحَابَهُ وَ شِیعَتَهُ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَ أَلْقَی عَلَیْهِمُ النِّیرَانَ فَلَمَّا رَأَی أَنَّ النَّارَ لَا تَقْرَبُهُمْ (۴)وَ لَا تُحْرِقُهُمْ اسْتَوْدَعَهُمُ الْجُبَّ وَ فِیهِ الْأُسُدُ وَ السِّبَاعُ وَ

عَذَّبَهُمْ بِكُلِّ نَوْعٍ مِنَ الْعَذَابِ (۵)حَتَّى خَلَّصَهُمُ اللَّهُ مِنْهُ وَ هُمُ الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ اللَّهُ فِی كِتَابِهِ فَقَالَ قُتِلَ أَصْحابُ الْأُخْدُودِ النَّارِ ذاتِ الْوَقُودِ فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَقْبِضَ دَانِيَالَ علیه السلام أَمَرَهُ أَنْ يَسْتَوْدِعَ (۶)نُورَ اللَّهِ وَ حِكْمَتَهُ مكيخا بْنَ دَانِيَالَ فَفَعَلَ (۷).

ص: ۳۷۲

۱- أی لم یتخلص.

۲- فی المصدر: و ست و عشرین یوما.

۳- أی شق له حفیره و ألقاه فیها. و فی المصدر: و حفر له جبا.

۴- فی المصدر: فلما رأی أن النار لیست تقربهم.

۵- فی المصدر: بكل لون من العذاب.

۶- فی المصدر: أمره أن استودع.

۷- كمال الدین: ۱۳۰ و ۱۳۱.

**[ترجمه]إكمال الدين: از پيامبر صلّى الله عليه و آله روايت شده كه فرمود: بخت نصر صد و هشتاد و هفت سال فرمانروايى كرد و هفتاد هزار نفر از جنگ‌جويان يهودى را بر روى خون يحيى بن زكريا عليه السلام به قتل رساند و بيت المقدس را ويران كرد، پس يهوديان در سرزمين‌هاى مختلف متفرّق گشتند، در چهل و هفتمين سال از فرمانروايى بخت نصر خداوند عزير را به عنوان پيامبر به سوى ساكنان شهرهايى كه آنها را ميرانده بود فرستاد و سپس آنان را براى او زنده گرداند، آنان از شهرهاى گوناگون بودند كه از ترس مرگ گريخته بودند، پس در جوار عزير سكنى گزيدند حال آنكه با ايمان بودند، و عزير نزد ايشان رفت و آمد مى‌كرد و به سخنان و ايمان آوردنشان گوش مى‌داد و به خاطر ايمانشان آنان را دوست داشت و بر سرآن با هم دوست و برادر شدند، از قضا يك روز از آنها دور و جدا شد و هنگامى كه بازگشت آنان را مرده و كشته شده يافت پس غمگين شد و گفت: {چگونه خداوند (ساكنان) اين شهر را پس از مرگ آنان زنده مى‌كند؟} و او اين سؤال را از سر شگفتى پرسيد چرا كه همه آنان در يك روز هدف قرار گرفته و مرده بودند، پس در آن هنگام خداوند عزير را به مدت صد سال ميراند و بعداز گذشت صد سال او و ساكنان آن شهر را كه صدهزار نيروى جنگجو بودند زنده گرداند، سپس خداوند همه آنان را به وسيله بخت نصر به قتل رساند و حتى يك نفرشان نجات نيافت، بعداز بخت نصر پسرش (مهرويه) شانزده سال و بيست روز فرمانروايى كرد، و در آن هنگام بود كه دانيال عليه السلام را گرفت و چاله‌اى را در زمين براى او حفر كرد و دانيال، أصحاب و پيروان مؤمن او را در آن چاله انداخت و بر آنها آتش افكند، و هنگامى كه مشاهده كرد آتش به آنان نزديك نمى‌شود و آنها را نمى‌سوزاند، در چاه‌شان انداخت حال آنكه در آن شيرها و حيوانات درنده وجود داشت، و به انواع مختلفى آنها را عذاب و شكنجه داد تا اينكه در نهايت خداوند ايشان را از دست او خلاص گرداند، و ايشان همان كسانى هستند كه خداوند متعال در كتابش به ذكر آنها پرداخته و فرموده است: «قُتِلَ أصحابُ الأخدود*النّار ذات الوقود» {كشته باد صاحبان چاله‌هاى دراز و پراز آتش افروخته}و هنگامى كه خداوند اراده كرد روح دانيال عليه السلام را بستاند به او امر فرمود كه نور و حكمت خداوند را در پسرش مكيخا به وديعه بگذارد پس او نيز چنين كرد. -. إكمال الدين : ۱۳۰ و ۱۳۱ -

ص: ۳۷۲

**[ترجمه]

«۱۴»

شى، تفسير العياشى عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خاوِيَةٌ عَلى عُرُوشِها قالَ أَنَّى يُحْيِي هذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِها فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ (۱)نَبِيّاً يُقَالُ لَهُ أَرْمِيَا فَقَالَ قُلْ لَهُمْ مَا بَلَدٌ تَنَقَّيْتُهُ مِنْ كَرَائِمِ الْبُلْدَانِ وَ غَرَسْتُ فِيهِ مِنْ كَرَائِمِ الْغَرْسِ وَ نَقَّيْتُهُ مِنْ كُلِّ غَرِيبَةٍ فَأَخْلَفَ فَأَنْبَتَ خُرْنُوباً قَالَ فَضَحِكُوا وَ اسْتَهْزَءُوا بِهِ فَشَكَاهُمْ إِلَى اللَّهِ قَالَ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْ قُلْ لَهُمْ إِنَّ الْبَلَدَ بَيْتُ الْمَقْدِسِ وَ الْغَرْسَ بَنُو إِسْرَائِيلَ تَنَقَّيْتُهُ مِنْ كُلِّ غَرِيبَةٍ وَ نَحَّيْتُ عَنْهُمْ كُلَّ جَبَّارٍ فَأَخْلَفُوا فَعَمِلُوا بِمَعَاصِي اللَّهِ فَلَأُسَلِّطَنَّ عَلَيْهِمْ فِي بَلَدِهِمْ مَنْ يَسْفِكُ دِمَاءَهُمْ وَ يَأْخُذُ أَمْوَالَهُمْ فَإِنْ بَكَوْا إِلَيَّ فَلَمْ أَرْحَمْ بُكَاءَهُمْ وَ إِنْ دَعَوْا لَمْ أَسْتَجِبْ دُعَاءَهُمْ ثُمَّ لَأُخْرِبَنَّهَا مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ لَأَعْمُرَنَّهَا فَلَمَّا حَدَّثَهُمْ جَزِعَتِ الْعُلَمَاءُ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا ذَنْبُنَا نَحْنُ وَ لَمْ نَكُنْ نَعْمَلُ بِعَمَلِهِمْ فَعَاوِدْ لَنَا رَبَّكَ فَصَامَ سَبْعاً فَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْ ءٌ فَأَكَلَ أَكْلَةً ثُمَّ صَامَ سَبْعاً فَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْ ءٌ فَأَكَلَ أَكْلَةً ثُمَّ صَامَ سَبْعاً فَلَمَّا

أَنْ كَانَ يَوْمُ الْوَاحِدِ وَ الْعِشْرِينَ أَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ لَتَرْجِعَنَّ عَمَّا تَصْنَعُ أَ تُرَاجِعُنِي فِي أَمْرٍ قَضَيْتُهُ أَوْ لَأَرُدَّنَّ وَجْهَكَ عَلَى دُبُرِكَ ثُمَّ أَوْحَى إِلَيْهِ قُلْ لَهُمْ لِأَنَّكُمْ رَأَيْتُمُ الْمُنْكَرَ فَلَمْ تُنْكِرُوهُ فَسَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ بُخْتَنَصَّرَ فَصَنَعَ بِهِمْ مَا قَدْ بَلَغَكَ ثُمَّ بَعَثَ بُخْتَنَصَّرُ إِلَى النَّبِيِّ فَقَالَ إِنَّكَ قَدْ نُبِّئْتَ عَنْ رَبِّكَ وَ حَدَّثْتَهُمْ بِمَا أَصْنَعُ بِهِمْ فَإِنْ شِئْتَ فَأَقِمْ عِنْدِي فِيمَنْ شِئْتَ وَ إِنْ شِئْتَ فَاخْرُجْ فَقَالَ لَا بَلْ أَخْرُجُ فَتَزَوَّدَ عَصِيراً وَ تِيناً وَ خَرَجَ فَلَمَّا أَنْ كَانَ مَدَّ الْبَصَرِ الْتَفَتَ إِلَيْهَا فَقَالَ أَنَّى يُحْيِي هذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِها فَأَماتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عامٍ أَمَاتَهُ غُدْوَةً وَ بَعَثَهُ عَشِيَّةً قَبْلَ أَنْ تَغِيبَ الشَّمْسُ وَ كَانَ أَوَّلَ شَيْ ءٍ خُلِقَ مِنْهُ عَيْنَاهُ فِي مِثْلِ غِرْقِئِ الْبَيْضِ ثُمَّ قِيلَ لَهُ كَمْ لَبِثْتَ قالَ لَبِثْتُ يَوْماً فَلَمَّا نَظَرَ إِلَى الشَّمْسِ لَمْ تَغِبْ قَالَ أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عامٍ فَانْظُرْ إِلى طَعامِكَ وَ شَرابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَ انْظُرْ إِلى حِمارِكَ وَ لِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَ انْظُرْ إِلَى الْعِظامِ كَيْفَ نُنْشِزُها ثُمَّ نَكْسُوها لَحْماً قَالَ فَجَعَلَ يَنْظُرُ إِلَى عِظَامِهِ كَيْفَ يَصِلُ بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ وَ يَرَى الْعُرُوقَ كَيْفَ يَجْرِي فَلَمَّا اسْتَوَى قَائِماً قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلى كُلِّ شَيْ ءٍ قَدِيرٌ وَ فِي رِوَايَةِ هَارُونَ (۲)فَتَزَوَّدَ عَصِيراً وَ لَبَناً (۳).

ص: ۳۷۳

۱- فی البرهان: بعث الی بنی إسرائیل.

۲- أی هارون بن خارجه الآتیه بعد ذلک.

۳- تفسیر العیّاشیّ مخطوط، و أخرجه البحرانیّ أیضا فی البرهان ۱: ۲۴۸.

**[ترجمه]تفسيرالعيّاشـی: از ابو بصـير روايت شده كه امام صادق عليه السـلام در تفسـير اين سخن خداوند «أو كالّذی مرّ علی قريـۀ و هی خاويـۀ علی عروشـها قال أنّی يحيی هذه الله بعد موتها » فرموده است: همانا خداوند پيامبری به اسم أرميا را به سوی بنی اسـرائيل روانـه داشت و به او فرمـود: به ايشـان بگـو: كـدام شـهر است كه من آن را از ميـان شـهرهای بزرگـوار و ارجمند برگزيـدم و از كاشـتنی‌هـا درختـان نيكـو و اصـيل در آن كاشـتم و از هرگونه غريبه و نـا آشـنايی آن را پـاک گردانم آن‌گـاه نافرمانی كرد و (خرنوب) رويانـد؟ پس بنی اسـرائيل به او خنديدنـد و مسـخره‌اش نمودنـد، أرميا نيز از ايشان به درگاه خداوند شكايت كرد و خداوند به او وحی فرمود كه به ايشان بگو: آن شـهر، بيت المقدس است و كاشتنی‌ها و درختان نيز بنی اسرائيل می‌باشند و آن شهر را از هر غريبه و ناآشنايی پاک گرداندم و هر زورگويی را از ايشان دور نگاه داشتم، پس به وعده خويش وفا نكردند و به انجام معصـيت و نافرمانی خداوند پرداختند، بنابراين در سرزمين خودشان كسی را برآنان مسلّط می‌گردانم كه خون‌هايشان را می‌ريزد و اموالشان را غصب می‌كنـد، و اگر با گريه و زاری به درگاه من آيند به گريه‌هايشان رحم نمی‌كنم و اگر مرا بخوانند دعايشان را اجابت نمی‌گويم، سپس آن شهر را به مدت صد سال ويران كرده و آن‌گاه آباد می‌سازم؛ هنگامی كه أرميا اين سـخنان را برای بنی اسـرائيل نقل كرد علمای ايشان شـروع به جزع و فزع كردنـد و گفتند: ای رسول خدا، گناه ما چيست حال آنكه به اعمال و رفتار ايشان عمل نكرده‌ايم؟ پس اين درخواست ما را نزد پروردگارت بازگردان؛ أرميا يک هفته روزه گرفت ولی هيچ چيز به او وحی نشد، آن‌گاه لقمه‌ای خورد سپس يک هفته ديگر روزه گرفت و دوباره چيزی به او وحی نشـد، آن‌گاه لقمه ديگری خورد و يک هفته ديگر روزه گرفت و سـرانجام بعـد از روز بيست و يكم خداوند متعال به او وحی فرمود: از آنچه انجام می‌دهی بازگرد و منصرف شو، آيا در مورد مسأله‌ای به من مراجعه می‌كنی كه آن را مقدّر گردانده‌ام، يا اينكه صورتت را به پشت سـرت بارگرداندم؟ سـپس خداوند به او وحی فرمود به ايشان بگو: شـما را مجازات می‌كنم به خاطر اينكه انجام اعمال زشت و ناپسـند را مشاهـده كرديـد و آن را انكار و منع نكرديد؛ پس خداوند بخت نصـر را بر ايشان مسـلّط گرداند و آنچه در اخبار و روايات نقل شده و به تو رسيده است را در حق آنان به انجام رساند، سپس بخت نصر فرستاده‌ای را نزد أرميای نبی فرسـتاد و به او گفت: به راستی كه تو از پروردگار خويش خبر داده‌ای و با بنی اسـرائيل از آنچه در مورد آنان انجـام می‌دهم سـخن گفته‌ای، پس اگر خواستی نزد من بـا آنان كه می‌خواهی بمان و اگر خواستی از اين سـرزمين خارج شو؛ أرميـا گفت: خير بلكه خـارج می‌شوم، پس توشه‌ای از عصـاره و انجير برگرفت و خـارج شـد، ولی هنگـامی به سوی آن شـهر چشم دوخت و به آن توجه نمود گفت: «أنّی يُحيی هذه الله بعد موتها فأماته الله مائۀ عام»، پس خداوند او را صبح زود ميراند و شامگاهـان قبـل از آنكه خورشـيد غروب كنـد زنـده‌اش گردانـد، و نخستين عضوی كه از او زنـده شـد چشم‌هايش بود كه در پوسـته نـازكی ماننـد پوسـته داخلی اطراف تخم مرغ قرار داشت، سـپس به او گفته شـد: «كم لبثتَ قـال لبثتُ يوماً» {چه مـدّت درنـگ كرده‌ای؟ گفت: روزی درنـگ كرده‌ام} و هنگـامی به خورشـيد كه هنوز غروب نكرده بود نگاه كرد گفت: «أو بعض يوم قـال بَل لبثتَ مائـۀ عام فانظر إلی طعامک و شـرابک لَم يتسـنّه و انظرإلی حمارک و لنجعلک آيـۀ للناس و انظر إلی العظام كيف ننشـزها ثمّ نكسوها لحماً» {يا قسـمتی از يک روز، فرمود: بلكه صـدسال درنگ كرده‌ای، و به خوردنی و نوشـيدنی خود نگـاه كن كه تغيير نيـافته است، و بنگر به الاـغ خـود [كه چگـونه از هم متلاشـی شـده است، مـا چنين كرده‌ايم] تـا تو را نشـانه [گويايی از رسـتاخيز] برای مردمان قرار دهيم، اكنون به اسـتخوان‌ها بنگر كه چگونه آنها را بر می‌داريم و به هم پيوند می‌دهيم و سپس بر آنها گوشت می‌پوشانيم}، پس أرميا شروع به نگريستن به استخوان‌هايش كرد كه چگونه به يكديگر می‌رسند و هم چنين به رگهايش كه چگونه جريان می‌يابند، و هنگامی كه راست بر سرپا ايستاد گفت: «أعلم أنّ الله علی كل شـیء قدير» { می‌دانم كه خدا بر هر چيز تواناست.}

و در روایت هـارون آمـده است: پس تـوشه‌ای از عصـاره و شـیر بر گرفت. - . نسـخه خطی تفسـیر العیّاشـی، هم چنین البحرانی درالبرهان ۱ : ۲۴۸ این حدیث را روایت کرده است. -

ص: ۳۷۳

**[ترجمه]

«۱۵»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَی الصَّدُوقِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ سَعْدٍ عَنِ الْیَقْطِینِیِّ عَنِ النَّضْرِ عَنْ یَحْیَی الْحَلَبِیِّ عَنْ هَارُونَ بْنِ خَارِجَهَ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مِثْلَهُ وَ فِیهِ فَسَلَّطَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ بُخْتَنَصَّرَ وَ سُمِّیَ بِهِ لِأَنَّهُ رَضَعَ بِلَبَنِ کَلْبِهٍ وَ کَانَ اسْمُ الْکَلْبِ بُخْتَ وَ اسْمُ صَاحِبِهِ نَصَّرَ وَ کَانَ مَجُوسِیّاً أَغْلَفَ أَغَارَ عَلَی بَیْتِ الْمَقْدِسِ وَ دَخَلَهُ فِی سِتِّمِائَهِ أَلْفِ عَلَمٍ ثُمَّ بَعَثَ بُخْتَنَصَّرُ إِلَی النَّبِیِّ فَقَالَ إِنَّکَ نُبِّئْتَ عَنْ رَبِّکَ وَ خَبَّرْتَهُمْ بِمَا أَصْنَعُ بِهِمْ فَإِنْ شِئْتَ فَأَقِمْ عِنْدِی وَ إِنْ شِئْتَ فَاخْرُجْ قَالَ بَلْ أَخْرُجُ فَتَزَوَّدَ عَصِیراً وَ لَبَناً وَ خَرَجَ (۱).

ین، کتاب حسین بن سعید و النوادر النَّضْرُ مِثْلَهُ إِلَی قَوْلِهِ فَصَنَعَ بِهِمْ مَا قَدْ بَلَغَکَ (۲)

**[ترجمه]قصص الأنبیاء: به إسناد صدوق از امام صادق علیه السلام نظیر همین روایت نقل شده و در آن چنین ذکر شده است: پس خداوند بخت نصر را بر ایشان مسلّط گرداند، و به این اسم نامیده شده چرا که در نوزادی به او شیر سگ داده شده است و اسم آن سگ (بخت) و اسم صاحبش (نصر) بوده است، بخت نصر مجوسی بی‌فرهنگی بود که بر بیت المقدس یورش برد و با ششصد هزار نیروی پرچم به دست وارد آنجا شد، سپس فرستاده‌ای نزد پیامبر (أرمیا) فرستاد و گفت: همانا تو از پروردگارت خبر دادی و بنی اسرائیل را از آنچه بر سرشان می‌آورم آگاه کردی، پس اگر خواستی نزد من بمان و اگر خواستی خارج شو؛ أرمیا گفت: بلکه خارج می‌شوم، پس توشه‌ای از عصاره و شیر برگرفت و خارج شد. - . نسخه خطی قصص الأنبیاء -

در کتاب حسین بن سعید و النوادر مانند این روایت نقل شده تا آنجا که گفته است: پس آنچه را که در اخبار و روایات به تو رسیده است در مورد آنان انجام داد. - . نسخه خطی -

**[ترجمه]

«۱۶»

شی، تفسیر العیاشی أَبُو طَاهِرٍ الْعَلَوِیُّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَلَوِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَرْزُوقٍ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: ذَکَرَ جَمَاعَهٌ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ أَنَّ ابْنَ الْکَوَّاءِ قَالَ لِعَلِیٍّ علیه السلام یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ مَا وَلَدٌ أَکْبَرُ مِنْ أَبِیهِ مِنْ أَهْلِ الدُّنْیَا قَالَ نَعَمْ أُولَئِکَ وُلْدُ عُزَیْرٍ حَیْثُ مَرَّ عَلَی قَرْیَهٍ خَرِبَهٍ وَ قَدْ جَاءَ مِنْ ضَیْعَهٍ لَهُ تَحْتَهُ حِمَارٌ وَ مَعَهُ شَنَّهٌ فِیهَا قَتَرٌ (۳)وَ کُوزٌ فِیهِ عَصِیرٌ فَمَرَّ عَلَی قَرْیَهٍ خَرِبَهٍ فَقَالَ أَنَّی

يُحْيِي هذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِها فَأَماتَهُ اللَّهُ مِائَهَ عامٍ فَتَوَالَدَ وُلْدُهُ وَ تَنَاسَلُوا ثُمَّ بَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهِ فَأَحْيَاهُ فِي الْمَوْلِدِ الَّذِي أَمَاتَهُ فِيهِ فَأُولَئِكَ وُلْدُهُ أَكْبَرُ مِنْ أَبِيهِمْ (۴).

**[ترجمه]تفسیرالعیّاشی: از ابراهیم بن محمد روایت شده است: گروهی از اهل علم و دانشمندان ذکر کرده‌اند که ابن الکوّاء به امام علی علیه السلام گفت: ای امیر مؤمنان، آیا در میان ساکنان دنیا فرزندی هست که از پدر خود بزرگ‌سال‌تر باشد؟ امام فرمود: بله، آنان فرزندان عزیر هستند، آن‌گاه که بر شهری ویران گذر کرد در حالی که از مملکت و سرزمین خویش آمده بود و مرکبش الاغی بود و مَشک کهنه‌ای به همراه داشت که در آن دوغ قرار داشت و کوزه‌ای که پر از عصاره میوه‌ها بود، پس بر شهری ویران گذر کرد و گفت: {چگونه خدا ساکنان این شهر را پس از مرگ آنان زنده می‌کند؟ پس خداوند او را صد سال میراند} پس فرزندانش زاد و ولد کردند و فرزندانی به دنیا آوردند، سپس خداوند فرستاده‌ای نزدش فرستاد و در همان جایی که او را میرانده بود زنده‌اش گرداند، بنابراین فرزندان عزیر همان فرزندانی هستند که از پدر خویش بزرگسال... ترند. -. نسخه خطی تفسیر العیاشی، البحرانی در البرهان ۱ : ۲۴۸ این حدیث را روایت کرده است. -

**[ترجمه]

«۱۷»

خص، منتخب البصائر ابْنُ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُلْوَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ دَاوُدَ الْعَبْدِيِّ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَهَ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْكَوَّاءِ الْيَشْكُرِيَّ قَامَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ أَبَا الْمُعْتَمِرِ تَكَلَّمَ آنِفاً بِكَلَامٍ لَا يَحْتَمِلُهُ قَلْبِي فَقَالَ وَ مَا ذَاكَ قَالَ يَزْعُمُ أَنَّكَ حَدَّثْتَهُ أَنَّكَ سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ إِنَّا قَدْ رَأَيْنَا أَوْ سَمِعْنَا بِرَجُلٍ

۱- قصص الأنبياء مخطوط.

۲- مخطوط.

۳- هكذا في النسخ و في البرهان، و استظهر في هامش المطبوع أنّه مصحف «لبن» و الشنه: القربه الخلق.

۴- تفسير العيّاشيّ مخطوط، أخرجه البحرانيّ أيضا في البرهان ۱: ۲۴۸.

أَكْبَرَ سِنّاً مِنْ أَبِيهِ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَهَذَا الَّذِی كَبُرَ عَلَيْكَ قَالَ نَعَمْ فَهَلْ تُؤْمِنُ أَنْتَ بِهَذَا وَ تَعْرِفُهُ فَقَالَ نَعَمْ وَيْلَكَ يَا ابْنَ الْكَوَّاءِ افْقَهْ (۱)عَنِّی أُخْبِرْكَ عَنْ ذَلِكَ إِنَّ عُزَيْراً خَرَجَ مِنْ أَهْلِهِ وَ امْرَأَتُهُ فِی شَهْرِهَا وَ لَهُ يَوْمَئِذٍ خَمْسُونَ سَنَةً فَلَمَّا ابْتَلَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِذَنْبِهِ وَ أَمَاتَهُ مِائَةَ عام ثُمَّ بَعَثَهُ فَرَجَعَ إِلَى أَهْلِهِ وَ هُوَ ابْنُ خَمْسِينَ سَنَةً فَاسْتَقْبَلَهُ ابْنُهُ وَ هُوَ ابْنُ مِائَةِ سَنَةٍ وَ رَدَّ اللَّهُ عُزَيْراً فِی السِّنِّ الَّذِی كَانَ بِهِ فَقَالَ مَا يُرِيدُ (۲).

**[ترجمه]منتخب البصائر: روايت شده كه عبدالله بن الكوّاء اليشكرىّ به سوى اميرمؤمنان عليه السلام برخاست و گفت: اى اميرمؤمنان، اندكى پيش‌تر أبوالمعتمر كلامى بر زبان آورد كه قلبم تاب تحمل آن را ندارد، امام فرمود: و آن كلام چيست؟ گفت: گمان مى كند براى او نقل كرده‌اى كه از رسول خدا صلّى الله عليه و آله شنيده‌اى كه مى‌فرمايد: به راستى ما ديده و شنيده‌ايم كه مردى (شخصى)

ص: ۳۷۴

از پدرش بزرگسال‌تر باشد؛ پس اميرمؤمنان عليه السلام فرمود: آيا اين همان سخنى است كه شنيدنش بر تو گران آمده است؟ گفت: بله، آيا شما به چنين چيزى ايمان داريد و چنين شخصى را مى‌شناسيد؟ فرمود: آرى، واى بر تو اى ابن الكوّاء، سخن مرا بفهم تا تو را از آن آگاه گردانم، همانا عزير از ميان خانواده خويش خارج شد درحالى كه پنجاه ساله بود و همسرش پا به ماه بود، و هنگامى كه خداوند عزّ و جلّ او را به سبب گناهش مبتلا ساخت و او را صد سال ميراند و سپس زنده‌اش گرداند، به ميان خانواده‌اش بازگشت در حالى كه پنجاه ساله بود، پس پسرش كه صد سال سنّ داشت به استقبال او آمد، و خداوند عزير را در همان سنّى كه در آن قرار داشت زنده به ميان خانواده‌اش بازگرداند، پس آنچه را مى‌خواست گفت. - . مختصربصائرالدرجات : ۲۲ -

**[ترجمه]

«۱۸»

كا، الكافی عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ عَلِيٌّ علیه السلام إِنَّ دَانِيَالَ علیه السلام كَانَ يَتِيماً لَا أُمَّ لَهُ وَ لَا أَبَ وَ إِنَّ امْرَأَةً مِنْ بَنِی إِسْرَائِيلَ عَجُوزاً كَبِيرَةً ضَمَّتْهُ فَرَبَّتْهُ وَ إِنَّ مَلِكاً مِنْ مُلُوكِ بَنِی إِسْرَائِيلَ كَانَ لَهُ قَاضِيَانِ وَ كَانَ لَهُمَا صَدِيقٌ وَ كَانَ رَجُلًا صَالِحاً وَ كَانَ لَهُ امْرَأَةٌ بَهِيَّةٌ جَمِيلَةٌ وَ كَانَ يَأْتِی الْمَلِكَ فَيُحَدِّثُهُ وَ احْتَاجَ الْمَلِكُ إِلَى رَجُلٍ يَبْعَثُهُ فِی بَعْضِ أُمُورِهِ فَقَالَ لِلْقَاضِيَيْنِ اخْتَارَا رَجُلًا أُرْسِلْهُ فِی بَعْضِ أُمُورِی فَقَالا فُلَانٌ فَوَجَّهَهُ الْمَلِكُ فَقَالَ الرَّجُلُ لِلْقَاضِيَيْنِ أُوصِيكُمَا بِامْرَأَتِی خَيْراً فَقَالا نَعَمْ فَخَرَجَ الرَّجُلُ فَكَانَ الْقَاضِيَانِ يَأْتِيَانِ بَابَ الصَّدِيقِ فَعَشِقَا امْرَأَتَهُ فَرَاوَدَاهَا عَنْ نَفْسِهَا فَأَبَتْ فَقَالا لَهَا وَ اللَّهِ لَئِنْ لَمْ تفعل (۳)(تَفْعَلِی) لَنَشْهَدَنَّ عَلَيْكِ عِنْدَ الْمَلِكِ بِالزِّنَا ثُمَّ لَنَرْجُمَنَّكِ فَقَالَتْ افْعَلَا مَا أَحْبَبْتُمَا فَأَتَيَا الْمَلِكَ فَأَخْبَرَاهُ وَ شَهِدَا عِنْدَهُ أَنَّهَا بَغَتْ فَدَخَلَ الْمَلِكَ مِنْ ذَلِكَ أَمْرٌ عَظِيمٌ وَ اشْتَدَّ بِهَا غَمُّهُ وَ كَانَ بِهَا مُعْجَباً فَقَالَ لَهُمَا إِنَّ قَوْلَكُمَا مَقْبُولٌ وَ لَكِنِ ارْجُمُوهَا بَعْدَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ وَ نَادَى فِی الْبَلَدِ الَّذِی هُوَ فِيهِ احْضُرُوا قَتْلَ فُلَانَةَ الْعَابِدَةِ فَإِنَّهَا قَدْ بَغَتْ فَإِنَّ الْقَاضِيَيْنِ قَدْ شَهِدَا عَلَيْهَا بِذَلِكَ فَأَكْثَرَ النَّاسُ فِی ذَلِكَ وَ قَالَ الْمَلِكُ لِوَزِيرِهِ مَا عِنْدَكَ فِی هَذَا مِنْ حِيلَةٍ فَقَالَ مَا عِنْدِی فِی ذَلِكَ مِنْ شَیْ ءٍ فَخَرَجَ الْوَزِيرُ يَوْمَ الثَّالِثِ وَ هُوَ آخِرُ أَيَّامِهَا فَإِذَا هُوَ بِغِلْمَانٍ عُرَاةٍ يَلْعَبُونَ وَ فِيهِمْ دَانِيَالُ لَا يَعْرِفُهُ (۴)فَقَالَ دَانِيَالُ يَا مَعْشَرَ الصِّبْيَانِ تَعَالَوْا حَتَّى أَكُونَ

أَنَا الْمَلِكَ وَ تَكَونَ

ص: ۳۷۵

۱- فقه عنه الكلام: فهمه.

۲- مختصر بصائر الدرجات: ۲۲، فيه: فقال له ما يريد. و للحديث ذيل طويل تركه المصنّف.

۳- هكذا فى النسخ، و الصحيح كما فى المصدر لئن لم تفعلى.

۴- فى المصدر: و هو لا يعرفه.

أَنْتَ يَا فُلَانُ الْعَابِدَةَ وَ يَكُونَ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ الْقَاضِيَيْنِ شَاهِدَيْنِ عَلَيْهَا ثُمَّ جَمَعَ تُرَاباً وَ جَعَلَ سَيْفاً مِنْ قَصَبٍ وَ قَالَ لِلصِّبْيَانِ خُذُوا بِيَدِ هَذَا فَنَحُّوهُ إِلَى مَكَانِ كَذَا وَ كَذَا وَ خُذُوا بِيَدِ هَذَا فَنَحُّوهُ إِلَى مَكَانِ كَذَا وَ كَذَا ثُمَّ دَعَا بِأَحَدِهِمَا وَ قَالَ لَهُ قُلْ حَقّاً فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تَقُلْ حَقّاً قَتَلْتُكَ وَ الْوَزِيرُ قَائِمٌ يَنْظُرُ وَ يَسْمَعُ فَقَالَ إِنَّهَا بَغَتْ (۱)فَقَالَ مَتَى فَقَالَ يَوْمَ كَذَا وَ كَذَا قَالَ مَعَ مَنْ قَالَ مَعَ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ قَالَ وَ أَيْنَ قَالَ مَوْضِعَ كَذَا وَ كَذَا (۲)قَالَ رُدُّوهُ إِلَى مَكَانِهِ وَ هَاتُوا الْآخَرَ فَرَدُّوهُ إِلَى مَكَانِهِ وَ جَاءُوا بِالْآخَرِ فَقَالَ لَهُ بِمَا تَشْهَدُ فَقَالَ أَشْهَدُ أَنَّهَا بَغَتْ قَالَ مَتَى قَالَ يَوْمَ كَذَا وَ كَذَا قَالَ مَعَ مَنْ قَالَ مَعَ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ قَالَ وَ أَيْنَ قَالَ مَوْضِعَ كَذَا وَ كَذَا (۳)فَخَالَفَ أَحَدُهُمَا صَاحِبَهُ فَقَالَ دَانِيَالُ اللَّهُ أَكْبَرُ شَهِدَا بِزُورٍ يَا فُلَانُ نَادِ فِي النَّاسِ أَنَّهُمَا شَهِدَا عَلَى فُلَانَةَ بِزُورٍ فَاحْضُرُوا قَتْلَهُمَا فَذَهَبَ الْوَزِيرُ إِلَى الْمَلِكِ مُبَادِراً فَأَخْبَرَهُ الْخَبَرَ فَبَعَثَ الْمَلِكُ إِلَى الْقَاضِيَيْنِ فَاخْتَلَفَا كَمَا اخْتَلَفَ الْغُلَامَانِ فَنَادَى الْمَلِكُ فِي النَّاسِ وَ أَمَرَ بِقَتْلِهِمَا (۴).

**[ترجمه]الکافی: از امام صادق علیه السلام روایت شده که امام علی علیه السلام فرمود: دانیال علیه السلام یتیم بود و مادر و پدر نداشت و پیرزنی سالخورده از میان بنی اسرائیل سرپرستی او را بر عهده گرفت و به تربیتش همّت گماشت، همچنین پادشاهی از پادشاهان بنی اسرائیل دو قاضی داشت و آن دو، دوستی داشتند که مردی نیکوکار بود و زنی خوش اندام و زیبا داشت، پس آن مرد نزد پادشاه می‌آمد و با او سخن می‌گفت، از قضا پادشاه به مردی نیاز پیدا کرد که او را برای انجام بعضی از اموراتش به جایی بفرستد پس به آن دو قاضی گفت: مردی را برگزینید تا او را برای انجام بعضی از اموراتم بفرستم، گفتند: فلان شخص، پس پادشاه او را برای فرستادن آماده ساخت، و مرد به دو قاضی گفت: شما را به انجام خیر در مورد همسرم سفارش می‌کنم، گفتند: چشم؛ آن مرد خارج شد و پس از او آن دو قاضی به در خانه دوست‌شان می‌آمدند و در نهایت عاشق همسر او شدند، پس از او خواستند که با آنان مرتکب فحشا شود ولی آن زن امتناع ورزید، به او گفتند: به خدا سوگند اگر چنین نکنی نزد پادشاه علیه تو شهادت می‌دهیم که مرتکب زنا شده‌ای پس تو را سنگسار خواهیم کرد، زن گفت: هر کاری را که دوست دارید انجام دهید، بنابراین دو قاضی نزد پادشاه آمدند و به او خبر دادند و نزدش شهادت دادند که آن زن مرتکب کار زشت و ناروا شده است، پس این مسأله بر پادشاه بسیار گران آمد و غم و غصه‌اش برای آن زن شدت گرفت حال آنکه دوستش می‌داشت، و به دو قاضی گفت: سخن شما مورد قبول است ولی بعد از گذشت سه روز او را سنگسار نمائید، و در شهری که او حضور داشت ندا سر داد: مقدّمات قتل فلان زن را آماده سازید چرا که او مرتکب کار زشت و ناروا شده است، دو قاضی نیز بر انجام این عمل علیه او شهادت داده‌اند، پس مردمان بسیاری از این مسأله آگاه شدند، آن‌گاه پادشاه به وزیرش گفت: چه چاره و تدبیری برای حل این مشکل نزد تو وجود دارد؟ وزیر گفت: در مورد این مشکل راه حلّی سراغ ندارم.

پس وزیر در روز سوّم که آخرین مهلت آن زن بود (ازقصر) خارج شد و به پسربچه‌های برهنه‌ای برخورد کرد که در حال بازی بودند و دانیال نیز در میان‌شان حضور داشت ولی وزیر او را نمی‌شناخت، پس دانیال گفت: ای جماعت کودکان، بیایید تا من نقش پادشاه را بازی کنم و تو ای

فلانی نقش آن زن را بازی می‌کنی و فلانی و فلانی نیز نقش آن دو قاضی که بر آن زن شهادت دادند را بر عهده می‌گیرند، سپس مقداری خاک گِرد آورد و شمشیری از جنس نی ساخت، و به بچه‌ها گفت: دست این شخص را بگیرید و به فلان و

فلان مکان ببرید، و دست این یکی را نیز بگیرید و به فلان وفلان مکان ببرید، سپس یکی از آن دو را فراخواند و به او گفت: حقیقت را بگو در غیر این‌صورت تو را خواهم کشت- در تمام این مدّت وزیر ایستاده بود و آنان را نگاه می کرد و به حرفشان گوش می‌داد- او گفت: آن زن مرتکب فحشا شده است، دانیال پرسید: چه وقت؟ پاسخ داد: فلان و فلان روز، پرسید: با چه کسی؟ پاسخ داد: با فلانی پسر فلانی، پرسید: کجا؟ پاسخ داد: در فلان و فلان مکان، دانیال گفت: این یکی را به جایگاه خودش بازگردانید و دیگری را بیاورید، پس او را به جایگاه خودش بازگرداندند و دیگری را حاضر کردند، دانیال به او گفت: به چه چیزی شهادت می‌دهی؟ گفت: شهادت می‌دهم که آن زن مرتکب فحشا شده است، دانیال پرسید: چه وقت؟ پاسخ داد: فلان و فلان روز، پرسید: با چه کسی؟ پاسخ داد: با فلانی پسر فلانی، پرسید: کجا؟ پاسخ داد: در فلان و فلان مکان، پس سخنان یکی از آن دو با دیگری مخالف بود، آن‌گاه دانیال گفت: الله اکبر به دروغ و ناحق شهادت دادند، ای فلانی در میان مردم ندا سر دهید که این دو نفر به ناحق علیه آن زن شهادت دادند پس مقدمات کشتن آنها را فراهم سازید.

سپس وزیر به سرعت نزد پادشاه رفت و این ماجرا را به اطلاع او رساند، پس پادشاه دنبال آن دو قاضی فرستاد و در سخنان... شان با هم دچار اختلاف شدند همان گونه که دو پسر بچه دچار اختلاف شدند، بنابراین پادشاه در میان مردم ندا سر داد و فرمان به کشتن آن دو قاضی صادر کرد. - . فروع الکافی ۲ : ۳۶۳ و۳۶۴ -

**[ترجمه]

«۱۹»

کا، الکافی عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعاً عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِی حَمْزَةَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْحَى إِلَى دَاوُدَ علیه السلام أَنِ ائْتِ عَبْدِی دَانِيَالَ فَقُلْ لَهُ إِنَّکَ عَصَيْتَنِی فَغَفَرْتُ لَکَ وَ عَصَيْتَنِی فَغَفَرْتُ لَکَ وَ عَصَيْتَنِی فَغَفَرْتُ لَکَ فَإِنْ أَنْتَ عَصَيْتَنِیَ الرَّابِعَةَ لَمْ أَغْفِرْ لَکَ فَأَتَاهُ دَاوُدُ علیه السلام فَقَالَ يَا دَانِيَالُ إِنِّی رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْکَ وَ هُوَ يَقُولُ لَکَ إِنَّکَ عَصَيْتَنِی فَغَفَرْتُ لَکَ وَ عَصَيْتَنِی فَغَفَرْتُ لَکَ وَ عَصَيْتَنِی فَغَفَرْتُ لَکَ فَإِنْ أَنْتَ عَصَيْتَنِیَ الرَّابِعَةَ لَمْ أَغْفِرْ لَکَ فَقَالَ لَهُ دَانِيَالُ قَدْ أَبْلَغْتَ يَا نَبِیَّ اللَّهِ فَلَمَّا کَانَ فِی السَّحَرِ قَامَ دَانِيَالُ فَنَاجَى رَبَّهُ فَقَالَ يَا رَبِّ إِنَّ دَاوُدَ نَبِيَّکَ أَخْبَرَنِی عَنْکَ أَنَّنِی قَدْ عَصَيْتُکَ فَغَفَرْتَ لِی وَ عَصَيْتُکَ فَغَفَرْتَ لِی وَ عَصَيْتُکَ فَغَفَرْتَ لِی وَ أَخْبَرَنِی عَنْکَ أَنِّی إِنْ

۱- فی المصدر: فقال: أشهد أنّها بغت.

۲- فی المصدر: بموضع کذا و کذا.

۳- فی المصدر: بموضع کذا و کذا.

۴- فروع الکافی ۲: ۳۶۳ و ۳۶۴. و للحديث صدر طويل فی قضايا غريبه لامير المؤمنين عليه السلام.

عَصَيْتُکَ الرَّابِعَهَ لَمْ تَغْفِرْ لِی فَوَ عِزَّتِکَ وَ جَلَالِکَ لَئِنْ لَمْ تَعْصِمْنِی لَأَعْصِیَنَّکَ ثُمَّ لَأَعْصِیَنَّکَ ثُمَّ لَأَعْصِیَنَّکَ (۱).

ین، کتاب حسین بن سعید و النوادر ابن محبوب مثله (۲).

**[ترجمه]الکافی: از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: همانا خداوند عزّ و جلّ به داوود علیه السلام وحی فرمود: نزد بنده‌ام دانیال برو و به او بگو: از فرمان من سرپیچی کردی و تو (دانیال) را بخشیدم، و دوباره از فرمان من سرپیچی کردی و من نیز دوباره تو را بخشیدم، و برای سوّمین بار از فرمانم سرپیچی کردی و تو را بخشیدم، اگر برای چهارمین بار مرا نافرمانی کنی تو را نخواهم بخشید، بنابراین داوود علیه السلام نزد دانیال آمد و گفت: ای دانیال، من فرستاده خداوند به سوی تو هستم و او به تو می‌فرماید: از فرمانم سرپیچی کردی و تو را بخشیدم ، دوباره از فرمانم سرپیچی کردی و تو را بخشیدم، و برای سومین بار نیز از فرمانم سرپیچی کردی و تو را بخشیدم، اگر برای چهارمین بار از فرمانم سرپیچی کنی تو را نخواهم بخشید؛ پس دانیال به داوود گفت: ای پیامبر خدا، پیام خود را ابلاغ داشتی؛ آن‌گاه دانیال سحرگاهان برخاست و آهسته پروردگارش را خواند و گفت: پروردگارا، پیامبرت داوود از جانب تو برایم خبر آورد که تو را نافرمانی کرده‌ام و مرا بخشیده‌ای، دوباره تو را نافرمانی کرده‌ام و مرا بخشیده‌ای، و برای سوّمین بار نیز تو را نافرمانی کرده‌ام و مرا بخشیده‌ای، هم چنین از جانب تو به من خبر داد

که اگر برای چهارمین بار تو را نافرمانی کنم مرا نخواهی بخشید، پس به عزّت و بزرگواری‌ات قسم اگر مرا حفظ نکنی و مصون نداری تو را نافرمانی خواهم کرد و دوباره تو را نافرمانی خواهم کرد و سپس تو را نافرمانی خواهم کرد. - . اصول الکافی ۲ : ۴۳۵ و۴۳۶ -

کتاب حسین بن سعید و النوادر: ابن محبوب نظیر این روایت را نقل کرده است. - . نسخه خطی -

**[ترجمه]

«۲۰»

کا، الکافی عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَهَ بْنِ صَدَقَهَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله أَکْرِمُوا الْخُبْزَ فَإِنَّهُ قَدْ عَمِلَ فِیهِ مَا بَیْنَ الْعَرْشِ إِلَی الْأَرْضِ وَ مَا فِیهَا مِنْ کَثِیرٍ مِنْ خَلْقِهِ ثُمَّ قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَ لَا أُحَدِّثُکُمْ (۳)قَالُوا بَلَی یَا رَسُولَ اللَّهِ فِدَاکَ الْآبَاءُ وَ الْأُمَّهَاتُ فَقَالَ إِنَّهُ کَانَ نَبِیٌّ فِیمَا کَانَ قَبْلَکُمْ یُقَالُ لَهُ دَانِیَالُ وَ إِنَّهُ أَعْطَی صَاحِبَ مِعْبَرٍ (۴)رَغِیفاً لِکَیْ یَعْبُرَ بِهِ فَرَمَی صَاحِبُ الْمِعْبَرِ بِالرَّغِیفِ وَ قَالَ مَا أَصْنَعُ بِالْخُبْزِ هَذَا الْخُبْزُ عِنْدَنَا قَدْ یُدَاسُ بِالْأَرْجُلِ فَلَمَّا رَأَی دَانِیَالُ ذَلِکَ مِنْهُ رَفَعَ یَدَهُ إِلَی السَّمَاءِ وَ قَالَ (۵)اللَّهُمَّ أَکْرِمِ الْخُبْزَ فَقَدْ رَأَیْتَ یَا رَبِّ مَا صَنَعَ هَذَا الْعَبْدُ وَ مَا قَالَ فَأَوْحَی اللَّهُ (۶)عَزَّ وَ جَلَّ إِلَی السَّمَاءِ أَنْ تَحْبِسَ الْغَیْثَ (۷)وَ أَوْحَی إِلَی الْأَرْضِ أَنْ کُونِی طَبَقاً کَالْفَخَّارِ قَالَ فَلَمْ یُمْطَرْ شَیْ ءٌ حَتَّی أَنَّهُ بَلَغَ مِنْ أَمْرِهِمْ أَنَّ بَعْضَهُمْ أَکَلَ بَعْضاً فَلَمَّا بَلَغَ مِنْهُمْ مَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ ذَلِکَ قَالَتِ امْرَأَهٌ لِأُخْرَی وَ لَهُمَا وَلَدَانِ فُلَانَهُ (۸)تَعَالَیْ حَتَّی نَأْکُلَ أَنَا وَ أَنْتِ الْیَوْمَ وَلَدِی فَإِذَا جُعْنَا غَداً (۹)أَکَلْنَا وَلَدَکِ قَالَتْ لَهَا نَعَمْ فَأَکَلَتَاهُ فَلَمَّا أَنْ جَاعَتَا مِنْ بَعْدُ رَاوَدَتِ الْأُخْرَی عَلَی أَکْلِ وَلَدِهَا فَامْتَنَعَتْ عَلَیْهَا

فَقَالَتْ لَهَا بَيْنِی وَ بَيْنَكِ نَبِیُّ اللَّهِ فَاخْتَصَمَا إِلَی دَانِيَالَ فَقَالَ لَهُمَا وَ قَدْ بَلَغَ الْأَمْرُ إِلَی مَا أَرَی قَالَتَا لَهُ

ص: ۳۷۷

۱- أصول الكافی ۲: ۴۳۵ و ۴۳۶.

۲- مخطوط.

۳- فی المصدر: ألا أخبركم؟.

۴- المعبر: السفينه.

۵- فی المصدر: ثم قال.

۶- فی المصدر: قال فاوحی اللّه.

۷- الأصحّ: أن تحبسی الغيث.

۸- فی المصدر: يا فلانه.

۹- فی المصدر: فاذا كان غدا.

نَعَمْ يَا نَبِيَّ اللَّهِ وَ أَشَرَّ (۱)فَرَفَعَ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ اللَّهُمَّ عُدْ عَلَيْنَا بِفَضْلِكَ وَ فَضْلِ رَحْمَتِكَ وَ لَا تُعَاقِبِ الْأَطْفَالَ وَ مَنْ فِيهِ خَيْرٌ بِذَنْبِ صَاحِبِ الْمِعْبَرِ وَ أَضْرَابِهِ لِنِعْمَتِكَ قَالَ فَأَمَرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى السَّمَاءَ أَنِ امْطُرِي عَلَى الْأَرْضِ وَ أَمَرَ الْأَرْضَ أَنْ أَنْبِتِي لِخَلْقِي مَا قَدْ فَاتَهُمْ مِنْ خَيْرِكِ فَإِنِّي قَدْ رَحِمْتُهُمْ بِالطِّفْلِ الصَّغِيرِ (۲).

**[ترجمه]الکافی: از امام صادق علیه السلام روایت شده که پیامبر صلّی الله علیه وآله فرمود: نان را گرامی دارید چرا که برای تهیه آن، موجودات مابین عرش و زمین و هم چنین بسیاری از کسانی که خداوند در زمین آفریده است دست به کار شده‌اند، سپس به کسانی که در اطرافش بودند فرمود: آیا موضوعی را برای شما نقل کنم؟ گفتند: بله ای رسول خدا، پدران و مادران فدایت شوند، پس فرمود: به راستی که پیش از شما پیامبری به اسم دانیال وجود داشته است، و او به صاحب یک کشتی قرص نانی بخشید تا از دریا عبورش دهد، پس صاحب کشتی قرص نان را پرت کرد و گفت: با نان چه کنم؟ این نان نزد ما با پا لگدمال می‌شود؛ آن‌گاه که دانیال این حالت او را مشاهده کرد دستش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: خداوندا نان را گرامی بدار ، پروردگارا مشاهده کردی که این بنده چه عملی انجام داد و چه گفت، پس خداوند عزّ و جلّ به آسمان وحی فرمود که باران را باز دار و به زمین وحی فرمود که صفحه‌ای سفالّی باش، بنابراین (مدّتها) بارانی نبارید تا جائی که کارشان به حدّی رسید که برخی از آنها برخی دیگر را خوردند، و هنگامی که عذاب و مصیبتی که خداوند عزّ و جلّ برای ایشان خواسته بود به اوج خود رسید و آنان را به سختی و فلاکت انداخت، زنی به زن دیگری که هر دو صاحب یک فرزند بودند گفت: ای فلانی، بیا تا امروز فرزند مرا با هم بخوریم و اگر فردا گرسنه شدیم فرزند تو را خواهیم خورد، زن به او گفت: چشم ، پس فرزند او را با هم خوردند، هنگامی که (روزبعد) گرسنه شدند زنی که چنین پیشنهادی داده بود بعد از آنکه زن دیگر را به خوردن فرزند خویش وادار کرده بود از خوردن فرزند او منع شد، پس به آن زن گفت: پیامبر خدا میان من و تو قضاوت خواهد کرد، بنابراین شکایت خویش را نزد دانیال بردند، و او به آنها گفت: آیا سختی و فلاکت به حدّی که می‌بینیم رسیده است؟ به او گفتند: بله ای پیامبر خدا بلکه بیشتر از این؛ پس دانیال دست خویش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: خداوندا، فضل خویش و رحمتت را به ما بازگردان و کودکان و آنان‌که خیری در ایشان وجود دارد را به سبب گناه صاحب کشتی و نادیده گرفتن نعمتت مجازات نکن؛ بنابراین خداوند تبارک و تعالی به آسمان فرمان داد که بر زمین ببار ، و به زمین امر فرمود: آنچه از خیر خودت که مخلوقاتم از دست داده‌اند را برای ایشان برویان ، به راستی که به خاطر طفل صغیر به آنها رحم نمودم. - . فروع الکافی ۲ : ۱۶۵ و۱۶۶ -

**[ترجمه]

«۲۱»

کا، الکافی عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ جُمْهُورٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِذَا لَقِيتَ السَّبُعَ فَقُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ دَانِيَالَ وَ الْجُبِّ مِنْ شَرِّ كُلِّ أَسَدٍ مُسْتَأْسِدٍ (۳).

**[ترجمه]الکافی: از امام صدق علیه السلام روایت شده که امیرمؤمنان — درود خدا بر او باد- فرموده است: هنگامی که با حیوانات درّنده روبه‌رو شدی بگو: از شرّ هر شیر تحریک شده و آماده هجوم به پروردگار دانیال و چاه پناه می‌برم. - . اصول

الکافی ۲ : ۵۷۱ -

**[ترجمه]

«۲۲»

فس، تفسیر القمی أَبِی عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ أَبَانٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الثَّقَفِیِّ قَالَ: لَمَّا أَخْرَجَ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام إِلَی الشَّامِ سَأَلَهُ عَالِمُ النَّصَارَی عَنْ مَسَائِلَ فَكَانَ فِیمَا سَأَلَهُ أَخْبِرْنِی عَنْ رَجُلٍ دَنَا مِنِ امْرَأَتِهِ فَحَمَلَتْ بِابْنَیْنِ جَمِیعاً حَمَلَتْهُمَا فِی سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ وَ وَلَدَتْهُمَا فِی سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ وَ مَاتَا فِی سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ وَ دُفِنَا فِی سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ فِی قَبْرٍ وَاحِدٍ فَعَاشَ أَحَدُهُمَا خَمْسِینَ وَ مِائَةَ سَنَةٍ وَ عَاشَ الْآخَرُ خَمْسِینَ سَنَةً مَنْ هُمَا فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام هُمَا عُزَیْرٌ وَ عَزْرَةُ كَانَ حَمْلُ أُمِّهِمَا عَلَی مَا وَصَفْتَ وَ وَضَعَتْهُمَا عَلَی مَا وَصَفْتَ وَ عَاشَ عَزْرَةُ مَعَ عُزَیْرٍ ثَلَاثِینَ سَنَةً ثُمَّ أَمَاتَ اللَّهُ عُزَیْراً مِائَةَ سَنَةٍ وَ بَقِیَ عَزْرَةُ یَحْیَا ثُمَّ بَعَثَ اللَّهُ عُزَیْراً فَعَاشَ مَعَ عَزْرَةَ عِشْرِینَ سَنَةً الْخَبَرَ (۴).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: عمر بن عبدالله الثقفی گوید: هنگامی که هشام بن عبدالملک امام باقر علیه السلام را به سرزمین شام اخراج کرد، دانشمندی مسیحی از او سؤالهایی پرسید ، یکی از سؤالهایی که پرسید چنین بود: مرا از مردی آگاه ساز که با همسر خویش مقاربت کرد و همسرش به دو پسر آبستن شد ، از قضا هر دو پسر را به صورت همزمان و در یک ساعت باردار شد و هر دو را نیز در یک ساعت واحد به دنیا آورد، هم چنین آن دو پسر در یک ساعت واحد وفات نمودند و در یک قبر واحد به خاک سپرده شدند، یکی از آنها صد و پنجاه سال و دیگری صد سال زندگی کرد، آن دو چه کسانی هستند؟ امام باقر علیه السلام پاسخ فرمود: آن دو عُزیر و عزره هستند، مادرشان آنها را بر طبق توصیفات تو آبستن شد و به دنیا آورد، و عزره با عزیر سی سال زندگی کرد سپس خداوند عزیر را به مدّت صد سال میراند حال آنکه عزره باقی ماند و زندگی کرد ، آن گاه خداوند عزیر را

زنده گرداند پس بیست سال دیگر با عُزره زندگی کرد. حدیث. - . تفسیرالقمی: ۸۸-۹۰ -

**[ترجمه]

بیان

قد عرفت اختلاف القوم فی أن الذی أماته الله مائه عام هل هو أرمیا أو عزیر و قد دلت الروایات علی کل منهما أیضا و لعل الأخبار الداله علی کونه عزیرا محموله علی التقیه أو علی ما یوافق روایات أهل الکتاب بأن یکونوا أجابوهم علی معتقدهم و یمکن القول بوقوعه علی کل منهما و إن کانت الآیه وردت فی أحدهما.

**[ترجمه]از اختلاف قوم (راویان و مفسران) در مورد شخصی که خداوند او را صد سال میراند و اینکه آیا او عزیر بوده است یا أرمیا آگاه گشتی، هم چنین روایتها نیز بر هر دوی ایشان دلالت کرده‌اند، و شاید احادیثی که بر عزیر دلالت می کنند محمول بر تقیّه باشند و یا محمول برآن چیزی باشند که با روایتهای اهل کتاب مطابقت دارد و بر حسب اعتقادات خویش به

آنان پاسخ گفته‌اند، هم چنین ممکن است این حادثه در مورد هر دو شخص به وقوع پیوسته باشد اگرچه آیه در باره یکی از آنها ذکر شده است.

**[ترجمه]

«۲۳»

كا، الكافی الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَعْدٍ رَفَعَهُ عَنْ أَبِی حَمْزَةَ عَنْ عَلِی

ص: ۳۷۸

۱- فی المصدر: و أشد، قال اه.

۲- فروع الكافی ۲: ۱۶۵ و ۱۶۶.

۳- أصول الكافی ۲: ۵۷۱.

۴- تفسير القمّیّ: ۸۸- ۹۰ و فیه: و بقی عزره حیا.

بْنِ الْحُسَيْنِ علیهما السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی أَوْحَی إِلَی دَانِیَالَ علیه السلام أَنَّ أَمْقَتَ عَبِیدِی إِلَیَّ الْجَاهِلُ الْمُسْتَخِفُّ بِحَقِّ أَهْلِ الْعِلْمِ التَّارِکُ لِلاقْتِدَاءِ بِهِمْ وَ أَنَّ أَحَبَّ عَبِیدِی إِلَیَّ التَّقِیُّ الطَّالِبُ لِلثَّوَابِ الْجَزِیلِ اللَّازِمُ لِلْعُلَمَاءِ التَّابِعُ لِلْحُلَمَاءِ الْقَابِلُ عَنِ الْحُکَمَاءِ (۱).

**[ترجمه]الکافی: از علی بن حسین علیهماالسلام روایت شده

ص: ۳۷۸

که خداوند تبارک و تعالی به دانیال علیه السلام وحی فرمود: همانا دشمن‌ترین بندگانم نسبت به من، نادانی است که حقّ اهل علم و دانشمندان را خفیف و خوار می‌شمارد و پیروی از آنان را ترک می‌کند؛ و دوست داشتنی‌ترین بندگانم نسبت به من ، پرهیزگاری است که خواهان ثواب بسیار است، با دانشمندان همراهی و از خردمندان پیروی می‌کند و از حکیمان پند می... پذیرد. - . اصول الکافی ۱ : ۳۵ -

**[ترجمه]

«۲۴»

ل، الخصال ع، علل الشرائع ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام سَأَلَ الشَّامِیُّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام عَنِ الْأَرْبِعَاءِ وَ مَا یُتَطَیَّرُ مِنْهُ فَقَالَ علیه السلام آخِرُ أَرْبِعَاءَ مِنَ الشَّهْرِ إِلَی أَنْ قَالَ وَ یَوْمُ الْأَرْبِعَاءِ خُرِّبَ بَیْتُ الْمَقْدِسِ وَ یَوْمُ الْأَرْبِعَاءِ أُحْرِقَ مَسْجِدُ سُلَیْمَانَ بْنِ دَاوُدَ بِإِصْطَخْرَ مِنْ کُورَهِ فَارِسَ (۲).

**[ترجمه]الخصال، علل الشرائع، عیون أخبار الرضا: مردی شامی از امیرمؤمنان علیه السلام درباره روز چهارشنبه و بدشگون... هایی که به آن روز نسبت داده می‌شود پرسید، امام فرمود: آخرین چهارشنبه از ماه، و کلامش را پی گرفت تا جایی که فرمود: در روز چهارشنبه بیت المقدس ویران شد و مسجد سلیمان بن داوود با شراره‌ای از آتش‌خانه سرزمین فارس سوزانده شد. - . الخصال ۲ : ۲۸ ، علل الشرائع : ۱۹۹ ، عیون الأخبار :۱۳۷ -

**[ترجمه]

«۲۵»

دَعَوَاتُ الرَّاوَنْدِیِّ، قَالَ: أَوْحَی اللَّهُ إِلَی عُزَیْرٍ علیه السلام یَا عُزَیْرُ إِذَا وَقَعْتَ فِی مَعْصِیَهٍ فَلَا تَنْظُرْ إِلَی صِغَرِهَا وَ لَکِنِ انْظُرْ مَنْ عَصَیْتَ (۳)وَ إِذَا أُوتِیتَ رِزْقاً مِنِّی فَلَا تَنْظُرْ إِلَی قِلَّتِهِ وَ لَکِنِ انْظُرْ مَنْ أَهْدَاهُ وَ إِذَا نَزَلَتْ بِکَ بَلِیَّهٌ فَلَا تَشْکُ إِلَی خَلْقِی کَمَا لَا أَشْکُوکَ إِلَی مَلَائِکَتِی عِنْدَ صُعُودِ مَسَاوِیکَ وَ فَضَائِحِکَ (۴).

**[ترجمه]دعوات الراوندی : گفته است: خداوند به عزیر علیه السلام وحی فرمود: ای عزیر، آن‌گاه که در دام معصیت افتادی به کوچکی آن منگر بلکه به (بزرگی) کسی بنگر که در مقابل او مرتکب معصیت شده‌ای، و آن‌گاه که رزق من به تو

بخشیده شد به اندکی آن منگر بلکه به(عظمت) کسی بنگر که آن را به تو بخشیده است، و آن گاه که بلا و مصیبت من بر تو نازل شد نزد مخلوقاتم شکایت نکن، آن گونه که من نیز هنگام صعود زشت کاریها و رسوائی‌های تو نزد فرشتگانم شکایت نمی کنم. - . نسخه خطی دعوات الراوندی -

**[ترجمه]

باب ۲۶ قصص یونس و أبیه متی

الآیات

یونس: «فَلَوْ لا کانَتْ قَرْیَهٌ آمَنَتْ فَنَفَعَها إِیمانُها إِلَّا قَوْمَ یُونُسَ لَمَّا آمَنُوا کَشَفْنا عَنْهُمْ عَذابَ الْخِزْیِ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ مَتَّعْناهُمْ إِلی حِینٍ»(۹۸)

الأنبیاء: «وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغاضِباً فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَیْهِ فَنادی فِی الظُّلُماتِ أَنْ لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ* فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ نَجَّیْناهُ مِنَ الْغَمِّ وَ کَذلِکَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِینَ»(۸۸)

ص: ۳۷۹

۱- أصول الکافی ۱: ۳۵. و للحدیث صدر ترکه المصنّف.

۲- الخصال ۲: ۲۸، علل الشرائع: ۱۹۹، عیون الأخبار: ۱۳۷، و الحدیث طویل أخرجه المصنّف مسندا فی احتجاجات أمیر المؤمنین علیه السلام راجع ۱۰: ۸۱.

۳- فی نسخه: انظر إلی من عصیت.

۴- دعوات الراوندیّ مخطوط.

الصافات: «وَ إِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ* إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ* فَساهَمَ فَكانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ* فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَ هُوَ مُلِيمٌ* فَلَوْ لا أَنَّهُ كانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ* لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلى يَوْمِ يُبْعَثُونَ* فَنَبَذْناهُ بِالْعَراءِ وَ هُوَ سَقِيمٌ* وَ أَنْبَتْنا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ *وَ أَرْسَلْناهُ إِلى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ* فَآمَنُوا فَمَتَّعْناهُمْ إِلى حِينٍ»(۱۳۹-۱۴۸)

ن: «وَ لا تَكُنْ كَصاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نادى وَ هُوَ مَكْظُومٌ* لَوْ لا أَنْ تَدارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَراءِ وَ هُوَ مَذْمُومٌ* فَاجْتَباهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ»(۴۸-۵۰)

lt;meta info="- فلولا كانت قريه آمنت فنفعها إيمانها إلّا قوم يونس لمّا آمنوا كشفنا عنهم عذاب الخزى فى الحيوه الدنيا و متّعناهم إلى حين. -. يونس / ۹۸ -

{هيچ شهرى نبود كه [اهل آن] ايمان بياورد و ايمانش به حال آن سود بخشد مگر قوم يونس كه وقتى [در آخرين لحظه] ايمان آوردند عذاب رسوايى را در زندگى دنيا از آنان برطرف كريم و تا چندى آنان را برخوردار ساختيم.}

- و ذو النون إذ ذهب مغاضباً فظنّ أن لن نقدر عليه فنادى فى الظلمات أن لا إله إلّا أنت سبحانك إنّى كنت من الظالمين * فاستجبنا له و نجّيناه من الغمّ و كذلك نُنجى المؤمنين. -. انبياء / ۸۷ و۸۸ -

{و ذوالنون (يونس) را ياد كن آن‌گاه كه خشمگين رفت و پنداشت كه ما هرگز بر او قدرتى نداريم تا در تاريكيها ندا سر داد كه معبودى جز تو نيست، تو منزّهى به راستى كه من از ستمكاران بودم، پس دعاى او را برآورده كرديم و او را از اندوه رهانديم و مؤمنان را نيز چنين نجات مى‌دهيم.}

- و إنّ يونس لمن المرسلين * إذ أبق إلى الفلك المشحون * فساهم فكان من المدحضين * فالتقمه الحوت و هو مليم * فلولا أن كان من المسبّحين * للبث فى بطنه إلى يوم يبعثون * فنبذناه بالعراء و هو سقيم * و أنبتنا عليه شجره من يقطين * و أرسلناه إلى ألف أو يزيدون * فآمنوا فمتّعناهم إلى حين. -. صافّات / ۱۳۹-۱۴۸ -

{و در حقيقت يونس در زمره فرستادگان بود، آن‌گاه كه به سوى كشتى پُر بگريخت. پس [سرنشينان] با هم قرعه انداختند و [يونس] از بازندگان بود، [او را به دريا افكندند] و عنبر ماهى او را بلعيد در حالى كه او نكوهش گر خويش بود، و اگر در زمره تسبيح كنندگان نبود قطعاً تا روزى كه برانگيخته مى‌شد در شكم آن [ماهى] مى‌ماند، پس او را در حالى كه ناخوش بود به زمين خشكى افكنديم، و بر بالاى [سر] او درختى از كدو روبانديم، و او را به سوى يكصد هزار [نفر از ساكنان نينوا] يا بيشتر روانه كرديم، پس ايمان آوردند و تا چندى برخوردارشان كرديم.}

-و لا تكن كصاحب الحوت إذ نادى و هو مكظوم * لولا أن تداركه نعمه من ربّه لنبذ بالعراء و هو مذموم * فاجتباه ربّه فجعله من الصالحين. -. ن / ۴۸-۵۰ -

{و مانند همدم ماهى(يونس) مباش آن گاه كه اندوه زده ندا سر داد، اگر لطفى از جانب پروردگارش او را در نمى‌يافت قطعاً نكوهش شده بر زمين خشك انداخته مى‌شد، پس پروردگارش وى را برگزيد و از شايستگانش گردانيد.}

**[ترجمه]

تفسیر

وَ لاـ تَکُنْ کَصاحِبِ الْحُوتِ قال الطبرسی یعنی یونس علیه السلام أی لا تکن مثله فی استعجال عقاب قومه (۱)و لا تخرج من بین قومک قبل أن یأذن الله لک کما خرج (۲)إِذْ نادی وَ هُوَ مَکْظُومٌ أی دعا ربه فی جوف الحوت و هو محبوس عن التصرف فی الأمور و قیل مکظوم أی مختنق بالغم إذ لم یجد لغیظه شفاء لَوْ لا أَنْ تَدارَکَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ أی لو لا أن أدرکته رحمه من ربه بإجابه دعائه و تخلیصه من بطن الحوت لَنُبِذَ أی طرح بِالْعَراءِ أی بالفضاء وَ هُوَ مَذْمُومٌ قد أتی بما یلام علیه (۳)لکن الله تعالی تدارکه بنعمه من عنده فنبذ بالعراء و هو غیر مذموم (۴).

**[ترجمه]طبرسی گفته است: منظور از (صاحب الحوت) در آیه «و لا تکن کصاحب الحوت»، یونس علیه السلام می‌باشد یعنی: در استعجال عذاب برای قومش مانند او نباش و قبل از آنکه خداوند به تو اجازه دهد از میان قوم خویش خارج نشو آن گونه که او خارج شد، «إذ نادی و هو مکظوم» یعنی: پروردگارش را در شکم ماهی فرا خواند حال آنکه از دخل و تصرّف در امور باز داشته شده بود؛ و گفته شده (مکظوم) یعنی: کسی که آکنده از غم و اندوه شده است تا جایی که برای خشمش هیچ چاره‌ای نمی‌یابد، «لولا أن تدارکه نعمه مِن ربّه» یعنی: اگر رحمت پروردگارش او را با اجابت دعا و نجات بخشیدنش از شکم ماهی در نمی‌یافت، «نُبِذ» یعنی: افکنده شد، «بالعراء» یعنی: در هوا (فضای باز و بدون درخت و ساختمان)، «و هو مذموم» یعنی: کاری انجام داد که به خاطر آن سرزنش می‌شد، ولی خداوند متعال با نعمتی از جانب خویش او را دریافت پس در هوا انداخته شد در حالی که نکوهش شده نبود. - . مجمع البیان ۱۰ :۳۴۱ -

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

فس، تفسیر القمی کَصاحِبِ الْحُوتِ یَعْنِی یُونُسَ علیه السلام لَمَّا دَعَا عَلَی قَوْمِهِ ثُمَّ ذَهَبَ مُغاضِباً لِلَّهِ وَ فِی رِوَایَهِ أَبِی الْجَارُودِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی قَوْلِهِ إِذْ نادی رَبَّهُ وَ هُوَ مَکْظُومٌ أَیْ مَغْمُومٌ وَ قَالَ عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ فِی قَوْلِهِ لَوْ لا أَنْ تَدارَکَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ قَالَ النِّعْمَهُ الرَّحْمَهُ لَنُبِذَ بِالْعَراءِ قَالَ الْعَرَاءُ الْمَوْضِعُ الَّذِی لَا سَقْفَ لَهُ (۵).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: «کصاحب الحوت» یعنی: یونس علیه السلام آن‌گاه که خداوند را علیه قومش فرا خواند، سپس در حالی که به خاطر خداوند خشم و کینه به دل گرفته بود رفت؛ در روایت أبوالجارود از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «إذی نادی ربّه و هو مکظوم» نقل شده که (مکظوم) یعنی: غم زده و اندوهگین؛ علی بن ابراهیم در مورد این سخن خداوند «لولاـ أن تدارکه نعمةٌ من ربّه» گفته است: (النعمه) یعنی: رحمت، هم چنین گفته است: منظور از (العراء) در فرموده «لُنبِذ بالعراء» مکانی است که دارای سقف و سرپوش نباشد. - . تفسیر القمی : ۶۹۳ -

**[ترجمه]

«۲»

فس، تفسیر القمی أَبِی عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ جَمِیلٍ قَالَ: قَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مَا رَدَّ اللَّهُ الْعَذَابَ إِلَّا عَنْ قَوْمِ یُونُسَ وَ کَانَ یُونُسُ یَدْعُوهُمْ إِلَی الْإِسْلَامِ فَیَأْبَوْنَ ذَلِکَ فَهَمَ

ص: ۳۸۰

۱- فی المصدر: فی استعجال عقاب قومه و اهلاکهم.

۲- فی المصدر: کما خرج هو.

۳- فی المصدر: ملوم قد اتی بما یلام علیه.

۴- مجمع البیان ۱۰: ۳۴۱.

۵- تفسیر القمّیّ ۶۹۳.

أَنْ يَدْعُوَ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ فِيهِمْ رَجُلَانِ عَابِدٌ وَ عَالِمٌ وَ كَانَ اسْمُ أَحَدِهِمَا مَلِيخَا (۱)وَ الْآخَرُ اسْمُهُ رُوبِيلُ فَكَانَ الْعَابِدُ يُشِيرُ عَلَى يُونُسَ بِالدُّعَاءِ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ الْعَالِمُ يَنْهَاهُ وَ يَقُولُ لَا تَدْعُ عَلَيْهِمْ فَإِنَّ اللَّهَ يَسْتَجِيبُ لَكَ وَ لَا يُحِبُّ هَلَاكَ عِبَادِهِ فَقَبِلَ قَوْلَ الْعَابِدِ وَ لَمْ يَقْبَلْ مِنَ الْعَالِمِ فَدَعَا عَلَيْهِمْ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فِي سَنَةِ كَذَا وَ كَذَا فِي شَهْرِ كَذَا وَ كَذَا فِي يَوْمِ كَذَا وَ كَذَا فَلَمَّا قَرُبَ الْوَقْتُ خَرَجَ يُونُسُ مِنْ بَيْنِهِمْ مَعَ الْعَابِدِ وَ بَقِيَ الْعَالِمُ فِيهَا فَلَمَّا كَانَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ نَزَلَ الْعَذَابُ فَقَالَ الْعَالِمُ لَهُمْ يَا قَوْمِ افْزَعُوا إِلَى اللَّهِ فَلَعَلَّهُ يَرْحَمُكُمْ وَ يَرُدُّ الْعَذَابَ عَنْكُمْ (۲)فَقَالُوا كَيْفَ نَصْنَعُ قَالَ اجْتَمِعُوا وَ اخْرُجُوا إِلَى الْمَفَازَةِ وَ فَرِّقُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَ الْأَوْلَادِ وَ بَيْنَ الْإِبِلِ وَ أَوْلَادِهَا وَ بَيْنَ الْبَقَرِ وَ أَوْلَادِهَا وَ بَيْنَ الْغَنَمِ وَ أَوْلَادِهَا ثُمَّ ابْكُوا وَ ادْعُوا فَذَهَبُوا وَ فَعَلُوا ذَلِكَ وَ ضَجُّوا وَ بَكَوْا فَرَحِمَهُمُ اللَّهُ وَ صَرَفَ عَنْهُمُ الْعَذَابَ وَ فَرَّقَ الْعَذَابَ عَلَى الْجِبَالِ وَ قَدْ كَانَ نَزَلَ وَ قَرُبَ مِنْهُمْ فَأَقْبَلَ يُونُسُ يَنْظُرُ (۳)كَيْفَ أَهْلَكَهُمُ اللَّهُ فَرَأَى الزَّارِعُونَ يَزْرَعُونَ فِي أَرْضِهِمْ قَالَ لَهُمْ مَا فَعَلَ قَوْمُ يُونُسَ فَقَالُوا لَهُ وَ لَمْ يَعْرِفُوهُ إِنَّ يُونُسَ دَعَا عَلَيْهِمْ فَاسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ وَ نَزَلَ الْعَذَابُ عَلَيْهِمْ فَاجْتَمَعُوا وَ بَكَوْا فَدَعَوْا فَرَحِمَهُمُ اللَّهُ وَ صَرَفَ ذَلِكَ عَنْهُمْ وَ فَرَّقَ الْعَذَابَ عَلَى الْجِبَالِ فَهُمْ إِذاً يَطْلُبُونَ يُونُسَ لِيُؤْمِنُوا بِهِ فَغَضِبَ يُونُسُ وَ مَرَّ عَلَى وَجْهِهِ مُغَاضِباً بِهِ (۴)كَمَا حَكَى اللَّهُ حَتَّى انْتَهَى إِلَى سَاحِلِ الْبَحْرِ فَإِذَا سَفِينَةٌ قَدْ شُحِنَتْ (۵)وَ أَرَادُوا أَنْ يَدْفَعُوهَا فَسَأَلَهُمْ يُونُسُ أَنْ يَحْمِلُوهُ فَحَمَلُوهُ فَلَمَّا تَوَسَّطُوا الْبَحْرَ بَعَثَ اللَّهُ حُوتاً عَظِيماً فَحَبَسَ عَلَيْهِمُ السَّفِينَةَ مِنْ قُدَّامِهَا فَنَظَرَ إِلَيْهِ يُونُسُ فَفَزِعَ مِنْهُ وَ صَارَ (۶)إِلَى مُؤَخَّرِ السَّفِينَةِ فَدَارَ إِلَيْهِ الْحُوتُ (۷)وَ فَتَحَ فَاهُ فَخَرَجَ (۸)أَهْلُ السَّفِينَةِ فَقَالُوا فِينَا عَاصٍ فَتَسَاهَمُوا

۱- یأتی فی خبر أبی عبیده الحذاء أن اسمه تنوخا و هو العابد.

۲- فی نسخه: فیرد العذاب عنکم.

۳- فی نسخه: و ینظر. و فی أخری: لینظر.

۴- فی المصدر: مغاضبا للّه.

۵- شحن السفینه: ملأها.

۶- فی نسخه: فصار.

۷- فی نسخه: فدار الحوت.

۸- فی نسخ: فخرج.

فَخَرَجَ سَهْمُ يُونُسَ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَساهَمَ فَكانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ فَأَخْرَجُوهُ فَأَلْقَوْهُ فِي الْبَحْرِ فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَ مَرَّ بِهِ فِي الْمَاءِ وَ قَدْ سَأَلَ بَعْضُ الْيَهُودِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَنْ سِجْنٍ طَافَ أَقْطَارَ الْأَرْضِ بِصَاحِبِهِ فَقَالَ يَا يَهُودِيُّ أَمَّا السِّجْنُ الَّذِي طَافَ الْأَرْضَ بِصَاحِبِهِ فَإِنَّهُ الْحُوتُ الَّذِي حَبَسَ يُونُسَ فِي بَطْنِهِ فَدَخَلَ فِي بَحْرِ الْقُلْزُمِ ثُمَّ خَرَجَ إِلَى بَحْرِ مِصْرَ ثُمَّ دَخَلَ إِلَى بَحْرِ طَبَرِسْتَانَ ثُمَّ خَرَجَ فِي دِجْلَةَ الْغَوْرَاءِ (۱)قَالَ ثُمَّ مَرَّتْ بِهِ تَحْتَ الْأَرْضِ حَتَّى لَحِقَتْ بِقَارُونَ وَ كَانَ قَارُونُ هَلَكَ فِي أَيَّامِ مُوسَى عليه السلام وَ وَكَّلَ اللَّهُ بِهِ مَلَكاً يدخل (يُدْخِلُهُ) فِي الْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ قَامَةَ رَجُلٍ وَ كَانَ يُونُسُ فِي بَطْنِ الْحُوتِ يُسَبِّحُ اللَّهَ وَ يَسْتَغْفِرُهُ فَسَمِعَ قَارُونُ صَوْتَهُ فَقَالَ لِلْمَلَكِ الْمُوَكَّلِ بِهِ أَنْظِرْنِي فَإِنِّي أَسْمَعُ كَلَامَ آدَمِيٍّ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى الْمَلَكِ الْمُوَكَّلِ بِهِ أَنْظِرْهُ فَأَنْظَرَهُ ثُمَّ قَالَ قَارُونُ مَنْ أَنْتَ قَالَ يُونُسُ أَنَا الْمُذْنِبُ الْخَاطِئُ يُونُسُ بْنُ مَتَّى قَالَ فَمَا فَعَلَ الشَّدِيدُ الْغَضِبُ (۲)لِلَّهِ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ قَالَ هَيْهَاتَ هَلَكَ قَالَ فَمَا فَعَلَ الرَّءُوفُ الرَّحِيمُ عَلَى قَوْمِهِ هَارُونُ بْنُ عِمْرَانَ قَالَ هَلَكَ قَالَ فَمَا فَعَلَتْ كُلْثُمُ بِنْتُ عِمْرَانَ الَّتِي كَانَتْ سُمِّيَتْ لِي قَالَ هَيْهَاتَ مَا بَقِيَ مِنْ آلِ عِمْرَانَ أَحَدٌ فَقَالَ قَارُونُ وَا أَسَفَاهْ عَلَى آلِ عِمْرَانَ فَشَكَرَ اللَّهُ لَهُ ذَلِكَ فَأَمَرَ اللَّهُ الْمَلَكَ الْمُوَكَّلَ بِهِ أَنْ يَرْفَعَ عَنْهُ الْعَذَابَ أَيَّامَ الدُّنْيَا فَرَفَعَ عَنْهُ فَلَمَّا رَأَى يُونُسُ ذَلِكَ نَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَاسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ وَ أَمَرَ الْحُوتَ فَلَفَظَهُ عَلَى سَاحِلِ الْبَحْرِ وَ قَدْ ذَهَبَ جِلْدُهُ وَ لَحْمُهُ وَ أَنْبَتَ اللَّهُ عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ وَ هِيَ الدُّبَّاءُ فَأَظَلَّتْهُ مِنَ الشَّمْسِ فَسَكَنَ (۳)ثُمَّ أَمَرَ اللَّهُ الشَّجَرَةَ فَتَنَحَّتْ عَنْهُ وَ وَقَعَتِ الشَّمْسُ عَلَيْهِ فَجَزِعَ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ يَا يُونُسُ لَمْ تَرْحَمْ مِائَةَ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ وَ أَنْتَ تَجْزَعُ مِنْ أَلَمِ سَاعَةٍ فَقَالَ يَا رَبِّ عَفْوَكَ عَفْوَكَ فَرَدَّ اللَّهُ بَدَنَهُ (۴)وَ رَجَعَ إِلَى قَوْمِهِ وَ آمَنُوا بِهِ وَ هُوَ قَوْلُهُ فَلَوْ لا كانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَها إِيمانُها

۱- فی المصدر: دجله الغور. و فی معجم البلدان: دجله العوراء- بالعین المهمله-: اسم لدجله البصره علم لها.

۲- فی نسخه: شدید الغضب.

۳- فی المصدر: فاظل به من الشمس فشکر.

۴- فی نسخه: فرد اللّه صحه بدنه.

إِلَّا قَوْمَ یُونُسَ لَمَّا آمَنُوا کَشَفْنا عَنْهُمْ عَذابَ الْخِزْیِ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ مَتَّعْناهُمْ إِلی حِینٍ فَقَالُوا فَمَکَثَ یُونُسُ فِی بَطْنِ الْحُوتِ تِسْعَ سَاعَاتٍ ثُمَّ قَالَ اللَّهُ لِنَبِیِّهِ صلی الله علیه و آله وَ لَوْ شاءَ رَبُّکَ لَآمَنَ مَنْ فِی الْأَرْضِ کُلُّهُمْ جَمِیعاً أَ فَأَنْتَ تُکْرِهُ النَّاسَ حَتَّی یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ یَعْنِی لَوْ شَاءَ اللَّهُ أَنْ یَجْبُرَ النَّاسَ کُلَّهُمْ عَلَی الْإِیمَانِ لَفَعَلَ.

وَ فِی رِوَایَهِ أَبِی الْجَارُودِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: لَبِثَ یُونُسُ فِی بَطْنِ الْحُوتِ ثَلَاثَهَ أَیَّامٍ وَ نَادَی فِی الظُّلُماتِ ظُلْمَهِ بَطْنِ الْحُوتِ وَ ظُلْمَهِ اللَّیْلِ وَ ظُلْمَهِ الْبَحْرِ أَنْ لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ (۱)فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ (۲)فَأَخْرَجَهُ الْحُوتُ إِلَی السَّاحِلِ ثُمَّ قَذَفَهُ فَأَلْقَاهُ بِالسَّاحِلِ (۳)وَ أَنْبَتَ اللَّهُ عَلَیْهِ شَجَرَهً مِنْ یَقْطِینٍ وَ هُوَ الْقَرْعُ فَکَانَ یَمَصُّهُ وَ یَسْتَظِلُّ بِهِ بِوَرَقِهِ وَ کَانَ تَسَاقَطَ شَعْرُهُ (۴)وَ رَقَّ جِلْدُهُ وَ کَانَ یُونُسُ علیه السلام یُسَبِّحُ وَ یَذْکُرُ اللَّهَ اللَّیْلَ وَ النَّهَارَ (۵)فَلَمَّا أَنْ قَوِیَ وَ اشْتَدَّ بَعَثَ اللَّهُ دُودَهً فَأَکَلَتْ أَسْفَلَ الْقَرْعِ فَذَبَلَتِ الْقَرْعَهُ (۶)ثُمَّ یَبِسَتْ فَشَقَّ ذَلِکَ عَلَی یُونُسَ فَظَلَّ حَزِیناً فَأَوْحَی اللَّهُ إِلَیْهِ مَا لَکَ حَزِیناً یَا یُونُسُ قَالَ یَا رَبِّ هَذِهِ الشَّجَرَهُ الَّتِی تَنْفَعُنِی سَلَّطْتَ عَلَیْهَا دُودَهً فَیَبِسَتْ قَالَ یَا یُونُسُ أَ حَزِنْتَ لِشَجَرَهٍ لَمْ تَزْرَعْهَا وَ لَمْ تَسْقِهَا وَ لَمْ تَعْنَ بِهَا (۷)أَنْ یَبِسَتْ حِینَ اسْتَغْنَیْتَ عَنْهَا وَ لَمْ تَحْزَنْ لِأَهْلِ نَیْنَوَی أَکْثَرَ مِنْ مِائَهِ أَلْفٍ أَرَدْتَ أَنْ یَنْزِلَ عَلَیْهِمُ الْعَذَابُ إِنَّ أَهْلَ نَیْنَوَی قَدْ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا فَارْجِعْ إِلَیْهِمْ فَانْطَلَقَ یُونُسُ علیه السلام إِلَی قَوْمِهِ فَلَمَّا دَنَا مِنْ نَیْنَوَی اسْتَحْیَا أَنْ یَدْخُلَ فَقَالَ لِرَاعٍ لَقِیَهُ ایتِ أَهْلَ نَیْنَوَی فَقُلْ لَهُمْ إِنَّ هَذَا یُونُسَ قَدْ جَاءَ قَالَ الرَّاعِی أَ تَکْذِبُ أَ مَا تَسْتَحْیِی وَ یُونُسُ قَدْ غَرِقَ فِی الْبَحْرِ وَ ذَهَبَ قَالَ لَهُ یُونُسُ

۱- فی المصدر: سبحانک تبت إلیک انی کنت من الظالمین.

۲- فی نسخه: فاستجاب اللّه له.

۳- فی المصدر: فألقاه الی الساحل.

۴- فی المصدر: و کان قد تساقط شعره.

۵- فی المصدر: و کان یونس یسبح اللّه و یذکره اللیل و النهار.

۶- ذیل النبات: قل ماؤه و ذهبت نضارته.

۷- فی نسخه: و لم تعبأ بها.

اللَّهُمَّ إِنَّ هَـٰذِهِ الشَّاةَ تَشْهَدُ لَکَ أَنِّی یُونُسُ (۱)فَلَمَّا أَتَی الرَّاعِی قَوْمَهُ وَ أَخْبَرَهُمْ أَخَذُوهُ وَ هَمُّوا بِضَرْبِهِ فَقَالَ إِنَّ لِی بَیِّنَةً بِمَا أَقُولُ قَالُوا مَنْ یَشْهَدُ قَالَ هَذِهِ الشَّاةُ تَشْهَدُ فَشَهِدَتْ بِأَنَّهُ صَادِقٌ (۲)وَ أَنَّ یُونُسَ قَدْ رَدَّهُ اللَّهُ إِلَیْهِمْ (۳)فَخَرَجُوا یَطْلُبُونَهُ فَوَجَدُوهُ فَجَاءُوا بِهِ وَ آمَنُوا وَ حَسُنَ إِیمَانُهُمْ فَمَتَّعَهُمُ اللَّهُ إِلی حِینٍ وَ هُوَ الْمَوْتُ وَ أَجَارَهُمْ مِنْ ذَلِکَ الْعَذَابِ (۴).

وَ قَالَ عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ فِی قَوْلِهِ وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغاضِباً قَالَ هُوَ یُونُسُ وَ مَعْنَی ذَا النُّونِ أَیْ ذَا الْحُوتِ قَوْلُهُ فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَیْهِ قَالَ أَنْزَلَهُ عَلَی أَشَدِّ الْأَمْرَیْنِ فَظَنَّ بِهِ أَشَدَّ الظَّنِّ وَ قَالَ إِنَّ جَبْرَئِیلَ اسْتَثْنَی فِی هَلَاکِ قَوْمِ یُونُسَ وَ لَمْ یَسْمَعْهُ یُونُسُ قُلْتُ مَا کَانَ حَالُ یُونُسَ لَمَّا ظَنَّ أَنَّ اللَّهَ لَنْ یَقْدِرَ عَلَیْهِ قَالَ کَانَ مِنْ أَمْرٍ شَدِیدٍ قُلْتُ وَ مَا کَانَ سَبَبُهُ حَتَّی ظَنَّ أَنَّ اللَّهَ لَنْ یَقْدِرَ عَلَیْهِ قَالَ وَکَلَهُ إِلَی نَفْسِهِ طَرْفَهَ عَیْنٍ قَالَ وَ حَدَّثَنِی أَبِی عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ- (۵)عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ سَمِعَتْ أُمُّ سَلَمَهَ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله یَقُولُ فِی دُعَائِهِ اللَّهُمَّ وَ لَا تَکِلْنِی إِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ أَبَداً فَسَأَلَتْهُ فِی ذَلِکَ فَقَالَ صلی الله علیه و آله یَا أُمَّ سَلَمَهَ وَ مَا یُؤْمِنُنِی وَ إِنَّمَا وَکَلَ اللَّهُ یُونُسَ بْنَ مَتَّی إِلَی نَفْسِهِ طَرْفَهَ عَیْنٍ فَکَانَ مِنْهُ مَا کَانَ (۶).

۱- فی المصدر هنا زیاده هی هذه: فانطق اللّه الشاه له بانه یونس.

۲- فی نسخه: فشهدت أنّه صادق.

۳- فی المصدر: قد رده اللّه الیکم.

۴- تفسیر القمّیّ: ۲۹۳- ۲۹۶.

۵- فی المصدر و فی البرهان: عبد اللّه بن سیار.

۶- أخرجه المصنّف مختصرا، و أصله فی المصدر: ۴۳۲ هکذا: قال: کان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فی بیت أمّ سلمه فی لیلتها، فقدته من الفراش فدخلها من ذلک ما یدخل النساء فقامت تطلبه فی جوانب البیت حتّی انتهت إلیه و هو فی جانب من البیت قائما رافعا یدیه یبکی و هو یقول: «اللّهمّ لا تنزع منی صالح ما أعطیتنی أبدا، اللّهمّ و لا تکلنی الی نفسی طرفه عین أبدا، اللّهمّ لا تشمت بی عدوا و لا حاسدا ابدا، اللّهمّ لا تردنی من سوء استنقذتنی منه أبدا» قال: فانصرفت أم سلمه تبکی حتّی انصرف رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلم لبکائها، فقال لها: ما یبکیک یا أم سلمه؟ فقالت: بأبی أنت و امی یا رسول اللّه و لم لا أبکی و أنت بالمکان الذی انت به من اللّه قد غفر اللّه لک ما تقدم من ذنبک و ما تأخر تسأله أن لا یشمت بک عدوا أبدا، و أن لا یردک فی سوء استنقذک منه أبدا، و أن لا ینزع منک صالح ما اعطاک أبدا، و أن لا یکلک الی نفسک طرفه عین أبدا، فقال: یا أمّ سلمه و ما یؤمننی اه.

وَ فِی رِوَایَهِ أَبِی الْجَارُودِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی قَوْلِهِ وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغاضِباً یَقُولُ مِنْ أَعْمَالِ قَوْمِهِ فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَیْهِ یَقُولُ ظَنَّ أَنْ لَنْ یُعَاقَبَ بِمَا صَنَعَ (۱).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: از جمیل روایت شده که امام صادق علیه السلام به او فرمود: خداوند عذاب را جز از قوم یونس باز نگرداند، یونس ایشان را به تسلیم شدن در برابر اوامر خداوند دعوت می‌کرد و آنان سر باز می‌زدند،

پس قصد کرد که علیه آنان دست به دعا بردارد و این در حالی بود که در میان ایشان دو مرد وجود داشتند که یکی عابد و دیگری عالم بود، و اسم یکی از آنها (ملیخا) و اسم دیگری (روبیل) بود، پس مرد عابد از یونس می‌خواست که علیه آنان دست به دعا بردارد و مرد عالم او را از این کار نهی می‌کرد و می‌گفت: بر علیه آنان به درگاه خداوند دعا نکن چرا که او دعایت را اجابت نمی‌کند و هلاک شدن بندگانش را دوست ندارد؛ پس یونس سخن عابد را پذیرفت و دلایل عالم را نپذیرفت و علیه قوم خویش دست به دعا برداشت، آن گاه خداوند به او وحی فرمود: عذاب در فلان و فلان سال، فلان و فلان ماه و فلان و فلان روز بر آنان نازل می‌شود، هنگامی که زمان نزول عذاب نزدیک شد یونس همراه با مرد عابد از میان قومش خارج شد و مرد عالم در میان آنها باقی ماند، پس آن‌گاه که در آن روز عذاب نازل شد مرد عالم به قومش گفت: ای قوم، به خداوند پناه ببرید و از او کمک بخواهید شاید به شما رحم کند و عذاب را از شما باز گرداند، گفتند: چگونه عمل کنیم؟ گفت: گِرد هم آیید و به سوی بیابان خارج شوید و بین زنان و فرزندان، شتران و بچه شتران، گاوها و گوساله‌ها و گوسفندان و برّه‌ها فاصله بیاندازید، سپس گریه و زاری کنید و خداوند را بخوانید؛ بنابراین آن قوم رفتند و چنان کردند و از ترس، داد و فریاد سر دادند و گریستند، پس خداوند به ایشان رحم نمود و عذاب را از آنان باز گرداند و آن را بر کوهها نازل فرمود حال آنکه نازل شده و به آنان نزدیک شده بود، سپس یونس آمد تا ببیند خداوند چگونه قومش را هلاک گردانده است پس کشاورزان را مشاهده کرد که در روی زمین‌هایشان در حال کشاورزی هستند، به آنان گفت: قوم یونس چه کاری انجام دادند؟ در حالی که یونس را نمی‌شناختند به او گفتند: همانا یونس علیه آنان دعا کرد و خداوند دعایش را اجابت و عذاب را بر ایشان نازل فرمود پس جمع شدند و گریستند و خداوند را به فریاد خواندند و خداوند به ایشان رحم نمود و عذاب را از آنان باز گرداند و آن را بر کوهها نازل فرمود، و ایشان اکنون در طلب یونس هستند تا به او ایمان بیاورند؛ آن گاه یونس خشمگین شد و آن‌گونه که خداوند حکایت می‌کند از سر خشم چهره برتافت و از آن محل رفت تا اینکه به ساحل دریا رسید و از قضا کشتی‌ای پُر شده بود و می‌خواستند آن را به دریا بیاندازند، پس یونس از آنان خواست که او را نیز با خود ببرند، هنگامی که به وسط دریا رسیدند خداوند ماهی بزرگی را مأمور کرد و جلو حرکت کشتی را از جهت مقابل گرفت، یونس به ماهی نگاه کرد و از آن ترسید و به قسمت انتهای کشتی فرار کرد پس ماهی به سوی او چرخید و دهانش را باز کرد، ساکنان کشتی به ستوه آمدند و گفتند: در میان ما شخص گناه کاری وجود دارد، پس قرعه کشی کردند

و قرعه به اسم یونس در آمد، و این مصداق فرموده خداوند متعال است که «فساهم فکان من المدحضین» {پس سرنشینان با هم قرعه انداختند و یونس از بازندگان بود}، بنابراین او را خارج کرده و به دریا انداختند پس ماهی او را بلعید و با خود به

داخل آب برد.

یکی از یهودیان از امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره زندانی پرسید که صاحب خویش را در نواحی مختلف زمین به گردش در آورد، امام در پاسخ فرمود: ای یهودی، زندانی که صاحب خویش را در نقاط مختلف زمین به گردش در آورد همان ماهی‌ای بود که یونس را در شکم خود محبوس نگاه داشت، پس به دریای قلزم وارد شد و به سوی دریای مصر خارج شد، آن‌گاه وارد دریای طبرستان شد و از دجله العوراء (رودخانهٔ دجله) سر برآورد، سپس آن ماهی یونس را به زیر زمین برد تا اینکه به قارون رسید، قارون در دوران موسی علیه السلام به هلاکت رسیده بود و خداوند سرپرستی مُلکی را به او سپرده بود که هر روز به اندازه قامت مردی در زمین فرو می‌رود، این در حالی بود که یونس در شکم ماهی تسبیح خداوند می‌گفت و از او طلب بخشش می‌کرد، پس قارون صدای او را شنید و به فرشته‌ای که بر او گمارده شده بود گفت: مرا مهلت ده چرا که صدای آدمی را می‌شنوم؛ و خداوند به فرشته‌ای که بر او گمارده شده بود وحی فرمود: او را مهلت ده، پس فرشته مهلتش داد، سپس قارون پرسید: تو کیستی؟ یونس گفت: من، گناهکارِ خطا کار یونس پسر متی هستم، قارون پرسید: موسی بن عمران، آنکه به خاطر خداوند شدید و خشمگین بود، چه کرد؟ یونس گفت: دریغا که از دنیا رفت، قارون پرسید: هارون بن عمران، آنکه بر قومش رئوف و مهربان بود، چه کرد؟ یونس گفت: وفات نمود، قارون پرسید: کلثم دختر عمران که به اسم من بود (همسرم بود) چه کرد؟ یونس گفت: دریغا که هیچ یک از خاندان عمران باقی نمانده است، آن‌گاه قارون گفت: افسوس و حسرت بر خاندان عمران! سپس خداوند را به خاطر این مهلت شکر کرد، پس خداوند به فرشته گمارده شده بر قارون دستور داد که عذابش را در ایّام باقیمانده از دنیا (و تا برپایی قیامت) از او بردارد و عذاب از قارون برداشته شد؛ هنگامی که یونس این صحنه را مشاهده کرد در دل تاریکی‌ها ندا سر داد که «أن لا إله إلّا أنت سبحانک إنّی کنتُ من الظالمین» { هیچ معبودی جز تو نیست، تو منزّهی به راستی که من از ستمکاران بودم} پس خداوند ندای او را اجابت فرمود و به ماهی دستور داد و او را در ساحل دریا و در حالی که پوست و گوشتش از بین رفته بود از دهانش خارج کرد، سپس خداوند درختی از جنس کدو را بر بالای سر یونس رویانید، پس آن درخت او را از نور خورشید در امان نگاه داشت و آرامش یافت و استراحت کرد، آن گاه خداوند امر فرمود و درخت از بالای سرش کناره گرفت و خورشید بر او تابید، پس یونس شروع به جزع و فزع و بی‌تابی کرد، خداوند به او وحی فرمود: ای یونس، به صد هزار نفر و یا بیشتر رحم نکردی و اکنون در برابر درد یک ساعت تاب نمی‌آوری؟ یونس گفت: پروردگارا، مرا ببخش؛ پس خداوند جسم او را به صورت اولیّه خود باز گرداند و به سوی قومش باز گشت و به او ایمان آوردند، این امر مصداق فرموده خداوند است که: «فلولا کانت قریه آمنت فنفعها إیمانها

ص: ۳۸۲

إلّا قوم یونس لمّا آمنوا کشفنا عنهم عذاب الخزی فی الحیوه الدنیا و متّعناهم إلی حین» {هیچ شهری نبود که [اهل آن] ایمان بیاورد و ایمانش به حال آن سود بخشد مگر قوم یونس که وقتی [در آخرین لحظه] ایمان آوردند عذاب رسوایی را در زندگی دنیا از آنان برطرف کردیم و تا چندی برخوردارشان ساختیم} و گفته‌اند: یونس در شکم ماهی نُه ساعت درنگ کرد، سپس خداوند به پیامبرش محمّد صلّی الله علیه و آله فرمود: «و لَو شاء ربّک لآمن مَن فی الأرض کلّهم جمیعاً أفأنت تکره الناس حتّی یکونوا مؤمنین» {اگر پروردگارت می‌خواست تمام کسانی که در زمین حضور دارند ایمان می‌آوردند، پس آیا تو مردم را به اکراه مجبور می‌سازی

که از جمله مؤمنان باشند؟} یعنی: اگر خداوند می‌خواست که تمام مردم را به ایمان آوردن مجبور سازد حتماً این کار را انجام می‌داد.

و در روایت أبو الجارود از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: یونس به مدت سه روز در شکم ماهی باقی ماند، و در دل تاریکی‌ها چنین ندا سر داد: در تاریکی شکم ماهی، تاریکی شب، و تاریکی دریا ندا سر می‌دهم که معبودی جز تو وجود ندارد، تو منزّه هستی و به راستی که من از ستمکاران بودم؛ پس پروردگارش ندای او را اجابت فرمود و ماهی او را به سوی ساحل خارج کرد، بنابراین ماهی او را پرت کرد و در ساحل انداخت، و خداوند درختی از جنس کدو را برای او و بر بالای سرش رویانید، بنابراین از شیره آن می‌مکید و در سایه برگهایش آرام می گرفت، سپس موهای اضافی بدنش ریخت و پوستش لطیف شد، یونس علیه السلام شب و روز را با تسبیح گفتن و ذکر خداوند سپری می کرد، و آن گاه که نیرومند و قوی گشت خداوند کرمی را فرستاد و ریشه درخت کدو را جوید بنابراین پژمرده و سپس خشک شد، این حادثه بر یونس گران آمد و غمناک و اندوهگین گشت، پس خداوند متعال به او وحی فرمود : ای یونس تو را چه شده که اندوهگین شده‌ای؟ گفت: پروردگارا، کرم بر درختی که به من سود می‌رساند مسلّط شده و در حال خشک شدن است، خداوند فرمود: ای یونس، آیا هنگام خشک شدن درختی که آن را نکاشته و آبیاری نکرده‌ای و به آن اهتمام و توجه نداشته‌ای و از آن بی نیاز گشته‌ای ناراحت و غمگین می‌شوی در حالی که برای ساکنان سرزمین نینوا که بیش از صد هزار نفر بودند ناراحت نشدی و خواستی که عذاب بر آنان نازل شود؟ همانا ساکنان نینوا ایمان آورده‌اند و پرهیزگار شده‌اند پس به سوی ایشان بازگرد؛ بنابراین یونس علیه السلام به سوی قومش به راه افتاد و هنگامی که به نینوا نزدیک شد شرم داشت از اینکه وارد شهر شود پس به چوپانی که با او رویاروی شد گفت: سوی ساکنان نینوا برو و به آنان بگو: به راستی که یونس آمده است، چوپان گفت: آیا دروغ می... گویی، خجالت نمی کشی حال آنکه یونس در دریا غرق شده و وفات نموده است؟ یونس به او گفت:

ص: ۳۸۳

این گوسفندان برای تو شهادت می‌دهند که من حقیقتاً یونس هستم؛ هنگامی که آن چوپان نزد قومش آمد و به آنان چنین خبری داد، او را گرفتند و قصد داشتند او را بزنند پس گفت: من دلیل و نشانه قاطعی دارم که سخنم را تأیید می کند، گفتند: چه کسی در تأیید ادّعای تو شهادت می‌دهد؟ گفت: این گوسفندان شهادت می‌دهند، پس گوسفندان شهادت دادند که چوپان راست می گوید و خداوند یونس را به سوی ایشان بازگردانده است، بنابراین در طلب یونس از شهر خارج شدند پس او را یافتند و به شهر آوردند و به او ایمان آوردند و ایمان‌شان نیکو گردید، به همین خاطر خداوند آنان را تا چندی، یعنی تا زمانی که مرگشان فرا رسد، بهرمند ساخت و از آن عذاب پناه‌شان داد. - . تفسیر القمی : ۲۹۳-۲۹۶ -

علی بن ابراهیم درباره این سخن خداوند «و ذاالنون إذ ذهب مغاضباً» گفته است: منظور از (ذاالنون) یونس علیه السلام است و به معنای صاحب ماهی می‌باشد، هم چنین در تفسیر آیه «فظنّ أن لن نقدر علیه» گفته است: خداوند یونس را در سخت ترین شرایط قرار داد پس شدیدترین ظنّ و گمان را نسبت به خداوند در سر پروراند، همانا که جبرئیل در عذاب دادن قوم یونس استثناء به خرج داد ولی یونس آن را نشنید، گفتم: حال و وضعیت یونس چگونه بود هنگامی که گمان کرد خداوند هرگز بر او قدرتی ندارد؟ گفت: به دلیل قرار گرفتن در شرایط سخت و طاقت فرسا بود، گفتم: و سبب اینکه گمان کرد خداوند هرگز

به او قدرتی ندارد چه بود؟ گفت: خداوند به اندازه یک چشم به هم زدن او را به حال خودش واگذار کرد.

سپس علی بن ابراهیم گوید: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: أم سلمه از پیامبر صلّی الله علیه و آله شنید که در دعای خویش می‌فرماید: «خداوندا، هرگز حتّی به اندازه یک چشم برهم زدن مرا به خویش واگذار مکن»، پس أم سلمه در این باره از ایشان پرسید و پیامبر صلّی الله علیه و آله در پاسخ فرمود: ای أم سلمه، و چه چیزی مرا در امان نگاه می‌دارد حال آنکه خداوند متعال تنها به اندازه یک چشم بر هم زدن یونس را به خودش واگذار کرد پس در مورد او اتفاق افتاد آنچه که اتفاق افتاد.

ص: ۳۸۴

و در روایت أبو الجارود از امام باقر علیه السلام نقل شده که در تفسیر آیه «و ذاالنون إذ ذهب مغاضباً» فرمود: خشم یونس از کارها و اعمال قومش بوده است، هم چنین امام در تفسیر آیه «فظنّ أن لن نقدر علیه» فرمود: یونس گمان کرد که هرگز به خاطر آنچه انجام داده است مجازات نخواهد شد. - . تفسیر القمی : ۴۳۲ -

**[ترجمه]

بیان

قوله تعالی فَلَوْ لاـ کانَتْ قَرْیَهٌ قال الطبرسی رحمه الله قیل إن معناه فهلا کان أهل قریه آمنوا فی وقت ینفعهم إیمانهم أعلم الله سبحانه أن الإیمان لا ینفع عند وقوع العذاب و لا عند حضور الموت الذی لا یشک فیه لکن قوم یونس لَمَّا آمَنُوا کَشَفْنا عَنْهُمْ العذاب عن الزجاج قال و قوم یونس لم یقع بهم العذاب إنما رأوا الآیه التی تدل علی العذاب فمثلهم مثل العلیل الذی یرجو العافیه و یخاف الموت (۲)و قیل إن معناه فما کانت قَرْیَهٌ آمَنَتْ فَنَفَعَها إِیمانُها یرید بذلک لم یکن هذا معروفا لأمه من الأمم کفرت ثم آمنت عند نزول العذاب و کشف عنهم أی لم أفعل هذا بأمه قط إِلَّا قَوْمَ یُونُسَ لَمَّا آمَنُوا عند نزول العذاب (۳)کشفت عنهم العذاب بعد ما تدلی علیهم عن قتاده و ابن عباس و قیل إنه أراد بقوله فَلَوْ لا کانَتْ قَرْیَهٌ آمَنَتْ قوم ثمود فإنه قد جاءهم العذاب یوما فیوما کما جاء قوم یونس إلا أن قوم یونس استدرکوا ذلک بالتوبه و أولئک لم یستدرکوا فوصف أهل القریه بأنهم سوی قوم یونس لیعرفهم به بعض التعریف إذ کان أخبر عنهم علی سبیل الإخبار عن النکره عن الجبائی و هذا إنما یصح إذا کان إِلَّا قَوْمَ یُونُسَ مرفوعا انتهی. (۴)قوله أنزله علی أشد الأمرین ظاهره أن المراد أن الله تعالی لما کلفه أمرا شدیدا و هو الصبر علی وقوع خلاف ما أخبر به ظن به تعالی ظنا شدیدا لا یلیق به أو المعنی أنه لما وکله الله إلی نفسه و هو أشد الأمور ظن بالله أشد الظن بفرط الرجاء حیث غفل عن عقابه تعالی و سیأتی بسط القول فی تأویل الآیه.

**[ترجمه]طبرسی رحمه الله در مورد سخن خداوند «فلولا کانت قریه» گفته است: از الزجّاج روایت شده که معنای این سخن چنین است: چرا ساکنان آن شهر زمانی ایمان نیاوردند که ایمانشان به آنها سود رساند؟ خداوند سبحان آگاه است که ایمان آوردن هنگام به وقوع پیوستن عذاب و همچنین هنگام فرا رسیدن مرگی که شکّی در آن نیست و وقوعش حتمی است سود بخش نیست، ولی آن گاه که قوم یونس ایمان آوردند عذاب را از ایشان برطرف نمودیم؛ طبرسی گفته است: عذاب بر قوم

یونس نازل نشد بلکه تنها نشانه‌ای را مشاهده کردند که بر وقوع عذاب دلالت می‌کرد، پس مَثَل آنها مَثَل مریضـی است که به سلامتی امیدوار و از مرگ هراسان است؛ و از قتاده و ابن عباس روایت شده که معنای آیه چنین است: هیچ شهری نبود که (اهل آن) ایمان آوردنش به آن سود رساند، و این سخن بدین معناست: معمول نیست که امّتی از امّتها کفر بورزند سپس هنگام وقوع عذاب ایمان بیاورند و عذاب از ایشان برطرف گردد، یعنی مقصود خداوند این است که چنین کاری را در مورد هیچ امّتی انجام ندادم مگر قوم یونس آن گاه که هنگام نزول عذاب ایمان آوردند پس عذاب را بعد از آنکه بر سرشان فرود آمده بود از ایشان برطرف نمودیم؛ و از الجبائی روایت شده که منظور خداوند از این سخن «فلولا کانت قریه آمنت» قوم ثمود می‌باشد چرا که عذاب، روز از پس روز سراغ آنها آمده آن گونه که سراغ قوم یونس آمده است، جز اینکه قوم یونس توبه کردن را وسیله نجات خود از آن عذاب قرار دادند ولی قوم ثمود چنان نکردند، پس ساکنان آن شهر را غیر از قوم یونس توصیف کرده تا ایشان را به این وسیله اندکی شناخته شده گرداند چرا که به شیوه خبر دادن از نکره از آنها خبر داده است؛ و این نظر فقط در صورتی صحیح است که جمله چنین باشد: (إلّا قومُ یونس) یعنی(قوم) به صورت مرفوع ذکر شود. پایان. - . مجمع البیان ۵ : ۱۳۴ و۱۳۵ -

و ظاهراً مقصود از این سخن علی بن ابراهیم (أنزلَه علی أشدّ الأمرین) چنین است: هنگامی که خداوند متعال یونس را به انجام کاری سخت که همانا صبر بر وقوع اختلافی است که از آن خبر داده مکلّف گرداند، او شدیداً به خداوند مظنون شد و این بدگمانی شایسته او نبود؛ یا معنا چنین است: هنگامی که خداوند یونس را به حال خویش واگذاشت، و این از سخت ترین امور است، با امیدواری بیش از حدّ و بدان جهت که از مجازات خداوند متعال غافل ماند شدیداً به او مظنون شد؛ و شرح سخن در تفسیر آیه خواهد آمد.

**[ترجمه]

«۳»

ع، علل الشرائع الدَّقَّاقُ عَنِ الْأَسَدِيِّ عَنِ النَّخَعِيِّ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَالِمٍ

ص: ۳۸۵

۱- تفسیر القمّیّ: ۴۳۲.

۲- هکذا فی النسخ و فیه سقط واضح، و الصحیح کما فی المصدر: مثل العلیل الذی یتوب فی مرضه و هو یرجو العافیه و یخاف الموت.

۳- فی المصدر: کشف عنهم العذاب.

۴- مجمع البیان ۵: ۱۳۴ و ۱۳۵.

عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام لِأَیِّ عِلَّهٍ صَرَفَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْعَذَابَ عَنْ قَوْمِ یُونُسَ وَ قَدْ أَظَلَّهُمْ وَ لَمْ یَفْعَلْ ذَلِکَ بِغَیْرِهِمْ مِنَ الْأُمَمِ فَقَالَ لِأَنَّهُ کَانَ فِی عِلْمِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّهُ سَیَصْرِفُهُ عَنْهُمْ لِتَوْبَتِهِمْ وَ إِنَّمَا تَرَکَ إِخْبَارَ یُونُسَ بِذَلِکَ لِأَنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَرَادَ أَنْ یُفَرِّغَهُ لِعِبَادَتِهِ فِی بَطْنِ الْحُوتِ فَیَسْتَوْجِبَ بِذَلِکَ ثَوَابَهُ وَ کَرَامَتَهُ (۱).

شی، تفسیر العیاشی عن أبی بصیر مثله (۲)

**[ترجمه]علل الشرائع: أبو بصیر گوید:

ص: ۳۸۵

از امام صادق علیه السلام پرسیدم: به چه سبب خداوند عزّ و جلّ عذاب را از قوم یونس باز گرداند حال آنکه بر ایشان سایه افکنده بود و چنین کاری را در مورد امّتهای دیگر انجام نداد؟ امام فرمود: به خاطر اینکه در محدوده علم خداوند گنجانده شده بود که به دلیل توبه کردن عذاب را از ایشان باز خواهد داشت، و خداوند عزّ و جلّ از دادن این خبر به یونس خودداری کرد چرا که خواست او را برای عبادت خویش در شکم ماهی فارغ گرداند پس شایسته و مستوجب پاداش و بزرگداشت خداوند شود. - . علل الشرائع : ۳۷ -

در تفسیر العیّاشی نظیر این روایت به نقل از ابو بصیر ذکر شده است. - . نسخه خطی تفسیر العیّاشی -

**[ترجمه]

بیان

یمکن توجیه الخبر بوجهین الأول أن یکون السؤال عن عله عدم نزول العذاب علیهم دفعه بل بأن أظلهم و لم ینزل بهم حتی تابوا فالجواب أنه لما علم الله أنهم یتوبون بعد رؤیته جعله مظلا (۳)بهم حتی تابوا فصرف عنهم.

الثانی أن یکون السؤال علی ظاهره و یکون الجواب أنهم لما تابوا صرف عنهم و التعرض لحدیث العلم لبیان أنه کان عالما بتوبتهم و إنما لم یخبر یونس للحکمه المذکوره و الأول أظهر لا سیما فی الخبر الآتی.

**[ترجمه]امکان توجیه این حدیث به دو صورت وجود دارد: نخست این سؤال مطرح شود که چرا عذاب یکباره بر قوم یونس نازل نشد بلکه بر آنان سایه افکند و نازل نشد تا اینکه توبه کردند؟ جواب چنین است: هنگامی که خداوند پی برد آنان پس از مشاهده عذاب توبه می‌کنند عذاب را به صورت سایه بر آنان افکند تا اینکه توبه کردند سپس آن را از ایشان باز گرداند و مانع نزولش شد.

دوّم: سؤال به همان صورت نخست مطرح شود ولی جواب این گونه باشد: هنگامی که آنان توبه کردند عذاب از ایشان باز داشته شد. و پرداختن به حدیث علم به خاطر بیان این مطلب است که خداوند متعال به توبه کردن قوم یونس عالم بوده است و یونس را نیز به خاطر حکمتی که ذکر شد از این مسأله آگاه ننموده است؛ و توجیه نخست واضح‌تر و قابل قبول‌تر است

مخصوصاً در حدیثی که پس از این ذکر خواهد شد.

**[ترجمه]

«۴»

ع، علل الشرائع ابْنُ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ ابْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِی الْمَغْرَاءِ عَنْ سَمَاعَةَ أَنَّهُ سَمِعَهُ علیه السلام وَ هُوَ يَقُولُ مَا رَدَّ اللَّهُ الْعَذَابَ عَنْ قَوْمٍ قَدْ أَظَلَّهُمْ إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ فَقُلْتُ أَ كَانَ قَدْ أَظَلَّهُمْ فَقَالَ نَعَمْ حَتَّى نَالُوهُ بِأَكُفِّهِمْ قُلْتُ فَكَيْفَ كَانَ ذَلِكَ قَالَ كَانَ فِی الْعِلْمِ الْمُثْبَتِ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الَّذِی لَمْ يَطَّلِعْ عَلَيْهِ أَحَدٌ أَنَّهُ سَيَصْرِفُهُ عَنْهُمْ (۴).

**[ترجمه]علل الشرائع: از سماعه روایت شده است: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرماید: خداوند از هیچ قومی عذابی را که بر ایشان سایه افکنده بود باز نگرداند مگر قوم یونس، گفتم: آیا عذاب بر ایشان سایه افکنده بود؟ فرمود: آری، تا جائی که با دست‌هایشان آن را گرفتند، گفتم: پس چگونه بود که باز گردانده شد؟ فرمود: در علم ثابت شده و ازلی خداوند که کسی را از آن آگاه نساخته بود چنین رقم خورده بود که عذاب را از ایشان باز خواهد داشت. - [۳] . علل الشرائع : ۳۷ -

**[ترجمه]

«۵»

ع، علل الشرائع أَبِی عَنِ الْحِمْيَرِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ أَخِيهِ (۵)عَنِ ابْنِ أَبِی

ص: ۳۸۶

۱- علل الشرائع: ۳۷.

۲- تفسير العيّاشیّ مخطوط، و ألفاظه علی ما فی البرهان هكذا: عن أبی بصير، عن أبی عبد اللّه عليه السلام قال: لما أظل قوم يونس العذاب دعوا اللّه فصرفه عنهم، قلت: كيف ذلك؟ قال: كان فی العلم أنّه يصرفه عنهم.

۳- فی نسخه: مظلله.

۴- علل الشرائع: ۳۷.

۵- المصدر خال عن قوله: عن أخيه.

عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مَرَّ یُونُسُ بْنُ مَتَّی علیه السلام بِصِفَائِحِ الرَّوْحَاءِ وَ هُوَ یَقُولُ لَبَّیْکَ کَشَّافَ الْکُرَبِ الْعِظَامِ لَبَّیْکَ الْخَبَرَ (۱).

کا، الکافی علی عن أبیه عن ابن أبی عمیر مثله (۲).

**[ترجمه]علل الشرائع: هشام بن حکم از امام صادق علیه السلام روایت کرده

ص: ۳۸۶

که فرمود: یونس بن متی علیه السلام بر دامنه‌های کوه روحاء گذر کرد در حالی که می‌گفت: لبّیک ای برطرف کننده مصیبت‌ها و گرفتاریهای بس بزرگ لبّیک. حدیث. - . علل الشرائع : ۱۴۵ -

در الکافی از ابن أبی عمیر نظیر این روایت نقل شده است. - . فروع الکافی۱ : ۲۲۳ و۲۲۴ -

**[ترجمه]

«۶»

کا، الکافی مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ سجیم (سُحَیْم) (۳)عَنِ ابْنِ أَبِی یَعْفُورٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ وَ هُوَ رَافِعٌ یَدَهُ إِلَی السَّمَاءِ رَبِّ لَا تَکِلْنِی إِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ أَبَداً لَا أَقَلَّ مِنْ ذَلِکَ وَ لَا أَکْثَرَ قَالَ فَمَا کَانَ بِأَسْرَعَ مِنْ أَنْ تَحَدَّرَ الدُّمُوعُ مِنْ جَوَانِبِ لِحْیَتِهِ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَیَّ فَقَالَ یَا ابْنَ أَبِی یَعْفُورٍ إِنَّ یُونُسَ بْنَ مَتَّی وَکَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَی نَفْسِهِ أَقَلَّ مِنْ طَرْفَهِ عَیْنٍ فَأَحْدَثَ ذَلِکَ الظَّنَّ (۴)قُلْتُ فَبَلَغَ بِهِ کُفْراً أَصْلَحَکَ اللَّهُ قَالَ لَا وَ لَکِنَّ الْمَوْتَ عَلَی تِلْکَ الْحَالِ هَلَاکٌ (۵).

**[ترجمه]الکافی: از ابن أبی یعفور روایت شده است: از امام صادق علیه السلام شنیدم که- در حالی که دستش را به سوی آسمان بلند کرده است- می‌فرماید: «پروردگارا، حتّی فقط به اندازه یک چشم به هم زدن مرا به حال خویش وا مگذار» نه کمتر از آن و نه بیشتر، سپس به سرعت اشک‌ها از کناره‌های ریش ایشان سرازیر شد، آن گاه امام به سوی من آمد و فرمود: ای پسر ابو یعفور، همانا خداوند عزّ و جلّ یونس بن متی را در فاصله‌ای کمتر از یک چشم بر هم نهادن به حال خود واگذار کرد پس آن ظنّ و گمان ایجاد شد، گفتم: خداوند احوال تو را نیک گرداند آیا آن ظنّ و گمان او را به درجه کفر رساند؟ فرمود: خیر، ولی مرگ در آن وضعیت به منزله هلاکت و نابودی بود. - . أصول الکافی۲ : ۵۸۱ -

**[ترجمه]

«۷»

ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام فِی خَبَرِ ابْنِ الْجَهْمِ أَنَّهُ سَأَلَ الْمَأْمُونُ الرِّضَا علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ ذَا النُّونِ إِذْ

ذَهَبَ مُغاضِباً فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَقَالَ الرِّضَا علیه السلام ذَلِکَ یُونُسُ بْنُ مَتَّی علیه السلام ذَهَبَ مُغَاضِباً لِقَوْمِهِ فَظَنَّ بِمَعْنَی اسْتَیْقَنَ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَیْهِ أَیْ لَنْ نُضَیِّقَ عَلَیْهِ رِزْقَهُ وَ مِنْهُ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَمَّا إِذا مَا ابْتَلاهُ فَقَدَرَ عَلَیْهِ رِزْقَهُ أَیْ ضَیَّقَ عَلَیْهِ فَقَتَرَ فَنَادی فِی الظُّلُماتِ ظُلْمَهِ اللَّیْلِ (۶)وَ ظُلْمَهِ الْبَحْرِ وَ بَطْنِ الْحُوتِ أَنْ لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ بِتَرْکِی مِثْلَ هَذِهِ الْعِبَادَهِ الَّتِی قَدْ فَرَّغْتَنِی لَهَا فِی بَطْنِ الْحُوتِ فَاسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَوْ لا أَنَّهُ کانَ مِنَ الْمُسَبِّحِینَ لَلَبِثَ فِی بَطْنِهِ إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ (۷).

۱- علل الشرائع: ۱۴۵.

۲- فروع الکافی ۱: ۲۲۳ و ۲۲۴.

۳- الصحیح کما فی المصدر «سحیم» بالحاء المهمله.

۴- فی المصدر: فأحدث ذلک الذنب. قلت: الحدیث کما تری ضعیف بمحمّد بن سنان، و سحیم لم یثبت حاله، مع أن معارض بما سیأتی.

۵- أصول الکافی ۲: ۵۸۱.

۶- فی المصدر: أی ظلمه اللیل، و ظلمه البحر، و ظلمه بطن الحوت.

۷- عیون الأخبار: ۱۱۲.

**[ترجمه]عيون أخبار الرضا: در حديث ابن الجهم روايت شده كه مأمون از امام رضا عليه السلام درباره تفسير آيه «و ذاالنون إذ ذهب مغاضباً فظنّ أن لن نقدر عليه» پرسيد و ايشان در پاسخ فرمود: (ذاالنون) يونس پسر متى است كه در حالى كه از اعمال قوم خويش خشمگين بود رفت، «فظنَّ» يعنى: يقين پيدا كرد، «أن لن نقدر عليه» يعنى: رزق و روزى را هرگز بر او تنگ نمى‌كنيم، و اين فرموده خداوند عزّ و جلّ نيز از آن جمله است: «وأمّا إذا ما ابتلاه فقَدَر عليه رزقه» {و اما چون وى را مى‌آزمايد و روزى‌اش را بر او تنگ مى‌گرداند} يعنى: بر او سخت گرفت و او را در فشار قرار داد پس بخل ورزيد و سخت گرفت، «فنادى فى الظلمات» يعنى: در تاريكى شب، تاريكى دريا و تاريكى شكم ماهى (پروردگارش را ندا سر داد)، «أن لا إله إلّا أنت سبحانك إنّى كنتُ من الظالمين» {كه معبودى جز تو نيست، تو منزّهى به راستى كه من از ستمكاران بودم} به خاطر اينكه چنين عبادتى كه مرا در شكم ماهى براى به جا آوردنش فارغ ساختى ترك نموده بودم، پس خداوند ندايش را اجابت كرده و فرمود: «فلَو لا أنّه كان من المسبّحين * للبث فى بطنه إلى يوم يُبعثون» {و اگر در زمره تسبيح كنندگان نبود قطعاً تا روزى كه برانگيخته مى‌شد در شكم آن [ماهى] مى‌ماند.} - . عيون الأخبار : ١١٢ -

ص: ٣٨٧

**[ترجمه]

بيان

بتركى مثل هذه العباده أى لما عبد الله تعالى فى بطن الحوت أحسن العباده و ذكره أحسن الذكر لفراغ باله عن الشواغل خضع لله و أقر بالظلم حيث ترك قبل دخوله فى بطن الحوت مثل تلك العباده و لعل ذكر الآيه الأخيره لبيان أنه كان مشتغلا بالتسبيح فى بطن الحوت و يحتمل أن يكون عليه السلام تأول الآيه بأنه لو لم يكن خارجا من بطن الحوت من المسبحين للبث فى بطنه لأنه كان أصلح له و أفرغ لعبادته و لكنه لما كان فى الخارج أيضا من المسبحين و كان يترتب على خروجه هدايه الخلق أيضا فلذا أخرجناه.

و لنذكر بعض ما قيل من التأويلات فى تلك الآيات قال السيد قدس الله روحه أما من ظن أن يونس عليه السلام خرج مغاضبا لربه من حيث لم ينزل بقومه العذاب فقد خرج فى الافتراء على الأنبياء بسوء الظن بهم عن الحد و ليس يجوز أن يغاضب ربه إلا من كان معاديا (١)و جاهلا بأن الحكمه فى سائر أفعاله و هذا لا يليق بأتباع الأنبياء من المؤمنين فضلا عمن عصمه الله و رفع درجته و أقبح من ذلك ظن الجهال أنه ظن أن ربه لا يقدر عليه من جهه القدره التى يصح بها الفعل و يكاد يخرج عندنا من ظن بالأنبياء مثل ذلك عن باب التمييز و التكليف و لكن كان غضبه عليه السلام على قومه لمقامهم على تكذيبه و إصرارهم على الكفر و يأسه من إقلاعهم و توبتهم فخرج من بينهم خوفا من أن ينزل العذاب بهم و هو مقيم بينهم فأما قوله فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فمعناه أنا لا نضيق عليه المسلك و نشدد عليه المحنه و التكليف لأن ذلك مما يجوز أن يظنه النبى و لا شك فى أن قول القائل قدرت و قدرت بالتشديد و التخفيف معناه التضييق قال الله تعالى وَ مَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتاهُ اللَّهُ (٢)و قال تعالى اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ وَ يَقْدِرُ (٣)و قال تعالى وَ أَمَّا

ص: ٣٨٨

۱- فی المصدر:؟؟؟ له.

۲- الطلاق: ۷.

۳- الرعد: ۲۶. و فی المصدر بعد الآیه: ای یوسع و یضیق.

إذا مَا ابْتَلاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ (۱)و التضييق (۲)الـذى قـدره الله عليه هو ما لحقه من الحصول فی بطن الحوت و ما لحقه فی ذلک من المشـقه الشديـده إلی أن نجـاه الله تعـالی منها و أما قوله تعالی فَنادی فِی الظُّلُماتِ أَنْ لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ سُـبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فهو علی سبيل الانقطاع إلی الله تعالی و الخضوع بين يـديه و ليس لأحد أن يقول کيف يعترف بأنه کان من الظالمين و لم يقع منه ظلم و ذلک أنه يمکن أن يريـد أنی من الـذين يقع منهم الظلم فيکون صدقا و إن ورد علی سبيل الخشوع و الخضوع لأـن جنس البشـر لاـ يمتنع منه وقوع الظلم و الفائـده فی ذلک التطأمن (۳)لله تعـالی و التخـاضع و نفی التکبر و التجبر کما يقول الإنسان إذا أراد أن يکسـر نفسه إنما أنا من البشر و لست من الملائکه و أنا ممن يخطئ و يصيب و هو لا يريد إضافه الخطاء إلی نفسه انتهی. (۴)

أقول: علی مـا ذکره رحمه الله يحتمل أن يکون الغرض عـد نعمه تعالی عليه بأنی مع کونی ممن يقع منه الظلم عصـمتنی عنه فلو وکلتنی إلی نفسـی لکنـت مثلهـم ظالمـا و لکـن بعصـمتک نجيتنی و من آداب الـدعاء و المسـأله عـد النعم السـالفه للمنعم علی السائل.

ثم قال رحمه الله و وجه آخر و هو أنا قد بينا فی قصه آدم عليه السـلام أن المراد بذلک أنا نقصـنا الثواب و بخسـنا حظنا منه لأن الظلم فی أصل اللغه النقص و الثلم و من ترک المنـدوب فقد ظلم نفسه من حيث نقصـها ثواب ذلک (۵)و أما قوله تعالی فَاصْبِرْ لِحُکْمِ رَبِّکَ وَ لاـ تَکُنْ کَصـاحِبِ الْحُـوتِ فليس علی مـا ظنه الجهـال من أنه ثقـل عليه أعبـاء النبـوه لضـيق خلقه فقـذفها و إنما الصـحيح أن يونس لم يقو علی الصبر علی تلـک المحنه التی ابتلاـه الله بها لغايه الثواب فشـکا إلی الله تعالی منها و سأله الفرج و الخلاص

ص: ۳۸۹

۱- الفجر: ۱۶.

۲- فی المصدر: أی ضيق، و التضييق إه.

۳- التطامن: الانخفاض و الخشوع.

۴- تنزيه الأنبياء: ۹۹ و ۱۰۰.

۵- فی المصـدر: و من ترک المنـدوب إليه و هـو لـو فعله لاسـتحق الثواب يجوز أن يقول: إنّه ظلم نفسه من حيث نقصـها ذلک الثواب.

و لو صبر لکان أفضل فأراد الله لنبیه صلی الله علیه و آله أفضل المنازل و أعلاها انتهی. (۱)

أقول: لما کان الظاهر من أکثر الأخبار أنه کان هجرته عن القوم بعد العلم بتوبتهم و صرف العذاب عنهم فیحتمل أن یکون غضبه کنایه عن حزنه و أسفه علی طلب العذاب لهم و خوفه من أن یکذبوه بعد رجوعه إلیهم حیث لم یقع ما أخبر به و أما قوله تعالی فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَیْهِ فالأکثر علی أنه بمعنی التضییق کما مر و قد قیل فیه وجوه أخر:

الأول أن یکون هذا من باب التمثیل یعنی کانت حاله و مثله کحاله من ظن أن لن نقدر علیه فی خروجه من قومه من غیر انتظار لأمر الله. (۲)و الثانی أن یفسر القدر بالقضاء فالمعنی فظن أن لن نقضی علیه بشده و هو قول مجاهد و قتاده و الضحاک و الکلبی و روایه العوفی عن ابن عباس و اختیار الفراء و الزجاج و یؤیده أنه قرئ فی الشواذ بضم النون و تشدید الدال المکسوره.

و الثالث أن المعنی فظن أن لن نعمل فیه قدرتنا لأن بین القدره و الفعل مناسبه فلا یبعد جعل أحدهما مجازا عن الآخر.

الرابع أنه استفهام بمعنی التوبیخ.

ثم اختلفوا فی الظلمات فقیل أی فی الظلمه الشدیده المتکاثفه فی بطن الحوت و قیل ظلمه اللیل و البحر و الحوت و قیل کان حوت (۳)فی بطن حوت.

lt;meta info="(بتَرکی مثل هذه العباده) یعنی: هنگامی که یونس در شکم ماهی خداوند را به خاطر فراغ خاطرش از مشغله‌های دنیایی به بهترین شیوه عبادت و یاد کرد، در مقابلش فروتن گشت و به ستمکاری خویش اقرار کرد چرا که قبل از ورود به شکم ماهی چنین عبادتی را ترک کرده بود، و شاید ذکر آیه آخر به خاطر بیان این نکته باشد که یونس علیه السلام در شکم ماهی مشغول به تسبیح خداوند بوده است، هم چنین ممکن است امام رضا علیه السلام این آیه را چنین تأویل و تفسیر کرده باشد: اگر یونس هنگامی که خارج از شکم ماهی بود از جمله تسبیح کنندگان نبود در شکم آن باقی می‌ماند، چرا که شکم ماهی برای او بهتر و برای عبادت گزاردن او خالی‌تر و بی مشغله‌تر بود، ولی یونس در خارج از شکم ماهی نیز از جمله تسبیح کنندگان بود و هم چنین هدایت مخلوقات بر خروج او مترتّب می‌شد بنابراین خارجش گرداندیم.

در اینجا برخی از تفسیرهایی را که درباره آیات مذکور گفته شده است را نقل می کنیم:

سیّد- خداوند روح او را مقدّس گرداند- گفته است: امّا کسانی که گمان کنند یونس علیه السلام خشمگین از پروردگارش به خاطر اینکه عذاب را بر قومش نازل نکرده خارج شده است، از دروغ بستن بر پیامبران پا را فراتر نهاده و به سوء ظن بیش از حدّ به ایشان دچار شده‌اند، و جایز نیست که کسی پروردگارش را خشمگین سازد مگر آنکه با او سر دشمنی دارد و نسبت به حکمت موجود در افعال خداوند جاهل است، و این امر قطع نظر از کسانی که خداوند آنان را معصوم نگاه داشته و درجاتشان را عالی گردانده است (پیامبران)، شایسته پیروان مؤمن انبیاء نیز نیست؛ و زشت‌تر از آن گمان جاهلان بر این است که یونس گمان کرد که پروردگارش از نظر قدرتی که کار با آن انجام می‌پذیرد بر او توانایی ندارد، و نزدیک است کسانی نزد ما از باب تمییز و تکلیف این گونه نسبت به پیامبران ظنّ و گمان روا دارند، ولی خشم و غضب یونس علیه السلام بر قومش به خاطر پایداری ایشان بر تکذیب او، اصرارشان بر کفر ورزیدن، و یأس او از دست برداشتن آنها از گناه و توبه کردنشان بوده

است، پس به خاطر ترس از اینکه عذاب بر آنان نازل شود حال آنکه او در میان شان حضور دارد از میان آنها خارج شد، امّا معنای این سخن خداوند: «فظنّ أن لن نقدر علیه» این است که یونس گمان کرد ما راه بر او تنگ نمی‌کنیم و محنت و تکلیف را بر او شدت نمی‌بخشیم، چرا که این از جمله اموری است که جایز است که پیامبران در مورد آن ظنّ و گمان داشته باشند، و هیچ شکّی نیست که این سخن (قدرتُ- قدّرتُ) با (دال) مشدّد و مخفّف به معنای تنگ کردن و سخت گرفتن است، خداوند متعال فرموده است:« و مَن قدر علیه رزقه فلینفق ممّا آتاه الله» -. طلاق / ۷ - {و هر که روزی او تنگ باشد باید از آنچه خداوند به او داده خرج کند.} و «الله یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر» -. رعد / ۲۶ -

{خداوند روزی را برای هر که بخواهد گشاده یا تنگ می‌گرداند.} و«أمّا

ص: ۳۸۸

إذا ما ابتلاه فقدر علیه رزقه» -. فجر / ۱۶ -

{و اما چون وی را می‌آزماید و روزی‌اش را بر او تنگ می‌گرداند.} و منظور از تنگنا و فشاری که خداوند بر یونس مقدر داشت، حوادث و مشقت شدیدی است که در شکم ماهی به آنها دچار شد تا اینکه سرانجام خداوند متعال او را از آنها نجات بخشید. امّا این سخن خداوند متعال «فنادی فی الظلمات أن لا إله أنت سبحانک إنّی کنتُ من الظالمین» مبتنی بر این است که یونس تمام توجّه خویش را صرف خدا نمود و در مقابل او خاضع و فروتن گشت، و جایز نیست که کسی بگوید: چگونه یونس علیه السلام اعتراف می‌کند که از جملهٔ ستمکاران بوده حال آنکه ستمی از او واقع نشده است؟ چرا که ممکن است منظور او چنین باشد که : من از جمله کسانی هستم که ستم از آنها واقع می‌شود، پس سخن صادقی است اگر چه بر سبیل خضوع و فروتنی بوده باشد به خاطر اینکه جنس بشر از افتادن در دام ظلم و ستم باز داشته نمی‌شود؛ و فایده چنین سخنی اظهار فروتنی و خضوع در مقابل خداوند و نفی تکبر و گردن کشی است آن گونه که انسان هنگامی که بخواهد شکست نفسی کند می‌گوید: من فقط انسان هستم و از جمله ملائکه نیستم، و من از کسانی هستم که دچار گناه و خطا می‌شود و در عین حال به انجام کارهای نیک نیز می‌پردازد، و این در حالی است که قصدش نسبت دادن گناه و خطا به خود نیست. پایان.
-. تنزیه الأنبیاء : ۹۹ و ۱۰۰ -

می‌گویم: با توجه به آنچه سیّد رحمه الله ذکر کرده ممکن است که مقصود، برشمردن نعمت‌های خداوند متعال بر یونس علیه السلام باشد به این ترتیب: با وجود اینکه از جمله کسانی هستم که ستم از آنها واقع می‌شود ولی خداوندا، تو مرا از آن معصوم نگاه داشتی، پس اگر مرا به حال خویشتن وا می‌گذاشتی مانند آنان ستمکار می‌بودم لیکن با عصمت خودت مرا نجات بخشیدی؛ و از آداب دعا و طلب کردن خواسته‌ها، برشمردن نعمت‌های پیشینی است که بخشنده بر درخواست کننده ارزانی داشته است.

سپس سیّد رحمه الله گوید: صورت دیگری نیز از تفسیر این آیه وجود دارد که ما آن را در داستان آدم علیه السلام بیان کردیم به این معنا که ما ثواب را اندک و بهره خویش را از آن ناقص گرداندیم؛ چرا که معنای لغوی ظلم در اصل، نقص و کمبود و از بین رفتن اندکی از چیزی می‌باشد. امّا مقصود از این سخن خداوند متعال «فاصبر لحکم ربّک و لا تکن کصاحب

الحوت» آن چیزی نیست که جاهلان پنداشته‌اند مبنی بر اینکه مسؤولیت‌های نبوّت به خاطر تنگ خُلقی بر دوش او سنگینی نمود سپس آنها را ترک کرد؛ و نظر صحیح آن است که یونس علیه السلام بر صبوری کردن در مقابل محنتی که خداوند او را بدان گرفتار و آزمایش کرد توانمند نگشت تا نهایت اجر و ثواب را درک کند، پس شکایت از آن محنت را به درگاه خداوند متعال برد و از او گشایش و رهایی را درخواست نمود،

ص: ۳۸۹

و اگر صبر پیشه می‌کرد بهتر بود، بنابراین و با این اوصاف خداوند برترین و والاترین جایگاه‌ها را برای پیامبرش محمّد صلّی الله علیه و آله در نظر گرفته است (چرا که مصیبت‌ها را تحمّل کرده و شکایت نکرد). پایان. - . تنزیه الأنبیاء : ۱۰۰ و۱۰۱ -

می‌گویم: آن گاه که ظاهر بیشتر احادیث بر این امر دلالت می‌کنند که هجرت کردن یونس از میان قومش بعد از علم به توبه ایشان و بازداشتن عذاب از آنها بوده است، پس ممکن است غضب او بیانگر حزن و تأسف خوردنش از درخواست نزول عذاب بر آنان بوده باشد، هم چنین ترس از اینکه او را هنگام بازگشت به سویشان تکذیب کنند چرا که آنچه او بدان خبر داد اتفاق نیفتاد؛ ولی چنان که گذشت بیشتر مفسران در مورد این سخن خداوند متعال: «فظنّ أن لن نقدر علیه» بر این باورند که (قدر) به معنای (تضییق: در تنگنا گذاشتن) می‌باشد. حال آنکه در ذکر معنای آن وجوه دیگری نیز روایت شده است:

نخست: این سخن از باب تمثیل باشد، یعنی: حال و مَثَل او مَثَل کسی بود که گمان کرد در صورت خارج شدن از میان قومش بر او سخت نمی‌گیریم و توان چیرگی بر او را نداریم و منتظر فرا رسیدن اوامر خداوند نبود.

دوّم: (قدر) به حکم کردن تفسیر شود، یعنی: گمان کرد که ما به سختی بر او حکم نمی‌کنیم؛ این نظر از مجاهد، قتاده، ضحّاک و الکلبّی نقل شده و روایت العوفّی از ابن عباس نیز آن را تأیید کرده است. هم‌چنین الفرّاء و الزّجاج نیز این نظر را برگزیده‌اند، و خواندن (نقدر) به صورت(نُقدِّر) که در برخی از قرائت‌ها ذکر شده است نیز این نظر را تأیید می‌کند.

سوّم: معنا چنین است: گمان کرد که ما قدرت و توانایی خویش را در مورد او به اجرا در نمی‌آوریم، چرا که میان قدرت با انجام فعل تناسب وجود دارد، پس استفاده کردن و استخدام از یکی از آنها به جای دیگری به صورت مجازی دور از واقعیت نیست.

چهارم: اسلوب جمله، استفهامی و معنای آن توبیخی باشد.

سپس مفسران در مورد (ظلمات: تاریکی‌ها) نیز اختلاف نظر پیدا کردند و گفته شد یعنی: در تاریکی شدید و فراگیر در شکم ماهی؛ هم چنین گفته شده: در تاریکی شب، دریا و شکم ماهی؛ یا در تاریکی شکم ماهی‌ای که در شکم ماهی دیگری بوده است.

**[ترجمه]

ل، الخصـال الْفَـامِیُّ وَ ابْنُ مَسْـرُورٍ عَـنِ ابْنِ بُطَّهَ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ ابْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِیزٍ عَمَّنْ أَخْـبَرَهُ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السـلام قَـالَ: أَوَّلُ مَنْ سُوهِمَ عَلَیْهِ مَرْیَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَـالَی وَ مـا کُنْتَ لَـدَیْهِمْ إِذْ یُلْقُونَ أَقْلامَهُمْ أَیُّهُمْ یَکْفُلُ مَرْیَمَ وَ السِّهَامُ سِـتَّهٌ ثُمَّ اسْـتَهَمُوا فِی یُونُسَ لَمَّا رَکِبَ مَعَ الْقَوْمِ فَوَقَفَتِ السَّفِینَهُ فِی اللُّجَّهِ فَاسْـتَهَمُوا فَوَقَعَ السَّهْمُ عَلَی یُونُسَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ قَالَ فَمَضَی یُونُسُ إِلَی صَدْرِ السَّفِینَهِ فَإِذَا الْحُوتُ فَاتِحٌ فَاهُ فَرَمَی بِنَفْسِهِ الْخَبَرَ (۴).

ص: ۳۹۰

۱- تنزیه الأنبیاء: ۱۰۰ و ۱۰۱.

۲- کما یقول السلطان فیمن فر من خوفه: إنّه ظنّ أن خرج من سلطانی؟ لا یکون ذلک، بل هو فی قبضتی و سلطانی.

۳- کذا فی النسخ.

۴- الخصال ۱: ۷۵.

**[ترجمه]الخصال: از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: نخستین کسی که بر سر او قرعه کشی صورت گرفت مریم دختر عمران بود چنان که خداوند متعال فرموده است: «و ما کنت لدیهم إذ یلقون أقلامهم أیّهم یکفل مریم» {و تو نزد آنان نبودی آن گاه که قلم هایشان (چوبه‌های قرعه کشی) را [در آب] افکندند که کدام یک سرپرستی مریم را عهده دار شوند} حال آنکه چوبه‌های قرعه کشی شش عدد بودند، سپس همراهان یونس علیه السلام در مورد او قرعه کشی کردند آنگاه که با گروهی سوار کشتی شد پس کشتی در گردآب به دام افتاد پس قرعه کشی کردند و چوبه قرعه سه بار به اسم یونس خارج شد، پس یونس بر عرشه کشتی رفت و ماهی‌ای دهانش را گشود و او خود را در دهانش انداخت. حدیث. - . الخصال ۱ : ۷۵ -

ص: ۳۹۰

**[ترجمه]

«۹»

مع، معانی الأخبار مَعْنَی یُونُسَ أَنَّهُ کَانَ مُسْتَأْنِساً لِرَبِّهِ مُغَاضِباً لِقَوْمِهِ وَ صَارَ مُؤْنِساً لِقَوْمِهِ بَعْدَ رُجُوعِهِ إِلَیْهِمْ (۱).

**[ترجمه]معانی الأخبار: یونس به این معناست که وی با پروردگارش انس و الفت گرفته بود، و خشم قوم خویش را به دل گرفته و با آنان دشمن بود و بعد از آنکه به سویشان بازگشت با آنان نیز مونس و همدم گشت. - . معانی الأخبار : ۱۹ -

**[ترجمه]

«۱۰»

یر، بصائر الدرجات ابْنُ مَعْرُوفٍ عَنْ سَعْدَانَ عَنْ صَبَّاحٍ الْمُزَنِیِّ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ حَصِیرَهَ عَنْ حَبَّهَ الْعُرَنِیِّ (۲)قَالَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام إِنَّ اللَّهَ عَرَضَ وَلَایَتِی عَلَی أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَ عَلَی أَهْلِ الْأَرْضِ أَقَرَّ بِهَا مَنْ أَقَرَّ وَ أَنْکَرَهَا مَنْ أَنْکَرَ أَنْکَرَهَا یُونُسُ فَحَبَسَهُ اللَّهُ فِی بَطْنِ الْحُوتِ حَتَّی أَقَرَّ بِهَا (۳).

**[ترجمه]بصائر الدرجات: از حبّه العرنیّ روایت شده که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: به راستی که خداوند ولایت مرا بر ساکنان آسمانها و زمین عرضه داشت و برخی به آن اقرار کردند و برخی دیگر آن را انکار کردند، یونس از جمله کسانی بود که انکار کرد پس خداوند او را در شکم ماهی محبوس نگاه داشت تا اینکه سرانجام به آن اقرار کرد. - . بصائر الدرجات : ۲۲ -

**[ترجمه]

بیان

المراد بالإنكار عدم القبول التام و ما يلزمه من الاستشفاع و التوسل بهم.

**[ترجمه]مقصود از انکار، عدم پذیرش تمام و کمال ولایت و ملزومات آن از قبیل شفاعت خواهی و توسّل به ایشان است.

**[ترجمه]

«۱۱»

ص، قصص الأنبياء عليهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَى الصَّدُوقِ بِإِسْنَادِهِ إِلَى ابْنِ أُورَمَةَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ: خَرَجَ يُونُسُ عليه السلام مُغَاضِباً مِنْ قَوْمِهِ لَمَّا رَأَى مِنْ مَعَاصِيهِمْ حَتَّى رَكِبَ مَعَ قَوْمٍ فِي سَفِينَةٍ فِي الْيَمِّ فَعَرَضَ لَهُمْ حُوتٌ لِيُغْرِقَهُمْ فَسَاهَمُوا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَقَالَ يُونُسُ إِيَّايَ أَرَادَ فَاقْذِفُونِي وَ لَمَّا أَخَذَتِ السَّمَكَةُ يُونُسَ أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى جَلَّ وَ عَلَا إِلَيْهَا أَنِّي لَمْ أَجْعَلْهُ لَكِ رِزْقاً فَلَا تكسر (تَكْسِرِي) لَهُ عَظْماً وَ لَا تأكل (تَأْكُلِي) لَهُ لَحْماً قَالَ فَطَافَتْ بِهِ الْبِحَارَ فَنادى فِي الظُّلُماتِ أَنْ لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ وَ قَالَ لَمَّا صَارَتِ السَّمَكَةُ فِي الْبَحْرِ الَّذِي فِيهِ قَارُونُ سَمِعَ قَارُونُ صَوْتاً لَمْ يَسْمَعْهُ فَقَالَ لِلْمَلَكِ الْمُوَكَّلِ بِهِ مَا هَذَا الصَّوْتُ قَالَ هُوَ يُونُسُ النَّبِيُّ عليه السلام فِي بَطْنِ الْحُوتِ قَالَ فَتَأْذَنُ لِي أَنْ أُكَلِّمَهُ قَالَ نَعَمْ قَالَ يَا يُونُسُ مَا فَعَلَ هَارُونُ قَالَ مَاتَ فَبَكَى قَارُونُ قَالَ مَا فَعَلَ مُوسَى قَالَ مَاتَ فَبَكَى قَارُونُ فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى جَلَّتْ عَظَمَتُهُ إِلَى الْمَلَكِ الْمُوَكَّلِ بِهِ أَنْ خَفِّفِ الْعَذَابَ عَلَى قَارُونَ لِرِقَّتِهِ عَلَى قَرَابَتِهِ.

۱- معانی الأخبار: ۱۹.

۲- حبه- بفتح أوله ثمّ موحده ثقيله- ابن جوين- بجيم مصغر- العرنیّ- بضم المهمله و فتح الراء بعدها نون أبو قدامه الكوفیّ صدوق له أغلاط، و كان غاليا فی التشيع من الثانيه، و أخطأ من زعم أن له صحبه مات سنه ست، و قيل تسع و سبعين. منه رحمه اللّه. قلت: ترجمه بذلک ابن حجر فی التقريب: ۹۲.

۳- بصائر الدرجات: ۲۲.

وَ فِي خَبَرٍ آخَرَ ارْفَعْ عَنْهُ الْعَذَابَ بَقِيَّهَ أَيَّامِ الدُّنْيَا لِرِقَّتِهِ عَلَى قَرَابَتِهِ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ مَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يَقُولَ أَنَا خَيْرٌ مِنْ يُونُسَ بْنِ مَتَّى علیه السلام.

**[ترجمه]قصص الأنبياء: به إسناد صدوق از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: هنگامی که یونس علیه السلام معصیت‌های قومش را مشاهده کرد خشمگین از میان ایشان خارج شد تا اینکه با گروهی در دریا سوار بر کشتی شد، پس ماهی‌ای در مقابل شان ظاهر شد تا آنان را غرق سازد، بنابراین سه بار قرعه کشی کردند، و یونس گفت: فقط مرا می‌خواهد پس در آبم افکنید؛ و آن‌گاه که ماهی یونس را به دهان گرفت خداوند متعال به او وحی فرمود که من یونس را خوراک تو قرار نداده‌ام پس استخوانش را نشکن و گوشتش را نخور؛ بنابراین ماهی یونس را در دریاها به گردش در آورد و او در تاریکی ها ندا سر داد: «أن لا إله أنت سبحانك إنّي كنت من الظالمين» {که معبودی جز تو نیست، تو منزّهی، به راستی که من از ستمکاران بودم}، و هنگامی که ماهی وارد دریایی شد که قارون در آن قرار داشت، قارون صدایی را شنید که پیشتر نشنیده بود، پس به فرشته‌ای که بر او گمارده شده بود گفت: این صدا چیست؟ فرشته گفت: این صدای یونس پیامبر علیه السلام در شکم ماهی است، قارون گفت: آیا به من اجازه می‌دهی با او سخن بگویم؟ فرشته گفت: آری، قارون گفت: هارون چه کرد و سرانجامش چه شد؟ یونس گفت: وفات نمود، پس قارون گریست و گفت: سرانجام موسی چه شد؟ یونس گفت: وفات نمود، و قارون دوباره گریست، آن‌گاه خداوند متعال به فرشته مسؤول قارون وحی فرمود: به خاطر رقّت قلبی که نسبت به نزدیکانش دارد از عذاب او بکاه.

ص: ۳۹۱

و در حدیث دیگری آمده است: به خاطر رقّت قلب و عطوفتی که نسبت به نزدیکانش دارد، در طول روزهای باقی مانده دنیا (تا برپایی قیامت) عذاب را از او بردار. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر صلّی الله علیه و آله می‌فرماید: شایسته نیست کسی بگوید من (پیامبر) از یونس پسر متی علیه السلام بهتر و برترم.

**[ترجمه]

بيان

لعل المعنى على تقدير صحه الخبر أنه لا ينبغي أن يقول أحد أنا خير من يونس من حيث المعراج بأن يظن أني صرت من حيث العروج إلى السماء أقرب إلى الله تعالى منه فإن نسبته تعالى إلى السماء و الأرض و البحار نسبه واحده و إنما أراني الله تعالى عجائب خلقه في السماوات و أرى يونس عجائب خلقه في البحار و إني عبدت الله في السماء و هو عبد الله في ظلمات البحار و لكن التفضيل من جهات أخر (۱).

**[ترجمه]با فرض صحّت حدیث شاید معنا چنین باشد که شایسته نیست کسی بگوید: من (پیامبر) به جهت رفتن به معراج از یونس برترم، و گمان کند به دلیل اینکه من به آسمانها عروج کرده‌ام بنابراین از یونس به خداوند متعال نزدیک‌ترم، پس به راستی که فاصله خداوند متعال نسبت به آسمان و زمین و دریاها فاصله یکسانی است، من خداوند را در آسمان پرستش

نمودم و یونس در تاریکی دریاها، ولی برتری از جهت های دیگر است.

**[ترجمه]

«۱۲»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ أَبِی عُبَیْدَهَ الْحَذَّاءِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ وَجَدْنَا فِی بَعْضِ کُتُبِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام قَالَ حَدَّثَنِی رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنَّ جَبْرَئِیلَ علیه السلام حَدَّثَهُ أَنَّ یُونُسَ بْنَ مَتَّی علیه السلام بَعَثَهُ اللَّهُ إِلَی قَوْمِهِ وَ هُوَ ابْنُ ثَلَاثِینَ سَنَهً وَ کَانَ رَجُلًا یَعْتَرِیهِ الْحِدَّهُ (۲)وَ کَانَ قَلِیلَ الصَّبْرِ عَلَی قَوْمِهِ وَ الْمُدَارَاهِ لَهُمْ عَاجِزاً عَمَّا حُمِّلَ مِنْ ثِقَلِ حَمْلِ أَوْقَارِ النُّبُوَّهِ وَ أَعْلَامِهَا وَ أَنَّهُ یُفْسَخُ تَحْتَهَا (۳)کَمَا یُفْسَخُ الْجَذَعُ تَحْتَ حِمْلِهِ وَ أَنَّهُ أَقَامَ فِیهِمْ یَدْعُوهُمْ إِلَی الْإِیمَانِ بِاللَّهِ وَ التَّصْدِیقِ بِهِ وَ اتِّبَاعِهِ ثَلَاثاً وَ ثَلَاثِینَ سَنَهً فَلَمْ یُؤْمِنْ بِهِ وَ لَمْ یَتَّبِعْهُ مِنْ قَوْمِهِ إِلَّا رَجُلَانِ اسْمُ أَحَدِهِمَا رُوبِیلُ وَ اسْمُ الْآخَرِ تَنُوخَا (۴)وَ کَانَ رُوبِیلُ مِنْ أَهْلِ بَیْتِ الْعِلْمِ وَ النُّبُوَّهِ وَ الْحِکْمَهِ وَ کَانَ قَدِیمَ الصُّحْبَهِ لِیُونُسَ بْنِ مَتَّی مِنْ قَبْلِ أَنْ یَبْعَثَهُ اللَّهُ بِالنُّبُوَّهِ وَ کَانَ تَنُوخَا رَجُلًا مُسْتَضْعَفاً عَابِداً زَاهِداً مُنْهَمِکاً فِی الْعِبَادَهِ (۵)وَ لَیْسَ لَهُ

ص: ۳۹۲

۱- و لعلّ المعنی أن أحدا لا یغتر بنفسه حیث لم یصدر عنه ذنب؛ أو یسمع قصه یونس علیه السلام و غضبه حین رأی أن قومه نجا من العذاب فیقول: أنا خیر من یونس؛ لان ترک العصیان و الطاعه لا یکونان الا بعصمه اللّه و توفیقه.

۲- أی یصیبه البأس و الغضب.

۳- کنایه عن ضعف العزم و عدم التحمل فیما یعرض له.

۴- تقدم فی خبر جمیل أن اسمه ملیخا.

۵- انهمک فی الامر: جد فیه و لج.

عِلْمٌ وَ لَمَا حُكْمٌ وَ كَانَ رُوبِيلُ صَاحِبَ غَنَمٍ يَرْعَاهَا وَ يَتَقَوَّتُ مِنْهَا وَ كَانَ تَنُوخَا رَجُلًا حَطَّاباً يَحْتَطِبُ عَلَى رَأْسِهِ وَ يَأْكُلُ مِنْ كَسْبِهِ وَ كَانَ لِرُوبِيلَ مَنْزِلَةٌ مِنْ يُونُسَ غَيْرُ مَنْزِلَهِ تَنُوخَا لِعِلْمِ رُوبِيلَ وَ حِكْمَتِهِ وَ قَدِيمِ صُحْبَتِهِ فَلَمَّا رَأَى يُونُسُ علیه السلام أَنَّ قَوْمَهُ لَا يُجِيبُونَهُ وَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ ضَجِرَ وَ عَرَفَ مِنْ نَفْسِهِ قِلَّهَ الصَّبْرِ فَشَكَا ذَلِكَ إِلَى رَبِّهِ وَ كَانَ فِيمَا شَكَا أَنْ قَالَ يَا رَبِّ إِنَّكَ بَعَثْتَنِي إِلَى قَوْمِي وَ لِي ثَلَاثُونَ سَنَهً فَلَبِثْتُ فِيهِمْ أَدْعُوهُمْ إِلَى الْإِيمَانِ بِكَ وَ التَّصْدِيقِ بِرِسَالاتِي وَ أُخَوِّفُهُمْ عَذَابَكَ وَ نَقِمَتَكَ ثَلَاثاً وَ ثَلَاثِينَ سَنَهً فَكَذَّبُونِي وَ لَمْ يُؤْمِنُوا بِي وَ جَحَدُوا نُبُوَّتِي وَ اسْتَخَفُّوا بِرِسَالاتِي وَ قَدْ تَوَاعَدُونِي وَ خِفْتُ أَنْ يَقْتُلُونِي فَأَنْزِلْ عَلَيْهِمْ عَذَابَكَ فَإِنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ قَالَ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى يُونُسَ أَنَّ فِيهِمُ الْحَمْلَ وَ الْجَنِينَ وَ الطِّفْلَ وَ الشَّيْخَ الْكَبِيرَ وَ الْمَرْأَهَ الضَّعِيفَهَ وَ الْمُسْتَضْعَفَ الْمَهِينَ وَ أَنَا الْحَكَمُ الْعَدْلُ سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي لَا أُعَذِّبُ الصِّغَارَ بِذُنُوبِ الْكِبَارِ مِنْ قَوْمِكَ وَ هُمْ يَا يُونُسُ عِبَادِي وَ خَلْقِي وَ بَرِيَّتِي فِي بِلَادِي وَ فِي عَيْلَتِي أُحِبُّ أَنْ أَتَأَنَّاهُمْ وَ أَرْفُقَ بِهِمْ وَ أَنْتَظِرُ تَوْبَتَهُمْ وَ إِنَّمَا بَعَثْتُكَ إِلَى قَوْمِكَ لِتَكُونَ حيطاً عَلَيْهِمْ تَعْطَفَ عَلَيْهِمْ بِالرَّحِمِ الْمَاسَّهِ مِنْهُمْ وَ تَتَأَنَّاهُمْ بِرَأْفَهِ النُّبُوَّهِ وَ تَصْبِرَ مَعَهُمْ بِأَحْلَامِ الرِّسَالَهِ وَ تَكُونَ لَهُمْ كَهَيْئَهِ الطَّبِيبِ الْمُدَاوِي الْعَالِمِ بِمُدَاوَاهِ الدَّاءِ فَخَرَقْتَ بِهِمْ [(۱)](#footnote-1)وَ لَمْ تَسْتَعْمِلْ قُلُوبَهُمْ بِالرِّفْقِ وَ لَمْ تَسُسْهُمْ بِسِيَاسَهِ الْمُرْسَلِينَ ثُمَّ سَأَلْتَنِي عَنْ سُوءِ نَظَرِكَ الْعَذَابَ لَهُمْ عِنْدَ قِلَّهِ الصَّبْرِ مِنْكَ وَ عَبْدِي نُوحٌ كَانَ أَصْبَرَ مِنْكَ عَلَى قَوْمِهِ وَ أَحْسَنَ صُحْبَهً وَ أَشَدَّ تَأَنِّياً فِي الصَّبْرِ عِنْدِي وَ أَبْلَغَ فِي الْعُذْرِ فَغَضِبْتُ لَهُ حِينَ غَضِبَ لِي وَ أَجَبْتُهُ حِينَ دَعَانِي فَقَالَ يُونُسُ يَا رَبِّ إِنَّمَا غَضِبْتُ عَلَيْهِمْ فِيكَ وَ إِنَّمَا دَعَوْتُ عَلَيْهِمْ حِينَ عَصَوْكَ فَوَ عِزَّتِكَ لَا أَتَعَطَّفُ عَلَيْهِمْ بِرَأْفَهٍ أَبَداً وَ لَا أَنْظُرُ إِلَيْهِمْ بِنَصِيحَهِ شَفِيقٍ بَعْدَ كُفْرِهِمْ وَ تَكْذِيبِهِمْ إِيَّايَ وَ جَحْدِهِمْ بِنُبُوَّتِي فَأَنْزِلْ عَلَيْهِمْ عَذَابَكَ فَإِنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ أَبَداً فَقَالَ اللَّهُ يَا يُونُسُ إِنَّهُمْ مِائَهُ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ مِنْ خَلْقِي يَعْمُرُونَ بِلَادِي وَ يَلِدُونَ عِبَادِي وَ مَحَبَّتِي أَنْ

۱- أی لم تتصرف فیهم حسن التصرف. و یمکن أن یکون مصحف «حزقت» بالزای من حزق الوتر أو الرباط: جذبه و شده. و حزق الشی ء: عصره و ضغطه فیکون کنایه عن التشدید فی أمرهم.

أَتَـأَنَّاهُمْ لِلَّذِی سَـبَقَ مِنْ عِلْمِی فِیهِمْ وَ فِیـکَ وَ تَقْـدِیرِی وَ تَـدْبِیرِی غَیْرُ عِلْمِـکَ وَ تَقْـدِیرِکَ وَ أَنْتَ الْمُرْسَـلُ وَ أَنَا الرَّبُّ الْحَکِیمُ وَ عِلْمِی فِیهِمْ یَـا یُونُسُ بَـاطِنٌ فِی الْغَیْبِ عِنْـدِی لَا تَعْلَمُ مَا مُنْتَهَاهُ وَ عِلْمُکَ فِیهِمْ ظَاهِرٌ لَا بَاطِنَ لَهُ یَا یُونُسُ قَـدْ أَجَبْتُکَ إِلَی مَا سَأَلْتَ مِنْ إِنْزَالِ الْعَـذَابِ عَلَیْهِمْ وَ مَا ذَلِکَ یَا یُونُسُ بِأَوْفَرَ لِحَظِّکَ عِنْـدِی وَ لَا أَجْمَلَ لِشَأْنِکَ (۱)وَ سَیَأْتِیهِمْ عَذَابٌ فِی شَوَّالٍ یَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ وَسَـطَ الشَّهْرِ بَعْـدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ فَـأَعْلِمْهُمْ ذَلِـکَ قَـالَ فَسُـرَّ بِـذَلِکَ یُونُسُ وَ لَمْ یَسُؤْهُ وَ لَمْ یَـدْرِ مَا عَاقِبَتُهُ فَانْطَلَقَ یُونُسُ إِلَی تَنُوخَا الْعَابِـدِ فَـأَخْبَرَهُ بِمَـا أَوْحَی اللَّهُ إِلَیْهِ مِنْ نُزُولِ الْعَـذَابِ عَلَی قَوْمِهِ فِی ذَلِکَ الْیَوْمِ وَ قَالَ لَهُ انْطَلِقْ حَتَّی أُعْلِمَهُمْ بِمَا أَوْحَی اللَّهُ إِلَیَّ مِنْ نُزُولِ الْعَذَابِ فَقَالَ تَنُوخَا فَدَعْهُمْ فِی غَمْرَتِهِمْ وَ مَعْصِـیَتِهِمْ حَتَّی یُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ فَقَالَ لَهُ یُونُسُ بَلْ نَلْقَی رُوبِیلَ فَنُشَاوِرُهُ فَإِنَّهُ رَجُلٌ عَالِمٌ حَکِیمٌ مِنْ أَهْـلِ بَیْتِ النُّبُوَّهِ فَانْطَلَقَا إِلَی رُوبِیلَ فَأَخْبَرَهُ یُونُسُ علیه السـلام بِمَا أَوْحَی اللَّهُ إِلَیْهِ مِنْ نُزُولِ الْعَـذَابِ عَلَی قَوْمِهِ فِی شَوَّالٍ یَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ فِی وَسَطِ الشَّهْرِ بَعْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ فَقَالَ لَهُ مَا تَرَی انْطَلِقْ بِنَا حَتَّی أُعْلِمَهُمْ ذَلِکَ فَقَالَ لَهُ رُوبِیلُ ارْجِعْ إِلَی رَبِّکَ رَجْعَهَ نَبِیٍّ حَکِیمٍ وَ رَسُولٍ کَرِیمٍ وَ سَـلْهُ أَنْ یَصْـرِفَ عَنْهُمُ الْعَـذَابَ فَـإِنَّهُ غَنِیٌّ عَنْ عَـذَابِهِمْ وَ هُوَ یُحِبُّ الرِّفْقَ بِعِبَادِهِ وَ مَا ذَلِکَ بِأَضَـرَّ لَکَ عِنْـدَهُ وَ لَا أَسْوَأَ لِمَنْزِلَتِکَ لَـدَیْهِ وَ لَعَلَّ قَوْمَکَ بَعْدَ مَا سَـمِعْتَ وَ رَأَیْتَ مِنْ کُفْرِهِمْ وَ جُحُودِهِمْ یُؤْمِنُونَ یَوْماً فَصَابِرْهُمْ وَ تَأَنَّهُمْ فَقَالَ لَهُ تَنُوخَا وَیْحَکَ یَا رُوبِیلُ مَا أَشَرْتَ (۲)عَلَی یُونُسَ وَ أَمَرْتَهُ بَعْدَ کُفْرِهِمْ بِاللَّهِ وَ جَحْدِهِمْ لِنَبِیِّهِ وَ تَکْذِیبِهِمْ إِیَّاهُ وَ إِخْرَاجِهِمْ إِیَّاهُ مِنْ مَسَـاکِنِهِ وَ مَـا هَمُّوا بِهِ مِنْ رَجْمِهِ فَقَـالَ رُوبِیـلُ لِتَنُوخَـا اسْـکُتْ فَـإِنَّکَ رَجُلٌ عَابِـدٌ لَا عِلْمَ لَکَ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَی یُونُسَ فَقَالَ أَ رَأَیْتَ یَا یُونُسُ إِذَا أَنْزَلَ اللَّهُ الْعَذَابَ عَلَی قَوْمِکَ أَنْزَلَهُ (۳)فَیُهْلِکُهُمْ جَمِیعاً أَوْ یُهْلِکُ بَعْضاً وَ یَبْقَی بَعْضٌ فَقَالَ لَهُ یُونُسُ بَلْ یُهْلِکُهُمْ جَمِیعاً وَ کَذَلِکَ سَأَلْتُهُ مَا دَخَلَتْنِی لَهُمْ رَحْمَهُ تَعَطُّفٍ فَأُرَاجِعَ اللَّهَ فِیهِمْ وَ أَسْأَلَهُ أَنْ یَصْرِفَ عَنْهُمْ فَقَالَ لَهُ رُوبِیلُ

۱- فی البرهان: بأوفر سخطک عندی و لا أحمد لشأنک.

۲- فی البرهان: علی ما أشرت.

۳- فی البرهان: أ ینزله.

أ تَدْرِی یَا یُونُسُ لَعَلَّ اللَّهَ إِذَا أَنْزَلَ عَلَیْهِمُ الْعَذَابَ فَأَحَسُّوا بِهِ أَنْ یَتُوبُوا إِلَیْهِ وَ یَسْتَغْفِرُوا فَیَرْحَمَهُمْ فَإِنَّهُ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ وَ یَکْشِفَ عَنْهُمُ الْعَذَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَخْبَرْتَهُمْ عَنِ اللَّهِ أَنَّهُ یُنْزِلُ عَلَیْهِمُ الْعَذَابَ یَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ فَتَکُونَ بِذَلِکَ عِنْدَهُمْ کَذَّاباً فَقَالَ لَهُ تَنُوخَا وَیْحَکَ یَا رُوبِیلُ لَقَدْ قُلْتَ عَظِیماً یُخْبِرُکَ النَّبِیُّ الْمُرْسَلُ أَنَّ اللَّهَ أَوْحَی إِلَیْهِ أَنَّ الْعَذَابَ یَنْزِلُ عَلَیْهِمْ فَتَرُدُّ قَوْلَ اللَّهِ وَ تَشُکُّ فِیهِ وَ فِی قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُکَ فَقَالَ رُوبِیلُ لِتَنُوخَا لَقَدْ فَشِلَ رَأْیُکَ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَی یُونُسَ فَقَالَ إِذَا نَزَلَ الْوَحْیُ وَ الْأَمْرُ مِنَ اللَّهِ فِیهِمْ عَلَی مَا أَنْزَلَ عَلَیْکَ فِیهِمْ مِنْ إِنْزَالِ الْعَذَابِ عَلَیْهِمْ وَ قَوْلُهُ الْحَقُّ أَ رَأَیْتَ إِذَا کَانَ ذَلِکَ فَهَلَکَ قَوْمُکَ کُلُّهُمْ وَ خَرِبَتْ قَرْیَتُهُمْ أَ لَیْسَ یَمْحُو اللَّهُ اسْمَکَ مِنَ النُّبُوَّهِ وَ تَبْطُلُ رِسَالَتُکَ وَ تَکُونُ کَبَعْضِ ضُعَفَاءِ النَّاسِ وَ یَهْلِکُ عَلَی یَدَیْکَ مِائَهُ أَلْفٍ مِنَ النَّاسِ (۱)فَأَبَی یُونُسُ أَنْ یَقْبَلَ وَصِیَّتَهُ فَانْطَلَقَ وَ مَعَهُ تَنُوخَا مِنَ الْقَرْیَهِ وَ تَنَحَّیَا عَنْهُمْ غَیْرَ بَعِیدٍ وَ رَجَعَ یُونُسُ إِلَی قَوْمِهِ فَأَخْبَرَهُمْ أَنَّ اللَّهَ أَوْحَی إِلَیْهِ أَنَّهُ یُنْزِلُ الْعَذَابَ (۲)عَلَیْکُمْ یَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ فِی شَوَّالٍ فِی وَسَطِ الشَّهْرِ بَعْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ فَرَدُّوا عَلَیْهِ قَوْلَهُ فَکَذَّبُوهُ وَ أَخْرَجُوهُ مِنْ قَرْیَتِهِمْ إِخْرَاجاً عَنِیفاً فَخَرَجَ یُونُسُ علیه السلام وَ مَعَهُ تَنُوخَا مِنَ الْقَرْیَهِ وَ تَنَحَّیَا عَنْهُمْ غَیْرَ بَعِیدٍ وَ أَقَامَا یَنْتَظِرَانِ الْعَذَابَ وَ أَقَامَ رُوبِیلُ مَعَ قَوْمِهِ فِی قَرْیَتِهِمْ حَتَّی إِذَا دَخَلَ عَلَیْهِمْ شَوَّالٌ صَرَخَ رُوبِیلُ بِأَعْلَی صَوْتِهِ فِی رَأْسِ الْجَبَلِ إِلَی الْقَوْمِ أَنَا رُوبِیلُ شَفِیقٌ عَلَیْکُمْ رَحِیمٌ بِکُمْ هَذَا شَوَّالٌ قَدْ دَخَلَ عَلَیْکُمْ وَ قَدْ أَخْبَرَکُمْ یُونُسُ نَبِیُّکُمْ وَ رَسُولُ رَبِّکُمْ أَنَّ اللَّهَ أَوْحَی إِلَیْهِ أَنَّ الْعَذَابَ یَنْزِلُ عَلَیْکُمْ فِی شَوَّالٍ فِی وَسَطِ الشَّهْرِ یَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ بَعْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ لَنْ یُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ رُسُلَهُ فَانْظُرُوا مَا أَنْتُمْ صَانِعُونَ فَأَفْزَعَهُمْ کَلَامُهُ وَ وَقَعَ فِی قُلُوبِهِمْ تَحْقِیقُ نُزُولِ الْعَذَابِ فَأَجْفَلُوا نَحْوَ رُوبِیلَ وَ قَالُوا لَهُ مَا ذَا أَنْتَ تُشِیرُ بِهِ عَلَیْنَا (۳)یَا رُوبِیلُ فَإِنَّکَ رَجُلٌ عَالِمٌ حَکِیمٌ لَمْ نَزَلْ نَعْرِفُکَ بِالرِّقَّهِ عَلَیْنَا (۴)وَ الرَّحْمَهِ لَنَا وَ قَدْ بَلَغَنَا مَا أَشَرْتَ بِهِ عَلَی یُونُسَ فِینَا فَمُرْنَا

ص: ۳۹۵

۱- فی البرهان: مائه ألف أو یزیدون من الناس.

۲- فی البرهان: أوحی إلیه أنی منزل علیکم العذاب.

۳- فی البرهان: ما ذا أنت مشیر به علینا.

۴- فی المصدر: بالرأفه علینا.

بِأَمْرِکَ وَ أَشِرْ عَلَيْنَا بِرَأْيِکَ فَقَالَ لَهُمْ رُوبِيلُ فَإِنِّی أَرَی لَکُمْ وَ أَشِيرُ عَلَيْکُمْ أَنْ تَنْظُرُوا وَ تَعْمِدُوا إِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ فِی وَسَطِ الشَّهْرِ أَنْ تَعْدِلُوا الْأَطْفَالَ (۱)عَنِ الْأُمَّهَاتِ فِی أَسْفَلِ الْجَبَلِ فِی طَرِيقِ الْأَوْدِيَهِ وَ تَقِفُوا النِّسَاءَ فِی سَفْحِ الْجَبَلِ (۲)وَ يَکُونُ هَذَا کُلُّهُ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ فَإِذَا رَأَيْتُمْ رِيحاً صَفْرَاءَ أَقْبَلَتْ مِنَ الْمَشْرِقِ فَعِجُّوا (۳)الْکَبِيرُ مِنْکُمْ وَ الصَّغِيرُ بِالصُّرَاخِ وَ الْبُکَاءِ وَ التَّضَرُّعِ إِلَی اللَّهِ وَ التَّوْبَهِ إِلَيْهِ وَ الِاسْتِغْفَارِ لَهُ وَ ارْفَعُوا رُءُوسَکُمْ إِلَی السَّمَاءِ وَ قُولُوا رَبَّنَا ظَلَمْنَا وَ کَذَّبْنَا نَبِيَّکَ وَ تُبْنَا إِلَيْکَ مِنْ ذُنُوبِنَا وَ إِنْ لَا تَغْفِرْ لَنَا (۴)وَ تَرْحَمْنَا لَنَکُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ الْمُعَذَّبِينَ فَاقْبَلْ تَوْبَتَنَا وَ ارْحَمْنَا يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ ثُمَّ لَا تَمَلُّوا مِنَ الْبُکَاءِ وَ الصُّرَاخِ وَ التَّضَرُّعِ إِلَی اللَّهِ وَ التَّوْبَهِ إِلَيْهِ حَتَّی تَتَوَارَی الشَّمْسُ بِالْحِجَابِ أَوْ يَکْشِفَ اللَّهُ عَنْکُمُ الْعَذَابَ قَبْلَ ذَلِکَ فَأَجْمَعَ رَأْيُ الْقَوْمِ جَمِيعاً عَلَی أَنْ يَفْعَلُوا مَا أَشَارَ بِهِ عَلَيْهِمْ رُوبِيلُ فَلَمَّا کَانَ يَوْمُ الْأَرْبِعَاءِ الَّذِی تَوَقَّعُوا الْعَذَابَ (۵)تَنَحَّی رُوبِيلُ مِنَ الْقَرْيَهِ حَيْثُ يَسْمَعُ صُرَاخَهُمْ وَ يَرَی الْعَذَابَ إِذَا نَزَلَ فَلَمَّا طَلَعَ الْفَجْرُ يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ فَعَلَ قَوْمُ يُونُسَ مَا أَمَرَهُمْ رُوبِيلُ بِهِ فَلَمَّا بَزَغَتِ الشَّمْسُ أَقْبَلَتْ رِيحٌ صَفْرَاءُ مُظْلِمَهٌ مُسْرِعَهٌ لَهَا صَرِيرٌ وَ حَفِيفٌ وَ هَدِيرٌ فَلَمَّا رَأَوْهَا عَجُّوا جَمِيعاً بِالصُّرَاخِ وَ الْبُکَاءِ وَ التَّضَرُّعِ إِلَی اللَّهِ وَ تَابُوا إِلَيْهِ وَ اسْتَغْفَرُوهُ وَ صَرَخَتِ الْأَطْفَالُ بِأَصْوَاتِهَا تَطْلُبُ أُمَّهَاتِهَا وَ عَجَّتْ سِخَالُ (۶)الْبَهَائِمِ تَطْلُبُ اللَّبَنَ وَ عَجَّتِ الْأَنْعَامُ تَطْلُبُ الرَّعْیَ (۷)فَلَمْ يَزَالُوا بِذَلِکَ وَ يُونُسُ وَ تَنُوخَا يَسْمَعَانِ صَيْحَتَهُمْ وَ صُرَاخَهُمْ وَ يَدْعُوَانِ اللَّهَ عَلَيْهِمْ بِتَغْلِيظِ الْعَذَابِ عَلَيْهِمْ وَ رُوبِيلُ فِی مَوْضِعِهِ يَسْمَعُ صُرَاخَهُمْ وَ عَجِيجَهُمْ وَ

۱- فی البرهان: أن تعزلوا الاطفال عن الامهات.

۲- فی البرهان زیاده هی هذه: و کل المواشی جمیعا عن اطفالها.

۳- فی البرهان: فعجوا عجیجا.

۴- فی البرهان: و ان لم تغفر لنا.

۵- فی البرهان: توقعوا فیه العذاب.

۶- جمع السخله: ولد الشاه.

۷- فی البرهان: و عجت سخال البهائم تطلب الثدی، و سغب الانعام تطلب الرعی. قلت: سغب: جاع.

يَرَى مَا نَزَلَ وَ هُوَ يَدْعُو اللَّهَ بِكَشْفِ الْعَذَابِ عَنْهُمْ فَلَمَّا أَنْ زَالَتِ الشَّمْسُ وَ فُتِحَتْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَ سَكَنَ غَضَبُ الرَّبِّ تَعَالَى وَ رَحِمَهُمُ الرَّحْمَنُ فَاسْتَجَابَ دُعَاءَهُمْ وَ قَبِلَ تَوْبَتَهُمْ وَ أَقَالَهُمْ عَثْرَتَهُمْ وَ أَوْحَى إِلَى إِسْرَافِيلَ أَنِ اهْبِطْ إِلَى قَوْمِ يُونُسَ فَإِنَّهُمْ قَدْ عَجُّوا إِلَيَّ بِالْبُكَاءِ وَ التَّضَرُّعِ وَ تَابُوا إِلَيَّ وَ اسْتَغْفَرُوا لِي فَرَحِمْتُهُمْ وَ تُبْتُ عَلَيْهِمْ وَ أَنَا اللَّهُ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ أَسْرَعُ إِلَى قَبُولِ تَوْبَةِ عَبْدِيَ التَّائِبِ مِنَ الذُّنُوبِ وَ قَدْ كَانَ عَبْدِي يُونُسُ وَ رَسُولِي سَأَلَنِي نُزُولَ الْعَذَابِ عَلَى قَوْمِهِ وَ قَدْ أَنْزَلْتُهُ عَلَيْهِمْ وَ أَنَا اللَّهُ أَحَقُّ مَنْ وَفَى بِعَهْدِهِ وَ قَدْ أَنْزَلْتُهُ عَلَيْهِمْ وَ لَمْ يَكُنِ اشْتَرَطَ يُونُسُ حِينَ سَأَلَنِي أَنْ أُنْزِلَ عَلَيْهِمُ الْعَذَابَ أَنْ أُهْلِكَهُمْ فَاهْبِطْ إِلَيْهِمْ فَاصْرِفْ عَنْهُمْ مَا قَدْ نَزَلَ بِهِمْ مِنْ عَذَابِي فَقَالَ إِسْرَافِيلُ يَا رَبِّ إِنَّ عَذَابَكَ قَدْ بَلَغَ أَكْتَافَهُمْ وَ كَادَ أَنْ يُهْلِكَهُمْ وَ مَا أَرَاهُ إِلَّا وَ قَدْ نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَكَيْفَ أَنْزِلُ أَصْرِفُهُ (۱)فَقَالَ اللَّهُ كَلَّا إِنِّي قَدْ أَمَرْتُ مَلَائِكَتِي أَنْ يَصْرِفُوهُ (۲)وَ لَا يُنْزِلُوهُ عَلَيْهِمْ حَتَّى يَأْتِيَهُمْ أَمْرِي فِيهِمْ وَ عَزِيمَتِيَ فَاهْبِطْ يَا إِسْرَافِيلُ عَلَيْهِمْ وَ اصْرِفْهُ عَنْهُمْ وَ اصْرِفْ بِهِ إِلَى الْجِبَالِ بِنَاحِيَةِ مَفَاوِضِ الْعُيُونِ وَ مَجَارِي السُّيُولِ فِي الْجِبَالِ الْعَادِيَةِ الْمُسْتَطِيلَةِ عَلَى الْجِبَالِ فَأَذِلَّهَا بِهِ وَ لَيِّنْهَا حَتَّى تَصِيرَ مُلَيَّنَةً (۳)حَدِيداً جَامِداً فَهَبَطَ إِسْرَافِيلُ عَلَيْهِمْ فَنَشَرَ أَجْنِحَتَهُ فَاسْتَاقَ (۴)بِهَا ذَلِكَ الْعَذَابَ حَتَّى ضَرَبَ بِهَا تِلْكَ الْجِبَالَ الَّتِي أَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْ يَصْرِفَهُ إِلَيْهَا قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام وَ هِيَ الْجِبَالُ الَّتِي بِنَاحِيَةِ الْمُوصِلِ الْيَوْمَ فَصَارَتْ حَدِيداً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَمَّا رَأَى قَوْمُ يُونُسَ أَنَّ الْعَذَابَ قَدْ صُرِفَ عَنْهُمْ هَبَطُوا إِلَى مَنَازِلِهِمْ عَنْ رُءُوسِ الْجِبَالِ وَ ضَمُّوا إِلَيْهِمْ نِسَاءَهُمْ وَ أَوْلَادَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ وَ حَمِدُوا اللَّهَ عَلَى مَا صَرَفَ عَنْهُمْ وَ أَصْبَحَ يُونُسُ وَ تَنُوخَا يَوْمَ الْخَمِيسِ فِي مَوْضِعِهِمَا الَّذِي كَانَا فِيهِ لَا يَشُكَّانِ أَنَّ الْعَذَابَ قَدْ نَزَلَ بِهِمْ وَ أَهْلَكَهُمْ جَمِيعاً لَمَّا خَفِيَتْ أَصْوَاتُهُمْ عِنْدَهُمَا (۵)فَأَقْبَلَا نَاحِيَةَ الْقَرْيَةِ يَوْمَ الْخَمِيسِ مَعَ

۱- فی البرهان: فالی أین أصرف؟.

۲- فی نسخه: أن یوقفوه.

۳- فی نسخه و فی البرهان: ملتئمه.

۴- استاق الماشیه: حثها علی السیر من خلف، عکس قادها.

۵- فی البرهان: لما خفیت أصواتهم عنهما.

طُلُوعِ الشَّمْسِ يَنْظُرَانِ إِلَى مَا صَارَ إِلَيْهِ الْقَوْمُ فَلَمَّا دَنَوْا مِنَ الْقَوْمِ وَ اسْتَقْبَلَتْهُمُ الْحَطَّابُونَ وَ الْحُمَاةُ (۱)وَ الرُّعَاةُ بِأَغْنَامِهِمْ وَ نَظَرُوا إِلَى أَهْلِ الْقَرْيَهِ مُطْمَئِنِّينَ قَالَ يُونُسُ لِتَنُوخَا يَا تَنُوخَا كَذَبَنِي الْوَحْيُ وَ كَذَبْتُ وَعْدِيَ لِقَوْمِي وَ لَا عِزَّهَ لِي وَ لَا يَرَوْنَ لِي وَجْهاً أَبَداً (۲)بَعْدَ مَا كَذَبَنِيَ الْوَحْيُ فَانْطَلَقَ يُونُسُ هَارِباً عَلَى وَجْهِهِ مُغَاضِباً لِرَبِّهِ نَاحِيَهَ الْبَحْرِ مُسْتَنْكِراً (۳)فِرَاراً مِنْ أَنْ يَرَاهُ أَحَدٌ مِنْ قَوْمِهِ فَيَقُولَ لَهُ يَا كَذَّابُ فَلِذَلِكَ قَالَ اللَّهُ وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغاضِباً فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ الْآيَهَ وَ رَجَعَ تَنُوخَا إِلَى الْقَرْيَهِ فَلَقِيَ رُوبِيلَ فَقَالَ لَهُ يَا تَنُوخَا أَيُّ الرَّأْيَيْنِ كَانَ أَصْوَبَ وَ أَحَقَّ أَنْ يُتَّبَعَ رَأْيِي أَوْ رَأْيُكَ فَقَالَ لَهُ تَنُوخَا بَلْ رَأْيُكَ كَانَ أَصْوَبَ وَ لَقَدْ كُنْتَ أَشَرْتَ بِرَأْيِ الْحُكَمَاءِ الْعُلَمَاءِ (۴)فَقَالَ لَهُ تَنُوخَا أَمَا إِنِّي لَمْ أَزَلْ أَرَى أَنِّي أَفْضَلُ مِنْكَ لِزُهْدِي وَ فَضْلِ عِبَادَتِي حَتَّى اسْتَبَانَ فَضْلُكَ لِفَضْلِ عِلْمِكَ وَ مَا أَعْطَاكَ اللَّهُ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَهِ مَعَ التَّقْوَى أَفْضَلُ (۵)مِنَ الزُّهْدِ وَ الْعِبَادَهِ بِلَا عِلْمٍ فَاصْطَحَبَا فَلَمْ يَزَالا مُقِيمَيْنِ مَعَ قَوْمِهِمَا وَ مَضَى يُونُسُ عَلَى وَجْهِهِ مُغَاضِباً لِرَبِّهِ فَكَانَ مِنْ قِصَّتِهِ مَا أَخْبَرَ اللَّهُ بِهِ فِي كِتَابِهِ إِلَى قَوْلِهِ فَآمَنُوا فَمَتَّعْناهُمْ إِلى حِينٍ قَالَ أَبُو عُبَيْدَهَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام كَمْ كَانَ غَابَ يُونُسُ عَنْ قَوْمِهِ حَتَّى رَجَعَ إِلَيْهِمْ بِالنُّبُوَّهِ وَ الرِّسَالَهِ فَآمَنُوا بِهِ وَ صَدَّقُوهُ قَالَ أَرْبَعَهَ أَسَابِيعَ سَبْعاً مِنْهَا فِي ذَهَابِهِ إِلَى الْبَحْرِ وَ سَبْعاً مِنْهَا فِي رُجُوعِهِ إِلَى قَوْمِهِ فَقُلْتُ لَهُ وَ مَا هَذِهِ الْأَسَابِيعُ شُهُورٌ أَوْ أَيَّامٌ أَوْ سَاعَاتٌ فَقَالَ يَا عُبَيْدَهُ (۶)إِنَّ الْعَذَابَ أَتَاهُمْ يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ فِي النِّصْفِ مِنْ شَوَّالٍ وَ صُرِفَ عَنْهُمْ مِنْ يَوْمِهِمْ ذَلِكَ فَانْطَلَقَ يُونُسُ مُغَاضِباً فَمَضَى يَوْمَ الْخَمِيسِ سَبْعَهَ أَيَّامٍ فِي مَسِيرِهِ إِلَى الْبَحْرِ وَ سَبْعَهَ أَيَّامٍ فِي بَطْنِ الْحُوتِ وَ سَبْعَهَ أَيَّامٍ تَحْتَ الشَّجَرِ بِالْعَرَاءِ وَ سَبْعَهَ أَيَّامٍ فِي

۱- فی البرهان: و الحماره. قلت: هم أصحاب الحمیر فی السفر.

۲- فی البرهان: لا و عزه ربی لا یرون لی وجهی أبدا.

۳- فی البرهان: ناحیه بحر ایله متنکرا.

۴- فی البرهان: و العلماء.

۵- فی البرهان: مع أن التقوی أفضل.

۶- هکذا فی النسخ، و الصحیح کما فی البرهان: یا با عبیده.

رُجُوعِهِ إِلَى قَوْمِهِ فَكَانَ ذَهَابُهُ وَ رُجُوعُهُ مَسِيرَةَ ثَمَانٍ وَ عِشْرِينَ يَوْماً ثُمَّ أَتَاهُمْ فَآمَنُوا بِهِ وَ صَدَّقُوهُ وَ اتَّبَعُوهُ فَلِذَلِكَ قَالَ اللَّهُ فَلَوْ لا كانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَها إِيمانُها إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنا عَنْهُمْ عَذابَ الْخِزْيِ (۱):.

ص، قصص الأنبياء عليهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَى الصَّدُوقِ عَنِ ابْنِ الْمُتَوَكِّلِ عَنِ الْحِمْيَرِيِّ عَنِ ابْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ عَنْهُ عليه السلام مِثْلَهُ مَعَ اخْتِصَارٍ (۲)

**[ترجمه]تفسير العيّاشي: ابو عبيده الحذّاء روايت كرده است: از امام باقر عليه السلام شنيدم كه مى‌فرمايد: در يكى از نوشته... هاى امير مؤمنان عليه السلام يافتم كه فرموده بود: پيامبر خدا صلّى الله عليه و آله به نقل از جبرئيل عليه السلام براى من روايت فرمود كه خداوند يونس بن متى عليه السلام را به سوى قومش فرستاد در حالى كه سى سال سنّ داشت، او مردى بود كه دچار سخت گيرى و خشم شده بود و صبر پيشه كردن در مقابل گناهان قومش و مداراى با آنان در او اندك بود و از به دوش كشيدن سنگينى بار مسؤوليت نبوّت و نشانه هاى آن عاجز و ناتوان بود، و آن‌گونه كه تنه درخت زير بار خم مى‌شود او نيز زير بار آن مسؤوليت خم شده بود، او سى و سه سال در ميان قومش باقى ماند در حالى كه آنان را به سوى ايمان به خداوند و تصديق (رسالت) خويش و پيروى كردن از خود دعوت مى‌نمود، ولى به جز دو نفر كسى به او ايمان نياورد و از او پيروى نكرد: اسم يكى از آن دو نفر روبيل و اسم ديگرى تنوخ بود، روبيل از خاندان علم و نبوّت و حكمت بود و از قديم الأيام و پيش از آنكه خداوند يونس را به پيامبرى برانگيزد با او هم صحبت و هم نشين بود، و تنوخ مردى مستضعف، عابد و پارسا بود كه غرق در عبادت بود

ولى هيچ گونه علم و حكمتى نداشت، روبيل هم چنين صاحب گوسفندانى بود كه از آنها نگهدارى مى‌كرد و رزق و روزى خود را از طريق آنها كسب مى‌كرد، امّا تنوخ مرد چوب فروشى بود كه چوب‌ها را بر سر حمل مى‌كرد و از درآمد فروش آن نان مى‌خورد، ولى منزلت و جايگاه روبيل نزد يونس به خاطر علم و حكمتش و هم چنين هم صحبتى قديم با جايگاه تنوخ متفاوت بود؛ آن‌گاه كه يونس عليه السلام مشاهده كرد قومش دعوت او را اجابت نمى‌گويند و به او ايمان نمى‌آورند به ستوه آمد و پى برد كه صبرش اندك است، پس از ابن مسأله به درگاه خداوند شكايت كرد و در خلال شكايت‌هايش گفت: پروردگارا، تو مرا به سوى قومم به پيامبرى برانگيختى حال آنكه سى سه سال داشتم ، پس سى و سه سال در ميانشان ماندم و آنان را به سوى ايمان آوردن به تو و تصديق رسالت خويش دعوت مى‌نمودم و از عذاب و خشم تو بر حذر مى‌داشتم و مى... ترساندم ولى آنان مرا تكذيب كردند و به من ايمان نياوردند، نبوّتم را انكار كردند و رسالتم را خوار و بى ارزش پنداشتند و مرا تهديد كردند و بيم آن دارم كه مرا به قتل رسانند، پس عذاب خويش را بر آنان نازل فرما كه ايمان نمى‌آورند.

بنابراين خداوند به يونس وحى فرمود كه در ميان ايشان بچه در شكم مادر، جنين، كودك، پيرمرد كهن سال، زن ضعيف و مستضعف ناتوان وجود دارد، و من دادور و عادل هستم كه رحمت و شفقتم بر خشم و غضبم پيشى گرفته است، كودكان قوم تو را به گناه بزرگان مجازات نمى‌كنم، اى يونس آنان بندگان، مخلوقات و آفريدگانم در سرزمين من و تحت سرپرستى من هستند، دوست دارم كه به آنان فرصت داده و نرمش به خرج دهم و منتظر توبه كردنشان بمانم، من تو را به سوى قومت فرستادم تا مواظب آنان باشى و با توجه به خويشاوندى نزديك با آنان به آنان مهر بورزى، و با رأفت و مهربانى پيامبرانه

مهلت‌شان دهی و در زمینه رؤیاهای رسالت با آنان صبر کنی و با ایشان به سان طبیب درمانگری رفتار کنی که به درمان درد آگاه است، ولی تو با خشونت و شدّت با آنان برخورد کردی و با شفقت و مهربانی قلب هایشان را صاحب نشدی و با روش پیامبران به تدبیر اموراتشان نپرداختی، سپس هنگام کاهش صبرت در مقابل آنان از سر بدبینی درخواست نزول عذاب نمودی، بندهٔ من نوح از تو به نسبت قومش بردبارتر و صبورتر بود و عذر و بهانه‌اش نیز قابل قبول‌تر بود،

بنابراین هنگامی که به خاطر من خشمگین شد با او خشمگین شدم و هنگامی که مرا خواند او را اجابت گفتم.

پس یونس گفت: پروردگارا، من فقط به خاطر تو بر آنان خشم گرفتم و هنگامی که تو را نافرمانی کردند علیه آنان دعا کردم، به عزّتت سوگند که هیچ گاه به رأفت و مهربانی با ایشان رفتار نخواهم کرد و بعد از آنکه کفر ورزیدند و مرا تکذیب و نبوّتم را انکار کردند با نصیحت دلسوزانه نزد آنان نخواهم رفت، پس عذابت را بر ایشان نازل فرما که هرگز ایمان نمی... آورند؛ خداوند فرمود: ای یونس، آنان به تعداد صد هزار نفر و یا بیشتر، از مخلوقات من هستند که سرزمین‌هایم را آباد می... سازند و بندگانم را به دنیا می‌آورند، دوست دارم

ص: ۳۹۳

با توجه به علم ازلی خویش در مورد سرنوشت تو و آنان به آنان مهلت دهم، و تقدیر و تدبیر من غیر از علم و تقدیر توست، تو فرستاده هستی و من پروردگار حکیم، ای یونس دانش من نسبت به آنان پنهان در امور غیبی است که نزد من وجود دارد و تو از نهایت آن آگاه نیستی و دانش تو ظاهری است و هیچ باطنی ندارد؛ ای یونس، درخواستت در مورد فرو فرستادن عذاب بر ایشان را اجابت گفتم در حالی که این عمل بهره و اقبال تو را نزد من بلند نمی‌گرداند و زیبنده شأن تو نیست، عذاب در وسط ماه شوّال و روز چهارشنبه بعد از طلوع خورشید بر آنان نازل خواهد شد، پس آنها را از این خبر آگاه ساز. پس یونس از این مسأله شاد گشت و او را اندوهگین نساخت در حالی که از عاقبت آن بی خبر بود، بنابراین به سوی تنوخای عابد به راه افتاد و خبر نازل شدن عذاب بر قومش در آن روز که خداوند به او وحی کرده بود را به اطّلاع تنوخا رساند و به او گفت: راه بیفت تا آنچه که خداوند در مورد نزول عذاب به من وحی کرده را به آنان خبر دهیم، پس تنوخا گفت: آنان را در طغیان و معصیت خودشان رها ساز تا اینکه خداوند عذابشان می‌دهد، یونس به او گفت: بلکه به دیدار روبیل می‌رویم و با او مشورت می‌کنیم چرا که او مردی دانشمند و حکیم و از خاندان نبوّت است، پس با هم به سوی روبیل به راه افتادند و یونس علیه السلام او را از آنچه خداوند متعال در مورد نزول عذاب بر قوم خویش در روز چهار شنبه وسط ماه و بعد از طلوع خورشید به او وحی نموده بود، آگاه ساخت و به او گفت: نظر تو چیست، با ما همراه شو تا آنان را از این خبر آگاه سازیم؛ روبیل در پاسخ او گفت: مانند پیامبری حکیم و فرستاده‌ای بزرگوار به سوی پروردگارت باز گرد و از او بخواه که عذاب را از ایشان بازگرداند که به راستی از عذاب دادنشان بی نیاز است، و او مهربانی و مدارا کردن با بندگانش را دوست می‌دارد و این درخواست، تو را نزد او زیانمند نمی‌سازد و جایگاهت را پیش او زشت نمی‌گرداند، شاید قوم تو بعد از آنکه کفر ورزیدن و انکارشان را شنیدی و دیدی، روزی ایمان بیاورند پس با آنان صبر پیشه ساز و مهلت‌شان ده؛ آن‌گاه تنوخ به روبیل گفت: وای بر تو ای روبیل، این چه پیشنهاد و فرمانی است که به یونس دادی بعد از اینکه آنان به خدا کفر ورزیدند و پیامبرش را انکار و تکذیب کردند و از خانه‌هایش اخراج کردند و قصد هدف قرار دادن او را داشتند؟ روبیل در جواب تنوخا گفت: تو

خاموش باش چرا که عابدی هستی که هیچ دانشی نداری. سپس به یونس روی آورد و گفت: ای یونس، آیا فکر می کنی هنگامی که خداوند عذاب را بر قومت نازل کند همهٔ آنها را نابود می کند یا اینکه عدّه‌ای را نابود می کند و عدّه‌ای دیگر را باقی می گذارد؟ یونس به او گفت: بلکه همه آنها را نابود می کند، و من این گونه از او درخواست نموده‌ام ، هیچ گونه رحمت و عطوفتی نسبت به آنان به درون من راه نیافت تا اینکه به سبب آن به سوی خداوند باز گردم و از او بخواهم که عذاب را از ایشان باز دارد، پس روبیل به او گفت:

ص: ۳۹۴

ای یونس، آیا می‌دانی ممکن است هنگامی که عذاب بر آنان نازل می‌شود، آن را احساس کنند به درگاه خداوند توبه و طلب بخشش کنند پس به آنان رحم کند که حقیقتاً او مهربانترین مهربانان است و بعد از آنکه تو به ایشان خبر دادی که خداوند در روز چهارشنبه عذاب را نازل می کند عذاب را از آنان برطرف سازد و بدین وسیله نزد قومت به عنوان دروغ گو شناخته شوی؟ پس تنوخ به او گفت: وای بر تو ای روبیل، سخن سنگینی بر زبان راندی، پیامبر فرستاده شده از جانب خداوند به تو خبر می‌دهد که خداوند به او وحی فرموده عذاب بر ایشان نازل می‌شود، اکنون تو سخن خداوند را رد می کنی و در آن و هم‌چنین در سخن پیامبرش شکّ و تردید داری؟ برو که اعمالت باطل شده است، روبیل در پاسخ او گفت: حقیقتاً نظر و رأی تو سست و ضعیف است.

سپس روبیل دوباره به یونس روی آورد و گفت: آن گاه که وحی و فرمان از جانب خداوند در مورد واقع شدن عذاب بر ایشان بر تو نازل شده و سخن او حقّ است، آیا اگر چنین اتفاقی بیفتد و همه قومت نابود شوند و شهر آنان ویران گردد خداوند اسم تو را از پیامبری پاک و رسالتت را باطل نخواهد کرد؟ آیا مانند برخی از مردمان ضعیف نخواهی شد حال آنکه صد هزار نفر از مردم به وسیله تو نابود می‌شوند؟ پس یونس از پذیرفتن سفارش روبیل امتناع ورزید و همراه تنوخ شهر را ترک کردند و در فاصلهٔ نه چندان دوری از آنها کناره گرفتند، و یونس به سوی قومش بازگشت و به آنان خبر داد که: خداوند به من وحی نموده که عذاب در روز چهارشنبه و در وسط ماه شوّال بعد از طلوع خورشید بر شما نازل خواهد شد، پس سخن او را نپذیرفتند و تکذیبش کردند و با خشونت و سنگدلی از شهر بیرونش راندند پس یونس علیه السلام همراه تنوخ خارج شد و در فاصله نه چندان دوری از آنها کناره گرفتند و منتظر نزول عذاب باقی ماندند، از سوی دیگر روبیل همراه با قومش در شهرشان باقی ماند تا اینکه ماه شوّال فرا رسید، پس با صدایی بلند در قلّه کوه به سوی ایشان فریاد بر آورد: من روبیل هستم که نسبت به شما دلسوز و مهربان می‌باشم، این ماه شوّال است که بر شما فرا رسیده است و پیامبر شما و فرستاده پروردگارتان یونس شما را از این خبر آگاه کرد که خداوند متعال به او وحی نموده که عذاب در وسط ماه شوّال و روز چهارشنبه بعد از طلوع خورشید بر شما نازل خواهد شد، و خداوند هرگز در وعده‌ای که به پیامبران خویش داده خلاف نکرده است، پس بنگرید که چه کاری انجام می‌دهید؛ سخنان روبیل آنها را به ترس و هراس انداخت و حتمیّت نزول عذاب در قلب‌هایشان جای گرفت پس به سرعت سوی روبیل شتافتند و به او گفتند: ای روبیل، راه حلّی که تو به ما پیشنهاد می‌دهی چیست؟ به راستی که تو مرد دانشمند و حکیمی هستی و ما پیوسته تو را با عطوفت و مهربان نسبت به خویش می‌پنداریم، هم چنین از سفارشهای تو در مورد ما و پیشنهادهایی که به یونس دادی آگاه گشتیم،

ص: ۳۹۵

پس مـا را فرمـان ده و بـا نظر و رأی خودت ما را راهنمایی کن؛ بنابراین روبیل به آنها گفت: نظر من این گونه است و به شـما سفارش می‌کنم که منتظر بمانید تا هنگامی که سپیده روز چهارشـنبه وسط ماه بر شما بدمد، پس در آن هنگام و در پایین کوه و بر سـر راه درّه‌ها کودکان را از مادرهایشان جدا کنید و زنان در دامنهٔ کوه بمانند، همه این اعمال باید قبل از طلوع خورشـید انجام پذیرد و آن‌گاه که باد زرد رنگی را مشاهده کردید که از جانب مشرق می‌وزد، بزرگ و کوچک شما صدای خویش را با فریاد و گریه بلند گرداند و به درگاه خداوند زاری کنید، از گناهانتان توبه و از خداوند طلب بخشش کنید، سپس سرهایتان را به سوی آسـمان بلنـد کرده و بگوییـد: پروردگارا، سـتم نمودیم و پیامبرت را تکذیب کردیم، اکنون از گناهان خویش توبه کرده و به سوی تو باز می‌گردیم، و اگر ما را نبخشایی و به ما رحم نکنی قطعاً از جمله زیانکاران و عـذاب چشـندگان خواهیم بود، پس توبه مـا را بپـذیر و به مـا رحم کن ای مهربـان‌ترین مهربانان؛ سـپس از گریه و فریاد و زاری به درگاه خداونـد و توبه کردن ملول و خسـته نشوید تا اینکه خورشـید از دیده‌ها پنهان شود و غروب کند، یا اینکه قبل از آن خداوند عذاب را از شـما برطرف سازد؛ پس تمام قوم بر این نظر اتفاق کردند که پیشنهاد روبیل را به انجام رسانند.

هنگامی که چهارشـنبه موعود که در آن منتظر نزول عذاب بودند فرا رسید، روبیل از شهر کناره گرفت و در جایی قرار گرفت که داد و فریاد قومش را می‌شنید و نزول عذاب را مشاهده می‌کرد، پس آن‌گاه که سپیدهٔ روز چهارشنبه دمید قوم یونس آنچه را که روبیل به آنها فرمان داده بود انجام دادند، و هنگامی که خورشـید طلوع کرد بادی زرد رنگ و تاریک به سرعت وزیدن گرفت و با صـدای خش‌خش، غرّش و خروش به آنان نزدیک شـد، پس هنگامی که چنین بادی را مشاهـده کردند به صورت دسـته جمعی فریاد و گریه سـر دادند و به درگاه خداوند زاری و توبه کردند و از او طلب بخشش کردند، و کودکان در حالی مادران‌شان را طلب می‌کردند با صدای کودکانه خویش فریاد می‌زدند و برّه گوسـفندان هیاهو می‌کردند و شـیر می‌خواستند و چهار پایان طلب چریـدن می‌کردنـد، آنان پیوسـته در این وضـعیت بودند و یونس و تنوخا نیز صدای فریاد زدن و فغان آنها را می‌شـنیدند و به درگاه خدا دعا می‌کردند که عذاب را برایشان شدّت بخشد، از سوی دیگر روبیل نیز در مکان خویش صدای شیون و داد و فریاد آنها را می‌شنید

ص: ۳۹۶

و آنچه را نـازل شـد می‌دیـد و از خـدا می‌خواست که عـذاب را از آنها برطرف سازد، پس آن‌گاه که خورشـید غروب کرد و درهای آسـمان گشوده شـد و خشم و غضب پروردگار متعال آرام گرفت، خداوند رحمان دعای قوم یونس را اجابت فرمود و تـوبه ایشـان را پـذیرفت و لغزش‌شـان را بخشـید و به اسـرافیل وحی فرمود که به سوی قوم یونس فرود آی که آنـان بـا گریه و زاری و تضـرّع به سوی من آمدنـد و به درگاه من توبه کردند و از من طلب بخشـش نمودند پس آنان را مورد رحمت خویش قرار ده و توبهٔ آنان را پذیرفتم، و من خداوند توبه پذیر و مهربانی هسـتم و به سـرعت توبه بنده خویش که از گناهان توبه کند را می‌پـذیرم، بنـده و فرسـتادهٔ من یونس از من درخواست کرد که عذاب را بر قومش نازل کنم و من نیز عذاب را بر آنها نازل کردم، من خداونـد هسـتم و از هر کسـی نسبت به وفای به عهـد شایسته‌تر، پس عـذاب را بر قوم یونس نازل کردم حال آنکه هنگامی که از من درخواست کرد که عذاب را بر ایشان نازل کنم شـرط نگذاشت که نابودشان سازم، پس به سوی قوم یونس

فرود آی و عذاب مرا که بر ایشان نازل شده بازگردان.

اسرافیل گفت: پروردگارا، همانا عذاب تو به روی شانه‌هایشان رسیده و نزدیک است که آنان را هلاک گرداند و آن‌گونه که من می‌بینم حتماً بر درگاهشان نازل خواهد شد، پس چگونه فرود آیم و عذاب را باز گردانم؟ خداوند فرمود: هرگز، به فرشتگان خویش فرمان داده‌ام تا فرمان من در مورد آن قوم و عزم و خواسته‌ام به آنان نرسیده است عذاب را نگاه دارند و آن را نازل نکنند، پس ای اسرافیل به سوی ایشان فرود آی و عذاب را بازگردان و آن را به سوی کوهها منحرف گردان در ناحیه سر چشمه ها و محل جریان سیل. پس آنها را با این خوار و نرم گردان تا نرم و آهن و جامد شوند.

پس اسرافیل بر قوم یونس فرود آمد و بالهایش را گسترانید و با آنها عذاب را به پیش راند تا اینکه آن را بر کوههایی که خداوند متعال به او وحی نموده بود کوبید، سپس امام باقر علیه السلام فرمود: آن کوهها، کوههایی هستند که امروزه در منطقه موصل قرار گرفته‌اند و تا روز قیامت به صورت آهنین باقی می‌مانند. هنگامی که قوم یونس مشاهده کردند عذاب از آنها باز گردانده شد از قلّه کوه‌ها به سوی خانه‌هایشان پایین آمدند و به زنان ، فرزندان و اموال خود پیوستند و به خاطر بازگشت عذاب از آنها خداوند را سپاس گفتند. صبح روز پنج شنبه بر یونس و تنوخا دمید در حالی که هنوز در مکانی بودند که روز چهار شنبه را در آنجا سپری کرده بودند، هنگامی که صدای قومشان از آن دو پنهان ماند و به گوش نرسید شکّ نکردند که عذاب بر ایشان نازل شده و همه آنها را نابود کرده است، پس روز پنج شنبه و هنگام طلوع خورشید به سوی شهر روی آوردند تا

ص: ۳۹۷

سرنوشت قوم را مشاهده کنند، ولی هنگامی که به قوم خویش نزدیک شدند و چوب فروشان و چوپان ها با گلّه‌هایشان به استقبال آنان آمدند و ساکنان شهر را در حالت اطمینان و آرامش مشاهده کردند، یونس به تنوخا گفت: ای تنوخا، وحی، مرا به دروغ گفتن وا داشت و من به دروغ به قوم خویش وعده دادم، و بعد از اینکه (به اعتقاد ایشان) وحی باعث شد دروغ بگویم دیگر هیچ گونه عزّتی نزد آنان ندارم و هرگز جایگاه و منزلتی را برای من در نظر نمی‌گیرند، پس یونس در حالی که به خاطر پروردگارش خشمگین بود به صورت ناشناس و در حال فرار روی به سوی دریا نهاد تا بگریزد از اینکه کسی از قومش او را دیده و بگوید: ای دروغگو؛ به همین سبب خداوند فرموده است: «و ذاالنون إذ ذهب مغاضباً فظنّ أن لن نقدر علیه» {و ذوالنون را یاد کن آن‌گاه که خشمگین رفت و پنداشت که ما هرگز بر او قدرتی نداریم}، امّا تنوخ به شهر بازگشت پس روبیل را ملاقات کرد، روبیل به او گفت: ای تنوخ، کدامین رأی و نظر صائب‌تر بود و شایسته‌تر که از آن پیروی شود؟ رأی و نظر من یا تو؟ و تنوخ به او گفت: من پیوسته خود را به خاطر پارسایی و زُهد خویش و فضل عبادتم از تو برتر می... پنداشتم تا اینکه فضل و برتری تو به خاطر فضل علمت آشکار گشت و حکمتی که پروردگارت همراه با تقوا به تو بخشیده است از پارسایی و عبادتی که بدون علم و دانش باشد برتر است؛ پس آن دو با هم همراه گشتند و پیوسته با قوم خویش و در میان آنان باقی ماندند، ولی یونس در حالی که به خاطر پروردگارش خشمگین بود راه را در پیش گرفت و رفت و داستان او همان گونه بود که خداوند متعال در کتابش از آن خبر داده است تا جائی که می‌فرماید:« فآمنوا فمتّعنا هم إلی حین».

ابو عبیده گوید: به امام باقر علیه السلام گفتم: یونس چه مدّت از قومش جدا و دور بود تا اینکه با نبوّت و رسالت به سوی

آنها بازگشت پس به او ایمان آورده و تصدیقش کردند؟ امام فرمود: چهار هفته: یک هفته را در راه رفتن به سوی دریا سپری کرد و هفته‌ای دیگر را در راه بـازگشت به میان قومش، از امام پرسـیدم: منظور از این هفته‌ها چیست؟ ماهها، روزها یا ساعت... ها؟ امام فرمود: ای عبیده، عذاب در روز چهارشـنبه و در وسط ماه شوّال سـراغ آنان آمد و در همان روز از آنها باز داشته شد، پس یونس روز پنج شنبه خشمگین به راه افتاد و هفت روز را در راه رسیدن به دریا، هفت روز را در شکم ماهی، هفت روز را در بیابان و زیر درخت و هفت روز را در

ص: ۳۹۸

راه بـازگشت سپری کرد، بنـابراین رفت و بـازگشت او به مـدت بیست و هشت روز طول کشـید، و پس از گـذشت این مـدّت سراغ قومش آمـد و به او ایمان آوردنـد و تصـدیقش کردنـد و از او پیروی نمودنـد، از این نظر است که خداوند متعال فرموده است: «فلولا کانت قریه آمنت فنفعها إیمانها ألّا قوم یونس لمّا آمنوا کشـفنا عنهم عذاب الخزی» - . نسخه خطی تفسیر العیاشی. هم چنین البحرانی در البرهان۲ : ۲۰۰-۲۰۲ این حدیث را روایت کرده است. -

{هیـچ شـهری نبود که [اهـل آن] ایمـان بیـاورد و ایمـانش به حال آن سود بخشـد مگر قوم یونس که وقتی [در آخرین لحظه] ایمان آوردند عذاب رسوایی را در زندگی دنیا از آنان برطرف کردیم.}

قصـص الأنبیاء: به إسـناد صدوق نظیر این روایت با اختصار از امام صادق علیه السـلام نقل شده است. - . نسـخه خطی قصـص الأنبیاء -

**[ترجمه]

بیان

قوله یفسـخ الفسـخ بالسـین المهمله و الخاء المعجمه الطرح و النقض و التفریق و بالشـین المعجمه و الحاء المهمله تفریـج ما بین الرجلین و یقـال فشـح عنه أی عـدل و بالشـین المعجمه و الجیم أیضـا معناه قریب مما ذکر و یقال أفسـج عنی بالسـین المهمله و الجیم أی ترکنی و خلا عنی و الکل لا یخلو من مناسـبه و الجذع الناقه الشابه أو ما دخلت فی الخامسه و الفشل الضعف و الجبن و أجفلوا إلیه أی انقلعوا و أسرعوا إلیه.

و قوله علیه السـلام بعد ما کذبنی الوحی أی باعتقاد القوم و قوله مغاضبا لربه أی علی قومه لربه تعالی أی کان غضبه لله تعالی لا للهوی أو خائفا تکذیب قومه لما تخلف عنه من وعد ربه.

**[ترجمه]این سـخن او (یفسـخ) که از ریشه (فسـخ) گرفته شده به معنای انداختن و افکندن، شکسـته شدن یا پراکنده ساختن می‌باشد؛ امّا اگر فعل به صورت (یفشح) باشد به معنای باز کردن بین دو پا است، و گفته می‌شود: (فشح عنه) یعنی: سـتم کرد؛ هم چنین اگر فعـل به صورت (یفشـج) باشـد معنـای آن به معنـای ذکر شـدۀ اخیر نزدیک است، و گفته می‌شود: (أفسـج عنّی) یعنی: مرا ترک و رهـا کرد، و تمـام معـانی ذکر شـده بی مناسـبت بـا کلاـم نیسـتند. (الجـذع): شتر جوان یا شتری که وارد پنج

سالگی شده است. (الفشل): سستی و ترس. (أجفلوا إليه): حرکت کردند و به سرعت به سوی او شتافتند. و این سخن امام علیه السلام (بعد ما کذّبنی الوحی) یعنی: بعد از آنکه به اعتقاد قوم، وحی مرا به دروغ گفتن وا داشت. (مغاضباً لربّه) یعنی: خشمگین بر قومش به خاطر پروردگارش، یعنی: خشم او به خاطر خداوند متعال بود نه از سر هوی و هوس؛ یا اینکه معنا چنین باشد: بیمناک از تکذیب قومش به خاطر خلافی که در وعده پروردگارش روی داده بود.

**[ترجمه]

«۱۳»

شی، تفسیر العیاشی عَنِ الثُّمَالِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: إِنَّ یُونُسَ لَمَّا آذَاهُ قَوْمُهُ دَعَا اللَّهَ عَلَیْهِمْ فَأَصْبَحُوا أَوَّلَ یَوْمٍ وَ وُجُوهُهُمْ مُصْفَرَّةٌ (۳)وَ أَصْبَحُوا الْیَوْمَ الثَّانِیَ وَ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ (۴)قَالَ وَ کَانَ اللَّهُ وَاعَدَهُمْ أَنْ یَأْتِیَهُمُ الْعَذَابُ حَتَّی نَالُوهُ بِرِمَاحِهِمْ فَفَرَّقُوا بَیْنَ النِّسَاءِ وَ أَوْلَادِهِنَّ وَ الْبَقَرِ وَ أَوْلَادِهَا وَ لَبِسُوا الْمُسُوحَ وَ الصُّوفَ وَ وَضَعُوا الْحِبَالَ فِی أَعْنَاقِهِمْ وَ الرَّمَادَ عَلَی رُءُوسِهِمْ وَ ضَجُّوا ضَجَّةً وَاحِدَةً إِلَی رَبِّهِمْ (۵)وَ قَالُوا آمَنَّا بِإِلَهِ یُونُسَ قَالَ

ص: ۳۹۹

۱- تفسیر العیّاشیّ مخطوط. و أخرجه البحرانیّ أیضا فی البرهان ۲: ۲۰۰- ۲۰۲.

۲- قصص الأنبیاء مخطوط.

۳- فی نسخه: و وجوههم صفره. و فی البرهان: صفر.

۴- فی البرهان: و وجوههم سود.

۵- فی البرهان: و صاحوا صبحه واحده الی ربهم.

فَصَرَفَ اللَّهُ عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَى جِبَالِ آمِدَ (۱)قَالَ وَ أَصْبَحَ يُونُسُ وَ هُوَ يَظُنُّ أَنَّهُمْ هَلَكُوا فَوَجَدَهُمْ فِي عَافِيَةٍ فَغَضِبَ وَ خَرَجَ كَمَا قَالَ اللَّهُ مُغَاضِباً حَتَّى رَكِبَ سَفِينَةً فِيهَا رَجُلَانِ فَاضْطَرَبَتِ السَّفِينَةُ فَقَالَ الْمَلَّاحُ يَا قَوْمِ فِي سَفِينَتِي لَمَطْلُوبٌ فَقَالَ يُونُسُ أَنَا هُوَ وَ قَامَ لِيُلْقِيَ نَفْسَهُ فَأَبْصَرَ السَّمَكَةَ وَ قَدْ فَتَحَتْ فَاهَا فَهَابَهَا وَ تَعَلَّقَ بِهِ الرَّجُلَانِ وَ قَالا لَهُ أَنْتَ وَيْحَكَ وَ نَحْنُ رَجُلَانِ فَسَاهَمَهُمْ (۲)فَوَقَعَتِ السِّهَامُ عَلَيْهِ فَجَرَتِ السُّنَّةُ بِأَنَّ السِّهَامَ إِذَا كَانَتْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ أَنَّهَا لَا تُخْطِئُ فَأَلْقَى نَفْسَهُ فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ فَطَافَ بِهِ الْبِحَارَ سَبْعَةً (۳)حَتَّى صَارَ إِلَى الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ وَ بِهِ يُعَذَّبُ قَارُونُ فَسَمِعَ قَارُونُ دَوِيّاً (۴)فَسَأَلَ الْمَلَكَ عَنْ ذَلِكَ فَأَخْبَرَهُ أَنَّهُ يُونُسُ وَ أَنَّ اللَّهَ حَبَسَهُ فِي بَطْنِ الْحُوتِ فَقَالَ لَهُ قَارُونُ أَ تَأْذَنُ لِي أَنْ أُكَلِّمَهُ فَأَذِنَ لَهُ فَسَأَلَهُ عَنْ مُوسَى علیه السلام فَأَخْبَرَهُ أَنَّهُ مَاتَ فَبَكَى ثُمَّ سَأَلَهُ عَنْ هَارُونَ علیه السلام فَأَخْبَرَهُ أَنَّهُ مَاتَ (۵)فَبَكَى وَ جَزِعَ جَزَعاً شَدِيداً وَ سَأَلَهُ عَنْ أُخْتِهِ كُلْثُمَ وَ كَانَتْ مُسَمَّاةً لَهُ فَأَخْبَرَهُ أَنَّهَا مَاتَتْ فَبَكَى وَ جَزِعَ جَزَعاً شَدِيداً قَالَ فَأَوْحَى اللَّهُ (۶)إِلَى الْمَلَكِ الْمُوَكَّلِ بِهِ أَنِ ارْفَعْ عَنْهُ الْعَذَابَ بَقِيَّةَ الدُّنْيَا لِرِقَّتِهِ عَلَى قَرَابَتِهِ (۷).

**[ترجمه]تفسیر العیّاشی: الثمالیّ از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: هنگامی که قوم یونس او را آزردند علیه آنان به درگاه خداوند دعا کرد، پس در صبح روز نخست پس از دعا صورت‌هایشان زرد شد و در صبح روز دوّم سیاه گشت، و خداوند ایشان را تهدید کرده بود که عذاب به سراغشان می‌آید (پس نازل شد) تا جائی که با سر نیزه‌هایشان به آن دست یافتند (به آنان بسیار نزدیک شد)، پس زنان را فرزندان‌شان و گاوها را از گوساله‌هایشان جدا کردند و لباسهای خشن موبین و پشمین پوشیدند و طنابها را بر گردن خویش انداخته و خاکستر را بر سرشان ریختند و همه با هم و یکصدا به سوی پروردگارشان ناله سر دادند و گفتند: به خدای یونس ایمان آوردیم؛

پس خداوند عذاب را از ایشان بازداشت و بر کوه (آمِد) نازل فرمود، صبح روز بعد یونس گمان می‌کرد که قومش هلاک شده‌اند ولی وقتی آنان را در سلامتی و عافیت مشاهده کرد خشمگین شد- آن گونه که خداوند می‌فرماید- و به حالت خشم از شهر خارج شد تا اینکه سوار بر کشتی‌ای شد که در آن دو مرد حضور داشتند، پس از به راه افتادن، کشتی دچار نا آرامی و تکان خوردن شد و ملوان (کاپیتان) گفت: ای جماعت، در کشتی من کسی وجود دارد که در طلب او هستند، یونس گفت: من همان شخص هستم، و برخاست که خود را در آب بیاندازد. پس ماهی‌ای را دید که دهانش را گشوده بود ولی از آن ترسید، و آن دو مرد که در کشتی بودند او را گرفتند و گفتند: وای بر تو، چرا به تنهایی چنین می‌کنی حال آنکه ما دو نفر نیز حضور داریم؟ پس با آنان در قرعه کشی شرکت کرد و قرعه به نام او افتاد و سنّت بر آن بود که اگر چوبه‌های قرعه کشی سه بار به یک اسم درآیند خطا نمی‌کنند، بنابراین یونس خود را در آب افکند و ماهی او را بلعید و در دریاهای هفت گانه به گردش در آورد تا اینکه به دریای پر تلاطمی رسید که قارون در آن عذاب داده می‌شد، پس قارون صدایی را شنید و از فرشته‌ای که با او بود درباره آن صدا سؤال پرسید، فرشته به او خبر داد که آن صدای یونس است و خداوند او را در شکم ماهی محبوس داشته است، قارون به فرشته گفت: آیا به من اجازه می‌دهی با او سخن بگویم؟ فرشته به او اجازه داد و قارون از یونس درباره موسی علیه السلام پرسید و یونس به او خبر داد که موسی وفات نموده است، پس قارون گریست و سپس از او درباره هارون علیه السلام پرسید و یونس خبر داد که هارون نیز از دنیا رفته است، پس قارون گریست و بسیار بی تابی کرد، آن‌گاه درباره خواهر هارون، کلثوم، که اسمش بر او نهاده شده بود (همسرش بود) پرسید و یونس خبر داد که او نیز وفات نموده است، پس قارون گریست و بسیار بی تابی کرد، بنابراین خداوند متعال به فرشته‌ای که بر قارون گمارده شده بود وحی

فرمود: به سبب داشتن رحم و عطوفت نسبت به نزدیکانش، عذاب را در ایام باقیماندهٔ دنیا از او برطرف ساز. - . نسخه خطی تفسیر العیاشی، هم چنین البحرانی در البرهان۲ : ۲۰۳ این دو حدیث را روایت کرده است. -

**[ترجمه]

«۱۴»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ مُعَمَّرٍ قَالَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام إِنَّ یُونُسَ لَمَّا أَمَرَهُ اللَّهُ بِمَا أَمَرَهُ فَأَعْلَمَ قَوْمَهُ فَأَظَلَّهُمُ الْعَذَابُ فَفَرَّقُوا بَیْنَهُمْ وَ بَیْنَ أَوْلَادِهِمْ وَ بَیْنَ الْبَهَائِمِ وَ أَوْلَادِهَا ثُمَ

ص: ۴۰۰

۱- قال یاقوت: آمد بکسر المیم: أعظم دیار بکر.

۲- فی البرهان: أنت وحدک ویحک خ و نحن رجلان، نتساهم فتساهموا. فساهم خ.

۳- فی البرهان: البحار السبعه. و هو الصواب.

۴- فی البرهان: صوتا، مکان دویا.

۵- فی البرهان: فقال: یا یونس فما فعل الشدید الغضب للّه موسی بن عمران؟ فأخبره أنّه مات قال: فما فعل الرءوف العطوف علی قومه هارون بن عمران؟ فأخبره أنّه مات.

۶- فی البرهان: و کانت سمیت له فاخبره أنّها ماتت، فقال: وا أسفاه علی آل عمران، فاوحی اللّه.

۷- تفسیر العیّاشیّ مخطوط، و أخرجه البحرانیّ فی البرهان ۲: ۲۰۳، و فی نسخه منه: علی قومه.

عَجُّوا إِلَى اللَّهِ وَ ضَجُّوا فَكَفَّ اللَّهُ الْعَذَابَ عَنْهُمْ فَذَهَبَ يُونُسُ علیه السلام مُغَاضِباً فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ فَطَافَ بِهِ سَبْعَةَ أَبْحُرٍ فَقُلْتُ لَهُ كَمْ بَقِيَ فِي بَطْنِ الْحُوتِ قَالَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ثُمَّ لَفَظَهُ الْحُوتُ وَ قَدْ ذَهَبَ جِلْدُهُ وَ شَعْرُهُ فَأَنْبَتَ اللَّهُ عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ فَأَظَلَّتْهُ فَلَمَّا قَوِيَ أَخَذَتْ فِي الْيُبْسِ فَقَالَ يَا رَبِّ شَجَرَةٌ أَظَلَّتْنِي يَبِسَتْ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ يَا يُونُسُ تَجْزَعُ لِشَجَرَةٍ أَظَلَّتْكَ وَ لَا تَجْزَعُ لِ مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ مِنَ الْعَذَابِ (۱).

**[ترجمه]تفسیر العیّاشی: از معمّر روایت شده که امام رضا علیه السلام فرمود: هنگامی که خداوند یونس علیه السلام را به آنچه که باید امر فرمود، او نیز قومش را از آن آگاه کرد پس عذاب بر آنها سایه افکند، بنابراین بین خود و فرزندان‌شان و چهارپایان و بچه‌هایشان فاصله انداختند و سپس به

ص: ۴۰۰

درگاه خداوند گریه و زاری و شیون سر دادند، و در نهایت خداوند عذاب را از آنان باز داشت، پس یونس علیه السلام خشمگین از شهر خارج شد و ماهی او را بلعید و در هفت دریا او را به گردش در آورد، (معمّر گوید:) به امام گفتم: یونس چه مدّت در شکم ماهی باقی ماند؟ امام فرمود: سه روز، سپس ماهی او را از دهان خود پرتاب کرد در حالی که پوست و مویش از بین رفته بود، پس خداوند درختی از جنس کدو بر بالای سرش رویانید و آن درخت او را زیر سایه خود گرفت، و هنگامی که یونس قوی شد و نیروی خود را بازیافت درخت خشک شد، یونس گفت: پروردگارا، درختی که مرا زیر سایهٔ خود گرفت خشک شد، پس خداوند به او وحی فرمود: ای یونس، به خاطر (خشک شدن) درختی که تو را زیر سایهٔ خود گرفته بود ناراحت و غمگین می‌شوی حال آنکه برای عذاب داده شدن صدهزار نفر و یا بیشتر غمگین نمی‌شوی؟ - . نسخه خطی تفسیر العیّاشی،هم چنین البحرانی در البرهان ۲ : ۲۰۳ این دو حدیث را روایت کرده است. -

**[ترجمه]

بیان

الاختلاف الذی وقع فی تلک الأخبار فی مده مکثه فی بطن الحوت یشکل رفعه و لعل بعضها محموله علی التقیه (۲).

**[ترجمه]برطرف نمودن اختلاف بین احادیثی که درباره مدّت درنگ کردن یونس در شکم ماهی روایت شده مشکل است و شاید برخی از آنها محمول بر تقیّه باشند.

**[ترجمه]

«۱۵»

قب، المناقب لابن شهرآشوب الثُّمَالِيُّ قَالَ: دَخَلَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ عَلَى زَيْنِ الْعَابِدِينَ علیه السلام وَ قَالَ يَا ابْنَ الْحُسَيْنِ أَنْتَ الَّذِي تَقُولُ إِنَّ يُونُسَ بْنَ مَتَّى إِنَّمَا لَقِيَ مِنَ الْحُوتِ مَا لَقِيَ لِأَنَّهُ عُرِضَتْ عَلَيْهِ وَلَايَةُ جَدِّي فَتَوَقَّفَ عِنْدَهَا قَالَ بَلَى ثَكِلَتْكَ أُمُّكَ قَالَ

فَأَرِنِی آیَهَ ذَلِکَ إِنْ کُنْتَ مِنَ الصَّادِقِینَ (۳)فَأَمَرَ بِشَدِّ عَیْنَیْهِ بِعِصَابَهٍ وَ عَیْنَیَّ بِعِصَابَهٍ ثُمَّ أَمَرَ بَعْدَ سَاعَهٍ بِفَتْحِ أَعْیُنِنَا فَإِذَا نَحْنُ عَلَی شَاطِئِ الْبَحْرِ تَضْرِبُ أَمْوَاجُهُ فَقَالَ ابْنُ عُمَرَ یَا سَیِّدِی دَمِی فِی رَقَبَتِکَ اللَّهَ اللَّهَ فِی نَفْسِی فَقَالَ هِیهِ وَ أُرِیهِ إِنْ کُنْتَ مِنَ الصَّادِقِینَ (۴)ثُمَّ قَالَ یَا أَیُّهَا الْحُوتُ قَالَ فَأَطْلَعَ الْحُوتُ رَأْسَهُ مِنَ الْبَحْرِ مِثْلَ الْجَبَلِ الْعَظِیمِ وَ هُوَ یَقُولُ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ یَا وَلِیَّ اللَّهِ فَقَالَ مَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا حُوتُ یُونُسَ یَا سَیِّدِی قَالَ أَنْبِئْنَا بِالْخَبَرِ قَالَ یَا سَیِّدِی إِنَّ اللَّهَ تَعَالَی لَمْ یَبْعَثْ نَبِیّاً مِنْ آدَمَ إِلَی أَنْ صَارَ جَدُّکَ مُحَمَّدٌ إِلَّا وَ قَدْ عَرَضَ عَلَیْهِ وَلَایَتَکُمْ أَهْلَ الْبَیْتِ فَمَنْ قَبِلَهَا مِنَ الْأَنْبِیَاءِ سَلِمَ وَ تَخَلَّصَ وَ مَنْ تَوَقَّفَ عَنْهَا وَ تَمَنَّعَ مِنْ حَمْلِهَا (۵)لَقِیَ مَا لَقِیَ آدَمُ علیه السلام مِنَ الْمَعْصِیَهِ وَ مَا لَقِیَ نُوحٌ علیه السلام

ص: ۴۰۱

۱- تفسیر العیّاشیّ مخطوط، و أخرجه البحرانیّ عنه أیضا فی البرهان ۲: ۲۰۳.

۲- أو الاشتباه من الراوی.

۳- فی البرهان: فأرنی برهان ذلک إن کنت من الصادقین.

۴- فی البرهان: فقال علیّ بن الحسین علیه السلام: أردت البرهان؟ فقال عبد اللّه بن عمر: أرنی إن کنت من الصادقین.

۵- تمنع عن الشیء: کف عنه. و فی المصدر و البرهان: تتعتع فی حملها. و لعله من تتعتع فی الکلام: تردد فیه من عی، فهو کنایه عن عدم القبول و التردد فی حملها.

مِنَ الْغَرَقِ وَ مَا لَقِیَ إِبْرَاهِیمُ علیه السلام مِنَ النَّارِ وَ مَا لَقِیَ یُوسُفُ علیه السلام مِنَ الْجُبِّ وَ مَا لَقِیَ أَیُّوبُ علیه السلام مِنَ الْبَلَاءِ وَ مَا لَقِیَ دَاوُدُ علیه السلام مِنَ الْخَطِیئَهِ إِلَی أَنْ بَعَثَ اللَّهُ یُونُسَ علیه السلام فَأَوْحَی اللَّهُ أَنْ یَا یُونُسُ تَوَلَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیّاً وَ الْأَئِمَّهَ الرَّاشِدِینَ مِنْ صُلْبِهِ فِی کَلَامٍ لَهُ قَالَ فَکَیْفَ أَتَوَلَّی مَنْ لَمْ أَرَهُ وَ لَمْ أَعْرِفْهُ وَ ذَهَبَ مُغْتَاظاً (۱)فَأَوْحَی اللَّهُ تَعَالَی إِلَیَّ أَنِ الْتَقِمِی یُونُسَ وَ لَا تُوهِنِی لَهُ عَظْماً فَمَکَثَ فِی بَطْنِی أَرْبَعِینَ صَبَاحاً یَطُوفُ مَعِیَ الْبِحَارَ فِی ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ یُنَادِی أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ قَدْ قَبِلْتُ وَلَایَهَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ وَ الْأَئِمَّهِ الرَّاشِدِینَ مِنْ وُلْدِهِ فَلَمَّا أَنْ آمَنَ بِوَلَایَتِکُمْ أَمَرَنِی رَبِّی فَقَذَفْتُهُ عَلَی سَاحِلِ الْبَحْرِ فَقَالَ زَیْنُ الْعَابِدِینَ علیه السلام ارْجِعْ أَیُّهَا الْحُوتُ إِلَی وَکْرِکَ وَ اسْتَوَی الْمَاءُ (۲).

**[ترجمه]مناقب ابن شهر آشوب: الثمالی گوید: عبدالله بن عمر بر امام زین العابدین علیه السلام وارد شد و گفت: ای پسر حسین، آیا تو چنین گفته‌ای: آنچه که یونس بن متی در شکم ماهی به آن دچار شد به خاطر این بود که ولایت جدّم (علی بن ابی طالب) بر او عرضه شد و از پذیرش آن سر باز زد؟ امام فرمود: آری، مادرت به عزایت بنشیند؛ ابن عمر گفت: اگر راست می گویی نشانه آن را به من بنما، پس امام دستور داد که چشم‌های او و چشم‌های مرا با پارچه‌ای ببندند، و بعد از گذشت یک ساعت دستور داد که چشم‌هایمان را بگشاییم، به ناگاه خود را در ساحل دریایی موّاج یافتیم، پس ابن عمر گفت: ای سرورم، خون من به گردن توست، تو را از به خطر انداختن جانم بر حذر می‌دارم، امام فرمود: این ماهی است، آن را به تو نشان می... دهم اگر از راستگویان باشم، سپس فرمود: ای ماهی؛ آن‌گاه ماهی سرش را از دریا که به سان کوهی باعظمت بود بیرون آورد در حالی که می‌گفت: لبّیک لبّیک ای ولیّ خدا، امام فرمود: تو کیستی؟ ماهی گفت: ای سرورم، من ماهی یونس هستم، امام فرمود: ما را از خبر او آگاه گردان، ماهی گفت: ای سرورم، خداوند متعال از آدم تا جدّت محمّد هیچ پیامبری را مبعوث نگرداند مگر آنکه ولایت شما اهل بیت را بر او عرضه داشت، پس هر یک از پیامبران آن را می‌پذیرفت در امان می‌ماند و نجات می‌یافت، و هر یک که از پذیرش آن امتناع می‌ورزید و از به دوش کشیدنش دست باز می‌داشت دچار مصیبت و بلا می‌شد آن‌گونه که آدم علیه السلام دچار معصیت و گناه شد، نوح علیه السلام در شرُف غرق شدن قرار گرفت،

ص: ۴۰۱

ابراهیم علیه السلام در آتش افکنده شد، یوسف علیه السلام در چاه انداخته شد، ایوب علیه السلام گرفتار مصیبت و بیماری شد، داوود علیه السلام به گناه و خطا آلوده گشت، تا اینکه خداوند یونس علیه السلام را مبعوث گرداند و به او وحی فرمود: ای یونس، ولایت امیر مؤمنان علی و امامان هدایت یافته‌ای که از نسل او هستند را بپذیر، یونس گفت: چگونه ولایت کسی را بپذیرم که او را ندیده و نمی شناسم، و خشمگین راه در پیش گرفت. پس خداوند متعال به من وحی فرمود: یونس را ببلع و استخوان او را خورد نکن، بنابراین چهل روز در شکم من باقی ماند در حالی که با من در دریاها به گردش در می‌آمد و در تاریکی‌های سه گانه ندا سر می‌داد: خداوندا، به راستی که معبودی جز تو نیست، تو منزّهی و من از ستمکاران بودم، ولایت علی بن ابی طالب و فرزندان او که امامان هدایت یافته هستند را پذیرفتم؛ و آن‌گاه که یونس به ولایت شما ایمان آورد پروردگارم به من دستور داد و او را در ساحل دریا پرتاب کردم، سپس امام زین العابدین علیه السلام فرمود: ای ماهی، به لانه‌ات باز گرد؛ و آب آرام و هموار گشت. -. مناقب آل أبی طالب ۳ : ۲۸۱، هم چنین البحرانی در البرهان ۴ : ۳۷ آن را روایت کرده است. -

**[ترجمه]

بیان

قوله علیه السلام هیه و أریه الظاهر أن الهاءین للسکت أی هی السمکه أریکها إن کنت من الصادقین کما قلت و یحتمل أن تکون أن مخففه بحذف اللام.

**[ترجمه]از این فرمودهٔ امام زین العابدین علیه السلام (هیه و أریه) چنین پیداست که(هاء) آخر در هر دو کلمه (هاء) سکت می‌باشد، یعنی: این همان ماهی است که آن را به تو نشان می‌دهم اگر آن گونه که گفتی از جمله راستگویان باشم، و ممکن است که (أن) مخفّفه و (لام) حذف شده باشد.

**[ترجمه]

«۱۶»

نبه، تنبیه الخاطر عَلِیُّ بْنُ الْحَکَمِ عَمَّنْ رَفَعَهُ إِلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ دَاوُدَ النَّبِیَّ علیه السلام قَالَ یَا رَبِّ أَخْبِرْنِی بِقَرِینِی فِی الْجَنَّهِ وَ نَظِیرِی فِی مَنَازِلِی فَأَوْحَی اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی إِلَیْهِ أَنَّ ذَلِکَ مَتَّی أَبَا یُونُسَ قَالَ فَاسْتَأْذَنَ اللَّهَ فِی زِیَارَتِهِ فَأَذِنَ لَهُ فَخَرَجَ هُوَ وَ سُلَیْمَانُ ابْنُهُ علیه السلام حَتَّی أَتَیَا مَوْضِعَهُ فَإِذَا هُمَا بِبَیْتٍ مِنْ سَعَفٍ فَقِیلَ لَهُمَا هُوَ فِی السُّوقِ فَسَأَلَا عَنْهُ فَقِیلَ لَهُمَا اطْلُبَاهُ فِی الْحَطَّابِینَ فَسَأَلَا عَنْهُ فَقَالَ لَهُمَا جَمَاعَهٌ مِنَ النَّاسِ نَحْنُ نَنْتَظِرُهُ الْآنَ یَجِی ءُ فَجَلَسَا یَنْتَظِرَانِهِ إِذَا أَقْبَلَ وَ عَلَی رَأْسِهِ وِقْرٌ مِنْ حَطَبٍ فَقَامَ إِلَیْهِ النَّاسُ فَأَلْقَی عَنْهُ الْحَطَبَ وَ حَمِدَ اللَّهَ وَ قَالَ مَنْ یَشْتَرِی طَیِّباً بِطَیِّبٍ (۳) فَسَاوَمَهُ وَاحِدٌ وَ زَادَهُ آخَرُ حَتَّی بَاعَهُ مِنْ بَعْضِهِمْ قَالَ فَسَلَّمَا عَلَیْهِ فَقَالَ انْطَلِقَا بِنَا إِلَی الْمَنْزِلِ وَ اشْتَرَی طَعَاماً بِمَا کَانَ مَعَهُ ثُمَّ طَحَنَهُ وَ عَجَنَهُ فِی نَقِیرٍ لَهُ ثُمَّ أَجَّجَ نَاراً وَ أَوْقَدَهَا ثُمَّ جَعَلَ الْعَجِینَ فِی تِلْکَ النَّارِ وَ جَلَسَ مَعَهُمَا یَتَحَدَّثُ ثُمَّ قَامَ وَ قَدْ نَضِجَتْ خُبَیْزَتُهُ فَوَضَعَهَا فِی النَّقِیرِ وَ

۱- فی البرهان: و ذهب مغاضبا.

۲- مناقب آل أبی طالب ۳: ۲۸۱، و أخرجه أیضا البحرانیّ فی البرهان ۴: ۳۷.

۳- فی المصدر: خطبا بطیب.

فَلَقَهَا (۱)وَ ذَرَّ عَلَيْهَا مِلْحاً وَ وَضَعَ إِلَى جَنْبِهِ مِطْهَرَةً ملأ (مَلِئَتْ) مَاءً وَ جَلَسَ عَلَى رُكْبَتِهِ وَ أَخَذَ لُقْمَةً فَلَمَّا رَفَعَهَا إِلَى فِيهِ قَالَ بِسْمِ اللَّهِ فَلَمَّا ازْدَرَدَهَا (۲)قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ ثُمَّ فَعَلَ ذَلِكَ بِأُخْرَى وَ أُخْرَى ثُمَّ أَخَذَ الْمَاءَ فَشَرِبَ مِنْهُ فَذَكَرَ اسْمَ اللَّهِ فَلَمَّا وَضَعَهُ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ يَا رَبِّ مَنْ ذَا الَّذِي أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ وَ أَوْلَيْتَهُ مِثْلَ مَا أَوْلَيْتَنِي قَدْ صَحَّحْتَ بَصَرِي وَ سَمْعِي وَ بَدَنِي وَ قَوَّيْتَنِي حَتَّى ذَهَبْتُ إِلَى الشَّجَرِ لَمْ أَغْرِسْهُ (۳)وَ لَمْ أَهْتَمَّ لِحِفْظِهِ جَعَلْتَهُ لِي رِزْقاً وَ سُقْتَ إِلَيَّ مَنِ اشْتَرَاهُ مِنِّي فَاشْتَرَيْتُ بِثَمَنِهِ طَعَاماً لَمْ أَزْرَعْهُ وَ سَخَّرْتَ لِيَ النَّارَ فَأَنْضَجْتُهُ وَ جَعَلْتَنِي آكُلُهُ بِشَهْوَةٍ أَقْوَى بِهِ عَلَى طَاعَتِكَ فَلَكَ الْحَمْدُ قَالَ ثُمَّ بَكَى قَالَ دَاوُدُ يَا بُنَيَّ قُمْ فَانْصَرِفْ بِنَا فَإِنِّي لَمْ أَرَ عَبْداً قَطُّ أَشْكَرَ لِلَّهِ مِنْ هَذَا (۴).

**[ترجمه]تنبیه الخواطر: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: همانا داوود نبی علیه السلام گفت: پروردگارا، مرا از هم نشین و همسان خویش در بهشت و درجات بهشتی آگاه گردان، خداوند متعال به او وحی فرمود: آن شخص، (متی) پدر یونس می‌باشد، پس داوود از خداوند اجازه خواست که متی را ببیند و به او اجازه داده شد، بنابراین داوود و پسرش سلیمان علیهما السلام خارج شدند تا اینکه به مکان زندگی او رسیدند و بر درِ خانه‌ای قرار گرفتند که از پوست درخت خرما بنا شده بود، به آنها گفته شد: متی در بازار است، پس در بازار او را جستجو کردند و به ایشان گفتند: او را در میان چوب فروشها طلب کنید، پس درباره او سؤال پرسیدند و گروهی از مردم به آنها گفتند: ما نیز منتظر او هستیم اکنون می‌آید، بنابراین داوود و سلیمان منتظر متی نشستند که ناگهان به سوی آنان آمد در حالی که بر روی سرش کومه‌ای از چوب قرار داشت، پس مردم به سوی او برخاستند و او کومهٔ چوب را از روی سرش انداخت و خداوند را سپاس گزارد و گفت: چه کسی متاع پاک و نیکو را با دخل پاک و نیکو می‌خرد؟ پس یکی بر سر نرخ با او چانه زد و دیگری قیمت را افزایش داد تا اینکه سرانجام کومه چوب را به یکی از آنها فروخت، آن گاه داوود و سلیمان به او سلام کردند و گفت: همراه ما به منزل بیایید، و با پولی که داشت طعامی (گندم) خرید و آن را تبدیل به آرد کرد و سپس در جایگاه مخصوصی که در خانه داشت خمیرش کرد، آن‌گاه آتشی افروخت و آن را شعله ور ساخت، سپس خمیر را در آتش گذاشت و به سخن گفتن با آنها نشست، پس از مدّتی برخاست در حالی که نان‌های کوچکی که در آتش نهاده بود پخته بودند، پس آنها را شکافت و در ظرفی قرار داد

ص: ۴۰۲

و بر رویشان نمک پاشید، در کنار آن جامی پر از آب نیز گذاشت و بر زانوهایش نشست و لقمه‌ای گرفت و هنگامی که آن را به سوی دهانش بالا برد گفت: بسم الله، و هنگامی که آن را بلعید گفت: الحمدلله، سپس برای لقمه‌های دیگر و دیگر نیز چنان کرد، آن‌گاه ظرف آب را برداشت و از آن نوشید و اسم خدا را ذکر کرد، و هنگامی که ظرف را بر زمین گذاشت گفت: الحمدلله، پروردگارا نعمت خود را بر چه کسی این گونه ارزانی داشتی و سرپرستی چه کسی را این گونه به عهده گرفتی که سرپرستی مرا به عهده گرفته‌ای؟ چشم، گوش و بدنم را صحّت و سلامتی بخشیدی و مرا نیرومند گرداندی، حتّی درختی که در کاشت آن سهمی نداشته و به حفظ و نگهداری‌اش توجه نکرده‌ام را به عنوان رزق من قرار دادی و کسی را به سوی من راندی تا آن را از من خریداری کند، پس با پول آن طعامی (گندم) خریدم که آن را نکاشته‌ام، و آتش را برای من مسخّر گرداندی و آن طعام را پختم و باعث شدی که آن را با اشتها بخورم تا بر طاعت و فرمانبرداری تو نیرومند گردم، پس شکر و سپاس مخصوص توست، سپس گریست؛ داوود گفت: پسرم برخیز از اینجا برویم، به راستی که هیچ بنده‌ای را مشاهده

نکرده‌ام که از این مرد به درگاه خداوند شکر گزارتر باشد. -. تنبیه الخواطر ۱ : ۱۸ و ۱۹ -

**[ترجمه]

بیان

قال الجزری النقیر أصل النخله ینقر وسطه ثم ینبذ فیه التمر و یلقی علیه الماء لیصیر نبیذا.

**[ترجمه]الجزریّ گوید: (النقیر): تنه نخل که وسط آن کنده شده و سپس در آن خرما گذاشته می‌شود و بر آن آب ریخته می‌شود تا تبدیل به شراب شود.

**[ترجمه]

«۱۷»

فس، تفسیر القمی وَ إِنَّ یُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ إِذْ أَبَقَ یَعْنِی هَرَبَ إِلَی الْفُلْکِ الْمَشْحُونِ فَساهَمَ أَیْ أَلْقَی السِّهَامَ فَکانَ مِنَ الْمُدْحَضِینَ أَیْ مِنَ الْمَغُوصِینَ فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَ هُوَ مُلِیمٌ وَ أَنْبَتْنا عَلَیْهِ شَجَرَهً مِنْ یَقْطِینٍ قَالَ الدُّبَّاءُ (۵).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: «و إنّ یونس لمن المرسلین* إذ أبق» (أبَقَ) یعنی: فرار کرد و گریخت، «إلی الفلک المشحون فساهم» (ساهَمَ) یعنی: چوبه‌های قرعه کشی را انداخت، «فکان من المدحضین» (المدحضین) یعنی: کسانی که در آب انداخته می‌شوند، «فالتقمه الحوت و هو ملیم....و أنبتنا علیه شجره من یقطین» (یقطین) : (دبّاء): کد و تنبل. -. تفسیر القمی : ۵۶۰ -

**[ترجمه]

تفسیر

قال الطبرسی رحمه الله إِذْ أَبَقَ إِلَی الْفُلْکِ الْمَشْحُونِ أی فر من قومه إلی السفینه المملوءه من الناس و الأحمال خوفا من أن ینزل العذاب و هو مقیم فیهم فَساهَمَ یونس القوم بأن ألقوا السهام علی سبیل القرعه أی قارعهم فَکانَ مِنَ الْمُدْحَضِینَ أی من المقروعین عن الحسن و ابن عباس و قیل من المسهومین عن مجاهد و المراد من الملقین فی البحر و اختلف فی سبب ذلک فقیل إنهم أشرفوا علی الغرق فرأوا أنهم إن طرحوا

ص: ۴۰۳

۱- فی المصدر: فلفها.

۲- أی بلعها.

۳- فی المصدر: حتی ذهبت إلی شجر لم أغرسه.

۴- تنبيه الخواطر ۱: ۱۸ و ۱۹.

۵- تفسير القمّيّ: ۵۶۰. قلت: الـدباء بالضم و تشديـد الباء و المـد- و قيل: يجوز القصـر-: القرع، و قيل: الدباء أعمّ من القرع لان القرع لا يطلق الا على الرطب. و قيل: الدباء هو اليابس منه.

واحدا منهم فی البحر لم یغرق الباقون و قیل إن السفینه احتبست فقال الملاحون إن هاهنا عبدا آبقا فإن من عاده السفینه إذا کان فیها آبق لا تجری فلذلک اقترعوا فوقعت القرعه علی یونس ثلاث مرات فعلموا أنه المطلوب فألقی نفسه فی البحر و قیل إنه لما وقعت القرعه علیه ألقوه فی البحر فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ أی ابتلعه و قیل إن الله سبحانه أوحی إلی الحوت أنی لم أجعل عبدی رزقا لک و لکنی جعلت بطنک له مسجدا فلا تکسرن له عظما و لا تخدشن له جلدا وَ هُوَ مُلِیمٌ أی مستحق اللوم لوم العتاب لا لوم العقاب علی خروجه من بین قومه من غیر أمر ربه و عندنا أن ذلک إنما وقع منه ترکا للمندوب و قد یلام الرجل علی ترک المندوب و من یجوز الصغیره علی الأنبیاء قال قد وقع ذلک صغیره مکفره.

و اختلف فی مده لبثه فی بطن الحوت فقیل کان ثلاثه أیام عن مقاتل بن حیان و قیل سبعه أیام عن عطاء و قیل عشرین یوما عن الضحاک و قیل أربعین یوما عن السدی و مقاتل بن سلیمان و الکلبی فَلَوْ لا أَنَّهُ کانَ مِنَ الْمُسَبِّحِینَ أی کان من المصلین فی حال الرخاء فنجاه الله عند البلاء عن قتاده و قیل کان تسبیحه أنه کان یقول لا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ عن سعید بن جبیر.

و قیل مِنَ الْمُسَبِّحِینَ أی من المنزهین الله عما لا یلیق به لَلَبِثَ فِی بَطْنِهِ إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ أی لصار بطن الحوت قبرا له إلی یوم القیامه فَنَبَذْناهُ بِالْعَراءِ أی طرحناه بالمکان الخالی الذی لا نبت فیه و لا شجر و قیل بالساحل ألهم الله الحوت حتی قذفه و رماه من جوفه علی وجه الأرض وَ هُوَ سَقِیمٌ أی مریض حین ألقاه الحوت وَ أَنْبَتْنا عَلَیْهِ شَجَرَهً مِنْ یَقْطِینٍ و هو القرع عن ابن مسعود و قیل هو کل نبت یبسط علی وجه الأرض و لا ساق له عن ابن عباس و الحسن.

و روی ابن مسعود (۱)قال خرج یونس من بطن الحوت کهیئه فرخ لیس علیه ریش فاستظل بالشجره من الشمس وَ أَرْسَلْناهُ إِلی مِائَهِ أَلْفٍ أَوْ یَزِیدُونَ قیل إن الله سبحانه أرسله إلی أهل نینوی من أرض الموصل عن قتاده و کانت رسالته هذه بعد ما نبذه

۱- فی المصدر: روی عن ابن مسعود.

الحوت عن ابن عباس فعلى هذا يجوز أن يكون أرسل على قوم بعد قوم و يجوز أن يكون أرسل إلى الأولين بشريعه فآمنوا بها.

و قيل فى معنى أو فى قوله أَوْ يَزِيدُونَ وجوه.

أحدها أنه على طريق الإبهام على المخاطبين كأنه قال أرسلناه إلى إحدى العدتين و ثانيها أن أو تخيير كأن الرائى خير بين أن يقول هم مائه ألف أو يزيدون عن سيبويه و المعنى أنهم كانوا عددا لو نظر إليهم الناظر لقال هم مائه ألف أو يزيدون.

و ثالثها أن أو بمعنى الواو كأنه قال و يزيدون عن بعض الكوفيين و قال بعضهم معناه بل يزيدون و هذان القولان الأخيران غير مرضيين عند المحققين و أجود الأقوال الأول و الثانى.

و اختلف فى الزياده على مائه ألف كم هى فقيل عشرون ألفا عن ابن عباس و مقاتل و قيل بضع و ثلاثون ألفا عن الحسن و الربيع و قيل سبعون ألفا عن مقاتل بن حيان.

فَآمَنُوا فَمَتَّعْناهُمْ إِلى حِينٍ حكى سبحانه عنهم أنهم آمنوا بالله و راجعوا التوبه فكشف عنهم العذاب و متعهم بالمنافع و اللذات إلى انقضاء آجالهم. (۱)و قال رحمه الله إن قوم يونس كانوا بأرض نينوى من أرض الموصل و كان يدعوهم إلى الإسلام فأبوا فأخبرهم أن العذاب مُصَبِّحُهُمْ إلى ثلاث إن لم يتوبوا فقالوا إنا لم نجرب عليه كذبا فإن بات (۲)فيكم تلك الليله فليس بشى ء و إن لم يبت فاعلموا أن العذاب مصبحكم فلما كان فى جوف الليل خرج يونس من بين أظهرهم فلما أصبحوا تغشاهم العذاب قال وهب أغامت السماء (۳)غيما أسود هائلا يدخن دخانا شديدا فهبط حتى غشى مدينتهم و اسودت سطوحهم.

ص: ۴۰۵

۱- مجمع البيان ۸: ۴۵۸ و ۴۵۹.

۲- فى المصدر: فانظروا فان بات.

۳- اغامت السماء: كانت ذات غيم.

و قال ابن عباس كان العـذاب فوق رءوسـهم قـدر ثلثى ميل فلما رأوا ذلک أيقنوا بالهلاک فطلبوا نبيهم فلم يجـدوه فخرجوا إلى الصعيد بأنفسهم و نسائهم و صبيانهم و دوابهم و لبسوا المسوح و أظهروا التوبه (۱)و فرقوا بين كل والده و ولدها.

قال ابن مسـعود بلغ من توبه أهل نينوى أن ترادوا (۲)المظالم بينهم حتى أن كان الرجل يأتى إلى الحجر و قـد وضع عليه أساس بنيانه فيقلعه و يرده و روى أنه قال شـيخ من بقيه علمائهم (۳)قولوا يـا حى حين لا حى و يا حى محيى الموتى و يا حى لا إله إلا أنت فقالوها فكشف عنهم العذاب و قال ابن مسـعود لما ابتلعه الحوت ابتلع الحوت حوت آخر فأهوى به إلى قرار الأرض و كان فى بطنه أربعين ليله فَنـادى فِى الظُّلُمـاتِ أَنْ لاـ إِلهَ إِلَّا أَنْتَ سُـبْحانَکَ إِنِّی كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فاسـتجاب الله له فأمر الحوت فنبـذه على ساحـل البحر و هو كالفرخ المتمعط (۴)فأنبت الله عَلَيْهِ شَـجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ فجعل يسـتظل تحتها و وكل الله به وعلا (۵)يشرب من لبنها إلى أن رده الله إلى قومه (۶)و قيل إنه عليه السلام أرسل إلى قوم غير قومه الأولين انتهى. (۷)و قال صاحب الكامل كان يقطر عليه من شـجره اليقطين اللبن. (۸)و قـال الشـيخ فى المصـباح فى اليوم التاسع من المحرم أخرج الله يونس من بطن الحوت (۹).

۱- فى المصدر: و أظهروا الايمان و التوبه.

۲- فى المصدر: يرادوا.

۳- فى المصدر: و روى عن أبى مخلد انه قال: لما غشى قوم يونس العذاب مشوا إلى شيخ من بقيه علمائهم فقالوا له: لقد نزل بنا العذاب فما ترى؟ قال: قولوا.

۴- المتمعط: الذى سقط شعره من داء يعرض له.

۵- الوعل: تيس الجبل.

۶- فى المصدر: يشـرب من لبنها فيبست الشجره فبكى عليها، فأوحى اللّه تعالى إليه: تبكى على شجره يبست و لا تبكى على مائه الـف أو يزيـدون؟ أردت أن اهلكهم؟ فخرج يونس فـإذا هو بغلامـ يرعى فقـال: من أنت؟ قـال: من قوم يونس، قـال: إذا رجعت اليهم فأخبرهم أنك لقيت يونس فأخبرهم الغلام و ردّ اللّه عليه بدنه و رجع إلى قومه و آمنوا به.

۷- مجمع البيان ۵: ۱۳۵ و ۱۳۶.

۸- الكامل ۱: ۱۲۶.

۹- مصباح المتهجد: ۵۲۸.

**[ترجمه]طبرسی رحمه الله گفته است: «إذ أبق إلی الفلک المشحون» یعنی: از بیم و هراس اینکه مبادا عذاب بر قومش نازل شود و او در میان‌شان باشد به سوی کشتی پر از مردم و بار فرار کرد، «فساهم» یعنی: یونس با گروهی که در کشتی بودند در انداختن چوبه‌های قرعه کشی شرکت کرد، یعنی: با آنان قرعه کشی کرد، «فکان من المُدحَضین» حسن و ابن عباس گویند: (المدحضین) یعنی(المقروعین): کسانی که در قرعه کشی می‌بازند؛ و مجاهد گوید: یعنی (المسهومین): کسانی که چوبهٔ قرعه کشی به اسم آنها در می‌آید؛ ومقصود کلّی کلام این است که او همان کسی بود که در دریا انداخته شد، ولی در مورد سبب این کار اختلاف نظر وجود دارد، گفته شده: آنان در شرُف غرق شدن قرار گرفتند پس چنین پنداشتند که اگر یکی را از میان خود در دریا اندازد

ص: ۴۰۳

دیگران غرق نخواهند شد؛ و گفته شده: کشتی گیر افتاد و در پیمودن مسیر دچار مشکل شد پس ملوانان گفتند: به راستی که در اینجا شخصی فراری وجود دارد و عادت کشتی بر این است که اگر شخصی فراری بر آن سوار باشد به جریان در نمی‌آید و راه نمی‌پیماید، بنابراین قرعه کشیدند و سه بار قرعه به نام یونس در آمد پس پی بردند که او همان شخص خواسته شده است بنابراین خود را به دریا انداخت، و گفته شده: هنگامی که قرعه به اسم یونس در آمد او را به دریا افکندند، «فالتقمه الحوت» یعنی: ماهی او را بلعید، و گفته شده: خداوند سبحان به ماهی الهام فرمود: همانا من بنده خویش را به عنوان رزق و روزی تو قرار نداده‌ام بلکه شکم تو را مسجد و عبادتگاه او قرار داده‌ام، پس استخوان او را نشکن و پوستش را خدشه‌دار نکن، «و هو ملیم» یعنی: در حالی که به خاطر خارج شدن از میان قومش بدون فرمان پروردگارش شایسته سرزنش و نکوهش بود، و به نظر ما این کار از روی ترک مستحب صورت گرفته است و گاهی اوقات انسان برای ترک مستحب ملامت می‌شود. امّا کسانی که ارتکاب گناهان صغیره را برای پیامبران جایز می‌شمارند گفته‌اند: این کار گناه صغیره‌ای بوده که از یونس سر زده و بخشیده شده است.

در مورد مدت زمانی که یونس در شکم ماهی درنگ کرده اختلاف نظر وجود دارد، مقاتل بن حیّان گوید: این مدت سه روز بوده است؛ عطا گوید: هفت روز؛ ضحاک گوید: بیست روز؛ السدّیّ ، مقاتل بن سلیمان و الکلبّی گویند: چهل روز، «فلو لا أنّه کان من المسبّحین» قتاده گوید یعنی: او در حال آسودگی و آرامش از جمله عبادت کنندگان و نماز گزاران بود پس خداوند او را هنگام بلا و مصیبت نجات بخشید؛ و از سعید بن جبیر روایت شده است: تسبیح او چنین بود که می گفت: «لا إلّا أنت سبحانک إنّی کنتُ من الظالمین».

و گفته شده: «من المسبّحین» یعنی: از جمله کسانی که خداوند را از آنچه شایسته او نیست منزّه می‌دارند، «للبث فی بطنه إلی یوم یُبعثون» یعنی: شکم ماهی تا روز قیامت تبدیل به قبر او می‌شد، «فنبذناه بالعراء» یعنی: او را در مکانی خالی انداختیم که نه ساختمانی در آن بود و نه درختی؛ و گفته شده یعنی: او را در ساحل انداختیم، خداوند به ماهی الهام فرمود تا اینکه او را از شکمش به روی زمین پرتاب کرد، «و هو سقیم» یعنی: هنگامی که ماهی او را به ساحل انداخت مریض بود، «و أنبتنا علیه شجره من یقطین» از ابن مسعود روایت شده که منظور از (یقطین) درخت کدو است، و ابن عباس و حسن گویند: منظور هر روینده‌ای است که بر سطح زمین گسترده می‌شود و ساقه ندارد. ابن مسعود روایت کرده و گفته است: یونس مانند جوجه‌ای

که هیچ پری بر بدنش قرار ندارد از شکم ماهی خارج شد، پس برای در امان ماندن از نور خورشید به سایه درخت پناه برد، «أرسلناه إلی مائه أو یزیدون» قتاده گوید: خداوند سبحان یونس را به سوی ساکنان نینوا که در سرزمین موصل قرار دارد فرستاد؛ و از ابن عباس روایت شده که این رسالت او پس از پرتاب شدن از شکم ماهی بوده است،

ص: ۴۰۴

پس بر این اساس جایز است که یونس به سوی قومی بعد از قوم دیگر فرستاده شده باشد، هم چنین جایز است که به همراه شریعت به سوی قوم نخستین (قوم قبل از بلعیده شدن توسط ماهی) فرستاده شده و به آن شریعت ایمان آورده باشند.

و درباره (أَو) در فرمودهٔ «أَو یزیدون» وجوه مختلفی ذکر شده است:

نخست: بر شیوه در ابهام انداختن مخاطب ذکر شده است، گویا گفته است: ما یونس را به سوی یکی از دو گره فرستادیم.

دوّم: نظری که از سیبوبه روایت شده مبنی بر اینکه ذکر (أو) به منظور تخییر و برگزیدن یکی از دو مورد است، گویا بیننده مخیّر گردیده که بگوید: آنان صد هزار نفر و یا بیشتر بودند، و این بدین معناست که آنان به تعدادی بودند اگر بیننده به آنها می‌نگریست می گفت: صد هزار نفر و یا بیشتر هستند.

سوّم: (أو) به معنای (واو) می‌باشد، گویا گفته است: (و یزیدون): و بیشتر از آن؛ این نظر برخی از کوفیان است. و برخی از ایشان گفته‌اند (أو) به معنای (بَل: بلکه) می‌باشد، و این دو نظر آخر نزد محققان پسندیده نیستند، و بهترین گفته‌ها همان گفته اول و دوّم است.

در این مورد نیز اختلاف نظر وجود دارد که تعداد افراد افزوده شده به صد هزار نفر چقدر بوده است؟ از ابن عباس و مقاتل روایت شده که این افراد بیست هزار نفر بوده‌اند؛ حسن و ربیع گویند: این افراد سی و جچد هزار نفر بوده‌اند؛ و مقاتل بن حیّان گوید: هفتاد هزار نفر بوده‌اند.

«فآمنوا فمتّعنا هم إلی حین» خداوند سبحان وضعیت آنان را حکایت می کند که به خداوند ایمان آورند و با توبه به درگاهش باز گشتند پس عذاب از ایشان برطرف شد، و تا فرا رسیدن اجل‌هایشان آنها را از منفعت‌ها و لذت‌های دنیایی برخوردار ساخت. - . مجمع البیان ۸ : ۴۵۸ و ۴۵۹ -

طبرسی رحمه الله گفته است: قوم یونس در سرزمین نینوا که در منطقه موصل قرار دارد ساکن بودند، یونس آنان را به سوی اسلام و تسلیم شدن در برابر اوامر خداوند دعوت می کرد ولی سر باز می‌زدند، پس باخبرشان ساخت که اگر توبه نکنند عذاب تا سه روز آینده صبحگاهان بر آنان نازل خواهد شد، پس گفتند: به یاد نداریم که از او دروغی شنیده باشیم، اگر امشب را در میان شما سپری کند پس اتفاقی نخواهد افتاد و اگر سپری نکند بدانید که عذاب صبحگاهان برشما نازل خواهد شد، هنگامی که در دل شب بودند یونس از بین ایشان خارج شد و صبحگاهان عذاب آنها را در بر گرفت، وهب گوید: ابری سیاه رنگ و ترسناک آسمان را فرا گرفت که شدیداً دود می کرد، پس آن ابر فرود آمد تا اینکه شهرشان را پوشانید و سطح

خانه‌هایشان سیاه رنگ شد.

ص: ۴۰۵

ابن عباس گوید: عذاب به فاصله دو سوّم مایل بر بالای سرهایشان قرار گرفته بود، پس هنگامی که آن را مشاهده کردند از هلاك شدن خویش یقین حاصل کردند و پیامبرشان را طلب کردند ولی او را نیافتند، پس خودشان و هم چنین زنها، کودکان و چهارپایان‌شان به سوی مکان مرتفع خارج شدند و لباسهای مویین به تن کردند و توبه خویش را آشکارا بیان کردند، و بین هر مادر و فرزندی جدایی افکندند.

ابن مسعود گوید: توبه کردن ساکنان نینوا به حدّی رسید که چیزهایی را که در بین خود به زور از یکدیگر گرفته بودند بازگرداندند تا جایی که شخص سراغ سنگی می‌آمد که بنیان خانه خویش را بر آن نهاده بود پس آن را از جا می‌کند و به صاحبش باز می‌گرداند؛ و روایت شده که بزرگی از علمای باقیمانده ایشان گفت: بگویید: (یا حیّ حین لا حیّ، و یا حیّ محیی الموتی، و یا حیّ لا إلّا أنت: یا حیّ، هنگامی که هیچ زنده‌ای وجود ندارد؛ یا حیّ، ای زنده گرداننده مردگان؛ و یا حیّ، هیچ معبود و خدایی جز تو نیست)، و چنین گفتند پس عذاب از ایشان برطرف شد؛ و ابن مسعود گوید: هنگامی که ماهی یونس را بلعید ماهی دیگری آن را بلعید پس او را به سوی ژرفای زمین فرو برد و در شکمش به مدت چهل شبانه روز باقی ماند، بنابراین در تاریکی‌ها ندا سر داد که (أن لا إله إلّا أنت سبحانک إنّی کنت من الظالمین)، آن گاه خداوند ندای یونس را اجابت و به ماهی امر فرمود و ماهی او را به ساحل انداخت در حالی که مانند جوجه‌ای بود که پرهایش ریخته است، پس خداوند درختی از جنس کدو بر بالای سرش رویانید و او به زیر سایه‌اش پناه می برد، هم چنین بزی کوهی را سرپرست او قرار داد که از شیرش می‌نوشید تا اینکه سرانجام خداوند او را به سوی قومش بازگرداند. و گفته شده: یونس علیه السلام به سوی قومی غیر از قوم نخستین خویش فرستاده شد. پایان. -. مجمع البیان ۵ : ۱۳۵-۱۳۶ -

صاحب الکامل گفته است: از درخت کدو برای یونس علیه السلام شیر می‌چکید. -. الکامل ۱ : ۱۲۶ -

و شیخ در المصباح گفته است: خداوند در روز نهم از ماه محرّم یونس را از شکم ماهی خارج ساخت. -. مصباح المجتهد : ۵۲۸ -

ص: ۴۰۶

**[ترجمه]

باب ۲۷ قصه أصحاب الکهف و الرقیم

الآیات

الکهف: «أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحابَ الْکَهْفِ وَ الرَّقِیمِ کانُوا مِنْ آیاتِنا عَجَباً* إِذْ أَوَی الْفِتْیَةُ إِلَی الْکَهْفِ فَقالُوا رَبَّنا آتِنا مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَةً وَ هَیِّئْ لَنا مِنْ أَمْرِنا رَشَداً*فَضَرَبْنا عَلَی آذانِهِمْ فِی الْکَهْفِ سِنِینَ عَدَداً* ثُمَّ بَعَثْناهُمْ لِنَعْلَمَ أَیُّ الْحِزْبَیْنِ أَحْصی لِما لَبِثُوا

أَمَداً* نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْناهُمْ هُدىً* وَ رَبَطْنا عَلى قُلُوبِهِمْ إِذْ قامُوا فَقالُوا رَبُّنا رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوَا مِنْ دُونِهِ إِلهاً لَقَدْ قُلْنا إِذاً شَطَطاً* هؤُلاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْ لا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطانٍ بَيِّنٍ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرى عَلَى اللَّهِ كَذِباً* وَ إِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَ ما يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرفَقاً* وَ تَرَى الشَّمْسَ إِذا طَلَعَتْ تَتَزاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذاتَ الْيَمِينِ وَ إِذا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذاتَ الشِّمالِ وَ هُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذلِكَ مِنْ آياتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِداً* وَ تَحْسَبُهُمْ أَيْقاظاً وَ هُمْ رُقُودٌ وَ نُقَلِّبُهُمْ ذاتَ الْيَمِينِ وَ ذاتَ الشِّمالِ وَ كَلْبُهُمْ باسِطٌ ذِراعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِراراً وَ لَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْباً *وَ كَذلِكَ بَعَثْناهُمْ لِيَتَسائَلُوا بَيْنَهُمْ قالَ قائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قالُوا لَبِثْنا يَوْماً أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِما لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هذِهِ إِلَى الْمَدِينَهِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّها أَزْكى طَعاماً فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَ لْيَتَلَطَّفْ وَ لا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَداً *إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَ لَنْ تُفْلِحُوا إِذاً أَبَداً* وَ كَذلِكَ أَعْثَرْنا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ أَنَّ السَّاعَهَ لا رَيْبَ فِيها إِذْ يَتَنازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُنْياناً رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلى أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِداً* سَيَقُولُونَ ثَلاثَةٌ رابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَ يَقُولُونَ خَمْسَةٌ سادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْماً بِالْغَيْبِ وَ يَقُولُونَ سَبْعَةٌ

وَ ثـامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُلْ رَبِّی أَعْلَمُ بِعِـدَّتِهِمْ ما یَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِیلٌ فَلا تُمارِ فِیهِمْ إِلَّا مِراءً ظاهِراً وَ لا تَسْـتَفْتِ فِیهِمْ مِنْهُمْ أَحَـداً *وَ لا تَقُولَنَّ لِشَیْ ءٍ إِنِّی فاعِلٌ ذلِکَ غَداً* إِلَّا أَنْ یَشاءَ اللَّهُ وَ اذْکُرْ رَبَّکَ إِذا نَسِیتَ وَ قُلْ عَسی أَنْ یَهْدِیَنِ رَبِّی لِأَقْرَبَ مِنْ هذا رَشَداً* وَ لَبِثُوا فِی کَهْفِهِمْ ثَلاثَ مِائَةٍ سِـنِینَ وَ ازْدَادُوا تِسْـعاً* قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما لَبِثُوا لَهُ غَیْبُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ أَبْصِرْ بِهِ وَ أَسْمِعْ ما لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِیٍّ وَ لا یُشْرِکُ فِی حُکْمِهِ أَحَداً»(۹-۲۶)

lt;meta info="- أم حسبت أنّ أصحاب الكهف و الرقيم كـانوا من آياتنا عجباً * إذ أوى الفتيه إلى الكهف فقالوا آتنا من لـدنک رحمه و هيّیء لنا من أمرنا رشـداً * فضـربنا على آذانهم فی الكهف سـنين عدداً* ثمّ بعثنا لنعلم أىّ الحزبين أحصـى لما لبثوا أمـداً * نحن نقصّ عليـک نبأهم بالحقّ إنّهم فتيه آمنوا بربّهم و زدناهم هـدى * و ربطنا على قلوبهم إذ قاموا فقالوا ربّنا ربّ السـموات و الأرض لن نـدعو من دونه إلهاً لقد قلنا إذاً شـططاً * هؤلاء قومنا اتّخذوا من دونه آلهه لولا يأتون عليهم بسـلطان بيّن فمن أظلم ممّن افترى على الله كذباً * و إذا اعتزلتموهم وما يعبدون إلّا الله فأووا إلى الكهف ينشر لكم ربّكم من رحمته و يهيّیء لكم من أمركم مرفقاً * و ترى الشمس إذا طلعت تزاور عن كهفهم ذات اليمين وإذا غربت تقرضهم ذات الشمال و هم فی فجوه منه ذلک من آيات الله من يهد الله فهو المهتد و من يضـلل فلن تجد له وليّاً مرشداً * و تحسبهم أيقاظاً و هم رقود و نقلّبهم ذات اليمين و ذات الشـمال وكلبهم باسط ذراعيه بالوصـيد لو اطّلعت عليهم لولّيت منهم فراراً و لملئت منهم رعباً * و كـذلک بعثناهم ليتساءلوا بينهم قـال قائـل منهم كم لبثتم قالوا لبثنا يوماً أو بعض يوم قالوا ربّكم أعلم بما لبثتم فابعثوا أحـدكم بورقكم هـذه إلى المـدينه فلينظر أيّهـا أزكى طعاماً فليأتكم برزق منـه و ليتلطّـف ولاـ يشـعرنّ بكم أحـداً * إنّهم إن يظهروا عليكم يرجمـوكم أو يعيـدكم فی ملّتهم و لم تفلحوا إذاً أبـداً * و كـذلک أعثرنا عليهم ليعلموا أنّ وعـد الله حقّ و أنّ الساعه لا ريب فيها إذ يتنازعون بينهم أمرهم فقالوا ابنو عليهم بنياناً ربّهم أعلم بهم قال الـذين غلبوا على أمرهم لنتّخـذنّ عليهم مسـجداً * سـيقولون ثلاثه رابعهم كلبهم و يقولون خمسه سادسهم كلبهم رجماً بالغيب و يقولون سبعه و ثامنهم كلبهم قل ربّی أعلم بعدّتهم ما يعلمهم إلّا قليل فلا تمار فيهم إلّا مراءً ظاهراً و لا تستفت فيهم منهم أحداً * و لا تقولنّ لشیء إنّی فاعل ذلک غداً * إلّا أن يشاء الله و اذكر ربّک إذا نسيت و قل عسـى أن يهـدين ربّی لأقرب من هـذا رشداً * و لبثوا فی كهفهم ثلاث مائه سـنين و ازدادوا تسعاً *قل الله أعلم بما لبثوا له غيب السموات و الأرض أبصر به و أسمع ما لهم من دونه من ولیّ و لا يشرک فی حكمه أحداً. -. كهف / ۹-۲۶ -

{مگر پنـداشتی اصحاب کهف و رقیم از آیـات ما، شـگفت بوده است؟ آن‌گاه که جوانان به سوی غار پناه جسـتند و گفتنـد: پروردگـارا مـا، از جـانب خود به ما رحمتی بخش و کار ما را برای ما به سامان رسان، پس در آن غار سالیانی چنـد بر گوش... هایشان پرده زدیم، آن‌گاه آنان را بیـدار کردیم تا بـدانیم کـدام یک از دو دسته مـدت درنگ‌شان را بهتر حساب کرده‌اند، ما خبرشـان را بر تـو درست حکـایت می‌کنیم، آنـان جوانـانی بودنـد که به پروردگارشـان ایمـان آورده بودنـد و بر هـدایت‌شـان افزودیم، و دل‌هایشان را اسـتوار گرداندیم آن‌گاه که [به قصد مخالفت با شـرک] برخاسـتند و گفتند: پروردگار ما، پروردگار آسـمان‌هـا و زمین است، جز او هرگز معبودی را نخواهیم خوانـد که در این صورت قطعـاً نـاصواب گفته‌ایم، این قوم ما جز او معبودانی اختیار کرده‌اند، چرا بر حقانیت آنها برهانی آشـکار نمی‌آورند؟ پس کیست سـتم‌کارتر از آن کس که بر خدا دروغ بنـدد؟ و چون از آنها و از آنچه که جز خـدا می‌پرستیدنـد کناره گرفتید پس به غار پناه جویید تا پروردگارتان از رحمت خود بر شـما بگسترانـد و برای شـما در کارتـان گشایشـی فراهم سـازد، و آفتـاب را می‌بینی که چون برمی‌آیـد از غارشان به سـمت راست مایل است و چون فرو می‌شود از سمت چپ دامن بر می‌چیند در حالی که آنان در جایی فراخ از آن غار قرار گرفته‌اند،

این از نشانه‌های قـدرت خـداست، خـدا هر که را راهنمایی کنـد او راه یافته است و هر که را بی‌راه گذارد هرگز برای او یاری راهبر نخواهی یافت، و می‌پنداری که ایشان بیدارنـد در حالی که خفته‌انـد و آنها را به پهلوی راست و چپ می‌گردانیم و سگ‌شانبر آستانه غار دو دست خود را دراز کرده بود، اگر بر حال آنان اطلاع می‌یافتی گریزان روی از آنها بر می‌تافتی و از مشاهده آنها آکنده از بیم می‌شدی، و این چنین بیدارشان کردیم تا میان خود از یکدیگر پرسش کننـد، گوینده‌ای از آنان گفت: چقدر مانده‌اید؟ گفتند: روزی یا پاره‌ای از روز را مانده‌ایم، سرانجام گفتند: پروردگارتان به آنچه مانده‌اید داناتر است، اینک یکس از خودتان را با این پول خود به شهر بفرستید تا ببینـد کدام یک از غذاهای آن پاکیزه تر است و از آن غذایی برایتان بیاورد و بایـد زیرکی به خرج دهـد و هیـچ کس را از حـال شـما آگاه نگردانـد، چرا که اگر آنان بر شـما دست یابند سنگسارتان می‌کنند یا شما را به کیش خود باز می‌گردانند و در آن صورت هرگز روی رستگاری نخواهید دید، و بدین گونه [مردم آن دیار را] بر حال‌شان آگاه ساختیم تا بداننـد که وعـده خـدا راست است و در فرا رسیدن قیامت هیـچ شکی نیست، هنگـامی کـه میـان خـود در کارشـان بـا یکـدیگر نزاع می‌کردنـد پس عـده‌ای گفتنـد: بر روی آنهـا ساختمـانی بنـا کنیـد، پروردگارشان به حال آنان داناتر است، سرانجام کسانی که بر کارشان غلبه یافتنـد گفتند: بر ایشان معبدی بنا خواهیم کرد، به زودی خواهند گفت: سه تن بودند و چهارمین آنها سگ‌شان بود و می‌گویند: پنج تن بودند و ششمین آنها سگ‌شان بود، تیر در تاریکی می‌اندازند و عده‌ای می‌گویند: هفت تن بودند

ص: ۴۰۷

و هشتمین آنهـا سگ‌شان بود، بگو: پروردگارم به شماره آنها آگاه‌تر است، جز انـدکی شـماره آنها را نمی‌دانـد پس درباره ایشان جز به صورت ظاهر جـدال مکن و در مورد آنها از هیـچ کس جویا مشو، و زنهار در مورد چیزی مگوی که آن را فردا انجام خواهم داد، مگر آنکه خداونـد بخواهـد و چون فراموش کردی پروردگارت را یاد کن وبگو: امیـد که پروردگارم مرا به راهی که نزدیک‌تر از این به صواب است هـدایت کنـد، و سیصد سال در غارشان درنگ کردنـدو نه سال نیز بر آن افزودنـد، بگو: خـدا به آنچه درنـگ کردنـد دانـاتر است، نهـان آسـمان‌ها و زمین به او اختصاص دارد، وه چه بینا و شـنواست برای آنان یاوری جز او نیست وهیچ کس را در فرمانروایی خو شریک نمی‌گیرد.}

**[ترجمه]

تفسیر

قال المفسرون اختلف فی معنی الرقیم فقیل إنه کان اسم الوادی الذی کان فیه الکهف و قیل هو اسم الجبل و قیل هو القریه التی خرجوا منها و قیل هو لوح من حجاره کتبوا فیه قصتهم ثم وضعوه علی باب الکهف و قیل جعل ذلک اللوح فی خزائن الملوک لأنه من عجائب الأمور و قیل الرقیم اسم کلبهم و قیل الرقیم کتاب و لذلک الکتاب خبر و لم یخبر الله عما فیه و قیل إن أصحاب الرقیم هم الثلاثه الذین دخلوا فی غار فانسد علیهم کما سیأتی شرحه وَ هَیِّئْ لَنا مِنْ أَمْرِنا أی من الأمر الذی نحن علیه من مفارقه الکفار رَشَداً نصیر بسببه راشـدین مهتـدین أو اجعل أمرنا کله رشدا کقولک رأیت منک أسدا فَضَرَبْنا عَلَی آذانِهِمْ أی ضربنا علیها حجابا یمنع السماع أی أنمناهم إنامه لا ینبههم فیها الأصوات فحذف المفعول ثُمَّ بَعَثْناهُمْ أیقظناهم لِنَعْلَمَ لیتعلق علمنا تعلقا حالیا مطابقا لتعلقه أولا تعلقا استقبالیا أَیُّ الْحِزْبَیْنِ من المؤمنین و الکافرین من قوم أصحاب الکهف حین وقع بینهم التنازع فی

مده لبثهم و قیل یعنی بالحزبین أصحاب الکهف لما استیقظوا اختلفوا فی مقدار لبثهم إِنَّهُمْ فِتْیَهٌ قالوا أی شبان و سیأتی فی الخبر تفسیره وَ رَبَطْنا عَلی قُلُوبِهِمْ أی قویناها و شددنا علیها بالألطاف و الخواطر المقویه للإیمان حتی وطنوا أنفسهم علی إظهار الحق و الثبات علی الدین و الصبر علی المشاق (۱)إِذْ قامُوا بین یدی ملکهم لَقَدْ قُلْنا إِذاً شَطَطاً (۲)

۱- فی المجمع: و مفارقه الوطن.

۲- فی المجمع: معناه ان دعونا مع اللّه إلها آخر فلقد قلنا إذا قولا مجاوزا للحق غایه فی البطلان.

و الله قـد قلنا قولا ذا شـطط أى ذا بعد عن الحق مفرط فى الظلم عَلَيْهِمْ أى على عبادتهم (۱)بِسُلْطانٍ بَيِّنٍ أى ببرهان ساطع ظاهر وَ إِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ هـذا خطـاب بعضـهم لبعض و قـال ابن عباس هـذا قول تمليخا مِنْ أَمْرِكُمْ مِرفَقاً أى ما ترفقون و تنتفعون به تَتزاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ تميـل عنه و لا يقع شـعاعها عليهم فيؤذيهم لأن الكهف كان جنوبيا أو لأن الله زورها عنهم و الزور الميل ذاتَ الْيَمِينِ أى جهه اليمين تَقْرِضُـهُمْ أى تعـدل عنهم و تـتركهم وَ هُمْ فِي فَجْوَهٍ مِنْهُ أى فى متسع من الكهف يعنى فى وسـطه بحيث ينـالهم روح الهواء و لاـ يؤذيهم كرب الغـار و لاـ حر الشـمس و ذلـك أن بـاب الكهف كـان فى مقابله بنات نعش و أقرب المشارق و المغارب إلى محاذاته مشرق رأس السرطان و مغربه و أن الشمس إذا كان مدارها مداره تطلع مائله عنه مقابله لجانبه الأيمن و هو الـذى يلى المغرب و تغرب محـاذيه لجـانبه الأيسـر فيقع شـعاعها على جنبيه و يحلـل عفونته و يعـدل هواه و لا يقع عليهم فيؤذى أجسادهم و يبلى ثيابهم و قيل بل الله صـرف عنهم الشمس بقدرته وَلِيًّا مُرْشِداً من يليه و يرشده وَ تَحْسَبُهُمْ أَيْقاظاً لانفتاح عيونهم أو لكثره تقلبهم وَ هُمْ رُقُودٌ أى نيام و نقلبهم كيلا تأكل الأرض ما يليها من أبـدانهم وَ كَلْبُهُمْ أى كلب الراعى الذى تبعهم و قيل إنهم مروا بكلب فتبعهم فطردوه فعـاد ففعلوا ذلـك مرارا فقـال لهم مـا تريـدون منى لاـ تخشوا خيـانتى فأنا أحب أولياء الله فنوموا حتى أحرسـكم و قيل كان كلب صـيدهم بِالْوَصِـيدِ بفناء الكهف و قيل الوصـيد الباب و قيل العتبه وَ لَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْباً خوفا يملأ صدرك لما ألبسهم الله من الهيبه أو لعظم أجرامهم و انفتاح عيونهم و قيل لوحشه مكانهم.

و قـال الطبرسـى روى سـعيد بن جبير عن ابن عبـاس قال غزوت مع معاويه نحو الروم فمروا بالكهف الـذى فيه أصـحاب الكهف فقال معاويه لو كشف لنا عن هؤلاء فنظرنا إليهم فقلت له ليس هـذا لك فقـد منع ذلك من هو خير منك قال الله لَوِ اطَّلَعْتَ الآيه فقال معاويه لا أنتهى حتى أعلم علمهم فبعث رجالا فلما دخلوا الكهف أرسل الله عليهم ريحا أخرجتهم. (۲)

۱- فى المجمع: على عبادتهم غير اللّه.

۲- مجمع البيان ۶: ۴۵۶.

وَ كَذلِكَ بَعَثْناهُمْ أى و كما أنمناهم آيه بعثناهم آيه على كمال قدرتنا لِيَتَسائَلُوا بَيْنَهُمْ ليسأل بعضهم بعضا فيتعرفوا حالهم و ما صنع الله بهم فيزدادوا يقينا.

قال المفسرون إنهم دخلوا الكهف غدوه و بعثهم الله فى آخر النهار فلذلك قالوا يَوْماً فلما رأوا الشمس قالوا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قالُوا رَبُّكُمْ قال ابن عباس القائل هو تمليخا رئيسهم بِوَرِقِكُمْ الورق الدراهم فَلْيَنْظُرْ أَيُّها أى أى أهلها أَزْكى طَعاماً أحل و أطيب أو أكثر و أرخص وَ لْيَتَلَطَّفْ و ليتكلف اللطف فى المعامله حتى لا يغبن أو فى التخفى حتى لا يعرف يَرْجُمُوكُمْ يقتلوكم بالرجم أو يؤذوكم أو يشتموكم أَعْثَرْنا عَلَيْهِمْ أى أطلعنا عليهم لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ بالبعث حَقٌّ لأن نومهم و انتباههم كحال من يموت ثم يبعث إِذْ يَتَنازَعُونَ أى فعلنا ذلك حين تنازعوا فى البعث فمنهم من أنكره و منهم من قال ببعث الأرواح دون الأجساد و منهم من أثبت البعث فيهما و قيل إن معناه إذ يتنازعون فى قدر مكثهم و فى عددهم و فيما يفعل بهم بعد أن اطلعوا عليهم فسقطوا ميتين فقال بعضهم ماتوا و قال بعضهم ناموا نومهم أول مره و قالت طائفه نبنى عليهم بنيانا يسكنه الناس و يتخذونه قريه و قال آخرون لنتخذن عليهم مسجدا يصلى فيه.

و قوله رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ اعتراض إما من الله ردا على الخائضين فى أمرهم من أولئك المتنازعين أو من المتنازعين فيهم على عهد الرسول أو من المتنازعين للرد إلى الله بعد ما تذاكروا أمرهم و تناقلوا الكلام فى أنسابهم و أحوالهم فلم يتحقق لهم ذلك سَيَقُولُونَ أى الخائضون فى قصتهم فى عهد الرسول من أهل الكتاب و المؤمنين ثَلاثَةٌ رابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ قيل هو قول اليهود و قيل قول السيد من نصارى نجران وَ يَقُولُونَ خَمْسَةٌ قالته النصارى أو العاقب رَجْماً بِالْغَيْبِ يرمون رميا بالخبر الخفى الذى لا مطلع لهم عليه أو ظنا بالغيب وَ يَقُولُونَ سَبْعَةٌ قاله المسلمون و استدل على هذا باتباعه بقوله قُلْ رَبِّی و اتباع الأولين بقوله رَجْماً بِالْغَيْبِ ما يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ من الناس قال ابن عباس أنا من ذلك القليل هم سبعه و ثامنهم كلبهم فَلا تُمارِ فِيهِمْ إِلَّا مِراءً ظاهِراً فلا تجادل فى شأن الفتيه إلا جدالا ظاهرا

غیر متعمق و هو أن تقص علیهم مـا فی القرآن من غیر تجهیل لهم أو إلا مراء یشـهده الناس و یحضـرونه وَ لا تَسْـتَفْتِ و لا تسأل أحدا منهم عن قصتهم سؤال مسترشد.

و اختلف فی قوله وَ لَبِثُوا فِی کَهْفِهِمْ فقیل إنه إخبار عن الواقع و قیل إنه حکایه لکلام أهل الکتاب بقرینه قوله قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ أَبْصِرْ بِهِ وَ أَسْمِعْ أی ما أبصره و ما أسمعه فلا یخفی علیه شی ء مِنْ وَلِیٍّ أی من یتولی أمورهم.

**[ترجمه]مفسّـران گفته‌انـد: در مورد معنای (رقیم) اختلاف نظر وجود دارد، گفته شـده: رقیم اسم درّه‌ای بوده که غار در آن قرار داشـته است؛ یـا اسم کوه بوده است؛ یـا اسم شـهری بوده که ساکنـان غار از آن خارج شدنـد؛ یا کتیبه‌ای سـنگی بوده که داسـتان ساکنان غار را بر آن نوشـتند و بر دهانه غار نصب کردنـد، و گفته شده آن کتیبه سـنگی در گنجینه پادشاه قرار گرفت چرا که از امور شـگفت انگیز بود؛ هم چنین گفته شده: رقیم اسم سگ ایشان بوده است؛ و یا منظور از رقیم نوشـته‌ای است که حاوی خبری بوده و خداونـد کسـی را از محتویات آن آگاه نکرده است؛ وگفته شده: اصـحاب رقیم همان سه نفری بودند که وارد غار شدند و دروازه آن به رویشان مسدود گشت آن گونه که شـرح داسـتان آنها در ادامه ذکر خواهد شد، «و هیّئ لنا من أمرنـا» یعنی: (فراهم گردان) از ترک گفتن مـا کـافران را، «رشـداً» یاریگری که به سـبب آن از جمله هـدایت شونـدگان و راه یافتگان باشـیم، یا معنا چنین باشـد: کار ما را سراسـر هدایت گردان، آن گونه که می‌گویی: (رأیت منک أسداً: شـجاعتی شـیر گونه از تو مشاهـده کردم)، «فضـربنا علی آذانهم» یعنی: بر گوشـهای ایشان پرده‌ای افکنـدیم که از شـنیدن جلوگیری می‌کرد، یعنی: آنان را به خوابی فرو بردیم که صـداها بیـدارشان نمی‌کرد، بنابراین مفعول فعل (ضـربنا) خذف شده است، « ثمّ بعثناهم» یعنی: آنان را از خواب بیدار کردیم، «لنعلم» یعنی: تا علم کنونی ما به این موضوع، با علم اسـتقبالی و پیشـینی که از آن داشتیم به هم پیوند خورند، « أیّ الحزبین» منظور از (حزبَین) دو گروه مؤمنان و کافران و موضع گیری آنها نسبت به اصحاب کهف و مـدّت مانـدگاری ایشان در خواب می‌باشـد چرا که در این باره دچار اختلاف و کشـمکش شـده بودند؛ وگفته شده: منظور از (حزبین) دو گروه در میان خود اصـحاب کهف می‌باشـد آن گاه که بیـدار شدنـد و بر سـر مـدّت خوابیـدن‌شان دچار اختلاف شدنـد، « إنّهم فتیه» گفته‌انـد: (فتیه) به معنای (شـبّان: جوانان) می‌باشـد، و در حدیث تفسـیر آن ذکر خواهد شد، « و ربطنا علی قلوبهم» یعنی: قلب‌های ایشان را با الطاف، انـدیشه‌ها و تمایلات تقویت کننـده ایمان قوی و نیرومنـد و با شـهامت گردانـدیم تا اینکه خودشـان را برای آشـکار نمودن حقیقت، پایـداری بر دین و بردباری در مقابل مشـقّت‌ها آماده سازنـد، « إذ قاموا» یعنی: هنگامی که در مقابل پادشاه خویش قیام کردند، «لقد قلنا إذاً شططاً»

ص: ۴۰۸

یعنی: به خـدا سوگنـد در آن صورت سـخنی بر زبـان رانـده‌ایم که دور از حقیقت است و بی نهـایت ظالمانه، «علیهم» یعنی: بر عبـادت ایشـان، «بسـلطان مبین» یعنی: بـا دلیلی قـاطع و روشن، «و إذا اعتزلتموهم» این سـخن برخی از اصحاب کهف به برخی دیگر است، ابن عباس گویـد: این از سـخنان (تملیخا) است، «من أمرکم مرفقاً» (مِرفق) یعنی: آنچه به وسـیله آن یاری رسانـده شـده و سودمنـد می‌گردیـد، «تزاورُ عن کهفهم» یعنی: خورشـید از غـار به یـک سو می‌شـد و شـعاع آن بر ایشان نمی‌تابیـد که آزارشان دهد، به خاطر اینکه دهانه غار جنوبی بود، یا به خاطر اینکه خداوند شـعاع خورشید را از آنها کنار می‌زد، و (الزَوَر) : کـج شدن و خمیدگی، «ذات الیمین» یعنی: جهت راست، «تقرضـهم» یعنی: از آنان کناره می‌گرفت و رهایشان می‌کرد، «و هُم

فی فَجوه منه» یعنی: در پهنـا و وسط غار قرار گرفته بودنـد به طوری که نفس تازه هوا به آنان می‌رسـید و در عین حال نمناکی غار و گرمای خورشـید آزارشان نمی‌داد، و این امر بـدین خاطر بود که دهانه غار در مقابل سـتارگان بنات نعش (هفت برادر) قرار داشت و نزدیک‌ترین مشارق و مغارب به محاذات آن، مشرق و مغرب رأس السرطان بود و وقتی مدار خورشید مدار رأس السـرطان باشـد مایل طلوع می‌کنـد که مقابل طرف راست آن بوده که به دنبال مغرب می‌آمـده و مقابل طرف چپ آن غروب می‌کرده است. پس شعاع خورشید بر هر دو طرف غار می‌تابید و رطوبت و عفونتش را از بین می‌برد و هوای آن را میزان می... ساخت، و به صورت مسـتقیم بر آنان نمی تابید مبادا که آزارشان دهد و لباسـهایشان را فرسوده سازد. گفته شده: بلکه خداوند متعال با قـدرت خویش نور خورشـید را از تابیـدن بر آنان باز می‌داشت، «ولیّاً مرشداً» یعنی: کسـی که سـرپرستی او را بر عهده گیرد و هـدایتش دهد، «و تحسـبهم أیقاظاً» یعنی: آنان را به خاطر باز بودن چشم‌های‌شان و یا فراوانی غلتیدن بر سـر جاهایشان بیـدار می‌پنـداشتی، « و هم رقود» در حـالی که خواب بودنـد، و آنـان را می‌غلتانـدیم تا قسمت‌هایی از بـدن ایشان که با زمین تماس دارد از بین نرود، «و کلبهم» یعنی: سگ چوپان که به دنبال آنها رفت؛ و گفته شـده: آنها بر سـگی گـذر کردنـد پس به دنبال‌شان افتاد و او را از خود دور کردنـد ولی دوباره بازگشت و این کار را چنـد بار تکرار کردنـد، پس به آنان گفت: از من چه می‌خواهید؟ از خیانت کردنم هراسـی نداشـته باشـید که حقیقتاً اولیای خداوند را دوست می‌دارم بنابراین بخوابید تا از شما پاسـداری کنم؛ و گفته شـده: آن سـگ، سگ شـکاری ایشان بود، «بالوصـید» در پیشـگاه غار؛ و گفته شـده: الوصـید: دهانه و درگاه؛ هم چنین گفته شده: آسـتانه دَر، «و لمُلِئتَ منهم رعباً» یعنی: به خاطر لباس هیبت و ترسـی که خداوند بر آنان پوشانده بود، و یـا به دلیـل بزرگ بودن اجسـاد و بـاز بودن چشم‌هایشـان، و یـا ترس و رعب مکانی که در آن بودنـد، ترس و وحشـت سینه‌ات(وجودت) را پُر می‌کرد.

طبرسـی گویـد: سـعید بن جبیر از ابن عبـاس روایت کرده که گفت: همراه معاویه به غزوه‌ای در سـرزمین روم رفتم و بر غاری گذر کردیم که اصحاب کهف در آن بودند، پس معاویه گفت: ای کاش اینان (اصحاب کهف) برای ما آشکار گردند تا به آنهـا بنگریم، به او گفتم: این برای تـو دست یـافتنی نیست، به راسـتی کسـانی که از تو بهـتر و برتر بوده‌انـد نیز از این کـار منع شـده‌انـد، چرا که خداونـد فرموده است:« لوا طّلعتَ....» تـا پایان آیات، معاویه گفت: کوتاه نمی آیم تا به دانشـی درباره ایشان دست یابم، سپس مردانی را به سوی غار فرستاد و هنگامی که وارد شدند خداوند بادی را بر آنان به جریان انداخت که از غار خارج‌شان ساخت. - . مجمع البیان ۶ : ۴۵۶ -

ص: ۴۰۹

«و کـذلک بعثناهم» یعنی: همان گونه که ایشان را به خواب طولانی فرو بردیم تا آیه و نشانه‌ای باشـد به همان ترتیب از خواب بیـدارشان ساختیم تا نشانه‌ای بر کمال قـدرت ما باشـند، «لیتساءلوا بینهم» تا برخی از آنها از برخی دیگر سؤال کنند و از احوال خویش و آنچه خداوند با ایشان انجام داده آگاه گردند پس یقین و باورشان افزایش یابد.

مفسـران گفته‌انـد: آنان صبح وارد غار شدند و خداوند در پایان روز بیدارشان کرد، بنابراین گفتند: «یوماً» یک روز خوابیده... ایم، و هنگامی که خورشید را مشاهده کردند گفتند: «أو بعض یوم» یا اندکی از یک روز.

«قالوا ربّکم» ابن عباس گویـد: گوینـده این سـخن رئیس آنها تلمیخا بوده است،« بورقکم» الوَرَق: در هم‌ها، «فلینظر أیّها» یعنی:

کـدام یـک از ساکنـان شـهر، « أزکی طعاماً» حلال ترین و پاک ترین طعام، و یا بیشترین و ارزانترین آنها، « و لیتلطّف» یعنی: کمـال دقـت را در معـامله به خرج دهـد تـا زیـان نکنـد، یـا کمـال دقت را در پنهـان کـاری به خرج دهـد تـا شـناخته نشـود، « یرجموکم» یعنی: شما را با سنگسار می‌کشند، یا شما را آزار داده و یا مورد فحش و ناسزار قرار می‌دهند، « أعثرنا علیهم» یعنی: دیگران را از احوال ایشان آگاه کردیم، « لیعلموا أنّ وَعد الله» تا بدانند وعده خداوند درباره رستاخیز، « حقٌّ» حق است چرا که خوابیدن و بیدار شدن اصحاب کهف مانند حالت کسی است که می میرد سپس زنده برانگیخته می‌شود، « إذ یتنازعون» یعنی: چنین کاری را به انجام رساندیم آن گاه که درباره رستاخیز دچار اختلاف و کشمکش شدند، پس برخی از ایشان رستاخیز را انکار کردنـد و برخی دیگر گفتند: ارواح بدون اجساد زنده می‌گردند، و برخی نیز رستاخیز را در مورد جسم و روح به اثبات رساندنـد؛ و گفته شـده معنـای آیه چنین است: هنگامی که درباره مـدت در خواب مانـدن اصـحاب کهف و تعـداد آنها دچار اختلاف شدنـد هم چنین بعـد از آگاهی یافتن از احوال آنها و سپس از دنیا رفتن‌شان و در مورد اینکه باید با آنها چه کنند نیز دچـار نزاع و کشـمکش شدنـد، برخی از ایشان گفتنـد: مرده‌انـد، و برخی دیگر گفتنـد: ماننـد بار نخست به خواب رفته‌انـد، و گروهی گفتنـد: خـانه‌ای بر جایگـاه ایشـان بنیان می‌نهیم که مردم در آن ساکن می‌شونـد و تبـدیل به شـهر می‌شود، و دیگران گفتند: بر جایگاه ایشان مسجدی می‌سازیم که در آن نماز گزارده شود.

و ایـن کلاـم خداونـد «ربّهم أعلم بهم» جمله‌ای است اعتراضـی از جـانب خداونـد در ردّ کسـانی که در همـان زمـان موضـوع اصـحاب کهف را دنبال کرده و دچار نزاع و اختلاف شدنـد و یا کسانی که در عهد پیامبر صـلّی الله علیه و آله درباره موضوع آنان دچار نزاع و اختلاف شدنـد، و یا جمله‌ای است اعتراضـی از جانب خود کسانی که دچار نزاع و اختلاف شدنـد و بعـد از اینکه موضوع اصـحاب کهف را یادآوری کردند و به نقل کلام درباره انساب و احوال ایشان پرداختند ولی نتیجه‌ای برای آنها محقّق نشد ترجیح دادند موضوع را به سوی خدا و علم او ارجاع دهند، «سیقولون» یعنی:

کسانی از اهل کتاب و مؤمنان که در عهـد رسول صـلّی الله علیه و آله داسـتان اصـحاب کهف را دنبال می‌کنند، «ثلاثه رابعهم کلبهم» گفته شـده: این سـخن و نظر یهودیـان است؛ هم چنین گفته شـده: این نظر متعلق به بزرگـان مسـیحیان سـرزمین نجران است، «و یقولون خمسه» این سـخن را مسـیحیان یا عاقب بر زبان راندنـد، «رجماً بالغیب» خبری غیبی را پراکنـده می‌سازنـد که نسبت به آن هیـچ گـونه اطلاـعی ندارنـد و یـا اگر اطلاـعی دارنـد از سـر ظنّ و گمـان است، « و یقولـون سـبعه» این سـخن را مسـلمانان گفتند، و خداوند متعال نیز با این سـخن خود « قُل ربّی» که پس از گفته أخیر ذکر کرده به صحت آن رهنمون شده است حال آنکه پس از گفته‌های پیشین فرموده است: «رجماً بالغیب».

«ما یعلمهم إلّا قلیل من الناس» ابن عباس گویـد: من از جمله انـدک کسانی هسـتم که به این امر آگاهند، آنان هفت نفر بودند که هشـتمین ایشان سگ‌شان بود، «فلا تُمار فیهم إلّا مراءً ظاهراً» یعنی: در مورد موضوع جوانان غارنشـین جز به صورت ظاهری و غیر عمیق به مجادله نپرداز،

ص: ۴۱۰

و آنچـه را در قرآن ذکر شـده برای مردم روایت کن بـدون اینکه به آنـان نسبت جهـل و نـادانی دهی، یـا اینکه جز بـا وجـود شهادت و گواهی مردم و حضور آنان درباره این موضوع به مجادله نپرداز، « و لا تستفت» یعنی: درباره موضوع اصحاب کهف

از هيچ يک از آنان به قصد راهنمايى و ارشاد سؤال نپرس.

در مورد اين سخن خداوند «و لبثوا فى كهفهم» نيز اختلاف نظر وجود دارد، گفته شده: اين سخن خبر از واقعيت مى‌دهد؛ عده‌اى ديگر گفته‌اند: اين سخن از زبان اهل كتاب روايت شده است به قرينه اين فرموده خداوند متعال : «قل الله أعلم».

«أبصر به و أسمع» يعنى: چه بينا و شنواست كه هيچ چيز از او پنهان نمى‌ماند! « مِن وليّ» يعنى: كسى كه امورات آنان را سرپرستى كند.

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

ص، قصص الأنبياء عليهم السلام ابْنُ بَابَوَيْهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يُوسُفَ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ نَضْرٍ (۱)الطَّرَسُوسِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ بْنِ قَرْعَةَ الْقَاضِي بِالْبَصْرَهِ عَنْ زِيَادِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَكَّائِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ يَسَارٍ عَنْ عِكْرِمَهَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: لَمَّا كَانَ فِي عَهْدِ خِلَافَهِ عُمَرَ أَتَاهُ قَوْمٌ مِنْ أَحْبَارِ الْيَهُودِ فَسَأَلُوهُ عَنْ أَقْفَالِ السَّمَاوَاتِ مَا هِيَ وَ عَنْ مَفَاتِيحِ السَّمَاوَاتِ مَا هِيَ وَ عَنْ قَبْرٍ سَارَ بِصَاحِبِهِ مَا هُوَ وَ عَمَّنْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ لَيْسَ مِنَ الْجِنِّ وَ لَا مِنَ الْإِنْسِ وَ عَنْ خَمْسَهِ أَشْيَاءَ مَشَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ لَمْ يُخْلَقُوا فِي الْأَرْحَامِ وَ مَا يَقُولُ الدُّرَّاجُ فِي صِيَاحِهِ وَ مَا يَقُولُ الدِّيكُ وَ الْفَرَسُ وَ الْحِمَارُ وَ الضِّفْدِعُ وَ الْقُنْبُرُ فَنَكَسَ عُمَرُ رَأْسَهُ (۲)وَ

۱- فى نسخه: «نصر» بالصاد المهمله، و لعلّ الصحيح: الحسن بن علىّ بن نصر الطوسىّ.

۲- فى العرائس هنا زياده هى هكذا: فقالوا له أنت ولى الامر بعد محمّد و صاحبه، و انا نريد أن نسألك عن خصال إن أخبرتنا علمنا أن الإسلام حقّ و أن محمّدا كان نبيا، و ان لم تخبرنا علمنا أن الإسلام باطل و أن محمّدا لم يكن نبيا، فقال: سلوا عما بدا لكم، قالوا: أخبرنا عن أقفال السماوات. فى العرائس: ما يقول الدراج فى صياحه؟ و ما يقول الديك فى صراخه؟ و ما يقول الفرس فى صهيله؟ و ما يقول الضفدع فى نعيقه؟ و ما يقول الحمار فى نهيقه؟ و ما يقول القنبر فى صغيره؟ قال: فنكس عمر رأسه فى الأرض! ثم قال: لا عيب بعمر إذا سئل عما لا يعلم أن يقول: لا أعلم! فوثب اليهود و قالوا: نشهد ان محمّدا لم يكن نبيّا و أن الإسلام باطل؛ فوثب سلمان الفارسىّ و قال لليهود: قفوا قليلا، ثمّ توجه نحو علىّ بن أبى طالب كرم اللّه وجهه حتّى دخل عليه، فقال: يا أبا الحسن اغث الإسلام، فقال: و ما ذاک؟ فاخبره الخبر، فاقبل يرفل فى برده رسول اللّه صلّى اللّه عليه و سلم، فلما نظر إليه عمر وثب قائما فاعتنقه، و قال: يا أبا الحسن أنت لكل معضله و شده تدعا فدعا على كرم اللّه وجهه اليهود فقال: سلوا عما بدا لكم، فان النبيّ صلّى اللّه عليه و سلم علمنى ألف باب من العلم فتشعب لى من كل باب الف باب، فسألوه عنها، فقال على كرم اللّه وجهه: ان لى عليكم شريطه.

قَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ مَا أَرَى جَوَابَهُمْ إِلَّا عِنْدَكَ فَقَالَ لَهُمْ عَلِيٌّ علیه السلام إِنَّ لِی عَلَيْكُمْ شَرِيطَةً إِذَا أَنَا أَخْبَرْتُكُمْ بِمَا فِی التَّوْرَاةِ دَخَلْتُمْ فِی دِينِنَا قَالُوا نَعَمْ فَقَالَ علیه السلام أَمَّا أَقْفَالُ السَّمَاوَاتِ هُوَ الشِّرْكُ بِاللَّهِ فَإِنَّ الْعَبْدَ وَ الْأَمَهَ إِذَا كَانَا مُشْرِكَيْنِ مَا يُرْفَعُ لَهُمَا إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَمَلٌ فَقَالُوا مَا مَفَاتِيحُهَا فَقَالَ عَلِيٌّ علیه السلام شَهَادَهُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ فَقَالُوا أَخْبِرْنَا عَنْ قَبْرٍ سَارَ بِصَاحِبِهِ قَالَ ذَاكَ الْحُوتُ حِينَ ابْتَلَعَ يُونُسَ علیه السلام فَدَارَ بِهِ فِی الْبِحَارِ السَّبْعَهِ فَقَالُوا أَخْبِرْنَا عَمَّنْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ لَا مِنَ الْجِنِّ وَ لَا مِنَ الْإِنْسِ قَالَ تِلْكَ نَمْلَهُ سُلَيْمَانَ إِذْ قَالَتْ يا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَساكِنَكُمْ لا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمانُ وَ جُنُودُهُ قَالُوا فَأَخْبِرْنَا عَنْ خَمْسَهِ أَشْيَاءَ مَشَتْ عَلَى الْأَرْضِ مَا خُلِقُوا فِی الْأَرْحَامِ قَالَ ذَاكَ آدَمُ وَ حَوَّاءُ وَ نَاقَهُ صَالِحٍ وَ كَبْشُ إِبْرَاهِيمَ وَ عَصَا مُوسَى قَالُوا فَأَخْبِرْنَا مَا تَقُولُ هَذِهِ الْحَيَوَانَاتُ قَالَ الدُّرَّاجُ يَقُولُ الرَّحْمنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوى وَ الدِّيكُ يَقُولُ اذْكُرُوا اللَّهَ يَا غَافِلِينَ وَ الْفَرَسُ يَقُولُ إِذَا مَشَى الْمُؤْمِنُونَ إِلَى الْكَافِرِينَ (۱)اللَّهُمَّ انْصُرْ عِبَادَكَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى عِبَادِكَ الْكَافِرِينَ وَ الْحِمَارُ يَلْعَنُ الْعَشَّارَ وَ يَنْهَقُ فِی عَيْنِ الشَّيْطَانِ وَ الضِّفْدِعُ يَقُولُ سُبْحَانَ رَبِّیَ الْمَعْبُودِ الْمُسَبَّحِ فِی لُجَجِ الْبِحَارِ وَ الْقُنْبُرُ يَقُولُ اللَّهُمَّ الْعَنْ مُبْغِضِی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ قَالَ وَ كَانَتِ الْأَحْبَارُ ثَلَاثَهً فَوَثَبَ اثْنَانِ وَ قَالا أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ قَالَ فَوَقَفَ الْحِبْرُ الْآخَرُ وَ قَالَ يَا عَلِيُّ لَقَدْ وَقَعَ فِی قَلْبِی مَا وَقَعَ فِی قُلُوبِ أَصْحَابِی وَ لَكِنْ بَقِيَتْ خَصْلَهٌ أَسْأَلُكَ عَنْهَا فَقَالَ عَلِيٌّ علیه السلام سَلْ قَالَ أَخْبِرْنِی عَنْ قَوْمٍ كَانُوا فِی أَوَّلِ الزَّمَانِ فَمَاتُوا ثَلَاثَمِائَهٍ وَ تِسْعَ سِنِينَ ثُمَّ أَحْيَاهُمُ اللَّهُ مَا كَانَ قِصَّتُهُمْ فَابْتَدَأَ عَلِيٌّ علیه السلام وَ أَرَادَ أَنْ يَقْرَأَ سُورَهَ الْكَهْفِ فَقَالَ الْحِبْرُ مَا أَكْثَرَ مَا سَمِعْنَا قُرْآنَكُمْ فَإِنْ كُنْتَ عَالِماً بِهِمْ أَخْبِرْنَا بِقِصَّهِ هَؤُلَاءِ وَ بِأَسْمَائِهِمْ وَ عَدَدِهِمْ وَ اسْمِ كَلْبِهِمْ وَ اسْمِ كَهْفِهِمْ وَ اسْمِ مَلِكِهِمْ وَ اسْمِ مَدِينَتِهِمْ

۱- زاد فی العرائس: الی الجهاد.

فَقَالَ عَلِيٌّ علیه السلام لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ يَا أَخَا الْيَهُودِ حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ كَانَ بِأَرْضِ الرُّومِ مَدِينَةٌ يُقَالُ لَهَا أُقْسُوسُ (۱)وَ كَانَ لَهَا مَلِكٌ صَالِحٌ فَمَاتَ مَلِكُهُمْ فَاخْتَلَفَتْ كَلِمَتُهُمْ فَسَمِعَ بِهِمْ مَلِكٌ مِنْ مُلُوكِ فَارِسَ يُقَالُ لَهُ دَقْيَانُوسُ (۲)فَأَقْبَلَ فِي مِائَةِ أَلْفٍ حَتَّى دَخَلَ مَدِينَةَ أُقْسُوسَ فَاتَّخَذَهَا دَارَ مَمْلَكَتِهِ وَ اتَّخَذَ فِيهَا قَصْراً طُولُهُ فَرْسَخٌ فِي عَرْضِ فَرْسَخٍ وَ اتَّخَذَ فِي ذَلِكَ الْقَصْرِ مَجْلِساً طُولُهُ أَلْفُ ذِرَاعٍ فِي عَرْضِ مِثْلِ ذَلِكَ مِنَ الرُّخَامِ الْمُمَرَّدِ (۳)وَ اتَّخَذَ فِي ذَلِكَ الْمَجْلِسِ أَرْبَعَةَ آلَافِ أُسْطُوَانَةٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ اتَّخَذَ أَلْفَ قِنْدِيلٍ مِنْ ذَهَبٍ لَهَا سَلَاسِلُ مِنَ اللُّجَيْنِ تُسْرَجُ (۴)بِأَطْيَبِ الْأَدْهَانِ وَ اتَّخَذَ فِي شَرْقِيِّ الْمَجْلِسِ ثَمَانِينَ كَوَّةً (۵)وَ لِغَرْبِيِّهِ كَذَلِكَ وَ كَانَتِ الشَّمْسُ إِذَا طَلَعَتْ طَلَعَتْ فِي الْمَجْلِسِ كَيْفَمَا دَارَتْ وَ اتَّخَذَ فِيهِ سَرِيراً مِنْ ذَهَبٍ طُولُهُ ثَمَانُونَ ذِرَاعاً فِي عَرْضِ أَرْبَعِينَ ذِرَاعاً لَهُ قَوَائِمُ مِنْ فِضَّةٍ مُرَصَّعَةً بِالْجَوَاهِرِ وَ عَلَاهُ بِالنَّمَارِقِ وَ اتَّخَذَ مِنْ يَمِينِ السَّرِيرِ ثَمَانِينَ كُرْسِيّاً مِنَ الذَّهَبِ مُرَصَّعَةً بِالزَّبَرْجَدِ الْأَخْضَرِ فَأَجْلَسَ عَلَيْهَا بَطَارِقَتَهُ وَ اتَّخَذَ مِنْ يَسَارِ السَّرِيرِ ثَمَانِينَ كُرْسِيّاً مِنَ الْفِضَّةِ مُرَصَّعَةً بِالْيَاقُوتِ الْأَحْمَرِ فَأَجْلَسَ عَلَيْهَا هَرَاقِلَتَهُ (۶)ثُمَّ عَلَا السَّرِيرَ فَوَضَعَ التَّاجَ عَلَى رَأْسِهِ فَوَثَبَ الْيَهُودِيُّ فَقَالَ مِمَّ كَانَ تَاجُهُ قَالَ مِنَ الذَّهَبِ الْمُشَبَّكِ (۷)لَهُ سَبْعَةُ أَرْكَانٍ (۸)عَلَى كُلِّ رُكْنٍ لُؤْلُؤَةٌ بَيْضَاءُ تُضِيءُ كَضَوْءِ الْمِصْبَاحِ فِي اللَّيْلَةِ الظَّلْمَاءِ وَ اتَّخَذَ خَمْسِينَ غُلَاماً

ص: ۴۱۳

۱- قال الثعلبی: و یقال هی طرسوس کان اسمها فی الجاهلیه اقسوس فلما جاء الإسلام سموها طرسوس. منه رحمه اللّه. قلت: قال یاقوت: افسوس بضم الهمزه و سکون الفاء: بلد بثغور طرطوس یقال انه بلد أصحاب الکهف.

۲- فی نسخه: دقیوس و کذا فیما یأتی، قال ابن الأثیر: اسمه دقیوس، و یقال: دقیانوس. و زاد فی العرائس: و کان جبارا کافرا.

۳- فی نسخه: من الزجاج الممرد.

۴- فی نسخه و فی العرائس: تسرج کل لیله.

۵- فی العرائس: مائه و ثمانین.

۶- فی نسخه: هرابذته.

۷- فی نسخه و فی العرائس: الذهب السبیک.

۸- فی العرائس: له تسعه أرکان.

مِنْ أَوْلَادِ الْهَرَاقِلَهِ (۱)فَقَرْطَقَهُمْ بِقَرَاطِقِ الدِّيبَاجِ الْأَحْمَرِ (۲)وَ سَرْوَلَهُمْ بِسَرَاوِيلَاتِ الْحَرِيرِ الْأَخْضَرِ وَ تَوَّجَهُمْ وَ دَمْلَجَهُمْ وَ خَلْخَلَهُمْ وَ أَعْطَاهُمْ أَعْمِدَهً مِنَ الذَّهَبِ وَ وَقَفَهُمْ عَلَى رَأْسِهِ وَ اتَّخَذَ سِتَّهَ غِلْمَهٍ وُزَرَاءَهُ فَأَقَامَ ثَلَاثَهً عَنْ يَمِينِهِ وَ ثَلَاثَهً عَنْ يَسَارِهِ فَقَالَ الْيَهُودِيُّ مَا كَانَ أَسْمَاءُ الثَّلَاثَهِ (۳)وَ الثَّلَاثَهِ فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام الَّذِينَ عَنْ يَمِينِهِ أَسْمَاؤُهُمْ تمليخا وَ مكسلمينا وَ ميشيلينا (۴)وَ أَمَّا الَّذِينَ عَنْ يَسَارِهِ فَأَسْمَاؤُهُمْ مرنوس وَ ديرنوس وَ شاذريوس (۵)وَ كَانَ يَسْتَشِيرُهُمْ فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ وَ كَانَ يَجْلِسُ فِي كُلِّ يَوْمٍ فِي صَحْنِ دَارِهِ وَ الْبَطَارِقَهُ عَنْ يَمِينِهِ وَ الْهَرَاقِلَهُ عَنْ يَسَارِهِ وَ يَدْخُلُ ثَلَاثَهُ غِلْمَهٍ فِي يَدِ أَحَدِهِمْ جَامٌ مِنْ ذَهَبٍ مَمْلُوءٌ مِنَ الْمِسْكِ الْمَسْحُوقِ وَ فِي يَدِ الْآخَرِ جَامٌ مِنْ فِضَّهٍ مَمْلُوءٌ مِنْ مَاءِ الْوَرْدِ وَ فِي يَدِ الْآخَرِ طَائِرٌ أَبْيَضُ لَهُ مِنْقَارٌ أَحْمَرُ فَإِذَا نَظَرَ الْمَلِكُ إِلَى ذَلِكَ الطَّائِرِ صَفَّرَ بِهِ فَيَطِيرُ الطَّائِرُ حَتَّى يَقَعَ فِي جَامِ مَاءِ الْوَرْدِ فَيَتَمَرَّغُ فِيهِ ثُمَّ يَقَعُ عَلَى جَامِ الْمِسْكِ فَيَحْمِلُ مَا فِي الْجَامِ بِرِيشِهِ وَ جَنَاحِهِ ثُمَّ يُصَفِّرُ بِهِ الثَّانِيَهَ فَيَطِيرُ الطَّائِرُ عَلَى تَاجِ الْمَلِكِ فَيَنْفُضُ مَا فِي رِيشِهِ وَ جَنَاحِهِ عَلَى رَأْسِ الْمَلِكِ (۶)فَلَمَّا نَظَرَ الْمَلِكُ إِلَى ذَلِكَ عَتَا وَ تَجَبَّرَ فَادَّعَى الرُّبُوبِيَّهَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ دَعَا إِلَى ذَلِكَ

۱- فی نسخه: من أولاد البطارقه.

۲- فی العرائس: فمنطقهم بمناطق الدیباج الأحمر.

۳- فی نسخه: ما کان اسم الثلاثه.

۴- فی نسخه: مجسلمینا. و فی العرائس: محسلمینا.

۵- فی نسخه: مرطونس و کشطونس و سادنوس. و فی العرائس: مرطلیوس، کشطوس، سادنیوس. و فی مجمع البیان: کمسلمینا و تملیخا و مرطولس و نینونس و سارینونس و دربونس و کشوطینونس و هو الراعی. و فی المحبر: قال الکلبی: هم مسکسملینا، و یملیخا، و مرطولس، و ذنوانس، و دیودنس، و ساربیونس، و کشفوطدبیوس، و بطینوسوس، قال: و اسم الملک الذی هربوا منه دقیانوس، و الملک الذی ظهروا فی زمانه تبدیسوس، و اسم المدینه افسوس، و اسم الرستاق الذی کانوا منه انوس، و اسم الکهف انجلوس و ذکرهم الطبریّ و ابن الأثیر فی تاریخهما مع اختلاف.

۶- فی عرائس الثعلبی: فمکث الملک فی ملکه ثلاثین سنه من غیر أن یصیبه صداع و لا وجع و لا حمی و لا لعاب و لا بصاق و لا مخاط فلما رأی ذلک من نفسه و ماله عنا اه منه رحمه اللّه.

وُجُوهَ قَوْمِهِ فَكَلَّ مَنْ أَطَاعَهُ عَلَى ذَلِكَ أَعْطَاهُ وَ حَبَاهُ وَ كَسَاهُ وَ كُلَّ مَنْ لَمْ يُبَايِعْهُ قَتَلَهُ فَاسْتَجَابُوا لَهُ رَأْساً وَ اتَّخَذَ لَهُمْ عِيداً فِي كُلِّ سَنَةٍ مَرَّةً فَبَيْنَا هُمْ ذَاتَ يَوْمٍ فِي عِيدٍ وَ الْبَطَارِقَةُ عَنْ يَمِينِهِ وَ الْهَرَاقِلَةُ عَنْ يَسَارِهِ إِذْ أَتَاهُ بِطْرِيقٌ فَأَخْبَرَهُ أَنْ عَسَاكِرَ الْفُرْسِ قَدْ غَشِيَتْهُ فَاغْتَمَّ لِذَلِكَ حَتَّى سَقَطَ التَّاجُ عَنْ رَأْسِهِ (۱)فَنَظَرَ إِلَيْهِ أَحَدُ الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ كَانُوا عَنْ يَمِينِهِ يُقَالُ لَهُ تمليخا وَ كَانَ غُلَاماً فَقَالَ فِي نَفْسِهِ لَوْ كَانَ دَقْيَانُوسُ إِلَهاً كَمَا يَزْعُمُ إِذاً مَا كَانَ يَغْتَمُّ وَ لَا يَفْزَعُ وَ مَا كَانَ يَبُولُ وَ لَا يَتَغَوَّطُ وَ مَا كَانَ يَنَامُ وَ لَيْسَ هَذِهِ مِنْ فِعْلِ الْإِلَهِ قَالَ وَ كَانَ الْفِتْيَةُ السِّتَّةُ كُلَّ يَوْمٍ عِنْدَ أَحَدِهِمْ وَ كَانُوا ذَلِكَ الْيَوْمَ عِنْدَ تمليخا فَاتَّخَذَ لَهُمْ مِنْ طَيِّبِ الطَّعَامِ ثُمَّ قَالَ لَهُمْ يَا إِخْوَتَاهْ قَدْ وَقَعَ فِي قَلْبِي شَيْءٌ مَنَعَنِيَ الطَّعَامَ وَ الشَّرَابَ وَ الْمَنَامَ قَالُوا وَ مَا ذَاكَ يَا تمليخا قَالَ أَطَلْتُ فِكْرِي فِي هَذِهِ السَّمَاءِ فَقُلْتُ مَنْ رَفَعَ سَقْفَهَا مَحْفُوظَةً بِلَا عَمَدٍ وَ لَا عِلَاقَةٍ مِنْ فَوْقِهَا وَ مَنْ أَجْرَى فِيهَا شَمْساً وَ قَمَراً آيَتَانِ مُبْصِرَتَانِ (۲)وَ مَنْ زَيَّنَهَا بِالنُّجُومِ ثُمَّ أَطَلْتُ الْفِكْرَ فِي الْأَرْضِ فَقُلْتُ مَنْ سَطَحَهَا عَلَى ظَهْرِ الْيَمِّ الزَّاخِرِ (۳)وَ مَنْ حَبَسَهَا بِالْجِبَالِ أَنْ تَمِيدَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ (۴)وَ أَطَلْتُ فِكْرِي فِي نَفْسِي مَنْ أَخْرَجَنِي جَنِيناً (۵)مِنْ بَطْنِ أُمِّي وَ مَنْ غَذَّانِي وَ مَنْ رَبَّانِي إِنَّ لَهَا صَانِعاً وَ مُدَبِّراً غَيْرَ دَقْيُوسَ الْمَلِكِ وَ مَا هُوَ إِلَّا مَلِكُ الْمُلُوكِ وَ جَبَّارُ السَّمَاوَاتِ فَانْكَبَّتِ الْفِتْيَةُ عَلَى رِجْلَيْهِ يُقَبِّلُونَهَا وَ قَالُوا بِكَ هَدَانَا اللَّهُ مِنَ الضَّلَالَةِ إِلَى الْهُدَى فَأَشِرْ عَلَيْنَا (۶)قَالَ فَوَثَبَ تمليخا فَبَاعَ تَمْراً مِنْ حَائِطٍ لَهُ بِثَلَاثَةِ آلَافِ دِرْهَمٍ وَ صَرَّهَا فِي رُدْنِهِ (۷)وَ رَكِبُوا خُيُولَهُمْ وَ خَرَجُوا مِنَ الْمَدِينَةِ

۱- فی نسخه: علی ناحیه.

۲- فی نسخه: آیتین مبصرتین.

۳- فی نسخه: علی صمیم الماء الزخار.

۴- فی العرائس: و من حبسها و ربطها بالجبال الرواسی لئلا تمید.

۵- فی العرائس: فقلت: من اخرجنی جنینا.

۶- فی العرائس: فأشر علینا فقال: یا اخوانی ما أجد لی و لکم حیله الا الهرب من هذا الجبار الی ملک السماوات و الأرض، فقالوا: الرأی ما رأیت، فوثب تملیخا فابتاع تمرا بثلاثه دراهم و صرها فی ردائه.

۷- الردن: اصل الکم: طرفه الواسع و کانت العرب تضع فیه الدراهم و الدنانیر. و فی نسخه: صرها فی ردائه.

فَلَمَّا سَارُوا ثَلَاثَهَ أَمْيَالٍ قَالَ لَهُمْ تمليخا يَا إِخْوَتَاهْ جَاءَتْ مَسْكَنَهُ الْآخِرَهِ وَ ذَهَبَ مُلْكُ الدُّنْيَا انْزِلُوا عَنْ خُيُولِكُمْ وَ امْشُوا عَلَى أَرْجُلِكُمْ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ فَرَجاً وَ مَخْرَجاً فَنَزَلُوا عَنْ خُيُولِهِمْ وَ مَشَوْا عَلَى أَرْجُلِهِمْ سَبْعَهَ فَرَاسِخَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ فَجَعَلَتْ أَرْجُلُهُمْ تَقْطُرُ دَماً قَالَ فَاسْتَقْبَلَهُمْ رَاعٍ فَقَالُوا يَا أَيُّهَا الرَّاعِي هَلْ مِنْ شَرْبَهِ لَبَنٍ أَوْ مَاءٍ فَقَالَ الرَّاعِي عِنْدِي مَا تُحِبُّونَ وَ لَكِنْ أَرَى وُجُوهَكُمْ وُجُوهَ الْمُلُوكِ وَ مَا أَظُنُّكُمْ إِلَّا هُرَّاباً مِنْ دَقْيُوسَ الْمَلِكِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الرَّاعِي لَا يَحِلُّ لَنَا الْكَذِبُ أَ فَيُنْجِينَا مِنْكَ الصِّدْقُ فَأَخْبَرُوهُ بِقِصَّتِهِمْ فَانْكَبَّ الرَّاعِي عَلَى أَرْجُلِهِمْ يُقَبِّلُهَا وَ يَقُولُ يَا قَوْمِ لَقَدْ وَقَعَ فِي قَلْبِي مَا وَقَعَ فِي قُلُوبِكُمْ وَ لَكِنْ أَمْهِلُونِي حَتَّى أَرُدَّ الْأَغْنَامَ عَلَى أَرْبَابِهَا وَ أَلْحَقَ بِكُمْ فَتَوَقَّفُوا لَهُ فَرَدَّ الْأَغْنَامَ وَ أَقْبَلَ يَسْعَى يَتْبَعُهُ الْكَلْبُ لَهُ (۱)قَالَ فَوَثَبَ الْيَهُودِيُّ فَقَالَ يَا عَلِيُّ مَا كَانَ اسْمُ الْكَلْبِ وَ مَا لَوْنُهُ فَقَالَ عَلِيٌّ علیه السلام لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ أَمَّا لَوْنُ الْكَلْبِ فَكَانَ أبلقا (۲)(أَبْلَقَ) بِسَوَادٍ وَ أَمَّا اسْمُ الْكَلْبِ فَقِطْمِيرٌ فَلَمَّا نَظَرَ الْفِتْيَهُ إِلَى الْكَلْبِ قَالَ بَعْضُهُمْ إِنَّا نَخَافُ أَنْ يَفْضَحَنَا بِنِبَاحِهِ فَأَلَحُّوا عَلَيْهِ بِالْحِجَارَهِ فَأَنْطَقَ اللَّهُ تَعَالَى جَلَّ ذِكْرُهُ الْكَلْبَ ذَرُونِي حَتَّى أَحْرُسَكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ فَلَمْ يَزَلِ الرَّاعِي يَسِيرُ بِهِمْ حَتَّى عَلَاهُمْ (۳)جَبَلًا فَانْحَطَّ بِهِمْ عَلَى كَهْفٍ يُقَالُ لَهُ الْوَصِيدُ (۴)فَإِذَا بِفِنَاءِ الْكَهْفِ عُيُونٌ وَ أَشْجَارٌ مُثْمِرَهٌ فَأَكَلُوا مِنَ الثَّمَرِ وَ شَرِبُوا مِنَ الْمَاءِ وَ جَنَّهُمُ اللَّيْلُ فَأَوَوْا إِلَى الْكَهْفِ وَ رَبَضَ الْكَلْبُ عَلَى بَابِ الْكَهْفِ وَ مَدَّ يَدَيْهِ عَلَيْهِ فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى عَزَّ وَ عَلَا إِلَى مَلَكِ الْمَوْتِ بِقَبْضِ أَرْوَاحِهِمْ وَ وَكَّلَ اللَّهُ بِكُلِّ رَجُلٍ مَلَكَيْنِ يُقَلِّبَانِهِ مِنْ ذَاتِ الْيَمِينِ إِلَى ذَاتِ الشِّمَالِ وَ مِنْ ذَاتِ الشِّمَالِ إِلَى الْيَمِينِ فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى عَزَّ وَ عَلَا إِلَى خُزَّانِ الشَّمْسِ فَكَانَتْ تَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشِّمَالِ (۵)

۱- فی نسخه: فتبعه کلبه.

۲- کذا فی النسخ.

۳- فی نسخه: حتی علا بهم.

۴- فی العرائس: فوثب الیهودی و قال: یا علی ما اسم ذلک الجبل؟ و ما اسم الکهف؟ قال أمیر المؤمنین: یا أخا الیهود اسم الجبل ناجلوس، و اسم الکهف الوصید.

۵- فی العرائس: تزاور عن کهفهم ذات الیمین إذا طلعت، و إذا غربت تقرضهم ذات الشمال.

فَلَمَّا رَجَعَ دَقْيُوسُ (۱)مِنْ عِيدِهِ سَأَلَ عَنِ الْفِتْيَهِ فَأُخْبِرَ أَنَّهُمْ خَرَجُوا هُرَّاباً فَرَكِبَ فِي ثَمَانِينَ أَلْفَ حِصَانٍ (۲)فَلَمْ يَزَلْ يَقْفُو أَثَرَهُمْ حَتَّى عَلَا فَانْحَطَّ إِلَى كَهْفِهِمْ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِمْ إِذَا هُمْ نِيَامٌ فَقَالَ الْمَلِكُ لَوْ أَرَدْتُ أَنْ أُعَاقِبَهُمْ بِشَيْ ءٍ لَمَا عَاقَبْتُهُمْ بِأَكْثَرَ مِمَّا عَاقَبُوا بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَ لَكِنِ ائتُونِي بِالْبَنَّائِينَ فَسَدَّ بَابَ الْكَهْفِ بِالْكِلْسِ وَ الْحِجَارَهِ وَ قَالَ لِأَصْحَابِهِ قُولُوا لَهُمْ يَقُولُوا لِإِلَهِهِمُ الَّذِي فِي السَّمَاءِ لِيُنَجِّيَهُمْ وَ أَنْ يُخْرِجَهُمْ مِنْ هَذَا الْمَوْضِعِ قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام يَا أَخَا الْيَهُودِ فَمَكَثُوا ثَلَاثَمِائَهِ سَنَهٍ وَ تِسْعَ سِنِينَ فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُحْيِيَهُمْ أَمَرَ إِسْرَافِيلَ الْمَلَكَ أَنْ يَنْفُخَ فِيهِمُ الرُّوحَ فَنَفَخَ فَقَامُوا مِنْ رَقْدَتِهِمْ فَلَمَّا أَنْ بَزَغَتِ الشَّمْسُ قَالَ بَعْضُهُمْ قَدْ غَفَلْنَا فِي هَذِهِ اللَّيْلَهِ عَنْ عِبَادَهِ إِلَهِ السَّمَاءِ فَقَامُوا فَإِذَا الْعَيْنُ قَدْ غَارَتْ وَ إِذَا الْأَشْجَارُ قَدْ يَبِسَتْ فَقَالَ بَعْضُهُمْ إِنَّ أُمُورَنَا لَعَجَبٌ مِثْلُ تِلْكَ الْعَيْنِ الْغَزِيرَهِ قَدْ غَارَتْ وَ الْأَشْجَارُ قَدْ يَبِسَتْ فِي لَيْلَهٍ وَاحِدَهٍ وَ مَسَّهُمُ الْجُوعُ فَقَالُوا ابْعَثُوا بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَهِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّها أَزْكى طَعاماً فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَ لْيَتَلَطَّفْ وَ لا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَداً قَالَ تمليخا لَا يَذْهَبُ فِي حَوَائِجِكُمْ غَيْرِي وَ لَكِنِ ادْفَعْ أَيُّهَا الرَّاعِي ثِيَابَكَ إِلَيَّ قَالَ فَدَفَعَ الرَّاعِي ثِيَابَهُ وَ مَضَى يَؤُمُّ الْمَدِينَهَ فَجَعَلَ يَرَى مَوَاضِعَ لَا يَعْرِفُهَا وَ طَرِيقاً هُوَ يُنْكِرُهَا حَتَّى أَتَى بَابَ الْمَدِينَهِ وَ إِذَا عَلَيْهِ عَلَمٌ أَخْضَرُ مَكْتُوبٌ عَلَيْهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عِيسَى رَسُولُ اللَّهِ قَالَ فَجَعَلَ يَنْظُرُ إِلَى الْعَلَمِ وَ جَعَلَ يَمْسَحُ عَيْنَيْهِ وَ يَقُولُ أَرَانِي نَائِماً ثُمَّ دَخَلَ الْمَدِينَهَ حَتَّى أَتَى السُّوقَ فَأَتَى رَجُلًا خَبَّازاً فَقَالَ أَيُّهَا الْخَبَّازُ مَا اسْمُ مَدِينَتِكُمْ هَذِهِ قَالَ أَقْسُوسُ قَالَ وَ مَا اسْمُ مَلِكِكُمْ قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ قَالَ ادْفَعْ إِلَيَّ بِهَذِهِ الْوَرِقِ طَعَاماً فَجَعَلَ الْخَبَّازُ يَتَعَجَّبُ مِنْ ثِقْلِ الدَّرَاهِمِ وَ مِنْ كِبَرِهَا قَالَ فَوَثَبَ الْيَهُودِيُّ وَ قَالَ يَا عَلِيُّ وَ مَا كَانَ وَزْنُ كُلِّ دِرْهَمٍ مِنْهَا قَالَ وَزْنُ كُلِّ دِرْهَمٍ عَشَرَهُ دَرَاهِمَ وَ ثلثى (ثُلُثَا) دِرْهَمٍ (۳)فَقَالَ الْخَبَّازُ يَا هَذَا أَنْتَ أَصَبْتَ كَنْزاً فَقَالَ تمليخا مَا هَذَا إِلَّا ثَمَنُ تَمْرٍ بِعْتُهَا مُنْذُ ثَلَاثٍ وَ خَرَجْتُ مِنْ هَذِهِ

۱- تقدم ان دقيانوس و دقيوس كلاهما صحيح.

۲- فى نسخه و فى العرائس: ثمانين الف فارس.

۳- فى العرائس: ثلثا درهم. و هو الصواب.

الْمَدِینَهِ وَ تَرَکْتُ النَّاسَ یَعْبُدُونَ دَقْیُوسَ الْمَلِکَ قَالَ فَأَخَذَ الْخَبَّازُ بِیَدِ تملیخا وَ أَدْخَلَهُ عَلَی الْمَلِکِ فَقَالَ مَا شَأْنُ هَذَا الْفَتَی قَالَ الْخَبَّازُ هَذَا رَجُلٌ أَصَابَ کَنْزاً (۱)فَقَالَ الْمَلِکُ یَا فَتَی لَا تَخَفْ فَإِنَّ نَبِیَّنَا عِیسَی علیه السلام أَمَرَنَا أَنْ لَا نَأْخُذَ مِنَ الْکَنْزِ إِلَّا خُمُسَهَا فَأَعْطِنِی خُمُسَهَا وَ امْضِ سَالِماً فَقَالَ تملیخا انْظُرْ أَیُّهَا الْمَلِکُ فِی أَمْرِی مَا أَصَبْتُ کَنْزاً أَنَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الْمَدِینَهِ فَقَالَ الْمَلِکُ أَنْتَ مِنْ أَهْلِهَا قَالَ نَعَمْ قَالَ فَهَلْ تَعْرِفُ بِهَا أَحَداً قَالَ نَعَمْ قَالَ مَا اسْمُکَ (۲)قَالَ اسْمِی تملیخا قَالَ وَ مَا هَذِهِ الْأَسْمَاءُ أَسْمَاءَ أَهْلِ زَمَانِنَا فَقَالَ الْمَلِکُ فَهَلْ لَکَ فِی هَذِهِ الْمَدِینَهِ دَارٌ قَالَ نَعَمِ ارْکَبْ أَیُّهَا الْمَلِکُ مَعِی قَالَ فَرَکِبَ الْمَلِکُ وَ النَّاسُ مَعَهُ فَأَتَی بِهِمْ أَرْفَعَ دَارٍ فِی الْمَدِینَهِ قَالَ تملیخا هَذِهِ الدَّارُ لِی فَقَرَعَ الْبَابَ فَخَرَجَ إِلَیْهِمْ شَیْخٌ وَ قَدْ وَقَعَ حَاجِبَاهُ عَلَی عَیْنَیْهِ مِنَ الْکِبَرِ فَقَالَ مَا شَأْنُکُمْ فَقَالَ الْمَلِکُ أَتَانَا هَذَا الْغُلَامُ بِالْعَجَائِبِ یَزْعُمُ أَنَّ هَذِهِ الدَّارَ دَارُهُ فَقَالَ لَهُ الشَّیْخُ مَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا تملیخا بْنُ قسطیکین (۳)قَالَ فَانْکَبَّ الشَّیْخُ عَلَی رِجْلَیْهِ یُقَبِّلُهُمَا وَ یَقُولُ هُوَ جَدِّی وَ رَبِّ الْکَعْبَهِ فَقَالَ أَیُّهَا الْمَلِکُ هَؤُلَاءِ السِّتَّهُ الَّذِینَ خَرَجُوا هُرَّاباً مِنْ دَقْیُوسَ الْمَلِکِ (۴)قَالَ فَنَزَلَ الْمَلِکُ عَنْ فَرَسِهِ وَ حَمَلَهُ عَلَی عَاتِقِهِ وَ جَعَلَ النَّاسُ یُقَبِّلُونَ یَدَیْهِ وَ رِجْلَیْهِ فَقَالَ یَا تملیخا مَا فَعَلَ أَصْحَابُکَ فَأَخْبَرَ أَنَّهُمْ فِی الْکَهْفِ وَ کَانَ یَوْمَئِذٍ بِالْمَدِینَهِ مَلِکٌ مُسْلِمٌ (۵)

ص: ۴۱۸

۱- فی العرائس: فغضب الخباز و قال: ألا ترضی ان أصبت کنزا أن تعطینی بعضه حتّی تذکر رجلا جبارا کان یدعی الربوبیه قد مات منذ ثلاث مائه سنه، و تسخر بی؟ ثم أمسکه و اجتمع الناس ثمّ انهم أتوا به الی الملک و کان عاقلا عادلا فقال لهم: ما قصه هذا الفتی؟ قالوا: اصاب کنزا.

۲- فی العرائس: قال: فسم لنا، فسمی له نحوا من ألف رجل فما عرفوا منهم رجلا واحدا قالوا: یا هذا ما نعرف هذه الأسماء و لیست هی من أهل زماننا.

۳- فی نسخه: ابن فسطین. و فی العرائس: ابن فلسین.

۴- و فی العرائس: و لقد کان عیسی علیه السلام أخبرنا بقصتهم و أنهم سیحیون.

۵- أی مسلم بعیسی علیه السلام.

وَ مَلِكٌ يَهُودِيٌّ فَرَكِبُوا فِي أَصْحَابِهِمْ فَلَمَّا صَارُوا قَرِيباً مِنَ الْكَهْفِ قَالَ لَهُمْ تمليخا إِنِّي أَخَافُ أَنْ تَسْمَعَ أَصْحَابِي أَصْوَاتَ حَوَافِرِ الْخُيُولِ فَيَظُنُّونَ أَنَّ دَقْيُوسَ الْمَلِكَ قَدْ جَاءَ فِي طَلَبِهِمْ وَ لَكِنْ أَمْهِلُونِي حَتَّى أَتَقَدَّمَ فَأُخْبِرَهُمْ فَوَقَفَ النَّاسُ فَأَقْبَلَ تمليخا حَتَّى دَخَلَ الْكَهْفَ فَلَمَّا نَظَرُوا إِلَيْهِ اعْتَنَقُوهُ وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّاكَ مِنْ دَقْيُوسَ قَالَ تمليخا دَعُونِي عَنْكُمْ وَ عَنْ دَقْيُوسِكُمْ قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنا يَوْماً أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ تمليخا بَلْ لَبِثْتُمْ ثَلَاثَمِائَةٍ وَ تِسْعَ سِنِينَ وَ قَدْ مَاتَ دَقْيُوسُ وَ انْقَرَضَ قَرْنٌ بَعْدَ قَرْنٍ وَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيّاً يُقَالُ لَهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عليه السلام وَ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ (۱)وَ قَدْ أَقْبَلَ إِلَيْنَا الْمَلِكُ وَ النَّاسُ مَعَهُ قَالُوا يَا تمليخا أَ تُرِيدُ أَنْ تَجْعَلَنَا فِتْنَةً لِلْعَالَمِينَ قَالَ تمليخا فَمَا تُرِيدُونَ قَالُوا ادْعُ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ وَ نَدْعُوهُ مَعَكَ حَتَّى يَقْبِضَ أَرْوَاحَنَا فَرَفَعُوا أَيْدِيَهُمْ فَأَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى بِقَبْضِ أَرْوَاحِهِمْ وَ طَمَسَ اللَّهُ بَابَ الْكَهْفِ عَلَى النَّاسِ فَأَقْبَلَ الْمَلِكَانِ يَطُوفَانِ عَلَى بَابِ الْكَهْفِ سَبْعَةَ أَيَّامٍ لَا يَجِدَانِ لِلْكَهْفِ بَاباً فَقَالَ الْمَلِكُ الْمُسْلِمُ مَاتُوا عَلَى دِينِنَا أَبْنِي عَلَى بَابِ الْكَهْفِ مَسْجِداً وَ قَالَ الْيَهُودِيُّ لَا بَلْ مَاتُوا عَلَى دِينِي أَبْنِي عَلَى بَابِ الْكَهْفِ كَنِيسَةً فَاقْتَتَلَا فَغَلَبَ الْمُسْلِمُ وَ بَنَى مَسْجِداً عَلَيْهِ يَا يَهُودِيُّ أَ يُوَافِقُ هَذَا مَا فِي تَوْرَاتِكُمْ قَالَ مَا زِدْتَ حَرْفاً وَ لَا نَقَصْتَ وَ أَنَا أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ (۲).

**[ترجمه]قصص الأنبياء: از ابن عباس روایت شده که گفت: در عهد خلافت عمر گروهی از کاهنان یهودی نزد او آمدند و پرسیدند: قفل‌های آسمان کدامند؟ کلیدهای گشودن آسمان کدامند؟ قبری که صاحب خود را به حرکت در می‌آورد کدام است؟ هم چنین درباره کسی که از جمله جنّ و انس نیست ولی قوم خویش را بیم می‌دهد، و درباره پنج چیزی که بر روی زمین راه می‌روند حال آنکه در رحم مادران خلق نشده‌اند، هم چنین درباره آنچه که مرغ، خروس، اسب، الاغ، قورباغه و چکاوک هنگام بانگ سر دادن می گویند از او سؤال پرسیدند، پس عمر سر خود را به زیر افکند

ص: ۴۱۱

و گفت: ای ابوالحسن، جواب این سؤالها را جز نزد تو نمی‌یابم! بنابراین علی علیه السلام به کاهنان گفت: برای شما شرطی می گذارم: آیا اگر شما را به آنچه در تورات ذکر شده آگاه گردانم به دین ما گردن می‌نهید؟ گفتند: آری.

پس امام علیه السلام فرمود: امّا قفل آسمانها شرک ورزیدن به خداوند است، به راستی که برده و کنیز (مرد و زن) اگر مشترک باشند هیچ عملی از اعمال آنها به سوی خداوند سبحان صعود نمی کند، گفتند: کلید گشودن آسمانها چیست؟ امام فرمود: گواهی دادن به اینکه خدایی جز الله وجود ندارد و محمّد بنده و فرستاده اوست. گفتند: ما را از قبری آگاه گردان که صاحب خویش را به حرکت در می‌آورد، فرمود: آن قبر، همان ماهی است که یونس علیه السلام را بلعید و او را در دریاهای هفت گانه به گردش در آورد. گفتند: ما را از شخصی باخبر گردان که از جمله جنّ و انس نیست ولی قوم خویش را انذار می‌دهد، فرمود: آن شخص ، مورچه سلیمان است آن گاه که گفت: «یا أیّها النمل ادخلوا مساکنکم لایحطمنّکم سلیمان و جنوده» {ای مورچگان، وارد خانه‌هایتان شوید تا سلیمان و سپاهیانش شما را نابود نکنند.}

گفتند: پس ما را از پنج چیزی آگاه گردان که بر روی زمین راه می‌روند در حالی که در رحم مادران خلق نشده‌اند، فرمود: آنها آدم، حوّا، شتر صالح، گوسفند ابراهیم و عصای موسی هستند، گفتند: ما را از سخنانی که این حیوانات بر زبان می‌آورند با خبر ساز، فرمود: مرغ می گوید: خداوند رحمان بر عرش مستقر و مستولی شده است؛ خروس می گوید: ای غافلان، خدا را یاد کنید؛ هنگامی که مؤمنان به سوی کافران حرکت می کنند اسب می گوید: خداوندا، بندگان مؤمن خود را بر بندگان

کافرت پیروز گردان؛ الاغ باج‌ستان را لعنت و نفرین می‌کند و در چشم شیطان بانگ سر می‌دهد؛ قورباغه می‌گوید: پروردگار من که در ژرفای دریاها پرستش و ستایش می‌شود پاک و منزه است، و چکاوک می‌گوید: پروردگارا، آنان که محمّد و آل او را دشمن می‌دارند نفرین کن.

کاهنان یهودی سه نفر بودند، بعد از شنیدن این سخنان دو نفر از آنان بالا جهیدند و گفتند: شهادت می‌دهیم که خدایی جز الله وجود ندارد، یگانه است و شریکی ندارد و شهادت می‌دهیم که محمّد بنده و فرستاده اوست.

کاهن دیگر برخاست و گفت: ای علی، آنچه به دل دوستانم افتاد به دل من نیز افتاده است ولی موضوعی باقی مانده که درباره آن از تو سؤال می‌پرسم، امام علیه السلام فرمود: بپرس، گفت: مرا از اشخاصی آگاه گردان که در زمانهای پیشین می‌زیستند پس به مدّت سیصد و نه سال وفات نمودند آنگاه خداوند ایشان را زنده گرداند، داستان آنها چه بود؟ امام علی علیه السلام شروع کرد و خواست سوره کهف را قرائت کند، امّا کاهن گفت: چه بسیار قرآن شما را شنیده‌ایم، اگر به احوال ایشان آگاه هستی ما را از داستان آنها، اسمها و تعدادشان، اسم سگ، اسم غار، اسم پادشاه و اسم شهرشان مطلع گردان.

ص: ۴۱۲

پس امام علی علیه السلام فرمود: لا حول و لا قوه إلّا بالله العلیّ العظیم، ای برادر یهودی، محمّد صلّی الله علیه و آله برایم نقل کرد که در سرزمین روم شهری وجود داشت که اقسوس نامیده شد و پادشاه نیکوکاری بر آن فرمانروایی می‌کرد، سپس پادشاه ایشان وفات نمود و در بین‌شان اختلاف افتاد، پس این موضوع به گوش پادشاهی از پادشاهان فارس به اسم دقیانوس رسید و با صد هزار نفر به سوی آنان آمد تا اینکه وارد سرزمین اقسوس گردید و آنجا را به عنوان خانه فرمانروایی خویش برگزید، و قصری در آن بنا نهاد به طول و عرض یک فرسخ، هم چنین در آن قصر جایگاهی از جنس مرمر صاف و صیقلی برای خود آماده ساخت که طول و عرض آن هر یک هزار گز بود، و در آن جایگاه چهار هزار ستون از جنس طلا به کار گرفته بود و برای آن هزار چراغ نصب کرده بود که دارای زنجیره‌هایی نقره‌ای بودند و با بهترین روغن‌ها برافروخته می‌گشتند، و در جانب شرقی و هم چنین غربی آن هشتاد نورگیر تعبیه کرده بود و خورشید در هر جهتی که به گردش در می‌آمد بر آن می‌تابید، و در این جایگاه تختی از جنس طلا قرار داده بود که طول آن هشتاد و عرضش چهل گز بود، پایه‌هایی نقره‌ای داشت که با جواهرات تزیین شده بود، و پشتی‌های کوچکی را بر روی آن در کنار هم چیده بود، هم چنین در طرف راست تخت هشتاد صندلی طلایی آراسته به زبرجد سبز قرار داده بود که سرداران نظامی خود را بر آنها نشانده بود، و در طرف چپ تخت نیز هشتاد صندلی نقره‌ای آراسته به یاقوت سرخ قرار داده و فرماندهان خویش را بر آنها نشانده بود سپس بر بالای تخت رفته و تاج را بر سر می‌نهاد.

آن گاه کاهن یهودی از جا پرید و گفت: تاج او از چه جنسی بود؟ امام فرمود: از جنس طلای مشبّک که دارای هفت گوشه بود و بر هر گوشه‌ای از آن مروارید سفیدی قرار داشت که به سان درخشش چراغ در شب تار می‌درخشید، او هم چنین پنجاه نوجوان تازه به دوران رسیده از

ص: ۴۱۳

فرزندان فرماندهان را برگزیده و بر آنان لباسهایی از جنس دیبای قرمز رنگ پوشانده بود و شلوارهایی از جنس حریر سبز رنگ به پایشان کرده بود، بر سر آنان تاج نهاده و بر دست‌هایشان دستبند بسته و به پاهایشان خلخال انداخته بود و ستون‌هایی طلایی را به دست آنان داده و بر بالای سر خود نگاهشان داشته بود، او هم چنین شش مرد جوان را به عنوان وزیران خویش برگزیده بود که سه تن از ایشان را در سمت راست و سه تن دیگر را در سمت چپش قرار داده بود؛ کاهن یهودی گفت: اسم آن شش نفر که در سمت راست و چپ او ایستاده بودند چه بود؟ امام علیه السلام فرمود: اسم سه نفری که در سمت راستش ایستاده بودند تملیخا، مکسلمینا و میشیلینا بود و اسم سه نفری که در سمت چپش ایستاده بودند مرنوس، دیرنوس و ساذریوس بود و پادشاه درباره تمام اموراتش با آنان مشورت می‌کرد، او هر روز در حیاط قصرش می‌نشست در حالی که سرداران در سمت راست و فرماندهان در سمت چپش قرار داشتند، سپس سه نفر از جوانان وارد می‌شدند که در دست یکی از آنها جامی طلائی و لبریز از مُشک پودر شده، در دست دیگری جامی نقره‌ای و لبریز از گلاب و در دست سوّمین پرنده‌ای سفید با منقاری قرمز قرار داشت، هنگامی که پادشاه به آن پرنده نگاه می‌انداخت برایش سوت می‌زد و پرنده پرواز می‌کرد تا اینکه در جام گلاب می‌افتاد و در آن غوطه ور می‌شد سپس در جام مشک می‌افتاد و با پر و بال‌های خود هر آنچه در جام بود را بر می‌داشت، آنگاه پادشاه دوباره برای پرنده سوت می‌زد و پرواز می‌کرد و بر روی تاج او می‌نشست و مشکی که در بال و پرهایش بود را بر روی سر پادشاه می‌ریخت.

هنگامی که پادشاه این منظره را مشاهده نمود متکبر و گردنکش شد و به جای خداوند ادّعای ربوبیّت کرد و وجیهان قوم خویش را به سوی پذیرش این ربوبیّت فرا خواند،

ص: ۴۱۴

پس بر هر که از او اطاعت می‌کرد عطایا و بخشش‌هایی را ارزانی می‌داشت و لباسش می‌پوشانید و هر که با او بیعت نمی‌کرد را به قتل می‌رساند، بنابراین دعوتش را اجابت گفتند؛ هم چنین او در هر سال یک روز را به عنوان روز جشن تعیین کرد، و در یکی از این روزها و هنگامی که در حال جشن گرفتن بودند و سرداران جنگی در سمت راست و فرماندهان در سمت چپ پادشاه ایستاده بودند یکی از سرداران او را آگاه گرداند که سپاهیان سرزمین فارس به سویش هجوم آورده‌اند پس از این خبر اندوهگین گشت تا جایی که تاج از سرش فرو افتاد، و یکی از سه جوانی که در طرف راست پادشاه ایستاده بودند و تملیخا نامیده می‌شد به او نگاه کرد و با خود گفت: اگر دقیانوس آن گونه که خود می‌پندارد خداوند بود اندوهگین نمی‌شد و دچار ترس و هراس نمی‌گشت، ادرار نمی‌کرد و محتاج قضای حاجت نمی‌شد و نمی‌خوابید، چرا که اینها از جمله افعال خداوند نیستند؛ آن شش جوان هر روز نزد یکی از ایشان گرد می‌آمدند و از قضا آن روز نزد تملیخا بودند، پس بهترین و پاک ترین خوراکها را برای‌شان فراهم کرد و سپس به آنها گفت: ای برادرانم، چیزی به دلم خطور کرده که مرا از خوردن و نوشیدن و خوابیدن باز داشته است، گفتند: ای تملیخا، آن چه چیزی است؟ گفت: بسیار در این آسمان به اندیشیدن مشغول شدم و گفتم: چه کسی آن را بدون هیچ گونه ستونی از پایین و نگاه دارنده‌ای از بالا برافراشته است؟ چه کسی خورشید و ماه را به عنوان دو آیت و نشانه آشکار در آن به حرکت در آورده است؟ چه کسی آن را با ستارگان زینت بخشیده است؟ سپس بسیار در زمین اندیشه کردم و گفتم: چه کسی آن را بر پشت آبهای پنهان گسترانیده است؟ و چه کسی آن را با کوهها نگاه داشته است تا بر هر چیزی نلرزد و به جنبش در نیاید؟ آن گاه در نفس خود بسیار اندیشیدم که چه کسی مرا به صورت جنین از

شکم مادرم خارج ساخته است؟ و چه کسی مرا تغذیه کرده و پرورش داده است؟ به راستی که همه اینها سازنده و مدبّری غیر از دقیانوس پادشاه دارند و تنها اوست که پادشاه پادشاهان و جبّار آسمان‌هاست؛ پس جوانان به روی پایش افتادند و آن را بوسیدند و گفتند: خداوند به وسیله تو ما را از گمراهی به سوی هدایت راهنمایی کرده است، بنابراین به ما پیشنهاد ده که چه کنیم؛ تملیخا از جایش برخاست و (درخت‌های) خرمایی که در باغش داشت را به سه هزار درهم فروخت و آن را در آستینش پنهان کرد و همه با هم بر اسب‌هایشان سوار و از شهر خارج شدند،

ص: ۴۱۵

هنگامی که سه مایل حرکت کردند تملیخا به آنها گفت: ای برادرانم، بینوایی و تنگدستی آخرت به ما روی آورده و مُلک و اموال دنیا از بین رفته است، از اسب‌های خویش فرود آمده و پیاده به حرکت در آیید، امید است که خداوند در کار شما گشایش و برون رفتی قرار دهد؛ بنابراین از اسب‌هایشان فرود آمدند و آن روز هفت فرسخ را پیاده پیمودند تا جایی که از پاهایشان خون می‌چکید.

آن‌گاه چوپانی به استقبال‌شان آمد و به او گفتند: ای چوپان، آیا شیر یا آبی برای نوشیدن نزد تو وجود دارد؟

چوپان گفت: آنچه را دوست می‌دارید نزد من وجود دارد ولی صورت‌های شما را چون پادشاهان می‌بینم، و شما را جز اینکه از دست دقیانوس پادشاه گریخته‌اید نمی‌پندارم، گفتند: ای چوپان، دروغ گفتن برای ما جایز نیست، پس آیا راست گفتن، ما را از (پرسش‌های) تو نجات می‌بخشد؟ سپس چوپان را از داستان خویش آگاه کردند، آن گاه او در حالی که بر پاهایشان بوسه می‌زد گفت: ای جماعت، آنچه را به دلهای شما افتاده به دل من نیز افتاده است ولی مرا مهلت دهید تا گوسفندها را به صاحبشان بازگردانم و به شما ملحق شوم، پس منتظرش ماندند و او گوسفندها را باز گرداند و در حالی که می‌دوید و سگش به دنبالش می‌آمد به سوی آنان آمد.

پس کاهن یهودی از جایش برخاست و گفت: ای علی، اسم سگ چه بود و چه رنگی داشت؟ امام علی علیه السلام فرمود: **لا حول و لا قوّه إلّا بالله العلیّ العظیم**، رنگ سگ سیاه و سفید با سیاهی بیشتر و اسمش قطمیر بود، و هنگامی که جوانان به سگ نگاه کردند یکی از ایشان گفت: بیم این داریم که با پارس کردنش جای ما را آشکار سازد، پس اصرار داشتند که با سنگ او را از خود دور کنند، آن گاه خداوند متعال سگ را به سخن آورد و گفت: مرا رها کنید تا از شما در مقابل دشمنان‌تان محافظت کنم؛ سپس چوپان پیوسته آنان را به حرکت وا داشت تا از کوهی بالا رفتند و آنان را در غاری فرود آورد که وصید نامیده می‌شد و در آستانه آن چشمه‌ها و درختان پرثمری وجود داشت بنابراین از میوه‌ها خوردند و از آب نوشیدند، و شب آنان را در بر گرفت پس به غار پناه بردند و سگ بر روی سینه در دهانه غار خوابید و دستش را بر روی آن دراز کرد، آن گاه خداوند عزّ و جلّ به فرشته مرگ فرمان داد که جان ایشان را بستاند، و دو فرشته را مسؤول قرار داد تا هر یک از آنها را از چپ به راست و از راست به چپ زیر و رو کنند، سپس به فرشته مالک خورشید وحی فرمود و خورشید هنگام طلوع به طرف راست غارشان می‌گرایید و هنگام غروب به طرف چپشان عدول می‌کرد؛

ص: ۴۱۶

هنگامی که دقیانوس از جشن بازگشت جویای مردان جوان شد پس او را مطّلع گرداندند که از شهر گریخته‌اند، بنابراین در میان هشتاد هزار سوارکار به راه افتاد و پیوسته به دنبال آنها می‌گشتند تا اینکه سرانجام از کوه بالا رفت و بر دهانه غارشان فرود آمد و هنگامی که به آنها نگاه کرد خوابیده بودند، پس پادشاه گفت: اگر می‌خواستم آنان را به چیزی مجازات کنم، بیشتر از آنچه خود را به آن مجازات کرده‌اند مجازاتشان نمی‌کردم ولی چند بنّا را نزد من بیاورید؛ بنابراین دهانه غار را با آهک و سنگ مسدود کرد و به همراهانش گفت: به آنان بگویید به خدای‌شان که در آسمان است بگویند آنها را نجات دهد و از این مکان خارج‌شان سازد.

سپس امام علی علیه السلام فرمود: ای برادر یهودی، آنان سیصد و نه سال به این حالت باقی ماندند، و هنگامی که خداوند خواست آنان را زنده گرداند به اسرافیل فرمان داد که روح را در جسم‌شان بدمد، پس اسرافیل روح را دمید و از خواب برخاستند، و آن گاه که خورشید طلوع کرد یکی از آنها گفت: در این شب از عبادت خداوند آسمان غافل ماندیم، سپس برخاستند و ناگهان مشاهده کردند که چشمه در زمین فرو رفته و درختان خشک شده‌اند، پس یکی از آنان گفت: اوضاع ما شگفت انگیز شده است، در عرض یک شب چشمه‌ای مانند آن چشمه پر آب در زمین فرو رفته و درختان خشک شده‌اند! آنگاه احساس گرسنگی کردند و گفتند: درهم هایی را که با خود دارید به کسی از خود بدهید و او را روانه شهر کنید تا ببیند کدامین (فروشنده) ایشان غذای پاکتری دارد پس روزی و طعامی از آن بیاورد، امّا باید نهایت دقت را به خرج دهد و هیچ کس را از حال شما آگاه نسازد؛ تملیخا گفت: برای تأمین نیازهای شما کسی غیر از من به شهر نمی‌رود، ولی ای چوپان لباسهایت را به من بده؛ پس چوپان لباسهایش را به او داد و به قصد رفتن سوی شهر به راه افتاد، و در طول مسیر مکانهایی را مشاهده می‌کرد که آنها را نمی‌شناخت و راهی را می‌پیمود و مشاهده می‌کرد که به نظرش ناآشنا بود تا اینکه به دروازه ورودی شهر رسید و به ناگاه پرچم سبز رنگی را بر بالای دروازه مشاهده کرد که بر آن نوشته شده بود: لا إله إلّا الله عیسی رسول الله، پس به پرچم نگاه می‌کرد و چشم‌هایش را می‌مالید و می‌گفت: خود را در حالت خواب می‌بینم، سپس وارد شهر شد و به بازار رسید و نزد نانوایی رفت و گفت: ای نانوا، اسم این شهر شما چیست؟ نانوا گفت: أقسوس، تملیخا گفت: و اسم پادشاه‌تان چیست؟ نانوا گفت: عبدالرحمن، تملیخا گفت: با این درهم‌ها طعامی به من بده؛ پس نانوا از سنگینی درهم‌ها و بزرگی آنها شگفت زده شد. آن گاه کاهن یهودی بالا جهید و گفت: ای علی، وزن هر یک از آن درهم‌ها چقدر بود؟ امام فرمود: وزن هر درهم، ده و دو سوّم درهم بود، سپس نانوا گفت: این شگفت انگیز است، تو به گنج دست یافته‌ای؟ تملیخا گفت: این درهم‌ها چیزی نیست جز بهای خرمایی که سه روز پیش فروختم و از این شهر خارج شدم

ص: ۴۱۷

و مردم را در حالی که دقیانوس پادشاه را عبادت می‌کردند ترک گفتم؛ پس نانوا دست تملیخا را گرفت و او را نزد پادشاه برد، پادشاه گفت: مسأله این جوان چیست؟ نانوا گفت: این مرد به گنج دست یافته است، پادشاه گفت: ای مرد جوان، بیم و هراس نداشته باش چرا که پیامبرمان عیسی علیه السلام به ما امر فرموده که از گنج غیر از یک پنجمش را از کسی نستانیم پس یک پنجم آن را به ما بده و به سلامت از اینجا برو.

تملیخا گفت: ای پادشاه، در مورد مسأله من درنگ و تأمّل کن، من به هیچ گنجی دست نیافته‌ام، من مردی از اهالی این شهر

هستم؛ پادشاه گفت: تو از اهالی این شهر هستی؟ تملیخا گفت: بله، پادشاه گفت: آیا کسی را در این شهر می‌شناسی؟ تملیخا گفت: بله، پادشاه گفت: اسم تو چیست؟ گفت: اسمم تملیخاست، پادشاه گفت: این اسم از جمله اسمهای (کسانی که در) زمان ما (زندگی می‌کنند) نیست، آیا در این شهر خانه‌ای داری؟ تملیخا گفت: آری، ای پادشاه همراه من سوار شوید و بیایید، پس پادشاه و مردم همراه او سوار شدند و به راه افتادند و آنان را نزد بلندترین خانه شهر برد و گفت: این خانه من است، آن گاه در را کوبید و پیرمردی از خانه به سوی ایشان خارج شد که بر اثر کهولت سنّ ابروهایش بر روی چشم‌هایش ریخته بود، و گفت: چه کار دارید؟ پادشاه گفت: این مرد جوان با چیزهای شگفت انگیزی نزد ما آمده است و گمان می‌کند که این خانه، خانه اوست؛ پس پیرمرد به تملیخا گفت: تو کیستی؟ تملیخا گفت: من تملیخا پسر قسطیکین هستم؛ بنابراین پیرمرد در حال بوسه زدن بر روی پاهایش افتاد و می‌گفت: قسم به پروردگار کعبه او جدّ من است، آن گاه گفت: ای پادشاه، اینان همان شش نفری هستند که از ترس دقیانوس پادشاه گریختند و از شهر خارج شدند.

پس پادشاه از اسب خویش پایین آمد و تملیخا را در حالی که مردم دست و پایش را می‌بوسیدند بر روی دوش حمل کرد و گفت: ای تملیخا، دوستانت چه کردند؟ و تملیخا به آنان خبر داد که دوستانش در غار هستند؛ در آن روزگار پادشاهی مسلمان (مؤمن)

ص: ۴۱۸

و پادشاهی یهودی حکمرانی می‌کردند پس در میان یاران خویش بر مرکب‌هایشان سوار شدند و به راه افتادند، ولی هنگامی که به غار نزدیک شدند تملیخا به آنها گفت: به راستی من بیم آن دارم که دوستانم صدای سمّ اسب‌ها را بشنوند و گمان کنند که دقیانوس پادشاه در طلب‌شان آمده است، پس به من مهلت دهید تا پیش روم و آنان را مطّلع گردانم؛ پس مردم ایستادند و تملیخا به سوی غار رفت و وارد آن شد، هنگامی که دوستانش او را مشاهده کردند در آغوشش کشیدند و گفتند: سپاس خداوندی راست که تو را از دست دقیانوس نجات بخشید، تملیخا گفت: من و دقیانوس را رها کنید و بگویید: چه مدّت در خواب بوده‌اید؟ گفتند: یک روز یا قسمتی از یک روز در خواب بوده‌ایم! تملیخا گفت: بلکه سیصد و نه سال در خواب بوده‌اید، و دقیانوس مرده و قرنی از پس قرن دیگر منقرض گشته است، و خداوند پیامبری به اسم مسیح عیسی بن مریم علیه السلام را برانگیخته و سپس او را به سوی خویش بالا- برده است، اکنون پادشاه و مردمی که همراه او هستند سوی ما آمده‌اند؛ گفتند: ای تملیخا، آیا می‌خواهی ما را وسیله‌ای برای آزمایش و اغوای جهانیان قرار دهی؟ تملیخا گفت: پس چه می‌خواهید؟ گفتند: به درگاه خداوند متعال دعا کن و ما نیز همراه تو دعا می‌کنیم تا روح‌هایمان را بستاند؛ پس دست‌هایشان را به سوی آسمان بلند کردند، آن گاه خداوند متعال به ستاندن ارواح ایشان امر فرمود و دهانه غار را برای مردم محو کرد و از بین برد، سپس دو پادشاه به مدّت هفت روز بر دهانه غار می‌چرخیدند و آن را نمی‌یافتند، پس پادشاه مسلمان گفت: آنان در حالی که متدیّن به دین ما بودند وفات نمودند، بر دهانه غار مسجدی بنا خواهم کرد؛ و پادشاه یهودی گفت: بلکه ایشان بر دین و آیین ما از دنیا رفتند، بر دهانه غار کنیسه‌ای بنا خواهم کرد، بنابراین دو پادشاه به جنگ پرداختند و پادشاه مسلمان پیروز گشت و بر دهانه غار مسجدی بنا نهاد. (سپس امام فرمود:) ای کاهن یهودی، آیا این سخنان با آنچه در تورات شما آمده مطابقت دارد؟ کاهن گفت: حرفی را زیاد و کم نگرداندی، و من نیز شهادت می‌دهم که خدایی جز الله وجود ندارد و محمّد، بنده و فرستاده اوست. -. نسخه خطی قصص الأنبیاء -

**[ترجمه]

بیان

هذا مختصر مما رواه الثعلبی فی عرائسه. (۳)و اللجین مصغرا الفضه و النمرقه بضم النون و الراء و بکسرهما الوساده قوله کیفما دارت أقول وجدت فی بعض الکتب هکذا و اتخذ لشرقی المجلس مائتی

۱- لم یذکر فی العرائس بعث المسیح علیه السلام و رفعه بل قال: و آمن أهل المدینه باللّه العظیم إه. و قد اختلف انهم کانوا قبل المسیح علیه السلام أو بعده، قال ابن الأثیر فی الکامل: و کانت شریعتهم شریعه عیسی علیه السلام و زعم بعضهم أنهم کانوا قبل المسیح و أن المسیح أعلم قومه بهم و ان اللّه بعثهم من رقدتهم بعد رفع المسیح، و الأول اصح.

۲- قصص الأنبیاء مخطوط.

۳- العرائس: ۲۳۲- ۲۳۶. و فیه زیادات کثیره خرجنا بعضها.

کوه و لغربیه کذلک فکانت الشمس من حین تطلع إلی حین تغیب تدور فی المجلس کیفما دارت و لعله أصوب و البطریق القائد من قواد الروم و هو معرب و الجمع البطارقه و الهرقل بکسر الهاء و القاف ملک الروم.

و قال الجزری القرطق قباء معرب کرته و قد تضم طاؤه و قال الفیروزآبادی القرطق کجندب معرب کرته و قرطقته فتقرطق ألبسته إیاه فلبسه انتهی و الدملج و الدملوج المعضد.

قوله علیه السلام و اتخذ سته غلمه أقول فی بعض الکتب و اصطفی سته أغلمه من أولاد العلماء فجعلهم وزراء و فیه فأسماء الذین عن یمینه یملیخا و مکسلمینا و مخسمینا و الذین عن یساره مرطوش و کشطونش و ساذنوش.

**[ترجمه]آنچه ذکر شد مختصر چیزی است که الثعلبیّ در العرائس ذکر کرده است. - . العرائس : ۲۳۲-۲۳۶ -

(اللُّجَین) به صورت مصغّر: نقره. (النمرقه) با (نون) و (راء) مضموم و مکسور: بالش. در مورد این سخن او (کیفما دارت) می‌گویم: در یکی از کتاب‌ها این عبارت را چنین یافتم: (و اتّخذ لشرقیّ المجلس مائتی

ص: ۴۱۹

کوّه، و لغربیّه کذلک، فکانت الشمس من حین تطلع إلی حین تغیب تدور فی المجلس کیفما دارت: و در جانب شرقی هم چنین جانب غربی جایگاه دویصد نورگیر تعبیه کرده بود، پس خورشید از زمان طلوع تا غروب هر گونه که به گردش در می‌آمد بر جایگاه می‌تابید.) و شاید این گونه صحیح‌تر باشد. (البطریق): فرمانده‌ای از فرماندهان روم، این کلمه معرّب است و جمع آن (بطارقه) می‌باشد.(الهِرقِل): پادشاه روم.

الجزری گوید: (القرطق): قبا و رداء، این کلمه معرّب (کرته) می‌باشد و با (طاء) مضموم نیز خوانده شده است؛ فیروز آبادی گوید: (القرطق) بر وزن (جُندَب) معرّب (کرته) می‌باشد، و (قرطقتُه فتَقَرطق): بر او لباس پوشاندم پس آن را پوشید. (الدملج) و (الدملوج): دستبند. پایان.

در مورد این سخن امام علی علیه السلام (و اتّخذ ستّه غلمه) می‌گویم: در یکی از کتابها این عبارت چنین آمده است: (و اصطفی ستّه أغلمه من أولاد العلماء فجعلهم وزراءه: و شش مرد جوان از فرزندان علماء را برگزید و آنان را وزیر خویش قرار داد.) هم چنین آمده است: و اسم کسانی که در سمت راست پادشاه بودند: یملیخا، مکسلمینا و مخسمینا بود و کسانی که در سمت چپش بودند: مرطوش، کشطونش و ساذنوش.

**[ترجمه]

«۲»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام الصَّدُوقُ عَنْ أَبِیهِ عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ یَحْیَی عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: صَلَّی النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله ذَاتَ لَیْلَهٍ ثُمَّ تَوَجَّهَ إِلَی الْبَقِیعِ فَدَعَا أَبَا بَکْرٍ وَ عُمَرَ وَ عُثْمَانَ وَ

عَلِيّاً فَقَالَ امْضُوا حَتَّى تَأْتُوا أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَ تُقْرِءُوهُمْ مِنِّی السَّلَامَ وَ تَقَدَّمْ أَنْتَ یَا أَبَا بَکْرٍ فَإِنَّکَ أَسَنُّ الْقَوْمِ ثُمَّ أَنْتَ یَا عُمَرُ ثُمَّ أَنْتَ یَا عُثْمَانُ فَإِنْ أَجَابُوا وَاحِداً مِنْکُمْ وَ إِلَّا تَقَدَّمْ أَنْتَ یَا عَلِیُّ کُنْ آخِرَهُمْ ثُمَّ أَمَرَ الرِّیحَ فَحَمَلَتْهُمْ حَتَّى وَضَعَتْهُمْ عَلَى بَابِ الْکَهْفِ فَتَقَدَّمَ أَبُو بَکْرٍ فَسَلَّمَ فَلَمْ یَرُدُّوا فَتَنَحَّى فَتَقَدَّمَ عُمَرُ فَسَلَّمَ فَلَمْ یَرُدُّوا عَلَیْهِ وَ تَقَدَّمَ عُثْمَانُ وَ سَلَّمَ فَلَمْ یَرُدُّوا عَلَیْهِ وَ تَقَدَّمَ عَلِیٌّ وَ قَالَ السَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ أَهْلَ الْکَهْفِ الَّذِینَ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زَادَهُمْ هُدًى وَ رَبَطَ عَلَى قُلُوبِهِمْ أَنَا رَسُولُ رَسُولِ اللَّهِ إِلَیْکُمْ فَقَالُوا مَرْحَباً بِرَسُولِ اللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ عَلَیْکَ السَّلَامُ یَا وَصِیَّ رَسُولِ اللَّهِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ قَالَ فَکَیْفَ عَلِمْتُمْ أَنِّی وَصِیُّ النَّبِیِّ فَقَالُوا إِنَّهُ ضُرِبَ عَلَى آذَانِنَا أَلَّا نُکَلِّمَ إِلَّا نَبِیّاً أَوْ وَصِیَّ نَبِیٍّ فَکَیْفَ تَرَکْتَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ کَیْفَ حَشَمُهُ وَ کَیْفَ حَالُهُ وَ بَالَغُوا فِی السُّؤَالِ وَ قَالُوا خَبِّرْ أَصْحَابَکَ (1)هَؤُلَاءِ أَنَّا لَا نُکَلِّمُ إِلَّا نَبِیّاً أَوْ وَصِیَّ نَبِیٍّ فَقَالَ لَهُمْ أَ سَمِعْتُمْ مَا یَقُولُونَ قَالُوا نَعَمْ قَالَ فَاشْهَدُوا ثُمَّ حَوَّلُوا وُجُوهَهُمْ قِبَلَ الْمَدِینَهِ فَحَمَلَتْهُمُ الرِّیحُ حَتَّى وَضَعَتْهُمْ

۱- فی نسخه فأخبر أصحابک.

بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ فَأَخْبَرُوهُ بِالَّذِي كَانَ فَقَالَ لَهُمُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله قَدْ رَأَيْتُمْ وَ سَمِعْتُمْ فَاشْهَدُوا قَالُوا نَعَمْ فَانْصَرَفَ النَّبِيُّ إِلَى مَنْزِلِهِ وَ قَالَ لَهُمْ احْفَظُوا شَهَادَتَكُمْ.

أقول: رواه الثعلبی فی تفسیره بتغییر ما و سیأتی بأسانید فی معجزات النبی و أمیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیهما.

**[ترجمه]قصص الأنبیاء: به إسناد صدوق از امام باقر علیه السلام روایت شده است: شبی پیامبر صلّی الله علیه و آله نماز گزارد و سپس به سوی بقیع روی آورد و ابوبکر، عمر، عثمان و علی را فرا خواند و فرمود: راه بیفتید تا به اصحاب کهف برسید و سلام مرا به ایشان برسانید، و ای ابوبکر تو پیش قدم باش چرا که از همه مسنّ‌تر هستی سپس تو ای عمر و آن گاه تو ای عثمان، پس اگر جواب یکی از شما را دادند (سلام مرا به آنها برسانید) و اگر جواب ندادند، تو ای علی آخرین نفری باش که پیش می‌روی، سپس به باد امر فرمود و هر چهار نفر را حمل کرد تا اینکه آنان را بر دهانه غار گذاشت، پس ابوبکر پیش قدم شد و سلام کرد ولی پاسخش نگفتند و کنار رفت، آن گاه عمر و پس از او عثمان پیش رفتند و سلام کردند و اصحاب کهف پاسخی به آنها ندادند، سپس علی پیش رفت و گفت: درود و رحمت و برکات خداوند بر شما ای ساکنان غار که به پروردگار خویش ایمان آوردید و خداوند بر هدایت شما افزود و قلب‌هایتان را محکم و شجاع گرداند، من فرستاده فرستاده خداوند به سوی شما هستم؛ پس گفتند: درود بر رسول خدا و بر فرستاده او، و ای وصیّ رسول خدا سلام و رحمت و برکات خداوند بر تو باد، امام فرمود: چگونه پی بردید که من وصیّ پیامبر هستم؟ گفتند: همانا خداوند بر گوشهای ما نواخته است که جز با پیامبر یا وصیّ پیامبر سخن نگوییم، پس چگونه رسول خدا را ترک کردی؟ و حال خویشاوندان و نزدیکان و خود ایشان چگونه بود؟ و در سؤال پرسیدن مبالغه کردند، و گفتند: به همراهان خود خبر بده که ما به غیر از پیامبر یا وصیّ او با کسی سخن نمی‌گوییم؛ پس امام به آنها گفت: آیا شنیدید چه گفتند: گفتند: آری، امام فرمود: پس گواه باشید و شهادت دهید، سپس قصد باز گشتن به سوی مدینه کردند و باد آنها را حمل کرد

ص: ۴۲۰

تا اینکه در مقابل رسول خدا بر زمین‌شان نهاد پس وی را از آنچه رخ داده بود باخبر ساختند، آن گاه پیامبر صلّی الله علیه و آله به آنها فرمود: حقیقتاً که مشاهده نمودید و شنیدید پس شهادت و گواهی دهید، گفتند: آری شهادت می‌دهیم، آن‌گاه پیامبر به سوی خانه خویش بازگشت و فرمود: شهادت خود را نگاه دارید.

می‌گویم: الثعلبی در تفسیر خود این حدیث را با تغییری چند روایت کرده است، و این حدیث با ذکر سندهای آن در باب معجزات پیامبر و امیرمؤمنان، درود و سلام خداوند بر ایشان، نقل خواهد شد.

**[ترجمه]

«۳»

ما، الأمالی للشیخ الطوسی ابْنُ بُشْرَانَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ صَفْوَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي خَيْثَمَةَ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ سَعْدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ عَنْ نَافِعٍ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بَيْنَمَا ثَلَاثَةُ رَهْطٍ يَتَمَاشَوْنَ

أَخَذَهُمُ الْمَطَرُ فَآوَوْا إِلَى غَارٍ فِي جَبَلٍ فَبَيْنَمَا هُمْ فِيهِ انْحَطَّتْ صَخْرَةٌ فَأَطْبَقَتْ عَلَيْهِمْ فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ انْظُرُوا أَفْضَلَ أَعْمَالٍ عَمِلْتُمُوهَا فَسَلُوهُ بِهَا لَعَلَّهُ يُفَرِّجُ عَنْكُمْ قَالَ أَحَدُهُمُ اللَّهُمَّ إِنَّهُ كَانَ لِي وَالِدَانِ كَبِيرَانِ وَ كَانَتْ لِيَ امْرَأَةٌ وَ أَوْلَادٌ صِغَارٌ فَكُنْتُ أَرْعَى عَلَيْهِمْ فَإِذَا أَرَحْتُ عَلَيْهِمْ غَنَمِي بَدَأْتُ بِوَالِدَيَّ فَسَقَيْتُهُمَا فَلَمْ آتِ حَتَّى نَامَ أَبَوَايَ فَطَيَّبْتُ الْإِنَاءَ ثُمَّ حَلَبْتُ ثُمَّ قُمْتُ بِحِلَابِي عِنْدَ رَأْسِ أَبَوَيَّ وَ الصِّبْيَةُ يَتَضَاغَوْنَ عِنْدَ رِجْلِي أَكْرَهُ أَنْ أَبْدَأَ بِهِمْ قَبْلَ أَبَوَيَّ وَ أَكْرَهُ أَنْ أُوقِظَهُمَا مِنْ نَوْمِهِمَا فَلَمْ أَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى أَضَاءَ الْفَجْرُ اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي فَعَلْتُ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ فَافْرِجْ عَنَّا فُرْجَةً نَرَى مِنْهَا السَّمَاءَ فَفَرَّجَ لَهُمْ فُرْجَةً فَرَأَوْا مِنْهَا السَّمَاءَ وَ قَالَ الْآخَرُ اللَّهُمَّ إِنَّهُ كَانَتْ لِي بِنْتُ عَمٍّ فَأَحْبَبْتُهَا حُبّاً كَانَتْ أَعَزَّ النَّاسِ إِلَيَّ فَسَأَلْتُهَا نَفْسَهَا فَقَالَتْ لَا حَتَّى تَأْتِيَنِي بِمِائَةِ دِينَارٍ فَسَعَيْتُ حَتَّى جَمَعْتُ مِائَةَ دِينَارٍ فَأَتَيْتُهَا بِهَا فَلَمَّا كُنْتُ بَيْنَ رِجْلَيْهَا قَالَتِ اتَّقِ اللَّهَ وَ لَا تَفْتَحِ الْخَاتَمَ إِلَّا بِحَقِّهِ فَقُمْتُ عَنْهَا اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي فَعَلْتُ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ فَافْرِجْ عَنَّا فِيهَا فُرْجَةً فَفَرَّجَ اللَّهُ لَهُمْ فِيهَا فُرْجَةً وَ قَالَ الثَّالِثُ اللَّهُمَّ إِنِّي كُنْتُ اسْتَأْجَرْتُ أَجِيراً بِفَرَقِ ذُرَةٍ فَلَمَّا قَضَى عَمَلَهُ عَرَضْتُ عَلَيْهِ فَأَبَى أَنْ يَأْخُذَهَا وَ رَغِبَ عَنْهُ فَلَمْ أَزَلْ أَعْتَمِلُ بِهِ حَتَّى جَمَعْتُ مِنْهُ بَقَراً وَ رُعَاتَهَا فَجَاءَنِي وَ قَالَ اتَّقِ اللَّهَ وَ أَعْطِنِي حَقِّي وَ لَا تَظْلِمْنِي فَقُلْتُ لَهُ اذْهَبْ إِلَى تِلْكَ الْبَقَرِ وَ رُعَاتِهَا فَخُذْهَا فَذَهَبَ وَ اسْتَاقَهَا (۱)

۱- فی المصدر: فذهب فاسناقها.

اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّی فَعَلْتُ ذَلِکَ ابْتِغَاءَ وَجْهِکَ فَافْرِجْ عَنَّا مَا بَقِیَ مِنْهَا فَفَرَّجَ اللَّهُ عَنْهُمْ فَخَرَجُوا یَتَمَاشَوْنَ (۱).

**[ترجمه]أمالی الطوسی: از عبدالله بن عمر روایت شده که رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: در حالی که سه نفر از یک قوم بـا هم راه می‌رفتنـد باران شـروع به باریـدن بر آنها کرد، پس به غاری در یک کوه پناه بردنـد و هنگامی که در غار بودند سنگی فرو افتـاد و دهـانه غـار به رویشـان مسـدود شـد، بنـابراین به یکـدیگر گفتنـد: به بهترین اعمال خویش که انجام داده‌اید بنگرید (فکر کنید) و به واسطه آنها از خداوند درخواست کنید شاید شما را آزاد گرداند.

یکی از ایشان گفت: خداونـدا، پـدر و مادری پیر و همسـر و فرزندانی کوچک داشـتم که مسؤولیّت‌شان بر عهده من بود، پس آن گاه که گوسـفندانم را شبانگاه به سوی آغل آوردم و شیرشان را برای خانواده‌ام دوشیدم ابتدا شیر را نزد پدر و مادرم بردم تا از آن بنوشـند، ولی هنوز نرسـیده بودم پدر و مادرم خوابیده بودند پس ظرف را پاکیزه گرداندم و سپس در آن شیر ریختم، آن گاه با ظرف شـیر بر بالای سـر آنها ایستادم در حالی که کودکان کنار پایم از شدت گرسنگی و گریه به خود می‌پیچیدند، و من ناپسـند شـمردم که در ابتدا و قبل از پدر و مادرم به آنها شـیر بنوشانم، هم چنین دوست نداشتم که پدر و مادرم را نیز از خواب بیدار کنم، بنابراین به همان صورت بر بالای سـرشان ایسـتادم تا اینکه خورشید طلوع کرد؛ خداوندا اگر می‌دانی که من این کار را فقط به خاطر رضایت تو انجام داده‌ام پس روزنه‌ای بر ما بگشا که از آن آسـمان را مشاهده کنیم؛ و خداوند روزنه... ای بر آنان گشود و از لابه‌لای آن آسمان را مشاهده کردند.

دیگری گفت: خداونـدا، دختـر عمویی داشـتم و او را به انـدازه‌ای دوست می‌داشـتم که عزیزترین مردم نزد من بود، پس او را برای خود خواسـتگاری کردم، و در پاسـخ گفت: جواب من منفی است تـا زمـانی که صـد دینار برایم بیاوری؛ من نیز سـعی و تلاش نمودم تـا سـرانجام صـد دینار را به دست آوردم و آن را نزد دختر عمویم بردم، و هنگامی که در بستر در کنارش بودم گفت: تقوای خـدا پیشه ساز و چیز سـر به مُهر را جز به صورت شایسـته‌اش نگشا، بنابراین از کنارش برخواسـتم؛ خداوندا، اگر می‌دانی که من این کـار را فقـط به خـاطر رضـایت تو انجـام داده‌ام انـدکی دیگر در دهـانه غار شـکاف بیانـداز، پس خـداوند اندکی دیگر در آن شکاف انداخت.

و شـخص سوّم گفت: خداونـدا، من کارگری را در مقابل دسـتمزدی که چند سـکّه بیش نبود به خدمت گرفتم، و هنگامی که کارش را به پایان رساند دستمزدش را به او دادم ولی از گرفتن آن سر باز زد و رو برتافت، من نیز پیوسته با آن دستمزد به کار و تجارت مشغول شدم تا اینکه از سود آن به گلّه‌ای گاو و چوپان‌هایی برای نگاه‌داریشان دست یافتم سپس آن کارگر نزد من آمـد و گفت: تقوای خـدا داشـته بـاش و حقّم را به من بـازگردان و به من سـتم روا مـدار؛ پس به او گفتم: سوی آن گاوهـا و چوپان‌هایشان برو و آنها را برای خود برگیر؛

ص: ۴۲۱

او نیز آنهـا را برگرفت و بـا خود برد. خداونـدا، اگر می‌دانی که این کـار را فقـط به خـاطر رضایت تو انجام داده‌ام باقی مانـده دهـانه غار را بر روی ما بگشا، و خداونـد آن را گشود پس خارج شدنـد و به راه خویش ادامه دادنـد. - . أمالی ابن الطوسـی : ۲۵۲ و۲۵۳ -

**[ترجمه]

بیان

قال الجوهری أراح إبله أی ردها إلی المراح و أرحت علی الرجل حقه إذا رددته علیه انتهی و انضاع الفرخ صاح و تلوی عند الجوع و فی النهایه الفرق بالتحریک مکیال یسع سته عشر رطلا انتهی و فی بعض النسخ یفرق بصیغه الفعل و لعله تصحیف.

**[ترجمه]جوهریّ گوید: (أراح إبلَه) یعنی: شترهایش را به آغل بازگرداند، و (أرحتَ علی الرجل حقّه) یعنی: حق آن مرد را به او بازگرداندی، (انضاع الفرح): جوجه به هنگام گرسنگی فریاد برآورد و به خود پیچید. و در پایان: (الفرق) یعنی: پیمانه‌ای که به اندازه شانزده رطل است؛ و در برخی از نسخه‌ها به صورت (یفرق) و به صیغه فعلی ذکر شده است و شاید این امر در اثر اشتباه در نگارش روی داده باشد.

**[ترجمه]

«۴»

فس، تفسیر القمی أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحابَ الْکَهْفِ وَ الرَّقِیمِ کانُوا مِنْ آیاتِنا عَجَباً یَقُولُ قَدْ آتَیْنَاکَ مِنَ الْآیَاتِ مَا هُوَ أَعْجَبُ مِنْهُ وَ هُمْ فِتْیَهٌ کَانُوا فِی الْفَتْرَهِ بَیْنَ عِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ علیه السلام وَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ أَمَّا الرَّقِیمُ فَهُمَا لَوْحَانِ مِنْ نُحَاسٍ مَرْقُومٌ أَیْ مَکْتُوبٌ فِیهِمَا أَمْرُ الْفِتْیَهِ وَ أَمْرُ إِسْلَامِهِمْ وَ مَا أَرَادَ مِنْهُمْ دَقْیَانُوسُ الْمَلِکُ وَ کَیْفَ کَانَ أَمْرُهُمْ وَ حَالُهُمْ.

قَالَ عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ فَحَدَّثَنِی أَبِی عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: کَانَ سَبَبُ نُزُولِ سُورَهِ الْکَهْفِ أَنَّ قُرَیْشاً بَعَثُوا ثَلَاثَهَ نَفَرٍ إِلَی نَجْرَانَ النَّضْرَ بْنَ حَارِثِ بْنِ کَلَدَهَ وَ عُقْبَهَ بْنَ أَبِی مُعَیْطٍ وَ الْعَاصَ بْنَ وَائِلٍ السَّهْمِیَّ لِیَتَعَلَّمُوا مِنَ الْیَهُودِ وَ النَّصَارَی مَسَائِلَ یَسْأَلُونَهَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَخَرَجُوا إِلَی نَجْرَانَ إِلَی عُلَمَاءِ الْیَهُودِ فَسَأَلُوهُمْ فَقَالُوا اسْأَلُوهُ عَنْ ثَلَاثِ مَسَائِلَ فَإِنْ أَجَابَکُمْ فِیهَا عَلَی مَا عِنْدَنَا فَهُوَ صَادِقٌ ثُمَّ سَلُوهُ عَنْ مَسْأَلَهٍ وَاحِدَهٍ فَإِنِ ادَّعَی عِلْمَهَا فَهُوَ کَاذِبٌ قَالُوا وَ مَا هَذِهِ الْمَسَائِلُ قَالُوا اسْأَلُوهُ عَنْ فِتْیَهٍ کَانُوا فِی الزَّمَنِ الْأَوَّلِ فَخَرَجُوا وَ غَابُوا وَ نَامُوا کَمْ بَقُوا فِی نَوْمِهِمْ حَتَّی انْتَبَهُوا وَ کَمْ کَانَ عَدَدُهُمْ وَ أَیُّ شَیْ ءٍ کَانَ مَعَهُمْ مِنْ غَیْرِهِمْ وَ مَا کَانَ قِصَّتُهُمْ وَ اسْأَلُوهُ عَنْ مُوسَی حِینَ أَمَرَهُ اللَّهُ أَنْ یَتَّبِعَ الْعَالِمَ وَ یَتَعَلَّمَ مِنْهُ مَنْ هُوَ وَ کَیْفَ تَبِعَهُ وَ مَا کَانَ قِصَّتُهُ مَعَهُ وَ اسْأَلُوهُ عَنْ طَائِفٍ طَافَ مِنْ مَغْرِبِ الشَّمْسِ وَ مَطْلَعِهَا حَتَّی بَلَغَ سَدَّ یَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ مَنْ هُوَ وَ کَیْفَ کَانَ قِصَّتُهُ ثُمَّ أَمْلَوْا عَلَیْهِمْ أَخْبَارَ هَذِهِ الثَّلَاثِ الْمَسَائِلِ وَ قَالُوا لَهُمْ إِنْ أَجَابَکُمْ بِمَا قَدْ أَمْلَیْنَا عَلَیْکُمْ فَهُوَ صَادِقٌ وَ إِنْ أَخْبَرَکُمْ بِخِلَافِ ذَلِکَ فَلَا تُصَدِّقُوهُ قَالُوا

۱- أمالی ابن الطوسیّ: ۲۵۲ و ۲۵۳. و الحدیث لا یناسب الباب، لان الباب فی ذکر أصحاب الکهف الذین ذکرهم اللّه تعالی فی کتابه.

فَمَا الْمَسْأَلَهُ الرَّابِعَهُ قَالُوا اسْأَلُوهُ مَتَى تَقُومُ السَّاعَهُ فَإِنِ ادَّعَى عِلْمَهَا فَهُوَ كَاذِبٌ فَإِنَّ قِيَامَ السَّاعَهِ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَرَجَعُوا إِلَى مَكَّهَ وَ اجْتَمَعُوا إِلَى أَبِي طَالِبٍ فَقَالُوا يَا أَبَا طَالِبٍ إِنَّ ابْنَ أَخِيكَ يَزْعُمُ أَنَّ خَبَرَ السَّمَاءِ يَأْتِيهِ وَ نَحْنُ نَسْأَلُهُ عَنْ مَسَائِلَ فَإِنْ أَجَابَنَا عَنْهَا عَلِمْنَا أَنَّهُ صَادِقٌ وَ إِنْ لَمْ يُخْبِرْنَا (۱)عَلِمْنَا أَنَّهُ كَاذِبٌ فَقَالَ أَبُو طَالِبٍ سَلُوهُ عَمَّا بَدَا لَكُمْ فَسَأَلُوهُ عَنِ الثَّلَاثِ الْمَسَائِلِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله غَداً أُخْبِرُكُمْ وَ لَمْ يَسْتَثْنِ (۲)فَاحْتَبَسَ الْوَحْيُ عَنْهُ (۳)أَرْبَعِينَ يَوْماً حَتَّى اغْتَمَّ النَّبِيُّ وَ شَكَّ أَصْحَابُهُ الَّذِينَ كَانُوا آمَنُوا بِهِ وَ فَرِحَتْ قُرَيْشٌ وَ اسْتَهْزَءُوا وَ آذَوْا وَ حَزِنَ أَبُو طَالِبٍ فَلَمَّا أَنْ كَانَ بَعْدَ أَرْبَعِينَ يَوْماً (۴)نَزَلَ عَلَيْهِ جَبْرَئِيلُ بِسُورَهِ الْكَهْفِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ يَا جَبْرَئِيلُ لَقَدْ أَبْطَأْتَ فَقَالَ إِنَّا لَا نَقْدِرُ أَنْ نَنْزِلَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ فَأَنْزَلَ أَمْ حَسِبْتَ يَا مُحَمَّدُ أَنَّ أَصْحابَ الْكَهْفِ وَ الرَّقِيمِ كانُوا مِنْ آياتِنا عَجَباً ثُمَّ قَصَّ قِصَّتَهُمْ فَقَالَ إِذْ أَوَى الْفِتْيَهُ إِلَى الْكَهْفِ فَقالُوا رَبَّنا آتِنا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَهً وَ هَيِّئْ لَنا مِنْ أَمْرِنا رَشَداً

فَقَالَ الصَّادِقُ عليه السلام إِنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَ الرَّقِيمِ كَانُوا فِي زَمَنِ مَلِكٍ جَبَّارٍ عَاتٍ وَ كَانَ يَدْعُو أَهْلَ مَمْلَكَتِهِ إِلَى عِبَادَهِ الْأَصْنَامِ فَمَنْ لَمْ يُجِبْهُ قَتَلَهُ وَ كَانَ هَؤُلَاءِ (۵)قَوْماً مُؤْمِنِينَ يَعْبُدُونَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ وَكَّلَ الْمَلِكُ بِبَابِ الْمَدِينَهِ حَرَساً وَ لَمْ يَدَعْ أَحَداً يَخْرُجُ حَتَّى يَسْجُدَ الْأَصْنَامَ وَ خَرَجَ هَؤُلَاءِ بِعِلَّهِ الصَّيْدِ وَ ذَلِكَ أَنَّهُمْ مَرُّوا بِرَاعٍ فِي طَرِيقِهِمْ فَدَعَوْهُ إِلَى أَمْرِهِمْ فَلَمْ يُجِبْهُمْ وَ كَانَ مَعَ الرَّاعِي كَلْبٌ فَأَجَابَهُمُ الْكَلْبُ وَ خَرَجَ مَعَهُمْ فَقَالَ الصَّادِقُ عليه السلام فَلَا يَدْخُلُ (۶)الْجَنَّهَ مِنَ الْبَهَائِمِ إِلَّا ثَلَاثَهٌ حِمَارُ بَلْعَمَ (۷)بْنِ بَاعُورَاءَ وَ ذِئْبُ يُوسُفَ وَ كَلْبُ أَصْحَابِ الْكَهْفِ

۱- فی نسخه: و ان لم یجبنا.

۲- أی لم یقل: ان شاء اللّه.

۳- فی المصدر: فاحتبس الوحی علیه.

۴- فی نسخه: أربعین صباحا.

۵- فی نسخه: و کانوا هؤلاء.

۶- فی المصدر: لا یدخل.

۷- فی المصدر: حماره بلعم.

فَخَرَجَ أَصْحابُ الْكَهْفِ مِنَ الْمَدِينَه بِعِلَّهِ الصَّيْدِ هَرَباً مِنْ دِينِ ذَلِكَ الْمَلِكِ فَلَمَّا أَمْسَوْا دَخَلُوا ذَلِكَ الْكَهْفَ وَ الْكَلْبُ مَعَهُمْ فَأَلْقَى اللَّهُ عَلَيْهِمُ النُّعَاسَ كَمَا قَالَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَضَرَبْنا عَلَى آذانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَداً فَنَامُوا حَتَّى أَهْلَكَ اللَّهُ ذَلِكَ الْمَلِكَ وَ أَهْلَ مَمْلَكَتِهِ وَ ذَهَبَ ذَلِكَ الزَّمَانُ وَ جَاءَ زَمَانٌ آخَرُ وَ قَوْمٌ آخَرُونَ ثُمَّ انْتَبَهُوا فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ كَمْ نِمْنَا هَاهُنَا فَنَظَرُوا إِلَى الشَّمْسِ قَدِ ارْتَفَعَتْ فَقَالُوا نِمْنَا يَوْماً أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ ثُمَّ قَالُوا لِوَاحِدٍ مِنْهُمْ خُذْ هَذَا الْوَرِقَ وَ ادْخُلِ الْمَدِينَه مُتَنَكِّراً لَا يَعْرِفُوكَ فَاشْتَرِ لَنَا طَعَاماً فَإِنَّهُمْ إِنْ عَلِمُوا بِنَا وَ عَرَفُونَا قَتَلُونَا أَوْ رَدُّونَا فِي دِينِهِمْ فَجَاءَ ذَلِكَ الرَّجُلُ فَرَأَى الْمَدِينَه بِخِلَافِ الَّذِي عَهِدَهَا وَ رَأَى قَوْماً بِخِلَافِ أُولَئِكَ لَمْ يَعْرِفْهُمْ وَ لَمْ يَعْرِفُوا لُغَتَهُ وَ لَمْ يَعْرِفْ لُغَتَهُمْ فَقَالُوا لَهُ مَنْ أَنْتَ وَ مِنْ أَيْنَ جِئْتَ فَأَخْبَرَهُمْ فَخَرَجَ مَلِكُ تِلْكَ الْمَدِينَه مَعَ أَصْحَابِهِ وَ الرَّجُلُ مَعَهُمْ حَتَّى وَقَفُوا عَلَى بَابِ الْكَهْفِ وَ أَقْبَلُوا يَتَطَلَّعُونَ فِيهِ فَقَالَ بَعْضُهُمْ هَؤُلَاءِ ثَلَاثَهٌ وَ رابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَ قَالَ بَعْضُهُمْ هُمْ خَمْسَهٌ وَ سادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ وَ قَالَ بَعْضُهُمْ هُمْ سَبْعَهٌ وَ ثامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ وَ حَجَبَهُمُ اللَّهُ (۱)بِحِجَابٍ مِنَ الرُّعْبِ فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ يَقْدَمُ بِالدُّخُولِ عَلَيْهِمْ غَيْرُ صَاحِبِهِمْ وَ إِنَّهُ لَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِمْ وَجَدَهُمْ خَائِفِينَ أَنْ يَكُونُوا أَصْحَابَ دَقْيَانُوسَ شَعَرُوا بِهِمْ فَأَخْبَرَهُمْ صَاحِبُهُمْ أَنَّهُمْ كَانُوا نَائِمِينَ هَذَا الزَّمَنَ الطَّوِيلَ وَ أَنَّهُمْ آيَهٌ لِلنَّاسِ فَبَكَوْا وَ سَأَلُوا اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يُعِيدَهُمْ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ نَائِمِينَ كَمَا كَانُوا ثُمَّ قَالَ الْمَلِكُ يَنْبَغِي أَنْ نَبْنِيَ هَاهُنَا مَسْجِداً وَ نَزُورَهُ (۲)فَإِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ مُؤْمِنُونَ فَلَهُمْ فِي كُلِّ سَنَهٍ نَقْلَتَيْنِ يَنَامُونَ سِتَّهَ أَشْهُرٍ عَلَى جُنُوبِهِمُ الْيُمْنَى وَ سِتَّهَ أَشْهُرٍ عَلَى جُنُوبِهِمُ الْيُسْرَى (۳)وَ الْكَلْبُ مَعَهُمْ قَدْ بَسَطَ ذِرَاعَيْهِ بِفِنَاءِ الْكَهْفِ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ أَيْ خَبَرَهُمْ إِلَى قَوْلِهِ بِالْوَصِيدِ أَيْ بِالْفِنَاءِ وَ كَذلِكَ بَعَثْناهُمْ أَيْ أَنْبَهْنَاهُمْ إِلَى قَوْلِهِ وَ كَذلِكَ أَعْثَرْنا عَلَيْهِمْ وَ هُمُ الَّذِينَ ذَهَبُوا إِلَى بَابِ الْكَهْفِ (۴)إِلَى قَوْلِهِ سَبْعَهٌ وَ ثامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ فَقَالَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ صلی الله علیه و آله

۱- من قوله حجبهم اللّه إلی قوله: کما کانوا کان فی التفسیر الصغیر و لم یکن فی نسخ الکبیر منه طاب ثراه. قلت: هو موجود فی النسخه المطبوعه.

۲- فی المصدر: ینبغی أن یبنی هاهنا مسجد نزوره.

۳- فی نسخه: جنوبهم الایمن و جنوبهم الایسر.

۴- فی المصدر: ذهبوا الی باب الکهف «لِیَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقٌّ» إلی قوله: «سَبْعَهٌ وَ ثامِنُهُمْ کَلْبُهُمْ».

قُلْ لَهُمْ رَبِّی أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ ما یَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِیلٌ ثُمَّ انْقَطَعَ خَبَرُهُمْ فَقَالَ فَلا تُمارِ فِیهِمْ إِلَی قَوْلِهِ إِلَّا أَنْ یَشاءَ اللَّهُ أَخْبَرَهُ أَنَّهُ إِنَّمَا حُبِسَ الْوَحْیُ أَرْبَعِینَ صَبَاحاً لِأَنَّهُ قَالَ لِقُرَیْشٍ غَداً أُخْبِرُکُمْ بِجَوَابِ مَسَائِلِکُمْ وَ لَمْ یَسْتَثْنِ فَقَالَ اللَّهُ وَ لا تَقُولَنَّ إِلَی قَوْلِهِ رَشَداً ثُمَّ عَطَفَ عَلَی الْخَبَرِ الْأَوَّلِ الَّذِی حَکَی عَنْهُمْ أَنَّهُمْ یَقُولُونَ ثَلاثَهٌ رابِعُهُمْ کَلْبُهُمْ فَقَالَ وَ لَبِثُوا فِی کَهْفِهِمْ ثَلاثَ مِائَهٍ سِنِینَ وَ ازْدَادُوا تِسْعاً وَ هُوَ حِکَایَهٌ عَنْهُمْ وَ لَفْظُهُ خَبَرٌ وَ الدَّلِیلُ عَلَی أَنَّهُ حِکَایَهٌ عَنْهُمْ قَوْلُهُ قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما لَبِثُوا

وَ فِی رِوَایَهِ أَبِی الْجَارُودِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی قَوْلِهِ لَنْ نَدْعُوَا مِنْ دُونِهِ إِلهاً لَقَدْ قُلْنا إِذاً شَطَطاً یَعْنِی جَوْراً عَلَی اللَّهِ إِنْ قُلْنَا إِنَّ لَهُ شَرِیکاً وَ قَوْلُهُ لَوْ لا یَأْتُونَ عَلَیْهِمْ بِسُلْطانٍ بَیِّنٍ یَعْنِی بِحُجَّهٍ بَیِّنَهٍ أَنَّ مَعَهُ شَرِیکاً وَ قَوْلُهُ وَ تَحْسَبُهُمْ أَیْقاظاً وَ هُمْ رُقُودٌ یَقُولُ تَرَی أَعْیُنَهُمْ مَفْتُوحَهً وَ هُمْ رُقُودٌ یَعْنِی نِیَامٌ وَ نُقَلِّبُهُمْ ذاتَ الْیَمِینِ وَ ذاتَ الشِّمالِ فِی کُلِّ عَامٍ مَرَّتَیْنِ لِئَلَّا تَأْکُلَهُمُ الْأَرْضُ وَ قَوْلُهُ فَلْیَنْظُرْ أَیُّها أَزْکی طَعاماً یَقُولُ أَیُّهَا أَطْیَبُ طَعَاماً وَ قَوْلُهُ وَ کَذلِکَ أَعْثَرْنا عَلَیْهِمْ یَعْنِی أَطْلَعْنَا عَلَی الْفِتْیَهِ لِیَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فِی الْبَعْثِ وَ أَنَّ السَّاعَهَ لا رَیْبَ فِیها یَعْنِی لَا شَکَّ فِیهَا بِأَنَّهَا کَائِنَهٌ وَ قَوْلُهُ رَجْماً بِالْغَیْبِ یَعْنِی ظَنّاً بِالْغَیْبِ مَا یَسْتَفْتُونَهُمْ وَ قَوْلُهُ فَلا تُمارِ فِیهِمْ إِلَّا مِراءً ظاهِراً یَقُولُ حَسْبُکَ مَا قَصَصْنَا عَلَیْکَ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ لا تَسْتَفْتِ فِیهِمْ مِنْهُمْ أَحَداً یَقُولُ لَا تَسْأَلْ عَنْ أَصْحَابِ الْکَهْفِ أَحَداً مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ (۱).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: «أم حسبتَ أنّ أصحاب الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجباً» یعنی: ای پیامبر، نشانه‌هایی را به تو بخشیده‌ایم که از آنها شگفت انگیزتر نیز روی داده است، و آن داستان مردان جوانی بود که در فاصله زمانی بین عیسی بن مریم علیه السلام و محمّد صلّی الله علیه و آله زندگی می کردند؛ امّا (رقیم) به معنای دو کتیبه مسی نوشته شده می‌باشد، یعنی در آن دو کتیبه داستان مردان جوان، اسلام آوردن ایشان، درخواستی که دقیانوس پادشاه از آنها داشته و هم چنین چگونگی اوضاع و احوال آنها نوشته شده بود.

علی بن ابراهیم گوید: پدرم از ابن أبی عمیر و او نیز از ابوبصیر برایم روایت کرد که امام صادق علیه السلام فرمود: سبب (شأن) نزول سوره کهف این بود که قریش سه نفر را به سوی سرزمین نجران روانه داشتند: نضر بن حارث بن کلده، عقبه بن أبی معیط و عاص بن وائل السهمیّ تا از یهودیان و مسیحیان سؤال‌هایی را بیاموزند و آنها را از پیامبر صلّی الله علیه و آله بپرسند، پس این سه نفر به سوی سرزمین نجران و دانشمندان یهودی خارج شدند و از آنان درخواست آموزش سؤال پرسیدن کردند، یهودیان گفتند: از محمد سه سؤال بپرسید پس اگر در پاسخ آنها چیزهایی گفت که نزد ما وجود دارد راست می... گوید، سپس سؤال دیگری از او بپرسید و اگر ادّعا کرد که پاسخش را می‌داند دروغ می گوید، قریشیان پرسیدند: این سؤال‌ها چه هستند؟ یهودیان گفتند: از او درباره مردان جوانی بپرسید که در زمان‌های گذشته می‌زیستند و از سرزمین خویش خارج و سپس پنهان شده و به خواب رفتند، چقدر در خواب بودند و تعدادشان چند نفر بود؟ به غیر از خودشان چه چیزی همراهشان بود؟ داستان آنان چه بود؟ هم چنین از او درباره موسی بپرسید آن گاه که خداوند او را امر فرمود از دانشمندی پیروی کند و از او علم بیاموزد، آن دانشمند چه کسی بود؟ موسی چگونه از او تبعیت کرد؟ و داستانش با او چگونه بود؟ سپس از او درباره گردش گری بپرسید که در سرزمین‌هایی که خورشید بر آنها طلوع و از آنها غروب می کند به گردش پرداخت تا سرانجام به سدّ یأجوج و مأجوج رسید، آن شخص که بود؟ و داستان او و به چه صورتی بود؟

سپس یهودیان پاسخ این سه سؤال را به قریشیان دیکته کردند و گفتند: اگرمحمّد پاسخ شما را به صورتی که ما گفته‌ایم بدهد

او راستگوست و اگر بر خلاف آن چیزی گفت او را تصدیق نکنید؛ قریشیان پرسیدند:

ص: ۴۲۲

سؤال چهارم چیست؟ یهودیان گفتند: از او بپرسید که روز قیامت چه وقت برپا خواهد شد؟ اگر ادّعا کرد پاسخ این سؤال را می‌داند دروغگوست، چراکه فقط خداوند متعال از زمان برپایی روز قیامت آگاه است. بنابراین به مکّه بازگشتند و برِگرد ابوطالب جمع شدند و گفتند: ای ابوطالب، برادر زاده‌ات گمان می‌کند که خبر از آسمان سراغش می‌آید و ما چند سؤال از او می‌پرسیم، پس اگر جواب آنها را به ما بگوید پی می‌بریم که راستگوست و اگر ما را از پاسخ آنها آگاه نکند پی می‌بریم که درغگوست؛ ابوطالب گفت: سؤال‌هایی که برای شما پیش آمده را از او بپرسید، بنابراین سه سؤال را از پیامبر صلیّ الله علیه وآله پرسیدند و ایشان فرمود: فردا شما را از پاسخ آنها آگاه خواهم کرد و لفظ (إن‌شاءالله) را به کار نبرد، پس چهل روز وحی از پیامبر بازداشته شد تا اینکه اندوهگین گشت و یارانش که به او ایمان آورده بودند دچار شک و تردید شدند، و قریشیان شادمان گشتند و شروع به مسخره کردن و آزار و اذیت کردند و ابوطالب ناراحت شد، بعد از گذشت چهل روز جبرئیل سوره کهف را بر پیامبر فرود آورد، پیامبر فرمود: ای جبرئیل، حقیقتاً درنگ کرده‌ای، جبرئیل فرمود: به راستی که ما توانایی فرودآمدن نداریم مگر آنکه به اذن خداوند باشد، سپس چنین نازل کرد: ای محمّد،{آیا گمان می‌بری که اصحاب کهف و رقیم در میان عجائب و غرائب ما چیزشگفتی است؟} سپس داستان آنها را نقل کرد و فرمود: {آن گاه که این جوانان به غار پناه بردند و گفتند: { پروردگارا، ما را از رحمت خود بهره‌مند و راه نجاتی برایمان فراهم فرما}، سپس امام صادق علیه السلام فرمود: همانا اصحاب کهف و رقیم در دوره پادشاهی ستمگر و سرکش زندگی می‌کردند که ساکنان سرزمینش را به سوی بندگی بت‌ها فرا می‌خواند و هرکسی که درخواستش را اجابت نمی‌کرد به قتل می‌رساند، و اینان (اصحاب کهف) گروه با ایمانی بودند که خداوند عزّ و جلّ را پرستش می‌کردند، و این در حالی بود که پادشاه نگهبان‌هایی را بر دروازه شهر گمارده بود و به هیچ کسی اجازه خروج نمی‌داد مگر آن گاه که برای بت‌ها سجده بگزارد. پس اصحاب کهف به بهانه صید ماهی از شهر خارج شدند و در راه بر چوپانی گذر کردند و او را به سوی مسأله خویش فرا خواندند ولی درخواست ایشان را پاسخ نگفت و با چوپان سگی بود که همراه‌شان خارج شد، آن گاه امام صادق علیه السلام فرمود: از گروه چهارپایان فقط سه عدد از آنها وارد بهشت می‌شوند: الاغ بلعم بن باعوراء، گرگ یوسف و سگ اصحاب کهف.

ص: ۴۲۳

بنابراین اصحاب کهف به بهانه ماهیگیری و به دلیل گریختن از پذیرش دین آن پادشاه از شهر خارج شدند، و آن گاه که تاریکی شب آنها را در بر گرفت وارد غار شدند درحالی که سگ نیز با آنان بود، پس خداوند متعال خواب را بر آنان چیره گرداند آن گونه که می‌فرماید:«فضربنا علی آذانهم فی الکهف سنین عدداً» {پس پرده‌های خواب را چندین سال بر گوشهایشان افکندیم وآنان را به خواب فرو بردیم} بنابراین به خواب فرو رفتند تا اینکه خداوند آن پادشاه و ساکنان سرزمینش را نابود کرد و آن زمان گذشت و زمان دیگری فرا رسید و قوم دیگری به دوران رسیدند، آن گاه از خواب بیدار شدند و به یکدیگر گفتند: چه مدّت اینجا خوابیدیم؟پس به خورشید نگاه کردند که اوج گرفته بود و گفتند: یک روز و یا قسمتی از یک روز خوابیده‌ایم، سپس به یکی از خودشان گفتند: این سکّه‌ها را بگیر و ناشناخته و به صورتی که تو را نشناسند

وارد شـهر شو و برای مـا طعـام و خوراکی خریـداری کن، چراکه اگر آنـان به مکـان مـا پی ببرنـد و مـا را بشناسـند به قتل‌مان خواهنـد رسانـد یا ما را مجبور به پذیرش دین وآیین خودشان خواهند کرد، پس آن شـخص به راه افتاد ولی شـهر را برخلاف چیزی یافت که قبلاً سـراغ داشت، و قوم دیگری را برخلاف قوم خویش در آن جا ساکن دید که آنها را نمی‌شـناخت و زبان... شـان را نمی‌فهمیـد و آنهـا نیز زبـان او را نمی‌فهمیدنـد، پس به او گفتنـد: تو کیستی؟ و از کجـا آمـده‌ای؟ او نیز آنـان را باخبر ساخت و پادشاه آن شـهر همراه یاران خود و مردم آنجا به راه افتادند و از شهر خارج شدند تا بر دهانه غار ایستادند و شروع به جسـتجو و نگـاه کردن به درون آن کردنـد و برخی گفتنـد: آنـان سه نفر هسـتند و چهارمین، سگ ایشان است؛ عـده‌ای دیگر گفتنـد: آنان پنـج نفر هسـتند و ششـمین، سگ ایشان است؛ عـدّه‌ای نیز گفتنـد: آنان هفت نفر هسـتند و هشـتمین، سگ ایشان است؛ و خداونـد آنهـا را بـا حجـابی از ترس و رعب پوشانیـد پس هیـچ کس غیراز دوست خودشـان بر ایشـان وارد نگشت، و هنگـامی که برآنـان وارد شـد بیمناک‌شان یافت از اینکه یاران دقیانوس به مکان آنها پی برده باشـند، پس آنها را از این مسأله آگـاه گردانیـد که در این مـدّت زمـان طولانـی به خواب فرو رفته بودنـد و آنهـا نشـانه و آیتی برای مردمـان هسـتند، بنـابراین گریسـتند و از خداوند متعال خواستند که آنان را به همان صورتی که خوابیده بودند دوباره به خواب بازگرداند، سپس پادشاه گفت: لازم است که اینجا مسـجدی بنا سازیم و آن را زیارت کنیم چرا که اینان گروه با ایمانی هسـتند؛ و اصـحاب کهف در طول مـدّتی که به خواب فرو رفته بودنـد در هرسال دو بار جابه‌جا می‌شدنـد و شـش ماه بر پهلوی راست و شـش ماه بر پهلوی چپ‌شان می‌خوابیدنـد، و سگ‌شان همراه آنان بودند و در دهانه غار دسـتانش را دراز کرده بود و این مصداق فرموده خداوند متعال است که: «نحن نقصّ علیک نبأهم بالحقّ» یعنی: آنان را از خواب بیـدار کردیم، تا جایی که می‌فرمایـد:«و کذلک أعثرنا علیهم» یعنی: مردمانی که به دهانه غار رفته بودند را متوجه حال ایشان کردیم، سـپس می‌فرماید:«سـبعهٔ و ثامنهم کلبهم» {آنان هفت نفرند و هشتمین، سگ ایشان بود}، پس خداوند متعال به پیامبرش صلّی الله علیه وآله فرمود:

ص: ۴۲۴

به ایشـان بگـو: «ربّی أعلم بعـدّتهم مـایعلمهم إلّاقلیـل» {پروردگـار من از تعـدادشان آگـاهتر از هرکسـی است،جز گروه کمی تعدادشان را نمی‌داند}، سپس خبر اصحاب کهف به پایان می‌رسد و خداوند می‌فرماید: «فلا تُمار فیهم» تا «إلّا أن یشاءالله» پس پیامبر صلّی الله علیه وآله را با خبر می‌سازد که قطع شدن وحی به مدت چهل روز به این دلیل بوده که ایشان به قریشیان فرمود: فردا شـما را از پاسخ سؤال‌هایتـان آگاه خواهم کرد، و هیـچ اسـتثنایی قائل نشـد و از لفظ (إن شاء الله) اسـتفاده نکرد، بنابراین خداونـد فرمود: «و لا تقولنّ» تا «رَشَداً»، سپس سـخن را بر خبر نخستینی که از زبان آنها نقل کرده مبنی بر اینکه «ثلاثهٔ رابعهم کلبهم» عطف داده و فرموده است: «ولبثوا فی کهفهم ثلاث مائهٔ سـنین و ازدادوا تسعاً» {اصـحاب کهف به مـدت سیصد و نه سال در غارشان ماندنـد} و این سـخن از زبان آنها نقل شده است و لفظ آن خبری است، و دلیل اینکه این سـخن از زبان آنها نقل شده این است که خداوند پس از آن می‌فرماید: «قل الله أعلم بما لبثوا» {بگو: خداوند از همگان آگاهتر از مدّتی است که اصحاب کهف در غارشان ماندند.}

و در روایات ابوالجارود از امام باقر علیه السـلام در تفسیر آیات ذیل این گونه نقل شـده است: «لن ندعو من دونه إلهاً لقد قلنا إذاًشـططاً» یعنی: در حق خداوند سـتم روا داشته‌ایم اگر بگوییم: او دارای شریک است، «لولا یأتون علیهم بسلطان بیّن» یعنی: با حجت و دلیل قاطعی که نشان‌گر این باشد که همراه خداوند شریکی وجود دارد، «تحسبهم أیقاظاً و هم رقود» یعنی: چشم‌های

آنها را باز می‌بینی، «وهم رقود» یعنی: حال آنکه ایشان خوابیده‌اند، «ونقلّبهم ذات الیمین و ذات الشمال» یعنی: در طول هر سال دوبار (ایشان را به طرف راست و چپ می‌غلتاندیم) تا در اثر تماس با زمین جسم‌شان خورده نشود، «فلینظرأیّها أزکی طعاماً»یعنی: کدام یک دارای طعام و خوراک پاکیزه‌تری است، «وکذلک أعثرنا علیهم» یعنی: مردم را از احوال مردان جوان آگاه ساختیم، «لیعلموا أنّ وعدالله حقّ» تا بدانند که وعده خداوند در زنده کردن مردگان حقّ است، «والساعهٔ لا ریب فیها» یعنی: تردیدی در این نیست که روز رستاخیز وجود دارد و برپا می‌شود، «رجماً بالغیب» یعنی: آنچه در مورد اصحاب کهف می‌گویند از روی ظنّ و گمان است، «فلا تمار فیهم إلّا مراءً ظاهراً»یعنی: به آنچه ما درباره اصحاب کهف برای تو روایت می... کنیم بسنده کن، «ولا تستفت فیهم منهم أحداً»یعنی: درباره داستان اصحاب کهف از هیچ یک از اهل کتاب سؤال نپرس. - . تفسیرالقمی : ۳۹۲-۳۹۶ -

**[ترجمه]

«۵»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَی الصَّدُوقِ بِإِسْنَادِهِ إِلَی ابْنِ أُورَمَةَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَضْرَمِیِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ یَحْیَی الْکَاهِلِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ ذَکَرَ أَصْحَابَ الْکَهْفِ فَقَالَ لَوْ کَلَّفَکُمْ قَوْمُکُمْ مَا کَلَّفَهُمْ قَوْمُهُمْ فَافْعَلُوا فِعْلَهُمْ فَقِیلَ لَهُ وَ مَا کَلَّفَهُمْ قَوْمُهُمْ قَالَ کَلَّفُوهُمُ الشِّرْکَ بِاللَّهِ فَأَظْهَرُوهُ لَهُمْ وَ أَسَرُّوا الْإِیمَانَ حَتَّی جَاءَهُمُ الْفَرَجُ وَ قَالَ إِنَّ أَصْحَابَ الْکَهْفِ کَذَبُوا فَآجَرَهُمْ وَ صَدَقُوا فَآجَرَهُمُ اللَّهُ (۲)وَ قَالَ کَانُوا صَیَارِفَةَ کَلَامٍ وَ لَمْ یَکُونُوا صَیَارِفَةَ الدَّرَاهِمِ وَ قَالَ خَرَجَ أَصْحَابُ الْکَهْفِ عَلَی غَیْرِ مِیعَادٍ فَلَمَّا صَارُوا

ص: ۴۲۵

۱- تفسیر القمّیّ: ۳۹۲- ۳۹۶.

۲- یعنی أن اللّه آجرهم فی کلتا الحالتین حیث إنهم عملوا بما یقتضی التکلیف فی کل حاله.

فِي الصَّحْرَاءِ أَخَذَ هَذَا عَلَى هَذَا وَ هَذَا عَلَى هَذَا الْعَهْدَ وَ الْمِيثَاقَ ثُمَّ قَالَ أَظْهِرُوا أَمْرَكُمْ فَأَظْهَرُوهُ فَإِذَا هُمْ عَلَى أَمْرٍ وَاحِدٍ وَ قَالَ إِنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ أَسَرُّوا الْإِيمَانَ وَ أَظْهَرُوا الْكُفْرَ فَكَانُوا عَلَى إِظْهَارِهِمُ الْكُفْرَ أَعْظَمَ أَجْراً مِنْهُمْ عَلَى إِسْرَارِهِمُ الْإِيمَانَ وَ قَالَ مَا بَلَغَتْ تَقِيَّةُ أَحَدٍ مَا بَلَغَتْ تَقِيَّةُ أَصْحَابِ الْكَهْفِ وَ إِنْ كَانُوا لَيَشُدُّونَ الزَّنَانِيرَ وَ يَشْهَدُونَ الْأَعْيَادَ فَأَعْطَاهُمُ اللَّهُ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ (۱).

شی، تفسير العياشي عن الكاهلي مثله (۲)

**[ترجمه]قصص الأنبياء: به إسناد صدوق از امام صادق علیه السلام روایت شده که ایشان به ذکر اصحاب کهف پرداخت و فرمود: اگر قوم‌تان شما را مکلّف کردند به آنچه قوم اصحاب کهف آنان را بدان مکلّف کردند کار آنان را انجام دهید؛ از امام پرسیده شد: قوم‌شان آنان را به چه چیزی مکلّف کردند؟ فرمود: آنان را مجبور ساختند که به خداوند شرک بورزند پس آنان نیز در ظاهر شرک ورزیدند و ایمان خویش را پنهان داشتند تا اینکه گشایشی برایشان حاصل شد، همانا اصحاب کهف دروغ گفتند و خداوند به آنان پاداش داد و راست گفتند و دوباره به آنان پاداش داد. سپس فرمود: اصحاب کهف صرّافان سخن بودند (کلام حقّ را از باطل تشخیص می‌دادند) نه صرّافان درهم ودینار؛ اصحاب کهف براساس قرار و موعد قبلی از شهر خارج نشدند، پس آن گاه که به

ص: ۴۲۵

صحرا شدند این شخص از آن شخص و آن شخص از این شخص عهدو پیمان گرفت، سپس فرمود: مسأله و موضوع خویش را آشکار سازید چراکه اصحاب کهف مسأله و موضوع خویش را آشکار ساختند و از قضا همگی بر یک نظر واحد متفّق بودند، همانا اصحاب کهف در ابتدا ایمان خویش را پنهان داشته و کفر ورزی را آشکارساختند، تقیّه هیچ کسی به حدّ تقیّه اصحاب کهف نمی‌رسد و آنان اگر چه زنّارها را به کمر محکم می بستند و در اعیاد حاضر می‌شدند ولی خداوند دوبار به آنها پاداش داد. - . نسخه خطی قصص الأنبیاء -

تفسیرالعیّاشی: الکاهلیّ مانند این روایت را نقل کرده است. - .نسخه خطی تفسیرالعیاشی، البحرانی نیز قسمتی از این حدیث را در البرهان ۲ : ۴۵۶ نقل کرده است. -

**[ترجمه]

بيان

قوله صيارفه كلام أی كانوا يميزون كلام الحق من الباطل.

**[ترجمه]این سخن امام (صیارفهٔ کلام) یعنی: اصحاب کهف سخن حقّ را از باطل تشخیص می‌دادند.

**[ترجمه]

«۶»

ص، قصص الأنبياء عليهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَى ابْنِ أَورَمَةَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: إِنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ كَذَبُوا الْمَلِكَ فَأُجِرُوا وَ صَدَقُوا فَأُجِرُوا (٣).

**[ترجمه]قصص الأنبياء: به إسناد ابن أرومة از امام باقر علیه السلام روایت شده كه فرمود: همانا اصحاب كهف پادشاه را تكذیب كردند پس پاداش داده شدند، و تصدیق كردند و پاداش داده شدند. - . نسخه خطی قصص الأنبياء -

**[ترجمه]

«۷»

ص، قصص الأنبياء عليهم السلام بِالْإِسْنَادِ عَنِ ابْنِ أُورَمَةَ عَنِ الْبَزَنْطِيِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی قَوْلِهِ تَعَالَى أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحابَ الْكَهْفِ وَ الرَّقِيمِ قَالَ هُمْ قَوْمٌ فُقِدُوا فَكَتَبَ مَلِكُ ذَلِكَ الزَّمَانِ أَسْمَاءَهُمْ وَ أَسْمَاءَ آبَائِهِمْ وَ عَشَائِرِهِمْ فِی صُحُفٍ مِنْ رَصَاصٍ (۴).

شی، تفسير العياشي عن محمد عن أحمد بن علی عنه علیه السلام مثله (۵).

**[ترجمه]قصص الأنبياء: به إسناد ابن أرومهٔ از امام صادق علیه السلام روایت شده كه در تفسیر این سخن خداوند «أم حسبتَ أنّ أصحاب الكهف والرقیم» فرمود: اصحاب كهف گروهی بودند كه ناپدید شدند، پس پادشاه آن زمان اسم آنها و اسم پدران و عشیرت‌شان را بر صفحه‌ای از جنس مس نگاشت. - . نسخه خطی قصص الأنبياء -

تفسیرالعیّاشی: از امام صادق علیه السلام نظیر این حدیث روایت شده است. - . نسخه خطی تفسیرالعیّاشی، البحرانی نیز در البرهان۲ : ۴۵۶ این حدیث را نقل كرده است. -

**[ترجمه]

«۸»

ص، قصص الأنبياء عليهم السلام الصَّدُوقُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ أَخِيهِ عَنْ

۱- قصص الأنبياء مخطوط.

۲- تفسير العيّاشيّ مخطوط، و أخرج البحرانيّ بعضه فی البرهان ۲: ۴۵۶.

۳- قصص الأنبياء مخطوط.

۴- قصص الأنبياء: و الظاهر أن قوله علیه السلام: قوم فقدوا تفسير لاصحاب الكهف، و ما بعده تفسير للرقيم، فعليه فالرقيم هو صحف من رصاص كتب فيه اسماؤهم و أخبارهم و ترجمتهم.

۵- تفسير العيّاشىّ مخطوط، أخرجه أيضا البحرانىّ فى البرهان ۲: ۴۵۶، الا أن فيه: هم قوم فروا. و زاد فى آخره: فهو قوله: أصحاب الكهف و الرقيم.

أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِی جَمِیلَهَ عَنْ جَابِرِ بْنِ یَزِیدَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَارِثِ البرادی (۱)عَنِ ابْنِ أَبِی أَوْفَی (۲)قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ خَرَجَ ثَلَاثَهُ نَفَرٍ یَسِیحُونَ فِی الْأَرْضِ فَبَیْنَمَا هُمْ یَعْبُدُونَ اللَّهَ فِی کَهْفٍ فِی قُلَّهِ جَبَلٍ حَتَّی بَدَتْ صَخْرَهٌ مِنْ أَعْلَی الْجَبَلِ حَتَّی الْتَقَتْ بَابَ الْکَهْفِ فَقَالَ بَعْضُهُمْ یَا عِبَادَ اللَّهِ وَ اللَّهِ لَا یُنْجِیکُمْ مِنْهَا وَ بَقِیتُمْ فِیهِ إِلَّا أَنْ تَصْدُقُوا عَنِ اللَّهِ فَهَلُمُّوا مَا عَمِلْتُمْ خَالِصاً لِلَّهِ فَقَالَ أَحَدُهُمْ اللَّهُمَّ إِنْ کُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّی طَلَبْتُ جَیِّدَهً لِحُسْنِهَا وَ جَمَالِهَا وَ أَعْطَیْتُ فِیهَا مَالًا ضَخْماً حَتَّی إِذَا قَدَرْتُ عَلَیْهَا وَ جَلَسْتُ مِنْهَا مَجْلِسَ الرَّجُلِ مِنَ الْمَرْأَهِ ذَکَرْتُ النَّارَ فَقُمْتُ عَنْهَا فَرَقاً مِنْکَ (۳)فَارْفَعْ عَنَّا هَذِهِ الصَّخْرَهَ قَالَ فَانْصَدَعَتْ حَتَّی نَظَرُوا إِلَی الضَّوْءِ ثُمَّ قَالَ آخَرُ اللَّهُمَّ إِنْ کُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّی اسْتَأْجَرْتُ قَوْماً کُلَّ رَجُلٍ مِنْهُمْ بِنِصْفِ دِرْهَمٍ فَلَمَّا فَرَغُوا أَعْطَیْتُهُمْ أُجُورَهُمْ فَقَالَ رَجُلٌ لَقَدْ عَمِلْتُ عَمَلَ رَجُلَیْنِ وَ اللَّهِ لَا آخُذُ إِلَّا دِرْهَماً ثُمَّ ذَهَبَ وَ تَرَکَ مَالَهُ عِنْدِی فَبَذَرْتُ بِذَلِکَ النِّصْفِ الدِّرْهَمِ فِی الْأَرْضِ فَأَخْرَجَ اللَّهُ بِهِ رِزْقاً وَ جَاءَ صَاحِبُ النِّصْفِ الدِّرْهَمِ فَأَرَادَهُ فَدَفَعْتُ إِلَیْهِ عَشَرَهَ آلَافِ دِرْهَمٍ حَقَّهُ فَإِنْ کُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّمَا فَعَلْتُ ذَلِکَ مَخَافَهً مِنْکَ فَارْفَعْ عَنَّا هَذِهِ الصَّخْرَهَ قَالَ فَانْفَرَجَتْ حَتَّی نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَی بَعْضٍ ثُمَّ قَالَ الْآخَرُ اللَّهُمَّ إِنْ کُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ أَبِی وَ أُمِّی کَانَا نَائِمَیْنِ فَأَتَیْتُهُمَا بِقَصْعَهٍ مِنْ لَبَنٍ فَخِفْتُ أَنْ أَضَعَهُ فَیَقَعَ فِیهِ هَامَّهٌ وَ کَرِهْتُ أَنْ أُنَبِّهَهُمَا مِنْ نَوْمِهِمَا فَیَشُقَّ ذَلِکَ عَلَیْهِمَا فَلَمْ أَزَلْ بِذَلِکَ حَتَّی اسْتَیْقَظَا فَشَرِبَا اللَّهُمَّ إِنْ کُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّی فَعَلْتُ ذَلِکَ ابْتِغَاءَ لِوَجْهِکَ فَارْفَعْ عَنَّا هَذِهِ الصَّخْرَهَ فَانْفَرَجَتْ حَتَّی سَهَّلَ اللَّهُ لَهُمُ الْمَخْرَجَ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَنْ صَدَقَ اللَّهَ نَجَا (۴).

۱- فی نسخه: البراری.

۲- هو عبد اللّه بن أبی أوفی علقمه بن خالد بن الحارث الاسلمی صحابی شهد الحدیبیه، و مات سنه ۸۷ بالکوفه.

۳- أی خوفا منک.

۴- قصص الأنبیاء مخطوط.

**[ترجمه]قصص الأنبياء: صدوق از ابن أبی أوفی روایت کرده

ص: ۴۲۶

که گفت: از رسول خدا صلّی الله علیه وآله شنیدم که می‌فرماید: سه نفر به قصد گردش در زمین به راه افتادند و از مکان خویش خارج شدند، و هنگامی که درون غاری در قلّه یک کوه به عبادت خداوند مشغول بودند صخره‌ای از بالای کوه غلتید و دهانه غار را مسدود کرد، پس یکی از ایشان گفت: ای بندگان خدا، به خدا سوگند که از اینجا نجات نمی‌یابید و در غار می‌مانید مگر آنکه با خداوند راستگو باشید، پس به سرعت اعمالی را که خالصانه برای خداوند انجام داده‌اید برشمرید؛ بنابراین یکی از ایشان گفت: خداوندا، من زن زیبارویی را به خاطر زیبایی و جمالش خواستم و مال بسیاری را در راه رسیدن به او خرج نمودم تا سرانجام به او دست یافتم و در جایی نشستم که مردان نسبت به زنان می‌نشینند آن گاه آتش جهنم را به یاد آوردم و از ترس تو از کنارش برخاستم، خداوندا اگر آگاهی که من این کار را به خاطر تو انجام داده‌ام این صخره را از مقابل ما کنار بزن؛ پیامبر فرمود: صخره شکافت تا جائی که به روشنایی بیرون نگریستند.

سپس شخص دیگر گفت: خداوندا، من گروهی از مردان را با دستمزد نیم درهم برای هریک به کار گرفتم و آن گاه که از انجام کار فارغ گشتند دستمزدشان را به آنها دادم، پس یکی از ایشان گفت: من به اندازه دو مرد کار کرده‌ام و به خدا سوگند به جز یک درهم کامل را نمی‌پذیرم، سپس رفت و مال خود را نزد من جا گذاشت و من نیز با آن نیم درهم در زمین بذر کاشتم و خداوند به وسیله آن رزق و روزی فراوانی را خارج ساخت، سپس صاحب نیم درهم درآمد و آن را طلب کرد و من ده هزار درهم را در مقابل حقّش به او پرداخت کردم؛ خداوندا، اگر می‌دانی که من این کار را فقط به خاطر ترس از تو انجام داده‌ام این صخره را از مقابل ما کنار بزن، پس نفر سوّم گفت: خداوندا، پدر و مادر من درخواب بودند پس کاسه‌ای شیر برای آنان آوردم و ترسیدم که آن را بر زمین بگذارم و خاشاکی در آن بیفتد هم چنین ناپسند شمردم که از خواب بیدارشان کنم و این امر آنان را دچار مشقت و سختی کند، پس هم چنان بر بالای سر آنها ایستادم تا بیدار شدند و شیر را نوشیدند؛ خداوندا، اگر می‌دانی که من این کار را به خاطر رضایت تو انجام داده‌ام این صخره را از مقابل ما کنار بزن، پس صخره گشوده شد تا جایی که خداوند راه خروج را بر آنان هموار کرد. سپس رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: هرکه با خدا راست گوید نجات می‌یابد. - . نسخه خطی قصص الأنبیاء -

ص: ۴۲۷

**[ترجمه]

«۹»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ أَصْحَابَ الْکَهْفِ أَسَرُّوا الْإِیمَانَ وَ أَظْهَرُوا الْکُفْرَ فَآجَرَهُمُ اللَّهُ مَرَّتَیْنِ (۱).

**[ترجمه]تفسیرالعیاشی: ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: همانا اصحاب کهف ایمان خویش را

پنهان داشتند و اظهار کفر کردند، پس خداوند دو مرتبه ایشان را پاداش بخشید. - . نسخه خطی تفسیرالعیاشی -

**[ترجمه]

«۱۰»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ جَعْفَرٍ الْهُذَلِیِّ (۲)قَالَ: قَالَ لِی جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ علیهما السلام یَا سُلَیْمَانُ مَنِ الْفَتَی قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ الْفَتَی عِنْدَنَا الشَّابُّ قَالَ لِی أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْکَهْفِ کَانُوا کُلُّهُمْ کُهُولًا فَسَمَّاهُمُ اللَّهُ فِتْیَةً بِإِیمَانِهِمْ یَا سُلَیْمَانُ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ اتَّقَی فَهُوَ الْفَتَی (۳).

**[ترجمه]تفسیرالیعاشی: از سلیمان بن جعفرالهذلّی روایت شده که گفت: جعفر بن محمّد علیهما السلام به من فرمود: ای سلیمان ،(فتی) کیست؟ گفتم: فدایت گردم، نزد ما منظور از (فتی) شخص جوان است، امام فرمود: آیا ندانسته‌ای که اصحاب کهف همگی پیرمرد بودند و خداوند ایشان را به خاطر ایمان‌شان (فتیهٔ: مردان جوان)

نامید؟ ای سلیمان، هرکسی که به خدا ایمان بیاورد و تقوا پیشه سازد هم او (فتی: جوانمرد) است. - . نسخه خطی تفسیرالعیاشی، البحرانی در البرهان ۲ : ۴۵۶ این حدیث و حدیث قبل از آن را روایت کرده است. -

**[ترجمه]

«۱۱»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ أَبِی بَکْرٍ الْحَضْرَمِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: خَرَجَ أَصْحَابُ الْکَهْفِ عَلَی غَیْرِ مَعْرِفَةٍ وَ لَا مِیعَادٍ فَلَمَّا صَارُوا فِی الصَّحْرَاءِ أَخَذَ بَعْضُهُمْ عَلَی بَعْضٍ الْعُهُودَ وَ الْمَوَاثِیقَ فَأَخَذَ هَذَا عَلَی هَذَا وَ هَذَا عَلَی هَذَا ثُمَّ قَالُوا أَظْهِرُوا أَمْرَکُمْ فَأَظْهَرُوهُ فَإِذَا هُمْ عَلَی أَمْرٍ وَاحِدٍ(۴).

**[ترجمه]تفسیرالعیاشی: ابوبکر الحضرمیّ از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: اصحاب کهف بدون هیچ گونه شناخت و موعدی از شهر خویش خارج شدند، پس آن گاه که به صحرا شدند یکایک و شخص به شخص از یکدیگر عهد و پیمان‌هایی گرفتند، سپس گفتند: مسأله و موضوع خویش که به خاطر آن خارج شده‌اید را آشکار سازید، پس آن را آشکار ساختند و از قضا همگی بر سر یک مسأله متّفق بودند. - . نسخه خطی تفسیر العیاشی ، البحرانی این حدیث و حدیث قبلی را در البرهان ۲ :۴۵۶ روایت کرده است. -

**[ترجمه]

«۱۲»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ دُرُسْتَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ ذَکَرَ أَصْحَابَ الْکَهْفِ فَقَالَ کَانُوا صَیَارِفَةَ کَلَامٍ وَ لَمْ یَکُونُوا

صَيَارِفَةَ دَرَاهِمَ (۵).

**[ترجمه]تفسیرالعیاشی: از دَرَست روایت شده که امام صادق علیه السلام به ذکر اصحاب کهف پرداخت و فرمود: آنان صرّافان سخن بودند نه صرّافان درهم. - . نسخه خطی تفسیر العیاشی ، البحرانی این حدیث را در البرهان ۲ :۴۵۶ روایت کرده است. -

**[ترجمه]

«۱۳»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْبِطِّيخِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فِي قَوْلِهِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِراراً وَ لَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْباً قَالَ إِنَّ ذَلِكَ لَمْ يَعْنِ بِهِ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله إِنَّمَا عَنَى بِهِ الْمُؤْمِنِينَ بَعْضَهُمْ لِبَعْضٍ لَكِنَّهُ حَالُهُمُ الَّتِي هُمْ عَلَيْهَا (۶).

**[ترجمه]تفسیرالعیاشی: از امام باقر علیه السلام روایت شده که ایشان در تفسیرآیه «لواطّلعتَ علیهم لولیّتَ منهم فراراً و لملئتَ منهم رعباً» فرمود: مقصود این آیه پیامبر صلّی الله علیه وآله نمی‌باشد بلکه مقصود، مؤمنان می‌باشند که به یکدیگر چنین می... گویند؛ امّا آنچه در آیه ذکر شده حالتی است که اصحاب کهف برآن بوده‌اند. - . نسخه خطی تفسیر العیاشی ، البحرانی این حدیث را در البرهان ۲ :۴۵۷ روایت کرده است. -

**[ترجمه]

«۱۴»

کا، الکافی مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ دُرُسْتَ الْوَاسِطِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مَا بَلَغَتْ تَقِيَّةُ أَحَدٍ تَقِيَّةَ أَصْحَابِ الْكَهْفِ إِنْ كَانُوا لَيَشْهَدُونَ الْأَعْيَادَ وَ يَشُدُّونَ الزَّنَانِيرَ فَأَعْطَاهُمُ اللَّهُ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ (۷).

شی، تفسیر العیاشی عن درست مثله (۸).

ص: ۴۲۸

۱- تفسیر العیّاشیّ مخطوط.

۲- فی البرهان: الهمدانیّ. النهدی خ ل.

۳- تفسیر العیّاشیّ مخطوط، أخرجها و ما قبلها البحرانیّ فی البرهان ۲: ۴۵۶.

۴- تفسیر العیّاشیّ مخطوط، أخرجها و ما قبلها البحرانیّ فی البرهان ۲: ۴۵۶.

۵- تفسیر العیّاشیّ مخطوط، أخرجها و ما قبلها البحرانیّ فی البرهان ۲: ۴۵۶.

۶- تفسير العيّاشىّ مخطوط، أخرجها و ما قبلها البحرانىّ فى البرهان ۲: ۴۵۶.

۷- أصول الكافى ۲: ۲۱۸.

۸- تفسير العيّاشىّ مخطوط، و أخرجه البحرانىّ أيضا فى البرهان ۲: ۴۵۶ و فيه: ما بلغت تقيه أحد ما بلغت تقيه أصحاب الكهف، كانوا ليشهدون الزنانير و يشهدون الأعياد اه.

**[ترجمه]الکافی: از دَرَست واسطی روایت شده که امام صادق علیه السلام فرمود: تقیّه هیچ کسی به حدّ تقیّه اصحاب کهف نرسیده است، اگرچه آنان در اعیاد حضور می‌یافتند و زنّارها را به کمر محکم می‌بستند پس خداوند دو مرتبه ایشان را پاداش بخشید. - . اصول الکافی ۲ :۲۱۸ -

تفسیرالعیاشی: نظیر این حدیث از (دَرَست) روایت شده است. - . نسخه خطی تفسیر العیاشی ، البحرانی نیز این حدیث رد در البرهان ۲ : ۴۵۶ روایت کرده است. -

ص: ۴۲۸

**[ترجمه]

«۱۵»

کا، الکافی عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِیِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِیرٍ عَنْ خَالِدِ بْنِ عُمَارَةَ عَنْ سَدِیرٍ الصَّیْرَفِیِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام حَدِیثٌ بَلَغَنِی عَنِ الْحَسَنِ الْبَصْرِیِّ فَإِنْ کَانَ حَقّاً فَ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ قَالَ وَ مَا هُوَ قُلْتُ بَلَغَنِی أَنَّ الْحَسَنَ الْبَصْرِیَّ کَانَ یَقُولُ لَوْ غَلَی دِمَاغُهُ مِنْ حَرِّ الشَّمْسِ مَا اسْتَظَلَّ بِحَائِطِ صَیْرَفِیٍّ وَ لَوْ تَفَرَّثَ کَبِدُهُ (۱)عَطَشاً لَمْ یَسْتَسْقِ مِنْ دَارِ صَیْرَفِیٍّ مَاءً وَ هُوَ عَمَلِی وَ تِجَارَتِی وَ عَلَیْهِ نَبَتَ لَحْمِی وَ دَمِی وَ مِنْهُ حَجِّی وَ عُمْرَتِی فَجَلَسَ ثُمَّ قَالَ کَذَبَ الْحَسَنُ خُذْ سَوَاءً وَ أَعْطِ سَوَاءً فَإِذَا حَضَرَتِ الصَّلَاةُ دَعْ مَا بِیَدِکَ وَ انْهَضْ إِلَی الصَّلَاةِ أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْکَهْفِ کَانُوا صَیَارِفَةً (۲).

**[ترجمه]الکافی: علی بن ابراهیم از سدیر صرّاف روایت کرده است: به امام باقر علیه السلام گفتم: سخنی از حسن بصری به گوشم رسیده که اگر حقیقت داشته باشد إنّالله وإنّا إلیه راجعون، امام فرمود: آن سخن چیست؟ گفتم: به گوشم رسیده که حسن بصری گفته است: اگر مغز سرش در اثر تابش خورشید به جوش آید به سایه دیوار صرّاف پناه نمی‌آورد، و اگر جگرش در اثر تشنگی تکه تکه شود و بشکافد از آب خانه صرّاف چیزی نمی‌نوشد، در حالی که صرّافی کار و تجارت من است و گوشت و خونم با آن شکل گرفته است و حجّ و عمره را از درآمد آن به جا آورده‌ام، آن گاه امام نشست و فرمود: حسن دروغ گفته است، به اندازه کسب کن و به اندازه ببخش، و هنگامی که زمان به جا آوردن نماز فرا می‌رسد آنچه را در دست داری رها کن و برای اقامه نماز برخیز، آیا ندانسته‌ای که اصحاب کهف نیز در زمره صرّافان بوده‌اند؟ - . فروع الکافی ۱ :۳۵۹ و ۳۶۰ -

**[ترجمه]

بیان

لعله علیه السلام إنما ذکر ذلک إلزاما علیهم حیث ظنوا أنهم کانوا صیارفه الدراهم لئلا ینافی ما سبق و الصدوق رحمه الله قال فی الفقیه بعد إیراد الخبر یعنی صیارفه الکلام و لم یعن صیارفه الدراهم (۳)و لعله رحمه الله ذهب علیه أن هذا المعنی لا یناسب هذا المقام و قد یوجه الخبر علی ما حمله علیه بوجوه:

الأول أن أصحاب الكهف كانوا صيارفه الكلام يميزون بين الحق و الباطل فينبغى أن تكون أيضا كذلك فلم تنقل هذا الكلام عن الحسن مع أن قوله ليس بحجه و مع ذلك ظاهر الفساد لأن الاستظلال بظل الكافر و الاستسقاء من داره جائز و الصيرفى لا يكون شرا منه و أيضا بيع الصرف من الأمور الضروريه التى تجب كفايه.

الثانى أن يقرأ يعنى و لم يعن على بناء المجهول فالمراد أن الحسن وهم (۴)فى تأويل ما روى فى ذم الصيارفه فإن المعنى بها صيارفه الكلام قال ابن الأثير فى حديث الخولانى من طلب صرف الحديث يبتغى به إقبال وجوه الناس إليه أراد بصرف

ص: ۴۲۹

۱- تفرت: شق و فتت.

۲- فروع الكافى ۱: ۳۵۹- ۳۶۰.

۳- من لا يحضره الفقيه: ۳۵۴.

۴- أي غلط.

الحدیث ما یتکلفه الإنسان من الزیاده فیه علی قدر الحاجه و إنما کره ذلک لما یدخله من الریاء و التصنع لما تخالطه من الکذب انتهی.

أقول: و علی هذا یمکن أن یقرأ علی بناء المعلوم أیضا بأن یکون الضمیران راجعین إلی الرسول صلی الله علیه و آله.

الثالث أن یکون المعنی أن أصحاب الکهف کانوا صیارفه الکلام کما یقال فلان یحسن صرف الکلام أی تفضیل (۱)بعضه علی بعض فأصل الصرف و التمییز لیس بحرام بل هو من الکلام و إنما الحرام ما یصدر عن بعض الصیارفه من الغش و الرباء و غیرهما.

الرابع أن یکون ذکره علیه السلام ذلک بعد رد قول الحسن أمرا بالتقیه بأن أصحاب الکهف کانوا صیارفه کلام یصرفونه عن ظاهره فی مقام التقیه و علیه یمکن أن یحمل خبر الکاهلی.

تتمه قال الثعلبی فی تفسیره قال محمد بن إسحاق مرج (۲)أهل الإنجیل و کثرت فیهم الخطایا حتی عبدوا الأصنام و ذبحوا للطواغیت و فیهم بقایا علی دین المسیح علیه السلام متمسکین بعباده الله عز و جل و توحیده حتی ظهر فیهم ملک یقال له دقیانوس کان ینزل قری الروم و لا یترک فی قریه ینزلها أحدا إلا فتنه أن یعبد الأصنام و یذبح للطواغیت حتی نزل مدینه أصحاب الکهف و هی أفسوس فلما نزلها کبر ذلک علی أهل الإیمان و هربوا فی کل وجه فبعث الشرط یتبعونهم فیقدمهم إلی الجامع الذی یذبح فیه للطواغیت فیخیرهم بین القتل و بین عباده الأصنام و الذبح للطواغیت فمنهم من یرغب فی الحیاه و منهم من یأبی أن یعبد غیر الله تعالی فیقتل فلما رأی ذلک أهل الشده فی الإیمان بالله عز و جل جعلوا یسلمون أنفسهم للعذاب و القتل فیقتلون و یقطعون ثم یربط ما قطع من أجسادهم علی سور المدینه من نواحیها کلها و علی کل باب من أبوابها

۱- فی نسخه: أی یفضل. و الظاهر أن کلاهما مصحفان و الصحیح «تفصیل» بالصاد، یقال: صرف الکلام أی اشتق بعضه من بعض.

۲- أی فسد.

حتی عظمت الفتنه فلما رأی ذلک الفتیه حزنوا حزنا شدیدا فقاموا و صاموا و اشتغلوا بالدعاء و التسبیح لله عز و جل و کانوا من أشراف الروم و کانوا ثمانیه نفر فبکوا و تضرعوا و جعلوا یقولون رَبُّنا رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوَا مِنْ دُونِهِ إِلهاً لَقَدْ قُلْنا إِذاً شَطَطاً اکشف عن عبادک المؤمنین هذه الفتنه فبینا هم علی ذلک إذ أدرکهم الشرط و کانوا قد دخلوا فی مصلی لهم فوجدوهم سجودا علی وجوههم یبکون و یتضرعون إلی الله عز و جل و یسألونه أن ینجیهم من دقیانوس و فتنه فلما رأوهم رفعوا أمرهم إلی دقیانوس و قالوا هؤلاء الفتیه من أهل بیتک یسخرون منک و یعصون أمرک فلما سمع ذلک أتی بهم تفیض أعینهم من الدمع معفره وجوههم فی التراب فقال لهم اختاروا إما أن تذبحوا لآلهتنا و إما أن أقتلکم فقال مکسلمینا و کان أکبرهم إن لنا إلها ملأ السماوات و الأرض عظمته لن ندعو من دونه إلها أبدا اصنع بنا ما بدا لک و کذا قال أصحابه فأمر بهم فنزع منهم لبوسهم و کان علیهم من لبوس عظمائهم و قال إنی سأؤخرکم لأنی أراکم شبانا فلا أحب أن أهلککم حتی أجعل لکم أجلا تذکرون فیه و تراجعون عقولکم ثم أمر بحلیه کانت علیهم من ذهب و فضه فنزعت منهم ثم أخرجوا و انطلق دقیانوس إلی مدینه أخری قریبا منهم فلما رأی الفتیه ذلک ائتمروا بینهم أن یأخذ کل رجل نفقه من بیت أبیه فیتصدقوا بها و یتزودوا مما بقی ثم ینطلقوا إلی کهف قریب من المدینه فی جبل یقال له ینجلوس (۱)فیعبدون الله حتی إذا جاء دقیانوس أتوه فیصنع بهم ما شاء ففعلوا ذلک و اتبعهم کلب کان لهم فاشتغلوا فیه بالصلاه و الصیام و التسبیح و التکبیر و التحمید و کانوا کلما نفدت نفقتهم یذهب یملیخا (۲)و کان أجملهم و أجلدهم و یضع ثیابا کان علیه و یأخذ ثیابا کثیاب المساکین الذین یستطعمون فینطلق إلی المدینه فیشتری طعاما و یتسمع (۳)و یتجسس لهم الأخبار فلبثوا بذلک ما لبثوا ثم قدم الجبار إلی المدینه فأمر العظماء فذبحوا للطواغیت و کان یملیخا بالمدینه یشتری لأصحابه

۱- فی المحبر: اسمه انجلوس.

۲- فی نسخه: «تملیخا» و کذا فیما یأتی.

۳- یتسمع الرجل: أصغی إلیه.

طعـامهم و شـرابهم فرجع إلى أصـحابه و هو يبكى و معه طعام قليل فلما أخبرهم فزعوا و وقعوا سـجودا يتضـرعون إلى الله تعالى فقال يمليخا يا إخوتاه ارفعوا رءوسـكم فاطعموا منه و توكلوا على ربكم فرفعوا رءوسـهم و أعينهم تفيض من الـدمع حزنا و خوفا على أنفسهم فطعموا منه و ذلك مع غروب الشمس ثم جلسوا يتحدثون و يتدارسون و يذكر بعضهم بعضا فبينا هم على ذلك إذ ضرب الله على آذانهم فى الكهف و كلبهم باسـط ذراعيه ببـاب الكهف فأصابه ما أصابهم و نفقتهم عنـد رءوسـهم فلما كان من الغـد تفقـدهم دقيـانوس فأرسـل إلى آبـائهم فسـألهم عنهم فقـالوا له أمـا نحن فلم نعصك فلم تقتلنا بقوم مرده قـد ذهبوا بأموالنا فأهلكوها فى أسواق المدينه ثم انطلقوا (۱)فارتقوا إلى جبل يـدعى ينجلوس فأمر بالكهف أن يسد عليهم و قال دعوهم كما هم فى الكهف يموتوا جوعا و عطشا.

ثم إن رجلين مؤمنين كانـا فى بيت الملـك يكتمـان إيمانهما اسـمهما ينـدروس و روياس ائتمرا أن يكتبا شأن الفتيه و أنسابهم و أسـماءهم و خبرهم فى لوح من رصاص ثم يجعلانه فى تابوت من نحاس ثم يجعلان التابوت فى البنيان و قالا لعل الله يظهر على هؤلاـء الفتيه قوما مؤمنين قبل يوم القيامه فيعلم من فتـح عليهم حين يقرأ هـذا الكتاب ففعلا ثم بنيا عليه فبقى دقيانوس ما بقى ثم مات و قومه و قرون بعده كثيره و خلفت الملوك بعد الملوك.

و قـال عبيـد بن عمير كانوا فتيانا مطوقين مسورين ذوى ذوائب و كان معهم كلب صـيدهم فخرجوا فى عيـد لهم عظيم فى زى و موكب و أخرجوا معهم آلهتهم و قد قذف الله فى قلوبهم الإيمان و كان أحدهم وزير الملك فآمنوا و أخفى كل منهم إيمانه من أصـحابه فتفرقـوا و عزم كـل منهـم على أن يخرج من بين القـوم فـاجتمعوا تحت شـجره فـأظهروا أمرهم فـإذا هم على أمر واحد فانطلقوا إلى الكهف ففقدهم قومهم فطلبوهم فأعمى الله عليهم أخبارهم فكتبوا أسـماءهم و أنسابهم فى لوح فلان و فلان و فلان أبناء ملوكنا فقدناهم فى شهر كذا من سنه كذا فى مملكه فلان بن فلان و وضعوا اللوح فى خزانه الملك.

۱- فى نسخه: فارتفعوا.

و قال وهب جاء حواری عیسی علیه السلام إلی مدینه أصحاب الکهف فأراد أن یدخلها فقیل له إن علی بابها صنما لا یدخلها أحد إلا سجد له فکره أن یدخلها فأتی حماما قریبا من تلک المدینه فکان یؤاجر نفسه من الحمامی و یعمل فیه و رأی صاحب الحمام فی حمامه البرکه و جعل یقوم علیه و علقه فتیه (۱)من أهل المدینه فجعل یخبرهم خبر السماء و الأرض و خبر الآخره حتی آمنوا به و صدقوه و کانوا علی مثل حاله و کان یشترط علی صاحب الحمام أن اللیل لا یحول بینی و بینه أحد و لا بین الصلاه و کان علی ذلک حتی أتی ابن الملک بامرأه فدخل بها الحمام فعیره الحواری و قال له أنت ابن الملک تدخل مع هذه فاستحیا فذهب فرجع مره أخری فقال له مثل ذلک فسبه و انتهره و لم یلتفت حتی دخلا معا و ماتا جمیعا فی الحمام فأتی الملک فقیل له قتل صاحب الحمام ابنک فالتمس فلم یقدر علیه فقال من کان یصحبه فسمی الفتیه فالتمسوا (۲)فخرجوا من المدینه فمروا بصاحب لهم فی زرع و هو علی مثل إیمانهم فذکروا له أنهم التمسوا فانطلق معهم و معه کلب حتی آواهم اللیل إلی الکهف فدخلوا و قالوا نبیت هاهنا و نصبح إن شاء الله فترون رأیکم فضرب الله علی آذانهم فخرج الملک فی أصحابه یتبعونهم حتی وجدوهم قد دخلوا الکهف و کلما أراد الرجل منهم دخوله أرعب فلم یطق أحد دخوله و قال قائل أ لیس لو کنت قدرت علیهم قتلتهم قال بلی قال فابن علیهم باب الکهف و اترکهم فیه یموتوا عطشا و جوعا ففعل.

قال وهب و صبروا بعد ما سد علیهم باب الکهف زمانا بعد زمان ثم إن راعیا أدرکه المطر عند الکهف فقال لو فتحت هذا الکهف فأدخلته غنمی من المطر فلم یزل یعالجه حتی فتح و رد الله إلیهم أرواحهم من الغد حین أصبحوا.

و قال محمد بن إسحاق ثم ملک أهل تلک البلاد رجل صالح یقال له تندوسیس (۳)

ص: ۴۳۳

۱- قال الجوهریّ: العلق: الهوی، و قد علقتها- بالکسر- و علق حبها بقلبه أی هواها. منه رحمه اللّه.

۲- أی طلبوا.

۳- فی المحبر أنّه تیدیسوس.

فلما ملك بقی فی ملکه ثمانیا و ثلاثین (۱)سنه فتحزب النـاس فی ملکه أحزابا منهم من یؤمن بالله و یعلم أن الساعه حق و منهم من یکذب بها و کبر ذلک علی الملک و بکی إلی الله عز و جل و تضرع إلیه و حزن حزنا شدیدا فلما فشا ذلک فی ملکه دخل بیته و أغلقه علیه و لبس مسـحا (۲)و جعـل تحته رمـادا و جعـل یتضـرع إلی الله لیله و نهاره و یبکی مما یری فیه الناس فأحیا الله الفتیه فجلسوا فرحین مسـفره وجوههم طیبه أنفسـهم فسلم بعضهم علی بعض کأنما استیقظوا من ساعتهم التی کانوا یستیقظون لها (۳)إذا أصـبحوا من لیلتهم ثم قاموا إلی الصـلاه فصلوا فلما قضوا صلاتهم قال بعضهم لبعض کَمْ لَبِثْتُمْ قالُوا لَبِثْنا یَوْماً أَوْ بَعْضَ یَوْمٍ قالُوا رَبُّکُمْ أَعْلَمُ بِما لَبِثْتُمْ و کل ذلک فی أنفسـهم یسـیر فقال لهم یملیخا افتقـدتم و التمسـتم بالمـدینه و هو یریـد أن یؤتی بکم الیوم فتـذبحون للطواغیت أو یقتلکم فمـا شـاء الله بعـد ذلـک فعل فقال لهم مکسـملینا (۴)یـا إخوتـاه اعلموا أنکم ملاقو الله و لا تکفروا بعـد إیمـانکم إذا دعـاکم غـدا ثم قـالوا لیملیخـا انطلق إلی المـدینه فتسـمع مـا یقال لنا بها الیوم و ما الـذی نـذکر به عند دقیانوس و تلطف و لا یشـعرن بنا أحـد و ابتع لنا طعاما فأتنا به و زدنا علی الطعام الذی جئتنا به أمس فإنه کان قلیلا فقد أصـبحنا جیاعا.

فـانطلق یملیخـا فی الثیاب التی کان یتنکر فیها (۵)فلمـا أتی بـاب المـدینه رأی فوق ظهر الباب علامه تکون لأهل الإیمان فعجب من ذلـک فتحول إلی بـاب آخر فرأی مثل ذلک و رأی ناسا کثیرا محـدثین لم یکن رآهم قبل ذلک فجعل یمشـی و یعجب ثم دخل المدینه فسمع الناس یحلفون باسم عیسی ابن مریم فزاده فرقا فقال فی نفسه لعل هذه المدینه لیست بالمدینه التی أعرف ثم لقی فتی من أهلها فقال له ما اسم هذه المدینه یا فتی فقال أفسوس فقال فی نفسه لعل بی مسا أو أمرا أذهب عقلی و الله یحق لی أن أسرع الخروج منها قبل أن أخزی أو یصیبنی شر فدنا من الذین یبیعون الطعام

۱- فی نسخه: ثمانین.

۲- المسح بالکسر ما یلبس من نسیج الشعر علی البدن تقشفا و قهرا للجسد.

۳- فی نسخه: یستیقظون فیها.

۴- فی المطبوع «مکسلمینا» فی جمیع الموارد.

۵- فی المطبوع: کان یتکدی فیها.

فأخرج الورقه التی کانت معه فأعطاها رجلا منهم فقال یا عبد الله بعنی بهذا الورق طعاما فأخذها الرجل فنظر إلی ضرب الورق و نقشها فتعجب منها ثم طرحها إلی رجل من أصحابه فنظر إلیها ثم جعلوا یتطارحونها من رجل إلی رجل و یتعجبون منها ثم جعلوا یتسارون بینهم و یقول بعضهم لبعض إن هذا الرجل قد أصاب کنزا خبیئا فی الأرض منذ زمان و دهر طویل فلما رآهم یتسارون فرق فرقا شدیدا و جعل یرتعد و یظن أنهم عرفوه و إنما یریدون أن یذهبوا به إلی ملکهم دقیانوس و جعل ناس آخر یأتونه فیتعرفونه فقالوا له من أنت یا فتی و ما شأنک و الله لقد وجدت کنزا من کنوز الأولین و أنت ترید أن تخفیه منا فشارکنا فیه نخف علیک ما وجدت فإنک إن لم تفعل نأت بک السلطان فنسلمک إلیه فیقتلک فقال فی نفسه قد وقعت فی کل شی ء أحذر منه.

ثم قالوا یا فتی إنک لا تستطیع أن تکتم ما وجدت فجعل یملیخا ما یدری ما یقول لهم و ما یرجع إلیهم و فرق حتی لا یحیر جوابا (۱)فأخذوا کساءه فطووا فی عنقه ثم جعلوا یقودونه فی سکک المدینه ملبیا حتی سمع به من فیها فقیل أخذ رجل عنده کنز و اجتمع علیه أهل المدینه صغیرهم و کبیرهم فجعلوا ینظرون إلیه و یقولون و الله ما هذا الفتی من أهل هذه المدینه و ما نعرفه و کان یملیخا ینتظر أن یأتی أبوه و إخوته فیخلصوه منهم و یخاف أن یذهبوا به إلی دقیانوس حتی ذهبوا به إلی رأسی المدینه أربوس و أسطیوس و کانا رجلین صالحین فقال أحدهما أین الکنز الذی وجدت هذا الورق یشهد علیک أنک وجدت کنزا فقال ما وجدت کنزا و لکن هذا الورق ورق آبائی و نقش هذه المدینه و ضربها و لکن و الله ما أدری ما شأنی و ما أقول لکما فقال أحدهما ممن أنت فقال أما ما أری فکنت أری أنی من أهل المدینه قالوا فمن أبوک و من یعرفک بها فأنبأهم باسم أبیه فلم یجدوا له أحدا یعرفه و لا أباه فقال له أحدهما أ تظن أنا نرسلک و نصدقک و نقش هذا الورق و ضربها أکثر من ثلاثمائه سنه و أنت غلام شاب تظن أنک تأفکنا و تسخر بنا فقال یملیخا أنبئونی عن شی ء أسألکم عنه قالوا سل

۱- من أحار الجواب: رده.

قال ما فعل الملك دقيانوس قالا له ليس نعرف اليوم ملكا يسمى دقيانوس على وجه الأرض و لم يكن إلا ملك قد هلك منذ زمان و دهر طويل و هلكت بعده قرون كثيره فقال يمليخا و الله ما هو بمصدقى أحد من الناس بما أقول (۱)لقد كنا فتيه و إن الملك أكرهنا على عباده الأوثان و الذبح للطواغيت فهربنا منه عشيه أمس فنمنا فلما انتبهنا خرجت لأشترى لأصحابى و أتجسس الأخبار فإذا أنا كما ترون فانطلقوا معى إلى الكهف الذى فى جبل ينجلوس أريكم أصحابى.

فلما سمع أربوس ذلك قال يا قوم هذه آيه (۲)من آيات الله عز و جل جعلها لكم على يدى هذا الفتى فانطلقوا جميعا معه نحو أصحاب الكهف فلما رأى الفتيه أن يمليخا قد احتبس عليهم بطعامهم ظنوا أنه قد أخذه دقيانوس فبينا هم يظنون و يتخوفون إذ سمعوا الأصوات و ظنوا أنهم رسل دقيانوس فقاموا إلى الصلاه و سلم بعضهم إلى بعض و قالوا انطلقوا بنا نأت أخانا يمليخا فإنه الآن بين يدى الجبار فلم يروا إلا أربوس و أصحابه وقوفا على باب الكهف و سبقهم يمليخا فدخل عليهم يبكى و قص عليهم النبأ كله فعرفوا عند ذلك أنهم كانوا نياما بأمر الله ذلك الزمان كله و إنما أوقظوا ليكونوا آيه للناس و تصديقا للبعث.

ثم دخل أربوس فرأى تابوتا من نحاس مختوما بخاتم من فضه ففتح التابوت فوجدوا فيه لوحين من رصاص مكتوب فيهما إن مكسملينا و مجسملينا و يمليخا و مرطونس و كسوطونس و بيورس و بكرنوس و بطينوس كانوا فتيه هربوا من ملكهم دقيانوس الجبار مخافه أن يفتنهم عن دينهم فدخلوا هذا الكهف فلما أخبر بمكانهم أمر بالكهف فسد عليهم بالحجاره و إنا كتبنا شأنهم و خبرهم ليعلمه من بعدهم إن عثر عليهم (۳)فلما رأوه عجبوا و حمدوا الله الذى أراهم آيه البعث ثم دخلوا عليهم فوجدوهم جلوسا مشرقه وجوههم لم تبل ثيابهم فخر أربوس و أصحابه سجدا.

۱- فى نسخه: ما أحد من الناس بمصدقى بما أقول.

۲- فى نسخه: يا قوم لعلّ هذه آيه.

۳- أى إن اطلع عليهم.

فبعث أربوس بريدا إلى ملكهم الصالح تندوسيس أن اعجل لعلك تنظر إلى آيه من آيات الله أظهرها الله فى ملكك و جعلها آيه للعالمين ليكون نورا و ضياء و تصديقا للبعث فاعجل على فتيه بعثهم الله و قد كان توفاهم أكثر من ثلاثمائه سنه فلما أتى الملك الخبر قام و رجع إليه عقله و ذهب عنه همه و قال أحمدك الله (۱)رب السماوات و الأرض و أعبدك و أسبح لك تطولت على و رحمتنى برحمتك فلم تطفئ النور الذى كنت جعلت لآبائى فأتاهم مع أهل مدينته.

فلما رأى الفتيه تندوسيس فرحوا به و خروا سجدا على وجوههم و قام الملك قدامهم ثم اعتنقهم و بكى و هم جلوس بين يديه على الأرض يسبحون الله عز و جل و يحمدونه ثم قالوا للملك نستودعك الله و نقرأ عليك السلام حفظك الله و حفظ ملكك و نعيذك بالله من شر الجن و الإنس فبينا الملك قائم إذ رجعوا إلى مضاجعهم فناموا و توفى الله أنفسهم و قام الملك إليهم فجعل ثيابه عليهم و أمر أن يجعلوا لكل رجل منهم تابوتا من ذهب فلما أمسوا و نام أتوه فى المنام فقالوا إنا لم نخلق من ذهب و لا فضه و لكنا خلقنا من تراب و إلى التراب نصير فاتركنا كما كنا فى الكهف على التراب حتى يبعثنا الله عز و جل منه فأمر الملك حينئذ بتوابيت من ساج فجعلوا فيها و حجبهم الله تعالى حين خرجوا من عندهم بالرعب فلم يقدر أحد على أن يدخل عليهم و أمر الملك فجعل على باب الكهف مسجدا يصلى فيه و جعل لهم عيدا عظيما و أمر أن يؤتى كل سنه (۲).

ص: ۴۳۷

۱- فى نسخه: أحمدك اللّهمّ.

۲- الكشف و البيان مخطوط.

**[ترجمه]شاید امام باقر علیه السلام این سخن را به منظور الزام برآنان ذکر کرده است نظر به اینکه گمان داشتند ایشان (اصحاب کهف) صرّافان درهم بوده‌اند تا با آنچه قبلاً ذکر شده منافاتی نداشته باشد، و صدوق رحمهٔ الله در کتاب الفقیه بعد از ذکر حدیث گفته است: (یعنی صیارفهٔ الکلام و لم یعن صیارفهٔ الدراهم: منظور صرّافان کلام و سخن است نه صرّافان درهم). - . مَن لا یحضره الفقیه : ۳۵۴ -

شاید صدوق رحمه الله براین باور بوده که این معنا (صرّافان درهم) مناسب این مقام نیست، و حدیث با توجه به معنایی که صدوق صحیح پنداشته به چند صورت قابل توجیه است:

نخست: همانا اصحاب کهف صرّافان سخن بوده‌اند که سخن حقّ و باطل را از یکدیگر تشخیص می‌دادند پس لازم است که تو (سدیر صرّاف) نیز چنین باشی، و این سخن را از حسن نقل نکن هر چند سخن او حجّت نیست، با این وجود فساد و تباهی این سخن آشکار است چرا که پناه بردن به سایه کافر و نوشیدن از آب خانه او جایز است حال آنکه صرّاف از کافر بدتر نیست! هم چنین صرّافی از امور ضروری است که در حدّ کفایت واجب به نظر می‌رسد.

دوّم: کلام صدوق به صورت (یَعنی) و (لَم یُعنَ) به شکل مجهول خوانده شود، پس منظور آن است که حسن در تأویل آنچه در نکوهش صرّافان روایت شده اشتباه کرده است، چرا که مقصود صرّافان کلام است، ابن اثیر گوید: در حدیث الخولانیّ چنین آمده است:« مَن طلب صرف الحدیث یبتغی به إقبال وجوه الناس إلیه: آن کسی که خواهان آراستن و زیباگرداندن سخن است و به واسطه آن قصد دارد توجّه مردم را به سوی آن سخن جلب کند.) و منظور ابن اثیر از (صَرَف الحدیث)

ص: ۴۲۹

زیادتی است در آراستگی و زیبایی که انسان به قدر حاجت در کلام خویش وارد می‌سازد، و آن را زشت شمرده است به خاطر اینکه ریا و ظاهرسازی به کلام راه می‌یابد و دروغ با آن در هم می‌آمیزد. پایان.

می گویم: بر این اساس ممکن است که فعل به صورت معلوم نیز خوانده شود و هر دو ضمیر به پیامبر صلّی الله علیه و آله باز گردند.

سوّم: معنا این گونه باشد که اصحاب کهف صرّافان سخن بوده‌اند چنان که گفته می‌شود: (فلان یحسن صرف الکلام) یعنی: فلانی به صورت نیکو برخی از سخنان را از برخی دیگر تشخیص و برتری می‌دهد، بنابراین اصل صرف (تغییر دادن) و تشخیص دادن حرام نیست بلکه جزء کلام است، آنچه حرام می‌باشد، خیانت و ربا و غیره است که از برخی صرّافان سر می‌زند.

چهارم: ممکن است ذکر این سخن از سوی امام باقر علیه السلام بعد از مردود دانستن کلام حسن، امر به تقیّه باشد به این صورت که اصحاب کهف صرّافان سخن بودند و در مقام تقیّه سخنان را در ظاهر تغییر می‌دادند، و ممکن است حدیث کاهلیّ (حدیث شماره ۵) نیز بر این معنا حمل شود.

سخن پایانی: الثعلبیّ در کتاب تفسیر خویش گفته است: محمد بن اسحاق گوید: مسیحیان دچار فساد شدند و ارتکاب گناهان در میان‌شان افزون گشت تا جایی که به پرستش بت‌ها مشغول شدند و برای طاغوتها به قربانی کردن پرداختند، امّا کسانی از ایشان هم چنان بر دین مسیح علیه السلام باقی مانده و متمسّک به عبادت خداوند عزّ و جلّ و توحید او بودند؛ سرانجام پادشاهی به اسم دقیانوس در میان آنها به فرمانروایی رسید، او در شهرهای سرزمین روم فرود می‌آمد و در هر شهری که اقامت می‌کرد تمام ساکنانش را مجبور می‌کرد به عبادت بت‌ها بپردازند و برای طاغوتها قربانی کنند، تا اینکه دقیانوس به شهر اصحاب کهف که اقسوس نام داشت رسید، هنگامی که او در شهر اقامت گزید این امر بر ایمان داران گران آمد و به هر سویی گریختند، پس پادشاه مأموران را به دنبال آنها فرستاد و در مکانی که برای طاغوتها قربانی می‌شد گِردشان آورد و آنان را بین کشته شدن یا پرستش بت‌ها و قربانی کردن برای طاغوتها مخیّر گرداند، بنابراین کسانی از ایشان به زندگی دنیا متمایل گشتند و کسانی دیگر از پرستش غیر خدا سرباز زدند و کشته شدند، و هنگامی که کسانی که برسر ایمان خویش به خداوند عزّ و جلّ محکم و استوار بودند این واقعه را مشاهده کردند خود را تسلیم عذاب و کشته شدن کردند و به قتل رسیده و قطعه قطعه شدند سپس اجساد قطعه قطعه شده آنها در تمام نواحی شهر بر سر دیوارها و دروازه‌های ورودی آن آویزان گشت

ص: ۴۳۰

تا جایی که فتنه و مصیبت شدّت یافت، و هنگامی که مردان جوان این وقایع را مشاهده کردند بسیار اندوهگین شدند پس به نماز ایستادند و روزه گرفتند و به دعا خواندن و تسبیح خداوند متعال مشغول شدند، آنان هشت نفر از اشراف سرزمین روم بودند که گریستند و به تضرّع و زاری پرداختند و می‌گفتند: ای پروردگار ما، ای پروردگار آسمانها و زمین که غیر از او به درگاه هیچ خدایی دعا نمی‌خوانیم و اگر چنان کنیم ناعادلانه رفتار کرده‌ایم، این فتنه را از سر بندگان مؤمن خودت بگذران؛ هنگامی که در آن حال بودند مأموران آنها را در مصلّایی یافتند که متعلق به خودشان بود و با صورت‌هایشان به سجده رفته بودند و به درگاه خداوند عزّ و جلّ گریه و تضرّع و زاری می‌کردند و از او می‌خواستند که آنها را از دست دقیانوس و گروه او نجات بخشد، آن گاه که مأموران چنین وضعیتی را مشاهده کردند مراتب امرشان را به دقیانوس گزارش دادند و گفتند: این مردان جوان از خاندان تو هستند که مورد تمسخرت قرار می‌دهند و از فرامینت سرپیچی می‌کنند؛ هنگامی که دقیانوس این سخنان را شنید آنان را در حالی که چشم‌هایشان پر از اشک و صورت‌هایشان خاک آلود شده بود نزد خود آورد و به آنان گفت: انتخاب کنید یا برای خدایان ما قربانی کنید و یا شما را به قتل برسانم، پس مکسلمینا که بزرگ آنان بود گفت: همانا ما خدایی داریم که عظمتش آسمانها و زمین را پُر کرده است. غیر از او هرگز هیچ خدایی را فرا نمی‌خوانیم، پس هر آنچه به نظرت می‌رسد را در حقّ ما انجام ده؛ یاران و دوستان او نیز چنین گفتند، بنابراین به آنان دستور داد و لباسهایی که به تن داشتند و مخصوص بزرگان آن قوم بود را از آنها گرفت و گفت: من (مجازات) شما را به تأخیر می‌اندازم چرا که شما را در سنّ و سال جوانی می‌بینم و دوست ندارم هلاک‌تان سازم تا اینکه برای شما مهلتی قرار دهم که در آن به فکر بپردازید و به عقل‌های خود مراجعه کنید، سپس دستور داد که زیورآلات طلایی و نقره‌ای که بر آنان آویزان بود برکنده شود، آن گاه اخراج شدند و دقیانوس به سوی شهری که در نزدیکی آنان بود به راه افتاد، هنگامی که جوانان چنین فرصتی را مشاهده کردند با یکدیگر مشورت کردند که هر شخصی از خانه پدرش پول و مخارجی برگیرد پس قسمتی از آن را صدقه دهد و باقیمانده‌اش را توشه راهشان سازند سپس به سوی غاری که در نزدیکی شهر بود و در کوهی به اسم ینجلوس قرار داشت به

راه افتند و در آن به عبادت بپردازند تا زمانی که دقیانوس به شهر برگردد سراغ او بیایند و هر کاری که می‌خواهد را در موردشان انجام دهد، پس چنان کردند و سگی داشتند که به دنبال آنان راه افتاد، آن گاه در غار به نماز، روزه، تسبیح، تکبیر و ستایش مشغول شدند، و هر زمان که مخارج‌شان به پایان می‌رسید یملیخا که زیباروترین و بردبارترین ایشان بود لباسهایی که به تن داشت را بر می‌کَند و لباسی مانند لباس مستمندانی می‌پوشید که طلب غذا و خوراک می‌کنند سپس به سوی شهر راه می‌افتاد و غذایی می‌خرید و به خبرها به دقت گوش فرا می‌داد و برای دوستانش به تجسّس می‌پرداخت، و بدین صورت مدّتی در غار باقی ماندند آن گاه دقیانوس ستمگر به شهر بازگشت و به بزرگان دستور داد و برای طاغوتها به قربانی کردن پرداختند، این در حالی بود که یملیخا نیز در شهر بود و برای دوستانش خوراک و نوشیدنی می‌خرید

پس گریه کنان به سوی آنان بازگشت و خوراک اندکی همراه داشت، و هنگامی که آنها را مطّلع گرداند ترسیدند و در حالی که به درگاه خداوند متعال گریه و زاری می‌کردند به سجده در افتادند، یملیخا گفت: ای برادران من، سرهایتان را بالا نگاه دارید و از این طعام اندک بخورید و بر پروردگارتان توکّل کنید؛ پس سرهایشان را بالا گرفتند در حالی که از اندوه و ترس بر جان خویش چشم‌هایشان پر از اشک بود و از آن طعام اندک خوردند، و این حادثه همزمان با غروب خورشید بود، سپس به سخن گفتن و بررسی امور نشستند و خاطرات همدیگر را یادآوری می‌کردند و در این حال بودند که خداوند آنان را در غار به خواب فرو برد، و سگ‌شان در دهانه غار قرار داشت و دست‌هایش را دراز کرده بود و آنچه در مورد ایشان اتفاق افتاد در مورد او نیز اتفاق افتاد، مخارج آنها نیز در کنار سرشان قرار داشت، هنگامی که صبح فرا رسید دقیانوس به جستجوی آنها پرداخت بنابراین به دنبال پدران‌شان فرستاد و در مورد آنها سؤال پرسید، پدران به دقیانوس گفتند: ما از فرامین تو سرپیچی نمی‌کنیم، پس چرا ما را به گناه گروه عصیان‌گری به قتل می‌رسانی که اموال‌مان را به یغما برده و در بازارهای شهر نابوده کرده‌اند؟ سپس به راه افتادند و از کوهی که ینجلوس خوانده می‌شد بالا رفتند، آن گاه دقیانوس فرمان داد که دهانه غار را به روی آنان مسدود کنند و گفت: آنان را به همان صورتی که در غار هستند باقی بگذارید تا از گرسنگی و تشنگی بمیرند.

سپس دو مرد باایمان به اسم‌های یندروس و روپاس که در خانه پادشاه بودند و ایمان‌شان را پنهان می‌کردند با هم مشورت کردند که مسأله مردان جوان، نسب‌ها، اسم‌ها و خبر آنان را بر روی کتیبه‌ای از جنس سرب بنویسند و آن را در تابوتی مسی قرار دهند و تابوت را در ساختمانی بگذارند، و گفتند: شاید خداوند قوم مؤمنی را قبل از برپایی روز قیامت از مکان این جوانان مطّلع سازد پس آن کس که به مکان ایشان رهنمون می‌شود هنگام خواندن این نوشته از احوال‌شان آگاه گردد، بنابراین چنان کردند و ساختمانی بر آن غار بنیان نهادند، و دقیانوس مدّتی زنده ماند سپس او و قومش از دنیا رفتند و مردمان بسیاری در طول قرن‌ها از بین رفتند و پادشاهان از پس پادشاهان بر تخت نشستند.

عبید بن عمیر گوید: اصحاب کهف مردان جوانی بودند که گردن بندهایی به گردن و النگوهایی در دست داشتند و دارای موهای بلند بودند، و سگ شکاری‌شان همراه آنان بود، پس در روز جشن بزرگی که به پا داشته بودند با لباسی فاخر و در میان سوارانی چند از شهر خارج شدند و خدایان خویش را نیز به همراه بردند و این در حالی بود که خداوند ایمان را به قلب...

های ایشان انداخته بود، و یکی از ایشان وزیر پادشاه بود پس ایمان آوردند و هر یک از آنها ایمان آوردن خود را از دوستش پنهان می‌کرد آن گاه از هم جدا شدند و هر یک به تنهایی تصمیم گرفت که از میان قوم خارج شود، بنابراین در زیر درختی گِرد آمدند و امر خویش را آشکار ساختند و از قضا همگی بر یک نظر متفق بودند، آن گاه سوی غار به راه افتادند و قوم‌شان آنها را نیافتند پس در طلب‌شان به جستجو پرداختند، ولی خداوند قوم آنها را نسبت به اخبارشان نابینا گرداند و اسمها و نسب‌های‌شان را بر کتیبه‌ای چنین نوشتند: فلان و فلان و فلان فرزندان پادشاهان ما بودند، در ماه فلان از سال فلان و در مملکت فلان پسر فلان آنان را از دست دادیم، و کتیبه را در خزانه پادشاه گذاردند.

ص: ۴۳۲

وهب گوید: یکی از حواریّون عیسی علیه السلام به سوی شهر اصحاب کهف آمد و خواست که وارد آنجا شود پس به او گفته شد: همانا بر دروازه شهر بتی قرار دارد و کسی اجازه وارد شدن ندارد مگر اینکه برای آن بت سجده بگزارد، پس ناپسند شمرد که وارد شهر شود و به حمّامی که در آن نزدیکی قرار داشت رفت و خود را به خدمت صاحب حمام در آورد و در آنجا مشغول کار شد، صاحب حمّام با حضور او شاهد افزایش خیر و برکت در حمامش بود و او در آن حمام به انجام کار می‌پرداخت، پس از مدتی جوانانی از اهالی شهر شیدای آن حواریّ شدند و او نیز آنان را از خبر آسمان و زمین و آخرت مطّلع می‌گرداند تا اینکه در نهایت به او ایمان آوردند و تصدیقش کردند، و آنان نیز در حال و هوایی مانند حال و هوای او قرار گرفتند؛ آن حواریّ شبی برای صاحب حمام شرط گذاشت که کسی میان من و او (خداوند) و نمازگزاردن مانع ایجاد نکند، حواریّ در آن احوال بود که پسر پادشاه با زنی آمد و او را وارد حمام کرد، پس پسر پادشاه را سرزنش کرد و به او گفت: تو پسر پادشاه هستی و اکنون با این زن وارد می‌شوی؟ بنابراین پسر پادشاه شرم کرد و رفت سپس دوباره بازگشت و حواریّ همان سخنان را به او گفت، این بار پسر پادشاه به حواریّ ناسزا گفت و او را از خود راند و توجّهی نکرد تا اینکه همراه آن زن وارد شد و با هم در حمام مُردند، این خبر به پادشاه رسید و به او گفته شد: صاحب حمام پسر تو را به قتل رسانده است، پس او را طلب کرد ولی پیدایش نکرد، آن گاه گفت: چه کسی صاحب حمام را همراهی می‌کرد؟ پس از مردان جوان اسم بردند، و آنان از سوی پادشاه خواسته شدند بنابراین از شهر خارج شدند و بر دوستی که در مزرعه‌ای مشغول کار بود و مانند آنها با ایمان بود گذر کردند و برای او ذکر کردند که از سوی پادشاه خواسته شده‌اند، پس همراهشان به راه افتاد و سگی نیز به همراه داشت، تا اینکه تاریکی شب آنان را مجبور کرد به غاری پناه ببرند پس وارد شدند و گفتند: امشب را در اینجا به سر می‌بریم و إن شاء الله صبح که فرا رسد امور خویش را تدبیر کنید، آن گاه خداوند آنان را به خواب فرو برد، پس پادشاه در میان یاران خویش و به دنبال آنها به راه افتاد و از شهر خارج شد تا اینکه آنان را یافتند که وارد غار شده‌اند، و هر مردی از آن قوم سعی می‌کرد وارد غار شود وحشت‌زده می‌شد و در نهایت کسی نتوانست وارد آنجا شود، سپس گوینده... ای گفت: مگر نه این است که اگر به آنان دست می‌یافتی به قتل‌شان می‌رساندی؟ پادشاه گفت: آری، گفت: پس دهانه غار را به روی آنان مسدود کن و درآن رهایشان ساز تا از تشنگی و گرسنگی بمیرند، و پادشاه چنان کرد.

وهب گوید: زمان زیادی بعداز آنکه دهانه غار به روی آنها مسدود شد صبرکردند، سپس چوپانی که در زیر بارش باران قرار گرفته بود به غار نزدیک شد و گفت: ای کاش دهانه این غار را می‌گشودم و گوسفندانم را وارد آن می‌کردم تا از بارش باران محفوظ بمانند. پس همچنان به تلاش ادامه داد تا اینکه دهانه غار گشوده شد و خداوند به هنگام صبح ارواح ایشان را به

جسدهایشان باز گرداند.

محمد بن اسحاق گوید: سپس مرد صالحی به اسم تندوسیس فرمانروای ساکنان آن سرزمین شد

ص: ۴۳۳

و سی و هشت سال در این منصب باقی ماند، در زمان فرمانروایی او مردم به احزاب و گروههای مختلفی تقسیم شدند: عدّه‌ای از آنان به خداوند ایمان داشتند و می‌دانستند که روز رستاخیز حقّ است، و برخی نیز آن رادروغ می‌پنداشتند و این امر به پادشاه گران آمد و به درگاه خداوند عزّ و جلّ گریه و زاری کرد و بسیار اندوهگین گشت، هنگامی که تکذیب کردن رستاخیز درمیان ساکنان سرزمینش انتشار یافت وارد خانه‌اش شد و در را به روی خود بست، و لباس موبین خشنی به تن کرد و در زیر آن خاکستر قرار داد و شب و روز به درگاه خداوند تضّرع و زاری می‌کرد و به خاطر مشاهده وضعیتی که مردم در آن بودند می‌گریست، آن گاه خداوند مردان جوان را زنده گرداند پس شادمان، با چهره‌هایی گشاده و جانهایی پاک و بی‌آلایش نشستند و بریکدیگر سلام و درود فرستادند گویا صبح همان شبی که از خواب بیدار شده‌اند که در آن به خواب رفته بودند، سپس برای اقامه نماز برخاستند و نماز گزاردند، و هنگامی که از ادای نماز فارغ گشتند به یکدیگر گفتند: «کَم لبثتم قالوا لبثنا یوماً أو بعض یوم قالوا ربّکم أعلم بما لبثتم» {چه مدتی درخواب مانده‌اید، گفتند: روزی یا بخشی از روز در خواب بوده‌ایم، گروه دیگری گفتند: پروردگارتان بهتر از همه می‌داند که چقدر در خواب بوده‌اید و اینجا مانده‌اید.} و تمام این سخنان در درون‌شان می‌گذشت، پس یملیخا به ایشان گفت: در شهر شما را جستجو و طلب می‌کردند، پادشاه می‌خواهد امروز سراغ‌تان بیاید و برای طاغوتها قربانی کنید و اگر قربانی نکنید شما را به قتل برساند، بعداز آن هرچه خدا بخواهد انجام می‌دهد، پس مکسملینا به آنان گفت: ای برادران من، آگاه باشید که به راستی خداوند را ملاقات خواهید کرد، و اگر فردا پادشاه شما را فرا خواند بعداز آنکه ایمان آورده‌اید کفر نورزید، سپس به یملیخا گفتند : به شهر برو و دقیق به آنچه قرار است امروز به ما گفته شود و آنچه در مورد ما نزد دقیانوس گفته می‌شود گوش فرا ده و نهایت دقت و پنهانکاری را به خرج ده که کسی از احوال ما آگاه نگردد، و طعامی برای مان خریداری کن و آن را نزد ما بیاور و بگذار افزون‌تر از طعامی باشد که دیروز آوردی چراکه اندک بود و گرسنه گشتیم.

پس یملیخا در لباسهایی که درآنها شناخته نمی‌شد به راه افتاد، و هنگامی که به دروازه ورودی شهر رسید بر بالای پشت دروازه نشانه‌ای را مشاهده کرد که متعلق به اهل ایمان بود، از آن نشانه تعجب کرد و سوی دروازه دیگری رفت و مانند همان نشانه را مشاهده کرد، او هم چنین مردمان تازه به دوران رسیده بسیاری را مشاهده کرد که قبلاً آنها را ندیده بود، پس پیوسته راه می‌رفت و شگفت زده می‌شد، سپس وارد شهر شد و از مردم شنید که به اسم عیسی پسر مریم سوگند یاد می‌کنند بنابراین ترس و هراسش افزون گشت و با خود گفت: شاید این شهر، آن شهری نیست که من می‌شناسم، آن گاه با جوانی از ساکنان آنجا رویارو شد و به او گفت: ای جوان ، اسم این شهر چیست؟ جوان گفت: اقسوس، یملیخا با خود گفت: شاید دچار جنون و یا مسأله‌ای شده‌ام که عقلم را از بین برده است، به خدا سوگند شایسته است هرچه سریعتر و قبل از آنکه رسوا شوم و یا شرّی دامنگیرم شود از این شهر خارج شوم؛ پس به کسانی که غذا می‌فروختند نزدیک شد

ص: ۴۳۴

و سکه‌ای که به همراه داشت را بیرون آورد و به مردی از آنها داد و گفت: ای بنده خدا با این سکه غذایی به من بفروش؛ مرد سکه را گرفت و به شیوه ضرب و نقش و نگارش نگاه کرد و از آن شگفت زده شد سپس آن را به سوی یکی از دوستانش انداخت و او نیز نگاهی انداخت، آن گاه سکّه را دست به دست در میان خود گرداندند و از آن تعجب می کردند، سپس به صورت مخفیانه در بین خود به یکدیگر می گفتند: به راستی که این مرد به گنجی دست یافته که مدت زمانی زیاد و روزگاری طویل درخاک پنهان بوده است؛ یملیخا هنگامی که آنان را در حال مخفیانه سخن گفتن مشاهده کرد بسیار هراسناک شد و بر خود لرزید و گمان کرد که او را شناخته‌اند و می‌خواهند او را به سوی پادشاه‌شان دقیانوس ببرند، آن گاه مردمان دیگری نزدش آمدند و خواستند او را بشناسند پس گفتند: ای جوان، تو کیستی؟ برایت چه چیزی پیش آمده است؟ به خدا سوگند که به گنجی از گنج‌های پیشینیان دست‌یافته‌ای و قصد داری آن را از ما پنهان داری، پس در آن گنج با ما شریک شو تا آنچه را یافته‌ای مخفی نگاه داریم و اگر چنین کاری انجام ندهی تو را نزد پادشاه می‌بریم و به او تحویلت می... دهیم تا تو را به قتل برساند، پس با خود گفت: در هر موقعیّتی که از آن می‌ترسیدم قرار گرفتم. سپس گفتند: ای جوان، تو نمی‌توانی آنچه را یافته‌ای پنهان نگاه داری؛ و یملیخا نمی‌دانست چه چیزی به آنان بگوید و چه پاسخی بدهد و چنان ترسیده بود که پاسخی برای گفتن نداشت، پس لباسش را گرفتند و آن را در برگردنش پیچیدند، و او را گوش به فرمان در راهها و کوچه‌های بین شهر به پیش می‌راندند تا هر که در شهر قرار داشت موضوعش را بشنود، پس گفته شد: مردی دستگیر شده که نزدش گنج وجود دارد، و کوچک و بزرگ شهر بر او گِرد آمدند و به او نگریستند و می گفتند: به خدا سوگند این جوان از ساکنان این شهر نیست و ما او را نمی‌شناسیم، و یملیخا منتظر بود که پدر و برادرانش بیایند و او را از دست مردم نجات دهند و می‌ترسید که او را نزد دقیانوس ببرند تا اینکه سرانجام او را نزد دو تن از بزرگان شهر یعنی أربوس و اسطیوس که دو مرد نیکوکار بودند بردند، پس یکی از آن دو گفت: گنجی که یافته‌ای کجاست؟ این سکّه‌ها علیه تو شهادت می‌دهند که گنجی یافته‌ای؛ یملیخا گفت: هیچ گنجی نیافته‌ام ولی این سکّه‌ها ، سکّه‌های پدرانم است و نقش این شهر بر روی آنها نقش بسته و در اینجا ضرب شده‌اند، ولی به خدا سوگند نمی‌دانم مرا چه شده است و چه چیزی به شما بگویم، آن گاه یکی (دیگر) از آن دو گفت: تو متعلّق به چه کسی و چه جایی هستی؟ گفت: آنچه به نظر من می‌آید این است که از ساکنان این شهر هستم،گفتند: پدر تو کیست و چه کسی را در این شهر می‌شناسی؟ پس یملیخا آنان را از اسم پدرش آگاه کرد ولی کسی را نیافتند که خود او و پدرش را بشناسد، سپس یکی از آن دو گفت: آیا گمان می کنی ما تو را رها کرده و تصدیق می کنیم حال آنکه نقش و ضرب این سکّه‌ها متعلق به بیشتر از سیصدسال پیش است، تو پسر جوانی هستی و چنین می‌پنداری که می... توانی به ما دروغ بگویی و مارا مسخره کنی؟ یملیخا گفت: سؤالی از شما می‌پرسم مرا از پاسخش آگاه گردانید، گفتند: بپرس،

ص: ۴۳۵

گفت: دقیانوس پادشاه چه سرنوشتی پیدا کرده است؟ به او گفتند: امروزه بر روی زمین پادشاهی به اسم دقیانوس نمی‌شناسیم، فقط او پادشاهی بوده که مدّت زمانی بسیار و روزگاری طویل پیش از این فوت کرده است و پس از او نیز مردمان بسیاری در طول قرن‌ها نابود شده‌اند، پس یملیخا گفت: به خدا سوگند هیچ یک از مردم آنچه را می گویم تصدیق نخواهند کرد، ما جوانانی بودیم که پادشاه ما را مجبور به پرستش بتها و قربانی کردن برای طاغوتها کرد بنابراین دیشب از دست او گریختیم و

به خواب فرو رفتیم، هنگامی که از خواب بیدار شدیم از غار خارج شدم تا برای دوستانم غذایی خریداری کنم و اخبار را پی‌گیری کنم و به ناگاه مرا این چنین یافتید و می‌بینید، پس همراه من به سوی غاری که در کوه ینجلوس قرار دارد بیاید تا دوستانم را به شما نشان دهم.

هنگامی که أربوس این سخنان را شنید گفت: ای قوم، این نشانه‌ای از نشانه‌های خداوند عزّ و جلّ است که این جوان را وسیله نمایاندن آن قرار داده است، سپس همه با هم سوی اصحاب کهف به راه افتادند، و هنگامی که مردان جوان مشاهده کردند که یملیخا در آوردن غذا برای آنها درنگ کرده است گمان کردند که دقیانوس او را دستگیر کرده است، و در حالی که مشغول گمانه زنی بودند و می‌ترسیدند ناگهان صداهایی شنیدند و پنداشتند که صداها متعلّق به فرستادگان دقیانوس است بنابراین به نماز ایستادند و بر یکدیگر درود فرستادند و گفتند: بیایید تا نزد برادرمان یملیخا برویم و او را نجات دهیم چرا که اکنون در دست آن ستمکار گرفتار است؛ ولی به جز أربوس و یارانش که بر دهانه غار ایستاده بودند و یملیخا پیشاپیش آنان قرار داشت کسی را ندیدند، پس یملیخا در حالی که می‌گریست نزد آنان رفت و همه خبر را برایشان بازگو کرد، و در آن هنگام پی بردند که تمام این مدت را به فرمان خداوند در خواب بوده‌اند و از خواب بیدار گردانده شده‌اند تا نشانه‌ای برای مردم و تصدیقی بر رستاخیز باشند.

سپس أربوس وارد شد و تابوتی از جنس مس را مشاهده کرد که با کلیدی نقره‌ای بسته شده بود، پس تابوت را گشود و دو کتیبه از جنس سُرب در آن مشاهده کردند که بر آنها نوشته شده بود: مکسملینا، مجسملینا، یملیخا، مرطونس، کسوطونس، بیورس، بکرنوس و جوانانی بودند که از دست پادشاه‌شان دقیانوس ستمگر و از ترس اینکه مبادا آنان را از دین‌شان گمراه کند گریختند و وارد این غار شدند، پس آن گاه که دقیانوس از مکان آنها باخبر گشت فرمان داد تا دهانه غار را با سنگ به رویشان مسدود کنند، و ما مسأله و خبرشان را نوشتیم تا کسانی که بعد از آنان می‌آیند اگر از وجودشان مطّلع گشتند آن را بدانند. هنگامی که أربوس و یارانش این نوشته را مشاهده کردند شگفت زده شدند و خداوندی را سپاس گفتند که نشانه رستاخیز را به آنان نمایانده است، سپس بر اصحاب کهف وارد شدند و آنان را در حالت نشسته و با چهره‌هایی نورانی و لباسهایی که فرسوده نشده بود مشاهده کردند، پس أربوس و یارانش به سجده در افتادند.

ص: ۴۳۶

آن‌گاه أربوس قاصدی به سوی پادشاه صالحشان تندوسیس فرستاد که بشتاب امید است به نشانه‌ای از نشانه‌های خداوند بنگری که آن را در سرزمین تحت فرمان تو آشکار گردانده و آن را نشانه‌ای برای جهانیان قرار داده است تا نور و روشنایی و تصدیقی بر رستاخیز باشد، پس برای دیدن مردان جوانی عجله کن که خداوند آنان را زنده گردانده حال آنکه بیش از سیصد سال پیش آنان را میرانده بوده است؛ هنگامی که این خبر به پادشاه رسید برخاست و عقل او به سر جایش بازگشت و اندوهش برطرف شد و گفت: خداوندا، ای خداوند آسمانها و زمین تو را سپاس می‌گویم و به عبادت و تسبیح تو می‌پردازم، به من نیکی و محبّت روا داشتی و مرا مورد رحمت خویش قرار دادی، پس نوری که برای اجدادم قرار داده بودی را خاموش مگردان؛ سپس همراه ساکنان شهرش به سوی اصحاب کهف آمد.

هنگامی که مردان جوان تندوسیس را مشاهده کردند به وجود او شاد گشتند و سجده‌کنان با صورت‌هایشان بر زمین افتادند، و

پادشـاه در مقابـل آنان به پا خواست و سـپس در آغوشـشان گرفت و گریست و این در حالی بود که آنان در مقابل او بر روی زمین نشسـته بودند و خداوند عزّ و جلّ را تسبیح و ستایش می‌گفتند، آن گاه به پادشاه گفتند: تو را به خداوند می‌سپاریم و بر تو سـلام و درود می‌فرستیم، خداونـد خودت و فرمانروائی‌ات را محفوظ بـدارد و تو را از شـرّ جنّ و انسان به خداوند پناه می... دهیم؛ در حالی که پادشاه به پا خاسته بود اصـحاب کهف به بسترهایشان باز گشـتند و خوابیدنـد و خداونـد جان‌های ایشان را بازسـتاند، و پادشـاه به سوی آنـان رفت و لباسـهایش را بر رویشان قرار داد و فرمان داد که برای هر یک از آنان تابوتی طلایی بسازنـد، پس آن گـاه که شب فرا رسـید و پادشـاه خوابیـد اصـحاب کهف به خوابش آمدنـد و گفتنـد: ما از جنس طلا و نقره آفریـده نشـده‌ایم بلکه از خاک آفریـده شده‌ایم و به سوی خاک باز می‌گردیم پس ما را همان گونه که در غار بر روی خاک بودیم رهـا سـاز تـا اینکه سـرانجام خداونـد عزّ و جـلّ مـا را از آن زنـده می‌گردانـد، پس در آن هنگـام پادشاه دسـتور داد که تابوت‌هایی از جنس درخت ساج بسازنـد و آنها را در آن بگذارند، و هنگامی که کسانی که نزد اصـحاب کهف بودند خارج شدند خداوند آنان را با حجابی از ترس و رعب پوشانید پس هیچ کسـی نتوانست که بر آنان وارد شود و پادشاه فرمان داد که بر دهانه غار مسـجدی بسازنـد که در آن نماز گزارده شود، و برای بزرگداشت آنان روز جشن بزرگی را تعیین کرد و دسـتور داد که مردم هر سال نزد مسجد بیایند و آن روز را گرامی دارند. - . نسخه خطی الکشف و البیان -

ص: ۴۳۷

**[ترجمه]

باب ۲۸ قصه أصحاب الأخدود

الآیات

البروج: «وَ السَّمـاءِ ذاتِ الْبُرُوجِ* وَ الْیَوْمِ الْمَوْعُودِ* وَ شاهِـدٍ وَ مَشْـهُودٍ* قُتِـلَ أَصْـحابُ الْأُخْـدُودِ* النَّارِ ذاتِ الْوَقُودِ* إِذْ هُمْ عَلَیْها قُعُودٌ* وَ هُمْ عَلی مـا یَفْعَلُونَ بِـالْمُؤْمِنِینَ شُـهُودٌ* وَ مـا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ یُؤْمِنُوا بِـاللَّهِ الْعَزِیزِ الْحَمِیـدِ* الَّذِی لَهُ مُلْـکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اللَّهُ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ شَهِیدٌ»(۱-۹)

lt;meta info="- و السماء ذات البروج * و الیوم الموعود * و شاهد و مشهود * قتل أصحاب الأخدود * النار ذات الوقود* إذ هم علیهـا قعود * و هم علی مـا یفعلون بـالمؤمنین شـهود * و ما نقموا منهم ألّا أن یؤمنوا بالله العزیز الحمیـد* الـذی له ملک السموات و الأرض و الله علی کلّ شیء شهید. - . بروج / ۱-۹ -

{سوگند به آسـمان آکنده از برج، و به روز موعود، و به گواه و مورد گواهی، مرگ بر آدم‌سوزان خندق، همان آتش مایه‌دار و انبوه، آن‌گاه که آنان بالای آن [خنـدق] نشسـته بودند، و خود بر آنچه بر سر مؤمنان می‌آوردند گواه بودند، و بر آنان عیبی نگرفته بودند جز اینکه به خدای ارجمند ستوده ایمان آورده بودند، همان خدایی که فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آن اوست و خداست که بر هر چیزی گواه است.}

**[ترجمه]

تفسير

قال البيضاوی الْأُخْدُودِ الشق فی الأرض النَّارِ بدل من الأخدود بدل اشتمال ذاتِ الْوَقُودِ صفه لها بالعظمه و کثره ما یرتفع به لهبها إِذْ هُمْ عَلَیْها علی حافه النار قاعدون شُهُودٌ یشهد بعضهم لبعضهم عند الملک بأنه لم یقصر فیما أمره به أو یشهدون علی ما یفعلون یوم القیامه حین تشهد علیهم ألسنتهم و أیدیهم وَ ما نَقَمُوا مِنْهُمْ و ما أنکروا منهم (۱).

**[ترجمه]بیضاویّ گفته است: (الأخدود): شکاف و گودال‌هایی که در زمین ساخته می‌شود، (النار): بدل اشتمال از (أخدود) است، (ذات الوقود): توصیف آتش به بزرگی و فراوانی شراره آن است که بلند می گردد، (إذ هُم علیها): وقتی که آنان بر کناره آتش نشسته بودند، (شهود): نزد پادشاه برای یکدیگر شهادت می‌دادند که در انجام آنچه او بدان امر کرده است کوتاهی نکرده‌اند، یا هنگامی که در روز قیامت زبانها و دست هایشان علیه آنان شهادت می‌دهند، خود نیز بر آنچه انجام داده‌اند شهادت می‌دهند، (و ما نقموا منهم): هیچ عملی از اعمال ایشان را زشت و ناپسند نشمردند. - . انوار التنزیل ۲ : ۶۶۰ و ۶۶۱ -

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

فس، تفسیر القمی وَ الْیَوْمِ الْمَوْعُودِ أَیْ یَوْمِ الْقِیَامَهِ وَ شاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ قَالَ الشَّاهِدُ یَوْمُ الْجُمُعَهِ وَ الْمَشْهُودُ یَوْمُ الْقِیَامَهِ قُتِلَ أَصْحابُ الْأُخْدُودِ قَالَ کَانَ سَبَبُهُمْ أَنَّ الَّذِی هَیَّجَ الْحَبَشَهَ عَلَی غَزْوَهِ الْیَمَنِ ذَا نُوَاسٍ (۲)وَ هُوَ آخِرُ مَنْ مَلَکَ مِنْ حِمْیَرٍ تَهَوَّدَ وَ اجْتَمَعَتْ مَعَهُ حِمْیَرُ عَلَی الْیَهُودِیَّهِ وَ سَمَّی نَفْسَهُ یُوسُفَ وَ أَقَامَ عَلَی ذَلِکَ حِیناً مِنَ الدَّهْرِ ثُمَّ أُخْبِرَ أَنَّ بِنَجْرَانَ بَقَایَا قَوْمٍ عَلَی دِینِ النَّصْرَانِیَّهِ وَ کَانُوا عَلَی دِینِ عِیسَی علیه السلام وَ عَلَی حُکْمِ الْإِنْجِیلِ وَ رَأْسُ ذَلِکَ الدِّینِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بریامن (یَامِنٍ) (۳)حَمَلَهُ أَهْلُ دِینِهِ (۴)عَلَی أَنْ یَسِیرَ إِلَیْهِمْ وَ یَحْمِلَهُمْ عَلَی

۱- أنوار التنزیل ۲: ۶۶۰- ۶۶۱.

۲- فی تاریخ الیعقوبی: ذو نواس بن أسعد و کان اسمه زرعه. و فی الکامل لابن الأثیر: ذو نواس بن تبان أسعد بن کرب. و فیه عن ابن عبّاس: أن اسمه یوسف بن شرحبیل و کان قبل مولد النبیّ صلّی اللّه علیه و آله و سلم بسبعین سنه، و قد فصل الیعقوبی و ابن الأثیر ترجمته و أخباره.

۳- فی نسخه: عبد اللّه بن یامن. و فی تاریخ الیعقوبی: عبد اللّه بن الثامر. و فی الکامل: عبد اللّه بن التامر.

۴- فی نسخه: و حمله أهل دینه. و فی المصدر: فحمله.

الْيَهُودِيَّهِ وَ يُدْخِلَهُمْ فِيهَا فَسَارَ حَتَّى قَدِمَ نَجْرَانَ فَجَمَعَ مَنْ كَانَ بِهَا عَلَى دِينِ النَّصْرَانِيَّهِ ثُمَّ عَرَضَ عَلَيْهِمْ دِينَ الْيَهُودِيَّهِ وَ الدُّخُولَ فِيهَا فَأَبَوْا عَلَيْهِ فَجَادَلَهُمْ وَ عَرَضَ عَلَيْهِمْ وَ حَرَصَ الْحِرْصَ كُلَّهُ فَأَبَوْا عَلَيْهِ وَ امْتَنَعُوا مِنَ الْيَهُودِيَّهِ وَ الدُّخُولِ فِيهَا وَ اخْتَارُوا الْقَتْلَ فَخَدَّ لَهُمْ خُدُوداً وَ جَمَعَ فِيهَا الْحَطَبَ وَ أَشْعَلَ فِيهِ النَّارَ فَمِنْهُمْ مَنْ أُحْرِقَ بِالنَّارِ وَ مِنْهُمْ مَنْ قُتِلَ بِالسَّيْفِ وَ مَثَّلَ بِهِمْ كُلَّ مُثْلَهٍ فَبَلَغَ عَدَدُ مَنْ قُتِلَ وَ أُحْرِقَ بِالنَّارِ عِشْرِينَ أَلْفاً وَ أَفْلَتَ رَجُلٌ مِنْهُمْ يُدْعَى دَوْسٌ (۱)عَلَى فَرَسٍ لَهُ وَ رَكَضَهُ وَ اتَّبَعُوهُ حَتَّى أَعْجَزَهُمْ فِي الرَّمْلِ وَ رَجَعَ ذُو نُوَاسٍ إِلَى ضَيْعَهٍ فِي جُنُودِهِ (۲)فَقَالَ اللَّهُ قُتِلَ أَصْحابُ الْأُخْدُودِ إِلَى قَوْلِهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ قَوْلُهُ إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِناتِ أَيْ أَحْرَقُوهُمْ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذابُ جَهَنَّمَ وَ لَهُمْ عَذابُ الْحَرِيقِ (۳)

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: (و الیوم الموعود) یعنی: روز قیامت، (و شاهد و مشهود) گوید: منظور از (شاهد) روز جمعه و (مشهود) روز قیامت است، (قتل أصحاب الأخدود) گوید: سبب نزول این آیه در مورد اصحاب الأخدود چنین بوده است: کسی که سرزمین حبشه را در جنگ با یمن شوراند ذونواس نام داشت که آخرین پادشاه از پادشاهان حمیر بود، او به دین یهودیّت گروید و همراهش حمیر نیز بر دین یهودیّت گِرد آمدند، وی هم چنین خود را یوسف نامید و مدّت زمانی بر آن مداومت نمود، سپس به او خبر رسید که در سرزمین نجران قومی بر دین مسیحیّت باقی مانده‌اند، آنان بر دین عیسی علیه السلام و حکم انجیل بودند و بزرگ آن دین عبدالله بن بریامن بود، آن گاه هم آئین‌های ذونواس او را وادار کردند که به سوی ساکنان نجران به حرکت درآید و آنان را مجبور به پذیرش

ص: ۴۳۸

یهودیّت و گردن نهادن به احکام آن کند، پس به راه افتاد تا به نجران رسید و تمام کسانی که در آن سرزمین بر دین مسیحیّت بودند را جمع کرد، سپس دین یهودیّت را بر آنان عرضه کرد و خواست که به احکام آن گردن نهند، ولی آنان امتناع ورزیدند، پس با آنان به مجادله پرداخت و دوباره دینش را عرضه کرد و در انجام این کار بسیار حریص بود ولی دوباره سر باز زدند و از پذیرش یهودیّت و به سلک آن درآمدن امتناع ورزیدند و کشته شدن را برگزیدند، بنابراین ذونواس برای آنان گودال‌هایی حفر کرد و در آنها هیزم‌هایی را گِرد آورد و به آتششان کشید، پس در میان مسیحیان کسانی بودند که با آتش سوزانده شدند و کسانی نیز بودند که با شمشیر کشته شدند و تمام اعضای بدنشان مُثله شد، و در نهایت تعداد کسانی که کشته شده و یا با آتش سوزانده شدند بر بیست هزار نفر بالغ گشت، امّا مردی از ایشان که (دوس) نامیده می‌شد بر اسبی که داشت سوار شد و جان سالم به در برد و آن را به تاخت در آورد، آن گاه یهودیان به دنبال او رفتند ولی در میان شنزارها آنها را از تعقیب بیشتر ناتوان ساخت و ذونواس به سوی گروهی از سپاهیانش بازگشت، بنابراین خداوند متعال فرمود: « قُتل أصحاب الأخدود» تا «العزیز الحمید»، «إنّ الذین فتنوا المؤمنین و المؤمنات» یعنی: کسانی که مردان و زنان با ایمان را سوزاندند، «ثمّ لم یتوبوا فلهم عذاب جهنّم و لهم عذاب الحریق». - . تفسیر القمی : ۷۱۹ -

{سپس توبه نکردند ایشان راست عذاب جهنم و ایشان راست عذاب سوزان.}

**[ترجمه]

ص، قصص الأنبياء علیهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَى الصَّدُوقِ عَنْ مَاجِيلَوَيْهِ عَنْ عَمِّهِ عَنِ الْكُوفِيِّ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: إِنَّ أُسْقُفَّ نَجْرَانَ دَخَلَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَجَرَى ذِكْرُ أَصْحَابِ الْأُخْدُودِ فَقَالَ علیه السلام بَعَثَ اللَّهُ تَعَالَى نَبِيّاً حَبَشِيّاً إِلَى قَوْمِهِ وَ هُمْ حَبَشِيَّةٌ فَدَعَاهُمْ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فَكَذَّبُوهُ وَ حَارَبُوهُ وَ ظَفِرُوا بِهِ وَ خَدُّوا الْأُخْدُودَ وَ جَعَلُوا فِيهَا الْحَطَبَ وَ النَّارَ فَلَمَّا كَانَ حَرّاً قَالُوا لِمَنْ كَانَ عَلَى دِينِ ذَلِكَ النَّبِيِّ اعْتَزِلُوا وَ إِلَّا طَرَحْنَاكُمْ فِيهَا فَاعْتَزَلَ قَوْمٌ كَثِيرٌ وَ قُذِفَ فِيهَا خَلْقٌ كَثِيرٌ حَتَّى وَقَعَتِ امْرَأَةٌ وَ مَعَهَا ابْنٌ لَهَا مِنْ شَهْرَيْنِ فَقِيلَ لَهَا إِمَّا أَنْ تَرْجِعِي وَ إِمَّا أَنْ تُقْذَفِي فِي النَّارِ فَهَمَّتْ تَطْرَحُ نَفْسَهَا فَلَمَّا رَأَتِ ابْنَهَا رَحِمَتْهُ فَأَنْطَقَ اللَّهُ تَعَالَى الصَّبِيَّ وَ قَالَ يَا أُمَّاهْ أَلْقِي نَفْسَكِ وَ إِيَّايَ فِي النَّارِ فَإِنَّ هَذَا فِي اللَّهِ قَلِيلٌ وَ تَلَا عِنْدَ الصَّادِقِ علیه السلام رَجُلٌ قُتِلَ أَصْحابُ الْأُخْدُودِ فَقَالَ قَتَلَ أَصْحَابَ الْأُخْدُودِ وَ سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام عَنِ الْمَجُوسِ أَيُّ أَحْكَامٍ تَجْرِي فِيهِمْ قَالَ هُمْ أَهْلُ الْكِتَابِ كَانَ لَهُمْ كِتَابٌ وَ كَانَ لَهُمْ مَلِكٌ سَكِرَ يَوْماً فَوَقَعَ عَلَى أُخْتِهِ وَ أُمِّهِ فَلَمَّا أَفَاقَ نَدِمَ وَ شَقَّ ذَلِكَ عَلَيْهِ

۱- فی المصدر: دوس ذو ثعلبان.

۲- فی المصدر: من جنوده.

۳- تفسیر القمّیّ: ۷۱۹.

فَقَالَ لِلنَّاسِ هَذَا حَلَالٌ فَامْتَنَعُوا عَلَيْهِ فَجَعَلَ يَقْتُلُهُمْ وَ حَفَرَ لَهُمُ الْأَخْدُودَ وَ يُلْقِيهِمْ فِيهَا.

**[ترجمه]قصص الأنبیاء: به اسناد صدوق از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: اسقف سرزمین نجران بر امیر مؤمنان علیه السلام وارد گشت و ذکر اصحاب الأخدود به میان آمد، پس امام علیه السلام فرمود: خداوند متعال پیامبری حبشی را به سوی قومش فرستاد، پس آنان را به سوی خداوند فرا خواند، ولی تکذیبش کردند و با او به جنگ پرداختند و مغلوبش ساختند و چاله‌هایی در زمین حفر کردند و در آنها هیزم و آتش افکندند و هنگامی که حرارت آنها بسیار شده بود به کسانی که بر آئین آن پیامبر بودند گفتند: از آئین خویش دست بردارید و گرنه شما را در این چاله‌ها خواهیم افکند، پس گروه بسیاری دست کشیدند و گروه بسیاری نیز در آتش افکنده شدند تا اینکه نوبت به زنی رسید که پسر دو ماهه‌اش را به همراه داشت، پس به او گفته شد: یا (از آئین خویش) باز گرد و یا در آتش افکنده می‌شوی، آن گاه قصد کرد که خود را در آتش بیاندازد ولی هنگامی که به پسرش نگاه کرد رحمت و شفقت نسبت به او وجودش را فراگرفت، پس خداوند متعال کودک را به سخن آورد و گفت: ای مادرم، خود و مرا در آتش بیفکن چرا که این، عمل اندکی است که در راه خداوند انجام می‌دهیم.

مردی نزد امام صادق علیه السلام چنین قرائت کرد: (قُتل أصحاب الأخدود: کشته باد صاحبان چاله‌های آتش پس امام فرمود: (قَتل أصحاب الأخدود: کشتند صاحبان چاله‌های آتش).

و از امیر مؤمنان علیه السلام درباره مجوسیان سؤال پرسیده شد که چه حکمی در مورد آنان جاری می شود؟ فرمود: آنان اهل کتاب هستند، کتابی (آسمانی) داشتند و پادشاهی بر آنان فرمانروایی می‌کرد که روزی مست گشت و با خواهر و مادر خویش همبستر شد، هنگامی که به هوش آمد پشیمان شد و این کار بر او بسیار گران آمد،

ص: ۴۳۹

پس به مردم گفت: این کار حلال است، ولی مردم امتناع ورزیدند بنابراین شروع به کشتن آنها کرد و چاله‌هایی را برای‌شان حفر کرد و آنها را در آن چاله‌ها افکند.

**[ترجمه]

بیان

لعل الصادق علیه السلام قرأ قتل علی بناء المعلوم فالمراد بأصحاب الأخدود الکفار کما هو أحد احتمالی القراءه المشهوره و لم ینقل فی الشواذ.

**[ترجمه]شاید امام صادق علیه السلام (قتل) را به صورت معلوم قرائت کرده باشد، پس در این صورت مقصود از أصحاب الأخدود کافران می‌باشد آن گونه که یکی از احتمالات قرائت مشهور است و در شواذّ ذکر نشده است.

**[ترجمه]

«۳»

ص، قصص الأنبياء علیهم السلام الصَّدُوقُ عَنْ مَاجِيلَوَيْهِ عَنْ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ عَنِ ابْنِ أَبَانٍ عَنِ ابْنِ أُورَمَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ هِلَالٍ الصَّيْقَلِ عَنْ شَرِيكِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ عَنِ الْبَاقِرِ علیه السلام قَالَ: وَلَّى عُمَرُ رَجُلًا كُورَةً مِنَ الشَّامِ فَافْتَتَحَهَا وَ إِذَا أَهْلُهَا أَسْلَمُوا فَبَنَى لَهُمْ مَسْجِداً فَسَقَطَ ثُمَّ بَنَى فَسَقَطَ ثُمَّ بَنَاهُ فَسَقَطَ فَكَتَبَ إِلَى عُمَرَ بِذَلِكَ فَلَمَّا قَرَأَ الْكِتَابَ سَأَلَ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله هَلْ عِنْدَكُمْ فِي هَذَا عِلْمٌ قَالُوا لَا فَبَعَثَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیهما السلام فَأَقْرَأَهُ الْكِتَابَ فَقَالَ هَذَا نَبِيٌّ كَذَّبَهُ قَوْمُهُ فَقَتَلُوهُ وَ دَفَنُوهُ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ وَ هُوَ مُتَشَحِّطٌ فِي دَمِهِ (۱)فَاكْتُبْ إِلَى صَاحِبِكَ فَلْيَنْبُشْهُ فَإِنَّهُ سَيَجِدُهُ طَرِيّاً لِيُصَلِّ عَلَيْهِ وَ لْيَدْفِنْهُ فِي مَوْضِعِ كَذَا ثُمَّ لِيَبْنِ مَسْجِداً فَإِنَّهُ سَيَقُومُ فَفَعَلَ ذَلِكَ ثُمَّ بَنَى الْمَسْجِدَ فَثَبَتَ (۲).

**[ترجمه]قصص الأنبياء: صدوق از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: عمر مردی را به سوی ناحیه‌ای از سرزمین شام فرستاد پس آن را فتح کرد و ساکنان آنجا اسلام را پذیرفتند، آن گاه مسجدی را برای آنان بنیان نهاد ولی فرو ریخت، سپس آن را دوباره بنا نهاد و باز هم فرو ریخت، برای بار سوم نیز مسجد را بنا نهاد و فرو ریخت، بنابراین به عمر نامه‌ای نگاشت، هنگامی که عمر نامه را خواند از اصحاب پیامبر صلّی الله علیه و آله پرسید: آیا در مورد علّت این حادثه آگاهی دارید؟ گفتند: خیر، پس به دنبال علی بن أبی طالب علیه السلام فرستاد و نامه را برای ایشان خواند، امام فرمود: علّت این حادثه پیامبری است که قومش او را تکذیب کرده و به قتلش رساندند و در این مسجد دفنش کردند در حالی که در خون خویش می‌غلتید، پس برای آن مرد که به سوی شام فرستاده‌ای نامه‌ای بنویس که مزار آن پیامبر را نبش کند، جسد او را تازه خواهد یافت پس بر آن نماز بخواند و در فلان مکان دفنش کند، سپس مسجد را بنا نهد که بر پا خواهد شد؛ آن مرد چنان کرد سپس مسجد را بنا نهاد پس استوار گشت. - ۱و۲ . نسخه خطی قصص الأنبیاء، و(داستان آنها...) از سخنان الراوندی است. -

**[ترجمه]

«۴»

وَ فِي رِوَايَةٍ، اكْتُبْ إِلَى صَاحِبِكَ أَنْ يَحْفِرَ مَيْمَنَةَ أَسَاسِ الْمَسْجِدِ فَإِنَّهُ سَيُصِيبُ فِيهَا رَجُلًا قَاعِداً يَدُهُ عَلَى أَنْفِهِ وَ وَجْهِهِ فَقَالَ عُمَرُ مَنْ هُوَ قَالَ عَلِيٌّ فَاكْتُبْ إِلَى صَاحِبِكَ فَلْيَعْمَلْ مَا أَمَرْتُهُ فَإِنْ وَجَدَهُ كَمَا وَصَفْتُ لَكَ أَعْلَمْتُكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَلَمْ يَلْبَثْ إِذْ كَتَبَ الْعَامِلُ أَصَبْتُ الرَّجُلَ عَلَى مَا وَصَفْتَ فَصَنَعْتُ الَّذِي أَمَرْتَ فَثَبَتَ الْبِنَاءُ فَقَالَ عُمَرُ لِعَلِيٍّ علیه السلام مَا حَالُ هَذَا الرَّجُلِ فَقَالَ هَذَا نَبِيُّ أَصْحَابِ الْأُخْدُودِ وَ قِصَّتُهُمْ مَعْرُوفَةٌ فِي تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ (۳).

**[ترجمه]در روایتی دیگر چنین آمده است: برای کسی که به سوی شام فرستاده‌ای نامه‌ای بنویس که سمت راست پایه مسجد را حفر کند، در آن مردی خواهد یافت که نشسته و دستش را بر روی بینی و صورتش قرار داده است، پس عمر پرسید: او کیست؟ علی گفت: برای او آنچه را به تو امر کردم بنویس، اگر آن مرد را چنان که توصیف کردم بیابد إن شاء الله آگاهت

خواهم کرد؛ طولی نکشید که کارگزار عمر نوشت: آن مرد را چنان که توصیف کردی یافتم و کاری را که در مورد او امر کرده بودی به انجام رساندم پس ساختمان استوار گشت، آن گاه عمر از علی علیه السلام پرسید: حال و وضعیت این مرد چیست؟ امام فرمود: این مرد، پیامبر اصحاب الأخدود است. و داستان آنها در تفسیر قرآن شناخته شده و معروف است. - -

**[ترجمه]

«۵»

سن، المحاسن أَبِی عَنْ هَارُونَ بْنِ الْجَهْمِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ جَابِرٍ الْجُعْفِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: بَعَثَ اللَّهُ نَبِیّاً حَبَشِیّاً إِلَی قَوْمِهِ فَقَاتَلَهُمْ فَقُتِلَ أَصْحَابُهُ وَ أُسِرُوا وَ خَدُّوا لَهُمْ أُخْدُوداً مِنْ نَارٍ ثُمَّ نَادَوْا مَنْ کَانَ مِنْ أَهْلِ مِلَّتِنَا فَلْیَعْتَزِلْ وَ مَنْ کَانَ عَلَی دِینِ هَذَا النَّبِیِّ فَلْیَقْتَحِمِ النَّارَ فَجَعَلُوا یَقْتَحِمُونَ (۴)وَ أَقْبَلَتِ امْرَأَهٌ مَعَهَا صَبِیٌّ لَهَا فَهَابَتِ النَّارَ

ص: ۴۴۰

۱- تشحط بالدم: تضرج به و تمرغ فیه.

۲- قصص الأنبیاء مخطوط. و قوله: و قصتهم معروفه إه. لعله من کلام الراوندیّ.

۳- قصص الأنبیاء مخطوط. و قوله: و قصتهم معروفه إه. لعله من کلام الراوندیّ.

۴- فی المصدر: یقتحمون النار.

فَقَالَ لَهَا (۱)اقْتَحِمِی قَالَ فَاقْتَحَمَتِ النَّارَ وَ هُمْ أَصْحابُ الْأُخْدُودِ (۲)

أَقُولُ قَالَ الطَّبْرِسِیُّ رَحِمَهُ اللَّهُ رَوَی مُسْلِمٌ فِی الصَّحِیحِ (۳)عَنْ هَدِیَّهَ بْنِ (۴)خَالِدٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ سَلَمَهَ عَنْ ثَابِتٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِی لَیْلَی (۵)عَنْ صُهَیْبٍ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: کَانَ مَلِکٌ فِیمَنْ کَانَ قَبْلَکُمْ لَهُ سَاحِرٌ (۶)فَلَمَّا مَرِضَ السَّاحِرُ قَالَ إِنِّی قَدْ حَضَرَ أَجَلِی فَادْفَعْ إِلَیَّ غُلَاماً أُعَلِّمُهُ السِّحْرَ فَدَفَعَ إِلَیْهِ غُلَاماً وَ کَانَ یَخْتَلِفُ إِلَیْهِ وَ بَیْنَ السَّاحِرِ وَ الْمَلِکِ رَاهِبٌ فَمَرَّ الْغُلَامُ بِالرَّاهِبِ فَأَعْجَبَهُ کَلَامُهُ وَ أَمْرُهُ فَکَانَ یُطِیلُ عِنْدَهُ الْقُعُودَ فَإِذَا أَبْطَأَ عَنِ السَّاحِرِ ضَرَبَهُ وَ إِذَا أَبْطَأَ عَنْ أَهْلِهِ ضَرَبُوهُ فَشَکَا ذَلِکَ إِلَی الرَّاهِبِ فَقَالَ یَا بُنَیَّ إِذَا اسْتَبْطَأَکَ السَّاحِرُ فَقُلْ حَبَسَنِی أَهْلِی وَ إِذَا اسْتَبْطَأَکَ أَهْلُکَ فَقُلْ حَبَسَنِیَ السَّاحِرُ فَبَیْنَمَا هُوَ ذَاتَ یَوْمٍ إِذَا بِالنَّاسِ قَدْ غَشِیَتْهُمْ (۷)دَابَّهٌ عَظِیمَهٌ فَظِیعَهٌ فَقَالَ الْیَوْمَ أَعْلَمُ أَمْرُ السَّاحِرِ أَفْضَلُ أَمْ أَمْرُ الرَّاهِبِ فَأَخَذَ حَجَراً فَقَالَ اللَّهُمَّ إِنْ کَانَ أَمْرُ الرَّاهِبِ أَحَبَّ إِلَیْکَ فَاقْتُلْ هَذِهِ الدَّابَّهَ فَرَمَی فَقَتَلَهَا وَ مَضَی النَّاسُ فَأُخْبِرَ بِذَلِکَ الرَّاهِبُ فَقَالَ أَیْ بُنَیَّ إِنَّکَ سَتُبْتَلَی فَإِذَا ابْتُلِیتَ فَلَا تَدُلَّ عَلَیَّ قَالَ وَ جَعَلَ یُدَاوِی النَّاسَ فَیُبْرِئُ الْأَکْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ فَبَیْنَمَا هُوَ کَذَلِکَ إِذْ عَمِیَ

۱- فی المصدر: فقال لها صبیها.

۲- محاسن البرقی: ۲۴۹ و ۲۵۰.

۳- راجع صحیح مسلم ۸: ۲۲۹ من طبعه محمّد علی صبیح. أخرج الطبرسیّ مختصره و معناه.

۴- هکذا فی النسخ و فی مجمع البیان، و فیه تصحیف، صوابه: هدبه- بضم الهاء و سکون الدال بعدها الباء الموحده- و یقال له أیضا هداب- بفتح الهاء و تثقیل الدال- و هو الموجود فی صحیح مسلم، قال المقدسی فی الجمع بین رجال الصحیحین ج ۲ ص ۵۵۶: هدبه بن خالد بن الأسود ابن هدبه أبو خالد القیسی البصری أخو أمیّه و یقال: هداب، سمع هما ما عندهما و حماد بن سلمه و سلیمان بن المغیره عند مسلم، روی عنه البخاری و مسلم، مات سنه ست أو سبع أو ثمان، و قیل: خمس و ثلاثین و مأتین. و ترجمه أیضا ابن حجر فی التقریب: ۵۳۱ و قال نحو ذلک.

۵- فی مجمع البیان: ثابت بن عبد الرحمن بن أبی لیلی و فیه تصحیف، و الصواب ثلب، عن عبد الرحمن، و الظاهر أن ثابت هذا هو البنانی، قال ابن حجر فی تهذیب التهذیب و المقدسی فی الجمع بین رجال الصحیحین فی ترجمه حماد بن سلمه: روی عن ثابت البنانی.

۶- فی صحیح مسلم: و کان له ساحر فلما کبر قال للملک: انی قد کبرت فابعث إلی غلاما.

۷- فی نسخه: قد حبستهم.

جَلِيسٌ لِلْمَلِكِ فَأَتَاهُ وَ حَمَلَ إِلَيْهِ مَالًا كَثِيراً فَقَالَ اشْفِنِي وَ لَكَ مَا هَاهُنَا فَقَالَ إِنِّي لَا أَشْفِي أَحَداً وَ لَكِنْ يَشْفِي اللَّهُ فَإِنْ آمَنْتَ بِاللَّهِ دَعَوْتُ اللَّهَ فَشَفَاكَ قَالَ فَآمَنَ فَدَعَا اللَّهَ لَهُ فَشَفَاهُ فَذَهَبَ فَجَلَسَ إِلَى الْمَلِكِ فَقَالَ يَا فُلَانُ مَنْ شَفَاكَ قَالَ رَبِّي قَالَ أَنَا قَالَ لَا رَبِّي وَ رَبُّكَ اللَّهُ قَالَ أَ وَ إِنَّ لَكَ رَبّاً غَيْرِي قَالَ نَعَمْ رَبِّي وَ رَبُّكَ اللَّهُ فَأَخَذَهُ فَلَمْ يَزَلْ بِهِ (۱)حَتَّى دَلَّهُ عَلَى الْغُلَامِ فَبَعَثَ إِلَى الْغُلَامِ فَقَالَ لَقَدْ بَلَغَ مِنْ أَمْرِكَ أَنْ تَشْفِيَ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ قَالَ مَا أَشْفِي أَحَداً وَ لَكِنْ رَبِّي يَشْفِي قَالَ أَ وَ إِنَّ لَكَ رَبّاً غَيْرِي قَالَ نَعَمْ رَبِّي وَ رَبُّكَ اللَّهُ فَأَخَذَهُ فَلَمْ يَزَلْ بِهِ حَتَّى دَلَّهُ عَلَى الرَّاهِبِ فَوَضَعَ الْمِنْشَارَ عَلَيْهِ فَنَشَرَهُ حَتَّى وَقَعَ شِقَّيْنِ (۲)وَ قَالَ لِلْغُلَامِ ارْجِعْ عَنْ دِينِكَ فَأَبَى فَأَرْسَلَ مَعَهُ نَفَراً فَقَالَ اصْعَدُوا بِهِ جَبَلَ كَذَا وَ كَذَا فَإِنْ رَجَعَ عَنْ دِينِهِ وَ إِلَّا فَدَهْدِهُوهُ مِنْهُ (۳)قَالَ فَعَلَوْا بِهِ الْجَبَلَ فَقَالَ اللَّهُمَّ اكْفِنِيهِمْ بِمَ شِئْتَ قَالَ فَرَجَفَ بِهِمُ الْجَبَلُ فَتَدَهْدَهُوا أَجْمَعُونَ وَ جَاءَ إِلَى الْمَلِكِ فَقَالَ مَا صَنَعَ أَصْحَابُكَ قَالَ كَفَانِيهِمُ اللَّهُ فَأَرْسَلَ بِهِ مَرَّةً أُخْرَى قَالَ انْطَلِقُوا بِهِ فَلَجِّجُوهُ (۴)فِي الْبَحْرِ فَإِنْ رَجَعَ وَ إِلَّا فَغَرِّقُوهُ فَانْطَلَقُوا بِهِ فِي قُرْقُورٍ (۵)فَلَمَّا تَوَسَّطُوا بِهِ الْبَحْرَ قَالَ اللَّهُمَّ اكْفِنِيهِمْ بِمَا شِئْتَ قَالَ فَانْكَفَأَتْ (۶)بِهِمُ السَّفِينَةُ وَ جَاءَ حَتَّى قَامَ بَيْنَ يَدَيِ الْمَلِكِ فَقَالَ مَا صَنَعَ أَصْحَابُكَ قَالَ كَفَانِيهِمُ اللَّهُ ثُمَّ قَالَ إِنَّكَ لَسْتَ بِقَاتِلِي حَتَّى تَفْعَلَ مَا آمُرُكَ بِهِ اجْمَعِ النَّاسَ ثُمَّ اصْلِبْنِي عَلَى جِذْعٍ ثُمَّ خُذْ سَهْماً مِنْ كِنَانَتِي ثُمَّ ضَعْهُ عَلَى كَبِدِ الْقَوْسِ ثُمَّ قُلْ بِاسْمِ رَبِّ الْغُلَامِ فَإِنَّكَ سَتَقْتُلُنِي قَالَ فَجَمَعَ النَّاسَ وَ صَلَبَهُ ثُمَّ أَخَذَ سَهْماً مِنْ كِنَانَتِهِ فَوَضَعَهُ عَلَى كَبِدِ الْقَوْسِ وَ قَالَ بِاسْمِ رَبِّ الْغُلَامِ وَ رَمَى فَوَقَعَ السَّهْمُ فِي صُدْغِهِ وَ مَاتَ فَقَالَ النَّاسُ آمَنَّا بِرَبِّ الْغُلَامِ فَقِيلَ لَهُ

۱- فی هامش المطبوع: و فی روایه «فلم یزل یعذبه» فی الموضعین. قلت: هو الموجود فی صحیح مسلم.

۲- فی نسخه و فی الصحیح: حتی وقع شقاه.

۳- أی فدحرجوه منه.

۴- لعل الصحیح: فلججوا فی البحر من لجج القوم: رکبوا اللجه.

۵- القرقور بالضم: السفینه الطویله.

۶- أی فانقلبت.

أ رَأَيْتَ مَا كُنْتَ تَخَافُ قَدْ نَزَلَ وَ اللَّهِ بِكَ آمَنَ النَّاسُ فَأَمَرَ بِالْأَخْدُودِ فَخُدِّدَتْ عَلَى أَفْوَاهِ السِّكَكِ ثُمَّ أَضْرَمَهَا نَاراً فَقَالَ مَنْ رَجَعَ عَنْ دِينِهِ فَدَعُوهُ وَ مَنْ أَبَى فَأَقْحِمُوهُ فِيهَا فَجَعَلُوا يَقْتَحِمُونَهَا وَ جَاءَتِ امْرَأَةٌ بِابْنٍ لَهَا فَقَالَ لَهَا يَا أُمَّهْ اصْبِرِی فَإِنَّكِ عَلَى الْحَقِّ (۱).

وَ قَالَ ابْنُ الْمُسَيَّبِ كُنَّا عِنْدَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ إِذْ وَرَدَ عَلَيْهِ أَنَّهُمُ احْتَفَرُوا فَوَجَدُوا ذَلِكَ الْغُلَامَ وَ هُوَ وَاضِعٌ يَدَهُ عَلَى صُدْغِهِ فَكُلَّمَا مُدَّتْ يَدُهُ عَادَتْ إِلَى صُدْغِهِ فَكَتَبَ عُمَرُ وَارُوهُ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُ.

وَ رَوَى سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ قَالَ: لَمَّا انْهَزَمَ أَهْلُ إِسْفَنْدَهَانَ قَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ مَا هُمْ بِيَهُودَ وَ لَا نَصَارَى وَ لَا لَهُمْ كِتَابٌ وَ كَانُوا مَجُوساً فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليهما السلام بَلَى قَدْ كَانَ لَهُمْ كِتَابٌ وَ لَكِنَّهُ رُفِعَ وَ ذَلِكَ أَنَّ مَلِكاً لَهُمْ سَكِرَ فَوَقَعَ عَلَى ابْنَتِهِ أَوْ قَالَ عَلَى أُخْتِهِ فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ لَهَا كَيْفَ الْمَخْرَجُ مِمَّا وَقَعْتُ فِيهِ قَالَتْ تَجْمَعُ أَهْلَ مَمْلَكَتِكَ وَ تُخْبِرُهُمْ أَنَّكَ تَرَى نِكَاحَ الْبَنَاتِ وَ تَأْمُرُهُمْ أَنْ يُحِلُّوهُ فَجَمَعَهُمْ فَأَخْبَرَهُمْ فَأَبَوْا أَنْ يُتَابِعُوهُ فَخَدَّ لَهُمْ أُخْدُوداً فِي الْأَرْضِ وَ أَوْقَدَ فِيهِ النِّيرَانَ وَ عَرَضَهُمْ عَلَيْهَا فَمَنْ أَبَى قَبُولَ ذَلِكَ قَذَفَهُ فِي النَّارِ وَ مَنْ أَجَابَ خَلَّى سَبِيلَهُ.

وَ قَالَ الْحَسَنُ كَانَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله إِذَا ذُكِرَ عِنْدَهُ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ تَعَوَّذَ بِاللَّهِ مِنْ جَهْدِ الْبَلَاءِ.

وَ رَوَى الْعَيَّاشِيُّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: أَرْسَلَ عَلِيٌّ عليه السلام إِلَى أُسْقُفِّ نَجْرَانَ يَسْأَلُهُ عَنْ أَصْحَابِ الْأُخْدُودِ فَأَخْبَرَهُ بِشَيْ ءٍ فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام لَيْسَ كَمَا ذَكَرْتَ وَ لَكِنْ سَأُخْبِرُكَ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ رَجُلًا حَبَشِيّاً نَبِيّاً وَ هُمْ حَبَشِيَّةٌ فَكَذَّبُوهُ فَقَاتَلَهُمْ فَقَتَلُوا أَصْحَابَهُ وَ أَسَرُوهُ وَ أَسَرُوا أَصْحَابَهُ ثُمَّ بَنَوْا لَهُ حَيْراً (۲)ثُمَّ مَلَئُوهُ نَاراً ثُمَّ جَمَعُوا النَّاسَ فَقَالُوا مَنْ كَانَ عَلَى دِينِنَا وَ أَمْرِنَا فَلْيَعْتَزِلْ وَ مَنْ كَانَ عَلَى دِينِ هَؤُلَاءِ فَلْيَرْمِ نَفْسَهُ فِي النَّارِ مَعَهُ فَجَعَلَ أَصْحَابُهُ يَتَهَافَتُونَ فِي النَّارِ فَجَاءَتِ امْرَأَةٌ مَعَهَا صَبِيٌّ لَهَا ابْنُ شَهْرٍ فَلَمَّا هَجَمَتْ عَلَى النَّارِ هَابَتْ وَ رَقَّتْ عَلَى ابْنِهَا فَنَادَاهَا الصَّبِيُّ لَا تَهَابِي وَ ارْمِي بِي وَ بِنَفْسِكِ

۱- إلى هنا تم الخبر فی صحيح مسلم و فيه اختلافات كثيره راجعه.

۲- الحير: الحظيره. و الموضع الذی يتحير فيه الماء.

فِی النَّارِ فَإِنَّ هَذَا وَ اللَّهِ فِی اللَّهِ قَلِیلٌ فَرَمَتْ بِنَفْسِهَا فِی النَّارِ وَ صَبِیِّهَا وَ کَانَ مِمَّنْ تَکَلَّمَ فِی الْمَهْدِ.

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مِیثَم التَّمَّارِ قَالَ: سَمِعْتُ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ ذَکَرَ أَصْحَابَ الْأُخْدُودِ فَقَالَ کَانُوا عَشَرَةً وَ عَلَی مِثَالِهِمْ عَشَرَةٌ یُقْتَلُونَ فِی هَذَا السُّوقِ.

و قال مقاتل کان أصحاب الأخدود ثلاثه واحد منهم بنجران و الآخر بالشام و الآخر بفارس حرقوا بالنار أما الذی بالشام فهو أنطیاخوس الرومی و أما الذی بفارس فهو بختنصر و أما الذی بأرض العرب فهو یوسف بن ذی نواس فأما ما کان (۱)بفارس و الشام فلم ینزل الله تعالی فیهما قرآنا و أنزل فی الذی کان بنجران و ذلک أن رجلین مسلمین ممن یقرءون الإنجیل أحدهما بأرض تهامه و الآخر بنجران الیمن آجر أحدهما نفسه فی عمل یعمله و جعل یقرأ الإنجیل فرأت ابنه المستأجر النور یضیء من قراءه الإنجیل فذکرت ذلک لأبیها فرمق (۲)حتی رآه فسأله فلم یخبره فلم یزل به حتی أخبره بالدین و الإسلام فتابعه مع سبعه و ثمانین إنسانا من رجل و امرأه و هذا بعد ما رفع عیسی علیه السلام إلی السماء فسمع یوسف بن ذی نواس بن سراحیل بن (۳)تبع الحمیری فخد لهم فی الأرض و أوقد فیها فعرضهم علی الکفر فمن أبی قذفه فی النار و من رجع عن دین عیسی علیه السلام لم یقذف فیها و إذا امرأه جاءت و معها ولد صغیر لا یتکلم فلما قامت علی شفیر الخندق نظرت إلی ابنها فرجعت فقال لها یا أماه إنی أری أمامک نارا لا تطفأ فلما سمعت من ابنها ذلک قذفا فی النار فجعلها الله و ابنها فی الجنه و قذف فی النار سبعه و سبعون. (۴)قال ابن عباس من أبی أن یقع فی النار ضرب بالسیاط فأدخل (۵)أرواحهم إلی الجنه قبل أن تصل أجسامهم إلی النار (۶).

۱- الصواب کما فی المصدر: فاما من کان.

۲- رمقه: لحظه لحظا خفیفا. أطال النظر إلیه.

۳- فی المصدر: «شراحیل» و هو الصحیح.

۴- فی المصدر: سبعه و سبعون إنسانا.

۵- فی المصدر: فأدخل اللّه أرواحهم فی الجنه.

۶- مجمع البیان ۱۰: ۴۶۴- ۴۶۶.

**[ترجمه]المحاسن: از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: خداوند پیامبری حبشی را به سوی قومش فرستاد پس با آنان به نبرد پرداخت و یارانش به قتل رسیدند و به اسارت برده شدند و چاله‌هایی از آتش برای آنان حفر کردند سپس ندا سر دادند: هر که هم کیش و آئین ماست دور بایستد و هر که بر دین و آئین این پیامبر است خود را در آتش بیفکند، بنابراین خود را در آتش می‌افکندند تا اینکه زنی به سوی آتش روی آورد که کودک خردسالی را به همراه داشت پس از آتش ترسید،

ص: ۴۴۰

ولی کودک به او گفت: وارد آتش شو، پس وارد شد، آنان أصحاب الأخدود بودند. - . محاسن البرقی : ۲۴۹ و ۲۵۰ -

می گویم: طبرسی رحمه الله گفته است: مسلم در صحیح خویش - . به صحیح مسلم ۸ : ۲۲۹ مراجعه کن. -

از پیامبر صلّی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: در میان پیشینیان شما پادشاهی فرمانروایی می کرد که ساحری داشت، هنگامی که ساحر مریض شد گفت: همانا اجل من فرا رسیده است پس جوانی را سوی من بفرست تا به او سحر بیاموزم، بنابراین پادشاه جوانی را سوی ساحر فرستاد و جوان با او در رفت و آمد بود؛ همچنین در فاصله بین ساحر و پادشاه راهبی حضور داشت پس جوان بر راهب گذر کرد و سخنان و اوضاع او شگفت زده‌اش کرد، آن گاه ماندنش نزد راهب به درازا کشید و هنگامی که دیر به محضر ساحر رفت، ساحر او را مورد ضرب و شتم قرار داد، هم چنین هنگامی که دیر وقت نزد خانواده‌اش بازگشت آنان نیز او را کتک زدند، پس جوان از این موضوع نزد راهب شکایت کرد و راهب گفت: پسر عزیزم، هنگامی که دیر نزد ساحر می‌روی و تو را بازخواست می کند بگو: خانواده‌ام مرا نگاه داشته بودند، و هنگامی که خانواده‌ات تو را در مورد دیر کردنت بازخواست می کنند بگو: ساحر مرا نگاه داشته بود؛ روزی از روزها که پسر جوان در میان مردم بود حیوان عظیم الجثه ترسناکی راه آنان را سدّ کرد پس جوان گفت: امروز در می‌یابم که شأن و منزلت راهب برتر است یا ساحر، بنابراین سنگی را برداشت و گفت: خداوندا، اگر شأن و منزلت راهب نزد تو برتر است این حیوان را بکُش، آن گاه سنگ را پرتاب کرد و آن حیوان را کُشت و مردم عبور کردند، پس این موضوع را به اطّلاع راهب رساند و راهب گفت: ای پسر عزیزم، تو دچار بلا و مصیبت خواهی شد ولی هنگامی که گرفتار مصیبت شدی کسی را به سوی من راهنمایی نکن.

سپس پیامبر فرمود: پسر جوان به مداوای مردم می‌پرداخت و نابینایان و مبتلایان به مرض پیسی را شفا می‌بخشید، پس در این اوضاع و احوال بود که یکی از هم نشینان پادشاه که نابینا بود نزد او آمد

ص: ۴۴۱

و مال فراوانی را برایش آورد و گفت: مرا شفا بخش، هر آنچه اینجاست از آنِ تو خواهد بود؛ پسر جوان گفت: به راستی که من کسی را شفا نمی‌بخشم بلکه خداوند است که شفا می‌بخشد، پس اگر به خداوند ایمان بیاوری او را فرا می‌خوانم و تو را شفا خواهد بخشید. بنابراین ایمان آورد و پسر جوان برای شفای او به درگاه خداوند دعا کرد پس شفا یافت، آن گاه نزد پادشاه رفت و کنار او نشست، پادشاه گفت: فلانی، چه کسی تو را شفا بخشید؟ گفت: پروردگارم، پادشاه گفت: من؟ گفت:

خیر، الله که پروردگـار من و تو است، پادشـاه گفت: آیا تو غیر از من پروردگاری داری؟ گفت: آری، الله که پروردگار من و تو است؛ بنـابراین پادشـاه آن مرد را دسـتگیر کرد و هم چنـان در اختیـارش داشت تـا اینکه او را به سوی پسـر جوان راهنمایی کرد، پس به دنبال پسـر جوان فرسـتاد و به اوگفت: به من خبر رسـیده که نابینایان و مبتلایان به پیسـی را شفا می‌بخشی؟ جوان گفت: من کسـی را شـفا نمی بخشم بلکه پروردگارم شـفا می‌بخشد، پادشاه گفت: آیا به غیر از من پروردگاری داری؟ گفت: آری، الله که پروردگـار من و تو است، پس پادشـاه آن جوان را دسـتگیر کرد و هم چنـان در اختیـارش داشت تا اینکه او را به سوی راهب راهنمـایی کرد، آن گـاه پادشـاه راهب را بـا ارّه به دو نیم قسـمت کرد و به پسـر جوان گفت: از دین و آئین خود بازگرد، ولی جوان امتناع ورزیـد پس گروهی را با او همراه ساخت و به آنان گفت: او را از فلان و فلان کوه بالا ببریـد و اگر از دین و آئین خود بـازگشت رهـایش سازیـد در غیر این صورت او را از کوه پایین بغلتانیـد، بنابراین پسـر جوان را بالای کوه بردنـد و گفت: خداونـدا، شـرّ آنـان را بـا آنچه صـلاح می‌دانی از من دور کن، پس کوه بر آنـان لرزیـد و همگی از آن پایین افتادنـد؛ جوان نزد پادشاه آمـد و پادشاه گفت: همراهان تو چه کردنـد؟ گفت: خداونـد شـرّشان را از من دور گردانـد، سـپس پادشاه او را همراه گروه دیگری فرسـتاد و به آنان گفت: او را همراه خود ببرید و در عمیق‌ترین نقطه دریا قرارش دهید، اگر از دین خود بازگشت رهایش سازید و گرنه غرقش کنید؛ پس او را در کشتی بزرگی به همراه بردند و هنگامی که در وسط دریا قرارش دادنـد گفت: خداونـدا، شـرّ آنـان را بـا آنچه صـلاح می‌دانی از من دور کن، بنـابراین کشتی واژگون شـد و همه غرق شدند؛ پس جوان دوباره بازگشت تا در مقابل پادشاه قرار گرفت، پادشاه گفت: همراهانت چه کردند؟ گفت: خداوند شرّشان را از من دور نگـاه داشت، سـپس گفت: تو نمی‌توانی مرا به قتل برسانی مگر بعـد از انجام دادن کاری که به تو فرمان می‌دهـم: مردم را جمع کن، آن گاه مرا بر تنه درختی به صـلیب بکش سـپس تیری را از تیردان خودم برکش و در کمان قرار ده و بگو: به نام پروردگار پسـر جوان، پس مرا به قتل خواهی رساند؛ بنابراین پادشاه مردم را گِرد آورد و پسـر جوان را به صـلیب کشید، پس تیری از تیردانش برکشـید و آن را در کمـان قرار داد گفت: به نـام پروردگـار پسـر جوان، و تیر را پرتـاب کرد پس تیر به گیجگاهش اصابت کرد و وفات نمود، آن گاه مردم گفتند: ما به پروردگار پسر جوان ایمان آوردیم؛ به پادشاه گفته شد:

ص: ۴۴۲

آیا مشاهـده کردی، به خـدا سوگنـد آنچه را از آن می‌ترسـیدی بر تو نازل شد، مردم ایمان آوردند؛ پس فرمان به حفر چاله‌ها داد و چـاله‌هـایی بر لبه راههـا حفر شـد و در آنهـا آتش افروخت و گفت: هر که از دین خود بـازگردد را رها سازیـد و هر که امتناع ورزد را در آتش افکنید، پس مردم خود را در آتش می‌افکندند، و زنی همراه پسرش آمد و پسر به او گفت: ای مادرم، صبر پیشه ساز که تو بر مسـیر حقّ گام برمی‌داری. - . در اینجا حدیث صـحیح مسـلم به پایان می‌رسد و در مورد آن اختلافات بسیاری وجود دارد. -

و ابن المسیّب گوید: ما نزد عمر بن خطاب بودیم که به او خبر رسید کناره مسجد را حفر کرده‌اند و آن پسر جوان را در حالی که دسـتش را بر گیجگاهش نهاده یافته‌انـد، پس هر بار که دسـتش را دراز می کنـد دوباره به سـمت گیجگاهش باز می گردد پس عمر به آنان نوشت: او را آن گونه که یافته‌اید بپوشانید.

و سـعید بن جبیر روایت کرده و گفته است: هنگامی که ساکنان اسـفندهان شکست را پذیرا شدند عمر بن خطاب گفت: آنان

یهودی و مسیحی نیستند و کتاب آسمانی ندارند و مجوسی بوده‌اند، پس علی بن ابی طالب علیه السلام گفت: چرا آنان صاحب کتاب بوده‌اند ولی از میان‌شان برگرفته شده است، و این واقعه بدان سبب بوده که آنان پادشاهی داشتند که مست گشت و با دخترش درآمیخت-یا گفته است: با خواهرش- هنگامی که به هوش آمد به دختر گفت: راه خروج از مصیبتی که در آن گرفتار آمده‌ام چگونه است؟ دختر گفت: ساکنان سرزمینت را گِرد می‌آوری و آنان را باخبر می‌سازی که نکاح دختران را جایز می‌شماری و به آنان فرمان می‌دهی که چنین نکاحی را حلال پندارند، پس پادشاه قومش را گِرد آورد و این امر را به اطّلاع‌شان رساند ولی آنان از پیروی کردن او سرباز زدند، بنابراین چاله‌هایی را در زمین برای‌شان حفر کرد و در آنها آتش افروخت و آنان را بر دهانه چاله‌ها برد و هر کسی که از پذیرش خواسته او امتناع ورزید را در آتش افکند، و هر کسی که خواسته‌اش را اجابت گفت رها ساخت.

حسن گفته است: هنگامی که داستان اصحاب الأخدود نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله ذکر می‌شد ابشان از نزول مصیبت‌های طاقت فرسا به خداوند پناه می‌برد.

العیّاشی به إسناد از جابر از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: علی علیه السلام به دنبال اسقف نجران فرستاد و سؤال‌هایی را در مورد اصحاب الأخدود از او پرسید، اسقف در جواب مسائلی را به آگاهی امام رساند، پس علی علیه السلام فرمود: ماجرا آن گونه که تو ذکر کردی نیست لکن من تو را از داستان آنان آگاه خواهم کرد، همانا خداوند پیامبری حبشی را به سوی ساکنان حبشه فرستاد ولی او را تکذیب کردند و با آنان به مبارزه پرداخت پس یارانش را به قتل رساندند و او و همراهانش را به اسارت گرفتند، سپس مکان گود و محصوری را برای او بنا نهادند و آن را از آتش پُر گرداندند، آن گاه مردم را جمع کردند و گفتند: هر کسی که بر دین و آئین ماست کناره گیری کند و هر کسی که بر دین و آئین اینان است خود را با او در آتش بیفکند، پس یاران آن پیامبر خود را در آتش می‌افکندند تا اینکه زنی همراه پسر خردسالش که دوماهه بود پیش آمد، و هنگامی که به سوی آتش هجوم آورد ترسید و دلش برای پسرش سوخت، پس پسر خردسال او را ندا سر داد: نترس و من و خودت را در آتش بیفکن

ص: ۴۴۳

که به خدا سوگند این اندک کاری است که در راه خدا می‌توان به انجام رساند؛ پس آن زن خود و کودک خردسالش را در آتش افکند و آن کودک از جمله کسانی بود که در گهواره سخن گفته‌اند.

العیاشی به إسناد از میثم تمّار گفته است: از امیر مؤمنان علیه السلام شنیدم که به ذکر اصحاب الأخدود پرداخت و فرمود: آنان ده نفر بودند، و ده نفر مانند آنها در این بازار به قتل خواهند رسید.

مقاتل گفته است: اصحاب الأخدود سه نفر بوده‌اند: یکی از آنان در نجران، دیگری در شام و سوّمی در سرزمین فارس بوده... اند و هر سه آتش را برای سوزاندن مردم افروختند، امّا آنکه در سرزمین شام بوده أنطیاخوس رومی، آنکه در سرزمین فارس بوده بخت نصر و آنکه در سرزمین عرب بوده یوسف پسر ذونواس نام داشته است، و خداوند در مورد آنان‌که در سرزمین فارس و شام بوده‌اند آیه‌ای نازل نکرده است، ولی در مورد آنکه در سرزمین نجران بوده آیه نازل کرده است و شأن نزول آن

چنین بوده است که دو مرد باایمان از کسانی که به خواندن انجیل مشغول بودند یکی در سرزمین تهامه و دیگری در سرزمین نجران یمن زندگی می کردند، پس یکی از آنها با دریافت دستمزد مشغول به انجام کار شد و (گاهی اوقات) به خواندن انجیل نیز می‌پرداخت، بنابراین دختر کسی که او را به خدمت گرفته بود نوری را مشاهده کرد که در اثر قرائت انجیل می‌درخشید و این حادثه را برای پدرش ذکر کرد، پس پدر آن دختر او را به دقت زیر نظر گرفت تا آن نور را مشاهده کرد و از او در مورد آن سؤال پرسید ولی پاسخی دریافت نکرد، پس همچنان این موضوع را پیگیری می کرد تا در نهایت مرد مؤمن او را از دین و اسلام آگاه کرد بنابراین به همراه هشتاد و هفت مرد و زن از او پیروی کردند، و این حادثه بعد از آنکه عیسی علیه السلام به سوی آسمان بالا برده شد روی داد، آن گاه یوسف پسر ذونواس پسر سراحیل پسر تبّع حمیریّ از این موضوع آگاهی پیدا کرد و چاله‌ای در زمین برای آنان حفر کرد و در آن آتش افروخت، پس آنان را به کفر ورزیدن واداشت و هر کسی که امتناع ورزید را در آتش افکند و هر کسی که از دین عیسی علیه السلام بازگشت را رها ساخت و در آتش نیفکند، آن گاه زنی به سوی آتش آمد و پسر خردسالی را به همراه داشت که سخن نمی گفت، و هنگامی که بر دهانه گودال ایستاد به پسرش نگاهی انداخت و بازگشت، پس پسر به سخن آمد و به مادرش گفت: ای مادرم، من در مقابل تو آتشی را می‌بینم که هیچ گاه خاموش نمی‌شود (منظور او آتش جهنم بوده است)، هنگامی که زن این سخن را از زبان پسرش شنید با هم در آتش پریدند، پس خداوند آن زن و پسرش را در بهشت جای داد، و هفتاد و هفت نفر از آنان در آتش پرتاب شدند.

ابن عباس گفته است: هر کسی که از افتاده شدن در آتش امتناع می‌ورزید با شلاق‌ها زده می‌شد، پس قبل از آنکه جسم... هایشان به آتش برسد روح‌هایشان به بهشت وارد می گشت. - . مجمع البیان ۱۰ : ۴۶۴-۴۶۶ -

ص: ۴۴۴

**[ترجمه]

باب ۲۹ قصه جرجیس علیه السلام

الأخبار

«۱»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام الصَّدُوقُ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ شَاذَانَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ الْفَضْلِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِیَادٍ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ عِکْرِمَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: بَعَثَ اللَّهُ جِرْجِیسَ علیه السلام إِلَی مَلِکٍ بِالشَّامِ یُقَالُ لَهُ دَاذَانَهُ (۱)یَعْبُدُ صَنَماً فَقَالَ لَهُ أَیُّهَا الْمَلِکُ اقْبَلْ نَصِیحَتِی لَا یَنْبَغِی لِلْخَلْقِ أَنْ یَعْبُدُوا غَیْرَ اللَّهِ تَعَالَی وَ لَا یَرْغَبُوا إِلَّا إِلَیْهِ فَقَالَ لَهُ الْمَلِکُ مِنْ أَیِّ أَرْضٍ أَنْتَ قَالَ مِنَ الرُّومِ قَاطِنِینَ بِفِلَسْطِینَ فَأَمَرَ بِحَبْسِهِ ثُمَّ مَشَّطَ جَسَدَهُ بِأَمْشَاطٍ مِنْ حَدِیدٍ حَتَّی تَسَاقَطَ لَحْمُهُ وَ نَضَحَ جَسَدَهُ بِالْخَلِّ (۲)وَ دَلَکَهُ بِالْمُسُوحِ الْخَشِنَةِ ثُمَّ أَمَرَ بِمَکَاوِی (۳)مِنْ حَدِیدٍ تُحْمَی فَیُکْوَی بِهَا جَسَدُهُ وَ لَمَّا لَمْ یُقْتَلْ أَمَرَ بِأَوْتَادٍ مِنْ حَدِیدٍ فَضَرَبُوهَا فِی فَخِذَیْهِ وَ رُکْبَتَیْهِ وَ تَحْتَ قَدَمَیْهِ فَلَمَّا رَأَی أَنَّ ذَلِکَ لَمْ یَقْتُلْهُ أَمَرَ بِأَوْتَادٍ طِوَالٍ مِنْ حَدِیدٍ فَوُتِدَتْ (۴)فِی رَأْسِهِ فَسَالَ مِنْهَا دِمَاغُهُ وَ أَمَرَ بِالرَّصَاصِ فَأُذِیبَ وَ صُبَّ عَلَی أَثَرِ ذَلِکَ ثُمَّ أَمَرَ بِسَارِیَةٍ (۵)مِنْ حِجَارَةٍ کَانَتْ فِی السِّجْنِ لَمْ یَنْقُلْهَا إِلَّا ثَمَانِیَةَ عَشَرَ رَجُلًا فَوُضِعَتْ عَلَی بَطْنِهِ فَلَمَّا أَظْلَمَ اللَّیْلُ وَ تَفَرَّقَ عَنْهُ النَّاسُ رَآهُ أَهْلُ السِّجْنِ وَ قَدْ جَاءَهُ مَلَکٌ فَقَالَ لَهُ یَا جِرْجِیسُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَی

جَلَّتْ عَظَمَتُهُ يَقُولُ اصْبِرْ وَ أَبْشِرْ وَ لَا تَخَفْ إِنَ

ص: ۴۴۵

۱- فی الکامل: دازانه. و فی العرائس: راذانه.

۲- أی بل جسده بالخل. و فی المطبوع «نزح» و هو مصحف.

۳- المکاوی جمع المکواه: حدیده یکوی بها.

۴- هکذا فی النسخ، و قذه بمعنی ضربه شدیدا حتّی أشرف علی الموت لکنه لا یناسب المقام، و فی الکامل و العرائس: فسمر بها رأسه. و لعله أوفق، یقال: سمر العین أی فقأها بمسامیر محماه.

۵- الساریه: الأسطوانه، و عند الملاحین: العمود الذی ینصب فی وسط السفینه لتعلیق القلوع به. و الأول هو المراد هنا.

اللَّهَ مَعَکَ یُخَلِّصُکَ وَ إِنَّهُمْ یَقْتُلُونَکَ أَرْبَعَ مَرَّاتٍ فِی کُلِّ ذَلِکَ أَرْفَعُ عَنْکَ الْأَلَمَ وَ الْأَذَی فَلَمَّا أَصْبَحَ الْمَلِکُ دَعَاهُ فَجَلَدَهُ بِالسِّیَاطِ عَلَی الظَّهْرِ وَ الْبَطْنِ ثُمَّ رَدَّهُ إِلَی السِّجْنِ ثُمَّ کَتَبَ إِلَی أَهْلِ مَمْلَکَتِهِ أَنْ یَبْعَثُوا إِلَیْهِ بِکُلِّ سَاحِرٍ فَبَعَثُوا بِسَاحِرٍ اسْتَعْمَلَ کُلَّ مَا قَدَرَ عَلَیْهِ مِنَ السِّحْرِ فَلَمْ یَعْمَلْ فِیهِ ثُمَّ عَمِلَ إِلَی سَمٍّ فَسَقَاهُ فَقَالَ جِرْجِیسُ بِسْمِ اللَّهِ الَّذِی یَضِلُّ عِنْدَ صِدْقِهِ کَذِبُ الْفَجَرَهِ وَ سِحْرُ السَّحَرَهِ فَلَمْ یَضُرَّهُ فَقَالَ السَّاحِرُ لَوْ أَنِّی سَقَیْتُ بِهَذَا أَهْلَ الْأَرْضِ لَنُزِعَتْ قُوَاهُمْ وَ شُوِّهَتْ خَلْقُهُمْ وَ عَمِیَتْ أَبْصَارُهُمْ فَأَنْتَ یَا جِرْجِیسُ النُّورُ الْمُضِی ءُ وَ السِّرَاجُ الْمُنِیرُ وَ الْحَقُّ الْیَقِینُ أَشْهَدُ أَنَّ إِلَهَکَ حَقٌّ وَ مَا دُونَهُ بَاطِلٌ آمَنْتُ بِهِ وَ صَدَّقْتُ رُسُلَهُ وَ إِلَیْهِ أَتُوبُ بِمَا فَعَلْتُ فَقَتَلَهُ الْمَلِکُ ثُمَّ أَعَادَ جِرْجِیسَ علیه السلام إِلَی السِّجْنِ وَ عَذَّبَهُ بِأَلْوَانِ الْعَذَابِ ثُمَّ قَطَّعَهُ أَقْطَاعاً وَ أَلْقَاهَا فِی جُبٍّ (۱)ثُمَّ خَلَا الْمَلِکُ الْمَلْعُونُ وَ أَصْحَابُهُ عَلَی طَعَامٍ لَهُ وَ شَرَابٍ فَأَمَرَ اللَّهُ تَعَالَی جَلَّ وَ عَلَا إِعْصَاراً أَنْشَأَتْ سَحَابَهً سَوْدَاءَ وَ جَاءَتْ بِالصَّوَاعِقِ وَ رَجَفَتِ الْأَرْضُ وَ تَزَلْزَلَتِ الْجِبَالُ حَتَّی أَشْفَقُوا أَنْ یَکُونَ هَلَاکُهُمْ وَ أَمَرَ اللَّهُ مِیکَائِیلَ فَقَامَ عَلَی رَأْسِ الْجُبِّ وَ قَالَ قُمْ یَا جِرْجِیسُ بِقُوَّهِ اللَّهِ الَّذِی خَلَقَکَ فَسَوَّاکَ فَقَامَ جِرْجِیسُ حَیّاً سَوِیّاً وَ أَخْرَجَهُ مِنَ الْجُبِّ وَ قَالَ اصْبِرْ وَ أَبْشِرْ فَانْطَلَقَ جِرْجِیسُ حَتَّی قَامَ بَیْنَ یَدَیِ الْمَلِکِ وَ قَالَ بَعَثَنِیَ اللَّهُ لِیَحْتَجَّ بِی عَلَیْکُمْ فَقَامَ صَاحِبُ الشُّرْطَهِ وَ قَالَ آمَنْتُ بِإِلَهِکَ الَّذِی بَعَثَکَ بَعْدَ مَوْتِکَ وَ شَهِدْتُ أَنَّهُ الْحَقُّ وَ جَمِیعَ الْآلِهَهِ دُونَهُ بَاطِلٌ وَ اتَّبَعَهُ أَرْبَعَهُ آلَافٍ آمَنُوا وَ صَدَّقُوا جِرْجِیسَ علیه السلام فَقَتَلَهُمُ الْمَلِکُ جَمِیعاً بِالسَّیْفِ ثُمَّ أَمَرَ بِلَوْحٍ مِنْ نُحَاسٍ أُوقِدَ عَلَیْهِ النَّارُ حَتَّی احْمَرَّ فَبُسِطَ عَلَیْهِ جِرْجِیسُ وَ أَمَرَ بِالرَّصَاصِ فَأُذِیبَ وَ صُبَّ فِی فِیهِ ثُمَّ ضُرِبَ الْأَوْتَادُ فِی عَیْنَیْهِ وَ رَأْسِهِ ثُمَّ یُنْزَعُ وَ یُفْرَغُ بِالرَّصَاصِ مَکَانَهُ فَلَمَّا رَأَی أَنَ

۱- لم یذکر الثعلبی و ابن الأثیر هذا بل ذکرا أن رجلا صنع صوره ثور مجوف ثمّ حشاها نفطا و رصاصا و کبریتا و زرنیخا و أدخل جرجیس فی وسطها، ثمّ أوقد تحت الصوره النار حتی التهب و ذاب کل شی ء فیها و اختلط و مات جرجیس فی جوفها، فلما مات أرسل اللّه ریحا عاصفا فملأت السماء سحابا أسود فیه رعد و برق و صواعق، و أرسل اللّه إعصارا ملأت بلادهم عجاجا و قتاما حتی اسود ما بین السماء و الأرض، فمکثوا أیّاما متحیرین فی تلک الظلمه لا یفصلون بین اللیل و النهار، و أرسل اللّه میکائیل فاحتمل الصوره التی فیها جرجیس حتّی إذا أقلها ضرب بها الأرض ففزع من روعها أهل الشام فخروا لوجوههم صاعقین و انکسرت الصوره فخرج منها جرجیس حیا. انتهی.

ذَلِکَ لَمْ یَقْتُلْهُ فَأَوقِـدَ عَلَیْهِ النَّارُ حَتَّی مَاتَ وَ أَمَرَ بِرَمَادِهِ فَـذُرَّ فِی الرِّیَاحِ فَأَمَرَ اللَّهُ تَعَالَی رِیَاحَ الْأَرَضِـینَ فِی اللَّیْلَهِ فَجَمَعَتْ رَمَادَهُ فِی مَکَانٍ فَأَمَرَ مِیکَائِیـلَ فَنَادَی جِرْجِیسَ فَقَامَ حَیّاً سَوِیّاً بِإِذْنِ اللَّهِ فَانْطَلَقَ جِرْجِیسُ إِلَی الْمَلِکِ وَ هُوَ فِی أَصْحَابِهِ فَقَامَ رَجُلٌ وَ قَالَ إِنَّ تَحْتَنَا أَرْبَعَهَ عَشَرَ مِنْبَراً وَ مَائِدَهً بَیْنَ أَیْدِینَا وَ هِیَ مِنْ عِیدَانٍ شَتَّی مِنْهَا مَا یُثْمِرُ وَ مِنْهَا مَا لَا یُثْمِرُ فَسَلْ رَبَّکَ أَنْ یُلْبِسَ کُلَّ شَجَرَهٍ مِنْهَا لِحَاهَـا وَ یُنْبِتَ فِیهَـا وَرَقَهَا وَ ثَمَرَهَا فَإِنْ فَعَلَ ذَلِکَ فَإِنِّی أُصَـدِّقُکَ فَوَضَعَ جِرْجِیسُ رُکْبَتَیْهِ عَلَی الْأَرْضِ وَ دَعَا رَبَّهُ تَعَالَی عَظُمَ شَأْنُهُ فَمَا بَرِحَ مَکَانَهُ حَتَّی أَثْمَرَ کُلُّ عُودٍ فِیهَا ثَمَرَهً فَأَمَرَ بِهِ الْمَلِکُ فَمُدَّ بَیْنَ الْخَشَبَتَیْنِ وَ وُضِعَ الْمِنْشَارُ عَلَی رَأْسِهِ فَنُشِرَ حَتَّی سَقَطَ الْمِنْشَارُ مِنْ تَحْتِ رِجْلَیْهِ ثُمَّ أَمَرَ بِقِـدْرٍ عَظِیمَهٍ فَأُلْقِیَ فِیهَـا زِفْتٌ وَ کِبْرِیتٌ وَ رَصَاصٌ وَ أُلْقِیَ فِیهَا جَسَـدُ جِرْجِیسَ فَطُبِـخَ حَتَّی اخْتَلَطَ ذَلِکَ کُلُّهُ جَمِیعاً فَأَظْلَمَتِ الْأَرْضُ لِذَلِکَ وَ بَعَثَ اللَّهُ إِسْـرَافِیلَ فَصَاحَ صَـیْحَهً خَرَّ مِنْهَا النَّاسُ لِوُجُوهِهِمْ ثُمَّ قَلَبَ إِسْرَافِیلُ الْقِدْرَ فَقَالَ قُمْ یَا جِرْجِیسُ بِـإِذْنِ اللَّهِ فَقَـامَ حَیّاً سَوِیّاً بِقُـدْرَهِ اللَّهِ وَ انْطَلَقَ جِرْجِیسُ إِلَی الْمَلِکِ وَ لَمَّا رَأَی النَّاسُ عَجِبُوا مِنْهُ فَجَاءَتْهُ امْرَأَهٌ وَ قَالَتْ أَیُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ کَانَ لَنَا ثَوْرٌ نَعِیشُ بِهِ فَمَاتَ فَقَالَ لَهَا جِرْجِیسُ خُذِی عَصَایَ هَذِهِ فَضَعِیهَا عَلَی ثَوْرِکِ وَ قُولِی إِنَّ جِرْجِیسَ یَقُولُ قُمْ بِـإِذْنِ اللَّهِ فَفَعَلَتْ فَقَـامَ حَیّـاً فَـآمَنَتْ بِـاللَّهِ فَقَـالَ الْمَلِـکُ إِنْ تَرَکْتُ هَـذَا السَّاحِرَ أَهْلَـکَ قَوْمِی فَاجْتَمَعُوا کُلُّهُمْ أَنْ یَقْتُلُوهُ فَأَمَرَ بِهِ أَنْ یُخْرَجَ وَ یُقْتَـلَ بِالسَّیْفِ فَقَالَ جِرْجِیسُ علیه السـلام لَمَّا أُخْرِجَ لَا تَعْجَلُوا عَلَیَّ فَقَالَ اللَّهُمَّ إِنْ أَهْلَکْتَ أَنْتَ عَبَـدَهَ الْأَوْثَانِ أَسْأَلُکَ أَنْ تَجْعَلَ اسْمِی وَ ذِکْرِی صَبْراً لِمَنْ یَتَقَرَّبُ إِلَیْکَ عِنْدَ کُلِّ هَوْلٍ وَ بَلَاءٍ ثُمَّ ضَرَبُوا عُنُقَهُ فَمَاتَ ثُمَّ أَسْرَعُوا إِلَی الْقَرْیَهِ فَهَلَکُوا کُلُّهُمْ (۱).

أقول: هذه القصه مذکوره فی التواریخ أطول من ذلک ترکنا إیرادها لعدم الاعتماد علی سندها (۲).

۱- قصص الأنبیاء مخطوط.

۲- ذکرهـا الثعلبی مفصـلا فی العرائس: ۲۴۳- ۲۴۶ و ابن الأـثیر فی الکامـل ۱: ۲۱۴- ۲۲۹، و القصـه کمـا تری مرویه من طرق العامّه، و لم یرد من أئمتنا فیها شی ء، و أمرها موکوله الی اللّه انه هو العالم بالصواب.

**[ترجمه]قصص الأنبياء: صدوق از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده که گفت: خداوند جرجیس علیه السلام را به سوی پادشاهی که (داذانهٔ) نامیده می‌شد و بت پرست بود روانه کرد، پس به او گفت: ای پادشاه، نصیحت مرا بپذیر، شایسته مخلوقات نیست که غیر از خداوند متعال کسی را پرستش کنند و به سوی کسی غیر از او رغبت پیدا کنند؛ پادشاه از جرجیس پرسید : تو از کدام سرزمین هستی؟ جرجیس پاسخ داد: از سرزمین روم که در فلسطین ساکن هستیم؛ پس پادشاه دستور زندانی کردن او را صادر کرد، سپس جسم او را با شانه‌هایی آهنین ریش ریش کرد تا جایی که گوشتش فرو افتاد و جسدش را به سرکه آغشت و آن را با پوشش زبرموبین مالش داد، آن‌گاه دستور داد که اجسام داغ کننده‌ای از جنس آهن حاضر کنند و جسد او را با آنها داغ کنند، هنگامی که جرجیس بعد از انجام این کارها به قتل نرسید پادشاه دستور داد که میخ‌هایی آهنین را به دو ران و دو زانو و کف پاهایش بکوبند، هنگامی که پادشاه مشاهده کرد که این عمل نیز جرجیس را به قتل نرساند دستور داد که میخ‌های آهنین طویلی را با شدت در سر او بکوبند پس مغز سرش جاری گشت، سپس فلز سرب ذوب گردانده شده و به دنبال آن بر روی سرش ریخته شود، آن گاه استوانه‌های سنگی که در زندان بود و فقط هیجده مرد به صورت همزمان توانایی جابه جا کردن آنها را داشتند بر روی شکمش قرار داده شود، پس آن گاه که تاریکی شب فرا رسید و مردم از اطراف جرجیس پراکنده شدند زندانیان او را مشاهده کردند که فرشته‌ای به سراغش آمد و به او گفت: ای جرجیس، همانا خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: صبر پیشه ساز و شادمان باش و نترس،

ص: ۴۴۵

به راستی که خداوند همراه توست و نجاتت خواهد داد، آنان چهار بار تو را به قتل می‌رسانند و من هر بار درد و آزار و اذیت را از وجودت برطرف خواهم کرد.

هنگامی که صبحگاهان فرا رسید پادشاه جرجیس را فراخواند و شروع به نواختن شلاق‌هایی بر پشت و شکم او کرد، سپس دوباره به زندانش بازگرداند، آن گاه به ساکنان سرزمینش نامه نوشت که تمام ساحران را نزد او بفرستد، بنابراین ساحری را فرستادند که تمام آنچه را در توان داشت به کار گرفت ولی در جرجیس اثر نکرد، سپس به سمّ کشنده‌ای رو آورد و آن را به جرجیس نوشاند و جرجیس گفت: \\"به نام خداوندی که دروغ فاجران و سحر ساحران نزد صداقت و راستی او گمراه می... گردند\\"، پس آن سمّ نیز به او زیانی نرساند، ساحر گفت: اگر این مقدار سمّ را به تمام ساکنان زمین می‌نوشاندم توان و نیروی آنان را گرفته و سرشت‌شان را مشوّه ساخته و نابینایشان می‌گرداندم، پس ای جرجیس تو نور درخشان، چراغ فروزان و حقیقت ثابت و آشکار هستی، شهادت می‌دهم که خدای تو حقّ است و آنچه غیر اوست باطل می‌باشد، به او ایمان آوردم و پیامبرانش را تصدیق گفتم و از اعمالی که انجام داده‌ام به درگاه او باز می‌گردم و توبه می‌کنم ؛ پس پادشاه آن ساحر را به قتل رساند. آن گاه جرجیس علیه السلام را به زندان بازگرداند و با انواع مختلف به تعذیبش پرداخت. سپس او را تکه تکه کرد و در چاهی انداخت، بعداً پادشاه ملعون ویارانش بر غذا و نوشیدنی او قضای حاجت کردند، بنابراین خداوند متعال به گردباد فرمان داد پس ابر سیاه رنگی را شکل داد که در اثر آن رعد و برق‌ها در گرفتند و زمین بر خود لرزید و کوهها به لرزه درآمدند تا جائی که آنان ترسیدند از اینکه نابودی‌شان فرا رسیده باشد، و خداوند به میکائیل فرمان داد پس بر بالای چاه ایستاد و گفت: ای جرجیس، با استعانت از نیروی خداوندی که تو را آفریده و سرشت تو را نیکو گردانده است برخیز، پس جرجیس زنده و سلامت برخواست و میکائیل او را از چاه خارج گرداند و گفت: صبر پیشه‌ساز و شادمان باش؛ آن گاه

جرجیس به راه افتاد تا در مقابل پادشاه قرار گرفت و گفت: خداوند مرا فرستاده است تا به وسیله من بر شما اتمام حجّت کند؛ پس فرمانـده مأموران برخاست و گفت: به خـدای تو که بعـد از مردن، زنده‌ات گرداند ایمان آوردم و گواهی دادم که او حقّ است و تمام خـدایان غیر از او باطل هسـتند؛ پس چهار هزار نفر از او پیروی کردنـد و جرجیس علیه السـلام را تصدیق کردند، بنابراین پادشاه همه آنان را با شمشیر به قتل رساند، سپس دستور داد و کتیبه‌ای از جنس مس حاضر و بر آن آتش افروخته شد تا سرخ گشت، آن‌گاه جرجیس را بر آن به درازا خواباند و دستور داد که سرب گداخته شود و به درون شکم او ریخته شود، سپس میخ‌هایی را در چشمان و سر او کوبیدند و آن گاه آن میخ‌ها را بیرون می‌کشید و جای خالی آنها را از سُرب مذاب پر می‌کرد، ولی هنگامی که مشاهده کرد این اعمال او

ص: ۴۴۶

را به قتل نمی‌رسانـد به آتشـش کشـید تا اینکه جان سپرد و دسـتور داد که خاکسترش در باد پراکنـده گردد، بنابراین خـداوند متعال در همان شب به بادهای زمین فرمان داد پس خاکستر جرجیس را در مکانی گِرد آوردند، سپس به میکائیل دستور داد و او نیز جرجیس را نـدا سر داد پس به اذن خداونـد زنده و سـلامت برخاست، بنابراین نزد پادشاه که در میان یارانش بود رفت، پس مردی برخواست و گفت: زیر پـای مـا چهارده منبر و در مقابل ما سفره‌ای وجود دارد و آن (منبرها) از چوب درخت‌های مختلفی سـاخته شـده‌انـد که برخی از آنهـا ثمر می‌دهنـد و برخی بی‌ثمر هسـتند، پس از پروردگارت بخواه که هر درختی را با پوشـش مناسـبش بپوشانـد و برگ و میـوه‌اش را برویانـد، اگر چنـان کنـد من او را تصـدیق خواهم کرد؛ آن گـاه جرجیس دو زانویش را بر زمین نهاد و پروردگار عظیم‌الشأن خویش را فراخواند و هم چنان در مکان خود و بر همان وضـعیتی که بود باقی مانـد تـا خداونـد چوب هر درختی که ثمر می‌داد را پرثمر گردانـد، پس پادشـاه دسـتور داد و جرجیس میان دو چوب به درازا خوابانـده شـد، سـپس ارّه را بر روی سـرش قرار داد و شـروع به ارهّ کردن نمود تـا اینکه ارّه از زیر پاهایش خارج شـد، آن‌گاه دسـتور داد که دیگ بزرگی حاضـر شود و در آن قیر و گوگرد و سـرب ریخته شـد و جسـد جرجیس در آن انداخته شد پس طبـخ گردیـد تـا جـائی که بـا دیگر محتویـات دیگ مخلوط گردیـد، بنابراین به سـبب چنین کاری زمین تیره و تار گردیـد، و خداوند اسـرافیل را فرسـتاد پس فریاد بلندی سـر داد که مردم بر اثر شدت آن و از ترس با صورتهایشان بر زمین افتادند، سپس اسرافیل دیگ را وارونه ساخت و گفت: ای جرجیس، به اذن خداوند برخیز، آن‌گاه جرجیس با قدرت خداوند زنده و سلامت برخـاست و به سوی پادشـاه به راه افتاد، و هنگامی که مردم را مشاهـده کرد از (زنـده بودن) او تعجب کردنـد پس زنی نزدش آمـد و گفـت: ای بنـده نیکوکـار (خـدا) مـا گـاوی داشـتیم که به وسـیله آن به امرار معـاش می‌پرداختـیم و اکنـون مرده است، جرجیس به او گفت: این عصـای مرا بگیر و آن را بر روی گاو خود قرار ده و بگو: جرجیس می‌گویـد: به اذن خداونـد برخیز؛ آن زن چنـان کرد و گـاو از جـایش زنـده بلنـد شـد، پس به خداونـد ایمـان آورد. آن گاه پادشاه گفت: اگر این ساحر را رها بگذارم قومم را نابود خواهد کرد، بنابراین همگی بر آن شدند که جرجیس را به قتل برسانند، و پادشاه دستور داد که او را (از شهر) خـارج سـاخته و با شمشـیر به قتل برساننـد، پس جرجیس علیه السـلام به هنگام خروج گفت: عجله نکنیـد و انـدکی مرا مهلت دهیـد، سـپس گفت: خداونـدا، اگر بت‌پرسـتان را نابود می‌گردانی از تو مسألت دارم که اسم و یادم را مایه صبر کسانی قرار دهی که هنگام وقوع هر هول و هراس و مصـیبتی به تو تقّرب می‌جویند، آن گاه گردنش را زدند و وفات نمود، سـپس به سوی شهر بازگشتند و تمام ساکنان آن را (که به جرجیس ایمان آورده بودند) نابود کردند. - . نسخه خطی قصص الأنباء -

می گویم: این داستان به صورت طولانی‌تر از آنچه ذکر شد در کتابهای تاریخ نقل شده است ولی به خاطر عدم اعتماد به سند آن از ذکرش در این مجال خود داری کردیم. - ۲ . این داستان را الثعلبی در العرائس : ۲۴۳-۲۴۶ و ابن الأثیر در الکامل ۱ ۲۱۴:-۲۲۹ به صورت مفصل ذکر کرده‌اند. -

ص: ۴۴۷

**[ترجمه]

باب ۳۰ قصه خالد بن سنان العبسی علیه السلام

الأخبار

«۱»

کا، الکافی عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْکُوفِیُّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ عَمْرِو بْنِ أَعْیَنَ (۱)جَمِیعاً عَنْ مُحَسِّنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُعَاذٍ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ بَشِیرٍ النَّبَّالِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: بَیْنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله جَالِسٌ إِذْ جَاءَتْهُ امْرَأَةٌ فَرَحَّبَ بِهَا (۲)وَ أَخَذَ بِیَدِهَا وَ أَقْعَدَهَا ثُمَّ قَالَ ابْنَةُ نَبِیٍّ ضَیَّعَهُ قَوْمُهُ خَالِدِ بْنِ سِنَانٍ دَعَاهُمْ فَأَبَوْا أَنْ یُؤْمِنُوا وَ کَانَتْ نَارٌ یُقَالُ لَهَا نَارُ الْحِدْثَانِ تَأْتِیهِمْ کُلَّ سَنَةٍ فَتَأْکُلُ بَعْضَهُمْ وَ کَانَتْ تَخْرُجُ فِی وَقْتٍ مَعْلُومٍ فَقَالَ لَهُمْ إِنْ رَدَدْتُهَا عَنْکُمْ تُؤْمِنُونَ قَالُوا نَعَمْ قَالَ فَجَاءَتْ فَاسْتَقْبَلَهَا بِثَوْبِهِ فَرَدَّهَا ثُمَّ تَبِعَهَا حَتَّی دَخَلَتْ کَهْفَهَا وَ دَخَلَ مَعَهَا وَ جَلَسُوا عَلَی بَابِ الْکَهْفِ وَ هُمْ یَرَوْنَ أَنْ لَا یَخْرُجُ أَبَداً فَخَرَجَ وَ هُوَ یَقُولُ هَذَا هَذَا وَ کُلُّ هَذَا مِنْ ذَا زَعَمَتْ بَنُو عَبْسٍ أَنِّی لَا أَخْرُجُ وَ جَبِینِی یَنْدَی ثُمَّ قَالَ تُؤْمِنُونَ بِی قَالُوا لَا قَالَ فَإِنِّی مَیِّتٌ یَوْمَ کَذَا وَ کَذَا فَإِذَا أَنَا مِتُّ فَادْفِنُونِی فَإِنَّهُ سَیَجِیءُ عَانَةٌ مِنْ حُمُرٍ یَقْدُمُهَا عَیْرٌ أَبْتَرُ حَتَّی یَقِفَ عَلَی قَبْرِی فَانْبُشُونِی وَ سَلُونِی عَمَّا شِئْتُمْ فَلَمَّا مَاتَ دَفَنُوهُ وَ کَانَ ذَلِکَ الْیَوْمُ إِذْ جَاءَتِ الْعَانَةُ اجْتَمَعُوا وَ جَاءُوا یُرِیدُونَ نَبْشَهُ فَقَالُوا مَا آمَنْتُمْ بِهِ فِی حَیَاتِهِ فَکَیْفَ تُؤْمِنُونَ بِهِ بَعْدَ وَفَاتِهِ وَ لَئِنْ نَبَشْتُمُوهُ لَیَکُونَنَّ سُبَّةً عَلَیْکُمْ فَاتْرُکُوهُ فَتَرَکُوهُ (۳).

**[ترجمه]الکافی: علی بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: در حالی که رسول خدا صلّی الله علیه و آله نشسته بود زنی نزد ایشان آمد پس به او خوش آمد گفت و دستش را گرفت و او را (در کنار خود) نشاند، سپس فرمود: این زن دختر خالد بن سنان است همان پیامبری که قومش او را نابود کردند، وی آنان را (به سوی خدا) فرا خواند ولی از ایمان آوردن امتناع ورزیدند، و آتشی وجود داشت که به آن (نارالحدثان) گفته می‌شد و هرسال نزد آن قوم می‌آمد و برخی از آنها را از بین می‌برد و در زمان مشخصی نیز خارج می‌شد، پس خالد به آنان گفت: آیا اگر آن آتش را از شما باز دارم ایمان می‌آورید؟ گفتند آری؛ آن‌گاه آتش نزدشان آمد و خالد با لباس خویش به استقبال آن رفت پس آتش را بازگرداند و به دنبالش رفت تا (آتش) وارد غارش شد و او نیز همراه آتش وارد غار شد، پس قوم خالد بر دهانه غار نشستند و چنین پنداشتند که وی هرگز از آن خارج نمی‌شود، ولی خارج شد در حالی که می گفت: این از این کار (کار و وضعیت من چنین است) و انجام تمام این امور از جانب خداوند صورت می گیرد، بنو عبس گمان کردند که خارج نمی‌شوم و پیشانی‌ام عرق می کند، سپس گفت: آیا به من ایمان می‌آورید؟ گفتند خیر، گفت: همانا من در فلان و فلان روز از دنیا می‌روم، پس آن‌گاه که از دنیا رفتم مرا دفن کنید، و گلّه‌ای از خران وحشی که پیشاپیش آنها خری وحشی و دُم کوتاه حرکت می کند می‌آیند تا

در نهایت بر بالای قبر من می‌ایستد آن گاه قبر مرا نبش کنید و هرآنچه می‌خواهید را از من بپرسید (بخواهید)؛ هنگامی که خالد وفات نمود دفنش کردند و در آن روز وقتی که خرهای وحشی آمدند قوم او جمع شدند و می‌خواستند که قبرش را نبش کنند، پس گفتند: در دوران حیاتش به او ایمان نیاوردید، چگونه بعد از وفاتش به او ایمان می‌آورید؟ و اگر قبر او را نبش کنید این کار باعث ننگ و عار شما خواهد شد پس او را در قبرش رها سازید، آن گاه او را رها ساختند. - . روضهٔ الکافی : ۳۴۲ و۳۴۳ -

**[ترجمه]

بیان

قال السیوطی فی شرح شواهد المغنی ناقلا عن العسکری (۴)فی ذکر أقسام النار نار الحرتین کانت فی بلاد عبس تخرج من الأرض فتؤذی من مر بها و هی التی دفنها خالد بن سنان النبی صلی الله علیه و آله.

قال خلیل کنار الحرتین لها زفیر تصم مسامع الرجل السمیع انتهی.

ص: ۴۴۸

۱- فی المصدر: علی بن عمرو بن أیمن.

۲- رحب بها أی أحسن و فده و دعاه الی الرحب و قال له: مرحبا.

۳- روضه الکافی: ۳۴۲ و ۳۴۳.

۴- هو أبو هلال الحسن بن عبد اللّه بن سهل العسکریّ المتوفّی سنه ۳۹۵ صاحب التصانیف الممتعه.

و قال القزوینی فی کتاب عجائب المخلوقات: نار الحرتین کانت ببلاد عبس و إذا کان اللیل تسطع من الماء و کانت بنو طی ء تنفس منها إبلها من مسیره ثلاث و ربما بدرت منها عنق فتأتی کل شی ء یقربها فتحرقها و إذا کان النهار کانت دخانا فبعث الله تعالی خالد بن سنان العبسی و هو أول نبی من بنی إسماعیل فاحتفر لها بئرا و أدخلها فیها و إن الناس ینظرون حتی غیبها و قال الصفدی فی شرح لامیه العجم قال بعضهم النار عند العرب أربعه عشر نارا إلی أن قال و نار الحرتین التی أطفأها الله بخالد بن سنان العبسی احتفر لها بئرا ثم أدخلها فیها و الناس یرونه ثم اقتحم فیها حتی غیبها و خرج منها انتهی. (۱)فظهر أنه کان نار الحرتین فصحف بما تری قوله هذا هذا أی شأنی و أمری هذا و کل هذا من ذا أی من الله تعالی قوله یندی کیرضی أی یبتل من العرق.

و روی صاحب الکامل (۲)هکذا لأدخلنها و هی تلظی و لأخرجن منها و بنانی تندی. (۳)و العانه القطیع من حمر الوحش و العیر الحمار الوحشی و الأبتر المقطوع الذنب و السبه بالضم العار أی نبش قبر نبیکم عار لکم أو عدم إیمانکم به مع ظهور تلک المعجزات عار لکم و یؤید الأول ما رواه صاحب الکامل حیث قال و کره

ص: ۴۴۹

۱- و قال الجاحظ فی کتاب الحیوان ۱: ۲۱۷ بعد ذکر النیران و أقسامها: و نار اخری و هی نار الحرتین، و هی نار خالد بن سنان أحد بنی مخزوم من بنی قطیعه بن عبس، و لم یکن فی بنی إسماعیل نبی قبله، و هو الذی أطفأ اللّه به نار الحرتین، و کانت حره ببلاد بنی عبس، فإذا کان اللیل فهی نار تسطع فی السماء، و کانت طیئ تتبین بها إبلها من مسیره ثلاث، و ربما بدرت منها العنق فتأتی کل شی ء فتحرقه، و إذا کان النهار فانما هی دخان یفور، فبعث اللّه خالد بن سنان فاحتفر لها بئرا ثمّ أدخلها فیها و الناس ینظرون، ثمّ اقتحم فیها حتّی غیبها إه.

۲- الکامل ۱: ۱۳۱.

۳- فی الکامل: و هو یقول: بددا بددا کل هاد مؤد إلی اللّه الأعلی، لادخلنها و هی تلظی، و لاخرجن منها و ثیابی تندی. و فی کتاب الحیوان: یقول: کذب ابن راعیه المعز، لاخرجن منها وجبتی تندل.

ذلک بعض لهم و قالوا نخاف إن نبشناه نسبنا العرب بأنا نبشنا میتا لنا فترکوه (۱).

**[ترجمه]سیوطی در شرح شواهد مغنی به نقل از عسکریّ و در ذکر اقسام آتش گفته است: (نارالحرّتین) همان آتشی است که در سرزمین عبس وجود داشت و از زمین خارج می‌شد و هر که برآن گذر می‌کرد را آزار می‌داد و آن همان آتشی بوده که پیامبر خدا خالد بن سنان علیه السلام دفن و خاموشش گردانده است.

خلیل گفته است: (کَنار الحرّتین لها زفیر، تصمّ مسامع الرجل السمیع: مانند آتش (حرّتین) که دارای صدای گُرگُر است و گوشهای شخص شنونده را کر می‌گرداند). پایان.

ص: ۴۴۸

قزوینی در کتاب عجائب المخلوقات گفته است: آتش (حرّتین) در سرزمین عبس افروخته بوده است و شب هنگام (نور آن) از داخل آب بیرون می‌درخشید و شتران بنی طیّ از فاصله سه روز در نور و روشنایی آن، راه خویش را می‌یافتند، و چه بسا شراره‌های آغازین آن پیشاپیش حرکت می‌کرد سپس هر چیزی که به آن نزدیک می‌شد را در خود می‌سوزاند، این در حالی که در طول روز دود بوده است، پس خداوند متعال خالد بن عبسّی که نخستین پیامبر از بنی اسماعیل بود را به سوی آن آتش روانه کرد، بنابراین خالد برای آتش چاهی حفر کرد و آن را واردش کرد و مردم نگاه می‌کردند تا آتش را ناپدید ساخت. صفدیّ در شرح لامیّهٔ العجم گفته است: یکی از ایشان گوید: آتش نزد عرب چهارده گونه است- تا آنجا که گوید:- و گونه‌ای از آن ، آتش (حرّتین) است که خداوند به وسیله خالد بن سنان عبسی آن را خاموش گرداند به این ترتیب که چاهی برای آن حفر کرد سپس در چاه واردش ساخت در حالی که مردم به او می‌نگریستند، سپس خود نیز وارد چاه شد تا اینکه سرانجام آتش را ناپدید کرد و از آن خارج شد. پایان.

پس این نار حرّتین بوده که چنان که می‌بینی تصحیف شده است. این سخن خالد (هذا هذا) یعنی: منزلت و وضعیت من چنین است، و (کلّ هذا من ذا) یعنی: تمام این امور از جانب خداوند متعال است. (یَندی) بر وزن (یَرضَی) یعنی: از عرق خیس می‌شود. هم چنین صاحب الکامل - . الکامل ۱ : ۱۳۱ -

سخن خالد را این گونه روایت کرده است: (لأدخلنّها و هی تلظّی، و لأخرجنّ منها و بنانی تندی: وارد آتش می‌شوم در حالی که زبانه می‌کشید، و از آن خارج می‌شوم در حالی که انگشتانم خیس عرق می‌شود). (العانهٔ): گلّه‌ای از خران وحشی، (العَیر): خر وحشی. (الأبتر): دُم بریده. (السُبّهٔ): ننگ و عار، یعنی: نبش قبر پیامبرتان برای شما ننگ و عار است، یا ایمان نیاوردن شما به او بعد از نمایان شدن آن معجزات، برای شما ننگ و عار است؛ و معنای نخست را این سخن روایت شده از صاحب الکامل تأیید می‌کند آن گاه که می‌گوید:

ص: ۴۴۹

برخی از آنان نبش قبر خالد را ناپسند شمردند و گفتند: بیم آن داریم که اگر قبر او را نبش کنیم قوم عرب بر ما به خاطر نبش قبر مرده‌ای از خویش خرده گیرند، پس خالد را در قبر رها ساختند.

**[ترجمه]

«۲»

ص، قصص الأنبياء علیهم السلام الصَّدُوقُ عَنِ ابْنِ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ شَجَرَةَ عَنْ عَمِّهِ عَنْ بَشِيرٍ النَّبَّالِ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام قَالَ: بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله جَالِسٌ إِذَا امْرَأَةٌ أَقْبَلَتْ تَمْشِي حَتَّى انْتَهَتْ إِلَيْهِ فَقَالَ لَهَا مَرْحَباً بِابْنَةِ نَبِيٍّ ضَيَّعَهُ قَوْمُهُ أَخِي خَالِدُ بْنُ سِنَانٍ الْعَبْسِيُّ ثُمَّ قَالَ إِنَّ خَالِداً دَعَا قَوْمَهُ فَأَبَوْا أَنْ يُجِيبُوهُ وَ كَانَتْ نَارٌ تَخْرُجُ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَتَأْكُلُ مَا تَلِيهَا مِنْ مَوَاشِيهِمْ وَ مَا أَدْرَكَتْ لَهُمْ فَقَالَ لِقَوْمِهِ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ رَدَدْتُهَا عَنْكُمْ أَ تُؤْمِنُونَ بِي وَ تُصَدِّقُونَنِي قَالُوا نَعَمْ فَاسْتَقْبَلَهَا فَرَدَّهَا بِقُوَّةٍ حَتَّى أَدْخَلَهَا غَاراً وَ هُمْ يَنْظُرُونَ فَدَخَلَ مَعَهَا فَمَكَثَ حَتَّى طَالَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ فَقَالُوا إِنَّا لَنَرَاهَا قَدْ أَكَلَتْهُ فَخَرَجَ مِنْهَا فَقَالَ أَ تُجِيبُونَنِي وَ تُؤْمِنُونَ بِي قَالُوا نَارٌ خَرَجَتْ وَ دَخَلَتْ لِوَقْتٍ فَأَبَوْا أَنْ يُجِيبُوهُ فَقَالَ لَهُمْ إِنِّي مَيِّتٌ بَعْدَ كَذَا فَإِذَا أَنَا مِتُّ فَادْفِنُونِي ثُمَّ دَعُونِي أَيَّاماً فَانْبُشُونِي ثُمَّ سَلُونِي أُخْبِرْكُمْ بِمَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَمَّا كَانَ الْوَقْتُ جَاءَ وَ مَا قَالَ فَقَالَ بَعْضُهُمْ لَمْ نُصَدِّقْهُ حَيّاً نُصَدِّقُهُ مَيِّتاً فَتَرَكُوهُ وَ إِنَّهُ كَانَ بَيْنَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَ عِيسَى علیه السلام وَ لَمْ يَكُنْ بَيْنَهُمَا فَتْرَةٌ (۲).

**[ترجمه]قصص الأنبياء: صدوق از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: در حالی که رسول خدا صلّی الله علیه و آله نشسته بود زنی پیاده راه می‌پیمود تا به پیامبر رسید، پس ایشان به آن زن فرمود: خوش آمدی ای دختر برادرم خالد بن سنان عبسیّ همان پیامبری که قومش او را نابود کردند، سپس فرمود: همانا خالد قومش را به سوی خدا فرا خواند ولی آنان از پذیرش دعوتش امتناع ورزیدند، و هر روز آتشی خارج می‌شد و چهار پایان و اشیاء متعلق به آنان را در نزدیکی‌اش قرار می... گرفتند می‌سوزاند، پس خالد به قومش گفت: چه می‌گویید اگر آتش را از شما باز دارم، آیا به من ایمان می‌آورید و تصدیقم می‌کنید؟ گفتند: آری بنابراین با قدرت به استقبال آتش رفت تا اینکه سرانجام آن را در غاری وارد ساخت در حالی که مردم می‌نگریستند، آن گاه خود نیز با آتش وارد شد و در غار باقی ماند و مدت زمان زیادی بر مردم گذشت پس گفتند: ما چنین می‌پنداریم که آتش او را سوزانده است ولی خالد از آن خارج شد و به آنان گفت: آیا دعوت مرا اجابت می‌گویید و به من ایمان می‌آورید؟ گفتند: آتشی است که در زمان مشخصی خارج و وارد گشته است، بنابراین از پذیرش دعوت او امتناع ورزیدند، آن گاه به آنان گفت: همانا من بعداز فلان زمان از دنیا می‌روم پس مرا دفن کنید، سپس مدّت زمانی رهایم سازید و آن گاه قبرم را نبش کنید، سپس از من سؤال بپرسید تا شما را از آنچه تا روز قیامت به وقوع پیوسته و می‌پیوندد با خبر سازم؛ هنگامی که آن زمان فرا رسید و آنچه را خالد گفته بود به وقوع پیوست برخی از ایشان گفتند: او را در حال حیات تصدیق نگفتیم آیا در حالی که مرده است تصدیقش گوییم؟ پس او را رها ساختند، خالد در فاصله زمانی بین پیامبر صلّی الله علیه وآله و عیسی علیه السلام مبعوث گردید حال آنکه میان این دو بزرگوار فاصله زمانی چندانی وجود نداشت. - . نسخه خطی قصص الأنبياء -

**[ترجمه]

بیان

أی لم تکن فتره کامله بحیث لا یبعث نبی أصلا.

**[ترجمه]یعنی فاصله زمانی کاملی وجود نداشت آن گونه که اصلاً هیچ پیامبری مبعوث نگردد.

**[ترجمه]

«۳»

ک، إکمال الدین ابْنُ الْوَلِیدِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِیدِ الْخَزَّازِ (۳)وَ السِّنْدِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ مَعاً عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ الْأَحْمَرِ عَنْ بَشِیرٍ النَّبَّالِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ وَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ علیه السلام قَالَ: جَاءَتْ ابْنَةُ خَالِدِ بْنِ سِنَانٍ الْعَبْسِیِّ إِلَی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ لَهَا مَرْحَباً یَا بِنْتَ أَخِی وَ صَافَحَهَا وَ أَدْنَاهَا وَ بَسَطَ لَهَا رِدَاءَهُ ثُمَّ أَجْلَسَهَا عَلَیْهِ إِلَی جَنْبِهِ ثُمَّ قَالَ هَذِهِ ابْنَةُ نَبِیٍّ ضَیَّعَهُ قَوْمُهُ خَالِدِ بْنِ سِنَانٍ الْعَبْسِیِّ وَ کَانَتْ اسْمُهَا مُحَیَّاهَ ابْنَهَ خَالِدِ بْنِ سِنَانٍ (۴).

ص: ۴۵۰

۱- فی کتاب الحیوان: و ذهبوا ینبشونه اختلفوا فصاروا فرقتین، و ابنه عبد اللّه فی الفرقه التی أبت أن تنبشه و هو یقول: إذا ادعی ابن المنبوش، فترکوه.

۲- قصص الأنبیاء مخطوط.

۳- فی المصدر: ابن الولید، عن سعد، عن محمّد بن الولید الخزاز. و هو الصحیح.

۴- کمال الدین: ۳۷۰ و ۳۷۱.

**[ترجمه]إکمال الـدین: از امام باقر و صادق علیهما السـلام روایت شـده که فرمودنـد: دختر خالـد بن سـنان عبسـیّ نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله آمـد، پس به او فرمود: خوش آمـدی ای دختر برادرم، و بـا مصـافحه کرد و به خویش نزدیکش گردانـد و قبایش را برای او گسترد، سپس آن دختر را در کنار خود نشانـد، سپس فرمود: این دختر، دختر خالـد بن سـنان عبسـیّ است همان پیامبری که قومش او را نابود کردند؛ و اسم دختر خالد بن سنان عبسیّ (محیاة) بود. -. إکمالدین : ۳۷۰ و ۳۷۱ -

ص: ۴۵۰

**[ترجمه]

«۴»

ج، الإحتجـاج قَـالَ الصَّادِقُ علیه السـلام فِی أَسْـئِلَهِ الزِّنْـدِیقِ الَّذِی سَأَلَهُ عَنْ مَسَائِلَ فَکَانَ فِیمَا سَأَلَهُ أَخْبِرْنِی عَنِ الْمَجُوسِ هَلْ بُعِثَ إِلَیْهِمْ خَالِدُ بْنُ سِنَانٍ قَالَ علیه السلام إِنَّ خَالِداً کَانَ عَرَبِیّاً بَدَوِیّاً وَ مَا کَانَ نَبِیّاً وَ إِنَّمَا ذَلِکَ شَیْ ءٌ یَقُولُهُ النَّاسُ (۱).

**[ترجمه]احتجاج: امام صادق علیه السـلام به سؤال‌هایی که شـخص زنـدیق از ایشان پرسـید پاسـخ گفت و یکی از سؤالهای چنین بود: مرا از احوال مجوسـیان آگـاه سـاز، آیا خالـد بن سـنان عبسـیّ در میان آنها مبعوث گردیـد؟ امام فرمود: همانا خالد شخصـی عربی و بادیه نشین و نه پیامبر بوده است، و این سخن که وی پیامبر بوده است را مردم بر زبان می‌رانند. - . الاحتجاج : ۱۸۹، این حدیث طولانی است و در کتاب الاحتجاجات نقل شده است به جلد ۱۰ ص ۱۷۹ مراجعه کن، قسمتی از آن نیز در باب آینده شماره ۲۶ ذکر خواهد شد. -

**[ترجمه]

بیان

الأخبار الداله علی نبوته أقوی و أکثر.

**[ترجمه]احادیثی که بر پیامبر بودن خالد دلالت می‌کنند قوی‌تر و بیشتر هستند.

**[ترجمه]

باب ۳۱ ما ورد بلفظ نبی من الأنبیاء و بعض نوادر أحوالهم و أحوال أممهم و فیه ذکر نبی المجوس

الآیات

آل عمران: «وَ کَأَیِّنْ مِنْ نَبِیٍّ قاتَلَ مَعَهُ رِبِّیُّونَ کَثِیرٌ فَما وَهَنُوا لِما أَصابَهُمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ ما ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَکانُوا وَ اللَّهُ یُحِبُّ الصَّابِرِینَ* وَ ما کانَ قَوْلَهُمْ إِلَّا أَنْ قالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا وَ إِسْرافَنا فِی أَمْرِنا وَ ثَبِّتْ أَقْدامَنا وَ انْصُرْنا عَلَی الْقَوْمِ الْکافِرِینَ* فَآتاهُمُ اللَّهُ ثَوابَ الدُّنْیا وَ حُسْنَ ثَوابِ الْآخِرَهِ وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ»(۱۴۶-۱۴۸)

الأنعام: «وَ لَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ ما كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ»(١٠)

(و قال تعالى): «وَ لَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلى ما كُذِّبُوا وَ أُوذُوا حَتَّى أَتاهُمْ نَصْرُنا»(٣۴) (و قال تعالى): «وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا إِلى أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَخَذْناهُمْ بِالْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ* فَلَوْ لا إِذْ جاءَهُمْ بَأْسُنا تَضَرَّعُوا وَ لكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ ما كانُوا يَعْمَلُونَ* فَلَمَّا نَسُوا ما ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنا عَلَيْهِمْ أَبْوابَ كُلِّ شَيْ ءٍ حَتَّى إِذا فَرِحُوا بِما أُوتُوا أَخَذْناهُمْ بَغْتَةً فَإِذا هُمْ مُبْلِسُونَ* فَقُطِعَ دابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ»(۴٢-۴۵) (و قال): «وَ كَذلِكَ جَعَلْنا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَياطِينَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوراً»(١١٢)

١- الاحتجاج: ١٨٩ و الحديث طويل أخرجه فى كتاب الاحتجاجات راجع ج ١٠: ١٧٩، و يأتى قطعه منه أيضا فى الباب الآتى تحت رقم ٢۶.

الأعراف: «وَ كَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْناها فَجاءَها بَأْسُنا بَياتاً أَوْ هُمْ قائِلُونَ* فَما كانَ دَعْواهُمْ إِذْ جاءَهُمْ بَأْسُنا إِلَّا أَنْ قالُوا إِنَّا كُنَّا ظالِمِينَ»(۴-۵)

یونس: «وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ وَ ما كانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ»(۲۳) (و قال تعالى): «وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذا جاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ»(۴۷)

هود: «ذلِكَ مِنْ أَنْباءِ الْقُرى نَقُصُّهُ عَلَيْكَ مِنْها قائِمٌ وَ حَصِيدٌ *وَ ما ظَلَمْناهُمْ وَ لكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَما أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَ ما زادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ* وَ كَذلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذا أَخَذَ الْقُرى وَ هِيَ ظالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ»(۱۰۰-۱۰۲) (و قال تعالى): «فَلَوْ لا كانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنا مِنْهُمْ وَ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا ما أُتْرِفُوا فِيهِ وَ كانُوا مُجْرِمِينَ* وَ ما كانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرى بِظُلْمٍ وَ أَهْلُها مُصْلِحُونَ»(۱۱۶-۱۱۷)

الرعد: «وَ لَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَمْلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كانَ عِقابِ»(۳۲)

الإسراء: «وَ كَمْ أَهْلَكْنا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ»(۱۷)

مريم: «وَ كَمْ أَهْلَكْنا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثاثاً وَ رِءْياً»(۷۴) (و قال تعالى): «وَ كَمْ أَهْلَكْنا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزاً»(۹۸)

طه: «أَ فَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَساكِنِهِمْ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِأُولِي النُّهى»(۱۲۸)

الأنبياء: «وَ كَمْ قَصَمْنا مِنْ قَرْيَةٍ كانَتْ ظالِمَةً وَ أَنْشَأْنا بَعْدَها قَوْماً آخَرِينَ* فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنا إِذا هُمْ مِنْها يَرْكُضُونَ* لا تَرْكُضُوا وَ ارْجِعُوا إِلى ما أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَ مَساكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْئَلُونَ* قالُوا يا وَيْلَنا إِنَّا كُنَّا ظالِمِينَ* فَما زالَتْ تِلْكَ دَعْواهُمْ حَتَّى جَعَلْناهُمْ حَصِيداً خامِدِينَ»(۱۱-۱۵) (و قال تعالى): «وَ لَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ ما كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ»(۴۱)

الحج: «وَ كَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَمْلَيْتُ لَها وَ هِيَ ظالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُها وَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ»(۴۸)

(و قال تعالى): «وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لا نَبِيٍّ إِلَّا إِذا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ ما يُلْقِي الشَّيْطانُ ثُمَّ اللَّهُ آياتِهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ* لِيَجْعَلَ ما يُلْقِي الشَّيْطانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْقاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقاقٍ بَعِيدٍ»(۵۲-۵۴)

الشعراء: «وَ ما أَهْلَكْنا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا لَها مُنْذِرُونَ* ذِكْرى وَ ما كُنَّا ظالِمِينَ»(۱۰۸-۱۰۹)

النمل: «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ»(۶۹)

القصص: «وَ كَمْ أَهْلَكْنا مِنْ قَرْيَةٍ بَطِرَتْ مَعِيشَتَها فَتِلْكَ مَساكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَ كُنَّا نَحْنُ الْوارِثِينَ* وَ ما كانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرى حَتَّى يَبْعَثَ فِي أُمِّها رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِنا وَ ما كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرى إِلَّا وَ أَهْلُها ظالِمُونَ»(۵۸-۵۹)

التنزيل: «أَ وَ لَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَساكِنِهِمْ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ أَ فَلا يَسْمَعُونَ»(۲۶)

سبأ: «وَ ما أَرْسَلْنا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قالَ مُتْرَفُوها إِنَّا بِما أُرْسِلْتُمْ بِهِ كافِرُونَ* وَ قالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوالًا وَ أَوْلاداً وَ ما نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ»(۳۴-۳۵)

ص: «كَمْ أَهْلَكْنا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ فَنادَوْا وَ لاتَ حِينَ مَناصٍ»(۳)

المؤمن: «أَ وَ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذِينَ كانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ آثاراً فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَ ما كانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ واقٍ* ذلِكَ بِأَنَّهُمْ كانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ فَكَفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقابِ»(۲۱-۲۲)

الزخرف: «وَ كَمْ أَرْسَلْنا مِنْ نَبِيٍّ فِي الْأَوَّلِينَ* وَ ما يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ* فَأَهْلَكْنا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشاً وَ مَضى مَثَلُ الْأَوَّلِينَ»(۶-۸) (و قال تعالى): «وَ كَذلِكَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قالَ مُتْرَفُوها إِنَّا وَجَدْنا آباءَنا عَلى أُمَّةٍ وَ إِنَّا عَلى آثارِهِمْ مُقْتَدُونَ* قالَ أَ وَ لَوْ جِئْتُكُمْ بِأَهْدى مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آباءَكُمْ قالُوا إِنَّا بِما أُرْسِلْتُمْ بِهِ كافِرُونَ* فَانْتَقَمْنا مِنْهُمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ»(۲۳-۲۵)

ق: «وَ كَمْ أَهْلَكْنا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشاً فَنَقَّبُوا فِی الْبِلادِ هَلْ مِنْ مَحِیصٍ»(۳۶)

الذاریات: «کَذلِکَ ما أَتَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قالُوا ساحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ»(۵۲)

التغابن: «أَ لَمْ یَأْتِکُمْ نَبَأُ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ قَبْلُ فَذاقُوا وَبالَ أَمْرِهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ* ذلِکَ بِأَنَّهُ کانَتْ تَأْتِیهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّناتِ فَقالُوا أَ بَشَرٌ یَهْدُونَنا فَکَفَرُوا وَ تَوَلَّوْا وَ اسْتَغْنَی اللَّهُ وَ اللَّهُ غَنِیٌّ حَمِیدٌ»(۵-۶)

lt;meta info="- و کأیّن من نبیّ قاتل معه ربّیّون کثیر فما وهنوا لما أصابهم فی سبیل الله و ما ضعفوا و ما استکانوا و الله یحبّ الصابرین* و ما کان قولهم إلّا أن قالوا ربّنا اغفر لنا ذنوبنا و إسرافنا فی أمرنا و ثبّت إقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین* فآتاهم الله ثواب الدنیا و حسن ثواب الآخره و الله یحبّ المحسنین. - . آل عمران / ۱۴۶-۱۴۸ -

{و چه بسیار پیامبرانی که همراه او توده‌های انبوه کارزار کردند و در برابر آنچه در راه خدا بدیشان رسید سستی نورزیدند وناتوان نشدند و تسلیم [دشمن] نگردیدند و خداوند شکیبایان را دوست دارد، و سخن آنان جز این نبود که گفتند: پروردگارا، گناهان ما و زیاده روی ما در کارمان را بر ما ببخش و گامهای ما را استوار دار و ما را بر گروه کافران یاری ده، پس خداوند پاداش این دنیا و پاداش نیک آخرت را به آنان عطا فرمود و خداوند نیکوکاران را دوست دارد.}

- و لقد استهزئ برسل من قبلک فحاق بالذین سخروا منهم ما کانوا به یستهزؤن. - [۲]. انعام / ۱۰ -

{و پیش از تو پیامبرانی به استهزا گرفته شدند پس آنچه را ریشخند می‌کردند گریبان‌گیر ریشخندکنندگان ایشان گردید.}

- لقد کذّبت رسل من قبلک فصبروا علی ما کذّبوا و أوذوا حتّی أتاهم نصراً. - . انعام / ۳۴ -

{و پیش از تو نیز پیامبرانی تکذیب شدند و آزار دیدند شکیبایی کردند تا یاری ما به آنان رسید.}

- و لقد أرسلنا إلی أمم من قبلک فأخذناهم بالبأساء و الضرّاء لعلّهم یتضرّعون * فلو لا إذ جاءهم بأسنا تضرّعوا ولکن قست قلوبهم و زیّن لهم الشیطان ما کانوا یعلمون * فلمّا نسوا ما ذکّروا به فتحنا علیهم أبواب کلّ شیء حتّی إذا فرحوا بما أوتوا أخذناهم بغته فإذا هم مبلسون * فقطع دابر القوم الّذین ظلموا و الحمد لله ربّ العالمین. - . انعام / ۴۲-۴۵ -

{و به یقین ما به سوی امت‌هایی که پیش از تو بودند [پیامبرانی] فرستادیم و آنان را به تنگی معیشت و بیماری دچار ساختیم تا به زاری و خاکساری درآیند، پس چرا هنگامی که عذاب ما به آنان رسید تضرع نکردند؟ ولی [حقیقت این است که] دلهایشان سخت شده و شیطان آنچه را انجام می‌دادند برایشان آراسته است، پس چون آنچه را که بدان پند داده شده بودند فراموش کردند درهای هر چیزی [از نعمت‌ها] را بر آنان گشودیم تا هنگامی که به آنچه داده شده بودند شاد گردیدند، ناگهان [گریبان] آنان را گرفتیم و یکباره نومید شدند، پس ریشه آن گروهی که ستم کردند برکنده شد و ستایش برای خداوند پروردگار جهانیان است.}

- و کذلک جعلنا لکلّ نبیّ عدوّاً شیاطین الإنس و الجنّ یُوحی بعضهم إلی بعض زخرف القول غروراً. - . انعام / ۱۱۲ -

{و بـدین گونه برای هر پیامبری دشـمنی از شیطان‌های انس و جن برگماشتیم بعضـی از آنها به بعضـی برای فریب [یکـدیگر] سخنان آراسته القا می‌کنند.}

ص: ۴۵۱

- و کم من قریه أهلکنا فجاءها بأسنا بیاتاً أو هم قائلون * فما کان دعواهم إذ جاءهم بأسنا ألّا أن قالوا إنّا کنّا ظالمین. - . اعراف / ۴و۵ -

{و چه بسـیار شـهرها که [مردم] آن را به هلاکت رسانـدیم و در حالی که به خواب شبانگاهی فرو رفته یا نیمروز غنوده بودند عذاب ما به آنها رسید.}

- و لقـد أهلکنـا القرون من قبلکم لمّـا ظلموا و جـاءتهم رسـلهم بالبیّنـات و مـا کانوا لیؤمنوا کـذلک نجزی القوم المجرمین. - . یونس / ۱۳ -

{و قطعـا نسـل‌های پیش از شـما را هنگامی که سـتم کردنـد به هلاکت رسانـدیم و پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان آوردند و[لی] بر آن نبودند که ایمان بیاورند. این گونه مردم بزهکار را جزا می‌دهیم}

- و لکلّ أمّه رسول فإذا جاء رسولهم قضی بینهم بالقسط و هم لا یظلمون. - [۳]. یونس / ۴۷ -

{و هر امّتی را پیامبری است پس چون پیامبرشان بیاید میانشان به عدالت داوری شود و بر آنان ستم نرود.}

-ذلـک من أنبـاء القری نقصّه علیـک منهـا قـائم و حصـید * و مـا ظلمنـاهم و لکن ظلموا أنفسـهم فمـا أغنت عنهم آلهتهم التی یـدعون من دون الله من شـیء لمّا جاء أمر ربّک و ما زادوهم غیر تتبیب * وکـذلک أخـذ ربّک إذا أخذ القری و هی ظالمه إنّ أخذه ألیم شدید. - [۴]. هود / ۱۰۰-۱۰۲ -

{این از خبرهای آن شهرهاست که آن را بر تو حکایت می‌کنیم بعضی از آنها [هنوز] بر سر پا هستند و [بعضی] بر باد رفته‌اند، و ما به آنان سـتم نکردیم ولی آنان به خودشان سـتم کردنـد پس چون فرمان پروردگارت آمـد خـدایانی که به جای خـدا [ی حقیقی] می‌خواندنـد هیـچ به کارشـان نیامـد و جز بر هلاـکت آنـان نیفزود، و این گونه بود [به قهر] گرفتن پروردگارت وقتی شهرها را در حالی که ستمگر بودند [به قهر] می‌گرفت، آری [به قهر] گرفتن او دردناک است.}

- فلولا کان من القرون من قبلکم أولوا بقیّه ینهون عن الفساد فی الأرض إلّا قلیلاً منهم أنجینا منهم و اتّبع الذین ظلوا

ما أترفوا فیه و کانوا مجرمین * و ما کان ربّک لیهلک القری بظلم و أهلها مصلحون. - . هود / ۱۱۶و۱۱۷ -

{پس چرا از نسلهای پیش از شـما خردمندانی نبودند که [مردم را] از فساد در زمین باز دارند جز اندکی از کسانی که از میان آنـان نجات‌شـان بخشـیدیم و کسـانی که سـتم کردنـد به دنبـال ناز و نعمتی که در آن بودنـد رفتنـد و آنان بزهکار بودنـد، و

پروردگار تو هرگز بر آن نبوده است که شهرهایی را که که مردمش اصلاحگرند به ستم هلاک کند.}

- و لقد استهزئ برسل من قبلک فأملیت للذین کفروا ثمّ أخذتهم فکیف کان عقاب. -. رعد / ۳۲ -

{و بی‌گمان فرستادگان پیش از تو نیز مسخره شدند پس به کسانی که کافر شده بودند مهلت دادم آن‌گاه آنان را [به کیفر] گرفتم پس چگونه بود کیفر من.}

- و کم أهلکنا من القرون من بعد نوح. -. إسراء / ۱۷ -

{و چه بسیار نسلها را که ما پس از نوح به هلاکت رساندیم.}

- و کم أهلکنا قبلهم من قرن هم أحسن أثاثاً و رءیاً. -. مریم / ۷۴ -

{و چه بسیار نسلها را پیش از آنان نابود کردیم که اثاثی بهتر و ظاهری فریباتر داشتند.}

- و کم أهلکنا قبلهم من قرن هل تحسّ منهم من أحد أو تسمع لهم رکزاً. - [۵]. مریم / ۹۸ -

{و چه بسیار نسلها که پیش از آنان هلاک کردیم آیا کسی از آنان را می‌یابی یا صدایی از ایشان می‌شنوی؟}

- أ فلم یهد لهم کم أهلکنا قبلهم من القرون یمشون فی مساکنهم إنّ فی ذلک لآیات لأولی النّهی. -. طه / ۱۲۸ -

{آیا برای هدایت‌شان کافی نبود که [ببینند] چه نسلها را پیش از آنان نابود کردیم که [اینک آنها] در سراهای ایشان راه می‌روند به راستی برای خردمندان در این امر نشانه‌هایی عبرت انگیز است.}

- و کم قصمنا من قریه کانت ظالمه و أنشدنا بعدها قوماً آخرین * فلمّا أحسّوا بأسنا إذا هم منها یرکضون * لا ترکضوا و ارجعوا إلی ما أترفتم فیه مساکنکم لعلّکم تسألون * قالوا یا ویلنا إنّا کنّا ظالمین * فما زالت تلک دعواهم حتّی جعلناهم حصیداً خامدین. - [۲]. انبیاء / ۱۱-۱۵ -

{و چه بسیا شهرها را که [مردمش] ستمکار بودند در هم شکستیم و پس از آنها قومی دیگر پدید آوردیم، پس چون عذاب ما را احساس کردند به ناگاه از آن می‌گریختند، [هان] مگریزید و به سوی آنچه در آن متنعم بودید و [به سوی] سراهایتان باز گردید باشد که مورد پرسش قرار گیرید، گفتند: ای وای بر ما که واقعاً ستمگر بودیم، سخنان‌شان پیوسته همین بود تا آنان را درو شده بی‌جان گرداندیم.}

- و لقد استهزئ برسل من قبلک فحاق بالذین سخروا منهم ما کانوا به یستهزئون. - [۳]. انبیاء / ۴۱ -

{و مسلّما پیامبران پیش از تو مورد ریشخند قرار گرفتند پس کسانی که آنان را مسخره می‌کردند سزای آنچه را به ریشخند می‌گرفتند گریبان‌گیرشان شد.}

- و کأیّن من قریه أملیت لها و هی ظالمه ثمّ أخذتها و إلیّ المصیر. - . حج / ۴۸ -

{و چه بسا شهری که مهلتش دادیم در حالی که ستمکار بود سپس [گریبان] آن را گرفتم و فرجام به سوی من است.}

ص: ۴۵۲

- و ما أرسلنا من قبلک من رسول و لا نبیّ إلّا إذا تمنّی ألقی الشیطان فی أمنیّته فینسخ الله ما یُلقی الشیطان ثمّ یحکم الله آیاته و الله علیم حکیم * لیجعل ما یُلقی الشیطان فتنه للذین فی قلوبهم مرض و القاسیه قلوبهم و إنّ الظالمین لفی شقاق بعید. - . حج / ۵۲-۵۴ -

{و پیش از تو نیز هیچ رسولی و پیامبری را نفرستادیم جز اینکه هر گاه چیزی تلاوت می‌نمود شیطان در تلاوتش القای شبهه می‌کرد، پس آنچه را شیطان القا می‌کرد محو می‌گرداند سپس آیات خود را استوار می‌ساخت و خدا دانای حکیم است، تا آنچه را شیطان القا می‌کند برای کسانی که در دلهایشان بیماری است و نیز برای سنگ‌دلان آزمایشی گرداندو ستمگران در ستیزه‌ای بس دور و درازند.}

- و ما أهلکنا من قریه إلّا لها منذرون * ذکری و ما کنّا ظالمین. - . شعراء / ۲۰۸و۲۰۹ -

{و هیچ شهری را هلاک نکردیم مگر آنکه برای آنان هشدار دهندگانی بود، [تا آنان را] تذکر [دهند] و ما ستمکار نبوده‌ایم}

- قل سیروا فی الأرض فانظروا کیف کان عاقبه المجرمین. - . نمل / ۶۹ -

{بگو در زمین بگردید وبنگرید فرجام گنه پیشگان چگونه بوده است.}

- و کم أهلکنا من قریه بطرت معیشتها فتلک مساکنهم لم تسکن من بعدهم إلّا قلیلاً و کنّا نحن الوارثین * و ما کان ربّک مهلک القری حتّی یبعث فی أمّها رسولاً یتلوا علیهم آیاتنا و ما کنّا مُهلکی القری إلّا و أهلها ظالمون. - . قصص / ۵۷و۵۹ -

{و چه بسیار شهرها که هلاکش کردیم [زیرا] زندگی خوش، آنها را سرمست کرده بود. این است سراهایشان که پس از آنان [جز برای عده کمی] مورد سکونت قرار نگرفته و ماییم که وارث آنان بودیم، و پروردگار تو هرگز ویرانگر شهرها نبوده است تا [پیشتر] در مرکز آنها پیامبری برانگیزد که آیات ما را بر ایشان بخواند، و ما شهرها را - تا مردمشان ستمگر نباشند - ویران کننده نبودیم}

- أَوَلم یهد لکم کم أهلکنا من قبلهم من القرون یمشون فی مساکنهم إنّ فی ذلک لآیات أفلا یسمعون. - . تنزیل / ۲۶ -

{آیا برای آنان روشن نگردیده که چه بسیار نسلها را پیش از آنها نابود گرداندیم که اینان در سراهایشان راه می‌روند قطعا در این امر عبرت‌هاست، مگر نمی‌شنوند.}

- و ما أرسلنا فی قریه من نذیر إلّا قال مترفوها إنّا بما أرسلتم به کافرون * و قالوا نحن أکثر أموالاً و أولاداً و ما نحن بمعذّبین. -

. سبأ / ۳۴و۳۵ -

{و ما در هیچ شهری هشدار دهنده‌ای نفرستادیم جز آنکه خوش‌گذرانان آنها گفتند: ما به آنچه شما بدان فرستاده شده‌اید کافریم، و گفتند: ما دارایی و فرزندانمان از همه بیشتر است و عذاب نخواهیم شد.}

- کم أهلکنا من قبلهم من قرن فنادوا و لات حین مناص. - [۳]. ص / ۳ -

{چه بسیار نسلها که پیش از ایشان هلاک کردیم که ما را به فریاد می‌خواندند ولی دیگر مجال گریزی نبود.}

- أولم یسیروا فی الأرض فینظروا کیف کان عاقبه الذین کانوا من قبلهم کانوا هم أشدّ منهم قوّه و آثاراً فی الأرض فأخذهم الله بذنوبهم و ما کان لهم من الله من واق * ذلک بأنّهم کانت تأتیهم رسلهم بالبیّنات فکفروا فأخذهم الله إنّه قوّی شدید العقاب. - . غافر / ۲۱و۲۲ -

{آیا در زمین نگردیده‌اند تا ببینند فرجام کسانی که پیش از آنها زیسته‌اند چگونه بوده است، آنها از ایشان نیرومندتر بوده و آثار پایدارتری در روی زمین از خود باقی گذاشتند، با این همه خدا آنان را به کیفر گناهان‌شان گرفتار کرد و در برابر خدا حمایت‌گری نداشتند، این کیفر از روی آن بود که پیامبرشان دلایل آشکار برایشان می‌آوردند ولی آنها انکار می‌کردند، پس خدا گریبان آنها را گرفت زیرا او نیرومند و سخت‌کیفر است.}

- و کم أرسلنا من نبیّ فی الأوّلین * و ما تأتیهم من نبیّ إلّا کانوا به یستهزئون * فأهلکنا أشدّ منهم بطشاً و مضی مثل الأوّلین. - [۱]. زخرف / ۶-۸ -

{و چه بسا پیامبرانی که در میان گذشتگان روانه کردیم، و هیچ پیامبری به سوی ایشان نیامد مگر اینکه او را به ریشخند می... گرفتند، و نیرومندتر از آنها را به هلاکت رساندیم و سنت پیشینیان تکرار شد.}

- و کذلک ما أرسلنا من قبلک فی قریه من نذیر إلّا قال مترفوها إنّا وجدنا آباءنا علی أمّه و إنّا علی آثارهم مقتدون * قال أولَو جئتکم بأهدی ممّا وجدتم علیه آباءکم قالوا إنّا بما أرسلتم به کافرون * فانتقمنا منهم فانظر کیف کان عاقبه المکذّبین. - . زخرف / ۲۳-۲۵ -

{و بدین گونه در هیچ شهری پیش از تو هشدار دهنده‌ای نفرستادیم مگر آنکه خوش‌گذرانان آن گفتند: ما پدران خود را بر آیینی یافته‌ایم و ما از پی ایشان راه سپاریم، گفت: هر چند هدایت کننده‌تر از آنچه پدران خود را بر آن یافته‌اید برای شما بیاورم، گفتند: ما نسبت به آنچه بدان فرستاده شده‌اید کافریم، پس از آنان انتقام گرفتیم و بنگر فرجام تکذیب کنندگان چگونه بوده است.}

ص: ۴۵۳

- و کم أهلکنا قبلهم من قرن هم أشدّ منهم بطشاً فنقّبوا فی البلاد هل من محیص. - . ق / ۳۶ -

{و چه بسا نسلها که پیش از ایشان هلاک کردیم که بس نیرومندتر از اینان بودند و در شهرها پرسه زده بودند، اما سرانجام مگر گریزگاهی بود؟}

- کذلک ما أتی الّذین من قبلهم من رسول إلّا قالوا ساحر أو مجنون. - [۴]. ذاریات / ۵۲ -

{بدین سان بر کسانی که پیش از آنها بودند هیچ پیامبری نیامد جز اینکه گفتند: «ساحر یا دیوانه‌ای است»}

- ألم یأتکم نبؤ الّذین کفروا من قبل فذاقوا وبال أمرهم و لهم عذاب ألیم * ذلک بأنّه کانت تأتیهم رسلهم بالبیّنات فقالوا أبشر یهدوننا فکفروا و تولّوا و استغنی الله و الله غنیّ حمید. - . تغابن / ۵و۶ -

{آیا خبر کسانی که پیش از این کفر ورزیدند وفرجام بد کارشان را چشیدند و عذاب پر دردی خواهند داشت به شما نرسیده است؟ این [بد فرجامی] از روی آن بود که پیامبرشان دلیل آشکار برایشان می‌آوردند ولی آنان می گفتند: آیا بشری ما را هدایت می کند؟ پس کافر شدند و روی گردانیدند و خدا بی‌نیازی نمود و خدا بی‌نیاز ستوده است.}

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

فس، تفسیر القمی الرِّبِّیُّونَ الْجُمُوعُ الْكَثِیرَهُ وَ الرُّبَّهُ الْوَاحِدَهُ عَشَرَهُ آلَافٍ فَما وَهَنُوا لِما أَصابَهُمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ مِنْ قَتْلِ نَبِیِّهِمْ وَ إِسْرافَنا فِی أَمْرِنا یَعْنُونَ خَطَایَاهُمْ (۱)وَ كَذلِكَ جَعَلْنا لِكُلِّ نَبِیٍّ یَعْنِی مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِیّاً إِلَّا وَ فِی أُمَّتِهِ شَیاطِینُ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ یُوحِی بَعْضُهُمْ إِلی بَعْضٍ أَیْ یَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ لَا تُؤْمِنُوا بِزُخْرُفِ الْقَوْلِ غُرُوراً فَهَذَا وَحْیُ كَذِبٍ (۲)قَوْلُهُ فَجاءَها بَأْسُنا بَیاتاً أَیْ عَذَاباً بِاللَّیْلِ أَوْ هُمْ قائِلُونَ یَعْنِی وَقْتَ الْقَیْلُولَهِ نِصْفَ النَّهَارِ (۳).

و قال البیضاوی مِنْها قائِمٌ أی باق كالزرع القائم وَ حَصِیدٌ أی و منها عافی الأثر كالزرع المحصود (۴).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: (الربّیون) جمع کثرت است و (الربّه) به صورت مفرد معادل ده هزار نفر است،(فما و هنوا لما أصابهم فی سبیل الله) مقصود کشته شدن پیامبرشان است، (و إسرافنا فی أمرنا) منظور آنها گناهان‌شان بوده است. - . تفسیر القمی : ۱۰۸ و ۱۰۹ -

(و کذالک جعلنا لکلّ نبیّ) یعنی: خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نگرداند مگر در میان امّت خویش، (شیاطین الإنس و الجنّ یُوحی بعضهم إلی بعض) یعنی: برخی از شیاطین انس و جن به برخی دیگر می گویند: به سخنان آراسته و به ظاهر فریبنده ایمان نیاورید چرا که این، وحی دروغینی است. - . تفسیر القمی : ۲۰۱ و ۲۰۲ -

این سخن خداوند(فجاءها بأسنا بیاتاً) یعنی: نزول عذاب به هنگام شب، (أو هم قائلون) یعنی: هنگام قیلوله (چرت) نصف

روز. - . تفسیر القمی : ۲۱۱ -

بیضاوی گفته است: (منها قائم) یعنی: مانند کِشت و زرع پابرجا و ماندگار هستند، (و حصید) یعنی: آثار برخی از آن اقوام مانند کِشت درو شده از بین رفته است. - . تفسیر البیضاوی ۱ : ۵۷۷ -

**[ترجمه]

«۲»

فس، تفسیر القمی غَیْرَ تَتْبِیبٍ أَیْ غَیْرَ تَخْسِیرٍ (۵)فَأَمْلَیْتُ لِلَّذِینَ کَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ أَیْ طَوَّلْتُ لَهُمُ الْأَمَلَ ثُمَّ أَهْلَکْتُهُمْ (۶).

أقول: لعله بیان لحاصل المعنی و الإملاء الإمهال.

ص: ۴۵۴

۱- تفسیر القمّیّ: ۱۰۸- ۱۰۹.

۲- تفسیر القمّیّ: ۲۰۱- ۲۰۲.

۳- تفسیر القمّیّ: ۲۱۱.

۴- تفسیر البیضاوی ۱: ۵۷۷.

۵- تفسیر القمّیّ: ۳۱۴.

۶- تفسیر القمّیّ: ۳۴۲.

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: (غیر تتبیب(یعنی (غیر تخسیر): غیر از هلاک و زیان، - . تفسیر القمی : ۳۱۴ - (فأملیت للذین کفروا ثمّ أخذتُهم) یعنی: آرزوی آنها را طولانی گردانده سپس نابودشان ساختم. - . تفسیر القمی : ۳۴۲ -

می گویم: شاید توضیح حاصل معنی باشد، (الإملاء): مهلت دادن.

ص: ۴۵۴

**[ترجمه]

«۳»

فس، تفسیر القمی قَالَ عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ فِی قَوْلِهِ هُمْ أَحْسَنُ أَثاثاً وَ رِءْیاً قَالَ عَنَی بِهِ الثِّیَابَ وَ الْأَکْلَ وَ الشُّرْبَ.

وَ فِی رِوَایَهِ أَبِی الْجَارُودِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: الْأَثَاثُ الْمَتَاعُ وَ رِءْیاً الْجَمَالُ وَ الْمَنْظَرُ الْحَسَنُ (۱).

**[ترجمه]علی بن ابراهیم در تفسیر این سخن خداوند (هم أحسن أثاثاً و رِءیاً) گفته است: مقصود برتری امّتهای پیشین در لباس پوشیدن، خوردنی و نوشیدنی است، و در روایت أبوالجارود از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: (الأثاث) یعنی: متاع و کالا، و (رِءیاً) یعنی: زیبایی و خوش چهره بودن. - . تفسیر القمی : ۴۱۳ -

**[ترجمه]

«۴»

فس، تفسیر القمی تَسْمَعُ لَهُمْ رِکْزاً أَیْ حِسّاً.

حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ عُبَیْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَی (۲)عَنِ ابْنِ الْبَطَائِنِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ قَوْلُهُ وَ کَمْ أَهْلَکْنا الْآیَهَ قَالَ أَهْلَکَ اللَّهُ مِنَ الْأُمَمِ مَا لَا یُحْصَوْنَ (۳)فَقَالَ یَا مُحَمَّدُ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِکْزاً أَیْ ذِکْراً (۴).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: (تسمع لهم رکزاً) یعنی: (آیا) صدایی بس نهانی و آهسته(از آنان می‌شنوی؟)، از امام صادق علیه السلام روایت شده که در تفسیر آیه (و کَم أهلکنا) فرمود: تعداد امّت‌هایی که خداوند آنها را نابود کرده به شمارش نمی‌آیند، پس خداوند فرمود: ای محمّد (هَل تحسّ منهم من أحد أو تسمع لهم رکزاً){ آیا کسی از ایشان را می‌بینی یا کوچکترین صدایی از آنان می‌شنوی؟} که منظور از (رکزاً)، (ذکراً) می‌باشد. - . تفسیر القمی : ۴۱۶ و۴۱۷ -

**[ترجمه]

بیان

قال البیضاوی الرکز الصوت الخفی (۵).

**[ترجمه]بیضاوی گفته است: (الرّکز) یعنی: صدای نهانی و آهسته. -. أنوار التنزیل ۲ : ۴۹ -

**[ترجمه]

«۵»

فس، تفسیر القمی أَ فَلَمْ یَهْدِ لَهُمْ یَقُولُ یُبَیِّنُ لَهُمْ (۶).

و قال البیضاوی یَرْکُضُونَ یهربون مسرعین راکضین دوابهم أو مشبهین بهم من فرط إسراعهم حَصِیداً مثل الحصید و هو النبت المحصود خامِدِینَ میتین من خمدت النار (۷)قوله تعالی بَطِرَتْ مَعِیشَتَها أی بسبب معیشتها قال البیضاوی فِی أُمِّها أی فی أصلها التی هی أعمالها (۸)لأن أهلها یکون أفطن و أنبل (۹).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: (أفَلم یهد لهم) می گوید: (آیا) برای آنان واضح و آشکار نساخت؟ -. تفسیر القمی : ۴۲۵ -

و بیضاوی گفته است: (یرکضون) یعنی: به سرعت می گریزند در حالی که چهارپایان خویش را به تاخت در می‌آورند یا از فرط سریع بودن به چهارپایان شبیه هستند، (حصیداً) یعنی: مانند (حصید) که به معنای گیاه و زراعت درو شده می‌باشد، (خامدین) یعنی: حال آنکه مرده‌اند، از (خمدت النار: آتش خاموش شد) گرفته شده است. -. أنوار التنزیل ۲ : ۷۷ -

این فرموده خداوند (بطرت معیشتها) یعنی: به سبب آنکه زندگی مغرورانه پیشه ساختند. بیضاوی گفته است: (فی أمّها) یعنی: در اصل آن سرزمین که پایتختش می‌باشد چرا که ساکنان آن هوشیارتر و شریف‌تر هستند. -. انوار التنزیل ۲ : ۲۲۰ -

**[ترجمه]

«۶»

فس، تفسیر القمی وَ لاتَ حِینَ مَناصٍ أَیْ لَیْسَ هُوَ وَقْتَ مَفَرٍّ (۱۰).

و قال البیضاوی

ص: ۴۵۵

۱- تفسیر القمّیّ: ۴۱۳.

۲- فی المصدر: عبد اللّه بن موسی.

۳- فی المصدر: ما لا تحصون.

۴- تفسیر القمّیّ: ۴۱۶ و ۴۱۷.

۵- أنوار التنزيل ۲: ۴۹.

۶- تفسير القمّيّ: ۴۲۵.

۷- أنوار التنزيل ۲: ۷۷.

۸- أعمال البلد: ما يكون تحت حكمها و يضاف إليها.

۹- أنوار التنزيل ۲: ۲۲۱.

۱۰- تفسير القمّيّ: ۵۶۱.

لا هی المشبهه بلیس زیدت علیها تاء التأنیث للتأکید (۱)و قال فَنَقَّبُوا فِی الْبِلادِ أی فخرقوا فی البلاد و تصرفوا فیها أو جالوا فی الأرض کل مجال حذر الموت هَلْ مِنْ مَحِیصٍ لهم من الله أو من الموت (۲).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: (و لات حین مناص) یعنی: چنین زمانی زمان فرار و گریختن نیست، - . تفسیر القمی : ۵۶۱ -

ص: ۴۵۵

بیضاوی گفته است: (لات) از (لا) شبیه به (لیس) و (ت) ترکیب یافته که برای تأکید بر آن افزوده شده است. - . أنوار التنزیل ۲ : ۳۳۷ -

هم چنین گفته است: (فنقّبوا فی البلاد) یعنی: در سرزمین‌های مختلفی به گردش در آمدند و در آنها راه پیمودند، یا به خاطر ترس از مرگ در تمام نقاط زمین چرخیدند، (هَل مِن محیص): آیا راه گریزی از خداوند یا مرگ برای آنان وجود دارد؟ - . أنوار التنزیل ۲ : ۴۶۰ -

**[ترجمه]

«۷»

فس، تفسیر القمی قَوْلُهُ وَ کَذلِکَ جَعَلْنا لِکُلِّ نَبِیٍّ عَدُوًّا یَعْنِی مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِیّاً إِلَّا وَ فِی أُمَّتِهِ شَیاطِینُ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ یُوحِی بَعْضُهُمْ إِلی بَعْضٍ أَیْ یَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ لَا تُؤْمِنُوا بِزُخْرُفِ الْقَوْلِ غُرُوراً فَهَذَا وَحْیُ کَذِبٍ (۳)قَوْلُهُ بَیاتاً أَیْ عَذَاباً بِاللَّیْلِ أَوْ هُمْ قائِلُونَ یَعْنِی نِصْفَ النَّهَارِ (۴)قَوْلُهُ بَطِرَتْ مَعِیشَتَها أَیْ کَفَرَتْ (۵)قَوْلُهُ مِنْ واقٍ أَیْ مِنْ دَافِعٍ (۶)قَوْلُهُ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشاً أَیْ مِنْ قُرَیْشٍ (۷)قَوْلُهُ فَنَقَّبُوا فِی الْبِلادِ أَیْ مَرُّوا (۸).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: این سخن خداوند (و کذلک جعلنا لکلّ نبیّ عدوّا) یعنی: خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نگرداند مگر آنکه در میان امت او وجود داشتند (شیاطین الإنس و الجنّ یُوحی بعضهم إلی بعض) شیاطینی از انس و جنّ که به یکدیگر می‌گفتند: به سخنانی که در ظاهر آراسته و فریبنده هستند ایمان نیاورید چرا که این، وحی دروغینی است. - . تفسیر القمی : ۲۰۱ و۲۰۲ - (بیاتاً) یعنی: عذابی که در شب نازل می‌شود، (أو هُم قائلون) یا در نصف روز. - . تفسیر القمی : ۲۱۱ - (بطرت معیشتها) یعنی: در طول زندگی خویش کفر ورزیدند. - . تفسیر القمی : ۴۹۰ -

(مِن واق) یعنی: از بازدارنده‌ای. - . تفسیر القمی : ۵۸۵ -

(أشدّ منهم بطشاً) یعنی: از قبیله قریش (قویتر بودند). - . تفسیر القمی : ۶۰۷ - (فنقّبوا فی البلاد) یعنی: (بر سرزمین‌های مختلفی) گذر کردند. - . تفسیر القمی : ۶۴۶ -

**[ترجمه]

«۸»

ع، علل الشرائع بِإِسْنَادِ الْعَلَوِيِّ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِنَّ نَبِيّاً مِنْ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ بَعَثَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى قَوْمِهِ فَبَقِيَ فِيهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً فَلَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ فَكَانَ لَهُمْ عِيدٌ فِي كَنِيسَةٍ فَأَتْبَعَهُمْ ذَلِكَ النَّبِيُّ فَقَالَ لَهُمْ آمِنُوا بِاللَّهِ قَالُوا لَهُ إِنْ كُنْتَ نَبِيّاً فَادْعُ لَنَا اللَّهَ أَنْ يَجِيئَنَا بِطَعَامٍ عَلَى لَوْنِ ثِيَابِنَا وَ كَانَتْ ثِيَابُهُمْ صَفْرَاءَ فَجَاءَ بِخَشَبَةٍ يَابِسَةٍ فَدَعَا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهَا فَاخْضَرَّتْ وَ أَيْنَعَتْ وَ جَاءَتْ بِالْمِشْمِشِ حِمْلًا فَأَكَلُوا فَكُلُّ مَنْ أَكَلَ وَ نَوَى أَنْ يُسْلِمَ عَلَى يَدِ ذَلِكَ النَّبِيِّ خَرَجَ مَا فِي جَوْفِ النَّوَى مِنْ فِيهِ حُلْواً وَ مَنْ نَوَى أَنَّهُ لَا يُسْلِمُ خَرَجَ مَا فِي جَوْفِ النَّوَى مِنْ فِيهِ مُرّاً (۹).

**[ترجمه]علل الشرائع: به إسناد علویّ از امیرمؤمنان علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: همانا خداوند عزّ و جلّ پیامبری از پیامبران را به سوی قومش فرستاد پس چهل سال در میان آنها باقی ماند ولی کسی به او ایمان نیاورد، آن گاه آن قوم در کنیسه‌ای به برگزاری جشن پرداختند پس آن پیامبر به دنبال آنان رفت و گفت: به خداوند ایمان بیاورید، به او گفتند: اگر تو پیامبر هستی خداوند را بخوان که غذایی به رنگ لباسهای ما حاضر گرداند، حال آنکه لباسهایشان زرد رنگ بود، آن گاه تکّه چوب خشکی آورد و اسم خداوند عزّ و جلّ را بر آن خواند پس آن تکه چوب سبز گشت و به بار نشست و هنگام رسیدن میوه‌های آن که زردآلو بود فرا رسید، بنابراین شروع به خوردن کردند و برای هر یک از آنان که از آن زردآلوها می‌خورد و قصد داشت که به واسطه آن پیامبر، اسلام را بپذیرد هسته‌های شیرینی از درون زردآلوها خارج می‌شد امّا برای کسی که قصد داشت اسلام را نپذیرد هسته‌های تلخ خارج می‌شد. - . علل الشرائع : ۱۹۱ -

**[ترجمه]

«۹»

ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام تَمِيمٌ الْقُرَشِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْأَنْصَارِيِّ عَنِ الْهَرَوِيِّ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَ

۱- أنوار التنزیل ۲: ۳۳۷.

۲- أنوار التنزیل ۲: ۴۶۰.

۳- تفسیر القمّیّ: ۲۰۱ و ۲۰۲. تقدم تفسیر الآیه قبل ذلک و هو مکرر.

۴- تفسیر القمّیّ: ۲۱۱.

۵- تفسیر القمّیّ: ۴۹۰.

۶- تفسیر القمّیّ: ۵۸۵.

۷- تفسیر القمّیّ: ۶۰۷.

۸- تفسیر القمّیّ: ۶۴۶.

۹- علل الشرائع: ۱۹۱.

بْنَ مُوسَى الرِّضَا علیهما السلام يَقُولُ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى نَبِيٍّ مِنْ أَنْبِيَائِهِ إِذَا أَصْبَحْتَ فَأَوَّلُ شَيْ ءٍ يَسْتَقْبِلُکَ فَکُلْهُ وَ الثَّانِی فَاکْتُمْهُ وَ الثَّالِثُ فَاقْبَلْهُ وَ الرَّابِعُ فَلَا تُؤْيِسْهُ وَ الْخَامِسُ فَاهْرُبْ مِنْهُ قَالَ فَلَمَّا أَصْبَحَ مَضَى فَاسْتَقْبَلَهُ جَبَلٌ أَسْوَدُ عَظِيمٌ فَوَقَفَ وَ قَالَ أَمَرَنِی رَبِّی أَنْ آکُلَ هَذَا وَ بَقِيَ مُتَحَيِّراً ثُمَّ رَجَعَ إِلَى نَفْسِهِ فَقَالَ إِنَّ رَبِّی جَلَّ جَلَالُهُ لَا يَأْمُرُنِی إِلَّا بِمَا أُطِيقُ فَمَشَى إِلَيْهِ لِيَأْکُلَهُ فَکُلَّمَا دَنَا مِنْهُ صَغُرَ حَتَّى انْتَهَى إِلَيْهِ فَوَجَدَهُ لُقْمَةً فَأَکَلَهَا فَوَجَدَهَا أَطْيَبَ شَيْ ءٍ أَکَلَهُ ثُمَّ مَضَى فَوَجَدَ طَسْتاً مِنْ ذَهَبٍ فَقَالَ أَمَرَنِی رَبِّی أَنْ أَکْتُمَ هَذَا فَحَفَرَ لَهُ وَ جَعَلَهُ فِيهِ وَ أَلْقَى عَلَيْهِ التُّرَابَ ثُمَّ مَضَى فَالْتَفَتَ فَإِذَا الطَّسْتُ قَدْ ظَهَرَ فَقَالَ قَدْ فَعَلْتُ مَا أَمَرَنِی رَبِّی عَزَّ وَ جَلَّ فَمَضَى فَإِذَا هُوَ بِطَيْرٍ وَ خَلْفَهُ بَازِيٌّ فَطَافَ الطَّيْرُ حَوْلَهُ فَقَالَ أَمَرَنِی رَبِّی أَنْ أَقْبَلَ هَذَا فَفَتَحَ کُمَّهُ فَدَخَلَ الطَّيْرُ فِيهِ فَقَالَ لَهُ الْبَازِی أَخَذْتَ صَيْدِی وَ أَنَا خَلْفَهُ مُنْذُ أَيَّامٍ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَمَرَنِی أَنْ لَا أُؤْيِسَ هَذَا فَقَطَعَ مِنْ فَخِذِهِ قِطْعَةً فَأَلْقَاهَا إِلَيْهِ ثُمَّ مَضَى فَلَمَّا مَضَى إِذَا هُوَ بِلَحْمِ مَيْتَةٍ مُنْتِنٍ مَدُودٍ فَقَالَ أَمَرَنِی رَبِّی عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ أَهْرُبَ مِنْ هَذَا فَهَرَبَ مِنْهُ وَ رَجَعَ وَ رَأَى فِی الْمَنَامِ کَأَنَّهُ قَدْ قِيلَ لَهُ إِنَّکَ قَدْ فَعَلْتَ مَا أُمِرْتَ بِهِ فَهَلْ تَدْرِی مَا ذَا کَانَ قَالَ لَا قَالَ لَهُ أَمَّا الْجَبَلُ فَهُوَ الْغَضَبُ إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا غَضِبَ لَمْ يَرَ نَفْسَهُ وَ جَهِلَ قَدْرَهُ مِنْ عِظَمِ الْغَضَبِ فَإِذَا حَفِظَ نَفْسَهُ وَ عَرَفَ قَدْرَهُ وَ سَکَنَ غَضَبُهُ کَانَتْ عَاقِبَتُهُ کَاللُّقْمَةِ الطَّيِّبَةِ الَّتِی أَکَلْتَهَا وَ أَمَّا الطَّسْتُ فَهُوَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ إِذَا کَتَمَهُ الْعَبْدُ وَ أَخْفَاهُ أَبَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَّا أَنْ يُظْهِرَهُ لِيُزَيِّنَهُ بِهِ مَعَ مَا يَدَّخِرُ لَهُ مِنْ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَ أَمَّا الطَّيْرُ فَهُوَ الرَّجُلُ الَّذِی يَأْتِيکَ بِنَصِيحَةٍ فَاقْبَلْهُ وَ اقْبَلْ نَصِيحَتَهُ وَ أَمَّا الْبَازِی فَهُوَ الرَّجُلُ الَّذِی يَأْتِيکَ فِی حَاجَةٍ فَلَا تُؤْيِسْهُ وَ أَمَّا اللَّحْمُ الْمُنْتِنُ فَهِيَ الْغِيبَةُ فَاهْرُبْ مِنْهَا (۱).

**[ترجمه]عیون أخبار الرضا: از الهرویّ روایت شده است: از امام رضا شنیدم

ص: ۴۵۶

که می‌فرماید: خداوند عزّ و جلّ به یکی از پیامبرانش چنین وحی فرمود: هنگامی که صبح بر تو دمید اولین چیزی که به استقبالت می‌آید را بخور، دومین را پنهان دار، سوّمین را بپذیر، چهارمین را ناامید نگردان و از پنجمین بگریز. هنگامی که صبح فرا رسید نخستین بار با کوه سیاه بزرگی روبه‌رو شد پس ایستاد و گفت: پروردگارم به من فرمان داده که این را بخورم، و حیران و سرگشته باقی ماند، سپس به خود بازگشت و گفت: به راستی که پروردگارم مرا به انجام جز آنچه که در طاقت و توانم است فرمان نمی‌دهد، بنابراین سوی کوه به راه افتاد تا آن را بخورد، پس هر چه به کوه نزدیکتر می‌شد کوچکتر می‌شد تا اینکه سرانجام به کوه رسید و آن را به اندازه لقمه‌ای یافت پس آن لقمه را خورد و از قضا لذیذترین چیزی بود که تا آن لحظه خورده بود، سپس به راه افتاد و تشتی از جنس طلا یافت و گفت: پروردگارم فرمان داده که این را پنهان دارم، پس چاله‌ای حفر کرد و تشت را در آن قرار داد و بر آن خاک ریخت، سپس از آن مکان گذر کرد و ناگهان متوجه شد که تشت پدیدار گشته است پس گفت: آنچه که پروردگارم فرمان داده است را انجام دادم و به راه خویش ادامه داد، آن گاه با پرنده... ای رو به رو شد که بازی شکاری به دنبال آن بود، پرنده به دور سر او شروع به چرخیدن کرد پس گفت: پروردگارم فرمان داده که این را بپذیرم، بنابراین آستینش را باز کرد و پرنده وارد آن شد، باز شکاری به او گفت: صید مرا گرفتی حال آنکه چند روز است به دنبال آن هستم، پس گفت: پروردگار عزّ و جلّ فرمان داده که این را ناامید نگردانم، بنابراین تکّه‌ای از ران آن پرنده را قطع کرد و به سوی باز شکاری انداخت و به راه افتاد، هنگامی که در حال گذر از آن مکان بود با گوشت بد بوی مرده‌ای مواجه شد که کرم به آن زده بود پس گفت: پروردگارم فرمان داده است که از این بگریزم، آن گاه از آن مُرده فرار کرد و بازگشت.

آن پیامبر در خواب مشاهـده کرد که به او گفته شـد: کارهایی که به تو فرمان داده بودم را انجام دادی، آیا می‌دانی آن کارها چه بودنـد؟ گفت: خیر، خداونـد به او فرمود: کوه (نماد) خشم و غضب است، انسان هنگامی که خشـمگین می‌شود خویش را نمی‌بینـد و از شـدت خشم، نسـبت به مکانت و ارزش خود جاهل می گردد، پس اگر خویشـتن‌داری کنـد و از ارزش و مکانت خود آگاه باشـد و خشـمش را فرو بنشاند، سـرانجام آن مانند لقمه لذیذی خواهد بود که تو خوردی؛ امّا آن تشت (نماد) عمل صالحی است که هنگامی که بنـده من آن را مخفی و پنهان می‌دارد خداوند عزّ و جلّ ظاهرش می گرداند تا انجام دهنده‌اش را با آن زینت بخشد حال آنکه ثواب آخرت را نیز برای او اندوخته می‌سازد، امّا پرنده، (نماد) مردی است که با سـخن پند آموز نزد تو می‌آید پس پذیرای او و پندش باش، و شـکارچی (نماد) مردی است که در نیازمندی سراغ تو می‌آید پس او را ناامید و مأیوس نگردان، در نهایت گوشت بد بو (نماد) غیبت است پس از آن بگریز. -. عیون الأخبار : ۱۵۲ و۱۵۳ -

**[ترجمه]

«۱۰»

ص، قصـص الأنبیاء علیهم السـلام الصَّدُوقُ عَنِ ابْنِ مُوسَـی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ عَنْ عُبَیْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَـی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مِحْصَنٍ عَنْ یُونُسَ بْنِ ظَبْیَانَ قَالَ قَالَ الصَّادِقُ علیه السـلام إِنَّ اللَّهَ تَعَالَی أَوْحَی إِلَی نَبِیٍّ مِنْ أَنْبِیَاءِ بَنِی إِسْرَائِیلَ إِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ تَلْقَانِی غَداً فِی حَظِیرَهِ الْقُدْسِ فَکُنْ فِی الدُّنْیَا وَحِیداً غَرِیباً مَهْمُوماً مَحْزُوناً مُسْتَوْحِشاً مِنَ النَّاسِ بِمَنْزِلَهِ الطَّیْرِ الْوَاحِدِ

ص: ۴۵۷

۱- عیون الأخبار: ۱۵۲- ۱۵۳.

فَإِذَا كَانَ اللَّيْلُ آوَى وَحْدَهُ اسْتَوْحَشَ مِنَ الطُّيُورِ اسْتَأْنَسَ بِرَبِّهِ (۱).

**[ترجمه] قصص الأنبياء: امام صادق علیه السلام فرموده است: همانا خداوند متعال به پیامبری از پیامبران بنی اسرائیل این گونه وحی فرمود: اگر دوست داری که فردا روز مرا در بهشت ملاقات کنی در دنیا تنها، غریب، محزون و اندوهگین باش و از مردم احساس وحشت کن مانند پرنده تنهایی

ص: ۴۵۷

که هنگام روی آوردن شب و از ترس سایر پرندگان به مکانی پناه می‌برد و به پروردگارش انس می گیرد. - . نسخه خطی قصص الأنبیاء -

**[ترجمه]

«۱۱»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی قَوْلِ اللَّهِ فَأَتَی اللَّهُ بُنْیانَهُمْ مِنَ الْقَواعِدِ قَالَ کَانَ بَیْتَ غَدْرٍ یَجْتَمِعُونَ فِیهِ (۲).

**[ترجمه] تفسیر العیاشی: محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در تفسیر آیه (فأتی الله بنیانهم من القواعد) فرمود: آن خانه، مکان خیانت بود که در آن جمع می‌شدند. - . نسخه خطی تفسیر العیاشی، البحرانی نیز این دو حدیث را در البرهان ۲ :۳۶۷ نقل کرده است. -

**[ترجمه]

«۱۲»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ أَبِی السَّفَاتِجِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ قَرَأَ فَأَتَی اللَّهُ بَیْتَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ یَعْنِی بَیْتَ مَکْرِهِمْ (۳).

**[ترجمه] تفسیر العیاشی: از امام صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان آیه مذکور را به صورت (فأتی الله بیتهم من القواعد) قرائت فرمود که منظور از(بیتهم) خانه مکر و فریب آنهاست. - . نسخه خطی تفسیر العیاشی، البحرانی نیز این دو حدیث را در البرهان ۲ :۳۶۷ نقل کرده است. -

**[ترجمه]

«۱۳»

کا، الکافی مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ جَمِیعاً عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْهَیْثَمِ بْنِ وَاقِدٍ الْجَزَرِیِّ

قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بَعَثَ نَبِيّاً مِنْ أَنْبِيَائِهِ إِلَى قَوْمِهِ وَ أَوْحَى إِلَيْهِ أَنْ قُلْ لِقَوْمِكَ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِ قَرْيَةٍ وَ لَا نَاسٍ (۴)كَانُوا عَلَى طَاعَتِي فَأَصَابَهُمْ فِيهَا سَرَّاءُ فَتَحَوَّلُوا عَمَّا أُحِبُّ إِلَى مَا أَكْرَهُ إِلَّا تَحَوَّلْتُ لَهُمْ عَمَّا يُحِبُّونَ إِلَى مَا يَكْرَهُونَ وَ لَيْسَ مِنْ أَهْلِ قَرْيَةٍ وَ لَا أَهْلِ بَيْتٍ كَانُوا عَلَى مَعْصِيَتِي فَأَصَابَهُمْ فِيهَا ضَرَّاءُ فَتَحَوَّلُوا عَمَّا أَكْرَهُ إِلَى مَا أُحِبُّ إِلَّا تَحَوَّلْتُ لَهُمْ عَمَّا يَكْرَهُونَ إِلَى مَا يُحِبُّونَ وَ قُلْ لَهُمْ إِنَّ رَحْمَتِي سَبَقَتْ غَضَبِي فَلَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَتِي فَإِنَّهُ لَا يَتَعَاظَمُ عِنْدِي ذَنْبٌ أَغْفِرُهُ وَ قُلْ لَهُمْ لَا يَتَعَرَّضُوا مُعَانِدِينَ لِسَخَطِي وَ لَا يَسْتَخِفُّوا بِأَوْلِيَائِي فَإِنَّ لِي سَطَوَاتٍ عِنْدَ غَضَبِي لَا يَقُومُ لَهَا شَيْ ءٌ مِنْ خَلْقِي (۵).

**[ترجمه] الکافی: امام صادق علیه السلام می‌فرماید: خداوند عزّ و جلّ پیامبری از پیامبران خود را به سوی قومش روانه کرد و به او وحی نمود که به آنان بگو: ساکنان هر سرزمین و هر مردمی که در راه طاعت و عبادت من گام برداشتند و به سبب آنان دچار خیر و خوشی گشتند آن گاه از انجام آنچه من می‌پسندم به آنچه ناپسند می‌شمارم روی آوردند را از حالت و وضعیتی که دوست می‌دارند به حالت و وضعیتی که زشت می‌شمارند دگرگون ساختم، هم چنین ساکنان هر سرزمین و هر خانه‌ای که در راه معصیت و نافرمانی من گام برداشتند و به سبب آن دچار زیان و ضرر گشتند سپس از انجام آنچه من نمی... پسندم به آنچه می‌پسندم روی آوردند را از حالت و وضعتی که از آن بیزارند به حالت و وضعیتی که دوست می‌دارند دگرگون ساختم، و به آنان بگو: به راستی که رحمت و مهربانی من از خشم و غضبم پیشی گرفته است، پس از رحمت من ناامید و مأیوس نگردید که گناهی که آن را می‌بخشایم نزد من بزرگ جلوه نمی‌کند، و به حالت سرکشی و عناد خواستار خشم و غضب من نباشید و اولیاء و دوستان مرا سبک و خوار نشمارید، به راستی که هنگام خشم و غضب، اقتدار و توانی دارم که هیچ یک از بندگانم را یارای ایستادن در مقابل آن نیست. - . اصول الکافی ۲ : ۲۷۴ و ۲۷۵ -

**[ترجمه]

«۱۴»

كِتَابُ الْمُحْتَضَرِ لِلْحَسَنِ بْنِ سُلَيْمَانَ، مِنْ كِتَابِ الشِّفَاءِ وَ الْجِلَاءِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: مَرَّ نَبِيٌّ مِنْ أَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِرَجُلٍ بَعْضُهُ تَحْتَ حَائِطٍ وَ بَعْضُهُ خَارِجٌ قَدْ

۱- قصص الأنبياء مخطوط.

۲- تفسير العيّاشيّ مخطوط. و أخرجه البحرانيّ أيضا في البرهان ۲: ۳۶۷، و أخرج مثله أيضا بإسناده عن محمّد بن مسلم و في آخره: إذا أرادوا الشر.

۳- تفسير العيّاشيّ مخطوط، أخرجه أيضا البحرانيّ في البرهان ۲: ۳۶۷. و قد عرفت مرارا أن الروايات المشعره للتحريف مأوله أو مطروحه.

۴- في نسخه من المصدر: و لا أناس.

۵- أصول الكافي ۲: ۲۷۴ و ۲۷۵.

نَقَبَتْهُ الطَّيْرُ وَ مَزَّقَتْهُ الْكِلَابُ ثُمَّ مَضَى فَرُفِعَتْ لَهُ مَدِينَةٌ فَدَخَلَهَا فَإِذَا هُوَ عَظِيمٌ مِنْ عُظَمَائِهَا مَيِّتٌ عَلَى سَرِيرٍ مُسَجًّى بِالدِّيبَاجِ حَوْلَهُ الْمَجَامِرُ فَقَالَ يَا رَبِّ أَشْهَدُ أَنَّكَ حَكَمٌ عَدْلٌ لَا تَجُورُ عَبْدُكَ لَمْ يُشْرِكْ بِكَ طَرْفَةَ عَيْنٍ أَمَتَّهُ بِتِلْكَ الْمِيتَةِ وَ هَذَا عَبْدُكَ لَمْ يُؤْمِنْ بِكَ طَرْفَةَ عَيْنٍ أَمَتَّهُ بِهَذِهِ الْمِيتَةِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَبْدِي أَنَا كَمَا قُلْتَ حَكَمٌ عَدْلٌ لَا أَجُورُ ذَاكَ عَبْدِي كَانَتْ لَهُ عِنْدِي سَيِّئَةٌ وَ ذَنْبٌ أَمَتُّهُ بِتِلْكَ الْمِيتَةِ لِكَيْ يَلْقَانِي وَ لَمْ يَبْقَ عَلَيْهِ شَيْ ءٌ وَ هَذَا عَبْدِي كَانَتْ لَهُ عِنْدِي حَسَنَةٌ فَأَمَتُّهُ بِهَذِهِ الْمِيتَةِ لِكَيْ يَلْقَانِي وَ لَيْسَ لَهُ عِنْدِي شَيْ ءٌ (۱).

**[ترجمه] کتاب المحتضر حسن بن سلیمان: در کتاب الشفاء و الجلاء از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: پیامبری از پیامبران بنی اسرائیل بر مردی گذر کرد که قسمتی از بدنش زیر دیوار و قسمت دیگر بیرون از دیوار قرار گرفته بود

ص: ۴۵۸

و پرندگان قسمتی که بیرون قرار داشت را سوراخ و سگ‌ها تکه پاره‌اش کرده بودند، سپس به راه خویش ادامه داد و شهری در مقابلش ظاهر گشت پس وارد شهر شد، از قضا بزرگی از بزرگان آنجا وفات نموده بود و جسدش بر روی تختی قرار گرفته و پارچه‌ای از دیباج روی آن انداخته شده بود و در اطرافش آتش‌دانهایی افروخته شده بود، پس آن پیامبر گفت: پروردگارا، شهادت می‌دهم که تو حاکم دادوری هستی که ستم روا نمی‌داری، آن بنده‌ای که یک لحظه به تو شرک نورزید را چنان میراندی و این بنده‌ات که حتی یک لحظه نیز به تو ایمان نیاورد را چنین میرانده‌ای؛ خداوند عزّ و جلّ فرمود: ای بنده من، همان طوری که گفتی من حاکم دادوری هستم و ستم روا نمی‌دارم، آن بنده‌ام نزد من کار ناپسند و گناهی داشت پس او را به آن شیوه میراندم تا به ملاقات من آید در حالی که هیچ چیزی بر گردن او باقی نمانده است، و این بنده‌ام نزد من کار نیکی داشت پس او را به این شیوه میراندم تا به ملاقات من آید در حالی که هیچ چیزی از او نزد من باقی نمانده است.

**[ترجمه]

«۱۵»

کا، الکافی عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْهَاشِمِيُّ عَنْ جَدِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ (۲)عَنْ سُلَيْمَانَ الْجَعْفَرِيِّ عَنِ الرِّضَا علیه السلام قَالَ: أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى نَبِيٍّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ إِذَا أُطِعْتُ رَضِيتُ وَ إِذَا رَضِيتُ بَارَكْتُ وَ لَيْسَ لِبَرَكَتِي نِهَايَةٌ وَ إِذَا عُصِيتُ غَضِبْتُ وَ إِذَا غَضِبْتُ لَعَنْتُ وَ لَعْنَتِي تَبْلُغُ السَّابِعَ مِنَ الْوَرَاءِ (۳).

**[ترجمه] الکافی: از امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمود: خداوند متعال به پیامبری از پیامبران وحی نمود: اگر اطاعت شوم راضی می‌گردم و اگر راضی گردم خیر و برکتم را ارزانی می‌دارم حال آنکه خیر و برکت مرا نهایتی نیست؛ و اگر نافرمانی شوم خشمگین می‌گردم و اگر خشمگین گردم لعن و نفرین می‌کنم و لعنتم به هفت نسل قبل می‌رسد. - . اصول الکافی ۲ : ۲۷۵ -

**[ترجمه]

بیان

الوراء ولد الولد.

**[ترجمه]الوراء ولد الولد.

**[ترجمه]

«۱۶»

کا، الکافی عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الدِّهْقَانِ عَنْ دُرُسْتَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: شَکَا نَبِیٌّ مِنَ الْأَنْبِیَاءِ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الضَّعْفَ فَقِیلَ لَهُ اطْبُخِ اللَّحْمَ بِاللَّبَنِ فَإِنَّهُمَا یَشُدَّانِ الْجِسْمَ (۴).

**[ترجمه] الکافی: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: یکی از پیامبران از ضعف خویش به درگاه خداوند شکایت کرد، پس به او گفته شد: گوشت و شیر را طبخ کن که هر دو جسم را محکم و نیرومند می‌سازند. - . فروع الکافی ۲ : ۱۶۹ -

**[ترجمه]

«۱۷»

کا، الکافی بِالْإِسْنَادِ الْمُقَدَّمِ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْهُ علیه السلام قَالَ: إِنَّ نَبِیّاً مِنَ الْأَنْبِیَاءِ شَکَا إِلَی اللَّهِ الضَّعْفَ وَ قِلَّهَ الْجِمَاعِ فَأَمَرَهُ بِأَکْلِ الْهَرِیسَهِ (۵).

ص: ۴۵۹

۱- الحدیث ساقط فی بعض نسخ الکتاب و لم نجده فی المصدر ایضا.

۲- هکذا فی النسخ، و الصحیح کما فی المصدر: عبید اللّه، و هو أبو الحسن الجوانی علی ابن إبراهیم بن محمّد بن الحسن بن محمّد بن عبید اللّه بن الحسین بن علیّ بن الحسین بن علی بن أبی طالب علیهم السلام، المترجم فی کتب رجالنا و یوجد ذکر ابنه محمّد و آبائه فی مقاتل الطالبیین.

۳- أصول الکافی ۲: ۲۷۵.

۴- فروع الکافی ۲: ۱۶۹.

۵- فروع الکافی ۲: ۱۷۰.

**[ترجمه] الکـافی: از امام صادق علیه السـلام روایت است که فرمود: یکی از پیامبران از ضـعف خویش و توانایی انـدک در همبسـتر شـدن به درگـاه خداونـد شـکایت کرد پس خداونـد به او امر فرمود که حلیم (غـذایی از گوشت و بلغور) بخورد. - . فروع الکافی ۲ : ۱۷۰ -

ص: ۴۵۹

**[ترجمه]

«۱۸»

کا، الکافی بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْهُ علیه السلام قَالَ: شَکَا نَبِیٌّ مِنَ الْأَنْبِیَاءِ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قِلَّهَ النَّسْلِ فَقَالَ کُلِ اللَّحْمَ بِالْبَیْضِ (۱).

**[ترجمه] الکـافی: از امام صادق علیه السـلام روایت شـده که فرمود: پیامبری از پیامبران شـکایت خود را از نسل انـدک نزد خداوند برد، پس خداوند فرمود: گوشت و تخم مرغ بخور. - . فروع الکافی ۲ : ۱۷۱ -

**[ترجمه]

«۱۹»

کا، الکافی عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ فُرَاتِ بْنِ أَحْنَفَ أَنَّ بَعْضَ أَنْبِیَاءِ بَنِی إِسْرَائِیلَ شَکَا إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَسْوَهَ الْقَلْبِ وَ قِلَّهَ الدَّمْعَهِ فَأَوْحَی اللَّهُ إِلَیْهِ أَنْ کُلِ الْعَدَسَ فَأَکَلَ الْعَدَسَ فَرَقَّ قَلْبُهُ وَ کَثُرَتْ دَمْعَتُهُ (۲).

**[ترجمه] الکـافی: از فرات بن أحنف روایت شـده که یکی از پیـامبران بنی اسـرائیل از قسـاوت قلب و قلّت اشـک به درگـاه خداوند متعال شـکایت کرد، پس خداوند به او وحی فرمود که عدس بخور؛ آن پیامبر عدس خورد و قلبش لطافت پیدا کرد و اشکش افزون گشت. - . فروع الکافی ۲ : ۱۷۶ -

**[ترجمه]

«۲۰»

کا، الکافی عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ بَکْرِ بْنِ صَالِحٍ رَفَعَهُ إِلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: شَکَا نَبِیٌّ مِنَ الْأَنْبِیَاءِ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الْغَمَّ فَأَمَرَهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِأَکْلِ الْعِنَبِ (۳).

**[ترجمه] الکافی: امام صادق علیه السـلام در حـدیثی که از ایشان روایت شده فرمود: یکی از پیامبران از فراوانی غم و اندوه به درگاه خداوند شکایت کرد، پس خداوند او را به خوردن انگور امر فرمود. - . فروع الکافی ۲ : ۱۷۸ -

**[ترجمه]

«۲۱»

كا، الكافى مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُلَيْمَانَ بْنِ رُشَيْدٍ عَنْ مَرْوَكِ (۴)بْنِ عُبَيْدٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مَا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ نَبِيّاً إِلَّا وَ مَعَهُ رَائِحَةُ السَّفَرْجَلِ (۵).

**[ترجمه] الكافى: امام صادق علیه السلام فرموده است: خداوند عزّ و جلّ هیچ یک از پیامبران را مبعوث نگرداند مگر آنكه رائحه میوه (به) همراه داشت. - . فروغ الكافى ۲ : ۱۸۰ -

**[ترجمه]

«۲۲»

كا، الكافى مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِی أُسَامَةَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: الْعِطْرُ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلِينَ (۶).

**[ترجمه]الكافى: از امام صادق علیه السلام روایت است كه فرمود:

استعمال عطر از جمله سنّت پیامبران است. - . فروع الكافى ۲ : ۲۲۲ -

**[ترجمه]

«۲۳»

ل، الخصال الْأَرْبَعُمِائَةِ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام الطِّيبُ فِی الشَّارِبِ مِنْ أَخْلَاقِ النَّبِيِّينَ(۷).

ص: ۴۶۰

۱- فروع الكافى ۲: ۱۷۱.

۲- فروع الكافى ۲: ۱۷۶. فيه: و جرت دمعته.

۳- فروع الكافى ۲: ۱۷۸ فيه: و أمره اللّه.

۴- مروك بفتح الميم و سكون الراء و فتح الواو هو مروك بن عبيد بن سالم أبی حفصه مولی بنی عجل، و اسم مروك صالح، و اسم أبی حفصه زياد، عده الشيخ فی رجاله من أصحاب الجواد علیه السلام، و قال فی الفهرست: له كتاب. و ترجمه الكشّیّ و النجاشیّ فی رجالهما و وثقه الأول.

۵- فروع الكافى ۲: ۱۸۰. و لعله أراد بذلك الترغيب فی أكل السفرجل و أنّه نافع للجسد و أن الأنبياء كانوا يكثرون أكله حتّی يستشم منهم رائحته، أو كنايه عن أن الأنبياء كانت اجسادهم كأرواحهم طيبه.

۶- فروع الكافى ۲: ۲۲۲.

٧- الخصال ٢: ١٥٥.

**[ترجمه]الخصال: امیر مؤمنان علیه السلام فرموده است: خوشبو گرداندن سبیل از اخلاق پیامبران است. - . الخصال ۲ : ۱۵۵ -

ص: ۴۶۰

**[ترجمه]

«۲۴»

کا، الکافی عَلِیٌّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنْ طَلْحَهَ بْنِ زَیْدٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: ثَلَاثٌ أُعْطِیَهُنَّ الْأَنْبِیَاءُ الْعِطْرُ وَ الْأَزْوَاجُ وَ السِّوَاکُ (۱).

**[ترجمه] الکافی: از امام صادق روایت شده که فرمود: سه چیز به پیامبران علیهم السلام بخشیده شده است: عطر، همسران و سواک (مسواک چوبی). - . الفروع ۲ : ۲۲۲ -

**[ترجمه]

«۲۵»

کا، الکافی عَلِیٌّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ عُقْبَهَ عَنْ مَهْدِیٍّ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی علیه السلام قَالَ: مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِیّاً وَ لَا وَصِیّاً إِلَّا سَخِیّاً (۲).

**[ترجمه]الکافی: ابوالحسن امام موسی کاظم علیه السلام فرموده است: خداوند تمام پیامبران و اوصیاء را با سخاوت مبعوث گرداند. - . الفروع ۱ : ۱۷۲ -

**[ترجمه]

«۲۶»

لی، الأمالی للصدوق الْقَطَّانُ وَ الدَّقَّاقُ وَ السِّنَانِیُّ جَمِیعاً عَنِ ابْنِ زَکَرِیَّا الْقَطَّانِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی السَّرِیِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ یُونُسَ عَنِ ابْنِ طَرِیفٍ عَنِ ابْنِ نُبَاتَهَ قَالَ: قَالَ عَلِیٌّ علیه السلام عَلَی الْمِنْبَرِ سَلُونِی قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِی فَقَامَ إِلَیْهِ الْأَشْعَثُ بْنُ قَیْسٍ فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ کَیْفَ تُؤْخَذُ مِنَ الْمَجُوسِ الْجِزْیَهُ وَ لَمْ یُنْزَلْ عَلَیْهِمْ کِتَابٌ وَ لَمْ یُبْعَثْ إِلَیْهِمْ نَبِیٌّ فَقَالَ بَلَی یَا أَشْعَثُ قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ کِتَاباً وَ بَعَثَ إِلَیْهِمْ نَبِیّاً وَ کَانَ لَهُمْ مَلِکٌ سَکِرَ ذَاتَ لَیْلَهٍ فَدَعَا بِابْنَتِهِ إِلَی فِرَاشِهِ فَارْتَکَبَهَا فَلَمَّا أَصْبَحَ تَسَامَعَ بِهِ قَوْمُهُ فَاجْتَمَعُوا إِلَی بَابِهِ فَقَالُوا أَیُّهَا الْمَلِکُ دَنَّسْتَ عَلَیْنَا دِینَنَا فَأَهْلَکْتَهُ فَاخْرُجْ بِطَهِّرْکَ نُقِمْ عَلَیْکَ الْحَدَّ فَقَالَ لَهُمُ اجْتَمِعُوا وَ اسْمَعُوا کَلَامِی فَإِنْ یَکُنْ لِی مَخْرَجٌ مِمَّا ارْتَکَبْتُ وَ إِلَّا فَشَأْنَکُمْ فَاجْتَمَعُوا فَقَالَ لَهُمْ هَلْ عَلِمْتُمْ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ یَخْلُقْ خَلْقاً أَکْرَمَ عَلَیْهِ مِنْ أَبِینَا آدَمَ وَ أُمِّنَا حَوَّاءَ قَالُوا صَدَقْتَ أَیُّهَا الْمَلِکُ قَالَ أَ فَلَیْسَ قَدْ زَوَّجَ بَنِیهِ بَنَاتِهِ وَ بَنَاتِهِ مِنْ بَنِیهِ قَالُوا صَدَقْتَ هَذَا هُوَ

الـدِّيْنُ فَتَعَاقَدُوا عَلَى ذَلِکَ فَمَحَا اللَّهُ مَا فِی صُدُورِهِمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ رَفَعَ عَنْهُمُ الْكِتَابَ فَهُمُ الْكَفَرَهُ يَدْخُلُونَ النَّارَ بِغَيْرِ حِسَابٍ وَ الْمُنَافِقُونَ أَشَدُّ حَالًا مِنْهُمْ فَقَالَ الْأَشْعَثُ وَ اللَّهِ مَا سَمِعْتُ بِمِثْلِ هَذَا الْجَوَابِ وَ اللَّهِ لَا عُدْتُ إِلَى مِثْلِهَا أَبَداً الْخَبَرَ (۳).

**[ترجمه] أمالی الصدوق: ابن نباته گوید: امام علی علیه السلام بر بالای منبر فرمود: از من سؤال بپرسید قبل از آنکه از دستم دهید، پس أشعث بن قیس سوی او برخاست و گفت: ای امیرمؤمنان، چگونه از مجوسیان جزیه گرفته می‌شود حال آنکه کتابی آسمانی بر آنان نازل نشده و پیامبری به سوی‌شان مبعوث نگردیده است؟ امام فرمود: چرا ای أشعث، خداوند کتابی بر آنها نازل فرمود و پیامبری را نیز به سوی‌شان مبعوث گرداند، هم چنین فرمانروایی داشتند که شبی مست گشت و دخترش را به بستر خویش فرا خواند و با او مرتکب گناه شد، صبحگاهان قوم فرمانروا این سخن را شنیدند و در بارگاه او جمع شدند و گفتند: ای فرمانروا، دین و آئین ما را لکّه دار نموده و به تباهی کشاندی، پس خارج شو تا حدّ را بر تو جاری سازیم؛ فرمانروا به آنان گفت: گِرد آیید و سخنانم را بشنوید اگر راه گریزی از آنچه مرتکب شده‌ام وجود داشته باشد بپذیرد در غیر این صورت هر کاری می‌خواهید انجام دهید، آن گاه گِرد آمدند و پادشاه به آنان گفت: آیا می‌دانید که خداوند عزّ و جلّ هیچ مخلوقی را گرامی‌تر از پدرمان آدم و مادرمان حوّا نزد خویش نیافریده است؟ گفتند: ای پادشاه، راست می گویی، گفت: پس آیا پسرانش با دخترانش و دخترانش با پسرانش ازدواج نکردند؟ گفتند: راست می گویی، این رسم دین و آیین است؛ پس بر آن پیمان بستند، بنابراین خداوند علم و دانش را از سینه‌های ایشان محو نمود و کتاب آسمانی را از آنها برگرفت، پس آنان کافرانی هستند که بی حدّ و اندازه وارد آتش جهنم می‌شوند، و اوضاع و احوال منافقان از احوال ایشان تنگ‌تر است، آن گاه اشعث گفت: به خدا سوگند که تاکنون مانند این جواب را نشنیده و هرگز نخواهم شنید. حدیث. - . أمالی الصدوق: ۲۰۵- ۲۰۷ -

**[ترجمه]

«۲۷»

ج، الإحتجاج فِی خَبَرِ الزِّنْدِيقِ الَّذِی سَأَلَ الصَّادِقَ علیه السلام عَنْ مَسَائِلَ فَكَانَ فِيمَا سَأَلَهُ أَخْبِرْنِی عَنِ الْمَجُوسِ أَ بَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهِمْ نَبِيّاً فَإِنِّی أَجِدُ لَهُمْ كُتُباً مُحْكَمَهً وَ مَوَاعِظَ بَلِيغَهً وَ أَمْثَالًا شَافِيَهً يُقِرُّونَ بِالثَّوَابِ وَ الْعِقَابِ وَ لَهُمْ شَرَائِعُ يَعْمَلُونَ بِهَا فَقَالَ علیه السلام مَا مِنْ أُمَّهٍ

ص: ۴۶۱

۱- الفروع ۲: ۲۲۲.

۲- الفروع ۱: ۱۷۲ و للحديث صدر و ذيل تركهما المصنّف.

۳- الأمالی: ۲۰۵- ۲۰۷ و الحديث طويل قد اخرج قطعه منه عن كتاب التوحيد فی كتاب التوحيد راجع ج ۴: ۲۷.

إِلَّا خَلَا فِيهَا نَـذِيرٌ وَ قَـدْ بُعِثَ إِلَيْهِمْ نَبِيٌّ بِكِتَابٍ مِنْ عِنْـدِ اللَّهِ فَأَنْكَرُوهُ وَ جَحَدُوا كِتَابَهُ قَالَ وَ مَنْ هُوَ فَإِنَّ النَّاسَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ خَالِدُ بْنُ سِنَانٍ قَالَ عليه السلام إِنَّ خَالِداً كَانَ عَرَبِيّاً بَدَوِيّاً مَا كَانَ نَبِيّاً وَ إِنَّمَا ذَلِكَ شَيْ ءٌ يَقُولُهُ النَّاسُ قَالَ أَ فَزَرْدُشْتُ قَالَ إِنَّ زَرْدُشْتَ أَتَاهُمْ بِزَمْزَمَةٍ وَ ادَّعَى النُّبُوَّةَ فَآمَنَ مِنْهُمْ قَوْمٌ وَ جَحَـدَهُ قَوْمٌ فَأَخْرَجُوهُ فَأَكَلَتْهُ السِّبَاعُ فِي بَرِّيَّةٍ مِنَ الْأَرْضِ قَالَ فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْمَجُوسِ كَانُوا أَقْرَبَ إِلَى الصَّوَابِ فِي دَهْرِهِمْ أَمِ الْعَرَبُ قَـالَ الْعَرَبُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ كَانَتْ أَقْرَبَ إِلَى الـدِّينِ الْحَنِيفِيِّ مِنَ الْمَجُوسِ وَ ذَلِكَ أَنَّ الْمَجُوسَ كَفَرَتْ بِكُلِّ الْأَنْبِيَاءِ وَ جَحَـدَتْ كُتُبَهَا وَ أَنْكَرَتْ بَرَاهِينَهَا وَ لَمْ تَأْخُـذْ بِشَـيْ ءٍ مِنْ سُـنَنِهَا وَ آثَارِهَا (١)وَ إِنَّ كَيْخُسْرُوَ مَلِكَ الْمَجُوسِ فِي الـدَّهْرِ الْأَوَّلِ قَتَـلَ ثَلَاثَمِائَةِ نَبِيٍّ وَ كَانَتِ الْمَجُوسُ لَا تَغْتَسِلُ مِنَ الْجَنَابَةِ وَ الْعَرَبُ كَانَتْ تَغْتَسِلُ وَ الِاغْتِسَالُ مِنْ خَالِصِ شَرَائِعِ الْحَنِيفِيَّةِ وَ كَانَتِ الْمَجُوسُ لَا تَخْتَتِنُ وَ هُوَ مِنْ سُـنَنِ الْأَنْبِيَاءِ وَ إِنَّ أَوَّلَ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ إِبْرَاهِيمُ خَلِيلُ اللَّهِ وَ كَانَتِ الْمَجُوسُ لَا تُغَسِّلُ مَوْتَاهَا وَ لَا تُكَفِّنُهَا وَ كَانَتِ الْعَرَبُ تَفْعَـلُ ذَلِكَ وَ كَانَتِ الْمَجُوسُ تَرْمِي الْمَوْتَى فِي الصَّحَارِي وَ النَّوَاوِيسِ (٢)وَ الْعَرَبُ تُوَارِيهَا فِي قُبُورِهَا وَ تَلْحَدُ لَهَا وَ كَذَلِكَ السُّنَّةُ عَلَى الرُّسُلِ إِنَّ أَوَّلَ مَنْ حُفِرَ لَهُ قَبْرٌ آدَمُ أَبُو الْبَشَـرِ وَ أُلْحِدَ لَهُ لَحْدٌ وَ كَانَتِ الْمَجُوسُ تَأْتِي الْأُمَّهَاتِ وَ تَنْكِحُ الْبَنَاتِ وَ الْأَخَوَاتِ وَ حَرَّمَتْ ذَلِكَ الْعَرَبُ وَ أَنْكَرَتِ الْمَجُوسُ بَيْتَ اللَّهِ الْحَرَامَ وَ سَمَّتْهُ بَيْتَ الشَّيْطَانِ وَ الْعَرَبُ كَانَتْ تَحُجُّهُ وَ تُعَظِّمُهُ وَ تَقُولُ بَيْتُ رَبِّنَا وَ تُقِرُّ بِالتَّوْرَاةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ تَسْأَلُ أَهْلَ الْكِتَابِ (٣)وَ تَأْخُذُ وَ كَانَتِ الْعَرَبُ فِي كُلِّ الْأَسْبَابِ أَقْرَبَ إِلَى الدِّينِ الْحَنِيفِ (۴)مِنْ الْمَجُوسِ قَالَ فَإِنَّهُمْ احْتَجُّوا بِإِتْيَانِ الْأَخَوَاتِ أَنَّهَا سُـنَّةٌ مِنْ آدَمَ قَالَ فَمَا حُجَّتُهُمْ فِي إِتْيَانِ الْبَنَاتِ وَ الْأُمَّهَاتِ وَ قَدْ حَرَّمَ ذَلِكَ آدَمُ وَ كَذَلِكَ نُوحٌ وَ إِبْرَاهِيمُ وَ مُوسَى وَ عِيسَى وَ سَائِرُ الْأَنْبِيَاءِ عليهم السلام (۵).

١- فى المصدر: و جحدت كتبهم و أنكرت براهينهم و لم تأخذ بشى ء من سننهم و آثارهم.

٢- جمع الناووس و الناءوس: مقبره النصارى، و يطلق على حجر منقور تجعل فيه جثه الميت.

٣- فى المصدر: أهل الكتب.

۴- فى المصدر: الدين الحنيفيه. و فى كتاب الاحتجاجات: الدين الحنيفى.

۵- احتجاج الطبرسيّ: ١٨٩، و الحديث طويل أخرجه المصنّف فى كتاب الاحتجاجات راجع ج ١٠: ١۶۵- ١٩٢ و تقدم هناك شرح بعض ألفاظه الغريبه.

**[ترجمه] الاحتجاج: در حدیثی که به ذکر سؤال‌های شخص زندیق از امام صادق علیه السلام پرداخته است یکی از سؤال‌ها چنین مطرح شده است: مرا از احوال مجوسیان آگاه ساز که آیا خداوند پیامبری را به سوی آنها مبعوث گردانده است؟ چرا که من کتابهایی محکم و استوار، پندهایی بلیغ و مثلهایی رسا و شفابخش را می‌یابم که به ثواب و عقاب اقرار می‌کنند و سنّت‌ها و آیین‌هایی دارند که به آنها عمل می‌کنند، پس امام علیه السلام فرمود: هیچ امّتی نبوده

ص: ۴۶۱

مگر آنکه نذیر و بیم دهنده‌ای در میان آنها حضور داشته و پیامبری با در دست داشتن کتابی از جانب خداوند به سوی آنها فرستاده شده است پس او را انکار کرده و کتابش را نپذیرفته‌اند، زندیق گفت: پیامبر مجوسیان چه کسی بوده است؟ همانا مردم گمان می‌کنند که وی خالد بن سنان بوده است، امام علیه السلام فرمود: به راستی که خالد شخصی عربی و بادیه نشین بوده است نه پیامبر، این فقط سخنی است که مردم بر زبان می‌رانند، زندیق گفت: پس آیا آن پیامبر، زرتشت بوده است؟ امام فرمود: زرتشت با شعله‌ای از آتش فروزان نزد مجوسیان آمد و ادّعای نبوت کرد، پس گروهی از آنها به وی ایمان آوردند و گروهی دیگر انکارش کردند و او را اخراج نمودند، آن گاه حیوانات درّنده در بیابانی دور افتاده او را خوردند، زندیق گفت: پس مرا از احوال مجوسیان با خبر ساز که آیا آنان در روزگار خویش به راه راست و ثواب نزدیکتر بوده‌اند یا قوم عرب؟ امام فرمود: قوم عرب در عصر جاهلیت از مجوسیان به دین حنیف نزدیک‌تر بودند چرا که مجوسیان به تمام پیامبران کفر ورزیدند و کتاب هایشان را انکار کردند و دلایل روشن و آشکار آنان را نپذیرفتند و چیزی از سنت‌ها و آثارشان را بر نگرفتند، همانا کیخسرو پادشاه مجوسیان در روزگار پیشین سیصد نفر از پیامبران را به قتل رساند؛ هم چنین مجوسیان به هنگام جنابت غسل نمی‌کردند در حالی که قوم عرب غسل می‌کردند و غسل کردن از ناب‌ترین سنت‌های ادیان حنیف است؛ مجوسیان از ختنه کردن که از جمله سنت انبیاء است سر باز می‌زدند حال آنکه ابراهیم خلیل الله نخستین کسی بود که به این کار مبادرت ورزید؛ مجوسیان مردگان خویش را غسل نمی‌دادند و آنها را کفن نمی‌کردند و قوم عرب این اعمال را انجام می‌دادند، مجوسیان مردگان را در بیابان‌ها و قبرستان‌ها می‌انداختند در حالی که قوم عرب برای مردگان قبر حفر می‌کردند و آنان را در آن پنهان می‌کردند، هم چنین این کار سنّت پیامبران بوده است، به راستی نخستین کسی که برای او قبر کنده شد و در آن دفن گردید آدم ابوالبشر بوده است؛ مجوسیان نزد مادران خویش می‌رفتند و دختران و خواهرانشان را به نکاح خود در می... آوردند در حالی که قوم عرب چنین کاری را حرام می‌دانستند؛ مجوسیان وجود خانه خدا را انکار کرده و آن را خانه شیطان می‌نامیدند حال آنکه عرب به دور آن خانه حج می‌گزاردند و آن را گرامی می‌داشتند و می‌گفتند: این خانه پروردگار ماست، هم چنین عرب به تورات و انجیل اقرار می‌کردند و (نیازهای خویش) را از اهل کتاب درخواست نموده و قبول می‌کردند، بنابراین قوم عرب در تمام راه و روش‌های خود از مجوسیان به دین حنیف نزدیک‌تر بودند، زندیق گفت: آنان در توجیه همبستر شدن با خواهران خود این نکته را به عنوان دلیل مطرح می‌کردند که این کار سنّت و آیین آدم بوده است؛ امام فرمود: حجّت و دلیل آنان در همبستر شدن با دختران و خواهران پذیرفته نیست حال آنکه چنین عملی را آدم و هم چنین نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و سایر پیامبران علیهم السلام حرام دانسته‌اند. - . احتجاج الطبرسی : ۱۸۹ -

ص: ۴۶۲

**[ترجمه]

«۲۸»

کا، الکافی مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِی یَحْیَی الْوَاسِطِیِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الْمَجُوسِ أَ کَانَ لَهُمْ نَبِیٌّ فَقَالَ نَعَمْ أَ مَا بَلَغَکَ کِتَابُ رَسُولِ اللَّهِ إِلَی أَهْلِ مَکَّهَ أَنْ أَسْلِمُوا وَ إِلَّا نَابَذْتُکُمْ بِحَرْبٍ فَکَتَبُوا إِلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله أَنْ خُذْ مِنَّا الْجِزْیَهَ وَ دَعْنَا عَلَی عِبَادَهِ الْأَوْثَانِ فَکَتَبَ إِلَیْهِمُ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله أَنِّی لَسْتُ آخُذُ الْجِزْیَهَ إِلَّا مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ فَکَتَبُوا إِلَیْهِ یُرِیدُونَ بِذَلِکَ تَکْذِیبَهُ زَعَمْتَ أَنَّکَ لَا تَأْخُذُ الْجِزْیَهَ إِلَّا مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ ثُمَّ أَخَذْتَ الْجِزْیَهَ مِنْ مَجُوسِ هَجَرَ (۱)فَکَتَبَ إِلَیْهِمُ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله أَنَّ الْمَجُوسَ کَانَ لَهُمْ نَبِیٌّ فَقَتَلُوهُ وَ کِتَابٌ أَحْرَقُوهُ أَتَاهُمْ نَبِیُّهُمْ بِکِتَابِهِمْ فِی اثْنَیْ عَشَرَ أَلْفَ جِلْدِ ثَوْرٍ(۲).

**[ترجمه] الکافی: از امام صادق علیه السلام سؤال شد که آیا مجوسیان پیامبری داشتند؟ فرمود: آری، آیا خبر نامه رسول خدا برای ساکنان مکّه به تو نرسیده است که فرمود: اسلام بیاورید و گرنه به شما اعلان جنگ می‌دهم؛ پس در پاسخ پیامبر صلّی الله علیه و آله نوشتند که از ما جزیه بگیرید و بر بت‌پرستی خویش رهایمان سازید، پیامبر در جواب این نامه برای آنان نوشت من فقط از اهل کتاب جزیه می‌گیرم؛ آن گاه ساکنان مکّه در حالی که می‌خواستند پیامبر را متّهم به کذب کنند نوشتند: چنین می‌پنداری که فقط از اهل کتاب جزیه می‌گیری سپس از مجوسیان هَجَر (سرزمین بحرین) جزیه گرفته‌ای؛ پیامبر صلّی الله علیه و آله در پاسخ آنها نوشت: همانا مجوسیان پیامبری داشتند که وی را به قتل رساندند، و کتابی بر آنان نازل شد که به آتشش کشیدند، پیامبر آنان با کتابی نزدشان رفت که در دوازده هزار لایه پوست گاو گنجانده شده بود. - . فروع الکافی ۱ : ۱۶۱ -

**[ترجمه]

«۲۹»

یه، من لا یحضره الفقیه الْمَجُوسُ تُؤْخَذُ مِنْهُمُ الْجِزْیَهُ لِأَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله قَالَ سَنُّوا بِهِمْ سُنَّهَ أَهْلِ الْکِتَابِ وَ کَانَ لَهُمْ نَبِیٌّ (۳)فَقَتَلُوهُ وَ کِتَابٌ یُقَالُ لَهُ جَامَاسْتُ کَانَ یَقَعُ فِی اثْنَیْ عَشَرَ أَلْفَ جِلْدِ ثَوْرٍ فَحَرَّقُوهُ (۴).

**[ترجمه] من لایحضره الفقیه: از مجوسیان جزیه گرفته می‌شود چرا که پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمودند: در مورد مجوسیان همان گونه رفتار کنید که با اهل کتاب رفتار می‌کنید، آنان پیامبری داشتند که وی را به قتل رساندند و کتابی داشتند که (جاماست) نامیده می‌شود و در دوازده هزار لایه از پوست گاو درج شده بود پس آن را سوزاندند. - . من لایحضره الفقیه: ۱۶۱ -

**[ترجمه]

«۳۰»

كا، الكافى عَلِيٌّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ قَوْماً فِيمَا مَضَى قَالُوا لِنَبِيٍّ لَهُمُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يَرْفَعْ عَنَّا الْمَوْتَ فَدَعَا لَهُمْ فَرَفَعَ اللَّهُ عَنْهُمُ الْمَوْتَ فَكَثُرُوا حَتَّى ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْمَنَازِلُ وَ كَثُرَ النَّسْلُ وَ يُصْبِحُ الرَّجُلُ يُطْعِمُ أَبَاهُ وَ جَدَّهُ وَ أُمَّهُ وَ جَدَّ جَدِّهِ وَ يُوَضِّئُهُمْ وَ يَتَعَاهَدُهُمْ فَشُغِلُوا عَنْ طَلَبِ الْمَعَاشِ فَقَالُوا سَلْ لَنَا رَبَّكَ أَنْ يَرُدَّنَا إِلَى حَالِنَا الَّتِي كُنَّا عَلَيْهَا فَسَأَلَ نَبِيُّهُمْ رَبَّهُ فَرَدَّهُمْ إِلَى حَالِهِمْ (۵).

**[ترجمه] الكافى: از امام صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود: قومى در ميان پيشينيان به پيامبر خويش گفتند: از پروردگارت درخواست كن كه مرگ را از ما برطرف سازد، پس پيامبر خواسته آنان را در درگاه خدا مطرح نمود و خداوند مرگ را از آنان برطرف ساخت، بنابراين بسيار عمر كردند تا جايى كه خانه‌هايشان بر آنها تنگ گشت و نسل‌شان افزون گشت و كار به جايى رسيد كه شخص، پدر و پدر بزرگ، مادر و پدر جدّش را غذا مى‌داد، آنان را نظافت مى‌كرد و در حفظ و نگاهدارى‌شان مى‌كوشيد، پس از كسب معاش باز ماندند و به پيامبر خويش گفتند: از پروردگارت درخواست كن كه ما را به حالتى برگرداند كه پيشتر در آن بوديم؛ آن گاه پيامبرشان چنين درخواستى را از درگاه خداوند مسألت داشت و خداوند آنان را به حالت پيشين بازگرداند. - . فروع الكافى ۱ : ۷۲ -

**[ترجمه]

«۳۱»

كا، الكافى الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنِّي لَأَكْرَهُ الصَّلَاةَ فِي مَسَاجِدِهِمْ فَقَالَ لَا تَكْرَهْ فَمَا مِنْ مَسْجِدٍ بُنِيَ إِلَّا عَلَى قَبْرِ نَبِيٍّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيٍّ قُتِلَ فَأَصَابَ تِلْكَ الْبُقْعَةَ رَشَّةٌ مِنْ دَمِهِ فَأَحَبَّ اللَّهُ أَنْ يُذْكَرَ

ص: ۴۶۳

۱- بفتح الأول و الثانى: قصبه بلاد البحرين؛ و قيل غير ذلك ايضا.

۲- فروع الكافى ۱: ۱۶۱.

۳- فى المصدر: و كان لهم نبى اسمه زرادشت. و فى نسخه: اسمه دامشت. و فى أخرى: دامس. و لعلّ الأخيرين مصحف الأول.

۴- من لا يحضره الفقيه: ۱۶۱.

۵- فروع الكافى ۱: ۷۲.

فِيهَا فَأَدِّ فِيهَا الْفَرِيضَهَ وَ النَّوَافِلَ وَ اقْضِ فِيهَا مَا فَاتَکَ (۱).

**[ترجمه] الکافی: شخصی به امام صادق علیه السلام گفت: نمازگزاردن در مساجد ایشان (مجوسیان) را ناپسند می‌شمارم، امام فرمود: ناپسند نشمار، هیچ مسجدی بنا نشده است مگر بر مزار پیامبری از پیامبران یا وصّی او، پس قطراتی از خون آنان بر آن مکان ریخته شده است و خداوند دوست دارد که در آن اماکن از او یاد شود:

ص: ۴۶۳

بنابراین در آن اماکن نمازهای واجب و نوافل را به جای بیاور و نمازهایی که از دست داده‌ای را نیز به قضا ادا کن. - . فروع الکافی ۱ : ۱۰۳ -

**[ترجمه]

«۳۲»

کا، الکافی عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنِ الْیَقْطِینِیِّ عَنْ یُونُسَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ لَمْ یُعَذِّبْ أُمَّهً فِیمَا مَضَی إِلَّا یَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ وَسَطَ الشَّهْرِ (۲).

**[ترجمه] الکافی: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: به راستی که خداوند هیچ امّتی از پیشینیان را گرفتار عذاب نکرد مگر در وسط ماه و روز چهارشنبه. - . فروع الکافی ۱ : ۱۸۹ -

**[ترجمه]

«۳۳»

کا، الکافی الْعِدَّهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِی نَجْرَانَ عَنِ الْمُفَضَّلِ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: صَلَّی فِی مَسْجِدِ الْخَیْفِ سَبْعُمِائَهِ نَبِیٍّ وَ إِنَّ مَا بَیْنَ الرُّکْنِ وَ الْمَقَامِ لَمَشْحُونٌ مِنْ قُبُورِ الْأَنْبِیَاءِ وَ إِنَّ آدَمَ لَفِی حَرَمِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ (۳).

**[ترجمه] الکافی: از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: هفتصد تن از پیامبران در مسجد الخیف نماز گزاردند، و همانا مابین رکن و مقام (اسم دو جایگاه در مسجد الحرام) پُر از مزار پیامبران است، و آدم نیز در مسجدالحرام آرمیده است. - . فروع الکافی ۱ : ۲۲۴ -

**[ترجمه]

«۳۴»

کا، الکافی الْعِدَّهُ عَنْ سَهْلٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِیدِ عَنْ شَبَابٍ الصَّیْرَفِیِّ (۴)عَنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ:

دُفِنَ مَا بَيْنَ الرُّكْنِ الْيَمَانِيِّ وَ الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ سَبْعُونَ نَبِيّاً أَمَاتَهُمُ اللَّهُ جُوعاً وَ ضُرّاً (۵).

**[ترجمه]الکافی: امام صادق علیه السلام فرموده است: بین رکن یمانی و حجر الأسود هفتاد تن از پیامبران آرمیده‌اند که خداوند روح آنان را بر اثر گرسنگی و ضرر و زیان ستانده است. - . فروع الکافی ۱ : ۲۲۴ -

**[ترجمه]

«۳۵»

کا، الکافی الْعِدَّهُ عَنْ سَهْلٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِیدِ عَنْ یَحْیَی بْنِ عَمْرٍو عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: أَوْحَی اللَّهُ إِلَی بَعْضِ أَنْبِیَائِهِ الْخُلُقُ الْحَسَنُ یَمِیثُ الْخَطِیئَهَ (۶)کَمَا تَمِیثُ الشَّمْسُ الْجَلِیدَ (۷).

**[ترجمه] الکافی: امام صادق علیه السلام فرموده است: خداوند به یکی از پیامبرانش وحی نمود: اخلاق نیکو گناهان را از بین می‌برد همان گونه که خورشید یخ را از بین برده و آب می‌کند. - . أصول الکافی ۲ : ۱۰۰ -

**[ترجمه]

«۳۶»

کا، الکافی الْعِدَّهُ عَنِ الْبَرْقِیِّ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْحَی إِلَی نَبِیٍّ مِنْ أَنْبِیَائِهِ فِی مَمْلَکَهِ جَبَّارٍ مِنَ الْجَبَّارِینَ أَنِ ائْتِ هَذَا الْجَبَّارَ فَقُلْ لَهُ إِنِّی لَمْ أَسْتَعْمِلْکَ عَلَی سَفْکِ الدِّمَاءِ وَ اتِّخَاذِ الْأَمْوَالِ وَ إِنَّمَا اسْتَعْمَلْتُکَ لِتَکُفَّ عَنِّی أَصْوَاتَ الْمَظْلُومِینَ فَإِنِّی لَمْ أَدَعْ ظُلَامَتَهُمْ وَ إِنْ کَانُوا کُفَّاراً (۸).

ص: ۴۶۴

۱- فروع الکافی ۱: ۱۰۳.

۲- فروع الکافی ۱: ۱۸۹ و فیه: الا فی یوم الاربعاء.

۳- فروع الکافی ۱: ۲۲۴.

۴- فی المصدر: محمّد بن الولید شباب الصیرفی. و هو الصواب.

۵- فروع الکافی ۱: ۲۲۴.

۶- یمیث أی یذیب. و الجلید: ما یجمد من الماء، أی خلق الحسن یذیب الخطیئه و یذهبها کما تذیب الشمس الجلید.

۷- أصول الکافی ۲: ۱۰۰.

۸- أصول الکافی ۲: ۳۳۳.

**[ترجمه] الکافی: از امام صادق روایت شده که فرمود: خداوند عزّ و جلّ به پیامبری از پیامبرانش که در مملکت ستمگری از ستمگران برانگیخته شده بود وحی نمود که نزد آن ستمگر برو و به او بگو: همانا من تو را برای ریختن خونها و غصب اموال به کار نگرفته‌ام، من تو را موظّف کرده‌ام که صدای مظلومان را از من بازگردانی، چرا که آنان را در گمراهی‌شان رها نمی‌سازم هر چند که کافر باشند. -. أصول الکافی ۲ : ۳۳۳ -

ص: ۴۶۴

**[ترجمه]

«۳۷»

نهج، نهج البلاغه الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَبِسَ الْعِزَّ وَ الْکِبْرِیَاءَ وَ اخْتَارَهُمَا لِنَفْسِهِ دُونَ خَلْقِهِ وَ جَعَلَهُمَا حِمًی (۱)وَ حَرَماً عَلَی غَیْرِهِ وَ اصْطَفَاهُمَا لِجَلَالِهِ وَ جَعَلَ اللَّعْنَهَ عَلَی مَنْ نَازَعَهُ فِیهِمَا مِنْ عِبَادِهِ ثُمَّ اخْتَبَرَ بِذَلِکَ مَلَائِکَتَهُ الْمُقَرَّبِینَ لِیَمِیزَ الْمُتَوَاضِعِینَ مِنْهُمْ مِنَ الْمُسْتَکْبِرِینَ فَقَالَ سُبْحَانَهُ وَ هُوَ الْعَالِمُ بِمُضْمَرَاتِ الْقُلُوبِ وَ مَحْجُوبَاتِ الْغُیُوبِ إِنِّی خالِقٌ بَشَراً مِنْ طِینٍ فَإِذا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی فَقَعُوا لَهُ ساجِدِینَ فَسَجَدَ الْمَلائِکَهُ کُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِیسَ اعْتَرَضَتْهُ الْحَمِیَّهُ فَافْتَخَرَ عَلَی آدَمَ بِخَلْقِهِ وَ تَعَصَّبَ عَلَیْهِ لِأَصْلِهِ فَعَدُوُّ اللَّهِ إِمَامُ الْمُتَعَصِّبِینَ وَ سَلَفُ الْمُسْتَکْبِرِینَ (۲)الَّذِی وَضَعَ أَسَاسَ الْعَصَبِیَّهِ وَ نَازَعَ اللَّهَ رِدَاءَ الْجَبَرِیَّهِ وَ ادَّرَعَ لِبَاسَ التَّعَزُّزِ وَ خَلَعَ قِنَاعَ التَّذَلُّلِ أَ لَا تَرَوْنَ کَیْفَ صَغَّرَهُ اللَّهُ بِتَکَبُّرِهِ وَ وَضَعَهُ بِتَرَفُّعِهِ فَجَعَلَهُ فِی الدُّنْیَا مَدْحُوراً (۳)وَ أَعَدَّ لَهُ فِی الْآخِرَهِ سَعِیراً وَ لَوْ أَرَادَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَنْ یَخْلُقَ آدَمَ مِنْ نُورٍ یَخْطَفُ الْأَبْصَارَ ضِیَاؤُهُ وَ یَبْهَرُ الْعُقُولَ رُوَاؤُهُ وَ طِیبٍ یَأْخُذُ الْأَنْفَاسَ عَرْفُهُ لَفَعَلَ وَ لَوْ فَعَلَ لَظَلَّتْ لَهُ الْأَعْنَاقُ خَاضِعَهً وَ لَخَفَّتِ الْبَلْوَی فِیهِ عَلَی الْمَلَائِکَهِ وَ لَکِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ یَبْتَلِی خَلْقَهُ بِبَعْضِ مَا یَجْهَلُونَ أَصْلَهُ تَمْیِیزاً بِالاخْتِبَارِ لَهُمْ وَ نَفْیاً لِلِاسْتِکْبَارِ عَنْهُمْ وَ إِبْعَاداً لِلْخُیَلَاءِ مِنْهُمْ فَاعْتَبِرُوا بِمَا کَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِإِبْلِیسَ إِذْ أَحْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِیلَ وَ جَهْدَهُ الْجَهِیدَ وَ کَانَ قَدْ عَبَدَ اللَّهَ سِتَّهَ آلَافِ سَنَهٍ لَا یُدْرَی (۴)أَ مِنْ سِنِی الدُّنْیَا أَوْ مِنْ سِنِی الْآخِرَهِ عَنْ کِبْرِ

ص: ۴۶۵

۱- الحمی: ما یحمی و یدافع عن وصول الغیر إلیه و التصرف فیه.

۲- السلف: کل من تقدم من الآباء و ذوی القرابه.

۳- أی مطرودا.

۴- فی المطبوع هنا هامش نثبته بعینه: فأما قوله: لا ندری ففی نسخه السیّد الرضیّ علی البناء للفاعل، و فی غیرها من النسخ بالبناء للمفعول، و الروایه الأولی تستلزم أنّه علیه السلام ممن لا یدری أن تلک السنین من أی السنین و الثانیه یحتمل فیها کونه ممن یدری ذلک. ابن میثم. و فیه أیضا: لا ندری بالنون فی نسخه السیّد، و علی نسخ غیره بالیاء، و جهده بفتح الجیم: اجتهاده وجده. ابن أبی الحدید. حدکم بالحاء المهمله أی بأسکم و سطوتکم او منعکم و رفعکم. قوله: و له جدکم بالجیم أی تجتهدوا بالخلاص من فتنته بمقاومته و قهره. ابن میثم.

سَاعَهٍ وَاحِدَهٍ فَمَنْ ذَا بَعْدَ إِبْلِيسَ یَسْلَمُ عَلَی اللَّهِ سُبْحَانَهُ بِمِثْلِ مَعْصِیَتِهِ کَلَّا مَا کَانَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِیُدْخِلَ الْجَنَّهَ بَشَراً بِأَمْرٍ أَخْرَجَ بِهِ مِنْهَا مَلَکاً إِنَّ حُکْمَهُ فِی أَهْلِ السَّمَاءِ وَ أَهْلِ الْأَرْضِ لَوَاحِدٌ وَ مَا بَیْنَ اللَّهِ وَ بَیْنَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ هَوَادَهٌ (۱)فِی إِبَاحَهِ حِمًی حَرَّمَهُ عَلَی الْعَالَمِینَ فَاحْذَرُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنْ یُعْدِیَکُمْ بِدَائِهِ وَ أَنْ یَسْتَفِزَّکُمْ بِخَیْلِهِ وَ رَجِلِهِ (۲)فَلَعَمْرِی لَقَدْ فَوَّقَ لَکُمْ سَهْمَ الْوَعِیدِ وَ أَغْرَقَ لَکُمْ بِالنَّزْعِ الشَّدِیدِ وَ رَمَاکُمْ مِنْ مَکَانٍ قَرِیبٍ وَ قَالَ رَبِّ بِما أَغْوَیْتَنِی لَأُزَیِّنَنَّ لَهُمْ فِی الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ قَذْفاً بِغَیْبٍ بَعِیدٍ وَ رَجْماً بِظَنٍّ مُصِیبٍ (۳)فَصَدَّقَهُ بِهِ أَبْنَاءُ الْحَمِیَّهِ وَ إِخْوَانُ الْعَصَبِیَّهِ وَ فُرْسَانُ الْکِبْرِ وَ الْجَاهِلِیَّهِ حَتَّی إِذَا انْقَادَتْ لَهُ الْجَامِحَهُ مِنْکُمْ وَ اسْتَحْکَمَتِ الطَّمَاعِیَهُ مِنْهُ فِیکُمْ فَنَجَمَتِ الْحَالُ مِنَ السِّرِّ الْخَفِیِّ إِلَی الْأَمْرِ الْجَلِیِّ اسْتَفْحَلَ سُلْطَانُهُ عَلَیْکُمْ وَ دَلَفَ بِجُنُودِهِ نَحْوَکُمْ فَأَقْحَمُوکُمْ وَلَجَاتِ الذُّلِّ وَ أَحَلُّوکُمْ وَرَطَاتِ الْقَتْلِ وَ أَوْطَئُوکُمْ إِثْخَانَ الْجِرَاحَهِ طَعْناً فِی عُیُونِکُمْ وَ حَزّاً فِی حُلُوقِکُمْ وَ دَقّاً لِمَنَاخِرِکُمْ وَ قَصْداً لِمَقَاتِلِکُمْ وَ سَوْقاً بِخَزَائِمِ الْقَهْرِ إِلَی النَّارِ الْمُعَدَّهِ لَکُمْ (۴)فَأَصْبَحَ أَعْظَمَ فِی دِینِکُمْ جُرْحاً وَ أَوْرَی فِی دُنْیَاکُمْ قَدْحاً مِنَ الَّذِینَ أَصْبَحْتُمْ لَهُمْ مُنَاصِبِینَ وَ عَلَیْهِمْ مُتَأَلِّبِینَ فَاجْعَلُوا عَلَیْهِ حَدَّکُمْ (۵)وَ لَهُ جِدَّکُمْ فَلَعَمْرُ اللَّهِ لَقَدْ فَخَرَ عَلَی أَصْلِکُمْ وَ وَقَعَ فِی حَسَبِکُمْ وَ دَفَعَ فِی نَسَبِکُمْ وَ أَجْلَبَ بِخَیْلِهِ عَلَیْکُمْ (۶)وَ قَصَدَ بِرَجِلِهِ (۷)سَبِیلَکُمْ یَقْتَنِصُونَکُمْ بِکُلِّ مَکَانٍ وَ یَضْرِبُونَ مِنْکُمْ کُلَّ بَنَانٍ لَا تَمْتَنِعُونَ بِحِیلَهٍ وَ لَا تَدْفَعُونَ بِعَزِیمَهٍ فِی حَوْمَهِ ذُلٍّ وَ حَلْقَهِ ضِیقٍ وَ عَرْصَهِ مَوْتٍ وَ جَوْلَهِ بَلَاءٍ فَأَطْفِئُوا مَا کَمَنَ فِی قُلُوبِکُمْ مِنْ نِیرَانِ الْعَصَبِیَّهِ

ص: ۴۶۶

۱- الهواده: المیل و اللین و الرخصه.

۲- فی المصدر: و أن یستفزکم بندائه و أن یجلب علیکم بخیله و رجله.

۳- فی بعض النسخ: غیر مصیب.

۴- المصدر خال عن قوله: لکم.

۵- الحد: البأس و ما یعتری من الغضب.

۶- فی مجمع البحرین «اجلب علیهم» من الجلبه و هی الصیاح أی صح علیهم بخیلک و رجلک و احشرهم علیهم، یقال: جلب علی فرسه جلبا أی استحثه للعدو و صاح به لیکون هو السابق، و هو ضرب من الخدیعه، و أجلب فیه لغه.

۷- أی برجالته و نصرائه.

وَ أَحْقَادِ الْجَاهِلِيَّهِ فَإِنَّمَا تِلْكَ الْحَمِيَّهُ تَكُونُ فِى الْمُسْلِمِ مِنْ خَطَرَاتِ الشَّيْطَانِ وَ نَخَوَاتِهِ وَ نَزَغَاتِهِ وَ نَفَثَاتِهِ وَ اعْتَمِدُوا وَضْعَ التَّذَلُّلِ عَلَى رُءُوسِكُمْ وَ إِلْقَاءَ التَّعَزُّزِ تَحْتَ أَقْدَامِكُمْ وَ خَلْعَ التَّكَبُّرِ مِنْ أَعْنَاقِكُمْ وَ اتَّخِذُوا التَّوَاضُعَ مَسْلَحَهً بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ عَدُوِّكُمْ إِبْلِيسَ وَ جُنُودِهِ فَإِنَّ لَهُ مِنْ كُلِّ أُمَّهٍ جُنُوداً وَ أَعْوَاناً وَ رَجِلًا وَ فُرْسَاناً وَ لَا تَكُونُوا كَالْمُتَكَبِّرِ عَلَى ابْنِ أُمِّهِ مِنْ غَيْرِ مَا فَضْلٍ جَعَلَهُ اللَّهُ فِيهِ سِوَى مَا أَلْحَقَتِ الْعَظَمَهُ بِنَفْسِهِ مِنْ عَدَاوَهِ الْحَسَدِ وَ قَدَحَتِ الْحَمِيَّهُ فِى قَلْبِهِ مِنْ نَارِ الْغَضَبِ وَ نَفَخَ الشَّيْطَانُ فِى أَنْفِهِ مِنْ رِيحِ الْكِبْرِ الَّذِى أَعْقَبَهُ اللَّهُ بِهِ النَّدَامَهَ وَ أَلْزَمَهُ آثَامَ الْقَاتِلِينَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ أَلَا وَ قَدْ أَمْعَنْتُمْ فِى الْبَغْيِ وَ أَفْسَدْتُمْ فِى الْأَرْضِ مُصَارَحَهً لِلَّهِ بِالْمُنَاصَبَهِ وَ مُبَارَزَهً لِلْمُؤْمِنِينَ بِالْمُحَارَبَهِ فَاللَّهَ اللَّهَ فِى كِبْرِ الْحَمِيَّهِ وَ فَخْرِ الْجَاهِلِيَّهِ فَإِنَّهُ مَلَاقِحُ الشَّنَآنِ (۱)وَ مَنَافِخُ الشَّيْطَانِ اللَّاتِى (۲)خَدَعَ بِهَا الْأُمَمَ الْمَاضِيَهَ وَ الْقُرُونَ الْخَالِيَهَ حَتَّى أَعْنَقُوا فِى حَنَادِسِ جَهَالَتِهِ وَ مَهَاوِى ضَلَالَتِهِ ذُلُلًا عَلَى سِيَاقِهِ سُلُساً فِى قِيَادِهِ أَمْراً تَشَابَهَتِ الْقُلُوبُ فِيهِ وَ تَتَابَعَتِ الْقُرُونُ عَلَيْهِ وَ كِبْراً تَضَايَقَتِ الصُّدُورُ بِهِ أَلَا فَالْحَذَرَ الْحَذَرَ مِنْ طَاعَهِ سَادَاتِكُمْ وَ كُبَرَائِكُمُ الَّذِينَ تَكَبَّرُوا عَنْ حَسَبِهِمْ وَ تَرَفَّعُوا فَوْقَ نَسَبِهِمْ وَ أَلْقَوُا الْهَجِينَهَ عَلَى رَبِّهِمْ وَ جَاحَدُوا اللَّهَ عَلَى مَا صَنَعَ بِهِمْ مُكَابَرَهً لِقَضَائِهِ وَ مغالبا (مُغَالَبَهً) لِآلَائِهِ فَإِنَّهُمْ قَوَاعِدُ أَسَاسِ الْعَصَبِيَّهِ وَ دَعَائِمُ أَرْكَانِ الْفِتْنَهِ وَ سُيُوفُ اعْتِزَاءِ الْجَاهِلِيَّهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تَكُونُوا لِنِعَمِهِ عَلَيْكُمْ أَضْدَاداً وَ لَا لِفَضْلِهِ عِنْدَكُمْ حُسَّاداً وَ لَا تُطِيعُوا الْأَدْعِيَاءَ (۳)الَّذِينَ شَرِبْتُمْ بِصَفْوِكُمْ كَدَرَهُمْ وَ خَلَطْتُمْ بِصِحَّتِكُمْ مَرَضَهُمْ وَ أَدْخَلْتُمْ فِى

۱- الملاقح جمع ملقح كمكرم: الفحول التى تلقح الاناث و تستولد الاولاد. و الشنآن: البغض.

۲- فى المصدر: التى.

۳- الادعياء جمع الدعى: من تبنيته أى جعلته لک ابنا. المتهم فى نسبه. الذى يدعى غير أبيه أو غير أمه. و لعلّ المراد هنا المعنى الثانى و المراد منهم الاخساء المنتسبون الى الاشراف، و الاشرار المنتسبون إلى الاخبار. قوله: شربتم بصفوكم كدرهم لعل المراد من الصفو الأصاله و الشرف او الخلوص فى العمل، و من الكدر ما يقابلهما، و المعنى انهم استفادوا من شرفكم و أصالتكم أو أنهم خلطوا صافى اخلاصكم بكدر نفاقهم.

حَقِّكَمْ بَاطِلَهُمْ وَ هُمْ أَسَاسُ الْفُسُوقِ وَ أَحْلَاسُ الْعُقُوقِ اتَّخَذَهُمْ إِبْلِيسُ مَطَايَا ضَلَالٍ وَ جُنْداً بِهِمْ يَصُولُ عَلَى النَّاسِ وَ تَرَاجِمَةً يَنْطِقُ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ اسْتِرَاقاً لِعُقُولِكُمْ وَ دُخُولًا فِي عُيُونِكُمْ نَفْثاً فِي أَسْمَاعِكُمْ فَجَعَلَكُمْ مَرْمَى نَبْلِهِ (۱)وَ مَوْطِیءَ قَدَمِهِ وَ مَأْخَذَ يَدِهِ فَاعْتَبِرُوا بِمَا أَصَابَ الْأُمَمَ الْمُسْتَكْبِرِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنْ بَأْسِ اللَّهِ وَ صَوْلَاتِهِ وَ وَقَائِعِهِ وَ مَثُلَاتِهِ (۲)وَ اتَّعِظُوا بِمَثَاوِي خُدُودِهِمْ وَ مَصَارِعِ جُنُوبِهِمْ وَ اسْتَعِيذُوا بِاللَّهِ مِنْ لَوَاقِحِ الْكِبْرِ كَمَا تَسْتَعِيذُونَهُ مِنْ طَوَارِقِ الدَّهْرِ (۳)فَلَوْ رَخَّصَ اللَّهُ فِي الْكِبْرِ لِأَحَدٍ مِنْ عِبَادِهِ لَرَخَّصَ فِيهِ لِخَاصَّةِ أَنْبِيَائِهِ وَ رُسُلِهِ (۴)وَ لَكِنَّهُ سُبْحَانَهُ كَرَّهَ إِلَيْهِمُ التَّكَابُرَ وَ رَضِيَ لَهُمُ التَّوَاضُعَ فَأَلْصَقُوا بِالْأَرْضِ خُدُودَهُمْ وَ عَفَّرُوا فِي التُّرَابِ وُجُوهَهُمْ وَ خَفَضُوا أَجْنِحَتَهُمْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ كَانُوا أَقْوَاماً مُسْتَضْعَفِينَ قَدِ اخْتَبَرَهُمُ اللَّهُ (۵)بِالْمَخْمَصَةِ وَ ابْتَلَاهُمْ بِالْمَجْهَدَةِ وَ امْتَحَنَهُمْ بِالْمَخَاوِفِ وَ مَخَضَهُمْ بِالْمَكَارِهِ (۶)فَلَا تَعْتَبِرُوا الرِّضَا وَ السُّخْطَ بِالْمَالِ وَ الْوَلَدِ جَهْلًا بِمَوَاقِعِ الْفِتْنَةِ وَ الِاخْتِبَارِ فِي مَوَاضِعِ الْغِنَى وَ الْإِقْتَارِ (۷)فَقَدْ قَالَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى أَ يَحْسَبُونَ أَنَّما نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مالٍ وَ بَنِينَ نُسارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْراتِ بَلْ لا يَشْعُرُونَ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَخْتَبِرُ عِبَادَهُ الْمُسْتَكْبِرِينَ فِي أَنْفُسِهِمْ بِأَوْلِيَائِهِ الْمُسْتَضْعَفِينَ فِي أَعْيُنِهِمْ وَ لَقَدْ دَخَلَ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ وَ مَعَهُ أَخُوهُ هَارُونُ علیه السلام عَلَى فِرْعَوْنَ وَ عَلَيْهِمَا مَدَارِعُ الصُّوفِ وَ بِأَيْدِيهِمَا الْعِصِيُّ فَشَرَطَا لَهُ إِنْ أَسْلَمَ بَقَاءَ مُلْكِهِ وَ دَوَامَ عِزِّهِ فَقَالَ أَ لَا تَعْجَبُونَ مِنْ هَذَيْنِ يَشْرِطَانِ لِي دَوَامَ الْعِزِّ وَ بَقَاءَ الْمُلْكِ

۱- فی نسخه: و نثا فی اسماعکم. و النبل بالفتح: السهام.

۲- المثلات بفتح فضم: العقوبات. و المثاوی جمع المثوی: المنزل. و منازل الخدود: المواضع التی توضع الخدود علیها فی القبور. و مصارع الجنوب: مطارحها علی التراب.

۳- الطوارق: الدواهی و التقلبات.

۴- فی نسخه: لخاصّه أنبیائه و ملائکته. و فی المصدر: لخاصّه أنبیائه و أولیائه.

۵- فی المصدر: و قد اختبرهم اللّه.

۶- من مخض اللبن: حرکه لیخرج زبده. و فی نسخه: «محضهم» أی أخلصهم من العیوب و الشرک و النقیصه بسبب المکاره، و فی أخری «محصهم» أی ابتلاهم و اختبرهم، أو خلصهم مما یشوبهم من الذنوب و طهرهم منها.

۷- الاقتار: الفقر. و فی المصدر: فی مواضع الغنی و الاقتدار، و قد قال اه.

وَ هُمَا بِمَا تَرَوْنَ مِنْ حَالِ الْفَقْرِ وَ الذُّلِّ فَهَلَّا أُلْقِیَ عَلَیْهِمَا أَسَاوِرَهٌ مِنْ ذَهَبٍ إِعْظَاماً لِلذَّهَبِ وَ جَمْعِهِ وَ احْتِقَاراً لِلصُّوفِ وَ لُبْسِهِ وَ لَوْ أَرَادَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ بِأَنْبِیَائِهِ حَیْثُ بَعَثَهُمْ أَنْ یَفْتَحَ لَهُمْ کُنُوزَ الذِّهْبَانِ وَ مَعَادِنَ الْعِقْیَانِ وَ مَغَارِسَ الْجِنَانِ وَ أَنْ یَحْشُرَ مَعَهُمْ طَیْرَ السَّمَاءِ وَ وُحُوشَ الْأَرْضِ لَفَعَلَ وَ لَوْ فَعَلَ لَسَقَطَ الْبَلَاءُ وَ بَطَلَ الْجَزَاءُ وَ اضْمَحَلَّ الْأَنْبَاءُ (۱)وَ لَمَا وَجَبَ لِلْمُقَابِلِینَ أُجُورُ الْمُبْتَلَیْنَ (۲)وَ لَا اسْتَحَقَّ الْمُؤْمِنُونَ ثَوَابَ الْمُحْسِنِینَ وَ لَا لَزِمَتِ الْأَسْمَاءُ مَعَانِیَهَا وَ لَکِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ رُسُلَهُ أُولِی قُوَّهٍ فِی عَزَائِمِهِمْ وَ ضَعَفَهً فِیمَا تَرَی الْأَعْیُنُ مِنْ حَالَاتِهِمْ مَعَ قَنَاعَهٍ تَمْلَأُ الْقُلُوبَ وَ الْعُیُونَ غِنًی وَ خَصَاصَهٍ تَمْلَأُ الْأَبْصَارَ وَ الْأَسْمَاعَ أَذًی وَ لَوْ کَانَتِ الْأَنْبِیَاءُ علیهم السلام أَهْلَ قُوَّهٍ لَا تُرَامُ وَ عِزَّهٍ لَا تُضَامُ وَ مُلْکٍ تَمْتَدُّ نَحْوَهُ أَعْنَاقُ الرِّجَالِ وَ تُشَدُّ إِلَیْهِ عُقَدُ الرِّحَالِ لَکَانَ ذَلِکَ أَهْوَنَ عَلَی الْخَلْقِ فِی الِاعْتِبَارِ وَ أَبْعَدَ لَهُمْ فِی الِاسْتِکْبَارِ (۳)وَ لَآمَنُوا عَنْ رَهْبَهٍ قَاهِرَهٍ لَهُمْ أَوْ رَغْبَهٍ مَائِلَهٍ بِهِمْ فَکَانَتِ النِّیَّاتُ مُشْتَرَکَهً وَ الْحَسَنَاتُ مُقْتَسَمَهً وَ لَکِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَرَادَ أَنْ یَکُونَ الِاتِّبَاعُ لِرُسُلِهِ وَ التَّصْدِیقُ بِکُتُبِهِ وَ الْخُشُوعُ لِوَجْهِهِ وَ الِاسْتِکَانَهُ لِأَمْرِهِ وَ الِاسْتِسْلَامُ لِطَاعَتِهِ أُمُوراً لَهُ خَاصَّهً لَا یَشُوبُهَا مِنْ غَیْرِهَا شَائِبَهٌ وَ کُلَّمَا کَانَتِ الْبَلْوَی وَ الِاخْتِبَارُ أَعْظَمَ کَانَتِ الْمَثُوبَهُ وَ الْجَزَاءُ أَجْزَلَ أَ لَا تَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ اخْتَبَرَ الْأَوَّلِینَ مِنْ لَدُنْ آدَمَ علیه السلام إِلَی الْآخِرِینَ مِنْ هَذَا الْعَالَمِ بِأَحْجَارٍ لَا تَضُرُّ وَ لَا تَنْفَعُ وَ لَا تُبْصِرُ وَ لَا تَسْمَعُ فَجَعَلَهَا بَیْتَهُ الْحَرَامَ الَّذِی جَعَلَهُ اللَّهُ لِلنَّاسِ قِیَاماً ثُمَّ وَضَعَهُ بِأَوْعَرِ بِقَاعِ الْأَرْضِ حَجَراً وَ أَقَلِّ نَتَائِقِ الدُّنْیَا (۴)مَدَراً وَ أَضْیَقِ بُطُونِ الْأَوْدِیَهِ قُطْراً بَیْنَ جِبَالٍ خَشِنَهٍ وَ رِمَالٍ دَمِثَهٍ وَ عُیُونٍ وَشِلَهٍ وَ قُرًی مُنْقَطِعَهٍ لَا یَزْکُو بِهَا خُفٌّ وَ لَا حَافِرٌ وَ لَا ظِلْفٌ (۵)

۱- فی نسخه: و اضمحل الأشیاء. و فی المصدر: و اضمحلت الانباء.

۲- فی هامش المطبوع: مبتلین- بفتح اللام- کالمعطین و المرتضین جمع معطی و مرتضی.

۳- فی نسخه: و أبعد لهم من الاستکبار. قوله أهون أی أضعف تأثیرا فی تربیتهم و اتعاظهم بأقوالهم و أبعد لهم أی أشدّ توغلا بهم فی الاستکبار لان الأنبیاء یکونون قدوتهم فی الکبر و العظمه حینئذ.

۴- فی المصدر: نتائق الأرض.

۵- لا یزکو أی لا ینمو. خف أی ذا خف أی جمال و خیل و بقر و غنم، تعبیر عنها بما رکبت علیه قوائمها.

ثُمَّ أَمَرَ سُبْحَانَهُ آدَمَ علیه السلام وَ وُلْدَهُ أَنْ یَثْنُوا أَعْطَافَهُمْ نَحْوَهُ فَصَارَ مَثَابَهً لِمُنْتَجَعِ أَسْفَارِهِمْ وَ غَایَهً لِمُلْقَی رِحَالِهِمْ تَهْوِی (۱)إِلَیْهِ ثِمَارُ الْأَفْئِدَهِ مِنْ مَفَاوِزِ (۲)قِفَارٍ سَحِیقَهٍ وَ مَهَاوِی (۳)فِجَاجٍ عَمِیقَهٍ وَ جَزَائِرِ بِحَارٍ مُنْقَطِعَهٍ حَتَّی یَهُزُّوا مَنَاکِبَهُمْ ذُلُلًا یُهَلِّلُونَ لِلَّهِ حَوْلَهُ وَ یَرْمُلُونَ عَلَی أَقْدَامِهِمْ شُعْثاً غُبْراً لَهُ قَدْ نَبَذُوا السَّرَابِیلَ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَ شَوَّهُوا بِإِعْفَاءِ الشُّعُورِ (۴)مَحَاسِنَ خَلْقِهِمُ ابْتِلَاءً عَظِیماً وَ امْتِحَاناً شَدِیداً وَ اخْتِبَاراً مُبِیناً وَ تَمْحِیصاً بَلِیغاً جَعَلَهُ اللَّهُ تَعَالَی سَبَباً لِرَحْمَتِهِ وَ وُصْلَهً إِلَی جَنَّتِهِ وَ لَوْ أَرَادَ سُبْحَانَهُ أَنْ یَضَعَ بَیْتَهُ الْحَرَامَ وَ مَشَاعِرَهُ الْعِظَامَ بَیْنَ جَنَّاتٍ وَ أَنْهَارٍ وَ سَهْلٍ وَ قَرَارٍ جَمَّ الْأَشْجَارِ (۵)دَانِیَ الثِّمَارِ مُلْتَفَّ الْبُنَی (۶)مُتَّصِلَ الْقُرَی بَیْنَ بُرَّهٍ سَمْرَاءَ وَ رَوْضَهٍ خَضْرَاءَ وَ أَرْیَافٍ مُحْدِقَهٍ وَ عِرَاصٍ مُغْدِقَهٍ وَ زُرُوعٍ نَاضِرَهٍ (۷)وَ طُرُقٍ عَامِرَهٍ لَکَانَ قَدْ صَغُرَ قَدْرُ الْجَزَاءِ عَلَی حَسَبِ ضَعْفِ الْبَلَاءِ وَ لَوْ کَانَتِ (۸)الْإِسَاسُ الْمَحْمُولُ عَلَیْهَا وَ الْأَحْجَارُ الْمَرْفُوعُ بِهَا بَیْنَ زُمُرُّدَهٍ خَضْرَاءَ وَ یَاقُوتَهٍ حَمْرَاءَ وَ نُورٍ وَ ضِیَاءٍ لَخَفَّفَ ذَلِکَ مُضَارَعَهَ (۹)الشَّکِّ فِی الصُّدُورِ وَ لَوَضَعَ مُجَاهَدَهَ إِبْلِیسَ عَنِ الْقُلُوبِ وَ لَنَفَی مُعْتَلَجَ الرَّیْبِ (۱۰) مِنَ النَّاسِ وَ لَکِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ یَخْتَبِرُ

۱- أی تسرع إلیه و تمیل.

۲- المفاوز جمع مفازه: الغلاه لا ماء بها.

۳- المهاوی: منخفضات الاراضی.

۴- إعفاء الشعور: ترکها بلا حلق و لا قص.

۵- جم الاشجار: کثیرها.

۶- البنی جمع البنیه بضم الباء و کسرها: ما ابتنیته.

۷- فی المصدر: و ریاض ناضره.

۸- فی المصدر: و لو کان الاساس. و الاساس بکسر الهمزه أو فتحها جمع اس مثلثه أصل البناء.

۹- فی نسخه: «مصارعه الشک» و فی المصدر «مسارعه الشک» و لعله أصوب.

۱۰- اعتلجت الامواج : التطمت ، ومنه : اعتلجت الهموم فی صدره ، والمعنی : زال تلاطم الریب والشک من صدور الناس.

عِبَادَهُ بِأَنْوَاعِ الشَّدَائِدِ وَ يَتَعَبَّدُهُمْ بِأَلْوَانِ الْمَجَاهِدِ (۱)وَ يَبْتَلِيهِمْ بِضُرُوبِ الْمَكَارِهِ إِخْرَاجاً لِلتَّكَبُّرِ مِنْ قُلُوبِهِمْ وَ إِسْكَاناً لِلتَّذَلُّلِ فِي نُفُوسِهِمْ وَ لِيَجْعَلَ ذَلِكَ أَبْوَاباً فُتُحاً إِلَى فَضْلِهِ وَ أَسْبَاباً ذُلُلًا لِعَفْوِهِ فَاللَّهَ اللَّهَ فِي عَاجِلِ الْبَغْيِ وَ آجِلِ وَخَامَهِ الظُّلْمِ وَ سُوءِ عَاقِبَهِ الْكِبْرِ فَإِنَّهَا مَصْيَدَهُ إِبْلِيسَ الْعُظْمَى وَ مَكِيدَتُهُ الْكُبْرَى الَّتِي تُسَاوِرُ قُلُوبَ الرِّجَالِ مُسَاوَرَهَ السُّمُومِ الْقَاتِلَهِ فَمَا تُكْدِي أَبَداً وَ لَا تُشْوِي أَحَداً لَا عَالِماً لِعِلْمِهِ وَ لَا مُقِلًّا فِي طِمْرِهِ (۲)وَ عَنْ ذَلِكَ مَا حَرَسَ اللَّهُ عِبَادَهُ الْمُؤْمِنِينَ بِالصَّلَوَاتِ وَ الزَّكَوَاتِ وَ مُجَاهَدَهِ الصِّيَامِ فِي الْأَيَّامِ الْمَفْرُوضَاتِ تَسْكِيناً لِأَطْرَافِهِمْ وَ تَخْشِيعاً لِأَبْصَارِهِمْ وَ تَذْلِيلًا لِنُفُوسِهِمْ وَ تَخْفِيضاً لِقُلُوبِهِمْ وَ إِذْهَاباً لِلْخُيَلَاءِ عَنْهُمْ لِمَا فِي ذَلِكَ مِنْ تَعْفِيرِ عِتَاقِ الْوُجُوهِ بِالتُّرَابِ تَوَاضُعاً وَ الْتِصَاقِ (۳)كَرَائِمِ الْجَوَارِحِ بِالْأَرْضِ تَصَاغُراً وَ لُحُوقِ الْبُطُونِ بِالْمُتُونِ مِنَ الصِّيَامِ تَذَلُّلًا مَعَ مَا فِي الزَّكَاهِ مِنْ صَرْفِ ثَمَرَاتِ الْأَرْضِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ إِلَى أَهْلِ الْمَسْكَنَهِ وَ الْفَقْرِ انْظُرُوا إِلَى مَا فِي هَذِهِ الْأَفْعَالِ مِنْ قَمْعِ نَوَاجِمِ الْفَخْرِ وَ قَدْعِ طَوَالِعِ الْكِبْرِ وَ لَقَدْ نَظَرْتُ فَمَا وَجَدْتُ أَحَداً مِنَ الْعَالَمِينَ يَتَعَصَّبُ لِشَيْ ءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ إِلَّا عَنْ عِلَّهٍ تَحْتَمِلُ تَمْوِيهَ الْجُهَلَاءِ أَوْ حُجَّهٍ تَلِيطُ بِعُقُولِ السُّفَهَاءِ غَيْرَكُمْ فَإِنَّكُمْ تَتَعَصَّبُونَ لِأَمْرٍ مَا يُعْرَفُ لَهُ سَبَبٌ وَ لَا عِلَّهٌ (۴)أَمَّا إِبْلِيسُ فَتَعَصَّبَ عَلَى آدَمَ علیه السلام لِأَصْلِهِ وَ طَعَنَ عَلَيْهِ فِي خِلْقَتِهِ فَقَالَ أَنَا نَارِيٌّ وَ أَنْتَ طِينِيٌّ وَ أَمَّا الْأَغْنِيَاءُ مِنْ مُتْرَفِهِ (۵)الْأُمَمِ فَتَعَصَّبُوا لِآثَارِ مَوَاقِعِ النِّعَمِ فَقَالُوا

۱- في المصدر: بأنواع المجاهد. و في هامش المطبوع: المجاهد جمع المجهده و هي المشقه. منه رحمه اللّه.

۲- الطمر بالكسر: الثوب الخلق، و المعنى أن البغي و الظلم و الكبر مصائد إبليس و أسلحته المهلكه لا ينجو منها العالم فضلا عن الجاهل، و لا الفقير فضلا عن الغني.

۳- في نسخه: و إلصاق.

۴- في المصدر: لا يعرف له سبب و لا عله.

۵- المترف على صيغه اسم المفعول: الذي أبطره النعم فأصر على البغي و يتمتع بما يشاء من اللذات.

نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوالًا وَ أَوْلاداً وَ ما نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ فَإِنْ كَانَ لَا بُدَّ مِنَ الْعَصَبِيَّهِ فَلْيَكُنْ تَعَصُّبُكُمْ لِمَكَارِمِ الْخِصَالِ وَ مَحَامِدِ الْأَفْعَالِ وَ مَحَاسِنِ الْأُمُورِ الَّتِي تَفَاضَلَتْ فِيهَا الْمُجَدَاءُ وَ النُّجَدَاءُ مِنْ بُيُوتَاتِ الْعَرَبِ وَ يَعَاسِيبِ الْقَبَائِلِ بِالْأَخْلَاقِ الرَّغِيبَهِ وَ الْأَحْلَامِ الْعَظِيمَهِ وَ الْأَخْطَارِ الْجَلِيلَهِ وَ الْآثَارِ الْمَحْمُودَهِ فَتَعَصَّبُوا لِخِلَالِ الْحَمْدِ مِنَ الْحِفْظِ لِلْجِوَارِ وَ الْوَفَاءِ بِالذِّمَامِ (۱)وَ الطَّاعَهِ لِلْبِرِّ وَ الْمَعْصِيَهِ لِلْكِبْرِ وَ الْأَخْذِ بِالْفَضْلِ وَ الْكَفِّ عَنِ الْبَغْيِ وَ الْإِعْظَامِ لِلْقَتْلِ وَ الْإِنْصَافِ لِلْخَلْقِ وَ الْكَظْمِ لِلْغَيْظِ وَ اجْتِنَابِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ وَ احْذَرُوا مَا نَزَلَ بِالْأُمَمِ قَبْلَكُمْ مِنَ الْمَثُلَاتِ (۲)بِسُوءِ الْأَفْعَالِ وَ ذَمِيمِ الْأَعْمَالِ فَتَذَكَّرُوا فِي الْخَيْرِ وَ الشَّرِّ أَحْوَالَهُمْ وَ احْذَرُوا أَنْ تَكُونُوا أَمْثَالَهُمْ فَإِذَا تَفَكَّرْتُمْ فِي تَفَاوُتِ حَالَيْهِمْ فَالْزَمُوا كُلَّ أَمْرٍ لَزِمَتِ الْعِزَّهُ بِهِ شَأْنَهُمْ (۳)وَ زَاحَتِ الْأَعْدَاءُ (۴)لَهُ عَنْهُمْ وَ مُدَّتِ الْعَافِيَهُ فِيهِ عَلَيْهِمْ وَ انْقَادَتِ النِّعْمَهُ لَهُ مَعَهُمْ وَ وَصَلَتِ الْكَرَامَهُ عَلَيْهِ حَبْلَهُمْ مِنَ (۵)الِاجْتِنَابِ لِلْفُرْقَهِ وَ اللُّزُومِ لِلْأُلْفَهِ وَ التَّحَاضِّ عَلَيْهَا وَ التَّوَاصِي بِهَا وَ اجْتَنِبُوا كُلَّ أَمْرٍ كَسَرَ فِقْرَتَهُمْ وَ أَوْهَنَ مُنَّتَهُمْ مِنْ تَضَاغُنِ الْقُلُوبِ وَ تَشَاحُنِ الصُّدُورِ (۶)وَ تَدَابُرِ النُّفُوسِ (۷)وَ تَخَاذُلِ الْأَيْدِي وَ تَدَبَّرُوا أَحْوَالَ الْمَاضِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ قَبْلَكُمْ كَيْفَ كَانُوا فِي حَالِ التَّمْحِيصِ وَ الْبَلَاءِ أَ لَمْ يَكُونُوا أَثْقَلَ الْخَلَائِقِ أَعْبَاءً وَ أَجْهَدَ الْعِبَادِ بَلَاءً وَ أَضْيَقَ أَهْلِ الدُّنْيَا حَالًا اتَّخَذَتْهُمُ الْفَرَاعِنَهُ عَبِيداً فَسَامُوهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَ جَرَّعُوهُمُ الْمُرَارَ فَلَمْ تَبْرَحِ الْحَالُ بِهِمْ فِي ذُلِّ الْهَلَكَهِ وَ قَهْرِ الْغَلَبَهِ لَا يَجِدُونَ حِيلَهً فِي امْتِنَاعٍ وَ لَا سَبِيلًا إِلَى

ص: ۴۷۲

۱- الجوار بالكسر: المجاوره بمعنى الاحتماء بالغير من الظلم. و الذمام: العهد و الأمان.

۲- المثلات: العقوبات.

۳- فى نسخه: حالهم.

۴- أى تباعدت الاعداء و زالت عنهم. و فى نسخه من المصدر: «راحت» و كأنّه مصحف.

۵- «من الاجتناب» بيان لأسباب سعاداتهم.

۶- تشاحن الصدور: ملؤها من الحقد و العداوه، و فى نسخه من المصدر: و تشاخص الصدور.

۷- تدابر القوم: تعادوا، اختلفوا و تقاطعوا.

دِفَاعٍ حَتَّى إِذْ رَأَى اللَّهُ جِدَّ الصَّبْرِ مِنْهُمْ عَلَى الْأَذَى فِي مَحَبَّتِهِ وَ الِاحْتِمَالَ لِلْمَكْرُوهِ مِنْ خَوْفِهِ جَعَلَ لَهُمْ مِنْ مضائق (مَضَايِقِ) الْبَلَاءِ فَرَجاً فَأَبْدَلَهُمُ الْعِزَّ مَكَانَ الذُّلِّ وَ الْأَمْنَ مَكَانَ الْخَوْفِ فَصَارُوا مُلُوكاً حُكَّاماً وَ أَئِمَّةً أَعْلَاماً وَ بَلَغَتِ الْكَرَامَةُ مِنَ اللَّهِ لَهُمْ مَا لَمْ تَذْهَبِ (۱)الْآمَالُ إِلَيْهِ بِهِمْ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانُوا حَيْثُ كَانَتِ الْأَمْلَاءُ مُجْتَمِعَةً وَ الْأَهْوَاءُ مُتَّفِقَةً وَ الْقُلُوبُ مُعْتَدِلَةً وَ الْأَيْدِي مُتَرَادِفَةً وَ السُّيُوفُ مُتَنَاصِرَةً وَ الْبَصَائِرُ نَافِذَةً وَ الْعَزَائِمُ وَاحِدَةً أَ لَمْ يَكُونُوا أَرْبَاباً فِي أَقْطَارِ الْأَرَضِينَ وَ مُلُوكاً عَلَى رِقَابِ الْعَالَمِينَ فَانْظُرُوا إِلَى مَا صَارُوا إِلَيْهِ فِي آخِرِ أُمُورِهِمْ حِينَ وَقَعَتِ الْفُرْقَةُ وَ تَشَتَّتِ الْأُلْفَةُ وَ اخْتَلَفَتِ الْكَلِمَةُ وَ الْأَفْئِدَةُ وَ تَشَعَّبُوا مُخْتَلِفِينَ وَ تَفَرَّقُوا مُتَحَازِبِينَ (۲)قَدْ خَلَعَ اللَّهُ عَنْهُمْ لِبَاسَ كَرَامَتِهِ وَ سَلَبَهُمْ غَضَارَةَ نِعْمَتِهِ وَ بَقِيَ قَصَصُ أَخْبَارِهِمْ فِيكُمْ عِبَراً لِلْمُعْتَبِرِينَ مِنْكُمْ (۳)فَاعْتَبِرُوا (۴)بِحَالِ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ وَ بَنِي إِسْحَاقَ وَ بَنِي إِسْرَائِيلَ عليه السلام فَمَا أَشَدَّ اعْتِدَالَ الْأَحْوَالِ وَ أَقْرَبَ اشْتِبَاهَ الْأَمْثَالِ (۵)تَأَمَّلُوا أَمْرَهُمْ فِي حَالِ تَشَتُّتِهِمْ وَ تَفَرُّقِهِمْ لَيَالِيَ كَانَتِ الْأَكَاسِرَةُ وَ الْقَيَاصِرَةُ أَرْبَاباً لَهُمْ يَحْتَازُونَهُمْ عَنْ رِيفِ الْآفَاقِ وَ بَحْرِ الْعِرَاقِ وَ خُضْرَةِ الدُّنْيَا إِلَى مَنَابِتِ الشِّيحِ وَ مَهَافِي الرِّيحِ وَ نَكَدِ الْمَعَاشِ فَتَرَكُوهُمْ عَالَةً مَسَاكِينَ إِخْوَانَ دَبَرٍ وَ وَبَرٍ أَذَلَّ الْأُمَمِ دَاراً وَ أَجْدَبَهُمْ قَرَاراً لَا يَأْوُونَ إِلَى جَنَاحِ دَعْوَةٍ يَعْتَصِمُونَ بِهَا وَ لَا إِلَى ظِلِّ أُلْفَةٍ يَعْتَمِدُونَ عَلَى عِزِّهَا فَالْأَحْوَالُ مُضْطَرِبَةٌ وَ الْأَيْدِي مُخْتَلِفَةٌ وَ الْكَثْرَةُ مُتَفَرِّقَةٌ فِي بَلَاءِ أَزْلٍ وَ أَطْبَاقِ جَهْلٍ مِنْ بَنَاتٍ مَوْءُودَةٍ وَ أَصْنَامٍ مَعْبُودَةٍ وَ أَرْحَامٍ مَقْطُوعَةٍ وَ غَارَاتٍ مَشْنُونَةٍ فَانْظُرُوا إِلَى مَوَاقِعِ نِعَمِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ حِينَ بَعَثَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا (۶)فَعَقَدَ بِمِلَّتِهِ طَاعَتَهُمْ

۱- فی المصدر: ما لم تبلغ.

۲- فی نسخه من المصدر: متحاربین.

۳- المصدر خلی عن کلمه «منکم».

۴- فی المصدر: اعتبروا.

۵- الاعتدال: التناسب. و الاشتباه: التشابه.

۶- المراد نبیّنا محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلم.

وَ جَمَعَ عَلَى دَعْوَتِهِ أُلْفَتَهُمْ كَيْفَ نَشَرَتِ النِّعْمَهُ عَلَيْهِمْ جَنَاحَ كَرَامَتِهَا وَ أَسَالَتْ لَهُمْ جَدَاوِلَ نَعِيمِهَا وَ الْتَفَّتِ الْمِلَّهُ بِهِمْ فِي عَوَائِدِ بَرَكَتِهَا فَأَصْبَحُوا فِي نِعْمَتِهَا غَرِقِينَ وَ عَنْ خُضْرَهِ عَيْشِهَا فَكِهِينَ قَدْ تَرَبَّعَتِ الْأُمُورُ بِهِمْ فِي ظِلِّ سُلْطَانٍ قَاهِرٍ وَ آوَتْهُمُ الْحَالُ إِلَى كَنَفِ عِزٍّ غَالِبٍ وَ تَعَطَّفَتِ الْأُمُورُ عَلَيْهِمْ فِي ذُرَى مُلْكٍ ثَابِتٍ فَهُمْ حُكَّامٌ عَلَى الْعَالَمِينَ وَ مُلُوكٌ فِي أَطْرَافِ الْأَرَضِينَ يَمْلِكُونَ الْأُمُورَ عَلَى مَنْ كَانَ يَمْلِكُهَا عَلَيْهِمْ وَ يُمْضُونَ الْأَحْكَامَ فِيمَنْ كَانَ يُمْضِيهَا فِيهِمْ لَا تُغْمَزُ لَهُمْ قَنَاهٌ وَ لَا تُقْرَعُ لَهُمْ صَفَاهٌ أَلَا وَ إِنَّكُمْ قَدْ نَفَضْتُمْ أَيْدِيَكُمْ مِنْ حَبْلِ الطَّاعَهِ وَ ثَلَمْتُمْ حِصْنَ اللَّهِ الْمَضْرُوبَ عَلَيْكُمْ بِأَحْكَامِ الْجَاهِلِيَّهِ وَ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَدِ امْتَنَّ عَلَى جَمَاعَهِ هَذِهِ الْأُمَّهِ فِيمَا عَقَدَ بَيْنَهُمْ مِنْ حَبْلِ هَذِهِ الْأُلْفَهِ الَّتِي يَنْتَقِلُونَ فِي ظِلِّهَا (۱)وَ يَأْوُونَ إِلَى كَنَفِهَا بِنِعْمَهٍ لَا يَعْرِفُ أَحَدٌ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ لَهَا قِيمَهً لِأَنَّهَا أَرْجَحُ مِنْ كُلِّ ثَمَنٍ وَ أَجَلُّ مِنْ كُلِّ خَطَرٍ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ صِرْتُمْ بَعْدَ الْهِجْرَهِ أَعْرَاباً (۲)وَ بَعْدَ الْمُوَالاهِ أَحْزَاباً مَا تَتَعَلَّقُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا بِاسْمِهِ وَ لَا تَعْرِفُونَ مِنَ الْإِيمَانِ إِلَّا رَسْمَهُ تَقُولُونَ النَّارَ وَ لَا الْعَارَ كَأَنَّكُمْ تُرِيدُونَ أَنْ تُكْفِئُوا الْإِسْلَامَ عَلَى وَجْهِهِ انْتِهَاكاً لِحَرِيمِهِ وَ نَقْضاً لِمِيثَاقِهِ الَّذِي وَضَعَهُ اللَّهُ لَكُمْ حَرَماً فِي أَرْضِهِ وَ أَمْناً بَيْنَ خَلْقِهِ وَ إِنَّكُمْ إِنْ لَجَأْتُمْ إِلَى غَيْرِهِ حَارَبَكُمْ أَهْلُ الْكُفْرِ ثُمَّ لَا جَبْرَئِيلُ وَ لَا مِيكَائِيلُ وَ لَا مُهَاجِرُونَ وَ لَا أَنْصَارٌ يَنْصُرُونَكُمْ إِلَّا الْمُقَارَعَهَ بِالسَّيْفِ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَكُمْ وَ إِنَّ عِنْدَكُمُ الْأَمْثَالَ مِنْ بَأْسِ اللَّهِ وَ قَوَارِعِهِ وَ أَيَّامِهِ (۳)وَ وَقَائِعِهِ فَلَا تَسْتَبْطِئُوا وَعِيدَهُ جَهْلًا بِأَخْذِهِ وَ تَهَاوُناً بِبَطْشِهِ وَ يَأْساً مِنْ بَأْسِهِ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَلْعَنِ الْقَرْنَ الْمَاضِيَ (۴)بَيْنَ أَيْدِيكُمْ إِلَّا لِتَرْكِهِمُ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَلَعَنَ السُّفَهَاءَ (۵)

۱- فی نسخه: یتقلبون فی ظلها.

۲- أی صرتم من أعراب البادیه الذین لم یعلموا من الإسلام إلّا احکاما قلیله، و قد ورد فی الخبر النهی عن التعرب بعد الهجره، قال الطریحی فی مجمع البحرین: یعنی الالتحاق ببلاد الکفر و الإقامه بها بعد المهاجره عنها إلی بلاد الإسلام، و کان من رجع من الهجره الی موضعه من غیر عذر یعدونه کالمرتد.

۳- و أیامه أی الأیّام التی انزل فیه العقوبات علی أهل المعاصی. منه رحمه اللّه.

۴- فی نسخه: الا القرون الماضیه.

۵- فی المصدر: فلعن اللّه السفهاء.

لِرُكُوبِ الْمَعَاصِی وَ الْحُلَمَاءَ لِتَرْكِ التَّنَاهِی أَلَا وَ قَدْ قَطَعْتُمْ قَیْدَ الْإِسْلَامِ وَ عَطَّلْتُمْ حُدُودَهُ وَ أَمَتُّمْ أَحْكَامَهُ أَلَا وَ قَدْ أَمَرَنِیَ اللَّهُ بِقِتَالِ أَهْلِ الْبَغْیِ وَ النَّكْثِ وَ الْفَسَادِ فِی الْأَرْضِ فَأَمَّا النَّاكِثُونَ فَقَدْ قَاتَلْتُ وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَقَدْ جَاهَدْتُ وَ أَمَّا الْمَارِقَةُ (۱)فَقَدْ دَوَّخْتُ وَ أَمَّا شَیْطَانُ الرَّدْهَهِ فَقَدْ كُفِیتُهُ بِصَعْقَهٍ سُمِعَتْ لَهَا وَجْبَهُ قَلْبِهِ وَ رَجَّهُ صَدْرِهِ وَ بَقِیَتْ بَقِیَّهٌ مِنْ أَهْلِ الْبَغْیِ (۲)وَ لَئِنْ أَذِنَ اللَّهُ تَعَالَی فِی الْكَرَّهِ (۳)عَلَیْهِمْ لَأُدِیلَنَّ مِنْهُمْ إِلَّا مَا یَتَشَذَّرُ فِی أَطْرَافِ الْبِلَادِ تَشَذُّراً أَنَا وَضَعْتُ فِی الصِّغَرِ بِكَلَاكِلِ الْعَرَبِ (۴)وَ كَسَرْتُ نَوَاجِمَ قُرُونِ رَبِیعَهَ وَ مُضَرَ وَ قَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعِی مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِالْقَرَابَهِ الْقَرِیبَهِ وَ الْمَنْزِلَهِ الْخَصِیصَهِ وَضَعَنِی فِی حِجْرِهِ وَ أَنَا وَلِیدٌ (۵)یَضُمُّنِی إِلَی صَدْرِهِ وَ یَكْنُفُنِی فِی فِرَاشِهِ (۶)وَ یُمِسُّنِی جَسَدَهُ وَ یُشِمُّنِی عَرْفَهُ وَ كَانَ یَمْضَغُ الشَّیْ ءَ ثُمَّ یُلْقِمُنِیهِ وَ مَا وَجَدَ لِی كَذْبَهً فِی قَوْلٍ وَ لَا خَطْلَهً فِی فِعْلٍ (۷)وَ لَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ بِهِ مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِیماً أَعْظَمَ مَلَكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ یَسْلُكُ بِهِ طَرِیقَ الْمَكَارِمِ وَ مَحَاسِنَ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ لَیْلَهُ وَ نَهَارَهُ وَ لَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ اتِّبَاعَ الْفَصِیلِ أَثَرَ أُمِّهِ یَرْفَعُ لِی فِی كُلِّ یَوْمٍ عَلَماً مِنْ أَخْلَاقِهِ (۸)وَ یَأْمُرُنِی بِالاقْتِدَاءِ بِهِ وَ لَقَدْ كَانَ یُجَاوِرُ فِی كُلِّ سَنَهٍ بِحِرَاءَ (۹)فَأَرَاهُ وَ لَا یَرَاهُ غَیْرِی وَ لَمْ یَجْمَعْ بَیْتٌ وَاحِدٌ یَوْمَئِذٍ فِی الْإِسْلَامِ غَیْرَ رَسُولِ

۱- الناکثون: أصحاب الجمل. القاسطون: معاویه و أصحابه. المارقون: الخوارج و من حاربه فی النهروان.

۲- هم معاویه و من بقی بعد صفّین.

۳- الکره: الحمله فی الحرب.

۴- أی اکابرهم.

۵- فی المصدر: و أنا ولد.

۶- فی المصدر: و یکنفنی الی فراشه.

۷- الخطله واحده الخطل: الخطأ ینشأ من عدم الرویه.

۸- فی المصدر: من أخلاقه علما.

۹- قال ابن میثم: الحراء بالکسر و المد: جبل بمکّه یذکر و یؤنث یصرف و لا یصرف. منه رحمه اللّه.

اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ خَدِیجَهَ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهَا وَ أَنَا ثَالِثُهُمَا أَرَی نُورَ الْوَحْیِ وَ الرِّسَالَهِ وَ أَشُمُّ رِیحَ النُّبُوَّهِ وَ لَقَدْ سَمِعْتُ رَنَّهَ الشَّیْطَانِ حِینَ نَزَلَ الْوَحْیُ عَلَیْهِ صلی الله علیه و آله فَقُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الرَّنَّهُ فَقَالَ هَذَا الشَّیْطَانُ قَدْ أَیِسَ (۱)مِنْ عِبَادَتِهِ إِنَّکَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَی مَا أَرَی إِلَّا أَنَّکَ لَسْتَ بِنَبِیٍّ وَ لَکِنَّکَ وَزِیرٌ وَ إِنَّکَ لَعَلَی خَیْرٍ وَ لَقَدْ کُنْتُ مَعَهُ صلی الله علیه و آله لَمَّا أَتَاهُ الْمَلَأُ مِنْ قُرَیْشٍ فَقَالُوا لَهُ یَا مُحَمَّدُ إِنَّکَ قَدِ ادَّعَیْتَ عَظِیماً لَمْ یَدَّعِهِ آبَاؤُکَ وَ لَا أَحَدٌ مِنْ بَیْتِکَ وَ نَحْنُ نَسْأَلُکَ أَمْراً إِنْ أَجَبْتَنَا إِلَیْهِ وَ أَرَیْتَنَاهُ عَلِمْنَا أَنَّکَ نَبِیٌّ وَ رَسُولٌ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ عَلِمْنَا أَنَّکَ سَاحِرٌ کَذَّابٌ فَقَالَ صلی الله علیه و آله لَهُمْ وَ مَا تَسْأَلُونَ قَالُوا تَدْعُو لَنَا هَذِهِ الشَّجَرَهَ حَتَّی تَنْقَلِعَ بِعُرُوقِهَا وَ تَقِفَ بَیْنَ یَدَیْکَ فَقَالَ صلی الله علیه و آله إِنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ فَإِنْ فَعَلَ اللَّهُ ذَلِکَ لَکُمْ أَ تُؤْمِنُونَ وَ تَشْهَدُونَ بِالْحَقِّ قَالُوا نَعَمْ قَالَ فَإِنِّی سَأُرِیکُمْ مَا تَطْلُبُونَ وَ إِنِّی لَأَعْلَمُ أَنَّکُمْ لَا تَفِیئُونَ إِلَی خَیْرٍ وَ أَنَّ فِیکُمْ مَنْ یُطْرَحُ فِی الْقَلِیبِ وَ مَنْ یُحَزِّبُ الْأَحْزَابَ (۲)ثُمَّ قَالَ یَا أَیَّتُهَا الشَّجَرَهُ إِنْ کُنْتِ تُؤْمِنِینَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ تَعْلَمِینَ أَنِّی رَسُولُ اللَّهِ فَانْقَلِعِی بِعُرُوقِکِ حَتَّی تَقِفِی بَیْنَ یَدَیَّ بِإِذْنِ اللَّهِ فَوَ الَّذِی بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَانْقَلَعَتْ بِعُرُوقِهَا وَ جَاءَتْ وَ لَهَا دَوِیٌّ شَدِیدٌ وَ قَصْفٌ کَقَصْفِ أَجْنِحَهِ الطَّیْرِ حَتَّی وَقَفَتْ بَیْنَ یَدَیْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مُرَفْرِفَهً وَ أَلْقَتْ بِغُصْنِهَا الْأَعْلَی عَلَی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ بِبَعْضِ أَغْصَانِهَا عَلَی مَنْکِبِی وَ کُنْتُ عَنْ یَمِینِهِ صلی الله علیه و آله فَلَمَّا نَظَرَ الْقَوْمُ إِلَی ذَلِکَ قَالُوا عُلُوّاً وَ اسْتِکْبَاراً فَمُرْهَا فَلْیَأْتِکَ نِصْفُهَا وَ یَبْقَی نِصْفُهَا فَأَمَرَهَا بِذَلِکَ فَأَقْبَلَ إِلَیْهِ نِصْفُهَا کَأَعْجَبِ إِقْبَالٍ وَ أَشَدِّهِ دَوِیّاً فَکَادَتْ (۳)تَلْتَفُّ بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالُوا کُفْراً وَ عُتُوّاً فَمُرْ هَذَا النِّصْفَ فَلْیَرْجِعْ إِلَی نِصْفِهِ کَمَا کَانَ فَأَمَرَهُ صلی الله علیه و آله فَرَجَعَ فَقُلْتُ أَنَا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِنِّی أَوَّلُ (۴)مُؤْمِنٍ بِکَ یَا رَسُولَ اللَّهِ وَ أَوَّلُ مَنْ أَقَرَّ (۵)بِأَنَّ الشَّجَرَ فَعَلَتْ مَا فَعَلَتْ بِأَمْرِ اللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی

۱- المصدر خلی عن لفظه «قد».

۲- قال الجزریّ: الأحزاب جمع حزب بالکسر: الطوائف من الناس، و منه حدیث ابن الزبیر أن یحزبهم أی یقویهم و یشد منهم، أو یجعلهم من حزبه، أو یجعلهم أحزابا. منه رحمه اللّه.

۳- فی نسخه: فکانت.

۴- فی المصدر: فانی.

۵- فی نسخه: و أول من آمن.

تَصْدِيقاً لِنُبُوَّتِکَ وَ إِجْلَالًا لِکَلِمَتِکَ (۱)فَقَالَ الْقَوْمُ کُلُّهُمْ بَلْ سَاحِرٌ کَذَّابٌ عَجِیبُ السِّحْرِ خَفِیفٌ فِیهِ وَ هَلْ یُصَدِّقُکَ فِی أَمْرِکَ إِلَّا مِثْلُ هَذَا یَعْنُونَنِی وَ إِنِّی لَمِنْ قَوْمٍ لَا تَأْخُذُهُمْ فِی اللَّهِ لَوْمَهُ لَائِمٍ سِیمَاهُمْ سِیمَاءُ الصِّدِّیقِینَ وَ کَلَامُهُمْ کَلَامُ الْأَبْرَارِ عُمَّارُ اللَّیْلِ وَ مَنَارُ النَّهَارِ مُتَمَسِّکُونَ بِحَبْلِ الْقُرْآنِ یُحْیُونَ سُنَنَ اللَّهِ وَ سُنَنَ رَسُولِهِ صلی الله علیه و آله لَا یَسْتَکْبِرُونَ وَ لَا یَعْلُونَ وَ لَا یَغُلُّونَ وَ لَا یُفْسِدُونَ قُلُوبُهُمْ فِی الْجِنَانِ وَ أَجْسَادُهُمْ فِی الْعَمَلِ (۲).

**[ترجمه]نهج البلاغه: ستایش خداوندی را سزاست که لباس عزت و بزرگی پوشید و آن دو را برای خود انتخاب، و از دیگر پدیده‌ها بازداشت. آن دو را مرز میان خود و دیگران قرار داد، و آن دو را برای بزرگی و عظمت خویش برگزید و لعنت کرد آن کسی را که در آرزوی عزّت وبزرگی با خدا به ستیزه برخیزد، از این رو فرشتگان مقرّب خود را آزمود و فروتنان را از گردن کشان جدا فرمود. با آنکه از آنچه در دلهاست و از اسرار نهان آگاه است به فرشتگان فرمود: من بشری را از گل و خاک می آفرینم، آن گاه که آفرینش او به اتمام رسید و روح خود را در او دمیدم برای او سجده کنید، فرشتگان همه سجده کردند مگر ابلیس که حسادت او را فرا گرفت، شیطان بر آدم به جهت خلقت او و از خاک فخر فروخت و با تکیه بر اصل خویش که از آتش است دچار تعصب و غرور شد. پس شیطان دسمن خدا و پیشوای متعصب‌ها و سر سلسله متکبران است، که اساس عصبیت را بنا نهاد و بر لباس کبریایی و عظمت با خدا در افتاد، لباس بزرگی را بر تن پوشید و پوشش تواضع و فروتنی را از تن درآورد. آیا نمی‌نگرید که خدا به خاطر خود بزرگ بینی، او را کوچک ساخت و به جهت بلند پروازی او را پست و خوار گردانید؟ پس او را در دنیا طرد شده و آتش جهنم را در قیامت برای او مهیّا فرمود؟

خداوند اگر اراده می‌کرد آدم را از نوری که چشم‌ها را خیره کند و زیباییش عقل‌ها را مبهوت سازد و عطر و پاکیزگی‌اش حس بویایی را تسخیر کند می‌آفرید، که اگر چنین می‌کرد گردن‌ها در برابر آدم فروتنی می‌کردند و آزمایش فرشتگان برای سجده آدم آسان بود، امّا خداوند مخلوقات خود را با اموری که آگاهی ندارند آزمایش می‌کند تا بد وخوب تمییز داده شود و تکبر و خودپسندی را از آنها بزداید و خود بزرگ بینی را از آنان دور کند.

پس از آنچه خداوند نسبت به ابلیس انجام داد عبرت گیرید زیرا اعمال فراوان و کوشش‌های مداوم او را با تکبر از بین برد. او شش هزار سال عبادت کرد که مشخص نمی‌باشد از سال‌های دنیا یا آخرت است،

ص: ۴۶۵

اما با ساعتی تکبر همه را نابود کرد. چگونه ممکن است پس از ابلیس فرد دیگری همان اشتباه را تکرار کند و سالم بماند؟ نه، هرگز! خداوند هیچگاه انسانی را برای عملی وارد بهشت نمی‌کند که برای همان عمل فرشته‌ای را محروم سازد. فرمان خدا در آسمان و زمین یکسان است، وبین خدا و خلق دوستی خاصّی وجود ندارد که به خاطر آن حرامی که برجهانیان ابلاغ فرموده را حلال بدارد.

ای بندگان خدا، از دشمن خدا پرهیز کنید، مبادا شما را به بیماری خود مبتلا سازد، و با ندای خود شما را به حرکت درآورد و با لشکرهای پیاده و سواره خود بر شما بتازد! به جانم سوگند شیطان تیر خطرناکی برای شکار شما بر چله کمان گذارده و تا حد توان کشیده و از نزدیک ترین مکان شما را هدف قرار داده است، خطاب به خدا گفت: پرورگارا! به سبب آنکه مرا دور

کردی دنیا را در چشم‌هایشان جلوه می‌دهم و همه را گمراه خواهم کرد.

اما تیری در تاریکی‌ها و سنگی بدون نشانه‌روی رها ساخت، گرچه فرزندان خودپسندی و برادران تعصب و خودخواهی و سواران مرکب جهالت و خودپرستی او را تصدیق کردند.

افراد سرکش شما تسلیم شیطان شدند و طمع‌ورزی او در شما کارگر افتاد، و این حقیقت بر همه آشکار گردید و حکوت شیطان بر شما استوار شد و با لشکر خویش به شما یورش برد و شما را به ذلت سقوط کشانید و شما را به مرز کشتار و خونریزی کشاند و شما را با فرو کردن نیزه در چشم‌ها، بریدن گلوها و کوبیدن مغزها پایمال کرد تا شما را به سوی آتشی بکشاند که از پیش مهیّا گردید. پس شیطان بزرگ‌ترین مانع برای دین‌داری و زیان‌بارترین وآتش‌افروزترین فرد برای دنیای شماست، شیطان از کسانی که دشمن سرسخت شما هستند و برای درهم شکستن‌شان کمر بسته‌اید خطرناک‌تر است. ای مردم، آتش خشم خود را بر ضد شیطان به کار گیرید و ارتباط خود را با او قطع کنید. به خدا سوگند شیطان بر اصل و ریشه شما فخر فروخت و بر حسب و نسب شما طعنه زد و عیب گرفت، و با سپاهیان سواره خود به شما هجوم آورد و با لشکر پیاده راه شما را بست، که هر کجا شما را بیابند شکار می‌کنند و دست و پای شما را قطع می‌کنند. نه می‌توانید با حیله و نقشه آنها را بپراکنید و نه با سوگندها قادرید از سر راه‌تان دور کنید، زیرا کمین‌گاه شیطان ذلت‌آور، ننگ و تاریک، مرگ‌آور و جولانگاه بلا و سختی‌هاست، پس شراره‌های تعصب و کینه‌های جاهلی را در قلب خود خاموش سازید

ص: ۴۶۶

که تکبر و خود پرستی در دل مسلمان از آفت‌های شیطان، غرورها، کشش‌ها و وسوسه‌های اوست، تاج تواضع و فروتنی را بر سر نهید وتکبر و خودپسندی را زیر پا بگذارید و حلقه‌های زنجیر خود بزرگ‌بینی را از گردن باز کنید و تواضع و فروتنی را سنگر میان خود و شیطان و لشکریانش قرار دهید، زیرا شیطان از هر گروهی لشکریان و یارانی سواره و پیاده دارد. و شما مانند قابیل نباشید که بر برادرش تکبر کرد، خدا او را برتری نداد ولی او خود را بزرگ می‌پنداشت و حسادت او را به دشمنی وا داشت. تعصباتش کینه در دلش شعله‌ور کرد و شیطان باد کبر و غرور در دماغش دمید و سرانجام پشیمان شد و خداوند گناه قاتلان را تا روز قیامت بر گردن او نهاد.

آگاه باشید که در سرکشی و ستم زیاده روی کردید و در زمین با دشمنی با خداوند فساد به راه انداختید وآشکارا با بندگان خدا به نبرد پرداختید. خدا را! خدا را! از تکبر و خود پسندی واز تفاخر جاهلی بر حذر باشید که جایگاه بغض و کینه و رشد وسوسه‌های شیطانی است که ملت‌های گذشته وامت‌های پیشین را فریب داده است، تا آنجا که در تاریکی‌های جهالت فرو رفتند ودر پرتگاه هلاکت سقوط کردند به آسانی به همان جایی که شیطان می‌خواست کشانده شدند. کبر و خودپسندی چیزی است که قلب‌های متکبران را همانند کرده تا قرن‌ها به تضاد و خونریزی گذراندند و سینه‌ها از کینه تنگی گرفت.

آگاه باشید، زنهار! زنهار! از پیروی و فرمانبری سران و بزرگانتان، آنان که به اصل و حسب خود می‌نازند و خود را بالاتر از آنچه که هستند می‌پندارند، و کار های نادرست را به خدا نسب می‌دهند و نعمت های گسترده خدا را انکار می‌کنند تا با خواسته‌های پروردگار مبارزه کنند و نعمت های او را نادیده بگیرند. آنان شالوده تعصب جاهلی، ستون‌های فتنه و شمشیرهای

تفاخر جاهلیت هستند، پس از خدا پروا کنید و با نعمت‌های خدادادی در گیر نشوید و به فضل و بخشش او حسادت نورزید و از فرومایگان اطاعت نکنید، آنان که تیرگی‌شان را با صفای خود نوشیدید و بیماری‌شان را با سلامت خود در هم آمیخته‌ید و باطل آنان را با حق خویش مخلوط کرده‌اید،

ص: ۴۶۷

در حالی که آنان ریشه همه فسق‌ها و انحرافات و همراه انواع گناهنند. شیطان آنها را برای گمراه کردن مردم مرکب‌های رام قرار داد و از آنان لشگری برای هجوم به مردم ساخت و برای دزدیدن عقل‌ها و داخل شدن در چشم‌ها وگوش‌های شما آنان را سخن‌گوی خود برگزید که شما را هدف تیرهای خویش و پایمال قدم‌های خود و دستاویز وسوسه‌های خود گردانید. ای مردم، از آنچه بر ملت‌های متکبر گذشته از جمله کیفرها وعقوبت‌ها و سختگیری‌ها و ذلت و خواری فرود آمده عبرت بگیرید و از قبرها و خاکی که بر آن چهره نهادند و زمین‌هایی که با پهلوها بر آن افتادند پند پذیرید و از آثار زشتی که کبر و غرور در دل‌ها بر جای می‌گذارند به خدا پناه ببرید همان‌گونه که از حوادث سخت به او پناه می‌برید! اگر خدا تکبر ورزیدن را اجازه می‌فرمود حتما به بندگان مخصوص خود از پیامبران و امامان علیهم السلام اجازه می‌داد، در صورتی که خدای سبحان تکبر و خودپسندی را نسبت به آنان ناپسند، و تواضع و فروتنی را برای آنان پسندید که چهره بر زمین گذارند و صورت‌ها بر خاک مالند و در برابر مؤمنان فروتنی کنند، و خود از قشر مستضعف جامعه می‌باشند که خدا آنها را با گرسنگی آزمود وبه سختی و بلا گرفتارشان کرد و با ترس و بیم امتحان‌شان فرمود و با مشکلات فراوان خالص‌شان گردانید، پس مال و فرزند را دلیل خشنودی یا خشم خدا ندانید که نشانه ناآگاهی به موارد آزمایش و امتحان در بی‌نیازی و قدرت است، زیرا خداوند سبحان فرمود: «أیحسبون أنّما نمدّهم به من مال و بنین نسارع لهم فی الخیرات بل لا- یشعرون» {آیا گمان می‌کنند مال و فرزندانی که به آنها عطا کردیم به سرعت نیکی‌ها را برای آنها فراهم می‌کنیم، نه آنان آگاهی ندارند.} پس همانا خداوند سبحان بندگان متکبر را با دوستان خود که در چشم آنها ناتوانند می‌آزماید، وقتی که موسی بن عمران و برادرش هارون علیهما السلام بر فرعون وارد شدند و جامه‌های پشمینه تن و چوب‌دستی در دست داشتند و با فرعون شرط کردند که اگر تسلیم پروردگار شود حکومت و ملکش جاودانه بماند و عزتش برقرار باشد، فرعون گفت: آیا از این دو نفر تعجب نمی‌کنید که دوام عزت و جاودانگی حکومتم را به خواسته‌های خود ربط می‌دهند

ص: ۴۶۸

در حالی که در فقر و بیچارگی به سر می‌برند؟ اگر چنین است چرا دست‌بندهای طلا به همراه ندارند؟ این سخن را فرعون برای بزرگ شمردن طلا و تحقیر پوشش لباسی از پشم گفت در حالی که اگر خدای سبحان اراده می‌فرمود به هنگام بعثت پیامبران درهای گنج‌ها و معدن‌های جواهرات و باغ‌های سرسبز را به روی پیامبران می‌گشود و پرندگان آسمان و حیوانات وحشی زمین را همراه آنان به حرکت در می‌آورد، اما اگر این کار را می‌کرد آزمایش از میان می‌رفت و پاداش و عذاب بی... اثر می‌شد و بشارت‌ها و هشدارهای الهی بی‌فایده می‌بود و بر مؤمنان اجر و پاداش امتحان شدگان واجب نمی‌شد و ایمان آورندگان ثواب نیکوکاران را نمی‌یافتند و واژه‌ها معانی خود را از دست می‌داد. در صورتی که خداوند پیامبران را با عزم و اراده قوی گرچه با ظاهری ساده و فقیر مبعوث می‌کرد با قناعتی که دل‌ها و چشم‌ها را پر سازد، هر چند فقر و نداری ظاهری

آنان چشم و گوش‌ها را خیره سازد. اگر پیامبران الهی دارای چنان قدرتی بودند که مخالفت با آنان امکان نمی‌داشت وتوانایی و عزتی می‌داشتند که هرگز مغلوب نمی‌شدند و سلطنت و حکومتی می‌داشتند که همه چشم‌ها به سوی آنان بود و از راه‌های دور بار سفر به سوی آنان می‌بستند، اعتبار و ارزش‌شان در میان مردم اندک بود و متکبران در برابرشان سر فرود می‌آوردند و تظاهر به ایمان می‌کردند از روی ترس یا علاقه‌ای که به مادیّات داشتند، در آن صورت نیت‌های خالص یافت نمی‌شد واهداف غیر الهی در ایمان‌شان راه می‌یافت، و با انگیزه‌های گوناگون به سوی نیکی‌ها می‌شتافتند، اما خدای سبحان اراده فرمود که پیروی از پیامبران وتصدیق و کتب آسمانی و فروتنی در عبادت و تسلیم در برابر فرمان خداوند و اطاعت محض فرمان‌برداری با نیت خالص تنها برای خدا صورت پذیرد و اهداف غیر خدایی درآن راه نیابد که هر مقدار آزمایش و مشکلات بزرگ‌تر باشد ثواب و پاداش نیز بزرگ‌تر خواهد بود. آیا مشاهده نمی‌کنید که همانا خداوند سبحان انسان‌های پیشین از آدم علیه السلام تا آیندگان این جهان را با سنگ‌هایی در مکه آزمایش کرد که نه زیان می‌رسانند و نه نفعی دارند، نه می‌بینند نه می‌شنوند؟ این سنگ‌ها را خانه محترم خود قرار داده که آن را عامل پایداری مردم گردانید، سپس کعبه را در سنگلاخ‌ترین مکان‌ها، بی‌گیاه‌ترین زمین‌ها و کم‌فاصله ترین دره‌ها در میان کوه‌های خشن، سنگ‌ریزه‌های فراوان و چشمه‌های کم آب و آبادی‌های دور از هم قرار داد که نه اسب و گاو و نه گوسفند هیچ کدام در آن سرزمین آسایش ندارند،

ص: ۴۶۹

سپس آدم علیه السلام و فرزندان‌شان را فرمان داد که به سوی کعبه بازگردند و آن را مرکز اجتماع و سر منزل مقصود و بار... اندازشان گردانند تا مردم با عشق قلب‌ها به سرعت از میان فلات و دشت‌های دور و از درون شهرها، روستاها، دره‌های عمیق و جزایر از هم پراکنده دریاها به مکه روی آورند، شانه‌های خود را بجنبانند و گرداگرد کعبه «لا إله إلا الله» بر زبان جاری سازند و در اطراف خانه طواف کنند و با موهای آشفته و بدن‌های پر گرد و غبار در حرکت باشند، لباس‌های خود را که نشانه شخصیت هر فرد است درآورند و با اصلاح نکردن موهای سر قافیه خود را تغییر دهند که آزمونی بزرگ و امتحانی سخت و آزمایشی آشکار است برای پاکسازی و خالص شدن که خداوند آن را سبب رحمت و رسیدن به بهشت قرار داد، اگر خداوند خانه محترمش و مکان‌های انجام مراسم حج را در میان باغ‌ها و نهرها و سرزمین‌های سبز و هموار و پر درخت و میوه، مناطقی آباد و دارای خانه‌ها و کاخ‌های بسیار و آبادی‌های به هم پیوسته در میان گندم‌زارها و باغ‌های خرم و پر از گل وگیاه، دارای مناظری زیبا و پر آب در وسط باغستانی شادی آفرین و جاده‌های آباد قرار می‌داد به همان اندازه که آزمایش ساده بود پاداش نیز سبک‌تر می‌شد. اگر پایه‌ها و بنیان کعبه و سنگ‌هایی که در ساختمان آن به کار رفته از زمرد سبز و یاقوت سرخ و دارای نور و روشنایی بود دل‌ها دیرتر به شک و تردید می‌رسیدند و تلاش شیطان بر قلب‌ها کمتر اثر می‌گذاشت و وسوسه‌های پنهانی او در مردم کارگر نبود. در صورتی که خداوند بندگان خود را با انواع سختی می‌آزماید

ص: ۴۷۰

و با مشکلات زیاد به عبادت می‌خواند و به اقسام گرفتاری‌ها مبتلا می‌سازد تا کبر و خود پسندی را از دل‌هایشان خارج کند و به جای آن فروتنی آورد و درهای فضل و رحمتش را بر روی‌شان بگشاید و وسایل عفو و بخشش را به آسانی در اختیارشان گذارد.

پس خدا را خدا را! از تعجیل در عقوبت و کیفر سرکشی و ستم بر حذر باشید و از آینده دردناک ظلم و سرانجام زشت تکبر و خودپسندی که کمین‌گاه ابلیس است و جایگاه حیله و نیرنگ اوست بترسید، حیله و نیرنگی که با دل‌های انسان‌ها چون زهر کشنده می‌آمیزد و هرگز بی‌اثر نخواهد بود و کسی از هلاکتش جان سالم نخواهد برد، نه دانشمند به خاطر دانشش و نه فقیر به خاطر لباس کهنه‌اش در امان می‌باشد، خداوند بندگانش را با نماز و زکات و تلاش در روزه‌داری حفظ کرده است، تا اعضا و جوارح‌شان آرام و دیدگانش خاشع و جان و روان‌شان فروتن و دل‌های‌شان متواضع باشد، کبر و خودپسندی از آنان رخت بر بندد چرا که در سجده بهترین جای صورت را به خاک مالیدن فروتنی آورد و گذاردن اعضا پر ارزش بدن بر زمین اظهار کوچکی کردن است، و روزه گرفتن و چسبیدن شکم به پشت عامل فروتنی است و پرداخت زکات برای مصرف شدن میوه‌جات زمین و غیر آن در جهت رفع نیازمندیهای فقرا و مستمندان است.

به آثار عبادت بنگرید که چگونه شاخه‌های درخت تکبر را در هم می‌شکند و از روییدن کبر و خودپرستی جلوگیری می‌کند، من در اعمال و رفتار جهانیان نظر دوختم هیچ کس را نیافتم که بدون علت درباره چیزی تعصب نورزد جز با دلیلی که با آن ناآگاهان را بفریبد، و یا برهانی آورد که در عقل سفیهان نفوذ کند جز شما، زیرا در باره چیزی تعصب می‌ورزید که نه علتی دارد و نه سببی.

ولی شیطان به خاطر اصل خلقت خود بر آدم علیه السلام تعصب ورزید و آفرینش او را مورد سرزنش قرار داد و گف: مرا از آتش و تو را از گل آفریده‌اند، و سرمایه‌داران فساد زده امت‌ها برای داشتن نعمت‌های فراوان تعصب ورزیدند وگفتند:

ص: ۴۷۱

«نحن أكثر أموالاً و أولاداً و ما نحن بمعذبين» {ما صاحبان فرزندان و اموال فراوانیم و هرگز عذاب نخواهیم چشید}؛ پس اگر در تعصب ورزیدن ناچارید، برای اخلاق پسندیده، افعال نیکو و کارهای خوب تعصب داشته باشید، همان افعال و کرداری که انسان‌های با شخصیت و شجاعان خاندان عرب و سران قبایل در آنها از یکدیگر پیشی می‌گرفتند، یعنی اخلاق پسندیده، بردباری به هنگام خشم فراوان، کردار و رفتار زیبا و درست و خصلت‌های نیکو، پس تعصب ورزید در حمایت کردن از پناهندگان و همسایگان، وفاداری به عهد و پیمان، اطاعت کردن از نیکی‌ها، سرپیچی از تکبر و خودپسندی‌ها، تلاش در جود و بخشش، خودداری از ستمکاری، بزرگ شمردن خونریزی، انصاف داشتن با مردم، فرو خوردن خشم، پرهیز از فساد در زمین، تا رستگار شوید.

از کیفرهایی که بر اثر کردار بد و کارهای ناپسند بر امت‌های پیشین فرود آمد خود را حفظ کنید و حالت گذشتگان را در خوبی‌ها و سختگی‌ها به یاد آورید و بترسید که مانند آنها باشید، پس آنگاه که در زندگی گذشتگان مطالعه و اندیشه می... کنید عهده‌دار چیزی باشید که عامل عزت آنان بود و دشمنان را از سر راه‌شان برداشت و سلامت و عافیت زندگی آنان را فراهم کرد و نعمت‌های فراوان را در اختیارشان گذاشت، و کرامت و شخصیت به آنان بخشید که از تفرقه و جدایی اجتناب کردند و بر وحدت و همدلی همت گماشتند و یکدیگر را به وحدت وا داشته به آن سفارش کردند، واز کارهایی که پشت آنها را شکست و قدرت آنها را در هم کوبید، چون کینه توزی با یکدیگر، پر کردن دلها از بخل و حسد، به یکدیگر پشت کردن و از هم بریدن و دست از یاری هم کشیدن بپرهیزید، و در احوال مؤمنان پیشین اندیشه کنید که چگونه در حال

آزمایش و امتحان به سر بردند، آیا بیش از همه مشکلات بر دوش آنها نبود؟ و آیا بیش از همه در سختی و زحمت نبودند؟ و آیا بیشتر از همه مردم جهان در تنگنا قرار نداشتند؟فرعون‌های زمان آنها را به بردگی کشاندند و همواره بدترین شکنجه‌ها را بر آنان وارد کردند، و انواع تلخی‌ها را به کامشان ریختند، که این دوران ذلت و هلاکت و مغلوب بودن تداوم یافت، نه راهی وجود داشت که سرپیچی کنند و نه چاره‌ای که از خود دفاع کنند،

ص: ۴۷۲

تا آنکه خداوند تلاش و استقامت و بردباری در برابر نا ملایمات آنها را در راه دوستی خود و قدرت تحمل ناراحتی‌ها را برای ترس از خویش مشاهده فرمود، آنان را از تنگناهای بلاـ و سختی‌ها نجات داد و ذلت آنان را به عزت و بزرگواری، و ترس آنان را به امنیت تبدیل فرمود، و آنها را حاکم و زمامدار و پیشوای انسان‌ها قرار داد و آنقدر کرامت و بزرگی از طرف خدا به آنان رسید که خیال آن را نیز در سر نمی‌پروراندند. پس اندیشه کنید که چگونه بودند آنگاه که وحدت اجتماعی داشتند، خواسته‌های آنان یکی، قلب‌های آنان یکسان و دست‌های آنان مددکار یکدیگر، شمشیرها یاری کننده، نگاه‌ها به یک سو دوخته و اراده ها واحد و همسو بود،آیا در آن حال مالک و سرپرست سراسر زمین نبودند و رهبر و پیشوای همه دنیا نشدند؟ پس به پایان کار آنها بنگری در آن هنگام که به تفرقه و پراکندگی روی آوردند و مهربانی و دوستی آنان از بین رفت و سخن‌ها و دل‌هایشان گوناگون شد و از هم جدا شدند و به حزب‌ها و گروه‌ها پیوستند، خداوند لباس کرامت خویش را تنشان بیرون آورد و نعمت‌های فراوان شیرین را از آنها گرفت و داستان آنها در میان شما عبرت‌انگیز باقی ماند.

از حالات زندگی فرزندان اسماعیل پیامبر و فرزندان اسحاق پیامبر و فرزندان اسراییل (یعقوب) عبرت بگیرید، راستی چقدر حال ملت‌ها با هم یکسان و در صفات و رفتارشان با یکدیگر همانند هستند! در احوالات آنها روزگاری که از هم جدا و پراکنده بودند اندیشه کنید زمانی که پادشاهان کسری و قیصر بر آنان حکومت می‌کردند و آنها را از سرزمین‌های آباد و از کرانه‌های دجله و فرات و از محیط‌های سرسبز و خرم دور کردند و به صحراهای کم‌گیاه و بی آب و علف و محل وزش بادها و سرزمین‌هایی که زندگی در آنجاها مشکل بود تبعید کردند، آنان را در مکان‌های نامناسب، مسکین و فقیر همنشین شتران ساختند، خانه‌هایشان پست‌ترین خانه ملت‌ها و سرزمین زندگیشان خشک‌ترین بیابان‌ها بود، نه دعوت حقی وجود داشت که به آن روی آوردند و پناهنده شوند و نه سایه محبتی وجود داشت که در عزت آن زندگی کنند، حالات آنان دگرگون و قدرت آنان پراکنده و جمعیت انبوه‌شان متفرق بود، در بلایی سخت و در جهالتی فراگیر فرو رفته بودند، دختران را زنده به گور و بت‌ها را پرستش می‌کردند و قطع رابطه با خویشاوندان و غارت‌گری‌های پیاپی در میان‌شان رواج یافته بود.

حال به نعمت‌های بزرگ الهی که به هنگامه بعثت پیامبر اسلام صلّی الله علیه و آله بر آنان فرو ریخت بنگرید که چگونه اطاعت آنان را با دین خود پیوند داد

ص: ۴۷۳

و با دعوتش آنها را به وحدت رساند، و چگونه نعمت‌های الهی بال‌های کرامت خود را بر آنان گستراند و جویبارهای آسایش و رفاه برای‌شان روان ساخت و تمام برکات آیین حق آنها را در بر گرفت؟ پس در میان نعمت‌ها غرق گشتند و در

خرمی زنـدگی شادمان شدنـد، امور اجتماعی آنان در سایه قـدرت حکومت اسـلام اسـتوار شـد و در پرتوی عزتی پایدار آرام گرفتنـد و به حکومتی پایـدار رسـیدند، آنگاه آنان حاکم و زمامـدار جهان شدند و سـلاطین روی زمین گردیدند و فرمانروای کسـانی شدنـد که در گذشـته حاکم بودنـد و قوانین الهی را بر کسانی اجرا می‌کردنـد که مجریان احکام بودنـد و در گذشـته کسی قدرت درهم شکستن نیروی آنها را نداشت و هیچ کسی خیال مبارزه با آنان را در سر نمی‌پروارند.

آگاه باشـید که شـما هم‌اکنون دست از رشـته اطاعت کشـیدند و با زنـده کردن ارزش‌های جاهلیت ، دژ محکم الهی را در هم شکسـتند در حالی که خداوند بر این امت اسـلامی بر وحدت و برادری منّت گذارده بود که در سایه آن زندگی کنند، نعمتی بود که هیچ ارزشی نمی‌توان همانند آن تصور کرد زیرا از هر ارزشی گرانقدرتر و از هر کرامتی بالاتر بود.

بدانیـد که پس از هجرت دوبـاره چونـان اعراب بـادیه نشـین شـده‌ایـد و پس از وحـدت و برادری به احزاب گونـاگون تبـدیل گشـته‌اید، از اسـلام تنها نام آن و از ایمان جز نشانی را نمی‌شناسـید، شـعار می‌دهید: آتش آری، ننگ هرگز! گویا می‌خواهید اسلام را واژگون و پرده حرمتش را پاره کنید و پیمانی را که خدا برای حفظ حرمت مسلمین در زمین و عامل امنیت و آرامش مردم قرارداد بشـکنید، هان اگر شـما به غیر اسـلام پناه برید کافران با شـما نبرد خواهند کرد، آنگاه نه جبرئیل و نه میکائیل، نه مهاجر و نه انصار وجود ندارند که شـما را یاری دهند وچاره ای جز نبرد با شمشیر ندارید تا خداوند در میان شما حکم نماید؛ ای مردم، از مثـل‌های قرآن درباره کسانی که عـذاب و کیفر شدنـد و روزهای سـخت آنان، و آسـیب‌های شدیـدی که دیـدند آگاهیـد، پس وعده عذاب خدا را دور می‌پندارید و به عذر اینکه آگاهی نداری خود را گرفتار نسازید، وانتقام خدا را سـبک و خود را از کیفر الهی ایمن مپندارید زیرا که خدای سـبحان مردم روزگاران گذشته را از رحمت خود دور نساخت مگر برای ترک امر به معروف و نهی از منکر،

ص: ۴۷۴

پس خـدا بی‌خردان را برای نـافرمانی و خردمنـدان را برای ترک بازداشـتن دیگران از گناه لعنت کرد، آگاه باشـید شـما رشـته پیوند با اسلام را قطع و اجرای حدود الهی را تعطیل و احکام اسلامی را به فراموشی سپرده‌اید.

آگاه باشید خداوند مرا به جنگ با سرکشان تجاوکار، پیمان شکنان و فساد کنندگان در زمین فرمان داد، با ناکثان پیمان شکن جنگیـدم با قاسـطین تجاوزکار جهاد کردم و مارقین خارج شده از دین را خوار و زبون ساختم، و رهبر خوارج (شـیطان ردهه) بانگ صاعقه‌ای قلبش را به تپش آورد و سینه‌اش را لرزانـد و کارش را ساخت، حال تنها انـدکی از سـرکشان باقی ماندند که اگر خداونـد مرا باقی گذارد با حمله دیگری نابودشان خواهم کرد و حکومت حق را در سراسـر کشور اسـلامی پایدار خواهم کرد جز مناطق پراکنده و دوردست.

من در خردسالی بزرگان عرب را به خاک افکندم و شجاعان دو قبیله معروف (ربیعه) و (مضر) را در هم شکستم، شما موقعیت من نسبت به رسول خـدا صلّی الله علیه و آله در خویشاونـدی نزدیـک و در مقام و منزلت ویژه را می‌دانیـد، پیامبر مرا در اتاق خویش می‌نشاند ودر حالی که کودک بودم مرا در آغوش خود می‌گرفت، و در بستر مخصوص خود می‌خواباند، بدنش را به بدن من می‌چسپاند و بوی پاکیزه او را استشـمام می‌کردم، و گاهی غذایی را لقمه لقمه در دهانم می‌گذارد، هرگز دروغی در

گفتار من و اشتباهی در کردارم نیافت، از همان لحظه‌ای که پیامبر صلّی الله علیه و آله را از شیر گرفتند خداوند بزرگ‌ترین فرشته خود (جرئیل) را مأمور تربیت وی کرد تا شب و روز او را به راه‌های بزرگواری وراستی و اخلاق نیکو راهنمایی کند، من همواره با پیامبر بودم و چونان فرزند که با مادر است، پیامبر هر روز نشانه تازه‌ای از اخلاق نیکو را برایم آشکار می‌فرمود، و به من فرمان می‌داد که به او اقتدا نمایم، پیامبر چند ماه از سال را در غار حراء می‌گذراند، تنها من او را مشاهده می‌کردم وکسی جز من او را نمی‌دید، در آن روزها در هیچ خانه‌ای اسلام راه نمی‌یافت جز خانه رسول خدا صلّی الله علیه و آله

ص: ۴۷۵

که خدیجه هم در آن بود و من سومین آنان بودم، من نور وحی و رسالت را می‌دیدم و بوی نبوت را می‌بوییدم ، هنگامی که وحی بر پیامبر صلّی الله علیه و آله فرود می‌آمد ناله شیطان را شنیدم، گفتم: ای رسول خدا، این ناله کیست؟ گفت: شیطان است که که از پرستش خویش مأیوس گردید، سپس فرمود: ای علی، تو آنچه را من می‌شنوم می‌شنوی و آنچه را من می‌بینم می‌بینی، جز اینکه تو پیامبر نیستی بلکه وزیر من بوده وبه راه خیر می‌روی.

من با پیامبر صلّی الله علیه و آله بودم آنگاه که سران قریش نزد او آمدند و گفتند: ای محمد، تو ادعای بزرگی کردی که هیچ یک از پدران و خاندانت نکردند، ما از تو معجزه‌ای می خواهیم، اگر پاسخ مثبت انجام دهی تو پیامبر و فرستاده خدایی و اگر از انجام آن سر باز زنی خواهیم دانست که ساحر و دروغ گویی؛ پس پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: شما چه می‌خواهید؟ گفتند: این درخت را بخوان تا از ریشه کنده شده و در پیش تو بایستد؛ پیامبر فرمود: خداوند بر همه چیز تواناست، حال اگر خداوند این کار را بکند آیا ایمان می‌آورید و به حق شهادت می‌دهید؟ گفتند: آری، پیامبر فرمود: من به زودی نشان‌تان می... دهم آنچه را که درخواست کردید، و همانا بهتر از هر کسی می‌دانم که شما به خیر و نیکی باز نخواهید گشت، زیرا در میان شما کسی است که کشته شده ودر چاه بدر دفن خواهد شد، و کسی است که جنگ احزاب را تدارک خواهد دید.

سپس به درخت اشاره کرد و فرمود: ای درخت، اگر به خدا و روز قیامت ایمان داری و می‌دانی من پیامبر خدایم، از زمین با ریشه‌هایت درآی و به فرمان خدا در پیش من قرار گیر؛ سوگند به خدایی که پیامبر را به حق مبعوث کرد درخت با ریشه... هایش از زمین کنده شد وپیش آمد که با صدای شدید چونان به هم خوردن بال پرندگان یا به خوردن شاخه‌های درختان جلو آمد ودر پیش روی پیامبر صلّی الله علیه و آله ایستاد که برخی از شاخه‌های بلند خود را بر روی پیامبر و بعضی دیگر را روی من انداخت ومن در طرف راست ایشان ایستاده بودم، وقتی سران قریش این منظره را مشاهده کردند با کبر و غرور گفتند: به درخت فرمان ده نصفش جلوتر آید و نصف دیگر در جای خود بماند؛ پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمان داد پس نیمی از درخت با وضعی شگفت‌آور و صدایی سخت به پیامبر نزدیک شد گویا می‌خواست دور آن‌حضرت بپیچد، اما سران قریش از روی کفر و سرکشی گفتند: فرمان ده این نصف باز گردد و به نصف دیگر ملحق شود و به صورت اول درآید؛ پیامبر صلّی الله علیه و آله دستور داد و چنان شد، من گفتم: لا إله إلا الله، ای رسول خدا من نخستین کسی هستم که به تو ایمان می‌آورم ونخستین فردی هستم که اقرار می‌کنم درخت با فرمان خدا

ص: ۴۷۶

برای تصدیق نبوت و بزرگداشت دعوت رسالت، آنچه را خواستی انجام داد، اما سران قریش همگی گفتند: او ساحری است دروغگو، که سحری شگفت آور دارد و سخت با مهارت است، و خطاب به پیامبر صلّی الله علیه و آله گفتند:آیا تو را کسی جز امثال علی باور می‌کند؟ و همانا من از کسانی هستم که در راه خدا از هیچ سرزنشی نمی‌ترسند، کسانی که سیمای آنان سیمای صدّیقان و سخنان‌شان سخنان نیکان است، شب زنده‌داران و روشنی بخشان روزند، به دامن قرآن پناه برده سنت‌های خدا و رسولش را زنده می‌کنند، نه تکبر و خودپسندی دارند و نه بر کسی برتری می جویند نه خیانت‌کارند و نه در زمین فساد می‌کنند، قلبهای‌شان در بهشت و پیکرهای‌شان سرگرم اعمال پسندیده است - . نهج البلاغه ۱ : ۳۷۲-۳۹۵ - .

**[ترجمه]

بیان

بهره غلبه و الرواء بضم الراء و الهمز و المد المنظر الحسن و العرف بالفتح الريح الطيبه قوله عليه السلام لا يدرى أى لا يدريه أكثر الناس.

قوله عليه السلام بأمر الباء للاستصحاب قوله عليه السلام ملكا أى فى الظاهر لكونه فى السماء و مخلوطا بهم. و قال الجزرى الهواده الرخصه و السكون و المحاباه و قال هذا شى ء حمى أى محظور لا يقرب و أعداه الداء أى أصابه مثل ما بصاحب الداء و الاستفزاز الإزعاج و الاستنهاض على خفه و إسراع و الرجل اسم جمع لراجل.

قوله عليه السلام لقد فوق أى وضع فوق سهمه على الوتر و أغرق أى استوفى مد القوس و بالغ فى نزعها ليكون مرماه أبعد و وقع سهامه أشد.

قوله من مكان قريب لقربه بهم و جريانه منهم مجرى الدم قوله عليه السلام بظن مصيب فى بعض النسخ غير مصيب و وجه بوجوه.

الأول أنه قال ما قال لا على وجه العلم بل على سبيل التوهم و المصيب الحق هو العلم دون التوهم أو الظن و إن اتفق وقوعهما.

الثانى أن قوله لَأُغْوِيَنَّهُمْ بمعنى الشرك أو الكفر و الذين استثناهم المعصومون من المعاصى و لا ريب فى كون هذا ظن غير مصيب. (۳)الثالث أنه عليه السلام إنما قال ذلک لأن غوايتهم كان منهم اختبارا و تصديق أبناء

ص: ۴۷۷

۱- فى المصدر: تصديقا بنبوتک، و اجلالا لسلمتک.

۲- نهج البلاغه ۱: ۳۷۲ و ۳۹۵.

۳- لانه لا يظفر باغواء الجميع بهذا المعنى.

الحميه له يعود إلى وقوع الغوايه منهم على وفق ظنه فكان ظنه فى نسبتها إليه خطأ و بعباره أخرى لما ظن أنه قادر على إجبارهم على المعاصى و سلب اختيارهم حكم عليه السلام بخطائه و لعل هذا أصوب.

قوله عليه السلام الجامحه أى النفوس الجامحه (۱)من جمح الفرس إذا اعتز راكبه و غلبه و كل ما طلع و ظهر فقد نجم و استفحل أى قوى و اشتد و دلف أى تقدم و قحم فى الأمر رمى بنفسه فيه من غير رويه.

و الولجه بالتحريك موضع أو كهف يستتر فيه الماره من مطر و غيره و الورطات المهالك.

قوله عليه السلام إثخان الجراحه أى جعلكم واطئين لإثخانها و هو كثرتها كما قيل فهو مفعول ثان للإيطاء و يحتمل أن يكون مفعولا أولا و هو أظهر.

و الحز القطع و الخزائم جمع خزامه و هى حلقه من شعر تجعل فى وتره أنف البعير فيشد فيها الزمام و ورى الزند أى خرجت ناره و القدح إخراجها من الزند و تألبوا تجمعوا.

قوله عليه السلام يقتنصونكم أى يتصيدونكم و الحومه معظم الماء و الحرب و غيرهما و موضع الجار و المجرور نصب على الحال أى يقتنصونكم فى حومه ذل و الجوله الموضع الذى تجول فيه و النزغ الإفساد و فى النهايه المسلحه القوم الذين يحفظون الثغر من العدو لأنهم يكونون ذوى سلاح أو لأنهم يسكنون المسلحه و هى كالثغر و المرقب يرقبون العدو لئلا يطرقهم على غفله انتهى.

و كلمه ما فى قوله عليه السلام من غير ما فضل زائده للتأكيد و أمعن فى الطلب أى جد و أبعد و المصارحه المكاشفه و المناصبه المعاداه و أعنق أسرع و ليله ظلماء حندس أى شديده الظلمه و المهواه الوهده يتردى الصيد فيها و ذللا بضمتين جمع ذلول و سلسا كذلك جمع سلس و هما بمعنى سهل الانقياد.

ص: ۴۷۸

۱- فى هامش المطبوع: أى الانفس الجامحه، أو الأخلاق الجامحه. ابن أبى الحديد.

قوله علیه السلام أمرا أی اعتمدوا أمرا قوله علیه السلام تضایقت الصدور به کنایه عن کثرته قوله علیه السلام تکبروا عن حسبهم قیل أی جهلوا أصلهم أنه الطین المنتن فتکبروا.

قوله علیه السلام و ألقوا الهجینه أی نسبوا ما فی الإنسان من القبائح إلی ربهم أو نسبوا الخطاء إلیه تعالی فیما اختار لهم من خلیفه الحق. (۱)قوله علیه السلام مکابره لقضائه أی لحکمه علیهم بمتابعه أئمه الحق أو لما أوجب علیهم من شکر النعمه و الآلاء الأنبیاء و الأوصیاء علیهم السلام.

و اعتزاء الجاهلیه نداؤهم یا لفلان فیسمون قبیلتهم فیدعونهم إلی المقاتله و إثاره الفتنه (۲)قوله لنعمه علیکم أضدادا لعل المعنی أن تلک الخصال توجب زوال النعم عنکم فکأنکم أضداد و حساد لنعم الله علیکم.

قوله علیه السلام شربتم بصفوکم أی شربتم کدرهم مستبدلین ذلک بصفوکم أو متلبسین بصفوکم و الأحلاس جمع حلس بالکسر و هو کساء رقیق یکون علی ظهر البعیر ملازما له فقیل لکل ملازم أمر هو حلس ذلک الأمر ذکره الجزری.

و النفث النفخ استعیر هنا لوساوس الشیطان و فی بعض النسخ نثا من نث الحدیث إذا أفشاه و مصارع جنوبهم مساقطها و لواقح الکبر ما یوجب حصوله. و خفض الجناح کنایه عن لین الجانب و حسن الخلق و الشفقه و المخمصه الجوع و المجهده المشقه و محصهم بالمهملتین أی خلصهم و طهرهم و بالمعجمتین أی حرکهم و زلزلهم و الذهبان بالضم و الکسر جمع الذهب و العقیان بالکسر الذهب الخالص و البلاء الامتحان و الإنباء الإخبار بالوعد و الوعید.

قوله علیه السلام و لا لزمت الأسماء معانیها أی کانت تنفک الأسماء عن المعانی فتصدق الأسماء بدون مسمیاتها کالمؤمن و المسلم و الزاهد و غیرها و الخصاصه الفقر

۱- و قیل: أی انهم باحتقار غیرهم من الناس قبحوا خلق اللّه لهم.
۲- و قیل: تفاخرهم بأنسابهم کل منهم ینتسب الی ابیه و ما فوقه من أجداده، و کثیرا ما یجر التفاخر الی الحرب، و هی انما تکون بدعوه الرؤساء فهم سیوفها.

و ضامه حقه انتقصه و الضيم الظلم.

قوله عليه السلام تمتد نحوه أى يؤمله المؤملون و يرجوه الراجون فإن كل من أمل شيئا يطمح إليه بصره و يسافر برغبته إليه فكنى عن ذلك بمد العنق و شد عقد الرحال.

قوله عليه السلام فكانت النيات مشتركه أى بين الله و بين ما يأملون من الشهوات غير خالصه له تعالى و حسناتهم مقتسمه بينه تعالى و بين تلك الشهوات أو المعنى أنهم لو كانوا كذلك لآمن بهم جل الخلق للرغبه و الرهبه فلم يتميز المؤمن و المنافق و المخلص و المرائى و جبل وعر أى غليظ حزن.

قوله عليه السلام و أقل نتائق الدنيا قال ابن أبى الحديد أصل هذه اللفظه من قولهم امرأه نتاق أى كثيره الحبل و الولاده يقال ضيعه منتاق أى كثيره الريع فجعل عليه السلام الضياع ذوات المدر التى يثار للحرث نتائق و قال إن مكه أقلها صلاحا للزرع لأن أرضها حجريه (۱)و القطر الجانب.

قوله عليه السلام دمثه أى سهله و كلما كان الرمل أسهل كان أبعد من أن ينبت و من أن يزكو به الدواب لأنها تتعب فى المشى به قوله وشله أى قليله الماء قوله أعطافهم عطفا الرجل جانباه أى يميلوا جوانبهم معرضين عن كل شى ء متوجهين نحوه و المثابه المرجع و النجعه فى الأصل طلب الكلاء ثم سمى كل من قصد أمرا يروم النفع فيه منتجعا و ثمره الفؤاد هى سويداء القلب و السحيق البعيد و الفج الطريق بين الجبلين و هز المناكب كنايه عن السفر إليه مشتاقين (۲)و قوله يهلون أى يرفعون

۱- قال فى النهايه: فى حديث علىّ عليه السلام «أقل نتائق الدنيا مدرا» النتائق جمع نتيقه فعليه بمعنى مفعوله من النتق و هو أن يقلع الشى ء فترفعه من مكانه لترمى به؛ هذا هو الأصل و أراد بها هاهنا البلاد لرفع بنائها و شهرتها فى موضعها. انتهى. و ما ذكرناه فى الأصل ذكر ابن أبى الحديد و لعله أوفق منه رحمه اللّه.

۲- و قيل: أى يحركوا مناكبهم أى رءوس أكتافهم للّه، يرفعون أصواتهم بالتلبيه و ذلك فى السعى و الطواف.

أصواتهم بالتلبيه و الرمل سعى فوق المشى و السرابيل جمع السربال و هو القميص أى خلعوا المخيط.

قوله ملتف البنى أى مشتبک العماره (۱)و البره الواحـده من البر و هو الحنطه و الأريـاف جمع ريف و هو کل أرض فيها زرع و نخل و قيل هو ما قارب الماء من الأرض و المحدقه المطيفه (۲)و الغدق الماء الکثير و النضاره الحسن و مضارعه الشک مقاربته و فى بعض النسخ بالصاد المهمله (۳)و الاعتلاج الاضطراب.

قوله عليه السلام فتحا بضمتين أى مفتوحه و قوله ذللا أى سهله و وخامه العاقبه رداءتها.

قوله عليه السـلام فإنها قيل الضـمير يعود إلى مجموع البغى و الظلم و الکبر و قيل إلى الأخير باعتبار جعله مصـيده و هى بسـکون الصاد و فتح الياء آله يصـطاد بها و المساوره المواثبه قوله عليه السلام ما تکدى (۴)أى لا ترد عن تأثيرها و يقال رمى فأشوى إذا لم يصب المقتل.

قوله عليه السـلام ما حرس الله ما زائده قوله عليه السـلام عتاق الوجوه إما من العتق بمعنى الحريه أو بمعنى الکرم و العتيق الکريم من کل شـى ء و الخيار من کل شـى ء و النواجم جمع ناجمه و هو ما يطلع و يظهر من الکبر و القـدع الکف و المنع و يقال لاط حبه بقلـبى يليـط إذا لصق و مواقع النعم الأـموال و الأولاـد و آثارهـا هى الترفه و الغنـاء و التلـذذ بهـا و يحتمـل أن يکون الموقع مصدرا و المجداء جمع ماجد و المجد الشـرف فى الآباء و الحسب و الکرم يکونان فى الرجل و إن لم يکونا فى آبائه و النجداء الشـجعان واحدهم نجيد و بيوتات العرب قبائلها و اليعسوب السـيد و الرئيس و المقدم و الرغيبه المرغوبه قوله عليه السلام لخلال الحمد أى الخصال المحموده.

ص: ۴۸۱

۱- و قيل: أى کثير العمران.

۲- أى المحيطه من کل جهه.

۳- و فى المصدر بالسين المهمله.

۴- من أکدى الرجل، لم يظفر بحاجه.

قوله علیه السلام و مدت العافیه علی البناء للمفعول و هو ظاهر أو علی البناء للفاعل من قولهم مد الماء إذا جری و سال قوله علیه السلام و وصلت استعار الوصل لاجتماعهم عن کرامه الله لهم حال کونهم علی ذلک الأمر و رشح بذکر الحبل و التحاض تفاعل من الحض و هو الحث و التحریص و تواصی القوم أی أوصی بعضهم بعضا و الفقره واحده فقر الظهر و یقال لمن أصابته مصیبه شدیده قد کسرت فقرته و المنه بالضم القوه و الأعباء الأثقال.

قوله علیه السلام فساموهم أی ألزموهم و المرار بالضم شجر مر و استعیر شرب الماء المر لکل من یلقی شده.

قوله علیه السلام و بلغت الکرامه قوله بهم متعلق بقوله بلغت و قوله لهم بالکرامه و قوله إلیه بقوله لم تذهب (۱)و الأملاء جمع الملأ أی الجماعات و الأشراف و الترافد التعاون.

قوله علیه السلام متحازبین أی مختلفین أحزابا و غضاره النعمه طیبها و لذتها قوله علیه السلام فما أشد اعتدال الأحوال أی ما أشبه الأشیاء بعضها ببعض و إن حالکم لشبیهه بحال أولئک.

قوله علیه السلام یحتازونهم أی یبعدونهم و بحر العراق دجله و الفرات أما الأکاسره فطردوهم عن بحر العراق و القیاصره عن الشام و ما فیه من المراعی و المنتجع و الشیح نبت معروف و منابت الشیح أرض العرب و مهافی الریح المواضع التی تهفو فیها الریح أی تهب و هی الفیافی و الصحاری و نکد المعاش ضیقه و قلته و العاله جمع عائل و هو الفقیر و الدبر بالتحریک الجرح الذی یکون فی ظهر البعیر (۲)و الجدب قله الزرع و الشجر و الأزل الضیق و الشده.

قوله و إطباق جهل بکسر الهمزه أی جهل عام مطبق علیهم أو بفتحها أی

۱- و بقوله: ما لم تبلغ علی ما فی المصدر.

۲- و الوبر: شعر الجمال، و المراد أنهم کانوا رعاه ظاعنین من واد إلی آخر، لم تکن لهم بلده و لا حاضره یعیشون فیها.

جهل متراكم بعضه فوق بعض و وأد البنات قتلهن و شن الغاره عليهم تفريقها عليهم من جميع جهاتهم قوله عليه السلام و التفت الملة أى كانوا متفرقين فالتفت ملة محمد صلى الله عليه و آله بهم فجمعتهم يقال التف الحبل بالحطب أى جمعه و التف الحطب بالحبل أى اجتمع به و قوله فى عوائد حال أى جمعتهم الملة كائنه فى عوائد بركتها.

قوله عليه السلام فكهين أى أشرين مرحين (۱)فكاهه صادره عن خضره عيش النعمه قوله عليه السلام قد تربعت أى أقامت و يقال تعطف الدهر على فلان أى أقبل حظه و سعادته بعد أن لم يكن كذلك و الذرى الأعالى.

قوله عليه السلام لا يغمز يقال غمزه بيده أى نخسه و القناه الرمح و يكنى عن العزيز الذى لا يضام فيقال لا يغمز له قناه أى هو صلب و القناه إذا لم تلن فى يد الغامز كانت أبعد عن الحطم و الكسر.

و قوله لا تقرع لهم صفاه مثل يضرب لمن لا يطمع فى جانبه لعزته و قوته و الصفاه الصخره و الحجر الأملس.

و قوله بأحكام متعلق بثلمتم و قوله بنعمه متعلق بقوله امتن قوله النار و لا العار أى ادخلوا النار و لا تلتزموا العار. (۲)و قال الجوهرى كفأت الإناء قلبته و زعم ابن الأعرابى أن أكفأته لغه و كفأت القوم كفاء إذا أرادوا وجها فصرفتهم عنه إلى غيره قوله إلى غيره الضمير عائد إلى الإسلام أو إلى الله قوله فلا تستبطئوا أى فلا تستبعدوا قوله لترك التناهى يقال تناهوا عن المنكر أى نهى بعضهم بعضا و دوخه أى ذلله و شيطان الردهه هو ذو الثديه (۳)

۱- أشر :بطر،أى أخذته دهشه وحيره عند هجوم النعمه . أوطنى با لنعمه إو عندها فصر فها الى غير وجهها فهو أشر . و مرح الرجل : اشتد فرحه ونشاطه حت جاوز القدر، وتبختر واختال فهو مرح.

۲- هكذا فى النسخ، و لعلّ الاصوب: أى ندخل النار و لا نلتزم العار.

۳- فى هامش المطبوع: ذو الثديه لقب رجل اسمه ثرمله فمن قال فى الثدى انه مذكر يقول انما ادخلوا الهاء فى التصغير لان معناه اليد و ذلك ان يده كانت قصيره مقدار الثدى يدلّ على ذلك انهم كانوا يقولون فيه ذو اليديه و ذو الثديه جميعا؛ الصحاح.

فقد روی أنه رماه الله یوم النهر بصاعقه (۱)و الردهه نقره فی الجبل یجتمع فیها الماء و إنما سمی بذلک لأنه وجد بعد موته فی حفره و قیل هو أحد الأبالسه و الوجبه اضطراب القلب و الرجه الحرکه و الزلزله و أذلت من فلان أی قهرته و غلبته و التشذر التبدد و التفرق و الکلاکل الصدور (۲)الواحده کلکل أی أنا أذللتهم و صرعتهم إلی الأرض و النواجم جمع ناجمه و هی ما علا قدره و طار صیته و الخطل خفه و سرعه و یقال للأحمق العجل خطل قوله لا تفیئون أی لا ترجعون.

قوله علیه السلام فی القلیب أی قلیب بدر (۳)و الدوی صوت لیس بالعالی و قصف الطیر اشتد صوته و رفرف الطائر بجناحیه إذا بسطهما عند السقوط علی شی ء یحوم علیه لیقع فوقه و العتو التکبر و التجبر.

قوله خفیف فیه أی سریع قوله علیه السلام و لا یغلون کل من خان خفیه فی شی ء فقد غل.

أقول: إنما أوردت هذه الخطبه الشریفه بطولها لاشتمالها علی جمل قصص الأنبیاء علیهم السلام و علل أحوالهم و أطوارهم و بعثتهم و التنبیه علی فائده الرجوع إلی قصصهم و النظر فی أحوالهم و أحوال أممهم و غیر ذلک من الفوائد التی لا تحصی و لا تخفی علی من تأمل فیها صلوات الله علی الخطیب بها.

lt;meta info="(بَهَره): او را مغلوب ساخت. (الرُّواء): چهره نیکو. (العَرف): رایحه خوش. این سخن امام علیه السلام (لایَدری) یعنی: بیشتر مردم آن را در نمی‌یابند.

در این فرموده (بأمر) حرف(باء) برای ملازمت و همراهی است. و (ملکاً) یعنی: در ظاهر، به خاطر اینکه در آسمان است و با آنان درآمیخته است.

جزریّ گوید: (الهَواده): اجازه، آرامش، رفق و مدارا. و گفته است: (هذا شیءٌ حمیً) یعنی: ممنوع است و کسی به آن نزدیک نمی‌شود. (أعداه الداء): او را گرفتار کرد آن گونه که مریض گرفتار می‌شود. (الاستفزاز): آشفته و مضطرب گرداندن و اقدام نمودن به کاری با چالاکی و سرعت. (الرجل): اسم جمع است برای (راجل) به معنای شخص پیاده. این سخن امام علیه السلام (لقد فوّق) یعنی: نوک تیر خویش را بر زِه کمان نهاد. (أغرق) یعنی: کمان را به صورت کامل کشید و در کشیدن آن مبالغه کرد تا نقطه تیر رس او دورترین نقطه و شدّت ضربه تیرهایش بیشترین باشد. (مِن مکان قریب) به خاطر نزدیکی شیطان به انسان‌ها و جاری بودنش در کنار آنان می‌باشد چنان که خون در رگ‌هایشان جاری می‌شود. این فرموده (بظنّ مصیب) که در برخی از نسخه‌ها به صورت (غیر مصیب) ذکر شده به چند صورت قابل توجیه است:

نخست: شیطان سخن خویش را از روی دانش و آگاهی بر زبان نرانده است بلکه بر طریق توهّم سخن گفته است و مصیب واقعی همان علم است بدون توهم و گمان؛ هر چند که وقوع این دو اتفاق بیفتد.

دوّم: این سخن خداوند (لأُغوینّهم) به معنای (گمراه کردن انسان‌ها با ابتلای آنان به) شرک و کفر است، و کسانی که آنان را مستثنی کرده است معصومین از انجام معاصی می‌باشند، و هیچ تردیدی در این نکته وجود ندارد که چنین گمانی به هدف اصابت نمی‌کند.

سوّم: امـام علیه السـلام چنین فرموده است به خاطر اینکه گمراه شـدن مردم توسط شـیطان به منزله آزموده شـدن آنان است؛ و تصدیق شدن

ص: ۴۷۷

شیطان از جانب فرزندان خودپسـندی، به گرفتار شدن آنان در دام گمراهی بر حسب ظنّ و گمان شـیطان برمی‌گردد، پس ظنّ و گمان او در نسبت دادن گمراهی به آنان خطاست و به عبارت دیگر هنگامی که شیطان گمان کرد می‌تواند مردم را به انجام معاصـی مجبور سـازد و اختیار آنان را سـلب کنـد امام علیه السـلام حکم به خطای او صادر کرد؛ و شایـد این نظر صـحیح‌تر و صواب‌تر باشد.

این سـخن امام علیه السـلام (الجامحه) به معنای نفوس سـرکش می‌باشد، که از (جَمَح الفرسُ: اسب نسـبت به سوارش چموش شد و بر او غلبه کرد) گرفته شده است. (نَجَم): طلوع کرد و ظاهر شد. (استفحل): نیرومند و محکم گشت.

(دَلَف): پیشروی کرد. (قحم فی الأمر): خود را بدون هیچ گونه تدبیر و اندیشه در آن امر انداخت.

(الوَلَجه): مکان یا غاری که رهگذران باری در امان ماندن از بارش باران و غیره در آن پناه می‌گیرند. (الورَطات): پرتگاه‌های نابودی.

این سـخن امام علیه السـلام (إثخان الجراحه) یعنی: فراوانی و کثرت زخم و جراحت شـما را پایمال کرد، پس مفعول دوم برای مصدر (ایطاء) می‌باشد، هم چنین ممکن است که مفعول نخست باشد و این نظر صحیح‌تر است.

(الحزّ): قطع کردن و بریـدن. (الخزائم) جمع (خزامه) است به معنـای حلقه‌ای از جنس مو که در پره بینی شتر قرار داده شـده و افسار به آن بسته می‌شود، (وَرَی الزند): آتش آن افروخته شد. (القَدَح): افروختن آتش از آتش زنه. (تألّبوا): گِرد آمدند.

(یقتنصونکم): شـما را در دام می‌اندازند و شـکار می‌کنند. (الحَومه): وسط دریا یا بجبوحه آوردگاه و غیره، و جار و مجرور بنا بر حـال بـودن محلاًـ منصـوب شـده است یعنی: (یقتنصـونکم فی حومَه ذُلّ). (الجَوِلَه): مکـانی که در آن به گردش در می‌آیی،جولانگاه. (النزغ): تباه ساختن. و در پایان (المَسلَحه) یعنی: گروهی که مرزها را از هجوم دشـمن حفظ می‌کنند و به این اسم خوانده شده‌اند چرا که مسلّح هسـتند، یا به خاطر اینکه در پاسـگاه‌ها و مراقبت‌گاههای مرزی ساکن هستند و رفتار دشمن را زیر نظر دارند تا به ناگاه بر آنان هجوم نیاورد.پایان.

کلمه (ما) در این فرموده امام علیه السـلام (مِن غیر ما فضل) زائـد و برای تأکید است. (أمعن فی الطلب): در جسـتجو جدیّت و دور نظری بـه خرج داد. (المُصَیارَحه): آشـکارا و بی پرده. (المُناصَبَه): دشـمنی. (أعنَقَ): شـتافت و سـرعت به خرج داد. (لیله ظلماء حنـدس): شب بسـیار تاریک. (المهواه): گودالی که در آن به کمین شـکار نشسـته می‌شود. (ذُلُلًا) جمع(ذَلول)، (سُـلُساً) جمع (سُلُس) که هر دو به معنای فرمانبردار و رام می‌باشند.

ص: ۴۷۸

(أمراً): بر امری اعتماد و تکیه کردند. (تضایقت الصدورُ به): کنایه از کثرت و فراوانی آن امر است یعنی: سینه‌ها از فراوانی آن به تنگ آمد. (تکبّروا عن حسبهم) گفته شده یعنی: اصالت خویش را فراموش کردند که از گِل بدبو است پس تکبّر ورزیدند.

(و ألقوا الهَجِینه) یعنی: کارهای زشت و ناپسندی که از انسان‌ها سر می‌زند را به پروردگارشان نسبت دادند، یا به خاطر اینکه خداوند متعال جانشین حقّ را برای آنان برگزیده بود به وی نسبت خطا و اشتباه دادند.

(مکابره لقضائه) یعنی: در مقابل حکم خداوند مبنی بر اینکه از پیشوایان حقّ و حقیقت پیروی کنند تکبّر ورزیدند، و یا به دلیل اینکه شکر نعمت را بر آنها واجب گردانده بود با او به دشمنی پرداختند. (الآلاء): پیامبران و اوصیاء علیهم السلام.

(اعتزاء الجاهلیّه): این ندای عصر جاهلیت: ای فلانی به فریاد برس! سپس قبیله آنها را صدا زده و به جنگ و فتنه انگیزی دعوتشان می‌کردند. (لِنعَمه علیکم أضداداً): شاید معنا چنین باشد: آن خصلت‌ها زوال نعمت را برای شما حتمی می‌گرداند پس گویا که شما مخالفان و حسودان ارزانی داشته شدن نعمت‌های خداوند بر خود هستید.

(شربتم بصفوکم): تیرگی آنان را با تبدیل کردن به صفای خویش نوشیدید، یا تیرگی آنان را با صفای خویش پوشاندید.

(أحلاس) جمع (حِلس): پوشش نازکی که بر پشت شتر می‌اندازند و همراه آن است، جزریّ گفته است: (هو حلس ذلک الأمر) یعنی: او همراه و ملازم آن چیز است.

(النفث): دمیدن، این سخن در اینجا به معنای وسوسه‌های شیطان به استعاره گرفته شده است؛ و در برخی از نسخه‌ها به صورت (نثّاً) ذکر شده است و (نثّ الحدیث) یعنی: سخن را فاش و پراکنده ساخت. (مصارع جنوبهم): مکان‌هایی که با پهلوهایشان بر آنها می‌افتند. (لواقح الکِبر): آنچه حاصل شدن کبر و غرور را حتمی می‌گرداند. (خفض الجناح): کنایه از نرم خویی، اخلاق نیکو و مهربانی است. (المخمصَه): گرسنگی. (المجهده): سختی و مشقّت. (مَحَصَ هم): آنان را نجات بخشید و مطهّر گرداند، (مخَضَ هم): آنان را تکان داد و به لرزه انداخت. (الذُهبان): جمع (ذَهَب: طلا) است. (العِقیان): طلای خالص. (البلاء): آزمایش و امتحان. (الإنباء): خبر دادن از وعده و وعید.

(ولا لَزِمَت الأسماءُ معانیها) یعنی: واژه‌ها و اسمها معانی خود را از دست می‌داد، پس بدون درنظرگرفتن مسمّای آنها تصدیق می‌شدند مانند واژه‌های مؤمن، مسلم، زاهد و غیره. (الخصاصَه): فقر و تنگدستی.

ص: ۴۷۹

(ضامه حقّه): حق او را ضایع گرداند. (الضَیم): ظلم و ستم.

(تمتدّ نحوه) یعنی: آرزومندان آن را آرزو می‌کنند و خواهندگان در طلبش هستند، پس هر کسی که آرزوی چیزی را در سر می‌پروراند چشمش را به سوی آن می‌دوزد و با میل خویش به سوی آن سفر می‌کند، و امام علیه السلام با گوشه چشم داشتن به این معنا از اصطلاحات (مَدّ النق: گردن دراز کردن) و (شدّ عقد الرحال: بار سفر بستن) استفاده کرده است.

(فکانت النیّات مشترکه) یعنی: نیت‌های آنان بین رضایت خداونـد و شـهوت‌هایی که آرزو می‌کردنـد مشترک بود و نیّت خود را برای خداونـد خالص نگردانـده بودند و کارهای نیک و حسـنات‌شان بین خداوند متعال و آن شـهوت‌ها تقسـیم شده بود؛ یا معنا چنین است: اگر این گونه بودنـد بیشتر مردم از روی علاقه یا ترس به آنان ایمان می‌آوردنـد، پس مؤمن و منافق یا مخلص و ریا کار از هم تشـخیص داده نمی‌شد. (جبل وعر): کوه سـخت و ناهموار. (أقلّ نتائق الدنیا) ابن ابی الحدید گفته است: اصل این کلام از (امرأه نتاق: زنی که بسیار باردار می‌شود و بسـیار بچه می‌زایـد) گرفته شـده است، گفته می‌شود: (ضیعه منتاق) یعنی: زمینی که محصول بسـیار دارد، پس امام علیه السـلام برای سـرزمین‌های دارای سنگلاخ که برای کاشتن، شخم زده می... شوند از واژه (نتائق) اسـتفاده کرده است و فرموده است: همانا مکّه کمترین شایسـتگی را برای زراعت داراست چرا که زمین... هایش سنگلاخ است. (القُطر): جانب و ناحیه.

(دمثه): نرم و روان، و شنزار هرچه نرم‌تر و روان‌تر باشد رویش گیاهان در آن بعیدتر است و چهارپایان در آن آسایش ندارند، چرا که راه رفتن در آن برای‌شان سـخت و مشـکل است. (وَشـله): کمک آب. (أعطافهم): عطفاالرجل: دو پهلوی شخص و دو طرف راست و چپ او، یعنی: روی از هر چیزی به سوی آن منحرف می کنند.

(المثـابه): مکـان بـاز گشت. (النجعه) در اصل به معنای جسـتجوی چراگاه بوده است سـپس به هر شخصـی گفته شـده که برای طلب منفعت و سود جسـتن از چیزی سراغ آن می‌رود. (ثمره الفؤاد): سویدا و ته قلب. (السحیق): دور. (الفجّ): راه بین دو کوه. (هزّ المناکب): کنایه از سفر به سوی آن (خانه خدا) بااشتیاق است. (یهلّون): صدای خود را لبیک گویان بلند می کنند.

ص: ۴۸۰

(الرَّمل): هروله کردن، راه رفتن با سـرعت کمی بیشتر. (السرابیل) جمع (السربال) به معنای پیراهن، یعنی: هر آنچه را که دوخته شده باشد از تن به در آوردند.

(ملتفّ البُنی): دارای ساختمـان‌هـای درهم فرو رفته. (البـرّه): مفرد (البُـرّ) که به معنـای گنـدم است. (أریـاف) جمع (ریف): هر زمینی که در آن زراعت و نخل وجود داشـته باشـد، و گفته شده: زمینی که نزدیک آب باشد. (المُحدقه): از هر سو مُشـرف و فراگیر. (الغدق): آب فراوان. (النضاره):نیکویی. (مضارعه الشکّ): نزدیکی به شک و تردید، و در برخی از نسخه‌ها به صورت (مصارعه) ذکر شده است. (الاعتلاج): اضطراب و آشفتگی.

(فُتُحاً): گشوده و باز. (ذُلُلًا): سهل و آسان. (وخامه العاقبه): زشتی و ناپسندی سرانجام و عاقبت.

(فإنّها): گفته شده مرجع ضـمیر (هاء) هر سه واژه (بغی: سرکشـی) و (ظلم: سـتم) و (کبر: غرور) می‌باشد؛ یا مرجع آن، آخرین واژه یعنی (کبر) می‌باشـد به اعتبار اینکه کبر و غرور (مَصیـدَه: وسـیله‌ای که با آن شـکار می‌شود) است. (المساوره): پریـدن و یورش بردن. (ما تکدی): از تأثیر گذاری خود باز داشته نمی‌شود. و گفته می‌شود: (رَمَی فأشوی): آن گاه که جنگجو به هدف اصابت نکند.

(مـا) در فرموده (مـا حرس الله) زائـد است. (عتاق الوجوه): از (العتق) گرفته شـده که یا به معنای آزادی است یا بزرگواری، (

العتیق): بزرگوار و برگزیده از هر جنسی. (النواجم) جمع (ناجمه): آنچه از تکبر و غرور ظاهر و آشکار می‌شود.

(القَدع): بازداشتن و منع کردن. گفته می‌شود: (لاط حبّه بقلبی یلیط) یعنی: حبّ او به دلم چسبید.

(مواقع النعم): اموال و اولاد، و (آثار مواقع النعم) یعنی: در ناز و نعمت قرار گرفتن و احساس بی نیازی کردن و لذت جستن از اموال و اولاد، هم چنین ممکن است که (الموقع) معنای مصدری داشته باشد. (المجداء) جمع (ماجد)،و (المَجد): شرف و بزرگواری در میان پدران و اجداد، و (حَسَب) و (کَرَم) ممکن است در شخص وجود داشته باشند هر چند در اجداد و نیاکان او وجود نداشته باشند. (النجداء): شجاعان، مفرد آن (نجید) است. (بیوتات العرب): قبیله‌های قوم عرب. (الیعسوب): سرور و رئیس پیش افتاده. (الرغیبه): مرغوب و پسندیده. (خِلال الحَمد): خصلت‌های ستایش شده.

ص: ۴۸۱

(مدَّت العافیه): فعل به صورت مجهول صحیح‌تر به نظر می‌رسد، ولی اگر معلوم باشد از این سخن ایشان گرفته شده است: (مَدّ الماء): آب جریان یافت و روان شد. (وَصَِلَت): لفظ (وصل) را برای بیان این معنا به استعاره گرفته است که در صورت مداومت بر آن امر، بر کرامتی که خداوند برای آنان در نظر گرفته جمع می‌شوند، و با ذکر (حبل) استعاره را به مرشّحه تبدیل کرده است.

(التحاضّ) مصدر (الحضّ) از باب تفاعل است که به معنای تحریک و ترغیب کردن می‌باشد. (تواصی القوم): آن قوم به یکدیگر سفارش کردند. (الفِقره) مفرد (فقر) است به معنای پشت، و در مورد آن کسی که گرفتار مصیبت شدیدی شده است گفته می‌شود: (قد کسرت فقرته: پشت او (زیر بار آن مصیبت) شکسته شده است. (المُنّه): قدرت و توانمندی. (الأعباء): سنگینی‌ها.

(سا موهم): آنان را مکلّف کرد. (المُرار): اسم درختی تلخ، و نوشیدن آب تلخ استعاره است برای هر آن کسی که با سختی و مصیبت روبه رو می‌شود.

(بلغت الکرامه): این سخن امام (بهم) متعلّق به (بَلَغت)، (لهم) متعلّق به (الکرامه) و (إلیه) متعلّق به (لَم تذهب) می‌باشد. (الأملاء) جمع (المَلَأ): جماعت‌ها و بزرگان. (التَرافُد): تعاون و همکاری.

(متحازبین): دارای احزاب مختلف. (غضاره النعمه): نیکویی و لذت نعمت. (فما أشدّ اعتدال الأحوال) یعنی:

برخی از اشیاء چقدر شبیه به برخی دیگر هستند! و به راستی که احوال شما نیز شبیه حال آنان است.

(یحتازونهم): آنان را دور می‌گردانند. (بحر العراق): دجله و فرات، امّا پادشاهان ایرانی آنان را از کنار دجله و فرات و پادشاهان رومی آنان را از سرزمین شام و چراگاه‌ها و سودمندی‌های آنجا دور کردند.

(السَیح): اسم گیاهی معروف. (مَنابِت الشَّیح): سرزمین قوم عرب. (مهافی الریح): اماکنی که باد در آنها به وزش در می‌آید،

که منظور بیابانها و صحراها می‌باشد. (نَکَد المعاش): تنگیِ زندگی و اندکیِ رزق. (العالَه) جمع (عائل): فقیر.

(الدَّبَر): زخمی که در پشت شتر وجود دارد. (الجَدَب): قلّت زراعت و درختان. (الأزل): تنگی و سختی.

(إطباق جهل): با همزه مکسور یعنی: جهل و نادانی عمومی که آنان را در برگرفته است، و با همزه مفتوح یعنی:

ص: ۴۸۲

جهل و نادانی متراکم که به صورت چند لایه بر زندگی آنان سایه افکنده است. (وَأد البنات): کشتن و زنده به گور کردن دختران. (شنّ الغاره علیهم): پراکندن غارت در میان آنها از تمام جهات. (التفّت الملّه) یعنی: متفرّق و پراکنده بودند پس امّت محمّد صلّی الله و علیه و آله آنان را گِرد آوردند و متّحد ساختند، گفته می‌شود: (التَفّ الحبل بالحطب) یعنی: هیزم ها را با طناب جمع کرد، و (التفّ الحطبُ بالحبل) یعنی: هیزم ها با طناب جمع شد. (فی عوائد حال) یعنی: امّت (محمّد) آنان را بر برکت های آیین حقّ گِرد آوردند.

(فکهین): سرمستان و مغروران در ناز و نعمت، و این سرمستی و غرور از خرّمی زندگانی ناشی شده است. (قَد تربّعت): استوار گشت. گفته می‌شود: (تعطّف الدهر علی فلان) یعنی: بخت و همای سعادت به او روی آورد حال آنکه قبلاً چنان نبود. (الذّری): بلندیها و اماکن مرتفع. (لا یُغَمز) گفته می‌شود: (غمزه بیده) یعنی: (نیزه را) با دست فشرد (تا سختی یا کج و راستی آن را بیازماید). (القناه): نیزه، و (لا تَغمز لهم قناه) کنایه از توانمندی است که مغلوب نمی‌شود، یعنی استوار و محکم است.و نیزه آن گاه که در دست آزماینده‌اش نرم و شُل نباشد از خرد شدن و شکسته شدن به دور است.

(لا تُقرَع لهم صفاه): ضرب المثلی است که در مورد کسی بیان می‌شود که به خاطر عزّت و نیرومندی‌اش خیال حمله به او در سر پرورانده نمی‌شود. (الصفاه): صخره و سنگ صاف و صیقلی.

(بأحکام): جار و مجرور متعلّق به فعل (ثَلَمتم: شکستید) و (بنعمه) متعلق به فعل (امتنّ: منّت گذارد) است، (النّار و لا العار) یعنی: وارد آتش شوید ولی ننگ و عار را بر خود نپذیرید.

جوهری گفته است: (کفأت الإناء): ظرف را واژگون ساختی (ساختم)، و ابن الأعرابیّ چنین پنداشته است که (أکفأته) و (کفأت القوم کفاء) از نظر لغوی یعنی: قوم اراده چیزی کردند ولی من آنان را به سوی چیز دیگری منحرف ساختم.(إلی غیره): ضمیر (هاء) به اسلام یا خداوند باز می گردد.

(فلا تستبطئوا): پس دور مپندارید. (لترک التناهی): گفته می‌شود: (تناهوا عن المنکر) یعنی یکدیگر را از انجام زشتی منع و نهی کردند. (دوّخه): او را خوار و ذلیل گرداند. (شیطان الرّدهَه): منظور شخصی به اسم (ذو الثدیه) است

ص: ۴۸۳

که یکی از رهبران خوارج بود و روایت شده که خداوند در روز جنگ نهروان او را با آذرخشی هدف قرار داد.

(الرَّدهه): گودالی در کوه که در آن آب جمع می‌شود. (ذو الثـدیه) به (شـیطان الردهه) معروف شـده بود چرا که بعد از مرگ در گـودالی یـافت شـد؛ و گفتـه شـده کـه (شـیطان الرَّدهَـه) اسم یکی از ابلیس هـاست. (الـوجبه): اضـطراب و آشـفتگی قلب. (الرجّه): به حرکت و لرزه درآمدن. (أدلت من فلان): بر او چیره شد و غلبه کرد. (التشذّر): پراکنده و متفرق شدن. (الکلاکل): سینه‌هـا، مفرد آن (کلکـل) است، یعنی: من آنـان را خوار و ذلیل گردانـده و بر زمین افکنـدم. (النواجم) جمع (ناجمه) است به معنای کسی که ارزشش والا گشته و آوازه‌اش در همه جا پیچیده است.

(الخَطَل): سبک سری و کم وزنی، و به شخص احمق یاوه‌گو و سبک سر (خَطِل) گفته می‌شود. (لا تفیئون): باز نمی‌گردید.

(فی القلیب): چاه بدر. (الدویّ): صدایی که بلند نیست. (قَصف الطیر): شدّت گرفتن صدای (بالهای) پرنده.

(رَفرَف الطائرُ بجناحیه): آن گاه که پرنـده به هنگام فروآمـدن بر چیزی که بر فراز آن می‌چرخـد بالهایش را می‌گسترانـد تا بر آن فرو افتد. (العتوّ): تکبّر و زورگویی.

(خفیف فیه): در انجام آن سـریع است. (و لا یغلّون): هر کسـی که به صورت پنهانی در چیزی خیانت کنـد مرتکب غلّ و غشّ شده است.

می‌گویم: همانا این خطبه شریف و طولانی را ذکر کردم به خاطر اینکه بر خلاصه داستان پیامبران علیهم السلام و علّت احوال، وضـعیّت و شـیوه برانگیخته شـدن ایشان اشـتمال دارد، هم چنین این خطبه در بردارنـده تنبیه و بیدار باشـی است در مورد فائده مراجعه به داسـتان پیامبران و نگریسـتن و تفکر در احوال ایشان و امت‌هایشان و فائده‌های دیگری که به شمار نمی‌آیند و بر هر کسی که در آنها تأمّل و درنگ کند پنهان نمی‌ماند، درود و صلوات خداوند بر کسی که این خطبه را بر زبان رانده است.

**[ترجمه]

«۳۸»

کا، الکافی بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ الْأَحْلَامَ لَمْ تَکُنْ فِیمَا مَضَی فِی أَوَّلِ الْخَلْقِ وَ إِنَّمَا حَدَثَتْ فَقُلْتُ وَ مَا الْعِلَّهُ فِی ذَلِکَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ ذِکْرُهُ بَعَثَ رَسُولًا إِلَی أَهْلِ زَمَانِهِ فَدَعَاهُمْ إِلَی عِبَادَهِ اللَّهِ وَ طَاعَتِهِ فَقَالُوا إِنْ فَعَلْنَا ذَلِکَ فَمَا لَنَا فَوَ اللَّهِ مَا أَنْتَ بِأَکْثَرِنَا مَالًا وَ لَا

۱- فی هامش المطبوع: ذو الثدیه کسمیه لقب جرقوص بن زهیر کبیر الخوارج، أو هو بالمثناه تحت. منه طاب ثراه.
۲- قیل: القرن: القوّه و الشده، و انما ذکره لتشبههم بالثور، کما ذکر الکلکل لتشبیههم بالجمل. منه رحمه اللّه.
۳- طرح فیه نیف و عشرون من أکابر قریش.

بِأَعَزِّنَا عَشِيرَةً فَقَالَ إِنْ أَطَعْتُمُونِی أَدْخَلَکُمُ اللَّهُ الْجَنَّهَ وَ إِنْ عَصَیْتُمُونِی أَدْخَلَکُمُ اللَّهُ النَّارَ فَقَالُوا وَ مَا الْجَنَّهُ وَ النَّارُ فَوَصَفَ لَهُمْ ذَلِکَ فَقَالُوا مَتَی نَصِیرُ إِلَی ذَلِکَ فَقَالَ إِذَا مِتُّمْ فَقَالُوا لَقَدْ رَأَیْنَا أَمْوَاتَنَا صَارُوا عِظَاماً وَ رُفَاتاً فَازْدَادُوا لَهُ تَکْذِیباً وَ بِهِ اسْتِخْفَافاً فَأَحْدَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِیهِمُ الْأَحْلَامَ فَأَتَوْهُ فَأَخْبَرُوهُ بِمَا رَأَوْا وَ مَا أَنْکَرُوا مِنْ ذَلِکَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ ذِکْرُهُ أَرَادَ أَنْ یَحْتَجَّ عَلَیْکُمْ بِهَذَا هَکَذَا تَکُونُ أَرْوَاحُکُمْ إِذَا مِتُّمْ وَ إِنْ بَلِیَتْ أَبْدَانُکُمْ تَصِیرُ الْأَرْوَاحُ إِلَی عِقَابٍ حَتَّی تُبْعَثَ الْأَبْدَانُ (۱).

**[ترجمه] الکافی: حسن بن عبدالرحمن از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده که فرمود: به راستی که خواب و رؤیا دیدن در میان امّت های نخستین وجود نداشته و بعداً به وجود آمده است، گفتم: علّت آن چیست؟ فرمود: خداوند عزّ و جلّ پیامبری را به سوی مردمان زمانه‌اش مبعوث گرداند پس آنان را به سوی عبادت و طاعت خداوند فرا خواند، آنان در پاسخ گفتند: اگر چنین کاری انجام دهیم چه سودی به ما خواهد رسید؟ به خدا سوگند که اموال تو از اموال ما بیشتر نیست

ص: ۴۸۴

و عشیره و قبیله تو از عشیره و قبیله ما با عزّت تر و بزرگوارتر نیست؛ پس آن پیامبر فرمود: اگر از من اطاعت کنید خداوند شما را وارد بهشت می گرداند و اگر مرا نافرمانی کنید خداوند شما را وارد آتش جهنم می گرداند؛ گفتند: بهشت و آتش جهنم چه هستند؟ آن گاه پیامبر بهشت و آتش جهنم را برای آنان توصیف کرد، پس گفتند: چه وقت به سوی بهشت و جهنم منتقل می گردیم؟ فرمود: هنگامی که از دنیا بروید، گفتند: ما مردگان خویش را دیده‌ایم که به استخوانها و پودرهایی ریز تبدیل شده‌اند! پس هر چه بیشتر آن پیامبر را تکذیب کردند و خوارش شمردند، بنابراین خداوند متعال خواب و رؤیا را در وجود آنان ایجاد کرد، آن گاه نزد پیامبرشان آمدند و آنچه را در خواب دیده و آن را انکار کرده بودند به اطّلاع وی رساندند، پیامبر فرمود: همانا خواست خداوند عزّ و جلّ بر این بوده است که این رؤیا را دلیل قاطعی بر شما قرار دهد، ارواح شما هنگامی که وفات نمودید همین گونه خواهند بود، و اگر جسم‌هایتان فرسوده گشت روح‌هایتان گرفتار مجازات خواهند شد تا زمانی که جسم ها برانگیخته شوند. -. روضه الکافی : ۹۰ -

**[ترجمه]

«۳۹»

دَعَوَاتُ الرَّاوَنْدِیِّ، رُوِیَ أَنَّ اللَّهَ أَوْحَی إِلَی نَبِیٍّ مِنَ الْأَنْبِیَاءِ فِی الزَّمَنِ الْأَوَّلِ أَنَّ لِرَجُلٍ فِی أُمَّتِهِ دَعَوَاتٍ مُسْتَجَابَهً فَأَخْبَرَ بِهِ ذَلِکَ الرَّجُلَ فَانْصَرَفَ مِنْ عِنْدِهِ إِلَی بَیْتِهِ فَأَخْبَرَ زَوْجَتَهُ بِذَلِکَ (۲)فَأَلَحَّتْ عَلَیْهِ أَنْ یَجْعَلَ دَعْوَهً لَهَا فَرَضِیَ فقال (فَقَالَتْ) سَلِ اللَّهَ أَنْ یَجْعَلَنِی أَجْمَلَ نِسَاءِ الزَّمَانِ فَدَعَا الرَّجُلُ فَصَارَتْ کَذَلِکَ ثُمَّ إِنَّهَا لَمَّا رَأَتْ رَغْبَهَ الْمُلُوکِ وَ الشُّبَّانِ الْمُتَنَعِّمِینَ فِیهَا مُتَوَفِّرَهً زَهِدَتْ فِی زَوْجِهَا الشَّیْخِ الْفَقِیرِ وَ جَعَلَتْ تُغَالِظُهُ وَ تُخَاشِنُهُ وَ هُوَ یُدَارِیهَا وَ لَا یَکَادُ یُطِیقُهَا فَدَعَا اللَّهَ أَنْ یَجْعَلَهَا کَلْبَهً فَصَارَتْ کَذَلِکَ ثُمَّ أَجْمَعَ أَوْلَادُهَا یَقُولُونَ یَا أَبَهْ إِنَّ النَّاسَ یُعَیِّرُونَّا أَنَّ أُمَّنَا کَلْبَهٌ نَائِحَهٌ وَ جَعَلُوا یَبْکُونَ وَ یَسْأَلُونَهُ أَنْ یَدْعُوَ اللَّهَ أَنْ یَجْعَلَهَا کَمَا کَانَتْ فَدَعَا اللَّهَ تَعَالَی فَصَیَّرَهَا مِثْلَ الَّتِی کَانَتْ فِی الْحَالَهِ الْأُولَی فَذَهَبَتِ الدَّعَوَاتُ الثَّلَاثُ ضَیَاعاً (۳).

ص: ۴۸۵

۱- روضه الكافى: ۹۰.

۲- فى نسخه: و أخبر زوجته بذلك.

۳- دعوات الراوندىّ مخطوط.

**[ترجمه] دعوات راونـدی: روایت شـده است که خداونـد متعال در زمان پیشـینیان به پیامبری از پیامبران وحی فرمود: همانا برای مردی از امّت تو دعاهای مسـتجابی قرار داده شده است، پس پیامبر آن مرد را از این امر آگاه گرداند، آن گاه مرد از نزد پیامبر به سوی خانه‌اش رفت و همسـر خود را باخبر ساخت، و همسر آن مرد اصرار کرد که یکی از دعاهایش را برای وی قرار دهـد، مرد رضایت داد و زن به او گفت: از خداونـد بخواه که مرا زیباترین زن زمان خویش قرار دهـد، آن گاه مرد دعا کرد و چنـان شـد که زن می‌خواست، سـپس هنگـامی که زن رغبت پادشاهـان و جوانان ناز پرورده را نسـبت به خود مشاهـده کرد از همسر خود که شیخ مستمندی بود روی گردان شد و بر او خشم گرفت و خشونت روا داشت در حالی که مرد با او مدارا می... کرد و نزدیـک بود که دیگر تحمّلش نکنـد، بنـابراین از خداونـد خواست که زنش را تبـدیل به سـگ کنـد و این اتفـاق افتاد! سپس فرزندانش را جمع کرد در حالی که می‌گفتند: ای پدر، مردم بر ما عیب می‌گیرند که مادرمان سگی است پارس کننده، و شـروع به گریسـتن کردنـد و از او خواسـتند که به درگاه خداونـد دعا کنـد که مادرشان را به حالت اولیه بازگرداند، مرد نیز خداونـد متعال را فرا خواند، پس همسـر او را به حالت اولیه اش بازگرداند، و به این ترتیب هر سه فرصت دعاهای مسـتجاب او از بین رفت. - . نسخه خطی دعوات الراوندی -

ص: ۴۸۵

**[ترجمه]

باب ۳۲ نوادر أخبار بنی إسرائیل

الآیات

البقره: «یا بَنِی إِسْرائِیلَ اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتِی أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ وَ أَنِّی فَضَّلْتُکُمْ عَلَی الْعالَمِینَ»(۱۲۲)

المائده: «وَ لَقَدْ جاءَتْهُمْ رُسُلُنا بِالْبَیِّناتِ ثُمَّ إِنَّ کَثِیراً مِنْهُمْ بَعْدَ ذلِکَ فِی الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ»(۳۲) (و قال تعالی): «لَقَدْ أَخَذْنا مِیثاقَ بَنِی إِسْرائِیلَ وَ أَرْسَلْنا إِلَیْهِمْ رُسُلًا کُلَّما جاءَهُمْ رَسُولٌ بِما لا تَهْوی أَنْفُسُهُمْ فَرِیقاً کَذَّبُوا وَ فَرِیقاً یَقْتُلُونَ* وَ حَسِبُوا أَلَّا تَکُونَ فِتْنَهٌ فَعَمُوا وَ صَمُّوا ثُمَّ تابَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَ صَمُّوا کَثِیرٌ مِنْهُمْ وَ اللَّهُ بَصِیرٌ بِما یَعْمَلُونَ»(۷۰-۷۱)

الجاثیه: «وَ لَقَدْ آتَیْنا بَنِی إِسْرائِیلَ الْکِتابَ وَ الْحُکْمَ وَ النُّبُوَّهَ وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ وَ فَضَّلْناهُمْ عَلَی الْعالَمِینَ*وَ آتَیْناهُمْ بَیِّناتٍ مِنَ الْأَمْرِ فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْیاً بَیْنَهُمْ إِنَّ رَبَّکَ یَقْضِی بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ فِیما کانُوا فِیهِ یَخْتَلِفُونَ»(۱۶-۱۷)

الحشر: «کَمَثَلِ الشَّیْطانِ إِذْ قالَ لِلْإِنْسانِ اکْفُرْ فَلَمَّا کَفَرَ قالَ إِنِّی بَرِی ءٌ مِنْکَ إِنِّی أَخافُ اللَّهَ رَبَّ الْعالَمِینَ* فَکانَ عاقِبَتَهُما أَنَّهُما فِی النَّارِ خالِدَیْنِ فِیها وَ ذلِکَ جَزاءُ الظَّالِمِینَ»(۱۶-۱۷)

lt;meta info="- یا بنی إسرائیل اذکروا نعمتی التی أنعمت علیکم و أنّی فضّلتکم علی العالمین. - . بقره / ۱۲۲ -

{ای فرزندان اسرائیل، نعمتم را بر شما ارزانی داشتم و اینکه شما را بر جهانیان برتری دادم یاد کنید.}

– و لقد جاءتهم رسلنا بالبيّنات ثمّ إنّ كثيراً منهم بعد ذلك فى الأرض لمسرفون. – . مائده / ۳۲ –

{و قطعا پیامبران ما دلایل آشکار برای آنان آوردند [با این همه] پس از آن بسیاری از ایشان در زمین زیاده‌روی می کنند.}

– لقد أخذنا بنی اسرائیل و أرسلنا إلیهم رسلاً کلّما جاءهم رسول بما لا تهوی أنفسهم فریقاً کذّبوا و فریقاً یقتلون * و حسبوا أن لا تکون فتنه فعموا و صمّوا ثمّ تاب الله علیهم ثمّ عموا و صمّوا کثیر منهم و الله بصیر بما یعملون. – . مائده / ۷۰و۷۱ –

{ما از فرزندان اسرائیل سخت پیمان گرفتیم و به سویشان پیامبرانی روانه کردیم، هر بار پیامبری چیزی بر خلاف دل‌خواهشان برایشان آورد گروهی را تکذیب و گروهی را می کشتند، و پنداشتند کیفری در کار نیست پس کور و کر شدند سپس خدا توبه آنان را پذیرفت باز بسیاری از ایشان کور و کر شدند و خدا به آنچه انجام می‌دهند بیناست.}

– و لقد آتینا بنی اسرائیل الکتاب و الحکم و النبوّه و رزقناهم من الطیّبات و فضّلناهم علی العالمین * و آتیناهم بیّنات من الأمر فما اختلفوا إلّا من بعد ما جاءهم العلم بغیاً بینهم إنّ ربّک یقضی بینهم یوم القیامه فیما کانوا فیه یختلفون. – . جاثیه / ۱۶و۱۷ –

{و به یقین فرزندان اسرائیل را کتاب و حکم و پیامبری دادیم و از چیزهای پاکیزه روزیشان کردیم و آنان را بر مردم روزگار برتری دادیم، و دلایل روشنی در امر دین به آنان عطا کردیم و جز بعد از آنکه علم برایشان حاصل آمد [آن هم] از روی شک و رقابت میان خودشان دستخوش اختلاف نشدند، قطعا پروردگارت روز قیامت میانشان درباره آنچه در آن اختلاف می کردند داوری خواهد کرد.}

– کمثل الشیطان إذ قال للإنسان اکفر فلمّا کفر قال إنّی بریء منک إنّی أخاف الله ربّ العالمین * فکان عاقبتهما أنّهما فی النار خالدین فیها و ذلک جزاء الظالمین. – . حشر / ۱۶و۱۷ –

{چون حکایت شیطان که به انسان گفت: کافر شو و هنگامی که وی کافر شد گفت: من از تو بیزارم، زیرا من از خداوند جهانیان می‌ترسم، و فرجام هر دو آن است که در آتش جاوید می‌مانند و سزای ستمکاران این است.}

**[ترجمه]

تفسیر

قال الطبرسی رحمه الله: عن ابن عباس قال کان فی بنی إسرائیل عابد اسمه برصیصا عبد الله زمانا من الدهر حتی کان یؤتی بالمجانین یداویهم و یعوذهم فیبرءون علی یده و إنه أتی بامرأه فی شرف قد جنت و کان لها إخوه فأتوه بها و کانت عنده فلم یزل به الشیطان یزین له حتی وقع علیها فحملت فلما استبان حملها قتلها و دفنها فلما فعل ذلک ذهب الشیطان حتی لقی أحد إخوتها فأخبره بالذی فعل الراهب و أنه دفنها فی مکان کذا ثم أتی بقیه إخوتها رجلا رجلا فذکر ذلک له فجعل الرجل یلقی

أخاه فيقول و الله لقد أتانی آت ذکر لی شیئا یکبر علی ذکره فذکره بعضهم لبعض حتی بلغ ذلک ملکهم فسار الملک و الناس فاستنزلوه فأقر لهم بالذی فعل فأمر به فصلب فلما رفع علی خشبته تمثل له الشیطان فقال أنا الذی ألقیتک فی هذا فهل أنت مطیعی فیما أقول لک أخلصک مما أنت فیه قال نعم قال اسجد لی سجده واحده فقال کیف أسجد لک و أنا علی هذه الحاله فقال أکتفی منک بالإیماء فأومأ له بالسجود فکفر بالله و قتل الرجل فأشار الله تعالی إلی قصته فی هذه الآیه (۱).

**[ترجمه]طبرسی رحمه الله گفته است: از ابن عباس روایت شده که گفت: در میان بنی اسرائیل عابدی زندگی می کرد که (برصیصا) نامیده می‌شد، مدّت زمانی از روزگار را به عبادت خداوند پرداخت تا جایی که دیوانگان نزد او آورده می‌شدند و درمان‌شان می کرد و آنان را از شرّ شیطان به خدا پناه می‌داد پس به واسطه او شفا می‌یافتند، یک بار زنی دیوانه شده و برادرانش او را نزد شخص عابد آورده بودند، پس آن زن (برای مداوا) نزد عابد ماندگار شد ولی شیطان پیوسته عابد را وسوسه می کرد و گناه را برایش زینت می‌داد تا سرانجام با آن زن مرتکب کار ناپسند شد و زن باردار گشت، هنگامی که بارداری زن آشکار گشت عابد او را به قتل رساند و دفنش کرد، هنگامی که چنین کاری را انجام داد شیطان به راه افتاد تا اینکه به یکی از برادران زن رسید و ماجرا را برایش ذکر کرد، پس یکی از آنها برادر دیگرش را می‌دید و می گفت:

ص: ۴۸۶

به خدا سوگند خبر رسان خبری را برای من نقل کرده است که ذکر کردنش برایم سخت و گران است؛ آنان این خبر را برای یکدیگر ذکر می کردند تا اینکه در نهایت خبر به پادشاه‌شان رسید، پس پادشاه و مردم به راه افتادند و نزد عابد آمدند و او به آنچه که انجام داده بود اقرار کرد، بنابراین پادشاه فرمان داد و به صلیبش کشیدند، هنگامی که بر بالای دار آویخته شد شیطان در مقابل او مجسّم گشت و گفت: من همان کسی هستم که تو را در این مهلکه انداختم، پس آیا مرا در آنچه که به تو می... گویم اطاعت می کنی تا از وضعیتی که در آن هستی رهایت سازم؟ گفت: آری، شیطان گفت: یک بار برای من سجده بگزار، عابد گفت: چگونه برای تو سجده بگزارم حال آنکه در چنین وضعیتی هستم؟ شیطان گفت: ایماء و اشاره‌ای از سوی تو مرا کفایت می کند، پس عابد با ایماء و اشاره برای شیطان سجده گزارد و نسبت به خداوند کافر گشت و در نهایت هم نجات نیافت و به قتل رسید، بنابراین خداوند متعال در این دو آیه از سوره حشر به داستان او اشاره کرده است. - . مجمع البیان۹: - ۲۶۵

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَی الصَّدُوقِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ أَبِی جَمِیلَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: کَانَ فِی بَنِی إِسْرَائِیلَ عَابِدٌ یُقَالُ لَهُ جُرَیْحٌ وَ کَانَ یَتَعَبَّدُ فِی صَوْمَعَهٍ فَجَاءَتْهُ أُمُّهُ وَ هُوَ یُصَلِّی فَدَعَتْهُ فَلَمْ یُجِبْهَا فَانْصَرَفَتْ ثُمَّ أَتَتْهُ وَ دَعَتْهُ فَلَمْ یَلْتَفِتْ إِلَیْهَا فَانْصَرَفَتْ ثُمَّ أَتَتْهُ وَ دَعَتْهُ فَلَمْ یُجِبْهَا وَ لَمْ یُکَلِّمْهَا فَانْصَرَفَتْ وَ هِیَ تَقُولُ أَسْأَلُ إِلَهَ بَنِی

إِسْرَائِيلَ أَنْ يَخْذُلَكَ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ جَاءَتْ فَاجِرَةٌ وَ قَعَدَتْ عِنْدَ صَوْمَعَتِهِ قَدْ أَخَذَهَا الطَّلْقُ فَادَّعَتْ أَنَّ الْوَلَدَ مِنْ جُرَيْحٍ فَفَشَا فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّ مَنْ كَانَ يَلُومُ النَّاسَ عَلَى الزِّنَا قَدْ زَنَى وَ أَمَرَ الْمَلِكُ بِصَلْبِهِ فَأَقْبَلَتْ أُمُّهُ إِلَيْهِ تَلْطِمُ وَجْهَهَا فَقَالَ لَهَا اسْكُتِي إِنَّمَا هَذَا لِدَعْوَتِكِ فَقَالَ النَّاسُ لَمَّا سَمِعُوا ذَلِكَ مِنْهُ وَ كَيْفَ لَنَا بِذَلِكَ (۲)قَالَ هَاتُوا الصَّبِيَّ فَجَاءُوا بِهِ فَأَخَذَهُ فَقَالَ مَنْ أَبُوكَ فَقَالَ فُلَانٌ الرَّاعِي لِبَنِي فُلَانٍ فَأَكْذَبَ اللَّهُ (۳)الَّذِينَ قَالُوا مَا قَالُوا فِي جُرَيْحٍ فَحَلَفَ جُرَيْحٌ أَلَّا يُفَارِقَ أُمَّهُ يَخْدُمُهَا (۴).

**[ترجمه]قصص الأنبياء: به إسناد صدوق از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: در میان بنی اسرائیل عابدی بود که (جریح) نامیده می‌شد و در صومعه‌ای مشغول عبادت بود، پس در حالی که نماز می گزارد مادرش نزد او آمد و صدایش زد ولی پاسخ نگفت، سپس مادرش دوباره نزد او آمد و صدایش زد ولی عابد توجّهی نکرد پس منصرف گشت، آن گاه برای سوّمین بار نزد پسرش آمد و او را فراخواند ولی جوابی نشنید و پسر با او سخنی نگفت پس باز گشت در حالی که می گفت: از خدای بنی اسرائیل می‌خواهم که تو را ذلیل گرداند؛ روز بعد زنی بدکاره آمد و در صومعه مرد عابد نشست، آن گاه درد زایمان او را فراگرفت و مدّعی شد که نوزاد از آنِ جریح است، پس این خبر در میان بنی اسرائیل پخش شد که آن کسی که مردم را در مورد ارتکاب زنا سرزنش می کرد خود مرتکب زنا شده است؛ بنابراین پادشاه فرمان داد و جریح را به صلیب کشیدند، پس مادرش در حالی که بر سر و صورت خود می‌زد به سوی او آمد و جریح به مادرش گفت: ساکت باش که این وضعیّت نتیجه دعا و درخواست تو است، هنگامی که مردم این سخن جریح را شنیدند گفتند: چگونه از بی گناهی تو آگاه گردیم؟ جریح گفت: نوزاد را بیاورید؛ پس نوزاد را آوردند و جریح او را گرفت و گفت: پدر تو کیست؟ پاسخ داد: فلان شخص که چوپان قبیله بنی فلان است، بنابراین خداوند دروغ کسانی که در مورد جریح آن سخنان را بر زبان رانده بودند آشکار ساخت، آن گاه جریح سوگند یاد کرد که هرگز مادرش را ترک نگوید و به صورت مداوم به او خدمت کند. - . نسخه خطی قصص الأنبياء -

**[ترجمه]

«۲»

ص، قصص الأنبياء علیهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَى الصَّدُوقِ عَنِ ابْنِ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ ابْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ مِسْكِينٍ عَنِ النُّعْمَانِ بْنِ يَحْيَى الْأَزْرَقِ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: إِنَّ مَلِكاً مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ قَالَ لَأَبْنِيَنَّ مَدِينَةً لَا يَعِيبُهَا أَحَدٌ فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ بِنَائِهَا اجْتَمَعَ رَأْيُهُمْ عَلَى أَنَّهُمْ لَمْ يَرَوْا مِثْلَهَا قَطُّ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ لَوْ أَمِنْتَنِي عَلَى

۱- مجمع البيان ۹: ۲۶۵.

۲- أي كيف لنا العلم بذلك.

۳- أي بين كذبهم.

۴- قصص الأنبياء مخطوط.

نَفْسِی أَخْبَرْتُکَ بِعَیْبِهَا فَقَالَ لَکَ الْأَمَانُ فَقَالَ لَهَا عَیْبَانِ أَحَدُهُمَا أَنَّکَ تَهْلِکُ عَنْهَا وَ الثَّانِی أَنَّهَا تَخْرَبُ مِنْ بَعْدِکَ فَقَالَ الْمَلِکُ وَ أَیُّ عَیْبٍ أَعْیَبُ مِنْ هَذَا ثُمَّ قَالَ فَمَا نَصْنَعُ قَالَ تَبْنِی مَا یَبْقَی وَ لَا یَفْنَی وَ تَکُونُ شَابّاً لَا تَهْرَمُ أَبَداً فَقَالَ الْمَلِکُ لِابْنَتِهِ ذَلِکَ فَقَالَتْ مَا صَدَقَکَ أَحَدٌ غَیْرُهُ مِنْ أَهْلِ مَمْلَکَتِکَ(۱).

**[ترجمه]قصص الأنبیاء: به إسناد صدوق از ابوحمزه ثمالیّ روایت شده که امام باقر علیه السلام فرمود: همانا پادشاهی از بنی اسرائیل گفت شهری بنا خواهم کرد که هیچ کس به آن عیب و ایرادی وارد نسازد؛ هنگامی که پادشاه از ساختن شهر فارغ شد بر این نکته متّفق گشتند که هرگز مانند آن را مشاهده نکرده‌اند، پس مردی به او گفت: اگر جانم را در امان نگاه داری

تو را از عیب آن آگاه خواهم کرد، پادشاه گفت: در امان هستی، مرد گفت: این شهر دارای دو عیب است: نخست اینکه در آن نابود می‌شوی و دوّم اینکه بعد از تو ویران خواهد شد، پادشاه گفت: و چه عیبی بزرگتر از این دو عیب می‌باشد؟ چاره چیست و چه کاری باید انجام دهیم؟ مرد گفت: جایی را بنا ساز که ماندگار است و نابود نمی‌شود حال آنکه خود نیز در آن جوان می‌باشی و هرگز پیر نمی‌شوی؛ پادشاه این مسأله را برای دخترش بازگو کرد، دختر گفت: هیچ یک از ساکنان سرزمینت غیر از این مرد با تو راستگو نبوده‌اند. - ۲ . نسخه خطی قصص الأنبیاء -

**[ترجمه]

«۳»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَی الصَّدُوقِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ بُکَیْرٍ عَنْ عَبْدِ الْمَلِکِ بْنِ أَعْیَنَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: کَانَ فِی بَنِی إِسْرَائِیلَ رَجُلٌ وَ کَانَ لَهُ بِنْتَانِ فَزَوَّجَهُمَا مِنْ رَجُلَیْنِ وَاحِدٌ زَرَّاعٌ وَ آخَرُ یَعْمَلُ الْفَخَّارَ (۲)ثُمَّ إِنَّهُ زَارَهُمَا فَبَدَأَ بِامْرَأَهِ الزَّرَّاعِ فَقَالَ لَهَا کَیْفَ حَالُکِ قَالَتْ قَدْ زَرَعَ زَوْجِی زَرْعاً کَثِیراً فَإِنْ جَاءَ اللَّهُ بِالسَّمَاءِ فَنَحْنُ أَحْسَنُ بَنِی إِسْرَائِیلَ حَالًا ثُمَّ ذَهَبَ إِلَی الْأُخْرَی فَسَأَلَهَا عَنْ حَالِهَا فَقَالَتْ قَدْ عَمِلَ زَوْجِی فَخَّاراً کَثِیراً فَإِنْ أَمْسَکَ اللَّهُ السَّمَاءَ عَنَّا فَنَحْنُ أَحْسَنُ بَنِی إِسْرَائِیلَ حَالًا فَانْصَرَفَ وَ هُوَ یَقُولُ اللَّهُمَّ أَنْتَ لَهُمَا (۳).

**[ترجمه]قصص الأنبیاء: به إسناد صدوق از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: در میان بنی اسرائیل مردی زندگی می‌کرد که دو دختر داشت پس آنها را به ازدواج دو مرد که یکی کشاورز و دیگری سفال ساز بود در آورد، سپس مرد به ملاقات آنها رفت، نخست نزد همسر مرد کشاورز رفت و به او گفت: حالت چگونه است؟ پاسخ داد: شوهرم زراعت بسیاری کرده است، اگر خداوند از آسمان باران بباراند بهترین حال و وضعیت را در میان بنی اسرائیل خواهیم داشت؛ آن گاه مرد نزد دختر دیگرش رفت و احوال او را جویا شد، دختر گفت: شوهرم سفالهای فراوانی ساخته است، اگر خداوند باران را از آسمان بر ما فرو نفرستد بهترین حال و وضعیت را در میان بنی اسرائیل خواهیم داشت. آن گاه مرد بازگشت در حالی که می‌گفت: خداوندا، آن دو را به تو می‌سپارم خود در مورد آنها قضاوت کن. - . نسخه خطی قصص الأنبیاء -

**[ترجمه]

«۴»

ص، قصص الأنبياء علیهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَی الصَّدُوقِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنِ الْوَشَّاءِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: کَانَ فِی بَنِی إِسْرَائِیلَ رَجُلٌ یُکْثِرُ أَنْ یَقُولَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ وَ الْعَاقِبَهُ لِلْمُتَّقِینَ فَغَاظَ إِبْلِیسَ ذَلِکَ فَبَعَثَ إِلَیْهِ شَیْطَاناً فَقَالَ قُلِ الْعَاقِبَهُ لِلْأَغْنِیَاءِ فَجَاءَهُ فَقَالَ ذَلِکَ فَتَحَاکَمَا إِلَی أَوَّلِ مَنْ یَطْلُعُ عَلَیْهِمَا عَلَی قَطْعِ یَدِ الَّذِی یَحْکُمُ عَلَیْهِ فَلَقِیَا شَخْصاً فَأَخْبَرَاهُ بِحَالِهِمَا فَقَالَ الْعَاقِبَهُ لِلْأَغْنِیَاءِ فَرَجَعَ (۴)وَ هُوَ یَحْمَدُ اللَّهَ وَ یَقُولُ الْعَاقِبَهُ لِلْمُتَّقِینَ فَقَالَ لَهُ تَعُودُ أَیْضاً فَقَالَ نَعَمْ عَلَی یَدِیَ الْأُخْرَی (۵)فَخَرَجَا فَطَلَعَ الْآخَرُ فَحَکَمَ عَلَیْهِ أَیْضاً فَقُطِعَتْ یَدُهُ الْأُخْرَی وَ عَادَ أَیْضاً یَحْمَدُ اللَّهَ وَ یَقُولُ الْعَاقِبَهُ لِلْمُتَّقِینَ فَقَالَ لَهُ تُحَاکِمُنِی عَلَی ضَرْبِ الْعُنُقِ فَقَالَ نَعَمْ فَخَرَجَا فَرَأَیَا مِثَالًا فَوَقَفَا عَلَیْهِ فَقَالَ إِنِّی کُنْتُ حَاکَمْتُ هَذَا وَ قَصَّا عَلَیْهِ قِصَّتَهُمَا

ص: ۴۸۸

۱- قصص الأنبیاء مخطوط.

۲- الفخار: الخرف.

۳- قصص الأنبیاء مخطوط.

۴- فی قصص الأنبیاء للجزائری: فقطع یده فرجع.

۵- فی قصص الأنبیاء للجزائری: علی الید الأخری.

قَالَ فَمَسَحَ يَدَيْهِ فَعَادَتَا ثُمَّ ضَرَبَ عُنُقَ ذَلِکَ الْخَبِيثِ وَ قَالَ هَکَذَا الْعَاقِبَهُ لِلْمُتَّقِينَ (۱).

**[ترجمه]قصص الأنبياء: به إسناد صدوق از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: در میان بنی اسرائیل مردی بود که بسیار این جمله را بر زبان می‌آورد: (الحمدلله ربّ العالمین و العاقبه للمتّقین: حمد وستایش مخصوص پروردگار جهانیان و عاقبت از آنِ پرهیزگاران است)، این مسأله شیطان را خشمگین ساخت پس یکی از شیاطین را به سوی آن مرد فرستاد و گفت: بگو: (العاقبه للأغنیاء: عاقبت از آنِ ثروتمندان است)، شیطان نزد آن مرد آمد و سخن ابلیس را تکرار کرد، پس آن دو موافقت کردند که نخستین کسی که در مقابل آنها ظاهر می‌شود در میان‌شان قضاوت کند و حکم به قطع دست کسی بدهد که در قضاوت مغلوب می‌شود، آن گاه با شخصی رو به رو شدند و او را از احوال خویش آگاه ساختند، پس آن شخص گفت: عاقبت از آنِ ثروتمندان است، مرد (بعد از قطع شدن دستش) بازگشت در حالی که خداوند را ستایش می کرد و همچنان می گفت: عاقبت از آنِ پرهیزگاران است؛ شیطان به او گفت: آیا باز هم این جمله را تکرار می کنی؟ مرد گفت: آری، بر سر دست دیگرم شرط می‌بندم، پس با هم خارج شدند و شخص دیگری ظاهر شد و دوباره علیه او قضاوت کرد. بنابراین دست دیگرش نیز قطع شد، حال آنکه خداوند را ستایش می کرد و می گفت: عاقبت از آن پرهیزگاران است. پس شیطان به او گفت: آیا موافقی که کسی میان ما قضاوت کند و هر کسی که محکوم شد گردنش زده شود؟ مرد گفت: آری، پس خارج شدند و مثالی و شبهی را دیدند بنابراین نزد او توقف کردند. گفت: من این شخص را به قضاوت فرا خوانده‌ام؛ و داستان خود را بازگو کردند،

ص: ۴۸۸

آن گاه دست‌های آن مرد را مسح کرد پس به حالت اولیه خود بازگشتند. سپس گردن آن خبیث را قطع کرد و گفت: این گونه، عاقبت از آنِ پرهیزگاران است. - . نسخه خطی قصص الأنبیاء، هم چنین الجزائری این حدیث و حدیث قبلی را در قصص خود ص: ۲۴۸ و ۲۴۹ ذکر کرده است. -

**[ترجمه]

«۵»

ص، قصص الأنبياء عليهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَى الصَّدُوقِ عَنِ ابْنِ الْمُتَوَکِّلِ عَنِ الْحِمْيَرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الثُّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: کَانَ قَاضٍ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ کَانَ يَقْضِي بِالْحَقِّ فِيهِمْ فَلَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاهُ قَالَ لِامْرَأَتِهِ إِذَا مِتُّ فَاغْسِلِينِي وَ کَفِّنِينِي وَ غَطِّي وَجْهِي وَ ضَعِينِي عَلَى سَرِيرِي فَإِنَّکِ لَا تَرَيْنَ سُوءاً إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى فَلَمَّا مَاتَ فَعَلَتْ مَا کَانَ أَمَرَهَا بِهِ ثُمَّ مَکَثَتْ بَعْدَ ذَلِکَ حِيناً ثُمَّ إِنَّهَا کَشَفَتْ عَنْ وَجْهِهِ فَإِذَا دُودَهٌ تَقْرِضُ مِنْ مَنْخِرِهِ (۲)فَفَزِعَتْ مِنْ ذَلِکَ فَلَمَّا کَانَ بِاللَّيْلِ أَتَاهَا فِي مَنَامِهَا يَعْنِي رَأَتْهُ فِي النَّوْمِ (۳)فَقَالَ لَهَا فَزِعْتِ مِمَّا رَأَيْتِ قَالَتْ أَجَلْ قَالَ وَ اللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا فِي أَخِيکِ وَ ذَلِکِ أَنَّهُ أَتَانِي وَ مَعَهُ خَصْمٌ لَهُ فَلَمَّا جَلَسَا قُلْتُ اللَّهُمَّ اجْعَلِ الْحَقَّ لَهُ فَلَمَّا اخْتَصَمَا کَانَ الْحَقُّ لَهُ فَفَرِحْتُ فَأَصَابَنِي مَا رَأَيْتِ لِمَوْضِعِ هَوَايَ مَعَ مُوَافَقَهِ الْحَقِّ لَهُ (۴).

**[ترجمه]قصص الأنبياء: به إسناد صدوق از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: قاضی‌ای در میان بنی اسرائیل بود که

عادلانه در میان آنها به قضاوت می‌پرداخت، هنگامی که موعد مرگش فرا رسید به همسرش گفت: آن گاه که مُردم مرا غسل بـده و کفنم کن و صورتم را بپوشان و مرا بر روی تختم قرار بده، إن شاءالله که چیز بدی را مشاهده نخواهی کرد؛ هنگامی که قاضـی وفـات نمود همسـرش آنچه را که به او فرمـان داده بود انجـام داد سـپس انـدکی درنـگ کرد و آن گاه پرده را از روی صـورت او کنـار زد، ناگهـان کرمی را مشاهـده کرد که در حـال جویـدن و خوردن بینی اوست، بنـابراین از دیـدن آن صـحنه وحشت کرد و هنگامی که شب فرا رسـید قاضـی به خواب همسـرش رفت- یعنی همسر قاضی در خواب او را مشاهده کرد- و به او گفت: آیا از آنچه امروز دیدی وحشت کردی؟ زن گفت: آری، قاضی گفت: به خدا سوگند که این حادثه فقط به خاطر برادرت برای من اتفاق افتاد چرا که همراه دشـمن خود نزدم آمـد و هنگامی که نشسـتند گفتم: خداونـدا حقّ را به او بده، پس آن گاه که به شـرح نزاع و دشـمنی خویش پرداختنـد حقّ با او بود و من شاد گشـتم، هر چنـد حق با برادرت بود ولی به خاطر پیروی از نفس و خواسته خویش گرفتار آن چیزی شدم که مشاهده کردی. - . نسخه خطی قصص الأنبیاء -

**[ترجمه]

«۶»

ص، قصـص الأنبیـاء علیهـم السـلام بِالْإِسْـنَادِ إِلَی الصَّدُوقِ عَـنْ أَبِیهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ هِشَـامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السـلام أَنَّ قَوْماً مِنْ بَنِی إِسْرَائِیلَ قَالُوا لِنَبِیٍّ (۵)لَهُمْ ادْعُ لَنَا رَبَّکَ یُمْطِرُ عَلَیْنَا السَّمَاءَ إِذَا أَرَدْنَا فَسَأَلَ رَبَّهُ ذَلِکَ فَوَعَـدَهُ أَنْ یَفْعَلَ فَأَمْطَرَ السَّمَاءَ عَلَیْهِمْ کُلَّمَا أَرَادُوا فَزَرَعُوا فَنَمَتْ زُرُوعُهُمْ وَ حَسُـنَتْ فَلَمَّا حَصَـدُوا لَمْ یَجِدُوا شَـیْئاً فَقَالُوا إِنَّمَا سَأَلْنَا الْمَطَرَ لِلْمَنْفَعَهِ فَأَوْحَی اللَّهُ تَعَالَی أَنَّهُمْ لَمْ یَرْضَوْا بِتَدْبِیرِی لَهُمْ أَوْ نَحْوَ هَذَا (۶).

۱- قصص الأنبیاء مخطوط و قد أخرجه و ما قبله الجزائریّ أیضا فی قصصه: ۲۴۸ و ۲۴۹.

۲- قرض الشی ء: قطعه.

۳- الظاهر أنّه تفسیر من الراوندیّ.

۴- قصص الأنبیاء مخطوط.

۵- هو موسی بن عمران علیه السلام کما تقدم.

۶- قصـص الأنبیـاء مخطـوط، و أخرجه و مـا قبله و ما بعـده الجزائریّ فی قصـص الأنبیاء: «۲۵۱» و لم یـذکر قوله: أو نحو هـذا و الظـاهر أنّه من کلام المصـنّف أو الراونـدیّ، و لعله کانت نسـخته مطموسه أو مغلوطه، و الحـدیث مـذکور فی الکافی مسـندا، و أخرجه المصـنّف فی باب ما ناجی به موسـی علیه السـلام ربّه، و الحدیث مفصل مشـروح، و فیه: یا موسـی أنا کنت المقدر لبنی إسرائیل فلم یرضوا بتقدیری فأجبتهم الی ارادتهم فکان ما رأیت.

**[ترجمه]قصص الأنبياء: به إسناد صدوق از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: همانا گروهی از بنی اسرائیل به پیامبر خویش (موسی بن عمران) گفتند: از پروردگار خود بخواه که هر وقت خواستیم از آسمان بر ما باران باراند؛ موسی این خواسته را به درگاه پروردگارش مطرح نمود و خداوند به او وعده داد که چنان کند، بنابراین هرگاه که می‌خواستند آسمان بر آنها می‌بارید پس به زراعت پرداختند و کاشته‌هایشان رشد کرد و نیکو گشت، ولی هنگامی که به درو کردن پرداختند چیزی نیافتند، و گفتند: همانا ما باران را برای سود رسانی و منفعت درخواست نمودیم، آن گاه خداوند متعال وحی فرمود: به راستی که آنان از تدبیر کردن اموراتشان به وسیله من راضی نبودند (پس چنین شد که می‌بینند)، یا مطلبی به این مضمون. - . نسخه خطی قصص الأنبیاء، الجزائری این حدیث و حدیث قبلی و بعدی را در کتاب قصص الأنبیاء: ۲۵۱ ذکر کرده است. -

ص: ۴۸۹

**[ترجمه]

«۷»

وَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام كَانَ وَرَشَانٌ يُفْرِخُ فِي شَجَرَةٍ وَ كَانَ رَجُلٌ يَأْتِيهِ إِذَا أَدْرَكَ الْفَرْخَانِ فَيَأْخُذُ الْفَرْخَيْنِ فَشَكَا ذَلِكَ الْوَرَشَانُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فَقَالَ إِنِّي سَأَكْفِيكَهُ قَالَ فَأَفْرَخَ الْوَرَشَانُ وَ جَاءَ الرَّجُلُ وَ مَعَهُ رَغِيفَانِ فَصَعِدَ الشَّجَرَةَ (۱)وَ عَرَضَ لَهُ سَائِلٌ فَأَعْطَاهُ أَحَدَ الرَّغِيفَيْنِ ثُمَّ صَعِدَ فَأَخَذَ الْفَرْخَيْنِ وَ نَزَلَ بِهِمَا فَسَلَّمَهُ اللَّهُ لِمَا تَصَدَّقَ بِهِ (۲).

**[ترجمه]امام صادق علیه السلام فرموده است: کبوتری صحرایی درون درختی تخم گذاشته و جوجه‌هایی را به دنیا می‌آورد، و مردی نیز هنگام سربرآوردن جوجه‌ها از تخم سراغ کبوتر می‌آمد و دو جوجه را با خود می‌برد، بنابراین کبوتر از این مسأله به درگاه خداوند شکایت کرد و خداوند فرمود: شرّ او را از تو دور خواهم کرد؛ آن گاه جوجه‌های کبوتر سر از تخم برآوردند و آن مرد در حالی که دو قرص نان به همراه داشت سراغ آنها آمد، هنگامی که مشغول بالا رفتن از درخت بود گدایی در مقابلش ظاهر گشت پس یکی از دو قرص نان را به او بخشید، سپس بالا رفت و دو جوجه را گرفت و پایین آورد، و خداوند آن مرد را به خاطر صدقه‌ای که بخشیده بود در امان نگاه داشت. - . نسخه خطی قصص الأنبیاء -

**[ترجمه]

«۸»

ص، قصص الأنبياء علیهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَى الصَّدُوقِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ رَجُلًا كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ دَعَا اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَهُ غُلَاماً يَدْعُو ثَلَاثاً وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً (۳)فَلَمَّا رَأَى أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يُجِيبُهُ قَالَ يَا رَبِّ أَ بَعِيدٌ أَنَا مِنْكَ فَلَا تَسْمَعُ مِنِّي أَمْ قَرِيبٌ أَنْتَ فَلَا تُجِيبُنِي (۴)فَأَتَاهُ آتٍ فِي مَنَامِهِ فَقَالَ لَهُ إِنَّكَ تَدْعُو اللَّهَ بِلِسَانٍ بَذِيٍّ (۵)وَ قَلْبٍ عَلَقٍ غَيْرِ نَقِيٍّ وَ بِنِيَّةٍ غَيْرِ صَادِقَةٍ فَأَقْلِعْ مِنْ بَذَائِكَ وَ لْيَتَّقِ اللَّهَ قَلْبُكَ وَ لْتَحْسُنْ نِيَّتُكَ قَالَ فَفَعَلَ الرَّجُلُ ذَلِكَ فَدَعَا اللَّهَ (۶)عَزَّ وَ جَلَّ فَوُلِدَ لَهُ غُلَامٌ (۷).

كا، الكافي محمد بن يحيى عن ابن عيسى مثله (۸).

**[ترجمه]قصص الأنبياء: به إسناد صدوق از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: در میان بنی اسرائیل مردی بود که به درگاه خداوند دعا خوانده بود که به او پسر بچه‌ای ببخشد، آن مرد سی و سه سال خداوند را فرا می‌خواند، و هنگامی که مشاهده کرد خداوند متعال دعای او را اجابت نمی‌فرماید گفت: پروردگارا، آیا من از تو دورم که صدایم را نمی‌شنوی، یا اینکه نزدیک هستی و دعای مرا اجابت نمی‌فرمایی؟ آن‌گاه شخصی به خواب آن مرد آمد و به او گفت: همانا تو خداوند را با زبانی دشنام گوی، قلبی وابسته به دنیا و ناپاک و نیّتی ناراست فرا می‌خوانی، بنابراین از دشنام و ناسزاگویی دست بردار و باید قلبت تقوای خدا داشته باشد و نیّتت نیکو گردد؛ مرد چنان کرد و سپس خداوند عزّ و جلّ را فرا خواند و پسر بچه‌ای برای او به دنیا آمد. - . نسخه خطی قصص الأنبیاء -

الکافی: محمد بن یحیی از ابن عیسی نظیر این حدیث را روایت کرده است. - . أصول الکافی ۲ : ۳۲۴و۳۲۵ -

**[ترجمه]

«۹»

ص، قصص الأنبياء عليهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَى الصَّدُوقِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّةَ عَنِ الثُّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ رَجُلٌ عَاقِلٌ كَثِيرُ الْمَالِ وَ كَانَ لَهُ ابْنٌ يُشْبِهُهُ فِي الشَّمَائِلِ مِنْ زَوْجَةٍ عَفِيفَةٍ وَ كَانَ لَهُ ابْنَانِ مِنْ زَوْجَةٍ غَيْرِ عَفِيفَةٍ فَلَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ قَالَ لَهُمْ هَذَا مَالِي لِوَاحِدٍ مِنْكُمْ فَلَمَّا تُوُفِّيَ قَالَ

ص: ۴۹۰

۱- فی نسخه: فیصعد الشجره.

۲- قصص الأنبیاء مخطوط. و الورشان: نوع من الحمام البری اکدر اللون فیه بیاض فوق ذنبه. و قیل: هو ذکر القماری.

۳- فی الکافی: یدعو ثلاث سنین.

۴- فی الکافی: أ بعید أنا منک فلا تسمعنی، أم قریب أنت منی فلا تجیبنی؟ قال اه.

۵- فی الکافی: انک تدعو اللّه مذ ثلاث سنین بلسان بذی و قلب عات غیر تقی.

۶- فی الکافی: ثم دعا اللّه.

۷- قصص الأنبیاء مخطوط.

۸- أصول الکافی ۲: ۳۲۴ و ۳۲۵.

الْكَبِيرُ أَنَا ذَلِكَ الْوَاحِدُ وَ قَالَ الْأَوْسَطُ أَنَا ذَلِكَ وَ قَالَ الْأَصْغَرُ أَنَا ذَلِكَ فَاخْتَصَمُوا إِلَى قَاضِيهِمْ قَالَ لَيْسَ عِنْدِي فِي أَمْرِكُمْ شَيْ ءٌ انْطَلِقُوا إِلَى بَنِي غَنَّامٍ (۱)الْإِخْوَةِ الثَّلَاثَةِ فَانْتَهَوْا إِلَى وَاحِدٍ مِنْهُمْ فَرَأَوْا شَيْخاً كَبِيراً فَقَالَ لَهُمْ ادْخُلُوا إِلَى أَخِي فُلَانٍ فَهُوَ أَكْبَرُ مِنِّي (۲)فَاسْأَلُوهُ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَخَرَجَ شَيْخٌ كَهْلٌ فَقَالَ سَلُوا أَخِيَ الْأَكْبَرَ مِنِّي (۳)فَدَخَلُوا عَلَى الثَّالِثِ فَإِذَا هُوَ فِي الْمَنْظَرِ أَصْغَرُ فَسَأَلُوهُ أَوَّلًا عَنْ حَالِهِمْ ثُمَّ مُبَيِّناً لَهُمْ (۴)فَقَالَ أَمَّا أَخِيَ الَّذِي رَأَيْتُمُوهُ أَوَّلًا هُوَ الْأَصْغَرُ وَ إِنَّ لَهُ امْرَأَةَ سَوْءٍ تَسُوؤُهُ وَ قَدْ صَبَرَ عَلَيْهَا مَخَافَةَ أَنْ يُبْتَلَى بِبَلَاءٍ لَا صَبْرَ لَهُ عَلَيْهِ فَهَرَّمَتْهُ وَ أَمَّا الثَّانِي أَخِي فَإِنَّ عِنْدَهُ زَوْجَةً تَسُوؤُهُ وَ تَسُرُّهُ فَهُوَ مُتَمَاسِكُ الشَّبَابِ وَ أَمَّا أَنَا فَزَوْجَتِي تَسُرُّنِي وَ لَا تَسُوؤُنِي وَ لَمْ يَلْزَمْنِي مِنْهَا مَكْرُوهٌ قَطُّ مُنْذُ صَحِبَتْنِي فَشَبَابِي مَعَهَا مُتَمَاسِكٌ وَ أَمَّا حَدِيثُكُمُ الَّذِي هُوَ حَدِيثُ أَبِيكُمْ فَانْطَلِقُوا أَوَّلًا وَ بَعْثِرُوا قَبْرَهُ (۵)وَ اسْتَخْرِجُوا عِظَامَهُ وَ أَحْرِقُوهَا ثُمَّ عُودُوا لِأَقْضِيَ بَيْنَكُمْ فَانْصَرَفُوا فَأَخَذَ الصَّبِيُّ سَيْفَ أَبِيهِ وَ أَخَذَ الْأَخَوَانِ الْمَعَاوِلَ فَلَمَّا أَنْ هَمَّا بِذَلِكَ قَالَ لَهُمُ الصَّغِيرُ لَا تُبَعْثِرُوا (۶)قَبْرَ أَبِي وَ أَنَا أَدَعُ لَكُمَا حِصَّتِي فَانْصَرَفُوا إِلَى الْقَاضِي فَقَالَ يُقْنِعُكُمَا هَذَا ائْتُونِي بِالْمَالِ فَقَالَ لِلصَّغِيرِ خُذِ الْمَالَ فَلَوْ كَانَا ابْنَيْهِ لَدَخَلَهُمَا مِنَ الرِّقَّةِ كَمَا دَخَلَ عَلَى الصَّغِيرِ (۷).

**[ترجمه]قصص الأنبياء: به إسناد صدوق از ابو حمزه ثمالی روایت شده که امام باقر علیه السلام فرمود: در میان بنی اسرائیل مرد عاقل و ثروتمندی زندگی می‌کرد که از همسری پاکدامن پسری داشت که در شکل و شمایل شبیه خود او بود، هم چنین از همسری غیر پاکدامن نیز دو پسر داشت، و هنگامی که زمان مرگش فرا رسید به آنان گفت: این دارایی و اموال من برای یکی از شماست؛ پس آن گاه که وفات نمود پسر بزرگ گفت:

ص: ۴۹۰

آن تک فرزند من هستم، و پسر وسطی و کوچک نیز هر یک ادّعا کردند که آن فرزند آنها هستند، پس شکایت نزد قاضی خویش بردند، قاضی گفت: در مورد مسأله شما چیزی نزد من وجود ندارد به سوی سه برادر از قبیله بنی غنام بروید، پس نزد یکی از آنان که پیرمرد بزرگ سالی بودند رفتند، او به آنان گفت: نزد برادرم فلانی بروید چرا که از من بزرگتر است و از او سؤال بپرسید، بنابراین نزد برادر دوّم رفتند و پیرمرد کهن سالی خارج شد و گفت: از برادر بزرگترم سؤال بپرسید، آن گاه نزد برادر سوّم رفتند که از نظر ظاهری کم سنّ و سال‌تر به نظر می‌رسید، پس در ابتدا از او در مورد احوال سه برادر پرسیدند، او نیز برای آنان توضیح داد و گفت: آن برادرم که در ابتدا مشاهده‌اش کردید از همه کوچکتر است ولی زن بد رفتاری دارد که او را آزرده می‌سازد و به خاطر ترس از اینکه مبادا گرفتار مصیبتی شود که توان صبر کردن در مقابل آن را ندارد در مقابل رفتار زنش صبر پیشه کرده و این ماجرا او را پیر گردانده است، اما برادر دوم زن بدرفتاری دارد که هم او را آزرده می‌سازد هم شادش می‌گرداند پس همچنان جوانی‌اش را حفظ کرده است، من نیز همسری دارم که مرا شاد و مسرور می‌گرداند و آزرده‌ام نمی‌سازد و از زمانی که با او هم صحبت گشته‌ام هرگز کار ناپسندی از جانب او دامنگیرم نبوده است پس جوانی‌ام همراه او حفظ شده است.

امّا داستان شما که سخن پدرتان است، پس در ابتدا به راه بیفتید و قبرش را زیر و رو کنید و استخوان‌هایش را خارج ساخته و آنها را آتش بزنید سپس باز گردید تا میان شما قضاوت کنم؛ پس از نزد قاضی بازگشتند و پسر کوچک شمشیر پدرش را به دست گرفت و دو برادر دیگر کلنگ به دست گرفتند و هنگامی که می‌خواستند قبر پدرشان را زیر و رو کنند پسر کوچک به آنان گفت: قبر پدرم را زیر و رو نکنید من سهم خود را برای شما می‌گذارم؛ آن گاه نزد قاضی رفتند، قاضی گفت: این شما

را قانع می کند، اموال پدرتان را نزد من بیاورید، و به پسر کوچک گفت: اموال را برگیر، اگر آن دو برادر پسران آن پدر بودند شفقت و مهربانی نسبت به او به قلب هایشان راه می‌یافت آن گونه که به قلب پسر کوچک راه یافت. - . نسخه خطی قصص الأنبیاء الجزائری نیز در قصص الأنبیاء : ۲۵۰ این حدیث را نقل کرده است. -

**[ترجمه]

«۱۰»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی علیه السلام قَالَ: کَانَ فِی بَنِی إِسْرَائِیلَ رَجُلٌ صَالِحٌ وَ کَانَتْ لَهُ امْرَأَةٌ صَالِحَةٌ فَرَأَی فِی النَّوْمِ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَی قَدْ وَقَّتَ لَکَ مِنَ الْعُمُرِ کَذَا وَ کَذَا سَنَةً وَ جَعَلَ نِصْفَ عُمُرِکَ

ص: ۴۹۱

۱- فی قصص الجزائریّ: بنی الاغنام.

۲- فی قصص الجزائریّ: فهو أکبر منی سنا.

۳- فی قصص الجزائریّ: سلوا أخی الأکبر منی سنا.

۴- لم یذکر الجزائریّ قوله: ثم مبینا لهم. و لعله مصحف: ثم بینوا له حالهم.

۵- بعثره: بدده. قلب بعضه علی بعض. و فی قصص الجزائریّ: و انبشوا قبره.

۶- فی قصص الجزائریّ: لا تنبشوا.

۷- قصص الأنبیاء مخطوط، و أخرجه الجزائریّ فی قصص الأنبیاء: ۲۵۰.

فِی سَعَهٍ وَ جَعَلَ النِّصْفَ الْآخَرَ فِی ضِیقٍ فَاخْتَرْ لِنَفْسِکَ إِمَّا النِّصْفَ الْأَوَّلَ وَ إِمَّا النِّصْفَ الْأَخِیرَ فَقَالَ الرَّجُلُ إِنَّ لِی زَوْجَهً صَالِحَهً وَ هِیَ شَرِیکِی فِی الْمَعَاشِ فَأُشَاوِرُهَا فِی ذَلِکَ وَ تَعُودُ إِلَیَّ فَأُخْبِرُکَ فَلَمَّا أَصْبَحَ الرَّجُلُ قَالَ لِزَوْجَتِهِ رَأَیْتُ فِی النَّوْمِ کَذَا وَ کَذَا فَقَالَتْ یَا فُلَانُ اخْتَرِ النِّصْفَ الْأَوَّلَ وَ تَعَجَّلِ الْعَافِیَهَ لَعَلَّ اللَّهَ سَیَرْحَمُنَا وَ یُتِمُّ لَنَا النِّعْمَهَ فَلَمَّا کَانَ فِی اللَّیْلَهِ الثَّانِیَهِ أَتَی الْآتِی فَقَالَ مَا اخْتَرْتَ فَقَالَ اخْتَرْتُ النِّصْفَ الْأَوَّلَ فَقَالَ ذَلِکَ لَکَ فَأَقْبَلَتِ الدُّنْیَا عَلَیْهِ مِنْ کُلِّ وَجْهٍ وَ لَمَّا ظَهَرَتْ نِعْمَتُهُ قَالَتْ لَهُ زَوْجَتُهُ قَرَابَتُکَ وَ الْمُحْتَاجُونَ فَصِلْهُمْ وَ بِرَّهُمْ وَ جَارُکَ وَ أَخُوکَ فُلَانٌ فَهَبْهُمْ فَلَمَّا مَضَی نِصْفُ الْعُمُرِ وَ جَازَ حَدَّ الْوَقْتِ رَأَی الرَّجُلُ الَّذِی رَآهُ أَوَّلًا فِی النَّوْمِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَی قَدْ شَکَرَ لَکَ ذَلِکَ وَ لَکَ تَمَامُ عُمُرِکَ سَعَهٌ مِثْلُ مَا مَضَی (1).

**[ترجمه] قصص الأنبیاء: از امام موسی کاظم علیه السلام روایت شده که فرمود: در میان بنی اسرائیل مرد نیکوکاری زندگی می‌کرد که همسر نیکوکاری داشت، پس در خواب دید که به او گفته شد: خداوند متعال مدّت عمر تو را فلان و فلان سال تعیین کرده است و نیمه عمرت را در آسایش و راحتی

ص: ۴۹۱

و نیمه دیگر را در مشقّت و سختی قرار داده است، پس برای خود یا نیمه اوّل و یا نیمه آخر را انتخاب کن.

مرد گفت: من همسر نیکوکاری دارم که در طول زندگی شریکم می‌باشد، با او مشورت می‌کنم آن گاه به سویم بازگرد تا تو را از پاسخ خویش آگاه سازم. هنگامی که صبح شد مرد به همسرش گفت: من در خواب چنین و چنان دیدم، همسرش گفت: ای فلانی، نیمه نخست را برگزین و در انتخاب عافیت و آسایش عجله کن، امید است که خداوند به ما رحم و شفقت روا دارد و نعمت را بر ما تمام گرداند؛ هنگامی که شب دوّم فرا رسید آن کسی که شب نخست آمده بود بازگشت و گفت: کدام نیمه را انتخاب نمودی؟ مرد گفت: نیمه نخست را برگزیدم، آن شخص گفت: نیمه نخست از آنِ تو باد، بنابراین نعمت های دنیا از هر سو به او روی آورد، و آن گاه که نعمت‌هایی که بر او ارزانی داشته شده بود آشکار گشت همسرش به او گفت: به نزدیکان خویش و نیازمندان بخشش کن و در حقّ آنان نیکی روا دار و به فلان همسایه و برادر خود عطایایی را ببخش؛ هنگامی که نصف عمر آن مرد گذشت و زمان از حدّی که تعیین شده بود فراتر رفت شخصی را که بار نخست در خواب دیده بود دوباره مشاهده کرد، آن شخص به او گفت: همانا خداوند متعال به خاطر انجام این کارها از تو تشکر کرده است پس تمام عمرت را مانند نیمه نخست در آسایش و رفاه بگذران. - . نسخه خطی قصص الأنبیاء، الجزائری در القصص: ۲۵۰ و۲۵۱ این حدیث را نقل کرده است. -

**[ترجمه]

«۱۱»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِی حَمْزَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: خَرَجَتِ امْرَأَهٌ بَغِیٌّ عَلَی شَبَابٍ مِنْ بَنِی إِسْرَائِیلَ فَأَفْتَنَتْهُمْ فَقَالَ بَعْضُهُمْ لَوْ کَانَ الْعَابِدُ فُلَاناً رَآهَا أَفْتَنَتْهُ وَ سَمِعَتْ مَقَالَتَهُمْ فَقَالَتْ وَ اللَّهِ لَا أَنْصَرِفُ إِلَی مَنْزِلِی حَتَّی أُفْتِنَهُ فَمَضَتْ نَحْوَهُ فِی اللَّیْلِ فَدَقَّتْ عَلَیْهِ فقال (فَقَالَتْ) آوِی عِنْدَکَ فَأَبَی عَلَیْهَا فَقَالَتْ إِنَّ بَعْضَ شَبَابِ بَنِی إِسْرَائِیلَ

رَاوَدُونِی عَنْ نَفْسِی فَإِنْ أَدْخَلْتَنِی وَ إِلَّا لَحِقُونِی وَ فَضَحُونِی فَلَمَّا سَمِعَ مَقَالَتَهَا فَتَحَ لَهَا فَلَمَّا دَخَلَتْ عَلَيْهِ رَمَتْ بِثِيَابِهَا فَلَمَّا رَأَی جَمَالَهَا وَ هَيْئَتَهَا وَقَعَتْ فِی نَفْسِهِ فَضَرَبَ يَدَهُ عَلَيْهَا ثُمَّ رَجَعَتْ إِلَيْهِ نَفْسُهُ وَ قَدْ كَانَ يُوقِدُ تَحْتَ قِدْرٍ لَهُ فَأَقْبَلَ حَتَّى وَضَعَ يَدَهُ عَلَى النَّارِ فَقَالَتْ أَيَّ شَيْ ءٍ تَصْنَعُ فَقَالَ أُحْرِقُهَا لِأَنَّهَا عَمِلَتِ الْعَمَلَ فَخَرَجَتْ حَتَّى أَتَتْ جَمَاعَةَ بَنِی إِسْرَائِيلَ فَقَالَتِ الْحَقُوا فُلَاناً فَقَدْ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى النَّارِ فَأَقْبَلُوا فَلَحِقُوهُ وَ قَدِ احْتَرَقَتْ يَدُهُ (۲).

**[ترجمه] قصص الأنبیاء: به إسناد صدوق از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: زنی بدکاره بر عدّه‌ای از جوانان بنی اسرائیل گذر کرد و آنان را فریب داد، پس عدّه‌ای از ایشان گفتند: اگر فلان عابد این زن را دیده بود او را فریب می‌داد، آن زن سخن آنان را شنید و گفت: به خدا سوگند تا او را فریب ندهم به سوی خانه‌ام باز نمی گردم، پس در شب به طرف خانه عابد رفت و بر در کوبید و گفت: مرا نزد خود پناه ده، ولی عابد از پذیرفتن او امتناع ورزید، زن گفت: عدّه‌ای از جوانان بنی اسرائیل از من خواسته‌اند که با آنان مرتکب فحشاء شوم، اگر مرا به داخل راه ندهی سر خواهند رسید و رسوایم خواهند کرد؛ هنگامی که عابد سخنان زن را شنید در را برایش گشود، ولی وقتی که وارد شد لباس‌هایش را در آورده و پرت کرد، و عابد آن گاه که زیبایی و قیافه آن زن را مشاهده کرد در دام هوای نفس خویش افتاد و با دست بدن او را لمس کرد سپس به خود آمد و به سوی آتش افروخته زیر دیگ رفت و دستش را بر روی آن قرار داد، زن گفت: این چه کاری است که انجام می‌دهی؟ گفت: دستم را می‌سوزانم چرا که مرتکب آن عمل زشت شد؛ آن گاه زن از خانه خارج شد و در این هنگام جماعت بنی اسرائیل نیز فرا رسیدند، پس زن گفت: به داد فلانی برسید که دست خویش را بر آتش قرار داده است؛ بنابراین به راه افتادند و به عابد رسیدند حال آنکه دستش سوخته بود. - . نسخه خطی قصص الأنبیاء ، الجزائری نیز در القصص : ۲۵۱ این حدیث را روایت کرده است. -

**[ترجمه]

«۱۲»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام عَنْ هَارُونَ بْنِ خَارِجَةَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّ عَابِداً كَانَ فِی بَنِی إِسْرَائِيلَ فَأَضَافَ امْرَأَةً مِنْ بَنِی إِسْرَائِيلَ فَهَمَّ بِهَا فَأَقْبَلَ كُلَّمَا هَمَّ بِهَا قَرَّبَ إِصْبَعاً مِنْ أَصَابِعِهِ

۱- قصص الأنبياء مخطوط، و أخرجه الجزائریّ فی القصص: ۲۵۰ و ۲۵۱.

۲- قصص الأنبياء مخطوط، و أخرجه الجزائریّ فی القصص: ۲۵۱.

إِلَى النَّارِ فَلَمْ يَزَلْ ذَلِكَ دَأْبَهُ حَتَّى أَصْبَحَ قَالَ لَهَا اخْرُجِي لَبِئْسَ الضَّيْفُ كُنْتِ لِي (۱).

**[ترجمه] قصص الأنبياء: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: همانا عابدی در میان بنی اسرائیل زنی از ایشان را به مهمانی پذیرفت، پس به او علاقمند شد و قصد کرد به سویش برود ولی هر گاه وسوسه می‌شد که به سوی آن زن برود یکی از انگشتان خود را به آتش نزدیک می کرد

ص: ۴۹۲

و پیوسته به این کار ادامه داد تا اینکه صبح فرا رسید، آن گاه به زن گفت: از خانه‌ام خارج شو به راستی که مهمان بدی برای من بودی. - . نسخه خطی قصص الأنبیاء، الجزائری نیز در القصص: ۲۵۱ این حدیث را روایت کرده است. -

**[ترجمه]

«۱۳»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ رَجُلٌ وَ كَانَ مُحْتَاجاً فَأَلَحَّتْ عَلَيْهِ امْرَأَتُهُ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ فَابْتَهَلَ إِلَى اللَّهِ فِي الرِّزْقِ فَرَأَى فِي النَّوْمِ أَيُّمَا أَحَبُّ إِلَيْكَ دِرْهَمَانِ مِنْ حِلٍّ أَوْ أَلْفَانِ مِنْ حَرَامٍ فَقَالَ دِرْهَمَانِ مِنْ حِلٍّ فَقَالَ تَحْتَ رَأْسِكَ فَانْتَبَهَ فَرَأَى الدِّرْهَمَيْنِ تَحْتَ رَأْسِهِ فَأَخَذَهُمَا وَ اشْتَرَى بِدِرْهَمٍ سَمَكَةً فَأَقْبَلَ إِلَى مَنْزِلِهِ فَلَمَّا رَأَتْهُ الْمَرْأَةُ أَقْبَلَتْ عَلَيْهِ كَاللَّائِمَةِ وَ أَقْسَمَتْ أَنْ لَا تَمَسَّهَا فَقَامَ الرَّجُلُ إِلَيْهَا فَلَمَّا شَقَّ بَطْنَهَا إِذَا بِدُرَّتَيْنِ فَبَاعَهُمَا بِأَرْبَعِينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ (۲).

**[ترجمه] قصص الأنبیاء: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: در میان بنی اسرائیل مردی زندگی می کرد که محتاج و نیازمند بود پس همسرش به او اصرار کرد که به دنبال رزق و روزی برود، بنابراین زاری‌کنان در طلب رزق روی به درگاه خداوند آورد، پس در خواب دید که به او گفته شد: کدام یک نزد تو دوست داشتنی‌تر است: دو درهم حلال یا دو هزار درهم حرام؟ گفت: دو درهم حلال، گفته شد: زیر سرت قرار دارد، آن گاه از خواب بیدار شد و دو درهم را زیر سرش یافت، آنها را برداشت و با یکی از درهم‌ها ماهی ای خرید و به سوی خانه آمد، هنگامی که زنش او را مشاهده کرد سرزنش کنان به سویش آمد و سوگند خورد که به آن ماهی دست نمی زند، پس مرد به طرف ماهی رفت و هنگامی که شکمش را پاره کرد دو مروارید در آن یافت و آنها را به چهل هزار درهم فروخت. - . نسخه خطی قصص الأنبیاء : ۲۵۱ -

**[ترجمه]

«۱۴»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام بِالْإِسْنَادِ عَنِ الصَّدُوقِ عَنْ مَاجِيلَوَيْهِ عَنْ عَمِّهِ عَنِ الْكُوفِيِّ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ حُمْرَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ جَبَّارٌ وَ إِنَّهُ أُقْعِدَ فِي قَبْرِهِ وَ رُدَّ إِلَيْهِ رُوحُهُ فَقِيلَ لَهُ إِنَّا جَالِدُوكَ

مِائَة جَلْدَةٍ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ قَالَ لَا أُطِيقُهَا فَلَمْ يَزَالُوا يَنْقُصُونَهُ مِنَ الْجَلْدِ وَ هُوَ يَقُولُ لَا أُطِيقُ حَتَّى صَارُوا إِلَى وَاحِدَةٍ قَالَ لَا أُطِيقُهَا قَالُوا لَنْ نَصْرِفَهَا عَنْكَ قَالَ فَلِمَا ذَا تَجْلِدُونَنِي قَالُوا مَرَرْتَ يَوْماً بِعَبْدٍ لِلَّهِ (۳)ضَعِيفٍ مِسْكِينٍ مَقْهُورٍ فَاسْتَغَاثَ بِكَ فَلَمْ تُغِثْهُ وَ لَمْ تَدْفَعْ عَنْهُ قَالَ فَجَلَدُوهُ جَلْدَةً وَاحِدَةً فَامْتَلَأَ قَبْرُهُ نَاراً(۴).

**[ترجمه] قصص الأنبياء: به إسناد صدوق از امام باقر عليه السلام روايت شده كه فرمود: در ميان بنى اسرائيل مرد زورگويى بود كه پس از مُردن در قبرش نشانده شده و روحش به او بازگردانده شد، پس به او گفته شد: همانا ما صد ضربه شلّاق را به عنوان عذاب الهى بر پيكر تو خواهيم نواخت، مرد گفت: تحمّل آن را ندارم، گفتند: هرگز از انجام اين كار منصرف نخواهيم شد، گفت: به چه دليل مرا شلّاق مى‌زنيد؟ گفتند: روزى بر بنده‌اى ضعيف و بينوا و درمانده از بندگان خدا گذر كردى و از تو طلب كمك كرد ولى به او كمك نكردى و از او حمايت ننمودى، آن گاه بر او شلّاقى زدند پس قبرش پر از آتش گشت.
- . نسخه خطى قصص الأنبياء، الجزائرى نيز در القصص: ۲۵۲ اين حديث را روايت كرده است. -

**[ترجمه]

«۱۵»

ص، قصص الأنبياء عليهم السلام الصَّدُوقُ عَنِ ابْنِ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ ابْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنِ ابْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ الْخُرَاسَانِيِّ عَنْ وَهْبِ بْنِ مُنَبِّهٍ قَالَ: رَوَوْا أَنَّ رَجُلًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ بَنَى قَصْراً فَجَوَّدَهُ وَ شَيَّدَهُ ثُمَّ صَنَعَ طَعَاماً فَدَعَا الْأَغْنِيَاءَ وَ تَرَكَ الْفُقَرَاءَ فَكَانَ إِذَا جَاءَ الْفَقِيرُ قِيلَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ إِنَّ هَذَا طَعَامٌ لَمْ يُصْنَعْ لَكَ وَ لَا لِأَشْبَاهِكَ قَالَ فَبَعَثَ اللَّهُ مَلَكَيْنِ فِي زِيِّ الْفُقَرَاءِ فَقِيلَ لَهُمَا مِثْلُ ذَلِكَ ثُمَّ أَمَرَهُمَا اللَّهُ تَعَالَى بِأَنْ يَأْتِيَا فِي زِيِّ الْأَغْنِيَاءِ فَأُدْخِلَا وَ أُكْرِمَا وَ أُجْلِسَا فِي الصَّدْرِ فَأَمَرَهُمَا اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يَخْسِفَا الْمَدِينَةَ وَ مَنْ فِيهَا.

ص: ۴۹۳

۱- قصص الأنبياء مخطوط، و أخرج الأول منهما الجزائرىّ فى القصص: ۲۵۱.

۲- قصص الأنبياء مخطوط، و أخرج الأول منهما الجزائرىّ فى القصص: ۲۵۱.

۳- فى نسخه: بعبد اللّه. و فى قصص الجزائرىّ: مررت بعبد من عباد اللّه.

۴- قصص الأنبياء مخطوط و أخرجه الجزائرىّ أيضا فى قصصه: ۲۵۲.

**[ترجمه] قصص الأنبیاء: صدوق از وهب به منبّه روایت کرده که گفت: روایت شده است که مردی از بنی اسرائیل قصری را بنـا نهاد و آن را نیکو و محکم گردانـد، سـپس غـذایی آماده ساخت و ثروتمنـدان را به خوردن آن دعوت و مسـتمندان را منع نمود، و هنگـامی که فقراء می‌آمدنـد به یـک یـک آنان گفته می‌شـد: این غـذا برای تو و امثال تو ساخته نشـده است؛ آن گاه خداوند دو فرشـته را در لباس فقراء به سوی آن مهمانی فرسـتاد، پس به آنان نیز همان سخنان گفته شد، سپس به آن دو فرشته فرمان داد که در لباس ثروتمنـدان بیاینـد، بنابراین به مهمانی راه داده شـده و گرامی داشـته شدند و آنان را در قسـمت بالا (ی سفره) نشاندند، پس خداوند متعال به دو فرشته امر فرمود که آن شهر و ساکنانش را در زمین فرو برند.

ص: ۴۹۳

**[ترجمه]

«۱۶»

وَ بِإِسْنَادِهِ أَنَّ بَنِی إِسْرَائِیلَ الصَّغِیرَ مِنْهُمْ وَ الْکَبِیرَ کَانُوا یَمْشُونَ بِالْعِصِیِّ مَخَافَهَ أَنْ یَخْتَالَ أَحَدٌ فِی مِشْیَتِهِ (۱).

**[ترجمه] به إسـناد صدوق روایت شده است که بزرگ و کوچک بنی اسـرائیل از ترس اینکه مبادا در راه رفتن دچار تکبّر و غرور گردند با عصا راه می‌رفتند. - . نسخه خطی قصص الأنبیاء ، الجزائری نیز در القصص : ۲۵۲ آن را روایت کرده است. -

**[ترجمه]

«۱۷»

ص، قصـص الأنبیاء علیهم السـلام بِالْإِسْنَادِ عَنِ الصَّدُوقِ عَنْ مَاجِیلَوَیْهِ عَنْ عَمِّهِ عَنِ الْکُوفِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زُرَارَهَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَیْلِ عَنْ أَبِی حَمْزَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السـلام قَالَ: کَانَ فِی بَنِی إِسْرَائِیلَ عَابِدٌ وَ کَانَ مُحَارَفاً تُنْفِقُ عَلَیْهِ امْرَأَتُهُ فَجَاءَهَا یَوْماً فَدَفَعَتْ إِلَیْهِ غَزْلًا فَذَهَبَ فَلَا یَشْتَرِی بِشَیْ ءٍ فَجَاءَ إِلَی الْبَحْرِ فَإِذَا هُوَ بِصَیَّادٍ قَدِ اصْطَادَ سَمَکاً کَثِیراً فَأَعْطَاهُ الْغَزْلَ وَ قَالَ انْتَفِعْ فِی شَبَکَتِکَ فَدَفَعَ إِلَیْهِ سَمَکَهً فَأَخَذَهَا وَ خَرَجَ بِهَا إِلَی زَوْجَتِهِ فَلَمَّا شَقَّهَا بَدَتْ مِنْ جَوْفِهَا لُؤْلُؤَهٌ فَبَاعَهَا بِعِشْرِینَ أَلْفَ دِرْهَمٍ (۲).

**[ترجمه] قصـص الأنبیاء: به إسـناد صـدوق از امام باقر علیه السـلام روایت شـده که فرمود: در میان بنی اسـرائیل مرد عابـدی زنـدگی می‌کرد که محروم و بـداقبال بود و همسـرش از وسایل (دست ساز) خود به او می‌داد تا آنها را به فروش برسانـد، پس عابـد روزی نزد همسـرش آمـد و نخ ریسـیده شده‌ای را به او داد، پس آن را با خود به بازار برد ولی در مقابل چیزی به فروش نرفت، آن گـاه به سوی دریـا رفت و صـیّادی را مشاهـده کرد که مـاهی‌های فراوانی را صـید کرده بود، پس نـخ را به او داد و گفت: در تور ماهی‌گیری‌ات از آن استفاده کن، صیّاد نیز در مقابل ماهی‌ای به عابد داد که آن را برگرفت و به سوی همسرش آورد، هنگامی که شـکم ماهی را دریدنـد مرواریـدی در آن پدیـدار گشت، پس مروارید را به بیست هزار درهم فروختند. - . نسخه خطی -

**[ترجمه]

«۱۸»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَی الصَّدُوقِ بِإِسْنَادِهِ (۳)عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ کَانَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام یَقُولُ نِعْمَ الْأَرْضُ الشَّامُ وَ بِئْسَ الْقَوْمُ أَهْلُهَا الْیَوْمَ وَ بِئْسَ الْبِلَادُ مِصْرُ أَمَا إِنَّهَا سِجْنُ مَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَیْهِ مِنْ بَنِی إِسْرَائِیلَ وَ لَمْ یَکُنْ دَخَلَ بَنُو إِسْرَائِیلَ مِصْرَ إِلَّا مِنْ سَخْطَهٍ وَ مَعْصِیَهٍ مِنْهُمْ لِلَّهِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَهَ الَّتِی کَتَبَ اللَّهُ لَکُمْ یَعْنِی الشَّامَ فَأَبَوْا أَنْ یَدْخُلُوهَا وَ عَصَوْا فَتَاهُوا فِی الْأَرْضِ أَرْبَعِینَ سَنَهً قَالَ وَ مَا کَانَ خُرُوجُهُمْ مِنْ مِصْرَ وَ دُخُولُهُمُ الشَّامَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ تَوْبَتِهِمْ وَ رِضَی اللَّهِ عَنْهُمْ ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ إِنِّی أَکْرَهُ أَنْ آکُلَ شَیْئاً طُبِخَ فِی فَخَّارِ مِصْرَ وَ مَا أُحِبُّ أَنْ أَغْسِلَ رَأْسِی مِنْ طِینِهَا مَخَافَهَ أَنْ تُورِثَنِی تُرْبَتُهَا الذُّلَّ وَ تَذْهَبَ بِغَیْرَتِی (۴).

**[ترجمه] قصص الأنبیاء: به إسناد صدوق از امام صادق علیه السلام روایت شده که امام باقر علیه السلام می‌فرمود: سرزمین شام چه سرزمینی نیکویی است و ساکنان آن امروزه چه قوم بدی هستند، و مصر چه سرزمین بدی است چرا که زندان هر آن کسی از بنی اسرائیل بوده که خداوند بر او خشم می‌گرفته است، و بنی اسرائیل هیچ گاه وارد مصر نشده‌اند مگر بعد از خشمگین ساختن خداوند و سرپیچی کردن از فرامین او، چرا که خداوند عزّ و جلّ فرموده است: « ادخلوا الأرض المقدّسه التی کتب الله لکم» { وارد سرزمین مقدّسی شوید که خداوند بر شما واجب گردانده است} که منظور سرزمین شام است، ولی از وارد شدن به آنجا امتناع ورزیده و سرپیچی کردند، پس به مدت چهل سال در زمین سرگردان بودند، و خارج شدن آنان از مصر و وارد شدن‌شان به سرزمین شام فقط بعد از توبه کردن‌شان و راضی شدن خداوند از آنان صورت پذیرفت.

سپس امام باقر فرمود: به راستی که من خوردن غذاهایی که در ظرفهای سفّالی مصری طبخ شده باشند را ناپسند می‌شمارم، و دوست ندارم که سَر خویش را از گِل آنجا بشویم از ترس اینکه مبادا ذلّت خاکش به من ارث برسد و غیرتم را از بین ببرد. - . نسخه خطی قصص الأنبیاء. الجزائری در القصص: ۲۵۲ این حدیث را روایت کرده است. -

**[ترجمه]

«۱۹»

ص، قصص الأنبیاء علیهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَی الصَّدُوقِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ سَعْدٍ عَنْ أَبِی عِیسَی عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَیْفٍ عَنْ أَخِیهِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَارِدٍ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَی بْنِ أَعْیَنَ قَالَ:

۱- قصص الأنبیاء مخطوط، و أخرجه الجزائریّ أیضا فی قصصه: ۲۵۲. اختال فی مشیته: تبختر و تکبر.

۲- مخطوط.

۳- فیه إرسال و تقدم قبل ذلک إسناد الصدوق إلی ابن محبوب، فانه یروی عن سعد، عن ابن عیسی، عن ابن محبوب.

۴- قصص الأنبياء مخطوط، و أخرجه الجزائرىّ فى القصص: ۲۵۲.

قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام حَدِیثٌ یَرْوِیهِ النَّاسُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ حَدِّثْ عَنْ بَنِی إِسْرَائِیلَ وَ لَا حَرَجَ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَنُحَدِّثُ بِمَا سَمِعْنَا عَنْ بَنِی إِسْرَائِیلَ وَ لَا حَرَجَ عَلَیْنَا قَالَ أَ مَا سَمِعْتَ مَا قَالَ کَفَی بِالْمَرْءِ کَذِباً أَنْ یُحَدِّثَ بِکُلِّ مَا سَمِعَ قُلْتُ کَیْفَ هَذَا قَالَ مَا کَانَ فِی الْکِتَابِ (۱)أَنَّهُ کَانَ فِی بَنِی إِسْرَائِیلَ فَحَدِّثْ أَنَّهُ کَانَ فِی هَذِهِ الْأُمَّهِ (۲)وَ لَا حَرَجَ (۳).

**[ترجمه] قصص الأنبیاء: به إسناد صدوق از عبدالأعلی ابن أعین روایت شده است:

ص: ۴۹۴

به امام صادق علیه السلام گفتم: مردم حدیثی را روایت می کنند که در آن رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرموده است: (حدّث عن بنی اسرائیل ولا حرج: از بنی اسرائیل سخن بگو حال آنکه هیچ حَرَج و محدودیتی در این زمینه وجود ندارد)؛ امام فرمود: آری صحیح است، گفتم: پس آیا در مورد بنی اسرائیل هر آنچه را شنیده‌ایم بر زبان بیاوریم و هیچ محدودیتی نیز برای‌مان وجود ندارد؟ فرمود: آیا نشنیده‌ای که گفته می‌شود: برای دروغ گفتن انسان همین کافی است که هرآنچه را می‌شنود بازگو کند، گفتم: در کنار هم قرار گرفتن این دو سخن چگونه ممکن است؟ فرمود: رویدادهای اتفاق افتاده در میان بنی اسرائیل که قرآن به ذکر آنها پرداخته را بازگو کن در حالی که هیچ گناه و محدودیتی در این زمینه وجود ندارد. - . نسخه خطی قصص الأنبیاء -

**[ترجمه]

بیان

قال الجزری فیه حدثوا عن بنی إسرائیل و لا حرج أی لا بأس و لا إثم علیکم أن تحدثوا عنهم ما سمعتم و إن استحال أن یکون فی هذه الأمه مثل ما روی أن ثیابهم کانت تطول و أن النار کانت تنزل من السماء فتأکل القربان و غیر ذلک لا أن یحدث عنهم بالکذب و یشهد لهذا التأویل ما جاء فی بعض روایاته فإن فیهم العجائب.

و قیل معناه أن الحدیث عنهم إذا أدیته کما سمعته حقا کان أو باطلا لم یکن علیک إثم لطول العهد و وقوع الفتره بخلاف الحدیث عن النبی صلی الله علیه و آله لأنه إنما یکون بعد العلم بصحه روایته و عداله راویه.

و قیل معناه أن الحدیث عنهم لیس علی الوجوب لأن قوله صلی الله علیه و آله فی أول الحدیث بلغوا عنی علی الوجوب ثم أتبعه بقوله و حدثوا عن بنی إسرائیل و لا حرج أی لا حرج علیکم إن لم تحدثوا عنهم.

**[ترجمه]جزریّ در تفسیر این حدیث (حدّثوا عن بنی اسرائیل و لاـ حَرَج) گفته است یعنی: اشکالی ندارد و به پای شما گناهی نوشته نمی‌شود اگر آنچه را در مورد بنی‌اسرائیل شنیده‌اید بازگو کنید، هرچند به وقوع پیوستن آن سخن روایت شده در مورد آنان غیر ممکن باشد، مانند اینکه لباسهای‌شان دراز می گشت و یا آتش از آسمان نازل می‌شد و قربانی‌های آنان را می‌خورد و غیره؛ و منظور این نیست که در مورد بنی اسرائیل به دروغ سخن گفته شود، و روایتهایی که از روی دادن امور شگفت انگیز در میان بنی اسرائیل سخن می گویند بر صحّت این تفسیر شهادت می‌دهند.

گفته شده که معنای این حدیث چنین است: همانا بازگو کردن سخنان شنیده در مورد بنی اسرائیل چه حقّ باشند چه باطل باعث نمی‌شود که گناهی به پای تو نوشته شود چرا که فاصله زمانی آنان به نسبت ما بسیار زیاد است، و این برخلاف نقل حدیث از پیامبر صلّی الله علیه وآله است چرا که نقل حدیث از پیامبر باید پس از آگاه شدن از صحت روایت و عدالت راوی صورت پذیرد.

هم چنین گفته شده که معنا چنین است: سخن گفتن از بنی اسرائیل واجب نیست، چراکه این فرموده پیامبر صلّی الله علیه وآله \\"بلّغوا عنّی: سخنان مرا ابلاغ دارید\\" حالت وجوبی دارد، سپس در ادامه کلام خویش می‌فرماید: \\"و حدّثوا عن بنی اسرائیل و لاحرج\\" یعنی: در مورد شما حرج و محدودیتی وجود ندارد اگر از بنی اسرائیل سخن نگویید.

**[ترجمه]

«۲۰»

کا، الکافی مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَمَّنْ أَخْبَرَهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: کَانَ عَابِدٌ فِی بَنِی إِسْرَائِیلَ لَمْ یُقَارِفْ (۴)مِنْ أَمْرِ الدُّنْیَا شَیْئاً فَنَخَرَ إِبْلِیسُ نَخْرَةً فَاجْتَمَعَ إِلَیْهِ جُنُودُهُ فَقَالَ مَنْ لِی بِفُلَانٍ فَقَالَ بَعْضُهُمْ أَنَا فَقَالَ مِنْ أَیْنَ تَأْتِیهِ فَقَالَ مِنْ نَاحِیَهِ النِّسَاءِ قَالَ لَسْتَ لَهُ لَمْ یُجَرِّبِ النِّسَاءَ

۱- أی القرآن.

۲- أی فی بنی إسرائیل.

۳- قصص الأنبیاء مخطوط، و أخرجه المصنّف فی کتاب العلم ۲: ۱۵۹ عن المعانی بالاسناد، و أوردنا هناک تفسیرا للحدیث عن الخطابی فراجعه.

۴- أی لم یکتسب، من أمر الدنیا أی من ذنوبها.

فَقَالَ لَهُ آخَرُ فَأَنَا لَهُ قَالَ مِنْ أَيْنَ تَأْتِيهِ قَالَ مِنْ نَاحِيَهِ الشَّرَابِ وَ اللَّذَّاتِ قَالَ لَسْتَ لَهُ لَيْسَ هَذَا بِهَذَا قَالَ آخَرُ فَأَنَا لَهُ قَالَ مِنْ أَيْنَ تَأْتِيهِ قَالَ مِنْ نَاحِيَهِ الْبِرِّ قَالَ انْطَلِقْ فَأَنْتَ صَاحِبُهُ فَانْطَلَقَ إِلَى مَوْضِعِ الرَّجُلِ فَأَقَامَ حِذَاءَهُ يُصَلِّی قَالَ وَ كَانَ الرَّجُلُ يَنَامُ وَ الشَّيْطَانُ لَا يَنَامُ وَ يَسْتَرِيحُ وَ الشَّيْطَانُ لَا يَسْتَرِيحُ فَتَحَوَّلَ إِلَيْهِ الرَّجُلُ وَ قَدْ تَقَاصَرَتْ إِلَيْهِ نَفْسُهُ وَ اسْتَصْغَرَ عَمَلَهُ فَقَالَ يَا عَبْدَ اللَّهِ بِأَيِّ شَيْ ءٍ قَوِيتَ عَلَى هَذِهِ الصَّلَاهِ فَلَمْ يُجِبْهُ ثُمَّ أَعَادَ عَلَيْهِ فَلَمْ يُجِبْهُ ثُمَّ أَعَادَ عَلَيْهِ فَقَالَ يَا عَبْدَ اللَّهِ إِنِّی أَذْنَبْتُ ذَنْباً وَ أَنَا تَائِبٌ مِنْهُ فَإِذَا ذَكَرْتُ الذَّنْبَ قَوِيتُ عَلَى الصَّلَاهِ قَالَ فَأَخْبِرْنِی بِذَنْبِكَ حَتَّى أَعْمَلَهُ وَ أَتُوبَ فَإِذَا فَعَلْتُهُ قَوِيتُ عَلَى الصَّلَاهِ قَالَ ادْخُلِ الْمَدِينَهَ فَسَلْ عَنْ فُلَانَهَ الْبَغِيَّهِ فَأَعْطِهَا دِرْهَمَيْنِ وَ نَلْ مِنْهَا قَالَ وَ مِنْ أَيْنَ لِی دِرْهَمَيْنِ مَا أَدْرِی مَا الدِّرْهَمَيْنِ (۱)فَتَنَاوَلَ الشَّيْطَانُ مِنْ تَحْتِ قَدَمِهِ دِرْهَمَيْنِ فَنَاوَلَهُ إِيَّاهُمَا فَقَامَ فَدَخَلَ الْمَدِينَهَ بِجَلَابِيبِهِ يَسْأَلُ عَنْ مَنْزِلِ فُلَانَهَ الْبَغِيَّهِ فَأَرْشَدَهُ النَّاسُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُ جَاءَ يَعِظُهَا فَأَرْشَدُوهُ فَجَاءَ إِلَيْهَا فَرَمَى إِلَيْهَا بِالدِّرْهَمَيْنِ وَ قَالَ قُومِی فَقَامَتْ فَدَخَلَتْ مَنْزِلَهَا وَ قَالَتِ ادْخُلْ وَ قَالَتْ إِنَّكَ جِئْتَنِی فِی هَيْئَهٍ لَيْسَ يُؤْتَى مِثْلِی فِی مِثْلِهَا فَأَخْبِرْنِی بِخَبَرِكَ فَأَخْبَرَهَا فَقَالَتْ لَهُ يَا عَبْدَ اللَّهِ إِنَّ تَرْكَ الذَّنْبِ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِ التَّوْبَهِ وَ لَيْسَ كُلُّ مَنْ طَلَبَ التَّوْبَهَ وَجَدَهَا وَ إِنَّمَا يَنْبَغِی أَنْ يَكُونَ هَذَا شَيْطَاناً مُثِّلَ لَكَ فَانْصَرِفْ فَإِنَّكَ لَا تَرَى شَيْئاً فَانْصَرَفَ وَ مَاتَتْ مِنْ لَيْلَتِهَا فَأَصْبَحَتْ فَإِذَا عَلَى بَابِهَا مَكْتُوبٌ احْضُرُوا فُلَانَهَ فَإِنَّهَا مِنْ أَهْلِ الْجَنَّهِ فَارْتَابَ النَّاسُ فَمَكَثُوا ثَلَاثاً لَا يَدْفِنُونَهَا ارْتِيَاباً فِی أَمْرِهَا فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى نَبِيٍّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ لَا أَعْلَمُهُ إِلَّا مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ عليه السلام أَنِ ائْتِ فُلَانَهَ فَصَلِّ عَلَيْهَا وَ مُرِ النَّاسَ أَنْ يُصَلُّوا عَلَيْهَا فَإِنِّی قَدْ غَفَرْتُ لَهَا وَ أَوْجَبْتُ لَهَا الْجَنَّهَ بِتَثْبِيطِهَا (۲)عَبْدِی فُلَاناً عَنْ مَعْصِيَتِی (۳).

إيضاح: فنخر إبليس أی مد الصوت فی خياشيمه و قوله تقاصرت إليه نفسه أی ظهر له التقصير من نفسه يقال تقاصر أی أظهر القصر و الجلباب القميص و ثوب

۱- كذا فی النسخ و المصدر، و الصواب: الدرهمان.

۲- ثبطه عن الامر: عوقه و شغله عنه.

۳- روضه الكافی: ۳۸۴ و ۳۸۵.

واسع للمرأه دون الملحفه أو ما تغطی به ثیابها من فوق کالملحفه و قوله لا أعلمه الشک فیه من الراوی.

**[ترجمه]الکافی: امام صادق علیه السلام فرموده است: عابدی در میان بنی اسرائیل بود که در دنیا مرتکب هیچ گناهی نمی... شد، پس ابلیس فریادی برآورد و تمام سربازانش به سوی او جمع شدند، آن گاه گفت: چه کسی از جانب من مسؤولیت گمراه کردن فلانی را برعهده می گیرد؟ یکی از آنها گفت: من، ابلیس گفت: از چه مکانی بر او در می آیی؟ گفت: از ناحیه زنان، ابلیس گفت: شایسته این کار نیستی، چرا که او با زنان مراوده نداشته است.

ص: ۴۹۵

سپس یکی دیگر از آنها به ابلیس گفت: من مسؤولیت گمراه کردن او را بر عهده می گیرم، ابلیس گفت: از چه مکانی بر او در می آیی؟ گفت: از ناحیه شراب و لذتها ابلیس گفت: شایسته این کار نیستی، به این شیوه امکان پذیر نیست؛ یکی دیگر گفت: من مسؤول گمراه کردن او هستم، ابلیس گفت: از چه مکانی بر او در می آیی؟ گفت: از ناحیه اعمال نیک، ابلیس گفت: راه بیفت که تو مسئول این کار هستی؛ آن گاه سرباز ابلیس به سوی مکان مرد عابد به راه افتاد پس در مقابل او ایستاد و شروع به نماز خواندن کرد، و مرد عابد می خوابید حال آنکه شیطانِ سرباز ابلیس نمی خوابید، عابد استراحت می کرد حال آنکه شیطان استراحت نمی کرد، بنابراین مرد عابد به سوی شیطان رفت در حالی که خود را مقصّر می دانست و اعمال خویش را کوچک می شمارد. سپس گفت: ای بنده خدا، با انجام چه کاری بر به جا آوردن این نماز توانمند گشته ای؟ ولی شیطان به او پاسخی نداد، سپس سؤال خود را دوباره تکرار کرد و شیطان پاسخ نداد آن گاه مرد عابد سؤال خود را برای بار سوّم پرسید وشیطان گفت: ای بنده خدا، من مرتکب گناهی شدم و از انجام آن توبه کردم و هرگاه به یاد گناه خویش می افتم بر خواندن نماز توانمند می گردم، عابد گفت: مرا از گناه خودت آگاه ساز تا آن را انجام داده و سپس توبه نمایم و هنگامی که چنان کردم بر نماز خواندن توانمند گردم؛ شیطان گفت: وارد شهرتان شو پس درباره فلان زن بدکاره پرس و جو کن و (آن گاه که او را یافتی) به او دو درهم ببخش و کام خود را از او برگیر، عابد گفت: دو درهم از کجا بیاورم؟ نمی دانم دو درهم چه هستند؟ آن گاه شیطان دست دراز کرد و از زیر پایش دو درهم خارج ساخت و آنها را به عابد داد. پس برخاست و با لباس... های مخصوصش وارد شهر شد حال آنکه از مکان خانه فلان زن بدکاره سؤال می پرسید، پس مردم او را راهنمایی کرده و چنین پنداشتند که آمده تا آن زن را نصیحت کند، بنا بر این عابد نزد آن زن رفت و دو درهم را به سوی او انداخت و گفت: برخیز، پس برخواست و وارد خانه اش شد و به عابد گفت: تو نیز وارد شو، سپس گفت:تو با قیافه و شکلی نزد من آمده ای که با آن نزد کسی چون من نمی آیند، پس مرا از احوال خویش آگاه گردان، بنابراین مرد عابد آن زن را از ماجرا باخبر ساخت، و زن به او گفت: ای بنده خدا، به راستی که ترک گناه از توبه کردن آسان تر است، و تمام کسانی که در پی توبه کردن هستند فرصت آن را نمی یابند، حتماً آن شخصی که به تو چنین سفارشی کرده شیطان بوده که در مقابل تو مجسّم شده است، پس منصرف شو و بازگرد که چیی را نخواهی یافت؛ آن گاه مرد عابد بازگشت و آن زن همان شب وفات نمود، و هنگامی که صبح فرا رسید بر روی در خانه اش نوشته شده بود: در محضر فلانی حاضر شوید که از اهل بهشت است، پس مردم دچار شک و تردید شدند و به خاطر همین شکّ و تردید که درر مورد اوضاع او گرفتارش شده بودند سه روز درنگ کردند و او را دفن نکردند، سپس خداوند متعال به یکی از پیامبرانش- که او را غیر از موسی بن عمران علیه السلام نمی دانم- وحی فرمود: نزد فلان زن برو و بر او نماز بگزار و به مردم نیز فرمان ده که بر او نماز بگزارند چرا که من او را بخشیده ام و به خاطر

بازداشتن فلان بنده‌ام از انجام معصیت و نافرمانی من، بهشت را بر او واجب گردانده‌ام. -. روضة الکافی : ۳۸۴ و۳۸۵ -

توضیح: (نخر إبلیس): صدا را در بینی‌اش کشید. (تقاصرت إلیه نفسهُ) یعنی: تقصیر و کوتاهی خودش برایش آشکار شد، گفته می‌شود: (تقاصر) یعنی: اظهار کوتاهی و تقصیر نمود. (الجلباب): پیراهن،

ص: ۴۹۶

لباس گشادی برای زن که غیر از روانداز می‌باشد، یا پوششی مانند روانداز که زنان لباسهای خود را با آن می‌پوشانند. این سخن او (لا أعلمه) بیانگر شکّ و تردید راوی در موررد پیامبری است که خداوند به او وحی فرموده بود.

**[ترجمه]

«۲۱»

کا، الکافی أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زُرَارَهَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَیْلِ عَنْ أَبِی حَمْزَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: کَانَ فِی بَنِی إِسْرَائِیلَ رَجُلٌ عَابِدٌ وَ کَانَ مُحَارَفاً لَا یَتَوَجَّهُ فِی شَیْ ءٍ فَیُصِیبَ فِیهِ شَیْئاً فَأَنْفَقَتْ عَلَیْهِ امْرَأَتُهُ حَتَّی لَمْ یَبْقَ عِنْدَهَا شَیْ ءٌ فَجَاعُوا یَوْماً مِنَ الْأَیَّامِ فَدَفَعَتْ إِلَیْهِ نَصْلًا مِنْ غَزْلٍ وَ قَالَتْ لَهُ مَا عِنْدِی غَیْرُهُ انْطَلِقْ فَبِعْهُ وَ اشْتَرِ لَنَا شَیْئاً نَأْکُلْهُ فَانْطَلَقَ بِالنَّصْلِ الْغَزْلِ لِیَبِیعَهُ فَوَجَدَ السُّوقَ قَدْ غُلِقَتْ وَ وَجَدَ الْمُشْتَرِینَ قَدْ قَامُوا وَ انْصَرَفُوا فَقَالَ لَوْ أَتَیْتُ هَذَا الْمَاءَ فَتَوَضَّأْتُ مِنْهُ وَ صَبَبْتُ عَلَیَّ مِنْهُ وَ انْصَرَفْتُ فَجَاءَ إِلَی الْبَحْرِ وَ إِذَا هُوَ بِصَیَّادٍ قَدْ أَلْقَی شَبَکَتَهُ فَأَخْرَجَهَا وَ لَیْسَ فِیهَا إِلَّا سَمَکَهٌ رَدِیئَهٌ قَدْ مَکَثَتْ عِنْدَهُ حَتَّی صَارَتْ رِخْوَهً مُنْتِنَهً فَقَالَ لَهُ بِعْنِی هَذِهِ السَّمَکَهَ وَ أُعْطِیکَ هَذَا الْغَزْلَ تَنْتَفِعُ بِهِ فِی شَبَکَتِکَ قَالَ نَعَمْ فَأَخَذَ السَّمَکَهَ وَ دَفَعَ إِلَیْهِ الْغَزْلَ وَ انْصَرَفَ بِالسَّمَکَهِ إِلَی مَنْزِلِهِ فَأَخْبَرَ زَوْجَتَهُ الْخَبَرَ فَأَخَذَتِ السَّمَکَهَ لِتُصْلِحَهَا فَلَمَّا شَقَّتْهَا بَدَتْ مِنْ جَوْفِهَا لُؤْلُؤَهٌ فَدَعَتْ زَوْجَهَا فَأَرَتْهُ إِیَّاهَا فَأَخَذَهَا فَانْطَلَقَ بِهَا إِلَی السُّوقِ فَبَاعَهَا بِعِشْرِینَ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَ انْصَرَفَ إِلَی مَنْزِلِهِ بِالْمَالِ فَوَضَعَهُ فَإِذَا سَائِلٌ یَدُقُّ الْبَابَ وَ یَقُولُ یَا أَهْلَ الدَّارِ تَصَدَّقُوا رَحِمَکُمُ اللَّهُ عَلَی الْمِسْکِینِ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ ادْخُلْ فَدَخَلَ فَقَالَ لَهُ خُذْ إِحْدَی الْکِیسَیْنِ فَأَخَذَ أَحَدَ الْکِیسَیْنِ (۱)وَ انْطَلَقَ فَقَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ سُبْحَانَ اللَّهِ بَیْنَمَا نَحْنُ مَیَاسِیرُ إِذْ ذَهَبْتَ بِنِصْفِ یَسَارِنَا فَلَمْ یَکُنْ ذَلِکَ بِأَسْرَعَ مِنْ أَنْ دَقَّ السَّائِلُ الْبَابَ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ ادْخُلْ فَدَخَلَ فَوَضَعَ الْکِیسَ فِی مَکَانِهِ ثُمَّ قَالَ کُلْ هَنِیئاً مَرِیئاً إِنَّمَا أَنَا مَلَکٌ مِنْ مَلَائِکَهِ رَبِّکَ إِنَّمَا أَرَادَ رَبُّکَ أَنْ یَبْلُوَکَ فَوَجَدَکَ شَاکِراً ثُمَّ ذَهَبَ(۲).

**[ترجمه]الکافی: از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: در میان بنی اسرائیل مرد عابدی زندگی می‌کرد که محروم و بد اقبال بود و به هرکاری روی می‌آورد گرفتار مصیبت و مشکلی می‌شد، پس همسرش تمام وسایل خود را به او بخشید (تا آنها را به فروش برساند) تا جائی که چیزی نزدش باقی نماند، روزی از روزها آن مرد نزد همسرش آمد پس طنابی بافته شده از نخ به او داد و گفت: غیراز این چیزی ندارم، به بازار برو و آن را بفروش و چیزی برای خوردن بخر. مرد عابد طناب بافته شده را برد تا آن را بفروشد ولی با بازار بسته مواجه شد، و مشتریان را مشاهده کرد که برخاسته و به خانه‌هایشان بازگشتند، آن عابد گفت: کاش به کنار این آب بروم و با آن وضو بگیرم و مقداری را بر خود بریزم و به خانه بازگردم، پس به سوی دریا آمد و با صیّادی روبه رو شد که تورش را به دریا انداخته بود، هنگامی که تور را خارج ساخت چیزی جز یک ماهی به

درد نخور در آن نبود، بنـابراین نزد صـیّاد درنـگ کرد تـا آن مـاهی فاسـد و بـدبو گشت، پس به او گفت: این ماهی را به من بفروش و در عوض این طناب بافته شده را به تو می‌دهم که در تور ماهیگری‌ات از آن استفاده کنی، صیّاد گفت: چنین خواهم کرد، بنـابراین عابـد ماهی را گرفت و طناب را به صـیّاد تحویل داد و با ماهی به سوی خانه‌اش بازگشت و این خبر را به اطّلاع همسـرش رسانـد، او نیز ماهی را گرفت تا تمیزش گرداند و هنگامی که آن را شـکافت مرواریدی در شـکمش پدیدار گشت، پس شوهرش را فراخوانـد و مروارید را به او نشان داد، مرد عابد مراوريد را به بازار برد و آن را به بیست هزار درهم فروخت و با مال و اموال بسـیاری بازگشت، پس آنها را در خانه گـذاشت و از قضا گـدایی بر در خانه کوبیـد در حالی که می‌گفت: ای ساکنان خانه؛ به این مسـتمند صـدقه دهیـد باشد که خداوند به شـما رحم کند؛ مرد عابد به او گفت: وارد شو، پس وارد شد و عابـد به او گفت: یکی از این دو کیسه را بردار، گدا نیز یکی از آنها را برداشت و رفت، سـپس همسـرش به او گفت: سـبحان الله، حال آنکه ثروتمنـد هستیم نیمی از ثروت‌مان را بخشـیدی؛ سـپس در سـریع‌ترین وقت گـدا دوباره بر در خانه کوبید و مرد عابـد به او گفت: وارد شـو، پس وارد شـد و کیسه را در جـای خـودش قرار داد و گفت: بخـور که گـوارای وجودت بـاد، من فرشـته‌ای از فرشـتگان پروردگـارت هسـتم، پروردگـارت خـواست تـو را بیازمایـد کـه شـکرگزارت یـافت، سـپس رفـت. - . روضهالکافی : ۳۸۵ و۳۸۶ -

**[ترجمه]

توضیح

رجل محارف أی محدود محروم و هو خلاف قولک مبارک و النصل الغزل قد خرج من المغزل.

lt;meta info="(رجل مُحارَف): بـد اقبال و محروم، بر عکس مبارک و خجسـته. (النصل): نـخ ریسـیده شـده که از دوک ریسندگی خارج شده است.

**[ترجمه]

«۲۲»

کا، الکافی مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی وَ أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ عَنْ

ص: ۴۹۷

۱- فی المصدر: فاخذ إحداهما.

۲- روضه الکافی: ۳۸۵ و ۳۸۶.

مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ جَمِیعاً عَنْ عَلِیِّ بْنِ حَدِیدٍ عَنْ جَمِیلٍ عَنْ زُرَارَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: سَأَلَهُ حُمْرَانُ فَقَالَ جَعَلَنِیَ اللَّهُ فِدَاکَ لَوْ حَدَّثْتَنَا مَتَی یَکُونُ هَذَا الْأَمْرُ فَسُرِرْنَا بِهِ قَالَ یَا حُمْرَانُ إِنَّ لَکَ أَصْدِقَاءَ وَ إِخْوَاناً وَ مَعَارِفَ إِنَّ رَجُلًا کَانَ فِیمَا مَضَی مِنَ الْعُلَمَاءِ وَ کَانَ لَهُ ابْنٌ لَمْ یَکُنْ یَرْغَبُ فِی عِلْمِ أَبِیهِ وَ لَا یَسْأَلُهُ عَنْ شَیْ ءٍ وَ کَانَ لَهُ جَارٌ یَأْتِیهِ وَ یَسْأَلُهُ وَ یَأْخُذُ عَنْهُ فَحَضَرَ الرَّجُلَ الْمَوْتُ فَدَعَا ابْنَهُ فَقَالَ یَا بُنَیَّ إِنَّکَ قَدْ کُنْتَ تَزْهَدُ فِیمَا عِنْدِی وَ تَقِلُّ رَغْبَتُکَ فِیهِ وَ لَمْ تَکُنْ تَسْأَلُنِی عَنْ شَیْ ءٍ وَ لِی جَارٌ قَدْ کَانَ یَأْتِینِی وَ یَسْأَلُنِی وَ یَأْخُذُ مِنِّی وَ یَحْفَظُ عَنِّی فَإِنِ احْتَجْتَ إِلَی شَیْ ءٍ فَأْتِهِ وَ عَرَّفَهُ جَارَهُ فَهَلَکَ الرَّجُلُ وَ بَقِیَ ابْنُهُ فَرَأَی مَلِکُ ذَلِکَ الزَّمَانِ رُؤْیَا فَسَأَلَ عَنِ الرَّجُلِ فَقِیلَ لَهُ قَدْ هَلَکَ فَقَالَ الْمَلِکُ هَلْ تَرَکَ وَلَداً فَقِیلَ لَهُ نَعَمْ تَرَکَ ابْناً فَقَالَ ایتُونِی بِهِ فَبُعِثَ إِلَیْهِ لِیَأْتِیَ الْمَلِکَ فَقَالَ الْغُلَامُ وَ اللَّهِ مَا أَدْرِی لِمَا یَدْعُونِی الْمَلِکُ وَ مَا عِنْدِی عِلْمٌ وَ لَئِنْ سَأَلَنِی عَنْ شَیْ ءٍ لَأَفْتَضِحَنَّ فَذَکَرَ مَا کَانَ أَوْصَاهُ أَبُوهُ بِهِ فَأَتَی الرَّجُلَ الَّذِی کَانَ یَأْخُذُ الْعِلْمَ مِنْ أَبِیهِ فَقَالَ لَهُ إِنَّ الْمَلِکَ قَدْ بَعَثَ إِلَیَّ یَسْأَلُنِی وَ لَسْتُ أَدْرِی فِیمَ بَعَثَ إِلَیَّ وَ قَدْ کَانَ أَبِی أَمَرَنِی أَنْ آتِیَکَ إِنِ احْتَجْتُ إِلَی شَیْ ءٍ فَقَالَ الرَّجُلُ وَ لَکِنِّی أَدْرِی فِیمَا بَعَثَ إِلَیْکَ فَإِنْ أَخْبَرْتُکَ فَمَا أَخْرَجَ اللَّهُ لَکَ مِنْ شَیْ ءٍ فَهُوَ بَیْنِی وَ بَیْنَکَ فَقَالَ نَعَمْ فَاسْتَحْلَفَهُ وَ اسْتَوْثَقَ مِنْهُ أَنْ یَفِیَ (۱)فَأَوْثَقَ لَهُ الْغُلَامُ فَقَالَ إِنَّهُ یُرِیدُ أَنْ یَسْأَلَکَ عَنْ رُؤْیَا رَآهَا أَیُّ زَمَانٍ هَذَا فَقُلْ لَهُ هَذَا زَمَانُ الذِّئْبِ فَأَتَاهُ الْغُلَامُ فَقَالَ لَهُ الْمَلِکُ أَ تَدْرِی لِمَا أَرْسَلْتُ إِلَیْکَ فَقَالَ أَرْسَلْتَ إِلَیَّ تُرِیدُ أَنْ تَسْأَلَنِی عَنْ رُؤْیَا رَأَیْتَهَا أَیُّ زَمَانٍ هَذَا فَقَالَ لَهُ الْمَلِکُ صَدَقْتَ فَأَخْبِرْنِی أَیُّ زَمَانٍ هَذَا فَقَالَ لَهُ زَمَانُ الذِّئْبِ فَأَمَرَ لَهُ بِجَائِزَهٍ فَقَبَضَهَا الْغُلَامُ وَ انْصَرَفَ إِلَی مَنْزِلِهِ وَ أَبَی أَنْ یَفِیَ لِصَاحِبِهِ وَ قَالَ لَعَلِّی لَا أُنْفِدُ هَذَا الْمَالَ وَ لَا آکُلُهُ حَتَّی أَهْلِکَ وَ لَعَلِّی لَا أَحْتَاجُ وَ لَا أُسْأَلُ عَنْ مِثْلِ هَذَا الَّذِی سُئِلْتُ عَنْهُ فَمَکَثَ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ إِنَّ الْمَلِکَ رَأَی رُؤْیَا فَبَعَثَ إِلَیْهِ یَدْعُوهُ فَنَدِمَ عَلَی مَا صَنَعَ وَ قَالَ وَ اللَّهِ مَا عِنْدِی عِلْمٌ آتِیهِ بِهِ وَ مَا أَدْرِی کَیْفَ أَصْنَعُ بِصَاحِبِی وَ قَدْ غَدَرْتُ بِهِ وَ لَمْ أَفِ لَهُ ثُمَّ قَالَ لَآتِیَنَّهُ عَلَی کُلِّ حَالٍ وَ لَأَعْتَذِرَنَّ إِلَیْهِ وَ لَأَحْلِفَنَّ لَهُ فَلَعَلَّهُ یُخْبِرُنِی فَأَتَاهُ فَقَالَ إِنِّی قَدْ صَنَعْتُ

۱- فی المصدر: أن یفی له.

الَّذِی صَنَعْتُ وَ لَمْ أَفِ لَکَ بِمَا کَانَ بَیْنِی وَ بَیْنَکَ وَ تَفَرَّقَ مَا کَانَ فِی یَدِی وَ قَدِ احْتَجْتُ إِلَیْکَ فَأَنْشُدُکَ اللَّهَ أَنْ لَا تَخْذُلَنِی أَنَا أُوثِقُ لَکَ أَنْ لَا یَخْرُجَ لِی شَیْ ءٌ إِلَّا کَانَ بَیْنِی وَ بَیْنَکَ وَ قَدْ بَعَثَ إِلَیَّ الْمَلِکُ وَ لَسْتُ أَدْرِی عَمَّا یَسْأَلُنِی فَقَالَ إِنَّهُ یُرِیدُ أَنْ یَسْأَلَکَ عَنْ رُؤْیَا رَآهَا أَیُّ زَمَانٍ هَذَا فَقُلْ لَهُ إِنَّ هَذَا زَمَانُ الْکَبْشِ فَأَتَی الْمَلِکَ فَدَخَلَ عَلَیْهِ فَقَالَ لِمَا بَعَثْتُ إِلَیْکَ فَقَالَ إِنَّکَ رَأَیْتَ رُؤْیَا وَ إِنَّکَ تُرِیدُ أَنْ تَسْأَلَنِی أَیُّ زَمَانٍ هَذَا فَقَالَ لَهُ صَدَقْتَ فَأَخْبِرْنِی أَیُّ زَمَانٍ هَذَا فَقَالَ هَذَا زَمَانُ الْکَبْشِ فَأَمَرَ لَهُ بِصِلَةٍ فَقَبَضَهَا وَ انْصَرَفَ إِلَی مَنْزِلِهِ وَ تَدَبَّرَ رَأْیَهُ فِی أَنْ یَفِیَ لِصَاحِبِهِ أَوْ لَا یَفِیَ (۱)فَهَمَّ مَرَّةً أَنْ یَفْعَلَ وَ مَرَّةً أَنْ لَا یَفْعَلَ ثُمَّ قَالَ لَعَلِّی لَا أَحْتَاجُ إِلَیْهِ (۲)بَعْدَ هَذِهِ الْمَرَّةِ أَبَداً وَ أَجْمَعَ رَأْیَهُ عَلَی الْغَدْرِ وَ تَرْکِ الْوَفَاءِ فَمَکَثَ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ إِنَّ الْمَلِکَ رَأَی رُؤْیَا فَبَعَثَ إِلَیْهِ فَنَدِمَ عَلَی مَا صَنَعَ فِیمَا بَیْنَهُ وَ بَیْنَ صَاحِبِهِ وَ قَالَ بَعْدَ غَدْرٍ مَرَّتَیْنِ (۳)کَیْفَ أَصْنَعُ وَ لَیْسَ عِنْدِی عِلْمٌ ثُمَّ أَجْمَعَ رَأْیَهُ عَلَی إِتْیَانِ الرَّجُلِ فَأَتَاهُ فَنَاشَدَهُ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی وَ سَأَلَهُ أَنْ یُعَلِّمَهُ وَ أَخْبَرَهُ أَنَّ هَذِهِ الْمَرَّةَ یَفِی لَهُ وَ أَوْثَقَ لَهُ وَ قَالَ لَا تَدَعْنِی عَلَی هَذِهِ الْحَالِ فَإِنِّی لَا أَعُودُ إِلَی الْغَدْرِ وَ سَأَفِی لَکَ فَاسْتَوْثَقَ مِنْهُ فَقَالَ إِنَّهُ یَدْعُوکَ یَسْأَلُکَ عَنْ رُؤْیَا رَآهَا أَیُّ زَمَانٍ هَذَا فَإِذَا سَأَلَکَ فَأَخْبِرْهُ أَنَّهُ زَمَانُ الْمِیزَانِ قَالَ فَأَتَی الْمَلِکَ فَدَخَلَ عَلَیْهِ فَقَالَ لَهُ لِمَ بَعَثْتُ إِلَیْکَ فَقَالَ إِنَّکَ رَأَیْتَ رُؤْیَا وَ تُرِیدُ أَنْ تَسْأَلَنِی أَیُّ زَمَانٍ هَذَا فَقَالَ صَدَقْتَ فَأَخْبِرْنِی أَیُّ زَمَانٍ هَذَا قَالَ هَذَا زَمَانُ الْمِیزَانِ فَأَمَرَ لَهُ بِصِلَةٍ فَقَبَضَهَا وَ انْطَلَقَ بِهَا إِلَی الرَّجُلِ فَوَضَعَهَا بَیْنَ یَدَیْهِ وَ قَالَ قَدْ جِئْتُکَ بِمَا خَرَجَ لِی فَقَاسِمْنِیهِ فَقَالَ لَهُ الْعَالِمُ إِنَّ الزَّمَانَ الْأَوَّلَ کَانَ زَمَانَ الذِّئْبِ وَ إِنَّکَ کُنْتَ مِنَ الذِّئَابِ وَ إِنَّ الزَّمَانَ الثَّانِیَ کَانَ زَمَانَ الْکَبْشِ یَهُمُّ وَ لَا یَفْعَلُ وَ کَذَلِکَ کُنْتَ أَنْتَ تَهُمُّ وَ لَا تَفِی وَ کَانَ هَذَا زَمَانَ الْمِیزَانِ وَ کُنْتَ فِیهِ عَلَی الْوَفَاءِ فَاقْبِضْ مَالَکَ لَا حَاجَةَ لِی فِیهِ وَ رَدَّهُ عَلَیْهِ (۴).

ص: ۴۹۹

۱- فی المصدر: أولا یفی له.

۲- فی المصدر: لعلی أن لا احتاج إلیه.

۳- فی نسخه: بعد غدره مرتین.

۴- روضه الکافی: ۳۶۲ و ۳۶۳.

**[ترجمه]الکافی: زراره روایت می کند

ص: ۴۹۷

که شخصی به نام حمران از امام باقر سؤال پرسید و گفت: خداوند مرا فدای شما گرداند کاش به ما بگویی که این امر (ظهور مهدی) چه وقت اتفاق می‌افتد که با آن شاد شویم، امام فرمود: ای حمران همانا تو دوستان، برادران و آشنایانی داری، در زمان گذشتگان مردی زندگی می کرد که در جمله دانشمندان بود و پسری داشت که تمایلی به دانش پدر نشان نمی‌داد و از او چیزی نمی‌پرسید، در همان حال همسایه‌ای داشت که نزدش می‌آمد و از سؤال می‌پرسید و علم می‌آموخت، پس از مدتی زمان مرگ دانشمند فرا رسید و فرزندش را خواند و به او گفت: ای پسر عزیزم، تو علم و دانشی را که نزد من بود رها کردی و نسبت به آن کم تمایل بودی و درباره چیزی از من سؤال نمی‌پرسیدی حال آنکه همسایه‌ای داشتم که نزدم می‌آمد و از من سؤال می‌پرسید و سخنانم را حفظ می کرد، پس اگر به چیزی نیاز پیدا کردی نزد او برو، سپس همسایه‌اش را به پسرش معرفی کرد و خود از دنیا رفت و پسرش باقی ماند، از قضا پادشاه آن دوره خوابی دید پس جویای حال دانشمند شد و به او گفته شد که از دنیا رفته است، پادشاه گفت: آیا فرزندی از خود به جای گذاشته است؟ گفتند: آری پسری به جای گذاشته است، پادشاه گفت: او را نزد من بیاورید، پس دنبال پسر فرستاد تا نزد پادشاه بیاید، و پسر گفت: به خدا سوگند نمی‌دانم چرا پادشاه مرا فرا خوانده است حال آنکه هیچ علم و دانشی ندارم و اگر درباره چیزی از من سؤال بپرسد رسوا خواهم شد، بنابراین به یاد وصیّت پدرش افتاد که او را به آن سفارش کرده بود، پس نزد مردی رفت که از پدرش کسب علم می کرد و به او گفت: پادشاه دنبالم فرستاده است و مرا می‌خواهد و نمی‌دانم در خصوص چه موضوعی مرا خواسته است، پدرم به من امر کرده بود که هرگاه به چیزی نیاز پیدا کردم نزد تو بیایم، پس مرد گفت: امّا من می‌دانم که چرا دنبالت فرستاده و تو را خواسته است، اگر باخبرت ساختم و خداوند به واسطه آن چیزی را نصیب تو گرداند من و تو در آن شریک باشیم، پسر گفت: چشم، پس آن مرد او را سوگند داد و از او پیمان گرفته که به وعده‌اش وفا کند و پسر نیز به او اطمینان داد که به وعده‌اش وفا کند، سپس مرد گفت: پادشاه می‌خواهد درباره رؤیایی که مشاهده کرده است از تو سؤال بپرسد که این چه زمانی است؟ پس به او بگو: این زمان، زمان گرگ است. آن گاه پسر نزد پادشاه رفت و پادشاه به او گفت: آیا می‌دانی که چرا دنبالت فرستاده‌ام؟ گفت: دنبالم فرستادی تا درباره رؤیایی که مشاهده کرده‌ای سؤال بپرسی و اینکه این چه زمانی است، پادشاه گفت: راست گفتی، پسر مرا با خبر ساز که این چه زمانی است؟ پسر به او گفت: زمان گرگ است؛ بنابراین پادشاه فرمان داد که به او جایزه‌ای بدهند، پسر جایزه را گرفت و به سوی خانه‌اش بازگشت و از وفا به وعده‌ای که به دوستش داده بود امتناع ورزید، و گفت: شاید نابود شوم و این مال بخشیده شده را به پایان نرسانده و از آن نخورم، و شاید دیگر نیازمند نگردم و سؤالی مانند آنچه از او پرسیدم از من پرسیده نشود، پس مدّتی سکوت کرد.

بعداز مدّتی پادشاه خواب دیگری دید و دنبال پسر فرستاد، بنابراین از کرده خویش پشیمان شد و گفت: به خدا سوگند دانشی در این زمینه ندارم که در اختیار پادشاه بگذارم، هم چنین نمی‌دانم با دوستم چه رفتاری داشته باشم حال آنکه به او خیانت کرده و به وعده‌ام وفا نکردم؛ سپس گفت: به هرحال نزد دوستم می‌روم، از او عذر خواهی کرده و در مقابلش سوگند یاد خواهم کرد؛ بنابراین نزد دوستش آمد و گفت: من چنین کاری انجام داده

ص: ۴۹۸

و به وعـده‌ای که بین من و تـو بود وفـا نکردم و پاداشـی که به دست آورده بودم پراکنـده گشت، اکنون دوبـاره به تو نیـازمند شـده‌ام پس تو را به خـدا سوگنـد می‌دهم که خوار و ذلیلم نگردانی، به تو اطمینان می‌دهم که هرچه عایـدم شد بین ما تقسـیم شود، پادشاه دنبالم فرسـتاده و نمی‌دانم درباره چه چیزی از من سؤال خواهد پرسـید؛ مرد گفت: می‌خواهد از تو درباره خوابی که دیده است بپرسد و اینکه این زمان، چه زمانی است؟ پس به او بگو: زمان گوسـفند است؛ پسـر نزد پادشاه رفت و پادشاه به او گفـت: چرا دنبـالت فرسـتاده‌ام؟ پسـر گفت: رؤیـایی مشاهـده کرده‌ای و می‌خـواهی از من بپرسـی که این چه زمـانی است؟ پادشاه گفت: راست گفتی، پس مرا با خبر گردان که این چه زمانی است؟ پسـر گفت: این زمان، زمان گوسـفند است، پادشاه دسـتور داد که پاداشـی به او ببخشـند، پس آن را گرفت و به خـانه‌اش بـازگشت، و به تـدبیر پرداخته که آیا به وعـده‌ای که به دوسـتش داده وفا کند یا خیر، پس یک بار قصد می‌کرد که وفا کند و بار دیگر پشـیمان می‌شد سـپس گفت: شاید بعد از این هرگز به او محتاج نشوم، در نهایت تصمیم گرفت که خیانت کند و به وعده‌اش وفا نکند پس مدّت زمانی سکوت کرد.

سپس پادشـاه خواب دیگری دیـد و به دنبال پسـر فرسـتاد، آن‌گاه دوباره از کرده خویش پشـیمان شـد و بعـد از خیانت دوباره گفت: چه کار کنم حال آنکه دانشی در این باره ندارم، ولی در نهایت تصمیم گرفت که نزد دوستش برود پس نزد او رفت و به خداوند متعال سوگندش داد و از او خواست که آگاهش گرداند و با خبرش ساخت که این بار به وعده‌ای که به او داده وفا می‌کند و به او اطمینان داد و گفت: مرا بر این حال ترک نکن که این بار خیانت نکرده و به تو وفا خواهم نمود، پس دوسـتش گفت: پادشاه تو را می‌خوانـد تا درباره خوابی که دیده است سؤال بپرسد و اینکه این چه زمانی است؟ هنگامی که از تو چنین سؤالی پرسـید او را آگـاه گردان که زمـان، زمان میزان است؛ پسـر نزد پادشاه رفت و بر او وارد گشت پس پادشاه به او گفت: راست گفتی، مرا بـا خبرسـاز که این زمـان، چه زمانی است؟ پسـر گفت: زمان میزان است، پادشاه فرمان داد که به او هـدیه‌ای ببخشـند، پس آن را گرفت و نزد دوسـتش برد و گفت: آنچه را عایـد من شـده آورده‌ام تـا در بین خود تقسـیم کنیم. آن گـاه دانشـمند به او گفت: همانـا زمان نخست زمان گرگ بود و تو نیز در زمره گرگ‌ها بودی، و زمان دوّم زمان گوسـفند بود که قصد انجام کاری می‌کند ولی آن را انجام نمی‌دهد، به همین ترتیب تو نیز قصد انجام کاری می‌کردی و به آن وفا نمی‌نمودی و این زمـان، زمـان میزان است و تـو در آن به وعـده‌ات وفـا نمـودی پس اموالت را برگیر که مرا نیـازی به آنهـا نیست؛ و همه اموالش را به او بازگرداند. -. روضه الکافی : ۳۶۲ و۳۶۳ -

ص: ۴۹۹

**[ترجمه]

بیان

قوله علیه السـلام إن لـک أصـدقاء و إخوانـا لعـل المقصود من إیراد الحکـایه بیـان أن هـذا الزمان لیس زمان الوفاء بالعهود فإن عرفتـک زمان ظهور الأمر فلک أصـدقاء و معارف فتحـدثهم به فیشیع الخبر بین الناس و ینتهی إلی الفساد و العهـد بالکتمان لا ینفع لأنک لا تفی به إذ لم یأت بعد زمان المیزان.

أو المعنی أن لک معارف فانظر إلیهم هل یوافقونک فی أمر أو یفون بعهدک فی شـی ء فکیف یظهر الإمام علیه السلام فی مثل هذا الزمان.

أو المراد أنه یمکنک استعلام ذلک فانظر فی حال معارفک و إخوانک فمهما رأیت منهم العزم علی الانقیاد و الطاعه و التسلیم التـام لإمـامهم فـاعلم أنه زمـان ظهور القائم عجل الله تعالی فرجه فإن قیامه مشـروط بـذلک و أهل کل زمان یکون عامتهم علی حاله واحده کما یظهر من القصه.

قوله و لکنی أدری لعل علمه کان بإخبار ذلک العالم و کان العالم أخذه من الأنبیاء حیث أخبروا بوحی السماء أن الملک سیری تلک الأحلام و هـذه تعبیرها أو بأن أخذ من العالم نوعا من العلم یمکنه استنباط أمثال تلک الأمور به علی أنه یحتمل أن یکون نبیا علم ذلک بالوحی.

**[ترجمه]شایـد مقصود از این سـخن امام علیه السـلام (إنّ لک أصـدقاء وإخواناً: همانا تو دوسـتان و برادرانی داری) بیان این موضوع باشـد که این زمان، زمان وفای به عهـد نیست، پس اگر هنگام به وقوع پیوسـتن این امر (ظهور مهـدی) را به تو بگویم آن را با دوسـتان و آشنایانی که داری در میان خواهی گذاشت و خبر در میان مردم پخش شده و به فساد منجر خواهد شد، در این صورت پیمـان دادن به کتمـان و مخفی نگـاه داشـتن این موضوع سود بخش نیست، چراکه تو به آن وفا نخواهی کرد مگر وقتی که زمان میزان فرا رسد.

یـا معنـا چنین باشـد: تو آشـنایانی داری پس رأی و نظر آنـان را نیز بررسـی کن که آیـا در این امر بـا تو موافق هسـتند؟ آیـا به وعده‌ای که در مورد چیزی به تو می‌دهند وفا می‌کنند؟ (در غیر این صورت)چگونه در این زمان امام مهدی علیه‌السلام ظهور خواهد کرد.

یا شایـد مراد از این سـخن چنین باشـد: تو می‌توانی زمان وقوع این امر (ظهور مهـدی) را جویا شوی، پس به احوال آشـنایان و برادرانت بنگر، هرگاه عزم و ارداه فرمانبرداری، اطاعت کردن و تسـلیم شدن کامل در برابر امام‌شان را در آنان مشاهده کردی بدان که زمان ظهور قائم آل محمد عجّل الله تعالی فرجه فرا رسـیده است، چرا که قیام او مشـروط به شرط مذکور است، و آن گونه که از ظاهر سخن بر می‌آید عموم مردم هر زمانی در حالت و وضعیت یکسانی قرار دارند.

(لکنّه أدری: امّا می‌دانم): شاید علم و دانش آن شـخص نتیجه خبرهایی بوده که دانشـمند به او داده و آن دانشمند نیز خبرهای خود را از پیامبران گرفته بوده است چرا که پیامبران به واسـطه الهام و وحی آسـمان از این نکته خبر داده بودند که پادشاه، آن خوابها را می‌بیند و تعبیرشان نیز چنین است، یا اینکه از آن دانشـمند نوعی دانش آموخته بود که او را قادر می‌ساخت به وسیله آن چنین اموری را استنباط کند. این احتمال نیز وجود دارد که او پیامبر بوده و به واسطه وحی از این امور آگاه شده باشد.

**[ترجمه]

كا، الكافى عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام یَقُولُ إِنَّ رَجُلًا فِی بَنِی إِسْرَائِیلَ عَبَدَ اللَّهَ أَرْبَعِینَ سَنَهً ثُمَّ قَرَّبَ قُرْبَاناً فَلَمْ یُقْبَلْ مِنْهُ فَقَالَ لِنَفْسِهِ وَ مَا أُوتِیتُ إِلَّا مِنْکِ وَ مَا الذَّنْبُ إِلَّا لَکِ قَالَ فَأَوْحَی اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی إِلَیْهِ ذَمُّکَ لِنَفْسِکَ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَتِکَ أَرْبَعِینَ سَنَهً (۱).

**[ترجمه]الکافی: از حسن بن جهم روایت شده که از امام موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم که می‌فرماید: همانا مردی از بنی اسرائیل چهل سال به عبادت و پرستش خداوند پرداخت، سپس به درگاه خداوند قربانی کرد ولی از او پذیرفته نشد، پس به نَفس خود گفت: آنچه بر سرم می‌آید فقط به خاطر توست و گناه فقط از تو سرزده است، آن گاه خداوند متعال به او وحی فرمود: نکوهش کردن نفست برتر از عبادت چهل ساله توست. - . أصول الکافی۲ : ۷۳ -

**[ترجمه]

«۲۴»

نبه، تنبیه الخاطر بَنَی مَلِکٌ فِی بَنِی إِسْرَائِیلَ مَدِینَهً فَتَنَوَّقَ (۲)فِی بِنَائِهَا ثُمَّ صَنَعَ لِلنَّاسِ طَعَاماً وَ نَصَبَ عَلَی بَابِ الْمَدِینَهِ مَنْ یَسْأَلُ عَنْهَا (۳)فَلَمْ یَعِبْهَا إِلَّا ثَلَاثَهٌ عَلَیْهِمُ الْأَکْسِیَهُ

۱- أصول الکافی ۲: ۷۳.

۲- أی تجود فی بنائها.

۳- فی المصدر: من یسأل عنها عیبها.

فَإِنَّهُمْ قَالُوا رَأَيْنَا عَيْبَيْنِ فَسَأَلَهُمْ فَقَالُوا تَخْرَبُ وَ يَمُوتُ صَاحِبُهَا فَقَالَ هَلْ تَعْلَمُونَ دَاراً تَسْلَمُ مِنْ هَذَيْنِ الْعَيْبَيْنِ قَالُوا نَعَمْ الْآخِرَةَ فَخَلَّى مُلْكَهُ وَ تَعَبَّدَ مَعَهُمْ زَمَاناً ثُمَّ وَدَّعَهُمْ فَقَالُوا هَلْ رَأَيْتَ مِنَّا مَا تَكْرَهُهُ قَالَ لَا وَ لَكِنْ عَرَفْتُمُونِی فَإِنَّكُمْ تُكْرِمُونِّی (۱)فَأَصْحَبُ مَنْ لَا يَعْرِفُنِی (۲).

**[ترجمه]تنبیه الخواطر: پادشاهی از بنی اسرائیل شهری را بنا نهاد و بسیار نیکویش گرداند، سپس غذایی برای مردم آماده کرد و بر دروازه شهر شخصی قرار داد که عیب‌های آن را از مردم می‌پرسید، پس هیچ کسی از شیوه ساختن شهر ایراد نگرفت مگر سه نفر که جامه‌های مخصوص بر تن داشتند،

ص: ۵۰۰

آنان گفتند: دو عیب در این شهر مشاهده کردیم، پادشاه عیب‌ها را از آنان پرسید و در پاسخ گفتند: ویران می گردد و صاحب آن نیز می‌میرد، پادشاه گفت: آیا چیزی از مکانی را می‌شناسید که از این دو عیب درامان باشد، گفتند: آری، خانه آخرت. پس پادشاه از فرمانروایی خود دست کشید و مدت زمانی را با آنان به عبادت پرداخت سپس قصد ترک آن دیار کرد، آن گاه مردم گفتند: آیا چیزی از ما دیده‌ای که از آن اکراه داری؟ گفت: خیر، ولی شما مرا شناخته‌اید پس گرامی‌ام می‌دارید، با کسانی هم صحبت خواهم شد که مرا نشناسند. -. تنبیه الخواطر ۱ : ۷۴ -

**[ترجمه]

«۲۵»

كا، الكافی عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِی أَيُّوبَ عَنْ يَزِيدَ الْكُنَاسِيِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: إِنَّ فِتْيَةً مِنْ أَوْلَادِ مُلُوكِ بَنِی إِسْرَائِيلَ كَانُوا مُتَعَبِّدِينَ وَ كَانَتِ الْعِبَادَةُ فِی أَوْلَادِ مُلُوكِ بَنِی إِسْرَائِيلَ وَ إِنَّهُمْ خَرَجُوا يَسِيرُونَ فِی الْبِلَادِ لِيَعْتَبِرُوا فَمَرُّوا بِقَبْرٍ عَلَى ظَهْرِ طَرِيقٍ قَدْ سَفَى عَلَيْهِ السَّافِی لَيْسَ يَتَبَيَّنُ مِنْهُ إِلَّا رَسْمُهُ فَقَالُوا لَوْ دَعَوْنَا اللَّهَ السَّاعَةَ فَيَنْشُرَ لَنَا صَاحِبَ هَذَا الْقَبْرِ فَسَاءَلْنَاهُ كَيْفَ وَجَدَ طَعْمَ الْمَوْتِ فَدَعَوُا اللَّهَ وَ كَانَ دُعَاؤُهُمُ الَّذِی دَعَوُا اللَّهَ بِهِ أَنْتَ إِلَهُنَا يَا رَبَّنَا لَيْسَ لَنَا إِلَهٌ غَيْرُكَ وَ الْبَدِيعُ الدَّائِمُ غَيْرُ الْغَافِلِ الْحَيُّ الَّذِی لَا يَمُوتُ لَكَ فِی كُلِّ يَوْمٍ شَأْنٌ تَعْلَمُ كُلَّ شَیْ ءٍ بِغَيْرِ تَعْلِيمٍ انْشُرْ لَنَا هَذَا الْمَيِّتَ بِقُدْرَتِكَ قَالَ فَخَرَجَ مِنْ ذَلِكَ الْقَبْرِ رَجُلٌ أَبْيَضُ الرَّأْسِ وَ اللِّحْيَةِ يَنْفُضُ رَأْسَهُ مِنَ التُّرَابِ فَزِعاً شَاخِصاً بَصَرَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ لَهُمْ مَا يُوقِفُكُمْ عَلَى قَبْرِی فَقَالُوا دَعَوْنَاكَ لِنَسْأَلَكَ كَيْفَ وَجَدْتَ طَعْمَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمْ لَقَدْ سَكَنْتُ (۳)فِی قَبْرِی تِسْعاً وَ تِسْعِينَ سَنَةً مَا ذَهَبَ عَنِّی أَلَمُ الْمَوْتِ وَ كَرْبُهُ وَ لَا خَرَجَ مَرَارَةُ طَعْمِ الْمَوْتِ مِنْ حَلْقِی فَقَالُوا لَهُ مِتَّ يَوْمَ مِتَّ وَ أَنْتَ عَلَى مَا نَرَى أَبْيَضُ الرَّأْسِ وَ اللِّحْيَةِ قَالَ لَا وَ لَكِنْ لَمَّا سَمِعْتُ الصَّيْحَةَ اخْرُجْ اجْتَمَعَتْ تُرْبَةُ عِظَامِی إِلَى رُوحِی فَبَقِيتُ فِيهِ فَخَرَجْتُ فَزِعاً شَاخِصاً بَصَرِی مُهْطِعاً إِلَى صَوْتِ الدَّاعِی (۴)فَابْيَضَّ لِذَلِكَ رَأْسِی وَ لِحْيَتِی (۵).

**[ترجمه]الكافی : از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: همانا جوانانی از میان فرزندان پادشاهان بنی اسرائیل به عبادت مشغول بودند و شیوه عبادت کردن در میان فرزندان پادشاهان بنی اسرائیل این گونه بود که از شهر خارج می‌شدند و به گشت و گذار در نقاط مختلف می‌پرداختند تا پند آموزند، پس بر قبری گذر کردند که بر سر راه قرار داشت و باده‌ای

وزنـده خاک آن را پراکنـده ساخته بودنـد و چیزی غیراز نوشـته آن باقی نمانـده بود، آن گاه گفتنـد: کاش اکنون خداونـد را بخوانیم تا صاحب این قبر را برای ما زنده گرداند و نظر او را درباره طعم مرگ جویا شویم، بنابراین خداوند متعال را این گونه فراخواندنـد: \\"پروردگارا تو خـدای ما هستی،غیر از تو خدایی نداریم. پدید آورنده پایداری هستی که از چیزی غافل نمی... مـانی، زنـده‌ای که هرگز نمی‌میری، تـو را در هر روزی شـأن و مقـامی است، بـدون آنکه چیزی را از کسـی آمـوخته باشـی از هرچیزی آگاهی، این مرده را با قدرت خود برای ما زنده گردان.\\" آن‌گاه مردی با مو و ریشـی سـفید از قبر خارج شد که با ترس و وحشت سر از خـاک بر می‌آورد و چشـمش را به آسـمان می‌دوخت، پس به جوانان گفت: به مـدّت نود و نه سال در قبرم باقی مانـده‌ام حال آنکه هنوز درد و شـدّت و سـختی مرگ از من برطرف نشـده و طعم تلخی مرگ از حلقم خارج نشـده است، پس به او گفتند: آیا به هنگام مرگ به همین صورتی که اکنون می‌بینیم سـفید موی و سـفید ریش بوده‌ای؟ گفت: خیر، ولی هنگامی که فریاد (خارج شو) را شنیدم، خاکستر استخوان‌هایم به سوی روحم بازگشت و در آن باقی ماند، پس با ترس و درحالی که چشـمم خیره شده بود و شـتابان به سوی صدای فراخواننده می‌رفتم از قبر خارج شدم، و به همین خاطر موی سـر و ریشم سفید گشت. - . فروع الکافی ۱ : ۷۲ -

**[ترجمه]

«۲۶»

کا، الکافی عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ

ص: ۵۰۱

۱- فی المصدر: فأنتم تکرمونی.

۲- تنبیه الخواطر ۱: ۷۴.

۳- فی نسخه من المصدر: لقد مکثت.

۴- أی ناظرا و قد رفعت رأسی إلی الداعی.

۵- فروع الکافی ۱: ۷۲.

أَسْبَاطٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام إِنَّ رَجُلًا مِنْ بَنِی إِسْرَائِیلَ کَانَ لَهُ ابْنٌ وَ کَانَ لَهُ مُحِبّاً فَأُتِیَ فِی مَنَامِهِ فَقِیلَ لَهُ إِنَّ ابْنَکَ لَیْلَهَ یَدْخُلُ بِأَهْلِهِ یَمُوتُ قَالَ فَلَمَّا کَانَ تِلْکَ اللَّیْلَهُ وَ بَنَی عَلَیْهِ أَبُوهُ (۱)تَوَقَّعَ أَبُوهُ ذَلِکَ فَأَصْبَحَ ابْنُهُ سَلِیماً فَأَتَاهُ أَبُوهُ فَقَالَ یَا بُنَیَّ هَلْ عَمِلْتَ الْبَارِحَهَ شَیْئاً مِنَ الْخَیْرِ قَالَ لَا إِلَّا أَنَّ سَائِلًا أَتَی الْبَابَ وَ قَدْ کَانُوا ادَّخَرُوا لِی طَعَاماً فَأَعْطَیْتُهُ السَّائِلَ فَقَالَ بِهَذَا دُفِعَ عَنْکَ (۲).

**[ترجمه]الکافی: حسن بن جهم از امام موسی کاظم علیه السلام

ص: ۵۰۱

روایت کرده که امام باقر علیه السلام فرمود: همانا مردی از بنی اسرائیل پسری داشت که دارای معشوقه‌ای بود، پس در خواب سراغ آن مرد آمدند و به او گفته شد: پسر تو در همان شبی که نزد همسرش می‌رود از دنیا خواهد رفت، پس هنگامی که آن شب فرا رسید و پدر، پسر را نزد همسرش برد انتظار داشت که آن حادثه روی دهد ولی صبح‌گاهان بر پسر دمید حال آنکه صحیح و سالم بود، بنابراین پدرش نزد او آمد و گفت: پسر عزیزم آیا دیشب کار نیکی انجام دادی؟ پسر گفت: خیر، جز اینکه گدایی پشت در خانه آمد و من غذایی را که برایم آماده کرده بودند به او دادم، پدر گفت: به خاطر این کار، مرگ از تو دور رانده شد. - . فروع الکافی ۱ : ۱۶۳ -

**[ترجمه]

«۲۷»

کا، الکافی الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمُعَلَّی عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ کَانَ رَجُلٌ مِنْ بَنِی إِسْرَائِیلَ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ وَلَدٌ فَوُلِدَ لَهُ غُلَامٌ وَ قِیلَ لَهُ إِنَّهُ یَمُوتُ لَیْلَهَ عُرْسِهِ فَمَکَثَ الْغُلَامُ فَلَمَّا کَانَ لَیْلَهُ عُرْسِهِ نَظَرَ إِلَی شَیْخٍ کَبِیرٍ ضَعِیفٍ فَرَحِمَهُ الْغُلَامُ فَدَعَاهُ فَأَطْعَمَهُ فَقَالَ لَهُ السَّائِلُ أَحْیَیْتَنِی أَحْیَاکَ اللَّهُ قَالَ فَأَتَاهُ آتٍ فِی النَّوْمِ فَقَالَ لَهُ سَلِ ابْنَکَ مَا صَنَعَ فَسَأَلَهُ فَخَبَّرَهُ بِصُنْعِهِ قَالَ فَأَتَاهُ الْآتِی مَرَّهً أُخْرَی فِی النَّوْمِ فَقَالَ لَهُ إِنَّ اللَّهَ أَحْیَا لَکَ ابْنَکَ بِمَا صَنَعَ بِالشَّیْخِ (۳).

**[ترجمه]الکافی: وشّاء گوید: از امام موسی کاظم علیه السلام شنیدم که می‌فرماید: مردی در میان بنی اسرائیل زندگی می... کرد که فرزندی نداشت سپس پسری برای او به دنیا آمد، آن گاه به او گفته شد: همانا پسر تو در شب عروسی‌اش فوت خواهد کرد، پس پسر به زندگی خود ادامه داد و هنگامی که شب عروسی‌اش فرا رسید به پیرمرد کهن سالی نگاه انداخت و به او رحم و شفقت روا داشت، پیرمرد آن پسر را فرا خواند و پسر به او غذایی داد، پس پیرمرد گدا به او گفت: خداوند تو را زنده گرداند که مرا زنده گرداندی؛ سپس شخصی به خواب آن مرد آمد و به او گفت: از پسرت بپرس که چه کاری انجام داده است، پس پدر از پسرش سؤال پرسید و پسر او را از کاری که انجام داده بود آگاه ساخت، آن گاه دیگر بار شخصی به خواب آن مرد آمد و به او گفت: همانا خداوند پسر تو را به خاطر کاری که در حقّ پیرمرد انجام داد زنده گرداند و به او عمر بیشتر بخشید. - . فروع الکافی ۱ : ۱۶۳ -

**[ترجمه]

ما، الأمالی للشیخ الطوسی الْحُسَیْنُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ الْقَزْوِینِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ وَهْبَانَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ حُبَیْشٍ (۴)عَنْ عَبَّاسِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیَی عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی غُنْدَرٍ (۵)عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: کَانَ رَجُلٌ شَیْخٌ نَاسِکٌ یَعْبُدُ اللَّهَ فِی بَنِی إِسْرَائِیلَ فَبَیْنَا هُوَ یُصَلِّی وَ هُوَ فِی عِبَادَتِهِ إِذْ بَصُرَ بِغُلَامَیْنِ صَبِیَّیْنِ قَدْ أَخَذَا دِیکاً وَ هُمَا یَنْتِفَانِ رِیشَهُ فَأَقْبَلَ عَلَی مَا هُوَ فِیهِ مِنَ الْعِبَادَهِ وَ لَمْ یَنْهَهُمَا عَنْ ذَلِکَ فَأَوْحَی اللَّهُ إِلَی الْأَرْضِ أَنْ سِیخِی

ص: ۵۰۲

۱- أی أدخله علی أهله.

۲- فروع الکافی ۱: ۱۶۳ فیه: بهذا دفع اللّه عنک.

۳- فروع الکافی ۱: ۱۶۳.

۴- هکذا فی النسخ، و فی المصدر: أبو القاسم علیّ بن حبشی، ترجمه الشیخ فی رجاله أیضا هکذا قال: علی بن حبشی بن قونی الکاتب خاصی، روی عنه التلعکبری و سمع منه سنه اثنین و ثلاثین و ثلاثمائه الی وقت وفاته و له منه اجازه. و نقل عن الشیخ ابی علی انه «حبش» بغیر یاء.

۵- غندر کقنفذ أو جندب.

بِعَبْدِی فَسَاخَتْ بِهِ الْأَرْضُ فَهُوَ یَهْوِی أَبَدَ الْآبِدِینَ (۱)وَ دَهْرَ الدَّاهِرِینَ (۲).

**[ترجمه]أمالی الطوسی: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: شیخ پارسایی در میان بنی اسرائیل به عبادت خداوند می‌پرداخت، پس در حالی که مشغول نماز گزاردن و عبادت کردن بود دو پسر بچه را مشاهده کرد که خروسی را گرفته بودند و پرهایش را می‌کندند، آن گاه به عبادت خویش ادامه داد و آن دو بچه را از انجام کارشان منع نکرد، پس خداوند متعال به زمین وحی فرمود: بنده مرا در خود فرو ببر،

ص: ۵۰۲

بنابراین زمین او را به اعماق خود فرو برد و به صورت همیشگی و به طول عمر روزگاران در زمین فرو خواهد رفت. - . أمالی الطوسی : ۶۳ -

**[ترجمه]

«۲۹»

وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ إِنَّ اللَّهَ أَهْبَطَ مَلَکَیْنِ إِلَی قَرْیَهٍ لِیُهْلِکَهُمْ فَإِذَا هُمَا بِرَجُلٍ تَحْتَ اللَّیْلِ (۳)قَائِمٌ یَتَضَرَّعُ إِلَی اللَّهِ وَ یَتَعَبَّدُ قَالَ فَقَالَ أَحَدُ الْمَلَکَیْنِ لِلْآخَرِ إِنِّی أُعَاوِدُ رَبِّی فِی هَذَا الرَّجُلِ وَ قَالَ الْآخَرُ بَلْ تَمْضِی لِمَا أُمِرْتَ وَ لَا تُعَاوِدْ رَبِّی فِیمَا قَدْ أَمَرَ بِهِ قَالَ فَعَاوَدَ الْآخَرُ رَبَّهُ فِی ذَلِکَ فَأَوْحَی اللَّهُ إِلَی الَّذِی لَمْ یُعَاوِدْ رَبَّهُ فِیمَا أَمَرَهُ أَنْ أَهْلِکْهُ مَعَهُمْ فَقَدْ حَلَّ بِهِ مَعَهُمْ سَخَطِی إِنَّ هَذَا لَمْ یَتَمَعَّرْ وَجْهُهُ قَطُّ غَضَباً لِی وَ الْمَلَکُ الَّذِی عَاوَدَ رَبَّهُ فِیمَا أُمِرَ سَخِطَ اللَّهُ عَلَیْهِ فَأُهْبِطَ فِی جَزِیرَهٍ فَهُوَ حَتَّی السَّاعَهِ فِیهَا سَاخِطٌ عَلَیْهِ رَبُّهُ (۴).

**[ترجمه]از امام صادق علیه السلام شنیده شد که می‌فرماید: همانا خداوند دو فرشته را به سوی شهری فرستاد تا ساکنان آن را نابود سازند، پس آن دو فرشته به مردی برخوردند که در زیر تاریکی شب (به نماز) ایستاده بود و به درگاه خداوند گریه و زاری می‌کرد و مشغول عبادت بود، پس یکی از فرشته‌ها به دیگری گفت: من به خاطر وجود این مرد به درگاه خداوند باز خواهم گشت (و از او خواهم خواست که تجدید نظر فرماید)، ولی فرشته دیگر گفت: بلکه آنچه را به تو فرمان داده شده به انجام برسان و در مورد کاری که پروردگارم به آن فرمان داده است دوباره به درگاه حضرتش مراجعه نکن، ولی فرشته نخست در مورد موضوع آن مرد دوباره به درگاه پروردگارش مراجعه کرد، آن گاه خداوند متعال به فرشته‌ای که در مورد دستوری که به او داده شده بود به درگاه پروردگارش مراجعه نکرد وحی فرمود: آن مرد را با ساکنان شهر نابود گردان که خشم و غضب من، همراه آنان دامن او را نیز گرفته است، به راستی که او هرگز به خاطر من خشمگین نشد و رنگ صورتش تغییر نکرد؛ و خداوند بر فرشته دیگر که در مورد فرمانی که به او داده شده بود به درگاه پرروردگارش مراجعه کرد خشم گرفت پس به جزیره‌ای فرو فرستاده شد و تا برپایی قیامت در آنجا خواهد ماند حال آنکه پروردگارش از او خشمگین است. - . أمالی الطوسی : ۶۳، این حدیث هم چنین در کتاب حسین بن سعید و الکافی نقل شده است، مراجعه کن به شماره ۳۷. -

**[ترجمه]

بیان

تمعر وجهه تغیر.

**[ترجمه]تمعّر وجهه: رنگ صورتش تغییر کرد.

**[ترجمه]

«۳۰»

کا، الکافی عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنِ الْحَکَمِ بْنِ مِسْکِینٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: کَانَ مَلِکٌ فِی بَنِی إِسْرَائِیلَ وَ کَانَ لَهُ قَاضٍ وَ لِلْقَاضِی أَخٌ وَ کَانَ رَجُلَ صِدْقٍ وَ لَهُ امْرَأَهٌ قَدْ وَلَدَتْهَا الْأَنْبِیَاءُ فَأَرَادَ الْمَلِکُ أَنْ یَبْعَثَ رَجُلًا فِی حَاجَهٍ فَقَالَ لِلْقَاضِی ابْغِنِی رَجُلًا ثِقَهً فَقَالَ مَا أَعْلَمُ أَحَداً أَوْثَقَ مِنْ أَخِی فَدَعَاهُ لِیَبْعَثَهُ فَکَرِهَ ذَلِکَ الرَّجُلُ وَ قَالَ لِأَخِیهِ إِنِّی أَکْرَهُ أَنْ أُضَیِّعَ امْرَأَتِی فَعَزَمَ عَلَیْهِ فَلَمْ یَجِدْ بُدّاً مِنَ الْخُرُوجِ فَقَالَ لِأَخِیهِ یَا أَخِی إِنِّی لَسْتُ أُخَلِّفُ شَیْئاً أَهَمَّ عَلَیَّ مِنِ امْرَأَتِی فَاخْلُفْنِی فِیهَا وَ تَوَلَّ قَضَاءَ حَاجَتِهَا قَالَ نَعَمْ فَخَرَجَ الرَّجُلُ وَ قَدْ کَانَتِ الْمَرْأَهُ کَارِهَهً لِخُرُوجِهِ فَکَانَ الْقَاضِی یَأْتِیهَا وَ یَسْأَلُهَا عَنْ حَوَائِجِهَا وَ یَقُومُ لَهَا فَأَعْجَبَتْهُ فَدَعَاهَا إِلَی نَفْسِهِ فَأَبَتْ عَلَیْهِ فَحَلَفَ عَلَیْهَا لَئِنْ لَمْ تَفْعَلْ لَیُخْبِرَنَّ الْمَلِکَ أَنَّهَا قَدْ فَجَرَتْ (۵)فَقَالَتِ اصْنَعْ مَا بَدَا لَکَ لَسْتُ أُجِیبُکَ إِلَی شَیْ ءٍ مِمَّا طَلَبْتَ فَأَتَی الْمَلِکَ فَقَالَ إِنَّ امْرَأَهَ أَخِی قَدْ فَجَرَتْ وَ قَدْ حَقَّ ذَلِکَ عِنْدِی (۶)فَقَالَ لَهُ الْمَلِکُ طَهِّرْهَا فَجَاءَ إِلَیْهَا فَقَالَ إِنَّ الْمَلِکَ قَدْ أَمَرَنِی

۱- فی المصدر: و هوی فی الدردون أبد الآبدین قلت: لم نجد الدردون فی المعاجم و لعله مصحف الدردور: موضع فی البحر یجیش ماؤه فیخاف فیه الغرق.

۲- أمالی الطوسیّ: ۶۳.

۳- هکذا فی النسخ و فی المصدر.

۴- أمالی الطوسیّ: ۶۳. و أخرجه أیضا عن کتاب الحسین بن سعید و الکافی راجع رقم ۳۷.

۵- فی المصدر: لئن لم تفعلی لنخبرن الملک أنک قد فجرت.

۶- أی قد ثبت ذلک عندی.

بِرَجْمِكِ فَمَا تَقُولِينَ تجیبنی (تُجِيبِينِی) وَ إِلَّا رَجَمْتُكِ فَقَالَتْ لَسْتُ أُجِيبُكَ فَاصْنَعْ مَا بَدَا لَكَ فَأَخْرَجَهَا فَحفَرَ لَهَا فَرَجَمَهَا وَ مَعَهُ النَّاسُ فَلَمَّا ظَنَّ أَنَّهَا قَدْ مَاتَتْ تَرَكَهَا وَ انْصَرَفَ وَ جَنَّ بِهَا اللَّيْلُ وَ كَانَ بِهَا رَمَقٌ فَتَحَرَّكَتْ فَخَرَجَتْ مِنَ الْحَفِيرَهِ ثُمَّ مَشَتْ عَلَى وَجْهِهَا حَتَّى خَرَجَتْ مِنَ الْمَدِينَهِ فَانْتَهَتْ إِلَى دَيْرٍ فِيهِ دَيْرَانِيٌّ فَنَامَتْ [(۱)](#)عَلَى بَابِ الدَّيْرِ فَلَمَّا أَصْبَحَ الدَّيْرَانِيُّ فَتَحَ الْبَابَ فَرَآهَا فَسَأَلَهَا عَنْ قِصَّتِهَا فَخَبَّرَتْهُ فَرَحِمَهَا فَأَدْخَلَهَا الدَّيْرَ وَ كَانَ لَهُ ابْنٌ صَغِيرٌ لَمْ يَكُنْ لَهُ غَيْرُهُ [(۲)](#)وَ كَانَ حَسَنَ الْحَالِ فَدَاوَاهَا حَتَّى بَرَأَتْ مِنْ عِلَّتِهَا وَ انْدَمَلَتْ ثُمَّ دَفَعَ إِلَيْهَا ابْنَهُ فَكَانَتْ تُرَبِّيهِ وَ كَانَ لِلدَّيْرَانِيِّ قَهْرَمَانٌ [(۳)](#)يَقُومُ بِأَمْرِهِ فَأَعْجَبَتْهُ فَدَعَاهَا إِلَى نَفْسِهِ فَأَبَتْ فَجَهَدَ بِهَا فَأَبَتْ فَقَالَ لَئِنْ لَمْ تَفْعَلِي لَأَجْهَدَنَّ فِي قَتْلِكِ فَقَالَتْ اصْنَعْ مَا بَدَا لَكَ فَعَمَدَ إِلَى الصَّبِيِّ فَدَقَّ عُنُقَهُ وَ أَتَى الدَّيْرَانِيَّ (فَقَالَ) عَمَدْتَ إِلَى فَاجِرَهٍ قَدْ فَجَرَتْ فَدَفَعْتَ إِلَيْهَا ابْنَكَ فَقَتَلَتْهُ فَجَاءَ الدَّيْرَانِيُ فَلَمَّا رَآهُ [(۴)](#)قَالَ لَهَا مَا هَذَا فَقَدْ تَعْلَمِينَ صَنِيعِی بِكِ فَأَخْبَرَتْهُ بِالْقِصَّهِ فَقَالَ لَهَا لَيسَ تَطِيبُ نَفْسِی أَنْ تَكُونِی عِنْدِی فَاخْرُجِی فَأَخْرَجَهَا لَيْلًا وَ دَفَعَ إِلَيْهَا عِشْرِينَ دِرْهَماً وَ قَالَ لَهَا تَزَوَّدِی هَذِهِ اللَّهُ حَسْبُكِ فَخَرَجَتْ لَيْلًا فَأَصْبَحَتْ فِي قَرْيَهٍ فَإِذَا فِيهَا مَصْلُوبٌ عَلَى خَشَبَهٍ وَ هُوَ حَيٌّ فَسَأَلَتْ عَنْ قِصَّتِهِ فَقَالُوا عَلَيْهِ دَيْنٌ عِشْرُونَ دِرْهَماً وَ مَنْ كَانَ عَلَيْهِ دَيْنٌ عِنْدَنَا لِصَاحِبِهِ صُلِبَ حَتَّى يُؤَدِّيَ إِلَى صَاحِبِهِ فَأَخْرَجَتِ الْعِشْرِينَ دِرْهَماً وَ دَفَعَتْهَا إِلَى غَرِيمِهِ وَ قَالَتْ لَا تَقْتُلُوهُ فَأَنْزَلُوهُ عَنِ الْخَشَبَهِ فَقَالَ لَهَا مَا أَحَدٌ أَعْظَمَ عَلَيَّ مِنَّهً مِنْكِ نَجَّيْتِنِي مِنَ الصَّلْبِ وَ مِنَ الْمَوْتِ فَأَنَا مَعَكِ حَيْثُمَا ذَهَبْتِ فَمَضَى مَعَهَا وَ مَضَتْ حَتَّى انْتَهَيَا إِلَى سَاحِلِ الْبَحْرِ فَرَأَى جَمَاعَهً وَ سُفُناً فَقَالَ لَهَا اجْلِسِی حَتَّى أَذْهَبَ أَنَا أَعْمَلُ لَهُمْ وَ أَسْتَطْعِمُ وَ آتِيكِ بِهِ فَأَتَاهُمْ فَقَالَ لَهُمْ مَا فِي سَفِينَتِكُمْ هَذِهِ قَالُوا فِي هَذِهِ تِجَارَاتٌ وَ جَوْهَرٌ وَ عَنْبَرٌ وَ أَشْيَاءُ مِنَ التِّجَارَهِ وَ أَمَّا هَذِهِ فَنَحْنُ فِيهَا قَالَ وَ كَمْ يَبْلُغُ مَا فِي سَفِينَتِكُمْ قَالُوا كَثِيراً لَا نُحْصِيهِ قَالَ فَإِنَ

۱- فی المصدر: فباتت.

۲- فی المصدر: لم يكن له ابن غيره.

۳- القهرمان: الوكيل أو امين الدخل و الخرج.

۴- فی المصدر: و أتی الديرانی فقال: عمدت إلی فاجره قد فجرت فدفعت إليها ابنك فقتلته فجاء الديرانی فلما رآه اه.

مَعِی شَیْئاً هُوَ خَیْرٌ مِمَّا فِی سَفِینَتِکُمْ قَالُوا وَ مَا مَعَکَ قَالَ جَارِیَهٌ لَمْ تَرَوْا مِثْلَهَا قَطُّ قَالُوا فَبِعْنَاهَا قَالَ نَعَمْ عَلَی شَرْطِ أَنْ یَذْهَبَ بَعْضُکُمْ فَیَنْظُرَ إِلَیْهَا ثُمَّ یَجِیئَنِی فَیَشْتَرِیَهَا وَ لَا یُعْلِمَهَا وَ یَدْفَعَ إِلَیَّ الثَّمَنَ وَ لَا یُعْلِمَهَا حَتَّی أَمْضِیَ أَنَا فَقَالُوا ذَلِکَ لَکَ فَبَعَثُوا مَنْ نَظَرَ إِلَیْهَا فَقَالَ مَا رَأَیْتُ مِثْلَهَا قَطُّ فَاشْتَرَوْهَا مِنْهُ بِعَشَرَهِ آلَافِ دِرْهَمٍ وَ دَفَعُوا إِلَیْهِ الدَّرَاهِمَ فَمَضَی بِهَا فَلَمَّا أَمْعَنَ (۱)أَتَوْهَا فَقَالُوا لَهَا قُومِی وَ ادْخُلِی السَّفِینَهَ قَالَتْ وَ لِمَ قَالُوا قَدِ اشْتَرَیْنَاکِ مِنْ مَوْلَاکِ قَالَتْ مَا هُوَ بِمَوْلَایَ قَالُوا لَتَقُومِینَ أَوْ لَنَحْمِلَنَّکِ فَقَامَتْ وَ مَضَتْ مَعَهُمْ فَلَمَّا انْتَهَوْا إِلَی السَّاحِلِ لَمْ یَأْمَنْ بَعْضُهُمْ بَعْضاً عَلَیْهَا فَجَعَلُوهَا فِی السَّفِینَهِ الَّتِی فِیهَا الْجَوْهَرُ وَ التِّجَارَهُ وَ رَکِبُوا هُمْ فِی السَّفِینَهِ الْأُخْرَی فَدَفَعُوهَا فَبَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَیْهِمْ رِیَاحاً فَغَرَّقَتْهُمْ وَ سَفِینَتَهُمْ وَ نَجَتِ السَّفِینَهُ الَّتِی کَانَتْ فِیهَا حَتَّی انْتَهَتْ إِلَی جَزِیرَهٍ مِنْ جَزَائِرِ الْبَحْرِ وَ رَبَطَتِ السَّفِینَهَ ثُمَّ دَارَتْ فِی الْجَزِیرَهِ فَإِذَا فِیهَا مَاءٌ وَ شَجَرٌ فِیهِ ثَمَرٌ فَقَالَتْ هَذَا مَاءٌ أَشْرَبُ مِنْهُ وَ ثَمَرٌ آکُلُ مِنْهُ أَعْبُدُ اللَّهَ فِی هَذَا الْمَوْضِعِ فَأَوْحَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَی نَبِیٍّ مِنْ أَنْبِیَاءِ بَنِی إِسْرَائِیلَ أَنْ یَأْتِیَ ذَلِکَ الْمَلِکَ فَیَقُولَ إِنَّ فِی جَزِیرَهٍ مِنْ جَزَائِرِ الْبَحْرِ خَلْقاً مِنْ خَلْقِی فَاخْرُجْ أَنْتَ وَ مَنْ فِی مَمْلَکَتِکَ حَتَّی تَأْتُوا خَلْقِی هَذَا فَتُقِرُّوا لَهُ بِذُنُوبِکُمْ ثُمَّ تَسْأَلُوا ذَلِکَ الْخَلْقَ أَنْ یَغْفِرَ لَکُمْ فَإِنْ غَفَرَ لَکُمْ غَفَرْتُ لَکُمْ فَخَرَجَ الْمَلِکُ بِأَهْلِ مَمْلَکَتِهِ إِلَی تِلْکَ الْجَزِیرَهِ فَرَأَوُا امْرَأَهً فَتَقَدَّمَ إِلَیْهَا الْمَلِکُ فَقَالَ لَهَا إِنَّ قَاضِیَّ هَذَا أَتَانِی فَخَبَّرَنِی أَنَّ امْرَأَهَ أَخِیهِ فَجَرَتْ فَأَمَرْتُهُ بِرَجْمِهَا وَ لَمْ یُقِمْ عِنْدِیَ الْبَیِّنَهَ (۲)فَأَخَافُ أَنْ أَکُونَ قَدْ تَقَدَّمْتُ عَلَی مَا لَا یَحِلُّ لِی فَأُحِبُّ أَنْ تَسْتَغْفِرِی لِی فَقَالَتْ غَفَرَ اللَّهُ لَکَ اجْلِسْ ثُمَّ أَتَی زَوْجُهَا وَ لَا یَعْرِفُهَا فَقَالَ إِنَّهُ کَانَ لِیَ امْرَأَهٌ وَ کَانَ مِنْ فَضْلِهَا وَ صَلَاحِهَا وَ إِنِّی خَرَجْتُ عَنْهَا وَ هِیَ کَارِهَهٌ لِذَلِکَ فَاسْتَخْلَفْتُ أَخِی عَلَیْهَا فَلَمَّا رَجَعْتُ سَأَلْتُ عَنْهَا فَأَخْبَرَنِی أَخِی أَنَّهَا فَجَرَتْ فَرَجَمَهَا وَ أَنَا أَخَافُ أَنْ أَکُونَ قَدْ ضَیَّعْتُهَا فَاسْتَغْفِرِی لِی فَقَالَتْ

۱- أی ابعد.

۲- فی نسخه: و لم تقم عندی البینه.

غَفَرَ اللَّهُ لَکَ اجْلِسْ فَأَجْلَسَتْهُ إِلَى جَنْبِ الْمَلِکِ ثُمَّ أَتَى الْقَاضِي فَقَالَ إِنَّهُ كَانَ لِأَخِي امْرَأَةٌ وَ إِنَّهَا أَعْجَبَتْنِي فَدَعَوْتُهَا إِلَى الْفُجُورِ فَأَبَتْ فَأَعْلَمْتُ الْمَلِکَ أَنَّهَا قَدْ فَجَرَتْ وَ أَمَرَنِي بِرَجْمِهَا فَرَجَمْتُهَا وَ أَنَا كَاذِبٌ عَلَيْهَا فَاسْتَغْفِرِي لِي قَالَتْ غَفَرَ اللَّهُ لَکَ ثُمَّ أَقْبَلَتْ عَلَى زَوْجِهَا فَقَالَتْ اسْمَعْ ثُمَّ تَقَدَّمَ الدَّيْرَانِيُّ فَقَصَّ قِصَّتَهُ وَ قَالَ أَخْرَجْتُهَا بِاللَّيْلِ وَ أَنَا أَخَافُ أَنْ تَكُونَ قَدْ لَقِيَهَا سَبُعٌ فَقَتَلَهَا فَقَالَتْ غَفَرَ اللَّهُ لَکَ اجْلِسْ ثُمَّ تَقَدَّمَ الْقَهْرَمَانُ فَقَصَّ قِصَّتَهُ فَقَالَتْ لِلدَّيْرَانِيِّ اسْمَعْ غَفَرَ اللَّهُ لَکَ ثُمَّ تَقَدَّمَ الْمَصْلُوبُ فَقَصَّ قِصَّتَهُ فَقَالَتْ لَا غَفَرَ اللَّهُ لَکَ قَالَ ثُمَّ أَقْبَلَتْ عَلَى زَوْجِهَا فَقَالَتْ أَنَا امْرَأَتُکَ وَ كُلُّ مَا سَمِعْتَ فَإِنَّمَا هُوَ قِصَّتِي وَ لَيْسَتْ لِي حَاجَةٌ فِي الرِّجَالِ فَأَنَا أُحِبُّ أَنْ تَأْخُذَ هَذِهِ السَّفِينَةَ وَ مَا فِيهَا وَ تُخَلِّيَ سَبِيلِي فَأَعْبُدَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فِي هَذِهِ الْجَزِيرَهِ فَقَدْ تَرَى مَا لَقِيتُ مِنَ الرِّجَالِ فَفَعَلَ وَ أَخَذَ السَّفِينَةَ وَ مَا فِيهَا وَ خَلَّى سَبِيلَهَا وَ انْصَرَفَ الْمَلِکُ وَ أَهْلُ مَمْلَكَتِهِ (۱).

**[ترجمه]الکافی: امام صادق علیه السلام فرموده است: پادشاهی در میان بنی اسرائیل حکمرانی می کرد که یک قاضی نزد او به قضاوت می‌پرداخت و این قاضی برادری داشت که مردی راستگو بود و زنی از نوادگان انبیاء همسر او بود، آن‌گاه پادشاه خواست که مردی را برای انجام کاری به جایی بفرستد و به قاضی گفت: مردی قابل اطمینان را برای من پیدا کن، قاضی گفت: کسی مطمئن‌تر از برادرم را نمی‌شناسم، پس او را فرا خواند تا روانه‌اش کند، ولی این امر در نظر برادر قاضی ناخوشایند آمد و به قاضی گفت: من ناپسند می‌شمارم که همسرم را از دست بدهم، و برادرش را سوگند داد که از این مسأله صرف نظر کند ولی چاره‌ای جز خارج شدن از شهر برای انجام آن کار نیافت، بنابراین به برادرش گفت: ای برادرم، همانا من چیزی مهم‌تر و با ارزش‌تر از همسرم را به جای نمی‌گذارم پس برای او مانند جانشین من باش و رفع احتیاجات او را بر عهده بگیر، قاضی گفت: چشم، آن گاه مرد خارج شد حال آنکه همسرش از این امر ناراضی بود؛ از آن روز به بعد قاضی نزد همسر برادرش می‌آمد و از نیازمندی‌های او می‌پرسید و آنها را برطرف می‌کرد، پس از مدتی شیفته آن زن شد و او را به سوی خود فراخواند ولی زن امتناع ورزید، قاضی سوگند یاد کرد که اگر به خواسته او تن در ندهد به پادشاه خبر می‌دهد که مرتکب کار ناشایست شده است، پس زن گفت: آنچه از دستت بر می‌آید را انجام بده، من به خواسته تو پاسخ نخواهم گفت؛ قاضی نزد پادشاه رفت و گفت: زن برادرم مرتکب فحشا شده و این امر برای من ثابت شده است، پادشاه در پاسخ او گفت: آن زن را پاک گردان (او را سنگسار کن)، پس قاضی نزد زن آمد و گفت: همانا پادشاه به من فرمان داده که تو را سنگسار کنم، چه می‌گویی و نظرت چیست؟ خواسته مرا اجابت می‌گویی یا تو را سنگسار کنم؟

ص: ۵۰۳

زن گفت: اجابت نمی‌گویم، هرکاری می‌خواهی انجام بده، بنابراین قاضی او را از خانه خارج کرد و گودالی برایش حفر کرد و همراه مردم او را سنگسار کرد، و هنگامی که گمان کرد مرده است رهایش کرد و بازگشت، تاریکی شب آن زن را فرا گرفت حال آنکه اندک جانی برای او باقی مانده بود پس به حرکت افتاد و از گودال خارج شد، سپس بر روی صورت به راه افتاد تا از شهر خارج شد و به صومعه‌ای رسید که راهبی در آن بود، پشت دروازه صومعه به خواب فرو رفت و هنگامی که صبح شد و راهب دروازه را گشود زن را مشاهده کرد و داستانش را از او پرسید، پس زن ماجرای خود را برای راهب تعریف کرد و دل راهب برایش به رحم آمد و او را به صومعه راه داد. راهب مرد نیک احوالی بود که پسر کوچکی داشت و غیر از او اقوام و بستگانی نداشت، پس آن زن را مداوا کرد تا از مریضی‌اش شفا یافت و رو به بهبودی گذاشت، سپس پسرش را به او سپرد تا مسؤولیت تربیت کردنش را به عهده بگیرد.

از قضا راهب حسابداری داشت که امورات او را جا به جا می‌کرد پس شیفته آن زن شد و او را برای انجام کار ناپسند به سوی خود فرا خواند ولی زن امتناع ورزید و حسابدار دوباره تلاش کرد و بازهم زن مقاومت کرد، آن‌گاه گفت: اگر به خواسته من تن در ندهی تو را به قتل خواهم رساند، زن گفت: هرکاری از دستت بر می‌آید را انجام بده، پس حسابدار سراغ بچه راهب رفت و گردنش را فشار داد، راهب از راه رسید و هنگامی که پسرش را مشاهده کرد به زن گفت: این چیست، آیا از کاری که من در حقّ تو انجام دادم آگاه هستی؟ زن ماجرا را برای راهب تعریف کرد و راهب به او گفت: نفس من راضی نمی‌شود که نزدم باقی بمانی پس از صومعه خارج شو، بنابراین او را شبانه اخراج کرد و بیست درهم به او داد و گفت: این درهم‌ها را به عنوان زاد و توشه همراه داشته باش، خداوند تو را بس است. زن شبانه از صومعه خارج شد و به شهری رسید که در آن شخصی بر روی تخته چوبی به صلیب کشیده شده بود حال آنکه زنده بود، پس در مورد ماجرای او پرس و جو کرد و گفتند: بیست درهم قرض به گردن دارد و نزد ما هرکسی که قرضی به گردن داشته باشد تا زمانی که آن را به صاحبش پرداخت می‌کند بر روی صلیب باقی می‌ماند، آن گاه بیست درهم را بیرون آورد و به صاحب قرض پرداخت کرد و گفت: او را به قتل نرسانید، پس مرد را از تخته چوب پایین آوردند و به زن گفت: هیچ کسی منّتی بزرگتر از این بر من ننهاده است، مرا از به صلیب کشیده شدن و مرگ نجات بخشیدی، پس هرکجا که بروی با تو خواهم بود؛ آن دو با هم به راه افتادند تا به ساحل دریا رسیدند پس جماعتی از مردم و یک کشتی را مشاهده کردند، مرد به زن گفت: بنشین تا نزد آنان بروم و برای‌شان کاری انجام دهم و (بادستمزد آن) غذایی بخرم و برای تو بیاورم؛ مرد نزد آنان رفت و گفت: بار این کشتی شما چیست؟ گفتند: در این کشتی کالاهای تجارتی، جواهرات، عنبر و چیزهایی برای خرید و فروش وجود دارد، امّا خود ما بر این یکی کشتی سوار می‌شویم، مرد گفت: مقدار سرمایه‌ای که در کشتی شما وجود دارد چه میزان است؟ گفتند: بسیار است و به شمارش نمی‌آید، گفت: چیزی همراه من است

ص: ۵۰۴

که از تمام آنچه در کشتی شماست با ارزش‌تر است، گفتند: چه چیزی همراه داری؟ گفت: کنیزی که هرگز مانند او را ندیده‌اید، گفتند: او را به ما بفروش، گفت: چشم، به شرط آنکه یکی از شما برود و او را نگاه کند سپس نزد من آید و او را بدون اطّلاع خودش خریداری کند، آن‌گاه پول را بدون اینکه او خبردار شود به من پرداخت کند و من بروم، گفتند: آنچه تو می‌گویی انجام می‌گیرد، پس کسی را برای دیدن زن فرستادند، بازگشت و گفت: هرگز مانند او را مشاهده نکرده‌ام، بنابراین زن را به مبلغ ده هزار درهم خریدند و درهم‌ها را به مرد دادند و آنها را با خود برد.

هنگامی که آن مرد دورر شد نزد زن آمدند و گفتند: برخیز و وارد کشتی شو، گفت: چرا؟ گفتند: ما تو را از سرورت خریداری کرده‌ایم، گفت: سرور من کیست؟ گفتند: بر می‌خیزی یا تو را مجبور به برخاستن کنیم؟ پس برخاست و با آنان رفت، هنگامی که به ساحل رسیدند سرنشینان کشتی در مورد نحوه رفتار با آن زن به یکدیگر اطمینان نداشتند پس او را بر کشتی‌ای سوار کردند که جواهرات و کالاهی تجارتی در آن قرار داشت، و خود در کشتی دیگر سوار شدند، آن گاه کشتی... ها را به راه انداختند و خداوند عزّ و جلّ بادهایی را به سوی آنان به وزش در آورد که در نتیجه خود و کشتی‌شان را غرق ساخت ولی کشتی‌ای که زن در آن قرار داشت نجات یافت و در نهایت به جزیره‌ای از جزایر دریا راه یافت، سپس در جزیره شروع به گشتن کرد و در آن به آب و درختی که میوه داشت دست یافت و گفت: از این آب می‌نوشم، میوه این درخت را

می‌خورم و در این مکان به عبادت و پرستش خداوند مشغول می‌شوم.

پس خداوند متعال به یکی از پیامبران بنی اسرائیل وحی فرمود که نزد آن پادشاه برود و بگوید: در جزیره‌ای از جزایر دریا مخلوقی از مخلوقات من وجود دارد، همراه کسانی که در سرزمینت حضور دارند به سوی آن جزیره خارج شو و این مخلوق مرا نزد خود بیاور، پس در حضور او به گناهان خود اعتراف کنید و سپس از او بخواهید که شما را ببخشاید که اگر او از گناه شما درگذرد من نیز درخواهم گذشت. بنابراین پادشاه با ساکنان سرزمین‌اش به سوی آن جزیره خارج شدند و زنی را مشاهده کردند، پادشاه نزد آن زن رفت و به او گفت: قاضی من نزدم آمد و خبر داد که همسر برادرش مرتکب فحشا شده است، پس فرمان به سنگسار او دادم حال آنکه حجّت قاطعی نزد من وجود نداشت، اکنون بیم آن دارم که فرمان به کاری داده باشم که برای من جایز نبوده است و دوست دارم که مرا ببخشایی، زن گفت: خداوند تو را ببخشاید، بنشین.

سپس شوهر آن زن در حالی که او را نمی‌شناخت آمد و گفت: همسری داشتم که دارای فضایل و شایستگی‌های آن چنانی بود، من از نزد او برای انجام کاری خارج شدم حال آنکه ناراضی بود، پس برادرم را به عنوان جانشین خود مسؤول امورات او قرار دادم ولی هنگامی که بازگشتم و احوال او را جویا شدم برادرم به من خبر داد که مرتکب فحشا شده و سنگسار شده است، بیم آن دارم که باعث نابودی او شده باشم پس مرا ببخشای، زن گفت:

ص: ۵۰۵

خداوند تو را ببخشاید بنشین، پس او را کنار پادشاه نشاند.

سپس قاضی آمد و گفت: برادر من همسری داشت که شیفته‌اش شدم و او را به انجام فحشا فراخواندم ولی امتناع ورزید، پس به پادشاه خبر دادم که مرتکب فحشا شده است و او مرا به سنگسار کردن همسر برادرم فرمان داد حال آنکه من به او افترا بسته بودم، پس مرا ببخشای، زن گفت: خداوند تو را ببخشاید آن گاه به همسرش نگاه کرد و گفت: گوش فرا ده.

سپس راهب صومعه نشین پا پیش نهاد و داستان خود را تعریف کرد و گفت: او را شبانه از صومعه اخراج کردم و می‌ترسم که حیوانات وحشی در مسیر او قرار گرفته و به قتلش رسانده باشند، زن گفت: خداوند تو را ببخشاید، بنشین.

آن‌گاه حسابدار (امین دخل و خرج) جلو آمد و داستان خود را تعریف کرد، پس زن به راهب گفت: بشنو، خداوند تو را ببخشاید. سپس شخصی که به صلیب کشیده شده بود جلو آمد و داستان خود را تعریف کرد و زن به او گفت: خداوند تو را نبخشاید.

سپس آن زن روی خود را به سوی شوهرش گرداند وگفت: من همسر تو هستم، و تمام آنچه را شنیدی داستان زندگی من بود و از این پس مرا حاجتی به مردان نیست، دوست دارم که این کشتی و هر آنچه در آن قرار دارد را بگیری و مرا آزاد و رها بگذاری تا در این جزیره به عبادت خداوند عزّ و جلّ بپردازم که خود می‌بینی از دست مردان چه مصیبت‌هایی چشیده‌ام، بنابراین شوهر او چنان کرد و کشتی و آنچه در آن بود را گرفت و رهایش ساخت و پادشاه و ساکنان سرزمین‌اش بازگشتند. – . فروع الکافی ۲ : ۷۴-۷۶ –

**[ترجمه]

«۳۱»

کا، الکافی عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْأَحْمَرِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَیْمَانَ الدَّیْلَمِیِّ عَنْ أَبِیهِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فُلَانٌ مِنْ عِبَادَتِهِ وَ دِینِهِ وَ فَضْلِهِ کَذَا فَقَالَ کَیْفَ عَقْلُهُ قُلْتُ لَا أَدْرِی فَقَالَ إِنَّ الثَّوَابَ عَلَی قَدْرِ الْعَقْلِ إِنَّ رَجُلًا مِنْ بَنِی إِسْرَائِیلَ کَانَ یَعْبُدُ اللَّهَ فِی جَزِیرَهٍ مِنْ جَزَائِرِ الْبَحْرِ خَضْرَاءَ نَضِرَهٍ کَثِیرَهِ الشَّجَرِ طَاهِرَهِ الْمَاءِ (۲)وَ إِنَّ مَلَکاً مِنَ الْمَلَائِکَهِ مَرَّ بِهِ فَقَالَ یَا رَبِّ أَرِنِی ثَوَابَ عَبْدِکَ هَذَا فَأَرَاهُ اللَّهُ ذَلِکَ فَاسْتَقَلَّهُ الْمَلَکُ فَأَوْحَی اللَّهُ إِلَیْهِ أَنِ اصْحَبْهُ فَأَتَاهُ الْمَلَکُ فِی صُورَهِ إِنْسِیٍّ فَقَالَ لَهُ مَنْ أَنْتَ فَقَالَ أَنَا رَجُلٌ عَابِدٌ بَلَغَنِی مَکَانُکَ وَ عِبَادَتُکَ فِی هَذَا الْمَکَانِ فَأَتَیْتُکَ لِأَعْبُدَ اللَّهَ مَعَکَ فَکَانَ مَعَهُ یَوْمَهُ ذَلِکَ فَلَمَّا أَصْبَحَ قَالَ لَهُ الْمَلَکُ إِنَّ مَکَانَکَ لَنَزِهٌ وَ مَا یَصْلُحُ إِلَّا لِلْعِبَادَهِ (۳)فَقَالَ لَهُ الْعَابِدُ إِنَّ لِمَکَانِنَا هَذَا عَیْباً فَقَالَ لَهُ وَ مَا هُوَ قَالَ لَیْسَ لِرَبِّنَا

ص: ۵۰۶

۱- فروع الکافی ۲: ۷۴- ۷۶.

۲- فی المطبوع: ظاهره الماء.

۳- فی نسخه: و لا یصلح الا للعباده.

بَهِيمَةٌ فَلَوْ كَانَ لَهُ حِمَارٌ رَعَيْنَاهُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ فَإِنَّ هَذَا الْحَشِيشَ يَضِيعُ فَقَالَ لَهُ الْمَلَكُ وَ مَا لِرَبِّكَ حِمَارٌ فَقَالَ لَوْ كَانَ لَهُ حِمَارٌ مَا كَانَ يَضِيعُ مِثْلُ هَذَا الْحَشِيشِ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى الْمَلَكِ إِنَّمَا أُثِيبُهُ عَلَى قَدْرِ عَقْلِهِ (۱).

**[ترجمه]الکافی: سلیمان دیلمّی گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: فلانی در عبادت کردن، دین‌داری و فضل و کمالاتش چنین و چنان است، امام فرمود: عقل و فهم او چگونه است؟ گفتم: نمی‌دانم، فرمود: همانا دریافت پاداش و ثواب به اندازه عقل و فهم است، مردی از بنی اسرائیل در جزیره‌ای از جزایر دریا به عبادت خداوند مشغول بود، آن جزیره سرسبز و با طراوت بود و درختان انبوه و آب پاکیزه‌ای داشت، آن گاه فرشته‌ای از فرشتگان برآن مرد گذر کرد و گفت: پروردگارا، ثواب و پاداش این بنده‌ات را به من بنما، پس خداوند پاداش مرد را به فرشته نمایاند ولی فرشته‌آن را اندک شمرد، خداوند عزّ و جلّ به آن فرشته وحی نمود: با او مصاحبت و هم‌نشینی کن، پس فرشته در شکل و قیافه یک انسان سراغ آن مرد رفت، مرد به فرشته گفت: تو کیستی؟ فرشته گفت: مرد عابدی هستم، خبر مکان و عبادت کردن تو در اینجا به من رسید پس نزدت آمده‌ام تا همراه تو به عبادت خداوند بپردازم، و فرشته آن روز را با مرد سپری کرد و صبح‌گاهان به او گفت: به راستی که مکان تو خوش آب و هواست و فقط شایسته عبادت کردن است، مرد در پاسخ او گفت: این مکان ما عیبی دارد، فرشته گفت: آن عیب چیست؟ مرد گفت: پروردگار ما چهار پایی ندارد،

ص: ۵۰۶

که اگر الاغی داشت آن را در این مکان می‌چراندیم، به راستی که این گیاهان تلف می‌شوند، آن گاه فرشته گفت: الاغ به چه درد پروردگارت می‌خورد؟ مرد گفت: اگر الاغی داشت این گیاهان تلف نمی‌شدند و از بین نمی‌رفتند! آن گاه خداوند به فرشته وحی فرمود: همانا من به اندازه عقل و فهمش به او پاداش می‌دهم. -. أصول الکافی ۱ : ۱۲ -

**[ترجمه]

«۳۲»

کا، الکافی عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْمُكَارِي عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیهما السلام قَالَ إِنَّ رَجُلًا رَكِبَ الْبَحْرَ بِأَهْلِهِ فَكُسِرَ بِهِمْ فَلَمْ يَنْجُ مِمَّنْ كَانَ فِي السَّفِينَةِ إِلَّا امْرَأَةُ الرَّجُلِ فَإِنَّهَا نَجَتْ عَلَى لَوْحٍ مِنْ أَلْوَاحِ السَّفِينَةِ حَتَّى أَلْجَأَتْ إِلَى جَزِيرَةٍ مِنْ جَزَائِرِ الْبَحْرِ وَ كَانَ فِي تِلْكَ الْجَزِيرَةِ رَجُلٌ يَقْطَعُ الطَّرِيقَ وَ لَمْ يَدَعْ لِلَّهِ حُرْمَةً إِلَّا انْتَهَكَهَا فَلَمْ يَعْلَمْ إِلَّا وَ الْمَرْأَةُ قَائِمَةٌ عَلَى رَأْسِهِ فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَيْهَا فَقَالَ إِنْسِيَّةٌ أَمْ جِنِّيَّةٌ فَقَالَتْ إِنْسِيَّةٌ فَلَمْ يُكَلِّمْهَا كَلِمَةً حَتَّى جَلَسَ مِنْهَا مَجْلِسَ الرَّجُلِ مِنْ أَهْلِهِ فَلَمَّا أَنْ هَمَّ بِهَا اضْطَرَبَتْ فَقَالَ لَهَا مَا لَكِ تَضْطَرِبِينَ فَقَالَتْ أَفْرَقُ مِنْ هَذَا (۲)وَ أَوْمَأَتْ بِيَدِهَا إِلَى السَّمَاءِ قَالَ فَصَنَعْتِ مِنْ هَذَا شَيْئاً قَالَتْ لَا وَ عِزَّتِهِ قَالَ فَأَنْتِ تَفْرَقِينَ مِنْهُ هَذَا الْفَرَقَ وَ لَمْ تَصْنَعِي مِنْ هَذَا شَيْئاً وَ إِنَّمَا اسْتَكْرَهْتُكِ اسْتِكْرَاهاً فَأَنَا وَ اللَّهِ أَوْلَى بِهَذَا الْفَرَقِ وَ الْخَوْفِ وَ أَحَقُّ مِنْكِ قَالَ فَقَامَ وَ لَمْ يُحْدِثْ شَيْئاً وَ رَجَعَ إِلَى أَهْلِهِ وَ لَيْسَ لَهُ هِمَّةٌ (۳)إِلَّا التَّوْبَةُ وَ الْمُرَاجَعَةُ فَبَيْنَمَا هُوَ يَمْشِي إِذْ صَادَفَهُ رَاهِبٌ يَمْشِي فِي الطَّرِيقِ فَحَمِيَتْ عَلَيْهِمَا الشَّمْسُ فَقَالَ الرَّاهِبُ لِلشَّابِّ ادْعُ اللَّهَ يُظِلَّنَا بِغَمَامَةٍ فَقَدْ حَمِيَتْ عَلَيْنَا الشَّمْسُ فَقَالَ الشَّابُّ مَا أَعْلَمُ أَنَّ لِي عِنْدَ رَبِّي حَسَنَةً فَأَتَجَاسَرَ عَلَى أَنْ أَسْأَلَهُ شَيْئاً قَالَ فَأَدْعُو أَنَا وَ تُؤَمِّنُ أَنْتَ قَالَ نَعَمْ فَأَقْبَلَ الرَّاهِبُ يَدْعُو وَ الشَّابُّ يُؤَمِّنُ (۴)فَمَا كَانَ بِأَسْرَعَ مِنْ أَنْ أَظَلَّتْهُمَا غَمَامَةٌ فَمَشَيَا تَحْتَهَا

مَلِيّاً (۵)مِنَ

ص: ۵۰۷

۱- أصول الكافی ۱: ۱۲. أخرج المصنّف الحدیث فی کتاب العقل و الجهل عن الأمالی، و تقدم هناک بیان الحدیث راجع ۱: ۸۴.

۲- أی أخاف منه.

۳- فی المصدر: و لیست له همه الا التوبه و المراجعه، فبینا هو یمشی.

۴- أمن الرجل: قال آمین.

۵- الملی: الطویل من الزمان.

النَّهَارِ ثُمَّ انْفَرَجَتِ (۱)الْجَادَّةُ جَادَّتَيْنِ فَأَخَذَ الشَّابُّ فِي وَاحِدَهٍ وَ أَخَذَ الرَّاهِبُ فِي وَاحِدَهٍ فَإِذَا السَّحَابُ (۲)مَعَ الشَّابِّ فَقَالَ الرَّاهِبُ أَنْتَ خَيْرٌ مِنِّی لَکَ اسْتُجِیبَ وَ لَمْ یُسْتَجَبْ لِی فَخَبِّرْنِی (۳)مَا قِصَّتُکَ فَأَخْبَرَهُ بِخَبَرِ الْمَرْأَهِ فَقَالَ غُفِرَ لَکَ مَا مَضَی حَیْثُ دَخَلَکَ الْخَوْفُ فَانْظُرْ کَیْفَ تَکُونُ فِیمَا تَسْتَقْبِلُ (۴).

**[ترجمه]الکافی: ابو حمزه ثمالی از علی بن حسین علیهما السلام روایت کرده که فرمود: مردی خانواده‌اش را سوار کشتی کرد پس کشتی آنان شکست و از کسانی که در آن بودند فقط همسر مرد نجات یافت، او به واسطه قطعه‌ای از قطعات کشتی نجات یافت تا اینکه به جزیره‌ای از جزایر دریا پناه برد، در آن جزیره مردی زندگی می‌کرد که به راهزنی مشغول بود و هیچ حرمتی از حرمت‌های الهی باقی نمانده بود که آن را هتک نکرده باشد، پس از حضور زن در جزیره خبر نداشت تا اینکه آن زن بر بالای سرش ایستاد، آن‌گاه سرش را بلند کرد و گفت: انسان هستی یا پری؟ گفت: انسان، بنابراین با او هیچ سخنی نگفت تا زمانی که در جایی قرار گرفت که مردان نسبت به همسران‌شان قرار می‌گیرند، هنگامی که مرد راهزن خواست از آن زن کام جویی کند زن آشفته و نگران شد، مرد به او گفت: تو را چه شده که مضطرب و نگران گشته‌ای؟ زن در حالی که با دست به آسمان اشاره کرد گفت: از این می‌ترسم، مرد گفت: تا کنون از این قبیل کارها انجام داده‌ای؟ زن گفت: سوگند به عزّت خداوند خیر، مرد گفت: تو این گونه از آنکه در آسمان است می‌ترسی حال آنکه تاکنون چنین کاری انجام نداده‌ای و اکنون نیز من تو را با اکراه به این کار وادار کرده‌ام، به خدا سوگند که من نسبت به این ترس از تو اولی‌تر و شایسته‌ترم، پس مرد برخاست و اقدام به هیچ کاری نکرد، آن گاه به سوی خانواده‌اش بازگشت در حالی که همّ و غمّی جز توبه کردن و بازگشت به درگاه خداوند نداشت، و هنگامی که پیاده راه در پیش گرفته بود با راهبی رو به رو شد که مشغول راه رفتن بود، پس خورشید برآن دو داغ و سوزان شد و راهب به جوان گفت: خداوند را بخوان و درخواست کن ما را زیر سایه ابری قرار دهد که خورشید داغ و سوزان شده است، جوان گفت: تا جائی که آگاهی دارم هیچ عمل نیکی نزد پروردگارم ندارم تا به خود جسارت دهم به واسطه آن از او چیزی درخواست نمایم، راهب گفت: پس من دعا می‌خوانم و تو آمین بگو؛ جوان گفت: چشم، آن گاه راهب شروع به دعا خواند کرد و جوان آمین می‌گفت: بنابراین در سریع‌ترین زمان ممکن ابری آنان را زیر سایه خود گرفت، پس مدت زیادی از روز را زیر آن به راه رفتن ادامه دادند،

ص: ۵۰۷

سپس جاده به دو راهی رسید و جوان در یکی از آن دو راه به رفتن ادامه داد و راهب در راه دیگر، ولی ابر بر بالای سر جوان قرار گرفت پس راهب گفت: تو از من بهتری، دعای تو استجابت می‌شود و دعای من خیر، مرا از داستان خودت با خبر ساز، آن گاه جوان داستان زن را برای او تعریف کرد، و راهب گفت: کارهای گذشته تو به خاطر بیم و ترس مورد عفو قرار گرفته است، پس بنگر که در آینده چگونه خواهی بود. - . أصول الکافی ۲ : ۶۹/۷۰ -

**[ترجمه]

«۳۳»

کا، الکافی مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنِ الْبَزَنْطِیِّ (۵)عَنِ الرِّضَا علیه السلام قَالَ: إِنَّ الرَّجُلَ کَانَ إِذَا تَعَبَّدَ فِی بَنِی إِسْرَائِیلَ

لَمْ يُعَدَّ عَابِداً حَتَّى يَصْمُتَ قَبْلَ ذَلِکَ عَشْرَ سِنِینَ (۶).

**[ترجمه]الکافی: امام رضا علیه السلام فرموده است: همانا هنگامی که مردی در میان بنی اسرائیل به عبادت می‌پرداخت عابد محسوب نمی‌شد مگر آنکه قبل از آن ده سال سکوت اختیار می‌کرد. - . آصول الکافی ۲ : ۱۱۱ -

**[ترجمه]

«۳۴»

کا، الکافی الْعِدَّهُ عَنِ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَبِیهِ (۷)عَنْ أَبِی عُمَارَهَ قَالَ: رُوِّینَا أَنَّ عَابِدَ بَنِی إِسْرَائِیلَ کَانَ إِذَا بَلَغَ الْغَایَهَ فِی الْعِبَادَهِ صَارَ مَشَّاءً فِی حَوَائِجِ النَّاسِ عانیا (عَانِیاً) بِمَا یُصْلِحُهُمْ (۸).

**[ترجمه]الکافی: از أبوعمّاره روایت شده که گفت: برای ما نقل شده است که انسان عابد در میان بنی اسرائیل هنگامی که به نهایت عبادت و پرستش می‌رسید به دنبال یافتن حاجت‌های مردم به راه می‌افتاد و خود را برای اصلاح امورات‌شان به رنج و زحمت می‌انداخت. - . اصول الکافی ۲ : ۱۹۹ -

**[ترجمه]

«۳۵»

کا، الکافی عَلِیٌّ عَنْ أَبِیهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِیلَ عَنِ الْفَضْلِ جَمِیعاً عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِیِّ قَالَ: أَبْطَأْتُ عَنِ الْحَجِّ فَقَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مَا بَطَّأَ بِکَ (۹)عَنِ الْحَجِّ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ تَکَفَّلْتُ بِرَجُلٍ فَخَفَرَنِی (۱۰)فَقَالَ مَا لَکَ وَ الْکَفَالاتِ أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّهَا أَهْلَکَتِ الْقُرُونَ الْأُولَی

۱- فی نسخه: ثم انفرقت. و فی المصدر: ثم تفرقت.

۲- فی المصدر: السحابه.

۳- فی المصدر: أخبرنی.

۴- أصول الکافی ۲: ۶۹ و ۷۰.

۵- فی المصدر: أحمد بن محمّد بن أبی نصر، عن محمّد بن عبید اللّه قال: سمعت الرضا علیه السلام یقول: لا یکون الرجل عابدا حتّی یکون حلیما، و ان الرجل اه.

۶- أصول الکافی ۲: ۱۱۱.

۷- فی المصدر: عن أبیه، عن بعض أصحابه، عن أبی عماره قال: کان حماد بن أبی حنیفه إذا لقینی قال: کرر علی حدیثک فاحدثه قلت: روینا إه. قوله: عانیا من عنی بالامر: اشتغل و اهتم به و أصابه مشقه بسببه، فهو عان.

۸- أصول الكافى: ۲: ۱۹۹.

۹- فى نسخه من المصدر: ما أبطأ بكَ؟.

۱۰- خفر فلانا: نقض عهده و غدر به.

ثُمَّ قَالَ إِنَّ قَوْماً أَذْنَبُوا ذُنُوباً كَثِيرَةً فَأَشْفَقُوا مِنْهَا وَ خَافُوا خَوْفاً شَدِيداً فَجَاءَ آخَرُونَ فَقَالُوا ذُنُوبُكُمْ عَلَيْنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِمُ الْعَذَابَ ثُمَّ قَالَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی خَافُونِی وَ اجْتَرَأْتُمْ عَلَیَّ (۱).

**[ترجمه]الکافی: حفص بن بحتریّ گوید: در گزاردن حجّ دیر کردم و عقب ماندم، پس امام صادق علیه السلام به من گفت: چه چیزی تو را از گزاردن حجّ عقب انداخت؟ گفتم: فدایت شوم، کفالت مردی را به عهده گرفتم پس به من خیانت کرد و عهد و پیمانش را شکست، امام فرمود: تو را چه شده که کفالت‌ها را بر عهده می گیری؟ آیا ندانسته‌ای که بر عهده گرفتن کفالت امت‌های پیشین را نابود کرد؟

ص: ۵۰۸

سپس فرمود: همانا قومی مرتکب گناهان بسیاری شدند پس از گناهان خویش ترسیدند و بسیار بیمناک شدند، آن‌گاه گروه دیگری آمدند و گفتند: گناهان شما بر گردن ما، بنابراین خداوند عزّوجلّ عذاب را بر آنان نازل کرد و فرمود: آنها از من ترسیدند و در عین حال شما بر گناه کردن در محضرم جسور و با جرأت گشتید. - . فروع الکافی ۱ : ۳۵۶ -

**[ترجمه]

«۳۶»

دَعَوَاتُ الرَّاوَنْدِیِّ، رُوِیَ أَنَّ عَابِداً فِی بَنِی إِسْرَائِیلَ سَأَلَ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی فَقَالَ یَا رَبِّ مَا حَالِی عِنْدَکَ أَ خَیْرٌ فَأَزْدَادَ فِی خَیْرِی أَوْ شَرٌّ فَأَسْتَعْتِبَ (۲)قَبْلَ الْمَوْتِ قَالَ فَأَتَاهُ آتٍ فَقَالَ لَهُ لَیْسَ لَکَ عِنْدَ اللَّهِ خَیْرٌ قَالَ یَا رَبِّ وَ أَیْنَ عَمَلِی قَالَ کُنْتَ إِذَا عَمِلْتَ خَیْراً أَخْبَرْتَ النَّاسَ بِهِ فَلَیْسَ لَکَ مِنْهُ إِلَّا الَّذِی رَضِیتَ بِهِ لِنَفْسِکَ قَالَ فَشَقَّ ذَلِکَ عَلَیْهِ وَ أَحْزَنَهُ قَالَ فَکَرَّرَ اللَّهُ إِلَیْهِ الرَّسُولَ فَقَالَ یَقُولُ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی فَمِنَ الْآنَ فَاشْتَرِ مِنِّی نَفْسَکَ فِیمَا تَسْتَقْبِلُ بِصَدَقَةٍ تُخْرِجُهَا عَنْ کُلِّ عِرْقٍ کُلَّ یَوْمٍ صَدَقَةً قَالَ یَا رَبِّ أَ وَ یُطِیقُ هَذَا أَحَدٌ فَقَالَ تَعَالَی لَسْتُ أُکَلِّفُکَ إِلَّا مَا تُطِیقُ قَالَ فَمَا ذَا یَا رَبِّ فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَکْبَرُ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ تَقُولُ هَذَا کُلَّ یَوْمٍ ثَلَاثَ مِائَةٍ وَ سِتِّینَ مَرَّةً یَکُونُ کُلُّ کَلِمَةٍ صَدَقَةً عَنْ کُلِّ عِرْقٍ مِنْ عُرُوقِکَ قَالَ فَلَمَّا رَأَی بِشَارَةَ ذَلِکَ قَالَ یَا رَبِّ زِدْنِی قَالَ إِنْ زِدْتَ زِدْتُکَ (۳).

**[ترجمه]دعوات الراوندیّ: روایت شده که عابدی از بنی اسرائیل از خداوند سؤال پرسید و گفت: پروردگارا، حال و وضع من نزد تو چگونه است؟ آیا خیر است که بر آن بیفزایم یا شرّ است که قبل از مرگ تو راضی گردانده و طلب بخشش کنم؟ پس فرستاده‌ای از جانب خداوند به سوی او آمد و گفت: تو هیچ خیری نزد خداوند نداری، عابد گفت: پروردگارا، اعمالی که انجام داده‌ام کجا هستند؟ گفت: هنگامی که کار نیکی انجام می‌دادی مردم را از آنجا آن کار باخبر می‌ساختی، پس هیچ پاداشی از آن کار برای تو جز راضی کردن هوای نفس خودت وجود ندارد، این سخن بر عابد سخت و گران آمد و او را اندوهگین ساخت، آن‌گاه خداوند فرستاده خود را بار دیگر نزد او فرستاد و گفت: خداوند متعال می‌فرماید: از هم اکنون با دادن صدقه‌ای که در هر روز از یکی از رگهایت خارج می‌سازی نفس خود را از من خریداری کن، عابد گفت: پروردگارا، آیا هیچ کسی طاقت و توان چنین کاری را دارد؟ خداوند فرمود: من تو را جز به انجام آنچه در توان توست مکلّف نمی...

گردانم، عابد گفت: پروردگارا، آن صدقه چیست؟ خداوند فرمود:«سبحان الله و الحمدلله و لا إله إلّا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوّة إلّا بالله» در هر روز این ذکر را سیصد و شصت بار تکرار می کنی، هر کلمه صدقه‌ای خواهد بود که از یکی از رگهایت خارج می‌سازی؛ هنگامی که عابد چنین مژده و بشارتی را دریافت کرد گفت: پروردگارا بر تعداد اذکار بیفزا، خداوند فرمود: اگر بر تعداد آنها بیفزایی من نیز بر پاداش تو خواهم افزود. -. نسخه خطی دعوات الراوندی -

**[ترجمه]

«۳۷»

ین، کتاب حسین بن سعید و النوادر النَّضْرُ عَنْ دُرُسْتَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مَلَکَیْنِ إِلَی أَهْلِ مَدِینَةٍ لِیَقْلِبَاهَا عَلَی أَهْلِهَا فَلَمَّا انْتَهَیَا إِلَی الْمَدِینَةِ وَجَدَا رَجُلًا یَدْعُو اللَّهَ وَ یَتَضَرَّعُ إِلَیْهِ فَقَالَ أَحَدُهُمَا لِلْآخَرِ أَ مَا تَرَی هَذَا الدَّاعِیَ فَقَالَ قَدْ رَأَیْتُهُ وَ لَکِنْ أَمْضِی لِمَا أَمَرَنِی بِهِ رَبِّی فَقَالَ وَ لَکِنِّی لَا أُحْدِثُ شَیْئاً حَتَّی أَرْجِعَ إِلَی رَبِّی (۴)فَعَادَ إِلَی اللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی فَقَالَ یَا رَبِّ إِنِّی انْتَهَیْتُ إِلَی الْمَدِینَهِ فَوَجَدْتُ عَبْدَکَ فُلَاناً یَدْعُوکَ وَ یَتَضَرَّعُ إِلَیْکَ فَقَالَ امْضِ لِمَا أَمَرْتُکَ بِهِ فَإِنَّ ذَلِکَ رَجُلٌ لَمْ یَتَمَعَّرْ (۵)وَجْهُهُ غَضَباً لِی قَطُّ (۶).

ص: ۵۰۹

۱- فروع الکافی ۱: ۳۵۶.

۲- أی فاسترضاک و أطلب منک العتبی.

۳- دعوات الراوندیّ مخطوط.

۴- فی الکافی: لا و لکن لا احدث شیئا حتّی اراجع ربی.

۵- فی نسخه: لم یتغیر.

۶- مخطوط. و قد أخرجه عن الأمالی قبل ذلک راجع رقم ۲۹.

كا، الكافي محمد بن يحيى عن الحسين بن إسحاق عن علي بن مهزيار عن النضر مثله (١).

**[ترجمه]كتاب حسين بن سعيد و النوادر: از امام صادق روايت شده كه فرمود: همانا خداوند دو فرشته را به سوى ساكنان شهرى فرستاد تا آنجا را بر روى سرشان ويران سازند، هنگامى كه به شهر رسيدند مردى را يافتند كه خداوند را فرا مى‌خواند و به گريه و زارى مشغول بود، پس يكى از آن دو فرشته به ديگرى گفت: آيا اين شخص كه به درگاه خدا دعا مى‌خواند را نمى‌بينى؟ فرشته ديگر گفت: ديدم ولى كارى كه پرودگارم به من امر فرموده را اجرا خواهم كرد، فرشته نخست گفت: امّا من تا دوباره نزد پروردگارم باز نگردم هيچ كارى انجام نخواهم داد، پس به درگاه خداوند متعال مراجعت كرد و گفت: پروردگارا، من به شهر رسيدم و فلان عبد تو را در حال دعا خواندن و گريه و زارى يافتم، خداوند فرمود: كارى كه به تو فرمان داده ام را انجام ده چرا كه آن مرد هيچ گاه به خاطر من رنگ چهره اش تغيير نكرد. - . نسخه خطى -

در الكافى نيز مانند اين حديث روايت شده است. - . فروع الكافى ۱ : ۳۴۳ -

**[ترجمه]

«۳۸»

ختص، الإختصاص الصَّدُوقُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَمِيلٍ الْغَنَوِيِّ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ قَالَ: كَانَ رَجُلٌ مِنْ أَبْنَاءِ النَّبِيِّينَ لَهُ ثَرْوَةٌ مِنْ مَالٍ وَ كَانَ يُنْفِقُ عَلَى أَهْلِ الضَّعْفِ وَ أَهْلِ الْمَسْكَنَةِ وَ أَهْلِ الْحَاجَةِ فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ مَاتَ فَقَامَتِ امْرَأَتُهُ فِي مَالِهِ كَقِيَامِهِ فَلَمْ يَلْبَثِ الْمَالُ أَنْ نَفِدَ وَ نَشَأَ لَهُ ابْنٌ فَلَمْ يَمُرَّ عَلَى أَحَدٍ إِلَّا تَرَحَّمَ عَلَى أَبِيهِ وَ سَأَلَ اللَّهَ أَنْ يَخِيرَهُ (٢)فَجَاءَ إِلَى أُمِّهِ فَقَالَ مَا كَانَ حَالُ أَبِي فَإِنِّي لَا أَمُرُّ عَلَى أَحَدٍ إِلَّا تَرَحَّمَ عَلَيْهِ وَ سَأَلَ اللَّهَ أَنْ يَخِيرَنِي فَقَالَتْ إِنَّ أَبَاكَ كَانَ رَجُلًا صَالِحاً وَ كَانَ لَهُ مَالٌ كَثِيرٌ فَكَانَ يُنْفِقُ عَلَى أَهْلِ الضَّعْفِ وَ أَهْلِ الْمَسْكَنَةِ وَ أَهْلِ الْحَاجَةِ فَلَمَّا أَنْ مَاتَ قُمْتُ فِي مَالِهِ كَقِيَامِهِ فَلَمْ يَلْبَثِ الْمَالُ أَنْ نَفِدَ قَالَ لَهَا يَا أُمَّهْ إِنَّ أَبِي كَانَ مَأْجُوراً فِيمَا يُنْفِقُ وَ كُنْتِ آثِمَةً قَالَتْ وَ لِمَ يَا بُنَيَّ فَقَالَ كَانَ أَبِي يُنْفِقُ مَالَهُ وَ كُنْتِ تُنْفِقِينَ مَالَ غَيْرِكِ قَالَتْ صَدَقْتَ يَا بُنَيَّ وَ مَا أَرَاكَ تُضَيِّقُ عَلَيَّ قَالَ أَنْتِ فِي حِلٍّ وَ سَعَةٍ فَهَلْ عِنْدَكِ شَيْ ءٌ نَلْتَمِسُ بِهِ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ قَالَتْ عِنْدِي مِائَةُ دِرْهَمٍ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِذَا أَرَادَ أَنْ يُبَارِكَ فِي شَيْ ءٍ بَارَكَ (٣)فَأَعْطَتْهُ الْمِائَةَ دِرْهَمٍ فَأَخَذَهَا ثُمَّ خَرَجَ يَلْتَمِسُ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَمَرَّ بِرَجُلٍ مَيِّتٍ عَلَى ظَهْرِ الطَّرِيقِ مِنْ أَحْسَنِ مَا يَكُونُ هَيْئَةً فَقَالَ أُرِيدُ تِجَارَةً بَعْدَ هَذَا أَنْ آخُذَهُ (٤)وَ أُغَسِّلَهُ وَ أُكَفِّنَهُ وَ أُصَلِّيَ عَلَيْهِ وَ أَقْبُرَهُ فَفَعَلَ فَأَنْفَقَ عَلَيْهِ ثَمَانِينَ دِرْهَماً وَ بَقِيَتْ مَعَهُ عِشْرُونَ دِرْهَماً فَخَرَجَ عَلَى وَجْهِهِ يَلْتَمِسُ بِهِ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ فَاسْتَقْبَلَهُ رَجُلٌ (٥)فَقَالَ أَيْنَ تُرِيدُ يَا عَبْدَ اللَّهِ فَقَالَ أُرِيدُ أَلْتَمِسُ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ قَالَ وَ مَا مَعَكَ شَيْ ءٌ تَلْتَمِسُ (٦)مِنْ فَضْلِ اللَّهِ قَالَ نَعَمْ مَعِي عِشْرُونَ

۱- فروع الكافى ۱: ۳۴۳، و فيه «غيظا» مكان «غضبا».

٢- أى يجعل الابن ذا خير.

٣- فى المصدر: بارك فيه.

٤- فى المصدر: أنا آخذه.

٥- فى المصدر: شخص.

٦- فى نسخه: تلمس به.

دِرْهَماً قَالَ وَ أَيْنَ يَقَعُ مِنْكَ عِشْرُونَ دِرْهَماً قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِذَا أَرَادَ أَنْ يُبَارِكَ، فِي شَيْ ءٍ بَارَكَ فِيهِ قَالَ صَدَقْتَ ثُمَّ قَالَ فَأُرْشِدُكَ وَ تُشْرِكُنِي قَالَ نَعَمْ قَالَ فَإِنَّ أَهْلَ هَذِهِ الدَّارِ يُضِيفُونَكَ فَاسْتَضِفْهُمْ فَإِنَّهُ كُلَّمَا جَاءَكَ الْخَادِمُ مَعَهُ هِرٌّ أَسْوَدُ فَقُلْ لَهُ تَبِيعُ هَذَا الْهِرَّ وَ أَلِحَّ عَلَيْهِ فَإِنَّكَ سَتُضْجِرُهُ فَيَقُولُ أَبِيعُكَهُ بِعِشْرِينَ دِرْهَماً فَإِذَا بَاعَكَهُ فَأَعْطِهِ الْعِشْرِينَ دِرْهَماً وَ خُذْهُ فَاذْبَحْهُ وَ خُذْ رَأْسَهُ فَأَحْرِقْهُ ثُمَّ خُذْ دِمَاغَهُ ثُمَّ تَوَجَّهْ إِلَى مَدِينَةِ كَذَا وَ كَذَا فَإِنَّ مَلِكَهُمْ أَعْمَى فَأَخْبِرْهُمْ أَنَّكَ تُعَالِجُهُ وَ لَا يُرْهِبَنَّكَ مَا تَرَى مِنَ الْقَتْلَى وَ الْمُصَلَّبِينَ فَإِنَّ أُولَئِكَ كَانَ يَخْتَبِرُهُمْ عَلَى عِلَاجِهِ فَإِذَا لَمْ يَرَ شَيْئاً قَتَلَهُمْ فَلَا يَهُولَنَّكَ وَ أَخْبِرْ بِأَنَّكَ تُعَالِجُهُ وَ اشْتَرِطْ عَلَيْهِ فَعَالِجْهُ وَ لَا تَزِدْهُ أَوَّلَ يَوْمٍ مِنْ كَحْلَةٍ فَإِنَّهُ سَيَقُولُ لَكَ زِدْنِي فَلَا تَفْعَلْ ثُمَّ اكْحُلْهُ مِنَ الْغَدِ أُخْرَى فَإِنَّكَ سَتَرَى مَا تُحِبُّ فَيَقُولُ لَكَ زِدْنِي فَلَا تَفْعَلْ فَلَمَّا أَنْ فَعَلَ ذَلِكَ بَرِئَ (۱)فَقَالَ أَفَدْتَنِي مِلْكِي وَ رَدَدْتَهُ عَلَيَّ وَ قَدْ زَوَّجْتُكَ ابْنَتِي (۲)قَالَ إِنَّ لِي أُمّاً قَالَ فَأَقِمْ مَعِي مَا بَدَا لَكَ فَإِذَا أَرَدْتَ الْخُرُوجَ فَاخْرُجْ قَالَ فَأَقَامَ فِي مُلْكِهِ سَنَةً يُدَبِّرُهُ بِأَحْسَنِ تَدْبِيرٍ وَ أَحْسَنِ سِيرَةٍ فَلَمَّا أَنْ حَالَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ قَالَ لَهُ إِنِّي أُرِيدُ الِانْصِرَافَ فَلَمْ يَدَعْ شَيْئاً إِلَّا زَوَّدَهُ مِنْ كُرَاعٍ وَ غَنَمٍ (۳)وَ آنِيَةٍ وَ مَتَاعٍ ثُمَّ خَرَجَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي رَأَى فِيهِ الرَّجُلَ فَإِذَا الرَّجُلُ قَاعِدٌ عَلَى حَالِهِ فَقَالَ مَا وَفَيْتَ فَقَالَ الرَّجُلُ فَاجْعَلْنِي فِي حِلٍّ مِمَّا مَضَى قَالَ ثُمَّ جَمَعَ الْأَشْيَاءَ فَفَرَّقَهَا فِرْقَتَيْنِ ثُمَّ قَالَ تَخَيَّرْ فَتَخَيَّرَ أَحَدَهُمَا ثُمَّ قَالَ وَفَيْتُ قَالَ لَا قَالَ وَ لِمَ قَالَ الْمَرْأَةُ مِمَّا أَصَبْتَ قَالَ صَدَقْتَ فَخُذْ مَا فِي يَدِي لَكَ مَكَانَ الْمَرْأَةِ قَالَ وَ لَا آخُذُ (۴)مَا لَيْسَ لِي وَ لَا أَتَكَثَّرُ بِهِ قَالَ فَوَضَعَ عَلَى رَأْسِهَا الْمِنْشَارَ

ص: ۵۱۱

۱- هنا حذف و اختصار تقديره: فمضى الرجل و عالجه فلما أن فعل ذلك برى ء اه.

۲- لا يخلو الموضع عن سقط.

۳- فى المصدر: من كراع و إبل و غنم.

۴- فى المصدر: لا و لا آخذ.

ثُمَّ قَالَ اخْتَرْ (۱)فَقَالَ قَدْ وَفَيْتَ وَ كُلَّ مَا مَعَکَ وَ کُلَّ مَا جِئْتَ بِهِ فَهُوَ لَکَ وَ إِنَّمَا بَعَثَنِیَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لِأُکَافِیَکَ عَنِ الْمَیِّتِ الَّذِی کَانَ عَلَی الطَّرِیقِ فَهَذَا مُکَافَاتُکَ عَلَیْهِ (۲).

**[ترجمه] کتاب الاختصاص: صدوق از ابوحمزه ثمالیّ روایت کرده که گفت: مردی از فرزندان پیامبران مال و ثروت فراوانی داشت و از آن ثروت به ضعفاء و مساکین و نیازمندان انفاق می‌نمود. طولی نکشید که وفات نمود، بعد از او همسرش نیز همان کاری را با پول و ثروتش انجام داد که خود انجام می‌داد. پس از مدتی اموال و ثروت به پایان رسید. آن گاه پسر آن زن به او گفت: ای مادر، پدرم به خاطر انفاقی که می‌نمد مأجور بود ولی تو گناهکار می‌باشی. زن گفت: پسرم، به چه دلیل؟ پسر گفت: پدرم از اموال خویش انفاق می‌نمود حال آنکه تو از اموال دیگران انفاق می‌نمایی، زن گفت: راست گفتی پسرم، ولی تو را چه شده که بر من سخت می گیری؟ پسرگفت: تو گشاده دست و توانمند هستی، آیا اموالی نزدت وجود دارد که با آن از رزق و روزی خداوند چیزی کسب کنیم؟ زن گفت: صد درهم نزد من وجود دارد، پسر گفت: خداوند متعال هرگاه بخواهد در چیزی خیر و برکت قرار دهد می‌دهد، پس مادرش صد درهم را به او داد و آن را گرفت و در طلب رزق و روزی خداوند از خانه خارج شد، آن گاه بر مرد مرده‌ای گذر کرد که بر سر راه قرار داشت و بسیار خوش قیافه بود، پس گفت: بعد از اینکه این مرد را برگرفته و غسلش دادم، کفنش کردم، بر او نماز خواندم و در قبرش نهادم به دنبال تجارت خواهم رفت، پس هشتاد درهم برای آن مرد هزینه کرد و بیست درهم نزد خودش باقی ماند که با آن به دنبال کسب رزق و روزی خداوند رفت، سپس مردی به سوی او آمد و گفت: ای بنده خدا، آهنگ رفتن به کجا داری؟ گفت: می‌خواهم به دنبال کسب رزق و روزی خداوند بروم. مرد گفت: آیا چیزی به همراه داری که با آن فضل خداوند را کسب کنی؟ گفت: بله بیست درهم با خود دارم،

ص: ۵۱۰

مرد گفت: با بیست درهم چه کاری می‌توانی انجام دهی؟ پسر گفت: به راستی که خداوند متعال اگر بخواهد در چیزی خیر و برکت قرار دهد آن را مبارک می گرداند. مرد گفت: راست گفتی، آیا تو را راهنمایی کنم و باهم شریک شویم؟ پسر گفت: آری، مرد گفت: ساکنان این خانه از تو پذیرایی می کنند تو نیز از آنان پذیرایی کن پس هروقت که خدمتگذار نزد تو آمد و گربه سیاهی همراه داشت به او بگو: آیا این گربه را می‌فروشی؟ و بر خواسته خود اصرار کن پس او را به ستوه آورده و می... گوید: آن را با بیست درهم به تو می‌فروشم، هنگامی که گربه را به تو فروخت بیست درهم را به او پرداخت کن. سپس گربه را بگیر و سرش را ببر و بسوزان، آن گاه مغزش را خارج ساز و به سوی فلان و فلان شهر برو، پادشاه آنان نابیناست پس آگاهشان گردان که او را معالجه خواهی کرد، و افرادی که کشته شده و به صلیب کشیده شده‌اند تو را نترساند. پادشاه آن افراد را در مورد مداوای خویش آزموده و هنگامی که پیشرفتی مشاهده نکرده به قتلشان رسانده است، این امر تو را به هول و هراس وا ندارد، پس پادشاه را باخبر ساز که معالجه‌اش خواهی کرد و برای او شرط بگذار و آن گاه مداوا را آغاز کن. در روز اول فقط یک بار دارو (سرمه) را بر چشم او بگذار، پادشاه به تو خواهد گفت: مقدار دارو را افزایش ده؛ پس چنان نکن، سپس روز بعد بار دیگر بر چشم او دارو بگذار، مشاهده خواهی کرد که چنین کاری را می‌پسندد و به تو می گوید: مقدار دارو را افزایش ده، ولی تو بازهم این کار را انجام نده، هنگامی که روز سوم فرا رسید دارو را بر چشم پادشاه بگذار، پس میزان رضایت او از این کار را مشاهده خواهی کرد و به تو خواهد گفت: مقدار دارو را افزایش ده، پس اطاعت نکن. پادشاه

بعد از انجام دادن این کارها شفا یافت و گفت: مُلك و فرمانروایی مرا نگاه داشته و آن را به من بازگردانـدی، دخترم را به همسری تو درخواهم آورد. پسر گفت: من مادری دارم، پادشاه گفت: تا هرزمان که می‌پسندی با من بمان و هرگاه خواستی خارج شو.

بنابراین یک سال در مملکت پادشاه باقی مانـد و امورات او را با بهترین تـدبیر و روش اداره کرد، و هنگامی که یک سال از اقامت پسر گذشت به پادشاه گفت: من می‌خواهم به سرزمین خویش بازگردم، پس پادشاه به او اسب و استر، گوسفند، ظرف و کالا بخشید و در بخشش به او هیچ کوتاهی نکرد، آن‌گاه پسر خارج شد تا به مکانی که مرد را برای نخستین بار در آنجا مشاهده کرده بود رسید و او را در حالی که بر اوضاع خود باقی مانده بود مشاهده کرد و گفت: به وعده خود وفا نکردی. مرد گفت: مرا در باره آنچه گذشت حلال کن.

سپس آن پسر چیزهایی که پادشاه به او داده بود را به دو قسمت تقسیم کرد و به مرد گفت: انتخاب کن، و او نیز یکی از آن دو قسمت را انتخاب کرد، پسر گفت: آیا به وعـده خود وفا کردم؟ مرد گفت: خیر، پسر گفت: چرا؟ مرد گفت: زنی که در این ماجرا به آن دست یافته‌ای باقی مانـده است. پسر گفت: تمام اموالی که متعلق به من است را به جای زن دریافت کن. مرد گفت: آنچه را که متعلق به من نیست قبول نمی کنم و زیاده بر آن نیز نمی خواهم. آن‌گاه ارّه را بر روی سر زن قرار داد

تا او را تقسیم کند.

ص: ۵۱۱

پسر گفت: قسمت خود را انتخاب کن، مرد گفت: حقیقتاً که به وعده خود وفا نمودی، هر آنچه که همراه داری و آورده‌ای از آنِ تو است، همانـا خداونـد متعـال مرا فقـط به خـاطر پـاداش دادن به تو در مقابـل کـاری که در حقّ مرده سر راه انجام دادی فرستاده است و این پاداش تو برای انجام آن کار است. - . الاختصاص : ۲۱۴-۲۱۶ -

**[ترجمه]

«۳۹»

كَنْزُ الْفَوَائِدِ، لِلْكَرَاجُكِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَوْهَبٍ (۳)قَالَ: أَصَابَ بَعْضُ عُمَّالِ مُعَاوِيَهَ مَحْفَراً بِمِصْرَ احْتَفَرَهُ بَعْضُ أَهْلِهَا لِحَاجَتِهِمْ فَأَفْضَى بِهِمْ ذَلِكَ إِلَى مِخْضَبٍ (۴)عَظِيمٍ مُطْبَقٍ فَظَنُّوهُ مَالًا فَبَعَثَ الْعَامِلُ إِلَيْهِ أُمَنَاءَهُ لِيَحْفِرُوا مَا فِيهِ فَلَمَّا فَتَحُوهُ أَصَابُوا شَابّاً عَلَيْهِ جُبَّهُ صُوفٍ وَ كِسَاءُ صُوفٍ وَ خُفٌّ إِلَى نِصْفِ سَاقِهِ وَ أَصَابُوا عِنْدَ رَأْسِهِ كِتَاباً بِالْعِبْرَانِيَهِ فِيهِ أَنَا حَبِيبُ بْنُ نَاجِزٍ (۵)صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ علیه السلام مَنْ أَرَادَ أَنْ يَأْخُذَ بِالنَّامُوسِ الْأَكْبَرِ فَلْيُخَالِفْ بَنِی إِسْرَائِيلَ فَإِنَّهُمْ قَدْ تؤاكلوا (تَوَاكَلُوا) الْحُكْمَ وَ عَمِلُوا بِالْهَوَى وَ بَاعُوا الرِّضَا وَ تَرَكُوا الْمِنْهَاجَ الَّذِی أُخِذَ عَلَيْهِ مِيثَاقُهُمْ (۶).

ص: ۵۱۲

١- هكذا فى النسخ، و فى المصدر «أجذ» و هو الاصوب، أى اقطعها و انصفها؟ قال: لا قد وفيت.

٢- الاختصاص: ٢١۴- ٢١۶. و الحديث موقوف غير خال عن التشويش، و فى بعض مضمونه غرابه.

٣- فى نسخه: عبد اللّه بن وهب، و عبد اللّه بن موهب هو أبو خالد قاضى فلسطين لعمر بن عبد العزيز.

۴- المخضب: وعاء لغسل الثياب أو خضبها.

۵- فى المصدر: حبيب بن نوياجر.

۶- كنز الكراجكىّ: ١٨٠

**[ترجمه] کنز الفوائد کراجکیّ: از عبدالله بن موهب روایت شده که گفت: یکی از کار گزاران معاویه گودالی را در مصر پیدا کرد که برخی از ساکنان آنجا به منظور رفع نیازهای شان حفر کرده بودند، پس آن گودال آنان را به ظرف بزرگی رساند که مخصوص شستشو یا رنگ کردن لباس بود و در آن بسته شده بود، پس گمان کردند که مال و ثروتی یافته اند، بنابراین کارگزار، اشخاص مورد اطمینان خود را به سوی آن گودال فرستاد تا آنچه را در آن وجود دارد بیرون بیاورند. ولی هنگامی که درِ ظرف را گشودند به جوانی برخورد کردند که روپوش و جامه پشمینی به تن و خُفّی به پا داشت که تا نیمه ساقش بالا آمده بود، هم چنین کنار سرش نوشته ای به زبان عبری یافتند که در آن نوشته شده بود: من حبیب پسر ناجز، یار و همراه پیامبر خدا موسی بن عمران علیه السلام هستم، هر کسی که می‌خواهد به راز بزرگ دست یابد با بنی اسرائیل مخالفت کند چرا که آنان قضاوت و دادوری را از بین بردند، مطابق هوای نفس عمل کردند، رضایت خداوند را فروختند و راه و روشی که برای حرکت بر آن از آنان پیمان گرفته شده بود را ترک کردند. - . کنز الکراجکی: ۱۸۰ -

ص: ۵۱۲

**[ترجمه]

باب ۳۳ بعض أحوال ملوک الأرض

الآيات

الدخان: «أَ هُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلَكْناهُمْ إِنَّهُمْ كانُوا مُجْرِمِينَ»(۳۷)

ق: «وَ أَصْحابُ الْأَيْكَهِ وَ قَوْمُ تُبَّعٍ كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ»(۱۴)

lt;meta info="- أهُم خیر أم قوم تُبَّع و الذین من قبلهم أهلکناهم إنّهم کانوا مجرمین. - . دخان / ۳۷ -

{آیا ایشان بهترند یا قوم تبّع و کسانی که پیش از آنها بودند، آنها را هلاک کردیم چرا که گناهکار بودند.}

- و أصحاب الأیکه و قوم تبّع کلّ کذّب الرّسل فحقّ وعید». - . ق / ۱۴ -

{و بیشه نشینان و قوم تبّع به تکذیب پرداختند، همگی فرستادگان [ما] را به دروغ گرفتند، در نتیجه تهدید من واجب آمد.}

**[ترجمه]

تفسير

قال الطبرسی رحمه الله: أَ هُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ أی أ مشرکو قریش أظهر نعمه و أکثر أموالا- و أعز فی القوه و القدره أم قوم تبع الحمیری الذی سار بالجیوش حتی حیز الحیره ثم أتی سمرقند فهدمها ثم بناها و کان إذا کتب کتب باسم الذی ملک برا و بحرا و ضحا و ریحا عن قتاده و سمی تبعا لکثره أتباعه من الناس و قیل سمی تبعا لأنه تبع من قبله من ملوك الیمن و التبابعه اسم

ملوک اليمن فتبع لقب له كما يقال خاقان لملك الترک و قيصر لملك الروم و اسمه أسعد أبو كرب.

وَ رَوَى سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله أَنَّهُ قَالَ: لَا تَسُبُّوا تُبَّعاً فَإِنَّهُ كَانَ قَدْ أَسْلَمَ.

و قال كعب نعم الرجل الصالح ذم الله قومه و لم يذمه.

وَ رَوَى الْوَلِيدُ بْنُ صَبِيحٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ تُبَّعاً قَالَ لِلْأَوْسِ وَ الْخَزْرَجِ كُونُوا هَاهُنَا حَتَّى يَخْرُجَ هَذَا النَّبِيُّ أَمَا أَنَا لَوْ أَدْرَكْتُهُ لَخَدَمْتُهُ وَ خَرَجْتُ مَعَهُ (۱)

**[ترجمه]طبرسی رحمه الله گوید: « أهُم خيرُ أم قوم تبّع» یعنی: آیا مشرکان قریش دارای نعمت های آشکارتر، اموال بیشتر و توان و نیروی باشکوه‌تری هستند یا قوم تبع حمیریّ؟ همان شخصی که تا محدوده حیره لشگرکشی کرد، سپس سراغ سمرقند رفت و آنجا را ابتدا ویران و آن گاه آباد کرد، و هنگام نامه نگاری چنین می‌نوشت: به نام کسی که پادشاه خشکی، دریا، خورشید و باد است، این نظر از قتاده روایت شده است؛ و (تُبَّع) نامیده شده چرا که پیروان او در میان مردم فراوان بوده است؛ هم چنین گفته شده که وی (تُبَع) نامیده شده چرا که بعد از پادشاهان یمن که پیش از او بوده‌اند آمده و از آنان پیروی کرده است، (التبابعه): اسم پادشاهان یمن، بنابراین (تُبَّع) لقب آن شخص بوده است، آن گونه که پادشاهان تُرک (خاقان) و پادشاهان روم (قیصر) نامیده می‌شوند؛ و اسم او (أسعد أبو کرب) بوده است.

سهل بن سعد از پیامبر صلّی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: (تُبع) را ناسزا نگویید چرا که اسلام (ایمان) آورده بود. و کعب گفته است: (تبّع) چه مرد نیکوکاری بود که خداوند قومش را نکوهش کرد ولی او را نکوهش نکرد.

ولید بن صبیح از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: همانا (تُبّع) به دو قبیله أوس و خزرج گفت: اینجا بمانید تا این پیامبر خارج شود، امّا من اگر او را دریابم به خدمت گذاری اش پرداخته و با او قیام خواهم کرد. -. مجمع البیان ۹ : ۶۶ -

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

ع، علل الشرائع ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام سَأَلَ الشَّامِيُّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام لِمَ سُمِّيَ تُبَّعٌ تُبَّعاً فَقَالَ لِأَنَّهُ كَانَ غُلَاماً كَاتِباً وَ كَانَ يَكْتُبُ لِمَلِكٍ كَانَ قَبْلَهُ فَكَانَ إِذَا كَتَبَ كَتَبَ بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَ صَحّاً وَ رِيحاً (۲)فَقَالَ الْمَلِكُ اكْتُبْ وَ ابْدَأْ بِاسْمِ مَلِكِ الرَّعْدِ فَقَالَ لَا أَبْدَأُ إِلَّا بِاسْمِ

ص: ۵۱۳

۱- مجمع البیان ۹: ۶۶.

۲- ضحا و ریحا فی أکثر النسخ «صبحا» و هو تصحیف، قال الجوهریّ: قولهم: جاء فلان بالضح و الریح أی بما طلعت علیه الشمس و ما جرت علیه الریح یعنی من الکثره، و العامّه تقول: بالضیح و الریح؛ و لیس بشی ء. منه رحمه اللّه.

إِلَهِي ثُمَّ أَعْطِفُ عَلَى حَاجَتِكَ فَشَكَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ ذَلِكَ فَأَعْطَاهُ مُلْكَ ذَلِكَ الْمَلِكِ فَتَابَعَهُ النَّاسُ عَلَى ذَلِكَ فَسُمِّيَ تُبَّعاً (١).

**[ترجمه]علل الشرائع، عيون أخبار الرضا: مرد اهل شام از امير مؤمنان عليه السلام پرسيد كه چرا (تُبّع) به اين اسم ناميده شده است؟ امام فرمود: چرا كه او غلام و نويسنده‌اى بود كه براى پادشاه پيش از خود نامه مى‌نوشت، پس هنگام نامه نوشتن چنين مى‌نوشت: به نام خداوندى كه خورشيد و باد را آفريده است؛ پادشاه گفت: نامه بنويس و نامه‌ات را با نام فرشته آذرخش آغاز كن، تبّع گفت: جز به نام خداوند خويش نامه را آغاز نخواهم كرد

ص: ۵۱۳

و سپس به نيازمندى تو خواهم پرداخت، بنابراين خداوند متعال اين عمل او را شاكر شد و فرمانروايى آن سرزمين را به او عطا فرمود و مردم بر آن راه و روش از او پيروى كردند، پس (تبّع) ناميده شد. - . علل الشرائع : ۱۹۹، عيون الأخبار : ۱۳۶ -

**[ترجمه]

«۲»

ما، الأمالي للشيخ الطوسي و يُرْوَى أَنَّ عُبَيْدَ بْنَ الْأَبْرَصِ الْأَسَدِيَّ قَالَ لِلْمُنْذِرِ بْنِ مَاءِ السَّحَابِ (٢)حِينَ حيره (٣)(خَيَّرَهُ) وَ أَرَادَ قَتْلَهُ إِنْ شِئْتَ مِنَ الْأَكْحَلِ وَ إِنْ شِئْتَ مِنَ الْأَبْجَلِ وَ إِنْ شِئْتَ مِنَ الْوَرِيدِ فَقَالَ أَبَيْتَ اللَّعْنَ ثَلَاثُ خِصَالٍ كَسَحَائِبِ عَادٍ وَ لَا خَيْرَ فِيهَا لِمُرْتَادٍ.

**[ترجمه]أمالى الطوسى: روايت شده است هنگامى كه عبيد بن أبرص أسدىّ، منذر بن ماء السحاب (السماء) را در حيره محاصره كرد و خواست او را به قتل برساند گفت: انتخاب كن كه تو را از طريق رگ حيات (رگ موجود در كنار مچ دست) يا رگ موجود در كنار پاشنه پا و يا رگ گردن به قتل برسانم، پس منذر گفت: از پذيرفتن كارى كه باعث لعنت و نفرين شود امتناع مى‌ورزم، هر سه مورد مانند ابرهاى قوم عاد هستند و خيرى در آنها براى خواهنده وجود ندارد.

**[ترجمه]

بيان

الأكحل هو عرق الحياه أو عرق في اليد و الأبجل عرق غليظ في الرجل أو في اليد بإزاء الأكحل و الوريدان عرقان في العنق و قال الجزري في قوله أبيت اللعن كان هذا في تحايا الملوك في الجاهليه و الدعاء لهم و معناه أبيت أن تفعل فعلا تلعن بسببه و تذم.

lt;meta info="(الأكحل): رگ حيات يا رگ موجود در(كنار مچ) دست. (الأبجل): رگ برجسته موجود در پا يا دست كه به ازاى (أكحل) است. (الوريدان): دو رگ موجود در گردن. جزرى در مورد اين سخن (أبيت اللّعن) گفته است: اين سخن از تحيت‌هاى پادشاهان دوره جاهليت و دعا براى آنان بوده است، ومعنايش چنين است: از انجام كارى كه باعث نفرين

و سرزنش شود امتناع می‌ورزم.

**[ترجمه]

«۳»

ص، قصص الأنبياء عليهم السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَى الصَّدُوقِ عَنِ ابْنِ الْمُتَوَكِّلِ عَنِ الْحِمْيَرِيِّ عَنِ ابْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّةَ عَنْ مَعْرُوفِ بْنِ خَرَّبُوذَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنْ جَابِرٍ عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يُحَدِّثُ أَنَّهُ كَانَ فِي مُلُوكِ فَارِسَ مَلِكٌ يُقَالُ لَهُ روذين جَبَّارٌ عَنِيدٌ عَاتٍ فَلَمَّا اشْتَدَّ فِي مُلْكِهِ فَسَادُهُ فِي الْأَرْضِ ابْتَلَاهُ اللَّهُ بِالصُّدَاعِ فِي شِقِّ رَأْسِهِ الْأَيْمَنِ حَتَّى مَنَعَهُ مِنَ الْمَطْعَمِ وَ الْمَشْرَبِ فَاسْتَغَاثَ وَ ذَلَّ وَ دَعَا وُزَرَاءَهُ فَشَكَا إِلَيْهِمْ ذَلِكَ فَأَسْقَوْهُ الْأَدْوِيَةَ وَ أَيِسَ مِنْ سُكُونِهِ فَعِنْدَ ذَلِكَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيّاً فَقَالَ لَهُ اذْهَبْ إِلَى روذين عَبْدِيَ الْجَبَّارِ فِي هَيْئَةِ الْأَطِبَّاءِ وَ ابْتَدِئْهُ بِالتَّعْظِيمِ لَهُ وَ الرِّفْقِ بِهِ وَ مَنِّهِ (۴)سُرْعَةَ الشِّفَاءِ بِلَا دَوَاءٍ تَسْقِيهِ وَ لَا كَيٍّ تَكْوِيهِ فَإِذَا رَأَيْتَهُ قَدْ أَقْبَلَ بِوَجْهِهِ إِلَيْكَ فَقُلْ إِنَّ شِفَاءَ دَائِكَ فِي دَمِ صَبِيٍّ رَضِيعٍ بَيْنَ أَبَوَيْهِ يَذْبَحَانِهِ لَكَ طَائِعَيْنِ غَيْرَ مُكْرَهَيْنِ فَتَأْخُذُ مِنْ دَمِهِ ثَلَاثَ قَطَرَاتٍ فَتَسْعَطُ بِهِ فِي مَنْخِرِكَ الْأَيْمَنِ تَبْرَأُ مِنْ سَاعَتِكَ فَفَعَلَ النَّبِيُّ

ص: ۵۱۴

۱- علل الشرائع: ۱۹۱، عيون الأخبار: ۱۳۶.

۲- هكذا في النسخ، و الصحيح: ماء السماء و هو اسم أم المنذر سميت بذلك لحسنها و جمالها. راجع مروج الذهب ۲: ۹۸ و غيره من التواريخ في ملوك الحيره.

۳- حيره: أوقعه في الحيره. المرتاد: الطالب.

۴- من منى الرجل الشي ء: جعله يتمناه.

ذَلِکَ فَقَالَ الْمَلِکَ مَا أَعْرِفُ فِی النَّاسِ هَذَا قَالَ إِنْ بَذَلْتَ الْعَطِیَّهَ وَجَدْتَ الْبُغْیَهَ (۱)قَالَ فَبَعَثَ الْمَلِکَ بِالرُّسُلِ فِی ذَلِکَ فَوَجَدُوا جَنِیناً بَیْنَ أَبَوَیْهِ مُحْتَاجَیْنِ فَأَرْغَبَهُمَا فِی الْعَطِیَّهِ فَانْطَلَقَا بِالصَّبِیِّ إِلَی الْمَلِکِ فَدَعَا بِطَاسٍ مِنْ فِضَّهٍ وَ شَفْرَهٍ وَ قَالَ لِأُمِّهِ أَمْسِکِی ابْنَکِ فِی حَجْرِکِ فَأَنْطَقَ اللَّهُ الصَّبِیَّ وَ قَالَ أَیُّهَا الْمَلِکُ کُفَّهُمَا عَنْ ذَبْحِی فَبِئْسَ الْوَالِدَانِ هُمَا أَیُّهَا الْمَلِکُ إِنَّ الصَّبِیَّ الضَّعِیفَ إِذَا ضِیمَ (۲)کَانَ أَبَوَاهُ یَدْفَعَانِ عَنْهُ وَ إِنَّ أَبَوَیَّ ظَلَمَانِی فَإِیَّاکَ أَنْ تُعِینَهُمَا عَلَی ظُلْمِی فَفَزِعَ الْمَلِکُ فَزَعاً شَدِیداً أَذْهَبَ عَنْهُ الدَّاءَ وَ نَامَ رَوذِین فِی تِلْکَ الْحَالِهِ فَرَأَی فِی النَّوْمِ مَنْ یَقُولُ لَهُ إِنَّ الْإِلَهَ الْأَعْظَمَ أَنْطَقَ الصَّبِیَّ وَ مَنَعَکَ وَ مَنَعَ أَبَوَیْهِ مِنْ ذَبْحِهِ وَ هُوَ ابْتَلَاکَ بِالشَّقِیقَهِ لِنَزْعِکَ مِنْ سُوءِ السِّیرَهِ فِی الْبِلَادِ وَ هُوَ الَّذِی رَدَّکَ إِلَی الصِّحَّهِ وَ وَعَظَکَ بِمَا أَسْمَعَکَ فَانْتَبَهَ وَ لَمْ یَجِدْ وَجَعاً وَ عَلِمَ أَنَّ کُلَّهُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَی فَسَارَ فِی الْبِلَادِ بِالْعَدْلِ (۳).

**[ترجمه]قصص الأنبیاء: به إسناد صدوق از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت شده که فرمود: در میان پادشاهان فارسی پادشاهی بود که (روذین) نامیده می‌شد و بسیار ستمگر، سرکش و عصیان گر بود، هنگامی که فساد و تباه‌کاری او در سرزمین تحت فرمانش شدّت گرفت خداوند متعال او را به دردی در طرف راست سرش مبتلا کرد تا جائی که این سر درد، او را از خوردن و آشامیدن باز داشت، پس درخواست کمک کرد و ذلیل گشت، آن گاه وزیرانش را فرا خواند و شکایت خود را از این امر نزد آنان مطرح کرد، بنابراین به او دارو خوراندند ولی سود بخش نبود و از ساکن شدن دردش مأیوس گشت، در این هنگام خداوند متعال پیامبری را مبعوث گرداند و به او گفت: در شکل و شمایل پزشکان نزد بنده ستمکار من روذین برو و در ابتدا برای او تعظیم کن، گرامی‌اش بدار و با نرمی و ملاطفت با او رفتار کن، سپس حاصل شدن شفای سریع بدون خوراندن دارو و داغ کردن را مطرح کن، اگر مشاهده کردی که به سخنان تو اقبال نشان می‌دهد بگو: همانا شفای بیماری تو در خون کودک شیر خواره‌ای نهفته است که پدر و مادرش او را داوطلبانه و بدون اکراه برای تو سر می‌برند، آن گاه سه قطره از خون او بر می گیری و در سوراخ راست بینی ات می‌چکانی فوراً شفا خواهی یافت. بنابراین پیامبر چنان کرد و

ص: ۵۱۴

پادشاه گفت: در میان مردم چنین کودکی با این مشخصات نمی شناسم، پیامبر گفت: اگر بذل و بخشش کنی به آنچه می... خواهی دست خواهی یافت؛ آن گاه پادشاه فرستادگان خویش را به این منظور روانه شهر کرد پس کودکی را نزد پدر و مادر نیازمندی یافتند و با بخشیند عطایا و هدایا آن دو را به تحویل دادن کودک ترغیب کردند، سپس کودک را نزد پادشاه بردند و او فرمان داد کاسه ای نقره ای و چاقویی را حاضر گردانند و به مادر کودک گفت: پسرت را در آغوشت نگاه دار، آن گاه خداوند کودک را به سخن آورد پس گفت: ای پادشاه، پدر و مادرم را از ذبح من بازدار چرا که آن دو، پدر و مادر بدی هستند، ای پادشاه، کودک آن گاه که مورد ظلم و ستم واقع شود والدینش از او دفاع می کنند ولی پدر و مادرم به من ظلم کرده‌اند، پس بر حذر باش از اینکه آنان را در ظلم کردن به من یاری رسانی؛ بعد از مشاهده این منظره پادشاه چنان ترسید که بیماریش از بین رفت، و در آن حالت روذین به خواب فرو رفت پس در خواب مشاهده کرد که کسی به او می گوید: به راستی که خداوند اعظم کودک را به سخن آورد و تو و والدینش را از ذبح کردن او بازداشت، هم چنین تو را به سر درد مبتلا کرد تا از سوء رفتار و روش در سرزمین تحت فرمانت دست برداری، هم او صحت و سلامت را به تو باز گرداند و با نصایح خویش تو را شنوا ساخت، پس مُتنبّه شد و دردی نیافت. بنابراین پادشاه دریافت که تمام این امور از جانب خداوند متعال بوده است و از آن پس با عدل و داد در سرزمین خود به حکمرانی پرداخت. - . نسخه خطی قصص الأنبیاء -

**[ترجمه]

«۴»

ك، إكمال الدين أَبِی وَ ابْنُ الْوَلِيدِ مَعاً عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ مَعْرُوفٍ عَنِ ابْنِ مَهْزِيَارَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْقُرَشِيِّ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِی رَافِعٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِنَّ جَبْرَئِيلَ نَزَلَ عَلَيَّ بِكِتَابٍ فِيهِ خَبَرُ الْمُلُوكِ مُلُوكِ الْأَرْضِ قَبْلِی وَ خَبَرُ مَنْ بُعِثَ قَبْلِی مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الرُّسُلِ وَ هُوَ حَدِيثٌ طَوِيلٌ أَخَذْنَا مِنْهُ مَوْضِعَ الْحَاجَهِ إِلَيْهِ قَالَ لَمَّا مَلَكَ أَشْبَخُ بْنُ أَشْجَانَ (۴)وَ كَانَ يُسَمَّى الْكَيِّسَ وَ مَلَكَ مِائَتَيْنِ (۵)وَ سِتّاً وَ سِتِّينَ سَنَهً فَفِی سَنَهِ إِحْدَى وَ خَمْسِينَ مِنْ مُلْكِهِ بَعَثَ اللَّهُ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ علیه السلام وَ اسْتَوْدَعَهُ النُّورَ وَ الْعِلْمَ وَ الْحِكْمَهَ وَ جَمِيعَ عُلُومِ الْأَنْبِيَاءِ قَبْلَهُ وَ زَادَهُ الْإِنْجِيلَ وَ بَعَثَهُ إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ إِلَى بَنِی إِسْرَائِيلَ يَدْعُوهُمْ إِلَى كِتَابِهِ وَ حِكْمَتِهِ وَ إِلَى الْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ فَأَبَى أَكْثَرُهُمْ إِلَّا طُغْيَاناً وَ كُفْراً فَلَمَّا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ دَعَا رَبَّهُ وَ

۱- البغيه بضم الباء و كسرها و كالرضيه: ما يرغب فيه و يطلب.

۲- أی إذا ظلم.

۳- قصص الأنبياء مخطوط.

۴- فی المصدر و فی إثبات الوصيه للمسعودیّ: أشج بن أشجان.

۵- فی المصدر مائتی سنه.

عَزَمَ عَلَيْهِ فَمَسَخَ مِنْهُمْ شَيَاطِينَ لِيُرِيَهُمْ آيَةً فَيَعْتَبِرُوا فَلَمْ يَزِدْهُمْ ذَلِكَ إِلَّا طُغْيَاناً وَ كُفْراً فَأَتَى بَيْتَ الْمَقْدِسِ يَدْعُوهُمْ (۱)وَ يُرَغِّبُهُمْ فِيمَا عِنْدَ اللَّهِ ثَلَاثاً وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً حَتَّى طَلَبَتْهُ الْيَهُودُ وَ ادَّعَتْ أَنَّهَا عَذَّبَتْهُ وَ دَفَنَتْهُ فِي الْأَرْضِ حَيّاً وَ ادَّعَى بَعْضُهُمْ أَنَّهُمْ قَتَلُوهُ وَ صَلَبُوهُ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيَجْعَلَ لَهُمْ عَلَيْهِ سُلْطَاناً وَ إِنَّمَا شُبِّهَ لَهُمْ وَ مَا قَدَرُوا عَلَى عَذَابِهِ وَ دَفْنِهِ وَ لَا عَلَى قَتْلِهِ وَ صَلْبِهِ قَوْلُهُ (۲)عَزَّ وَ جَلَّ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَ رافِعُكَ إِلَيَّ وَ مُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمْ يَقْتَدِرُوا (۳)عَلَى قَتْلِهِ وَ صَلْبِهِ لِأَنَّهُمْ لَوْ قَدَرُوا عَلَى ذَلِكَ كَانَ تَكْذِيباً لِقَوْلِهِ بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ بَعْدَ أَنْ تَوَفَّاهُ عليه السلام فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَرْفَعَهُ أَوْحَى إِلَيْهِ أَنْ يَسْتَوْدِعَ (۴)نُورَ اللَّهِ وَ حِكْمَتَهُ وَ عِلْمَ كِتَابِهِ شَمْعُونَ بْنَ حَمُّونَ الصَّفَا خَلِيفَتَهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ فَفَعَلَ ذَلِكَ فَلَمْ يَزَلْ شَمْعُونُ يَقُومُ بِأَمْرِ اللَّهِ (۵)عَزَّ وَ جَلَّ وَ يَهْتَدِي بِجَمِيعِ مَقَالِ عِيسَى عليه السلام فِي قَوْمِهِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ يُجَاهِدُ الْكُفَّارَ فَمَنْ أَطَاعَهُ وَ آمَنَ بِهِ وَ بِمَا جَاءَ بِهِ كَانَ مُؤْمِناً وَ مَنْ جَحَدَهُ وَ عَصَاهُ كَانَ كَافِراً حَتَّى اسْتَخْلَصَ رَبُّنَا عَزَّ وَ جَلَّ وَ بَعَثَ فِي عِبَادِهِ نَبِيّاً مِنَ الصَّالِحِينَ وَ هُوَ يَحْيَى بْنُ زَكَرِيَّا عليه السلام (۶)فَمَضَى شَمْعُونُ (۷)وَ مَلَكَ عِنْدَ ذَلِكَ أَرْدَشِيرُ بْنُ أَشْكَانَ- (۸)أَرْبَعَ عَشْرَةَ سَنَةً وَ عَشَرَةَ أَشْهُرٍ وَ فِي ثَمَانِيَةِ سِنِينَ (۹)مِنْ مُلْكِهِ قَتَلَتِ الْيَهُودُ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا عليه السلام فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَقْبِضَهُ أَوْحَى إِلَيْهِ أَنْ يَجْعَلَ الْوَصِيَّةَ فِي وُلْدِ شَمْعُونَ وَ يَأْمُرَ الْحَوَارِيِّينَ وَ أَصْحَابَ عِيسَى عليه السلام بِالْقِيَامِ مَعَهُ فَفَعَلَ ذَلِكَ وَ عِنْدَهَا مَلَكَ سَابُورُ بْنُ أَرْدَشِيرَ ثَلَاثِينَ سَنَةً

۱- فی المصدر: فمكث يدعوهم.

۲- فی نسخه و فی المصدر: لقوله.

۳- فی المصدر: و لم يقدروا.

۴- فی المصدر: أن استودع.

۵- فی المصدر: فلم يزل شمعون فی قومه يقوم بأمر اللّه عزّ و جلّ و يجتبی يهتدی خ.

۶- تقدم اختلاف الروايات فی ذلك فی باب قصه يحيی و زكريا عليهما السلام، و تقدم هناك بيان من المصنّف راجعه.

۷- فی نسخه من المصدر: و قبض.

۸- فی نسخه من المصدر: أردشير بن زازكان، و فی المصدر: أردشير بن زاركا اسكان خ ل و فی إثبات الوصيه: أردشير بن بابكان و هو الصواب.

۹- فی المصدر: و فی ثمان سنين.

حَتَّى قَتَلَهُ اللَّهُ وَ عِلْمُ اللَّهِ وَ نُورُهُ وَ تَفْصِيلُ حِكْمَتِهِ فِي ذُرِّيَّهِ يَعْقُوبَ بْنِ شَمْعُونَ (۱)وَ مَعَهُ الْحَوَارِيُّونَ مِنْ أَصْحَابِ عِيسَى عليه السلام وَ عِنْدَ ذَلِكَ مَلَكَ بُخْتَنَصَّرُ (۲)مِائَهَ سَنَهٍ وَ سَبْعاً وَ ثَمَانِينَ سَنَهً وَ قَتَلَ مِنَ الْيَهُودِ سَبْعِينَ أَلْفَ مُقَاتِلٍ عَلَى دَمِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا عليه السلام وَ خَرَّبَ بَيْتَ الْمَقْدِسِ وَ تَفَرَّقَتِ الْيَهُودُ فِي الْبُلْدَانِ وَ فِي سَبْعٍ وَ أَرْبَعِينَ سَنَهً مِنْ مُلْكِهِ بَعَثَ اللَّهُ الْعُزَيْرَ (۳)نَبِيّاً إِلَى أَهْلِ الْقُرَى الَّتِي أَمَاتَ اللَّهُ أَهْلَهَا ثُمَّ بَعَثَهُمْ لَهُ وَ كَانُوا مِنْ قُرًى شَتَّى فَهَرَبُوا فَرَقاً مِنَ الْمَوْتِ فَنَزَلُوا فِي جِوَارِ عُزَيْرٍ وَ كَانُوا مُؤْمِنِينَ وَ كَانَ عُزَيْرٌ يَخْتَلِفُ إِلَيْهِمْ وَ يَسْمَعُ كَلَامَهُمْ وَ إِيمَانَهُمْ وَ أَحَبَّهُمْ عَلَى ذَلِكَ وَ آخَاهُمْ عَلَيْهِ فَغَابَ عَنْهُمْ يَوْماً وَاحِداً ثُمَّ أَتَاهُمْ فَوَجَدَهُمْ مَوْتَى صَرْعَى فَحَزِنَ عَلَيْهِمْ وَ قَالَ أَنَّى يُحْيِي هذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِها تَعَجُّباً مِنْهُ حَيْثُ أَصَابَهُمْ وَ قَدْ مَاتُوا أَجْمَعِينَ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ فَأَمَاتَهُ اللَّهُ عِنْدَ ذَلِكَ مِائَهَ عام وَ هِيَ مِائَهُ سَنَهٍ (۴)ثُمَّ بَعَثَهُ اللَّهُ وَ إِيَّاهُمْ وَ كَانُوا مِائَهَ أَلْفِ مُقَاتِلٍ ثُمَّ قَتَلَهُمُ اللَّهُ أَجْمَعِينَ لَمْ يُفْلِتْ مِنْهُمْ وَاحِدٌ عَلَى يَدَيْ بُخْتَنَصَّرَ ثُمَّ مَلَكَ مَهْرَوَيْهِ بْنُ بُخْتَنَصَّرَ (۵)سِتَّ عَشْرَهَ سَنَهً وَ عِشْرِينَ يَوْماً (۶)فَأَخَذَ عِنْدَ ذَلِكَ دَانِيَالَ وَ حَفَرَ لَهُ جُبّاً (۷)فِي الْأَرْضِ وَ طَرَحَ فِيهِ دَانِيَالَ وَ أَصْحَابَهُ وَ شِيعَتَهُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَلْقَى عَلَيْهِمُ النِّيرَانَ فَلَمَّا رَأَى أَنَّ النَّارَ لَا تَقْرَبُهُمْ (۸)وَ لَا تُحْرِقُهُمْ اسْتَوْدَعَهُمُ الْجُبَّ وَ فِيهِ الْأُسُدُ وَ السِّبَاعُ وَ عَذَّبَهُمْ بِكُلِّ نَوْعٍ (۹)مِنَ الْعَذَابِ حَتَّى خَلَّصَهُمُ اللَّهُ مِنْهُ وَ هُمُ الَّذِينَ

۱- فی اثبات الوصیه: أوحی اللّه إلیه أن یجعل الإمامه فی ولد شمعون، فاحضر ولد شمعون و الحواریین من أصحاب عیسی علیه السلام و أمرهم باتباع منذر بن شمعون.

۲- تقدم الخلاف فی ذلک و أن بخت نصر کان قبل عیسی علیه السلام أکثر من ۶۰۰ سنه، و أن الذی اختاره المسعودیّ فی اثبات الوصیه هو بخت نصر بن ملتنصر بن بخت نصر الأکبر.

۳- راجع قصه عزیز علیه السلام.

۴- فی المصدر: فلبث فیهم مائه سنه.

۵- فی المصدر: و ملک بعده مهر فیه بن بخت نصر. و فی اثبات الوصیه: ملک ابنه فهرا.

۶- فی المصدر: ست عشر سنه و ست و عشرین یوما.

۷- فی نسخه: و خد له خدا فی الأرض.

۸- فی المصدر: فلما رأی أن النار لیست تقربهم.

۹- فی المصدر: بکل لون.

ذَکَرَهُمُ اللَّهُ فِی کِتَابِهِ فَقَالَ قُتِلَ أَصْحابُ الْأُخْدُودِ النَّارِ ذاتِ الْوَقُودِ فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ یَقْبِضَ دَانِیَالَ علیه السلام أَمَرَهُ أَنْ یَسْتَوْدِعَ (۱)نُورَ اللَّهِ وَ حِکْمَتَهُ مکیخا بْنَ دَانِیَالَ فَفَعَلَ وَ عِنْدَ ذَلِکَ مَلَکَ هُرْمُزُ ثَلَاثاً وَ سِتِّینَ سَنَهً (۲)وَ ثَلَاثَهَ أَشْهُرٍ وَ أَرْبَعَهَ أَیَّامٍ وَ مَلَکَ بَعْدَهُ بَهْرَامُ سِتّاً وَ عِشْرِینَ (۳)وَ وَلِیَ أَمْرَ اللَّهِ مکیخا بْنُ دَانِیَالَ وَ أَصْحَابُهُ الْمُؤْمِنُونَ وَ شِیعَتُهُ الصِّدِّیقُونَ غَیْرَ أَنَّهُمْ لَا یَسْتَطِیعُونَ أَنْ یُظْهِرُوا الْإِیمَانَ فِی ذَلِکَ الزَّمَانِ وَ لَا أَنْ یَنْطِقُوا بِهِ وَ عِنْدَ ذَلِکَ مَلَکَ بَهْرَامُ بْنُ بَهْرَامَ سَبْعَ سِنِینَ (۴)وَ فِی زَمَانِهِ انْقَطَعَتِ الرُّسُلُ وَ کَانَتِ الْفَتْرَهُ وَ وَلِیَ أَمْرَ اللَّهِ یَوْمَئِذٍ مکیخا بْنُ دَانِیَالَ وَ أَصْحَابُهُ الْمُؤْمِنُونَ فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ یَقْبِضَهُ أَوْحَی إِلَیْهِ فِی مَنَامِهِ أَنْ یَسْتَوْدِعَ نُورَ اللَّهِ وَ حِکْمَتَهُ أنشو بْنَ مکیخا وَ کَانَتِ الْفَتْرَهُ بَیْنَ عِیسَی عَلَیْهِ السَّلَامُ وَ بَیْنَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله أَرْبَعَمِائَهِ سَنَهٍ وَ ثَمَانِینَ سَنَهً وَ أَوْلِیَاءُ اللَّهِ یَوْمَئِذٍ فِی الْأَرْضِ ذُرِّیَّهُ أنشو بْنِ مکیخا یَرِثُ ذَلِکَ مِنْهُمْ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ مِمَّنْ یَخْتَارُهُ الْجَبَّارُ عَزَّ وَ جَلَّ فَعِنْدَ ذَلِکَ مَلَکَ سَابُورُ بْنُ هُرْمُزَ اثْنَتَیْنِ وَ تِسْعِینَ سَنَهً وَ هُوَ أَوَّلُ مَنْ عَقَدَ التَّاجَ وَ لَبِسَهُ (۵)وَ وَلِیَ أَمْرَ اللَّهِ یَوْمَئِذٍ أنشو بْنُ مکیخا وَ مَلَکَ بَعْدَ أَرْدَشِیرَ أَخُو سَابُورَ سَنَتَیْنِ وَ فِی زَمَانِهِ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْفِتْیَهَ أَهْلَ الْکَهْفِ (۶)وَ الرَّقِیمِ وَ وَلِیَ أَمْرَ اللَّهِ یَوْمَئِذٍ دسیحا (۷)بْنُ أنشو بْنِ مکیخا وَ عِنْدَ ذَلِکَ مَلَکَ سَابُورُ بْنُ أَرْدَشِیرَ خَمْسِینَ سَنَهً وَ وَلِیَ أَمْرَ اللَّهِ یَوْمَئِذٍ فِی الْأَرْضِ دسیحا بْنُ أنشو وَ مَلَکَ بَعْدَهُ یَزْدَجَرْدُ بْنُ سَابُورَ إِحْدَی وَ عِشْرِینَ سَنَهً وَ خَمْسَهَ

۱- فی المصدر: أن استودع.

۲- فی نسخه: ثلاثه و ثلاثین سنه. و فی مروج الذهب: ملک سنه؛ و قیل: اثنین و عشرین شهرا.

۳- فی اثبات الوصیه: ملک ثلاث سنین و ثلاثه أشهر و أربعه أیّام، و فی مروج الذهب: ملک ثلاث سنین.

۴- فی اثبات الوصیه: ملک اثنی و عشرین سنه، و فی مروج الذهب: سبع عشره سنه، و قیل: غیر ذلک. و فی اثبات الوصیه: ثم ملک نرسی بن بهرام بن بهرام، و ملک بعده هرمز ابن نرسی سبع سنین. و فی مروج الذهب زاد بعد بهرام: بهرام بن بهرام بن بهرام و قال: و کان ملکه أربع سنین و أربعه أشهر، و قال: کان ملک نرسی سبع سنین و قیل: و نصفا.

۵- فی اثبات الوصیه: و بنی السوس و جندیسابور.

۶- فی المصدر: أصحاب الکهف.

۷- فی نسخه: رسیحا، و فی المصدر: دشیخا، و فی موضع: دشبحا، و فی اثبات الوصیه: رشیخا.

أَشْـهُرٍ وَ تِسْـعَهَ عَشَـرَ يَوْماً وَ وَلِیَ أَمْرَ اللَّهِ یَوْمَئِذٍ فِی الْأَرْضِ دسـیحا بْنُ أنشو فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی أَنْ یَقْبِضَ دسـیحا أَوْحَی إِلَیْهِ فِی مَنَامِهِ أَنْ یَسْتَوْدِعَ عِلْمَ اللَّهِ وَ نُورَهُ وَ تَفْصِیلَ حِکْمَتِهِ نسطورس بْنَ دسیحا فَفَعَلَ وَ عِنْدَ ذَلِکَ مَلَکَ بَهْرَامُ جُورَ سِتّاً وَ عِشْرِینَ سَنَهً وَ ثَلَاثَهَ أَشْهُرٍ وَ ثَمَانِیَهَ عَشَـرَ یَوْماً وَ وَلِیَ أَمْرَ اللَّهِ فِی الْأَرْضِ نسطورس بْنُ دسیحا (۱)وَ عِنْـدَ ذَلِکَ مَلَـکَ فَیْرُوزُ بْنُ یَزْدَجَرْدَ بْنِ بَهْرَامَ سَـبْعاً وَ عِشْـرِینَ سَنَهً (۲)وَ وَلِیَ أَمْرَ اللَّهِ فِی الْأَرْضِ نسـطورس بْنُ دسـیحا وَ أَصْـحَابُهُ الْمُؤْمِنُـونَ فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَـلَّ أَنْ یَقْبِضَهُ إِلَیْهِ أَوْحَی إِلَیْهِ فِی مَنَامِهِ أَنْ یَسْـتَوْدِعَ عِلْمَ اللَّهِ وَ نُورَهُ وَ حِکْمَتَهُ وَ کُتُبَهُ مرعیـدا وَ عِنْدَ ذَلِکَ مَلَکَ فلاس (۳)بْنُ فَیْرُوزَ أَرْبَعَ سِنِینَ وَ وَلِیَ أَمْرَ اللَّهِ مرعیـدا وَ مَلَـکَ قُبَادُ بْنُ فَیْرُوزَ ثَلَاثاً وَ أَرْبَعِینَ سَـنَهً وَ مَلَکَ بَعْـدَهُ جَامَاسْفُ أَخُو قُبَادَ سِـتّاً وَ أَرْبَعِینَ سَـنَهً (۴)وَ وَلِیَ أَمْرَ اللَّهِ فِی الْأَرْضِ یَوْمَئِـذٍ مرعیدا وَ عِنْدَ ذَلِکَ مَلَکَ کِسْـرَی بْنُ قُبَادَ سِـتّاً وَ أَرْبَعِینَ سَـنَهً وَ ثَمَانِیَهَ أَشْـهُرٍ وَ وَلِیَ أَمْرَ اللَّهِ یَوْمَئِذٍ مرعیـدا وَ أَصْـحَابُهُ وَ شِـیعَتُهُ الْمُؤْمِنُونَ فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَـلَّ أَنْ یَقْبِضَ مرعیـدا أَوْحَی إِلَیْهِ فِی مَنَـامِهِ أَنْ یَسْـتَوْدِعَ (۵)نُورَ اللَّهِ وَ حِکْمَتَهُ بَحِیرَا الرَّاهِبَ فَفَعَـلَ وَ عِنْـدَ ذَلِـکَ مَلَـکَ هُرْمُزُ بْنُ کِسْـرَی ثَمَانَ وَ ثَلَاثِینَ سَـنَهً (۶)وَ وَلِیَ أَمْرَ اللَّهِ یَوْمَئِـذٍ بَحِیرَا وَ أَصْـحَابُهُ الْمُؤْمِنُونَ وَ شِـیعَتُهُ الصِّدِّیقُونَ وَ عِنْـدَ ذَلِـکَ مَلَکَ کِسْـرَی بْنُ هُرْمُزَ أَبَرْوِیزَ وَ وَلِیَ أَمْرَ اللَّهِ یَوْمَئِـذٍ فِی الْأَرْضِ بَحِیرَا حَتَّی إِذَا طَالَتِ الْمُـدَّهُ وَ انْقَطَعَ الْوَحْیُ وَ اسْـتُخِفَّ بِالنِّعَمِ وَ اسْـتُوجِبَ الْغِیَرُ وَ دَرَسَ الـدِّینُ وَ تُرِکَتِ الصَّلَاهُ وَ اقْتَرَبَتِ السَّاعَهُ وَ کَثُرَتِ الْفِرَقُ وَ صَارَ النَّاسُ

۱- فی اثبات الوصیه: ثم ملک بعده یزدجرد بن بهرام ابنه ثمان عشر سنه و ثلاثه أشهر و أیاما.

۲- هکذا فی النسخ و فی مروج الذهب، و فی اثبات الوصیه: سبع عشره سنه و لعله مصحف.

۳- فی مروج الذهب «بلاس» بالباء و السین: و فی الیعقوبی «بلاش» بالباء و الشین المعجمه.

۴- فی نسخه: ستا و أربعین سنه، و فی مروج الذهب: ملک جاماسب نحوا من سنتین.

۵- فی المصدر: أن استودع، و کذا فیما قبله.

۶- فی المصدر: ثلاث و ثمانین سنه، و فی مروج الذهب و تاریخ الیعقوبی: اثنتی عشره سنه.

فِي حَيْرَةٍ وَ ظُلْمَةٍ وَ أَدْيَانٍ مُخْتَلِفَةٍ وَ أُمُورٍ مُتَشَتِّتَةٍ وَ سُبُلٍ مُلْتَبِسَةٍ وَ مَضَتْ تِلْكَ الْقُرُونُ كُلُّهَا فَمَضَى صَدْرٌ مِنْهَا عَلَى مِنْهَاجِ نَبِيِّهَا وَ بَدَّلَ آخِرُهَا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْراً وَ طَاعَتَهُ عُدْوَاناً فَعِنْدَ ذَلِكَ اسْتَخْلَصَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِنُبُوَّتِهِ وَ رِسَالَتِهِ مِنَ الشَّجَرَةِ الْمُشَرَّفَةِ الطَّيِّبَةِ وَ الْجُرْثُومَةِ الْمُتَخَيَّرَةِ (۱)الَّتِي اصْطَفَاهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي سَابِقِ عِلْمِهِ وَ نَافِذِ قَوْلِهِ قَبْلَ ابْتِدَاءِ خَلْقِهَا وَ جَعَلَهَا مُنْتَهَى خِيَرَتِهِ وَ غَايَةَ صَفْوَتِهِ (۲)وَ مَعْدِنَ خَاصَّتِهِ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله وَ اخْتَصَّهُ بِالنُّبُوَّةِ وَ اصْطَفَاهُ بِالرِّسَالَةِ وَ أَظْهَرَ بِدِينِهِ الْحَقَّ لِيَفْصِلَ بَيْنَ عِبَادِ اللَّهِ الْقَضَاءَ وَ يُعْطِيَ فِي الْحَقِّ جَزِيلَ الْعَطَاءِ وَ يُحَارِبَ أَعْدَاءَ رَبِّ السَّمَاءِ وَ جَمَعَ عِنْدَ ذَلِكَ رَبُّنَا تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله عِلْمَ الْمَاضِينَ وَ زَادَهُ مِنْ عِنْدِهِ الْقُرْآنَ الْحَكِيمَ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ فِيهِ خَبَرُ الْمَاضِينَ وَ عِلْمُ الْبَاقِينَ (۳).

**[ترجمه]إکمال الدین: رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرموده است: جبرئیل کتابی را بر من نازل کرده است که در آن به ذکر اخبار پادشاهانی پرداخته شده که قبلاً در زمین به حکمرانی پرداخته‌اند هم چنین ذکر پیامبران و رسولانی که پیش از من مبعوث شده‌اند نیز در آن وجود دارد- این حدیثی طولانی است که به نقل قسمت مورد نیاز آن پرداخته ایم- سپس فرمود: هنگامی که أشجان به فرمانروایی رسید- وی (کیس) نامیده می‌شد و دویصد و شصت و شش سال حکومت کرد-خداوند در سال پنجاه و یکم از حکومتش عیسی بن مریم علیه السلام را به پیامبری مبعوث گرداند و روشنایی، علم، حکمت و دانش تمام پیامبران پیشین را در وجود او به ودیعه نهاد و انجیل را بر او نازل فرمود، سپس به سوی بیت المقدس روانه‌اش داشت تا بنی اسرائیل را به کتاب و حکمت خویش و ایمان به خداوند و فرستاده او دعوت کند، ولی بر بیشتر آنان چیزی جز سرکشی و کفر افزوده نشد، پس آن گاه که بنی اسرائیل به عیسی ایمان نیاوردند وی خداوند را خواند

ص: ۵۱۵

و (به ذات خود) سوگندش داد پس خداوند تعدادی از آنان را به صورت شیاطین مسخ کرد تا آیه ای را به آنان بنمایاند و پند پذیزند، ولی این کار نیز چیزی جز سرکشی و کفر بر بنی اسرائیل نیفزود، پس عیسی به سوی بیت المقدس آمد و سی و سه سال بنی اسرائیل را دعوت می‌نمود و به سوی آنچه نزد خداوند وجود دارد ترغیب‌شان می‌کرد، تا سرانجام یهودیان او را طلب کردند و مدّعی شدند که عذابش داده و زنده در زمین دفنش کرده اند، برخی دیگر نیز ادّعا کردند او را به قتل رسانده و به صلیب کشیده اند، ولی خداوند هیچ راه تسلّطی را برای آنان بر ضدّ عیسی علیه السلام قرار نداده بود، بلکه در مورد وی دچار شبهه شدند و بر عذاب دادن و دفن او هم چنین به قتل رساندن و به صلیب کشیدنش توانمند نگشتند، آن گونه که خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: « إنّی متوفّیک و رافعک إلیّ و مطهّرک من الذین کفروا» {خدا گفت: ای عیسی، من تو را برگرفته و به سوی خویش بالا می برم و تو را از [آلایش] کسانی که کفر ورزیده‌اند پاک می گردانم}، بنابراین نتوانستند عیسی را به قتل رسانده و به صلیبش کشند چرا که اگر چنین توانی می‌یافتند این فرموده خداوند متعال دروغ پنداشته می‌شد: « و لکن رفعه الله إالیه» { بلکه وی را به سوی خویش بالا برد} یعنی بعد از آنکه روحش را ستاند،و هنگامی که خداوند اراده فرمود عیسی علیه السلام را به سوی خویش بالاـ ببرد به او وحی نمود که نور هدایت خداوند، حکمت و دانش کتاب او را در وجود جانشین خود بر مؤمنان یعنی شمعون بن حمون الصفا به ودیعه بگذارد، پس عیسی چنان کرد و شمعون همچنان فرامین خداوند عزّ و جلّ را به پا می‌داشت و با استفاده از سخنان عیسی علیه السلام که در میان بنی اسرائیل ایراد کرده بود به هدایت آنان می... پرداخت و با کافران به جهاد و مبارزه می‌پرداخت، پس هر کسی که از او اطاعت می کرد و به او و آنچه به ارمغان آورده بود

ایمـان می‌آورد در زمره مؤمنـان بود و هر کسـی که او را انکـار و نافرمانی می‌کرد در زمره کافران بود، تا اینکه خداونـد عزّ و جلّ پیامبری از صالحان یعنی یحیی بن زکریا علیه السـلام را در میان بندگانش برگزیده و مبعوث گرداند، پس دوران شـمعون به سـر رسـید، و در آن زمان اردشـیر پسـر اشـکان چهارده سال و ده ماه به فرمانروایی پرداخته بود، هم چنین در سال هشـتم از دوران فرمانروایی او یهودیان یحیی بن زکریا علیه السـلام را به قتل رساندنـد، پس هنگامی که خداوند متعال اراده فرمود روح یحیی را بستاند به او وحی فرمـود که وصـیّت خویش را در میـان فرزنـدان شـمعون قرار دهـد و حواریّون و یـاران عیسـی علیه السـلام را فرمان دهـد که با او قیام نمایند، پس یحیی چنان کرد و در آن هنگام شاپور پسـر اردشـیر سـی سال فرمانروایی کرده بود

ص: ۵۱۶

تا اینکه خداوند او را نابود کرد، سـپس علم، نور هدایت و حکمت مبسوط خداوند در میان فرزندان یعقوب پسـر شمعون باقی مانـد و یاران عیسـی علیه السـلام نیز او را همراهی می‌کردنـد، در آن زمان صـد و هشـتاد و هفت سال از حکمرانی بخت نصـر می‌گـذشت و او هفتـاد هزار نفر از جنگجویـان بنی اسـرائیل را بر سـر خون یحیی بن زکریـا علیه السـلام به قتل رسانـده و بیت المقـدس را ویران ساخته بود، هم چنین یهودیان در سـرزمین های مختلف پراکنده بودند، و پس از گذشت چهل و هفت سال از فرمانروایی بخت نصـر خداوند عزیر را به عنوان پیامبر به سوی شـهری که ساکنانش را میرانده و سـپس آنان را برای او زنده گردانده بود فرستاد، ساکنان آن شهر افرادی بودند که از سرزمین های مختلف و به خاطر ترس از مرگ به آنجا گریخته بودند پس در جوار عزیر اقامت گزیدند و به او ایمان آوردند، عزیر نیز با آنان در رفت و آمد بود و سخنان و ایمان (آوردن) شان را می‌شـنید و به خـاطر آن دوست‌شـان می‌داشت و بـا آنـان پیمان برادری می‌بست، آن گاه یک روز در میان آنان حضور نیافت سپس نزدشان بازگشت در حالی که عـدّه ای از آنان را مُرده و عده ای را کُشـته شده یافت، پس اندوهگین شد و گفت: « أنّی یُحیی هـذه الله بعـد موتها» { خداونـد [ساکنان] این شـهر را چگونه از مُردن زنـده می‌گرداند؟} و این سـخن او از سـر شـگفت زدگی و به دلیل آن بود که مردم آن شـهر را در حالی یافت که همه در یک روز مرده بودنـد، در این شـرایط بود که خداوند عزیر را به مـدت صد سال میراند، سـپس او را همراه ساکنان شـهر که صد هزار جنگجو بودند زنده گرداند و بعداً همه آنان را به وسیله بخت نصر به هلاکت رساند و یک نفر جان سالم به در نبُرد.

سپس مهرویه پسر بخت نصر به فرمانروایی رسید و شانزده سال و بیست روز حکومت کرد، در زمان حکمرانی خود دانیال نبی را دسـتگیر و چـاهی برای او در زمیـن حفر کرد سـپس او را به همراه یـاران و پیروان مـؤمنش در آن انـداخت و بر آنـان آتش ریخت، هنگـامی که مشاهـده کرد آتش به آنـان نزدیـک نمی‌شود و آنـان را نمی‌سوزانـد در چاه همراه با شـیران و درّنـدگان رهایشان ساخت و با انواع عذاب ها به مجازات شان پرداخت، تا اینکه خداوند آنان را از دست او نجات بخشـید (و جان شان را گرفت)، اینان همان کسی هستند

ص: ۵۱۷

که خداونـد متعـال در کتـابش به ذکرشـان پرداخته و فرموده است: « قُتل أصـحاب الأخـدود* النّار ذات الوقود» {مرگ بر آدم سوزان خنـدق، همان آتش مایه‌دار و انبوه}، هنگامی که خداوند متعال اراده فرمود که روح دانیال علیه السـلام را بسـتاند به او

فرمان داد که نور هدایت و حکمت خداوند را در وجود پسر خود مکیخا به امانت بگذارد، پس دانیال چنان کرد، و در آن هنگام شصت و سه سال و سه ماه و چهار روز از فرمانروایی هرمز گذشته بود، بعد از او بهرام به مدت بیست و شش سال حکمرانی کرد، و مکیخا پسر دانیال، یاران مؤمن و پیروان صادق او سرپرستی اجرای فرامین الهی را بر عهده گرفتند جز اینکه آنان نمی‌توانستند ایمان خویش را آشکار ساخته و به آن اقرار نمایند.

در آن هنگام هفت سال از فرمانروایی بهرام پسر بهرام گذشته بود، در زمان حکومت او فرستاده شدن پیامبران قطع گردیده و فترت زمانی بین دو پیامبر (عیسی و محمد علیهما السلام) آغاز شده بود، و در آن روزگار مکیخا پسر دانیال و یاران مؤمن او سرپرستی اجرای فرامین الهی را به عهده داشتند، هنگامی که خداوند خواست روح مکیخا را بستاند در خواب به او وحی فرمود که نور هدایت خداوند و حکمت او را در وجود پسر خود (انشوا) به ودیعه بگذارد، وفترت زمانی بین عیسی علیه السلام و محمّد صلّی الله علیه و آله چهارصد و هشتاد سال طول کشید، و دوستان و اولیای خداوند در این فاصله زمانی از نوادگان انشوا پسر مکیخا بودند و این افتخار یکی پس از دیگری نصیب کسانی می‌شد که خداوند متعال آنان را بر می‌گزید.

سپس شاپور پسر هرمز به مدت نود و دو سال به فرمانروایی پرداخت، او نخستین کسی بود که تاج گذاری کرده و آن را بر سر نهاد، در آن زمان انشوا پسر مکیخا سرپرستی اجرای فرامین الهی را به عهده داشت، و پس از شاپور برادر او اردشیر به مدت دو سال حکمرانی کرد و خداوند در زمان او جوانان اصحاب کهف و رقیم را بر انگیخت، در آن روزگار دسیحاء پسر انشوا پسر مکیخا مسؤول اجرای فرامین الهی بود، و پنجاه سال از فرمانروایی شاپور پسر اردشیر گذشته بود. بعد از شاپور پسرش یزدگرد به مدت بیست و یک سال و پنج ماه

ص: ۵۱۸

و نوزده روز بر تخت نشست، و در زمان او نیز دسیحا پسر انشوا مسؤول اجرای دستورات الهی بود، و هنگامی که خداوند متعال اراده فرمود روح دسیحا پسر انشوا را بستاند در خواب به او وحی نمود که علم، نور هدایت و حکمت مفصّل خداوند را در وجود پسرش نسطورس به امانت بگذارد و او چنان کرد.

در آن هنگام بهرام گور بیست و شش سال و سه ماه و هجده روز به فرمانروایی پرداخت حال آنکه نسطورس پسر دسیحا هنوز متولّی اجرای امور الهی بود.

سپس فیروز پسر یزدگرد پسر بهرام بیست و هفت سال حکومت کرد و نسطورس پسر دسیحا و یاران مؤمن او هم چنان سرپرست اجرای فرامین الهی بودند، و هنگامی که خداوند عزّ و جلّ اراده فرمود روح نسطورس را بستاند در خواب به او وحی نمود که علم، نور هدایت، حکمت و کتابهای خداوند را در وجود مرعیدا به ودیعه بگذارد و در زمان او فلاس پسر فیروز چهار سال به حکمرانی پرداخت حال آنکه مرعیدا سرپرست اجرای امور الهی بود. بعد از فلاس، قباد پسر دیگر فیروز به مدت چهل و سه سال بر تخت قدرت نشست و بعد از او جاماسف برادر قباد چهل و شش سال حکمرانی کرد در حالی که مرعیدا هم چنان متولّی امور بود.

سپس کسری پسر قباد به مدت چهل و شش سال و هشت ماه پادشاهی کرد، و در زمان او نیز مرعیدا و یاران و پیروان مؤمنش مسؤول اجرای امور الهی بودنـد، هنگـامی که خداونـد عزّ و جـلّ اراده فرمود که روح مرعیـدا را بسـتاند در خواب به او وحی نمود که نور هـدایت و حکمت خداونـد را در وجود بُحیرای راهب به امانت بگذارد، پس مرعیدا چنان کرد و پادشاه آن دوره هرمز پسر کسری بود که به مدت سی و هشت سال حکمرانی کرد، بنابراین بحیرا و یاران مؤمن و پیروان صادق او مسؤولیت اجرای امور الهی را به عهده گرفتند. سپس کسری پسر هرمز پرویز، به فرمانروایی رسید و تولّی امور الهی در زمین هم چنان با بحیرا بود، تا اینکه مـدت زمانی طولانی گـذشت و فرود آمـدن وحی قطع گشت، نعمت ها خوار شدنـد، و مستوجب تغییرات شدنـد و آثار دین زدوده شـد، نماز خوانـدن ترک شـد، برپایی قیامت نزدیک گردیـد، گروهها و دسته‌ها فراوان شدند، مردم دچار

ص: ۵۱۹

حیرت و سردرگمی شدنـد، ادیان اختلاف پیدا کردند، امور متفرّق گردیدند و راه ها پیچیده و گنگ شدند، آن گاه همه این قرن هـا سپری شدنـد در حـالی که در آغـاز بر شیوه و روش پیامبرشان بودنـد ولی در پایان، نعمت های خداونـد کفران ش و اطاعت از او تبدیل به سرکشی و طغیان گردید.

در آن هنگـام بـود که خداونـد عزّ و جـلّ از شـجره طیّبه شـریف و اصـل و نسب برگزیـده ای که در علم سـابق و فرموده نـافذ خویش و قبل از آفرینش، آن را برگزیده بود و حدّ اعلای برترینان و غایت برگزیدگان و سر چشمه خوّاص خود قرارش داده بود، محمّـد صلّی الله علیه و آله را برای نبوّت و رسالت خود انتخاب فرمود، نبوّت را ویژه او قرار داد و برای رسالت گلچینش کرد، و دین حقّ او را آشکار گرداند تا بین بندگان خدا به قضاوت بپردازد، و در راه حقّ بهترین بخشـش ها را به انجام رساند و با دشـمنان پروردگار آسـمان بستیزد، هم چنین خداونـد تبارک و تعالی دانش تمام گذشـتگان را در وجود محمّـد صلّی الله علیه و آله گِرد آورد و افزون بر آن، وی را بـا قرآن حکیمی که به زبـان عربی واضـح و از جـانب خود نازل فرموده بود مجهّز گردانـد، کتابی که بطلان و تباهی از هیچ سویی، نه از پیش و نه از پَس، به آن راه نمی‌یابد و از سوی خداوند حکیم و سـتوده شده فرود آمده است و خبر گذشتگان و علم آیندگان در آن وجود دارد. -. إکمال الدین : ۱۳۰-۱۳۲ -

**[ترجمه]

بیان

جرثومه الشی ء بالضم أصله.

<meta info="(جُرثومه الشیء): اصل و بیخ آن چیز.

**[ترجمه]

«۵»

ک، (۴)إکمال الدین عَلِیُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَسْوَارِیُّ عَنْ مَکِّیِّ بْنِ أَحْمَدَ قَالَ سَمِعْتُ إِسْحَاقَ بْنَ إِبْرَاهِیمَ الطُّوسِیَّ یَقُولُ وَ کَانَ قَدْ أَتَی عَلَیْهِ سَبْعٌ وَ تِسْعُونَ سَنَةً عَلَی بَابِ یَحْیَی بْنِ مَنْصُورٍ قَالَ رَأَیْتُ سَرْبَایَکَ (۵)مَلِکَ الْهِنْدِ فِی بَلَدٍ تُسَمَّی صوح- (۶)فَسَأَلْتُهُ (۷)کَمْ أَتَی عَلَیْکَ

۱- فی المصدر: من الشجره المشرقه الطیبه، و الجرثومه المثمره.

۲- فی المصدر: و علیه صفوته، أی من أشراف القوم و جلتهم، و من أهل الرفعه و الشرف.

۳- کمال الدین: ۱۳۰- ۱۳۲. قلت: سیأتی خبر بحیرا فی أحوالات نبیّنا محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلم. و أخبار الملوک بتفاصیلها مذکوره فی کتب تواریخ الفرس و العرب و لا یسعنا ذکرها و بیان الخلاف فی مده أعمارهم و ملکهم، و قد أشرنا إلی بعض الخلاف من کتاب اثبات الوصیه لان المظنون أن الصدوق و المسعودیّ أخذا الحدیث من مصدر واحد.

۴- فی نسخه کا و هو وهم. و الحدیث لم یوجد فی کمال الدین المطبوع.

۵- الصحیح کما فی التراجم «سرباتک» ذکره ابن الأثیر فی أسد الغابه ۲: ۲۶۶ و ابن حجر فی لسان المیزان ۳: ۱۰، قال ابن الأثیر بعد ما نقل صدر الحدیث الی قوله: و قبل کتاب النبیّ صلّی اللّه علیه و آله: أخرجه أبو موسی، و بحق ما ترکه ابن منده و غیره، فان ترکه أولی من اثباته، و لو لا شرطنا أننا لا نخل بترجمه ذکروها أو أحدهم لترکنا هذه و أمثالها. و قال ابن حجر بعد نقل صدر الحدیث: قال الذهبی: هذا کذب واضح. قلت: و الحدیث کما تری غیر وارد من طرقنا بل هو من مرویات أهل السنه.

۶- فی أسد الغابه: تسمی قنوج.

۷- فی نسخه: فسألناه.

مِنَ السِّنِينَ قَالَ تِسْعُمِائَهِ سَنَهٍ وَ خَمْسٌ وَ عِشْرُونَ سَنَهً وَ هُوَ مُسْلِمٌ فَزَعَمَ أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله أَنْفَذَ إِلَيْهِ عَشَرَهً مِنْ أَصْحَابِهِ مِنْهُمْ حُذَيْفَهُ بْنُ الْيَمَانِ وَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ وَ أُسَامَهُ بْنُ زَيْدٍ وَ أَبُو مُوسَى الْأَشْعَرِيُّ وَ صُهَيْبٌ الرُّومِيُّ وَ سَفِينَهُ وَ غَيْرُهُمْ يَدْعُونَهُ فَدَعَوْهُ إِلَى الْإِسْلَامِ فَأَجَابَ وَ أَسْلَمَ وَ قَبِلَ كِتَابَ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله فَقُلْتُ لَهُ كَيْفَ تُصَلِّي مَعَ هَذَا بِهَذَا الضَّعْفِ فَقَالَ لِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِياماً وَ قُعُوداً وَ عَلى جُنُوبِهِمْ الْآيَهَ فَقُلْتُ لَهُ مَا طَعَامُكَ فَقَالَ لِي آكُلُ مَاءَ اللَّحْمِ وَ الْكُرَّاثَ وَ سَأَلْتُهُ هَلْ يَخْرُجُ مِنْكَ شَيْ ءٌ فَقَالَ فِي كُلِّ أُسْبُوعٍ مَرَّهً شَيْ ءٌ يَسِيرٌ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ أَسْنَانِهِ فَقَالَ أَبْدَلْتُهَا عِشْرِينَ مَرَّهً وَ رَأَيْتُ لَهُ فِي إِسْطَبْلِهِ شَيْئاً مِنَ الدَّوَابِّ أَكْبَرَ مِنَ الْفِيلِ يُقَالُ لَهُ زَنْدَفِيلٌ فَقُلْتُ لَهُ مَا تَصْنَعُ بِهَذَا قَالَ يَحْمِلُ ثِيَابَ الْخَدَمِ إِلَى الْقَصَّارِ وَ مَمْلَكَتُهُ مَسِيرَهُ أَرْبَعِ سِنِينَ فِي مِثْلِهَا وَ مَدِينَتُهُ طُولُهَا خَمْسُونَ فَرْسَخاً فِي مِثْلِهَا وَ عَلَى كُلِّ بَابٍ مِنْهَا عَسْكَرٌ مِائَهِ أَلْفٍ وَ عِشْرِينَ أَلْفاً إِذَا وَقَعَ فِي إِحْدَى الْأَبْوَابِ حَدَثٌ خَرَجَتْ تِلْكَ الْفِرْقَهُ إِلَى الْحَرْبِ لَا تَسْتَعِينُ بِغَيْرِهَا وَ هُوَ فِي وَسَطِ الْمَدِينَهِ وَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ دَخَلْتُ الْمَغْرِبَ فَبَلَغْتُ إِلَى الرَّمْلِ رَمْلِ عَالِجٍ وَ صِرْتُ إِلَى قَوْمِ مُوسَى عليه السلام فَرَأَيْتُ سُطُوحَ بُيُوتِهِمْ مُسْتَوِيَهً وَ بَيْدَرَ الطَّعَامِ خَارِجَ الْقَرْيَهِ يَأْخُذُونَ مِنْهُ الْقُوتَ وَ الْبَاقِي يَتْرُكُونَهُ هُنَاكَ وَ قُبُورَهُمْ فِي دُورِهِمْ وَ بَسَاتِينَهُمْ مِنَ الْمَدِينَهِ عَلَى فَرْسَخَيْنِ لَيْسَ فِيهِمْ شَيْخٌ وَ لَا شَيْخَهٌ وَ لَمْ أَرَ فِيهِمْ عِلَّهً وَ لَا يَعْتَلُّونَ إِلَى أَنْ يَمُوتُوا وَ لَهُمْ أَسْوَاقٌ إِذَا أَرَادَ الْإِنْسَانُ مِنْهُمْ شِرَاءَ شَيْ ءٍ صَارَ إِلَى السُّوقِ فَوَزَنَ لِنَفْسِهِ وَ أَخَذَ مَا يُصِيبُهُ وَ صَاحِبُهُ غَيْرُ حَاضِرٍ وَ إِذَا أَرَادُوا الصَّلَاهَ حَضَرُوا فَصَلُّوا وَ انْصَرَفُوا لَا يَكُونُ بَيْنَهُمْ خُصُومَهٌ وَ لَا كَلَامٌ يُكْرَهُ إِلَّا ذِكْرَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الصَّلَاهَ وَ ذِكْرَ الْمَوْتِ.

**[ترجمه]إكمال الدین: علی بن عبدالله اسواری از مکّی بن احمد روایت کرده که از اسحاق بن ابراهیم طوسیّ- که در آن زمان به سنّ نود و هفت سالگی رسیده بود- شنیدم که بر درگاه یحیی بن منصور می گوید: پادشاه هند (سربایک) را در سرزمینی به اسم صوح مشاهده کردم، پس از او پرسیدم: چند سال سنّ داری؟

ص: ۵۲۰

گفت: نهصد و بیست و پنج سال، و اسلام را نیز پذیرفته بود، او چنین می گفت که پیامبر صلّی الله علیه و آله ده نفر از اصحاب خویش از جمله: حذیفه بن یمان، عمر و بن عاص، أسامه بن زید، أبوموسی أشعری و صهیب رومی را همراه اشخاص دیگر با یک کشتی به سویش فرستاد تا او را به اسلام دعوت کنند، او نیز اجابت گفت و اسلام را پذیرفت و نوشته پیامبر صلّی الله علیه و آله را بوسید؛ از او پرسیدم: با این ضعف و ناتوانی چگونه نماز می گزاری؟ گفت: خداوند متعال فرموده است: « الذین یذکرون الله قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم» { آنان که برخاسته و نشسته و افتاده بر پهلوهای شان به ذکر خداوند می‌پردازند} آیه. سپس پرسیدم: غذای تو چیست؟ گفت: آب گوشت و سبزی تره، پرسیدم: آیا چیزی دفع می کنی؟ گفت: در هر هفته یک بار چیزی خارج می‌شود.

همچنین درباره دندان‌هایش پرسیدم و او گفت: بیست بار آنها را عوض کرده‌ام؛ آن گاه در اصطبلش چهارپایانی دیدم که از فیل بزرگتر بودند و زندفیل نامیده می‌شدند. به او گفتم: با این چهارپایان چه می کنی؟ گفت: لباس های خدمت کاران را نزد لباس شویی (گازری) می‌برد که سرزمینش به اندازه چهار سال با ما فاصله دارد و طول شهرش پنجاه فرسخ است، بر هر دروازه آن شهر صد و بیست هزار سرباز گماشته شده است، اگر حادثه ای در نزدیکی یکی از دروازه‌ها اتفاق افتد آن لشگر برای جنگ خارج می‌شود و نود لشگر باقیمانده در داخل شهر می‌مانند.

اسحاق بن ابراهیم در ادامه گفت: وارد مغرب شدم پس به وادی ماسه ای با ماسه های روان رسیدم آن گاه به سرزمین قوم موسی علیه السلام وارد شدم و سقف خانه‌های ایشان را یکسان دیدم، و انبار خوراکی خارج از شهر قرار داشت که به اندازه قوت خود از آن بر می‌گرفتند و غذای باقیمانده را به جای می‌گذاشتند، و قبرهای آنها در خانه‌هایشان بود و بستان‌هایشان با شهر دو فرسخ فاصله داشت. در میان آنها پیرمرد و پیرزنی وجود نداشت و به هیچ گونه درد و مرضی مبتلا نبودند و تا زمان فرا رسیدن مرگ شان مریض نمی‌شدند، بازارهایی داشتند که هر گاه شخصی می‌خواست چیزی خریداری کند آنجا می‌رفت و خود آن را به پیمانه می کشید و در غیر حضور صاحبش به همراه می‌برد و هنگامی که می‌خواستند نماز بگزارند می... گزاردند و سپس باز می‌گشتند. در بین آنان هیچ گونه خصومت و کلامی که زشت پنداشته شود وجود نداشت، تنها چیزی که در میان آنان رایج بود ذکر و یاد خداوند عزّ و جلّ، نماز و ذکر مرگ بود.

**[ترجمه]

«۶»

کا، الکافی عَلِیٌّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ قَالَ حَدَّثَنِی إِسْمَاعِیلُ بْنُ جَابِرٍ قَالَ: کُنْتُ فِیمَا بَیْنَ مَکَّهَ وَ الْمَدِینَهِ أَنَا وَ صَاحِبٌ لِی فَتَذَاکَرْنَا الْأَنْصَارَ فَقَالَ أَحَدُنَا هُمْ نُزَّاعٌ (۱)مِنْ قَبَائِلَ وَ قَالَ أَحَدُنَا هُمْ مِنْ أَهْلِ الْیَمَنِ قَالَ فَانْتَهَیْنَا إِلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ هُوَ جَالِسٌ فِی ظِلِّ شَجَرَهٍ فَابْتَدَأَ الْحَدِیثَ وَ لَمْ نَسْأَلْهُ فَقَالَ إِنَّ تُبَّعاً

۱- بضم النون و تشدید الزای جمع النزیع: الغریب.

لَمَّا أَنْ جَاءَ مِنْ قِبَلِ الْعِرَاقِ جَاءَ مَعَهُ الْعُلَمَاءُ وَ أَبْنَاءُ الْأَنْبِيَاءِ فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى هَذَا الْوَادِي لِهُذَيْلٍ أَتَاهُ نَاسٌ مِنْ بَعْضِ الْقَبَائِلِ فَقَالُوا إِنَّكَ تَأْتِي أَهْلَ بَلْدَةٍ قَدْ لَعِبُوا بِالنَّاسِ زَمَاناً طَوِيلًا حَتَّى اتَّخَذُوا بِلَادَهُمْ حَرَماً وَ بُنْيَتَهُمْ رَبّاً أَوْ رَبَّةً فَقَالَ إِنْ كَانَ كَمَا تَقُولُونَ قَتَلْتُ مُقَاتِلِيهِمْ وَ سَبَيْتُ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ هَدَمْتُ بُنْيَتَهُمْ قَالَ فَسَالَتْ عَيْنَاهُ حَتَّى وَقَعَتَا عَلَى خَدَّيْهِ قَالَ فَدَعَا الْعُلَمَاءَ وَ أَبْنَاءَ الْأَنْبِيَاءِ فَقَالَ انْظُرُونِي فَأَخْبِرُونِي لِمَا أَصَابَنِي هَذَا قَالَ فَأَبَوْا أَنْ يُخْبِرُوهُ حَتَّى عَزَمَ عَلَيْهِمْ قَالُوا حَدِّثْنَا بِأَيِّ شَيْءٍ حَدَّثْتَ نَفْسَكَ قَالَ حَدَّثْتُ نَفْسِي أَنْ أَقْتُلَ مُقَاتِلِيهِمْ وَ أَسْبِيَ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَهْدِمَ بُنْيَتَهُمْ فَقَالُوا إِنَّا لَا نَرَى الَّذِي أَصَابَكَ إِلَّا لِذَلِكَ قَالَ وَ لِمَ هَذَا قَالُوا لِأَنَّ الْبَلَدَ حَرَمُ اللَّهِ وَ الْبَيْتَ بَيْتُ اللَّهِ وَ سُكَّانَهُ ذُرِّيَّةُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ الرَّحْمَنِ عليه السلام فَقَالَ صَدَقْتُمْ فَمَا مَخْرَجِي مِمَّا وَقَعْتُ فِيهِ قَالُوا تُحَدِّثُ نَفْسَكَ بِغَيْرِ ذَلِكَ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَرُدَّ عَلَيْكَ قَالَ فَحَدَّثَ نَفْسَهُ بِخَيْرٍ فَرَجَعَتْ حَدَقَتَاهُ حَتَّى ثَبَتَتَا مَكَانَهُمَا قَالَ فَدَعَا بِالْقَوْمِ الَّذِينَ أَشَارُوا عَلَيْهِ بِهَدْمِهَا فَقَتَلَهُمْ ثُمَّ أَتَى الْبَيْتَ وَ كَسَاهُ وَ أَطْعَمَ الطَّعَامَ ثَلَاثِينَ يَوْماً كُلَّ يَوْمٍ مِائَةَ جَزُورٍ حَتَّى حُمِلَتِ الْجِفَانُ إِلَى السِّبَاعِ فِي رُءُوسِ الْجِبَالِ وَ نُثِرَتِ الْأَعْلَافُ فِي الْأَوْدِيَةِ لِلْوَحْشِ ثُمَّ انْصَرَفَ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْمَدِينَةِ فَأَنْزَلَ بِهَا قَوْماً مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ مِنْ غَسَّانَ وَ هُمُ الْأَنْصَارُ وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى كَسَاهُ النِّطَاعَ وَ طَيَّبَهُ (1).

إلى هنا انتهى ما أردت إيراده فى المجلد الخامس من بحار الأنوار فى شهر الله المعظم المكرم شهر رمضان من شهور سنه سبع و سبعين و ألف من الهجره المقدسه و الحمد لله أولا و آخرا و صلى الله على محمد سيد المرسلين و أهل بيته الطاهرين المكرمين و لعنه الله على أعدائهم أجمعين.

ص: ۵۲۲

۱- فروع الكافى ۱: ۲۲۴.

**[ترجمه]الکافی: حسین بن مختار گوید: اسماعیل بن جابر به من چنین گفت: همراه دوست و یاور خویش در میان مکّه و مدینه بودیم، پس به بحث و گفتگو درباره انصار پرداختیم و یکی از ما گفت: آنان افرادی غریب از قبایل مختلف بودند، دیگری گفت: آنان اهل یمن بودند؛ سپس به امام صادق علیه السلام رسیدیم که در سایه درختی نشسته بود، پس در حالی که ما از او چیزی نپرسیده بودیم سخن را آغاز کرده و فرمود: هنگامی که تُبّع

ص: ۵۲۱

از جانب عراق رهسپار این سرزمین شد دانشمندان و پیامبر زادگان را به همراه داشت، بعد از رسیدن به این وادی (بین مکه و مدینه) که از آنِ هـذیل بود مردمانی از قبایل مختلف نزد او آمده و گفتند: به راستی که تو به سوی ساکنان سرزمینی می‌آیی که مدت زمانی طولانی مردم را بازیچه خود قرار داده اند تا اینکه سرزمین ایشان را حَرَم و مأمن خویش قرار داده و دست ساخته‌های‌شان را به عنوان بت (به شکل زن یا مرد) عبادت می کنند، تبّع گفت: اگر چنین است که شما می گویید جنگجویان آنان را به قتل می‌رسانم، فرزندان شان را به اسارت می گیرم و منازل شان را ویران می‌سازم؛ به محض بر زبان راندن این سخن چشم های تبّع روان گشتند تا بر دو گونه اش افتادند، بنابراین دانشمندان و پیامبر زادگان را فرا خواند و گفت: وضعیت مرا بنگرید، پس آگاهم سازید که چرا به این درد مبتلا شده‌ام؟ ولی آنان از پاسخ دادن به این سؤال امتناع ورزیدند تا اینکه تبّع به آنان اصرار کرد، پس گفتند: برای ما نقل کن که با خود چه گفته‌ای و عزم چه کاری در سر پرورانده‌ای؟ گفت: با خود گفتم که جنگجویان این دیار را به قتل خواهم رساند، فرزندان شان را به اسارت خواهم گرفت و چیزهایی که ساخته اند را نابود خواهم ساخت، گفتند: ما فقط همین مسأله را باعث آنچه بدان گرفتار شده ای می دانیم، گفت: این به چه دلیل است؟ گفتند: چرا که این شهر حَرَم و مأمن امن الهی است و خانه، خانه خداوند است و ساکنان آن، فرزندان ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام هستند؛ تبّع گفت: راست می گویید، ولی راه نجات از آنچه بدان گرفتار شده‌ام چیست؟ گفتند: در ذهن خود به مسأله دیگری بیاندیش و رؤیای انجام کار دیگری را در سر بپروران، امید است که خداوند این مصیبت را از تو باز گرداند؛ پس افکار خیر را در سر پروراند آن گاه حدقه دو چشمش به جای خود باز گشته و ثابت گشتند، سپس قومی که در مورد تخریب این سرزمین به او مشورت داده بودند را فرا خواند و آنان را به قتل رساند، آن گاه سوی خانه خدا رفت و آن را پوشاند، و سی روز به اطعام پرداخت و در هر روز صد گوسفند یا شتر را ذبح می کرد تا جائی که ظرف های بزرگ (پر از گوشت) برای درّندگان به قلّه کوه ها برده شد، و خوراکی و علف در درّه ها برای حیوانات وحشی پخش گردید، آن گاه تبّع از مکه به مدینه بازگشت و گروهی از مردمان یمن که از غساسنه بودند را در مکه ساکن کرد که همان انصار هستند.در روایت دیگری آمده است: خانه خدا را با نطاع پوشانید و آن را معطر ساخت. - . فروع الکافی۱ : ۲۲۴ -

در اینجا مطالبی را که قصد داشتم در جلد پنجم از کتاب بحار الأنوار ذکر کنم، در ماه با عظمت و مکرّم رمضان از سال هزار و هفتاد و هفت هجری پایان یافت، سپاس در بدایت و نهایت مخصوص خداوند است، و درود او بر سرور رسولان حضرت محمّد و اهل بیت مطهّر و بزرگوار ایشان و لعنت خداوند بر تمام دشمنان آنها.

ص: ۵۲۲

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

**[ترجمه]

فهرست ما فی هذا الجزء

الموضوع/ الصفحه

مراجع التصحیح و التخریج و التعلیق

بسمه تعالی و تقدّس

لقد یسّر اللّه تعالی لنا إتمام هذا المجلّد و بتمامه تمّ کتاب النبوّه و قصص الأنبیاء الذین کانوا قبل نبیّنا محمّد صلّی اللّه علیه و آله و یتلوه إن شاء اللّه تاریخ سیّدنا محمّد صلّی اللّه علیه و آله و قد بذلنا جهدنا فی تصحیحه و تنمیقه و مراجعه أصوله و مآخذه راجعنا فی مقابلته إلی النسخه المطبوعه بطهران فی ۱۳۰۳ المشهوره بطبعه أمین الضرب، و إلی نسخه مخطوطه من مکتبه العالم البارع السیّد جلال الدین الأرمویّ الشهیر بالمحدّث حفظه اللّه من حدثان الدهر، و النسخه قوبلت بنسخ متعدّده أوعزنا إلی خصوصیّاتها و مزیاها فی صدر المجلّد ۱۳ و یری القاری ء صحیفه من صورتها الفتوغرافیّه فی الصفحه الآتیه و کثیراً ما راجعنا عند تضارب النسخ و اختلافها فی متن حدیث أو إسناده إلی کتب أخری قد اخرج فیه ذلک الحدیث، و اعتمدنا فی تخریج أحادیث الکتاب و نصوصه و تعالیقه علی کتب سردنا بعضها فی مقدّمه المجلّد ۱۳ و نوعز إلی عدّه أخری ههنا و هی:

«۱» الإحتجاج للطبرسی طبعه النجف سنه ۱۳۵۰

«۲» الإختصاص للشیخ المفید، تصدّی لطبعه و إخراجه بصوره بهیّة مزداناً بالتعالیق و الحواشی زمیلنا الفاضل المدقّق علی أکبر الغفّاریّ صاحب مکتبه الصدوق وفّقه اللّه، و کانت نسخه المخطوطه فی غایه التشویه و التشویش و لقد أتعب نفسه و بذل جهده و مجهوده فللّه درّه و علی اللّه أجره و قد خرج من الطبع أکثر من ۲۵۰ صفحه منه.

«۳» أسد الغابه لابن الأثیر طبع بطهران بالأفست فی الآونه الأخیره.

«۴» تهذیب التهذیب للعسقلانیّ طبعه هند سنه ۱۳۲۵

«۵» الجمع بین رجال الصحیحین لابن القیسرانیّ طبعه هند سنه ۱۳۲۳

«۶» الحیوان للجاحظ طبعه بیروت سنه ۱۳۷۴

«۷» الصحیح للمسلم طبعه مصر سنه ۱۳۳۴

ص: ۵۲۵

«۸» لسان الميزان للعسقلانىّ طبعه هند سنه ۱۳۲۹- ۱۳۳۱

«۹» مجمع البحرين للطريحىّ طبعه إيران طبع مكرراً

«۱۰» المختسر للحسن بن سليمان الحلّىّ طبعه النجف سنه ۱۳۷۰

«۱۱» مختصر البصائر للحسن بن سليمان الحلّىّ طبعه النجف سنه ۱۳۷۰

«۱۲» مرآه العقول للعلّامه المجلسىّ طبعه إيران ۱۳۲۵

و لا أنسى الثناء على من وازرنى و ساعدنى فى مشروعى هذا المقدّس، و الحمد للّه أوّلًا و أخراً.

قم المشرّفه: خادم العلم و الدين عبد الرحيم الربّانىّ الشيرازىّ عفى عنه و عن والديه

ص: ۵۲۶

وَفَصْلُ الخِطَابِ وَاَعْيُنُ الحَيِّ الَّذِي لَا يَنَامُ وَاَنْتُمْ حُكَمَاءُ اللهِ وَبِكُمْ حَكَمَ اللهُ وَبِكُمْ عُرِفَ حَقُّ اللهِ
لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ اَنْتُمْ نُورُ اللهِ مِنْ بَيْنِ اَيْدِينَا وَمِنْ خَلْفِنَا اَنْتُمْ سُنَّةُ اللهِ الَّتِي
بِهَا سَبَقَ القَضَاءُ يَا اَمِيرَ المُؤْمِنِينَ اَنَا لَكُمْ مُسَلِّمٌ تَسْلِيمًا لَا اُشْرِكُ بِاللهِ شَيْئًا وَلَا اَتَّخِذُ — وبكم وجب القضاء
مِنْ دُونِهِ وَلِيًّا الحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدَانِي بِكُمْ وَمَا كُنْتُ لِاَهْتَدِيَ لَوْلَا اَنْ هَدَانِيَ اللهُ اللهُ
اَكْبَرُ اللهُ اَكْبَرُ اللهُ اَكْبَرُ الحَمْدُ لِلّٰهِ عَلَى مَا هَدَانَا ذكر الصلوة والدعا على دكة القضاء ثم امض الى دكة
القضاء فصلّ عليها ركعتين تقرا فيها بعد الحمد مهما اردت فاذا فرغت منها فسلّم وسبّح تسبيح الزهراء
عليها السلام وقل يا مالكي ومُمَلِّكِي وَمُتَغَمِّدِي بِالنِّعَمِ الجِسَامِ مِنْ غَيْرِ اسْتِحْقَاقٍ وَجْهِي خَاضِعٌ لِمَا تَعْلُوهُ الاَقْدَامُ
لِجَلَالِ وَجْهِكَ الكَرِيمِ لَا تَجْعَلْ هٰذِهِ الشِّدَّةَ وَلَا هٰذِهِ المِحْنَةَ مُتَّصِلَةً بِاسْتِيصَالِ الشَّأْفَةِ
وَامْنَحْنِي مِنْ فَضْلِكَ مَا لَمْ تَمْنَحْ بِهِ اَحَدًا مِنْ غَيْرِ مَسْأَلَةٍ اَنْتَ القَدِيمُ الَّذِي لَمْ تَزَلْ وَلَا تَزَالُ صَلِّ — الا وله
عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي وَزَكِّ عَمَلِي وَبَارِكْ لِي فِي اَجَلِي وَاجْعَلْنِي مِنْ عُتَقَائِكَ
وَطُلَقَائِكَ مِنَ النَّارِ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ ذكر الصلوة والدعاء في بيت الطشت المتصل
بدكة القضاء تصلّي هناك ركعتين فاذا سلّمت وسبّحت فقل اَللّٰهُمَّ اِنِّي ذَخَرْتُ تَوْحِيدِي اِيَّاكَ
وَمَعْرِفَتِي بِكَ وَاِخْلَاصِي لَكَ وَاِقْرَارِي بِرُبُوبِيَّتِكَ وَذَخَرْتُ وَلَايَةَ مَنْ اَنْعَمْتَ عَلَيَّ بِمَعْرِفَتِهِمْ
مِنْ بَرِيَّتِكَ مُحَمَّدٍ وَعِتْرَتِهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِمْ لِيَوْمِ فَزَعِي اِلَيْكَ عَاجِلًا وَآجِلًا وَقَدْ فَزِعْتُ اِلَيْكَ وَاِلَيْهِمْ
يَا مَوْلَايَ فِي هٰذَا اليَوْمِ وَفِي مَوْقِفِي هٰذَا وَسَأَلْتُكَ مَادَّتِي مِنْ نِعْمَتِكَ وَاِزَاحَةَ مَا اَخْشَاهُ مِنْ — مادتي بخ
نِقْمَتِكَ وَالبَرَكَةَ فِيمَا رَزَقْتَنِيهِ وَتَحْصِينَ صَدْرِي مِنْ كُلِّ هَمٍّ وَجَائِحَةٍ وَمَعْصِيَةٍ فِي دِينِي وَ
دُنْيَايَ وَآخِرَتِي يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ ذكر الصلوة والدعاء في وسط المسجد تصلّي هناك ركعتين تقرا
في الاولى الحمد والصمد والثانية الحمد والكافرون فاذا سلّمت وسبّحت فقل اَللّٰهُمَّ اَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ
السَّلَامُ وَاِلَيْكَ يَعُودُ السَّلَامُ وَدَارُكَ دَارُ السَّلَامِ حَيِّنَا رَبَّنَا مِنْكَ بِالسَّلَامِ اَللّٰهُمَّ اِنِّي صَلَّيْتُ
هٰذِهِ الصَّلَاةَ ابْتِغَاءَ رَحْمَتِكَ وَرِضْوَانِكَ وَمَغْفِرَتِكَ وَتَعْظِيمًا لِمَسْجِدِكَ اَللّٰهُمَّ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ
وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْفَعْهَا فِي عِلِّيِّينَ وَتَقَبَّلْهَا مِنِّي يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ ثم امض الى الاسطوانة السابعة
وقف عندها مستقبل القبلة وقل بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللهِ صلعم وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ
رَسُولُ اللهِ السَّلَامُ عَلَى اَبِينَا آدَمَ وَاُمِّنَا حَوَّاءَ السَّلَامُ عَلَى هَابِيلَ المَقْتُولِ ظُلْمًا وَعُدْوَانًا

[Margin note:]
اقول وجدت في بعض مؤلفات قدماء
اصحابنا ويستحب ان تصلي في بيت الطشت
بخ وهو متصل بدكة
القضاء ركعتين فقد
روي عن ابي عبد الله عم ذلك فاذا
سلمت فقل وذكر الدعاء ثم قال
السيد رحمه الله

**[ترجمه]ص: ۵۲۳

ص: ۵۲۴

ص: ۵۲۵

ص: ۵۲۶

ص: ۵۲۷

**[ترجمه]

تعریف مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

الزمر: ۹

المقدمة:

تأسّس مرکز القائمیة للدراسات الکمبیوتریة فی أصفهان بإشراف آیة الله الحاج السید حسن فقیه الإمامی عام ۱۴۲۶ الهجری فی المجالات الدینیة والثقافیة والعلمیة معتمداً علی النشاطات الخالصة والدؤوبة لجمع من الإخصائیین والمثقفین فی الجامعات والحوزات العلمیة.

إجراءات المؤسسة:

نظراً لقلة المراکز القائمة بتوفیر المصادر فی العلوم الإسلامیة وتبعثرها فی أنحاء البلاد وصعوبة الحصول علی مصادرها أحیاناً، تهدف مؤسسة القائمیة للدراسات الکمبیوتریة فی أصفهان إلی التوفیر الأسهل والأسرع للمعلومات ووصولها إلی الباحثین فی العلوم الإسلامیة وتقدم المؤسسة مجاناً مجموعة الکترونیة من الکتب والمقالات العلمیة والدراسات المفیدة وهی منظمة فی برامج إلکترونیة وجاهزة فی مختلف اللغات عرضاً للباحثین والمثقفین والراغبین فیها.

وتحاول المؤسسة تقدیم الخدمة معتمدة علی النظرة العلمیة البحتة البعیدة من التعصبات الشخصیة والاجتماعیة والسیاسیة والقومیة وعلی أساس خطة تنوی تنظیم الأعمال والمنشورات الصادرة من جمیع مراکز الشیعة.

الأهداف:

نشر الثقافة الإسلامیة وتعالیم القرآن وآل بیت النبیّ علیهم السلام

تحفیز الناس خصوصا الشباب علی دراسة أدقّ فی المسائل الدینیة

تنزیل البرامج المفیدة فی الهواتف والحاسوبات واللابتوب

الخدمة للباحثین والمحققین فی الحوازت العلمیة والجامعات

توسیع عام لفکرة المطالعة

تهمید الأرضیة لتحریض المنشورات والکتّاب علی تقدیم آثارهم لتنظیمها فی ملفات الکترونیة

السیاسات:

مراعاة القوانین والعمل حسب المعاییر القانونیة

إنشاء العلاقات المترابطة مع المراکز المرتبطة

الاجتنباب عن الروتینیة وتکرار المحاولات السابقة

العرض العلمی البحت للمصادر والمعلومات

الالتزام بذکر المصادر والمآخذ فی نشر المعلومات
من الواضح أن یتحمل المؤلف مسؤولیهٔ العمل.

نشاطات المؤسسهٔ:
طبع الکتب والملزمات والدوریات
إقامهٔ المسابقات فی مطالعهٔ الکتب
إقامهٔ المعارض الالکترونیهٔ: المعارض الثلاثیهٔ الأبعاد، أفلام بانوراما فی الأمکنهٔ الدینیهٔ والسیاحیهٔ
إنتاج الأفلام الکرتونیهٔ والألعاب الکمبیوتریهٔ
افتتاح موقع القائمیهٔ الانترنتی بعنوان : www.ghaemiyeh.com
إنتاج الأفلام الثقافیهٔ وأقراص المحاضرات و...
الإطلاق والدعم العلمی لنظام استلام الأسئلهٔ والاستفسارات الدینیهٔ والأخلاقیهٔ والاعتقادیهٔ والردّ علیها
تصمیم الأجهزهٔ الخاصهٔ بالمحاسبهٔ، الجوال، بلوتوث Bluetooth، ویب کیوسک kiosk، الرسالهٔ القصیرهٔ ((sms
إقامهٔ الدورات التعلیمیهٔ الالکترونیهٔ لعموم الناس
إقامهٔ الدورات الالکترونیهٔ لتدریب المعلمین
إنتاج آلاف برامج فی البحث والدراسهٔ وتطبیقها فی أنواع من اللابتوب والحاسوب والهاتف ویمکن تحمیلها علی ۸ أنظمهٔ؛
JAVA.۱
ANDROID.۲
EPUB.۳
CHM.۴
PDF.۵
HTML.۶
CHM.۷
GHB.۸
إعداد ۴ الأسواق الإلکترونیهٔ للکتاب علی موقع القائمیهٔ ویمکن تحمیلها علی الأنظمهٔ التالیهٔ
ANDROID.۱
IOS.۲
WINDOWS PHONE.۳
WINDOWS.۴

وتقدّم مجاناً فی الموقع بثلاث اللغات منها العربیهٔ والانجلیزیهٔ والفارسیهٔ

الکلمهٔ الأخیرهٔ

نتقـدم بكلمـة الشـكر والتقـدير إلى مكاتب مراجع التقليـد منظمات والمراكز، المنشورات، المؤسـسات، الكتّاب وكل من قدّم لنا المساعدة فى تحقيق أهدافنا وعرض المعلومات علينا.

عنوان المكتب المركزى

أصفهان، شارع عبد الرزاق، سوق حاج محمد جعفر آباده اى، زقاق الشهيد محمد حسن التوكلى، الرقم ۱۲۹، الطبقة الأولى.

عنوان الموقع : : www.ghbook.ir

البريد الالكترونى : Info@ghbook.ir

هاتف المكتب المركزى ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

هاتف المكتب فى طهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

قسم البيع ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹شؤون المستخدمين ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹.


مركز
القائمية
اصفهان
للبحوث والتحريات الكمبيوترية
للحصول على المكتبات الخاصه الاخرى
ارجعوا الى عنوان المـركز من فضلـكم
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
و للايصاء من فضلكم
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹